

و قیصر نیز مخص بودند و مشروط جاد همه در ذات عالیات ایشان فراهم آمده بود و حق تعالی این جاد را رضی و خوشنود
 شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول دولت و شمت آنها بایشان رسیدن چنان برادر خود است و هرگاه
 ایمان و عدالت و رضا مندی خدا بجهاد ایشان با قبایل عرب و عجم و کسری و قیصر و مشروط جاد برای مهاجرین ثابت شد
 برای ثبوت خلافت راشده خلفا حالت منظره باقی ماند و الحمد لله علی ذلک و موقوفه منتهی است آنچه از تفاسیر و توضیح
 و انجاء که چون در غزوه خندق صحابه کبار رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلابتی داشت که تیر و تیشه
 بر آن کارگر نخیشد یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم التجا بردند و بدست مبارک کلنگ برگرفت و بنام خدا ضربتی بر آن سنگ زد
 قدری از آن بشکست و نوری از آن پدید گشت که نظر مقدس بر تصور شام افتاد و فرمود الله اکبر یا تیج شام عن بقولهم کردند
 نوبت دوم همان دیگر مرتفع شد و فرمود و بخیدای یمن بدست من نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر حبسیت بگویند
 ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد و منین این بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافق گفتند یا و عنک یا الله یا رسول الله
 یا عیسی بنی انکه خنای نشد و خلافت راشده ایشان مقبول از جناب باشد اما کافی ندارد و شوخ این با لویه که علی الاطلاق
 فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر ذلک منم آنچه در عیدین آورده مثل سفیده صبح از آن و دشمن ظاهر است که این
 بزرگان مثل گوشت و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عزیز بودند و در حدیث جواز البقیه علی النبی صلی الله
 علیه و سلم فی غیر موضع داین مرتبه که فوقی از آن متصور نیست بدون ایمان کامل و قورع مفرط و اختیار زبرد و مانند آن
 ممکن نیست و همو عین استحقاق الخلافة الراشدة گوشت دیگر نفوس در سید و موقوف حساب ایستاد و دشوند هر کس
 که اشتیاق تفصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حاسیه علی عدد الملک الاسلامیه که جواب
 ضربت جدریه در چند جلد ضخیمه سیر اید تا لیست پوشیده و هم جواب ذوالخدا که بدلائل الزامیه تحقیق موی و فرین گردیده
 رجوع نماید مسکن قطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر اهل سنت
 مذکور است اگر مخاطب ایشان را شوق استماع آن در سر باشد مختصرش بگوشت دل بشنود افحج الرومانی فی مسنده عن
 ابی الله و قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول اول من یبذل سنتی رجل من بنی امیه لقیال له یزید الی غیر ذلک من الاعداء
 و الا ناله المرویه فی الصواعق غیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبدالعزیز آورده که هر که یزید را امیر المومنین می گفت
 بست تا زبانه بروی میزد و ایضا در مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته و تصریح کرده که معاویه
 اطلاق لفظ خلیفه بعد از حضرت امام حسن صحیح است میگوید و لائق نظیر ذلک فیم بعد هان اولی که لیست از اهل اعتبار
 فیم عصاة فسیقه فلا یعدون من جمله الخلفاء و لا من جمله الملوک بل من مشرک الاخر بن عبد العزیز فانه یلحق بالخلفاء
 الراشدهین و کذا لکن ابن الزبیر اقول اما قوله ادعای مرتیت و شریعت خلافت یزید بطریق ثلثه از حجاب افادات جناب
 محبت الزمانی و مذاق قول شاعرانچ مردود است باینکه اسارت ادب نسبت بخدمت عالی مقام مستغنی علامه که از جمله
 علمای کرام و سادات عظام و سادات خاندان نبوت و رسالت و نقاد و دوستان عصمت و طهارت است و نظیر کمر
 خنجر منظم بودای حدیث امیر المومنین است و لایحوا لای و دیگر احادیث اهل سنت بر کافه اهل اسلام واجب و لازم است

از فاضل مجیب نظر باد عانی و لای اهل بیت بنایت بعید و غیر سدید است اگر چه نظر بکلام ضلالت نظام
لیس چه که بعضی اکابر و در حق سید انبیاء و صدق و مایه نطق عن الهوی ان هو الاکبری یوحی گفته بود و بعید
نباشد لکن الحمد لله بمصدق قول قائل و قد امر علی الیهیم بنی تمضیت ثمة قلت لایعینی اعراض از حقایق
خشونت او کردیم بالجمله آنقا بمعرض بیان آمده و بدلائل با بهره و بر این قاهره با ثبات رسیده که وقت
منهضت جناب سید الشهدا علیه افضل التحقیر و الثنا بمعیت اهل مدینه و اهل شام که صحابه کرام و تابعین
عظام و قرآن و قرآن بخودند بایزید واقع شده و استخلاف بنابر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیره مفید خلافت
او گردیده و در غلبه کشتن پیش از پیش بوده فلا نطول الکلام باعادة اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت
و مقبولیت خلافت خلفای ثلثه وارد است بحسب اگر ادا این احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده
مفید اصلا نیست و معتمد اصحابی است با احادیث صحیح متفق علیها که دلالت صحیح بر کفر و فساد و بطلان خلافت ثلثه
دارد و معلوم است که اقرار العقل و علی انفسهم مقبول و ان اقرارهم لانفسهم و اگر ادا این احادیث مذکور
است حاشا شام حاشا که در کتب معتدله حدیثی ثبت خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد شد و باشد
و فعلیت امامت شان باین معیت اهل حل و عقد بود و با وجود مخالفت جناب ولایت امام که اعلام صحابه و ائمه اهل حل و عقد
بود و ترکیب معیت سید بن عباد سید الضار و ادام الحیات و دیگر صحابه کرام صریح البطلان است و استیلائی اهل اسلام
یکه اگر ادا این حقیقت باشد فتح حصن بنان و مصیبه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
و غلبه تیمور و غیره سلاطین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته
که معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادق قرآنی جلوه طور گرفته الخ پس قطع نظر از نیک و درستی
استخلاف لفظ آموخ و عملوا الصالحات وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگویم که
و حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه صاحب
ایمان که او را مقرر استیلا حاصل شود مصداق این آیت است بر تقدیر اول و قتیکه الضار گفته بودند من ابر و منکم امیر
و زیر و غیره انکار محبت نموده بودند البته احد الخلفا می گفت که ما بموجب وعده الهی خلیفه میسیم انکار شما بیوجه است و دست
بر امان الامیه من قریش نیز دند و نیز در ضرورت قول عمر در حق ابو عبیده ادو یک ابابیک بنی معنی خواهد شد و هم
تعیین شهری در اشخاصی است که خلیفه ثانی نموده لا ینحصر الحق فی عثمان علی هذا التقییر و نیز درین صورت قول
صدیق انا الخلیفه بعد منی و ثنی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بل لا انصاری فی هذا الامر حق قول
عمر ان بیعتی ابی بکر کانت فلتته فی الله شر ما بی معنی می شود و نیز جناب ولایت امام در ضرورت
چرا ترک معیت تا عهده شش ماهی فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت موعود بود و وعده
الهی خالی المومنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار و محاربه حیدر کرار و شهید نمودن حضرت
عمر اگر چه اوستان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بیست

در کتب و فرقه منقول شود مقام عجیب نیست لیکن بجز الله اکثر نظرات تفحص کتب معتده فرقه ناجیه بوده شود ظاهر میگردد
که حدیث در مدح خلفای ثلثه در کتب معتده ایشان کون نیست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم آیدیم بحال است
کلیتی که مجیب از ادلیل حقیقت خلافت خلفا بر خود نهسته ذکر نموده بآید در کتب معتده که حدیث مذکور طولانیست بعضی فقرات از آنست
نزلت بنی الدین یقاتلون باکم علیکم علیکم المهاجرین الذین خرجتم اهل مکة من دینهم و اموالهم اهل المهدی علیه السلام و اذن
لهم فی القتال فقلت فمذة نزلت فی المهاجرین یطاعونهم اهل مکة لعمری الله فی قتالهم کسری و قیصر و من دینهم من یشرک فی قتالهم
فقال لو کان اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة فقد کمین لهم اهل قتال جموع کسری و قیصر و خرا بل مکة قبل العرب
سبیل لان الذین ظلمهم غیرهم و انما امره لهم فی قتال من ظلمهم اهل مکة لاخر اجیم ایاهم من دینهم و اموالهم بغیر حق الی اخره
و نهایت آنچه از حدیث ظاهر میشود اینست که مهاجرین از دین بجا و کسری و قیصر بودند و حقیقت خلافت خلفا از آن
اصلا مستغنا و نمیشود زیرا که در احادیث معتده اهل سنت وارد شده که جناب سالت ما بسلامین انجیر تسلط خلفا جور واد
امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوٰۃ شریف مذکور است عن النسائی عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال سمعوا طویعوا انی علیکم
جاشی کان اسم ذبیب و راه انجاری و نیز در همان کتاب مسطور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مورا
من امیر هشیانکه فلیصیر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فمیت الایات میتة جالبیه و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یون علیکم امراء تعرفون و تنکرون فمن انکر فقد بری و من کره فقد سلم و لکن من یشی
و تابع فقد ملک قالوا فلا اتقانکم قال لا ما صلوا الا ما صلوا ای من کره بقلیه و انکر علیه و آله و سلم و عن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم سترون بعدی اثره و امور انکروا منها قالوا فما امرنا یا رسول الله قال ادوا الیهیم
و سئلوا الله حکم تنفی علیهم و انزل بن حجر قال سال سلم بن زید عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یابنی السداریت ان قامت علینا امر
لیستوا یحکم و ینفوننا نحن انما امرنا قال سمعوا و طویعوا فانما علیهم ما علیهم و اهل بیتهم و اهل بیتهم و اهل بیتهم و اهل بیتهم
و اردوست و بعد از آنکه در اینک بعد آن حضرت خلفا جور خواهند شد و اطاعت آنها ضروریست و باید که و لیس از دین
مهاجرین بر جها و کسری و قیصر دلیل حقیقت خلفا جور نیست و اندک حدیث کافی کلینی که در آن ذکر ما در آن بود و مجازین بجا واد
اشعارینما بدلیل حقیقت خلافت خلفا و الا ان حضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفه حق جهاد نموده اند چگونه جهاد و
صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی و عدم ذکر خلفا اشعار بر عدم حقیقت خلافت آنهاست و در مقام ستم و دیگر است که حضرت
بان چرخ و روان نیست که خلیفه ثانی بلکه خلفا و ثلثه چون بر او لعین مشاهد نموده بودند که جناب لایت افضل و علم صحت است
لهم و اکثر امور عظام مثل جهاد و اجرای حدود و غیره بطریق مشهور مرضی مبارک جناب امیر دریافت ینمودند چنانچه امیر مرتضی
خیر ظاهر و روشن است و کلام صدق نظام خلیفه ثانی و اولاد الهی که منصوصه لا ابا حسن است که در کتب معتده اهل سنت وارد شده
نیز در لالت میرج بران دارد و در خصوص جهاد و فارس فاضل دهلوی نیز مشهور نموده خلیفه ثانی با حضرت مذکور ساخته پس بر تقدیر از
بودن مهاجرین و انصار بر امیر جهاد و فارس و غیره مستغنی عن البیان است و آنچه جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است
جناب امیر بود و سبب حقیقت خلافت ثلثه و نه اهل کعبه و غیره علیهم السلام احتمال التقیة فی ذلک الحدیث و آنچه نوشته که موید این معنی است

آنچه از تفاسیر موضوع محرابی که چون در غزو خندق الح میج وجه موی صحت خلافت خلفای نیست زیرا که نهایت
 آنچه ازین روایت ثابت میشود نیست که ملک شام و یمن و غیره در قبضه اهل اسلام خواهد آمد و از ان ظاهر نمی شود که گشتا
 در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه میجو خواهند بود زیرا که از جملة احادیث معتبره اهل سنت است که
 که ان الله یؤیدنا الذین بالحق الفاجس لیس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیقت او باشد
 لازم آید حقیقت خلافت سر پادشاه فاجر و جابر و سهو خلافت فرعون الحجیب و الکمان الامر غیر خرافت علی البیب و قد
 مضی فیما مضی نیز من الاخبار الدالة علی اخبار النبی الیقیم امر الی الجور بعده و الیقیا یؤید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال
 ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یبقین من کان قبکم ثم یشیر و ذراع بذراع حتی یردوا حوضاً لا یبقی فیهم فلیتأیذوا
 الیه و دوا قال فمن اخرج الی بخاری مسلم و در مشکوٰۃ مذکور است عن ابی رافد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خرج الی
 غزوة خنین مر بشجرة للثمنین کأنوا یعلقون علیها سلتهم لقال الهذات النواطقوا لویا رسول الله اجعل لنا ذات النواطک لما لم ذات النواط
 فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله کما قال قوم موسی علیه السلام اننا لنعلم انکم لاهة و الذی نفسی یدیه لکیر و یزیر کان قبلکم و راه الله
 امتی و قریب الی احادیث بسیار در روایات بیشتر در کتب معتبره اهل سنت واقع شده سبحان الله لنبات لفتح شام
 و یمن دلیل حقیقت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حضرت صحابه بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتحاد و عمل و ترک وصی بحق که حسب
 منزلت بارونی است دلیل لطبان خلافت آنها نباشد ان الله لیسر عجاوب علا و ه انک زمره غزوات و مهاجرین که فتم قارس
 و شام کردند خطاب تحاسدون و متباغضون مخاطب شدند و بعضی استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای مجار
 که از دار الامارة حرکتی نکردند و بنام هم سر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونگی مورد مدح توانند بود و فضلا عن حق تعالی
 تفصیل این جمال آنکه این اشیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فیتکم
 فی این فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحاسدون و متباغضون
 ثم متباغضون و متباغضون او غیر ذلک ثم متباغضون الی مساکن المهاجرین و متباغضون الی بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم
 و نیز در کتاب موطا که بنابر تصریح فاضل دیلمی اصح الکتاب بکه بهتر از صحیح بخاری است مذکور که چون جباریه سالت ابی جحش شد ابو جحش
 فرمود هو لا اشرک علیهم صدیق عرض نمود السنن مشکوٰۃ اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا و انخضرت در جوابی فرمود لا علم
 بنا محمد بن العباسی پس اگر خلافت آنها مقبول بود و چرا اینک نام در باره شان میفرمود که حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها
 در دین نبویست و موی یعنی است روایتیکه بخاری و صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضل بن العلاء بن سب عن
 ابیه قال قلت لبرادر بن عازب فیما یطعن فی الک صحت رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما یطعن فی الشجرة فقال لاین اخی انک تدری ما حدثنا ابو جحش
 زید که برادر بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوار بر ترک خلیفه بخوت
 بعد انخضرت چه احداث نموده و در مشکوٰۃ شریف مذکور است و عن ابی ذر بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر بن عبد الرحمن قال
 ابی لابیک قال قلت لاقال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل لیسک ان اسلمنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و یخرجنا منه و یخرجنا من
 و علی الکامعه یر و لنا و ان کل عمل لنا ه بعد و نحن کما فانا اسلمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم و یخرجنا منه و یخرجنا من

لیکنها و قال این خصایر می نه کان ضعیف جدا فاسد الروایة والمذهب کانان محمد بن عیسی الاشعری اخرجه عن قم
واظهر الروایة منه وینوی الناس عن السماع منه والروایة عنه ویرد فی السیمل لیتعذر المجامیل کذا فی الخلاصة وقال الکتب

قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل بن شاذان یقول الی ان قال فی لایر نفسی ایما سید لادمی ویقول هو احمق لیس نزد
چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت او و کواهی بر سفاکت او داده باشند باز باید اعتبار ساقط و از
نقام حجت باطل است در روایت ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماکله در کتب فریقین اندراج یافته و علمای آنرا ملحق بقبول نکرده اند و ازینجا است که علمای
فریقین براسی تمیز صحیح از سقیم و تفویق فاسد از سلیم تدوین کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
و ثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جمله خیال حادث است معارضه باخبار متواتره متفق
علیها نمی تواند کرد و مدح و معادحت مقاومت با جمیع عترت ظاهره و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یجاء بانها
مع ما فی مضبوطها من الی کذا ثانیاً ظاهر مفهوم مدبر روایت مذکور که معترض را باعث الشرح صد بسبب عدم
نهم ام کرده مخالفست مسلک کافهای اسلام است اما مخالفت آن بانهیب اما می پس ظاهر و عیان مستثنی بران
است و اما مخالفت آن بامعتقد الهست پس بسبب استلزام آن است فضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فواد به نسبت
سمع و اجزاء افضل است و از جمله اعضای رسیه محسوب میشود بر صورت لزوم ریاست و فضلیت ثالث بر اول و ثانی
همین است و هو خرق للجماع المركب من اقصی الایم علیه اهل السنة من فضلیت الشیخین و ریاستها علی الثالث
پس استدلال که حدیث اثبات فضلیت مشایخ نشسته باین روایت است اکنون بمصدق قول قائل گردیده و ذهب
الحمار لیتنفید لنفسه قرائن قاطعه ماله اذنان به لا جرم روایت مذکوره مطروح یا باطل خواهد بود و اینجا روایت مذکوره
علاوه بر مخالفت آن با جمیع اهل اسلام منافق عقل و لواء الالباب است پس بخودش لغوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این
است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در حق کسی که تا سیه ناصیه مودت نشانی
نیکار فرار از خدوات موسوم و او بارشان بدایغ توآلی عن الزحف و محاربات مکتوسی بوده چنین کلمه که دلالت
بر اختصاص مردم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا انیدم هیچ کوشی نشینده باشد که وقت جدال منازات
رجال حشم و گوش و دل و هوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنابر ظاهر مقادیر روایت مذکوره لازم می آید

کمال اسادت ادب نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلاً عن المسلمین لاتفاق الناس علی انه
صلی الله علیه و سلم کان اربط جاش خیر خائف و لا خاش و خامساً دلالتش بر اختصاص بانکه که دال بر فضلیت
مشایخ نشسته باشد ممنوع است زیرا که اراده تشبیه نام که عبارت از اختصاص کامل مستیع فضلیت است منقح است
و از شواهد انیمقال استعجاب استعجاب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مفاد و استفسار از معنی مراد
زیرا که حال انیمقال نزد اهل بیت که صدق بهم البصر بما فی البیت و اعراض بمراد جناب رسالت مآب بوده اند نظیر قول
مومن مودت بیت الربیع التعل که از قبیل مجاز عقلی است بوده و غرض ازین استفسار اظهار کشف استعاره و

قرینه جلید بر معنی مراد است و استغفار و تعاقب العقول از غزوات خواب لبهم معنی ظاهر سی و جمیع و بران بوده و پس حاصل
 جواب یا صواب جناب سالک است که حمل سماع و بصیر و غیره بر مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار تشبیه ناقص است
 و خصوصاً حادق و کثافت شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدود بقصاحتش می باشند و لکن این احادیث ظاهر
 دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاید بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی میفرماید
 إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَآلَافُ أَكْثَرِ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُوكٌ وَ تَبْقَرِيرِ آخِرِ می توان گفت که تشبیه با
 مسئولیت است پس اطلاق سماع و بصیر و فواد بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت
 و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی بای شکم معترض انشای اشتباه گردیده مدفوع است باینکه اختصاص
 در مقام باطنی ملاست است کما یقال هذا حارس و ذلک بغلی و سادسا میگویم که بطریق مخالف و مخالف بر تبه
 استغفار فائز شده که جناب سالک در حق عمار یا سر فرمودند که عمار جلدۀ مابین عینی او مابین العین و الا
 ویر خلا هر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت اختصاص اگر زیاده از تشبیه سماع و بصیر نباشد لا اقل که اقل
 از آن نباشد و هر گاه این فضیلت از ضرب و توهمین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان نباشد که ماصرح به جمال آن
 الحیث فی روضه الاجاب و احمد بن اعظم الکو فی تاریخین پس در ما نحن فیه هم مانع برأت از خلفای ثلثه برای موالیان
 اهل بیت علیهم السلام نخواهد بود و الله یحیی من یمنی و یحیی من یمنی و بعد اللبث و القی میگویم که در مقام ضرورتی بجلالت
 مذکور بر محل تقیه نیست بلکه در نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس تو چه بدفع آنچه در ماده سلب
 تقیه پوشیده ضرورت نیست لیکن ما شاء و تبرعاً میگویم که نفی جواز تقیه بر جناب سالک بر سبب اطلاق و سلب کلی
 ممنوع است کیف روایاتنا خادیت فریقین دلالت بر ائمه حضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة دارد و قد مر
 بعضها فی دفع استبعاد تقیه امیر المومنین فی بیعه السلطانین فی نزدیک بیانا فی ذخائر العقبی فی مناقب و می القری
 قال ذکر الحافظ ابو القاسم الشافعی ان اسلامه یوم ضربت بکبرین کان طهر رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه من اهل الارقم
 و ردی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلاثه ایام الی اخره و در سیر لامعین مذکور است ابو بکر سید الغیبه بسیار نزد حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم بیرون رفت و در سجده الحرام نشسته و ابوبکر بایستاد و خطبه بلینه بر خواند و اول خطبه
 بود که در سلام خواند و در آن خطبه دعوت با سلام فرمود و مشرکان را بغایت ناخوش آمد و غلطت تمام باید
 اهل اسلام بر خاستند و ابوبکر رضی الله عنه را در میان گرفتند و عقبه بن ریحعه علیه لعنة لعینین برگرفت و چندان بر او
 ابوبکر زد و که بنی و سی از خسار با ممتاز نمیکشتانی آخره پس فاضل نجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم
 و سکوت فرمودن در باب ضرب ابوبکر که بر عزم نجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بود یا بسبب
 استحقاق خلیفه اول بسای آن فلینخرای الامین شاء و همچنین بست ترک بدم بیت را بسبب ب عهد قوم عایشه کفر
 و جاپلنت و همچنین تخصیص خلیفه تعلیم اسامی مناقبین که باعث کمال خلیفان خلیفه ثانی شده بود و بسبب فرط
 احتیاط از خلیفه استفسار می فرمودند که من و فلان مناقبین ام یانه کافی احیاء العلوم للغالی و مویده تمغنی

روایت صحیح بخاری سی و پنج سال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب صحابی فقال انک لا تدعی ما احد تو
بعد که آنکه نص صریح در باب از نهاد صحابه است با عدم ذکر اسمی مرتدین همچنین حدیثیکه در باب حدیث سینه
جناب الایجاب ارد شده و یک فقره ان نیست فضرربیده علی راسه لحدیثه و یکی حتی علایک بکافیه قیل ما یکنایه
فقال ضغاین فی صدور قوم لایبید و نه اک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است و بعضی صحاح ایشان مذکور

است عرج و ده بن الیهبر عایشه اجتره استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم جل فقال ایدنوا له فلیس ابن العشره

او پس از آن العشره فلما دخل ان له فی الکلام فقلت لیدر رسول الله قلت ما قلت ثم التت له فی القول فقال اسی لک

ان شر الناس منزله عند الله من شرک و و دوع الناس ان تقارحته این کلام محرر نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه و لا

تمام دارد و شان نزول است و از آنکه البیانی الی بعضی از آنکه حدیثی که از اهل هاشم مآئم بعضی اوقات منسب است

نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال تسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمیزمود دلیل انقیدر بالاتفاق ثابت است

که در حدیث است همه حضرت سید المرسلین مع لفته القلوب منافقین بودند و آنحضرت بآنها اخلاق و مدار امیر مومنان

امر باعث حقیقت آنها نشد و نکذا حال رؤساء المنافقین و آنچه نوشته که تفصیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه است

که جواب حضرت حیدریه تالیف شده و هم در جوابه و انفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابی که بایستی مذکور است

فرضی وجود و تقدیر میری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در گنج خانه در صندوق تفضل از راه تقیه که معمول حضرت

این عمر بود و گذشت اند و وقت غلوت از اغیار ترسان و از ان که بسا دایکی از شیعیان پیدا شود و ان صاعقه را در سار و

و یک و صفی انرا مطالعه می فرمایند همان کوی و بزمین میدان اگر چیزی در جواب حضرت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند

تا شامی قدرت تا در علی الاطلاق فرمایند و نم ما قال سید الوعیدین و یسوب الیه ابن امیر الیه و قاتل الکفره العهره فی کتابه الی

رساله الی معاویه و ذکر آنکه لیس لی و الاصلی الی عند الالسیف فلما انشکات بعد استعاری متی الفیت نبی عبد المطلب

عن الاعداء تا کلین با سیوف مخوفین قول صحیح و در باب لطالبان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه توضیح

اکابر این سنت مذکور است الخ اقول این کلام مخدوش است بچند وجوه اول آنکه روایات و احادیث مذمت یزید محال

است با اختلاف معاویه که بر عزم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود و بیعت اهل سینه که صحابه کبار بوده اند و با جماع

مسلمین که از حبش سیوطی و بیعت عبداللین عمر مستفاد میکرد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد و کمال اهل

سنت آنرا برای حاربه نقض سول حجت شرعی و دستاویز قوی میکرد و صحابه کبار و قراء قرآن عارف بعد

استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل حمید عارف بان بر ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود و اوسع

صحابه عبداللین عمر این مطیع را از خروج مانعت نمی نمود و لعل طبعیت فضل بخدم و چشم خود تکلیف نمیزمود و ترک

بیعتش از اعظم غدرها نمیدانست دوم آنکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بر روایاتیکه دلالت بر صریح

او دارد از انجمله است روایات داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر حیانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه

قال اول حشیش من امتی یکون البحر قد اوجوا و اول حشیش من امتی یترون مدینه قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب في هذا الحديث متقية يزيد بن معاوية لانه اول من غادر مدينه قيصري كان امير الجيش بالثقات
وتعقبه بن التميمي اين المير بما حاصله لانه لا يلزم من دخوله في ذلك العموم ان لا يخرج بدليل خاص ولا يختلف اهل العلم
قوله مغفور لهم مشروط بان يكونوا من اهل المغفرة حتى لو ارتدوا جتمعوا ايا بعد ذلك لم يدخل في ذلك العموم اتفاقا
وقال شيخ الاسلام ذكرنا استدلالك على ثبوت خلافة يزيد بن معاوية وانه من اهل الجنة لدخوله في عموم قوله صلى
عليه وسلم مغفور لهم وجب عنه لانه لا يلزم من دخوله فيهم ان لا يخرج بدليل خاص فلا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بكونه من اهل المغفرة ويزيد ليس كذلك حتى اطلق بعضهم جواز لعنه لانه يقتل الحسين رضي الله عنه وبتبشاره واما
البيت النبوي مما لا ريب فيه وان كان نقاصيلها اذ فسخ لا يتوقف في شأنه بل في ايمانه لعنه الله عليه وعلى انصاره
واعوانه قال ابن حجر في شرحه على الترمذي وقد قال احمد بن حنبل بكفره وناهيك به ورعا وعلما انتهى از بن عسك
چنانچه مي بنی ظاهر میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده و مهلب بان
استدلال بر مغفرت و منقبت یزید بن معاویه اما تاویل ابن التین و ابن زبیر و غیره پس تاویل علیل است زیرا که بزرگ
فتح جنتی باطل است ثبوت مغفرت برای سبکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
که هم اند وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي اول من دخل في الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسين
وانه واجبا عن ايماننا واثباتنا عن خلف از واجبا و هذا الحديث خالفه الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروى عن النبي
القصية سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول با ایمان آید خلف زوجات و بچشتر او و جواب
مقدار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر و اگر محبت این تاویل کند و انباشد زیرا که اگر این قول را رواه
در قول رسول الله و باشد بشارت بر خیزد زیرا که بشارت از احتمال مبهر است از بن تاویل این لازم آید که ان بابا بکر
فی الجنة ان جاء بالايمان و هذا باطل انتهى و از انجمله است آنچه در تاریخ اخوان اصفهان کورست عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویه و یزید و امثالهما کلام من بنی کعب بن لوی کلام صالح لا یوجد مثلهم و سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابو بکر الصديق صبتهم اسمع الفاروق قرن من جدید صبتهم اسمع ابن عفان
فی النورین قتل مطاویق کفلیین من الرحمة معاویه و ابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح و سلام و متصور و جا
والمهدی و الامین و امیر الغضب کلام من بنی کعب بن لوی کلام صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن
عمر و لم یرفعه احد انتهى درین هر دو روایت نبغه انصاف ملا حظة فرمایند که اوج صحابه یزید بن معاویه را ملک
ارض مقدس و صالح دانسته و بکلام درج النظام لا یوجد مثله متقوه کرده و نیز در کتاب مذکور مستور است
اخرج ابو اوفی عن ابی جعفر الباقر رضي الله عنه قال اول من کسى الکعبه لیدلج یزید بن معاویه انتهى این روایت نیز
از بن یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سخوم آنکه روایت مذمت یزید مشابه و مماثل است بر روایات
واله بر مذمت معاویه و قد مر بعضها سابقا و ذکر بعضها ههنا ایضا علامه زنجشیری قدس سره الا برار آورده حسن

الخ لیس که گاه عبادان فرس میاید و نیز از عمر عبد العزیز باشد القیة استخلاف او از ضرب تازیانه عمر بن عبد العزیز فصل اول
 و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت نیز مدلل است عذر اعظم من ان یافع و عباد الخ راجع است فیل ابن عمر
 و نیز قلمی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین برابر بودند بلکه جمیع مسلمین که معا و ثم اجتمعوا علی انینه و زیست
 ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند و بهینه عاود که تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیقت
 مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که این حجر تصحیح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
 الخ تمیز قطع نظر از سبکه کلام این حجرانه خلیفه حق و امام صدق و ولایت بر حقیقت امامت معاویه دارد و نه جواز اطلاق لفظ
 خلیفه بر او میگویم که بر گاه قول ابن حجر نیز و عجیب متبر است القیة حقیقت خلافت معاویه و استخلاف او که معا و قول
 ابن حجر و ولی عهد بعد از او است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عمر بن العزیز بخلفا باز پیچ لطف است
 اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که در و جا گرفته و خل خلفا با شده ملحق بخلفا و
 اگر ثابت نیاشد پس الحاق یعنی چه اما اجتهاد پس ان عقلا نیست که از بعد و عهد خلفای ثلثه تا زمان امه اربعه خانه بخانه
 و کو کبوسایه فکن گردیده پس هر گاه خال المومنین و مجتهد مسلمین با ان علوم مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام
 نظام لما ریت من فضله و در حق فرزند از جند خود و تقوه فرمایند چگونه عقاسی مذکور در کالبا با بن الحجد المزیور بر تو نوز
 نخواهد انگند و بدل علی احتیاده بیعت اوج اصحاب بخل بخل الخطاب و اهل المدینه من التابعین و الاصحاب کما لا یخفی
 علی اولی الالباب من بعد کنار شش میشو و که عباد تکیه این حجر در حق یزید اعنی کونه من شتر الملوک نوشته سفینه
 در حق خال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبہ فی المصنف عن سعید بن جبیر ان قال قلت لصفیة ان بنی امیه
 یزعمون ان الخلفاء یم فقال کذب بنو الز قال یم ملوک من اشتر الملوک اول ملوک معا و یزید پس قبول کلام ابن حجر در
 باب یزید متبر کن قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بحجر تحریر آمده میگویم که فعل عمر
 بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید عجیب معسر مستحق نیست زیرا که
 کلام در حقیقت خلافت یزید در بدو عهد او و قیل قیل جناب سیالشهرا و و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول
 ابن حجر عدم حقیقت خلافتش از بعد و عهد ثابت میشود کما لا یخفی علی اولی الالباب و انتهی کلامه بعینه **قول و**
افوض امری الی الله الی الله بصر بالعباد این کلام مورد ملامت مردود است بچند وجه
 نخستین آنکه لا نسلم که اسوات او ب سبب بسا وراثت در ذکر این مثل مقصود من باشد بل تشبیه کلام مجتهد کرده
 بکلام شخصیکه بول کرده ابا ران قرار داده بود و تا بر یکنان عیان کرد و کجروی او بسبب آنکه خلافت یزید را بر اصول اهل
 بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوت حضرت المومنین بود و دانسته و این مثل استعمال سکینه جائیکه کسی در
 صریح و سفسطه شدید گرفتار شود و بیانش در بصره العین اتفاق افتاده و معا و عرفت مجمل و مستغرق انشاء الله
 مفصلا و شاید که مقصود مجتهد و او همین که زبانش مخالفت قلب و دست آن باشد که من فریضه و تشبیه خلافت یزید
 کردم و خلافتش را بدینسان بران حجت الهی تشبیه و اوم بسبب آنکه خود حضرت امیر و او قدر دانی دادند و او صاف کامله
 فصل

ایشان را چنانچه باید با اعتراف پیشوایان روضه کلام منقولاً عن شیخ البلاغه یا فرمودند و ایسم با اعتراف جامع کتاب کبریا
ضمیمه احادیث خود گردانیدند که هم و الیهم و الی قاقام و استقام حتی ضوب الدین همچو آنه و مورخین اعتراف کردند
و شاعران نیز بان مدی و نظم آوردند و در انصاف با وصف رخص کانی مجالس المؤمنین بر کشادند بیت عمر کردین
نبی اشکارا بر آست کیتی چو باغ بهار ز نیمه کیسه خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه باید درین
تشبیهات وارد است که نموده آن در بصارة العیون است ایراد یافته و قبول و قوت الی این مطالب را بدان تفصیل بسط
از کتب شیعه درین کتاب مانده است که هر کس عبادت اندک خلافت این بزرگان تعجیر قصر اسلام و دین و تخریب
شوکت کفر و کافران و تزلزل ضناق و منافقین بود این است وجه سرگردانی مجتهد الزمانی بتبشیه مذکور و ازینجا است
که حق تعالی فرمود **لَنُظَرِّبَهُمُ الْكُفَّارَ** اما وجه غیظ و غضب بر من بجهت آنکه خلافت یزید را ببول تشبیه
نمودم پس نیست که بر ند باعث وسعت لزق روضه و رواج محدثات مجتهدین الشیطان گشته تا در ایام محرم رسم
ماتم نامشروع و تصویر پرستی را رونق میدهند و بدعات مذموب خویش را مریض و اشکار میگردد و انند و از نیست که
بمقتضای کل اما و نیز شیخ بمافته در اثبات خلافتش بیل با آسمان و دخته آتش لقاقر را بر فروخته اند تا عوام بدانند
که هر چه کرده اند بر اصول است کرده اند تعوذ بالله من الکفارة و التفاق بعد اداء الاسلام و الوفاق و نبده
معنای آبی انیمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بعمل آوردم و از ذکر شیاخی خیس بر این مردم حبش باکی ندارم
چون کفار میگفتند که سلیمان یقول مسلمین که قرآن مجید کلام بشر نیست لیکن دلیل بر خلاف آن قائم میکنم که عقل چگونه
تجوز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب و عنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید و او سبحانه این یکدست را حل نموده
ان الله لا یستجیب آن بضرر مثل کما یبعو حقه فاقی فیه یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید سیاه مثل و مثل
و چون مطابقت بوجه کمال تحقق باید حسن و بلاغت در کلام می افزاید لا جرم در باره خلافت یزید و مجتهد عنید که
بر انکار اجلائی بدیستاب نطاق همت بسته و بر خلاف مذهب انظار فریقین خلافت یزید را بحجبه از خلافت بر
گفته که استعوه انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود و هر گاه مثال مذکور در اینجا آوردم و خلافت
مستفاد بین ابیاران حجت فاضل ساختم معنی الا مثال مصابح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را مستع
میگردانند به مدح این تمثیل لب میکشاندند آنکه می گفتند که اسات ادب بوقوع آمد مرزا کاظم علی صاحب فی الحبله
سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه پیشتر بر زبان می آرند و از اهل صحبت خویش بار بار داد و فضا
و بلاغت شان میخوانند و از جمله آن عبارات این فقره است که در تبیح مذهب شیعه از قلم ظرافت رقم یکیده
در اینجا تشیع بالی و فلسفیات انعام یافته و لول بایرا ز و خون حیض آنجه طرفه معجونی بهم رسید که اوجال بهم رسید
و اشک آن می برد و هم این جمله پیشتر بر زبان شانست که صاحب تحفه قدس سره العزیز در باره علم الهدی شیعه
زیب رقم ساخته که دلائل و براینی را که نسبت یان دخی کرده و علق نفس گمان برده بیان مضامین مبتدله و جزئی
حقیق کهنه ملقطه از مرابل مندرسه است که بار بار میشوید و خای فایده برای شیعه از ان میدوزد و دوزد و دوزد

او هر من شیخ العکبوت و استخف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان با جمال نموده باخن و انکسبت
 فرسوده اند و هنوز مرزا صاحب مسطور یعنی آیتی در قیدیات اند که بخوبی خدمت شان نایب شود و این کلمات تیر خلافت
 آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود نیست حال آنکه آن که هزار فی عبارت شاشی دارند و اما نکته بر اهل ازین امور و در
 چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این حکم که جناب محبت کردند غالباً تعلیق حکیم آیتی بخش است که از استماع آغاز رسیده
 بصارت العین منبسط کردند و بشنیدن این کلمات که جواب استقامی جناب اجتهاد آیت عالی قیاب فیصل و محدوده موسی سید
 محمد ادام الله فیه و افضاله و جیل الی الخیر ناله باید نوشت انتهی مختصر مسرود شدند گفتند که چنان می نماید که مولف کتاب
 ادب مجتهد مامری میبارد و هرگاه این شعر را شنیدند و در هم کشیدند بلکه از جا رفتند و شورش عظیم پیدا شد که افضله
 فی الی حاجه ولا حاجه الی الا حادۃ العرف جناب مجتهد را نباید تعلیق و تکرار کردن اگر چه بمرتبه اجتهاد رسیده گفت که فقط
 طبابت دارند غلط گفتیم مناسبت قوی و زیانست یعنی تم طیب خطر و جانست نیم ملاحظه ایمان دوم آنکه سلما که سا
 ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استفتا با وی توفیق گشته بود و کافصل فی النجاة لیکن این اسارت بهر از آن مرتب کمتر
 از آنست که در موارد نسبت جناب علامه دیو می قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر لعل آمد و مرزا محمد رئیس بخار
 که با عتراف فاضل جالسی مایون و لا اله الا الله است کاعرفت مخلصا بکواب صاحب تحفه از دشنامهای غلط نامدار
 و خواهر و انهم بجا و رات هندی در کتاب دروغ نمیکند چنانچه مطالعہ لایم مکاتبتش بران کواه است پس لازم آن بود که
 جناب مجتهد از مالی این چند بایع الاول الدخو که بنابر مشهور مجتهد جالسی بود با ضمایم دیگر که خفیه می آید می افروختند و میرزا
 بهایت فراراد می افروختند و می گفتند که ای پدر ترا چه افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و او عاوی مزید و لایم طبعیت
 امجا و اسارت ادب باین فاندان عالیشان را و امیداری و راه یعنی و عناد مثل شوشتی می سپاری و روی توجه
 فاضل مجلسی مانند او می آری که در قنای و می خویش سیر سنی را گنج خوک قرار داد و او اند و از آید و ریزی دقیقه فرو گذار
 و قاضی نورالدین شوشتی ظل بوق در مصائب خویش با آنکه معتز است که مرزا محمد دوم از اولاد سید جرجانی است
 لفظ مردود و مطر و و کافرو مرتد در حق او می آرد و سپهرش نیز اقدام پدر خودش بمقتضای و کمن کشتی خطی
 الشیطان قاله یا هو بالحق الشیطان و المکنک و ترجمه آن می نماید و میرزای موهبوت را بلفظ خسران
 مال و دیگر الفاظ تا بلا یم یادی نمایند غرض که ایشان تابع هوای ان گشته اند و کما اعتسان بر میان جان سیده
 احترام خاندان مطلقاً و ارتقا و دو و مان مجری و اعتلا شکسته اند ترا نباید تعلیل این سکان نمودن و خطوات این
 در دیده و نهان همچون که علمای دین و ریح سادات رفیع الدرجات و فاضل طوالت مشکاگین کردند و شعرا در
 در بنحیصوص مضایب لطیف و ابدار و بیات بلوغ گفته و در شایع و نظم سفته اند و فی ازان نیست نظم سادات
 تو روید و اعیان عالم اند به از حرمت محمد و از عزت علی به فردا طعام معده و خرج بود کسی به کما مر در از محبت
 شان نیست محتلی به که زلفی از ایشان جدا در شود چه پاک به نتوان شکست حرمت ایشان را جایی به از بهر
 آنکه سید کونین گفته است به الصالحین و الطالحین می دهد و نیز در شهاب ثاقب ثابت میکنی

الزبانی و ملاطفت بیت معلوم یعنی از کلمات جنتی که به شما شنید گفت بارانست باقی ماند و انشاء الله تعالی عفو نماید
 امام الامام روضه از منقدین یعنی کشی غیر از کتابت میکند که با عجایز حضرت اعمام اهل بیت سگان بر پیشوایان مذہب شنید
 بریده و منی معروف و بکراتی گوش موصوف از چنان مسلط شدند که در کوشش و ویران ایشان هم میشا شنیدند چه جا
 که بیکه بر و بیت امام اعظم طوسی در تندیب غیره از اهل بیت باشد و بوش بر مجتهدین جدید و کس از مرده و لان زند
 قطرات آتشیات پاش اطراف امور و اخب و بهور در مانحن فیه نیست که از دارالاجتہاد بواسطه نقایات امامیه که لغت
 منیع السداد بطالب ارشاد و امام محبتہ از انجمله سنت چنان گویشم میخور که جعفر مذکور را حضرت مجتهد الزبانی و بعضی از
 مخلصانش تعاب می نامیدند و ایداد و عجا که تحقیقات اکابر قدیم و جدید خویش را جناب شان کجا مستقر خواهد کرد و در و
 مفتریات بیش از پیش و احادیث صحاح خویش و در باره جعفر مذکور کجا دفن خواهند نمود و غلط گفتیم اهل غیبت و حجت را و چه جا
 و سر و اہب بسیار است مثل و خمد و سرسبز راسی و بر جاسی بیشمار که در میان جابلسا کنگرہ مالیش بر سرچ برین پیوسته و چه جای
 از تحت الشری و گزشتہ کافی کتاب اخبار مثل البیاض و غیره من الاسفار فی الجماعه مقصودشان ازین خرافات و مہملات تعاب
 سیادت و درودمان خود است تا بدین وسیله و کیسیت و جلیه حقوق سیادت را از زمین و غیره بدست آورند و اشل و اشل
 حکام کوفه و شام را هم صبح و شام از بطح نیز بدست و عذاب و ظلام مثل حضرت محمد بن حنفیہ با حادیت امامیه کافی الجماعه
 من البیاض و اول فرمایند و کثرت و اہم و و نایر القدر و در و کہ کج کارون و دولت شداد ملعون رشک بران بر و کج
 در حق حضرت جعفر گزارش و اوام بعد از اخلاص از ان اصول است که بدلولش در شرح کافی و مخلصات بحار و تعاب
 فدای شیعه عدم طیب لادت و دشمنان و باشد و قس علی هذا الوانم و عوار من دیگر که نقض خنجر نجیب باید از توان کرد
 و لیکن اگر مجتهد الزبانی درین امور مخصوص من کلام شریع فرماید کمترین خلالتی آنچه درین باب از مخصوص دایات شیعه
 کرد آورده ام و چنان میدانم کہ هنوز در بیاحت فریقین از کتب سابقین مذکور نگشته و گویا گوش من و بید
 طالع کہ خود را مصداق حکم بکم عی و اقول لا یحیون ساعد اند نشاء چنانچه مقتضای تفصیل است بر و در نیم
 و خاص و عوام عالم را اصلاحی عام در و ہم کہ انفرادات منع المخطور است و این خود صلیہ جندہ است کہ کسی بگوید
 کہ اتیمہ جو بکتب روضه کہ بدینال املی مثل و عاہ بکتب من افکاره اند می شنیم و نزد خود دارم و انیمہ سواد و اکتب
 ایشان بر آوردم و بہ نتائج افکار خود پیہر اصح کردم و درین کتابی از تالیفات خویش بقدریکہ دلم میخور است و ادر و ک
 و نیست حال فرزندان و دیگر گوشگان خاتم پیغمبر ان صلی الله علیه و علیہم بر حصول در میان و لا آری انقضاء
 مذہب اسلام است چنانچه صاحب فضائح الروافضی آورده کہ ناگزیر است بر عقاید ایشان لشکر خاص امام متبایر کہ صد
 و سیزده تن باشند و لان اودہ اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص باین حاجت مخصوص بنابر است کہ این مردم را
 بمقتضی زادکی متصف دانسته اند و مخصوص بکثر نیز همین امر را مقتضی است و اگر علمای روضه در وین میداشتند
 گوای صاحب فضائح الروافضی را برابر هم از گوای میدانستند زیرا کہ او در مذہب روضی بکانه روزگار و جلی
 بر کار بود و چون قائم توفیق الہی و شش گرفت توبه بقصوح نموده تصدیق هیچ کتابی کہ اسمش بر سر و ادر است

این بزرگان بر تو ظهور یافته و افق کتاب بین و مطابق بسیاری از روایات متشیخین بنیادی نمونه آن در صواق تفسیر
اللمة الدین هم مروی است و اعتراف این امر کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین و غیره این یکی هم منوط نسبت پس اگر روایات
وید و باره فقهی عمل از من و در بنامه اگر محمد و دعوی خود صادق است باید که عبارت هر که برای حق
او بکار آید نشان دهد و این که در کتب چهارم آمده توفیقی که درباره فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بود فقهی بطاس
و شسته و محمد و دیگران بکاسه لیس اولین و آخرین خود و پرداخته از آن جنس است که قدما و متأخرین رفته در کلمات
خود و هزاران بار بر زبان آرند و تقریرات محله و قیاسات ابالیه مانند نامهای اعمال خویش و بسیاری گیرند
و هر چند بعضی بگویند که در کتب مطبوعه علم تحقیق بر اذخاره و رسائل مفروجه هم تصنیف ساخته و افق او برین مطالعات
و خروج کرده اند لیکن جهت بدین تقویم گفته را باید و چون تعرض بجزایات اعاده نمایند و خود را عقیده بعضی از فرق
شکل بایده مانند کسی کرده اند که اگر غیر کار او را مسطر و گردانی لیکن باز بجهت روشنی مسائل کتوری آن تدبیر گوئی
اختیار ساخته که هر که آن را بیند قائلش نابجای سیله کتاب برگزیده چنانچه در مجلد اول ازین کتاب دانستی و علما و
بر این حقیریت خواهی و نیست و همین مقاله انشاء الله تعالی بجا آورده که مستند است یعنی هنوز در کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده دلالت بر آن دارد که کاملین فرقه شیعه در باره
حضرات ائمه هدی خصوصاً حضرت امام صادق عقیده بدو داشته اند و آنچه از توهمات و تصریحات و حق انتخاب
آورد و در انفسب انصاف و در هیچ خواص یا فرائد نهاده و پس خود را با تمامی اولیای خیرین معنی و حق
حقیقی نگرفته اند و حریفی از آن که تعلق بدو و مان زار و امام الایمه ایشان دارد مطابق امریکه در مجلد اول
جمعا گذشته نیست که روزی حضرت امام موصوف یکی از قدما می رفته که نامش عبدالکلام بن احمین بود
در و افضل او را بعرض برین می رسانند و نه کسی فلک زیر پایش می نهاده فرمود که چگونه پس فرمود را بلفظ فریسی
نام گزاشتی آن مسطر و جواب داد که بدیرت چرا جعفر نام نهاد و حضرت فرمود که جعفر نام نه نیست و نه پس
نام شیطانت است این واقعه را علمای رفته در کتب رجال می آرند و با انهم از روایت و تنگ گسری او خود را مسطر
نمیدارند و آنچه آن کو را بطن شقی درباره حضرت امام باقر امام صادق و توفیقی بکنایه یا بلخ من التفریح
نموده و آری که بکسی بقا و لفظ جعفر و محاوراتش مطلع است نمی تواند بود و لا والله ثم لا والله و این شیخی است
که خود و علمای این فرقه خودی را از ثواب بایین و شتام و رسیدن انداز مجله ایشان خدا و روی قاسم
انشار است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم شتمار برابر داشته و مردم را از این
غیبت محصور و محجود و متغلبند داشته و هر که خارج است ازین و و نماز او را مردود دانسته بسیار و دعوی
صحت ازین روایت در عیناً میگردید و فیما بین سواد ادب و الا تخفی و لکن ازین اقسام اصولی عزرائیل یلفظ
الهم و تا اول آن افتاده و در او کرده و داده اللهم فاض فاه و جعل جنیم سواه مفضلش آنکه میان انتخاب و مرد الکلام
مطابق و در سیرت و نیز در نسخ و میان می آمد و در علاج او علمای مشرین و قاتر و از سیاه و گرد و در حریفی از آن که

که قاضی شیعیه تراش در مجلس المومنین که موضوع آن جویب پوشی مذیب فضل حضرت از ابقدم بدل کرد
 از پیشوایان خویش در مجلس ایستاد کرد و که مانند عبد الملک بنو کعبه میباشند و منبده میگویم که چگونه کسی مثل او در روز
 پیدا شود که امام باقر و صادق را که از اجله دو دمان اصطفا و از قضا اینچنان گفته باشد که نکاد اللهی که فی فطری
 محمدی و نشان اوست با منبده و قلیل البصاحت میگویم که رفقه و الیاد از روح مثل قاضی شوشتری کام مییوب
 منافقین خاص انصار و مهاجرین سوال کردن که آیا زاره بر او و بزرگ عبد الملک که انتقام داری از حضرت صادق
 که مطلع و مطلع سخن آنجناب این بود و منبده اند علی زاره و پوشش من الیو و انصاری بدلائل کثی و غیره گرفته
 در ملا آنجناب را که گفته مانند عبد الملک مذکور تواند بود و یا هنوز شک و یبوی دین باب واری باز زاره حضرت است
 که صدق الصادقین بقش سیکنداری چنانچه از مجلس المومنین و مانند آن میوید است و اگر مستو میگویم که حد
 که اصل این امر سبب آنکه در جلد اول که شسته احاده است نه افاده بالیستی امر می جدید را ذکر نمودن گویم نمون
 کیش از تیرای بیگانه و روز و رنج از شعله باقی جانیه خال نیست پس بدانکه ابو جعفر و کشی کتاب خود که قاضی نقضی
 و سبب الی شیره در مجلس المومنین نام او را و روز زبان دار میگویم محمد بن سو قال حدیثی محمد بن عیسی عن یونس عن
 حماد و الناب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی حماد و لم یطلب الا فون فلم یؤذن له فقال لو کان معنا طبق لاذن
 فیا و کتب شرفی و به ابی بصیر قال افان ما هذا قال علیه بذکاب شرفی و جکاب یعنی حماد میگوید که شسته بود و ابی
 به در و زده حضرت امام صادق را بر و انکه حضور طلعه پس او را اذن ندادند پس گفت که اگر همراه ما طبعی می بود البته چرا
 میداد و این بودند که سگی آمد و شاشید بر روی او ابی بصیر که تا بینا بود گفت افان این چه واقع شد بمنشین جواب داد
 که سگی دوید و بروی تو شاشید و ازین روایت انیم صریح بیان شد که حضرت امام صادق بر و انگی ندانند به برای
 آمدنش با و جو فکان اخلاق عجم که از حیزر گوار خود مصداقی و ذکاب شرفی و جکاب یعنی حماد میگوید که شسته بود و ابی
 و کتابان کمره آنکه که تمامی غنایات زمین و آسمان بیزه در اندر زبان پیاک خود آورد که خواجه و لواء صوب هم از آن حمل
 میشوند و محصلش غیر ازین چیست که چندین شکل برای اکل نفس معاذ الله امام موصوف داعی برای تحصیل زخارف
 گشته و در تن زیبارای دنیا کرده اکنون خوار از روح شوشتری باید پرسیدن که عبد الملک بنو کعبه نظریست
 یا مانند ابی بصیر و نعم ما قال بعض الشعرا و گفتیم جالبی نه کم از گفته سعدی بلکه این و و غزل خوبرو از یک
 فساد چون حیرت بین رسیدن تمام رسیدن حالیا اختیار واری از مذیب رفض دست باید بدو شستن و خور و مال بکار باید
 بر من بچشم حیرت بین دیدن که اگر بزرگ فقه بی وین که مرتبه شان از عرش برین و گذشته و بدعت رفض انبیا
 و سبب او را در حق سلاطین است ظاهر بر که مذبح و کسان کشتن نامی و عالمی کما بهی نقلا عن الکاشی آن جناب
 منسوب به از تیر بر اندامها کرده اند یا بقلید رفقه عثمان تا سبب خود را بدست این دشمنان امید باید پیش
 از هر لحاظ و در زنده را داعی اراده رفض و کشتن برین و ایام حوائش و بپشت و دامن خود از محبت شستر
 شان می چیست و یا اینکه در یوستن صحابه کرام که قرآن مجید بپایش و در حیت شان ناظر است و

نقد دین و ایمان را از دست داده اند که اگر بگوئیم در عیب جوئی ایشان کتم نتوانیم بخنجر را با بنجام رسانیم و در حجاب
سختی و سختی در مزاج و مطالبات نظر بگذشت که دل میخواهد که ایراد آن مفصل نماید و لیکن عنایتش گرفته بر
دو حرف قناعت کرده شود که اولیای ایشان در صد آن شدند که تاویل مزاج و مطالبه را برای حضرات ائمه بطور
میراث عن اب عن جد خصوصاً سلاله اوصیاء و اهل بیت رسانند محصل آن آنکه ائمه بتقلید جناب امام الایمه که
مزاج بودند مشهور معروف است درین جنبه بطول داشته اند و بعضی بقصور فهم فاروق را درین سختی
مقتضی دانستند و هر که درین باب ترددی دارد چه ضرور که کتب جهانده قدر بشاید باید که از باب اخلاص
ناصری در آید که تحقق در آن می نویسد و اما مزاج اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود و کان رسول الله
یمزج و لا یزحل و امیر المومنین علی هم مزاج بودی تا بعد که مردمان او را بدان عیب کردند و گفته بودند عاقل
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب اند رئیس ارکان اربعه و اگر گفت بر مزاجیکه با او مکرر و مذاکره الی
الرحمه و این در تحقیقات تأییدی نیست بلکه تحریفی است که رفته در ذکر آن دست از عاقبت اندیشی باز داشتند
و این هم نشیند برای قدما و شیخ و که بایشان با هم سجد و تاجیر آید و الا کتاب باقیما ندانم که ابوالعباس مذکور از معتدیان
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال تفصیل و اجمال چنانکه باید موجود و انیک محاسن
المومنین قاضی مقتضی و خلاصه شیخ علی و فهرست امام اعظم طوسی و تخیص الاحوال کتب دیگر از نیز مبتکرین
متشیعین حاضر است بمرکه خواهند بیان رجوع نماید و بداند که اگر او ویران معنوی او که قد معبود و در پیشت
شیر میوند و از بالا پرواز پائین خالی میدانند و بر ملا اجداد ائمه بهای محظوظین و امان خدا از ایشان تیر اندازند
کما فی الکافی و الکشی و غیره میان شیعه و ائمه متوسط نباشد و عاقل مومنین و مذنب من مصلح و هیچ شخصیکه
علم و دانشها کرد و در سلسله علوم دینی رفته بگذرد که ما صرح بالمجلسی الاول فی رجال روضه المتقین و غیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطرد و یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بد گفته و دشنام نداده
و در بای توالتی فقط یکبار جویش تزه واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که حدیث میکند محمد بن عثمان
که من و ابی یعقوب و شخصی دیگر بیرون آیدیم و بسوی حیرامکان دیگر متوجه شدیم و سخن از و بنا می گذشت
ابو بصیر گفت آگاه باش که صاحب شما اگر ظفر می یافت بدینا البته بالیقین اختیارش میکرد و لیکن چون پیش
نیامد رنگ خنجر بر گردن باقم تباید آسمانی و تقویت میزدانی که باز بحال بیست رسول بانی متوجه گردید یعنی برین خنجر
مخزوم و کلاب محظوره مسلط شد تا روی بگوید که ابو بصیر بعد از سخن نجواب فت خاف شد پس سکی آید و خواست که بسا
بر ابو بصیر خنجر استم که او را برانم این ابی یعقوب گفت بگزار و او دفع کن پس آن یک نزدیک شد و شمشیر گوشام حلهای فقهیه از او
و ازین بانه میوه او فقهیه شیطانی که درین یکتعه معجزه جعفری انشی میباید از بول کاس تبلیط قدر تلذذ می شد
صدورش از دم همیشه معنی مطاعت خواسته اند که می شود خود را که مصداق من گان فی هذره انعمی افهم و تکه خنجر
انعمی فاضل سبیلش اشقی الاخرین بود ازین جوی پاک سازند و نقد دین و ایام مرغی خود را برای سر برین

در باز ندی پس بر یک تاجی است خود کبریا رفیع خجالت معروف کرده بعد از کوشش بیعی بمجاافت و عداوت ایسه
 خصوصاً حضرت امام حق ناطق بعجل آورده و آن قدر چرخ و بازی در تالیلات و تسبیحات نموده که اعمال
 حقه بازان رشک بران می برد و لکن بس در اشباح حیات قال سه سنگ بدریای اقیانوس گماند بشود چه چون که ترسید
 تر باشد و بنده این بحث خاص را به تفصیل و بی تمام دلیل در بعضی از کتبها آورده ام و باوله قطعه ثابت نمود
 که بعضی چه علمای طایفه فاضله بر عایت مذموب این سیاهی بی دین و بیزید محبت منسوب آن لعین سخن
 سنانها بکار برده اند و در رسائل مفترده پیش پایا آورده و در اشکلات مجانبین است و آنچه پیشوایان فیضه
 در بدگویی ایسه هدی عمو مآره بعد از آخری بر زبان آورده اند طول و حسد ض بسیار دارد و بت بر آن
 ایسه واری از حضرت باری می رود که بزودی ازین مجلد فایده شوم تا کتابی منفره درین امر بیاکت
 کشر مایکتانی دیگر بعنوان تفصیل که دلم می خواهم جیمه گردانم و گردن های منکرین قوم را که لاف
 و گزاف از ذاتیات شان ست در بکنجه آورم و اگر دو مسد کتاب دیگر بایم تقارن فتح و ظفر درین باب
 خاص چنان لوازم که شرفا و غر با غریش محیط گرد و گوش منافقین پیران عبدالمعین ابی بن سلول
 کر شود الغرض کتب مذموب طایفه شیعیه حقیقه بر مثالب و فضایل قدما شیعیه آن قدر
 شامل است که استیعاب آن اهللو یا استحاله میساید بخلاف ما سخن فیه یعنی حالات و مقالات اصحاب کهار که آیا
 بسیار و قرآن مجید بیا بیان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشته و خود اجله مفسرین شیعیه مثل
 کاشانی و غیر او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب منج المقال هم موجود است رطب اللسان شده
 و هزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک منور النور جان گذشته حتی که حدیثین رخصه بنایه
 حد او متاد در کتب خویش آورده اند یا موریکه تشبیه بین بزرگان بحضرات انبیای الو العزم از انجمله است و هم موریکه
 ایشان آیات مدح قرآنی را و برتر از تشبیه اولست آنکه خود حضرت خاتم المرسلین که بوحی آسمی گویا بود در محضر
 فاروق را بمنزل ابر مبارک خود می دانستند الی غیر ذلک من المناقب تفصیل این محبت عنقریب بگوشه میرانشتا
 اله تعالی و حال برگزیدگی مجازین خصوصاً خدا و دید ایشان و تبسم بودن اینها بشراطیه حسا و دعوت دینی و
 بعین مقاله عنقریب در حدیث امام صادق که گنجی آنها با سناد خودش تبکرات الطویل کلام در چهار ورق روایت کرده
 و بدلائل مطابقی ذوات علایات خلقای راشدین را بجمع عمده مناقب و مدایح قرآنی گردانیده و بتوانیکه با و است
 آید و سنی تمامی حجتین رخصه را یگان رود و درین زودی بحول و قوت الهی خواهم دانست معجزه اگر کلام مذکور
 بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانکه معروض آورده و واد بدیان داده و شاید حرف مذکور در
 محش و دشنام محاصر به اکابر هم و منهم اهل فی بیج الحق و بحکمی فی حق البیض لاجرم فتنش زیاده از ابوالبر متوقع بود
 چه جای آنکه امر صحابه و زور بر زور ترقی یابد و فقیض و عید قرآنی باشد با بحمل کسب جزوا فقیض لایم با و زور
 کرد که اجله صحابه ام و درین صحبت حاضر باشند و بقتضای نسخه سلیم معقولین سانی از برادر رسول بزدانی ترش حضور بایند

و شش از ایشان برین توأم گردیدند و سخن بحث هم گویید چنانچه محقق چایانی امامیه اعتراف این معنی از اکابر علما نقل نموده
و از اسلام شمرده که امامی علی بن ابي طالب و ازینجا فرق نما بر شد و ضوابط آنکه از آیات کثیری در حق ابوابی
شستی که حضرت امام صادق علیه السلام باید گفته بود و واضح و واضح گشته که حضار واقعاً کما اشترنا طیب خاطر خواستند
و تجویز کردند که سبک بدین و گوش او را بشد بلکه مانعین سبک را منع کردند و ندانوبت بدین تفسیر سبک و ایضا
در واقع قرطاس با بطلان تمت رخصه اوله و دیگر قایم است از آنجه آنکه بر تقدیر مذکور چرا علمای رخصه در ارتداد
شرع عمر رضی الله عنه از آن وقت اتفاق نگرفتند حال آنکه با اجماع اولام صدر این کلمه تبایک یا بین میدانند
و برین هم اجماع علمای خویش و اجماع عزت ظاهره نقل میکنند که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را شناسد
و در او مرتدست بحث قبله الی غیر ذلک من اللہ اوزم کما فی البحار و حق الیقین و متحرم که چگونه اکابر علمای
ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض العصایح گفتند آنچه بران دلالت دارد که مجاریین حضرت امیر
مثل عایشه صدیقہ هم ریاست مومنین داشتند و هم بالمعین انما هات المومنین بودند اتمی مخصوصاً با جماعی
نماید که کار ایشان بسیف و سنان بالاتفاق نه انجمیده و بر تصریح محققین رخصه بر مخالفت مرتضوی و قنات
وزید ندرست و حامل عرش تحصیل که او را سلطان المحققین هم میگویند چرا در تجرید عقاید ثابت کرد و
که فاسق مومن است و هر که از مخالفین حضرت امیر که خاصین خلافت هم بودند نوبت بقتال رسانیده و بر
مجرد مخالفت قانع گشته فاسق است غالباً آنچه این اعیان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند
گوزشتند بود و المنة لمد تعالی که در عبارت تجرید آنچه علمای مسئولین محرفین بفرمایش مشککی از یک اقبال که
حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقاله هم بیاید انشاء الله تعالی قیل و قال
کرده بودند و هر یک درین باب با دید پیمای تر بات گردیده و با آنکه بعضی از سر غت ایشان یعنی فاضل خجایی
آنچه بعضی اجاب اقل الانام از راه شیخ بنده بیه تشیع گفته بودند بر دفتر زید یعنی بقیه و اتفاق طوسی گردیدند و گفتند
که فتوای صاحب تجرید از خوف اهل سنت بود و کتاب صواعق حیدریه علی المحموس القادریه بر هم زده ام که کتابی بر سر
در مخصوص تجرید توان کرد بسبب آنکه همه فضلاء لکنسختی میراد علی نیز محموداً خصوصاً مع خود را در رنج قضوی رسانیدند
بودند و این بزرگ که توفیق الهی از مذہب تشیع که مذہب جد و پدر ایشان بودند مانع شده اند مستمطری که ده بودند
و برادر همین مزین بی بدان نبرد و برای تاویل آنرا غیبت شمرده و الا فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو العزت
بالجمله کسی از امت طوسی و حلی که آن نمی تواند بود که عمر فاروق رضی الله عنه بزرگانی رسول بانی حقیقت
مرتد شد و حال آنکه منافقان را بحد و گفتن آنکه فیصد شریف را قبول نمیکند میباشند کما اشترنا طیب خاطر خواستند
و انکاشانی تفسیر مخصوصاً و از اینجایان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب از خدای رب الارباب
قائلاً و الی قوه ایمان المبتولین و بحکم الرفصه بان الامر النبوی تبعید الاما صاحب واقعه قرطاس نحیف بهول استقامت
آما هم بر جایش نشیند که عبارتش نیست من ماس الا جوار الا انما علم ان عمر کان عند رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما

والمنصب فخری علی عادت عتبه موت رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل رسول الله صلی الله علیه و سلم رانه و غیره که گفته اند
و اما ما قال انتم رسول الله صلی الله علیه و سلم فذاک من جملہ باللغة و جراته علی الصحابة لا اطلع فان لم یسمع کما بینا بهو الکلام
الذی تکلم المرئین به و لیس بهو الیه شتا و هذا المستعصم یعرف اللغة و حسب انه من اسارة المادون و کان عمر بن الخطاب
او بابا بالنسبة الی رسول الله صلی الله علیه و سلم که یظهر التبرک فی الاخبار انتهی کلامه بلفظ البطال الباطل تمام شد
سینه بجزوف مجتهد اقول اگر مراد مجتهد الزمانی از اینجا باشد که بر لفظ بجزوف نوشته اند و مقامی غیر ازین برای آن نیست نیست
که صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل قائل بدان شده که عمر و حق حضرت خاتم المرسلین باین کلمه خود که بود
پس کمال بی دینیتی یا خرافت اوست چه خود کلام فاضل مذکور یک نوبت مجتهد می نماید یعنی که هرگاه شیخ علی امامیه که شیخ
مضوی و تفسیر خطی یا شیخ علی دار و قصه قرطاس را در مطامع اصحاب عموماً آورده فاضل مذکور چنین نوشته آن عمر
کان وزیر رسول الله صلی الله علیه و سلم و صاحب مشاورته و کثیر ما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم علی اشیاء فبیمعه
عمر و یقول لا تفعل یا رسول الله فیما یتعلق ای الی الی صلی الله علیه و سلم من ان عزمه فی غزوة تبوک ان یدخل موشق و یحج
ملکها فقال لا تفعل یا رسول الله فالخامعه و قبل راته و مناقصه الارساری و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یشتا و
فی امرهم فنهاه عن اخذ القنیه و وافقه الله تعالی فی قوله صا کان لنبی ان یتکلم لک الله تعالی و منبأ امر الحیاة
و کان عمر ینافع فی حتی انزال الله تعالی تصدیقه و من ماسل الاخبار و الاشارة علم ان عمر کان له عند رسول الله صلی الله علیه و سلم
بذا المقام و المنصب الی آخر البشارة یعنی عمر و زید پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود صاحب مشاورت و بسیار و میاد و در ستر
اقدام میفرمود بر چیزی را و متع میگرد و میگفت لا تفعل یا رسول الله و حضرت صلی الله علیه و سلم قول تا و می شنید و
قبول میفرمود و در آنچه تعلق داشت برای انتخاب نبوی از آنجا که حضرت صلی الله علیه و سلم قصد فرمود و فرمود تبوک که داخل
و در موشق و حجاب عمر گفت یا رسول الله مناسبت و حضرت قبول نمود و از قصد ساری به هم مثل بد است که میت که میاید
کان لنبی ما نزل شد و واقع او از همین بایست امر حجاب که عمر با خود آن میکرد و تا آنکه نازل نمود حق تعالی تصدیق اولیعه
ازین فاضل اصفهانی یعنی فضل بن روزبهان مذکور آنچه تحریر نموده در کتاب الباطل الباطل همین عبارت است که من ماسل
الاخبار آنچه کما عرفت و از اینجا بر نقل قاضی مشوشتی کلام صدر الدین من نور را در احقاق الحق حال تحریر معنوی و منقحات
و بی دینی مجتهد بوضوح بنجامید که عبارت باقی را که محصلش در فارسی دانستی اسقاط کرد اما مردم بدانند که اشاره بذا المقام بلفظ
پیغمبر است و از عادات عمر انقیاد بود هم وقت صحبت و هم قریب و فوات شریف لغز و بالبدین و کمال آنکه متعصم و متعصب
الباطل از لفظ بذا اشاره یونیر بود و فاروق است چنانچه بر حکمتان بوضوح میبایست که شنید می تحریر معنوی بود و اما بجزوف
لفظی پس خصل عبارت الباطل الباطل الباطل عیان شد که مجتهد لفظ بذا المقام را لفظ بذا المقام ساخته و ترویج روح
شیطان الطاق پر داخته تا عامه فریب خورند و کمان بردند که مراد از بذا المقام لفظ پیغمبر گفتن است فادخلوا ابواب جهنم و فیه
یا مشرکین علی صدر الدین اصفهانی هر قسم لفظ مذکور را اختلاط کلام نمی پذیرد و دو شتم نمیداند چه آنچه شیخ خطی میگوید
منه عمر بن الخطاب صده عزه و صده الم تعسر علی حق الله حتی شتمه و ذلالتی که بر لفظ شتم فضا حتمای بسیار لازم می آید باینکه

اشارتی بدان نمود و چندی بعد ازین می آید و از کتابین نیز خرف هم هویدا است که او اصحاب کبار را قریب بیست و شش نفر
 پیشتر از چنانچه تصانیف شوشتری هم بران گواهی میدهد که فاروق مرتضی شریعتیه نسبت مندا احتقاق الحقیق اگر مرادش بر
 فرزند محال آلا با ساعده الکلام نیست که صدرالدین مذکور لفظی بجهت میباید پس دلیل بر آنست که مجتهدان را
 کلام او را در سطحین فاروقی رخصتی نموده اند و با عبارتین شریفیه صحیح باشد نسبت که مذکور بصحت رسیده و بدین
 عنوان در صحیح و در نوشته غیر تفصیلی بصحت آیات ادب و دشنام خواب بود و هر که خواهد که کتاب احتقاق رتبع نماید و بعد
 از مطالعه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه معتقد است می آید انشا الله تعالی در صحت کلام صدرالدین شکای نمی ماند
 و مویاوست آنچه در جبهه دربار فقهیه گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد غلبه لوجع و
 کتاب در جبهه چنانچه در صحیح ایشان مذکور است و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلب علیه الوجع و ما یثانه
 میجو هم دارد شده انتی بلفظ و اگر او مجتهدانین حاشیه چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریریه حتی نقله بخدا فیه و من متحرم
 که آیا اشتقاق میرزا مجرب یعنی نه مان تواند شد و بس و محصور در همین است که شیعیان خود که از هیچ کس پس جایز است
 که از هجرت مان خود بود یعنی آیا حضرت و یار او دل فرموده انکار است یعنی حقیقت حالت اختصار و جدائی از
 دنیا نیست که باز نام و بسکوت کریم بار ما حضرت را این حالت رو داده پس باید اهتمام کردن تا هر چه خواهد
 بجا آید الغرض اهتمام از اختلاف کلام هم نشد به جای اثبات آن کیش حلی بنا بر سادج اس آن است
 قرار داده و به تیم گوش نه نهاده که ماضی مشتق می باشد از مصدرش هر معنی که در مصدر محتمل خواهد بود و در
 هم و در اینجا قرینه مرض الموت و اشتداد و در غلبه پت و بجهت الصوت چه قدر معنی مذکور را تأیید میکند لفظه آنکه در فقر
 مصداق احمد مستغرق و غیره و آنچه در کتب نه مثل تفانیر و احادیث می آرند و اینجا فراموش میسازند که کاشا
 از مفسرین ایشان در خلافت اربع و غیره و در غرر آورده اند که حضرت علی علیه و سلم در جماع اصحاب بود و در آن گوش
 بول کرد و بعد از آن بنی بن سلول بنی خود بر گرفت و این کلمه گفت که خورش مارا دیت داو اصبی که ام جوا بحت
 دادند و بهم برآمدند و بدست چوب مانند آن هنگامه کارزار را کم کردند پس خیز از رفته تا عاقبت اندیش گشت که بخیز کند که عمر
 معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب که ام خصوصاً مقبولین لسانی نیکو می کردند از انجا میان شدند که رافضی عارین فهم
 باید متغیر نقد مستحار دین را هم از دست افکنند و در آن نیست که چون کسی از حکام فک تعریفی بحضرت امیر کرده بود و ادلا
 حضرت عباس بن علی را پیش بود و چنانچه قبل ازین در مجلد اول و آنتی فولاد که مقبولین شیعیان زبان را هم حرکت بندند و
 دشنام تلخ را در حق سرور کائنات گفته سرین انکارند و از ایمه بزرگواریت بکنی و غیره گذشت که مومن را نباید درین مجلس نشستند و
 گفت چه اندیشه دار کسی که از دل نکرده اند و درین مجلس نشیند امام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بخت
 آنکه نزد قطبیان میرفت غرق شد پس آنکه در آن مجلس مقبولین لسانی صادق آمد و او بی مرتبه سلام هم از دست رفت و احتمال
 تقیه خود مسلوب است و الا لادم آید چنانکه گفت نبوی که تقیه نموده و قوما فرمود و کان مبر که این خطاب پیش عمر فقط
 چه طالب اسباب کتابت است از موافقین خصوصاً امیر المومنین کا تب سید المرسلین بوجود کثیر و متباد

است تکلیف که بقول فقه ایشانی تابع عمر گردند و اسباب کتابت نیازند چه بجای آنکه ششام را هم بشمارند پس متوجه
بحال ایشان متوجه است که ما شمرنا افسوس که فقه مخن را از یکجا بیایند نه معمول بیا را نیست که از
فیلن قال مشوش میشوند سیما و قیس که سخن باطنی پیش آید که والزی انما فیہ خیر من انما فیہ غیثی الیه کاروی البخاری
رح فی هذه العقصة فکیف که قوموا هم عموم را میخواهد مخصوص عمر را ولیکن فقه تراشید بر این که رخصه برگ
جان ایشان میرسد که معرفت اما نقطه لا یعنی پس کی دلالت بر حرمت دارد و ظاهرش ترک اولی است اگر چه
در کبایر هم دارد و شود اما ملین قضایا و پس زندها محصور در گمراهی دینی نیست قال الله تعالی
وَيَعْبُدُكَ فَهَذَا كَقَوْلِهِ دَارِ بَرادِر ان یوسف علیه السلام در قرآن مجید وارد است اِنَّ اَبَانَا لَفِی
ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ نسرق نیست که اصول کلینی البته دلالت بر وقوع ضلالت ائمه شدید مثل
شیطان الطاق و شمام بلکه همه ایشان و امثال شان دارند و غیر ازین هیچ احتمالی ابرخی تا بد چه نزد فقه
عمر معرفت امام البته موجب سلب ایمانست که اقرار وانی حدیث المعرفه و حتی محقریب انشاء الله تعالی
که از پیشوایان روضه اثنا عشره این ضلالت بعین صا و رشده بجلالت واقع قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
دلیل بر آنست که هر چه نوشته بود و از زبانی بیان نمودند و اگر تش تعلق دارد و با مومر یا مست و خلافت که مد اعلیه
ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی آنست که شمام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد وفات امام جعفر متفق آنکه
عبد الله پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و از مودیم که امام نتواند شد پس بر آیم و حالیکه
گمراه بودیم و همه شیعه جعفری گمراه بودند و نمیدانستیم که متوجه شویم پس من و احوال و بعضی از کوفهای مدینه
نشیتم و میگفتیم و متوجه بودیم که سنی شویم یا مجوس کردیم یا مذنب زیدیه اختیار کنیم یا راه مغزله میایم یا خارجی شده
بیکطرف میرویم یا موئین سنا و الله که ایم اتهمی محمدا سبحان الله ربین پیشوایان فقه چنان بر قرآن ائمه تبیین
که از روز است مضمون امامت ائمه تمام بنام مقرر شد و انبیا علیهم السلام با ایمان امامت ائمه مامور گردیدند
و اهل کتاب درس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد نمایند که بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقررست نه امام
کافری مغا و الله که صورت بین حالش پسر تا این ملاعین بخارج نائل نمیشدند پس تخصیص اسمی ائمه بدی
از دست رفت و کفر و ضلالت این ائمه رفته منصوص شد و قطعا با جماعه اهل صحاح هم قد اقران البقیان
لا یزول الا لیقین مسئله ما حضرت ابن عباس بکلمه از زبانی کل الزبیه پس از کجایر و مطاس عن مطلوبه
رفقه و متاعن جمل دلالت دارد و عظیم مصیبت بدیجهت آنست که حضرت وصیت فرمود با خراج مشرکین حسین
سلوک بوافدین و سکوت فرمود از موم یا لیبیان رد و اگر بقید کتابت می آید لیسان را وی نمیشد و لغرض حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمقتضای جمع کردن روایات صحیحه خصوصاً احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبیدند و پیش
شدند ازین جهت در آوردن یا سراجت که رانیدن اختلاف و گفتگو پدید آمد و عمر فاروق اهل حضرت را تسلی داد
که بسیم کتاب را از حیدر و طاب راجب کرد و بکلمه علیه الودیع و حضرت این رای را پسندید و آنچه نوشته بود زبانی فرمود

[illegible]

است بخلاف خلافت خلفای پس از اهل سنت در سائر ایشنان توانستند گفت که تمام بیست و هشت موالات را مثل ابراهیم و محمد و علی
خلافت متقیین و حقیقت خلافت امیرالمومنین دانستند و حال آنکه هزاران احادیث معارض آن در کتب موجود است
که حقیقت خلافت ایشان را ثابت میکند و بدعا می شمارد باطل میگردد از مثل منایات سرور کائنات و تعبیرات
احسان و حدیث امامت صلوة و حدیث حجیت جماع و احادیث بشارت ابی غیر ذلک انهم بعد از آنکه شخصی را تقرب
شایسته نمکند که مولی یعنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع و ولایت در یک زمان لازم می آید بر معنی
بتباد و قس علی هذا اخبار بعد از آنکه بالا اتصال و کمی هم تواند کرد که اهل سنت محل خورش را در مقابل روضه می
آورند و بنا بر این میفهمند بنوعی روضه هر چه از روایات خویش در امامت و مطاعن آنرا بدعا عرف اولین
و آخرین ایشان جعل است زیرا که همیشه الزام و جدل بقولشان قصد کرده اند و از اینجا هم بنیان هر دو
روضه متماصل شد چه مثل آفتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلا فصل حضرت مرقضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ختم موضوعات و محدثات از محال است که معرفت مشر و معا و سون و غیره
بیسوگات اما آنچه حجت بر بنا بر سر پرستی نیز بدعا غلط گفته بود پس بجا ایشان گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفا و است خلاف با عترت حضرت مرقضی و معیت و قهر و استیلا کاشمیر کیدر السام و مجتهدین آنچه برای
یزید قصد کردند لا بدیم نقد با بجمه گو آن احادیث مثل مرویات شیعه ملزم روضه نباشد لیکن انکار از آنجا
ان علی الاطلاق نمودن چنانچه نقطه اصلانیت بران دلیل است بر جای خود تواند بود و در مقام آنچه مجتهد جالبی
که بنابر مشهور پدر بزرگوار مجتهد الزمانی بودند و ذوالفقار صنوع افاده فرمودند بایشینکه بعد از ذکر چیزی از اصول
عشر که از جملة اشیاء که اقوال و افعال برین حجت است پس هر یکی از اینها دین بر هر که لعن کرده یا امر بجنب حکم کرده اند و خود
بقیة آنکس نزد شیعه ملعون و کافر است میفرمایند که با بجمه حجت بر خداین را قبول ندارد و مکاره و لحاظ نمی نماید اما
ضروری ندیدیم بامیدانیت که ایشان چنین بوده اند پس بر هر که لعنات رد دعاوت اهل هدایت رسالت و دیده بصیر او کور
گشته و از جاده حراط حجت عبرت بی اخرون و زبیده میاید و اصول ضروری شیوه امامیه را مسلم داشته بهر که خواهد از شیعیان ایمیه
مباحثه و معارطه نماید تا حالش گردد و او نزد او ثابت شود که اصحاب ائمه و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکور و شیعه
امامیه چگونه متحلی لعن و لعن نیستند و متحلی با بجمه چنانچه بر عزم مومن جالبی ضروریات نیستش در مطاعن بکار آید
و نیست را نیز با حدیث محض و مقبولست خلفا مفید افتاد و انیکه دلتی مو قوت بر آنست که قول جالبی را از آغاز تا انجام مسلم
و برایش او تحذیر و در نه ما را میسر کردیم مذکور لعن پیشوایان روضه مثل راره و غیر او جهت فانی را حقوق گردانیم که لا یخفی فرق
اینست که آن اصول که جالبی در تیر الضوض دانسته که معرفت معارض است با حدیث مثل نسخه سلیم که در مدح خلفا و لعن
مقبولین کتبا امامیه و له قطعیه است که مذکور است سابقا و لاحقا و هم معارض کتاب مستطاب نورانی که مدح مباحرین و نصایح
مباحین اخبار هر جا نماید و ان بر طور روضه باقی ماند و اثبات امامت ایما بطور خود معارض است با حدیث صحیح اصول
کافی و هم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان روضه داله بر این معنی که قول با امامت ایما اثنا عشر مطابن مصور خیا لیکه ششون از

امورست چنانچه از اصول تجدیدیه مانند افتاب نیم روز طاهر و هویداست و درین کتاب نیز بر هر قدم واضح و پدیدت بخلاف آنست
که در مذہب اہل سنت است کما اشرکنا کہ ثبت خلافت راشدین و موکد بآیات قرآن مبین و متند یا جماع صحابہ و اہل بیت
ظاہرین و اتفاق اہل حق و یقین است و هم موکد باحتجاج حضرت امام صادق کہ بحق گوئی و انتشار علوم اہل بیت و کتب
محشوم محکوم بودند کما رفت مجملہ از حدیثی مفصلاً انشاء اللہ تعالیٰ مع ذلک اگر آن اصول کہ علمای قوم بدلت
بعض اصول کافی کلینی باذعان خویش تراشیدند منوطاً باعتبار باشد را نیم لازم می آید کہ اکابر اہل بیت مانند کتفا
و رسد و نرخ جاودان بمانند گاهی بسا حل نجات نرسند و مجتہد و اولین و آخرین او این کلمہ در زبان دارند کہ
اقرار العقلار علی القسم مقبول دون و اقرار ہم القسم فتد کہ قول **اقرار** و اگر مردان آن **قول** عنقریب
بر هر کس از صیغہ و کتب مجتہد عیان می شود و مثل جلای بدیہیات روشن میگردد کہ هر چند مجتہد است
و پای خود در حدیث کلینی کہ نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشدین است نیز ندیکلیکن انچه از حدیث ثابت
و التسمیہ بیخ و بنیاد مذہب او میکند و خلاف راشدین را بنوعی برین وجود ثابت میکند و این بحث عنقریب
می آید انتظار شدہ در میان نیست من بعد خرابی درین است کہ تمام است خصوص سنی و شیعیان
دارند کہ بعد رسول محمد صلی اللہ علیہ وسلم مابرجین و الصاریعت با صدیق نمودند و او را رئیس خویش
گردانیدند تا آنکہ زیادہ از دو سال خلافت کرد و بعد از وفاتش عمر بر برارای خلافت شد و خلافتش
بابتد او کشید چنانچہ خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود و چنانچه در فتح البلاغت است کہ مابرجین
و ایشانرا خلیفہ گردانند پس انکار از خلافت ایشان و ادعای آنکہ در کتب معتبرہ شیعیہ ہم حدیثی نیست
خلافت راشدہ و غیر راشدہ آنها دارند شدہ از عجائب است اگر مجتہد شیوہ انصار استعارہ کنند یا بدیش اعتقاد کرد
بخلافت راشدہ ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب بیخ البلاغت ہم دلیل بر آنست چہ جائیکہ خلافت غیر
را ہم انکار نمایند و بل ہذا لا ینحی لاجماع الامم و شقاق امام الامم آیا حدیث متن بجا را لا نور حق التبیین حی القلوب
و بنو البھاج و البیاض شیخ علی و تصانیف مرتضای ثمالی و رازی ہمزہ نیدہ کہ در اثبات خلافت برای خلفا نصوص
قطعی است تفرقہ تر انیکہ مجتہد خرف را نیم یار و مانند کہ قبل ازین عبارت خطبہ شقیہ چہ نقل کرده بود کہ و انما یقتضی
ابن ابی حمزہ و انہ یعلم ان محلی منها محل الخطب من الریحی اکنون ازین قتل الحواس باید رسید کہ قریبہ ما و نہا کجا راجع است
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید کہ راجع است بخلاف باید گفتن کہ اکنون طریقیہ بعضی از شراح کہ بگوای بیت
و کتب طبعیہ و شہادت عادیہ تو در ہرین مقالہ چنان مصلحتی آید انشاء اللہ تعالیٰ عذر دل و منصف بود
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصاً ثمالی را در راشدین میگری و کلمات مرتضوی را در خطبہ شقیہ مرغوب
بر صفت تاویل ملاحظہ نمائی مثل ابن ابی احمد بد پس خلافت راشدہ ثبوت رسیدہ فی جرد و انحاء و اگر خلافت انفعی
میفرمائی باز ہم مفید مدعاست کہ از حدیث امام الامم ثابت شدہ بر نقل تو انچه انکارش بینائی سجدہ لک بایستکہ عبارت
شقیہ نقل کرده انیم گفتہ کہ حضرت اہل سنت در عبارت این خطبہ بلغیہ تا فی نفسہ را اینکہ بر تفرقہ از ثبوت آن دلالت

ولایت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابوبکر و خیر نمودن بحال اگر اهل دار دانی این مخالفت که از غیر فروع مستفیه ثابت شد
 بقول آنرا شد است یا غیر باشد که خلافت نیز بدین ترتیب از آن بود و لا تغفل و نیز در مکتوبی که حضرت امیر
 باطل مصر فرستادند موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مردان جناب خلافت دوست فذلک
 هو الله عاد اگر چیزی دیگر است بیانش نزد مداین هر زده درست طرفه امیسم مجتهد نامه حضرت مرتضوی را که
 با شما جامع آن از محاسن مکاتیب است هم ندیده که در آن فقط خلافت با خطاب معاویه برای مقتدین وارد است
 حیث قال رخصه الله عنه و نه عمت انی لخلق الله حسد و علی کلهم نابت حال بیان باید کرد که آنخلفا بر اصول
 رخصه که نیست همچون غیر خلعای شمشه نتوانند بود اکنون ازین رئیس ذوی الاذنان بیخا و ما و با بدین فرمودن
 که خلفا جمع خلیفه است یا نه خلیفه بودن خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجهت
 رسید اللهم الا ان یا تو به فحوة یا ردة و من اقصه غیره و اردو عجب و ارم از مخاطب لاثامی
 مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یاد کرد که بطرس در آن می نویسد عن النواجع فقال و لما حرم طایف
 البیطیه اخبره حفصه انه یلک من بعده ابوبکر و عمر لی ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی
 بالاسناد عن عبد الله بن عطاء الکلی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاعف فی ذلک ان کل واحد منهما
 حدیث ابابند لک فتابهما و باشتنا علیه من ذلک و اعرض ان یسألهما فی الامر الا خرو شاید
 که جناب مجتهد مدعای حدیث امام الفهمیده باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانی بقلم می آید که عیاشی باسناد
 از عبد الله بن عطاء بنی و عبد الله بن ابی جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم ماریه قبیلته بر خود حرام گردانید و در احتیای آن حصه را مقرر نمود گفت مرا سری و دیگر است باید که آنرا نیز
 با یکس گوتی و در کتمان آن کوششی اصلا فاشی ان تنافی را و آن نیست که بعد از من ابوبکر و پد تو مالک این است
 شوند و پادشاهی کنند انمی بل بطنه مختصر یعنی خلافت را شد است اکنون از جهت خط باید پرسید که این سلطنت
 و پادشاهی یا غیر باشد و در سیر حال مدعای اتمام است کما لا یخفی و هر گاه در خلافت خلفا کسی از موقطاتی بهم
 تمام نتواند که لاجرم فاضل جاسس که علی المشهور بر خطاب بود و در عبارت سابقه که از تصانیف او
 و مجلد اول نقل شد گفت که فشار شیخ محی الدین بحدی عید نیست که جناب حجت بیان ندارد که
 در خلافت ظاهری خلفای شمشه کلامی نیست و هم چنین درین معنی که آنها دعوی خلافت
 باطنی نیست کردنی آخره و نیز از عجایب است که شرح کلینی حدیث می گویند آنچه ولایت
 بران دارد که خلافت ظاهر و باطنی است خلفای شمشه بود و خلافت باطنی بر اهل جناب مرتضوی
 از جمله ایشان محمد صادق است که در شرح اصول کلینی که نامش ابیان انشائی فی حلل عادیث
 ارکان گذاشته میگوید الخلفاء ثلاثه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و باطنی که علی امیر است حال بکند و کتاب از کتب معتدیه بر تصریح رخصه و اگر روایات دیگر

را ایام از بهی در معرض تعداد آوریم که در آن فقط خلافت خلفا بترتیب معلوم وارد است و
 اصول معتبره شیعه و اقوال معتبره مفسرین ایشان رساله ضخیم بنویسم نوشت در اینجا اینهم سوال
 میسر و در حضرت امیر از ایام و کلمات انتخاب را در احادیث می بیند از دنیا انگه چون انتخاب را
 بر اصول خود بلفظ میر معطله ملقب کردند و زارت آن عالیهات را وقت خلقا هم یادداشت از دیگر
 امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرق کافیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه مدعی گفتند
 و این معنی را شاید تقلید جناب سیده فاطمه زهرا رهنه الدردنا کما کان می بیند پس سنی هادی
 بودن محذور گشت بحضرت امام جعفر و لذا این و نه هب خود را با انتخاب میسر مانند و این کیش را
 کیش جعفری می دانند مانند جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان منتهی می بیند از
 و در حقیقت نسبت ما بشان بنیدارند بنا بر آن غنقریب مجتهدین این فرق را بحديث طویل جعفر و مانند
 آن که اول دلیل تو ان گفت ذیل میگردانم و استجمل شروط خلافت را بر اسی خلفای راشدین از آن
 ثابت می کنم و از خلافت راشده غیر ازین مطلوب ما نیست اگر میانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق است
 که او باش ایشان با وصف دعوی اتحاد و زندقه یک طوری روند و مجتهد ایشان هزاران احادیث جعفری اهل
 می نمایند بر لفاظ خویش چنانچه تنذیب امام اعظم اول شان بران گواست اکنون سنی معطله بر اصول بنی
 و لا باید شنید که در مجلد اول کتابی اعم از حضرت امام کاظم و ولایت آنچه بر زبان بعضی از تکلیس این فرق تحصیل در فارسی
 محکی است که میر معطله امام صامت را گویند و قهر مشید امام مالمط را چه امامی که خاموش گشته و از نیم دشمنان بنشیند حکام
 پیر داخه البته مانند جای است که متطشان از و انتفاعی نبروند و مالمط که بی تقیه سخن راند و ترویج احکام دین
 و تشید مبانی ملت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماید چون قهر است بر فرشته که در سایه او از نمونۀ اقطاب پناه
 گیرند و فر و مانند گان با دیه حیرت بر سوت حق پیرست او ابتدا یابند و بر طریق مستقیم روند و برادر خست را انداختی و آنچه
 الله که متکلم مذکور از ملاحظه اصول شیخ انعم و خود گوشت و در بعضی از اشعار در خصوص اینجای می آورد که کورال لسیا
 در ان افتادند و در مریه ظلمت و مضیقش مردند و زینهار جان بسلامت نبردند اکنون چگونگی خاموش نشینم و
 خطای خود بگویم که با شکار اشاره کردم زیرا که احادیث بیار در کتب دنیه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و فقر
 ثباحت بر اهل تفیق بنیز اید حرنی از آن در مجلد سیزدهم از بحار ریس المنافعین انیس الغابین مجلسی که از تفاسیر قدما
 خود با سناد می آرد و زبان مترجم نیست که صاحب تفسیر از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از احمد
 بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا و الکیلی
 و الکیلی ان حضرت فرمود که مراد از امیر المؤمنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم با و احاطه نمود و نور او خاموش
 گردانید که در کتب جبر نایافتهم قال الله تعالی انی فرمودند تا عجلت از قایم است تا اینکه قیام کرد و دولت باطل بسط
 میشود و جنای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده با نهایت غیر خود خطاب نموده و عزاز و کسی انرا نمیداند

اکنون قسم میدهم ترا بکبر پایی الهی که گاهی از هیچ مسلمانان تشنه که گوید مراد از دلیل الهی مسئله هست چه با
 امام المنقین علی مرتضی که نزد ما نورش تا پای عرش خداست قاتل السد را واقض انی یزید فکون و بعد بهم
 فی الدینا و فی یوم بیعتشان و از عجب آنکه قدوة المسلمین مناقب و خصائص مهدی دین
 کتاب جمع می کند و منی دانند که ثابت میشود بحدیث مذکور که او هنوز در خطبات غایت بطوری متباین است
 که ره بجائی نرسد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتی که سیر تقیه از روبرو دارد و شمشیر انظار حق بدست گیرد و آن را
 وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه اوست معاف از آنکه در خطبات بر اصول اهل
 خدایات پس ظلمتش نسبت با همه دیگر زیاده تربیه نبوت میرسد گو و عوی تجلی آغاز نهند و کوب وری شود
 کنند الغرض بعد از معانی جمیع بر مذہب مسلوب النور خوابی یافت مگر بزبان می آید که امام جعفر صادق تقیته نمی فرمود
 و تہذیب است بصواب و گواه عادل است بر محل حدیث ان امام بر تقیہ لیکن بهر حال با طول احادیث گنینه
 از انجساب ولین و آخرین مجوسیان بی دین را رسوائی سازم حال این مذہب از جهت کمال ذات
 وصفات بکامله رجوع کرده که اشارت اندیشد بلکه مذہب اثنا عشر با ثبات این خطبات و سلف ایتام امامت
 کامل هم با فرزند نهاده و چون از امیه کسی نبوده مصداق والندار از ادبجلی حقیقه لاجرم و صلاح را ذکر باید کرد
 زیرا که او مصداق اتقی است و هر که اتقی است اکرم است عند الله و فیکون اما ما و هرگاه امامتش خلفا
 و تفتین است فقیه الصدیق و هو الاحق بالتحقیق یا از منجر مگر در فضیلت و دیلات و اسرار چنانا مش گزشت چنانچه
 و مدار از طیار فودی الا ذناب در کتاب مذکور بدان جنات می نماید چه ناظر قواعد این فریق پی برده می دانند که همه امیه
 و چهار موج خطرات غیور انداختی که دلیل از انشی حریفی از کتاب است ولیکن فایده که برود که انشی و اشارت
 مکتوب شد آنکه نبص و صومع و صومع و صومع و غیر ان میفرمودند که فقه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
 و مقاصد مواقف و صومع و صومع و صومع و غیر ان میفرمودند که فقه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
 اند مقصود ایشان با بیع بیو و خرافت اعیان و اہلیت است پس بودن امیر و جناب امام الامام علیهم السلام
 مصداق دلیل اتقی است از انام است و انیمه شومی نفس کمی یعنی از جهت تقیہ اتفاق است حتی که جناب
 امیر در خلافت خویش هم از ان دریغ نمی فرمودند اما اسرار مذہب پس نمونه آن در جلد اول دانی جاتی که چنان
 چند را از تغیر دایه الارض بعنوان تفصیل کشیم ولیکن شانہ لاین همه امور ظاهر را دیلات اسرار ان نام نهادند تا
 متقلین ملا باقرها اکن شل الله باین اسرار را پوشش دادند و از لیل مندرسه بر نیار و ده لباس فاترہ برای شیعه بدو
 آفرین بردقت نظرش که هنوز شاه با خفایان مضامین تنبیه میکند بجمع قال الشاعر بیت زلف او از تیرہ جان
 گفتم و گفتم خیل زانکه آنجی چو ز نقشش پا افتاده است الغرض چون فقه بحدیث امام ناطق می بالید و از پیوسته
 منقطع و ظلمت دلیل از انشی بسبب انتفاع و ضیاعی نالند دین فصل ایشان را بحدیث امام ناطق می کشد و از ان
 انشا الله تعالی و انجا انیم عیان میشود که کلام حضرت مرتضی علی باب انکار خود که منم قرآن ناطق باصول فقه که انجساب

را در خلافتش تمام بانیان و پیروان و سید و مصلحان می برنجید و معتمد خود و نقل و قی در قوانین از هیچ باب
 نجا هرست که ناطق وصف و آنست پس خطای حکیم الملک از اینجا نیز ظاهر شد که ظاهر سابقا قول و فعلیت است
 بیعت اهل حل و عقد بود و با وجود مخالفت جناب و لایتناب که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد بود و قول
 جوایش انجمنان در مجلد سابق تفصیل تمام زریب احتیاط یافته که مزیدی بران بخمال نگذرید پس اعاده این
 حرف جز از ادوات و کلمات چه توان دانست و اصابت آن جواب که من تقدیرش بعمل آوردم بهر علمای مخفی متواتر
 بود و باز اگر عاقلی از رفقه در حدیث کلینی که عنقریب مفصل می آید انشاء الله تعالی و صاحب انی هم آنرا
 بعرض و طول تمام می آورد و دیگر اشیاء نیز بر دایتش عذب البیان اندر کند چگونه برخیزد و بیرون رود
 اقام تواند کرد که حضرت پیشین خلافا بود زیرا که حدیث مذکور نص درین است که خلفای ثلاثه جهاد با کفر
 و یهود و دیگر قبایل کفار و ذمه و موافقت با کفار را بر شما عهد نمودم و اگر کسی می بیند که این حدیث را در روایت
 و حق تعالی از عبادات و مجادلات ایشان خشنود شده پس اگر فیما بین این بزرگان مخالفت دینی و عدوت و دشمنی با
 چنانچه اهل حق مدعی اند حاصل از این لازم خواهد آمد یعنی جناب میر از حق متعین متخلف باشند و من مدعی من و شما
 بودند و حالاکم نقضای رفقه یعنی ثنائی هم در شانی و هم در تیرا بنیاد و الایمه اعتراف کرده که حضرت پیغمبر صلی الله
 و سلم در حق مرتضوی فرمودند که علی از حق و حق از علی جدا نمیشود و مجتهد هم اقرار بر این حدیث دارد و چنانچه در مجلد اول
 یا آنکه خلفا و اتباع شان محدود قرآن نباشند و هر خلاف حدیث الصادق قول و ترک بیعت سواد
 اهل حق حال سجدین سجاده نیز در مجلد سابق تفصیل تمام گزشته اگر مجتهد الزامی آن طایفه با فقه و در دعای خاطر
 نگاه دارد و گاهی مثل اهل خیال کانیاب الاحوال بر زبان نیارد و مگر و فیکه تقلید بوجیل اختیار کنند و مصداق اختصار انصار
 انصار گردد و علاوه عنقریب می آید انشاء الله تعالی که بغیر من رفقه که بیعت نکردنش با ابوبکر صدیق ضعیف است
 و آنکه حدیث اهل کتب رفقه که اشاره بدان نمودم در جوابش کافی است و بر دایت دیگران مثل بلحسن و انی است که بر تقدیر حق
 سجد و اقام البیات لازم می آید که شخص مذکور راه مخالفت آن بزرگان سپرده که حق تعالی در مدح ایشان
 آیات بنیاب سابقه فرموده آورده و هم سعادت بان کرده و الا شکوه که جمیع شرایع چار و دعوت دین حق بودند
 پس ائمه سجد مذکور حتی آن شد نص جنوری که دیگران او را امر با محروم و نهی عن العکر نمایند و گویند که از آن
 از اعتقاد و خلافت رانده و سناد و یجهاجرین تسلیم بناوت است و حق تعالی فرمود نفکوا الی الی یعنی حتی نفی
 الی الله و فتوای جناب مرتضوی نیز دلالت بر بغاوت او از امام برحق دارد بر تقدیر مذکور چنانچه از هیچ
 ابلاغه خطبه که گنایه خواهد آمد انشاء الله تعالی بدین تدبیر شدیده و وعید مزید که اصلا جهنم و مسات مصلح
 خاتم النبیین با جمله حدیث کلینی که محصلش از ترجمه قرذنی گذشته و تفصیلش عنقریب می آید نص است در بغاوت سجد و اگر تقدیر
 امر از ترک بیعت و در حق خلافت خود و اهل جهاد بودند و انی که بعضی از فقرات حدیث شار الیه است که اگر شخص جمیع
 شرایع ایمان نباشد او انشاء الله تعالی است و منین با بیک با و جهاد نمایند که او باز آید و منیت او مادن در جهاد و در

دعوت بخدای عزوجل استی و همین است آنچه جناب مرتضوی ارشاد نموده و در هیچ البدل اخته و غیر آن موجود است
 کما اشهر تا پس حسین عباد و بر تقدیر انکارش ما دام الحیات باغی و ظالم شد ریجت نکردنش با صدیق اگر هیچ
 نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک سبیت صدر بن کیهل ضررست بسعد بن عباد و دارد که از چنین خبر
 محروم ماند و بشهادت معصومین بعد ازش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رخصه است چنانچه
 مجلس شهید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم منصف بدان بودند بر آن گواه است و او تقیته را
 نیز از دست داد و مخالفت امام الایمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتبره
 دیگر عیان است که تارک تقیته مانند تارک صلوة است معتقد اکنون ذکر عام بیعت او با صدیق نمودن
 لشکری و در آخر شکست دادن است ولیکن این امر از طاعت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود و چنانچه
 گردان رستم کردیلان دلاور بد که لایح اللسانند و در نیجا المجات دیگر آتقد ربحا طفره است که اگر آن
 را بر دفتر نهم البته یک رساله مفروقه تالیف شود لیکن بنقدار اکتفا نموده و جوابات سابقه از تحقیقه و الایمه
 مصر کرده خود را کشتان کشتان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه بسیارم قول و استیلای اهل
 اسلام الخ اقول اما آنچه از تخلف دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در مجلد اول آتقد ربحا طفره گشته
 که بعد از دیدنش گاهی چنین تواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام تفر
 استادی نبرد و فایقوت نظرف و این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را تفصیل و اجمال آورد
 چنانچه اللجاریات که در اصل رساله بصارت العین نقلش برداشتم هم واضح است که فافد شروط امامت
 که از جمل آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلا و رافع کرده باشد حقیقت
 خلافتش از کجا کلیف غلبه امیر تیمور از سلاطین دنیا که آنچه از ایشان صدور یافته و فائز تواریخ بدان ملو
 و مشهور است و قلوب ناظرین از آن پر خون کاش بمجاله کتاب و شتی دین باب می برداختند و حقیقت
 حاش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالع حضرت مجتهد رسید باری کتاب تاریخ اخلفا که دعوی تبع آن دارند
 و بجا عبارتش بقید کتابت می آرند و دین باب گانی و واقعی بود شیخ جلال الدین بیومر در حاشیه کتاب مذکور
 آنچه می نویسد بعد از فتنه تار برای ناظرین و سامعین مقام عبرتست و نهاده عبارتت و فی الامانه الثامنه کما
 قلته تر لنق اسقوب بالثمة البهاقنة التار علی عظمها و اسل اندر ان یضربنا الی رحمة الواسع قیل و قورح
 الفتنه الامانه الناسو بجاه محمد صلی الله علیه و سلم و آله و اصحابه بالجملة چون هر کسی از صحابه بهار سادات
 ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی ندارد و میانه سیاه و یا صحابیت دامت نزد فریقین ملازم نیست
 و کسب فریقین بر تفصیل آن شتمل است تا بد گیران که در لایذ دینوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم شتمک
 بودند و تحصیل در ابع از روی رنجی نم نمودند چه رسد و من درین معنی اخیر انهم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارت
 این امور را بر من لازم می گردانند بجا در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجماع

شروط و غیره است و بجزو بیعت و استخلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول از تفصیل
 گذشته و اگر هنوز آن عبارت را یاد نداشتند و باری باز تذکره و تنبیه بعمل می آید که در مقاله نامه بعد از عبارت شرح
 موافقت گفته ام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروطی است تا آنکه گفتیم و ثبوت امامت به حیث
 اهل حل و عقد و استخلاف برای همان کس است که شرط مذکور در وی موجود باشد عارف شیراز چه خوش گفته است
 شو بهنجان باز و خواهند چو بمقیدان از دال نعمت بجاوه چو گریه بنید بر فز شیره چشم به چشمه آفتاب راجه گناه به
 راست خواهی هر از چشم چنان چو کویر بهتر از آفتاب سیاه **بقول** پس قطع نظر از آن **اقول** این قطع نظر از آن
 فیصل است که ابو جبریل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود و از اعجاز قرآن مجید منکر میشد با و صغیر از
 اهل لسان بود پس مقام آنست که ما تم اهل حق تا بگوشت ملاء اعلی رسید چنانکه عرفی گوید **الطعم جدم چون**
 در مدول صور شیون زای من به آسمان صحن قیامت گرد از غوغای من به گوش اهل آسمان و حلقه ما تم علی است
 شیونم تا بر کشید آهنگ لایامی من به بسبب آنکه اعراض مجتهد یا صبی بحضرت مرتضوی میکشد که نظر آمو و علم و
 درین آیت و در بخت و فلانی شمشیرین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار دادند اگر شقی
 اول ملحوظ بود البته احدی خلافی گفت ابی آخر التقریر علاوه حضرت راجه پیش آمد که بیعت راشدین راضی نشد
 و در قلب ملول ماند چنانچه شیعه میگویند و بر شقی ثانی لازم آمد حضرت میعاد الی معاویه و لاجرم جناب چنان فرمودند و
 سخن علی موعود من الله بعد از آنکه امامیه انچهان کور باطن و ظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده و رنه چگونه بعد
 ملاحظه حدیث کلینی می گفت انچه گفت حال آنکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین بهجانب مشرکین مکروه
 کسری و قیصر و دیگر کفار ماذون بودند و ماذون کی میشود دیگر که مستحق شروط باشد که از آن جمله است حافظ صاحب و در آن
 بودن از ظلم و جور متنفره کشتن الی غیر ذلک من الدرایج التي سچی مفضل الشا الله تعالی و چگونه مجتهد قطع نظر
 ان لایمان صنادید مهاجرین می نمود و در باب اعمال صالحه ایشان لب انکار میکشید و پس این صنعت مجتهد
 المنافیقین کمتر از ان حکایت مینت که یکی از زمره مار قین نزد بعضی از خلفای عباسین حاضر شد و در باره ایشان
 مرتضوی مثل واقعه تحکیم مل من مبارز گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمود که باید بمنزائی کردن و داد
 مناظره دادن پس مشکلم نزدیک شد و گفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل ممیز کرد و از بار
 یکی را قرار دادند تا حکم کند که فلانی بر راستی و فلانی بر کجی میرود و نزاع فیصل شود چون خارجی تن در داد و کجی
 راضی شد مشکلم تا و از بلند گفت الحمد لله علی تمام الاست و حصول الموعظ لیس فرمود که بدون قبل و قال و جنگ جلال
 چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی آنست که جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر تحکیم راضی گشت
 این مثل مطابق افتاد مع که دشمن بیای خود آمد بگور بهجور نیجام علمای رفقه داد و سرفات شعریه و خرافات
 بل بوقیه داده این تحکیم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سرپرست جناب امیر ایشان کرده اند و
 پس حال آنکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر و الارنداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

اگر آنحضرت علی من طالع مانند البخار و صاحب تذکره الامیر باجو و شدت عداوت مترون شد که آنچه میان بقضائل و لوازم حجت
 گوینده اند از دوستان هم نظر نرسید باز خرافت محمد باید دید که حدیث کلینی بر ادلیل بر مبنی می اند که ماجرین ماذون
 بجای بود و چند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست انشاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان
 رسیدن و مجمع مدیحه قرآنی که دیدن انکار کرده میگوید که خلفای شلته از وصف و ایمان و عمل صالح غاری
 بودند پس کاسه سیی خواج هم لازم آمد و هنوز نمیدانند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در دوافی است و علما
 ایشان در ابواب جهاد بدان متکس میخوانند و دل من مبارز میگویند هر چه مخالف است مذہب شیعه خواهد بود
 قبول کردنی است و خصم او بطلان هرگز الزام نتواند خورد و کما قال حرار اخذوا و انکه اکنون هم دریابند
 یا نه که چنانچه راضی شدن ب حکومت شخصی مبطل طعن خارجی و باره جناب مرتضوی شده چنان راضی بودن
 باذویت صحابین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته بجان الدامام صادق اند
 و مناقب راشدین بدین تاکیدات که فریدی بران متصو نیست چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی
 بیان فرمائید که حق تعالی مجاہدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلندی داد
 و حالانکه در کلین و شروح آن با حدیث ائمه ثابت شده که نماز آدجی اگر یکبار قبول شد باز او را عذاب
 نمکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آمد چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود نوشته و مدافعه نموده اند
 و این همه بر ایمان متفرع است و محمد که مددین جعفریست از ایمان انکار نمی نماید یا رخد یا مگر در ول سن
 رتیس ائمه فقیهین چنان رسوخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مشا هجرت شان عشق و عاشقی
 بود که گفتیش از مراعات ادب نفع است و هر که خواهد که این مهملات و خرافات را بالا جمال پیشد باید که رجوع کند بکتاب
 کامل بهائی که فضا کا لیه بران می نازند و شل قیامیه و غریبه بران هجوم میسازند و مثل شوشتری بر تالیف این
 می یابند و بسیار تشبیهات نمودند و بعد ازین در جا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و فو
 آن بر دفتر خواهم گذاشت و استیصال این احتمال تجویرین وجود درین نزدیکی می آید تمامه بحول و قوت الهی اگر چه
 محمد ناصی قصه را مختصر کرده و دیکش نداده که تمامی افادات جعفری را بنویسد لیکن درین مقام مقتضای مقوله
 س نگفته اند و کسی با تو کار نبوی لیکن چو گفتی دلیلش پیاره از محمد باید پرسید که علمای شما آیت استخوان را در حق
 حضرت مهدی قریب از جاتون هر گس قرار داده اند چنانچه بقایس قدما بر آن مشعل است و بیانش هم در کتاب تاویلات الایات
 با شباع تمام است که باقر مجلسی نیز ترا از کتب بقره می پذیرد و در کتب خود استناد و بدان دارد حالانکه نزد عقلا
 انفاذ آیت اغماض صریح نموده اند پس میان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب لادش مقتضای روایات
 در بجا بر مجلس و جلایه یون و حق استیعین و فنا وای فقهای امامیه عموما و حکم محمد از زانی خصوصاً عیان شده
 که معرفت فی المجلد الاول از کجایه ثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر نیست و آن بدون ایمان
 صورت نمی بندد و چنان مناقب بیکر گویم قطع نظر از آنکه عصمت از الله بر میگردد و چنانچه از گوهر مراد روشن است

میگویم قس علی بن ابی حمزه بود و بدون ایمان نتواند بود و کسی مازون بجا و بدون مکر ایضا معلوم نمیشد که ائمه علیهم السلام و علیهم السلام و بیای و مناقب قرآنی فرع بقوت مرتبه ایمانیت و در لازم آید و امثال این مقام که هر یک از عقیده مجتهدین در خصوص اجتهاد بانسانیت است لال کن هیچ نباشد احتمال انباشته و غریب بعرض و خوم می آید که حضرت امیر بر تحصیل ترجمین و شیار نفع البلاغه خصوصاً کاشانی و بحرانی خلافت فاروقی را بزرگوار یا بشاره این آیت موعود من الله و استعانده و خود را به دران بد لالت حدیث پنج البلاغت داخل کرده اکنون بجا ماند انکار ایمان از خلفا و الا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی مغانی **القول** از دو حال خالی نیست **اول** درین مقام شش اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موعود بودند بر غم مجتهد که تخصیص خلفای ششگانه میکنند و باخراج حضرت مرتضوی و او را صیبت میدهند و لیکن پنجم برین شش وارد کرده از قبیل گوناگونیت چر اعراض اول لالت بر آن میکنند که جناب مجتهد را ملاحظه فرمایند که جمیع علیه عقلاست بیا و نمائند زیرا که بیا اتفاق وقت مناظره و خصوصاً چون غیق متاهل در میان باشند و بر پا شدن فتنه منظور بود امری را بروی این مقام بر زبان می آید که در ثبوت آن قبل و قال گفتند ویر چون و چنانگی ندید پس افضل الصدیقین حدیث الایمه من قریش با غرض از مجتهد مقابل انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل است که باستغاده و شهادت احادیث رسیده و این ترتیب خاص شهرت گرفته باشد لاجرم بعضی بطور اسرار میدادند و بعضی بعد از وقوع بی برون چنان حدیث عدی بن حاتم که در تقاسیم روایت دلالت بر آن دارد و بسا اخبار فی نفسها صحیح است لیکن در زمان مخصوص حدیث استغاده رسیده بلکه بعد از آن چنانچه مجتهد الزمانی که پیشه اجتهاد دارند و استیلا مسائل فروعیه از اوله شرعی غیر موعود عقلا کار ایشانست غایب که انیمقدّمه را در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل توانمن قوی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و شاید که وقت تحصیل کتب در سیه و مسلم یا شریع و مضافات فاضل بحر عقلا فی زیر بحثا بعد شریف گزشته باشند پس از اینجا بحال تدقیق و مناظره و دایسه یار غار حضرت رسول را بانی پی توان برد که بلاوت این آیت مشغول نشوند تا اگر بعضی انصار گفته اند که کدام لفظ ثابت میکنی که اختلاف همارین مراد است قبل و قال بطول خواهد کشید و او شان خواهند گفت که ایما یا ایمان نداریم و اعمال صالحه نموده ایم بلکه دینیه از آن است و شانزیریل آن همتید پس از آغاز حدیثی خوانند که قاطع نزاع شد و کسی نیازست دم زدن و چون مجتهد الزمانی برین قانون دل نمیدارد هر جا کلامش محذورش و مردود میشود و بالعجب که مجتهد لازم میکرد اند این مقوله را بر اخبار خلفا که ما بموجب این آیت خلفا هستیم انکار شما بموجب است حال آنکه از قول مذکور فرع این منی است که همه انصار میدادند که ما آیت میعاد را مصداقیم و هر مجموع لاجرم اگر مجتهد علم شان تحت کرد و خواهیم گفت که الحمد لله که گوش دشمن را شنیدین خلافت شان بآیت کتاب بین موعود ثبوت می آید و گوش منی بلکه تمامی مقلدش را یگان می رود و فکیه که منصوص بحد و حق البقین انصار سر پرست ائمه بودند و معلوم شد که راه اعتراف به ثبوت خلافت خلفا آیت مذکوره پیمودند و اگر مجتهد از عهد و بزه اید پس ما عابد است اند یعنی ناگزیر از اقتضای حدیث الایمه من قریش که انصار در آن صحیح عظیم قبل و قال کردند و گفتند که نه شنیده ایم از حضرت پیغمبر علی اند علیه و سلم و این حدیث ساخته و پیرداخته شاست و انیکشیدی غایباً حقیقه الامر است اما الزام پس بیانش بود

بوجه بسیار است بر بعضی از ان اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است تقریرش آنکه رخصه در کتب معتبره
خود از حضرات ائمه بطور وصایا می آید و احادیث ایشان را در هر باب وحی الهی مجتهدان
از جمله آن وصیت حضرت مرتضویست بعبد الدین عباس رضی الله عنهم و قتی که او را بر آن
مناظره خواج فرستادند لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن جمال ذو وجه لقول و لقولون و لکن
حاجم بالاست فانهم لن یجدوا عندها محیصا یعنی مناظره بایشان باقرآن مجید مکن که احتمالات
بسیار در آن متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تاگزیر گاهی بنیابند پس طعن مجتهدان کجا
میرسد یعنی او معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتهد را با روح مترجمین و شارحین نهج البلاغه
کشتی کردن و بصنعت مصارعت و اخذ تلابیب معاذ الله بتقلید حضرت فاطمه زهرا صدیقه کافیه اعور
کما سبق الیه الا اشاره پیدا شدن که چون خلفای ثلاثه باین استخلاف موافق بودند از جانب خدا
چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردید و استدلال بآن نمودید چرا احدی خلفا
نگفت آنخ پس هر جوابیکه مخلصین بآن بمرامات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف
ما هم بعینه یا بمثلکه کفایت تواند کرد متجهذا قول او ما بموجب وعده الهی خلیفه هستیم حقیقه
دلالت میکرد بر فعلیت خلافت و مکن فی الارض و چون هنوز کسی در سقیفه بیعت نکرده بود پس
صدیق چگونه چنین فرماید که ظاهر اسم خلافت واقع است چه جاسه فاروق رضی الله عنه
چنانچه بنیم احدی خلفا مقتضی آنست و بر تقدیر معنی قریب است و استعداد الضاریم میگفتند که ما بموجب وعده
الهی که مشعل است یا ایمان و عمل صالح خلیفه هستیم پس رفع نزاع صورت نه بست بلکه اگر اندک عز و فکر و دین
اعتراض بر ذات مجتهد میرسد زیرا که انیقدر خود نزد جمیع بنیادگان نهج البلاغت بی نجبار است که حضرت امیر
خلافت فاروقی را موعود من الله دانستند و خود را بعد از آن علی الظاهر داخل کردند حالیکه گوئیم که مراد
حضرت شیر خدا هر چه باشد خواه صد و روزه درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بهر حال مدعا تمام شد و خلافت
راشته خلفا که موبدین الهی بودند بنص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تا دلیل افتادن و از انچه
سابق گفته بود که در کتب معتبره ماحدثی ثبوت خلافت را شده و غیر را شده آنها وارد نشده فارغی دادن علاوه
در انچه مجتهد در مقام ایراد نمود هیچ عجز نیست کما سیاتی انشا الله تعالی عجب نیست که حضرت امیر رضی الله عنه بندها
از سهو و نسیان و وقت و وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم نفرمایند که من مولی هستم و امامت حق من است از وقت
تزلزل آنها و در دو الفسنا را کار دین منظم میشد و از چند صدایت که شیخ حلی و مانند او از نصوص خمس خلافت
مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر رو بروی کسی بگویند و حضرت عبا بن خضرمه
بیرند که ای عم بزرگوار مگر شورش در داری در امامت من و واقعه غدیر را فراموش کردی که میخواهی که مرا از
بری و از حضرت پیغمبر برتری که خلیفه کمیت و مقول حضرت عباس و عباد الاسلام هم دار و دست چنانچه دانی بسیار از رخصه

هم بیان کرده اند که الا یعنی بخلاف ابوبکر صدیق که نه معصوم بودند منزه از سهو و لسان لاجرم هر چه او را یاد آمد ذکر نمودند
که انیم در کتب معتبره روضه جابجا مصرح باشد که حضرت امیر در وقتیکه شهادت ذی النورین متحقق شد در خانه را برو
مردم پرکشت و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت هرگاه همه مهاجرین و انصار فراهم
آمده الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاش این چه این بهیوده سر در طعن الریح نگار بلاغت
بسته بیاد می آورد و بده عبارت ذلک الکتاب اهل بیت استرداد و استرجاع و خواهش اخذ مقصوب
از خود میفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قاتل الدار خود خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکف فی بئیه فجاء الناس میر عون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر بعیت
از آنحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ماکسی را حق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدیدک
بنایک در آن وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخره بافظه و در منج البلاغت موجود است
دعوی و اطلبوا غیری و زارتی خیر من امارتی آخ فتد کرو لا تغفل قافترقا و العجب که روضه انیم گویند که آنجناب
فاروق را بدست غیر و ذی النورین را بشورانیدن بلوایان گشته پس مقصود غیر از طلب خلافت
چه بود از اینجا شیون بو قلمونی حضرت امام الائمه بر اصول روضه منقرین باید وید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکه از کتاب صراط مستقیم روضه و مانند آنهم پیدا است که حضرت امیر فضائل خویش را بیک
یکان بر شمرند و روز شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعه غدیر را در مبادی امر هم ذکر نکردند و شاطین منج بلاغت
خصوصا ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که مذسب امامیه آنست که حضرت
امیر در خلافت خود هم گاهی قیل و قال فرموده که من منصوم بقرآن و حدیث و خلیفه بلا فصل ام غرض که تقریرات
روضه آنقدر عجائب و غرائب مینماید که بیانش در هر از هر صورت نه بند و چه جای این کتاب که بغایت ایزدی
در دو صد جز و تمام شود و حال حضرت زبیر جاییکه مجتهد او را از متخلفین شمرده بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
ذکور شده و محو حیرتم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بعیت نکرده چگونه چنین میگفت کما عرفت معذرا هرگاه
گفتگو در تعیین در آمد چنان احد الخلفا میفرمود که اول موعود منم جالا آنکه برای تعیین شخصی در آیت کریمه دلیل
نمودن بعد امری دیگر باید فهمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعده مذکوره مستلزم آن نیست
که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در سقیفه عالم بآن بودند یا نه باز هم آنچه در بصارة البعین گفته ام بی عبارات
چه محصلش غیر از این نیست که تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم و استقیم که وعده
صادقه مذکوره این بود که در ضمن خلافتها و شان با عترت حضرت رضوی ظهور نمود پس ختبه درین استفسار کرد طول
گرمیده و بقیة الامر رسیده آیا مجتهد را بیا دمی آید که جناب امیر اجازت نمیداد حسین رضی الله عنهما را بکارزار و در صفوف متکلمین
در آمدن تا نسل مصطفوی صلوات الله علیه و سلم باقی ماند و حال آنکه یقینا امیر استند که کس از اولاد امام حسین از یک امامت را بجا نبرد
پس عزیت خوانند و شیعیه بلکه تمامی اولاد را با وصف الاتناهی و انتشار در مشارق و مغارب و شمرند غلط گفتیم متفقین و ایت کلینی

و بحار و حیات العلوب و بصایر بر هر یک از افراد شیعه تا قیامت علم آن جناب محیط بود و کثیف و واقعه شهادت
 امامین و قس علی بن ابی طالب و دیگر مثلاً حضرت صلی الله علیه و سلم در بعضی از معاز می نبضت و اعانت ملائکه
 بشهر بودند و دقیقه از شور و جمع اسباب جهاد فرونگذاشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوه نمود
 داد بالجملة هر که ادنی غور در علل و اسباب کاخانه دنیا نماید این مورد را نیک میداند مگر مجتهدین رفسد از ادراک آن
 نیز محروم اند مگر آنکه هر امام را علم این معنی که فلانی بعد از من بسبب اجتماع شروط مثل عصمت و غیره امام
 خواهد شد ضرور است و با این معنی از آنکه در اشتباه افتادند و فصل امامت و دیگر را ملحوظ نمودند و بعضی از احادیث صحیح
 خود را استخراج گذاشتند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان فتنه و تفصیل این اجمال بعد ازین می آید
 انشاء الله تعالی قوله و نیز در این صورت الخ اقول این اعتراض ثانی است بر شق اول پس باید و این معنی بود
 مفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونه بمعنی تواند شد الخ بعد که
 چنانچه خلیفه ثانی مجمع مردم در سقیفه فرمود که ابو بکر افضل از من است و کسی نیست که از او بهتر بود و او است افضل
 مهاجرین ابو عبیده نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرموده و فضیلت افضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده
 و خیریت او را بر ملا ظاهر گردانیده تا آنکه کسی را درین مجلس بزرگ مجال رد و قرح این مقدمات حق نماند مگر زنده که در
 کلامیه مثل صواعق مخصوص صریح درین باب اقرار است پس حجت خلفای این اعتبار و امتحان چنانچه در سقیفه تمام گشت
 و خود علمای رفسد این مطالب را در کتب دینی ذکر نمینمایند و چون و چرا نمیکند چگونه مجتهد الزانی که حامل سفارند حساس
 نموده باشند از جمله ایشان فاضل شجر این میثم بمرایست که در ریع اول از شرح نهج البلاغه قصه سقیفه نقل
 کرده و گفته ققام ابو بکر و قال هذا عمر و ابو عبیده بالیغوا ایما شتمت فقال لا یتولی هذا الامر غیرک و انت احق
 البسط یدک فبسط یدیه فبالیغاه فبائع بشر بن سعد و بالیغاه الادس کلها و حمل سعد بن عبادة و هم و فضل بن حنظل
 و قیل انه یقی متعنا من البیعت حتی مات بجوران فی طریق اشام پس تخمیل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار
 فاروق و این را گویند که صدیق اکبر بود و بخت خود تا در آن مجمع خلافتی نماند و از اینجا هم عیان شد که بیعت نکردن
 سعد و صدیق و اصرار شتمن مردم مرگ ضعیف است قوله همچنین تعین شوری الخ اقول این اعتراض سوم است بر تقدیر
 مذکور و من تخمیر که ایما موعود بودند خلفا منحصر در همین بود که اصحاب این ترتیب را قطعی دانستند و حضرت عمر تعین کنند
 که بعد از من خلافت نبض قرآنی برای عثمان است و هم کس را در خواستند بگزید این امر را اصول ما لازم نمی آید و ضرور
 نمی نماید و اصل نیست که اشترنا که سخی و مشورت در امور یک موعود آتی است بیجا نمی شود و بخت آنکه امور کائنات در عالم
 یا سبب تعلق گرفته لاجرم بر اجتماع مردم و مشوره شان ام خلافت را گذارستن منافای آن نیست بلکه از معدت
 و اسباب نیست پس معلوم نشد که مجتهد چرا باین امور دست میزند و عاقبت اندیشی نمیکند قوله و نیز در این صورت الخ
 اقول این اعتراض چهارم است و جوابش آنکه باید و نمی آید که کسی از محدثین این وایت را بسند نقل کرده باشد چه چاک
 صحت آن یاد کتابی اخراج نماید که التزام صحت فرماید یا یستی که جناب مجتهد سندا آنرا بیان میکردند که در میان

چندان بانه دارند که در سند حدیث صدوق فرد کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلاًش می آید و بعد از آن
تسلیح محبت میگویم که محمول بر تواضع و هضم نفس است نه بینی که فاضل جزیری در نهایت آنچیز گفته در مسامحه
خلاف محض است که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من خاندان بعد از آن جناب
و خلیفه کسی است که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند و مانند او بود و الحاق تا بر او میافزاید است
و جمیع آن خلفاست بر معنی دیگر نه بر لفظ چون ظریف و ذوقا و گاه است که جمع میکنند این لفظ را بر خلاف مثل ظریف
و ظرافت اما خاندان پس کسی است که در فارسی و رایج و بروج تعبیر تواند کرد و نیست آنچیز اکثری گفته اند در معنی آن
و قول صدیق محمول است بر هضم نفس و فروتنی و قتی که ادراعی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد
که جزیری در نهایت خویش که در لغت نوشته توجیه این کلام کرده و نقل مجتهد که در مجلد اول دانستی نیز شتمیل بریزد و
و در مناظره قرار گرفته که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جازوا الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بطل این احتمال ذکر میکردند اعتراض ایما یا العکس آنکه گاه و گاه میبارد و حق نیست که مجال نمایند
که این احتمال را بر نازد پس قلیح و تدلیس که پیش از اهل اتفاق است پر و افتد اگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال
دارند باز همین گویند و همین میدان لیکن بجز دل و قوت آتی را میسر که دلیلی بر این احتمال نه کورتر عاوا حسنا تا کم کنیم
که بالزام مجتهد و مقلدش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت و ادای خطبه بر اثبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلافی است و استماع خبر اجتماع اصحاب بقیع و انصار را از اراده شان بازداشتند
و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش ظهور او و لویت خود زبانی دیگران و بیعت اهل حل و عقد
مقصودنی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و مشانی سید مرتضی ثنائینی و بحار باقر محلی و حیات القلوب و غیره بر آن
گواه است و درین ورق مجتهد آنچیز گفته دلالت بر آن دارد که بسبقه تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور بایثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که البکر صدیق خود را خلیفه
بر حق میدانستند یا غاصب حقوق و تقصومی غیر مستحق اعتقاد می نمودند بر اول ناگزیر شد که مضامین گفته فرموده باشد
و هو المبدأ و بر تقدیر ثانی ناگزیر است که قایل باشد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شری
و حق البقیع مجلی و غیره بر آن دلالت میکنند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلا فصل بدانند و در غیر
و این امر خود از تقریرات رفقه ظهور می رسد چنانچه جالیسی و در شهاب ثاقب جایگزین نسبت رساله سیر العالمین را بسبب غزالی
باطل ساخته تشیع شیخین را تشیع غزالی نقل از محقق شیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رساله مذکور غزالی نیز تشیع را
لازم نمی آید و در نه باید که شیخین که گاه گاه از اعراف بجز و قصور خود میگردند و فضائل و کمالات علوی بیان می نمودند شیعی
باشند و چون بجای خود قرار یافته که از اثبات اشرفیست بلوازمه لازم باید که مجتهد مقتضی گردید که حضرت صدیق را بر تمام
مثل شیعه نامی باشند و بهو خلاص ماصرح بی تألیفات مثل طعن الملاح و غیره و بر کسی که سب طالع کمالیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المؤمنین و غیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند که مساوات فیج الدخا

و اکابر خاندان عصمت و طهارت را با طایفه شیعه زنده در گور و قن میگرداند و بدینست خود منی کشند و چه طلبه است
 بر اینست طهارت نه نموده اند و محصل اعذارشان همینست است که آنچه خلفای عباسیه کرده اند از جهت ریاست
 و سلطنت کرده اند و عقیده ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند و لیاقت امامت مخصوص بود و
 عصمت و طهارت است پس اطرف امور و اغرب دهر باشد که حضرت صدیق نزد عقل و مرکب آن ظلمها قطعاً
 و یقیناً نشوند و بر تصریح اکابر شکمکنین سیه و کاسه لیسان ایشان که مثلی از آنجمله باشد خلافی نکنند جز در باب
 امامت بر آن حصول ریاست و از شیعیان بهره نبرد و قضیه بر سهن الملک عقیق بر روی ایشان مقرون با ذعان نکردد
 و هرگاه تشیع صدیق با طهارت و اتفاق فریقین باطل است معین بشد آنکه لفظ خالفه بنا بر تواضع بر زبان جاری کرد
 فلا یعتمد علیه و از اینجا است که شوشتری و غیر او در مجالس و غیر آن آورده اند آنچه دلالت بر آن دارد که او می
 آنچه روی احباب و معاصرین خود این نوع مقالات می گوید قابل استدلال نمی باشد حال آنکه
 هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر غیاری از ایشانند اشتند و انیمه بزرگان مثل شیر و شکر بودند
 چنانچه نمونه آن در کاشف اللثام عن تلمیح المجتهد التمام سمت نگارش یافته یا بجمه حال حضرت صدیق
 باید دید که او با آنهمه مناقب و مفاخر جمع علیها که در ذات و الا صفاتش بود و نمونه آن او کتب رفضه باز نمود
 انشاء الله تعالی خود را هیچ و پوچ قرار میداد و پیروی انبیا و اصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس
 خود را ننمیدیدند و معائب را بر می شمردند و بتواضع و کسوف خوشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه آرزو
 این بزرگان از انهم میگذاشت کما فی البحار و غیره باز هم رفضه ابو بکر صدیق را از راه سفاهت و تیره درونی
 زیر مطاعن میگیرند و او را تیر زبانی میدهند لغو و بالبدن من شمر و تقسم و من سیات اعمالهم قول و یقینی
 الی آخره **قول** این اعتراض پنجم است و جوابش در کتب کلامیه مثل البطل الباطل و صواعق مفضّل
 موجود است و من در مقام عبارت علامه دهلوی قدس سره الغریز که در تحفه اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
 و آنچه قلی کننوری از راه حماقت و مزید سفاهت خود بر آن وارد کرده لغرض بدان می نمایم و بر تمامی عقلا واضح
 میگردد آنم که آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند و از جوابش که بعنوان تدقیق و تحقیق بکتاب مذکور
 که در مناقب و مشارق مشهور است سمت ذکر باید اغماض صریح نماید غایه الامر آنکه اعتماد بر بغوات قلی کند که کلاماً
 خارج از عقل و نقل باشد و خود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را لیاقت
 نوشتن جواب سخته نبود چنانچه از تشریح در این باتمام بیاورد انشاء الله تعالی و نتیجه آنست که منفع است بر آن صدور اهل ایمان بکشتن
 و بر کس الطمینان تمام بغیر از هر یکی از خاصه و عامه اقرار نماید که حجت اهل حق بر رفضه تمام شده و الله الحجة البالغه کسر
 بدانکه عبارت کتاب خطاب تحفه اثنا عشریه اینست که در هشتاد و سوم آنکه گویند خلیفه اول که اهل سنت بحجت
 خلافت او قائل اند در حجت امامت خود شک و تردد و در هشتاد و شصت آنکه امیر المؤمنین که در امامت خود اصلاً تردد و در هشتاد و شصت و شصت
 و بصیرت بود از حال خود و اتباع یقین بهتر است از اتباع شک و بر اثبات شک خلیفه اول و در موضع مذکور آنکه در دهم السین خود

این را بنام گرفت یا بیتی گشت رسالت رسول الله صلی الله علیه و سلم بل لانا ان فی هذا الامر شیء و شیخ ابن بطوطه حلی
 روایت این را که خاتم غنی زبان درازی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده آهنگست گویند
 که دلیل افزا بودن این روایت آنست که اگر خلیفه اول را در مقدمه انصار تردیدی بود نص امامت بعد از خود و چهار
 که عمر بن الخطاب است چرا سیکر و الاقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهمی نمود و اگر این روایت از خلیفه اول
 صحیح میشد میگفتم که مدعی آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال نمیدوم تا ایشان نیز جواب با صواب
 آنجناب را میشنیدند و با من که درت خاطر نمیداشتند و بالفرض اگر ان تکلام از ابو بکر صدیق صدر یافته باشد بالاتر
 از حکیم حکمین که آنجناب امیر المؤمنین بود وقوع آمده خواهد بود و بهین سبب خوارج و خواریه خروج کردند و ان اعتقاد برگشتند
 و گفتند که اگر این مرد البکار خود یقین میبود حکیم چرا میگوید معلوم شد که بنص استحقاق مدعی این امر خطیر شده بود چون دید
 که پیش میرود و صلح راضی گشت و پنچایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفه اول تا حال کسی غیر از بعضی
 از کذابان روانض نقل نکرده و صد و حکیم از امیر المؤمنین چیزی نیست که نتوان پوشید و نیز برین قول خلیفه اول مقسده
 متحقق نشد زیرا که انصار باین تسک باز دعوی خلافت نکردند و بر صد و حکیم مفسد بشمار مرتب گشت از آنجمله آنکه خلافت
 و امامت از خاندان اهل بیت نبوی بر آمده و است و حکیم من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهین سبب که اگر ایشان را
 در یکا حتی میبود جناب امیر المؤمنین چرا استیجاب و پنچایت راضی شد و از آنجمله است خروج حروریه و از آنجمله است تسلط و
 و مردانیه بر دین اسلام و تن دادن و هم بکومت ایشان را غیر ذلک صاحب صواعق نیز در باب مکاید رخصه مدعی این روایت
 موضوعه تفصیل بسیار کرده و چه خوش نشان فرموده قطب اربع بصلک یا ذا الانک و الحیل بهمانت است چون غرور و منحل
 باشد قطعتیق فی امامت و قد اقرت علیه الکذب و الخطل و فاحش الله الله الناس من کذب فاکذب بخصیه بلقیاک فی التل
 الی الآخر الا بیات من بعد منی نمائند که قلی کتوری که بهل گویی و لاف و گزاف و حیل جوئی بشود اوست و جواب این بهانها بیگونی
 که حکم بوضع این روایت مردود است باینکه قاضی القضاات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل سنت و جماعت است
 و مقصدی جواب مطاعن نموده این روایت را انکار کرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است که بهر واضح
 عند ذی القل السلیم **قول** اهل سنت گویند که دلیل افزا بودن آنست **آخ قولنا** ابو بکر معصوم نبود تا دفع مناقض
 از کلام او ضروری باشد و معذرا میگویم که سبب این روایت نص نمودن ابو بکر بعد از وجود بر امامت عمر عهد و پمانی بود که با هم
 نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فاجع الیه **قول** میگویم که عالم و نیست **آخ قولنا** قریه علیه
 نفی این مرد نامرد میکند زیرا که از دو حال خالی نیست که درت خاطر انصار بر عزم ابو بکر بر حق بود یا باطل در صورت شت اول
 همان آتش در کاسه و در صورت ثانی در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار با خدا است ابو بکر را از
 که درت خاطر انصار چه پروا بود که پاس خاطر ایشان این کلام موهم میگفت **قول** و بالفرض اگر این
 کلام از خلیفه اول صدر یافته باشد **آخ قولنا** بروافان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که
 حکیم حکمین از جناب امیر المؤمنین علیه السلام با اختیار خودش وقوع نیامده پس محل اعتراض نمیشود **قول** و معلوم است

که صد و بیست و یک از خلیفه اول تا حال کسی آن **قولنا** صد و این قول از خلیفه اول صاحب مغنی تسلیم کرده است و در دست
 اگر در نیاخت خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میدادند چه انبقر در و دیگر کشیدند و حق قدر کفایت میکرد که
 میگفتند چه شورشی از ائمهدی و پیغمبر علیه السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتمی کلام زید بن زبیر و دلماریدانکه
 این حق شناس بلکه گفته اند تراش هنوز خبری ندارد که قاضی القضاات صاحب مغنی در علم کلام که عبد الجبار نام است
 از اهل اهل عزال است و زینها از اهل سنت جماعت نیست چنانچه تصانیف او که تعلق بالکیات و دیگر ایهات عقاید دارد
 بران اول دلیل است اگر آن کتب درین بار هم نرسد باری بایشان تفسیر شریف امام رازی رضی الله عنه رجوع کردن و چشم
 بصیرت دیدن که امام المتکلمین در رجوع به شیخ قدر توضیها دارد و در خلافت فرقه مذکور هم بسیاری از آیات بتینا کلام او را
 ذکر میفرماید و بر دوقح آن میگراید پس او را از اهل سنت گفتن باری شکست است چه جای آنکه او را از قوای اهل سنت شتاب
 که نیز گان قاضی مذکور را از مجالس خورش نشانند و بکوبی آنها برخاستند چون این بخیر دمی منور کتب نبویه را از تفاسیر و احادیث
 فقه و کلام بصیرت ندیده و برین مغلطه بمانند و در کل فرورفته و امید نجات از ان زنهانند آشته از جمله مقامات تفسیر کلام
 خیر الکلیه نیست که در تفاسیر و حج میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذا قيل المراد بقوله تعالى كَتَبَ فِى الْقُرْآنِ الْحَدِيثَ
 الشَّيْطَانِ لانه تعالى لا يجوز ان يقضى على الشيطان انه فضل ويجوز ان يقضى على من يقبله لقوله فذا نزل عن الجنة و هذا الى ان
 قال اصحابنا لما كتب في كتاب عليه قلم لم يقع لا انقلب خير الله الصدق كذا و ذلك محال و مستلزم محال محال فكان قوله محالا
 باز بعد از آنکه سطر میفرماید قال القاضی فيه دلالة على ان المجادل في الله ليست من خلق الله و بارادته و الا لما كانت
 مضادة الى اتباع الشيطان و كان لا يصح القول بان الشيطان لصله بل كان الله قد اضله و الجواب المعارض بمسألة العلم
 و مسألة الداعی و اگر هم اینکلام مشکوک باشد بطالع مجالس قاضی ذبیب الله بنوره پر داختر که از مصابیح القلوب بخری نقل
 کرده دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد و آنکه لقب مفید برای حارثی نهاده است و حارثی را بر سر خود نشانیده و معتقد شده
 تا آنکه حضرات مجلس بنجیدند و فقه ابو سیلاطین کن یعنی اردستانی هم این قصه در کتاب امامت آورده و بر اعتزال عبد الجبار
 و معتقد بودنش نسبت بمفید نص نموده و از کلام قاضی نور الدین شوشتری در مجالس المؤمنین که امرت الیه الاشارة فی الجمل
 در ترجمه حسن بن محمد بن العباس معلوم توان کرد که اهل سنت شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی را بنام دیگری میخوانند و وجه این
 ظاهر است زیرا که شیعه در اصول عقائد آئینات و مانند آن کاسه لیس معتزله اختیار نموده اند و خود را بنوعی از ایتعات خویشتر
 تصریح باین معنی کرده چون در عقائد مذکور این هر دو فرقه ضال و ضالیه اند که اتفاق دارند تسمیه یکی بدیگری مخالفت را و زمین نخواهد بود
 سلسله که معتزله در فروع تابع ما بوده اند لیکن اعتبار اصول بالبدیهت زیاده تر از فروع است پس این مهمل گو حیا جور باید دید
 که بدون ادراک حالات عقائد علما در پی تصنیف گشته خصوصاً بمقابله صاحب قوت قدسیه مصنف تحفه
 زینا عشره نیز رخ زنی در زنه چائی را شیوه خود سبناخته و بیه تبلیس عوام کالانعام پر داخته مصداق آیت کریمه
 وَ لِيُكَلِّمَهُمْ أَتَقَاتُوا أَمْ لَمْ أَتَقَاتُكُمْ وَ لِيَسْئَلَكُمْ كَيْفَ تَقْبَلُونَ كَيْفَ تَقْبَلُونَ كَيْفَ تَقْبَلُونَ كَيْفَ تَقْبَلُونَ كَيْفَ تَقْبَلُونَ
 با بجمه اگر صاحب معنی این روایت را صحیح می گفت صحت آن نزد محدثین اهل سنت

خبر و نبود فکیف که اوفتد بکجاب تعرض نماید و از ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید و تعارض و تضاد را خبر
 آن معنی که صاحب ثقی جوش داده و نگفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردد این مدعی چه قدر کند سب علما سب
 از نفس است از قدما و متاخرین که هر چه در باب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
 ثمانینی در شافی و حلی در پنج و منبج و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جالبی در کتب مطبوعه از ان هم با فزاتر
 نموده و با شتر اظامور دیگر هم مدعی گشته و لکن ما قاتل العرب العربا و اذ القیت جلیاب الحیا فانزع هشت و الحمد
 که هرگاه مجتهد جالبی بر طائفه خود دعای بد بقطع بیک کرده اگر ایشان الزام ستیان بدون امور مستحبه قصه کرده باشند
 پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلافت بریدند بلکه حقیقه خانه روی او را نیز خراب کردند ان شاء الله تعالی
 عبارت کتب جالبی بعد از این بمقامی مذکور میکنیم **اطراف آنکه** قاضی روایت جهنمی بودن زراره در
 محاسن نقل کرده و سکوت و رزیده در فضیله آن روایت را الاثاق اعتماد ندارند بلکه مفتری می بیند از حال
 مؤیدش هزار حدیث از امام صادق در کشتی و غیره موجود و این کلمات طلیبات بمقتضای روایات کشتی
 سخن تمکیم آنجناب درباره آن شقی بود که لعمرة الله علی زراره و هو شتر من الیهود و النصرانی و اطهار علماء شیعه
 در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه مردود و چون روایت لینی را عبد الجبار جواب داد
 اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حالا آنکه خلافتش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسرود و کما عرفت فی الجمله
 و السابق ایضا اما آنچه گفته که قاضی مذکور متصدی جواب مطاعن ثلثه شده پس جوشش آنکه غالباً
 اربابوه گوچنان یقین میکنند که هر کس که مطاعن خلفای راستین را مقذوح سازد ناگزیر است که اوسنی باشد
 و حالا آنکه قدما و معتزله در مسئله امامت بلکه بیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
 مطاعن خلفای راستین در کتاب منعی تسنن قاضی لازم نمی آید و العجب که خود خرافات بیسوط کنسوری بسیاری
 از مقامات مسلم است که عدم انکار در مقام دفع احتیاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر منعی
 تسنن فرض تقدیر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس بایدش بدینستی کلام خود
 کما انشراک و شیدن و عیوب کلمات او ستاد خود را پوشیدن اما آنچه نوشته که ابو بکر معصوم نبود الخ پس من هر کس ضحاکه
 روزگار است چه شخص از طلبه علوم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض و منافات در کلام
 علما مفلون میشود بوجهات می پردازند و حالا آنکه یقین میدهند که ان عالم معصوم نیست مگر کنسوری از غایت
 بی شعوری در حاشیه قطبی این هم ندیده که علامه سید شریعت جرجانی رحمه الله علیه درباره توجیهات
 کلام طلب تحتانی چه مساعی بلیغ بتقدیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
 همچنین دیگر شارحین و محشیین سعی وافر در ین باب مبذول نموده اند و اگر ازین
 مباحث که در کتب درسیه است و هزل و غفلت رود داده بارے آنچه مزرع محمد
 در مجلدات نزیه که قلی کنسوری را سر بایه تالیف است بتاویلات کلمات شیطان اطلاق

الطابق و بیشترین معتقدات ایشان و طبق آن بر اعتقادات شیعه درباره توحید و تنزیه باری عز و جل قائل
 احوال رایج کرده شاید از انتم ذبول کلی و داده پس در صوامع و غیره نظر باید نمودن و این مطالب را
 دیدن الغرض این کور باطن و طایفه از نهاده امور اغماض صریح نگار برده گویا گاهی بگوش او سخن رفته و
 بنظر او رسیده که در همه این کتابا علمای شیعه سر پرستی درباره آئینه خویش که بیشترین و مانند ایشان بودند
 بر روی کار آورده و برای تطبیق اقوال کاسده و اعتقادات فاسده شان خیلی دست و پا زد و چند پانجه
 ضربت چیده و نیز ظاهر است و حال آنکه با اتفاق امرت انیمه پیشوایان رفته معصوم بودند بلکه اگر ادنی غوی
 در صلاح مصطلح ایشان هم نمائی کفر و نفاق شان انهم من الشمس و این من الامس تو ان گفت و درین
 بعضی از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی می نماید فلا یطیل الکلام بذكره باجملة اهل حق چون ترجمه این
 قسم روایات رفته عمل آرند و جواب شان گفتن که ابو بکر معصوم نبود کمال خرافت و آفتاب چنانی است
 که پایانش پدید نیست ولیکن گفتوری را بجا شرم و حیا است که ازین هملات باز ماند و این قدر بفرمود که
 قطع نظر از مقتدا ابو دل این زمانه و منافقین در راه پستی شیعه چنانچه مجلسه و رجاء و حق الیقین بران
 می یابد و هر کس از اهل اسلام بلا حظه آن می نالد عصمت این ملا عنین بر کثورتوری و بنوا خواها نش
 لازم اقتضا و حرار ازین هوا و ان عوام کالانعام میتند بلکه شمس مجتهد الزمانی است که استغفر
 انشأ الله تعالی الخ فی برعای کثورتوری مذکور تحریر و اوراق در مقابل سطور است تا عوام بدانند که از جواب
 تحفه اثنا عشریه بوجه ایضا قانع شده حال آنکه با عتراف مجتهد الزمانی و زکاتیکه بجا اب مکتوب سوگو
 جیب علی زرتشت و پیچ تفصیل ثابت است که همه علمای هند وستان بجا ابش باختر و زبونی همقرین و بملا
 و ملاست غمگین بودند و علمای مشهور مقدس و فضیله ای ایران هم علم بر استان انانیتند و خود را مورد و قدر
 ساختند اما آنچه گفته معجزه می گویم پس بجا ابش آنست که هملات خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
 او را متعجب و خایب و خاسر باقیم این انحرای دیگر است که کوچک ابدال تیس المنافقین بر حضرت
 افضل الصدقین مشهوره و پیروده آرم و بجا ابش چهره ظلمانی خویش بر داشته اگر این کذب و دروغ او را در
 باره صدیق و فاروق مطلع نظر داریم یعنی صدیقی با فاروقی چنان قرار داده بود که اگر درباره خلافت من بگو
 سراجا نشین خود گردانم یعنی به خلافت تو نص بکنم و مقصود او چیه غصب خلافت امیر المومنین بود و در هر وقت
 البتال حقوق ایلیت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم پس لازم می آید مخالفت آیات قرآن مبین که کمال بیان
 اخلاص را برای مهاجرین خصوصاً صدای ایشان با بجا ثابت میفرمایند و این همه بزرگان را و این فرزندان سید
 و غمخیزان از حدیث کشید که احوال حادثین جلید دوم کتاب مذکور بلکه او را نش نیز توان دانست انیمه در ارجع تفصیل تمام
 نشان میدهد پس ارتداد و نفاق را که کثورتوری سیه رود و در میان زرتشت خود حضرت را شریف منسوب میکنند انیمه
 مخالف کتاب مستطاب هم مضاد اصول اهل حق و هم کننده اصول کفینی است پس چگونه اهل اسلام و ایمان یان

استقامتی کنند بخود یا ندین ذلک اما آنچه گفته که توبه جای پس جوازش آنکه در وقت انصاف بر فرض و تقدیر بجای خود بود
 و لهذا حضرت صدیق بر فرض روایت رخصه آرد و میگرد که کاش می پرسیدم رو بروی انصاف تا ایشان میدانستند حقیقت
 حال را و مگر نمیشد و پیشتر این امور آدمی را رومی دهد و در تندرستی و بیماری که آرد و نامیکند با موری که عاده محل
 است بکیف آن چیزها که زیر آن منع نمی باشد و عابر فرض ندکوبه همین است که چه خوش می بود که سبیل و برکت در انصاف حضرت
 از سید ابرار میکردم تا آنچه در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کرده بود و آنهم بوقوع نمی آمد و قید مشافه
 انصار خود و لیساق این عبارت جلوه گرست بسبب آنکه مقصود دفع کدورت انصاف است چنانکه دانشی در زوال آن موقوف
 بر بیان رسول مقبول اما آنچه گفته که جناب میر مجبور بودند در باره تحکیم پس جوازش آنکه این اگر ادر از جانب بخت بود
 بالستی دست از خلافت ظاهری برداشتن هم مگر صلح کردن چنانچه حضرت امام حسن صلح نمودند اگر چه مجبور بودند
 تا نازده فقره فرو می نشست و در باره تقیه معذور می گشتند و اگر انقدر بیاران و مددکاران در رکاب سعادت انصاف
 بودند که برای تنال در کار باشند و از کتب رخصه معلوم میشود که بعد و دی پیش نباشند تا بعدیکه از بعضی هم کفایت
 میکرد و در وایت سلیم چنانچه می آید و از کتب معتبره دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و در روزگار باغیان بر آوردن که
 فقالوا انما نبي حتى يهدى لنا الله و اگر این مقدار هم از شیعه رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد که درین وقت هم نماند
 اوقات سابقه خدا را امام الایمه پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبه و کثرت باعث این اگر ادر واجب
 شدند باین طور که اهل کوفه گفتند که اگر فلان و فلان را حکم کنی ترا می کشیم چنانچه مجتهد جالیتی است و کثوری
 در مواظبت حین تفریح بدان کرده اند برین تقدیر هم کفر و نفاق قد و شیعه ثابت شد و هم لعنت بر ایشان محیط
 گشت چنانچه قبل ازین کفر و نفاق مقبولین بسیاری که بعثت خدا دادند اگر گشتند و اینهم ثابت گردید که خروج
 حر رقوی از مدینه و واقعه جنگ جمل از حیث این مطرودین بود که خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارت تلخیص
 و کلمات فصیح در پنج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افاده میکنند که ایشان محیط شدند و از جهت کثرت
 خود تسلط آنجناب را مانع گشتند حتی که جناب میر نتوانستند که از اهل بلوی که باعث شهادت ذی النوازلین
 گردیدند قصاص گیرند چنانچه عبارت پنج البلاغه ملاحظه کرده شود و آن نیست قریب نصف کتاب و من خطبه
 بعد با یوحى بالخلافة وقد قال له من الصحابة لو عاقبت قوما من احباب علي عثمان فقال يا اخوتاه اني لست
 بحمل ما تجملون ولكن كيف لي بقوة القوم المجملين على حد شوكتهم بلكوننا ولا نملكهم و ما هم هؤلاء قد ثارت
 عنهم عداوتكم و التفت اليهم اعزكم و هم خلاكم ليسو موكم ماشا و اهل ترون موصفا لقره على شئ الخ اما في حجت و رسوا
 مقتدیان متاخرین اما میر از کور آن ظاهر و باطن که سگان با عجز جعفری در دهن و گوش انعامی شناسیدند و این
 حیوانات خسیس آنچه بر ایشان می باشند پس اظهر من الشمس و بیت مشهور است و من الجحاش السيفيه لنفسه قرنا فاب
 و مال اذن ان که جناب مجتهد الزمانی از راه مزید فراست با سجاد در کلام خود آورند در حق کثوری و بزرگانش صادق
 آمد اما آنچه گفته که صد و این قول الخ جوازش آنکه اگر از تسلیم معنی ثبوت بخت آن روایت نزد صاحب معنی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب دادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال است پس زیاده را میفهمد و عا
 او نیست و آنچه گفته که اگر مردی است الخ پس جوابش آنکه و انقض کیدت پیشه نفاق اندیشه را و همچنین سر مکتوم است
 که هر که بدیده بصیرت کتب ایشان ملاحظه نماید و تو را مدد ناست که مقصود ایشان ازین در و سر عوام را بدام و
 گرفتن است تا بداند که بر مشال صاحب اتفاق فرقی نیست فقط پیشه انجمن نمیکونید و تمسک نمی کنند ایا حال مکاران
 خدا را بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفیع که از آنجمله شیخ ابوالعباس نجاشی بود و هنوز
 مخفی نیست که کتابها در مشالین اصحاب اجنوائی پرخوشند که خوشینه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزایند
 و این منافقت در بلاد اهل حق چندان در لباس محبت درآمد که بسیاری فریب ایشان خوردند و ان روایا را
 شنیدند و با اعتقاد این معنی که راوی از متقیان است است است از کجا بکار ساینده پس اگر علانیه میگفتند که بیت
 یقینی را جمهور شیعه از ایمه هدی می آرند که گوش بر آن می نهاد و چشما شیعه کذب افترا خصوصاً بر ایت سید ایت
 تا بحدیکه این بزرگان را برای تحصیل دنیا القدر در احداث حدیثات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان
 اعتقاد کامل در بعضی از امور و معتقدی که معنی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و مختص
 می آید و هر که ممارست فن نماید و البته می تواند یافت که اقوال علمای رفقه مثل حدیث شان هرگز مربوط نیست
 و غیر از خرافات سیله کذاب حیت که محمد بن ابی بکر و عمر و ساسیگی و کیل شمیانه پدر خود و علی مرتضی تا مقدمات
 خلافت را با مصلح آور و عبدالممدین عمر نیز خواست که پدرش حق را با ایشان بسیار و چون معاویه و یزید و جبر
 عبدالممدن کور را توقعات فاروقی نمودند متضمن بر آنکه در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار عجرات شریف را
 باید پوشید عبدالممدن مگر و دیدن خود با آمدن نه الکفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیباچه تهذیب گفته
 از ان پدید است که بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذاهب شیخ دست کشیدند و غالباً
 حدیثی مردی نوشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذاهب خود را قوی و روایتی را بر او اهل حق می آورند که منافق
 و رکنان مذاهب لازم و عوارض آنچنان میکوشند که میخواهد که خود هم ندانند تا بدیدگان چه رسد لاجرم اگر
 روایات خانگی را این طایفه فاحشه دخل میدارند متناقض و متفاوت مذاهب رفقه زاید الوصف عیان میشود
 و خرافات و حملات این مسلک با وجود اراده که تماشای بر منصب بر وزیر میرسد و در آن وقت بطور می اینجا
 که آنچه امروز بعد از استقراری کثرین خلایق ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذاهب خود و
 لوازم و عوارض ان مانند لته نادیدنی و تقیه که فرا بل مندرسه توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب
 مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب صغیر و کبیر عین دعاوی که بر دارند که بر چرخ می نویسم از کتب با است است
 تا علمای ایشان در ترجیحات و تاویلات افتند و باین مکیات مبتلایان نمایی حقیقت نبرند و بعد از توجیهات در اکثر
 از مقامات علمای رفقه جایجا سر بر آرند و از کین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتقد می بود و حاجت تاویلات
 توجیهات میشد چنانچه کنونی در نیتقام این ترانه سرایتید خود با آمدن مکاران الشیاطین و تلحسات المنافیقین و جفا

[illegible]

از احادیث معتبره آنچه انجمن ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تفسیر یا نسخ هرگز راه نمی یابد معلوم نیست که انقذار
احادیث معتبره از یکا میسر آید و از کدام کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و بوی شایسته
کم است برای خدا چنانکه شود جواب آن را تمام فرمایند و رتبه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدین بخان
بخواهد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی بینم و نه در دیگر کدام عالم لهذا بجز امت جناب قدر است
توردم و نیز آنچه مولوی رشید الدین بخان بجهت کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی احوارم و حسام و
ذوالفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور
نفرموده بودند تحریر جواب آن هم واجب لازم است که اکثر خواص و عوام الهنت بر ملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از خجسته
خجسته که جایگاه صاحب تحفه بالکرامی پر دارند و مولوی رشید الدین بخان بر نقل نمودن عبارات کتب امامیه لنگار
دفع کرده و جل و نادر افتی علمای امامیه ثابت کردند و ابوی تحفه اثنا عشر مرتبه محکمی پذیرد و پنجاه تقریری یکی آنکه تا حال در
جواب تمام کتاب نشد از تحریر جواب دیگر ابواب بحر علمای امامیه ظاهر میشود و آنکه مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب
چند ابواب تحفه نوشته اند بر آن کمال محکمه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب نیز
قول صاحب تحفه نام اصول امامیه و حکیم مرزا محمد کاشمیری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب تمام
فرموده در آن اکثر جا انکار است و الحال که با سند کتب امامیه آن انکار منع شده جمله ابوی کالعدم شدند و محمد امینی
محمد قلی و نیز حکیم مرزا محمد کاشمیری جمیع پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدین بخان
عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره
لسانی دست کشیدند اگر توجیه القبله و کعبه جواب اعتراضات احوارم و حسام و ذوالفقار که مولوی رشید الدین بخان و آن
کرده اند انجام شود و این الزام الهنت که علمای امامیه هنوز از مذہب خود و ائمت نیستند و بر کتب مذہب خود و عبودیت دارند
دوم از تحریر جواب تحفه نیز منع شود و موجب سرخروئی ما مقتدایانست زیاده چه عرض کند فقط فوائد مذکور
مولوی حمید علی بسیار است از آن جمله ثمانت کتاب شوکت فاب و قیہ یکدیگر همه میخوانند که از احادیث
ائمه بر منتهی متعبد پیدا کرده و این عبادت که هم خرد و هم ثواب بود یکی مرتبه امامت و ختم نبوت الوهیت میسراند
از دست رفت و غیر از این بریده و در دست مانند کالانخی علی المناظرین از آن جمله که رشید المتکلمین آنچه جواب است
کتاب جالیتی نوشته اند و در مجتهد جوابش نوشتند بر مناظره لسانی که شریب المتکلمین میخواستند خیال بست پس الهنت
از هر طرف تحقیق امامیه می پزدانند و جوابات تحفه را با بی توضیحیک نمی پذیرند بسبب آنکه هنوز زیاده و در دهن جواب
تحفه تمام نشده و هر چه کابلی و قلی نوشته اند از قبیل غدر بدتر از گناه است و آنچه حکیم کاشمیری و مجتهد جالیتی از انکار
صحت دعاوی جابا تحفه نمود و بلو و خلاف آن اظہار انجامید و بانی همه کاشمیری و قلی بالاخر کتاب مناظره بنام
و جالسی بجز بدین اعتراضات رشیدی حواس باخت اگر آن اعتراضات مجتهد را بداند و فیماوردند و همه عیان آن
که مجتهدین شیعه مرز و مذهب خود را مطلقا ندارند تا جواب میرسد اکنون مکتوب محمد گوش کز حسن صانع نر از حال است

نشان سلبه اندکمالی بعد سلام مشبول و دعای ترقی مباحث دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خط آن عزیز مع
 جواب استفتائات نوشته مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتائات محسوب سید امداد علی روان کرده شد
 یقین است که بعد تحریر این خط بان عزیز وصول شد باشد و جواب معطوف هم موافق جواب فرسوله این جانب است
 لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذہب استفتائات مسایل مذہب
 نمایند و آن عزیز که خود فاضل اند یکدم ضرورت داعیه از فاضل غیر مذہب جواب نویسانند و فی الحقیقه کتابت
 عمر یکسال مسانت و استحکام تالیف شده است و از علمای عصر بر کسی رطاقت نیست که از او جوابی ننمایند لیکن
 اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب آنچه
 اثنا عشریه آنچه در قائم شده صورتش انیست که مرزا محمد کابلی مفتی محمد قلی رانی الحقیقه استعداد لایق تحریر
 جواب ان نبود حکیم مرزا محمد حبیب استعداد خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذہب فرقه حقه امامیه جواب پر داده
 و آنچه جناب قبله و کعبه مرحوم و مبرور ارقام فرموده اند بوج و ثنائیر از اید احد و مع است چه جمله علمای عصر از تحریه
 جواب تحفه اثنا عشریه تن بعذر داده بودند و علمای دیگر دیار مصار و علمای ایران علی الخصوص
 فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس عزیزانیکه در تحریر جواب کتاب مستور بمیان آورده بودند معلوم ان
 عزیز است بعد از آنکه کتاب ذوالفقار تالیف شد و بعد از ان موارد و حسام ترتیب شدند ان علمای اهل
 سنت ترش شدند و کسی را یارای جواب ان نشد و جناب مبرور هرگز از تحریر جواب سوله مولوی رشید الدین خان
 اعراض نفرموده بودند بلکه اگر موافق شمرده جناب مبرور حال ملحق جواب جمله کتب تحریه با نظر در جواب
 ارقام یافتی و این امر محال است و منالرحه لسانی بالاخر بخیالفاست انین باعث اغراض از ان ضرورت
 و آنچه در باب نقل عبارات از کتب مایه برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور ارقام کرده اند از ان دفع
 انکار نمیتواند شد چه اعتماد و اعتبار بر مذہب مفتی است نه بر مذہب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب مایه
 نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال انیست که آن زمان نزد جناب مبرور جمله کتب محوله تحفه اثنا عشریه
 و دیگر کتب متعلقه ایجا شده اند و در کتاب مستور موجود بودند و در ان از منتهی بجز کتب فقہ و حدیث و دیگر کتب
 هر چه ضروری حاجت بطرف کتاب دیگر نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفه اثنا عشریه و عجز علما از تحریر جواب ان نظر
 تحریر جواب بلحاظ کتب قرئین پرداخته شد و انهمین باعث جناب مبرور در اکثر موارد و غیره ارقام فرموده
 که کتب محوله از نظر گذشت تا حال صحت نقل معلوم شد لیکن صاحب کتب محوله چنین نگفته باشند چه اگر
 در فلان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف بیاعتنا میسر نیاید کتب که متعلق بدیگر بمخالفات اند جواب
 ابواب تحفه اثنا عشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که جواب ساله ضعیفیه پرداخته است خود را در ورطه بلا انداخته است
 و در ماه یک ساله یک کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
 که بمقتضای علمای اهل حق پر از و زیاده الدعا باقی ماند تا بایح مکتوب چند تحریر که پسرش زعفران زار که میر است بس حکم

صانع عیالیست که حقیقت در مناظره اهل سنت عهد بر آن نمیشوند و برای ابد فرمودی و لکن قلوب شیعه مغلوبین را غالب قرار میدهند و بالآخر
 قلوب مجتهدین با وصف اتمام در مزید هتفا مطابق ارشاد حضرت مرتضی بنفیه و میکشند و چه خوش گفتند طرفا بعد ملاحظه افاد
 مجتهد رئیس شیعه که که تازیان مناظره برای امانیه محو قلی بی استعداد و مجنون می باید یا عیالی مثل مرزای کابلی لطفه
 تمام مایون می شاید چنانچه بصیرت صحیح مجتهد جانی سرود و وصف اول الشریک جنس فضل حد تمام توان گفت در جلد اول
 گذشت سوم آنکه کشمیری هر قدر که جواب بعضی از ابواب تحفه نوشت خوبست ولیکن نه چندانکه اهل سنت بحوالش عاجز آیند
 و این قیاد خود است از جن تعالی جای که در مکتوب گفته که حکیم موافق اتحاد خود خوب نوشته و آنچه قبلا و کتب تصنیف فرمودند در این
 را ترش کرده لاجرم جواب یکدیگرش خلیج از تحریر و تقریرش باشد فقط کتب مجتهد فانی است که سینان بحوالش از مجنون
 و مبطل این دعوی عنقریب می آید مفصلا جای که ثابت میشود و اعتراض مجتهد از زمانی در دنیا مکتوب چنانچه خوانی که بدین
 نوشتن جواب تحفه که این کتب فن را ندیده بود و ویران ظاهر است که چون تالیف صوام و حسام بدون تبع کتب کلام با
 در عباد الاسلام که قبل از همه تالیف شد که مایل علیه الصوام و غیره چه خطها و سخاقتها از جناب مجتهد بعد و آید با
 و از همین جهت است که هنوز آن کتاب در صف ورق تلیقه مخفی است نتواند بتو را بیان نمودن پس چگونه معتز
 تجویر کند که مجتهد هر نقص تحفه عموما برای اتمام حجت نزد موافقش فرستاده باشد چنانچه جانی در کتاب
 خود مدعی آن گشته آری شعاع شیعه بود و کذب و افتراء و حال عموما نیست که عماید که متوسلین توپ در و از او
 نواب شجاع الدوله بکوشش هر چه تمام تر مجلدهای اذان البطلان بدست آوردند تا به روز افزا فضل معاصر یعنی
 مولوی یاد علی گاه گاه اجزای نقل آن دستیاب میشود و بمقتضای الکلام نجاری الکلام بحد و قبح میرود و
 کنیم بدان جهت است که میباید او و مجتهدین عموما و شدیدا دست و زنه چه ممکن بود که عموما در اقبل از رجعت شیطان
 و اطلاق سوی کوفه نهند پس وقت تصنیف جواب تحفه چگونه جناب رئیس المناقین پیش علامه مولوی اصبالح
 تفسیر المده علی الکافین و مویلات انیمقام آنچه بلا واسطه زبانی مرزا کاظم علی صاحب الازهر از محمد رضا مخلص برق شنیدیم در
 خویش آوردیم که لایحی من لحد و مکتوب خود مولوی حبیب علی که جواب مجتهد نوشته خواهی دانست که مولوی تذکور هر چند مجتهد
 الزمانی را در باب فرستادن عموما است دعایم افزود ولیکن او جریده دود هم حواله نکرد و دانست که اگر کتاب علی نخواهد رسید
 شد بکلیس تار و پود پدیدش را بر هم خواهند کرد و این است عا و طلب قلی هم عند المناظره القلیه لعل آمده بود چنانچه بر مناظره
 شخصی نیست او هم زیار کتاب فرستاده چهارم آنکه جمله علما از هند تا ایران و هند مقدس همه تلخ بودند اندر بار و در نوشتن جواب تحفه آوزید
 چنانچه لفظ معلوم یعنی گفتنی نیست دلالت بر آن دارد معذکالا که اندر قلی و فضلالی شهید مقدس قابل سماعت می بود حکم کلیت بحواله
 شیعه و فرزانی درباره قهر فانی چگونگی می شود و ظهور جدا و هر گاه جانی بدون احاطه کتب که متعلق باجبات تحفه باشد که
 نوشت و دیگران لیاقت نداشتند لاجرم عقلا حکم نمودند که انهمه بیوایان رفته از مجنون و مایون تا الحاکمات الاستی مایون مانند
 بنیقه دین میدان مکرر از آن خود را کم کردند و انت نامش را گفتند باقی ماند و دعوی نمی که هر سه کتاب اهل سنت مغلوب کرد و این حکم ادبی
 خوانست که بار بار تفسیر گفته که اقرار القلا بر غیرت صحیح است نه بر نفعت پس از آن فصل شد که ایران او بر پا که امنی بدین خود را نوشت که تمام

در حق او بنویسند و استی تبصره گشتی به امام حنفی نسبت کردند که زرار را میان اصحاب علوم کائنات است
و لیکن از آن جهت او را بد میگویی و عیب داری که قلم نیان گزند و با و نرسانند و بعد از آنکه بواسطه مرسل عواید قصه
کاکوری غلام حیدرخان به او دام رافقه کتاب بنه السفیه فرسادم و این کتاب وقت تحصیل فقیه و فیض آل بابشهر بود
که بعضی از بزرگان نقش از آنکه منور و در همه عقاید در باب آیهات مخفی که صوامم روانست به بست و در محصور است و این
کتاب از آغاز با عقیده سیزدهم نزوم است و حرفی را از صوامم تا بنی مقام باقی نمیگذارد و حتی مطالبات جالسی
تیر پس از حامل متن نفهیدین کار آن سفیدخواهد بود و حقیقتی معنی حامل المتن را ندانند بجهت آنکه حامل لا سفارند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رد کنند حال آنکه با اعتراف پیر خرد و احاطه کتبند شفعه و سنی بگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسد آن وقت مجتهد بخواش توجیه نماید فاعبه و یا اولی الالبصار بالجملة از آنکه
است که مجتهد فانی علی اعتراف و له الجالی جواب اکثر مقامات تحفه بدون متع فقط بر صوخیالیه رجاء الغیب و
برسانی الظالم نویسد بنه السفیه و رجوع ایشا طین و فضیله العنی را بنه پند و از تحریر رشیدی پی بر و بار خیشین گوید و حلیه
بجوید لغو و با سندن بکاید و تخم آنکه بکفیه او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ و المعنی ذرا افتاد
تا بنجام بود پس غلزل جگر کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مرامل کا شفعه الشام ملاحظه کند و عرق حیش یا وصف
النواع تجلیل و تحمیل بخوشد حال آنکه در ابتدا رساله مذکور را بواسطه مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی علیم
سجاد در واک انگریزی مجتهد رسانیدم و در انتها هر دست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسماعیل را
نموده مجتهد برده بود و تا آنکه مولوی موصوف و مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساختند و از
هر طرف چندان بر او تاختند که مجتهد الزمانی با وجود مجتهد فانی و زمانی سیر انداختند پس است بگو که کاسته الشام حامل
یعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا بنجام است یا شروط فانی هنوز در آن تحقق نیافته و هیچ دانی که مجتهد الزمانی
چگونه دین دادی قدم نهاده خود را بدف گردانید پیش آنکه مولوی صاحب مذکور چون اراده جهاد داشتند و با
شکریان بودند و آنچه ممکن بود که مجتهد و جری شان کلامی کنند که اعرفت فی الدیبا چه ولا حاجه الی الا عاده
ششم آنکه مناظره سانی با ظاهر مجتهد الزمانی نمی باید و این سبب شیخ فانی بر او دنیا مدلا جرم حجت اهل حق
تحریر او تقریر اهر و تمام شد زیرا که بدین کسی خطور نمیکند که درین شهر خنده برپا شود که بنائب پسر خاتون
نرگس که بدلیری و دلداری شهره افاق مخدوم الفحول باشد گزند و جگر منقری برسد و از بنجام عیان
آنچه گفتم نیز که مجتهد است که تمیز شدید بناظره می آید پس هوش و حواس در باخت و مولوی محمد اسماعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپهر انداخت پرگاه زبونی کاملین رفعت بدین رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع تعلیم آند و رفعت مثل مباریه و جلالمیه و دعوی اتباع امیه هدی در سده دارند و میداند
که اگر امیه هدی قابومی یافتند ایشان را مانند این سپاه و غیره کما سبجی من الکشی میسوختند و سرای ایثار را
مانند زار و امام لایحه شیعیه چنانچه در کتاب مذکور است بمقام لعنت ابدی می گویند زیرا که در تحفه اثنا عشر

اصول او خود را ببحث انبیینی است که رقصه پیش این سبب از راه پیش این فاضل سنت تابع تعلیم اند و چون حجر رقصه
در جواب تنجه عیان شد نقد مدعا بدست آمد و در اینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
ایمان آمده که فلان امر مذہب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه در اینجا برده باشند و چون سخن بر نیک
بیشگانی در بابی که آن مذہب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذہب اہلبیت طاهرین ایم با عزت اهل سنت هر چند در
تقریر و تحریر از عهد به بنا کم خویش آنکه مذہب رقصه را مذہب اہلبیت هم گفتن معنی هر احتیلاج است یعنی رافضیان
بجست انصاف و سنی سوخ چشمی بعد از آنکه تماشای از تقی می نمایند که حضرات اہلبیت برای ایشان بملاحظه حوادث
شریف پیوفانی و ترک رفاقت قرار دادند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و یقب رقص و رطل بوق متعصب
و مصائب و پسرش و ترجمه و خیرہ اعوان نمودند گاهی مذہب خود را مذہب اهل بیت و گاهی مذہب امامیه
و گاهی مذہب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بر عم قوم مانند لفظ آئمه که در قرآن مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آورند مذہب پاک و چگونه دلیل شد بر آنکه نزد ما رقصه بر مذہب اہلبیت اطہر اند حال آنکه امام زاری
در ریاض و غیره و این حجر یکی در صواق و دیگران در غیر این هزار جا تصریح نمودند که رقصه بر قوا نین این سبب العین است
و یا صحابه کرام و آئمه ہدی علیہم السلام حقیقتی ندارند چه جای آنکه از کتب رقصه ظاهر نمودم که اهل بیت اطہا
مدارح خلفای راشدین بودند که دین اسلام را تأیید نمودند عقل نیز بران کواهی میدید با جمله اگر اهل سنت گفت
که ایمان ابو طالب مذہب اهل بیت است یعنی مذہب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر آنکه مذہب شیعه مذہب
اہلبیت است معافانند و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید یافتی باری بمشالی روشن میکنم که شیعه هم ما اهل سنت
و سنی میگویند و در وقت برین مذہب میکنند و اهل سنت و سنیان ایمانند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی علیہ و سلم می رود و هیچ
بالاتفاق طریق است محمد صلی علیہ السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا می ورزند قال شاعر ہم ما اہل
السائل عن ہستی سجدی السنۃ لا کلمۃ قبل و ما عدۃ علامہ اربعۃ العبرۃ لہم چون با وصف تصریح این امور مذہب بامیت حضرت
سید انبیینست بلکه اتباع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذہب اہلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد ای سنیان
شیعه را در مذہب اہلبیت بر خلاف کتب خود که نمودش بر زبان رفت تواند و بہت و شیعه ایمان اعتقاد تو اند کرد و ذوق آ
که رقصه ما اصطلاح کتب خویش بر مذہب اصحاب کبار بلاریب میدانند کافی الکمال الہیابی و خیرہ بلکه بطور ائمه نیز زیرا که خود
مستحق اند که ائمه بر مذہب اهل سنت بودند جایگزین انبیین ان سہلین را بتقیہ و نقای نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
ان التبادر کالمعوم ہضم آنکہ محتجہ گفتی این امر محال است گویم اگر اشرارہ با نبعنی است کہ محال است کہ سنیان جواب عامل
المبین بولید پس قیہ السنۃ و خیرہ مذہب اوست کہ حریفی را از معوارم و امتثالش تا مقام مذکور و خیرہ با نیکداشتہ او را
عامل المتن بدشتن کار حاصل اسفار است و از باب بعین خواب پیہنق حمار اکنون مجتہد و برادرانش باید اصولہ حیدریہ علی الجوس
التقدیرہ و غیر آن از بندہ طلب نمودن تا بر روی بہ تبیین ان بر تازم و این کتاب را موخر سازم کہ برین تقدیر بر تہ عیان خواهد
رسید کہ این کتاب لفظا و معنی عامل متن ذوالفقار و رافع خرفشار کاوان فی جمیع خزان بی دم است بطور ایشان

قری علی بن ابی طالب و دیگر از منافقات من و اگر مراد آنست که محال است از شیعه جواب آن بر تقدیر جا بلیت محمد الوفاق و نعم الاتفاق
 علی بن ابی طالب و العبد العیون و هو المذل عند العقلا فانهم لقولون ان المرتقیس علی نفسه مع ذلک مکملند و نداری که چون از این
 امام جواب بعضی ابواب انهم بطور رمی طلب الامر فی حارست علم کلام بوقوع پیوست خطباتی که عشق و از فصل الحلی ظاهر شد و چون
 ماده جواب تحفه با وجود و مرد و دهور و دمارت و حکومت کوفه صورت نه نیست پس البته ظهور احتجاجی مید که محال است که شیعه
 جواب بدهند چه جای آنکه اگر حصوله حیدر یطلب نمایند و خطایای پدید علی الاخطه فرمایند و خواهند دید که بر هر ورق کتاب جالبی
 یک یک رساله نوشته اند ناماد عمو می احتمال و اجمال که سخن نیکو بهالشیعیه است بتمتع بود خصوصاً بر کتب طبعیه باقی نماند و درین
 اثر دخته شود اما آنچه فرمودید که از ان وقع انکار نتواند شد پس عتقوب خواهد آمد در مکتوب مولوی سید حبیب علی که
 این افاعده از ان قبیل است که تیر جوانی روئین تن بر سرین جوالا به ضعیف بدن آمد و او را بهر نفسین بنوی و از جدا
 نیکو یب این واقعه میخواست ششم آنکه چون کتب منقول عنها و متعلق الحیات تحفه حاضر بنوی و البته جواب بوجه بصیرت
 نخواهد بود پس در حقیقت اعتراف میکنند این سیر سعادت منتیقسان استعداد پدر مستمند و الحمد لله که یحیی بن محمد بن علی بن
 حسن آریه و اکتب بیدارین قرار و عجز از روئنه البقیه و غیره در دنیا برین معامله صادق آمد یا قیامت و عباد
 جالبی یعنی فلان عالم چگونه گفته باشد مطابق تحفه از هرگز دلیل بخیانت صاحب تحفه نخواهد بود و مجتهدان مالی و غیره
 ساعتی بگریان فکرت فرو برد و غور کنند که درین مکتوب قلی رالی استعداد می دادند و در ضربت یکبار قرار میداد و
 در اینجا یکمال متانت شوکت متعقد است و در ضربت همچوان میکنند و هرگاه با اعتراف او تحفه همه را عاجز گردانید پس شرکت
 عزیز می چگونه موجب تحریب خواهد شد الی غیر ذلک من مقالات صدرت من الرافضیه حیث یکذب کل حرف کلمه آخری پس
 موهوم حاکم ملعون که انض علیه لایم چگونه شمرده عای او تواند بود زیرا که تمامی معتقدات و افعال و اقوال رافضیه شماینت
 و منافض است اگر دوری و نفاق که اصل ماده مناقض است ازین قوم مورد و موم بود نشان مذهب فاضل یافته شود و هم
 آنکه خیال کسی نتواند گذشت که سامان تصنیف محمد از زمانی را بهم برسد بلکه اهل عقل میدانند که انهم کذب و زور است ما
 عوام شیعه میدانند که مجتهد در عدم تحریر جواب تحفه معذرت صاحبان دانش و عیش و یقین مستقلا که هر گونه سامان مجتهد
 را حاصل شد و با اینهمه نتوانستند تحفه را در کون خصوصاً برین جهت که ایرانیان در کشتن مورد و ملح زیاد تر اند و کتب
 انقد رفاهم شده و در مذهب شیعه که در ایران نخواهد بود و از کتب مدینه حضرت امیر محمد ان کتابها که خود صاحب الشیعه
 خویش مزین گردانید و اند که صدق سلیم و نعم الکتاب کتاب حریر در کوچه های کمین یافته ام که مجتهدان رافضیه در طرآن و فایده
 نیافته باشند و اینجا است که اگر کسی روایتی چند از نسخه سلیم معمول دیده و تصنیفات بر خود بالیده و اگر چنین نباشد و من
 مباد که کتب شیعه از کجا یافته و برینا هرست بی نیست خواه با لذات خواه با لوسا باشد یک نسخه بحلق اومی نمی رسد بلیت و ابرو
 با و در خوشی و لذت کار آمدن تا توانی بکفت آری بغفلت بخور می الغرض نجابت اهی حقیقت مذمب اهل سنت به ثبوت انجا مید
 از راه کتک عاقله بولش با جیل اختیار شد چون مجتهد از بی سانی خبر او بد و تمام نقص تحفه را بران معلق گرد و آمیزد و بی تمام حکایت
 بیا و آمد که شخصی با و مدد کرد و چگونه از کجایان می رسید و بی سانی را می نمود و بی سانی را می نمود و بی سانی را می نمود

اما آنوقت دل مراد است آری که تبارستان نیزه نشاندند و محققین آسمان برین گردانند تسلط مجتهد تمام ملک هند را گرفتند
 و دولتشان از دولت قارون برگزیده و کتبیانه او بر کتبیانه سابقین لاحقین زاید گشته و هنوز قدرت به جوالش نیافته و از نیجا
 دین او عان تواند کرد که اگر بنده را عشره عشری از کتبیانه مجتهد و وظیفه یا چندی از کائناتین و مصححی بجهت خاطر بهر سید
 و اندیشه قید بند بلکه خوف جان نائل میگردد یا آنچه تا بلیف میگردم خارج از حوصله بشری میشد یعنی زنیها کتابی را از کتب کلاسیه
 رفعتی بی رود قدح نمیکند اشتهام و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق نزکیه نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
 که حاکم قوت دارند تصدیق تواند کرد که در زمان تعلیم الحفال می پرد و از من شبها بمجداجت میسانم و این پرد و امر را بدندان
 عادت خود بیاس خاطر عزیزان اختیار کرده ام و از کمربات و دیگر چه حرف زخم که بخت کثافت آن از در تمامی در انصاف
 بر طاق نهاده ام خصوصاً ویرین مان که بدعتهای فضل آفا و زیادتست و عوامی ماه محرم از دو بیفته بد و ماه انجامیده
 و هر سال صاحب الامر و افضل از بطن با و شاه حجه علی ما اشرنا سابقا بر منصفه شه و چو و اگر کردیده و اچار نظریه های مصطلح
 از سعی احسان و ضمیمه نقول سر کن این منتظم الدوله بعد از اربعین تغییر رسیده و تعصیب شمنی عامه از یکی بهتر کشیده اما آنچه
 گفته ام که حاصل مذکور الخ بجا آمد که ما را حاجت بجوابش نیست که هرگاه خود بد و مدعتراف کرد و کمال تائید شوکت التبت آنچه
 در جوابش خواهد گفت خالی از رکاکت نخواهد بود پس شیدم تکلیف کتابی در ساله در ماه کمال تائید است حکام تواند فرستاد و اینکه
 بنیادش حکم است بخلاف بناد کلام مخالف که نیاد آن در رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد مقام میخواند که عبا نابه بنید بار
 ضرورت مقالات صاعقه صامیده که در ضربت حیدر ریه است و درین ایام از من طلب داشتند این کتاب را با احسن
 از من خواستن و مثل عود و جال بنور نکرین که حال من هست یا موافق چند عالمین انصار اما آنچه گفت و منجر فاضل
 مذکور الخ جوابش آنکه بجز رسیدن بصاراة العین بهوشم حواس مجتهد پر و از نمودن چنانچه یعنی از ساکنان قصبه کاکور که
 که مذموب شیع و شتمند پیش بر بال جناب شیخ فاضل امام صاحب ام رافتم بی کم و کاست میگویند اکنون شرعی باید خوانند
 و نوبت بس یافتا و بگویند که دوران از ایشان از نو بکنند مندم رجوعا عبارت مولوی حبیب علی و مکتوب دوم باید دید
 و تراجم از آنکه مرغوشی بر لب مجتهد نهاده و در میزان کیا ست باید بنیج و جناب قبایه و کعبه و جهان لجا و مادی بکیسان ظلم
 معالی بعد ادای کوشش و تسلیم عرض نیست که گرامی صحیفه و معمول الطاف مشمول آورده و سرافرازی را با مرج فلک لافلاک شایسته
 جواب استفتا معرفت سید ادا و علی و وصول شدنی الحقیقت در امور دینی از فاضل عمیر نهیب استغانت تار نیاست بیک
 قلت فرصت آفتبیه و غیر ممکن البقع بودن نزاع بعد کرد و در جواب استفتا مکتب بین امر شده بودم بد ریافت شروع
 شدن جواب شوکت حمزه زیاده از حد سرور شدم و اینحال پیش مولوی رشید الدین خان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامیر
 که اقامه ظاهر ساختم و ایشان متفسر نیز معنی هستند که جواب حامل متن تحریر می نماید قول قول میگویند که هر قدر مرتب
 شود و نزد لاسال شود و با تحریر جواب آن و تمام انتظارات تمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از نیت قسم مناظر
 هر چند دل سیریم که از جمله مشاهیر امانیه این معامله میمان آمد و در یکدیگر عوی علم و تبحر کرد و از و مباحثه و مناظره تحریری
 جای می ماند اگر چه احدی از علمای امانیه کای بکسوی بیچک مسئله نکرد یعنی هرگاه از جواب اصل مسئله عاجز شد باز تبحر را موی

خلاف بحث خوابان جواب آن شدند که زیر با جواب آن بر داخته شد تا عوام محمول بر غیر محنت نکنند و امامیه را جای سخن مانند
 بعد از آن هم از تسلیم آن تصریح و بخطای خود اقرار کرده خلاف بحث به تحریر مطاعین و عقوبت مسائل که صد با جواب آن استغفر
 تحریر یافتند و پیوسته آن تقاریر را عاده کردند تا چار و جواب آن هم کوتاهی نشد باریکه از بهر جنس کسب آنها
 با لکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر از ترک کردیم چنانچه فارغ خطه های حکیم بود علی
 و مفتی محمد قلی و حکیم مراد محمد کاشمیری و غیره برین دعوی که هست ویم میگویند که حال اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور
 از خط جناب مبرور موسوم به مولوی عبدالقادر واضح است با وجودیکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قائل
 مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم اسقاط و تا وقت از مسائل بحث و پیوسته که استعداد فهم کلام
 و ادای جواب بخوبی ندارند میسر نشد با اینهمه از همان قسم مردم هم بهلولی و قانع نشد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را
 اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بهوجب شرع لیکه جناب مبرور مرحوم میکردند از کتب
 جناب مبرور نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب بر سه کتب جناب مبرور همان شرط نوشته میشود
 و نیز میگویند که جواب دو الفقار و صوارم و حسام طالب علم قطعی خوان هم نوشتن نمی تواند و از تمهیدیکه تحریرش
 زائد بر یکس ورق نخواهد بود جمله مطالب این بر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر هر سه کتاب
 شرح ملا خوان دفع کردن می تواند و جای که جناب مبرور و حواله کتاب عماد الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
 جواب فرستاده شود آنرا مان حال قوت و توانم آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است شما نویسندگان
 و چگونه باور کرده شود لیکر چنانکه در ذوالفقار و صلوم و حسام بخیر و سب و شتم و تقاریر یکیه خلاف داب
 شرفاست دیگر هیچ نیست و مضبوطیکه از آن جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود تا پیدا است اینچنان در عماد الاسلام
 خواند بود معتمدان این هر سه کتاب ما خواند از ترجمه حکیم مراد محمد و عذر یکیه در باب زبان و درازی پر صاحب تحفه از جناب
 مبرور پیش شده است یعنی سه چار که صاحب تحفه زبان و درازی کرده اند و جناب مبرور آن عبارت را نقل فرموده
 بر جای خود نیست بخند و چه اول آنیکه قدای امامیه کدام دقیقه زبان و درازی فرمودند آشتند پس صاحب تحفه که
 بمقابلان تحریر کرده اند اگر چار چار قدری قلیل لطافت و ملاحظت زبان کشودند بر جای خود است دوم آنکه میرزا قمر
 داه و قاضی نور احمد شهید در تصانیف خود چه قدر زبان و درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس سار
 امامیه از سبب شتم آنکه چه کمی دارند چارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهر است
 که امامیه اندنجم آنکه عبارت صاحب تحفه که جناب مبرور از سه چار نقل فرموده اند آنرا با موقع و محل و بحث آن عبارت لحاظ
 کرده بهینر آن عقل باید سنجید که آن کدام نایه و زبان و درازی جناب مبرور بکدام پایه و آنچه آن قبله و کعبه بر تائید
 انکار فرمودند بران بدعتیکه کلام کردند که هر نهیب بر قول که خلاف مذہب اهل سنت است صاحب تحفه بران
 مستغرض است پس اگر مذہب امامیه مفتی به موافق مذہب اهل سنت است صاحب تحفه بران چگونه مستغرض خواهد شد
 البته اگر مذہب کدام فرقه شیعه خلاف امامت است یا یک جماعت از امامیه را یک فاضل از امامیه مخالف مذہب اهل سنت

شبهه است که گفته اند که در وقت و عمارت و بزرگ و وی باید فرستاد و بعد از این تمجید و تحسین که از مولوی بسبب علی بن ابی طالب و
کسی از صفای غایت صحت و کبری این جبا تان تواند که در مجتهدین امامیه بزرگتر بود و دارند و هم بر نیارند و خود را بر خرد
پارند و نا غایت کبری حضرت امیر علیه السلام و مورد و طاعت و مقتدا و الی الله تعالی شهادت و صدر امری نگشته اند
نیکو بخواهند اما نه الحمد لله که از نقل مکاتیب فراغت رود و ادو حال عدم یاقوت کتوری بلکه عدم اهل بیت بر علی است
عشری و فتح شد و اما ما شریانی البجله الاول عند شرح عبارت بصارت العین اعنی مع آن الامام علیه السلام و الله
و الاثنین آه فاجرم این ما که با صدق من نقل مقال المجتهد و در **قوله** و قول عمران بن ابی بکر **اول** این اعتراض
ششم است و بخواش عظامی از سنن ائمه مرتب نموده اند هر چه کس عیالست مگر چه در زمانی خود را از وی پیش نموده
گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش است که نور آفتاب هدایت ایشان را تیره سازد و در با عیال و مطاعن
قریب و اذن عوام شغول اند اگر در مقام مثل سابق تقریرات عظامی اهل سنت نقل کنم باز به قوت کتوری و اما تذکر
که جایز آن قدر یافتی و عطای او را بقای او بخشدی در میان نعم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازم البته مواظبان نیست
اما نیز سخن مختصر و خفیه بگویم که کینه مجتهد از زمانی مانند آفتاب غولانی نماید پس بدانکه مخاطب چنان استلالی بر نمی آید
که بر تقدیر موعود بودن خلاف لازم می آید که قول خلیفه ثانی یعنی کرده البته ذکر دلیل این دعوی و ملازمه است
بر خود او خواهد بود و از جرم او را در مرتبه آن عقاید یا تفکرات نموده اند که درین مقام اهلین میارزگفتن و ادعای کفر و پرستش
خود ساختن را در اینجا ذکر نمی کنم کافی است و آن اینکه بسیار باشد که بزرگان دین و پیشوایان حق و طاعت که از نظام
امور شریعت و الودید است علیا بودند و تمام امور انفاقیه و عبادیه را برای متاخرین قانونی بدست آیند یعنی که حق را بر غیر خود
علیه السلام بسیار می اندازد و با صاحب کرام مشهور می فرمود و حال آنکه حق و راست و قوت قدیمه انجلیت و مقصود رسید
و بنیاد علما انجاسیده لاجرم همانا این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت احتیاج باین امر نداشته لیکن مصلح مقدس نفس قریب
بجای ابرار و شیعیان بود و تا بدین روش زندگانی کنند و در مقام امور خود ازین طریق مصلحت پیدا کند و در کتب معتبره مشهور
انتظام امور از هم گسلد اگر خلیفه بنا بر آن است بدن و انتظام امور بدست او بود چنین فرمایند بگویند این کلام با و عده حق
که نظام مخالفت نماید معتد را برای رعایت ترتیب اعتبار ولایت و مالیت و قس علی هذا غور فرمود و عود بر هم در می
می باشد و آنجا که مقصود کلیت و تعمیم است هر قدر که درین بناتاید فرمایند هر چه خود است و اگر غور نمائی البته مریض
آن بیشتر خواهی یافت یا چیزی که تجسس شریط و شوری در امور چگونه است اختلاف موعود است ها که از نظام انتظام
حدیثی **قوله** و نیز خباب را انبیاء **اول** جایکه خلف جناب رضوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی
ما کین بیت خالی از طول نیست لیکن مقتضای مالدیک کله لایترن کله بالا جلال نوشته میشود که از آنجمله است جناب ولایت
امام الشارق و المغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح تجاری و دیگر محدثین اهل سنت پیش از بیت است
و بگویند نموده و ظاهر است که مقتضای حدیث علی بن ابی طالب از آنکه بزرگان نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
بیت تا بدست دلیل بر بیان خلاف مخالف اول خواهد بود و در پیش هر ذرات طولی باید تحقیق و از راهی پیروان شده که

تحت مجتهد الزمانی و قاضی و ساجدین و در تمام آن وانی تواند شد چه جای جواب این طر فیه نیست که جناب نجی المطلب در کتاب
صواعق این حجر کجی و صواعق سید فضیل الدین محمد کابلی هم رجوع نکردند که ابواب فضول و امثال این کتابها موجود است بر
ترجیح آن روایات که جناب امیر در سیاه دوی خرافات صدیقی بجهت فرسود و فضا فضا صدیق را بیان کردند و همچنین زبیر بن جهم
بلکه اگر آدمی بخورد بگوید و است که چون جناب امیر خود قوی و بهند که هر که منحنی از اجراع شود و دوالی با خرج منه فان الی نقالو
تا با جماع غیر سبیل المؤمنین کمال فاحش علی ادبی خواهد بود شیعه را بر زبان خود آوردن امور که مجتهد فکر میکند و قبل ازین دانستی
و بعد ازین مبر خواهد که قول جناب امیر که انشاء الله تعالی بقیه اهل بیت صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد بگوید
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرت هم که چون قدما می رفته که درخت نشانید و عبدالدین سباز آب داو
بخداست و ناعاقبت اندیشی حضرت که با تعالی عاقل و نون علما کثیر قابل باشند یا مرتبه جناب امیر از رتبه مذامی عزوجل
در گذشته که در هیچ امری قابل نمیکرد و با تند و نمیکشند و رجوع از امری مخالفت با مرتبه انجناب داشت با دیگر
نیامت نیز داشته اند خود شارحین نعم البلاء است از انکسان که تشیع آنها از کتب رفته نرمی آید و مجتهد با لسانی و فرزند
و بلندش ایشان را اثر گیه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشود و اندام است انجناب را در آنچه تعلیق مامور است
دارد مدعی شده اند و کتوری هم در دعوات علیه خویش بدان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقلش گذشته طر فیه
بحیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و متاخر
ناصح مستقدم می باشد و رنه لازم آید که بسیاری از معتولین لسانی که صدکس از ان در کتاب شود شری مستغنی منتخب اند طایفه
باشند پس به بیست مرتضوی بعد تسلیم و رنگ شمش ماه بمقتضای این روایت هم حقیقت خلافت صدیق بنی مذهب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار مقتضیه بر زبان آورون و رنه لازم آید خلافت توشق و مهر کردن
بر کتاب ابو حنیفه و حقیقت فارغی کمال است کما مر فصول و سببی مسو لا و نیز لازم آید مخالفت تقیه که تارک آن نهض عقاید و عقاید
تارک مخالفت سید امعا و الدین ذک قیله و بر تقدیر ثانی آنرا قول تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر تیر عاتوان گفت که غالب
سعاد و برین الی سفیان بر اصول را فغنیان موعود و بلافت تواند شد زیرا که از تقریعات صاحب مجلس المدینین و همچنین از
از تقریعات مولف لوح و مانند ایشان هر چه است که آنم و کم زمام ریاست تا مورد دهور بدست شان بود و حضرت امیر را قبل
که دنیا از دایره تشیع بیرون نهاده و غلانی لاک عظیم چنانچه از تعانیف صدوق مثل عیون الیه و الیقائن رطل بوق هو
و حال آنکه سادات و شرفای اهل سنت را با انواع مصائب و محنت ها گشتند و هنوز مورد مدح اند چنانچه عبارات محال الشریع
که در صدر تراجم ابن طالین و قاضی قاضی می شود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه بهیچ کار
و شهید نمودن حضرت عمار و سموم ساجدین سید جوانان اهل بهشت بر مزحوم شیعه موعود و بوعده آلش باشد
وزیر افراد مذکور اندراج باید معذرت در همین نزدیکی گذشته که مقبولین لسانی با و صفت لعنت کردن حضرت شیر بر دانی
سبب خذلان اهل بیت رسول ربانی و اعتبار یکدست عبدالدین سبای صنایع کما مر تفصیله بزم عم
رفقه ارجع فیض زمین به اوج آسمان برین رسیده اند و با و صفت تحافت و سه تر اشیدن

نتراشیدن مرتبه شان تا بی مرتبه ایمه بدی گردیده و سبعاوات جاودانی و تعظیم مقام جهانی موعود شدند کما فی البحار
 و حیات القلوب و غیره و حالا که راه ریا و سمعه برای ایشان در خلافت و تقوی مفتوح گشته حصول زحافت
 و تنوی برای این گروه صورت بسته پس موعود بودن معاویه و بنابر مذکور در فضیله ایشان مستقیم باشد هرگاه نیز بدیدید نزد
 مجتهد زمانی یا اینمه نضاع و شتالغ که میدانی مورد رحم بود و خلافتش نزد او بهتر از خلافت معاویه باشد پس معاویه بن
 ابی سفیان که کارش با اتفاق تمام شد و منجم بحال انصاف کما یحیی انشاء الله تعالی بدان در یک کشیده چرا میعاد خلافت موعود
 نشود و حال قول شیخ ابن حجر کی قبل ازین در مجلد اول چنانچه باید ذکر شده تازه تر آنکه محبت خود اعتراف دارد که
 خلافت برانیده و غیره را شده منقسم است کما مر اگر در خلافت معاویه از روز طلع امام حسن کسی را کلامی نباشد یا نه از مجروح
 و خط خلافت اگر چه بکتاب معاویه مکتوب باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت را شده برای معاویه بر ثبوت نمیرسد فان لم یجدوا
 علی ان العام لا دلالة له علی الخاص باجری الدلالات الثالث آری ثبوت خلافت با تمکین دین رضای حضرت رب العالمین
 و اقامت شریعت متین و روای ملت سید المرسلین چیزی دیگر است که برای خلفای اشعین از کتاب نورانی نامه جاودانی
 اقوام معجزات رسول بزدانی بی ثبوت پیوسته و از تورات و انجیل و انجیل و مناقب ایشان کثیر از خراج شطاه تمثیل و تفصیل بیان
 گشته و میان این مرتبه و خبر غیبی ثبوت سلطنت بر معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند شان باشد فرقی است مثل
 فرقی حدیث و قدم و بودن با نسی است مانند وجود و عدم و هر کس که تفرقه نمیکند فیما بینما لایق خطاب علماء نخواهد بود کما لا یخفی
 و آنچه گفته بلکه اگر نظر انصاف آنرا تا خود است از سال که مرزا کاظم علیه صاحب در دو جزو بجا بیاورد همین است اختلاف
 نوشته اند و ایشان حقیقت از محکمت با سیدین سابق علی ابراهیم خان بی سواد برگرفته اند و در زبان سابق در وقیح آن بالاج
 بعضی از اجاب بنجر و لعل در ده بود لیکن سبب موالع تمیض آن معلول اند و در چهار موضوع حیرم که چون آنرا از راه خلافت و از طریق
 رود بیا محاکمات آن تمکین است که آیت اختلاف موعود گشته فان الوقایع النادرة کالمعوم عندنا و قال الله تعالی فمنهم من
 یتشی علی بطنه و منهم من یتشی علی رجليه و منهم من یتشی علی امرئ منکم و منهم من یتشی علی امرئ منکم و منهم من یتشی علی امرئ منکم
 که این چهار حیوانات صورت نمی بندد چه بعضی ازین جنس دیده میشود که پاهای بسیار دارند تا آنکه بنابر پیام سوم گشته اند و چهارم
 فرعیان بجا بش میگویند که این حیوانات نسبت باقسام مثلثه که در قرآن مجید مذکور است ندارند و النادر کالمعوم و هم قس علیها
 آنچه کلام در آن جاری گشته که اولی حکم ندرت و شد و دو است فانه دفعه و اگر این سوانح نادره نصب العین دارند باید که واقعه شهادت
 غلیظه ثانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان امام وقت را شنید که تمکین دین کجا باقی ماند و یعنی از غفوات کشتوری علیه
 با سینه بوضوح میرسد و نتیجه نکذیب حضرت شیر خدا کما اشترانی صدر نهاده العقاب البته و ثمره نکذیب موحین بر کشتوری و هر کس
 که بر وی او کند انطباق می باید فلهذا التحج البالغ و الحمد لله علی ذلک و قیوم غوم شیعه در مسموم ساختن امام حسن را از فرود
 که نصیر الله و الدین صاحب صواق و امثال او بر روایات معتبره با ثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از زیر شیخی صدر
 یافته و محمد بن و تمکین همین منقح کرده اند که نیز بد باعث این زیر گشته و اهل نفاق را از روزن بر نیگار برگماشته
 پس نسبت آن بدین عنوان معاویه بن ابی سفیان بسیار بی بیش نیست و قبل ازین در مجلد اول بعضی از امور که متعلق از بنا
 است

زبانی بعضی از اهل کلام ادانشد فلیتنبه که هرگاه بر بنقیده احاطه کردی حرفی چند دیگر در مغلطه مجتهد مرتب میکنم که منطبق است
 شیخ رئیس حسین بن علی بن سینا همچنین تعنیفات امام فخر الدین رازی قطب فوقانی و تحتانی درین فن اینک حاضر است
 ودلائل بر آن دارد که خاص باعتبار افراد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افرادش کثیر است و نسبت میانه این دو کلی الطوریست
 که تمایز خوانان هم اذعان بدان دارند که هرگاه خاص تحقق یابد وجود عام ضرورست و لایعکس از کلام مجتهد مقام خلافت
 این تحقیق بر آمد چه در شق اول که خاص بود برای مهاجرین اولین یعنی اصحاب سید المرسلین ابو بکر صدیق هم
 خلیفه شد و هم فاروقی و هم ذی النورین و هم ابو الحسین و در شق دیگر که عام است و منتهای احتمالات در فرض است بعد
 از آنکه بعد عوی خلافت صاحب الامر که حال ترو تازه شان غمقریبی آید بمقرن عمر و زبونی می شوند خلافت بعد
 در پیر و پس یعنی معاویه ویزید محصور میگردد و هل هذا الا مخالفه اجماع المنجین الکاملین و اتباع خطوات انما تعین
 خدا را بکبر مجتهد بر اجتهاد و خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچه اجتهاد باوصف توسعه کثیر درند سبب
 امامیه تا بحدیکه عقائد الفقه و اقوال فاسده پیشوایان خود را که تعلق داشت باصول و اسباب عقائد الکلیات هم اجتهاد
 گرفته اند کما سبخی تفصیله ان شاء الله تعالی محصور شده در ذات پیر و پس از مجتهد فانی و زمانی همین است حال خلافت
 رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدانند که یکی از ملنگان مرید خود را اسید و ار کرده بود بود و لیع اسرار طریقت
 و کشف استوار حقیقت و اودتها انواع خدمتش کردی تا روزی این دعد را بزرگوار آورد فرمود بشنو که هر چند حرف میم بر
 بسیاری از اسامی مقدسه آمده مگر مورد الوار همین سیمیم است که نام مولی او محمد و دار بدان مصدر گرفته و یا هر گفت که
 امر دیگر هم که تعلق باین دقیقه دارد و خواهم فرمود باز آن مرید شب و روز بخوش مشغول شد گویند هرگاه ملنگ مذکور
 بیما گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیانا رازی دیگر که منتهای اسرار است بر تو القا کنم و آن نیست که هر چند غفور
 و قائل بکار برمی باز همین سیمیم را بایی که تعلق بدین بزرگان دارد و مجمع برکات و نور است یعنی مکه و مدینه و مکن پور
 یا آنچه محو حیرت که حصر خلافت در معاویه ویزید غیر از اینکه بر اسرار ملنگان اطوار ایان منطبق شود محلی دیگر بخاطر ذکر
 امام یکس از خلفا و اربعه رضوان الله تعالی علیهم مصداق شری و قیود آیت استخلاف موعود باوصف این عموم نتواند شد
 تا خلافت مثل اجتهاد این پیر و پس یعنی مجتهد الزمانی و فانی در آن پیر و پس محصور گشت پس کی بریزد و صدر چه بپند
 و شاید که مجتهد بنیاد حصر خلافت بذات معاویه که لفظ فیکون هم مصداق هذه الآیه باشد و ضمیر فصل بر آن لالت دارد
 برین اصول شیعیه میگردد و تفضیلهش آنکه اسباب افعه که بلا بسیار است چنانچه از محاسن و مشیر و است آن فیه ان یافت
 و بر همین امر علما و شان بنیاد نهاده اند که شیخین بانی سبانی آن بوده اند و شک نیست که امام حسن بن علی سبب قریب اند
 که از رزخ خلافت بنی امیه برین امر مسلط گردانیدند و باوصف اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچه قول
 شهید که بلا لوجو فانی بر روایت صاحب کشف الغمه که حال تخریدش بر زبان مجتهد غمقریب معلوم خواهد شد دلیل
 بر آن است و هر که چنین باشد یعنی سبب قریب از امام حسین را از میان بردارد البته ایمانش قوی خواهد بود و فیکون
 معاویه بعد السهم مصداق آیت الاستخلاف علی اصول اهل خلافت آمد هر حال مرید کس بداند که نزد او هرگاه که کثر

مختلف باشد فسق او از آغاز امر قیاسی است پس او با وجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
 تکلیف که در وسای دین از وی عهد کروش منع باشد معهود الثبات بمنعینی که او وقت نزول این آیت موجود بود
 خارج از دائره امکان است اگر چه شوشتری ذهب المذنبه در احقاق مہوس خام خجسته در مجتبیٰ بتفصیل تمام گفته
 که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رافضیه بمنعینی که یزید
 خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود و مہونی صدر البعث موعود پس انیسیت که برادر متکی اگر بکہ اقبال در مقابلہ شدیم
 نور الدین صریحاً بعد از عبارتیکہ در مجلد اول کہ مستی دلالت بر آن دارد کہ خلفای راشدین ہر چند خلافت را غصب
 کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اہل بیت اعزاز و اکرام با اتفاق فریقین بود میگوید کہ معاویہ در خلافت خود
 با وجود طرد و اشتہار عداوت با امیر المؤمنین و بیای سب و تیرانی آنجناب اشتراک در مسموم نمودن امام حسن و دیگر عباد
 با خاندان رسالت کہ مانند آفتاب نصف النہار حاجت الہام را در دوازہ حیاتی در چشم میداشت کہ اعلان الشرب حرم و زکا
 محرمات و ہتک حرمت کہ در نیت نگردہ بود لہذا الدواعی جناب امیر المؤمنین و امام حسین بر خلافت اینہما مبرا است
 بتقیہ کردند اما در امارت یزید کہ طشت از بام و بخیہ بر روی کار افتاد و دین محمدی جباراً و علانیہ مخدول شد کہ ہر مہر
 زنا و شرب خمر با استحوال آن بعمل در دنیا کہ اشعارش برین شاہد است و نیز قصد تخریب کعبہ و استیصال اہل مدینہ نمود و دیگر
 شذائات کہ جناب آنرا از شیخ عبدالحق دہلوی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرمودہ اند از دست او سرزد و صبر
 غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا کہ امامیہ خلافتی شان را باطل انگارند مثل حال یزید میبود ہمہ ائمہ اطہار باہر طغیانہ و عصر
 ہمان سیکر کہ امام حسین با یزید کردند انتہای مطلوب یعنی من اوراق جواب الايضاح و این عبارت صریح دلالت بر آن دارد
 کہ یزید بدتر از یزید از خلافت معاویہ بود و خلافت مقتدین بہتر از ہمد در نہ جناب امیر ہم جہاد می نمودند و عین تصریح
 دیگر علمای رافضیہ از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضیٰ در تفسیرہ الانبیاء و الائمہ و کتاب شافی کہ بدتر بودن یزید از سائر
 از ان جہد است و ہر از عبارات مذکور فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و اینکہ دانی مجتہد الزمانی بنا بر
 عداوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بہتر میداند و از آیت کریمہ این بزرگوار خارج میگرداند
 و استحوالات موعود را بذات معاویہ یزید محسوب نمایند و در آخر این مجلد خواہی دانست کہ مقتضای سہ انجہ و انابند
 کنند ان بذلیک بعد از توضیح بسیار و مجتہد الزمانی باین امثال گشتہ کہ خلافت یزید از خلافت معاویہ بدتر بود
 و انفاش ہر مقام نیست کہ اگر آنحضرت زبان یزید را مثل پدرش میداشت تعقیب میفرمود و تطبیق این تناقضات درین بود
 کہ از کتب اہل حق لازم آمد حسن سیرت خوبی خلافت یزید کا ش نسبت بزمان معاویہ نامی گفت کہ بہتر بودن خلافت
 یزید بمنی بر طور اہل سنت است و بدتری بر مذہب شیعہ حالانکہ بہ کافہ خاص مہم ہدایت شد و بدتر بودن خلافت
 یزید از ہر کتاب کہ در نیاب لبالب تالیف در کند باز مجتہد الزمانی باین عداوت دین اسلام خلافت یزید را از خلافت
 خلفای راشدین بہتر میداند و ہر گاہ مذہب شیعہ انیسیت کہ از عبارت جواب الايضاح و تفسیرہ و غیرہ عیان شد
 قیاس کن مذہب اہل سنت را کہ بر اصول و انوار ایشان خلافت مقتدین ظل نبوت سید المرسلین بود لیکن

بر روی روضه از آغاز تا انجام مناقش است حال ایشان همانست که بر هر طریقی یا پس دست می‌اندازند و وقت
 قبل نال خود را نزد علما و عوامی سازند طریقه آنکه اگر حضرت عثمان را بحجت بلوی وقت شهادتش از معیاد استخلاف
 بیرون کردند باری معلوم نیست که شعیب بن ابی جحش را بیکدم دلیل بیرون نمودند یا بیکدم دلیل بیرون کردند زیرا که در باره کار
 مرتضی و انوشیروان شهادت باشد که اکثران و یکی بر خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر و عده خلافت در معاویه و بنیید درست شود
 و نمک شل به عبد الزبانی سپرده گونی بنظر نمی آید الا همان کسی که از مرتضی و ابی جحش بوجه من الوجوه خوشه با حیدر
 و بنی هاشمی ایشان فرستاده من بعد از مجتهد الزبانی میسریم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت است
 چنانچه خود مجتهد بعد از این خواهد گفت و از تفسیر قی و حدیث کلینی و شرح باز در انی میوه است و شایع صحیفه سجادیه از ازا
 خود نقل کرده که در انظار ابرار و نامورون بقرآنه مانی نه القرآن و لا يجوز لنا البرایة علی ما فیہ پس شما را هم از مرت
 از اختیار شوق اول یا ثانی بر تفرقه نخستین مدعی ما تمام است که لا تخفی علی الخواص الا دانی و بدو هم باید که خلافت را
 مخصوص نمایند در ذوات آنان که امامین ابلا و اسطر نه در دادند و بخیج گشتند که مناط استخلاف ایمان و قهر است در کلام مجتهد
 و ایمان شمر بسبب کونی الاصل بودن و خط نوشتن که دلیل تشیع تواند بود که کافی الحاح و جلال و بصورت عبادت و فکیت
 که شمر از مظنه ضرورتین حصول ملک و زرقیه را بگشتن امام حسین باقصی الخایات رساند و صدق را آنگاه که گفتند عند الله
 لقلک بر تفسیر ایه چنانچه رساله اعتقادیه صدوق بران گواه است باشد و سبب فوج بر ظاهر است و هرگاه
 آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر فرعون شیعه تبعین خطوات الشیاطین خواهی دید تعمیم تقیه در هر ساحتی هم خواهد رسید
 فکیت که مثل مجلسی اول در لواع و غیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از افتاد تا دلیل بدیع نباید کرد و مخفی نماید که بر
 اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب است که خلافت اہم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور و انت
 چنانچه در زمان سابق بر ذرات معاویه و نیز در مقصود و نیز در تفصیل این محمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جلیه
 بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفه پسندایشان تعلق یافته و قهر و ستم را بحدیکه بیاری از علمای سادات
 مثل عبد العظیم اصفهانی و متاخران حیدریه را انجمن از هر طرف زیر مصائب گرفتند که هر یکی از ایشان از هر چه میسر می
 و خود را بخدمت ستاری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که تاپای داری بگیرند و از کوفه پسند خیر بپایان
 گریزان و افغان و خیزان فرسنگها نور دیدند و جایکه با من یافته پناه گریزند و اعمال صالحه بجدی از ایشان صدور
 یافت که روزه در آن زمان میداشتند که آتش از آسمان میبارید که اکثرنا الیه سابقا و لبعبارت خاص و طاعت مخصوص
 بجدی مشغوف شدند که معاذ الله از مرتبه خدائی هم نوبت گذشت و تمکین درین بنفصه بدان درجه رسید که در راه محرم کوفه
 و بازار این شهر جزو شمامه و باجرین اولین بلکه انبیاء و مرسلین آوازی بگوش مردم نمیرسد که حضرت خضر و الیاس پیر
 شمایان دانسته یا بسبب شیعین احادیث جسد انبیاء نسبت بائمه بدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده غیره خلقا
 گردانیدند و کثرت شیعه انجمن مشاهده میکرد که قمری از شیر مال همانا استخوانیست برای بسیاری از خپال و تبیل
 با من بد انسان پدیدار گشت که کافی کلینی اعور و علل شیخ المشائخ صدوق از صدوق تقیه بد آورند و علما و علما را شهادت

میخوانند و آنرا می قرآن علی حده مثل سوره بقره و ولایت را بر غیر قائلان میگویند و عبارات خلیفه شریف را در مجلس
 و محافل بر زبان میخوانند و مانند شترتیر قصه و دعای صحنی قریش را بر ملا روایت مینمایند و آنقدر عبارتش میخوانند که بیت
 بیتی دیدم از علاج در صومناست و در صبح چو در جالبیت منبات و بچلمات صاحب الامر که هنوز در سر دایه میسر میماند و از ایشان
 یافته نمی شود و هر چند ذکر جمیل ایشان را خوانده خاص عام شهر افتاد و لیکن طبع شریف ایشان بدین خوان روداده که گاه و گاه در محرم
 بهار از طین بادشاه جهاد نصیر الدین حیدر خلعت و لاوت از سر میپوشند و بدولت سرکابا دشاهی که مجمع خویر و دیان و زنگار
 و کلغزاران هر دایه است بانواع تنعم برورش می یابند که اکثرانی الدیاجه و عجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای لغات
 عن الابصار الحاضر فی الامصار کمافی تصانیف الصدوق مثل الالکمال و خطرات و جلوات او میگویند اما متفق بر اینست
 پس ناز الله که حضرت صاحب الامر را دید اگر چه شرح یافت از نظر گذشته باشد خطرات آیت کریمه یا ولی الله یا انا عجیب و غریب
 بکرمی شکی آن هدا شکی عجب یک گز در رساله خواص آمده ندیده که عمر امام هر چند با بون کشته گشت حقوق نماند چون جوانان ادب و کشت
 گوزنان متعزیم شیعیان بلا تاشی رسد روزی جمعی در یافت که بر مردی و عجزه عضوی سلیم نماند و دیگر کار
 مشغول اند پس در روزی حضرت قیوم و فیضان ان نزلان او را برودی نزد پادشاه حاجی امر آوردند بر مردی که ثانی و در
 پنجمین پیشکش نمود پادشاه فرمود که چنانچه هر دو را بتوقیر حاضر کردند تا بجا نرسد و زرا و سخت متعزیر بودند که پادشاه با بهتمام تمام
 طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر کی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب با جملات دادند و گفتند که
 علت طلب امیدیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمعی گفتند که پادشاه را بود که تا چیزی نمیخورد غیبت
 از بکار و ارم و جواب زن آنکه من را لب گور آموخته ام نیست حال غیبت تا بقایای ایامی چهره رسد از آنگاه
 طغیولیت پس برگزید آن مگر در زیر خاک تون حکیمه چنانچه در حق اطمینان است آنجا یاد در چند هفته بعد از ولادت از طین
 خاتون چنین بصورت مردان کامل یافتند و نشناختند بلکه خود را از ایشان شنود ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکند
 در کتاب حق القیصر بعد از آنکه از خاتون حکیمه ولادت حضرت صاحب الامر بشد و آوده از طور معجزاتش و من گشتن ازین
 و آسمان از نور شرفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش باز گردیدن آنجناب هر چه تا متر المیزانک است که در آنجا
 و انوار پس سگویی بر وایت خاتون و بصورت که در هر چهره و زکیمه تجدد است او میسیریم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
 قبل از ولادت آنحضرت او را ملازمیت کردم بصورت مرد کامل و او را نشناختم بفرزند پادشاه خود گفتم که اینم و گفست که این غیر
 که نزد او نشینم فرمود که این فرزند من است و خلیفه من است بعد از من که از میان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی
 و مرا و را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن سکری بود باز مجلسی در چنین کتاب قصه وفات امام محمد و ح بیان میکند بعد از
 یک صفح که چون جعفر برای گذاردن نماز چنانزه ایستاده و شیعیان همراه او شدند خواست که تکیه گوید که ناگاه طفل گریه کرد
 پیچیده مگوشت او و دندان مانند پاره ماه برون آمد و در ایامی خبر را کشید و گفت ای عموسین با نیست که من مرا و را رحم نواز بر
 پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و زنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از آن جوانی کامل بود که دستهای او بزرگتر و زنگش
 نساختی آنگاه آن سیر می نمودن کتب معتبره شیعه و لولای یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

گشتی و همچنان تازه بلکه غمگین خواهی دید که در مقابل صد با سوار اسپ را جلوان کرده و نیزه را بدست گرفته
اراده کارزار مصمم نموده و نتیجه این امور را بعد از مدتی غور توانی دانستی که این همه سماعی بطیعه فقط برای حراست خیمه و امانت
و نیز لحاظت مکان که عجم بر گزاش در سر مرزهای غصب نمود و نیز در مقابل سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمه مقدس
داشتند و بطور رسید و وقتیکه برادر معظمه اش مصائب محض رفت کما فصل فی البحار و غیره چیزی ازین آثار پدید نیاید و انقض
بیان اتمه مقاومت سواران بطور محضین بی آنکه کما شغفات را بطور عارضه و داخل در آن تواند بود و نیست که علمای شیعه را
نوشته اند السلطان المفتح عن اهل الایمان که از جمله یاخذ بحار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام هنوز به عتقا است
حکایتی از ان در اینجا انفا اینیم صاحب کتاب بنگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاووس حسنی است
کتاب بروج الالباب برای من بدرجه صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قاسم برای این روایت نمود و گفت که من نسخه
که او را عا گفته میشد و از قاضی کوفه و بعضی از راه با که از اینجا سواد کوفه نمایان میشد بودم در آن اثنا ذکر قاضی که گشت
که یا حسن من خواهم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم چه خواهی بگو گفت قافله از قبله مدعی بکوفه آمد از باغات میخیزد و در میان
الیشان مرد بزرگ بود بر سر قافله ایشان و وقتیکه اراده و زن نمودن غله کردیم یکسب گفتیم که از خانه علوی ترا و میار تا غله را
آن بدو می گفت که در نزد شما علوی بهم میرسد گفتیم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هرگز این علوی را
که ما در بیابانی از آب و نان ندیم گفتیم خبرش چگونه است گفت که اسب صد نفر سواره یا خبری کم بودیم حجت آخر فرمودیم
در بیابان از آب و نان ندیم و گرسنگی ما بمرتبه شدت رسید در آنحال بعضی از ما بعضی دیگر گفت که بگذرید و این اسبها را بیاورید
بهر که امانت آنها که تر خورد و آنرا بکشیم و بخوریم و همه ما اینرا پسندیدیم بتری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر با اسب من خورد و گفتیم
انداختن تیر این را بر غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز با اسب من رسید آن اسب نزد من نیزه را تیر
می آید و از پس دست تر بود و انگاه گفتم مرا آنقدر مصلتی نبهید که تو سوار شو و از سوار شدن آن بردارم زیرا که تا این روز
سیدانی مانند این بیابان بر من شیر نشد پس آنرا سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود و اندام و بدنه
آن تل رسیدیم کنیزی دیدیم که سینه جمع میکند گفتم ای کنیز کیستی و اهل تو کیانند گفت من ملوک مدح علوی هستم که درین بیابان
سکونت دارند این را گفت و در رفت در آنحال ردای خود را بر سر نهاده بسوی رفقای خود گریستم و گفتم که مرده باد شما را بخیر
و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیایید تا بنزد ایشان برویم پس فقیم ناگاه خیمه در وسط بیابان دیدیم از آن خیمه مدح علوی
که از هم مردان زیبا تر بود و گیسوهایش هم تابناکتر میسوی ما خندان و شادان بیرون آمدند و ما را با تحلیف و قتیله
نزد ما رسید گفتم یا دجه العرب بسیار تشنگی داریم انگاه گفتند خود را صدام خود و گفت که آبیکه در پیش تست بسیار پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنچنان بیکر از آنها گرفت و دست خود را بر آن گذاشت بعد از آن با داد و آن بیکر را بدین منجم نمود پس همه
از آن دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از آنها چیزی کم نشد و قتیله سیراب شدیم گفتم یا دجه العرب گرسنگی داریم انگاه
خوش گریشت و داخل خیمه شد و طبقه کوچکی که طعام در آن بود و دستش بیرون آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
بهم بران گذاشت و گفت ده ده نه بیاید و بخورید پس همه تا بدین منجم از آن طبقه خوردیم و سیر شدند و بخدا سوگند آئیم

در بانی تعیری یافت و چیزی از آن کم نکردید و گفتیم که فلان راه را میجویم اگر با ما نشان ده گفت بخدای شما سوگند هرگز این راه
 نیست و اشاره بشمارهای نمود که آشکار بود پس سبزه افشادیم و قتیکه از دور شدیم بعضی از ما بعضی دیگر گفت که شما از این راه
 برای کسی نیست بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست او دید بیاید برگردیم جمیع آن مردان را راج کنیم
 از نگاه دو فرقه شدیم بعضی از منی خود و بعضی دیگر از بعد از آن راههای همه تاراج آن متفق گردید پس برگشتیم و قتیکه از غر
 مراجعت ما مشاهده نمود که شش با کمر بندی بست و شمشیری برداشت بگردش حائل منیره اش ابرم بر دست در لباس
 سوار گردید و سواره را برگرفت و گفت نفوس قبیحه شما بدتر است قبیح برای شما گند گفتیم اراده ما چنانست که گمان روی
 و جواب قبیحی بر آورد کردیم از نگاه ما را چنان ترسانید که بیهوشی ما را غلبه اخیل گردید از پیش برگشتیم و در ویرت گذشتیم
 در آن حال خطی میان ما و خود کشید و گفت بحق رسول خدا سوگند میکنم بر آنکه احدی از شما ازین خط بگذرد و اگر نشانی بر منم رسد
 سوگند هرگز از پیش امبا و گت و خواری و حجت نمودیم بخدا سوگند هرگز عیسی حق همان سر بود که یادیم نه آنکه در اینجا هستند اما
 آنچه نوشته که ایمان الی غیر اینها و در این افانی است چنانچه بنات و شریک و تفصیل آرد و حواله واقع و حقیقت را بر منم ازین راه آیت خود
 متواند شد و چنانچه در این راه و تشریف داده و حضرت را به سرافند و باقی ماندند به بیخواب مجتهد هر قدر که برای او سرستی کند و جویان
 زیبا می نماید و حال تسلط او و تحولات مانند آن قبل ازین مفصل گردیده نمایان لیل الکلام بذر که لیکن انقیاد عرض کردی است
 که مراد از آنست و تسلط در آیه کریمه غلبه الی بیان بر کافران و مغویان است یا بالعکس از این سخن نمیده باید گفت در نه آن
 احاطه آتش خیم است بر مجتهدین شیعه و عقاید ایشان در دنیا نیز برای برت خلافت چنانچه پیشوای ایشان را اتفاق
 افتاد و قیام بالنعیمت بجای خود کردیم روزگاری درین سیر بردیم اگر نایب یا جوین شربت کس به سیر و لان بلاغ باشد و
 اما آنچه در خانه نوشته پس این قول بهد اش مجتهد و درست به محیب مصیب که برای البطال خلافت یزید با بقا
 بصارت الحسن نوشته و اکنون کتاب باز از انبیا و در عهد جزو بقا است نیست و آورده فی الله اما آنچه نوشته که حضرت
 امیر آقا قول این افاد و تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزانی است و امواج جویان نفسانی و خطرات شیطانی
 یا نشانی که در ایام فرمان روائی نواب صفت الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر بعضی از رفیع متوطن کشید در
 بلد و فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ نهج البلاغه و تراجم آنرا از هر طرف گرد آورند و نسخه از بعض
 نسخ این آیت کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده برآمد و معلوم شد که این آیت درین عبارت حدیث
 مرتضوی که در نهج البلاغه آورده داخل است و در تراجم نیز اختلاف واقع است بعضی از مترجمین آنرا نقل کرده اند بطابق
 همان نسخه است که صاحب تحفه از آنجا نقل برداشته و حال قدوة الشارحین از گروه متشیعین عنقریب مبین میشود که الکلام
 خدایه میر کرم الله وجهه را همین آیت است اختلاف مدلل میگردد و با جابجا این آیت ذکر میفرماید که سیحی الشال الله تعالی
 اطراف امور را نیست که این بحث را در شیار الشکاکین انار الله برانه اگر چه شرح مذکور نزدشان نبود چنانچه باید در
 کتاب ایضاح مرتب فرمودند بنویسند غبار تراش نفقه از دامن فقر را اسناد البریه صاحب تحفه اثنا عشر به پان غشیا
 و در راه حسن و خفاشاک باقی نماند و آن کتاب بطلان علیه علای رفیع و صوماسا کینین این مله سیم مجتهد الزانی و خلعت

که شریک فرین یعنی سجان علیخان مقتضای الکفر و واحد بودند در آمد و با این همه مجالی نمانی خود را بفغانل روند و دیده را
دیده و شنیده را ناشنیده انباشته و حق نیست که بر دو قبح آن مقدس نیافتند پس شاه اجمالی هم نه بدختند
و تلبیس و تلبیس را سپر خود ساختند اکنون عبارت آن مقام را باید دید **اول** کریمه عدا الله الذین آمنوا منکم
فعلوا الصالحات و عن بعض نسخ نجد البلاغه موجود است مثل نسخه که فتح التدرین شکر الله شیعی حشرش شده و عبارتش
اینست ومن کلام له علیه السلام وقد استشارت عن الخطاب فی الشیخوخة قتال الفرس فی فیه و از کلام حضرت هست که فرمود
در چنانکه مشوره کرد بان قدوه اصحاب عمر بن الخطاب در رفتن بجایه اهل فارس نفس خود و این در رفتنی بود که جماعتی اکثر
اعیان کفره کار مملکت خود را که در دست اهل اسلام بود تفویض نمیدادند و بجا آورده بودند و اونهاوند آمده با طراوت
خود فرستاده و دطلب کرده و صد پنجاه هزار کس و بعضی گفته اند دو صد و بیست هزار مرد بر او جمع شدند و او سرزمین فرج را
را امیر لشکر ساخت و با انواع عاطفت خواست تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید امری که فوج انحال را دوسته کیفیت آرد و از ارادت
کرده پیش عمر فرستاد چون نامه بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیده با ایشان مشورت کردند و باب فتوح خود بجایه ایشان
بعضی گفتند برای خود عمل نمای و عثمان توابع او گفتند که زفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیده مشورت کرد و حضرت
امیر کبر فقال ان هذا الامر کمین نصره ولا خلا لا یكثره ولا قلله و هو دین الله الذی اطهره و جنبه الذی اغره و ابدیه حتی بلغ
ما بلغ و طلع حیث طلع و نحن علی موعود من اللیس آنحضرت فرمود بدرستی که این کاغذ نیست یاری دادن و نه فرو گذاشتن او
به بسیاری لشکر و نه کمی مردان یعنی نصرت این امر به بسیاری لشکر و خذلان او یکی لشکر نیست دان امر دین خداست که غایب
گردانیده آنرا بر همه ادیان و لشکر اوست که عزیز گردانیده آنرا و در بعضی از روایات آمده است یعنی مهیا و آماده ست
آنرا و قوت داده آنرا بر دشمنان تا آنکه آنها رسیده از عزت و کثرت در آفاق و طلوع کرد از افق آنجا که طلوع نمود یعنی از تمام
عالم باید از حالتی که الاطلاق است تقسیم روده از خدایتما و از عهد علیه اهل اسلام است بسیار بل و ادیان عدم خود مسلمانان از اهل طغیان
و عدوانیت قال عز اسمه و عدا الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیقتلهم ثم فی الاارض کما استحققت
الذین من قبلهم ولیکن لکم حکمتهم الذی امرت فیهم و لیکذب لکم من بعد جحرفهم امننا
یعنی وعده کرد خدا تعالی آنان را که دیده اند از شما و کردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند و در زمین چهار از عرب
و عجم همچنانکه خلیفه گردانید آنان را که بودند پیش ازین یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام با ایشان داده بود تا تصرف میکردند
در آن هرگز نمی توانست ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را که پندیده است و برگزیده ای ایشان یعنی دین اسلام
و مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گردانند و بدل دهد ایشان را پس ترس ایشان از اعادی ایمینی را حضرت رب العزت
بعد از آنکه زمانی بوعده مومنان وفا فرموده و جزا بر عیب و دیگر کسری و بلا آورد و بد ایشان از زانی داشت و امید
که جمیع طوائف نجاشی شائق مغایر یکدیگر لیطهره علی الذین سکله محوره تسخیر طرازمان شده شرع نبوی متابعان حکام
مصطفوی در آید بیت و بیم صیبت کمال دولت خدام او و عرصه روی زمین اسیر خواهد گرفت یا انتی یا مطلع
نظر ازین عرض آنکه چون جمله سخن علی موعود من الله اشاره است بسوی وعده الهی پس اگر بالفرض عبارت شریف

عز اسمه و عذله الله الذی اعطى الی اخره در پنج نسخه از نسخ پنج الباقی موجود نباشد بلکه صاحب نسخه انرا از طرف
 خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه اوراق خواهد بود میان ما بگوعد الله المثار الیه فی کلام امیر المؤمنین
 و ادر ارج را لاسیما ادر ارجیکه برای بیان ابهام یا تعین مرام باشد احدی از علمای نقل بل اهل عقل نیز
 خیانت در نقل نمیگوید فافظر وایا اولی الدیانه الی ما جعل الخطاب المستدین من افراد الحیاته انتهی بافظه
 کاشش رجوع بنمود مجتهد الزمانی لشرح منج البلاغه که عبارت عربی بقالب تصنیف در آمد و بتجربین شیعه
 و معتزله داد سخن دانی در ان داده اند که این آیت وافی هدایت را در شرح کلمات مقتضوی می آید و جمله
 سخن علی موعود من الله را بآیت استخلاف بسین و معین مگردانند اگر کلمات ایشان را استقراد نماید دفتر
 از مختصر مطبل و اطول رسد لیکن در نیت مقام عبارت عالم شیخ بحرانی که در آغاز کتاب خود عهد مؤثقی بسته که
 حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی و رزق و مرتبه تجر و تحقیق او در مجلد اول نقل از کتب شیعه برگزیده شده
 و در اینجا بافظ قدوه اشارت می رفته بشنوا بنده الا سراسر امر الاسلام پس صریحه بکفره و لا خلاصه بقلعه و بنه
 علی صدق بنده الدعوی بانه دین الله الذی انزل الی القابل ثم وعدنا بموعود و النوره و الخلفاء فی الارض کما قال
 و عذله الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات کیسفوفوا فی الکرامه کما
 استخلف لایین من قبکم هم آه و کل وعد من الله تعالی بمجرعیم الخلف فی خیر انیست حال علمای
 طایفه شیعه مثل کاشانی و بحرانی بر گمان این بادیه بجای جمل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاقتش
 که خیانت یکار بردند و آیت استخلاف را در نیت مقام دخل دادند و هم جا بجا این آیت را در امثال این
 مقامات آوردند چنانچه مطالعه شرح مذکور بران گواه است اکنون معلوم نیست که درباره ایشان
 مجتهد الزمانی چه زبان درازی و درافشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آورد
 غلط گفتیم و از دایره اعتدال بیرون رفتیم چه برای اسی اوراق بسیار است درین خصوص هم از کجا خواهد
 و هم از حق الیقین و از نسخه المناهیج که حدیث فاطمی عبارت دران است و ده دایره که الحق انرا مستحق صحیح
 دانسته باشند فرق اینست که لفظ خاین و دامن دامن ره آیت اهل سنت بطور ظن و تخمین است و در
 حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا ام الائمه النجباء بطور قطع و تعین جید جای آنکه در نقل آن کسی از فضیله
 اختلاف نکرده بخلاف الفاو را وایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص در خصوص نیست
 کما لا یخفی فاعتبر وایا اولی الابصار و انظر وایا الی سفوات هولا و الاشرار و جواب دایت کا ذبا غما در باره بستانم
 و تفصیل بالا کلام عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطراف آنکه بخبال حیوان غیر لاطن وقت تحریر اینیم
 نگذشت که چون حضرت امیر نص فرمودند درینکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش دین و استخلاف الی است
 و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفویست پس البته استحقاق فاروق نزد اهل دانش و بدینش نشسته
 اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت عز و تحمیم متع و ترویج غسل بجای مسح یا و شستن

فایده زیر او غصب ام کلثوم و ظلمه های دیگر بر آن نفوس محصور و گمان ببر که در حقیقت خلافت صدیقی و عثمانی منزه
 هنوز حالت منتظره میرود چه خلافت فاروقی متبنی و متفرع بر خلافت صدیقی است و او بیشک ریب باجماع قریب
 فاروق را خلیفه خویش گردانیده و زوایا را کسی توهم نتواند کرد که جناب امیر فقط فاروق را موعود میداند
 ندیکان را از خلفا فانه خرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند دیگر انرا بطریق اولی کما اشتبهت عندا
 و در اینجا بحث دیگر است حرفی از ان اینکه من در مقام با اعتراض مجتهد مقام بسیار قدیمه این عبارت نورشیه ام
 که مع ذلک فعالیت امامت شان محبت اهل حل و عقد مودید گردیده و غلبه استیلا ی اهل اسلام بر کفار و کائوسار
 بحدی پدید آمده که خیانت سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته و معنی استخلاف آنی در ضمن آن مطابق عهد و
 قرانی جلوه ظهور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراضات بآن فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه بدون گشته
 این بدعای ایزد و تاب مجتهد و جرح و بازی و گاو تازی او هنوز بر جای خود است زیرا که جناب امیر در کلام خود دعوی
 استخلاف آنی و تمکین دین متین و رواج این مذہب که در وقت فاروق بود بالیقین فرموده اند خواه این آیت اعلی
 باشد در حدیث انجناب خواه نباشد پس انیمه سخن سازسی مشغله بازی که جناب مجتهد بر روی کار آورده و دست
 نقشب بدان دراز کردند چگونه قاض عبارت بنده تواند شد که لایحی و بر دعوی خود که غلط فنی از مجیب صدور
 یافت کدام دلیل قائم تواند کرد یا کماله عبد از ملاحظه عبارت منج البلاغه کید دیگر از کاید فضه باطل شد و ان
 اینکه علمای ایشان همیشه بر خلافت مذہب جناب امیر کما رفس بر خلافت خلفا طلب میکردند و هرگاه منصرف تصوی
 ابن بنیان مرموص باشد خلافت خلفا بحدیث انجناب مرموص بود و نور علی نور گردد و طلب مذکور از عجب
 مقامات باشد و لنم با قیل فطرس الما دل طلب جام جم از ما میگرد و آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد و خدایا
 مگر قائل شوند که ساقی خجانه معرفت یعنی حضرت شاه ولایت بدون شیندن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرموده کل مشکل نموده باشند و برین تقدیر معاذ الله امامت و عصمت
 کجاست کما لایحی علی من طالع کتب شده حق که بر اصحاب قلوب صافیه دار باب عقول را که یخنی و مجتهد نماید که
 علمای حقه اثنا عشریه الخ اقول و اتعی که جناب مجتهد الزمانی سخنی خوب فرمودند چه آنچه در مجلد اول از زیر کتاف
 فراموش آوردم و هر چه درین مجلد در لباس تالیف می آید برای تصدیق دعوی مجتهد دلیل شانی و بر بیان کافی و حجت واقعی است
 مع ذلک مباهجیکه در طعن لینی آنگاه گذشته و در همین اوراق نوشته ام بلاخطه آن مثل شمس فی کبد السماءست که طاعت
 شیعه مطاع و مشالت خلفای راشدین از کتب معتبره اهل سنت و جماعت ذکر می نمایند بلکه متواترات اخبار دست
 میرسد و تواترات آن قوی نباشد بعضی استدلال نمی آرند و نمایی بر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نمودگان و
 علی مشایق الطور در کمال انجلا و طرور است و غفر ربی در مقالات آیت از کلمات مجتهد فانی اینهمه لایست و بالا خوانی
 نشان داده بکذب این متشیعین بود جس شیطانی می پروانم و اگر کسی را اطمینان قلب منظره را بنده باید در مجلدات
 بحار و حیات القلوب و حق یقین و تصانیف حلی و راز می و شیخ مفید و غیر هم نظر کردن که در کتب ثابت کرده اند اگر کتب معتبره

و انصاف است که بجهت الزامی بهم بدان قائل گشته و بدین شرح چنانچه درستی علم برای این پادشاه و قهاره نوشته توانیم گفت
که لکن الحمد لله که منصفین و عادلین این مذهب را مستحق و باطل و خلاف ثقلین میدانند و کلمات حقایق آیات
مقرضی را که مثل رضی امام روضه در نهج البلاغه آورده بود مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه برای الحارید
مذکور بحق معاویه گفته بر حاجتی نخواهد بود اینکه اسفار معتبره مثل تفهیم اثنا عشریه حاضرست کلام او از دایره حجت بر می آید
لیکن چنان بیناید که حاشا بر از دیگران است عبارت کید نیست سوم باید دید که شخصی از علمای زیدیه بعضی از فرق
شیعه غیر اثنا عشریه نام برند و اول در حال و مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان
گویند که باشد و بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب سنیان تأیید مذهب اثنا عشریه نماید تا ناظر
بنقاط افتند و گمان برند که این مبنی متعصب با وجود شدت تعصب بدون صحت نقل این و آیات را چرامی آورد
و بر آن سکوت چرا میگرد و خوشتر صاحب کتب است که تفصیله و مقرر نیست از خطب خوانم که زیدی غالی است و این مذهب
صاحب معارف که راضی مقرری است و ابن ابی الحارید شایع نهج البلاغه که تشیع را با انزال جمع نموده و هشتم کلیدی
مفسر راضی غالی است همچنین صاحب مروج الذهب ابو الفرج اصفهانی صاحب کتاب الایمانی و علی بن ابراهیم القیاس اینها را از پی
در عداوت اهل سنت داخل کنند و مقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خوانند حتی و برین مقدار اکتفا نمی کنیم
در کتاب اردستانی مفضل امرای ممالک جنوبی اینک موجود است که از جمله مطاعی و ابی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحارید
شرح نهج البلاغت از مطاعی او شمرده و گفته که تطیل حد حادی تا سالی نمود چه غیره بر شیعه نزاکه کرده بود و آخر
مذکور انصاف باید نمود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعی تواند کرد و فلیت که فاروق در باب اجرامی حد بر فرزند
خویش دریغ نفرماید اما حال شیعه پس تلوات ایشان امر نیست بدینی علمای لکن مثل فرین و برادرش از غیر
و همان صاف صاف نوشتند که منجم طوسی حامل عرش تحصیل در خاتمه تجرید کار بند تقیه گشته و بر بن قدر هم چه موقوف است که
امام در فقه الرضا و رقی اظهار حق فرموده و در رقی دیگر راه استمار پیوده نود بالند پس او با جامع است میان تشیع
و انزال یا فقط شیعی است و علی ای تقدیر کلام مضرا و بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کمالا لکنی و اگر بقیه بر فرض حال
به ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضعین را مقرر کرد و باری بیاسنگ مکاید و افراست
عبد الله بن سبانه تواند رسید و از اینجا مثل هند نیست نه سوسنار کی نه ایک لیساری یعنی زرگر که هزار مطلقه بر بند
زند بر لریک ضرب آنگار تواند و در جلد و افتد اتهام در وضع مناقب راضی و تاسیس مذهب محدث نموده
که باریب خارج از مصله بشری است آیا بر حضرت مجتهد که چارده طبق زمین آسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمان
روشن است مخفی تواند بود که افراست او بر خباب راضی از حد گذشت کمانی منبع المقال بعضی از علمای حال از مختصر
شیعه نوشته اند که چو برای ملیر المؤمنین بآن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرمود و هرگاه اصرار ورزید و از اعتقاد
الو هیبت علوی و لوازم و عواض آن باز نیامد فرمود تا او را آتش انداختند هرگاه عذابی بنوی نموده عذاب آخر دینی
نفرمای و آسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الو هیبت علوی باطمینان نام حصول انجامید چه مذهب کردن بی آگاه

خاصه جناب اقدس الهی است اگر گویند از محتار کشی غیره سوختن او بحسب اعتقاد الوهیت امیر و رسالت محمد بیشتر
عیان است پس نفس و لوازم آنرا چه داخل دای گوئیم در مجله اول شایع تمام دیده باشی که جناب امیر علی
مروش الاشتهاد تکذیب روضه مذکور فضائل اصحاب کرام خصوصاً شیخین وحدود عید افرام فصلین خویش منمود
وروضه آنرا بخوشامد مهاجرین و انصار و تابعین اختیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر ادباً بگویند
امیر قابل نمیشد و خود را رسوال آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر اورا تکذیب خویش بحسب نفس تبراد استیعت گاه
خلألق که اصل داده خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان اورا بسوخت و در هزار حدیث روضه در کجاست
حسن صفار و کلینی امام الحدیثین موجود است که هر که نیک اسرار الله باشد اذ قال الله هدی است بعد خط ازین جهات نفس
و لوازم و عوارض آنرا داخل دادم باز یاد آمد امری دیگر که از جمیع روایات روضه بطور میرسد که اورا سوختن بحسب دعوی
الوهیت امیر و بحسب اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر کبیر پس معلوم شد توار و علل بر معلول واحد طوراً تاکنون
مجزو ذکر نفس است فلیت که او بادی این و دای باشد کافی الکشی فاعب و ابوالی الالبصار اگر بحسب من و مجتهد
و روئیار و در وقت ظهور ریحان ریحانه منم و گریبان این مجتهد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول دار و گیر بر روضه منفرماید
که همه امیر را بعد کشته خون ایشان ریخته اند و در عیقام کترین انام از عبارات و روایات کشی که علماء رجال نام اورا
و در زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند و موید آنچه گفته ام باشد پس بدانکه منقذ کور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عید الله بن سيار که مدعی الوهیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود و یل برائی نمردم است که افراسیکنند بر او البته قوی میگونی و آنچه منگیویم در
قلب خویش بیزاری میجویم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فردنی مرتضوی و فرید عداوت این سبیل باشد
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کنند حالانکه آنجناب خود را یکی از علما ان حضرت پیغمبر میدانست کسانی
کتب الفوم ایضاً و است دیگر از انجمله ثمالی که امام زین العابدین فرمود که خدا لعنت کند آنکس که افراسیکنند بر او
بیام آمد عبد الله بن سبایس بر مورق من خاست دعوی کرد امر عظمی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
بر او پیغمبر بکرامت و بزرگی نرسید مگر لطاعت خدا و روش خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را کرامت و بزرگی حاصل
نشده مگر لطاعت خدا حدیث دیگر روایت هشام بن سالم است که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد
بن سبایان میکرد و بروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر اورا فرمود توبه بکن چون توبه رجوع نمود
آنجناب اورا بآتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنانست از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد و برای خویش که فرستاده امیر المومنین است و آنجناب خداست که او را برای دعوت خلألق مبعوث
گردانیده چون این خبر بمسالم حق نموش رسید اورا طلبیدند و او را قرار کردند مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
رو بروی حضرت امیر گفت که تویی خدا و مرا برسم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه و سوسه شیطان است
که بتو القا میکند مادرت بآنم توبنشیند هرگاه ایاد و شکبار و زریه حکم حضرت اورا محبوس داشتند و تاسه در توبه رجوع نمود

بن باز نیامده حضرت اورا بالش سحر و فرموده شیطان اورا فریب داد و نزد او فرمود و او را تسکین داد و او را تسکین داد
 ازینجا بر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سابق از دجال و ابلیس بر بوده و نشیب فرار خدای
 او کمیرت پیموده در وضع و اخلاق لوازم الوهیت برای حضرت انبیا اهتمام تمام بکار برده با علم با کائنات و با یکون
 و انشای تمام رنج مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر جمیع عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیب در عالم
 ملکوت و متیقن قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور بر آن حضرت مرقصی از آغاز تا انجام همه دست
 نمود که ابواب و فصول بصائر و اصول کلینی و غیره آن تواند بود و سیحی بقدر الضرورة انشاء الله تعالی
 در آغاز احداث روی نمانده خود بمرید حضرت دست بردست میاید و انگشت حیرت بدندان راست
 میگرنید که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص درباره اثباتش دارد دست پس دیگران که بودند که دستند
 که با وجود او سر آرای خلافت شوند که استغفره انشاء الله تعالی یا لایحه آن یهودی خبیث الباطن
 درین باب اندیشیده و مضامین عجیب و غریب از من خود ترشیده حقیقه بجای رسیده که مریدی بران متصور نشد
 و آن مقدار درین دعاوی کاذبه نهنگ گشت که سوزن خود را گوارا کرد و تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر معات
 کسی برای دفع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بان اهتمام کم بود باین بهرین منافع طالعین درباره
 اضلال مردم اندیشیده هیچ نیاشد و بجوی نمی از رد که ساره کینه را من کوه الوند نیست نماید که لا یخفی
 و گمان میر که این اهتمام فقط بذات عبداللہ بن سبا موجب نیاید فضیلتی داشت که در اضلال مخلوقات
 دست از جنان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از یهوداران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد تبلیس
 و تدلیس داد و ابلیس علیه اللعن العذاب را شرمند ساخته این دعوی را هم از کتاب کشی
 بایر شنید برایت محمد المدین شریک از پدرش که محشاش بن عبارت میرسد که روزی تمبر حضرت مرقصی کرم
 وجه را خبر رسانید که ده کس در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند درباره تو که پروردگار ایشان حضرت فرمود درباره
 حاضر شدند حضرت گفت چه میگویند گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار رانی و ما را پیدا کرده و روزی میبوی
 حضرت زجر نمود و ارشاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر تمبر را فرمود و ایشان
 باتش سوخت و زنیار کسی ازین ملاعین از انفراد بهتان خود باز نگرفتند و معاویه از بغارت خویش هم ندامت و گشتی کمانی
 کتاب انفریقین و متوهم نشود که این کار بعد از این سبا کار همین ده دوازده کس باشد از شاگردانش زیرا که او کتب
 معتدین شیعه عیان است که یهود شکیا و محسوس اغلبا پیشوایان فضیلت و افتد در اضلال خلایق افتادند که هفتاد
 هفتاد کس در آتش درآمد و پیغمبر میگردیدند و الروایه للکشی ایضا پس بحصول آن مردم اختصار اقتضای
 که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ حمل فیتا و کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند و ایشان را
 بزبان شان تمبر نمود که من چنان نیستم که شما میگویند بلکه من بنده خدایم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند که
 یعنی جز تو خدا کسی نتواند بود و حضرت مرقصی فرمود اگر تو بنده نیکنی ازین انفراد و مقولات جدا میگذشت شمار پس تمبر را

الاجرم حضرت که بدیدند و پیغمبر یا حبیب را کردند و ایشان را در آن انداختند تا در عینا میسر شد و کس را در میان
 نه سپرد و در مقام تو انگشت که این معجزی که مجرب از انانی زبانی جامع تشبیه و اختزال است و دانش الهی او اگر در دنیا
 که معاویه مردم را در پیش مناقب خلفا بر گماشت بخلاف ایشان در سبب رفض که خود هم شان آنقدر با ضلال خلالت
 و تحریب دین مصروف گشت که چراغ کثرت از ایشان محو شد و کفریات را رائج ساختند و برای دفع مناقبت
 جناب امیر حتی که الوهیت و لازم و محایض آن از خائفت و از خائفت و غیره فقر جان در میان شدند پس کجا اهتمام
 قسری و کجا اهتمام ذاتی و تأیید بالا جرح و از در حیرت و از کم سیر و از پیچیدگی نشینده با شکی بخلاف از سبب رفض که تزاراکس
 و ادخال و دادند و دیده و در گشته با اعتراض پیش از این بر آتش افکند و بعد از این بقول ایشان اینهمه پیوسته
 که از این گفته اند که کشیدیم و از خود است و از نظر دیگر که در سبب دین و استی بر توان بر دیگر
 از سبب رفض بعد از این گفته است که این منافقین هر یک را کردند و در آثار با شکی بر ای مردم بر دین انورین گردیدند
 چنانچه از کتاب مجمع البحرین مطلع النیرین عیان است و حق و شرف و حق و حق که از همه زنده مثل امر و انجی با وضعت
 و از سبب تبعی که مناقب خلفا با اهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجمل گشته و در کتب دینی خود را با این مدح
 و مناقب ساخته و پرداخته و اصحیح و جلیلین خلافاً لکند تعالی و لرسول مملو و مضرین ساختند و در بلاد خویش بزرگ
 تقیه و خوف با وجود دین مثلث و ذمائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آورده اند که نمونه و الطوار
 برگ از درختان و دره از ریگ بیابان غمگین نشان میدهد تا باری که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و برگ
 گرد این خیال مگر که ادخته و نوار غلوی رفض منطقی شد و اکنون از این افترات و بهتان و اتنامی و دشنامی
 باقی نماند که نشینده که در بلاد مشرقه مثل نجف اشرف و کربلا و معلی سر آمد و اولاد منوی عبداللہ سید العی علما
 کاظم رشی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعری اهل سنت نظم کردند نگار بلاغت بسته
 و تشیع خویش را با سبب اقصوت مخلوط نموده و برای تقرب بعضی از حکام دارالسلام بغداد بقالب تصحیف بخت
 هنوز موجود است و با و از بلند میگوید و هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرانند که تذکر
 عالم بدست حق پرست مر قنوی است و حضرت ائمه بر تیب معلوم درین البواب شریک اند از نظام کار زمین
 و آسمان بصوابید ایشان منوط و باری جهان آرای این بزرگان مربوط است انقضی علما که در کورچه
 سغوات مانند که مرتب نمود و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد و با یکدیگر
 هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شدید الرض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
 و حال جابلان از پیر و ان این سیادت و شیاع او از نیم بد ترست و کثرت ایشان را در کور که غیره حدی نیست
 این مردم غیر از کلمه علی اللهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعایر دین مکتب بوجی از جوه نمی پردازند
 عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آن مملووم حال این مکرر بان نشینند بارکان دولت و سبب
 سلطنت قمر و در که ایشان را بنماز و روزه مکتب باید کردن و طبع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بار

حمران قوم را طلبیدند تا آنکه لصد مجایده وسیعی بلیغ تکلیف نماز و روزه بزبان قبول کردند و با انیمه در اعتقاد و تقوی
 همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیت و شوکت از کما تشنگان جناب میر است که او مردم را بگشکی تشنگی
 محکف میگردد و روزی یکی ازین ابلهان دروشتی میگذاشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خورش در گل
 فرو رفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میر و در فریاد بر آورد که حذر ابر من بجایا و اعانتی بکن تا خرازین بلا
 نجات باید با و این مسافر متوجه شد و با عانت خویش خراور را رسانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
 نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است
 که مارا بگشکی و تشنگی میکشی و خرا را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب
 تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امر و زبند از پای شمار دهم و شمار مثل این خرا
 ازین تکلیف خلاص کردم این بخیر و شادان و فرحان بخانه خویش مراجعت کرد و بدین فرده همه قوم را بمقر
 مسرت و شادمانی گردانید و الفرض یهودیان دین فروشش نیازمکان عجیب و غریب را بنیاد نهادند
 و طرح حصار آهنی رخصت یهودانی بدیع افکندند که هر کسی از خواص عوام این فرقه بدان حصار منور متحصن است تا آنکه
 خود کشی از اهل علم و دانش در کتاب خویش آورده و در ذکر حال عبداللہ بن سبا که مذہب میبود و پشت پس اسلام آورد
 و اظهار موالات حضرت مرفی نمود و آن غلو با که درباره یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت می کرد پس اسلام
 بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المؤمنین نمود و اول کسی که قائل شد بفرصت خلافت بلا فصل اظهار کرد و تیرا و تیرا
 از اصحاب و حکم نموده تکلیف مخالفین آن عالی قباب عموماً همین عبداللہ بن سباست و از اینجا است که هر که مخالف شیعه است
 میگوید که اصل تشیع و رخصت ما خود است از یهودیت انتہی محصله اکنون انصاف بکن که آیا دنیا تشیع غیر ازین پیغمبر
 دیگر است که هر کسی بر همین منوال تسبیح کرد و این دو چیز را درین مذہب نصب العین گذاشت و هر چند بنیاد ظلم در جهان
 اندک بود و هر که آذربان فرید کرد و لیکن هر چه علمای رخصت و امر و زبدهات مذہب خود را پنهان کردند و آیا تحت بر صفت
 هستی محدثات خود بنکارند و پیرو حروف مندرج است یعنی خلافت بلا فصل تیرا از اصحاب حضرت بشیرت نیست موضوع
 مذہب رخصت که در کتب دینی و تشیخ عوارض آنرا تا بنیاد رسانیده اند که استغرف تفصیل نمود و جا آورده اند که یکبار
 او پیش در گمراهی ظالمان بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست و آرزو داشتند تقای او بود و تار و ز
 بمقتضای مصرع که یابندگانند جویندگان با ابلیس و چار شد و گفت میخواهم که کرشمه اضلال و تبلیس خود را
 بتو بنمایم تا داد قدر دانی بدی باری نزد مردم دبی آمد و گفت هیهات که شما بکارهای خویش غافلید و هنوز نمیدانید
 که مردم ده دیگر غریب بر شما می تازند و دمار روزگار شما برآورند ما مسافریم و بو غلط و پند کاری نداریم چون حال
 آنم و همچنین دیدیم مقتضای خیر خواهی از راه برگردیم و شمار اخیر کردیم هر گاه انیمه مردم سلاح بر تن است و دندلبا کین
 آن ده همین خبر داد تا هر یک قتال شدید واقع شد و رئیس هر گاه شنید که بوجوب با هم جنگیدند و نزدی فوج عظیم فرستاد
 و بقیه السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید و بالنوع مذلتها گرفتار کرد و باز جرمانه سنگین گرفت

بن شخص ابلیس گفت دیدی که یکدیگر درون چه کردم و داد از تو میخیزم ابلیس حرفی نگفت و اشاره کرد که بیایا تا کشیده شود و نماز
 پس آن روز در راه بر سر جمعی از رهبانان که برگزیده در راه بودند چون گذر ابلیس بر ایشان افتاد یکی ازین قوم که در بایست و در کجاست
 کار او بود برخواست و باز فی پر و اخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در بهمان شب روز بوقوعی آید و عجز
 ندارد و امر بدیع آن بود که بد و فقره چیست خون هزاران کس بختم و بر سر لقبه قوم خاک نالیده با خیم ابلیس جواب داد که بمخزن
 مسیری یعنی بنیاد عدم طیب لادت از من است تا مثل تو بوجوئی آیند و افعال قبیح را در نظر مردم می آرایند و ازینجا است
 که اگر خطای آن دو حرف عبدالدین سب اغور کنی خواهی یافت که هر چه علمای رفض در کتب قدیمه جمیده خویش برای شرح و
 اقوال سخیفه عقاید صیغه خود یکبار آورده اند با خود اینچنین بنیاد است که اینچنین گفته اند زیرا که در خلافیت با فصل مرقضوی بزرگوار
 یعنی حضرت امیر شمس روز غدیر امام بودند لیکن حجت صدیق و زناخت او و دیگر خلفا از جهت تقدیر کردند و باطلان ایشان
 هر گاه بودند بلکه عداوت خلفا مضمر داشتند و تبر از ایشان می نمودند و هرگز بر ظاهر و باطن آنجا گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نصیب
 امامت خود هم به موجب تقدیر بود و اگر حال خلفای شله را بنگارند نیز میسرده واری میگردند و بنظر اگر چه دشمنان اسلام سحر و
 و همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقه در پی بهم بیان ملت دین و بتبع فریض و شکن بودند و تبر از ایشان فروست این یکبار
 برکت بار آورده و گاه نیمه چهار بار بر روضه گل کرد تا آنکه محجب ایضاح هم بدان اقرار میکنند و مثل دیگران تعریض نمیداد که محضت و
 و خرافت مذموب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و دیگر کس از علمای طایفه هر چه مناسب وقت دیده اند
 توانستن و قواعد را درست گردانیده اند و در آغاز مسلمة الفضیل حضرت مرقضوی بر زبان آورده اند باز مناسب هر بهر و هر
 فتوی دادند و از تقدیر و یکدست دست بر نهاده اند تا آنکه بنحوی که باعث قتل هزاران از اهل اسلام شد و انجست و دینی
 و حیاتی که بنی بقیعت تلاسنه است برداشته رخا تمه تجرید عایت این امر نمود و قائل بدان شد که خلفا مومن فاسق بودند
 و از دایره ایمان لبیب غضب خلافت بیرون رفته اند و آنچگونگی همان قاعده گفته اند لیج وارد با جمله نامحور امام مهدی
 شش طرقات دنگارنگی و محاط بودن تشیع بدهایب باطله بر ضرورت انتی محموله و اینهمه طوار خجسته و انواع رنگارنگ
 از حان اصول است که مشعوب شته آشوبات کیره و غلو و هفوات شمیر چه اگر کتبت رفضه نگاه کنی در هر کتابی نشان میدهد
 و در باب فصل شاکر یکدست و نفاقی بود است لبیب آنکه عبدالدین با هر یکی از معتزلی و فریقین و خود متجدد و هر شخصی یکدست و نفاقی
 اینچنین فانه هر کس در باره احقا مذموب مهدی موافقی گرفته و چنان در گوش هر کس میسده که قوم فراموش در اعتقاد استیلا بر کس
 و لیکن بمقتضای مرقضوی با اعتراضات و فتنات فساد کما آورده الکلتوری آن اسرار اکنون آخر از تهنات
 قلوب بیارگاه محمود میرسد و ابواب کانی و کلینی و غیر آنچه مشتمل بر غرض است بر غرض است که حضرت امیر علم ماکان و مایکون
 در آستانه روح چیری از ایشان چنانی ماند و در هر فلان روز و فلان شب ملایکه مقربین که حقیقه خوشه چنین خرمن فیض این
 بر زکات علوم غیبیه انبیا هستند و خدمت ایشان بجای آرند و بعد از آنکه حضرت انبیای متقدین متجاوزند و تمام قرآن حمید علیه ترحم
 نیست مگر نزد حضرت امیر آنچه نزد مردمان است یا صغی عثمانی است یعنی بی ترتیبی بی انتظام حرف و بدل صحابه کرام و امیر
 جمیع اسامی شیعیه و حالات آنها همچنین اسامی و حالات حاسنین بن فضل میدانند ابی یوم القیمه یا آنکه در احادیث مجله السار و

و العالم از بخار غواهی یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کسی مدعی ولایت شد و حقیقت در مرتبه ولایتی بود که مذکور میفرمودند
 که ترا در ارجح مومنین دیده ام نه در انسانی متشیع و بعضی را تقدیر میگرداند و همچنین دیگران نیز این بزرگان با خدای
 خود می میرند و هر چند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بر آن محیط بود و ذره در میان
 می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت محمدی همه ائمه از انبیای متقدنین بلکه اهل العزم من الرسل
 افضل بودند و بسبب منور شیشه بر تصریح مجتهد عالی در حسام همین است و حضرت انبیا برده ابرح علیای ایشان
 بر اصول شیعه مثل بصایر الی رجات و عیوان اخبار حسد بودند و هر یکی در برابر قدرتار شده و هر چه بر ایشان متصا
 گشته از این جهت رفته درین باب تقدیر غلو دارند که در عبارات امام از کتب اینها برنگام و استیجاب آن نظر دارم
 کتابی منقول است که میگوید که دیگر مردم اختصار سطر می چند از عیوان اخبار ضبط می کنند که امام محتون پیدا میشود
 از پیش و پس ایشان را بر بر می بیند و سیاه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با آواز بلند تبوحیه الهی و بوش
 رسالت چنانی گواهی میدهد و عظمی باشد و چشمش در خواب است و دلش خافل نیگردد و در ملک و سخن میکند و نزد
 شریف پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر فاشش از یساق می گزیند و بول و غایتش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن برتر
 مشک او فرمی باشد و انقدر مستجاب الدعوات است که اگر دعا بگوید که بر او بر الشفاق یا بدو نذر او مست سالیخ خاتم
 انبیاء و ذوالفقار شیر خور او مطالعه می فرماید آن حیث که مثل است بر انحصای شیعه و انحصای دشمنان تار و زین
 و هم جامه و جعفر که فاضل که جمیع علوم این مندرج است و هم مصحح فاضل نذر او مست و سائر او خدا عمو می است از نور کوی
 اعمال عباد جمیع امور محتاج الیها و اکثر اتقی مختصرا و آنچه در باره ولادت امام لاحق علوی و قریب و حجت امام
 سابق نقل میکنند پیش از پیش منقح قوم بدانند این امور را حکما مایلین و در سالی منافقین از غلو سیر و کشیده
 و غلو در تفویض و دعوی الوهیت ائمه مخصوص میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ائمه است که هر علم ما کان و مایکون را
 برای ایشان محقق باشد و اینها را بر انبیا تفصیل دهد و از سهوا ایشان منکر بود ملعون و غالی است پاره از این
 تحقیق چنانچه علما قبل ازین در مجله اول گزشت و آن کلام دیگر اکابر در تکرار غیر همین حشر تستند میشود و پس هر چه
 قبل و قال غالی شدند و ملعون گردیدند و خفی نماید که بنیادین تقریر که گوش کردی بر آن بود که از کتاب کثی
 منقول شده و نه افادات عبدالعزیز ساردا گزشت را اگر مقتضای کتب دیگر و نه سبب است جمع کنم رساله ای
 باین عطف کنم کتابی ضخیم می شاید هر کس که در کتب مجلل نظر دارد و خوب میداند که هزاران اذرو ات این فرقه غالب
 و جمعی از شیعه ان قدر غلو کرده اند که مصاحبین امام را هم در جوفیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
 و عمار و ابوذر و عمر بن ابی حمیرا و شریک کار خانه خدا گشته اند و بمصلح عالم بر او خدایا چه میباید چنین است
 و کتاب تلخیص بر آن گواه است همچنین کتب دیگر که الا یعنی علی الناطقین و این روایه که الساکفون الساکفون
 او کما الساکفون در شان آنها است چنانچه احوال روضه المتقین و کتاب تلخیص و مختار کثی بر آن گواهی میدهد
 همه ملازمه دارند و تا آنکه حضرت ائمه ایشان را بیکت بفرموده و انکی حضور نزد خویش نمیدانند و سوسو لغت برای ایشان

مخوانند مگر یاد داری که ابو بصیر که هم کل منسبت است برادر شترکشی سبکان با عجم از ائمه علیهم السلام با همین گویش او تاشند
وزیرا شتی را اعلای طایفه تقدست نام گذاشته اند و حاش قبل ازین معلوم کردی و تازه تر اینست که بر حضرت ائمه علیهم السلام
که در حق شتر عمارت و بقیع است و کشتی بیلیم قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و از آن مقام این امر بدست که حضرت
امام صادق پرسیدند که برادر چگونه گذاشتی عرض کرد که حاضر نمیکند و تا آنکه کتاب غایب میشود و ازین کتاب عیان
میگردد که حضرت امام موصوف را وی را بر گماشتند تا او را ازین احداث بازدارد و او شتی زینهار قبول نکرد و گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر را بدان را مودعه فرموده باشد و از آنجا احدی را مرین بدست رسید اقرای معلوم است
اضلال بحفرت معصوم و چون ثانی باطل است اجماعا معین شد مدعا اکنون ای شیعیان بسا در باره کتب معتبره شما
اثبات شد که این پیشوایان شما معتزلی بودند و حضرت خود را بر قرآن میبایستند و حضرت امام صادق را از محمد بن
صبر عین فرامیدادند و هزاران هزار را طاعن خلقا وضع میکردند از نشیبه کردن حضرت تهر و منهم کردن بزم معاوی
پس آنچه مجلسی شتی و تدری که الا ائمه او غیر او و غیران گفته اند و بار مودعتی که در تعلیب تشریعت میکوشیدند و نیکان را
به بدی و بدان را به نیکی یاد میکردند و مناقبه و مناقب مبتضای هر بار و خزان میساختند و از نه و آیات و حکم
چنان معلوم میشود که خود امام ماطقی نص درین باب نموده اند که این ملعون را در اختراع مسائل و اقرار نمودن ائمه
اهل بیت و احداث بدعتها به طولی است که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و بجز عرض میکنم که آنهمین است چاک قوم رفسه او را
یا صدق الصادقین یعنی ائمه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهم تا لقب نهاده اند که اکثر ائمه را
بر گفته حالی نام الا ائمه چنین است مناسب بود حضرت محمد الزانی را نام وضع و اختلاق بردن و دو سخن تمغی برای
مردم بی سرو پا بجهول الاسم و المعنی بغلیب شایع منبع البلاغت کردن که معاویه و انیسین قرار داده بود که صاحب
بیا زنده حال که کتاب خایمید نیست و العجب کمال عجبت این هنوز همین است که چون خلافت بدست متقین بود و بخوا
در وقت خود کامرانی و جابانی میکرد و علی که لشور دالین مسلط بود مردم خواصند و است که بیه وضع متنا
درینجا معقول میگردد و بخلات ایمه اهل بیت که در روایا منقول مخفی و متواری بودند و راه ترک و تحریمی مییونند و جز درین
این همه خطبه درین سطر قدیم است که محمد جابانی را تقلید مجلسی ایشانست پس آیتا آنکه مدت اندرین و طوطی و فقه و غیر
بیاصل بجاته نرسیدند آیا حضرت محمد الزانی و فانی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرت امیر اهل بیت زید و اندر
شعری ما چنین تو را به هزاران درهم و دینار نواخته و کلاه گوشه ایشان با کتاب هم قرین ساخته اند از آنکه قصه قصه فروروق
زیاد ایشان نهاد که طعن الزناح آورده اند و بعد از آن میفرمایند که چون تمام این قصه را شنید نصیب آمد و فروروق را در حق
کتابین کرد و بدین واقعه مستحموس گردان چون سید الساجدین بر این باب طالع شد و از دین هزار درهم در صلای این قصه
بفروروق عطا فرمود و گفت که ما را بشود و در آنکه زیاده این را هم نزد من از وقت نبود بعد ازین جناب محفل الحواس و نقل نظم را
عالمی محمد الحسن جانی حجه الد علیه دین باب شغولی گشته اند خاتم آن نیست قصه صبح بو فاش رسید چون بدان اشتهاد حق
شمار نیست زورم بهر آن که کو را در حال روان ده و در هر در کتاب و انقار نگذا و کند که آنچه محمد فانی نقل کرده و از

صحیح مفید ولایت بر کثرت خزینه حضرت امام حقیق و آن عبارت است از آنست که چون خبر شهادت او بجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار عکین و طولی گردید و کسانی که باز می رسیدند بودند که دنیا بپوشیده اند و از مال خود
تقسیم نمود و اگر متوجهی از رفقه گوید که کثرت خزانه امام صادق علیه السلام بکمالی است و خدمت جناب سادات خویش را
در بار خود و عداوت انجناب را دوست میداشتند و خود که قسم بسیار کرد و می خوردند و کفایتی نداشتند که در الایمه پیش تسلیم و هم این عین العین
و دیگر بپای ایشان میدادیم که ای سبب وقت بر عمر شاهر حضرت امام کاظم چه بود که آن منت اهل محبت واقعی را در کتاب مذکور بود
و میکند و حق تعالی بربانیش نمک و راجاری می فرماید از کتاب حدیث و فن بتفندی کشی و منیع و بکار و عیون اجبار
که جامع انفر و کامل است عرض میکنم که ما بپای و شمانی آید که قدای شما چون خزینه بسیار امانت انجناب نزد خود نگاه داشتند از آن
اولادش انکار کردند و نیز عمر شاد و اقیقه شدند و آن امام را مصداق سبحان می الذی لامیت و استند تا بدین وسیله دولت
و وال ایشاد کند و با مظلومیت و اولیای او نیامده که خویش صدوق در کتاب عیون کثرت مال انجناب بر او ایشوخ
که سبب خویش بر آتنامی رسانیده و از یونس بن الحسن آذوده که مرد امام کاظم در حالیکه بنو کس از قوم او بگریز و او بود مال که کثرت
شده در وقت از محاسن المؤمنین و غیره خود و پدیاست پس این گنج را با مالانی نباشد با کلمه نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه می نر از شرفی بود و دنیا و قدری نزد خود و مقتدا و هزارا شرفی نگاه میداشتند و ادوی حایت که بیع بن عبد الرحمن
بر ولایت صدوق و عیون میگویی که چون امامت رضوی نزد من محقق شد مردم را بسوی دعوت کردم و این بر دوش و از پیام
رشت و ده هزار دیار فرستادند من بدیدم قریب تا آنکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بود و خان
کج شایکان بود عثمان بن عیسی هم مال کثیر را نگاهداری میکرد و هم شب روز بخدمت کینزان گل و یا سمن بونی پرت و تا نوبت بجای
که امام رضا شاه و استی این امور خود بکفر می نمودند و آخر مقتضای بشریت تاب نیاورده و دعوی نمودند و هر که تقریرات بسیار
و مراسلات بشمار بوقوع آمد و آنکه ایشان را توجیه بدینا نمود و بر ولایت صدوق حرمی از آن نیست که پدرم مرد و مال او را
باید که انیمه ایمن دی آن بخت نوشت که اگر پدیت نخرده ترا چیزی از آن نمیرسد و اگر راست میگوئی مرا امر کرده بود که
ویناری از آن بگو تو دفع کنم و کینزان از او بذر و در کجای من در آمدند و اگر خیر این دو قاین دیگر را بر شام و اسامی اوقیقه
بر زبان آورم و در حلول بخا مد و بهان غفران را که شمر قتی بهر کس بایم و چاه کتب گیر از کابر علای فن و فنون و بی بدست
من آید بجز این فرد نیست که تحقیق کنم این دولت از بلا و شیعه بود و اهل سنت که رفقه ایشان را از حد دشمن قرار دادند و
کینزان صاحب جمال مثل چوتیان با صلاح اهل کثرت و کثرت فرازی خوبان و هر چنانچه در دیاجه دانشی از کجا آید از شیعیان
بی باک دست از دامن پاک برنداشتند و این تقریب را هم خرم و هم ثواب پیدا شدند و پیچید و بیانات نمودند و حضرت امام
در رفیق امانات بمقتضای علوم آید غیر از راه کردن قلوب مؤمنین و دیگر چه مقصود بود و این کینزان حسیه شمال که
تجدیدین را بار بار الزام و مصلحت و عقلی نامور چندان شیعه را آموختند که میرب قف نمیزد آن شد و بیت خوابه حافطیاد
بیت فغان کین لولیان شوخ و شیرین کار و شهر نشین چنان بودند صبر از دل که ترکان خوان اینا را و ضرورت امور
مذکوره ازین نیست که رعایا کثرت اسباب دنیوی بر اصول رفقه برای محقرات ایسه بودند و آن حاصل شد آری حرفیکه

اکثر مال و منال را از حد گذرانده گشتی و شنیدنی باشد و در دعای خاطر نگاه داشتنی بود و نیت که هرگاه چیزی را بخواهی نگر و بخواهی
 صفاتی و اطلاق شیعه که معرفت پس از پیروی این خزان کثیران امانات لطیف بدست میجویشین حال علوم غلیبه برار لایزیه معلوم
 و اگر ترا از آن بخش قرار دهند که درین سبک بنمده و وخته معلوم شود و بر همه خواص و عوام خیال گردد که نزد مخلصین خزان حق
 غیر متناهی خواهد بود و کاش بر اصول رفقه آثار ثوابهای اقله و لا تخصی چنان ترتیب می یافت که حکمای اهل اسلام
 تحقیق کرده اند پیوسته و محرومان که مانند پس از وی بجائی پیدل و بحد و چاه همان ملری و لیکن جزیه ثواب همان نوح حضرت
 الطیاب بر اصول رفقه ذوی اذامات اصرار بر کفر و از دست گمانی جامع الاجتناب از شیخ و انسته یا شتی که خلفا
 با وصف سلبین علوم و در برایت حالین و جهاد مشیر کین تبیین و تادیب کافین بدلیل منافقین اهلای شعائر سبک
 و انقاسی رسوم جاهلیت چرا که در دیکر حال از رفقه عادت و جهاد و چنان لیستند که خود شریف ثانیته بران تعصبا که در
 اعتراض بان نمودن بلکه از کلام مشرعیان میشود که در یک موضوع احتیاج کند که در جنبش فتنی نماید اما فساد با عظمی
 بر علوم دینی و ترک تجربه اصول ایمیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند و شریعت اید مرا حریفی نیست که شیب
 و منویدان چنانست که دیدی اگر این خزان را در عین قصر و فناء جمع نمیکردند و نساخه ردت که هزاران مؤمنین را در بخت و فتنه
 کردند و حریف کردند و دیدند چگونه رو میداد و آنچه مفسد را دیگر برین علوم مرتب آثارش بود به تفصیل از حد و دست و لیکن
 بشرط بقای این مناسطه تفصیلات بعنوانی منطوق که گاهی کتب کثیفی اند که زمره و با ششم پس ابرصول دشمنان خدا و رسول است
 آنچه پیشوایان کوران ما و زناد در حق سلاله و دمان اهل بیت اجمالی یعنی ابویضا از فقهای امامیه چنین ایشان در وقت امام
 گفته بود که چندین سال بر این کس نبود پس من و کاک و اگر بر اصول موضوعه رفقه پا قرار نهدی و دوا بر گردانی بری هر کس
 خواهد داشت که بناب سینه با جماع شیعه چنانچه از رساله تمیز علی که در برابر سبک علی نویسد قالت الامامیه ایضا که از اعیان
 میشود که حضرت فاطمه زهرا را از ذکر محرم مانند دار طرینی قرار دادند و در استحقاق بر او که ناز را برگزیند پس بر او غیر
 امر توان خواند مشایخ خبر بودند از حال درون استیضاح حقایق و قول مکرانیه زارانیها تا وقت وفات ابرصول اهل خرابات
 نیست زیرا که در آحاد طایفه جمعی که همان خبر کو داده حتی که مصاحبت نیز چند از اجماع نسبی یا ششم سوئی دار الحلاله بر
 مناسطه و نهاده حال که ابویضا که صدیق بلکه دیگر را شایسته نیز حقوق انجانب دیگر اهل بیت از فدک بتقدیم میرسانند نه چنانچه
 بحرانی هم بدان اعتراف کرده و در شرح نهج البلاغه فارغی نوشته علی با معرفت فی المجلد الاول مفصلا طرف امور انکه
 باینده نصیبت و خوار صاحب امام کاظم کج از بنی حریتی در باره ناموس اگر فرو گذارند و دشمنان اهل بیت از سر پرستی
 دشمنان مذکور دست برداشته و در پوشتن اهل حق افتاده اند امام کاظم ثانی ایشان هنوز در باره او در مؤلفین است و لکن
 از یو قف فی شانم نفقه الد علی الضایع و انما انتم انیت حریفی چند از حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اثنا عشریه
 برای جلب منفعت خود را بلباس وقت ظاهر کردند و انجانب از خزان کثیر و امانات لطیف محروم داشتند پس قتیکه
 و سه عهد شدند و مردم آنجانب را طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم بخار بران گو
 است اما بر عطا فرمودن لکوک در اجماع دو نایز از خزان مامون قدرت داشتند و در یاد و لیا کرده اند و چنانچه

جانی طامی را محفل در نموده اند شمار البشیر شیخ الطائی قسم میدهم که راست بگوید که در آن وقت قلوب عامر خلایق بوضع متکبر
 بود هیچ ای که بوی غلوازان می آید یا لکشته یا ریاح خلفای نامه که عوام حقایق امور را کجا میداند و به حقایق کجا میرسد نظر ایشان
 بر طواهر می افتد و این تقریر را کشید می شنیدی بود اگر بکتاب کشی و غیره در وی هست آری توانی دانستی قطعا و نقشا که تا روز
 مردم بمقتضای کل جدید اندید با مورد جدید و سخت نازل می باشد خصوصا امور یک بسیار نزدیک باشد و بجا آوردن دشمن هم
 خراب و هم ثواب بود پس نواید بسیار این ملاحظه و در زمانه و در احوال به عادت که حرفی از ان شنیدی حاصل باشد تا بر آسانی
 بشود که اهل بیت یعنی ائمه هدی آن مسائل متحرره را می بینند یا بجهل نقدند کور قول بحی بن عبد الحمید الهامانی نقل میکنند که
 گفتیم شریک را که قومی کمان می بردند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت از بنی گیرند گفت حال از من شنیدی
 که حضرت جعفر صاحب تقوی پرستیز گاری بود چنانچه قومی بر او محیط کشند و هر وقت بر او داخل می شدند از در و از
 او بر می آمدند تا مردم بداند که فیض معجزش بافته اند و مقول ایشان شد تا جعفر بود و این قوم هر چه نسبت با او میکنند
 همه کذب و اقرا بود تا بدان توسل و جوه معاش بهرسانند و در اجماع و دنانیر بدست آمدند انقضای ایشان هر
 محدثی و شکری مطالب متقاضی خود می یافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل آوردند عوام چون اقتضای آت
 می شنیدند با یک میشدند بعضی انکار می نمودند و یکدیگر را از ایشان نام می برم مثل منقل بن عمرو بنان و عمر بنی غی
 ایشانند که گفته اند که حضرت جعفر با ایشان آموخته و بزرگان خود رسانیده که او می را معرفت اما
 می باید برگاه مارن شد با وجابت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در ابراست همراه هواپرواز
 می نماید و معبود استقامت و زمین امام است پس سبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
 بر امام جعفر بستند و شهرت دادند پس مردم اینجهت دست انانعا و بیست برداشتند و انجباب را در حدیث
 ضعیف پنداشتند و نشان امام جعفر ارفع است از آنکه بزرگان خود این را باطل جاری فرمایند بعد ازین که
 حدیث دیگر آورد و محصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر آیم بزیارت مرقه شریف امام حسین علیه السلام
 پس گفتیم که بر دروازه منقل آیم که شاید شریک این ثواب شود باری همراه ما سوار شد چار فرسخ راه
 اگر وقفی کردیم تا منظر طالع شد فرو آیم و نماز گذاریم و منقل همچنان سوارماندیم بر سدرم که چرخانما
 نکردی گذشت از نماز صبح تا پنج ششم قبل از آنکه از خانه بر آیم و از اینجا خبر رآن محدثین پدید آمد که از
 روایات این امام عالی مقام دست برداشتند و در اندیشه افتادند و آیم عیان شد که محدثین زندقه
 که هر محدثی را بان جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله و طیفه خود ساختند باعث چه
 و اگر بگویم و خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کثیفی محلی دیگر داشته باشد بنا بر آن عبارتش چند تا نام دیگر
 قال ابو عمر و الکشی قال بحی بن عبد الحمید الهامانی فی کتاب المولف فی اثبات امامه امیر المومنین
 شریک آن اقوا با بهر عنوان ان جعفر بن محمد ضعیف فی الحیث و قال اخبرنا القصة کان جعفر بن محمد صالحا
 و رعا فاکشفه قوم جهال به خلون علیه و کخرجون من عند و یقولون خذنا جعفر بن محمد و یجی تون با حادیش

سنگرات کذب موضوعات علی جعفر علیه السلام بسیار گویان الناس بذاک یا خذون منهم الارحم و کافوا تون
من ذاک بکل سکر تسمت ابو ام بن کاک و منهم من انکار و هو لامرهم مثل مفصل بن عمرو بنان و عمر و
البيطر و غیرهم و ذکر و ان جعفر بن محمد ان معرفه الامام کفی من الصلوة و الصوم و حدیثهم عن ابیه عن جده
و ان حدیثهم قبل القیامت و ان علیانی السحاب بطرح الريح و ان میگو بعد الموت و ان کان یحرک علی الفضل و ان
الارض و الارض الامام مجله المشرق کما جبال صلال و الله ما کمال حضرت ذاک نه اقطه کان جعفر
القی باک و اوسع من ذاک فخرج الناس ذاک ففعلوا کما رأیت جعفر العلیت ان ذاک الناس و اوجبت
بخط جبرئیل بن احمد القاری یابی فی کتابه حدیثی محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن معاویه بن وهب و اسحق بن
سماز قال جبرئیل بن یزید یار ارحمین فقلنا کومرنا بابی عبد الله الفضل بن عمر فسا کحی مضی و الیاب
و اسعفتنا فخرج البنا فاخرجنا و فقال استخرج العسا و اخرج فخرج الیاد کب و کبنا فاطلع لنا الفجر
علا و اربعة فرسخ من الکوفة فسر لنا فصلینا و تفصل و اوقف لم یسر لیس فقلنا یا ابا عبد الله لا تفصلی فقال
قد صابت قبل ان اخرج من منزلی انتهى بلفظه و قبل ازین دانستی که افعه الفقهار یعنی ز راه و هو
شمر من اليهود و النصارى عادت ناز عصر یزوب افساب داشته الخ و نیز مجتهد الزمانی و هر که کان برد
که نشاء وضع و احتملاق مناقب خلفائست که خلافت ظاهری بطرقت ایشان بود بخلاف ائمه اهل بیت که در
خوف و ترس بودن و بنده یستند و در اجم و دنا نیرند اشتند و کامرانی نگردند ایاد کتب خویش ندیده اند که جو
الکمال کابلی نخست خواست حضرت زین العابدین فرمود باش تا مردی می رسد و مال اری طالب از فی برای
و شتر خود که من معالج می کنم بشرط ده هزار در هم باری پیغام امام باجن رسانند و دختر تندرست شد و او غلام
و کبلی یکمالی حزن باز گردید بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه خود کرد و ابو خال شرط نمود که مبلغ مذکور نزد امام
تا بمقتضی خود رسید و این قصه هم در کتب بطول عبارت مندرج است باقتصار تمام آوردم معصود اخلافت هم سالی
چیز بدست مبارک مرقتوی ماند و مقبولین بسبانی امامیه هم بقدر حوصله خود ارتفاع تمام اذان برداشتند و او ترفه و لذت
بجست در لاریان و خبر و ان شل عثمان بن عیسی که قصه همین وقت دانستی دادند چنانچه قبل ازین در حال بعضی
ذاک و هر سر عجمی شید مجله اول گفته شاپس چگونه عقل تجویز کند که گاهی این طالبین دنیا مست شکاک براهل بیت
سید انبیا علیه السلام علیه و سلم نه نهاد و باشند این مردم با وصف اشخاص مرام و مطالب خود و دفع اراضی بل با از خویش
به خجرات و خورق که معاینه نمی کردند و عیال و غریب نمی دیدند مگر ناظرین ندیده اند رجال روسته التیتین و ان
یا که از خود ابو یوسف میگوید که عرض کردم جناب امام صادق علیه السلام برادر از انکه احیای سوئی نایزی فرمود و ارم با وزن خط
در این مادی از شکم مادر تا میان او بود و حضرت دست برد و او مالید تا همه عثمان و زید بن ابی نایب و القیاب جبر است
مجله کت تجار کون و نه تابید که بعضی از آنها کاهانیه مثل حبیر بن ابی و بودند یعنی عاب در زبرد آدمی برشت پاناکر با خواجه
ازین ذرات نجات یافته اند و یا نشانی و مقام ترک اولست جای که مجتهد معلوم ثبوت شود و دو قبول خود بر نهند و در نایز

اما در این آنجا مناسب می آید از حیث این ملاحظه و مذاکره دست اندازن امیه بنید استند چنانچه کس در مکان طبری
 ویزاران هزار دریم و دینار بستی آورند و کسکان گوش و دامن و دیگر سودهای ایشان شنیده باشند با سکه
 عروم که غیر از سحر کاری و شجیه بازی کاری ندارند هزاران کس عالم بجا و منصب همراهشان می شوند کیفیت صورت
 امیه که بر ملک تمامی ارض و سما حقیقه اختیار تمام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و سیما و تمامی عجایب غریبه دنیا
 و بدایع عجبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و ادوای بنی آدم و ربانی دادن حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم از
 شد اند سر سام چنانچه از کتاب جرایع هویدا و اشکار است و اردستانی هم بفارسی نقلش نموده تا بجه که حضرت خیر
 بعد از شفا یافتن در حق تر تقوی فرمودند اسی علی تر ایقینا زیادت دادند بر خلق نجعلتی چند از آنجا نیست که
 مرضها را و در دمار استقاد و مطیع تو ساخته اند و این همه معجزات و خوارق عادات بحدیست که اگر نمونه از آن را بر
 سامعین و ناظرین بگذارم و فائز علیه و شش نمار پس اسباب دفع مناقب و ادوای دادن در شان امیه حی باید بود
 شان خلفا و ازینجا است که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفا را بهتر از انبیاء قرار دهی چه جایی اگر معبود آسمان و زمین
 گردانند و من حیرانم که خلفا این سخاوت و مهت از کجایا افتند که حضرات امیه اهل بیت را با استعداد و
 حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صد و ریافت بلکه هر چه از جمیع انبیاء ظهور آمد نمونه آن
 امور نتواند شد که از جناب میر صاد و رشید چه اعظم همه اسرار بانی قبل از همه پیغمبران سبحه حضرت امیر
 و ازینجا است که چنانچه که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع انبیا بکرات و مرات از جناب بجه و اول انجاء علی بن ابی طالب
 شریفش گاه نشیند گاه صبحی لاری و ستانی فی کتاب الامامة و غیره فی غیره ازین میان عیانست که مظهرهای مجتهدین رفیع
 و روحیات کذب و افتراء بدیع در اقبال این حضرات بالیقین نسبت بخلفای راشدین زیاد ترست مگر برای قریب عوام
 خلایق چنین تقریرات میکنند تا مجید غلبگی ملایفه پوشیده ماند اگر مجتهدان میدانست درین امر خاص سوال
 مالیه اند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر نمایند و اگر وصف جالب و جالبسا از تعصبات مجتهدی و غیره بزرگان
 و سلطنت مملکت امام مدعی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب میفرمودند و بدست که از دیگران عشر
 عشر این نیست و لنداد هر خزان و بهار و هم ظلم عجز از نگار ایشان درین میدان داد و جلالی میسر و دلش و خراش
 ایشان ابی الان بر طرف نمیشود چنانچه از جواب و راق ایضاً هم واضح است بوسع عا شیعیه و حوصله های ایشان درین باب
 نامحور صاحب الزمان خدا شد حال است که تفصیل آنرا سال منفرد و بر تابه و مردم از و اجتماع ان جمعی کنند که گاهی
 قصه عمر و عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را ذره از ریگ بنایان و قطره از دریای عمان حاصل نبوده است
 امر و حضرت امام محمدی موعود را در حاشیه بجه و اول انجاء عجا و غریب که بران مرتب گردیده است مثل نیل نزل
 زینهار نباید دانست چه نقایح طایق و محوسه محله و از دستا نی و دیگران از حق و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
 محمدی از نزدیکان کثیر و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بنویسند که پیش و حواس معین از ان پرورد نماید و مثل فتح علی شاه ایران و
 بلان بر و فریدون و کی قباد و جمشید و کسند بجزش می مرد و بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبل

معقولک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و رعایت نظمی در اوقات ایشان و بحسن تدبیر ایشان پس
وجود صورتی است که اساس کفر و کفرین در شتم گسترش غلور با اعتقاد این سنت را بی نامند و با آنکه از کتاب صراط
مستقیم و غیره از کالیفات شیعه بی توان برد که بروایات امام اعظم عوسی جناب میر خود مسئله تفصیل ششین را بشمار
بیان فرمودند و در آیت هم مقتضی آنست چنانچه گذشت و انظار شیعه نیز مقتضای آن می کند که حضرت مرتضوی بنیاد
انکه قضای آنجناب اعتقاد بحسن سیرت ایشان و ششند کمالات و فضایل ششین بیان میکردند که امر تفصیل فی الجمله
اول فتن محکم با نظار و امام عوسی اقیقه پس ادعای او را کافی اقلوب است و مراد از شد و دید آنکه جناب میر سرسبز
در خلافت خویش حال منقل خود را بر ششین بیان فرمود که جدا فرما خود را و می با عتران رفته سوید برین عتد است
که گوایی خلاصه و تخمین افاوات برقی از مخلصین آنجناب بلکه ادیای اصحاب آن عالی قیاب است آدمم بر آنکه
شیخ شیخ المفضلین یعنی ابن معلم حاملی که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ حلی که از این قبیه سابق الاقوام است
سبب فرما با جاع خطوات عبد الدین بسا چنان قرار دادند که این افضلیت باعث دانش گیشین در اصل فضل
باجناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت منقل مذکور مفری و محمد و دشد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان
میر قصد می نازد و حال آنکه این تسویل هم آبروی رفته بر خاک نیست نمی ریزد زیرا که لازم آمد که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفته حضرت مرتضوی را فیضا افضل از ششین می گفتند معاذ الله مفری باشند و خود محمد شین شیده اخلاص
شریف روایت میکنند به نیمضامین از حضرت امیر و ذریت ظاهر و آنجناب پس حاش لدین عباد از کجا بکجا میر
مگر خوانده که حضرت مرتضوی وقت طالب بیعت بروایات فتن بجا فرمود و انا احکم بکار فی جهاد الشکرین و اعظم
بالکتاب و السنه و اقدمکم فی الدین الی آخر الحدیث بطوله بجناب کسانیکه کسر از ششین بودند که لا یشخنی و قبل ازین است
یا عتران علمای رفته که آنانیست سید تفضیل است فکیف که حامل عرش تحسین و امتناش در تجرید و شروح آن شواهد
این عبارت در باب تفصیل مرتضوی بر تقدیر خود بیان فرمود که اگر علمای غیر ذلک من التخرات پس نهیمه پیشوایان
زیر صافتر آمدند و از حد شریعت عزادگر شدند خصوصاً عبد الدین عباس بر تصریح محجته الزمانی که خفیه از این
تفصیل در مقاله سابقه خواهد بود و از منج التنازل روایت خواهد کرد اگر چه بعضی از سفراء در تسویلات نفعه ماسوفه نیز
و آسمان را هم دوخته باشند و اجزای عجیب ظریف آنست که بعضی دیگر از رفته دست و پای زده چنین خرافات میچاوند که سر
امیر تقیچه چنین فرمودند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تفسیر کردند از آنکه جدید الایمان بودند و بار دهم بعضی از عمارات
که به مخطئه دخل کردن عظیم بدستور قدیم و خیال این رسول مکرر شد که لایا امر مذکور از واجبات و عدم آن باعث فساد نماز بود
زیاده برین نیست که از مستجاب و دیاشد بخلاف آنکه صحابین و صدیق کاذبین فکیف اجر احدی از اهل صدق و صفا و اهل
مطهرین اتفاقاً سلیس بر عقائد فاسده که موجب خول جنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم قیاس
ابلیس خناس بدتر خواهد بود اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که معاویه و نفیضین مناقب ششین قرار داد و بود و اما
دعوی افتصاد خلافت برای معاندین اهل بیت رخص پس جولایش آنکه اگر خلافت بی امیه بعد سال کشیده

است یقیناً خلافت عباسیه با ضعاف مضاعفه بلکه زیاده از آن رسید و معجزه بعضی محمدی مجتبی اهل بیت بودند که
هنوز مجتبی بن روضه در تبر از ایشان متوقفه از پیش عمر بن العزیز تر تشیع عباسیان با خمار تقی مجلسی در لولع
و باقر مجلسی در زندگانه و غیره و هنوز اندک شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بر تصریح قاضی در کتاب
مذکور و غیره و در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رحمتی الله عنهم از ظلمه بنی امیه می گرفتند و قتلوا ایشان
می کنند و در جبهه های ایشان می خستند و هرگز ازنده از ایشان می یافتند می کشند حتی حکایات بعضی از
ایشان در بعضی از تواریخ از نظر حقیقت هم گذشته باشد که اولاد عبد الملک را می بستند و پی نمی بردند قطعاً
مجزان خبر رسانیدند که فلانی در مکّه مغنمه است پس خلیفه که در پی انتقام بود و بجای هر چه تمامتر بکشد و پنهان
بندهای خویش فسرود که چون از نماز جمعه فارغ شوم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
و فلانی را میان مردم بنجو تبرین و جوهه تن و بجز و ظفر بمطلوب نزد من آورون بر آگاه این اتهام شروع شد
برین کس که در حرم بود و عجب حسالتی رفت که بیانش صورت نهند و اتفاقاً در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعی بنی بربحیت تفکر فرو برد و از آن سر بر آورده و گفت نیست حال من
که خلیفه روی زمین رو بروی حرم نشسته و در بار بسته و موکلین عقوبت بخون من تشنه گشته حایا برای حفظ
پنهای بنی بنیم راست گو نامت چیست فرمود من فلان بن فلان بن بشیر نام زیاده تفریق شد و گفت پیشتر من
قتل بود و حالا بتین انجامید رسید فرمود هر چند پدرت بزرگان مرگشته لیکن اکنون با تو خبر نیکی نخم و غم حضور که در
رانی تو میگویم لیکن هر ندانی که از دست و زبانه تو رسد گوارا کنی گفت هر چه توانی بکن تا ازین بلایانی یا بچشم
باشاد سید بر خاست تا هر دو رسیدند بر دروازه حرم که هر دو مردم از آن بودند و بدیدند و اطراف عامه او را بگردون و سرش بچید
و گفت ای فلان این وقت من بر تو دست یافتم است بگو چرا اگر چندی و در از من بپروا و شتر سواری نزد من بیا و در پی
میگفت و او را بسوی خود کشید موکلین عقوبت و بوابین چنان بستند که این بزرگ جمال اگر خنجر را گرفته و در پی انتقام
از گذشته پس هیچ اتفاقی بسوی او نکرده تا این هر دو از آن هجوم و در و گیر در گشتند و برادر افتادند آنوقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی مردانی پای بر بسید و گفت الله اعلم حیث یصل رسالت سید دست در جیب انداخت و دنیای
چهار آورد و فرمود و صحت همین است که در گیر می از زمین چاه فلان شهر بگریزی و بگو بر که اقامت کنی حال خلفای عباس
چنین بود مگر بعد از آنکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لاجرم ایشان چنین
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نبرایند سکنه که بعضی از عباسیه میشد و ذود و ندرت بود و حسب
باشد لیکن شک نیست که اگر خلفای عباسیه نصریجات روضه چنانچه دانتی شیعیه بودند و ستمیان خود در هر کار
کتابها مناقب اهل بیت جمع می کردند بلکه تصریحیات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعینان ایشان را بتبعظیم و تکریم
دست می نشاندند مگر یاد داری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه بارون الکبری

میگوید که در عقیده شیخ راسخ بود و از حضرت آیت الله عظیمی میگوید که در مجلس نجف گذشت همواره شام
 بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کالات انسی بود با علمای اهل
 خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در شکسته مناظره مایلید و ملزم ساختی بان مسرور و مفتخر بودی و هشتم
 راجو اهر عطایا مقرر فرمودی از اینجا هم عقل گویی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این طحی بن افاق و برادر
 شیطان الطاق را که و نجات اعمال و شجاعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود صحیح الکتب
 رخصه یعنی کافی جناب کلینی البصره کور باشد این قدر بنوازند و تعظیم و تکریم شان پدید آید لاجرم دیگر و
 هم در جعل و تبیین و وضع و تأیید و مطاعن خلفا چه که نگردیده باشند پس اهتمام داتی با اهتمام قسمی آیمخته
 گرد بلا از هر طرف عالم بر آید و القصة تا پیدا آید هر اهل سنت شود و نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند و
 از اینجا است که امام رازی در ردیه قنوت و کات و تازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت
 مذهب مار و جی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب اقترای شیعه و مکیه ایشان در هر طبقه و زلف
 اینها و هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق باطله غالب است و همه مذاهب منقرض یا
 مغلوب اند فلیده آنچه ابوالغده با سحله ازین مقام هم بر تو واضح شد که سباب کذب افترا و در کتب
 و غلو بشان ائمه و مویدات مذاهب اهل رفض بجهات مذکور پیش از حد شمار بود و فکیت که صعیب مناسبت
 بدانند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات ائمه باشند و غایبه شک که گزاری و پیرتاری بر دوش کشند
 در اطاعت ایشان چنانچه باید بکوشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوزند چه جایی آنکه مسقر بان نیم
 برینند که سنیان دل و جان در بشت مناقب اهل بیت فدای نمایند و محدثین ایشان اهتمام تمام بکار
 و نتوانند که بروای و قایل و مکاتبات عشریه که خبر خدای غر و جل کس ندانند بدین چنانچه پذیر یا فرمود
 و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتاب بحد و مداح ائمه پرداخته اند و با و مجبور
 تذکره الامیه ایشان را درین ابواب نسبت تشیع سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که انچه
 در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند
 زیاده از دوشالت و انچه بیکان کان ثبت کرده اند زیاده از اثنایان است الی اخره بلفظه بعد ازین بتجداد
 این کتب مشغول گشته و غالباً یکصد و بشت کتاب را نام برده و مر العالین ابو حامد غزالی با اعتقاد او از انچه
 است چون دلداریش دراز در کتب خویش با دله ثابت نموده که زینهار کتاب مذکور از غزالی نیست کمانی
 و شهاب التاقلیر آیت و امثال این مقام باید خوانند کفی الله الی منین القتال و به یقین باید دانست که
 بنیادین و ایمان ایشان بر همین لاف و کذافت بعد ازین مجلسی بعلامه تقی زانی در حق خلفا و اهل بیت
 شیخ نموده بغایت نفث شده و دشنامهای زبان آورده این عبارت نوشته که علی راست میگوید ان گوی
 جای که صدیق او باشد حیف است که او نباشد و در انجا که فارق او ساکن است ملا و قوچی ضرور دارد

و جایگاه گویا باشد خیر الان و گوازی باید که باشد پس بر وید که خوب رفته اند و اگر کسی آن مقام را به بندگی نین کند که این ناچیز را
استعدادی نیست که ظاهر شرح مقاصد و غیره را تواند فهمید باجتهادین و دقایق او چه تواند رسید قوله و غیره غیبه
اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین و متکلمین اهل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب محقق
نماید و از حقیقه الامر آگاه گم و پیرده از روی کتاب توفیق المصنف بر افکنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم و تازه
تر اینکه سر آمد روضه دریده و من یعنی مفضل قرمان روایان دکن در کتاب ماست میگوید که ابن ابی الحدید در پستی از
قصیده اش مذکور ساخته و ولس نیکر فی چنین قراره و فی احد فقره فرخ و خیر یعنی تعجب نیست اگر ابو بکر در چنین
کریخت که در احد و خیر هم گریخته بود و از اینجا سفاهت مجتهد هم لازم آمد زیرا که نام آن سنی که دلیل بر مقصود بود و بر زبان
نه بردند نام مقرر فی شیعی بر دفتر زدند و اگر او شخصی دیگر از دست روضه یا جامعین تشیع و اعتراض پس حجتی بر اهل حق قائم
نشد بکلیه نه در هر زی شجر عریان کردند که علمای روضه در اثبات اینجی که مناقب خلفای راشدین ساخته و پرداخته و همچنین
حواس و پوشش یکبار ساخته اند بلکه احادیث کثیری را که بدایع و مناقب ایشان در چهار سوی عالم منادی گشته مانند آیات قرآن
پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکذیب اولین و آخرین طایفه شیوه انشاء الله تعالی قوله و غرض آه
اقول اگر بعضی را بر فرض محال این غرض و وضع مناقب خلفا بودیاری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح
نظر افتاد که مناقب هر تصویر را پوشند و در اخفای مطاعر خلفا بکوشند آیا نامی روضه اشکست بشکوه و منظور شد و کسی از ایشان
تشکیک کرده و صحت فتنه بیک ظاهر نیست که بر عکس این هر دو امر سنی ملین بتقدیم رسانند که دعای کلین را در حقیض زمین بپوش
برین برودند و برای ابو جعفر طوسی مطابق تصریح محدثین و متقدمین مثل صاحب رجال روضه المقتنین کرسی کلام بحجت غلو فرض و
یعنی سائر با علمای اعلام بحال اتهام نصب کردند قوله علاوه آه **اقول** حال تنین و تقوای محدثین اهل سنت خصوصاً
بخاری رحمه الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة المدنی قدس سره العزیزی کتاب المسمی بستان الحدیث نقل عن
اکابر المتقدمین که بخاری در طفولیت نابینا شد و مادرش گریه و زاری می کرد بشی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش ایشان
داوند که چرا گریه میکنی مدعی تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر نابینا یافت و کتاب و بدان درجه مقبول گشت که بلا واسطه
از وی بود و هرگز کسی شکی ندارد بر تصریح مجلسی در تذکره الایمه و بخاری زیاده از سه صد هزار محدث از او مستفیذ شدند و حال
زید و سجای رسید تقصیاش در بستان مذکور است مجله انیکه سلطان وقت تمنا کرد که بتعلیم پسرانش پردازد بخاری قبول
انفرمود و بالاخر چنان قرار داد که وقت ندیس شان دیگران را بارانند بهر نیمه راستی فتنه و فرمود که این علم میراث پیغمبر صلی
الله علیه و سلم است کسی را خاص نتوانم کرد با جمله علما بخاریش بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حد بر نداز بخاری او دیگر
شماره اخراج نمودند و خود تیا و خرب شدند که یکدین قدر رهند و در چگونه در احادیث تحریف کنند و پستی و کمی نماید و صحت
است آنچه در واقعات مناسیه دیده اند نیز بر مقبولیت رو و کتاب و دلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است و دید که سید
خافقین صلی الله علیه و سلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر ای منظر اند سلام عرض کرد و گفت که حضرت سید انتظار چیست و من
انتظار قدم محمد بن اسماعیل بخاری میکنم چون خبر فاش نشد و تقیضش کرد همان وقت منقطع شد که خوابش در بر بوده بود

بیت سحر کشته و شش سحر اب می دیدم و در هر مرتبه خوابی که بر می آمد به نوبت می رسید به محمد بن احمد و زنی سیاه رنگ و مقام دید که حضرت
 علی اله علیه و سلم می فرمود ای ابو نعیم که کتب شافعی را در این خوابی گفت که کتاب مرا چه را در این نمیدهی پرسید که قربان شوم
 آن کتاب که ام است حضرت این کتاب را نشان دادند و او دیگر را که بر نیز این امر و روایات ثقات دارد دست و قرائت این کتاب
 در روایات باطله مثل قحط و دو باطل مشکلات تریاق مجرب است بیا و دوام که در شایع جان آبا و یکی از معتقدین علامه دلهوی عرض کرد که
 پدرم از روزی چند دیده ام زنده و بحال افتخار در شایع سکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس علما
 جمع شدند و فقیر را هر یک سکه و سکه را گردانیدند بجز ختم بر بالین من ختم فرمودند و حال شد ایاد او را چشم دیدیم و
 انشای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همدان سال و باستانه داد که در مدرسه علامه کو کرد
 آمدیم و ختم مشغول شدیم بعبادت ایزدی شدت و بار و با سخاوت آورد و از اینجا که جواد مکاتیر کیش عبارات علای اهل
 حق و دین باب نظر نمیکند و در مقام نیز ضرورت و افتاد از کتب کلامیه فرقه اما میسر چیزی نقل کردن که ستایش و تقبولیت تخمین
 اهل سنت و مبتکر بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسماعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر مراد میگوید که در
 بیان علای اهل سنت و در از عناد و محبتین ایشان را یافتیم که از فضایل امیر المومنین با آنکه مخالف معتقد ایشان است
 هیچ پنهان نکرده اند و آنچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از بیکت فن حدیث شریف است انتهی کلامه
 و مخفی نماند که ذهن با طلاق لفظ محدثین بتباد و بدین و بجایین صحاح و بخاری میانه ایشان مثل کتاب رتار گانت
 که با ظهور لاسر و فیه پس صد و سه و اسقاط و تحریفیات روایات از محدثین اهل حق خصوصاً بخاری از محال است
 فکیف که انوار لامعین فن نفی و برکات ساطعین فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر و زینها بکند و من دین
 امر محرم که اگر شیخ بخاری لفظ بهم آورد بخاری از طرف خود چگونه عذر کند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در
 حدیث افزاید پس هر چه شنید بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرمود و در بعضی از تقدیرات مختل است
 که راوی در وقت تردد و برآید ایام و عدم تردد و برآید یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ شمشه روایت کرده
 و بخاری بنا و در اینجا کذا و کذا نهادند و مجتهد الزمانی است و از روایت مسلم بطور مذکور لازم نمی آید خیانت بخاری
 کما عرفت فکیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نیایان و تردد و نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است
 انهم میتوانم گفت که بخاری شرطیکه التزام کرده در آن روایت نیافته و مسلم چون آن شرط را لازم نمیکند بلکه از میان
 برمی دارد الفاظ مذکور در صحیح خویش می آید و اگر مجتهد مانند نسکی از یک اقبالش شرط بخاری را محلا هم نمیداند باری
 عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضه المتقین ببینید و در یاد که احتمال مذکور که تعلق بشر و طش دارد و در اینجا
 تواند شد و آن عبارت نیست و کان ابن ابی الولید کالبخاری من العامة شیخ شرط و طایفه لازم و ذکر مسلم بن
 حجاج فی اول صحیح شرط و اعترض علیه بان هذه الشرط غیر لازم و اینجاست که بدین یافت رسید که مسلم بعد از تألیف جامع
 بخاری کتاب خود را جمع کرده و چنانچه مجتهدین استخرجین فیه اند که عکس مذکور از آن بتباد است و بنا بر این امر در سال
 مجتهد گذشته جایگزین بر آفتاب این زیر دانسته لاجرم و در مقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهدان

برای مجتهد الزمانی در آئینه حق نماید شیخ ذوالنجم بانگای رفیع و مکانی منبع مجتهد الزمانی را حاصل رست و این
 ساخر از ترجمه این محدثین خود ظاهر است و از مشروح صحیحین هم واضح و لایح کاش مجتهد رجوع میکرد و کتاب تنقیح
 الحدیث که علامه قدس سره العزیز عبارت فارسی سلیس التالیف نموده و العجب که مشروح بخاری و دیگر کتابها را
 تمام جمع شده اگر بجهل اول فتح الباری که مقدمه آنست رجوع میکرد و تاخر مذکور بر بصیرت میشد لغو و باطل و بیجهل
 و البقاء و با بطل بخیال نمیکرد و که مخاطب از عمده خیانت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایت را که در حق
 کرده بر آید و میدانی محدثین انا بیت کند بی بی دینی و نیات آنست که رضی امام الایمه شیعه مکتب آن شده حتی که شیخ
 در عبارت تنقیح البلاغة شیخ و کتاب بخوند و خون جگر خویش می نوشند و بهر از تاویل و توویل میکوشند و آخر مایوس
 شده تحریف جامع مذکور قائل میشوند اینک شنیدی حال آن شایع است که بعد و داد و نزد مجتهد قانی و در
 متصف اند لکن ابوی شرح ابن ابی الحدید که حال تشیع او از کتب فریقین جایجاد انتی و عدل و داد او را
 شنیدی که زیر بعضی از خطب پنج البلاغة میگوید که خطبه من جلال خطبه علیه السلام من مشهوراتها و قدر و تها
 الناس کلهم و فی ما نیادات حدیثا الرضی اما اختصارا و غوفا من ایحاش السامعین و قد ذکره ما شخینا ابو عثمان
 ایضا خطی کتاب البیان و التبین امنیت حال تحریفات در خطب مشهور پس حال تحریفات او در آن خطب
 از صنادیق تقیه بنو زید بنیاد قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابو بکر با عمر بود جاتیکه
 او صاف برگزیده ایشان بعشره کامله رسانیده اند و اطوار جمیل ایشان بر شمرده و ایامه رافضه و پنج ابلا
 بجای آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلافی در یقین مصداق بهم رسید و قطب لا قطارب رافضه بان تاویل
 و توویل برداشت که مجرب و جاحله و خجل ایاله توان دانست و قد یسق فی الجمله الاول مفصلا و الحمد لله که خود
 بر بیان الهی انجمن در آن مقام قایم گشته که هر چند روسای منافقین و تاویلاتش چرخ و بازی زیاده از جمل
 آرند لیکن با عراف شارحین پنج البلاغة از تبحرین رافضه منصفین و عادلین ایشان ان مبهم معین میکرد و عقلا و
 تقابل بر یقین کی ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوی و رایت عقلی بعنوانی موجود است که رافضه از ان ستر شوند
 بیافت بیانش آنکه حضرت امیر ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند و در بیان محامد خلفا اکثر راه تقیه و بروی معتقدین مگر
 پس اول برین ملامت و خوشامد و ذکر نام بود علی الثقیین نه ایهام آن برگروه فضا طس و قس علی نه ابرار اصول اهل
 حق و یقین لاجرم ممدوح معین شد بخلاف لفظ ثائنا و عا در او کاذبا که بر خصوصتش دلیلی قایم نتواند کرد و که بسا
 روحی دهد که آو می مصدر غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان نبی آرد تا نه ترا یک خود مقتدر ایان روض
 کذاب و ضلع بودن را روی ثابت میکنند و کتبی را که مخلوط است از روایات کاذبه اصح الکتاب عتقا و مینایند بلکه از
 تقریرات عادلین و منصفین رافضه در شرح پنج البلاغة چنان بود ضوحی گراید که رافضه نام سلیم را هم وضع ساخت که در
 اصحاب مرتضوی باین اسم کسی بود تا بود ضوح کتاب علی ما فاده الحلی فی خلاصه الاقوال و غیره فی غیره
 رسد خانه لیس اول قاروره کشته فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب بن بابویه فرد کامل مایه بکشایند و دریابند

که مثل پشایین امام الایمه فقهه که بکاداک و پیری جسم و صورت باری تعالی معتقد بودند بر اساسی مبتکر ایمه اهل بیت علیهم السلام
 که این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان با آموختند اکنون ثابت شد یانه پیشوایان ایشان مقصری و کذا
 و مصل خلایق بودند و پایدان قائل شوند که حضرات ایمه اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردند که جسم باری
 از بالاترین پرست و ارادات پاچوت و خالی ابلی غیر ذلک من الکفرات رومی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
 حمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله ع
 هشام بن الحکم رومی عنک ان الدعوه جل جسم نوریه معرفه ضروره بین بنی علی من یشار من خلقه و حضرات ایمه اهل
 الدعوه لفظ شیطان برای این بود و امام روضه که حال خلالت شان بزرگان روضه نیک میدانی و رومی خاتمه این
 میگرد مثل شیطان کما میفرمودند چنانچه احادیث ماقبل و مابعد این روایت دال بر آنست و اصول کلینی و
 و غیره پرست از خرافات مذکوره شان و توحید باری که اصل الاصول است و مقصود ویرین مقام افتد
 امام روضه پیام است که جسم باری عزوجل را معتقد بود و میگفت که عقیده ایمه همین است و هنوز علمای روضه
 همین اعتقاد دارند که او سایل توحید را ایمه اهل بیت فر گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی شرح الکافی
 که از محمد صادق بر کلینی است هویدا است و مخفی نماند که ایمه متاخرین از اهل بیت ظاهرین نیز او را مطرود و فرود
 فرموده اند بعوض اینکه مزیدی بران مقصور نباشد فلیتدبر و درین زمان هم تحریف و تشویل بر علمای تحریر و مجتهدین روضه
 زیبای ختم یافته گرداننداری که بر روایت مشهور و موجود در کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کابنجوم یا بهم افتد هم نیم
 علمای روضه که مجتهد جالسی از انجمن نقادانست لفظ اهل بیت نماند و از تکذیب حضرت امام رضا درباره خویشین زیهار
 نمیشدند و این تکذیب در کتاب عیون اخبار راسم موجود است جایگاه حضرت امام رضا فرمودند که ازین اصحاب مفرز
 و مبطلین متشی متهمند اهل بیت بجهت مجتهدانی و زمانی چنانچه از طعن الرماح یو متوج می انجامد غیر از اصحاب کسا و
 ای و بر مذاهب دیگران مثل شایع جامع الزمان محقق حساسی اهل بیت جزا می کسی نبود و اگر چه کلام شهید ثانی روضه که
 حکم مذکورت ندای جبروری بگوش هر کس میرساند که بودن ایمه از اهل بیت و بهجت تقلب است و این امری است که
 بیدار است عقل عیانست که لا ینفی علی من نظری شریحه علی اللغه پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهل بیت بجای لفظ
 اصحاب باراده معنی مذکور که بعضی ازین بزرگان نیز دین باشند تحریف عیان شد و برین قدر چگونگی گفتا و رد
 و بیاد این عیس المغنلین ندیم که بر اصول شما کسی بود که میفرشتد خود حضرت امیر در زمان بشیر و بنیر صلوات الله علیه و سلم
 رعایت حقوق حضرت زهرا بعد از شنیدن یربانی ما از اباها و بنی ما از اباها چه قدر میفرمود و بعد از وفات شریف ثانی
 انجانب رایگان شمرده و حتی که عاصمین باز و انجانب اشکند و شهید کردند اما تعبیر و تبدیل مقبولین بسایه نیست
 از امام است چنانچه دانی لاجرم تحریف در تحریف از علمای امامیه صدور یافت که در هر مقام روح بیس المحرفین یعنی مثل
 محمد المدین مبارکشا و کردند بعد ازین مخفی نماند که مجتهد فانی با ظهار صاحب مقام حیدریه یعنی عبد العظیم اصفهانی با
 سرآمد محرفین بود و مذکور که در یک یک حدیث و روایت قرآنی اعتقاد و اشتداد و جاتر لفظی و معنوی بکار برده اند بعضی

ازین تحریفات را در کتاب ثبات الخرافه صاحب تفرقه الخلاقه آورده ام و اگر بر فرض محال و کیا مجتهد یا ضعیف
 و استقبال از عمده تنزیه مجتهد بر آید و کتابی از صندوق مثل رقعات مزوره صندوق بیرون آید تحریف مذکور مجتهد
 و ضعیف یا بی ثبوت رسیده و بهر حال مدعای ثابت گردد و بدینچه آورده اند که با و شاهی و حجت صد هزار و پیمانی
 از سکنه فرخانه داد و خریدن کبوتران پری پیر و از بر ذمه او بخداد برزگی نام او را در فصل حمقا نوشت پادشاه
 فرمود تا او را حاضر کردند و پرسیدند که چه اچنین کردی جواب داد که چون اولین ملک بدر رفت اینهمه مبلغ کثیر بر او
 آمد و بر باد شد ملک فخر موداگر او مساعدت کند احمق که خواهد بود و گفت صاحب تقصیران من چیست بجای نام
 مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر است ان نسا که حرث لکم **اقول** حیرانی مجتهد الزانی درین
 روایت که تعلق بآیت حرث دارد و دو نقطه جار در ان مذکور است و مجرور مخذوف و دلالت بر ان میکند که جناب جهنم و آباء
 در علوم بلاغت بسیار در فن بدیع قدوه علمای روزگار و اسوه کلامی هر دیارند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند
 ولیکن هنوز بگوش و گوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که ان را درین فن صنعت اکتفای نامید و
 صاحب کواکب دراری و مثل اولیای از شرح بخاری تصریح کرده اند که گاه است که عرب مجرور را صرف متی تمام
 و بحر جز اکتفای درزند بلکه باندک استقر از کتب مایه هم آینه پیاده و میداست بلکه در دیگر زبانها هم در بی تقاضا است
 اکتفای عمل می آید و بنده بعد ازین که حقیقه الامر اجملا و مفصلا نشان دادم طوق آینه می بگردان دارم که جناب مجتهد لغت
 فکر و دقیق و تامل عمیق مثال قبل و در مجلس مانند قدای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شرمگاه جوانی از انصار که فقط
 مقررین اشهر بجا مقام اهل بیت الحمار چون امانت لطیف از چشم اعیان هفتند تا بزرگان دین از مرتبه اعتبار
 برانند حالا که در آخرین مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم و جای ضرورت نبود و تا بخواه اولی الالباب را بجله
 تذکره قبل و در چنان است که در حکایات آید که پسر پادشاهی مغلوب یا نوشت بود بجه که خود را بلباس زنان آراست
 و جناب دست بستی و از مجلس مردان متفر کشتی و پیوسته همراه زنان ششمنی حکما لغزبان پادشاهی در زوال این سیرت
 و صورت رای می زدند و خبر این تدبیری بدست نیامد که زرم شاهنا مله بود اقسام فردوسی بیاوش بیند
 چون پسران یا در نقش فارغ شد روزی پادشاه بر سبیل امتحان او را طلبید و فرمود که چیزی از آنچه یاداری بخوان
 بعد از نامی بسیار تفکر بشمار غیر از من بیاوش نیامد که ع نیزه نم دخت او را سیاب چه تخی نماد که میانه حکایات آن
 مغلوب الا نوشت و حضرت مجتهد سر آمد امل غفلت قهرنی است بین که از نقطه کم از نظایر چنان واضح میشود که درین مع
 مجتهد بسیاری ازین ابواب در ایاد است لیکن بمقتضای علت معلوم و بر را بمیان نهادند بخلاف پسر پادشاه که او را
 غیر از معراج مذکور چیزی بیاوش آمد پس فرق واضح شد من بعد باید دانست که علمای شیعه مثل صاحب
 مجمع البیان و کاشانی و غیره در تفاسیر خویش نص می نمایند که بسیار و بدید که عرب را از حرف چاره یکی را بجا
 دیگری استعمال نمایند پس ایرادی بجای من بخور شد و ایمان او بار نسا هم لازم نیامد چنانچه از تقریر بعض مجتهد
 توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه و امیر ایشان درین باب قطعی در انست از جمله این امر حریف است

اینچنین ابراهیم علیه السلام را میفرموده و از عمر ایتب ای مقام امری است که سرسری ازان نباید گذشت که
 هرگاه رئیس این اتفاق مدعی تحریف مجتهدین اهل سنت شده بمقتضای من حاضر بر این خصمه فقه دفع فیجمله خود و در تحریف
 ایت قرانی افتاد و آنهم بزیادت یعنی لفظ آن برایت سند کم حث لکم افزود و چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در تفسیر
 کتاب دلتی برین دلالت دارد پس حق تعالی او را بقدر خود جزا و عذاب بکافران بکسی که همین مقام بلا محبت
 رسوا نموده و بلا جرم توان گفت که است و سبانه در قرآن مجید بدون آن جمله مذکور را ارشاد نموده و روح الامتن
 حضرت سید المرسلین چنین فرمود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدین عنوان آیت مذکور را تلاوت
 فرموده و نکته بیانیه بخیرید انتقاص کشته پس مجتهد مصداق تحریف انکم که شان یهود است گردید نه بخاری رحمت الله
 علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای بركات فن حدیث شریف بے کم و کاست روایت کرد و برین قدر چه موقوف
 جایکه مجتهد در نیغاله کوری و کور انکی و تحریف فقیرا در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده ببلای تحریف و
 حذف و استقاط مبتلا گردید چنانچه میانش عنقریب آید انشاء الله تعالی قطع منظر از چشمه که ترات
 شعرا و فن انشائی نماید بسیاری از انشاء عشریه و ربوبی طایفه امامیه از صاحب متناخرین ایسه بدی بلکه از فقره
 بابیه مدعیان توسط میان صاحب الامر و شیعه شیعته جوانان نگارین را بر پشت خود سوار میگردانند و اوله طایفه و
 بر این یقینه بر حجاب آن بزم خود بیان می فرمودند که پاره ازان در کتب معتد و مجلدات سجاشل مجله سیزدهم از
 مذکور است و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر فرموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نماند و کلاسیکی پس فرق میان
 مجتهد که همین معامله او بت بد پهلوان رسم مگر و غیره مشهور است اگر بیچاره را حیا مانع شد از ذکر اوله بخلاف قدای او که
 آبی و چشم نداشتند و آتش در جهنم می زدند خاک بدین شان باد آدم بر عبادت قبل و ویر نهاده اند که تصور
 از حذف مضایق تعریف بلکه دشنام صریح و ادانت پس بدانکه بنادون قبل و ویر از عادات فاحشه آن طایفه
 طائفه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و در اکرام ضیف و مسافر پروری هم و قیقه
 باقی نگذاشته و در دیار ایران خود و بالند فتوی بر وقع فروغ فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت
 خلط و افروزمیداشتند و دعا میکنند نو جوان سینه را اگر فتنار میخواستند درین ورطه کشتی فرو شدند هزاران که
 پیدا نشد تخته بر کناره و در وقت تسلط بخت خان در دلی هم اثار این قسم مسائل حیا نادیده از تقریبات اعراس
 که هر سال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان آهمن در مقابل علیهم صداقی شعر شنوی
 س از برون چون کور کافر بر جلل و زور و زور قدر خدا عزوجل تعجب زنمان نازک اندام منقصر و منصوریت نزد
 و ادب حاجت و شیرینی و جبارت و دلیری میدادند و بیعادت جاد و دانی و مرتبه نصف زمانی فارسی گشتند بطوریکه
 فردوسی میگویی بطوریکه متهم چه بکشتا و دشوار بند و برانود را میل از جند چنان برود آورده و آورده که دایه
 ز حسرت پس پرده مرده و بعد از فراغ مشروبات آنها از پس و شش بار روح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
 باقی ماند اعراسانی پس از نو از مندا اجتهاد و توان گفت ایام غربیکه درین شهر حسیدی اقامت کرده مستور

تواند بود که جناب مجتهد فانی پنج پسر داشت و همگی آن اقسام اولیه حقه منسوبت لیکن مرتبه تقدم با شرف و هم بکلیت زنده
 برای مجتهد ثانی است و چنانچه که هم فرزند که اندوهم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قائم مقام والد خویش معتقد زراره و شیطان
 اطلاق و هم بعلو کعب مشرفی الاطلاق و اگر با ولدش نظر کند هم خواهد یافت که فرزند که برش با قرآن علوم کائناتش من مایه خود بجای
 پدید خویش می باشد و نو جرح الاطلاق و در حق مقام جز آنکه علایمی را بر وایت مجلسی در بسیار نقل از صاحب نشان و هم امر
 بخیال نمی آید بی محله اسرار و اعلاط من البهار الکافی یا سنده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام و عند رجل قال
 ذاک ابی احباب البیان فقال له ابو عبد الله ع فمتنع ما و اقول کلهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یدیه علی جبهته و ولی ابی
 علیه یکی الرجل فطر الیه ابو عبد الله کان رحمه فقال اذا اتیت بک کنا شتر جز و را شینا و عقلمه عقلا شدید او تخد کسیت فاحضر لیسمام
 مرتبه نقشه عن الجمله و جلس علیه بمرارة فقال عمر بن یزید قال الرجل فاقیت بلدی و شتر تب جز و را و عقلمه عقلا شدید او تخد
 البیت ففرت لسمام فخریه ففشرت عنه الجمله و طسته علیه بمرارة فمقط منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصفر من الوزغ و کون کانی
 اتی بلفظه و محمد بن امامیه که لفظ جل میهم آورده و برای حفظ ناموس مذہب خود کاری عظیم کرده اند یعنی نقشه را بیا یا نرشد
 چنانچه با عرف مجتهد الزمانی و بحث بقیه عنقریب از استعمال حل می آمد انشاء الله تعالی اگر کردی و کتاب دیگر بدیم می افتد پرده از روی
 مقصود و بر می دارم و تحریف جامعین هو الی مدیه دین باب هم بعض بیان می آرم الوضو اگر مجتهد الزمانی بقبول جامعین سیاق کرد
 حقیقت محض بی سواد بود و دین چیزی بر نگارنده بقیاساب علیه در وایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بر وایت
 کتب مستفیضه شیره و اسفار مستوده کثیره مدلل گردانم که همه مکملین مجتهدین قوم بلا حظه اش محذور و الاعجاز کردند و بی کلفت
 دم برداشتن پرده از روی کابرانم از مذکر و لیکن مقصود از وایت آنست که شاید توبه نصوح مختار شود و این کتب دینی این
 امور بجهت تشریف یابد یعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعویض و کنایه هم در گذرند که من حسن عقل امرنگ مال
 یعنی و اگر سلطت مجتهدین شیعه در همین محصور است چنانچه مجتهد فانی بکتاب آینه حق تا در باره مرزا محمد اخباری قرار داد
 که معرفت فی الجمله الاول پس باید که این بحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا اینجا بفرخ حوصلگی و دراز و سی کلام وسیع بلکه
 و بملوانی انجام رسد و حلط بحث روند و باعث تعجب طریق کتب شیعه گردد که از مدت چهل و چند سال بمقتضای قطعه قطعه شده ایک
 نقشه گو که در دوسوی بر معرفت سرخ آمد و دوسوی لفظ و معانی نشان کرد و هیت دریا که دریاغ آمد و بسکه نور هدایت است و
 لغین سال تاریخ اوج تراغ آمد و در بلاد هند و ستان مناظره شیعه و سنی علی الاتصال در میانست و کتب فخریه فراهم آمد
 و مقالات طرفین خصوصاً امامیه از کجا بکجا رسیده و قیاسات متفق و رفقه که نزد من است کما اثرت الیه از نظر علما مسطور مانده
 زیاده ازین شماع درین وقت مناسب نمی بینم نو با آمدن من دلک و دیلا که همه عامه و خاصه نیک میدانند که از روزیکه در اینجا
 کلامیه قلم برداشت گرفته اصول جدیدیه و ساحقه حسامیه نوشتم و در اثنای آن بصارت امین و کاسف اللسان آغاز کردم و مجتهد الزمان
 مجمل و مفصل ازین گفتگو باشم نمودم اباب تجرید راجع گانسه اند از فقر و کوشش نکرد بلکه دیبایه کتب سیاه خود را و تبر بخت نمود
 و از غایت کودنی حیال کرد که کسی از اهل سنت پی ندان نخواهد بود و در حق چند از ان آنست فخذل من نقضل یا نه وضع انیا
 و لعن فرعون هذا الدین و مانده و حال این آشفتگی الاخرین چنین است که همه اش بر او با فخش و جود بعد دیدن کافی

و حال اعموز نرود کسی عیان شد زیرا که خلیفه اول شان و نقل میان و بیعت ایمان چنانست که فاعطی روبروی تیر
 الکر وین یعنی جبرئیل بن و هزاران ملائکه مقررین نوشت و گویای کتاب جامع الاجازت معینه ارتداد و کفر و طاعه و غیره
 بقدر ایمان اذیل که در پس مجتهد ازین سوره آمده از آنسو و رانده قوله و در روایت موضوعه اه اقول اول دفع
 این روایت با ثبات رساند باز و لیل بر آن آرند که بخاری نقل ابی طالب ساقط نموده حال آنکه بشرط او که پذیر
 بدان اشاره نموده و قد عرفت آنفا متضمن بود بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند کیفیت که در
 از بعضی منصفین شایع پنج ابلاغه مثل بن ابی الحدید جامع تثنیع و اغترال ایشان چنانچه تراجم کتاب کور و مطالعه مجلدات شایع
 ضرور بران دلالت دارد عبارت ترجمه نیست که شایع کتاب یک که مراد میسر را میسر فلول معاویه و عمر و حاص اند و در
 از منافقان جماعه که از برای طع حطام وینا حینشی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده بوسیله آن منصفین و غیره
 کسب کردند و درین برابر داده و بمقتضای حدیث صحیح آمده اثنس و وزخ شدند از آن جمله است که خلع و در باب معاویه
 وضع کرده که رسولی را علی السید علیه سلم در شان فرموده که اللهم تعالی انکتاب احسان علی الکتاب هم چنین عمر و عاص
 برای تحصیل تقرب پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتنا فرمودند آن آل ابی طالب لم یوالی با دلیا انما لیسوا
 السد و صلیح المؤمنین و منشای وضع از طرف بعضی شیعه بود که جهت عداوت مخالفان خود و در فضایل امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب بیانی چند وضع کردند مثل حدیث سیطل حدیث انار و حدیث چاه دیوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
 علی زین و حدیث حمزه و امثال آن باز گفته آنچه محضش نیست که فرقه بکریه را بملاحظه آن حوصله وضع بهم سید تا حدیث بابی اند
 و المسلمون الا باکر و حدیث اناراض غنک اهل انت راض وضع کردند و شیعه دین بابی را بیایند و ندانند حال آنکه در باره علی
 مرتضوی و ابوبکر صدیق حاجتی بر وضع نمود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیح و درست است که احتیاج لباض نیست
 مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده الحرض چون معلوم شد که فخر الزبانی هم فاضل امینی است و عادل امینی
 اکنون مال میرسد که بگویم که اینقدر بگوای عادلین و منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
 در اصول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعایم بعثت ایشان بجهت این منصفین بی مشقت است لال با زین بر این
 و مناقب صدیق و اعدا وین هیچ بیش از پیش دارد و آنچه از کلام امینی غبار وضع بسوی میدان رسد بحجت انشاید کامر و مسافر
 او بیای فخر کند که قبل ازین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن او در عین
 معلوم میشود و چگونه کسی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد و گویم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او را ندیده اند
 زیرا که مطاعن ذی النورین را با جابجا دران تقریر کرده از جمله مطاعن او که استانی و کتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی
 الحدید در شرح پنج ابلاغه آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع ازو میرزا بودند تا آنکه حضرت فرموده قلله السد و انما معنای مختصرا
 من بوجوب باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمر و عاص است بواجب آنکه بغاوت متسلطه افرا در روایت نیست
 و نه از ان لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر بنظرین بکار و حق القیاس شک است بلکه اصل بنیاد تردال شهادت از حضرت صدیق
 و طعن و زیبر مانده ایشان است و با عارف بود الف و مخالف از همه بزرگان بین مناقب آن جناب بوده اند و در صدق ابی لیلان کفر

نیست اما اول پس بر سینه احادیث مانند پهلوی اولی است که هزاران مناسبت اعیان ایشان در روایت اما شامی پس
 کتاب متنزه تمانی اینک حاضر است از بعضی اوقات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خاچه را که گشت
 انتم علی سبوت نمود من قسم دادم که هر چه درباره ایشان آنچه غیر صلی الله علیه وسلم شنیده بودم بگویم گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
 اند و بشد ایشان از بدترین خلق و در قتل ذوالنار نیز شریک است این فضل گفت و از کتب دیگر هم پرسید است که صدایه بیت مناسبت
 می برداخت از آنجا که هم بعد واقعه محصل بود نسبت که کاشانی و خلاصه منج آورده و از ابو سعید خدری روایت کرده که روزی من با مادر
 خود نزد عایشه رفتم گفت او را که دیدی که در روز محفل خروج کردی و از امر الهی که: وَقُرْآنَ فِیْ یَوْمِئِذٍ کَکَیْتَ بودیا بروی
 خصای گفت انقدر و قضای حق تعالی بود پس از از حال امیر المؤمنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از بدست ترین مردمان
 رسول خدا و شوهر دو تیرن زمان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرد و
 جامه بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدا یا ایشان اهل بیت و خوشیشان نزدیک من اند پس حسین از ایشان دور گشت و ایشان را
 پاک و پاکیزه کردن از مصیبت گفتم یا رسول الله من اهل بیت توام فرمود که در شوکان اهل بیت من نبی الهیت من اینها اند
 و اگر روایات را چنانچه باید متبع کنی با در توانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود با طهارت و خیر خواهی اهل بیت در سر نشانی میسر
 بود و از روایات امامیه هم بدین معنی می آید مگر چون عادت می بین ایشان برافراشت آنچه میبایست در روایت باشد بر اساس
 امامیه اند که غیر امام حسین کسی بر کم شدن عایشه واقف نشده هرگاه منسل سلاطین و کن ترجایان واقعه نمود و عیادتش نقل سکیم و مطلب
 آنان بری از هم میگوید که کاریک از معاویه بنظهور آمده که شاید روز قیامت بکارش آید آنست که عایشه را بچا و انداخت صاحب کتاب
 او را اهل بیتیه قتل کرد که روایت معاویه بر بنبر رسول بود و محبت از برای یزید می گفت عایشه سر از روزن در چرخه اش بر آورد گفت
 ای معاویه پیش از تو شوخ بودند از برای فرزندان خود و محبت گرفته گفت نه عایشه گفت پس تو درین کار افتد را بگو که معاویه فحش
 و از مشربیه کرد و علیه و سید و زکس قرستاد و التماس کرد که تو ام المومنینی اگر بدیدن من آتی باعث منم میشود و شرط میکنم
 برادران ترانه کردی بمنصبی که فرمائی فرمان برداری کنم و چون عایشه بدیدنش رفت و چای که پرازانگ کرده بود در آن قر
 گشته اند و بران کمری گذاشته تکلیف نشن نموده که نشنشان بود نشن همان چون فرد رفت گفت هنوز خانی اش تا بچه خوی ادد
 مادر تو بچا و دین است در اینجا محبت خواهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال سی و هشت از هجرت زاد و این مهاجرت در آن روز
 واقع شد در روایتی آمده که پیش از این بود و بر خیزی سوار شده بدین معاویه رشت و خراب روی بساط معاویه را بنچو خرد و در سجده
 قیمتی معاویه دید که سید و برکی شناسیده مردان حاضر عرقی حمیت بکرت آمد از آن حمار از زده گشته گفت مرا خاقانست نه قید عمل
 نیست اشاره یا خدام کرد خرابا سوار در جای که در کج آن خانه بودند خستند و برین واقعه بعد نقدیر کسی علم و قوت نشناخت مگر
 حضرت امام حسین پیش از وقوع واقعه خبر داد و بود اهن جاس آذ آنحضرت خبر کم شدن عایشه پرسید خبر در آنش گردانید این
 سخره گوشواره عرش برین در تاجوی او خیر خواهی حضرت سید المرسلین و سر پرستی برگزیده اموات المومنین که هم مستقره
 خلافاً لکرام البریه یافته اند و مدغای ماضی انقباض غیر در از آن یافته و العجب که رفته رفته عمر و عیاله را شمرنده هستند
 و در عداوتش نقدین را بیکر با خستند و از بیماری آنجانب عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه انیاب نوشند همه را بیک

حقیقه عمده مطهره و لقبه طاهره خویش را ارشاد کردند و این احادیث بطریق کجی در کتب فقیهین بسو و است و از کتاب صفات
 ایشان در کتب مجتهدین انهم وارد است که گویند که محمد از است اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما هستند پس با انصاف
 باید دید که آیا روایت عمر و عاص مگر محلی و گردار و الحاصل هر چند از بعضی طایفه‌های صحابه لغات سرزد و لیکن در روایت
 حدیث زمینهار در وضع و بستند بخلاف پیشوایان روافض که معرفت با بجمله با وجود چندان اتهام که عبدالمعین بن
 سرآمد یهود اشقیاء و اتباع و شیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه آنجناب را از انبیاء و رسل افضل
 گفتند و بمرتبه الوهیت رسانیدند و در باره اولاد ایجادش هم داد و دادند و برای مطاعن خلفای راشدین و اطفا
 نوزین دست از جان برداشتند و اهل فتنای مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان الطاق و از
 هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را عزمین گردانیدند و در مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره مناقضین چنانچه
 دلتی و عقرب خویشی دانست انشاء الله تعالی البته از عجایب تقدیر الهی در عالم کون و فساد و مانند ترتیب حضرت
 موسی آنجناب فرعون است **قوله** و مذکور بودن آن **اقول** غرض اصلی رافضه از تکیه و در آمدن لباس
 سینه آن بود که علماء را در القیاس اندازند و هسته است بجا ب خود کشد و روح عبدالمعین بسا ارشاد سازند پس
 بعد از در فتنای منبر که گشتند که بعد بدارس و صوامع بقابل موسی ایشان در آمد چنانچه از حال یکی و عالمی و غیره
 عیانت لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و یقین بر آید چندان باعث عجب نباشد غرض نیست که رافضه
 با نیمه عصاوت خلفا و نیز از اینها بدایح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این امر البته از عجایب است معذرا
 مطاعن واقعی در کتب معتبره اهل سنت بسبب سهرش یافته نشده و آنچه رافضه پیش میکنند کمتر از آنست که در بار حضرت
 انبیاء و ائمه روایت نمایند پس در عای رافضه سر انجام نمی یابد و الا لازم آمد که کسی از انبیاء و ائمه لایق تو لا باشد و
 مطاعن انبیاء و ائمه از کتب رافضه در جلایا بق بطور بنویز برگزیده و درین مجلد هم جایجا بحسب ورت سحت گزارش
 یافته و عقرب هر طایفه مناقب راشدین از سحر و جتده مناقضین بطریق منوع نور دیده میشود انشاء الله تعالی **قوله**
 و حال میمعه وین آه **اقول** اگر مراد از تبع خبیث شخص مصنف است البته آنکس نیک میداند که حضرات ائمه
 عمرای خود را در تکیه صرف نکرده اند در آغاز یقتال ما و لیس پرد خستند باز دار از مار قین چنانچه باید بر آورد و در بار
 تعلیم و ارشاد امت حاجی خود و مصروف بودند و بر ریاضات و عبادات عمرای غیر خود را در امر می نمودند و علوم
 و معارف بمشربین می آموختند و چراغ تصفیه باطن را بر مشتقین می افروختند که رافضه خصوصاً مجتهدان را
 و مجتهدانی اعتراض شدید از ان دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز میبهری و حق گوئی دقیقه آنحضرت
 نگذاشته اند و مقتضای جاهد و اهل الله تعالی را در کتب خود و بی جابرین و طایفین از کلمات حق خود را معدوم دارند و گشتند مگر مجتهد
 الزمانی را که واقعه کر بلا مانند خطیب کرد و الصوت بر منبر خود اندانیم یا ندانند که چون حقیر سید الساجدین و دیگر
 بقیه اهل بیت ظاهرین در دست کوفیان ایستاده بودند و بطن شیهه رسیدند و بر روی اهل مجلس این زیاد که در سفاکی شهره
 اتفاق بود چه قدر ذلیل نموده اند و نیز بداد و روش علی رؤس الناس چه مقدار از الزامات داده اند و اگر تکیه و حد انهم

اختیار می کردند فواید بود که چون می رسیدند بر هیأت جلالت و جلاله امیر لقب شد و روایت جلاله العیون
 در وصفه آمده است از فکرش افتاد جز ایل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرای خود بخوف ملت جان
 در تکیه صحن نمود و انداختی نماز که چنانچه از دست ظلمت بعضی از حضرات امیر نیز بر پیشانی شریک گشتند
 بعضی خلفا و اولاد ایشان نیز بدین درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبه اطهار است نه تکیه و استسار کمال
 عمل اولی الالباب زکلیف که هرگاه قصد می شود پیشرو وقت اجل معلوم امید باشد البته از دفع کفایت و اینند که رو
 نیز از این بود **قول** و این معنی آن **قول** اگر مقصود از اعتراف آن است که صاحب تحفه قدس سره نیز
 بر اصول موضوعه رضیه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین متیقن و طالبین
 حق و یقین باین مطلب می پذیرند که امامت و خلافت مرتضوی بر طوطی اهل سنت ثابت می شود فقط با مثال این است
 نه بر کمان شیعه که ایما را در پرده تکیه تصور دارند و ادیات امامت را از ذوات مقدسه شان سلب سازند
 و بیانات انجمن را در حق این بزرگان متعطل گردانند پس راست است و اما علی ذلک من الشایدین لیکن ایما
 محتمل معنی آید چه محتمل قرعیه وضع احادیث را الجوانی نقل می کنند که خصم او قبول نماید و اگر مقصود است که صاحب
 تحفه این معنی را اقرار بکند بر مذہب خویش پس عین کذب و افتراء است بر آنجناب معاذ الله که او اهل بیت است
 چنین دانند خصوصاً حضرت شیر خدا را و او را مقصودند ادون ذلک فان الالزام لا یتصور بدو و در اینجا
 معلوم شد که هنوز دلی و درست و بدی حای صاحب تحفه بر رئیس طایفه محبوب و مستور عبارت علامه از مقام
 نیکوتر است که حضرت امیر اگر چه در آن وقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که معنی الهی و پسندیده است
 از علم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الامیه شریف مرتضی تصریح نموده است بآنکه حضرت امیر
 همیشه و بن خود اخفا فرموده اند و در پرده حجابان گزیده اند و من کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
 حاصل نبوده اصل امامت ایشان را بلا و کثیره و اقطار طویل مثل شام و مصر و مغرب منکر یا ندیده چه جای
 قبول احکام ایشان همیشه انا فواج شام خوف و هراس لایق عمال شکران آنجنابانند و مع هذا حضرت امیر
 یک فرد است از ان جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لا اقل سه کس می باید
 تا ان شاء الله درست است و از اینجه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که در آن وقت حاضر
 نبودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین ایشان بر علم شیعه واقع نشد و متها صاحب تحفه قدس
 سره العزیز چنین نفرموده که والد باجش در کتاب از آنکه الخطا میفرماید که چنانکه امیه میگویند که دین مرتضی
 همیشه مستور و مخفی ماند و ایمیل بیت همیشه تکیه میکرد و باظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند از انجا که
 چنانکه امیه همان میکنند که ایمیل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تکیه میکردند و همیشه ایستادند
 بایشان و یاران ایشان خائنه و تنگ برستی می رسیدند و اینهمه که شنیدی کشف حال مذہب و وافق سنت که در میان
 امامت را از هر امام سلب کردند و در اینجا عیان شد که نسبت تکیه و مستوری و اخفا با امیه بدی بر طوطی

نیز در باب اهل سنت منافقین مذکور پس حال فقیه را بدین عنوان در مقابل اهل سنت نگاشتن هرگز مفید نیست
 مجتهد الزمانی نیست و الحمد لله که اینجا اینهم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر روح خلفای ثلاثه در کتب فرقه
 حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید است زیرا که امامیه در واقع پیشه راستی و صدق و صفایانند و حضرت
 سید انبیا علیه السلام و ائمه و اهل بیت علی اهل نفاق ایشان را تقلید ملکان گاهی مثل زوایان و زوای مثل یلکان
 گردانیده اند لاجول و لا قوه الا بالله **قول** پس بر فرض محال ای آخر **قول** هر چند جوایز آلت نفاق
 دانی ولیکن بتقریر دیگر نیست که جبارت و بی باکی مدعی اجماع و باید دید که با اینهمه مدیاح و حماد خلفا که از کتب
 معتبره امامیه در بصارت العین منقول شده و تفصیل آن بحديث اصح الکتاب روضه عنقریب می آید و کلام
 کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعیه است که بران شامل نیست هنوز مجتهد خود را بگوری و کورانی
 مقابل گردانیده پس فرض محال درین امور واقعیه گفتن از ان قبیل خواهد بود که هر ملا دروغ گویند و
 از تکذیب کسی اندیشمند و این میراثی است که ازین باب مخاطب و الارید که در آخر این چنین مصلحت دید که
 روبروی جناب مرتضوی گفت که تو خدایتی و مرا بر سالت فرستادی که سابق نقد عن کتم المعتبره مع هذا السلب
 تعجب از ان نمودن انچه شش و کوششها که باینان مبانی تشیع که کثیر صحابه احداث کردند و امامت بلا
 فصل را موجب گشتند و ناظرین کتب شیعیه از انچه چشم دیدند مقام حیرت است پس بوجه مناقب صحابه که امام
 با وصف این عداوتها که موجبین رفض بعمل آوردند و از حوصله سب آدم در گشتند از اینه شمول فضل
 غیر تنهایی است و مانند تربیت حضرت کلیم الهی **قول** لکن جماعه السلف **قول** ظاهر یکجهت در باب
 آورد و بطون نفاق و تقیه خواهد بود علی ما می رسد که حد آلهی ظاهر او با خطا بجا آیم که الحمد لله اگر نظیر
 انصاف تفحص کتب معتبره از تفسیر و حدیث و کلام روضه نموده شود و آنچه در صنادیق پوشیده و در
 ضمایب و کتب پیر و هنوز در رسوید مقید است و بقبض نمیرود جلوه ظهور گیرد مانند افتاب نصرت
 اشکاب گردد که بسیاری از احادیث و در صحابه کبار عموما و خصوصا بعنوانی وارد است که زینهار بجز
 صحیفین و تواترات منافقین را بر نمی یابد **قول** فضل الله فی شیه من یشاک الله و افضل العظیم **قول**
 آیم **قول** حضرت مجتهد الزمانی که خبر از خلوی حدیث کلینه دادند بمقتضای مثل مشهور الکذب و بقاء
 یصدق راست است ولیکن چون هر فقره از ان بر استیصال اصول و فروع مذہب شیعیه مشتمل است و مناست
 استدلال قیصر بدان منوط و تفصیح اکابر و اصناف شیعیه یا من مربوط است و بجز رئیس الطایفه النایکه از ان بمعرف
 ثبوت لهذا حسن پوشیدار حدیث بکار بردند و خبر از خلوش داده حدیث کثان از میبدان مناظره قرار نمودند
 اگر بار اول ازین مرحله جان بسلامت بردند حایلیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد پس اکنون
 بنده یوفیق الهی و قائم سماوی حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنم پس بدانکه امام الامامیه در باب سز
 بحسب علیه السلام و من لا یحب روایت میکند از علی بن ابراهیم عن ابیه عن جابر بن صالح عن القسم بن نیر

علی الجهاد و آن علم تقییر قلبی و عملی با فرض الله علیه ساسن الجهاد تم لبقیم بها و بی ظاهره مطهره من کل نفس
 یجول بیننا و بین جهاد یا یقول لمن اراد الجهاد و هو علی خلاف ما و منغاض من شرائط الدعوی بل علی المؤمنین و الجهاد
 لا یجانبه و لکن لقیول قد علمنا کم باشد بر الدعوی و بل علی اهل الجهاد الذین باعیم و اشتتری منهم انفسهم و امواتهم
 بالجنان فیصلیه امرنا علم من نفسه من تعصیر عن ذلک لیقترنها علی شرائط الدفان را می اند و فی جهاد کمالست فی
 تمام من اذن الله عز و جل فی الجهاد و ان ابی النعمان کیون جهاد علی ما فیہ من الاعراض علی المعاصی و المحام و الاکار
 علی الجهاد و بالتجذ و النعی و الله و علی الدعوی و بل بالجهل و الروایات الکادیه فلقد عمری جارا لشر فمین فعل هذا
 انفس ان الدعوی و بل نصیر من الذین باقوم لافلاق لهم فلیق الدعوی و بل مر و لیخیر ان کیون منهم فقه من لکم و لا
 غیر لکم بعد البیان فی الجهل و لا قوه الا بالاحسین الله علیه تو کنا و الیه المصیر محض مثل انکه راوی میگویی که پیغمبر
 از امام صادق که دعوت بجدا و جهاد مخصوص است بقوی یا مبلح هر موجد مومن را فرموده خاص است بیک قوم
 و قائم تواند شد کسی مگر آنکس که از حمله شان باشد پی رسیدم از ان قوم فرمود آخر و مستجمع شروعی اند که خدا بر مجاہدین
 و داین مقرر فرموده و آنکس که خالی است از ان شروط نه ما دون است و در دعوت نه جهاد بگفتم بیان کن فرمود
 خداست دعوی و کتاب خود در جات قرار داده و اول دعوت خود و وضع فرمود که **وَاللّٰهُ یُرْسِلُ الرُّسُلَ اِنْ شَاءَ**
مَنْ یَّشَاءُ طَائِفًا مِّنْهُمْ باین بیان فرمود دعوت پیغمبر صلی الله و آله و سلم که او علی سبیل یک با حکم و اعط
 الحسنة و جاد لهم بالبی ای حسن و نیز فرمود **وَلَا یُکَلِّمُ الْفٰسِقَ اِلٰی رَیِّکُمْ فَتَسْتَفِیْمَ** باز هدایت قرآن را ارشاد نمود که **وَلَا تُلَاقُوا**
بِیَوْمِکُمْ اِلَّا بِحِلِّیٍّ باز در کمر و ان قوم را که ما دوست در دعوت و فرمود که باید که باشد از شما گرویی خوانند
 مردم را به نیکی و فرمایند بجهت و باز دارند از چیز بد و ایشان را شکار اند باز خبر داد ازین امت که ایشان را
 در ب حضرت ابراهیم و اسمعیل سکن حرم اند که غیر خدا را نمیستیده اند گاهی و مصداق آیه تطهیر گشته اند و مقصود
 این آیت انداد عوالی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی که میخوانم بسوی خدا رسیدن و هر که و پیروی کرد
 مرا یعنی اول کسیکه تجت ایمان و تصدیق نمود از شرکت پر میزند باز اتباع پیغمبر و اتباع این امت موصو
 را نام بود فرمود ای بنی کافی است ترا خدا و هر که پیروی کرد ترا از مؤمنیان باز بیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را
 که محمد فرستاده خداست و انا که همراه اویند بخت اند بر کافران مهربان میان یکدیگر محمی ایشان را ر کوع
 سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا و خوشنودی علامتهای ایشان در روی ایشان ظاهر است از سجده کردن
 انکه مذکور شد صفت ایشان است در تورات و صفت ایشان در انجیل است و فرمود در صفت ایشان **وَلَا یُکَلِّمُ**
فٰسِقًا خجل نکند خلیه پیغمبر را و رسوا سازد ان مردم را که ایمان آورند با دی نور ایشان است شباهد در پیش ایشان
 و بجانب راست ایشان باز فرمود **وَلَا یُکَلِّمُ الْفٰسِقَ اِلَّا رَیِّکُمْ** باز توصیف ایشان کرد و تا توقع حقوق ایشان نکند مگر
 کسیکه از ایشان است و از او صاف ایشان را یاد کرد که در شمار خود ترسند گانند و از بهر و کی اعراض کنندگان
 انا که ارشاد نمود که این کرد و در ارشاد ایشان اند که میراث فرودس بر نهد و در ان جا و د ان مانند و گفت در

این قوم نمیخواهند همراه خدای معبود دیگر را و نمی کشند جانی را که حرام کرد خدا بلکه حتی در زمانیکه بندگان را بر کفر و
 ذکر و شکر از گناهان کبیره پند جزای گناه خود و چند کرده شود برای او عذاب سختی و جایز میداند در عذاب و
 بحالت ثواری باطلی گردانند که خریدارین مومنین جان و مال ایشان بجز من جنت جهاد میکنند و راه خدا پس
 میکنند و کشته میشوند و عده کردنی بر خود راست و درست و توریست و انجیل و قرآن باز و بالا ساخت
 بشارت ایشان و فرمود کیست و فاکتند تر بعد خود از خدا پس شاد شوید بخیر و فروخت خود که
 که متابعت گردید بان و ان یح رسنگاری بزرگ است چون فرود آمد ان الله اشترى
 الالبه و دی بخر خاست و عرض کرد که جزوه مسه ابی الله که مردی شمشیر بدست گیر و فاکتند
 شود و جهاد و گرفتار مبادم گردیده ایا شنید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود انما بیون الالبه پس حضرت تفسیر
 نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و انانکه عبادت نه مند و ند که خدا را
 و شریک نکردند بخدا کس را و در تنگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
 و اگر در رکوع و سجود و اوقاتش محافظت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مشرکها
 و جنت است یا در خبر او خدای عز و جل که امر نکردند بقتال گر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
 میان آسمان و زمین است برای خدا و رسول او و مومنین است که مستحق این صواب باشند پس شرکین
 و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب یاست اند عظم کرده اند برین مومنین و هر چه بدست خویش دارند
 همه حقوق آن مومنین است که مورد ایت اذن گشته اند باقی مانده اگر فقط ان مومنین پروانگی جهاد یا فتنه
 که موصوف بشری اند و پیش از کفر و انگی جهاد نتواند یاقت مگر کسی که مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن
 مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی تدار داد برای جهادین بعد از کمال شرط
 مومن و مظلوم باذن و مجامعی شود و در ظالم است و جهاد او واجب است تا توبه کنان این شخص غوث جهاد و اذن
 نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان از جهاد کفار را وی میگوید پرسیدم که مهاجرین
 پروانگی فتنه بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا است و جواب دیدند امام
 فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بکسری و قیصر و غیر ایشان منی تا خستند زیرا که ایشان
 ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از متناهی
 بر می خاست چه نه از ظالمین کسی مانده از مظلومین چنین نیست که کان بروی و لیکن مهاجرین مظلوم
 بر جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجر
 کسری و قیصر را هم باذن خدا بود و همین دلیل مومنین بر زبان جهاد نتواند کرد لیکن اذن جهاد و جهان
 عروم است که تسبیح شد ایت باشند تا ایمان و مظلومی و مازونی سبحانه و تعالی که چنین نیست
 ظالم است نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین را مورد امر معروف و نهی از منکر نتواند شد

ای که آورده شود که چنین کن و نای از منکر شوند کسی که موم نامور شوند بلکه باز دارند او را از گناه پس برگردند
آن شریعتی شود که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر اند و مظلوم است و ماذون در جهاد و چنانچه با او
شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه حکم الهی در اولین و آخرین و فرائض او بر ایشان برابر می باشد مگر محبت
خصوصی و علقی و صورت ساخته و در منع حوادث نیز شریکند اولین باشند یا آخرین همچنین در فرائض و در رسوای حساب
هم برابرند و بدو آن اجتماع شریعت نیز همان مامور بجهاد شوند کسی باید که آدمی بارز و مای خویش غره نشود و فخر
را به بیند و شریعت را ملاحظه نماید چون خود را تحقق یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشریع باشد یعنی اصحاب را میگذرد
حکام اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خیر و اثر خواهد بود و که بالیقین خدا تائید خواهد کرد و این دین را بان
تو ممان که بهر هذرا ندر بر هر عاقلی بعد از دیدن انجیث مثل قناب نیمه روز روشن است که هر حرفش اصول و فروع
تو را قطع میکند و شک ترا نشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
حیرتم که چگونه تا محض نماید و همه عوایدش را که تخصیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای لایزال
که حرفی چند برای تنبیه مخالفین میگویم که از منطوق حدیث بدین هر کس در آید که مهاجرین عموماً او را ذی فایده حضرت
رسالت دادند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر
قبایل کفار است که مطیع و منقاد و خلفا بودند و حکم ایشان شمشیر خویش مشرکان و کافران را کشید و بر مخالفین اهل
اسلام شدید تر و رحیم یکدیگر بودند و عبادات و خلوص یزدانی انقدر قیام و زبیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از توبه
و انجیل و حج و سایر ایشان پیغمبر و تمثیل آورده و داد و قدرت دانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
بهیسا ساخته پس اگر عیاذ بالله خلفا و اتباع شان در صدایق التمسق میشوند و بعذاب و دوزخ مغذوب گردند
چنانچه تابعین زرار و ابوبصیر عمری و شیطان الطاق و غیره و کمان بلکه یقین دارند لازم آمد که امام صادق و کافران
باشند و قس علی نه خلاف ناطق بودن نه اخلاص و باطل و نیز بنص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین در کوفه
همراه حضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا بودند و کمال ایمان و خلوص نیت هم قیرین گشتند و در عالم آخر دمی هم آثار آن
مسترب گرد و یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء و صدیقین نجات و رانند و وارث آن
باشند و بر تقدیر که خلافت مرتضوی را غضب کرده و فخر را از وکلای فاطمی خورق کرده باشند البته ضرورت
که در ظلمات دوزخ گرفتار گردند و هو خلاف النص و انصافاً با هم را امام مقررین الطاعت بوضوح انجامید
که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد اخرج المؤمنون بران شامل است در ذوات مقدسه
این بزرگان راسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین مذکورین جنت
الغز و وسر امیرات یافتند و اگر بعد وفات سید کائنات مرتبه پیشند نه حقیقه با مجازات بر تقدیر علم الهی لازم
ست آید تبلیس در کتاب خدا و الا لازم تمیز طرق جبل بحضرت کبریا تعالی عما ليقول ان شاملون علم و کبریا و ایضا
یعنی جهاد کسری و قیصر و خلافت را شنیدین بود و ایشان ماذون بودند پس شریعت ایمان در ایشان بوجه

اتم بنوع من خبر متحقق شد پس سیکه ایشان را مرید گفته خواهی طریقی طریقی طریقی طریقی
 اتفاق چنانچه سر و ان شیخ حلی و در خل بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین از مرید و برادرانش فضل خوارشان
 و تفصیلات از ضربت حیدریه خواهد آمد درین کتاب یا غیر آن انشاء الله تعالی خود مرید بوده و ایضا از فوائد
 جعفریه است که مرید و در عذیری که شیعه خم طلمسات آن ساختند کافی ایضاً و غیره در امامت
 اصلی بنو و بدیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مباحثین مومن نباشند نه خلف و ایضا با جعفر
 بود صوح انجامید که این گروه و الا شکوه موز وایت کریمه الدین لا بد عون وایت اشترا بودند و از کفر و شرک
 و گناهان کبیره و در از دست و عدوان بر مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان محفوظ
 و جنت نراده با نوال و بیاح و مناقب برگزیده اگر ایشان بدو رخ داخل شوند و قای و عده ای چگونه صورت
 سلف عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعا و ایضا تبصرح حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
 مذکور است که مرید التائبون الایه که بالاتر از آن در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قیام و سلیم
 طبعه فراهم و متکلم بود و امام موصوف بار بار تذکره یکدیگر زیادت بر آن متصور نیست ارشاد کرد که مباحث
 شروط و دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرایط را که درین باب است فرا گرفته
 پس در استحقاق و اہلیت و حقیقت خلافت ایشان چنانچه اہل سنت میگویند انتظاری نماید چه بار و منصف
 دانستی که قبیل و قال علمای شیعه همین بود و پس که ایشان زینماست جمع شروط خلافت که در کتب اہل
 است بودند بلکه خلافت از سختی آن ربودند و داد و احداث و ابداع دادند و مجتهد رفیع علی روشن اشعار
 ترانه مثل و تنگی می سراید و در استغناء و هم نشینند با دیگران نیستی خزان در خجالت است میگویند که خلافت خلفا از
 خلافت بزرگتر است و در خلافت بزرگتر هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلثه و قبل از
 دانستی که کسی را گفتگو در آن نیست که ایشان سریر آری خلافت بودند و احوال تابعین و بیعت ایشان
 نمایند و اطاعت و انقیاد ایشان همیکردند بلکه هیچ کس از سوفیایان هم درین امور عیون نتواند و پس
 مقام علمای ارفع جز آنکه احراز مرید را اختیار نمایند چاره نیست یا گویید که مطاعن خلفا و پیروان ایشان
 که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل یعنی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود
 آنهمه ظلمها از ایشان بر اجله اہلیت سید انبیاء صلی الله علیہ وسلم نسبت نه ایمان با سنجاب و دیگر بی انظار
 و مخالفت شریعت همت و عدالت و وثاقب اصحاب کرام بجا لها باقی بود و زینمار دین امور منافقانی آن
 که ایشان مورد آیات مذکوره باشند معاذ الدین ذلک و ایضا از فوائد موضوع جعفریه است آنکه از فضل
 آنیکه در کتب و حج گردند بر حدیث ان الله یوید ہذا الدین بالرجل الفاجر کہ مصداق ان خلفای را
 اند بخاک برابر شد زیرا که مجاہدین کسری و قیصر و مرو حین دین اسلام مازون بودند و موادرات
 پس بجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که آنچه طوسی رفیع گفت مخالف بود و قسید

[illegible]

و خلوص نیت حق طریقت لعل آورد و اندوختن و در حدیث یکتا گشته و در مجاهدات و اقامت نواحی و اعیان مثل بیت
غزلان خواجگان شایسته حضور و ریاست از وجود این قوم نشان دادن و انگاه بکثرت تمام تا بمقام عساکر این سلاطین
صفوف آرایند و نامداری و راز بر مینه و سپهر ایشان بتبادند و بسبیل عاقبت داد و ستاد و دوا و جراحات
شان را بر ایشان سازند برای خوار کردن ایشان بکن که آیا مقصود از این مهاجرین ابو لوفیه و جرجی بابا شجاع که
شیعه است که تصریح علای رفضه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلدل سوار شده و یکایم ببلد شیب
از مدینه رسید و با اشاره حضرت مرتضوی باین اسلوب صحرای حجاز گزید و سکنه آن دیار شاید بر تار برقی بنزد و کوه
پس بردند و باستقبالش پرده کشیدند و ازین مهاجرین فقط آنکس تواند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و از اهل بدعت نبض حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتاب رفضه گذشته الغرض چون نبض قیامت کوران شخص در زمان سعادت نشان خاتم پیغمبر ان ملک
عزم رفتن پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عدم رونق افزوده جهاد کسری و قیصر نمود و هم از کس
الغیر از زمان بدریار جابلقا تشرفیت بر دو برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبقت
ر بوده و چون راه عذر نکند و هر طرف مسدود است اکنون بغیر از آنکه مراد ازین مهاجرین آن چهل کس که گفته
که بمقامت اول خلفای راشدین سلاح بر تن راست نمودند و روی اسرار الداعی ملک فوجان بنام
میزند و بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر و لاوران پیوستند و اول تعداد ایشان سبقت
میرسید باینچند صد انجا میاید باینچند راجع که تیر تا آنکه از عسکرت بابا و پیغمبرین گشتند و واقعه نادری
وجه خاص تازه تر و نمود و صورتی بدین منی اید و لیکن بیگویم که چهار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود است ملاحظه فرمایند که درین جمله خبر شادی الایعیا به از کرد و مهاجرین که بود اکثر و اغلب ایشان کرد
انصار بودند و لذا اکثر حکم و کتب پس عجیب که از نام مذکور شادی غلبی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انکس
را داخل ندانند باینجه می نویسم که حضرت امیر گواهی نسخه سلیم که صحح الکتب قبل القرآن بر اصول
بیایان توان گفت چه ایمه و احد بعد و احد تصقیق نمودند و صدق سلیم و در زبان داشتند لیلین جماعت
یکدیگر پیشه عداوت اندیشیه را گفت کرده اند علی روس الاشبا و نه یعنی که سلیم مذکور جای که بمقتضای پیشه
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پرواگی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها در آمدند و آن
جناب چادر بر سر مبارک نداشتند و روایت میکنند ناوت یا ابتاه و ان رسول الله لیس با خطه که بود و عمر و
لم یسفیا فی قبرک تنادی با علی صوتا فلقه رایت ابا بکر و من عله کیون و یحیون و ما فیهم الا بک غیر عمر و خالد بن ولید
و المیزه بن شیب و عمر یقول لسان النساء و را شین فانتوا الی بکر و هو یقول انما و الله لو وقع بی فی یوم
معلمکم انکم لم یصلوا الی هذا ابد و الله الا یوم نفسی جهادکم لو کنت استکنت من الاربعین ایة و کنت ما علمکم و لیکن
یعنی الله قولایحی فی ثم خذونی حاصل این حدیث مفسر می آید که در وقت مذکور که صحابه را از

میماند و آنکه در فخر و سرافرازی است و آنها بعرش برین رسید و آدمی میگوید که دیدم ابو بکر و یارانش را که ناز را میگویند
 شیراز عمر و خالد و میفرمودند و درین وقت بقصدت زیاد تراف میجویم و میگویند که ما از قوم زنانه هستیم و بر فریاد ایشان
 گوش نمیکنیم پس جناب مرتضوی را کشتان کشتان آوردند و میبوی ابو بکر و او میفرمود و بجای قسم میخورد که اگر شمشیر است
 من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و میگویند بخداست که من بجای شما نمانم و نمیکردم نفس خود را اگر آن بخل
 کس در قابوتی من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم و لیکن لعنت خدا یا در آن قوم که بیعت من کردند باز
 ندانان نمودند پس ازین انشای اله تعالی از کتب معتبره قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بکلامه الله محیط
 است جمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهر سندی چگونگی بخیرتوان کرد و چنانچه در بحار و بصائر الدریجات است
 که ایشان بعد ازین رو با خلاص آوردند و مجادلات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود یا عالین ماکان و بکون لعنت
 تو آنکه در کسی را میداند که او بر ایمان خواهد مرد و حال آنکه از منی صاحب تبصره و العوام که او ابراهیم علم الحادی لقب
 دارد و میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را میفرماد و کتب این واقعه جا بجا مصرح است چنانچه کتب حادیت ایشان
 در آن مکرر است بلکه در مجلد سابق و دیگر هم دانی که این کرده آنچه با امیر المومنین قریبها کرده اند تو می ندانی شنیدند
 و لعل بیاورند و هرگاه آن کرده شقاوت پیرو که ایمه عینا و جوار العن کنند آنها را و خاتمه شان بخیر و عافیت
 مقرون شود پس خلفا که زینهار رگش دافتر و نقص عهدشان بدین درجه بنوع و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
 اتفاق ندادند و در این چنینی مگردند اگر بر ایمان بمیرند چه مقام تعجب خواهد بود و لکن که نصوص قطعی جعفریه بر ایشان
 موجود که هنوز از آن فارغ نشده ایم این چه عظمتی می تیرد است که از آن چشم پوشید میفرمایند الغرض چون ایشان
 مورد لعنت خدا و خداوندین حضرت اسد الله اهل بیت سیدانیا باشند و حضرت مرتضی بان اخلاق محممه لعنت
 بر ایشان بر ملا فرماید و علت آن لعنت را خدا لان و کیدت ایشان اعتقاد نماید نامری ایشان باین شد و بر
 بر زبان بسیار کرد و در هزاران مقام بسیار تشریف کرد و بار و دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر و شهن
 و غیره را مورد آن آیات قرآنی پس رشتن نصوص جعفری را و حق ایشان اعتقاد کردن غیر از متعین کار
 کسی در جهان نیست چون اصول و فروع رفته همه منافقین و کذب همه گریست برای بر بستن زبان این را اثر
 خیال و پیروده ملایان هر چه تقدیم بالخط کرده شود در جای خود خواهد بود و اولیای این قوم ملعونین جمیع آن
 اوصاف را نداشته اند که بر دایت کلینی در نصوص جعفریه و آنهم بار بار در بعد تکرار دانی پس در حقیقت جمیع این الاضداد است
 و اگر بایست که اعمال فاسده و معاصیات کاسه جمیع آن شرب و در مجاهدت و در رفته باشند خلفا و اتباع شان که ملاک
 در باره ایشان غیر از مضامین خطبه شریفی چیزی دیگر از احادیث مرتضوی نیست و آن خطبه بر فرض تسلیم بدان نکوش
 و نفرین بد آن نمیرسد که از برای این قوم مقرر متعین گشت چرا بر زبان شامهم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
 از فی قصص و کلام عادل و منصف مجتهدین نماید تواند یافت که جز بر ترک دلی محال آن خطبه تواند شد اگر چه بعضی از
 عامر و غیره متعین را سندی یک حکمی نباشد باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان منبر گفت مرده است

یکی ازین قوم گفت بر مردی لعنت گفت ای مرد که خاموشی کردی و است آن از حضرت مصوبین است گفت من مردی را زان
مردان کمان بر دم باقی ماند آنکه مولف قدا حدیث مرتضوی افزوده و بنور و نایم و مطاعن دعائی می تریش با قادات
انجیاب که امام الاپیست موجود و در کتاب و بدلا و تنیک در آن مسود است خدا که حکمت پند و دوری و کشاید فیض
و کرم دیگری بگویم شمول فضل الهی بجال است که هرگاه باب مطاعن و مثل شقیقه روشنی افتاب مسود است
در دعای مذکور که آنست و در ظلمتی است که انوار خجیده علم یکدیگر با انسداد باب بطریق اوئی هر که
خواهد بدعای مذکور و سند مسطور رجوع کند و بداند که اندرون تاریکی است و حال را وی معاذ است ساری و دینی
و سخن سازی خصوصاً و باره جناب مرتضوی بر اصول طالیفه درین کتاب با سجا هر قوم است معنی آغاز و عا که شرح
کتاب است با نظار می در رساله اعتقادی و ثانی در مسائل طریقه و طبری در مجمع البیان و غیره را در بیان و مضمون
و مقتری و تحریف معنوی البته مراد تواند شد زیرا که بر فرقه معنی فرقه دیگر است تحریف میدانند و از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود و منکرین قیام صدق را که مقصود از اتقی کسی است که در تفسیر سابقین الاقدام است بخوبی نمی شناسند و بجهت
اتباع این سید عی مزید و لا شقیقه یا و نایز با عالی اضمحلت محبت اجتنام و اقامت است و از این جهت انی غیر ذلک من ابد
صاف الشیبه الکامله نیاسنیاشود که هنوز از جناب مرتضوی در نسخ البلاغت یادگار است که لایحی بلکامه بر او گویند
خلفاء و اتباع شان درین باب بر اصول رفته دلیل قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان وجه
رسیده بود که حکم نسخه سلیم چنانچه همین وقت داشتی بجزر د اشاره ای که بکر حضرت امیر را معاذ الله بدان خواری و زاری تا
بدان خلافت کشیدند که تفصیلش را کسی جز رفته که اینست ادا کنند مالا کله سطوت و شجاعت انجیاب انچنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمین و آسمان را در زمین تن و در بیت آن و آتی باشد پس جفا و با لشکر سلطین ایران و روم
و شاهان بر سر زبوم ازین بزرگان البته یقین و معلوم است نه از آن مردم ملام و علوم که در هر باره خود و چون پیش
و هر وقت بخندلان معصوم کوشند و بر فاقه امام شیخ نیازند و بار لعنت را بر نفوس قریه خود بر دارند و آورده اند
که سکنه شهری از صولت شهری که قریب ایشان در غاری منزل گزیده می ترسیدند و از حلا و امن بید بر خودی از زمین تا
آنکه قلوب مسافین خسته و راه کار و وایان البته شد با د شاه فرمود که هر که این شیر را بکشد نعمت بیدریغ و سبب خلوت
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را گشت و بکر فتن النعام موعود و بیار گاه شاهی روانه شد یکی ادا
فصول دعوی کرد که شیر را من گشته ام بالاخر هر دو بر در پادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک شاه فرمود
تا هر دو را بر قاضی بردند قاضی یکی را در خلوت طلبید و آن مردی سخن میگفت تا قاضی شیر بر زبان آورد و پس
شخص حمله کرد و فوراً رسته بر بدن او افتاد پس قاضی دیگری را در خلوات خواند و چون همان معالیه با هی نمود و آن شخص
بر کله قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را گشته و آن دیگری بره لاف و کزاف رفته و با بنده
اگر رفته از غایت بیجانی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابوذر چهر امور و حدیث امام جعفر بر صورتی خیا که تبدیل آن
و محدثین اعور نباشند پس جویش آنکه تراجم واقعه ایشان در استیعاب دیگر کتب جال بفضائل مذکور است نه اینکه ایشان

نیز مجاهدات کردند و با تفصیل حالات ایشان در بحار انوار و خلاصه الاقوال و تحف الصبیح المنکال پس مخالف این امر
 بعضی صحرا نصابین درین یکدیگر کس از عجایب خرافات و خرافات هم و خیال است و قیود و افراط حدی که مفصل شد
 درین اراده ابادی نام دار حضرت سلیمان که باور کرد و چگونگی مشی که ازین بده مظهر او را با قول عظیم و تم بر آورد
 و در کتب قوم یا مصرح نیست که سلمان هم بر وقت موجود و با ویران مومنین حاضر شد و غیر از مقدار که
 راعت و انقیاد درین وقت نکرد و چنانچه در متنی که می و غیران است پس کمال بی حیائی است اگر فضلین خیال کمال
 در باره شان بدست آرند معونه از عیاشیات است که طمعی رفقه حق پوشی و تر فروشی را شعار خود سازند و کتب
 اختصاص بکتابین و سیارند که این بزرگان و ران چهل کس نسلک بودند که پشت از بام افتاد و چنانچه بر وایت
 سلیم نعتی در قول روایت اختصاص نیست که چون علامی وقت حاضر شد ضربت چدری بر سینه و سر ز نش
 مر تقوی بکوش و این الفاظ رسید که مالکان استیضه من نورته انفسه و عموما بخطایا و و سلمان و ابو خور
 چنین فرمودند که از جوار خلا حاجتی فیکم اقم لم تطیعونی فی خلق الاله کفیک تطیعونی فی قتال خیال احدی قلا
 حاجتی کم یعنی بر وید هر جا که خواستید حراشما کاری نمائید هر گاه شما اطاعت من نکردید بسر تراشید و عهد
 خود را ملاشت کنید و دیگر از شما چه توقع باید داشت چون امام الایمه را با وصف علم غیب شما و توقع از
 ایشان تا بشود که هر چند که از ایشان و شیخا عت می داشت باشند کفیک که چنانچه ایشان درین زمان داد
 نامروی دادند و در زمان سعادت نشان شمر و انس و جان همیشه می گزینند و آغاز و انجام ایشان بر
 یک موال بود و گریه و ناری که شیخ مفید حارثی معلم ثمانینی چنانچه در سجاد و حبیب القلوب است بسند معتبر روایت
 کرد که در چنین همه صحابه بگریختن غیر از نفران در زندان عبدالمطلب عباس و پسرش فضل علی در برداشتن
 عقیل و ابوسفیان و ربیع و نونش که پسران حارث است این عبدالمطلب بودند و چه خوش گفت ملا و حیات
 القلوب که بود اقدار غالباً نسیب و خبر گفت مانینه خاک بر روی گریختگان می پاشید و می گفت از خدا و علی
 او بکامیگری نیک و معتقد در طعن المرح در بیان جنگ حد گفته که غیر از جناب می کسی همراه حضرت نماند و خود
 حیات القلوب و دیگر کتب معتبره و رخصه دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد و گویا شاید جنابان بعد از آنکه بر وعده
 خویش شرف حضور یافتند بلکه مخالف از ان نمود و چنانچه تفهیلش در کشتی و جوار و کتب مذکور زیاده تر موجود و لایق این
 درجات عالی که برای مجاهدین در حدیث امام صادق ثابت گشته گردیده باشند و اینها نسخه سلیم حاکم است که بعضی
 در کان ارجحه حکوم برود و اتفاق بود در پیش عقل چگونه تحریر کنند که این یکدیگر کس اینها آیات ظرافت و جاد و دعوت
 را با حسن و جود سر انجام دادند و در مقابل این شام و در دم و ایران مصدر دلاوری و دلیری و تهور و شیر عرش
 و مانند آن و چهار جمله مورد احوال که در دنیا این مملات گستره است که لشکریان کس در میگویند که هر چه در عالم
 کمونات پیدا آمد و می آید کار حضرت ربیع الدین را بر است خود و خلق سموات و ارضین باشد خواهیست
 حضرت اینها هم سلیمین عجب نیست که از محمد بن شیع که چون از هر جهت راه فرار را دریابند درین مقام بزرگ

ملتگان بالاتر از تحسین اختیار کنند چنانچه تفصیلش گذشت و از مذہب متاعشرین و دست بردارند از عرض می کردیم
برای آن بود که در غلو را تا بجای رسام و هر مقوله محل هر سخن حرف او باطل گردانم و نه بعد از دیدن حدیث جعفر
پیچ غباری در خط کسی تواند بر خاست و بی و بی در ضمیمه کسی نتواند گذشت که در آن صاحبزین که مصوت بودند تصدق
جلیله شریف جعفری حنا وید و صاحبزین یعنی خلفای ملته داخل نبوده و معاذ الله پس استحقاق و اہلیت ایشان بدو
و جہاد از کتب و شمنان جانی و عدل ایمانی بہ ثبوت رسید و الحمد للہ علی ذلک علی و ہ مذہب کسی از شیعیہ نیست
نہست کہ خلفا مہاجر نبوده و طلحہ و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن و دیگران مثل ایشان مہاجر بودند و ہجرت
ایشان نبوده قبول سیدہ و ہجرت را شدین مرد و گردیدہ بلکہ بزبان مالایق و کتب مطروہ وین غلو یقین
مقالہ دائرہ است کہ حیا ذابا لہ انہما صاحب کرام یعنی خلفا و ناصرین ایشان کا فہ مذہب نفاق و ہشتند یا اسلام
و ایمان آوردند در حیات سرور کائنات و بعد از وفات راہ ارتداد گرفتند و نص جعفری ہر دو قول را از
میان برداشت و ارشاد نمود کہ ہجرت اصحاب با خلاص بود این مہاجرین النوع جناب از کفار کہ ہر دو
و از اقارب عشایر خویش بریدند و تفرقہ را در راہ خراشت پازند و فقر و قناعت اختیار کردند و مظلوم
و متوجع شہر و طگر دیدند ویرانی جہاد یافتند بلفظ اذن اللہین الایۃ و جہاد ایشان مقبول شدہ ہم قیامت
حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہم بعد از جناب الی غیر ذلک و اینکہ گفتیم ہم بنظر رو ہفتاد قوم و الا کیستہ نور ایمان دار و دوران
محبوب باوصف و یدین لک ان یقولوا انہ یبنا اللہ و ما نمانان میخواند و یدین و ہم تواند افتادند کہ ہجرت ایشان از راہ
اخلاص نبود و انجست نفاق مقولہ مذکور بزبان ایشان جہاد معاذ اللہ من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید و میگرد
کہ بعد از تلا خط این اوراق ہر کسی را از مجتہدین و محدثین شیعہ آنچنان خواری یافت کہ حق نفاق در سورہ سبت
اَنَّا جَعَلْنَا لِيْ اَعْمَارًا مَّا غَلَا فِيْ اِلٰهِيْ اِلٰی اَلَا ذَا قَانْ فَهَؤُلَاءِ مَقْتُوْنَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيْہِمْ
سَدًّا اَوْ مِنْ خَلْفِہِمْ سَدًّا اَفَا غَشَيْنَاکُمْ فَہُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ و ہنیرہ کہ دانی متواتر علیہم
اَنذَرْتُمْہُمْ اَمَّ کَلَّمْتُمْہُمْ لَعْنَةُ اللّٰہِ عَلَیْہُمْ اَلَا یَتَذَكَّرُوْنَ قَوْلُہٗ وَ نَیِّتُ اَقُولُ اللہ الحق کہ چون مجتہدین انکار
مہاجریت خلفا نتواند کہ دین بحیث امام صادق کہ مجاہدین سری و قیصر و غیر آن جمیع معقات عالیہ بودند حقیقت خلا
شان ثابت شد قَوْلُہٗ زیرا کہ در احادیث معتبرہ آہ **اَقُولُ** اگر مدعای اذنیست کہ از حدیث بطلان
و خلفای منتقدین معلوم میشود پس ممنوع است و نہ ہمہ مغلط الیست کہ او را بار بار پیش آید بیان بیاید کہ در کتب
احادیث چگونه لازم می آمد بطلان خلافت مہاجرین شاید مجتہد در فضیلت چنین فهمیدہ کہ ازین احادیث حصہ
خلافت بعد از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت میشود و در خلافت باطلہ پس خلفا استحقاق خلافت نبودند و این
باطل است بر مذہب سنی و شیعیہ اما بطلانش بر مذہب اہل سنت منوطا لا یعنی اما بر مذہب فضیلت نفس علی ہذا و از لایزال
آمد بطلان خلافت شیر خدا کیف کہ درین احادیث و بیچ جا نقلیکہ میندھد مہاجرین کور باشد و دشتود و گاہ
انیمقدہ صادق بنص صادق رضی اللہ عنہ باعتراف مجتہد ہست ما آمد کہ مہاجرین ما ذولن کما ذولن

پس قیاس باین چهار مرتبه شد که مایه برین ماذون چهارم بود و سرکه ماذون چهارم است و شکر است و لاجرم این تغییر کرد که قضا
 بر چهارم بود و این است و در دوازدهم است که شکر و سرکه برین مافی بود و نفس غلاف است که سوسه خای هم از کاران توان کرد و از اینجا
 میفرمود که برین است و چهارم که بعد از آن است که مایه برین ماذون بود و چهارم که سرکه و قیاس است و صفات برگزیده گشته است بهشت امام
 از کاران است و در این مافی است که شکر و سرکه و مافی است که چون مجتهد در مافی کرد
 بر عودی اجتهاد بر فراخته و عامه شیعه را بدام و دانه گرفتار ساخت و اسباب تشبیه و طریقه از هر طرف برای او آمده
 و بواسطه اینست و هم از هر جانب کشاوه شد پس مجتهد طایفه خود را باین تسلی می بخشید و متبسیه مقلدین خود را بر
 میخورد و سرانی می برد و قال الله تعالی فَاَصْلَحْ لَكَ لِكَيْتُمْ اَوْ ضَلُّوا لِكَيْتُمْ اَوْ كُنْتُمْ اِلَى الشَّيْطَانِ و اگر چه در این
 از این احادیث ثابت شد که بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة خلفای بار سهیمند ولیاقت خلافت ندارند
 و از اعتدال با پیروان بگذرانند و حقوق رعایا تملک کنند پس پیروان بهر فریقین مضرتی برای اهل حق نیست
 زیرا که نام می میگویم و آنرا و صد قنار بر زبان داریم و در کتب خود آساجی شان را پیشتر ایم که میزید و مردان
 و بعد از آنکه و غیره میمیرد و آنکه با اتفاق فریقین مصدر شر و و قبل گشتند بعد از زمان مشهور و با شکر که نورایا
 خلفا بر بلا و عظیمه یافته و هر کسی از کفار راه اسلام را عیان یافته و اگر اندک غمور کنی از حدیث اول انیقدر به ثبوت
 رسید که طاعت سلطان باید کرد و در امور شرعیه اگر چه او مصداق این مثل باشد که صورت پیرین حالش پس
 در این مورد فرض و تقدیر است بطالان خلافت خلفا از کجا و از حدیث راجحه و مولف کامل بجای روایت
 کرده اند و بجای راستند بهیچ وجه آورده و بعد از این عبارت حدیث بدین مخطوکه میگویند که من اطاع فقد
 اطاعنی و من عصا عصى فقد عصانی لا تخروا عیسی و لا یغصوا عمو دیم انتی مختصرا و اینها حال بقولین مسا فی حتی جفا
 از سر که بار ما قصد خروج بر دالالت امور بلکه صنعت مصارعت بر لاف و گزاف رخصه نمودند و نظیر اینها میگویند
 باین القصد چون مجتهد بعدیت متعطل اختیار کرد و احادیث را بر راشدین بر خلاف نصوص اجمیه محمول نمود و حال
 پس برای تاکید می آید برای او ذکر این احادیث و بال عظیم شد که حضرت امیر این احادیث را ندانست بلکه حکم
 شریف را قلاب فرمود زیرا که حضرت تقیه را سپهر من مقرر نمود و حضرت امیر بعد شهادت حضرت زهرا و خانه برآورد
 اخلاصت خلفا اختیار کرد و لاجول و لا قوه الا بالله حدیث دوم فقیه شریطه و ملاک هر و غایه مافی الباب اختصار
 حور امرافین و این است که این اسماک حدیث سوم که هم در کتب و شناسست مادی غمور برای شیعه
 عین عقوبت و بیایه اگر چه مایه برین راضی با حکام خلفا بنا شد و روایت مجتبه و گیتی تسلیم همه باطل شود که لا یشفی
 و هم تشبهات رید مافی و در کتاب ثانی و تشریح الانبیاء نیز که از این همه بیثبوت میسر شد که انقیاد ایشان بود و بر غیبت و
 رها کرد از این کتابها ایم پیدا است که خود مهاجرین خلفای شکر را بر روی کار آوردند و اجماع بر خلافت ایشان
 کردند لاجرم مهاجرین کا خود منافق باشد و هو خلفا کتاب کند و احادیث امیه البدی و حدیث چهارم و پنجم
 نیز فکر است برین قیاس مقیده را باطل اضلال مجتهد در نهانی نیست که در حق مهاجرین با و صفا اینهمه

بدان که منجیل با هم دیدی چنان میبوده گویند یا میکنند که از خطرات بعید و فسادات حیرت انگیز گذشته انقضای خلایق و حور و طاهر
نمی آید مانند ایشان بهر سبب تا لا جرم پس سینه زوری مهاجرین اولین را درین زمره گنجینه نفاق و دلات
و کزانی است که لا اتر از ان مقصور نباشد و اگر باینه در جات عالی و آیات متوالیه این بزرگان مصدر هر چه جفا
باشند بر هیچ دلیل از ادله شرعی و قوی نخواهد ماند بی ازین روایات با اتفاق فریقین ثابت میشود که مزید و مانده
آواز حدود شرعی پایدان نهادند طر فیه آنکه ر فضه در کتب کلامیه خویش بار بار می گفتند که کار عقلا است که تسبیح
علیه را بگیرند و خجالت ندهند و بنده و بنده مقام مجتهد این قانون را هم از دست داده و در گرداب شدید و افتاد و سوز
ساقط تواند فهمید که بعد از ذکر فقره و ازین حدیث طویل که بر حرفش غافلان در جگرهای شیعیان شکسته و جرات غیر
متناسبه تا ویلات و تسویلات را از هر طرف بر روی ایشان بر بسته بنسب حصارهای اغا دیدن که حقیقت خلایق است
نمی شود که در احادیث سینان خبر از تسلط خلایق حور و وار و دست کار حقا است زیرا که محبت و حبیبیت درین
مقام هم بر اصول شیعه کلام بالزام می کنند پس فرکیه در باره حدیث امام صادق شیندنی و گفتنی باشد
باید نوشت و در نه مهر خموشی بر لب خود باید زد و علاوه آنکه در مجلد اول جاتی که مجتهد این قسم احادیث آورده و فحش
مر قضاوتی را از خلافت رانده قطعا بر کرده و آن مقام از جهانه و مجتهدین آنچه نقل کرده ام بر همه کس واضح گردد
که بر خلافت رانده خلایق از اول تا بر این هیچ غباری نمی رسد بلکه یک ساله بر اسباب بحراب مجتهد درین باب ترتیب داده
باید آن مطالب را بنکد دقیق و تامل عمیق دیدن و گران سنگی آن بمیزان عقل بنجیدن و بیداری نفوس و دان
و حال یادگی و خرافات مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی آن **قول** درین مقام جز آنکه چاک
گیر بیان مقلدین بر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسد و دو آه شان بگردون گردان چید بعد از این
سناخه و مجادله طور بسیار با علای ر فضه بوقوع آمد امری دیگر تصور نیست با جمله این قول کمتر از ان بخواب
که دشمنان دین شل بیود منافقین می گویند که الطال ثبوت خاتم المرسلین از قران مبین میشود پس آن
سقا شر تشعین برای احدی کلینی را بار دیگر بنیاید پست مقتولات بیوده مجتهد خود را بشنود و خیال کند که قیل و قال
و او در حدیث ایمانیه از ملامت مجتهدین گذشته ایا خلایق را شنیدن مهاجرین بودند یا بنظام امور
و سیاست بدین و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن چنانکه ضایحه
غریب فقه محشین است و قد مر قبل ذلک تا مجتهدان درین حدیث نتیجه عدم حقیقت خلایق می آرود و همین اوراق
استیصال این ملامت با وضوح بیان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا مجتهد
این جرزه در آئی میکنند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیا است که مهاجرین ماذون بودند و هر ماذون مستحق شرم و
استیالی غیر ذلک اما آنچه گفته والا انحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب بی آخر و پس از آنکه مقصود امام صادق
برایت کا دبانست بعد از اثبات میلح در صحاب کرام از آیات قران مجید تا چشم بکشند و بنیبه غفلت از گوش بر این
و بشنود که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید البیتین علی الله علیه و سلم بذروه قبول رسیده و بسیار

و شهادت کسینه در یکشنبه بعد از حضرت علی الداعیه و سلمه بن جوادشان بسبب خلوص نیت شان و در جماع شروط کمال
 ایمان قرین اجابت گردیده چنان بنیاد پند و شناسن که مهاجرین نهیمه عرق ریزه پیل و جان شایه برامی تحصیل بخار
 دنیا میگردند و بسبب تقنین و تعلیم کائناتین این مساعی بتقدیم میرسانند چنانچه رفته رفته سوخ بدان دارند و تجارت
 ایشان درین باب عنقریب می آید بلکه ثمرات و تیاج حسن نیت ایشان است که اینهمه آیات قرآنی در شان این بزرگان
 ازین گذشته منکک برین تقدیر قائل امیر سید گفتن که بیان بغرنا که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود و چه او کسری و قیصر
 حال نگذرد آیت که سیه ثابت نمیشود و مگر اذن جوامش کین که برای رفع این قیل و قال و قصر مسافت ذکر کرد
 آیهی که اصل باب است ضرر او و فساد او و بجهت از همه علوم خصوصاً علومیکه فهم قرآن مجید و حدیث شریف بر آنست و بکدام
 گفته علامات امور از دهر جاسد و رمی یا بد و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی عجب که در باره
 مخالفین مرتضوی که دین و شریعت را بر هم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد و مجاهد خود نیساری چنانچه
 و بای رفته با کبریا است بار ما گفتند پس جز بقول رو می داد و نوبت بلعن و طعن و طرد و الجا و شل ز راره
 و آنون داعی و دیگر دشمنان و صنادحی افتاد و سودی بران مشرب نمیشد نه بینی که بیکان بر رو و دهن
 ناپاکین سگان که بمقتضای الکفر ممل و احاده مضل ظالم بودند شایسته چنانچه در همین مقاله دانستی این
 اعدای دین زنها را تسخر گردیدند و لقد صدق الله تعالی چیست قال **مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ**
يَاكُتْ اَوْ تَنْكُرْهُ يَكُتْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْفَٰرِثِ الَّذِیْنَ كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّكُمْ یَتَفَكَّرُونَ
 و نیز بمقتضای مرتضوی توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم و صواب است نه خطا پس از آغاز کلماتی را
 حضرت امام ارشاد فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیامد و حاجت بدان نماند که فرایند که خاموش باشی
 و زبانه ازین تلوین بل ایمان محاشیه و پیش ازین جهل مگوئید و بزودی بر خیزید و بر دیگر چنانچه علی مروان خان
 پسر خود صاحب بیاض سوراخ میباشید و گوشت و مختصر این حکایت چنانست که وزی یکی از قصصات علی
 و بر روی او گفته بود که علی مرتضی ترویج فرموده ام کلتوم را با فاروق و انانکا میگرد و قاضی اصرار می نمودند
 با آخر فرمود تا بر آیم لاحاضر کردند گفت ای جان یا قاضی چنین میفرماید راست بگو که این مرد کتب نماند یا دیگر
 گفت که بخور و نفعی لیکن گو از امر و متیقن شد که عمر مومن بود بعد ازین امری دیگر بشو که هیچ میدانی که ما هم در آن
 چیز از عمره انداز را با وجود دیگر در حضرت خان و قیقه نگذاشتند و علم جواد چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل
 و عریض یاد کرد و ذکر کردیم همین است که خلافت در ایشان با عترت جنبه تصوی کامرنبولس بار بار امام موصوف
 برای مایه برین سابقین جماع شروط را بایات قرآنی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند و مقصود اینجا باینست که خلافت
 مهاجر و چنانچه در امجدی با اتفاق فریقین کمالیوح من جواب اوراق لایضاح ایضا الا تمه من فریش ارشاد نموده
 و از اینجا سلسله دیگر مثل یعنی اثبوت رسید که جهتم ناجی برخلان خرد نام ایضا را درین حرز داخل گردانید
 و حدیث را تحریر کرد هرگاه در اوراق سابق مثل بدیسی ادلی گردانم که محدثات مجتهد بدتر از کلمات مسیلمه

گذاشتن و جالیست حاجت تقریر بالا جمالی هم بود تا باین تقوی و اطاعت چه رسد ولیکن چه باید کرد که طاعت با کسی افتاد
 که در مجلس از آباء و اجداد فراموش شده **قوله** و درین مقام سری دیگر است **قول** ای صاحبان فرست لطیف
 این سرگرم ازین بنده جوی و ظلموم پاشیدند که اگر مقصود نیست که بر اصول شیعه مصدر اذن جهاد و بلا و اسلحه در خلافت
 خلفای گشته جناب غیر بود و در جوابش نیست که امام الایمه رفته یعنی لکنی امور احیث مذکور را در باب من سبب
 علیه الجهاد و من لا یحب روایت کرده چنانچه بالا رفتی و بر اصول رفته و افع است که درین از منجه با در حضرت
 هر تقوئی واجب گشته و نه بعد در آمده و الا لازم آمد و ثوب و صد و در جهاد و قتیکه انجناب بحدیث امام امور و آخر
 اتفاق رفته مصداق چه معطل باشند چنانچه تفصیالش یاد داری حرف معتمد اگر چه در اذن این مجاهدات
 از انجناب باشد و مهاجرین از حجت مازون میگشتند و بر هوا بدیدم تقوئی میفرستند لازم می آید احتمال دیگر
 ایچنی قتال ابع خلفای تشریل کتاب خدا باشد کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات
 و سید انبیاء قاتل دیگرین نزول قرآن بودن فانه خلافت النفس یکله بعد شهادت ذبی النورین قتال بر تاول
 قرآن نمودند معذکاب برین تقدیر باستی که حضرت صادق میفرمودند که مهاجرین مازون بودند حکم حضرت امیر
 علاوه اگر مراد مجتهد زمانی نیست که خلفا بدین توسل حکم شرعی دریابند و بران کار ببنند و عمل نمایند تا
 جهلی ایشان بر ملا نگرند و پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره بسوسی جناب غیر عاید میشو و الی غیر ذلک
 و محنت تقریر از سیدان برمی خیزد و میراث که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصفت احاطه عالم غیب شهادت
 با فضل یا بالقوه پی نمی برود و جهل ایشان بر همه کس واضح نیکنند و در انقضای است که اصل الاصول گفت
 چه مصاحت دیدند و اگر مدعا چنین است که خلفا مرضی حضرت مرتضی دریابند و بر خلاف آن عمل کنند پس منفت
 تدبیر حایب چگونه باعث سرسبزی و سرخروئی و انگاه باین مدت دارند و جهل خلفا پنهان بر چه جور
 و در زیر کی خلفا بر اصول معذرا که حق اسحق الناس را محصب کردند و خون رعایا هم زنجیت سونستانی هم
 پیرامون زیب نمیکرد و ازین مقام برای فطانت لطایف پندار مجتهد سدید باشد اما خروج مقبولین
 بسانی پس قبل ازین معلوم گشته تازه ترا آنکه همراه امام منصوب بودند بلکه بالعرض رفاقت امام معطل
 و حاکمیت داشتند و هرگاه در و رای این را میداد و ساختیم معین شدند خلفا و هوالمعاد اگر مراد
 آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از اجله
 اصحاب کرام میکردند و در مشوبات اعلائی کلمه کند و استیصال کفر شرک بود پس گویم بلی این امر واقعی
 خلفا انجناب را نفس ناطقه خویش میدانستند و قوت باز و اعتقاد میکردند و چون بعد مد و وفات تشریف
 جناب امیر مرتبه بمرتبه استند یعنی دست از هر دو جهان بردارند و مصداق مسکینا ذامتیریک گردند
 انجناب این یاران فرصتی نداشتند و هرگز این تجرید را بلی نشان تجرید نکردند و بالاخر از غایت الحاح نشان
 حضرت مرتضی این تعلق را عین در دینی و تضعیف مشوبات نفی داشتند و شرک جهات شد که در سنت

انبیاء و صلحین است ولیکن بر حال رفعت و راز را باید که بشنود که ایشان دعوی سرسپردی آنجناب بر زبان دارند و بر آن
 ایشان بطور اهل فحاشی بر خود می بایند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که مقتضای اصول شیعه سیاحت و ایات امامت است
 و حصول مشورت بهما و غیره و مشورت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است نه از کتب شیعه و بطور ایشان که
 نام مبارکش بر اصول شیعه پیر موطوعه باشد و غالباً که این اسرار کتوبه و قلمی می شود که جمیع الزاماتی در اکبر ساجین
 شهر نماز جماعت یا مقلدین می گذارند و مقتضای انجایک لامتی که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند
 بشمار آورده و دعوی آسمانی می شوند لیکن بعون آنکه مجلسی بیان فرموده در حق یقین و غیره که حضرت جبرئیل و قیامه نزد جبرئیل
 شیخ طاعنی آنرا بعد از حضرت رسول خدای خود بر زمین نیکنده استند و ما بین جو سامی ماندند و یاد و وقت معلوم که ریش و
 دست و دیگران میدانند و ملائکه مقربین برای پاسبانی ایشان چنانچه در کتب کاشانی است گروا و اگر دستاورد می شود
 تعالی افتخار خود بکلامی که از آنجا که طایفه این سر و قیام محتاج به دلیل و تفصیل است
 پس از تفصیل هرگز نیندیشید چه سطر دیگر تا کلام ارام و توضیحی در مقام می نویسیم که اگر مقصود مخاطب بلاوت کیش است
 که خانامی نموده اند استند که یاقوت خلافت مخصوص است بذات و الاصفیات حضرت مرتضوی و خوشین را فاقه است
 گمان می برند و هر چه جناب میرالمومنین مصاحبت می اندیشیدند بر آن کار می بستند پس این سرکنویم که جناب جمیع الزامات
 بر دفتر تشیخ المبنای مرتضوی فرمودند و پیرده ناموس رفعت و عقلا در پیر و خشاک تزلزلشان همه بسوخت و بسبب آنکه حل مطاعن
 که از قیاسات اهل ضامن از هم ریخت و انقلاب عظیم و داد و تمامی مجتهدین بر او افض می شد بر پایی خود و در بلکه خانه رو
 خود را مثل بز و ن سبزواری از دست حق پرست جناب مرتضوی خراب ساختند و علا و تشیع خانها هم لازم آمد و در حواجر
 محکم سابقا و مستحق مایر و علیه لاحقا اگر مراد است که حضرت امیر و حملات ریاست از امور دین و دنیا شریک بود
 و نسبت به دیگران سابق الاقدام بود که لولا علی الملک عمر در باره شکر گذاری و بعضی از امور بر زبان فاروق گزیده و مفصله
 در با حسن که در بیان آمده پس زینهار عقیده مدعی مجتهد نبوده بسبب آنکه جناب میرالارباب در زمان خلافت متقدمین مرتبه
 وزارت داشتند و اینجاست که بعد از تشاد و ذی النورین و قیام مردم بجهت خواستند معیت با جناب بگذر دست مبارک
 کشیدند و محصل ارشاد فیض بنیاد این اشاره است که در پیر بودیم چنانچه در خلافت متقدمین بود و بهتر از آنست که امیر باشد
 و فرمان روا شوم و عبارت در پیش نیست و دعوی و اطلب او غیری و در ذاتی خیر کم من امارتی علیکم چنانچه جالسی در عمار
 اختراع بدان کرده و خود صحنی برادر مرتضای ثنائی در شرح البلاغه آورده و پیر ظاهر است که هر چه از وزیری نیک محضر که
 خیرخواهی خلافت والا و دیگر هم عالیه شان می باشد مسامحی مشکور همان ظهور میدید ولیکن عقلا صدقه مقاصد گیتی ستانی
 و مطالب جهان بینی بوجوه خلافت می کنند و میگویند که نصب کردن اساطین خلافت و دعایم ریاست دشواری
 با ایشان در مراتب سیاست آخر نتیجه آزادی جهان آفرای ایشانست مگر قهر آنکه ابو اسحق طهمی بعد از چند می دریافت
 که بزرگ نیست با و بچنان و با و بچنان است بزرگانی و پیر نابالغ یعنی جمیع الزاماتی سنونپی نموده که در غرضه خار س
 استشاره خلیفه ثنائی در سخن می بود که بها و باید که و یا صلح باید نمود و تا طلب مشوره درین باب بود که از مدینه بر ایم یا

و درین خصوص علمای رنجه را که گردیم عبارت کاشانی در شرح نهج البلاغه بیک عبارت بحرانی بکار مقولات همه متعین
 بلکه خود کلام رضی و نهج البلاغه و من کلام له علیه السلام و قد استشاره غیر من الخطاب فی التخصیص لقتال نفارس بنفسه
 قطعی است که استشاره در امر ثانی بود و بعد از عبارت فارسی کاشانی که در غیر و سابق بعینا مستقول شده حاجت عقل
 عبارات عربیه و فارسی و یکسانند و در همین بابی خانه طهره آنکه بل بن شکل در زمان قدیم وجه پیدا کلام کرده است
 نظام جناب مرتضوی بوقوع آمد که مکان ایتیم فی الاسلام مکان الطامع من الخمر فان القطع الطامع لفرق
 در باب متفرق یکم سخن قضا فاما کسان شخصیت یقولون هذا اصل العرب فاذا قطعتموه اترقتم ایتیمی مانی نهج البلاغه
 مختصره ازین عبارت که هر چه معلوم شد که نزد جناب امیر مصداق دینی مقتضی آن بود که ایام و وقت فاروقی عظم
 جای خود و جنبه و از جنبه بریزاید و نه تمامی مردم از جهت راست خواهند ریخت و دل بران خواهند بست که بعد از آن
 عمده اصل عرب است استراحت تمام است با جمعه هنوز مجتهد الزمانی تا مدت العزیم این کلام فائز نگشته و مضمونش مثل
 قرار است خواجه خدایم الله تعالی انجوف حلقش بر سببه و باینجه علم اعتماد برافراشته در اضلال خطایق کوشید
 پس ای معاش مسالین در جواد بکوشید و از روافض طمع بدرید که محبتی شوند و از نفاق بازمانند و بدین است
 نموند اقطعهم عن ان یؤمنوا الیکم و قد کان فربینهم کیس معنی کلام الله ثم یشیر فربینهم
 و یعلی ما علق و هم تعالی و با این هم امیدوار نشوید که شکام شی را کتاب مذکور بدیند قال الله تعالی
 و کذا القائل الذین امنوا قالوا امنا و اذ ابصروهم الی بعض قائلو انکم لکن فی کفر بما فتح الله
 علیکم لیسما یجئکم عند ربکم افلا تعقلون او لا یعلمون ان الله لیسیر فی رؤسهم فاعلموا
 بعد از خاریان اگر فرض کنیم که مشوره فاروقی تقدیر محال درین امر بود که جهاد کنیم با فوج ایران یا بگریزم بیدار
 جابلقا و چایا سیاه برای من ان سواری بهم تواند رسید که مثل فیروز بیکم بمنزل مقصود برسم و از دست رستم
 بن فرخ زاده که شهر یار ایران زمام کارزار بدست او سپرده و جهان پهلوان نامش برده برهم و از گز کردن
 که از نسل گمشا سپ و نریمان اند بخت یا بجم یا بسواری ابر و نهو العالم یا لاروم و چندی زیر درخت طوبی مثل
 حضرت امیر بیاسیم کامر فی معجزه البساط لیکن اذن جهاد که لشکر اسلام را حاصل شد و ما و نوئی مهاجرین نخواهد
 درین وقت یکجبهت خلیفه ثانی نیز که همه قبائل عرب تابع فرمان او بودند و کلام مرتضوی هم نص درین است
 که خود را بعیت فاروق میدهند و بالعکس پس چگونه ما و نو بودن مهاجرین چنانچه معتقد دانسته مستغنی ازین
 گشته و برای این روز سیاه و روافض سیه کارا بکار آمده و این بدان مانند که هر چند کند بدین خندق مطالب و روایات
 محسنه در بحار بصلح حضرت سلمان فارسی بود و لیکن نتوان گفت که امر مذکور حکم سلمان عمل آمده بفرمان حضرت
 سید انس و جان قس علی ندایه الشرا ع نزد عتلاهی جهان **قوله** و آنچه جناب **اقول** معلوم نیست که تفسیر
 المناقین ازین علم چه اراده نموده بر تقدیر انجیمی که فاروقی را فرمودند که توجها و بکن و لشکر انفرست و خود در
 مدینه مقیم شود و پاسبان منم لازم آمد بر یادوی قیاسات رنجه که خلیفه یابی از غایت چنین در اکثر فتوحا

بجا و کارزار در جهاد مشرب نشد و از پیر و پادشاهان نیز در وقت غیاب خود بیرون نرفتند و معلوم توان کرد و خود را
 به رعایت اندیش برنگشتی خواهد شد و نیز که انعامیه ان شد که طبع ازین امر شیرینای میر بود که تا پیشی قاروق و دیگر
 خطا کرد و خست و چون به اعتقاد داشتند با فضیلت اجتناب از اصلاح شریف شمر سادات و شیخ حسانت است
 و اگر زیاده و امر شریف را که لیسین و مقتضای انما الامور معز و غالب اوقات در زیر طبع براندن پس حصول
 توابع بیت او امر مقتضای او گوشتش و انتظام امور و شیخ صورت است و هم اعتقاد با فضیلت اجتناب
 و خفیت خلافتش در تلوکب خلف بر سرخ پیوست و مناجات مقتضای فقط در غمره فارس نبود که وقت غمره
 روم هم مناجات و انتفاع بطور پیوسته لکلی فی منج البلاغه و مرتبه اما شیخ اخست قاروق پس بعدی رسید که
 شمشیر از دست فیر در مکه عظیم بیت مدتی برگرفت چنانچه مجتهد در سابق بتقریب تلفت نیز بر می نمود
 و مرتبه شجاعت نیز بر می چنانست که کسی از کار تواند کرد زیرا که شریف مقتضای علم الهدی رفعت و شرف الانبیا نصیر ان
 سوره و ملاک استی و لکلی لکلی لکلی لکلی فی ان الواجب علی المسلم ان یصل الی امیر المؤمنین یدخل نصرته و لا سماء
 کانت بر وجه علی طریق التوبه و من اخرها الطهر من البیاضه و الحاربه و انما یجب من خطائهم و بحسب علی ان یظهر ضد ما کان
 انهم و لایسما و امیر المؤمنین فی تکالیف الحالی کتالیف الی القوم من بودون الزمیر فی الشجاعت و البخده اتمی مختصر انهم
 کیست شجاعت شمر بجای رسید که بر وایات رفعت که را ندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
 شمر کل باب حمزی در بوده و اجتناب از بدلت تمام بر اصول رفعت مدحین مرتبه ولای الیهیت عظیم السلام
 در مخالفت بر من کشیده و کسیکه شمشیر ازین شیر شیده و غا و زندگ در یای ایجا بر باید در مرتبه تور و جو احمد
 و چون کسی حرف تواند زد و کسیکه خود را بشا که قران و محمد ان نویل کند و عید او در کافی معلوم است که چون است و
 اگر بعد از با وی گوید که بر بودن شمشیر و جناب میر از انجست بود که عمر فرج کثیر همراه داشته باشد فلایدل
 علی المقصود و جایش به تسلیم آنکه این امر نسبت بلاطین این زمان پیش تواند رفت که و فیک از دولت سر بر آید
 ترک سلطنت و سلاطین ریا همراه دارند و چون در مشکوی خود باشند گویا در حصن حصین شخص شدند و حال قاروق
 با عزت ایل و فغان و فغان آن بود که ترنا درشت و بجز بکه چهای مدینه میگردید حتی که رفعت نتیجه آن حرکت را در بعضی
 ریشها بخت لاف و گزاف در مطاعن او شمرده اند و لیاری را در در طه حیرت غرق کرده و مقتضای هیبت شمر
 به شمر مد و خود نیز که عیب است و کل است مدعی و در ششم و شصت و شصت در لکلی انصاف نام برده و دوست
 سزای قاروق با اظهار موافق و مخالف و کل کلبه و پیشانی پس کسیکه بر وائی و جنگ نیز کنند و حضرت مقتضای
 سادات مدیدان هیبت جمعی که رفعت در بر و ایل دانش و پیش دعوی آن میکنند و سر کبریا و جلالت خود
 شمشیر در بازار مدینه بکش چنانچه در سیار و حق القنین است البته شجاعت او از پیا یان تور در گزشتن
 و اگر صبر و رفا و در پیش کنند بگویند که بر گزشت با او در خاتم این مقاله عظیم می آید انشاء الله تعالی
 و این امر خود را کتب شده واضح است که امیر کبیر در بعضی اوقات از قبل درین مکررند اگر چه پیش قوم باشد و کار

مهر که اگر حضرت امیر شریعت می داشت باز هم از علان می کشید که خود قول جناب امیر که اگر شریعت استم الخ چنان گزشت مبطل
 این کائنات و نیز تقدیر اینجی که جبار و کسری و قیام و حیات اذن مرتضوی بودند از جهت فاروق منصف عظیم برین سبب است
 پس ایشان که جناب امیر را با نبی که حکم را می فرمود بر قبال عرب داد حکومت می داد و بر خلفای این و عثمان و عقیل و بن مکرر معطل و عقب گرد
 و از خدا و رسول و روح مقدس نام الا پیچ می رسیدند مقصود ازین تقریر آنست که بدانی که هر چه جبار ازانی در رو و بصارت و ایمان
 عین خلالت و غیر نیست و اتباع و دسوسان شیطان ایا فرض حقنی و یا کینه حضرت امیر خواستند که فاروق اقامت برین بر گیرند
 و لشکر اسلام از جبار نشینند چه کوشش کردن و جمع اسباب مخالفت اعتقاد آن اسلام با کلمات المیعا دست چنانچه از عبارت صوام
 که نزد عقیده قرانی تطبیق است معلوم توان کرد و عبارت سنج ابلاغه که قبل ازین درین باب انستی نظریان دار پس نقیض عالمی
 عدم اولن بیروت میرسد و محمد را و گوشت و یکتینی چنانچه ماند و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعیه عجب نباید که در زیر اگر چنان
 بصواب متیقن از بهر تدارین بود و اگر چه به نیک محضری و از این تقدیر می رسیدند و از خرقا بوی وقت یافتند و کسی را
 از مقبولین رفقه لایق این کار و در این بیکار نه پنداشتند آتش پرستی را بر گماشتند تا مهم فاروق را کفایت کرد
 چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل فادات شیوخ و تلمذه گیتی و صدوق و مود پس چه استبعاد است که خواسته باشند که از
 فاروق سستی بنظر برسد و بیکبر و عده الهی در لغت و فخر کرده آبا ایشان از دست رحم کوفته شوند و در دینیه عظیم
 بتوسط جوی کینه بخواهند با شجاع فیروز رفقه اتفاق اند و بر کفایت انجامد و اگر علم مرتضوی بر تقدیر الهی محیط بود و گویا خیرهای
 فاروق و لشکرش بعنوانی سجا آوردند که همه دانستند که قلب مرتضوی عبادی ندارد تا بعد ازین و قتل فاروق این خیر
 خواهی بکار آید و سرور و بهجت به بعضی وجوه پیغمبر آید و تقدیر و فیروز می از دست بود لوی لالار و نمایان لاجل
 و لاقوة الا بالله انیت حال سر مکتوم مجتهد این عز و بوم مرثیه خوان امام محصوم کافی بجا انجلیک الوم که بنوا شیخ علی
 و مخرقات جعفر زلی شک بران می برد و هنوز هر خرمنا مشخص یعنی فرین بخت فضل نرا بجان و دل می خرد و در حکایات
 که روزی این جوی سر بر دعوی نمود و در جواب سائلین که هر چه گوید از قرآن مجید بگویدی از حاکمین بر آنجی گفت که است مثل
 که ما چنانچه خود را خوب صورت می بینید بخواه اذ کل حریب بما کاند یوسف فر حریب قتل و نه اکل قتل تا خیرین
 از خیر فشار بعد از آنکه از چار سوبا و وجود چند حی و عرق ریزی و تگایونا امید گشته بمقتضای کل شی می رسد الی اصله بدین تقدیر
 زد و لیکن آنچه ای الکن از لاف فطنه به یادش ماند که در خاتمه این کتاب یکبار برای اثبات اینجی که حضرت امام حلی از تفسیر مخوم بود
 بر وایت کلینی استمال نمود و هست چه گفته که احادیث صحیح در کتب متقدمه فرقه اثنا عشریه وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کوفی در
 روایت کرده محمد بن یحیی و محمد بن جعفر بن یعقوب محمد بن الوضیئه بن الحسن السامری علی محمد بن علی علیه السلام کتابا منزل علی
 محمد کتاب مشتموم الا الوضیئه فقال جبرئیل نده و صتیك فی انکاب عند ابن شیکلی فی قوله لا شهادة لهم الا سکت علی علیه السلام و نیز
 در همان کتاب مذکور است احمد بن محمد بن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن بن احمد بن محمد بن ابی الحسن الکلبانی عن جعفر بن یحیی ابی و شمس
 نفسک اند و قبل ففعل علیه السلام ازین قبل حادث بسیار از اینها دارد و در کوفه پس بهمن از پیشتر محمد بن محمد الزمینی که در اینجا
 هم بحث بر و بکار چنانچه احتیاج می کنیم و می گویم که این بود بر خاتم حضرت شهید که بلا امانیر خاتم امام صادق پس این عبارت است

و شک نیست که سلمان فارسی بابا الدین و ابو جعفر صمدی امامیه و عمار که حق از و گاهی جدا میشدند شش جناب هر کس قوی بود و در
جهاد و کفایت میکرد و نیز خدیجه و مقداد و متین اهل بیت اجماع و با یقین خلفای راشدین تصدیق بدان اوصاف و صفات
و عیان شد که چنانچه صادق و مخصوص خودش باطن بودند بر گمان آجناب نیز بلکه احادیث امامیه محموله با قدامت
یا متأخرین بر و پیرو واحد میرود و اجماع معصومین بر آن واقع است و مناسبت و دلیل محبت بود شده نیست هر چند جناب
مجتهد الزمانی زمین و آسمان را بهم دو زند و آتش و نیکار را فروزند و کیفیت که صادر حدیث ایما اهل بیت بدال باطن باشد
که تفسیر با ظهور مهدی خواهد ماند چنانچه از او راقی جواب فیض نیز بداشت **قول** و آنچه نوشته که موبد آید
اقل اگر دعای نیست که حدیث ان الدین یذیر الدین از احادیث معتبره اهل سنت است و نزد شیعه نیز پس
اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی که در کوراه بطلان حدیث فکینی اعور گزشته و سبب سلب بصارت یا تصور نظر
از مضمونش ساکن بهره بے بهره مانده چنانچه تفسیرش می آید انشا الله تعالی و اگر مراد آنست که نزد علمای
سنت است چنانچه معتبر است نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی نمی گویم و جوابش می دهیم که واقعی حدیث معتبره علیه است
مگر قصه اش خود دو دلائل بر آن وارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم آید چنانچه در ظاهر و شایسته
تبیح داده اند و ما در اثبات اینجی که حدیث بخاری اشاره بشخص حسین است و در مانی بخلفای غیر مسلمان نسبت است و بعد
حاجت راسته لال نیست نمیرد که خود مجتهد الزمانی علامه و در الی یا دعای همه دانی برین قول حاشیه نوشته اند که اگر
قوی لغیر شخص می کنند در حدیث مذکور عبارت حاشیه منه آنست که محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود در باب غریب
خبر حدیثی از ابو ایوب اشان روایت کرده که محصل مضمون آن نیست که جناب سالک در باب شخصی که مدعی اسلام و
همه کتاب سخاو و انتساب آجناب بود فرمودند اس اهل الناپس ان مرد بعد از جهاد خود را از دست خود قتل نمود
چون این خبر را حضرت رسید فرمود لم یا فلان فاذن انه لا یدخل الجنة الاموس ان الدین یذیر الدین یا الرجل الفاجر
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته و الذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون
کافرا و فاسقا و لا یعارضه قوله انما لا یستعین بمشکر لانه محمول علی من کان یتظاهر کفر و هو منسوخ و فی الحدیث اجاب
بالعیات و ذلک من مخرجات الظاهره و فیه جوابا اعلام الرجل اصلح یفقیله لکون فیه الجهر به بتبیین السادی
جلال و رفع حدیث مسلم فی دایمه قرآن الحجاب نه بهی ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف و جمع بایتم ناد و اجماع
جهاد محتمل انهی کلامه از این عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که فقط فاجر در حدیث عام از فاسق و کافر
و منافقان متعد و ظاهر آنست که این مذکور نه قتال حتی ابتکال یقین تمام شد حاشیه منه بالجمله ازین حدیث صحیح
بخاری بحال نقلی نماید زیرا که مثل اکتاف نیز در بیان مجتهد الزمانی حیوان گشته که انگلی همراه حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم از عیان امام و صلح صلح جهاد بود مطابق خبر محض صادق بدو فتح رفت تا فرمود که مندا میاید مندا بدین خود
بمرو فاجر حیرانم که چگونه مضرتی بلا خطای حدیث بخلفای میرسد اگر کسی مدعی اسلام از مشایخ مشرفه بلا غدر و کفر
و از خندیدن زنان سلاح بر تن راست کنند و در معارک قتل ریار و مکتد و از جنگ بدال دهند و تمام حقیقت

تستاید و در خود را گشته بدین رخ و در خضر خلفای رسول الطاهرین چیست فاطمک لواء اولاد انبیین در نه لازم آید
فسق و فحش و مثل سگان و ابو ذر که رخصه فی الحبله الشان را سید وین سیدانند بعین این دلیل کالایحی علی القطر النیل
و از حدیث معمر بن تقوی و عدالت خلفا و انبلاج شان به ثبوت نزدیک و جهان نگشته که آیت سعیت و اشتداد دیگر آیات
روح و نشان در شان ایشان دارد شده و این بزرگان میراث جنت الفردوس بر دو اند پس چنان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
در آن است بخیاں خلفا مطبق شود و قیل ازین مکرر شدی که حضرت امیر المؤمنین و خود متحیرین شیعیه خلفه را مصداق انشوا
و کما انما لکما در استند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعیه که موقیه آیات نا طقه قرانی است زیرا بار بطرف شیعیه
اول نمیکرد و آدم بر بیان تأیید از قصه سگ شدن سنگ که بجهت سنگ دل از شاست رقص انکارانان کرده پس بدانکه
وجود تأیید بسیار است مگر و الا اختصار بر جری چند خضرا میکنم اول آنکه مالک مذکور چنانچه باید در دست خلفا آورده
اجماع حضرت صلی الله علیه و سلم هر سه بار فرموده یقیناً که کلید فلان ملک بدست من نهادم و اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم النبیین را خواهد بود و قال الله تعالی ان الذین یتکلمون کلاماً
لا یؤتیهم الله به فکونوا من الخاسرین و دوم آنکه باتفاق قرطیس حضرت سیدنا فاضل بن قیس این حدیث را بشارة
بخطاب اصحاب فرموده و بخلاف منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعی و سایر شریعت بنویسند و انقلاب
کرده باشند بشارة دادن و بفرموده باطبات بران کردن زیرا معقول تقسّم نمیشود و فلیکف که ان فاجران سلا لایق
را منتم زیرا سازند و تازیانه از نوازند و بر لیلن مبارکش در نوازند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مصرا
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نیمه ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حرفی از کتابست خبر داده باشند چنانچه نموده
در مجلد اول هر اصول شیعیه دانستی سوم آنکه ارتقاء نور دین در خلافت و هر چه با و احاطه آن بر تمامی بلاد و در جملات
امادیت کتب از خانه نیکو که این امور معلوم و مشهور است نبود مگر بحجت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد آمدید
که عالمیان و حجت بالذات الهی را باید دید که سنگ مذکور ننگه مکرر به ضرب که عبارت از جوادان بزرگ است که مثل جواد
حضرت صلی الله علیه و سلم بر تنزیل قرآن شریف بود و نور انیش بر عالم نافه و از نیاجهم صحت ظهور یافته که جواد برادر
قرآن مجید آئینان بود که در بشارة و روح فرمایند و اگر احادیث معتبره رخصه که در تجار و غیر آن در باره طلست و
مناب انبیا که بشارة پیشانی او رده اند ضمیه کردیم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و فیما
شتر الیه نقایه الظالمین من بعضی یکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفرا مید علی
مگر از عقیقت پس چنان شد که سعادت و مجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود و لاجرم هر مایل حکم می نماید
که انکار از تأیید این واقعہ کردن و خیال بدان نسبت قناب راجع ظلمانی گفتن است رسیدیم به ذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام تعظیم میکردند
و من شتاق تقای او بدین عنوان بودم که من او را به نیم دادم و ازشنا شد و در می گذشتم بر جمعی که گردان
با و حلقه زده بودند در بجای استادم در وی خود پوشیدیم بعد از آن متوجه شد بر ای و عوام متفرق گشتند

امری انار قیسم سیر قیسم تا گذشت بر دو کان چناری اورا سخنانش خویش غافل گردانید و در آن فرشتگان و فرشتگان
 گزارش افتاد و آنرا فروشی و آنرا بهین طور بدست آورده و به شدت دل می گفتیم که شاید او را سزاوار بود
 بود و باشد از بدلم می آید که برین تقاییر چیرا ایشانرا غافل گردانید و چیرا او را بدین حدایتش او را سزاوار بود و در قصه خود
 که در صحرا بود و نزدیکش رستم و حال پرسیدیم گفت کیستی گفت منی اومدم است حضرت خام گفت از کجا آمدی گفت گفتم که او را بدست
 اینجا به صلی الله علیه و سلم باز گفتم که این چه هرگاه بود که و شناسی راه رو و او بدین شناخت و سزایش کرد و که شرف
 علم است و تو عالم جدا می خود را گذاشتی و با و نداری که حق تعالی فرمود **عَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَهْلًا وَ هُوَ**
جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَهْلًا وَ هُوَ و آنرا چاکناه مرتب شد و آن قصه و این چهار چهل حسنه بدست
 افتاد و چار نیکی با چار بدی مقابل گشت سی و شش نیکو یاری من نبور باقی ماند گفتم ما ورت برای آنو شنید که که فرمود
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ که کتاب چار کناه را خود اعتراف داری و ازین آیت بدو چو بیوت رسید که بسبب تسبیح
 غیر چار کناه و دیگر تب یافته انتی حدیث الصاویق و هو موسی **بِأَنَّهُ قَتَلَ الْمَاجِیسَ الْفَرَجَ** بر که بخمال این بیان می
 که خلفا معاذ الله منافق و کافر با ناسق و ناجر باشند و نور ایمان ایشان جهان و حیانیات را فرا کرد و نمکیت که خلفا
 افسوس سید مرتضی و شافعی و شریعت عظامتک شوند و انقدر به اقدار کنند که صحابه ازین پس
 حسنه ندارند و فضائل آنجناب را در جنب آن نشانند و مجتهدین شیعه فخر ایشان نشاء و خوار خویشان ندانند
 احتمال محال و او باره این بزرگان گنجاندن همانا تقلید یهودیان بی دین و حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین
 پس نه نسبت کفر و نفاق بسوی خلفای را شریکین خواندند نسبت نسق و فجور و عین کم **يَحْجِلُ اللَّهُ لَهُ نَبِيًّا مَّا حَالَهُ**
هَؤُلَاءِ نَبِيًّا و اگر اولیای شما یعنی بنیادش بر یکا گرداند و در غصب حقوق ایلیت و تمذیل جناب مرتضوی کام
 را کجا گنجایش دارد و سیما تفصیل حدیث مذکور که در کتبینی مراد است احدهم بر آنچه مشغول بود و آن فائده حدیث
 جعفری است بدین الفاظ چنانچه دانستی ان الله عز وجل **يُصِرُّ بِالْإِيمَانِ** با توام لا اخلاق لهم اکنون از مجتهدین شیعه
 می پرسیم که حضرت اممه بدی تائید دینی صورت یافته یا نه بر اول چنانچه و بیایچه کافی بران شتمل است قطع نظر
 از آنکه این بزرگان خصوصاً امام الائمة بقتضای اصول شیعه بر معطله بودند برای شان منقبتی ندارند زیرا که خدا
 نصرت میدهد و دین خود را بان قومها که ببرد و خود می ندارند و از نور ایمان بیگانه اند پس مزید حیرت نیست که کلینی
 عور را چه افتاد و علم الردی را چه پیش آمد که شافعی و مانند آن حضرات ائمه خصوصاً سیر معطله و نمک الطلحه را
 موثر دین اعتقاد کردند و سیخ علی را چه رود و که او هم بر مجاهدات سقی و ستانی و جهاد ستانی امام الائمة ضرور
 شده و ابو ابی فصول و نهج الحق و غیره منعقد نموده و این احتمال را که ان الله یصیر الخ نوسب العین نگذاشته
 و اگر گویند که عصمت ستانی این احتمال است گوئیم اول عصمت کجاست و ثبوت آن برای غیر انبیاء عمل بود
 چرا و بر تنزل تسلیم بقامی عصمت بعد از صدور امور معلومه از ائمه بر اصول روضه که تفصیلش را ابوال
 در بقیه و و شتاب و جزو حاوی است و صدور و ضبط و غنیمت و زار تالیا از حضرت فاطمه زهرا و باره امیرالمومنین چه می

کمال تحقیق و اگر عدالت از گناه بگیرد نازل میشود عصمت بطریق اولی بلکه از صفیه هم که روت الامامیه عن امیه
 الهدی و منافع قطع النظر عن حقیقه العصمه فانما علی تصریح اکابرهم مثل اللاهی فی جوبه المراد متناول الی
 الهدایه الکامله من هذا برهان صغیر و کبیر عدالت و تقوی خلق ثابت شد که کتب معتبره شما و فسق و فجور کفو
 اتفاق شافی در این کتاب خداست لاجرم حدیث مذکور صحیح و جوی معتبر و عامی رخصه نیست بلکه چون حدیث
 بخاری خاص است شخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از اینجا که وصف فجور مناسبت بحکم مذکور
 دارد بعد از معلوم ثبوت آن خواهد رسید بخلاف و پیش از رخصه که بر لفظ مظهر و مجریش تعمیم را مقتضی است
 چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتقدین رخصه بدان تمسک میمانند نظر بدان میکنند پس شیعه را
 بعد از ایجاد این تقریر ضرر شدید واقع شد من بعد باید دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چهار موچه
 صیرت در افتاده اند که امام حاشی مجتهد حرف از تحریر این چند حرف حیثیت اگر مطلوب او چنانچه
 از عبارات اخیرش ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر ابا ثبات رسانند یعنی آنیکه فاسق
 و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنتاج بگویند که ازین حدیث که شورش بجانبی رسید و که
 منادی در چارسو گردانیدند و عطف فاروق که بر خلافش سنیا و متحرانند این نداد و داده ثابت
 که تأییدی از دست کافر و فاسق گاه بی نظور می آمد لاجرم ایمان و اسلام خلفاء نظر بتایید
 و سبب که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت تفسیر ساجده جاسی اخلاص و تقوی پس جوازش
 تنفیص و الی الامایه و صوح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل
 بر بطنانش فرمودند زیرا که در غرض و خندق نور ایمان و ایمان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نمودند
 و حضرت امام صادق ایشان را مورد امانت مناقب قرانی اعتقاد کردند و به بیان اکابر علمایان شد
 که الف لام الفاجر برای شخص معین بوده و قصد او معلوم چنانکه گشته پس نسبت فسق و فجور ایشان و حیرانگان
 نماز چه جای نسبت شرک و کفر و باعث حرمت است که چون زهد و تقوی خلفا تصریح سیدم رضی در شافی و مانند این
 از زهد و تقوی اجله اصحاب بلکه امام الا که گشته بود و گاه نسبت فسق و فجور ایشان گجراه دارد و اگر خلفا
 مناد الله کافر باشد و از گناه بفرس قه سید ابییت حضرت خیر البریه عمو و عقد کاح جناب ام کلثوم خصوصاً
 چگونه صورت نماید ما شریعت و اعتبار انجیدیش پس نزد مرتضین مسلم است و خود این واقع در شرح کتب احادیث
 شیعه و سنی و کتب سیر و تالیف بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کفنه و بسیاری از اصول رخصه بر روایات
 معتبره و متفقین چنانچه باید اشکاک است القصد چنانکه حاشیه سابق باعث انگشتان استعدا و مجتهد الزمانی بر خلاف
 سال بن حاشیه نیز بر همین قیاس بدانید که گوئی مقصود مجتهد تجلی تعلق بگیرد **وقوله** و قد رضی فیما مضی آه **اقول**
 و این سخن حکایت قدس بر همین قیاس است و الا و الا حدیث الثی اشار الیه ما من المنعبت السید لا یدل بوجه من الوجوه
 علی ان الخلفاء الراشدين خلفاء الحق و المتقین امر و بالجوهر و العدول و عصبه و حقوق اهل بیت سید الانس و الجنان من هذا حکم

و اولاً امر او عند العقلا فتمنع عن العلل و ليس اخواه اتوهم قبل فهم انهم لم يكون و سيعلم الذين ظلموا من الراء انهم قد
 اسي متعصبين بقلوبهم من ابد مخفي نماند که چون مجتهد قاهر النظر بتقليد اعلمی امور حدیث شریف را که لفظ امر او نیست
 بنظر مذکور دید و تفصیلش را در روایات بنظر بنیاد و در وحل این منطوق اقامه شرح این محل از بحار مجتهدی تم
 و نتیجه این را نیز ذکر می نمایم تا مطلب حدیث مذکور در ذهن جا باشد و شاید که بسا حل نجاست بر شد پس بدیهه
 او از کتاب کشف الغم بر زبان مترجم میگوید آنچه شمار دارد و بکنون خاطر محمد بن محمد صاحب کفایه الطالب و در مناقب
 علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب را بطریقی جمع نمودم که اسانید او را از طریق شیعه عاری نمودم یعنی
 بطریق عامه تالیف نمودم تا اینکه احتیاج باین محکم تر شود و از اینجا توانی دانست که معاین اگر چه مستقی علیه با شکر
 طریق عامه مختار شد القصه این کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از آن جمله است خروج مهدی بعد از ملک
 جبار به با سنا و خوار جابر بن عبد الله که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفای این دو بعد از
 خلفا امر او بعد از امر ملوک جبار و بعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقصودم نیست که نجه مجتهد اگر کتاب
 آورده ترتیبش چنین است که بعد حضرت مالک اتصال خلفایم رساند از امت حقیقی که حله مهاجرین باشند که اخرفت
 اتفاقاً از امر ابان ملوک جبار به با امام مهدی پس حضرات را شین خلفای حضرت باشند و عقل بهم دلالت بر آن میکند
 که فیض صحبت شریف در بر گیرندگان بارگاه الهی چنانچه باید و راست حقیقی جلوه ظهور و بدو خلافت ایشان مطابق
 روایات صحیح ظل نبوت بود پس اشدین خلفای حضرت شدند باز دوره امر الح لاجرم خلفا را در ملوک امر اشدین
 کار این مجتهد است که محل را من حیث الاجمال و العموم می بیند و طبع علمانی گزیده و مرسوم ایشان تفحص کردن
 روایات و تفصیل را تا اسکان بیش نظر داشتن است راست گفت پس در هر یک پدرش و دلدار اگر چه رعایت
 ربه خویش اهر یکی ملحوظ داشت و مقوله هر دو نیست که رخ کار هر جولا به و ندان نیست الغرض جمع روایات و
 ملا حظه ترتیب و تفصیل پیش اهل اجتماع است و از اینجا است که در اصول می نویسند که محل محتاج بیانست و بدون بیان
 طور علم عمل نتواند شد و نیز اهل کلام میگویند که احوال گنگی دیگر دارد و تفصیل گنگی دیگر علاوه و مجتهد در بیان احوال بعد از
 ابائات رسانیده فذو خرافه و قتال و قول له و از ما الخ **القول** از میان این حدیث صور ضالیه مجتهد الزمینی
 که خلفا فاستحق کافر بودند و خلافت ایشان باطل است موید نیست زیرا که غایه الامر که از نبی است ثابت شود و نیست
 که از بعضی حضرات اتباع یهود و نصاری سرزند و عامی مجتهد نیست که خلفا و برین بعضی داخل اند فالملکوب البیر
 ثبوت و الثابت لیس بملکوب و در اینجا اهل دانش و پیش مجتهد اند که خلفا بنیا و اهل کتاب را از یهود
 و نصاری و امثال شان منبر امام صادق بر روایت الطول کشنی که همه اش دیدی و دانستی کنند بدیند و حق تعالی
 ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود و مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام مذکور
 را من مناقب ایشان را بعنوانی نور دیدند که مزیدی بران در و هم کسی نگوید پس خلفای قائم المرسلین را که قایل
 یهود و نصاری و استیصال کنند ریاست و خلافت مجوسیان ایران بودند از اتباع و اشیاع شان خصمه و گاه

کافران و مشرکان است غلط گفتیم که مجتهدین روافض است که مرتبه خط و تقاضات ایشان از مجتهدین هم
در گذشت و اگر سخن بیرونی کننده و گویند که مع اصحاب مراد بود یعنی که جناب مذکور اجله اصحاب ما هم از کتب
مکتوبه کنونی باید بجهت اندیش بدوات کیش را جوابی از طرف حضرت امیر و سلمان و ابو ذر و دیگر مقبولین بسیار
تجوید کردن و قدرت زمانه و ما هو جو یکم فوج بنا بقیمانده حدیث چنانچه در کتب معتبره است اکابر روضه نیز
در کتب و مینه می آرند و بطریق معتبره کثیره و استاد شهریه و روایت می نمایند پس نمیشود از مطالعه بیا مجلسی و مجمع البیان
طبری و دانشان بود و میشو و طر فیه آنکه راوی حدیث که حاضر واقع بود یعنی ابو سعید خدری رضی الله عنه
بر تصریح روضه در اتباع و اشباع بود و نصاری و اهل سنت پس خلفاء قائلین کفار با وجود احتمال غیبت چگونه
توانند بوقوع تفسیل این اجمال آنکه از کتب حال روضه مثل تخیض منج و تالیفات حلی و طوسی و غیره هم پیدا است که البته
از نای و روضای حضرت مرقدوسی است بلکه از صفیای شیعه جناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی بود
و نصاری جمیع شیوه دلالت و صفوت خلفا را چه نصیر و ضرر و اگر سافات دارد ابو سعید چگونه در اصفیا و اقصا و اهل
و اگر حب است و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرفش مندرت نهند گوئیم این امر نیست با نچه خلفا را حاکم
قطره از دیا و ذره از صحرای و فلا یوصلنا فی الاماییم نقضاً بعد لک و در قافت مرقدوسی نیز ان خیال محکم است
پس خلوص کما لا یخفی حیرت و دیگر آنکه کسی از علمای روضه در کتابی از کتب جلال ابو سعید را که از روضه این
میں خبر و نصار واقع بود در بیچ زمانی کاوندان شده بلکه امام سیزدهم امامیه یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن
ابو سعید را در زمره آن مخلصین شمرده که واجب المحبت اند مثل سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و عاتیه الامرو و بایا و
سلمان بن اقصی است که او چندی کاسه خلفا یسیره و خلفا بایقین بر طور نمهند که مذہب متقد و بطل
همه بودند و شیعیه است کافر حقیقی نبوده اند و جو یکم معلوم همانست و در اوراق جواب الیضاح میسوا گشته
پس لازم نیاید اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه سرچید و مذہب بود و نصاری رد داده و در
اہل اسلام پیدا آمد و حال آنکه در کتب معتبرین روضه مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیره می بینیم که این احادیث مذہب رجعت را که با ظواهر حساطی قدوة المتشقیں مذہب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و و اتباع آن شقی می دهند و برالحا و و زندقه او کتب معتبره روضه شهادت داده
که اوست فی ذلہ للعالم الیقین حجت ثابت نباشد تا بالحدوث از ابو سعید کفر حقیقی ممرزند و الا خبر خبر صادق
تفسیر الامر نکرد و در اکل مخالف مذہبیم و در اینجا انحاء دیگر است که بیاومی آید که صاعقه و ضربت حیدر
بما یکله اولیای مجتهدین این نوع احادیث آورده اشاره نموده ام کما لا یخفی علی الناظرین **قول** در شکوہ
قول عجیب است که مجتهدین روضه انجیل است و ما را از صفای مسلمان که تازه در اسلام در آمد و بهر حال
و یعنی را فخر فرستند و باید بود و بدجو نیز نمیکند و خلفای راشدین که بایقین قائلین مشرکین و مجاہدین کافران
و غیره و بیا چنین شیخ را بر انداختند که ان می رند و از دایره عقل و نقل بایرون می نهند و گویای جعفری بلکه تمامی

مخاطب این را بر کمال ایمان و شغافه و کسری و وسوسه و متابعت طریق اهل کتاب از اهل تسبیح و تائید
مقبولین رفته راجع زبید که بعد سرور کائنات تجرید بیعت با امیر المؤمنین نمایند و قهرهای شرعی خود را که
کتاب باشند و مدار آنها باین غلطی که بر خودم رفته براندازان خود و موافق را که بوسی شمار نازانکه خضر
امیر یان بر خلق عظیم و شایسته قدر و بروی اولین و آخرین بر ایشان لعنت فرماید و این مرحله در مجرای
تبیین تمام می شده و درین مقاله اگر کتاب سلیم معلوم برگزیده هرگاه انجمنه مقام و قیاس از مقبولین رخصه
در بار و اتحاد و ترک می بحق خود را بد برای مطاعن خلفا این حادثه را تجسس کردن و مصداق از برای
نشان گذاشتن و ادویدیت و مجوسیت دادن است و خانه روی خود را با پیشوایان خویش از دست اهل حق
خواب گردانیدن نیست شمه از حال قدام بر زعم شیعه اما حال بنا برین نشان علی التحقیق پس کتاب فحش تکفل
بیان این معنی تواند شد که رخصه با وجود دعوی علم و دانش را اتباع یهود و نصاری نقد وین و دست را در باخته خود
خوبی غلو و تمسب اهل کتاب ساخته اند چنانچه در تحفه اثنا عشریه و مانند آن همین است و تا امر و جواب الی الله
و غیر هم نیز رسیده و چگونه و ده شود که خود مجتهدان کاسبق مدت نهاده و لا حاقه الی الا عاده بالجملة هرگاه
تقصین بدلائل ثابت کنند که قائلین اصل محاذات خلفای راشدین اندا الوقت بر اهل حق جواب ایلح عرض
تقریر و جواهرش را هر دلیل که بدان مقبولین خویش ازین دارد و گریخت و بهندان دلیل بطریق اولی در باره خلفا
جاری خواهم کرد و کما لا یخفی **قول** در قریب الخ **قول** و اتمی است که این حادثه در کتب معتده اهل
مروی است چنانچه می بین معتدین رخصه پیش از پیش روایت کرده اند فرق نیست که علمای مانور سبب
ایمان و عقل در فهم معنی آن راه نفس الامری سپرده اند و بر محال آن فرو او آورده یعنی تقسیم امور از
سلیم که تا باید بوده اند و ریاضه و علمای رخصه بسبب گفت قلوب بفهم معنی آن در ظلماتیکه مصداق
بعضها فوق بعضها ذکر آنرا هر یک که بگوید بر قیاس باشد موردی فی طغیانهم یعصون
گشته عروه و وفای عقل سلام از دست داده اند که بر طریق پر خارا ایشان صحت رحمة للعالمین مگر باعث
تباهی و خرابی شد محاذات تا حاصل الخواص و ملازمین و جوامعین انجذاب کافه مورد این و ما هم شدند و انانکه دور
دوره این صحبت می ماند و همیشه باین شرف مشرف نبودند ازین سوانح مبرگشته نعوذ بان من شر و لیسهم
و من خرافات عقاید هم سبحان الله شیه جناب مرقصی کفایت ما رو با عشت خلافت بلا فصل باشد و شیه خضر
بنی اسرائیل در اتحاد و عیبه و ابطال نماز و روزه و مانند آن دلیل بطلان بنود و ایضا شیه کفین و فائزین و نایل
بودن بنفس مقدس اهل بیت طاهرین بیضی قطعی بفسخه خیر الوری مصداق و کاینطق عن الهی و بطلان
خلیفه اول متعین باین کتبیه این **قول** که در سبحان الله الخ **قول** کسی از عقلا تجویز تواند
که حضرت صلی الله علیه و سلم بشارت دهند اهل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران در خلافت
اهل خود و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوی شان جهان جهان

نافه و جناب احادیث ایشان را که ابوابی امام ناطق متجمع هزاران باب قرآنی و مداح احادیث رسول نبی و الی سائمه
 پس اطلاق لفظ جود و جناب حضرت خلیفای مکیب قرآن و حدیث کردن و شریعت و دین را برهم زدن است و عقوبت
 اتحاد و ترک و ضعیف و قوی و غیره است که بر مقبولین و فاضله و خاندان باید بشهادت کتب معتبره نشان
 گرفته و تشریح و خلاصه را نشانین نزد همه کس اینطور پیوسته **قول** علاوه آنکه **قول** در فهم این حدیث
 خیلی عجیب حیوان لا یعلم الا فی الله شرح این مضمون آنکه مقصود او از ذکر این حدیث ابطال خلافت خلفاء
 بیت طاعتی است که در آن و بیعت نمودن و در نزد آن و از عبارات خاتمه حدیث ثم تطلقون الی مساکین
 المهاجرین بر هر کسی از خلفاء هویدا است که این محاسن و بقاء عرض کار مهاجرین نیست بلکه دیگران درین
 مبتلا شوند پس نتیجه مذکور که باید آن نیست حال احتیاج و استدلال او که زینهار بطوری مربوط نمیشود و قطع
 با آدمی نتوان گفت مانند این حیوان چه بگوید و در استوار و نقش پرورش بدست که در همه اسباب ملک هستی
 او که هیچ چیز نه بینی حلال جز خودش و حقیقت اینست نفس که مذکور از قد مالی مجتهدین و متکلمین شیعه این
 رئیس المناقضین را بحیثیت رسیده که در اثبات کفر و نفاق خلفای راشدین معاذ الله دست نشست
 و رانگ کردند و از غایت کوتاهی و کافری و ملاحظه قیود و الفاظش نه نمودند و هیچ ندانستند که انجاش
 بکجا میرسد و آتش کجاست حر فی الزیچله میگویم که هرگاه تبصانیت کلیتی و حدود و طوسی و قد مای
 ایشان رجوع کنی و خلاصه و فائز موضوعه را در تالیفات ایشان بینی با احادیث کبیره و روایات شریعه و حوا
 یافت که از حضرت آدم تا حضرت فاطمه کم کسی از جماعات انبیاء و رسل یابی که حد و حرج و بعضی حضرت ائمه مقتدا
 باشند و خود و اولاد و اهل بیت و اول منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته انبیا عیون اخبار و مناقب مرصو
 که رفیق جامع آن هستند و تالیفات الایات که رسول قرآنی یا احادیث اهل بیت رسول ربانی در آن مجموع است
 دلالت قطعی برین مطالب دارند و آنکه کار ایشان بفاصلین و ظالمین کشیده بلکه از حد و حد و آن و طغیان
 هم در گذشته و بانهیمه که درت و غبار و حجب و انکار این بزرگان بار و اثره صفوت و صفای بیرون نهانند
 پس خلفاء که بعد از تسلیم صدشان هم بر خود خلافت و امامت بیرون روند و مسلوب الاستحقاق
 شوند و انصاف باید کرد که ازین احادیث کجاست ثابت میشود که نبوکبر و عمر و عثمان عصب خلافت خواهند
 که بعد از اهل بیت خواهند نمود و بکلمات آن احادیث که بر اساسی مقدس انبیا شامل است قطعاً و قنای
 احتمال دیگر ندارد اینها که شنیدیم بعد از فرض و تسلیم این معنی است که خطاب حضرت رسالت
 با حله اصحاب اتفاق گرفته و الا محتمل است که خطاب با مولفه و ضعیف باشد که عبدالرحمن بن
 که از ملازمین سید الشهدا بود و اشارات سید کائنات را که ضعیفی می فهمید و در نه از طرف سان کلام
 مذکور او می نمود و عقلاً کی مجوز کنند که مهاجرین حقیقی کافی شرح الکلیتی لاف و بدینی چنین باشند
 و بعد از آن بر تون الفرو و ششها و ت جعفری شوند الی غیر ذلک من الی باب و مخفی مانند که سید

سید مرتضی صاحب تفسیر الانبیاء درین کتاب و مانند آن خطاب را در آیات بسیار بنما بین می بر و بلکه بقلای
 این عبارت عموماً در قول قرآن مجید بر همین محاوره وارد و مخاطب تا عاقبت اندیش در مقاله پنجم این حدیث
 باین عبارت نوردید که معلوم و شاید است که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود آیا نمی بینی که بعضی
 عفا الله عنک و حق جناب رسالتات وارد شده حال آنکه صد در گناه انداخته ثابت نیست و غرض از آن تنبیه
 مثل ابوبکر و غیره است و مثل عرب ایام اقوال اسمعی یا حمارة امی در بتو میگویم و یواری تویم بشو و شوی
 و برانته خاص و عام مذکور است انتی پس در اینجا آنچه گفتیم قبول کردی باشد کیفیت که شکایت فاطمی علیه السلام
 مجلسی و حق الیقین بجلوت بود و حدیث تباعض و خلوت آدمی بدانکه شاید این محاسن و تباعض و بر
 آنکه حقن مهاجرین بر حرب از انصار صد و ریافته باشد جوابش آنکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا آخر
 حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش میان فرماید که مجلسی آن را در جابر
 روایت می نماید چه گونه حد و بعضی مذکور را باین کرده حق تیره نسبت توان کرد و اکنون عبارت شد
 باید شنید که آخر خطب حضرت سید الکونین است و روایت از ابوالفضل محمد بن عبداللہ شعبانی باشد و
 صحیح در جایش بکلم مجلسی در مجله فتن از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستور می طلبیدند و
 و جواب شنیدند که حضرت دین وقت هوش این عالم ندارند و ارواح مطهرات به تماشا اینجا مسعودی
 اند پس انصار گریستند تا حضرت با و از ایشان چشم بکشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار
 پرسیدند که در اینجا اهل بیت من کدام است گفت علی و عباس پس تکیه بر ایشان فرموده مسجد و
 افزودند و غلبه فرمودند که در آن این عبارت است آگاه باشید که انصار بیانات و عمل امانت سوغی
 و مقام اعتماد من اند و وصیت میکنم شمارا بتقوی از خدا و احسان کردن بایشان پس حال کنید از نیک ایشان
 و تجاوز نمایند از بد ایشان و درباره مناقب انصار روایات بسیار مجعول است که در فقه و رد اعتقاد ندارند و
 یقیناً کون یا کون اهل بیت من کدام است که گوید چه از این زبان آرند و لیکن بخواهی تصریحات مجتهد یعنی اقرار
 العقلاء علی العسم چه حریف چند دیگر نشنود که انصار این چنان حامل سرار اهل بیت اظهار بودند که حضرت امام علی
 ما در حضرت امام مهدی را بواسطه بشیر انصاری از راه دو طلبیدند و باین سعادت او را مشرف گردانیدند و باین
 فرمودند که تو از فرزندان انصار و ولایت و محبت یا اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
 پیوسته محل اعتماد و مایه بوده اند انتی عبارت حق الیقین مختصر او و اینجا برای هدایت عوایت مقدمه جنت می
 افزایم کی آنکه رفعت استدلال می نمایند بر مذمت صحابه نظریان احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
 قرآنی و احادیث رسول سبحانی را تطبیق میدهند و قد تعذر ان الموجه مانع و المانع کفیه الاحتمال را در جابر
 مطلق الاستدلال و قائم حدیث که بنسب مجتهد ثابت شد بکار ایشان نیامد و بنیاد استدلال رفعت از هم
 و و هم آنکه اگر خطاب حضرت رسالت با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین رفعتند

که اینهم عن العبد المذنب جوادنا من الانصار والمهاجرين سيما الخلفاء الراشدين واداب ویت تا بعض و متافس
 و کتب رفته مثل بحار و غیره پیش مروریست و از نجاست که مدین رفته مثل حلی و جالسی و غیره
 و تصنیفات خود میگویند که مطاعن صحابه و آیات قرئین ثابت میکنند بلکه متواترات و اگر باین اجمال
 نمیکنی براسی اشباح قوا از عبارات جالسی که در حصارم جایجا تصریح برین مدعا نموده نشان میدهند
 و در آنچه در سابق در جلد اول گذشت به مقتضای آنکه تفصیل رنگی دیگر دارد و قناعت نمیکند از آنجمله در
 ورق پنجاه و سوم میگوید که امامیه که مطاعن اصحاب ثلثه و اصحاب فی الجمله را اندک و میسازند و آنرا
 ترجیح میدهند بر روایات فضائل آنها که از طرق سفیان وارد شده بحجت است که بسیار می اوطاع
 مثل که گفتن از جواد و شکستن نماز جماعت برای امر سهل دنیا و طعن و تشنیع نمودن آنها در غیره
 اما دشمنان این از قرآن و حدیث متفق علیها که بدرجه تو اتم ثابت است بشت می سازند و اگر آیت و روایت
 نباشد مطاعن آنها را که متعلق با اعمال و اقوال ایشان دارد و آنچه بدرجه تو اتم رسیده و سفیان را در آن مجال
 مشکلی نیست بقیه قلم می آید از آنجمله در ورق شصت و سوم می نویسد که جواب دوم بر سبیل عمل است
 همان نیست که دانستی که امامیه هرگاه بر سفیان احتجاج می نمایند بر قباح اعمال و خصال اصحاب ثلثه حتی
 نمیکند مگر با آنچه متفق علیه بین القریین و از جمله مسلمات و متواترات است انتهی بلفظه و بر همه کس عیان
 که این طعن را شیخ علی و کتب کلامیه آورده و مذمت اصحاب از آن بر غر خود ثابت نموده و حال نیست
 که اطفال و بستان این مخرقات بیهوده را بناخن و انگشت فرسوده اند سوم آنکه تر سید بن عبدالکریم
 از عقبات قیامت ولایت بران ندارد که او در حقیقت مخاطب بود و از و هم این حد و مناقص خود و ریاست
 زیرا که خوف برگزیدگان حضرت که با بجائی میرسد که عذاب اخروی را بذات خود محصور می پندارند و احوال
 و شداید قیامت را خاصه براسی خویش می انگارند و یاد واری می یازند که حضرات معصومین سکین و یستم
 و سایر امامان و وزیر نفوس مقدسه اشیار میکردند و می ترسیدند که مبادا اعمال ایشان مذروه قبول
 ترسد چنانچه عبارات کتب رفته بیا داشته اند تعالی و سبب و تفصیل این امور در غنای الکلام است
 امیدوارم که زودی مشهور گردد و مطبوع شود چهارم آنکه بسیار می آید تا بعین باعتبار زمانه که
 بعد از مناقص و تجاوز شدند و در آن وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحجة الوداع و آن
 بقسم احادیث را ارشاد فرموده اند پیدا شده بودند که حال شان هنوز وحی الهی بر حضرت رسالت پناه
 مشغول گشته بود و این کمتر از آن می نماید که مراد از حکم و آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بر غم امامیه
 حضرت آمده بودند تا حضرت مدعی که بعد صد سال بوجود آمدند بحکم آنکه امامیه این احادیث
 غصب خلافت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه و احادیث ایشان پیدا است و این امر بجز دو فوات
 نیست سیه کانیات بود و بر عزم ایشان و از حدیث عیان که دیگر که منافس بعد از فتح مدین فارس و روم

راشدين است خاصه ثابت است و آنچه ثابت شد عامي مولف نيست من بعد الناس است که اگر خطاب
والا مراتب اعتقاد اندازد که خير از ابوبکر صدیق و شرکاء و از خاصين خلافت و يکري از اصحاب و در واقع
پيشه همدار احد خطاب بنود کما يدل عليه قوله هرگاه همين کلمات صرف بقره ضمير غيبه و صيغه مخاطب بودن
مخاطب و من خطاب و اعاده فرمودند پس بايد که بدليل اين خبر ثابت فرمايد و نا و انبياء اقامت اوله متواتر
احتمال راجح و ملحق غالب همچون است که بولدين اساني اما سیه مثل ابی ذر و سلمان رضي الله عنهما که در آخر عمر
نبوتی شرف حضور و استخاره خیر خطاب باشند و آخر وصف عنوانی اقتدار اسلام و تکالیف شرعيه جفا و انچه
بر انبیا هم صادق می آید پس اگر عیوض احوال برای جمیع افراد فی طبعين باشد حتی يلزم منه احوال التخلّف
الراشدين من قبلين اما بايد بلکه سر دفتر ایشان نیز از دست ميرد و اگر خطاب به بعضی دون بعض باشد کما
المصنف پس ما ميگويم که محتمل است که مورد بحث الحوض مراد خواهند بود بقره که از آنها بلفظ رجال و اشیاء
و قول ابوبکر صدیق و امثال او که در روایات محدثین مثل اقادات حکم مخصوص تقصير بمران موجود است که ابوبکر
صدیق و يا غير او حکم نبوی صلی الله عليه وآله وسلم از مره مصداق حدیث الحوض خارج اند و از جمله انچه
ام المؤمنین ام سلمه است رضي الله عنها که انما هم کما انش اعتراف اساني داره علی نقله بعض المحققين
انه قال صلی الله عليه وسلم يا ايها الناس اني فرط لكم على الحواض و ان سعة ما بين الكوفة الى الحج الا ان
و اني كعد النجوم و اني رايت الناس من امتي لما و لو امتي خرج عليهم رجل فقال هم عني ثم اقبلت زمره اخرى
كذلك فلم تلبث منهم الا كمثل بل الغم قال ابوبکر لعلي بن أبي طالب ان الله قال لا و لكنهم خير چون بعد می بینند
و ميشنون القهر می مستلزم تناقض و تحالت اصول فریقین است کما عرفت و سببی نبود که مقصود
انشاء الله تعالی کویاوی این سوال ابوبکر نباشد و لا تسلم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق و غیر
داخل گرد و قبل ازین دانستی که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمیع خطاب
عمل میکنند و دامن حضرت امیر را بر زم خود از لوث عصیان نشسته میدارند و البته این امر بدون مساعدت
محاورات عربا مکانی ندارد و در ما نحن فيه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه متکلم مع الغیر خطاب
احتمال توجه اصل خطاب با آنها و با کد انی صدیق و با مثالش از جواب بر تین خاتم المرسلین بهای و ثلثین بلکه
یقین میرند فکیف که مخصوص هم از خبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهير قول صدیق از این جهت
احداث و بدعت نماید و بسیار است که خطاب بدو جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
اما سیه مثل طبرسی و کاشانی و غیر هم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجتهد خویش می فرماید يا ايها الذين آمنوا انزلوا من الانس و الجن و من كل دابة مما رزقنا و انزلوا
پس و قول صدیق و جماعت متصفين بالا حداث ضروری نباشد انرا که سوالش از جمیع افراد
است بود و جواب آن سرور صلی الله عليه وآله وسلم مستلزم صد و احداث از نمیدانستن نیست

و اینضا محصل است که وقت دعا برسد بعضی از جنات اعراب نیز حاضر باشند که هر آن که در این
 زمانه نبوی بود پس که خطاب سومی صدیق اکبر و حضرت امیر و ابوذر باشد لیکن مراد از این صدها احداث و بیوچند
 از نشان آن مردم است و دانستی که مولف مدعی تقدم نیت الحوض بر حدیث و دعاست پس چون حضرت
 نبوی یا امام معلوم بود که بعضی از صحابه بخیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگر چه احداث معلوم نباشد
 در این جناب تفاوت بسیار نموده را اعاده فرمود پس درین اسلوب قاص که خطاب خواص باشد و
 جنات باشند نکته زیادت خون و قریه حشمت برای این جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را بخیر
 میفرمایند و امی بر حال ما که نور کمال ایمان و اخلاص رسیده ایم و مناسط توبه و رجاءات اخروی را حرام از کتاب احداث
 و دعاست و بجا آوردن اعمال صالحه است باقیوا در خلیان خواص که خطاب در مصیورت یکسی است و مقصود
 مژدگی دیگر می صاحب بکار کسب است و توقع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نموده
 که خطاب باشد الهی که در بعضی از آیات مثل فَنَقَلْنَاهُ مِنْ جِهَتٍ مَّا نَشَاءُ و خطاب خاتم المرسلین است
 لیکن منظور تدریس و ترویج است و این طریق بفتح فی الزجر است بر توفیق خیر روشن است که چنانچه نزد
 این سنت حضرت انبیا بر جامی خویش مخصوص است بحد و عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز مخصوص
 قدیر و العجب کل العجب که عامی امامیه مثل ابن سوال را که ابو بکر صدیق نموده زبانی ابوذر غفاری
 در بعضی از اصیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح متاخرین حکم بجهنم
 نسبت نمود فرمود ابوذر بنزد و عرض رسانید که آیا ما را در آن توبه قسم فرمود هر گز توبه چنانچه تفصیل این
 ماجرا در مسکات خواجهی دانست الله تعالی و احالانکه ابوذر رضی الله عنه حضرت امامیه درین خطاب و
 نمیکند و از اخوت اسلامی خارج نمیکردند و درین مقام احداث را بر ذمه ابو بکر صدیق ثابت میکنند تا عقوبت
 را با او ایستاد و با بچه حالیا علمای قوم ابوذر عتقاری را منصف با اخوت اسلام ندانند و ذکر حماد که در حدیث
 شارح بر این متاخرین مختص شده و در روایات امامیه خاصه بکثرت تمام فرمودی گشته از ابوذر بنمایند پس در باب
 ابو بکر صدیق هر چه خواهند متوجه بآن شوند و الا جوابیم جو اینا نعم فرق نیست که در جواب صدیق بلی و لکن لا اورد
 ما تحت ثوب بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن من حیثی که بعد از من چه احداث نموده
 بر سوال ابوذر که قص در فنی اخوت ابوذر است که اسبجی معذرت که حمله لا اوردی که مضمونش یعنی درایت
 احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول
 آن حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه نوح آن در ما سبق
 گزارش یافته و اینهم از نو حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تافه که هرگز ابو بکر صدیق و ابوبکر
 با جمل مرکب مراد حدیث مخصوص نیستند اما اصول امامیه که موید تدلیس عقلی و نقلی مثل اصول
 پنجگانه باشد پس آن نیز موکد و مشهور اصول ایشانست چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

و در موردی که میباید پس بنیادش و مسلک آخری اید انشا الله تعالی و خلاصه اش ان الله یحب الیه علی
 و آله و سلم بعد از قطع حال احداث و بدعت این بزرگان تفصیل تمام میداد است پس چگونه معاذ الله از کتاب کذب
 و رسالت و ایت از نفس نفیس خود فرموده باشد با آنکه ائمه ائمه نرد و جمیع امامیه خصوصاً و آن وقت انتخاب را جابر
 بنو و کما حرفت سابقاً پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز باینکه اسلام بعضی و عدم استقامت
 با احتمال راجع ارشاد فرمود که درین سلسله احادیثی که در روایات یافت گویا معلوم نباشد بلکه شنیدنی و خبری چند بود
 از آن کتاب که از مدت و از تصنیف کرد و در خود و نگاه میدارم و باز آن تغییر و تلخیص آن منتهای و در زمانه از میان
 و موافق این باب مختلف میگفتند و از بسط و تفصیل آن خبر از واقفین امر را و گامین این و یا خبری در باره امیران
 که بعد از طبع و تداول آن کسی از عقلا نام تالیفات نمکی از یکدیگر اقبال که دیگر داور می روایات و تالیفاتش همه در کتاب
 تنبیه خود و جامع کرده و نخواهد بود و انتم که هر دو بار خود را بشماره قوی و موید انیمین است آن اهل این مشهور
 از ساله شخص معلوم مشهوری است و جویش تفصیل تمام و کتاب موسوف و بعضی منشی که کلام موسوف است از میان کتاب
 در نیمه ام سطر می چند می نگارم و بعضی از امور مناسب حال و مقام می افزایم گوشت دل باید شنید که معمول مولف کمال
 چنانکه دانی بران قرار یافته که در مورد و فتنه خویش بشماره ای از نمک می نماید که او را از زیاده بیست و هم زبول و فتور
 و بیدار و در حدیث چون لفظ احداث است من گشته فهمیده است که این همان احداث است که در شیخ الحدیث سراجی حقا و
 استعمال یافته و انسام که هر جا که لفظ احداث استعمال یا بدو از آن گمان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر
 احداث از آنست که در سابق جلد و فتنه یافته و پرتو بر گرفته که این لفظ ابیاری از بزرگان و دین و در حق خویش
 بلکه انبیاسی سابقین آورده اند هر چند انقیاس احداث در سابق گشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر بعضی
 و اعاده و بعضی دیگر بنا سبب می بینم نخستین حدیث حضرت امیر است و در میج قبل و تازه نیست که در کتاب
 مستطاب از آنکه لفظ احداث خلافاً از موسوفی است عن سبیب بن خیر عن ائمه قال قال تام علی فقال حیرته و الا لایعنی
 فیما یوخر و عمره و اما قد احدثنا بعد من احداث فی بعضی من فیما ما بشاء از آنجا که حدیث امام معاد علی است که گفتی
 در کافی روایت کرده و در سابق گذشته انفاطش نیست عن ابن یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 یقول و هو رافع بده الی السما رب لا تخفی الی نفسی طرفه عین اید اولاً و قل من ذلک ثم کان باسرع من
 ان یحدث الله مع من جواب همیشه ثم اقبل علی فقال یا بن ابی یعفور ان یونس بن متی و کله الله تعالی الی نفس
 اهل من طرفه عین فحدث ذلک قلت فلیح به کفر اصحاب الله فقال لا و لکن الموت علی تکلیف الحال کان
 بسبباً و از جمله این ترجمه جای و دیگر کتاب معتده قوم دریافت میشود که لفظ احداث بر ترک ادلی استعمال
 یافته و الای باید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته
 باشد هر گاه حال لفظ احداث با حدیث فریقین معلوم کردی که ضروری نیست که بر تغییر امر و منی محمول شود
 پس بر ایمن عازب برگزیده حدیث انکومض و متصدف چه تبدیل و منی نتواند شد فلیح که در حدیث معتمد

به روح سقو و احدی ایشان که نیز در حجت حر... اردند و دیگر مناف و سی نیز در طواریات
 به منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم او مثل جمله اصحابی است که بعد از آنکه
 بروی سلسله شومند و او را بد و پنج نود و هرگاه خود مجتهد الزمانی اقرار می کنند که براسی بن عازب از کابر و مجتهد
 است و اهل بیت رضوان الله و در عهد خلفاء مجتهد کفار نموده پس شصت احداث السبوی او پس
 عوی شرک خلیفه کون نمودن فرج ان خواهر بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بودند و او این اعتقاد و
 این امر را نیز مجتهد بدلیل ثاب نکرده تا بر کابر اهل حق حجت شود ولی حجت بالغه الهی در اینجا بر مجتهد قایم است
 و آن آنیکه صاحب رساله حدیث الکومین با تبایع علمای خود بر این عازب را از عارفین حقوق اهل بیت
 میدانند و از تبصرین اعتقاد میکنند اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث احداث در حق خلفای راشدین و ائمه است
 و منان مقبولین امامیه از نسبت احداث پس ارفع است و همچنین توجیهات دیگر و نهایت بدل جبهه و باره برین
 عازب ویری بود نشان از تمیاج و سرپرستی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غیر آنست که
 حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی حازه الله تعالی با جماله مثل خرا و عبید الله بن زیاد و عماله و خلفاء و انوار
 فی سوره الاحزاب منصف مدعی الشهد است حیث قال بر این عازب مشکور بعد از احداث و حقه امیر
 علیه السلام فی کتمان حدیث العزیر خم فاعلمی انتمی بلیقظ یعنی اگر چه بدعای مرغصوی شخص مذکور بیلاسی کور
 مبتدا گردیده و لیکن با معاشیه و امامیه بصیرم قلب اعتماد نیک در حق او داریم و بجان و دل شکرا و میکند ابریم
 و الله الله که کلمه حق بر زبان مجتهد و حق مقبولین انسانی جاری شد که سوار می شرک خلیفه حق بعد از حضرت
 احداث ننموده انیسست رسوائی مقبولین امامیه زمانی مجتهدین ایشان و عا شاکه بر این عازب با کماله کجا
 احداثی است در حصول و چنین باشد پس مقام آنست که در غائب نداشت و انفعال مجتهدین رفقه حجت
 ایسی خود را نه بنید و در روی مناظرین کردن بلند نکنند و لیکن کسیکه حلیاب حیا از چهره خود بر دارد و
 خواهد اهل ارد و قوله و در مشکوه شریف الخ ۲ قول این نیز از همان مضامین مبتدا که مسروقه است
 پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می گارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف بر جائی
 ثابت است که حضرت مقارب انبیا و رسل حلیم السلام با وصف بجمال قرب و مرتبه عصمت خوف و
 میزدی زاید از حد تحریر و تقریر برداشتمند و بسیاری از ایشان کمال سحر بی انشاء الله تعالی شب و روز کما و از
 بسری بودند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر خسارهای ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
 جایز در محکات قرانی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از اینها خاص می ستایند و
 حدیث شریحه و سنی مصرح است که طائفه مقربین از روزیکه خیمه افیده شد گاهی به تبسم شنانشند
 اند و بعد از این روایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را حال با بهشت داد
 و چیز حاصل باشد باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر و اند و از عذاب و احوال قیامت این نماند

بنمایند و سعادت غباری اتفاق و خوش و خوشاک حدوت شقایق را بسوی خلفای رشیدین
 بپند کرده بود و به ایشان برانگیزد و شد که نما داشتند بر آینه نقری بگویند عا و عت و معنای نیت و خواص
 من بزرگان بیایات قرآنی را ما و پیش حضرت رسول نیز دانی و روایات خاندانی ظاهر گردید و اندک ما شد اقصای
 نما گشت که خلفای راشدیدین در خوف و خشیت از جمال کربابی رب العالمین راه انبیا حضرت انبیا و
 سید و ده اند و نکند رئیس المنافقین الزیاد و تحقیقا همه حل شد و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
 کان له من هوکة قال از حضرت سلامت الخ قول حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر اناست
 من محبتی و عصمت حضرت زین الباق بود چه وقت فحاش که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کتب
 و شرح آن مسطور است زاره زار سیکرینند و تسبیح حصار و ذکر ساقب را در باره خود چه استیغاث میکنند
 و در غلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحفه کامله عرض میکردند اگر در جنم غیر
 که نباشد مستوجب تم و علیکم ادرا بر اگاهی که کردن من به است ادی برین مستولی شده و در معاصی مرا مبتلا گردانید
 چون لایق عذاب شدم روان من بر تافت و در محبت تو مرا فرید بگذشت نه شقیقی دارم که درین وقت
 به و توسل جویم و نه معینی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه توسل جویم بنوا فل با وجودیکه از خلیفه
 محضت و زیدم و از خود تو در گزشتیم و بهنگ حرمت تو پر داختم و کبار تو بوب را مر تکاب گشتیم و درین
 بیایات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف خیط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود
 سبحان الله حضرت ائمه محیط عاوم غیب و شهادت عارف نباشد بانیکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
 پیش عصمت موجب بشارت رسول موتمن و باعث وحییت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
 و العالمین است و فاضل مجیب عارف آن ان هذ الشی عجاب قولی هر صاحب تفسیر مدارک الخ
 قول مجتهد رغفلت شعرا حال اسفا که برین حدیث دست تشبث دراز نموده از عجایب و عجاب
 که عجز تعلیل جامعین یا فاضل بی سواد چیزی نمی دیگر توان دانست و اگر جامعین میافل مذکور و نیزه
 است که لال را از دیگران استعاره میکردند و بوم شوم یعنی اردستانی پرازد کردن من مضل خلایق منصوص
 سلاطین و کن خور و تامل می نمود عیان شد که این حدیث حقیقت خلفای ثلثه بطور میرسد و زیرا بیوی
 بطلان خلافت راشدیدین از خبریث نمی آید و بطلان مذہب را فخران و خارجیان و سلب خلافت از
 زینا و دیالی سفیان بجهتین بر حمان و آن بشاره العین و ازاله العین و قوت القلوب و کشف المحجوب است
 حتی آشبار رسیدن خیر نیست بنایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموسن قالیوس و صحاح و نهاییه و دیگر
 مستند لغت بران گوید و اعتبار از نفس لفظ همین است اعل و دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جاوید
 است که این مجامعه دران منصوص است و بنیاد معنی هم از ان مرصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید
 انی اریک منشیها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته امی منتفی علمه لم یوت احد من خلقه

و نظام الدین نیشابوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوت احد من خلقه و نیز خود او نام رازی حاجی بجا میسر
 محاوره و تفسیر کثیر خود آورده از آنجمله در آخر سوره دوم میفرماید ثم نقول بین ان الامر كما یقولون
 فهو بملک الراح القویه من الامور الحادیه العجیبه لابد له من سبب و نسبتی الی و لاجل الی و لکن
 لتعاقب علی الله تعالی کیف کما فرضتم و همچنین است و تفاسیر و دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی و
 البیان می نویسد می لایعلم وقتها الا هو و گمان میبرد که چون این تفسیر از حسن حمته الله علیه مروی است
 عجت را شاید نیز که برین تفسیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه او را آیات
 ایمر را کمتر و میسر و بیشتر تفاسیر این بزرگان می آید و معذراک میسر تفسیر حسن است آنچه طبرسی در تفاسیر
 سوره بنام از ایمر روایت نموده آن بذر الاشیاء الخمسه لایعلمها علی التفصیل و التحقيق غیره تعالی و اگر
 این روایت محبت را مشکل است باری باید رجوع کرد در تفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیره
 که در ترجمه این آیت دران بدین عنوان است الی ربک السبوی پروردگار هست منتها با منتهای علم قیام
 یعنی کسی را خبرند به چه اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتاب فریقین نظر کند خواند یا قست
 که در بزرگان از مقامات این محاوره آورده اند و در کتاب رجال در ترجمه روایات پیش از پیش خواهد دید
 که نهمت الیه ریاست الهی و مبتنی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تنزیل و تفسیر و
 لمقال در حال روضه المتقین و غیره از کتب سنی و شیعه ان گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای و دیگر
 می یابیم که بال تراخ در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
 و نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مشتمل گشته جائیکه فرموده اند فاشیت الی سما و الی
 حال آنکه این سیر و سفر را باین آسمان بال جلع امتها بنو و بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
 گوئیم ازین لفظ مراد مستکرم همان است که بیست فلان علم با و تمام شد زیاده برین نیست که بنوعی
 از زمان و مکان تحقیقی می توان کرد و در حدیث معراج مدعای نیست که سیر انبیا و پیغمبر و سید و آنچه
 شما میگویند نظر بدلیل و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا یا آسمان
 دوم رفتم و همچنین ازین مراتب و منازل در گذشتم و اگر این تفصیل و ترقی از درجه بدرجه آخر و از مرتبه
 برتر بگریز نمی آمد و فقط همین قدر و از وی ش که از زمین یا آسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که غایت تمام
 سفر همین بود و بس و از اینجا است که قید نفس لفظ در بیان معنی او دوم تا بدالی که اگر بدلیل ثابت شود منتهای
 این تحقیق نخواهد بود بلکه چون ازین مقام بر توانشکار شد معنی اینها پس منطوق حدیث چنان مشفق شد که غایت
 حق است چون منتهای آن تو باشی و بودن ذات والا صفات حضرت مر تقوی خاتم خلافت بنوعی
 باوله قاطعه ویرا همین ساطعه نزول سنت جماعت که آنجناب را خاتم الخافا میگویند و خلافت را شده
 بر آنجناب محسوم می دانند بر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواهد در ضمن خلافت صدیق باشد خواهد

[illegible]

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی باوصف اوست چگونه منتهی تواند شد حقیقه اما امر ثانی بدان انگیزد
مرتضوی منتهای خلافت را شده اند بکلم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه را شده باشد و دیگر
جناب سید ابان عالی اثبات معنی انتها صورت نمیدد بلکه باطل شود و الا لازم باطل فالمرموم شبه سحان بان
کلام المملوک ملوک کلام معنی بر قدر که غور و تا مل بکار برده میشود در صافت شرط اذا انتنت الیک بکلام
این حدیث که در واقع ششصد و نود و یک است چنانچه دانستی بطلان مذہب فخر راج میشود و حدیثی را نمیدانستی
بخریب بنیان مذہب باطل می گردد و در کلمات طویل بشرح آن و خاتمه اند کرد و اگر فقط الحلافه حق از شام
میکردند ظاهر لازم می آمد حقیقت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب غنا و الاسلام برین اعتبار که در
صحیح و بر ابطال شهادت حضرت امیرم کم خویش چیست می بست و وقت اضافت ضمیر مخاطب دوم
مردم بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون صفت این شرط نمودند بطلان انتها و وصلت الیک
وجایت و مال و آنت و آنتید آن ارشاد نکردند حقیقت همه خلفای متقدمین خاتم بودن امیرالمومنین
بود اگشت و اینم مثل آفتاب نیم روز روشن شد که چون بر مکنونات پرنیابتی را بدستی هست خلافت
از دیگران با پنجاب مرتضوی رسیده و نشی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم شروع شد و نیز حضرت
خاتم پایان رسید بشرطی که از پنج با زبان بعضی دیگر از رفته میرسد که اینها کتایت است از خلافت باطل
فضل حضرت مرتضی و العجب که ایشان انقدر انداختند که مدعی ابطال خلافت را شدین ازین حدیث
چگونه این احتمال مفیدات فکیف که تا کار از اصل برآید صبر درت بسوی فرع روان باشد انیکه شکی
منطوق حدیث شریف بود که باجماع علماء مہقرین قوت و انقباض است و کسی اورحجت آن خلافتی نیست
مفهوم مخالفت که امام التکلیفین و نظام الاموالین کتاب محصول در باره آن فرموده اذ قلنا ان المفهوم
خلافتک آن لاله اخصف من لاله المنطوق و ملایشا بوری و تفسیر خود بر آیت ان جاء کوفارین
بکینه فیکلفهم چنین فہرود و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجت افشاید سلیمان لیکن مطابق تفسیرات
نویسن در معنی آنها که دانستی مفهوم مخالف ان چنین است که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست و این بدست
عموم صحابی چند استقصی است یکی آنکه جناب میر میر میر و قتی خلیفه میشوند و مردم زینهار بر دست حق
شان بیعت نمایند و دوم آنکه آغاز خلافت با ثبات و ثبات برای آنجناب بود و منتهی کسی دیگر کرد و سوم آن
خیال مجتهد گذشته پس اگر این حدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه فرمود محمد ششصد
لازم می آمد بطلان خلافت بلا فصل میر المومنین و هم بطلان امامت دیگران تا آمدی دین پس ششصد
ضر اہل سنت در ذکر این حدیث زیاد تر باشد فرمود مجتہدین کہ مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانستند
و استدلال بدان کردند بیست شام که از رقیبان دامن کشان گذشتی و گوشت خاک نام بر
باشند نیز بعد از تسلیم حجت مفهوم مخالف توان گفت که حق نبودن خلافت وقت عدم آنها چنانچه در این

خلفاء است چنان وقت خلافت بدارند حضرت مرتضیٰ قضا و فساد بقایا بقی المنطق علی ما کان او مجتهد
 مقتدر بالبرهان کما فی حدیث الفریقان انیمه منی بر اطلاق معنی حق یعنی ثبوت و لیاقت قبول بود منطوق او منقول
 و باین حدیث در حق و کبر است بیانش آنکه مرجعین توانند گفت که لفظ حق اطلاق یکسند کا بی بر حق دار
 و زمانی بر حق مستقر نیستی که چون از شیعه در اعتقاد باینست که امام زین العابدین است گویند از حدیث
 باطل است و هرگاه سوال کنی از منسوب مجتهدین شیخ مثل عارشی و ثمالی و غیره و علی همه را حق نامند و
 سندی بر پیروی از حق علی و فقیه از اهل سنت استغفار کنی و هرگاه از جواب سرور عالم صلی الله
 علیه و سلم معلوم گشت که سوال حضرت امیر از حق مستقر و زیر آنکه ناگنبر است که جواب مطابق سوال باشد
 و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم موری را در جواب آوردند که دو آن حق را بران گنجائی نیست چه نتوان
 گفت که هم اسلام حق است و هم یهودیت و نصرانیت و هم احکام قرآن و هم او امر توویت و انجیل حق
 ان پس مبین شد که سوال از حق مستقر بود لا جرم شرط مذکور از خود و نیز با بدالی که خلافت و قیام حق مستقر
 و قبل ازین حق و از این بود یعنی هم خلافت صدیق الصاف داشت بجهت و هم خلافت خیر او از فاروق
 و از انورین و مرتضیٰ چه خلافت مقصود با وجود فاضل باطل نیست بخلاف وقت علی مرتضیٰ که حق
 خداست علی و از انورین تعیین است که اوست و اگر ترتیب سکوس شد حضرت صدیق خاتم خلفائی شدند که اهل
 بودن بیان هم دانستی که هیچ آسیبی و زیانی بخلافت راشدن نمیرسد چه نبودن حق متغیر استند نفی حق نیست
 علی الاطلاق و هر ظاهر ناشره فیه چون برین مقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که در
 این مقام ذکر کردنی است بگویند که در مدارک علماء و مدارک حکما بحکم علمای روضه و بصریحات فضلاسی ملت
 حدیثان ثبوت پیوسته که وقت احتیاج و استدلال حدیث را باینید آوردن یا از کتابی نقل نمودن که مولف
 آن از امام حجت که رو باشد بالا حقیق بر و مناقب و روایتش اعتقاد داشته باشد یا حدیث بظاهر کتاب مستطاب
 و حدیث مشهور مطابق اقتدا و اجنبی نبود و انید جالی آنکه از کتب بگردل نمایند بکلام مخالف که اول این
 چه قبل ازین و از آثار عین منقاره وقت نقل کلام مثل دانستی که مجتهد جائیکه در سند حدیث عیون اخبار الرضا که راوی
 آن گویند و عرش باب المشرقین یعنی حضرت امام حسین است و دلالت بر مناقب عالیة خلفای راشدین دارد و گفتگو
 کرد و ازین عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه در کتب حدیث و دلیل بر مقبولیت آن و است نزد محدثین نمیشود
 زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ناوله در کتب یقین اندالاج یافته و علماء از تلقی بقول نکردند و انبرجاست که علماء
 در تعیین اصح تفسیر صحیح از تفسیر و تفسیر و اسناد سلیم تدوین کتب جال و تین امارات صحت ضعیفا قوال نموده اند
 و متنی و ازین عبارت انیمه مستفاد گشت که بعد از برآمدن این حدیث در کتب محدثین هم حجت بر اسی شیعه نتواند شد
 مگر فقیه حجت و اعتماد تحقق نکرد چه جای آنکه سندش هنوز هم نرسد و اگر در تتبع روایات این اباسمان
 آوردند چه حال که حدیث مذکور بدون ضعیف وستیاب شود که واضح یا المحققون من بعد از آنکه مجتهد دران مقام

و قاضی نموده اند عازان ثنایت می شود که حدیثی متفق علیه در مایه التشریح تواند بود که دلالت کند بر
 مسئل سجد کواثر و استفاضه رسد و باجماع مخالف نبفتد و در نزد شمار قابل اعتماد و احبابی باشد و عبارات
 مجتهد و این مقام نیست که ثانیاً بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب مقرر می خوان از جمله خبر امارا است بلکه
 یا اخبار متواتره متفق علیه نمیتواند کرد و صلاحت و مقابلهت باجماع حضرت ظاهر و علمای طاعت مقتضای هر دو مقتضای
 نیست ظاهراً یا بشا اله امتی بلطفه و در این بین همه مراتب را که مجتهد فاقد النظر و در حدیث اعتبار حدیث مذکور در لای
 ذکر فرموده موجود است اما حال سندش پس یقیناً هنوز مجهول است و مقررین در اثبات صحت آن نیز
 از فو فی تن و در او دو علم بر استان نهاده اما بویوش در مدارک زیادی پس بر جمیع ظاهر است که مولف آن
 صحت خبر روایت اعتماد بر آن نرود و حدیثین نه نموده و نه متاخرین و باره کتب مذکوره چنان اعتقاد دارند که
 محدثین امامیه در باره عیون اخبار الرضا چنانچه عنقریب خواهند آید انشاء الله تعالی پس در هر روایت کتب
 که صحت سند یافته نشود و اگر مناظر می گفتگو کنند بجای خویش خواهد بود و هر گاه باظهار مجتهد و کتب اهل حق در این
 خفیه و مطر و ما و له مندرج است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بدین حدیث می نمایند بر محققان خلاف
 خلفای رشیدین که میدان احتیاج را از این خسران فاک بر وید و رند از زبان سماعین و ناظرین خواهد برد که
 و باور احتمال بطلان الاستدلال الخضر بنی بر و نه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
 در اعتبار آن او افع ساختن فی الزوال با عدم دلالتش بر دعای مجتهدین و انتی و عنقریب حیان سیکر و که زیاده از حد
 اصرار من و او مفهوم مخالف دلالت انبیاید و حجت انشاید اما رسیدنش بر استفاضه و تواتر پس بالیه است خلاف
 معلوم است اما مخالفانش باجماع عین عنقریب انتی چه بلالت کتب متقدمه امامیه معلوم کردند که امامیه پس است ضعیف
 اتفاق کرده و اندر حقیقت اهل بیت خلفای رشیدین و مناقب علیاده و محامد بنی الشیطان زیرا که مجلسی در بحار و جانشی و
 و غیر آن و دیگران در دیگر کتابت کرده و اندک که میسر بر طور واحد بود و ملا محمد الفتاح باجماع اهل سنت و اهل جمالی و
 باید گفت الحجاب آنچه مجتهدان ازین حدیث فهمیدیم خلاف اجماع آیه اهل بیت ظاهرین است و هم مخالف طریقه متقدمه
 اخبار متفق علیه معارض است امری را که ازین حدیث بخیاال مجتهد گذشتند پس انهم از جمالی بدیهیات تواند بود و
 عنقریب گذشته بر روایات معتبره امامیه چه جای در هیچ روایات اهل سنت مع ذلک بعد ازین برمی آید چنانچه می باید
 انشاء الله تعالی و الحمد لله که در حاجتی نماند و این مقام میان خبری ازین جور مذکوره مگر آنکه واضح گردد و
 که این حدیث دلالت ندارد بر صحت اخبار مجتهد چنانچه ایما فریقین تصریح کرده اند اما اول این آنکه این حدیث
 است بر جمیع مخالفان آن حجت انشاید حضرت امام را که فرقی اندر حدیثه و التفسیر کنیزه بل نیست که میان آن بخشش آید
 یتقون عنه الایه می فرماید آنچه بران دلالت دارد که ابوالقاسم کبیری باین آیت استدلال کرده بود بر علی
 و عیال کبار یعنی زینمار بخشنده نشود و بهنیم روند و تقریرش همین است که حق تعالی معلق گردانید بفرمایند
 و او قال بندگان را در جنابت بر شرط احتیاط از کلمات پس معلوم شد که چون احتیاط

هست از تفسیر و احوال مذکور چیزی صورت نگیرد و علمای تطبیقه کبھی مذکور نموندند که اگر انید عازین او بر آورده و در
 مذکور است و در بعضی حکم از ابعاد پس این مرتبه و مختلفه باطل است نزد الهی ضعیف است اگر استدلالتش بر
 چیزی که سلیق کرد و بر چیزی نسبت کند آن مدوم خواهد شد و وقت عدم آن پس این هم ضعیف است یعنی که قطعاً
 سیرت و شکر عبادان کثرت را یاد و تعبد و حال آنکه شکر بر حال واجبست عبادت کنی یا کنی غیر آن آری بجز شکر و تعبد
 الهی آری بجز شکر را ازای انستاد واجبست شکر را مذکور باشد یا نباشد و نیز فایده گویند که چنانکه در محافل و اجتماعات
 و تشایع و دست است بیکر و در وزن بر عدم حصول و عدم موقوف نیست ازین جنبه اگر آیات اشهره شود بآیات بسیار
 نسبت شود و فوائدی که در حق جبر از آیات که بر عیده برگزیده که اگر نقش برگرم کلام باضافه و رقاب بطول انجامد و جبر
 هم ندیده پس حاصلی حصول و جبر بر بعضی متفق شد و در تفسیر این اتفاق واجب نیست که قاضی عبدالحی مغربی این استدلال
 را در کتب اصول ضعیف دانسته و در مقام استدلال کبھی راستورده و لذا تفسیرش را الهی باطن و کثرت در سوره
 در یک المثنی هم در بعضی خلاصه کلام امام التکلیفین علی شد و تقاضی عینین و عتق رب می آید که حال مجتهد الزمان
 در مقام مثل قاضی عبدالحی است بلکه در تران انشاء الله تعالی من و بعد از آنکه تحفیف حرف آن
 درین باب تبار آنتست که اوقات هم کبھی غیر و قاعده مذکوره را در حرف مذکور آورده و دندانها و شانه می آید
 که انما یک که خیال مجتهد تا تمام است پس بد آنکه از کلام مرزا محمد که در مناظره رشید الشکلمن مرتب کرده و از انهم
 عبارتست که مفهوم مخالف حجت نیست چنانچه از رساله عزت الراشدین واضح میشود و کتاب بدیه البیان
 ملا محمد در بیان نیک حاضر است حاصل عبارتش بدان میرسد که مفهوم مخالف اعتبار را نشاناید و بر تقدیر
 معتد میشود و اگر وقتیکه قیید را و جوی دیگر نباشد و بر تقدیر موقوف خود امام اعظم ثانی رخصه آنچه در کتاب
 منی مطلب آورده از ان هم واضح است که دلالت مفهوم حجت را نشاناید عبارت انیمقام آنتست را
 ان مدله الدلالة مفهوم و منی ضعیف خصوصاً مع مقارنتها بالمنطوق و المفهوم داین عبارت در جمله اول کتاب
 مذکور که اصلش از خانه یمن مجتهد حاصل الاستفاد بهر سیده موجود است و جایجا امام اعظم شان در تفسیر
 اول مجتهدین و قنای خویشین مضمون نوشته فکیف که سید این قوم نیز کار از حجت آن نماید چنانچه از
 حاشیه کرمانی پیدا است و مجتهد الزمانی باقیع انوز منوز بسبب تخی مقرر بودن از علم و جرح و مگشایی پس
 شیخ سعدی هم راست آمد بجهت مسکین خراگر چه بهتر است یا چون بار بر زمین غیر نیست
 قولی که سید که تمام الخ قولی بر گاه بدین تفصیل از کتب معتدله فسر یقین بوضوح اینجا میدک
 تعلات مجتهد حرف از نوع خرافات و جال و نریات و معارضات سلیمه کتاب است پس
 تمامی مدار اند کردن کمال و قاحت و بی حیالی و صحت حمل کردن و یا در اسه است چنانچه
 عینین خلائق از جامعین بیاخت و از دستا نه بی سواد در کتاب امامت نوشته اند و الهی را
 شاید ساهه سر آور است که صلا دهند و گویند باید که تاسه علمای فسر یقین حقیقی را حاضر و ناظر را

حکم فرمایند این خبر و عمل ایضا و این نقل مذکور است فم حدیثی ندارد و بدون ترتیب المقدمات که مسلم نزد اهل
 باشد در پی الزام کرده و داد از علمای مجاهدان کتب عمه عظام خود هم خبر ندارد پس در اینجا دعوی ریاست بها
 بکار و بروی فقها و شکلمن نمیرسد و وجود بشارات فتوح را شنیدن مضمون حدیث آنها در کتب قوم آبرو می بخشد
 متشابهین بر خاک مذلت میریزد و قیقتاً از صنائع بدائع او قعالی است که اگر کسی بچیز ضعیف را اندر یاری حقیر
 موسی را بکنار فرستد چون پرورید هرگز بمقام احاطه فرماید خواهد دانست که خبری را ندیم برای چه مجتهد گفته بود و درین
 تقریر موجود زیرا که در اجماع صحاح جبرین و الفهار با عتراف قوی در تفسیر اهل بیت بر رعیت صدیق شکی نیست و
 ایشان بر نفس فروتنی در شرح کلمات است یقینی حضرت صلی الله علیه و سلم بودند و اجماع عترت طایرین خصوص
 جعفر بن برکات است که مجلسی در مجار و جالس در کتب مطبوعه و غیره و دیگران در کتب یگانه تفسیر کرده اند که حضرت الله
 بر طور واحد بودند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اهل بیت خلفا در خلافت با جماع مرکب شک نیست مانند
 ریاست نیست که حدیث اینها بدین امور قطعیست مخالفت دارد فلا یبار به پس حال رسواست محبت
 در خلافت این کتاب دیدنی است که براسه تالیف خیالات قام خویش بیتی حلسه آغاز نموده و گفته
 که الله بر طور واحد نبود بلکه مثل انبیاء اختلاف داشتند و خود را از انبیاءات اکابر مذہب اوست و موضوع
 شیخ ابن بابویه **الاقول** قطع نظر از آنکه اعتراض مخاطب بر بحث لغتی می کشد و از ادب مخلصین نمی نماید
 میگویم که از اینجا که بدست اجتهاد و تکمیل کتب خلعت خود را که از تالیفات اکابر مذہب اوست و موضوع
 آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و منقل مجرات و کرامات داد تشبیه دادن است نه برده و نه
 استداده و درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب است که او را بورتی گردانند
 ان کتب متقیرین تشویش و حیرانی نگردانم و بکتاب فارسی که عنایت مجتهد الزمانی
 مبطا له آن فائز شده بلکه در تالیف آن مقتضای الکفریه و احده کما قالوا ما ندره فغفای
 رعیت نمود و شریک بوده نشان و هم تالیف نابالغ بنور در دبستان بمذاخره عرض مولو
 حسین علی خان برادر بزرگ فرین که تالیف شان مدوح مجتهد حنیف سگال است در جواب چند
 از اجزای ایضاح رشید الشکلیان نور الله مرقدہ جایکه طسارت حسن را بر مذہب ایضاح
 از قدما ی روضه ثابت فرموده میگوید که ازین عبارت هم مخالفت صدوق با جماع مضموم میگرد
 چه مراد شیخ ابو جعفر طوسی ظاهر از اجماع اجماع فرقه حقه است و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه نه
 کامل علمای امامیه است پس چگونه داخل جماع خواهد بود و الی غیر ذلک اینقدر از رعایت ظهور مثل بدیسی است
 که فرد کامل نیست که عند الاطلاق مقبلاً در شود پس آنچه گفته که شیخ صدوق از اجله اساطین محدثین و فقهای
 قدما ی امامیه میباشد و جلالت ایشان مثل دیگر قدما ی غطا کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
 بودن ایشان حریفی است که تا حالا حدیثی از متفوه نشده فصل اول از بنصر علی غصه

و احد ششم بر جایی خود ننهاد و بر بود با جمله حال صمائی فقط مطابق تصریح عبارت و اینصاح عام من قبیل
 همین است که قابوسی وقت می جویند و حرفی بر سیل قبیح و بیالایفات خویش نمیگویند و در هر مقام از
 میدان مناظره راه قراری پویند که چون رعایت وقت برای روانی مضامین مزاجات و ترویج مضر
 لغوات اقتضای کمال جدالت قدر و رفع ذکر برای صدوق الکواذب کرد آن امور را در مدارج و مناظر
 او نوشتند که لغت دو کمال علی الاطلاق حرفی از آنست چه طووفات صدوق مطابق کتب احادیث و تفصیل
 و تحقیقات مزوره ظهور بخیزه صاحب الامر است و کثرت تالیفات او در بین ایشان مقتضای تصریحات
 تحقیقین ایشان و در عالم است و هر گاه عظمت حیرت صدوق مساعد تقریر و تحریر مجتهدین رخصه و
 بیامون انکارش گردیدند و چنین جاویدند مجملاتنا فاض و تهاوت کلمات تشیعین حصوفاً مجتهد الزمانی و تلیت
 است و دادان این تالیفات اقتدر عیانست که معتقدین حسن مناظره او از تشیعین هم عند تحقیق
 عریق بجز نداشت میشوند و بخطای خود اعتراف میکنند نیست حال امام المتکلمین و نظام المحدثین
قول در روایتیکه آن **قول** کور و کورانه انگس بعد و الزام بر آمده که بصارة العین را بعین
 ندیده و فقط لا تقرؤا الصلوة را انگس مطمح نظر داشته که یا نه همه مدتها هنوز سپهر امون عبارتش نگردیده
 حال آنکه یکی از تشیع و تالیفات تشید مرد دیگر را از هندا و زیار جابلقا بلکه سطبلاد و قوم هندو یعنی انکا طمیر
 و مدگار بود تفصیل این احوال و تشریح انقیاد آنکه عبارت نیده از مقام حکوم بنقل و اعواف مخالف است
 که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کمال مامیه است که انص علی ذلک غیر از اندم در عیون او رده شل سفیده
 صبح از آن روشن است که این بزرگان شل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه و سلم عزیز بوده اند و قدر
 صرح و اجرام جواز التقیه علی النبی صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوفی این از آن مقتضایست بابت
 بیان کامل قول معرط و اختیار زهد و امتدان ممکن نیست و بهر عین استحقاق اخلافاً الی الله که گوشل میگردند
 قدسید در موقف حساب ایستاده شوند و درین عبارت قلیل معانی کثیر ابعثضای خیر الکلام کنجاییده ام اگر چه
 نسبت در کوری و کورانگی مبتدا نمیشد البته محذرت که تسمیه می برداخت و از تعلیم ابو جیل که قرآن مجید را
 اولین می نداشت دست بر میداشت زیرا که درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و هم دو عذر
 صمائی رخصه را متناصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که
 تا حدیث همین است که صدیق و قار و ثور و ذی الثورین مثل گوشل و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه
 و سلم عزیز بوده اند و در بیان معنون خاتمه حدیث پس از این درین عبارت است که گوشل و دیگر نفوس
 در موقف حساب ایستاده شوند چه مراد از نفوس قدسید حضرت امیر المومنین است اند اگر چه مقتضای عموم اخبار اینست
 باشد که استغفره زیرا که البته حضرت امیر و جمیع است محمدی اهل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قسم برین خود
 که تمامی است او در موقف قیامت از ولایت مرقدی بیرون نرفتند که دعا حدیث امایمه صرح باشد که این سوال

از جمیع ائمه در موقف حساب خواهد بود هرگاه معنی تمام حدیث از مبتدایان گویا گوش کردی اکنون بغیر احتیاجی
 آن شود اما احتیاج اصل این است که واقعی از حدیث شیخ صدوق که در عیون و تواتر نموده ظاهر شد که خلفای
 پیش از حضرت امیر و تدریس بود چنانچه گفتی ولیکن چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خلفای شایسته چندی در خود
 بودند که جرم این بدیشت بر تفسیر محمول است فلذا بدلیل علی المملوک و تواتر و نقل پس چنین است که علمای شیعه بار بار تصریح
 کرده اند که تفسیر برای امیر اطهار است نه حضرت سیدار صلی علیه آله و سلم و این امر بر بنده و جمیع لیکن طبرسی و غیره
 اقا محمدار و سید علی که در آیات الاحکام است ظاهر است و سببی عبارت از نه القائل انشاء الله تعالی و تواتر و جالب از تسلیم
 سیدانیا از خلفا و عبارت ساسل الاصول جاشی متواتر یافتی پس از این علمان الامتیه لاقالوا بصحة الامام و وجوب
 امتثالهم و وجوب اتساعی هم فغیرهم افعال الامم و اتواترهم و تقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه و سلم و اقباله و تقریر فی
 حجة علی التفصیل المذكور بل التفاد فی ذکرک لانی باب التفسیر فان علم و قولهم و تقریرهم اما کان التفسیر بخلاف النبی صلی
 علیه و سلم و کتاب طبیعه جاشی نفس صریح است و نمیکند احتمال تفسیر در احادیث سیدانیا راه بنیاد که لا یخفی و هرگاه تفسیر
 برای آن جناب جایز نیست چنانچه بر زبان عالمی قوم رفته که در قلوب ایشان بمقتضای بعضی کلمات یا قائلیم انما کلمة فی حق
 زبهار و تواتر گذشته پس اصل حدیث بر تفسیر چگونه درست خواهد بود فان الانسان یؤخذ بأثر اللسان اما تقریر بر اعتبار نفس
 پس نیست که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرت امیر و رضی جناب بعینه صلی الله علیه و سلم بودند و فضل از تمام است
 و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و سؤال کردند اما تقریر و نقل پس نیست که در اینجا گفتگوی استحقاق تخیل
 را شده می رود و از مشقت معلوم یعنی خلفای شایسته که سمع و بصیر و قلب بعینه صلی الله علیه و سلم بود و از آن
 خلافت را شده عیان است و ایشان در موقف حساب ای سوال معلوم مسلم سبب این استحقاق نیست
 حالیا غایب اما مرا که این بزرگان او در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت مرخصی گیرند و معلوم نیست که
 از عهده برانید و خواهش آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا ننهدند زیرا که دیگر
 نفوس قدسیه مثل ائمه و انبیاء نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفعت که اینها را چه بزرگان
 معاذ الله چه هر کس که احادیث نبیاء و در باره حضرات ائمه نیک دیده و در روایات رفعت خوب میدانند که
 عهده برای تحصیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر نیز سخت دشوار است از عهده بر آن
 اگر حضرت زهرا و فاطمه و سحر و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در حق طایفه امیران و منین گفته بودند که
 مثل چنین رحم پرده نشین شده که مانند خاندان در خانه گرچه و گرگان می درند و می برند و تو از جای خود
 حرکت نمیکندی و شکایت من بسوی پدر من است و محاصرت من بسوی پروردگار من است چنانچه تفسیر
 در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
 از حضرت امیر و تدریس بر سید که با اقلین چه کردی و عبارت آن مقام نیست و این یک حدیث جمله
 که بر زبان تواتر وقت تصنیف عبارت العین گذشته و قد عرفت انما است شد زیرا که امامت امیر در

که از اول و ایضا و غیره از مخرج امامت انتخاب است چون خود حضرت امیر ازین باب سوال کرده بودند و دیگر که باقی ماند
 در ملاحظه این سوال نیم به ثبوت رسید که سوال که در این بصرات قیامت و باره کسی لیل بران نیست که آنکس افضل
 باشد و الا لازم آید که مثل حدیثی نقل باشد از جناب مرقوم فی الخیر و کلام نقل به امانت حلقه که در باره جناب
 مرقوم فی سوال کرده بودند و در اینجا اعتراضی است جواب طلب که چون گفته بودی که حضرت امیر
 سوال کرده بودند و اینجا چگونه لازم آید که از ایشان در بوقت حساب این سوال خواهد رفت چه در حقیقت امامت امیر است
 است ایضا و البته مسلم است لیکن فرحیت انبیا غیر توهم جوابش آنکه انیک حسام جناب محمد بن جعفر است و غیر
 کتب ما پیش رفته موجود و درین کتب تصریح کرده اند که انیک در باب منصف و ثانیاً عشره به همین است که جمیع انبیا و اولاد
 غیر جناب محمد صلی الله علیه و سلم افضل اند و انیک طفیل امیر اند و از حضرت انبیا شیرین سوال در قیامت واقع شود
 پس این اعتراض اماسی غلط است است شرح معنی عبارت فقیر که در رساله بعد از انبیا نوشته بودم و عوارض من و امام
 آن هرگاه تفصیل معلوم و درین عبارت تفصیل وقت تصنیف بعد از انبیا پیش نظر من بود و اعتراضات را فضا
 پس عبارت جوابی اوم و تقریر مدعی خود را تمام کردم و در نتیجه با حرج و با جرح را از هر طرف پرستم و قدری شک است
 بود که گویانیم پس انچه را من تصدیق میکنم انکس المناقین و عوی این معنی نموند که ظانی کتاب عیون را بگوئی می بینم
 و انصاف بر نقل محصل بعض فقرات آن از قبل لا تقربوا الصلوة و الا وضو نموده بر مطالب باطل خود مثل احتیاج از آن فرموده
 پس تقریر میکنم است که صرفی را نیندازند و از ملاحظه حرج و دیگر چشم پوشند و بر دیگران از رومی سرزنش نهند و خدا را
 حال اعتراضات این در برابر این عقیب معلوم میشود که ویدیائی پیش نیست لیکن با نیمه میگویم که از نقل
 و حدیث و امان دشمن شد که باز این نیست که زیر مشتق بچلو امان رسم نکرد و مانند آن احتمالات این شهر خوب است
 که بجا که کتاب عیون را با انچه که کور می دید و شنید بر خلاف واداری مروت که زیر مشتق منقولی ایران
 کتاب عیون اوقت تصنیف حسام هم نگشت قول اولاً و سلم آه اقول محمد بن جعفر است و انکس بلا و کتب علم
 عقیده را درین مقام و نقل اوده و بنیاد اینها حاشا بر حرج و تعدیل نموده باعث نیست که عیوب بزرگان خود را بگوئی
 بلکه کتب مثل طشت از امام افتد و بر کسی از اهل حق بفضل بزمی شادان گردد و این بحث طول بسیار میخواهد کرد
 که در حدیثی چند بروم می بینم که در اصول فضیله و اصحاب حضرت سیدالایمان که صدراول بودند کسی غیر از مقداد باقی
 نماند که از سیدان و اهل بیت حق و اولاد است اما و خالی باشد تا بعد یکدیگر بعضی از سفا که گویم را او صواب است
 در اصحاب نشان داده و درین پرده است که در سبب بعض خواسته اند لغت شان هم بار بار در زبان خلق می
 در آخرین و نیم بعد از آن وقت خداوند امیر المؤمنین زبان حیدر که گویم که امیر طهارت با بقا و احقاق کتب معتبره
 امامیه عالی گردانیدیم به شناسایی مقداد بسبب ظاهر روایات بنابر راء عثمان محمود ورنه ممکن نیست که فضیله
 بعد از تقریر طاعن اصحاب لازم و باره انبیا علیهم السلام جان سلامت بر نهد چه جامی مقداد ابابزار را این قبایس
 مرتب کرده اند که خلفاء و فرمان مشهور گردیدند و خاک چنین مذلت بر مغارق خود میچسند و جان خود را از حضرت

هر کس که بگوید این دو اشتند و علم اتفاق برافراشتند و حالا کلمه نقد را از مسلمات است و در اینجا رجوع به احوال و مآخذ
 و بوابه فصول و در ذکر اسامی این اصحاب معقود است که هرگاه حضرت علی علیه السلام بودند و در احادیث و قرار داد و در غیر
 از امیر المؤمنین کسی باقی ثبات بیشتر و در هر ساکن بن فرستاده و مانند او مستثنی نگاشته چنانچه در همین مقاله عبارت
 کتب مسطور مذکور شده پس اتفاق و چین مقدار و ستم بعد از ثبوت رسیدن غیر ذلک من الغررات انیست حال حدیث
 اول اما اصحاب ائمه علیهم السلام پس هزار بار و انسی که سر غنه تمام عالم بعضی جعفری شش کس بود و در واقع همه در این
 که حضرت امام صادق بود و خلیفه نعت او هم ناطق بودند و اید صارت هم هر خاموشه و بین بابا زلب مبارک که
 و قس علی شاه این و شیطان الطاق و یک نفر یا تا ایشان کتاب اصول اربع مولفه ابو جعفر مکنه که خدا صله اصول اربعه
 باشد گواه است لاجرم برای اخراج سهیل از زمره معتدین اینهمه کششها و کوششها کردن و انتساب جلالت
 صحابه که ائم را بگل اندودن خلاف عقل زین و دخول مجتهدین امامیه و گریه مجتهدین است آیا اخراج شخص
 از وظیفه مستلزم است که او مطر و دو مجروح بود و مگر جناب مجتهد الزمانی علامه و در کتب مثل متبع المقال را چنانچه
 با وجود آن نکرد و ندیدند که خود فضل بن شادان را بعضی از شیعیان از پیشاپوشی کردند و دیگران در زمر
 و طعن او کوشیدند و ملائقی مجلسی و مجال فقیه آنچه نوشته از آن واضح است که اهل سنت و شمس فضل بودند و کتب
 و امامیه حدیث او داشتند بسبب نیاد اعتبار و وجابت او و بنده را عدالت اهل سنت چنانچه مجلسی در عی
 بحال نمی آید زیرا که از منبع المقال انیم برمی آید که این کتاد و شاد و علم تفسیر و قراءت و مانند آن کتابها بنیاد
 ساخته و در واقع بود و اما آنکه بر تصریح معتدین امامیه محذنین اهل سنت روایت از او میکرد و او در کتب بود و پس
 و منعی خاطر نشین نمیشد و علی ششمی او وقتی تواند بود که پرده از یکدست او برمی افتاد و هر حال دعا انیست که چنانچه
 فضل و باره سهل فکر کرد و دیگران نسبت ما و نمودند که من خبر بر لا خیه فتد و قع فیه و توقیحا و تیکه و این
 و طعن او قد مای رفضه بر آورد و در غالباً که جناب مجتهد الزمانی در کتب خویش دیده باشند که ملخص خامه ان انیست
 که اگر ازا انحال خود باز آید فیه اوال او انشاء تیر و غای کنم که گاهی زخم آن در دنیا و آخرت التیام نیاید و هیچ
 معلوم نیست که محاطب جامع العلوم بعد ازین و حید شدیدا اینهم دیدند یا ندیدند که تیر و وی او را مصیبتی شدید
 و رسید تا آنکه زینهار از آن راهی نیافت و بما وی خود شنافت و حال اعتقادش در توحید از وی آن بود که
 ان الله عز وجل فی السما السابعة فوق العرش کا و صفت نعمة الله جسم پس خرج او را اسامی مثل مشهور که چه خفته
 و چه بیدار و باب سبیل چه اعتبار اما تخفیف نجاشی و غضا بر می پس عنقریب از تحقیق نقال کشیده
 مجرب ظهور میرسد که بجوی نمی از رد و این تاخرین را مجال آن نیست که شایخ جاسعین اصول اربعه را بطور غور
 تصنیف کنند و شکل ترا نیست که هرگاه کتب رفضه و بین فن جمع فرمای و فهرست امام اعظم اول چنانچه بنظر
 فقیر رسیده و هم خلاصه امام اعظم ثانی ایشان و نجاشی و کشی و غضا بر می و تحقیق و تلخیص شرح و مانند آن
 از رجال مجلسی که شرح کنی خوابی یا منت که هرگز ندانم بدی در کذب و افتر و فساد و اعتقاد و تفاسیل عباد و فی نفس

بنام خداوند تعالی و در گذشتۀ این امر بر ناظرین هر دو مجلد کبیرین کتاب محتاج بودی نیست
و اگر اولیای محبت را گویند که چون در باب سهل اختلاف جرح و تعدیل است و شیخ بهای و غیر
هم در کتاب اصول و فاضل شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی تعدیل لاجرم باید که رد
را بجوی نموند کونون بفاصله یسیر از کتب روضه خواهی دانست که این تقدیم وقتی است که سبب
تصدیق کمال قوت و وضوح رسد و در باب التزاع آنچه مجتهد آورده قوت و وضوح آن ممنوع
است پس نتیجۀ شهادت شیطان الطلاق زیر این قاعده مندرج گردید قطع نظر از آنکه ایشان بر تفرق
تجدیدی غرض و منکران علم ازلی او بودند علاوه کلام دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
و جرح در این نسبت انا اعتقد و یا نه میگویم که گفتگو در حدیث سند حدیث بر مطلق لاهقین نیست
بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی انقدر ضرور است که ثقات محدثین بر روایت راوی بیان
استدلال است و ترا معتبر دانند و از کتب قوم حال فعلالت صدوق چنانچه گفته بودم عیان شد زیرا که
مصلحتی بر نگذاشته اند و در این تراجم صدوق و مراتب عقلی برای او میگویم حسین علی خان او را فرو کامل قرار
بناشد و خود مجتهد را قرار کرده که صدوق را ساطین محدثین است الی غیر ذلک پس البته اگر نزد او این
معتبری بود در کتاب عیون که با طهارت داخل مجلسی و آغاز مجلد اول بجای مثل کتاب من لایحضره
دار و دیگر دیابهم نمیکند داشت بلکه غریب یا علت نشد و ذوات آن تعلیم می آورد چنانچه معمول است
و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که بنصرت مجلسی در مقام مسطور مثل اصول را بعد است بر روایت
راوی مذکور است و احتیاج نمی نمود و حال آنکه قریب ربع اول ازین کتاب بر روایت سهل این نیز
در غیبت موسوی ثابت کرده و بهم بر روایت دیگر در باب الفضل علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد
بود و در این احتیاج بیان نموده اول بر روایت دیگر ثابتای همچنین در مقامات دیگرش و چون کمال
و بیرون قوی صدوق و فرو کامل بودندش علی الاطلاق یوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از بزرگان
همه مجتهد راوی شیخ ابن بابویه احادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
و مباحث آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا و تقضیح سخنان سطر حیدر گیلانی افزایم بکوش
مثل یاد شد که تنها شیخ المشایخ و کتابهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل
است علی بن ابی حمزه که کلینی ثقة الاسلام روافض که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را
بر استدلال و احتیاج بر روایاتش تالیف کرده اگر با ورت نیاید باید اندک محنت را بر خود گذار و متوجه
در کتاب شیخ اعور خود نظر کردن و بدون تصور نظر ابواب آن را دیدن که او در بعضی از مقامات باب
خط بر ترجمه روایت او منقذ کرده مثل باب حایض تمرض المرضی بیانش نیست علی بن ابراهیم ع
و در متن اصحابی و فی نسخة عن صدق من اصحابنا سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن علی بن حمزة

قال قلت لابي الحسن عليه السلام المرأة تقعد عند راس المريض مهني فالتفت في حال الموت قال لا بأس
 ان تمضيه فاذا خافوا عليه وقرب ذلك فلتستنج عنه وعن قمبه فان اللائكة توافي بذلك وروى باب ما جهر الصبر
 وان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يلد وروى ابنت سهل استدلال بخوفه وروى دعوى ما جهر قبره وروى
 رواية است وروى باب ثواب من شئ مع جنازة وروى فقط از نقل کرده وروایات دیگر اینست نیز وروایات
 الصلوة علی المومنین التکیه وادعائه وروایت از دست چند روایت از دیگران و گمان میر که کلینی از حنفی
 ورجله فروغ بر روایت سهل بن کور استدلال میکند در مجامع اول که از اصول است وید که حال مجامع و در
 که از آغاز تا انجام بر روایت سهل بن خنیزن کرده و از انجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و سهل
 که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد و در همین کتاب است بعد از ذکر حدیث علم
 که مصدر است بلفظ یا هشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن سهل بن
 یار و حدیث دیگر آورده و از انجمله است باب فرفض العلم ووجوب طلبه وبحث علیه وروایت است و
 از انجمله است باب احصاف الناس که آخر ترجمه آن از حدیث است و از انجمله است باب فضل
 که مشتمل است بر روایتش از علی بن اسباط و از انجمله است باب سوال العالم و تذکره که حاوی است
 بر روایت او از جعفر بن محمد الاشعری و از انجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور از محمد
 مسطور در این است و از انجمله باب روایه الکتاب و الحدیث و فضل الکتابه و التمسک بالکتاب که در
 است روایت او و بران از احمد بن محمد و از انجمله است باب التعلیق که روایتش دران موجود است
 از ابراهیم بن محمد الهامی و از انجمله باب النهی عن الصفه بغير ما وصفت به نفسه حل و تعالی که روایت
 او پیش از این دران مرویست از احمد بن بشیر برقی و ابراهیم و غیره و از انجمله است باب دعائی
 الاسما و اشتقاقها که دران روایت است از یعقوب بن زید و هم از این مجوب و بعضی از ابواب
 فقط بر روایت او مقصود ساخته از علی بن اسباط از حسین بن زید از درست بن منصور عن حدیث
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال ستة ليس للعباد فيها فتح في الموفية والجبل والرضا و
 النفس والنوم والبقظة و اگر همین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الایمه قوم را بنظر آید
 تمام کتاب را بر روایات سهل مخلوط مشغول خواهی یافت کما لا یخفی و بعد از این
 که حقیقت حال و صدق مقال بر تو هویدا شد احتمال اینجی که روایات او از قبیل
 اتباع و اشهاد و تقویت است یا تعلق دارد و میباید مخصوص از مسائل غرضیه بموضع مخصوص
 یا بطور قدرت و شد و ذراست از هم باشد کاش علامتی برای معتد و خلاف آن قرار میدادند
 و این هم صورت نیست و شیخ طوسی که امام اعظم قوم مورو لوم است در
 آغاز استبصار بر یونس قدح کرده و بر سهل پس بر رفته مشکل تر شد و

در باب رسالت که ناقص و ضعیف است بر روایت سهل استدلال نمود و وایعنا و در باب
 در باب نبوت و محاسن است بر روایت او احتیاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان نشود که بر
 سهل است الغرض مدعی فقیر این است که بر روایت معتدین امامیه مناقب و روایات و الهیه و غیره
 خلفائی را شنیدیم در رساله بصیرة العین بطور نمونه بیان کنیم چه عبارت فقیر که بخلاف هم نقلش بر داشتند
 راستی گواه بر آنست یعنی علاوه بر منقذات معتدین امامیه که در وضع دلائل خلفاء حسب و جوی حیوین ایشان
 و عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات و الهیه و حقیقت خلافت را شنیدیم نیست و الحمد لله که بر
 رعایت اصولی حاصل گشته که کسی را مجالی نماند که آن را رد کند و الا لازم آید که محبت الزمانی شیخ صدوق و کلینیه
 بهم کتب ایشان را از دایره اعتماد خارج گرداند و درین امر بیابای و خرابی دین و مذہب شیعہ است زیرا که
 ما معین اصول بر روایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را پیش از پیش جابجا بنیاد نهاده اند و آن
 معین و بین و محبت شمرده اند بیابای ساختن مرجع گردانیدند و بنعم ما قبل بدیت فی فروعت حکما
 فی اصول چند شرم باد از خدا و هم رسول اما آنچه محبت الزمانی از کتاب شیخ علی و کشتی نقل
 نمودند پس غایب از الباب دعوی کذب و غلو و تعصب است یا وجود تشیع و ازین کتاب عیان
 که آن کیست از رفقه که خالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاذ الله عمر خود با می در بیان تنگی بدین
 و بدین بیان صرف کرده اند و مجلسی هم کما نوشته اند و جو را از آغاز عالم تا آخر بدین شرح مندرج می شود
 عمدا و دیگران نقل قایل را خصوصاً نوشته اند و ثبوت کذب را وی مستلزم عدم اعتبار است
 بلکه عدم صحت هم نیست چه جایی شیعی بودن بکجناب مدعی اجتهاد و تحکم شرح اصول کلینی را که
 از زمانه ائمه است و از مشایخ کتب شیعہ هم ندیده اند که صاف صاف زیر حدیث عام در اثبات بنیاد
 بگوید که اگر چه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم انجمنی که روایت
 سهل معتد نیست و از بنیاد اعتبار ساقط و از مقام صحت یا باطل است بر امامیه سخت مشکل وارد است
 چه خود از کتب و منبیه ایشان درین کتاب مثل افتاب بیدار روشن شده که مقبولین لسانی رفقه
 از حد را نقل معاذ الله و لغت مرصومی و اولاد ایجاد آنجناب مانده اند و از دایره دین و ایمان
 خارج بر روایات ائمه ایلویت که بر امامیه حجت است لا قرار هم علی انقسام و هشامین و زراعه از انجمن
 وسطه و درین و منافقین کما یوفی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق با وصف این
 هم نیست و اعتماد است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذہب شیعہ
 از ائمه زیر قبح و جرح بگیرند امر بیت بس مشکل حللا و لازم می آید مشکلی دیگر بالاتر از آن
 که جرح و قبح ائمه را در باب کرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نهاده و حسابی از آن
 بر نهاده اند و حال آنکه بوجه لب یا جرح مذکور راجع بود کما یوفی بهی بخلاف جرح شیخ علی و مناقب

و درباره سبیل آنیکه گفته شد بعد از آنست که رفته نگیرد شدید مقتضای آن آنکه الاصولات لغوی است که
 کرده بودند معذرا محتمل است که اخراج او از قم محبت حسنه و نفیة اتفاق بوده باشد که از کتب مطبوعه
 جالسی هم عیان است که حصار اصحاب ائمه شایع بود و وجود کلام مجلسی در حال ولایت بر
 دار و با طبقه متاخرین چیده شد که چاکر وند **والحجب** که حال عبدالعظیم صفهانی و شایع
 سبیلانی را محبت الزمانی یاد دارند که پدر جالسی او از راه حصار ایشان چیده اند و چیده و چیده که و با
 لایح این امور نبودند و اتفاق پس تقیید و ردی شایع و آثار علمای شیعه است احتمال دارد که
 این افراد کسی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر و زنانه و امی و بیاد است و آنفا با صفت
 سواد بودنش از جواب ایضاح مذکور عیان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطیع نظر داشته
 هر وقت بزرگی رنگین گردیده اند اهدام بر جماعت او پس دلیل و نیجا بر بند خانه کور نیست تمامه
 که او چگونه با وجود محبت دین شیعه مبتغی خطوات شیطان مغلوب هوا جس نفسانی رشک افرازی
 بتفقه و مخصوص بان تواند بود و وجه خوش فرمودند اکابر سنت و جماعت بملاحظه سوره نعل که سنگین
 و محبت دین رفته اند قدر فهم ندارند که مورچه سلیمان علیه السلام داشت زیر که دانست که سنگین
 آنجناب بصحبت سر سمری و پیره و دانسته موران صغیر را پایمال نتواند کرد و در و افضض منتجه
 محبت و ایچی خاتم الم سلیمان را و رصنا وید اصحاب چنان اعتقاد کردند که ایشان جگر گوشگان پیغمبر
 بر انواع ظلم گرفتند و با وصف علم و خیر هیچ از ذوقه از بجزستی فرو نگذاشتند و از نیجا است که ظرافت
 در حد و اولاد یا همین معنی اشاره کرده اند که نه نقل می کنم که در انقضی فواره لغت که از و میخورد و میراد
 زبرد و اینهمه که درباره سبیل شنیده می بینی بر تقریرات و گیران بود و اکنون حرفی چند از اخادات باقر
 مجلسی که او بقتن قوانین مذہب رفته و متاخرین است و اهل ایران بر تحقیق او می نازند و بدین گفته
 که ذہب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم صنعت سبیل بشنود که در شرح این تعیین تبیین بیان کرده که
 ضعفش متناهی اعتماد بر وایت او نیست زیرا که او از شایع اجازت کتاب ایوب است و در تفقه بودنش شایع
 حالیا جبار تشیع از او نمی تیغ به بین که نموامی او همین است یا خیر می و گید و این کتاب را بعد از جسته
 بقیه گران یا فتم و تالیف بسیار برای الزام مانند مجتهدین و فرشتین مذہب شایع از ان بر آوردیم و دیگر
 معلوم نیست که بدست کدام یکی افتاد که هر چند چشم نظر نیاند اما میداند با برمی عو و جل چنان داریم
 که مضمون نیکه بیان کردیم بدلت قطعیه از ان برآمد پس صلاست عقلایی عالم را که بعد از این همه
 که اسفار رفته بدان ناطق است برای مجتهدین یا بود که در حق مجیب معصوب چنین کلمات نویسد که ولایت بر
 دارد که روایت عیون را بصورت مذہب و کوریته در حد الزام برآید و بر لائق بودا اصول و کار بست
 باضافه و راستی حکم نماید که آیا او مصداق این امر و میده هست یا مجتهد که بمبالتش نمیکند و که نیمه فن

حاشیه‌ها نیز از سال سیف المرجح پیوسته و عبارتند که در بابهای کافه نگاشته شده است و وقت ضرورت بر سر وزن
 می‌باشد اصل این حدیث بعد از کمال اعتبار است که مناقب عظیمه و مناقب جلیله در کتب دینی و فقهیه و عامی و غیره
 جمادات یقینی یابیم و در اجماع حضرت طاهرین بر مدعای رفته مناقبین قبح کنیم و گوئیم که چون خود سلطان
 کریم مقتدر بر علی و شناسایی فیلس برای خلفا باشند و مطابق فرموده و حاجی خود ایشان را سمع و بصیر و قوا و غیره
 به تائید رسانند و نیز حضرت امام صادق که مثل شهید کربلا منور از تقیه بودند که ایدل علیه اصول اهل کاسه
 مستند نزد آیات قرآنی و در مدح صاحبین که ائمه ایشان اصحاب ثابته اند که اعرفت متصفا چگونه اتفاق و اجماع
 حضرت طاهر و تصور کرده اند فضلا عن الادعان والیقین فاعقبه و انما اولی الالباب و قولوا ان هذا شی عجب
 و انما یجری عظاما و صرح شده باشد وجه اختیار حدیث حضرت امام حسین که شواره عرش یا مشرفین به بعد
 از امین حدیث حضرت امام صادق که هر دو بر اصول رفته امام ناطق بودند نیز معتبره و امام صاحب
 در نگاه این بر دو جناب معتقد و مناقب لشکریان خلفائی را شنیدین بدان وجه باشد که دانستی و خلفا
 منزه از اجزای بدن مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عقدا کنند از ائمه صاحبان و آثار معتبره چه نام توان برد
 گفت که در کتب کلامیه مثل مسالك الاقیام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصباح
 که به هر یکی بر یکین و یکا آئین بودند بر چه یکی از ایشان فرموده همه فرموده اند و هر چه یکی از ایشان عقدا
 کرده اند و اندیس بالبداهه اجماع حضرت برین امر مستند شد که خلفای اشدین مصداق آیت محبت و ائمه
 مودت است و استراحت حفظه و وادار و دارین خشت بی شبه و مضت و سمع و بصیر و قوا و حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بود و اندیز حریفی از ان احادیث نبوی نقل کشمیری و نیز نه نشان می‌دهیم که حضرت ابو عبیده الله فرموده اند
 حدیثی حدیث ابی حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسین حدیث الحسین
 حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول الله
 عز و جل یا زکی میگویم که محبت دگر و عوی انجمنی که حضرت طاهره اجماع کرده اند بر امر مذکور و هم احادیث و دلالت
 دارد بر این بود که کتب خویش بکنند با اهل سنت خبری نمیرسد زیرا که این کتب دلالت نه بر اهل سنت محبت و توفیق
 و درین محال نیست تا احادیث گفته بود که اگر هر دو برین احادیث حادین است که در کتب اهل سنت و اوست
 منقول یا اصل نیست و معارضه است با حدیث صحیح و مستقیم علیه که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان
 عقایدی نموده و معلوم است که اقرار ببقا و حلی انفسهم مقبول و ان اقراریم لانفسهم اگر مراد و انست که در کتب
 اهل سنت اجماع حضرت طاهره بر باب استخوان خلفا و اشدین ثابت است و هم تقسیم احادیث پس ششم حاشا بلکه
 کتب جمعه و فقه جمیع اجماع ایدل بیت ثابت شد بر جلیله خلفائی متقدمین که اعرفت تفصیلا اتفاق و اجماع
 علی ائمه و تائید و توضیح چندی خواهم که جواب کلام مجتهد در مقام این بودی تمام و در دوسه ورق با انجام رسانم
 لیکن حدیثات و احادیث از هر طرفش تازه ثمری خیر و آبروی دین و نه پیش و بروی خاص عام برخاک نشانی

اما دعوی اجماع علمای مذہب فاضل برآمد که در سبب چند نظر با آنچه زین الدین عاملی فصلی قرار داده که
 شامل است بر مسائل که شیخ المصطفیٰ دعوی اجماع در آن نموده و خود مخالفت آن فرموده و مقصود و مثل آنست
 آن فصل نیست که فقیهی بر کلامش عده نشود و همچنین کلام سید این قوم یعنی شریعت ثانیاتی می تواند گفتن که
 حال شیخ و سید شما چنین است و امی بر حال محبت که فیضیالین فیضیالان نمی رسد چه جایی آنکه در کتب قوم بزرگوار
 کرده باشند و حضرت ائمه بتواتر رسانند که حجت اجماع از مذہب اهل سنت است علمای رافضیه دعوی ثواتر و برین
 وارد نموده اند علم مخصوص بر سماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعی بکسب نظر که باعث اختلاف است
 زیرا نیست لیکن بعد از تمسک به اصل قائل توانید رسید که علمای رافضیه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
 و از ادعای شرعی است برای خلفاء معارف و اندلس چه رئیس المنا فقین و حضرت حیدر پناه نظیر یکشود و در آن
 نموده و همچنین حکم و غیره و اگر توافق ایشان است لاجرم مخالفت خاتمه بخیر نیست که با بیان واقعی ایشان حکم
 و کافی الله و المؤمنین التفتاک و اگر وارد اجماع نیست که علمای شیعه در سلسله استحقاق باشند توافق کرده اند
 پس برین وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدو من فخل معصومی از ائمه در آنچه حجت تواند بود و حال آنکه اجماع
 ایشان با حدیث عماد محمدین رافضیه بر دایع خلفایه نبوت رسالت آنچه در کتب ادعی شد و فلان باب علیه السلام
 البرهان این اجمال سبب فرو نگذاشتی و بر هر سه کتاب اعتقاد و کتب بانه سلیمان لیکن در کتب اکثر این
 عقبا باشد بر این حدیث امامیه یکبار خواهد شد مگر عید که شارحین کلینی مثل صاحبان شافعی صراحت گفته اند
 که واقع چون از عوام بودند از اهل لسان توانده عدم بلاغت ازین جهت اتفاق می افتد و عدم سلامت باین سبب
 و اما حدیث ائمه راه می باید آری رکاکت مخالفت عقل نقل این است که جناب سید و در باب مذکور تألیف و نقل
 و با وصف الحجاج شیخین و بذل انواع مساعی و کالت حضرت ابو ترات کافی حل الشرائع طلال اسرف نظر مینویست
 الحرفی سازند و شب و روز بگریه و زاری پردازند و خلافت زهد و توکل و حسن و خلق و برین امر عمل آورده اند
 از جویا میرا نمین که در مخاطب حضرت سید و نساء العالمین قبل از حدیث النور و بعد از اتفاق این مطلب
 و حسن باشد و در جوار حق اینچنین مبسوط است هم معلوم توان کرد یعنی زهد و توکل بیش گیر و آنچه گویم بپذیر و زنی
 ترا و فرزندانت را اخلاصا من است الی غیر ذلک و هو مالایخی علی الناظرین قول الله و ثانی الی اخره اقول
 اناسیم که مخالفت مذہب امامیه باشد و ما که احوال الظاهر من کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند باین
 واقعی خلفا کاتیه است التجرید و شرحه لعلی و نه و آمدن به بهشت بعد از عذاب چه منی وارد و جمعی گویند
 ایمان اولاد و طرطان از ثواب ثانی و این مذہب هم اگر چه مخالفت تفالین باشد که بیدنیانی بصارة العین مجمل است
 فی ذلک کتاب مقتضای لیکن بر فرعون شان بیانه مناقب و مجاد فافقا و این مذہب مخالفتی نیست مگر
 که مفسرین شیعه مثل کاشانی و ربیع الرحمن نوشته اند که حضرت علی علیه السلام فرمود که بدو نفر
 کشتی این بهجت کرده و نیز از حجه العسان و خلاصه المنبر و غیره باینان صدیق و خلوص او بایت غایب

در این غریب بگویند که این مامور بنا قبه مثل نیست که را در وقت اعتقاد کرده باشند الی غیر ذلک پس این
 و چند بعد از این در وقت مثل غریب خواجه و مانند این مناقصین که این بزرگان را مثل خویش می شمارند
 مشغول احادیث ایله در کتب می است و در عرقه سابقا و لاحقاً بهیچ وجه باشد لیکن آخر غریب اما میر است
 بلکه مشهور و معتاد در بین کلام مجتهدین ظاهر و درستی نمی شود و این مقولات چنان می نماید که این هیجده کتب
 فارسی را هم باید در خود و خود را با و صحت اجتهاد و در علم طبابت هم گام در روزگار می شمارد و این مقدار شکم که این
 غریب ستندم و فضیلت عثمان باشد چه محتمل است که آنجا است او را بسبب ادا می چنین فرموده باشند که
 این میر است که فقهی النورین را تحریر این شده و همچنین را حاصل گذشته چنانچه حضرت امیر مطابق شیخ البیاض
 خطاب حضرت عثمان فرموده قد بلغت من صهره و الم یقال این معلوم شد که همچنین بدین وجه رسید
 که در این مقام و شرح است که به شیخ در حسن سهرت از و افضل اند و این آخر چیزی لازم می آید مزید جواب
 در همین و من اودی فضایه البیان این است حضرت و فی النورین به چنین حدیث مر تفهومی اما و جهش
 در حدیث این بسیار بود و بی غریب می آید و می گذارند که این حدیث بر فضیلت فی النورین دلالت
 دارد لیکن حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیث را در فضیلت بر ایشان چیست نیست آری برای استبعاد غریب شان
 که است آید بگویند و در می که از آغاز این ساله هزاره حدیث بر تقدیر جاشی صاحب صوارم همین بود که قرار عقل
 بر قدر و در مقبول است و فی النورین است که در حدیث عیون فقط برای الزام محبت به فنون است پس
 اگر در حدیث مذکور دلالت کند بر امریکه فی الجملة متانی مذکور با باشد حضرت را چه خواهد بود آیا این حدیث را
 و در حدیث خویش نقل کرده ایم تا و چنین بگویند و محبت برای فرا خویش بگوید آری غریب فضل بسیار خاک
 را که بابت گشت که امایا باشد که خوش چشم و دل انجذاب بودند و این قدر عظیم برای رفته ایم
 چه بگویند کتب معتبره ایشان عیان شد حقیقت خلافت را شده همه خلفائی و واجب المحبة بودند ایشان
 و الا باید حکم کردن که آنم که العاجل و اجزای و اوقات مقدس سید المرسلین اند قابل تعجب باشند و فی النورین
 اما این کتب بگویند و در حدیث است الال بر عهدیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بایشان لغت معتبره
 و در حدیث معتبره از حدیث که حدیث بر اصول رفته و عین تقیه مخالف نیست بلکه منطقی است زیرا که این
 ایشان دلیل بر آنست که از علم و حنون معصای در خلافت شیخین رفته از شداد و فاطمه الزهرا
 و عصب و چشم شیر خدا در حدیث قرآن در سن بسین بگویند امیر مومنان الی غیر ذلک آری غریب و شداد
 بر خلافت عثمان را بر او و عمار و مانند ایشان تبصره رفته بود و قد عرفت سابقا انهم الی الله سید الانبیاء
 و خاتم المرسلین اگر این حدیث حضرت پیغمبر را عثمان را تعجب خود تعبیر فرماید بجا خواهد بود و بر اصول شیعه
 بر این حکم را نمی بینیم که خلافت حدیث یا غریب ایشان ظاهر و عیان است و مستثنی از بیان بر نظر استخوان
 غریب اما و عیون جماعت آن با معتقد اهل سنت بسبب لزوم فضیلت فی النورین به چنین پس جواب شد

آنکه شاید مجتهد درین دعوی اصلاح قرآن مجید که نزد بانی سبب تحریر نیست قصد نماید
 در این بقتضای اینجیست همین ترتیب مذکور است که ان الشیخ و الجواد و کل اولیئک کانت عینه
 منوکر این اصلاح بدان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید و او ند و گفتند که باید در هیچ نقضی بقصر فی تکلفی باری
 مشوق نمود چون نقل فارغ شد بعد از ادبی امانت گفت که هر چند در اصل بنویسم از دایره ایمان بر آیم از آنجمله است حفظ نام و نیای که در
 مکر در جا چند چنان مذخر شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دایره ایمان بر آیم از آنجمله است حفظ نام و نیای که در
 نسخ ساختن صقیقه الامر نیست که اهل اتفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
 و نامزد و ناقص میگرددند و احقاق و شان نیز نیست در اصلاح قرآن مجید با یکی ندارد خطی بعد از وین
 این اعتراض گفت که مجتهد درین حدیث چنانست و من و آیت سرگردانم که حضرت باری را چنان
 که با وصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصیر امر به تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند در
 از ادبی یا علی گویم که سلم زیرا که سمع را راجع گفته اند بسبب آنکه طفل سخن عربی خود گوش میکند
 می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
 دلال میگردد و گویند انسانیت از و مسلوب است بخلاف سلب ایمر که هزاران از سلب و حکما و قرا
 کاطین فنون انجمن بوده اند چنانچه از تفا سیر بسطه نیز این امر جهان ظهور میرسد که حاجت
 محتوای افتد اما دعوی انیمانی که مستدل در حد و اثبات افضلیت شایع شده باین روایت
 الخ نیس و لالت بر کمال عتساف و در تفصیل این ابهام آنکه در رساله بصارت العین این عبارت
 در آغاز اثبات مناقب خلفاء نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقاش کرده که علاوه مصنفات است
 اما میباید که در وضع و با تم خلفاء جستجوی عیوب ایشان هرگز نه خود را صرف مسامحه از غالی از مناقب و در بیان
 و الیه بر حقیقت خلفائی را شدن نیست و ازین عبارت چنانکه می بینی دعوی طرح و استحقاق خلفاء
 معلوم شد افضلیت ایشان فیما بینیم که صدیق افضل است با عمر رضی الله عنه باز عثمان با آنکه این
 هر سه از جناب مرتضوی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بهرزه و بهر دلب نباید نمود
 من بعد چون محصل حدیث امام صادق را از کلینی دارد و نموده این عبارت با احترام موافق و محقق
 مرتب گردانیدم که هر گاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا جواد ایشان با قبائل عرب و عجم و کس
 و قیصر و مشرط جواد برای ما جرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء حالت منتظره
 باقی نماند ازین الفاظ و حروف هم با اتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شروط امامت
 و جواد مقصود و جهت اثبات افضلیت که این بخشی است جدا گانه و در اینجا بحث نه مطمح نظر است
 نه حامی انفیصل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت بقلم آورده ام چنانچه مجتهد
 نقاش نگار بسته که انیمانی بی آنکه خلفاء می باشد و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

حاکم و مسلم باشد مکانی ندارد و امتی و مقبولیت این بزرگان کما موقوف است بر افضلیت کمال ایشان
 انشاء الله تعالی و بعد از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه و حدیث رسول الله تعالی این کلام
 بر زبان قلم جاری گشته که انیمه که فوقیت از آن قصور نیست یعنی گوش چشم و دل آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم گشتن بدون ایمان کامل و توسع عقود اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو غیر
 استحقاق الخلفه الراشد و این کلام نیز مبنای طبع حکم میکند که حقیقت این بزرگان جوهر است
 کبری و ابلت ایشان بخلاف آنرا شده معصود است به تقاضا بقیتم افضلت ایشان بر سایر
 امت و بر ظاهر است که مشاطره بان مملین افتاده که مدعی کفر و نفاق اصحاب کرام اند و سلب استحقاق
 ایشان مینمایند پس فکر مایع و مناقب این بزرگان و اثبات استحقاق و برینجا کامی است و متنا
 با کرده تفصیلی نیست تا بخت افضلیت مد نظر باشد و اگر بنور مدعی من خیال محبت رسانده
 باری مثالی روشن میکنم که حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و ابراهیم اعتراف بسامی رفقه میتوان
 که قبول بارگاه رسالت و عادل و حرکی بودند و سیرت نیک داشتند با وجود حصول حریت
 علی و واسطه دانی فیما بینیم و کسی که مدعی عدالت و مقبولیت ایشان باشد و روایات متنا
 نشان برای الزام متکبرین میاید ایشان آرد و اگر چه آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد و
 ابوذر لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف است بسبب آنکه تفصیلی
 سلمان هستی با جمله مقبول است که با مقبولیت و افضلیت هر دو جمع تواند شد و چنان نیست که مجتهد
 بر ایشان گویمان برده و در یکی فرو مانده اکنون انصاف از وی میخواهم که خدا را راست بگویم که
 گوش کدام یک بریدند و این شعرا من نخواهم بخطاب تو یا تو بخطاب من لغو و بانه من اختیار انداز
 علی العار من بعد بد آنکه چون نزد مجیب حقیقت از نیرید سلوب بود و مدعی مزعش بول اباران قرار داد
 و درین مقاله نمیضمون جایجا همگی ویدر چه نسبت خاک را با عالم پاک او چگونه خلق را افضل
 از نیرید خواهد گفت حقیقت علی مجتهد مدعی مزیت و اکابرش که دعوی قرب شایب برای نیرید و زبال
 حضرت رسالت تاب و از زکاتی الجمله الا ولی ضرورت مناقب آن پیر را و اما خطا و بالا تری این
 مانع بیان کردن فاعبتر و یا اولی النبی و بر فرض محال افضلیت ثابت چگونه قانع نمیدانند بود و سخن اول
 اینیکه باب از نوشته است چنین منقول است که اذا لقیته جلیبا لیا و فاصنع ما شئت العرض
 این معنای و یا قه و را می حدیث حضرت رسالت یناهی اگر را وی آن گوشوار عرش عظیم که یا یعنی
 حضرت سلطان کرنا است مطروح گردانیدن خبر خوارج و لواصب کار کسی نیست غلط گفتیم این فرق
 متنا که از آن شر شده میشود و لیکن مجتهدین رفقه زیهارند و همت نمی برند و اگر شواهد و قراین صحت
 این حدیث از کتب رفقه ذکر کنم البته در قی چند و گیر می باید نوشتن مگر و وسه حرف میگویم که از کتب

محرم و دوم و چنانچه گفته رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم جود است و تقاضا نیست شیخ غفر له
 اوایل دلیل بر آنست و حوالی این الی المحرم و دلالت بر حقیقتی ندارد می آن گوش جود می جودش میرساند که
 بزرگان و اوصاف حمیده و اخلاق برگزیده و مثل حضرت انبیا علیهم السلام و مستند و تقاضا میرساند و شایسته
 مجاز البیان طریقی و تفسیر کاشانی حکم بر این معنی می نماید که خلفاء و بعضی صفات مانند انبیا علی اولو العزم بودند
 پس چگونه تصور کنیم که عز و قلوب متوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نباشند و آنچه سلیم که بخت بر آن بر اصول
 در فقه کتابی نیست چنانچه در مجار و دیگر سفارست دلالت تمام بر آن دارد که در خواص اصحاب منزلت مرتفع
 و مرتبه پس منح برای اصحاب نموده مقرر بود پس گوش چشم و قلب مبارک بودند ایشان بجای خود است چگونه
 این مضمون قابل حرج و قبح تواند شد بلکه سودمند است و اگر تفسیر را بر اصول خویش برای حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم قرار دهند و آنکه خود را کلامت الیه الاشارة و پاینده اعتبار نهند و معانیات نیست
 نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس نتایج این چنین است که انجناب اصحاب را با انواع احادیث
 و صنوف مذاقب بتناید و شناسایی ایشان رطب لسان و عذب البیان باشند چه مدار تفسیر
 بر خویشاوند و راهبند می باشد و بهم خوف را در این دخل تمام است بلکه می باید که برای دیگران هم
 بانی نگذارند خصوصاً و نسبت حضور اصحاب باشد و چون مدافعه بر عکس رود قطعا و یقیناً تفسیر
 شود پس بر هر چه ازین جنس از کتب طائفه بهر سر مدعی القدر و خواهد بود فان العلم نقل بپایه نبوی
 اندر چه مخالفت آن بر آنکه از واقعین و جامعین بپارند خدا را اگر مصلحت و شجاعت و بگردان شایسته
 مرتب خوف ترش بود و باشد لا حول ولا قوة الا بالله با حکما هرگاه و این احادیث را حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم و در یافت لاجرم محبت شیعه مخلصین بر منافقین تمام شد و در او در
 خالق ارض بر با هم و گریبان طایفه و او را درین است غیر ازین مجامعین کسی نتواند بود که در حقیقت
 ذوالوجین اعتقاد کنند و ببناء وین و ایمان را بکنند معاذ الله من ذلك **و**
 را بعد الی اخره و **ح** قول این افتاده و تازه قابل آن نیست که در روان بحثی بیدار و و بدو
 قبیل هم به ترتیب مقدمات بعد از آنکه پدید آید بلکه احادیثی که مجتهد و در وجه سادس
 بیان نموده در جوابش کاسه و دانی است شرح این محل آنکه چگونه حقیقت خود
 کند و چنان ممکن باشد که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و آله و اصحاب و سلم
 در حق کاشیکه ناصیه مودت شان بکار فرار از عز و عزت مودت و او بار شان باری
 توئی از دخت و محاربات کبوی بوده چنین کلمات که دلالت بر اختصاص
 انستراق دارد و نموده باشند که عمار جلد۶ مابین عین و آن من بهادری عمار
 الله من مینفخ عمار این فقه الله و من سببه الله و این حدیث و قتی صد و بیست

در این کتاب که بیان تمام کلماتی واقع شده و در شکایات عمار پیش حضرت علیه السلام و اگر در کلماتی صحیح
 و کمال فی تحقیق احوال و احوال و بحین کلمات دیگر و آیه بران و در باره حدیث و غیره و از مقبولین بسیاری و در آدم تا
 این دم هیچ گوئی نشنیده باشد که وقت بیداری و منازلت بجال پر و چه چشم شخصی از وی بران شده باشد و بنابر ظاهر
 معناد و باریت مذکوره لازم می آید کمال اسانت او به نسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن غیر
 از اتفاق اناس علی الله علیه و آله و سلم کان در بیداریش خیر خافت و لا غاش و این حدیث قطع نظر
 از آنکه در مختار کشتی و در مصنفات شامیه کشتی است با اعتراض مجتهد الزمائی در کتب شیعیه و منی با استدفاضة به غیر گشته
 من یومنی ثانی که در کتب مجاورت و غریب احادیث این لفظ را در کتب او گویند و در کتب الجاش
 برای کسی که در معارک و کارزار غایت شجاعت قیام و در نو و در تکیه و فاش کوه و لو در باشد فلا یقتل
 اما خراب او از رخت بلکه از آن مشهور یک که گزیده عظیم حضرت رسول کریم و در آن رسیده و از کفار در قتل
 سرور آید و در قیقه نامری نامده پس درین باب هم موثقی نیست بلکه این مرحله در رساله پدید یعنی کاشف الشبه
 عن تلمیح و الجمله القهقام چنانچه باید می شده و بزه چهار مرتبه تصنیف علامه الرضا و چه محمد بلبلان اما حال
 یعنی دیگر بر اصول موضوعه مستثنی پس از آنکه صدق طایفیش این با بینه قوی در علل شرایع با ستاد خود از
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکنند قال علیه السلام ما کان یوم احدی من اهل بیت من اصحاب رسول الله
 و سلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو جانه سماک بن خرشه استی تحت اهل بیتا بر مرقوم مجتهد
 که از خفی علی نامری مکاتبه التی اثرت ایها سنی الی یایچه چندی از اصحاب که بنظر اهل علمای اثناعشر
 از مقبولین شمرده شده شدند مصداق نقیذ یا تم بغضب من الله و ما و ما وجهه و یسیر المصطفی
 طامع زخارف و بنیاد تارک مشوبات حقیقی بوده باشند نفوذ با در از هر یک که حال حواریتین خاسته
 پیغمبران در آن مذہب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در حکمات کتاب مجتهد خود با انواع مع و اقسام
 ستایش شده باشد حضرت متعین آنرا از امر بد شمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکد کس
 که بجز از تلاش از چهار صد هزار اصحاب کفائی اندک ذکره در زمره مخلصین اهل بیت بهر ساینده باشند
 در حق شان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند استی قدر الضرورة و غیره و در محار
 و دیگر مقبولین بسیاری از جایابی بسیار ثابت است بگردا و قه چنین رایا و نداری که بر تصریح کاشانه
 در خلاصه التلخیص و بخار الانوار آشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بدست
 دشمنان گزشتند و راه فرار سپردند و از حیات اقلوب هم هویر است که واقع چنین مثل
 جناب احد است که عمار یا سرزم کرخت غایب بود و یکم خود را بناد این تقریر بر تنزل و تسلیم است
 و همچنین که خجسته بودند خصوصاً صدیق که کوه نبات بود و پاچا محله میان اصحاب نشسته و عمار فرست
 است بشمار که از کتاب بخار و کشته و غیرها که سابق واضح است که او بعد از وفات سیدنا کافا

راه از تبار ایشان پیوسته شد و در وقت خلافت مرتضوی بعد از بیست و پنج سال که بر سر
 حصول مقام صورت نسبت بشمار هم شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم صد در حدیث مذکور و در
 او بخلاف خلفای متقدمین که تمامی بهمت خود با علای کلمه الاسلام مصروف ساختند و با عراف اکابر فرقی
 نفس حق پروری نپسندیدند و بر راه فریب دادن قدم نه نهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
 مجاهدات ایشان پسندید و خلافت ایشان بسبب تشبه بانبیاء علیهم السلام محل نبوت گردید پس میان ایشان و عمار
 بعد از این السمار و الارض پدید آمد خصوصاً چون بعضی از احوال مجتهد که گذشت تحمیه آن کردند و باینهمه
 محبت ارم کار مجتهد که استبعاد شده و بدیدن این حدیث تعجبی نمود و از سناقت مرتضوی که حق با علی است
 هر جا که باشد او نفس نیست و نیز من و روح من چنانچه در تفسیر الانبیاء و الائمة و تفسیر
 امام حسن عسکری علیه السلام است و چون وجه معاش سید الانسار اخلق با بر غرغم مفتخرین
 توفیق کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت کلمات طیبات رسید
 یعنی مانند چنین رحم اے آخر ما یا نفس پیغمبر صلی الله علیه و سلم و روح الطهر مورد این کلمات تواند
 بود پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المؤمنین بدون اقامت دلیلی مسموع نتواند شد وانی از کلام
 فکیف که مجتهدین شیعه مثل طبرسی ابن شیم و بحرانی در شرح نهج البلاغه اعتراف نمایند که خلفای
 راشدین قوت جناب سیده و ذریت خاتم النبیین حضرت سید البیتین امیر ساینده که سابق تفضل
 فی المجلد الاول باینهمه چون علای رخصه همیشه باین نوع احادیث فضائل مرتضوی ثابت میگردد
 حدیث عیدون را بر وایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین آوریم زیرا که باب امانت بر کمال
 ایشان دلالت میکند و روافض را جمال نیست که در آن قریح نمایند و صیراخم که من کجا گفته ام که
 مراد از این حقیقت کلام است پس اسات ادب چه معنی دارد **فصل خامس از اقول در**
 داین منبع بر دلالت حدیث عیدون از جناب مجتهد مورد و بهم حجب و سموع است لیکن چون مسئله امانت
 که حدیث و کلامی و حکماهی و غیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر مقام الخیر معتقدیم و محسناً
 در کلام ائمّه مروود و دفع است که بعد از تسلیم صحت توان گفت که بسیار باشد که آدمی خود را از بدین یکسره سموع
 و بصیرت و اولاد گاهی جدا نمیکند بلکه سجایای این اعضا کمال شخص باقی است مانند بلکه مانند عدم میشود و کما
 لا یخفی و باینکه تشبیه بروح است یا احتمال حیث مسئولیت متطرق نمیتواند شد که در احوالیه و ال
 مقارن بودن بدن بروح است هر چنانچه اهل سنت هر چنانچه اهل سنه گفتند لیکن دیگران می خندند
 لاجرم یار و گریه میگویم که چه نذر باید از این یادگی احتراز کرد و چنان نشود و گویند کفش خود بر سر خود و چه
 بعد احتمال انصاف با دینی ملائمت و نیز مقام علی روحی و استی من جایی از دست مجتهد میرود و فکیف که مثالی
 سفید ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خود طر فاک و فیکه بار مال شود از پشت حال یعنی قریب باشد

نمیکند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن هست کسی را چشم یا گوش می توان
 گفت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم این شخص کند گفته اند که خدمت و عیب به بنابر اعضا اند که می کار
 از وی می آید و یکی شغل زبان عمر که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هر چه گفتند و کردند گفتند
 چه چنین گفتی و چه چنین کردی و ابابکر که یک ریش موافق رای رسول بود و در یک جنگ گاه یا آخر رسانید که
 از غیر حاضران و گریختگان نباشد این را سمع و آن را بصیرت بعکس گفتن چه چه مناسب است نباید که با گوش
 سر از چشم چشم آغور و از گوش گوش کردی جای دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که ما در باید بر سر
 خود را یا دوستاوی شاگرد خود را یا عاشقی معشوقه محبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر فقط غلبه بر
 سار و ابابکر پیغمبر میوهوت شصت سال را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصاحت و بلاغت بلند با بفرنگها
 بود و درست در معنی است بجه که صاحب انصاف می یابد و قبول میکنند انتهای بغواته و او را و امضا
 بر اصول رفته هرگاه چنین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم لای هم بد را بد و از احسانی هم
 همان پیدا شد که لازم صحبت یو وند و بالا دست به بین و بسیار شریف می نشاندند بعضی از ایشان را از
 رفته حضرت علی مرتضی نفس ناخفته و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول اطهر چگونه تواند شد چه با و عفو
 دانستن کمال محبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس المغانین و رعاد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارند
 گویند از بدیهیات است صلاح و دیدم رضوی بعد از قصه فاکان بود و کینه از پایی صدیق بر دارند و زن و مرد
 را بقتل دارند و طرد و بیر و امثال شان از مقبره من را که اراده جانی معصوم کرده اند و مورد شل مشهور اند یعنی و
 و عدم شان برابرست گیل باید ساختن و فلانی را بچرا محنت ساخته اند و فلانی را بچرا نگاه داشته اند پس چنین
 معترض اینان و عقلا می رفته نفس ناطقه تواند بود و کیفیت شخصی که دل بر مخالفت منن بنویزند و قسم بر آن خورند
 وایت از آنکه لا یحب الیهم نازل گردد و چنانچه در مجلد اول از تفسیر اهل بیت دانستی و نیز هر چه در تجالفت
 بدان درجه انعام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مجرب و منجرب سالت خود را آشکار فرماید و ندای بیجا
 ایتا الکافر و لا تعبدوا الا تعبدوا و لا تعبدوا و لا تعبدوا و لا تعبدوا و لا تعبدوا و لا تعبدوا و لا تعبدوا و لا تعبدوا
 بران بخیال کسی نکر و بدین سوره مدال گرداند و لکم فیکم و لی دین برای کمال تخلین و سرزنش کا برون بران
 راند که ما ستعرفه انشاء الله تعالی مفضل القلا عن جمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفته نام و نام
 و خلافت خود تا بپانچ سال تقریباً بر زبان نگیرد و بعد از عثمان هم طالع زارت یا شانه خلافت و در میان
 سیاست خود هم راه بقیه پیار و غلط گفتیم ما وقت وفات کفر دارند و را ظاهر فرماید و بکتمان ایان چندان بگو
 که جامع الاخبار بران گواه باشد و طایفه های شده تا امر و پیمن مفریات متفق شود و با وصف انبیا را تقریباً
 آغاز اسلام و حیات ابوطالب کافی الکلینی سحیحی عنقریب انشاء الله تعالی ارتداد و صحابه و تحریف قرآن
 و تحریف متعه و سواد حقن خانه حضرت زهرا و کوفتن و بر شکم مبارکش بند و همت فاشته معاون الله با سباحت

در محل الشریع ذکر کرده است که در زمان پیشین رحم در پرده کشیده و در این از چون در چادر چیده و حضرت علی
علیه السلام مجبور و قهر داشت بهر آید و قصد شد که کرم فرماید و بر او غم که کثرت نهادند و در جلدی سازد و به تبیه و
در بستان چنانچه باید بود از دو وقت عدم ممکن خود از کجاست گریه و جنبان میکرد و تا نزد خلیفین بجا نماند بگریه و غم
از سازند یک مشت سبب حاج مذکوره از شیر خا باشد و نوشا و شیر سکه ازین که در تپا پاک باشد قبایل حتی بابتک
الباقی و لا تنجوا عن الحی فیکون من الخاسرین و از عجایب خرافات فضله غور فرمان روای و کن آنست که
بچاره در علم تاریخ هم یا نگاه فرسخ دارد و هنوز در نمی یابد که در خلفای راشدین کیست تفاوت شدید و عمر داشت
نیز از جناب میر که تواند بود زیرا که چون حضرت علی علیه السلام بعد چهل سال سیاحت شدند علی مرتضی پدیده سال
رسیدند و نفس ناطقه گردیدند بطلان خلفای آنکه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد
بر سر خالیه او زینهار حدیثی ازین باب در باره حضرت مرتضی صیحیح خواهد بود و نقل صدق الله تعالی و عن ائمه
و در ذکر بیایات و در نقد انقضائهم کما فی الحکمیه من متفقون و حیرانم که گران مجنون تصور میکرد
حضرت مرتضی که مجلسی در جلد عاشره تجار زبانی حضرت قائم کشید که لغات غریبه تشبیه بغیر در آنست هنوز ندیده و شنیده
جناب باره صورت مرتضی بمیزان عقل سنجیده و عقل شیخ المشایخ رفق نصب بعین گردانید باینکه که اختلاف شکم
سازد باینکه شیخ بود که از بیانی هزار باب علم کشد و چنانچه می یابد انشاء الله تعالی و لکن یقینهم من العذاب
و فی ذلک العذاب الا که کبر کما فی الحکمیه من متفقون که هم ترا که جناب جتاد و پاک بولاف
باین بارون و ماسون است میخواند که کما تمامی قوم میمون در جماعتی آدم داخل شوند و کتب و نیه خویش ازین بپند
و مثل بولاف و یا و نمیزد باینکه که حضرت پسر علی علیه السلام با وجود تسویه دایمی به اختلاف و خصوص واقع
فرمودند ای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که از ابو بکر و عمری ترسم که مراننده نخواهند گزاشت پس در آمدن مجتهد
فناس مقلدین ماسق شناس در زمره فاسق صدق است بیکه الخیر فی سیم الحیاة آنست بعد ازین
باید دانست که مجتهد الزمانی بگردآوری لغات قاصدیه مثل باقر و امام طایفه امامیه پرداخته و انرا احصار آهین
و از آنکه ما شاگردی او این است حاجت مستور بماند و این نبرد و بحث از گزیده مباحث فحول علما محفوظ باشد
و حال آنکه مجتهد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت تهمتی و حرکات عینیت اقتدا آورده اند که بارون
نیز در حدیثی که از ابو بکر و عمر و کعبه و بی بی که از شیخ شطاه فاخره فاستغلط
فما استحق علی من فوقه کما است کینند و در آنکه بشارت و گفت انا فقهنا که فتننا متینا قوله
سند سند است که حال آنکه کوفی را اگر در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد و تجھے که موافقش قدس سره
در مطامع جناب صدیق میرزا که تحریر نمودن عالیه بر قتل عثمان و احوال نقل گفتن بمه از مضمرات این قضیه
و این آنکه کوفی و مساعی است و این جامع کذابان مشهور اند و در واقع حل و دیگر و طایع چیز باز کرده اند که اتفاقا
شیعه و کوفی مضمر بهتوان صرف است سخت بی انصافی است که در حق عالیه میرزا و وجه مجبور به سوال اند و حال

علیه السلام شهادت خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده و بر پی اقوال کاویده انخوان الشیاطین چندی از کوفیان الی
 برویم و دین و ایمان خود را در راه ابتلاع اینها و بازیم پس باید که در روایات و در مطاعن از کتب معتبره بر تحقیق
 صاحب تحفه نهند و هیچ سند را بقول خویش کما مراراً الخ و دارند اما حال دفتر اخیر و وضعه لا جناب پس در مجلد
 دیگر از تمام مذکور شده که تبصیرحات علما و اعیان را نشانید و محض بطور مورخان و نشانیست و تحقیق طریقی
 در مقام تضعیف میگویند که قول فلا فی مثل روایات و عظیم و موثرین است چنانچه بعضی در مجمع و مانند
 باین امثال تضییع کرده اند یعنی بر تریب این قیاس و شن مجتهد را در روایات و نشانیست یعنی هر چند جناب عطفوی بر
 حضرت ام قاضی الحکامی و دیگر می الی غیر ذلک در بعضی از روایات که حجیت را نشانید فرموده باشند لیکن
 جناب سیده رضی الله عنهما و نوهمین و تحفه آن جناب زاید الوصف گویند که بسبب ترک امور وجهه از اجرت
 و احانت بعضی ظاهر چنانچه آن کلمات طیبات را نقاب فضیله مثل مجلسی در سجاد و حق النعمین و دیگر معتبران
 بهیچ دین آورند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبصری اهل رفض خواهد بود و کفایت که رفضه میداند
 این لعن و تبرا را بحدی و بیح کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر امامیه این هم نیست که از حجیت
 برخیزند و نه شریک حال نشان خواهند شد چنانچه از کافی و غیره عیان است فحن لا توقف فی
 المجتهد و احسانه و قایده و اجابه مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشته که جناب امیه باجموع
 علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخافقین که حدیث ریحان حمیری
 از آن کتاب و وصیت فاطمی در دلجوئی ایشان پر تو از افتاب باشد و با وجود اعتقاد بعضی متشی از روز
 نزول بیت تطهیر تبیین بلکه تغزیر گویند و الحمد لله که بشمول توفیق اینزدی هم کرده و نهامی مناقبین
 قوم مورد لوم را بشکند اوله الزامید میگویم و هم سرایى خواج ملاعین و فواصب مارقین مدحین و لایح
 طاهرین بمقام حمیری و شکم و روبروی هر یکی خاتمه آیت مبا یله می خوانم و تقریرات ایشان را یقیناً از کتب
 ابلیس سید انم **قوله** بعد الی نادتی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرادرین مقام
 شکر کردن کی توانم در خورینمای تو به شکر نعمتهای تو چه در آنکه نعمتهای تو به یعنی رئیس المناجین
 آخرین فرمودند که گنجایش تقیه درین حدیث نیست پس بغایت اینزدی بعد ازین مناظرات که
 حمقاً از ابی سوید میدانت ندرفته رفته اینقدر بمرض نبوت رسید که دایح بنسبیه خلفا و فضایل جلیل
 ایشان در نفس الامر ثابت است پس تبر از ایشان البته حنا لعن قران جمید و حدیث ثریف
 خوانداید و دو هو المقصود **قوله** لیکن شاکه **اقول** درین مقام ما را فقط نقل عبارتی
 از کتب معتدین امامیه کافی است از جمله است ملا احمد اردبیلی صاحب زبدة الکیان مخی تفسیر آیات
 حکام القرآن و از سنقول اتش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذ ارایت الذین الایه که امامیه
 تقیه را بر انبیا تحمیر نمیکند و جانی که تقیه انبیا را نسبت کرده بود با امامیه غلط است

و نیزها مستقیم میشود و لهذا امامیه انما تجوز بالقیقه علی الامام انتہی و از اینجا که این محضر حقیقی نیست
والا لازم آید که نزد امامیه برای پنج کسی از انبیاء است ایشان قیقته درست نباشد و آن باینکه
خلافت مذہب و حین ایشان است پس در حاصل شد که امامیه تجویز نمیکند تقیقته را مگر برای امام
یعنی بر برای اثنبیا و بعد ازین اگر قیقته را برای اثنبیا جائز گویند البته تکذیب این اکابر بدان مترتب خواهد
شد چنانچه از رسالک مجرب غیبی او واضح و لایح میشود و مخدک در کتب مطبوعه جاستی تصریح است
بر این معنی که قیقته در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد و پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن محتاج
به تفسیر میگوید و از آن قبل است که گفته اند بیعت پر کنند و گوئی احدی شمشیند چه چیز چیست
گفته اند باینکه بسم از خشت نوبت درود درج گیرد و که ناگاه نفس یا وخیزد و درود قبول
و قدم بعضیها الی اخره **اقول** قد اوضحنا ان ما ذکره غیر مستلزم لمطلوبه و اند ما عرف باب النزاع

فی هذه المسئلة واما جملة من جواب هذه المسئلة بحيث لا مجال للجوابين واما في هذه المسئلة واما جملة من جواب هذه المسئلة
 المتأخضين فتكره ولا تكن من الغافلين **قوله** ويزيدك بيانا **أقول** تأمل من تحت بشوید
 وضمیر سلا میکیا راجع است وواقعه چیست این است حال فعل و خوش بیانی جناب مجتهد الزم
 و من در چهار موجه حیرتم که این عبارات را در باب التذرع چه دخل تواند بود زیرا که در دفع گفتش و خود
 در مثل محافلین که دایم این لازم نیاید زیاد و برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین
 اوقات جهاد و کرب و غم قریش در که مخطوبه و قبل ازین در مجلد اول از کتب معتدله ثابت نموده که حکم جهاد و
 از آن خود آورده که هجرت بسوی مدینه فرمودند بر مذہب فریقین پس اشکالی در مثال این امور ندارد زیرا که مذہب
 لازم آنند از احتیاط و طرد کفار و قمار چنانچه شیعه بحضرات ائمه اطهار نسبت میکنند و هر چه من برین قوم وارد
 میکنم که تعلق باین باب دارد بعد از ورود احکام جهاد و بدیهی در اینست اما آنچه گفته که فاضل مجیب
 پس جوابش بر حکمتان هویدا شد که نزد من این امر مخصوص نیست درین و شوق بلکه در اینجا شوق ثالث است یعنی دارد و
 حکم جهاد بر مذہب فریقین پس این قصد بدان ماند که کافران بر طبق ثقل محتاج و قتیقه پیشوائی پیغمبران
 در سجد المرام نمائند میگزارد و در باب سخنان پیش آمد و جهاد و قویع نیامد لاجرم عقلا امید آنکه چنانچه ترک
 در جهاد و در راه نفس مقدس خود و هجرت مذکور است ترک جهاد و هجرت صدیق یار غار همین امر مسطور است حال آنکه
 پس از آن وقت بود که تقی علی اگر حضرت همراه قریش میشد یا می فرمودند خوب کرد و تقی علی بیشتر ترقه آنکه بار بار
 در راه فرار میگردید و بخیالی نمیگذاشت که کافران چون داشتند که حضرت پیغمبر شریعت برده و لبش شریعت
 بر حضرت شریعت پیس جنان صدقات رسانیدند که بدن مبارک بر وایت سیاه پوشان سیاه شد و در آن
 کلام رخصه همین است که اگر حکم جهاد می بود شیر نزدان گویا و در آنکه گو سفندان می افتاد همین است
 حال پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صدیق اگر کوفه نفعی که ازین با قاریا که از صدیق بر وایت مورخین فریقین بعد

پرده ناموس و افش برسد و گوید که حقیقت این کشف کاری بر روی هفتاد رقصه بود و الا کاران امتثال نمود
 چگونه نیز ضرب شلاق میگرفتند و نقد صدق الله تعالی و من کلمه جعل الله که تو چرا که همی نوید و از نیکی
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را بر چندند چون
 که در دعوت دینی بجای می نشست و از جنت اوصاف دیدن فریش رو بر اکتیقم نهاده اند و کاخران در سرب
 عداوت او میکوشند و چنانچه عداوت ایشان بالذات با من است همچنان دشمنی ایشان با من است
 الاجرم او را درین سفر شریک کردند و در مکّه گزشتند و حال مکر و بدعت رقصه بر آن حد رسید
 که این همه جان نثاری و جناکشی را به تعلیم کاین و تبیین اعتقاد می کنند و برانیم اعتراف دارند که ایمان
 بوحث ازادی بود بدون درخواست هیچ بنجره نه قهر می بود و بیک که میدانست که تصدیق کذائی برای او
 ریاست نمی بگازد و آید پس هم چون و چه در روی رسالت کرد و هم بر جناکشی سابق الاقامت گشت قال امام الرضا
 و نظام السخره من ستمی عندنا شیخ المغفلین بل کان اسلامه بطبع الرایه الخلفه که مشهورانه رای فی المنام فاجز
 و رسال عن تعبیه فجاء البجاء رایسته تم قال یا ابابکر ان هذه الرایه متوقفة علی بجة و متبابة فوقع الطبع فی قلبه و کزنی محمد
 فاعلم مقلا بل طالب لیل و استعد عامجزة و صاحب ثبات الحق این حکایت را بطه داده و گفته که ابو بکر حبیب
 و عوی این خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب که ابو بکر پنهان میداشت بیان فرمود پس از حدیث هر چه از طاعت
 و تقلید و متابعت حضرت بشیر و نذیر صد و ریافته و صبر بر انواع مکر و نجات و جناکشی بوقوع آمده همه برای
 طمع و نفاق بود و تر داریاب مکر و ریاء و نزاهل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بران تشریب
 یافت و انیکه گفتم سخنی سرسری نیست خود و نصوص حدیث صحاح و این معنی موهو دست که ابو بکر را غار و کوه
 هم صادق دانسته بجلالت و دیگر آن که مراد و غلو پیدا شدند باجملا کابر اهل نفاق در آنچه از سامری است و سر غنه
 کاینین و ساحرین و اگر گفتنیج عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در و عوی مزید و لای اهل بیت
 مکر و نذیر چه امر و اگر کسی از متقلین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از مجتهد و لیلی بر ایمان حضرت
 امیر طلبه زینهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را بحالی بران خواهد بود و چه احتمال شماع بشارت از ان مردم تر
 مقام بر بطریق است بلکه پیشینتر است و وصلت نسبت بعد یقین زیاده تر پس معاذ الله نزد عقل حیال نیست که خیا
 کرده باشند که روزی بعد از نبوت میرسم و از محنت و مزدوری ربانی می یابیم
 الغرض باعتماد کاهن و تبیین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه را به بار یک شرافت
 جلوس خواهند رفت و پس این همه عرق ریزی و تحمل انواع مشقات و محن همان برای
 روز بود و این خرافت و کونی علمای قوم را از جنت مطاعن صحابه کرام می بیند و بطلانش
 مثل قتاب روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر حصول اهل سفاهت بجای آید و بود
 که فادق را بطالان اهل بیت فرزند مجوسی گشتند و عثمان را بتوسط این سبایهودی و بلوی بجهت الماوی رسانیدند

رسائید چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ علی از روضه بر آن گواهی دادند و امر اول در
 مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جایجا از کتب محدثین قوم خواهد آمد ان شاء الله
 تعالی **قول دوم** چنین است ترک پدر بیت السلام **اقول** قبل ازین در بین متعال دانستی که ترک نکردی
 بامان نزاع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد است که مجتهد الزمانی از کتاب آن کرده اند
 که امانت قب اهل روت و روسای منافقین و انگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من است
 و فلانکس چشم من است و کجا ترک پدرم که موجب ارتکاب حرامی است و نه باعث اکتساب دروغی و عاصی
 و معلوم نیست که کی وحی الهی بوجوب آن فرارسیده بود و در اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه غلط و اشتباه
 فکرت که در قرآن مجید جایجا دارد نشود و لا تطع الکافرین و المنافقین و باوصف امر جهاد و تساقی و تسبی
 و شای انیم ضمیمه گرد و قاعظ علیکم سمی ما و هم جھنم و یبیس المصیر و در حدیث شریف هم مردی گرد و
 مدح فاسق موجب عین و غضب پروردگار است چنانچه از مطالعه بجا و ابواب آسمان آشکار است
 چه جای مدح رئیس منافقین بر اصول طایفه بی عقل و دین آنهم تفصیله که بار بار گوش کردی و چشم دیدی
 و بدل نمیدی که معاذ الله در نبوت انبیاء عموما قاج است و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگردد
 چنانچه هم طری در مجمع اقرار بدان دارد چه جای متر سید المرسلین از اینجا واضح شد صد و فستق بلکه گفته
 از شمسان سرور عالم خیر جمیع بنی آدم عیاد الله و نیز از کتاب فتح اسبل که جمیلانی امامیه بتالیفش و نگارنده
 است واضح است که حضرت خاتم النبیین بحجت خوف تسلط فاروقی و وحی الهی را در رسائیدن بشارت مومنین
 که هر که لا اله الا الله گوید بهشت خواهد رفت و هر که دین خود را باندازد بهی که حال سرور انبیاء در آن چنین باشد
 و هنوز بعضی از مخالفین با اهل حق و یقین قیل و قال دارند که نشان دهید که از کجا در طریق امامت است چنان
 امکان صدور کفر از انبیاء بر سبیل تقیه و عاقل نیز پوش نیک میداند که ازین امور صدور بامان نزاع بار بار
 حضرت سید ابرار صورت است نه فقط امکان آن آدم بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
 خدایه را خبر دادند و قلب خلیفه ثانی بسبب کمال حیاط عقلم بود و از حدیقه استفسار نمود پس بدانکه تشخیص مذکور
 دلالت بر بامان نزاع دارد و نه از سوال گزندی بحضرت فاروقی میرسد اما اول پس در احادیث صریح است که خود
 خدایه رخ گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم را موی که تعلیق
 باعمال خیر و من از قضا و اهل فساد می پرسیدم تا از آن پیر حذر باشم لا یم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بدین
 امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقا او حاصل شد میانه حضرت سید المرسلین و گروه منافقین چون قصه کشین
 دا و با و ازین قرآن خواند تا آنجا بیدار شدند ازین تشخیص خیار که ب همزگ شکیا بودند کجا از مردمی
 که کلام در آن میزد بلکه از آن ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از قتها می ایشان خبر دادند
 پس چگونه خلاف قرآن را حدیث خویش ملاح ایشان بوده اند و این تشخیص بدان بامان که

استعداد و شوق یکی را از تلاطم و منا سبت یا حتی بنید و باور و جسته مسائل بین من و یکی از طبیع و الهی بر کینه و کینه
تخفیات را بار و غلغله و دور و دوری چه مناسب است و باز وی مقدس جبریل را با این طوطی خیل چه شباهت است
از این تخصیص که در حیات القلوب هم مروی است نیستیم که حضرت صلی الله علیه و سلم آنها را با عیان هم می شناسند
و عقلا و عقلا مستبعد است که خلاف قرآن حدیث خود و مع منافقین بر زبان آورند و گفتن است که لا جرم کمال محبت
ممدوحین که بنابر اعضای مبارکش بودند بی ثبوت رسید و تمت نفاق و غیره هر اهل کینه و کینه الهی را
خلیفه ثانی بر حیت روایت مذکور که رفته بود ذکر آن پیر من نمیکنند و اندر برابر برادر و پسر می شناسند پس در عبارت
ابو حامد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم آورده هم بوضوح می انجامد که حدیقه حاشی کرد و بر بنیادین
پرداخت و از کثیر الحال و کتب گیر و گیر میوست که حدیقه بعد از سوال مذکور در سلب بین نسبت از خلیفه ثانی حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق عظم قاتل انشد کین و منافقین از عجب است و بام
و غرائب خرافات متعشفسین لیام است بلکه اگر فرض می که حدیقه نفاق را نسبت بفاروق کردی از هم قصه اعیان
این قیل و قال نبود زیرا که اگر کتب معتبره شان استی که هم مورد نظر از ان منافق قرآن و مباح اهل بیت رسول است
و کشته منافقین نامش فاروق میانه اصحاب سید المرسلین است چه جای آنکه حدیقه باین شد و مدعی نفاق
و هنوز رفته بخبر را از زمین با عرض برین رسانند اکنون عبارت احیا که مجتهد بدان اشاره کرده بشود قیل و حدیقه
لا تزال تکلم بکلام لا تسبح من غیرک من الصحابة فمن این اخذت فقال خصنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان
الناس یسئلونه عن الخیر فقلت استل عن الشر فافان دفع فیه و قلت ان الخیر لا یستقی و قال مره فعلت ان یسأل
لا یعرف الشر لا یعرف الخیر ففی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله یا من عمل کذا فیستد عن فضائل
الاعمال فقلت اقول یا رسول الله یا نفسه کذا و کذا فافان فی استله عن افعال الاعمال خصنی بهذا العلم و کان حدیقه
ایضا قد خص بعلم المنافقین و اخر بمعرفه علم النفاق و اسباب و دقائق الفتق فكان عمر و عثمان و اکابر الصحابة
یسئلونه عن الفتق العات و الحاجة و کان لیسئل عن المنافقین فجزا عدا من لقی و لا یجیرا ساسیه و کان
عمر یسئل عن نفسه هل تعلم بشی من النفاق فبهره من الکاف کان عمر اذا دعی الی جنازة نظرفان خصه حدیقه
صلی علیه و آله و سلم کان لیسعی صاحب السراشی کلام حجة الاسلام و از محققان کید باقر مجلسی بجاوردی
بیاض بی سواد و کشمیری فقال که محمد فانی از مقلدین دوست تار بپوشه جانی مجتهد الزیانی پدید آمد شد و عبار
در رد باب چهارم این است یگر آنکه امثال بن وایات اگر دالت بر قبح روایت راوی داشته باشند
قبح در روایات حضرت عمر نیز لازم آید بیا نش است که غزالی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل
حدیقه و نقول انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنافقین قیل علی شیان آثار
النفاق و فی روایتی بل حدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنافقین فی روایتی قال حدیقه
لا یجوز لی و لا شئی سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بود و عمر که سوال میکرد حدیقه او میگفت تو صاحب

و نیز خندان در این صحنه ایامی می برین چیزی است که علامت نفاق و در روایتی یا شمرده است است
 از منافقان در روایتی آمده که گفت خدیجه باین نیست مرا که افشای سر سوزی را بکنم چه سکوت خدیجه در روایتی
 تصریح نمودن را بعد از افشای سر آنحضرت محل ساخته و سیاق کلام قرینه قوی است در مدح و بودن
 خدیجه نزد خدیجه در باب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر است انتهای الفاظ این جمله
 بالجملة جای حیرت است که رفته مدعی نفاق فاروقی شوند و بدین احتمالات تشبیه نماید و بدین سخن
 است زنده اگر عبارت منقو که کشمیری را بپذیرم امر منصوص عدم افشاد سکوت چگونه بر او نهاده و منصوص
 را بیدار است مقدم است و اگر فرض محال کشمیر الی باری همین عبارت باشد که آورده انتقال پس محال
 از بدین حدیث چنین خطور کرد که بر تعادیر تجاشی می گردان را حوصله سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
 موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکوت سلم و من سلم نمی از ان حجت که اثری از
 نفاق در فاروقی گشته منافقین بود معاذ الله و بر گاه حال تا لیکن چنین باشد و ای حال کسانی که غیر از
 طائف حیل و مکاند کوشش را مورد دیگر کرده اند کمالا یعنی علی من نظر الی کتبهم و همان مبر که امر گمان دلیل
 حق است زیرا که احتمال دارد که مراد شایع علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کسی در قاتی نفاق بر اسد چنانچه
 علامد اکت گمان موت قیامت تفصیل کرده اند ای غیر ذلک من بعد و اینجای که دیگر است چگونه دلیل آن
 نماید تفصیل این اجمال که کشمیری نقال و بیلی دیگر نفاق فاروق مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
 اسود روایت کرده قال کنانی حاتم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب خدیجه حتی قام علیه السلام ثم قال لقد انزل النفاق علی
 قوم منکم قال لا اسود سبحان الله ان النفاق فی الدنیا لا یسقط من النار فبسم الله
 و جلس خدیجه فی ناحیه المسجده فقام عبد الله فتفرق اصحابه فمرانی بالحیاض فاقبته فقال عجب من خلقه و قد عرف
 قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا منکم ثم ما تو اقباب الله علیه یعنی گفت اسود که بودیم مادر خدیجه عبد
 پس عمر بن الخطاب و خدیجه تا آنکه ایستاد بر سر ایس گفت تحقیق نازل کرده شد نفاق بر تو می که تبار شما بوده اند اسود
 سبحان الله خدای تعالی میفرماید بر سبب نفاق در درک اسفل اند از آتش عبد الله عمر بن خطاب و خدیجه
 در گوشه مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس خدیجه مشکبزه بر من انداخت
 پس من نزد او آمدم پس گفت خدیجه عجب میکنم از خنده عبد الله من عمر و تحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
 نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بوده اند پس تعبیر کردند پس خدیجه تا تو به آنها را قبول کرد انتی یا کمالا اکنون
 اصل و نقل این مقال که اکثر در آن خطابه و باید شنید که زهار و صحیح بخاری نظایرین عمر حمیده فقط عبد الله
 صحیح جاد برین روایت نیامده لیکن غیر نظر بحال حدیث را محفوظ نویشتن عبد الله و دم و بسیاری از نسخ آن صحیح
 در زهار فقط مذکور و در صحیحی از ان نیافتم و اگر کسی را متعجبین چنانکار و منفسدین زکار گوشتن بکلام اهل الانام
 بحول و موت الهی که گردنشان را بکنی دلیل را می میکنم و آن اینکه فصل قرآن و ای مملکت جنوبی در کتاب

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروق و فرعونش . و در هر جا مطابق روایت بخاری عبد الله بن مسعود
 می آرد و قید این عمر بنی نگار و ثبت المدعا و سقط المدعی و قطع و ابرار منقرضی طهر من الجاسل ان الکثیر من یمن
 بالکسر اینک شنیعی حال تحریف لفظی بود اما تحریف مخدوی پس عجب است که نقالی بنابر استقرار
 و سهو از اصطلاح محدثین اهل که هرگاه عبد الله بن مسعود را می دانند چنانچه
 شروح بخاری بر آن گواهی است قطع نظر از شاخته فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
 صرف می کنند بفر د کامل چنانچه بالا هم دانستی و مرتبه عبد الله و احبابیت و هجرت و قدامت مانند آن این امر که
 درباره او میرود بلند تر است شیخ محقق در تفسیر الرجال می فرماید آنچه محصلش اینست که این مسعود از سابقین
 و اولین است و اسلا مش قبل از آنست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدار الاثم داخل شوند و قبل از عمر بنی
 و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب در از خواصی دیگر داند یا آنکه صاحب سر حضرت شد مسووک
 و عیلم و ابرق شریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد و بجهت حاضر شد و در بدر و ابجد آن را مشتاید مشرف
 و نماز گذارد و قبله و قبله عالم گواه شد برای او بجهت و نهیم فرمود که رضیت لامتی ماضی بها این ام عبد و خطبت بها
 با سخط بها این ام عبدی آخره و هر آنکه نقال فهمیده که خدیجه بر فاروق طعن نموده و کسی را در تواند کرد و از
 فریقین که خدیجه شایقین اولین از جابر بن دانه صاعد و جین کتاب پروردگار منافق گوید و یوستین این
 افتد و عیب جوید و قادر بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و بیعت الزنوان را پس پشت اندازد و بشارت
 متواتر ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین ربانی رسول نیردانی مستفیض و متواتر است چنانچه
 آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی را اهل اسلام اعتقاد دزد که هر چه خدیجه درین جمله گفت فقط
 لائق تصدیق است و نیزه فاروقی و آنچه در قرآن و احادیث موصوفین است قائل تکذیب بخیر از کثیر من نقال
 و تلامذه این سیاه و حال حدی را این هم و خیال در دیگر مقصود خدیجه تحذیر اهل حلقه است تا از دقایق
 نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را مد نظر دارند آنکه مذکور شد بعد از تسلیم این معنی بود که مراد از توبه
 از اهل صحیح پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و ناتب گشتند و نه مناظر می تواند گفت که ایتم لازم نمی آید
 چه محتمل است که بنی اسرائیل را نباشند که در زمان موسی بارون هم مرضی طینی را ظاهر ساختند و مصداق
 شتم با تو آفتاب الله علیه گشتند کما نطق بالقران العظیم انه هو التواب لرحیم و مویید این احتمال است صغ
 ماضی از انزل و کانونا و ابوا و مانند آن و نیزه خلفاء اصول اهل وفاق و رسای مومنین بودند و بر
 متعالات اهل نفاق کی توبه نمودند و مندا اگر وقت تشخیص پیدا صغ ماضی مناسب نیست مثلا اگر وقت
 آدمی النورین باشد محل جموع بر فردی خلاف متبادر است قطعا و نیزه قبول توبه منافقین و مرتدین است
 در وقت مذکور مشکل است بخلاف اینچک در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصرین
 بمقتضای لایح علی بل لنقض معاویه مراد باشند فصل شان بر این مسعود و ابن عمر بنی فرعون

مسلم است و الا مسلم که هر خدمت مرحوم بهتر است از احباب حضرت موسی و هارون و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و غیره
 و حکایتی که در این باب مذکور است باید شنید که چون خدیجه از شیعه جناب پیر موسی بود که کافی التلخیص و غیره
 و شیعه شری و ادرا و محاسن از ارکان شمرده پس در این افتاد که بلا ضرورت پرده عقیقه درید و لا عن شی برکن
 بر سر خالقین رسید و مطابق اعتقاد صدوق تارک صلوة و حج و غیره و جناب امام الاثر و عین خلعت
 خود در عقیقه میگردد و در وقتیکه که بعد از آنکه مستوفی ریاست و مردم حلقه متفرق شدند و در کوه و اسود که در آنجا
 مسوون عقیقه درید و توبه آمیز مردم که در بخاری معتقد شک انابت کرده بودند و نظایر خود بر خدام و رفوع بست که کتاب
 علیه جناب از ترجمه کشمیری نقال هم میداد است پس این کلام از قبیل یک بام و دو هواست بلکه از جنس
 مثل شورش علی لاسد و هلت عن النفاذ کما لا یخفی و اگر گویند که حدیث و اهل سنت همان قدر حجت است
 که تشریف بر ایشان افتد گوئیم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر مردم و آن
 عیس برادر اگر بدیاریست بگردانید علاوه اگر ادنی تبیع در تصانیف مجلسی غیر و کینی در روایت شیعه هم
 خواهی یافت و با اینهمه یاد داری که مشکلی در فقه و فانی و زمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
 نگردد و اندک آن روایات که در یقین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت خدیجه اتفاق فاروق بود بایستی که
 حدیثی میگفت که ای خدیجه از اتفاق دیگران تو بایشان سخن میرانی و اتفاق خویش را فراموش میگردانی
 بیادنی اری وقتی که بعد وفات اشرف المخلوقات بسککن از عین مسلک گشتی که باز در آیه ایمان بر روی وند
 و امام بلا فصل را فریب دادند تا اینکه آن بیچاره بر تو و در میان تو بر طاعت کرد و از کلام تو اتفاق تو با جمیع ائمه شیعه
 رسید و آن قرار را علی نفسه حجه عند العقلاء عام و عمومی تو با ما کامل است تا آنجا که جای آنکه این مسعود کلام
 خدیجه را از حدیثی که دانی و هم بر کند اتفاق فاروق تبیین نشود و کیف این را و این فکر که از آن است که علمای قوم از شیعه
 مسلم نقل کرده اند که عبد الله گفت وقت مرگ عمر ای پذیر خود را از منظر غضب خلافت فارغ گردان تا بعد و یا اولاً بصا
 و سنت حال منو کات کشمیری نقال که مجتهد فاضل و استقبال بعد از کاهه سیسی و در کتب خویش نیز خرنی و دریده
 و همی مستعمل گشتند که خود را از اربابان عزرا کاهم علی صاحب که درین نزدیکی رحلت اقامت از جهان بر بستند
 تحقیق نماید بلکه حاجت باین امر هم نیست که تقدم و تاخر تها از کتب ایشان خود بر همه که ظاهر و بایست من بعد
 محقق نمایند که در مجلد اول و هم در کتب دیگر از استعدادات شیعه بطریق صحیح با ثبات رسانیده ام بر روایات ائمّه با یقین
 و ماستن بواسطه اسرار و محبت دلا و حضرت آدم صفی الله و حضرت حواری گرفته بلیس لعین که ادرا با یقین
 می شناختند که اندر مدینه بر آن آورده که بنص امام تمام شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا بر این
 از اتفاق و کما صد و شرک ازین حضرات و در اینجا استفسار میکنم که اگر کسی خود را بفرزند خوف از دقایق نقا
 مسافرت هم تار و از نماز خویش حسابی بر نداشت و در خود خلوت و جلوت فاسق گردید و رکاب کباب را بر خود
 بست کند یا بجهت خوف از احباب برسد که در اخلاق من یا یا شمی بعد که خبری از آثار اتفاق نمی نگردد این امر

دلیل بر وجود منکرات و نفاق میشود و یا نه بنابر اول تقدس حضرت مرتضوی و حضرت زهرا و حسنین کجا باقی ماند که
 روزی بیستم روز دیگر رفتند و مسکین و معتمد و اسیر را بر نفوس مقدسه خود آتش زدند و دیدار مردم قبول خبر
 عبادت می ترسیدند و اعمال خود را بجهنمی می سپیدند و چنانچه از تفسیر کاشانی و استی و تیز است فسق و فجور و عافا و
 از دشمنان حضرت سیدالاستاد جین یعنی امام زین العابدین پیش پایشان رسید بسبب آنکه محصل بعضی ادعیه حقیقه کامل عمل ازین
 بگوشت رسانندم اکنون باید بفیضات مقدس شریف شدن بخور و امعان دیدن استخوان علی حد ملک اندکی است
 لغوای فاضله و دستمزد ملک الی یوم الدین لا ضلالی فاملت فاو تعینی و قد برتیا لیک من صفای و ذنوب به بقیه و کتبای
 مردیه حتی اذ قارقت معصیتک استویت بسوسه یعنی سخطک قبل خدا خدایه و تلقای بکلمه کفره و ثولی البراوة
 و او بر رویا حتی فاضل بری بفضیلتک فرجه او اخر حتی الی فناء نعمتک طریدا لا شفیع الی لیک لا یغنی توشتی علیک و لا
 بچشمی عنک و لا ملا ذوالک الیه منک است و لیک بفصلنا فله مع کثره غفلت من غفلت فروختک است
 من مقامات حدودک الی حرات انهمکها و کبار ذنوب خرجتها حال اتفرقه میانه انهم به واضح شد و خصی حاکما
 پمانست که حجة الاسلام رحمه الله علیه در کتاب حیات علوم الدین از کتاب آفات اللسان بعد ذکر نیر علی علیه السلام
 گفته که اتفاق کرده اند بر آنکه ذوالوحیدین بدون نفاق است اتفاق را اطلاعات بسیار است این از جمله است
 و مردیست که مردوسی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم مرد و خدیفه بر و نماز نگذار و عمر فرمود که قیست
 که مردوسی از اصحاب آنجا صلی الله علیه و آله سلم و نماز بر و نماز می گفت یا ایله المؤمنین او منهم است عمر فرمود می بینم سر که آیا
 من اینشانم یا نه خدیفه گفت خدایا ایا میگردد آنکه نوزیشان نیستی و من بر کسی امین نیستیم در علامات نفاق بعد از تو
 و نیز خدیفه میگوید که آوی کلای میگرد و در زمان حضرت عمر و انس و چنان منافق پیشدیران نامرک خود را
 من می شنوم بعضی شما آن کلمه را در روز قیامت بار و بعضی از علما گفته اند که قریب تر مردم نفاق کسی است که خود را پاک آن
 کند و خدیفه فرمود که منافقین را هر روز ریاده مراند نسبت بعد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلم و بودند منافقین که خود را
 می پوشیدند و در آن وقت اکنون ظاهر میکنند خود را این نفاق منافی کمال بیان هست و آن مخفی است و بعد از آن
 از نفاق کسی است که خوف کند از آن و قریب است آنکه در ایام بپند و مردوسی گفت خدیفه که من خوف میکنم از آنکه
 منافق باشم فرمود اگر منافق بودی خوف از آن نمیکردی زیرا که منافق امین است از نفاق و این ابی طلیک گفت
 ملاقات کردم یکصد و سی کس را از اصحاب بنی صلی الله علیه و آله سلم و در وایتی پنجصد را خائف بودند از نفاق و
 گفت حجة الاسلام که این خبر معلوم کردی که اعظم است در وقایع نفاق و شرک خفی و آنکه امین از آن نتواند بود
 تا سی یکبار و قوی می رسید از خدیفه و می گفت که ایام من مذکور شد امام و منافقین و ابو سلیمان و ابی سید و
 از بعضی امیران و بعضی که کثیر تر رسیدیم که قبیل من فرمود و من خج و کلام از کشتن خویش و یکبار رسیدیم از آنکه
 عارض شود قلبی ترین برایی خلق و تحت بر آمدن روح من بل باز ماندم و این از آن نفاق است که منافق در پیش
 صدق و کمال صفای است نه منافی اصل بیان است پس نفاق بر دو گونه شد که آنکه او را میرساند و آنکه

مستحکم و از برهه محمد بن درود مخدوم میسراندا تشامی باد درجات عالی را اکثر می نماید و بیست می گرداندا و در
مسدودین آن مشکوک است لهذا مستحسن است استناد و آن نمودن و اصل بین فحاشی آنست که در باطن ظاهر
انوار است حصول نماید و بعضی از کراماتی بهر سهو و غیب غور و پیرا گردد و ازین امور خالی نباشند و کبر صدیقین از تنهی محصل
کلام حجه الاسلام مختصر **قول** در زیاده میستاده **قول** باید در مقام وجه نماید و مفصل نمودن که چگونه
میر می از دست حفات اعراب دادن باعث مایه التزع است و اگر کسی خواهد که تفصیل این اعتراض را در باب و جمیع
مقالات ریفه الزام و تحقیق اینچیز کند بیو اینکه در هیچ کتابی نیاید پس لازم است در الاخطه کتاب منتهی الکلام که
شصت چود کلان تالیف کرده ام و از هر درسی سخن بزنده ام و در نهای تمامی تشکیلین نجوم را در تشکیل کشیده ام و از حضرت
رب العزت دعای مطبوع شد نشانی بر بعضی شب و روز میکنم **قول** و همچنین مشکوآت **قول** ازین حدیث
ایضا من سوانقل نمود و بویستیم صحیح کیاقت اجماع ثابت میشود و دیگر اینست که حضرت سید محمد علی التهرانی علیه السلام اقا
علامت بنی امیه مشکوف شد و انجمن نام بهر کس وقت حکایت مفصلی نشاند و نفرد و بدین منیجاد و احتمال که
یکی آنکه نام بهر یکی تفصیل ندانستند بلکه بطور اجمال می یافتند که بیانات و طغات نبی امیر بر ابلهیت خیر الیه رستم خوانند
و حقوق ایشان تلف خواهند نمود و بر رعایت سوابق و لواحق درباره شان نخواهند پرداخت دیگر آنکه تفصیل
اسامی شان دانستند و چون محال بود میدانست بیان نفرد و دند و حاجت بیان قتی است که حضرت مرتضوی می پدید
آید در غیر من است از مقام هر چه مخدوری شرعی و عقلی لازم نیاید که کلام بلند با مقتضای حال مقام گاه می طاعت
مکاهی موخر زمانی اسباب بکار می رود و وقتی بایجاز ادا میشود و کسی از عقل این امر و دلیل یقینه کذب کلام که مخدوم
جاریست میگردانند و لازم آید تقیه تحتالی چه در کتاب مجید اسامی حاذین دین تبیین مفصل نمیشود و ای کاش من بکلام
مفسد شنی کماله شفی علی اولی القوی نهانگید و البته المتوفی حیث صرح فی کتبه المطبوعه آن احتمال التقیه لیسطر
الی کما رتقانی دلالی احادیث رسول المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف مدح الخلفاء و انهم بعنوان معلوم فانه
مطلب التشریفة العرا التفرض مستدل را باید که احتمالات را بدلائل بر طرف سازد و من بعد لازم است که حدیث را بر
تقیه مخدومی ادا می کند سخن در آن می رود و منتظم گردانند و الی ذالک چه در هر کس روشن است که عدم ذکر اسامی مخدوم
در کتابی بجز این دیگر است و در دفع گفتن و اقرار نمودن در حکایتی دیگری **قول** و در بعضی صحاح الخ
قول قطع نظر از غلطی که در نقل عبارت حدیث بکار بردن طریقین درین دلیل که بر تقیه حضرت سرور سام بود
مجتبی و تمام دلالت تمام دارد و ترجیح اند چه لا تحسن و بعضی دیگر از علماء امامیه که در بابیه و ناسک تقیه خدم نهادند
برغم نود و نه حدیث از شیخ را از آن نهایت گردانند و این بجهت کوری و کبر است که با وصف دعوی بجهت
تقصید ایشان که در نهان زبانی با نیستی بنزد من گفتگو در آن میکنم که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخلاف شخص الله
و سالی قرین و رسانا و کافرین و منافقین را بر وجهی متفحصین بهر که از فرای بدن مطهر قرار دادند و از
بکار می امده هر چه میسر میزند و ازین حدیث اگر لازم می آید مخدوم مقدار است که حضرت سید محمد علی التهرانی علیه

و آرد و سلم نری در کلام با مخاطب خویش که او را مورد سار و پیش میدارند و نذر این امر در دفع و اقرار کمال است
و ما به الفزع کی بر ثبوت رسید خدا را ازین کبر و میادوست باید کشید و نیا دوازین حملات بنیاد چار و یک را طایرین
و سامعین و عیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند بیک کلام محبت آن بود که حضرت سید
علیه الصلوٰه والسلام را در دفع گفتن و ارتکاب محذور و شعی نمودن هم به تئید درست بنمود و تصریح مجتهدین بر دفع
و سلسله سخن در آن جاری نگشته که آنحضرت نری در کلام فیض و دوزخ معاد است این امر از خلق عظیم رسوایم
بعید تر است پس هر چند مجتهد الزانی برای فرار خود در صدر تقریر فتنی الجملة افرایند و در یک دیگر در آید و سود
بر آن ترتیب نخواهد بود و هر چه از حقیم که حاجت انیمه طویل چه بود بایستی یکدیگر و مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
بر آوردن که معاد الله حضرت سرور کاینات وقتی در مجلس کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده و مرکب اند
شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهدین نه این مرتب است نگردد و باجملا و اگر عبداللہ بن سبأ بود
کوچک بدال ابو بصیر را در این علم مرادی در تئید و خلق کریم تفرقه کرد و دو در مخالطه غلطی گرفتار شد **تفصیل**
این اجمال بلکه از کارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و با آنچه مقتضای نفس است کار بندد و مثلا
تو واجب التعمیم باشی و شخصی درین باب تعصم و تقاعد کند و توهم نیائی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و
مدار بکنی هر گاه بکتب احادیث و سایر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین فیصل است آنچه جناب شیخ صلی الله
علیه و آله سلم کار بدان بستند و اهل بیت عظام و اصحاب کرام بر آن عمل نمودند و تابعین ایشان صحیح تفسیر
و اشتقاق در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه و سلم در عرض خویش غلامان و کنیزان خود
زیر ضرب و شلاق نگرند و خادمین ملازمین را وقت تعصیر جز نکند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعضی اهل کتاب حکایت مینمایند که او صافیکه در باب بنی خرازان در کتب سمائی نزول
یافته بود همه را در ذات و الاصفات یافتند و در وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه جلم بر خیمه غصبت دوم
با وجود شنیدن سخن سخت بر جا ماندن پس من ترصد وقت بود اما آنجناب از من چیزی بطور فرض خریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت اینهم فرمودند که هنوز دغد تمام نشده با الجملة در جمع کثیر سخنان
بزرگان آوردم که شاید بلا حظ این مجلس ختم فرا گیرد اما بحدی که گفتم که مگر در دو مان شما همین جلد و حواله
مرسوم است چون دیدم که آنهم باعث ثوران غیظ و غضب نگردد بفرماستم و چادر مبارک بزرگ کشیدم و گفتم
بر خیز و قرض را بکن فاروق تجلیت بر چه تمامتر شمشیر از نیام کشید و بر سر من رسید و بانگ بر زد که ای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و قلوب را ازین حرکات بجز آشتی جدا شود و در صورت از دوش بر میدارم حضرت بسوی من
نگریست و بسم کفان فرمود ای عمر مرا چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهم کردن که ادای قرض بخوبترین وجه
باید نمودن پس عمر شرمند شد و عرض نمود که پیش ازین طاقت صبر مرا نماند اگر فرمائی قرض را بکم حضرت حکم
فرمود که هر چیزی بر آن بفرمائید تا دارک غیظ تو بکند و نیز در روایات فریقین آمده که حضرت در صحاح

می آرند تحصیل این اجمال را بوجه عشره کامله بیان میکنم اول آنکه من در حکایت مذکور بر فاطمه خود شبیه شدم
 زیرا که ایامی در بعضی این نفوس قدسیه از دوا و ایمان بگواهی محمد الزمان بیرون فتاده اند تا آنکه بعضی مشایخ
 طایفه پیغمبر و جلد اول مفسد گذشت معلوم شد ثانیاً آنکه اگر حکم او یعنی فتشای سر از اصول
 مطاعین است بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش میکنم لایم گفتنی شود که منع میکنم دلالت بر حرمت
 دارد و کیفیت که باالاتفاق منی مذکور بدون انضمام و حیدر دارد و شدو چنانچه در کتاب اربعه یقین انیک موجود است
 نشان باید داد که گاهی است که بعضی دلیل حرمت است و تا بدان میگرد که لم تحرم چه حال دارد و صد در هر امر ممنوع
 را که است شاکش آنکه معلوم نیست که رخصه از نهی نمی چه جواب تواند داد که ای آدم و خواجده از دیدن عزت
 آن عباس پس خبر دایم بود و بر آمده بودی چشم حسد نباید کشید و بر انقدر اکتفا کرد و ندید که عین ظالمین و غاصب
 حیران ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر حاکمین اسفار آدم و خواجده از متنازع و ظالمین
 در جابراین هم نمودند و با اینهمه ابوالابار دام الاموات دست از حسد اولاد نکشیدند تا آنکه از بهشت برین
 ترین بهترین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رخصه کمال انجمنی علی من طالع البحار و غیر این امور را برتر
 و بی فرومی آرند پس صیغره که لازم آمد تا بیکسره چه رسد و خلیف که مقرر چنان باشد که حسات الابرار سیال
 در کسی نشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقدان آن چه برین تقدیر باید که در مخالفت پیشوا
 خود از بهی عذری از نهی و داد و لغت برای شان بدیندیشل ز راه و شیطان الطاق که معصوم نبودند و از
 را ابعاد آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند منی مذکور از فکر افتاد و حال آنکه حضرت صلی الله علیه
 فرموده بود جناب طاهر آقا من نیایم فرزندی را که متولد شود شیر مرده و با وجودیاد بودن شیر و اندک کافی البها
 و جلا را بعد از این باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین برار شاد و نبوی کار بستند و غیر از مقتضای
 شربت یاد توانند کرد و در اینجا محتمل است که این خواب الای از جهت قصه غسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم
 که آنچه محمد بن مروین آوردند نفس بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد است حضرت زهرا و عمو و دود
 شیطان همین سبب بر ایشان بود و او قطعاً چنانچه لفظ خداوند لایک بر آن دلیل است این تفصیل هم در کتاب
 صدوق و کتاب نزله ثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم مجسده بود و در حضرت خواجه محمد جناب طاهر
 خامسا آنکه هیچ فرقه را غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن اموات المؤمنین را از دین
 میان خویش گمان برین و سبقت درین حقوق و تلف حقوق نیز برای رخصه حاصل است بسبب آنکه قدوه
 از طبع مطرات را در زمان سرور کائنات از کافرات و منافقات میدانند و بنیاد بر این منزهات نهی میکنند
 و حال پایال بر سر ذیل است و از اینجا بطبع لادت محمد الزمانی و متبعین خطوات نسطاک حکم توان کرد چه
 بلیس هر گاه در لطف دشمنان تریب ظاهر و تفسوئی ترکیب میشود چنانچه خود ابلیس اظهار کرد و علی آورد
 و از دستانی پس بطریق ادلی در لطف دشمنان از و ارج مطرات سید المرسلین که اموات و اصول اند

شریک خواهد بود چه جای آنکه طایفه امامیه بدشمنی اکثری از خلفا که قبول هم داغدار شوند و بسیاری را از
 اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند در کتب شیعه موجود است که هر کس دلا و مرد دشمن دارد و دهره ندارد
 ولادت و چون در ارمنه سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید دارد و شده چنانچه آنفسر
 و کاشانی هم در وضع می انجامد و نامحبات را هم مثل کافرات گردانیده اند که ما هموند کوفی شرافت القی و غیره و متر
 ام المؤمنین بودن برای زوجه پنهانی بمعنی معلوم مسلم نباشد **و** اما آنکه از تفاسیر شیعه هم میاید است که
 از واج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت توحید نازل شد بر خارف و یبوی
 پشت باز و ند پس کمال زهد و تقوی هم بدیوت رسید و کاشانی برینهم تصریح نمود که بسبب زوجه است سید المرسلین
 در حق تمت کنندگان صدقیه آنقدر تنذیلات دارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از نظر آن که
 مؤمنین بطور مجتهد الزامی صریح عیان میشود که طاعین صدیق نیزه را ایمان ندارند و چون آیت تحمیل بعد از
 تحریم است و لا یحل بعد از تحمیل چنانچه از جمیع تفاسیر دیگر ظاهر است و بعضی البعض غریب لاجرم در محو گشتن این
 ان توبه در آن واقع است حرفی نماند پس عو و سگان را باید دید که بعد از نیم از طاعن ایهات باز نمی آیند
 با بجمه وجوب تعظیم ایشان از سوره اخزاب مثل آفتاب است و علی بن ابی طالب از مفسرین بیان آن را برده است
 گذاشته اند یعنی عیان را به بیان سالها آنکه کلام طبری در مجمع و کلام دیگران غیر آن بعض است بر آنکه اگر
 توبه کنند ازین امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذرده قبول نمیرسد سفارش خفیه منظمه زبانی بر آن
 که طلاق داده و را فامنا صومعه قوامه چگونه معقول میشود و سفارش موات که از آیت لا یحل غنیمت می آید
 و خود رجوع شریف اول برین مدعا است مع ذلک آیت تحمیل منافی صریح است پس در قبول توبه هیچ ریختی نتواند
 شما آنکه زنجارمانند آفتاب نیمه در تابان شد که حضرت صدیق و خفیه منظمه را ایمان کامل حاصل بود و منماین
 که تمت نفاق میکنند عذاب بدی آنقدر برای خود آماده می نمایند که برای هیچ کافری در جهنم میانشان باشد
 کما اقرئت به الکاشانی و الحمد لله که همه طاعن ایهات و آنکه ایشان عداوت و عدا و در حد و ابطال آیت
 علوی و نصب خلافت ابایی بودند از نیم ریخت و سلسله ذمایم اهل خفا تن بحمت نبوت کمال زهد و تقوی ایشان
 از نیم گسیخت ای برادر اگر گشتی در قرآن مجید غور غائی مانند اجلائی یثبیا واضح خواهد شد که چون غیرت ایرادی نگذاشت
 که بدولت سراسر حبیث سیدان بیای خوش طالعان زینت نیاهم خواهد باشند پس غیرت الکی چگونه بخیر
 که کافرات و منافقات مجمع خیانت دینی و دینوی بدرجه محبوبیت او رسند حال آنکه لقلب شریعت بکوشند و متاع
 دین را از عداوت اهل بیت بدینا فرود شد و درجات سرور کائنات انیمه اسو بطور انجامد چنانچه از تجار و حیا اطفال
 و قضایا صدفی ظاهر و باهر است و وحی الهی نازل میشود که اکنون چرا طلاق نمیدری بلکه خلاف آن خواهی
 که حلال نیست ترا بدگرزنان نکاح کردن و بنده زبانی این از ولج برداشتن و میقول من با خود از افاده

معلوم شد که بعد از این معلوم معاذات هم جنس شان باشد که آنها از خانه بدایت کاشانه بیرون نکرده اند پس
 چگونه عقل تجویز کند که بیخبر خود را از طاعت و عنایت محفوظ دارند و از این کلمات بیخبر محفوظ دارند و در اینجا هم بر تمام
 عبارات کاشانی اختصار می درازم و باستیعاب عبارات دیگران که در طویل نمیکردم و آن نیز که مردی است
 که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حقیقه گفته بود در صد و آن شد که طلاق زن آن یکدیگر به چون اینچنین در میان
 نشستند منافقان از بان در آن کرده سخنان بسبب او بانه میگفتند و خور می میکردند و صاحبان از
 شک شدند و زنان به فرج و زاری مشغول شدند و از گذشته نام گشتند و جازم بانقیاد او و فرمایند حضرت
 رسالت بنامی شدند و در خطاب نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله پیشترم که در صد و آنی که طلاق نام
 بدی و آنچه مذکور شد از غم زوجات و قرض ایشان و خوشحالی منافقان و دشمنی اصحاب مروض داشت
 رسول میبهر جواب نداد و درین باب متامل نشد و انتظار می کشید چه چیز آید که لا یجزل لك الفسکاء
 من بعدنا نزل ساخت انتهی و در اینجا و ادانصاف از تو میخواهم که اکنون که با ما در غبارهای مطاعنیم
 بدین دهرگاه حضرت پیغمبر الا یجزل لك ان تشاکر و ندیس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق از وراج مطهرات
 بدست مرقنوی بود و کما فی التذکره للجلسه علی رض علامتیم و مدی غاری بر احداث المؤمنین معاذ التدرج
 را جاری خواهد نمود چنانچه مجله در مجله اول گذشت و تفصیلش در بحار و حیات القلوب و غیره است
 نوادند من خالو التقلید و عداوة سید الحق یقین و حقوق الدین و ابطال حق الا بوسن اولی
 و امضی سیدیا که هر یکی از ائمه هدی بر یکنوایات قلوب مکلفین بی برد و خدای جهان آخرین در کفر و نفاق
 و خشت بیت سر آمد از وراج مطهرات فریب خوردند و اند ایشان را نبیادین ایمان کار نیست و نه ازین امور
 ایشان را در دوزخ باری پس و اعجاب و استقا که رخصه با وجود ائمه هدی بالو هیست ایروی معترف شوند و آن
 اینجا است که بانیان این مذهب پلید بر محو صفت و صرافت مذہب خویش بودند چنانچه دانشی و این فرقه
 سبب خلط و تحلیط ازین سوانده دارند و انستور و مانده اند با جمله چگونه بجای عاقل آید که رسول خدا اصلی
 علیه السلام خلافت مرتدین و عاصبین که خونهای ائمه بگردنهای ایشان است محو یا حتی خون مادل
 از کما اشترکوا خون بشید که بلا خصوصاً بشارت دهند و با حیات المؤمنین که ایمان و تقوای شان در آن
 منصوص بجای خود مانده است پس کندی مخصوص است و خود اینچنان اتهام در حاست خلافت شان
 فرمایند چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف عو کما بینا باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد آنحضرت که
 خلفای ثلاثه شمع و بصیر و قلب اطرا اند خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و صفات و رشاد
 ایشان عالم را محیط گشته و مانند نیر اعظم بر آید و نور آن و شام و تین غیر یافته و بر کسی موافق است
 ایمانش چون شمع آئین بر آید اخته خواهد که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
 خالی ماند و علی مرتضی مبرار که خلافت بنشیند تا آنکه مردم بدانند که فاروق بی اقامت خلافت ندارد

اعاد فی الله من الخرافات اینجا هم سبک از مذیانات قوم دریده دهن و کبرای انطا انطه خانه کن بعد ملاحتن
 امام اعظم شیخ حلی و قودجیم شد و عیاناً و بهر لایحه بر منته نشود در سید انچه اهل حق درباره قصه اسامه تحقیق کرده اند
 کما هو فی الواقع و مذکور فی قره العین و التحد و الصواعع عاشر آنکه اگر اشتاق تغیر الزام با شعی یارے
 یا دکن که آن چهل کس که بنوعت شان در نسخ سلیم دیده میشود و برای نظر شان از دست شیعیان
 ستم ریحان کاند و قلم میرو و در تلخ اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بد دل آنها هر یکی از خلفا طالب
 بیعت گردید و نوبت با حراق و اسقاط رسید و اگر گویند برین افشا شیخین باحو صلا خلافت دست داد و گویند
 بکذب شما کلام پیشوایان شماست و قبح عرفه ابقای بعضی معتقد شیخین مخاد الله اقوال کاهنین بودند اما
 خاتم النبیین و حال معلی بن خنیس و دیگرند لعین که باعث استیفاء نواصب گشتند و حقیقه الله را کشتند و مرا
 در افراوشن طریقه جعفری انچه اندیش و لعل آورد و ایا با نظرین مجالس منافیین تغیر زرات زیر مخفی است بلکه
 با و از بلندند امیکند که خاموش و زراره شقی خود پرده لقیه را از الله برداشت و سخن تکیه امام صادقین این
 الفاظ قرار یافت لعنة الله علی زراره فانه من الیهود و النصارى و این دعا و غل و اداعت و افشا
 بالاخر نوبت بلعنت کبری رسانید و شیعه را لباس یهود و انقیاد من گردانید کما سابقاً و از اینجا
 که امام منتظر ظهور صرف و حکایت شیوه دل بنید بر دبا انچه افواج ایران کوفه هندوستان جزیل و معلوم که
 شهرت قدم بیرون نمی نهند سبحان الله کابر ایا میه حقوق اموات المؤمنین بلکه حضرت سید النبیین و در
 حاضرین و سپرستی مذعین قاتلین الله دین چنانچه باید و گذرند هر کسی که زویدی با شیر نردان بخیر کرد
 گریبان آهوی تا مات است در اصلش خطاست + اکنون حرفی چند در حال اداعت و افشا باید شنید
 که خون الله که برگ و نهامی قدای شیعه در فتنه این بران است خون عدست باقر مجلسی در جلد اول بحار
 از اصول خود می آورد که داود حق و مفضل و فضل گفتند که بودیم نزد امام صادق و سخن از هر باب
 منزل آنجا تا یزیدیم چون برخاستیم حضرت برادر ایشان و متوجه شد بر او فرمود که اداعت و افشا بکنید
 امر را که مذبح مدبرست از دشمن و هم از محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق تلاوت
 صَوَدَ لَكَ يَا كُفْرًا كَيْفَ لَا يَكْفُرُونَ يَا أَيُّهَا اللَّهُ يَفْتَلُونَ الْيَتِيمَ يُغْنِي حَقِّي بِسْ فَرَمُو که ایشان قتل نه
 کرده بودند انبیاء را ولیکن اداعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و از کتب دیگر نیز نقل
 انچه میث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکرد و نیز احادیث ما را از روی
 خطا ولیکن کشت ما را عمد این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو باقیست خواهی دید که
 حال قدامت اخیرین شیعه بچه عنوان می نویسم انشا الله تعالی اگر گویند که حفصه و عائشه را از روی
 هم درین نیک اند و فخرم شایسته الشقاق بگو که انیک جمع طبری دلالت بر آن دارد که حفصه قریب می نوشتانند
 و صدقه را در رنگ گران آمد با هم اصوات غیر از امام المؤمنین سوده بوی مغایر نسبت کردند و انچه از

المسولات جوابا عن المبتوعات ومن جرائم که جناب سید بابو و شیندن حدیث که اگر عصیان کنی
مرا و غضب من خواهد شد و قتی که بسیار که مر قنوی می بیند که همیشه دید که ما بود که کورنی التجار غیظ و
کونر مویچه استغاثه و فریاد که نه خود را یا مسئله شرعی پیدا نیست باز جت خیرت و لوازم بشریت بعد از آمدن که
مستم شرعی امیر را که هیچ نگرفته ام راست نشود و بتکذیب معصوم پر و اخته برای نظم سوسی پنج علیه الصلوة و السلام
روایت شد و این قصه در عقل شیخ المشایخ هم روایت و اگر گویند که لایحل منسوخ است یا ناا حلت
یا نایب قیچی من کشا عرگو که سلما لیکن اینقدر اجاعی شد که حضرت ایشان را طلاق با وجود خیار
بیا نه شما گفتید ندارد و محتسب بتعظیم و تجلیل ایشان بلفظ اوقات بکمال لسان تعظیم الله ان کون و اول الله
مک که گیناخر موی صیدین امر و مود و اگر جنگ جل را نکر کنند بگو که خود را کتب شیعه مثل کشی و غیبت
شراب و فوج انجا می رسد که فتنه جوینان گرد بلا ایگن کنند و این سب و اوهوا و اهلش صدر این فتنه گردیدند
چنانچه در قتل عثمان ذی النورین کافی مجمع البحرین فاین النفاق و این الشقاق و انشا الله تعالی
مقرب در و مقاله انشاء از کتب شیعه منقول میشود و که حضرت صدیق و قتی که خبر شهادت حضرت مرتضی
سید چه قدر مضطرب و بی تاب شد تا بحدی که بهوش گردید و رواه قصه گمان بردند که وفات یافت
و سار و فیش آن جناب دوست بدست آوردند و این حال بیاد نمی آید که از مقبولات لسانی رفقه در
کتاب دیده با ششم سلما لیکن حضرت حفصه را که هیچ جنگی و جدالی نکردی از زبانهای منافقین نجات یافت
اشعر ای شیخ الله و الرسول معاد من لسان الوری فکیف انما چه جای آنکه از پنج البلاغه تعظیم صدیق بعد
حک حمل هم مطابق زبان سابق بر می آید فقط المطا عن کلام و الحمد لله تعالی فی
حال الخ اقول فرض محال بعد انکار اجله علماء از لقیته ابتدا عموما و خصوصا چای از زبده ارجیه
که کتب مطبوعه جایی که برداشت مشهور پدید مجتهد الزیالی بود از عجایب تقدیر آنست چنانچه تفصیلش آنفا
و انسج و آنچه درباره مولفه القلوب اشاره اجمالی کردند اتم الحروف را در جوابش ز زبانه نمی نیست
زیر که در ساعت حسابیه این امر حل نور دیده ام از همین کتاب درینجا عبارتی نقل میکنم **قول**
اعضاد البصر عن ذاک چون طبیب عمریه از مد فطرت محمد بنفاق بود چنانچه عینی و غیره او را حاصل میاید
از جمله لفته القلوب محسوب نموده اند پس لاحواله اظهار خلاص ایشان محمول بر اعراض فاسده مثل
برادرسه و معادات ایام جا بلیت با ساری بدر که از انجمله عقیل و عباس بوده اند خواهد بود **قول**
جواب مثالین کلمات که منشای آن خبث باطنی است بتفصیل هر چه تمام تر سابق گفته علاوه آنکه
پیشوایان شیعه که همیشه در پرده نفاق که موجب ضلالت امت است بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
و دین سید انبیاء پرداخته و در گروه شیعه کلمه الکلیتی اختلاف انداختند و لی بنفاق و آخری باین
خبث طینت و شقاق باشند و با لجل اگر ادا ر عینی شرح صحیح جاری است پس هر چند در مظان آن

بار بار استقرا و تصحیح رفت بخیار این نقل که مجتهد از سلف خویش مثل جاسمین بیاض و غیره میراثی
 اثری و عینی نیافتیم و اگر مراد از عینی حاشیه‌هاست پس درین کتاب نیز عینی و اثری ازین روایت نیست
 و یکجسی از تفسیرین فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی و موروث القلوب داخل کرده و کیف که تحقیقین و مستندین
 که مولفه القلوب بعد فتح که بهر سبب بوده و درین حضرت خلیفه ثانی که توفیق اسلام او قبل از فتح مکه و ابرار و اهل
 تحقیق و از ارمی موجود است چگونه در مولفه القلوب شمرده خواهد شد **علاقه** لفظ مولفه القلوب بی
 چند معنی دارد و در تفسیر آن علمای فقیهین اختلاف دارند اما اهل حق فقد قال فی المناجیح و المولفه من سلف و غیره
 ضعیفه و از شرف متوقع با عطاء اسلام غیر و در البرهان و المولفه کفار یطون ترجمه ثانی فی الاسلام و قبل سلف
 بتکلیف اسلام و قبل مسلمون لهم اتباع کفار لیتنا نعوم و قال صاحب المعالم فالصنف الرابع من المستحقین
 هم المولفه قلوبهم و هم قسما مسلمون و قسم کفار فاط المسلمون قسما و هم و طوائف الاسلام و تسمیه ضعیفین
 و کان النبوی صلی الله علیه و آله و سلم یطعمهم لیتنا کما اعطی عینی بن بدر و الاقرع بن حابس بن العباس بن
 مرواسل و اسلام و تسمیه خود فی الاسلام و هم کفار فی قوم مثل عدی بن حاتم و البرزخانی بن بدر و کان لیس
 تبارقا لقومهم و ترجمه امثالهم فی الاسلام اهل ان قال و اما اختلاف علماء شیعه پس از کلام فی احب تواجد الامر
 ظاهر و هویدا بر میگردد و عبارت بنده الرابع المولفه و هم قسما کفار استمالون اهل الجهاد و الاسلام مسلم
 اما من ساداتهم لهم نظر از من التشرکین و اعطوا رغبت النظر فی الاسلام و اما سادات مطاعون و کرام عظام
 قوه ایمانهم و مساعده قومهم فی الجهاد و اما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا اخوة الکفار من الدخول و اما مسلمون
 اذا اعطوا اخوة الذکره من ایفئتها و قبل المولفه الکفار خاصه استی بلفظه و بعد از دیدن عبارت علماء فقیهین
 چگونه مدعی ملازمت سیاه معنی اتفاق در مولفه القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور توانم ذکر و متفصو
 ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلام مشرعی بجا خلاف قانون است من بعد از این
 موضوعه قوم را استقرا کنی و تا دیلات مجلسی را در تجارزه یعنی از ان بدلات مطابق خواهی دانست که
 ابوذر را رضی الله عنه در منجزات و اجبار غیوب که از محیط وحی الهی حد درمی یافت اذان بنویسند
 فقهاء ایمان هر که خواهد باین کتب معتده قوم رخصه رجوع کند و تجده که ما قلت انشاء الله تعالی
 حال رکب و دم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره دینی که تهمت تحریف را در آن دخل نیست آن
 ما قلت فی الکتاب المذکور مختصرا باید دانست که خود مجتهد الزمانی بعد از هواد حسن نفسانی و اتباع
 خطوات شیطان لفظ اخلاق و مدار بر زبان آورد که صریح است در معنی که زینهار یقین حضرت را که نزاع
 در آن می‌رود و مدخلی در اینجا نیست و هر گاه در اوراق سابقه بتفصیل بجهت قاطع معلوم کردی که مکالم
 اخلاق چیزی دیگر است و در مرغ گفتن و قضائل جلیله و معارج جمیده منافقین و کافران بر زبان
 اقرار نیست که عرش عظیم از ان می‌لرزد و حجت ما برین دشمن عقلا و دین تمام شد فلست اجد اولاد و اولاد و اولاد

قول

در این نوشتار اخلاقی باید دانست که هر چه سال قدر چنانچه داد عوای تمام جواب فرستاد
 رسالت حساسیه علی حد و المله الاسلامیه و منوشن نمودم و جواب در الفقار که صولتیه علی الجوس
 تقدیرتاش گذاشتم کرده ام بلکه دیدن مناقبه را شدین برین کتب خواهد نمودم و معمول من بر
 هر عقلا و مکاتبت که چون کتاب تمام میشود و از تسوید تبیض می رود آنوقت نزد مخالف خود میفرستم
 و برین امر که مقصود این بود که احباب فقیر و مسکین آن نمایند کنند چون شیشه که مجتهد تشیید را تمام کرد و
 در ششم کاغذی مصلحتی که بیاید اجزای شغل و دل فخر تمام راه یافت در نه اینهمه کتابها از مجتهدیم
 این امر خود عقلی است که لازم فالایم یعنی آنچه بذات من تعلق دارد و تقدیر آن مناسب تر است و از
 تمام الی انضمام بین و چه بر می آید زیرا که جواب ضربت را برای رد و قلع طلبیده و از طلب صولتیه رد
 ام و زید حال آنکه مخاطب لاثانی نسبت بفانی بر مشهور هم نسبت فرزند می دارد و هم نسبت شاگردی و اگر
 هنوز در درازند و در تصنیف نیز دو کتاب قصه نو من مشهور طرح فطر سازند باید نزد من آمدن یا مقصدی
 رساندن و این کتابها را مجموع و متفرقه دیدن تا حالی شود که جواب اکثر اخراجی و الفقار همین عنوان که بر
 علام مجتهد تو سلی میباشد و نقص کتب قدیمی روضه که کوس لمن الملک میدنوا ختند و بدعوی خدای
 می افتند مقصود بالذات بود فارغ گشته ام و بسیاری از مقالات ضربت را زیر نقص و حرج گرفته ام
 مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از آن چند مجلد محتمل خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهد احتیاطا
 کردم که هنوز دو کتاب مخالف تمام نشد و ایشان محبت که در دیگر این امتداد پیش نمی آید غلط گفتم
 را در اکثر مقامات چنانچه دیدی سخنی زیر رسالت و کلام من بر آسمان و من نمی گفتم که در یک دو سال هر
 سخن مجتهد از ضربت چندین نقص و احلا و الزنا و تحقیقا جواب میدنویسم و غتر بود و کار نمی برم لیکن اینطور
 در من در کتب نویشتن اختیار کرده ام البته امتداد را میخواهد زیرا که مال و مایه را فرود میگذارم و در هر مقام
 معالکین کلمات اولین و آخرین را که از حدین سرایه شارفین باشد جمع کرده در میدان مصداق
 و کار را بر قدم می نیم و در شریف تر تصویفی انا الذی سمعنی اخی خیده که شاید این بجز در هیچ البلاغم
 بر زبان می راندم و خود دل من مبارز میزد و اگر جواب این کتب را بر تقریر زبانی محول گردانی بر خود لازم
 می گریم که هر تقریر از ضربت و الفقار و یک هفته آچنان جوانی و هم که علمای طائفه بعد از مراعات
 قبح نتوانند که در علا و بی سامان نه آید نیست که تو ام گفتگی نزد من کاتبی چند حسب خواهش
 و محبین فقط برای این کار مجتمع نشدند چه جای آنکسی که استعداد درین فنونی داشته باشد و در تحریر و مایه
 و سبکی شود بلکه اگر بخیر از روی کار بر افتد امر و آن علماء را که خواهی یافت که شریک فرین مجله شیعیان یعنی
 سبحان علیخان درین ابواب نباشند بسبب آنکه او مرجع خلایق است و مدخلی کلی در سلطنت دارد
 چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیه تعلق بلو از من نکاح دارد و اکثر کتب و بعضی ازین زمره که چهار سال

الوصف دارند برخی ازین مسائل برآوردند و برینست تقرب پیش کشیدند و همه کس میدانند که از امر اشوق این فن بالذات نیست و به یکی از ایشان باقی نماند که در تعابیر سامان مجتهدم و دوروی از و کتابها که بکار آمدند بجا بدون محنت شدید میسر است و راعف از این فن از خود داشتیم که حضرت حبیب در بیستم اهل سوابق مسافت برویکران حواله کردند و ایشان برویکران یاد دارم که آن روز از چاشت تا نیم شب آنقدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل ولای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم و بایست که نواز و جود نکور باره باره شد و بیست و هفت میان آنکه بارش در بر ربا آنکه در چشمم انتظار رفتن بود و بیست و هفت میان آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حاملین اسفار مثل حارثی و غالی و رشک بر آن بر ندینستیکه احاد را بلاتناهی اعداد بود و هم ندارم و بایست که محض بتوفیق الهی و تائید غیر تناسلی و نفوس متعدد است و رسالت پناهی این کتابها را با وصف فقدان اسباب و معالم تنهای بدین عنوان آنهم زیر دیوار دولت و پادشاهی نوزدهم حال گیاره میگویم که اگر فائش جواب را در امور دیگر دخلی نباشد و این کار بطور منجر سامان قلیل چنانچه اشارت کردم قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امامیه درین فن بی رود و قریح نمیکند از نظم اگر دست یابم بر ایرانیان درم وین این سبب را در میان بداند آتش گدازم و آتش گدازم که در آتش و آتش از دستم آتش زده و از عجایب آنکه کاشف اللتام را با وجودیکه نزد مجتهدان دست احباب اگر آباد و شکار کار کرد تا بار دیگر نقلش برداشته توسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دارم و دانست که طلب کار جواب ندادن موجب رسوای خواهد بود و الفخر حق بر که درین کتابها شک آر و چنانچه موسوم بزرگان مجتهدان و غیره و تبیض آمده ازین بجهت بخلاف عناد الاسلام مجتهدانی که خود را بجا در توصیف آن بصورت نگارند و بگویند با وجود و در دیور بلکه احتیاج از دار الاجتهاد پدیدون نگذاشته و اقربای محض برای قتل خویش بسته که بعضی از مجلداتش را از صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین قریب است که هنوز کتاب مذکور بطور متعلقه کلینی امور و صدوق اگر در نهاده دار الاجتهاد که در کوفه و حوزة ریاست هستند و صدوق نگارنده است و نفرستادش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره و بیع میرد و چنانچه استاد البرهان و ابوالطریق الاصول و ازینجا است که رشید المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بودند و توسط معلوم نیز از فرزندش طلبیدند و بلا واسطه کسی از کثوری متدعی شدند بلکه در دورا بر غیرت برانگیختند و لیکن این بر دین و غیرت بیادند اما آنکه چنین مشتاق از دنیا رخت امامت بر نیست و بخت رفت و طر فیه ترا آنکه من آمدند و درین شهر میروم و با وجود توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی خدیو بطلان آن با تمام دارم و الا الان بدین آرزوی خودم حالا آنکه کتب دیگر مثل سنی المطالب شیخ حتی توسل مذکور از خزانه مجتهدان در من رسیده و لیکن فرستادش تا وقت و بیع میکند درین نزدیکی صاحب شیخ اسد و اجزای آن از جا بجا توسل بعضی از امر که نسبت تلمیذ دارد فرستاده و بایست که تقیه با حضرت عبداللہ بن عمر و اسرار حق نیست ممکن و در ده روز و در ده روز

معلوم نشود که من خطه میگویم والا صاحب هیچ مذکوریم درینج میگرد و ملا شکرکاس العله زیرا که اگر میان او و مجتهدین
 بوقت و حقا میباید و ابتدا هم در احقا کوشیدی اصراری و دیگر که تحریرش مناسب می بینم آنکه توفیقات
 و سبب است و جواب اخبار را میباید در آینه حق قادر باره فرزندش نهایت زیباست زیرا که در ترجمه اش ملا میباید
 و ملا شکرکاس در خطه و نو و نه از حیرت نبوی در روز عیدم ماه صفر بیده با سیمت لکن نیست با وجود
 تمام این جسامت و حوارش حد این که لا حق حال فرزند مال است اگر اوقات شریفه صرفه دست به تصنیف
 و تدریس علوم و در قریح مخالفین که اب علمای سلف بوده و چنانچه از جمله شایخ افکار رساله سیف طریح است
 عبارت میشود با دلائل و براین در و شبهات الا طاع و دلائل میباید حاصل عبد الغریب حاجی استاد عالم گیر
 بحث نسخ سلسله از این پس شیخ میرزا المصطفی الدین رئیس رباب عرفان و یقین نوشته است تحریر فرموده
 رساله در و سبب اخبار است و نقص بر کلام بر تفسیری مرسوم که از علامه جناب سید است و اگر تصانیفات
 میرزا سلیم مولوی محمد ابد و کتابی در و آنا عشریه عبد الغریب میباشند اما است نوشته است می باشد و نیز جواب
 است اما است را از تحفه خالصین مجتهد هم ندیده اند با وجودیکه زیاده از بیست سال تقریباً بر آن گذشتند
 بیان شد که این قسم تصانیفات را مانند قرآن آینه یا نسخ ابان و بسیاری از نسخ اصول مرجع نادره و متفصل
 و مانند از این پس در کلام رفته رفته جواب تحفه نیز نوشته است مقبول دیگر بیاد آمد که از مدت چهل سال
 گذشته که خطه شایسته و در کتابها یا خطه و خون رفته در عروق شک ساخته پس خطه جواب بنگار
 را نگینند و او پیشگامانند و مستعدی جواب از علمای ایران گردید و نیک میدادند بعضی مجتهدان زمانه
 فاعل قسطنطنیه و الهامان که علمای ایران و هم علمای مشهد مقدس بهرین دلیلی گشتند و حال کثرت
 مجتهدین کنونی روشن است و کسی از علمای هند در جواب هم ندیده و عذر مجتهد در باقی ماندن ابواب تحفه بدار
 و نقص خود بخشم دیدی و عذر از اخباری با وصف سامان بیشتر از سه چهار باب اتم بعنوان معلوم و
 پس جواب مذکور این کشتش و کوششهای خاص و عام هند را مبطوع و اتمام است و برین که از
 سالی چند قصد تحریر دارم و سالهاست بدست ندارم این توفیقات و تضرعات میکنند و درین قول اگر
 غور کنی توانی دانستی که از طلب جواب ضرب سخاوت تقریرات و انفقاریه بعضی از وجوده اشکار است
 اگر چه قبل ازین بدلیل عقلی میرسد شد که مجتهد فانی وقت تحریرش ضروریات فن را هم ندیده بود و در پیش
 نایف مذکور قصه الجلی و شکر بگی با نواع عجیب سر زده و آنچه مجتهد الزمانی بعضی از احادیث شریفه را
 از کتب خویش در و ملا از زمان تا اوقیان فرامیذیر که بر محل بادشاهی سیانیم و این کتابها تصنیف میکنند
 و در هر محفل و مجلس و مناظره و الزام شدید علمای رفته میدیم چنانچه به کس میدادند از هر حق
 حال جناب سید المرسلین با طهارت و جلاله چنین باشد که بلا ضرورت داعیه و سامی منافقین و مزین
 را معاذ الله بجمادی بستانند که زیادت بر آن نباشد اگر بنا بر نیت و تحریف و افتخار خویش مجتهدین رفته

در موع رار است و انانید و دعوی جواب باب ماست مخفی راندی شوند کیست که و بنال ایشان تواند
 زیرا که عین اتباع قدماهی خودست مثل بان و زرار و شیطان و اسدی و مرادی مشعر ابوال سنگا
 و هشتا همین و آخران شان که کتابها بر اساسی مقدس و اهل بیت بر لبند و انواع اقرات از قوت بفعول آوردند
 که مقصود از و آمدن و بر آمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از مختار کشتی واضح گشته و مجدداً
 ساطع کلین و شرح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کفای و تاجیه من آن گواه است و این نوع در موع از و
 و ضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب قوا که خواهرزاده مجلسی عیانست که علمای شیعه
 را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کردند و چنان باشد که شکست قلوب بنیان بان
 منوط و دل بستگی را فطنیان بدان مریوط است ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت امیر
 استماله قلوب شیعه چه مبالغه پاک در ترقی دولت ایشان کرده اند که حکایت رفعت و وسعت و با حاکم
 رجا بلسا و شان و شوکت افواج قاهر و وزیرت ساکنین اجماع از آن جمله است پس یقین توان داشت
 که کتاب مذکور از قسم عقا و وجود فرضی تقدیری دارد لای آخر اقال و عجیب است که صاعقه قمر
 را که نور تابید در ضمن آن براسه مومنین تا بد و بر منافقین مثل صاعقه عادی و نمود باشد چنانچه اشاره کردم
 به فواید و سر و کند و اینمیا ل حال است که در سرش افتاده است چراغی را که از نور و در بر آتش زنده نشین
 هرگاه جوانی در هر ساله قدیمه در دو سال و انهم بدین جمال و اجمال بر روی کار آمد چه قدرت دارند که جواب مجلدات
 ضخیمه که هر دعوی را در آن باد لبیاری و بر این پیشمار مقارن گردانیدم توانند نوشت بلکه داده سرگردان صاعقه
 حکایت ایما دید که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقابیت ریش او را که درون شخصی این موعیت
 در وقت شب شنید و مقراض نیافت لاجرم ریش را بقیضه گرفت و مالبقی را بر شعله چراغ زو تا زاید نشود و بقیضه
 باقی ماند بیک گاه شعله ریش آنچنان در گرفت که دست جدا شد و ریش با تمام بسوخت بلکه ویش مثل و می میرد
 هم سیاه شد و این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه آه اقول فی این معنیان معاویه بیعت اهل مدینه و
 بیعت عبداللہ بن عمر خصوصاً و منع این مطیع در مجلد اول نقد تفصیل داده ام و کلمات مفرغ از اولین و
 و آخرین سیما با آنکه طایفه از زیر بر کرده ام که در هر یکی از این ابواب رساله جدا گانه محدود و محسوب شده اگر چه
 اجتهاد و تکمیل مخاطب دانی شود و باید شرب استعانت بعضی از فضلاء اهل حق و یکان یکان فهمیدن و تبیین
 رفعات غیر موزره مطالب آن را بخاطر گذاریندن و گرانی بر یک را نیز ان عقل سنجیدن که بجهت جمع بین آن
 و الزام مناضی و مفری مجتهدین و متقلدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشته ام بعد از این مزید
 حیرت است که مجتهد در صدد اثبات امامت نیز نیست بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد و مفصل
 که عید عبداللہ بن عمر بیعت نیز کرده و نه صدر در بیعت از و چنانکه دانی مفید مدعا بود و نه استخلاص بر تقدیر نبوت
 هیچ فایده بجایش رسانیده و نه قروا سینلا وقت شمشیر که لا تحقیق ریب و و فتنی و چهل نیز جمع علیه السلام

پس با وجود فقدان شریک و چگونه خلیفه برحق تواند بود و از مجری و منفرد نبوت خلافت کجا خلیف رسد و
 بدی و جاسه تربت بر خلفای سید انبیاء **قول دوم** آنکه از **قول** درین مقام مجتهد الزامی با وجود و در
 اجتماع و درانی بتعلیق چندی از جاسمین بیاض بی سواد گمان بریزد که حدیث بر کیون ابجد در شان بر نبرد
 فقامی اوست و حال آنکه یزید درین زمان اگر چه موجود بود و لیکن کلام و نیست که نوبت بظناش سید و یا
 در آنکه از جناب مجتهد عرف که در هر جا خیال خامی می پرزد و بجواب رساله قدیمه در تشیید پیشین میجو رود و عجب نیست
 را که شیخ علی عروج بن عروق علی بن ائمه تدبیر الصواعق و هم قاضی رطل بوق در پی این میخیزد و اندک یزید در
 زمان حضرت بشیر و تدبیر کارگر از بزرگان خود بود و ازین عروج بن عروق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
 بوالعقولی نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حالیکه کان فی المهد صبیحا عبارت از
 آنست وکیل صدیق و مرقضی اعتقاد کرده اند اسلحه غیر ذالک من المضحکات و وقوع غفلت فی المقامات حال
 سناطه مجتهد که در اینجا بانش آید از کتب ینیه بوضوح می انجامد در کتاب از الاله الحفان ذکر است آنچه حاصلش
 بدین عبارت میرسد که از ان بلاد که در خلافت ذی النورین مفتوح شد قریب است که حال آنکه مشاویه
 بن ابی سفیان بجزن امیر المومنین عثمان از رسایند یعنی بر سواحل بحر و م بلاد و فری اتصال دارد اگر
 عبارت دومی بسفر دریاد را بنجا رویم و بر سر ساینین انجا که کشیم و سابق بنزده عرض حضرت فاروقی فر
 رسانیده بودیم چون مصالحت نبود پذیرا شد اکنون که شوکت قیاضه نبروال آمده و دولت ایشان بزرگ
 گرفته سبب آن می بینیم که بلاد سواحل بحر و م را در تصرف آریم ذی النورین این رای را پسندیده و
 که مصالح آنست که مردم را انتخاب کنی و فرجه نبری بلکه ایشان را خبر گردانی هر که برخیزد با تو همراه شود و او را
 درین جهاد میری باری مشاویه به همین طور لشکری سنگین بیار است در وانه شد حضرت ابوذر عتقاری
 عماره بن صامت نیز همراه بودند و در وجه عباده مذکور نیز همراه شوهر بود همچنین بسار من از صحابه همراه گشتند
 آثار واقع است که روقی چند پراختف و هدایا از طرف حاکم خیره قرس بطرف روم میرفت همه بدست
 اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری مکر که با آراستند و جنگها نمودند و لجنایت ایزدی کار از
 پیش بردند و سپاهای کثیره بدست آوردند و بالاخر به بلخی خطیر که هر سال بیست مال فرستند مصالحه
 واقع شد و اجازت این سفیر کی از مرضیات آئی بود که برای ذی النورین خیره نهادند و اخرج البحار
 رحمة الله عن انس بن مالک قال حدثنی ام خرا م ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم نام یوم تمها فاستیقظ
 وهو یضحک قلت یا رسول الله ما یضحک قال عجب من قوم من ایتی یکیون البحر کالملوک علی الاسرة
 فقلت یا رسول الله ارجع الله ان یجعلنی منهم فقال انت منهم ثم نام فاستیقظ وهو یضحک فقال مثل ذلک
 منین اولئک اقله یا رسول الله ارجع الله ان یجعلنی منهم فقول انت من الاولین فخرج بها عباده من
 صامت فخرج بها الی انزو و قلما رجعت فربما دابته لکبما فخرجت فاندقت عنقها و اخرج اکبر انفسا

غیر من الا سواد عیسی عن ام خرام رضی الله عنهما آنجا سمعت ابی صلی الله علیه و آله و سلم یقول دل جیس
 من امتی یقرون البحر قد اوجیوا قلت ام خرام رضی الله عنهما قلت یا رسول الله انما فیتم حال انت فیتم حال نیست
 رد و عباد و مذکور گفت که روزی سحر انش و جان در خانه من خوابید و بیدار شد خنده کنان پدید آمد و
 شکفت آمدم که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشایان بر تختها عرض کردند که دعا کن بر سوار
 که من ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت خواب ریخت و این واقعه چند بار درین
 مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس کناخ کرد عباد و باین زن و همراه برادر و عباد
 مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان سختی تسلیم نمود و نیز جاری بر سر آن
 روایت نمود مطابق حدیث اول از آنچه مجتهد نقل برداشت با لفظی که ما است مجتهد عجبی نیست که
 که نیز در این چون در حقیقت خلافت مریمی بخانه اند قبل از طعام جهاد فی سبیل الله کردند و لیکن عجب است
 که حضرت پیر نابالغ و دعوی سلطان تاریخ الخلفاء مینا بند و چشم بصیرت نبی مبین که علامه سیوطی در خلافت نبی الهی
 فرموده که در سنه بیست و نهمت جهاد کرد و معاویه و لشکر کشید بر فرس از راه دریاد عباد و در وجه انش ام خرام
 بیست لیحان در لشکر بود و دوام خرام عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه و آله
 جز داد و بود و از باین لشکر و دعا هوده بود پس ام خرام را در قبر من نمودند و از اینجا هم شعر فرمود
 معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان کردید و مثل آن خواب شن گشت که بر زبان
 پیر نابالغ صراحت را نفی می نمود اشاره را در کلام شارح چگونه نفی می کند لیکن ضرورت است که جواب رساله
 را هم نویسنده از اعانت انجام برای عوام کالاتام بنویسند این کار از تو آید و مردان چنین کنند
 باید و نیست که بنده را در ان مقام ضرورتی نیست که بجهت جدید صرف شود فقط ملاحظه این
 رساله بصارت الحین نوشته بودم و اینجا کافی است و این باید الهی است که در رساله مختصری آن امور را
 قلم گرفته که جواب اکثر شبهات مجتهدان بر می آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم مخصوص هم نزدیک پدید از رومانی در رساله مذکوره چنانچه آورده ام که اهل دلیل بر اخراج نیز می بیند
 بشارت است فیکف که سزاواران هم بنا شده باین که معادش نیست که نیز در دو و دو مبدل در
 و بر ظاهر است که هر مبدل دین و قود و جنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مصرح است
 پس نزدیک چون لا تقوا این بشارت باشد و لا یناقض لازم آید اما بر عذر سبب در حقش پس بدانکه
 مجتهد لیس در خانه و الفقار بنا بر کاسه لیس اوستانی قصه محمدی آورده که دلالت بر آن دارد که
 اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما یجی انشا الله تعالی لاجرم اگر قصه روایت نامه غفیله که غیر
 اقصی می آید مخفی و مستور سازند یا بشهادت و نفی بر دارند برین نه مذهب نیز انقیاس بشارت برای
 که سر خود را بر این دانند بکار نخواهد آمد پس محمد که انیم به دلیل و مقام کرد و خود را برای عباد اقرار

ان و کلمات او بجهت بسیار منشور باشد و بهیچ گوئی و عیب جوی آوگان گزین شیش مذکور را چون در
 سترگت که خاص انقدم است بر عام بریزید بشارت مغفرت منطبق بینند و حاجت بتاویلی برآورده
 بمطابق رفق که ایشان در امثال این حالات مورد سبزش گزیده اند و بمجاافت خصوص بتوید و اعتدال
 مستند **تفصیل این احوال** آنکه از کتب طائفة بزرگ و محض بسیاری از احادیث که نمونه آن در آغاز
 جلد اول گذشت خواهی یافت که بخصوص میر محمد تقی علی صاحب آلف السلام و البیضا من قاتل امام رضا
 و یا این احادیث اصول که امام اعظم اول و شیخ صدوق در کتب معتبره شیعیه بطریق تمام و تفصیل از کلام
 روایت کرده اند جمعی از اکابر و افاضه او را ملعون نمیدانند و فقط با ستم و ادوات خیالیه در امر برستی میکنند
 و در مقام ساخته و پرداخته شیخ نجفی را از مثل قصه کاچین و نجین باره افضل الصدیقین کما عرفت برآ
 میدهند و صد بار احادیث اند در خصوص وار دست کما اشرنا لیکن آنکه رفق خود را بر امامون بنابر ائمه شریفا
 خویشند امیسا زنده و تقدیرین و ایمان را در دوستی آدمی بازند و بر تحقیق و تقریر او مانند طافوس در جفت
 می نازند چنانچه تفصیل بر این امر در خاتمه کتاب می آید ان شاء الله تعالی معذرت که در کتب اصولیه طریفه
 مسج است و مجتهد خود در غیرت میدریه بار بار میگوید که تعارض فرج کافیست و چون عام احوال شیعیه
 نوار و کما صرح به العلماء منم الفاضل المعاصر فی مذهب انصار او در حاصل احتمالی نیست پس بگاهه کما قفینا
 معاصره چگونه صورت بسند و پس حدیث رومانی بجای خود ماند و این حدیث را فقط رومانی در مسند خویش
 ساد زده که بسیاری از محدثین از ابو ذر و دیگر اصحاب مثل ابو عبد الله روایت نموده اند و در مخفی آن
 احادیث پیش از این را کرده و منم ابو علی فی مسنده و السیوطی فی التفتاة مصرح با عماده کما لا یخفی علی
 من لظرف الی تصیفات آدمی بر تعقب محمد پس آن قیاس اول من قاش است چیز پیدا اتفاق
 مصدر را موری شده که گفتگو در کفر است نه فستق و لهذا علماء بر تقدیر تسلیم زید را خارج از بشارت گردانیدند
 در مطاعن خلفا آورده و در ناظرین کلام میدانند که زید بر پیش خود در مانده و کیف که بشارت عشته هجده
 و در باب مطهره مخصوص سامی مقدسه در و دیافته که هیچ احتمالی را از احتمالات خارج و در افضن گنج ایشی
 نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد میرکی از ذی عقل مورد تخصیص است طر فیه آنکه رفق در حدیث
 مورد ذکر که **عنه الله** است تخصیصات میکنند و در اینجا تخصیص که نص نبوی و اجراء است ثابت باشد
 قبول ندارند **عنه الله** و **عنه الله** علاوه اهل سنت را نظر بر آنچه عقل اقرار داده اند یعنی ملا که حکم اهل
 احوال زیدیه و رفق چون غیر از مقدار کسی از ارتداد بیرون نکرده اند کما یدل علیه الروایات اینهمه
 گفته بلکه دعوی حد کس مثل شوشری در جماع السبل لمومنین بزبان آورند بازیم بر ایشان وارد است که
 ندارد فی حکم المومنین چه صحابه و بعد و دست هزار بلکه روایت مثل مجلسی در تذکره چند حدیث را بر سر نهاد
 لفرق بین اهل یقین و جمعی از آنکه جمعی از اهل یقین و کلام منوع است فلا یستعمله و کلا یفیدون

و نیابت حجاج شتی و صوره داری از طرف آن غوی قریه نصب است نه بنشین اما آنکه سلب گوی شجاع و برادر
از رستم و اسفندیاری ربو و فطیلا و برینچه کاخ و دیکه بود فطیچ آن در افتاده شور و مگر فقی کمر بند جنگ از کاسه کمر
بکندی ز جای خنده پوشش چون بجزین زوی بگذر کردی زحر و وزیرین زود درین میدان مکر آلا را بگذرانی
و هیچ فایده برای جهندی آفریده سعادوت نجشایش داورست و نه در جنگ و بازوی زور آورست و سعاد
کعبه هنام او هستند لیکن تبصره علمای مجهول اند در برای نسبت و قضیه تخریص موضوع نه محمول برین و بازی
عیند باید دید که میر حیدر خندق که بشارت عظمی بالاتفاق برای حقیقت خلفاست در همین مقاله گفته که ازین ظاهر
نمیشود که آنکه در حکومت شان این مالک مفتوح شود خلیفه حق خواهد بود و چه از احادیث سینان است
و الله یومئذ الحق بالکمال لقا حیرت الیا چگونه درست شد و احادیث مداح نرید لعین فکیف که بالیقین
خول مدینه قیصر و زمان او هم صورت نه نسبت چه جای آنکه فخر خلفا بر تضریحات اکابر رفته هم درست نشود
نیز که خود میر غادر و کتاب تبصره گفته که عمر با شریعت تمسک بود و بخلاف نرید که اتفاق است بر فخر او
لا جرم برای جهندی که در محبت نرید هنوز محمود و خوش و خرم است و اشیای وافی قلک می سطر العلی بکفر هم فقلید
لما یومئذ باید خواند و او را همراه نرید حکم المراسع من احبه بجهنم باید راند و در بعضی از کتب دیده ام
که نرید در آلمان کودک بود و خلافتش مشمول و این بدان ماند که برخی از قدامی اهل سنت جواب ذوا صبت اند
که آیت که ما کان محمد اباً احدین من ربنا لکنه موجب آن گفته که حسین رضی الله عنهما و نرید از آنجا نباشند
بشارت سبب آن نگزیده که نرید در زمره خاریان مندرج خود فالحمد لله علی ثبوت الفیله بیهیبتنا الحسین و
بعد و اهل بیت رسول التقلید کنون بعضی از مطالب یگر نشیند که از احادیث غیر متناهی به کمارت الیه الاشارة
المقاله ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تشیع موجب دخول جنت است بلکه بلا حساب پس باید که ملا
مسطوره و خنایر مخدیره بسبب حصول تشیع مبشیر این بشارت باشد چه جای آنکه نزاران احادیث قدسی هم ضمیمه آن
کرد که حرفی از آن بر تصریح فاضل نجفی و جمیع البحرین چنین باشد که رحم کنیم بر محب علی اگر چه بر سر عصبیان من کند
در رحم ننگم نزد دشمن و گو مطیع و منقاد من باشد و انما عشره لیه مجال آن ندارند که بتاویل و تسویل آن
بر دارند و ایشان را از دایره تشیع بیرون سازند فانه مفتوح علی کلا و لا تسلیم که مراد از تشیع اعتقاد امامت
برای جمیع ائمه اثنا عشر است زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلا فصل هر تقوی حاصل میشود و برای همین
بشارت الی الا زمان است و چون محب علی از اعتقاد آل حق جد است و انعکس بالانعکس کما عرفت فانظروا بالتشعیر
و الفتاوی من بالنسبه الی الله الدین محمد و الاحادیث اصول کلینی نفس است و آنکه پیشوایان و فقیه
را از ائمه امام میده انستند و امامت و دیگر را اعتقاد نمیکردند بلکه انحصار اهل بیت را هم نمیشدند و نام بر میآوردند
که ائمه اثنا عشر فلان و فلانند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل بین محبت و امامت
امامت ائمه اثنا عشر ساخته و پرداخته متاخرین است و در رساله مرقومه بالا فرمود علیهم السلام و صلی الله علیه و آله

همی الهی است و دست و محلا و امتیال هم در دفع حق و طاس گذشت و از عقالات واضح شد که انما
مشریه جوایب ندارد بخلاف اهل حق که بعد از خصوص خود در مشال بیزید مخصوص صلحه محتاج تا و علی خراج
و استند **قول** و انما یخیر است **اقول** بعد از تسلیم تحت و لیاقت احتجاج و قطع نظر از آنکه اگر امر او
از صلاح منی قوی است پس خلاف اجماع است چنانچه باالاتفاق متقی بنو و آری در کفر و اختلاف است
بیا یخیر بار معلوم شده و اگر او لیاقت خلافت است پس عجبکه عبداللہ بن عمر باظهار من خیرین طرفین
در رعیت او تن برضاند و ندو برای دفع اختلاف بسبب عدم لیاقت به مقولات که نگفتند و چه صلوات
سوادیر که روگرد و دیگران غیر از اهل صل و عقدا ز صواب کرام و اہلبیت عظام همین امر نیز در اختیار بلکه دست
جان برداشت و چون قائل خود بر آن عمل ندارد لاتی احتجاج بینما مذکفیف که مرفوع ہم نباشد یا و آند
امر می دیگر که صاحب منج السداد در تحقیق ان الله علی کل شیء قدیر گفته و ندیل نجات آورده که احتمال
دارد که لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچه در آیت مذکور می کشی یا شریک یا انہی اکنون دست برین عبارت
برای حقیقت خلافت نیز مذکور حدیث زدن حین عدا و اہلبیت ایجاد است و از تبیل خط افتاد و کفیف
که توجیه تعالی بنجایانچه باید صورت می بندد کماله بحی علی المحصلین **العجب** که امامیہ در بسیار
در عوالت بجز دہواد و ہوس شخصیات را کار فرمایند و در نجایض نبوی را کہ مخصوصش در بسیار از احادیث
در باب اعتبار بسیار ندو حالانکہ در کتب اصولیہ فریقین مدلل است کہ تخصیص مطلقا است دلیل عین تحقیق است
ولی بدین دلیل درست نیست چنانچه جمیع اصولین تصریح فرمودہ اند و از تفسیر کبیر و محصول و مسلم و شروح
ان و کتب فقہیہ استدلالیہ شیخ حالی مایہ مثل منتہی لمطلب نیز ہویدا است **قول** بر تقدیر فتح باب چنین و یلا
ما اقول این شرطیہ اگر آنقادہ است پس اعتبار را شاید بعد از لزوم کما تقرری میزان و اگر از و مید باشند پس
در ادست اثبات لازم است اما آنچه از صاحب سالہ مناقب السادات آورده پس مخالفات و اقل تحقیقین
محققین است و مضار اصولی است کہ ایشان تلافی بقبولش کرده اند و آن اینکه مذمت نیز بد مخصوص صلحه در کتب
محققین بجای خود ثابت است و از کتب تحقیقین در اصل سالہ عبارتہ العین مذکور است پس مدح عام
مذمت خاص را چگونه معارض تواند شد کہ تعارض با اتفاق ما دشمنای کافواست و تخصیص عام میتواند
در تفریق خاص نیک کہ حضرت نام نیز فریاد و خروج او من شایع بوقوع آید و هیچ قیدی از طرف خود افزوده
پس قل من یبدل سنتی رطل یقال کہ نیز بد معارض با نیز پس ظاہر شرطی کیسکہ این ہر دور معارض
دانستہ خود حقیقہ اما بیان صاحب مناقب السادات را کہ مجتہد آورد پس لاتی ساعت نیست زیرا کہ قید اما
در کتاب و سنت بالیقین درین نکات و قضایای عامہ البتہ ما خود است و زہ لازم آید بعد از خلافت سورہ ان
غیر آن کہ اعمال حسہ کافران مقید باشد برای شان و ہر مرد و قطعاً کافی کتب لغویین و از اینجا فرق میانہ
ان را کہ فی الجز و آن السادات محو کافی الحنفہ خارج شد و خود کاتاکا لامر تفریقہ در مقام کتب اصولی و رجالہ و قوانین

و شرح آن باید کشاد و در هر چه درباره مجتهدان بر آن موقوفات و جعل از قواعد و اصول بر زبان بیاورد
قول و از آن جمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا الخ **اقول** فکر اخوان الصفا و رتبه مقامات مناسب
نمی نماید بلکه فریب توان واد شخصی را که کتاب مذکور بخیر بصیرت بطلان او رسیده باشد زیرا که بعد از حدیث
بالیقین حکم توان کرد که اهل کمیدت خواسته اند بر هنر فی عوام و بیج گوی درین اسلام یار دارم که چنانکه تاریخ مذکور
متعلق با نظام امور ریاست است نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شیخین عظیمین زیاده از حد امکان در
حضرت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای ترقی دین اسلام که ششهار انبیاست قضوی و یار علیها
رسانیدند ولیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت آنچه نسبت با خمس مخلوقات نیاید کرده اند
درباره اهلیت خاتم الانبیا مباحث آورده اند پس مناسب بلکه واجب بود که در این کتاب نیز مرقوم شود که شمول
مستافقین از مضامینش واضح است و کشف تعلیمات شیعه از آن منظر میرسد اما نکته گرگ باران دیده و شبیه
و فرامیدان اندکی مورد دیده بودند از امثال بن امور محبت اند و اتفاق مکات علمی طائفه یونشیده مانده اند
امکان اند کسی نداند کلام شیخ گویا خطاب به محمد ثانی متوجه است تا بدو کان خانه در کردی بدو کر
خام آدمی نشوی پیر و اندر جهان تفریح کن پیش از آن روز که جهان بردی و متوجه نشود که هر دو منظم
شیخ سفر کردن در بلاد و یار و اختیار مسافرت و گردش روزگار است زیرا که بسی از بزرگان بکمال فضل و
گذشته اند که یای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند و لیکن بحسب سیر کتب و جوب قدسیه و مطالع احوال
اهل دانش و پیش علما و علما گویا حال بر عالم محیط بود و در **قول** و سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده الخ **اقول**
بدانکه حضرت واجب العطا یا خالق الرایا عقل را چنان قوت بخشیده که بر خیر را چنانچه از اوصاف بحر و کوه
مثلا زید را بدون صفاتش از کتابت و علم و قیام و قوت و دیگر از آثار وجود و چنان با قران و اختلاف
تواند فهمد از اوصاف مذکور و در آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر اول ملاحظه می کند که متنا
میدان زید را مثلا از جمیع ماعدای او و تمام کرده اند حقیقت او را بر تقدیر ثانی ممتاز میکنند از ماعدای او
و از اینجا است که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ ظرف و تفریع یعنی که در کتب کلامیه جایگاه
را شده را بیان کرده اند مثلا در کتاب طباب از الاله الخفا عن خلافة الخلفاء مقدار قیود را ضبط کرده
و در غیر آن چه قدر توسعه و قیود فرمودند تا نوبت بجای کشید که بعد از بیان حقیقت صدق آن خلفای
را ذکر نمودند و هر گاه مرقوم را لحاظ نموده بپردازد و مثالش را در آن درج ساختند و همچنین دیگر بزرگان
مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی امیر اهل خلافت را با الاجال و تفصیل طی کرده اند تا هر کس که
باید الاشرک و باید الا اعتبار را خوب ترین وجه بداند که خلفا بسیار اند و هر کس آنکه بکمال زهد و علم
رشد و هدایت فائزند و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام
بعده آ در دند و خلافت شان ظل نبوت بود و حضرت الله علیه و آله و سلم است و روزی

ایشان شود و همچنین را با اخبارشان میسر بود و خلفای اربعه عناصر دین مدد آنانکه مرتدا اتصال وفاق
 ایشان دارند فلان و فلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقائق از جان و نذر اگر خارج و
 مناصب در دافض مطاعن ایشان از احاطه عقول و جهل ذکر کنند فردیست اهل دین را حقوقی آن
 بر گمان یاد کردن و نطاق بهر دفع مملات و فقر خرافات فرقی باطله بر بستن و اگر دیگران را که مسلک
 ملوک و سلاطین بودند زیر اوم و وطن خراگیرند فردیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
 بر آن جاریست که در هر امر ادوات امور شرعی بجای نمی آید و بعد از آنکه علمای مذکورین جایگاه ایشان
 در حشمت خلافت با اعتبار فقر شست داخل ساختند تقصیر معنی عموم نمودند چنانچه در صواعق و صواعج و غیره
 دیده با شکی آنمردم که بی بدان نبردند دانستند که مثل یزید و عبدالملک در خلفا ذکر کردن مبنی بر آنست
 که خلافت نزد اهل سنت مقارن بعشق و فخر است و محمد المفضلین قصیدات سابق ایشان در ربود
 و مستند بدیع معنی شد که یزید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقی دارد و بهتر است این بیان تا با
 از عیش و کامرانی کجا فرستی بهر ساینده برای مطالعه کتب کلامیه تا بحقیقت برسد که کاش کتب کثیر
 را فقط میدیدند تا مبادوم شدی بشیعه نیز بکار اقدام اهل حق در امر مذکورفته اند مجلی ثانی را اگر از عباد الله
 کوشای بسیاری از امور ایمان و تیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کماله حضرات الله را دیدند
 در زمانی توسعه تمام بکار بر نداشتن این مواضع زبان درازی نمیکند که هر جا بانگ بی هنگام بر میدارند
 شمردن ظالمین در خلافت استغاثه نمیدانست و نابود میشد در ایامی که مرا از مذکور کتاب بعد نخست
 مشقت بهر سیده بود برای تذکر خویش آن مقامات را نشاند نمودم و جویش بر آن نوشتم مادمه الزامی در خصوص
 بر دست شکلین بایان لیکن چون خالیط عبارتش را اید الوصف بود کلمات او را تفصیل کتابت نیادوم
 بر کس که خواهد رجوع کند و دریابد که بعد دیدن آنصاین هیچ اعتراضات مجتهدین بهمدم میشود و بایک
 مادمه خصوصاً دلدار جاشی چنان حقائق را متراصفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و تشریح شکل
 میشود و چنانچه نمونه اش فقیر باریک و ایات متوره اصول ایشان می آید و گاهی چنان بینماید که غیر از
 عریش پیری مجنون می شود و اعتراض فرزند و پندش به بروی منقلب است و معنی حدیث علل شایع
 منقلب الین میگردد که قریش است اندا برابر با برابر با فجاریا فجاریا و حدیث الامه من قریش را اگر
 بگوئی چنان خواهی دانست و تقریباً کسی بعد از شنیدنش دمی و دومی نداشتند و هرگاه بر اصطلاح علم
 سیوطی در تاریخ اختلافات شوی هیچ غباری در آن راهی نیافته کامر مفصله و پریشتری از احادیث
 امامیه است را بر ابدال و حذف کردند و بالاخر علمای شیعه مثل شیخ معنی عصمت را ببدالیت کردند و این
 کما عرفت سابقاً و لاحقاً و اگر حقیقت رخص را پوست بکنی برای حضرت شیرینان کفر انا دم و فاق
 بر ناقب عظمی گردانیدند اکنون علاجی برای مرض فرس ایشان بجای نیگذازد و فاق استغیر فرس

و در آیتقام فرمایم نشاء الله تعالی و گریان این نامیان بعد از آنکه نمیتوانم بپایان بیاورم بشوف ساجده در آورده
 روایت جعیم جعیم اختلاجی کند و لیکن ای کسی که مصداق فرادهم الله که میباشند و ازین جنس است این حدیث
 امید در تحقیق لفظ بلایت نوشته اند و نیز دال بر آنست که اطلاق آن بر آل عباس حقیقت است و بر سائر ائمه از راه
 تمسک پس بر روایت جعیم اطلاق خلاف بر کلان از باب دلیلی باشد و بر این تمسک آن راه تمسک فیکت که حاجت
 توجیه بعد از آن باشد در خصوص کس مرفوع باشد و نیز حواله بایلم بر وجه اختلاف احادیث رفته که بعضی مرفوع است
 و از غیر آنکه علامه جلال الدین سیوطی باشد یا کسی دیگر قائل بدان نشده که هر چه این عسا که آورده در حدیث است
 و ریاضت احتجاج پیوسته فیکت که ظاهر شریعتاً اعتبار مدح نیرید که از لفظ این استفاده شده و معاد جامع غیر از آنست که از
 صحت در آن باشد و آن بر سه وجه فایده میبرد و اول دلیل است بدلیلی که بالا گذشت و بیایم که روایت
 مشعر بر نیرید است نص نباشد بخصوص مدحیت او که لا یخفی فی حق او و نیز در کتاب مذکور مستطوع است
قول قصه انداختن منجیق بر بیت العقیق و دیگری اندامها نسبت با غایتی که آنست که در کتب ثقات و غیر
 که در آخر حیات نیرید پدید رود و اول بر ذهاب او است و یا باشد که نمیکند از آن نیروی وقت جلوس بر آن
 سلطنت نسبت فخره مصداق این طور شوند و چون تسلط نمیکند دست میدهد در انواع کفریات بعل مآرند و دال بر
 تعالی فاذا کرکونی الفلک دعوا لله ثم لا یجیبون له الا دین فلما کذبوا لای البراذا هم یشرکون فی حق الله
قول شعر فمیالم بالا معلوم شد چه مقصود من بر ساله آن بود که غیر عبارت صواعق یعنی و لا یتقال نظیر ذلک
 فیمین بعد همین گردانم تا نظر برین سامعین تشویش نیست که مطلبین عبارت و سیاق و سبب تشویش چیست
 لفظ ذلک و رجوع فیمین کور یکیت و این باب اهل تصنیف است بخلاف جمعه که عیار از کتابی در اقوال سابق
 نقل کرده و مرجع فیمینش هیچ ذکر نموده بالجملة در اینجا سخن از خلافت معادیه میرفت با جمعه این طبعی بکار برده
 اصل سخن بسیار دو مقام حیرت است که هر گاه مشالب معادیه بر عزم خود از کتب باطنی نهایت مؤیدین است
 و چگونه الزام ایشان ثبوت امامت برای نیرید بجهت اجماعی است که اگر خلافت معادیه اطلاق میشود
 و فعل و حجت نیست بلکه لائق قبول با نقد میگشت که موافق قوانین شرعی می افتاد و آنکه معادیه بهر چه خلاف
 و موافق که در بدوی هزاران اصحاب تابعین قرار یافته بعل ر و قبولش بر مردم ضرورت و برین تقدیر
 حاجت چیست که امامیه جذبات عن خلفای راشدین از اهل حق و یقین می طلبند پس ایشان الاولی محتاج بیان
 محامل صحیح و جوابات نباشد و این مذہب با سنی است مذہب اهل بیعت خدا که امام از دهر تکلیف پدید
 در عیت چون امام راضی شناسند تکلیف شرعی برای میباید چنانچه قدما می فرمودند دعوی او استند در کتابت که کسی
 از ان مزین است و چون امام خاتم صحیفه امامت می کشاید تکلیفی از شریعت قرانی بر او نیامد یعنی بالاتفاق
 لال کتاب در امیبا بد فرق نیست که غیر شاعری بر بانگ بلند این ترانه می سرایند که عبارت از خطاب به
 و از رفته معاصرین فسوات میرسد در میباید بهر سبب دعوی فراط یقین حقیقه آنکه بدی را از دانه

بیرون کشیدند اما آنچه از محشری از آنکه اغترال است و دره پس بعد از تسلیم صحبت متقول در تریب شلال
 بعد متقول همین مقدار از آن استقاد شد که معادیه نسبت بقایای اصحاب باقیات خلافت نداشتند که اسباب
 بیاقوت و انتم بالا خلافت بدین سبب روایت و کجا صدور تبدیل بین از زیر یعین منصب حضرت سید المرسلین
 علی اله علیه و آله وسلم که محشرین اهل حق یقین نقل کردند که اولی درجه او فستیق فوری و اعلا آن کفر و ارتداد است
 عند الجبهه و در حدیث دیگر آمده من بدل منه فاقبلوه الفرض طوقی و همان بگردان نداشتیم که معادیه بیاقوت خلافت
 رو بروی اصحاب کرام نداشت و زیر بیعت خود به تبدیل وین برگذاشتن شستان بین الامرین اما آنچه
 بجهت الزامی از عهد باشد بن عمر رضی الله عنه آورده پس آنهم معلوم نشد که از کدام عالم و کدام کتابت فاعترفا
 او کتاب که هر چند مرجع خاتمه رساله انما کس دم که الزام ذکر اسامی کتب باید نمود و مجتهد الزامی گوشتن آن
 ندادند از اینجای عذر من سموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نیامد و بوظاهر است که کتاب مستند پیا زده جزو کتابت
 در از آله العین عن بصارة العین بدو صد خبر در مجله ای چند میرسد با اینهمه متقول مجتهد ولالت بر آن میکنند که معادیه
 در خلافت خود برست سینه حضرت بنوید علی صاحبها الالف التجهه بقرت و این اعتقاد است که سیرت معادیه
 سیرت ملوک بود بخلاف نیزید که به تبدیل بین میکوشید و بهره از روز و غار نداشت و قمار میبخت و طنبور میبند
 و وقت و سیکر و خمر واپس حریز و چنانچه بزرگان جناب مجتهد بر تفریح مجلسی در بجا روشنی یقین غیر با تقلید نیزید
 بوده اند و از اینجای نیزه نمیشد کار شد که سبب چیست که مجتهد برای اخبات خلافتش انقدر سیکوشید و برای سیرت
 عرق نیزی شیکند و بجوشد و بعضی این امور را در آغاز این مقوله دانستی و متوجه نمیشود که چون لفظ خلافت
 بر معادیه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفا از ایشان میدانند زیرا که لاشمل که هر که خلیفه باشد درین است از خلفا
 را باشد بن محسوب گردد و از اینجاست که خلافت را امر اتبه بسیار است چنانچه در کتاب الاله الجفعا عن خلافت
 تحقیق نفرموده اند علاوه صاحب جواهر حق که در حق معادیه چنین گفته و اما میباید او را مقصود اعتقاد میکنند خود
 فرموده که او بر سیرت ملوک بود و چنانچه خفیه می آید پس مدلل شد اینچنین گفتیم اما آنچه از دفتر اخیر وضه الاحباب
 نوشته پس بارها تفریق گذارش گفته که صاحب تحفه گاهی این فقره را مستور در کلماتش نهاده از این بیتی شکر
 بوده و تحقیق این ایراد منعی که معادیه نموده که سبب جناب میرزا میرزا یوسف نایب در زمانه ایشان این
 روایتی سبب اعتبار ندارد و حال العلامة الدلوی قدس سره و غیره فی التحفه و در اصحاب معین چون این
 با قطع ثبات نشده توقف و سکوت لازم است نظر بعبوات آیات و احادیث و الیه بر فضائل صحابه بلکه جمیع
 مؤمنین و امید شفاعت و نجات بفقیر و در کار آری اگر از جاعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت
 حضرت امیر داشت بحدیکه بغیر آنجناب سبب و لعن آن عاقلان میگرد و او را بالیقین کافر خود میسم دانست
 و چون آنهمی تا حال از روی روایات معتبر ثابت نشده و اصل بیان انحاء بالیقین ثابت است تسک
 باصل داریم باجماع اهل علم است اگر آنکه کفر کنند حضرت امیر را منکر پیوستی بودن ایشان یا منکر لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافرست و چون از سخن و خروج
 نمرودان بالسطح به ثبوت پیوست اندازد کافر میگوید از دیگران برگزیده است زیرا که آنها را تکفیر نمیکنند و نیست
 شیخ مذہب اہلسنت و دین باب موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر فروریات دین
 کافرست معلوم درجه ایمان حضرت امیر و پیشی بودن ایشان لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودن از
 روی احادیث بلکه آیات قطعیہ متواترہ ثابت است پس منکر این امور کافر باشد و حجاب ایشان از راه ستم
 نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق علی با فسق و اعتقاد نیست که کفر و دین اصل نامیدند
 متفق اند پس دین حکم نبر باید که متفق باشند اما آنچه محمد بن جالعی معتقدی بود الفتنی و ابوالموسى تارود
 نسج عناکب را با خیالات خام خویش بدگر یافته بودند بنایت ایرادی در صولہ خیار علی المجوس القدر بر بر
 با در قطعیہ بمنو اگر بر وزیر کرده ام که هر یکی از علمای ساسانی بر ریش جالسی میخیزد و چون آن بجات علی السلام
 است بخوانش آن نیز مقام صورت نمی دهند و صاحب ابصاح مینویسد که صد و نعلن اہلبیت نمودند و منہ
 در آن اشخاص که امامیہ بر قطعیہ صمد در آن از اہلداد اند و زوالین نعلن قطعاً ثابت نیست و صاحب
 بعضی از آنها قطعاً ثابت اند و بعضی از آن اشخاص را بعدی یاد کرده اند و آیه منی ساقاتی با دلالی آن
 اہلدارند از دشمنی بالکل انیتقدر مسلم البتہ است که از کوفیان موفادش اگر دان این سبایہ ای است
 سبب برادر باره مساویہ و غیره شروع کرد و از تذکرہ الاثم نیز بوضوح انجاسید که اہل بکر و جیل و اہل معا و غل کہ
 فرصت را غنیمت می شمردند و راه نفاق میبردند و خونریزی و قتلہ انگیزی را وسیلہ مذہب باطل گمان میکردند و
 این داوی گشتند و لیکن جوابی مقرر ازین بدعت و احداث در ہم کشید و منع شد و فرمود چنانچه عبارت میکنند
 یعنی صاحب تذکرہ باید شنید کہ در حال جناب مرتضوی نقل میکند کہ فرمود کہ من بشما اکتفم کہ عدالت بین جناب
 بحکم رو و سما می گفتند باید ابو موسی نزد و اصلاً از سخنان ایشان رو درش نکرد و غلط و حسودیت خود و چہین
 شما میانه الحث کردند و معاویہ را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن دشنام دادن و غیره مقرر چہ موقوف
 کتاب پنج ابلاغت حاکم است کہ جناب میر این امر را خوش آمدید آنکہ خبر کرد و ندانست اسلام را برای مساویہ مطالب است
 قرآنی فاضل علی بن الحنفیہ و قرار داشتند و از بخار را در مجلسی جایجا بودید گفتہ کہ مقصود رضی در کتاب مذکور از او
 روایاتست کہ فریقین بر آن سبہ اند و از اینجا انمار فاضل علیسی امام شیر و ہم آنها غشور میبودند کہ منع است و چون
 از اجماع فریقین است الفرض سخن در آن بود کہ معاویہ امر مینمود و بسبب حضرت امیر معاویہ اند و بنو امیہ حاکم
 مخاطب رتس السفا صورت مقرر چہ روایات شنید و میگوید باید فکر کردن فقط بر روایات مؤرخین است کہ حال عدم
 اعتبارشان از کتب شیعه هم واضح گشته است انداختن آری بعضی از روایات مؤید است کہ معاویہ بعضی از اصحاب
 امر کرد و چنین گفت الکلب ان لا تسب لایکون لکین احتمال دارد کہ مقصود او استفسار بود از سبب عدم
 کمالا یعنی علی بن من راس الاخبار و مؤید این احتمال مطالعه مجلد عاشر از بخار و دیگر کتب و اسفار و ہم کتاب است

از اجازات محمد بن محمد بن حسن عالمی السمرقند الک و در معنی پنج شبه نیست که تو اصبت خوارج خدا لم الله است
 بدعت را از کجا بکار رسانیدند و علی که الشهور و مرالدیه و باین محدثات روی خود را سیاه میکرد و زواهل تنه
 بخوردن جلاد و قلیه سرخ و سفید برآمد تا آنکه عمر عبدالعزیز را تو فیض استیصال بین بدعت نجش و ندق
 بود در تاریخ خلا مذکور است **اقول** از علمای اهل سنت در روایت همین قدر ثابت میشود که باطلها را ابو
 قتاده انصاری در وقت خلافت معاویه اثره برین بزرگان واقع شد و معاویه بن افسیان با وجود آن
 بسیار از این منصب نبود و ما را درین باب کلامی نیست و این حدیث که همضموش در کتب فریقین موجود
 است و احتجاج برای متکی اریکه اقبال مجتهدین است که در رساله کماله مخصوص بیادری مجتهدین و علمای پیرامین برین
 حدیث تالیف نموده با ذکر غوی از ان این نتیجه بر آورده که خلافت خلفای راشدین باطل بود زیرا که
 همبر میباشد مگر بر جا و هرگاه خلافت راشدین بلا می بود پس در بطلان اش حالت منتظره رفته نمود و در او
 بکفری المثل دلالت کند از حدیث برین مطلوب لازم می آید بطلان خلافت مرتضوی نیز و هر تحقیق
 و تحقیقی مزید تو میجوید ازین بیان که مجتهد الزمانی بر دو قسم است البیانی نمودن و بیان خالی شد که بشهادت از
 قتاده انصاری و مانند او از کرده انصار که عموگاو داری ایشان نسبت باهل بیت کرام قبل ازین از
 کتب متعدد ششم هم دانستی مصداق حدیث شریف زبانه معاویه بود و نصی برین معنی عنقریب می آید لاجرم
 حرف الاستقبال باضمام لفظ بعد نصی بعدیب منضمه نخواهد بود و این منقطه دیگر است که شمره رضیه
 برین مذہب ششم در آن متک گشته فیضک علیه الشکلی فضلا عن الفضلا اگر سخن فمی در آنچه گفته گذشت
 بسیار رساله مذکوره را همین چند حرف مصداق می کنی **اقول** علی عا دینه علی عا فاشمما خواهد یافت و اگر زندگی
 بعد از او با حدیث مذکور صورت می نگیرد و تفصیل تمام در ان و میگوئیم و اکنون بعد تضرع و باری بدرگاه خیر
 باری نامین عا که در زبان اینها و صلوات و اقبایا بود و میگوئیم **اقول** کافی انکلی القوم الکا غیرین
 و در بیان **اقول** زنده ازین روایات فسق معاویه هم بیوت برنید تا یکفرش چه خیالی تو انکر بلکه شکی
 و تفریق بیان برید و معاویه خصوصیتی مکتب اهل سنت ندارد زیرا که از کلام فاضل خیاری برادرین متکی صریح
 معلوم شده که در خلافت معاویه و زید و سیرت هر دو فرق بسیار بود این عبارت را در همین مقاله
 دانستی حاجت عا و نیست و گمان میبر که من عوی یعنی که حدیث اثره در کتب فریقین ثابت است
 را بخت میکنم تا آخر این بر رخصه قلب تو اتم گردد و در کتب رخصه و نیست حاشا و کلا اینک مجلد عا کسر
 موجود است عبارت ششم بن سلیم بن قیس قال قدم معاویه بن افسیان جانی خلافت و استقبل اهل الله
 منظر عا و الذین استقبلوا ما منهم قرشی فلما نزل قال ما فعلت الانصار و ما بالکم لم تستقبلوا فقل انکم محتاجون
 قیس لم دوات مال معاویه و این تو احمم فقال قیس بن مسهر بن عباد و کان سید الانصار و این را ازین
 بر عا و ازین بیان مشاهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین خبر لکن ایاک علی الاسلام حتی لم ادر

و انهم کار بهون فسکت معاویه فقال قیسل ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد الینا انما سلمت علیهم
 اثره قال معاویه فقامم کم یجئال مران منبر حتی تلقایا قال فاصبروا حتی تلقوا و انین عبارت انهم نظیر را بجا
 که معاویه چ میگردد و تاج شریعت بود بخلاف پسرش صاحب فرایه و طنبور که مانند جعفری بود که پیشوایان شیعه
 بکند بانی و طنبور نوازی و قمار بازی و ارامی ستانید و از عهد مرید و لای اهل بیت رضی الله عنهم بیا بجا باید
 می آیند الی غیر ذلک من الفوائد و اگر بشنیدن عبارت دیگر که اتفاق روایات بر آن باشد مشتاقی باری
 ایاز و دیگر مجله عاشق را از چهار بکشا و بدین که مجلس در آن چه مینویسد قال الشیخ القدر فی الارشاد و در وی
 و المذا منی و غیرها من اصحاب الیسر قالوا المات الحسن علیه السلام بکرت الشیعة بالعراق فکثر الی الی
 فی خلق معاویه و البیعة له فامتنع علیهم و ذکران پیید و بدین معاویه عهدا و عقد الی یزید و القبطیه حتی تفسر لمد و فافا
 مات معاویه نظری ذالک و در همین مقام این هم روایت که از اکابر علمای شیعه که یزید بجز در جلوس
 بر تخت سلطنت سر مبارک امام حسین آن خاصه طلب کرده اکثر بیعت با او فرماید و حضرت امام که بنایب او که حاکم
 مدینه بود فرمود ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محیط ملائک است درست نیست که یزید که فاسق و شراب
 و قاتل نفس محمد است بیعت کردن و از بنجام دانستی که یزید مثل معاویه بنویزد اگر اندک تا مل کنی قواست
 و یزید را بیک نطفه فمیدن و حکم بر دورا بود حدت منظر و دانستن و حضرت امام حسین با اعتراض نمود است
 که بدلائل کلام شیخ مفید با وصف جوش و خروش سائین عراقی خروج نکشیدند چنانچه درین ورق و بی کیفیت کند
 امام حسین باهل عراق اول دلیل بر آنست که بجانب فرمود معاویه بر عهد و میثاق خود میرود و عهد شکنی
 مراد درست نیست و بنا برنده است خراج نتوانم کرد آتی حال که خدا تعالی میفرماید من اعطی علیکم فاعبدوا
 علیکم و مثل ما عتدی علیکم و از بنجام دانسته باشی که معاویه در زیر وادان امام حسن شرک بنمود و قتل نفس
 محمد از یزید بوقوع آمد پس با صیت رئیس النواصب را ملاحظه بکن که در عدم تفرقه میان یزید و معاویه از راه
 و نشین سر مجادله با جناب امام حسین دار بلکه این اعتراض محبتی بهم میرسد که با وصف عدم مرضی لشکران علیها
 معاویه نمود و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچه از همین مجله بحار بیوید و اشکبار است و بدین
 بسبب میزند و قاحت در کتب خویش تا ویلات آن شرمسار نباشد و با انفعال نمی آید کور و کور آید و در هر گاه
 حال معاویه از کتب نامیده دانستی حاجی بدان مانند که با ترجمید او که باعث خیز و تفرقه میان او و یزید گشته و اگر کسی
 از اذقری باید طویل و کتابی باید در از لیکن مجله نیست که لفظ فیه و مجتهد حق او در صحاح و ارد است شیخ
 حلیم در کتب استدلالیه مذمت او را در اختلاف فقها یاد کرده بخلاف یزید که یزید جعل و نزد یمنان بر نبوت
 رسید و غیر توبه معاویه و ندامت ادله از ضرب مضیق در کتب ملحق و یقین موجود است و وثیقه حسن محبتی که
 کوفی و سامی طرفین دانستی شهادت امام حسین که معاویه بر عهد و میثاق میرفت بر آن دل دلیل
 عکس شهادت یزید که بعد سانحه که بلا علی بر ساکنین مدینه منوره و ظلم عدوان که از ولید در نیانده و غیر

جایست برای او بجای خود دست و حسن اسلامش هر کتب مسرور بخلاف نیز در مروج و کما فی تاریخ الحقا و غیره
من تصحیح العلماء و لفظ فقیهین عظیمین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی و صلح امام حسین عدم خروج
نام حسین هم بر منی مذکور مقتضی معتمد بعضی از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور عام و خصوص معاویه
روی دیگر در حق نیزید کلمات معتمد مصطفوی را بر شمارم گوید دلالت بر آن ندارد قطعا که او قاتل امام حسین
بر منی بدان بود لیکن از هر روایت اشرف خلق و فرید مجبور او واضح و دلالت است پس با کفر است بلا نظر
بطور نمونه مذکور شد تفرقه کردن از اربابا گفتند از کفر فرقی مراتب کنی زندیق **قولی** و تو هم از اهل
اسلام که فرقی که میان معاویه و نیزید بیان کرده اند چنانچه مجله و مختصر گوش کردی توقف بر آن باشد که در مدح
و احادیث مجبور و یابد کما عرفت اتفاقا اگر چنین بودی اختلاف در حق او چه میشد پس آنچه درین سطره
جای خود نیست اما وضع احادیث در باب معاویه پس عجب باشد زیرا که اهل نفاق و فقه کفر برای
پیدا کردن منی را بطور نمودند و شب در در کباب شامی و فالوده و مشتقی می خوردند و بسیاری از اکابر شیعه نیز مقتصد
شیخ و دلالت شان هستند در خبر خواهی از زندگانی بسیار دارند و برخی بر فاختش مروند و در پیغوشا برو
درب و اقر اقول یا مولی امام المتکلمین شیعه کلیه هم منحصر در ایشان بوده و من میگویم که هرگاه مقتصد
یا در صدر اول مراتب خلاص و فایا حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خاغا انجمنان لعل آنرا که سید سلیم
تکفیل بیان نتائج ثمرات آنست و در آخر شیعیان کوفه جلالت محبت و فرید دلا را در واقع حکیم و خوش برین با
و وقت موت حسن مجتبی خلافتی برود و لشکر انجمنان کار بندند که پاره آن دانستی پاره دیگر انتظار بکن پس از پرت با
و طاقت لسانی کیست که ایشان را مانع نشود و از انجا که ادراک کمالات خاطر در بر واقع کار افراد شریست
پس عجب که بعضی گول نموده باشند و نقد انصف من قال راجعا بمن مذمب انشیع اصول مذمب اتفاق گذار
ست که لفظ تفسیر از ان میانیم هرگاه مجله و مفصلا در یافتی که حقیقت نیزید بعضی با ترجمه آن بیدین اصول
اینها و یقین ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض غفلت شعارند که آن پرداخته بود بر گزاف
بر کمزور و بلش نمیکند اکنون نمود چندی از شواهد که ایان نیزید را بر اهل انصاف مقتضی از کتب ایشان احادیث هم
پیشوایان این بدانند ایشان استنباط میتوان کرد بایر شنید که حضرت سید الساجدین کمال عظمت و جلال
نیزید را تا غفله که در کجای خفیه بلش نیست تعلیم کردند و ارشاد نمودند که اگر این نازک گزاری توبه تو بدرگاه حشر
باری مقبول خواهد شد و مواخذه خون جناب سید الشهدا بر زمه تو باقی خواهد ماند و خانه بعضی ازین روایات که
هرگاه نیزید نخواهد که نازند که برگردارد و بعضی از اراض شدید بر او استیلا مییافت و بر کس که بجهت تاراج
شده میداند که مجروح ساختن بر بلا سلطنت این عجمیا مقتضی نگشته بلکه سوار و دیگر شغل آن در ارام سلطنتش گذشت
همانکه تفصیلا پس ازین روایت شغل سفیده صبح صادق واضح و آشکارا است که او نازند که برگردارد و بعضی ازین روایت
و در آن باشد جای آنکه توبه شمسار منی ندانست است از ماضی متبرک فعل کمال مغرور ترک را استقبالی این

اختیار از دینی صدور یافت باقی ماند علیهم ارضای این بالاتفاق امر نیست غیر اختیاری معهود او دعای هم ادای می‌گردد
 بتقصای احوال آیه عرض که نتیجه تفصیلا انشاء الله تعالی شهادت علی بنی است فکیف که محبت از زمانی و باقی
 المسانی افاده میفرماید که اقرار عقل علی بنی سیم حقه سیم و تمیز که این امر را بر صورت خیالیه کلیه این باید مثل ستمانی
 بجناس میرسانیم که لا یخفی و نیز چون در رساله بصارة العین از روایات شیعه شنیده بجای خود ثابت گشته و غیر
 بتصریح تمام خواهی شنید که معاذ الله استغفر الله گناه جناب نام حسین در خروج بریزید موافق اصول رفیع
 پس در کفر رسیده بود و قائل چنین کسان البته باید که بجزارت دینی منصف باشد پس حکم قتل اثبات یافته
 بحداک بر اصول محفول را فقیهان شاید ایمان یزید باشد فکیف که پدرش بر صوامر گوید صراحتا که اگر کسی معجز
 محمد کسی از انبیاء علیهم السلام کشید مستحسن خود بودید انکه در ارجایی حایکه مباحث عدل باری غرض
 نوشته و تعریف آن اولادین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت است که او ستمانه و تعالی است
 قبیح نمیشود ترک واجب نمی‌ناید و مراد از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب
 آنست که فاعل آن مستحق مدح و تبارک آن مستحق ذم باز انگشتری طولانی او بوقتی چند گشته بیشتر متوجه گردید
 و اقتضای کلام امام فخر انگلیس رازی با ترجمه کلامش میباید که مقتضای تکلیف ایمان نموده یکسکه میداند است
 ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بالا لایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نایم که علم آتی بعد ایمان موجب
 استیلا ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباح نیست یا نقل آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی
 سازد و بدو فاعل عالم باشد یا اینکه این غرض و نیت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه مقدر یا بالعکس
 آن خواهد پس بعد سطر چند بیان یکدیگر نمیشود نام موصوف تمثیلی دیگر اترجه میکنند که همچنین و اگر بکار بدار
 حال و دل خود که برگاه بان یکین داده شود و سکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد گشت و یا خود را بان لایک خواهد
 داد و این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که عرض من آن دادن سکین این بود که او بدان حکم تبر شد
 پس زینجا ظاهر شد که هر که امری برای مصلح کند و داند که آن اصلاح بر آن مرتب خواهد شد بلکه عرض آن
 فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود و حسن و چون این او المستحق پس بدانکه تکلیف کافر او
 علم حقیقی بعد ایمان او و مذهب شدن او و عذاب ابدی قبیح تر خواهد بود از آنچه که قباح آن در حدیث است
 واضح نموده شد زیرا که مضر خط واحد مناسب و یا مضر تریک یا یانی نداشته باشد بعد از آن مومن و کافر بدست
 در جواب نام میفرماید که تمثیل رازی بحسب این نظر عوام تکلیف را مستحق بسیار و که فرض این نموده که یکدیگر
 و پس نسبت جناب آبی بکلفین عباد چنین نیست فرض این نموده که آن سیر قتل نبی کند و معلوم که قتل نبی
 در نظر اگر ارجات محسنه نباشد بسیار قبیح است نمی‌بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر در کمال
 قدرت و طاقت این داشته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت با آن
 نسبت چشم زدن زمان لا تعد و لا تحصى باشد برای اظهار مصلحت و استحقاق قتل در رجای نبی که آنهم نسبت با آن

[illegible]

چون خلیفه شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از فداک اتفاق میفرمود و زنان یهودی با هم را از
 ترویج می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گردانند فداک را خاص برای او حضرت قبول فرمود و
 همچنان ماند در خلافت شصین با مروان اقطاع کرد اکنون بمن نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه و سلم
 بجناب زهرا عطا فرمودند و الا لقی نباشد بیره میزدند از آن لاجرم از ابرو وضع میکردانم در عهد سعادت بود
 و محمد بن فضال میگوید که عبد الله پسر عمر عبد العزیز در خبریه گذشت پس راهب فرود آمد سومی او درازان
 شده بود و سومی کسی قبل ازین گفت پیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نگفت بسبب حق پدر تو که الیه میرسد
 او را در اندک عدل بجای رجب از شهر حرم را دی گوید که ایوب بن سواد بنسب نموده سه ماه متصل دروالتعهده
 دوایچه و محرم ابو بکر و عثمان اند و جب که منفرد است از آن عمر عبد العزیز است و جمعی از اثقات مثل مالک
 و حسن و غیره با گفته اند که چون در خلافت باورید دیدند که گمان همراه گوشتن ان می چرند در دست
 بیایان چون ناظرین استیجا و کردند را می گفت اذا صلح الراحس فلیس علی الجید یا بش بعضی از اثقات گفتند
 که در خلافتش عیان نادیدند که گزاف گویند و در یک مرعی همدگر بسبب غیر مذ شبی دیدم که گرگ بر گوسفند حمله کرد و سومی
 اعین گوید که گفتم مگر مدح صاحب کرد و خبر رسید موافق اقتاد و این بدان ماند که از امام محمد
 بسا غیره ازین ابواب صدور خواهد کرد که از متقدمین مطبوع نیامد و الفصل للتقدم کماله فی کید بن مسلم
 میگوید که از اثقات بارید که مودی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که هرگاه اشج بن مروان برپا شود مانند
 رفتن و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من هر کسی می پرسیدم چون مثل من تحول خلافت به من رسید
 قائم شد پس بار خواب ندکور دیدم و حاضر شدم بیعت او مشرف گشتم و حبیب سلمی گفته که عید من مسیب است
 که خلفا سه کس اند ابو بکر و عمر و عثمان گفتن ای شناسم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده بمانی میگردانند و از زنده بماند
 فرسود و از تاریخ معلوم شد که سعیدند که قبیل از خلافتش انتقال کرد و این عجم نقل نموده که این بین را چون طلاق
 پی رسیدند میگفت کسی نمود از ان امام مدی یعنی عمر بن عبد العزیز مالک بن نیر فرمود که مرا از این خوانند مردم در
 که عمر عبد العزیز که دنیا بر جرح کرد و او ازین تبولش فرمود و نیز نه را و بجای سیده بود که ثقات گویند که داخل شد
 عمر بدلت سرای خود و یازن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر در شهری داری بده تا انگو بر خرم فاکه ابو خلیفه فرمود
 باشی قدر تبکوهی نداری فرمود این بر من است از انکه اعلال جنم در گردن من افتد و گفته اند که چون خلیفه شد
 فریاد از خانه او برخاست پرسیدند که چه واقعه رود داد گفتند که عمر جو را خجی در انفر کرد و ایند و گفت که مرا فرستی نماند
 شوم بشمار که از دی او دست دار او را از او کردم هر که اقامت کند از من توقع ندارد و فاطمه بنی امی میگفت که از
 زهر خلافت گاهی غسل جنابت با قلام نموده باش و حال خوف و خشیت و از رویه او نقل کرده اند
 که چون داخل بشهر و خانه ان گفتند خود را در مسجد خویش پس میگردد دعا و درای میگردد و خواهش بر بود چون بسیار است و
 تضرع و بکا از هر میگرفت تمام شب همین طوری میگردید و میگفتند که کسی از او در خلافت

از آنکه و نگواهی ظاهر شب فخر اجمع میگرداند و قیامت میگرداند و میگردانند و چنان بنمود که بنده
 در دوزخ نشان نداده است و گاهی در ایام خلافت کسی از دستخیزد و بگریست از آنکه در باره
 سواد و بیگانه بود و این که از حالش در علم و عدل و در کار و در مقام شنیدی حرفی چند است عجیب
 داریم از محمد الرضائی که چهاره بدیدن این روایات و عبارات در تاریخ خلفا که خودی چند پیش نیست
 در دستش از شیخ این کتاب بر بدست سابقین و قاعدین خود سپرد و دست تیر و رای خویش می سواد
 شان باین که کورند کور شد و مورد استیفاء و بود و بی نیر و بی با دیده مشاق و محن تصنیف نور دیدن و اگر تعلق
 و آلام گردیدن شده اهل بسالت است نه کار اهل کسالت عجب تر آنکه حال محمد فانی و میرین مذکور
 عنوان بر با بنی زبیرین منوال است که ریشی ای ایشان بدست از بی سواد است و نسبت تنگ خور صلی
 خود را که از میدان نبرد میداند و بر سر اند گردان زمین و استغنیار و زمین تن بر زبان میراندند و هنوز
 من را با تمام نمی خوانند چنانکه از صولت محمد بن علی الموسی القدریه و شنبی السلام و غیره آشکار است صحت تر این
 ای غول از زبان ده که بنیدی چو بند و بند است بیان به کمان شکن بر زری از تره زره در نور روی پیوسته و بر
 که در بیانت و به گوش پیوسته که دانی که هیچی و کمتر هیچ و مجتبیان مرا تا نه چندین به همین گوشت بار گویم همین
 و دوم آنکه بیاد می آید که کار با نوشته باشد که بر اصحابی افضل است از تره نامی بی آنچه از تهریات ایشان
 معلوم میشود و نیست که صحابه من حیث المجموع از تابعین من حیث المجموع بهتر اند و علی هذا القیاس پس شمار
 لازم بیاید آنچه محمد در صدر آن گفته سلیقه اگر بر اصحابی اگر چه بطلب و نیاز پرور و خود را بجمع اصحاب آن شغول
 سواد افضل است از تابعی بلا خلاف با جبار رسد و با وصف خلافت و زهد و عدل و تقوی بد طولی دارد
 ولیکن از آنجا که بر فضل آن صحابی با وصف یک اهل حل و عقد حجب است که خلافت مینا و ویشاق اهل هر آن
 بلکه مالک است آن و بیقه کند که در ویدی میباید محمد بن و یقین و یقین است من المسلمین بدقت و در و انکار در باره
 کسی که عاری از شر و ط باشد رایج مذکور هر چه بکند با وجود مود و مود که بود پس با حدیث نبوی که اسمعیلی است
 و در پی باری استن در آن بر جایان فخر خطی ال عباد و اراده فوج کشی بنایت قصوی و نسبت صنعت معص
 حضرت سید را باید که بر زبان باشد تا هر یکی از محمدان بهوت و هجوم گشته سر و در آورم بر نیاز و انتصه
 بنیاد این لاف و گراف و زمار بطور ابله می تواند بود و آری بعضی از رفصه بدان رفته اند که امام از دانه تکلیف
 باین مردن میگردد و تکلیف شرعی نمی ماند چنانچه در صواعق و تحفه و غیره مناقب خدش گشته و شاید که قلوب ناخشنود
 و اول همین بودن بهین مذکور است باطل باشد بحجت آنکه در جمیع کتب فن روایات متواتره المعنی ثابت گردیده
 را ائمهدی و مخلصین و منافقین را که تا قیامت اگر چه بلا تابی رسد چنانچه باید می شناسند و قلیل گوید با و نه
 ترجمه سید امام کاظم و حال آنکه خراسن و دماش را با اهل صفاتن سپردند و امانات لطیفه و دواغ لطیفه را بدین
 آن ملائین بستند که دریم را در شبستان شکستند چنانچه نموده آن را در همین مقال دانستی و عقل بهیچ عا

چنانچه تواتر کند که از تکلیفین این امر صد و یک بار و نیز کسی ممکن نبود که امام عسکری بر حسن خاتون را بصیبت برقرار
 فرماید و او وقت کجاست که باشد بعد از این علمای شیعه بقیاس بر داخه باشد که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند پس
 رخصه اگر بنیاد مناظره بر صور خیالی خود مذهب باید که با اعراف اکابر خویش هم فارغ خطی نوشته دهند و اگر اساس
 تقریرات بر مسلمات خصم است باید از کتب ایشان بر آوردن که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گفته
 و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند و بر صور و تمثیل خیالی که کماله معنی سوم
 آنکه افضلیه است و خلاصه بر تقدیر خویش با وجود مخالفت و تنقیح دیگر صحابه ممنوع است نیکباف که بغیر عمر
 عبدالعزیز مسند باشد بنوی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که بعد از دین و شریعت بیعت متین قمار باز
 طینور نواز خلیفه مدوح و السنن موجب صلات و عام امت است لاجرم باعث تخریب خواهد بود و چون
 آنکه حال قول این عمر الزام و تحقیقات در مابقی فصل گذشته و از آن مقام اینم ظاهر گشت که احتمال خوب
 در آن طرق است یعنی اگر راستی بموعظت این عمر باز آیند نفوس همه سلامت ماند و نه فقط نفوس
 ما صحیحین و ازینجا است که چشم و اولاد و خدم را هم و عطا نمودند و احوال نویشان بقلم آرند بخلاف تفسیرین
 عبدالعزیز که ازین احتمال خالی است ظاهر حجاب ظاهر عجب است که مجتهد و اقوی را هم با و ندارد و در اینجا
 جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدیم بیعت ایشان نه تقدیم بیعت ابن عمر بر خروج امام
 حسین بن ثابت کرده هنوز سر مشرب نیامده که قطع نظر از اجتهاد و در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و با اینها
 نمی آید و در این از تحریر نمی چینی آنکه حاصل مدعا ازین عبارات همانست که دانسته و با
 انیمه میگویم که معنی خلیفه حق و امام صدق آنست که از خلفای راشدین است چه برین تقدیر لازم
 می آید بناقص در کلام او زیرا که صاحب صور حق تحریر کرده که عاید بر سیرت ملوک میرفت و هرگاه
 قول و فعل راشد خلاف عهد و شریعت حجت نبود و معاویه در وجه حساب غرض که مجتهد اختلاف خوان
 رود و اذعان درین مخططات افاده اکنون مطلب عبارت موافق فهم اهل دانش و پیش
 باید نشیند اگر بر قول من اعتماد نباشد صاحب اوضح عبارات نقل کرده خطاب مجتهد
 از موافق حمزه فرموده که صاحب این کتاب بتخصیص کرده برانیکه غالب بود بر خلافت معاویه و ملوک
 و خارج بود و از تشکیل از طریق خلفای راشدین در اکثر امور و بعد از ولایت امام حسن خلیفه شد و اینست که
 واجب و لازم شد بر مردم بر است ادلوی و انقیاد و سیرت که واجب می باشد برای خلفای راشدین
 و از اینجا که در حق و صدق درجات بسیار دارد و حقیقت راشدین باعتبار جمیع حیات است حقیقت
 خلافت معاویه بوجه دون وجه و الا حکم او بخرج از سیرت خلفا و حضرت راشدین در هیچ کس یعنی شیعین و
 حقیقین و امام حسن چگونه صورت می بیست چنانچه شیعین در شرح اربعین خود می گفته اند یعنی بعینه محصل
 ششم آنکه سلمنا که قول این مجتهد و مجتهد معتبر است بسبب نواختن امام حسن لیکن

استخلاف از کجا فلا بد پس دلیل مهم آنکه از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شریکین
و چون اجمال که مجتهد در کلام مجیب کرده بود و هر جای که از عیال و توهمات است شاید معنی اجمال هم
میدین روشن در نیاید چنانچه معنی جلاله تسلیم بخیاال ملک را و د کیدون که چون ملک امتیانش است
و دستار او را آموخت که هرگاه علماء گفتگو کنند بگو که لا تسلم آخر همه عاجز شدند یکی از ایشان حال دریافت
پسید که در ثبوت کلام جدید میفرماید گفت لا تسلم این وقت همه را حلالی شد که هر تربیت نا اهل را چون گردان
گفت است العرض الحاق مذکور کافی بود چه جای آنکه تبرعاً همه امور را تبصره ای که باری شرح نمودیم
از عیال و عرض میفرماید چنان معلوم شد که معنی الحاق هم نداشت و خیال نکرد که ملحق را معنی است
میگردانند چنانچه مجلسی در سجاد ارکان از کلام ملحق و تاملی ائمّه قرار داده و حضرت سلمان اهل رکان
که در امانت مقرر نمودی متروک شد و کیفیت عمار که مالش بلست از امانت است که عارف مراد او که در اصحاب
حضرت امام باقر و صادق سرایه افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواهی دید که از راه منتخب بختاد و هر چند
در امانت کافی متروک بود و کما فی الکشف و غیره بخلاف ابن عبید الزهری که در عدم تزلزل کوه الوند بود و از هر
بیر حرف ظاهر است که حکم مذکور را بهر حال محمل نمیده و بل هذا الاجمل و غیاده فان الکلام فی الرشد

والفصل فی الخرافه لا تسلم ان کل من کان خلیفه فهو داخل فی الجهاد الراشدین یا امیر المؤمنین و
در اینجا نکته ایست بکس دقیق پایش آنکه مجتهد که از فعل عمر عبید الزهری نیز است و از اعتبارش
و دست بردارد و از تصور ضرب او بظاهر در آن باعث آن نیست مگر نیز ولای منکرین از امانت است
اظهار و نیز این نیز رسوس حضرت محمد بن حنیفه بر اصول و اخبار امامیه میکند زیرا که برناظرین مجله حاضر
بکار میاید و آشکار است که جناب شان نیز پدید را امیر المؤمنین اعتقاد میکردند و این لفظ را بر نیز
اطلاق می نمودند حال آنکه مخصوص برای حضرت امیر است حتی که اگر برای دیگران از ائمّه هدی کسی اطلاق
نشد بی دین کرد و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اهل فضول و عیدی و عقبی و علّی در دنیا چنانست
و بیانش بدون اشرف و رت از حد ادب و درست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهم که نیز پدید
در کتب گستره جناب محمد بن حنیفه مشهور و بایستی یا اما القاسم فقال نعم یا امیر المؤمنین و چون ایشانرا
گفتند صد هزار درهم برای شما داده که دهام تقیر بر جواب شان بطور فاجحین است که حاشا
من براسه افتد و خیر این سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المؤمنین است و بعد
از این باب نیز بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجان گذشت فائز و قربات یا امیر المؤمنین
قیل اما اینها در الحاق قول چه خوش گفته است بعضی از شعرا ای گلس حضرت سیمه نبوالا که
نست با عرض خونی بر سر و زحمت با میدارے و معنی مخاطب هرزه چا پیوده سرانچیه بر اجبتاد
منامیر که نزد اهل حق محتاج فیه است چنانچه از صدراع و خلف اثنا عشر و صبح صادق و ایفات

امامی ملا عبدالرحمن جامی و کتاب ایضاح و مانت ندان بر آن گواه است قاضی قاضی گوده همدانش باقی
 وجود بر پیشوایانش قطبای می یابد چه در زبان الله پیشوایان رخصه چندان فرخ حوصلگی در اجتهاد و بکار
 برده اند که حضرت الله از ملا خطایان خون ناب جگر می نوشیدند و با وصف آئینه از گروه شیعه می نوشیدند
 و بر حسب و منع این متقدمین و محدثین مردم را مستقر میگردانیدند و این ملا عین هرگز حرفی را
 از ریز نمی شنیدند که امرت علیه الاشاره و تئیه حضرت الله از امامیه از مجلد اول کلینی هم ظاهر و بابت
 جایگزین و ایت زراره در اختلاف جواب امام صادق ؑ آورده و سالکین را از شیعه خاص و عمومی
 با خلاص قرار داده و بعد حضرت الله این همه بے اعتدالی بداندیشان و کورانگی ایشان بلا خط
 می آید و دستهای پیش و او را در رس بر میدارم که اسے یومنا هذا اجتهاد و رخصه القدر شیوع پیدا کرد
 که در هر دیار مدعیان اجتهاد مخالف طریق الله امجاد موجود اند که اگر قرآن مجید و بردی شان سخی
 قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از چند مرتبه نمیرود و لکن مناقب میرن منبر داری بزرگان سنی اند
 و عامه بلند بر سر می بنشیند و با وصف حضرتان استعدا و بر علمای خند و مجلس قاری تبریر
 چند بار در ماه میام چشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در اینجا سر اہم می آیند و با اسے
 مخارج خود و صفات ہنرهای خویش را اشکار می نمایند و لیکن زینہار از جوہر الفاظ خیر ندارند و گوی
 کہ کتابی بر این سبب مدعی نبوت خود و الوہیت حضرت مرتضی کمانی المختار الکشفی ذوالیقات
 سن العلماء و داندہ کہ آتش از دیا گرفته اند حرفی ازین باب شنو کہ در آن روز جزو بار
 التلاوت میگردید چون سورہ کف شروع شد لفظ جسز کہ کہیم در اسے بے لفظ در اسے بجم
 واقع است بجمع محملات مخالف خواندند تا آنکہ من حیجان آمد م و لفظ سر آئے راستان و آدم
 و اینسم لقم کہ عجب است از جوہرین کہ ہنوز الفاظ را یا ذکر فرستہ در پے ادای مخارج و صفات
 کاش محبت دفا سنے را کہ در ترجمہ آیتہ و حدیثی مصدر بہت او بہت خطا میشود و کما فرمود
 و مفصلا خاتمہ المجتہدین ستر امید او ند کہ بسبب آنکہ پچارہ در آغاز استعدا و از جالس تا بشاہ جلال
 و شت کہ بت و غربت نور دید و صورت بہبود ندید تا بشورہ کی از سادات اہل بیت پیر سید قاسم علی
 بر اسے تحصیل سید نجم حاصل بعید طی کردہ در خدمت طباطبائی و بہہائے تفسیر در افتاد و بارانہ
 بقضائے نجائی آنرا ہم تر شست ہنار و لیکن قیامت نیست کہ مخاطب لائے کہ غیر از
 اجتهاد خانگی صناعت ندانند و این اجتهاد اسم الله ایشان و خبر خطایکے اجتہادی خبری در حق
 ندارند و نتائج ان وہم بہر ہامی پسند و بر سندا اجتہادی نشینند و خوشہ از خرمن تفسیر و حدیث
 و اصول و عربیت ہم نمی پسند و غیر از کمال علم تاریخ ہنری ندارند جسے کہ قاتل ابن سیریز و رامی سید
 و سیت ابن عمر را در اصل استفتا از حضرت شیبہ کہ را متقدم ہمیشہ اند و بر تفسیر و تفسیر حق آیت

اختلاف بخلاف افراد کثیر و بر عین خلافت لا محصور و در معاویه می انگارند و خلافت نیز بدیهه است از خلافت داشتن
 شود و در خود می یابند و بیست قدم او جور را با ضرورت بریزد و منطبق میگردد و آنرا می گویند و اکابر است
 که آنرا طایفه اهل بیت و منقاد اویند چنانچه در سابق نیز بر او امید داشتند و بر جلالت یکه عالمش
 میداشتند که فی التخصیر و التبع و غیره از خلافت اهل سنت که در اجتماع معاویه محتلف اند که اعرفت و اجبت
 را بشوئی میقتد کرده اند و بالاتفاق تار وایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه در مثل
 جاری در مذمت الاجتهاد و تحلیس در تجارت یا انبیه تعصب عناد اعتقاد نموده و هزاره هزاران محرمات را خلافت
 تعلیل ایجاد کرده و در تحلیل و تخریم هم رانی خود جسارت می فرمود و آنرا ابو عمر و کشی از ابن سنان نقل می نمایند
 نموده که در دهم نیز هزاره و در چیزی از امر حلال و حرام پس از رای خود چیزی گفت پرسیدم از قیاس
 نویسنده احکام که روی یا از روایتی بر آورده و گوشت من خوب می شناسم تر با این امور چه کار ندانی که بسیار هست
 است کبر و ایت تبریح دارد این همه یکسو آنچه به روزگار واضح که هر دیار باید شنید که در مدت العمر همین
 هر گوشت میرسد که مسامح اجتماع و در مسایل فروعیه است نه اعتقادیه و درین ایام خجسته انجام بگذاشت
 همیشه بهار کتب فقه کل و گریه گفت پس چگونه درین زمان سحر و شمش و مثل غنچه تازی خون جگر نوشتم که
 اکابر علمای طایفه اجماع و زندقه و راه را از انکار علم ازس و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه لیبی مجود
 در هر همه نه توجیه و اختیار استطاعت چنانچه آتش پرستان تفسیرش میکنند همه را بخطا و اجتهاد و حمل
 کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدقت رای و ساز لیکن مثنی نمونه خود اگر اندک از بسیار کشی در مختار
 نمود و ایت کرد که از حضرت صادق و راستطاعت سوال کردند فرمودند دین من است و نه دین بزرگان
 من را روی می گوید گفتم اکنون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
 داد و انام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پدرم می فرمود که حرام گردانیدند و
 ایشان را بآتش گفتم و بابت شوم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و پدران من فرمود و من نیست مگر
 منزل زاده و ایشاه و انتهی محققان نیز خیانت اعتقاد بر الیای و ابلع خطوات و جمال مسلمین کذاب که نتوان گفت
 اندکی از راه و بهوشن من الیه و انصار ی یو و اکابر علمای یهود و تسویات عجیبه مطمح نظر ساخته اند و نقد دین
 بر ایمان را در محبتش باختند و این هم تطویل را مقصود است لیکن بدو حرف اکتفا می ورزم که ملا محمد تقی
 میر باقر حلی در رجال من لا یخفیة الفقیرة درین مقام دادنا صیبت میداد یعنی بعد نقل این روایت
 تغییر قول با هم میکند که مقصود از حضرت صادق اینست که قول شان باطل است لیکن پدری است
 که واجب شود نمیزد ایشان و بسبب این نیست که خطای اجتماع دای است انتهی ترجمه کلامه اصل عبارتش است
 می آید که باطل نیست باینکه چون بحث از راه مستقیم و انما بهو خطای فی الاجتهاد پس هم شخص مذکور مصداق بقعه اید
 زاده و بهوشن من الیه و انصار ی باشد و هم مصداق خطای اجتماع دای چنانچه مقصود یا نکوهشگر که در اکثر

ماه فتره می سوسه الخلفه یقوت اجتماع و شایعین شوهر خود نایده بود و وقت سمرقندش نزوح خویش را نمود و در آنجا بانیس المجهتین باقی و اخطای اجتماع و حرکات که از حد قوازه در گذشت و هر یکی از سنی و شیعه و غیره سبب کثرت قتل و کشتن و دوا گشت چون حال مسایل بسیار از توضیح و غیره چنین است که مجتهد و رآن سنی است اکنون تکفیر یا تفسیر کسی از امثالش چگونه آماجیه امکان است تا بان مروج و در فروع مختلف است که در هر چه رسد فکیف که امر یا است و حسب جاه و در میان بوده باشد که قاضی رطل بوقی در مجالس المذنبین قائلین ایامه مخصوصین و شیعه ایشان را که بدست خود مکتوب شدند و در کرده ناپیمه داخل سینه کنند و بنیادی بر اعتقاد تشیع می نمایند و از اینجا حاصل مجتهدین صدر اول ایشان بر نصوص ایامه برود و متوجه اینجا میسر که بدتر از یهود و مجوس بوده اند و لیکن بهتر از ایشان سنی باید بی اگر اصحاب حضرت رسالت است علیه السلام و آله و سلم باشند و نص بنویسند بعضی از کالیج من الکافی و غیره من الاصول همراه است کیفیت ما کان واجب التبریر هستند و مجتهد الزمانی درین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قید می کنند و اجتماع و اباین امور سبب تکلیف دعای اجتماع و دار و شرط می دانند و قول تعالی **خَالِدَةٌ تَرْكُوكَ الْقِسْمِ هُوَ كُنْ** **فَمِنْ النَّفَى** که در کتاب اسمانی است بحکم ایامه هر سنی است لال شان بدان محرف نکند سنی خوانند نیارم بر عاقبت اندیشی پدری که چون در کلینی و غیره مشرب و روز فیاد اصحاب ایامه دید و که است امام مسکه تو حید و علم خدا ابا ارشاد بکن که شیوایان مادران مختلف بودند همه را بخطای اجتماع و سنی بر گردانید بلکه بود ولایت که لا ینفکی فان زواره رئیس التجهیز من الدنيا و افقه التتبع و حاله گذر کند اما قول ملا که منو بهتر از ایشان واجب نگشته پس برای خدا و رحمتی چند از من بشنو که کنی از مجتهد و از مجتهد و علی بن الحکام از رجائش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کند آنچه حاصلش اینست که حضرت فرمود چه مدت شد که زواره را فرمودم گفتم از روزی چند فرمودید و اکنون اگر مریض شود و عیادتش مرد و اگر میمیرد و بر جنازه اش حاضر مشو عجب که دم و پریم که حال زواره چنین است فرمود بلی زواره بدتر است از یهود و نصاری و از انکس که گوید همراه خداست ثالث تلذذ و اگر باستیاب شالک بیل داری باید که دست تفرع بدو گاه باری بردار تا رساله مفترده درین تاریخ کنم و بر هر کسی بیان کردم که مجازی او از طرق کثیره و اسناد و شیره و مسندات معتبره و ثبوت رسیده و این محمد بن یحیی از اصحاب امام صادق است که بیاد می آید که علمای رجال او را بنم و قبح متداول کرده باشند و میباید از آنکه ملای مذکور چنان افاده نموده که که بدان پی بردی اگر قبول از روح این پس انوار میباید پس اگر و انقض باید پرسید که تیر ازین دشمنان این است که هم دشمنان خدا و رسول او بودند واجب شد یا بنور این ابالسره واجب المجهت اندیشی از ولج مظهرات حضرت است کائنات و قلعه که بید رسول مقبول و حضرت قبول و مهاجرین و انصار از سالیقین و اولین واجب الذباب اند که تیرب است که آسمان خون میرو صایقه قهر الهی خشک تر ایشان را بنور و پس کجا ماند سفارش امام و بار او شام که صرح منافق و فیض الیام است و از منتهی احاطت با دست خدا و از منتهی گشت که منتهی بود

و خود را در دست روایت امام الرضا علیه السلام و کشتی است از ولید بن صبیح با تاوش که من میگردد ششم
 در روز و شب درین زمانگاه مردی سخن میگوید یا من چون التفات کردم معلوم شد که در راه است گفت پروا نگه
 من از امام خود برای من پس از مسجد بیرون آمدم و بخدمت صادق علیه السلام شرف شدم و خیر دادم و من
 درین مبارک بدست گرفت و فرمود و بار که اذن بداد او را که آن مرد و دینخواه که در پیرانه سبز بدست
 اختیار کنم و خافا که از دین من بزرگان من نباشند یا قی اما آنکه حضرت امام در روایت اول امری از
 سفارش فرمود و جویش شریعاً آنکه محتمل است که قائلین یا استطاعت مردم دیگر باشند و در خلاصه احوال زرار
 شریعاً الهی و در الجوس خجل و جال و خیر لمیس نباشند فکیف که زنهارد و آغاز ذکر زاره بود و من بیکان
 شعیب گفتند که بعضی امام باقر علیه السلام فرمودند و امام صادق علیه السلام فرمودند و خلاصه زرار که کاسه
 جوس و یهود و عیسای را یکایک میدانی که امامیه با آن خود که کلام دشمن بهانقدر مقبست که مضرت
 ندارد و با بجمه شباب جهاد آب خوب نکرده اند که در باره اجتهاد و باب مطاعن را بر اهل سنت کشود و حال آنکه
 با شمس شیخ ثانی یا بعضی دعوی فرمودند و جانی سند اجتهاد و راست را مثل نرید منین فرمودند و مقام
 حقیر است زیاده ازین پرده ناموس مجتهد ندیده که در تفصیل و تطویل نگردیده بدعای پروازم و میگویم که لا
 کمال تا رنج این کلام را معادیه آورده اند بطور عمده که خدا یا اگر چنین است او را باز رویش رسان و اگر این امر میگردد
 بسبب طبعیت پدیری است این کار را تعقیب کردن و شاید که نرید بسبب مزاجی و طبعیت نسبت معادیه چنان
 معادیه که در نفس و مجروح بر او ظاهر نیست چه منافق و عوارض نقاق معتزلی استعمال میکنند و نقد مخفی
 و نویسم خود هم ندانند تا بدیگری چه سید و عجب که اهل دنیا با ساداری نرید و فرید و تش که بر وایات امامیه حضرات
 درایت بدان اشرف کردند حالات او را تا بنا و بدین ساینده و انکار اهل دین و کبیر ایشان بر نفی کمال تقوی حمل
 میشود و الله اعلم بالصواب و اینجاست که کمال حکم تو آنکه در جانی مثل معادیه با وجود گرگ باران دید و بدوش فریب
 از سر خود تا معادیه را نرید حق فاش طبع گردانند و آنهم بدی که نه تنها ملائک شاخوان او که حرم بشر حله قرآن او
 و حال حمل او بعد از آنکه از منتهیین است که این کتاب میداست و میا و فیکه او بر سجد اجتهاد و جبر و استیلا با وجود دیگر است
 نقد اندر معادیه که نرید و بدین ساینده و انکار اهل دین و کبیر ایشان بر نفی کمال تقوی حمل
 میشود و الله اعلم بالصواب و اینجاست که کمال حکم تو آنکه در جانی مثل معادیه با وجود گرگ باران دید و بدوش فریب
 از سر خود تا معادیه را نرید حق فاش طبع گردانند و آنهم بدی که نه تنها ملائک شاخوان او که حرم بشر حله قرآن او
 و حال حمل او بعد از آنکه از منتهیین است که این کتاب میداست و میا و فیکه او بر سجد اجتهاد و جبر و استیلا با وجود دیگر است

نیز نیز جمع شد و منعم باقال شاعر طهر ای زرقانی آنکه جامع الدلائل به موجب خلافت بهمه افتاد ای روضه انوار و کین محمد
 شایع بود قاضی الحاجاتی بدو و شاید بسطاید او معتقد آنکه بهی که بهتر از انبیا و رسل بر بدست بنده را نیز چنانچه در حدیث آمده
 آنکه منظر بر آن منظر دارد و او را هم بداد و او دنده الفاظ فی باب کریمه القویات عن ابی حمزه الثمالی قال سمعت ابا جعفر
 علیه السلام یقول ان الله تبارک تعالی قد کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسن صلواته الله علیه و سلم
 و قد علی اهل الارض فاحتره الی اربعین و مائة ثم کان فاذ عظم الحدیث فکشف فجاج السمر لیکمل الله بعد ذلک
 و قد اعندنا و یحیی الله یا شایع رقیبت و عندنا ام الکتاب قال ابو حمزه محمد بن ابی عبد الله علیه السلام فقال قد کان
 ذلک شایع قد رقیبت که کیدت او و بقتضی کثرت فضل از دیگران زیاده تر شد از حال خویشی گستر تواند بود زیرا آن بسط
 که شیخ طوسی در کتاب الثبوت دین حدیث را بیان و شن ذکر کرده عن ابی حمزه الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
 ان علیا علیه السلام کان یقول الی السبعین ملا و کان یقول بعد ایلاد و رخاء و قد حضرت السبعین و لم تر رخاء و فقال
 ثابت ما آخره و یضا ذکر کرده عن عثمان عن النوا قال سمعت ابا عبد الله یقول کان هذا الامر سبعین فاحتره و یحیی الله
 سنه ذریقه ما شایع است و بجزیران است ترین العابدین بوده و عمید الدین زبیر در مکة و دعوی خلافت
 میکر و مردان بن الحکم و در شام و دعوی خلافت میکرده و با هر کدام جمعی معیت کرده بودند و در استقلال مدعی شده اند
 و امام علیه السلام با شیعه خود در آن وقت فی الجمله فراغی نداشتند و آن وقتی بود که عیسی بن الحسن شروع در دعوت کردن بپایب بر سر
 جلد شد که و چنانچه مذکور شد و حدیث هفتم باب هشتادم و وقتی بوده که منصف در فکر بنای بغداد بودند و چنانچه تاریخ گفته اند که منصف
 و و یحیی و در سنه خمس و اربعین مایه و اربع عارفت بغداد و نموده بواسطه خروج جعفر بن عبد الله بن الحسن برادرش را بهم چید که اهل آن
 تمام ماند چون منصف از آن جموع فرغ شد با دیگر پیغمبران پرداخت و در سنه تسع و اربعین مایه با تمام سید سال بعد و چهل
 بعد از وفات امام جعفر علیه السلام قبل از وفات امام جعفر صا و قر علیه السلام است و وفات امام جعفر باقر و سال صد و سی و هشت
 و وفات امام جعفر و سال صد و چهل و شصت شده پس این حدیث قبل از سال صد و چهل و شصت یعنی همانکه مثال این حدیث است
 استعاره تمثیلیه است که شایع است در قرآن احادیث ما و این است که وقت ظهور و ولایت محمد علیه السلام سلام و انیس شایع است
 است که اگر قبل از ظهور علیه السلام نبی بود و سالان متعاقب میشد و اگر فاش شدن شیعیان را با آنکه که با همه ضلالت و انشایان شیعه
 و سال صد و چهل و شصت پس اوجی پیش نمی تمام فاذ عظم الحدیث بیان توقیت نیست بلکه سرارد دیگر است مشایخ که علیه السلام
 و شرک بر و ان پیشان یعنی راه است شایع بر و خمره و خالی انصاف نامی منظر منسوب بمال که بدو طالع است نام او حمزه ثمالی است
 از امام باقر علیه السلام ای ثابت بیکه الله تبارک تعالی تحقیق تبخیرت ما و شیعه از دیگران بدید و بود و ظهور این مارت علیه السلام
 و سال صد و چهل و شصت پس اوجی پیش نمی تمام فاذ عظم الحدیث بیان توقیت نیست بلکه سرارد دیگر است مشایخ که علیه السلام
 از سال صد و چهل و شصت پس اوجی پیش نمی تمام فاذ عظم الحدیث بیان توقیت نیست بلکه سرارد دیگر است مشایخ که علیه السلام
 و شیعه از دیگران بدید و بود و ظهور این مارت علیه السلام
 یکند تعالی و در فضل خلایق آنکه از خداوند تعالی و ثوابت میکند که خواهد فرموده الله تعالی است و در کتاب بیان این

[illegible]

محیط نباشد و مانند امر است و شیعه از تشیع است و در حکم کما عرفت اراده قبل جناب تشویق از او اقتدار خلا
جناب میمورد که بدلائل پنج اکتفاست یفراخون هم گردانیدند و اگر ایالتها است بر او خبر بر گرفته و در
و این امر که گفتند باز در سوگواری ماتماری نشستند و در او حضرت محمد از ایشان غیبت است و از قول نظر
ایشان بپروانه انکار ایشان ترسان از دست دامن تیره از دست دیگر در چنانچه میفصل آن انشا الله تعالی می آید
در عبارت شارح حال بر آنست که حضرت علی علیه السلام نفس فرمود بر ایت هر تقوی پس فرق نیست که
آنست که تشیع و تدبیرهای خویشین بر عالم محیط شدند و امیر از شب هجرت چنانچه میفرمود که خدا میمورد در جنگ جانشین
بر خلافتی احکام بر حقه مثل سید هر تقوی در ظل بوی حشراتی قیصر بود و عباس المومنین بنی امیه الله اند و مجتهدین خنای
بر بر استیلائی فقیر بر عین خلافت قرار داده ازین کتاب نیز بخلاف صحاب کماهی حفظ نفس خویش را رعایت میکرد
چونکه در لا فیصل حاصل شارح از غیبت عداوت صحاب چنان که در انگلی اختیار کرده که زیرا حدیث مرغومی الله
اصول خود را فراموش میکنند و گریه اندازی که از اصول معتبره مدلل کریه که بصدور الله جدا مجد ایشان بود که اصحاب
بنوم هدایت اند و بر که اقتدا کنند راه دین خج اینند یافت اختلاف ایشان حمت است و ثواب ایشان بیست
این بحالت قطف در میان آمد پس میگویم که با جمل از فخره که تواند دوخت هر چه ایند روایت کنند هر چه تواند لا
کراف تا سر نیز با مخصوص من خون بنده در تا دیلات بلکه تسویات شارح قریب می که زبان است شش سوار در شرح حد
و وقت بگذرد وقت فراغت حضرت اهل بیت تواند شد اگر گویند که آنجناب دو لقا شوند و شیعیان ایشان بی گزینند
و اینست آنکه گشت شارح قریب با هم بلائی ری که گرانگی مثل محمد بن یسیر المعقل و فراغی بلکه از پیش آنکه در کتب معتبره
این بر محمد و شیعند که میگویند که نام جو خلفای بنی امیه بنی عباس اهل بیت جناب سالک یاده السلام خلفای بر جالب است
و اینها نیز است که یکس که سید تواریخ معتبره است نموده کالتشخص الرابع النمل و انشراح الایمانی می که با جز
تلیک که زید بن سنان بر جناب سید زید بن ابی العبد منج و ده ابو عبد الملک بن مروان که درج او از بیان صریح صحابین منقول
و حضرت را بقید غل فریخته مقید ساخت چنانچه کمال دیدن طلحه و در مطالب السؤل منیر می آید این عبارت چنانکه دانی نیست
بن صاحبش عباس میگوید که آنکه شارح مذکور در ادعای انجمنی امام و حضور و شیعده او در آن زمان فراموشی استندین و نمون
این جناب نیز حکایت میکند که حاضر شد در امام بن ابی العبدین و رفیر که آنجناب با حکم خلیفه مسطور مقید کرده و در طبع
در امام بودند ایشان که با مانا پروا نخواستیم که سلام کنم در خصم بنی امیه و آن در او را میگوید که در حقول مسلسل دیدم و اگر قسم کنم
کاش من بپند و بند استادی و تو سلیم می بودی فرمود ای زهری مگر گمان دارم که کلام قید باعث کبر
و اضطراب من است درین اوقات باید عذاب خدا را یاد کردن باز دست دیای خود را از قید و بند بر آرد
در این اگر این جور و حفا بسبب خوش حالی و رفاه و در ارج بالی برای مومنین مدعین فرید و لا چنانچه شارح جناب
در می شده و نباشد عجیب نیست لیکن حال حضرت امام در آن وقت نسبت بقامات عالیه بن بود که شیخ نظم میکند همه می گویند که
مهرمان بود و بدشت و که بخدای تو هم بدیگری برادر قیاس کن که در عالم بزرگین ساعت که در طریقه نا محران باید سوار و محبت ملو

که مجتهدان زمانی که بر عزم خود این قصد را از گشت سنیان آوردند نظر بر ازام است و نه در گشت به خصوصاً محمد بن سجاد علیهما السلام
معاصرین میں نیست که بقید عبارت و آید و از اینجا است که مجتهد مذکور بعد برین رقی بعد تعداد چند سی زمین نوع حکایت
گفت که اگر احاطه ظلم خلفای خویش و شود و قدر سیاه گرد و چنانچه در مقالات دیگر حقیقت خواهد بود نیست انتشار الله
تعالی و البیجب که جناب مجتهد دعوی ظلم را شنیدیم و هرگز و نه و لیکن بمقتضای مثل مشهور بر یادشان
نماند نیست حال فدا و امام سجاد و اگر جمیعیت خاطر فرزند احمد بن امام محمد باقر علیه السلام را برین سپرد که خود روایت امام
المجتهدین امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بقاری بیان می کند که روایت است از ابو بکر حضرمی گفت
چون برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی حشام بن عبد الملک که از خلعت
بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام گفت یا نان خود را و هر که که بود در مجلس او از بنی امیه و قتیله و غیره
مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از آن دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آور و برادر هر مرد
از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت و دخل داده میشود برای او پس چون اهل
شهر بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت بشارت دست بجمع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد و ایشان
را بسلام بی اختیار هشام بعد از آن نشست پس زیاده شد هشام با اعتبار کینه بر امام علیه السلام بسبب
که السلام را بر هشام بخوان رسول علیه السلام نشنید و بی رخصت پیش آورد و سرزنش میکرد و ادوا می گفت و از این میگفت او را
محمد بن علی همیشه مروی از شما تحقیق شکایت اتفاق سلمان بن یحیی گفتی نماز که تعارض کرده انانیکه اتفاق برای یکدیگر با این
باشد یعنی اختلاف در مسائل این است و انت فی الحقیقه شیخ عصای اسلام و دعوت که بسوی خود و دعوی کرد که او است
امام بسبب کم عقلی و انتی و سرزنش کرد او را با پنجه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد
او او آوردند و بجا اجتماع کردند بعد از مروی سرزنش مرا و را تا تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون نشست
شدند اجتماع برخواست امام علیه السلام ایستاده بعد از آن گفت ای مردم کدام راه میرود یا راه
بدی یا ضلالتی و کجا خسته میشود برای شما یا غوی شیطان و خدا لان رحمان را جنت یا جهنم یا هدایت
استد تعالی بنیای یقین شما را و با ختم هدایت میکند آخرین شما را پس اگر باشد شما را بادشاهی که در موقوف میشود
پس بدستیکه ما است بادشاهی که در هر طرف میشود و نیست بعد از بادشاهی با بگو و بگو و بگو و اهل عاقبت میگویند
غرض در سوره اعتراف و سوره فص و عاقبت کار برای پیرسازگار ان عذاب الهی است پس کرد با هشام
با امام علیه السلام بسوی زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت با ظهار رحی پس ماند در زندان مرد و کار که خویش
سخن را در نهایت مشاق شد بان پس از زندان بان ام را گشت او فلان بیکه متی سامه بر توان اهل شام که مانع شوند میانه
نشان نشن تو درین مجلس گفت بعد از آن خبر داد او را بجز امام و قبول هشام که از زندان بود و جمیع کلام او را پس مرا در هشام امام علیه السلام
نمودند برادران که در شام مجلس است او و یاران او تا برگردانند و بشوید بسوی مدینه و امر کرد که اگر چه با باد رسید پس او را آورد و نشوید برایش
بازار بلع شد میان ایشان و میان خور و لی و اشیای پس راه رفتند و بر جای که نمی یافتند خوردنی را و شامی که تا رسیدند

که شریف شعیب علیه السلام بود پس سببه در شهر بر روی ایشان پس شکایت کرد و بیاران او گرسنگی و تشنگی را
 راوی گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشهور است می شد برایشان پس گفت به بلند تر از خود او
 می شد که عالم اندا بل آن من باقیانده علم الله تعالی ام که برسل وحی کرده با منیعنی که آن علم در من باقیانده میگردد و الله
 در حکایت نصیحت شعیب اهل مدین را در سوره عبود باقیانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشد مومنان و سیر
 بر شما نگاربان و قتیکه عدایی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر بیری کهن سال پس آن نیز آمد
 و اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب بنی است بخدا قسم که هرگز
 از بیرون نیز ندیده ای این مرد باز بر آئینه گرفتار بلای شوند البته از بالای شما و از زیر قدمای شما پس راست گو
 دانند و ازین بار و فرمان برداری کنند مراد و رو عکس می شمارند مراد را آنچه می شود بعد ازین از کارهای شما
 چه پرسشیکه من نا صم شمارا راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند سیوی محمد بن علی و بیاران او باز آرد
 خود را پس سید هشام بن عبد الملک جز آن نیز پس فرستاد محصلی را سیوی او پس برداشت او را از آنجا بسو
 هشام پس بدستیم چه کرد با او و یکین قزوینی و بیرون او را میبرد که بگویند که این کمال خوشحالی و طیب عیش است
 که قوم در رعایت تشنگی و گرسنگی باشند باز هر گونه نعمتی بایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بهر سر موی شکر مریدگار و سجا آید
 چنانچه از عوام تواند است و چون ملا بر سر مصلحتی خود را ازین نوع احادیث که خودش شرح آن مشغول بود بقتل
 زده اگر نصیبی حال حضرت امام صادق علیه السلام بود و حروف باز نمایم تا تمام حجت الهی از هر گوشه نمودار شود و در بروی ما اقرار
 نمایند و گویند که در کتب معتبره ما جور و ظلم ظالمین نیاوردند پس گفت که گفته اید الحاصل مجتهد در خانه مقام مذکور حال امام
 صادق علیه السلام بدینطور ضبط کرده فلما دخل جعفر علیه اوعده و اغلظ وقال ای عدو الله اتحدک اهل العراق اما یحبون
 الیک زکوة اموالهم و تخد فی سلطانی و تبعیه الفوا لقتلی الذین لم اقلک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
 کلمات نیز و تند بسیار گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیدند و زکوة مال ای خود جمع کرده سوتو
 میفرستند در سلطنت من رخنه ناسخو ای و فتنه با می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید که شهادت حضرت
 امام رضا علیه السلام بسبب انگور یکدایم و ملعون خور اینده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
 بر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد در بنیام و حروف دیگر که فذلک حساب تواند بود
 این است که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روز بایم
 حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نصیران نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز عیش
 نگذاشت که ملکش باو گرانست پس حضرات ائمه را که منماک در بحر تقیه و غم و غصه بوده اند ایام جمعیت گنجایش
 و شاید که بگوئی که روز غدیر هنوز باقی گویم فرین ایام بر رسول خدا انچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستغنی
 گردیدش که باری علمای شیعه منحنی تواند بود که از همه مصائب عظیم تر است علی غیر ذلک من الوجوه و در بنیام حکایتی عجیب
 نقل نموده است که در ذیل اوراق توانی دانست انشا الله تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر را بر بعضی از معصومین که در ذیل از آن

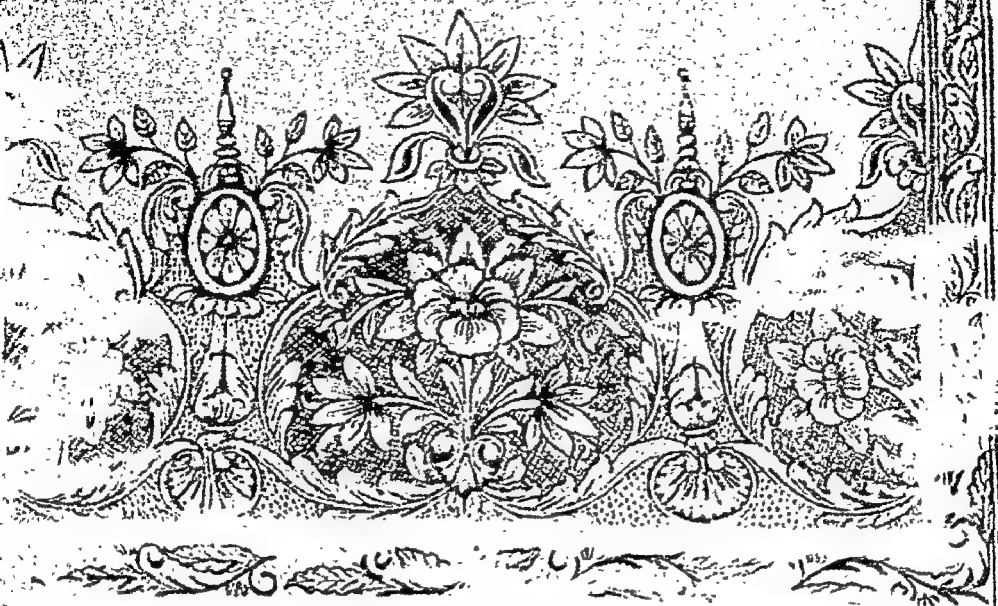
و شوق بزمی زیستی رفاه و در جای نهایه و اگر احیاناً کالبق الحافظ بعد از منزل و تسلیم اتفاق افتاد و در محله و در شهر
تواند بود که جناب امیرالمخلفان در محافل بلا در بلا و هفتاد و ساله باین عیارت ادا تواند فرمود و مگر بدانی که اهل طاعت
حکم کل داده گفته اند مصراع یکی بر چند آید صد و یک یکی پس از آن بعد از سی و پنج سال ائمه اهل بیت رضی الله عنهم غیر از امام
و کشور کشانی و جهان بینی تواند بود و از اینجا است که در خصوص این بزرگان منصوص است خود شایع در حدیث اول باب بیام
نص امام محمد باقر العلوم را شرح کرد که ای ثابت بالیقین الدتبارک و تعالی بفرخت باو شیده مانده و امارت ائمه را در
سال هفتاد و جبری تعیین کرده بود باز و بحسب و راست تخریب کرد که مراد فرخ امام سجاد است بخانه نشینی حال آنکه بعد از
که در باب نزول کتاب مخموم در کافی موجود است همین است که در ضایع منزه می شود خاموش باش که یقیناً و قطعاً باین طریق
تقیه است پس این اخو شحالی در رفاه و رضا توان گفت یا شده او معصیت که ترقی دشمنان شب و روز ملاطفت
و نتواند که احکام الهی بیان فرماید بلی و سعت عیش و طیب خاطر اگر برای متشعین باشد بر جای خود خواهد بود
که باب هدایت لیست و قلوب مخلصین خسته و طرق تبلیس و دروغ و افترا بر آید بدی بی تدارک و سزاگشاده شده لغوی باشد
من الاغصاف و ترک الصدق و الاوصاف الغرض همه حرم که چنین محقق بعدیل یعنی خلیل قزوینی را در حدیث از امام
بلا و چه بلا پیش آید که بقول حافظ مصراع آنچه گفت برید صبا پریشان گفته و این مقدار را هم نصیب العین نگذاشته
که حضرات ائمه چه منصبی باشند که هیچکس از انبیا و رسل متقدمین نصیب نگشته که مر و در روایات آن علماء چه نوشته اند
جناب ائمه در خصوص چه مردی شده سیم یا چهارم از ائمه و از حضرت امام رضا در اصول کافی تحقیقات کرده حرف از ان
محکم است و تفصیلش غرق رب انشاء الله تعالی بعد از این می آید که معوض شدن حضرات او صبا پرستی هدایت و در حدیث
از نشان امت است و آن مقتضی بود که مرجع خلافت شوند یعنی به بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الهی متوجه شوند
و ائمه از عهد های خویش که کمال عینی و دنیوی ایشان بود برانند و چون انمعنی صورت نه نیست باید که از زمان وقت بلا
باشند و وقت رخ فلیکست که مرجع در زمان عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم زاندا الوصف منطون باشد و در حدیث
در بر آن گردیده که مبادا درین نقشه با گرفتار شوند که بندگان گفته اند در مشله بر زبان اهل تحقیق و ائمه است مصراع
در بلا بودن به ازیم بلاست و در قرآن مجید باید دید چه نازل است که لَنْ يَكُنْ خِيْفًا اَلْاِيْمَةُ اَللّٰهُ لَيْسَ اِيْمًا اِيْمًا
وسیل توحید باری عزوجل چه بیان کرده اند و در تفصیل تمام چه ذکر فرمودند و شرح در کاستان میگوید که و در حدیث
نخستین و در بادشاه در اقلیمی نگین و چرخ ظاهر است که یکی از و بادشاه اگر امیر بزرگ میخواند و دیگری و گشت اورا کسی
جس را و دیگری الملاق اورا و این اختلافات سرایه فساد میشود و خون هزاران هزار کسی می ریزد و گداز شوب و غنم
در عالم می انگیزد و هرگاه این مرجع و مرجع موجب زیادت بلا و محن و آشوب و فتن است رفاه و رخا را در عیقام چه بگفت
در چگونگی منقل تجویز کند که حضرات ائمه و فقیه عالمی در سوز و گداز باشد فرماید مصراع که دوکان مار اگر ندی نبودی چنانچه
حکایت صاحب دلائل بالا دانستی پس شایع قزوینی را هیچ معنی بی غبار بدست نمی آید که قلوب سامعین را طعمین را طعمین
فرماید و اعراض با جوهره ثانی لقمان حکیم طائفه عالی هنوز بر طای خود قائم است زیرا که توفیق هدایت معین کردن و قوت

این کتاب که در بیان حکیم کرد و بی دین کلامی العین نموده اند چنانچه روایت قصه از روی شام بن سالم بگویند جناب
 میرعباد با اندک از فتاوی سنی از آن امام صادق نور کافی بسند است و نیز از ایشان چه بعید که نقشه الاسلام را
 در بعد از مثال فتاوی سنی این دیانت را ترویج این کتاب در عالم منتشر ساخته جناب عرش جناب فاضله زهر
 حضرت سید ابی طالب از اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه بانی و اصول کانی بران اصول مخیر
 است از دست باب فیرکت و دست من التیر فی الولاية و ابن خلیل بن حریل با وجود مرتبه خالت و دعوی
 و نای حضرت سید آن پدر دانه هر که خواهد حق و شرح که شافی نام است در عبارت عربی رجوع فرماید پس
 بعد از وی بحث تو این دانست که دیگران از علمای رافضی علی آقا هم میرعون یعنی برین جاده بجهت و بعد میر
 دعایت تو حیرت دین ناصبی دشمن غوی نیست که نبی پاک شاد تو لا که حقیقت خارج آمد و حجت داخل را
 بعد در دفع از حضرت وحی مطلق خلیفه بلا فصل برحق چه رسد که محدثین ایشان اصل مناقبان جناب
 شما که کانی علی نام وقت شهادت بر مرده اند یعنی سید امیر سید علی بن شمس حضرت ظاهر و راجه در دین پاک است
 سنان پاک و فنان پاک هر چند خلیل شرح فارسی که پاره این هزاره کوشش شرح و تفسیر خراج داوود خراج
 گویند که خیران ناصبی از کلامش شرح است فطش اینکیزین نیست که اراده میکند اندک تعالی که بر طرف کت
 از سید چندی شک بر بویست رب العالمین را که اهل خانه بنی اید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم میخواهد اهل
 نیست ای عظیم اسلام را و امامت ایشان را هر که داخل شد در امامت داخل شد و در خانه بنی صلی الله علیه و آله و
 حکم حکم نمره شده شد که جناب سید خاتون قیامت در اهل بیت داخل است و عصمت ان جناب را
 شامل و امید بدی که درین زمره اند و پاکیزگی دارند بدین معنی است که در بویست خداوند عالم شک نیستند
 و اگر خدا را داخل نمید و در تبریز یا اینها میگردد که حریفی از ان نیست که حیوانات نیز در ان شک ندارند و پروردگار
 خود را میداند گویند و قصه کرسی در تقریب شادی کتبی پس گفت خوب شد که یاد اینخان شده و اگر بیل بود که
 مشکل بودی پس بعد از فهم این نکته توان گفت که جناب خلیل بن عدیل در اخراج حضرت بتول زهر حقیقت
 کمال مرعات ادب احسان عظیم بحال جناب زهر نموده و نقطه اشاره نظر با حیات او و دم و رتبه نقطه دلیل
 چنانچه در بحث و لا فخری اذ انبوت ایک مذکور است فطش مخفی نماید که شاخ خلیل بن عدیل زیر بعضی
 ازین احادیث بحرانی چند گفته که مراد فنی تعین قبل از سال وقوع است پس مناقات ندارد یا آنچه گفته شد
 حدیث سنی ام باب هفتاد و نهم و نیز در احقر کانس کتاب اصول کافی نسخه کند و صحیح است ولیکن نامربوط و مختل
 است از مقامات سنی پس این باب را هر چند جستم نیافتم و حال چوای او و نیز مقام چندان عیان است که برادر
 علیه هم مخفی تواند بود پس در حقیقت ثبوت بنا قضی و اگر توان فحیه در رفع آن و درین زمان نقطه پاره شرح
 فارسی اند که در دین است قریب است خبر و در کسب اصل چهارم که فی المیزبوط و مختل بر فوائد است بر حدیث
 شاخ آنکه مراد بر قاتون محو اند که دعوی علم بر وقت حیرتی از استحقاق میکنند بی اعتبار بر حجتی الهی پس دعوی

علم غیب میکنند موسی تا آخر ایشان است برای بیان اینکه علم غیب غیر الهی است و در اول این
 دال و در دوم تحقیق دال است یعنی روایت سنت از امام محمد باقر علیه السلام را وی گفت گفتیم که آیا برای
 حصول این امارت اهل البیت وقتی معین است پس سبب گرفت دروغ گفتند جمیع که دعوی علم بود وقت حشر با
 میکنند بی وحی اشارت است باین معنی که این توسط وحی و طعنهات از قرآن باز رسیده هنوز بیان آنکه غیب
 را غیر الهی کسی نمیداند آنکه موسی علیه السلام و قتیله سیردن آمد و رنده بسوی صاحب کل ختیار خود میفرست
 باینکه ما مور بود بر فتن با شما که کوه طور باشد و عده که دامت خود را سی روز چنانچه عده می کنند مردم با هم از
 روی ظن بفرست بر فعلی در وقت آینده و صلحی در آن و عده انشاء الله میگویند بوقت قول الله تعالی و
 سور گفت **وَكَانَ لِكُلِّ نَبِيٍّ خِزْيَانٌ فَأَعْلَىٰ ذَٰلِكَ عَدَاةُ آلِ كَيْدٍ إِنَّ يَدَنَا اللَّهُ وَغَيْرُ صِلَانِ مِثْلِهِ** پس چون را
 کرد الله تعالی و رنگ موسی را بر سی روز عده روز گفتند است او که تحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند آنچه
 کردند که گویا سالی پستی باشد مراد نیست که موسی کلیم الله عالم غیب نبود و عده از روی ظن کردند و ظن او غلط
 شد پس قتیله باینکه گویم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود انشاء الله تعالی پس
 اجل آمد آن سخن بران پنج که ما گفته ایم پس بگوئید راست است او را الله تعالی باین معنی که ممکن بود و نیز که راست است
 و اگر گویم شما را سخنی پس آن مدبر خلاف آنچه خبر دادیم شما را بان پس گوئید راست گفته الله تعالی **لَا يَكُنْ لَكُم مِّنْ دِينٍ**
 باین معنی که استدلال باین واقع بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوند دوبار اول بسبب بیان غیب که پیش
 است میان برد و قول دوم ایمان با ما است امید باری که محقق است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد و افضل جوابی
 استدلالی بختصاص علم غیب یا الله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران اصل پنجم روایت است از
 حسن بن علی بن یحیی از برادرش حسین از پدرش علی بن یحیی گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
 که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد باز و ما از سال دویست هجری مراد سالی است که نامون امام
 علیه السلام را طلبید و ولی عهد خود کرد و شیعه آرزو ما در خاطر ما قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث است
 پنجم باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت محمدی موعود و شیعه را دولت
 سالانی بجمعه دولتی که باعث حصول بعضی آرزو باشد خواهد بود و میتواند بود که متصل به ظهور دولت محمدی
 شود و الله اعلم و نزدیکانیم نمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال یحیی بن یحیی
 علی بن یحیی ما باننا قیل لنا فکان قیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الله یقبل لنا و لکم کان من
 ترج و احد غیر ان ان امر کم حضور و عیثم محضه فکان کما قیل لکم و ان امرنا لم یحضر فطلنا بالامانی
 نشان از الامر لایون الا الی ماتی سنه او ثمانه سنه یقبل تملک لرجع عامه الناس عن الاسلام و
 قالوا اما سرعه و اما قربتنا لعلنا تملک الناس تقریباً للفرح سرح طماننا بعین بی نقطه بصیغه محمده
 باینکه غیب یا باب نصر یا باب ضرب است اتعین مشغول کردن کسی را بعباد و ما خدا ان العمل بهما

در اصل متعین و مع لایم اشیا بیند کسی را شریعتی بعد از شریعتی نبوی حسیان گفت که گفت یقیناً پیشتر علی
 بن یقینان اجماع است حال ما که گفته شد ما که دولت آل عباس در فلان سال بمهر سرد چوین و چنان میشود
 پس شد و گفته شد شما که فرغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مندی در فلان سال نشد حسین
 گفت پس گفت او را علی بدستیکه آنچه گفته شد ما را و شما بود از یک بعد آن که امیر همدی علیهم السلام باشد
 الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید صیرح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدستیکه کار حاضر نشد
 بود پس مشغول گردانیده شدیم باز و ما چه اگر گفته میشود صیرح ما را بدستیکه این میشود و گذر او و بست سال را
 پس بعد سال مثلاً پسینه سخت میشود و لحاظ این معنی که حریمی ایمان بر رویست رب العالمین و در حکام همیشه
 چه آئینه بیکشتند عوام شیوه از حقیقت اسلام و محاکمات می شدند و می گفتند چه زود هست آن چه نزدیک
 هست آن برای طلب لغت و لحامی مردم بامیه و برای نزدیک شدن فوج مراد و قدر مشترک میان
 حصول ثواب خیرت بگردن و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد
 پس آنچه گفتند شخصی را حال الله تعالی که گفت کنی بالاته تار قصه محقق نمائید که نظر این تحلیل است با احتمال
 در و آمدن قیامت که در قرآن و احادیث بنوی بسیار است مثل عسی آن کیون قریب و مثل یون هدی البیاعه
 و مثل ششم عن ابی عبد الله قال نوکرا عنده ملوک آل فلان فقال انما ملوک الناس من استجالمهم لهذا الام
 و لا یجعلن عجله العبادان لهذا الامر غایه مبتنی الیهما فلو قد استجالمهم لیتقدروا ساعده و لم یتاخر و اروایت
 است از امام جعفر علیه السلام گفت جزین نیست که بپاک میشود مردم از بی تابی ایشان گفت ذکر کردیم نزد
 و پادشاهان او را و عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود پس ظهور مندی امیر و کی خواهد شد
 پس امام علیه السلام گفت جز این نیست که بپاک میشود مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
 من بدستیکه الله تعالی عجزت نمیکند برای عجزت بندگان بدستیکه این دولت او را و عباس را از خلیفست که
 میرسد بنوی آن آخرین اگر تحقیق میرسد او را و عباس را بآن آخر پیش نمیشد بیک ساعت و پس همیشه و محقق
 نماید که این از قبیل تعلیلی است که مذکور شد در حدیث سابق اما حال این دهنده که باقر اص و دولت او را و عباس را
 حدیثی مرعوب شود و امیدوار باشند به آنکه شایع قزوینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افاده نمود و الی بر است
 بر حضرت موسی علیه السلام بطریق و خیال و امور عظیمه و عده کرد و مطالب و واقع نشد پس معلوم شد که ضرورت نیست
 که بیانی اولی از مردم هر چه فرایند عین و حی الی باشد بلکه از تقریرش توان فهمید که حضرت موسی از اجتماع صلواتی
 بود که انشاء الله تعالی درین اوقات میگویند و بالاخر تقیبه مذکور که از فن عظمت است و است رسید که گفتی نیست الی
 اسلام را باید نمود که در آن و آنچه از علمای رفته بی باکی و شوق حتمی و هر مقام مردمی باید که چون مهاجرین
 بر انصار بعد از اوقات حضرت آبرار صلی الله علیه و سلم بر خلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام
 و ترویج دین مبین در مشارق و مغارب بران ترتیب یافت حجتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خود

نویسند آنچه ایشان در تالیفات و تشریفات محمدی مسامی طبع بعدیم رسانیدند از سی بطور بیاد بهر
 رخصه و طمع و کینه و ارتدادشان نیز از ان کتابها نوشتند حال آنکه حکم مقدس مرتضوی در پنج آیت الله جماع
 اکرام و نصیب امام حجت خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و الحمد لله که در این
 سابق و لاحق انجم دانستی که امیه بنصوص حادث خویش چنین توقیع و قیاس بعمل آوردند که سیان پس روی امیه خور
 بخاورد و دوشید و پس روی ایست دادند و در بر داشتند بر افاده شارح خلیل بن عبدل حال حضرت موسی
 و لیکن معلوم نیست که حال جناب ابراهیم خلیل که بعد از دود و گرویده شیعه داخل گشته بود چنانچه در تفسیر شیعه
 است و این قصه طویل است بر محذرات امامیه در اینجا بطور ايجاز حرفی چند گفتیم و اگر در این کتاب گشتم و فایده که در
 بر تفریح شارح ترتیب یافت آنست که هر چه بر آید مقدسایه موعود شده باشد فرو نیت که مطابق نفس الامر که
 لاجرم همه امور را که در کتب نه سوس و میشد گردانید و تکمال شد و در آورند و در بر شد چنانچه بعد از فی
 یافت آنست حال مواعید ان بزرگان که اقوال و افعال شان ما خود از تعلیم و تشدید ملائکه معتزین و مخصوص و
 از جناب امیر المؤمنین و حضرت ختم المرسلین هستند اگر در مقالات را شنیدیم اینچنین آوریم پیش آوری علمای قوم میزدند
 چه گفته اند و افتها بر بسا میگردند کما لا یخفی اما آنچه در مستلقات اصل پنجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام رضا علی
 غفره ولی عهدیت پذیرد پس جماعات شیعه که مثل سنیان از انجناب اضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست
 که تمام انجناب از خجست رضاشد چگونه بر ضامنند که بر خزان و امانات موسومی که در حقیقت تعلق بدانجناب
 داشت تصرفا بکار بچند و انجناب بعد از دعاوی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
 و فارغ البالی هر چه گفته شود بجا است فکیف که مکاران عذر بمقتضای تقلید مانون هم سپرد و تماشای بهلولان
 رویمن تن و تکیه بر قتل انجناب بکمر بستند و هجوم آوردند و دیدند و هم در آخر چون شهادت ان امام بر سر مشرق
 ما تدار می و سوگواری و زیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلا بسبب تطویل است ولیکن
 سخن مختصرا آنکه تراجم روایات بخار باید دید که دلالت بر ان داده که علمای امامیه حکم کرده بود که دولت صفویه
 مایا مست منقضى نشود و تار و زجر باقی ماند و بعد از انقراض و انتقضای ان دولت که اهل انرا از زمین
 برین میرسانیدند و در سیادت شان کتابها نوشتند که زبان دعاوی بر هر کس ظاهر شد اما اینکه متصل
 ظهور ضاحی الامر ان دولت بهم رسد پس روایات مخالفه ان کار دلالت حدی و نهایتی نیست زیرا که بعد
 دیدنش واضح میگردد که هر چه پیش از پیش مشرفی است بعد از آنکه بعضی از جا برین و خالین از کین بدر
 و عقل و نقل آنرا مویده است زیرا که در کتب فن بجا میآورده اند بلکه خواص عوام هم میدانند که فریقین در اسفار خود
 باستفاضه و تواتر رسانیده اند که امام مهدی و منی رونق افزانید که روی زمین از ظلم و جور برودند و از زمین
 بزرنامی نماید بعد ازین سیر تعجبا نیست که در حال و ثبات و کثرت فضایل علی بن محمد که کتابها نوشتند و از هر دری
 اثرات مناقب جلیل او پیوستند و در هر باب سر سر می نگاشتند و خود را عارف بدان کرده که استفاده او



بسم الله الرحمن الرحيم

الْمُتَّفَاقُ السَّابِقُ قَالَ الْفَاضِلُ الْمُجْتَمِعُ هَذَا لِلَّهِ

الْمُسَبِّحُ الرَّسَّادُ وَبَعِثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بَارِزِي دُخَانِ أَنْ يَخْلُجَ أَوَّلَ وَبَلِّغْ بِرَحْمَتِهِ
خَلَّافَتِ أَوْسَتْ نِيرَانِ جِلَالِ شَانِ وَتَوَرَّجَ وَتَقَدَّسَ وَبِمَرْتَبَةِ الْيَسْتِ كَمَا حَاصِلُ سَتِيحَابِ نَوَاشِئَةِ قَالَ يَسُونُ
بْنُ مِهْرَانَ مَالِيَّةٍ أَوْ رَحْمَتِ بْنِ عُمَرَ وَكَانَ فِي سِتِّ وَتَوَرَّجَ وَتَقَدَّسَ جَنَابِ إِشَانِ أَيْكَ سَبَبِ فَرْطِ احْتِيَاظِ وَوَقَرِ
أَوْ سَبَبِ خَلِيفَةِ جَارِغَمِ عِنَى مَفْرَتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْكَارِ وَاعْرَاضِ فَرَمُودِ وَبَلْبِيبِ خَاطِرِ خَمِيرِ فَوَادِ بَعِثَ مَعَا
بْنِ أَبِي سَفِيَّانٍ رَا زَجَبَتْ تَحْقِيقِ شَايِئِ خَلَّافَتِ بَعْلِ أَوْرَدَةِ قَالَ فِي الْأَسْتِيحَابِ قِيلَ لَنَا فَعِ مَا بَالُ ابْنِ
بَالِغِ مَعَاوِيَةَ وَلَمْ يَسَالِحْ عَلِيًّا فَقَالَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ لَا يَحِلُّ يَدَانِي فَرَقَهُ وَلَا يَمْنَعُهُمَا عَنْ جَاعَةٍ وَلَمْ يَسَالِحْ مَعَاوِيَةَ حَتَّى قُبِلَ
وَبِرْكَاهِ اَهْلِ مَدِينَةِ خَلَعَ بَعِثَ يَزِيدَ كَرْدِ جَنَابِ إِشَانِ اَهْلَامِ زَلَالِ وَالْكَارِ وَوَعْدِ فَرَمُودِ جَانِجِ وَرِ
الْأَصُولِ اَبْرَجَارِ مَوْسَمِ أَوْرَدَةِ قَالَ لَمْ يَخْلُجْ اَهْلُ الْمَدِينَةِ يَزِيدَ بِنَ مَعَاوِيَةَ جَمْعِ ابْنِ عُمَرَ حَشْمَةِ وَوَلَدِهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ نَصِيبُ كُلِّ غَادِرٍ لَوْ اَرَادَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَانَا قَدْ بَايَعْتُ اَهْلَ الرِّجْلِ عَلِيًّا سَبْعَةَ اَلْفٍ وَرَسُولُ
وَإِنِّي لَا اَعْلَمُ غَدْرًا عَظِيمًا مِنْ اَنْ يَسَالِحَ رَجُلٌ عَلِيًّا سَبْعَةَ اَلْفٍ وَرَسُولُ ثُمَّ نَصِيبُ لَاقْتِتَالِ وَإِنِّي لَا اَعْلَمُ احَدًا اَشْكُرُ
خَلَّافَتِهِ وَلَا يَبْلُغُ فِي نِزَالِ الْأَمْرِ اَلَا كَانَ الْفَصِيلُ نَبِيًّا وَبَيْنَهُ اسْتِغْنَى بِانْفَاقِهِ قَالَ الْفَاضِلُ الْمَجِيبُ حَالِ بَعِثَ إِشَانِ يَسْ
اَزِينَ نَذِيرُ شِدَّةِ فَلْيَتَذَكَّرْ وَشِدَّةِ الشُّكْلَيْنِ اِنْ اَرَادَ اَلْبَدْرُ بَارِئَةً اِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَرَكْنُ الْبَلَدِ اِلَى وَجْهِ قَالِطِطِ
رَسَائِدِهِ اَنْدَكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بِاَوْجُوْدِ اَعْتِقَادِ حَقِيقَتِ خَلَّافَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اِنْ اَحْرَبَ بِنَفَاتِ مَتَقَاعِ شِدَّةِ وَكَلَمِ
اِشَانِ مَقْنَةِ اَحْصَابِ وَالرَّسْمِ

در رکاب سعادت انساب سید الوصیین مجتبی که نموده و حالانکه در کلام مستحق علامه مذکور نبوده و بهمان سبب فرمود محبت این
دلیل دیگر بر سواد اعتقاد و بحقیقت خلافت نفس رسول افروخته است ع این کار را نگوید و مردان چنین کنند و این
که دلیل عمده بر سواد این عمر گنبد بمصدق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد و در رکاب سعادت انساب نبوت
است با قبول عذر و ندامت ایشان پس مری عجیب است که از ظلم محیب چکیده زیرا که اگر کسی شرعی داشته باشد
از و وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
ستور و وجوب از ایشان و معذور میگردد پس با وجود قبول عذر و ندامت آخر عمر معنی ندارد و و طریقی نیست که فاضل بن
که از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اشاعه شیعه ترک جهاد را محمول بر کمال قوی و احتیاط نموده و خطا نشود
بحسان الله قتال النعین زکوه و قتل سیف الله مالک بن نویره البیضا که مثل عمر بن الخطاب الذي سئل
علی رايه الکتاب بکلام صدق نظام در هم المسلم کلام میفرمود و خلاف احتیاط نباشد و جهاد و در رکاب سعادت
انساب سید الوصیین و افضل ولین و آخرین خلاف احتیاط باشد ان چه الشی عجاب از نجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیقت خلافت آن حضرت بفاضل عمر نیز حاصل نبود و الا ترک بیعت و اطاعت امام حق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه محبت نوشته که این شمه النفاق البته موجب قوی این عمر است پس معلوم است
که ترک بیعت را انصاف دانسته یا تقاعد از جهاد را یا ندامت سانی را که در آخر عمر منقول است و بر ظاهر است
که مذاصب آخر عمر بر تقدیر تسلیم لایمن و لایثی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل قوی این عمر باشد مدح
و سوع او که میمون بن حمران بر سبیل عموم نموده کذب صریح خواهد بود من ببلد تس است که ترک بیعت امام حق را
است یا صغیر و کی که تارک بیعت باشد مدح او قوی و تقوی دلیل فوق مایع است یا نه و است بلال الحبش
یا بیت اذ افسهم طائف من الشیطان بعد از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام حق بمقتضای روایات
متفق علیه باعث موت جاهلیت و اکبر کبایرت است از قسم طایفه شیطان و انشتن و بیشتر و دسترسه در
و ادن موهم اعتقاد عدم حقیقت جناب و لایتاب است و آنچه نوشته که والا اگر مقتضای است محمدیه شیعیان
در هم خواهد شد غلط فحی محیب است زیرا که اصول حیلله شیعیان بواسطه امید معصومین و سید المرسلین و غیره
این مایه از حضرت دیان یوم الدین است و هم کردن آن از فاضل محیب اهل سطر او غیر ممکن از خطا
الاقوال امریکه باعث البطلان اصول فرقه ناجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعليه البلیان و
و تعریف سیاه پوشی که از جمله علامات ماتم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار و و ثار خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر خال
المومنین بودند ان نشان را نشان جناب سالکاب صلی الله علیه و آله وسلم می گفتند نیز بمع شریف رسید
قول من التماس میسار و که تخلف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال
است اقول از حسن مبانی پی بسج معانی می توان خوب ما بران فن معانی و بیان پوشیده نیست که عباسیه

عجب غیر معیب سرایا ملو و شحون تبعیدات تعلیم و ترکیبات غیر با بوشه و ضعف تالیفات و اجمال سنی اسب
الاجمالی بلید چنانچه درین عبارت نیز لفظ مورد لعن و قتال چه قدر تا دور از محاورات فصحاء و ارباب کمال است
باینکه عیب مذکور در قضا و حکم و دعاوی بلا بینیه گردیده و هیچ پاشا پادشاهی و دولتی نمی آورد و بر شخص ادعای بطلان
و قضاوت نمیداد و این طرز غیر شرعیه که عجیب معین در تحریر عبارت مختصر ساخته از عبارات سابقین لا تمیز
مراصل و رقناده طرقة نیست که بچین عبارت که عاری از معانی و تشواید در مقابل جزمی نویسد می نازد و
بر خودی بالانجام اعتقاد و فرقه ناجیه اشاعت یافته است که کسی که بدین عذر شریع
ستماع از مساوت صحابت سید الشهدا و خاص آل عبا علیه فضل اتحیه داشتند نمودند و قبول و غیر
و خفگی بسوی جهاد کردند از دلیران ایمان خارج گردیدند کاتمان کان خواه از بنی هاشم باشند خواه از بنی
طلب و خواه از نسل زندان امام باشند و خواه از یاوران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان خوب
نشدند عداوت عجب عجب است خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه با وصف نص قرانی و من یکاوت
که در کتب معتبره آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرگاه با وصف نص قرانی و من یکاوت
بود بال محاربه نفس رسول که عین محاربه جناب رسالت است نمیشود بلکه بعد از نام و جهل و خطای اجتهاد و
معدور شد میسر آید پس چگونه حرف تضعیف عذاب در حق بنی هاشم که زبان می آرد و عجب تر آنکه
ما مثل محبیه و لعن خلفین حدیث اسامه چشم پوشیده و رحد و لعن خلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
بر آید حال آنکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از اعظم علمای اهل سنت است در مثل و نخل میفرماید الخلفاء
الشیعی فی امره انه قال جبر و جنش اسامه لعن الله من خلف عننا قتال قوم یحب علینا ان یشال امره و انسا
خبر از عن الرشیة و قال قوم قد اشتد من البی و لایح قلوبنا لغارفة و الحال انهم فی نصرتی بنصره ای
که یون اسن امره استی کلامه بار خدایا که گفته شود که مراد از لعن رحمت و زلفت است فی کف فضیلت و بزرگی
سید الدین عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب میر و گردن داشته آید اول برا صاحب فخر
و غر است و ارباب عقل و گیارست مخفی و محجوب نماید که روح عبد الله بن عباس و احادیث متفق علیه را پیش
از پیش دارد و گردیده و بعضی روایات که دلالت بر مذمت ایشان دارد و سند و ادوات حدیث متب
نیست لهذا از حلیه قیابیت معارضه عاریت و اگر حد و امری منافی اصول مذہب حق از ایشان
بی ثبوت میسر شد البته حال ایشان مثل اکثر فخر زندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
که هرگاه علمای فرقه حقه عبد الله بن افضح را که پسر صلبی امام است لیب سور عقیده تش بدیدند اندام پسر عبا
را که امام بودند چگونه بنی دانستند اما چون مشالب ابن عباس بمعرض ثبوت نمیداد جای اعتراض
نیست تفصیل این اجمال آنکه کتب معتبره و فریقین ملو و شحون از مناقب و فضائل ابن عباس است اما ایا
فرقه حقه پس از آنکه است حدیثیک در کتاب شیخ المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره در باب ارسال

فرمودن جناب ولایتیاب بن عباس را بحدیث حمل نزد عائشه و اردوست و بعض فقرات ان مذکور میشود و اما
 امیرالمومنین بعث الیک یا مرک بالرحیل الی الکدیتة و قلعة العریة فقال رحم الله امیرالمومنین و
 عمر بن الخطاب فقال ابن عباس نداء الله امیرالمومنین و ان تربت فیه وجه و رعیت فیه معاطرة
 الله الله امیرالمومنین و امس رسول الله رحما و اقرب قرابة و اقدم سبقا و اکثر علما و اعلى منا
 انما من ابکم من عمر الخ و نیز در ان کتاب زحمه و یه منقول است قال انبیا ابن عباس ان خودی فی ر
 مات فیه فاعلمی الیه فی البیت فاخرج ابی صحن الدار فلما افاق ان خلیلی رسول صلی الله علیه و سلم قال
 انی ساخرج جبریتین و انی ساخرج من جبرتی فناجرت بجرة مع رسول الله و جرة مع علی و انی ساخرجی فمست و
 ساخرجی فاصابتنی حکمة فطرحنی اهل فی البحر فعلقوا عنی فخرت ثم استخرجونی بعد و امرنی ان ابرأ من
 سن الناکثین و هم اصحاب جمل و من القاسطین و هم اصحاب الشام و من الخوارج و هم اهل النهروان و من
 القدریه و هم الذین ضاهوا النصارى فی دهمم فقالوا لا قدر و من المہجیه الذین ضاهوا الیهود فی ریه
 فقالوا الله اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حی علیہ علی بن ابي طالب و اموت علی ما مات علی
 بن ابي طالب قال ثم مات ففعل و کفن ثم صلی علی سیرة قال فجاء طائر ان ابیضان فدخل من
 لفته فرأى الناس انما هو ففقهه فدفن انتی مخفی بلیت که ازین روایت حسن عقیقه ابن عباس است
 فوت شان ظاهر میشود و مثل این هر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقه تابعیه وارد گردیده که
 ذکر آنها باعث طول است و اما روایات اهل سنت پس محب جبری در ذخایر العقبه نوشته عن ابن عباس
 قال ضمنی رسول الله الیه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجه التردی فقال حسن صحیح و البغوی فی معجمه و ابو نعیم
 اخرجه البخاری و قال ضمنی الی صدره و فی روایة له اللهم علمه الحکمة و الکتاب اخرجه ابو نعیم و ابی
 القرآن و لم یقل ضمنی و فی حدیث آخر اللهم بارک فیه و الشرح منه و اجعله عن عباده و کل الصالحین و در
 علما و فقها فی الدین قال ابو نعیم و کلها احادیث صحیح و فی روایة اخرجه المحافظ النبی زاوہ فیها و
 علما انتی و ابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که در باب مناقب ابن عباس و دعای جناب کتابخانه
 و رحت شان منقول است می فرماید و هی کلها احادیث صحیح و قال مجاهد عن ابن عباس ان راایت
 جبریل عند النبی مرتین و دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالحکمة مرتین و کان عمر بن الخطاب
 یحبه و یدینه و یقره و یشاور مع اجله الصحابة و کان عمر بن الخطاب یقول ابن عباس انی فقیه کهول الناس
 رسول و قلب عقول ابی اخر ما قال و از کلام شاه عبد الحق دهلوی مستنفا میشود که عبد الله بن
 در بعض مسائل رجوع باین عباس می نمود و عمر بن راشد گفته که عائشه رضی الله عنها اعلم از اب
 نیست قال فی شرح مشکوٰۃ فی بحث الردة و بعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
 ابن عباس است و متبع است که وی از قول اخر ما ع از حضرت نبوت مکلفه و رواست که چنانچه تو اعظم

الطعن و اجتناب گوید و این عمر کورین سکه را جعت بوسی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 را پس وی گفت آه پس این عمر تسلیم نموده و قطعاً پاره ترود و انکار زرقه و عمر بن راشد گفتند که عایشه نزد
 اهل علم از بن عباس نیست انتی نیست تجلی از قضای کل ابن عباس که در کتب معتبره فریقین وارد شده و اگر احاطه
 آنها نموده شود و فخر با سیه که در ویس نظر بچنین روایات متفق علیها علای ما شاء الله تعالی و هم چنین در ایا ضعیفه یا
 که در نه باین عباس وارد شده از وجه اعتبار ساقط و البته چنانچه جناب علامه العالیین و ارشاد العالیین
 و السیاق در خلاصه الاقوال میفرماید عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله کما یجوز
 علیه السلام و لم یمنه حاله فی الجلاله و الاخلاص لأمیر المؤمنین علیه السلام الشهر من ان یخفی و قد ذکر
 الکشی احادیث ضعیفین قد خافیه و هو اهل من ذلک قد ذکرنا فی کتابنا الکبیر و احینا عنها انتی کلامه
 اعلی الله مقامه و عسا لم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرماید جمله ما ذکر الکشی من بن
 یزید ضعیفه احادیث کلاما ضعیفه السید و الید اعلم بحال انتی و محمد بن الحسن الحر العاکلی در آخر کتاب و مسائل
 الی تحصیل المسائل الشرعیه میفرماید عبد الله بن عباس جلاله فی الجلاله و الاخلاص لأمیر المؤمنین الشهر
 من ان یخفی روی فیه روح و ذم و هو اهل من ذلک قال العلامة و بعض الذم الوارد فیه محمول سطلان
 فی این عبد الله و تحمل ان یکون الوجه مانی زراعه انتی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنا بر مذرب و
 بیجه لبیب خلاص ایشان از جناب سید الوصیین ویرنداق اهل سنت لبیب تعظیم خلیفه ثانی و تقلید فرزند
 ثانی ایشان ثابت است نه بنا بر آنچه مجیب توهم نموده و قیاس حال بن عمر که منافق و متفق علیه نیست
 بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع الفارق باشد سیحان الله خلیفه ثانی باینکه دانی در حق
 ابن عباس شیخ کولی و له قاصد عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجوعه ابن عباس را شریک جمله صحابه
 نمایند و اوسع صحابه خلف رشید خلیفه ثانی در سکه روایت و غیره رجوع باین عباس نماید و عمر راشد علم
 ایشان را مساوی یا زاید از علم عایشه داند و فاضل مجیب کلمات سوادب مثل ان الاقرب کالعقرب راجع
 شان فرماید اما آنچه نوشته شده که فضیلت ابن عباس غالباً ناشی از همان اصرار است که بنظر امعان موجب
 واقع گردان است الی اخر پس دعوی بلا دلیل است فاضل مجیب لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
 بر معرکه که بلا با ثبات رساند و و نه خیزه اقتاد و اگر متضفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد گرد که باعث
 شهادت حضرت سید الشهدا و خاص آن کسار همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
 عصمت و نص است که لا یخفی و ترک بیعت حضرت سید الشهداء و ان اثبات عدم عذر شرعی لبیب نیست
 ابن عباس نمیتواند بشود و دنیا داری ابن عباس بر تقدیر تسلیم استی از دنیا داری عبد الله عمر ندارد و که ایشان
 قصه جهاد حضرت سید الشهدا که را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و معتمد از ار زار میگردانیدند و بمطابق آیت
 کرمه و انک الذین انتم تر جا الحقیقه الدنیا یا لاخره فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم یغفرون و معنی گریزند و

و آنچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نفوس معصومین ولایت بر فرستاد امامت دارد و دعوی
 بلا دلیل است و در مقابل خصم چنین کلام تحریر نمودن از قریب مناظره منایت بعید و اگر امامت از قسم فروغ
 می بود ادرج صحیح چگونه یک شب بدون بیت عبداللکاب جواب نمیزد که استطلع علیه و در تاریخ روضه الاحیاء
 در احوال طلحه که من جمله عشره مبشره است مذکور در بعضی از کتب اهل سپهر و تواریخ است که قبل از وفات
 روح سواری در گذار آمد و در نیال چشم طلحه گبران سوار افتاد و او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
 که لکرام شکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالب م طلحه گفت دست پیش آرتا بدست بگرفت
 ایسه المومنین را تاز و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم و چه مناسب این محل است و آنچه شما
 گفته قطعه یک برمودت سفید شد به بیج مو بر نشت سیاه نموده ای حسن ثوبه آن زمان کردی بد
 که ترا طاقت گناه نماند سوار بر طلحه را بمذول ساخت و بعد از آن سوار روشن از کربش پیاده گشت و در آن
 بجانب جهان جاودان روان گشت سوار باز بملازمیت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید
 و کیفیت حال مسموم را بعرض آنجناب رسانید فرمود که حضرت غرت شانه سخا است که طلحه را بر حال
 اصرار بر نقض بیعت من بهشت فایز گرداند و الله ولی التوفیق و پدیده از مته تحقیق و هو کاشف الکبر
 انتی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اهل سنت مذکور است پس اگر امامت از جمله مسایل فرعی بود و
 آن مقبول است بیعت سواری نمود و بدون بیعت موت خود را گوارا نکرد و قول هم حایا علمای ائمه
 غیر از نیکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسکات لضاف در حدیث معرفت **اقول** مخفی و محجب نماند
 که حدیث من مات ولم یزف امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیهاست و علمای ذوقیقین
 بطریق متعدد از روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذوی جود حضرت جلال
 خلیفه الرحمن عجل الله بظهوره است و قاعده مسلمین الفرقین بلکه جمیع فرق اسلام انیت که بدون قرینه
 جلیه معنی آیت وحدیث را از ظاهر آن صرف نمی نمایند و ازینجا است که ابن عمر که اورع و اعلم صحابه بود حدیث
 مذکور را حمل بظاهرش نموده فی جمیع المسلمین نافع لا تلعنوا و اجتمعوا علی ابن مطیع اما ابن عمر قتال
 بن مطیع را حوالا بی عبد الرحمن و سادۀ قتال که عبد الله بن عمرانی لم انک لا جلال تیک لا حد تک حد
 سمعه من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ليقول من خلع یداً من طاعة لقی الله یمهم الیقین لا الحجة له
 مات و لیس فی عنقه بیعت مات میتة جاهلیة و ابن ابی الجعدید در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر
 به لیل الی بلایع بعید اللک لیلایمیت ملک الیقین بلا امام لانه روی من الیقین انه قال من مات و لا امام
 الی غیره من الروایات پس هرگاه ادرج صحابه نقد را تمام بر بیعت امام نماید که یک شب بدون بیعت خواب نفرزند
 راسته لال بر مردم چون ترک بیعت با جاوید مذکور نماید چگونه حزن متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح خواهد بود
 اضافت برای عمر بن خطاب و ولایت بر کلا جهالت و احسن از فنون علوم دار و احما بر تفسیر و عمد

و هو امام که بحسب نوشته اگر مراد از آن وجود عام از ظهور و عدم ظهور است فهو المطلوب و اگر وجود را بمعنی ظهور
 مستحال کرده محتاج به سینه است و احتمال بسیار در وعید بدون دلیل از فهم و فراست بمحل بعید
 و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب عجایبست زیرا که جناب رسالت آید صلی الله علیه و سلم
 فرمود من لم یعرف امام زمانه و این کلام عام شامل حاضرین و قاضین الی یوم القیام است پس تغییر امام
 و از اضافت امام متغایر میشود و دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد از آن حضرت و او دو مصداق آن سوای
 دو کان بعدی بنی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و مذاجم قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اراده قرآن
 بحسب از امام زمان بعید است اولاً لیب و دلالت اضافت بر تغییر امام و القرآن لا یتغیر و لا یتبدل و ثانیاً باینکه
 مراد از معرفت قرآن اگر مجرب و اعتقاد حقیقت آنست جمیع فرق اسلام در آن شریکند و اگر مراد از معرفت
 فهم معانی و حفظ مضامین و انفاذ آنست بسیاری از اهل سنت این خاج معرفت و داخل در موت جاهلیتند
قول و لعمری ما لولا علیک لکن المتخلفین و المتقاعدين عن نصره الامام امیر الخ لا یغیب علی ولی الله
 ان من تخلف عن نصره قره العین الرسول المختار و لا عذر له لقیل و کثیر من انما فیکف
 بعد من التبیة و لا انصار للعقده الاخیار و لیت شعری ما یقول هؤلاء النواکی فی المتخلفین و المتقاعدين
 عن نصره جلیج القرآن عثمان بن عفان من الصحابه و التابعین لهم باحسان و قرار القرآن و اهل بیته
 الرضوان فانهم مع عدم الخوف و عدم جواز التیقه عند جمیعهم یخرجوا عن دایره السنه و الجماعه و لم یعدوا من
 اهل السنه و الجماعه بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین اکابر لم یخرجوا عنها بکرم سید المرسلین فی فضل الایام
 و الاخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار و ایم الله فقد فراد قرار و ترکوا سید المرسلین مراراً و مع ذلک لا یظنون
 ابراهیم کان من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الملک المتعال آنه
 یجاء برجال من امتی فینقض بهم ذات الشمال و صرح هذا النبی الجلیل بانهم اشد الاثم من اسرائیل و یأذون
 الله ان یأذون الله و لا یروى فی القیل فیما یکنزک بعد الذین الیکس الله یکنزک الیکس
 استی کلام المناقض بلفظه **اقول و افوض امری الی الله ان الله**
بصیر رب العباد محققانند که مجتهد الزمانی بتبع خطوات شیطان در اصل سقنات متداول
 است یعنی خلافت تدریجاً به صورت خود به بیعت عبدالمعین بن عمر بن عمر خود خواه اختلاف خواه قهر و استیلا ثابت
 میکند و میگوید که برین قوانین خروج امام حسین بنیاد است نه شهادت و قس علی ندای چون کلام متحرر شد
 اختلاف امیر شام معاویه بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال است که ابن عمر بعثش نمود و دست
 خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه نهاد پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نزد او بود و جناب
 امیر کرم الله وجهه و بنده در مقام شامی بعد از فراخ از رو قح اول نوشتم که اورضی الله عنها بیعت
 خلافت نموده لیکن در حرب بل قبله شریک بنوده و عذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته و بار دیگر

بر دوش او گذاشته و تفصیل بن امر را بر ایضاح حواله کرده پس فقط گفتن مجتهد که آن کلام لایق کتب است
 بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر رشید المتکلمین انرا اندر بر مانده توجیه است از طرف عبد الله بن عمر که هر دو
 فی کلامه و در مناظره سجای خود ثابت شده که الموجه نافع و المانع کیفیه الاحتمال فکیفیت که در ایضاح الحاقیه
 هر امر را از احتمالات که پیش فرموده سند ما هم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن مشهور
 نتواند شد و زومه او را در نی مقام فارغ نتواند ساخت باید او را بطلان آن احتمالات و دلائل قایم کردن و
 و سبب می نگردشتن و تا آن احتمالات باقی است امتحان دلیل و استدلال بجا نماند شد لاجرم
 مناظره را میسر شد که بگوید المنع علی المنع لایحوز آدم بر بیان این معنی تیر عاکه کسیکه رفیق امام نشود ممکن
 است در آن تعد و احتمالی و این معنی از کتب رفته که درین و ایمان ایشان معتبر است نیز پیدا است
 قطع نظر از آنکه تکلیف تقریر میکند بنی که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
 و اراده خروج مصمم نموده و خواست که بابرادر خود حضرت امام محمّد یاقسه شوری کند امام موصوف می
 را از حد گذرانید و صورت خروج را زینهار جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد
 دیگر و بر آنچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش نه نهاد و شیشه برآید و او را مروی و مردانی دادند
 شد بیب که مدعی مزید و لا چنانکه میدانی او را در دست دشمنان گذاشتند و بر آنچه حکم نمود علی
 نکردند هر چند جناب مجتهد فانی در ذوالفقار چندان بی خبر بودند که ازان واضح است که زید شیشه
 امامت نکرد و گفتگو که واقع شد میان زید و هشام بن عبد الله بود و لیکن حال اعتقاد ایشان از
 کافی که اگر ندید ما میوه حق است کتاب مذکور نیز چنانچه در آئینه حق نمانست باید شیشه روی مجتهد
 بن یعقوب بکشتی عن محمد بن سحی عن احمد بن محمد عن الحسن بن سعید عن الحسن بن البهار و عن
 بن بکر بن داب عن حماد عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر
 بن علی و معه کتب من اهل الکوفه فیدعونه فیها الی انفسهم و یخرونه با جماعهم و یامرونه بالخروج فقال
 له ابو جعفر هذه الکتاب ابتداء منکم و اجواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم علیه فقال بل ابتداء من القوم
 فتم حقنا و لقرائتنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لما یجدون فی کتاب الله عزوجل من قول
 مودتنا و فرض طاعتنا و لا تمن منه من الضیق و الضک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
 مفروضة من الله عزوجل و منته امضا ما فی الاولین و کذا کذا یجربها فی الاخرین و الطاعة لو ان
 مناه الموده لجمع و احراز یجری لا ولینا به حکم موصول و قضاء مقصود و حتم مقصود و قدر مقصود
 و اصل سببی بوقت معلوم فلا ینقضه فکذا الذین لا یؤمنون انهم لکن یقولون عندک ما ینبغی فلا یعملون
 الله جل جلاله العباد لا یؤمنون الله فیکبر کالبیه فیکبر کما قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
 مناسن جلس فی بینه و در خن ستمه و تبیط عن البهار و و لکن الامام مناسن منع حوز خود را بر سبیل امامت

من بپاوه و دفع من بطنه و و بطن من بر سید علی آخری میشت بطول که می زیاده و صوفی بخدمت امام باقر
 فرستید و همراه داشت مکانیست اهل کوفه که او را می طلبیدند بسوی خویش و خبر میدادند که ما گرد آوریم برای شما
 یک بزرگ و بزرگوار می امام محمد باقر رضی الله عنه پرسید که اهل کوفه آن مکانیست را با بوی پلایشت ندیدند و در
 جواب تو عرض کرد از طرف خود آغاز نمودند چون که حقوق ما و قرابت حضرت علی السدی و آل و سلم میدادند و و چون
 مدت در کتاب السدی یا بعد و فرض طاعت ما میباشند و خبر کافت و تنگی و بلای ما میشوند از امام فرمود که خدا را
 بفرستد که در این طریق را جاری ساخت و در پیشینان و همچنین در متابیرین و فرض طاعت برای کسی است از فرض
 محبت برای اینده و امر الهی جاریست بحکم موصول و قضای جدا گانه بعنوانی که در آن هیچ مانعی نیست و انداز و معین و حد
 هم ندارد پس باید که ترابری نگینند آنرا که یقین ندارند زیرا که ایشان از تو دفع هیچ مکر و حیثیت پس عجلت مکن
 بکندی از تو و جل عجلت میفرماید بجلت بندگان و سابق قدم مشوا و تقدیر آهی پس عاجز کند ترابرای و ترابری
 رسید از وادی گوید که زید بن علی درین وقت بغی و غضب در آمد باز گفت که از ما اهل بیت آنکس امام نتواند
 که در نامه خود بنشیند و در پرده و اگر نرشد و درنگ کند از جهاد و لیکن امام از کسی است که حد و اسلام را
 محافظ باشد و در جهاد و راه خدا بد و از رعیت خویش شرعی یقین را دفع کند و از حیرم خود فساد را دور گرداند
 انفاذات امام محمد باقر و پیشید رضی الله عنه را وضع شد که زید بن علی است که برادر خود را در جهاد شریک کند پس آنجا
 شریک نشد و اگر آنجناب امام بود او اطاعت نکرد بلکه مناقبات امامتش را بشمارد و اینکه شنیدی از زید بن علی رضی
 بود از حالات و صفات امام نسبت با پنجه از امام رضا که کافی مردیست و چون افتخار علمای رفسه بر آنست انشا
 الله تعالی بزرگان او هم خامه چنان جولانی بینماید که میبینید سره ایشان را و بالا میسازد و خشک و تر ایشان
 از بی بانی نمی گذارد اما قدای رفسه مثل بشام و احوال پس لاف نهی و در دیده دینی شان از کافی و غیر دور نگذاشت
 مکر و وسوسه و بی وفایی ایشان نسبت با اهل بیت بر آنست علمای فریقین مثل عذر شیعه کوفه مشیقین شید کربلا
 خود را کافی مسطور که تن بر صفای ایمنه اند و هر چه خواستند بر آسانی شان وضع ساختند و بهر حال بدای
 این فصل از اصول رفسه بی غبار است و بهر طور یعنی خواه معامله بر دو برابر باشد و خواه خدا لاف قدای رفسه
 نسبت زید بود و بعد از بن عمر صادق نمی آید چنانچه دلتی و خواهی دانست انشا الله تعالی صورتی دیگر که
 کسی معتقد باشد و معذرت بدهد در قتال شریک نشود و امام او را ملزم گرداند چنانچه اسامه بن زید
 و آنکه او را اتفاق افتاد و این امر بر حال عبداللہ بن عمر غنطقی است بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای تفهیم
 معاویه کجاء رفته و در کرام وقت با وقیل و قال کرده و در بقول تنگی اگر که قبایل منقول میشد کافی رساله مرتبه بود
 از کسی دیگر کسی را از راه ساخت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکور را برای اسامه زید بن حارثه کلبی
 که نوشته هزاران کتب بفضل و عنایت امیر وی از نظر گذشته و این امر هرگز بنظر نیامده لاجرم توان گفت
 که اسامه در داشتن و بر عبداللہ طعن کردن ظلمی دیگر است بلکه آنکه اسامه مدعی خلافت خویش باشد

کما فی تألیف الحاشی و در شواهد الکلتوری و قد تقر فی الاصول کالکلی فی ذخیره ان من ینعی الامامه فله فی سبیل من
 الاثنی عشر فهو کافر یا قیامه عطا عدم عطا پس احتمال فقر و غنا دارد و کسی اخس حیوانات را سیراب کرد و او را بنشیند
 کما لا یخفی و اگر کتب دیگر چنین صورتی دیگر در تعداد احتمالات بهم میرسد که ناظرین بعد دیدنش لا حول نخواهند
 و استند کنند و بدون غور و تامل بهم بگویند که سخن سازی و تشبیه بازی است و صاحب فطرت بر بیان آن
 جرات نتواند کرد دیگر برای تحجیل قوم تا عاقبت اندیش شوخ چشم بد کیش بقول حافظ این نه شنیدم عقل بگرد
 اینجا سامری پیش عصا و بد میضایم کرده و مثل آنکه در اصول ایشان دیده باشد که محمد بن حنیفه زهرا را
 حضرت سجاد بنو داود اگر چه انکار اواز میگذشت و از کجا بکجا نوبت رسید که باستان شهادت حجر رسیده و شایسته
 مقتصد و او نزد متکلمین و مجتهدین ایشان عین مصداق بود یعنی نمود و معجزه از برادر زاده خویش چنانچه در کتب
 مبسوط است محدثین طوائف شیعیه که از همه فرق متاخرین باشند چنانچه خود لقب اثنا عشریه بران شایسته
 گویند گویای حجر اسود و برای امام سجاد بوده و دیگر آن بعکس قائل گشتند و با پنجه در لال کتاب نه گور است و حجت
 و خاموشی و انزوای حضرت سجاد و درستد لال میکنند و در کتب مبسوط نه گور است که تفصیلش را در فترت می یابید
 و از و شاید که قلم پر شد مساعدت وقت جولانی کند و اهل خرد ازین اختلافات البته یافته باشند که این
 امامت محترمه در حقیقه انکار ختم رسالت است و قطع نظر از آن چگونه تحجیل شود که محمد بزرگ حنیفه با وصف کثرت
 علوم و حامل گواهی و قضوی بودن بی خبر از آن باشد غلط گفتیم استدلال فرماید بباطال امامت نه گور
 و لیکن صد آفرین بر بهت خدام امام زین العابدین که در طلب حق خود قصوری نفرمودند و برای نزار عمر
 بزرگوار شاق هست بر لب تند و معجزه را که امامت بران موقوف بود پیش کردند بجا و امام الایمه که نصیب
 و معجزات همه را فراموش فرمودند شاید قانعش را بیاورند که وقت نزول لال کتاب نوشته بودند علی
 الایمه المقبرین بالای جناب سید البیتین اگر چه اشیاء با حاطه نمودن میان بغض ان عمل فرمودند
 که بعضی را از اراکین خلافت بالای سر برداشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر بکند و ش فرمودند
 حال آنکه امام بر اصول موضوعه نه میبکنند چنانچه این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل صل قصه حجر اسود باید
 شنید روی الکلیتی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رباب عن ابی بصیر زکریا عن
 ابی جعفر قال لما قتل الحسین ارسل محمد بن الحنفیه ابی علی بن الحسین فخلوا به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله رفع الوصیه و الامامه من بعده الی امیر المومنین ثم ابی الحسن علیهما السلام
 و قد قتل ابی الوک رمی الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص و انا اعلمک و صدیک و دلاوی من علی فی شیی و قد
 اتی به منک ثم حداثک فلا شاعنی فی الوصیه و الامامه تخاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله
 و لا تمزع ما لیس لک بحق انی اعطاک آن تکون من ابجالیین ان ابی یاعم صلوات الله علیه اوصی الی قتل
 ان تبوجه الی العراق و عهدانی فی ذلک قبل ان یشهد بباعه و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

هندی خلافت من بعد فانی اخلاص علیک تفصل العمر و شیت الحلال ان الله عز وجل جعل الوصیة والایمة فی
 عقب حسین فاذا اردت ان یعلم ذلک فان طلق بن ابی الجحر الاسود حتی تحاکم لیه و تسالیه عن ذلک قال جعفر
 بکان الکلام بینما بکما فاطمات حتی اتیا الجحر الاسود فقال علی بن الحسین لمجرب الحنفیه ابدانت فامتل ابی الیه
 فمروا بسلطان بنیاق الجحر ثم سل فامتل محمد فی الدار و سال السالم دعا الجحر فلم یجبه فقال علی بن الحسین
 یا محمد کونوا و یا ما لا جاک قال له محمد قاض التدرانت یا ابن اخی و سلله فدعا الله علی بن الحسین بما اراد ثم
 قال اسألك بالذی جعل ذلک یشاق الا نیدار و یشاق الا ولیار و یشاق الناس اجمعین لما خیرتنا من الوصی
 و الایم بهد الحسین بن علی قال فتحرک الجحر کما وان یردل عن موضعه ثم الطقه الدیغ و جل بلسان عربی مبین فقال
 اقدم ان الایم بهد الایم بهد الحسین بن علی الی علی بن الحسین بن فاطمه بنت رسول الله ذلک فانصرف محمد
 بن علی و هو علی بن الحسین هرگاه از رسول امامیه بن احتمالات متعدده پیدا شد پس چه باعث است که تغییر
 و تنویر پیدا نماید بر غیر بنیانی آنرا در مسطره زیر حساب نگیزد و از اینجا مغالطه مجتهد الزمانی واضح شد و وضوح
 کلاما لامر فیسه چنانچه در اول جمل پرشش مجتهد فانی که صاحب تحفه را با وجود نادانی خود در شنا محامیه
 در دفع لامت بر پیشانی خود می نهد و انکاری نماید که زیست پیگردا با امام باقر من اطره و انکاری نموده و
 عیارتش نیست چون عبد الکاذب العاد و در میان هشام بن الحکم و هشام عبد الکاک تیار نموده این
 است اطره از بر مناسطه امامت رجبا بالغیب حمل نموده حالانکه عدم ایتیا ز نیز از همین ابو جمل صد و ریافت
 و اینند هشام نادان و حق چه دلا و درست و زردی که بکفت چراغ دارد و چه و العجب که مراد صاحب تحفه اصحاب
 فرعونی امام صادق اند مثل ابن حکم و ساطع و شیطان الطاق که بازید پر خاش و مخالفت کردند در امر امامت
 هشام از بنی خلفای امیه و منعم با قبل نه هر ان جولا به کون خود را معام میشد انداختن از آسمان
 پر سم کلام از زیسمان رانده اکنون امور دیگر یو جوی چند باید بشنید که برای تفصیل مقالات متکلیف بکا
 آید و تحت بیانی برای ایشان بیفتد اید فاقول و یا لک التوفیق این لاف های فرسوده و گزافها
 بسوزند و شش و سر و دست بوجه بسیار و تقریرات بشمار مگر لقب اختصار بر وجهی چند اقتضای سبک
اما و کلام پس از آنکه هر چه مجتهد الزمانی بسبب سیلای جمل و نادانی درین باب نفس سوزی و کینه توزی
 جمل آورد و بوند به راد از آغاز مجلد اول مانند و در دو مرد و دو که از تند با چون توده را و نیست و نابود
 گشته اند نیز هم بعنوانیکه هر کس که آن بنید کای نام فر فرخ فاست مجتهد که درین اوراق ترتیب داده بر زبان نگیرد
 بلکه احدی از شیعه اگر حیای داشته باشد بعد از دیدنش بی اجل میزد و لیکن از آنجا که کتاب از الیغین
 عن بصارت العین رفته رفته با صراحت تبیین و سبب ادستر شدن که با و صمدی کشید در هر باب تفصیل بسط
 را طلب کنند و مکاتب از نزدیک و دور می فرسیند و منت خشک بدستور این زمانه بر گرد نمی نهند و کمی
 نما امر و از شاگردان یا و صفت ایسری و سندنشینی نیز رسیده که هیچ سامانی بر ضرورت است تا درین دست

و شریک شویم که بدون آن کاری بر نمی آید فایده چنین تالیف که برای شکار روباها سامان شیر و زکات است پس
 مناسب نمود که بعضی از امور را عاده کنم و بعضی دیگر را بطور تجدید ذکر نمایم تا اگر کسی را بجلد اول بهم نرسیده باشد
 یا آنچه در اینجا بخواهد بداند که از دعایم تحریه مجتهد است بدین مایل خوش کند و بحال این سبکین دعا نماید تفصیل این همه
 مجمل بدین گونه است که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و سفار معتبره اهل بیعت مانند امامت و سیاست
 ابوالحسن بن فقیه که مقتضای حدیث ائمه علیهم السلام است انظری ما قال او و بعد عاده مقیسم و شرح فاضل و ایضا بر سر این
 که بتبیین مجتهد الزمانی در تشیید البانی و تصحیح مجتهد فانی در کتب مطبوعه معدل و مزی است و تصحیح بن شمس سحرانی
 در شرح کتاب مرقب و در کلام کیهان زمینان مناسطه نزد علمای ارفضیه ثابت کرده ام که عجمه الله بن عمر
 بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و معزز گردیده و نیز اشاره و صراحتا از کتب معتبره و یقین با شما
 رسانیده ام که او برین دانشی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقع گردیده و با خروج نموده و تنهایی کثرت با دیگران
 و واسطه شناخته و در بر مندرج مردم را از علایای آن بد نهاد و شورانیده که فی البحار و الار و سستانی
 و غیره و خود را در وی امر شام تبویج و سرزانش آن بی سعادت بد انجام میثواب جاده وانی فایز گردید
 و صولت و بدیه و فتاکی و بیباکی او را برابر غازی نشمرده درین امر از بعضی نسخ سلیم بلانی که بر عزم رخصه
 از نقای مرتضوی بود نقل کرده ام که بحجت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چند آن بود که او باید بخود و
 باب و غطه نصیحت اینجاست علیا رسانیده و در اثر ایشانی مقاله الساب و صفا و اثبات الحق
 ایراد نموده که عجمه الله مرقب برای تبویج معاویه وقت بغاوتش خروج کرده و معاویه را از زمین بحرین
 رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیر المومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن
 در این هم در آغاز مجلد سطور از آن تواریخ که تبصیر مجتهد الزمانی در نهیب اهل سنت معتبره و موقوف بهار است
 تبیین آورده ام که هر چند معاویه کوششها کرد که عجمه الله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سودی نداشت
 که صلوات نزد او نداد و تا آنکه بلکه در این رسید لیکن ان امام الزمانین اتفاقی بدان نفرموده با جمله
 این مطالب همه و فواید جبهه را بعنوانی در آن مقام متصلا ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
 نتوانی یافت من بعد باید ناظرین را در بعضی از آن این حرف نصب بعین اتمتن که اقرار الحقل است
 نفوسم حجه و ان الادعای انفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در صداره مجتهد فانی جایز
 نازده تراست که اگر علمای ارفضیه را ببینند یا بشنوند و دیده از پشت پایی خجالت برند از بدین بیان
 جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگویند که شنیدم از او که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از او
 هزار بودند اصحابی چهل زیاده از صد و بیست هزار همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چهار هزار کس بودند
 حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد شریفه و سائر مردم از اهل کوفه و ثانیلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
 بودند مگر اسلام آورده بعد الفت و معظم آن حاضران را نام انتخاب کردند که در آن روز

و در میان کتب طبیعه ظاهر ص ۱۵۸ و شد تا ازل با تقریب بشمار کس و یکصد و هشتاد و نه از انصار خافیه بن احمد و تیر و ثمان
 و در میان کتب و انصار کسی و نبود و از هر صاحبین و انصار کسی که همراه او بود و خواست خود و دوست یا شایسته او را و دعای
 حضرت و طهارت و دیگر و در و غلبه و در میان انفسین میخواستند و او ایشان را بهنگام گرفت و به طبیعت خافیه پیش کرد و در هر راه او بکنج
 رفتند و هر کس که سبقت نمود و در وقت جنگ بر دو افتادند محمد بن مسلم و سید بن وقاص این عمر و اسامه بن زید
 نیست محض عبارت سلیم که اهل شهادت را از دیدنش حیرتی آید و سلامت طبع از دست میرفت و لیکن چه توان کرد که از دست
 که این بیاد است بقدر محلی از روحی آسمانی می پندارد و ازین کتاب هم کسی دانست که عبد الله بن جریجیت خلافت مشرق گشته
 لیکن در حرب بل قبله مثل اسامه بن زید و غیره شتر و گشته پس از و از او صلوات شد و اگر با جناب بخاری شد این مسأله
 بمیل و باره آنجا که زود و در میافت چنانچه بحمل و مفصله سابقا و لاحقاً دانستی اما ثانیاً پس از آنکه دعای من حواله
 معلوم بر تیر شد التکلیف بر تیر انداخته بود چنانچه معلوم شد فیضین خافیه است پس می بالست که عبارت ایضاً را نقل کرده
 بر مدت مناظرین گفتگو میکرد و عقلاً یا نقلاً متجددش می فرمود و آن صورتی نسبت و بنیادش بر احوال فعلی و اگر نتوانست
 و اگر نیاز افتاد که عبارت ایضاً را نقلی کنیم پس بد آنکه رشید الیکس از آنکه بر مانده در و به فواید تنگی اریکه قبالت میبینند
 می فرماید که حاضر الیاد و جواب شرح استفتا در مقام توجیه نقای این عمر از بیعت حضرت امیر المومنین این عبارت نوشته بود که هم
 بر بیان وجه نقایش از بیعت خلیفه چنان پس میگویم که آن نه بنا بر انکار بود بل من کار جماع مسلمین تریدی و درامدین
 و حقائق میداند که بسا امور متوجه حجت بعضی اسباب در اول نظر بعضی مردم را مورد تردید شود و بدو خوش نائل در اولش رد و زوال
 می بود و چون خلیفه وقت آنکه ارام ناس بودند از این عمر که در امور احسان تواضع و ادب بر آنجناب عرض نمود چنانچه او تمام در
 تاریخ خود و در خلافت حضرت مرتضی علی رضی الله عنه میگوید که قال لای علی علیه السلام ابن عمر الشک الی و الرحمن علی علیه السلام
 لی انظر و آنجناب خلافت را بنظر بر کردم ذاتی خود و عدم ترقع فساد و از و عذرش بود و یکمرتبه یقین قبول فرمودند چنانکه در
 استنباط در ترجمه حضرت امیر المومنین علیه السلام میگوید بخلاف من بقیه نفر فایم بهم و لم یکریم انتمی پس جناب در ابصار
 بگوید ملاطمت جمیع قیود و ما خود در آن لازم بود و ملازمان توجیهی بطرف آن فرموده و باره آن سخن بقیه بعضی تنجیه و تعداد و
 سبب جناب امیر المومنین اعاده نموده اند و کلام بر تفسیر موجه عذرند که از جانب ابن عمر مذکور اند و دفع مقبول افتاد
 در این عمر سبب الی المومنین حیدر علیه السلام باجای که مصدر الغنی فی البطن الشاعر باشد و شاد کرده اند پس بجواب عاده
 این عمر از بیعت حضرت امیر المومنین بدون اعمال یا داتی بر آنچه که در شرح استفتا نوشته بودم اگر عبارت جواب شرح استفتا
 که نقلی کرده اند که انما هم نزد از کنای سخن منم استنباطی نداشته باشند لیکن بنا بر مجموع افاده اندکی بشرح ان می پردازم
 و عرض میدارم که نقای از بیعت خلیفه دو قسم می باشد یکی بر سبیل انکار و عدم از انکار سبب خلافت برای نفس و
 باشد یا بر عدم بیعت خلیفه وقت برای منصب خلافت یا بر عدم دیگر مآل ان و این قسم با نواع از ان عمر واقع نشده
 و بعد از طالع خلافت برای نفس خود نبود و چنانکه در تاریخ طبری متعارف قصه حکیم مذکور است و کان من هم ای من خیر
 عبد الله بن عمر بن الخطاب حاضر الاطیع فی و کان غیره کلمه ریجیه نه انتی و تو هم نه عمر این عمر که بعد از بیعت خلیفه چنان

و برای خلافت هم زعمی دیگر حاصل ازین از دو بام باطل است که همیشه در آیات و متنازل و مناقب جناب میرالمویش
 که اول بر بیعت آنجناب برای خلافت اند و بالمشافه از آن حضرت علی اله علیه وآله وسلم تنیده و بود اشغال میداشت
 و از آنجا که آن اخبار از قبل اخبار غیر معارض بمنافی و بخلاف وینات و نسبت باین عمر قطعی الصدور از آن سرور صلی الله
 علیه وآله وسلم بود و لهذا توهم و نسخ و تاویل آن و عدم اعتقاد و ادبی خصوصاً مثل عمر بن الخطاب نزد او و اول ابصار احتمال از او
 پس با وجود روایت اخبار که آیه توهم زعم ابن عمر زعم بن عمر زعم دیگر مشابه این نوع و با این
 از عاقلین بر دو غیر متصور و قسم دوم از تقاضا آنست که برای تحصیل علم استدلالی که مورد الطمینان قلمت میشود
 به جهت شباهت انکار گو مطلب ترمیم بضرورت باشد لیکن بحسب حیث و بعضی منکران که ورنه با وجود معانی آن در نظر
 بعضی نظار پیدا شده باشد و بعضی محتاطین برای انزال آن محتاج تاویل شده باشند صحت آنرا خواص و عقیدت
 الاتصاف فرماید فان عمر صحیح نقل آمده علی رضی الله عنه یحیی و من قوی عن نصره قبل پس فی نوعی من قوی عن نصره
 لیقبل ماته و فی بعض نقل اعتبار ازین هم معتقد است که ماته و وجود طاعنه لکن قسم قضا و تورعاعن قتال علی القیاسه منی مختصراً
 ازین عبارت بنور کلام رشید الشکین در بیابانی است من بر قدر ضرورت اکتفا و زیدم و درباره این کلام متناهی است
 که در کتب رفضه خصوصاً کتابیکه تالیف کشی نزد اهل دانش و فرهنگ اصول رفضه بیاسگان غیره بیاسگان تفصیل و تالیف
 سوجو باشد چنان بیوده گوئی نمودند که قابل ثبت نیست لایق آن نمی گوئی که می بخواهی بر دوازده نقل ازین عبارت خود
 مشغول ساز و عقلاً رایا بد که بی اضافی و جور و جنای مجتهد الزمانی ملاحظه کنند و در استیجاب و استیجاب فرموده و غلط
 بفرموده منبت نیست ازین کرده یکدست پزده زیرا که در مجتهد الزمانی کلام رشید الشکین را که از بنارس تحیر کرده نزد او نقل
 قابل جواب نداشته بود و ادعای که اگر چه کلمه الضمان از مجتهد بنیست و منی و سعادت منی نسبت پدر فانی محال بود و لیکن
 صحیح بر محال از دست تو ممکن شود و ان اشکالات را دانسته در ضربت حیرت مین و توصیف ان نگار بلاغت است
 نسبت به کتابیکه فریقین آنرا تبصیر فرین و برادرش متین میدادند و خبر خیمه مجتهد الزمانی از بدنه مسلط بر الحوائج شده
 و اکنون حال جنوالت ایشان که از پدر خود به میراث یافته اند چنانچه دانی بدین در جبریده که با وصف نوشتن چنین
 ابواب فصول درباره عبدالعبد بن عمر رضی الله عنه از کتب معتبره فریقین کلمات بیوده و میباید که اعتقاد ازین عمر بحسبیت خلا
 جناب لایتاب با وجود ترک بیعت آنحضرت الخ الغرض ازین قسم کلمات هر کسی نسبت به حجم خود تواند گفت ازین امور زیرا
 تر به نامات مجتهد کشون و تلخیص اذ القیت جلایا لیکن فاسع ماشا ماشا پس از آنکه هرگاه در سابق از کتب
 فریقین بود گذشته که جناب میزبان عمر را به تکلیف حروب بنات بکشند و دانستند که از اهل بغاوت و فتنه و زینهار
 فکیف که در خواص امانت نزد شما دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق ممتاز نمیدانند پس او معذورند از این
 را دلیل سوا اعتقاد ازین عمر معاذ الله در حقیت خلافت مرقضوی پذیرا شدن مخالفان صحیح با جناب سید الوصیین بنو نبوت
 فکیف در حق چنین معتقد و دودمان اهل بیعت که درین واقعات سابقه و سوانح الاحتمال بحسب اهل بیت رضی الله عنه
 مشایخ داده باشند پس معارض مشهور باین طور ملاحظه فرموده این کار را تو باید مردان چنین کنند اهل خود را

عجايب برتر ايات اما سيزه اصول قرار يابد تر جاعبه و اياتي الالباب تولى ان ذوالشئ عجايب اما سيزه اهل محبت الزمانى است
 جمل من نادانى چنين فهميد كه هرگاه امر بر مى گزانت و اجتناب شود در اقامت بشرك و در نه استولى و جبهه ولى منى است حال انكه
 اكابر تر شريعت و طريقت بر مودت منى استحقاق هم متوال كمال انبيا و اولياء و ندرى يا شيخنا كه چنين مخرقات را بر دو كارى ندرى و انچه
 را يابانى نيست ليكن بختناى الاليدى كه لا تترك كل حرفى چنان از ان مى گويم كه حضرت آدم عليه السلام بر ترك ولى انچه
 گزشتند كه پاي ایشان بگلابه فرو ميرفت و سبب اشك از هر چشم مبارك انچنان در طوفان بود كه گوياد و جسته
 از خيال رواسى مى پاشيد و من جبر انهم كه جبر خداى صافيه سچا و پيه را هم بنظر بياوردند كه حضرت پيا رسيد
 رسته اند و عن آبايسته اجمين در ترك اولى با وصف انكه معاصيا زيار گاه الهى نميشند چيست
 مضامين كه از شيندش جگر باي سامعين آب ميشود و عمارات استى خراب مى گزد و يك مال تصديق
 و زارى او را مى گزد و بسا بود كه خدا انكشرت اشك با ستيلاي مزيد خوف به اجاب تر ميشود و دريك
 كتب مثل ابوالبخنان از امالى صدوق و عاى امام زين العابدين بعبارت طولا لاني مرويت كه انچه
 حرف از آنست كه خدايا اگر عبادان آهن بنان كنم و زمين را بمرگان خود برويم و از خوف تو انقدر بگرهيم كه دريك
 عظيمين و آسمان از خون وريم جارى شود البته انچه قليل باشد از كيشان امور كه واجب است از منى
 من و باينهمه اگر مرا بندگان محنوقات اندازى و در جهم غير از من كسى ديگر نباشد و جبهه جهم را بر كنم
 البته قليل بود نسبت بعد از اينكه مستوجب آن شده ام امنى مخصوصه او هر چند تقاضاي شريعت
 وقوع را مقتضى است ليكن حسرت بر ترك اولى و استيلاى خوف خدا قابل چون و چرا نيست و اگر حال
 طريقت را كه بسبب تلخ انبيا و اولياء بختناى اشيا فاتر شدند تفصيل بيان كنم از آنچه مقتضى دوتى است
 ما هم شيخ و در بوستان نظم كرده نظم شى و در خلق آتشى بر فروخت پذيرندم كه بعد از منى
 بسوخت پيكى شكر گفت اندران حال نودى كه دوكان مارا گزردى بنود و جهانيد و كفش كراى بوايى
 مرا تو دهم خوشين بود و بس پذيردى كه شهرى بسوزد باز نوزد اگر چه هرايت بود بر كنار و گفته اند كه سري
 روزى گفت كه من يكبار را بعد از انكه گفته ام و از ان بازى سال است كه تقصير كتم مردم پرسيد
 كه تفصيلش بكن فرود دوتى بر بعد از انكه تسلط شده و بازى كه دوكان من دران بود و من سوخته چون
 خودم كتم شكر گفتم باز خطاي خود در يافتم كراى شكر خلاف مروت از من صد ورمى يافت كه بر منست
 سلمان نميكن نشدم و بر سلامت حال خویش شادمانى كردم تا ايندت بند است و توبه و استغفار
 مشغول بتم عجب نيست كه شيخ بهين قصه را نظم نموده باشد بهر تقدير چون عبدالتين عسكه كه پاي
 خود و بپا دات خالق الارض و اسموات شكسته و در كنج عبادات تنها نشسته بود و در زهد و توكل پيشواى
 داشت چنانچه در تواريخ و كتب اخلاق و سير معروفست خطاي خود را ديد لا جرم تمام است كشاف
 من درين امر افتادم كه شمشير بر روى مسلمان كنم و احتياط بهين است كه از اين جنگ باز مانم حال انكه عبادت

معاشرت با غیایان و همرا برای جهان آرای مرقضی حیان گردیده این ندامت یکبار نهیامست و ر بودن
 سقوط و پادشاهی است نگرندانی که اگر همراه جناب مرقضی گشته محارب با غیایان میشد البته ثوابش
 بیش از این و برین خصوص بهمی یافت نسبت با نچه احتیاطاً بعمل آورده پس مقام آنست که ندامت فرمایند
 بزرگ بافت بوقوع آید و دیگران را سبب بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیادتر
 باین مرقضی بجان و دل گردانند و بیند که حال اجل اصحاب چنین است و ندامت مذکور را بد نظر دارند که
 وقت از دست رفت و تروی زمانه حکیم در گذشت و مهاجرین و انصار مجین آنجا کیان گرفت آنجا بعد
 از ایامی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و درویش مشهور و منقح گشت با لچله به خید خسترت جمعه
 رفت از نهایت خرافت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عظامای دین پرور و وری اهل هنر
 ندامت عبدالمعین عمر به جاسه خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلم که در آغاز
 مثل عبدالمعین عمر بخمال احتیاط ماندند و از عروب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطا
 ایشان تحقیق شد و صواب را می مقدس خاتم الخلفاء صورت گرفت و خبر بتواتر رسید مثل عبد الله
 بن عمر ندامت کشیده اند و نامه تهنیت شامانی خورد و دانند بلکه از کتب متعدد آمانیه واضح و واضح میشود که در
 آغاز وقت ندامت بعد از تحقیق امر مذکور جاری برتن در پیدند و در قلع و اضطراب افتادند و لفظ المشینا
 و بهر بزرگان را ندانند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علل الشرائع نقل نموده و مجلسی در
 سیمار از اصحاب آثار می آرد که عبدالمعین میگفت که این قدر رنج کشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
 در قلع می بر قتل با غیایان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی القدریه اخذ مقدم و ما آخر قلع
 و مرق و قال و اشد لعنت ان ذلک کذاک لم شیت الیه حیواد هرگاه وارد شد بر معاویه و او گفت چرا
 اعانت من نکردی بطلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
 معاویه عذرش پذیرفت و گفت اگر من شنیدم جنگ یا و نکردی انتی محصلا و از گمراهی تقصیر
 آتی و تاکیدات سماوی آنکه روزی باید او ان بر مصلی بودم و اجزای این کتاب قریب نظر نماده بود که
 تقصیر بر روایت صاحب رقبه نورده بخاطر آنکه برای قالب تصویر مجتهد الزمانی خوبتر است پس صوارم را
 از مقام برویت کشادم که جناب مجتهد فانی پیر و یقانی وارث بلاغت سبحانی حدیث امام رضا را ذکر نمایند
 و حاصل اخبارت مطبوعه او آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس آبی رسانیدند قوم مشتاق
 شدند و هر یکی گفت باورم نمی آید تا بر منم آید پس آن جناب از مقصد هزار هفتاد هزار را انتخاب گردانید و
 در ایشان هفت هزار را تائید و کس بویست رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن حکیم
 بودند و کلام بار که بخاطر آنجا بود و از جنات متشنه شنیدند عرض کردند ایمان نمی آیدیم تا حضرت یاری را عیانانه میفرم
 پس سادات فقه و اخلاق و آنکه نظر و انت شد و حق تعالی بعد از این موسی را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت بکن و بین و خبر و سپس هر چند فرمود که رویت او محال است
 قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا از نیاز محتالی و غذای نیست و برین وقت طلب نمود و گوید
 شتر شد و موسی علیه السلام پیش افتاد و بعد افاقه تو بگرد گفت **يَنْبَغُ لَكَ يَا اَوَّلَ الْاَوَّلِ الْمَوْصِي**
بِالْحِلْمِ اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحضرت سلطان خراسانی رضی الله عنه گفت که قبول
 عذر و توبه موسی امری عجیب است که از حکم فانی مجتهد زیرا که اگر کسی در زشتی بپوشیده باشد و زشت
 از وی ساقط است بلکه اگر ایت و ترک اولی توبه حضرت موسی با وجود قبول عذر و عذر و امر در طلب
 رویت نیامد چرا فرمود که **يَنْبَغُ لَكَ يَا اَوَّلَ الْاَوَّلِ الْمَوْصِي** یا توفش که پیش خدا داشته باشی طبعی
 و خدا امر میفرمود موسی علیه السلام توبه خود را نمی شکست پس بی نیاید و رنگین کن گرت پیر میان گوید
 که سالک بی خبر بود ز راه و رسم منزلت اما چون بدین مقام رسیدیم و احادیث حضرات ائمه علیهم السلام را
 آید که رب العالمین با چنین میاد و موثق با حضرت موسی علیه السلام چه میاید که با بحاکمی از اخس کائنات
 نذر مودد باشد دل بخوش آید که درین وادی بتلام و لیکن بهر حال عذر را غبطه کردم و از بیانش
 در گذشته که در تطبیق نفوس خویش ملقب مذکور میباشی با ستم تقیض است لیکن **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى خَرَجَ**
يَمَّا كَذَبْتُمْ قَرَحَاتٍ اَمْرًا هر آنکه چرا از آغاز زندگیت که عمو یا بجناب حضرت مرتضویت و عمو
 آنکه جناب امیر اشل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیا و اعتقاد میکردند وقت خلافت آنجناب قطعاً آنجناب
 جنتی میدادند و لیکن با انیمه تبه عصمت نزدشان خاصه حضرات انبیا خصوصاً سرور عالم افتخاری آدم بود
 نه نبی که چون صدیق اکبر خواست که با ماتنین زکو به مقابله فرماید در آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود را
 با صدیق گفتگو کردند چنانکه آدمی برای حصول طمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانستند که رای
 بر صواب است همه باتباعش تن و دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا برای او اجماع متحقق نمیشد حاجت
 کتباً و ضرورت بمنای ظفری افتاد انقضی عباد بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده اند بعضی از صحابه در زمان سعادت نشان حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از کلمه گویان را گشتند و سخت معاشرت گشتند پس قسم درین باب خوردند از جهت
 عباد بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنیم و عبادت کنیم چون بغاوت طرف ثانی و ضرر
 آن متحقق شود و عوایب رای حضرت شیر بر دانی متحقق گشتند امت و پشیمان و غلبت و معنی آیت که میاید که در
 بعد آت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از شنیدنش آفتاب شد و متحقق بافت فسق این است
 که انیق در عباد بن عمر یافته بود که معاویه بهر خطاست و او را نمی رسد جنگ و جدال برداشتن
 و قیاساتش نه بود و لا یلشش مضبوط نیست از جهت برای تفهیم او که عمت نیست و مراتب و مدارج
 حضرت مرتضوی بر شش و چنانچه در مجله اول است من شاء الله تبارک و تعالی علیک و علی آئمت

[illegible]

اتفاق دارند و بر شکی نواصب و خواجه همت میگمارند اما مردم بر شکی از کلام صاحب تحفه چگونگی اثبات
رسید که عبداللہ بن عمر بعد از آن نام شده و جوالبش آنکه در تحفه اثنا عشر بنوعی تصریح تمام موجود است کوری
و نادانی مجتهد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع آغاز ننهاد و معنی آن زکرة الاصوات را نزد
کس عیان ساخته پس بدانکه صاحب تحفه جزا داد و خبر او جواب طعن هشتم از مطاعن اصحاب عموم بعد از بیان بیان
شماره ها که مابین و انصار همراه شیر خدا بجا آوردند و مسامحی بلیغ و در جواب بغاۃ بجا تقدیم رسانیدند و جمایات کثیره در
شهادت رسیدند حال عبداللہ بن عمر میان میفرماید که عبداللہ بن عمر که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است
یا استقلال و از خود اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیر در حروب بنات شریک نشدم و رفاقت نکردم و
بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه آنچه مجتهد از راه جشتمید و
و بتقلید خوارج و ثمنان حقیقین در صد و جفاکاری و دل آزاری برآمده و از اینجا بمقتضای الکلام لقیه بعضی اعضا حکم
کرده میشود که مدعی علامه محدوح همین است که عبداللہ بن عمر معتقد خلافت راشده مرتضوی بود لیکن چون حروب
باشترکای اسلام و اهل قبله پیش آمد بخیاال احتیاط القاعد نمود و حضرت امیر اغدارش قبول فرمود و یا اینکه که تائید
کرده بود در بشت ملاح و مناقب انجناب بیکوشیدند امت و تاسف میخورد که چرا او در رفاقت مداد اکسرون
مطالبت همه کتب درین باب خواه عبارت ایضاح باشد خواه عبارت تحفه آشناعتی خواه عبارت فیه
خواه عبارت کتب دیگر بهر یکی است و ازین است که صاحب کرة الخواص گفت پس فی خود من قصد غش و تخیل

امامته رضی الله عنه و فی فیض طاعتی بل القاعد منهم منعقد بصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا و التورع اعین قتل
اهل القبلة كما عرفت سابقا اما **کاسک** پس از آنکه قیل و قال حضرت فاروق و باره مالک قیل از تشیع
انبار بود چنانچه در مشولات کلامیه سرود است و از اینجا که در کتاب منتهی الکلام ارتداد مالک بن نویره و انکار
او از کوة نقل عن کتب الفرقین بکمال بسط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است و تکیب اکابر مفسرین و عمایر محدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره
که رد انقض از از اجله مطاعن اکبر خلفای راشدین میدانند بشمار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت بیکد
حرف از آن درینجا قابل گفتن اول آنکه از تقریر این طعن عیان شد که طبعیت فاروق محمول بر کمال الشا
بودن و نهما رنجباری با جواب مرتضوی نداشت والا میفرمود که خوب شد که شیعی گشته شد زیرا که کذاب مشتری
یعنی نور الله شومتری در حجاب الس المومنین و غیر او در غیر او تشیع او را بلین تلذیها و لاف زنیها با آسمان
رسانیده و زیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده اند و اگر در بنیقام بعد یاد کردن روایات در
حال مالک خویش کما اشتهرنا این مملوین دست از تشیع او بردارند بهر حال این نقشه پیرا از حدی
که لایق حقین خالص نباشد دوم آنکه چون فاروق در قتل مالک که از اسما و اناس و
آدمگان و بانکار زکوة از راه دین برگردیده بود چنانچه از منسج الصادقین هم عیان

چنین باشد چگونه عقلا بخیر کنند که او قصد قتل جناب مرفوضی کرده باشد و حسن محکم بر کجائی اختیار
 نیست باز وی فاطمی گشت بلکه متباد اندیشد و شمنانش را قتل کرده باشد ال غیر ذلک من الظلم و الجور
 پس معلوم شد که رخصه از خدا و رسولش شرم نگردند و چنان افترا نمودند که عقل سراسری بهم یا در
 نه کند مع در کفر هم ثابت و زرار را رسوا کن یا لاجل مولف تحقیق هرگز حکم نفرموده که قتال
 در کتاب سعاد است ان شاء الله تعالی خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلائل کتاب مستطابش
 همانست که شدیدی و حاشاکه مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت از ان باشد بلکه اشاره بسوء
 زامت است که بر ترک بیعت حرب با عیان مقرر شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
 ضعیف و امر باشد در نزدیک و دور اولی قرب است مع ذلک دلیلی بر ان قائم است و آن اینکه بعد از ان گفته
 ام و الا اکثر عقدهات مسمیه و اصول موضوعه سیاه پوشان در بیم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصه الاقوال
 به عنقریب بود امیشود که معنی این عبارت بدون آنکه مرجع لفظ اشاره شده ندانست باشد نه تقاعد و ترک بیعت حرب
 صورت نمی نهد و لیکن از اینجا که مجتهد الزمانی هنوز بی معنی آن نبوده لاجرم چنین ضرطات البیوع و قسوات الیها و صده
 می باید و مدعی اهل خرد را پریشان میکند لغو دانستن ذلک و بر تفسیر مقصود شست بلکه در اینجا دلیلی دیگر است
 بیا نش آنکه تشبیه کما لفظ در عبارت بصاره العین یعنی کما لفظ به الکتاب المجید بدون معین شدن ندانست درست نمیشود
 زیرا که حق تعالی مدح میفرماید از وی تذکر و تبصیر که عبارت از توبه و ندانست است بنفس حضرات ائمه کما استصرفه به معنی آن است
 که چون اقرار او سوسه شیطانی و گزند نفسانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این تبصیر
 دفع میکرد و پیشبید درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد باشد لازم آمد مدح این عمر بر اصرار ترک و تقاعد
 آن سانی ندانست و تاسف است و آنچه در اینجا تفسیر کردم عیاشی با سنا و خودش از حضرت صادق آورده حاصلش
 آنکه مراد از تذکره یاد کردن و گذشتن لغزش است که حق تعالی مدح اقیاب بر ان میکند و من و را همواج حیرتم
 که از روی آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فمیده خود آنچه عبارت من نقل میکند در ان لفظ عمر را اثر
 و نشانی پیدا نیست لفظ آخر را بر ظهور بقاوت معاویه چرا حمل نمینمایند که شامل باشد مع هذا علما کجا انوشده اند
 که توبه آخر عمر یاد جو و ثبات بهوش و بهواس منقول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح موافقت و
 و شرح بخیریدیم اسمانی فضل خوار دولت جنگر خوانی هم ندیده بلکه استی از ما مه جاودانی هم نشیند که
 از ان توبه اندیشد که فرعون اگر قتل از غنه ق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکند
 منقول بود قال الله تعالی حتی اذا ذرک الله الفریق قال امئت الله کماله الذی امنک
 و یمنی امئیل و انما من المسلمین الان وقت عصیت قبل و کنت
 من المفسدین حیرت و یگر آنکه ندانست عبد الله بن عمر دلیل تقوی است بنفس حضرات ائمه
 بر وی و معتبرین اهل صدق و صفایس مناقات و کذب در کلام یحیی بن مسهر ان از کجا من ادعای

۱۱ فاة فعلیه البیان حیرت و بیکر ائمه ظهور بقاوت اهل شام از نور قبل عمار است و صفین بخلاف اهل شام
 حسن یعنی بعد حضرت مرتضی است و معاویه را خلافت بعد از خلع حاصل گشته و در بطلان اول بنقل محمد گشته
 که ریاست معاویه بهت سال کشیده و خلافت راشدین سی سال مانده پس رحلت معاویه سال شصتم هجریست
 و سلطنت نیز یکصد سال منقضی شده و پیرنایان فرمودند که این عمر بکمال عجاibat در سبیت عبد الملک درآمد
 و خلافتش بعد از نیرید بمبالت در از یقوع پیوسته لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً سی
 سال انرا در اخر عمر فهمیدن و القدرین را با امام حسین جنگایندن است سلمنا که ندامت مذکور در عبارتی
 مفید باخریات است لیکن دلالتی ندارد بر آنکه این ندامت حاصل نگشته مگر عند الموت چه بر طاهر است که
 چون چیزی بدوام کشد چنانچه از عبارات تحفه دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد الخ در اخریات هم خواهد
 بود و ازین تطبیق اغراض وقوع انفکاک میانه علت و معلول یعنی ظهور بقاوت معاویه و ندامت بن عمر
 میخیزد حال آنکه کلام ابن عمر که در شاقی ثمانی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که باایات مصداق
 حدیث قبلک الفتة الباغية جنگ نکردم و نیز اغراض دیگر هم میشود که تقیید و تعمیم منافی همگراست جنگ
 از تقریر محمد یعنی هرگاه ندامت اخر عمر تو ان فهمید لاجرم حکم باید کرد که ندامت تا اخر حیات مانده حال او ایام
 اطلاق و عبارات دوام و امتداد و روایتی از تقیید بهم مربوط شد حیرت و بیکر آنکه چون از کتب
 تفریقین باثبات رسانیدم که عبد الله بن عمر معتقد حقیقت خلافت مرتضوی بود باز بخیاال احتیاط منتهوی شد
 پس کبیره و صغیره چه معنی دارد زیرا که گناه مذکور متضرع بر آنست که مخالفت امام مقصود باشد و هرگاه کسی نظر
 باده منتهوی شود و غدر او را امام نیشود و او را از اهل فتنه نداند و معذور دارد پس نه صغیره الیست نه کبیره
 بلی ندامت او بر بافات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود کما تقریرنا حیرت و بیکر آنکه طایف عام است
 از زلت و صغیره و کبیره پس آنچه گفته که استدلال مجیب بایست از اسمهم الایه مغلطه محض است که محض را باید
 آوردن و در مقاله ثامن از تقریر ثمانی در تنزیه و طبری در مجمع خواهی دانست اطلاق و سوسه بحر صفین
 کلام مرسلین انشاء الله تعالی و با اینهمه که شنیدی هنوز بعد از غور بعضی مغلطه ها در کلام پیخرف باقی کما لا یجوز علی التام
 المناظرین الغرض مجتهد الزمانی بجهت تسلط جبل و نادانی نه حدیث و تقشیر ایشان نظر دارد و تدبیرین مقدمات کلامیه
 است میکار و بلکه خیالات نفسانی و مخرجات شیطانی را نصب العین گذاشته و در تبه ضلالت گرفتار گشته و کمن
 یضلل الله محاکمه صحت هکذا توبه و ندامت از کرده مقیرین کجانی ایدین امرشیه تقیاست و شیمه اشقیبا
 ننود بالندین ذلک قول و آنچه نوشته و الا الخ **اقول** حال اصول اصیل شیعه نزد عوام که بدانند دوام فضیلت گم گرفتار
 آمدن نهین است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امر فریاد وجودیکه علمای امامیه غایت مسامحی دین با تشدید رسانیدند
 قدم این تدبیر تحت ثاب نگشته بر آن خود از کتب معتدیه رقص پیدا است که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی علی انطیفا
 بلا فصل داند و حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند و انحراف را در بیان کذبین مژم ساخته خود را کار بر فتنه ایشان را

پسین که در این زمان هم بهر تکیه و هم بهر محبت لکن کردن امیر المومنین برایشان و بوضوح انجامید که بر اصول تسلیم
 این مردم از ایمان و تشیع میروند آشتند بلکه فتنه خیز بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
 مقام نیز میبوده باشد که دعوی اهل دعا و غل و افتخار ایشان بر بعضی که دوازده صحابی و درمیدای خلافت
 صدیقی شیعیه بودند یعنی سامان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و ابو الهثیم و خرمیه و مانند اینها و ابو بکر را بمنابر
 مبعوث گردانیدند نظر را بچند در سابق بوضوح اینجا میسر میسر بر آمد به جای آنکه ناظرین و سامعین همه در بعضی محو
 میرت داشتند که عمار در آن وقت حق را بکثرت نشانده و صدیق را ملزم گردانده و بنص حضرت امام باقر و صادق
 مورد تأیید میسر کرده و در خلافت جناب مرتضی متغیر شود یعنی ع او خوشیست گم است که رابری کند پس
 قرآن را دیان بکسر سوره که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند و مطارحه کردند همه در صحن بیرون گشت
 با لجه عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلافت با فصل امیر نزد اهل انصاف نینداست نمی نشیند
 و عمار در حال خالد بن سعید صراحت گفته اند که او در وقت وفات سعید کائنات در میان عامل صدقات بودند
 پس اهلارض غدیر و احتجاج او بر ابو بکر یا آنکه امت او خواهد بود که بطی الامراض این مراحل را نور دیده و سر
 پسینی اهل بیت بلکه فتنه پیردازی کرده و آتش در خرمن انداخته باز بمنصب خود برگردید و هرگاه مجلسی
 در حجاز در دستانی در کتاب انامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العبا
 تجویز میکنند از خالد بن سعید چه نام توان برد و ابوذر عفراری با قنای جناب مرتضی در وقت بلوی بختان میگفتند
 که بر سیرت شریف علی کین چنانچه از هیچ ابلا غه و هم کتب دیگر ظاهر است پس نیز حقا چگونه صورت نبود که ابوذر
 ابو بکر را تمامیت منان و صاحب غیش و کدورت اعتقاد کند و از تصریحات شوشتری و مولف کامل بهائی
 و غیره ناروشن است که جناب امیر در حق خرمیه بن ثابت و ابو الهثیم و قتی که در صحن و او رفاقت دادند و مردم که ایشان
 اگر چه در آغاز را مجازول کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر فرض مرتضی تا ذل اهل بیت
 اعاد بودند پس چگونه نتوانستند که صدیق از خلافت باز ایستند و دست از غنمت گیری باز دارند و چون این مارج را
 اساطیر کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذب لاحاطه له محمد کک انیک تبج ابلا غه جامع مقالات
 صحیحیه و فقه مرتضی که اکثر نامن قبل حضرات بعد القرض التسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضی و بجزی صدیق
 اوله و حرمیه لامیه را که از قرآن مجید و حدیث شریف دلالت برین دو مطلب دارد و از القرض است بیان فرمودند بلکه بر
 خلاف آن فرض قطعی میفرمایند که امام شخصی است که اقوام با مرالی باشد و اهل حل و عقد که درین زمان مهاجرین
 انصار را بهر بختش نمایند بعد ازین اگر شخصی شود و شغف آغاز نهند و از اطاعت ایشان ستر باید یا و قتال
 گردان و او را باخی نمودن پس حضرت مرتضی قسم میخورند که اگر امامت محصور باشد و منعقد نشود تا حاضر شوند عامه و همه
 باید که کسی برای آن یافته نشود بلکه اهل حل و عقد کسی نمایند بر عاصمین باز احتیاجی نمایند حاضر را که جمع کند و ندانست که کسی
 را برگزیند و از اینجا مثل میبوی اولی بوضوح انجامید که اگر بغرض محال بن اصحاب ششمر که قبل و قال را بطریق اخبار فقهی می گردید بار هیچ

لا ف وگرفت شان از ششم بوی خواهد بود که لایرضی بالا امام اینهمه که شنید می جناب امیر و بروی اصحاب
میخواه امان و جان نثاران که اسبق تقاضا عن سلیم و غیره در کتب خویش فاده نموده اند قطع بجا است و بدیهه نوشته اند تا فاضل
محلای چند را درین باب گردانند و اینهمه را از باب الزامیاجه دانسته و خوشامد اصحاب شمارند با بجز در بعضی از اینهمه
مسائل را مخالف غریب حق تقریر کردن و قسم بابران نمودن و از حد و ضرورت بمراسل بعید و دور دور رفتن
چگونه کسی از جناب امیر بخیر توان کرد پس معلوم شد که هر چه بیادیه نوشته اند از انهم امر تحقیقی است و من جبرتم که آیا
جناب امیر را در باره امانت خویش دلیل بهم نرسید که جامع بین الحقیقه و الاثرم باشد خود آیات قرانی قطعی المست
و قطعی الدلالة مثل ایضا و لیکن گفتند که فی غیر ذلک من الالات بل الالات یجین بزار ان حدیث مثل موالات
و منزلت و قسم علی بن اموجو که آنهمه را ضعیفه از متواترات و مقید امانت بلا فصل در مناظرات مشهوره و دانشیست
در از که سی سال باشد هر چند بی از اول قناعت میرفت افسوس که اینهم صورت زیست پس بسیاری از مطالب الصفاق
سمی با سم نقیضه و معاصب قاضی بر با و رفت پس این که گویند که بر آب نهاد است بجهان به مشنوا می خواج که تا دور
نگری پیدا است به و از اینجا اینهم عیان شد که خلفا در مناظره تیرگویی سابق بودند که با وصف ضعیف وقت و فقدان
فرصت هر چه از اول تحقیقا و تحقیقا تقریر کردند کسی در تفسیف که حجج اصحاب دوار اند و به دوسر تبا میگرد و درون از
بیان شان نه پیچید و احدی ینا رست و دم نردن درد و قدح کردن حال آنکه نه این بیچارگان علم ماکان و لیکن با
و نه امتد از زمانه برای ترتیب اول یافتند بجزافت جناب امیر که تا بابت پنج سال در کمین بودند و مضر که بار و دوار
و مناظره با پیش آمد و دلیل مرتب انفرمودند و چندی بر اصول رفقه خلافت را به ترتیب رفیت بخشیدند و لیکن بانی
بر کرسی بیان نه نشاندند که مستلزم مدعا باشد عجیب عجایب آنکه چون مردم از نزدیک دور جمع شدند و خواستند
که بیعت کنند صراحت فرمودند که دعوی و طالبی و غیره را در آن خیر لکم من انما رقی علیکم چنانچه بجا نیست مدعا و الا سلام اعلا
بران فرموده و ارشاد نمودند که حاجت بیعت چیست ای امانت بیعت ثابت میشود امام را هزاران خواص و امانت
که مصموم میباشد و از پس پیش بر ابریشد و سایه اش بزرین می افتد که اسبق نمودن جبهی المقالة السادست و انتهای
علامات تبیح نبوی صلی الله علیه و اله و سلم کار و اة اهل الدجل و الدغل فی الکافی آنکه امام بیعت خویش سنگریزایی
نه بین با نگشتن می مالد تا مثل دقیق میشود باز بچینش دست میفرماید و بهر خود ان عجیب را فرین بیناید چنانچه درین
تو نمودم و در آن محاطه بدون تا غیر از جناب تیرا و این امتحان نمود و در ذکائی کثرافت تا بحد دست شریعت حضرت امام برین العالی
در انتهای راه و قتی که ارشام و اجرت فرموده بشفاف انجناب هم با وصف قلت فرصت آن علامت را با و نمود چنانچه
ابای صالحین شفا با برکت سیدیه حضرت صلی الله علیه و اله و سلم سلوک نمودند و عبارت کتاب مذکور برای دفع سوال
انست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمہ قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسحاق بن عبد
بن العباس بن علی بن ایطالب قال حدیثی جعفر بن زید بن موسی عن ابيه عن ابا عبد الله ما قالوا اجاب ان اسم سلم
انی البنی صلی الله علیه و اله و سلم و هو فی منزل ام سلمة فالتما من سوال فالتما خرج فی بعض الجواب و الساعه محلی فانیط

[illegible]

مفصل پس زینهار باین خرافات و حال اتم شاقص کما عرفت مرارا قابل مشوبلکه بگوایند و رسول کتم
و به فرض محال یا یستی بر وی حکمرین این که شمار و بر وی شاهین میفرض شهود آوردن و نبات را از غلوت
سجود رسانیدن آیا اینها معجزات را هم در پرده اخفا گذاشته بودند معاذ الله تا باین اتباع نشان کنند آمد هم
بر شکی از خلاصه الاقوال امری مبطل اصول و فضا و هر چند پیش آنکه هرگاه کسی از عقلا که طاهر عقلش میخواست
نگریده باشد باین کتاب مانند آن که خلاصه و خارج مبسوط است رجوع کند خواهد یافت که شیخ جلی و پیشتوایان
از اصحاب را فقط با همین که کلامت از وی در وقتی بر بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند و اکثری را با نه
در معتدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضی داخل شده و برخی را بدین سبب از مؤمنین پاک
دانستند که در صفین همراه بودند بهیات بهیات چه پرده غفیب عباد است که بر لبها کاکر شیعه نمیده و چه مردم
شفاق و لحاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل قیامت را باید حکم شدن که هرگاه این معبر
سانی که رفقه افتخار بر ایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیرهن نمیکینند حقیقه از اهل بیت منحرف بود
سبب فتنه گری و جفاکاری و بیجوی و همه ایشان آنچه بارها کرده اند در مجلد اول و آغاز مقاله ساد
و انشی حتی بلین مرتضوی و اندر گزیدند چگونه فقط امری ازین امور یا بحث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آنانی از ائمه عاقبت نیک برای شخصی بدانند از او را لعنت نماید و از نیماست که علم الهدی دوم علیه
سید مرتضای رازی تصریح در مضره نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر الپس شیخ علی در خلاصه چگونه ایشان را
در عداد امامیه و صلحا و القیا نام برده و عبد الله بن عمر را در دشمنان امیر المؤمنین شمرده و حال آنکه عبد
مناقب مرتضوی نزد رئیس لغات بیان نمود و خواست که او را از خلافت امیر المؤمنین باز دارد و بر سحر و جاد
بی باک سفاک خرودج گرد و نیز از آن دارم و نایتیرا که معاویه فرستاده بود و فرمود و بروی عیث تن زید را
نشد و از بیعتش انکار کرده هجرت گردید از نجیت **نوشتم آنچه دلالت بر آن دارد**
که اگر رفقه ندامت عبد الله را نظر ندارند و او را بلحاظ این امور از مقبولین شمارند اکثر مقدمات مبنی بر
موضوعه شیعیان بطریق اولی در سیم خواهد شد که لا ینفی علی من طالع خلاصه الاقوال و ازین بیان و جرای
هم میرتبه ظهور رسید زیرا که آنچه از عبد الله بن عمر بعد و راند خود او را داحجاب مرتضوی مثل محمد
از این محسوس مانده اند چنانچه مجمل میدانشند و بعد ازین مفصل که هم خواهی دانست انشا الله تعالی
فصل اعن غیر هم اقصوس که رفقه حدیث معارین و کاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین سازند
و برای مقبولین سانی خود انقدر هم نظر ندارند استند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان در
رسد که اهل بیت اطهر لیبب آن مورد هر گونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس و جنگ
اکبر پس ایشان چگونه مجبور و محبت مرتضوی پاک شدند آیا این مصیبت بهتر از مصیبت سید
بود و هیچ عاقلی تجویز تو اندک کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند و صورت

سناش برای اهل اتفاق پدید آید از حکومت که خود و صوبه داری لبر و چه می کشد بلکه این امور اول و دلیل
 اتفاق و طلب دنیا خواهد بود و دلیل اخلاص که دشمنان هم بر صوفیه دوست نمایند و اهل اتفاق برای تحصیل
 دنیا جدا نمیکند لکن بدانند شش را فطرت شیرین صبیحی که ممکن بود در هر دو را بگیرند و در میان راز با هر کسی
 که با سوس هم کار می کند پس بدو ازین بیان بر تو آشکار شد که لفظ والا مقدم شد طبعی است تربیتها معنی
 آن درست نمیشود و تا ضمیر بندامت را هیچ نشود زیرا که چون تقاعد و ترک بجهت راجع گردد معنی چنین خواهد بود
 که اگر ترک بجهت یا تقاعد از حروب باعث تو سرع بحد این عمر نباشد خدا و اصول مقدمات ممتده رفقه لازم
 می آید و بطلان حال لا ینجی معین رجوعه الی الندامه و هو المطلوب و از اینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتهدیانی
 این عبارت واضحی نتواند رسید فکیف بمطالب و قیقه این که شنیدیم می تقریری بود از او بوسیله و تفسیر
 دیگر نیز در آن ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری پس شرک و چیزی است پس بزرگ و صاحب خلافت الا و قال
 بعضی را فقط بر جنبی ستوده که او قاصد حضرت مر قنوی سیوی معاویه بوده و حال آنکه بگوای همانده رفقه نیز بود
 میرسد که او بیجا و بی طبعی گردیده مگر بدان که توسع او درین باب بحدی کشید که جبرین عبد الله را که حالش را اشاره
 دو سه حرف رد کردم از کرده و مقبولین میدانند همین سبب که او را بر سم قاصدی فرستادند کجا ندامت و توبه که ما را
 ذلالت است و کجا ادای پیغام که صادر میشود از هر کس که دیناری با دین می با و بدی بلکه متوقع سازی اختیار
 آن مطلوب مرغوب از نیکی مقبولیت کجا لازم آمد تا هر ان کسی را دیده باشی که بر مشائره قلیل بکمال شجاعت
 در میان کارزار رنج خواتی میکنند بلکه برای طلب تانی نقد جانی میدهند این همه خرابیها و مقدمات ممتده اکابر قوم را
 بیان حیرت است که ایشان کتاب خدای عز و جل را که وسیله محکم و عروه دینی از ارض تا سما بود از دست
 دادند و تجریت عقلی و معنوی آن پیران شدند که معرفت و سوف تقریر لفظا عن الکافی و احادیث رسول
 ربانی را بپایه اعتبار نه نهادند بخیال آنکه مهاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد و تکیه
 خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبری بی اصل را در سبب خویش ساختند و تعلین را از دست بر تافتند و در
 لباس اسلام نیاف و آمدند لغو و بافتند من خیانت مکانه هم و قبائح عقائد هم **قول** و تخریص بسیار پوشی
 حقیقت **القول** حال تحقیق خلافت خلفای عباسیه بدان منی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده
 در مجلد اول باید دید و منقطع نمیشود را در غیر آن عقل با پیچیدگی بسیار پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجب
 استدلال است و خیر از نشان سیاه دادن خبر از رنگ قلب میدهند آیا اینهم بدین حجه میاید که گفتگو بطور تخریص
 درین باب است که رفقه سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قبران بر گردان و کاهوت و نصفت
 و عدالت مجتهد باید شد که سیاره خود علمای خویش را از کرده عقل خارج گردانید و چنان دانست که نشان چوین را هم
 انجلیک است آدم بر وجه تخریص پس بدانکه در اصول امامیه مثل کلماتی و فقیه و غیره از حضرت امام صادق
 و در حدیث طویل مراد است که فرمودند که لباس سیاه لباس اهل نارس است و آنکه مجتهد الزمانی انحال خلفای عباسیه را احتیاج

می آرد با و متفیکه شیخ جلال الدین سیوطی انچه در تاریخ الخلفاء ذکر کرده از آن معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
و در هیچ کردن انچه در ملبس یک تذکره و فرشتیت و اسلام و ایمان بسبب و علت است نه غیر آن و از همین جهت
عبید بنی که از داند ایمان خارج بودند درین ملک متکلم نگردد کاش بر روایت اکابر علماء و متفیکین عماد است
مذهب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میان شیعه مروج و رسوم است رسم ویرینه حضرت عباسیه است
که سلاطین ناهار و روز سالی کامکار از فرقه تاجیه اولی القضاة و الالباء بر تصریح شوشتری قدس سره بنبره
در مجالس المؤمنین بودند و قتی مجلسی و غیره و در انواع مشروح من لایحفر و تذکره الایمیه و غیره مایا بجایا گشته
انچه دلالت بر تشیع جمهورشان میکند و انیمه ظهور آن خرابیت که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جعفر
روزی بلباس سیاه و خمر بدست گرفته تشریف آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از سبب آن پرسیدند
فرمودند که عباسیان بهمین لباس اند انتمی مختصر این استدلال بر اصول رافضیه البته بهتر از آن مجاز نیست
است که دلالتی که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و خمر معلوم بدست گرفتن که حضرت
سید بن مرتکب آن شده و روایت این بابویه است که مجلسی در بخار و غیر آن آورده و معجزه این جهت ایشان
نمودند و شش ماه از این مذهب می نگریستند تا سق معلن شریب باجن کما فی الکافی رساله در ابطال غمها و است
ایمان و عقیده و عقیده نیز بر پلید و انکه خلافتش بهتر از خلافت خلفای راشدین بود و نویسنده و بجاالت که در
شرح خاتم تاثر شود و کما میگوید و حال در و تشن از بر و تشن طاهر گرد پس بر ثبوت میرسد که در ایام محرم
و وقت سیاه پوشی سدا باطل است غرق میشود و تقلید خلفای عباسیه بر زبان خویش می آرند شیعیان پاک
بر اصول خود باید که تخیم هم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بن عمر خود نمیزیند بدینست انکه هنوز اولایا محال و غیره
مسلمه سید کائنات و امیمه داه در ملک حجاز بقید حیات اند سه ای زاده زریا و نگردد است هیچگاه و نمرو و این عمل
که تو شد و کرده و در حقیقت نیست که سیاه پوشان این مزدوم بسبب و اغمای نازک دارند که گاه روزی بلکه قریب دو ماه
که درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در بدیوئی مثل مردار بافتاب مراد است بسری نرند و مانند جمل خوبی
زندگانی میکنند ای للختیار للخبیشین و که از حسن مبانی اه اقول برین بالا خواننها هم صنوف ملام و ضرورت کام
دارد است بیانش انکه حق تعالی با عترت اهل لسان و کالین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و مرزا مهدی
استرآبادی و مرزا قنیل هندی از انجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کمالی یعنی عنایت فرمود و بود و مجتهد
ازمانی و پدر قانی عیار تشن را در کتب مطبوعه و نامطبوعه علم و لوطی نویسنده و بعضی از مقلدین ایشان انطوطی
را نشان میدهند که از قسم واجب الترتک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گو با مرتبه
فقهیر را در فن الشافعیین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردد و انند درین باعث فخر و مباهات من است
نه که شان تالف در شورش آید لیکن نزد عقلاء کار مجتهد باعث استغراب است که زینهار در هیچ
مقامی که بر عبارت رساله بصارة العین انکث نماده دلیل بر دعوی خود ندکورن انست پس چنانچه در

سالمه و درین احوال ساکن بملک جمل و زادانی مشهور بنیام بانساج هو حبس ظلمانی پرداخته والا باید بدین جهت
کردن که در مقام دیابای دیگر تجدیدات عقلیه و منویچگونگی باریات فقیر واقع شده و ترکیبات غیر مانوسه کج راه
یافت و بصیرت و تالیف و اجمال مستقنی باهمال کی نظیر پیوسته و هیچ ندانم که لفظ مورد و حسن و قسائل که ام قباحت
راست بزم گشته و خلاف محاررات فقهی که بخوان لازم آمده تا من میبست کثیر را و رقتانیت محبتد فانی از صوارم و حرام
و هم ذوالفقار و عماد الاسلام محمود و خصوصاً پیش کش کنم و دو هم آنکه حکم کرده ان با منی که در هیچ جا شایده
و دلیل در رساله شایده ام که دلالت بر دروغ محبتد الزمانی میکند و او را از محیط عدالت بیرون میگردد و حیرانم که نماز
بر چنین پاکر اشیاست بر این فکاک بیدار چگونه باینز الشبوت فانه اوه ثبات الشرفات الشرفه اما پیمان و روح
پس وجود لا نقد و لا تقصی تواند شد مگر بالا اجمال سخن بطور قواعد کلیه از آغاز رساله میرود که در رسیدای آن سخن بر میزد بهی
لکرم بر نیرد رفته و در اینجا اینجا باید موجود است و اقرانیات و شرطیات بیه اعتبار شرط و لوازم و دعوا راض خود
که انیستی مسدود و آنجا که خیاب محبتد الزمانی ازین فنون بدست که دامن بر چیده اند و وقت تحصیل و درس هم قوت
حافظه و حدس نداشتند و از قواعد عقلیه محروم ماندند ذهن ایشان چگونه بدین رسید و دلیل بر بیان را در یاد باز
و محکم انوار بصارت الحسین را که آنجا در انتقام گفته ام بسطل بر بی الا نلاح بر میگردد و آن اینکه ایمان نیرید شکوک است
و هر کسین باشد لائق ریاست اهل اسلام بدلیل کلام مقدس عزیر علام نیست پس نتیجه بر آنکه نیرید رئیس مسلمانان تواند
بود و نزد کسانیکه در کافیر میگویند این دلیل در باره مسایب یا سنی بد بطریق اولی جار نیست که لا تخفی باز اینجا نوشته ام که سینه
عبد الله بن عمر کمال اشیاف و دفع و دخل است و هرگاه توبت لطلان خلافتش بر بنده مستحقین رسیده انهم مدلل و میراث
بعین بیت اهل صل و محقق کثرت خلافتش بر تقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین و قوع نه پذیرفته و این امر نیز بمقتولات
کامرین موصوفه شده و چنانچه باید سلب شروط امامت از نیرید بر تبه بد است مشرک گفته و تفصیل داده و امامت از شرح
مواقف دانند آن تفصیل هر چه تا متر تعلیم آمده و وقتیکه از بستن اختلاف و قهر و استیلا رسید در اینجا هم بحثها از کتب
مستبر و زبان فخر رفته و باینکه اشراط اختلاف را مدعی گشته ام از روایات جهانزده فن اثبات آن نموده ام و از کتب معتبره
شروعی را که میراث حسن مجتبی و معاویه و یوشق و موکه گردیده بیان کرده ام و در تصانیف کلام و اذیال مقام تبرع و اطفال معلوم
اولین و آخرین رفته را بموضع حل آورده و تیر بر لطلان قهر و استیلا نیرید پدید وقت نهضت امام شیعره عاقل و نقل عالم اقا
بر آن سرفراشته ام و در ذیل کلام استیصال مقالات بیوده پیشوایان رفته مد نظر داشته ام و در جاییکه محبتد الزمانی
خبرجوی نیرید بقتضای روایات برانید و بر مجال حقیقت خلافتش جان شاری کرده و اختلاف خلقی را شنید و بر سرسلین
صلی الله علیه و سلم را باینجای طرات شیاطین کثیر دانسته ملاحظه فرمائید که چه او را از کتب شیعه و اهل بیت بر لطلان آن انتصاب یافته و بر
حکم مجتبی که دلائل موکه و مشید گردیده و متش علی بن ابی طالب و مقامات دیگر اکنون قوم رفته را اختیار است خواه کاذب و نیرید جای برین
و در نهایت منزلت گردانند و خائزهای خود را بلکه تمامی اعمال را کمالا تخفی تباه کنند و خواه بشمارک ما فامت پر دارند

سوم آنکه ناظرین کتب فخریقین چگونه انجیکم خوانند که در فلانی در هیچ جا شاهدی و دلیل نیابند
 و حال آنکه در هر مقام رد کلام مجتهد مقام را تقدیر درین کتاب مدلل و مبرهن میشد که در کتابی این تفصیل و
 بسط را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در رساله مجمل بود بیاننش بوجه اکل درین کتاب صورت گرفته و الزام
 و تحقیق چنانچه باید پیش نظر مانده اگر در اصل رساله اعلام هر گونه بشمار می آید درین کتاب تفصیل انبیه اوله چگونه
 بطور میرسد و سخاقت مجتهدین در وجه ذیبت سیکشید بخاره مجتهد الزمانی چون باز کتب فخریقین ریشت خود میکشید
 و تحقیق آن نمیرسد اگرچنین گوید که گوید و اگر این عیبها بر خلاف نفس الامر خود در هیچ جود درین هر دو مجلد که کلام
 با شبلع تمام نموده اند و صد خبر ذیبت رسید متعین بر این مجلدات از نه سبب طرفین بطور پیوسته و هم در وایات را
 از اسفار البسنت و اهل برعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان نموده ام چنانچه در همه تالیفات خود تا
 باین عبادت قیام دارم حتی که تمییز هم غالباً بدست من اتفاق افتاده یا انبیه مصداق انواع مکرر و بارها شدت توفیق
 تلف جهان و ناموس که در مقدمات کتاب انشتی که از دیگران درین وقت حرفی سرانجام نتواند یافت و سببی در نهایی
 اینهم بود که اگر کسی لائی مشوره و شرکت بنظر آید چه حمله خفا که محضر یار را یاری بود از یار یا راندیشه کن التقریر
 اگر ناظرین فن کتابی متین عبارت موثر بنیند خواهند دانست که هر چند مولف کتاب دلیل و بریح جانی آورده که بر دعوی او
 بجای خود مقارن بر آنست و ندانانکه دیدهای ایشان چون دیدهای خفاش کور است البته صبح قیامت
 بر ایشان شب و یجور است و درین قوم فقیه الاوراک مسلوب الاستعداد بعد ازین بسط و تفصیل هم توانند
 گفت که دعاوی سبیل است و فحادی رکیک و علیل چهارم آنکه حکم با نینمی که مجیب این طرح بدین اثر است
 و از عبارات سابقین و لاحقین دو گشته دلالت بر آن دارد که این سه صر نظر مقتصد کلینی از کتب فخریقین
 از افتادات قدما ندیده ایک تصانیف حضرت امام رازی از اهل حق و تصانیف ثانی از اهل باطل موجود است
 نشان دهد که کجا کتب خویش و خصامین را با اثر ام نام می برده پس وقت تالیف رساله بصارة العین درین
 من چنان رسوخ یافت که این رساله که در خبر و می چند محتوم ضرورات است بزرگ می انرا مطبوع ساختن و
 گردانیدن تا عقائد عوام سلیم ماند و کمان نابیت لبوی اهل سنت که از جان و دل فدای اهل بیت اند برود
 گویند آغاز مناظره با مجتهدین است پس همان بهتر که در بعضی از مقامات عبارت را موهج گردانم و اسباب کتب
 شیعیه را در برخی از مواضع بزیان نیارم تا مجتهدین رخصه که غیر از تبلیس کاری ندارند در فهم آن چون مکرر
 که کوک علی با معرفت قصتم در کل فرومانند تا بکنید مولف متوجه شوند و مانند ملای سیر واری بانگ بی هنگام
 بر دارند و هرگاه من تفصیل این امور در شرح خواهیم نوشتید نزد اهل دانش این مجتهد زیاد تر بی اعتبار
 و شیعیان او هم خواهند دانست که خلاف و گزاف پیشه ندارند و تمامی لبضا عیش الافریتی و مکتب صبا و قین را
 و انید عابدون این نوع تحریر بطور نمیرسد لاجرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شد و بجهت الله
 مقامات بسیار بعد عای خود فائز گشته و هنوز به تیر حق از باطل چنانچه باید گریزم اما دعوی و نازیدن

و بالبعدن برای من پس انهم بجای خود نیست زیرا که من در تمامی عمر خویش متن ارائی و تحسین صورت
و شکل طاهری اتفاق کرده ام و لایزال بخیر و برادر نه پر دانه و یاد ندارم که گاهی دعاوی لاطافه
میرزا نام گذشته و لاف و کزاف مقارن کلام من گشته این نازیدگی و بالیدگی انانرا می فرزند که مغلوب ازوشت
گردند و شرب زور برای زیب و زینت و مستمای خود را رنگین بجاگردانیدند و سخن غرور آن فرد بر خشک
گشتند که در عین آنکه به و خوشی را با وصف ریشايل بودن و به شکل و عیار و عزازیل و پیری
کشتن کمان زیب و زینت بریارانند و خود و پیاد و برکشند و به خوردن برگ پان نیت کنند را از سر نو بیاد طر فا
و دست کنند ندان که از برگ پان به خنده دور یا برایش آسمان به و تر دمن و دردت العظم کلام شیخ
سیر از و امثالش ملحوظ بود که به روی زیبا و جامه و میا به و مندل و خود رنگ و بود و خوش به این بهریت
زبان باشد **قول** بالجملة اعتقاد فقره ناجیه **القول** این لاف و کزاف هم مرو و هست چه هرگاه
علمای شیعه تابع این اصل اند باید که بسیاری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از دانه ایمان خارج گردانند
زیر که تحریف در بیان حالات و اقوال و افعال عبدالمدین عباس ترجمان قرآن مبین سلطان التفسیر
مذکور میشود آنچه ازین بزرگان در تحلف از جناب ائمه هدی و بیوفای و کورنگی بر اصول اهل فضل
مسدود یافته و با اینهمه مقتدایان طایفه نیز بد اتفاق خویشین را بر ایشان فدا ساخته اند آنوقت انشا
الله تعالی بتذکیر این اصل می پردازم و دران زمان بر زبان می ارم که مرایاد و ترافد اموشن بالجملة
از سبب دعا و غفل و استعمال انواع مکر و حیل حضرات ائمه این مردم را بر اصول منافقین بهم بخت
کرده اند و بر تفریح مجتهد علمای روضه ایشان را برای دین و مذهب خود بر چیده اند بعد از آنکه هزاران
مسلمین بجهت گریزی و پناه گونی در باره خلفای راشدین تضرع نمودند پس منی و هر دو گوش خود را بر
این نایابان پاک بریدند و هم پیشه بریای خود زدند اما اثبات غدر شدنی برای عبدالمدین عباس
بسیار مشیعه است بهینم که بر اصول خود چگونه ثابت می نمایند و تحریف این بحث بالا فرید علی می آید
و هر چه مجتهد از مناقب او بر دایات مذهب خودی آرند انشا الله تعالی با فحش و جوه بروی منقلب
میشود بد آنکه درین مقام کمتر با نام برادر خلق او راق کتاب سخنی است گفتنی که چون از سوانح پیش اید
و در تالیف انصاف و افتاد بیاد خوانند که درین ایماش فارغ شده بودم روزی وقت فرصت قلم برگزیدم و این
سفر شرح کردم هرگاه افتاد اوراق سابق بستم آمد مصلحت آن دیدم که هر دو باقی گزارم زیرا که مشتکی بر تناکر و
مناقض نیست و قریکه میان هر دو هست اجمال و تفصیل است جایا مفصل باید شنید که صاحب تحفه کمال
این فن هم حاصل بود که بارها با مرزا علی اکبر شیرازی و مرزا مهدی استرآبادی بنده را صحبت با هم رسیده اند
ایشان آنچه میگفت محض اش آنکه کالات صاحب تحفه قدس سره التخریر زبانی مسافیرین می شنیدم و هرگاه
گفتاش دیدم و خوش بیانی او در تفرار سی ملاحظه کردم اشتیاق مستولی شد و لیکن در چلی آنوقت رسیدم

که انجناب رخت اقامت از دنیا بر بسته بود پس فراوان حسرت روداد گفتم که حکایت قسمیم چند بدست
 که بزرگی برای ملاقات مرزا عبدالقادر بیدل رحمه الله علیه از بلاد دور دست قصد کرد
 و بدین قدم رنج فرمود مردم گفتند روزی چند میگذرد که داعی اجل را لبیک گفت چون بر سر ترنیش
 رسید زار زار گریست و بعد از دعا و رازی نزد مجاورین تربت نشست و اشتیاق خود را
 شرح کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که غم البذل است چون بطور فال بکشایم
 ورق این مطلع بر آید چه خون جگر در لحد خورده باشم یا تو بر گور آئی و من مرده باشم و بزرگ
 دوم که عالمی است بمنحدر فنون غریبت از معانی و بیان و فقه اما میرا نیک میداند و میباید
 آن آیام که هنوز ندانسته بود که من ندب تنن میدارم و قتی که ذکر صاحب تحفه در میان اند
 که ملا عبدالغفر تلای کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناطره و میدان مباحثه
 کمال حسی و درستی نوز دیده که تالش را در امیران یافته علم و جواب او بجان آید و
 موجب فزید حیرت انسان بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف انداخته و این
 در خصوص بحث دانستی موید این هر دو مقال است بلکه دلیل بالاستقلال کمال انجفی و اگر همراه
 این قصه با میخواهی که عبارت استادی ماهر فن انشای فارسی بگوشاری و بعد ملاحظه اش بفرم
 از عان را مسلوک داری باید که پسندش هست علیا بیکاری اما مرا حسن متعلق قتل پس در بعض
 رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند حقیقت الامر نیست که هر چه درین باب گفتم از راه تبرع است
 که بر صاحب فهم و دانش طبیعت مستقیم و ذهن سلیم سلامت عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه می باشد
 و میگوید که سجان آمد چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای آنچه در مقاله سادسه گفته اند
 اکنون حال قدر دانی جناب مجتهد فانی که علی المشهور پدر مجتهد الزمانی بود از کتاب صوامش که آن
 قوم بان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی بطول بوق تا خود و سر و ق
 و بشنو که بعد از کرباب علمای کرام و سنن ارباب کمالات و الامقام میگوید که سبغات انیت حال
 کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام ختم خود را چنانچه باید در محضر من بیستین دارد
 و بعد از آن اثر منقش سازد و حق نیست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افزون
 بیچاره سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بلی این معنی کار بر بافته و سلاج نیست
 الحاصل هر مردی و هر کاری انتمی واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
 و زدن چوگان سبط بر کوی و داری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
 یازی او خوشدل شود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
 بقوت هر چه تمام تر گوی سبقت و طبق هر دو سینه و قلب او را شمار مینمایند

باز در قصه و عبارات و قضا و ان قابلیت صاحب تحفه می نویسد که می باید انسان
 هرگاه شغریه اش را باشد اراده تصنیف و تالیف نماید و اما می که قابلیت آن بهر ساند یا بجمه
 سیده که ناصب مد اوت اهل بیت هرگاه مسئله علیه اندک وقتی داشته باشد در انشای مختصر آن دست و پا
 کم میکند و تا وید مراد غیر بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نماید از آن جمله است این مقام که در آن کمال انتشار و پراکندگی
 بکار برده نمیدانم که این بسبب مجز و تصور است یا آنکه محله مقدمات را منقح ساخته مذکور کرده تا در وقت
 دار و گیر ایراد است علمای امامیه بر اے خود گردن کاهای و جای پناهی داشته باشد لیکن فحشید
 که هرگاه آتش قهر آتی را مورد مستوق قدر دید بهر ترو خشک او خواهد رسید و بیادفت خواهد داد
 و هیچ حلیه دیگر در آن وقت مفید نخواهد افتاد و البعد ازین که تفصیل و تحقیق حال مسئله به این پنج
 پنج فصل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم بمعرض تحریر می آریم انشاء الله تعالی بقیع و قع
 این مزخرفات چند که بر اے قریب ابلسان نوشته عنان قلم را منقطع می سازیم
 و کشف معائب و قصورات که از عبارات نامربوطه او واضح و لاج است و ما را از روزگار
 او برے آریم و از عجایب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشعار روزگار حریفی باید شنید
 که مجتهد در آغاز این تمهید که بر اے منقطه لفظ و معنی صاحب تحفه قدس سره الغیر
 مرتب نموده تا وید عاے خود بطورے فرموده که ناظرین از ان می خندند و با صلاحتش
 بدین عنوان دل می بندند که انسان را باید که هرگز گرد تالیف نگیرد و تالیفات بهر ساند
 که هم مختصر شد بقدر ثلث عبارت و هم شتمل بر مبالغه و سلاست مع ذلک تصنیف و تالیف
 هر دو در عبارت طوایش برابر بود و درین فقره موخیر جدا ازیر که چون گرد تالیف
 که ادنی است علی المشهور نباید گردیدن گرد تصنیف بطریق اولی غیر ذلک فیکون
 را احاد و ذلک مرچو حوال نیست حال عبارتش در آغاز کلام و چون ما را از معنی او وقت
 شورش رفت یالیه قین مثل ناقه عشوا بودی خیط می افتد بحدیکه آنچه بعنوان شالیست
 در سطرے ادا کنی او در سطرے چپند نتواند ترتیب دادن معنای این دلدار از غایت
 نظر ویر و سے اهل نظر با بر زمین نمی گزارد و در قصه الجلی آثار نهاده شتر غره می آرد
 سے چپند خراچی و تکثیر کنی به دولت یارینه تصور کنی به پیش کسی رو که طلبکار است و
 تا بران کن که خسریدار است به حال آنکه در تے در خدمت مغول ایران منتریش
 بر اوسے ادب فرموده و ما ز ما سے زیر مشق شان بوده و قس علی هذا عبارت مجتبه
 نمید که موجب ریشخند و رقبه عبارات فرزندش مجزید چمسل ازین بهر ساند
 چنانچه حالتش از تشنید مبنای ایمانش خوب دانستی رخ قیاس کن رنگستان او بهر ساند

و کار خناب مجتهد الزمانی در رساله طعن الراح در باب عبارات کتاب مذکور از راه
 هنر شناسی تقلید مجتهد فانی است که جای خرابی بیان در واد است عبارت صاحب
 تحفه را بدلائل مطالبی بر زبان می آورد و برابر طعن فرط اس بر فاروق اعظم
 می گوید که درین مقام نیز گمانی به تبیین وجوه طعن نبرد اختصار بر ذکر بعضی از آن
 بالا اجمال ساخته و واد است تحریرش از سبب هر وجهی که نقل کرده بر ظاهر است اسل آخره
 بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد ولیکن مائل بلبعی حقیقه الامر را از تندی نیم
 نمیده باشد که چنانچه رشک و حسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین ماده نیز
 عرق رشک و حسد پسرش در جوش و زبان ابن زبیا ذکره که در خروش آمد و هر که در
 کلامش نظر کند تواند فهمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهم رسید یک آنکه عبارت
 سرایا مملو بتعقیدات لفظیه است و دوم آنکه ترکیبات عبارتش سرایا غیر مانوس
 سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف چهارم آنکه اجمال مضی اسل الاجمال است اکنون
 بمقتضای قول بنندگان می نگفته ندارد و کسی از توکار و ولیکن چو گفتی ویش بیار اول
 جناب مجتهد شرح فرمایند که ماهیت تعقید چیست و چگونه قسامه خل بلاغت است یا بنظر آن
 و اگر در جای از تشکیم صدور یابد اما از بلاغت کتابش برمیخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی
 یا نیست و حال هر شعری مشهورین بعد از آن چیست و در اینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
 و وصف اخلاص بانمار در آید و در بیت عربی که خاتمه قصیده اولش باشد منک با شتم
 عقل کل را ناوک اند از ادب مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته به تصحیح شایع
 به محمد شفیق و اعتراف یکدیگر باینکه ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
 من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو میباشم چنانچه بلبل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
 ادب عقل کل را که بزرگان زبان اوصاف تو با وج بیان می پر و بخصیض عجز و زبونی
 فرو انداخته پس منک مرغ وصف تو به تم مر بطریق اولی اکنون بفرمایند که عربی را از این
 شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میداند که در نظم بد طو لے دارد خصوصاً در قصیده گو
 چنان بنظر است که ندیده باشی یا نشماریم و در نیمقام خاص چگونه تعقید لفظی از بنده وقوع یا
 یا ضمیر نیز نائب صاحب العصر و الزمان سیاح زمین و آسمان نورسوق اللیل تافه چنانچه قدایم و
 پر نام زندگان در مجلد سیزدهم از بحار یافته اند هرگاه جناب مجتهد ازین عهد بفرمایند البته ضرورت
 رعایت لفظ سرایا که مقتضی وقوع این قصیده در تمامی کلمات اوست کوشیدیم و در بیانش نگار
 بستیم و از آنجا که تعقیدات را بر تندی نیم عبارت تعقید بلفظیه نموده بنابر آن گفته میشود که از اینجا توان

در آن واقع نشده است و عمرت در از باد که اینهم غنیمت است به و مراد از درازی عمر یافت معلوم است
 اگر گوید که افغلی مستلزم منو نیست پس فزوق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کند
 بیت مذکور را گویم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رساله نشان بده و سو محال
 خدا یا اگر گوید به محل است من حیث المجموع و هو کما تری قال من ادعی وقوع الجمع فی کلامی
 ذک فی الدلیل علیه بالا ولی و بیت فزوق که تعقیبش در شرح تخصیص مفصل است نیست
 و مانند فی الناس الاما کما ابوالمعجی ابوه یقارب به الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
 باید که قلم بدست گیرد و اگر در حای خبر بداند و در افتاده و موجب این هرزه درائی گشته باشد
 بفرماید که ام کتاب و کدام رساله است که در آن چنین روئزاده مگر انشاء ابو الفضل هم در کتب
 نکشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرماید که موجب تشفی باشد و قول جناب
 مجتهد فانی در باره که صاحب تحفه که مشعر بفرمانی که در صوارم است برین فرزند سعادت مند
 منقلب نگردد و هرگاه خاک و خاشاک آیمیدان را از آغاز تا انجام هر وید ناگزیر است اول و عدی
 دوم انتصاب فرمودن که ترکیباتش سرابا غیر مانوس لاجرم ضرور است که اخات و حشیه اجنبیه
 در نامی رساله نشان دادن باز و فقر ضعیف تالیف را بهین اسلوب کشادن من بعد
 دعوی اجمال مضعنی الی الا همال را بکثرت تمام به بطور شد و ذ بذات اجمال بر طوایر
 افادات نهادن و بدون این امور بقا ریاست اجتهادیه نزد اهل فراست امکانی ندارد
 و هر که عادات این والد و مولود و شاهد و مشهود را نیک میداند و یقین میکند که مجتهد فانی کار تمام
 جواب صدارم و حسام را که تبسیه السیفیه و فضیحه البغی نام آنست دیدند و مانند مار بر خود پیچیدند
 و بعد دادن چند و شام سکوت تمام در زیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله کاشف
 اللثام عن تلخیص المجتهد الفخام ملاحظه نمودند و قتی که با اشاره بنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
 تذیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه روبروی حافظ غلام محمّد صفی پوری از و صولش الکار کردند
 تا من نقلی دیگر از آن بخدمت شریف بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجهت انزاع
 روح از پس پیش بر نخواست پس زمینها آید نیست که مجتهد الزمانی دم و دودی داشته باشد که غنچه
 خوامی دانست که محمول این ذی الوجیه در در غلوئی و افتر ساز نیست و در تصنیف کتب دینی
 مقلدین را بدام و دانه گرفتار نه امری دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای او بود متعلق لبّارات اما آنچه
 گفته که در هیچ جا نیل و شاهدی نمی آرد پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی روی و
 سفاقت و نادانی خویش قصه بامی پاستانی را از صفحه هستی یکسر زدوده و حکایت عارفی را
 که روز عاشورا از وزیر پرسی رسید که ذوالقرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

از یاد مردم رفته چنانچه دانستی که بعیت عبد الله عمر اگر بود بعد از شهادت امام حسین
 نه قبل از آن پس بطلان شهادت آنجناب بر حقیقت خلافت یزید که مجتهد در آثار
 بر پیشش متفرع گردیده صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمد و آنهم
 در نه سخیل که در ولایت استفسار کرده باشد تنفیذ آنجملات مجتهد فاضل ما فاد هذا الا اننا با تحقیق
 از نصوص کتاب و دیدن مباحث بی حساب چنین می گوید که فاضل مجیب هیچ جار و لیله
 می آورد نه شاهدی بر کلام خودش می نگارد لاجرم ضرورت افتاد برای تفهیم این بزرگ که
 رساله بصارة العین عبارت سلیم دارد دیگر منظرش آرم و میر تا بالغ بکتاب بنشانی پس بداند
 که اساس رساله بصارة العین بر سه مسلک گذشته است که علمای اهل سنت در اسفار خود
 کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقفت در باره او و تفسیق و بنده در دلیل مذہب اول نوشته بعد
 تقبل امام و البته این استدلال بکلام محققین است که علامه تفتازانی در تالیفات خویش
 نقل کرده فانه کفر حسین امری قابل اطمینان رضی الله عنه و با وجودیکه برین دو مسلک حاکم
 بایز او و لیله بنو و لیکن بهر حال تنبیها از انهم در گذشتیم جایی که گفته ام حدیثی از انصار
 و سید در اسلام او تردد باشد لایق ریاست اهل اسلام نیست و ما جعل الله لک و لک
 علی الخ و این حدیث است و اگر کسی را نظری در کتب فریقین باشد میداند که درین عبارت مختصر
 تحقیق و الزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که این اعراف مفسرین فریقین بدین هیچ نوشته اند
 از جمله ایشان فاضل کاشانی است چنانچه با طریق تفسیرش مخفی نمی ماند و هرگاه کلام در مذہب
 مقتسین یزید جاری شد در آنجا چون نظرش در میان بود او را بطلان خلافتش بد لگیمی
 تمام سرد کردیم آغاز دلیل بطلان در باره حقیقت یزید ازین قول است که بعیت اهل حل و عقد و لوکان
 واحد بر پنج که ثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهداء و برعم مستقی باشد وقوع و پذیرفته
 در نیمقام استدلال بکلام علامه دهلوی است چنانچه گفتیم قال العلامة الدهلوی قدس سره یزید
 آه این دلیل اول است برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنای بطلان حقیقت خلافتش نمودیم
 که کفایت بعیت واحد مطاع بشرطی است که مستجمع شروط را برداشته باشد لیکن چون یزید
 بے بهره از آن بود و فسق او مجمع علیه بعیت ابن عمر رضی الله عنه مفید نتواند شد فلیت که اثر
 معلوم بکنان است باز دلیل دیگر آوردیم که مع ان الایامه بیعیه الواحد و الاثنین موقوف
 الی آخره و این عبارت است که مجتهد از اسکندر حواس لغزشش بر سیده و در عقده هیچ
 در هیچ که در اصل آن راه نبرده هیچ در افتاد و هرگاه از بیت گفته گو یا استخوان کشید
 در انتخاب هم بر اے ایمنی که آن استخوان بکار نمی آید و لیله تحقیق

مرتب شد که در تئیه حسن مجتبی را بر هر دو مذاهب ذکر کردم که در آن مذکور است بگو ای اهل بیت
 و امام را حمایت کرام که معاویه را درست نیست کسی را ولی عهد کردن بلکه باید کتاب
 الله و سنت رسول مقبول و سایر خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد دفتر فقر و استیلا باز کرد
 بعد از منع آن تیر عا کفتم که بر بطلان نش اقامت پریان میتوان کرد اما قتل فلان امر آنفا و اما عیال
 پس از آنکه بر تقدیر فقر و استیلا بیزید بالیستی کوفیان را که شیعه بودند تئیه کردن کما
 فی المجالس و غیره چنانچه بعد از آمدن عبداللہ زیاده بعل آوردند و اولیس فلیس و نظر فتنیکه
 درین قیاس مندرج شد به نظر فافحنی نمی ماند لستبر نوبت بشرط امامت از کتب کلامیه فتاد
 و در اینجا دلیل بدین مصنفون مرتب شد که اذافات الشرطات المشروطه و این امر در بحث
 غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتفاے شرط بانتفاے مشروط استلال
 میکند و هر چه در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات اوله بوده چنانچه ناظرین بپایان
 می برند و لهذا بلفظ من تخم و مانند آن بطور تقریقات ادا شده و منہ کام طعن و ملام
 بر طایفه شیعه نیز ذکر کتب در میان آمده الا احیاناً مثل حکایت جوان انصاری
 از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضا می تناسل خویش که اهتمام نگاہداشتش بامول فضا
 بر ذمہ اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلی که در مکه معظمه حاصل شد خلافت بوده است که در
 ابواب الجنان و غیره مذکور است لیکن علماء که از نامیر اسامه ی فاروقی خلیو زبان درازی کرده
 و منافی وزارتش و السنه در مخصوص خیال نفرموده که این چه مذہب بود که امام اهل بیت
 اطهر را بدان سفر فر از فرمودند حالانکه ضرورت هم آنرا مس نکرده چنانچه بر ناظر قصه مخفی نیست
 چه جای کسی که متعلقا نش را درین کتاب دیده باشد بیل در اینجا هم بر اے پیشگونی
 فاروقی و اوصافین حکایت خانه روی خود را مانند موزن سبزداری خراب کردند کما هو المشهور
 فی الحکایة المنطویة و از ترک ماخذ قصه مقصود رسوائی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش
 مزید جمل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفی و لیکن جناب مجتهد آنرا فراموش نساخته بلکه
 در نظر داشته و نیز در بعضی از مقامات عیال طالبین مبتدا و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراض
 کتاب آسمانی نامه جادوانی و رور و یابد چنانچه واقع شد و موجب مزید فتنه جوش کرد و ذومبلغ علم او
 بر فتنون ادب و متعجب در علم و تفسیر زیاده تر بوضوح انجامید مثل تاریخ دانی مجتهد الزمانی کما مر
 الاشارة الیه و هرگاه نوبت مذکر او که حقیقت خلافت راشدین پدید آمد دیده باشی که از
 کلینی و عیون اخبار و امثالش صحت کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبه استحقاق داشتند
 بلکه مثل گوشت چشم و قلب نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزیز بودند

و جناب ائمه اجماع وراثت ختم الفردوس براسے شان از کتاب التذیبات تفصیلیک فرمود
 برین دروہم و خیال بلیغی نگزد و ثابت نمودند کہ تا امر و ز مجتہد الزمانی بجوابش در پیچ و تاب
 بلکہ بے خورد و خواب و جگرش خواب و زہرہ اش زہر آب و کار گاہ دین و دنا پیش
 ہنوز بے انتظام خواب کہ دست و پا بے خود را درین مصاف گم کردہ و مانند گا و بے گم
 گشتہ و یکمال عجز و بیچارگی همچو حیوانات ذوی الاذناب و دم برداشتہ و زعفران از غفلت
 نشاختہ و ازین گفتار با حیان شد کہ کمتر مقامے باشد خالی از دلیل خدا یا مگر شاید بخمال
 این مقلد نقال ہزال کہ انکار بحث از ایراد شاہد و دلیل کردہ چنان رسوخ یافته کہ کلام
 لفظ دلیل و استدلال در کلام خود استعمال بفرماید دلیل صورت نمی باشد و ہر چند منافع
 دلائل ساطعہ ترتیب دہد و براہین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت اسے بجز دلیل نیست
 کہ مستلزم مقصود باشد و مطلوب را ثابت کند الفاظ مذکورہ معبران بودیانہ بلکہ ہزار جاہل
 خرد در کلام بلغا و فصحا دیدہ باشند کہ لفظ دلیل ذکر نمی فرمایند و صاحبان گمیا ست و در
 بمنز سخن بچے برند کہ استدلال را نہماض دلیل است چنانچہ در قرآن مجید و حدیث
 شریف بیش از بیش موجود چہ جائے آنکہ در رسالہ البصائر العین حروف مذکورہ
 ذکر دلیل و تحلیل غالب گمی آرند نیز تعلیم آمدہ کما عرفت و اگر مجتہد الزمانی بکلام دیگران
 رجوع نمی کند بارے او را باید کہ کتاب پدر مشہور خود را بہ بینہ کہ در صوارم سے نویسد
 کہ تمام کلام معجز نظام چنین است کہ القبول و ماتحتون و اللہ خلقکم و ما کلتکم و شک نیست
 کہ سیاق این آیت مقتضی آنست کہ **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَاَمَّا تَتَحَوْنَ وَاَللّٰهُ يَخْلُقُكُمْ وَاَمَّا تَتَحَوْنَ** در معنی حجت و برہان است بر
 استبعاد عبادت نمودن کفار مراصنام را انتہی و الفاظ فرعونہ او چنانچہ لفظ اسی کلامش
 نوشتہم زینہار در قرآن مجید استعمال نیافتہ الغرض اگر ہزار عبارت دلالت نماید لیکن
 مجتہد را تعلیم و تفہیم کسے سودمند نیست ہر چہ بجایش مرکوز شدہ ہمان میگوید و از بہت
 تسلط جمل مرکب زینہار منہج حق و انصاف را نمی جوید و ہمان خرق کند از ہم رختہ را بتقلید
 خدا از فراہیل مندرسہ بقول روسای تمکین فراہم سے آرد و از چاہر یہودیان و مجوسیان مژدہ
 سگ بدریای ہفتگانہ لبشوی چونکہ ترشد بلید تر باشد ہین یکہ و ورق کہ در کتاب مندرج شد
 بطور تحقیق و بیان امورے بود کہ در رسالہ البصائر العین جلوہ نلو گرنتہ اما اگر در اینجا طالب
 اولہ الزامیہ باشی و قلوب دشمنان بذکر کلمات مجتہد از رسالہ التذیبات البانی بخراشتی پس
 صورتش نیست کہ اگر عجائب دیگر را در کلام این قلیل البصاحت نشان دہم ہر سامع و ناظر
 گوید کہ چنین خرافت و بلاہت کسی را محیط نشدہ باشد چنانکہ بہ او مسلط گشت و آن

تکذیب نفس خویش است که منطبق بر کاسه مرگ است آن نگردیده باشد بر آسای خدا ملا خطه
 بکن که این همه تصریحات یقینیه و لصوص قطعیه که مجیب بر هیچ جا و لیل و شاهد سے ذکر
 نمی کنند اوله را در کلام مشهور نشان میدهند و از تکذیب خویش نمی اندیشند پس بنده بعد از این
 سطور خیال کردم که اکنون باید از کلام مشهور تکذیب او را نشان دهم درین بودم که بتائید
 از روی و توفیق ازلی نگاه من بر ورثه افتاد و بدل گفتم این لطیفه ایست غیبی چنانکه
 شیخ در گلستان میگوید: همچنان در فکر این بیتیم که گفت: پدیده بانه بر لب دریا
 نیل به زیر پایت گردانی حال مور به همچو حال تست زیر پای پیل به یعنی بی مؤنت
 تجسس و تلاش این عبارت در تشیید بر آمد که اول دلیل توان گفت که میگوید مخفی نماید
 که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بجیت جناب امیر علیه السلام از راه اگر
 پیدا است عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد بن عباد نشده دوم آنکه
 اگر بجیت جناب امیر علیه السلام از راه می بود لشکر میزد بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا
 را در باب ترک جهاد اتمام می نمودند و الزام می دادند انتی بلغظه بعد ازین لظاف مهمت بر آ
 و این اوله بر لبسته و هرگاه در مقامش که سید آید انشا الله تعالی غور سے و امعانے بکاری
 سر خود را بنگ خار بر شکسته و کوسه که ره و کاسه بر نیارده و در و بر و عقل ذلیل گشته و بنده
 در لفظ اعلا لفظیه من حیث استی نشده ام و رز در بخانیز مفصل گفته که ترکیب عبارتش
 خالی از غائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که تو خود لفظ دلیل نوشتی
 و ثابت کردی که مجیب و دلیل هر یک در مقام کرده اکنون از یک شرم بکن و بین که لاف
 زنی تو که او در هیچ جا و لیل و شاهد سے نمی آورد و غوغا میفرود و تکذیب نفس خودت شدی انشا
 باید سر خود را بگریبان خیالت نگون کنی و باز دیگر چنین حرف بیهوده نرزی و بنیاد اجتهاد خود
 که بقول تو سابقا بدون عدالت و قوت قدسیه حاصل نمیشود و کنی چنانچه بر زبان گویند خود
 بقدر شاه در ضربت خیریه آوردی نه است حال مجتهد سناس مختل الحواس ولیکن بقول
 شیخ علیه الرحمة نصیحت کن در آن چند آنکه خواهی به که نتوان شستن از رنگ سیاهی به
 و از جمله مقاماتیکه در تشیید او است و ثابت میکند که مجیب دلیلی آورده مقامی است که اوله از او
 در انجا انتظام داده ام و خلاصه اش اینکه از پنج ابلاغت استحقاق خلافت راشده بر آ
 حضرات خلفا ثابت کردم بعد از آن بر آسای قلب اوله اهل قلب یکد و حدیث جدید ذکر کرده
 گفته ام که بر مذاهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم می آید که در حقیقت به تر از مجوس و یهود
 نزد امیه بدی بوده اند پس باید که آنقوم موردوم نزد امامیه مواذ الله خلفاء حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

و جناب ائمه باشند و خلافت با کفر نزد ایشان جمع شود و در استدلال عبارات کتب معتبره شیعه این
و دانی نشان دادم و تلخیص مضامین آن نیز وارد کردم و نتایج آنرا بدلت شکل بدیهی الانیاج شمر
ادان مقام هم سمت و ضوح دارد استدلال و ترتیب قیاس را جرم مجتهد در کار و دلیل غیر تکذیب ذات
و الا صفات خویش دیگر چه خواسته که راهی غیر ازین نگذاشته و از آنجمله آنکه در مطاوی این امور خصوصاً
جائیکه عبارت منهج البلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این مدح دلیل خلافت عمر نیست
پس منگویم که سلمنا که آن استدلال در فکر ظلمانی مجتهد الزمانی محدوش باشد لیکن اینقدر ثابت
که محیب درین رساله دلیل آورده و هو یکذب نفسه و ما اردنا فی هذا المقام الا هذا از آنجمله آنکه نزد
سنیان عمر بهتر از علی است و او گواهی داد که جناب مرتضوی شیخین را کاذب و غادر میدانست
پس مدح او چگونه دلیل حقیقت عمر می شود و اینهم بقرب ما تقدم مثبت مدعاست از آنجمله آنکه در نهج
بالخصوص چنین چاوده که لفظ اقام السنه و ذهب نفی الثبوت براس دیگران هم در ردیافت
که مثل شیخین نزد سنیان نبوده اند انتهی ملخصاً اینهم دلالت بر مقصود این فصل میکند یعنی ما
و کرنا الفاوا از آنجمله آنکه براس تائید افقه الفقهاء و السنه یعنی زراره که حضرت امام صادق قیاماً
و قعوداً این وظیفه را پیدا و نهاد بر زبان مقدس داشتند علی مافی مختار الکشی و غیره لغته السنه
علی زراره و هو شر من اليهود و النصارى میگوید اما ایامیکه بعضی مثالب زراره و غیره نموده پس
جوابش در موارد و نزهت موجود انتهی انصاف یکن که بدان امور استدلال نموده بودم بر قبح و کذب
مالی مبنای رفض باینه بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل افعی بر خود پیچیده و در شش مثل جنبه این سبب اکثر
حیدری خاکستر گردیده بلکه بالست گفت که بے دلیل است و در نمقاله چون بعضی از عبارات را با بجا
نوشتم خود را بتغافل و تجاہل زده و دعوی اجمال مغل آغازیده و بر فکر محیب نه تازیده که چگونه در
چند سطر گلزار و بهار زعفران را از زهره کشمیر و عیش و شنگینه فرش لطیفش خریف مبتدل گردانید
چنانچه از شمرش که درین مجلد است بر همگان واضح می شود و حال استقرار و تخریب مجتهد الزمانی
نیز بطور آید که یا آنقدر بلند است که هرگز نفهمیده بسبب آنکه ماخذش ندیده یا بتغافل
و تجاہل خود را زده و حقیقه بر روان قادر نگاشته تا عقلاً بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد گفتن عرق کردن خود نداند صحن را گوید کجاست و ازین بیان عذر
پر گوی بنده درین مقامات و امثالش واضح شد تا مجتهد براس فریب عوام
و مستلکدین نافر جام نتواند گفت که بطور قلت و بحث و اتفاق چنین
رو داد و مرا معذور باید پنداشت اگر شمه انصاف داشتی
با تلخیص این مقام راستودی و گفتی که ناخن بدل می زند و حله بر است

در وجه حساب شمار باشیم که دلیلی مرتب نمایم که جناب مجتهد الزمان آنرا در شمار آورند و هرگاه در باره آن بر دو مرتبه
جناب قاضی و زمانی مصدر لمن و دلیل و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که در این
منازل محیب یاد فرمایند و ازین خصوص چگونه در پیر من گفتم کسی از معاصرین برابر خود سخنان از اینجا اهل دانش
سپیش سپی می برند که در خدمت این بزرگان هیچ کجائی نیست که ده ام تا بیست و شش سال این اتفاق شده و چندان مخالف
شدند که از دشنامهای غلط دست کشیدند و محصل سخن اینست که چون خدمت ایشان بطوری کرده ام
که درهای ایشان خوب میداند و دشنامی که در حق من بگویند نمایند و از آنم در هر مجلسی که نسبت بمن بلکه
حقوقی رود اندر مستوحیم و در جواب آن مبتلا و با خمش و جوهر فشارم یعنی خواه در صدد انتقام باشم یا بختیتم و لیکن
آن بزرگان که حق ایشان در خود دارم و عفو فرمایند چه جای اعلیت مطرب اصحاب مکرین رضوان الله علیهم
علیهم اجمعین اکنون بخواش من باید گفتن که بر این طبیعه و دلائل فقیه و عالم نیست مگر مجتهدین امانیه و صفا
قاضی و زمانی در تالیفات خویش منظم گردانند و دیگر تیراجه مجال که برایائی برای تأیید مدعی خود اقامت کنند
و اول دلیل بر انیمانی کتاب انزال العین است کمالا یعنی کمال بیگانه از کافرم خوانند و پیرایه کذب را
بنود فروغی پهلان خوانمش هر مکافات دروغی را بجز باشد دروغی از آنجمله اگر در انشای این ابهاست
مقاله بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل بین احوال آنکه مجتهد در استقنای خود حقیقت خلافت بر
یا مری چند که بیعت عبداللہ ابن عمر رضی اللہ عنہما از آنجمله باشد ثابت کرده و رفته در فقه کلام بطبع آن گویند
جاری گشته جای که مجتهد کلام متکی آری که اقبال را برای زینت نقل کرده که اوج بودن عبداللہ را
یعنی بر آن تواند شد که بیعت جناب امیر درینا برای بیعت ظاهر رفت و بنده در جواب ایشان است که در میان خود در مجلس
اول گذشت که او بیعت حضرت مرتضوی شریف گشته و بیعت طالبین قصد نکرده لیکن بقیات سلیمان
شریک نشده و چون خطای خود دریافت بسبب آنکه بقادوت اهل صفین ظاهر شد بجال خود متبصر گردید
و بافت جناب میزند است کشید و حقالی در ملح آنکسان که بعد از خورش خود تذکر نمایند صیف باید ادا است
من الشیطان تذکره آنکه از آنهم منقرض پس مجتهد ثانی الاثانی گفت که استدلال محیب بآیت مذکور و بعد از
و اضاف است و بعد سطر چند زیر آن همین منیق و شوق آغاز کرد که محیب هیچ جاشا هدی و دلیل
منی نگار و لاجرم بقتضای مثل مشهور الکذب لا محافله که و اقتضای قول معروف بر عکس نمیدانم که یکی از
صدوق الطایفه لقب باید نهاد که ریاست اهل صدق و صفایات او منتفی گشته قوی است چنانچه درین
نیز از اقوال من کما بقصاحت و بلاغت و محاوره و بوسی عبارات عربی و فارسی مدعی گشتم از من
این اعتراض وارد شود نشان باید داد اگر نباید خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آغاز کتب خویش
بدلالت مطابق میگویی که این امور از من توقع ندارند اگر کلام من نزد اهل لسان مقبول افتد و لکن
الغیر العلیه و الا فلیست هذا لخطیان مرفق کاب الخ فقیه شیخ در گلستان فرموده گاه باشد که بگویند

لفظ هر قدر در تفسیر می آید و تفسیری هم بد انسان که سرین از خصام زاید و در تاسی و تار عرق شود و این بدان مایه
 که کسی بعد جواب شفقی گفت که قافیه درست شده پس گفت این گفت و محمد المومنین هنوز بر سبیل یقین
 بر خاطر ندارد و در اینجه که شنیدید و در کتب فقیر دیدید محمد فخر را در ویدی بلنار ساگر دانم که آیا نظر این مفسر
 کتب لغات قرآن حدیث هم بنیتا که محدث در مجمع البحرین و مطلع البیرون زیر لفظ قتل که داده قتال است
 میگوید قتل که قاتل است قاتلانی یومنون قتل سغاه فقتلهم الله و قتل عاد اثم قتل قتلکم الله و قتل فاعل قتال
 الله و قاتل و ان کان سبیل بین امین فرما بیکون من واحد کسافر و سفر قتال بعضهم القحح انه من الساعه
 و المعنی از سبقت بجا رتبه الله تعالی و من قاتله فمقتول و من غلبه فمغلوب پس بر قول دل قتال
 مراد من است و هیچ کتابی دیدی که شرح منتهی مبنی و جواب سوالات باشد و از مراد فاعل حالی بود
 و در هر چیز از وی نگاه کن در نیتقام که محمد لفظ ملو و مشون آورده و در محاورات فارسی بترا ف می آرند
 و قس علی بنی از عربی و از اینجا است که مخفی مشون را بمعنی ملو و آیت قرآنی تفسیر کرده و نیز درین عبارت
 میگوید یا نبیه حبیب متنازله که حکایت و دعوی بلا نبیه گردیده و پوشیده نیست که معنی هر دو مراد فاعل هر دو
 از یکی جای دیگری مستعمل میشود و قس علی بنی از عربی عبارت که بمقابل خصم میگوید یا نبیه از و بر خودی باله
 و مراد آنکه یا لا نبیایی و اگر بر محاوره دوم حمل کرده شود بمعنی معادات است چون محمد بن حنفلیس از مومنین
 متنازله است آنهم بجای خویش یعنی تخلف شان از امام حسین موجب معن معادات خیال حدیث است
 بسبب خروج از دایره ایمان و اگر بر سینه ثالث حمل کنند آنهم درست چه هر گاه آن بزرگان مخالف شدند از
 دایره ایمان بر آمدند که اعتراف به المجتبی اول و منصرفه الشا الله تعالی پس در محاوره خدا و سبیل بودن آن
 درین لفظ کلامی بایستی ماند کمالا یعنی چون انبیا در جاگزین مد که ناظرین و سامعین شد اکنون فعل شنید
 تسلیم برباب محمد را قوت در رسم کلید میگردد که برای لفظ طاعت و در کما مخفی نیست که محمد از انانی تا نبی امام
 هر کسی و مومنین و بیجا نه نسبت آنکه رنگ قلبی خویش را بصیقل عقل نورانی و بلا غت سجایا نزد
 چه قدر را در محاورات نصحا در باب کمال است یا نبیه حبیب که در مقدار دیگر حکایات و معادیه بلایه
 گردیده به هیچ جا درین نثر شهرت ندارد و در سبیل نبیه آمد و در بعضی او عاصیه یا سبیل انصاف
 می نماید و این سبیل را غیر سبیل که حبیب معتقد مفید در تحسیر عبارت محسوس است و سبیل از عبارات
 سابقین و لاحقین بهر حال در راحت و در سبیل نبیه است که حبیبین عبارت عاری از معانی
 و سبیل نبیه در مقابل خود می نویسد می نازد و بر خود می باله و حق را با محبت و اعتقاد و عهده
 با حبه آتش بر سبیل اقول زندگانی منقار و همین اشتیاقی میگردد که از طرف
 حبیب الدین عباس با و صفای آن که در بارگاه ایشان نسبت بارگاهان از حبه دین ایمان
 سبیل جناب هر نفس و حضرات بر جانین هر نفس و حضرت علی بن حسین مساوات را در کورنگ

و خندان در عین فوج کشیده و تخلص از جناب سید الشهدا بقتل پذیرفتی و در جنگی کانج و کابل
 حسین العابدین ثانی اوم صفی علیه السلام مسدود یافت بمقابلت زید شمس جابانه علمای
 عبداللہ ابن سبا بدو حقیقت حضرت رحمی بخند و چگونه بر اصول خود آن بزرگوار را در دامنه ایمان و
 می کنند باید مگر بزرگان که مرا حقه شکامه مجادله و مبارزه را با امام زمان کریم کردند و در خلوت و جلوس
 چرخ گفتند که اے برادرزاده برادر و برادر من بزرگ که همراه پدر بزرگوار بودم و در حبس و در
 بند و نگذاشته ام و همیشه و میر و دشان را بر هم زدم و معرکه با آراستم و دعوی امامت نمیکردم و
 یا شتم و امام نشنوم و تو هیچ کاره از امور ضروری امامت نگذاشتی یا وجود من امام باشی پس انبیا و ائمه
 بود که در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبی از غایت فراست با اعیان خود با هدایت او را یافته
 و او را خصوصاً با استماع وصیت اخیر روز وفات خود بخواست و صراحت فرمود که باز
 که موجب کفر و عداوت در تو می یابم و بقتضای من شرعاً از حد بر تو خوف
 روی الکافی با سنده عن ابی عبداللہ قال لما حضرت حسن ابن علی علیه السلام
 قال یا قیصر انظر بل تبرک من در ایاک مویگان غیر آل محمد علیه السلام فقال لشد در سواد
 رسول اعلم من قال اوعی محمد ابن علی فایقده فلما دخلت علیه قال بل حدث الاخیر فقلت
 حب ابی محمد فجل علی شمس فقلت قلم نسوه و شرح من بعد و خلا فام بین یوم سلم فقال له کسر
 علی اجلس فانه لیس شمس فیسب عن ان یسمع کلامه یحیی به الاموات و یموت به الایصار کو
 او علیه السلام و مصاحج المدی فان خود الهنار و بعضه اضم من بعض ما علمت ان الله تبارک
 و تعالی جل و لد ابراهیم علیه السلام امد و فضل یفهم علی بعض واسی و او و علیه السلام
 بیور او قد علمت با استاثیه محمد صلی الله علیه و سلم با محمد بن علی انی اخاف علیک الحب و اواء
 و صف النذر بالکفین قال لا تغر و جل گفت که احدا من عند انفسی سمع من محمد بن علی
 که و انک و لم یجعل الله غر و جل للشیطان علیک سلطان یا محمد ابن علی الاخیرک با سمعت من ابیک
 فیک قال بلی قال سمعت اباک علیه السلام تقول یوم البقرة من احب ان یموت فی الدنیا و ان
 فلیتر محمد و لدی انتی مقام الحی اقبه بطوله و لیکن این ماده حد که بظاهر و باطن نفسی و راست
 و رباب امام حسین و تخلص بر و ذکر و چنانچه درین کتاب بار بار دانستی و در باره شمر زنده آید
 که بقیه اولاد طایفه او بود با فکار یکم زید بر آن متصور نباشد و نرا عی که دلهای سنگین بر آن رفتی
 اگر کتاب استماع آن داری باید که بشیدن قصه بروایت جناب اعمورالحمدین روی تو به باز آری که در
 نیز و یکی تمامش زید و مغشوش فمید روی با ستاده حقیقت نیست که اگر چه در
 آن روز حال امام موصوف بقیه اولاد و محاسبه و متعنا و و الله متعالی و الله متعالی

رحمت و رحم سے کہ دین بزرگ را کہ مافا الذکر اصول رفعت صدق او شد قصہ کہ توان گفت
خواسته بود کہ نشانے از اخلاص او در مقام شانه ہم بگذارد و در شکر شقاوت اشریہ کو ذہر حال تراش
رحم کنند و زندہ بگذرانند صاحب خصوصیت فرمایند کہ امام حسین ع کے فرست یافت کہ ترا گو
نمایند و آنکہ این بزرگ را امام دانستہ و قول آن صاحب قواعد تشریح مجتہدانے و زمانے قابل عباد
شد چنانچہ از صوام طعن الطاع و ضربت حیدرید واضح است بدلیل کہ گفتند یان حال امام خود را
نیک میدادند خصوص آن مردم کہ بعد از و سلسلہ امامت را با اعضایش جاری نمایند و در
اول حضرت زین العابدین و تا عمر و زبیر پرستی او مشغول مانند رجوع نکنند تنفیق بر آن باشند کہ
امام مستقل بودہ و گاہی با امامت علی بن الحسین ع قاتل گشتہ و پیچ علقہ قلب خود را متوجہ
باین نزاع و ظهور مجتہد مذکورہ در روز روشن تواند کرد کہ غیر از قصہ کسے بدان قابل نباشد علم
و ہمت با حسین علوم و احبار اولین و آخرین تربیت این کلمتین خبری تحقیق از آن ندہند
و جنین واقعہ عظیمہ را در کتب خویش معتقدانہ ذکر نہ نمایند و از کتب رد افض و کسوسے گوشتگرینے
امام جواد برآمدہ کہ خود کتابے محتوم ہر از لب صامت خود نہوار و وزیران بسیار کش زین
لدا کتابینا یطی علیکم بالحق حکم کنند کہ اطرق و عصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی ہاتک یقین
و صاحب اثبات الحق گوید کہ در بدوے مردم بہت و مشغول بعبادت گشت و کسی را بسوے خود
نمیداد و این علامہ مطابق کلینے درین باب ہمین عزالت را شرح کنند چنانچہ کتاب محتوم مذہب احمد بن
یوسفین شد مختلف کار مدحین امام محمد بن حنیفہ کہ روز بروز در عروج و ترقی بود و او ہمیشہ در اخلاص
و ارشاد شامین و میرشدین کوشش می نمود و این امور را شنیدہ او بسط میداد و نہ در ہر کوچہ
مازار این ترانہ را می سرانیدند و چون چنانکہ زین العابدین بحکم روایت کلینی قاصر النظم چہین
باشد اگر شیوہ محمد بن حنیفہ بنجاموشے گرایند و سرسرازد و آیند و بر خویش بنالند و بدت نمایند و جب
عزالت خواهد بود و انقصہ سیانہ اثنا عشر ہجرت محمد بن و شیعیان شریکین امر ہنوز دائر ماند اثنا عشر ہجرت
حمراسو در ابراسے امام زین العابدین قرار دہند و طرفداران محمد بن حنیفہ مثل ز رامیہ
و در اید لیل آل تکرہ در بصرہ بلکہ جابجا ہوائے لشکر ظفر اتماست حضرت مرقفی بدست او بود و وحی دامام
را مانند کار ہائے نمایان در حروب از و نقل می نمایند چنانچہ برای جناب تر قنوی در عمدہ کرا
مد حضرت نبوی از کران رکابے و جہان پہلوانے و گواہی حمراسو در اخلاص کہ دانند با امام خود پیش
ان حضرت امام سجاد کس این نزاع میان ایشان ماند کہ یکی بردیگرے را لایق نیست میگوید فاکا اللہ و یکے کو
چنین کہ کاکا و قیوہ و قنوی و امام بعد از وفاتش پسرش ابو ہاشم را قرار دہند و دیگرے را از اولاد
امام حسین ذکر میراتباع و جو کرب گویند کہ امام بعد از جناب خود فیروز است و پس و او از فخر و

غائب گشت و بار نقای خود رکود رضوی اقامت گردید و در وقت موعود ظاهر خواهد شد و این مصباح
 را امام داند کسی دیگر پس صل این مایه لیا و ضلالت و کزانت ابوکریب است که محمد بن حنفیه ^{علیه السلام}
 امام منتظر قرار داد و اثنا عشر چون دیدند که امامی باقی نیست در باره فرزند خاتون نرگس گاسه
 اولی سیده عمار را دی بهشت هر کسی را در غیب آن بزرگ نمود و بجهت افرات مستحق و درخ می شن
 و نیز از نظر خدایان ادا ساقیه اند که در امامت تمام امایین و یارین بزرگان بنیانید و اوصی حضرت
 علی پندارند و سلسله امامت را با ولادتش میرساند و اتباع کیشان بگی انگار از امامت حسین دار
 و نیز سار در وقت محض موصوف با امامت کسی محقق نمی باشد زیرا که حسن مجتبی بجهت خلع خلافت و
 و صلح معاویه لائق امامت نماند و امام حسین از جهت اطاعتش اگر چه بقلب نباشد اما
 از استحقاق براختاد پس تا به امامت امیرین العباد شهادت حججی رسد و نزد دیگران اگر چه نزار
 محمد و علی محمد حسن را اصلی باشد ولیکن گواهی مذکور را بر جای که باشد بنیاد بر وی و اگر تقلیدین مجتهدین
 که در دلائل علمای اهل سنت خواه متقدمین و خواه متاخرین چنانچه نام ایشان بر دیم بجهت خطای
 ایشان و مبادی و مقدمات و بسبب قبول ایشان از قواعد علوم و مسلمات است بلکه باین
 اعتبار است که آنها از مذہب حق عدول کردند و مجیب از هر امر بر اصل بعید و در افتاده و بسبب
 با محض لاشئ محض گشته و جو آتش آنکه بر تفسیر مذکور و بر مجتهد بود که جعل مجیب از قواعد نیز از مذہب
 مناظره و از طرق وصول بجهل مقصور و قصد یقینی ثابت میکرد تا طشت از بام حق افتاد و کائنات
 میدانستند که اولیای حق را لایف بجا بجهتین ندارد و بر فتنه تفسیح وقت بخطاب اولاد
 نمی افتاد و اکنون بر جمیع مجتهدین و متکلمین بایمه این نقیضه مسلط شد که شفعه لاشئ محض است
 و هر چه میگویی تقریرات مجالین است و مجتهدین و اهل قوت قدسیه در پی کلام او گردید و شب
 بجواب کلامش زنگار گانے خود را ضائع میکنند و درین امر خوض مینمایند و حقیقه الامر نیست
 که چون مجیب در زمان تحصیل کتب رسید که بعضی از آن مجتهد علمای امامیه اتفاق افتاد و در
 که رفسه بلند آهنگ شروع کردند که بخوی پلنگی عادت گرفتند و در هر مجلس مطارحه مذہب میکنند
 و با اهل حق پر خاشش مینامند و اصول دین بکلیت و خود را از راه حجت و عداوت الله خواهد بالذات
 بواسطه قدمای خود را موش میسازند و یاد نمیکند که حضرت الله که رفقه دعوی منری و ولاد امامت
 نشان در بر امر دارند از مناظره سینان اصحاب کالین خود را منع کرده اند لاجرم پاره از عمر عزیز
 خود را بطلان کتب اولین و آخرین ایشان صرف کرد و راه و رسم مناظره تحقیقی و از ان
 و انقلابی را بجای رسانید که هر که بخواهد پیش کردن را بر انفسراخت سرش را آبخنان نگون گردانید
 که دیده خود را به پشت پاسی خجالت برد و خشت تو گوئی که گز آهنی بود و که بر کاسه سرش فسر و کوفت

مقدم نفس را پاک بسوخت کلام او را لاشه گفتن آفتاب را بگل نذر و در دست و بر سر
کش بلکه تمامی قوم بجل سفاهت را فرین کردن و علمای سابقین را ضرر رسد و بدو که بمقام
جانشین باید پروازند که از حجت فقدان ظهور وجود عدم ایشان را بر ابرامی شمر و در زمین را کتابها
و ابوابی که گمانه خرد و مناسبات و باید یار جالبقا و مانند آن با اینهمه گاه پیر طاهر است بقدر استطاعت جمع
و نمود قیاس و فتاوی شریع نمود و در حجت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان نبی
نوبت اقامت و زید و نقد جان شیرین بر حضرت ملت بردن نشانگر دیند که همه کس میدانند
در موقوف کسی بکار نبی آمد و این کتابها تا لایف نمود که تا امر و در بر یک رساله مختصرش مجتهد
المکمل اس گشته و در جوابش از دانش و سنن پیش دست کسی را از روضه مجامع هست که با رعایت
علوم عقلیه و نقلیه در روز رساله منیر با مجیب در بحث شهادت جناب امام حسین علیه السلام نمرانی کند
و به مجلس میدان داری و در نمرانی و انگاه در کتب مبسوط مع نه سینه با و از بلند تو اند گفت که مجتهد
مستقرین خویش که تبلونات ابریه بکین بودند و بجل و تلبیس در روایات آنها که داشتند و عدم التفتا
ملامی اهل سنت اغنیت شمره قیاس جوئی میکوشیدند و پیچکاره محض است و غیر از تقلید اهل سن
به سواد گردآوری اخبار نهایی پیشین و خدمت ناقصین که اگر است برسی مجیب همه را بر زور بر کرد
و تار و دو دالین و آخرین را بر سر زور و در انان خویش چه دارد که مصداق آنست که زور و را میتوان
دایر نبیاست که چون راه و رسم الزامات و تعلیقات مجیب را عموماً میسازد و رفع تیز باینکه خویش را بدین
توانند مثل مجتهد فائز و مانند او و راز نفسی نمودن که میداند که چشیات و اعتبارات از حضور
حضرات ائمه دین باب چنان بر آورده که آثار موت را بر اس ایشان بعد از بستن مصداق اینین برادر
مستقرین نه الارض نمایان کرده پس غیر ضرورات بعیر و قصوات حیر از روضه و می و دود
در جوابش بر نمی آید اکنون و جود فقره که مجتهد بلاخط آن عبارت مجیب را از دایره فصاحت و بلا
بیرون کرد و باید شنید و بر استماع و اخلاص متوجه باید گردید که لفظ لعن قتال از نبی بزرگان مسلم آورد
که در احادیث ائمه بر اسه باینان مذہب رفض مثل زراره و بشاش و احوال بارها آورده و هم مستقرین
این بزرگان دین و هم متاخرین بار بار ارشاد کرده اند و محذورات عبادتیکه بعد ازین متعلق باین
امور می آید بلفظ قتال هم متعلق دارد که قتال کشیم بر سر عجب و غریب بزرگان نظام گریان
بدائع روزگار را نموده و بر عفران زار و دین خود و پرده و منزه من عقلاً بلفظ قتال بدان رفتی که اعلی
و برادران امام حسین از مختلفین بر احوال و امیه کمال سحر است بر و در حقیقه بکار چندان و بر سر
مشغول گردیدند لاجرم بر اس الزام میشود که مصلحتی که اثر نایب جماعت را نیک میگویی در مناسب
تر شد که لا یجفی آدم بر بیان تخصیص که از قول مجیب مصیب ظاهر است یعنی تخلف بعضی از فرزندان

جناب امیر رضی اللہ عنہ و دیگر بنی ہاشم کہ مور و لعن و قتال است و این امر سو قیوف است بر تفصیل
حالات ایشان بالاجماع و الانفراد و بیان اختلاف در آن از اصول اہل عناد و مسلمات آن
و لیکن بجای ایشان بر طبق تقریرات قاضی رطل بوق و غیرہ آنکہ بزرگان ندکہ رجباً ایض حضرت
امام خصوصاً امام حسین ع کہ شب و روز صحبت آنجناب و شمع آن حالی قباب مشرف بود و اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی رو بروی اکثر ایشان متراپا افتہ و نور خواص است
در کتاب اللہ و احادیث نبوی شریف نزول و صدور تا فتہ پس ایشان بگوش خود شنیدند و
بچشم دیدند انتہی حاصل و بانیمہ قاطبہ ار فاققت آنجناب دل دریدہ ندلا جرم ایشان معاذ اللہ
مانند آن اصحاب باشند کہ ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در اہاست او
بفضل امیر کرم اللہ وجہہ بلا واسطہ گوش کرد و چنانچہ قاضی در تعینف خویش بر احادیث از آنکہ
حضرات امہ ہرے فرمودند کہ بعد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہمہ اصحاب را ہدیت پیش گرفتند
الا فلان و فلان این تقریرات بعل می آرد کہ در بلای این ردت اجلا اصحاب گرفتار شدہ ندز بنی ہاشم
کہ اہل قرابت قربت بودند و در ایشان سخن نمید و دوندہ آن اصحاب کہ حضرت و ہر دو مانند ہر ملازم
صحبت نمودند بہمت آنکہ ایشان خصوص جلیہ در باب خلافت و تقویہ بلا واسطہ می شنیدند چون
این عمل نکردند بلکہ دم استقلال و استیاد و زندہ روت را بر ایشان اطلاق نمود و ہر چند آنچہ
بران وار و میشو و نظاہر است کہ قاضی در مجالس مانند او چشم از کتب خویش پوشیدہ جائیکہ عیا
ندیشش آنمردم را از آنجملہ شمرند کہ از فرصیت زکوۃ سرچیدہ ندشمل مالک بن نویرہ و غیرہ را می شمار
و ابروت بری سے نماید چنانچہ از مصائب و او ہم ظاہر است حالانکہ ایشان کرشمہ غایر را البتہ چشم خود
دیدہ بودند کہ مفاد بان حضرت پیام خریف را بہر کس از نزدیک و دور رسانیدند کہ ہر کاتب
شوند و تخلف نکنند و از اینجا است کہ درین سفر نوبت ہمراہیان از اہل بلا و دیوادی بعد
و پنجاہ و بہت ہزار نوبت رسید پس بعد از عقل است کہ جنین ہوسن پاک ازین سفر تخلف کرد
باشد و ہر شہر ض حالین قصہ را کہ از حد تو اتر و گذشتہ بود بالیقین نشیندہ باسد معہذا
این کجا ندکور شدہ کہ حد قات پنج دست خلیفہ بر حق رسانید پس بھر حال مقصود مدعائے و ہر
مذہب رفص خبا اہل اہلین ہر دسے شتقہ بر بیان قاضی حاصل شد کہ این طعن را سنے شتو بہت
رسید کہ ملازمین ہجرت بہر ہر تہ شدہ ند و خوشا بحال کسی کہ از آنجناب دور ماند و ند نقدایان
بسلاست ہر دند و در تافیات بندہ حال بر ہمہ مقبولین سنے یکان یکان بر اصول بن سنا
خسفا سنے عیان گشتہ و شتہ از ہام افتادہ و در مجلد اول ہم ازین نوع تفتق و الزام پیش از ایشان
از گذشتہ و بسیاری از بنی ہاشم شامل گشتہ حاجت اعادہ آن مضامین براسے خطاب مجاہدین است

پس شاعت این مذہب و مبالغه شد که بر اصول شریعت اهل قرابت و اهل محبت برود از نزدیک و دور و سبب
 بود که عالمین چنین است و بعضی آنحضرت اگر باشد مخصوص بین فرق متاخرین است که صاحب الامر از انفاق شما
 محبت کرده و پوشیده ایشان حضرت پیغمبر را چسبیدند و بفرموده و تقوا از خوان الوان محبت نجیب کرده اند و دیگر
 حاضران سلاطین حضرت عباس رضی الله عنه که با یقین پیروز شدند و توانش که شب و روز است و برابر
 داری رسول مختار از مجاهدين و انصار میسر دهند و بر سر خویش خس و خاشاک میسوزند و از سینه
 گوشت و استخوان در ماه و مردمی اگر ندانند عوام را بداند و دانه بگیسوند که هر چند صدر اول شیعه چنان
 بود که مراتب نمایداری امام حسین ع که پانچویں بجای آوردند لیکن اولادشان مثل شان نشدند و هرگاه
 شد با شکی که چاه کنده را چاه در پیش و اول خویش بعد از ان در ویش لاجرم ضرر افتاد که این سلسله
 در گریه بکان را از اهل قرابت و محبت سلطان کر بلا مصداق آیت و عید قرآن ان الله بن آدم حق کفر
 هم آموخت که کفری نه از آنکه آدمی کفر آداست که اولاد صدیق حضرت رسالتا بطیب قلوب نمودند
 کما سی خلقا و جاه و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
 میروید و فرزند و از و ترا در شیعه ابن سبا سر ایندند باز وقت حسن مجتبی کفر و زیدند یعنی ساسان
 و از اهل شام در پیش شان از لشکر انجباب بگریختند تا بسبب خلع خلافت خمر شمر چون همان کر بلا شرح
 و استی کفر و شقاوت شد بلا واسطه آنکه از ریحان رسول تفتیل یعنی امام حسین ع خلف نمودند و لیکن جناب
 محمد ابن حنفیه از همه گوشتی را بودند محبت آنکه برادر امام حسین بودند که سبب زید می نمودند بعد از ان که
 در سید از بریده منوره تا به شام نریار تشنه شدند و در حسم و او را بجلوس اخلاص امیر المؤمنین میفرمودند
 کافی بخوار و عیسویه آن عیدها که درین خصوص وارد گشته که تفصیل آن خیل مستحسن است اگر چه در اصول
 سینه بین است و هم ویت شهید کر بلا تحصیل کردند و نادمات با بنهار لا تقد و لا تحصی از احسان نریار چنگ
 با اهل دانستی مشمول بودند بخلاف عبداللہ عمر رضی الله عنه که بر زید شورید چون خبر شهادت شنیدند
 در اسه لغت و ملا متشخص خروج نمودند و رفقه بنو راز به گوشتی او مصداق شعر شنبوس هستند
 از بدن طعنه رنے بر یار زید و در و در و دنت تنگ میدار و زید و دار عجب آنکه در کافی آیت کریمه مذکور
 که حرف شمر در بیان ایمان و کفر دارند و از زیادت آن چار یار در آن واقع شده برخلافی را شنیدند
 تا لیکن کفار و مشرکین که همراه شان ارکان ارببه جبار می کردند چنانچه از کافه دریافته
 و بعضی حضرت امه کمال تقوی و عدالت شان با استدلال معلوم کرده میخواستند که بطریق
 روانه دانسته لهم فالک بخلاف تطبیق این معتمد بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
 شیعه مثل آفتاب را به الهی است با اجماع از جهت غضب و لدا و این طائفه که با اهل بیت
 عظام و اصحاب کرام از حد و رگد شده سخن بطول می آید و شد زید و سلم جولان می کند

سیر حلالی و از آن نوستی در میدان تحقیق و تشیع باز داشته بقول کلام قاضی از سخنان پیشین می پردازم
 تا کسی را توهم نشود که در اینجا محض تیر زبانی و بالا خواندن و الا دید بهمت عجیب مصیب گشتن
 و کلامی آیت مذکور بر ابن عباس و محمد بن حنفیه و اشائش منطبق شد قال القاضی فی مصابحه
 عجیب اعمام و الحمد لله الشریفی فی فوائده اقول **فیہ نظر** اما اولاً فلان قوله لو انک
 فی امر الله لایستایس فی ما ذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة نهیاسن عدا ذوی القربى من صحاب
 ابی بنی صلی الله علیه وسلم و من ادما ذکره من مشاییر الصحابة المدادین علی ملازمته البی صلی الله علیه
 و آله المستمعین للنص ایچلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لاجب الصحابة من اکابرهم و اصنافهم
 و لکن لم یذکر علیاً و فاطمه و اسبطین صلوات الله علیهم و من کان معهم من بنی یاشم و تابعین و سلف
 مع الظهور ان الکشی لم یقتدر ان یرد او هم بقیة الطائفة الکثیرة التي لم یکونوا من مشاییر اصحاب الله
 النص سالمین عن سببته الارث و الیهم و ان دخلوا تحت تابعية المردین لاستتبابه الامام علیهم السلام و یدل
 خاتمة عبارات قلصه دل بچوش آمد که محصاش دو امر است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد الله بن کثیر
 که همه اصحاب در روت و آمدند و طریقه سابق را از دست دادند و اهل عبادت یقین ایشان و یاران
 بسیار از اصغر اصحاب که نص جلی را شنیده بودند مستثنی از روت ماندند و دوم آنکه تابعین قلصا
 و استثناء رو داده بود که دانستند که ایشان ستمی خلافت اند بعد ازین و رطجات یافتند
 و پیروی جناب امیر نصیب لعین نمودند و وجه جوش و خروش در بیان حقیقت چند امر است
 بر اے اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کرده می شود که مخفی نماند که رخصه چون بدو
 که اصول خود اصحاب سید المرسلین پیغمبر سلمان و ابو ذر و عقیل و مقداد و مرتد گردیدند بلکه در کتب معتدله
 منج و غیره این هم است که راوی با امام صادق گفت که عمار را چرا از کفر سودی ارشاد نمود
 که او هم در آن متدبیر و آرد و اگر کسی را میخواست که بر طورت قدیم ثابت قدم و راسخ دم بود و غیر از قدما
 کسی را نتوانی یافت این حدیث و اشائش در کتب رخصه چنانچه بر بعضی نگان تا اینفات یقین مخفی نیست
 بر خلاف بیان قاضی رطل بوق دلالت دارد که در استثنای نعیم مقصود نیست یعنی اخراج آن دو که
 مسطور و قبل ازین در همین ورق دانسته که آن صحابی بر تفسیر حات امامیه که بود شرف حضور و از هم
 و نصیب امیر نداشت یا این امر عظیم را بتواتر بنید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب بر
 چیز از اصول و فروع که ما خود از قرآن مجید و حدیث معتبر است و ناقلین اصول و فروع
 همین مردم اند اعتمادی نمینانند این تا ویلات را شروع کرد و در قریب و حیل سازی آغاز نمود و یقیناً
 که کل فرعون موسی اما بقایه یعنی یاشم بر طور سابق پس در اجلا ایشان ابن عباس سلطان الشیخ
 است که نزد جناب امیر المومنین مانند او در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریا و سم و غایب

مقتوی سلبین و خادای امام الهی و من برآمد کما عرفت سنا بقا و لا خدا و مال پدر بزرگوارش که براس
 خدای مجده سقایت چاه و زفرم در عصب ام کلثوم بر فدا و قاروقی شد کما ذکر شد فی مقام جسم
 عا و در همین از نو سالی بنی یاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب امیر المومنین بودند در
 اوقات ساریه بن ثالی سفیان بسیر خجسته خرامیدند که کوهی مثل کوه ایلام و در و بند و حال متفر
 که کوه و میان که حضرت امیر از اصول دشمنان اهل بیت بیشتر نگاه نمیکردند کما فی مصابح القاضی یضاد
 من الشمس و درین مقام از رجال کشمیری بتلیدی علمای زرقه متعلق بمباحث فقهیه و زینت
 و در قریب آمده لایق آن بود که در رساله منقوره درج شود و مشتگر داند که آید که چنین خبر فامتا
 است طلعه صادر نگردد و لیکن چه تواند که کلام بطول خواهد انجامید انقضای جلد بنی یاشم را بسته
 است خود کوشیدن و در زبان گفتن که اینها همه نام دارند گر یا دنداری که بجز در فتن و وفات
 و خلاف منفری شدند و زیاده خواستند که قریب طلعه میکنند برای ناز و جبارند و اگر از تو انقضای شود بر غیر
 و یا یایداری که نزد کاش حضرت امیر شکر خود را که طلایک شاکی سلاح بودند و بکار و قیود چنان
 امام علی فوج خود بر تنوکل علی القضا هر فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کرد و در فضا
 کما یفشی علیه من الموت چون او نود و نه هزار سال و سی و سه روز از جناب ظاهر گردانید تا امام فرغوب شود
 و از اراده شریک باز ماند کما فی الترحیمه بجز آنکه که درین صورت خون اعاف هم نمیرسخت و مجا
 قطراتی نمی ماند بلکه حضرت عباس بار منت بر فاروقی شفیق خدا که ترا با مالک محمد و مقبوض
 سخاقت کردم و گردید ریاست تو بطرفه العین فانی می شد و نتیجه سقایت زفرم نه بر طلال میشد
 با جسد بعد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ که بر فاقست امیر شام بود
 و بعد از آن جادای اجل را بیک و سعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منصوص
 جناب امیر قصود بحق سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اهل بیت موجود دلیل بر کمال
 رستی او یعنی اطاعت خلفای طایفه و پدر بزرگوارش نیز بر همین مذتب جان بجان او فرین
 سیر و چنانچه از نظر کسی نگذشت باشد که مذتب این خاطر خرد و دان بزرگ در این
 باب مختلف بود و اگر باشد در بهری فرایند و ازین بیان هویدا شد که قاضی را خیر شجده باز
 و کما و از آن و پیرون طلسمات خیر منظر نیست تا عوام بدانند که هنوز او در حد و
 عا و ام و عجز و از آن خود مخرنی رحمة الله علیه امیر و دوازده خود و نبالش میگذارد
 و کما و در فخر کوشش شیعه میرساند حالا که خرافاتش از انظار و معانی عیان است و اراده او بر هم
 نمیرد و ایم غیبه محتاج به بیان کما اشترنا پس بالضرورة یاد باید کرد که این مصداق الطاهر
 کما فی الدیم و بعد ازین اهل جسد و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال یا

بگویند ایشان آل عبا را اصول شیعه ارفع است از آنکه ردت را بسوی ایشان بگردانند و درستی شیعه
 المتقدمین چگونه مخالفت آن تواند کرد و فرمل این امر آنست که نظر ردت تقدیم ایمان اصحاب
 را میخواهد پس اولاً قاضی ثبات رساند که کشته و امثالش قایل بدان بوده اند که خلفا و تابعین ایشان
 بدل و جان از صدیقین توحید و رسالت شمرده و خداوند را تدویر طریقیان کفر ایمان است تحقیق
 و این کلام را هم بے سند نگفته ایم به عین که جناب مجتهد ثانی لایقانه در ضربت حیدر که اهل طرافه
 خورشید را برینا ندید زبان بفرموده روزگار صدق عجلای جلالت خود در خطاب رشید انصاف انا را
 برماند چه افاده می نماید که اگر عبادت مذکور را در تأیید این امر آورده که کشته بزم مذکور قائل
 اثبات آنهم از کلام مذکور خالصه از اشکال نیست چه تحمل است که سید نورالدین یعنی همین قاضی بوق
 این کلام را بنابر تنزل و تسلیم قول صاحب نواقض که مشعرست بقائل بودن کشته باین قول
 و من میفوا تهم تکفیر الصدر الاول روسته الکشته فی رجاله الی آخره ضرر مود باشد و مقصود واضع
 از نیمه نفی ارتداد و تبیین و نظر اسے شان از جناب کشتی دیگر اجله علمانیست بلکه مقصود آنست که قائل
 متعرض در تحقیق مالک مسلک استدلال نگشته و تقریب استدلال را تا تمام گذاشته اند
 احتمال دارد که نزد کشته ردت مذکور محمول باشد بر معنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیه و شموال
 میبویانیت که اهل رفعت و علو منزلت را سر و می گیرد و کماستمرغه انشا الله تعالی و نیز از جمله اصرار
 اوست در کتاب مذکور درین مقام که یگوید نسیم که مراد قاضی ازین عبارت صحبت ایمان
 ایشان اولاد و عرض ارتداد و ثانیاً باشد چه محتمل که مراد آن باشد که نفاق در سید کشته
 شان در عهد جناب رسالت آب کاسن بوده بعد وفات آنحضرت بر دریافت و هو
 عنه بالارتداد و کجایدل علیه قوله فی مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فان
 حکمت قد علم من محو کلام المصنف اسے السیخ الحلی و صریح کلام بعض علماء و محدثین غیر
 هذا الموضع اعتقاد ان الذین یخلفوا الخلافه من علی علیه السلام و خیر جواد علیه و یغوا کا نواسے زبان
 لینی صلی الله علیه و آله من المنافقین فلا وجه للاستدلال بالا حاد و یث الذکور و علی
 ارتداد و بعد لینی صلی الله علیه و آله و سلم اولاً من لا ارتداد المنافی لانه کافر بالمنا
 اما کان نفیاً جموعه ایام لینی صلی الله علیه و آله و سلم ایما علی ابکار هم الا حصل النجاسه
 الاصول و سوا امامته علی علیه السلام و لم یطرح ذالک الانکار الا بعد لینی صلی الله علیه
 و یخرج الارتداد و هم هم بعد فاته عقبوا الخلافه عن امیر المؤمنین
 اسلام و خیر جواد علیه و لم یقاووا و اوجبوا ما جاز لینی صلی الله علیه و سلم
 النصف البجل و الخلف و نقصوا البیعه و الحمد الذی احکم الله تعالی و رسوله فی حق و

قرآن مبین زیادہ تر بود پس عیان گشت کہ حکم کتاب مخوم را نشینند و البتہ در دوسرے نقص موثق کہ
 در دوسرے حضرت سید الانبیاء علیہ السلام و ملاکہ مقربین بلا واسطہ تشرایا فتمت بود و گوشتیدند و انچه وقت
 مطالبہ فدک و صنعت مصارعت جناب سیدنا فاروق اعظم بر اصول مسارین منافقتین
 بعد از چ کشتی یعنی رفاقت فساد بنی ہاشم معلی آورند و ہم فراموش شد کہ در میان
 عور و مجلس بدگرو کاف و مجاز خسران ان برویات اکابر شیعه و او ند و انچه ہم یادست تانیہ
 سنیا گشت ہر گاہ و دوسرے و نقص چنان موثق در احادیث کافی و غیرہ موجود باشد پس کیا
 استبعاد انہم بلا استناد کہ کہنے چگونہ زروت خلقے را با ال عبا نسبت تو اند کہ دوسوارے و لدل را
 بے زمین از ان علقتم کہ تا اولیت بر اسے عایشہ صدیقہ زہر فرعون نامیبان بے دین و مدعیین فرید
 و لاسے اہلبیت طاہرین باتے ہاند و ملطن علماء قوم خصوصاً جناب اقدم الامتدین در کتابت
 معلوم و اعور المحدثین در کافے بر جاسے خود باشد و ز اولیت حقیقہ بیاسے حضرت زہرا و انچه ہم
 یک قرن لازم سے آید فلیفحکلی قلنا و کد کیلکی اکثر آپس لفظ بے زمین کہ در سوارے جناب فاطمہ
 رضی اللہ عنہا بر اصول مدعیین مرید و لا نو شتم فاسے از لطافت نیست کما اثر نہا چہ جاسے اگر کہ
 این سوارے کہ قریب وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است بلا اختلاف ہم نے ذلک و حقیقہ
 دوسرے و نقص معلوم و موثق بود بخلاف تنزل و تنقیل بر غوم رفقہ اصحاب فیل مصداق منسجم
 الخ طوم الطویل کہ اگر باشد و فرض کردہ شود و لائق تر بر اسے مادر مکرم صاحب الامر بود کہ در قید و ہما
 موکلان عباسیہ نزد قاضی سواراب در کمال ذلت و خستگی روانہ کردہ شدند کہ در انچہ دوسوارے
 قبل ہم امکان بتدیر بود و نہر زند سادات کیش حملہ ہاسے حیدرے بر غم خود بابت غصب مکان مود
 و درین وقت از حقوق مادرے دست برداشت و بیج غیرت کارے نفرمود و لو فرضا المال کالتفیل بعد
 القرون والدہ ہور کما قلنا و این امر در بارہ ہما و و فوج کشے کہ شب در ذر حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہ
 جناب امیرہ بدان مامورے ساختند چنانکہ از کتب شیعه ہویدا است و از علل شیخ المشائخ شان
 و اصلش پیدا است ہم از اولیات آنجناب سبب بحدیکہ اگر در مطالبہ فدک جناب امیرہ
 مبارزات بر اصول دشمنان دین مانند جنین رحم پرورہ نشین نمی شدند و مثل خائنان در قانہ نگذاشتند
 و شجاعان میدان و غایبے بنی ہاشم دست بدامن صدق و صفا میسز و ند و ایمان بر جا
 بر اصول شیعه بن سبارئیل شقیہ بر طاق نمی گذاشتند البتہ کارزار سام و زریان و جهان را
 از یاد مردم بلکہ بر دہقان ہم میرفت لطف انہست کہ انہم در حقیقت او دوسرے و نقص موثق
 و معلوم و باشد و شب و در زہر تنقیل فرعونے طعن کنند و حرمت رسول خدا صلی اللہ علیہ
 را در ہر دو جارحایت نفس را بیدند و ز وجہیت ام المومنین و در بصیعت سیدہ سماء العاصیہ

معتبر نمودن سوار سید قطره درایت و جلال انوار آید که در واقع سن مجتبی بیان خواهد کرد
 و بعد از آن این سخن خیال بودم که سوار شدن بر زمین که در وفات حسن مجتبی بسبب ام المومنین
 است میگذشت تا که نتواند این کتاب را تفسیر بفرماید مقدس بیرون از روایات است که در وفات
 نباشد و لیکن امور و بحال بحال طلاق می آید و کما عرفت انکار و کجایان حسن را پیش برادر و بی
 نور انوار حسن روایات در آن کرده و احادیث کتاب را بهین و بینان کجاست پنداشته و جایگاه بحال
 تحصیل را بر مسافت وقت حواله ساخته و بیاید نسخ میگوید بسبب کنگی محو دشمن و موصول بود و در زیاده
 خصایص از او شمرده اند و نقد سخن درین بود که در آن امور را از جناب سید و علیه السلام کم
 باشد سوار و دل به زمین بقصد جمع فوج انصار و مهاجرین و حقیقه نقض عهد و رب العالمین
 امیر المومنین نزول که تقریرین واقع شد و در وقت شرعی میگوید نذیر تبدیل اخلاق می نمایند
 معاد الله و قس علی هذا حال جناب امیر که تا نزد که جناب رسول خدا بر اصول رخصه خاطر دار است
 جناب سید و فراموش نبوده چنانچه قصه کینه جمیل و اتفاق او بر آن مسرت جناب فاطمه زهرا
 بر آن گواه و طلب کینه هم تا مشقت تدبیر منزل بعد بهم رسیدن کثرت اولاد کم شود و عذر خواه که بخواهد
 در آسیا کشیدن و طعام بخورن بدست حق پرست فاطمی بود و این اقبادات که از حوصله بشری خارج است
 و بعد از وفات سرور کائنات حال اسحاق خلیفه اول رخصه بدان در بر رسید که استغفر الله
 علقه تملیک از تصورش قلوب خلایق میسوزد و عرض عظیم میزد و کمانی علل شیوخم
 غیر نالک ستم ساختند و امر کردند تا دشمنان آنجناب را بتازیانه و دوزخ و آخر نوبت بقتل رسید
 کما عرفت از جناب امیر از بواسع خود و نجیب بند و قس علی هزار و یک سال و بی یا ششم همراه رفتند
 حضرت مدوح بیک ستر در و مخفی شد نزد جناب سید و آنهمه اخلاق عظیمه که از وراثت یافتند
 ارشاد فرمودند از آنجا آمد و آنکه بود کما عرفت و بعضی اطراف آنکه تیرب وفات در بروی زمین
 در بنهار آمدن شان بعد ازین چو رو جفا تو نیز نمی نمود و دند و جناب قانع و خیمه تکفل حاصل
 این مشکل بجا آوردند و در کشا و دزدان این و کالت را بیلاخت بهمترین ساختند که قهر
 در ویش بر جان در ویش قتل و کشته شدن امیر را در دزد کمانی حاصل حال آنکه باید گفته اند و میخواست
 معاد و میخواست از غدا و دیدن حبیب را در دیدن رقیب را و شرح این تبدیل خلایق که اگر بدایا
 رخصه غایم ببلد قتی مجلسی خانه خراب را زینهار کسی بخوبی بخرد از قلب مبارک فاطمی نظر بر دلالت
 حال و متعال باید پرسید و بود و بلا و اسفی باید که گشت که خانه چگونگی سوخت و محسن چگونگی سقط شد و معاد
 از نیماست که اول او را که در دنیا بعد از رحلت رسول خدا در دهر مقدمه سقط جنین یعنی حضرت محسن
 در دوزخ کمانی که در حقیقت فرغ استغای چنین رخصه بود و منصفین معاین جمال و تعالی و انان

البی ویری تقدیرت آت لایک وفارو تم عنداؤن رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم المعاد
 الی اللہ وعلی اللہ الذین یفعلون ان احسنکم عند رسول اللہ الذین اتقوا اللہ علی بقیہکم لکن
 لیری تقدیرت لایک وفارو تم علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم تقدیرت لایک وفارو تم علی
 ویرا اللہ علی سنان رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ ان حرم من المومنین امواتا حرم منہم احیاء وبتا
 لایک لو کان ہذا لیری کربتہ من دفن الحسن عداوتہ علیہا حایر فیما بینا ویمین اللہ
 سید فن وان رحم مستحک قال تم حکم محمد بن حنفیہ و قال یا عاصم لیس لکم علی نعل و یوا علی حمل فیما
 ن شاکت الاملکین الارض عداوتہ لیس ہا شتم قال فاقبلت علیہ فقالت یا ابن الحنفیہ ہولاء القوا تم
 ان فاکلک قال لہا السین وانی متجدین بعدا من القوا لہا اللہ ولدہ ثلاث فواطو فاکل
 سہر بن عامر بن عمرو بن محمد بن اسد بن یاشم و فامر بنت زایکہ بن العصور بن واصل
 بن محمد بن عبد شمس فقالت عایشہ للحمین علیہ اسلام نوا ایکم واذ ہوا یہ فانکم قوم حصون قال فیفسد
 الی قبر اسلم تم اخریہ قد قنہ بالقتل یعنی امام باقر ع فرمود کہ امام حسن وصیت نمود کہ امی برادر یا
 چون بمیرم سلمان اخری سباز در بروی قبر شریف متوجہ کن تا عند خود را نازہ کنم باز بر من در مادر
 یازہ بقیع دفن کن غنقریب است کہ از عا لستہ ذکر ہے من برسد کہ مردم میداند عداوت اورا
 برد اور سعل و با ابلہیت چون امام حسین از ناز جنازہ فارغ شد بایشک حضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم
 باز جنازہ میگذازد و جنازہ نمازی قبر شریف گذاشت عایشہ را خبر کردند کہ امام حسن را براسے
 فن آوردند البتہ ہر چہ تمام سوار شد بر زمین دراز کوشی و کسی از زنان بزرین سوار شدہ بود قبل
 سے پس گفت جدا کنید جنازہ را کہ تنگ حجاب از حضرت نتوان کرد امام حسین گفت کہ از سابق تنگ
 رست مقدس تو نموسے و دیرت و داخل کردی در خانہ آنجباب کسی کہ حضرت دوست نمیداشت
 ردی اورا حسد از تو سوال خواہد کرد کہ چرا چنین کردی پس بمقتضای وصیت جنازہ آورد و مردم برادر
 و تنگ را چگونہ بنویسید کہ حقیقے فرمودای مومنین در خانہای پیغمبر در نیامید گر بعد از پروا گئی و فرمود
 بلند کنید آواز ہاے خود بر آواز پیغمبر برای پدر و فاروقی او کنند نزد گوش حضرت ردی و خدا صفر
 بر دستیکہ امروم کہ بستان میکنند آواز ہاے خود رسول اللہ خدا قلوبشان را از خود براسے تقوی بالیقین
 یرت و فاروقی او از بیت رسانید نزد حضرت بسبب قرب خویش رعایت حقوق نکردند کہ حضرت فرمود
 مدام ست از مومنین در حال موت آنچه حرام ست از ایشان در زندگی نیز قسم شرعی منورم کہ دفن امام حسین را
 نہ کردہ داشتے اگر جائز بودی میانہ او خدای تعالی البتہ میدانتے کہ او عنقریب دفن کردہ میشد اگرچہ
 بوی نوجاک می آمد و بار محمد بن حنفیہ گفت کہ در سہر دراز کوشی و در سہر شتر سوار شد
 و مالک نفس خویش درین نیستی بوجت عداوت بنی ہاشم عایشہ گفت این کردہ فاطمین کلام میکنند

تو کیستی ای پسر حنیفه امام حسین جواب داد چگونه بعید میثاری اور از فوایم کبیر فاطمه علیها السلام
 و دختر عمران و فاطمه و دختر اسد و فاطمه دختر زانده عالمیسته گفت میرید جنازه را که ششاقوی هستی که خصم
 دارید بنده را در اینجا صاب عداوت الهیست بر افسار کرده بودی و بسیار بلکه بیشتر از طریقت و کبر
 اختصاص از نظر نخستین آنکه احادیث پنج البلاغت و شروح آن دلالت بر آن دارد که جناب علی مرتضی
 بحال قیظ و توقیر نسبت بام المؤمنین پیش آمده و کسانیکه نسبت با جناب گفتگو میکردند کما فی
 و بنیده منع فرموده کما سبق فی الجمله الاول و چگونه پسین نباشد که بر همه مؤمنین از نسبت مادر
 و حرمت ناموس کبیرش قیظ و توقیر واجب است و علی مرتضی رئیس مؤمنین و مبدء القیظ
 و اینهم بزرگان مبارک آورده که حرمت ادا و زمینگی بعد فقه جمیع هم چنانست که در زمان حضرت علی
 علیه السلام بود اگر چه بعضی محتایر حرمت نکاح حمل نمیکند و ندانند که کلام در قیظ و توقیر بود و اولی
 از زمره مسلمانان که در وقت با وجودی که آنرا از حدیثی که از اجداد ابدی و جنت خیال کنند که حرمت نکاح
 باقی ماند یا نه عیاذ بالله هرگاه حضرت امیر را درست نباشد چنین کلمات گفتن که امور و حال برداشت
 اقرار کرد محمد بن حنیفه چنانچه درین روایت است و ابن عباس در روایات دیگر و قطع و شرابین برود و
 حساب دوم آنکه هرگاه جناب صدیق و دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود چنانچه در چهار وقت حضرت
 شهادت کرده نکاح جناب پیغمبر با وجود کفر و غضب چگونه درست شد و کفایت فرید محبت پس این طعن
 محض است سر میکش و جعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ الله و علم علماء است این سبب
 لازم می آید و برین فسد چگونه کفایت توان کرد که معاذ الله تغییر بر امام حسین پرا فراسی امور و حال
 حرف منتقل میشود که صدیق و دشمن خدا و دیگران عموماً رسول خدا را بقرب او بگردانند و عموماً اویت دادند
 و جناب امیر کبیر از جنگ حمل صدیق را در آن حجره مقدسه آبا و نمود و تقسیم و متولی گردانید چنانچه
 پنج البلاغت و شروح آن هم ظاهر است باید ایدای شدید شد یا نه سیاه باز و اقامه جل که حمار کو کفر
 و دل نه الا الا انقلاب فاعلم و الا اولی الالباب مجال که خود و قائم نظر بود و غالباً شیوخ او مثل سائر
 غیر بر باشند لیکن در استیم مقتضی رعایت ادب است پس مرکزب و اقزای از راه شبهه بانی نامان
 و آنچه واقعی است و هم مقتضای در آیت مذموب الهی است که امام حسن بحال مراعات ادب چنانچه شیوه
 سفاکتند است پیام داد که اگر اجازت فرمائی آرزوی دفن در آن ناحیه مقدسه دارم صدیق فرمود که اگر
 میکن چنانچه صد بار و این امام المؤمنین باره فضائل و علوم و ارج امیر المؤمنین و یحیی کتب بود دست که انداخت
 مردان مخالفین و دوران حکومت در آنوقت داشت تا نشت و اصحاب بنی مت امام حسین عرض کردند که ما
 جنگ مناسب نیست معاذ الله که سواری ندک و منع جناب صدیق را بختی باشد صفای قوم بیاس نفاق
 ششاق بر چه خواهد افتاد که قطعه زمین تو انعم چار که در دکان من خود نگویم او چه چند و دله از نظر

تیران بر آنکه او از خود سخن می آفریند چهارم آنکه با اتفاق محققین طرفین واقفتمای درایت و فضل کتب
 مستطاب ابو بکر زرقین دیار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب اشالش اقطاب را حرم ظلمانی دانستن
 است و نام حسین به کلمه جعل لب مبارک نتواند کشد و امام علیا قریب بوده گوئی نتواند فرمود بلکه سخن تکیه
 نکرند از بلند شش امام صادق بود و ولدنی ابو بکر مرقن فکیف که از اقادات ائمه در تفاسیر برجی آمد
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را بر گزید و شرط صحبت نیست بفرموده مرتضوی که لا تقصین
 فی منکر من الامری لکن من الفضل علیه چه جای آنکه حق تعالی فرماید یا ایها الذین آمنوا لا تفتخروا
 بآیة انزلنا و فی قلوبکم و لعلکم تتقون فکیف که علمای روضه و منصفین و عاقلین شیعه این نوع آیات انهم
 استمال فرمایند که حضرت ایشان را با حیا نهم می شناخت و از کتب فقیر انهم طاهر است که حضرت او را
 درین سفر مختار فرمود و اختیار هم نمود و او همه صعوبات را عین راحت دانست و طالب ثواب شد چنانچه در تری
 و عبادت است و امام حسین از جد امجد خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثه را چنان در جبهه
 و منزلت عنایت فرموده که این هر سه را گوش و چشم و قلب خود قرار داده بود و کما عرفت و البته از قرب
 پسین مصاحبین مردم در زندگی و موت نورسندی باشند و از نجابر و ایت حسین اجازت شریف برای هر یکی از
 قطعی را شدین حاصل شد پس لفظاً تنگ حرمت و ناموس اگر چگونه کسی از عقل ابریزان تواند آورد که البته
 هر کس بود این اعضا نسبت بخود ضروری میفهمد بلکه از کلام مجتهد جدائی را محال میدانند کما لا یخفی علی من تتبع
 کلمات السیاق و هو شهید علاوه سبب کمال حیرت است فی الامم عالمی دانسته داخل کردی کسی را در خانه خود که حضرت در
 نمیدانست قرب او را اما آنکه این معنی ظاهر بر جناب مرتضوی صادق می آید که حضرت نخواست معیتش را نزد ثواب
 بجا آورد است برای صدیق که از قول صاحب و این وقتی توان گفت که حضرت خواسته باشد صحبت او را نه وقتیکه
 حضرت کرده میدانست پس روضه کاذب اند که گویند دوست نداشت قرب او را بلکه اختر کردند بر امام حسین و افاضه
 مستقامی علوم لدینه آنجناب چنین می نمود که محمد بن یحیی را سر زدن فرماید که خمیرش از حسد بود و قسا و دش
 محقق بکومت حرام شود و چون گفت که از امام حسین و بنیارت نیرید رفت برای ثواب خرید زیرا که چون او
 گفت که بنیادان در اجماع دو تائید برای تو میدارم فرمود برای تحصیل نیت آمده اقم تعین المطلب پنجم آنکه حال
 هواری برای ترحم کشی و گادری قبل ازین بالا اجمال بیان شد پس توان گفت که این روایت اگر صحیح باشد
 آنجناب بیگانه تواند بود و دیگر فرق نیست کما عرفت که آن خلاف قاعده عقلی نمیکند و در دومی و این مجروح
 سوانی دراز گوش مرایا و ترا فراموش و اگر عقل رساداری به ملاحظه این و بوجه روی الکفار می
 و نمود را بنده روایات معتبران نسازی نتواند من مکالم و اگر شقاق محلات قاضی رطل یوق با
 در صاعقه قهر شتم حقیقی گرفتار شد و انواع عقوبتیش را شرح کردن مستحسن می بیند ارم پس نمونه آنرا
 می گویند دل ایشان و خاتم آیت نذر ابیالنا کلا و کلا بکن روی ان فی بعض السنوات القیدی و ترتلت

صاعقه من السماء علی قریب من ضربک البنی صلی الله علیه و آله وسلم من شدته بعض ملک الارض المقدسه
 و نحن نعلم بالبداهه ان هذه الصاعقه انما نزلت لاجراق الشیخین و اخراجهما من البین جزا کرهما فاعلا من الظلم
 و الشین و لطیفه الحجت طیبتهما عن ساخت بنی الثقیلین و اما ثالثا فلان احتمال قتل علی صلوات الله علیه الی
 جواز البنی صلی الله علیه و سلم مدفوع بان نیش قبور المسلمین یا الایمه الطاهیرین غیر جائز فی الشرعیه المطهره
 فلا یتأتی لذلك النقال الاقدام بنقل علی علیه السلام و لا احد من المسلمین انما یتأتی لذلك فی الکفار و النجس
 الذین لا حرمت لاجسادهم فی شرع السید المختار فخرج عن جوار الابرار لئلا یتالموا باستماع نه فیهم ثم یتم فی القبر
 الخ یعنی در سنای قدیم قریب ضربک مقدس بنی کریم صاعقه چنان شدت افتاد که قطعه زمینی از ان محل
 پذیرفت و ماگرده شیعه بالبداهه یقین کردیم که برای سوختن اجساد شیخین و اخراج ایشان از قرب سرور
 عالمیان این آفت واقع شد چو نکه ظلم بسیار کردند پساحت قبر شرعین را از خشت طینت این برود پاک
 ساختند تا ذره از جنانیت در ان ضربک منور باقی نماند و اثری را از ان نامی نباشد چنانچه از عبارت
 مصائب قاضی طاهر و باهر شد سویم آنکه احتمال مرز اخمدوم شد لعل که بر حدیث ملک نقال نقل حشیه جناب
 لازم می آید بسوی جوار رسول مقبول جوالش آنکه کندیدن قبر مسلمین در شد بعیت مطهره درست نیست
 قبور حضرات ائمه طاهیرین پس فرشته نقال را از کتاب آن حاصل نباشد بل نقل اجساد و کفار حجاز حاصل
 که حرمتی ندارند در شریعت از نجهت بیرون کرده میشوند از قرب ابرار تا دماغ این بزرگان از فریادشان
 در قبور پریشان نشوند انتی حاصل قول القاضی مختصر آنکه در مقام طبیعت خویش را از نوران و او هم قلم
 از جولان که دادن دشنامهای سخت است به عادت شیعه باز داشته باین حرمتی چند قناعت میکنم که التیفا
 حضرات ائمه که بر طور تعمیر المؤمنین بودند و اجماعی عند قبر بنیک محمد صلی الله علیه و سلم مستقر و قرار گوران
 نا نور است و وقت اذان قرارش معموله قبول شده باشد پس این استقرار و قرار ائمه و شیعه بیان و تائید
 که چگونه بود معذرت از تحقیقات محکمی عیان است که چون حضرت مستدعی بود برای دیدن عذاب
 شیخین معاذ الله دعای رسول خدا قبول شد تا چشم مبارک خنک گشته باشد پس تقاضی لازم آنکه
 کما لا یخفی سبحان الله قاضی میگوید که شیخین و خطیره مقدس نیستند تا دماغ شد لعل مشوش نشود و جمله
 و غیر او محصورشان قائل اند تا قبر بریت عین باشد فهم فی کل تیه سیون و فی الجیل و السمل قبیحون و
 رطل بوق را یاد نماند که نقل تحت بلقیس رضی الله عنها در کتب او چگونه بود فلا یقتل و مراد من از کتب
 انصوص امام جعفر است که مامور با حکام نفس الامر بودند و عماد مفسرین ایشان حکم بیان کردند و محض
 آنکه هر چند تحت را که مکمل از جواب و النفس میا بود کمال حر است نگاہ داشتند لیکن ملا که حکم الهی و طلی رضی
 پیش حضرت سلیمان ندادند و سرعت و عجلت ملا که تقویت ایزدی در عقل هر کس از مسلمین تواند که چون
 علاقه را که برادران در مکر حضرت یونس بسته بودند وقت انداختن آنجناب در جابه قطع نمودند حضرت جبرئیل

خود را نیز در میان بجماعت و در رسیدن حضرت یوسف بر سطح پناه نبغداد و از گزند سقوط محفوظ ماند و بالجمعه
 یسوی عادت و طور اعجاز و کرامت است و کسی از انکارش نتواند کرد و شیعه نیز اگر افاضات را استعلام
 نمایند پس نقل عیشای ائمه بقره مقدس نبوی صلی الله علیه و آله محتاج کیندن قبول نشد و ظهور آن بر حواس بشری
 آمد نباید که رطل یون برای رد سخن مزاحم دوم شریفی بیج و تابا دارد و طی ارض و قدرت انبوی را حقیقت
 کند پس عیشای مقدسه ائمه از جناب مرتضوی تاج حضرت امام حسن عسکری در مقبره شریف خواهند بود
 م قبل ازین شیخین فقط بخواب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودند اکنون هم پیروی جمیع ائمه هم شدند و در
 رعی نور گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس غریب باشد و خبر خردا که مرثیه خوانان همه حج شدند شیخ
 خادم و اولیا نواب آصف الدوله قبر مود مگر تمامی درگاه فدا هم شده چنانکه اشاره کردم آورده اند
 چون برای شری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای هب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
 ت مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مزدوران احترام کردند و تسمیه نذ تقالی
 برادرین میکنند اگر این بزرگان درین زمین می بودند بهمت ایشان مستبعد بود که مخالفین مظفر و منصور
 شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بجرم شریف نبوی منتقل شدند و کسی از ایشان باقی نماند
 پس چون بر حدیث ظاهر نکات عالمانی شیعه تشبیه کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
 است و واجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود ثقالین را باخراج
 و در حقیقت دلیلی نیامده و بر ظاهری است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه او خال را و برین تخصیص لازم
 اند محرمی ائمه از آنچه متناهی کردند و کفی ندانند و لیل علی بطا نه مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
 و نیز باریان روایات که متقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مغرور
 نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قلب او را شتی کرده بودی و قتی که از
 اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من محرم که آن شخص که هم پیروی جناب امام رضا است
 و از روایات هنوز وجودش در قبرش واضح میشود بچشم آنکه او اثبت الشیئ مثبت بلوازمه یعنی کتب انا میه
 هنوز از تیز زبانی در حق او حکم میکند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
 پاک نکردند حال آنکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ائمه بدی بود و هم بر مساوات دیگر تاجیدیکه
 ایشان را زنده دفن میکرد و لیکن از دایره تشیع بر تحقیقات قاضی پایدرون نه نهادند یا بودند
 اعتبار ساعت رقبه آستان از زمین مقدس را خبیث کرد که لازم آن هنوز بر زبان رفته جار نیست و طهارت
 جسم مبارک رضوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح البنی صلی الله علیه و سلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
 است اگر انبیا را شیخین باز گردانند چنانچه واقع گردید بلکه و زگناه قابیل را غیر چنانچه در کتب ایشان مذکور
 است در عدل و داد امام مهدی پس سپای قریب را چرا از نظر مسا قتل میکنند و مه هب کالمیه و ذمیه را که

بزرگ معاذ الله بای مذکور وقوع یا ختمه اکنون امری که جمع علیه باشد و کسی از فریقین سر خود از آن تنایه
 و زیاده بجای قرار از آن نیاید و دل و جگر این قوم مور و لوم را بسوزد و آتش جهنم بجز من ایشان نبرد
 باشد که خلافت صدیقی اگر چه متصل و فاجت سید عالم و خراج بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال و چند ماه بوده
 و مدت خلافت فاروق اعظم بده سال کشیده پس تا زمان متدین مقام مقدس بر خیال این و جال ناپاک
 ماند از خست طینت صدیقی معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خود مشش تصریح کرده و تا مدتی دیگر بعد شهادت
 خود من فاروقی زیاده تر ملوث ماند بایقین تا او را امامت و خلافت نه بطن و تخمین فالحزبی و البر خیر علی من
 یلم من هؤلاء کذا و کذا و بعد از آنکه خلافت و الیق و هر که در آفاده حضرت امام جعفر اونی در حدیث کافی
 مذکور نماید مقصود اصلی رفعتی که بالذات دشمنی با جناب رسالت مآب است حاصل میشود زیرا که سبب منع از
 بالارفتن بر بقیع مسجد شریف وقت ترمیش آن بود که بعد از شراف حضرت را با جد الامرین خواهند دید یا
 نماز یا زینب بیعت از و ارج و از حج الجبرین عیالست که حال موثق بزرگ مانند اهل دنیا است از باکل و منشاء
 و من پس زیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تخمه از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
 بعضی از این عیان شد که صدمه بقبر شریف رسید و مقصود رطل بوق در حقیقت همین بود اگر چه منافق نظام
 گفت که گزافه و شایعیه حاصل شد و بوب الهما لیس تقیه بنفسه بقر فاقاب و مالادنان و ویران
 اگر آنکه این غیبت معتقد است و اعتراف دارد بیکه نقالین و عمده شان با طهارش همین است که خدایت را
 از قبر مزار ابرار دور کنند و آن اکنه مقدسه را از لواش پاک سازند تا اکایرون از فریر و شقیق شان
 از حق کشند یا خدا بران قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان به پیشدلی آنکه صیحه شان معاذ الله
 بشوخی استخیمه الله مما نقروا و پس برین تقدیر که در عبارت مشش مفصل موجود است و از قلم او برآمده
 باید گفت که ای مطر و شایعیه کجا بودند تا صاعقه بزمین مقدس افتاد و اساس دین و ایمان ترا بر باد داد
 که یقین کردی و پیر و ان تو بهی حکم کردند که از خست شان بود کما صرحت به فی العبارة المذكورة و کسی از
 مجانبین هم نتواند گفت که خراجین را از آن مکان اخراج کردند و اخراج الجبرج محال قلم من اعتقاده
 باطل بالافعال ان علی تغییره الا بعد تکفیره و اگر اکنون معتقدین او قائل شوند بطلان نقل و
 و قول ملاکه مذکور لازم می آید ثلوث مقبره شریف تا افتادن صاعقه و هل تدان الا اقرب من الاولی
 بل کما قال الله تعالى و صاعقه من آیه الاکبری الخیر ما و اخذناهم بالعلل الکلیه من هرگاه این
 بی ادبی و بی اندیشه از علمای طائفه فاحشه کشیده کافی الشریقه الکشمیریه دیدی اکنون از خان توانی کرد
 که افعالیکه از دست اشتیاق برادران و پیر و ان این سبادر زمان قدیم نسبت بفرج منور مقدس گذشت
 بخت دشمنی شایعیه غلط گفتیم بمقتضای حدیث بعضی الغضیم بعد آوت شان حضرت اهتمام یافته و موخرین
 منبر کردند و محققین هم نشان دادند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل بوق نمونه است

همه نفس الامری شد تا از انجمن حفظ و حراست من حیث العمارت هم بجای کشید که اگر دقایق و مقاصد
ثلثه چنان سببی حکم بر بستند که پای کوشش کفار قیام را شکستند قال الله تعالی **فَمَا اسْكَنْتُمْ لَهُمْ**
اَنْ يَتَّخِذُوا دَارًا وَكُنْتَ تَخْشَوْنَ اَلَا يَقْتُلُوكُمْ و تا زمانیکه مقبره شریف از بالا محکم نگذاشته بود پس اندامهای
گروه مشقاوت پیرو راه صدی و سنائی بنمود که یکدام بزبان تعبیر کرده شود پس کجا بر زمین و اصحاب یقین
اهتمام بخفظ و حراست بعمل می آوردند حتی که از اصول رخصه که کتاب کفینی از اینک است نیز توان یافت که در
زمانیکه سق مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم را درست میکردند و در صعود و نزول بودند بعضی را از روضه چنان
در دل رسوخ یافت که همه بالا روند و مشرف بر قبر شریف شوند زیرا حضرت امام صادق تجویز نفس نمود
که ایشان بر سق مسجد بلند شوند و نظر کنند پس ایشان را بعنوانی تسلی بخشید که نتوانستند سر باززدن
و مخالفت نمودن بسبب ناپیدا شدن و کورطای هر یک شش چنانچه از عبارتش این تخویف را هم خواهی فهمید
آن اینکه **عده من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقي عن جعفر المثنی السخمي قال كنت بالمدينة سنة وسققت المني الذي**
يشرف على القبر سقطوا الفعلة ليصعدون ويتركون ونحن جماعة فعلت لاصحابنا من منكم له موعد بدخل على
ابي عبد الله الليلة فقال عمران بن ابي نصرانا وقال اسمعيل بن عمار الصيرفي انا قلنا لهما سلامه
نأمن الصعود ونشرف على قبر النبي صلي الله عليه واله فلما كان من الغد لقيناهما فاجتمعنا جميعا فقال اسمعيل
قد سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاصحابهم ان يعطوا فو قد ولا ائمنه ان یرمی شیئا یدهب منه لیره او یراه
قالا لیصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه واله و مراد از بعض ازواج که رواه میهم او دند و قطوب
شان اجازات نداد که ممتاز گردانند البته عا کث صد لقه خواهد بود که این حجره خاص برای او ترتیب شد
چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف انکه اقامت و اقامت هم در آن شد و مزید محبت
والس انتخاب با عا کث چنان نیست که دشمنان دین یعنی روافض منافقین و خوارج مار قین در آن مقالی
داشته باشند تا بحدیکه از بیان شان هم آشکار است که انتخاب حجرات و دیگر بسیار شد و متمنی نبود مگر باقامت
وزین لقمه مقدمه چون ازواج مطهرات این معنی را یافتند استدعای شریف را کار بستند و هر چند مرضی بعضی
صحابه بلکه اکثری آن بودند اختلاف که جنازه بیف را به بقیع بزنند ولیکن صدیق فرموده که من شنیدم از
حضرت العباسی بدین من حیث یقبض ولیکن نظر بیره و رای ای اتباع ابن سبا احوال آن بود که صدیق برای شتر
و دختر خود این حدیث را وضع کرد ولیکن بنارم سید با لقه الهی که خود این حدیث بزبان مشکل گشایی شد
و زخم قلوب قوم مصداق **فَوَاصِلُهُمْ الله عرضا کاری شد و بدین شریف تجویز فرموده مگر همین حجره بیف را**
پس مزید محبت و انس بهر طوریکه باشد عیان گردد و خواه بطور عشق معاذ الله چنانچه حال اهل خبط و جنون بران
ولالت دارد و خواه بجهت مزید مشوبات و علو درجات و چنانچه اهل حق بکمال خطه قرآن شریف و حدیث حضرت شریف
و نذر میگویند و شکر ایزدی و درباره تنزه صدیق از تمت ندک و ربانی حضرت ائمه معصومین بجای آرند عیانیم

این کتابی که می آید و حاشیه آن بیهوشات قاضی رطل بوق انکه فعل بلا که فقال را در حدیث نقل و تحویل که منشأ
 نقل این را غشی در آن عصر کرده بود که جیشهای خشین را از ساختنهای مقدس طین جدای کنند که در وینجا
 جیشهای مقدس بعضی از اوج مطهرات نیز نزد حضرت عیان شد پس آنچه قبل ازین گفته بودم با فاده آن ایام
 بعضی از عیان کنند که رفته اگر اصول خود را رعایت کنند آنجناب را مثل خود و اللسانین و ذوالوینین و
 در حدیث آنجناب چنین قلم زده بود که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن و مامون باشند پس جمیع آئینه
 همان مقام است که حدیثین و فاروق هر دو مصاحف و در سیم راه حضرت در انجا از قدیم باشند و حق مصاحف
 و نبی امیر را از آئینه تنگ میدانند فکین من صحبت شریف که در چه درجه است حتی که در سطح قصیده حمیری که
 با عزیزی مستخرج در روی او وقت اختصار سیاه گشته بود و قد تقرران اقرار العقلاء علی القسم حجة
 فقط است نیز صلی الله علیه و آله و سلم یا امام رضا فرمود که سلام کن بر شاعر و ندیم ما و بعد از یاد کردن قصیده
 و در ایشان نامه بسیار شد و هر چند حجره در نظر تنگ طرکان تنگ باشد مگر در وسعت بیروایات فیرتین
 در حدیث من الریان کما لا یخفی شبارت حدیث جعفری بر وایت کلینی برای آن امت خاص بدین الفاظ رب
 زیلت یافته عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابی العباس امیر المومنین علیه السلام فقال یا علی ان التا
 قد جئنا ان یوقو ارسل الله صلی الله علیه و سلم فی البقیع المصلی و ان یا هم رجل منهم فخرج امیر المومنین
 الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امامنا حیا و متیا و قال انی اوفی
 بعهده انی قریض قیما ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة لیلون علیه ثم خرجون
 از حیاشیعات منافقین اتباع این سبایی دین کجا مانند که جنازه را گذارند و دست و پا در بسامان
 از روی نبر و احتیاج این امر بقره ای بناب امیر بود که آخر شب بعد از روم و قن شد و با این همه احتیاج
 در باره مفا و هم است مقبره شریف که ششیدی درین زمان هم آنچه زبانی ثقات بگوشت میسر نقصیست
 از حدیث مستخرج بود شش مستحسن بنمایند که بر زبان اهل اسلام بلا شده ضرورت رود و مبعوض بیان در
 و از بنی است که رفته را با نمیدرستد و درین امر مزید ایتام یکا ز می برتند که بسیاری یافته اند که نگام زیار
 مقدس از دایمی داشتند پس سارسان ضرب و شلاق نمودند و نیلی دلیل ساختند و در هر وقت خیال این
 در و از رفته مبادقت مغرب که با ایتام تمام و کمال خرم و هوشیاری نبودی از تئویر فارغ میشوید که میاد
 پس از روان این سبای بودی اندرون مشک شریف کیدی اندیشد و روی خود را وقت روشنی تحلیف
 مقدس مثل رطل بوق سیاه که بر بالچه اگر به بقای آثار مقدس شریفین قائل اند چنانچه از افادات امیر طاهر
 است خصوصاً از افعال امام نرگسی فقه و شریک الیسا سابقا بر شمسوی زاید الوصف و پریشان دماغی
 معاذ الله به ثروت میرسد که بر اصول شان حرفی بقول رطل بوق دیدی و شنیدی که هنوز نساختی انداز خود
 بناب مستخرج است که مزاوله اش در کنار شان نمود و سترای قوم تا یکا رحمت انچه باید و بدید

رَبَّنَا اَطْمِسْ عَلَيَّ اَمْرًا مِمَّنْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَهُ يَوْمًا حَقِّي مِنَ الْعَذَابِ لَا يَكْبُرُ

و در نیت مقام طبیعت بنده الشیخ و جوشش و خروشش بودیستی میخواستیم که از کتب شعه غیر مفصل ثابت شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شدند ولیکن ترسیدیم که تنگ طشقان کتاب بنده را از جهت تطویل نخواهند دید پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب انجیدیت در کاتب بود

قصه کردم عن ابی جعفر قال لما قبض النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلت علیہ الملائکة والمسا جرون

والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المؤمنین سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صوته و سلامته انما

انزلت بده الا تخطی فی الصلوة علی بعد قبض النبی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی

یا ایها الذین امنوا صلوا علیک و سلیمت و توهم نشود که ملائکة فی الجملة مراد باشند همچنین در معطوف

که چگونه از عده های غیر تناسلی معطل ماندند بجز ایش از ایت و کلا یقول و حفظ کثیرا و هو العلی العظیم

واضح است و هم از عجلت حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمام

دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکبیرین در یکی نمود و جناب میر تقی میر

ده ده کس را در حجره داخل فرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد در یکی حضرت امیر میانه ایشان استاد و این است

خواند ان الله و ملائکته تا تسلیا پس ایشان نیز می خوانند تا همه اهل مدینه و عوالی ان فارغ شدند و

از نیت مقام هویدا شد که حکم علی مرتضی صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و انجیدیت

بلفظ امام محمد باقر است لما غسده کفنه سجده ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المؤمنین فی و سلم

فقال ان الله و ملائکته الایة فیقول القوم کما یقول حتی صلی اللہ علیہ اهل المدینه و اهل العوالی و هرگاه در

تناسیر یک بر و ایات ایمة ضبط کرده اند و نگاه کنی و واضح خواهد شد که مراد از التسلیم بروی است که حضرت

او را بجای خود نشاند و تفویض امور بدست او کرده مقر این ایت است و خواند این احادیث هم بسیار

است ولیکن اختصار مانع از آنست مگر این حرف ضروری باید یادداشتی که زبان درازی امامیه عداوت

اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند بکجای می کشد و العجب که حضرت عباس استغاثه عجایب

نمودند و روزیکه بر جناب زهر اچا گذشت بدو لختانه استراحت فرمودند و هم در واقعات دیگر بخلاف اول

نوازش تحریفی نمودند و با وجود اجتماع اصحاب عجلت دفن فقید را بهم زد و دست دادند لکن در کلمات حواش شان شکی نیست

کما یحیی علی الناطقین بر فرض محال حضرت شجین در ان مقام منزه که میگرد بین ملائک و منتهای آرزوهای تنفسین بسیار

علی الارایک است نیستند پس انهم اهتمام که حرف و حکایتش را با پای نیست و رقصه مانند نامه اعمال خود

و قاتر را سیاه کردند و از لوازم آن بسبب جنون متفرق غافل شدند برای چیست زیاده ازین چه گویم

که گویا کتاب را اینجا است آوردن است و زبان را بیکر قاذورات اندودن مگر ازین دو حرف که اتفاق

جمع رقصه بر مضمون آنست قیاس باید کرد که جمیع افعال ناشایسته که از خوارج و نواصب و دشمنی رسول خدا

که خود مجتهد الزمان و افاضاتش ایشان را در تشیید ایشان از متخلفین اولین خلفای راشدین و هم خلیفه نام
میشمارد و گویا از کتاب تراثیم و صحیفه طاهرین و قاهر عظمی این بزرگان و خردوان خبری نگذرد و هم معتقد بود
که اینان کلمه حق و دلیل محکم بودن ایمان اگر یکی بعد دیگری و امن صدیق و قار و قوق را کشید و که تو گیتی که برین
جبردم قدم نهادی و هرگاه ایمان را بران امور که در خارج ظلم اعلی عزیز باشد که معرفت سابقا تعرضی نسبت
مراحت منبری که مقبولین انسانی نسبت به صدیق بزرگم قوم بجا آورده و مثل مشهور عیان شد که مدعی سست و گرا
حیثیت پیگانه درست تواند بود پس نهایت ازدوی مسافت قصه ای طریقه که در کتب شیعه پیش از ایشان و بعد از
و همه خلاف عموم و موافق بوده بزودی نور دیدم و بخيال من در ایقاي مواعید این فضل انجی باقی است
عبارت نهمه و شرح کافی است ایمان اول پس نیست عمن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل
ان الذین آمنوا ثم کفرنا ثم آمنوا ثم کفروا اولئك هم المفلکون نقل تو بنما هم قال نزلت فی قتلان و قتلان و قتلان
اموا بالبنی صلی الله علیه و اله و سلم فی اول الامر و کفر و اوجیت عرضت علیهم الولایة حسین قال البنی صلی الله
علیه و اله و سلم من کنت مولاه فلی مولاه ثم امنوا بالبیعة امیر المومنین ع ثم کفر و اوجیت عرضت علیهم الولایة حسین قال البنی صلی الله
صلی الله علیه و اله و سلم فلم یبقوا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من یالیة بالبیعة لهم قول الله لم یبق فیهم من یالیة
شعنی روایت است از امام محضر صادق در قول الله عز وجل در مضمون ایت سوره نساء روایت سوره آل
عمران یدرستی که جمیع که ایمان آورده اند بعد از ان که اقر شدند بعد از ان ایمان آورده اند بعد از ان که اقر
شدند بعد از ان زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمی شود توبه ایشان با نیتنی که توبه از شرک پیشین
از حالت نزع نمیکند و چون عالمند بحکایات قرآن توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان
در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل و توبه از غیر شرک که از شرک مقبول نیست اصلا یا از توبه نمیکند
برای یاقین امام گفت که این آیت نازل شد در ابو بکر و عمر و عثمان و انهار ایمان کردند و بنی صلی الله علیه و سلم
در اول کار و اخرا کفر کردند حالیکه و انموده شد بر ایشان ولایت امیر المومنین علیه السلام و قتیله گفت بنی
صلی الله علیه و اله و سلم هر که بودم اقامی او پس علی اقامی اوست بعد از ان انهار ایمان کردند و بنی صلی الله علیه و سلم
برای امیر المومنین علیه السلام اشارت است با نوح گذشت در حدیث هشتم باب شخصیت و چهارم که ابو بکر و عمر
در روز غدیر مضا الله کردند و بعد ازین باقر بنی اسلام کردند بر علی علیه السلام با میری مومنان بعد از ان
کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم باین روش که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده
بعد از ان زیاده شدند باعتبار کفر نسبت فرار فتن ایشان جسی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المومنین
را با نیکه بیعت کنند برای ایشان از شقیض بنی ساعده پس این جماعت نمائند در ایشان از ایمان جبری
با نیتنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود بانکار مبدل شد مثل امیکه ضلالت و بعضی تابعان ایشان
و هر کدام که در باطن مومن بودند مرتد شدند و مثل اکثر تابعان امیکه ضلالت این عبارت شایع نزد بنی بنی قریظ

ادوات بیان دارد که آن قوم که مومن بودند یا عقدا و باطنی انشاء بر تحقیق شدند و خلفاء و بعضی تابعین ایشان که
 اعتقاد باطنی نداشتند صلی الله و از اینجای بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه حکم توان کرد که حضرت سلیمان
 فارسی مورد ستایش اهل البیت و ابودر حدیث کافی البخاری و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند لقب ائمه بر او
 استانی و بنانی داشتند بروی مبتلا شدند که طریبان کفر بر ایمان باشد که بحسب قلمرو بابت امراته و لا یقبل
 بوجهی در انعام حکایت که علت غائی این ارتداد که تحصیل زرباشد بخوبی بدست آمد و در نه آیت خیر الله که الاخره
 بود که هو الله الباقی بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخیال عقلانی آمد که کسی بمیان این دستگاه
 رسیده بود و کسی قاضی نمادند شود و ترانه دینوی با اصول آن بسبب آمد و اگر بر فرض محال و اختیار مکا برده
 سبب ال و پیوسته سراسر ای مجابین بلکه شیاطین و اغوال این بزرگان را از روت تحقیقی باز دارند پس روت دوم
 که عبارت از سه کشید بر نظر اهل تماشای آرم و از التویل برای مزید توضیح مقصود در نیتقام باکی ندارم چه مجال که
 در فصل اب انکار کشانید و اگر تردیدی داشته باشند باید که تماشای تشریح کشید در انید و رجائی که این تفسیر
 مختصرا کرده و گفته هشتم آنکه آنچه در بعضی روایات واقع شده که بعد از ارتحال حضرت سید در عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم بعالم محقق صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد از ان ارتداد دینی مطلقا نیست تا مرعوب
 حیل اخبار در روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد و خلقی یعنی بعد از حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
 اهل روت و نظائر آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال صفات پسندیده و افعال خشنه و اعمال
 صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بقولای قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی
 و در رسالت است و دیگر که در استوده الطوار مجرده که در عهد کرامت مهدا حضرت پیران مجبور و مقدر
 بودند بر گشته انواع فتنه و فساد و فتنه و عناد و ظلم و عدوان و بیتی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر امور
 دین در ترک نفرت و اعانت و زینت حضرت سید المرسلین کسایله و مدانه نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه
 رعیت محمود و محمود است و درباره اهل بیت نبوت شرک فرموده و غضب حقوق حضرت زهرا علیها التحیة و القنا
 و در بنامیدن نام طاهر ان افضیه خیر الوری صلی الله علیه و آله ازینها وقوع یافته چنانکه کتب سمیر و تواریخ
 بیان املی است و در اکثر مظان این کتاب از روی کتب معتبره بمبعض بیان آمده علامه نقیازان
 در شرح مقاصد مفیر باید ما واقع بین الصحابه من الحاربات و المشاجرات علی الوجه المستطوری فی التواریخ
 و الذکور علی السنة الثقات تدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و الباعث
 علیه الحقد و العناد و الحی و اللد و طلب الملك و الریاسات و الميل الی اللذات و الشهوات انتهی
 بعضی آنچه واقع شده است در میان صحابه از محاربات و مشاجرات بر وجهیکه در تواریخ مستطوره و بر السیة
 تحت مذکور است بظاهرش دلالت میکند بر آنکه بعضی از آنها از طریق حق انحراف و زریده بسبب حد ظلم و قوت

و در این بین نیست سلفیت کسی و قیصر براند و بالا که مدعیان حجت الهی بر هر کسی از قوم شناس که عوام
 و عام باشند چنان قایلند که کلمات حقیق و انهم اجماع این مدعیان زیرا که با اتفاق کتب شیعیان بزرگان اختلاف
 در مسئله گمانی ندارد و در این بحث که معلق داشت مخصوص اوام صادق قبل ازین بعجز و زبونی مجتهد الزمانی ببالار
 و بعلیه و استی و سرگاه تدبیر شیعیان یا بر مزید غناد همین است که روایات خلفا و تابعین ایشان قابل اعتبارند
 پس روایات مقبولین بسانی که مرقد حقیقی گردیدند و دین اسلام و امامت ائمه اهل بیت را از ملاحظه طاری
 شمرند که بسبب تفصیل و سبب لغت الواعده و اصناف علی باقیقه الحال و المقام لطیف اولی برسم شد چنانچه
 مرقد و مجاهد علمای رفته مثل پیر باقر مجلسی خاتمه المحدثین و المسکین لا محمد تقی تصریح کنند که مارا کاری باصفا
 نیست بجز علی علیه السلام و اصحاب مرقدی نموده که اخذت و سببی انشا الله تعالی پس باغ سبب نموده
 که در این کتاب کشیدی آنرا از دست بود و هم گذارد و بهار و زعفران را ریش بت لوط و طاول همین دوی از
 این کتاب هم بیا مال شد قال الله تعالی حتی اذا اخذنا الارض و اخر فضا و ازینست
 من احداها انهم لم قادرون علیها ایضا انما ناکلها اذ نوحا را فحج حناها
 حصید کائنات کن یا که محس کذلک تفصیل الیه بایستقوم بفکر و این من چند متعلق بعبارت علامه
 بگوشیدنی بعد از تسلیم عبارتش بوده و الا بعد هیچ نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان خالی شد که یقینی نیست زیرا که
 بعضی از این موجود و از بعضی مفقود و چون این حدیث را مجاول کینه تو در محدثات انفرادی باور مسکنند
 ازین و بعد علامت بر آن سکیم تو گوی صاعقه مصائب که بر قاضی رطل بوق افتاد و خرم علی الله الحوظام محبت طعام
 نیز بر او وارد گردید و در شدت پیران و غیره بگویم اصف کایقید زدن و ما کسبوا لعل الشیخ ذاک هو الفضل العبد المذنب
 که در باره تفصیل مجتهد الزمانی بعبارت از کتاب سطر ف احتیاجی در باره حالت متعده التا کرده بود و حال آنکه نسخ را
 هیچ کز ذمه و زینهار بر نیامد پس جناب مجتهد که بیشتر کار او بر تقلید دیگرانست لب معذرت بنیان باقر شاه که
 در احوال ضرطه زاری قرار داده که اما شد نامیکشاده و راه انفعال بر خود می بندد که پوشیده نماید که نسخ کتاب
 سطر ف درین مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع ذواب
 از اسم خان خطاب شد و این تصریح واقع شده چیست قال این حکایت در نسخه که شیخ مشهاب که بلای دشت
 موجود و در نسخه دیگر نیافتیم پس بنابرین متحمل است که استقامت حکایت از قبل بعضی ذواب وقوع آمده باشد
 یا بجز در بعضی شرح مقاصد باشد و معاینه گشته که عبارت مشهوره نقل ازانی اما ما وقع بین اصحابه المبحر
 و التا حیرات الخ بالمره ساقط کرده و حذف نموده اند استی و شاید که محتاج شوی که واحد تا آن حکایت ظریف
 نیست پس بدانکه رفته در سطر ف بمقتضای اختلاط طبیعت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
 گشت وی که انشا الله تعالی الحاق کرده که یکی بن اکتفای از شیوخ بصیر گفت که در حالت متعده بر افتاد
 سکون گفت عذر گفت او رخصی الله عنه سخت ترین مردم بود و تخریش گفت بسبب آنکه بر بیشتر فرمود که حلال

فرموده است خدا و رسولش من آنرا حرام میکنم پس گواهی او را قبول کردم نه تحریم او را الفرض آنچه در کلام
 منبذ محمد شده اینست که مقبولین سانی را بر اصول را فقه غیر از تحصیل نه روز خوارت و حکومت دنیوی دیگر
 مقصود بود که گویا پیستی بر اصطلاح محدثین محدثین نمودند و عهدهای جلیل یافتند پس بپایه و حضرت
 ابن عباس را متحد قبل و النبی و ایشان را مجتنب تسارادون طلسمی دیگر است و برای آنچه در باره
 عبد الله بن عمر تقریری می کنند که از عوام مقصود نباشد چه جای حضرات معصومین رفوان اند و احوال
 علیم اجماعین که سابق الاشارة الیه طه فتر آنکه قاضی رطل بوق در مجالس خویش ظلمهای خلقهای
 بحاسیه صراحت و اشاره نقل کرده باز ایشان را در انامیه و آنچه شمرده حال آنکه آن ظلمها بر احوال سادات بلکه
 ذریقه طبیعیه و رکائات نمودند که حضرت امام رضا شاه خرد اسان از انجمله باشند و عنقریب ظلم دیگر که اکثر
 پیچ امام محمد تقی و پاره کردن اجزای بدن مبارکش دارد می آید الت الله تعالی و بنیای این امر عینی است
 تاجیه و انتقن نشان شیخ خلقای مذکور است پس خلقای گراشدین که حال شان معلوم نمکناست و در آنجا کثرت
 هم دانستی که فرشت عدالت گسترند و ظلمت عالم را زدودند و نور اسلام را زانی کردند چه از شیعه تاجیه و نقل
 نباشند اما آنچه عجیب الاثانی فسر بودند که حذف و اسقاط عبارات کارسینان است که بر اصطلاح او ناصبیا با
 پسج الش بر طاهر است که هر که منافق و دزد و از چنین و ساین باشند بنگهای بوقلمون در آید و در هر هزار و هزاران
 جملوهای تحریف و بدو رکین باشد و حضرت سید المرسلین را رئیس محرفین قران مبین بنویسد که کافی غنا و السلام
 الله تعالی کار آن مطرود است و لیکن شهاب مثل کربلائی در کتابی از کتب شیعه دیده مناسب مقام نقل فرموده و با
 و حرفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده و لیس نه اول قار و ر که ت فی الاسلام و از اینجا حال کتابهای اهل
 توالی و انت خصوصاً آنکه بما که بدرس مدریس شهرت یافت و مخالفین در گوشه بخت نیت و الزام نصیب بود
 داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر طبعه کیاب و درین طبعه هم احیاناً به از تلاش چند نسخه دیده شد
 بالجملة چنانچه سابق گفتم سخن چین را تو انم چاره که در یک که تا من خود نگویم و چه چیده ولی از منقری نتوان برآمد
 که او از خود سخن می آفریند اگر رقصه بیاس خویش می مانند و لباس تن بر خود دنی را راستند که کافی مجالس المؤمنین
 من اوله الی اخره و بخت نیت نمیداشتند این قدر فساد حذف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و با انیمه نسبتاً
 انیزدی مذہب ما مثل آفتاب روشن و تیر بگرد و در اکباد و رقصه مانند سنان گیو در لیت پس و بر خصوص مطالب
 بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکنده کردن محققین خانه کن است بنا بران چند سطر دیگر
 می نگارم باز اد هم خامه را از حروفی باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیخی از شیوخ بصیر پیروی نایاب است
 بدقت و جوی نیم خامی یا قاضی یحیی بن اکرم که جمیع الزمانی در باره قضیه آورده و بر خصم خود شش ثابت کرد که
 استدلالات شیخ بصیر بعد از غربانی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدش مرد و متوانست دم نزد کما بدیل
 علیه المقام بنیال فقری نشیند زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و با انیمه در مناظره هم مباراتی تمام

آمده است حتی که صلوات و دیده خلافت مامون را خیال نگرفته بلکه بجوی نشرده لطاف هست بر اعلامی کلمه الله
 در دست و تنگه منادیان برای تحلیل مبتدع حسب حکمش بر سر جماعات تر با نماز بر کشاوند پس او بعد از دیدن
 ایمان آورده بحث متعمم نموده و فرستاد و کاشش محمد بن منصور و ابو العینا در آمدند و دیدند حال غیره و غضبش و
 متذنبند کلام خلاف اویش و حق فاروق اعظم چنانچه می آمد پس قاضی بر طبق وعده خویش فرارسید و بمنافقه
 و متغزل شد و بآیت قرآنی و حدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امن و آمان دست برداشت و مجال زد و
 قبح بلکه راه قرار نیاخت و معنی الحق لیل و لایلی لیلور پیوست تاریخ یا قبی درین آوان نزد خودندارم تا نقل تمام
 مبارکش درین مقام بردارم شبی درین فکر بعد نماز بر مصلی بودم که علم غیبی بقلب من القا فرمود که باید یکتا گوی ساله
 سامری بروج کردی تا به تجسس بر آوردم و منظر مبدع گاشتم چنانچه در همین ورق مذکور می شود ان الله تعالی
 و منافقین را باید که مامون را در خلفای عباسی مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخيال دارند که باید علمش خود را در مباحثه و مناظره با
 ادیان بجای رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از متحیرین بفرمایش جمع کردند پس بعد از مالونوس و مالون ساختند
 و ملین گردانیدن مناظره مشروح کرد و با منتها رسانید یعنی هر یکی ملزم و مجبور بود بلکه مسیوت شد تا از غایت انفعال
 و اعتدال حواس توقع نداشتند که سخنانهای خود در سندها اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
 ببینند خواهی دانست که او نزد رفقه رئیس المتکلمین است و بر منج او این غنا کتب امر و نسخ کلام می نمایند و بر طور او
 افتخار دارند و انشا الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفقه شورش نکند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه
 به تحقیق الزامی گفته شود که رفقه باز نام او نگیرند و دید با از پشت پایی خجالت مستعار بر ندارند و لیکن از جهت
 اعتقاد شیخ او بیک نه مغرور و مباهای نباشند که آنچه او با امام رضا و فرزندان از تره دادن و کشتن بعل آورده
 یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از صالحین بکوه چنانچه در کفایت المومنین اینهم روایت نموده که باز حضرت
 موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجا نباشد بود و انتم روی و روی و فقر مامون که زوجه آنجا نباشد بود از دست
 مامون واقع شده اکنون علمای رفقه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
 را در میز است آنجا نشاندند خواه رئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
 قاضی محمد بن اکنم استدلال شیخ لیره بواقعه روایت منبری اگر واقعی بود بجوی نمی از زید و رنه چنین یک تازمیدان
 معرکه امارا یعنی مامون سپهری انداخت و از گفتگو سبیل و تمیسی ساخت قانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل
 من اهل الدنیا فی مقام مجتهد اس المتجرین من الفرقة الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق
 و همه الله که ما را حاجتی با دله و دیگر برای اثبات متحیر مامون باقی نماند که غمقرب بعبارت محتمد الزمانی نیز می آید
 و بر روی عقل از زبان را میکشاید و دنگ هو الحجة البالغة عبارت موجود از کتاب معلوم نیست روی محمد
 بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر قردوسی بتجلیل المتعده فقال محمد بن اکنم لی حوالی القضا بکراغدا
 لیه فان را یتما للقول و حیا نقول و الا فاسکتا لی ان ادخل فدخل علیه و هو لیتاک و لیقول و هو متعاطا

متعان کانتا علی عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عند ابن کبیر رضی اللہ عنہ و اما ابنی عنہما من انت یا جمل حتی
 اتی نوحا فخله رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و انما لک بعد ازین ذکر کرده کہ سخی بن اکثم آمد و بآیت الا علی از و ابهم
 و روایت مزوره مقتله بر تخریم متعه استدلال کرد و مامون الرشید را ازان حکم باز داشت و برابر باب بعیرت
 طاهر و روشن است که اگر کلام عمر و دالات بر تخریم متعین نیکو د مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان بود
 و از جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است و اعلم واقعیه نسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بیان تصریح نموده
 و از جمله عرب عبار و اقحاج اهل حجاز بوده چگونه همین معنی متبادر که شیعیان بیان طغنه بر عمری زنند از کلام مشتمل بر
 زبان طعن و طلام بر او کشاده بخطاب صدق آیات من انت جعل در حق ان بوالفضل متفوه میگشت آیا عربیت
 وانی مامون خلیفه با انهمه وانی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی بنوده و لایرضی به احد من العقلا را انتهی مقام
 الضرورة من کلام جعل الذی یؤیس اهل الدغل پس نزد عقلا چگونه صحیح باشد که قاضی سخی بن اکثم از کلام
 شیخ بصری اگر و انیتش به ثبوت سده ملزم گرد و کما لایحقی من کعبه باید دانست که چون سامری امامیه نیز بیان
 گو سال خویش بمقتضای مرض مرکب که از ازاله آن از اطباء خدای هم نتواند شد بعضی از مملات و تشنیعات نمود و دل
 مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هر چند لطفی باشد و ان اینکه دعوی این معنی که روایت تخریم عمر
 مرز و مقتل است بحضرت امام الایمه و حضرت امام رضا میکشند زیرا که چون بکتاب حضرت معصومین که نو تألیف
 ان برای هدایت امت کرده اند و عینی ازان کتابها جز کتاب فقه الرضا باقی نماند که جامع امور دینی باشد و بوج
 کنی خواهی یافت که دالات قطعی بران دارد که جناب امیر اعظم تفصیل این معنی نموده اند که حضرت رسول کریم بعد از آنکه
 متعه را حلال فرمودند و در سفر جهاد و قتلیکه جوانان متحیر گشته اند چه باید کردن بسبب آنکه در شدت غروبیت گرفتار
 شده حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب نیست خیر فی المتعه اعلم یا اخي انی سات العالم علیه السلام عن المتعه
 فقلت جعلت فداک بروی جددک امیر المومنین ان ابی صلی اللہ علیہ وسلم حلل المتعه یوم فتح مکة و حرر ما عام
 خیر و نمی عناف قال صدقوا فی الروایات انما و الله منتهی حرام مامور بها الا انهم غلطوا فی وجوه الحدیث الی
 ان قال ۴ و انما حلالها ابی صلی اللہ علیہ وسلم لشیان عرب کالامة فقلوا الیه غرویتهم فاطلاق لهم المتعه و لا
 مثالهم فی تلك الحال لکیلا یقتیروا فی الحرام و اما من تمتع و هو قادر علی التزویج او علی شری الامته و هو با الحفوة
 او مقیم فی مصر من الامصار من غیر از علاج و لا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین و استباح
 نفسه ما قد حرم الله علیه من فروع الحجج ابر غیر ما قد امر الله فی کتابه فقلوا والله یقول فمتتبعون حدیث الله
 فاولون هم الظالمون و قال فقد ظلم نفسه ما بنی بالمتعه الا عند الاضطرار و الضرورة للمفسر من ان
 له غیر اقلیس له ان تمتع و مثلها مثل قول الله تبارک و تعالی حرمت علیکم المکته و الذم و حکم الخیر فی الدنیا
 فی اضطرارکم و لا تأخذوا فی الله علیه ان الله غفور رحیم یعنی ای برادر من پرسیدم امام را که
 قربانت روم حال متعه چگونه است روایت کرد و جدد تو امیر المومنین که حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حلال

نمود و متعه را در آن متعه که حرام گردانید سال فتح غیر و نهی کرد و از آن فرمود راست گفتند در روایات یه رستیک متعه
 بعد از عروجه و میل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند و وجود
 روایت و بعد از منظره شد که بعضی از افاد و در آن محدث و شن بود از میان انداختم امام موصوف افاده
 نمود که حضرت رسول نفس نمودند متعه را مگر برای جوانان که در عزوبت گرفتار گشته و همراه حضرت بودند و شکایت
 نمودند پس حضرت اجازت متعه را برای شان و دیگران که مانند شان باشند در آن حال تا در حرام نیفتند
 و لیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر نکاح یا خریدن کنیز و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
 اعظم از شهر اوشری شهری پس او البته تجاوزه کرد بر حرم مسلمانان و مباح کرد برای خود آنچه حرام کرد بر او
 حق تعالی از شد نگاه زمان آزاد بدون امر در کتاب خود برای مانند او و خدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
 حدود الهی پس ایشانند طالین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من نبوده است بجز از متعه
 مگر وقت مفکر گشتن و کسی که بر غیرش قدرت دارد او را اجازت نیست متعه و مثلش مثل قول او تعالی است که حرام
 کرده شد بر شما در خون و گوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد و باغی و عادی نشود پس گناهی
 بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الائمه و ان عین حدیث نبوی است پس آن
 سلسله قطعاً و یقیناً توسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فلیک که رخصه در کتب فن مثل صوارم و حسام
 نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ائمه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه یک طور بود و در چه جای آنکه
 حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که در بیابانچه جایوش مزمین بنام
 مبارکش عبداللہ علی بن موسی الزهرا باشد و ائمه متاخرین از آن عدول نمایند لا والله ثم لا والله
 از بخاطر کسی اهل انصاف خطور هم کند چه جای رسوخ پس باجماع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاطه
 یادداشتی است و بر صفحه خاطر باب از نوشتنی و اگر کتاب را در فضائل این کتاب غریب ال کفی در بسیاری
 از کتب محققین بدینجا خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهارند که نگشته مگر بنام کتابی نشان و هم تا میراث
 حل مکنی پس بدانکه خواه ازاده حیاسی در کتابی که فواید هر جنس در آن جمع کرده آنچه در مدحش گفته از آن
 واضح است که صدوق که در محدثین قمی مثل ذبی نظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
 مرجع میدانی ال غیر ذلک اما افاد فی هذا الباب این امر خود هدایت عقلی میرساند است که گنجای کلی را غور و تامله بنگر و اسان
 اکثر بزرگان جناب محمد دینا فروش دین خود را بکفایت حقیر ائمه فلیک که بنام مبارکش زدند و خلیفه وقت مرید آنجناب حضرت
 هر چه میخواستند بعمل می آوردند و تقیید را در خلاقیات پیر خود نمی ساختند فارغ الی البجا و تراجمه بل ایقاف
 الصدوق و تامله و نیز بحجت اینکه درین امر خاص کسی از آن مردم نبود که امام صادق را دشنام دادند مثل
 ابو بصیر و تبلیط اینردی سگان بر دهن تا پاک شان شامیدند با ائمه در حق آنها مثل زراعه و فلیقه حضرت
 میخوانند و با وجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میرانند چنانچه در مختار خود کشی و غیره ذکر کرده اند

بخلاف ورق دیگر از کتاب انتخاب که این سیاطین را در آن مضمی تمام باشد فکین که نیز از روایات مجدد
 مختلف شود و بعضی از تجویز شده بالا رود و بعضی بپایاس مجز گردد و بعضی با یک رفته نیامد کرد و چند رفته است
 و قنایم دیگر بر عدم تجدید دلالت دارد و هم شاکر عظیم در اشتراط شدادت و عدم آن و مال هوانا و بعضی را بر
 کشد که چون بزبان امام باقر علیه السلام آمده روای گفت امیر المومنین عجلت رحمت رفت و اکثری رفته اند که در بعضی
 کشید و نوبت خوانده رسید و مخاطب گفت تجویز میکنی که زبان در حرارت شده باشد و امام محمد باقر رضی الله عنه
 روق بسیار کرد و نیت در مضمی شد و بعضی نتوانست فرمودن حالا که در شریعت چنین مقرر است که از حد فرم
 دارد و شیم بار و نیز این ایامی برای حیوانی مخاطب خویش را فرمودند که پلید مکن بار کتاب و نه نفس خود
 را و بعضی بنی لطفین ارشاد شده تو غنی هستی ترا با متد چه کار دانیند با فاده سابق راجع است که نشاء منظر شده
 توان کرد چنانچه گوشت خمری تواند خورد حالا که منفس حرام است معند لازم میآید که حضرت امام رضا علیه السلام
 این مضمون و جوین باشد که اکثر ناچون میدان پیغام رشوار که از پاک شد پس اعتماد بر جهالت کرد و در وقت
 اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بجز بدیش خوابی گفت ع چه نسبت خاک را با نام پاک یا اینکه گفتم
 مذمب ایامه است بر اصول شان و لاف زنی و اصب یعنی مجتهدین مجلای آید که تحقیق سابقین و لاحقین را بر با
 سیکر و اندام الله باز مرده خویش را ثواب ایامین قرار میدهند و حال همین این امام چنان بودید دلالت
 روایات صدوق در حق چون که انتخاب زیر نهاده از مامون تفسیر میکرد و اگر تفسیر میفرمود البتة نوبت کشاکش
 و فرستادن پهلوانان عراق پس زدگی عاریت شد برای قتل آن معصوم و تنج رانی شان پیرامی رسید که فعل
 فی المجلد الاول چون این امور میبرد که نود و اندامون از مقوله مجتهد الزمانی که برستند زرارده نشسته و از
 سر الصاف برخاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر ذریه در مطری چند از من ابست که این سامری ایشان را
 گو ساله خود در شرط زراریه که نزد او و او بفرست حیدریه موسوم است میگوید و غالباً در فاعله و نامنه شکر میکنند
 و قلیان می کشد که بعد الحمد که فرقه شده امامیه بالتحریم الخبیری ثم التحلیل الاطعاسی مودیر او و غیره و بچیک
 قابل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحريم نزد ایشان مسلم
 نیست بلکه تحلیل مستمرن صدر الاسلام قابل اند فلا تخیج التشیع علیه السلام چون مذمب رفته معلوم شد با احترام
 مجتهد ثانی قائم مقام جناب صاحب الامر و مجتهد ثانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل مستند بر حال خود مانند در زمان
 نزدیکی از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش سبیل تحریم
 گشت و سنیان بر کذب و افتراء افعال بر جناب رسول متعالی لقا بهت بر پستد لاجرم فواید افادات
 امام رضا را در رد این مذمب پایانی و استناخ نتائج را از ان حاجت بیانی نیست مگر به حجتی از ان تعلیم
 المتعلقین اقتضای برود و درین خیال نافه نوشته می آید از آنجا که بعد از ملا خطه مذمب مذکور از تحقیق فتنه
 رضوی دید بر بگواری علیه السلام و روایت شمسوار میدان لافتی و صاحب ذوالفقار صدق سوره اول

بخت رسول صلی الله علیه وعلیه وسلم که هرگز توبه نپذیرفت و در مدینه را گریه برای جوانان غریب و آنهم در سفر
 در سال اضطرار نامی داشتانی نماز زیرا که اجتماع این هر دو مذهب اجتماع بین التقنین است و قسم امیه
 حاضرین هم برین مذهب پیوسته و دروغ شنید چنانچه از کتاب حضرت امام رضا (ع) است و اهل بنی اعدا و الا بیته
 الاطهار را عیبه و ایادلی الا بصار طره آنکه علمای اهل سنت و خلفای راشدین را نواصب و اعدا اهل بیت و سران
 امام بنی امیه و چنانچه از احتقان قاضی و صوارم و صمام جالیسی و کتاب گو ساله سامی از بیاض فضل و لفظ و معنی آن
 سید است و حقیقت الامر اینست که هرگاه تحقیق آن برگزیدگان یا نگاه انیدی بر دفتر آمد که نقلنا عن الکتاب المستطاب
 فین کن که هر سخنان این تائیک طائفه رقا ص که رخص و رخص مذهب و شبهه و اینانست که انیشا شد بجاه الحق و الحق
 لیکل این الی اهل کان نهو فکانه ارکان من خرافات او سخوات امیه او محال القاضی رطل بو قاین حرقی بود
 از قیاد القیارت سراسر خرافات و بشارت که از هر لفظش نیاید حکم در جوش و مطالقت عقل و نقل و شبهه
 متعجبم که نزد اهل جوش دانسته رخصه و رخصه و خروش چه مجال که همه خواند را چند ورق ازین کتاب بر تابه
 انیکر شنیدی با قطع نظر است از انیکر که ابا طایفه کتابها و رسائل در رقع اختلافات فریقین نوشته اند که اکنون
 بعد از شنیدن افادات رضوی تطویل می بینای پس همان بهتر که کمال ایجا را اشارات اجمالیه شایم یا تر بزودی
 با اصل مدعا که ایم از آنجمله آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم با ما ربه رضی الله عنهما در مدینه طیبه متعجب بود
 و این خرافات را گویشان نزول امات که بمیه سوره تحریم قرار داده اند چنانچه عبارت کتب معتدیه قوم باید دید
 اول جملا بار مفضل روی الکلبی فی الکافی و قد نقل فی الصافی عن الصادق علیه السلام المتعجب منزل به القرآن
 و بروت به السنین رسول الله صلی الله علیه و سلم و تفصیل را در کتب ایشان باید دید که متعجبین قوم صحبت
 حضرت را با یکدیگر یعنی ماریه قبطیه مادر مکرم حضرت ابراهیم رضی الله عنهما را برای بثوت دعوی مذکور که متعجب بود چه
 انواع خرافات آورده اند که ادعی منصف بعد از دیدنش متعجب میشد و و وجه تسمیه را رجال عفریب معلوم میشود
 که علمای عامه بنیاد ایشان با آن تشبهای بلند زنیار از احاطه سفاقت نیندیشیدند که تکذیب امام رضا (ع) هم
 جماعت قاصده امیه بدی لازم می آید و سوزش جگر متعجبین میافزاید و ادیلا و امهینیا که با اینهمه عفتیست
 و روی با چو عوج بن عوج گردنهای آفرینند و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت سید الانبیاء صلی الله علیه
 و سلم بر زبان می آرند از آنجمله آنکه بیان کنند که رسول خدا در کدام وقت بغروب گرفتار شد حال آنکه در
 سنت روایات عاریات احمات المؤمنین را نوبت نبوت همراهی بردند پس عزوبت و اضطرار شریف و آنهم در مدینه
 طیبه با عفت و عجز مشهوره تا آنکه شجر ابراهیم نظر کردند و بدون ماریه قبطیه از ملک یمن رضی الله عنین اجمعین از
 حجاب مشوکات یا انما الذین آمنوا هم تقواون ما لا یفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا
 ما لا یفعلون شاید بر روایات نواصب و به اضطرار چنین باشد که اگر باقی است در کثرت ثواب اعلی در باب
 مرتبه مدالی است و گویند فیها الکفر الا الله لفسدتا و لیکن این ایه که میخواند ایشان از ملحقات

باشد مثل بعضی آیات سوره بنی اسرائیل در سجده جناب عالم الانبیاء معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج لمرسل بن
 والاحتجاج واز احتجاب آنکه مومن بحالسی آنچه در خدا و الاسلام در باره تحریف قرآن مجید آورده از این نمایان است
 که انبیه تحریفیات از خاتم النبیین است که برای خاطر اصحاب خود اهل آورده فدا تغییر و ایام اولی الالاباب هر که این بود
 را مستبعد و مستغرب دانند باید بدو کتاب رجوع کرد و تاصدق مولف ظاهر کرد و از آنجمله آنکه قریب این معنی است
 حال حضرات ائمه علی که معصوم بوده اند و بحیث ملائکه و تسبیح برشان سپردند و خدا شاهد است و کفی بالله شریک
 بار و در شیمی با امامیه محکم که بار و داد و لیکن تواتر آنکه متعده ائمه از کتب متقدمه خویش که لائق سماعت باشد و در
 مناظره یکبار آید بر وجه نبوت رسانند مگر از خرافات و مهملات چنانچه انقاد و انستی و چگونه تحریف توان کرد که این بزرگان
 مضطر شدند و متوجه بامری گردیدند که بزرگان تواند آمد و امام حسن مجتبی بطلاق شهادت یافت و بدین امرت که هم فرما
 و هم ثواب بود التفاتی نداشت از اینجا قیاس کن سخاوت طائفه و جعل قلیسین شورش چشمی این جعل سیرتان که تقلید
 صاحب خلاصه المنهج که اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در قیامت مانند رافضی بر خیزد که سنی او بریده باشد غیافه امام
 از آنجمله آنکه مجتهد دشمن عقل دین حدیثی متعه را مزور و فتنل گفته بود چون عیان شد ستم متعه برداشت که
 مستطاب راست گو که باب افتخار بافتخار مجتهد مبدل شد بانه و حضرت ائمه از امام رضا تا جناب امیر مومنان و گردیدند
 یا نگردد و سلسله از کجا بجا میزنند گفته اند علی من باینم من کما به کذا الرشیع دوستی بی ضرر و خود شیمی است
 افسوس که وقت مبارزه الدوله سعادت علیخان که مایه ادراک و فهم در دودمان خود داشت نماز و الا شریک مجتهد
 را که مشتمل بر لزوم روز و افعال حضرت ائمه بود و نزد او فرستاده داد خواه شده گفتی که این نامصب عدالت را
 بدگرگاه پیر بخار را باید فرستادن تا قوم معلوم بنده مت او شغول شوند و او دل خویش بپایانند یا میبند اجتهاد نشان
 از آنجمله آنکه چون فرید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین سپرد کمانی
 خلاصه المنهج و مجلسی رساله منفرده در محبت انجمنیث و مانند آن تالیف کند چنانچه در بده شاه جهان آباد و
 رشیکت مره از گروه رفته که قریشیش محل میباند و دیده شد پس جناب امام محمد باقر حریبا خطاب خود عبد الله بن
 وقتیکه گفت تجویز میکنی الخ نفرمودند که موجب علو درجات و شرف و دوامان ماست سکوت را بر خود گوارا کردند
 و گره برانیز زدند و اگر امر متعه بخصوص بگویند آن بود محتاج بر دعوی مذکور برای جناب سالتاب ائمه اطهار
 نمودند و از سن سنیه قراوند کما روی الکطینی علی ماعرفت از آنجمله آنکه مجتهد لائالی دعوی تحلیل متعه از حد
 اسلام میکند بکم خدا و رسول و مستلزم مزید ثواب میداند کمانی الاصول و قد استند الی بعضهنا و آنکه از کتب
 امامیه بر ناظرین ظاهریست که بعد از تحلیل گاهی تحریم آن بوقوع نیویسته و کتاب امام رضا بهرید است که چون
 در سفرهای جهاد شد عزوبت و جدای از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
 کائنات ببردند حضرت تجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن خبر مجتهد کار کسی نیست مگر ما رفیکه سکندر
 و القریین را با حضرت امام حسین در خیال خود چنگا میده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

اغش یا خون را که دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی استغاثه در امور خانگی تقدیم رسانیده نیروی شمشیر بر دست
گرفت و دوید و بر سر امام رسید و بدین مبارکشن را بفریاد تنه میدی این خبر را بدو و بلکه پاره پاره کرد و این را بعد از آنکه
صبح شد و نهادم خبر سلامت و صحت امام رسانید شاید هزار و دینار با و داد و نامد شد و تفصیل این واقعه در زیر
خراج و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اقوال برای کشتن امام رضا همراه مومنین پاک بجهت
تا ایشان بکمال خویش شکر نمودند و بر آن جناب هیچ زخمی نرسیده بود و شوخ چشمی و کورائی و یهود و مسرای
و هرزه چاکلی مجتهد باید دید که با وصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ و غضب او خود را معذور و مامون میداشت
و سفلگی و فرومانگی خویش را به نیکو جعل وقت سلامت خواست بطور آورد و اینو آنیکه علاءش نتوان کرد که قال العزیز
فی قضائه که جعل درو سر از یک کل باید بلیل از سر مد او اش نشاید صندل بمن بعد مخفی نماند که در تالیفات
قاضی ظل بوق مثل مجالس المومنین و مجلس قدیم و جدید دیدیم که شومتری این خلفا را بر مزه شنیعه ناجیه و بیخ کرده
و نقد عمر عزیر را بکوشش تمام بر آن خرچ و دیگر آن پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند و دیگر
یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد هر طاعت و عریضت آدمی نازد حتی اگر از خواهی
کلامش صاف ظاهر است که نهایت غرابت دارد و نفی پذیرش معنی رواست منبری حال آنکه بسا دیده شد که عرب
در تحصیل علوم دیگر جدید و جدیدی نمایند و در تحصیل علوم عربیه فسرده می مانند بغیر و را یعنی که خود اهل اساتذت و متابع
بمعانی و محاورات نیستند حال آنکه عرب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از متون کتب عبارات بلغا را بدون تعلیم
ندانند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تقسیم قاضی از تحلیل متون برگشت انیت متوجه بالغه چنانچه بالا
و انستی نماند و با و در ذهن او آمد و غیظ و غضب او را در گرفت لب انشیان غریب را دیدیم که چون گفتگو
و در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بودند و نتایجهای ابواب را بخوبی بشیر استند لکل مانده و ضلالت
هندگوی سستی را بودند چون علاج از من پرسیدند سبب مخالط را بهمین عنوان گفتیم تا از غایت شادمانی چسبند
و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اقرار نمودند که بغیر و درند کور ازین دولت محروم بودیم حالا
حقیقت الامر را فرغ شد گفتیم مگر در کتب ندیده آید که صاحب قاموس صحیح مدبره میآمد و عرب را می خواند که
بیا سید و زبان خود را اینا غریب پس از آنکه کتاب قاموس را با دراک اصطلاحات را سبب تالیفش فرستاد
گرفتند و در جهان سنا نشاندند که فراد آنکه مجتهد در امور و همیشه خود چنان متهم شد که از واعظان حدیث هم اعراض
صراحت بکار بردند لا رطل لوق و تالیفات نیزه مشتمل بر مصائب خویش غریبی نویسد که مروری از مخالفین آمد و از جناب
صادق زنجانی اثری بر سر رسید حال مدینه و قمار و گشاده و امام جواب دادها اما مان عادلان قاسطان کانا
علی الحق و اما علیه علیه ما رجمه اند یوم القیمه و خواص اصحاب تنقیر شدند و بعد تمامی مجلس معنی آن رسیدند
بسبب آنکه باطنار علمای امامیه شکر بودند تا امام بگمان ایشان رخت افادات کشاد و باز از تحقیق گرم شد
اگر فهم مامون همچنان معنی مراد نرسد عجیبی نباشد و منافی عربیت او نگردد و الحمد لله که از تحلیل متون

هر وید و در بی مقام مورد دیگر از حضرت عیوب عریاکه مامون خاک پاییشان تواند بود در لغات قرآن مجید یاد دارم
 بواسطه اینست که بیاد ناظر و سماع طول شوند و لیکن از جمله اموریکه بخاطر دارم و بدیهی است که هر یک از این
 مناسک سازم بسیارین ایام که وقت تنذیب کتاب است و من از اهل دربار خبرهای خوشی شنیدم و در پی
 محبت ام و خیال بجز این مرز و بوم بشامت بوم معلوم دارم و سخن بخت طهر رسید و ذکر آن مناسب میدانم اگر
 آنحضرت قاضی رطل بوق در بیان معذرت امام زبانی آنجناب آوردند آغاز شل نیست که امام بمعنی پیشواست
 و کفار هم پیشوا دارند و مراد همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل متوجه دیدوستی شیعین گمراه شده و دانست
 که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تقسیم اینهمین طایفه متغیر شدند و بال
 این گمراهی که اهل میشو و پس بر مقولات رفته حال امام صادق تا گفتنی است معاذ الله من ذلک و از بی مقام
 هم عیان شد که انچه بدی را ستیان پیشوای خود داشت از نزدیک و دور بجزمت ایشان می رسیدند و زمین از
 می رسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفق می دانستند البقیه حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محذرات
 متاخرین نیست چنانچه مجتهد فانی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخارزار هلاکت و
 تباهی دنیا و آخرت افتادند و انقسم اوله را اگر بگوئی در کتب طائفه کسبیه که اکثر نا زیاده از صد مقام هم نخواهد رسید
 فاعلمه و لاکن من الغافلین اما آنچه مجتهد سفیه از راه عاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب سرستیان
 اهل پس جالبش آنکه ناگزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل عقد با ثبات رسانیدن لاجرم توان گفت که درین
 تقریریم مخاطب سقیه از مقصرین است نه محقق از محققین که بذات خود بربوعده خود حاضر شد از محققین
 و بگویند از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تخلیق غیر از بیچاره مقدار رخصی الله عنه
 کسی هم نرسید و چون سلمان باب الله و ابودر صدیق امامیه درین فصل همراه او توانستند کنجید از عمارچه نام می آید
 که بر لکل قاضی رطل بوق در مصابیحش اگر عین را از نو نگیند مار است و اگر هم را جدا کنند عین عار و اگر الف را
 موم نمایند نام عمر است بر اصل قاضی نایکار نه انچه را کیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
 اول ازین کتاب جایکه تحقیق امام فخرالدین رازی نور الله ضریح چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
 بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و یقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
 داده امامت و استحقاق شخص بطور و فعلیت می آید مراد درایت کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
 منکم که اگر بزرگان دین باشند نه کسی دیگر و انما الشی فیهم لیکرین و انما کذا فان اجتمعوا علی ربحی سموا اماما و انما
 الله رضا لطف نیست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز عین فرمود و بر بیعت دیگران تن برضاند و کما
 ذکره الا ربی فی کشف الغم عن معرفه الائمة مع هذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
 اند بعد از ان می باید که شروط امامت را در ذات مامون اولایا با ثبات رسانند یعنی انیکه مامون از معارض
 باشد که از آنجمله عدالت است و سیکه علمای اهل حق را در رفته قدم و حدوث کلام الله که در زمان سعادت

آنقران حضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب کرام این بحث نمود متبل کند خون حبشی بریزد و التیمز اهل از عدالت دور
 و اجتهاد را نیز در ذات او ثابت کردن بر ضرور و مجتهدان را مهمل گذارسته و چنانچه باید نیز داشت تا بیعت اهل حل و عقد
 کاشت باشد زیرا که قبل ازین از کتب کلامیه مجریض بتیان آمد که بیعت موجب امامت نیست بلکه کاشت است یعنی چون
 شد و در ذات شخصی فساد هم شد استعداد و قابلیت بهر سید و لیکن خلعت آن بر اختیار اهل حل و عقد باقی بماند
 او را برگزینند و بیعت کردند امامت بالقوة لفظیست رسیده هرگاه این امور هنوز در پرده اختفاست و مجتهد را بقیات
 آن مقدرتی نیافته لاجرم گفته میشود که آنچه بر اهل سنت لازم می گرداند و کما در وزی بکار می برد الزام نالایزم است
 بلی بطور مجتهد توان گفت که چون او نیز عین را در باره امامت و خلافت بهتر از خلقای را شنیدین میگوید و میداند
 چنانچه درین مجلد بالتفصیل دانستی و قهر و استیلا ی مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول مجتهد زیاده از تیرید بود که امام
 رضا را از جوار شریف حضرت رسالت بسوی خود کشید و زمینها را انتخاب میخواست که جدا شود کفائی البحار و غیره و
 در انت نیز آنرا مقتضی است باز در پی آن شد که بدن مبارکش را پسولانان شیعه عراق بایتناع شعیبی پاک پاره پا بود
 کنند و شمشیرهای زهر آب اصفهانی و خراسانی از سلاح خویش بایشان بیدار دعه عطا ی قنای مقطره
 و تقرب مجلس خاص بخشید و بعنایت انیدی و برکات اسم اعظم کارگر شد و بالاخر بنوشتهای انگور لایق تقدیر
 زهر لابل علی مانقله المجلس فی تالیفات بدست خود شمشید کرد و چون خراش و سوزش در امعاء و جگر شریف
 بهر سید و انتخاب بقنای حاجت در دودید پرسید کجا میروی فرمود جایکه فرستادی باز جسم مبارک امام
 را از شمشیر خود ریزه ریزه نمود اگر چه انتخاب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی اندکی دوباره یافت
 و در ایام رحلت بار دوم رونق خواهد افزود و اگر بر حجت دوم اکتفا واقع شود همچو حضرت موسی که چون
 با سبازت شلیفت باری مامور شد که و کالت قوم قاتلانی لکن تو مین لکن حتی ترکت حقه ادا نماید و در وصال
 رویت زمینها را اگر ندی نخواهد بود و بجز و تجلی بر کوه طور از بیعت بر سنگ افتاد و جان سلامت برود و در
 زمان رحلت همراه جمیع انبیا از دنیا خواهد آمد و در نه رحلت ائمه بار بار خواهد شد چنانچه از تقدیر قوی و بجا ظاهر است
 الی غیر ذلک من الکتب المعبره و این افعال از تیرید منقول نیست پس با متش بهتر از امامت نیز بدخواهد بود
 که بالا شرا از امامت جمیع خلفا نزد مجتهد قرار یافته فکیف که بر اصول طائفه فاشه غریبی می آید اجتماع خلافت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با کفر و شرک کمالا یعنی علی المنتظرین و مخفی نماند که لفظ جمیع خلفا از ان گفته که
 بر اصول شیعه جناب میرا چنین خلافت حاصل شد که بجائی خویش بطبیعت ظاهر شریف آمد و تا بنی باشند زیرا که
 در ان وقت از قبور شیخین علی پرسیدند اگر چه قاضی رطل بوق نه ترسید و گفت آنچه گفت حتی که در البقاع
 بدعات متقدمین معاذ الله بداهنه میفرمودند حال آنکه در آغاز ارشاد نموده بودند علی مانی کتب الضیقین
 که تقلید کسی نخواهم کرد و لیکن بر ندب این نواصب مدین مزید و لا یاس سخن شریف هم از یاد نیست
 رفت حال آنکه امام منوره آن سهو و بیان میا شد بخلاف مامون که هر چه کردی تقلید کرد چنانچه رئیس متزل

میکنند و در باب متعبد از تحلیل آن نیز رای خود را در میان کلمن مناظره و قبول نمود و علم و فضل او سجده بود که رفض
 در میاست کلامیه برینوال اوی رفته و از کاسه لیس او باز نمی آیند و این تجربه قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مشرّع
 بشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذب عیان است کما مر از نجای اهل سنت را باید که تصریح
 بگویند نه تصریحاً که رئیس متکلمین ایشان در باره متعه وضوی خود را که همراه مسواک بود ویرا داد و غیر یاد گفت
 حال آنکه خلافش بهتر از جمیع خلقا بر طور شیعیه بود و تکلیف که تشیع مامون بمحضی رفض از صوامر میدهش نیز مدخل
 و فتاخر بنیاد خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این پیر و پسر بعد ادرج مامون و هارون
 درین مجلس و تئید ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتیم و شجاعتش سجده که تنها برای شیعیه
 کردن امام محمد تقی علیه السلام و رفته شیر خدا و دیدن معجزات لائحه بر دوید و در زخم خود بلکه نفس الامر چنانچه
 از و خورش در کفایه المؤمنین منقولست اینهم بالا مرید علیه را کفایت کرد و سابق ازین بنفوس جعفریه استحقاق
 خلفای راشدین بدون عصمت از طول احادیث کلینی ظهور انجا میدهد پس عصمت برای مامون چه ضرورتی
 نیست که مهاجرین مدوح و نفوس جعفریه نکرده بر مذہب طاعت الله خود یعنی خلفا بودند و مامون بر مذہب امام رضا
 و مصدق تدبیرش هم الملك عقیق به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با جم غفیر
 از اهل سنت و غیرهم در باب اثبات تشیع و سقوط خلافت الله تعالی کما قلنا و جزین قدر نتوان گفت در حال
 روایتی که حال مرد و قائمیت روی زبیر را چه و لیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعیه العراق شیعیه النفاق
 و شاید که ازین مقامات پالی می برمی که هر جا استیجاب عبارات کتب فتنه نمیکند و بیشتر با حق تعالی و تلخیص میدارم
 تا جواب بر مضامین و عبارات نشان طبیعت بنده جوشش نزنند و او هم خامه نوشتنی کنند چنانچه در نیجام دیدی
 و نیز ان فراست سجده قولی و آنچه نوشته الخ اقول زبیر مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را بر ابرار
 بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند بر اصول رفضیاد کرد و دام اگر دیده و دانسته محبت الزمانی خود را بنیل جهان نادان
 گیر و علایمی نداشته باشد پس بد آنکه طبری در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی انه
 قال لا یجوز محسن متاخرین و اتحاق علی المذنبین من ان یضاعف له العذاب مضغین کما وعد از و اج البی و روی
 محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابيه عن علی بن الحسین عن زین العابدین ع
 انه قال له یصل انتم اهل بیت مغفور لکم قال فتنبی قتال نحن ابروی ان یجری فینا ما جری الله فی از و اج
 من ان یكون كما یقول انما نرى المحتسب من مضغین من الاجر و مضغین من العذاب ثم قرأ الايتين یا ایها
 النبی من یأت منکم بفکحشه مبینة یضاعف له العذاب ضغیفین و کان ذلک علی الله یسیر
 و من تقیت منکم لله و رسول الله و تعمل صالحاً تؤمر بها جرحاً صریحاً و اکتفی ما لک
 لا تأکبر نیاً الکون محمل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصه المنهج کاشانی نقل میکنم
 بنویسند الزمانی بمحضی آن بی بر مذہب شیعی من امیدوارم که از برای نیکو کاران ماد و اجر باشد

از ثواب و می ترسم برید کردار تا که عذاب او و چند ان عذاب دیگران باشند همچنانکه از واج پنجم صلی الله علیه و آله و سلم بان موعود شده اند و علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین بن العابدین علیه السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید و مقهورید و حق تعالی شمارا مواخذه نکند آنحضرت غضب شده فرمود تا من را در تریسم آنکه جاری نشود و در مانچه حق تعالی جاری ساخته در زبان پیغمبر از آنکه باشند همچنان که تو میگوئی بدستیکه مای پیغمبر برای نیکو کار خود و مقدار ثواب از برای بدکار خود و مقدار عذاب بعد از ان این آیات تلاوت فرمود انتی بلطفه یا قیامت تذکیر مطاعن جناب یقه و جواشش آنکه ایمان طعنهای ویرینه است که علمای مانچه باید از اصلش برآورند پس بدون روان عقل یا نقل چگونه یاد کردنش بجهتین می زید و سخن سازی نقال شمیری و جرح و بازی بهزال فتوری ایشان را می فرمید و بنده میگویم که اگر طعن از نهجیت است که صدور گناه از ام المؤمنین عا لث لازم آمد بیکم این آیت پس علمای فقه تا بیل خطاب نمانند زیرا که این آیت قضیه شرطیه است نه مبنی که لفظ ایضا عطف مضارع مرفوع بود لیکن بسبب آنکه جزای شرط افتاده مجروم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و تانی عبارت از انت مطالقت واقع ضرورت پس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدون آن مثلاً اگر کسی گوید بخواب این محبت که آن کشت حمار افکن با بقا الله بر جای خود خواهد شد و حماریت محبت لازم نخواهد آمد و اگر فی المثل مقدم وقوع در آیت کریمه شود محاذ الله باید که از انانیت خود دست بردارد و به تکلیف خود هم پردازد و قتیکه فاحشه را بر امر قبیح مستجن الذکر محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صدقه و حضرت امیر مجاریه بوقوع آمد و حالت منتظره باقی نماند گوئیم مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین مورخین نوشته اند که رسولی هر دو لشکر لیبی جناب امیر و حضرت عائشه و دیگر بزرگان بمساله راضی شدند و انتقام ذوی النورین را بر اتفاق مسلمین تحول نمودند و بعد یکدور و در چنان قرار یافت که باید ادا ان رسالی دین بخلوت شمشند و بالاخر منادی ند کرد که زمینها کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه لفاق پیژده سخت تخریب شدند و چاره کار از عبد الله بن سبارئس اشقیایر رسیدند و بتعلیم او دل پران بستند که چون اهل لشکر غافل شوند حربه شروع کنند و باز رخته در کار ایشان افکند القصه لصلح و صفای انجامیده و مدعای جناب صدق که اصلاح امور مسلمین بود بر روی کار آمده بود که این جنگ جو یان و فتنه انگیزان کردند آنچه قرار داده بودند و هر یکی خیال انیمانی اند که غدر از جانب دیگر بهمت و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین نجفی و غیره عیان است که بلوای ذی النورین از جهت این سبب بود که او را علت تمامه فتنه انگیزی و افسانه اند و غیر او را و جنب او را بر غازی نشره و قبل ازین کوشش این مطرود و ابتناع او در برهی دین و اسلام از کتب معتبره امامیه عیان گردید که مزیدی بران مقصوره تواند شد تا مسجد یکای این مصلین عالم و فخرین مذهب بنی ادم دست از جان خویش برداشتند و علم اضلال برافراشتند و از کتب فیر یقین بود ان ایشان در جنگ

عمل ثابت است پس این منافقین بر امری را که فیصل میشد بر همه می زدند و نامرده بلوی را که قریب الاطفا می گشت
 را که ذات جنگ میکرد و اینند انداخته صحن چون حضرت صدیقه را قصد جنگ نمودند و در برابریم بی
 قصد و نیاز طرف حضرت زهر انداخته و آن که به عزالت قرآن و حدیث و تکبیر و وقار آنهمه فوج کشی
 بر سر ایشان و انظار نمایند یعنی تساوی با شرم را بر لقمه مجلسی در بجا رجم فرمایند و خود مقدره الحشیش
 است و در بجا السل اصحاب بیت زبان بر گشتند و باز خود چنانچه در کتب مجلسی و غیره است امام الانبیه را
 بجهت اختیار سکوت و عدم مقاومت خلفا و شتمانها و هتک سابق مجلا و صرف تصرفه منفلا و احالانکه و بر
 هزاران ملائیک مقیمین و جناب خاتم المرسلین توشیح نشان این بود که نه ظلمی که غاصبین خلافت کنند صبر
 نمود و قتل سکوت از لب نخواهند کشد و کما عرفت لقا عن الکلبی و غیره و با اینهمه غرور موقوفه و مواثیق
 مکره چنانچه مجله فتن از بجا بردایت کافی گواهیست کشتی و کشتی با فاروق که رئیس المرتدین بود و معا
 نایب لیسینی یا خد ملائیک عمر و کشیدنش لبوی خود مرکب شوند و با بدمن شد و در المرفعه و مکایدهم
 بعد از این کتاب الله در باره صدیقه رضی الله عنها باید که دو محور باید کرد که حق تعالی یا وصف تغییر
 اینها که در کتاب الله از دایره من بکشد آید و در قرآن مجید حکم تعظیم حضرت سید المرسلین است
 اولین سبیل فرمودین است بگفتن ایشان حرام شد و در سوره زور ارشاد کرد و یحکم الله انی تعوذ ذوالبشیر
 اکبر از ان گنیمت می بینیم از تعظیم لفظ مثل بوضوح انجامید که هیچ کتابی را مثل ان لبوی
 صدیقه نسبت کردن درست نیست بلکه حرام است و لایب که عداوت حضرت مرتضوی گناهی است که در کبره بود
 نکل نیست و از اینجا می فهمیم که قصد انتخاب محاربه حضرت مرتضی نبود و الا باید که رفضه با حد الامرین قائل
 شد که جنگ با جناب مرتضوی با وجود تعظیم کبر و نیست حالانکه از خاتمه تجربه حامل عرش تحصیل کفر محاربه جناب
 ظاهر است یا آنکه حق تعالی عالم با انجام نمودن اعمو ما تعظیم اعمات المؤمنین بر همه امت واجب نمود و بالجماع چون
 سرور است بزرگراست مقدمه مطابق اصول رفضه چنانچه و انسج داعی شد که بر مثل عبداللہ بن عباس بر تقدیر
 سخاوت دو گونه عذاب مسلط شود اکنون استجاب و حکم بغضت خویش و نصیحت دیگران غیر از جهل و نادانی
 بر میسر نمی توان کرد و یاد تحقیق الزام انتظاری باقی است حاشا و کلا علاوه ذکر حرب جل منی بر آنست که
 در لفظ مبینة غفلت یا تعاقب اتفاق افتاد بلکه بر عادت خودش رود و ازیرا که الشقی میران قرانی که قصد
 محاربه نکرد و در وجه شکر یا مقام بلوایان که مثل مورد طع بود و واقع شد و اصلاح ذات البین پیدا آمد
 لیکن این تنه چنانچه با خبر از امر محسن باعث حضرت امیر گردید و مطابق آن عمل نمودند و حضرت امیر در آن وقت
 چنانچه از این سلاطنت ظاهر می کرد و محکوم شان بودند که کامر با بقا تا یک ناگاه فتنه بر باشد و لفظ نیست
 در امت ایران دارد که گاهی باشد قصد او بر امثال انچه از عبداللہ بن عباس صدور یافت که کشی
 و مجلسی و غیره یا بشود ان امر را و در کما سیحی ان الله تعالی شاکر عجب ترا که ان اصول

حکیم مجتهد با عظم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت دولت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ناخشنود
 کتب که رسید در حال غنی نیست کاش مناج است را میدید یا قیما نمیدانند که عجیب که در تحقیق مذکور مختلف این
 عباس می نماید و از مختلف اصحاب کرام بر دعوی رفته لیام جسابی بر نمیدارد و بجای خود است زیرا که مجتهد
 در ابطال شهادت امام حسین ۴ سخن را ندهد پس در اینجا باید نامهای آن مردم را گرفت که زبان رفته بر ناقص
 شان میگردد و حال آنکه از امام حسین ۴ مختلف اندلیس عجب نیست که مجتهد اثنی عشری را بر حالش نه اندر دعوی مختلف
 اصحاب نماید و مذکور مجتهد حدیث تجنیه خویش که یقیناً لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
 حضرت صاحب تحفه در مقام میفرماید آنچه دلالت بر آن دارد که این خاتمه بر مرتبه صحت نرسیده بلکه موضوع است
 ولیکن چون مجتهد الزمانی سابق و سابق کلام علمای اعلام را نمیفهمید اکثر الاصولات را از سری آغاز و در تحقیق
 را بنیادی متدرجاً تفصیل این اجمال آنکه درین شهر مشکلی اگر یک اقبال رفته این اعتراض را در کلام خود واقع
 کرده نزد بر شید المتکلمین فرستاده بود و رفته بعد از اخراج عبارت ملل و مخمل که در عبارتش اشتباه
 داشت در پیرین نیکو خیزد و قطعاً چنان می فهمیدند که او پیشتر نیزین نناده چون جوابش در اینجا دیدیم
 خس بدندان گرفتند و دم بخورد مانند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزان
 عقل باید سنجید **قول دوم** آنکه رفته حدیث تجنیه خویش که در ملل و مخمل موجود است انتهای **قول**
 حضرات امامیه تتمه حدیث اصحاب را برای انجاء طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزمانی اهل البیت
 کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه آنکار و خود آن تتمه در کتب مستند محدثین معتبرین اهل سنت تصحیح
 که استدلال روایت در مجموع مطالب موقوف بر آنست فرموده پس اذ بالغ صحت آن جمله باشد و در رجال انبیا
 صحت آن جمله از کتب مستند محدثین معتبرین برستند لکن بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و مخمل شهرستانی
 که نه ان کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله در ان با سند مرئیست منع صاحب تحفه را چه نیز در حضرات
 امامیه را کرام نسخ متصور پس بوجود آن جمله در مثل کتاب ملل و مخمل طعن بر صاحب تحفه ناموجه باشد را قیما
 اشکیکه شنیدیم می تقریر است مجمل در نقصان تحریر که از مشکلی اگر یک اقبال رفته صادر شد که برگردد و جمله
 اکتفا کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستمند در شرح اجمال خیایای مقام و روایای کلام باید شنید که هرگاه
 با رفته این دیار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را و بر روی آننا عشته نگذاشته و گفته که در افتادات میام
 قدس سره انصاریه تا بل بکار بر ندهد و میدانی نفرانید پس هر چند کا و کا و لیا کردند و انبوات منکره آغاز
 ننادند لیکن بالاخر مطلبی غیر ازین که بتقریر شید المتکلمین نور الله مرقدہ و التی متع نشد نه بنی که عبارت کج
 چنین است که جمله لعن الله من مختلف فتنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و انقضی اگر صحیح بم باشد
 است که اسامه را تنها گذاشتن و از هم رویان برای استقامت بریدن حارثه بطلوتی کردن حرام است
 و چون ابو بکر خدیجه امت متعین شد از نیمه امور او را استثناء واقع است بلا شبهه قال الشیرازی

بی آنکه تفسیری بوجه من الوجوه کرده باشد اگر عبارت را که صاحب تصحیف و دیگرها بذهن کلام و حدیث از آن
 و لفظ صریح در موضوع و مفتری بودن جمله مسطوره است که معرفت در نسخ ملل نیایی باز هم عدم اعتماد
 باعتبار حسن اخبارات شهرستانی بی گفتن برمی آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی جمله معلومه را از
 اعتبار سابقا میگردانند پس بنیاد بر گوی و وطن و عیب چون را شدین بر افتادن گشتن نیز میسر عاقل
 نیست و الحمد لله که آنچه این مشارع را برای علامه و بلوی گفته خود در آن گفتار شده و تفصیل
 ملل و شمولش بر عدم اعتماد و خلل و غفیری مفصل می آید ان شاء تعالی و این شمول محض شمول تا به اهل
 است زیرا که کتاب ملل و نحل در مقالات اهل عالم است یعنی هیچ کردن اقوال و اعتقادات نبی آدم و تا
 ان احوال را در دقت بران و در مقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رخصه دل بیان بسته اند و
 آنکه چون یا تحریف کتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام
 در انت کما لازم آید یا در کلام صاحب تحفه جواب تسلیمی مذکور نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
 ذکر نموده اند صوم آنکه حال ابن ابی الحدید بخوبی درین وجه درین کتاب از سابق و لاحق الزام و تحقیق
 عیان گشته بکلامش استناد نمودن باجری عجیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار غیره
 فکین که او جاها در رد و مطاعن شیخی علی ترکش خود را خالی ساخته و در برخی از مقامات نزد غا و دخل باخته خصوصا
 و فیکه نزل نقیب آید خود را دخل میدهد الی غیر ذلک الغرض کتوری از راه کرپزی و یا ده گوی برخ و دیار
 بسیار کرده لیکن صحت جمله مذکوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده هنوز بد رجحان شریعه آدم
 نیز نقل عبارت ملل و نحل پس بدانکه کتابی که من دارم در همین آیات منقول شده است از آنکه نزدیک از
 کشیر بود و گویند که او در زمان مجتهد جاس درین شهر وارد شده و تا مدتی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل
 کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ گمنی است باران دیده و رو باهی است کوه و دامون نور دیده درین
 قریب عبارتیکه کتوری نقلش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن خود انداخته مقوله شهرستانی نیست و انما
 قدمت ندین التار عین لان الخلفین رباعدا و اولک من الخلا فالت الموشرة فی امور الدین و هو لم یس کذلک
 ایل کان الغرض که اقامه مراسم الشریع فی حال تنزل القلوب و تکین ناسره القفقه عتد القلوب الامور انتی
 اظامه و محمول از کلام چنانست که قفقه قرطاس و تحنیر التقدیم ازان دادم که رخصه این هر دو را ازان
 خلافت مقدم دانستند که رخنه در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بجا است غرض صحابه اقامت مراسم
 شریع بود و وقت تنزل قلوب و تکین ناسره قفقه در قلوب امور نه مخالفت رسول مقبول فکین در امور که
 که کمتر از انتی بالجملة اسامه عین خیال که چگونه حضرت پیغمبر را در خیال بگذارم و بیشک گران و در وقت که
 اخبار شورش اعدا از جانب خاصه از مدینه برایم طلب ما و خودش پس از کوچ بازگشت و علم بر دست
 نصب کرده و بجز در ذات سرور کائنات احوال که ام حفظ ملت اسلامی مسامحی بشکورت تقدیم رسانیدند

باب رفته بگو آمد کسی را از مرتدین و اعراب جوصل که کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و ببردین ایشان را
از نبات النش سازد یا بجملة این عبارت عربی و حاصل و محدثش بقاری مطالبی بنجته جدید بود اما نسخ قدیم پس این اند
که ابراهیم با متصل عبارت ملل که از نسخ خود نقلش کردم این معنوی را هم آورده اند که بعد از حدیث تجنیج حش
موضوع است چنانچه عبارتش و النبی از انجمه است صاحب موقوف محرقه مولانا الفیرو الملتة الدین امام المتقول
و المتقول سیدند خواه نظر اندک کمالی و از انجمه است صاحب موقوف مشرقه یعنی غرندار جمیع شش حاوی
علوم فروع و اصول که برای تأیید افادش این شرح نوشته و از نظر ناظرین برگزیده و از انجمه است علام
محمودی خاتمه الحدیث و قدوة المتکلمین و ابنوه المفسرین و از انجمه اند بعضی دیگر از علما که بتجود حدیث و نشه
داشتند و بکتاب فریقین نظری انداختند و برین نسخ قدیم معنی عبارت صاحب ملل و محل برین طور مر لوط
نموده که قول او و این جمله موضوع و مقترنی است دفع و دخل مقدر است گوینده میگفت که حضرت صلی الله
علیه و سلم مختلف را چون فسر نمود و تو میگوئی که عرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که ترمذی
این جمله کوی نمی آرد بلکه موضوع و مقترنی است الشرح فی توضیح پیوسته است که گفتگوی رفته درین
عبارت است که این اکابر و احد بعد و احد از ملل برای وضع جمله ترمذی آورند بخلاف عبارت که نقلش کردم
و بمصلحت ذکر نمودم که در آن کلامی نیست و چگونه کلام توانند کرد که محبت غشیر در مقاله ثامنیه هر چند ترجمه
تمامش را نقل نکرده ولیکن آنچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتماد جمله نکرده دلیل باشد معین
میکنند و صاف صاف از آن موضوع می آید که شهرستانی تکذیب رفضی نماید یعنی آنچه میگویند که این
دو امر از آن خلافیات است که در تخریب دینی موثر باشد از لاف و کزاف رافضیانست و در واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کتوری هرزه در او دید نیست که کلام شهرستانی را که بزبان حال میگوید که خاتمه
حدیث تجنیج اعتبار را نشاید از میان انداخت و انتهی کلامه بزبان خود جاری ساخت و حماقت محبتیه
استقامات کرد نیست که عبارت سلیم فارسی مترجم را هم نفی نماید بنه او چنان را نسخ کرد که کتفیف
ماصل میشود با لفظ نکره نباشد تا نش با استعمال نیاید طر فیه آنکه کتوری دریده دهن تلمیذ گرگ کن
بعد از عبارت منقول و تفصیل اجمال کذب و اقترار از مزید نادانی و اتباع شرارت شیطانی با وجود وین
مواقع و شرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما آنچه گفته قال الشهرستانی فی الملل و النحل
آن بزرگوار جمله موضوعه مقترنی است کتب صریح و اقترای قضیه است و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
نکرده است آنرا نقل نموده شده اما آنچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محشین ابلهست شمرده اند
و در سیر خود این جمله آورده برای الزام ابلهست کفایت نمیکند مرا و ش از بعضی فارسی نویسان اجمال الذکر
محدث است که صریح به این نظر است فی حاشیه الصراح و جوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
را محدثین ابلهست نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند و الحال آنکه

اگر برای الزام اهل سنت کفایت کند پس دلیل مکابره ایشان است انتمی کید این مکار خدایا بدو
که دامن خود را با وجود خیانت شدید چگونه پاک میکند یعنی مدعی انتمی است که از عبارتی که نقلش کرد
صحت جمله بی ثبوت رسیدن خود را بعد ازینهار نه سندی بهر سید که روافض برای حاکمیت در مقام
توانند آورده صحت آن از کتاب ظل ثابت گردید بلکه خلاف آن واضح شد که عدم اعتبار این جمله است
و خیانت کتوری و حماقت مجتهد مثل نیم روز روشن گشت اینها که گوشش کسرو حسی عبارت
لاحق قتل داشت که ذکرش را مجتهدین و مقلدین منافی خویش عرض دانستند اما عبارت سابق که از
را از مطاعن را شمین عمو با مسلوب گردانند و با لفظ ص خاصه حدیث پنجم را از بیخ پر کنند پس نیست که
قبیل حدیث از قراطس شهرستانی این عبارت گفته اما الاختلافات الواقعة فی حال مرضیه و بعد وفات

بین الصحابه رضی الله عنهم فی اختلافات احتمالی که کما قبل کان غرضم فیها اقامت الشرع و اوردن
سناج الدین بار فقه قراطس بروایت بجاری آورده و خلاف ثانی امین تجنیز جیش را قسار داد و امین
شهرستانی که افعال اصحاب حتی رسامه را خیر خواهی و در دینی و در اجتهادات می آرد چگونه امید
بصحت این اند من تخلف از اهل سنت داشته باشد و اگر گویند و از مقوله شهرستانی فی الجمله
و تخصیص آن دو امر یا ادمت منهاج شد بصحت معلوم میشود و تو تقیم کردی گوئیم هرگاه قضا قراطس مجتهد
در بکار از آن روز صحایب را در مرتبه شهرده و درین تخلف بهفت طبقه زمین را با آسمان برده اعتبار
شهرستانی چنان باشد تقیم مذکور بر امور دیگر که فرودتر از اوست بطریق اولی خواهد بود کما اشتهرنا عند
التخصیص مقاله تکلیف که از کلام مثل اما الاختلافات آمده درجه ثبوت رسد که غرض صحابه کرام در همین امر
احیای مراسم دینی بود و چنانچه مذکور میشود و شرح آن امور دیگر عقرب جمی آید لکن اینکه تحریف اولین
و آخرین اهل مکیهت روئند و اگر در عیادت ملل غور کنی و استیجاب این مقام نمایی خواهی داشت
که مولفش مزید اتهام در دفع مطاعن نموده حالانکه ذمه او بدان مشغول نبوده زیرا که مقالات اهل علم
را جمع کردن کار اوست نه رد و قدح و اما ملت اشواک و تاک ساختن حس و خاشاک کما لا یخفی
تقریر او از سابق انیت که شهادت زمانه آخر لعینا مانند شهادت زمان اول است و اکثر شهادت از زمانه
است حال ام سابقه اگر بسبب تاوی زمانه مخفی است باری درین امت مستر تواند بود که مناقضین باهم
نهی حضرت صلی الله علیه و سلم راضی نبودند و خلاف آن بجای آوردند و انجولیه گفت عدل بکن که
عدل نکردی و حضرت فرمود اگر من نکم کیست که عدل تواند کرد پس بهوای لفسانی متقابلین نمود و اگر بزرگ
سید الشریهان گذشت که قوم مار قین از و بهر سید و کردی از مناقضین گفتند هل لنا من الامر من
شیء و نیز لکن کان لنا من الامر شیء ما قبلنا و ما بعدنا و کانوا عندنا ما کانوا و ما قبلنا
که صریح انکار قدر است و قول کردی از مشرکین که ما عبد الله ما عبدنا من دونه من شیء و قول

بعضی از طایفه محکم گویند که الله اعلم بقصص است بجز و دیگران راه عدل پیش گرفته اند و ذات مقدس
 باری عزوجل تا ممنوع و خوف گردد و بعد از قبول او تعالی در محصل الصبیح علی کلامی تسلیم امور و رشوکت و تضرع
 حضرت بود و منافقان از مخالفت دست برنمی داشتند و اتفاق شان ظاهر میشد و وقت اعتراض بر حرکات و سکنات
 اسد و رکاب شایسته پس اعتراضات منافقین مثل خشم بود و شبهات بالغین و ضالین که ظاهر شد مثل شروع و فرو
 در بیجا معترضی میگفتند که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه و احیاء
 مراسم شرعی است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم اجتهاد سرزمین قول قاری و قولی که حضرت را یا همان بر
 چهارم مهاجرین گفتند که مکّه مدفن شد این است که مسقط رأس خلیف است و انصار میگفتند که مدینه دار الحجّه
 و دار نصرت و بعضی بیت المقدس را که مصراع شریف از آن بود نشان دادند پنجم تصریح امامت و سقیفه ششم
 امر قدک و روایت عدم میراث پنجم قتال بالغین نه کوه ششم قضیه بر خلاف قاری و ششم اختلاف امر شوری باز
 اتفاق بروی الذریعین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و نهامت ازین فتنه که گذشت
 پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعین اهل ضغائن را بر خلاف و اب خود نسبت گردانید
 و این اتهام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطابق عقل و نقل یکتا آمد که قلنا الکفر
 خرافات از فتنه از قدیم وجود باید دید که عبارات او را از میان برانداختند و از هر طرف شور و غوغا
 برداشتند و مثل زراغ و برغن و بوم شوم خاتمه کن از هر جانب کا و کا و کردند و داد مکاید غالب دادند
 از آنجمله است محقق حیلانی از خوارج بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان دور بود
 و در فتح السبل و از آنکه منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل دانه است
 و روید از آنها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از آنجمله اند مجتهدین و متکلمین ازین
 قوم که گفته اند هم فضل خوار ساءتست الی غیر ذلک من اهل الفضل پس اهل دین را که بهجت تحقیق حق میگمارند ضرر
 است غرور و تمایل در عبارات ملل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و عیترت از اتفاق اهل شقاق
 حجتی و دل بر احقاق حق و ابطال باطل است و حق اناست که در زمان متوسطه لقص مغلوب که او را
 محرم کی مانند و شهید اول لقب او گدازند بعد از آنکه اتهام بر سرش بدستش آمد و اعتبار تمام و وجوب است کلام
 او را بر سر سینه پس در تخریفات روایات و تبلیس مخلوقات یگانه روزگار و استاد بیکار و جاسوس هر شهر و دیار
 لویا خایب حق الاحساس و ملحق و سادس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بعد ظهور مکاید او را
 همراه رسانید و درین عالمی را در پیروی اولیایند که ندای سروش عینی گوشت عجمی فاضله بعد از تشریف
 رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیله آش می سرانید و قلوب نوموتان می ربانید باز در تبلیس ان قاضی مذکور
 را بر اصل طرح بندهایان بسبب تقرب سکران نور جهان شهید ثالث یا النجیر و امام المستولین و خاتم شدای شیعین
 توان داشت که از تالیفاتش ظاهر است که علمای شیعه چندان وجاهت در ندای سلاطین بهر سائیدند

که شیخ الاسلام را کشتند و مملتی ندادند و دیگر آن راه ورود دینی و غنچواری بر قتل او کشادند و افسوس کردند
ولیس نذا اول قاروره کسبت فی الاسلام چه حضرت امیر ام کلثوم را بفاروق دادند باز تعلیم فرمودند و بر چنین خلفه غنچو
فرخواستند باز دختر که مرده خود را بد و ایتخان بردند و بسوگوارسی نشاندند کما فی تہذیب الامام الاعظم الطوسی و
نزد جمعی از اکابر امامیه بگذراندیم و بی او جنبه بود که از خانه فاروق برخواستند و مثل مادر خود بر سر او نشست و ایام
عدت را بر یاد کرد و ایند و مامون با وجودیکه از خرقه ناجیه اولی الا لہا ربو دکما فی مجالس بر طیل یوقی نیز بر دادن
امام تن برضاد و او داور سلطنت مطمئن و مامون شدیم در رسم ماتم بنیاد نهاد و تسلط اول سلطانین صفویه در
ایران بلباس شجیت و تصوف و خروج پیران بدستگیری مریدان بود و از اسپرش بدعت رفق طاف شد و بر
اطهار قاضی تردد و رفع گشت باز بدین تئیه داخل شد و چنانچه افیونی در کوی افتاد و دانست که در خانه داخل
شد قضا را ناپیدا و پسران افتاد افیونی غیره و کسیتی که در خانه درآمدی گفت حجب است که نیا باشی و نمائند
خویش و انی انگاہ دانست که حقیقت حال چو است پسر چه پیشه داری گفت قند فروششی گفت دانی بگم
و قندی بید بالحملة زمین و آسمان و خمیر وطنیت این بدانند ایشان غیر از کمره و طور منافقین چیزی
دیگر نیست قال اللہ تعالی اہم من جہنم کما و من خیرکم غواشی و کذلت حجری
الطلیح و در زمان متاخر مثل جامعین بیاض کسی را بنحو ای یافت که بفرمایش علی ابیراہیم خان دست
از دین و ایمان برداشتند یعنی در تحریف و تبدیل از واج بنیان مذہب رفق را شد و ساختند مثل
مساطی که تاریخ طبری را بر جانش نگذاشت الی غیر ذلک اری در بارہ کتابا کہ مثل انقاب مشہور بود و کید
ایشان شمر شد بخلاف کتابهای دیگر مثل مل و نخل کہ نسخ آن کمیاب است برین کہ درین شهر عظیم ہزار ہا
چند یک نسخہ این کتاب بدست آمد و چنان نمود کہ جز دو نسخہ زیادہ نیست مدتی میگذشت کہ درین شهر
یشروع رسید و زبان ہر خاص و عام جاری گردید کہ فاضل شہرستانی خلافت ابیہ معاہدہ را کہ حالش و انقی
از باب اتفاق میداند و صاف صاف میگید کہ انچہ ایشان در واقعہ قرطاس و حدیث و سقیفہ و مانند آن تقلید
ابلیس کردند ہر ذرہ ہمہ حداث و دفتر و اصول ہمہ بدعات زمین بود پس طالبین و مستشرقین در چارہ وجود بدعت
افتادند و اضطرر بہا و قتلقات داشتند باری البعد مشقت کتاب مل و نخل برای نمودن نشان بہر سایندم
و کید رفقہ از نسخہ جدید چنان حل کردم کہ بر عاقل دانست کہ تلخیص مجتہد و اجمال و اہمال او پیش نبرد
کہ اقرار العقل و حق علی القسم فقط کما اشرنا الیہ دفتہ فروشت و حیرت و وحشت از میان برخواست و قائل شد
اولا و اخر اوطاہا و بطلان و ورین مقام گمان نیاید پس و کہ کیش من از سہام جگر و ذرخالی
شد زیرا کہ بنبای ایزدی غفریب میشود کہ چون مجتہد در مقالہ ثمانہ باز این آتش بزم را خواہد فروخت تیر
خارا شکاف لبہای ہرزہ در ایان بی انصاف را باز خواہد و خست یعنی بنوائیکہ لحن تجنیہ جیش از بر و زبر میکنم
کہ تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و یہودیان بی یقین از ہر طرف زمینار خواهند و کلمہ این المفسر خواہد

مقرون بسندی نیافته ایم و از لحقات رخصه شناخته ایم چنانچه عقرب تفصیلش بگوشت میرسانند و اینهم ضمیمه
 میگردد و آنکه که از شیخ حلی و غیر او سندر اطلبند داشته بودند و اینهمه ایمه عظام رخصه چون خرگلی فرو رفتند و هرگز از
 عمده فارغ نگشتند و اگر مراد اینست که نقل آن از آمدی نموده اند پس لایسم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد
 چه مجتهد در مقاله سادسه گفته که اکثر روایات مطروحه یا مأدله در کتب فریقین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم
 کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی روایه آن ایراد نمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در تمیز در آیند و اگر
 مجتهد برای تحقیق حدیث سند این بابویه کتابهای کشائید اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تنقید قبول کرده
 معذرا احتمال دارد که آمدی بر طبق روطین رخصه آورده باشد و قریه اینست که عدم اعتبار این حدیث از کلاش
 مثل کلام شهرستانی پدید است زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه درین امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت
 و مراد ایشان بر تقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه و مواقع بطور پیوسته و
 لا جرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نکشاد و این تقریریم او را بنایه داده بلکه موافق اشاره سابق بحث
 بر باد و گنه لازم افتاد **قول** بر اصحاب فهم و فراست **اول** ارباب عقل و کیاست نیک میدانند
 که برین سهوات نیز اعتراضات و اسکالات بعنوانی وارد است که رخصه مناصی از آن ندارند و خلاصی نمی یابند
اما اول پس از آنکه ظاهر الفاظ احادیث مشفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که کن
 با حضرت عبداللہ بن عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را معاذ اللہ از دایره وفاقیت بیرون می شمارم
 حاشا و کلا بلکه این تخاشی از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شیعه هم تواند گفت چه ایشان میدانند که کعب
 و پی الزامت اگر چه مجتهد را بنا بر پیشه بزرگان خود قینی نباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رخصه
 ایام است چنانچه ناظرین بصارة العین از هر خاص و علم بانمیغی معتقد اند که جناب پیر نابالغ خود را بتغافل
 زدند و اساس دانش و نبیش خود را برکنند **امثالینا** پس از آنکه آنچه گفته که بعضی روایات الخ بانمیغی بر جای
 خود تواند بود که عقرب بوضوح می پیوند که روایت مذمت ایشان بر تصریح جابده تہمت میشمین مثل کشی
 از قدما و تلقی مجلسی پدر باقر صفهانی و مجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متأخرین در اعتماد و اعتبار را بر
 الاقدام است پس التبع معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع کثافه است پس مجتهد مقتضای الکذب
 قد تصدق راست گفت که انیقام از معارضه غارست **امثالینا** پس از آنکه بنیاد تقریر مخالفت بر سنت که
 قدما ی ایشان صاحب عدل و داد در شد و سدا بود و این کلام را در بروی فقیر گفتن از عجایب و غرائب خواهد بود
 آیا بجای آنکه انیم گذشت که علمای سنت توانست گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که پدر صلی حضرت خلیفه اول است
 و بنیای خلیفه چهارم از مراتب جلیله و مدارج نبلیه خارج گردید بسبب وقوع او در بلوی و مخالفتش با صدیق
 و مرتضی که اولین با اتفاق روایات فریقین در خیر خواهی ذی النورین میکوشید یعنی مزید محبت او داشت
 حتی که مزین بنیاد مشاوی الاصلح تغیر میکند و چهارمین حفظ و حمایتش سعی بلیغ میفرد و تا آنکه اولاد

اجماع خود می خستین گوشوار و عرش رب المشرقین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و گردن
 ایشان ببارک دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صحابه دیگر اگر مصدر رجوع و جغای گشتند بچگونگی می ستودند
 و اگر حال خلفای راشدین چنان می بود که رخصه بیان می کنند البته بوقت مای ما مخفی نمی ماند پس معلوم شد که
 روافض تمهید کردند نسبت باصحاب کبار بنابر وجهیکه در صواق و تحفه اثنا عشریه مسرود است و این طور
 معتقد زمانی تا خود از کتب مطبوعه مجتهد فانی است که همچنین آن ستم نظری هم یکار برده اند هر که خواهد بدان هجوم
 نماید و اعتقاد خویش الفضل و بلاغت این پدر و پسر بغیر ایدامارا العباس پس از آنکه دعوی مجتهد را نیمفر
 که کتابهای معتدله مستقیم بناقیب و فضائل عید الدین عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون
 بودن کتب معتبره شیعه براج اولیس غصیب تکذیب آن می نماید و بر عقل از ان واضح میشود که این دعوی عین
 بیودگی و اعتناق و یاوگی و لاف و کذاب است و زینهار بر اصول موضوعه شیعه شنیعه انطباق نمیکند و
 بحیث ظلمت و فساد نیست این سید کاران بر کسی نمی نشیند اما خاما پس ادای پیغام جناب میر علی السلام
 و آنچه بر زبان عید الدین عباس منجلیاب حضرت صدیق درین روایت جاری گشته زینهار بر مدح او دلالت
 نمی کند بسبب آن احتمالاً تکیه شیعه در باره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً ضاوید
 ایشان اسباب کرده اند و کیف که اگر این عباس اینچنین ظاهر داری نمیکند و حضرت امیر المومنین را که محیط اسرار
 غیبیه و انوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را تصرف نمودی آورد و تتم و ترفه را و لوط
 می بخشید و نمویدا نمیغنی است تفسیر البلیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی نگار تصنیف آن بر بسته نیز که از اطراف
 آن ثابت میشود که جناب میراد را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاقش از جهت استحاذ عجل
 بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت از و چگونه بعید تواند بود خود شیخین ضاوید اصحاب سید الخافقیین که
 که در اعانت نبوی صلی الله علیه و سلم شب و روز میکوشیدند و نصرت دین و شکست کفار و مشرکین میباز
 که بر روی کار نمی آوردند حتی که از معذرت شریف و استغفار تبلیغ نصب مر قنوی در کتب دینییه رخصه مثل
 مالیقات حارثی و صفائی ملا محسن پیدا است که رسول خدام لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخین میدانست
 و حکم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون و در دست ایشان تصدیق میفرمود و این هر دو
 در خانه های خود و بجا و تالات و غری می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین اینهمه
 کوششهای برای امید و نیامند ول میداشتند و آنهم لبیب آنکه مضامین بشارت لعینی حصول خلافت
 از کاهنشین شیعیه بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتدله شیعه بوضوح پیوسته اما ساد
 پس از آنکه مجلسی در مجلد السماء و العالم از سجاد انوار لقرص بر بنیعی کرده که برادر مر قنوی جامع
 پنج ابلاغته را درین کتاب مقصود اینست که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواظط جناب امیر
 جمع کنند که شیعیه و سنی بر آن اتفاق دارند و بجان دل آنرا خرنده و همچو کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس هر چند این کلام برای سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر از ان بمعترض شوب رسید که بر
 مردیات رضی در هیچ البلاغته اتفاق رفته حاصل است و غریب از کلمات طبیات پدر مجتهد فانی ثابت
 میکنم که مکتوب هیچ البلاغته که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام ضغائن دارد و بنام عید الله بن عباس است
 نیز برادر او کمایدل علیه الشواهد و القرائین اما سنا لعل پس از آنکه بعد از ادنی غور بلا خطه این بروایت که
 مجتهد مختل الحواس برای مدحیت عید الله بن عباس لعل لعل آورد لقیض مدعا به ثبوت می انبیاید چه در مقاله
 سادسه غریب گذشته که علمای روافض در باره حدیث امیر المومنین که هر که مرا بشنید فی فیض و بهر
 حد مقرر بر او خواهم زد چنین تقریر را مورد مباهات نپوشته و این تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که شکر
 شیخین را در فضیلت مر قنوی مستلزم است و عید الله بن عباس با حضرت مر قنوی ابو بکر و عمر را در علم
 و ساقیت ایمان و دیگر مدارج شریک دانسته که موافق هر سنی البته نزد کاتبه شیخ علی و امثال او که تاویل
 مذکور تر اندیده است قابل حد و تقریر نباشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بهت مشهور را
 برای ایشان بخوانم و سبب الحار لیسفید لنفسه بقرن آفتاب و ماله اذمان اما شما مثالی پس از آنکه هرگاه
 در روایت دوم ابوی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر لقیضه عید الله بن عباس دارد نه مدح او
 زیرا که چگونه عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تبرکات علیه السلام را از ام المومنین
 و طلحه و زبیر و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد و غاصبین خلافت را که قرآن مجید را تحریف کردند و هزاران
 نسخ آن عبادات اسلام در آتش نهادند و مبهط وحی را سوختند و ام مکتوم را بنصب بردند و تمامی دین و
 شریعت را بر هم زدند و عالمی را بمرید لقای بدام و دانه گرفتند و در نور سقینه خون خامس آل عباس ریختند
 چنانچه در معنی بسیاری از مضامین بر فقر اک ائمه لیتند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفسری یعنی قاضی
 شوشتی انیت که لند انقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابو بکر و عمر را از حضرت
 امام باقر سلوال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما فطرت قطره من دمانا و دمانا شیتا الا وهی منی
 اعنا فما الی یوم القیامه همچنین منقول است که چون زید بن علی را در معرکه قتال شیر بر پیشانی رسید گفت ما
 اقامانی به المقام یعنی مرا باین مقام رسانیدند انتهی و حنفی نمائند که حدیث امام باقر هم از آن قبیل
 است که برای مقوله این عمر اما باین خطاب خالصین بیعت نیرید پلید لکرمی آید یعنی چنانچه امام باقر
 شریک نبودند و نظر بامثال خود گفتند من دمانا همچنین ابن عمر نظر بمجاهدین که احباب و هم وطن بودند
 الی غیر ذلک من محاورات البلغا که اثرات سابقا الی کثر تا لاجرم معقول نمیشود و مناسب و طاهر
 است که حضرت صلی الله علیه و سلم غاصبین خلافت و محدثین صلاکت را یاد نفرمائید پس عید الله
 بن عباس لعل درین وقت هم عبادات عجل در ساختن یعنی از رعایتش خود را معذورند و انداختند و چگونه
 تجویز کنیم که ابن عباس لعل و لعل بن ابی پسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عید الله

از کوبالیه پستان باشند فاسدیم اساس تذهب الروافضی و لازم تبدیل المدائح بالنقائص و این خود تحمیل که قول
 ابن عباس یعنی اللهم انی ارجو الموت لبعثه استقیال تو بود. استغفار است در وقتیکه مردند و مضیکه از آن
 جان سلامت نبرند پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در مابعد نوشته اعاده آن در نیتقام بطریق اولی واجب شده
 است کیسر مودلت سفید نشد و هیچ مورثت سفید نماند یا ای حسن تو به آن مان کردی که ترا طاقت گناه نماند
 و اینجا بر هر عاقل تیر روشن ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی بطور استنتاج از روایت ثانی که از نجدین حسن عقیدت
 ابن عباس تا وقت فوت نشان ظاهر میشود و نظر سرسری بلکه تشکک و داغی و خیره سرسیت و چهره ایداشد که اگر اشراف
 نیست که روایت مذکور دلالت بر آن میکند که او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فهو ثانی
 ماری استاد صاحب الکافی و قدم محموله سابقا و اگر عند الوفاست فقد عرفت جوابه **انما قالوا**
لینا حال آن مردم که احداث و ابداع لعل آوردند بقول مجتهد فانی در التلیقات خویش نیست که بکلم حدیث کافی
 تو به شان مقرون با جابت باری نیست و مفضل ملوک جنوبی در فحوات خود بخصوص این امر میگوید و جالبی
 هم بعد نقل این قصه در باب علامه دهلوی قدس سره التزیر دست از انصاف می شودید عبارت مفضل مذکور
 نیست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و کل صاحب ذنب توبه الا صاحب المید ختمه انا
 بری منم هم منی بر او یعنی هر گناهکاری را توبه است بجز آنکه بدعتی پیدا کنند که من را اینان و مردم
 و ایشان از من و توبه صاحب بدعت درجه قبول نمی یابید چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل مردی عیالند
 و پریشان بود شیطان او را دسوسه کرد و بدعتی چند بهم رسانید و بدین سبب جمعی کثیر بر او گردیدند و صاحب
 سامان شد چون بگو خود افتاد و ار کرده پشیمان شد و جمعی پیغمبر آن زمان آمد که آن مرد تا بر انجماعت اثبات
 حق نکند و آن مردم را براه راست دعوت نه نماید توبه او قبول نشود پس آن مرد مجلسی ساخت و انجماعت
 را بخت دعوت کرد و هر چند گفت که آنچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از دلشنید و همه گفتند که آنچه اول گفتی
 درست است و ما از آن بر نمیگردیم و چند روزه تفرغ و زاری کرد که جان بداد و فائده نکرد و در قیامت
 عقوبت آن ضلالت خواهد یافت پس توبه محمد شین عجل و خاذلین اهل بیت چگونه همقرین قبول کرد و چه جای
 انجمنی نیارایند و کوششی در آن نه نمایند غلط گفتم در وقت موت هم رعایت بدعت بلکه کفر مغوی فرمایند
 و ترانه سابق سرانید **اما عاشر** پس از آنکه علای روضه دست سخن در آن کرده بودند و اوراق کثیر
 درین باب سیاه کردند که مراد از قدریه که مذمت شان در اخادیش متقی علیه خرقین است آن مردم اند
 که قدر را نیت کنند نه آن مردم که انکار از قدر نمایند و مقولات اهل حق را که تعلق با مرام معنی ثانی دارد
 منصف می بیند اشتند الحمد لله که سجدت ابن عباس است که او را حجتند از عیوب پاک نیستند تصدیق اهل حق
 مثل افتاب نیم روز روشن گردید این است بعضی از فوائد و لطایف و عواید دیگرین روایت بسیار است
 ادنی غور تا طهرین و سامعین در آن کار است لیکن فیما ذکرته کفایتی کمتر شدین و هدایه للمبتدین **قول**

اقول

مثل این هر دو روایت الخ **اقول** اگر حوصله تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر را از اینچنان ابروی
 خویش براری و دقیقه درین باب فروگذاری تا از منطوق آن مویید اگر دانم که نقیض مدعی تو از ان در ثبوت
 است و آنچه فمیده هست تر از نسج عنکیوت و البته عقلا میداند که اگر روایات دیگر در دلالت بر مدعایت
 اول می بود البته از او که میساختی و بدگر این امور نمی پیرداختی بحدی که من آن روایات را بمثل حوزتالیفات
 بعضی از متعصبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی در گذشتم و بر
 استقرار و دکاوت سامعین و مانعین گذاشتم فند که دایا اولی الالباب قوله اما روایات اهل سنت الخ
اقول اگر منشائی ذکر این روایت آنست که من استغفر الله منکر مدائح و مناقب عبید الله بن عباس
 و تمام و منال آنجناب را که بزبان آوردم و در بصارت العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس بخواهر
 غیر از تحاشی چیست چنانچه در سابق گفتم و تازه ترا می که مویید تحاشی باشد آنکه خامنه قتل تعالوا و در مقام
 میخوانم یعنی لغت الله علی الکاذبین بزبان میرانم و اگر سبب اظهار تحجیر و کمال تنج خویش است پس بخواهر
 آنکه ما البته با نفعی معتقد توانیم شد در بعضی از جزئیات که تحجیرش زیاده بر تحجیر والد فانی اوست که بر پیاره
 عیون اخبار را هم ندیده و بمطالعه مجالس المؤمنین فراتر رسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه میاورده و امن
 بصارت بر چیده تمامتی زیر مشق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گادنازی
 او با حضرت امام را که بود پس در غدا الاسلام حقه بازی ایشان باید دید و نسج حیات ایشان در محاورات
 عرب باید شنید و از اینجا است که قلب مزین در مکاتیبش خواب است کما لا یخفی علی من الفرائی رسال الکا
 لر ویه القالب و القرایب و الضاف آن است که جناب مجتهد الزمانی را درین مسأله چه حاجت است
 که تحجیر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از طرف مقولات جناب ایشان در تشدید چشم عبرت بین می بیند
 وقت خیال نفعی که این مقاله با مقاله دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند گفتیم جوانی نه که از گفته
 سعدی بلیکن دو غزل خوب تر از یکدیگر افتاده و اگر مقصود آنست که مدح ابن عباس متفق علیه فریقین
 است بخلاف ابن عمر چنانچه مملک گذشت و محقریب مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهم ساخت که
 انکار مجتهد از فضائل و مدایح عبید الله ابن عمر علی الاطلاق ممل است زیرا که مدح او در احادیث معتبره
 موجود است بخلاف ابن عباس که مدح او در نهیت رافضه انچنان است که میدانی یعنی معارضاتش
 بیش از بیش است چند آنکه در احادیث اهل بیت میخوانی قوله چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعی امام اعظم
 طایفه شما اینست که ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرقنوی بود چنانچه موجب تلمیذ خلفاست پس لایق آن نماند
 که امام اعظم شیعه شنیعه او را بتایید زیرا که ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند الحكماء
 الحادقین و العلماء الراسخین ان به الامتیاز غیر مانع الاشتراک و اگر مدعا اینست که او موجب تلمیذ مرقنوی
 و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهل بیت است کما سبق ذکره آدمم بر دعوی اشهر بودن پس اگر مدعی

هیئت که در مذہب اہلسنت و اصول شان مزین شہرت یافته و تواتر و استقامت رسیدہ التیہ قابل آنست کہ ہر یکی
 از سامعین و ناظرین گوید انا علی ذلک من الشاہدین اما ادعای اشمہر لو بدلتش در مذہب فض و اصولش پس
 در برخ است و سندای منہ بسیاری گذشت و بسیاری محقریب بعد ازین می آید و حال کتاب کبیرش از جماعہ
 المؤمنین معلوم میشود کہ اثری و نشانی از آن کسی را ہم نرسیدہ باوصت فاصلہ چند صد سال از شیخ علی تا طریقت
 عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور اہمیت کہ اما جو یہ کہ شیخ علامہ در کتاب کبیر ذکر کردہ اند بنظر قاصر
 این شکستہ نرسیدہ بلکہ از بعض ثقات سموح شدہ کہ کتاب مذکور پیش از آنکہ بد بیاض رو و در قرطی کہ بعد
 از وفات بادشاہ مغفور سلطان محمد خدابندہ ماضی واقع شدہ بالبعضی از اسباب کتب شیخ علامہ ضایع شدہ
 تا غایتیکہ نسخہ از آن بنظر هیچ کس از اخلاص زور کار نرسیدہ و نشانی از آن ندیدہ انتقی بلفظہ و لیکن عقلای
 و ہر بعد از وین دعاوی شیخ علی کہ یوی سفاہت این ہنقیہ از ان می آید و در خلاصہ الاقوال او مندرج
 است مصراع مشہور را باین طور و در زبان می دارند ہر قیاس کن ز گلستان او بہارش را با آما
 انچہ ارشید ثانی نقل کردہ پس کاسہ بیس و پیر وی شیخ علی است ایاناظرین پنج البلاغت یاد دارند
 کہ ہر مذمت ابن عباس در آن بشد و مد مذکور است و مکتوب مقدس جناب مرتضوی بدالت مطابق
 بران محتوی و قبل از آن نقض امام سید دہم روفی صاحب بحار الانوار در بخشی گذشت کہ ہر چہ در وفات ثلثہ
 پنج البلاغتہ است شیعہ بران اجماع دارند کہ از جناب امیر المؤمنین صدور یافتہ و مبرتہ اعتماد رسیدہ ہر
 مطاعن ابن عباس را ضعیف پذیرا شدن کپال حبارت و جرات است غلط گفتم سراسر ناصبتہ است کہ از
 امام اعظم و شہید ثانی غولان بیابانی سزودہ **قولہ** و محمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
 مجتہد الزمانی بدست آورده بودم کہ سید علی نام اوست و عمرش نسبت باین مجتہد بقدر یکسال کمتر است
 چنانچہ از کتاب آیتہ حق نمایا دارم و تازه از عتبات عالیات برگردیدہ و من وقت شنیدن انواع مشاہیر
 میانہ ایشان دایر است و دیدن زیر و بینای ایشان زیر ترجمہ ہندیہ کہ اثر التفسیر قرآن جمید قرار دادند
 خصوصاً بلاخلہ دعای فرج کہ بران دہقانی نمودند و بحسن اتفاق رو بروی فرز انظر علی خجہ کش از مذہبای
 مجتہد اجاب فقیر خواندند بیت گلستان شیخ شیرار بار بار یاد کردم حاجی تونسیتی شتر است از برای
 آنکہ پیچارہ خار میخورد و بار می برد و در حق مجتہد شعر رسالہ کاشفہ اللتیام را در زبان دارم
 ترا کی میسر شود انیمقام کہ با این امت خلاف است و جنگ فی العرصن جواب دعوی اشمہریت چنانچہ باید
 وین نزدیکی و انسبی اما انچہ نقل کردہ کہ بعضی از دوایم کہ در بارہ ابن عباس وارد است حمل است بر آنکہ
 در بارہ عبید اللہ برادر اوست پس ما را حاجی بجا البش نیست زیر کہ اکابر مجتہدین مثل پدر مجتہد الزمانی
 محبتی را برای من درین باب باقی نگذاشتہ اند اینک مواظبت حنینہ او موجود است کہ برای تقرب ابرامی
 این مشہر مانند و ب اکبر نوشتہ عبارتش آنکہ ہر چند کہ از بعض جاہا مزید علم و فضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند بر آنکه از بعضی قصور با صادر شده از انجمله اینست که چون حضرت امیر علیه السلام
 بن عباس را حاکم بصره گردانیده او مال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بیکه رفت و متصرف
 شد و نامه نوشت بانحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم دارد و بعضی گفته اند که عیال
 بن عباس است لیکن در نهج البلاغت فقط عبد الله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر آنکه
 عبد الله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که بعد از آنکه بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد مدتی
 که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از جمله اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی مخد تر نبود از تو بجهت
 یاری و معاونت و آدای امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدیدی گردید و دیدی غلبه دشمن
 بر تو و آید پشت را و سلوک بر باد کردی و باو خیانت نمودی و از وفای وقت کردی و او را مخدول گردانیدی پس
 نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از دنیا مطلق نیست قریب منظور بود و گویا که
 تو در دل آرا ده داشتی که هرگاه نظریابی در حق امت محمد صلی الله علیه و سلم خیانت کنی یا اینکه فرموده فی الجمله
 ایا تو من بالمعاد و استخاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دنیا بایان محسوب بودی چگونه گوارا میشود طعام
 و شراب و حال آنکه میدانی که تو حرام بخوری و می نوشی و کنیران مسخری و کجاج زمان میکنی از مال یتیمی و ساکین
 و مومنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا ترس و مال مسلمانان را با نهار و کین انتی بلطفه بالهم بگویند
 بخاطر کسی از رفقه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدی ای بابا در شرم
 سدر منی آنرا در نهج البلاغت ایراد فرماید و حال آنکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
 درین کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای اصول مذهب روافض است که سخن بران میرانم که هر یکی از آن
 من ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای بیعت مجموعی مگر نمود محبت الزمانی با دعوی مزنیه و ولای شیعه نزدانی
 مترود است و رکیت کبری که هر که خاذل مرتقی است بلعنست پس آیات قرآنی و احادیث رسول نیردانی را که
 خرموشش کرد چه جای آنکه کورنگی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمه آن شود و همچنین دیگر ضمایم
 بر زبان مقدس رود آری مثل مشهور المرویه بنحو تقریر را در میان آوردن و ترک کردن قوم را شکستن امری
 دیگر است کما لا یخفی علی اولی الثی اما اسخه از صاحب و سایل نقل میکنند که تحیل آن یکون لوجه بانی زرار
 انتی پس التبه بر اصول مذهب رئیس المصلین که اتفاق شقاق است و راس همه طاعات و عبادات تو حوی
 خوب و تا و بی است بغایت مزخوب بیاننش آنکه درین محل امری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره و لا
 بران دارد که میان زراره شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملائنه بود یعنی خیا نچه حضرت امام صادق
 او را بلفظ المغتبه الله علی زراره و هو شرم الیهود و النصارى فتا و قعودا و علی جنوهم یا مدیفر مودند او هم
 بر لایکمال اسخ و تاب و غیظ و غضب و اوسب تیر امید و این مقتضای درایت بود که حاجت بر دایت هم
 تراخت خیا نچه تمایز حضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رخصه جو فروشن گندم نمائا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان آنجنابان بردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه اینست
 پس البته زبانی اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد آنچه ایشان در خلاصه الاقوال و غیره دعوی کرده بودند که ابن
 عباس محبت امیر المومنین میداشت و تخم اخلاص در قلب خود میکاشت و حضرت امیر او را معتقد خود می انگاشت
 و این امور درند و هب رفض که بنیاد آن بر مکاید است و آنرا بمصالح تغیر میکنند هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت
 امام صادق (ع) چنانچه معاینه تراره ذکر میکردند حضرت مرتضی میثالث ابن عباس بیان نمودند پس برینم
 نتیجه اصول امامیه چنانکه می گفتم پیدا شد یا قیامند تسویل و سخن سازی و خشک و ماغی و گاو تازی
 یعنی هر چه جناب مرتضوی مطاعن او ارشاد کرده اند برای آن بود که بنیاد او را مخصوص دو دمان اهل بیت
 دانسته اند و بدیند و بمقتل میرند و این امر تا بعد سالق می نماید که لا یخفی و از اینجا اینم دانسته یاشی که ملائمه
 حضرت صادق (ع) نور تراره پیغمبران مصلح بود یعنی چنانچه حضرت امام جواد (ع) میگردادیم حق حفاظت امام از اعدا
 بهجای آورد و نه معنی هل جرائع الاخوان الا الاخوان که ما ندان پس که نزد متبعین هوا جوش طیفانی باعث فتنه
 و شادمانی یاشد لیکن نزد اهل دانش و بخش باعث مزید حیرانی است زیرا که درباره فرزندان خود که در حفظ
 و حمایت ایشان علی مانی نهج البلاغه و غیره اهتمام بسیاری رفت و چگونه تردد که خود قاروق معاذ الله زور
 نابوی وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود که روی المجاسی غالیانف جلاء العینون و غیره گاه
 با عترت رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان نیاروند و این مصالح را گاهی رعایت نکردند و هرگز حرفی
 را ازین امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج و لواصب داد قدر دانی میدادند
 و میدانستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند و قس علی ندان پس هر مصلحتی برای تراره و
 امثال شیطان الطاق بود و هر فساد برای اولاد طاهرين معاذ الله من اقوال الشیاطین معذک
 خون سلاله اهل بیت مثل جناب سید چندان را یگان افتاد که هرگاه مخالفین تمت بر انتخاب بستند و بازوی
 آن عالی قیامت گشتند حضرت مرتضوی بطیب خاطر و بخوبی تمام دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند و
 برای ابن عباس اینم که امارات و اگر امارات بوقوع آمد و اینم در آوان خلافت خودشان رود و اد که حرب
 لغات و خوارج در پیش بود سبحان الله قرآن برین سخن سازید که بلغای امامیه بلکه عظما و شمس علی ایشان
 گوی سبق از سحیان داخل می یابند و در زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان بر نیست
 لغت الله و در زبان گردانند و به تقلید امام صادق (ع) یطیعه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست
 که مزین طائفه این مقالات را دیده و بر خود مالیده یا خویشتر از دیدنش کور و گردانیده یا از غایت
 تنگ ب مقام خارون رسانیده و من درین باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباس
 بقطعه حمایت و محبت مرتضوی بودند و لشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر عینی ما ششم مانند بید
 بر خود میگردیدند و در وقت امام حسن بسیاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

فصل در یافتن حال ابن عباس از نجای قیاس بکن که چه بود و اگر چندی کتب انجیدیه بطل را استقر
 کن گزای در گشتگی و حیرانی ابن عباس عیش از پیش توای بی یافت و حال مشید را بر حال مشبه زیاده تر منطبق
 خواهی دید انفسوس که ضیق فرصت و عجلت در پیش این کتاب بنگذارد که بتفصیل فضالت و اضلال و بدوازم
 عینی برده را از کتب دین و ایمان ردافض در باره ترارده براندازم که هم طبع متقی الکلام در پیش دارم
 در جناب تقیر قلیل و تسلیت نظر بمصارف کثیر بعل می آزند و معلوم نیست که شب حاطه فردا چه زیاده پس
 پس این بحث بعد لقرع و زاری از حضرت باری عزوجل می خواهم عینی اینقدر توفیق یابم که رساله
 بعدا کانه یا تمام ضمیر و فضاخ غلیم تراره و حال اتفاق در گشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دفترتم تا حال
 بر قوم که تراره از بهترین شانت روش شود و تقریرات صدوق و کذب شان مانند شده روانمای
 قوله پس فضیلت آه اقول اکنون که طشت از یام افتاد و حیایان شد که حال ابن عباس علی بر اصول
 ششیمین الی ششاس مثل تراره است پس درین تشریح کلامی باقی نماید تا نوزاد باشد من الکفر بعد الایمان
 و منی اتفاق بعد از ادعان قوله و بر مذاق آه اقول مذاق ابلاست را ذکر کردن بند کر مقوله
 مسان عمر است و سیاه رو گشتن مجتهد مثل زاغ و زغن سه خاقانی انگسان که برآه تو میر و دنده زاغ
 و زاغ را روش لیک آرزوست به قوله قیاس حال ابن عمر آه اقول عنقریب در مقاله سادسه گذشته
 که حضرت امام صادق ۴۴ مقالین کسری و قصیر را با انواع مزاج و اوصاف جمیده ستوده اند و درین معنی
 که او از ماجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و مقالین و دشمنان خدا بود چنانچه از کتب قریبین
 هویدا است و مجالس شوشتری و دیگر کتب فن هم دلالت بر آن میکند شکلی نیست پس حکم مجتهد که متابع
 و متقی علیه بود از حلیه صدق و صحت عاقل باشد حکایت که هر چه در باره او به ثبوت رسیده موافق
 کتاب الله گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس بر اصول رقصه حریفی مرتب شود مخالفت حکم
 مصومین بلکه امام الایمه خواهد بود جائیکه برفساد نیست و نقاشش نقوص قطعیه فرمود و از جهت طول
 روایات کلینی آن را بر خستاید چه جای آنکه عبداللہ بن عمر در باره یابید ابیت الطریحان گوشت
 بر برش نرید شک خرد و خرد شود و در بر وقت خود را از آن مصدور ندارد و اهلما فضائل
 ابیت را لازم شمارد قوله سبحان الله آه اقول سبحان الله بحسب سبب شمارا الزام میدهد بر اصول
 شمار و شمار خود را بتناقل می زنند و بنیاد انصاف را می کنند و از نجای گفته اند که سخن از آسمان و جواشیر
 در زمانست قوله اما آنچه نوشته الخ اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایا
 قریب خود حاطه دارد پس ضرورت نیست که دلیل بر آن ذکر کنیم معذرت اگر انکار نماید الوصف
 خواهد کرد و من بعد از آن دلیل بر آن مرتب خواهم نمود و بر روی عقل مزید جهالت او ثبوت خواهد بود
 و الحمد لله المتعالم علی حصول ترک المرام اکنون دلیل برین دعوی میشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

که بنحاشی آن از تالیفات عالم مذهب خود یعنی سلسله ای بدانش و مقتضای الکذب قد صیدق است
گفته میگوید که عبداللہ بن عباس بن ابی طالب و رفاقت امام حسن گذشت و یاد الحق شد
و مشهور نشود که درین باب جزین دلیل ندارم زیرا که از مجلد عاشر بحار این امر را با ثبات میسر
و حاصل ترجمه آن آنست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیہ السلام بمعاویہ رسید و میان او و امام
مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن خواست که لشکر را آرد و آنجا دانستند که صلح میخواد در انظار
راه عذر کردند تا غایتیکه یکی مصلائی آنجناب در ربود و دیگری کلمه بران مبارکش رو معاویہ درین وقت
خواست که عبداللہ بن عباس را از رفاقتش جدا کند پس او را افریفت بکثرت در اہم و زنانہ و بسیار
نقد بالیسوی از روانہ کرد و نصف آنرا بر وقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب درآمد عبداللہ بن عباس
باعتنی چند از یارهایان خود سوار شد و رفاقت امام حسن بگذشت و سوی معاویہ روانہ گشت و وقت صبح
مردم منتظر نماز جماعت بودند عبداللہ بن عباس را نیافتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود و چون
محبوبی حال خواص دید که چشمن بیوقانہا یکار می یزد و درین وقت بصیرت آنجناب بر مرقولہ راوی این قصہ
زیادہ شد و معلوم گردید کہ روسای قوم بنجد لانش ساعی ہستند الغرض چون عبداللہ بن عباس نزد
معاویہ رفت با نچہ وعده کردہ بود و فامود پس عبداللہ بن عباس کمال سہ و رواہت حاج ہمقرین شد
و قیس بن عبادہ را ہر چند معاویہ در مکاتیب خود دفریعت او زمینہا را بخلطام دینوی فریبی بخورد و جواب
در شست نوشت و زمینہا دست از رفاقت امام حسن بزداشت بعد از ان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
کرده انچہ حاصلش ہین است و از روایات دیگر تعین مبلغ معلوم میشود کہ صد ہزار درہم از طرف معاویہ
نزد ابن عباس آمد و چون انید را ہم کثیر را دید ہوش و حواس و علم و دین ہمہ در باخت و بخللان امام
پیراخت و مخفی خواہی دانست کہ تعین این در اہم مبنی بر مبالغہ است و زمینہا را خطی از واقعیت
و درین باب اردستانی نیز از کتب خود ہمین قصہ را شرح داده و بصوص قطعہ بخللان بن عباس را
با ثبات رسانیدہ چنانچہ کتاب امامت از تالیفات او بران کویہ است و مقصود او غیر ازین نیست نزد
از عقلان و ازین کتاب و کتب دیگر ہم پیدا است کہ مبلغ مال فقط ہزار درہم بل دنیا بر بود و پس و انہم نیز نقد
و ازینجا از زانی دین متین حضرت ابن عباس بر اصول کاسہ لیسان ابن سبائی شناس عیان شد پس چرا
مجتہد الزمانی علامہ دوران بر عبداللہ بن عمر حکم بدینیا داز فی نفر ما بیند کہ صلوات معاویہ را کہ بلا مبالغہ صد
ہزار درہم بود و نمود و التفاتی بدان نکرد چنانچہ سابقا دانستی علاوہ کجا خروج بر نیرید نکردن ہمراہ حضرت
امام حسین و کجا بخللان گوشوارہ عرش رب المشرقین و کمال مہر کہ در توصیف و تہلیل این بکار
ہمین قدر در کتب طائفہ کتبیدہ ام و پس زیرا کہ محدثی پدر باقر مجلسی صاحب در رجال و مناقب
بعد ذکر عبارتہ خلاصہ الاقوال و مانند آن مینویسد کہ و اعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبار الکثیر

عنه فی مدائح امیر المومنین و غیره من اصحابنا و العاتمه رد و اعنه فی فضائله عن اخبار کثیره بدل علی جلاله قدره
 و لیس فی اخبارنا خبر نیتی الیه لایکون طریقہ ضعیفا لان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه
 و السلام و عن اصحاب امیر المومنین بالایمة المعصومین فلا محتاج الی معرفته فالنوقف قیادتی فان اخبار اکثری
 یوید اخبار کثیره من طرقنا و طرق العامة و تخلفه عن الحسین علیہ السلام طاهر و کذا عدم ارتباطه بعلی بن الحسین
 بنحو ان جابر بن عبد الله الانصاری کما تقدم و الله تعالی یعلم و الطاهران ما رواه اصحابنا عنه فی امیر المومنین
 کان مجرد الرد علی العامة حیث یعتقدون جلالتهم و لفته انتهى بلفظه ازین عبارت آنچه بجهول انجاسیده بزبان
 فارسی بشود از هر فائده آن که از مزید ابابیر بره و مشتری برابری دارد و عرض خود بگوید که این بابویه صدوق آگاهی
 در امالی بسیاری از اخبار روایت کرده از ابن عباس در ستایش و محامد حضرت علی مرتضی و غیره صدوق نیز از اصحاب
 ما از روایت نموده اند و اهل سنت روایت کرده اند از فضائل و حضرت مرتضی اخبار بسیار دلالت دارد و بیرون
 قدرش ولیکن در اخبار ما حدیث نیست که منتهی شود باین عباس که طریقی ضعیف نباشد زیرا که اصحاب
 ما را بر دایمی نماند با اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و هم پر دایمی نماند با اصحاب مرتضی بلکه کار ایشان
 ایامه معصومین فقط تعلیق گرفت پس ما محتاج بنسب ایشان ابن عباس پس توقف در او بهتر است زیرا که اخبار
 ایشان که در قبح ابن عباس آمده مویدش پیش طرق ما و طرق عامه رسیده و طاهر و روشن است که این عباس
 از امام حسین تخلف تمام بکار برود و برین قدر چه موقوف که با حضرت امام زین العابدین ارتباطی نداشت
 و دو کان افتاده خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد الله الانصاری که او بدین اهل بیت متعلق
 بود و چنانچه گذشت و طاهر نیست که اصحاب ما که روایت کرده اند از ابن عباس درباره مدح مرتضی بود و بر
 رد کردن اقوال اهل سنت و الزام ایشان سبب انکار ایشان بجلالت و وثاقت او اعتماد کلی دارند و او را
 مقتدا پیشوا می شمارند چون خلاصه عبارت تقی مجلسی گوش کردی اکنون لطائف آنرا بطور نمونه بر صفحه
 خاطر بآب زباید نوشت اول آنکه اگر چه صدوق فضایل جناب امیر پیش از پیش از ابن عباس میآرد
 و همچنین اهل سنت ولیکن در طریق ما جزئی نیست که ماخذش ابن عباس باشد و ضعیف نباشد بحجت آنکه
 ما را با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و یاران جناب امیر کاری نمانده و حاجتی نیست مگر بایمیه پس حجت
 که او را بنسبیم و وقت خود را باینکه بگویم پس اولی آنکه توقف نمایم چنانچه در اخبار فاساد و قد قال الله تعالی
 ان جنة کما فکر فیما فی بینک و از آنجا که بقرینه سیاق و سیاق مراد از ایامه اصحاب ایشان اند پس بقرینه را کار
 نماند مگر بمثل زراره و شیطان الطاق پس بروید که خوب رفته آید که بگویم تر با کبوتر تراغ باز غنای کند بچشم
 با همچنین پرواز و هم آنکه قلب ابن عباس علی مانی الاصول چنانچه در خلافت جناب امیر و امام حسن علیهما السلام
 بود وقت امام حسین همراه نیرید رفاقت داشت پس از آنجا که بخلاب تخلف و زریذ و از سعادت کونین محروم گردید و هم
 آنکه کاش با امام سجاد ارتباط پیدا میکرد و حال آنکه و کان خود را بر خلافت ایامه بدی بر حدیث آنکه این طاهرین بوسین

مثل امیر المومنین و از این میگفت کافی کافی شفعه الحمدین چهارم آنکه مقصود علمای شیعه از احادیث روایات
 او در فضائل حضرت امیر الزام سنیا است که مقتضای شما چنین فضائل روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
 امور خویش هیچ آنکه از اینجا بطور رسید که خطبه ششقیه و دعای صحنی تشریش بجای خودش صحیح نیست زیرا که
 ما خدش این عیال است بخلاف فضائل متقدمین مثل ازال ابد عتبه و اقام السنه در حق راستدین موافق
 انکات کتاب مبین چنانچه دانی مانند بنیان هرمان مرصوص و صور ضالیه رخصه کالعن المنقوش ششم آنکه
 هر چه گشتی در فضایل و دایم او آورده موند است بر روایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
 پس طاعن او که بطور نموج در مجلد اول و این مجلد و السی برقرار ماند و بعد از ملاحظه آن هر کس از ساجد
 و ناظر کلید حضرت علی که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیا داند که پنج عیب شرعی چه بشم است که نبه
 پنجاه عیب طبعی دارم الی غیر ذلک پس مجتهد که کاسه لیبی شان سرایه میبایست اوست بلکه لیبش لیاقت با بوس
 ندارد سرش باستان شان از دور باش ادب نیرسد چگونه بر اثبات عذر شرعی در تخلف امام حسین
 برای ابن عباس قاور باشد و درین فوائده اگر فریدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته حیران مشو که در اصول
 موضوعه موجود و درین کتاب هم جایگزین است و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که مجتهد الزمانی
 اگر چه از اولاد حضرت کذاب قمار باز و وطنی و نواز و تمام حضرت خاتمه الایمه علیه السلام است لیکن بالاخر
 از جمله سادات است او را بعد لیاقت مذکور باین عبارات یا کردن مناسب نمی نماید و جوالبش آنکه در آثار
 این مجلد بحیث القتال نسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و قنادی مجتهد فانی و غیره برگرفته پس
 در وقت چنین و سوسه بدان رجوع باید کردن و سرگریه بیان فکرت فرو بردن من بعد عدم ارتباط این
 با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر معنی انحراف نیست و اگر دایم او را بایم
 حضرت عباس باطن را دوست و کلینی و تفسیر البلیت و دیگران در کتب تفسیر و احادیث دیگر جمع کنی خواهی
 دانست که خدا ان حضرت مرقنی و شوالیدن لشکر حسن مجتبی و تخلف از شهادت که بلا حریفی از ان دایم و مثلاً
 لا تعد ولا تحصل است که از عبد الله بن عباس سرور و بخلاف عبد الله بن عمر که هرگز بر حرف و حکایت معاویه
 گوش نشنیده دوست از حجاب عبادت بر نداشت از اینجا مجتهد الزمانی را زیب میید بدین داری این عباس
 و بدین داری ابن عمر حکم راندن و آیات قرانی مثل *وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ فَإِنَّهُ يَكْفُرْ بِاللَّهِ خَائِلًا لَهُمُ الْكَافِرُونَ* نراندن
 اما آنچه گفته که ابن عمر بجا و امام حسین را بر طلب دنیا عمل کرده پس قطع نظر از آنکه عمل نقیض نقیض
 است کما لا یخفی در مجلد اول ابواب فضول در نقص کلام این بوالفضول مرتب شده قواد بلا و اعجاب است
 که خاک ندلت را بر سر این دشمنان خدا خصوصاً مجتهد پیوده سدا بر نیرد و دمار و زور کارش برانگیزد و
 او را برین تالیف نالائق محدود سازد چه گاهی طعن او اکابر بر مذہب شیعه میرسد و زمانی ملا مشایخ و اولاد
 امجاد جناب ائمه که نزد امامیه مقتدا بر دند اگر چه با امت فائز گشته الطباقی مییابد و قستی اعتراض

مسودہ اور پنجاب سلطان کر بلا کا سیمٹی بیانہ بعد ذلک انشا اللہ تعالیٰ متوجہ میشود و جہل دشمنان آنجناب
 را ثبت میکند و چند حرف گیری او پنجاب مرتضوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می روند فاقا لکامل الشریک اکاملیہ
 فی مرتبہ انشا عشرہ فہم وارد فی شانہ و منطبق علی ہدیائہ ۵۰ مرحبا ای فقیہ و دانشور ہدای تو مجموعہ کمال
 ہست و با خدایت گئی است قال و مقال ہا رسولت گئی است بحث و جدال ہ کلک طغیان تو بگاہ جدال ہ
 نیز نہ طعنہ بر پیغمبر واک ہ فتنار از کلک تو از ارہ روح شان از جدال تو نیز ارہ شافعی حبیبی دگر حنفی ہ
 باہم بحث داری از دغلی ہ مالکی خالی از جدال تو نیست ہ خارج از حیطہ مقال تو نیست ہ بہت چون ماہمہ مل
 گنیت و کس نہ است چیست نیست ہ قول تو حبلہ شود طامات است ہ تزد تو گر چہ از کرامات است ہ کہ نہ سخی بگویم
 ای دیشان ہ بہت قول تو بہت صبیان ہ فی غلط بہت مایہ تلیس ہ مقبلس از وسادس البیس ہ مرحبا
 مرحبا زراہ غرور ہ کشتہ از رہ ہ دایت دور ہ کشتی از راہ کہ و تخت و جہل ہ باہمہ فضل نائب بوجہل ہ
 مقصدی شدی معارضہ را ہ باجناب ہ منشدہ و سرائہ قول اورا کہ بہت و جی تمام ہ می شمار سی تو از فضول
 کلام ہ یہودیت ای ظلم و جہول ہ میکنی نسبت کلام رسول ہ آنچہ آن متقبس تر قول بنی است ہ طعن
 بروی نمودن از دغلی است ہ طعن آن طعن بر رسول خداست ہ قدح آن قدح آن شفیع رواست ہ قول
 دور البغیرا نگاری ہ باز دعوی دین او داری ہ دین تو طعن سرور دین است ہ این چہ دین است این چہ
 لیکن است ہ در دوی است رد قول رسول ہ کی بود قول اہل رد قبول ہ الحذر الحذر ازین گفتار ہ وقتا
 ربنا عذاب النار ہ تفصیل یعنی ازین مجمل کہ درین نظم است نمودہ می آید تا بدانی کہ مطاعن مجتہد کہ بر عزم
 خودش در بارہ اسیلہ اصحاب رسالہ تاب ترتیب دادہ بود و حقیقتہ ابواب رسوائی بر روی مقتدایان شیعہ
 می کشاید اگر چہ قلوب عوام ایشان می رباید پس بدانکہ متوہم نشود کہ حضرت امام حسین عینی ہاشم را از صحابہ
 خود و طبع العذار و مطلق العنان کردانیدہ بودند لا جرم عبداللہ بن عباس و امثالہ الشیخاۃ رفاقت
 نادر شد نہ ذلک ظن المسوئین و من شکوک الملیسین تبیینی کہ باقرہ محاسبی در مجلد دہم از بحار خطبہ حضرت
 امام حسین ع را کہ از کشف الغمہ منقول است آورده از منطوق عبارتش صاف صاف پیدا است کہ حضرت امام
 تحریر میگردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضائل انہم دم کہ داد رفاقت دہند و ہمراہ آنجناب رہند
 شہادت رسند چنانچہ باید بیان میفرمودند الفاظ مقدس آن خطبہ اینست کہ الحمد للہ و ماشاء اللہ و
 ولا حول ولا قوۃ الا باللہ و صلی اللہ علی رسولہ و سلم خط الموت علی دلہ آدم محط القلا و ہ علی خند القلا و
 و ما اولئس الی اسلاقی اشتیاق یعقوب الی یوسف و حربی مصرع انالاقیہ کافی تا در صافی مقطبہا عسلان
 القوت بین النواولیس ذکرہ بحملان معنی اگر اشاحوقا و احترہ سعیا لا محیس غن یوم خط بالقلم رضا اللہ
 رضا ماہل البیت نصیر اعلی ملائکہ و یوقنا اجور الصابیرین لن لشد عن رسول اللہ لجمتہ و ہی جموعہ لہ
 فی خطبہ اللہ لقریم عنہ و متجہ لیم وعدہ من کان فیما یا ولا محبتہ موطنہا علی لقا اللہ لفسد قلبہ خل

مننا فانی را جل مصباح الله یعنی موت موجب ترقی است و من بملاقات اسلاط طاهرین مثل حضرت
 یعقوب بن یوسف اشتیاق دارم و این سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کمر طایر کرد و در
 بر قلم تقدیر رفته زینهار سرسری نمیرود بر جوهر و جفا صبر میکنم و امید دارم ثوابت صابرین ایم و بر فاق
 حضرت ابی نعیم در خطبه القدر قرایم و موجب جنگ چشم مبارک بشویم هرگز القاء الهی و ثواب ثانی
 منظور باشد یا بد اورا همراه من شدن که من وقت صبح نفقت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی از مکاتیب
 نشود که حضرت امام حسین عجد و جسد سوی بی هاشم عمو ما و محمد بن حنفیه خصوصاً خستادند و از ایشان نسبت
 طلبیدند و محبت را با ختام رسانیدند که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن و طالب شهادت گشتن و هر که
 لاحق نشود فتح و فیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجمله زراره روایت میکند از حضرت امام باقر ع که کتب

الحسین بن علی علیه السلام من کله الی محمد بن علی بن اسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی محمد بن علی
 و قبیل من بنی هاشم اما بعد فان من لم یحلی استشهد و من لم یحلی لم یدرک الفتح و السلام از آنجمله مکتوبی

است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابی جعفر که کتب الحسین بن علی ع الی محمد بن علی من کله الی اسم الله الرحمن الرحیم
 من الحسین بن علی الی محمد بن علی و قبیل من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم یکن و کما ان الاخره

لم یتزل و السلام و اگر ازین قسم مکاتیب مقدمه که بر برادران و بنی هاشم از عبد الله بن عباس و غیره
 نوشته اند و در آن مکاتیب ایشان را از دنیا ترتیب نموده با آخرت ترخیص داده اند بعد از پنج مجلد

کم کلام بتطویل انجامد و این ربان که هم قاصه دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین
 چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشق سنجار نقل نموده اکتفا و رزم و حال آنکه اینهم از آنجناب در همین مجلد

از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی لطیف که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که اراده
 ما را بشنود که لقیال لعلی گرفته یا بیند سواد ما را و اجابت نکند و همراه ما نشود و فقر یابد ما نرسد مزد است

بر خدای عز و جل که او را سه گون در آتش اندازد و اینهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفه الزائر مرقوم
 گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول در گذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را

که خاقل تو باشد و در گردان از رحمت خویش آنگسی را که داعیه تو گوش کند و اجابت ننماید و یاری
 نکند و مدد کار نشود و بعد دیدن این چند سطر کسی را تو هم خواهد شد که عبد الله بن عباس و محمد

بن حنفیه و مانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را شنیده بودند و عذرهای شرعی داشتند
 تا حق تعالی ایشان را بوعیدهای مذکور بر اصول رفقه مبتلا نگرداند و بیا و اقراه نرساند که خدای عز و جل

تبارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفقه طاهر و با هر مگر در گذشت
 مرخصی ابن عباس را آن صحیفه نمودند و بروی خواندند که مثل لوح محفوظ بر هر طرب و یال

شامل بود مخصوص بر واقعه کربلا و اسامی قاعده و متخلصین و ناصرین الی غیر ذلک و هر گاه حال

چنین باشد البتة محمد بن خفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خداوندین
و مخالفین هم دیده باشند مگر طرفه اینست که عبد الله بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات وزیر
و ادای لوازم محبت برای امام حسین حاضر شود و زرار را بگیرد و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکد
منزل داشته باشند و سعادت دینی و دنیا بیدگر بایزندی که ملا با قتر مجاسی هم درین مجلد از کتب معتده
خوفی نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن خفیه در آن شب نزد امام حسین حاضر شد که صبح آن قصد
حکومت داشتند پس قمر و عفت و نصیحت کشاد و زریه پیش شاه کرمان نهاد و انگاه لعنوا نیکه خانه روی
رهنه خراب و دلمای ایشان خوباب گرد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
یه کردند و ترسم که یا تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و کمال عزت و حرمت
مانی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که نیرید از راه غنادی بر من فوج کشد و از جهت من حرمت مردم خدا
از من باشد جواب داد که پس بسوی من برو یا بسوی دشت و بیابان راهی شو که بر تو کسی قدرت نمیابد
امام حسین فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی یا برادران خبر رسید که امام حسین کوچ نمودند محمد بن خفیه از ایشان
راه آمد و آن وقت ملک شمر بلی اویانه عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امر مکه نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن بمن نتیجه داد که می بینی پرسید و چه عجلت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشریف دادند و ارشاد نمودند که ای حسین از مکه بیرون شو زیرا که خدای عزوجل
میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن خفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت ان الله و ان الله و ان الله و قطره
آبی از چشم بنارید و ترسم بر یکسی آن ملهوف و مظلوم نیاید و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرنی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
بیند محمد بن خفیه این حدیث شنید و بکار خود روانه شد و حال عبد الله بن عباس ازین هم عجیب و غریب
است که گاهی چند همراه آنجناب بزم داشت و عجلت کنان در گذشت خدا شاهد حال است
و گفته اند که شکی نیست که من وقت میان معنی روایت این در خود غیبتم و اشک خونین از چشم من فرو میریزد
و این مضامین جان گزار و عه قلی برمی انگیزد یا بحکم حال این برادر آن چنین بود که بر تصریح ای که قوم
برخیز ویدی و خطا و یقینا بگویش پوش شنیدی و هنوز محبتدین را در سر پستی ایشان بعد از تاز
اصل مذکور یعنی هر که از امام حسین تخلف و زریه خارج از دایره ایمان است کائنات من کان شری
نی که حال محبتدین مانا است با قصه بر منی که مکای زمان همه دید و از اعتقاد عفت و روح خویش
ترسم بر برگردید اکنون از آن و هم دیگر میکنم که شاید بقصص قرانی درین باب بوقوع نیامده بود
لذا عبد الله بن عباس و محمد بن خفیه که سلطان المفسرین و امام لفقها و المحدثین بر السله این
منافقین کاسه لبس زرار و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا سحلی این بر ایشان مثل توبیخ

نمیرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگذرد پس گوش فرا دار و نشنیدنش نهت بیگماری که پیش ازین
در کتاب مجید درین باب تاکید شده بود که همراه امام حسین و اوجان شامی برهند پس برای اوجان
انتظار باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از ایما که با نمودن تا بدانی که بسیاری از آیات
قرآنی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم در آن زمان خصوصاً بر اقربا و احباب و اصحاب
که هم کتاب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد سجا بعضی از آیات و احادیث
را درین باب نشان میدهم و قصه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابو جعفر درین کتاب از اصول امامیه نقل
است که هر چه حضرت امام حسن و علی اکبر و از خلع خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
طلوع کرد و قسم است بخدا ای عزوجل که نازل شد این آیت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَدِ انقَضَ إِلَيْكَ وَاقِعُ**
الْمَلَكُوتِ وَانقَضَ إِلَيْكَ الْخَلْقُ نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند از من
قتال را هرگاه واجب شد بر ایشان جهاد همراه امام حسین **كَفَيْتُكَ الْغَنَاءَ** گفتند که **كَفَيْتُكَ الْغَنَاءَ** گفتند که **كَفَيْتُكَ الْغَنَاءَ**
أَجَلٌ قَرِيبٌ يَجِبُ دَعْوُكَ وَتَتَّبِعُ الرَّسُولَ یعنی ای پروردگار ما چرا فراموش
کردی بر این جهاد و چرا موخر نکردی ما را از زبان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبر
تو می نمودیم یعنی آراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد و از اینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
جهاد واجب گشته بود باز ایشان لم و لاشم بر زبان آوردند و از زوی تاخیر مثل کفار کردند و از عطا
قرآن مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفت
والا نظر بر آیات شیعه توان گفت که خود حضرات ائمه را خبر شد که آیت سورۀ ن در السورۀ ایراد می
علیه السلام پیوند نمودند و غت را بود بر اصول رفته بکار بردند و این قسم امور خود از کلینی پیدا نمود
که لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ائمه این آیت را بدین عنوان می خوانند چنانکه ملای باقر مجلسی
زیر این آیت اشاره بیکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
این بزرگان که سخنی در ایشان جاریست غیر لازم آمد زیرا که نجیب عتوک و شیخ الرسل بعد از بدین
عذاب چنانچه قرآن مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه انبیاء
پیغمبر آن ملحوظ داشتند خود باند من و ذلک و ایضا ملای ندکور از اصول خویش روایت امامیه
می آرند محصلش آنکه باز داشتن دست که ما مورث شدند بدان همراه امام حسن بود و فرصت جهاد
امام حسین را نمود و درین وقت معاصرین آن جناب از خدای عزوجل تاخیر و مهلت را طلبکار شدند
و روایات دیگرش هم درین باب پیش از پیش می رسد و است که حضرت صادق ع میفرمودند که
كَيْفَ أَكُونُ بِكُمْ وَأَقِيمُ الصَّلَاةَ تَأْذِلُكُمْ در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آن جناب را
که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیم القتال نازل گشت در شان حضرت شهید کربلا پس آن جناب

غیر من که و اینست حق تعالی جبار و ایا لشکر یزید پدید و فرض کرد بر امت که سمرقند و و مار از مختار
 یزید بر آمد برین چند حرف گفتا نمودم و برای تنج و وایات کرد تا طویل نگردد دیدم اکنون کجا ماند و بسم
 متوجه من که بدوالت کتاب و اما ویت عزت این بزرگان مامور بنمودند بجایا کردن و در فاقه امام حسین نمودن
 و الا لشکر یک میشوند قوله و آنچه نوشته اه اقول این قول غیر بدستور ترهات سابقه تمولی و ترهه
 نقش نیست بپند و به اول آنکه اینهمان صور خیالیه است که مجتهد ممل کو در هر جا ترتیب میدهد و مشهوره
 در سیاه میکند یعنی هر کس با ولای پی میرد و بیعتن میداند که در ایضاً العین آنچه حکم کرده بودم بر این
 بران هر جا قائم میشود و ممل و نادانی مجتهد از حجت انکارش لازم می آید شاید آنکه درین مقام آنچه
 برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقه خود بداند که آن دلیل گشته تفصیل این حال آنست که این روایت
 را فاضل مدائنی که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و بر الفاضل و حد التشن این پس و پذیر تصدیق
 نموده اند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تنفیج بزرگان خود می پردازد
 پس بر این سنت احتجاج از ان نتوان کرد ولی آنچه او خلافت امامیه در شرح نهج البلاغت و غنیه و
 که نیز مالش در میره علقی که حال تشیع او از کتب فخریقین سمت تصور دارد نوشته و گفته بر مجتهد فانی
 در زمانی که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المرء یؤخذ باقراره ثامناً آنکه
 دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبداللہ بن عمر خواب نکرد بدون بیعت و لیکن مجتهد الزمانی را
 و دانند که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرتضوی بیعت نکرده و از کتب فخریقین به ثبوت میرسد
 که تا طلوع خلافت امام حسن عبداللہ بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و با وجود حکم قتل که از یزید سرور
 داده اند رسیده و کجرم که التجا برده و هجرت کرده و بدینهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از
 زمان دراز رود و لفظاً با یغیا بر زمان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان بیرون
 میرسد فرحیت امامت و الا بر مغوم مجتهد چگونه او را درین مدت خواب در رباید و اگر درین اثنا
 در زمانه خوابش بر بود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عاده بلی این کار حضرت صاحب الامر
 که در پیش هر سیر و تماشا می باشند و در برابریت شیعه عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند
 و شب در سوق اللیل ردنی افزایند و در جهاد نفس سپر بزند که جهاد اکبر است و بسبب تکثر فضل
 مذکور از الوهیت پا قرتر نمند قاعده دایا اولی الا بصار و این حکم البته غرابتی دارد که پایانش سید
 نیست پس با وجود آن امور که از اسباب و دیگر کتب فخریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت
 ثابت شود و لا جرم روایت فاضل مدائنی را در نیتقام کسی عقلاً بجوی نمی خرد و غلط گفتم که مجتهد الزمانی
 همان الاسفار و انکشت نامی بر شهر و دیار و بیشتر از شیخ علی درین روزگار اند مملات او را بجان
 و دل می خردند آری آنکه بوسعت علم را فرود شدند تا چه خردند من بعد از کتب رجال عیدان خواهد شد

که اهل تحقیق بر آن میخندند و میگویند که پیشوایان معتزلیان مثل صاحب مروج الذهب تقسیم متمسکین به عیبه الله
بن عمر نموده اند و کم که نظایر فی کتبه را بجا آنچه از روضه الاحیاء احوال حضرت طلحه نقل کرده اند
والاتی بر اصلیت امامت ندارد زیرا که اکابر دین در بجا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند که کوشش
واجب نمیدانستند پس زیاده برین نیست که اهتمام نشان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا که بر چیز
استقام در آن روز ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چیزیکه توبه از آن
گنند حرام باشد حضرت موسی علیه السلام از پیوستن توبه کردند حال آنکه گناهی نگرده بودند اما بر خیال با میسر
پس از آنکه و کالت آن مردم نمودند که خدا را جسم کثیف و تلکین متخیر دانستند الی غیر ذلک و الی بی را زوال
نیست اما بطور اهل سنت که بجا نفس رویت رفته اند و ازین واقع سوال هم دعوی خود را با ثبات
رسانیده اند چنانچه در تفسیر کبیر و غصیه دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتر آن بود
که آغاز دین سوال نمیکردند و محبت نمی نمودند و در طلب رویت و بعد الا جازت درین سوال
لب میکشودند چنانچه مسبوط است در کتب امام رازی و رینا که هنوز مجتهد را خبری نیست که از
موالفت چیزیکه ای میبردند و ترک آن نمی نمودند و جوش کجا لازم می آید بلکه جوارش هم
نزد نیست بلکه آن چیز فی نفسه حرام است نزد روضه مثل لعن زراره که معرفت چهار امامتیه پس چنانچه
اسمیه بزم روضه از سنیه تقیه میکردند از شیعه هم تهریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان نشان و قد فرغ
مرار او من بمقتضای حدیث وصیت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاهلیت میبرد
چنانچه در مجلد اول روایت آن دانستی میگویم که اسی مجتهد اگر کسی آن را از دست و پا راست بگوید
فتوی میبهمی بر کفر او بر فرض محال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت نخواهد کرد
و کفر بسیاری از اکابر مجتهدین روضه با ثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد امراض مردند و نام بریدند
بزرگان نبردند مخدک این روایت اولی نیست ازینکه مدلولش را اصلیت امامت قرار دهند
زیرا که در مرغوم شیه طلحه و زبیر نقض ابن سبیت کرده بودند و سخت استبعد است که امامت نزد این
مهاجرین حضار جنگ بدر یا عین بخت الشجر ممدوحین امیه اظهر بدلیل الطول احادیث احوال را از امامان
دین باشد باینجیت مرتضوی را با اختیار خود نقض نمایند چنانچه علمای شان با معنی تصریح کرده اند
که آن توانند کرد که سنی این واقعه را الوسیعه و بر حضرت طلحه چنین یا و کی آغاز دود و نوید و بشارت مرگ
در حق او کال لم یکن سازد و حسابی از آن بر ندارد و لغو بآل من ذلک علاوه از باینجیت معتمد
استحبات واضح است که فرید رحمت متقی نیست که قبل از آن وجود رحمت بود فثبت المقصود و مخفی
نیست که خلاف عمد حرام است در ادنی امور قوله و مطابق این عبارت الخ اقول اگر در هزار
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد بهمان بیان که در اینجا دانستی

و موجب نماندن آن قول عجب است دلیل برین دعوی نمی نگارو که نخی ریش چگونه دلالت دارد بر وجود
 صاحب الامتیه که فرزند ارجمندی بی خاتوان مرتسب بودند و صیغه نکاح جناب والد ماجد نشان
 آنکه مذکور در حال شرک و فطرت او و بر روی اولین و آخرین انبیاء و مرسلین از حضرت
 زین العابدین و در خواب صد و ریافته و بعد مدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک باقات
 نمود و زینبی و او را مسلمان کردند و این قصه را بطولها در کتاب اثبات النوازه لاجاب شریحه التخلیفات
 در بیانیه یاد بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد در اینجا نگاه کند چگونه رگهای گردن
 در شکلی او که کشیده ام و بنیای طائفه مورد بوم را سراسر پیچیده ام که تو گویی ع عمر پیچیده بر پیچ
 بود و شاید که در مجلد اول هم مجله دیده و شنیده باشی و با اینهمه میگویم تقریب مجتهد الزمانی یعنی
 عیال بن عمر الخ و قتی صورت کرد که اواف بر آن کرده باشد که در نخیث موت کفر مراد است پیچیده
 یعنی از جاهلیت و برین تقدیر ضرور بود که عبد الله بن عمر یا عبد الله بن مطیع بخت را پنهان و کند و صاف
 صاف گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بجهت نفق بیعت
 بر آمدی که حال و مقال هر دو مقتضی آن بود تا بعد ازین پیرگونی مخاطب دست از تک باز میداشت
 زیرا با او قه زنیان در اخبار لیس کرده پیش نیر میفرستادند و موجب ترحم بر حال عبد الله بن عمر
 زاده می شد و بهر صورت مفید مدعا صورت می بست کما لا یخفی و چون ترسینار این بیعت را طول نداد
 و زود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مزین در رسایل خود گفته است تخصیص بر کفر
 را عامین نه نمود عیان شد که مدعا این نیست که بقبض بیعت کافر شومی بلکه مقصود تفهیم است بر بیعت
 با خود را بهر آنکه بیندازند و آنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل این مردم و اگر این عمر ناقص بیعت نیز بدو تارک
 بیعت او را کافر میداشت بعد از شنیدن واقعه که بلا چرا باینید حضومت میکرد و مکتوب علامت می گوشت
 و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق بان فتاک بی پاک می گفت و از صولت دو بدیه او
 می ترسید چنانچه علمای شیعیه آورده اند و علی در نهج الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که نیز
 نه بی تشیع داشت یعنی طاعت بر فاروق بود و طعن بر او نه پیشه نواصب است نه خوانج نه اهل خمرال
 نه اهل فتن تشیع و هو المطلوب پس او شبی باشد من جث الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسین از راه
 ملک و سلطت بود و بس و مامون مقلد او گشت و در جواد از در گذشت که امام رضا را بیست خود
 زهر داد و می گفت الملک عقیق چنانچه در مجالس المومنین است بالجمله درین روایت و حدیث
 لفظات متبینه جایزه دارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو در آن جاریست که چگونه موت بر کفر
 ثابت میشود حال آنکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب مستعمل گشته لا جرم مدعای مجتهد لازم نیاید لکن
 حمل کردن این حدیث بر این معنی که نزد مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است ای عبد الله بن عمر این

بزرگان را که علمه شیخ بیدار بختی اندیش شدند که با خبر میدانست معاذ الله من ذلک بلکه خلاف آن مثل آنجا
 نیز در روشن است که معرفت نمودن چهره آثار الهیه الفاء و اگر در سیر و تواریح نظر کنی خواهی یافت خلاف اعتقاد
 مذکور از گردون نماز چنانچه استادان بر قبور و دعا و مزید و لاف و لوازم ایمان و اگر معتقد کفرشان بودی
 گفتی خوب شد که بسترای خویش رسیدند لیکن مقلد زراره کوفی و ابویسیر لایونی را که کور مادر زاد و بدتر از
 اهل کفر و الحاد بود بنظر نمی آید من گمان نمی کنم که **هَذَا هُوَ الْحَقُّ فِي الْآخِرَةِ وَ الْحَقُّ فِي الْأَوَّلِ** سبب
 القسمة حدیث بر معنی تشبیه محمول شد و بر طاهر است که احکام مشبه و مشبه در هر چیزی نمی باشد بلکه وصفی
 جامع باید میان هر دو که در آن شریک باشند و این امر هم بکتب مخالفین مدلل است از آنجمله ملائی
 محاسنی در سباحت تصدیق میکند جای که در مجلد چهارم یعنی کتاب السامع و العالم در مقایله این طوائف و بعضی
 افادات گفته و نگارهای بلاغت لبته که عمری از آن نیست اما قوله لم یحکم بکفر البیعت الخ قدر علیه ان الظاهر
 من التشبیه بالکفر انهم لیسوا کافرا و اما یدل علی اشتراک معنی بعض الصفات لانی جمیع الاحکام المستتر
 مختص اما آنکه در حدیثات مثله لفظ متبیه بالکفر است و مراد معنی تشبیه است پس در حاشی شرح عقاید کشفی
 و اگر با قرا ترکیبی در شرح صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید و بمقتضای محققه که ظهور
 از الفاظ حدیث خبری نیست باید گردید و برین مقدار چگونه اقتصار و زرم که ملا خلیل قزوینی شافعی
 شرح کلبی تبصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابو جعفر گفته آنچه من گفته ام الفاظ او نیست البته کسر المیم
 مصدر نوعی من باب نصر متبیه جالبه ترکیب اضافی او توصیفی انتقائی مقام الحاجه انقیاد است که جمعا
 بین الاول و آخری تمام تشبیه معرفت ناقص و کامل حل توانند کرد و کما لا یخفی علی الماهرین **اول** و احتمال
 اصناف الخ **اول** که است منصفی که در قول مجتهد خجور و تامل بکار برده و ندانند که جواب اول را در باره
 حدیث معرفت بطاهر هم رد متوالست کردن و نه بر مانی قائم میکند و اگر یارای آن داشتی پس بجز در لفظ
 او با قضا الفایه رسید که قبل سکوت بر لب زد و متوالست برای مقلدین حمق و احمی گسترده و دانند افشا و
 چنانچه در مقامات یافته نگارنده کاری برای فریب شان لبته معذک که کسیت عاوی که قول او را بقتیر
 پسند در مقام عاده نماید و گوید عجیب عجاب است که خود فضیحت و دیگران را فضیحت مجتهد مذکور متعاقبند که
 بجهلکارت و دعاوی بیا بینند که دیده هیچ جاشا بدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتضای نماید
 و این طرز غرور رسیده که مجتهد الزمانی حشر ع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بر ارجل دور افتاده
 طرفه نیست که چنین دعاوی که از شراب و اوله عاریست در مقابل خصم می نویسد می باز و بر خود می
 آید و در اینجا با قضا دلیل بر جهالت و اجنبیت نجیب از فنون و علوم قائم کردن و این احتمال را بمعنی
 کرد این بدان که چگونه نتوان کرد که این امری معنی است حال آنکه این احتمال را علمای عربیه بر آورده اند
 و اکابر محدثین که در علوم بلاغت بر تبه تسوی رسیده ذکر فرموده از آنجمله است علامه دلموی قدس سره

انحراف چنانچه از افادالش که درین امور فرموده ظاهر است و تبحر آنجناب در علوم سیما درین فنون نزد
 خاصه و عامه باهر است مثل روش شدن آفتاب در رالجه النهار بلکه از طعن الرجاج نیز بعضی این امور
 پیدا میشود بکمر شب کوری و جبل مرکب را علامی غیت **قوله** و احتمال قریب و عید الخ **اقول** بهرگاه
 امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال باهل بجاوت کردن و حوزه اسلام را از شر
 کفار رگها داشتن و تنوی بر مذہب حق دادن بمر معطله توان گفت چنانچه از قدر دانی غولان ایرانی دریا
 حضرات ائمه که کسی را در وجود طاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بحد حدیث کلینی و غیره در
 مقاله سادسین پی بر روی حال یاد حق امامی که در تولد او کلام باشد و بعد از تسلیم صد سال بران بگذرد
 که امور ضروریه امامت همه از وی سلوب گردد و غلط گفتیم از هزار سال نشانی و اثری نزد عقل از ویافته
 نشود چنانکه ان توانی کرد اگر چه مریدان او پیروی محدثین هزاران رقعات مزوره در دریا اندازند
 و خود را مورد فاعر قواد او خلوانا را گردانند لایچرم نزد عقل وجود و عدش برابر خواهد بود و قبل ازین
 در مجلد اول گذشته که ضروریات امامت نظر بمذہب فخریقین انتظام امور دینی و دنیوی است و سیاه
 بدن و جهاد کفار و تپنه و تادیب اشترار من است چون بعد ظهور بسبب سلب این امور فعالیت امامت
 و خلافت حقیقه نمی ماند و او را بالقاب تا ستر اقدامی رفته معتبر تواند کرد و کما اشترنا چه بجای عدم ظهور
 که اتفاق فرقه حقه اثنا عشریه از حقه کشان و کاکین بنگ سایان بران واقع است و دیگران تولد او را
 مشککه ند و هنوز خواص شیعہ در تحسین باشند و ره بجای نبرند و انیمه طالعین و مسترشدین بالاخر خاک
 بیابان بر سر بایر پیرند و خاشاک حیران بر روی خود بایر نیند و مدعیان ملاقاتش که پیش
 از پیش از وار دین و صادرین قبل از خروج سفیانی و ندای اسمانی و ملعون می شوند سالانکه بنقل
 علما بجای خود قرار یافته و نور تائید حکام بران تافته که انبغای لازمی مستلزم انتقامی ملزوم است
 فکیف که امور متعلقه امامت همه سلوب باشد و مخفی نماید که سخن در وجود من حیث الامامت است
 یعنی وصف عنوانی را ملاحظه باید کرد چنانچه مجتهد در طعن الرجاج میبحث و رانت اینها میگوید و درینجا
 سیمپ سلب فطنه یا تجامل و صف عنوانی را ملحوظ ندارد و فاعتر و ایا اولی الالیا ب و قولوا ان هدایتی
 عجایب نماید لایمیه لفظ الامام فی حدیث تیر الامام علیه و اله التحیه و السلام و از اینجا عیان شد که مراد
 از وجود وجود امام مقارن طهر است بالحواط و وصف مذکور و از اینجا سیمپ با خرافات مجتهدان فاشه
 روانکه شوق اولیایا انیمه امور ظاهر عین مطلوب میراند و چنان میکنند که چون برانیمش با و برای
 دانیات و لوازم امامت باشد غایب کردنش با وجود اقلای وصف او مستحیل است از ان قبیل که زید
 قاضی بیده گردانند و گویند که جای امامت کمن کسی نتواند رسید و نتواند دید و سنجان الله علیه
 در میان قعد دریا سخته بندم کرده باز میگویند که دامن ترکمن پشپار باشد و برین نقد میرجس

ملا سیرتیش در از قمع علی شاه خواهند خندید و این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود
 یکیه نهاده اند و هنوز پی نبردند که عدل باری غرور جل چنان شده که هر حکم از گوشه قیقل و قال سر جز
 برای ملامت حضرت جهان آفرین برخواست بدنام فتح علی شاه از قوم قاجار که نام پدر قبیلۀ مذکور از
 بیطان مشهورتر است بطور تمثیل و اسهام است که گفتش سلسله زلف بتان دانی چیست گفت
 ما فوایکله از شب یلدا میکرد و چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدار بی مروت دل آزار پیدا است و در مقام
 نیز شب یلدا قلم در کتبی بود بهزار کشاکشی او را باز داشته باصل مدعا که زربونی محبتی مقلد کون آبادی
 صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم و از سر اطنا ب در گذشتم و در اینجا که طالع البین
 و شمشاقین انیمه ساعی منبذول دارند و بشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آنکه
 به قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم وقتیکه ایشان را در خانه خود دید گفته بودند یار در
 خانه و ما که در جهان میگرددیم آب در کوزه و ما نشنیده ایم میگرددیم اگر به لبنان سراسی این پادشاه
 بجایه ردی نماید پنی با نیمی می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر و تماشای سوق اللیل
 در مکه معظمه بمقرین معجزات و کرامات مراد و صاحب کوشکی می نمود اکنون شب روز یکم ضرورت
 نزد ازواج قادات نردول اجلال میفرماید و فرق نیست که برای حضرت پیغمبر حضرت امام صادق
 با راوی را تردی بود که در قرشریف متوجه بزواج خود باشند یا به نماز و درین مخصوص غیر ازین
 امری نیست فرق دیگر آنکه حق نرگس رومی نماید لیکن از بعضی اصمات المتشیعین خورسند است و از
 بعضی دیگر مصداق الطیفه غیبی و سر و ش لاری بیست چرا چون لاله دل خونین نباشم که با ما نرگس
 او سرگردان کرد و سرگردانی دارد و از آنجا که ابن بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
 اکمال الدین و اتمام النعمه و غیر آن ثابت نموده که آنجناب در شهر مدینه است و لقب الحاضری الامصار
 نیز مقتضای همین است که از نظر مردم غائب باشد آنچه این پادشاه یعنی الفیر الدین حیدر و موالیانش
 اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر مزاج
 را حضرت صاحب الامر بقدم خود نورانی فرمایند و بلده که منور که مجمع اهل تشیع و موضع مخصوص شیعیان
 جالسی است خصوصاً برای کارگاه اجتهاد و خصوصاً لبنان سراسی پادشاهی که با انواع زیب و زینت آراسته
 و خاص برای ورود مسعودش پیراسته و لعیق و عطریات معطر و وقت شب بروشنی شمع کافور بهیا منور
 شده و در لطافت و صفاد نصارت و سباز ایدم ذات النعمان التي لم يخلق مثلاً في البلاد در گذشته
 رونق افروز انجمن نشاط و سرور اند و زنگش انبساط نشود آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات
 خضر علیه السلام کردی و زرش گفتی کاشش من هم مشرف شدی فرمودی ای ناقص العقل کجا
 لیاقت داری بعد چندی زن بامردی تهنیتی خوشه وی در ساخت و از لقای فرحت انتقامی او در

خدمت کلبه اخوان خود آتشیات می یافت روزی شوهرش مروی بیگانه را دید که چون چشمه آب حیوان از طلا
 بدو آمد گفت شد و صیحه بر دوزن گفت مگر خضر را فراموش کردی که برین تهمت می نهی من کی لیاقت و شرف
 دارم اینک که گفتیم حکایتی بود پاستانی درین روز با مشکوی سلطانی امری شکر فترگزشته که پادشاه
 مذکور وقت سحر ببادات قدیم همراه مرید خویش پادشاه بیگم بخدمت از و لاج صاحب الامر شرف حضور برای
 تسلیم یافت یکی ازین زمره قادات رو بر گردانید و گره بر او زد و هر چند پادشاه می پرسید که موجب
 سسرگرائی نیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این طلال امر لیت مشکل ملک فرمود
 بهر چه هست لغیر ما من در اصلاح و تدارکش بگویم درین وقت هر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
 که حضرت صاحب الامر شب هنگام شریف آوردند و مرا طلاق دادند و فرمودند که همه مهر خود از لغیر الدین
 بگیری و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر نوند پدید آورند برکند سلطنت او را برهم زنی پادشاه او را نیز دوی
 مطلق العنان کرد تا او بعد از استیقای لکوک در ایم و زمانی از حریفان خود کام دل می یافت و تدارک
 یافت می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است ولی تجویز مجتهد که برینند نیابت صاحب الزمان
 نشسته بطور نپوشته و درین امور و تقریب حقیقه هزاران دریم و دنیا را و اجناس و لباس فاخره بای و
 قرار یافته و قصه های متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بیا تش موجب طنابت و رجای دیگر
 شرح آن میکنم الا الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زمینهار پادشاه و اراکین سلطنت قریب
 آن نگر دیدندی انصر من بر حال آن کرده از قرعه انشا عشریه که بگر تلاش امام غایب منتظر است بیابان
 و کوه نهادند و درین باب تو هشند و مطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هر یکی گشت صبا
 بلطف بگو الغزال رخسارانه که سر کوه و بیابان تو داده ما را پزار زار باید گریست قصار بعد ازین
 از تجویز جناب مجتهد جنی در مکانی پیدایشد ما هر دقایق علوم و تبلیغ در هزاران و دعوی فرستادگی و از
 طرف نیابت امام غایب نمود و مدتی با ظهار کمر شتهای جدید و اخذ و بمر مشغول شد انیمه که گوشت رسید
 قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی از آن بایشنید در یک حسرت و حرمان بر مفارقت شاد
 باید بخت و نعمت ماقبل اختاب اندرون خانه و مایه دریدر میر ویم ذره مثال بی که اگر غلبه
 علت است که مذمب رخصه مخالف مذمب میهدی است و ایجا کرده ابن سبار رئیس یهودا شقیبا
 و ابن المواعید من الر حیه و ابن الو فالیس یهودیت مجتهدین و مقلدین از کوفه هند لعینی لکنو تا بایران
 زمین به نبوت رسید که یلوح من حق الیقین و نه امامت عموما و خصوصا از دست رفت زیر که در سام
 و منبج السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا حضور تو اند
 هر امام را ضرور است نه برنی را دانه لوازم امامت است نه نبوت و اگر در خصوص این امور ضرورت
 را منکر شوند و مثل صوفیه خویش تقریرات کنند و بکشف و مراقبه مایل گردند شتر ایشان همراه نیز

چونچه لم یتم الاحتجاج ولم یصح الاعتراض علی ابن ابی قحافه تبرک الکتاب فان ولائهم تسلیمان لذو اعدائهم
انضانی وراثته التبرک بل یحتمل ان یکون المراد من الوراثه وراثه العلم وکذا وعاو زکر ماء وکذا اولوئیه الاحرام
وکذا الیه المیراث فان النعم لم یس من باب التخصیص فانک علمت ان النض عباره عن ولایه اللقب علی
معنی بحيث لا یحتمل غیره حاصلش آنکه اگر ظاهر کتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمی واعتراض بر صدیق تبرک
کردن قرآن مجید تام نمیشود و صحیح نمیکرد وزیر که احتمال وراثه علم باقی است عموم چیزی دیگر است و
نض نیست که احتمال دیگری را بر بناید وزیر دلیل یازدهم که حدیث امام تقی است رضی الله عنه میگوید
انچه دلالت بران دارد که این حدیث صریح است در حجت فاطمه بر قرآن مجید زیرا که ولایت که از انما دلیکم
الله و حدیث مولی و غیره معلوم شد نض در خلافت نیست بلی القرآن معلوم توان کرد که مراد خلافت است
چنانچه در کتب مسطور است انیکه شنیدم با اعتراض مجتهد هست که نفوذ نیست بلکه از طوایر آیات
واحادیث است پس اینند سبب کجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مدایج مهاجرین و انصار و میراث
فردوس یافتن و متبوع گشتن ایشان برای تابعین اخیار و متبع تابعین الی یوم القرار باقر طبری
در صحیح و غیره و اعتراض دیگران در دیگر اسفار و هرگاه ادنی غور کنی واضح خواهد شد که چنانچه نض نیست
لما هر ستم تواند بود و مگر بضم مختصات خیالیه طائفه رفاه آب ندیده نوره بر کشند و داد پای کوبی
فرسخ زنی دهند تفصیل این امور جابجا در کتاب خواهی دانست انشاء الله تعالی ولیکن انچه در اینجا
مناسب می بینم ستمی چند میگویم تا سیه نامکی همه روضه از ملاحظه آن زیاده تر پیدا آید که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم همیشه لقب امیر المؤمنین را با و معفو و روتد کرات و تاکیدات غیر متناهی از
جناب اقدس الهی تا از صد بار برگزیدشت خصوصاً در معراجها و تبسولهای انداخت و باظهار روضه کما فی
مبحث تحریف القرآن من عناد الاسلام قدرت بران نمی یافت بسبب شکیات خوف و اقیه و معلوم است
که اگر کسی برین اصول موضوعه مقدمه کلمه ضم کند نتیجه آن البته چنان سرزند که هیچ مسلمانی بلا ضرورت
بیز زبان نتواند آوردن زیرا که از ان صریح مژده فتح و ظفر بگوش خوارچ و نواصب می رسد بلکه از
تقویرش قلب اهل اسلام می لرزد و در روزهای غدیر بعد از نزول یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان کن تفعل فاعمالک لغت رسالتی چنین اغدار مرتب فرمود که قطع نظر از
مطالب متضوی که اگر او را نصب کنم همه مرتد شوند و سنی نسبت و سه ساله را یگان رود و مدحیرت افسوس
بدید آید که همه بحیثیت انفرادی دهست مجموعی کذب بود که اسی برادر م جبریل این لشکر که بجهت نجات
هنر اکر س رسیده لشکر شومین است که احاطه کلی دارند پس چگونه علی را در تنهایی نصب کنم بکنار بنایند
رسم و این مهم را سرانجام دهم حال آنکه در مدینه طیبه خیر از متخلفین یعنی منافقین و انصار و اطفال
و مساکین که بود که پشتی کند و دست مبارک بگیرد با اینهمه معذرتهای غیر واقعیه که حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و قتل و تسولیت را بنیاد نهاد اگر قبل آن فقط از صفاتی پر دازم و سنی چند دیگری بایستد
اما بمن تکیه حضرت علی روئیس الاشتهادین بود که بل بلغت و حصار گشتند اللهم نعم یعنی مرتبه تبلیغ احکام را
بدرجه قصوی رسانیدم یا نه و انوار العالمین را گواه میگرفتند که بی کاشفی ازین حمده برآمدی و دقیقه
دران فرونگداشتی مجتهدین و متکلمین رخصه اقرای دیگر را که سبب انباشان را باسان برین رساند لعل
آوردند که حضرت دران معذرت از رسالت استعفا کرد و فرمود ای جبرئیل از طرف من بگو راقدهس الهی
ازین رسالت که انما استعفی شوالی تغیر لک من المخرجات التي لا قول بعد و تها الوسا عما لا لفته
الله علی الکاذبین المفسرین حیث فوا قصارا و بدوا معصرا ثم خروا علیها و جاوا ایستادان عظیم عجل عند اهل
العقل صدورها عن احد من الانبیاء سماعی سیدهم و اشرعهم و لقد صرح الحاکم ان الکاذب فی حسامه مطلقا
و انکرید و در دقیقه فی باب استعفا و بی من الانبیاء کما ستره الله تعالی حکایت ما را می گویا بمن
اقصایفه العلماء و لعلم سالو درجه الا با منه لما را و ما اخفیل من الشوه و المرسال عند قبول الا شقیه فاعتر
یا معشر العقلاء و هذا الذي ذکرنا من قصه الغدير فقه من البحار و با انیمه اگر شکای درستی داری و کتب
معلم الملکوت یعنی شیخ حارثی نیای باری تبفسر صفاتی که ما خود از اصول موضوعه و علوم متعارفه قدما
رجوع بکن که استعفا حضرت صلی الله علیه و اله و سلم لفظا و معنی هر دو در امر غدیر نزد کورخواهی یافت
و استعفا می معنوی را در صد کتاب خواهی دید که با کنیان و مردجان این مذهب در هر لباس مشهور
ساختند و الله عز و جل و انتقام و استعفا می شریف بهر دو حشت بر صفاتی چه موقوف که کتب نور عیسی
یعنی لقر مجلی فتنه انگیز مثل سحار و جناب القلوب و لا ویر و استعفا می لفظی و معنوی و انی و شانی
است اینست نمونه از آیات قرانی و شیخ حلی قوم برادر بزرگ این هفته غالباً قریب صد
را در نهج الحق آورده و بجایالات خویش کوئی سبق از دیگر متکلمین برده و از تالیفات محدثین ایشان
توانی دانست که چند صدایت را بهین محترعات و ضم موضوعات و مقتریات بر شمرده اند که عمده ترین
دلیل را بطور نمونه باندک تفصیل و بیان در مبادی آن پیشکش نمودم مدعا اینکه بعد استعفا
چون تاکید و تشدید زیاد شد حدیث موالات ارشاد کردند و تا زمان دراز جناب و صهی مطلق را
در غدیر بر داشتند و میگذاشتند و میفرمودند و اینها امامکم بعدی که عقلا بعد دیدن تمامی فصل باب
در گردش خوار و قاه قاه میکنند و نمره واه واه میزنند و در حق مدعیان و در و تسلسل و آنهم از کلمات
سجدیکه اگر روئین تن بودی دعائم بدش در هم شکستی مطابق ایت سوره الفتح علیم دایره الشو و مجتهد
و نقاشان چنین صورت دایره مسطور را بر قفای قلوب میکشند و هنوز تصویر گردش ندیده که در
کتب طائفه است یکمال نمیرسد که خالی از سوء ادب نیست اما احادیث رسول زبانی
پس حدیثی را نیز نقل می توانند داد و مگر بملوظ کردن سند و محدثه چنان باشد که خیر کالید عنصری ایشان

فکلیف چون آن روایات اجاد را که بوی تحریف از ان بدماغ جمهور رفته می آید بر بنسوخ التلاوت که باها
فریقین و حکم قطعی منسوخ من آیه ثابت است فرو آوریم که البتة منزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل افتاب
لصف النهار بود یا بشود نیز اکیال دین و اتمام لغمت فرو آورده و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعاً
و یقیناً باقی نمی ماند مثل **وَ اَنَّا لَنَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فَاِنْ كُنْتُمْ بِخِلَافِ اٰیٰتِنَا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ** که خود و آیت کریمه **لَا يَتَّبِعُ الْاَبْطَالُ** الی غیر ذلک قد ما
و متاخرین در کتب معتبره مثل سحار و غیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهانگنی نباشد و علا حبش نیست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارند و مؤ
را مطروح گردانند و از نیکام هم بطلان تحریف میریزند در نه چون محک امتحان خراب شد ثبوت دین
کجا زیرا که در اساس اصول با حدیث نبوی صلی الله علیه و اله و سلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شد به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتشان بدینها لیکن بقدر ضرورت نیست منها ما رواه الصادق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصغار عن الحشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابانه و محمد بن الحسن الصغار فی ابصار
الدرجات و الشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتماجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عز و جل فالعمل به لازم و لا عذر لکم فی ترکہ و ما لم یکن فی کتاب الله عز و جل و کان
فی سنة منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی و ما لم یکن فی سنة منی فما قالی اصحابی فقولوا له مثل اصحابی فیکمل النجوم
یا ایها الخد ابتهامی و بای اقاویل اصحابی اخذتم ابتهامیم و اختلاف اصحابی لکم رحمة قبل یا رسول الله من
اصحابک قال ابلیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتاب فرمود که هر چه یابید در کتاب
الله ضرور است بران عمل کردن و شما در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و در سنت من
یابید در ان نیز همین حکم است و اگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بر قول که عمل کنید راه دینی می یابید و اختلاف ایشان رحمت است برای شما پس بیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود ابلیت من و چون امت را ناگزیر شد رجوع یا حمله اصحاب ملازمین صحبت بحکم انجیث و ضرور
است عرض آن بر قرآن جمیع حکم حدیث و مشهور معلوم پس اگر قرآن مجید محرف باشد چنانچه بارها و اشترو
بنیاد دین و ملت خراب شود مثلاً اگر زبردست آید و محک درست بهم نرسد البتة یقین بخلاص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک اصل امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً و معصوم هر وقت که با هم می
که بیان فرمایند حقیقت حال را که در آیت غار لا رسوله بود بر اصول و ثمنان دین انرا جامعین برداشتند و بجای
لفظ علییه ندادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق پس ذیل دینی و مصیبت یقینی بر شیعہ افتاد که غیر از معدود
همه تحریف قائل شدند و از هزار سال حیران قیة ضلالت اند که محک درست بدست ندارند و اینکه شنیدیم
سخنی بود برای تفتیح این مذهب و رنه لغوص جعفری بلکه لغوص نبوی در فضائل راست دین از تصحیف

تقدیر اسلام و صدوقی که او از پیروانی گذشت که قلب شیعہ نیک میدانند و اگر درین مقام تازه
 میسر میجوئی بیا و آور حدیث امام فقی را که در اساس اصول در بحث مذکور می نویسد آنچه بر آن دلائل
 دارد که انتخاب قابل افضلیت صدیق بوده اند و مقام نقیبه نبوی زیرا که یحیی بن اکثم قاضی تقدیر ازین
 حدیث پرسید در مجلس مامون که دل داده تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که چه
 میفرمائی در نیکویتی که جبرئیل فرمود آمد و گفت حق تعالی به اسلام میفرماید که میسر را بی گمراهی مگر که این
 خوشنود است یا نه که من از خوشنودم امام ابو جعفر را مامون فرمود که من مشکرفضیلت ابوالکریم خاتم حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در تحت الوداع فرمود که کثرت دروغ بر من روز میرفرزاده شود هر که بر من برود
 بنده و بچشم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یا بید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرم و موافق
 را طرح کنید و انجمن موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب تریم با انسان از رگ جان پس عمر
 تجویز کند که جهان آفرین مکنون قلب او را نداند تا پیر سعد معاذ الله و هرگاه این امام مقام اقامه افضلیت
 صدیق داشته باشد پس البته نخواهد بود مگر به پیروی بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله
 و سلم است و اگر از اطلاق فضیلتی و حدیثی اطلاق فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث در جهان
 صحیح نباشد و نه کسی فاضل و مکمل شریف کجا ماند که عرض کنید بر کتاب الله و سنت من باین بیان لا حرم فضیلت
 صدیق اجماعی شد جنون مطبق مجتهد الزمانی بهین که جابجا دلیل بر ایمان را شدین می جوید اما حضرت
 امیر قائل افضلیت و بزرگی احدی با وصف کفر و نفاق دارند او توانند شد و اگر چنین بر ما تجویز کنند بکار
 عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس مجتهد مجنون لفظ حیطت لکما لکم از آیات بنیات هم یاد
 ندار داری سخن همین است که بزرگان گفته اند بیتی اگر خود هفت سبع از بر بخوانی به چو اشغفی الکف با
 تاندانی به ولیکن چون رخصه جناب لا یتحاب را منظر کفر نویسند و فضائل را با الوهیت رسانند اگر یکسبب مندر
 قابل شوند عجبی نباشد و هرگاه کلام رفته رفته منجر شد بحديث نجوم و در مخصوص مضامین بسیار در و دل میجوید
 پس حرفی چند از ان مصمرات نیز شنو و با سجا را ملی شو که حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت و قول او
 در کسا و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه لامع است از شرح لمعه پس اصحاب بر تقدیر بنایم
 حدیث مذکور منصرف شدند و راجعه متناسبه اهل عبا و بر طبق کفر به مجتهد الزمانی در طعن الریاح حقیقت را نتوان گفت
 پس ارکان اربعه نیز از دست رفتند بسبب آنکه در روت و نفاق در آمدند چنانچه در مجلدات سابق دانستی
 و رد و قبح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکله اینست که حدیث نجوم را چنانچه امیه عظام را فقه مثل ابو جعفر
 طوسی از امام صادق آورده و صدوق امامیه در عیون اخبار بد نیگونی روایت فرمودند که چون راویان از
 حضرت امام رضا علیه السلام نجوم را استفسار کردند تصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جدا مجد من است
 ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نشپردند و دین را متغیر نساختند پس اکنون منیده سحر و خرافات و

که شکی نیست که خاتمه حدیث جعفری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جواب امین فرموده که مراد از اصحاب
الاهلبیت من اندامام رضاع عالم ماکان و یکون ولی محمد رئیس التکمین مامون کما فی العیون چگونه نمیدانستند قطعاً
پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بلکه می رسیدند و گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب که محصور در بنیارس
بودند تیر لیس تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر و حضرت سید که باشد که محمود را دیده و دانسته شکسته و وثیقه
حضرت رسول مقبول را در دیده یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سواری دلدل در بدر گردیدند و اطفال
مرفوع القلم بخیره رانیز بردوش گرفتند و بعد مردمی و منتهای مصارعت بعمل آوردند و جناب امیر مقتضای
الکنایه الملع من القصرک موافق جارت حق الیقین جناب فاطمی چه با تکلف که روزی ترا و فرزندان را خدا شکر
است صبر کن و دامن توکل بگیر ای غیر ذلک و حضرت سیده جناب میر را مانند چنین و غانین دانست پس تقسیم و تیر
بر تبه قصوی رسید و نگاه با احترام به دیگر اصول مدعیین فرید و لا دین فردش دنیا خرد و اولاد معینا که اثری
و نشانی از دین رفعت باقی نماند بر اصول شان و چون حال اربعه متناسبه ال عبا چنین است دست افسوس
و دیگران زیاده تر باید بالید و بهایای باید نالید که با اعتراض مزین در رساکی درجه دیگران بدین مرتبه رسیده
و بمقتضای عقل تنبیهین است علما و در کتب چه با نیمه اتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت
شسید که بلا احادیث جناب شان اقل قلیل است کی باب فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد و فکیف البواب
فضول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فضول مثل تنذیب و غیره مخفی نیست و با اینهمه شون حشیها بر محدثین اهل
حق ملحق میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جایجا و تراجم اکابر
خودشان لغوی جدید آورده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرد عن الایمه یعنی از امامان وایت نمیکند پس
و قاحت هم برین زیاده گوینان ختم شد چنانچه بیست مطاعن ائمه هدی عاذا بالله و در مخصوص خواسته بودم
که رساله بر اسمانوسیم ولیکن از منتهای ولی سامانی فرصت دمزدنی کجا و حال امام حسن را در کتب مدعیین و لا
دیده باشی یا تفصل خواهی دید از شروح جامع الریازات که از سبع سنائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد
خاص جناب فاطمی نبوده اند فالستناث الی الله تعالی فی هذا الدنیا و البقی و جناب الاخره اشد و البقی پس
تمامی دین و مذہب شیعه بر تقدیرند کور که مراد از اصحاب الاهلبیت باشند حقیقه خراب بر باد باشند قطع نظر
از آنکه که گاهی در آغاز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند ولی اقلیه و القیه کسی که منظر کفر
باشد بطور نزدیکان خود و چگونه عاده راست تواند گفت که حاج از داوره امکانست الا من بعد محمد آمد هم بر
تقدیر دوم یعنی حضرت امیه را هم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تعلیماً باشد چنانچه شهید اول با دوم
گفته اند با بوجه دیگر و از مجاز بعض برای حاضرین بحجت مزید محبت و لزوم بحجت شریف الی غیر ذلک لفظ اهل
مردی گفته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد و نریان که از ائمه تسعه و ابو ذر سلمان بعضی بر دین نموی باشند
و بعضی متغیر طرّفه تر آنکه چون با علمای شیعه دخول سلمان و ابو ذر در اهلبیت مذکور باشد درباره سلمان لب

اقرار گشت و در برای بود در انکار نمودند پس کتب مقبره و بروی ایشان نهادم مثل کتابیکه آغازش روایت
 ابو الاسود دجلی است انرا بود که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را متنبه ایاتم
 و کسی نبود نزد حضرت مگر امیر المؤمنین در سبطی حضرت شسته بود پس خلوت را غیبت و انستم حضرت بسیاری از افکار
 بطور وصیت فرمود و در انسانی ان تکلیف تمام که تو از اهلبیت من یعنی تا سر منتهی فروشد و از دی زمان حدیث را
 سر منتهی کرد که در ان وقت ابو ذر در وطن خود بود که زنده مام آنست و از شاد نبوی در آغاز ملازمت بود
 مرید صحت و لزوم از سبای حدیث بر ظاهر و آنچه از وی بر اصول رخصه بعد و ریافته از روت و لفاق و محاف
 اهلبیت و آنچه بدان گفتی دارد و یا بر ظاهر بنی و این کتاب مخفی است پس رخصه چنانکه بر روحی مالید اگر
 از ولایت خلای را شنیدین بگویند خودی شنوند و تغییر ابو ذر و سلمان در کتب خویش می بینید بعد از این سخن دیگر
 مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بود و اهلبیت پس اگر در حدیث تعلیل از اهلبیت اصحاب را
 نگیرند چه بدی کرده باشند مراد از جمله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی را شنیدین سمع و بصیر و قلب حکم شریف
 که داد و رفت دین محمدی دادند و نجوم بدی گشتند و اخلاف اجتهادی ایشان چون رحمت باشد پس اتفاق
 و اجماع بطریق اولی انهم اوله مثل آفتاب تابان است بر حقیقت مذهب ما و الجلالان رخصه و لیکن اقرار زبانی
 نمیکند و چون حدیث تغییر سلمان و ابو ذر و غیره از احادیث خویش اصفا میفرمایند بر یکی مصداق کانما اشهر
 علیه من الموت می شود و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر فرحان و شادان اند اللهم قومی فانه من المصراط
 ماکون و من ایره الايمان خارج چون کیفیت که محققین شیعه گفته باشند که امیه اختلافی نداشته اند و در سر چنانکه باید
 رفتن و دست سخن را در ان کردن که پیر و مقامی زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می آرد که میانه ایشان
 اختلافی نبود و مجتهدان شسته و درین کتاب میگویند چنانچه می آید بچول اند و قوتی که امیه مثل انبیا بنی
 اسرائیل با حکام مختلفه مامور بودند العرف من سخن صدوق نیست که امیه متفق بودند و شیعه را بحق و راست
 فتوی میدادند و احیاناً بتقیه و اختلاف احادیث اینها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
 عبارتش اینست ان اهل البیت لا یختلفون و لکن یختلفون السعیر الحق در بها افتویم بالتقیه فما یختلف
 من قولهم فموا للشیعه و النقیه رحمه للشیعه پس امیه بر ملت مر تقوی بودند و همی اظهار کفر و الباطل الايمان
 و اگر مالتور نمی بود تا هم عقل مثل مشهور همین حکم می نمود که کچه ما می را که تواند شناوری کمو خشن و دیگر
 چه گویم که در کتب رخصه چه تمثیلات وارد است و العاقل کیفه الاشارة و اگر مراد اصحاب از چنانکه
 ظاهر است بسبب اشتقاق آن از صحبت و درین فصل بحجت نوا هم سخن پیر و مقامی میرود چه سماعی
 که در ان از وی اصید و زبانی آید که لا یخفی علی من رای اساسه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدللان
 و مبرهنه که مراد از اصحاب اجله ایشانند پس باری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بنیای علی علی قری
 شوشتری نوشته بودند مانند اوراق حیران شد زبانه برین نیست که محل هر هر قول نشان عموماً چنانچه از

لفظ ای اقوال هم ظاهر است بعد از ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلیه پیشیده نیست القصه از اینجا
 سبب است ابتدا از او انتہا را بنیم و واضح شد که مزین بخیار و ناواقف از مباحث کلامیه فقید الادراک را اصول
 امامیه که درین حدیث و خاتر افضل نامه اعمال خود در سیاهی گرفته از ماه تا یاسی بر جل و ضلالت او بعد دیدن
 منتفی گواهی داده مقصود مر که الزام رفته است در مخصوص یا تحقیق است درین انصوص و خصوص هم تفصیل
 پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای الهیست صحیح نباشد ضرر بنده چیست که حضرت امیر مہدی
 صحت آنرا انچنان بیان کرده اند که چشم دیدی چه جای آنکه بدایت اصحاب یرای کائنات و جهاد ایشان
 در راه خدا از قطعیات بدانسان روشن باشد که رابعه النهار توان گفت قال اللہ تعالی و اعلموا ان فیکم
 رسول اللہ لو تطیعتم فی کثیر من امور لعنیتم و لکن اللہ حبیب الیکم و ایمان و زینت فی عملکم و کرم
 و کرم الیکم الکفر و الفسوق و العصیان و لکن هم الذین کفروا فذلک من اللہ و نعمت اللہ علیکم و حکمت
 یعنی نیمه در میان شماست و این شرف شما را حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
 امور در پنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور کوس نفرماید افسرده خاطر نشوید و لیکن خدا
 محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد و آنرا در دلهای شما و ما خوش گردانید بسوی شما کفر و
 گناه و نافرمانی را همین گردیدت بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا میداند قومی را که لایق این
 امور عظیم است و صاحب حکمت است که فصل و کرم خود را بایل لیاقت و استحقاق می سپارد پس بادی
 و مجاہد الملیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم که از جهاد و تعلق فارغ شدند و بجا
 سیفی و شانی پر داخند نه قومی دیگر مصدح که خویشین کم است که از مہدی کنند و اگر خرافات رفته زمین
 ایت کریمه نشان و هم وقت ضائع شود و روح این سبب شود که دیگر حرفی را از ضلالت ایشان در مخصوص
 یاد باید داشت که بر حضرات امیر و ادبشان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیر المؤمنین و از ان سه لفظ
 خلفای ثلاثه را شدین اند فاعلموا یا اولی الالبصار و حال آنکه فروتنی شایع کلینی با وصف کثرت تعصب و خود
 راهی و خود بینی اقرار بدان دارد که امر حق بنی عباس بعد از مسلمانان و انصار اند و این قدرت و حجت
 یا لعلہ الہی است که هر چند رخصت و تا پراشتنیدن بدایح ایشان زاید الوصف میخورند و لیکن خداوند عالم کم
 حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رفته بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلایی می برد که
 البته از اختیار این محدثات همیشه بمقر اصلی خویش که سادت مصیر در شان است میرود و حکایت آورده
 که تنگی از گرده مدار پیش مریدین خویش زوری را در سربسته کشاد که میم سه میم است در اسامی مولی
 و محمد و مدار یا چون خور کرده شود نیز سه میم است که مک و مدینه و مکن یور حقا کتب خود را باین مضامین
 بر گردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و بر خلفا جان تشاری می نمودند و ازین است که خلفای ثلاثه
 را بر اراک خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از همه خلیفه گردانیدند و در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر الهیت کردند اکنون رفته نقیض آن قرار دادند که دوست میداشتند او را و دشمن میشدند
 ایشان را و پیر و بهقانی در محبت طاهر قرآن مجید و حدیث شریف چه قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد
 که طاهریت کبریه اینست که ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انتساب کردند تا آنچه اهل حق بیان نمودند
 پس برای استاد کلینی که در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیهم السلام باید زد که
 او البقیت جلیاب الحیا را قاضی ماست و برای پیر و بهقانی پیر و خولان بیابانی قول شاعری تبدیل مری
 یاد باید کرد سخ که میر کند جمله و قلبش ندر یاری علا و ه راه اعتساف را باید گذاشت و بغور باید گفت
 که تفسیر ایمان بذات و الامتات جناب مرتضوی اولی است که از آغاز تا انجام ایمان شان نبود مگر
 قلبی یا بذات مقدسه دیگران که هم اقرار را سی داشتند و هم تقدیق جهانی کما مر من النصوص المجمعه
 نقیض عن الکافی و غیره بالجمله بعد از این بیان که میر سن از کتب رفته و انتی که بر هر تقدیر حقیقت و ممیز
 هر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمه مراد اند و سلمان و ابوذر بجهت صحت و اختصاص
 پس انصاف از تو میخواهم که خداوند عالم را حاضر و ناظر دانسته بگو که علمای رفته خصوصا شوشتری مقری
 رطل بوق آنچه در کتب خویش داد و نغم و نقل دادند و این بیت را آوردند که صحابه گرچه جمله کالنجوم
 اند ولی بعضی کو اکب نخس و شوم اند و کجا باز میگردد و از اینجا از بزرگان شنیده باشی که ان الرضی
 تسلم النصب و الخروج لغویا من یدیان اتم و خرافاتم القصد هرگاه این نواصب معاندین تا
 را تا اینجا پیدای مرسلین رسانیدند که در نصب مرتضوی لعل حیف نمود بلکه مفاسد آنرا کمال شد و ند ملل
 مینمودند و بالاخر فوبت استغفار یاب نمیدن لادعوی رسید پس چگونه این گروه اعتساف پیرو
 خود را از ناصیت پاک سازند بلکه اگر ادنی تا مل کنی ناصیت نواصب بجا میزند و این ناصیتها بحقیقت
 حی انجامد زیرا که سنیان چون خلفای ثلثه را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی
 گردیدند کجا شرک و کجا بیان مفاسد خلافت که موجب حرمت است و همچنین روایت استغفار کردن و
 فارغ خطی نویاب نیدن و آنرا در کتب دینی بطریق مثل انحر و چال درج کردن و چون در کتاب الله
 که سر اسرار عجاز و مخدوم اهل اسلام الی یوم القیامه است چندان دخل دادند در کلام حضرت پیغمبر ص
 علیه و اله و سلم که آخر کلام بشیر است اگر چه تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اهل انصاف
 چگونه در سبغ تو آید کرد و این لفظ برای آن افرودم که ایشان بلاغت جناب مرتضوی را بر بلاغت
 قرآن مجید ترجیح میدهند و بر جلوه طاسمی در نظر الف از آغاز تا آخر مری باز ند غلط گفتیم زیرا که
 بعد از آن است که محاورات یقینا و قطعاً صحیح باشد حال آنکه در قرآن مجید چنین نیست چه در این
 ایشان مانند تفسیر الهیت لصوص در معنی بر موعوم همانند این بدان ایشان مرصوص که در قرآن
 اکثر واقع است چنانچه از آیت کریمه که در ان مستحق باللیل و سار بالیهارم وارد است سمیت طهر

و این دو قسم بیا بان نمیرسد اگر فرصتی یابیم الفاظ دیگر را بکثرت نشان دهیم و الله ولی التوفیق و ترجیح
کلامی در بلاغت و قتی در جمیع داشته باشد که از اغلاط غالی باشد کما لا یخفی و بعد اللّٰه و التّی
یابید و التّی که مقصود مجیب مصیبت و رما به التّی است که چون شیعه تخلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریست که تفصیل نتوانند گفت که فلاشی از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرزند سید البتین تخلف نموده پس گفت بر و یاد تا پرده از کار بر نهفتند و تلمیحات شیعه بمقتضای ظهور نمرد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام عینی من مات و لم یعرف امام
زمانه تریب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دو دمان ائمه هدی از لخت و غضب خدا
مخوف و ماتد طرّفه تترک که رئیس مجتهدین عبارت سلبین انقیام را هم نفهمید بلکه از قواعد همه مناظره و در
دزدید و ذهن خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین معرکه در باخت
و ندانست که آن تقریرات شیعه از باب توجیهات است و الموجه مانع و المانع یفقیه الاحتمال و اذ احیاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچه پدرش در صوارم و حسام صمد کلام دارد و جای جای کرمی نماید مثلاً در آغاز
الهدایات جای که سخن از وجوب معرفت الی عقل و نقل و نقل رفته لفظ رسول را درایت کرمیه و ما کما مقتضی
حتی نبیست رسول الله عقل حمل میکند حال آنکه مدعی اجتهاد و بارها شنیده باشد که در کتاب مجیب بازل گشته
أَوَلَوْ كَانَ أَبَا نُصْرَةَ لَا يَعْقِلُونَ مُشْكِكًا وَلَا يَفْقَهُونَ وَرَدَ
و نمی فهمد که خضم او با ضرورت گریبان او خواهد گرفت که نشان بده که در قرآن مجید و حدیث شریف هزاران
بار لفظ رسول دارد شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شوخ چشیمی دلدار بی مروت و خمره سری
و لبرلی قنوت مداح پدر خود چنانچه مفضل بر گذشته ملاحظه کردنی است که از شرعیت بیفاسندی و در
دست ندارد و این خرافات پیش علمای آرد حال آنکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه بانهات
رسانیده که الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعی حمل میکنند و این حمل حاصل نخواهد
باشد صواباً یا خطایا خواه بتقلید اهل ضلال مثل ارباب اعتزال بر حال بدان مانند که لمحمدی آیت کرمیه
حرم است علیکم انما کنتم لربن خوردن گوشت محمول کرد الحاصل هر که سالک منهج انصاف باشد و نخواهد سخن
لطیف گویند و از فضول اجترار او را بایده در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن که در عبارتی
مختصری منتظم گردانند و از راه خطرناک یعنی تیرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و نقد ایمان تا بمنزل مقصود و سلامت بردن و از اینجا است که در بصارت العین بانهات شهادت الحسین
لفظ سلوک مسلک انصاف افروزم تا بدانی که تقلید گمراهان با یکدانش و آنچه از دلائل عقلیه
مستنده الی النقلیه عیان شود کما قال المزمین بلسانه لا یجانه نمی رسالیه دل بر آن باید نهاد و بانهات
اجمال و تفصیل بر مقامهای خویش مجتهد حلیل و تبیل میدانند که بر مجیب مصیبت اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و هر باب فاعله و یا اولی الالباب و اگر چشم بکشید و از انماک عقلتان بیدار آید خود را یا علمای شیعه
 در باب اصلیت امامت متدل نخواهید یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کنید عیالیه علمای سنیان
 را نخواهید یافت که گاهی بر اصلیت امامت متدل شده باشند یا نصدیق یا یا امری دیگر که فرض کرده شود و بر
 طایفه است که اگر استدلال میکردند و بر چنین اعتقاد میداشتند که امامت از قروع است نه اصولیکه با بجا
 در قرآن مجید مذکور میشود و از آنجمله آنکه لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا الصُّلُوفَ أَنْ تُولُوا الصُّلُوفَ أَنْ تُولُوا الصُّلُوفَ أَنْ تُولُوا الصُّلُوفَ
 و لَيْسَ الْبِرُّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 رفته معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از آغاز صیحت شریف تا آخر آن که نسبت
 سال باشد لکوک مردم را در و امیره دین ایزدی بمقتضای یک حکون فی دین الله اولها و را آورد و در
 وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی یازده امام را از اولاد طیبین و امام دانند یا صدیق و فاروق
 و ذی النورین و مرتضی را پس اهل سنت آنچه درایت حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثبات قدم نازند
 نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفته که بر عایت و تقلیدند بهب این سبب استاد و محدث در هیچ
 رفض و مخالفت امت اسلام بر خاستند و خویش را بتقلیدش خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات نبی
 تبیین الاصول و فضل اهل الاسدات و الفضول و مقصود من از تقریرات سابعه در حدیث معرفه هدایت
 گرام است تا اتباع اهل بیت که کشتی نوح علیه السلام شبیه گشتند و پیروی اصحاب که نجوم هدی هستند از
 نه و وحاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و تقلید خیالیه او گمان کرده بود و باین
 در قرآن مجید لفظ کفر و کافر و باره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از کرده محققین رفته گفته اند
 آنچه مضمونش انیت که مبانیه چنین ارشاد فرمود چنانچه از کلام مجلسی نیز جایجا و بحار و کتب دیگر دیده باشی
 و ایضا در کتاب مجید در حق بنجل لفظ کافر وارد گشته و استاد کلینی زیر کرمه الله علیه و آله می کشد که کل بنجل کافر
 الدنئی یجکون و یامرون الناس بالنجل و یکتون ما ائیم الله من فضله و اعتدوا لکافرین و یکتون
 گفته قسمی الله النجل کافر و تس علی هذا این اطلاعات در کتاب و سنت که بیش از پیش خواهی یافت
 و انیم یلوداری یا نه که در احادیث معصومین بر روایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجله در حق حضرت
 سلیمان مردی است کما لا یخفی و ایضا جایجا شیخ الطایفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل شده
 و احادیث امیه را در محل مبالغه می نشاند و علماء در حواشی آن زیاد و تر تفصیل بکار می برند از آنجمله
 آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر نمودند که دو سه غرقه آب تواند بود بلکه تدبیر بدین
 عبارت از انست و دو سه غرقه هم ضرور نیست و علماء زیر آن نوشتند آنچه حاصلش این است که مبالغه
 چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقامی و الا دانی
 و از آنجمله آنکه حضرات امیه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت آنجا

چنان قرار دادند که بر خفته قرار گیرند و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت آخری
 چون عفو مذکور در اصل خلقت گاه دوم است و مایل به شیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
 بالیک و استادی بطریق اولی کمالا یعنی الی غیر ذلک من الامثلة التي لا تعد ولا تحصى و اینکه شنیدی تعلق داشت
 به بیان آن فقها که طاهر کلام شان چنانست و اگر مراد اثر بول بر مخرج باشد در حساب مذکور پس اینهم
 نصب العین مانند که حضرات ائمه یک مثل اثر بول آب قرار گردانیدند و هم دو مثل فاخته و ایا اولی الالباب
 که چه در قهقهه کار می رود و شیخ بدوم فتوی میدهند و اول را بد انسان تا و یل میکند که اگر سنیان بوجهی را در
 تعبیر کنند رخصه موجب مجز و زبونی میدانند و می خندند حالا آنکه کجا دورایکی گفتن که تحریف است بخلاف
 روایت بالمعنی که جاها مستعمل و مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فیک مذکور فلان نقل و تفسیر تمام
 حیرتست که در باره خبری که در کتاب لفظ رحیم که در باره خبری است فرود آمد و در همین نجاست شده و فقها
 امامیه مثل صدوق و کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی بخش معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای معاصره
 را در باره صدوق و کامل آنرا نور خیال همین است که طاهر نمیدانند بلکه بخش معفو میگویند و چون امر مستطرد و لیسیت
 تکذیب ایشان اشاره میکنم که در کتاب دلتان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی تصحیح میاید
 از کتابش دهم دیگر آن تصریح کرده اند باید دید که طاهری نوب نزد صدوق و اگر ندیش نجاست
 معفو بودی البته خلاف آن نه نمودی کمالا یعنی و اگر او فتوی یابین وادی خلاف عقل و نقل و نقل و نقل
 زیرا که قریب الاستحالة می نماید که ثوب و بدن مصلی از مثل آن اثر بول که اگر بخرد لا تجمری تعبیرش کنند
 مدینه خالی باشد پس چنین نجاست خواه از بول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ربع آن
 هم نیاشد و لیکن چه توان کرد که شیخ صدوق لطاف همت بر مخالفت عقل و نقل سببه چنانچه شیخ بهاء الدین
 عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که و نماز را چنان نمیدانند در خانه که خمر در آن بوده باشد و چنانچه میگویند
 نماز آنکس را که خمر نبوت و بدلیش برسد انتهی محصلا الغرض شیخ معلوم نیست که مجتهد الزمانی
 چنین احتمال را در باب التراجع که بر اثبات آن تیر غالبی از اوله قائم تواند شد و امثله را شای نیست بعدی
 دانستند و از صاحب احتمال و موجه حدیث رسول متعالی استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و درجه
 کلام خود را نزد طلبه بر یاد دادند چون سیاحت جواب تا یا اینجا رسید صد کلام که سابقا دانستی باعتبار معنی اعلا
 نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و دست کردش درین اوقات که خزانه کتب نیز نیست
 ندارم و قس علی هذا سبب دیگر محنت بسیار و مشقت بیشتر و پیش حتی که مشهور است که اعاده معدوم محالست
 مگر لطاق بهت بحض فضل انیدی ریسته ام که بزرگان در محامد تشریفش بدین مصراع رطب اللسان تدعیه محال است
 تو ممکن شود و نزد عقل رسا فلک فرسایه و چون علیه اکنون نزد کترین امام باقی ماند مگر بسط و تفصیل
 این اجمال که در عبارت رساله قدیمه بصارة العین گفته بودم برای تمهید توضیحات حدیث معرفت که بالجملة

مقبوليت اين بزرگان که پاره از او صاف نشان تبلم آمد مثل دیگر نقیص معصومين دلالت بر قهر عيت امت
دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که خوفی از اسادت امیدواریم که بیان فرمای که چه استیلا
و شوار باشد پس بدانکه در بنیام عبارت کتاب قره العیون که ملا حسن جامع الشئ و نامش و تمامش در تحفه
اشاعریه مندرج نگاشته بلکه بعضی روایاتش فقط اندراج یافته قلمی میشود و استیلا بش در بنیام صحت بنیام را در
بموجب من یجب بعضی من بنیض حقیقه و مقامه و بعضا کما القوره فی نقشه دون شخصه الخیری بدل علی الک
بار واه فی الکافی عن الیاقه قال لو ان رجلا احب لانا به الله علی حبه اياه و ان کان المحبوب من اهل النار
ولو ان رجلا بغض لانا به الله علی بغضه اياه و ان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة فیه عنه اذا روت
ان تعلم فیک خیر افاظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعته الله و یبغض اهل معصيته فلیس فیک خیر فیک خیر
و اذا کان یبغض اهل طاعته الله و یحب اهل معصيته و الله یبغضک المریح من امله و فیه عن الصادق قال ان الرجل
یحکم و لا یعرف ما انتم علیه فیه حله الله یبغضکم النار و لا یحیی ان الحب و البغض من حبه الطاعه و المعصیه یرجع
الی حبه المقام و الحقیقه و بعضا دون الشخص الخیری و لا سیما اذا لم یحب البغض محبوبه و مقبوضه و انما
سمع معناه و اختلافه من هنا حکم نجات کثیر من الخافین الواقین فی عصر حق و امام الحق المحبین لا یکنون ان العلم
قد رهم و اما ستم کما یصل علیه قول امیر المؤمنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال و اما الثلثه الی و روت
المقداد و سلمان فقیوا علی دین محمد و الله ابرهیم حتی اتوا الله فقال الاشعث ان کان الامر الی قول یقول یقبل بکلت الامر
خیر من غیر شیک قال فان الحق و الله کما قول و ما بکلت من الامه الا الماضین المکابرین المجاهدین المعاندين
متکاب التوحید و الاقرار بحج و لم یخرج من الملة و لم یطأ علینا الظلمه و اشک فی الخلافه و لم یعرف الهاد و لا تها و لم
تیک لیا و لا یتیه و لم یصب لنا عداوة فان ذلك مسلم صغیر له الرحمه من رب و یخوف علیه فلو یز فی الکافی باسناد صحیح
عن الصادق ع یقول له ارائت من صلی و صام و حبتب المحارم و حسن درعه من لا یعرف و لا یتعبد ان الله یقبل
هلولا الجنة جمته و فی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له فمن لقد با علیه اهل القبله الی فیه اختلاف
و رد علم ما خلفوا فیه الی الله سلم و نجاته من النار و دخل الجنة من وقفه الله و من علیه و اخرج علیه بان نور قلبه یبصر فیه
لا اله الا من انهم و معدن العلم ابن یقول عند الله سجد و لی ثم قال بعد کلام انما الناس ثلثه مؤمن یعرف حقنا
و مسلم لدا و یثم بآفته کما جحید ولی و من ناصب العداوة یتبرأنا و یعتصمنا بستیقل و نازنا و یجد حقنا و یتبرأنا
بالیره منافقه کافر مشرک فاسق و انما کفر و اشترک من شیب لا یعلم کما یسبوا الله عدو و البغیر علم کذلک لیسرک باله
البغیر علم و رجل اخذ بالاختلاف فیه و رد علم ما اشکل علیه الی الله تعالی مع و لا یتبرأ و لا یاتیم بنیاد و لا یلای و لا یلای
معتنا نحن نبرجوا ان یقصر الله له و یدخل الجنة فیه مسلم صغیر و قال رجل للصادق یتبرأ من قوم لا یقولون قالوا
فقال یقولون ما یقولون قال یقولون قال و هو و العبد ما لیس عندکم فنیج لمان یتبرأ منکم قال و هو و العبد
مالیس عندنا اقراه طرقتهم قال فقولوهم و یتبرأ منهم ان من المسلمین من له سهم و منهم من له سهمان و منهم من له ثلثه

و عن آيايک اجمعين که اميد دارم که از پراي ما چنان قرار يابد که از کجاي و بوج مطرات سيدنا ميعني دو گونه ثواب نصيب
بدگران در عبادات و حسنات و تقصيرت غدايي محضيت پس بشرط عصمت از بيان رفت و از فوت شرط فوت
مشروط است و هرگاه ندرست بيه باطل شده حقيقت ندرست با محمول انجاميد و الايضاً نجات يافتن مختار از دو نرخ
بدستگيري حضرت امام حسين رضي الله عنه در احاديث ايمه که بتاليفات مجلسي خير و مذکور است حالاً کلام و بمقتضاي
روايات همين محبت بخين مکرين بود و بر اصطلاح مقلدين احوال محدثين و رکافي از جمله مشرکين معبود پس
اگر اورا سني دانند ثبت المقصود عند العقلا و اگر خارجي و ناصبي گويند و مطلب ثار را بر ايمی سلطنت و نبوی
قرار دهند چنانچه از جلال العيون هم عيان ميگردد و بطريق اولي و اگر شيعي بودي يا انبياء حتمات چگونه در دو نرخ
رفتي بلکه مثلاً بالش از حد و رگدشتي کما لا يخفي علی من رای رساله الشيخ المرتضى و الايضاً از کتب علامه علي عياشي
که یکی از مقتديان سني تلي کرده بود و او را در پيشت در آوردند و هرگاه عمل سني بکار آيد ثابت شد ايمان بلکه اتفاقاً
زير که از حضرت صادق ع باستفاده و شهرت رسانيده اند که علی که صادر شده از غير متقي نزد او نمائی بپذيرد قبول
نميد و اين روايت در منتقى الکلام و اين اوراق نيز بخاني خود مندرج است و المنة لله تعالى که البته نجات از جان
و دل فدای اهل بيت اند خصوصاً جناب پير الشهدا امام حسين رضي الله عنه فكيف که بقیه هم اعتقاد ندارند چنانچه کجاي
معتقدان بنود بخلاف رفته که بجهت خلاف آنجناب بفرصت و وجوب آن نظن ضرر و انگاه بامور سهل قابل اند و
هر کتاب فن احاديث را از راه دشمني آنجناب که کردن تقية و وقایع اصل اصول شيعه از دسر زد کمال زير بنو ريت
و مطر اوراق روايت ميکنند که هر که تقية بکند ديني و ايماني ندارد و چيزي از عبادتش مقبول نيست تا بشهادت چه رسد
لی غیر ذلک من الاحاديث التي روى الاحوال الرجال القيامي کتابه و غير و غیره بالحمد ستين تاج حضرت امام حسين
و قد تقران تالعه تاج البته و قدرت الهی و دينيست که واقعه شهادت آنجناب دل دليل جبرای خلافت راشدين است
کما يتلوا في رسالتنا القدسية و حيي هذا البحث انشا الله تعالى و اين احاديث و روايات و تاليف شيخ علي و شوشري
و مجلسي ترميزه نقل کشميري و غيره موجود است و الايضاً ثبوت وراثت جنبه القروس بر ايمی اصحاب که ائم مخصوص
اجله اليثيان بر روايت ثقة المحشين اماميه که اطوال احاديث است از فصول امام صادق بحق ناطق محترم از تقية بشهادت
کافي و دعوی ائمه يعني که آن اصحاب جوع کرده بودند تشيع خطبي است که پاياني ندارد چنانچه کذاب شيعي و محال
المؤمنين و غير آن پراي بعضی از ان اصحاب نموده و قس علی هذا البعض دیگر از رفته مفتيرين مگر اين مطرودين نسخ
و شرح آن خصوصاً شرح بحراني و عادل و مصنف خویش را هم ندیدند که فاضل بحیراني که تشيع او اجماعی است در کلام
شرع جناب مرتضوی اقام سنته و ازال لبعدته و قوم الا و دود ادمي العمدالي اخبره که بيع حضرت ضديق يا فاروق
وارد است ميگويد که رفقای حضرت امير المؤمنين پيشوايان سينان بودند آنجناب عايت و استمالات ایشان منفرقه
مستودن شين پس ثاب شد کذب کذاب مقرئ الله ربك و ترك في ظلمات انا اخبر بیده که هر کس که تشيع
ر به جازا فادات پير مجلسي ملا محمد تقی غفر له هر شده که اماميه از اصحاب شيعي و مرتضوی هر دو بر يده اند و

اندازند پس اگر آنکه در صدر اول محسوب اند و مزین بپاره همت خود بر معنی برگماشته که از اصحاب شریعت چند کس را
 بر آرد که شنیده باشند و بالاخر با یوس شده شنیده بودند چو این سلسله را قطع نمودند و مزین زبان گشتی کمالا معنی
 علی بن له خط من تیج الکتاب لقدماء و المتأخرین و قد اوردت نمود و چون قبل و بعد بکلی استرشدین و این نوع اول را که
 حرفی چند از ان گفته و نظر بطول و قصور همت ناظرین از استیعابش در گذشتیم برای فرغیت امامت پایانی نیست اگر
 استیعاب میکردم البتة آیت کریمه **اَوَمَّا أَتَاكَ الْكَلْبُ لَا يَخْتَارُ** میفرماید که رخصه و بر آنهم ظاهر کتاب و باطن ادراک طار
 نموده اند کمالا معنی علی الناظرین فانرجع الی بیوات المجتهدین فی المظالم **عجله** و آنچه نوشته که مراد از انام پیغمبر
 زمان است **ان اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب و حاضر و انگاه تا بقیامت
 میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا بعده قضا مثلاً سومی بمن تشریف برده از مجلس غایب
 بودند الی غیر ذلک من البلاء و الحرب و الجهاد بر آن جناب هم ضرر شد که معرفت امام حاصل کنند اگر او پیغمبر است مدعا
 حاصل و نه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بجز خبر صادق و موت الکفر و پس باخبار قوم کاذب باز اگر جناب امیر
 معرفت امام معنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و باجماع در آمدند حتی که از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
 که در زندگی جناب سیده این هر دو امر حاصل شد و چگونه نباشد که آن جناب بنس فاطمی طرفدار شیعین گردند و تا دم و قاف
 و تیره و کالت و کفالت شیعین را از دست ندادند چنانچه درالیفات مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گفته من شارح علیه
 الیهما و تیر جناب امیر همیشه پشت سرش نماز میکردند الی غیر ذلک مثل اجله المجتهدین الاخرین پس دامن آن جناب
 منته شده و نه معاذ الله موت جاهلیت که دعیا شده است بر طور مجتهد زنبال شیعیه نمیکند ارد و چگونه این کوه الوند
 مثل کسفا من السیمازیه مفارق طالعہ میفتد که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را نیز تار و زور
 شهادت کفائی جامع الاخبار بلکه اگر خود کنی اجماع ایشان بران حاصل است بیهیته و اگر از جهت تقلیه میر و خطا
 خود نیز نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام میدانست بدون بیعت مهاجرین و انصار و انگاه در مقابل
 صدیق مرجع اصحاب کبار پس باوصفیکه مخالف احادیث نیست اوست که انفا از هیچ البلاغت در اشنای خلافتش
 و انستی و هم در آغازش بر وایات همه چنانچه نموده است در کشف الغم که تحویل فرمود خلافت خود را بر بیعت صدیق
 با وجود لزوم رد وی و نقض مشاق یعنی فارغ علی که بسبب مصیبت یا خالدين و لید و دشنام فاروق نیز ظهور کرد
 از حق الیقین و هم بر وایت قمی استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود و المواثیق و وقت تترول الکتاب المشهور
 فائز الذاتیات و اللوازم للامامه التي نظر من الحام و صرح السداد و غیر مما حتی صار الالامام لذه الاسات افضل
 من جمیع الانبیاء و المرسل المتقدمین علی المذهب المنصور فلیت که حق اقامی در کتاب مستطاب فرماید **فَلَا تَزِدْ لَهُمْ**
عُقُوبًا مِمَّا كَفَرُوا پس در کلام درین است میان فریقین که امامت از اصولست یا فروع و امام بلا فضل ازین هر دو
 بزرگ کیست کی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته که محمل شیخ المشائخ نیست گویا بان باوصفت
 مدعی جبر انطاق همت بر گواهی بدین چالاک و چستی بر بستند و زبان بشهادت روز بر کشادند و در خوار زار رسالت

و هیچ سخاوت در افتادند و بل نذا الا اتباع این سبب و تقلید الحق تعالی و بنده من عقل و در نمی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند جنین رحم فرماید و از معرفت چنین امام اعراض نماید که برین تقدیر و عید حدیث نبوی را احدی
یعنی مانند ای اخرا فادات و اجدات علی اصولم عجب عجاب آنکه محبت میگوید که تئیر امام از اضافت مستقلا و میشود
و در حقیقت نیست که اگر او معلوم است بقیعتای آنکه قواعد فن عام میباشد و انهم از آغاز امام ان یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد با اسم دیگر ضروری است که تغییر در مضاف بغير اضافت حاصل گردد و پس ضروری است که هرگاه
کسی گوید اخذت و تائیر زید و سرقه کتاب عمر باید تغییر مضاف بغير مضاف و هرگاه آن حال و کتاب بداند باید که زید
و گویند حال و کتاب ما متغیر شد بجهت آنکه حال آنکه بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر ریش
هر و بلکه جناب مجتهد الزمانی میفرش مجتهد فانی که معلم سپهر جانی بود خواهند خندید که اخذ عددی از در اسم نکاست
و در و رقی از کتاب زمینها را تصرفی روانداشته کما فرضا یا ز این کشاکشی از بر حسبیت مجتهد الزمانی این اجمال
را هیچ شرمی نمیکند و امر تغییر را محمل میگیرد و چون تفضل او را مضر میبیند و باعث کشتن تلمیح او میشود
و محمل قرار او را باقی نمیداند تا با جمالش او کرده برودی رقت و گذشت چنانچه پدرش در صواری میگوید و
یکمان خود صاحب تحفه را سزانش میکند و ناآش انسیت که از عادات فرمایگان قلیل البصاحت است که چون
بر سر تحریر آیند بر آه اجمال میرود و مقامات و اطراف را محمل میگذارد و تاراهی و گریزهای داشته باشند و الاضا
مجتهد الزمانی را در تغییر که مراد از یاد نماید ع کالتش چو بلند شد جهان سوخت یعنی حکم سنی در پی خواهد شد و منظور را
را مفضل خواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و تشکی و گری و سرودی را از احتمالات نخواهد کرد
و همه را سوخته بر باد خواهد داد و چنانچه درین کتاب یاد آید دری اتفاق افتاد اکنون مجتهد توانا هیچ طریقی درین میان
قرار نمودن و راه محیی میبودن و اگر خلاف بیاورد راه مخصوص در حدیث معرفت میکشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و الوضوین مضاف میشود ناگزیر باشد که افاده معنی تغییر بدین قطع نظر از آنکه زمان از گردش است
پس ضروری است و دلیلش بیان فرمودن که بر ذمه محصل البته میاید و انبغی از اصول فقه هم ظاهر است و تا امر و زبانی
تایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر گذشته پس چگونه مجتهد قدرت بر آن دارد که لا ینفی معینا بایده که در زمان تغییر الیه حدیث
حقیقه و وضع دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در زمان محمد علی شاه آمانی دیگر همچنین در زمانه فرمانروایی اولاد
و قس علی بن ابراهیم طهماسبی ایران و غیر آن پس لعنت خدا باد بر کسیکه با وجود دعوی شیعی و فرید و لاویات منیر امام
باشد چنین اعتقاد و ادعا که هر که زیارت و نقصان ابریه قابل شود و در گفته و جنتی بودنش بر اصول ثنائیه سرتیج
نکستی نیست کما فی الکلینی در وضعت و غیره و تقیر سر و دیگر تئیر این مجتهد بنمایم که شاید این مدعوش در صورت از خوا
خبر گوش بیدار و از غفلت شد و بهشیار شود و بیانش نیست که آن امام از ائمه مدعی و خلفا که بود که متغیر نشدند و ظاهر
که بعد از نقلی جوان شد و بعد از جوانی میری رسید و بعد از میری مثلا سفر آخرت برگزید و در زندگی با برهاسیار شد
و متد رست گردیدانی غیر ذلک من وجهه التئیر بلکه اگر تا مل تائی در خلیفه امامت تئیر لیسام اصل تغییر و تبدیل با ملار

و اخفای نور و شب نور و دیگر حکم تغییرات را خصوصاً اصول اهل فضل حدی نیست که حرفی از ان نیست که اختلاف داشت
 میان ایشان خصوصاً و شیعیه امت ابن سبک آمد علی بن ابی طالب اختلاف حدیث الکلینی و کسیت که تبدیل و تغییر جناب امیر را شرح تواند کرد
 از کافی و دیگر اسفار خبر رسیده که ایمان آوردند بر بنی کریم و مقلد شدند با صاحب و گفتند هم میخورم مناقضین برادر
 آنها بایالات قرآن مسین حجب کردیدند از صحبت کافران و هجرت کردند از قوم بدبین و حضرت امیر منهد بود و بد بلا زمت و توبه
 بی وجه لفظ از نعم نیز انکار شد مثل را ائمه الهی را اگر تجد و اقبال شرح کنیم بطول اینجا مد و یقین شود که کائنات و موجودات را بهر آن
 تجد و تغییر است تغییر از ذات و احوالی که الان کما کان صفت و شان اوست ولیکن بر تحقیق محبت الزمان کما سبخی انشاء الله
 المستعان و اگر کنترل کنی و حضرت انبیا علیهم السلام را بر شماری نظر بسیم و عادت بین تنبیه و ایشان هم جاری و اگر اندک غور
 کنی بر اصول رفته درین خصوص شیر گوی ایشان گوی سبق از ملاحظه بر پوده اند که بر طور ایشان اختیار نبوت روری بود و تصدیق
 و استیفاء از ان کمال است و اما اثر خدا علاوه در قیاسات عقلیه ضرورت نتیجه بدیهه بآشتی که العالم متغیر و کل متغیر است پس اضافت
 در تغییر در محلی باشد که زمانه خود بقول جبرائیلش تمام تغییر و گردش آسمانست و تعلقات حال صاحب الزمان مخالف امور مقرر
 و از بهر پیشتر که سرایتی هم حملت خفیه و خفیه و هم حملت جلیه اقیلا باز طلق و بطلق و قلی بر قلی با مد علی روشن الملائکه الامجاد
 باز وضع دالالت و شیروزی و رفتن آنجناب بسمان و آمدن از ان و با امور محاش و معاد سر و اختن حال حل نرسیدی خود از سحاب حق
 یقین و غیر ان بر روایت عمده که بر صاحب الزمان در شب موجود که بخت اعانتش و خود معلوم که چند آنکه اثر حمل صیبت میخیزد
 و بعد ساعتی چند در آخر شب پدید آمد که معرفت و چون پدید شد از اقرار بوحدانیت و شغل عبادت و قرار بر جمع کتب سماوی و
 دلالی انصراف جسمانی از امور دینی و دیگر چه بود باز در هر هفته معراج مذکور و بالیدگی در هر روز محسوس تاسی که خالقون حکیم عمده
 که بر این زیارتش میآمد روری در خواب او را دید و تقاب و دید بر این حال آنکه مردی اجنبی است و امام حجتی فی خند میلقه قدامیان الحفال
 رحیت و طفال امیه که از آثار امامت دارند بیان فرمود عجل آورد و سعدی سوی بوستان بگوید حافظ لسان الغیب مخصوص علم شد
 و گفت حکمین طفل کشیده کیسه ساله میروید من بعد ترقی محکوس داد که پس از جوانی و بدون مرد اجنبی چون واقعه ناگزیر حضرت
 عسکری را و نمود بر یک طفل صبیح و بلخ درآمد و چنان صبیح بر غم نرگوار که بعد اعلامی معتقد عقیق روزگار که قاربان و طنبور از او مدح
 بر اصول محبت دین دین فروش و دنیا خربزد نام خوب گشت و باز پس گردید حال آنکه در سکر ام النبیائت خواسته بود که امام چهارم شود
 یا چون از هم هم خارج شد خبر شناختن در هم دنیا و جید و کم عیار چه نمود و اگر میفرمود که امر و درین ساخته قیامت را
 دارد و فقط بر یکد و علم امت امامت قناعت کنید بقول مزین در سبیل چه بلا نازل میشد و اگر غور نگرینی اول بر صد و معجز دیگر
 که از امامان الهیه که امام سابق را بایستی درین برای سبب از دنیا برنجی منع کردند و تقلید جناب مرتضوی نمودن که از کمال حزن چند
 افزود اگر بد بود و تمام موجب زیادت رجوع شیعیه میشد و اطمینان قلوب میکرد و پیش و چه ترند نمیشد و در بدین خرمیها و در دند و لیکن
 عجیب نیست که تاریخ هر مرد دارند و گویند که امام از آنجست در آنوقت از سنج و اکل گنج شد که جناب جابجیر و دفن حضرت رسول
 رب ذوالمنن دعوی خدای غار زیده که کافی المنتهی و سنی و بنیقام تواند گفت این کل دیگر شگفت فاعبر و یا اولی الدنیا این
 در عالم شهادت و حضور واقع شد و در افادات امام شیعیه و تعلیق ایشان که طوائف شان با سید بنور مفتوح بود و در غیب

۵۲۸
تفسیری توفیق است و مکاتیب مزور و مفسد و پیدایش از اهل کید است که قلوب اهل عقیدت همه سرگشت و در زبان غیبت کبر می نازد
آن در سجاد و اناریدان کثرت انجانیست که اگر برای جناب شهید که از یاد از حد نه بر کمال بلاحت ترتیب دادند مکانی روایات
در خصوص اصناف مضاعف را از کمال از نیاز بلاتناهی می رسانند. لیکن بار و باغ جالبان چنان دل مبارکش در بر بود که
تا بیان خود را بقول شاعری زینهار یاد نکرد که فی مفرده و صلی نه پیامی بخدیشی به درکوی تو بستند مگر یای صبارانه و از آن
و ترغ و تهاشیر نشد تو گوئی که آنجناب از انجانی گاهی بر خود بخندید و لیکن سخن محقق تحقیق خصوصاً صدوق الکوثر
تشریف این است که الغائب عن الانصار الحاضر فی الامصار و باینهمه گردش و دار بر جای خود برقرار و انهم یعنی که عدد اولاد
و مجاد بعد از رسیدند و هرگاه بآیات یا الوف بحدی رسید که در جنات الحلود و ماخذ آنست عند ربی هم فوج کشی و میدان داری گران
و کبابی مشهور که در تراز پرده غیب بر آید اکنون که هزارین میوه توفیق میکنند و میله زد چنانچه غنیمت بر دقیر میرسد جناب مجتهد باب
اورا اختیار است خواهد بود بحیث حرکات و تشبیه فرار و کثر شماری بامت او را در تفسیر شمارد و نخواهد که در کمال قافیه و یا اولی الامصار
با اینهمه بسی در کتب طائفه دیده و از علمای ایشان شنیده باشی و قصص الانبیاء که بر بنی زبان چنین وحی آمد بلکه در موارد حال و
بعضی از مقامات لغز و قاضی بطل بوق صاحب است تفسیر باید می دید و هیچ بوی تفسیر از آن شنوم نمی شود و قس علی هذا و کلام که بر
این زمانه چنین فرمود هرگز تفسیری در ذات و صفات علیه بطلان تخریم نبوت توانی یافت ورنه لازم آمد که گوینده این کلام منکر تخریم
نبوت باشد چنانسی بود و کسی که پس از خویش مجتهد الزمانی بکمال تفسیر از جهت اضافت هم از اینجا بوضوح می آید چنانچه تا نزد انانی
مباحث باستانی لا حرم جناب میر تقی شد البتة فکیف بعد الاستعفا کس مصابیت کما فان نبوت شی شی فخرج التبعیة العقل
فحقق الاستقلال للعلیه البشیر و التذیر اکنون تو گفت در تفسیر خاص از چه غرابه و ذبا پیدا کرد و شیعہ بدان اعتقاد دارند بلکه
بر معتقدات اثنا عشریه نیز انهم با ولویندیر که چون کتب تفسیر و اخبار ایشان مثل شروح جامع الزیارات را به بنی خود
که غیر از جناب میر صدوق الامن الرضی من رسول کسی نتواند شد که وحدت ماده هم قرینه است و هم دلیل آن را و ت علم
نسبت بجناب شیری و تفسیر الی غیر ذلک که در مناقب القوی میر من نموده اند چنانچه در مناقب تفصیل این محسن را در
او اگر قرآن الهیت است آید بلکه فقط سوره الولایت بهر سبب برای نبوت نبوت و رسالت جناب میر کافی است پس کجا فخر فخر
و تخریم حرف تو و کجا وجود رسالت و نشان بنیاد از اینجاست که انکار شد که استاد نبوده جناب میر خجسته علیه صاحب فی الدی بهر این شخص گفت
شد با و دفع حق علیه که سوره مذکور از احوال ایشان که زانید قال الله تعالی علیک السلام و انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک
و انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک انما حقیر ذلک
مرید علوم و افقند و از حسام مجتهدانی استعفاء عموما استیصال و قطع نظر از دیگر انبیاء از جناب سید المرسلین در کتب بنیه امامیه مثل صفاتی
و حیال القلوب غیر بما نبوت و انجانی کوردن انکار نموده و زیر عقیده شتم از اینجا بحث تخریم میر منی از رسالت استعفاء نموده از
ادامی احکام الی عند ربنا و دره و همین است اندر سبب الهیت اما می گویند که بعضی از انفرام از رسولان استعفاء از رسالت نموده اند
و تطل و مدافعت پیش آورده و غدر بیان کرده از انجانی حضرت موسی علیه السلام الی آخره تقریر میگوید ای قول نه ایتان غلام
تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثنا عشریه میان مخالف و موافق کثیر الوجود است اگر میر کا و ذب خان بهره از صدق میدان

بزرگ را در این فتنه ها تا فاعبه و یا اولی الاکابر اگر نباشد کار نکند و در هر برای جناب هر کجاست نه با تمام میسید خدا یا با پنج صوم را غسل
 بکند و در حضرت ابراهیم علی رضی الله عنه میگردند و جناب میر جناب زه سلمان فارسی به یکی رسیدند همچنین هم کتابت و حق را نیز سر انجام دادند
 باشند انقضی اگر مسلمین را در انظار امور و محایه کار محبت فریدند و به و سوا الحق خدمت کما نقل فی السیر و التواریخ قدیم و مستند است
 نباشد تکلیف که ثمرات آن هر دو مرتبه بعد از بی عیان گردد و کما استندت شرح المذهب فی الفیاء الاذقه لین قرآن بالا حوالی علمای شیعه
 هر جا عیان میشود و قواعد ایشان کما فی المکتوبات و در وی نیامانند فقره مسوس میگرد و درین باب بی امامت مال نیست فقره
 بدتر از سابق است که در کتب و بیادش فی سبیل علم کلامی و مانند آن گذاشته و ادبیات و معنیات امامت کما سبخی را بطریق انداخته
 خاص ما شاکل انقضی است اگر چه کار امامت بر باد معکوس گردد و تحمیر که مجتهدین رفته در بار ملک لایحه سبخی مقول میگردند که
 حضرات ما و در لشکر شیخ و دیگر روحانیان با وجود حجت اولی در لشکر امام مهدی خواهد بود و نیز چه علمای شیعه از برای عادل و منفرد
 به حکیم یاد خویش فاضل علمانی که هر با کلامش و در زبان دارند و خود و کتاب الحسین المراج و فی الفیاء غافل اند و حکیم
 و عادل در آغاز شرح منبع البلاغه خطای غرض و جل را میسازند و بگوید با وجود مقول بودنش امام گردانید برای مصالحه که میرزا از ان
 توان دانست که اگر اوقالی منصبی مذکور در انوقت جناب نفسی را عین میسازد و میگوید کما مرار الانکه شنیدی آغاز شرح است
 و لیس با اول فاروقه کثرت اری سه حکمت نفس است اگر لطف جهان فرین به خاص کند بنده و صلیت عام را به وصف اثر اگر کند و بکنند
 این رفض به حاجت مشاهد نیست روی دلارام را به در جزئیات آن حکم کلیه توان دانست که جناب میرزا در مرتبه مذکور و تکلیفی ندارد و در
 دعوی فرزند برادر بر وفاتش شریف شوق چنانچه مزین و بزرگوار حدیث النور علی النور فی الفیاء الاذقه کتاب طبع المراج فراموشه و او یکا سیر
 و بگوید ان مشغول گشته به حال جناب سید را بنزد منصفی اعظم نواخته و برای تسلیتین سخنرانی باقی باشد و فانی رسول الله و سلف
 هم نازل ساختند فاعبه و یا اولی النبی و قد و او ایلا و اسفی انیکه شنیدی سخن بود و در نه خود و کلام مرقی و خطب جناب طالعی که میرزا
 توکل به گیر و زری ترا در فتنه را خدایا من است لشاوت میدهند بر آنکه برنج و فرخ و لوحه و یکا بر فتنه فدا کرد دست مبارک
 حضرت زکریا بود و نه بر فراقت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و لیکن با نهمید بقا و فنا که بعد که ناخیرین و با معین سخن گفتی با
 بعد از انهم همچنین بگویند و دیگر احباب ایدان و غمخواران طور ایشان برگزیده و یقینا و قطعاً دانست که انفر انواع اتباع حضرت
 علیه السلام همین است پس در نهات شرعی چنان ساعی گردید که خارج احضامی تقریر و تحریر تواند شد تا آنکه سیه را ان است این سیه بانو
 مستند که در ان اعتقاد خاصان بادم شهادت خود در کفر و در و منک و لا حول و لا قوة الا بالله قول و در مانع قطع الظن
 است لال بن عمر قول که ثابت شد که است لال آن بزرگ بر مقصود مجتهد و بزرگانش اتفاق افتاده که مراد از موت جانا
 موت علی الکفر بوده با وجود معنی تشبیه نوعی از احبابیت چنانچه با جعفر شامی کانی کلینی هم جلیل قزوینی مفصل انشی بخلاف
 منافقین که در کتب ایمان و دین خویش موت علی الکفر را بدالت مطالبی و انگاه در مناقب علی مرتضی شیر خا قالم با در خبری
 جد و جد روایت کردند و دعوی فرید و لای الیهیت طاهرین را برای نفوس خسته خویش انجوانی ثابت کردند که قلب کسی بجا
 رویت با استماع این کافریسی کرد و بیسی میگرد که کشف انظما از دوت یقینا و بنظر و سامع باین صریح مشغول است
 که مسجد ای عاقل از عقل و دین به و از تمام مقام و حق صاحب مع الاخبار که حدیث موت علی الکفر را برای لیب و البقیه

و آورده تعیین نمودن این مایه که در کافیه رطل بوق بن البشم و الپاندره در تالیفات خود بحق دیگران آورده که بزرگان توان
 آورده نیست محبت شمران مجوز بی پدری بلکه دست خیر گرفت است پای مادر و با الجود حدیث عبد الله بن عمر رضی الله
 عنان مراد نیست که این حدیث بدست فقهیه بلکه مقصود تندی و تلیظ است تا فتنه و فساد بوقوع نیاید و سدای قیامی و خرابی برای سکنه
 مدینه طیبیه علی افضل ساکنان الاصله السلام باشد و کم که نظایر فی کتب الفریقین تندی او ترمیم و قدم عضا منقول است بکتاب
 القومین فکونوا علی الصبیرة العیسویة و لا تفتکروا فی الاشرار من بعد ان طهره الله عنکم و انکم تفتکرون انکم تفتکرون از مکتوب حضرت امام کاظم که جوابی است از ابن عبد الله بن
 رضی الله عنهم نوشت و مضمونش آنکه خبردار و از خلیفه مخوف شود و اطاعت و فرمان در پناه او باش چنانچه الله المحیشین فتنه و کانی او را خبری
 نیست از این افادات کامله اتفاقا نسبت خلیفه قنار و تامل شد پس امام گویا پیروی عبد الله بن محمد بن محمد که سیحار عبد الله بن مطیع که نسبت به
 شکسته کرده مثلاً نموده و گفته که خبر نباید که راه و چنین سیرید و تفرق از این مکتوب و فرقی نیست که درین مکتوب الحاکم خلیفه الحاکم بن محمد
 و دعای بقای اوست و در کلام ابن محمد حفظ تحذیر از قتال و تحذیر نوعی از جاهلیت که که نسبت را هم شامل است و هم بقسمی از ضلالت که همچنین است
 بنص میگوید که چون راوی سید مراد کفر است فرمود بلکه نوعی از ضلالت و از کفر انکار نمودند که کافی الکافی آمدیم بر آنکه تعلیم لازم آمد و جو البشر
 بظاهر است که اگر نزد ما در امثال این رقعات باید از واقعه که برای حفظ نفوس و مامول و همچنین کلمات جائز نبود در رساله تعلیم چه اگر کردی
 الغیر من خیار ابن عثمان بود که او ولایت برای محمد بن یحیی قبول فرموده و ضلالت معاویه را در آنکه در زیر آنکه در آن زمان کسی که در آن نموده و
 وقت تعلیم که لا یخفی و فقط پیروی هر چند شیعه شاق باشد ولیکن درین اوراق آنچه درباره ثبوت حدیث اصحابی کالنجوم صریحا
 حضرات ائمه بدرت مردم البینه مشککین کرده تواند شد چه جای آنکه در آن و نیم مجری تحقیق آمد که حضرت قمر و اختلافی اصحاب بهر جهت
 و بشرط قدیم نوشته شد تا محمد بن علی خذک یا زانک غور کن که این مقتضای سنیان فدائیان بابیت و صحابه حضرت سرور عالمیان و
 او میان تا قصین بیعت نیرید را کافر نیست که ولی عهدی او را قبول نکرد و صلوات هزاران در هم و دینار را را نموده و بر سر انشانی
 و بسیاری را از و شوریده ساخت و بعد از بیان شهادت شان سیر است چنانچه بر ظاهرین سیر و تواضع و کتب شرح احادیث غنی نیست
 و ازینجا است که این قصه از متواتر و مستفیض است که چون کسی از عراقیان او را از خون نشسته و غیره سجده او را بجز آنکه ضلالت کرده اند
 که بر بندن اهل ایشان که فرزند سرور عالم را میکشند و از خون پیسیر پسند پس چگونه تواند گفت و اعتقاد تواند کرد که حضرت امام حسین
 گوشتواره عرش را بشرفین بپوش جایست مرد عالمی که چون بکمر رسیدند که انجذاب بسوی عراق سفر کرد و با صله منتهی به چند تنافست
 و در وید و از فرید محبت چه که خواست که باز کرد و اثرش بریدنیامد و در ویدی تقدیر مشیت الهی کارگر بقضا و لیسل بنهار ایاغوش
 گرفت است و در عک الله من قتل گفت و زار را ریکه سیریت و حقیقه الام را چه میداشت که با وجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار
 و باید چه بوقوع آمد و کی ظهور رسد بی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگر چه دور بود و نزدی فریاد و بهرست انجذاب
 پر دخت و بهسادت ابدی فایز شد و با الجود و انجازه سرگان از اهل خلاص بودند و هر کسی که ازین سفر مانده شد و کسی که بی حال از آن
 ابرار مطلع شد نظر جان او شاکر کرد و بالیه کتبت معهم فانهم فاقوا ذوقنا و کلمه ما را ده قرآن مجید از امام حسین اولاد بیت افاضه نمود
 امام الزکول مقام خیرانی است که با بر اضافت مذکور است سبب امام زکریا را و بی آنکه دلیل دینی بر آنکه نمایان نیست که سبب از مطاع
 داده بود که شاید و نمیکار و هیچ ولی میآرد و جوش و جوشی که بل با تامل چند بود و برای مولی مشقت و رنج بقدر الهی استقامت است

که مجتهد الزمانی خطه بر زمین که عوام را بدام و دام عیب کند و از زبان شان بگوید که قید و کبر یا مصدر هزاری کلمات شد که جواب چنین سوال
را که در شکنجه و اذلال آنکه کس گرفتار بود و در صد پیش و تابش نمود و در آغاز تا اینجا بگوید و دوش به دوش با وجود ثبات و احواس
و دوش نوشته و بنویس و قیل و قال و حجت و قبح گفته و حقیقه الامر را از صاحب دانش و نبش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب بود
و مجتهد را در جوابش چه خرافات و در ترتیب درستی آنچه افتد پیش آمده و چه سخاوتها و داده و در مقام و دست شمار بودیم در بیان مثل
و هم تقریر شود و اوله و لیکن گردانگیل گرددیم و بنویسیم و مقصود رسیدیم و شاید اگر خدای عز و جل تصحیح قاضی رطل لوق مقلد عوج و عجز
خواهد مباحث دیگر متعلق انجیدت کسین تیغ توان گفت بیا بد قولہ القرآن و لا یغیر لایه دل **اعقل** این اقوال هم دلالت بر اندر آنکه
مجتهد الزمانی با دخی اجتهاد و تکلم بلکه قوت عقیده و مذهب دانی امور ضروری را هم در آن کرده زیرا که اگر انکار از تبدیل و تغییر کتاب فیهما
بر عقیده الحق پس این است لفظ الامر می چایند از اطمینان ندیده و شنیده یا بشی که گوید در قرآن مجید تحریفی بوقوع آمده بلکه اگر کسی دخی
تغییر و تبدیل نماید یا مستبعدان باشد که غیر ادعی پر از اند که مسلم انکار ایت قرآنیت کما یمن فی مؤمنه پس حاجتی نبود و بالا گذشت که
مقصود من در رساله قدیمه انباء امامیه تا این معنی که اراده قرآن مجید از امام بحیث معرفت بخوبی تواند شد فکیف کیست منتخب از تمامی دنیا
امام صادق باشد یعنی زواره وقت موت خود که متجرب در آن امام بود و پس خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که قرعه قال بناکم و بنی
قرآن کریم را از عمه عزیر خود طلبیده و سینه کشاد و اعتقاد بر امامش است و عدالت را بر شکست گفت و امام من نیست چنانچه امام
المقیدین در مختار خود آورده بالجمله عدم تغییر و تبدلش در اعتقاد اهل حق مانع از امامش در اعتقاد او مجتهد که از
تغییر میدانند و مقلدش پیروی او میکنند بخواند بلکه تغییرش مورد اهل بیت باشد زیرا که اصناف موجب تغییر است و حدیث دلالت بر تغییر
امام و با تحریف او الفقه الحق اعتقاد همین می دارند که در قرآن مجید از نسخ که رو بروی حضرت بالاتفاق رو داده و مولانا می او
طبعی در تفسیر خود زیر آیت کریمه **وَإِذَا دَلَّنا آیه مَّکانَ آیه مَّکانَ فَالَّذِینَ کَفَرُوا یُجَادِلُکُمْ فِی الَّذِینَ کَفَرُوا** که در جای خود محفوظ
دو دوش است بل بعضی از روایات نزدیک به هم می آید که در بعضی آیات زمانه شریف حضرت رسالت چنان می خوانند که در نوبت می خوانند
و خویش آنکه در امتداد است سالننی زاندر رسالت منسوخ شد بعد از ولادت نه آنکه لا و قش تا زمان وفاتش ریف بود و اهل بیت و صحابه
که نجوم بی و مثل کشتی حضرت لوح بودند در سلامت و بخوانند متغیر ساختند معا و اندر چون اندگان این امور قطعا و یقینا لا یغیر
صحت و مخصوصین بارگاه رسالت بودند نسخ از مایه التنازع خارج شد که این تصرف نیست کسی از اهل بیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالت
و ران اختیاری ندارند و مجال نمینماید که دخلی در آن ترانند و ادکه و حقیقت نقول است و در قرآن مجید میفرمایند **وَکَذَکَ قَوْلُ عَلِینَ ابْنِ حُصَیْنٍ**
اَلَا کَافَرٌ یُّکَذِّبُکُمْ فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا **الْعَرَضُ** از این آیت وافی بر ایت عیان
که حضرت اگر از طرف خود زیاده یا کم کند و این وعید که مرتضی بنان تصور نباشد داخل شود یعنی اگر او سخنی بر بانی ساخت البته میگوید از دست
است رایا میبریم که قلبش مسح بر شما کسی نیست که از وضع شود پس می بر قومی که از عدا و اسلام ایشان واضح شود که رب العالمین از
فرمود کینه و حقت فرمود که در انبیا که موافقین بودند و اگر منافقین را باطلی و البصائر آید این بایک مخال بود و آنهم از کسی فرمایند که شمارا عیب می
پیدا کردیم و از آن هرگونه دامن خود را منور نماید و نیز برین تقدیر این دیگر که نسخ و غاصبین باشد کلام خدا چگونه ماند که بر بشر بل حضرت و خلفا را تغییر
فرمایند و کینه و دخلی تعریف نماید انشاء الله تعالی که ما یکدیگر موقع سخن بیایم به بسط و شرح متوجه بشویم بالفعل سخن اجمالی بنویسد بر کس که اتمام حجت میکند

از آن قبیل که فرمودند که و انذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی که با او دارند آیت انداز بر نیکه بیان مکن ما هست
 و در آنکه اوست مستحق نه دیگری زیرا که عام است مطلق که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلا فصل امیر المؤمنین
 و ابطال خلافت متقدمین و اگر میان آنرا بر و آیات راضیه پند بریم اشتمال آن بر استغفار از رسالت است که
 میخانش مجله استی که بنیادین را که این سبب قصد هم کرده موافق کتب شیعه نیز میگردند چنانچه در صفاتی حیات الصلو
 شرح استغفار کردند و مکارها پس راجحه دادند و امام عظیم علی را ویدی یانه که در خلاصه الاقوال بسبب دل
 نسخه سلیم ملای بر بعضی از موضوعات کتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را یاد دارند باری جبهه
 پیرزبان نبوت گستان هم یاد نمی کنند که اگر بر که بر کنند از گلاب چسبند در وی اندکند نه خلاب
 و سرگناه آیت که میمیه عام و بهمت یعنی صاخر لیلک صین کریم کی از ائمه فاشه در معنی آن خیر
 و نگفت یعنی شاید که معاذ الله مشکاب مراد باشد چنانچه از اصول نو صوب و خوارج علانیه بر می آید و موبدیش
 در کتب شان با عترت مجتهد در هوارم و غیره موجود که ای عایشه اگر خواهی نظر کنی بدو کس از اهل نار اینک
 می آیند تا حضرت علی و عباس پیدا شدند استغفر الله این حدیث را و دلدار بر مروت بتقلید عادل و نصف جگر
 کاسه پس علقی دین فروش جنبی در شرح نهج البلاغه آورده الی غیر ذلک و آنچه بر نفعه گفتند که معرفت مرار اکثر
 از آنست که خوارج و نو صوب از و سوا و من و هو بس تقریر کرده اند بلکه زیاده بر نیست زیرا که چون از جناب
 رسالت بیان مفاسد خلافت جناب سیر و استغفار بطور آمد و طیب خاطر شریف نماید از خلافت و اما تشش
 چه نام توان گرفت که متفرع بر نیست و بسا دیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عده خود کاره می باشد و چه کم
 بمسلط تمام او را مجبور میگردد و انداز برای اشتمال حکمی دیگر میفرستد چنانچه درین مخصوص لال کتاب مفتوح کا خود
 تمام کرد تا فارغ خطی کمال از شاه ولایت و روبروی ملا که تباکیدی نویسانند بر تحقیق جناب ائمه المحدثین که گاهی
 گوش رس احدی از عامه و خاصه نشده باشد الحمد لله که منسوخ شد مثالب او محکم گردید و وجوب محبت او
 کرم الله وجهه نعم الاناف الطائفه الرفقه که از روضه گلبنی مخصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا
 برای ایشان از ازل مقرر گشته و مقام مفارقت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جهاند و حق
 ایشان مثل نجفی و غیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلواته و السلام این لقب را از دست یا
 فرمود و اندازین است که زید شنید که مناقب او در کتب فریقین مخصوص است برای تذمید اکابر روضه این
 لغت را موافق روایات شیعه و سنی جاری نموده و در صد حدیث موجود است ارشاد ایمه که احادیث ما را بر کتاب
 و سنت عرض کنند و متوجه نشود و برای تقلیدین مجتهد که مثالب جناب امیر چگونه بر طور روضه
 تواند بود زیرا که در حقیقت بنفس غدیر نزد ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصیب امیر را و بر و
 بریل از بعضی فرمود صریح نهان کی مانند آن زاری کرد و سازند مصلای جلوه هر که را علو در ارج نراند الوصف باشد
 مثالب او نیز که از وانی باب زاره الذی یقوه با فقه حسنه و اصدق الصادقین و هو شریک البه و هو الجوس

پس شاید که بیان شائبه محبت محافظت مرقصوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت حدیثی نه اشتند و نیز متوجه گردد
 که وجوب محبت برای حضرت رضی مستلزم خلافت بلا فصل و امامت کبری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین بود
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام خطاب برادر خود زید شید چهره فرمودی که وجوب محبت برای سرفروشی افزاید نیست و محبت
 برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردید و مسامحی علمای نفس را بنجا کسرتند و الله سبحانه
 و تعالی را بر کرده که در کتب فن بعضی تهلیل مرتب کرده بودند که هر که واجب المحبت است متین است برای امامت و اگر
 متقصود مجتهد نیست که قرآن مجید تغیر و تبدل نیست و نخواهد شد بر مذنب شیعه پس این معنی بقول پدرش در بصوار
 از آن قبیل خواهد بود که قلب او را آتش نشن تکیب میکند و بالعکس زیرا که قصه عجیب معصیت نادریات حدیث است
 در مورد امامیست که ایدل علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صورت طعن الریاح و غیره مدعی تبدل و تغیر گردید و دل بیک
 خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی و بعضی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمان
 دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابل اهل کتاب رسید و آنها گفتند که شما خود بفضیحت
 گرفتارید و دیگر از فضیحت میکیند یعنی تحریف کتاب الله قایلید آنوقت جز دم تولیت و بار و خجل ساختن
 عقلا روزگار علاحی نماند پس درین وقت نفاق گفته اشان علی روس الاثمه و جلوه ظهور داد و معنی است
 کریم و جلال و ایضا و استیغاثهم انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبه المفسدین
 رویشود و نهاد و هر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب غناید بلکه پشت دو تا گردید بلکه افسوس که مشاهده کرد
 در این نشود و نه امید این معنی بود که ارتش هم انکار نمینمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از قسطنطین است
 که قدما می بابران مردند و لیکن آنچه می دیدیم در پرده نقیبه میبردند اگر خدا و اسلام را از مسائل الکیات پیش
 حکم خواهی کرد که خودت شگین دل یعنی دل را بر کار قصه و از ابواب تحریف را گوناگون کرده حضرت
 پیغمبر اکرم الله علیه و سلم حقیقه حرف قرآن مجید پنداشت و مجازا از اصحاب کرام را مهمل و مغیر نگاشت که قولا
 به تر از کفار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسا مردم ازین بهر دو فریق بوده اند که دست ظلم و عدوان بر دست
 رضی الله عنهم کشوند و دین مرتدین و منافقین تمام و در هیچ یک را برای حضرت رسول را با نواع مصائب مبتلا
 و اشتند پس چنین ظالمین و سر کرده کافرین هر چه تحریفات را در آیات خود استند جناب پیغمبر با وجود ذکر الاله علیهم السلام
 و المنافقین موافق تمامی شان پرداختند و نسخه اولی را بیدست حافظین اسرار مثل امیر المومنین و وصیت گذاشتند
 تا اولاد امجاد و شب آویند یا شهادت آئیناب یا شب قدر را بامت مقدس را از صندوق برارند و شمع کافوری
 رو بروی آن برافروزند و کلهای تاته از گرس و سوسن و نسیرن و نستران بران افشانند گریح آبی را در آنوقت
 به مقررین تلاوت نکردند که نص جعفری در کافی اعور خطاب قاری آیه اقرار به طاعت نیست که باز بهمان ازین قریه
 و بخوان مطابق تلاوت این است چون امام بر کسی قیام و زرد و انگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شرح گفتند که
 در آن وقت نیز همین قرآن شریف خواهد بود که امیر المومنین انقزال الغرض بر اصول اهل حق است

[illegible]

رده با قاضی البرهان و ازینجاست که حضرت ائمه امارات محمد خلی میگردند کسی از ایشان چیزی نگفته و چه سار
 ایشان بتقتنی کس و آنکس از گذشته و نتواند گفت که من جیت التقیه زیرا که قبل ازین کلام حضرت سید اشد سلطان
 علیه السلام علیه التحیه و الثناء اشکار شده که نفیست و در اینجا تقیه چه گنجایش بوده که باقر محمد باقر را بنی
 در حقیقت آنجناب که در لاک کتاب بود چنین حکم بر آید که قتال کن بشکر نریز و شهید شو و بیا و نمی آید که در کسی محدثین نوشته
 بر باره حضرت امام حسین ^{علیه السلام} نقل از عن العیفة المسطورة تقیه و اظهار باخلاص اوقات و عقل هم تجویز نمیکند که چون در آن مصداق
 کلام الهی با حق باشد در او ان دیگر حکوم مقیم باشد که هزاران در این کثر از مصائب که با بود و دلو فرزند و از اینجا که این بحث
 در حدیث معرفت امام سید و دو امامیه در آن شوق سخن سانی را در اوصاف جعل می آرند بر طرب و یابس القحطی و ازینجاست
 مفضل تقلید تقدیم بر ای ترجیح معتقد خویش در باره حضرت غائب الدار چنین یاد کرد که امام ما اگر چه یفقو و است و مگر
 در جابا قاصد بود و با وصف طول سافت خیر تا بدین خویش از مجتهدین مایکرو و با غایت و تاسید ایشان شغل است بحال
 شما که امام هنوز در دنیا قدم نهاده پس بعضی از طرف فاش کنند که اگر چه روح مطهر امام با وجودیکه تا حال باقی مقدس تعلیق
 میافته ممکن با اعتبار اوصاف و آثار و نسب که محمل شنیدند بهتر از امام شماست که بدان تحقیق و در پیر او شرح این کلام
 بحال بعضی از وجود و حال غایت و دستگیری امام شیعه در باره علمای شیعه غریب می آید که علمای علم ملکوت استاد
 شیخ و سید رخصه دین باب چه میگوید با مقتضای عصیبت و لمون رفض چه قصه ها و عمر تا میگذرد و سیر و بقیانی بران
 در قدرانی چنان داد و پاکوبی و شادمانی میداد و سبجان اصد مبعوث شد این امام برای رفع اختلاف از عالم
 بود و چنانچه دانستی و محدثان عالم سیما اختلافات رخصه در زبان امامش از حد و گذشت حتی که عالم غریب میگوید
 حواجر پر و دوسر را دست کردند و کمالیه امیر المومنین را بنیادیم یا خود ننداید و جو کمال رسیدند و غریبه و با بدیه طاعت
 حضرت جبرئیل بر زبان داشتند در کتب مل و نخل و من یقتید مثل شیخ المعال و غیره و سیر گشت پس از آن اطف ملال
 هیچ بعید نمی آید که چنان تقریرات کردند و هزاران شهرت بر اسمی ائمه های نهادند و عمو در ابار بار شکستند و با طهارت
 و سحر و حق الیقین مانند یهود و مشرکان تا بعدیکه امام زمان از کارهای و غداری ایشان و پوش گردیده و در لباس
 لشکرین از دست رخصه بجا با حاکمان بسلامت برده و معتمد بر گزینمال کسی از اهل فطانت نینکند و مقتضای
 در جوب صلح که امامی را برای دفع اختلاف و حفظ بلاد و کما نقل الکلتوری فی تشیید المطاعن و غیره فی خبر عن افغان
 مبعوث و ان امام بدون کورنگی شیعه بدریای محیط الماح یعنی غیبت کبری فوطه زند و در کان کاک و دود و مل بنیاد
 مرتبه امامت کند و ازینجاست که ائمه واحد بعد و واحد قاعده بعد اولاد و جوان خود را وصیت میکردند که
 شیعه خصوصاً رخصه عراق بر حذر باید بود و بر بیان رطل بوق و محاسن المومنین اخلاص از ادا و وصفت داشتند
 و ازینجا بر اصول معتبره شیعه بودید باشد که تباین و مخالف را میان حضرت ائمه و ایشان حدی نبود و و بهم سخن
 این بزرگان در هر کتاب بن خواهی یافت که بر جوف و حکایت شان گوش نباید ندادن ^{عنه} غره شود و بشود
 شیعه که این کرده بکاره می نشیند و محال می رود و الحمد لله تعالی اولاد آخر که بر هر کس از این کتابی واضح شد

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت و بیانی ندارد و برای ارفقه غذا نبیند و کمال العیم است به راز
تحریر این مطالب بیاد آنکه که قاضی رطل بوق کلامی طویل زیر این حدیث گفته که بعد از تمام بقی و نقص آن متوجه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تحقیق که فقط برای اینجور نیست در میدان مصارعت سیافت خنجر و کجاست
حاجتی بر دستخوان نامر بوط او من از نسخ عسکریست نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اطراف و افشای
رطل بوق ترین سوق السبوح بنویسم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هر وی مناظره میکردم تا دستار خوان
بجایسید محسن در میان آمد و دشمنای طعام خوردن مخفی بخاطر مرسید از وی حدیث مشهور که من مات و لم یر
امام زمانه مات میتة جالبه پس صبر بر آن نکردم و از فاضل هر وی اجازت القای سخن نمود و گفته که چنانکه
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست گفت
حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام در حدیث قرئت و تاویل او نیست که من مات و لم یر
امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جالبه گفتم نابراین لازم می آید که تعلم قرآن بر هر یک از مردم واجب است
باشد یا آنکه هیچ احدی آن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرأت آن شرط
و صحت نماز و این واجب عینی اند بالا جماع گفتم که حضرت رسالت و پیغمبری امام را مضاف بزبان شما
گفته من مات و لم یرف امام زمانه و تخصیص امام بایل زبان چنانچه در حدیث واقع شد و دلیل است بر اختصاص
ایل زمان با یامیکه معرفت او بایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد باین ایام فاتحه است
تخصیص مذکور را فائده نمی ماند پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر از آن تاویل علیل برگردید و گفت
بما در حدیث مذکور حال من و تو برابرست در مقتضای آن درین زمان گفتم حاشا که حال برینوال باشد که تو گمان
کردی بلکه مراد درین زمان امامیست که اعتقاد امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی
پس ما تو برابر نیستیم گفت آن امامی که اعتقاد بامامت او داری هرگز او را نمی بینی و جاد و مقام و مبتدا
و در دین خود از دهره و دفعه نمی یابی و فتوای مسائل خود را از دست خودی پس من و تو درین حکم برابر نیستیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت باشد بر آنکه جاد و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را
از او بپیشیند بلکه مضمون آن بیش از این نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که من در اجماع شناسم و دلالت
و افضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر
بنمایم و نیست آنچه مقتضای حدیث مذکور بر من واجب است زیرا که حضرت رسالت نفرموده که من علم
ما حد من امام زمانه انقیادی چنین گفته که من علم معرفت مکان زمانه بلکه گفته من علم معرفت امام زمانه
والحمد لله که من او را شناختم و مرا اعتقاد است که امام نداری و آنکه زمان تو را امام خالی است پس من
تو برابر نباشیم و چون سخن باین مقام رسید فاضل بروی عاجز شده گفت که من نیز در طلب معرفت امامم
و شنیده ام که در ولایت من مردی دعوی امامت میکند و میخواهم که خود را با او برسانم تا صحبت و دعوی امامت

اورا بدنام و انکار و تابع او شوم پس من گفتم الحال درین وقت ترا امامی نیست پس درین وقت از اهل بیت
 و اگر میری در جابلیت خواهی مرد با آنکه ایتام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلافت ندید تو در صحاب
 از اهل سنت است زیرا که ایشان تا آنکه نیستند بوجود امام در زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند پس
 شد و جوابی نگفت و حاضران بپاس از خوردن طعام فارغ شده سفره برگزیدند و هر یکی بمنزل خود مراجعت
 نمود و فاضل بروی نیز بایشان رفت و انتهی کلامه زید گفت خدایت و سلام و تسلیم و کفایت با جمیع
 و عدم ملاحظه فرمود و عرض کرد لیکن تعلم در کتب و شمس است میگویم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة و السلام
 در باب معرفت امام است پس اعتقاد و تعلیمی و اقرار سانی کافیست که این کتاب تمام کلام حضرت باریست
 قوله تعالى وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْفِتْنَةِ لَأَنزِلَنَّ إِلَيْكَ الْقُرْآنَ فَيَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَافِلًا عَنِ الْعَالَمِينَ
 کفایت نمیکند و اینجا هم نما تقر فی عمله من القرآن العظیم عجب عجب است آنکه حضرت قاضی رطل
 مصداق عوج بن حقوق خود فرموده اند که از این حدیث خیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بر نمی آید پس
 اعتراض فعلی که که ترتیب کردند و آموختن قرآن مجید را واجب مینویسند و اوردند حال آنکه آموختن اعتقاد
 ضرورت تعلق بکلمت علی دارد و بحسب نظر من ندارد و زنتی بیش نیست قاضی را باید که تا زمانی که در
 و جواب دوم فاضل بروی خصم خویش را بعد از تسلیم و استن و از اقرار ماضی در گذشتن کیفیت که قاضی
 رطل بوق در هندوستان برسد بمقتضای مریخ نشسته و در شهادت ای امامیه ثالث با نگر گشتند و از دعوی
 تشیع دست شاستند و لباس حقیقت بر خود آرد و مواعظات قلبی را بر او گفته و نفاق را نصب العین کردند
 آدم بر تشیع پس بر تقریرش خاص شدند اهل زمانه اولین معرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر محبت
 و قس علی بن ابی طالب که بلاکه ایتام در باره ایشان است یعنی ائمه اثنا عشر و ازین اختصاص تخصیص لازم
 آمد که رفضه از آثار عمده امامیکه ذکر نامش در خلوت موجب محنت است کما فی الاصول مثل الجار غیر معرفت
 از ائمه سابقین یا مورد نیاز شد خبر امام زمان خود که وصف او معلوم است که نامعلوم است و همچنین در زمانه دیگر
 ائمه لاجرم تشیع را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شدند معرفت سابقین و لاحقین و اهل ذر الاثر که از
 و بر تفتد بر یکجه همه اهل زمانه را عموماً واجب کرد و معرفت تمامی ائمه اعتراضیکه قاضی
 بر فاضل برسی نموده بر ذرات حضرت رطل بوق وار و میشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امام را بر زمان
 مضایف ساخته و من مات و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام اهل زمان چنانچه در حدیث واقع شد و
 بر اختصاص اهل زمان با امامیکه معرفت او بایشان واجب است و بر تقدیر و موجب معرفت جمیع ائمه بر جمیع اهل
 تخصیص مذکور را فائده نمی ماند پس محنت خدا با و بر ناصب عداوت ائمه است و موجب معرفت ائمه
 سابقین و لاحقین را کلامش بر او و دعوی مزید آغاز نمود و اینک اصول کافی کلینی اعور و تفسیر
 و کتاب البصائر و مانند آن و علی بن ابی القیاس کتب کلامیه را فضیلت همه محل شد خصوصاً کتب مصنفه و تفسیر

و فانی مثل ذوالفقار و غیره که ولایت بران دارد که معرفت و وارثه امام ضروری بود بر خلفای شایسته و اشراف
ایشان در زمان سید الانبیا و انبکان بعد الاستغفا و هم در وقت شیر خردا و در اوقات
دیگر امید به سبب جموع و عبارتش بعد از ذکر اصول ارباب فضول این است که پس
بنابرین سبب گوئیم که منشاء تفسیر از اصحاب شایسته و عالیشان و خفیه و ظلمه و زبیر
و معاویه و اشراف آنها مخالفت هر یک ازین اصول معتبره مقرر و نزدیک شایسته
امامیه است چه باتفاق معلوم است که ایشان و تبعه ایشان با امامت ائمه اثنا عشر قائل نبودند و نیستند
بنحویکه شیعه قائل اند آنست که بلفظه کما فی الحسام و ازین عبارت عیان شد که معرفت به ائمه اثنا عشر واجب
بود بر خلفا و هم واجب است بر تابعین ایشان یعنی اهل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تر اگر دیدند و برتر
روشن است از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الایمه نوبت استغفار سید پس باب است
دیگران چه گفته آید و در کتب معتبره موجود که حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود و مجلس حدیث است
و مفصلش قصه استغفار پس چه کس دانستند از عقل که هیچ اصلی نیست برای این امامت محدثه و همه اصحاب
مومن بودند بدون اعتقاد چنین امامت مختصره اما مجروح من گشت مولا و فعلی مولا فدائمه علی مقصود و هم
ممنوع و وجوب محبت رضی الله عنه مسلم لیکن لایستند و لایق من جوع و لو تری الکافی لوجدت روایه و آنرا
ان جمیع اهل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم و احباب المحبه و کن دعواه الامامه صحت الکفر
و من اعتقد بالامامه فهو کافر علی اصولهم یقینا یدل علی ان زید بن علی کان منکر امامه اخیه و خرج علی نبی
امیه الله متعاشا شدید ادا اگر گویند که وجوب معرفت سابقین و لاحقین بدلائل دیگر
ست گوئیم از مدتها در ازشتا قم که آن اوله را به بینم گمیر بازی نیست که بغایت باری باصول
معتبره شایسته کنیم به سبب و تفصیل نقیض مدعا یعنی غیر عازت ارام نیز مغفور و مرحوم است کما لا تخفی و بیشتر
فی نه و بصفحه پس این ترانه که جناب مجتهد بدان بانگ بی شکام و مباحثه تمییز برده استند که کمتر از او زبانه است
که بزرگان فانی در زمانه در شکر سید سالار مسعود غازی بی اصول می نواختند و از راه حجاز نهادند و میرفتند
و شیخ سیکو پیر صرح که گوییم تو میردی بر گشتانست میهند اصدق اصادیقین رطل بوق یعنی زاده منتخب از
مختبین دنیا آن اوله را باند و وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبید و بر سینه خود کشاید و گواه گردان
عمه شریفه خود را که جزین کتاب امامی نمیدانم کما فی الکشی و غیره از هزار سال بر اولیای رطل بوق و مجتهد
مرفوق آن اوله کشوف شوند و اک عجب عجاب من بعد اگر این حدیث قبل از غدیر است لازم آمد کفر کسیکه
شناسد امام را قبل از بیان و تذویر او بر خلاف آن که بعد از استغفا و خرابی کوفه و بصره پدید آمد و بل بدعا
الا انظلم والعدوان و اگر بعد از آنست لازم می آید کفر عمار چون گردید بصدیق و گردید از حدیث کس
فی الکشی و غیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار است یعنی لا یتصور منه الضلال استل

اصول این بسیار و مجال است تا تحت این عمار و توجع امام الهما جبرین و الانصار طرقت تراکنند ترجمه نقل بحا
 از علمای نامدار از امر من و غایت شریف نفس است بر ترقیه نبی مختار پس اگر نفس با ماست فرمایند حضرت با شرف
 و نذر بعد از آن است عصمت یوم العید یلیزم التقیه عند الوفاة و عند صفائی زعم النفسه یوم العرفات و بی
 مقسله اخری باشد من الاولی و اگر قصه حضرت فاطمه بنت اسد را در مکرمه و امیر المومنین که در المکر و وجهه
 که در جواب منکر و تکیه فروماندند و حضرت پیغمبر آواز دادند بگو فرزندم علی امام من است در میان از نزد گویند
 شما را علینا چه محبت مروه مثو بار بار بایستد که در که اقرار در اعتقاد علی النفس چه فقط ازین حکایت بهر تبه ثبوت
 رسید که امامت از اصول نیست و در نه انتخاب جابل و محمد رئیس ذوی الاذنان عارف باشد و عارف
 همچنان که سکنه روز و القرنین را با امام حسین بجانکند یا از کج گیر و از اهل حق خود را براند اما اول شرم و
 حیا پس از عجب آب اشیا و موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیز بکنار مبارکش
 پرورش یافته بود بلکه هم شیر ابو طالب نوشید و هم شیر زوجه مقدسه او چنانچه از کتب و غیره واضح است و
 عبارتش همراه شرح قزوینی آنکه عن ابی عبد الله قال ما ولد النبی کف ایا ما یس له لکن قال الله ابو طالب
 نفسه فانزل الیه نیه بنا فضع ایا ما حتی دفع علی علیه السعید فرفع الیها یتواذع بود که مراد بپندی نفسان
 ابو طالب خودش باشد و یتواذع بود که مراد بپستان زلفش فاطمه بنت اسد که مادر امیر المومنین است چنانچه فی
 حدیث سند مبولد امیر المومنین که رسول الله را در مادر خود گرفته و گفتن او امیر المومنین را برادر خود بسیار واقع
 شده و منافات نیست میان این میان تزویج فاطمه چنانچه متفق علیه است حرمت الکاح باور رضاعی و خواهر
 رضاعیست ایضا ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق علیه السلام لا یحرم من الرضاع الا ما کان
 محبوسا و روایت کرده در شرط حرمت نیست که رضاع باستیبار و مانند آن باشد بر منع بعینه معلوم باب ضرب
 و علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت و فلیک مروه بشری و ذلک کرد چند روز بر جای که بود
 برای او شیر می خورد نیست که بسبب مرض والدۀ او بچه شیر نماند پس انداخت او را ابو طالب بپستان خود
 چنانکه برای شلی اطفال را مشغول میکنند پس فرود آورد در پستان ابو طالب شیر می خورد و از آن
 پستان چند روز تا فرود آورد ابو طالب گردید بر کلبه ای بر منزل امیر المومنین و او را بپستان پس مادر علی بن ابی طالب
 مرخصی چو در باره انتخاب آنچه بایسته فرمود و قدرت الهی است که هر چه مقتضای آن اباطل کان بود
 رخصه در جواب اهل حق فرو می مانند و عند المناظره زمین را از آسمان منیرانند و عرفان از غفله
 نمی شناسند اینها که شنیدنی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فراموش کرد و اگر بفراقت
 فی الجمله معرفت را بر معیت و اطاعت فرود آورد و هیچ تأکد پیش نمی آید و معنی چنان قرار می یابد که هر که خود
 باشد بر معیت و اطاعت نکند اما هر که در زمان او بود و منوع از جالبیت مروه زیرا که قبل از اسلام
 نیز صاحب و جابجی رئیس قبیلۀ بنی سکنه که کس بمعیت مجموعی اطاعت شخصی نمیکرد و مذبحان

حضرت سید النبیین، خلفای اشدین و مؤیدین مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
مقتل کرده اسے غیر ذلک و محصل آن روایات همین است که امام یکے ماند و دیگر انرا تبلیغ و نفیست
و شاید مجتهد معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه وبال و نیوی و نکال اخروی می افزاید و خاتمه
حدیث هم با اعتبار معنی تشبیه را یکسان نمی رود زیرا که مقتضای زمان کفر و عدم جابلیت است
و خود بینی و خود را نی و باطل است شخصی بودن است قال الله تعالی و یحکم فیما فیکر فیها انفسهم
ظالمون و علوکا فانظر کیف کان عیاقبه المفسدین و بین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
مجتهد و انکار و مناقبت مفسدین را عبرت گاه خلالتی ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و افاد
حیدر که اگر مثل آن تو امر و الخ و انما التوریه للمهاجرین و الانصار و افادات جناب امیر
بعد فی النورین وقت ایامت خویش چنانچه در کشف النعمه و ترجمه ان است اسے غیر ذلک از اول
بایضا مانند آفتاب را بجهه انهار است که اهل عمل و عقید در برگردیدن سبتج مشروط اختیار دارند
و چون از زمانه در از ایشان را بدخلی نماید گناه بر ایشان لازم نیست بل گناه دست بود
که اختیار میداشتند و کسے را الاثقی سے پیدا شدند و مختار تمیضاقتند انقض اما سیه باضافت ضمیر
خاص و مسود میگردد اندام را اندانی نه بوجود و اجتماع ناس در زمین عام و خاص پس منقض
گردند بزمانه مکلف تا مسلم شود زمانه وجودش و عیان کرد و اوصافش پس هر که نداند او را و اوصاف
بکند و میرد نوع از جابلیت همراه برد و رنه معذور باشد اکنون بر بعضی از فوائد که در عبارت
عروق و مولای مجتهد یعنی رطل بوقی بوضوح پیوسته و منقطه مجتهد از ان بظهور آورده اعلام
سے نماید که مجیب مصیب در رسا که قدیمه نوشته بود در باره حدیث معرفت امام که وضع اضافت
برای عمد است الخ و مجتهد بوجوبش گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عمد معنی است
و دلالت بر کمال بهالت و اجنبیت از فنون و عموم دارد از آنجا که جناب قاضی رطل بوقی این
اضافت را برای تخصیص قرار داد و بدو بر طلبه مخفی نیست که عمد و تخصیص را بیک معنی در باب تصدیق
می گیرند لاجرم شهادت شدید ثالث بالخیر عیان شد جرات و اجنبیت مجتهد از فنون و عموم
پس حجت بانچه التی باید دید که مجتهد در عبارت مذکور مضاف البه را ذکر کرده بود اکنون فضا
بر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد و آنهم شهادت چنان شهادت که در حکم زندگانیست
که قول بیت کاملست هم در حق او نتواند گفت و اگر مجتهد الزمانے برای نفس نفیس خود اعتقاد
توت قدسیه دارند چنانچه ازین کتاب و ضربت حیدر به شکل اول بدیسی الاتیاج نایت است
زیرا که مدعی اجتهاد اند و بر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیر است که قاضی رطل بوقی این
الفاظ مذکور که در آنند لیکن شرم خور پرد از ذکر دعایک همیرو و دیگری ای آید بدو قول گذشتیم

و الزام و انقلاب در سناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحثه او انسر ماید
بلکه حرف درین است که کتب و نیکو خود را هم کما یبغی و دیده بودیانه و خداوند که آن هیچ راه
چه گفت و این شوشتری معترفی چه نقل کرد که امرت الهی لا شفاعه معذراع ما را باین گویا
خفیف این گمان نبود که رئیس الکذابین در نقل کلامش بجا آورد اگر از اعراض بحث بگشت
که بحج و پر سیدن این حدیث فاضل هر دو سکه که امام اهل سنت و اهل حذاق این حدیث
بود مبهوت شد که زبان او را میست و اگر دانش را می شکست و مقام حیرت است
که شوشتری شرح تنزیب المنطق نوشت و نه فهمید که درین مناظره سخن از امامت خاص
میرد یعنی امام مهدی چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مرا امامی است
که اعتقاد و امامت او دارم الی قوله مسرفت او بدلیل حاصل کرده ام الی غیر ذلک
ولیکن پرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هر دو در خاص و عام سخن بگوید
و بقواعد منطقیه تعلیط نماید پس مردم برداشتند و مستدم برنداشتند و قدرت ذکر و بیلی نیاید
و آنچه گفتند ابر نیستیم جوایش آنکه واقعی است چه نسبت خاک را با عالم پاک چه هم تابعداریم
چنانچه محملاً و مفصلاً گذشت و شاید که باز بمقتضای مصلحت و حال و مقام نمونه دیگر
حالات این امام متظیرین و ندعین هر دو را بر اے مزید بصیرت ع گفتند که در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل هر دو گفت که امام را هرگز نمی بینیم و فتواست مسائل خود را از و نمی شنویم
و مقام او را نمی دانیم و هیچ نفی دینی از دست نمی بریم تا حق در جواب فرمود که حاشا که حدیث
دلالت بر آن باشد لایزال آنکه کتب اصول کلامیه اهل دلیل بر آنست که وجود امام هم بر آن
انتظام دینا و هم انتظام دین است تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث بر ضلال است قدرت
نیاست در اختلاف در اصول و شروع و وقوع نیاید گو بر اصول امامیه صریح و بر ائمه صادقین
کما مفصلاً و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار است و تناقض و تناقض آن بدین
و نه استی ندارد و چنانچه برناظرین تنزیب و استبصار مخفی نمی ماند حق که در آغاز تنزیب است
که حاجت از علماء ارتشع دست برداشتند و گشتی شدند البته شخصی باید از جانب خدا برای
این همه امور معصوم و مؤید پرور اعظم و رند باید بر اے و امامی دیگر فلم حرا یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هر گاه این امور ضروری نبود حاجت مردم بسوی امام چیست آیا فقط همین مراد است
که نشناختند و می خوردند و عریده نمایند چنانچه اجدا و مجتهد لعل می آوردند که امر را از آنجا
برین مذهب رفع تحیرات خود را که بر اے اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحثه
استاجت چنین امام را ضروریست و لا جرم تحقیق مسائل ضروری شد تا از خطا این نشوند

با حترق رسید مسیح بر زد که خدا فی تو یقین داشتتم اکنون مطمئن گشتم زیرا که غایب کردن با لش خبر خدا
 کسے را نمیرسد و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقین و مانند آن در تحقیق و مجسم
 محدث نجفی رجوع کرد تا اول او مانند خاطر ابن سبا قیمن الطینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
 ما قسم حاشا لک جو ابشش آنکه ان الکذب قد یصدق رخصی که امام خود را بدولت اسلام از بطن
 سلاطه مشرکین دانند و القباس جناب سید المرسلین را در قوم گردانند و زرافات پدر بزرگوار امام بنی
 بران نکاح میدارند که در حال شرک و انهم بنیام وقت نصرتیت بر جس بدو دالی غیر ذلک من القباس
 علی اصولهم باشندی که امام مهدی را با و اما از کمال گوشواره عرش رب المشرقیین حضرت امام حسن
 و امام حسین محقق بود و مادر مکرش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و بنی سواد
 دیوید چگونگی برابر تواند شد ممکن است که حارز نامی با ایشان ناطق مساوی شود و لا اله الا
 لا و الله قال الله تبارک و تعالی هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون لا یستوی
 اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفاعلون اما دلیل که رطل بوق معرفت
 امام خود از ان حاصل کردند اگر غیر از خرافات احوال و اعمور و اعمی و شیا طین جن و انس
 و نبأ باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم کسے را از رخصه قادر بران نمی پذیریم
 پس همان بهتر که مانند تمامی معلوم در خزابل سدر کسه مخفی و مکتوم ماند فان البیدعة انما
 ثبات تبرک و ذکر با و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جو ابشش آنکه انما
 کلمه موقایله و الله تعالی که ازین حضرت عیان شد که فقط معرفت امام مارول حدیث
 و معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حارث
 از ان اوله می شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد و مغالطه محض است چه هر مسلمان
 شیعی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش صلتی دراز است تکلیف که عمر دنیا
 بر روایات اکابر رخصه صدر هزار سال باشد چنانچه خواست و انست و آنچه قاضی رطل بوق
 اناده نمودند که من اورا میثاسم غالب که تقلید اوست با ما شش یعنی معلم بن معلم مکتوت که
 که خود را عارف نامند و عارف بر رسول الله و عارف بالا میه قرار دادند حال آنکه حرفی از دفتر
 معرفت نخواندند و بر طاهر است که آن شفیقه خدا را ناما قیامت اندیش قرار دهد و اورا منبع
 تواند عقیده باند و بسند رسولان اورا بر دوجی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
 معانی تواند کرد و این جبل مرکب چنانست که در بیض زمین اورا نخواهی یافت پس چه در منشور
 و مانع هر راه مامون کشیده و آنچه محسور خواهند شد و در یک مقام دوزخ معذب می شوند
 مینا آنچه برای اکابر اصحاب انترامیکر و ندفعو و با بسد جو ابشش آنکه زینهار بدلائل سابقه جناب

سیدانی بی او تراکما یمنی میدادند و همه طبقات آسمان و زمین بر او روشن است پس زمان حاضر
 باین کلمات طیب اللسان است که قرآن مجید ولایت بران میکند که برادران حضرت دوست علیه
 السلام چون یکدیگر و بار برادره خلاف نفس الاخری رقتند اکابر زمان راست ایشان را بهم دروغ
 پنداشتند و رطل بوقی که در مجالس المؤمنین اکابر جماعه و تابعین و علمای متحرین مثل غزالی و زکریا
 رافضی قرار داد و در مجلسی آن خرافات را پیشاونداد که در جبال و ابلیس رشک بران می برند چگونه
 درین دعوی راست کو پنداریم و دیگر رفته را که بنیاد مذہب شان بر نفاق است چنان
 در مثال این حکامات صادق انکاریم و پیر ظاهر است که اگر مدعیین فرید و لا درین دعاوی
 صادق می بودند و بنیات ایشان و اعتقاد این بداندیشان مشوش نیگشت چرا غیبت
 کبریه بعد از صفری پیش می آمد با جمله این امام عظامت که کتاب احمر کنه را دست و نمود
 نورانی بر دیوار او دند که سی آسمان زیر پای او و عرش عظیم شکامی او و لامکان دولت سر او
 او در هر هفته بنص امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جلال و زینت الباطل
 مرامت و دره القاج او و خاصین خود را از منافقین امتیاز میکرد و برای بلند انگلی و بالا بردن
 رفته گوش می نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست برداشتند و خواب
 یا بیداری تسلی می بخشید و اطمینان می افروزد و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
 می بود عاشق که شد که باز بجانش نظر نکرد و دید ای خواجه دروغیت و گریه طیب است
 و آنچه قاضی صاحب او بدایت دادند که دلائل واضح الخ جوابش آنکه انا و صاحب رقتنا
 که بین تقاطع و دلائل ساطعه داری و لیکن دعوی لزوم متابعت از ان قسم است که یقولون
 یا قاتلهم ما کذب فی قلوبهم خود کلام مجلسی خاتمه الحمد ثین بران گواه است که اهل غیبت کبری
 مانند یهود اند که امر قرار و تقیه و نفاق از کرده یهود بود و وجود آمده چنانچه در قرآن و حدیث بیان
 و این امر را خود معلم بن معلم ملکوت و در عالم ناسوت بر پا کردند که تشبیه یهود از ان و در عرض
 ثبوت است که مجلسی گنده دهن پاپوس کاسه یسان دوست کمالی اما آنچه رطل بوقی گفتند
 و تجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد بابل سنت مسلم است که مروت
 اهل صفایچه در روچه و رقتنا و اینهم از قدرت الهی است که لفظ سائر است معین این بدایت
 و لیکن دعوی ملاقات اهل رو و ریا از ذریه ابن سبا و خیر منع است چون خود با قرار کما
 آن امام توقیع می فرماید که هر شیعی که نام من بگیرد ملعون و کافر است و کسی از اهل سنت
 این توقیعات را در حق خویش اعتقاد و نیکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
 که شب و روز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی لباس دوستی و نفاق بکشند و انواع

ملائکه از دست حکام نوشند و مانند مامون و ابی طالب بر طور رخصه او از شیعیان پاک دین را
 در میان فرود شد و خلعت بای قاضی مکه کلن بجا آورد و هر شل حاشی و طوسی و تمانینی با بتاع هشام
 شیطان اوطاق بپوشند و از روز قهر امامت همین دعا و دغل بعل آرزو و بزرگی را از دست
 اطهر در هر زانند و بدست نوبسب سپارند و در برابر چو گو سپند سلیم و در قضا همچو گرگی
 مردم در ده چنانچه بجا مجلسی و لوازم فنی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
 شش است حکایت که کتاب کشتی و دیگر اسفار و روایات معتبره اهل اصول و اخبار و میل بران
 باشد که بکر است اما ان طاهرین سگان بر روی عماید رخصه مثل ابو بصیر می شناسیدند و می
 دین این ملاعین را از مجالس خود دور میکرد و اندیدند و سفارش اصحاب را در حق این شایعین
 نمی شناسیدند که امر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم تناسی یهود و کشتی
 میروست بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق و در حق این کاذب مذبذب
 میخیزد علی دین من کتمه اعزّه الله من اذاعه اوله الله که صاحب دانی نیز آورده در باره
 قاضی مقبول شد که کتب خود را با وجود این حکم و امر تقیه تا ظهور امام مهدی از سب تبرای
 کردند و عایت سنن شریف و کتب معتبره و کتب معتبره را اندیدند و خواب طل نور
 بتوسل و مینامی پلست نور جهان که چه بطاهر زن است چه در صف مردان زن شیر افکند
 بمستقر اختلافه رونق افروزدند و به پنجه تقدیر گرفتار آمدند و پنهان بادشاه اسلام نورالدین جهانگیر
 خرمین و عادی لا طائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص مجاورین قبر شریف
 رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خداست
 تا عتبر و ایا اولی الفی من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
 و ذامی آسمانی است مابعد از ان کن الاول باطل کما عرفت و بحی فتحین الثانی عجب دارم
 از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدور این توسع صاحب الامر در لباس عریا
 بعظیم که خواهد بود بعد از بدتهای در آتش جبل او مرکب است نه بسط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
 با عترت مجلسی و در حق یقین و غیره و غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد کتبت که مادر
 بعد از بودیم در سالی که سمیری بر حمت الهی و اصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتم
 پس فرزانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضبوطش اسن بود بسم الله الرحمن الرحیم
 ای علی بن محمد سمیری خدا عظیم گرداند اجمیر را در ان تراد و مصیبت تو تا شنش روز دیگر تو از دنیا
 مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود بگردان بعد از وفات
 خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نمی شوم از برای احدی مگر بعد از آن حق تعالی

و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت نصیبت بطول انجامید و ولها سنگین شود و دین
ملو شود از رسم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوی مشایده خواهند کرد و هر که دعوی کند
که مرادیده پیش خراج سفیانی و صداسی آسمانی دروغ گو و افراکننده است استیضای پس
تجویز ملاقات خود با وجود افتد مخالفت حضرت امام صادق در باب اقیقه کما انشرا و انکاه
در هر وقت بین افترا و عداوت شدید با ائمه هدی است بناءً بر آنکه بدار طل بوق از وطن مشرف
نشریف آوردند بارش کتیف چنانکه شاعری از امامیه میگوید ریش باید دو سه موسی
و زرخندان پوشی بدید انسان که در آن بجه و بدخروش و در اکبر آباد همه ریش و برت را
ترشیدند و آخر در دل خود برخلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه روضه
کرده دوست چنانچه خطیب مبرزاری گفته بود و چنینکه خواب مرصوفی بینی او بریده بودند و از
فوائد خطبه این توقع نیست که خدا این فساد تمام و دل رفقیه پیدا کرد و این حرفی است از
فوائد غیبت کبریه و قبل ازین تعصب ملائین اینکجا بود که دختران جمیده خوش نکاح سیان
میدادند و صیغه را بعنوان حال کجا مثل و بقای ضروری پیدا شدند و در کوه چاد باز کجا کوه خضر
میخوردند و در باره تصویر است صاحب المؤمنین کی بے او بنیای میخواندند و جوه خود را
مثل ذوی الافتاب سیاه میکردند چنانچه امر وزیر از بخت می شنوم و در تہذیب کتاب
شنوم و آنچه گفته و اینست الخ جو ایش آنکه چون حصر کرده است حدیث را معرفت امام و معرفت
عام است پس امور عامه کجا بر این خلاصه دلالتی دارد و فلیف که لغوص متواتر ائمه مخالفت آن قرار رسد
که حرفی از آن بگوشت و میدم و در گردآوری آن بتطویل نگردیدم و آنچه نوشته زیرا که حضرت الخ
جو ایش آنکه در حق درجه معرفت تمام است و آن خود مسلوب است از رفقیه لیام حتی هر که ناش
بر زبان آورد و نوشت بخلاف اهل حق که هم نام و الامتقانش حکم حضرت علیه السلام و ائمه طاهرين
صلوات الله علیہم و علیہم اجمعین می شناسند بقید انبیت و هم التفاب گرامی او را بر زبان می آرند
و بیان آنرا ثواب میدهند کما تم فضیله لاجرم دعوی عدم مساوات میان خود و فاضل هر وی
علی الراس و العین پس فیہ عبار بلا این و حکم این معنی که ما مورثیستیم با آنکه احکام از امام کبریم از حجاب
و غائب است قاضی رطل بوق درین مقام و او کوری یا کور انگلی داده زیرا که احادیث امامیه دلالت
بر آن میکند که بدایت بدون عصمت تمام نمی شود و اینجاست که اگر امام محصوم نباشد باید که دیگر
بدایت کند چون او هم محصوم نیست مگر زیست او را و دی دیگر و علم جبراً فیکرم التماس و هو محال
اینست قطره آوری یا حی طم کلام اما احادیث ائمه علیہم السلام که بار و آن در مجلد اول دانسته
پس تخصیص میکنند بر آنکه مقصود از اقتراض حج زیارت امام و اوراک احکام است بی چون قاضی

رطل بوق دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جز از شیعه می نمودند و دین خود را که گماشتند به حسب جعفر
 بود برای دنیا و عبادات جعفر فروختند تا گزیرست ایشان را چنین ارشاد ساختن در نه آب آمدیم
 برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانند زیرا که قدمای رفته برای تحصیل دنیا چنانکه کرده
 عمرشان در تقلید نواصب بسر شد که یقین بهمی معاذ الله بعلی می آوردند و صد بار وایت تراشیدند
 که ایمنه بلکه امام الایمه فرموده اند که خود هم معنی کرده باشند و هجرت را واجب گردانیدند و قبل ازین
 نیستی باشی که امام جعفر فرمود باسد لعن جد امجد خود می شنید و شیعه خود را بهین و تیره امر میکرد و حالانکه
 یکی گفته بود که می خواهم که منی لاعم را بدندان گزینم کمانی تراجم الجراح و آخر چون ضبط اسرار
 ایمنه عظام بر عجم غلامی شیکه شیعه ابرس مشکل افتاد باظهار آن بسکد دشی و رفع قبض پر زنده اجتهاد
 در مقام سادس به چشم خود دیدی لیکن مقتضای هوالمساک باکره تبصوع باردیگر محصل و سه فقره
 یقین کتایت می آورم که بسیاری از شیعه بر امام صادق افترا کرده و عوام را بدام و دانه میگردانند
 و تقلیدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است بهر که شناخت تکلیف از عبادت
 بر او نماند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین افتراست شیعه عراق و غیر هم باعتبار
 کل جدید لذیذ و رفع تکالیف هزاران و راهم و دنیا پیر این مردم را میدادند و اینک شنیدی حال
 امامت حضرت امام صادق است که ما مور با آنها رقیق بر وایت کلینی در اصول کافی بود پس
 در اوقات آن ایام که همیشه در تقیه بسر میبردند و بالاخر غیبت صغری خصوصاً غیبت کبری پیش آمد
 که کسی نماند که تدارک فرماید چه خواهد بود که هر غرابی فعیق و هر حماری تبیق آغاز کرد و هر کور
 سواد می دام اجتهاد گسترده و اهل توقینات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند
 بر روزنی ساده و جان زانند الوصف کوشیدند و بعضی ازینهم پا فراتر نهادند و دوا و مشاطه
 دادند یعنی زمان نازک بدن را برای جوانان تهمتن هر هفت گردانیدند و کین لوبیان
 شوخ و شیرین کار شهر آشوب و چنان بردند صبر از فلک ترکان خوان غیا را چون کما مریحلا
 و فی المصاوت مفضلانند روایات اخذ و جریق را من اصولیکه بکرا بهین شد و شیعه ازان حیات
 ایمنه دوست بر نمیداشتند حرفی از کتاب بتو گویم و بر تو می را از آفتاب جویم امام عظیم طوسی با شرافت
 خاتمه المتزجین یعنی مجلسی در حق الیقین فرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میگردد و اندک
 کنیز می گفت که صاحب الامر اطلب بیا که دم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم
 تا آنکه نزد دست محمد بن عثمان عمروی که از جمله قوابل آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه
 آتماش کردم که مرا بخدست آنحضرت برساند ابا کرد چون بصرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
 بیا چون به نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بویی با او همراه است

بیات تجارت و تساعی در آستین خود دارد پس عمری اشاره کرد و میرا بسوی آن جوان که دوست آنکه میخواهد
 من بخیر است او ز فتنه و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدو خانه رسید که معروف نموده اعتبار با
 نداشتنم خواست داخل خانه شود و عمری گفت اگر سوالی داری بکن دیگر در آنجا نمی ماند چون رفتم
 گفتم گوش نداد و داخل خانه نشد و فرمود و مملو است مملو نیست کسی که بخواهد با او بیاید یا بر طرف شود و منتی بلفظ ضعیف
 بسیار شود و مملو است مملو نیست کسی که در نماز بایستد و با خیر کند یا تا نماز بر طرف شود و منتی بلفظ ضعیف
 از اخلاق او و مصداق آنک علی خالق عظیم تواند بود که شخصی بعد و شقاق و محن و صرف اموال
 و خدشهای و کیل بختین خستیاق آمد و خواهد که تکبیل مستغاده بر دار دام گوش ندید و نماینده
 باغ سبزه فرماید که باز او را نخواهی دید و غیبت تمام نباشد پس معلوم شد که این حقایق ببلنگان باز
 میگردد که در نمودن و پوشیدن امام واجب قبولیت و رتعات فرموده است احتیاط کلی داشتند
 و امام را هم مثل دلالان دانمودند که مشک در عفران میفرودخت حالا آنکه بجز دام است هر چه عوالم
 اربعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که نموده آن جا بجا او جا با حساست برتر حجت و نورانی میگردد
 که ابو جعفر گفت اما نیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی یا آنکه قیاس کردی
 ایمانداستی که دنیا و آخرت از امام است میگردد از آنرا هر جا که میخواهد و میدارد آنرا هر که میخواهد بجا آورد
 امام را آنچه مذکور شد از جانب مد قتل بدرستی که امام نمی باشد یک شب هرگز بر جای که الله تعالی
 را در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
 که خود از امام الائم پرسند که با اهل بیت و قرآن مجید چه کردی با من و دیگر از دنیا چه رسد بان فیما ستم حاکم
 و ازین یک روایت دو فائده ظاهر حصول آمد هم اخذ و جویم لغت بر قوم کفر و الحاکم بکار از حقیر و ایا اولاد
 اگر چه جناب محاسنی است را بر خیال عزیز فضیلت در حدیث امام ریحانی حمل کردند و مثل سنن
 بعد از دم برداشتن سبزه زار نمودند و بارها دانستند که اقرار بر ضرر حجت است فقط اینکه شنیده
 حرفی از غیبت صغری بود و اولاد معنوی قدما بایشان با وجود دلالت توقیعات مطهره از ناحیه
 مقدسه بر آنستاد طریقی بنور مقلدین شیخ علی را برای فلاح و شوی مایوس نمیکرد و اندوختن تیر
 ضلالت را با غنای منیر پدیدار چنانچه متواتر از مسافرین بنزد ایشان میشنید و با شکی الوجوب که بارگاه به ابیه
 بنصیر الدین حیدر را در امام را معاذ الله ببلیده گفتو نشان نمیدهند و شاید که در بعضی کلمات
 مساعی بلوغ مبذول میگردند غالب احباب قاضی رطل بوق نقضاتن بر ضا داده با میسر
 تا آمد امام شکیبانی فضا محقق نشدند و اسیر پیغمبر تقدیر گردیدند و معنی ملک و آقا ملک الله تعالی
 خیر الماکرین بعد از تسلط طائفه سنیین نمیدهند و در مستقر الخلافت با و سه دست صریح
 و بنور و وجوب و معلوم نگاه بانه قهر شرعی و اولاد است میسر دهند اما شکر و سپاس

ویزدی که حضرت رطل بوق زیاد از طاقمت بشری در معرفت امام شایسته یلیع میآورد و
 و شاید که در ادعای معرفت دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت و از نزد و لیکن چه نسبت با نام زایت
 با عالم ملکوت که معلم حارثی هر چه بود که ماهر مکر فتوی بر مذہب خفیه نمیداد و بخلاف جناب حضرت
 که درین منصب هم گرفتار پس تنگ اصحاب گفت رانسیبت بمقلدین نشان چه روز باز در پیش
 بالیدند که امام را می شناسند و اما می دارند و فاضل هر وی نمیزارند و دست شناسند و بهر شکلی
 زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول انیست که استغفر الله که رقصه او را شناخته باشند
 جد امجد او حسن مجتبی است و اہل تارقیق نوشته اند که مادہ امامت در اولاد هر دو امام مشترک است
 و درین خصوص نکته تدقیق و سرعینق انیست که جد مظهرش از خلافت برای حفظ خون سلیمین
 دست برداشته بود پس حق تعالی در جلد وی او یکی را از فرزنداناش که از طرف مادر مکرش
 حسینی باشد خلیفه روی زمین کرد و اندر بجهان داری و گیتی ستانی موفق فرماید بخلاف عقیده
 که ایشان را در ادخال اصل امامت مثل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن
 حرفشار عجیب و قصه های غریب است محائین رقصه با عزت و مجلسی در بجای هم در ترجمه آن
 مثل جلا و المیون و غیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم را سفری پیش آمد پس قشک
 ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه پیرمن وحی نازل گشته که پسر کے متولد شود پس او را
 شیرد و تا من میایم حضرت فاطمه هر چند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
 حضرت افسوس فرمود البعدہ علی الراوی کہ وقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر نرفتند و فرمود
 شیر ندہی اگر چه کماہ متقضی شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین با کنبار مبارک نهادند تا
 حضرت زبان مبارک بدہنش گذشت و فرمود خدا خواسته بود کہ امامت در فرزندان تو باشد
 سبحان الله در دنگویان را کہ الزام تواند بود کہ رد و مخالفت وحی را بجناب سعید بر خیال خود
 چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار و اندازی و قائل و مخالف
 مذہب لنگان و اولاد معنوی پلنگان همین است و آنجا کہ رقصه این امور را سبب وجود
 امامت باعث سلب قرار دهند و اندک در بجای رو تراجم آن ثبت شده کہ حضرت با جناب فاطمه
 میفرمود شیر د و لعاب دمان مظهر مدین اولاد ظاهرین اومی انداخت و زبان وحی ترجمان را
 بدین ایشان میگذاشت و از اینجا عیان شد کہ رقصه خود آن سبب را ساختند و یا قند سلیمان
 کہ امام حسین روزی چند استفادہ غذا زیادہ از امام حسن نموده باشد کہ امر جد و طبایع مخالفت
 یکے دوسہ بار خواہش دارد و یکے زیادہ کاش قائل میشدند با شراک چنانکہ دانستی زیاد
 و کمی را در آور و نگاہ میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگر نہ امام ہر سعیدند و فرزندان

اگر گفتند باید شد بلکه حساب و دوستان و در دل نه آنکه آن بیچاره از سیع سنابل اولاد و مخصوص
 حضرت فاطمه زهرا خارج نوشتند این چنین و آن صیبت برایشان ختم شد خدا هم بعد تقاضای
 و در آرزای باب خدایات مذہب رفق آنکه جناب قاضی ظل بوق بالو صغیر که در مناظره
 شخصه و واقعاتند که بر اختلافات شیعه و مفر خرافات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی نداشت
 ورنه چگونه مناظره پیش می رود و قدح میگذشت و میگفت رعایای سبک ماعون چه عوغم میکنند چو گداز
 توقیعات ناحیه مقدمه هم خبری نداشت که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکند و ترا
 با وای تو یعنی منم از دزد پس حال فاضل بروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
 زید پوری معاصر فقیر که تا در وطن خود بود و از عیان اینچنین داشت که خبر شیعه شناسه که از انابل
 مذہب در جهان نموده چون این بزرگ ابتدا در بلد خود داخل شد در روز جمعه بود اذان
 شنید و گفت عجب است که این مؤذن مسلمان است و کلمه امیر المومنین نگوید که شهید
 امیر المومنین و امام المتقین است آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین مؤذن در من لا یحضره
 لعنت کرده اینهم در کتاب خود ندیده بود پس تعجب کنان مسجد و آید و دید که مردم دست بسته
 نیاز مشغول اند لا جرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خافیه را شنید
 بحال اجلال و عظیم یاد نمود و برگزیده از نماز هم فارغ شد و پرسید این چه مذہب و چه این
 گفتند مذہب سنت تخر او از یک هزار کشید که میداشت از سنایان بخر نامی نماد و مطابق
 حکایت طوطی و زرافه تخر سنایان از و هم زیاد بود و کلام بزرگ کرد بومی است که از خرابه در آباد کرد
 افتاده پس بعضی میخواندند و نوجوانان در صحن مسجد می غلطیدند با الحکم حضرت قاضی ظل بوق
 نابلد بود باز جناب شان دست و پا کم کردند و از آنچه محقق است تر و تحقیقین شیعه که استوف
 که امام از برای رفع اختلافات از دست مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
 اجل می فرماید خود را به تغافل زدند و چون بحواب الباطل الباطل صدر الدین اصفهانی
 مشغول شدند هر گونه اشکالی پیش آمد لیکن بغلبه جبل مرکب چنان نکردند که این امور الهیه
 تحقیق کردنی و از حضرت امام پرسید نیست آری راست گفته اند که صاحب جبل مرکب را
 علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیاال این معنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
 هر چه میخواهد بلامر اجبت بکتاب میگوید پس بدانکه تعداد و انتقامات بالاستحاب درین مورد
 خارج از دایره امکانست پس بطور نمونه اگر خواهی میگویم که از باب جبل مذکور است که در
 نقل امام غفرلیم خویش یعنی شیخ حلی بجا نیست معنوی مثل مجانبین مشغول شدند و کمتر از آن توانستند
 که قاضی ماضی برای تواضع و شکستن نفس نقل نام قدیم را برداشتند و بهر حال بار عظیم را

سبک گردانیدند و مقوله شیخ علی در معنی ظاهر است که یزید در زمان معادات نشان حضرت
سید الشهدا جان بدان عمر رسیده بود که خدمت جد خودش ابوسفیان که بر خرسوار بود و میکرد
و یونیت بدان رسیده که عذر را بدتر از گناه شده و رجوع بتواریخ نکردند و ایضا تا قضا صدر
و کلام شیخ علی اما میهنه یقینا در پنج الحق را دریافتند که حضرت امیر اقاتل ذی النورین ششم
و در جای دیگر انکار از آن نموده چون صدر الدین مذکور فرض کرد و غیر از آنکه جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دم نزنند و حدث کنان از میدان راه فرار یابند بلکه مانند جنین در پرده
نشیند و پنج نکردند و درین اشکالات مانند خرننگ بوحل و راقا دهند حال آنکه بقوت هر چه تمام زخم
ما فرجام جنگ مشغول بودند و ایضا چون ابن بدقه یعنی شیخ علی این عقیده را برای فریب بتایید
نموده و آب و تاب و زیب و زینت داد که رسول مخالفت مرسل در هیچ امر سهیله باشد جناب
قاضی رطل بوق که خود محکم بستند و گفتند که بتایید آن آونختند و از روایات واقعات غیر
که جمیع صد و پنجاه هزار صحابی بود بر اصول شیعه یکسر خود را متنافل زدند که انهم لایعلمون شیعه
حال آنکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقه مستغنی بود و منافس خلا
و نصب علوی بزبانکه تاطق بوس بودی شمر دوی فرمود که بجز و نصب در نصب خوش
خواهد آمد و اصحاب فرمود خواهند شد و سعی لیست سه ساله را یگان خواهد رفت پس حضرت
بر رعایت امر هم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهده ستایش آن بر نیامدی معذرا
در روایات اصول حکم فاضل کاشی و امام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستغنی شد لفظا و معنی و بر تقدیر
چه موقوف که روضه مفید هم این عجائب از بار را شکفانید که رشک افزائی بهار باغ شد و ادب
کمال یافت و بعد از محقق شدنش درین خصوص آنچه بر محمد جاسسی و اولاد و مقلدانش تواند گذشت
خارج از اندازه تحریر و تقریر تواند شد که او در حسام جوین از کتب خویش کلیه چشم پوشیده
و اصول موضوعه خویش را یکسر پشت پازده با کجمله کسی را چه محال که آنهمه مغالطه در نقل استیجاب
کند همچنین نصب این دشمن ابلهیت را که قاضی رطل بوق عبارت از دست پایانی نخواهد بود زیرا که
در مصائب خویش آنچه درباره خواهر منظره شهید کر بلا یعنی ام کلثوم الزهرا علیها السلام بود روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلی الله علیه و علیه را آزرده
نمود و باند من دلاک و لکنی اتقاء لاشد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصائب را اینهمه مصیبتها
بجست عزیز در اوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تر پیش آمد کفایت که با وجه اختیار که معرفت
مفقدی نکرد یعنی امام گم شده را باز نخست تا او علانیه یا من در او الحجاب بحل این مشکلات پرده
و تصویرات اجنه کتاب او را از استی و قاضی رطل بوق را بعد از بسکی هم از بار گران سبک ساختی

حالانکه شیل امروز آن روز جوان بود و در گمراهی خود لب از شیر مادرش بسته بود و مشکلات فقهیه را
 حل نمیکرد و کما اشر نام را را چون در آن آوان و سنگیری حسرت زدگان فریاد و گون المیه صبا
 تکلیف از کان بشر است و یا بهر حال یکد و حرف را بطور نمونه از کانیب علی و علی نشان داد و بی
 اگر کسی دل داد و استیجاب آن پانفتر باشد که موجب مزید رسوائی این هر دو و در جمیع حلق اولین
 و آخرین روز آخرت بود و باید در تماشای جواب احتیاق الحق افتاد و کوشید و اول کتب
 برادر مزین و اخوان منوی او جستجو که این دو کتاب است نام یکم تبیین الحق و نام دیگر
 غرر و در این امر خود از او را فیکه مزین و برادر بزرگش در جواب ایضاح نوشتند پیدا است
 حاشا که گذافی بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر رسید این اخبار از آن باب بماند
 که رخصه تو هم کنند که سیان نام این هر دو کتاب را افتخار مثل محجاج السالکین وضع کردند
 حالانکه نزد حکیم سلامت غلیخان صاحب تبصرة الابحان از حاضران در بلد و بنارس برآمد و
 اگر بیشتر گردد و ببلده اله آباد رفتن و بدائر شاه محمد اجل مرحوم داخل شدن که آنچه در اینجا است
 آمد جواب سوم است که بهادری کلامیه آن را من محل و مفصل دیده ام با کماله چون قاضی ملاقات
 صاحب الرئان برای اولین و آخرین است عمو تا و انگاه هر وقت تجویز می نمایند و حضور و
 ظهور آنجناب را هر روز و شب جائز میدانند پس از تکاب محذات و خرافاتی که ذره از آن بطور
 سوزی و انستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه داد و بارشایع کردن چنانچه قدای
 رخصه مقترین برای ترویج محذات خویش منحه سلیم را پیش حضرات امیه بردند و بعد از علمیه که
 بعد از عرض حضرات امیه صدق سلیم نوشتند حالانکه منصف و عادل مجتهدین یعنی ابن ابی الحدید
 و شرح نهج البلاغه اسم سلیم ربی سسه دانسته و بر فرض محال اگر حضرات امیه از راه تفتیه
 و تبال گذاری ازین کفارتاری اندیشند عجیب نخواهد بود که دهن سگ باقیمه دوخته به و بگیرد
 چون لاف و گراف علمای رخصه حادی و نهایتی ندارد و عجیب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
 باقیقات قاضی از افادات مهدی غازی و کرامات و معجزات آن انور کوکب دراز است و
 درین مقام نزد اهل انصاف که تقیید مجلسی مثل سجاد حق الیقین دیده اند قریب است
 که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعضبات او را میدانست که جز دل خراشی
 و شیعہ تراشی و دروغ زنی و بد معاشی بیش نیست حتی که نوید اینی شد و در معاصب خود
 که از خباثت شیخین معا و اصد صاعقه آسمانی بر خطره مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه و سلم
 کما امر سابقا پس او را امام زمان با جمیع مقلدین بقمار حقیقی سپردند و قاذفان جهنم حکایت
 در باره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی منی بر اعتقاد مذکور از قاضی رطل بوقت

ورنه اصول از شیعه کما مرت الیه الاشارة خصوصاً سحر و حق یقین بلکه روایات مثل طوسی هم
 پیدا است که در غیبت صغری بدون محن شدید و صرف مبلغ خلیفه و گذشتن از منته مدیطات
 صاحب الامر بوصول نمی انجامید تا غیبت کبریه چه رسد بلکه توقیعی است که از ناحیه مقدسه بآسانی
 سفر امانت ورود یافت و ال بر آنست که مدعی ملاقات درین غیبت احیاناً کذاب معضری و چون
 ابدیت و ازینجا احاطه محنت را برین قاضی رطل بوق سوشتی قیاس باید کرد که غیر از آیت
 کریمه **وَإِنَّ مِنْكُمْ لَخِطَّةَ كَافِرِينَ** هیچ عبارتی بین آن نتواند شد حرفی ازین توقیعات بعینه
 و روایتنامه که بزمام محمد قلی قطب شاه و دارای سکندر و مستگاه روضه پیرایه تالیفات و بر کرده
 و در تصانیف مجلسی هم مذکور شده و غالباً درین اوراق ترجمه اش گذاشته برای مزینان
 نیست یا علی بن محمد اسمعیلی اعظم الهداج را خواند که فیک فانک سیت یا منی و فیک سته
 امام فاجع امرک و لا تعرض الی احد قیوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة
 فلما ظهور الابدان الی الله تعالى ذکره و ذلک بعد طول الابد و قسوة القلوب و ابتلاء الارواح
 جورا و سیاقی من شیعتی من مدعی المشاهدة الا من مدعی المشاهدة قبل خروج الضمائم
 و الصیحة فهو کذاب مقتر و این بشارتست بمقتضای قوله تعالى **فَنَبِّئْهُمْ بِمَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ بَرَاءَةٌ**
 مجتهدین و مقلدین نه دیگران که شیعه تراش لقب گذاشتند که هر وقت شاید امام را تجویز
 کرد و بی اجازت امام تبرک تقیه کا فر شد حال آنکه شیخ المشایخ روضه شیطان الطاق حضرت
 امام صادق از مجلس شریف بهین علت راندند و سفارش را بنهار قبول نکردند بگردان
 شیطان از شیطان الطاق در حسن منظره غالب بود و قدر وی فی الاصول ان کلها مستوی
 قطعاً و تحقیقاً و گفته به خدا یا ایما و اگتها مبینا و حال خرابی روضه و بی وفای ایشان و عدم
 بشروط جهاد و زمان حضرت صادق خود از کلینی و غیره معلوم است که اهل اخلاص و شیعه
 یک اینقدر در زمانه شریف نبودند که بهیست رسد بلکه بروایت دیگر بعشیره کاکه کشند پس درین
 زمان که بارشاد جناب دلائی بتحریر محمد باقر طشت از باب افتا و یی متشاکلت شیعه یا یو از جناب
 موضوع انجامید چنانچه ما خودی و دن قشیش از یهود و از مختار کشی و قسوت بلبی را حدی نماید که گفته
 تواجه حافظ شیرازی میفرماید همه کس روزی میاید زیر پایم چه مشکل نیست که هر روز
 بر من بینم الغرض چندان مدعی شی و حق نیست بر دل و مانع این الانع مثل مشهور قاضی
 چون پور مسلط گردید که از احادیث ائمه خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را
 جاہل و مجنون گردانیدند و بکار خود بسیار شدند که بزرگان گفته و دیوانه ماش تا عم تو
 و دیگران خوردند و آنرا که عقل بدیش غم روزگار بدیش و اکنون محنت اصلاح کلامش که مولا

مجتہد الزمانی و پیراوست برین مجتہد افتاد با وجودیکہ از بد تھا و در زمرہ سالہ قدیمہ این پیش
 ریل زغل با عجز و زوئے دست و بغل بود و غایت حیرانہا اینکہ جناب قاضی ہنوز می نویسند
 انچہ دلالت بران دارد کہ عرض فتاوی و پرسیدن امور مشککہ از جناب حاضر فی الامصار
 ضروری نیست مگر رطل بوق اینہم بغرور اجتناب و فراموش کردند کہ جناب امیر باوصف انجمن
 از کثرت ابواب علوم بطین شدند و اضلاع شکم مبارکش حقیقہ منقح شدہ بہ مقتضایین غبار
 و لیکن ہزاران مشکل را بعد از بحث شریف حضرت پیغمبر بدینا پیش کردند و گنجایش آن در نظر
 شریف نیافتہ بد فکرنمایند و محتاج شدید و ران وقت بودند رتبہ عالم طوبی کہ ران جناب ہم
 در گذشت کہ حاجتی نہ داشت باہمی مگر آن امام را کہ در گرفتار ناشی ہم پیغمبر حضرت بشا شد باز از
 محل کوری پیچ نمی ہراسد چنانچہ مشہور است امام را شناس و از گناہی مہراس فاعتر و ایا
 اولی النہ و قولوا ان ہذا شی کا لغنا و بعد ازین اجمالاً ما تفصیلاً سے آید انشاء اللہ تعالی
 کہ آنہم صورتی نہ بہت اکنون در تنہ قاضی گاہے چند فراتر بہند و بگو کہ مگر کافی کلینی ہم رطل
 از نگارشت تا یاد میکرد کہ اصحاب ایہ کہ قاضی مہل گو درجہ پالوسی شان ہم نہ دارد و بار بار شکایت
 خویش را پیش ایہ می بردند حتی کہ امراض نالائق خود کہ قہر تھا حقیقہ عبارت از است خود کہ ہم
 بیان میکردند کہ امر و لقمان حکیم ایشان ابو حمزہ ثمانی و غیر او با آنہم علوم ارج بعرض امور
 سے پرداختند و این بتلا می جمل مرکب ہنوز ہمین از عان دارد کہ عرض فتاوی و ہستفاو
 ضروریست و امر ہم ہمین لفظ بعرفت است و بیس و بیج دانے کہ چرا بدامن چنین معرفت و ست
 کو خجستہ تا کسی بر ریش ہامی معدوم و موجود شیعہ نہ خندد کہ سبحان اللہ بعثت امام را چون الہی
 بر واجب تعالی واجب دانستن و انگاہ اور را بعد می معاوب و مجہول ساختن کہ کسی بزیارتش ہم
 شرف تواند شد و نیز کسی در بارہ امامیہ بدین طور شکایتی نکند کہ امام را بجای رب العالمین
 رسانیدند کہ بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفتہ ضروری رویتہ منوبری و بندہ او غلے
 مشکلی اطمینانے دارم کہ اگر آنجناب را خیر میدادند کہ فلاںے بروز دولت شل آنکہ نشستہ
 اذن درآمد می طلبد البتہ سے فرمود و اخرج منها انک من الصاغرین سبحان اللہ کا کہ
 مولای پدرش در صواریست و چنین اشائش را نوشتہ اند کہ تا از مرار فایض الالو
 ستاہ بخت کرم اللہ وجہہ استخارہ نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کہ اب فتاک را
 باید دید کہ بروقت اور از یارت امام تواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد از اندک
 بخور چنان نہ عن شد کہ ہر گاہ میدانست کہ بالیقین امام از در خود نخواہد را ندیر کہ او ہمیشہ
 اوراد انستہ و نماص نیز او مطابق اصول منافع ممتاز بود و لا جرم عرض مسائل را بگوشت

کنند بر چه پا و آباد گویند و بری بوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیر می پرسیدند حال آنکه جناب
 امام وقت نبود کما سنی و ایضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میداند ضرورت افتاد
 که نامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقه ناجیه فوی البصای
 شمر دن و ازینجا بالاولی می باید که یزید ازین زمره باشد و بعد از تصحیح این اوراق بلکه پیدا است
 وجه اولویت پرطنی است پس بعثت خدا بر کسیکه افضلی باشد و چنین خرافات چاد و درخت و
 ویز دیگران تکیا و براند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق یکفر کرد و رسید و انکه نشنیده
 ماقبلع نظر از است که اوستوی میداد بر مذہب امام ابو حنیفه حال آنکه رخصه در دایم
 اناء السیل و اطراف النہار مثل پیر و یقانی در تالیفات خویش بر زبان دارند که صدی حدیث را
 رد کرده منقاد المدرس الاقتراء و از علم الراوی خویش خبر ندانند که از بزرگان احادیث چشم
 پوشیده برای رد و نقص آن کلمه لایوجب علما و عملا بر زبان داشته و این امر خود از کتب معتبره
 شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور مذکور پیدا است مگر معتقدین علم الهدی بودند
 برای بقای عزت و ناموس او با شکیاه تفسیر میکنند و او را معذور می پندارند حال آنکه بر مذہب
 صد بزر حدیث ائمه بدی پایمال شد و از تقریر مومن جالیجی در صحبت تعلق افعال واضح است
 که رعایت و قواعد و اصول بر ضرور است اگر چه عمل مالا حادث از دست رود پس او هم مانند
 مقتدای مذہبش در مقام فارون کما فی البحار و فرقت و ظاہر اشبح المعطلین را که شیخ الطایف
 و امام اعظم اقدم لقب ایشانست در کتاب عدہ سبب عزت از طرف علم الودی خواجه تاشانی بود
 یعنی هدرس بودن بر یکے نزد نصید جانشین پس معنوی عبد الدین سیایودی که برای وفق و محرمات
 رخص علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما فی طهر من الصواعق المحرقة و دیگران چگونه
 بگویند و حق او آنچه و حق امام ابو حنیفه بی اندامی میکردند و ازینجا نزد عقلا واضح شد که این
 کرده طالب دین و حق یزید اند لا حول و لا قوۃ الا باللہ و عجب از حاضر فی الامصار که علم کنند
 چنان دارد که کسی حاصل نتواند شد حضرت خضر در چه حساب که بدرجه تلذ هم نمیرسد گاهی قاضی
 اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذہب خفیه فتوی میدی و او را مالک و ضال و مضل
 میدانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله و اسعۃ لکیف لا اتمانیر فہما اما و اقامت
 وطن پیشه جنازی بلبانے نتوانی رسید و از صناعت حیالکت که محاوره ائمه در باره فقہین
 علمت نکویش نتوانی پوشید که در ہند نور ضلالت لغت کردی و بطوفانے با سمانی بردی
 و لباس فاضل القضاۃ بر خود راست نمودی ای مرده دل نشنیده که سہ پرست
 ایک نفقہ کردن خمیر پد بہ از دست بر سینہ پیش امیر وای مرده که من ترا کے قاضی و مفتی

گردانیدم برو هر چه بایست پیش گیر چه سر نانداری سر خویش گیر و اگر معتقدین قائل شوند
 که مندی خود را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت ستمگین کوسم علوم لدنی معلوم شود
 و هم دشمنی امام ما و از شهید ثالث بالخیر در اکبر آباد گردانید حکامیت آورده اند که چون رابر
 حکومت برو آرید و دولت و رفو فرار رسید که از ظرفا تر دوستی آمد و گفت ع گوشه زاده اند
 باز گزارد و از خلعت بدر آئی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بابتین بخرامم شنیدم که بعضی سبب
 جوشن خون درین موسم شگوفه سرے جذبانند و برخی میرقصند تا بر در باغی یکی را دیدند که بنده
 بهواری دعوی پیگیری میکنند و معجزات خود یکان یکان برایشان و هرگاه ساعتی گذشت گفت
 بهادر صدر باغ نشینم و حال دیگران برینم ع سالی که نکوست از بهارش پید است پس یکی را
 دیدند که بالادست تشبیه و بخت فرید نگین و وقار از سر مو او هوس برخاسته مطلقا بخیر می آید
 گذشته ظریف گفت از سیاهی او چنان بیناید که بدخوے خدای مغرور گشته پس کمال ادب
 برو دوست برست و زمین پیشگاه بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
 رسالت بر زبان دارد مگر فرستاده شماس تفت شد و تیز تر زنگریست که بر خیر آن قرم ساق
 من برسم رسالت که فرستاده ام نزنند و برانند و بعضی از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
 و کافی کلینی که بنیه و بین المدحبت ست و روحانی خویش که بر کتب اصول نوشته اند مدعی
 و موضوع ضعیف و استند که شاید بصفت می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
 در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود و بکشا و دولت قدیموس هر سید
 پس بدین گمان که مشکل فتوے حل خواهد شد سوال برایش کردند حضرت سلطان کربلا
 فرمود مرا اجازت نیست و این امر تعلق ندارد و کسی بجز صاحب الامر تا بعد ایت اجتناب بکند
 امام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان متاخر
 نحالی ست یکسان یعنی استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه بهمی ست و این خزنه شخص بر اجتهاد
 جمیعت خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را برابر نمازی نیست و ادعای شکردنی
 ۵ مراد رسد کبریا و منی که که مکاش قدیم است و دانش غنی چه چون این شهید ثالث بالخیر
 بر عدالت ماری مغرور است که بر مادر و پدرش گیر و داری رود و او را کس نرسد پس چنین بگوید
 از و بر سرے زند خلا آنکه نتیجه عدل بر اصول رخصه نیست که اگر کسی حضرات انبیاء را بوجه مجسمه
 قتل کند نزد خدای عز و جل بر منظر استخوان جلو و ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ بردارند
 نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول عبید فی الصوارم و غیره علو اکیر او اصلاها جنهم
 و سائر معجزات است که مطر و جانشی اینهمه نیست که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا لفظ

میفرماید حق و مست یعنی هیچ وجهی قتل شان حق تواند بود و کما بطه الشما بین یعنی الله دارد و او مفید
 مضمونیم محالست و دانسته و حفظ خود اندک آرا قاطعی لایقاً لایقاً لا یستحق الذی کذب و قوی متواست
 او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه با عبدالمرحوم خاننارمان ملاقات کرد و دانسته بود که او انصاف
 قوی بدین ملت مثل پدر خود ندارد و پس رانمای حوادثی که بر وی افتاد و در پیشگاه
 نمود کما اشترنا الیه و این بیت که در مجالس خوشنویسان و در خوانده محبت شه مردان مجرب بی بدی است
 گرفته است یا می مادر این طره تر بلکه مشکلمین جمله شکله که بر مذاق شیعه تواند بود و آنکه قاضی
 رطل بقی حضرت فاروق چون روی نورالدین جهانگیر بادشاه هندوستان انار آمد برانده و شهر
 اکبر آباد برای مناظره نشستند و بروت مالیدند و خیال کردند که لمن الملک الموم فانه من
 کنتا قافلون و یاد نکردند که تقه بطن ضرر و جب میشود چه جای یقین در دود مسکه که امه الا و
 حق از جهت عادت دریده دهنی در حق مری بادشاه موصوف یعنی سلیم حشمتی رحمه الله علیه
 تیز بانه شدند و بیادش خود رسیدند و حق نیست بر صور خیالیه امامیه که او را صاحب الامر
 بسبب تکبر و غرورش که دانستی که بقدر آبی سپردند القصة تا که شرح بیودگی این بیودگی و تفرات
 نموده شود که هر جا که نمایش را قصد میکنم تازه تر مضمونی دیگر پیش می آید و بدایتی از امر
 دیگر فرامیرسد که ولایت بران دارد که جای این بیود متبعین محوس مقتضای ایتمه را بیاد و
 درین فصل اگر کسی را از راه جدل شک کند و دود باید که رسائل متاخرین را به پند که حالات
 مجتهدین نوشتند که در عیادت عالیات باز از افادات علوم دینی بمرعوم خود کرم داشتند و گویا
 آفت و بار مقدسه را از اعمال و مصافات ملکات ایران تصور کردند و او رقص شروع نمودند
 اما بالاخر دین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از طرحت حضرت که یا جلالت غمیه بود بطه سلطنت و
 دوامها الله تعالی رسید که درین بلده هزاران مغول را در آتش مانند غریب شود مشاهده
 میکنم قضا را درین امام روزی با من از اخباری ملاقات دست داد و سبب این سانحه غیر از فرید
 فسق و فجور دران حدود مقدسه و تبیه جناب امام حسین رضی الله عنه و تحولت و ترمهت که این
 اعمال بار آمد و رنه فتنه پیش آید که از دفع کسی منقذ نخواهد شد چیر نفیر مود و الله علی اقول
 شهید هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسد که فلانی زبانی شما آنچه نوشته است راست
 بفرماید که راست گفته است یا دروغ پس مثل رفقه انحد و ملهه بقول خواجه حافظ است
 به هر چند از مودم از وی نبود و مودم به من جرب المجر بطلت به الذامه و همچنین تر جهم
 جراح مثل کفایه المومنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل سحر و غیر آن خصوصاً جمله
 سیر و هم از ان بطل الله خود آری و بی دما سعه و نداری که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

نام خود را بگزیان خجالت فرو برد و اگر بر داند صورت مذہب خویش درین دبستان
 مذہب و کشف مشاهده فرمایند که آینه سکندر جام جم است بنگرند تا بر تو حرمه دار و او
 کماک دار و ده من بعد عقل کے اجازت میدند که چنین جتهدین که فضل باب مبارک امام حسین
 رضی الله عنه بعد از نصف شب حضرات ملائکه مقربین بکشیانید پس بفرماید که امر فتاویٰ قلعی ندارد
 مگر بحضرت امام غفوق و حضرت سلطان که بلا معزول است در توحید حکم بود که حضرت امام حسین
 با چنان اخلاق حمیده که از جدا مجد خود بمیراث یافته چندین مجتهدین امامیه که برای استفاده آمده بود
 از در خود محروم گذارد و حضرت فرماید که من مجاز فرمودم نیست که زمان صاحب الزمان است
 پس رخصه و پروا امام حسن را بچش وجه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنه که سبع سنابل
 عبارت از است بر آوردند و او خروج و نصب با خبر آتش داند و تصور شان بیخ نبود
 صلاح بارئین نبی امیه که نزد رخصه برش خنجر شمری بود بر گوی حق جوی امام حسین و انهم بطریق
 اولی زیرا که شیخین از امثال این امور البعد بودند و هو الاقرب و امر و جناب امام حسین را
 با وجود ادخال در سبع سنابل قرانی کما فی شرح جامع الزیارات از واره قضا و افتا باز داشتند
 و این امام بیچاره مظلوم شهید خیر ازین در واقعه که بلا چه کرده بود که اصل الاصول رخصه را
 ترک فرمود و اولاد احماد و دیگرش نیز بر راه مستقیمش خرا میدند حالانکه بشهادت امام محمد باقر
 از اہلبیت بودند کما فی اصول ائکانی بالجمله و زیہ طاہرہ ایمہ این منافقین را الملقب مبارک
 رخصه که قدامی شیعہ آنرا بدتر از دشنامها دانستند و فرار کردند و هنوز حال شان همین است
 که بشویل نفس می پردازند و تدارک سیاہی پیشانی مثل مشرکین بدائع سفید میخوانند و ندانند
 که المسود هو المد و البیض هو المد الغرض گناه شهید که بلا و اولاد الطیامش همین بود و در نهان
 که جناب امیر سم آن مجتهدین را که در فتوے متوسل با جناب بودند بصاحب الزمان دلالت میکرد
 و او لیس فلیس و قس علی بذ اشروح و حواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند و کدورت صفای
 آغشتند و مثل تخارهای طینب خود با خمیر نواصب آمیختند اینها که بگوشت در آمد متعلق بود و صفا
 مجتهدین و لیکن صاحب غرور و ادراک را این قصه موجب بصیرت درین فن می شود کما لا یحیی
 اما جناب مجتهد یعنی مومن جائسی نائب اول امام در زمان دارالمؤمنین شیعہ که بقصید ندید
 زکی و دیگر داشتند و در باین فراع مرغومی و سفر عتاب عالیات بیزکی دیگر میگفت گماشتند و چون
 تلونات پیش نیاید که مقدمه معاش بود کما ستعرفه حق که در حق امام اعظم شیعہ یعنی شیخ علی
 آنچه میگفتند رشک افزای اخبار بدین مثل غلام حسین و ذوالعلی و برادر مزمین از جماعه
 و چون پدر بزرگوار رسید قاسم علی ساکن مضافات دہلی بتخصای استشار مومن گفت

که تحصیل معاش بخوبترین وجود که هم خرماد هم ثواب باشد غیر این نمی نماید که چندی زیست معول این
باید شد و کتاب شراعی و غیره بخیر است شان گذرانید و کوس اصولت در دارالمؤمنین که شهر باید نوشت
که امروز آن بلد و این جنس عزیز الوجود است پس کمال طلب و فرزند اشتیاق سفر کرد و ند و جزو
معاودت فرموده و تقارن تکلم و اجتماع و نواخته بر سنده نقد زیب و زینت افزودند و بدلیری تمام
حد تمام کتاب حسام در باره امام کمال آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتضای
ناس باشد و باب احوال و افعال و هم می باید قایم با مورا است باشد و سیاست و تادیب آنها
نماید و بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود و فرماید و دفع اعادی از آنها
کند و با کفار مجاهدات کرده حیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ایلهان
و بی باکانه بحال المؤمنین و غیره اهم نظر نکردند و ندیدند که سوگند و اقای شان چه خرافات و این
حادثه اید پس کوری و کور انگی شان دید نیست و لیکن غدر شان همین بس است که موثقات و قضا
رطل بوقی که درین شغل مطالعه آن پر ضرور است وقت تالیف ذوالفقار که بعد از یکد و محله
نحوه الاسلام و دوا ندیده بودند و بصیرت این شغل در آن وقت نداشتند و محملت همه
شوخ و بدلیری آموختند و غا و ناز و عتاب و سنگری آموختند و از اوراق فقیر که در مقام
مجلد دوم جمع نمودم عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام و غیره ماخذ تحفه آغا عشریه و ماوه
جواب بعض ابوابش بلا واسطه که هم رسیده و لاجرم توان گفت که مجتهد ربقه تقلید از رقبه خود
بعد از آنکه در سبب شوخی و دل داری برین جبارت و دل آزاری عمل کرد و از الغرض چون بر تحفه
مجتهد باید چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود و سطر
چندی نویسم تا خود بخود عیان شود که آنچه بومن جالسی در کارگاه خود تار بود و تحدید ننشید
از بهر تار بر اصل و قواعد و منتهای فضیله بیچ امامی از ائمه هدی فی احد من الازمنه الی الان
منطبق نتواند شد و اینهمه سی مجتهد اگر چه نزد مقلدین گنج شایگان باشد و لیکن در حقیقت
همه را یگاناست و این قیوم از منتهای چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زبان غلیظی
زیر که عالم الهدی و کاسه کیس او در تنزه و مجالس خلافت انتخاب را بی مغزو و بمعنی قرار داد
یا صاحب الامر که غیبت هزار و چهار ساله یکی از غوطهای اوست چه رسد و آن سخنی گفته
نیست که در احقاق شوشتی زبیب افند نبوده و هم در کتب دیگر مروی است که شخصی اختلاف
است را در باره شیخین مغلطین و دیده که رقبه ایشان را بد میگوشند و مطاعن شان شب روز
بیجویند بخیر است امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
که امام در جناب شان چه عقاود دارد و فرموده با امان عادلان تا سلطان کا نا علی الحق

و اما تا غایب فعلیها رحمة الله يوم القيمة و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این مضامین با کتب
 دیگر در کتب بابش پیش از ائمه اهل بیت چندان مرویست که بیان نمونه آن را هم در قری باید بود
 و آنهمه اظهار زبانی مطابق شهادت قلوب است و بتواند انرا بخامسیده و آیات چنان قرآنی بود
 و شاید که دیده که طالب دین و اهل یقین را سرتابی از آن امکانی ندارد که هیچ بر در که شد
 هیچ عزت نیافت چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض بقلب و فاد و همچنین امثال شان
 از اهل مدق و صفاد و تالیف خود با بسوط گردانیده اند و اگر راست برستی علمای رفقه چند
 و احقای مناقب را شنیدین زائد الوصف کوشیدند لیکن با آنهمه کشش و کوشش هنوز از افقه
 از آن در کتب معتبره مرویست که اگر بدگر حدیثی بطور نمونه قناعت کنی چیزی می از کتاب تو بود
 و آنهم از افادات امام صادق بلا شرکت دیگر از ائمه بحق ناظرین چنانچه در متنا ساد و سه
 از مضمون جعفریه که در کافیهست بنفشه شود و حلو گردد و عیان گردید که هر فقره از آن بیک
 استعمال هیچ رطب و یا بس رفقه از وقت مذیب حدیث شان یعنی این سبها بودی
 اما با فر مجلسی بلکه مومن جاسی کافی وافی است و لیکن صم مختصرات و مضمونات را چه علمای
 و آن کرد و بقتضای قول شیخ مصلح هم از حدت نوعی در آن درج کرد و پس رفقه و رفقه
 میگوید چنانچه کتاب مذکور شوشتری بران گواوهست که بعد از تقضای صحبت جواب سوال
 بعضی از عارفان را از نهانی یعنی شیعه این سبها بودی صنفانی متغیر شدند و تعجب کردند که
 که ازین محمد که درباره شیخین بیان نمودی و در گرداب جبریت فرو رفتند و ایم فرمودند و از این
 پیشوائی کفار است که خدا فرمود و جعلناهم ائمة یقنون الی الله معا و الله الی آخر القصة و الله
 بقله و طول خرافات و تسویل نفس و ازین مقام تودان و است که آنها عارفین و سرور زوار
 بودند بلکه کلام در ملازم صحبت است و زنه البته قنوت تقیه را میدارند و تعجب نمیکردند که
 صمد با حدیث انجنا باین محل می نشاند و بسیاری از افادات را در تهذیب بدان راجع میکرد
 پس معلوم شد که امام ازین تعجبین که بیکم و زور انقاد بودند تقیه فرمود و از شدت انما نجات
 یافت و دهن سگان باقمه برداخت و بر ناظرین تحریق و واضح است که آنهمه شیعه بجنرات
 از قتل محمد رفته از دست نواصب بلا واسطه ایشان نیامده پس خوف از دشمن خانگی زیاده تر
 خواهد بود و هم نزد عطا و هم منبج مهدفانی با شرم و حیا کمافی نوی انفار و ایضا حکم توان کرد
 که شاید مجتهد با ستاره طاق حضرت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این تقیه مذکور
 و باره امام بجل آوردند و لفظ سومین را و عمل ندانند بلکه سلیب را نیز نیار و زور و قنات
 نشان دادند و باز اگر اوست غور کنی رعایت این توسعه در قیود تجدیدش با سبها بطوریکه در کتب

میگویند که مذہب ما آسانست و پیران ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سیات
 و تاویب مردم بعبودان ما تعلق گرفته همچنین اقامت حدود و دفع شر و در کتب مجاہدات
 عبودان ما مباحثات است که هیچ رزم و پیکار برادران ما ندارد و مردان کفار و مخالفین را
 و جهاد فقط برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال
 کفار و مشرکین زیاد و موصوف و دو یافته چنانچه اسامی کفار بران دلالت دارد که را بدین
 و شیو دین و گیار دین در لکث و فنیض آریا و از قدیم الایام شنیده می شود اگر چه بزبانی ثقات
 سماع شده که در دلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر
 از اسما مشرکین عرب پرسیدند بخت مناف و غیر آلات و لغوی دگران بران اول دلیل
 و لیکن مخفی در خصوص یاد آنکه که نام علمای سنت و پیچ جا بدین طور نخواهی یافت الا در پیاج
 محیثه ملعونه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن جانی عبارت از آنست که مطر و نام صاحب تحفه
 غاید لغوی و مابدا آلات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زبیر آن الفاظ را در حق
 امیر المؤمنین ارشاد فرموده که میدانی پس از و افض باید اندیشید که چقدر قوسعه و تیره
 خواستند فرمود کیفیت که اگر منافب آنجناب را کما تم ایمان و مظهر کفر و روایت کردند کما فی جامع الاخبار
 تا عیتر و ابادوی الا بصار و فائده قیمیم در تجدید امام آنچه کنون خاطر این و مدارست اکنون
 نزو او کیا آشکار شد یعنی چون معتقد از هر طرف دیده که آن قیود زینهار بر حضرت اید مصادق
 نمی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ایمنه بدی زیر این حد بعد از تکلفات هم مندرج نشوند
 سعادتمندان معنی که رخصه او نادوی آن بر اسامی ایمنه بسته اند و لهای خود را بکشانند
 و خوشوقت شوند و در صدق آن بجلت تلبیس و اضلال است و انداختن اختلافها در طوار
 رد افض که فرق ایشان بعد از رسیدن شکل نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ایمنه که
 اختلاف در گروه شیعه انداخته فله تعقل اما بختیکه تعلق بحديث جعفری با است و عدالت
 شیخین مکرمین و اردین کتاب صاعقه حاسیه چنانچه باید زیبا رتم یافته و لیکن بکلم لا یرک
 ظم لا یرک جمله حرفی از ان میگویم که بد و رتلیه رحی الجواب تا بار محنت منتظرین سبک شود
 و آن اینکه قطعاً و یقیناً حدیث شریف جعفری بر کمال مذبح شیخین مطمین دلالت می کند
 که نزدی پیران در است نماند حتی که خواص مرغومی عیاناً دانستند و تعجب کردند کما استرنا
 چند بیان و آن احتمال دارد که شاید تمجیدین را خیال اینست باشد که امام دشمن شایسته
 که تقیه ایمنه از شیعه نیز بود بلکه از اهل کما فی اللوامع و غیره و سبحی انشاء الله تعالی فی تقیه سلم
 عن ابی ذر و این امر خود غلطیت زبیر که هر چه با ابلهست از شد آمد و مصائب رسیده از بیوفای

رخصه بود و کما تبیین فی نه الکتاب خصوصاً از افواحه و اظهار چنانچه در هر اصلی از اصول موجود
 پس البته و بالتابیس و اضلال سائل و غیره بر همین فرقه و دشمنان امام جعفر زیاده خواهد بود
 چنانچه در آیات پنهانیه قرآنی و احادیث رسوان نیز دانی بسین است لاجرم قول حق تعالی حجتاً
 قلم ائمه علیهم السلام علی التذکره امّا القاصطون فکأنوا الحفص خطناً الی غیر ذلک
 بنده صیوی علمای متفرقین متقابل شد و حال این قوم مور و موم بر همین عنوان است
 که از ادوات ائمه را بعضی خمریات خویش باریجه اطفال و پاجایل بر سر زوالی کرده اند و اندک
 طایفات ائمه در حقیقت پاک و معاف است و از اینجا مثل بنیاد است که در یکا به کامون بر آهای
 یعنی هر که بدین اقتضای حاجت کند غایتش همین است که فائز بر روی او میرسد و قتیله سخن
 تذکر بر بغایت ایزوی با سحر تمام انجام یافت اکنون و غده این فصل که عدم الطباق عدد
 مجتهد بر ائمه بدی بود و فاکرده میشود اما اقتدای تاس پس شکلی در آن نیست که متفرج نیست
 که امام موجود و محسوس باشد تا به پیشه که طور او و حراج المومنین یعنی نماز چگونه است و قس علی
 در شد و در مقدمات و دیگر عبارات و هم معتقدات او را بداند و فائز بنا بر این الاعمال و موافق
 معتقدات اهل سنت است یا مشکل محذرات رخصه و ادعای یک و تیره پیمانند یا در مومستان
 صلح یا میکنند و در تابستان میشود بلکه در مقصد و مقادیر غالب میرود و اینجا در مخالفت
 بزرگان خود و غیر قوم عجلت میفرماید که بر موزه مسیح بنیاید و انهم مطالبی مثل مشهور
 که آب ندیده موزه کشیده و در اقامت جا با قبا و جزیره الحضر و دره مسیح او تار و زری نام
 و در سفر و مساحت و نیاسه روز را نشان میدهند حال آنکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
 تقیه در همه چیز جاریست مگر در سه چیز که از آنجا مسیح موزه باشد و چون کتب قدما بر کشانی
 کذب این اصول خواری یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد و قس علی بن ابی
 کوکشان است در نماز رکناً یا شریطاً الی غیر ذلک و خبر و در خیال مکن که را قس من بقا و غیر
 درین خیالات از جهت غلبه هوا پس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی در دست ندیده
 جاشا ثم حاشا روزی چند میگردد که بعد از فرید تعجبهای رخصه خصوصاً جناب مجتهد الزمانی
 که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکرد و ند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روزینگی
 مجتهد گاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سر بسته کشادم این کتاب از ادوات سید رضا
 علم الهدی از می است که متجرب علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور است و گویا او را که جای بدل اولی
 که بعد از خطه سبب فرارند پس فریقین قس تابع و در کتب جانیین نوشته پس این کتاب ابوسعید جناب بود
 مترافع علی فضل با وی سلمه الله تعالی که در موطات کتب درسیه ستاودن اند و بعد از تحقیقات بسیار از جناب

از یقین اصول و فروع و برادر مستقیم اهل سنت نهادند و او تیر از نه هفت فاضل جهان دادند که بیانش مفصل است
 بنمایند و مجدداً فرستادیم تا درین برود و آورده و حجت محتمله که قابلیت هر گونه درویش محصور نباشد و ترنگشت نشد و مقصود
 نیز می بود و بان را صاحب صوف بقتضای کشمیریت مثل مشهوره خندان شهرت داشت که در دفتر نگین و بمیران
 بیان نسجد حکایت بدیشان آرزوی فرستاد و اشتد و بر نمی آمد باری گیزی بار داشتند و قضا گویند و دشمنه او را در
 شریعت شد و آن روز نزدشان نخوس اکبر بود و بر عزم منجینی که در جبهه جیش بنی امیه است حال آنکه موافق در آیت و در تفسیر امیه را
 سه شنبه توان گفت و دو شنبه را روز ایامه چنانچه صاحب ثبات الحق با وجود فضل او که نیاید مجتهدین شیعه اود و این کتاب اگر
 نزد مجتهدین با بسطه مطبوره ابلاغه اشتهار و نزد فرزند توسط قدرت علینان آبا و حسین علینان تا او پسین و آخرین بهوش
 گشتند و امیه در مخصوص هم برایشان سربازی شد که لایق او و الامام فائداً تعالی و بیکم القصه خبر مرزای مدوح فرمود تا
 تا کنیز مذکور را بمقامه آسین سقیف و از گون او بختند و بی بر نیامد تا مادر و پسر و دو نقد جان بجان آفرین سپردند و شک
 شنیدی از موسس رستان تابستان برای مسح و غسل باو و غیر آن یکد و مسئله از کتاب مذکور بود که علم الهدای دوم ایشان
 در آن مسج کرده که برای اختصار در سطرهای چند از آن خبر دوم در نه و در رعایت بهار و خزان و صیفت و شمار خیلی
 نصب العین گذارند که کتاب مذکور را که همیشه بهار توان ناسید بالجماعه موجود و محسوس بود و امام که مقتدای ماس است
 بر ضرورت است تا آنکه در مذنب و ملوشت بطور و در از پهلوی به پهلوی دیگر و در مانند در و در نیست علاوه آنکه مقتدا
 ماس بود و آنکه او را از زبان دل غریز میباشند و این مقتضی آن بود که او را ایشان زندگانی نماید و عمر خود را اگر چه
 بلوک رسد در پیمانها بسر ناید و هر گاه او غیبت کردی که بر گزید یعنی آنکه ایشان هم با و نتوانند رسید معلوم شد که بوسی از صفای
 و اخلاص نه باشند و تابع حرم و اموات تا این بسیار اند و در هیچ زیر که بر اصول فقهیه مفروض است که او مطابق جمیع و غرض
 خاصه و عامه نیاید آنکه فلاطانی باو مسج و خالص او در حقیقت اتفاق می در و حال آنکه او اعتبار زری را بر خیا و پیر از تو قیاس
 نایب مقتصد است قطع نظر ازین بر بان عقلی عیان شد که زینهار مقتدای ایشان بودند و نه مقتصد که ای همی کسی را نایب
 خود کن که زمان انقطاع در رسید سلسله ملاقات گاهی مایه هم باقی نماید و از آنجا که بزرگان امام نیز بعد از بخت به گشودند و مقتصد
 مقصود این گروه فضیلت پر و تحصیل ریاست نه اطلاحت امام نصب کرد و خویش کمال لوح من الکافی و همچنین انشاء الله تعالی
 پس شلیت و عزت مذکور زیاده از هر دلیل است بر آنکه ایشان مقتدای او باشند و مقتصد ایشان با یکدیگر و در مقام
 ایشان مقتصد و الخ و سلباً لا شریک که در فقه با و توانند رسید که هر دو انواع معصائب ایشان گشته روی این گشایش
 به بیند بر خیزد ایشان زمان بلند بالا و خوب و با سمن بوزارت تعلیم بر چند و دوا و اما بگشودند ویرا آو در تصور نشاندند
 و داند ایشانند که خود مقتصد است و اینک با هم بطریق فقهیه و کمال کمال و مقتصد است بدوام و دانه بگیرند و در
 از تمامه این بود و منافقین عرض میفرمودند یا مستغیر میاید یا شد یا دیر میاید و پیر و صایای بزرگان خویش گارست
 که اینها اگر چه بیچاره از علایمان ذول آید ولی در باطن است عجبند ایشان بسیار و عجبند بن ابی بن سلول اند و چون
 و صاحب سول مقبول که در جهان دل عدوت انتخاب میکردند و چون دانستند که مدینه دارا و احوال است بر و میاید و اخیار

پشت باز و در فاقه شریفه را برگزیده و معنی توانست و کتاب مجید و ادق در اینها داد و حضرت پیغمبر علیه السلام
 همراه ایشان در مکه و مدینه و ادبها و شرفها و عطایا و نیکوگانی تا نمود و شنید و مطلقین و این عالم نیز بخواجه حضرت گردید و کتب
 از جناب میرست که این فاقه را از کلمات طیبات سر و کلمات فی فیه یکم که در اینجا دیش شریف و معنی بود و در فلان
 فلان مجلس بودم و ابوبکر و عمر و حسن و حسین که در آنجا بودیم و عمر اگر چه ضعیف جانی مسلم الکلیت که بوی نصیب حارث انوبه باغ
 میرسد و یکدست بپس از تالیفات او مشاهده میشود و هم راسته شد و او که خلافت امام الامیر به معنی سید بودند چنانچه باب
 یابن امیر اشارت میرود و شاید که عبارت ضعیف از خدا و الاسلام با بنمایم و او دیگر مقام مناسب بیاید و توسع این است و
 شیخ و شیخ فاضله یاده و در بخت غیبت امام کسی کل شود و انشا الله تعالی و تملک و در کارگی رکنه غایت عن الاضمار و الحاضر
 فی الامصار نباید و نیست که جد اجدش و رفقه الرضا در ج و نمودن بعضی از سائل بار احسانها عظیم بر سر و دوش سنیان
 نیز موش نهاده اند این امر خود تعلیست زیرا که از تالیفات صدوق مثل عل سمت و ضوح دارد که سنیان هم از آنجا باب
 راضی بودند و البته رضای ایشان بی حسن ظن و باب ابلهیت و اصحاب رضی الله عنهم و اظهار آنجا باب الطوارق است
 چنانکه معقول شود و از اینجا هم دانسته باشی که قدما می سنیان هم حضرات امیر و ابر بطور خود میدانستند چنانچه کتب
 جائسی گمان برده که استغفر انشاء الله تعالی و این نوع امور که هیچ کن تالیفات جائسی و استادش کشمیری باشد
 و تالیف بنده بیشتر خواهد آمد پس دشمن نخواهد شد و بدانکه چون قلم برینجا رسید باید آمد امر که درین بحث فیه
 و آن اینکه حدیث جعفری با امامان الح فواید بسیار دارد که بعضی از جمله بدیست که چون امامت و عدل و انصاف
 و علو مدارج اخروی از برای شان ثابت شد البته عمارات مطاعن شان از فساد و فراطس و امثال آن که کتابها
 در آن پرداخته و مشتمل بر سخاقتند از هم ریخت و آن علاقه سلاسل طولیه و عرضیه از هم گسخت چنانچه مخصوص جعفری
 که در کافی و تهذیب وافی و تحفین مخصوص دیگر از دیمه بادی که قبل ازین مکرر بطور مینوده و انستی و برخی ازین
 نظری که اندک غور در آن در کار نیست از جمله آنکه امامیه نیز از فریخت خویش و در آخران ضمیمه گردانیدند که چون
 صحبت متعفی شد و سنیان بر جاستند یکی تعجب کرد و الخ و دلالت بر آن دارد که آن مردم و سائل از حال شیخین
 حضرت امام راضی دانسته استفادة حاضر میشدند و اینها همه از قدما می سنیان بودند نه متاخرین و موسن جای
 در کارگاه اجتهاد هنوز برو می بالند و در صور رم می مان و از همه تقریرات صاحب تحفه سمره الغریب تحفه سنیان
 که قدما می او با هم انصاف داشتند و بالمره درین نصف از دست نیگذاشتند یعنی امامیه اهل بیت ظاهرین از فقهی می
 گردید و انشاء صاحب تحفه دید نیست که برین غوی سر خود برداشته که حضرات امیر بدست قبست و داشتند پس گمانند
 این استثناء و ظلم و خرابی و از نظر عقلانکه باید که به نیکی و بیاد و داند و گویند که هنوز این فیه قدما را از متاخرین
 ممتاز نگردانیده و تقلید در ویشی نموده که سکندر و ذوالقرنین را با حضرت امام حسین شکانیده و فاعلیه و اولی
 اارضای حضرت امامیه از جناب امام رضا که شیخ الشیخ و عل خود آوردند پس چرا نباشد که ولی خود خلیفه وقت
 بودند لاجرم شیعیان توقع وینوی بشر از پیش ایشان در باره خویش داشتند و از تقریر شایع فسد و فتنی

احول کافی این طبع و توقع واضح است و در وقت دیگر توقع این چنینان برای ایشان بود که متوقع فتنه برای ملک خود و در وقت
 قصه های بسیار است که خوف عزیز اطنا بزرگواران مانع است و در نه بخوبی مطمئن میشدی در باره قریای شکیکه فقره
 چندین شکل از برای اکل عظام ایشان تواند بود چنانچه میان جانشینی در کتاب صام حداد نام عموم خاصه و تمام
 آن امام که جانشینی در این بنا بنشیند زیر حکیم نمیکوبد و فقیر امیدوارم که از آنچه در خدمت جانشینی گذشتۀ آمده میدانی
 که پیشوایان امامیه مثل ابوبصیر و حق حضرت امام صادق تا که بر حدیث فقه الاسلام کلینی و صحیفه خویش از تفصیل
 ممنوع بودند این مضامین از علمیه بواسطه نفسانی تر نشیدند و با آنها را آن نکردند تا سگان بغیرت الهی برودند اما
 سلسله گردیدند و بدین این مرده دلان نمانده تن آب حیات ریخته چنانچه رجال روضه المتقین بران گواهیست
 حق نیست که اگر روضه نسبت خاص داشتندی البته حقیقت حال زیاده تر در جبهه انکشاف رسید و اگر جناب امام
 شیعیه بودند قتل جاوید بخوبی دیگر که مامون سر غنمه شکامین غنم الشیعۀ چنانچه از عیون صدوق پرتاب است از جناب
 بدست خود شنید و در این امر از آنچه اکابر شیعۀ انکار معنی بدیل و امامی کرده اند قوی تر است زیرا که آنرا
 یاد کردند یا خود را متغافل زدند که امام الایمه کم کلثوم را بناروق ترویج نمودند و بخواه بخواه توسط حضرت عباس
 عم جناب شرف الناس با جناب میر معاذ و اندر توسط فیروز بشنا و تشفیور گشت و عالم لدنی حقیقه مدال انقضی
 خود شد زیرا که بر دشتند کسی را که عالم را از عمل و دوا برگرد و بر دوا کار آرد و ندانسی که غلامش با خبر آن جناب است
 و در هیچ ابلاغه و احادیث دیگر جهان را که اب ساخت حتی که حضرات ائمه و سایر طبقات مردم درین بلا بر او
 بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش نبود مگر بدات مرتضوی فقط این بدان ماند که حکمای فزناک خطبه کسان
 کردند که دیگران را بر مسند نشاندند و نواب سواد تعلیفان مبارزه جنگ ارمیس ساختند که در محامات ملکی باده
 بنی آیند فاعبیر و یا اولی النبی پس اگر مامون که مدعی شیع بر تخت خلافت بود و آموخت آنرا از پدر خود و از پدر
 کسان مجابس المومنین تقلید جناب امیر و قتل و دوا نماید چه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
 چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته کافیه که او بر قتل امام رضا کفایت نکرد و فرزند را بجهنمش انداخت که امام محمد تقی بود
 بدست خویش بر تیغ میدرخ کشته اگر چه با عجز خودش نقد جان بسلامت برده باشد که آنی ترجمه الجراح و این حکایت
 بدان ماند که در شکی که از قنات دینی دعوی ابعثه النهار بمیکرد و در حقیقت برای بعضی از مدعیین مزید و لاسب
 معراج توانی گفت بحکم آنکه مامون بتقریب بارگاه خویش و عطای فضاظر ز سرخ آن نکو کیش را موعود ساخت
 و بجهاد تهنیتان و تنویدان فرستاد و آناسی پهلوان یا چهل بودند تا هم رضوی را کشتند و کشتند آن کردند
 آلات حربی را بر تختاب میزدند و اثری از آن بر بدن مبارکش ظاهر شد چه چو مامون بدید آن چنان دست برد
 شد اندامش از زخم باخورد و خروجه حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را غریبال کنی قومی را نخواهی دید
 مثل حاله سافقین که هر چه از دست ایشان ظلم و جور را بر حضرت امیر گذشتۀ بر چپسی از ظلمه بر مظلومین فرست
 د و خاز و انجام را به نصاب معین باید که اشت نگاه بکن که از کان ثلثه فرموی در راه اولی بعد از وفات شریف

و تئیکه مهاجرین انصار بر بیعت حدیثی که بر مشرت شدند چه جنگجویی و قننه آنکه بر دایات رخصه از قوت مفعیل
 آورند و مومنین فوی الالبصار و البصائر و در روز قتل ابلهیت چنان میشدند اطراف آنکه در واقع که بلارسم
 و شیون را هم تقدیم رسانیدند تا آنکه حضرت امام سجاد و کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود رسم
 سوگوا ری بجا آورند باید فرمودن که باز ابلهیت را که کشته و رسوا و ذلیل ساخته گمانی الموعظ الحسینیه و همین بود
 حال مامون بعد از رسم امام رضا حقیقت نیست که در برده و دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرد و هنوز از او بود
 و ست بر نداشتند تا آنکه کندی الی الان ظاهر میشود و بلکه یقین میکند که اگر ظاهر شود حق را ظاهر کند و او را بر نداشت
 و طائف الحیل بکشته و قریب این معنی امور دیگر غریب است و بدین کلام که رفته رفته منجر به شهادت شد و هنوز متعلقانش
 بنجوت تطویل مبروک ماند تعلق و دشت بلفظ اقتدای ناس که جناب و من قدیم و محمد جدید نوشتند و گویا از منی آن
 خالی درین بودند و شاید که سبب سبکی تقلید کسی اتفاق افتاد که او را تحقیر نیش بلقان حکیم بنسبیه داده اند که است
 اساس الاصول ایضا اما قیود و دیگر کجا محملا که میباید که قائم با مهورست باشد الی آخره پس در اینجا اول جواب بجا
 اشاره کرده میشود که قیام مطور و سیاست و مادیست و اجرای حدود و خط مردم و حدود و اسلام مجاهد و بدون ظهور
 و سامعی مشکور بلکه حکومت نیز چگونه در دایره عالم اسباب با وجود وجود و در زوایه یعنی طبیعت کردی دیگر تواند بخشد
 که اگر غور کنی نقیض یکدیگر اند و حدیث که را اخر و درست هر دو یکس یعنی جمع کردن افراد و منع اغیار پس اطلاق است
 برای امام مطلق که خاتم الانبیاست بایستی از آغاز تا آنکه جایایم بعد از هزار سال حالش مثل صفی است بحال متعلق
 و در عالم مجاز چنانست که هر قدر تشبیهش بخیر و در دایره و در خواب نمیدارد پس معلوم نیست که دلداریم و تا غایب الی
 که منوب غنیه است و درین تجدید یافته و تشبیه یا اناس به یک سلب نمود بر طاق که استند و دست از نیابت برداشتن
 و مثل غاصدین ظالمین نهاده و مطلق از وند و با وفا خود نبود و در عالم به یا لیکس درین زمانه نکرد و یکس نیابت
 علم تر از من بود که در عاقبت نشان نمکرده و درین تمام طرفا و اندک گفت که این اعتراض مخصوص و دلدارتهاست
 زیرا که محمد بن در بلاد ایران دیگر از انداز قدامت و متاخرین که این رئیس اصولیه کاسه شان یسیده و درین تجدید
 بتقلید نشان گرفته و پیر و پیر حرکت بنده را خواهر و احسان فقیر تجویز کنند خواه در اسارت و لیکن بهر حال دلدار خود را
 درین سیر و سفر تنها نگذاشته بقول شیخ صمدیه سجاد و دل همراه است و تا پندار که تنها میروی و علاوه
 اگر امام و در آخر نیز و دیگر شدن شراخ متبع کنی قدیم نوشته اند که امام را قیام با مهورست و سیاست تاویب اجرای
 و جواد با کفره خیره بر فرور هست و شاید که امام فقیر نیست اینخی از هزار سال معلوم و از یعنی نزد امامیه پس ایشان
 این وصف را هم بر آوازه شرفیش مرتب کردند و این چنان باشد که یکی بچرا گاهی بود که حدود و آنرا بخار با نسبت
 و دیگری از پیر و در غرض خود را از میطلبید پس گفت که من و در هم اداری عرض تو میکوشم که موی چند از هر کس
 و در خار با خواند چید و تئیکه این را به و شود اگر از خود ایند که نیست پس جمع نموده کیسی با فم و قرض از قیامش
 و او کم و توانیم که کوشش من می بینی و تقاضا میکنی بود از من نظر بر بر شو و آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

میا می گفت که در در حال توانایی نیست که معرفت امام بر دست خود بدو یا تعیین او و صفات خاص در معرفت نام معتبر بود
 اول البته سده و دست چنانچه با او است پس خرد راه دوم سلوک نیست و آن بهر دو قسم خواهد بود و هر دو به بیانات اعراف است
 حکما آری این معیار تحقیق گفتیش در کتب کلامیه گفتند و حضرت مجتهد در کتاب حسام در بابی شایهوار گفتند بهانست که
 آویز و گوشه های نماز طبعین شد و اگر اندک غور کنی البته پی بر آن میبری که ذاتیات نسبت به عرفیات رجحانی دارد و
 در اشک فیه میاید و مقام که به نظر و معنی آن موجب فریاد ایشان و شوکت امامی است که منصبش از نبوت و رسالت افزون تر
 چنانچه اینهم در آن کتاب بجای خود مبوط و اگر بنا لا ترازی میجویی برای آنکه مومن جانشینی در تجدید مذکور لازم ذاتیه را
 یا مودود بیانش نیست که متصل حد نام بجای ترش یا در کتب مکتوبه که هر بنی در ضرورت نیست که جمیع این مناصب موقوف باشد
 لاجرم ضرورت افتاد که این مورد مذکور از لازم ذاتیه باشد که از امام الحکام نیاید تا امام فضل باشد اما بنیای مستقیمین
 از جمیع اهل انوار همان نیز مثل حضرت موسی علیه السلام که فعلیت مدراج شدن در کمال و صوغ و ظهور و درینجا کلام در آنست
 که امام مهدی پیدا شده است یا نه فاجبه را یا اولی الا کتاب فاعلم تعلق آن پس ایشان که خدا نام هر امام خصوصا خاتم الانبیا
 که بر زبان قلم ناییش نبی حضرت مومن پاک جانشینی قیام بی باک جاری گشته و از راه شوقی و دلدادگی و غیج و دلا
 و میری توجه نفرمودند که در جانشین چه میکنند و دیگران هم کبر و کجی و رانگی به پیروی شان در افتادند حالا که بزرگان
 گفته اند نه ترس از اذن زوار شیوه چشم تو سرچنگی روند اهل نظر از پی تابینای به چنانچه حال مقالات دیگران
 مثل صاحب منج السدا و طالع الرشا و دیده یا شنیده باشی الی غیر ذلک من علما هم المعتقدین الیه و همچنین اما اگر
 تحصیل اجرائی حد تمام سنجایی نباید که بشنیدن این سطور صغیر فرامی که سیاست تادیت است نیز موقوف بر ظهور
 بلکه تادیت سیاست اوف مردم و کنگر بنی آدم را لشکری مطیع در کار است که برای تنبیه و تادیب هر جمعی که گشت
 روانه شود و کار بر امر شریف بسته آید پس تا که روی پیروی نیارند لشکریان امام و بال آهنگار دارند و آنگاه اشال از
 امیر عظیمه مطابق مذمب شیخ ابو علی نیز بر ذمه مجتهد است و ازین بجای چه گونه متوقع باشد که بیکه تازمیدان تصویر و تجر
 در حال و تلبیس کتری مثل و در زمانه موجود شده باشد و در تسویل نقش محدود انظر لذلک و در بخار و حق التفتیر
 و تالیفات دیگر عرق ریزی با کرده و در محنت اقدام بیکه عصری خالی نموده و سعی او بجای رسیده هر که جو اهدا و در
 جمالیف او را یگان یگان بلکه حرف حرف بشمارد اگر جبار با نام زمان از خسود یعنی مکاید مجوس دیو و جنات یافتی
 و لبیا ستود و رقی و فوق اقلیم پرداختی و همت برای انشغال مش بر گاشتی بلاد ایران که ساکنینش و عجمی فرید
 و لا داشتند چنانچه از حال سلاطین صفویه ظاهر است پس ملک شان تباد میشد و توبت بخزانی او و بیانی
 احاطه محلی و اصفهانی و شاکر دانش میسرید و مصداق طالع الکلو که چو میشد و بسیاری از آن پادشاهان
 مثل احمد شاه درانی چگونه می آمد بعد از آنکه تا در شاه کشته شد و هود در کمانان همیشه راه ایرانیان میفرستد و هو
 ایشان را تاراج میکند و صد یا مغول را بقیوب تمام گرفتار کرده و بازارها و کوچه ها میفرود شده و بر
 حضور احمد خان تخلص بنوا در سفر بلا و عجم معیت بها که شتر روزی او را در مکان لغیر از اینجایان یدم و حاکم

بی کم و کاست شنیدیم و از اطلاع آن حجت کشیدیم انقضای بدست قوم مذکور گرفتار شد و معیتش بجای بی
 که در سحر قدر و نجار او را فرود خند که و شیز و دشمن بخش و راهم معدود و ده من بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از
 حکام شهر روزی استاد او در دبستان تعلیم قصائد بدر چنان از بیان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
 پس شاعران کور بعد از اجازت دادند و او را آموختند و او را شایان و صد آفرین گفت و طفل را یک و نه و نه و نه
 زد و نفرین و نکوهش کرد که چنین ملا ابغلامی گرفتاری و این نوا و صحبت رفته اند بهشتان اختیار و نه و نه و نه
 کرده بود آنرا فتنه بطور ما و اگر میزجکایات و اقیهه اعتمادی بنا شد باری بر بخارا لایق و محلی رجوع مکن و بد آنکه امام
 منتظر که در تحصیل همه فتو و حد تمام ذات شریعت او عین اختیار است و نظر هر یکی از ان اشرا الموت توان گشت
 و نتیجه کشاکشی عم بزرگوار خود که او را خوان بی دم جعفر کند اب لقب نهاده اند و جناب محبت از زمانی نظر بر بعضی
 از وجوه بودنش از نسل و بعد از سماع این لقب نیز که بر روی بالند که فتنه است این کشاکشی غیر از طلب فایده
 و نیوی و انهم بطور موهوم که سر بی پیش نیست امری نبود که صل و دو عاقل را نباشد کین و پیکار بنده دانانی
 سینه و با سبک سازد و ان قضیه مکانی است که بوجه میراث مال صاحب الامر بود و چون حمل خاتون نرگس
 چنان محنتی بود که شب لاوت امام نرگسی اسم خاتون حکما پی بنبرد و تا ظهور او دیگر چه رسد که این
 فرزند امام حسن ثانی و مورد ملاک آسمانی است پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری سبب خوت فایده
 شد و هم نشین حسینی را در قاپو آورد و در نعره صفدری و حمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی و سوسنی
 در صدر زبان ظهور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه است از ان جمله که جعفر مسطور که ندین نمره با حصول
 شیعه بود علی رسولان اشداد و در شب یکشتی نشستی و قمار بانستی و ظهور نواختی چون دعوی مکان کرد
 و انبوهی گرد آمدند و گروهی بر عادت معلوم همراه او شدند پس کرسی محکمت و دارالامانت خاتم الامیر هم
 در آنوقت از دست رفته بود و حد و اسلامیه و بلاد سلیمان و موئین را چه نام توانی بر و انحضرت جعفر فرزند
 در همه طوفان عیانادید که شخصی با لات حربی بر سپین نیز گرفتار سوال است و نگاد و بسوی او میراند باز او را
 هر چند جفاقت و مرغوب شد و باینهمه صفدری و حمله حیدری که در مقابل عم خود کوشش صنوا به در شان
 اوست و آن هم برای فایده دنیوی که متاعی پیش نیست از ان سواد که بر مادر و کمره و خاتون نرگس کند
 و لایق تفصیل نیست تغافل برگزید و لیکن حکم لایز که حریفی از ان مطابق کتب بنقیده و بجا و غیره گفته و
 تقاره زیر کلمه نواخته میشود انشاء الله تعالی تا از محل قصه این هم خواهی دانست که از کتاب خلاص امیر که جناب
 امیر از عالم شهود علامه لایمان شیخ البلاغه میدانستند و میفرمودند علامه لایمان انثار کمال صدق حجت
 نصر که علی الکذب حجت بفتح هم از ان ریحان و سوسن باغ صدق و صفایا هر که وید یعنی فرمود که من
 بار دارم و این امام فرزند حیدر که از صاحب ذوالفقار همه عار و شتم را گوارا کرد و مانند چنین رحم پرده
 نشین شد و شل خایان گوشه گزین گشت و ازین مقام این هم توانی دانست که اگر ابل سنت نیز تسلیم

فرود آمد و اگر چنین صدیق مثلاً اکثر یک بیماری در اوقات پذیرند تو امید گفت که این امام الا جمیع مادر
بعضی نمود و را بگویند در دست دشمنان خون خوار گذاشت و برای رمانی مکانی مسلح گردید و چنانکه
آورد و در آنجا جماعت او سرودی نکاست و الا انکه شجاعت احباب در کتاب اند و با بجا آمد که دست انا بمل
و انی یقین معنی الله العزیز و انان جمله علی که گاهی در آنجا می آید و انکه الله العزیز و انان جمله علی که گاهی در آنجا می آید
میگفت که من جعفر علی با سبق خاصه آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریعت با کسری قیصر
جما کردند و موجب ترقیات دین و ملت شدید و قد سبق کافی الکافی مفصلاً اگر راست پرسی و از قهر
خدا برتری آن نونهال چنین نظر نیست و کل تازه بوستان قیصریت را غم فراق حسن عسکری علیه السلام
چه کم بود و کاین همه و واهی جانکه و مصائب هوش ربا از میرند تور و حیای فرزندان واقع شد اگر دنی تو
بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون زرگس را که آنوقت برابر
بیار بود و گرفتار سازند و آن سر و از او را بقتل و بندگان از دل پس حرفی از نوحه خاتون ندکورد تواند بود و آنچه
در گلستان منقول است که از عهد خردیت یاد آمدی که چاره بودی در اغوش مرغ بیکروی امر و
با من و غلام که تشمیر می رودی و من پیر زن آئین زیاده تر حد تمام برای این احوال و اصولی رفقه لیام نتواند شد
که در باره دور و دیوار و سقف و کف چنان متورم فرماید و در واقع ناموس اگر چنین بی پروائی العمل
در آرد و لیکن چه تو آنکه که ما و محبت ابن سیاه بودی نه چنان در کتک پلین طایفه تاثیر می کرد که کسی
آن کردن تواند یا بخصوص جناب مجتهد را که هنوز برادر رسم ارکان دولت اصنی میروند از خواب محنتی تو
دیوئی پیدا گرداند تا از خار سرد و چشم قاتل آن پیروی شیطان که سر سام می در طنب داشت علم الهی
بجای می یافت رخصه و نظر افتخار بچشم خود از سر نه گشت و اعیان قال الله کونوا فکاکم اخفوا کونوا
ای الیاب فایض علی الخیر و افتخار علم الهی به بیت شاعر بودی چنانچه که دالستی که خدا را از ظلم منزه گردانند
و احتیاج و استدلال بر عدلش نمودند و عقلاً چنان است که خادمی که از رخصه و تعالی را بجای داد و نه
آورده اند که او در سفر بود و ماه محرم پیش آمد پس قامت کرد و یکی را پا کرد و نمودش تصویر گلی آراسته
یا و سپهر یکهر روز یکی را پیش آورد و نمود و غائب شود اول روز بر تخت نشست و نیز بدست گرفت و
گفت بان بیار و صورت نخستین رو بر و گذاشت و جفتی شد می شنود که میگوید از سنهای تو دادم که ابو بکر
استی غیر تو در خدمت حضرت و ملازمتش بسر شد ترا چه افتاد که حق فاطمه غصب کردی بعد از عین شایسته
بتر بر سر زد و در هم شکستار و زد و دم و سوم صورت فاروق و ذی النورین را بهمین و تیره ریزه ریزه
کرد و چهارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب مرتضی می کند
که با وجود قلب بایب چهره باند چنین رحم پرده نشین شدی و چون خاتنان در خانه گیرند و نه
و این و است و و با ما شد بر خود نه بچند و از گشت میو حلیم بکنایت رسانید و در نیمه با تصویر حضرت

بشیر دهند بر عتاب غار کرد که چندی از منافقین را با وصف دانستن چنان نوحی که بر اهل بیت
 شدند و خواه همیشه می فرمود و تودور نصب می کرد و تعلل را داشتی و صاف گفتی کلمات خود که خود او امام است
 از من اطاعت او بکن تا آنکه دین اسلام متغیر گشت و عمر افضل ترین عبادت را که مستعد بود و حرام
 کرد و اینداین همه گفت و بی اندامی نمود و در ششم تخریخ و دهم یکی به بزرگشید که این صورت کیست
 و اگر باقی است تا شنید که غیظ و غضب آن بعین یارب العالمین است در غنا بدوامی کوشد و در
 غیظ و غضب می جوشد و می خواهد که بتیر بزند و تصویر را بشکند که خادم از پس دیوار بر حبست
 و صورت را در برود و مغل نام برد و عقبتش را دید و او در خانه دوستی خنیزید پرسید این چه حال است
 قصه را عاده کرد و گفت ام و زخام را ازین ملعون نجات بخشید گفت لا اله الا الله که تو خدا را ازین کرد و بدینا نجات
 نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت و بعضی از تذکره ساز ساخته باشند ولیکن کایله از فرق شیعه با طبع
 جناب میر علیه السلام چنانچه در کتب مقاتل است می پردازند و غرابیه و ذبابیه حضرت خیرسل علیه السلام
 بر ملاعن میکنند و دمیه از آنها بتبلیغات حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در هر دو جهان روی
 خود را سیاه میسازند و حضرات انشای عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا علیه السلام
 اعتقاد دارند گمرازدند و غرابیه کمتر است چنانچه در تالیفات کثیره بر این طریقه نوشته اند یا که بمات از آن
 زیاد تر است و اگر حکایت بعضی مغول در تالیف بنده مکرر شود و بدین معنی نفرمایند بلکه مطابقه را برادر
 و هر که بتالیفات فقیر یا مخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب میر معاذ الله
 اهل فضول بعد خواهد یافت بهیچا ساس بدیهی که مطاعن خلفا و جنابان نیست و نابود است زیرا که
 مقتدا نش خند و شظری و این همه بجای خود قوی و دیدنی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجد
 نیز صلی الله علیه و علیها بر اساس مذہب کفره که استغفار از رسالت حریفی از آنست پس باقی نماند مگر
 مطاعن و اجتنابی و هر کتاب کلامی ر فضیه نفسان است خود و او را میر و مقتانی نایب امام نرسی و ریجانی
 دلیل بر آن است که اگر خدا بران طیر لوع نرود که عقل را ساخته و پر داخته هر حکیم او را ملاست کنند و آن
 می زید بعد ازین برین که بیشتر افعال الهی مخالفت صریح بقواعد عقلیه و انصاف مکن که و قیاس عدا
 بر تارکیلی مر معروف و نهی عن المنکر فرود می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را مثل
 می باشد گمانی خلاصه المنج و غیره بایس هر کس برین عدا که تا بعین عدله اعتقاد و دارند قاه قاه و
 فاعب و اما اولی الابصار و از متغیرات قاعده این رئیس الحمق و در صدارم و فرایان کشایم
 حرفی از آن این است که قبل بنیاد و اصیا و فرزندان جنابا تم المسلمان بعضی از متوسلین است و آنچه علم الهدی
 در عر در میگورید نقیض صریح آن پس لعنت بران قوم که پیشوایان او را ره است و شرم من الیه و انصاف
 طر فرماید که گویند که ترک مر معروف و نهی عن المنکر موجب جهنم عذاب است و حضرات ائمه که برای هدایت بهوش

و

صاحب الامر و فصلی که مقوم ماهیت بدست آمد یعنی امام براسه ربانی مکانی حمله حیدر سے آغاز و
براسه فخلص مادر مکرمه معظمه هرگز نه پرواز و این وصفی است که بالاتر از همه باشد و گریه و زاری
و فرما و ویتوار می خاتون نرگس برین امر مبنی بوده است که اگر صد سال بعد از رجعت بگریه و زاری از
استغاثه و ندبه نتواند بود و از باب ندبه اوست بدلات حال این مضمون که سکه بعد از سر من کن نیکو نش
شده باشد و ایضا تا تو بمن میری من بجز امیر سمیعان الدیان بیچاره در عشق امام حسن عسکری
چه حجتی کشیده و چه بلاها دیده حتی که سلطنت روم را گذاشت و از ان عیش و کامرانیها دست برداشت
و اواره کوه و دشت گردید و بر فروختن خود و انهم بشمن قلیل راضی شد و رفیق یعنی فروشنده خود را
ترسانید و اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در هلاک خود میکوشم من بعد
و انتظار معاودت این فرزند سعادت من چه خاکستر حضرت پر سرخونه بخت و شب و روز خواب از
هر دو چشم بر بخت که اول خضت نمیداند که تقصیدش بگویم و عرصات آلام و مضامینش را باقیام
اقدام به یو یویم که واقعات بکاران محنت است و لکوت را تا مدت در مقام عیش که سر داب سر من را
باشد نقل میکند و لغو مال بعضی اشعرا سی فی مشوه و صلی نه پیامی نه حدیثی ذکر کوی تو لبستند مریا
صبا لک لفرص مصیبت خاتون نرگس را یا نانی نیست که اگر صبر کند و امن از دل جدا جاک میشود و اگر از
و فغان بر زبان آرد سبب گرفتاری میکرد و نیز منافقین و منافقات و مزورین رقعات بگر
بازارهای خویش کامیاب اند و او دین هیچ و تاب نقد جان بسلاست نمی برد و نه ازین زندگه که بدتر
سکرات الموت بود و بجات می یابد پس لے اختیار در بیقام جاگذازه پوش بردار شعر مشهور بدین طور
بیزبان بنامه می رود علی روسیاه نرگس خاتون تماشا کن که روشن ساخت نور دیدارش
چشم سفیران را یعنی نگارنگی زمانه را به بین که مادر معظمه در فقرش خون بید و پرکی از شایسته
کن بود و توسط مفر اهدا رسد و حال آنکه عین چنان باشد که خدای عز و جل درباره شان فرماید فلانها کف
صالحوا کفر و اینه فلعنهم الله علی الکافریین کما ثبت هذا المضمون من حق الیقین و متوسلین
سفرین در ایام و دونا نیز بگزید و اهل رقعات مرفرات کبیره ای خانی را پر کرده اند که کام سفیر داده
از غیبت امام در مع دین چه بالکل دشمنش کرده و اسے زاده کند و بدنگر است چگاه نمرود
عمل که توشه او کرده کاش همه هفت نذر کاشته را بطنظوناد کرد و هفتاد را خود در مصیبت خاتون
ریحان ترتیب داد می تا خوش مصیبت بنگ میشد حاشا و کلا و او یلدا اسفی چون حال برین منوال
است و خوف الطاب و پریش و ملاست لایق و در پس بنا برین توجه را از دست گذاشتیم بچهار
اینم بمقتضای اطوار جملیان بریکر خاطر است و انهم بنوع افسوس و خیر خواهی که اگر خاتون دران
وقت سلاح می یافت حقا که فوج علما مان خلیفه را که هجوم کرده بودند شکست بلکه رخنه غیبت

حبیب فرزند را مثل سد سکندری می بست و هم خود از قید و بند پای می یافت و بسیر جالقامی
 بر دشت و بر دامن کوچی که در سبزه و بادیه بجای بفرزند میداد و سیفر سود که می یابان نوروی و کوچی که
 کار تو نیست بلکه راه و رسم کسانی است که اهل تجرید اند و تعلق آن جهان بریدن دین امور از خاتون
 ترکس متوقع بود بسبب آنکه توسل جناب فاطمه زهرا کرده بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری عجلو
 انجامد که در تب و تاب عشق شب روز می ساخت و می سوخت و مواد بر کوه حسرت و افسوس
 می انداخت پس امر شریف فاطمی را در اسلام آوردن بر اسرار زیات امام برو و کار بست و جناب
 جناب خاتون جنیت روز هجوم مهاجرین و انصار که صدای انبوه کردند بقوت هر چه تمام انبوه اگر
 جناب امیر بارید است غلامان خلیفه را مغلوب میکردانید و لیکن از امام با وصف مسلح بودش بیخ مردان
 بلکه شمه از حیا صد و نیاخت بجهت آنکه او مقلد چنین و پیرو نه نشین بر اصول اتباع ابن سابعین بود
 که لایق می مذکب بر که در باره امام لفظی و بی و ماتم آن گوید کافر میگردد و در باره شجاعان و هراس
 علی الکفار و مقاتلین او بی باس شدید که در محاوره قرآن مجید اهل تهو را گویند و عقل هم بر شجاعت
 ایشان گواهی میدهد که بدون دلاوری و دلیری چگونه هر کافران شدید علیه کردند و دین زشتی
 از ایران بردند و شام دروم را از ترسایان پر دختند محنت و نزول مغا و اند هر چه گفته اند بجای خود
 تواند بود و فاعبیر و ابا او لے الالباب و محمد الله از روزیکه من استیقا و کتب شان مثل علی الشیخ اشک
 و غیر آن ابن معنی بر آوردم که در عهد همه ارکان از فقه گزینند جز حضرت امیر کبیر و یابان همه
 ارکان مذکورین هنوز دین پناه و هنوز دستگاه اند بالجملة حبیب الزمانی بعد ازین
 مکان و فشار جامه اش را بخش کرد و حقیقت تار و پود تکلم را این ناپاک پاک
 بسوخت و اکنون نتواند که طبل زیر گلیسم بنوازد و هر چند از انتفاع اضلاع
 بطین شده باشد که حاجت بدین هم ندارد و لیکن فراح حوصلگی او را باید دید که هنوز بر صورت اصلی
 ابابودن امام و حبیب اطاعت من جمیع الوجوه پس این دعوی علی روس الناس حقیقه و برجیای مؤمن
 جایشی مستور زیرا که دین تمیز از سابق او را حاصل است که هم حامل سنیا است و هم شکایتی ندارد و در خور
 رافعی کشد که از مطالعه اصول عیال است که حضرت امیر فرمید که در باره نصب امام سیاه صاحبان شیعیان
 بر آوردند نیست که هر دو امام نصب کردند و لیکن آنها اطاعتش کما یبغی بجا آوردند و شیعیان
 هرگز اطاعت نکردند و ازینجا هم مثل سابق نصب شیعیان بشمول عنایت الهی هویدا تواند شد اگر دل بسته
 دین وجه در معنی ناصیت باشد که لایق علی بن اسی الکتاب الکلامیه من الفریقین و عبارت حدیث
 کلبی از اصول معتبره شان درین نظم جانسوز و حکایت غم اندوز این است علی بن محمد عن سال بن زیاد
 عن ابراهیم بن محمد الهادی عن محمد بن عبید الله قال قال ابو الحسن علیه السلام یا محمد انهم اشد قبیح

از این جهت قال قلت قلنا و قلنا و ان قال لم اسلك عن هذا فلم يكن حندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال
 ابو الحسن ان المرجع نصبه جلاله لم تقرص طاعة و قد و ده و انهم نصبتهم رجلا و قرصتم طاعة ثم لم تقلدهم و هم شیع
 فکند او ازین حدیث فوائد بسیار بر می آید از جمله اینهم که اطلاق مرجعیه بر اهل سنت هم کرده اند یا نه یعنی که چنان
 مرجع قوی را بعد از اصحاب ثلثه امام میدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از حواشی غرور و در ثنائی
 واضح میشود و شکی نیست که چون کتب مراجع کئی تقدیم شیخین در احادیث و تاجیه جرایب میر علیه السلام معلوم
 میشود بلکه از منج البیان طبرسی هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس عیان شد که گفتند
 مرجع بر چند فرق اطلاق نموده اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین انج قدان اصرار هم تقدیم
 و الجواب قد کتبت و لا تغفل و از آنجمله آنکه از فرض طاعت صاف صاف به آماج قانع اصول بلکه اصل الاصول است
 یعنی هم نصب ایشان هم افراض طاعت با وجود عدم اطاعت باین بکیشان کفی به حدنا عطا و عطا الله العباد
 خلاصه حدیث بدین دقیقه هم بی توانی بر دکه آن قوم مورد ملامت و لوم نهین است که امام را بر سر خود برانند
 و کلام از اینار خصوصاً وقت استعمال سیف و اتصال شمشیر بر دود عوی فرید و لای الهیبت بر آسمان ساینند
 و وقت تلافی عکسین نتوانستند بر زمین قائم شدن تا آنکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان تنه داشت که ایشان
 با اصحاب معلوم بدل سازد و در اثنایین تمنا یا بلاغت سبحانه کوتاه و از بیان خیانت های سان که دل
 جگر شریک را خون ساختند عذر خواه حقیقت انست که اگر نه قدامی الهیبت یعنی شیعہ نخلصین همراه جناب مقتوی
 می بودند این شیعین و فاهزار بار قصد خونریزی انجناب و با تم آن عالی قباب کرده بودند و این هم خواستند که قیام
 بدست معاویه سپارند و تشیع محارث را با تمارسانند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذاشتند
 چنانچه بعد از نیم این جنس خیز بای امد و با عتراف جابنده قوم موید این جور و جناب در حق ایمه هری
 می باشد اگر چه از اینها بر سر و حضرات مدعیان و لا محمول دارند و دست از شرم و حیا بردارند که لا انجی الا الله
 تعالی من بعد در محامی مسافر کلا آنچه میگرداند و قتل و شهادت ائمه متاخرین بر روی کار آورند
 کما اشرنا موجب تسوید و جوه شان در دنیا و آخری بیجای علمای قوم ملاحظه کرد نیست که اینهمه بیچار
 نیز گوشتش و نغزین قوم ملعون می بیند و نه بر و فر مطاعن اهل بیت اظهار مهاجرین و انصار و تابعین
 اختیار نمیشوند و هر چه از خانات در قلوب شان به هوا جس شایطین خطور میکند بی خوف و هراس میگوند
 و هر گاه درین تقریرات بمغز سخن مغالط کشیری چند ان عیان گشته که حاجت به بیان نداشته
 پس تقدیر است او در طبقات رفضه که فضا یح شان کالنا و طشت از بام
 علی الا علام است که ناداشتندت به الریح فی یوم عاصف و الحمد لله علی ذلک
 جد آتش را و آنچه جناب البیر از شیعیان اعراق که در لشکر بودند و من
 رجب به هم رو با طاعت نمی آوردند و در منج البلاغت مزمی گشته و چنان است

که حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زار نالی از هیچ ستمگاری بدین اهلیت مجموعی نکرده باشد تا
بحدیکه هر که از ائمه مختصر میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرف و حکایت این منافقان گوش
نباید نهاد از صدوق و سخته در عربی و فارسی بروی آتشید ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد است
و العجب که همه ائمه بر اطمینان از باقی مجتهد فانی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
واجب اطاعت و معترض بطاعت باشند و علما و اتقیای این دودمان حالیشان از این
بزرگان تخلف نمایند پس ثبات شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم
و معترض و اطاعت و قس علی نهد او را صاحب بنوده و هر کسی که بمرتبه اجتهاد رسیده در تقلید دیگر
مکشیده و بخت تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت بانجام
آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود تعذیرات پس ایراد آن تجدید منطوق و قاحت محتمل
از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شمایل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
مثل سجاد و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذه را فقیهان مثل شیخ حارثی و شیخ طوسی نوشته اند
که چون حدیثی ایشان بدین منوره گزر کند اول وارو گیر او بر جده مابده و بزرگان نش باشد
با وجودیکه اکابر شیعه بانی مبانی محدثات ابن سبا چون انکار پداشته در نی مقام نتوانستند کرد و در
حق ایشان گفته اند الممسکون بسا ائمة الشریعة پس خبر شیخ مجذبی و عبد الله بن سبا یهودی
چون کسی که مدعی حد و تعذیر بر ایشان نتواند شد معتمد حق تعالی در کتاب مجید فرمود آنچه دلالت
بر آن قطعا دارد که اگر ایمان نمیداد معاد دارند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مغل امامت او دست پس رسول خدا با وصف یافت
سبب خدا اگر ترک حد نموده باشد در باب حد لایق معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجه دیگر
و رجه رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است رع چون کفر از کعبه خیزد کجا ماند سلمانی بدین ضرر
بود بطور وصیت میفرموده یا علی اول این کار کن که مصداق *لا یخافونک و من لا یمنعکم* هستی
حقا که انجناب وقت نظم هیو و فدک از کسی پروا نکرد و سرزنش فدک جدا که کردانیست حال
سید او صیاد و شجین مکرین برای طرفداری دختران خویش گاهی برخاستند بلکه و حجج ایشان
شیرسی نوگیر تفاسیر محدوده و اخض موجود است که وقت شکر ریختما در امور خانگی بتا ویب
و تبیه می پردازد و جنبه داری حضرت رازیهار نمیکارستند و چگونه معین و مددگار حضرت
بناشند که امیدوار سلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد اطاعت شریعت بر زمیند
حتی که صاحب مجمع البیان نهی تولید و مجالی ندارد که در آن گفتگو کند که اگر رسول خدا
حایل نمیشد میان فاروقی و دختر شام المومنین حفصه او دختر خود را بجزد تعزیرش کشته

القرض چون خاطر واری خلل اندازد و ایمان دیگران در رسالت و ختم آن بطریق اولی
معاذ الله و لیکن این امور با کسی توان گفت که رسالت را با وجود مخالفین با حضرت
رب العالمین دوست برداشتن از ان چنانچه بار بار داشتی نشانی بر اصول یا بنده و از تالیفات
معلم ابن معلم که در حقیقت معلم ملکوت بوده و علانیه حکم بوضوح اخبار موبد محمد ثبات رفعت
کرده کما ذکر صاحب الصواعق لزوم انکار رسالت و از تالیفات دیگر اکابر رخصه اثری
از آثار وضع و افترا به بین در حدیثی طویل که امام حسن در معاهده عیم و شرای نافه همراه امیر المومنین
قبل از جنگ بدر بود و این مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الطرح قاسم و اما فرجی ذلک البنا هم حکم کرد
وضع الاجتناب و الحاکم بصحتها به الحمار و هر گاه استغنا از رسالت بدین شد و مدیو قوع اولاد و آیات
روضه جاری شده هم دلالت بران دارد و محبت امام سیم و هم مدعی آن در تالیفات
خودش باشد و تفسیر صافی نیز نص در آن بود پس چنانچه خلافت جناب میر بی حقیقت
و سبب معنی باشد کما نص علیه الرطل بوق فی الجبالس متبعا لعلم الروی قش علی هذا حال
الرساله بر وایت ستاده ریل الشیقا منک عشق و عاشقی در نماده خود جنون است که با رسالت ممقح الاجماع است
وهو الظاهر عند العقلا تکمیل المقام و تتمه المرام بدان علمک الله تعالی که جناب مومن جالس
اگر کافی بکینی را بمطالع خولش می آورد و باب نادر از مجلد اصولش که از نوادر در کار مبین فضل
و معرفت خواص و آثار امام است و سرمایه افتخار و کتب ایشان دیده باشی که برین نوادر
پیشتر حواله می کنند یعنی حضرت امام رضا که در اقادات خویش حالت منتظره بانی فکر شده بیان انواع
اوصاف از ذرات و ضروریات امام بکمال اتمام پرداخته میکشاید و هیچ حاجتی نبود که تجدیدش ضروری
بر واد و بلکه هر اصل و زبر بکردن راوی می افتاد و مختصرش را بابیستی نقل کردن بر وایت ابو محمد

بن الصلا قال کنا مع الرضا بمر و فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بلد مقدمنا فاداروا امر الامامة و
ذکر و اکثره اختلاف الناس فیها فذکرنا علی سیدنا علمته خوض الناس فیها فبسم ثم قال یا علی
جمل القوم و حذرو عن آرائهم و آیمانهم ان الله عز وجل لم یقض نبیه صلی الله علیه و آله و سلم
له الدین و انزل علیه القرآن فیه نبیان کثرت فیه المحلل و المحرم و النجی و النجی و الاحکام و حرم
ما یحتلج الیه الناس کما نقال عز وجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و انزل فی حجة الوداع و
فی اخر عمره الیوم اکذت لکم ذلیکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و امر الامامة
من تمام الدین و لم یفرض حین لایتمه معالم دینهم و اوصح ببیلهم و ترکهم علی فضیل الحق و اقام
لهم علیا علما و اما ما ترک شیئا یحتلج الیه لایتمه لامنیة فمن زعم ان الله عز وجل لم تکمل و نیة فقد روج
کتاب الله و من روکت بالله فهو کافر بل تعرفون قد را الامامة و مخلفها من الامامة فبسم

ان الامامة اجل قدر او اعظم شئنا و اعلى مكانا و امنع ما عدا بعد غور من ان يتلقوها الناس
 يعقوب لهم او ينالوا باراسم او يقيموا اماما باختيارهم ان الامامة حصص النبي ابراهيم الخليل بعد
 النبوة لاجل حاجته الي الاختيار فانهما خيلا الانسان بل الحيوان قاتلت فله وقد رآيت انتظامهم اختار
 الى غير ذلك فكيف اذا خبر النبي والحكمة مرتبة ثالثة وفصله شرفه بها و اسنادا و بها ذكره
 فقال النبي جاعلكم للناس ائمة فقال الخليل سددوا بها ومن ذريتي قال النبي ائمة
 و تعالى لا ينال محمد الظالمين فاطلب هذه الامة كل عالم في يوم القيامة صارت
 في الصفوة ثم اكرمهم الله تعالى بان جعلنا في ذرية اهل الصفوة والطهارة فقال وثبنا لكم
 الحق و يعقوب نافلة و كذا جعلنا صالحين و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا و كذا ائمة فعل في آخر
 اقام الصلوة و ايتاء الزكاة و كانوا الناعباد يتت فلم ينزل في ذرية شهاب عن بعض
 من ذرية شهاب انه عز وجل اهل البيت فقلل من كان اولي الناس بانراهم للذرية
 تتبعوا و هذه النبي و الذين آمنوا بالله و في المؤمنين فكانت له خاصته فقللها
 عليا بامر الله عز وجل على رسم ما من الله فصار في ذرية الاصفاء الذين اناهم الله العلم
 و كذا يمان بقوله جل و علا و قال الذين اوتوا العلم و كذا يمان فقد ليتم في كتاب الله الى يوم البعث فهو في
 ولد على خاصة الى يوم القيمة او لا يني بعد محمد فمن اين يختار هو لا راى لجمال ان الامامة هي منزلة
 الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام امير المؤمنين و ميراث
 الحسن و الحسين ان الامامة تمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و غير المسلمين ان الامامة
 امين لاسلام النامي و فرع لاسامي بالامام تمام الصلوة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و توقيف النفي
 و الصدقات و امسنا الحدود و الاحكام و منع الشغور و الاطراف الامام يحل جلال الله و يحرم حرام
 و تقيم حدود الله و يذب عن دين الله و يدعوا الى سبيل الله بالحكمة و الموعظة و الحجة بالغة الامام كالشمس
 الطالقة اجملا تنور باللعالم وهي في الافق تجيب لتالها باليدى و الابصار بالامام البدر المنير
 و السراج الزاير و النور الساطع و النجم الناصي في غياهم كدجى و اجواز البلدان و القفار و حج
 الجبال الامام الحار العذب على نظار و الدال على الهدى و المنجى من الروى الامام النار على
 و يفتح الحار من صطفى به و الدليل في المراكب من فارقه فما كمال الامام السحاب لاطر و الغيث
 الباطل و الشمس المصينة و السما الظليلة و الارض المسطحة و العين العزيزة و الغدير و الروضة الامام الميزان
 الرفيق و الوالد الشفيق و الاخ الشفيق و الام الزهرة بالولد الصغير و مفرق العباد في الدابة لنا و له الامام
 امين الله في خلقه و حجة على عباده و خليفة في بلاوه و الداعي الى الله و الذاب عن حرم الله الامام
 المظهر عن الذنوب المبر من العيوب المحض بالعلم المعصوم بالحكم نظام الدين و غير المسلمين و غيظ

لنا فتيقن وليد الكافرين الامام واحد وسمه لا ياتيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد له يدل ولا يلبس
 مثل ولا يظفر مخصوص بالفضل كل من غير طلب منه ولا اكتساب بل اختصاص من الفضل لو كان
 ذوا الذي يبلغ معرفته الامام او يكتنه اختياره بهيات هيئات ضللت العقول وتاهت الحواس وحانت
 الزبائر فحسنت العيون ولصغت الغطائر وتجزت الحكما وبقاصر بالحكماء وحضرت المحسنات
 الا ليارو كملت الشجور وعجزت الاوبار ورعيت البقاع عن وصفت ثنان من ثنان انفسه من
 خصاله واقربت العجز واتقصرت كيف يوصف بكلمة وينعت بكلمة لتبين شئ من امره الوجود من تقيده مقامه
 ويعتبه عناده لا كيف في التي وهو بحيث النعم من بالمتناولين وبوصف المؤمنين فدين الاختيار من هذا اوان
 العقول عن هذا اوان يوجد مثل هذا التلون ان ذلك يوجد في غير الارسول محمد صلوات الله عليه وآله وسلم
 والله انفسهم لا باطيل فارتقوا مرتقا صعبا وخصا تزل عنه الى تخفيفها قدامهم ما موا اقامة الامام
 يعقول جائرة يا ميرة باقصة آراء مضللة فلم تروا دوا الابداء وقال الصفواني في حديثه قاتلهم الله في يوم كذا
 ثم اجتمعوا في الرواية وبقوا موا صعبا وقالوا اذ كانوا ضلوا اضلا لا يبيدوا فقتلوا في الخبره او تركوا الامام عن نفسه ورو
 د فيهم الشيطان اعلم انهم فهمهم غير السناد وكانوا مستقرين عن اختيار الله جع الى النبي حش والوحي واسف
 معاذ الله وخرام المؤمنين بان الله اخبار الشيخين بعدى ثم امر العباسان كبروا ليس لنا الدعوى في الامامه
 فقال لما كانوا احاطوا بين في الجبل يوم افادة الرضا فجلوا على الالباسهم واسماء غشاوه كاجين جبريل غشاوة على
 العبد تقيح حيث لم تطلع في امي ل صلوات على خباره النبي وهي اراد الصلوة فكيف خبا جبريل بالفضل شيئا
 وانما قال الله في الايات التي فيهم في اذ اصطلحوا اختيار رسول الله اختيارا بقران فيناديهم وروى في خلقوا ما شاء ويختار كما
 كان لكم الخيرة من امرهم سبحانه الله وتعالى عما يشركون وقال غوث وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله
 امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الآية قال ما لكم كيف يحكميكم انكم كنتم كتاب فبينكم تدرسون ان لكم خيرة ما تحبون ان كنتم
 ايمان بالقرآن الى يوم القيمة ان كنتم لا تحكمون فليحكم الله فيكم ان كنتم لا تصادقون قول رسول
 الله سيد الورود القرآن ام على قول افعالكم ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون ام قالوا انهم لا يسمعون
 ان سر الله وابعد الله الصم والبكم الذين لا يعقلون ولا يعلم الله فيهم خير الله سمعتم لتوكلوا وكنتم لا تعلمون
 وعصينا بآل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فكيف لم باختيار الامام والاولين داعوا لا اله الا الله والحمد لله
 والزيادة والعلم والعبادة خصوص بن عوفه الرسول ورسول طهارة التبول المعرفه في نسب الابدانه ووجب البيت من بشر
 والذروه من باسمه والقهره من الرسول خاص من السعد وجل شرف الاشرف والفرع من عبد مناف نامى العلم كالعلم
 مصطلح لامامة عالم باب اسم مفروض الطاعة قائم بامر الله عنده وجل ناصر بعباد الله عز وجل
 كما فظ الذين السدان الانبياء والائمة يومهم الله ويومهم من محزون علمه فوق علم اهل زمانهم في قوله جل
 تعالى ان من كان يدين الحق ان يقع عنكم انكم لا يدينون الا ان يدينوا فكم كيف يحكمون وقوله تبارك وتعالى

وَمِنْ ذَٰلِكَ الْحِكْمَةُ الَّتِي فِي تَحْلِيلِ كَلِمَاتِهِ وَفِي طَلُوتِ ابْنِ آدَمَ إِذْ قَالَ اللَّهُ اخْرُجُوا مِنْ هَٰذَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّمَا فَعَلْتُمْ بِأَنفُسِكُمْ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَلَمْ أَغْرِبْ لَهُم مَّا أَلْهَمْتُ لَكُمُ الْكِتَابَ لِيُحْكَمَ مِنْكُمْ وَكَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا وَقَالَ فِي الْأُمَمِ مَنْ أَوَّلُ بَيْتٍ بَعِيدٍ وَتَوَاتَرَتْ مِنْهُمْ بَحْسُودُ النَّاسِ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَهُمُ اللَّهُ مِنْ
خُصْمٍ لَهُ فَكُلُّ أُمَّةٍ أَلْهَمَهُمُ الْكِتَابَ وَالحِكْمَةَ الَّتِي نَالَتْهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَهُمْ مِنْ أُمَّةٍ رِبِّهِمْ مِنْ صَنَعَتِهِ وَكَفَىٰ بِحُجَّتِهِمْ
وَأَنَّ الْعِيدَ إِذَا احْتَدَى السَّعْدُ وَجَلَّ لِأَمْرِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لَذَلِكَ أَوْ دَعَىٰ قَلْبَهُ بِمَا جِئَ الْحِكْمَةُ وَالْحِكْمَةُ الْعِلْمُ الْمَعْلُومُ
قَامَ لِي بِهَدْيِ جَوَابِ وَلَا يَجْرِي عَنْ الصَّوَابِ فَمَوْعُودٌ مَوْفُوقٌ سَدُّ قَدَرٍ مِنَ الْخَطَا وَالدَّوَالِ
وَالشَّامِ بِحُجَّتِهِ اللَّهُ يَذْكُرُ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَذَلِكَ
فَقَضَىٰ اللَّهُ حُجَّتَهُ مِنْ نِشْأَةِ اللَّهِ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَىٰ تَمَثُّلِ هَذَا قِيَامِهِ أَوْ يَكُونُ جَمَاعَتُهُ
بِهَذِهِ الصِّفَةِ يَقْدِرُونَ تَعَدُّوا وَبَيْتِ السَّادَةِ حَقٌّ وَبَسْطُ الْكِتَابِ اللَّهُ وَهُوَ ظَاهِرٌ فِيهِمْ كَانَتْهُمْ كَالْفَيْضِ
وَفِي كِتَابِ الْكَلَامِ وَالتَّشَافُّهِ وَهُوَ أَتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فَقَدِمَهُمُ اللَّهُ وَمَقْتَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ قَالُوا جَلَّ وَتَقَا
قِيَامُ أَضْلٍ مِنْ أَتَّبَعُوا هُوَ أَهْلُ الْغَيْبِ هَدَىٰ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَقَالَ تَعَسَّاهُمْ
قَالَ أَضْلٍ أَعْمَا لَهُمْ قَالُوا كَيْفَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يُطِيعُ اللَّهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ كَيْفَ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ
مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَلَامًا كَثِيرًا حَاصِلٌ مِنْ رَوَايَةِ أَنَّكَ عَبْدُ الْغَيْبِ نَزَّ مِنْ سَلَامٍ يَكُونُ كَيْفَ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ
بُودِيَهُمْ وَكَرَامَتِهِمْ دَرَسُ جَمَاعَةٍ رَوَّجُوهُ دَرَاغَهُ وَهُوَ أَنَّ دِيَارِ بَيْتِ سَلَامٍ دَارُ شَرِّهِ وَخِلَافِ
مَرْدَمِ دَرَانِ مِنْ حَاضِرِ شَدْمِ وَآمَامِ رَاخِرِ دَاوَمِ تَبَسُّمِ فَرَمُودِ وَكَفَتْ أَمِي عَبْدُ الْغَيْبِ مَرْقُومِ عِلْمِ أَرَادَ وَعَقُولِ خُودِ
دَرَا مَوْرِدِي نِي دُخْلِ دَاوَدِ حَقِّ تَقَالِي وَفَاتِ نَدَا وَبَغِيهِ خُودِ رَا تَادِي نِ وَرَا كَامِلِ نَكْرِدَا وَنَدَا نَزَلِ كَرُودِ
كَيْفَ بِيَانِ بِرِجَرِ بَوْبِ دَرَا نَسْتِ حَلَالِ وَحَرَامِ رَا بِيَانِ مَوْوِظِ ظَاهِرِ سَاخْتِ حُدُودِ وَاحْكَامِ رَا وَشَرَحِ كَرُودِ
أَمُورِ سَرَا كَرُودِ مَحْتَاجِ بَرَانِ بُوْدِنَا فَرَطَانِ الْكِتَابِ مِنْ شَيْءِ يَنْبَغِي بِرِجَرِ رَا خِيَانِي بَايْدِ دَرِي نِ
كِتَابِ بِيَانِ مَوْوِدِ وَدَرَجِ آخِرِ كَرُودِ شَرِيفِ بَاخِرِ سَيِّدِ بُوْدِنِ سَرُودِ وَآوَرِ دَرِ بِيَانِ رَا لَيْقُومِ الْكَلَامِ
لَكُمْ وَتَكُونُ رَا شَعْنُ عَلَيْكُمْ نَعْمِي قِيَامِ صِفَتِ كَلَامِ الْإِسْلَامِ دِيْنَارِ أَقَامِ الْحُرُوفِ كَوِيدِ كَرُودِ بَسْمِ اللَّهِ وَحَدِيثِ
أَشْكَالِ سِتِ بَسْمِ الْقَوْمِ دَعْوِ لِي كَيْفَ مَقْدَرِ بِيَانِ طَائِفَةِ رَا فَاضِ خِيَانِ شَوَاتِنِ دَرَانِ رَا وَفَرَا جِي سَتِ
بَلَكِ نَدَمِ جَانِ أَرِي نِ مَعَرِ كَيْفَ بِلَا سَتِ بَرُونِ دِي بِيَانِ شِ مَفْصَلِ دَرِي نِ وَرَا قِ مَتَعَدِّ حِي نَايْدِ بَسْمِ بِحُجَّتِ
رَا بَكُونِ كَرُودِ رَا شَمَاتِ بَرَانِ شَمَاتِ رَا سِيرِ ابِ كَرُودِ اَعْلَامِ طَائِفَةِ سَيِّدِ كَارِ خِلَافِ لَالِ الْمَلِكِ الْاَعْظَمِ
أَوْعَانِ اِيْمَنِ دَارِ نَدِ كَرُودِ حَفَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَرَانِ تَرْكِيْلِ دِيْنِ وَبِيَانِ بِرِشْتِ كَامِي نَبِي دَرِ كِتَابِ بَسْمِ
وَشَرَحِ آوَرِ رَا حَادِيْثِ خَوَاسْتِ بُوْدِ كَرُودِ جِيَانِ كَاغَرِ بُوْدِ سَيِّدِ كَرُودِ كَاغَرِ وَبَسْمِ سَبْ سَالِ تَفَاقِ
نَبِيْتِ أَوْ هَانَا آنِ نَسْتِ تَرِيَا قِ مَجْرِبِ رَا فِ ضَلَالِ رَا زَارِ سَتِ مَوْوِدِ بِرَاهِ خُوْشِ بَرُودِ مَبْنِغِ فَا رُوْقِ رَا
مَتَعَدِّ شَدَا زِ تَبْلِيغِ جِي نِ اَمَرِ كَرُودِ وَجُوْشِ بِرَا صَوَالِ بِيَانِ طَائِفَةِ شَكْلِي نَبَا شَدِ وَرَنِ بَعَثِ قَرَا سِ

پاره پاره شود دست برداست چنانچه روز غدیر مستغنی شد پس در حقیقت طعن قمرطاس پس لیل
 استغفار رسالت است مگر کفر قوم مورد یوم چه نسبت این امور بجناب ختمی بآب البسته
 عین کفر می باشد لاریب غیبه و انگاه در روز و قات چنانچه از طعن الریاح تحقیق عاقل و منصف
 مجتهد فائز و زمانه که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل ندایند بوضوح می بخاند که در
 همان روز مجرب در ریاضتین اصحاب حضرت بگلگشت جنت خراشید حال آنکه بعد از نزول عصمت
 یعنی قال الله یُعَذِّبُكَ مِنَ الشَّيْءِ که در غدیر اتفاق افتاد تقیه نزد مجتهدین مذکور نیست چنانکه
 نتواند بود پس اگر چه قبل از آن تقیه عمر شریف بسبب که در زمانه از رسالت باقی نماند یا خاتمه آید
 چه جائز است که متغیر عیر آنست و هوید می بخشد و ادو الحمد لله که با تمی نبود با عترت طایفه
 فاضل وقت طلب قمرطاس مکرر امامت مر تفضو و تبلیغ آن که متوقف علیه ایمان با
 البته واجب تر بود که اگر آن ربیان پس را نیز مقتضای فایده است رسالت کجا ماند
 پس نصیحت صبیح و متراب منکرین را و خلی نتواند شد یا و ندر است که کفار قمرش خصوصاً ابو جهل و ابوسهیل
 حضرت را سنگسار کردند و کمانه مجمع بیان و هر گاه آنجا تبلیغ رسالت قصور و دستور لغز نمود سبحان الله
 چنین پیغمبر بالغرض از منع فاروقی تمتع نتواند شد و این خیال است و محال است و جنون به الغرض چون
 رخصه اعتقاد دارند و بزبان معرف اند بعد م بیان و در ذکر قرآن مجید بعضی امام کافر شدند و فیهب
 ابجرا به باز تبلیغ رسالت را و مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد و مگر بیان فرمود
 برای است خود نشاناس وین و واضح گردانید راه ستیتم و نصب کرد امیر کبیر را علم و امام موم
 را محتاج نگذاشت را شسم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر در معرکه غدیر بعد از امور شدن نصب
 امیر مناسد خلافتش بیان کرد و از غیرت کفر و ارتداد و غیره چگونه بطیب خاطر امیر را علم گردانید و
 این امور دشمنان اطفالان جسم می دانند تا بچو آنان پییران چه رسد این هم و عاقل است خالی از دلیل
 بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی فقلتم یسألونک عنکم فقلوا بیهو یا و جود و کمال رسالت
 بودند و از حدیث موالات در آن مجمع عظیم گفتگو کردند که برابر آن مجمع نیست که آیا وجوب محبت مراد است
 یا امامت و باز محتاج بیان شدند که آنجا و غیره سن الاسفار نیست حال اجل اصحاب طلب رسالت
 پس چه گمان دارم بدان قواخل که رخصت شدند و بطرق بیوت خود افتادند و در حقیقت بسیار
 از احادیث که نمونه آن از ارکان اربعه امیر در تفصیر است و چگونه مراد است نظر با دل و در وقتین
 قیاس است زیرا که منطوق احادیث نزد سیرتین کتاب شد نقل اکبر است که گفته اند فیما یلزم کون
 باید که همه تابع کتاب باشند و اگر در حدیث موافق امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
 جمیع انبیاء بود و جناب قمرطاس پس صدق در است در خفته اجماع کجا و اگر گویند دفتر که حضرت

تحمیر آن خواست در صفت آن که یکتائی نزد مسرّیقین مردیست پس معلوم شد که رفع مسئل
نشد گوئیم قطع نظر از آنکه مشرک بود دست کما اشترناجوا بش در پر کتاب فن موجود که منال عام است
مشرک واجب باشد یا غیر آن داور میگوید باشد یا بخیر آن حال الله تعالی قاقا جده ضاگا فهدک
و چگونگی بعد از تکمیل دین دولت تو هم باید کرد که واجب باشد مانند معاذ الله چنانچه بعد از تکمیل دین
که در کتاب الله است و آن بنص امام کفر است بے بر رفض اشکال اعظم است که گویند ترک امری
که واجب تر بود و کالایف بار خدا یا مگر مقلدین و جال امور گویند که رسول خدا بعد از آنکه جناب امیر
کفن شریف را حکم در گرفت و تحریک داد تا بدینا رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلا کشار اهل منور
تربای چگونگی بر طاق ماند و لیکن چون انیمه حال مفصلات در خلوت بود و غیر از جناب امیر که علوم مکرر
زمان قدیم داشت آن سفر غیر از الوجود را که توان یافت و در نقش پر خاتم است که حضرت رضا فرمود که گمان قطعی شد
رد قرآن و موجب کفر است پس هر چه حضرت را تحت زیر آن در قرطاس مقصود بود و هر
اطار آن جناب امیر چگونگی از آن مخفی گزاشته باشد بعد ازین را و حکایت کرد که هر گمان
کنند که خدا زین حضرت را کامل نگردانید و در کتاب الله را و هر که رو کند از کافر است بنویسد
انفاد است که آن قوم رد افص اند که گویند طیب روحانی تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
بجنت برد و هر که حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و در بعضی امت را عنایت کردن و سفاد
و ازین قصیرات بوضوح پیوست که بحث کتاب الله اعتقاد هر مسلم بر ضرورت و هر که آن را
رو میکند نجافت الله هدای می نماید و تقدیرین و ایمان را درین معرکه از دست می باز د
و گوید و جهان خود را سوا می سازد و حال فاروق بر همه واضح است که جان و مال خود را در
در تکمیل دین خدا ساخت و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفقه مثل
الرضا هم واضح است که رفقا و ندای و ملائذ اش بدرجه اجتماع در سیدند فکیف که کثرت علم
و علم برادرش حدیث افتد و او ذکر احادیث نبوی بر ظاهر است و نمونه مضائل شان اگر میخواهند
کتاب اکثر رجوع کفر با امام فخر استر آن پس جمع البیان و مجربین بر در مقیضه اشترک است
و منیم مع ان معانی لا تقدیر لا تقنی علی اصولهم حتی ان لكل لفظ سبعین العامن العان
کمانه تالیفات نا علاوه غیر از حدی که بهر زبان و در هر شب در معانی متر آن مجید مجددا دارد
سے شود حقیقت کسے دعوی جامعیت معانی آن از الله هدای بر اصول رفقه نتواند کرد که کما
سے تالیفات نا و لاحاته الے ذکره کما مرت الیه الاشاره بینا و درین مقام که بحث قرطاس آمد
و لفظ حسنا بر زبان رفت و ازینجا هم باید سباز عیان شد که این اعتقاد بارشاد امام بر گس را
پر ضرورت و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی چرخ و بازی مجتهد

گفتیم معاصرت قرآن مجید بر امام نرسیده علی المشهور و امر قهری است و تحقیق بر اصول امامیه مثل کتاب اللمعة در خلافت ائمه است امام
 صادق (ع) که بعد از قائم یازده صدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین (ع) هستند و نزد اکثری از محدثین با اصلی ندارد اگر
 کسی گفته محققین را تضعیف کرده اند و بقاعده عدم خلوا برضی امام نزد فقهه قضی صحت آن را جادیت است لیکن
 معلوم نیست که ترا جرای ایشان نیز معاصرت مشبه قدر خواهد شد که ما موافق بر این و تفصیل بده الباحت فی صفة الامیر علیه
 السلام فی شرح و باری محمد در کتاب طعن الملاح و دید نیست تادیلات او را بر این عقل سنجید نیست که نه اهل
 هیچ فردی ندارد مقتضای قول و بقای کلام الله تعالی و القیامه و ناکا و جود و مستلک بود نش بر کفر و فسق فارق
 که نماینده اقرار کرد و در تشریح و غیره که او بسیار شریعت غراستمسک بود چه مملات جادیده و این حسمت
 که علامه تقدیر آنی چه فرموده که باب تادیلات بر جاتین مقتوح است اگر اهل خلافت بر آن
 قاصد آمدن نیست قدرت بر تضعیف اندازیم چنانچه از حوائش فخر که بر طعن الملاح جا بجا نوشته ام و در حقیقت
 کتابیت محسوسه بر کس تواند دانست که نه ایلط او را اگر بدایتی نیست که خرافاتش را نهایتی نیست
 باز ادوی گفت که امام فرمود که به شناختن مرتب امامت است را در آن چوخل ماند نشان امامت از رفع انداز
 که در میان مردم بقول خود و کس را نشانند باختیار خویش حق تعالی برگزید امامت را بر اهل غلیل
 خود که استجاء علیک للناکس اما ما و از غایت سرور عرض نمودی من زینتی جواب داد که ناک
 محمد الظالمین پس امامت بر ظالم نایست باطل شد و نماند امامت مگر در اهل صفوت و صفا
 که فرمود حق تعالی و جیبنا که استحقاق یعقوب نافرمان که جاعلنا صالحین و جعلنا هم ائمة یهدون
 بامی نانا انا حنا الیمیر فعل الحیات ما قام الصلوة آتاء الله کو فان الناعک بدین و همیشه
 درین دو مان ماندنا نوبت بحضرت رسد که ان الی الناس یا یو اهلهم للذین التبعی و هکذا یبذل
 اصمعی و الله و الی المومنین پس برای حضرت بود خاتمه و انتخاب تلاوه اش بکردن جناب امیر ائمت
 باعالمی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفیا ماند که علم و ایمان ایشان را داد و اندک الذین انون لعلکم
 الا لایمان لقد کتبتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس در اولاد امیر کبیر بود خاصه زیرا که رسالت ختم شد
 و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیامد فقیر بعد منزل و تسلیم میگوید که این امور با چه ضرر تو اندر سایند که سخن در
 تبوت و رسالت بود که آنی تفاسیر الفریقین و کیست از اهل سنت که تواند گفت که است را دخل است
 و ربی گردانیدن شخص بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین منیر و را با میکه از تصور شش
 روح الامین نیست و دیگر از صاحب رتبه فرود و عار شمره و را و غایتی علم الروی و طوسی امام اعظم
 کیست که این که یک شب تاب را عند الصبح بیفرود از فرض درینجا امری دیگر است یعنی رسالت و شاید
 که جناب امیر را بر اصول رفته التباس رود و اقامه محول فرمود خلافت خویش را و رجعت خود بعد از التوبه
 بر رجعت بدرین کما یستعمله نمود پس امام رضا اگر ز حکایت راوی حبت بلغز و عجیبی نباشد لیکن غیر

[illegible]

سه اگر کسی موسی برتر پریم پد فرسخ تجلی بسوزد پریم پس پیر نابان مذکور هنوز در تفرقه
 برود و اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود کم کرده اما پایه علم پس بقول
 بزرگان سه توان شناخت بیک لحظه از شمایل عروج که تا کجایش رسید است یا نگاه علوم
 حکایت چندمی از طلبه در مذاکره آغاز کاینه بحث همیکردند شخصی عمامه بند بار تبه بلند میان ایشان
 بود که پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام چارمیباشد سبب چیست لمبته
 با وصف لام منصوب است پس مشکری کرد باز سر برداشت و گفت این اعتراض
 خطای محض است زیرا که مجرور و منصوب از صفات نقطه است نه سینه پس معنی چگونه
 محسوس شود الغرض از مراد اهل حل و عقد علماء و مشایخ اند که حال مختار خود
 را نیک میدانند و ازین جهت بود که جناب مبدع تصوف خلافت خود را
 بر اجتماع بدرهین موقوف نمود و کامر تعلقا عن کتبهم بشارت او را که عصمت و ازگاه از ولادت
 تماموت کاری است پس مشکل پس از بدرهین بالیتی سوال کردن عصمت مذکوره را
 که چگونه دانستند و بعد از آنکه جناب امیر قاسمی عجیب دیدند در وقتیکه بر سر منابر
 نعمتها بر جناب سیده معاذ الله کردند و تازیانهها زدند و سپاهیا شکستند تا آنکه قتلها عمر
 علل شیخ المشایخ رفض و تذکره الامیه موجود و زار ناتی جناب سیده از دست مرتضای
 شیعه از زمین با سار کینان جعفر رحم الی اخر ما فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موصوفه مثل کوه الوند
 بود لایح که العواصف تم این کانت المبعرات و النصوص علی ما یعیه اللصوص و درین چه
 شک که نمایان را مرتبه امانت چگونه تواند رسید نکلیت که در امانت حضرت خجانت کنند
 و جان و ناموس بفرقه سید البین را نگاه ندارند و آن جناب چنانچه این زار ناتی در دنیا
 فرمود و همچنین و فرشتکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسباب باز کشاید برین قدر چه موهبت
 که روز رستخیز نعمت روی پروردگار فرماید و اوراق روز ناپیمه همسره با جبر
 یگان یگان باز نماید کس فی الکتاب السند کور و درین مقام نظر نفهم و ادراک
 عوام طلبه سوالی است جواب طلب که اصحاب بزرگی علل الشرائع و تذکره الامیه را دیده بودند
 که بعد از مدتی از هزار سال تخمینا و تالیف را در وجود انبیا آنکه کلام در آن روایات و احادیث است
 نه در خصوص تالیف صدوق و غیر او و بر ظاهر است که معانی آن احادیث امیر از جناب امیر باب مدینه علم است که
 امیر از و فرار گرفتند و او از جناب سالتاب چنانچه اصحاب الغرض هر جا که این شبهه عوام رود و بهر تقریر کافی خواهد بود
 باز اقسام اوراق بختاب اوسمی نابالغ میگوید که مقام نبوت و جایی ملک و سلطنت و در سلسله اجداد ابو
 باز اهل بیت محمد صلی الله علیه و علیه بر مثل مشهور در این بزرگان جمع نشد الا ندره و شایسته

و بالا اتصال و غیرب آلهی نخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلوات الله علیه
 و آله وسلم دنیا طلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه دختر خود تسهله او چنانچه
 غیرت مذکور نخواست که پسر او در طفلی بکشته نشیند و علم و ادب آموزد که امر و زبر او
 روت کیش خاصه حضرت مادرین حدیث پایمال نمود و والد شدیر الحال و انشا الله تعالی مقصود
 مکتب نشیبه بعضی امیه که باقر المعلوم و کاشمیس بین انجوم باشند عنقریب می آید کجروی
 این طایفه نا بهنجار باید دید که یک را از اسباط بنوی تمام مرآت بالاستیغاب بخشد
 و اولاد دیگر را از علم هم و ایمان محروم گردانند و عدلیه عدله بر آن تفاخر کنند
 آن نهاده عجب فیکیف که حضرت رسالت یقینا بدانند تقصیر
 خلافت شیخین حتما و باطل آن پکوشد چنانچه در مجمع البیان
 و بحار است بر تیب و خلافت قرآن مجید بعد از آن که آن آیت در سوره
 یهود باشد و یهود و تونیمی بدان نبردند که یا ایها الذین آمنوا اعرض عن هذا انکم قد صیرتکم
 انکم قد صیرتکم عداکم و اگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد در سج الحق و احقاق فضل
 (مجموعی مقصود که مخالفت بنی پامرا آلهی غیر ممکن و غیر موجود و آنچه راوی در باره حضرت
 و جناب میر لفظ خاصه بویستیره مانده الا شد اک آورده مگر فرق انیست که اول را بدیهی
 دانست و اقامت دلیلی بر آن نتوانسته بخلاف ثانی حرفه دلیلی است که بوسی استقام
 قسم در آن نیست بلکه ربطه ندارد زیرا که ختم رسالت را چه ضرر که آن امر مخصوص باشد بجناب امیر
 و اولاد محبا و کما اشیرنا حالانکه غایت ما فی الباب قدک السلام اتباع حضرت خلیل بود که تا
 رسول خدا امومینین مستقام جوهر شریک بودند چنانچه هکذا فی القرآن آمین و انکما میفرمایید و چنانکه
 برایمان مرقم نموده و در ترمیمه مخلصین قائم است بر اسف خلفای متقدمین نیز بلکه بطریق اولی که
 ایمان شان باعث شراف جناب امیر و حضرت امام صادق و تصدیق دل و استرا زربان در
 کاشه و ذکر اصول مشمل کوه الوند است بخلاف جناب امیر که باطل اطلاقه و فاحشه فقط بضمیمه
 سر غمره و طور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثه متبع شدند که کسی از آنها اتقیه نمودند چنانچه آنجناب و
 دیدن تجسیم مرفود پس باید که هر چهار عنصر دین بجای آن باشند نه فقط جناب امیر که اولاد اطیاس
 و ضرر ندان حضرت رسالت بوده اند و حال قلا و در همه کس از کتب معتده ر فضه طشت از بام که
 مفید از دوسه دست خفا از رسالت که عین کفر است معاذ الله بر اصول اهل کفر و فساد و فساد
 افتاد و اگر از خوف مالک مالک حکم بر سبیل اجماع بر زبان رفت در حدیث سؤالات بار عند الوفا
 فارغ خط از آل عباس و دس کار آمد چنانچه فقه الاسلام ر فضه در کاشه بیان نمود و معتبر دایا اولاد

پس افتخار را و سبب رئیس الاسرار بجایار بلکه اختیار را به بعد ازین را و سبب خیسال کجاست
 که مقدمه امامت در ریاست خلیه آسمان است بلکه این امر در سایر حیوانات جسم نماید
 است چنانچه می آید حضرت بابا فرمود بوج الخلیفان فاقته الاخر کا نشان کان ستم عزالی
 حجة الایمان رفعت بعد از توبه کردن از تسبیح و رسد ابوالمهدی آورده و جسم چنین از
 افادات رخ دیده که در علی است توان فهمید و ازین کتاب یعنی بسند ظاهر است
 که افاده مذکور در جنوی از قبیل دلیل تمام است و ظاهر کتاب سنت موافق آیت
 اقتضا و همین است که امامت از اصول نیست زیرا که دال بر آن است که غیب
 عارف امام نیز بجنبت خواهد رفت و بعد از دخول جنبت خروج بسبب عذاب
 کجاست اگر چه علم الروی پس و در تشریح خود و مبدل شد باز بنده کمترین
 را و در ما بعد جسم نظر است که ان امر معلوم در اولاد امیر کبیر بود و خاصه
 زیرا که رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کس بر ستم رسالت نیامد
 انخ پس میگویم آدم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت که رفعت از راه
 تقیقه و نفاق و لبیب خون اهل حق نموانند که مکنون ضمایر حیث مؤخر خود را
 بدون ظهور مهدی عاری شرح دهند و خصایص مذهب خویش را بجهنمیت
 و صرافت بر زبان آرند چنانچه از افادات مزین و برادران صوری و معنوی
 او بوسه این معنی بمشام اهل فراست رسد که ان بدون دولت صام
 الزمان امکان برتر نیست چنانچه نمونه آن در زمان بعینه پس قوت ظاهر
 مذهب البتة غیر از فضیلت این سبب و تفاذورات و جال دیگر خصوصیت
 و صرافت چه خواهد بود پس بدانکه بعضی نصوص قرآن اصحاب کرام خود
 ولایت دارد بگمان رفعت بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات فخر
 بدلائل دیده باشد چنانکه آیت کریمه ذکر کرده ام الا من ارست من
 رسول در فضایل مرتضوی از کتب شان و معلوم نیست که گروه بنی هاشم
 بچشم حیلها قلوب اصحاب را که اهل لسان بودند بر آن آوردند تا مکنون
 رسالت را برای جناب امیر در نسخه خویش با ستم گذاشتند یا خود مندرج
 ساختند که سحر سحر می و طلسمات حکما رشک بران می برد و خود را
 غضب که بر امامت ان جناب همه افتخار و داد چنانچه حضرت اندیشه ان
 شب و روز میداشت و تقریب استغفار میفرمود پس برای ذکر رسالت چنانچه

بدون نشان و نیت چهل تن بر خدا در دادند که در جواب دعا محصور بودند و در زیارت
 جناب بر تقوی بین مقدار بقا بدار اهل نصیب و عداوت اهل بیت سید انبیا خصوصاً سیدنا
 انجناب کفایت می کند که ای کاش برینهم این طایفه بعد از نیت راوی حقوق الهیت
 طاهرین خصوصاً هر دو گوشتوار و عرش عظیم استقامت می ورزیدند و کرد
 ملکوتات می کردند و دیدند و لیکن مشکل این است که استقامت هم درین خصوص از دست
 ایشان رفت بلکه هر اسیر عداوت تلوپ تاسیمه ایشان پدید آمد چه حسن بستن را
 با و صفت شرف اولیت و در ذریع طاهرا از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
 زهرا علیها السلام و التنا اخرج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
 بدست می پیوندد و بر خط برست که بر آوردن امام حسن از ولید مخصوصه
 فاطمه و داخل کردن و در فرزندان و بلند مرتضوی هیچ سعی ندارد و فکیرت
 که امامت با کلیه از مثل آن جناب سلب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
 که رساله متفکره کافل آن نتواند شد و ضیق وقت و قصور هست سماعین
 و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیله از ولای الهیت سیدنا
 گوش نمیدهد چه جای مزید و الا الهیت حال نسخه صحابه به مزعوم رفته محسلاً
 که رسالت چنانچه میزدان بر می آید اکنون از قرآن الهیت یعنی سورة النورین بپیشیند
 که در کتب شیو مثل مذکره الامیه و غیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
 و سبمان مذہب حکایت میکنند و معقول ایران از علما و اقیانایان خبر از آن میدهند
 و هزاران سخن بجا و است آن حکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بر آن میکنند که
 در وی جامعین قرآن مجید به ثبوت رسید و آن آیت این است که وَكَفَىٰ أَعْيُنًا حَكْمًا
 لِّذَٰلِكَ مِنْ قَبْلِكَ مَنْ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلْنَاكَ إِتْمَامًا وَجِيًا أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ يَكْفُونَ
 و چون در این آیت لفظ من المرسلین را بیان الدین من قبلک گردانیدند
 پس معلوم شد که وحی حضرت از کرده مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
 کبیر کسی نتواند شد زیرا که در اصول شیعه بدلائل بسیار ایند عایان کرده اند
 از آنجمله آنکه حسب سینه او می بوده اند و در زندگی شخصی دیگر و بعد از وفات
 شخصی دیگر و حضرت سید انبیاء را می خواهد بود هم در حیات و هم بعد الممات و آن خبر حجت
 امیر با جماع شیعه دیگر می نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و یوی تمام
 ائم از آن بدلائل اهل عقل می رسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم برسم رسالت مبعوث گشته بود اکنون با وصف رسالت مثل حضرت ابراهیم بدرجه است
 هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بخدایب شیعیه چنانچه در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
 شد و اگر این وصایای مجرد از رسالت باشد البته عمل رسول لازم آید و ذلک
 باطل باظهار هم فی باب الامامه محصل المطلوب بدین مختریان را که چه دواهی و مصائب
 بر حضرات ائمه هدی برانگیختند که اگر چه سوره امان رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
 اثبات کرد و لیکن ختم رسالت را از جد امجدشان سلب نمود و نیز سفاکت علمای شیعیه را
 حدی نمایند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تقریرات استند که از نسخه قرآن اصحاب
 کرام امامت امیر المومنین از صد تا آیت ثابت بشود و شیخ حلی که علامه این کرده و امام
 ثانی این قوم باطل پزوه است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط در پنج الحاق قسرها
 داده بے آنکه آیتی از بیه آیات گزندی بکس از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی الله علیه
 و علیهما پس شور شوری و بی تمکی علمای رافضیه باید دید و بهم مثل هندی باید شنید
 که اولیاً چو رکتوال کوٹوانڈی که خود آیات قرآنی را بجا کیت و اقترا نسخ کنند و ائمه
 را از دقت را می دهند و مبین خرافات و کفریات ایشان است آنچه در ترجمه کشیده نقل
 از کافی آورده و دیگران غیر آن که امام صادق منع کرد کس را که آیتی از آیات
 قرآن اهل بیت طاهرین خوانده و فرمود بخوان مبین قرآن را که اصحاب جمع کردند و
 مردم تلاوت می نمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود تا دولت هندی پدر
 کسانیکه سوره التوین و سوره النورین و سوره الاوصیا را با بهنام تمام از خطاطین
 نویسنده و مثل کتاب الختم مذہب و مطلقا گردانند و در معارضه قسدا ان اصحاب
 کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند بلکه در مخالفت آنجناب
 و ائمه متقدمین گرفتار و ملعون اند که قرآنیکه نامشوخ و قتل و است از معمول
 اقتلاوت گردانند و مکتفوا انفسهم من حیث لا یستحقون لاجرم افتخار رافضیه
 متجارعین عار و شمار خواهد بود و البته که رافضیه بر طریقت که فساد می کنند
 بعن و نبیل و نبال نمیکزارد و اگر رفته از ایمان ایشان را حاصل میشد یابین
 کفریات نمیکردیدند و بطنایت ایزدی در همه مجتبی که صاحبزین و انصار
 رسول مختار سطحی کردند و لازم آن برای نفوس خبیثه ایشان ظهور می بخاند
 نام نیک فتگان ضایع مکن پتا بماند نام نیکت یاد گا و ازین جسام
 عیان شد که راس مطر و هر چه از خرافات مضمر داشته بر نام امام رضا

بر سببه ابواب خلافت بر روی شیعیان گشاده معونه احتمال تئیه چنانکه قبل ازین
 در ستاره آن تصریحات شیعه رفته هنوز باقی نرید که بطریق موعود که شیخ او را
 جناب رئیس المومنین در صوارم ثابت کرده اند میروند پس اگر از اثنای راه
 رغایت آن کرده امانت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجیبی که امام
 است بعد پس از پنجانی پیروی و نابالغی را وی معلوم توان کرد که سبب کثرت و بحقیقت بزرگو
 و جابجا پیش پا خورده بعد ازین را وی بخاوی نتیجه که از کلام بر آورده انست که این جمله را
 چگونه اختیار می باشد در امامت که امامت منزلت انبیا و میراث ائمه است و خلافت خدا و
 رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین و صلاح
 دنیا و علیهم السلام و بنیاد اسلام نامی و فراموشی است و بجهت امام نماز کمال میرسد و هم زکوة و روزه و حج و
 جهاد و زیادت مالی و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از انقضای تکیه اندیشه اجتماع نشان باشد
 نگاه داشته و کناره بلا و سلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود و می فرماید و
 دفع دشمنان می کند از دین خدا و دعوت می نماید براه پروردگار بجمکت و موعظت نیک و حجت
 کامل باز گزین امام گوید که امام بنحیال را وی اختیار است را از جمله اهل امامت بالمره بر او شاید
 چنان در خیال را وی رسوخ یافته باشد آنچه امروز از روضه زبان دارند بتقلید مجتهد در استقامت
 که است هر گاه از میانه خود سبقت کند بدینجهت امامت میرسد و شریک در کتب کلامیه بین است از آن
 غفلت تامه و رزند پس ضرور افتاد و بده را بایشش کردن در بصارت العین و این کتاب
 از کتب معتبره نشان دادن چنانچه دید می و دانستی و این امر است راجع بخیانت و هم
 مکنزیه امام الایمه در قوشش انما الشوری الخ موقوف داشتن خلافت خود و قیاس به بیت بر زمین
 اهل یو جمع شدند و چنانچه یازده آیه انشا الله تعالی و شان امام اذان ارفع است اگر چه با
 تئیه خیلی وسیع باشد حتی که از شیعه ششم الطایفه یعنی شیخ مفید هم دریغ نتوان کرد و چنانچه نمونه این مباحث
 یا اعتراض مسلم الملکوت حارثی بر حال انشا الله تعالی خواهی دانست را وی از امام نقل کرد که
 جهال چه مجال دارند که اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بر سر انصاف بودی دانستی که کذب
 اهل سنت است که اهل حل و عقد یعنی علماء و افتاد غلطی دارند نه جهال و ضایع و از نجاست که جناب
 امیر در مبلدی و وسط خلافت خود این امر را بمهاجرین و انصار بشاگردان و ندمای حضرت سر
 کائنات راجع فرمود و ایشان را جهال دانستن کذب جناب مرتضوی است معاذ الله من و لک
 و این امر چند بار با بیجا و اجمال گذشته باز اگر فراموش گشته بتقریر می مجدد و مجددا
 باید گوش فرا داشت که اگر از کتب اهل سنت بخوانی بکتاب ایشان که در تعلیم مانند افتاب است مثل

مشکوٰۃ شریفین رجوع بکنه کفر فرمود و اگر ابو بکر را امیر گردانید لایق آن است و علی را القیاس عمر و علی
و لا از کفم خالین یعنی اجماع بر خلافتش نخواهد شد چنانچه بر خلافت آن هر دو بود و جناب امیر
این حدیث و استنادش که باختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذوم العین
محول نمود خلافت خود را مبعث بر اهل پد از صحابہ حریں و انصار و بر چند دیگران اصرار
ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هرگز دراز نه نمود پس اگر تقصیر از
کتاب سنت در داده خلافت ضرور بودی و احرام است محصور در لغوص و مجزات کشی این قول
چرا بمیان آمدی پس این امر ثالث نبض مرتضوی که در کشف الغم هم مذکور است و حال
جلالت مولف از مختصرات هم مثل تشیید محمد و افع از کجا پیدا شد تا آنکه عا دل
و منصف این پدر و پسر در شرح پنج ابدا علت مجبورانه گفت که مذہب امامیه بلا حظه آن از یاد راند
پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند اینهم طریق العقلا
امامت است و العجب که معجزه هم در آن وقت ضروری که بعضی میخواستند که عا و عمر و عبد اللہ
بن عمر باز گرد و بر طاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و مزمین در سیالی نقل نمود و کج
شکر بسوی رومیان میرفت حضرت فرمود در مرتبه سوم اگر فلان کس شنید شود اطفوح کبر
را لایق دانند امیر سازند و برخاد من احادیث امر مذکور چون افتاب ایچہ الہند آتش و زور
صدر اول بوقوع آمده است و حجت لسانی است که یکی را برای سرداری بیاض خویش بر میدارند
بلکہ در حیوانات ہم دیدہ و شنیدہ باشی و از سردار نعل در قران مجید و کثیبت و حال گسل و انتظام
معاش شتر و روسته بیند که همت را زمین ایشان سر انجام میدہد و دیگران اطاعتش را لازم شمار
مگر کردہ و رخصت کہ ہر چند یکی را از امامیہ نصیب کنند بختا و در گراشا کہ اطاعت نمایند چنانچہ بنصوص
امام الامیہ و اولاد و امجادش و انہم بروایت ثقہ الاسلام شان دانستی و چگونه اطاعت از
ایشان مشاہدہ کنی کہ ذوالوجہی برایشان ختم شد پس چنانچہ نزد امام رازی شاید در
اربعین عقل رخصتہ برابر ادراک مورچہ نمیرسد نزد فقیر برابر گلس ہم نیست فقیر
الطالب المطلوب ہر گاہ امامت خلافت خدا و رسول اوست پس الیہ سیاید
کہ امام گاہی تقیہ نکند چنانچہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با تہمہ جفا کہ از کنار برداشته گاہے
در رخ نلفتہ بخلاف امام بلا فصل کہ مدۃ العمر ہم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
نہمہ او بودہ با عمار صاحب جامع الاجار تا شہادت خویش مظهر کفر ماندہ و کتمان ایمان نمود
امایون امامت عمر وین و سلیم پس کہ بران اہل حق دران کلامی نیست و لیکن واقع
سیرت و ایمان خلافت لغوص صریحہ امیہ بینا بین کہ جناب سلطان امیر در بابہ مجلس تحقیق فرمود

بعد از آنکه در اوصاف جناب مرتضوی غایت حدیث مشهور دان امر تم عیسا لا ابریکم فاعلمین زیب برقم نموده و مشرق
 این است اما بعد بر ضمایر صافیہ ارباب عرفان پوشیده خوابدند که از زمان خلافت حضرت مرتضوی علیہ السلام
 و انجمنه تا ظهور دولت ابدیہ سلاطین صفویہ موسویہ انارالد برانهم الجلیہ در میان شیعه علیہ السلام تقیہ اشتداد تمام داشت
 و در آن ظهور و بروز اصول و فروع فاجره علماء و فقہای اشاعره و مغرول بود و چون علمای شیعه بعلت تمادی استیلا
 اصحاب شقا و شقاق همواره در زودیہ تقیہ متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند لکن و آنچه در او
 امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام مسلمانان را دی غاوی سطر پی چند آورده جوالبش عنقریب گذشتہ و این همه
 ابواب را کفایت کرده و العاقل کیفیہ الاشاره و العاقل لایحیدیه الف العبارة اما حال عبادات خمسہ و این
 آن از ائمہ نگفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نایم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی است
 فرموده اند که نماز و رتبی نواصب بر دو برابر است که امام الامیہ قند ادران زیاده تر فرموده و حضرت امام
 یا وصف منوع بودن از آن عمر خود را در وظیفه هم بسر می گردانید یعنی سب جناب میر شینده دست ناصبی می بود
 کافی کفایتہ المؤمنین و غیره معاذا الله انست حال مخرج المؤمنین که اگر قبول شود امید سعادت دیگر باشد و
 مثلا تا عبادات باقیہ چه گفته آید و حلال را بیان کردن ایازہ علماء صادر نمی شود پس کجا مایه الاشتراک کجا
 مایه الامتیاز و شاید که بحث مجموعی مراد باشد اگرچه علماء اہل بیت درین فصل اگر غور کسی بیشتر امر شانی مذکور شدہ این بحث
 ہم دید نیست و بالاخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معلوم ما بر کردن راویان گزارشته اند که فقیر
 بمرامات ادب نماز و انجام این باب را بسیم و تیرہ ادا کرده که در فرع بر کردن راوی غاوی کما لا یخفی علی الامیر
 الحادی و از آنجا که در اصول رخصه بجای خود ثابت شدہ کہ امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این
 مضمون نہ آن که اعرفت انفا و حال اقامت حدود و غیر آن قبل ازین بطور نمونه و انستی فالاعاوه موجبا لالاحال
 لیکن درین مقام اگر اشارتی بمعنی جواب این حدیث ان امر تم کنم خوبست کہ جناب قاضی رطل بوق آغازش را کہ استحقاق
 تشخیص متعلین مقدم بود حذف کردند و ندانستند کہ مقتضای عطف چیست و این ہم اذان بوضوح اگر اندر چو
 حضرت حالی خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیہ در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف میکشاندند تا بالا
 مقام طبر طار مودند و این حدیث مستغنی شدند و خاتمه ان بر حدیث کلینی آنکه فاطمہ کامل توسل نمایند که غرض
 بران متصور نباشد با بحکم تیسرین حاضرین از نطش فقیر نگذشتہ نہ زبانی اساتذہ شینده کہ کہا بودند
 و لیکن اجمال قویست کہ سائین و مخالفین بنی امامیہ باشند و مویدانست کہ جمله برین واقعات با ملح و اصرار
 بیعت با سنجاب کردند و طیفه ساختہ بجز شهادت ذی النور ترویجی امیر را نمودند اگرچه علماء امیلین حدیث را تمام
 حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیہ مذکور است و الحمد اعلم بماذا وقع من التفات النقیین پس تواند بود
 کہ فقط مذکور اشارہ باشد باینکه بنی امامیہ در آغاز خلافت و اجتماع در شہ عثمان در ملک شام بجهت
 شهادت شینده مشهوره کہ ذکرش جایز و تواریخ و شرح اجازوار و دست برش آید حتی کہ متکلفین مقابل شدند

و ازین معنی که حضور نبی امیه را وقت ارشاد حدیث مجوز است و چه عدم ذکر ذی القدر ازین منبر که هرگز هم
 که خلیفه از بابا شد و حال بلغای ناظرین علم لماغت خود معلوم بکتمان است که متقاضی حال و مقام را در تفصیل و
 جمال رعایت می فرمایند چنانچه خاورین آیات و احادیث سرور کائنات انجیل از انبیا نور دیده اند و علم
 رفیع هم در احادیث خویش خوب میداند چنانچه در تهنیه بخت مبارک شرم و احتیاج شب روزی آید از انجا که استغفار و جفا
 رسالتات بر زبان قلم آمد و از ویر بار و در خاطر بود که مومن جایی در حسام بلا خطه استغفار حضرت موسی منیق
 شریف آغاز کرده چه جای استغفار حضرت سید انبیا و حضرات امیه هدی که در کتب شیویش از پیش موجود است
 عوام طلبه انگار شش نتوانند کرد و لیکن جناب مجتهد که در تهنیه پیش منقول مانده و بر سنده تا نوشتن ششم
 فرمایند بجا است که گویند غلی جابل او غنی پرسید مادر زن زن می شود گفت زینهار گفت من بارها کردم و تو
 میگوئی زینهار لغرض چون نوشتن عبارت حسام و فیهامش موقوف بر عبارت علامه دلاوی قدس سره العز
 است پس و لا تقلش بر می دارم که عقیده ششم انجیل نبی از رسالت استغفار نموده و از ادای احکام غریبان و
 و چنین است نه بجا نیست تا امیه گویند که بعضی لوا الغرم از رسولان استغفار رسالت و تعلل و مداخلت پیش
 آورده و قاریا بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا واسطه کسی خود را
 فرمود و ارشاد نمود که اَلَيْسَ لَكُمْ الْبَلَاءُ الْمُنِيْنُ قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
 من می ترسم از کایم بر دروغ نسبت کنند و از قیل و قال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب کلفتی که دارد و تقصیر
 گوئی می کنند و نیز من تقصیر دارم قوم و یکی را از آنها گشته ام مبادا امر او عرض او گشتند پس مارون را
 که برادر من است رسالت داده و مرا معاف دار و این مضمون را از آیات قرآنی بر می آرند و از کلام الهی می فهمند
 حال انکاستغفار رسالت متضمن بر دو حی است و مستلزم عدم انقیاد و الامر التذ و انبیا ازین معصوم اند و
 آیات قرآنی ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهد زیرا که این کلام
 اصلا از حضرت موسی در قرآن مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار و عرض من مارون را رسالت ده ایتمه
 خویش فمی این فرقه تا فهم است آنی خوف از تکذیب قوم فرعون و از انکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
 و دل تنگی و کوتاهی زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بجا است غفار و تعلل بلکه برای طلب عون بر امثالی امر
 و تهید عذر و طلب معین و این خود حجت قبول است مشابه آنکه با و شاه شخصی را جهمی معین سازد و آن شخص
 قلت رفقای خود که کثرت اعدا و شوکت آنها بیان نماید با ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
 عرضش آنکه از حضور پادشاه با و مساعدت نماید شود و در آن عده با فوج شالیه همراه او متعین
 پس این کلام او صحیح و لالت بر قبول دارد و نه بر سر و در دفع و در آیت و انجیل که تو زنگار این آیه ها رفتن آنی آشد
 بعد از ذی القدر که فی القدر منیم و در شده که عرض ایشان بترکیب برادر خود بود و در امر رسالت
 نه مداخلت از خود و مارون را عونی خود ساختن و هم چنین اخاف ان یقتلوا محض برای استند نفع بلاد

استخلاف حقیق از جانب خدا بود و نه دفع این منصب علی از خود و معاذ الله من سوء القوم و سوء الظن لایسانی
حق الانبیاء رضه و خدا ولی انعم من الرسل انتی اکنون کلام حاکم را بنی شروع میشود که بر چندین بیت
گم است و راوصاف او و لیکن بهو السکاب ماکر و تینفوع حاکم کجا و فهم رموز سخن گنجاست کورا هنر
شناختن تهمان ملل است یعنی رتبه تجارت و بزاز می هم ندارد که او را از آلودگیها صاف کرده و در مکانی یابد و کجا
مرتب کند یا نزد دست تریان بعد از آن شایسته بهر و نماید چنانچه پدرش و فیض آبادی آمد و نزد اعتقاد و امر است
اثواب یکسان و می نهادن جواهر علی خان و در آب اقول نه اینها بستان عظیم اینک تفسیر و احادیث کلام شیعه
اتنا عشری میان مخالف و موافق کثیر الوجود است اگر مزید کاذب خاین بهره از صدق میدهند چنانچه
قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور ساخت و مکن صیح قول ناصبی آنست که ملوک
طبری در ویل قول او تعالی قال رب لی اخاف الایة گفته و لیکن لک تعلم انه و توقاتی تلقی الامر طلب
لایکون معونه علی انشاله و تمهید عذره و هم چنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم کذب قول است اینکه این
الی الحدید بعد از آنکه کلام سید رضی را که متضمن طعن است بر ابو بکر از حیثیت استقاله او بقول اقول
مذکور ساخته جواب گفت که من ندیده ام لی ان الامامة قد تكون بالاختیار کفیت تمنع عن حوار استقاله الامام
و طلبه لی الامامة ان التماز و اغره بعد و علیهم من اقال نفسه و انما یمنع من ذلك امر قضی و اصحاب القائلون بان

الامامة بالنص و ان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مأمور بالقیام بهما لقیة خاصة و دون واحد من
المكلفین یا منتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه گمان دارد
در عقیده آنها در باب نبوت آری این عقیده کبھی که امام او با لامنه علی رسول لاشهدا گفته اقولونی اقولونی
سیت بخرم و علی فیکرم می زیاده تا شیعیان را بسبب سی امام بنیان حضرت موسی محال ین نشود که بر وزن
طعن کشانیده و او را نظر باین استغفار من بعد استحقاق خلافت سازند انتی کلامه زید خرمی ملازمه اقول
و بالحد التوفیق عین الشکلین مانند بزرگان قدیم خود هنوز ندانست که نیز به کجا رسید و کذب صاحب
قدس سده الغریب شروع کرد و حقیقه مصداق آیه و عید و ذیل یوم میند الیکین شد که اگر در تالیفات حارثی
علم الکوت و ستایش و سید ندید و در روضه او نخواهد باری انیم بخیا نش گذشت که بسیر و بچار پروانه
و خود را ازین تماشا معذور سازد و اگر در شنواری و خواصی ان امید نجات نداشت و میدانست معنی
و لحظنا هم لغرض فادخلوا فاکملوا من حدین الله انصب ازا واضح خواهد شد و بالاخر این ندانند
او خواهد رسید لکن و قک عصیت قبل و کنت من المفسدین بالیتی ان تفایس را دیدن که علمای بخت
زیرایات کریمه الزام افادات ایمه هدایت نموده اند و من ذلک تفسیر الصافی للمحدث انکاشه مولف
جامع الاحوال عند هم لم یبالوا فی چون این هم صورت نسبت یا او را کش از فهم عبارتش قاصد
باغشاده بصراتش تفسیر چنانچه بر دیگران روزیکه برای صدور استغفای مغفلی و جنوی پس علمای روضه

از حضرت صلی الله علیه و سلم بر اصول قوم غوی اطلاق همت برستم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس علماء فاضله تسویل نفس
و تعصب مذہب را پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوب است و بدین مظلومانه تالیفات مجلس رئیس الملتشیعین مجاہدین
پردہ نشین کافی حق البقین که تراجم عبارات از ان تواند بود و فارسی خوانان آثارش را مع میکنند و مطلوب
میرند میدید که در حیات ثقلوب او هم بطریق در کتب دیگر و بعد افتخار در باره تعصب جناب مذکور عبارتش
انست که حضرت فرمود و حی نمو و بسوی من کربیم الله للکونی للرحیم یا ایها الذلیل بلغ ما انزل الیک من ربک و انک
تقول فما یبکک قلت رسالہ اللہ یبکک من التامس سبب نزول آن بود که جبریل ثلاثین مرتبہ ہم مرتبہ
از جناب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام باقیم و اعلام نایم بر سفید و سیاه را با نیک علی بن ابی
طالب برادر من و وصی من و خلیفہ من است و پیشوای امت من است بعد از من و محل از من محل هر دو نیست
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و اولی با من شاست باز بیان فرمود قصه زکوة زب و در عین رکوع فرمود
پس سوال کردم از جبریل که از جناب مقدس الهی استغفانماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانم
که بر پیغمبران کم اند و منافقان بسیار انتی بل غلط اخرا الغرض تا ثنایات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسد
که دوم و دودی بلکه دوی وجودی و محققین شیعه باقی نماند زیرا که استغفانام المسلمین از رسالت مذکور نفی است
و کتاب العبرة عند الشیعه با ثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصو استغفان و تیس لم یمنین چنین قرار دادند
که در حق حضرت کلید کلیدی توضیح احدی از علماء و برادران روایتی در همین خصوص صاحب تحفه قادرند چنان
تاریخ بود این عنکبوت مذکور عبارت مجمع البیان درین نظر بیان و در این پادہ گو بهانه جو را درین مباحث
دینی و سماج فتنی با حضرت پیغمبر و ال اطهرش چه کار پس میگویم که این از دوی آوهم بنیایت ایزدی سر و دست
بسیار اگر چه موجب کوری کورانگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانیسکتی شمس حاجتی بابان امر باقی نماند
که او طبقا آنست معنای بعد از ادنی تبلیغ کتب نام او حسن بن سلیمان است که در کشکول خویش استغفای حضرت
صولی علیه السلام ذکر کرده بتفصیل یک صاحب تحفه قدس سره الغیر نیز عبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس در
بایستی بشنود صحیحی یعنی الصلوة المحرقة لاخوان الشیاطین و الضلال و الزندقة رجوع کردن و اصلاح و بیان
بعل آوردن زیرا که مرزا کاظم علی صاحب و ال بر بزرگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را به دست و پیچیده
از مسکن بیگ دلال خرید و او را بطور ارمان داده بود و حال آنکه توسط مولوی معنوی امیر الشیخ الاسلام
معظم آبادی یعنی گور که پوری اولی نما من دیدم کتاب بود لیکن ورق اول از آثار نداشت
و بالای ان لفظ صواعق محرقة نوشته و دانستم که در ولیم فیض آباد پیچیده و پیچیده و پیچیده و پیچیده
خیر از جناب مستقر عن کنم و آنوقت همت تحصیل کتب در سیه می گاشتم و صواعق محرقة را هم ندیده بودم
القصه چون او را صواعق مذکور به سر رسید و بروی مردم این نور عیل در پیرهن من گنجد و شب و روز بکار
ان شغاک بود تا به نافع علیه صاحب امدا فتم میگفت که تفهیم دریم که عبارت مواضع را بر حواشی صوارم

ورج که تا در دینی بطنور انجام دهد و متناهیست و پس نیاورد و غالباً بعد از نگارای عمیق و اندیشهای دقیق فیهما و
 که اگر مجلدات نرسد بدست سنیان اقتاد از ماخذ صد ارم و غیره سرقران نشان خواهند داد و او دادش کرد و نور
 خواب ندان نکته مانند الله و در حضرت چیدریه بعد از ذکر عبارات صواق مسطور مدعی سرقر شدند و جمعا و بیایچه
 تحت شاعشیه را هم ندیدند یا نفهیدند که از ان اقتباس و نقیض برمی آمدند سرقره بخلاف حایک که از اسباب
 معده او استقلال ذات خویش و اخفای ماخذ خصوصاً ترهید می شود و حالانکه میسر کردن مجلداتش نیز وقت
 زندگی مزاحم کشمیری و در لکنه و نجفست و دلدار بی مروت از مرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سرزوری او
 مطابق مثل مشهور بند می عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را بنظم آورده اند که
 بر نمائیل نام نگر کسی الطباق دارد یعنی دلبر مروت و دلدار بی فتوت دل از من پرور و از من
 زمان کرد و خدا را با کاین بازی توان کرد چه چرا چون لاله خوین دل بنایم که با من نرگس او سرگران کرد
 امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می بایم مثل آفتاب النهار عیان گردانم که جوابات ادا و مجلدات نرسد
 کتب دیگر ماخذ هست با وجود دعوی استقلال و در تالیف و نتایج افکار با بکار و شاید که مزین تقلید او کرده و در
 رساله خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک و لمار شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت
 قدیم خویش بر روانه نهمتجان علی ایچه گفته ورنجی می دیدم هر چه گفتند یقیناً همه باور نکند و جمله اندک
 غلط چنانچه درین بحث هم عیان می شود و القصه علامه نصر الله مقلب بنصیر المله و الدین در کتاب صواق میفرماید
 المطلوب الثالث والعشرون فی ان بنیامن الانبار لم یعتد عن الرساله ولم یتعنه عنها و زمت الامامیه
 ان بعض الرسل من الوبال نعم اعتد عن الرساله و استعفی عنها و هو باطل و الحق ما ذهب الیه اهل السنه و جماعه الاما
 من ان احد بنین و السبلین لم یعتد عن الرساله و لم یتعنه عنها لان ذلک و لدو حی و عایم القیام و ام السبل
 و الانبار علیهم معصومون عن ذلک و منکر قول تعالی ان ذلک فی ربه و فی منسی ان آیت القوم الظالمین
 قوم فرعون لا یتقوا قال انی اخذت منکم ذنوبکم و یصنق صدحاً و یطرد لیساً و قال الی هارون و کعبه بنی
 اخذت ان یطردون فانه یذل علی انه اعتد عن الرساله لیسق صدره و عجم انطلاق لسانه و استعفی عنها
 و اراد ان یقول لم یسل انما یارون و خاف من القتل و الکنزیه که از ذکر حسن بن سلیمان فی الغدیر
 فی ملقطه انیکه گوش کردی برای تکذیب دلین و آخرین کذب کفایت میکند و دیگر انیکه حکم مذهب صاحب
 نبینی بر قصور نظر بلکه کوری و گور انگیزی مجتهد جالبی تبقلید عور و جال و مستعد او دست که در بیایچه شوق را
 ندیده یا نفهیده که کتاب مذکور برای کسی است که مذهب شیعه و اصولی قرو ع آن نیکان دیده باشند تا
 بدانند که اعتراضات کتاب بر این مذهب بلبسته وارد است و لایست چنین متاس پس اگر ذکر ماخذ و بعضی از مقامات
 نباشد گویش عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالبه نماید که مذهب شیعه و اهل سنت
 اصول او فرود ما جزو اشتبا باشد و هر که یک مذهب را می شناسد و مذهب دیگر را کانی بنی علیه اند قائل مطالب

این رساله نیست و اگر عیون کتب شیعه بوجاهتم او را میسر و مانند سبیل سنت چندان اشامی ندارد نیز ازین
 رساله نفع خواهد شد و اگر بکس این مذهب شیعه را کما یبغی نمایند و مذنب ببل سنت را باستیفاف گرفته است
 اصلا ازین رساله بهره نخواهد برد داشت زیرا که اصل کلام و رین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان
 است و مقصود اصلی صاحب تحفه از تخریب این کتاب تا ظر به باخال خود بود که مولوی رحم علی نام داشت و صحبت
 رفقه و مطالعه کتب ایشان بکرم نیم حبیب حظه جان و نیم ملاحظه ایمان شیعی گشته بود و بلکه صاحب تحفه را درین
 انگاشته دعوت این مذهب می فرمود چنانکه گفته اند و کم عم کون انهم من قوم خال عن الحزاب خال شور
 مبادی رسیدن فتنه سخت مقدس بعد ذکر قصه تالیف این کتاب را شنود که در قریب یکسال با و
 مهات ندرین و دیگر اشغال ضروری از تالیف فراغ یافتیم و عقده که بخاطر ماند نیست که خال مذکور در اش
 تحریر رخت اقامت از وینا برست و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله و صایا و صحبت های دیگر
 این بود که مایه تالیف را در اعاز مناظره تمامها صرف نیاید کرد و احیاناً و اگر عبارات ترک باید نمود
 که اگر تکذیب کنند موجب سوای شان گردد که هنوز کتب خویش را ندیده قصد مناظره و تالیف
 کردند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و پیش چنانچه مجتهد بر او جواب تحفه و نقض رساله قیامیه
 پیش آمد که دانشوران بر ریش های کیف خصوص مجتهد خیس خندیدند معذرا احتمال دارد که چون کتاب
 مواقع غیر از الوجود و کیاب بود شاید مقام استعفا بود و محش و نافض باشد نه بینی که نسخه صوابی که
 پیوسته سکندر بیگ از کتب مولوی مدان مرحوم بر آمد اگر چه در صحت و تنحی نظیر خود داشت لیکن
 از اعاز نافض بود تا آنکه بسبب معلوم دانستم که صواعق محرقه است و این منبر را مجتهد الزمانی چنان غیر
 میدارد که هر چند اجاب فقیر بالذات و با بساط طلبیده مذمذم را بر انگخت فتنه او دیگر جدید فرستاد
 حال مجتهد فانی که تکذیب صاحب تحفه نمود و با وصف بیس کردن چنین نسخه تر تکذیب صادر کرد و اصلاح و
 بیان آن در حاشیه نه نموده اولادش بر آن کار بستند چنانچه بر ذوالفقار اتفاق افتاد و جانیسک
 مجتهد فانی از وفات لایعنان عبارتی نقل نمود و کمان برد که وان بر آنست که ننش با محبت جناب
 امیر ممتع الاجتماع است بالجملة اگر مجتهد جالسی استغفانی حضرت در کتب پیشوایان خود بطریق تمام و کمال
 چنین است و چنان انکار کرد که فانی پس کید او را فیما بین باید کرد که پایانش بدید نیست و در عیب
 این مذهب پلید از زنان هم در گشتند ای نیز با نداده بر کف دست نمیدار اگر قریه زیر بغل تا چه خواهی نیز
 ای مغرور و زور ماندگی بس و غل الغرض در نسبت ناسیت یک خط کردم زیرا که از کافی و جال
 بر می آید که این خاصه جناب میرست که خود میفرمود اگر در شریعت جائز بودی مثل من کسی بدرجه مکرز سیدی
 و پیر نظام است که یک فقره گرم هنگام خلافت فاروقی را که با اعتراض جناب و رنج ابلاغت ترویج دین خلی
 بود و فرمود و درین وقت متعلم جناب موسی فیروز بود که فتح و فیروزی توسط او و نمود و در شاه

[illegible]

میرسد که بجا به و ببقانی زیر مشق غولان بیابانی تمذیب علامه تفتازانی هم تقصیده که طلبه را از بطنه قصاب
 می خوانند پس اکنون به لحاف برایش دراز او میخندند که آنچه برای تکذیب صاحب تحفه نقل نموده
 از عبارت مجمع فخر ناموس جتها و دوست و این مغالطه است که او ستاد او را جابجا پیش آورده بلکه در باب ششم
 از تحفه که واقعه است بیشتر نقال کشیم می پیش پایا خورده بلکه توان دانست که کتابش متعلق به بحث مسائل
 فقهیه زنان برگشته پس بجا به مقلد او که دعوی اجتهاد می کند شعری را در مقام تبیین حال او
 تمام مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون خرو بسوی خانه خمار دار و پیر ما و اگر این مغالطه را که استادش
 هر جا در آن لب کشاده بکشایم البته خواهی گفت اطفاء المصباح فقد طلع الصیاح و لم در باره اظهار خود
 آدمی خواست که درین مقام از فتاوی منطویه مثل شرح مطلع و شرح ملا محمود و منطق التجاریه چیزی نگارم
 مگر خود را از آن باز داشته ام که این امر است که طلبه کتاب اهل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن در حقیقت را
 است و تفصیل غلط امور که بر حواشی صوارم جابجا نوشته ام و بجز بینه السیفه بغایت قصوی تواند بود معلوم
 خواهد شد و قس علی هذا القیاس آنچه گفته که موجب تازی کی عقاید شیعه گشته نیز به وضوح خواهد پیوست یعنی آنچه در جواب
 نوشته موجب نویسه است برای رخصه در روز روشن و نظاره بهار گلشن اهل خلاصان باید بخلوص آن عاگرد
 تا چنین توفیق بخشد که انهم پیرایه جمیع و تلیق بهوش رسیدم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفه که آن عبارت است از
 ابی الجدید است خجیال انکله و انجلی مام تلیند و هم از اعظم اهل سنت کمان می برد و بلکه یقین می کند چنانچه
 و رقیق یقین است و او و او لا دعوی او از عبارتش کتب خود را بر کرده اند اما این دو کتاب یعنی صوارم
 و حسام که به دست کا طبع الله علی قلوبهم تلاقی منون الا قلیلا در قالب طبع می آمدند پس پیش پایا فتاوا و اند
 اما کتب و او را پس کتاب طعن الرماح که رخصه بران دارد و افتخار میدهند و بعد از ذکرش در پیرین
 نمی گنجند کافی و دانی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الجدید را در آن یاد کرده و تپتی او تریب
 نداده باشد از آثار کتاب انجاش همین طور دیدم و آن را نیز بخواستی خویش مجروح ساختم رجا من الله
 ان لیوفقی تبیضها و طبعها یا و دارم که مزین در بعضی رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلو ان و سام زیا
 تنها باشند چه توانند کرد پس ازین جهت که اجاب فقیه داخل در فرمایشها نمودند و بازار رسم نمایند که اگر بر دفتر
 رسم خواهی دانست که بخدمت یک فاضلی هم نه دست کشیدند و یا نیمه و رتبه های بشکرت کسی صاحب مشوره تواند
 مقصود از آغاز تا انجام نتواند رسید چاکروم و از علوبت مزین حرفی باید شنید که من زبانی ثقات متواتر
 شنیدم که مزین نخواه گاهی چند و هم صحیح از روشن کرد و در حقیقتش که یکی از نشان خواصه سیر
 هم بود و دیگر غایت حال بنده انیکه در کانی مندریسه بودم و لیکن اکابر بلده آمدند و کسی پایم بوسید و کسی
 کفش پیانیم پوشانید تا بجز و فر و شر کانپور در آمیم بار مشهور کردند که خدایت فلانی مایه کینم بلکه
 یکند و بار مردم جمع گشتند و خبر فقر روجه معاش مشهور شد مردم متواتر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچه

شیخ فرموده که چونند که اقبال و مستش گرفت نشانی کمان دست بر نرسد و این هر سنت خشک برگردم نهاده و حقیقه موجب مست
 عظیم برای فقیر شد که کماله غفی زیر کلا آن مردم که گاه گاه چیزی از مصارف از کلکته بالکنوی فرستادند
 تا مرشدند و دانستند که حلیه نماذ و الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغور بینی بی اختیار خواهی
 که تمامه کیومرث و آن را بود چه تواند فهمید اما اولای پس از آنکه متن من بر مغلطه ثانیست که او را بحکایات
 موضوعه از حضور کرامت حضور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجلس
 رطل بود و غالباً و نیز در تالیفات دیگران با خطاب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول این رگاه
 جناب میر کبیر زبانه کاین قیاس تقایید البیس است و حشرات ایمه صاحب چنین قیاس را معنون گفته اند و این
 روایات امثالش در کافی بر روایات متعدده مردی است علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
 می باید و اهل سنت که این مقاله را مستحیل حرام میدانند که نزدشان اجتماع اهل حل و عقد و امامت کفایت
 کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت است حتی که اطفال و بستان میدانند پس جهالت او را بیابانیت
 اما ثانیاً پس از آنکه بجهار علم الهی که درین بحث علم الروی شایان هم نه اندیشد که در صورت جناب امام
 رضا تارک واجب مرتجب حرام خواهند بود چنانچه نمونه این معنی قبل ازین گذارش یافت و شاید که اکنون اهم چیزی بیاید
 انشاء الله تعالی و خود قول فاضل منصف و عادل حکیم مجتهد درین کتب مطبوع و ذوالفقار مصنوع درین باب کافی
 و واقعی است که دان الامام محم علیان لا یقوم بالامامة لانه مأمور بالقیام بها لیثیحه خاتمه و اولی من المکلفین
 به بین حال امام رضا اهل فضول اصول که یکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و جفا
 نمیرسد از اینجا و قاضی پیشوای مانگان که خوی پلنگان دارند و کسی را در معرض زور برابر خود نمی
 پس دارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقل باید بجنبه اما ثانیاً پس من کلام موصوف
 فرموده باشد وقتی که مأمون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد و اگر
 خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم و اگر حق توفیت زینهار مرا نمی باید که از توبت نام و لیکن این اصول
 رخصه تقریر و حقیقت بجانب پدید بر نگوازش حضرت امام کاظم راجع میگردد و انگاه بطریق اولی بیانش
 یا لاجمال آنکه خلیفه وقت نداده بود آن جناب خود طالع شد نظر باین معنی که مظلوم را و میکشد شاید که
 اما که نا عصب کرده بودند باز پس نپذیرد لاجرم حق او باشد یا نباشد تقاضا چه معنی دارد پس بدو حرف تغییر
 امام رضایاتی نماند کفایت که چون مأمون خلافت میدهد و اندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لامحال البسی که
 که در شریعت مطهره بر ظاهر است کفایت که فیض خلافتش بر هر کسیر و صغیر میرسد پس چرا درین فرمود و گفت
 عظیم دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدیهی است که در تصدی خلافت مخلوقات غیر تناسلی که در اولیج بدیع
 حضرت رب العالمین اند حلیه نعمه و عظمت آلاء از علم ظالین نجات یافته در مصلحت من و امان
 پرورش می یافتند حال آنکه ثواب عدل ساعی بر اعدا ویت فریقین بلا تناسلی میرسد پس چنین

مشروبات عظیمه باقی دستار ام را از دست دادن کار علمانیست تکلیف حضرات معصومین بلکه ضرور بود که اگر او
 بعد از آن استرداد میکرد او را قتل کنند کافی الحیث الشریع و انهم بطریق اولی چنانچه قبل ازین
 گزشت چه جای مرا نکند و روزی بحالت افضلترین عبادات یعنی متعه النساء کافی تفسیر المکاشفان
 و رساله المجلس و حجت حکم فیها بضمه قضائیکما من حیث الاستناد و منادی گردانند عموما و هو مخالف لانی فقه الرضا
 و روزی معتقد حرمت شود قطعا لا انکار بر که جائز است لا انکار کند منکر رسالت حضرت ختمی مایه بشد کافی التفسیر
 الیکوثر بحکم الحدیث النبوی صلی الله علیه و آله علی صاحبها اطمینان و کیف فعل لم یفعل رضی الله عنه بالنار و قیاس اندک
 اعدل و مانده علی جمیع المخلوق الا علی نفسه کافی کتبهم مثل سفینه البحار و عنده المشعین بخلاف الایمانون حیث
 کان من الغابرین اما را بالعالم پس از آنکه ما را حاجتی و چشم منتهی بجواب قاله بانی نماید بعد از آنکه مغلطه علم الزمان
 ثانی بانی و مبانی سخات شیاطینی کالشمس من لا یعلمه انهار بحسب فاضل مدنی حکیم مذهب جدید و رئیس
 مکتب مطهر را بنامید سبب آنکه خلاف از اصول نزد نیست پس حقیقه اعتراض مذکور از حقیقت خود
 شد معذرا از عوامی بجا چنان منظم و مرتب می شود که بعضی را کان اربعه بانگشته اما میله فضیلت است
 بر تصوی را اگر چه گفته بر واری و حقه بازی بود تقریر هم کرده پس صدیق را قید و حیس شد و در
 و تا ویب بطریق اولی میرسد تکلیف که الزام هم ندهد و در پی انجام هم نشود و حجت خلافت را روشن نکردند
 که چون آنها گفته صارا بوبکر اما و علی فیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چه عجب که حضور سامعین و ناظران
 و علی روس الشاهدین فرماید است بخیر کم و علی فیکم بلکه علماء بر وایات الحیث و سیر گفته اند که صدیق در
 نشست و در خانه را بروی مردم هر بیست بلکه این هم فرمود که از گفته و فساد و ارتداد و اعراب ترسیم و خلافت
 را دیدم امروز اگر معیت مرا بشکند و دست به بیعت و مگیری بکشاید من اول مبایعین خواهم بود
 و بر علی بیعت نمیست بیعت کند بانه بین که او چنین تواضع کند و منکرین نخواهند که و را بر بیعت بلامت
 پس بالبرین مرقوم است علم الهدی ایشان باشد با علم الروی تا صاحب عداوت اصحاب بوبکر
 اهل بیت سیدان بنیاه صلی الله علیه و سلم و این بدان ماند که این پیرو هتانی و رفقا و ای خویش بر سادات
 اهل سنت زیان بر کشود و قدامهم گلا و التوقیر فی منتهی مدار المجلد بالجلد حال صدیق بسلامت رو
 معلوم شد تا آنکه اجله اصحاب را و الیکمال زاری و الحاح از خانه اثر بیرون آوردند و باز بر سرند خلافت نشاندند و از شیره
 اهل بیت عبد الله بنیاده جمیع مجاهدین و انصاف قبل از وفات جناب سیده بد لالت مطابقی تحت وضع دار و اگر روایات
 این باب اتفاق باشد چنانچه از معارض عیالست که تار وایت متفق علیها و متواتره نباشد در مطاعن نمی آید
 فحصل الحقیق و الا لزام جمیعاً و الحمد لله علی ذلک حمد اکثر المنة الله تعالی و تقدس که از حریفی در بر تفرق
 زیرا و با لاشد که بر هر تقدیر صدق و کذب تحقیق خلافت رفت درینا که منصف و عادل پیرو هتانی باشد
 کشف تلخیص علم الروی این هم گفته بعد از علمه من قال نفسه یعنی و اذا جاز الا احتمال بطلان استلال

باقی ماند نسبت فتنه برداری و حقه بازی باریکان مرغومی رقصه پیش محل شکایت نیستند زیرا که جتایا میر
 ایشان را سخت هم کرده بود و کافی البجل الاول بسط غلط این است که لعن را بر اصول رقصه مطرو
 دین خمیده نگردانیدم فلیضحوا قلیلا و لیکوا اکثر احرار بما کوا لیکیبون و ازین مقام انیم عیان شد که پس
 حرف و هقاسه چرا در تیرا دل مشدود ماند و بار بار دست بر سرین خود می مالید و بدرگاه باری
 دست و دعا درآورد که ده من نالید و چون در تایتد علم الروی و سه دو دوی نداشت آبی هم
 نیز و و کرم نکشید و بسیر نیز بتا پس در نه عادت طر و بود که اول و سنا می چند است و بعد از آن قدم در
 معر که سه سنا و باقی ماند آنکه پیر و هقاسه حرف و آتش می گوید پس هرگاه حال شیعیان آه
 جوالش بعد ازین اجمال تفصیل بر ظاهر است زیرا که این تفریع است و حال الشهدا یکجا بود
 علیه است یگان یگان اشکار شد با اعتراض شخصی که پیر خرافت او را حکیم و باطل قرار داده بلکه
 تمام تقریرات خود را در امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید **شکسته** رسته و دگر و دگر افکند
 و دست به بر و هر جا که خاطر خواه اوست توان کتب فقیر مدلل و خود از بچار مجمع الحریین
 تشیع او پیدا است هر که خواهد بکتاب فقیر یا این مآخذ رجوع بخشد بکند مگر بنده از اغترال او میگذرد
 زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتابهای ملل و نحل مشاهده میشود که اکثری از ارباب اعتبار
 و امامت و فروع فقهیه تابع اهل سنت اند و بعضی بر فقه راجع اند و امامیه در اصول
 عقاید کاتبه لیس اهل اعتزال اند و در فروع تابع حضرات ائمه با طهارت همچو فیصله طوسی کا نقل پس معجون
 نیست الحدیدم کتاب اعتزال و تشیع است و تنکلیمن رقصه که به پشتی او نیز مقابل اهل حق دارند و گونه
 تشیع او اقرار کنند که بدون این معنی که او را بسته گردانیده بر پشت خود نشاندند طاعتی معنی نیاید
 و از نجیب بر این معنی اشکار شد که رطل بوق علیه را بسوی خود کشید و او را بر پشتی راسخ
 و نایم گردانید و این حرفی بود از آنچه علمای رقصه اندیشیدند و بعد از کنکاشها چنین مصلحت
 دیدند و ملاک مرانست که مقصود از **لا اله الا الله** است که تا گون همین مکاید بود تا در مناظره تشیع و
 فیروزی بحصول انجامد و لیکن آخر پوشیده ماندنش تا سکه که بزرگان گفته اند گل میر جبار
 الاثنین شاع و یا اضمر احد منهم فی قلبه الا و قد طهر فی قللتا لسانه هر که استند و سخن بر این بابی
 الحمید و در شرح بنید بر او مخفی نماند که او درین پیرایه است و نسبت بر کار و اعجوبه روزگار
 و امثال و افرائش بلای هر شهر و دیار الغرض فاضل بمعنی از نجیب است و تواند بود که خبثت الجید
 و امثال و اقوالش در تحفه مذکور اند و خبثت نیست شان از تالیفات شان واضح ایشان را
 بچه سبب بر حال تسن را سنج و م و ثابنت قدم گذاشته و از اعاظم علمای ما فهمیدند چنانچه مجلس
 و مانند او حال آنکه او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر تعظیم کرده و رقصه بران شیر می نوشته اند فاعلم

یا اولی الالباب قوله چه گمان داری آه جوابش نکای پیرو هقانی ماساکه گمان داشته باشم بلکه قطعی
و یقیناً حکم می کنم که منتقدین و متاخرین شماست معافی نفطی و معنوی رسولی علیه السلام و سلم
در کتب معتبره و فنییه از رسالتی ثابت کرده اند که مدارایان بر آنست و بر کسی که کتب رفته دیده بایستین میداند
قرطاس اولین و آخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروق گجتن حسینیاً حکم کتاب کند و می رار و کرد
هر که رود می نماید کافرست پس نتیجین قیاس آنچه در باب النزاع بر می آید بزبان جاری متبذ ان شد و بهقاس
معمل گو گمان و دو هم را می پرسد و نمیداند که از دیدن روز احداث این سبب کفر بانیان مبانی تشیع یقین کفی
و اطمینان قطعی حاصل است چنانچه درین معنی که زبح منقسم تبنا و مین می باشد الغرض حواس پیرو قوت نایج
نسخ عکسبول و بین البوت و در مقابل قول صاحب تحفه که مسلم البتوت است با و صیفیکه را که لیست او این
بنی الجدید است منتهی گشته و معنی است الذی کفرانان مثل قناب راجعاً لهما آشکارا شده علاوه اهل حق یقین
بلکه اطمینان خویش منتظر ان نام دارند و زینهار منتظر لزل تبند و میدهند که از جمله موریکه که کفر رفته بدان بت
میتوان کرد و مقام است علاوه آنکه پیرو هقانی منع حواجن شیطان بن قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه
از کلامش چه گمان داری در عقیده آنها در باب نبوت ظاهرست حال آنکه قیاس مذکور درین جایزه مار و جوی
ندار و نیز حرف را درین بحث دم و دودی زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذاهب اثناعشریه است
که اعتقاد دارند که جمیع انبیاء و رسل متقدین افضل اند و عبارت آن مقام نیست بدانکه مذاهب منصور
بورین مسئل است که جناب میر و اولاد طویل ان حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه کونامی اشعار باین
نموده و چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قابل تحقیق جناب علی بن ابی
طالب و باقی ائمه دین بر کافه انبیاء و رسل مادی خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی است و معیناً مختار متاخرین
علمای امامیه نیز همین است بلکه میتوان گفت که درین زمان و این عقیده از جمله ضروریات مذاهب ماسیده هالی
آخر آفاده به لا جرم قیاس مذکور هم سیمای خود بخواند بود قوله آری این عقیده آله جوابش از کلام عادل و
او چنانچه باید منبسط شده و انقاد درین بحث گذشته پس معلوم شد که نیز حرف بسبب جمودی یعنی بران قدری نیافته
با خود را درین مدارک شفاف و تجاہل زده و کتاب و بدین امور پرست و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر
ناظرین تنبیه السیفه نصیحت العنی واضح است و از حواشی کثیرین امام بر صوارم و حسام پیدا و هویدا درین مقام
سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که آنچه بن ناصبی گفته که صاحب تحفه شعاری باین قول نکرده
جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامعاً صالحه و موجود است گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور
تعلیل اولیای نعمت که طست از امام افتاده و بلند بود پس نه از انکه اشعار گردیده باشد نفییه جایگزین صاحب
تحفه فرمود انبیا بیت این مخلوقات اند غیر بنی برابری در ثواب قرب منزلت عندها نمیتواند شد چه جا آنکه
از دو افضل شیعه و بین سبب مذاهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسأله هم خرفنا

انقلاب پیر بزرگوار بود و او بر پیر کتاب گفت مشغول یعنی شریک مشرکان مانا باز تو بت شهادت ملهم مار کفر معاذ الله می نموی
 معذرت الاحقر الانام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشا و باید دید که جبار و دلیل و انقیاد و تمثیل کافران نشاند
 یا در باره احلام اصحاب معاذ الله پس از دو حال خالی نیست که مجلس خاتم الحشین نقل درین روایت و در سجاد اگر صادق
 است معاذ الله پس کلام امام رضا بودی از نفس الامر ندارد و عود الحشین و شیعیان غیر از هلاک غرق نصیب نیست چه جای
 آنکه کشتی بلست بحال حلوس قرار یابد و اگر در و عکوب باشد پس اعتبار و اعتماد از مملوب شد اکنون بر نهائی عقل رجوع باید کرد
 و باید یافت که این قدر مجموع علیه الشان است در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیر کافران و در هر
 بود و بوجوه اعتبار کفر و کتمان ایمان چنانطور برگزید که دختر نکاح خسر خود را معاذ الله بر سر منوال نصیب داد که بحسن بعین بود و انچه
 الی غیر ذلک من انواع الاتباع بعد از تربیت بیان مقدمات که از اجماعی است بحقیقت الشان باشد البته کسوف و ایامی و احاطه ظلمات
 بعضی مافوق بعضی ثبوت می رسد پس نور روشنی بر اصول انظمت بفرسنگها دور است اکنون کجا ماند که امام مثل انقباضی است
 منور عالم بی قیام لکن و طهران فاعلمه و ایا اولی الایمان همچنین در بر وصف امام بر اصول اهل طعام گفتگو یاد لایمیه می یابید
 که وضو می آید این تمیزان بشکند اگر چه وضو بی بی پند خالده خجاست هم شکست چنانچه شیخ بهار الدین عالمی که در علمای شیعه بی مثل
 بودی نیست و با اعتقاد معاصرین پیامبر در مقام تصوف هم که شیخ نیست از سنن کافی الصلوات هم تداست در وارتد اسفند حرمین
 شریفین نظم کرده و هر گاه به مقالات رفته و انقی که امام الایمه که در مرتبه رابع خلافت یافته و سکر کشیده و دیدن داریها بعمل آورده
 و ایمان را پوشیده و کفر ظاهر فرمود برای ایزد بزرگوار که بدین درجه هم نرسیدند چه کان تنویر بر عالم داشته باشند که امامت ایشان از
 منفردات امامت انجساب بود و قضایای این تقریرات و تمیزات قیاسات اگر انیمه تاخرین خویش حضرت شهید که بلا فرم آن
 طریقه مانند و این از عقل و فرائد بنایت بعید است که چنانچه میر و مکتب عمر شریف خویش مستحکم شر و طعنه و طعنه
 بچشم نیافته باشند با ملائقه بجهاد و کوشش و لک طبل الحامیرین و اعتقاد و انقباض و این مقام شیعیه تراشی و اخرا سازی
 بطل بوق و در مجلس و عیاق میشود و کس را و میومنین پاک بر شمرده و عاقبت اندیشی نگوده و اهل دانش و پیش نیک دانند
 که صاحب شجره شریط غیر از اهل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه و منتهی و غیره دیده باشی که منتظر ابو جوج مجاهدین بد
 کس میرسد و انهم بهم نرسیدند لا جرم بر طور بدکشان و رخسار صحنین و وقت شریف و در خلافت نیز منصفان شدند عینا و
 بود که کتب فقه مانند صوام و حسام و سجاد و غیره از تالیفات متاخرین و تالیفات قدما را از کافی و فقیه و علمای تهذیب غیر
 و هم شرح و حاشی اینها ثابت که اجتماع بر ایمین حرام بود که موجب تلاوت است و آن منظور و جمعی و باینهمه خلاقات
 در روایات فتاوی ای که بلا غایتی میرسد و این کتاب کفیل نمونهای است و در صور خیال امامیه هنوز همین است که هر چه با
 مدینه علم اهل آ و در ده دیگران بر همین جاده رفته اند الا شده و ایل چهره حضرت امامیه صاحب هدایت است و تنویر عالم
 بنوده اند و این همه مقدمات چنان مسلم البشوب است که اگر شیعه زمین را بر آسمان و در ندن توانند احدی را منزلزل گردانند
 پس عیان شد فقرای روی میل اهل و غابرا نام رضا و هو الایجاد عوی یعنی که امام مثل بایه معین و عذب و شیرین
 است که تشنه را سیراب میکند پس بنده و نیم بر اصول موعود اهل خرابات سحری چند می نویسم که هر گاه پیر معطل

[illegible]

ویرگی را از ایشان میرا برگرداند و بفرموده خود را می رساند واضح گفته و لیکن بقول ما بیانی تبیین می نماید
 عمره را قات دوستداران است چه خطبه و خضر از عمر جاودان تنها آید بودان امام مثل روشنی آتش بر مقام بلند
 پیش چشم ظهور و روشنی دود و مانع سوزن مخلوق است و برای رفع گزند برسانید و قوتی بکار می آید که ملتسلب شد و گساید
 مانند چنین ویر و برای ظلمات مخفی باشند و مثل و داند ایشان چه سود و برای دفع برف رستان و چهره و زب بود و چهره
 فقرات روایت بجهت ظاهر متقی و بسیار قریب است لیکن با اعتبار معنی خلافت واقع و بی مغر از فقره من غارت فدا ملک پس
 حقیقه بسیار درست و جسد غاده خلی چسبیت که بر رقیقه حرمین از فیض امام کائناتی شامل و مارا اهل احوال نقد و عا
 حاصل قسطنطنیه در الشاهدین آخر و بجهت اهل بیت علیهم السلام که در کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
 و نیکو حدیث حکایت می کنند که مانند پدر شیخ و برادر شیخ و مادر و برادران نسبت بود که صغیر و در اینجا قصوری از نگه ایشان
 و قاصر نظران البته بعین خود و فکر و اصول موضوعه و ظهور می اینجا یعنی راوای متقلبان بسیار قیدیه و مدعی بالیست زیرا که
 امام الایمه بجهت شنیدن نظم بود و فکر با خواص خویش برای تبیین ظالمین و نادید غاصبین سوار شد و بایر بر نایب
 صدیق از دوش برداشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سید زمان عالم رحیمی نیار و دکانی از ایشان
 در نه این نظم برای خواندن و دوستان را بکار گنجی محرم و نه که با دشمنان نظر داری و نیز در ادای امانت صحت
 گزاری امام خصوصاً امام الایمه چگونه کسی متروک اند و نه که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق امانت
 و یاست بکار بردند بر اصول اهل فضول کائنات فی رابعه النهار است و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او مانند
 احوال الدین و اتمام نعمت هدیاد و اشکار که دعوت خلق بسوی دین حق که میبایست بجا آورند زیرا که گاهی در جلوتی
 نفوذ و داند که امام بلا فصل میبایست که در استقلال میزنند و بنیاد انصاف میبایستند و اول اهل بران و
 منافقین بقیه عذر خواهی نیستی اگر چنان ارشاد میکردند و اس عروه و تقای لا انقصام لها چگونه بدست می
 بجان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سیدان علیه السلام و الامین فرقه بکنند و دیگری کیست از جواب
 اشرا که چنین ادعا آغاز و که بر یکی از ملائکه و جن و شبسب لحن ایشان بپرد و از و پس مقام حیرت است که راوی
 غاوی چنین تمسبا بر حضرت امام رضا عنی الله عنهما نماید و ازین که بجهت افترا شمرش نیاید و مزید تحریف نیست
 که راوی رفاقت خود را در آثار قصه ظاهر کرده و دعوی شیخ و مزید و لا از کلام او به هر قدم ظاهر است لیکن ازین
 سفید بختی کند که حضرت رضا سلامه و دودمان اسطفا و ارتضا است بر نام او این تار بود را چگونه نشخ توان
 که و قد تقران اهل بیت اوری با فیه باز آوصاف دیگر که حکایت نمود و بر هر حرف آن اهل دانش زار زار
 هیچگونه که در نفس الامر چه پیش آید یعنی در وقت همین ایام که هنوز اوصاف ایشان بایشان نرسیده بر کعبه معظمه
 و مسجد الحرام آتش بازی کردند و پیر و ملا بسوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقع هر چه بر دین حضرت
 پیغمبر چه رود و داد که از بیانش قلوب اهل اسلام می لرزد که قبل مساکین بلده طیبه و بی ناموسی را حدی نبود
 بخلاف واقع که معظمه که خردمند کینه بدین شیعی بمر و جماعت لشکرش متفرق شده و در واقع هر چه در زمان

امامت سید الساجدین بر وجهی که درین واقعات رسیده اند این معنی حضرت محمد بن حنفیه خاتم الصدوق حضرت
 قایم باب خیر بی چادر گوشه نشینند و هر جا که باشند آخر اوده یزید پدید آیند و باشند مگر ایشان نیز همین
 باشند بر اصول شیعه که امام همان است که مانند جنین در پرده نشینند و درین واقعات خاموشی برگزینند و از
 مشروبات آخری کلی بپایند پس امام بر این اصول یعنی قوام است عبد الله بن سبا و عبد الله البیر بن سلول
 چگونه ذاب عن حرام الله و رسول الله بود و تخصیص محمد بن حنفیه ازین جهت بعلمی که در پهلوانی بی نظیر بود
 حتی که عوام ما و مکره و دوازده نوع بشیرند مانند و علاوه ارشدند و این ساد و باره پذیر بزرگوارش آنچه گفته اند
 از همین قبیل است یعنی از نوع پسینده و از نور آن امور که نمونه آن درین اوراق و انشی بصدر و رکن آید لا اله الا الله
 ثم لا اله الا الله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهر است که این بزرگ و دعوی امامت میکرد و حضرت
 سجاده را در روی خویش افضل مکتب میداشت و بر وز خود و شجاعتی که در صفین از وضع و در یافت می نمود
 و شاید که این امور حاجت بر بیانی ندارد که از سابق و لاحق مثل بدیسی اولی گشته و ولیای تخلصین هنوز
 از آن خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که در اوصاف شریفیت امام این هم را وی غاوی ضمیمه کرده اند و آنکه
 بتکرار که امام مسلمین است الخ خدا را انصاف بکن که مسلمین همین است که نزد رکن رکن متشعین علم الهدای امامین
 خلافتش همین باشد و بر ظاهر است که عیاذ بالله اگر خودش معنی و بیغیر نزد رئیس ایشا طین نبوی خلافتش
 چرا بچینی شدی و نیز نشید مثل ایشان رطل بوق چرا گفتی که از آنان وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
 انجامید که عیاذ بالله است یا اعتزال خوانستند زنگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدیل لباس
 و تبیین التباس معذره از جانب شیعه میسر آیند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت نمایند و سنان
 قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي دُنِيَ قُلُوبُ الْأُولِيَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِلْبَيْتِ الْأَشَدِّ كَيْدًا
 هزار سان سخن شوئی گلهامی از کسی و سوسنی و بجائی تمامه عالم مبسوط و دماغهای نظار گیان آنان معطر
 و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعنه داده بوده است بعد از آنکه جناب گوهری
 داده بودند که واقعی است که حرام شد متعنه بعد از حلت کافی و قضا الدنات اما این جناب است و دلیری در
 افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که طرک گفتند که متعنه زاده شرم نکردی تو از خدا و حال غیظ
 شیعیان صاحب بصیر و بصیره قاتل دو امام کافی العیون و الکفایه این بود که اگر روزی بعجلت هر چه
 تر حکم ندای حلت متعنه در داد و در دیگر بعد از مناظره علم بر آستان انداخت و مصداق و غیظ الکافین
 و المناقضین مفضل بن سالمین و سید الشهدا و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول
 عذرار بودند که بغیظ بهم انگذارند و آن شایسته و جناب میروا چنان داخل بودند و ما و بر اصول شیعیان
 در پاره آن جناب هر چه هست معلوم همگان پس اظهار کفر و کمان ایمان و آنچه در باره بی مثل و بی
 نظیر و بی ندید بودن امام عبارت آراتی نموده البته بتصدیقش نفس باید نمود که واقعی مثل امام

قطع نظر از حال امام الایمه کسی در عالم تواند بود که تمام نواصبی قید و بند او را برکش چو من نمایند و او با وجود
 هر گونه احتیاط پر و دو غیب بر ندارد و برای ربانی مکان سکونت خویش تنگداری و میدان داری فرمایند و
 جوهر شجاعت و دلیر سا بمردم عموماً و عجم بزرگوار خود خصوصاً بعضی آرد راست و درست است که نزد این قوم
 صاحب حیای نفس کشا و اگر باشد مانند عقاب است کسی بچو بی ندید را گاهی چشم ندید بلکه گوش هم نشنید
 سه خوش کار نامه ایست که در بروی کاری این کار از تو آید مردان چنین گفتند و بگویند که سخن چنین فرمود
 بر دست و بار روی تو هنر آفرین گشتند و ترانه ترا که مایه الایتهای برای امام این وصف را قرار داد که
 خاصه حضرت خاتم المسلمین است که او را هر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حال آنکه خود صاحب
 امام الایمه کذب است زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوصاً از روایت علل الشرائع از حضرت
 ائمه اذاب حضرت امیر فرمود در علت لطین بودن خود که حضرت مرابانی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
 علم از آن بکشد و اضلاع شکم متفتح شد و من لطین گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
 و مجتهد الزمانی در اینجا ثابت می کند که حضرت امیر شریف میفرمود که حضرت صلی الله علیه و سلم را سبحان
 تعلیم نمود چنانچه طائر بچه خود را بکمالی جد و جهد دانه میخواند پس عوی این سخن که ماضی در پی طلب علم
 نمی باشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که ازین بیان هویدا است که طلب علوم از جناب
 امیر هم بکمالی اهتمام بود و از تشبیه مذکور صاف ظاهر است مقصود چه طائر بلکه انهم شریف نمیداد تا بچه نمیکرد
 حتی بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگریه طفل کی جو شد لین پس در طلب شد چه انتظار باقی ماند
 و درین قول لغاتی و ذوق کلی حق علیه را محو نماید داشت و نیز ازین واد نیست که نزرگان گفته اند
 تا کنند فهم سخن متبع ثبوت طبع از مشکلم محبوب فسخت میدان ارادت بیاید تا نزد مرد سخن گوئی گویای این سخن
 امر خاصه رسول خدا است صلی الله علیه و سلم که در کتب نزد معلمی نشنند و از جمیع علوم بهره مند گردیدند
 و حکمت علم را هم در کتاب مجید بیان فرمودند که اِنَّكَ تَكُنَّ الْبَطْلُونَ طهری و مجمع البیان میگوید زیر
 این آیت کریمه اِنَّكَ تَكُنَّ الْبَطْلُونَ اِنَّكَ تَكُنَّ الْبَطْلُونَ طهری االی اکتساب لکب فی امرک انما
 الربیة تصطفی الناس فی ثبوتک القاموا الخ لقامه علیها جامعه من کتب لا ولین فلها سادسهم فی العلم
 و المنشأ ثم ایتیه باعجز داعمه و جبیلان یعلموا عنه من عند الله تعالی و لیس من عندک اولکم طهری
 ان یتشأ الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صفه الی کبره ویرانه فی حق صفه سفره لا تعلیمتیا
 من غیره ثم بانی بجمیع کل عنه و من بعضه و یقر علیهم اما صیقل لا ولین المختص فی الشرائع
 و تالیفات صدوق کبابی عجیب است و در تناس است که از صفه و وق برآمد و امیران فیهن آباد و تمام
 امام ترجمه هشتم از حافظ علی صغور خواستند تا بدان مشغولی شد و اول کتابی از تالیفات شیخ صدوق
 همین است که غیر در آغاز تحصیل دانش شنید پسترا زین باغ و بار زاید اوصاف فیضیات گردید و این

و این بزرگ حافظی کافی بود و در حجت رفتند و بنیاد پایش حال حفظ بدان و رجه رسید که چون آقوی در کتب در
برآمدی منزل فتح علی صاحب جمی پرسیدند که جاست به نشان میداوم که شغل حفظ بنبرداشتند و این ادوات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی اصغر مرا نزد او میفرستادند که فلان آیت در کدام جزوه است
روزی گفتم که حافظ را چه صاحب که از دیگری پرسید نظر سخن استاد می و رعایت تدبیر خویش که در آن وقت تعصب
شدید داشتند و الحال از این بابت شدید جوید و اندک اندک قلمت خفرت شغل تلاوت نماز و نسیان غالب شد
پس تحقیقا الامر بی پروم و دانستم که بقای کتاب مستطاب لموت حافظ بی اعتقاد صحیح بقرآن مجید و مجاهدین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طلب مام و کوشش او در تحصیل علوم آنکه جناب شیخ العیون شیعیه در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گزشت و امام
را طلبید و نام پرسید و فرمود قبل و ادب برایش بنمای لایک نگاه کرد که مشکلی حضرت علی الله علیه و سلم است
و سلام بجناب و بشارت شریف رسانید چون بکتاب مام از کافی به ثبوت رسید البته تا هر شش بقیعین حدیث
امام رضا که کلام و آن می رود و افترا می را وی در هر دم بظهور میرسد زیرا که دلالت بر آن دارد که امام علم را
طلب نمی کند و علم او دینی میباشد لیکن کسی بیچاره و جالی اعور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش غیر
و استناد و استاد با ضعف عامی بودنش در لطم زندقه و الحاد و انماک داشت و عاملت خفرت و تو خفرت
لا خفرت کی کند بیدار به اکنون ضرور شد بدای هدایت گمرازان نشان بکتاب امام باقر العلوم دادن که در دوون
ایمه موثکات و قایم بود با تناقض و جالی قاصر النظر بر بگمان ظاهر کرد و عبارت حدیث انست عددین
اصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان جابر بن عبد الله
ابا انصاری کان اخر من یقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و کان رجلا منقطعاً الینا الی بیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و هو معتم بجامه سودار و کان ینادی یا اقرأ لعلم فکان اهل المدینه و
یقولون جابر یبصر فکان یقول لا والله یا بصر و لکن سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول انک ستدرک
رجلا منی اسمی و شما لیه شایعی تبصر لعلم بقرا کذا لای و کان الی ما قول فینما جابر برتر و و ذات یوم فی
بعض طرق المدینه او من بطریق فی ذلک بطریق کتاب فیه محمد بن علی فاما نظر قال با غلام اقبل فاقبل
ثم قال لا و بر ناد بر شم قال شاکل رسول الله صلی الله علیه و آله و الذی نفسیه بیده با غلام ما اسکت ان اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه قبیل راسه و یقول با فی انت و امی ابوک رسول الله فیرتک السلام و یقول
و لک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه و هو ذخر فاجزه الجز قال یا بنی و قد فعلها جابر قال نعم
قال انتم بینک یا بنی فکان جابر یا بنیه حر فی النار و کان اهل المدینه یقولون و اعینا بجای یاتی هذا
الغلام لم یکنی النهار و هو اخر من یقی من اصحاب رسول الله علیه و آله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یا بنیه بن علی و جبال کلامه یسبحه رسول الله صلی الله علیه و سلم مجلس یحد شرم عن استنار کتفا

فقال اهل الهند سئله انما اجد من هذا المرامى ما يقولون حد ششم عن رسول الله صلى الله عليه وآله
 فقال اهل الهند انما اجد من هذا المرامى ما يقولون حد ششم عن جابر بن عبد الله
 قال فصدقه وكون جابر بن عبد الله بابيه فثبت علمه وشانه بهمن ساه بين وناظرين بگذرد که مقصود
 بچند فقره درمیش حاصل بود تمام حدیثه چرا که در و تطویل پرداخت و از لاین دهم درازا که در
 انکته مال محمدین محدثین زیاده تر بود صوم انجا که سعی ایشان در ابطال حق و احقاق باطل چگونه میزد
 و بر یکی ازین اعور و اعمی در پشه خلالت چسان می دود و هر چند جدا بر خود در و دره بجائی نمی برد و خود
 این قاصر انظر که پس در پیش را چنانچه باید نمی بیند و با وجود حق و ابطال دین و شریعت و ظهور آن
 بر پهلوان نشینداری مقتضای طبیعتش نیست بلکه حدیث مذکور بی کلفت دال بر آنست که امام محمد
 باقر در کتب منی ثست و برای طالب علم تکاپو می کرد و آن روز و حال خالی نیست که نشاندن پر
 بزگوارش بود و خود بخود می آید چه ظاهراً دل بست و لیکن نمی باید و باره نقوس قدسیه گفتن که طفل
 بکتاب نخر و دلی میزدش و از اینجا حکما گفته اند که بر چنین نرسیده اند که حجتی نکشد پس بکتاب هم تجویز و تعلیم
 هر دو جنبه بوده بعد ازین حرفی از غلو لعدو و علویا و بکن که حضرات ائمه در ایچون امهات قرآن
 مجید را تلاوت میکنند و لیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه اهلست که ابطال خصم بنوت خاتم السلفین
 حرفی از آنست که این اوراق توانی دانست مدلا و اگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدای
 و معاصرین می کنند عین کفر و عداوت خواهد بود و چنانچه در سائر نخلت ایشان انیسیت حال امیما
 ابام ایشان پس حال جناب شان مشکلیتین جمایه شکوها توان گفت که روز ولالت قبل از نزول قرآن
 مجید بدو سال در کنار شریفه تلاوت نمود و حقیقت تبعلیم حضرت پر و اخت پس ایشان را بکتاب
 چه حاجت داین حرکات لغوی بجا بله امام زین العابدین و باقر معلوم می کند و حجج الهی ازین عیوب
 منزه اند پس آن اسور که حرفی از ان شنیدی مقتضای غلو و طبیعت ایشان بوده است و عیان شد
 که ایام دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده و طالبان عجد و جهد بوده اند لا بزم کجا باز کرد
 راوی افتراف علی الامام که بار بار دانستی و ازین حدیث یک متعلم و دو علم بودم و از یکی معلم مکتبی دوم
 جابر بن عبد الله انصاری و عادت بر همین جاری است که چون فراغ از کتب دست میزدند و علما
 متفرقین می آیند و بکمال می رسند و لیکن و بجای اعور می خیزد که معتقدات باطله خود را بمهمات خویش یا قریای
 خود مودید گرداند و ثابت نماید که امام موضوع تلمذی نداشت بلکه خود تبعلیم جابر می پرداخت و لک عجب
 عجب اب بعد هذا الغفل و الی باب قد لکه الحساب فصل الخطاب غالب که در تفرغ کتب تبعلیم لای مکتبی منظر
 باشد و شاید که بدعای شارحین کلینی مثل خلیل ترمذی که زیر قصه مکتب لفظ برای مصطلحی افزاید و فرمود
 خود را تبصیر صحاب صورم ظاهر می کنند این هم باشد و دیگری عنقریب می آید و ازین جمعا این معنی

بعید نباشد که معالفاستادی بجایز را مستقلب ساختند و خاتمه حدیث بلا خلیل و دیگر علما بصورت خیالیه توشیر
 بهین معنی گردانیدند و صاحب عقل میدانند که همه مردم فقط مصلحت تو اند گفت ازین گفتن شکل حل نشود و ای بی خبر
 چون مکتب ز برای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر توبیان آن کردن یا فقط برین نقطه مصلحت قناعت و زین
 که صیرم عجز و زبونی قائل انسان بر می آید و نعم با قبل سطح طرفه شاگردیکه می گوید سبق استا و راه قاع و راه
 اولی الالبصار اما قولی اهل مدینه اولاً و ثانیاً پس بجای خود است اگر بود و باشد چه در آغاز افادات و حدیث الحسن
 چنان فرمودون البته موجب استعجاب است و کلمه یحیی که یطاهر الامور و الله هو العلیم بکلی التعلیم و درو شمس
 از آن جهت افزوده و تمایزانی که از فراست امام باقر پس بعید است اگر چه حدیث باشد که توسط ابایی کرام خود
 یا اساتذ و دیگر کرام اهل را محدثین سنت سلسله که بهب نامیده اند ترک فریاد و شاید که بعد ازین امور
 دیگر متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر فرزندانشا الله تعالی میرحال لاف زنی قاصر از نظر و امتیازش
 عیان شده و این هم که امام ممدوح تعلیمند صحابی موصوف بود و این امر بزرگ و رفیع مانده که در هر چه از علوم حضرت
 ترا گرفته همه اش از جناب میم بود و گویا که مدینه علم این یکبار و از او بود و حکم قرانی نزد ایشان اینک که این
 و دیگر تر و نود و بطلان ظاهر معنی از کتب دیگر خصوصاً فقاهت رضا ظاهر است که امام رضا درین جمع و تالیف
 خوشه باز خرمن صحابی چه اند و هر صورت و دعوی رفضه که علوم جمیع ایمه دینی است و نیزه در در کتب
 شستند باطل گردید و چون صحابی کور با قرا علوم را تعلیم کرده دیگران را ایمه متاخرین بیک واسطه شایسته
 او شدند و پیچ وانی یانه که بر ابدال رفضه است عبد الله بن ابی ابن سلول و عبد الله دیگر زندقه ظالم و جبار
 بجای زد کور از جمله چیل یا چیل و چار کس بود که همیشه امیر المومنین را تا زمانه منتهی فریب می دادند که ویرود
 خویش در غایت دیدیم که رسول خدا را بر سر حد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و او را شامی نمود و هزاره او را حکم
 که افضای صاحب عصائی و غیره بالا لاله امر و در نطاق جنت بر کشا و می مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
 گزینی بر خیز و جهاد بکن و الحجب که حضرت فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر را نکشد کافی المومنین
 و کشف الدارین و عنقریب بیچاره فصل می آمد انشا الله تعالی و جناب میر می فرمود که مخالفین کوه آهین
 اند و جز امید اند که بیست و دو دل یکشود و یک کند کوه تا به پراگندگی آرا بنده را به کسی بر وقت معهود نیاید
 جز مقداد که دران زمان داد و جو اخروی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار که از ایشان میبوی
 آن اخلاق عظیم لعنت میگرد و هر چند با خمارش حاجتی نبود قال الله تعالی و من یلقی متقالاً ذرّه شکر یشکر
 چای این شر عظیم و خدا لان امیر المومنین که فصلانی المجلد الاول من هذه الکتاب لغرض چون کار جبار
 به و مانند همیشه اتفاق بود بر اصول رفضه که قبل از ان حضرت راضی الله علیه و آله در دست دشمنان
 خوشتر از گذشته راه فرامی پیوند و حق تعالی فرمود فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونهم ربهم
 ایشان و انقطع لیسوی الهییت نظری است ظاهر پس تمهید ایمه از گروه حق پرده مهاجرین که عمر خود

بیستم در زمان حضرت صلی الله علیه و آله بجهاد صرف کردند و هم بعد وفات شریعت دین خدا را بایران و روم
 رسانیدند که مانی الکلینی بالادلی وقد ذکرته فی الحاشیه من الغلام الکافی فی عده اوراق فی المقاله الساسه و
 هذا سال لاجله کما تمیست علیه الاول و لیک هم اگر باشند و ان فضلا من الله و نعمته و درین مقام امری
 از متعلقات این بحث یاد آمد که روضه تقریرش می کردند و تفصیل آن موجب طاله کلام هست ولیکن از بنویس
 می آید است بساط آن تو از شد و ان انیکه برای قصر مسافت بصوارم و بهقانی رجوع باید کرد که قلت است
 و فرومانگی ثابت می کند برای کسیکه کم باید باشد و تا لیست شروع کند کاین بدنامی تا قیامت خواهد بود
 پس غور کن که حضرات ایجه که جدا باشند اصول الترتیب تا لیست دادند یعنی انیکه فقه الرضا حنفی از انست
 بر این انداز که از کتاب و سنت ظاهر است کاری نه بکنند بلکه بر حصول لاف زبان و کاکین خویش را بکمال ای
 و یکران اگر استند چنانچه شسته نمونه از خرداری و اندکی از بسیاری و غرور بود که دل محبت و بهقانی بران عمل
 می کرد و بکنم لم تقبلون مالا فتلون و توفیقی نیافت که بنیانی بده الا وراق ایضا سبحان الله فراست
 حایقه فاحشه کسبیه که ماتخه کتبایشان مذکور شد باید دید که استفاده از امیه صحابی موجب روانتند و پر کردن
 تا لیقات را باعث هنر فقر و امن السطر و فقوا محبت لیز ایضا فاعیه و ابا دلی الا باب معده لکل زاد حصول
 اهل فضول چنان مبرهن شده و شاید که از اوراق سابقه پی برده باشی که امام وقت مسنشین چار با فضل
 و کمال فتوی می دزدند بر امام که قوت بر امامت دارد و فعالیت او را حاصل نیست و شان تصنیف از آن
 ارتفع است و شان سافل نسبت بعالی همین است که دخل ندهد اگر چه بحال تقفه رسیده باشد و مراعات
 ادب اقتضای آن دارد چنانچه از کشف الغماری می که عظمت و جبر و تش ازین کتاب هنر هویدا است بد آنکه
 حضرت امام حسین را و بروی جناب امام حسن همین طریقه بود و گمان مبر که مشروط است بحضور بلکه عام است
 از حضور و غیاب چنانچه بنظر و تمیثل برگذشت و چون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید که بدینجمله
 از بدیهت مشککین امامیه و وسطی خبر داد و محصلش آنکه امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت
 تا وفات پر ضرورت است و علم و از طفلی تا بلوغ و از بلوغ تا به موت برابر می باشد و در لیلان ما و مظهر تلاق
 کتب سماویه نیاید که تألیف الاروستانی و مویید روح قدس است و خطا و نیان از وی بنظر دور
 نمی آید و از حال امام گسری و سوسنی و ریجانی هم پی برده باشی که مبهوتین را چگونه وقتی که در مهند بوده است
 و ستگیری فرمود که تخمین بطیب خاطر به پیروی کاین ایمان آورده بودند ایا اما بین همانین و ابیو
 هاجر منما از مهدی هم کمتر باشند و در کتب فریقین بکتاب ما بین هم مذکور است چنانکه بکتاب امام محمد
 باقر بلکه بالاتر یعنی نام معلم امام حسین رضی الله عندهم جمعین این عقوبت شهرور بود لیکن روضه سیاه
 درون ما چه علاج توان کرد که از بدیسی اولی انماض می نمایند چشم می پوشند بلکه از نماز و انجام شان باز
 کوری و کورانگی و تبلیس و هر زده چنانگی و بایتمه توان گفت که ربه شر و طمطم است و از جمله علم ماکا

و یکون تیسید و ایمنی لکن عظم که بپاره و در عهد و قیامشان شب روز چنان مشغول شد که گاهی بیلرسمان
ز پر داخته و چگونگی تراشای عالم علوی پرواز و کفر و فرصت کی یافتند حاصل هرگاه بکشتب گوشتیاده عرش رب
و باقر علوم دین از صلاح ایشان ثابت است فلانیکجا امتاخرین بلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است
است که گاهی در کتب و نه نشسته و در تعلیم برای تحصیل علمی زرقه سوی عالم آمد رخ افروخته و نه عالم علوی
و آموخته و جوش نیز انفا از قرآن مجید بر زبان علمای رفته جاری گشته قیو جلد خیه و کج و جلد خیه و کج
اللهم صل علی محمد و آل العظام و اصحابه الکرام بالجمله هر که و بی عوری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
که عور و جال با قصور نظر از برگزیده میگزیند که باطن و ظاهر یعنی استادان خویش یافته مثل ضرر میسر
و ابوالحار و داعی شیطان البحر و الرقبه لبتحیر و کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است حکم میدهد
به ولایتی پدید میآید و بهار می نماید که سابقا بدعوی نزول کتابا زاحم المذهب المصنوع بر معصوم را بگوید
محققه و دستور العمل نواخته و در حقیقت برای مسوئیت قرآن مجید بمصنوع تقدش و مخافش
نیز یکم نه نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از معلمین زانوی ادب تفرموده باطل ساخت
افسوس و صد هزار افسوس که فرصتی دست نمی دهد و نه آنچه او درین کتاب باطل دین و شریعت را
تصد کرده این امور را در صد جز و گفتنی و در مای نظرافت همی رفتی و از اینجا که استفاده امام باقر علوم و حرم
این صاحبان جبول و علوم مثل خانیلان و مانند سنیان نسیره همان پهلوان و نریان بینجانبه
بو که مثل استادان خویش گرد و درین عبارت که دانستی بر عزم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرد که امام
باقر ساگر و چابرقی الله عنهما بنود بلکه جابر اخذ علوم از و کرد و چنانچه در شرح قزوینی است و دیگران نیز
می گویند لایزال گفت که چون امام زین العابدین سفر آخرت برگزیدند بکرامت و بزرگی جابر که صاحب حضرت
می آمد تا آنکه در واقع آمدنش در وقت امامت برای تکمیل علوم بود که قاعده حکماء اسلام همین است علم
باید که گیر داند و گوش بد و در مشقت است پند و نیوار چه جابر بن عبد الله از کرده انصار تلمیذان و چنانکه
حضرت سیدالایم که پدر برگوارش تعلیم او بجا آوردی پس امام باقر زانی جابر از کلمات افاد آینه آینه کن رود این
و ازین مشایخ عظمه شریف و اصحاب ثابت میشود بهین که چون امام باقر واقع مکتب پیشان جناب بیان کرد
فرمود ای زید جابریا تو چنان معامله نمودی گفت بلی از شما فرمود که از خانه پدر میآید تا با برادران با تو فریدی
و کید می نهند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر و در حدیث
بروایت همین عور منصوص است و الفاظش این است و فی التمه الذخیرانی علی بن ابراهیم عن امیه عن جناب
شهر بن علی بن ابی بکر السیبی قال قال الله وانی لجالس عند علی بن الحسین و عند و لیه اوجاره جابر بن عبد الله
الانصاری فطلم علیه ثم اخذ بیانی جعفر فخلای فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله لاجری فی فی ساد که حکایت
البنیة لای که محمد بن علی گفت ای جعفر فاذا اور کته فاقره یعنی السلام قال و من جابر و بر جعفر و علی بن

علی بن الحسین السلام اخوت فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر ای شی قال لک کتاب برین جلدی الله تعالی
 فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لک کتاب سترک رجل من ابی بنی اسمیه محمد بن علی کنی ابی جعفر فاخبرنی
 السلام فقال ابوه بما لک فی شی ما حکمک لتیمن رسول بن یسار بل بیک لا یطلع احدک علی هذا فیکبر واکبر کبر الکما
 کا ودا اخوة یوسف سمعت عیلة السلام حکم امام زین العابدین که لازم خانه باش و بکتابت و تفرغ شد بحاشی جابر انصاری
 که از حضرت نقل کرده اگر آن جناب این حدیث را میدانست در نماز میگرد و بعد از ادا ی بشارت در حفظ
 و بیانت میکشید و می فرمود لازم خانه شوی ترسم که برادران تو بشیر برادران یوسف ترا مبتلا سازند با و صغیر که
 که او بحایت الهی مومن است و عالمی بارشادش میدی خواهد شد و او لا دوش مسند امامت رازیب زینت نوبت نبوت
 خواهد شد پس چنین باین با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتاب محمد رب العالمین است چنانچه فرمود و الله اعلم
 اندیشه بقیل آن نمود و جمع آن اهتمام کرده اند چه پیری کرده باشند و چگونه سنیان مورد سزانش بعد از
 استدلال بدین آیت که میبردیم تحریرت توانند شد چنانچه از هفت مجتهد و هفتانی روشن است و اگر این قسم
 امور را بجمع کنی از کتب ر فضه بشمار خواهی یافت که بسیاری این هرزه درامید و زود لیکس این بیوده گونا شست
 و زابعد ترا یفت رساله ذوالفقار مصنوع و اختیار سکوت بجلدات نزهة نقال کشیمه سی سبی مزار کاظم علی
 او قتا و وصو ام چون مثل ضحی بوق بدست گرفت که ملجأ لطفال شد و در کی مطالعه کتب چنانچه بایه نقار
 افتاد و پانده کی بحقیقه لا امر پی بردی و راه چنین بیوه و گیها کشر سپیدی و چون در حدیث کتب و آنچه بدان
 تعلق گیر و غیر این فکر کنی غیرت بشمار و فوائد بسیار از آن توانی بر آوردن از آنجمله آنکه حضرت امام زین العابدین
 را درین خصوص نسبت تلمذ بجابر حاصل شد پس تلمذ و معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام اعظم
 حضرت امامیه عنقریب متعلقات این فایده تفصیل است آید انشاء الله تعالی از آن جمله آنکه چون در مکتب
 بشارت رود و الله حکم کل شیء را و زالا ثمن شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا با جابر معلم و اطفال که در حوض
 و ایشان معلوم شیوع یافته باشند پس معاذا الله اگرینه گم میابین بودند که در آمد رقت جابر نزد و باقر العلوم
 سزانش نمایند حال آنکه نزد پدر بزرگوارش جابر پیش و در دیوانخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت
 تا آنکه لفظی تطیع اینها در همین حدیث بر روایت جابر غور موهو و جابر بعنایت الهی نزد و کوچه را داشت
 چنانچه از خواستش این هم ظاهر در حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت
 برد از آنجمله آنکه هرگاه خود ابای ایجاد امام بدین وسیله عادت نداشتند و معناد این طور نبودند که سمعت عن الله
 غر و جل بعید است بسیار که آنجناب بر دست پدر بزرگوار نشیند و این هم پانده که دانش بلوای مردم و فیکر اهل مدینه است
 بوسط اساتذ و خود را خواه ابای کر امش باشد و خواه دیگران بر اندازد و این طریقی محمد و ش را بر گزیند و
 قس علی بدست عن رسول الله شیوه خود سازد تا آنجناب بر یکی از سکنه مدینه در و غلو گویند و کذبات
 پندارد و شیوه ستوده آن امام نزد منافقان است خوف و قیقه بوده باشد لا والله ثم لا والله پس اگر

اول مدینه و نو فرخا درین باب گفتگو کنند موجب تعریف و سزاست عورتی و اساتذہ آن غوی نخواهد بود و بخیا
نمی آید کمال شرف بدان الفاظ بکشایند و اولاً جوایب سبب نباشند مگر امام از مدینه بپل سنت مثل سید محمد
زید پوری چیزی انداشت که دنیا ازین مذہب پرست و بزرگانم همه برین طریق سنت بودند اندازان جمله
چون جابچین شیعہ باشند که از دیگران بیرون و پیوستہ با اهل بیت پیوند و دوستی مسجد شریف امام محمد اولین و آخرین محمد
با قرأتانش کرده بیا قرع علم ندانند و باشند جلاله و رابر نهامی و ندانی چه حاجت بود آدمی عامی بقرع نام
را فراموش نمی کند جابر این ہم یادماند و دران زبان مرجع خلافت باشد و صدیاحیث از وی روایت کنند
و یاد فالتش از وی است فادہ نماید پس معلوم شد کہ نہ پہل شیعہ مشرق قدیم نیست حالا کہ رفعت کمال جد و جدی گویند
کافی اینجا و غیرہ کمال کتاب ہم نامہای ایمنہ محفوظ ترتیب داشتند و دیگر فرقہ ہنم کما کیر فرقہ کما کیر بلکہ بنویسند
و رجحانات خویش ایشان ریاست کنند کافی تذکرہ الایمہ بلکہ یاد دارم کہ در مجلسی بودم و ہمہ کس در آن
معتقد مجلس بودند اتفاقاً نام کشی بشن بتقریب ذکر مذہب بنویسند گفتیم علیہم السلام پس تعجب کردند لا اجر
و عبارات تذکرہ الایمہ نشان دادیم یاد کرد بابت حیرت فرد رفتند و قبل ازین سند تذکرہ الایمہ بنام مجلس
از علما شیعہ دانستی چند کہ ملاعتقل و ہر گاہ بشروح کافی رجوع کنی خواہی دانستی کہ امام محمد دران وقت
بلوغ رسیده بود و بیچارہ از جہتجوی او گاہی مسجدی آمد چنانکہ دانی و زمانی در کوچہا متر و د باشد چنانچہ از
کافی مے خوانی کسی حیرت او را رفع نمکند کہ غیر از محمد بن علی دیگر کہ تواند بود کہ نیابح حکمت بزرگانش جاری قطع
نظر از امور مذکورہ مزید تعجب نکند امام سجاد ہمیشہ ملازم مسجد نبوی باشند و ساعات نماز پنجگاہ نہ تو فرما
ای جابر بیوش تو کجا رفت ہمیشہ او را نزد من دیدی و شما گل اور امیدانی باز و طلبش حسین حیان میانی
بار و رخا نہ و تو کرد و جهان سیکردی چہ آب رکوزہ و توشہ دیان مے کردی و تو را حادیت نبوی
کر یاد داری کہ از از تکالیپ این امور منع نموده اند کہ ایشان را مردم سمت کنند و نوبت بدان اینجا کہ اہل مدینہ
تا دیوانہ میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و تو سبیلین امور میشوی بلکہ بعضی از تقادیر این ہم
مے فرمود کہ مے دانم کہ مقصود تو اتصال سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام
بیا ہمد من و شما گل حضرت را و بدین و ہر چہ از امانت و رضیہ خود واری بگو و نیز وی ازین
تحمل فارغ شو این منہا و یہا از بہر حسیت و حقیقت این است کہ چون بشارت معلوم شد از ان روز و
مجمعی و ذیاب خصوصاً مکتبہ سد و شد تا دشمنان خانگی دست نیانند و اسبی زسانند بزرگی از رفعت این
مقتضہ ز یاد کرد و گفت گاہی در کتابی مذیدہ باشی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای کسی سلا فرمودہ بشارتی
دادہ باشند کہ غایت جلال ان اکرام ست گفتیم راست و لیکن گفت استدراک دلیل بر آنست کہ انیم از خصایص نباشند گفتیم
چہ تو کرد کہ حضرت امیر چنانچہ خصایص حضرت را برای دیگران نقل کردند و نیز بحث داد و بیداد با کسی حجتہ علیہ نشان داد
از جملہ صاحب منہج العقالی است کہ در اہل تنقید بطولی دار و عبارتش را بخوان کہ از آن چہ بر می آید و قاضی شہید

طالب الخیر بی رویه و قبح چه می نویسد باز گزینیم مراحیت و یار است که بلغای نیمه عظمت و بار باره امام محمد باقر علیهما السلام
 اعتراف دارند لفظی جل و فرمایند بلکه صد و آن از فاروق بشرط صحت موجب بی اندامی و بی ادبی میدانند
 پس معلوم شد مغلطه شما و خلاف بنودش تعظیم و معنی نیست که چنین مرد مغظم را که و چنان و دواعی میکند انبوه وقت که گفتند
 و نه ویدار سازند و علاوه این لفظ را علما شایسته برای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
 است و شارحان اصول هم بدان تصریح کرده اند و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیق امامی از ائمه
 تحقیق غیر است لازم است که لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب ابد المجید و احادیث شریف استعیاب نماید تسلیم
 نوبت کشیدن برای تغلیط شیعه بر همین قدر استغرافت و از ان جمله که از جلا صاف ظاهر است که امام باقر
 با نفع تحصیل علوم می گوشت و در کتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بروایت فدای البیت
 البته و این معنی حجت بالوجه باشد که محققان باعتراف محدث نجفی راجع را به بلوغ مفید کرده اند اما اطلاق غلام پس
 اگر چه در کلام معصومی نیست ولیکن عرب به کمال هم اطلاق می کنند و از کتب محاورات پیدا است چنانچه
 از مجمع مذکور هم توان فهمید بهر حال کمال حرص نام تحصیل کالات واضح شد تا بیک قریب معلوم نوبت رسید
 در گلستان دیده باشی که چون از حجه الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی بدین درجه علوم فرمود چه
 دانستم و پرسیدن آن تنگ نداشتیم با جمله فترا می هیچ را وی بر امام رضا بهر حال معلوم شد و الحمد لله علی بن ابی
 الحکام الحاصل اگر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظهارش موجب یزید رسوخ و اعتقاد جابد بشید و هم متر
 بصیرت دیگران و در نه استفاده و دو معصوم به ثبوت رسید که از شهادت اذین جاست که این هر دو بزرگ
 تعظیم جابر زاید الوصف می نمودند و او رعایت مراتب ائمه ایشان همیشه می نمودند چنانچه رخصه بر او افتاد
 که او را و جعلنا الکفوال فی کتابهم فممنون و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در اجلالی و تعظیم جابر
 پیروی جناب میسر می نمودند که از بعضی از اهل کتاب چیزی آموخته بود در هر مجلسی که او را دیدی بر خط
 از ان جمله که امام باقر با وجود ممنوع بودنش از قیقه در کتاب محبوب و صحیفه معلوم رعایت نه بیاهل سنت
 بر هر پیش کتب بار بار میفرمود پس بر آنانکه دعوی رکوب سفید اهل بیت در هر دم و بر هر قوم نمایند مراعات
 نه بیاهل ایشان ضرورت و نه طوق مخالفت ائمه اهل بیت البته در کردن ایشان خواهد بود سبحان الله
 حضرات ائمه بدی سلامه عمرت سید انبیا طریقه ادب مسلوک داشتند و از جدل و جدال محبت بودند و در
 و ترک و طور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده بجات رسانج کرده اند و گفتند علمای ایشان هنوز لکشتو
 ایران دار الصلح است تا ظهور حضرت مهدی و تا رکش نماز که نماز عدا کانی الاصول مذکور سابقا آنان
 جمله که هرگاه در عای رخصیه حجت بالا خوانی و علوی لن ترانی انیست که استفاده امام را از جابر سلب کنند
 و امر واقعی را باطل گردانند پس بحجت خبث نفس و مختلط بودن طلب نشان با خمیر نواصب کامر غیر مرده
 پراة نافع فصل فتا و نذریر که مقصود و اما دفع طعن اهل مدینه بود بتاویل و تسویل اهل خلافات پس البته

آمد و رفت آن امام نزد جابر برای تحصیل حاوِیث نبوی صلی الله علیه و سلم و حصول منتهی خواهد بود که او
است بزرگوار و از نیجاست که تا به هم تصدیق بران مترتب شد با عترت اعمورالمحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قریشی و شرح کافی نوشته کی وافی بلکه مقام انکار یعنی کی آمدی کی میرسد
مخوفاتی از تصدیق مذکور تصور بلکه اذعان توان نمود که اهل سنت امام راستی میدانند ورنه بقول میرزن
سیدان را بشیعه چه کار که احدی علوم دینی از ایشان نمایند و مجتهد و هقالی در صوامع و غیره چنین اعتقاد دارند
که قدما و اینها را بیه راستی نمیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تحفه نیست و نگذیرد و درین خصوص
زیاده تر ازین بارها نمودم و الله ولی التوفیق و بنده از منتهی بعد ازین فواید چندی و لیلی دیگر بماند بشود که اگر
حقیقت آن امام را از کتاب محتوم بیا دارند نزد اهل فراست مجالی نخواهند یافت که سطرهای خود را از پشت پاک
بخالت بردارند و بیانش بالا اختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود و سمعت عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسم الله حدیث او معاذ فی الله
خواهد بود پس واقعیت سند محصور در همین سنت که او استاد و امام شاگرد او باشد ورنه واقعیت کتب
المدعیه سر حدیث باشد که رفضه مدعی مزید الا باشد و گو شواره حدیث امام باقر علیه السلام را کاذب اندانند
بالتدیس سیه روی پرو و جهان برای قوم موردی و یوم ثابت فلیخاروا انما سوا آنچه درین روایت و جابر
اعور افعیه نام خیال بسته و ابواب غیظ و غضب بر روی شیعه مخلصین گشاده جوایش خود از روایت
و دیگر این کوه دن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله بگذرد و اخراج حدیث کرده است بر ظاهر است تا خواهی گفت
که خیال و جالی اعور بدیسی البطلان نسبت مکرر مضجم و ذیانی و تصور نظیر لا علیج بود و مختصرش در فارسی
آنکه هشام بن عبید اللک بن مردان آن جناب بشام طلبید و با جاضرین گفت که چون امام نیامد و از
از تو بچ او فارغ شوم بهر یکی از بنی امیه خصوصاً بر خیره و سزانش نماید با بجمعه چون درآمد و بدست نمود
یک سلام کرد و عمو باو نشست زیاده تر بر هم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ انداشت ولی اذن
جلوس فرمود و توبیخ شروع کرد که همیشه از شما کی خروج می کنند بد عوی امامت از جهت قنات علم و
سفاهت و هم چنین پرگونی کرد چون فارغ شد بهر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سزانش بجا آورد و هرگاه
ساکت می نمودند امام برخواست و فرمود و بتوسط مهابت کرد و خدای تعالی اولین شما را او بپا داشت
ختم می کند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آمد و ملک عقیقی بدست ما که از اذوال نیست حق تعالی
فرمود و العاجته لیس فی پس هر که و تا بزندانش بر دند چون داخل شد و کلامی شده و معمود بهر یکی میگفت
خبر کردند که میامد اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب رفقای او را بی اب طعام بزمیه برند
و روزی چند گذشت و باب مدین را مسدود یافتند و کلفت از اید الوصف برداشتند امام بر کوه
برآمد و آیت کرمه لقیته الله خیر لکم الیه خواهد بزرگی نداد که این بیده و قول حضرت شعیب است و رود

نماز که نمایند و روزه بسیاری خود میسر نمایند و سبب معاش بدست آید و خبر بشمار رسیدن شیخ را اطلاع می دهیم و معاف است
 که با وجهی که در مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت و قصر ملکوتی امیر را
 بنظر نیار و التفتاتی بجان خود و رفتار راه خداوند تعالی کنان و بسم الله تعالی و می علی الله علیه و سلم را بدر و
 با و خوابد که روزگار بابر شینیم که می گفت رفقه که رسول الله چنین فرمود و بی بهتانی و دروغی را نگذاشتند که در
 دین خلط نکرند و دست آن برای نه بستند و جزای ربه عذابا مضل و محلا بین جزا و عذاب و عاویات و قضا
 فعل آنان جلالت که چون بشریح این کتاب مثل شرح قرطبی رجوع کنی از آن اندامی آید که این مثل عور بهرگاه
 دید که بعد از ثبوت کتبی اسی حضرت امام باقر لاف زنی علامی شیعه کان لم یکن میشود و اوصاف امام
 ته و بالا میگرد و آنچه از ناما قبت اندیشی درین امر با زمان خود تراشید نیست تا بود و میگرد و لفظ مصلحت
 برای تقریر مکتب فزود و کما اکثرنا سابقا و مع معلوم نمیشود که آن مصلحت چه بود پس فرمایگی اوجا بجا آن
 صوامر خواهی یافت بعین آنکه از بعضی کتب کنایش میتواند شد که هم دعوی و هم علتش هر دو به شرح مذکور
 انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام باصول شیعه طلب علم نمیکند و او را حاجتی
 بتعلیم نید و عمر و بیانی قند پس تقریر مکتب چه معنی دارد و طلب معلم از بهر چه باشد گوئیم بی مصلحت خواهد بود پس
 را و گریز برای خود پیدا کرد و ندانسته که اگر در مطاعن صحابه کرام جایگاه قلم برای شان ثابت میکنند
 اهل سنت همین لفظ بگویند و در جواب شان چیزی و تا بهر خواهد که خود کرده را در مالی نیست از عرض ملا
 خلیل بانیهمه دانی و خوش بیانی راه گریز درین خصوص مثل نصوح پیدا کرد و کید و روبا بی آغاز نمود
 لاجرم می پریم که اگر مصلحت این بود تا بر او دانش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند نشست که این هم مثل شما
 و چنان نیست که تبایح حکم بی تعلیم بر زبانش جاری شود و برسد امامت قرار کرد و مرجع خلافت شود
 و ما محروم مانم و هدایای شیعه عراق و خراسان نیابیم پس چرا او را قتل کنیم و از پد رجا سازیم گوئیم درین صورت
 با بر با وجود خلوص تشیع و منقطع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشند که از آن روز مکتبش موقوف و در
 معالی مسبو و شد سنده ابر و دران دیگر و در عمر کمتر بوده اند از آن جناب چنانچه کتب ایشان را بران دلیل هست
 و ظاهر همین یک مکتب است و اگر در و از ده باشند مستحایا و بر برادران چگونه مخفی تواند بود و خصوصاً آن
 برادران که روایات از آنها بسیار مرویست و از اقطاب علم بودند و حسد و رایشان اکثر اهل زمانه
 و رقیقه فرزندان امام سجاده که بر اهلنا بعضی از علمای ایشان عشره کامله بودند جمیع اگر شیعه تبار باشند در قصد
 نزور خضه کلاهی نیست پس چگونه نام امام خامنه و خصایص او را و آنکه من لم یعرفنا امام زمانه با شیعه
 را اهل تشیع استند و بدون اعتقاد و برگزیدگی او بر تمامه عالم چگونه شیعه اثنا عشریه شدند و او بلا علمای رقیقه
 برای اصلاح مردم چه پیشه اختیار کرده اند که تاسوس می شود و در برابر کلام ایشان نمی دیگر دارند
 در نظر جد که پیمان می شود و قال الله تعالی ان الله یفرق فیما یشاء و کما ان الله یشاء یفصل فیما یشاء

[illegible]

البته مستوفی تواند بود و همچنین می دانم ان الغیبه لم یثبت باجماع اهل اصول قوم دال بر آنست که ذات حضرت مرتضی
 عیر از غیبه در دنیا و بعد از آنست کسی نشاخته و چگونه کسی نشاخته که فضائل و کمالات جناب تنهوی زیاده تراز جناب
 حضرت تنهوی از شیعه رسید چنانچه از گوهر مزین تر و از گوهر پیرفته تر و از گوهر پیرفته تر و از گوهر پیرفته تر و از گوهر پیرفته تر
 و در هر یک که در قلوب ایشانی است بکنند آن چگونه تواند رسید سیما لاجرم ابو بکر صدیق را که هم ذات او را می نشناختند
 و هم او را می یافتند و از یک خلافت نشاندند که چنانچه برای انتظام دین و ملت ایشان کفایت کند و همچنین
 دیگران را چنانچه واقع شد و از اینجا که شیعیان پاک از طاعت حضرت اندک سالی باشند و از علی بود و بزرگ ایشان چنانچه از ایشان
 اند که غیر از ایشان نباشد و اما ایشان چه برآوردند و اما انتظام ایشان در آن زمان متبرک که از آثار برکات و انوار آن را از کثرت
 اولاد و احوال و عمارات و زراعت و ثمرات و کثرت تنوع و فقر و بل من مزید حاصله نتوان کرد و بدست ایمه واحد و جاهد
 و قائم بعد قاعد و میر معطله و قهر مشید پیر و ند تا و ایات امامت را در هر شاد هزار سال با تعارض و تراحم
 سر انجام دهند و لیکن مشکل همین است که باز تخمین زنده شوند و غایت را بغیرت مبدل کنند و معنی یوم یوم
 الارض غیر الارض و اسموات عیان گردد و الغرض حیرتهای این مقام را که صرح به الامام تا کجا می
 گنم حرفی دیگر را پیشین که راوی امامیه ثابت کرد که آدمی بکنند مام نتواند رسید و چون غیبت در میان
 آمد با وجود و قید شریعت و انکار وجوده الوجود که بالاتر از آن کفری نباشد کافی الشهابه لثاقب
 پس البته که رفضه بانتهای گفته امام رسیدند که مافوق آن متصور نیست و هو العینة الزاوية بدرا آید
 و نقصانی نماید مگر بجان خود و اگر گویند که حضرت را چه مستثنی نمود و گویم مراد ما مبدء و منتهی در امامت است
 یعنی خلافت و آن متصور نیست و راجعاً به ایضا عبد الله بودن برای حضرت در قرآن مصرح
 است و ایضا بکنند مام بر سیدان با دعوی غیبت که او را ک گفته است متناقض صیرر است و بهم
 لا یصرفون قائلهم الله انی لیس لکون و هم یقولون عن الایمه لا یختلفون فابعثه و الکائنات
 منقوله عن الواحد لکنها مجمع علیها فلا تغفل یعنی چون حضرت رسول و نبی بود
 بجای او نبی و خدا را نشانیند و معذور شدند لایق و عیب نیست و حقانی غول بیا با
 و پر ظاهر است که تخصیص غیبت ایمه هم خلاف تصوف است و هم خلاف تکلم فاعترضوا
 یا اولی الابصار و نیز بتقریر آنست که چنانچه حقیقت جناب مرتضی و اصحاب
 ندانند و در او را که ان بدین وجهه یا بهر چه سابق که البته بدر که سامعین بنو زراحت
 باشد و شناختند پس صدیق را متصف بشروط مثل یان و علم و اجتهاد و تدبیر و سیاست
 و غیر آن دانسته خلیفه کردند و میر نمودند انهم بشر بودند خود و عاقلانند حق تعالی نیز بسبب این الاسباب
 این امر پیش آمد که بعد از وفات سید و رکاتات بر سر خورشید فایز و بهره و
 گردانید حضرت رسول زهر را و صفحه بر او نازل نمود و که از هر کتاب قرآن خواهد صیقل

از سهو برای هیچ کس جز باری عزوجل ثابت نیست و هم فواید این معتقدین بدان مشغول است
که در این اثبات آیات که در حدیث و روای و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
و نیز برای انکار ازین معنی و رتی چند قرار می دهیم تا از آن ظاهر شود و بالاستقلال که ذکر آیات
قرآنی و در این حدیث و روای و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
ایشان از این آیات هرگز به ثبوت میرسد انشاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک نام آن
کسانی که در این معنی موافق حدیث کافی که در این نصب کردند و تقایید و اطاعت ایشان را از دست
دادند و اینهاست که در فقه بمقتضای ان الرضا علیه السلام نصب و الخروج که امینه را منصوب
و مقرر بطاعت گردانیدند و از پیروی پیچیده ملون آبدی گردیدند و بعد از آتش زدن
بجست و اتفاق برای طلب ابی اطفای نوا سیر طرقت و دیدند و نتیجه آیات را را وی بیان
کرد که بندگان بوجه من ابوجه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است باین نیست
تقریر میگردد قطع نظر از تکرارات محل و مضامین محل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
و قد مر غیره متفوعا عن کتبهم باز برای شیعیه چه مفید حضرت که ذات مقدس داد و اسطوره هم
نیست و است نفرایب و آن چه فایده خواهد کرد تا امامتش را نسخ و محکم نکرد و دوبار را از کافی
کلیاتی ثقة الاسلام دانستی که امام است او در ذیل کتاب محتوم نسخ پذیرفت و حضرت فارع خطی
لا انضمام لحار و پیروی ملائکه مقربین نو پسایند پس ذکر امام و پیروی علم او داد و نمودن اصل
بر او پیروی و جوی از وجه را وی غاوی را میفید و برای سنیان مضر نشد ورنه لازم آمد که آنچه
در شریعت مطهره بنویسند علی صاحبهما نسخ گشته حالیا سمعت جواز داشته باشد و مشک
بان درست گرد و مجلس درین معنی نصوص بسیار از حضرات امیه و علین الحیات غیره آورده
این معنی خلافت گردیده که از تاریخ و نسخ عقبات کنند و نسخ را پیش نظر دارند و تمسک
باین نمایند پس رسالت و انوار انوار آنکه تورات و انجیل نسخ کرد و کجایاست باز مع ذلک
علم خم عنده شاید که بر تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا و بعد ساختن
و رنم بهر حال صبر بکن و این است تطبیق این علم و فارغ خطی چنانچه مجتهد در طهر
الرمح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم آمد
سکوت حضرت بر خلافت است که خلاف لعنت است حالانکه سکوت شریعت و دلیل جواز
سے باشد محارفات مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم دینی خود فرمود که تا بدین زمین بیعت من
نکنند و آری که خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و محبت کردند و بر بند نشاندند
چنانچه در علم تو اینج و سیر ثابت شده و محقق از بلی و رکشت الغنه نوشته پس حضرت مرتضی

اجتماع قدماى اهل سنت را معتقد دانسته اتفاق اهل اهل بدعت بودند و حجت از اسلام
 عزالى و قتيكه بر معتقات باطل اهل رفض زيب سنت ماگزاشت و تشيع اختيار نمود و رساله
 سه العالمين نوشت و حالش را من و در تاليفات خویش مان کرد و حدیث اذا برلع الخیر
 اه کما اشترنا سابقا در آن آورده و صاحب صحیح البخاری بدان اعتراف کرده که اختیار
 اهل علم عقده بابا است از آن سخته را و دیگر که تحقیق سید مرتضای شامی چنانچه در عا دالام
 منقول گشته واضح است که شیعان نیز بار در بست نیست نقد و امام اگر چه عقل تجویز کند
 پس خداى عزوجل نیز بار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بر دارند پس اختیار
 بحکم اهل بوئح اده که محدث محقق از سه العالمین نقل می نماید یک ظاهر شد و عیان گردید
 که در اختیار یکی مستجمع شرائط باید انقیاد کردن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند یا پیش
 قتال نمودن و اگر فرض سازمانه بیعت هر دو یکی است زیادت فقهای اهل با من حیث است
 باید دیدن و زیادت عمر و تجربه یا نگرستین و حال تجویز از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
 عباس وقت عقل شریف فرمود دست بکشتا بیعت کنم و کس سر نه بچند جناب مرتضوی
 فرمود حساب نیست که منم نه دیگری درین بودند که خبر آمد که حدیث را برگزیدند و امیر زمامت
 کشید و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معند اجماع شریف پیچیدل نرسیده بود بخلاف
 صدیق که از شبهت بگریشت و این ازان گفتم که خلافت حضرت بود حضرت بعد چهل سال
 بیعت شد پس و سله آنکه خلیفه حضرت نیز و این قیبه را فقه هم از ابو عبده فرید تجویز حدیث
 آورده که در مجمع اصحاب فرمود وقت زقران النادر کالمعدوم حیرت بر چرب می افزاید
 که حدیث بیعت و خلیفه شاید باب مدینه علم را نرسید تا معا و الله مثل افعال نگفته ارکان ایمان
 چنانکه دانی از جارفتمند و داده کارزار گشتند و کابر آیت کریمه ما استکم الرسول فقد و
 و ما استکم فانه یواز نه بار نه بستند و زبان سلمان محمدی باب الله مسدود شد و باقیان و
 مشوره داد و حال آنکه بالیتی که اگر دیگران بر پیکار می برانگیزتند و داد و تذکر ایضاً و
 می داد و کیفیت که نشینان کرده گرد و بلکه با واسطه استجناب را بر انگیزد و جلیفه وقت
 که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سواد امیر
 امام الایمه از دست این اکابر رفت و ملامت بر زبیب شیعه آمد این هم کیسو بر تقاضا
 رفتا که مقتضای قاعده مشرعی حد پارا اگر تو بشکنی باز در بست تواند شد و هم صحبت حدیث
 لعن چگونگی و با باشد که عرف سابقا و اتفاقا پس سواد در سواد متاخر شد و نا صبیان و خارجیان
 اگر بشنوند گویند که چهل مرتکب بود و عیاناً با کمال خلافت صدیق که مروت او را حدیث نیست

که بر روایت ابن قتیبه رافضی و امامت سیاست فرمود که علی مرتضی را مختار کرد و بیعت کند یا بخانه نشیند
 حال آنکه او را تعرض با متخلفی پس رسید بخانه حدیث مذکور که فتنال بامدعی امامت بعد از بیعت درست
 است بمالین حدیث وقت و در جناب سید که برابر ابواب شان و قتیکه بر حصول رافضیه بر و دلایل
 سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی باراده نوح کشی و میدان داری از دولت مبارک آمد چنانچه
 سلیم و عمر روایت دیگران بران گواهیست آنچه روی شان گفتند ترجمه حدیث است که اگر در آغاز
 این دور تسلسل بوقوع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیقی از قبا بود بر
 باز سلامت روی صدیق باید دید که پس از اراده خروج شریف بر طلب بیعت قناعت وزیر
 اگر چه این قتیبه مطر و دندیه فاطمی رضی الله عنهما را و امامت و سیاست بعرض برین رسانید
 و اگر کسی این کتاب را در کتب اهل سنت شمر و عجبی نباشد که حدیث فضایل اصحاب هم در آن
 ذکر کرده و آنقا بر اصول امامیه در حدیث امام زکریا بیهاره و ذوالحجین و پیرویه واری دیدیم
 که موسی علیه السلام از هزاران کس بپشتا و مردیاب برگزید حال آنکه بتلای تفیق بود پس التباس این
 کتب تمام کتاب کرده باشند بیچ بعدی ندارد ولی بعد این است که قدای رافضیه ندانند که دعوی بی
 شهید برای امامت خویش است یا بامور دیگر و پیروی ایبه حال آنکه او مناظره کرد با امام محمد باقر و رضی الله عنهما
 و انکارا ماتش نمود و او ازین خرمیج انکار شدید فرمود کافی الکافی و این امور مجمل و مفصل است
 و لا حقا و تالیف فیقرین کتاب و غیران ناظرین دیده باشند حاجت اطالع نیست معذرت از
 کتب را از اول تا باخر چگونه میدیدند که زندگی کی و فامیکرد و باجمعه کاشتی و امامت و سیاست اینهمند
 انیسر کیه مسئله تقیه را که تمام عمر نصب لعین بود و خاموش نمویم و ساغاز و هم درین انجام حال آنکه کینزان
 اهل بیت از آن مخفات نمیکردند و اگر تقیه درین وقت نباشد و دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
 حضرت فرمود التقیه خله لمومن پس از مقتضای ایمان چگونه بپلومتی توان کرد و او ایلا و اصیت که رافضیه
 و از کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب خود
 از کافی کلینی و غیره واضح است و حال چنین بود که دانستی از ضروریات مذہب چیزی بنویسد یا
 نقص ذکر بیعت مردم بحجت امامت هر جامی آید و انفا گذشت که کبر و دمان اهل بیت یعنی حضرت عباس هم
 در آقا ناین کاین بیعت را ذکر فرمود و می بالیست بر اصول اهل فضول ذکر تفصیل و معجزات و از کتب
 صدوق پیدا است که دعاوی امامت هم نزد اصحاب نبوت باید کرد و اهل یعنی تفصیل و معجزات چه رسد و بنحو
 هم چنان بالیتی اشکارا کردن که الشق التمس بیعت چه در کاره و اگر باشد و دوازده کسی بودند و مثل شمر بر
 خویش بعد از آن در وین حال آنکه برابر بنی باشم عدد او و شجاعه هیچ قبیل و عرب نبود و گاه بصره فی کتب باجمعه باره بیعت چند کسی
 میر فی را باید بر مرکب از رون پوش پیران دنیا بریم همچو کاغذ بر برای سر یزدان که دوزی عمن کرد و حضرت

که خالیان باید بنام نهشتن فرمود چرا گفت سبب کثرت موالی نرسید چه مقدار بدیدند لکن که راست است آهسته آهسته
و آنجناب استیلا و میگردید بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام اورا بصره برد و بعد ناز گل گوسپند را دید و امر
نمود که بشمار دو گفت هفتاد ارشاد نمود که اگر جماعت شیعه باین عدد در سجده می نروند جرمی که در می و علما می شیعه
را و بیان آنجناب را به مقتدا و بهشتداد نیز اگر کسی می رسد مانند و عیان را چه بیان که صیغری را از دار مواسی را نصف
دنیا گفته بود در اینجا توضیح اینجا مید که چندین شکل براسه اکل که خضر این الله را حدی نبوی که فی السیوان
و با وعت که توبه و ن ظایر شان هم خراب بود و در نه امام مثل دیگران فی رب میخورد پس شیعه در هر زمان شایان فخر بود
و فلک هو المقصود اطراف در حیرت آنک چون محبت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است
مانند خوردن بدیته وقت محضه پس وقتیکه در بعضی از بلاد اهل ضلالت چنان بودند که جناب میرزا محمد
در حق خلقا میفرستاد و آنها شرط خدمت بجای می آوردند مثلاً فی ذر قاتل فاروق را بر سواری برق آسا
روان نموند و خبرش بتبار برقی فرستادند و آن مردم در وعوش از زن جمیده هم در بیع نکردند پس معیت
خود بنی و شکست چنانچه حکم محضه وقت یافتن طوام حلال که در مثل گویند آب آنکه تیمم برخواست پس غلبه
می آرند که عهد شکنی بود چگونه توان شنید آیا این همه پیشانی از فتنه خطی که که در روزی سیدالمرید
و ملائکه تفریق نوشتند در روز دیگر پایمال نمودند و زیاده و کف که هر چه هم از دست رفت قطع نظر از آنکه احادیث
مقتدره دال بر آنست که اگر جناب امیر جو اشی این عالم را توبه بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب صدوق
بران گواه است و نمونه آن در کتب دیگر هم قدری از آن در مجلد اول آوردم و آن احادیث را پایمالی
حتی که از آن عیانست که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهراء و امامین و ائمه متاخرین است
و امر واقعی آنچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد و در بیان آیات سند رجحان حدیث رضوی در سطحی
عقیده ب می آید پس آن روایات در تفویض مورد کوره بدست این بزرگان و تئید الله متاخرین که فضل
وضع کردند سبب غلبه امامیه شد و معوضه لعنهم الله بقول صدوق دین ملت خود را زیاده تروپا خفتند
و امامیه در پیروی شان میگوشتند چنانچه از من لا یخضره الفقیه توانی بر آید و انقضه زبانیکی امام صادق در آن بودند
وقت جهاد بود که کار او شان بطور ملوک نیامی رفت و سادات این دو دمان عالی بقابل شان در زمان
نبی امیده و عباسیه خروج میکردند و بگلگون شهادت سر و خروشند تا بقید و بنید گرفتار میکردند و بخلایفان
خلقاً منقذ میر که تیر شان چندان نزد آن مستقیم افتاد که امام الاخر بر آن رفت و حسن مجتبی مرو شقیه که بالاتفاق
فیر تقیین ترم فرمود و یاد کرد که معاویه را باید بپیرت خلقای راستین رفتن چنانچه مفصل گشت پس جناب
امیر را چگونه درست بود و دست را شکستن و دل بر قواعد محمد ثانی سبب استن که بیعت با گواه بود چه جاسه آنکه
در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرتضوی نص فرمود بر کثرت فوج خود فان گشت فی مرتبه فوج جمیع الله
تجدد کند لکن بحول الله و قوه و اگر راه را کشریک الهاری فرض کنیم یا آنکه صدیق آنجناب مختار کرده بودند

کما سدا الفایس کتے جناب میرزا خالد بن لیه تا آنکه بارش پیش رو کشتی سینه حضرت سید
 با فاروق باخذ تلامذت بعد از فارغ غلطی چه جواب می مقام علمای عمارت بند و اهل شلمای بلند صدر تسویالی که تشنه
 چگونگی از ان بالمره اغراض کتم فی ازان ایکه ملا خلیل فرمود که شرح او در دیار ایران هندوستان نزد علمای
 کشته بعد از پنج قبابی و جگر خوری میفرمایند که جناب فاطمه خود دیگر زبان فاروق نبوی خود نکشت بلکه دیگری را
 فرمود تا او چنین کرد حال آنکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلا سبب عمر با فادات امام محمد باقر و امام
 جعفر صادق و رقصه فدک وجود دست و دیگران هم همین طور در کتب دیگر ازین المده مدوحین آورده اند که حال
 مزید در صحن نبوی و باره حضرت جد ما جده شان بعد از نوشتن فارغ غلطی بحکم رب العالمین پیشین ملاک معتبر
 این که هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و مساوت رفیع الدرجات محیطه است که در
 اهلیت مطهرین اقتاد الله و کفر و درت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چون حضرت امیر بگوای فاطمه
 رضی الله عنهما مانند جنین رحم پرده نشین شود و کسی جو اندر دی نکند و قتی که فوج صدیق آنجناب را از ان
 پرده بکشد و جناب سیده را بعد از تمسک کافی علل الصدوق نگشاید و آتش ریزد و خانه را بسوزند آن
 جو اندر دی که بحکم جناب زهره انیمقدار تصور بر روی کار آورده بود و نام هنوز او پیرا پرده تقیه مخفی نگذاشتند
 مناسب آن بود که دقراست را از نامش نیب فریست میدادند و اقل مدح آنکه سیده تشیع را از اسم
 مبارکشان غایب کردند و شاید نکته دقیق در اخفای نامشان باشد که مبادا چون از ترک تقیه به ثبوت رسیدگی از
 تیرا بدید و او را بنیم و طعن همراه حاضر حضرت عباس علم بردار و بجل و صیل و خام تناول فرمایند و چو می پدید نیاید که قطب انبیاء
 را سبب چه بود که نام شخصی پوشیده که در زمان ثبوت بلا در افتح کرد و تقاره ظفر در رخسار کج بکوفت و عرض
 از بدعات برداشت الی آخر و صافه فی نهج البلاغت خدا یا مگر محبت آنکه گوی سبق از سید او صیبا مانند
 و مدارج مورد انقی در و الدلیل افراغیشی در ربود پس دانستی که زاده اخفای نام چنین کسان قطب و تکر
 اگر باران دیده شیب و فر از گیتی نور دیده بکشتا و اولاد معنوی مثل قردینی ابر و آثارش میر و خوشای
 شخصی که دانش در زبان حضرت مصداق او صاف عشره کماله نهج البلاغت شد و خوشای حال حضرت
 که مفاسد خلافتش بدان رسد از کفر و ارتداد که دانستی خوشای حال کسی که کربان به جو عمر کشد و لیکن از انصاف
 نیاید گذشت و باید گفت که خدا فرستاد که هر خود بر حکم فاطمه فردا در دعا بکند از کاینین و چنین انجیم
 کشیده باشد که اگر ادب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای تو مجموع عمر خود را
 گویم اطرف آنکه محمد الزمانی بر مقتضای هوا جس قوم خود و بر آراش زنی از رعایت خوشتر است در
 طعن الریاح مشغول شد یعنی آنچه باب پاست جناب فاطمه بر اصول طایفه صدور یافت و در
 دنی در تمام حجت را بتقلید باقر مجلسی از ان استنباط میکنند و معلوم نیست که اجتهادش برای جناب
 که مخالف حضرت زهره بود چه فتوی خواهد داد و الغرض کسانیکه نزد شان تفصیل از اهلیت این امور باشد

از نقص عهد خدا و سید انبیا چه اندیشه تواند گردونیده بعد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که این
حافظ ناموس را کبر باری در زمره چنین فواصب پانمان کنندگان عزت الهیت نگذارد بپایان که اینقدر نمیداند که
باخذ تلبا ببت خلاف رتبه خاتمی خاتون جنبت سیده النساء عالمیان به بشود و بلاسلطنت بود اینقدر
حفظ مراتب ازین فواصب که دقیقه از بحرستی اهل طهارت بنگد اشتند و در رخ برابر خود واجب گردانید
عنایت باید شمرد و باید خواند که عمده شکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی
که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود بعد ازین فاعظی که هر چه خلفا بعمل آرند مردم نخواهد در چه بود و
نیز در باره حضور جناب سید محمد بعد از جمیع انبیا بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله در منبر در مجلس
عاصمین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف نقیر حاشیاء دیده باشتی خواندن و از تکیه شان حرفی بآست
نگذارستن و گردن قیصر زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که ای نقص عهد و خلاف دستور مذہب و قصود
و توکل و انتم سر منبر بودید اگر گوید که انیم دیگری بود از انبیا بنی هاشم روح ملا از منبر نیاز می یابد
و دل بستنی که حضرت زهر ازین تبصیه هم پاک نمود و لیکن در علاج تو انکه در فضا اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلا عثم از سبحان و الیل بصدور نتواند آمدن چه جای کسی از زبان اگر چه از بنی هاشم باشند راوی
بهر حال مکررات را بسیار دخلی و او که شرح ان نیز موجب ملال شد و طریقه مصر که دشمن به پای خود اندک بگویند
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بارها بوضوح
انجامید که حضرت مفاسد نصیب بشود و بعد از حدیث مولی فارغ خطی نویسی اند پس واقع نزول لال
کتاب و صحف و وازده کانه و وازده امام در وضع محض است و بدیهیت رقص را نشانی نیست که لال
خیفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریعت بودن از قریش محل انکار نیست و لیکن سخن گفته
است انکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از احاد امام الایمه شرک بنود پسندالشم و غیره را
چگونه بی نام و نشان تواند و چه چاره چاش موت ابوطالب را بر شرک که در نقیضه می است و کلیتی منصوص و در سجا
و غیر ان رفقه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقش نشد چنانچه در منتهی و جابجا دیدی و
دانستی طریقه تر آنکه راوی از انلقاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ائمه نامام
الایمه تا آخر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب در هم از دست شیعیان رفت و اگر زمره شیعیان
از حقوات این سیابکاسه یسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
تختم رسالت را اثری نماند که امر مذموم و انیجاست که از خوف اهل اسلام ربی را هم از آن
طاهر نکرند بل وقتی آن نسخه پیرایه ظهور خوا بپوشید که امام نرگی بهار امامت خود بنماید و گلهای
تر و تازه بر اصول رفقه بکفایت باید دید که در ان زمان از انو هیبت خداوند تعالی نامی نمی ماند
یا تسع قیاس کن ز گلستان او بهار شش را به و آیت قرآنی که غایت مافی الباب تواند بود یعنی

یبدهی الایه تحقیقش نیز عنقریب می آمد بجزال التدریج و لیکن دو حرف بالاجمال باید شنید که هرگاه
 حال میمه از امور مذکوره بطور نمونه معلوم گشت که بحال جدید چه حاجت بتعلم داشتند و پیش
 معلم انبیایان می نشستند و تحجیرین بعد البیوع نیز کتب را نگذاشتند و بعد از امامت هم بحاجت تحصیل
 سند نزد اصحاب می نشستند و تابعیت ایشان هم بدون استفاده از ادواتی اصحاب میل ختام
 پذیرفت فما اتم کتبت حکمون وانی یدیهون و برخطا هست که قیاس غیر انبیاء را بنیاد و روش نیست
 پس چگونه حکم توان کرد که چون حضرت از مدینه علامت تمکین تعلیم خطوط یافت خلفا و ائمه خویش
 مرتبه داشته اند اگر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده می ماند
 اما ضرور بود که بین رتبه او را حاصل می شد **ذَکَکَ فَخَبِلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**
 و آنچه آورده که چون خداوند عالم بنده را برمی گرداند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
 سینه او را برای انانی آخره ازین حدیث توقیت معلوم شد و در فضیله از مرتبه را میگوید یا ابراهیم
 اوقات و ادواتی درجه مطابق تصریح شراح کلینی آنکه انکشاف بر امریکه پیش آمد بر توجیه شان
 موقوف است باز حالت منتظره نیست و این هم ندانند که خود جناب و احد العین از ائمه چه افتاد
 آورده حرفی از آن اینکه خواستند جناب نام صادق تادیب کثیر را و او متواری شد و با وجود
 بحس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجه نبود بانکشاف حاشی که شل
 مشهور است در همه محاورات که علم ششی بهتر است الغرض غلوی رفته بجای رسید که از
 بدیهیات اولیه منکر میشوند و ائمه برین اثر همیشه تنبیه و تدریب میگردند ولیکن اندک نشان هم
 گوش نکردند و همین اعتقاد دارند که ائمه در هیچ وقتی محتاج هیچ کمالی نبوده اند و فریقین بیان
 می کنند که حضرت صلی الله علیه و سلم در آخر عمر شریف خواستند که جناب قضوی بعد از قضا
 شوی بین برای فصل خصوبات روانه فرمایند عذر آوردند که من این امر عظیم را نمیدانم پس
 حضرت متوجه شد بدعا و حاصل شد دعا و زور رفته برای حضرت مرتفعی شروط امامت حصول
 پیوسته بود در مکه معظمه قبل از هجرت حضرت مصطفی السالما چون در قرآن مبین آیت **وَكَانَ**
يُحْشَرُ نَارًا أَكْثَرُ مِنْ هَٰؤُلَاءِ نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امامت سه بار انکار کردند و جناب
 شیر خدا قرارش بر زبان آوردند و قس علی هذا ورمواضع متعدده و حال قضا که ضرورت
 امام را تا آن وقت حاصل نبود که اعرفت و علی هذا القیاس حال جمیع الایمه باطریق الاولی
 و اگر تسلیم کنیم که جناب میر و زو لاوت قرآن مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
 در کنار مبارکش پس آیا بر استنباط مسائل هم از اوله شرعی که اجتهاد عبارت انسان است تا
 آن وقت قدرت نیافته بودند که رفته اجتهاد را برای اولاد امجاد هم از جهت انحطاط

مرتبه تجویز نمی نمایند فاعبر و امشرا المسلمین اما انیکامام گاهی در هیچ امری سنجیده ماند و هر سوال
 جواب میدید پس در اختیار قضا چنانچه توقیفی بود که نمی شناسم و در کتب کلامیه مثل صواعق و
 تحفه از کتب شیعه منقول است که جناب مرتضی پیرسیده شک فرمود که افسوس پرسیدند
 از امری که حکمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد و او را رخصه چنان میگفتند و از کجا بگیا
 جعل و امیر ساینده و معلوم نیست که وقت استنار مثل جنین آنخ خطا و خطا و سهو و زلات
 سیدان یا جناب سید محمد مصدر خطا و حقیقت در حق آن جناب شدند و بر هر تقدیر سهو و عذر
 مدعی یعنی تکذیب رخصه حاصل که لا ینفی هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترا اینها مجبور نشود
 و مبهورت میگردد و نکر مبتصر نمی شوند و الله اعلم بکلی من یکدن من المناقضین و در آخر حدیث
 که دعوی عصمت و توفیق و غیره بعمل آمده حالش از شکایت های جناب عصمت مآب عرش قیام
 فاطمه زهرا بر همه عوام و خواص از بجا و حق الیقین و غیره احوال طهر من الشمس و اجماع من الامم
 مروقی همین است که حق نه بر ابرون و دین پیر داشتن بزیاده ترین عصمت و توفیق و نمایند و تشدید
 لایک چه خواهد بود که قوم مهاجرین اذال علی المؤمنین هجوم نمایند و حضرت شیر خدا انبغه حضرت راضی
 علیه و علیها در مقابل شان بر گارد و فن مصارعیت و زور آبی آنجناب را تماشا فرماید و اگر بی اجازت
 اینهمه سوره که باز و دهر آنچه از آن لازم می آید مفصل بنویسند گفت لا حول و لا قوة الا بالله استغفیر الله
 یقرءون و لفظ او یکون مختار هم بنده الضعفاء و دلالت بر آن میکند که جناب امام رضا فقه اجماع پذیر
 هم یاد بنمود که ایشان مختار خود را برابر یک خلافت نشانند و آنجناب از حضور ایشان خوشوقت گردید
 پس انصاف باید کرد که مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا از این صفات عاری بود
 معاذ الله و راست بگو که آیت کریمه فَبَشِّرْهُ بِذَوَاتِهِ خَلْقُ رَحْمَةٍ بر اهل حق صادق می آید که شب و روز گیت
 اندر انصاف بعین گزارند و حسبنا و حسبکم کتاب الله گویند یا کسانی که سوره موعده مبطل ختم رسالت
 بحال جد و جهد بگویند و حسبنا لا کما ضروریات اسلامی است که معرفت موجب پیچید فاروق گردانند
 میرالبقره رضه بشهادت آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق مذکور قرآنی و هم مورد مقت و نفس قرآنی
 میشوند مصداق و اعلم الله انی باقی ماند نظر و آیات بینات که راوی بمقتضای تعویذ
 و اغوا آن را در حدیث داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را که امر با بقا از نظر
 که بسیار از آن بایست که مدلولش هیچ تعلقی تصور خیالی رخصه ندارد و در لیلی بران تار و زهر قایم توان
 که لا ینفی پس میگویم که آیت و قال الذین اؤثروا العلم و الايمان بین انکم این وصفی است که مهاجرین و انصاف
 بدان چنانچه ان موصوف اند که غیر از اهل سطر کسی از انکار غوازه که در زیر که بلا و سهو نماند حضرت با
 در ذاتی ایشان اسناد و امیه هدی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و موبدان بر عار است

که است تا و کتب معنی کتاب مستقیم و انستبه علی مافی حسانی و وجه تائید بر ظاهر است اما لفظ پس از آنکه محبت
آن معنی چنین شد که آنکه داد و شد ند علم و ایمان در کتاب یزدی آنرا خواهند گفت بمنکرین قیامت پس
احجاب کریم شیب و روز بایشان در جهاد سیفی و سانی بهم در جواب و سانی بودند و ایست باشند بقول مذکور در روز
قیامت نیز و اما معنی پس سبب آنکه ایمان شان هم بظاهر بود و هم باطن و جناب میر بر اصول مودرین روز
مفسد و داخل بود و بخلاف اصول شیعه که مقتضای آن نیز وارد داخل نتواند شد بلکه منکرین توانند گفت
و اعجاب در دنیا بلباس مابودی و ایمان ظاهر نکردی امر و در بظاهر ایمان آوردی که همه قرار بدان دارند و هر
مخفی عیان است و نیز کتاب متد چنانچه بر ایمان شان گواهد است بر وایت اطول در کتاب کافی چند آنکه
تمامش در مقاله سادسه مفصل است هم چنین بر علم راسخ شان که اجتماع شروط معلوم آن باب بدون مزین
علم و عمل مکانی ندارد و چون حال جناب میر بر اصول ر فضه خروج ازین دایره است خروج دیگر امتیه خیرین
بحکم اولی فکیف که لایق ادای این سرزنش روز بعثت همه اهل علم و ایمان خواهند بود و خصوصیتی که است
برای احباب است زیرا که از مجمع البیان هم زیر آیت و السابقون عیا است که ایشان البته در هر امر از
لازم است محبت و حصول هر گونه مشقت و تبعید گشتن از وطن و افادات بر اسے تکمیل دینی
گوی سبق ربوده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد تفسیر مذکور بدوین بکلفت
استفاد رجوع نماید اما آیت دیگر یعنی **وَرَبِّكَ يَوْمَ تَتُوبُ إِلَىٰ رَبِّكَ لَمَّا لَا يَكُونُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ مُّسْتَعِيرٌ**
پس انطباق آن بر حضرات ر فضه بعثت نیست که بعد از ملاحظه الفاظ و معانی در تکرار یکی شیعه ای
حکم کردند که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستعیر بران اول دلیل حتی که ارشد تلامذه شیطان یعنی
مزمین این مذهب در کوفه بودند و بعض مکاتیب خود جایکه در باب عدل باری و مانند آن از طرق شیخو گفتند
کرده گفته که مستعیر است یعنی شععی و لیکن استفادة نوشته و مرابا بر این میان دانسته خدا را دستگیری من
بدین مسایل فرمایند بجز بوجه البش لب کشایم که چون عذاب می آید بگنایان را هم در میکرو حتی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که مقتضی صدور شرک از ایشان
خَلَعْنَاهُ أَفْئِدَةً يَوْمَ يُخَالَفُ وَ هُوَ أَكْثَرُ نُكَارًا الی غیر ذلک بخلاف اهل حق که گاهی نزد امامیه بتعصیب نبوده اند و حوا
میو قاسی و عذر ر فضه نسبت بانیمه خصوصاً امام ریحانی حتی که آنجا بایشان برید و در بحر عنایت کبری فرو رفت
قبل ازین دالشی فلا حاطی الا عاده و الا لیرغم الا طایه و الا لا تهر کسکس باین نکته پی برود و لفظ مستعیر انبوه
بصیرت پند مطابق نسخه صفوانی تلاوت خواهد کرد آن آیت را که حضرت امام رضا در تفسیر خود گفته اند **وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّبِعُوا**
الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَىٰ بَيْتِهِمْ يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ این آنکه در اینجا و احتمال بودن لفظ ماحر
یعنی و موصول و طبری مولا این پذیر و پس بلکه مفسرین متاخرین عموماً میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
است چنانچه بجز اختصارش در فارسی اصل عبارتش می آمد عنقریب نشاء الله تعالی تقریر و آل که خدا پدید آید که آنچه را

اینکه اینخواهد و اختیار دارد و بندگان را اختیار می نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن
 است و این آیت وار و شد برای روشد کین که گفتند بایستی که قرآن مجید نازل بشود بر ولید بن مغیر
 و مسعود بن غفوة ثقفی طایفی تقریر دوم آنکه و اختیار میکنند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است
 اختیار و در آن و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است و اختیار بر و راجع است غیر از آنست
 زیرا که اختیار را و را باید که مختار خود را بهر وجه بداند و این نشان بخیر و تواند بود و معتددا اختیار گرفتن از انبیا است
 و کسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طریقی صاحب مجمع البیان باینست و اختلاف
 فی الآیه و تقریر باعلی یقولین احدیهم ان معناه و در یک یخلق مالیک من الخلق و اختیار تدبیر عبادة علی هو الاصل
 لهم و اختیار لدر ساله من هو الاصل عبادة ثم قال ما کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیرة علیهم و عانی
 کیون ما فتننا و کیون الوقت علی قوله و اختیار و فیرو علی المشرکین الذین قالوا لولا ترل نه القرآن علی صل
 من القرطین عظیم فاختار و ولید بن المغیره من مکه و عوده بن مسعود الشقی مری الطائف و الاخران کیون مانی
 بمعنی الذی ای و اختیار الذی کان لهم الخیرة فیه فیکون الوقت علی نه اخذ قوله ما کان لهم الخیرة نه الفنا
 معنی الاول لا یرجع الخیرة المعنی میمانه سبحانه و اختیار الله الاختیار لیس لهم و نه الاختیار لان الاختیار بحسب ان
 کیون علی العلم باحوال المختار و لا یعلم غره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار سوا حد الخیر و گفت ماخذ الخیر
 من الاشیا و من لا یعلم الخیر فیما سبحانه الله عما یشرکون ای تقدس و تنزه عن ان کیون له شریک فی خلقت
 و اختیاره القصه برناطین عادت طریقی معلوم است که جائیکه دلالتی از آیات کریمه بر مذہب خود می باید آنرا فرو
 نمیکند از مجمال یا مفصلاً اشاره یا صراحت چون این بیچاره هیچ دلاستی نه یافته نه مطابقت نه تضمن نه التزام نه
 خبره تعرض بدان نساخته و تذکر مهمات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود آنست که رسالت چیزی
 دیگر است و امامت چیزی دیگر و لوازم و عوارض هر یکی جدا جدا چگونه گفته شود که کافی و مجالس کمال را ندیده
 که جایجا تعرض بکتاب قدای خود مینماید و اگر چیزیست بر خرم او بکار آمد البته آنرا به قدری سپارد پس اگر دلائل
 بر دعای یافت چرا خاموش می نشست و از سر ذکر اوله قوی بر مذہب امامیه بر می خاست و متاخرین از فقه
 که شغل حدیث داشتند بتقلید احوال و انجی این آیت را در باب امامت بردند و در حقیقت مقتدایان ایشان بر
 حضرات ائمہ مطابق ذات خود بر بستند جریر می است و احوال میگوید که خدا اختیار دارد در امام ندیک کسی و در کافی
 و محالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آیاتش میرود یکی فریادت درین باب آوردند و در صدوق
 اکمال الدین از امام زرگسے روایت می کنند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند و فرمود
 مصالح ما مفسد گفته مصالح گفت ممکن است که مصالح و اخذ و مفسد را بیک گفتند بلی فرمود سبب همین است و بر بانی
 عقل تو قبول کنند آنکه موسی با وصف رسالت هر چند از هزار سهندا و کس را و در حقیقت منافق بودند
 و کن تو من الله حتی نزل الله بقره قول ایشان بود و هر که از این چنین است مهاجران و انصار را که هر یک

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سر امر و ضمار است و نزد ایشان هم آیت که همه را و معنی است یعنی
 نمیرسد احدی که اختیار دارد بر او یا اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار و تعالی چنانچه مصباح النور
 از امام صادق است که نواصبی خلافت بدست خداست نیست عباد کسی نفسی و خلقت مگر بقدرت و مشیت او و ازین
 کمتر از این نمیتواند آورد در ملک او مگر باذن و اراده او و این آیت خواند و ربک یخلق الایه عبارت صافی هم باید
 شنید الخیرة کا الطیرة بمعنی النظیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یتخار علیه و لیس لاحد ان یتخار شیئا الا بقدرته و مشیت
 و اختیاره سبحانه الله ثم قال ان یتخار احد او یتخار جم اختیاره اختیاره و تعالی عما یشیر کون عن الله اکرم الله تعالی
 یتخار الله عز وجل الامام لیس لهم ان یتخاروا فی الکافی و الحجاب عن الرضا فی فصل الامام و حقیقه قال یل
 یعرفون قدر الامام و محله من الامم فیتخارون فیها اختیارهم الی ان قال لقد راوا صعبا و قالوا الکی و ضلوا ضلایا
 بعیدا و قعوا فی الی و ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم شیطان اعمت لهم فصولهم عن السبیل
 و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن ینبأ بهم و ربک یخلق ما یشاء
 و یتخار ما کان لهم الخیرة سبحانه الله و تعالی عما یشیر کون و قال عز وجل و ما کان المؤمن و لا المؤمنة اذا قضی الیهن من الله
 ان یتخاروا لیس لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن العالم ان یتخیل عن العلة التي تمنع القوم من اختیار الامام انفسهم قال مصلح
 ام مفسد قبل مصلح قال فیل یجوز ان یقع خیر بهم علی المفسد لو ان العلم احد و غیره من مصلح او فساد و فیل یل
 قال فی العلة و اوروا لک ببرایان یتفاوت لک لک قال اجزئی من الرسل الذین اصطفاهم الله عز وجل انزل علیهم
 الکتاب و ایدیم بالوحی و الصمد ایدیم اعلام الام ایدی الی الاختیار منهم موسی و عیسی و الی الخیر مع و قور عقلها انما
 بالاختیار ان یقع خیرها علی المناق و بها اطمینان ان المؤمن قبل لا قال فهدا موسی کلیم الله مع و قور عقله و کمال علمه و زود
 الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوه عسکر و صیقات ربهم عز وجل سبعین رجلا ممن لا شک فی ایمانهم و اخلاصهم و قور
 ضرته علی المناقیر قال الله عز وجل اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتا الی قوله لکن قد فهمت لک احتی ان الله جبر
 فاختار منهم الصالحات لیس یلهم فکما وجد اختار من قد اصطفاه الله عز وجل للنبوة و افوا علی الافسدون و ان المصلح
 و هو یلین ان المصلح و ان المفسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الام من یلیم ما یخفی الصدور و لکن الثمار و نصیرت
 الیه السر امر و ان لا یخطر لاختیار المباحین و الا انصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد و لما ارادوا الی المصلح
 اقول هذه الاختیار یل علی التفسیر الاول للتای و یل علی التفسیر الثاني ماروی فی مصباح الشریع عن الصادق فی
 کلام له قال تعلم ان نواصبی الخلق بیده فلیس لهم نفس و خلقة الا بقدرته و مشیت و هم عاجزون عن انمان اقل شیئ
 مملکت الا باذنه و اراده قال الله تعالی و ذلک یخلق ما یشاء و یتخار و ازین بیانات که حضرات ائمه بر و کار دارند
 معلوم شد که کسی را اختیار می نیست خواه انبیای الوانم باشد خواه از افراد امت و حضرت امام رضا اختیار
 برای رسول خدا ثابت نمود جایکه حکایت راوی فرمود بعد از آیت و ذلک یخلق ما یشاء و یتخار و کانوا مستبصرین
 یخیر الله و اختیار الله و اختیار رسول الله علیه که الاختیار هم و القرآن یتنبأ بهم و ربک یخلق ما یشاء و یتخار و کانوا مستبصرین

حضرت که با اصول تناقضه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلاصی را شنیدیم بدرنهایی که فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است فرموده باشد با وجودیکه لفظ آنجناب نبود مگر وحی الهی که طاعت
اگر برگزیند بعد من چنان است چه بدی پیدا شد اقل فیما ایا اولی الا بصار کما لکم تفلیحاً کما لکم کما لکم
هو من و کما هو فیما بین آنکه همه فتوای اتفاق بر آن دارند که چون نص خدای عزوجل یا اے رسول الله صلی الله علیه و سلم
در میان باشد واقعی است که کسی از مؤمنین اختیار نمی ماند و قیاس مانع می شود و وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه روضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بلا فصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بقضی مخترعات کاسه یسان ابن سبا و بر اصول قوم اشدقیبا
این امر نیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهرش با می منافقین زبیب و زینب است
کافی عناد الاسلام و همه اهل لسان باشند در آن نسخه نام نصی چگونه تواند بود و کفایت صد یا چنانچه تو عیال یعنی امام اعظم
شیخ جلی امامیه نموده آنرا زیاده از هشتاد آیت در منج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
گروگ باران دیده بر خویش تن بالیده پس حضرت مدعی خود نفیید یا کسی از اهل لسان نبود و هست و غدر بهین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکرد پس نصوص ابابین کثرت بعد وفات شریف در نسخه خود چگونه باقی گذاشتند چنانکه
از ترکیب فریقین جود و نام در قرآن مجید نیست زید و ابی لیس و اگر کافی را کشانند از انهم همین بر می آید که نام ائمه
در آن نباشد که بحث در آنست فلا تغفل مع ذلک اگر نص در میان بودی حضرت سلمان محمدی بر ملا گفتی آنچه بر ظاهر
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیرخواهی و مصلحت آمیزی بر عزم قوم در خلوت گفته بود که در روز غم غریب خلافت ابراهیم فرزند
امروز خلافت دیگری چه معنی دارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شده که بدعی
و گواه چیست و اینم بعد از آن بود که سلمان موصوف جناب سرور و جهان را در حالت اختصار گذارشته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته بمصداق بیت شیخ فرید الدین عطار گشته سه بر در آید بنده بگریخته و آردی
خود بعضیان را خسته و عذایه مانی الباب آنکه او گفته باشد بعضی روایات فضیلت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق و مطاعن شیعه است نخر کم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظریست و مخالف جمهور پس
تثبت بدان ترک امر بدیهی و متواتر مذکور برابر برادر دلیل تواند بود و بر آنکه واقعه غم غریب فقط صورت خیالی قوم
بی پیرو اتباع طلسم عبداللہ بن سبای غالی است و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر استغاثی جناب غالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطلان آن شکمی داشته باشد خارج از دائره ایمانست بالجملة یا باز
حضرت و شبارست آنجناب بتقدم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراره و اجبار بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراره در میان می آمد بایستی که در پی سعدین عباد می شد و از وی یا اکراره بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر قبل و قتال نوبت میرسد بحکم حدیث اذ اولی الخلفاء و امثالش فاقتلوه که کانما من کان در آن روز
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را نوبت اکراره و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

بزرگان دین بر غیبت دل و استحقاق صدیق بود و ایضا اگر این آیت مخصوص باباست بودی یا تعلق بدان
 داشتی البته طبری در مجمع البیان از ان باب چیز گفته که حال آنکه ناظر پیش میداند که حنفی را از ان امور
 خاص نیآورده و سکوت تام و زیاده و ببالا ترازمه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار دارند و شب و روز
 دلهای خود را میسوزند و زمین را با آسمان میدوزند و صاحب صافی از آنجمله است او هم خبر عمویم چیز گفته
 و العام لا دلالة له علی الخاص کما مراراً و عوفیه لیدلوا بهما علی امریکه گفتنی است آنکه راوی معلوم در روایت
 من امرهم آورده اینهم دلیل بر دروغ گوئی او است که دروغ زن را حافظه نمی باشد و امام را بر اصول امامیه علیه
 متبعین عدیده نسیان عارض نمیشود خصوصاً کلام الله المجید را خبرین بزرگان که جامع و حافظه تواند شد
 چنانچه جناب اعداء المحدثین بآبی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمه آن احادیث چند تخریج فرموده و عبارت
 ملاحظه نمایند و عصبیت را هم بخیال آرند که ائمه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود که ائمه است بآن
 لم یجمع القرآن کلام الا ائمه و انهم یعلمون علمه کلامه محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن محمد بن المقدم
 عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول با ادعی احد من الناس انه جمیع القرآن کلامه کما انزل الله الا ان
 و ما جمعه و حفظه کما انزل الله الا علی بن ابی طالب و الائمة من بعده و روایات دیگر هم در شیاب آورده که جابر
 بن کرش نسبت و از اینجا توان دانست که لفظ ائمه یعنی خطبه هم می آید و موبدان روایات است که جمیع علی را معنی
 تکمله حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد و غیره آنجناب را بعد وفات شریعت فرصت بهم رسید تا حفظ قرآن
 کامل کردند ورنه لازم آمد که هر یک از اولاد اجداد قرآن کریم را بطریق جدید تالیف کرد تا با ابطال ختم رسالت
 نوبت رسید که اعرفت و در نیتقام بعد نقل باب و ترجمه بحریت واحد نیز او هم خامه عنان میگسارید و حال غنا
 بجد و جهد گرفته و تفصیل امور را بر اوراق دیگر محمول گردانیدیم که قبل ازین نوشتیم یعنی تا نزدی این میدان
 طی شود و مباحث تشیید باز بنظر در آید اما آیت کریمه فَاَلَمْ یَجْعَلْ لَّکُمْ لُحُوظَ لَکُمُ لَیْسَ دَرِیْهِمْ جَزِئَیْهِ نِیْسَ که بکار
 راوی غادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشاید زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال دنیا
 می ترساند و این بر جامی خود است که معتقد اند بدان و نزد ما وقوع حشر و نشر بعد از مردن نیست و جنات
 ظاهر است و اگر فرض کنیم محال را با حضری نمیرساند که چنانچه در دنیا خوش خیشیستم ما را در ان عالم نیز خواهند
 که نواخته را نباید انداخته قیاس کن ز گلستان من بهار مرا خداوند تعالی نشانه فرمود آیا کتابی از شما
 نازل شده که در ان چنین حکم رفته و شمار ابرامین موافق و عمو و ثابت گشته که آنچه برای خود خیال دارند
 همان پیش آید و از مجمع و صافی بهیض این توان فهمید و امری نیست که در باره امامت شیعه را بکار
 آید تا بعد از ادراک آن در پیرین تلخیص و آنرا از عجائب لیل و نهار و غائب روزگار دانست و آیا
 دیگر محدثین شیعه محبت ماست که گویند تا امام نفراید هیچ آیتیه حجت را نشاید و قرآن مجید نسبت بما
 لغز و مسماست که جز ائمه کسی نمیداند گوئیم قانون نهاده امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام خواهد بود

نه اجتهاد ما بهین که در خبر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشا بهات فطر حبس در قرآن است و خبر
در چند معنی آمده قوت فهم متشا بهات ندایم رجوع کردیم بخالفین ایشان شراب را نجس میدانند فیصله هر دو
چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحان الله اتباع ائمه معصومین طیبین و طاهرین
همین است که ایشان خمر را طاهر گویند و چه کفر از کعبه برخیزد و کجا ماند مسلمانان با اینهمه مسلم که بسبب اتباع طایفه
و امن ائمه بدی را با مثال این فتاوی ملوث گردانیدند و لیکن هیچ عاقلی در جهان تواند باور کردن آنچه صد
الک و ادب فتوی داد چنانچه در جامع عباسی است که نماز در خانه که شراب در آن باشد رو غیبت و اگر بدن با جامه
ملوث باشد رواست فاعتراف با اولی الالباب آنست که نتیجه اتباع زراعه لعین بدتر از یهود و نصاری و صیغری و طایفه
یعنی مشرک الطوائف که این لقب برای او در کتب ایشان موجود است کما فی المنتهی و غیره همین باشد شارب
و صد آفرین چنین اهل علم و اعلامت ایشان را که کلام در آن میفرستد چگونه علاج توان کرد که بینی خود را بر این فحاشی
سنیان بریدند و ائمه که ایشان را بسبب بیوفایها و دشمن خویش میدانستند پرده ناموس اینها در دیدن که از نظر
که فحش یک معنی دارد و عاقلان که اکثر لغات عرب در معانی خویش مشرک آمده قرآن را با یحییست و سخن نمیده باید گفت
و اگر چنین بود قرآن مجید محک نشدی پس در کتاب مجید با وجود تحریفیات که نموده آن در تفسیر قبی و کافی و احتیاج
طبری و دیگران و کتب معاصران مذکور شده غیر از متشا بهات چه باقی ماند و در بنیام چون گفتگو در آن جاری شد
که اکابر امامیه فتوی بطهارت خمر دادند چه گویم که مسولین چه ممالک گفتند و اول باب تکذیب کشادند ثانیاً بر آن
قرار گرفتند و حقیقه قرار دادند که خمر طاهر نیست زیرا که بعضی فتوای نجاست معفود داده اند و طهارت کشش
فقیه فقهایی مانند شریعتی و غیره دیدند مذہب صدوق را چنانکه نشان دادیم با وجود خشک لبی رفع خجالت
به تر زبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حقیقه قائل بدان شده اند که اگر دم موشی از چاه بر آید تمام آب
چاه باید کشید و اگر تمامش بحال خود بر آید بسبب دلو و باید پس از تصایای بدیهه مثل الکحل اعظم من البحر و غیره
عاقل بشدند یکی از حقیقه گفت که سئلنا و لیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کس میداند که چون دشمن بدیده
میرود و دم مسفوح از آن برسد آید از نجاست حکم نکند و نمودند در تمام آن چون منفسخ و منتفع نباشد الی غیر ذلک
و از عبارت فوائد حنفی اینکه نزد محدثین تجویز اجتهاد بر ائمه رواست تا بجهتین چه رسد حال آنکه حرام میدانند و ندانند
که کار مجتهد را اختیار قواعد استنباط احکامست بر عایت آن و از تجویز اجتهاد بر حضرت پی توان برد و لیکن صحت
قسمی است از وحی و احیاناً اگر خطا افتد رب العالمین بیان میفرماید کما لا یخفی علی من طالع الاصول و در بنیام
نیز از هم خامه جولانی بینماید چون امر تطفلی است از مقصود اصلی که نقض تشدید است و در افتاده ام یقوا بود و اگر
و بطاعت شیعه باقر علمای شان نوشته بقیه آیات را بنظر جماعه دیده در پی مقصود میرود پس باید دانست
که صاحب البیتان بعد سطره چند مذہب محدثین شیعه را اینو لیسند که ایشان کی لحد و لا تسلم الیهم نه چه از امام
میشوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی است و قطعی بطنی چه نسبت مناخیز شیعه گفته اند

مجتهد را رسد که لطف خود عمل کند و دیگران را اطاعت کسان او باید کردن و این طریق قدما بنود پس عمل با تنهایی
سهو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب و تبیان و متون هم نشود که صاحب و تبیان که خود را نامه نگار جابجای گوید از فقه
محبوس است اگر چه شیعه محبوس است باشند که ما فضلنا فی ما لعلنا سما فی الصوله الحیدریه از جهت قدرت یکله او
از انانامیده است چنانچه از دیباچه جریان قاطع که در کلکته بمساعی بسیاری از علمای ایران نگاشته برایشان یاده
کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بمانند سیر زیر که مضامین مذکوره را علما انکار نتوانند کرد و در جهلا
کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصولیه اخباریه نقل اکبر را که محض صحت
و غلط اخبار بود و معجزه یافته محض و متغیر و بتبدل دانند و پیر و بهقانی جناب رسول نیز دانی را معاذ الله در عناد اسلام
چنان گوید که بی اش ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با نقل اصغر هم تعلیف نمائید و لیکن بجای خود
هر چه خواهند از دعوی اتباع ائمه هدی و مرید و لا گفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگ
بگوید چه خود عمو میکند شیر غران است الغرض حال چنانست که قرآن مجید محض است و نسخه اهل بیت در پرده
گما نیست و غیر ائمه کسی نیست اند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بنندگان خود را بتاتل و تدبیر و عبرت
گرفتن و اندر زین فتن امر میفرماید پس از صفوات ایشان عموماً و خصوصاً اثری مانند و الحمد لله علی غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشته اند که صاحب دلبتان مذاهب نقل آن میکنند و ضلال الیابی
ایشان از انهم پیدا است میگوید نقل عن العلماء که بعضی از چیزها از ضروریات مذاهب است مثل امامت که همه
میدانند که در مذاهب شیعه ناگزیر است چون احادیث بسیارند بیکه گراند امام قانونی محکم فرموده عاصم از خطا که حج
کنند بحکامات قرآنی اگر حدیث مطابق آن بر آید عمل کنند و مخالفت آنرا بران عمل نمایند اگر در حکامات انتهی بهم نرسد
نظر کنند بحدیث مخالفین هر چه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان البقیه بدانند و اگر هر دو حدیث
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و از اینجا معلوم شد که بیه آنکه قرآن مجید را غیر محض دانند
کاوه برنجی آید و آن از قوم مذکور چگونه تواند شد پس سلسله دین و ملت از یکم سخت باز نقل میکنند که اگر کسی
گوید که ناگزیر است عمل کردن تا چند صبر کنم آمدن امام معین نیست عاقل را غور در کار است که این کلام بعد از
کبری است و بارگاه گذشته که ظهور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونه تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم باز جواب آن سوال حکایت میکنند که معنی توقف در جای توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتهاد است و تو هم نکنی که مراد از شنیدن آنست که از امام بشنوند چه
بعد از غیبت کبریه شفاه و رفاه کجا خود از عبارات مذکوره این مضنون هم بدالالت عقل پیدا است و این علما
که تقریریشان منقول شد بعد از غیبت امام بعد با سال پدید آمدند پس عجم متعین شد قطعاً و یقیناً
و در جستجای روایات از حضرات ائمه و سابط باشند و حال پر اختلال شان ازین کتاب هم معلوم شد که تخمیر
از دنیا ملاعین و شیاطین بودند با این همه خیرگی و شوق چشمی مجتهدین طایفه را باید دید که آنکس که از سر و درو جها

حدیث عدم میراث پیغمبر ان شنیعه برادر و گیر میکنند و چپ در راست مذسب خویش نمی نگرند چنانچه
از ملاحظه کلمات نامربوط مجتهد بنجاح در کتاب طعن الریح سمت ظهور دارد و حق تعالی کمترین انام را
چنان توفیق بخشید که حواشی که من بر آن نوشته ام و شیعه را در برابر بیمار این فن نموده ام صورت تبیین نگردد
تا بگویند که انھی الله بکصلهم و اطفاء انوارهم ملکیت که شواهد و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
اصول شیعه حل و غراب احادیث ائمه مثل مجمع و مشروح اصول موجود باشد هر چند مجتهد مذکور تار و پود
خود را بهم بافد و در کار گمراهی اجتناب داند لکن از کسی نه هراس اما آیات باقیه پس نسبت
آیات سابقه هم کمتر و بتائید مدعای شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمی آید و هر که
مدعی شود بمقتضای قول بزرگان **هنگفته** ندارد که کسی با تو کاره ولیکن چو گفتی دلیلش بیار
اقامتش بر ذمه اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفیش عیان است که هیچ وجهی بهیچ آیه
تائید این امامت محدثه که از مخترعات این سیاست نمیکند و از عبارات منقوله اهل بی محمدین فضل
باعتراض علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت می کند و دیگر
یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیوین که نابینا می ماند و زراره است بیان
می نماید از جارفند و گوشش بر آن نهاده و حکیم کل جدید زید دل دادند و خیال
نکردند که اولین ایشان بدتر از میوه دانه شراب بود و دوم اسم بامستی بلکه از ابلیس در حقیقتی
و چالاک و مخالفت قصص سابق میریاید و ثالث بالخرچشان است
که امام صادق را بد گفته و بگذاشت آن امام سگ بر دهن و گوشش او را شنیده تا اقل
بداند که توسل او بایم فقط بر اے انجیح مرام دنیوی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه شنود
قابل اعتبار نیست کما قال الله تعالی **یُکَذِّبُکُمُ اللَّهُ تَعَالٰی لَیْسَ بِکُمْ مِنْهُ حَیْثُمْ تَحِیْثُ** یعنی بعد از آنکه گفت و بگوید
لَیْسَ بِکُمْ مِنْهُ حَیْثُمْ تَحِیْثُ پس رخصه اهل خانه بدان موضوعات دل میدهند و در بلاهت و حماقت از شیخ چلی
که بیچاره ساده دله بود با فراتر می نهند آورده اند که مادر شیخ پس خود را چنین می دانست که
گاسه بزرگی نظر نگرفته حالانکه بانهت ساسی جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بود که
از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق محبت زنان بجه طور می باشد باری خوشبخت
شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون بر هم شد
بر روی او خندیدن با سکه شیخ روزی بر لب چای می خورد و زنان دید و فرزان نادری بمقدیم ساینده
هرگاه زن بیخیم خواند و التفاتی ننمود پس شیخ خرسنگی بر دزد تا بچاه افتاد شیخ مادر خود خبر داد گفت علاجتش بکبر است
که خاموش باشی و بچی مادر از باز خود بر بیان آورد و نقل میخند و سخن خانه بهر طرت پاشید و بگریز
آمد و گفت بر خیز که باران نقل باریده شیخ میخندید و میخورد و روزی دو برین ماجر گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا می کند کیست که زنی را بجاوه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر رسید
 دوران آمد و گفت پرسید از و آن که ام روز بوده شیخ گفت پریروز که باران نخود و نقل باران
 و من بجز تمام خوردم و شکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه است فرق این است
 که او را جنون مذکور بجا رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کردند و بیدلی در همه احوال
 خدا با او بود و او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد و دیدمش خرم و خندان قدح با ده بدست و
 و اندران آینه صد گونه تماشا میکرد و گفتهش جام جهان بین بتو که داد حکیم گفت آنروز که این
 گنبد بینا میکرد و این فرقه را بتامی و کوری از آیات بنیات که صاحب مجمع ازان بتجیر می کند
 و بغور و فکر می نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان می دهند و قس علی هذا
 صاحب صفائی قول طبرسی و نقل اورا بتائید تفسیر خویش می آید و جائی که در سوره
 ن آیت کریمه قل کذبت بر وفاء الفزان کذبت عن الله کذبت عن الله کذبت عن الله کذبت
 کثیراً است هم امری در ان نیست که فهم را وی را تائید می باشد و در مجمع البیان
 زیر آیت مذکوره پیش ازان گفته ورد و قدح بر آنرا کرده که گویند معنی
 قدر آن نتوان فهمید الا تفسیر حضرت و ازین کتاب زیر آیت ان تکتب الذوات
 واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
 که نزولش در بنی عبد المذاریست که از ایشان کسی مسلمان نشد جز مصعب بن
 عمیر و یکدیگر حلیف ایشان که سو بیط نام او بود و اگر بنده در باره ضلالت رفته
 بعد الطریق لفظ و معنی آن برایشان نه چنانکه راوی گسته عنان تطبیق و تقریب را
 مد نظر داشته بطریق گفته آیت را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالی
 ما را از فضول کلامی پر حذر دارد و اهل فضول را سزا می اعمال شان بیدار تاحشر
 و افسوس کنند و ناظرین گویند انی لکم الذکری بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که با وجود
 تلفظ به قال عز وجل و لفظ قال در هر جا بدان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
 هست یا نه چنانچه درباره آیت وَ ذَلَّلْنَا بِهٖ الْکَلْبَ و یختم اشارت رفته حالاً که نسخه
 اصول کلینی بسیار محکم و مغرب و جا بجا محشی و قمت تحریر اینک حاضر است و بی کم و کاست از ان
 نقل برداشته میشود و جاس در سوره آل عمران یا نسأ قریب تمامی جز و پنجم رواه را چنان
 اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند دادند و شارحین در تذکر آن افتادند
 و با عذار لنگ راه تنگ را بعد خرابی طے کردند چنانکه شیخ سیف زاید مصرع خرابان خرابان
 و بجزرات آمده که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد کما عرفت چه نسبت آن توانگر حافظان

قرآن شریف از مخلصین این میراث یافته اند و روضه ازین دولت نیز محروم اند چنانچه از نشان کبر
 نگذشته باشد که او در زمان مشهور بالخیر از فرزند شمرده شود و مراد از حافظ کسی است که ادا را غان
 و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد کسی که در حال تسنن یا ذکر و باز در صحبت او باش شسته
 و از سیه درونی او مقتضای **يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** این دولت جادوئی از او مسلوب شد
 و روضه بجز و مبارکات این لقب را بر او رسوخ گردانیدند و چون امتحان کردیم حقیقت حال بهین سوال
 عیان شد و در نتیجه قصه باست که شاید بعضی را برای تفسیح اولاد فرین یاد نموده ایم و از قصه پاک
 دیگر بسبب اطالت کلام اغراض بنیائیم نصیحت کن ورا چند آنکه خواهی که که نوزان شستن
 از زنگی سیاسی و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات منسوخه را هم باین ممول التلاوت می آمیختند پس
 با حدیث این گروه باطل پزده پی باید بر وزیر که حکم امام صادق خلط آن و قرات و تلاوت سازید
 آن درست نیست و این حکم در کافی موجود و نقال کشمیری هم در ترمذیه آورده پس چگونه چنین باشد
 و اگر مراد اینست که ائمه نشان میدادند که اول چنین تازل شده بود و بعد از تسبیح آبی بدلالست آیت محمد
مَا كُنْشَ مِنْ آيَةٍ إِلَّا كُنْشَ مَا نَكُنْشَ مِنْهَا و اینچنین ماند پس اینطور را هم محدثین با جمیع اهل علم از ائمه
 بدست می یافتند و در صحاح و غیر آن ذکرش نموده اند و از عناد الا سلام هم توانی یافت که بعضی
 از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمده بود و شاید که از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول روضه اینهم
 پیدا است که ذکر نام کسی جز و نام در قرآن مجید وارد نشده کما لا یخفی و چون حال غلط را وی و تجرید
 و ذکر آیات بدان وجه رسید که دستی احتمال اقتباس بعد از قال **اللَّهُ تَعَالَى كَمَا يَنْدَفَعُ الْخَيْرُ يَا أَرْؤُ الثَّقَاتِ**
سِيمِ بِرَأَيْتَ أَفْنِ يَوْمَ الْخَيْرِ إِلَى الْخَيْرِ كُنْ أَنْ يَتَّبِعُ أَمَّ مَنْ لَا يَوْمُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعُ که حمای شان بد منش
 آویخته اند حالا چه صاحب مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصاً مولای این پسر و پدر یعنی محمد الزمانی
 و پیر و هفت تنی زیر آن می گوید آنچه حاصلش اینست که در حق بتان که اموات اند
 توار دست و تفصیل که کرده نقل آن موجب تطویل است بلبه در صافی از ضرر قبی از امام قمر
 رضی الله عنه آورده که مصداق این جمله یعنی **أَمَّنْ يَهْدِي حَضْرَتَا صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمَا وَسَلَّمَ**
 و آل او است و مصداق نفی مخالفان از قریش و غیر هم قطع نظر از آنکه
 حال این کتاب بسیار سقیم است خصوصاً از جهت ابوالجبار و د که حالش می آمد
 عنقریب باند بهب ماچند ان منافا قی ندارد که ظلمه نبی امیه و عباسیه
 از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل
 و عقد بر همه و بزرگزیدن شان از سنت استجماع شرایط ممنوع
 و خود پدر مجلسی صاحب لوا مع می نویسد که امام ابو حنیفه کوفی منحرف

بود از آنها و تصریحات می نمود که آن ظلم لایق اینکار نیستند و اعانت سلاطین بیت می کرد و گفته اند که این
 موجب حسن بیکه موت او گردید و بعضی گفته اند که سعیت هم فرمود و هر گونه مدد نمود آدم بر ذکر
 حال جمالی ابو الجار و پس بدانکه ایمه از آغاز ملاقاتش خواه بسبب مزید فراست خواه بسبب علم
 مدینه و او را سر حجب لقب داده بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمه را و لعنت کرده اند
 و حال اخیر مردم مثل کسی باشد که هر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشیند و دو بنال دوکان حلوا فرو
 نمیکزارد و کما سبق مفصلا فی المقالة السادسة و چگونه حضرت ایمه اولاد آخر ابراهیم و لعن میکنند بخصوص
 اسم که ملعون نسبت فعل حرام الیها ذبالت بجناب صدیق مجتوب مطهره حضرت سید انبیا است
 سفر بصره درین تفسیر ثابت میگردد و ملعون ابدی میشود و اینجی قطعاً و یقیناً موجب کفر است
 و ایامی که بود و تعلقین کور و لعن بمیه تقیین تعیین و تخصیص بدون کفرش چنانچه علم الهدی زاری ایشان
 در تبصره العوام گفته و بر اینجی خود و محبت الزمانی درین کتاب تصریح میکند چنانچه میدانی و در تفسیر
 جمیع آن که کسیکه بعد از یقه فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافر است فلعله الله
 علی المقیرین و علی من یحج ذلک الکتاب من العابرین حالانکه این طریقه ندیم چنین کتاب بخود
 است از امام اعظم ثانی رفته که هرگاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس هلالی خلافت واقع یافته
 در خلاصه لا قوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات پیشتر مثل است تا کی است که آن بر
 شمار مثلاً اعتراضات ایمه بر آیات قرانی می نویسد و باقی میگزارد و کافر می شود وانی غیر ذلک من
 امثال پس شرفنا طق باین طور باید خواند بر شمارند اگر گفته گیر و زده او را و داد و اید و ان گفته نباید بشمار
 معلوم شد که آن مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث منصف بود و خصوص و قتیکه تفسیر آیات کتاب الله
 بدین الحاد و زندقه منسوب گردانیده و بر اساسی ایمه می خصوص یا قرأ العلوم همت بر لیته لا حول
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم بخدای عز و جل که هر که این آیات را منسوب بحضرت ائم رضای بنید
 متغیر میشود که یکجایی جز راوی می نماید تو انکه گفت که امام رضا چنان از طریق استدلال نایب بود
 که این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند که تقریب یکی را بر مدعای تمام نماید ورنه هر کسی آیات
 بنیات را در بر دعوی خود ذکر فرموده باشد حالانکه در قریب ان ایام کتب فلسفه را از زمان یونان
 بزبان عرب نقل کردند و مامون دل داده آن بود و علما ان قواعد را در مناظره تفسیر میکردند و بیامون
 از خلفا عیسایه چنانچه از عیون هم ظاهر است نقل از مناظرات المامون اگر بکتاب عیون رجوع
 کنی البته معلوم شود که صدق را افتخار بران منظور است و ان مقدمات را که در کلام او بخنیا علم
 جمهور آورده و اذنی میداند و اگر احنایان پای مناظره معلوم بجای برعم صدق بخشیده اصلاح
 و رونق بر آن بخشیده و در گذارک مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میداد در خانه از اقل نموده

سر از آن سر و دحق لازم باطل مختاری کرد و انشاء الله تعالی اما ذکر استی که بر حال ملک طالوت شامل است که او را
از این بادشاه و امام وقت گردانیدند و بنی آنوقت آنچه در وصف او فرمود و بسوی حضرت ایزدی نسبت
نمود بسطت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست دین و ثبات قلب
نفی شجاعت و دیگر که ما چیزی نیست مثل عصمت و افضلیت و امثالش پس است که بیه بر
ماحیت است نه برای شیعه که وصف امامت ابا عبد الله شریط از زمین و آسمان بنیاد گردند چنانچه
نمودن جی را از آن درین اوراق دیدی و استیجاب شریط و اوصاف از اوصاف لا تنافی توان گفت
بین که با وجود حضرت و او طالوت خلیفه شد و در ترجیحی باید رفتن و با وج فلک چرا خبر آمدن
و حال امور خانگی چنان دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و جناب مرقوم می
سبابعین باشند و بیعت امام مهدی بردارند و بهار گلزار امام نرگس و ریحان از سیاست بلاد
و کتبی ستانی ملاحظه فرمائید کافی تا لیفات المجلس و الار دستانی و تا لیفات قدما کما من رسائل الر حیه
زیاده برین نیست که بنی تمام طالوت ابر است بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت
علیه و سلم با دعوات المؤمنین خبر داد و بمصر نمود که شخین بعد از من خلیفه خواهند شد و البته از خیاب
بر و روزگار تلفی آن شد پس این بشارت در حق است که فرمودند که درین باب تخصیص این هر دو
تقدیم است باز چون بیان کردند هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابو بکر عنده خلیفه کنند و او
انست و همچنین عمر رض و بر همین قیاس است علی و فیکر و اجماع عامی است بر او بخوابند که او را
سابقا و لاحقاً عرض آنوقت که طالوت خلیفه شد وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق را بر سر مبارک
نشانید باز دیگران آنوقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
که محدوحین کتاب مجید بودند محول گردانند و نص نمایند یکی نیست جمع قرآن مجید اجماع بود اجماع
بر اصحاب گذشتند و قس علی هذا اخرج مشکین الی غیر ذلک بل بر طریقه شیعه و صی حضرت که از مرسلین بود و موجود
یعنی خیاب میر خا بنیچه ذکر رسالت انتخاب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل انکیه بخیا ل را می اگر حضرت ضا غا ل
بر رسالت میر فرزدل وحی بود هر چه استدلال فرماید بجا است کسی نتواند در ان شک نمودن عیال باشد و خواه بر اول
نسبت دار کند که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر با و صاف یکی را بر دیگری مقدم کردن
و تجربه و فضائل ادیده امام گردانند و بنی و بنا و کفر البغایات الی استیصال نمودند و فرود نشاندن عین مصلحت
که واقع شریعی که منصف عادل و حکیم عند المجتهدین و در خطبه شرح نهج البلاغت نمغنی یعنی اختیار ابو بکر
رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیرار ضی الله عنه خلیفه میگردد و انیدند مقاسد
معلومه پیش می آید و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردد که رخصه بعد دل از
اتفاق طالب آن باشند و گویند اصحاب دشمن امیر علیهم السلام بودند فلا تغفل و حال فضل ایزدی

از غزو و رزم و توفیق و نصرت می انجامد که بر اصول اهل سنت می باشد یا بر اصول رافضیه و مباحث مسدود حضرت
 زوم و دیگر انبیاء و مرسلین بر باره امامت الهی وقت و عنادشان در اصول رافضیه مسدود و دست از منتهی الکلام
 در مجلد اول این کتاب واضح است چونکه کلام ناب انجبار سید و بر کسب دانست که آنچه باقی ماند
 از اقوال و بروی مثل معلات سابق است و هنوز افادات جارشع معلوم ابن مسلم ملکوت که آن را
 تامة حداثات توان دانست بسبب آنکه تعلق تفتیه خاتم الائمة دارد و باقی در رافضیه بر آن منتهی و در کلام
 مروت تکمیل بسیار از امور امامت را در عناد الاسلام بر آن موقوف دانسته و نگارم و خدمت
 و بجای آمدم درین یوم که افادات او را نقل کنیم که یک از جناب گفت که حال غفلت علمای بدین
 درجه رسید که چنین تفصیل و بسطی نمیدرسد از عوام طلبه چه اسید تا بر اذیان شان گذاشته شود
 لاجرم حرفه چند دیگر فروم که حال تقسیم آیات ازین ادراک بخوبی معلوم گشته که اهل باید صورت
 استدلال درست کردن و تا اینوقت بطور نهیوست مع ذلک اختلاف مفسرین رفع فسر نمودن حال آنکه
 طبرسی در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود که مراد از بنا سن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
 مراد از فصل نبوت است و در آل امجاد امامت است اکنون مباحث معنی آل پیشین و در حال
 انبیاء و باره این بزرگان هر چه بود نمونه آن کفایت دانسته پس کجا معنی آیت قرآنی و کجا دعای
 اولن ترانے متبعین خطرات شیطانے از آنجه آنکه قی در تفسیر میگوید که خلافت بعد از نبوت مراد است و
 مقصود از امن جناب امیر و سلمان و ابو ذر و مقداد و غمرا و نه حال میان جناب امیر و بار بار معلوم شد
 که هر جای زبان نتواند آمد باید بگران چه رسد که طشت از باقم است که کر این ذکر کشا و شود باب جمیع
 که متناقضین بر اسے اصحاب می کشانید مسدود گردد بلکه بر اصول شیعه در اسن بر و صد عید انقلاب عظیم لازم
 آید و عظمت و درجه حساب که از فسق تجاوز و در دهر کما فضل سابقا من رد الوسم و تقتل المهود و غیر ذلک
 و نیزه و الکتاب قرآن علیه و آله و سلم کما تهم و یحکمون چنین تفتیه یکد آیت بر رافضیه برگرد و در متعسانم و اصل
 اعمالهم پس بعد ازین سطور مینویسم که عبارت نه و در تحقق مقام حق تحقیقه الشیخ السدید الشیخ المفید رغالاناف الخافیه
 تفتیه که عبارت توفیقا للمقام جمیع الامم قال الشیخ امام الشیعه قال لے شیخ من فداق لمقر له و اهل التیذیر عنیه منسم
 اربدان المسالك عن مسئلة کانت خطرت بباله و قد سالت عنها جماعة ممن لقيت من شيوخ الامامیه
 بحرسان و فارس و العراق فلم یجیبوا فیها بجواب متقنع فقلت له سئل علی اسم الله ان شئت
 فقال ابره من عن امام عندکم الغائب اهلونه فی تفتیه منک کما هو فی تفتیه من ادمن اعدائه فافتر
 فقلت له الامم تفتیه من عده لا محاربه و یضاهی تفتیه عن کثیر من الحجا بلین به بمن لا یفرقه و بلا یفرقه
 به فیعدا به او یوالیه هذا علی غالب الظن و العرف و نسبت انکران یکون من تفتیه من
 حاکم تفتیه امامته الان فانما انا فانه لا تفتیه علیه منی بعد معرفتی بقیقه المعصیه منته و الحمد لله

فقال هذا هو الجواب نظري لم اسمع من اخذ بملك فاحسب ان تفصل لي وجوبه وكيف مدار في
 لقيته ممن لا تعرفه في لقيته من جاءه ليقول امامته الآن وليس هو في لقيته منك فقلت له يا لقيته من
 اعد له فلا حاجة لي بالكلام فيما للطور واما لقيته من لا تعرفه فانا قلت ذلك على غالب الظن
 وظاهر الحال وذلك انه ليس بعيدا ان لو لم يكن له انوار بين امور امان ليقولوا له بالنفس ليسوا
 هذا الملك المنزله عند المتعاليين على الزمان وبجوز وابه للامال والربا شتمه وليسوا به اسلم من كل الفضل به
 او ليقضوا عليه وليس له اليد ملكون في ذلك عطية ووسيلة عطية وهلاكه عطية الفساد واما غلب في
 الظن فانك لان الجاهل بحقه ليس يكون منه المعترف لثبته من السبع على وجه ولا تعتقد في المكف
 ما يقتضيه المتدين بولايته وهو يرسله اليه فيقبله اسلم من اوقع الضرر به فليس بعد منه باوصفنا
 بل قرب وجب منه خلافة واما وجه لقيته من بعض من يقتضيه امامته الا ان سلطانا مقتدرين لذلك ليسوا
 بمعضومين من الغلط ولا مامونا عليهم الخطا بل ليس مامونا عليهم الغناء والارتداد فلا ينكر ان يكون
 المعلوم منهم ان لو لم يكن لهم الامام عليهم السلام او عرفوا مكانه ان يدعواهم وداعى الشيطان
 اسلم الاغرابه والسبع عليه والاحبار مكانه طمأن في العاجلة ورغبة في اختيارها على الاجل
 كما دعت وداعى الشيطان امم الانبياء اسلم ارتداد عن شرايعهم حتى غير ما ديد لها اكثرهم وكما عاند
 قوم موسى بنهم واما محمد بن ارون وارتداد عن شرع الله جارية بهود اخوه موسى عليه السلام و
 اتبعوا السامرة ولم يلقوا اسلم امر بابارون عليه السلام وهدية الفكر وفي وعظه ورجوه واذا كان
 ذلك على ما وجدته لم ينكر ان يكون هذا حال جاء من تتجلى الحق في هذا الزمان لا ارتفاع السمعة
 عنهم فاما كمن كلفه فانه ليس يحسنه لانه لم كل من شاركنه في الحق الذي من اجله حكمت وانا
 خصصت نفسي بالذكر لا ينبغي الا عرف غيرهم عينا على اليقين مشاركا اسلم في الباطن فاما وحسب
 من في الذكر والحق الذي من اجله لقيته ان يكون صاحب الامر مستقيما من عند المعصية فبحال
 لا ينبغي اعلم اسلم عارف بالبدلتا له وبرسوله صلى الله عليه واله واصحابه وسلم وبالاحكام والاسلام
 وهو المعترف بكنه من اتياع كفر وغير معذور والسبع على دم الامام بل اخافه عنده كفر
 غير معذور واذا كنت على ثقة بثبته من ذلك لما ذهب اليه في المواقف فقد استنتج ان يكون
 الامام في لقيته من اذ من شاركنه فاما وحسب من اخواسته اذ لقيته انما هي الخوف على النفس
 واخافه الامام لا تقع من عارف بالله تعالى على ما قدمت قال فكانت انا جازت لقيته امام من
 اهل النفاق من الشيعة فاذا المتقدمون للتشيع ظاهرا وباطنا فالحال كوالك وهذا هو اسلم
 المناقضة لان المناق لا ليس بمعتقد للتشيع في الحقيقة فكيف يكون هذا فقلت له ليس الامر كما
 ظنت وذلك ان جماعة من معتقدي التشيع عنده غير عارفين في الحقيقة وانما يعتقدون

الذي ياتى على ظاهر القول والتقليد والامتثال دون النظر في الادلة والعمل على حجة ومن كان بهذه المنزلة
 لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة المانع بدلالة الخيرية عن ايقاع كفر من صاحبه لستحق به الجحيم
 في الحجة قائل ذلك ثم قال المتعزى اخبرني الان اذ لم يكن الامام في تقيته منك فما باله لا يظهر لك في غيرك
 نفسه بالمشاهدة ويترك معجزة وبين لك كثير من المشكلات ويونسك بقربه ويعظم قدرك يقصده
 وبشر لك بمكانه ان كان قد امن منك الاعراض ولا يتقن ولا يتك له ظاهرة وباطنة فقلت له اول
 ما في هذا الباب اني لا اقول ان الامام يعلم السر وان لم يكن لا يخفى عليه الضمائر فيكون قد اخذت رهنى بانه يعلم
 مني ما عرفه من نفسي فاذا لم يكن في ذلك منه شيء وكنت اقول انه يعلم الظواهر كما يعلمها البشر وان علم باطنها
 فما علام الله تعالى له خاصة على لسان نبيه عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك والمؤمن
 الذي يصديق فلا تخلف ابدا وبسبب عن غير هذا فقد سقط سوالك من اصله لان الامام اذا فقد
 ذلك من جهة الله تعالى جاز على ما يخبر على غيري ممن كرت فاجبت الحكمة تقيته مني وانما يفهمها على السطح
 الذي ذكرت انفا لم اقطع على حصوله لا محال لم اقل ان الله تعالى قد اطاع الامام على باطني وعرفته حقيقة
 حالي قطعا ففزع الكلام عليه على اني لو قطعت على ذلك لكان ترك ظهوره لي وتعرفه الي
 وجه واضح غير التقيته وهو انه قد علم اني وجميع من شاركني في المعرفة لا يزول عن معرفته ولا يزل
 عن اعتقاده امانته ولا يرتاب في امره ما دام عابدا وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
 مع عدم ظهوره لحوائجنا اصلح لنا في تعظيم الثواب علوا المنزلة باكتساب الاعمال واذا كان
 ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة مع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
 من حالنا وجب عليه الاستئذان ليحصل الى معرفته وطاعته على حد كسبنا من الموتة اكثر مما
 يكسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبهة التي يكون في حال الغيبة في الخواطر وهذا ضد ما
 مع ان اصلك في اللطف بذكرنا ذلك ويوجب ذلك لانك تقول انه لا يجب على الله تعالى
 فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذا فعلها معه فذلك
 منع الامام من ظهوره اذا علم ان طاعته الامام يكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس بكفر القوم
 به في كلتي الحالتين وهذا بين الاشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب سكت بنبئه ثم قال هذا الجواب
 جواب ليعلم على الاصول التي ذكرتها واكثر اولي ما استعمل فقلت فانا اجيبك بعد هذا الجواب جوابا اخر
 مما قد سمعته لا انظر كلامك عليه فقال يا ذاك فاني اجيب ان استوفى ما في هذه المسئلة فقلت له
 ان قلت لك ان الامام في تقيته مني وفي تقيته ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال فقلت اني في تقيته
 منك كما هو تقيته ممن خلفك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
 اني اذا قلت اني تقيته مني كما هو في تقيته ممن خالفني او هميت ان خوفه مني على حد خوفه من عدوه

و آن الذی بخبره منی هو الذی یخبره منه او مثله فی القبح و اذا قلعت به یقینی و من مخالفی ار لقمه
 لا بهام فقال فمن وجه النفی منک و من وجه النفی من عدوه فصل الامر لی حتی اعرف ما قلعت
 تقیه من عدوه ہی من اجل خوفه من ظلمه له و قصد الامر اربه و جزاه من سعيه علی و منه و تقیه منی
 من اجل خوفه من اذا عنی علی سبیل السؤل الحمل و التشریف بمعرفة بالمشاهدة و علی التقیه منی من
 او غیره الی این خواهی فی الظاهر فیتقیه ذلک ضررا علیه فبان الفرق بین الامرین فقل ما انکرت ان
 یكون هذا یوجب المساوات بینک و بین عدوه لانه لیس بینک کما لا یتق بعدوه فقلت له فیت
 الفرق و اوضحه بذا سوال قد سلف جوابه و تکراره لا قائده فیه علی النفی اقبه علیک فاقول کای لیس
 قد ریب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من اعدائه و استتر عنهم فی الغار خوفا علی انفسهم فقال یات
 قبل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه و مستقره و مکانه کاعرف ابو بکر رضی اللہ عنه ذلک لکونه مع قال
 لا وری قلت له فرب عرف عمر ذلک اعرف ذلک جمیع اصحابه و المؤمنین به قال لا قلت فامری
 کلن بین اصحابه الذین لم یعلوا بحربه و لا عرفوا مکانه و بین اعدائه الذین هرب منهم و بلا ابا بکر من کسیر
 بالتفاهم علی امره و لم یسترد ذلک عنهم کاستره عن اعدائه و ما انکرت ان یتق من اولیائه
 و عداؤه و ان یتق من قد سوسی بنیم فی الخوف منهم و التقیه و الا فما الفصل فلم یأت لیتی اکثر من ان جعل
 یومی الی متمدی فی الفرق بین الامرین و لم یأت به علی وجه من نفسه العجز من ذلک و یحیی عانکه که
 ابن عبارت طویله بالفاظها صعوبتی دارد و خود موسی جالسی اقرار میکند لیس فی خفا خبیثه
 و انت النساء اللہ تعالی یس مناسب نمود که مضمون آن را در فارسی ببارتی واضح گفته شود و انکار
 و سامعین بر بصیرت باشند و بدانند که کلام قاضی رطل بوق که قبل ازین آمد چه قدر بی مغز است
 همچنین تحقیق بدیش بلکه با نظرهای ایشان را نهایتی خصوصاً مجتهد ثانی نهایی نیست بدین آنکه کسی شرح
 سفاهت و حماقت شان را مبعوض بیان آورد اگر طریق نبیان بسیار و پس برای عوام طلبه نور علی
 خواهد بود اکنون شروع کرده میشود و ذکر حاصلش پس بدانکه مجتهد اول دار المؤمنین که نشو
 در عباد اسلام میگویی که تحقیق این مقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سربازان اهل خلافت پس
 برای توضیح و تکمیل و گرمی کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماهرین معتزله بانی
 بنانی حریب اعتزال بود روزی بمن گفت که می برسم از تو امری که در دل من گزشته و ارجاییکه
 ملاقات کردم در خراسان و فارس و عرق جوایی که سامع نشنیدنش قناعت و زرد و مطمئن گرد
 اند او در تشکلین امامیه گفتم بیس بر نام خدا اگر میخواهی پس گفت خبرده مرا از حال امام عابد
 خویش ایاز تو تقیه میکند حالا آنکه شیعه منته چنانچه از من که من مخالفم با تقیه و خوف او فقط
 از دشمنان است گفتم امام از دشمنان یقیناً تقیه میکند و از جاهلین هم که او را نمی شناسند و تش

گوش نمیکند یا اورا دشمن دارند باز محبت او بسیار بد و انیکه بگویم گمانم است و انکار نمیتوانیم کرد که از
 جماعتی که اعنا و با نامش از انکون نیز خون میکند و تقیه میزند لیکن از من تقیه میخواهد کرد که حق معرفت
 دارم شیخ معتزله گفت که قسم میخواهم بخدا که چنین جوابی شکرت از کسی نشنیده و ام پس میخواهم که اجاب
 مگر از کسی به بیسواد و تفصیل وجود هست بر کار کسی که چهره تقیه میکند از ان مردم که او را نمی شناسند و تم
 بگوید تقیه می ورزد از ان مردم که معتقد اند آتش استند فی الحال و از تو هیچ خوبی ندارد و گفتم اما وجه اینست که
 میکند از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از ان مردم که او را نمی شناسند پس این قول بقلبه
 ظن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود و بر ایشان پس خالی ازین بود
 تواند بود یا خویش از دست خویش بریزند تا تر و خلفائی غاصبین و متغلبین عزت پیدا کنند و بجا
 و مال برسند یا کار بر و از ان اشغال سلطنت و او تمامی بدینها اورا اگر فشار کرد و با ایشان بسیار بد و
 انواع مصیبتش و اگر از بد و در پلاک اوفسنا و عظیم است و این بر سبیل خلبه ظن گفته می شود زیرا که
 آنکس که جابل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن و خون او و عتقا
 ندارد و از یازماندها من مثل کسی که اعتقاد می نماید بانا تش حالا آنکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا ترجیه
 بکسی که امام را صریح رساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از اما وجه تقیه از کسیکه حالبا عتقا
 مانا تش و از دل پس بیانش آنکه معصوم شنید از اعدا طلس اندیشه دشمنی دارند او در دنبال سبیل
 موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود و بر ایشان با مکان اقامتش بداند بکوشند و در
 و بر امری حصول دنیا و اختیار ان بر آخرت چنانچه پیش اندازند و امتیاسی انبیا را که شرع را بدل
 ساختند اگر نشان به بین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت
 هارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از آسمان خلاف کردند و از موسی و هارون بر گردیدند
 و بسا هم می گردیدند و التفات نمی نمودند با حضرت هارون و بنی او و فکر می نکردند و در معصیت و مح
 چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که در بن زمانه اند بپ آنکه معصوم نیستند اما انچه بر
 نفس خویش حکم کردم و ان خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شکر کباب من باشد
 و از ان معنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از نجات نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم انچه بر
 خورشید زیرا که من عارف بالبدنستم و هم بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم او و حضرت امیه و این معنی
 مرا مانع است از کفر بلکه بر کربجند و نشود و کوشیدن و در خون امام بلکه ترسانیدن او و مردوس کفری است
 که خشمیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شکر کباب من باشد و انچه بیان کردم شیخ معتزله گفت
 گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از گروه شیعه و کسانی که ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است
 پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تمایق من می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دار و پس بگویند چنین باشد جواب دوم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین تشیع
از من حقیقه عارف نیستند بلکه بظاهر مرتدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر باید و عمل کردن بر
کجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که ملغ باشد نسبتاً که حدیث از صدور کفر از حدیث
ما مستحق خلود باشد و در حق پس مل باید کرد و در نیتقام باشد شیخ الاعتراف گفت که چون امام از توفیق نمیکشد
و بعد از جمعی چسبست که خود را بتوئی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش بنماید نمودن معجزه و سیلی از شکلا
ترا حل فرماید و تقرب خویش ترا مونس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدد که اگر کوی
خون است و میداند که تو بموجوب قیامت نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان دارم گفتم و آن در خصوص
آنست که اعتقادند ارم که امام علم غیبی دارند و بهب من آنست که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمیر
مطلع است چنانچه دیگر بشنیده اطلاع بود اطن ندارند اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشند و همه
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم که او انصوص را نزد امام و ولایت گذاشته بران یاد و خواب صادق پس
خلافی در آن معنی باشد یا بی غیر ازین پس اعتراض تو بساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
از ایزد تعالی پس تجویز کرد و این امر را تجویز کرد و بر غیر من پس واجب کرد و این حکمت توفیق امام را از من
من نقی آن کرد و بدو هم بر شرفی که ذکرش کردم اکنون بر سر همین نسیم بر حصول آن البته و نه گفتم که خدا مطلع
کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین بود و توفیق گفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد و بی میشود وضع غیر از توفیق و آن نیست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در محنت
رجوع نتواند کرد و از اعتقاد امانت و شک نتواند نمود و تا و حقیقت عیب است و این هم دانسته که اعتقاد را از
جهت استدلال است با وجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس و این اصل است از برای ما لبس زیادت توان
و علو درجه که حاصل خواهد شد با کتساب اعمال که بر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم شود
نسبت بسهولیت و ارام چون امام این امور را دانست از احوال ما فرموده واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب یا بیم نسبت با امام ظهور و منفی شدن شبهات که در عینت باشد و در و لها و این
امر است که گمان کرده بودی با و صغیر که اصل تو در لطف مویدا مرست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
قائلی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد و بدون آن شرف باشد
از آن چون کند یا همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در عینت
اشرف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم می آید و این امر است که شکالی در آن نیست
چون شیخ الاعتراف این جواب را رد می یافت ساعی من مجیب تفکر و بر و باز گفت قسم بفرمودم
می خورم که این جوابی است بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی باستمال است گفتم بعد ازین جوابی دیگر میدهم
گمان دارم که نشیند و باشی و کلام تو بران دارد و نشود گفت بیان کن محبت که من مشتاقم که درین

مسئله کوی مکنی گفتیم اگر گوئیم امام تقیه میکند از من و از مخالفین من اعتراض مکن بران هر چه خواست گفت
ایا چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف بر دو برابر است گفتیم هرگز چنین نیست گفت بکفر و فرقیست ما بین
گفتم فرق نیست که چون گفتیم که او در تقیه است از من چنانچه از مخالف من ترا و هم می شود که خوف در هر دو
جایز است و خدا را هر دو جایز است یا مانند آن فرج و چون گوئیم او تقیه میکند از من و از مخالف من
بر میخیزد مقرر گفت از کدام وجه تقیه میکند از تو و از کدام وجه از دشمنان تفسیل کن هر دو را تا بقیمت
ترا باشد گفتیم تقیه از دشمن ازین جهت است که ظلم خواهد کرد و امام را و ضرر خواهد رسانید و امام
احترام میکند که میباید اسی کند در رختن خون مبارکش و تقیه او ازین از این جهت است که خوف اظهار دارد از من از راه
سوءایا از نخبیت که من زیارتش فائز شدم و این شرف عظیم است با ازین جهت که عیال را بر سر
بود و از زیارت اندیش که پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردی درین باب که اعتماد از هر دو جا
رفت گفتیم تفرقه بخوبی بیان کردم اکنون هر کوی دران بی فائده است این بدان ماند که ملکی میگفت اول
در عالم هیچ نبود مدار صاحب آتش لغو است فروختن و دوش اسبانی و خاکسترش زمین میشد و انکار با استدلال
کان و دوشعله آفتاب و ماهتاب کس گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت ای
حجتی لامتی در بار و مدار حجت میار که من از او دست ندارم ولیکن بشنو که من اکنون این اعتراض را بر تو
می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ایاجدانش از اصحاب و در غار پناه نگرفت بخوف کفار گفت
گفتم آیا معرفت عمر بن ابی موثر چنان بود که معرفت ابو بکر بسبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرت را همه میدانند اصحاب و مومنین گفت نه گفتم پس چه فرق است
میان آنکه نمیدانستند سفر و مکان او را و میان دشمنانش که جدا شد از حجت شان و چرا مستور نموند
از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و انکار نکردی از آنکه فرقی نبود میان دوستان و دشمنان تو
از هر دو برابر بود و نه فرق چیست اما آنچه مفید حارثه و وضع اما و بیست ناصب عداوت ایمه بحجت آنکه
علوم لدنیه ایمه و شهادت اکثری را از ایشان سلب میکرد چنانچه در ضمن ایحاث معلوم خواهد شد و علی العموم
بشیعه خود اجازت وضع می داد و گاهی کتبنا و مورخین بعد ذکر موثق و هجوم رفضه و شیعه بر جنازه او ایستاد
منته میگویند تا اشاره باشد که بر او همه و ترویج محذرات او گفته فلا حاجة الی الکلام فیما للظهور
پس کمترین نام را دران نظر و کلام است و ان اینکه ضرر می که استاذ ثقة المحدثین ایشان است و تفسیر
خود و همچنین شاگردانش از ایمه بدست بطریق متکاثره و روایات متطافره ثابت کرده اند که امر بالمعروف
و نهی عن المنکر شان ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عمدت بکار بکارند که مبعوث
نگشته اند بکار براسه استطاشش پس هرگاه امام منتظر با وصفت گزشتن عدل نمیند گفت این
تقریر بیان رئیس الرفضه و المتکره تقیه از اعدا میکرد و قطعاً یقیناً دوست از موافق و لغاصح

و امر نهی بر می داشت بلکه پیچاره بطور خوارج در نماز روزه و غیره عمر خود می گزارد و عیان شد که این
 زینهاره بر دین رسول صلی الله علیه و سلم مختار است که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بطور
 ایمنه که نهی منکر و امر معروف را بکلمه اخراجت للناس تا مردن بالمعروف و تنهون عن المنکر خاصه خویش
 میدادند و لفظ ایمنه درین آیت نکات میگردند بجای امته و چون بارشاد رب العالمین و انما امرنا
 صادق و رضایه انبیاء ایمنه هدیه است امر معروف نهی از منکر و ان با قرون و دهور مملوب شد
 پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین نظر است که هزار سال بران دیگر گذشت و
 غیبت بر غیبت افتاد و تقی بن ابی طالب اولی مفقود گشت و حضرات را یاد نمایند که اگر چه قرأت مذکور موجب
 فضیلت ماست ولیکن قمر فرویش بر جان درویش و ترومان و بال بر خرف بد کیش افتاد که داد و ستد
 داد و لفظ ایمنه بجای امته نهاد و افسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
 ننوید و نه ایشان در دمای دل یاد گفتندی و در مان از دستندی که در گهواره خود هدایت گم گشتگان
 میگرد و بزرگان گفته اند مشکل خویش بر پیر منان بر دم دوش که کوتاوند نظر حل سما میگرد و و شاعرین
 در حال اشتاقان مایوس چه خوش گفته است بهی منتظر منتظر بار کی به دیدی ندیدی بین دیدار کی و چون
 در نیتقام تقریری نیست که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده ازان منطلعه بر میدارم که بقول
 اولین و آخرین شما در حدیث منزلت جمیع منازل بار و نه برای جناب امیر علیه السلام حاصل
 و یکی ازان بلکه عده منزه است که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در فتنه انجذاب بجانب
 طور و فرار فتنه توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
 کسی شلش ندید بود و توجه بر ازان کس از عوام انی اسرائیل ایسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت و
 مذکور و حضرت هارون مراتب خیر خواهی و دایره ارج او امر و نواهی در جادو ساسی چنانچه باید بقدیم سانیان
 قرانی نبض رب العالمین در تباده عقریب انشا الله تعالی می آید و جناب امیر وقت ارند او اصحاب یا ذاب
 با امامت خویش هدایت نفوذ و بلکه معاذ الله بشهادت خاتون حبت که از نسب طهارت و عصمت برابر
 بزارش هادت بر اقرار بانی شیعیه تواند بود و مانند چنین چیده نشستن و گوشه گزین گشت الی اخره لاجرم
 بیب سلب این منزلت عده که شان ایمنه است مع قطع النظر عن سلب المتنازل با اخر فی حدیث است
 امامت نمایند پس قدام و متاخرین ایشان حقیقه است پاکم کردند بلکه جمیع خواص جنبه را خیر یاد گفتند
 و اصول حضرات ایمنه در نیتقام را دیده و دانستند و پیاپی مال گردانیدند و آنچه در تفاسیر و احادیث حضرت
 اهل بیت در و انبیاء و خواص ایمنه بدرجه ثبوت رسانیدند و خود که حریفی را بطور نمونه درین ورق با لایحه
 و بعد از حدیث رضوی و کشف تمکینات راوی حقیقه درین باب رساله بر اسماء ترتیب دادم که هر
 بلکه هر صفحه و سطرش خرمن تربیات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از حش و خاشاک شان

برود و اگر بنصیبین قوم تجلیل کنند و گویند تقریر علمای امامیه خوب نفهمیدم باید صاف صاف گفتن بر
 تقریر شیعه آنکه واقعی است که حضرت بارون دودایت کو ساله رستان که بنقبا دهشتاد هزار بودند و بنقبا
 بدل و جان کوشید چنانچه در نصوص قرآنی است یا قوم ایمانکم و انکم الکحل بین قانتین و اولیوا
 آخری و در تعصل ان مفسرین خطبه بارون نقل نمودند و جناب امیر بامست خویش دلالت نه فرمود
 بامانثا س خطبه در معرکه صحابه رضی الله عنه چه رسد لیکن و جش آنکه جزیکه در حدیث تنزلت مستثنی
 باشد نبوت است و انیمه امور یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و غیر آن از لوازم نبوت بود پس چنانچه
 نبوت مستثنی شد لوازم ان نیز فان الشئ اذا ثبت ثبت بلوازمه و اذا انتفى انتفى بلوازمه و عبارے باقی
 نماید زیرا که حضرت بارون را قتیقه روانیو دلیل نبوت بخلاف جناب امیر علیه السلام که قتیقه روانی
 واجب شد بسبب سلب نبوت و وجود امامت پس دعوی قتیقه که مفید حارے نمود بر اے امام منتظر از
 اعدا و ویرا هم قطعاً و یقیناً در صحت ان انتظار می نماید و بنده میگویم که قطع نظر از آنکه رسالت
 جناب امیر علیه السلام بر اصول شیعه نبض رب العالمین از قرآن الیهیت ثابت گردم چنانچه
 و بدی و دانستی پس اعتراض اهل سنت بسیار قوی شد زیرا که با اعتراض محبت ضرورتاً قتل و جهاد
 لسانے و ان صورت نیست پس سلب ان سلب نفس شد و الحمد لله بعد از احادیث طالع هم نشان
 داد که تعضیف بنه شان یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و هدایت کم گشتگان از صاحب این
 است و از لوازم امامت و در مدارک علما قرار یافته که انتقامی لازم سبب انتقامی ملزوم است پس
 از امامت ایمه خود بر اصول شیعه نشانے یافته نمی شود و چون حال اصل الاصول چنین است
 فروع را بران قیاس مکن که بطریق اولے و اگر آن رساله را که بر حدیث و فتوی نوشتیم و خطایا
 و اغلاط را و سے ان را پیشکش نمودم ملاحظه کنی و شتر انصاف ببینی خواهی گفت اکثر اصناف
 و خصایص امام را که بسوی حضرت رضا منسوب ساخته هر لفظ و بر معنی آن مخالف نتیجه فکر
 روانقت است مثلاً از اوصاف امام است در ان حدیث انضامی جد و و اجزای احکام و منع
 تغور و حفظ اطراف بلا و اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نهی عن المنکر چگونه صورت تواند
 بخت کمالا بخفی و قس علی هذا دعوت براه دین الی بدون او امر و نواهی چنان تصور نکین
 که بر یکی از بنی هاشم علیه السلام ننک دریای شجاعت باشد و از اغار اسلام تا این زمان
 بود فور موجود و در مذهب رفض مجدی زواج یافت در ایران و هند و نشان که اگر سنی نام سیادت
 بکیر و برومی می خندند پس ذلت و بنی و و بنوی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدر اول
 مقبول کرده باشند حال آنکه بالا دانستی که حضرت ایمه ده پانزده کس را از شیعه در مهم جهاد کافه
 و انسته اند و شجاعت جناب مرتضوی از نیمه زیاده تر بود و اگر چه از دستانی از غولان بیابان

ثابت کند که از روی که امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب میر رضی الله عنه
 زیاد مردم رفت الحمد لله که انیض و در اصول خود دوم تحریر یابد و در نه اینچنان گفتی و آب سب
 لجام خور و کس که ششمان اراده میکردند که حاضر سحر حضرت عباس رضی الله عنه را میخواستند
 تا دو تبر انار وستانی و آفران او مخصوص اسامی بدیند و دیگران بیا موزیک و نیت پیشانی و علی یوم البقیه
 و ایضا حرفی از ان نیست که امام مانند پدر شقیق می باشد انصاف همین است که جناب مرتضوی
 علیه السلام بدراست باشند و از پدر فرزندان بنید و خاموس نشیند و انصار الذاب عن حرم والکرام
 و امامی است امام است پس مر و ناسی بود نس لامحاله یکی از ذاتیات است و السلاخ از ان
 و کسانے نزار و پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نبی و مانند ان از امام متقی بدلیل استناشد
 و ششمان امام رضا از زمره نو اصب اشتیاقا خواهد بود که امام رضا را در روح کو داند معاذ الله
 بالجملة کسے که عهده جواب را بدین طور او انمود که ضرور است لوازم نبوت را هم سلب کردن یعنی اگر
 و ناهبی و دیگر اوصاف را سلب نمون پس امام بیچاره البته بطور او مصداق صمم کیم خواهد بود و یغیر و
 سفید او را که شریف ثنائین است چه گویم خواه معلم اباسه باشد خواه ملائکه ختم الله علی قلوبهم و سمعهم
 بنورهم و عیجا که بیرون هفتا در صوامر و حسام جاسکامی گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و جزا
 حد و غیره می باید و ضرور است نه در نبوت در نه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود و غیره
 یا او لے الا بصار که و محبت و یتقام قلب کرد این تقریر که از اصول ایمه که نمونه ان گذشت ما خود است
 و هم تصریحات جهات مذکور مشککین شیعه را پس تناقض صریح میان برد و تقریر لازم آید اینه از کس است
 گفته اند ۵ آنچه پس جتیم و کم دیدیم و در کار است نیست نیست رعالم انحر انسان که بسیار است و نیست
 الغرض علماء رفقه بھر طرف می گردید و این روز سیاه جان لبلاست نمی رند در نجاصات صفا
 قائل به بائست میان مستخلف و ثابت شدند که امیر المومنین چگونه با ل از اد و گفتگو می کرد که امام بود
 ما را در منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است دین را تقیه جائز نمی باشد و امام را
 تقیه واجب میشود اگر بر بنهم استقامت و ارند کرد و فرار نکرد و در سائل نوشته قدما و متاخرین
 ایشان در اثبات تقیه انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصا بعد از قول محیب و مطالعه فصحیح
 و غیره که از آنهم حاضر بر می آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را جابر نیست بطمان صریح پذیرفت و خاتمه
 نماند که در جوابش قدم بدست کریم و ساق و محسن بس پریم و الحمد لله علی ذلک و خانه با یقینی شکی نماند
 معذرا چون ان رسائل و تقریر است مجتهدین را خواهی دید از ان پیدا است که رفقه در غیر مایه التبع
 تطویل لا طائل بکار برده اند خلافت دین است که آیانیا علیه السلام بعد سفر از شد بعده نبوت
 مرکب کذب میشود انیض و من المنزلیات فی وقت الخوف بانه رفقه در سائل خوف انبیا صرا

ثابت میکنند امر تراعی را دحا شا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیه السلام
 اما حقوق خوف و حزن پس کسی چه تواند در این کلام که بدن که باج التزاع نیست و احدی در جهنم
 که از خوف منزه باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالی بیشتر است بقیه
 کجا و چنانکه معرفت زیادتر است خوف و ترس زیادتر و نشان انبیا علیه السلام بعد از نبوت است
 که لا یخشون الا الله یعنی متواگفت که بقیه از خدا میکنند و آنچه باید التزاع است کذب و افتراء و تبذیل
 و حکام است از خوف چنانکه رفسه نسبت بایم میکند که بنگان را بد میگفتند و لعن میکردند الی غیر ذلک
 و در حق تنقیح اجماعی نیا و طیفه لعنه الله علی زرار و دهر و شمس الیهود و النصرانی میخوانند و اختلاف در طوایف
 شیعه انداختند و فرمودند که این اختلافات ترتیب و یم چنانچه از اعمل کافی کلینی و اخصر است
 کار ایشان بود و البینا ال کیست در افراد امیت که از پدر و مادر و برادر و عجز ایشان جفت نمیکند حال آنکه
 ان امری و دیگر است پس ان رسال که افاد و بایه التزاع نمی کند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
 که مجیب موصوف در باره کسانی که بر مردانیه خرج کردند و همچنین در خلافت بنی العباس و شهادت فایز
 گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیه بود و نگذاشتی اصول الکلینی و تسالیش و محمد ثانی
 و رکت شیعه موجه است چه اعتقاد دارد که لو ارم ملک و از امر و بنی و جهاد و تیسر و تندی چنانچه باید بجا
 آیا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام می شمار و یا از جماعت ائمه نام می برد و بهر حال حجابی
 در و نبال است که اعرفت و نیز از فواید جواب مذکور آنکه هر چه رفسه در کتب خویش آورده اند و دلالت
 بر آن میکنند که جناب امیر در فلان وقت مقام چنان افاد و نمودند و ان مخالفت اصحاب است همه
 از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و یافتند و اگر جناب امیر از عهد امر و بنی که مقتضای
 و مانست در آیات قرآنی و قد مر و جها برآمد و بود و جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هر دو جا
 چرا آن کلمات می گفتند و محققین اهل سنت سنی که فریقین چرا چنین اعتقاد می نمودند که حضرت امیر
 منازعت و تذکره فرمود و چنانچه حضرت بارون علیه السلام کافی التفسیر الکبیر و غیره معلوم شد که اصحاب
 بر مذہب حضرت صلی الله علیه و آله سلم بودند و القصه هر گاه در حدیث نقل شد
 حضرت بارون و بنی پس بزرگ میگرد که بر تفسیر قوم دین فروش دنیا تر متضمن باشد می گویم
 که کسی حضرت بارون را بطین نوشتند سیاطوریکه شیعه مرکب نه شده اند کافی علل التزاع
 در رنگ و قد و قامت ماثل میگردد رنگه بلکه آنچه جناب سیده در بیان صورت جناب نقوی
 تقریر فرموده زیاده ازین چه گویم بار بار که دال بر آنست که میان هر دو بزرگ بر الا شرکی صور قیاس
 و بظواهر است که کما الشو نایوبه طبعی و تدبیر و کما بطین بودند و بر تحقیق بود قی حقیقه که حضرت بانی باب
 از علم خود تعلیم فرمود و اصلع مبارک متغ شد معاذ الله چنانچه از کتاب کور عیانست مجلسی نام سیر در جم

صورت جناب مرتضوی در بجا آورده هر که شتاق باشد بدان رجوع نماید لفظ معاذ الله از آنجست گشت
که با اصول امامیه از امتناع مکرر خواند بسیار برآمد از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب و نیز هر
اماست و باب مدینه علم بودن از اینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکک شامل نشد مگر وقتیکه حضرت
بعد از غسل و کفن بدینا رجعت نمود و حال الله را بر دفتر از حضرت مرتضی نویسنده شاید وجه کتاب
آنکه میاد ابطین مبارک از کجا یکبار رسد فلا تفعل و ارجع الی اصول ثقة المحققین الذی کان من
الکافرین مقصود ازین حرفی چند متعلق بخدمت عزت آنکه تشبیه صورت بصورت البتة منتفی است
و چون وصف تذکر و نهیت و مناظره لسانی یا بل ارتداد معاذ الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
بنوت است و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفاء پذیرفت چنانچه مجیب گفت اکنون بفرمایند که غیر از
خبر گیری و خدمت پس ماندگان در مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که از آن رعایت کبر
ثابت میفرمایند فاشفی الاستدلال بحديث المنزلة علی الامامة المحترمة قطعا تکلیف که خود گفته باشند در
ذاتیات و اوصاف امام آنچه بیان آن کمال شرح و بسط و استیسی پس بما قصات را حدی نماید و در ضمن
را غیر از عداوت و مخالفت الله که لعنت جدا و ملائکه و همه مردم نزدشان متفرع بر آنست چیزی بدست
نیاید و بغیرا شد یا مستعیند و مزید باشد یا صریح علم الهی باشد یا علم الروی من بعد قوائد تقریر مفید
حارثی علیه علیه را چگونه استیعا با نقل کنم و چرا اصل گزارم از آنجمله حرفی دیگر را بدینست که البتة
او بایکی از علمای کاملین متفرع چنانچه خودش بر آن خود و نای گفته تا عیان بشود که چنین کس را مغلوب
و مجموع گردانید بعد از آنست که حضرت امام سید گلزار و بهار جابلقا و غیره فرامید که جلال عین رات و لا
سمعت اه چیزی حقیقه خبرش نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض محکم بودن عمارت و کجاست
شرح کند که بر هزاران بروج شامل و بر هر بروج دوازده هزار سوار مسلح منتظر فرمان میباشند و تفصل
آن خبر تا کیفیات مجامعی رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که هندوان در تو حیف لشکار شک بر آن
می برند و حیب و دامن رومی در نزد لیکن بر آن تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف است
ایشان که میفتاد و هفتاد هزار میسر و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنه ساکنین این بلاد باشد
حرفی چند از کافی و شرح ان کافی تواند شد روی الکلیته ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان
مذمتین احدیما مشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منهما الف الف من
فیها سبعون الف الف منتهی بکلم کل لفظ بخلاف کلام صاحبها و انا عرف جمیع اللغات و ما فیها و ما فیها
و ما علیها و غیر الحسین اخی نبی امام حسن فرمود که مر خدا ی غر و جبل را دو شهر است یکی جابلقا و دیگر
جایلسا که حصار بر یکی تشبیه آنست و بر هر یکی از آن هزار هزار در مقصور گشته و در هر شهر بیست و
هزار هزار در آنست که سخن میگوید بر قوم زبان بمل زبان دیگر و من می شناسم جمیع آن بابان

و هر چه در آن دو شهر است و هر چه در میان آن هر دو شهر است شارح قزوینی میگوید یعنی جمیع آن
 از قرآن مستثنا میشود و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد و باطل بعضی بالفعل یعنی آنجناب
 از قرآن مجید استنباط تواند کرد و نیست بران دو شهر محقق از خدا غیر از من و غیر از حسین برادر من بعد از من
 بیفاصله و آنها تصدیق با امامت یا کرده اند انتهای مختصر او مقصود من از این فقره اخیر اینست بخیر
 و امام حسین بر هر دو شهر امام و آنحضرت تصدیق که امامت ما کردند که بدانست که همه ساکنین این شهر را
 موافق اند و امام را معوض الطاعت میدانند و هر گاه از کلام معلوم این معلوم حارثی پیدا است که امام زمان
 یا یقین از دشمنان خویش تقیه میکند البته ساکنین آن هر دو بلد که موافق اند و طاعتش را فرض
 میدانند اما همه در لباس تقیه خواهند بود و تشیع نشان از تالیفات دیگران هم منصوص است پس
 علم بذات امامی فوج که لاتناهی عبارت از این باشد و شاید اگر کسی را قویم در گیر کرد که در فوج هزار نفر بعضی
 از مردم مخالفت و است دین هم میباشد فلیک افواج غیر متناهی گوئیم کلام مجلس در سر کتاب است
 حاکم علیاً بلسان اثبات کثرت رخصه نفس و همچنین است که احدی در آن شهر از رعیت باشد یا فوج
 من نیست تا خارجی و ناصبی چه رسد از نهجست بکثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیفات
 الانام این امور منقولاً علیاً و بار دو شرح آن بر جای خودش ثابت و مقید طایفه منقرضه الله و دنیا
 تقیه امام را از دشمنان پدید میسر اند اکنون تقیه امام که آن ملکه انزلیست اوست با جمیع اتباعش
 عیان گشت پس الحمد لله که هنوز مذہب اهل سنت غالب است و حضرت امام ریحانی از اصول
 و دبدبه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول بیزدانی همی ترسند و مانند میسر همی از نزد مجلس و غیره یاد
 و هر زره در آن میگرد و هو المطلوب و از آنجا که از آنجا این کتاب تا انیمقام و غیره چارگی تشکیل
 و تقریر و تحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب و اگر بعد از سهوت شدن گویند که نشان
 امام ما چنانست ۵۰ ایکه و پیچ جاندار یحیی بواجب العجب مانده ام که هر جای پیرس از غیر بودی نیست
 گوئیم درین جواب تخمین مفید عیانست بر آنکه این الاغ هنوز نند است که تقیه بحیث خوف و حجب میباشد
 و هو اصحاب من حیث لا یرون و با اینهمه تقیه میکند که صرح به المیند علی نقل المجتهد المیرزا پس البته
 جالبقا و جالب این نفاذ الامام کا کان و سبحان الله این سبایه کوششها در اطعام نور دین است
 بعمل آورد و جناب او را بسبب غلو و تکفرا اصحاب کرام برای عبرت خلایق خاکستر نمود و بدلیل آنکه
 بر غفلت خود بر ایشان نهشتاد و ناز یازده تقریر فرمود و همالکن هم تلا مده او را کنده و فرخ گردانید و آنکه
 میگویم از تحقیق کشته در کتاب مختار رعایت فریاد است و زنده بر اصول مذہب رخص جناب
 باوصف قرابت جلیله و پیچ و پیچ و خلع معاذ الله در جهان باقی نگذاشت تا فاروق و ذی النور
 را شربت شهادت نوشانید و مجاهدین فی سبیل الله را بنا بر حد و عداوت از دنیا محو نموی چنانچه از

ولاحق بار بایمان دیدن قلا از کتب قوم اشقیاء و این بیان هم ظاهر است که رخصه بینی و گوشه‌های خود از راه
 حسد بریندند و قهر دین و ملت را دریدند اما خود ستای سلم الملکوت حارثی از بانی شیخ متحرک و انهم
 شرعی که بجزادر خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و بهر راغبال کردم و کسی بر جوایب قدرت
 نیافت که بر آن قناعت تو انکر و غیر از جواب ناصواب تو که مرا خوشی بر لب اهل حدیث نزد حلقه تحقیق بر
 جسد اهل تشکیک می‌نمزد فرق نیست که عطای اینجمله اگر در رکوع بودی امر و غیر تر خلیفه بلا فضا
 پس این امر نیست که هر یکی از علما رخصه برای نفس پروری خویش یا تعصب مذہب میکنند و ازینجا
 هم توان پی برد که حسن پوشی و کثرت عبادت اورا که نقل میکنند از آن قبیل باشد که پیشوای ایشان
 یعنی زراره شریکین الیود و الفزاری را در روی مردم لعل می‌آورد و پیشوای ماحضرت جعفر صادق
 رخصه استدعند و قیت که این خبر شنید فرمود اینهمه محبت رو در ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی‌آورد
 و حق در امتثالش این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده **وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ
 مِصْرَ بَارِئًا** کما فی الکتاب المتعارف و اینم از عادات ایشانست که مناظر خود را ایستایند بلکه در ترجمه علوم
 میراث برین میرسانند و بعد از شنیدن سخن از تحقیق صاحب جواب خواه خودشان باشد یا کسی
 از المله اطیاب غیر از تصدیق و تسلیم فطری نمی‌آید که صراحت از آن یعنی جبل و تبلیس پیدا است و ملک
 حجتیه گفته اند بگوید که زندقه یعنی بر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که
 امر متکفل جوابش بنفس نفیس گردید و امور را در افادات اجتناب و انیسین قصه نسبت دادند
 که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و ادباً و باطنه زندقه و الحاد و تبرأ منا و صدقاً چیزی دیگر نیگفت و انگار
 در جواب اموریکه اگر طفل بکتب می‌شنید می‌دید نیست حال سفاهت بطری کتابی حجاج خود
 را بدان زینب درینست داد و نفی که انهم که هر شهر و دیار خواهد شد و امیر که در آن بودم یعنی مناظره
 قاضی رطل بوق با فاضل هر دو سینه نیز از همین باب طنین این ذباب است و باعث قاه قاه است
 بر ریش این خانه جواب چه اگر از مذہب شیعه واقف بود این پیر حرف را چه اقتضای که از اموریکه در زند
 رخصه چنانست که ناظرین احادیث و حق الیقین در اوزبان خویش محفوظ دارند و غفلت صریح و زریز
 و سطر و ترداد اهل علم رسوا گردید و این بدان ماند که پیر و متقلان بجهت فانی بدان اموریکه اشاره کردم
 چه بنزد و مناظره حضرت مرتضوی که یقیناً مقول و مقصر است از احتجاج بطریسی بقدر خبر وی از کتاب
 اور و تکمیل مقام ملاک لاسلام و انکران قصد کرد آری چون کتاب او عین دشمنی ملت و دین است
 کمالش همین است که بزرگ خرافات و موضوعات میرن گرد و اتم با اینهمه میگوید و اولاد امیصبت
 کلام و زیاده صفت اتهام که رخصه در امامت معنوعه به کتاب نمودند و حضرات المراء را در آن شریک
 غالب گردانیدند و اتقی بهم رسید که بکلفت بر امامت مذکوره دلالت میکرد و هر چند گاهی بصفت

زرگری در دوازده انگشتی که محصول تسلیم شام در شش بر یکی از آن کم شد که بود شش انگشتی در انگشتی بود
 فروماند در قیاس جوهری که هر صاع گردید چنانچه تقی لک بگوید اما آن بعین رکوع ناگزیر افتاد و اینهم فصل بعین
 خواهد بود تا شرط است طایق الفعل بالنعل باشد علاوه بسیار از انگشتی بای قلیب بین قوم مخلوق
 برای خلفای متقدمین هم چنانچه قلوب ناظرین بر باید وضع کردند درین جبل و لمیس و در صیغ و تکلیل
 اتهام تمام بر نام مزین مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب بود که در صافی دیدم بر روایت خودش
 و اینهم قسم شرعی که چهل انگشتی ترتیب و اوم و هر یکی را در رکوع غار بایلی بخشیدم و صفای پیش من بایلی
 که گفت که برای علی مرتضی آیتی در قرآن مجید نزول جلال یافت و برای من فرو دنیا بدو دند عبارت در
 عن عمر بن الخطاب قال والله لقد تصدقت باریعین فاما وانارک النیرل فی ما نزل فی علی بن ابیطالب
 فاما نزل و باقراف مفسرین شیعه که صاحب صفای در زمره ایشان است همه الله باقی نیز این اعظم بکار
 و صیغما لذلک لیسما ان الصلوة و یان الکرمی و هم را که می براندا متعین است پس که در خلفا شدن
 خصوصاً فاروق اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبعادی ندارد که بنصوص جعفریه این مهاجرین چنان
 کسر و وقصر بر رود و یا جامع آیات مناسله باشد در کتاب خدا بود اند و بر فرض و تسلیم آن
 این روایت را نزد ابصحت و اعتماد در ساند و بر فرض محال ثابت گردانند که ضرورت امام راجعین
 در رکوع نماز بخشیدن گوئیم شمولی بطریق اولی و آنهم بنصوص جعفریه بعد از فاروقی و اصرار چنان
 بود بخلاف الله متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثری نبود و ظاهر است که دامادی بلام
 و شبهه در تقدیر آنکه بود و داماد بمنزله فرزند می باشد علی مالایخفه العرض علمای رخصه گاه
 صناعیت زرگری چنانچه باید بتقدیم رسانیدند و زمانه مثل مجتهدین رد ساسه مؤمنین را بیا
 کوفه بنده علمای زرین تیار زر و خند و بر سائل تنیدند چنانچه از کافه کلین اعد و غیره روایت از
 هزار و نیار بر می آید و جعفری نیست که شیوخ و نیار هیچ بر روایت را در باره انگشتی موصوف و علمای
 سیره میفرمایند و هر یک را از آن کامل العیار میداند و صاحب صفای سیان بر دو طبقه می داند
 که در رکوع جمله بسائل بخشیدند و در رکوع دیگر خاتم عنایت فرمودند و چون هر دو بخشش تمام شد
 آیت کریمه نازل شد و معلوم نیست که محامله حضرات ائمه عطا بر دو بود یا قناعت بر یکی و از شرط
 امامت و ادن هر دو و گویا واحدی علی التبعین یا علی التبعی باشد اما است بالاتصال عطا بر دو
 بالاتصال عطا بر یکی از آن هر مرتبه از امام حکمی دارد و اگر فرق مراتب نکنی زندقه می دهی به حال
 اهل این انگشتی بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت طایفه زرری ازین قرآن مجید
 نتوانستند بدون ختم ضایم در اختلاف متقدمین رخنه گر نمایند و در خلافت متصله بر آن کتب
 در غیره بکشاید و بجا آنکه دعوی علم و معرفت صد و چهل هزار زبان را در لوکان بالاستنباط

سن هذا القرآن نقل فرمایند و آنهم بر اے حضرت امام حسن که در اولاد خاص جناب سید زینب و
 سبع سنابل بر بیان شراح جامع الزیارات داخل نموده اند بار خدایا از قرآن مجید اہلبیت رضی اللہ
 عنہم اجمعین بر استنباطش قادر باشد کہ نفس بطلان ختم رسالت در بارہ سید کونین در آن بدلت
 قطع نازل شود و تواند بود بر بعض تقدیرات کہ مراد فاروق از نزول آتی مستقر باشد بے مشغول
 و عہود و شاید کہ نزول آن را تمام میکرد و بعد وفات حضرت رسول مقبول چون ملاحظہ نمود کہ صحیف
 بر جناب زہرا فرو می آید و جبرئیل بآید و رفت در شب در روز مشغول نہ بطور وحی سابق کہ بیشتر انحصار
 بود و بعد از آن کہ آنما نازل یافو ہذا شک نیست کہ بخشیدن چیل انگشتہ در عین رکوع و
 سوال سائل در نماز عادی نیست بلکہ اتفاقی است ابتدا و زمانہ را میخواند و لا عقل مدے باشد کہ
 در عمر شریف جناب زہرا بیطوحی خدا بعد وفات سید انبیاء علیہ السلام التحیۃ و اللہ تحقیق گردید کہ
 اعتقاد باینان رفض بدو نیم ماہ میسر شد و شاید کہ فاروق بنی درستی چیل انگشتہ مساوم مصداق
 انگشتہ جناب امیر مصرع کو سیلمان زمانست کہ حاتم با دوست سایلان را رشوتے دادہ
 تا با طائف چیل آراء و ساخته و طریق سوال و طور اخذ و جعل آموختہ باشد و خود ہم قرآن پوشیدن
 بعد از آنے نموده باشد کہ در عین رکوع از تمام بدن یک اشارہ جدا شود تا مفید صلوات و نذر بد و
 تیر انگشتہ بہ ہدف نشیند و خطا نکند چنانچہ عرفہ گوید ۵۰ از کمان ناجستہ در چشم تیر کرد با ہر معرفت گوشت
 حکمی بر نشان انداختہ چنانچہ انگشتہ جناب امیر و قتیق کہ بسوی سائل بر یافت زینہا خطا نکرد و راست
 و چپ مائل نشد و بے کلفت بر بعض روایات در رسیدن غیر ذلک من الاحتمالات فانظر و اسأل المتقون
 کہ رفضہ امامت بلا فصل را کہ مدارایان قرار دادہ اند بر این ضایع می نہت و بعد ذکر آن بر خوشیستن
 بے بالند و در برے با برای ابطال خلافت را بشدین برود می بالند کہ ببیند از قرآن شہرود مدعا
 ثابت کردیم حالانکہ ظاہر قرآن و بیانات بیان بر اینست کافی الکتاب الکامل علیہ السلام ایچ از دنیا و دنیا و فیض
 ثبات است و آنہم بقتل جگر می بیاہتر عقل ہم از ان اباسے صریح دار و کذائیات امامت و اوصاف آنرا
 جناب امام رضا بر دایت را وی معلوم چہ قدر داد و شرح و داد و بیضا و این شرط را در آن پیچ و غلی نہ
 سمذا آن امور ضروریہ در پیچ امامتی بالفعل بر اصول شیعیہ یافتہ نشدستین مفصلا پس مناسب ہمین است
 کہ قول خواجہ اثر فنامہ در این مقام یاد کنیم و بعد عاے این فصل مشغول شویم ۵۰ جوہر سے راز از اندک
 و کان غارتیدن بر آن سود کردہ و چون بنیاد این مذہب مطابق کتاب مختار ابن سبا بودی نہاد
 اینجاکایت چہ مناسب افتاد و نہ ہم قابل نظم نظامی با طافت چو درہ زر گرش حبیب جان گشتیار
 و ایضا در استنساہے نفس خود کش کہ ہم از باب خود فرود شد و خود نمائی بہت حرفی دیگر باید شنید
 کہ میگویار کہ خاص بگردانیدم نفس خود را بند کردن بگر از نیجت کہ غیر خوشیستن را بر سبیل تہنیک

۵۱۴

تویش در اخلاص باطن و خاداری بنیدانم تا اورا ذکر کنم انج کما عرفت فی تلخیص کلامه بالفارسیه بواسطه
 حضرت امین است که شاگردان خود را از شیخ و سید چنین تعلیم و تلقین کردی خدا بر عین مقدر و بزر قدر
 مدار و پیر ظاہر است که اگر این نقل مطابق اصل نبیورعیش الحاکمین یعنی مجتهد فاضل در صواب
 مطابق ذات خود و شناختن او می نماید قَدْ رَأَى مَا قَدَّرَ اللَّهُ حَقَّ قَدَرِهِ اِنَّكَ تَقَالِي اَمَّا قَدَّرَ اللَّهُ عَلَيَّ فَقَدْ رَأَى
 هذا حال معرفت قوم اکفر فی قدره خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین است که
 کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواعق انار الله در بانه آنجناب را مستغنی از رسالت قرار داد
 و بر تقدیر چه متوقف که از روایات قدیمه در کتب مجلس تفسیر صافی و غیر آن کما فی غایت ثابت کردیم پس است
 بگو که چون حضرت بر بردی اتنی نسبت داری بے شبهه کافرشی بیانه و قدما و متاخرین تو در عین
 فاروقی از آغاز قصه قرطاس چون لب کشوند یا گفتند اند که حضرت طلب از رسول و اسباب کتابت
 مانبوی در قرص که گمراه نشوند است حضرت بعد از چون او مخالفت و حی کرد کافر شد پس قیاس
 شان تو و تلامذه بود که شیخ و سید بعد از این سبای بودی باشند و هم بعد از ایشان از اتباع این بر در جاک
 میکنم که هر یک پیغمبر را معاذ الله نسبت بکفر کنند یعنی مستغنی در او در قرار و بدو البته در کفر و دشمنی نیست
 هر گاه کفر تو با قرار علمای شیعه عیان شد پس میگویم که کافر چگونه منی پیغمبر صلی الله علیه و آله و اگر در مگر
 انیم نشیندی که خدا میفرماید و محمد و ابی و استیقام انفسهم ثم قلنا و علوا فَاَنْفَلْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِ
 آثار قیامت دید نیست که چنین کافران مطر و دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طر فانه کما جبار و
 شیخ المقتدر له مخاطب ابن محلم الملکوت هنوز ندانست که این پیشواے امامیه و غیر او در باب حضرت
 چنین تحقیقات در برابر حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر و ارشد حضرت در مخاطبه حاصل
 در مناسبت خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود و ازین سالت مستغنی شد
 ولیکن هر کس میداند که حکم حاکم مرگ مفاعبات فکیف حکم رب العالمین طر فانه اگر بعد حق معرفت خدا
 و رسول او قائل این مرد و حق معرفت الله را نیز چنانچه باید او اگر وسیعاً حق صاحب الامر را خوبتر
 شناخت که با وجود اقامت در حصار ابنین چابلقا و جابلسا و رقافت افواج قاهره غیر تنهایی
 و رقیه بر سر برد چون بجای خود قرار یافته که هر گاه پیغمبر ثابت شد تا گیر است ثبوت لوازم آن را
 بوضوح انجامید که در دیار مذکور خطبه خلیفای راشدین چار عنصرت دین حضرت غائب عن
 الحاضر فی الامصار بکمال بلاغت میخواند و افضلیت صدیق و فاروق را علی رؤس الاشتماد
 منبر بیان میفرماید و در نیمه استبعادی هم بخاطر کسی از رخصه که کتب خویش دیده باشد راه نمیدان
 زیرا که در آن پیر و سید اجمد مثل امام الائمه اهل بیت میباشد که در جنگام خلافت خویش بر منبر
 میفرمود که هر که ایشان را مفضول گوید از من و راهستان از آنرا خواهد بود چنانچه در صراط المستقیم

نیز هم مذکور است و آنچه جناب فخر المله الدین و مقید علمت است اتباع ابن عباس بن سنان و اکثر متکرر بر
 نفوس مؤمنین پاک متخایسه کردند از قید و بند امام و امامی و سفاکت پس مایه جوایش قطع نظر از آنکه
 از قبیل قیاس شیخ مجدی است زیرا که ایشان را بر شیعه قیاس کردند که مانند یهود و انچه از حق است
 پیدا است و بر تالیف دیگر در کتب مجلسی حدیث کائنات از حضرت امه که غالباً نقلش هر گوشه در جوایش
 کافی است که دیگران امامی نصب کردند در تقلیدش کوشیدند و شما را نصب کردند و پیروان
 شما در دوزخ و بر ناظرین کتب شیعه چگونه مخفی باشد که آفات و مصائب هر چه از صدر اول شیعه اهل بیت
 گذشته و نیکنگزار دست امامیه بود و هست در امام صفین بسیار چنان اندیشیدند که امام الاثر را
 قید و بند کردند و بدست امیر شام سازند و هر از آن هر را با ملکا کا بر شیعه آنجناب را بر تحکیم حکم خاص از
 و گفتند و در نه ترا میکشند حضرت امیر آنچه در لعن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از پنج ابلاخت پیدا
 و هویدا است و در ترجمه حرامی باید رفت که معتمد الیه و مشار الیه آنجناب یعنی ابن عباس بر وایات
 رئیس المتقدمین در کتاب مختار سبب شکست و دلالت شد معاذ الله پس از دیگران چه نام نهادند
 و از اینجا است که جناب فخر المله الدین بالاخر انیمقدمات را یاد فرموده خود متعقدین امام ریخته
 را که غیر از امامیه آنجا عشریه فرقه دیگر نباشد در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر عداوت و دخل غنا
 را یاد نمینفسمودند بر در قلم ایشان را ملجا میکردم که هیچ علقه تخریر تواند کرد و در بسیاری از بلاد
 جو احوایان و مدعیین مزید دلا و افواج کثیره موجود باشند امام خود را چنان غایب سازد نام و
 نشان مقام خود را بر ایشان مخفی یا ندانند راست گفت مجلسی در حق یقین که شیعه این زمان
 مثل آن یهودانند که منتظر قدم حضرت بودند فلما جاءهم ما عترقوا کفروا و انما یلقن الله علی الکافین
 بر که خوابد این دلیل عقلی را که اشتهار از آن کتاب در حال امام منتظر بیت و حاضر حضرت عباس
 علم بر دار بخور و دوا و تیر از ایشان داده میشد و بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعه این زمان عقل و
 نقل ثابت است و از یحیی هر کس اعتقاد منی فرماید و بر مثل مشهور تر سایه خود میگرداند و از کافی عیا
 که در وقت امام صادق اجل اصحابش نصف دینار شیعه میدادند و بقیه کس قابل میدان
 میدادند و او برین زمان که بر سیمه خاک پاک که بلاد و نشان سیاه بر پیشانی نورانی چهره دیگر
 از علامات تشیع که نزد و از صفات ائمه بعد المشرعین نصیب ایشان شده و هر چه بقا در رساله و
 چه خوش که از دشمن خانگی حذر باید کرد و برین علامات فریب نباید خورد و الغرض عمل امام زمان
 بر همین است و پس که اعتماد در بر یحیی پس چگونه بار دیگر در قبال ایشان نیاید که من جرب المجر
 حالت به رانده پس هر چه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متعقدین و چه در اسطوره نوشتند و اجتناب
 بحکم و سخن علی و آلک من الکسایه و بالاخر اماره و دیت این قوم بر زبان مقدس نشان هم جاری شد

چنانچه مجلسی بعد از تفتیح احادیث اور و بود کما نبیام را پس انصاف باید کرد که متعقدین امامست
این بزرگ سوسنی در میان غیر از اثنا عشریه کیستند که امر و اگر امام بر ایشان ظاهر شود تدریر قید و بند
و نمایند و بخویند و بگویند که بلا سلا بگردانند و چنان نمایند که فکر این استاد شیخ و سید باینان بدو
رفض نخواهند رسید و قتی که در مکتب بودم چنان می شنیدم که واسه بر کسی که دیگر را بغیر خود این شخص
هرگز عاقل نیست و امر و چنین کس را که از فریب پر حذر باشد نادان میدانند و الغرض گویا که
اختیار حال اثنا عشریه خاصه بر زبان شیخ الشیوخ بر نفس جاری شد از قصد سامه و گو سال پرستی
و ترک رفاقت حضرت یار و دامنم علی العموم و حال خود فرشته ابن شیخ نجدی اتفاق شد پس
شد که حاجت با عاده ندارد دیگر آنکه این نائب ابن سبای برای نفس خود با یقین میدانند که زمینار
چنان سلوک نفرمایند چنانچه سنا یقین و لا حقیقین شیعه بعمل آورده و خداوند تعالی الله تعالی و لا یامون
مگر الله الا القوام الحاکم و حق کافی الکانی عند بیان الکلبایر چون ازین آیت خود را تبخلاف
روند با ستیغای نفس خود و بدید و احمقند که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه با تو گفتیم
نیشان را از دعا و جفا و ریختن خون شریفش مانع خواهد شد حال آنکه ابن عباس را جناب میر و
اطمینان خود و یگانه روزگار میدادست و بدی خلافت آن جلوه ظهور داد و بر اصول اهل ریا و عناد که شیخ اثنا
رفض لیاقت پایوسه او ندارد و اسی غیر ذالک من الاثله و الشواهد شیخ دین و حبان و فیهی نفس
که معتزلی حاذق را مغلوب کرد از بدیهات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در آخر گفت
که از من تئید نمیکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر است زیرا که جناب شیخ معرفتیکه در حق خدا و رسولش دارد
یقینا سبب یقینه امام است علی با عرفت انفا و پیدا است که کسی که در حق حضرت استغفار از رسالت در
وحی در کتب دینی خود و بنویسد و البته مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و تعجب که شیخ رئیس لایاله را اینهم یاد نمایند که صیغه اخوت خوانده بود و حضرت
صلی الله علیه و سلم میانه سلمان محمدی باب الله و میانه ابوذر عتقاری صدیق است نزد رفقه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پله می برد یا پنجه در دل سلمان بود قتل میکرد و او را پس بدو
دیگر آن چه گمان توانست کرد و یا مرتبه ایان این شیخ از ارکان اریه منطقه هم در گشته بود که سیکوید که طعن
دارم که تئید از من نمیکند و انهم بدین عموم که از دیگر شرکاس من تئید و مقام حیرت است که بعضی
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل در باره حضرت سلیمان و النور و سبب صدور امر مذکور در شرح کافی
خمنن افاده فرمودند که طفلان هم از آن محبت پذیرد و بر اکا و یب او دل نمی بندند و آن اینکه سلمان
حاکم مداین بود و از طرف فاروق و حقیقه نائب امیر بود که حاصل ریا بجناب می فرستاد و او میداد
و افتخار بر آن میکرد و از جانب من است و خود را در باره حاصل تبخلاف میزد و اعمار میکرد

بر اهل حق داشتند و هم افاضه انوار طریقت و حقیقت و الحریکت که این امور مثل آفتاب بر خط استوا
 روشن و مثل شگفتگی کلمات است در گلاش اکنون احتمال از حملات شیخ با و صفت تناکر کلمات متناقضه
 او باقی ماند مگر آنکه شیعه سهواً کنند آنچه گویند و جوابش هم عقیده سماع خراش میشنود خود تو در ضمن عبارت گوش
 القصد هر چند رفته در ابطال امر واقعی یعنی میرزا الطاف المکرر را بپسندست بگوشتند و درین راه بیکار
 و نور خورشید را پوشیدند کاری از پیش نمی برند بکمر پرده ناموس مذہب و خلعت خود و نزد عقلای دین
 بعد ازین شیخ جے آنچه در باره معرفت خود با مانتظر انامیده و او خواهد از دست آنها عیشیه فرمودند
 که این معرفت مانع است مازالتیقاع کفر که هرگز مغفور نتواند شد و گوشه شمش در قتل او نیز چنین است
 بلکه او را تخویف کردن نیز کفر نیست غیر مغفور شاید که این شیخ الا بالسه یا نه مبانی قواعد مذہب شیعه
 متفرعات قاعد و عدل را که امامیه علیه بدان متفق و مباهی اند و از اشتباه از مقصبات قاعد
 مذکور در صوارم یکی نیست که اگر بغیر سے را بوجوه مستحسنة قتل کنند از باب آتھمان خواهد بود و ظاهراً
 قتل او صیای انبیا بطریق اولی کمالاً یخف و از بیان شیخ جی صفای نیست و اخلاص اعمال خوش
 بر ظاهر است و انیم که دل در پایش از شوائب اتفاق پاک و پاکیزه است پس اگر تخویف و ترس است از امام
 بلکه قتل او از دست شیخ الشیعه صدور یا بدیه حال مشتمل بر مصالح خواهد بود که فعل الحکم لایحاجون
 مثلاً جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید فکر کنند که امام بیچاره درین مدت مدید شدراید انتظار را پیش
 از پیش کشند و مثل مشهور است که الا انتظار آمدن الموت معذات المین و جناب کاره شیعه شیخ
 روز در انواع مصائب سائیده در مصداق لایموت فی حاکم لایموت گردانیده اند پس تحسین
 نیست او را بطائف حیل شهید نمایند که همشکه خیر طریقت مبارکش را بر و آنجناب بلا حملت بعثت بدست
 میرسد و گلاشت فرودس می نماید چنانچه از صوارم هویدا است و چون این احسان از دست
 چنین محب اہلبیت صدور یا بدیه از گناه چه حرف تو آرد یا بکفر و انکار غیر مغفور چه رسد و بعد از او را که
 حقیقت عدل و متفرعات آن یاد که کلامش اظہر من الشمس و امین من الاسس خواهد بود
 و العجب که چون شیخ المعزله اعراض متاقتض در گلاش نمایند و برای رفع آن کما یفنی پر و از دین
 متفرعات که من حرفی را از ان مطابق اصول بگوشتش رسانیدم و اطلاع دادم حسابی بر ندارد
 یا ز سئلہ ثواب و انمی را دخل میدید اگر خوف مذلط در عبارتش عیان بود و چنانچه از عبارت
 عینا و الاسلام و بہتانے هویدا است و اکنون نسو آن تروض نیست تا مقابله کنم و اعلاط را از رسیان
 بردارم البته کلام تفصیل کردی و روح شیخ جی را شاد و نمودی که بر عکس نمند نام رنگی کا فور و
 وید که چون شیخ جی از آغاز و در عمل افتاد و معلوم شد که مخاطب خود را از میان اهل جہان مینماید
 که ان پیارہ چون کتب شیعه را ندیده بود و هر چه او را فرمایند اختیار دارند که رتبه مانند اہلبیت و گلاشت

دارند و هر طرف که میخواهند می بریزند و ماغ اورا خالی کردند از تقریر ماسه پریشان نا اوجواب هرگز
 نتواند و هم زدن و تفصیل نتواند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را خواهی یافت که ترکش ایشان
 خلع شد زیرا که در جوابش بیان گفتن که امام انام مثل ماه شمس است بلکه مانند عوام طایفه است این
 نه باطن را حالانکه همه در امید استند بگریاوندانند که کسی مثل ایشان بار بار لاف و دوستی و غیره
 امیر فرمود روح ترا در زمره معین نیافته ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد و تس علی هذا
 اصول دیگر اما تو امر معناه و دورتر از این پیدا رفت که علماء اصول و اخبار قائل بمصنف جناب سید
 کبریا علیهم السلام ما کان یکنون ستم که لا یستطاع ان یتصوره الا کثیره الا که احسنها و ضرورست بودنش نزد معصوم کمال
 علی من طالع احادیث البهار و عمود نور که چه کسی دارد که بخط سقیم سر بنامک میکشد انرا هم که در هر دو
 بر امام برافراشته اند شیخ جی و اثر گون گردانیدند و خبر جامع و در هر حل جمیع مشکلات که در کلیبی است
 و رسول خدا بعد رحلت الی الدنیا نویسنده بدست کاتب یعنی جناب خرقه و داود و آئیناب انیمه
 را با اعمده بواسطه الله رسانید کجا رفت و تسدید ملک اعظم در همه اوقات میر که از تعلیم شان
 ترستی جسم رسید که سیر آسمان پر در درجه شدای غیر ذلک ما اثبتوه لاله حتی که بخوردن انار که معلوم امام حسین
 از دست آئیناب یافته بود و خبر نبایات و حال ضایع ریگفت و حضرات انبار با این میو یا خوردند بلکه در
 ایشان از سبب و شربت بهشت است که امام من الاصول همه را شیخ سجدی کان لکین شمر و در رضا
 الزمان را که معراجش مطابق بخار و حق الیقین مالوف رسید درین علم برابر عوام گردانیدند و غیر از
 مخصوص نبوت و منایات پذیرای را یاد نکردند و حکم ایشان در منایات مقدسه که مانند لغو و محض حق
 میباشد و عباری ندارد و متخلف نمیشود و لالت بران میکنند که قعه دما را که بنام جناب سیده
 موجب التباس شد در تفسیر استاد کلینی مکرر دیدند تا میگفتند که انیس علیها طین مقتضای تفسیر
 حمیر در باره کسیکه صدق آیت تطییر بود و یا منایات دیگر انکه چه رسد که در شرح لغو و غیره ایشان را در آن
 حکایا شمرده اند بحقیقه و الله این حکم هم سندی قدیم و قوی داشته باشد که شیخ جی از آن غفلت
 کردند تا بدون این علوم و لغو و محض مغرب شیخ مقید گردیدند پس آنچه در آخر فرمودند که ساقط شد
 سوال شیخ الاغترال را ساقط شد جواب شیخ جی قطعاً و محصل این امور بعد از اول
 امور چنانچه بارها گفتم آنکه این امور با دلی قویه الله را حاصل میشود پس مقتضای علم شمس
 جمل سے امام التفات نفرمودند بدین معنی که کیست از مجتهدین تا بدو انفس گیرم و مقرب گردام
 و اگر لایق هدایت امت است اورا بشرف نیابت رسانم و بدون سوالش از فی النظر الیک
 بدولت رویت خود اعیاناً و هم و اگر بخوابد و جناب لن ترانے اور ایا یوس نکنم اگر چه بطور و کالت
 بوده باشد الفرض مقام است که شیعیان در امام باره با قر جمع نشوند و حاضر علم از حق

سید و جود مرتب کنند و برنام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق برنام برار و لعین داد و تبار ازین
 که صاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نیستند پس اگر امام غایب شود
 با مکان اورا دارند و قتل او سعی کنند و بدین فرشی متاع دنیا را خرد چنانچه احمد ابن حنبل
 و تدا و پیش آن مرد و اهل این بود که شیخ حارثی از غایت سلسله و روز و رومی و وید و اوقات
 انہ را نام جی برد که چنانچه شیعوں بعد از شهادت شاه شہیدان مرتب گردیدند و قس علی بن ابی
 از وفات امام باقر صادق رضی اللہ عنہما تہ زراره منتخب دنیا چنانچه در نسخ المقال و مختار
 از کتب الرجال بعد از ان نوبت بدان میرسد کہ شیعیان اثنا عشریہ وقت خود را بدان سپرد
 تشبیه میداد کہ گو سالہ سالہ میرسد و حضرت موسی و ہارون سلسلہ دین و ملت را
 بریدند و انداز قریب نشیند بہ بیت چون سامری سبایش کہ زوید و از خری ہ موسی مشیت و از قریب
 گو سالہ میرد و ہ و ازین بیان اینہم عیان شد با اہل شیخ جی کہ حضرت یارون با و صف آنکہ
 کہ اورا سبک کنند و گردانند و ضعیف گردانند و لایطو القدران المجید ان القوم ما یستضعفون
 کاذبا یقتلنہ از ہر و غضب و توبیخ و تهدید و قیقہ فرو نگاشت و حضرت امیر دعوی ہاست
 ہم نکرد با ہمدانسان با غاصبین خلافت چہ رسد پس جمیع مراتب ہارونی بر اسے آنجا
 کجا با قیامد غیر از بنوت کما شرمنا انما نیست حال حدیث منزلت کہ در روایت صحیحہ نیست
 امار و ایات احاد غیر صحیحہ در نیم طالب عمدہ کہ مدار ایمان است پس چہ گفته شود و آنچه از کلام
 شیخ جی اشعار میشود کہ امام از اعلام آسم بلا واسطہ محروم ستانید و اورا ہم از حجت
 نفوس اللہ نظر ست زیرا کہ از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگران
 پیدا است کہ امام از ولادت با شہادت مبطلایک بود و چون در آنوقت اورا
 صد ہا بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانے بلا واسطہ مشرف گردید بعد از امانت
 و حصول مراتب علیا بطریق اولے پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن کہ از شیخ جی
 واضح شد کمال نا ضعیف خواهد بود کہ یا اورا بعرض برین رسانند یا از ضعیف بن گزرا شد این کار
 از تواید و شیعیہ چنین کنند و ازینجا است وجہ بسیار کہ بخشیکہ قاضی رطل بوقی با فاضل ہر سہ نمود
 و ان دلالت دارد بر آنکہ قاضی مذکور بر وقت کہ خواهد با امام ملاقات نماید چہ شد زیرا کہ
 حال پیشوا اولیکہ معتقد شیخ الطائفہ چون چنین ست فکیف حالتش کہ بعقبہ بوسی اولیا قاضی ارد
 یانہ و درینجا شیخ جی تھیہ امام را بر اسے خود ثابت فرمودند چنانچہ بر اسے غیر خود ثابت می نمودند
 باید کہ غافل منشوے اما آنچه بعد ازین فرمودند کہ امام یقینا میداند کہ شیخ جی و جمیع مشائرن
 مرتد نتوانند شد پس بالا در یافتہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یقین بمعنی بسلامان نماز

باب الله و ابو فریدتی شیعہ نہ داشت تا شیخ جی و ایشانش چه رسد تکلیف که امام مال و غار علی
شیعہ ہزاران بار ویدہ و ہمیزان عقل سنجیدہ باشد و غیبت بر غیب اخبار نموده باشند با وجودیکہ
استقام جمیع امور دینی بلکہ دنیوی نیز باوقالی دارد و تصدیق غیبت کہ از ما دام غالباً ظاہر است و ال
بر آنست کہ بطور آفتاب رسالت بر آن ہو کہ مصداق قل لکما تھکونوا کما تھکونوا فی الکفر ایہ بودند ترک صلح
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشتہ از امثال شیخ جی پس استتار او از رطل بوقی انشا اللہ
بطریق اولی و اینچہ ہم پے توان برد مصل گوئی او و غیر او کہ دعوی میدارند کہ بروقت کہ خوانند رطل یا
کنند و صبط لغت خدا میشوند چنانچہ دانستہ سابقاً و غیبت از ان جہت خلاف مصلحت است کہ اکتفا
شدید بہ سید در است خصوصاً کہ صد با فرق در شیخ ظاہر شدند و ضلالت و اضلال را حدیث نماند
پس کما سلامت ایمان چند کس و کجا گر اہی و بدعتی ہا ہزاران ہزار و نعم با قیل و خبط شیعہ
و غایت عنک اشیاء و ایضا بقیر ترا خبر کہ چون غیبت ضرورتاً و پس لبتہ جبل قافسے رطل بوقی کہ
مدعی جواز ملاقات است در ہر وقت عیان شد پس این خیال ہمہ کتاب ہای مناظرہ در عین حل
نوشت و نیز بخت ترک بعد روبروے بادشاہ ہندوستان نورالدین جہانگیر انار اللہ بر بارہ صد
لغات سیتہ جالبیہ شد و ایضا چون استتار امام موجب فرید اختلاف است بسبب اجتناب کافی اعل
خصوصاً اجتناب و مثل محمد الزمانی کہ حال فقہان علم و استعداد و اوزین کتابا ہا بین من الاسلام
پس لطف و اصلاح ہمین است کہ بر شیخ جی ظاہر گرد و او را از عوامی مذہب نجاست و فریاد کہ از ریا
تیریز اگر ملاقات من میخواہے و از موافقت سنیان آخر از کین و تقلید نشان انکار علوم نابکین و ہم
انکار شہادت الی غیر ذلک مالا یتناہے و ایضا مقام تہجیر است کہ آن کیفیت از باب ایمان کہ اللہ
بدانست حال او کہ چون امام را نہ بیند بر ایمان ماند و بعد رویت مہجرتش متعقد ماند آری راست
گفتہ اند تسمع بالمعیدے خیر من ان تراء یا سعاد اللہ عطاے ترا بلقاے تو بخشیدم و ما چنین سید
حال حضرات الہیبت کہ در ششوی مولوی صفوی منظوم است ۵ ای تقاے تو جواب ہر سؤل
لے آخر و مسئلہ لطف را کہ شیخ جی شروع کرد و نہ مناسب نیست درین وادی ظلم برداشتن
کہ خایقین و رینا بل نقد نوشته اند کہ اہل اعتزال و کاسہ لبیان ایشان را بہوت گردانیدند
کہ احاطہ آن مشکلاست چون بار و پود اہل اعتزال تہ و بالا کردند اہل شیخ کہ بکاسہ لبسی آن مشکلاست
ایشما چہ وجودے دارند کہ بمقابلہ الحق بپایند و در عین ہا ہم حاذق مذہب اعتزال و بدبر آن ہیں ماند و خدا
توانست و رجوا بش نہاد و دومی بنابر است راست کردن آری بزرگان گفتا نہ کہ و لیکن ہر
در کف دشمن است ہا آنچہ شیخ نجدی در تفرقہ تطویل لا طائل بکار برد و بنیادش در تعقیبات بندہ
حاجتا مغل شد و حاجتہ نامد کہ باز در آن گفتگو نمایم و مسئلہ عدل را نیز بطور تہور و پیشکش کردیم بسا

از خبر کلمات را از ان اخراج توان کرد من بعد چگونه مناسب بود و اما اگر شکایت شیعه نمایند از آنچه
مصدور یافت باشد ازین باب بطور سهو فان اسهو عذر شرعی بالا جاع و اگر بچنین رجوع کنی خواهی یافت
صراحت لفظ از عظم و متفرع شدن بدبران بحدیکه بکشد متعجب نیست و سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
کمر دنیا مقرب بود باز بجهت ادعایت بر استمداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
بیان بطور بیست و نعلت مسکینیت را باعتبار امتداد زمانه حدی نمائند و حقیقتاً ایشان را خوا
نمیشد که گردانید مثل بیو دایا میپندارے که احاطه علم باری در آنوقت کمتر شده تاندا نیست که شیعه
از راه سهو با دعوت پرور خستند یا تلخیص شدید بر جناب یزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را با مخصوص در شکنجه کشیدند عیاذ الله پس معلوم شد که اجله این قوم که طعنهش منفاق
و پیچیده مثل لقمان مذہب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور از عظم بوده کما عرفت و تسعیمان پاک
آنوقت همای حضرت همان که بلا بخلوص اخلاص عدا چنان بجاء آوردند که بقول شان شد
و نمرود هم نکرده باشند اے غیر ذالک من الوجوه الی یتهما الشیخ البجیدی نے بذالتقریر و عقل
عن مشکله بل افکے نے مقام آخر کمالا یحیی علی من نظر الی تالیفات اکابرہ مثل تفسیر القمی بلی در
تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معترفانداستند بحضرت امیر پس و بال نشان
هم کمتر باشد و تسعیمان چنان میدادستند و چنان گلا که زدند که میدادے نیزاری امه و قیقه و تقرب شان
از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن است بنصوص امه و کتب حدیث و متقید بسبوط
بالکماله و احد بعد و احد ارشاد نموده اند که از شیعه واقفیه زیاده تر از زیمیا باید که نسبت خواج
و نوا صاحب اے غیر ذالک ما تاوتر معناه بالیقین لا بالظن و التحین پس میگویم که آنچه شیخ بجدے
حارثے پریدند که فاروق سیدانست حال سیرت شریف و فردگاه آنجناب را چنانچه میدادست
ابوبکر که همراه بود و شیخ الاخرال برادر شغال یا نگ بی هنگام بر آورد که من نیدانم حال آنکه اطفال
که با سحر و دیسیر اقدے دیده اند میدانند توانند دانست پس عیا نشد که البته آنچه معلوم الملکوت
در تخر و صد اقتش در صدر کلام تنصیص نمودند از بهو احسن شیطانے بود تا بنیاد خود فروخته بران
ما جرم گفته میشود که اصحاب مجلا از سیرت اگاه نبودند بسبب شنیدن منامات شریف و اجله اصحاب
زیاده تر و ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر بشنیده حدیث شریف نبوی که از شد تلامذه بود و در نوشته
حالا که نزد روضه چارده طبق زمین و آسمان بر اے تو مفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه و سلم
بخطاب مرتضوی کرم الله وجهه فرمود که انشاید برے مالایری العائب فکیف که پیش از سیرت
با بوبکر صدیق منشا و رة این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که بام حضرت که بزرگ
میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدر ما درم فدا تو

ایندهست فرمود نعم و این حدیث در صحاح مردیست و آورده اند که در خواب دید که ما می فرمودیم
 تا حوالی که روشن شد باز آسمان رفته بیدینه نازل شد تا مدینه و حوالی نوزانی گشت و در آنجا افتاد
 کرد و بسیاری از کواکب همراش بنشینند آمدند باز آن ماه همراه هزاران کواکب هوارفت و در یک
 خرد آمد و زمین مدینه همچنان لاسع بود و یک سید و شصت خانیه انعامی بین هرگاه تمامه تمامه نازل شد
 باز بروشنی آمدستام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیق فرود آمد و در پیش
 خانه لشکرافت و ناپدید شد پس ابو بکر در معتبرین مشهور بود اینم دانست که دخترش پیشتر
 مشرف گرد و پس بر بقای خود بعد وفات شریف میگردید باز باب صحبت سر نوشته اند که چون
 اصحاب مدینه میرفتند کفار را دغدغه پیدا شد که حضرت بیدینه روند و رفا بهم رسانند و در هزاران
 از عداوت برست بنگال حاسله نماید و در وارانند و مشهوره در آمدند و تخریدند که با دوستی
 در سرے چگونه در آمد پس سید مدینه کسی گفت از بعد اگر حضور من شاق باشد در روم و اگر از شاق
 باشد یا نه شاطرم نه بار خاطر و از کجا دستوری و او دانستند که از که نیست فرق همین بود که او قریب بود
 شیخ بخیر و جدید باری همدگر گفتند و رختی که اکنون گرفت است پای بدین روی مردی بر آنجا
 و اگر همچنان روزگاری بماند و نقش از رخ بر نیکسای کسی گفت بقید آهین در اندازیم و در
 نایم و از روز بآب و طعام داده باقیم تا مدتی لایمات فیحاکا لایمات باز خود بپاک شود و شیخ بخیر
 علیه اللغه گفت بدلم نمی آید شاید یا رالش روزی برمانند دیگری باخراج ایشان که شیخ بخیر
 از اول صلیت است که هر جا بلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل زربین کلیم
 و از قبا ابو جهل گفت که صلحت اندام که از بر قبیلہ یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم
 نتوانند قصاص را بر قبیلہ گرفتن پس بیت دهم و برهم پس شیخ بخیر در دست نشست و گفت
 راے متین همین است با اتفاق کردند و جبرئیل آمد و گفت که خدا امر بهجرت میفرماید حضرت
 چادر خود بعلی مرتضی داد که بهوشش ترک گوید و نزد دولت خاندان را و اعزاز یسین تا فیم لایم
 خواند و خاک بر سرشان ریخت تا داخل شدند و حضرت در گذشت عالیشان کار سازی غذا نموده
 و پسر صدیق و غلام از او و عامر بن نفیر بر مخمس و رسانیدن غذا مامور گشتند و این بیان
 که کتب شیعه از تفاسیر و غیره مصدق است آنچه بالا گفتیم و بنی هاشم بخیر و ختم بخوانند
 و این امر خود بدینست که بسیاری از اصحاب خبر ندانستند و ابو بکر صدیق و علی مرتضی
 که همراه گرفتند و در خانه خویش گذارند با ایشان تعلق داشت میدادند با غلام بنما
 که مشبب بهجرت خواهد فرمود و آنچه واقع شد از جنتوے کفار و اطامه ایشان کرد اگر دغار و جنت
 و اندوه مدینه در باره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابو بکر را زیاد تر معلوم بوده چنانچه و

و سبب اسرار بار و از دنیا زیا و مجربا که در مذیت سفر شب و روز و در و دو که خود حق تعالی فرمود که بار
 کسی بنزد دیگر صاحب ادعای سومین چنین نصرت کنند که ابو بکر گزیده بیاد آرد قصه هجرت را از آن
 استخراج **الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْآيَةِ وَحُضِرَتْ** چون پیدا است که مشرکین با ابو بکر دشمنی زاید الوصف دارند
 بسبب مزید نصرت و دعوت دینی و غیره و در راه بر و بر اصول و فضیلت چون علی مرتضیٰ سقلا اصحاب
 کف بود چنانچه بارها دانستی و در اهل و عیال خود که داشت که مبادا بکفار پر دزد چون بغار محیط
 آید غیر ذلک و از اینجا گفته اند که کرد که نیافت و با و رسید از دست کفار آنچه چنانچه بر ناظر تالیف فقیر
 پوشیده نیست کسی میداند که نقل کفر کفر باشد و هر گاه هجرت در شب مذکور دمی بود و از آمدن دمی خبر
 پوشیده سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البقیه زمانه و از بعد نزول این امر با بستی و بقتضای
 کل سر جاد و الاثنین شاع کافران را که در پی شهادت آنجناب بودند خیره سیدی و سدره شند
 و نوبت بشمشیر انجا میدرسه حالانکه هنوز امر جاد نیامده بود بلکه با اتفاق فریقین بیدار اقامت
 مدینه طیبه و انهم پس از مدتی آیت کریمه **أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** چنانچه در کلینی است
 و مجامعین با اتباع امر عاقل کار بستند پس اگر چنان میگردد که شش میزند و مدعی شیخ بخدی علیه
 و العذاب می آمد آن اصحاب که خیری نداشتند اگر چه میان شان کفار و فرقه های بسیار است
 بعد المشرفین کما قال الله تعالی **لَا يَسْتَوِي الْأَصْحَابُ الذِّكْرُ الْأَصْحَابُ الْأَجْنَحَةُ** و در بعضی
صُحُفَ الْقَائِلُونَ لیکن چه عجب که در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچه در بسیاری از امور
 مثل ضروریات سه است و غیر ذلک که از حنفی ایضاً نوع انسانیت و بر ظاهری است که در بعضی
 حضرت یار غار بنیایات ایزدی در مدینه رسیدند و اقامت در زید مذایکی بعد دیگری هجرت
 و گردی بعد از انبوهی شرف حضور یافتند و بالا و ریافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
 کار دین بکوشش و کوشش ایشان بحیث پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت بود
 افزون بلکه حالات عجمیه و بر مذہب پلید شیخ المشائخ چنان بنظر آمد که امام سوسه مایه و دیگر
 خود را که خاتون زنگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز همراه گرفت با وجودیکه کسی نبود که او را
 و حراست نماید بلکه حاسدان و دشمنان بودند چنانچه غنقریب می آید حالانکه هر امر را که از ضروریات
 و غیره بود اگر خواستی بے کلفت بسبب مانند و تسدید ملائک بطور رسیدی و از اینجا قیاس میکن
 که چون ادینا بت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسین تانے عسکری رضی الله عنہم چنین
 داشت البقیه بنصوص المذہبی که نمونه آن در مجلد اول است پرورش و انتظام عوالم اربعین با
 تعلق یافت با اینهمه رفاقت ماری اختیار کرده و او را در تملک عظیم در گذشت که زینهاره گفته است
 امر و زهر از تدبیر نفقته که ملا مجلس و دیگران کو چک ابدال شیخ بخدی در تالیفات خویش علی

علی و سلال شتاد نشان دارند و قطره از بخار و مانند آن پیشکش میکنم که آن بچاره را گفت که بجای
 خود باش که می آیم پس قطع نظر از حسن انتظار علایمان خلیفه عباسی و بمبوس گردانیده و بقاضی
 شتوراب سپردند و همه این مردم با هم را شاکردان و مریدان شیخ نجدی از نو صاحب خود بخوار و ظلمه جفا
 بودند پس قسوت قلبی و بی ناموسی را نهایتی نماند و یکس از اهل دانش و نبش بر کفر و اسلام
 چنین پیروان و عذر و بیوفای در حق مادر خود نتواند کرد و آنچه این امام صاحب مروت و جفا
 صدور یافت و انهم بعد از حصول علوم لدنییه با ذنی توجه بانکشاف کما در طمانه و ذمه نه هزاران
 طرف آنکه بر اصول موضوعه طائفه عم و جعفر کذاب قمار بار ظنور نو از ندین خمر لای غیر فلک من
 الکبایر بود و ایتیم بخیاال تیا مذ که بعد از غیبت چها خواهد کرد چون بر مکان امام مسلط شد پس بسبب
 شتادار این معنی که امام حسن ثنائی و لدی نگذاشت آنچه واقع شد حریفی از ان این است که امام جهان
 پناه تنور و دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسب تند دینر قمار سوار شد و حمله آورد
 و ایضا و قتی که چند صد سوار بے وفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین موکره اراسی و جولانی
 کرد با همه دانستند که بدست او کشته میشوند پس خبر تضرع و زاری و فرار چاره ندیدند پس بر آن
 حفظ مکان اثاث البیت آنهم جهادات بوقوع آمد و بحیث حراست و نگاهبانی مادر معظمه و رعایت
 شریعت غرا هیچ کوشش و کوشش و گر ان رکابی و میدانداری بنظر نرسید و هنوز انتظار در انتظار
 بقول علامه دیلمی قدس سره الغیر نزع این امامت نشد قیامت شد الغیر صلای نجابی جزو
 و بی ناموسی است و هم بتدل احکام شرعی و در اینجا تخرت است از بلاد کفر و ولایت شرکین که
 که از سنن مرسلین بود کما فعل ابراهیم صلی الله علیه و سلم اجمعین و نیست نزاع میان من
 و تو در حجر و خوف که آن در حقیقت از لوازم بشری است کما لا یخفی راست بگو که علمای است
 سیر شریف چه نوشته اند از امتقانات دین و دانش را استیجاره بکن که با و صف ریاست کما
 و دشمنی شان حتی که روسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان و غیره از
 دعوت دینی دست برنداشته و گاهی طرح مذہب شان نفرموده و دین و ده سال از ریاست
 خویش در مواظبت و تذکر و بیان خرابی مذہب کفر و شرک بسر کرده در مقابل شان پای استقامت
 نشوده و در جهاد و لسان افروخته با انجیم سفر شریف و هجرت مینقش از تقیہ تغیر میکنی و هیچ دین
 و جملت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خدا س غر و جل نمی ترس و تعد
 هجرت را همی پرستی کتب خویش را هم مگر ندیدی که تقیہ بر انبیاء روانیست و تحقیق مذہب
 شیعه گفته اند که تقیہ بر حضرت انبیا جرام است و بر ائمه واجب است چنانچه اخباریه هم مینویسند و از
 مستدین ایا ابو علی بایستی که کما رو با لیس که تقیہ را برای انبیا تجویز نمی کنند ایا انبیا

و سبب سند و بی رفع روایت بحضرت باب مدینه علمایی سماع از حضرت المیه دیگر این احکام براسه
 و جهاد خویش جاری کرده اند حال آنکه نشان هر علوم اصولیه و فروعیه نیز بار بار گفته اند که اول من قاس
 ببلیس و خود گنتی که تقیّه از جهت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که تقیّه ترس و خوف است و حضرت
 سطره انبیا در سل و تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکه خود این امر مضی از وی در کتاب تطاب نازل است
 مگر ترا و دیگران را از اساتذّه و تلامذّه بوجه اندیشه که روحی و استغفار رسالت را بسبب حضرت
 سرور کائنات نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیل ثبات بکن باز قدم درین
 ابحاث بنه و داد حقاقت پیش ازین مده که قبل ازین ترانمی باید پرسیدن ۵ آنکس که تفران چهر
 زو تریم ۵ انیست جوا بش که جوا بش ندیم ۵ معذ اهر گاه امام تنهار و بروی چند صد سوار و اسوار
 و نیوی از اثاث خیمه و غیره مقابل شد اکنون در مقابل چندین هزار چه انتظار که آنیک از سر گذشت
 چه بکنیزه و چه یک دست چنانکه از کتب خویش دانستی خیالات آنکه امام جعفر صادق وجود بنفده کس
 را از موالے در جهاد شرط نداشت کما فی الاصول الکافی اللکلینه و حالش در زبان تو چنین بود
 که از لطاف خویش صد ها مجاهد متعزاده و اگر چه براسه المیه از حقّه الرضا ترشش بر می آید بر آورد
 که از هجوم مبارزان روین تن و جهان پهلوانان لشکر شکن سر نیزه میزد بلکه کجاح زرادگان دنیا در
 جنبت شورشان همه میخند بس انتظار و هزار مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کما فی الاصول مثل
 حیات النخود از باب لزوم مالایزم خواهد بود که هر فردی از متعز زرادگان بدان زیادات کتب
 و ازین بیانات هم بوضوح انجامید و بدلالات کتب شیعه بیثبوت رسید که علما می شیعه مرو این میران
 نیستند و تو و شبگردان تو از شیخ و سید همه بفاق و ریا مبتلا هستند ریا حلال شمارند و جام جامه
 زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کمیش بزیای زاهد سالوس جان من فرسود و قدر نبوتش و منبر
 مرهی بر آن دلش ۵ و در نه امام روزبر و زبرد ریا می غلبت منک نیست که بر گمان شیعه ترقی دین
 و ما هم می بینم که تفریه دارے و سوگواری شنیدان که بلا درین زمان از عشره محرم شریف بدو ماکشید
 و در امام باڑه اغا باقر شور و شر چنانست که گاهی گوش رس نگرید و در هر سال کثرت شیعه زیاد
 از سال سابق شد و هیچ تقریبی از شاکس هم بدون مرثیه و نوحه خوانی نباشد حتی که مجانبین دانستند که
 چنین ذاکرین چگونه اهل بیت طاہرین جو روحا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین بر زبان
 می آرم که اگر شما تمام اهل بیت بکنند دیگران کما بودند که اهل بیت را کشتند چنانچه قبل ازین همراه نام کتاب
 دانسته پس اگر امام تو از شما مدعیان بود لای اهل بیت مطمئن میشود و البته روز بر روز غلبت ترقی یافت
 و در حصار های آهین پناه نمیگرفت و پیر و یار و بروی خویش و فرشت و باد وجودیک بر روایات محاسبه
 و غیر او در اقصای عالم گشته و بام و پیر و پست و بلند بر صحرای غیبت نور دیده انقار شیعه شریک و من ملت

اور اہم نہ رسیدہ انداز جاے خود نمبند و نطق سیمت بر کمربند و پس قرار داد سابق محقق شد کہ
 شیعه مثل یہود اند و بجز و ظهور مقابلہ امام در میان مانند شان خواهند گفت اِنَّ هَذَا لَا مَسَاطِيْرُ اِلَّا قَالِیْنَ
 مَا هَذَا لَا مَسَاطِيْرُ مُبِیْنٍ و از اینجا است کہ چون حال شناع عشریہ را عیاناً دیدہ مثل بزرگان خود بر شما اعتماد
 میکنند و ہمہ را مصداق مَا كُنْ قَا كُفْرًا بِهٖ فَلَعَنَهُ اللّٰهُ عَلٰی الْكَافِرِیْنَ میدانند و بفریق و بریای شمای بہر
 اگر چه عرضہا بمضامین تازہ و اخلاصہای بی اندازہ مینویسد و در انبار جاریہ بہا بلقا میفرستند و بہر خیر
 ناکہ را در آن میکشد و لیکن او اکنون بدام و داند نہ شام بعد از اطلاع بر خیالات آننا عشریہ گرفتار نمی شود
 و اتفاقاً فیضی ماید الغرض ویر و دیوان خواجہ حافظ شیرازی رحمۃ اللہ علیہ برای صمانی طبع افسردہ وقت
 در تذکرہ زندہ نمان دل مرده رو بزو و بیک ناگاہ مجدداً نگاہ برین غزل نگاہ از لطائف عقبہ و مارک بدید
 کہ ہم برار و ناکہ ابلفناق شامل دہم توقیع و قیغ لبواسے بیع در آن حاصل است اگر چیز مان صاب
 رقعات مژورہ استاد و شیخ نجدی باقی نماند کہ درین ابواب بمضامن در با تنفسن تسلیمہ و استمال شعیب
 بر آشد و قلوب اہل اخلاص را بخر آشد کہ فی کتاب التوقیعات بالجلبہ نازنالی و خیر سگالی محرمین نامہ
 بتفرکید و لفظا نیست لفظ از خون دل نوشتہ نزد امام نامہ ہا فی رایت دہرا سن عینک القیامہ
 من از فراق در دیدہ صد علامت بلیس و موع عیبی ہذا لنا العلامہ ہا بر سیدم از طبیعی احوال
 فی بعد ما غدا بقریبماند اسمہ بگفتم ملامت ار در گرد و دست گردم و التدارکنا حبا بلطامہ ہا حال
 ورون در شیم محتاج شرح بنودہ خود کمیشود و محقق از آب چشم خامہ ہا و مبارزہا لمانکہ نقاب برداشت
 کاشمیش فی الضحا یا اطلاع من الغامہ ہا اما جواب پر غتاب حضرت امام کہ توقیع مطہر از ناحیہ مقبول
 از امتحانات رخصت شناع عشریہ از اولین و آخرین توان شمر و عبارت بلینہ و خبری و کلامی مختصری ہا
 ہر چند از مودم ازومی نبود و سوم ہا من جرب الحرب جلت بہ الذمہ ہا حاصل حارثہ معلوم من طر
 الملکوت را باید اندک غور و تا مل نمودن کہ در بابہ النزاع تعریل مام و گوشہ گزینی نسبت از رخصت
 راشب و روز صحبت دانش دائمی ما ہاجرین انصار و مدح و شنای ایشان موافق کلام پروردگار
 امام بود حتی کہ خطبہ آخرین موافق روایات و در مجار رخصت ہم تسالیش و در عین ہجرت رفیق گرداید
 حدیثی غمگسار و سفارش صلح است و شیخ نجدی چہ جمال دارد از اہل قلب کہ در طلب این امور
 حقیقہ لب خود کشاید و از الزام و انعام اہل حق در آمد از مجرا و بمعنی کہ حضرت راز خود را در غیب
 بہر کسی از اصحاب نفرمود بقیہ بابہ النزاع چگونہ لازم می آمد بنیوا تو بجز او این مشکلات کہ داشتہ
 چنان انطیاق دارد کہ طایبق النخل بالنخل است خصوصاً انقص کلام شیخ الرضیہ ابو عقیلہ و نقلہ
 کہ میتواند کہ بعد از رعایت انصاف و قوانین مناظرہ از میان بردار و با صلاح حملات او بہر
 ہر چند علم الرومی و او فخر بر آن پدید در اود و تر بات غادہ بکوشد کافی عناد الاسلام طرہ تر کہ استاد

این اشکال را گویا بنده را صمیمیت میداند و می پرسد که چرا حضرت امیر هجرت را پنهان فرمود و از بنجامین توان گفت
که هنوز او را از قصه هجرت شریف خبری نیست و در تمام شب حکایت را شنید و تا با دعا و انابت
که زنجار زن بود و یار دین بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفه مدت الحیرت بقصه نبی و شایان و صد آفرین سپرد
باید مجدداً قصه را آغاز کردن و گفتن است که هجرت در شبی که کافران بر شهادت اتفاق کردند و حکم
هجرت در رسیدنش که حضرت جناب امیر را که از اهل بیت بود و هم امانات مردم را که بحضرت می سپردند
بجست آنکه انجناب را این و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و بر ظاهر است که با هر کسی که درست
معاملی و راستی اختیار کنی این گذارد و درست گردار خواهد دانست فلکنا که در روایات فریقین
نیک سید است پس او را در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه و صدیق را همراه گرفت که در دیرینه
پسروی حضرت و دعوت و دین بودند تقلید اصحاب کف و رفیق بر گمان رخصه بدین بر باره ایست
محافه الکافه و ابصار و حق الیقین و مشرکین عداوت بنشین از پیش داشتند چنانچه عداوت و عداوت
بنابران او را رفیق خویش گردانیده بسوی غارت جو شد و هم بفرستاد و دیگر یافت که اگر او را
در مکه بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از بنجامین است که رئیس شان ابو جهل بر سر بلندی و پشته
ندامید که چنانچه اهل تحقیق در نصره الصدیق آورده اند که اگر کسی خبر دهد بحال حضرت او را بمنتهای
آرزویش رسانم و همچنین خبر حال ابو بکر را و هر گاه کفار بعلی مرتضی در آنوقت چندان عداوت داشتند
آقتضای مصلحت همین بود که او را همراه نیکند و بر اے ادای امانات و حراست اهل بیت بگذرانند کفار چون
دانستند که حضرت صلی الله علیه و سلم بنحو است خواستند که آنجناب قتل کنند ابو جهل بحجت عذر ریاست
و دلاوری که در سر داشت بانگ بر زد که شکت نامروی باشد خفته را کشتن اول باید او را سیدار ساختن تا
حاصله او باقی ماند و میان ما و او بر سرانند و اثر شود پس شکر نرمانند اقتضای حضرت علی مرتضی هر گاه چادر
از روی مبارک کشید گفت و اعجاب علی را فریبید و خود گوشه گردید پس هر طرف دیدند که اگر با بندگان و هر گاه
زفاقت دلمی و صحبت قبیلی و دعوت و می ابو بکر اسد استند خمس کنان بر دروازه ابو بکر آمدند حال
شریفی دریا بند اسما و قرصیدق از خانه بدر آمد پرسیدند پدیرت کجا است گفت میندام کجا رفته ابو جهل طبع
بر روی او چنان زور که گوسفاره اش بر زمین افتاد هر گاه مایوس شدند و دانستند که هر دو بر فاققت همدگر
رفتند ابو جهل مردم را برای تحبس می انگیزت و با داری بلند میگفت آنچه دانستی این امور را بقید یانه افراع
توان گفت ای بنجر این هجرت است خواهش را که از کتب قدما و متاخرین تو با حادث حضرت الله جمع کنم
شاید از راه عناد بگوئی که زیره بکرمان می بری و فلفل پهنه و شان می اری الغرض چون امر هجرت فنی
مستدیر می دور شب اتفاق افتاد و نه روز و اگر حضرت در آنوقت نازکی اصحاب را جمع میفرمود و میگفت که
در فلان عمارت و زنی و برای تهیه اسباب سواری و غیره بسرم می رسد و حاجت چه بود که چنین فرمایند

بعد از آنکه بسیاری از ابناء القصور روانه فرمود و بسیاری را میدادند که متعاقب هم آیند پس بحال
 شیخ نجدی انیم توانگفت که برای بسیاری خود و دوائی بطلب ظاهر لطیف با ذوق خبر عمل طاهر که توانش در طلب
 تو بیش از پیش مانور است و زمانی نخواهد تجویز کردن و اگر آن روایات را به وسایلی از کافی کلین و دیگر
 اصول نجوم و جبر و فاضل خود فارغ نشو که این نسخه برگشتن جبر و ریاضی هم موقوف نیست چنانچه در مقال
 سادسه گذشت این نوع امراض بتوجهات حضرات اله از تو زائل تواند شد و لیکن زوال مرض خل
 مرکب مشکلم است که با انیمه یاده مداینه خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود قبول صحت
 صد واقع آنجناب راستی از رسالت دوستی هرگاه رود و حیوانیت آدمی پیشه کافر شدی و این
 از همه امور اطراف است که دیگران از اراکام بر این استخوان نشاند چنانچه فقر آن را کما یثیغ نشان داد و لیکن
 جمل مرکب در جمل مرکب متداخل شد که با انیمه دعوی معرفت در سر داری و گمان مبر که شاید شیخ مذکور
 در باره باری غر و جل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر عاقبت الامر اداسی البتة
 بر سر رسالت بفرستادی که انتقال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت ایام نیز اورا از ان
 حاصل است که با وجود خیال سلطنت دامن و حراست و افواج غیر متناسی بقیة را از دست نمیکارد
 و عجیب نیست که خطبه خلفاء را شنیدن از فضیلت صدیق ریشل جدا مجرب منبر متیواند بلکه انیم که هرگاه او را
 معصوم گوید بنما و تا زیاده نبرد کمالی الصراط المتقیم و معرفت اله شاید بدینطور باشد که زنده در
 تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی میفرمود که جعفر را می بینم و دیگران را نیز می بینم و بگویند که پس
 بر چشمش کشید بعد دیدنش و انست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفت
 با نفع است از کفر با باعث آن فاعبته و ایا او را لا البصار چون قلم تا با نیما رسید و غبار نشاید و خود روشن
 خسته که مجتهد و هتائی پس از نقلش و زعماد اسلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسخه مجالس الشیخ
 المفید الحاضر سقیمه قد وقع فیة قلیل نقص الخ دست از قبیل و قال برداشتم و چندان حاجت بهم
 نیکر کش نیافتم و برین بجاها تکفاسا ختم و در حقیقت بجاها مذکور نه لطفی بودند مقصود اصلی تبار
 نیندازند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن رنگت نامن بهای
 فکیف که انیم معلوم نشد که پیر و هتائی در آن با جمعا و جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاح
 در چه باب بوده و در اصلش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تمت**
 سرگاه ابحاث کتاب الخ منجر شد که حال امام مهدی شیعه و حال جهان داری و عیش و لا حرم و جایش
 مشتاقین یکد و حرف از رجعت اله که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند و میشود که تفصیل
 آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
 رجوع کنند به کلی انتقام از اعدایک و دو گمان مبر که مجلسی در کتب خویش پیشتر ترجمه آن کنند و زید

فرزند حضرت خلیل است بلکه پسر خرقیل است عیسی السلام که تومش بر روایت کمال الزیارت در
رجعت پوست او کشیدند و ایندایمی شدند و او نزد حضرت عیسی علیه السلام عذاب برین قوم بسیار فرستاد و حضرت
اسمعیل تن برضانداد مگر آنکه حضرت امام حسین وقت رجعت با کمال جبروت و عظمت بر خیزد و دمار از
دشمنان برانگیزد و امام حسین بران کرسی جلوس فرماید که گرد آن نود هزار تنه سبز متکل بجوهر خنجر
کتاب صفایا شده که مجلس در کتب توفیق بیشتر از همه آن میکنند دلالت بر آن می نماید که هر آنکار که در رجعت
ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر است معنی و متردد در آن
شک کننده نیست در عشر و نشر و محض بیدین است و رجعت الله عموما مطابق احادیث صحیح است افغان
آن باید کرد و در رجعت حضرت سید البینین احادیث از ائمہ ربیاه و ترست و در رجعت امیر المؤمنین
و امام حسین اخبار متواتره بحدیثین شیعه رسیده اما خلافت شاه و ولایت بسا نقد طولانیست که پیش از این
و لیکن در بعضی از اخبار احادیث الله مدلل و بروایات جابده مکمل است مقدارش جهل و جهل
سال است و انقدر که شنیده زمان خلافت امیر بعد از رجعت امیر است که حضرت شاه مردان شیطان
و جنودش متاعه شدید فرماید و جمله حیدری و صول و صغری آغاز و با اینهمه کشش و کوشش و سبب
باشد که شکست بر لشکر طغیان واقع شود و حضرت روضه تقی بنای قریب از کربلا و کربلا و کربلا
نفاق و بقیه مصداق کی که امده می شود که در چنانچه مقبولین روضه را در احد و غمره و دوده علی یاتے
علی اسرار و غیره و وطن روضه در باره دیگر اصحاب بایشان متقلب شده و عده علمای طائفه قیاس و نظر
که کرده بودند که هر که از میدان بیرون رفت با ضرورت دشمن حضرت منافق است اما آنکه می بیند و انجمنی میزدند که
حدیث فرار شیطان نسیایه غم مخور مقدس قصوی بود و در مقامات دیگر نیز در این امر عسکری که رسیدنش از شاد و مراد
نه از خائفان نبود و آن ایام که فتنه عدم رجعت متعبد گردانند و نه این تنور شیطان از کجا به رسیده که از سایر میگزشت
و در رجعت بمقابل آنجناب همیشه آتخت و قدم بهر که در آتخت و حالات روز سابق از یاد و انوار صحن
شکست کنند و در بقیه همانند بسیاری در دیاری کوفه که فرشتت غوطه خوردند و ترس بیشتر ابله جان بهیلاحت
که ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با بزرگان ملائک مسواری ابر و در حربه و حربه و ابر
در دست حق پرست در باشند و هر چند ابلیس لعین خواهد که بقرب فرار راه تسلیم میاید ولیکن فواج خاک
ملائک از هر طرف محبط شود تا حضرت پیغمبر جهان حربه نورانی هم ابلیس کفار را کفایت فرماید و قیام
و اشباع شیطان همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای غر و جبل را بیگانه میو سوخته و به اندیشه
پسر سجد و هر شیعه را بر از پسر باین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر سجد و هزار گلشن بقدرت
ویردی چپ و راست مسجی بخت شرف قلوب ناظرین بر باید و بر یکی از صفات تازه و صحبت بی انداز
بیفزاید و اینهمه گلشن فرادیس و جلوس طواریس در وطن اکثر حضرت روضه یعنی کوفه اتفاق

لیکن که و مدینه را که می پرسد که حبله ساکنین آن خود و دخترش و بعد از آن بعد از او می پرسد و
 گفتگوی آن که می پرسد که اکنون از بیخها سر بر آورده اند گفتند باز بقیه رحمت و رحمتیان واری حاجتی نیست
 که کشتی شیطان با این مومنان در میان هر دو جمیع اشخاص جان هم در کتب با مردیست کسی گفت غفلت
 شما و غایب عنک استیاری یعنی از اصلح حدیثان شیطان یعنی من ظل علی اثر می ماند چه بدی است
 که شصت و چنان تسبیح و باز کشتی کند وقت حضرت قبل از رجعت باز پیش شصت و یکصد پیش از رجعت تا پیش
 شدند و با وصف پیشتهاد پست و توانگر و مدند و پست گردانند و سستی پشت باز و که غافل و وار البوار و کلم
 حدیث از راه الفرقان من کذب علی مقدا فلبتوا مقده من النار الحرفه ای که در اجتهاد الارض معافا است و انما است که
 بروایات جدا و رفته طعام نیز در بار بار می رسد و در باران جمیع میکند و نیست حرفی از آن ایض که از
 حیوانات بلا مبالا برای جناب مرقصه و در اصول مقبره خویش وقت رجعت نشان میدهند
 مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از جسم اغیار مکتوم و مستور میباشد پس اگر این اصول بهم نرسد
 بکتاب مجله تراجم جبار و حق یقین حیات القلوب جوع کین دنیا که او نمیضامین با طاعت تمام میاید و اقتضا میاید
 و من دریای زغار ناپید را که از کوزه گنایند و با اینهمه جسد طاعت و سی و افادات بلرسته و طوبی
 باقیست حرم از آنهم باید شنید که در کتاب بشارت و غیره که بخارستان خیال و بهارستان جلال باشد
 بنصوص جز میید مندر که عمر دنیا است بر ارسال برای مردم دیگر است و بهشتا و نیز ارسال برای ائمه
 اثنا عشر سلیمان که حضرت امیر در باره خلافت تا باست پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
 آنجناب را بر قدر که بفرمایند بواسطه خویش است و لیکن تحبب هم که قهرمان امام منتظر را که وجودش
 سزاوار انتظار است در چند سال از چگونگی ضبط کرد که تمام عمرش با چندین سال در انتظار و غیبت
 بگذرد و پس بهتر آنکه هر روز از فتنش را مصداق الف سینه مانع و ن قرار دهند چنانچه بعضی بی اعتبار
 آن بودند باز زبان یکی استقرض کنند طریقه آنکه رحمت بفرماید که باز در حد فاصه صاحب الامر گردانند و بیک
 ششتر که فیدند چنانچه بر ظاهرین مجله اول شخصیت پسین حال امام منتظر شب روز باید گریست عدل مبداء و اصول نور
 باید آیت جناب علم الملوک یعنی حضرت محمد الزمانی که چهارده طبق زمین و آسمان برایشان روشن است
 چه عجب که این کتابها را مطالعه فرموده باشند پس زیاده ازین تحسیر و تقریر مناسب بنابر
 گل آورد سعدی سوی بوستان به بشوخی و غافل بهند وستان به اگر حفرات اما میاند که هر روز و دنیا
 بر معطله قرار میید و اندویش و بر او نفاق میفرستند و این بزرگان را در ظلمات منک نشاند
 و آیت کریمه کیس اذا یقتله که اهل اسلام در شان رسول الله کفارسه نویسد برای امام الانضباط
 میگرد و علی ما المجلد الثالث عشر من البحار و وضع میاید و مقررات نعمتگاهت یزد و باطینان تمام می آید و مدینه و
 بخار از فضیلت ماند هشام و شیطان نمی نهند و بدشت قبحاق و ناقضات نمی افتاد و در کل فتنه

طغيا فخرهم في جعله خادما خفيما يتيقنون محمد اسدكار مكمل وتتميم نير فارغ شدم كنون اجازت بايد و
 تار انچه مقتضاى اصل بود يعنى مناظره با كويك ابدال قاضى و حبيب الله بنور محمد مجتهد الزمانى سست رجب و كوفه
 و التوفيق و بريد از دستا تحقيق قولي لا يعزب عن اهل الابصار الخ اعول لا يخفى على اولى الناس
 ان من تخلف عن فقرة قره العين المصطفى عليه والاعدوات الملك الاعلى ايا كان من اولاد العباس
 عن الادناس او على المرتضى رضوان الله تعالى عليهم فو بالاك على ما اعترف به المجتهد الرضا و قد تخلف عن
 شهيد الكرام محمد الحنيفه و كثير من اخوانه و مثل عبد الله بن العباس عليه يشرح مما بنده العلماء ممن تباع هواه
 كايين السبا و ليس لهم عذر ليقبل في الشر القرامع انهم سمعوا نعوذ بها من الله و قد ردت عن سيد انبياء
 و الله المدي كما بيناه مرة بعد اخرى فذكره بعد اولى و الرضا النوكي على ما بقيه قدوة العلماء سلاسل
 النور من الذرية الطاهرة العباسية لان الله انار الله به في الدنيا و يوم الملاقاة يدوهم من الضلالت
 اهل البيت و محبيهم و متقدميهم و مؤيديهم الملة البيضاء و الذين السوا الذين يتبعونه
 باليقين فليست شغري ما فوالقول هو لا راسخا سيرا هذا لما كان على السنة الائمة اعني المفسر على اهل
 الائمة ادعى نيابة صاحب الامر في الدنيا و هو لنا ملك من الزمرة الكسبية كما بين في مقال الكشيمه الذي في
 نثره الاثنى عشرية و ملح نذهب الكسب فلما عن اتباع الله المجتهد و انه المتأخر عنه الله رتبة النبوة على ضلالت
 الاف اسلام و التوجه اهل الهندية مع انهم بدلو اسيسهم في حقن دم امير المؤمنين عثمان و قصدوا محاربة
 اهل الجوار و بعد ان منغم كما منع علمائهم اصرارهم و الحاقهم بالملك الصالح من اهل بيت الرضا و على
 المرتضى و الحسنان المكرمان قد حفظوه و دفعوا البلا عنه حتى خرج بعضهم مع استدوا و البلوى عليه لا كما
 اهل الاتفاق و السنين من ذم الوحيين ان امير المؤمنين عليا كرم الله وجهه هو القاتل اخيقت و هو
 يتحى و يعين من قبله في سهل او جبل فيقول اسنة اسنة بين الركن و المقام ما ضلعت عثمان
 و ما شرت في دمه قط و هو الصادق المصدوق بخلاف شيخ الكذوب بيت لقوا من كذا و مرة يقول نقضه
 بين ايدي القتل في كتاب نسجه في الاستدلال و الفروع و قد عجز عن جواب القاضى بل بوق و هو عند
 اهل الحق في احتياق الباطل كالعرج بن عوق و لكنه قد فرغ من كذا كان الشيطان فيفسر بل على احوال
 و بالجملة الاجلة من الاصحاب ثبتوا على الدين القويم و استقاموا على اليقين يعني لم ينجسوا و بايعين البطالين
 فكيف يخرجون من دائرة سيده المسلمين فالعجب من بعض علماءهم انه عارض ايات صريحة و الله على انهم مستحقون
 في النورين و ذلوا عن اهل الهدى و الحيف بعد ما منعوا من احتمال النصال و السيف و الا لمحمد عليه
 زمان فيدر شتر او شير من ثم ان الذين لغوا عليه و اكرابا و فتيوا البلا و دخلوا بيته نارا و قتلوا اجتهاد
 صلى الله عليه و سلم و حية جار او نازك كذا لما اهل من اهل العين ان التباخر لا يوجد الا في الامرين النكاح
 و ما عرف ان جماع الطغاة و قوما من النفس اعقلوا عند نصره و في النورين ايام البلوى و ازاد امارت

نقلا صيحا عن ثقاة والا على انه شكلي جازما رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم صاروا انفسهم في امانته وشكره وانى فتدركه فاني صيحا
 دوروا بين ومانظر الى ما ثبت في الكتب الدينية مثل الصحيحين فانما هو مثل التمام وترك شيئا قوما مشهورا بين العلماء
 الاعلام فمال ذي النورين في صفة البغاة كسيدنا الحسين حين حضرته الاكبر وقال للمقاتلين جندنا من مملوكي
 ما تجدوا راحة في الحيوة قالوا بيا اعدا ما تقتل لاصحابك لئلا يكون اهل الجحيم يتسكن في جنته الجحيم فلا يدل على تركهم
 في ذم ذلك المذنب والمظلوم كما لا يكون وليا على تخلفهم عن سيدنا الحسين رضي الله عنه فان احوال الظالمين
 انما سقين كما لا يكون معتبرا كذلك افعالهم ولم يترك السفيه اسوة قومه بل قال اتقوا فتنة لا تصيبون الذين تتركون
 في حجة فانه ظاهر انه حرف الحكم عن مواضع كما شهدت به تفاسير الشيعة حيث تدل على ان لا ليست انفي بل
 هي لام التأكيد المشبهة فالآية ليست والله على العوالم بل تدل على المحض من الظاهر المتأخر من المعاني
 حقيقة فيه وقد خبر به انما حصل في كشافه في تفسيره المسمى بالصافي حيث اظهر اسباب هذا التفتة المتأخرة في الامور
 المعروفة والنهي عن المنكر اسوة غير ذلك من الواجبات ونحوها كل ذلك الى الامم اظهر من حتى التعلق
 الاختلاف في الشيعة على ما في الحديث ان اصل عدوهم الى ائمة ثم هم لا يذنبون وفي روایات الامم
 ان سلمان الفارسي لما رآه ميل حيطان المدينة الطيبة الى الانهدام منع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
 فاطمة ترشي او خاف على نفسه فثبت العموم وهو المطلوب ثم ما نظر الناظر العبد اسوة حديث سيدتنا
 رضي الله عنها ايضا في اخبارهم حين ظلمت في ايام امامتنا امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
 ما دعوت عليهم لئلا يصل لبلاء من لم يدخل فيهم والحال ان اهل الظلم اكثر من ظالم الارض كلها
 من لم يرض به اقل من تبنته في البعد فاحمل ذلك الجاهل برأيه عدل الباس في غدره وجل على ما دروه
 رئيس اهل الدغل في مباحث الصور ولم يبق شيء بعد ملاحظة تلك الآيات الكريمة والروايات العظيمة
 عن ائمتنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس هذا موضع التفصيل ولكن ادروها للتكليف فان اشتهت عليك
 الامور المتعلق بذكر النورين فعليك مطالعة الجدل الاول من الآيتين فالجيب من هو لا ادري انما يقبلون
 في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يسمونهم بالاركان الاربعة وهم قد خرجوا على اصولهم عن طاعة
 وتركوا النصوص في رفضوا سيد المرسلين بين آية الكفار والمشركين بعد ان قسموا لانه جديا منهم انهم لم يقرروا بما
 عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم ارجو انهم رئيس الوصيين علية وحملا ولكن لا ينطق اللسان في
 ما فاما فتيان وصاروا بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم مرتدين الى حال في حقهم سوال الملك المتعال في جوارج من ائمتنا
 بهم ذات الشمال على ما في نسخة سليم وصرح هذا النبي بحليل بانهم شبه الامم في اسرائيل كما في البحار وغيره فيقول الشيعة ما قبل
 حتى انهم حملوا بهالذبح عزرايل وقد نطقوا صلواتهم بان الملاحدة والارادة وقد صدرت منه منوعة شتى والحوال الله اعلم
 ما بينا في المسئلة الثاني من المنتهى ولكن وقع اغتراب في طبعه وتمازج من عقلة الناظرين اللهم تقبل مني ذلك الكتاب الصالح ان شاء الله تعالى
 مطبوعه في دار الحديث في بيروت في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٠ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة الثامنة قال لفاضل المجتهد هذه الله تعالى السبيل الشار

وابن حجر عسقلانی نیز در از جمله خلفائے اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمس
 پس لابد که بر که بایزید محارب که کثرت از جمله محاربین خلفا بود و باشد انتی بلفظه قال المحیب الغیر المصیب ظاهر
 این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نج البلاغة آورده شده اعنی لعلی و فلان که درین
 مصداق آن در میان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هر کس مطابق فهم و ادراک خود در توجیه
 آن سخن گفته لکن تعدا و یزید و خلفائے اثنا عشر مستلزم حقیقت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا که خلا
 اعم از حق و باطل گرفته کافی الصواعق المراد ثم مطلق الخلافة التي فيها کمال و غیر لما مران من حلتهم بخیر
 بن معاویه الخ و من ادعی الاستلام فعلیه البیان و علینا السلبه آورده بالبرهان علاوه برین تقدیر
 در وافی و کافی مرده شده در باب الزام شیعه بخیرین و وجهه گاه و خواهد بود چه از آن منکشف میگردد
 که شرک و کفر و هم منافی خلافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست بلکه هر قدر که انکار توحید و سواد اعتقاد
 است باشد استحقاق و فعلیت خلافت را شده جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم زیاده تر خواهد بود
 تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از امیر المومنین آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 که بار خدا یا رحمن کن بر خلفائے من گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم خلفائے توحید که ستم فرمود و خواهد
 آمد بعد از من و احادیث و سنت مرار وایت خواهند کرد و انتی مضمونه و ناظر کتب طائفة شیعه نیک بیند
 که زراره و هاشم بن و میهل الطاق در اصحاب ائمه شهره افاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

به تفسیر در قدمای شیعه کاشم برین انجم اندازار به نقایا و امانی و معتدله است نه زار و و اما بشام فایده
 قاتی اصحاب ائمه کلام و حال مومن الطاق و غیره و عموما از تصریح فاضل بنزد و ارسای عیان میشود و بعد
 اسامی بزرگان خودی نویسد که ایشان روسای شیعه در فتوح حدیث و کلام بودند و کتابها تصنیف کردند
 و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند از امتی و حال زار به بسبب سوء
 اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلسی سه بار بر وی لعنت خدا و فرشته
 و حل و گیران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانیت محمداً با پیشینید که بشهادت تکفیر ائمه
 این روسای امامیه خدای تعالی را جسم یعنی ابعاد و تثنیه اعتقاد میکردند و میگفتند که او تامل از بالا
 مائات صد و پیر و باقی اجوف و خالی است و ائمه از استماع ابن عقیل از ائمه بر ملا لعن میکردند و بزرگان
 از آنها می جستند و ازین مقدمات لشکر اول بدیسی الا تلاح ثابت میشود که خلافت راشده پیغمبر صلی الله علیه
 علیه وسلم با شرک و کفر نزد امامیه جمع نمی تواند شد چه جاسی فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب جمط
 و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نیز نمیدیا آنکه نافع و گیران و حکم حدیث کافی مفید مدعیان
 مخالفان نیست قبول برجعت شائست کلا آنها کلمه بیو قایلها و من ورائهم برنخ اے یوم یبعثون و
 محل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقه الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را مشبه بخلا
 و اعلی را روحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکبیه کامرت الیه الا اشاره مادل ساختن
 و معنی ابطال حقیقت و لاییت و توثیق تصاریف و من بخند و خند و هم خواهد بود و کما هو مبین فی کتاب
 الثانی من المذکورین و الايضاد کتاب علل الشیاع که مولف ان شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبای
 از صدق در حق او استحال می نمایند بر روایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قبل لم یکن
 لیکون فی الارض امامانی وقت واحد و اکثر من ذلک قبل لعل منها ان الواحد لا یتکلف فعله و تدبیر
 و الاثنین لا یتفق فعلها و تدبیرها و ذلک اعلم تجد اثین الا مختلفی العلم و الاراده فاذا کان اثین علم
 همها و ارادتها کان کلاهما مقرر الطاعه لم یکن احدهما اولی بالطاعه من صاحبه فکان لیکون
 ذلک اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد ثم لایکون احد مطیعاً لاحدهما الا و هو عاص لا خرفیم المعصیه
 لابل الارض ثم لایکون مع ذلک سبل الی الطاعه و الایمان و یکنون انما التوفی ذلک من قبل
 الصانع و الذی فضع لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذ امرهم باختلاف المختلفین انتی بلقطه
 و ازین تعلیل امامت مانون ما بعض دیگر ارباب سیه که هم جنب و دوش بردوش او باشد لازم می
 چه سوال از امامت منعین با وجود امام رضا تواند بود و الا در بطلان آن نفقدان عرضت تسک
 بالستی فرمود بریت انیمقدمات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصر فی ذلک
 باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو حلی الیربان عنی عن البیان فان الغایه الاجتهاد و هو

باب اختلاف و اما بعد الواقع فلما نحن ان ذلك كذلك الا ترى ان دأب الامور من باطنها الحق ان يحسبوا
 سلاشي والاحر بخلافه والثالث بما شاكلهما معصومين بانه من قبلنا وبه معاملتهم بالنسبة الى المعصومين
 فمما لا شك بالحق ان المعصومين واما مقدمة ثانياه ليس ان ترطها من السقوط استحيان استقرار ودر معصومين مخالفت
 نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سيرة الاصلين من انبياء ونبی سر تزل تكليف يخفى على المتحررين ثم يبيّن ان چون
 ستمی برای اخذ توریث بود می امین رفت کوساله سامری جمعی کثیر از نبی اسرائیل که دو و انداخته بدماغ
 آنها پیچیده بود از شاه راه هدایت بخارج از ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان نسبت بامت برنج فتنه
 برپا نشد معصوم در معصومین و جدا اختلاف هرگز معلوم نمیشود و انهم لا یقتضون الله ما اقرهم یجعلون قلوبهم
 بلکه در پنجم اتفافی باید که اصلاح امور است از معاش و معاد آنها زیاده و تر متحقق کرد و کما عرفت
 چه جامی آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد و من العجائب و عومس ان اطاعة احدیها علی وجه
 الآخر و از نبی دریافت کردید که سوال از امامت معصومین هم واقع نشد و پس منعین شد که سوال از خود از حد
 خلفاء و وقت واحد بوده و این کتاب از عجایب افادات ائمه اثناعشر است و کمال قدرت الهی در ضمن
 آن جلوه گر چون ذوق سخن تابا بنجار سانید بعضی از علل دیگر برای عبرت و عبرت سامعین و نظار
 واجب الاطاعه است قال امیر المومنین و اما کبریطی فان رسول الله صلی الله علیه و سلم علمنی باما حق و
 الباب الثانی از دحم فی بطنی ففجحت عن صلو علی من خلف من انکه از جناب امیر رسیدند که شکم مبارک
 چه امر قطع شده فرمود در زمی پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا کی باب از علم خود تعلیم فرمود که هزار باب علم
 از ان در سینه من کشاده شد پس شکم من در ارتفاع بدین مرتبه رسید مخفی نمائند که ارتفاع و ارتفاع بطور
 از کثرت علم مرستی که سامعین را از کثرت خنده پشت و وایمیکر دانند از نبی ارتفاع شکم مبارک جناب
 رسالتاب صلی الله علیه و سلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و علاوه آنکه هرگاه و مانع
 که مقام حواس است از نیکونه امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم چه معنی داشته باشد یقین
 واثق است که اگر سید این طایفه و علمای سبزه داره امامیه و رقصای ثاویل و توجیه انجیث بعد از
 رخصت فقره بلند پرواز می سیکر و ند بجای نمیرسیدند مع هذا اگر امثال این احادیث را محذومین
 اهل حق تصحیح و تنقید میکردند بلاشائیه تکلف مجتهدان امامیه در کویچه و بازار از هندوستان تا بایران
 زمین منادی میکردند که اسے بندگان خدا تعصب سنیان را بپنید که جناب امیر سر فی الله علیه و سلم
 صداوت باطنی خود که برابر بپنید کیک یا ماکیان میباشد بنقل نیکونه خرافات هم شکل عمر و عیار ساخته
 نعوذ بالله من ذلك و انیکه مذکور شد قطره ازان در یای زخار و زره ازان صحرا ای ناپید کند
 تصور باید کرد اگر زمانه سعادت کند و این قال و مقال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد انشا الله
 تعالی از عجایب دیگر که ملا حظه کتاب مذکور و دیگر امصار معتد امامیه بهر سیده و هنوز در گفتگوی

علما نیامده اند که میان نمود و حدائق آملی و آمال المحقق را انصارت تازه و صحبت بی اندازده خوانند و
 اتنی کلامه **قول** ظاهر را انجیدیت در رنگ حدیث حضرت امیر است که در پنج البلاغت دارد و در
 اعنی شد باد فلان **قول** کلام معجز نظام که در پنج البلاغت واقع است بنابر تفسیر قطب الدین
 راوندی مراد از لفظ فلان که دوران واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر آن بمرکب ده اند و بر هر دو
 تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذہب فرقیه حق است زیرا که انجیل و دلیل حقیقت آنها نیست
 آیا نبی بینی که در کلام جناب سیدانام بشارت مغفرت برای خازیان روم که رئیس آنها نیز بود و
 و در حق خلفای نبی عباس روایت آن بذالامراذ و صلحی بنی العباس لایخرج عنهم حتی یسلطوا
 الی عیسی بن مریم او المهدی منقول گردیده و روایت اہتم صہم و کلمہ صالح لایوجد مثله از زبان حدیث
 بیان اوریح صحابہ سابق مذکور گردید و سیوطی از تافع در حق عبدالملک بن مروان نقل کرده قال تافع
 لقد رأیت المدینہ و بابہا سائر اشجار شجر اولی الفتح و لا الشک لاقرا کتاب اللہ من عبد الملک بن
 مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقہما المدینہ سعید بن مسیب و عبد الملک بن
 مروان و عودہ بن الزبیر و قبیصہ بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر و ولد النائل بن
 و ولد مروان ابابو قال عباده بن النضر قبل لابن عمر انکم معشر اشیخ قریش یوشک ان یتفرضوا من نائل
 بعدکم فقال ان المروان ابنا فقیہا فاسالوه و ازین روایت مستفاد میشود کہ ابن عمر عبد الملک او علم
 و ورع جمائل خود و یکا اشیخ قریش میدانست و از تقسیم اخادیت در حق خلفای نبی امیه و بنی
 عباس بسیار وار د شده پس اگر صحیح عمر مستندم حقیقت خلافت او باشد خلافت نبی امیه و بنی عباس
 نیز ثابت خواهد شد علما و ائمه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریف نسبت با کنس دارد و همچنین
 لفظ قیل العیب صریح است در اثبات عیوب برائی و و انجیل بالنبی و الاضافه دیگران مثل
 عثمان و غیره رجحانی داشته و لا ضبر فیہ باقی ماند لفظ اقام السنه و ذہب نقی الثوب پس جناب
 مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبہ
 فی جامع الرصافه فاجتمع لہ من بلشیین الف نفس و جلس اخوة عثمان فی جامع المستوفی فاجتمع الیہ الف
 بنحو من بلشیین الف نفس و تفرعوا و اخلق للمتوکل و بالغوا فی الشنا و التعتیم لہ حتی قال قالہم الخلفاء ابو بکر
 الصدیق فی قبائل الروہ و عمر بن عبد العزیز فی روال المطالم و المتوکل فی احیاء السنه و امامنا الہم
 ما تمی و عدم رضای اخضر بر خلافت خلفای مثله سابق از کتب اہلسنت مذکور شد و خطبہ ششتم کہ بنابر
 تصریح ابن اثیر و فیروز آبادی و فاضل کجراتی و غیر ہم کلام اخضر تست دلالت صریح بر غاصب بودن
 مثله دارد و در ان کلام احتمال تفسیر غیر متطرق است و ما در ہنجام از حضرات اہل سنت سوال نمائیم
 کہ فی شما خلیفہ دوم الذی نزل علی راتہ الکتاب افضل است با جناب امیر و شہادت ان لا نال

خواهد بود پس انکار هیچ قابل انکار و قبح است و نایا ظاهر حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستفوت
 در استفتای سابق بان اشاره کرده بود و ملاحظه فرموده اند و الاجنبین توجیه غیر وجه و تاویل رکیک که اینست
 تاویل القول بما لا یرضی به فائده است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض و لعل المراد بالاجنب
 عشر فی هذه الاحادیث و ما شابهها انهم کونون فی مائة عزوة الخلیفة و قوۃ الاسلام و استقامه امور
 و الاجتماع علی من یقوم بالخلیفة و قد وجدنا فیمن اجتمع علیه الناس الی ان اضطرب امر نبی امیه و در
 بنیهم الفتنه الولید بن یزید فالصلت منهم لے ان قامت الدولۃ العباسیة قال شیخ الاسلام ابن
 عسقلانی شرح البخاری کلام القاضی عیاض حسن ما قبل فی الحدیث و ارجح لتأییدہ بقوله فی بعض
 طرق الی بیت کلهم یجتمع علیه الناس فی الصلح ذلک ان المراد بالاجتماع النقیض و هم للبیعة و الذی وضع
 ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکیم فی صنفین فیتسمی معاویة
 یومئذ بالخلیفة ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسین ثم اجتمعوا علی ولده یزید و لم ینتظم للمحسین علیه السلام
 امر بل قتل و قیل فلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف لے ان اجتمعوا علی عبدالملک بن مروان بعد قتل
 ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی ولاده الامار تبة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و تحلل بن سلیمان و وزیر عمر بن عبدالعزیز
 فهو لایستیع بعد الخلفای الراشدین و الثانی عشر هو الولید بن یزید بن عبدالملک اجتمع الناس علیه
 لما مات عمه هشام فوکل تحویر سنین ثم قاموا علیه فقتلوه فانشرت الفتن و تغيرت الاحوال من
 یومئذ و لم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفه بعد ذلک استی موضع الحاجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نقل
 بر آنکه معاویة و یزید را در سلک خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدین منسلک منطوم ساخته پس
 اگر احادیث مذکوره عارضه علی المسح باشد قبح در طرح خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و ثالثا
 هرگاه حضرت مفتی یزید او را نظم امرای دوازده گانه منتظم فرموده و جاده افتخار ملامی پارسا و
 و ابن حجر عسقلانی میگوید و اندکی قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثناعشر و عدم آن اصحا
 چند که در ان اخبار مذکور کرده و مثلاً عزت و مناعت و قوۃ اسلام و صلح و استقامت امور است
 و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثناعشر که از انجمله یزید بن معاویة است یافته شود و در زمان یزید امریکه
 باعث شوکت و مناعت بن اسلام بر مذاق حضرت امیر است تواند بود و غیر از معرکه کربلا و قتل جگرگوش
 سید انبیا با و اولاد و اقربا و اسر و نسب حرم محترم آن قتیل بوقوع نسیب بسته چه معرکه حره و قتل و عارت شد
 یزید اهل سنت باعث دین اسلام بوده و انحصار الامر فی معرکه الطحان پس و فقیه فتنش باعث عزت و مناعت
 اسلام باشد چگونگی نه شکی نیست خوانند و قتل امیر اشهاد و حقیقه اند و ان هذا لاجمع بین الضدین قول
 بالمتناقضین قول عالم برین تقدیر انچه در وانی کافی مرده شده در باب الزام شیعه بخبرین
 و جوه کافی و وانی خواهد بود انچه قول بحر ثم که جبر این قدر تعبیه یزید و چرا کتاب الی

فی بعض تصانیف از لافرق عند بذیه العقل ان یقوال ظلیه فی جمیع الامکنه فام
 بحدوده و نسبت المناقین الی التطل آو پس لاجرم اخذادیش از کتاب مبطور اهل تحفه مجیب خواهنزبون
 نه علمای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع آنها بامیه نمی زیبد چنان کلام مجمل است که بمحلصین
 نمی رسد و تاویلات کلام رواه که بعضی علمای ماموده اند مشابه و محامل است تاویلات آیات و احادیث
 حال تحریف شبیه که غیر مجرب از علمای اهل سنت نمودند و انبیل اگر کسی از مجرب بگوید که این تاویلات مفید نیست سر رشته اقبال
 ولایت و توشیح رضاری و من بکذوبم استالبتنه فاضل مجیب جواب باصواب بگفتند که این تاویلات و توشیح
 بعینه قول علامه در کتاب ملل الشرائع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صنفه مبالغه از حدیث
 اقول در لقب صدوق بنابر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغراب هست در صحت خطاب صدوق
 است نسبت بقائل ان لشیطانا نفیر یعنی با وجود ثبوت کذب از صحیح مسلم و غیره و با وصف حدیث صحیح
 متفق علیه الصدوق و ثانی خرقیل و من آل فرعون و جیب التجار صاحب آل لیس و علی بن ابیطالب
 با بکلمه ابن افاده جدید که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال مسائل در تفسیر
 از سبب عدم اجتماع و امام واجب الطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او
 فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور
 باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آمد و این جواب عین صواب است و آنچه مجیب توهم نموده
 که سوال از امامت متغلبین واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقه کا نا کلاما مفسر فی الطاعه صریح
 الی ان انما آنچه نوشته که مقدمه او لے نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بان توهمی بیش نیست
 زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات
 متعدد پس چون حکم الی بنابر عموم اهل سنت باطاعت مادی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
 موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و با اختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان
 فعله انما هو اثبات المسائل الشرعیه عن اولئها التفصیل بمخلافات الشکیه و مجتهد فی وقت واحد و با
 الطاعت باشد چه در صورت اگر اختلافی فیما بین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آمد
 که مقلد نقیضین را اختیار نمایند یا نمی بینی که بزرگم اهل سنت جناب سید الوصیین و فضل الاولین علیهم السلام
 و طایق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردیده اختلاف نمود
 پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود و اینجاست که علمای
 اهل سنت نامی معاویه را خطا میداند و رای جناب لایت باب اصواب اما آنچه نوشته که این جواب
 واقع نیز نیست لان رای امامورین باظهار حق ان یکموا اسما کما یبشی و الاخر بخلافه و الثالث
 بما یخالفه الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکام مختلف

احکام النبی و کلامه علی طبق حکم الله و ظاهر است که ازین اختلاف اختلاف فعل و تدبیر ثابت نمیشود و در
فی الظهور کالنور علی شاطئ الطور و من یجعل الله له نوراً فما له ان یضئ و آنچه نوشته که مقدمه ثانیه
یعنی ان الاثنين لا یتفق فعلها و تدبیرها ظاهر السقوط است بر آنکه لاسم که در انبیای بنی اسرائیل و در
در زبان واحد بر قوم واحد میبوش بودند و یکی مامور با طاعت دیگر و بگویند نبود و ولید و طایف
بالبنیه و اختلاف را که حضرت بارون علیه السلام یا حضرت موسی علیه السلام در باب کوسا که
قوم از کتب و تفاسیر معتدله اهل سنت ثابت است علی اننا لاسلم ان بارون لم یکن مطیعاً لموسی و کان
بینا براسه و اختلاف را که بین معقینه از کلام النبی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیاء بخرقشای
نمودن دلیل دینداری و حسن اسلام مجیب است خلاصه انیکه انجیث بمشابه دلیل قانع است که در آیت ا
بدیه لا کان فیها الا الله بقصدنا اشاره بان واقع شده و علمای فریقین در باب الطال نیز یکبار
بان تمسک نموده اند پس اگر مجیب ادرا کرده البطل کلام معصوم البطل دلیل قانع و اثبات تعدد
البنیه منظور است صاف بفرمانند که در تعدد الاله از کذب و ظلم و مقتضات بشری مبر او معصوم اند چه
اختلاف هرگز معلوم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق و تعدد الاله می باید که اصلاح امور است از معاش و معاد
انها زیاده تر متحقق گردد و چه جای آنکه موجب ضلالت و فساد بینندگان خدا باشد **قول** که این کتاب
از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است **قول** مخفی نماند که ایراد این مورد بر روایت مذکوره دلالت
بر آن دارد که انکیس از مشرب فریقین دست برداشته زیرا که مثل مضامین روایت مذکوره در قرآن
مجید و تفاسیر و کتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچه حق سبحانه
تعالی در قرآن مجید فرموده **الکفر کفر یک** و بیضاوی در تفسیر آن نوشته الم فیفسحه حتی و صرح
الحق و دعوه الخلفی و کان غائباً حاضر اذا لم یفسحه بما و عنافیه من الحكم و از لسانه ضیق الجبل او بما یسألک
مطی الوی بعد ما کان لشیق علیک و قیل انه اشاره اے ماروی ان جبرئیل اتی رسول الله صلی الله علیه
و سلم فی صباه او یوم المیتاق فاستخرج قلبه فقله لم ملائکه ایمانا و علما و قلعه اشاره اے بخوبی سبق لیر
بر طبق کلام این مجیب نا فهم می توان گفت که سینه علم خزینه سید مکه و مدینه به نسبت دیگر سینه ها و
داشت و عریض بود و قلب که شکل عنوبری و اجوف نیست چگونه از علم ملو کرده شده معلوم است
که مثل عبارت از او را گشت و ان تعلق اردماغ و از ویس پر کردن قلب از ایمان و علم چه معنی دارد و سید
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آورده و عن ابن طاووس عن
عن عمرو بن مره عن الی التجیدی قال رایث علیا کرم الله وجهه صعد البیضاء لکونته و علیه مدرعه کانت لرسول
صلی الله علیه و سلم مقعد السبقه متعماً بجماعه و فی صیغه خاتمه فقال ضول الله تعالی علیه ساو فی
قیل ان لقعد و فی فائده اینجوخ منی علم حسیم هذا سقط العلم و اشار اے لطیفه و جواحه هذا الغاب رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ہذا مارفتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ز قاسم غیر وحی اوحی الیہ اہ محصلش انکہ جناب
 ولایتیاب فرمودہ سوال کنیہ از من قبل از انکہ نیامیدم ایس پرستی کہ در میان ہر دو پہلوئی من علم بسیار جمع
 است و اشارہ کرد بطرف شکم مبارک ہر دو پہلو سے خود و فرمود کہ این جا بدن علم است و این لعاب
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است و این است انچہ جناب رسالتاب مرا خورائندہ مثل خورائیدن پرندگان
 جو جہہ ہا سے خود را پس موافق تعریف ابن محجب ناواقف تو ان گفت کہ شکم جناب امیر علیہ السلام
 جامدان خورد و شکم مبارک جناب رسالتاب جامدان بزرگ بود مگر علم دماغ است نہ جوارح و بطین
 پس چرا انحضرت اشارہ بطرف جوارح و بطین خود نموده فرمود ہما علما جامد چرا انحضرت کہ افصح عرب
 بود و لفظ زرق را کہ بمعنی خورش دادن مرغ چوزہ را بدہانت کافی الصراح و غیرہ در حق خود جناب
 رسالتاب صلی اللہ علیہ وسلم استعمال نموده و نیز در ہمان کتاب مذکور است و عن علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قلت
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوحی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت ربی اللہ تم استعظم قال کریم
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اوحی فی الذلک اللہ علیہ کوکلت والکیر نبت فقال لہما العلم اباحسن لفظ شرکت لعل
 شربا و نہلیۃ بخار و اہ الحافظ ابو لغیم فی حلیۃ انتقی پس مجیب انصاف نماید کہ علم عبارت از ادراک
 یا اذہن و آب غیرہ مشروبات و شرب آن چہ معنی دارد و کسیکہ زیادہ تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
 بطین او خواہد شد یا نہ ظاہر المجیب غیر نصیب او برودہ اعتراف بشیعیان اعتراف بر جناب امیر جناب
 رسالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خروج از اسلام منظور است و بطاہر چنین استعارت در کلام
 علما نیز بسیار واقع شدہ ایامی بینی کہ بسیاری از علمائے اہل سنت و مرجع اکابر خود و لفظ عالمی کعب
 استعمال نموده اند پس بر طبق کلام مجیب میتوان گفت کہ ارتفاع کعب بسبب کثرت علم امریست کہ
 سامعین را از کثرت خندہ لبت و تاسیکہ و انداز نیجا ارتفاع و علو کعب جناب رسالتاب قیاس
 باید کرد کہ در چہ مقدار خواهد بود و محجب تر انکہ ہر گاہ دماغ کہ محل حواس است از کثرت علم مرتفع
 نمیشود و ارتفاع کعب از کثرت علم چہ معنی داشته باشد و ابن حجر کلی در صواعق از ویلمی روایت کردہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما یدیتہ العلم و ابو بکر رضی اللہ عنہ اساسا و محمد بن حنیفہ و عمار
 سقفا و علی ثابہا و ازین روایت بنا بر عموم مجیب ثابت میشود کہ لوازم سقفا از قسم جوب و تختہ و تختہ
 امینی در خلیفہ ثالث ہم موجود باشد و همچنین لازم می آید کہ لوازم اساس در خلیفہ اول و لوازم دیوار
 از قسم حشم و کل و انکب و خلیفہ ثانی موجود باشد و محجب تر انکہ با وجود جمع کردن لوازم بیت در مدینہ
 فکر پذیر و بیت الخلا و رین بیت موضوع نہ نموده اند کہ ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ را کہ از عظاماے
 محمد بنین است بذرو این مکان و معاویہ را بیت الخلا قرار میدادند انساب فی بودیقین است
 کہ اگر ویلمی با فروس برین پرو و بار بر زمین آید و جبت فقرے نماید در تاویل ابن روایت فکرو

بجای نیکو سید بعد از اگر امثال انجیدیت را بخندین فرقه ناجیه امامیه بتقید و تفتیح میگردوند بلاشائیه تکلف علمای
 سنیان در کوچ و بازار از زمین و ستان تبار و نساوی میگردند که ای بندگان خدا القصب فرقه شیعه را بنیاید
 که خدای تعالی را بمنزله سقف قرار داده و تخمینه ثانی را بمنزله دیوار این چه نسبت است که بر زبان جاری
 میشود ظاهر اخلافی شانه را بمشکل عمود عیار ساخته اند و این روایت که مذکور شد قطره از دریای احادیث
 سنیان است اگر زمانه مساعدت بود و فون این قال و مقال مافی ما نذا انشاء الله تعالی عجائب و دیگر
 مشابیهت عاثر رضی الله عنه بیا ان شکسته در شور با و کور شدن ملک الموت بیک جلایا نچه حضرت
 موسی علیه السلام بیان نموده حدایق امانی و مال اهل حق را نصارت تازه و بخت بی اندازه و خوار
 داد و الله ناصر عبده و معزنده خلاصه آنکه لطین از انقباب شریفه جناب امیر المومنین است چنانچه
 علمای فریقین بان تصریح کرده اند و بوجه تسمیه آن اشعار نموده و شعر ادراشعار بان بتفصیل فرموده اند
 فمن ذلک قول القائل فی البحر الکامل نظم من کان قد عرفه برینه و هره بنید و مرث له اخلاق سم
 مستقیم بنید فایعظم لعمری الدعا و تامل بنید بامامه الهادی البیطن الانزع بنید و عت عن الانام طرافه بنید
 و من کالانزع المنوع بنید و حوی العلوم عن البنی و انشاء بنید فو البیطن کل علم مودع بنید و حیو البیطة
 فی النجاة اذ الورد بنید و رجت قلوبهم لول المفتح بنید و کمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب السؤل
 چنین فرموده و حیث الفصح ما اتاه الله تعالی من انواع العلوم و اقسام الحکمة فیا اعتبار ذلک و وصف
 بلغة البیطن فانها لفظه بوصف بها من هو عظیم البیطن منصف بامتلاؤه و کان علیه السلام امتلا علما
 و حکمة و تصلح من انواع العلوم و اقسام الحکمة ما صار عدا له مملوایه و وصف باعتبار ذلک بکونه
 فاطلقت هذه اللفظة نظر الی ذلک بانه هو المعنی الذی ابدته هداة المرواة الی السنة الا قلام و ورا
 منتهی اطاعت رهنه بر مخرج هدایة الامام و انیعت زهرة مرجع الی وراية الاقدام لطرب سامیة و
 من لحنه و لا عرو آن اطرب و عجب بلع المعانی و فصح الکلام و تقریب تقریر و تهذیب تحریر ان
 لفظه بطین به فعل و لفظه فعل مغذلة فتارة یكون معدوله عن فاعل کشید و علیم عن شایده
 و عالم و تارة عن مشغول کتبیل و جرج عن مشغول و تارة عن مقاعل کفصم و نایم عن تحاصم
 و مبادم و تارة عن مغفل کبلع و عجب من مبدع و محب و اذا کان من محال ما یكون معدوله عنه
 و انما مفعول فیکون لفظه بطین به بنما معدوله عن مبطن و قد یترتب الاخبار من الاقطار و
 طمرت الانوار فی الامصار ان علیا علیه السلام کان قد حصل علی علم کثیر معرفته و اقراء و درانه و انیعت
 انظر لیثنا السؤل معرفته و مصلحه و عموم منفعة و البیطن لوجه ما الی حلی حصول جملة و کان ما اطوره
 فی بعض القضايا ما حقن به و ما قدر التقید بسبب انما و ما لقد به خلقا حسا من الحجرة
 الاشکال واقعه حتی حصل له الاعتراف لعلیه و معرفته فانه و حضر الی عمر رضی الله عنه بن خطاب و

حیند امیر المومنین علیه السلام امرأة را یتیمه و بی حال فامریجه او اقامه حد الزنا علیه افتال له علی
 انه لا سبیل بک علی ما فی بطنها و ذابعمرو قال محصر من الصحابة لولا علی الملک عمر علامه شهر ستا
 در مل و نخل در ترجمه فرقه خارجیة فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی انفتحت الجماعه علیه
 خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الامیه الراشدين و کان بعدهم علی التابعین لهم باحسان
 و الامیه فی کل زمان اتممت عبارتہ بلفظه قال الجیب الغیر المصیب مقصود و مخاطب از منیم
 این عبارت آنکه هر گاه از شرح مقاصد و شرح مواقف و جامع الاصول ثابت شد که نیکو خدایه حق
 است باز تمام این مقدمه معلوم شد که هر که بروی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام کذا
 و کذا فضلا عن ان یکون مظلوما و مظلوما و مجرما و کذا که استتصال این استدلال از سابق و لاحق
 بر ظاهر است زیرا که خلافت و تسلط نام برید هنوز ثابت نشده بود چه جای حقیقت آن اگر نزد مستند
 ثابت باشد عجب نیست که علمائے فقه و در باب مختار از روایات معتبره و ما یم و قایح او با الخصوص
 دعوی نبوت کا و به آورده اند عیان است مع ذلک در حائش هرگز نمی نگرد و اندو کفر شخصیکه مدعی
 نبوت کا و به و یا متکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر مباح نرید و حقیقت
 خلافتش و مقبول الیت کوفیان بیو فانیز قابل شوند و حمایت ایشان را نظر دارند و و نیست و عجب است
 از جناب مخاطب بود دعوی جامع علوم عقلیه و نقلیه و مجتهد طایفه امامیه که در عبارت ملل و نخل عور و نمل
 بکار نمی برند و در نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام
 بر حق یا بخاریاقتش معتبر است و بر حق بودن نرید نزد اولاد کوفیان و غابا باز اگر باشد نرید و یکسار
 که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل و عقد بر آن
 او اتفاق کرده باشند و هو ایضا کما تری و فساد و فحاشی غیره حالا بخنی سیوم آنکه خروج بر تابعین و
 مستلزم شاعت است که از تابعین باحسان باشند و هر چند نرید اند و ک زمانه تابعی بود و لکن
 از قید مذکور از یتیمه و امامت برآمده و مراد از امیه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکور
 وَ جَعَلْنَا لَهُمْ آيَةً يَخْتَصِمُونَ بِأَمْرِ نَا لَهَا صَبْرًا وَ كَانُوا يَلْتَئِمُونَ بِأَمْرِ نَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ آيَةً
 يَخْتَصِمُونَ بِأَمْرِ نَا لَهَا صَبْرًا وَ كَانُوا يَلْتَئِمُونَ بِأَمْرِ نَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ آيَةً
 که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دوران جلیوه ظهور میگردد و بمقتضای حب الشیعی و تقیم
 هر آنکه می برد در معنی ایصال ثواب بروی پر فتوح جناب اجتهاد و آب والد ماجد خودش خواهد بود
 که در باره او خیال پذیرش بد زمره فادیه خلفای راشدین و اخراج امیر المومنین جیر یغیا که بکار نرود
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَ عَلَى آلِهِ وَ عَلَى مَنْ فِي بَيْتِهِ وَ عَلَى مَنْ فِي بَيْتِهَا وَ عَلَى مَنْ فِي بَيْتِهَا
 آنکه الخ قول چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مثل است همچنین بر اسس و دلالت بر

خلافت یزید و از وزیر که شترسانی درین عبارت تصریح نموده که الامام الحق الذی انفتحت البجاعة علیه
 و از عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر جمعیت یزید ظاهر گردید پس بنا بر مذکور اهل سنت
 ماجریم مجاهد و مصداق آنچه شترسانی نوشته خواهد بود و لفظ کذا و کذا که محیب بدعوی و لای اهل سنت
 با وجود غفلت از عبارت ابن مالکی و اول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحیه سنیه است
 تحریر نموده بخاطر اشاره است بطرف اینکه مراد از کذا و کذا در صحیح بخاری واقع شده کاذب و غادر
 و خائن است کما فی صحیح مسلم و بدل علیه جوابه و الله اعلم انما بار را شترالخ و آنچه نوشته که استیصال این
 استدلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر ما نیز ظاهر و باهر است که سابق و لاحق عبارات و روایات
 اهل سنت و ولایت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار با وجود
 روایات دایم و قیاح او کمی نکرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و اقوال قرینه حق است زیرا که
 احادیث در حق مختار مختلف و ادر شده بعضی آنها دلالت بر مرجح و حسن عقیدت مختار دارد و بعضی بر
 و سوسی عقیده تشلط بر این بعضی علمای ما احادیث مدح را بر روایت مدست نفینه جدا و کبر او ترجیح داد و اند
 و بعضی بالعکس و بعضی توقف نموده اند پس در اثبات اینکه روایات مدح مختار در کتب شیعه مذکور است
 فکر محیب بجای نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حصه کسی مختار را امام بحق و او جمله خلفای اثنا عشر
 ندانسته و کسی را کابر شیعه نکشت بقتلش را از اعظم عذر ها بشمرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید
 قیاس مع الفارق است طرفه اینکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل
 القدر نشان بر دار مختار بود حدیث قال قلت لاسا ابو محمد بن حازم و ضعف احادیث ابی الطفیل و قال
 کان صاحب رای المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لا شک و لای تردیه کلام احادیثی پس معلوم
 که با وجود نبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذب باشد چنین صحابی جلیل القدر خیر نشان بر داره و حمایت
 مختار اختیار نمود و بمقتضا حدیث سنیه اصحابی کالنجوم با هم اقتدیم آئندیم اگر شیعیان اقتدا با ابو الطفیل
 نموده حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهد شد و سالیق بجز تحریر آمد که مضر و کمس
 و غیر هم چنین محض بودند و در راه صحیح بخاری و غیره صحاح داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
 اثر و قاتلین فرزندان خیر البشر بود و بنا بر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث وثقه بوده چنانچه در جمیع
 الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی اللطیفه الثانیه من اهل الکوفه و قال احمد بن عبد الله العجلی کان یروی
 عن ابيه احادیث و روی الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و هو تابعی ثقہ انتهى و عمر ان بن خطاب
 از جمله خوارج بوده و مدح این ملجم نموده معذرات و ایات ان ملعون را بخاری در صحیح خود و مندرج
 ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری باین تصریح نموده و ابو داود و نسائی از شریف ربیع
 که رئیس و سرکرده پیاد و پاسی لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزندان عیاد بود روایت کرده اند چنانچه

و تقرب مذکور است مثبت بفتح اوله و الموحده ثم مثله ابن ربیع التمیمی البربرع ابو عبد القدوس الکوفی
محصرم کان مودب شجاع ثم اسلم ثم کان ممن امان عثمان ثم صحت علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم نابا
فقتل الحسین رضی اللہ عنہ ثم ولی تسطره الکوفه ثم حصر قیل المختار و مات بالکوفه من حدود الثمانین
اجترح له ابو داود و النسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت در حمایت خوارج و محبسه و قاتلین بنی سب
اهل الحجة هرگز نمی نگردند اند اگر کسی از علمای شیعه مدح مختار نظر یا حادثیث داله او نماید چگونه محل طعن
خواهد بود بلی بمقتضای الاناتیر شرح بما فیہ انیمه عناد و عداوت از مختار غیر از نیکه او قاتل قاتلان فخر
رسول بود و جوی و جیه ندارد و قول عجب است از جناب مخاطب بود و می جامع علوم عقلیه و نقلیه
مجتهد امامیه که در عبارت ظل و کل غور و تامل بکار نمی بردن **اقول** بمفاد المروقین علیه نفسیه
حمایت با فمی و سفاهت اسناد و عدم غور بسوی دیگران می نماید آنچه گفته که در خارجی بودن شخص
خروج بر امام بر حق با نیکار لیاقتش معتبر است پس قید نیکار لیاقت در عبارت ظل و کل اصلاً مذکور
نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرضش آنکه عالیه شو و معاویه را که خروج بر امام بحق نموده اند
از خوارج خارج سازد این خیال محال است چه هرگاه آنها جناب امیر علیه السلام را منسوب بجاییت قبایع
رضی اللہ عنہ بلکه شریک خون میدادند پس لا اقل که سلب عدالت از انجناب می نمودند و ان مستلزم
نیکار لیاقت امامت است علی زعم المحیب و حقیقت خلافت نیز بر نزد خلیفه زاده و مسافر اهل بیت
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش با جماع شامیان نیکار و کوفیان
نابجا ثابت است و ادعای تشیع خاص برای اهل سنت که از قدما می آنها بعضی بسبب فراط احتیاط
از بیعت رکاب سعادت انتساب جناب و الایتماب محروم ماندند و بعضی نکست بیعت نموده محاربه بان
حضرت نمودند و بعضی بعد و قوع محکم سعادت معیب آنحضرت ترک نموده با و طان خود را انداختند
و متاخرین آنها محارمین نفس رسول را بجمله اجتهاد و ثواب ب الارباب اند و کسیکه بالای منبر سب
آنحضرت نمودند و با نیت نمود او را مخاطب ب خطاب خال المومنین سازند و معاندین آنحضرت صلی اللہ
علیه وسلم و قاتلین سید شباب اهل جنت را راوی حدیث و نقه دانند ستم بر جان انصاف است
سبحان اللہ چنین اشخاص شیعه باشند و کسانی که آنحضرت را اوضی بلا فضل میدانند و محارمین آنحضرت
مکفر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هذ الشی عجائب و آنچه نوشته که اهل حل و عقد به اجماع
نموده باشند پس جواب آن از عبارات سیوطی و غیره در ماسبق ظاهر گردید و آنچه نوشته
که خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعة است که از تابعین لهم با جسان باشند پس قطع
نظر از آنکه اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمع التابعین
میگویم که بعد از اختلاف خال المومنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص از خلافت بود و بعد

بیعت او راعی صحابه و نیزه خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و قراقران و تابعین لهم جعل
 بودند داخل بودند و تابعین لهم با حسان البینه محل اشتباه نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد
 انامیه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکور الح کلام محمل است صحت بیان نمایند که از جمیع خط
 عباسیه که خلافت آنها را سیدوسته متفق علیه و منصوص دانسته کدام امام مصداق **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ**
اِمَامًا يَهْدِيْهِمْ فَاذْكُرُوا اٰيَاتِنَا يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ بود و کدام مصداق **وَجَعَلْنَا لَهُمُ اٰيَاتٍ يَخْتِشِعُونَ**
اِنَّكُمْ اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ و سوادب نسبت بشفقه علامه که از جمله سادات علمای عظام است مثل سنا
 بحر و نذیران نسبت سیه السروجان است و لسانی رسول الله اسود حسنه و نسبت تحریف لطرف جناب علیین
 مابینه الله فی العالمین و وارث علوم الانبیاء و المرسلین بدون اثبات بلیل مسؤل از درجه اعتبار
 ساقط و باطل است انتهی کلام العین بلفظ **اَقُولُ وَ اَقْرَضُ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ**
يَسِّرُ الْعَاثِرَ باید دانست که آنچه من در جلد اول بایحاث مستقدمه بغایت انیدمی نوشته ام
 و کلمات مجتهد بلکة مقالات اولین و آخرین او را زیر و زبر کرده ام تفصیلی است که این بکایه حدیثیه
 عنید راهمه زائل میکند و لیکن برای تسجید اذهان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر ندارد زیر هر قول
 مخالف پلیدی سختی میگویم باجتهامی سابق را نشان میدهم و بتذکیر و تنبه می پردازم تا اهل همان بر عجز متکلم
 حمل نکنند و شاید اگر محمد اول بدست نیاید محبذ ثانی را رفع انتظار کرد و کما اشرت الیه فی المباحث
 المنقده **اَقُولُ** کلام معجزه نظام که در پنج البلاغت واقع است **اَقُولُ** بودن شخصی قول
 الاسم و الجسم از کرده انصار که تا امروز با وجود و مورو و هور کسی از رفضه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
 و او مصدق انیمه اوصاف جلیله و مناقب نبییه در زمان حضرت سید الانس و جان بود و احدی از عقلا
 بهیچ وجه معقول نمیشود و کما سبق تفصیل فی المجلد الاول و یسقیقین میدانم که چون ناظرین این محبت را
 در جلد مذکور خواهند دیداد غان خواهند کرد که قطب دین و مذهب رفضه بچید و از مقول الشخشک
 و ترشان ببا و فنا برند زیرا که در ایجاد خویش قطب ماسیه این امر را مطمح نظر ساخته که خصایصم تصویق
 در جناب مضطفوسی صلی الله علیه و سلم بحمت عداوت خلفائی رضی الله عنه مستقیمین بکسبه بر باد
 کما ستعرفه انشا الله تعالی **اَقُولُ** بعضی تفسیران لغیر کرده اند **اَقُولُ** چون عمر فاروق را
 نبض حضرت مرتضوی علیه السلام میقیم سنت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و فریاد بدعات
 اهل فضول و مداوسی عمر و مقوم او دست الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیده و المجدد الجیزیه پس
 بهیچ عینی و اثری از مذهب رفضه باقی نماند چه باجماع تمامی است بلکه با اتفاق اهل کتاب نیز
 در خلافت او بعد صدیق را حمال انکار نیست گفتگو در نیست که او دین نبوی صلی الله علیه و سلم
 رواج داده و اقامت سنت کرده یا بدعت و احداث بر روی کار آورده و چون نبض امام الایم

ثابت گردید که فاروق با قامت سنت سید المرسلین پرداخته و باز آله بدعت انتظام عالم ساخته بنیاد
 تمامی مطاعن او که رفضه بنا بر خشک ماعنی و خیره سری تقریر میکردند و با حاشا و تبدیل و غیر
 ادوات می زدند از هم رنجیت و انتظار می و حقیقت خلافتش باقی نماند و در اینجا نکته ایست و قیاس و آن
 آنیکه مجلسی امام سیزدهم در مجامع و مانند آن اقرار می نماید که هر چه در نسخ البیاض است گرد آورده اند اجناسی است
 است پس حکم دالالت لکن عیان شد که اجماع شیعه بر اوصاف عشره فاروق منعقد است و هرگاه
 ظاهر کتاب مستطاب موبد این اوصاف است زیرا که تجاویز ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
 و این اوصاف را کامل العیار می سازد و حضرات ائمه بروفق مجلد اول بحار ارشاد کرده اند که بر این اوصاف
 احادیث ما را قبول کنید ورنه بر در و دیوار نریزد این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارف را که
 خلاف کتاب است بمریدان شیطان الطاق دادیم و لکن ما قبل بیت ما زقران مغرور ابرو داشتیم
 استخوان بیش تنگان انداختیم چه جای آنکه در مقاله سادسده انیم بعد از تحقیق رسیده که حضرت خیر
 صلی الله علیه و سلم بر خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین افتخار فرموده اند کما سئو
 و بمسئدین کالمین و احداث المؤمنین بشارتها بجلال الله این بزرگان داده اند کما سئو فرما مره بعد از
 پس از تشکیف و دیگر نزایات شیعه شیعیه اثری در میان نماند کفایت لا و قد قال الایمه واحد بعد واحد
 و قائم بعد قاعد و اور و الصدوق الالباب و الفصول فی علمه و اما هم الا عظم فی تالیفات مشتمله
 ان امام الایمه و دعا الخلق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافته فکیف و منهم و سبهم علی رؤس المنابر
 فاعتبر و یا اولی البصائر و این کتاب بارها دانستی که فخریه میگوید که اقرار عقلا بر حضرت خویش حجت است
 نه بر منفعت لاجرم باین حجت هم حکم توان کرد که هر چند قطب الاقطاب امامیه زمین را با آسمان و زمین
 و قلوب خویش را با آتش فکرت بسوزد سعی ایشان بجای نمیرسد و هیچ شرفی نمی بخشد و در اینجا برای
 بیان مزید و لایستی رفضه تقریرات بسیار است حرفی از آن باید شنید که سلمنا قول قطب الاقطاب لیکر
 اگر حضرت مر تقضوی بذکر این اوصاف راه نفس الامر می رقصند ثابت شد و آیات زعامت کبری برای
 شخصی قبول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسله امامت بلا فصل از او شروع کرد و هرگاه فطیلت
 امامت مر تقضوی و جناب شریف بنوی علی مانی الاحقاق محل خرفشار قوم و مدار است پس انصار
 و جناب سرور کائنات کوی سبوق در بلو و چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
 سید النبیین و این بدان مانده که فلاح انصاری باظهار اجله رفضه مورد اعطی و منصفی و استفتی
 است و در اینجا هم موضوع بدین صفات شخصی دیگر است از انصار حکم صحت و استغاضه اجتناب
 ابوبکر صدیق علیه السلام حضرت مر تقضی پس نتیجه این مساعی مشکوره همین است که رفضه ناپاک
 برامی عداوت خلفائینی خود را پاک بریزند و اگر معاذ الله حضرت شیعیه را اصول رفضه و ادوات

شاعری و ادب الهی و توفیق خود را خود بر همه زدند که اینها من مجموع البیان و بیخی عبارتند انشاء الله تعالی
 من بعد تحقیق نمائید که هر کسی از عقلا در چار موجه حیرت مبتلاست که هرگاه یکم مجتهد دم دارا است
 سنت و از راه بدعت و دیگر تقیه اوصاف جمیله خلفا که جناب مرتضوی طیب اللسان بدان
 شان در دلائل بر حقیقت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رخصه چگونه درباره امامت
 جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چنان رضی از خصوص را بر منقبت و بهجت حضرت شیر خا طوطی
 خواهند گردانید و تا کجا مثل سایر مدعی هست و کواحه حیت را بر خویش خواهند چسبانید پس بای حدیث
 طبر و هواست و معارضات آن درباره اجیت صدیق در کتب علماست و حدیث بختم میانه خود
 و حدیث موالات خود مشتم است نبض انصار نزد عین مرید ولای اهل سنت اظهار کفافی اتصال
 المجلسی مثل البخار و حدیث منزلت بهتر از لوکان بعد بنی لکان عمر بن الخطاب کما انض علیها لکما
 فی خلاصه منج الصادقین فانظر و معاشر المسلمین فکیف که نماینی علم الروی در شافی رود
 و شوستری در احقاق الباطل و مجلسی در بخار بنیل طعن تجنر صریح میگویند آنچه بران دلالت
 دارد که امور خلافت امیر تا اخرجیات بشیر و ذیرنا قرض بود خواسته بودند که بجایه تا میر اسامه
 اعدا را از مدینه بیرون گردانند و مورد حدیث عذیر را بر سر نشانند که سبخی انشاء الله تعالی مفصل
 علامه چون روسای اهل نفاق را بداند مرتبه ستودند فلان مبنی بمنزله السمع الی اخره چنانچه بیست
 پنج بنزین طرق در مقاله ساد سه که شدت در بیان مناقب و حقیقت خلافت مرتضوی کجا و توفیق
 مانده مگر یاد نداری که برادران حضرت یوسف چون یکبار رد و غ گفتند کلمات صادقانه شان بنصر
 قرانی نزد حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بجوی نیز زید فکیف که آخنباب چون
 از ابو بکر و عمر باوصف چنان بودن شان می رسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
 لافتی زیاده تر نشیده بلکه مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
 بر عمر افتد و در سید اگر نه حضرت جبرئیل علیه السلام فرمان رب جلیل شهبه خود را فرشت میگردند
 و و الفکار حیدر که اگر جگر کا و زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
 این قصه را بطویل تمام ایراد کرده اند احقر العباد فطر باختصار بر چند می را سطور اقتصار میکنم بگوشت
 دل باید شنید و بی بده پس خدارا از انصاف پیگانه مشو و در مباحث کلامیه کو و کوران مر و که بریزند
 و خوشامد کردن از چنین شجاعتی باید که کوه الوند از نعره اولر زو یا خوف از آن بدولان شاید که بار بار
 و معرکه فرار از ایشان سرزد چنانچه رخصه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام بر جان
 میگویند و شرح کلینی و ترجمه علل الشایع هم بران اول دلیل است قول لا چنانچه روایات
 بر مع خلفای بی امیه و بنی عباس دلیل حقیقت انها نیست **اقول** امید داریم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفای بنی امیه و عباسیه دارد و نص در نیکو عیال باشد و از جنات معصومین بدرجه
 استغفار و نایز بود و اگر کویک ابدال کفره مقلدین عباسیه در صندوق شیخ صدوق و ابیان
 حارثی سلم الملکوت و کشکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و در نیمه که بمیان بنی ازند و کتب اهل حق نشانی
 و مانجه در مقاله سابق بعضی از عبارات بنی سر و پا و مدح غازیان و بار قیصر بر و قتر آورده و جالبش بطور
 ادا شده که اگر مجتهد آب در چشم دارد و کاهی ازین و آن حرفی بر زبان نیاورد و قولی از بنی امیه
 خوب بگویم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چنم با و صفی که جواب دندان شکن بلکه شکننده رک کردن
 سادسه نوشتیم اگر حوصله تحریر تقریر داری و نقص معارضه ان تمامی هست خویش بلکه تمامه بنی امیه
 و سابقین هم بر کماره مع ذلک هیچ عاقلی تن بر ضامنند که کلام او متناقض باشد چه جامی حضرت
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمسح اولب مبارک
 و روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجلد اول
 قول و در حق خلفای بنی عباس اه اقوال از خدای عز و جل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
 در نیت کام کجاست و اینجاست چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست و بیعت
 در ایشان بابتدا و خواهد کشید و لا نزاع فیه درینجا بر مجتهد سفیه شتبه شد مابه النزاع و یاد نماز او را که کلام
 و حقیقت خلافت میرود و نه امتداد و قصران پس مقصود بدست نیاید و آنچه بدست آمد مقصود نیست
 ملی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس پیش از پیش دارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن
 نفی است چنانچه از عیون و عماد و منج الرشاد و غیره معلوم توان کرد و اینهمه حجت است بر رفضه
 که از مثالب تقیه آباء حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کاف و غیره را مانند اعمال یزید و شمسیا
 کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعضی
 اولادش را سب می و ذکر محدثین آورده اند و در محکم کبیر طبرانی نص اینجاست که حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم دعای معفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموما و از تاریخ و مشق عموم این دعا را
 شیعه اولاد انجناب نیز بوضوح می انجاء و بر روایات جامعین صحیح لفظ اهل بیت در حق او و فرزند
 او و وارست بلکه نص است در نیکه روزی بخانه انجناب رونق افروند و همه را زیر کلیم گرفتند
 و پیوسته اهل بیتی بر زبان آوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بکار نیز دلیل است
 زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنهما و عباس
 رضی الله عنه پس تکیه بر دوش ایشان کرد پس بر رفضه خصوصاً این لیس و بد شکست بر شکست
 افتاد که در عماد و طعن الرماح گفتند آنچه اخراج نماید او را از اهل بیت و تکلیفی احوار و تابعین و متوکلین
 او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را ندیم و طعن تناول کردند و کس را از اهل بیت بدو

مذمت نگذشتند و بعد از تتبع موضوع انجا مید که در بعض احادیث شریب ذکر امارت و خلافت بعض
 اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمده چنانچه از وارثینی و اصنافی و غیره میتوان دانست
 ولیکن روایات صحیحه نص در مدح خلفای عباسیه نیست و الله اعلم بحکمه اهل سنت درباره اکثر عباسیه
 اتفاقاً و یک از دو بر اصول رفته که در زبان ایشان است همه ولین و آخرین خلفای عباسیه
 خالص و ظالم و قاتلین الله اند کلاً بخفی قول الله اصبتهم احبتم اخر قول جوالین نزد متعالی
 سادس تحقیق و الزام دانستی اکنون چرا به فضیله خود قایلین و سابقین خویش زیاده قریبی پرداز
 و خود را مثل پیغمبر انگشت نمای عالم بسیار **قول** سیوطی از نافع از کتب
اقول ازین روایت کجائتا ثبت شد که عبد الملک ابن مروان افتقد و الشک
 و اقرا بود در خلافت دین او صفات جلیله تا اخیای این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق عبد
 بن عمر قبل از آنکه عبد الملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیرا که از کتب تواریخ و
 شروح احادیث و هم تراجم خلفا و زواید پیدا است که عبد الملک در علم و فضل و تقوی و عمل
 قبل از خلافت یکانه روزگار بود پس انهمه حجاب و اوصاف او قبل از تسلط بخلایف است
 چنانچه در مجلد اول جائیکه مجتهد الزمانی در باب عبد الملک سخن را می کرده و کلمات مشکلی را که قبلاً
 خویش را داخل داده و بوجه حدیث ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و به پشتی او در حق
 چند نوشته این کید را حل نموده ام طرفه آنکه در همان مقام که جلال الدین سیوطی قول ابو البر باد
 نقل کرده قید مذکور یعنی قبل از خلافت ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند و قال ابن سعد
 عابداً ناسکاً بالمدینه قبل الخلافة و ازینجا تحریف مجتهد الزمانی بر قاضی دادگاهش مثل افتاب روزگار
 و معلوم گشت که جامعیت اوصاف مذکور او را حاصل بود قبل از ریاست نه بعد از آن با کجمله
 کجاستایش علم و فضل عبد الملک که از عبد الله بن عمر مروانها و در کتب اهل سنت وارد است و آنهم
 قبل از خلائفش کجایم حضرت صدیق یا فاروق رضی الله عنه که جناب تقوی و رضی الله عنه بنا کید است بلوغه
 او کردند و از بعد بلا و فدان علی ثا آورده رضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را عنوان
 ستودند که بهفوات کافه شیعه بر صدق و کانت میباشند یعنی اقامت سنت از الله عز و جل ادا می کنند تقوی و عفت
 و مانند آن از حماد بن بلیله و فضائل جلیله علی رؤس الاشتماء و بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات
 شیخین بیان کردند که قصر صور خیالی به منافقین قاطبه از پاد آمد که خلفا در زمان حضرت سید انبیا
 موسی و یونس و اخلاق جمیله داشتند یا در پرده نفاق و لقیه بسر نموند و در صدر و خویش افتخار
 جاهلیت را نسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رفیله اختیار نمودند
 و حقوق اهل بیت را بقتل و عدوان ربودند و انواع جور و جناب بر سر کار آوردند و معاذاً

من ذلک الغرض بعد کو اسے حضرت امیر انبیہمہ خرقشار حاملین اسفار مانند عیار ازہم یا شمشید
 نماند کہ تاریخ الخلفا کتا بیت صغیر کہ حکایات و روایات و ان مجملات و امیشود و بانہمہ اگر حال خلا
 عبدالملک ملاحظہ کئے خواہی داشت کہ در زمان او عظمیٰ استہما انقدر بر صیابہ کرام و اہل بیت عظم
 رفتہ و امراے آن وقت خصوصاً حجاج شقی در پیے این بزرگان خیابان افتادہ کہ بعد از ملاحظہ آن
 خبر تکرار استعاذہ چیرے بر زبان نخواستہی اور دن بعد اگر مجدداً اول خیابانکہ نشان دادم بہ بنی خواہے
 داشت کہ انجہ رفضہ و بارہ بنی امیہ عموماً و عبدالملک خصوصاً در زمیں عمر و عیار یعنی مولف ہجاء
 و ابنان امیہ عظام خود روایتہا دارند از عجائب افادالت کہ زینہار بیانہش بطوریکہ من در انجا آوردہ
 در ہیج کتابی نخواستہی یافت و از غایت قاہ قاہ و عروض تعجباً محو حیرت خواہی شد **قول** اگر
 ہیج عمر الخ **قول** بعد ازین کشف تمہینات کہ خود از مطالعہ تاریخ الخلفا تو اندازد کہ کسی را این ہیج
 عارض نمیشود چنانچہ مجتہد را عارض شد زیرا کہ مدح نافع و خیر او در بارہ عبدالملک قبل از تسلط
 است قطعاً نہ تخمیناً و ہیج حضرت مرتضوی رضی اللہ عنہ در باب حضرت صدیق باقا ثقیل بعد از خلافت است
 یقیناً باعتبار کجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمیٰ و شتان بیتما **قول** علاوہ
 انکہ الخ **قول** ابن جواب را بحت اجمال و اہمال تفہیم باید پردہ از روی مغفیش برداشتن
 و اجمال و اہمال را انداز کرد تا معلوم کرد کہ مفاد ان چیست و سبب این قول و دلیل این خبر
 چگونہ است و لفظ فلان کہ بودنش در حدیث مرتضوی ممنوع است چنان ولالت دارد و در
 مجدداً اول گذشتہ کہ در حدیث مرتضوی نام مبارک احد الشیخین بود بے علامی اہل حق مطابق
 بر او رضی لفظ فلان بہرمان می آرند لیکن اعتقاد از معنی دارند کہ حدیث انجناب این لفظ نبود و رضی
 بحت جنانت رفض خود کہ از آغاز وجودش حکم قاعقیہم لفاقا از نو ارم ذالے بود و کما شمشید
 الرجال این لفظ آوردہ و داد تحریف در کلام مرتضوی کوا دہ **قول** و همچنین الخ **قول**
 این بحث خاص در مقالہ خامسہ کہ مقالہ اخیر مجدداً اول است بمالامزید علیہ گذشتہ و الزام و تحقیقاً
 چنانچہ باید ہر زبان قلم رفتہ و بادلہ قویہ و حج قطعہ ثابت کردید کہ قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود
 و لیکن جناب مجتہد کہ بدولت فاروقی مست و تبرک مزو و متصف گشت کتب عقلیہ و نقلیہ
 کی رجوع می کند چون نائب صاحب الزمان لقب است و صغیر و کبیر این دو بار او را از راہ جبل عز و
 قائم مقام ولد خاتون ترکس قرار دادہ اند مملات او ہمہ سایہ مخرقات سلیم کہ بہتر از وسع آسمانے
 است نزد رفضہ خواہد بود و در ہمان مقام از کتب شیعہ مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مقام
 امام مقبولین لسانے ایشان بمعنی عدیم الکیبر آوردہ ام من شاد التفصیل فایرجح الیہ و این ہیج
 باخلافت دیگران مثل حضرت ابی ذر حجانے داشتہ باشد و لاخیر فیہ **قول** باقی ماندہ

اقول سبحان الله من مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که بمبئی این عبارت هم بی نیز دند که بین
 هزاران مردم که غوغای عام بود و بسیاری از مخلوقات و عابرای متوکل می نمودند و مبالغه در شنیدن
 او میکردند که انیم گفت که متوکل در زنده کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتهد در اینجا هم
 راه اجمال و اجمال سپردن و فرومایگی را الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که شناسی او را میبرد
 رسانید ثقیه بود یا غیر ثقیه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و نبش
 این سفاقت و خرافت را پایا نماند نیست که چون روایات شیخ صدوق و مانند او را از ان کتابها که
 در اصول معتدله شایع محسوب میکردند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنند جناب مجتهد
 چه چیلما که در ان بر نمی انگیزد و چه چرخ و تازیانه خور و چه هفوات که در اینجا خلاصه مناظره نمی چار
 و درین مقام انیم بخوانش نمیکزد و که قائل که بود و ثقیه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه
 جواب خواهد داد انمود بانکه من السفاسته و البلاهته چه جای آنکه جناب مرتضوی را در باره صدیق
 و فاروق علیه السلام بعنوانیکه دانسته و خود امام الرضنه و رنج البلاغت آورد و مجلسی روایتش را
 متفق علیه فریقین اعتقاد کرد و حکما غیر مرمه باین لفظی سر دین و یک پایه نمی بندد و او ظلم و اعتساف
 میدید عالمه الله تعالی بقهره و عدله و در اینجا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قائلوا
 مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته نقات هم خواهند بود و الله الحمد که حتی قائلیم با عیض
 و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل پایان مبالغه مذکور است و دلالت ندارد و مگر آنکه
 که از اکیان مبالغه را از حد گذرانید و چنین گفت که و المتوکل فی احیاء السند نخ شاید جناب مجتهد که
 رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه
 حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیدند که استدلال را امتیاض و دلیل باید و مانع را احتمال کفایت نمی نماید
قول و عدم رضای آنحضرت **اقول** جواب هر قول و هر روایت را اینجا تفصیل
 و لسط بغنیایت ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرت ان بین الطلاب
 خواهد دانست و حالایم هر که این کتاب را از اهل استعداد دیده اند قدر از دیدنش متاثر شده که اگر گویم
 خصیت مذرب تن بر او متیقن گشته بر او غلط زفته باشم و چون مباحث این کتاب اوقت مناظره
 با فاضل معاصر صاحب منج السد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاءه پیش
 کرده ام زنیها بر جوابش قاری نیافته اند **قول** و خطبه تشقیه **قول** چون بجای خود مقررات
 که خود کرده را در بانی نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جایجا پدید است
 که رضی برادر مرتضی آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آر که اتفاق فریقین بر عیض
 ان معتقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم انقدر به ثبوت پیوست که روضه بر اوصاف عشره

که سخن دران میر و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که مندر و ان از جناب معصوم خلیفه بنا فصل است
و اهل سنت از سابق و لاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ماند آنکه خطبه ششم بر ما حجت یا شد این
و بهر خواهد بود که داعی مکتب از طایفه رفته این خطبه را در کتاب خود روایت نماید و ان را بر
اهل سنت حجت شمارد و قد عرفت هر از ان المجتهد صرح فی هذا الكتاب بان ادعاء العقل علی الفقه
حجة دون الادعاء علی الفقه امری لغوی بین مواد این خطبه را مطابق داب خود حل کرده اند و فی حاشیه
علی گفته اند و بعضی چنین فرموده اند که منسوب الیه رضی الله عنه هذا الخطبة ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحبت این خطبه ممنوع است ایا احتمال ندارد که فی حدیث علی گفته اند با حسیار آنچه بر زبان شیعیه
ثبت روز جاری میشود و مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جاوید لفظ الیه بر اے بیان ندیده اند
که مفسرین در تحقیق ان بهین میگویند که من گفته ~~صحت~~ لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از اصال و انقطاع و تعلیل و غرات و مستزاد و مانند آن و صحت قسمی از است و بارگاه شست
که وجود عالم مستندم خاص نیست فلیت که از لفظ نیست و توان بر که دیگران این نسبت کرده اند
و شان حضرت مرتضوی از ان ارفع و و اسن انجناب ازین الواثا طهر است چه جای آنکه اجماع
عظام بر تمغنی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خفا و ذمایم رنه بار به ثبوت رسیده
در فقه هم در تراجم نهج البلاغه در غیر ان این امر نقل کرده اند و در آیت نیز مقتضی این امر است
نیز که هرگاه از جناب مرتضوی نصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امام است بظهور رسد و مردم
بازندهند که در واقع عذیر حضرت بشیر و مدیر مرا خلیفه کردند و شما بیعت نمودید و روز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من نصوص الایات والا حدیث و شیخ و صدوق
درین امور الواب و فصول در تصانیف خویش پیش علی مستعد گردانند و عالم الکر فقه و تخریر
صاف صاف گویند که زینهار سر مکنون و مذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب انکار نشد و و اما
ماند و معدل جالسی امامیه یعنی شیخ هاشمی در شرح نهج البلاغه صاف صاف گفته که شیعیه میگویند
که جناب مرتضوی مذهب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشید و از نصوص امام است خود تذکر
نفرمود چه چگونه عقلا آنچه میگویند که ذمایم و قبایح خلفای راشدین بر زبان مرتضوی رود و معاذ الله
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رفته و دیگران عظام ایشان بهین بود که نزد دعوت
کنند با است خود و از مکنونات ضمیر مقدس خبر دهند و نه از ان خلافت خلفا تا است خیال عجزت کرد
هر چند جناب اقدس از روی برای انجناب و اولاد ان عالی قباب بنابر روایت سعد بن عبد الله از حضرت
امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که دوسخ از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دوشهری
بطرف مغرب و دیگر سکه در جهت مشرق پرواخته باشند و هر یکی را کجباری از انهن محصور و غاط

که در این روز باشد که به بنیاد بنی عباس میسب کرد و دو سال که این شهر را بنیاد بنی عباس است مختصه شد که در این
 چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل در ساله دره پیشا برایشان میسبست لاجرم
 لا قوه الا بالله **قول** در این کلام آه **قول** بعد از آنکه روایات امامیه را تفحص و اجری نمودم
 بکتاب ایشان را عزال کردم چنانکه بنظر انجاء میسر که راوی خطبه شریفه عبد الله بن عباس است و خود
 هیچ الیاد نغده در این مخصوص و لیلیست منصوص و چون سخن او را کتب فریقین پیدا است لاجرم اهل
 بصیرت از اینها تجویز نتوانند کرد که جناب امیر که جمال بر ذکر نصوص بهم میرسانند و دعوت بنی عباس
 خود نگذار و مکنزات نمیه مقدس او در جوابات معاویه پیشانند چنانچه انفا ملل و مبرهن گشت چنانکه
 قدرت بر این یابند که خلفا را روبرو کرد و مرید کامل بدو نیکو پس البته اسبلع ابن سبا برنامش این است
 نهادند اما انچه محبت انجیال خود نمیشد را شیخ فرمود که در ششصد احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر از جیل
 مرکب یا آنکه فریبی حیرت دیگر متصور نیست اما بجا او شروح من لا یخسر مطالعه تجتهد فرسیده تا
 می یافت که امیر از فضیله تقیه میکرد و در تکلیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت حشر
 علیه السلام مطابق احادیث بجا رومی بعباس و صورت خلفای مذکور در آمدند و خنجر در کمر نهاد
 و لیس انچه کالمعانی را بیا در رسول صلی الله علیه و سلم داد و ندیس اگر از راه تقیه برکذا مهند و خوشا بد
 ابن عباس خطبه شریفه ساخته باشد عجبی نخواهد بود و تکلیف که ابن عباس بار و دوسه تمام کوشش بران
 و دل بر ز قایم خلفای تراشدین بند و برینم و خاتمه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی انقدر است
 نخورم انچه افسوس برینمی بر دم که دفتر مشال خلفا که حضرت مرتضی باز کرده با انجام فرسند اگر
 کافی کلیدی غور ابر و چشم بریند خواهند داشت که امیر بدی بروایت ز راه تقیه از ان مختص
 نموده اند که اگر امیر اشارت میگردند بر یابی محیط عوطی میزدند و بالتش فرود و اخل میگردد و بدین
 چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجمل و مفصل خواهی دید چه جایی ابن عباس
 که مال مسلمانان بخیار دهند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خور و ند که تقیه
 از این مردم از اجبات بود که الا انجفی علی من طالع ماحزته فی محله الاول **قول** در این مقام
قول در چنانکه مخاطب مفصل انچه بدیش را در آخر کتاب تشیید خواهد بود و تحقیق و تنقیح آن بطور
 خواهیم آورد و از ان منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق از ام حضرت عباس و طرفداری حضرت
 مرتضی و دفع طرق بعضی از او بام و زان باب بود که حضرت عباس و جناب مرتضی خاصیت نمودند
 پس چون وعده عقرب بوفامی انجا میاید از این آیت روبرو می مجتهد الزمانی خواندن که انکس
 نصیب ای ناظر کلام اقل الا نام نباید ترا عجلت کردن و قریب این مجتهد که هر حال این عجلت
 را بکثرت جیل و یا تجامل و گرمی نماید خور و ن چه او تقی ابو سفیان میگردد و قتی که در معرکه احدی گفت

قاضی النخعی من الیقین کما اقر فی القرآن المبیین و لظقت به السنه الانبیاء والمرسلین آدم بر بیان
 و عجز به روزگار و اسخو که بر شهر و دیار که تا من عبارت حق الیقین را که بسیار سی از علمای امامیه را
 و کتب خود مثل نهج المباهی و غیره بهین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفقه برادر دم و رو بروی
 حنفیه و کبیر الشیخان در بلاد فیص آباد و لکنه و همچنین در بلاد نزدیک و دور نهادم زیرا کسی سرخو در
 بر داشت و هیچ تا وی را در غیر که سپر خود ساخت لیکن بر فشار حاکمین این خار خصوصاً مجتهد باربر
 باید دید که در جواب کتب اخیر که در ویا حیه این کتاب ذکر نموده اش مجتهد و مفصل نوشته ام چنانکه دانی
 هوس خام را بخت و بعد از آن امید بها چنین گفته که ملازمه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین پیش
 پا خود عبارت عظیم کرده و با کلامه زاد اند خریه و ملازمه زیرا که هر گاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
 نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در آغاز جلد اول و انتی تبر انمودند از کسی که حق
 حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذہب است
 تبرامیکنی فرمودند و باشد یا پدر او هر دو نزد من ملعون اند که بر اسے بد شکوئی دیگران یعنی خوشتر
 بریده اند بر مجرم و مسامحه قلم سترجم بنامی طین و تشیع زندان از عقل و دیانت به اخل بعید است خصوصاً
 هر گاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسیار است که علمای اعلام تقلید از نوشته
 ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب بحواله بر ملازمه و مستفیدین مجلس گراسے میفرمایند و
 و قتی که قرینه عبارت کتاب بخار موکد این احتمال باشد پس چه بی و مبنی و سلیم و یانقی است که بجز
 ملا حنفیه چنین عبارت که حاصل استناد آن بعالی از علمای سلف و قیر غیر ثابت در صدد الزام بر آمد و
 الی اخر القوه به و انیکه شنیدے خاصه در لفظ که بخت بود که بنیاد الزام بران در مقام خاص نهاد
 بلکه سواد اعتقاد جناب زهر رحنی الله عنہا در باره حضرت مرتضوی ازین کلمات طبیات با ثبات میر
 کما عرفت انفاً و در لفظ خانیان پس مزید حرافتش نیست که در عبارت حق الیقین لفظ خانیان
 از خوف بود و بجای آن لفظ خانیان از خیانت نهاده اند انتی محصل نه مانع جعل الله سبیل
 من قطر انه قول اهل بحث و نظر را شرم می آید بر داین مملات برداختن مگر چون عوام سکوت
 را بر عجز حمل میکنند لاجرم حرفی چند بر زبان قلم می رود و ایقاف نامیکن و تنبیه غافلین نموده میشود
 تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حنفیه علی بن ملا عزیز الله بن علامه
 محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در دودمان ملا مجلسی است و کتابی در اجازه شیخ و اساتذہ نوشته
 هم کتب حق الیقین و هم تذکره والا بمیر را در مصنفات او یاد نموده و مجتهد با انهمه ادعای حکم و اجزاء و مگر
 انهم یاد ندارد و یا بدیدش بهت نمی کار و که خود مجلسی بجه نوشته و در فرست و مانند آن گفته دلالت بران میکند
 که کتاب حق الیقین خاص از تحریر است کسی در ان شرک نبود و این امر عقلی پذیرد زیرا که کتاب مذکور کتاب

است صغیر و قطره است از بر مطهر نسبت به بکار که بایست و پنج جلد اختتام یافته پس شرکت حاشیه بوسه
 بساط فیض مناظرین کتاب لایق قبل نیست بلکه از آن جنس است که معاندین کفار مجنونین خود را شرکت الطاهر
 میگردانند و سلیقه لیکن چگونه عقل تجویز کند که آن مترجمین تحریر خود و مجلسی و ریج مجلسی نه نمودند و او
 ما و ام الحیات باین مغایله نرسید که لفظ که حجة مطابق اصل حدیث نیست و دیگر که راهم تو فرین
 نشد که تبارک اوقات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجاهد متین را از
 بکار که محل این اسرار و مایه فحار اشرار است به بینی مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات
 خطبه منسوب به جناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فضل شیعه که خود شریف مرتضی از جهت
 نصب باطنی دل بران بسته و در کتابش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عقربت حق
 انشا الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی آن هیچ و تا باها خورده و بعد از مشقت بسیار
 راه بجای نبرده بلکه اگر جمع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که پسر انداخته و رساله در چند جلد و کلان
 پرداخته بعد از آنکه تقار با نواخته و مرسوم و معمول نیست که علمای و کار سهل را بر شاگردان جوابه
 می نمایند نه آنچه مشکل ترین مشکما بود چنانچه از آغازش خواهی دانست انشا الله تعالی و این خطبه چنان
 که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه هوید است که
 باشم بلکه اعدای امام الامیه لباس زنان پوشیدند و در خانه های خود خریدند و افواج از وایج مهدیه
 خود که مقدمه الحیش جناب سیده بودند بمقائمه مهاجرین و انصار و متعلبین روزگار فرستادند و امام بیست
 طاهرین محبت انتظار در قدم حضرت قبول میکشید چون بی نیل مد عاز مجلس اصحاب برخاستند و راه
 دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند انیس حریفی از آغاز و انجام آن
 نیازم بر حفظ و ایقان که رواه امامیه چه خبر و در زیرها بعمل نیامورند و چه تصویر است که بتز ویراث نشین
 حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کردند برای تصدیق خویش نزد حقایق یگان یگان
 بر شمرند و در رفتار شریف نیز دالیه های دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
 و راویان حکایات عمر و عیار هر کرد و کلام فقیر نزد وی رود و بدینجهت تمام از بحار رجوع کند و بعد از دیدن
 یکد و جزو که خطبه فاطمی دانست خواهد یافت که مجلسی بجز و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بکل عراب
 تن مشغول گشته و بمحبت تمام نبرغم خود ازین هم فارغ نشد و بنده را سیرا جستجو از این مجلد عاریت بهم رسانید
 لاجرم از آغازش نشان میدهم تا نکوی که کلام فقیر از قبل لاف گذاشت و در نمودنش عاجز
 شوم الغرض مجلسی میگوید و توضیح تلک الخطبه الغر الساطعه عن سیده النساء صلی الله علیها التي تخرج من
 سنه و الا لعجب باسلام الفصی و البلاغ و بی الشرح علی رواة الاحتجاج و بشیر اجماع الی روایات اخر
 قوله الحق ابو بکر ای احکم النبوة و الغزوة علیه لاثت خمارا علی راسها و حصبه و جمعة یقال لاث العامة علی راسه

یونما لوتنا اسے شداد و ربطاً اقبالت فی ملتہ عن حقیقۃ اللہ فی اللہ و تحقیق اللہ فی اللہ عن حقیقۃ اللہ فی اللہ
 اثنتیۃ الی عشرہ و قبل اللہ المثل فی البس والتراب وقال الجوهری الفاعل عوض من المنة اللزائیۃ
 من وسطہ و یحتمل ان یكون تشدید المیم قال الفیر و زاباد کے واللہ بالضم الی صاحب والاصحاب
 فی السفر والمولس الواحد و التحدہ بالتحریک الاعوان والخدم بظا ویولہا ای کانت التوا بظا طویلہ لستہ
 قریباً یقع علیہا قد معاند الملتہ بالحرم مشہا مشہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والحرم التکرار لفتقر
 والعدول والمشبہ بالکسر الاسم من مشی بیتی شیا ای لم ینقص مشہا من مشہد صلی اللہ علیہ وسلم
 شیا کانہ ہوا الحد بالفتح و قد حیکر الجماعة انیکہ تجذف و اختصار شنیدے فاتحہ خطبہ است کہ تصویق
 لباس و رفتار باشد و ہر گاہ تفصیل گفتار را بعد از آنکہ جناب بتول در مجالس اصحاب رسول مقبول
 شریف دادند و درین جہاد سیت زبان برکشاد و بدینوے خدا شاہد حال است کہ خواہی گفت
 کہ ہر چند غم و فاق خواجہ کائنات ہوش و حواس را کیسر بود لیکن دعویٰ خدا کہ طلاق لسانی
 بقضہ رسول ربانی براصول تعیین خطوات شیطانے چند ان افرود کہ بلا غت سبحانی و
 فصاحت عدنانی را مقداری نکذاشت کہ دزہ را بصر او قطرہ را بدیر یا باشد یس یا و ازین
 کہ خلفۃ گویا ملا علی کردید آن خطبہ را باین طوالت و وقوع توقعت بعد از ہر فقرہ مقفی و
 جملہ سحی بسبب مزید بکا و حاضرین ادا کردند اگر در تمام روزے ازان قانع شد باشند البتہ از عمد و محترماً
 حضرت زہرا صبطہ مصحف اعظم آسمانی خواہد بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت سحی
 کم کردند و باین روز اضافہ فرمودند تا ہمہ خطبہ را بطور معلوم کہ کہ بیانہامی سامعین برہر فقرہ از
 شش میشد و آہ و نالہ مہاجرین و انصار باعث سکوت خطیب بر بارمی گشت تمام فرمودند و موت
 کو خیر رقم کہ چون این حرکت قسری باطبیعہ و ارادے در آغاز خلافت صدیقے بود شقی
 و عمارت مناظرہ و بقرہ در جدل و الزام چگونہ حاصل شد خود روایت کتاب اختصاص کہ فہم
 آن از اجلہ و دومان اصطفا یعنی حضرت ابو عبد اللہ است برابر ہزار دلیل است بر آنکہ حضرت
 زہرا ازین فصاحت حریفی نمیدانستند یعنی بجز دشمنان حدیث لایورث بیہج جوابی ندادند
 و مہر جنوشے بر لب و نذر و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاخیرم دو آیت قرآنے اسوختند و
 برای مناظرہ فرستادند چہنہ الفاظ این روایت اور دیباچہ کتاب دانستے و از خصایص روایت
 اختصاص فی دیگرین کہ اگر حدیث لایورث صحیح نمی بود چرا حضرت زہرا انفرمود کہ سا خجہ
 و بدو خجہ شہادت پس صحت حدیث بر رسول رضہ عیان است و حاجت بایراد حدیث کلینی انحرش
 لیکن اگر اہل سنت سیکون کہ صدیق سیدنا درست گفت و حدیث صحیح بر زبان آورد غولان بیابانی
 انیاب خول ہر می آرد و کہامی گردن قوی سیکہ اند با حجلہ ساوگی و ہن حضرت زہرا از کتاب اختصاص

بود است باز در اینجا بنیاد تعلیم بابی موجب فتح هزار باب در امتحان شکم مبارک مرتضوی شد که ما که
 علی اصول الامامة علیه السلام بنیاد مرتضوی دواست قرانی بر چهار دو طبق را نورانی گردانید تا دو مناظره
 و مباحثه دادند و صاحبین و انصار را بمقرن زبونی گردانیدند و لیکن بعنوانیکه بعد از دیدنش بی اختیار
 خویش گفت که در این مثل افادات بسیار در آیات زبانه و هشامین مضبوط و در مقام مانند بنیان قریب
 این بسیار خصوص لغات غریبه و اقسام حجاز و استعارات و کنایات بحدی در آن راه یافته که در هر صفحه
 بکنند هر سطر و هر جمله مجلسی مذکور تفصیل و ترویج و اختلاط راه و تفصیل الفاظ و توجهات را نورانی و حل
 میدهد و در هیچ و باری بکنند سینه زوری و گاه و تازی لعل می آرد و لفظ امکان و لیست لعل و ایصال و غن
 و اویل و احتمال را و در زبان دارد و هر صیغه بدین رساله مذکور در مجلد فتن حکایت نظر فایز می آید
 که چون باقر اول یعنی و اما و شیعه را بجا که سیرند و جواب نمک و نمکین لغات عوایض بر زبان آورده
 که این بجا که میخاستند و در تخت و از صورت واقع خبر دادند که خدایا غلانی مرد و این عبارت و در جواب
 گفت که من چهار حدی از آن تفصیل و بر حل این شکل بر گردیدیم جواب آمد که حق بجانب شماست من چون
 در غم آن چهارم مصلحت همین است که او را بجا لش بگذارند و بار دیگرش حجت سوال ندیدند و اعم
 اکثر و میگوید که امروز که الفاظ آن خطبه بعین و معانی آن و کتب خصوصاً بجا بردن شد خطبه این
 حضرت می نمیدانند که بدون خود فکر مطهرین شوند و مخاطبین را تسلیم بخشند و ترجمه بدین بسط است
 بکنند از این کلمات اگر عبارت این خطبه را با عواصج مثل دیگر کلمات بلا تا مل نخواهند و بدون فلتت
 لسانی و لغزش زبانی تکرار کنند بطریق اعتقاد واجب بودش بگردن می اندازم القصه چگونه عقلا
 تجویز نمایند که ترجمه این خطبه اطامی مجلسی مستفیدین خویش بسیار و خود را از آن تقلید کنند و بگویند
 دارد و بفرض محال باز دیدنش سپردار و انکار و دردت عمر خویش گاهی تذکر آن نماند و دیگر علمای
 این کتب را تتبع نمایند و همان ترانه را مانند جنین رحم انجاسد نماید بعد از این من هفوات الحاکمین و خود
 الحاکمین و سفاهه العارین و بلا همه القاصین پس نسبت بیدینی و بی دینیتی که مجتهد بیان و مبتدا
 اخوان الشیاطین بعلما می بل نیست نموده بود و بعلما می رفضه ای شد و دعای فرقه حق حاصل گشت
 و الحمد لله من حضرت بر الخصمه فقره وقع فی کسبه من بعد عقلا متحرانند که بعد ترتیب این خرافات
 و تاسس این مضحکات که هزال کاسه کسب کشمیری تعال مرتب گردانید که ترجمه از مجلسی نیست
 اکنون اگر علمای اهل سنت بگویند که خدان عبارت را که شیعه را حیاسی غزانی حجه الاسلام و امام
 و امام رازی فخر المتکلمین و ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین براس الزام آورده
 اخیال دارد که از مستفیدین این بزرگان باشد چه جوار و اهل بود و حالا که رفضه در لباس تقیه
 بگذارند و در باطالت کاسه این بزرگان را ان می نمایند و حاشه بساط این بداران می بوسند

و لیکن می بودند و شرکت بود و تالیف از خدای عز و جل استدعائی نمودند و مردم را بدوام و دانه
 میکردند و در راه پرفتن و در گریه و در اندیشه و در میافتن و در یاد و در امیانت نام تشیع بر زبان
 نمی آوردند و مدت العزیز بهین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصاً تصانیف
 متأخرین مثل بوانع نفی مجلسی و مجالیس المؤمنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهر با وجود
 طور مدعت رخصت و انکار شدن حیثیات این مذاهب بسیار می از علمای فوضه و طایفه ایشان
 در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه های مانند ودل و ایر میرویت
 نامدی در سند و دلیله لباس مستعین عدیه مانند یثقه کتایرها تقیه و رانجا خواند و قبیل ابن زمان
 بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بار بار بحرین شریفین رفتی و از جانب امرای که نشو
 حج و عمره نبوسط مجتهد مذکور بعد از آنکه و جر کردی حج اولش همراه و الی رام پور نواب غلام
 محمد خان انارالد بر بانه بود و بعد از شکست بسفج رفت این محمد علی با من تعارفی داشت
 اگر تمام عمر خود نصیحت او بسر میکردی کاهی نام مبارک مرخصی بر برانش سهو هم نمیرفت
 چنان ملکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او بمبایه بیان می نمود که همراه رئیس افغانه
 در شتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشارالیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و انواع
 عطمه لذیذ و درین سفر از بیت تقیه می خوردم و امام جماعت شان من بودم و چون رئیس دانسته بود
 که مرا بجلوار غیبت بسیار است هر روز خلوائی بی دو و بهم میرسد پس احتمال قوی است که اکابر
 اهل سنت و فست تالیف بر مستقدین خود اعتماد نمودند و این تکلم امان که قابوس و وقت
 جسته خود را در وقت شرکت معذور ندارند و نزد هر کس عیالست که سنیان عادت تقیه
 ندارند پس فرق واضح شد با کجایه عبارتی که آوردم اعار قرضه مطالبه فدک بود و از خطبه مذکور که
 منافقان استنرا بر قبیلہ بنی ہاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان باشند
 ولیکن چون سلف شان مانفس رسول و زوج قبول استعزاز کنند و گویند امر وزیر اس و رئیس
 ما ضلع بود و مضحکہ بران نمایند کافی مجمع البیان و غیره من تفاسیرم و تفاسیرنا اگر خلعت ہم
 بر جاده شان روند عجب باشد قال الله تعالی ان الذين احجوا كالفوا من الذين اصنوا
 يفتككون و اذا امروا بهم يتعاكفون و اذا انقلبوا الى اهلهم انقلبوا فكهين اکنون حال خا
 مفسرات شیعه شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقه سخن در است نشو که مجلسی و محمد
 قن از بجای میگوید که وحدت نسخ قدیمه کشف الغمہ منقولہ عن خط المصنف مکتوبه علی جاشینا بعد از آن
 صلوات الله علیہا ما نه الفظه و حدیث الی الی الی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند الی بکر
 حین اوباعن فذکر استقبلنا امیر المؤمنین فجلست لتفقه ثم قالت اشمات الی آخر و یغنی بر حاشیه

بنده که ... و منقول از خط مصنف بود و بعد از یاد خطبه فاطمی علیها السلام این عبارت بیان
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب هزار تزد ابوبکر ثنی نیل مطلب بر خاست حضرت امیر المومنین
برداشت این شروع نمود حضرت زهرا در شوق و غیظ و غضب باز بعد از مصلحت چنین فرمود که ما
هم از و این کلام بودید اشک که امام الایمه روضه یعنی ثنائینی معتقد این کلمات طیب است بکمال همین
است تمام در ضبط آن نموده و درست خود آن را نوشته و در زمانه یا و کار خود گناشته و لیکن ازین
ترکیب ایراد فقط نمیدهد که جناب سید و وقت محقق غیظ و غضب آنچه از در شوق یا بغل آورد
بغضت و خشونت کرد و در از ثنائی عبارت ساقط است و ناگفته است انیمه و بر کوه و باز از انفا
افتاد و چنانچه از سابق عبارت نیز لفظ استقبال بضمیمه لا خرجت من عند ابی بکر ظاهر است و این
و شاد و یا یعنی تشبیه با چنین و طائیفه مشرعه از همان و بر سر که از در خفا است چه لفظ هم دلالت بر
تراخی مراد و این نفوس قدسید را بعد از در آن محتانی و خوش و خروشش جهانی آن قدر غیظ
کجا باقی می ماند و عبارت مجلسی هم در حق الیقین سید است که آنچه را امامی میگوید بر زبان آورد و بعد
از آنست که جناب سید و در خانه فراموشی و در آن جویش و خروش باز ماند تا کنون سینه عبارت
حق الیقین بعد از آن در داخل شد و آن عبارت این است پس حضرت فاطمه شجانب خانه بر کرد و پیوسته
امیر المومنین انتظار سلام و دست او میگرفتند و چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خفا
داشت آنچه از عبارت سید مراد است و در آنش و باره استقبال شیر خدا چنان بیست و میرسد که
آفتاب عیان میگردد که استقبال شیر لعل مراد نفوی حقیقه خطبه فاطمه زهرا بود و موید آنست
آنچه مجلسی در حق الیقین از امیر المومنین در خطاب سید و سعاد الین آورد و در محضت بر آن رسید که
از و تو کل اختیار کردن و دستها را بر آنک و در طلب قدک بر دارد امامی جناب سید است که در چندین
نمایم کردی و کوششها را با تو ای خدایات رسانیدی جز و وحی و تفقیر نمود و شکستن و وحی
چه حاصل شد لید از آنکه بر کنایه ابوسیت در نمودی و ناگاه مقررین و نفرت سید المومنین که
در به فعل الحسن را که در حق صبر خواهم کرد و سکوت خواهم نمود و هر چند خلفا حقوق را با بیال
و شکست خدمت کنند و کینه اندازند که در آنرا الی غیر ذلک و حال آنکه ابوسیت و محمود و موافق بر اصول
و غیر و بار داد است و آنچه از جناب سید در حق الیقین بجا است تا امامی جناب سید و شنید بر می انهم و
بر آن در آنکه اندیشه حرکات خلافت بر و تو کل و قضا عت بود و هم خلاف را ای همان اراهم حضرت
در اینجا میم معلوم کردید که چنانچه حضرت فاطمه زهرا است از محمود و موافق بعد که بگوید با بر و
حضرت ولایت پناهی هم پروا خند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مراد
لوحه و وجه حضرت فاطمی با طریق مناظر و با خلفا از آیات قرآنی میاموزند و بار بار بحال صحاب اسی

سیفر ستا و در خضر خیمه داد این کورنگی و شیطنت پیشوایان رفقه که در لباس و دعوی مزید و لاجبار
 بودند غیر از حکم الحاکمین را که توان خواست کاش رفقه در نیت قناعت میکرد و ندید بر قهر اک یا کون
 نمی بستند که من بعد حضرت بتول بیست آخرتی قرار دادند و مدت العمر در آن میگردیدند و بجای اصل فکر
 میکردند که خود را در آن بر نفوس کاظمیه کافی البجارت میسر کنند و بخارا می رسید و او را بعد از آنکه علمای رفقه
 بابر و ریزی و بیجایی و دشمنان اهل بیت و دعوی صدور نیکش عمو و نقص موافق الی غیر ذلک من
 الکتاب العظیم از ایشان کما عرفت انقاد می نمود یعنی شده اند که گریستن در بیت الحزن برای مسافرت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود و قاعیت و آیا اقولی الا کتاب و قو کوا ان هذا الشیء عجیب و از بیجا
 که فاضل بن حجر عسقلانی و شرح نهج البلاغه چنانکه دانی داز مجلد اول می خوانی بحدیث علمای خویش در
 میوه فک فاکل گشته اند و در اصل و فقر تحت المیزاب چه بر اصول رفقه نه از علم فاطمی تا می نازند
 حسیب بن ابی حمزه ثمالی از آنجا که حضرت اشری نازاد ای واجبات برگی و شری خصوصاً چون حدیث قاصد النقیض
 کاتبی از عمر و متنازات کاتبه لیس و طینه مجلس بگرد و در مدار عتبات و کشاکشی حضرت زهرا فارق و در و
 اعمی و احوال تصبیه المیزان و ابی که در مجلس بر اعلامی رفقه و اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خطبه
 الحاقه عشق اندیشه و انحراف شده علی بن ادریس قمی است که از هر طرف آتش می افروزد که خشاک و تر رفقه را
 از هر جانب میسوزد و اما آنچه جناب سید را برای جناب میرالفاظ معلوم مرتب کردند و نص قطعی وارد
 فرمودند پس عین مقتضای اصول موصوفه و تصدیق است غلط گفته مقتضای آن را هر چند درین کتاب
 بار بار بیان کرده لیکن آداب از شرح و لیسط آن باز میماند و از آنکه که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت کردند
 چون بر رویه عینه او را نیستند تا کنند و تمامش فریاد چون داد ضرب و شلاق و چند و برای اهل لغت
 که استحقاق چه بد و در ترقی و تقی از حق و سمع و ادراک و تصور می یابند و در غیرت و حیای او مقتضی آن
 باشد که در رویه خود را بقتلایه طالیس فرستد تا بجامه زلفان پوشیده و هیچ و حی از وجود برای او نگردد و
 بعد از آن در رویه فاش کرد حضرت صلی الله علیه و سلم وقت وفات خود بعد از میان مناقب جناب فاطمه
 از رویه های می اندر ده می کند مرا آنچه از او پادشاه اول او بمن ملحق خواهد شد پس بعد از من با او نیکو
 کنس چنانچه از پادشاه و اولاد انیسول متزوج و انیکار است حقیقت این است که انیمه حوصله جناب سید
 بود که هر چه در خط سیر نماند چنین اه اکتفا کردند چون از نوران جهانی قرار گرفتند و حالیکه گفته
 نمودند و حقیقت اندیشی را کار فرمودند یعنی بر اصول رفقه انیمه از آنجا که در بیت آخری
 عمر شریف معاذ و در تعلیم از دست مر قنوسی بود و اما تمت زنا بر اصول و احداث رفقه این عمر
 می آید اینها که شنیده می تعلق داشت بلفظ کر و نخیه و غیره اما آنچه میر خرن در باره من
 تحریف زاده می شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آوردم و بجا خایان نانیان نهادم

[illegible]

سیر شاد و غرض خفا که داد این کور نمکی و شیطنت پیشوایان رفته که در لباس دعوی مرید و ابکار
 برود و غیر از حکم الحاکمین را که توان خواست کاش رفته بر مقدار قناعت میگرد وند و بر قناعت پاکان
 نمی بستند که من بعد حضرت بتوان بیت اختری قرار داد و مدت العمر در آن میگردیستند و بجای اصل فکر
 نمیکشیدند که حدود آن بر نفوس کاطمیه کافی البیارتا سمرقند و بخارا میرسید و اوایل بعد از آنکه علمای رفته
 بابر و ریزی و بجای شمنان ایل بیت و دعوی صدر و رنگش عمود و نقض موافق الی غیر ذلک من
 الکبار العظیمه از ایشان که عفت انقادی نمیمنی شده اند که گریستن در بیت الحزن برای مسافرت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود و فاعیثوا یا اولی الاقباب و قوگوا ان هذا الشیء عجیب و ازینجا
 که فاضل شجر یعنی بحرانی در شرح نهج البلاغه جنابکه دانی و از مجلد اول می خوانی بخط علمای خویش در
 بحث فکر قائل شده اند و امین المطر و قضا تحت المیزاب چه بر اصول رفته نه از علم فاطمی تا می خازین
 میری از مرثیاتی که از حیات حضرت ادری نه از ادای واجبات برگی و شری خصوصاً چون حدیث قاصد فی
 کلینی از موروثه داشت کاتبه لیس و یغنی مجلسی دیگر در مدارعت و کشاکشی حضرت زهرا اما فاروق در و
 اعمی و احوال انصبا لیس و ادای که مریدان علمای رفته در اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خط
 طافه ششوا نشینند و انچه علی بن ابی طالب از انیمه قرانی است که از هر طرف آتشی می آید و زو که خشک و تر رفته را
 از هر جانب میسوزد و اما انچه جناب سید را برای جناب امیر القاطب معلوم مرتب گردند و نص قطعی وارد
 فرمودند پس همین مقتضای اصول موصوفه بود و اقتضای است غلط گفتیم مقتضای آن را هر چند درین کتاب
 بارها بیان کرده لیکن ادب از شرح و لیس ان باز میداد و ایا ممکن که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت کریم
 چون بر زو می شنیدند و از منتهای زنا کنند و تا سوسن بنشیند چون داده ضرب و شلاق دهند و برای اهل زنا
 که هر چه چسبیده بود و رتی و فتنی از حق و سحر است و او را بجهل پیوند و غیرت و حیای او مقتضی آن
 باشد که زو را بکتابه لیس فرستند و خامه زو را بپوشد و هیچ وجهی از وجه برای او نگذارند
 بعد از آن که در وقت که حضرت صلی الله علیه و سلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه
 زهرا و ادای علی از زو میکنند و انچه از او یاد اول او بمن حق خواهد شد پس بعد از من با و نیکو سکوت
 این چنانچه از برای و از برای العیون متوج و انکار است حقیقت این است که انیمه حوله جناب سید
 بود که هر چه در خط سیر تا شد چنین اه اکتفا کردند چون از آنرا در حقایق قرار گرفتند و غالباً گفته
 نمودند و عاقبت اندیشی را کار تر بودند یعنی بر اصول رفته انیمه زو را تا لیس و بیت اختری
 عمر شریف معاذ الله تسلیم از دست مر قنوسی بود و اما منتهای زنا بر اصول واجبات رفته لیس
 می آید ایها که شنید می تعلق داشت بلفظ کر و خجسته و غیره اما انچه سیر خرف در باره من
 تحریف زاده می شد که در اصل عبارت رساله مذکور آوردم و بجا خایفان خایان نهادم

[illegible]

باطنیان بالا کلام نظر کردیم که علامه دیوبندی قدس سره العزیز در لباس فاخر و بر سر سجده
مرقنوی کرم الله وجهه دست ادب بر بسته و بکامی مشغول گشته و سخن مقدس در اختلافت فتنه
و معائب مذہب شان میرود و چنان مقین می نماید که انجباب بر نخلت ایشان استحقاق افتخار
میفرماید **الحمد لله علی ذلک محمد اکبر** **قول** علاوه برین میگویم این **اقول** بر
همکنان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرقنوی که در نهج البلاغت است
و نوشتن این عبارت که ظاهر انجیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
بین مقاله دانسته الزام است تا شیعه سر تا بند و راه فرار را بر خویشتن مفتوح نیامند و از
که در تعیین مصداق هر دو حدیث شیعه مد بلا و وحایت و از ده خلیفه اختلافت است
تشبیه که از لفظ رنگ پدید است بجهول انجاس و لفظ لیکن که در عبارت بصارت العین
برای دفع توهم است که شاید فرقی میان هر دو حدیث بین الشيعة دانستی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکه دانسته شد که ان مخووم تا بدانکه که شیعه در تعیین مصداق حدیث مرقنوی
راه بجای نبردند و نقد جان و رکعت سلیم سیر و ند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الاذنب و دل بر
بسته و بای ارادت شکسته و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر یا
غیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو لم یطلب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
او فرع خلافت صدیقی است ملزم مدعاست بلکه بر روایت مخالف بطریق اولی
چه هرگاه خلیفه ثانی بانی مبنای غضب مورد این مدایح جزئی و محامد بنیله باشد ابو بکر بطور
الویت مورد آن خواهد بود و این بخت لغو آنکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه
و باعث استندرام مدعا کرد و در مجلد اول بحال مزید علیه گذشته باقیمانده آنکه اهل حق در جواب این
اشکال که روضه ملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند بالزام خوردن و سکوت کردن
محققین نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس غریب است که است درین مقاله مفصل مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی و مثل بدیهی او را بر تو حالی خواهد کرد و دید که زمین از انجیث حقیقت خلافت
یزید پدید لازم نمی آید و از معانی انجیث که فی ثبوت اهل سنت بیان کرده اند حقیقت یزید تمهید
لیست که تمهید بچنانان می خزند بعد از او را که ان معنی که ترتیب اجناس متصداق است بسوی
و ترتیب انواع متنازل است پس اقل و کثیر انواع است که زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد و اکثر
بهمه وجوه بعد که برابر نمیشد انحضرت بعد از ذکر مد بلا و که در نهج البلاغت است و انرا که
شیعه بر سر و چشم میگردانند بلکه با طیار مجلسی متفق علیه می پذیرند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی

[illegible]

سلمی الله علیه وسلم تعظیم او شان البته کافر است بزرگ اگر عظمی پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابرو میدارد و ان را
 از شریعت محمدی مرتفع میکرد و نیز قسطلانی در مقام دیگر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده حاصلش این است
 که جمیع مفسرین بر آنند که مراد از منی تلاوت است و مراد از القای شیطان اشتغال بخواطی تحریر است و سماع
 و سماعی تاویل که جناب یزدی از ان مقتضای نص قرآنی را میسر نماید و نیز قسطلانی در شرح بخاری از انیه نزد
 حدیث شریف طعن قلع این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شرح معتدین بخاری است
 القای شیطان را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می بیند و در
 شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می نماید و مستحکمین و فقها و محدثین تضعیف انکار این قصه را بیان می نمایند
 و ملا یعقوب بنیانی در خیر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را و حل و هم قطعاً و یقیناً از بحث
 کمال تطویل کشند نیست سطر چندی از کتب سیر و حدیث و تفسیر با کمال اهل تحقیق زینهار بدان محقق نشده اند
 که گاهی بر زبان حضرت سرور انس و جان مدح بیان معاذ الله گذشته باشد تا فرزند مجتهد جالبی چنان گوید که
 که دانستی و داد سعادت مندی بدیده هر چند در آیات شریفه در باب تکالیف الغرائق ازین جنبه باشد بلکه
 از ان هم زیاده تر که علمای آن را رد کردند لیکن محققین ایشان بر زبان همین میگویند آنچه اهل حق بدل بر زبان
 دارند آنیک استریه علم الهامی روضه که بعد از تجسس بسیار از دست بهر سیده موجود است شخص مقال او که عاقل
 با این بحث دارد و آنکه اگر گویند چه معنی دارد و ما را ملنا الایه ایامی و می گویند که حضرت چون اعراض قوم و بگزار
 آمد بر او وارد کرد و در دل که نازل شود آنچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد و انچه را شیطان بر زبان
 انداخت تکالیف الغرائق از قریش خشنو و شدند و همه در سجده رفتند حتی و لیکه سنگی چند نهاد و سجده کرد و چو
 عتاب آورد و حزن شد بر او و ایل بر ای سایه فردا آمد و ما را ملنا الایه گویم آیت لالت نذر و بحسب ظاهر
 حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی غالب بر اول معنی نیست که هر کرا فرستاد
 چون تلاوت کرد و آنچه بقوم باید رسانید تحریر کرد و نذر زیادت و نقصان بعجل آورد و نذر مثل میو و حب و غیره
 بشیطان شسوب تا بحسب آنکه و سوسه او بود باز خدا قطع میکند آن ماده را و تسلیه شد حضرت را و درین امر
 که گفته پیغمبر مدح نمید و ثبات را و چون بمعنی آرزو گریم معنایت این است که هر گاه آرزو کرد پیغمبر شیطان
 و سوسه داد باطل و خدا او را تحفه میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما حاوی یکدیگر درین باب وارد
 پس قابل التفات نیست چه شال آن انور نیست که انبیاء از ان منزه اند نزد عقل فکیر ضعیف و مطعون
 باشد نزد محدثین و خدا انجناب از وظایف محفوظ دارد و از عجز ثبات حفاظت میکند و بعضی گفته اند که چون
 رسید به لفظ و الغری تریش دانستند که دوست خواهند کرد و پس گفتن بجا رفته گفت تکالیف الغرائق الغریب
 دانستند که حضرت فرمود و میکنند که در نماز باشد که کفار قصد انکار ان میکردند و بعضی گفتند که حضرت در غیبه
 آیات توقف می نمود و احتیاج میکرد بر قریش پس بر اسی بخار فرمود و تکلیف و کلام در نماز بجا از اسلام داد

[illegible]

مجتهد یعنی هرگاه هیچ اختتام این شرک و کفر مجتهد به هیچ اجابه علمای فریقین نماند کردید یعنی او
تأیید که از قریش نمود که ایشان هیچ بتان از راه عداوت و حماقت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم را تنها باین صفت ساختنداری راست فرمود عارف روحی که نرید و برخیا بدنام شد چون پیغمبر
بسیاری را نیز بدخواهی یافت پس ابو جهم و ابولهب و ولید هر چند مرد و کشته شدند و کشته و کشته و دو
گردیدند مگر نائب پلید ایشان هنوز درین شهر دعوی نیامیت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
نمی نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم هیچ بتان نموده و مسلمانان که
ابن ابی بنیاس القاکر و لکات الفرائق لیکن اینهم مستلزم مدعی مجتهد نیست که حضرت هیچ اصنام نمودند
چه عمل است باعتبار علاقه سبیت که مراد از القاهمان باشد که علما تقریر کردند و صاحب سواد سب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با دشمنانی از علمای رافضیه تقریرش نموده
که اعرفت پس با وجود انهمه معانی ثبوت هیچ بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن کار
مجتهد الزام نیست ندیکری از عولان میابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از سبیتی تلاوت
است و معمول گفتار بعد از آنکه بمعارضه قرانی عاجز شدند این بود که استماع قرآن گوش نمی نهادند بلکه
تخلط و تبلیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صغیر شروع می نمودند و قوله تعالى فقال الذي كفر ان لا
تسمعون الا هذا القرآن و انفق افسیه لعلکم تغلبون مگر لولا آنکه سبیت بشیطان نسبت نمودند و این علاقه
علیت و مغولیت و زبان و تلاوت بوجه اتم تحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بجه عنوان ثابت کردند و فکیف که از روایات دیگر که در تفاسیر اخذ کور است چنان
منتقاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین اقامه نمود و ایشان را در هم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولا ان تکال الفرائق العلی و منهن الشفاعه
ترجمی از آن جمله است تفسیر تبصیر الرحمن و میر المنان مشهور تفسیر رحمانی پس و هم و خیال
حضار حضور ما مشرکین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلوة و السلام جاری کردید و از در مشهور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان تراءت کرد که در قلبه مشرکین تمکن شد که حضرت تلاوت فرمود تا آنکه مشرکین
کردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا بهین جبهه رسید و هرگاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس المضلین را چگونه چنین دعوی نسبت بخیا سید المرسلین برآید
الزام اهل حق و یقین زید لغو و باطل من الکفر و الزندقه و از اینجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این است که القاسی شیطانی بر زبان مبارک بود و اصلی و حجتی ندارد و معنی آنجا
اصلیت همانست که میان کردیم و قول قسطلانی منافی آنهمه نیست و الا که سبیت بد مجتهد الزمان

۷۷۷

مخصوصاً با حادوث جناب پیغمبر متسک جستن مثل مناقب مرتضوی لعنوا انیکه چسی را در انبیا و ائمه
 از عداوت و حسد البیت طاهرین باقی نگذار و بدایح سلمان و ابو ذر و مقداد و بلوریکه خصوصیات غیر
 مطهرین را بر هم زند کما لا یخفی علی من طالع الیحاد فکیف قوانین اسلام و اصول دین را بر بعضی بان بنیاد نهادن
 قصه همه مذہب فتنه بدون استیصال فقیر از یاد آید یا خدا یا مگر گویند که از قرآن ثابت شده درباره
 هر نبی و هر رسول انعامی شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی و تمنای نفسانی تمکین جناب پیغمبر مقتضای اصول فقه
 مثل احادیث کلینی و عرواق و افریختی و جالسی و حسام و غیره و در عین نفس سید المرسلین بودند و رتبه ای
 از انبیای اولوالعزم هم در گذشته و اناست بر مرتبه نبوت و رسالت راجع گشته پس احادیث انجانی و غیر
 طاهره آن عالی قیاب هنوز بر جای خود است و انیکه شنیدی بر طور شیعه غایت قصوی است و ایشان را
 حقیقه با احادیث رسول اطهر کاری نماد و انجاست که قال قال رسول الله در کتب ایشان نخواهی یافت
 الا شد و انا انکه در مخصوص تبایل و تسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شرح کافی و من لا یحضره الفقیه
 مخفی نیست و این ماولین و در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که
 میگویند که این حدیث قال رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بحجت خوف اهل سنت و تقی مجلوسی و دیگران
 از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالت تعالی کاری
 نمادند اگر چه این عباسی مانند او باشد که در حق او و پدر او و خصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان
 از اهل بیت انشور و بودند چنانچه فتنه خاتم بران اول دلیل است کوبی خرد جالسی و این مجتهد انکار اطلاق
 اهل بیت جز بر اصحاب کسانیا نمید کما فی اطعن المراح و من حیرانم که اگر شخصی سلمان و ابو ذر یا کسے دیگر را
 مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل تشیع و اذکیر و مطاعن خلفا کما باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
 شان نزد شیعه مسلم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعنت اهل استنار از امیه و اخصاص اصحاب شیع خدا
 جابجا منقول است و قتیکه ایشان با جناب حضرت میر عبدالباقی و بزرودی شکستند و سوختن ضبط
 وحی و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلش هر جانی باید بچشم دیدند و غیر از مقدار کسے دل باقیای
 منعاده نیست حالیکه کسبی نمادند که حدیث از او گرفته شود مگر از حضرت امیر و جناب سیده و حنفین و چون
 بر اصول رخصه حال اهل عیال چنان باشد که بر کتاب البصیرت مرز ند و محمود و مواثیق را و بروی
 ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین شنید گردانند و بر روحی برابر بر داند و همه مواجید مولا
 برابر غازی شمارند و وصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام بر هم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانسته
 ملین مجلد نیز بران شتمل است پس سلسله حدیث کلکیه گسیخت چه جای انکه احادیث مرتضوی علیه
 السلام اقل قلیل باشد و روایات حنفین علیه السلام و جناب سیده علیه السلام از انهم کمتر بود و حال
 قرآن مجید خود بر اصول رخصه عیان شد که نبیاض عثمانی پیش نیست و چون حال اهل کسا جناب باشد از نشا

[illegible]

علما و فضل و شایع و مخاطب چنانچه بایر میگویم قرآن مجید و فاضل مجید و درین جواب این اقوال
 معتبر الزمانی درین مقام بر صیارت شرف اختلاف و سه تفهیم دراز کرد و در لاجرم من جواب
 این را از رساله اثبات الخرافه و صاحب شرف الزمانه که حاشی بر آثار کتاب و انستی نقل کرده و چند
 گزاری مجتهد مشغول بشنوم یعنی از تالیف جدید را با ثبات الخرافه ضمیمه میگردد و خود شنید
 و مسائل دیگر بران گواه است که این کتاب نیز بجهت بے سامانی و وقوع جرح و مرجع
 چنانچه باینه بنده اوال نگاشته و در قلب طبع پیاده و حال بهم مردم بجائی رسید که اکنون
 منتظر آنکه مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلخی غایبان جرح کند و کتاب را
 مطبوع کرد و انیده خود حصه بامی مردم برساند بلکه برینم توفیق مطالعه کتاب دین
 علی بن محمد خدایا مگر برای هر غیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله بصارة العین و کاشف الایمان
 تقسیم کرد و جامع اوراق او را می معین نماید و اگر باری این بار هم بردارد و باز هم نخست این
 بجا و را یکا گشت که در را خواهند خورد و کتاب را بیازار خواهند برد و فالتشکی الی الله تعالی
 که او یازار علم بیا نچند انجا حید که امر و درین شهر با و صفیکه آبا و می آفرانهای نیست کسی را
 لائق ان بنی بنیم که ساعتی نزد او نشینم و الثواب فالام را که بسبب تنهای درین تالیفات برین
 است پیش او شرح کنم و او بپردازد من بر سر دوست از ملاعب و ملاهی بردارد و چیزه
 ازین کتب و عینه نشنود و علما غیر از کتب و رسیده شغلی ندارند و الفاطیکه مصطلح طبعین
 و منطقین است یا اگر گرفته اند و امثال مرا که و بجان جوانی به طبع ازمانی این فتون را دیدیم
 و رس و اویم و مانند سرقات شرعیه پنداشتیم و اکنون معلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم
 بحیثم استحقار می بنید عیاذ بالله مقتضای الکلام بخیر الی الکلام از کجا بجا افتاد و من
 درین بود که از اثبات الخرافه جواب مجتهد بزرگوارم پس بدانکه انچه او در اعتراض اول گفته مخصوص
 و حرف است یکی آنکه بعد در این روایات چه الفاظ امیر آوردند و این بحث قطع نظر از آنکه
 از ادب محصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بران می کند که معترض طرق حدیث را در ان
 کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصرا تتبع دانسته اری المردی
 علی نفسه بیان این مخطئه بقدر ضرورت این است که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
 عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یكون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة
 لم اسمها فقال کلمة الی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لایزال
 امر الناس باخیا ما ولیم اثنا عشر رجلا ثم نکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال کلمة حقیقة صلی الله
 الی ما اذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایة التجاری و مسلم ج و در روایت ترمذی است

تعمیم نمیکند و نه با جمله حدیث مذکور بر اینی رخصه که گمان بدو داشتند و اهل حق را مداین نمی پنداشتند مانند
 از قوم و جمیع کشته که همه اسماط ائمه ایشان در مخصوص و فرخند و خفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای ائمه
 متفق علیهاست و فریقین پیدا نمیکنند در مقاله خامسه ائمتی و کان ذکر الحدیث الاخرین عجائب القدر
 و لایتنیک مثل خمیر و در مقام با وجود انیمه افادات روشن اجاث و دیگر در بحر طبع کمترین موج زن است
 از انجمله آنکه مجتهد الزمانی با وجود بلند پروازی و لن ترافی بر بیان قطعی مریت کردند بر آنکه احدی از انیمه در
 احادیث داخل و باین خلافت و اصل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیق نیست
 و انفا دانستی که چنانچه علمای فریقین لفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیق تبدیل
 رسید چنانچه مطاعن رخصه هم دلیل بر انست حال این استدلال درست شد اگر انیمه شاعشره مراد باشد
 تحقیق و تذلیل ایشان لازم می آید و لازم باطل فالمنزوم مثله و از اینجا هم حکم توان کرد که مجتهد و قدما
 او هم مرفوع الاقلام و منصوب الاقدام اند و حقیقه و عداوت شدید انیمه ایشان مستولی است تا بجای که
 معتقد اند که خود حضرت پیغمبر انیمه را تحقیق و تذلیل کرده اند لیکن فقیر العجبی نیست چه قدیمی و مدال ایشان
 هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الانیمه را خصوصاً بدایه الارض تعبیر فرموده
 و خود این جمعا گفته اند که و ایه الارض ایشان دارد و دوم ندارد و میان هر دو شاخ او فاصله بسیار است که سابق
 تفصیل و از انجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امر آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که او معتقد
 نقل مجتهد در رساله ثمره الخلافه چنین فرموده و شمار نمودن بعضی یزید را از جمله دو آورده امر که منصوص
 است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغلطه دیگر است بلکه تعلق دارد و صاحب
 فصل الخطاب و مع این اعتراض از خود واضح گردید یعنی در هر تعبیر لفظ خلیفه و امیر و رجل اتباع
 است و هیچ غباری در میان نیست بلی عبار و حسن و خاشاک بلکه غوایل و اشواک همه بر فهم مجتهد
 است که در لفظ امر تحقیق نموده و بحجت لفظ رجل تذلیل انیمه بدی او را لازم کشته که عفت دوم
 آنکه مفتی اعظم انکار مدح چنانمود و جواش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح نموده است مطلقاً یا کماکان بوده
 که او انیمه خلفا را فاطمه باید میداند پس ممنوع است لاید علیه اقامه لبریان کیفیت لا و فهم معاویه
 بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و اگر مراد انکار مدح یزید است که عفت پس این انکار بجای خود است
 ولیکن تکبیر مجتهد تحریر مصداق ان انکار الاصوات لصوت الحمیر است فانه قد مر غمره ان شبق یزید
 مجمع علیه و کفر و مختلف فیه و بویده بانی الکتب الکلامیه و غیره من فطایحه امره و الاتفاق علی
 و الا خلاف فی کفره در اینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغیب مدح خلفای و امرای توان داشتند
 کیفیت که نزد بعضی تغیب عدد و متعین بود زیرا که محمد و حسین یعنی خلفای اربعه با حسن
 مجتبی و ضمیمه این زبیر و ابن عبدالعزیز و معاویه یزید و حضرت محمدی بعد دته میرسد و نزد

[illegible]

کمال روح و جمیع مستحق قبح و مناط تعداد این کرده عموم است و خصوص بنا بر آن تفریع پنج
 مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن الملح باشد قبح در مدح خلفای راشدین مرصعی المحدثه
 لازم لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت الولی الباب است چه هرگاه چند نوع
 زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم و آن جنس را بر همه حمل نماییم مثلاً گوئیم که انسان و نفرو غنم حیوان
 اند نفس حیوانیت که امر لیسیت مشرک در همه البته ثابت خواهد شد و خصوصیات نوعیه و
 عنقیه از کجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات فراگیریم و گوئیم زید و حمزه و
 دیگر عالم اند زنیهار لازم خواهد آمد ازین حیثیت حمل که هر همة محدث باشند لاجرم چون منظر حکم را
 و نبودن حقیقه دیگر دوازده کس را از راشدین و جابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت بر آن
 همه ثبوت رسید خصوصیات هر یکی برای هر یکی ازین حیثیت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل واحد
 و انکان مخفیاً علی المجتهد و این منقطعه جدید مثل قدیم است که مجتهد فمید که همه عباسیه بر طور
 علامه سیوطی مستحق زعامت بودند حال آنکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالم
 فرگیرد و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عا و لیلین شمرد
 این علمایزید را در خلافت نام برد و هرگز حقیقت خلافت برای هر یکی در اخذی ازین مقامین ثبوت
 نه انجا میداد لجملة اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قبح را برای خلفای راشدین بر
 مذکوره و هو عندنا ممنوع لجواز التغلیب و امثال من الامور و اگر مجتهد را الزمانی بداد و معروضات
 کترین فرار شد مثالی در مقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب مرتضوی لطف
 سمیع الیقین و دیگر جهابذه علمای متشعین از کم که ایا جناب زید و اند که چون حق تعالی حضرات
 ائمه اثنا عشر که کلام من قریش و صف ایشان است با تفاتی فریقین کما عرفت جلوه ظهور
 و ادحضرت امام محمدی را نوری انقدر بود و بحیث گو کتب درمی که میانه محدثین شیعه مشهور
 و مستفیض است که هیچکس بدان مرتبه نمیرسد نه گو شواره عرش رب المشرقیین حضرت امام حسن و امام
 حسین و نه حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناقب
 مرتضوی از کاتبی در آغاز مجلد اول ازین کتاب در وسط آن بروایت اسناد کلینی در تفسیر اهل بیت
 معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد و نه آنکه جامع الاخبار دانی بر است که نور جناب
 نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرت فرمود چاکوز را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم
 عبدالمعز و ابوطالب و برادرم علی بسبب کلین هر چهار کفر تا وفات ظاهر کردند و ایمان را پوشیدند و لیکن
 جانش بر اصول موضوعه آنکه خلفای شان تا شصت سال از ایشان پیشتر و با شد و لیکن صاحب الامر
 بنیان اخفا کردند که فات خود را که مصدر انیمه افعال بود و نیز پوشیدند و بدریای غیبت چنان

[illegible]

و نفین زیر خلافت که عبارت از ممکن فی الارض و سیاست مدن است که سابق من کتبتم مشکک تواند شد
 و اگر کتاب این بابویه صدوق را که کمال الدین ناشن گذاشته ارسلند و قیامت بشناسند بسیار می را از مودعات
 این تقریر یا بنده پس اگر علمای ذوی الاذنان گویند که حل جنسه بر افراد مستلزم سواسب نیست که گوئیم
 فقد تم الدست و حصل المطلوب فرق این است که گنجائیدن بپیر معطله و تخمین برین نشاط و نبوغ و درین سیر
 و جہانیاکی کمتر از و بوج حل بنی سم النبی طاعت نیست بخلاف گنجائیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
 رانی که لا یخفی علی الا قاضی و الا وافی قال الله تعالی اکثر الی الذی حلیج احوالهم فی ربنا ان
 انما الله الملائک و ایضا در تفاسیر شریعه که از حضرات اهل بیت بر فرعون شان منقول است دیده باشد
 که حق تعالی بزرگوار در مقطعات قرآنیه جانیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام و غنیمت که بپای
 معنی را در کلهی بعضی می شمارد نام می برد و آنچه در کتب قوم معجزات این امور دیده شد نیست که چه چنانچه
 هدایت و عطش و صبر و جنایات و کربلاء بغایت حلیار سیده و ظلم بزرگوار هم بدرجه قصوی انجاسیده و بعد
 مراد از یاریند است فانتبهوا معشر النائنین **محصل مرام** و فذلک الکلام آنکه بدینی است
 که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
 بر نیک و بد حل کردند بلیل حدیث ثلثون سنه و حدیث ملکاً غصوضاً و حدیث و خن و حدیث و عا
 علی ابواب جهنم و مانند آن و از بعد الام نفس حکومت بدون شرکت غیر سه اراده نمودند و دیگران جمله
 غنیه دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام بر شمرند یعنی حدیثی فی
 عنه و فاروق ذوی النورین و مرتضی ثوبی رحه الله علیه و معاویه بن یزید و عبداللہ بن زبیر و عمر
 عبدالغری و حضرت امام حمادی باز تقیه را از تفات بنی العباس رحمه الله علیه نشان دادند و را
 جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالاخر این مناقب بر سنده و احوط نیست که تعداد ضرورت
 زیرا که ظاهر احادیث مقتضی امتداد و زانست بلکه در فضل احادیث حتی یقوم الساعه موجود کافی تملیح
 اکی ثلثاً عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر ستم عددند و کور ستم
 و از ایک خلافت محمود و زبیر و زینت و هند و ایضاً پنج شش و ده دوازده بر قلت عدد و جمول می شود
 و به نقاد و بهشتدار بر کثرت فرد می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عددی فی نفسه نفس در مطلق
 نمیشود و قال الله تعالی فی قصه نوح فاکتبت فیهم الف سینه الا خمسین عاصا یعنی استثنای
 برای تفسیر عدد و در گذشته و زنه ظاهر آن بود که تعامیه و خمسین سیفر نمودند و ما برین میدانند
 که استثنای برای تفسیر بکار می آید اگر اختلافی در تعداد فردی نباشد و الا احتمال قلت باقی می ماند
 چنانچه در واقعه خطبه جمعیه مور و ذکر توک که قائماً لاجرم محصل کلام نیست که خلفای جاسمین اوصاف
 جلیله و مدایح نبیله با وصف از منتهی منتهی بلکه تا قیامت بسیار کمتر از و مال فهم روضه که لن ترانی

بوقوع نه پیوسته و علت ان غیر از ترک تقیه واقع نشده چه موکره چه وقیل و عارت مدینه بزرگم رفته است
 بتک دین اسلام بوده کمالا بدل علیه البحار و لشعریه ماسبق من عباره الفاضل الاخباری المدعو علی کمال
 حاصل الاسفار فانحصر الامر فی معرکه الطفت پس و قتیکه قتل دشمنانش باعث عزت و شاعت اسلام
 باشد و بنیادین ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت و انذار و بل نه الا جمیع یقین
 و قول بالمتنا قسین بالجمله تقریر محبت در اینجا نیز با بخش وجوه منقلب شد فرق نیست که بر اصول
 روضه داده اشکال بجای دیگر هم میکشد و آن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه
 یعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین و آن ساله دو دمان اصطفا دارتضا بکم آیات کلینی و
 بصریح علای شیعیه که صاحب ثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بته بگوشه تنهایی نشسته بود پس
 روضه قایل شوند بشوکت و شاعت اسلام و دین بسبب ظهور از روی ابن سبائین و قتیکه هزاران کس
 زناکنین مدینه علی صاحبها الاثیمه و السلام قتل کردند و نوبت بتعطیل مسجد نبوی و دیگر امور رسید
 که تفصیلش نتوان کرد باین خلافت را مثل خلافت یزید و مروان شمارند و دست از مدح خلفای اثنا عشر
 بردارند بقیول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراض و بر عاقل یلمعی مخفی نیست که
 مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین ابیها
 بر اصول موضوعه بواتر و اتصال دارد است فایح البصر کر تین بلکه یاز و دیگر چه نظر بجلافت خلیفه
 اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت و شاعت دین همین است که دشمنان بر جناب سید
 شمت زنا سازانند بر سر منابر بکنند و تازیانه بر آنجا بزنند و باز وی مبارکش بشکنند و خانه بپزند
 کاشانه را بسوزند و دام کشتوم را بقتل ببرند چنانچه بارها در مجلد اول و انتی و صاحب شافی هم در حل
 حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراض بقتل کشتوم نموده این همه تأیید دین و ملت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت صلی
 علیه و سلم در نفس باز پسین سفارش فاطمی با جناب هر قضوی نموده بودند که ای علی آزار او از من نیست
 برودی بسوی من خواهد آمد باید که با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در ترجمه جارجم موجود است پس از اینجا
 حسن سلوک دوین داری و حیاء و عفت و طهارت و حسن تدبیر خلیفه اول و امام لایحه متذکر
 باید دید و از اصول روضه هزار دل و زبان تیرا بید گزید و چون بتفصیل تمت زنا خاصه بر سر منابر
 باریا از کتب روضه نشان داده ام در بخار وایت ابن بابویه فی صدوق الکواذب بینوایم که این روضه
 راس الا بالسه و الا شاطین لفته الله علیهم جمیع و کتاب علل الشرائع در باب العاقله التي من اجلها واجب
 علی اهل الکبایر المنار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان بواسطه عن عبد الرحمن بن کثیر عن
 عبد الله قال ان الکبایر سبع فینا انزلت و منها انحلت فاولها الشکر بالله العظیم و قتل النفس التي حرم الله

[illegible]

روح النیقین و غیرهما علی اسی تقدیر مدعی ایا حاصل است و مذہب فض شیا طین سیود ایل لاجرم
 حضرت عاصم را ایشان که حال هر خاندان ایشان معلوم است عجب است این بود از آنکه چند کس از غلام در نزد
 خلفا بطریق اصلاح شمرده شوند **قول** بحیرتم **القول** چرا جناب محمد از مانی قبل از خروج شما
 و استماع ندای آسمانی خود را بچار موچه حیرانی با وصف عانی کعب بودن سرگون می سپارند و از غایت
 حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین کرداب هوش را بیاض نجات نپذیرند رسید که من بمقتضای
 شعر پستانی **س** گفت و کلیم خویش بدر می برد و زوج وین سعی میکند که بگیرد و عریق را به پایه او بگیرد
 و نمی گذرم و میگویم که زینهار دین در طاب نمی مانی بچند و جبراهیل آنکه مقصود مجیب از لفظ بیاض است
 تحجیل طائفه شیعیه طایفه نیست تار فضل را گذارند و از رقص الجلی دست بردارند و پینه غفلت از کوه
 هوش برآرند و خور اغریق کج می لغت نقیلین پندارند و حریق لب فحاصمت رسول را بشتر زن
 بشمارند بحجت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوارم محمد فانی و خود این تشدید لبانی و تفسیر علی بن
 ابراهیم قمی اعمی و کافی تمهید اعورش موجود است و در منبع السداد و مطالب الرشد و تفصیلی مذکور است و در
 نکات الکی عبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی ولالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت احوال
 نیز ثابت میگردد و احتیاج طبرسته در ساختن آیات و احاق آن بکتاب مستطابحت بالغه است پس کتاب
 مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطانی بیامن عثمانی شد و هنوز مجتهدان این امور خود را دیده و دانسته بغیر
 نیز ندانند و بدانی که بچاره از نیهانی خبری ندارد و مجیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی ما از طرف خود بر اصول
 خویش چنین می نویسد چاشا و کلا و به تقریر و بیکر تو آنکست که بر چند اولین جمع کردند مکرر تمام از اهل الوصف
 وی انورین بجا آورده کافی بصوارم ایضا و اولین هر گونه تحریف در آن بکار بردند بعد از دیدن حیات اقلوت تو کوی که
 ایشانست و محبی از محققین بر آنند که این قرآن مطابق موهج نفسانی و وسوسه شیطانی است پس بر اصول ایشان بایستی
 عثمانی شد چنانچه از عباد الاسلام برآید و این بمقتضای حکایت شخصی است که زنی را بدیاری را بکاخ آورد و چنانکه پدر و مادر
 اخباری که بکار بکار از ما محمد جالسی که اعرافه فی الجمله الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوا بقی حقیق
 داشت در آن شهر بکار و آن سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمد و در تفکات باز کرد و مسافر
 تو معزوری و از دست زن مجبور می گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست یعنی
 بخانه آمد و عرض کرد که منخای آرزویم نیست که فلانی خدی در خانه من بیا ساید زن فرمود که حرجی نیست
 باری روز دیگر بختار خوان کشیدند و مجبور دند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کسیران حکم رانی میکرد که فلان
 چیز بزدی بفرست و در وال باش چنانچه میبرد زن دانست که حال چو نیست یعنی دوست خود را آگاه میکند
 تخلیه خویش پس کنیز را اشار کرد که طرف مطلوب بر سرش چنان زن که گوی او در کوشش مطوق شود پس تمام
 لباس و بدن او ده گشت و درین اثنا کنیزی دیگر در رسید و مشتی زوایا بر پشت از گردن پیچید و مسافر گفت ای

[illegible]

بر هیچ الباخت آورده و مدعا همانست که انفاً لعبادت فایسته و انستی و در نیتقام که ذکر ر فضنه
 و اعتقاد تجرین بر زبان آمد آنچه برین عقیده در باره ایشان با اعتراضات اکابر ر فضنه
 و مناقب مرتضوی لازم می آید بدو حروف باید شنید و در کافیه ایشان بدلیل الزامی این عبارت
 را بر در که خویش را بدینگونه بین لوازم تصدیق ان من نیکر حرف من فضلهما واجب اعتقاد و منتهی
 لکل لان انکارا حرف انکارا لالاف لان من اسن لکل من الکتاب و انکار حرفا لم یکن موثرا بالکتاب
 لان اللازم له تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان و کذا بقول
 فی آل محمد ان حکم حکم الکتاب و لیه قوله عدائے تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عشرتے اهل بیتی آخر
 یعنی از ضروریات تصدیق نیست که انکار حرفی از فضل و بزرگی اهل بیت که اعتقادش واجب
 است مستلزم انکار همه فضائل است نه اینکه هر که ایمان آورد بنام کتاب مگر حرفی را انکار کند
 از قرآن مجید و گوید که این کلام ملک عدم نیست او ایمان بکتاب ندارد و پس از اینجا حال ر فضنه
 فائلیں تجرین آیات و تنقیض هزاران کلمات و تبدل بعض آن معیض بلکه اعتقاد بربوبت
 بعضی از الفاظ چنانچه استناد کلینی و طبرستان نیز بدان مشغوف است عیان شد و الحمد لله که خود
 بزرگان ر فضنه کفر بزرگان و خردان خویش بر خلاف مثل مشهور از خردان خطا و از بزرگان عطا
 بعمل آوردند و این مطروودین را قابل آن ندانستند که قرآن مجید بجناب ایشان تلاوت کرده شود
 کما لا یخفی چهارم آنکه مجتهد الزمانی معنی قول من که بنیاد تقریر بر آنست تفصیده اند و آن
 لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافه آن همین است که چون خلافت در مرتبه لائشراط نیست
 و اگر نیست براس آن ملاحظه شروط چنانچه تفصیلش از کتب کلامیه در اوراق سابق بوضوح
 انجاسید و از کلام این محبت دهم شرط بعرض ثبوت رسیده و قد تقرانه اذافات الشرط فات
 المشروط فلیفت اذافات الشرط فانفت مامته یزید باعتراف المجتهد المرید لاجرم لفظ برین
 تقدیر بمقتضای ذلک تقدیر العزیز العظیم فاده ان معنی کرد که چون شما مثل یزید پدید را خلیفه بر حق
 پنداشنید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را بر خلافت خلفای راشدین ترجیح دادید حالیه
 من هم شروط را ساقط کردانیدم و اگر کتب شما با ثبات رسانیدم که خلافت با شماست و الحاد
 بر مذہب شما جمع گشته که اعرفت فما هو جو اکرم فوجا بنا فرق نیست که چون یزید را
 از میان برداریم گوئیم خمس کم جبان یا که در فضنه مجال ندارند که ازین ملا حده قطع نظیر
 نمایند و ساعتی بر فیض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لا ینظر البصاره العین بوجه البصیر و راسی شرح عبا
 فی المجلد اول علی بنده الوتیره محکم آنکه مجتهد از راه حمل یا تجاہل تقریری که کرده با محض خود بر او جبار
 زیرا که سخن در متعلق فرمان روا و کشور کشای نبوده بلکه در حقیقت خلافت بود که بعد از نبوت با استخلاف

بزور بازوی محتول خامه فرساخته کرد و لقب باطنین گذاشتن به مقتضای آنکه مقام حیرت انبیاست
 که علی و طلحه و عاتقی و مجلسی در کتب خویش مثل خجالحق و غیره استدلال میکنند بحديث مثل سبطیه
 که علی نقی فرمودند روز نزول و اندر عشتراک الاقرین تابعی عبدالمطلب را جمع فرمود و طعامی قلیل
 پیش نهاد و همه آسودند و عجز ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین و
 من کند و خلیفه من باشد کسی ازین چهل مرد بزرگ چنانچه در روضه الواعظین است قبول نکرد مگر حضرت
 عمر تقوی که حدیث انس بود حضرت فرمودند این خلیفه من است و شما پس اطاعت کنید و گوش
 فرادارید و در حیرت انبیاست که اگر مرد از خلافت مابیه التراسع است صحیح شد خلافت خلفای ششم
 نظر بانچه حدیث که امام اعظم روضه و حلی و غیره با بسناد خود باور دارند و متفق علیه فریقین نیستند
 زیرا که عیان شد انچه حدیث که مسبق الکفر بود مانع خلافت نیست و روضه انچه از لایثال عهد
 الظالمین فصدیه اند برهم کرد و بدویر ظاهر است که بنی عبدالمطلب مشرک و کافر بودند و کسے اسلام را
 همان وقت چنانچه بدلول حدیث است قبول نکرد و اگر مرد از خلافت معنی هو الذمی حکم خلافت چنانچه
 فرموده اند که علماء دارین انبیا اند فالعالم کالدلالة علی الخاص باحدی الدلالات الثلاث و نظر
 است بقول محبت الله هم ارجم خلفای فرق انبیاست که در حدیث لفظ خلیفه را بطلان نقیقین است
 ال مکیدت و ج کرد در حدیثیکه من آوردم لفظ خلفا جماعی است یعنی زینهار کسی انکارش نکرده و اگر
 کتب رجال را بفرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برکشایم خواهی یافت که این حدیث اعتبار انشاء
 و زینهار بران اعتمادی نمی باید و هر یک حیرت دارند که چون کتب دین و مذهب روضه بر
 خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه و سلم نفوس مر تقوی را در آخر حیات خویش هم مستور میفرمود
 پس در خصوص و آئینم و آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جای آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
 واقعات است که در آغاز اسلام بود و در اصول مرویست دلالت بر تقیض آن دارد زیرا که چون
 از آنحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو بر امت حضرت فرمود من ندانم تو نیک میدانی و در غرض
 خدق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب جلیل صحاب هم عدم وراثت بود چنانکه
 امام شیخ بران اول دلیل است و نیز اصول کافی نص دارند که بعد نزول آیه یم الکتاب و حجه
 ابودل حضرت با ستار امامت منتفی بود و میفرمودند امتی مدتی بعد با لجا علیه و منی اخیر هم به ذاتی این
 عی نقی قول قائل و بقول قائل انحرطقه آنکه روضه از حدیث بطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند و
 هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبوده و انعقاد آن فقط برای بنی عبدالمطلب بود کما هو منصوص
 فی الحدیث و قد تقر فی اصول التفسیر ان العموم متنی مخصوص التحصیل پس ایشان را چه خبر و ضرورت
 چنین باشد که خلیفه در اهل بیت من علی مرتضی است و در حدیث و در اخبار و در انحاء و در تمام

[illegible]

[The text in this block is extremely faint and illegible due to extreme fading or damage. It appears to be a single column of handwritten script.]

تقدیم برای استبصار تالیفات شیعه است خصوصاً تالیفات نثریه لکن مجتهد کبیر بصیرت نمی بیند سزاوارست
 کفری از عشق و ایامی مفتی زمان معذور دارست که تو او را بنده اما آنچه بخاره مجتهد الزمانی نام صوارم بدین
 بر زبان برد بلکه از اصل و نثر به رافرع آن بحجت عطف قرار داد پس مقام تحیرت اولی الالباب است بعد
 از دیدن صوارم که در حقیقت بکاسه لعین کشیده نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده در سب
 شیعه زیاده تر حمل کرده چنانچه بر ناظرین جوالیش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
 حاجب دالستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پراختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
 از کسی نبوده که امر بر اصول و فقه مثل افتاب نیز در گذشته حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی در باره
 رواه احادیث بطریق اولی روشن شد نیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست و ای بر حال دیگر
 مع ان المتأخرین من الایمه لغویم کما فی ترجمه العیون الضائقه و پر ظاهر است الخ **اقول** بیچ معلوم
 نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست آیا مجتهد با حدیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
 بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تحسین بدرجه صحت رسیده
 چون اصحاب کرام را معذل و مزیکی تبصیر قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی مافی الصواعق
 و التخمیر تقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نماییم و استثنای صدیق و ارضای اسامی
 و اقامت فاروق عیان میکنیم و انیم که صدیق جیش اسامه را بر محلات دیگر تقدیم داد پس خل
 و خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول و فرض پس عیان گشت که از اسامه تا ابودر و سلمان همه بنیکو
 و اجدارند و از دایره اعتماد و دیگر گشته اند و در حق و فقه مثل مشهور یعنی خود کرده را دوانی نیست لبطح
 بالجملة خارج از دایره امکانست که صدیر لعن و صفی و خلافت اعدا لای خلل ندارد و لعن کردن حضرت
 صادق قیاما و قعود او علی جنوبیم بصریح اسامی میشود ایان امامیه عبارت لغته الله علی زراره و بنو شمر
 الیود و انصار می حرج سازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصره العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
 نباشد و طبرستان از کذب ایمة یقین محاشی نماید که استعرف من بعد میگویی که تذکار حدیث تحسین بکرازی نکرده
 که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوالیش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
 بر زبان قلم رفته لیکن باید دیگر مقتضای و صده سابق بطرز جدید تعلیم می آید که مجتهد الزمانی در تشدید المبای
 گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد و
 اصول را داخل دادن و سند حدیث تمییدن و ذکر و تنقید گردیدن پس عجیب است که مجتهد این قول
 هم که در مقاله سادسده بر و مدور کرده یا و نمی کند و بجای آن می آرد که شهرستانی از جامعین بمقا
 ل اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پاکجا می و رفعت منزلت و جای نیست
 باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من مدیجت خلفای راشدین را بحديث حضرت سید المرسلین ^{صلی الله علیه و آله} ^{سقطه}

[illegible]

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً تاویلات زبیه لیکن مجتهد بخشیم بصیرت نمی یزدست
 کنی ز عشق و می می مفتی زمان غمزدور است که تو او را ندیده اما آنچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بدین
 بر زبان برد بلکه از اصل و زبیه را فرغ آن بحجت عطف قرار داد پس مقام خیرت اولی الا لباب است
 از دیدن صوارم که در حقیقت بکاسه یبسی کشمیر نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده و زبیه
 شیعه زیاده تر محل گردیده چنانچه بر ناظرین جواش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
 جابجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پراختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر مبرتر
 از کسی نبوده که امر بر اصول رخصه مثل آفتاب نیز در گذشته پیر حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی در باره
 رواه احادیث بطریق اولی روشن شد نیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست و اسی بر حال دیگر
 مع ان المتأخرین من الایمه لغویهم کما فی ترجمه العیون الضائقه و پیرایه است الخ **اقول** هیچ معلوم
 نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست یا مجتهد با حدیث مسنده نامثبت کرده که خلفا متخلف بودند
 بلکه خلاف آن از کتب مابیه ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث مجتهد بر وجه صحت
 چون اصحاب کرام را معذل و مرکزی تبصرون قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی مافی الصواعق
 و التحقه تبصره بر باب معقول و منقول و اصول بیان می نمایم و شناسی صدیق و ارضای اسامه
 در اقامت فاروق عیان میکنم و انیم که صدیق حبیب اسامه را بر جهات دیگر تقدیم داد پس خل
 و خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول فرض پس عیان گشته که از اسامه تا ابو در و سلمان همه بنکوش
 و اعزازند و از دایره اعماد و دیگر گشته اند و در حق رخصه مثل مشهور یعنی خود کرده را در مانی نیست
 بالجملة خارج از دایره امکانست که صدور لعن و صفی و خلافت احدی از خلفا ندارد و لعن کردن حضرت
 صادق قیاما و قعود او علی جنوبیم تبصره اسامی میشود این امامیه عبارت لغته الله علی زرار و بنو شمر
 الیود و النصاری حرج نسازد با وجود اختلاف سید مرتضی در تبصره العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کما
 نباشد و طبرستان از کذب ایمة یقینه محاشی نماید کما ستعرف من بعد میگویم که تذکار حدیث تجتهد الزمانی را
 که از جناب مجتهد و چند جا بتقلید بوقوع آمده و جواش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
 بر زبان قلم رفته لیکن باید دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید تعلیم می آید که مجتهد الزمانی در تفسیر المکاب
 گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد و
 اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گردن تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول
 احم که در مقاله سادسده بشد و مذکور کرده یا دمی کند و خیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین و محققان
 اهل عالم و مولف مذاهب نبی آدم است و نزد محدثین او را پاکجایی و رفعت منزلت و جای نیست
 باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من مدح بحث خلفای راشدین را بحديث حضرت سید المرسلین بولایت

و در زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مستشرقین که نبوشتن مکاتب سویی بر
 کترین روی بهمت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند شبنو که
 مقصود اکابر شیعه آنست که سینان را با لوف حیل و صنوف مکاید و دغل مشغول تبه بهات
 سازند پس طعن تخلف ساختند و حتی چند بهم یافتند تا عامه بداند که امامیه بادل الزامیه
 ایشان را محقوق میسازند و سینان زهر ندارد که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
 بتازند و در معارضه تشریب مطاعن مقبولین ایشان پروانند و اگر اهل سنت قادر بر آن
 می بودند البتة علمای شیعه اینمحل را بدلائل الزامیه می پیچوند و بعد از تفحص بکتابهای
 هویدا میشود آنچه دلالت بر آن میکنند که بر ریشهای موهوم روضه باید خنثه یید و عروقی و
 محدثات ایشان قطعاً باید پرید با جمله حدیث جیش برای رسوایی این کیش و لیلی است
 روشن و حجتی است پس موثق و مبهر چون تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصاً در اوراق
 مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای روضه بارها تصریح کرده اند که در این بیت و طاعن سحر
 از آن روایات میسر اند که فریقین بر آن اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار و الجالی فی صوامع البیاض
 و قد عرفت ابصاراً مراراً نظرت الیهایلا و هنار او از نیای اتفاق شیعه بر صحت حدیث کجینه از آغاز تا
 انجام حکم دلالت تضمن بر نبوت رسیده چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب و غیرهما
 در مذہب شیعہ با سند و منکره و طرق صحیح از امامیه بدید لالت مطابق مروی باشد و انیم ضمیمه گردد
 که در زمان شیدائش و جاگ بر خلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمدن اصحاب الفتن
 بر بعضی که میخواستند اختلاف بود و منادی میکردند آری فرق نیست که علمای مالوم منع جمله اخیر تصریح
 کرده اند چنانچه دانستی و جمله روضه از جهت مزید خیل و عناد که معرفت بنیاد طعن مذکور برین
 جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از امامیه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده که لایحقی علی من
 طالع البحار و غیره و مجتهد فانی در عناد الاسلام اجماع امامیه برین خامه نقل نموده و در
 تواتر آن بر روایات خود کرده چنانچه این بحث را در اجزای مجلد مامتش نزد دوستی بچشم خود دید
 و یقین میگویم که اگر کتاب مذکور بدست آرمی در راه تطبیق نقل سپاری خلائی نیابی کنون باید
 پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از امامیه اسامه و تعجیل نهضت او اتمام
 بن حارثه و اتهام شان این واقعه و بر آوردن و باز از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام
 از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق از دست اسامه بطور پیوسته
 یا خالی شدن مدینه بر مضرعوم اهل کینه از اهل صفایین دیرینه یا ظهور روست و اتفاق اسامه
 صاحب جامه عاشق اول پس سراسر مقام حیرانی است زیرا که هر چند تخمین اقبال و انصار

[The following text is written vertically from right to left across approximately 18 columns.]

The manuscript contains dense handwritten Persian or Arabic script, likely representing a historical record or administrative document. The text is organized into vertical columns, reading from right to left. It includes various names, titles, and possibly dates, though specific details are difficult to discern due to the cursive nature of the handwriting.

[illegible]

بنوی رود و سپس چگونه این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که سیدان
 را بر دیم و علی مرتضی را بر سر پر امانت نشاندند و سر برآید و دشمنان بگویم و اگر اندک غور در کتب رفعت نما
 توانست دانست که ما را خورسته نزد این خرافات و لاف و گراف که تامل و مقلد پیش گنجد نیست
 زیرا که امده ایشان ارقی و کوفه و طبری این مطلوب را بجا که برابر کرده اند و الا اعتقاد و رنجبار
 صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنم و اولاً آیتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم
 حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراهیم خلیل فرمود اعرض عن هذا ان الله قد جکوا فی ذکات و انکم
 عذاب عظیم می دود و پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حق گردن خلاف آن از حضرت بار
 زنیار درست نیست پس کوشش در آن چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریمه
 نه بندند گوئیم قال الطبرسی فی شان نزول قوله تاسا لک لا تقدر فی من اجبت و لکن الله یقدر فی من یشاء
 قبل نزول فی ابیطالب فان ابنی صلی الله علیه و سلم کان یحب اسلامه فزلت هذا آیه و کان بکرم
 وحشی قاتل حمره فزل فیہ یا عباده الذین ائسی فی اعلی انفسهم و لا تقظوا من راحمته الله فم تلم
 ابوطالب و اسلم وحشی در و ذلک عن ابن عباس و غیره و فی هذا النظر کما تری فان ابنی صلی
 علیه و سلم لا یجی ما ان یخالف الله سبیحاً انه فی اذاته کما لا یجوز ان یخالف فی اوامره و نواهی و اذ کان
 تقاضی علی ما زعم القوم لم یروایان ابی طالب و اراد کفره و اراد ابنی صلی الله علیه و سلم ایمان
 حصل فاختار خلاف بین اراده الرسول و المرسل و بسیار از مفسرین تصریح اندر کرده اند کاشانی
 نیز باینکه آن پرواخته چون کلامش بفارسی است قللس بر می دارم تا خوب ترین و جوه بدین
 خصوص مجتهد سوخ یا بد که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابوطالب نازل شده چه رسول صلی الله
 علیه و سلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی قاتل حمره بود و قصه
 بر عکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخن است بجا نیست
 و در یکیک چه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب العزت باشد چنانکه جائز نیست
 اوامر و نواهی او هر گاه که بر عزم مخالف حق تقاضی اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مزید کفر او باشد
 و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او و غیره بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت
 خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فوذا یا الله من هذه الاعتقادات انفاشده
 الفوائد الثانی قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را غلطه شدید و او چنانچه بعد از دیدن نهادن قبول
 و تفسیر امام المعقول و منقول و غیر آن از کتب کلام اصول ظاهر و باهر است می پرستم که کمال مخالفت
 در این است که اهل سنت بر فرض صحت روایت کرده اند یا در آنچه علمای رفعت و تدرار و دینا و
 و آخرین ایشان بنیاد حدیث تفسیر بر آن نهادند که مقصود تشریف اثر روانه کردن چنین سوره است

[illegible]

روایت کرده که ابی رزق شمری ارشاد نمود که خلیل بن عینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم البقیه بن
حدیث نمود که ناگزیر است عدد بیوفایان قوم و این قصائے است متقنی و تقدیری است حتی و هر که
افتر کرد او بختیبت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ بالعبادش مرویست که جناب مرتضوی کرم الله
گفت که حضرت محمد است و از من توفیقی گرفت که اصحاب داد بیوفائی و پسند بعد از من و هم درین
کتاب است که حضرت صلی الله علیه و سلم روزی راز را از امیرگریست پرسیدند فرمود جبریل خبر داد و از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غضب و نیز از امالی محلی است بروایت ابو سعید خدری که خبر داد حضرت
صلی الله علیه و سلم علیه را با آنچه بعد و قات شریف رو نماید تا بگریست و قسم داد حضرت را بچو خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تو را بگویم و او را بمسایلی خود طلبید فرمودی خواهی که دعا
کنم تراے قصائے محتوم که تغییرش ممکن نیست و نیز در مجالس سفدار زید بن علی است از امام
زین العابدین که سر مبارک در پیوستی و بیماری موت بکشد امام الفضل بود رضی الله عنهما ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود و چراگریه میکنی عرض کرد که از غیر مرگ تو مقیمم اگر
امر امامت بر اوست بشارت ده و اگر در غیر است اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب میشوید
بعد از من و نیز از نسو امان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین باین عباس رسید عباس
میگریست و حسد را گواه میکرد و ایند بر محبت خود بحضرت مرتضوی و اولاد اجدادش و عداوت
خودش بدشمنان ایشان بازگفت که روزی بخدمت علوی مشرف گشتم محض پیرون آوردن و از برای
من فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اعلام بود من نوشتم گفتم بر خوان پس از وفات شریف
تا حال نریدید بر خوانند و آنکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او
کرد و باز تشدد بگریست و مرا حسم گویاند و بود در آنچه قرار نمود و حال غضب و شهادت
یا فتن حضرت زهرا و شهادت محبت با علی و حقیقه را حال آنکه بود در آن خبر آنچه واقع شد و آنچه شد نیست تا
نیاست و حال خدائے ثلثه و مقدار زبان از خلافتناے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علی مرتضی و جنگ حمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در هر دو حال حکیم و سلطنت
سعاد و ناماے شیعه که مقتول شوند اینست حرفی چند از مجله فتن که باحقبار تمام نیز که قطره از بحار
و پر توے از انوار و نمودم و اگر اصول دیگر از کتب رفعت بر کشایم خواهی دانست که بر امر را که
که بر علم رفعت درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات و روزی است فصل
بیان کرده اند و اینم ارشاد نمود که زینب از اهل بیت بودند و اگر روایات مصحف فاطمی را
بر کشایم و جعفر جامع و غیره را و انماے اعتقاد خواهی کرد که هر یکی ازین صحف مقدس بر اوست حضرت
امیر دین که از عطیسات سید المرسلین بود و معذوق کلام طبعی و کلام کلامی است کتاب حسین است

[illegible]

گمان طور رسید چنانکه تمامی اصحاب چارصد نفر از بودند و همه مرتد شدند غیر از معدودی پس قلوب این
 کس مطابق حدیث آمده همراه ابو بکر و دلاجرم بر تقدیر مقلوبه اهل روم چنانچه واقع شد زینت تحت
 و دهم تقدیر متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم در شام بر بلاد اسلام محط مستند و کلمه توحید
 باقی نماند و این بدتر است از اول زیرا که باطلار صدوق الکو اوب در عمل حضرت امیر دعوت مایه
 خود کرد و جواد با خلفا نه نمود و بلا خطه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از الحقال و شبان که رشوت شنید
 بایشان لغزید و بدو فقره چیست از راه برگردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام تمام
 که محاسبی در بحال آورده فردی بود از جمله بیشتر محتاج اسباب فوج و لشکر پس تمام امر امامت بعنوانیک
 بنارعی نباشد چنانچه علم الروی گفت چگونگی تصور و از اینجا حکم توان کرد که خود ثمانیینه بی ادراک مطلق
 صاحب معنی نطق بهمت برد و تسبیح آن بر سینه با جمل اگر مقصود کونام امامت بود پس روز غدیر بر آن
 نزار کس نص مرغومی را بگوشتن خود شنیدند و برابر دانستند مقصودند که این امر من الصدورم پس تحریر
 تغییر بر سر را که در غیبت اتفاق افتاد که قبول میکرد و خصوصاً بعد از آنکه لشکر سنگین که در دست
 اسامه حضرت قمر خدا شدند و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کرد و دشمنین بر رویان
 صدم طفرایند و گوش شامیان بالند و در پیر من گنجند و بر خود ببالند لاجرم آنچه ثمانیینه و مقتدرین
 او از حدیث تمجید خیال آوردند که از آن حکایت نیست که او ضعیف بر اسامه صاحب الامر که در جالبقا
 و جالبصا بر سلطنت راحی آراید و سامعین قصه با کس عمر عیار و کرتا اسب و اسفندیار را اختیار
 تمام می افراید و منع نمودند از تداو و بقیاس اولویت بی ادعای امامت مبرهن است چاره او صریح
 بابر مخالفت و حی کره از انتشار راه برگردید و چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
 ازین معلوم کردی که حکم مقدس مصطفی و او را علی روسا شهادت فرارید که زینار توقف و تخلفان
 خصوصاً چون اصول رفقه مثل بحار مجلسه را به بنی که تا دم مار سپین مکر بر زبان مقدس میگذاشت
 که درین سفر اسامه را باید عجلت کردن و تاخیر نمودن لاجرم ترتیب قیاس بصارت شوشتر
 بناس تغییر در عبارت احقاق چنین خواهد بود و انان ان البنی صلی الله علیه وسلم لایطعن علی
 ان هو الا وحی یوحی فاما به اسامه کیون و احیا و کل من خالف الوحی کیون کافر بقوله تعالی فامن
 یخالف ما انزل الله فکافراً و کافراً هم الکافرین و قد خلف اسامه ملا کیون مستحقاً للمار و العار و الشار
 ان رو کلام البنی صلی الله علیه وسلم کیون ایذاوله قطعاً و ایذاً یوجب استحقاق اللعنه من الله تعالی
 بقوله تعالی ان الذین یؤمنون بالله و یومنون بالآخرة فکافراً و کافراً هم الکافرین و قد خلف اسامه ملا کیون مستحقاً للمار و العار و الشار
 رجوع پس اول دلیل بر نفاق است و بایست که در تقرر ان یقین لا نزول الا بتعین شبه قال المجتهد
 الباریقه الضعفه پس چگونه روایات ضعیفه معارضه او تواند کرد و کاستوف باعتراف الحلی پس سر اسامه

اینده هیچ کسی نیست باجماع باطل است و اگر اساس کلیت کبری که بر امریست بر سر است از ما مور بر مذمت خود
 نمند فلا یقوم حجت علینا و این احتمال بدان است که کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آیه که بارها شنیدیم شکایت از کلیت است
 و معرکه محمد حنیفه با علی بن حسین ذوبت بگو اهی خمر انس و دیرای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و معذالک ساد
 اساسه با قاروق که هزاران مناقبش زبانی اجله اهل بیت اهل کتب فریقین موجود و نموده آن قبل ازین
 مسرود و نجیال کسی نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تخریب اعتراف کرده که عربی از شریعت
 تمسک بنمود و خلاف اساسه که بر نقل کثوری و غیره مرید گشته بود و به امامت مرتضوی که نزد او ثابت بود چنانچه
 علمای شیعه دعوی میکنند التفات نکرد و هرگاه شیخین با انهمه فضائل که دانستی که رو بروی جناب مرتضوی
 امام نتوانند شما را درین دعوی غیر از حصول کفر و مجادله و نقد بود و تفصیل بعضی ازین امور که ضرورت
 عقرب می آید انشا الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ تسلیم از آن آوردیم که بسیاری از تکلیفین و
 محمد بنین از ما مور بودن صدیق انکار کرده اند و نماینده با وجود معرفت تمامی بهت در رو می جز در هیت
 بی سر و پا درین باب بنا ورده و اهل حدیث انیم قول بر زبان داشتند که صدیق بچش از اساسه با امر و نموده
 و اگر کسی گفته محتمل است که از لباس طبسین فریب خورده و بخت نیت شان بی نبوده و شاید که چون ابو
 برای ایتام تحمیل شکر یا برای ترخیص اساسه همراه او رفته باشد که عین جبارانی بسیل الله و در دینی محمود
 بود مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زمران تأیید است و الله اعلم بحقیقه الحال و الحمد لله که در
 شرح مصلح مفصل است بلکه در کتب معتبره فریقین مبسوط و مدلل که صدیق بر دس تمام پیش از
 برابر است و این امر ابرار و محبات دیگر بر عزم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشاع سلیم
 کذاب بر روایات معتدین یقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر مشغول میشدند و نذر از بلو اسه ماحسابه بر می داشتند
 این شکر عظیم را بمقابله رویمان نمی گذاشتند پس مجتهد رفته بدعوی تخلف افضل الصدیقین رد می شد
 دنیا و آخرت حاصل میکنند ایدعی خرید و لای اهل بیت اجما و تخلف اینست که اساسه بعل آورد که حضرت
 صلوات الله علیه و سلم هر چند خواستند که برودی کوچ کند گوش نهاد و بلکه اجاعی است که بعد از حضرت ازین
 باز گردید و رجعت تقعر گزید پس بطور تو بوضوح انجامید که مقصود از تا مملو و ارتداد و اتفاق آسا
 بود تا مردم بر آن فریب نخورند که او محبوب حضرت سید المرسلین است چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بآن
 کرده اند و بر ظاهر است که هرگاه امیر باز گردد و ما سورا البته عذر درست و هرگاه تخلف از اساسه درین باب
 ملعون است پس اساسه بسبب درنگ کردن باز گردیدن بطریق او مطرود و مطعون از اینجا الله اعلم
 رفته مثل شیخ حلی در خلاصه و دیگران تلخیص مرود و گشتند که هر چند خلقت از با ماضی و مخالفت
 بلکه عداوت اساسه با شیعه و رقیاتیه و ضوح انجامید ایشان هنوز متوقف اند و دانند که او را صیانت
 هم کار نمی بسته بلکه بجا مبین خلافت بر عزم شیعه پیوسته نکرده اند و اذاعی معا و الله از حد گذرانیده مالانکه پیش

[illegible]

بر رسول اهل صفایین سجد و موسس است و الله رفعت منوره و تنزه او بعجز ذری بونی بمقربین اندیش غزل او
 که شوشتری خان خراب مقبری کذب ذکر کرده از صدیق حسن کرامت است نه جای شورش و طاعت
 عجب تر آنکه شیخ حلی با عتراف قاضی و طلبوق روایتی را که در تیره اسامه است ضعیف و اندر دیگران عطا
 و فوالی نه را میرعل شالیب او اعتقاد کنند و پی بدان نیزند که حکامی ملت اسلامیین در امثال سائر چه
 گفته اند و باید اندیشان هم احسانا کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری و هبب الله بنوره هم عیا
 زیرا که بالا استی که او دین را بدینا فروخته و در اهرم و دنا شیرین را بر انداخته و از ملاحظه این امور شالش
 بسیار از محققین رفعت او را در منافقین شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبدالرضا است که او را هبب
 الدین لقب نموده اند و تفسیر مبانی البیان غدیری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
 نمی بند و پیشانی او را داغ لفاق میدهد و صاف صاف در تفسیر مذکور که خیلی مبسوط نوشته و انرا
 باصول خویش مضبوط کرده مینویسد آنچه محصلش انیست که تخلف بودنش از حروب مرتضوی صریح
 دلالت دارد و بر لفاق او زیرا که او بلاریب میدانست که طاعت امام فرض است و در حروب خصوص
 که از حضرت صلی الله علیه و سلم شنیده که میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است
 زیرا که او مغرور شده و ففاق او بر جای خود است استنا بخلاف عبدالله بن عمر که در مجلد سابق معلوم کرد
 که او بفصلات معاویه که از انوف گذشته و بلوک همقرین گشته است و گشته است انفا فرمود و همین حال
 سعد و قاص که در ان معنی کمتر از وی نبود اکنون حرتی چند مطابق و عده گذشته باید شنید که دلالت بر آن میکند که شقا
 ابدی بر اصول انحراف از اسامه بسبب آنکه از او نیز و او وجبت تقیری بعد از بن یسید ایم کرد باید دانست که قطع
 از اطهار شیخ ندایینی که تکالیف بنضه مثل چیلاد و فتح اسبل بر او مینازند و زبانی قاضی و شیش مریات او را می آرند
 آنچه از تقریرات مجلسی بخار و مجتهد فانی و رعنا و دیگران غیر آن جلوه ظهور دارد انیست که حضرت صلی
 علیه و سلم امیر گردانید اسامه را بر لشکر که اجله ماجرین و انصار در آن بودند مثل ابو بکر و عمر و ابو عبید
 جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مامور گردانید و او را که یوادی فلسطین قیام کند و ملا
 از قاتلین پدر خود بر آرد پس در رنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در هر گزانه و سبکی مرض
 بردانگی او در دانه کردن لشکر او تا کید می نمود پس اسامه گفت قربانت کنم در دانه خود در آن اندر
 تو در رنگ کنم حضرت روانداشت و بعجلت مامور گردانید باز اسامه گفت تو برین حال باشی و من برو
 روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی الله علیه و سلم بعجلت امر نمود و عرض کرد
 که مکرده دارم که خبر تو از دیگران پرسم فرمود و در بر و دیوش گشت و اسامه بناچار به تعجیر کرد
 چون حضرت بهوش آمد پر سید از اسامه و فتن او گفتند که سامان درست کن پس تا کید
 بلنج بر زبان آورد که گفت کس متخلف را از دو بار باز نکند از این حدیث بود قمع آور و پس

[illegible]

بر اصول اهل صفایین مسند و موسس است و الله رفعة بنور در تنزه او بجز ذریبونی بمقتضی انزال غزل او
که شوشتری خانه خراب مقبری کذب ذکر کرده از صدیق حسن کرامت است نه جای شورش و علامت
عجب تر آنکه شیخ حلی با عتراف قاضی رطلبوق روایت کرده که در نیر اسامه است ضعیف و اندک دیگران عطا
و فوالی مرامیر مل مثالب او اعتقاد کنند و پی بدان نیرند که حکمای ملت اسلامیین در امثال سائر چه
گفته اند و یابند ایشان هم احسانا کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری و سبب التذکره هم عیا
زیرا که بالا دستی که او دین را بدینا فرخته و در اهرم و دنا شیرین بر ابر انداخته و از ملاحظه این امور دانش
بسیار از محققین رفعة او را در منافقین شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبدالرضا است که او را بمبدا
الدین لقب نموده اند در تفسیر مبانی البیان غدیری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
منی بند و پیشانی او را داغ نفاق میدو صاف صاف در تفسیر مذکور که خیلی مضبوط نوشته و انرا
باصول خویش مضبوط کرده مینویسد آنچه محصلش انیست که تخلف بودنش از حروب مرتضوی هیچ
دالت دارد و نفاق او زیرا که او بلاریب میدانست که طاعت امام فرض است در حروب خصوص
که از حضرت صلی الله علیه و سلم شنید که میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است
زینار او مخدور نشود و نفاق او بر جای خود است انتابخلاف بعد از عمر که در مجلد سابق معلوم است
که او بفعلات معاویه که از انوف گذشته و بلوک بمقرین گشته انتابمقرین گشته انتابمقرین گشته انتابمقرین گشته
سعد و قاصص و را بمعنی کمتر از وی بنویسند اکنون حریفی چند مطابق و عده گذشته باید شنید که دلالت بر آنیکند که شقا
ابدی بر اصولی بمقرافت از اسامه بسبب آنکه او در نیر و او در حجت تقری بعد از بن یاسر که او را یاسر دانستند
از اطراف شیخ نداهنی که تکلیفین بنضه مثل چکا و فرج اسبل بر او مینمازند و در تالیفات خویش مروریات ادراعی آرند
آنچه از تقریرات مجلسی بجا و مجتهد فانی و زعنا و دیگران غیر آن جلوه ظهور داده است که حضرت صلی الله
علیه و سلم امیر گردانید اسامه را بر لشکر که جمله مهاجرین و انصار در آن بودند مثل ابو بکر و عمر و ابو عبید
جبراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مامور گردانید و او را که بوادی فلسطین قیام کند و ملا
از قاتلین پدر خود بر آرد پس در رنگ نمود لشکر بسبب درنگی او حضرت در هرگز نه و بسکی مرض
بروانگ او در روانه کردن لشکر او تا کید می نمود پس اسامه گفت قربانت کنم در روز مادر خود را تا بمدرسته
تو در رنگ کنم حضرت روانه داشت و بعجلت مامور گردانید باز اسامه گفت تو برین حال باشی و من برو
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی الله علیه و سلم بعجلت امر نمود و عرض کرد
که مکرده دارم که خبر تو از دیگران پرسم مودود و تر برود و بهوش گشت و اسامه بناچار به تنه کرد
چون حضرت بهوش آمد پر سید از اسامه و فتن او گفتند که سامان درست کن پس تا کید
بلنج بر زبان آورد که خدا الفت کند و تخلف را از دو بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

[illegible]

بسیار گردیدن دشمنین و مخلف کرد از امر نبوی و روحی نمود و دشمن با تیر و دم بود و نیست ترجمه مبارک ربانی محمد
 حامل الاسفار و المنته القاصی که من از تحریر این مقام بعنوان موعود و فارغ گشته در مخالفت اسامه و نگار
 روحی که از سر و زبر اصول اهل تشیع بگوشت هر کس رسانیدم و دانیدم بر هر عاقل عیسان گردانیدم که او
 چون بنده باز گردید با قتراف کثوری مدعی خلافت شد و زینهار خلافت مرتضوی را بر زبان نیاورد
 و برین قدر چه متوقف است عبارت علی را در آخر مجلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه
 مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلا فضل صدیقی و مرتضوی حسابی بر نداشته و بر انظار شوهر
 سفره چشم بر زحارف دنیوی و دخت و خرمن انصاف و ایمان را یکسو بسوی دخت لاجرم حکم باید کرد که
 مراد حضرت صلی الله علیه و سلم از تعجیل او آن بود که میدان خالص شود از اسامه مدعی زعامت و این
 معجزه نبوی بود اے متخلف از تقلید متخلف این است که از اسامه سزاوار
 و هم از دیگر مقبولین اسامه که پیغمبر گردند زبانش کفر کنند و نشر تخلف نیست که در اعانت مرتضوی
 بکار بر نداشتند بلکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند و او را بری بحضرت و او را رسانیدند کاش جناب
 امیر و مقبولین اسامه چون درنگ اسامه از نزدیک دور دیده بودند خود خیمه بیرون می زدند
 و او را جدا میدادند و برار یک خلافت حسب خواهش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
 سیمنت مافوس روزی نمیشد بسبب غیبت در عدم اعانت فاطمی خود در میشدند و همه کس گفتند
 که احراق و تهمت معلوم بعد از آن جناب صورت گرفت و زنه خلفا محالند داشتند که در وازه بر شکم بسیار
 بکوند و مبطوحی را بسوزند و تشبیه چنین و خائنین هم بر زبان نرفت و کلمات شنیعه در میان نمی آمد
 خدا ما را گویند که پیغمبر بنار شریف میگرد و جواش آتش نگره شنیع چنانچه اینکار از دست حضرت امیر المومنین
 گرفتند و خود بسقیفه رفتند چنانچه طاعین گفتند جناب حسین را سکاف میگردد و ایندند و اینم را از دست
 ایشان سرانجام دادند بلکه امید آن بود که حسین رضی الله عنهما بتعلیم باقی محتاج نمیشدند و قصد غیر
 حق مقدس رسول ربانی نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر و علن علیه ما روی المجلس فی مجلد الفتن
 تکلیف اما این بر تقدیر است که بر آمدنیکار از سلمان مقداد و حضرت عباس جان نبرند و چنانچه اولاً متوجه
 این سبایهودی نگار این قافون در بجا و دیگر کتابها بابتند که ناگزیر است که غاسل بنی و امام معصوم
 باشد معذرت این مهم کمتر از غسل سلمان بنو قبطی الارض بجز قتل تا بعد این بانجام در چند گام رود و او
 با امت سلمان کسے قاضی نگشته اگر چه دعوی عصمت نموده باشد چنانچه از کتاب شناعه عشریه ملا محمد بن محمد
 بن حسن عالمی به بیوث می انجامد و بعد از احاطه این تقریرات باقی ماند از سیقات بجان کمتر بگویند
 اگر آنکه در تنقید پیش مقصود شریف نبوی این بود که هم میدان امامت را بر و بند و هم سر را بر دست
 دشمنان که بنده هر کار فیر که گشته شود و اسلام جواش آتش آنکه اگر بطاوی کلام سابق و لاحق خود

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, likely from a manuscript such as the 'Risala-yi Asrar' by Mirza Asadullah Khan.]

نفوس حفظ ناموس شاست اعلیٰ الزمان نیست که خون ایشان ایجان باشد چه هرگاه تلافی الهی است
 و بر فرض محال شیعه معتقد باشد البته دانستند که زرار و شیطان پیش این ملعون اند برانسته ابلهیت عظام چنانچه
 میفرماید لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِیْلَ عَلَى لِسَانِ رَبِّكَ یُحْمِلُهُمْ یَوْمَئِذٍ بَعْضُ مَا يَصْنَعُونَ
 و اعدای ابلهیت سید المرسلین پیش از غوغا و رخ می نهادند لاجرم آنچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد فانی در موارد اربعه
 ششیری نقل گفته حکایت چند که اسی است که در چاهای قناد و فیولی از ایشان هنوز میرسد است که سر بخانه
 شخصی گفت این چاه است و من قصد فرستم که بحیث نابینای قنادم گفت خدا را قصه در میان منه دانگی بگو و من
 به انقض چند آنکه فیونی باوصف افتادن در چاه و بهای مقصود طالب باشد بدین است حال مجتهد که گفت الله به
 بنا بر حفظ نفوس رده مثال ایشان بر پیشم و ندانم و با الله من مریدان عقله و السفا تهی **الله** و مثل آن
 اقل در مقام که عبارت شمس الدین فیهی بقلم عزایت رقم آمد برای حفظ ناموس مذہب خود تحریفی بکار رفت
 جنبی بودن زراره مقتدای مجتهدین بر فضا و خود و زرخ بودن ایشان خصوصاً و عموماً بهم محتمل بماند و کسان
 که در کتب فریقین **تعالی** آنکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان کتب دیگر وارد است بعد از آن
 جعفری هوامین اهل انکار نیست فوق فی نفسی قال جعفری الصدقة فقلت من این علمت ذالک فقال
 من ادعی علی علم هذا فموس اهل النار و من اعتقاده الباطل و این عبارت عبارت صاف صاف معلوم
 که جناب امام صادق تارایت تمامی قره امامیه را ثابت فرمودند با عموم و ناکر بودن زراره با خصوص و سبیل
 مدلل گردانیدند که تارایت و امر شده بر اعتقاد باطل که هر افضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
 حایس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکم امام تارایت منظر و دو قوم مرد و بدلیل ابطال اعتقادشان
 درین عبارت مبرهن است در تحفه بنم مقولست آدم بر دعوی تقیه که جناب قد البصره و قدر و قدر و متاثر
 بر روایت فیهی آورند و جوابش آنکه صد در این دعوی از آن کس است که حکم کتب فریقین مصدر اق ملعون
 حضرت الله هدی است بان لصوص قطیعه که پاره از ان بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پیشکش کرد
 و دلیل و شاهد دانستند البته نزد اهل فراست و فیصل نشدند زیرا که است در ایمان او گفتگو دارند و هم در
 صدق او پس کلام آن رئیس الاشقیاء چگونه محال عموماً و پذیرا ندیده جای آنکه او درین کلام که امام باقر تقیه
 حقیقه آنجناب را بنحیث شمل شمر که شنید کرده خدا او را بجهت آنکه قبل ازین مرتقاله سادسه باصول معتبره حفظ
 دانستی و کتاب تنزیه بر سر نشان نیز هویدا نیست که تقیه از ابرار الهیست و آغاز بدارالت بران دارد و
 تدلیع اسرار است الله را بدست خود و بیج کرده و باز خون عموماً ایشان برگردن خود گذارشته به گنیم در نیاب
 احسان بس و لیکن نشر است بابر کسی بخور مردم از اراخون مال که از مرغ بدکنده به پروبال و چو
 نوازی کیو تر خور و چو فریه کنی گرگ یوسف در و تاز و تراز جله و ایا تیکه در اصول کافی اعور باشد و
 دلالت نماید بر آنکه تدلیع اسرار الله و منظر دین ایشان ملعون و مطر و دست آنکه حضرت صادق فرمود و تقسیم

[illegible]

من با یدال ضرر شدید متوجه خواهد بود پس بل قیصر را بسبب خود را می و خود می در گوشت یک بینی هم نامدار است
 و پس در اینجا شعر نقل می برای حضرت زمانی و فانی باز نقل کنم و همدار همار استنفید بنفسه و ترنا قات مال اوزان
 الغرض انچه مخاطب لاثانی برای تیر سر زار و مجمل و جاعله تاویل میباشتش ارشاد کرد و ندوول بر کذب حضرت
 صادق گفتند شرط بود که در پنبه زار مبر و قرار من افتاد و استدر اجمی بود که دجال و شیطان طلق شد بر آن بر دندلا
 و بلحق شعر مذکور را با این طور می شنید ای زار و زار و دندلا و دجال این عمل که تو شداد کرد و دندلا اما آنچه
 مدعی مرید دلاهی الهییت پیدا بنیافت که در مناقب او احتمال قیصر راه نمی یابد پس جواش از سابق بر می آید زیرا که
 از آن مباحث بی ثبوت میرسد که حضرات اله در بحر قیصر چنان منک بودند بر اصول رفقه که از امامیه هم قیصر میکرد
 و اگر مختار کشتی بکشتائی از شالب زار و خواهی یافت که بروایات شیعه است و هر گاه شالب مذکور محمول شد بر
 خلاف نفس الامریس و توفی که مانند کافا و البطرس و قد عرفت کلامه الفا فانک بالاله فی روایات مناقبه
 بعد التسليم من را و اقوالی که میبوی زار و دندلا و بحر عظیم امرو و سلطان اما دعوی اجماع پس قبل
 ازین واضح گفته که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر فرعون قوم ملوم و حال امام از کتب اولین و آخرین
 امامیه واضح است که از ملاحظه مقتضات و مبداات آخر و دواغ بردل داشتند و ناسور در جگر و مستغنی از
 بودند پیش خالق اکبر لاجرم انچه فرزندان صوری و معنوی آملون بر قرآک حضرات اله به راه برستند بجوی الهی
 قیصر و ایضا لاجل اعجاب است که جناب مجتهد الزمان رساله موصومات که ملا علی قاری نوشته هم
 ندیدند و در کتب دیگر علمائش مثل قسطلانی و دیگر محققان نظر کردند پس قیاس ایشان بی اساس فنیچه جایی آنکه اگر حدیث
 بی ثبوت نفس در مدعا نتواند بود زیرا که محتمل است که مراد از تشبیه کثرت باشد بخیر و دیگر و آن بر جای خود است
 هم برای است مرحومه رسول جلیل و هم درباره حضرات انبیای اسرائیل و اگر ادنی متبع در کتب امامیه
 بلکه فقط ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده شود و خواهی دانست که در اینجا هم ضاعده قرآنی بر سر
 افتاده و خشک و تر ایشان را بیاد افتاده و زار که کابر علمای ایشان درین حدیث چنین تصرف کرده اند
 که علمای امتی خیر من انبیای اسرائیل پس من در اینجا هم که است مجتهد بطور سابق میدانم که تذکر حدیث
 علمای امتی این بحث مرایا و دایند که از آن فضیلت شیطان الطاق و زار و انگشت نامی اتفاق بر
 انبیای اول الغمر لازم آید فعوذ بالله انه مذہب ابن سباصر ادا شقی و من متحیرم که سفر و همس
 و جسمی که مجتهد فانی هم زیر مشتق ایشان در موارد بود و نگهستند اما بذهیب بلحق پیشوا در علوم و دین اندویم
 پاییز زار و دندلا و شیطان و ابوبصر میباشند در مذہب امامیه که تبصرع امام سیزدهم رفقه و در
 طائفه شیعیه بودند درین علوم و در رفقه کائنات بین انجوم اند چنانچه در رساله نصبارة العین است
 و تازه تر نیست که پدرش یعنی تقی مجلس در چال روفقه المتقین مینویسد بلکه از الهی معاذ الله
 نقل میکند بشر المتقین بالجہیزید بن معاویة العجل و ابوبعیر لیت بن التجرى الراوى و محمد بن مسلم

[The page contains dense handwritten Persian script, likely from a manuscript related to the study of numbers or arithmetic.]

خواجہ نیستند بل سنت دیگر اند و خارجیان دیگر پس تسنن این روات را ہم مجتہدانی ثابست نکرد و تمام سیرت
 اولی الالباب است کہ چنین جملہ جو یا وہ کہ کہ مطلوب یا ہم میں بتواند کرد و کتابها تصنیف کنند و بر سر صاحبان
 نشینند بلکہ اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست کہ این دشمن خرد و کور و کوراند مطالبہ صوارم پر داختم و نخواستند
 کہ مطلوب را چنانچه در آن کتاب است بی تحریف بنویسند و پدرش کا سہ لسی کشمیری نقال یا دیگر مضحک و
 ہر زال نصب العین گذاشتہ و او اتارا اقدام چندی از مرہہ بسوی او مولفین بیاصل پیچودہ و در مقام از کتاب
 حاصل ملتانی کہ تینہ السفینہ ناسخ نہادہ و در گوشائے مجتہد فائے داور و تہج وادہ عبارتے نقل کفر
 ہجتم انصاف باید دید و بر ریش موجود و معدوم زمانی وفائے باید خندید کہ بنور در نفس تسنن ایشان بہ تصریح
 اکابر علما کلام است با مقتداے چہرہ **مشرقی** مثل مضر و کمس آہ **اقول** بارہا گذشت کہ مدار تسنن بقول
 بخلاف خلفائے ثلاثہ یا متعوض نبودن ایشان نیست بلکہ حقیقت تسنن اتباع سنت بنویہ است و جمیع فقہا
 و اعمال و ظاہر است کہ سکہ خلافت خلفائے ثلاثہ و ترک بعض ایشان در شروع عقائد است و تہذیب ہر
 از جمہیت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کیسکہ این اصل عمدہ را منکر شد و اتباع سنت محمود و مکمل
 نیست کہ از اہل سنت معذور و کشود این را فہمیدہ کہ ا قائل بخلاف خلفای ثلاثہ یا تارک بعض آنها میشوند
 مثل متغیر و نواصب و قدریہ و مجسمہ ہر رائے میداند و اہل بیت می شمارند و بروے مثل مشہور صادق آمد
 ہر چہ کہ دطاس و ہر سفید کریاس لیکن محال تعجب زبلاوت او نیست کہ ملل نخل شہرستانے را دیدہ است
 و در ان کتاب ذکر این فرق صالحہ را شنیدہ و اہل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانستہ باز این
 بے سیرنگی می نماید **أَبَا جَاءَ الْفَقَاهُ عَمِّي الْبَقِي** و بودن انیر دم از اصحاب مالک یعنی راویان حدیث از ثقات
 شروع فقیہ او انیار از اہل سنت نمی گرداند چہ جمیع نواصب در شروع فقیہ تابع اللہ اہل سنت بودند
 و متغیر قاطبہ در شروع حنفیہ اند و محمد اجمید و دیگر تدریہ و در شروع تابع مالک و کرامیہ تابع ابو حنیفہ
 و جمیہ تابع احمد بن حنبل اگر بعیت اہل سنت در شروع شخص را از اہل سنت گرداندمی باید کہ جمیع این فرق
 از اہل سنت معذور و مشہور حال این جماعت نزد اہل سنت قہرین حال ہشامین و شیطان الطاق علاؤ
 انکہ جامعہ محدودین در اصحاب مالک قسم من حیثہ الروایہ معتبر نیستند بعد از این صاحب تینہ السفینہ
 از کتاب لسان المنان حال ایشان نقل فرمودہ چون نسخہ سقیم بود و جعلش نوشتہ سے آید کہ از عبارت
 کتاب مذکور معلوم شد کہ دار قطنی مضر را نسبت بوضع بعضی از احادیث کردہ و نیز در حق احمد بن
 عطاء اللہ لفظ متروک و مانند ان فرمودہ و از علی بن مدینی حکایتے درین کتاب وارد است کہ
 او را بر کذب و در حدیث بی غیر علیہ الصلوٰۃ و السلام تفصیح کردہ و تینہ بعینہ و محصلہ من **لحمہ**
 گذارش است کہ جہی نسبت نام یکسے از چنین رواۃ بیاد نمی آید و بخمال نمی گذرد کہ در میزان
 و لسان و تہذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمہ او نمودہ باشند و جاسے توثیق و ہمہ جہتم کہ از

بیدار دیدن این مقام تحسین شدیدی بود و ظاهر چنان می نماید که مرجع فخر مجسمه باشند اهل سنت مگر جناب محمد
 نجارت خود عوام را در انواع اشتباه سپردند و نیز بخار این عبارت در شرح عقائد نسفیه بحال تخریر
 نمی آید ولیکن بنابر اختیار ما بر این معنی اقتضا نکرد و کتاب مذکور را غریب بال نمودیم هرگز نشانه این عبارت
 پیدا نشد لاجرم ضرورت اقتضا که شعر مذکور نیز زبان ارم سه چه خوش گفت است سعدی وزیر لیا: الایا
 ایها الساتر اورکاسا و ناوله و بعد ازین نیز نابالغ را باز کشادگان کشان بکتاب نشاء و تحقیق
 الامرا گاه گردانم که آغاز شرح عقائد نسفیه نیست الحمد للہ المتوحد بجلال ذاتہ و کمال صفاتہ منقدس
 فی لغوت الحیرت عن شوائب النقص و سماء و الصلوٰۃ علی نبی محمد المودید بطاع الحج و واضح بیات
 و علی آرد اصحابی بنده طریقی لقی و حاتم و قاتحه شرح عقائد عضدیه چنین است تا من و فقنا ل تحقیق و اعتقاد
 الاسلام و عمننا عن التقليد فی الاصول و الفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد المودید بقواطع الحجة
 و الیرمان المشید بلوامع السبغ و النمان و علی آرد اصحابه الایمان المبشرین بالذخول عرف الجنان
 و درین نیز دو کتاب متداول محل التباس را قی فائده مگر بر مجتهد امامیه که بر عکس صاحب قوت قدس
 بدیهات اولیه حکم لطریات حقیقه نزد او در کتاب تشدید پیدا کرده و این نوع التباس بر آن صحت
 متساب مجتهد الزمانی مجتهد فاسی برای برادر دلیل توان شمر و اگر صراط فایده علی ماسو المشهور بنی فایده
 و اسرار فرمایند و بر بنیده کتب فانی خامه ذوالفقار شش شکار است که او درین التباسات یگانه دارد
 است با جمله بعد از اندک فکر بیاوم آمد که این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامه صدیقی
 دو ابی است که در شرح عقاید عضدیه نوشته لیکن از آن عبارت سنی بدون آن مجسمه هم ثابت نمیشود
 فکیف مقصد بودن نشان و در مذہب سنیان که سیاق کلام در آنست از می انیق در از عبارت
 افضل المحققین به ثبوت میرسد که اگر مجسمه محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند و با که گفته ایم که محدثین
 نبودند پیش ازین مقبرین و زراره شمر من الیہود و النصرانی و شیطان لطاق و حال تمام اتفاق
 که بشهادت کلینی امام الائمہ رفعتہ خدا سے عرویل را جسم حقیقه و صورت حقیقه قرار میدادند و از ستر
 نافه و از ناف تا پایین اجوف و مصمت اعتقاد مینمودند و قد محبوب و خود را بهفت شتر نفس اومی پیورند
 و سیر و حرکت و قیام و قعود و دیگر اوزار میولان و عوارض جسمانی بیان میکردند بلکه گواهی میدادیم
 که چنانچه از محدثین اندیم از محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند و با که گفته ایم که محدثین
 ساخط گردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد مثل محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد
 ازین نوع کافر این را محقق مذہب سنت چگونه در خرقة خویش خواهد شمر و لاجرم او حال ایشان
 در گردن رفعتہ بگوید که کلینی لائق تر باشد که کمال نیکی و سعادت افشا اند تقاضا و متوجه هم نشود
 که من درین خصوص بنیانست مجتهد الکلم ماشا و کلا چه خیانت مستلزم علم این امور است لکن

[illegible]

سوا آنکه کیف طاعت و عزم انست و کفر لایزال و صفت بر نفس و لا اشبک بخلک
 و انت اهل کل خیر فلا یحیلن من القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال تو مهتم من شئی تو بهر انست غیر تم
 من آل محمد و الاوسط الذی لا یدرکنا العالی و لا یفنا التالی یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله من نظر الی علیه رب کان من یهدی الشباب الموفق من انبیاء التلیق سنیا محمد عظیم ربی و یصل ان یکون
 فی صفو المملوقین قال قلت جعلت فداک من کاتب رجلا من صفی حضرت قال ذاک محمد صلی الله علیه و آله
 و انظر الی رب تعالی علیه الله فی نور مثل نور الحجب حتی یسببت لک ما فی الحجاب نور الله من حضرت و من
 و من بعضی و من غیر ذالک یا محمد یا شهید الکتاب و السبب فحقن القائلون برأی بنی بل غفله عنی ابراهیم و محمد
 میگویند که نزد امام رضا ع رسیدیم و بیان کردیم قول هشام و شیطان الطاق و شتم که حضرت پیغمبر و
 صدر اخوانی صاحب اعتدال در عمری سالگی و آنکه ایشان اینم میگویند که نصف جسم خدا عالمی و نصف
 پرست امام رضا بنوف آبی سحر کرد و گفت ز معرفت تو حاصل گردید ایشان نه توحید تو کامل گشتند از
 خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند و اگر میخواستند وصف تو میکردند چنانکه خود را بیان کردی سبحان الله
 هو الله نفسانی ترا بغیر تو تشبیه و اند من نه تو ام ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو و تشبیه تو و ام
 بنحو تو تو اهل بر خیز هستی مرا باین مشرکین چشمتی باز با خطاب فرمود که هر چه در ویم شما بگذرد بداند
 که او غیر خداست مال محمد فرطی و کفر طے نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الهی را دید حدیث
 پیغمبر چنان بود که جوان سوخته الحافت سی ساله باشد خدا منزه است از آنکه در معرفت مخلوقات باشد
 گفتیم و ربانت شوم آنکه یو کوهر و زیاده و در حضرت بودند امام فخر و جناب پیغمبر بود که چون
 نظر علی بن ابی طالب کرد خدا نور رسیده افرو و مانند نور حجابمانا آنکه ظلمت شود و در آنچه و جابا بوالله
 نور خدا سبز و سرخ و سفید و غیر انهاست اے محمد هر چه را گواه است کتاب و حدیث مابدان قال
 نعمت محموله و از حدیث عیان شد که ملا عین مذکور که امامیه ایشان را الله عظام خود بخا لفت
 منوے اهل بیت علیهم السلام قرار داد و در محبت تجسم حقیقی کافر و مشرک گشته از دایره توحید
 بدر رفته اند و چون بنحیث از حضرت امام رضا است کاشتمس که با سمار واضح و هویدا شد که خاتم
 ایشان بر شرک و کفر بود و ایشان وقت امام رضا را در آن نگزیدند و بین است حق حقیق نه آنچه سیم
 فقال مضحک و نه ال بدان خیال بسته که این پیشوایان روض در آغاز مبتلا باین عقائد انفع بود و بعد
 از آنکه بعیت جعفر علیه السلام رسیدند شد و استبداد استبداد متنی عجب عجاب آنکه رفته همیشه و دیگر
 دوم و راه می بردند اکنون یا نمکینند که الیقین لایزول الایقین مشکله طرفه آنکه این الله شیع
 بدالات حدیث کلین و کشته می و وفات امام صادق معصود و قیامال و مطر و دشتند و امام رضا
 که بعد از حضرت کاظم امام گشته تبصیر بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول عارفی در باره

[illegible]

نزدشان بود و عیت سپردند و آن ملائین مثل خوان بنیابیده اند و حرمت محرم تشریف را بر تصریح جناب
 رفعت شکستند و در باره مطالبین مثل حضرت امام رضا چنان گفتند که هر بار ذکر تفصیل آن غلط
 و آب بالجملة تصور آن بود که حقیقت اخذ روایت را از نزاع بیرون گردانم و جناب مجتهد بحجت پیروی
 و بنا بر این پی بر ایدان نبرد و همین قدر مد نظر داشتند که عبارت را اغلب کنند و کتب خویش را هم در
 قریب پذیرد و عوس که کترین انام مقرون بدلیل و برهان است و دعاوی مجتهد خیالات و جهال و بسا
 شیطان قوی است و بدین بیان کلام محل مستلح احوال عبارت رساله قدیمه علیه ما عرفت بعد
 نقل المجتهد نیست و حدیث رجوع بعضی که ذکر شد با امامه نمی زبید یا نکته تافع دیگران و بحکام حدیث
 کافی مفید مدعای مخالفان نیست قول بر حجت شایسته کلاماً کلاماً «هُوَ قَائِلُهَا» و کلاماً
 بکوناً خالی که فی حدیثی که بدانکه حدیث رجوع بعضی مبتدا است و قول بر حجت نشان خزان عمر
 از بعضی هشام بن الحکم روایت کردیم و دلیل بطلان رجعت است و قوله ذکر شد با امامه نمی زبید یا
 نیست که صفت مبتدا است و قوله مانکه تافع دیگران و دیگر است براسه موصوف مذکور و قوله و بحکم
 حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بولطف صفت سوم است براسه موصوف مسطور و
 باسے حکم از برای تعلیل است و ازین بیان دانسته باشی که لفظ نیست هم تعلق دارد و جمله دوم و هم
 جمله سوم هرگاه انتم قرار بر اجمال حاطه کردی باید شنید که بعد از آنکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
 رفعت از کتب معتده نشان ثابت گردم و از ارام الغایت قصو سے بردم خیالی اند که عزرا محمد که در کمال
 طائفه کامله توان گفت که حقیقه بر اصول طائفه مذکور میرود و بحجت و عوس غضب و ظلم اصحاب و دعو
 قیقه جناب امیر که مثل چنین حمیده نشین شد و ناموس منج ملت را بر باد و او پس چرا کامل کامله
 نشود و این امور در تفسیر خیر و باز بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
 جایی و گفتو ری کاسه لیسسی و اجمالاً با تفصیلاً اختیار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تیرات
 این نبرال و تحریرات این کشمیرے قتال را که مخالف مرضی الله بادی حضرت ابلیس میداند بسیار است و
 نرم و نینج بنیاد آن ابر کرم زیرا که این مطر و دین را الله بادی باوصف اخلاق عظیم از محاسن می رانند
 و بعد از سفارش اصحاب نزد خود و نمی خوانند که سابق و را را پس اگر نشد در رساله قدیمه که تفصیل را نشود
 بر تافت براه اجمال رفتن و دو کاد و مجتهد را امتحان کردن تا اگر نفوذ و جوابی و بد نزد همه عقلا رسوا شود
 چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید اکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را تا عبارت من که ترکیب آن جایز
 مدد که سامعین است کلام منور و ملامش را از اصل برکنند پس بدانکه او در روایات پنج مجتهد نیز افتاد
 مقتدایان خویش از بهشامین و دیگر شاطین که اگر ایشان میانه رفعت و الله بادی متوسط نباشند
 همه علوم شرعی بر باد رود و چنانچه در تلخیص و خلاصه در جبال روضه ثابت است و نمونه آن دانسته

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

من مناطقه و وقف علی ابو عبد الله علیا منظره و ملاکمه و کان و فوفه علی لای زید کلا تسیا و تحیر ملاک و ملک منی
 قرب بعلیه و سارحتی و دخل بعض السکک من الحجرة و تیقت ان اصا بنی من مبتلم لیکن الامن قبل الله
 عز و جل و من عظمه موقعه و مکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الى عبد الله علیه السلام و رجع
 عن مذهبه و فاق اصحاب العبد کلام الحدیث یعنی گفته است ابو عمر و کشتی از عمر بن زید و ولایت کرد از
 من هشام مذنب جمید داشت و در اجتماع غیبت بود پس سوال کرد مرا که در ابلازمت حضرت صادق
 علیه السلام مستغنیه کرد انم تا با حضرت مناظره نماید و در اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
 پس بخیریت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
 از حضور انور بر فاصله چند گام رفتم که حش و رواوت ادبیا دم آمد بحضرت آنحضرت برگشته حش و رواوت
 و تعصب او را در بند پیش بغیر عرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود ایامی ترس بر من از قول خود
 شرمسار گردیدم و دانستم که بغیر شرف من توقع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام
 رفتم و نوید اجازت ملازمت با او رسانیدم و گفتم که درباره ملازمت تاخیر نیاید پس هشام منادرت نمود و
 دستوری خواست و بلازمت اقدس فائز شدم من نیز همراه او بخیریت اشرف شرف اندر گشتم چون هشام
 در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله پرسید هشام در جواب آن بنامدار آنحضرت ملت خواست حضرت
 او را ملت داد و پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بودا گاهی از جواب او را
 حاصل نشد پس باز بخیریت آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
 مسئله دیگر از او پرسید او ملت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مفهوم و متحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز
 از حیرت با فاقه نیامدم عمر بن زید گفت که باز هشام مرا گفت که یا رسول الله برای وی دستوری از آنحضرت
 پس بحضرت آنحضرت مشرف شده دستوری برای او خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر
 من باشد که در اینجا با وی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز بر آید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت برآمده
 در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بان مسرود و مستبشر
 گردیده پیش از آنحضرت در آن موضع رفت که در این آنحضرت سواره براتش خود اقبال بر او نمود
 هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فاضل الانوار آنحضرت رعبی و هراسی
 بین عارض گشت که نامدستی نمی یافتم چنانکه با حضرت بگویم و زبان من روان نشد بجز آنکه میخواستم که گفتگو
 نکنم و آنحضرت نامدستی بر من استاده منتظر کلام من بود و استادان او زیاده نمی کرد مرا که سبقت و تحیر
 پس هرگاه آنحضرت این امر را از من مشاهده فرمود و استرخود را زود روان شد تا داخل بعضی کوهها
 حیره شد و یقین کردم که بیتی که بمن رسید بنود و گرا از جانب خداست عز و جل و از بزرگ قدر و مکان
 و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام آنحضرت برگشت و مذنب خود را ترک کرد

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

من مناطقه وقف علی ابو عبد اللہ بنی مطهره ما کلمه دکان و قوفه علی الایزید الا تسبیحاً و تحمیداً و ذکرک منی
 ضرب بغلیه و شارب حتی دخل بعض السکک من الحیره و تیقنت ان اصحابی من یقبله لیکن الا من قبل اللہ
 غزو جبل و من غطیه موقوفه و سکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الی عبد اللہ علیہ السلام و رجع
 عن مذمبه و فاق اصحاب العجید اللہ کلمه و الحی اللہ یعنی گفته است ابو عمر و کشتی از عربین زید و ولایت که باز
 من هشام مذمب جمیع داشت و در آنجا عت غیبت بود پس سوال کرد مرا که ادرا با از مت حضرت صادق
 علیہ السلام مستغنیه گردانم تا با آنحضرت مناظره نماید و ادرا اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
 پس بنجد مت آنحضرت قایم شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
 از حضور انور بر فاصله چند گام رفتم که حش در و اوت ادبیا دم آمد بقبور آنحضرت برگشته خفت و در دات
 و تعصب ادرا در مذمبش بغیر عرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود ایامی ترسے بر من از قول خود
 نشر مسار گردیدم و دانستم که بغیر شل زمین وقوع آمده پس شمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام
 رفتم و نوید اجازت ملازمت با و رسانیدم و گفتم که درباره ملازمت تا فریاد پس هشام منادرت نمود و
 دستوری خواست و ملازمت اقدس فائز شد من نیز همراه او بنجد مت اشرف شرف اندر گشتم چون هشام
 در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله پرسید هشام در جواب آن بنامند از آنحضرت مکت خواست حضرت
 او را صلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بودا گاهی از جواب ادرا
 حاصل نشد پس باز بنجد مت آنحضرت باز یاب گردید آنحضرت ادرا جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
 مسئله دیگر از و پرسید او مکت خواست پس هشام از نزد آنحضرت معوم و متحیر بر دهن آمد هشام گفت چند روز
 از صیرت با فاقه نیامدم عمر بن زید گفت که باز هشام مرا گفت که یا رسولم از برای وی دستوری از آنحضرت آید
 پس بقبور آنحضرت مشرف شده دستوری برای او خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در چیره منتظر
 من باش که در آنجا بادی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز بر آید انشاء اللہ تعالیٰ عمر گفت از نزد آنحضرت آمده
 در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت عاجز دادم هشام بان مسرود و مستبشر
 گردیده پیش از آنحضرت در آن موضع رفت که در این آنحضرت سواره بر آتش خود اقبال براد نمود
 هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از و دیدار فاضل الانوار آنحضرت ربی و براس
 بمن عارض گشت که نامدے نمی نا فتم چنانکه با آنحضرت بگویم و زبان من روان شد چنانکه میخواستم گفتگو
 کنیم و آنحضرت نامدے بر من استاد منتظر کلام من بود و استادان او زیاده نمی کرد مرا که سبقت و غیر
 پس هرگاه آنحضرت این امر از من مشاهده فرمود آتش خود را زود روان شد تا داخل بعضی کوهجا
 حیره شد و یقین کردم که سبیتی که بمن رسید نبود مگر از جانب خدا و غریب داری بزرگ قدر و مکانت
 و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام آنحضرت برگشت و مذمب خود را ترک کرد

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, written from right to left across approximately 20 horizontal lines. The ink is dark brown or black on aged paper.]

والغذای زراره شمرن الیه و النصارى و مهشامین که خدای غر و جل را با وجود جسم اجوف و معیت عباد
 میکردند بر اعتقاد و رخصه براتب قصوی و عارض علیار سیده اندیشنا گیرست که ایشان باز افادت نمودند بر آن
 شیوه خویش مرتب فرمایند و غذاها را به سناسبت ترتیب دهند آری برکنده پیرزیر کننده نورست و این جواب
 بعد تسلیم این حرف است که در مذہب جمیع این همه خرافات بود و درین چون در اصول کلیه و تصانیف این بود
 بنطابا نه موجود باشد که شہام بن الحکم روایت میکند از شہان الله جسم محدودی نور سے احتمال مذکور کجای
 داشته باشد چه بروی عنکم صریح دال بر آنست که بعد از صحبت عرضی این اقتراف بر الله هدی کرده و دل برین
 خرافات بسته و نیز لفظ موالیک و اصحابا قد اختلفوا فی التوحید مسافته و مکاتبتہ چنانچه در کاتی در باب است
 عن الصفیة فییر یا وصفه فخالے جابجا است صریح است در ادعای دوستی الله و ادعای شیوه بودن
 و ان ما مذہب جمیع و انگاه خدشت و تقصیب او چگونه ضرورت تواند بست و اگر میرزا بالغ بالجار و اخضر از فرمای
 که مدعی موالات و انتساب بود و ندو لا اصل له گویم صریحا با موفاق و جدا الاتفاق مدعای ما ازین منظره
 بدین بود و بس که پیشوایان رخصه منافق بودند و توسل الله طایرین نمودند چنانچه ابن سبار عیس بود
 توسل جناب میرزا و غلو در باره انجناب بکار برده بود و دیگرانکه اگر شہام قبل از ملازمت امام بزار این
 افادات را اگر نمیکرد و مذہب جمیع میرداشت شیعیان البلیت چگونه تصدیق او میکرد و ندو فرقه شہامیه
 چرا در طائفه شیعه هم میر سید محمد بن فرقه سالیله و سلطانیه و شیهه چگونه پیر و این بالله میکشند مهند اسم حرم که کمال
 طائفه کاملیه هنوز ثابت نکرده که جمیع خدا را جسم عرض و طویل و عمیق میدانند و بهفت شترش می پیمایند و
 بر دخیالی اعتقاد میکنند اے غیر ذلک من الخرافات این امر در غیر منع است باید بران دلیل قایم فرمودن
 و آنچه بیا و من می آید نیست که مذہب جمیع بن صفوان وقت القوماء دوره نبی امیم پیدا شده که باره
 غر و جل صفات از لیه نذر و و او را در آخر قدرت و خلق و صف نتوان کرد و بهشت و دوزخ بعد از آمدن
 اسل سلام و کفر نمایان پذیرند و مقصود از خاود که جابجا در قرآن دارد است مبالغه و مجاز است حقیقت خلو
 درینهار مراد نیست و مذہب و در بسیاری از امور با متغیر موافق است و بعضی از کتب لالت بران دارد
 که جمیع مذکور در مسائل کلیات مثل انکار عالم باری پیش از آفریدن جز فاقست شہام بن حکم برگزیده
 یعنی کاسه اتباع او سیده پس ظاہر را که عالم با انکسار است و استادی و اضلال شہام از ان برمی آید چگونگی
 میتوان گذشت اطراف انهمه آنکه خود فعال لیلی در اوراق سابق عبارت تر نقل کرده و در ترجمه آن
 گفته جمیع بن صفوان درین قول موافقت شہام بن حکم فرموده فاعبر و یا اوسه النبی بالجمله رخصه و
 قایم نکند زینهار بر سخن حمل ایشان گوش نباید نهاد که خرافات شہام که سخن بران جاریست در مذہب
 جمیع بود و از کتب کلامیه قدیمه عیا نیست که شیوخ رخصه در امور مستطوره سابق الاقدام اندیشی مثل
 و نخل ابو عیسی لوراق و زرفان این ابو نجت و غیر هم بران لیل است و از کتاب تلخیص بعضی از علما

[illegible]

صاحب طالع انصاف عرف تعالی کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال سببه اند بر آن
 خواب و بیداری و پس حاکم ارتداد و درینجا بطریق اولیٰ مطرق است چه جاسی انگار روایات رخصه در اصول
 کائنات و جملات کشتی کما سبق نمود و فی مقاله الساده ضلالت ایشان نبض قطعی هویدا باشد که اصحاب
 جعفری گمراه شدند و هشام جوالبی و شیطان الطلاق بمرد و فائش تبکیر و تفتیص مرقصوی هم خیال
 بستند و در جلد اول کلینے اینهم موجود است که جانے گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم حمان کرد و امام کلم
 غمزه و لغت خدا بر او باد و من تیر امیکم ازین اعتقاد اے آخره چون حال مقتدایان امامیه بدینچنان
 طشت از بام است و دعوی رجوع هشام که با امامیه ریب میبرد حرف دیگر آنکه در بسیاری از اوله اصولیه
 و فر و عید امامیه مقرر و بلاغ و کرافت خواهی یافت که فلان امر قطعا و یقینا ثابت شد مثل خلافت مرتضی
 و خلعت متعه بر وایت و اعتراف اهلست و الیقین لایزول الایقین شمله پس میگویم که اینهمه کفر و الحاد
 یا عتراف کاملین رخصه به ثبوت رسالتندیم و این یقین بر جاسی خود دست از او باغم فاسده و خیالات
 کاسده که تزلزل میشود پس ذکر حدیث رجوع برای رخصه در بر پستی این لمحه شقیه ریب نمیدهد و غیر
 و کف جالبیا شرح و صفت دوم که جواب سیوم است یعنی یا آنکه نافع دیگران نیست بگو شوم ل یا بدینند
 مدعا نیست که چون بجای خود ثابت است که ایمان رند برای شخص میگرد که کفر و زرد و محدثات اختیار کند
 مستحق نمیدهد پس توبه هشام که بعد از غریب نمودن کتب شیعیه بر وایتی هم رسانیدند بر اے شیطان الطلاق
 و برادرانش چگونه مفید خواهد شد و دیگران را از ملاحظه اتفاق حسان بکار خواهد آمد حال آنکه سیاحت
 سخن بطور عوام است نه خصوص امام دعوی جامع شیعیه پس جبل مرکب است چه اگر احادیث بالفرض است
 بر امامت بلا فصل لیکن مخالف اجمل صحابه متعه سعد بن عباد و لا حاجه اے الا عاده محمد اصحاب
 ایشان را محارب توحید بگوید کلینے و کفر ائمہ میدانستند که الا یعنی اکنون یا قی مانند درین فصل مکر شرح
 قول من که بجم حدیث کاسه مفید مدعی مخالفان نیست پس بدانکه متعهد و از زیاده کردن این
 عبارت آنست که آنچه را از دستاے بالتفصیل و کاسه لیس و مجتهد جاییه بالا جماع در خانه و وفات
 وار و کرده و آن تفصیل و اجمال قانع جواب کامل طائفه کاملیه است و ذکر کم تغییر بر نفس محصلا نیست که توبه
 صاحب بدعت بجم حدیث کافی مقبول نمیشود و توبه از استقرار دلیل نیست که جمیع آنهم که کسب
 بدعت انشخص گمراه شدند در حیرت قدرت بانی نمائند پس توبه پیشوایان امامیه که سخن فر آن میرود چگونه
 با و صفت عدم قبول بر اے شیعیه مفید تواند شد اما آنکه دیگران در مشارق و مغارب با اختیار بدعت این
 مضلین تأمین و حایله دارندین ابالسه گمراه شدند و اسرار بر آن کرده بدو فرخ رخصه پس شهرت فرق مذکور
 ایشان یعنی هشامیه و سالیه و شیعیه زرار بر و غیره کافیست و در اعاد ایشان تبصره مجتهد جاییه
 کلامی نیست با بجم مجتهد فانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که حکم و حدیث خطای غیر علم در

[The page contains dense handwritten Persian script.]

خدا و هم خبر ابرو و خبر تبادی مذکور است مدانیست که تاویل مسطور بالمل کردن امامت امیر هدی است و توثیق و تعدیل سزا
و وجود و امثال الثبانت و قوله و مجموع عالم تبادی دیگر است ملحوظ بر تشریه و استفااض ملحوظ بر مجموع و لفظا و قوال نیز
ملحوظ است بران و نیز این بر سه مبتدا ابطال حقیقت الی آخره است و لفظا در معنی بجای فی الواقع است و سنجید و خدو هم
بجای یقوم تمامم که سید و مجوس و مانند شان شنید و مراد از کتابیانی صوله حیدریه علی الجوس القدریه است جواب
ذوالفقار محمده جایی که تفصیل این توثیق در انست و مذکورین تبیین است زیرا که در مقاله سادسه ذکر دو کتاب است
یکی را نام برده بودم و دوم جوابی و لفظا که نامش در اینجا بر زبان آوردیم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو عبارات مطبونه ناکایط لفظه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم دین مقام جسم متعارف محمود نیست که مرکب از سیولی و صورت است مثلا بلکه مراد از آن موجودیست قائم
بذات مستقل در وجود این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود معنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق آنرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرفیه گوید الجوه لفظ مشکک

بین محال کثیر و الدسی تقصیر علیهم بنا امور اربعه الاول انالفتی بالجوه هر کل موجود معنی عن المحل و الموضوع
و واجب الوجود بهذا المعنی جوهر و با وجود و موضوع مراد اگر متجاسری یا تصاف باری تعالی جسم باین معنی ظاهر
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی نمیتوان توصیف بکنند شنا معنی بر او عاید نخواهد بود و موجب تقصیر
قابلش نخواهد گشت و لوفیقی بودن اسماء الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی بقیه اذن شارع اطلاق بطریق تشبیه است نه بسبیل توصیف و همانا منشای وقوع آنها درین و ط
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئيس و تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحسب ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که آنچه بحسب اندرک و تحقیق ندارد و تصدیق بوجوه و نفسانی
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند آنرا محمول در شی
غیر مجرّد یا آنکه فعل طبعیت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معانیه می بینند لیکن و توثیق ایشان بوجوه و نفس
و عقل القدر نیست زیرا که اجسام طبعیه را مشاهده میکنند و افعال طبعیت را در ظاهر می بینند و فعل نفس
حقیقی تر است از طبعیت چه نفس تجردش بیشتر از طبعیت است و همچنین فعل عقل که تجردش از ان شدیدتر است
و هر چه فعلش در اجسام ظاهر تر است مردم بوجوه و نفس و اشیاء را در اجسام اعتقاد میکنند که جوهر مجرّد
وجودی و حقیقی ندارد چه محمول بحسب آنکه مجرّد است حسن از ادراک آن را نیست بلکه ادراک آن شان مجرّد
است و غیر مجرّد را غیر مجرّد ادراک نمیکنند و از اینجا است که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود غیر محلول است خصوصاً فلک علی نسبت لسطاقتش و بعضی از یسین و اسلا مین که ازین شرک تبری
نموده اند و واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بعضی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند العباد و منسوب از ندکن به معنی متعارف که موجب تجرّد و تقیض باشد بلکه معنی

[illegible]

عربی پنج تا بیست و سه سینه در فتوحات و دیگر کتبش درج کردند میگوید و جمیع معارض من کلام ظاهر البشرویه
 و با علیه البیور فیه مدسوس علیه کما اجهرت فی بذلک الشیخ الصالح السیدی ابو طاهر المغربي تریل المدینه المشرقه ثم اخرج فی
 الفتوحات التي تأیلهما علی نسخه الشیخ التي یملک فی مدینه تونیة قلم ارفها شیئا ما کنت لوقعت فیه و حذقیه من احدثه
 الفتوحات و قدوس الزنادة تحت و سادہ الامام احمد بن حنبل فی مرض موته عقاید زالقہ و لولا ما کان اصحابہ
 یعلمون منه صحه الاعتقاد لاقصوا بما وجدوه بحث و سادہ و کذلک و سوا علی شیخ الاسلام محمد الدین الغیور
 ابادی صاحب القاموس کتابانی الرد علی الامام ابی حنیفہ و تکفیرہ و کذلک و سوا علی الخرافی عدہ مسائل
 فی کتاب الاحیاء و کذلک و سوا علی انا فی کتاب المسمی بالبحر المور و جمله من العقاید الرائفہ و اشباح
 ملک العقاید فی مصر و مکہ نحو ثلث و سین و انا بری منها کما نبیت ذلک فی خطبہ کتاب الما غیرتها و کان
 العلماء کتبه علیہ و اجازہ فما سکت الفتحة حتی ازملت لم النسخه التي علیها خطوطهم اذا علمت ذلک فیتجلل الحسنة
 و سوا علی الشیخ فی کتبه کما و سوا علی فی کتبی انا فانه امر قد شاهده من اهل عصری فی حق انتی نیر شیخ مذکور
 در کتاب یواقیب و جواهر کما ہر بسیاری را ذکر نموده کہ از کمر حیا دیلاتی قتل و جلای وطن مبتلا گردید
 مانند سمنون و سهل بن عبد اللہ التستری و یاسعید خزاز و حیند و یوسف بن حسین رازی و ابو عثمان
 منعمی و شبلی و نسیمی و مانند محمد بن فضیل بلخی کہ ہمیشہ مانند ندیب اصحاب اجرای آیات صفات
 بر طاهر شن خیر تاویل و ایمان بان و تفویض علم بخدا بود و وجہ تاویل کلام ہشامین صدر المتعالیین
 در شرح کافی برین پنج بیان فسر موده است کہ لفظ صورت در اصطلاح علما سوا کے معنی کہ
 در عرف شائع است کہ مجسمی شکل و خلقت باشد مشترک است در چند معنی بچہ صورت را
 گاہی اطلاق میکنند بر ماہیت شئی و گاہی بر وجود عقلی او فکایہ بر کمال ہر شئی و گاہی بر موجود
 بحث کہ تعلق بحکم و جسمانی ندارد و مانند ذوات مفارقات از مواد و اجسام و میگویند کہ ذات
 خدای تعالی صورت و حقیقہ الحقائق است گویا غیر اوقاتالی ناقص الوجود باطل الحقیقت است
 بنحیثکہ محتاج است بمصور کہ اورا بر پیرایہ صورت بیاراید و از خفیف قوت و امکان بہ منزل
 فعل و وجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد بحکم لازم نمی آید خواه اطلاق
 آن از طرف شارع مافون باشد یا نہ آنکہ مثل این قول از عرفای کامل نیر صا در شدہ و
 نیست در حدیث مشہور میانہ عامہ و خاصہ ان اللہ خلق آدم علی صورۃ مطابق آن وارد است
 و مراد ازین حدیث برون آدم است مخلوق بر مثل او سبحانہ جل شانہ و میان مثال و مثل
 فرق است چہ مثل شئی مشارک است در تمام حقیقت او و مثال مضامی اوست و در سلوب
 اضافات و جناب قدس الہی از مثل و ذات و صفات منترہ است لکن مثال و مضافات
 در سلوب و اضافات کہ خارج از ذات مقدس است و در حق اوقاتالی مستحیل نیست کما قال

و تلخیص مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم نمایند و دامن قدای امامیه را پاک گردانند
و چون معامله بعکس و نقیض کشید یعنی جناب امامیه البیت طاہرین تکفیر و تفضیل شان بعمل آوردند و باینکه
اللہ و لا یجوز ان یقولوا انہم قد صدقوا و انہم قد صدقوا و انہم قد صدقوا و انہم قد صدقوا
و عرض نمودند کہ خدا یا این قوم تر نشناختند و بتوحید تو قائل گشتند و هیچ بی اندامی دینی ادوی
برابر آن نیست کہ ایشان در بارہ توحیارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا و مع عنک صیر
البحران و استعد بالند من الشیطان الی غیر ذلک پس تا ویلات مذکور حقیقۃ البطل امامت اطمین
است و ہم توشیح ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا کہ در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظیر ان حکم بکفر و شرک کرده اند پس قائلیم اللہ
و مانند ان کہ برای ایشانست دفع عین اللہ مال حکم نہ خواهد بود کما سچی فی کلام المرود بعد ازین احتیاج
داری خواهی ز ماده برین تقریر را بقیاس اقرانی حمل در پیما یہ شکل اول بدیہی الاتاج جلوہ دہی
کہ قدای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و امامیہ ہدی ایشان را لعنت کردند
و قائلیم اللہ گفتند و ہر کہ چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی کہ جہانہ علی ای رفاص
انہم صراحتہ گفتہ اند کہ امامہ البیت علیہم السلام لعنت نمیکند کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیقات
بیری و چنین گوی کہ اگر این تا ویلات و تسویات درست باشد لازم آید البطل امامت امامیہ ہدی و
توشیح آنمردم کہ منصوص الکفر اند و اللہ لازم باطل فاللہم مثلہ و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رسالہ قدیمہ اقد عاجل است بالجملہ اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رسالہ بود و درجہ
الزمانات رخصہ و وجوہ کوشش و نظیرین این مقال ہزال خارج از تعداد است بہر حرفی از ان اعلام
کنم و ابجاث دیگر را بیزدکات و سامع و ناظر بگذارم و آن اینکه ہزال درین نقول خبریہ کہ نفی و دلال
بلکہ شتر عمرہ ادا فرمود انہم گفت کہ دفع ایشان در ورطہ النجوا ین قول تا لفظ نہ ہم و عبارت جبریل
و عامی بودن ہشام و غیرہ دلالت میکند زیرا کہ وقوع در ورطہ و یا بند شدن بلفظ و عادت بانفاذ
منافی توحید باشد کار اہل جہالت و سفاقت است بچگونگی آنکہ بزرگان گفتہ اند نہ ہند ہوشمند ہا و ب
تا نہ بنید سخت پیا نش با حال آنکہ درجات عالیہ ایشان در علوم دینی نہ در رخصہ خلا تھا لا امامیہ طاہرین
و القدر الماہرین نہ انچنانست کہ توان پوشید کما سبق نمودہ من حق الیقین و روضہ المتقین طہر فہم
خود کشمیری ہزال بعد ازین نقلی دیگر بی ہنگام آوردہ کہ از عل ماہر بودنش در کلام بہ ثبوت میرسید
پس کشمیری نقل در ہمین رفاص و دست افتانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس کم کہ در حقا
روایت کشی در خصوص ہشام یعنی فاق اصحاب الی عبد اللہ کلم علیہ السلام ہم اور ایا و نماید التوضیح
نقال لیب رقص درین رقص و پای کو بی سخت متخیر است ہم جہالت دعا می بود برای ایشان ثابت میکنند

و تخفیف مقامات را که در چند حرف سلیس بیان کردم نمایند و دامن قدمای امامیه را پاک گردانند
و چون معامله عکس و تقیض کشید یعنی جناب امیه اهل بیت طاهریین تکفیر و اقلیل شان بعمل آوردند و در
الله و لا یجفعلن القوم الظالمین الله مقدسه را نند و بر روی حضرت ایزدی زار تا لینا کرد و در
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترشناختند و توحید تو قائل نشدند و مسیحی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان در باره توحیدارت نمودند و تقالی عن ذلک علوا کبیرا و دع عنک ضرر
البحیران و استعد بانند من الشیطان الی غیر ذلک پس تا ویلات مذکور حقیقه الباطل امامت امیه پسین
است و هم توشیح ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان بهین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظریان حکم بکفر و شرک کرده اند پس قائلیم الله
و مانند آن که برای ایشانست دفع عین اللامال چگونه خواهد بود و کما سچی فی کلام المرد بعد ازین احتیاج
داری خواهی ز ماده برین تقریر را بقیاس اقرانی حمل در پیغزیه شکل اول بدیدی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و امیه بدی ایشان را لعنت کردند
و قائلیم الله گفتند هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که همانده علمای رفاص
انهم صریحه گفته اند که امیه اهل بیت علیهم السلام لعنت نمیکند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیقات
بیدی و چنین گوی که اگر این تا ویلات و تسویلات درست باشد لازم آید الباطل امامت امیه بدی و
توشیح آن مردم که منصوص الکفر اند و لازم باطل فاللهم مثل و علی اسی تقدیر دعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمی اقد عاجل است بالجملة اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و در اینجا
الزامات رفضه و نحوه کوشش و نظریین این مقال نهال خارج از قداد است بر حرفی از ان اعلام
کنم و ابجاث دیگر را بر ذکاوت سامع و ناظر بگذارم و آن اینکه نهال درین نقول جدیدی که نفع و دلال
بلکه شتر عمره ادا فرمود و اینم گفت که دفع ایشان در ورطه النجوا وین قول تالفظ و بهم و جبارت چارل
و عامی بودن هشام و غیره دلالیت میکند زیرا که وقوع در ورطه و یا بند شدن بانف و عادت بانفایک
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاقت است یکجا که بزرگان گفته اند نه سندهوشمند باور
تا نبیند سخت پیاانش با حال آنکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه خلا قبالا میله طاهریین
و القدام الما برین نه انجیاست که توان پوشید کما سبق نمود و من حق الیقین و روضه المتقین طره که
خود کشمیری نهال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از مل ماهر بودنش در کلام به ثبوت میرسد
پس کشمیری نقل در همین رفاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس کم کرده و
روایت کشی در خصوص هشام یعنی ذاق اصحاب الی عبدالله کلمه علیه السلام هم اورا یا دنا میله لخصر
نقال لیب رقص درین رقص پای کوبی سخت متحیر است هم جهالت ادعای بود بر اسی ایشان ثابت میکنند

[illegible]

از آنچه موجود میشود در خارج یا بوجهی که در تصور نموده آید در عقل یا در وهم و در جس پس هر چه ماسوای
 او تعالی است ظاهر شده است بر صورت موجود و پدید کننده او و ظاهر نفس نموده است بگره ذات خود را
 و عالم منظر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بجزیر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
 موجودش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آنکه در امکان
 کامل تر از موجودش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
 ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر از آن تیک در باب که این معنی مختصر معرفت است بعضی عرفای
 کامل اشاره بآن فرموده است خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و غیر النظم که جامع و حاویست بر
 همه معانی آن بر الملک و جوه اختصار فرموده آن را آدم نام کرده چنانچه مردیست که او را بر صورت
 خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و آن ان معنی اوست و عالم کبر
 است و آن ان را عالم صغیر نیز توان گفت هر گاه حقیقه الامر دریافت کردی در قول او تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**
كَيْفَ مَكَانُ الظِّلِّ وَ كَوْنُ شَيْءٍ لِّجَعْلِهِ سَاكِنًا تا بل غیر ما بماندانی که عالم جسمانی
 ظل نمند و دیر و در گذار است و مثال موجود اوست و نزدیک است که ظل منقوض گشته بمرتبت ذات تیر از
 شهادت لبسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بر آن قول او تعالی **وَلَوْ شَاءَ الْجَعْلُ سَاكِنًا**
 میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه **ثُمَّ قَفَّيْنَا لَهُم مِّنْ مَّاءٍ لَّيْسَ بِشَرِّهِمْ وَ أَلَّا يَشْعُرُوا** که دریم اورا بسوی
 خود از آن قبضی نیز **صَدْرَ الْمَتَابِ** بمغیر اید ما را در تاویل کلام این رجال و جی دیگر است
 که مبنی است بر مقدمه و آن آنست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجود می باشند که
 بعضی از آنها قویتر و کامل تر از بعضی دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
 مانند علم انسان بجزیر خود و بعضی از آن جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بجزیر ذات
 خود و بجزایر دیگر ششی گاهی موجود می باشد بوجدیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
 بوجدیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در کیفیت بقا نیست غیر قدرت
 و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی با شیا عین قدرت او بر آنهاست
 و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجد ذات
 و در ما را اند بر وجود و ذاتهای ما و بجزایر دیگر ششی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
 اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفه الحد و در هر یک
 از آن نوعی است مخالف مرد دیگری را نیز و حکما که بوجد مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
 بر خطوط قصیه بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هر گاه انیمه تمیز
 یافت پس میگویم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل العاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

وجود او بعلم جمیع اشیا است جمیع اشیا موجود اند درین شهود الهی بوجود علم او که آن موجود ذات و
وجود اسمای حسنی او و وجود صفات علیای او است بمکانی کثیره آنکه که یوحنا و واحد فیومی محمد
موجود اند **صلی الله علیه و آله** در توجیه اقوال انما انوار الالهیه و الباقی بعد شرح
کافی فسرود اینها گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد ذات واحد است که او را جسم روح
است پس جسم او جسم کل است یعنی فلک اقصی بآنچه در دست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق اله است پس هم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت آنچه در دست از معنی قوت امکانیه
و ظلمت هیولانی که شیبه بخل و عدم است و قسم اعلاش که روحانی است صدر است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و ماده ظلمانی تقالی الله عن التشبیه و تمل
و ملاحظه کاشی در وافی غیر این توجیه کرده است مویده امنینی الت که سند الحکما با قدر اماند در
قبسات فسروده ان ان کبر که عبارت است از نظام عالم کل شخصی است وحدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب و سائر مافیة بمنزله سائر مافی الانسان الصغر
از لیلون و مانع و اعصاب و ریاحات و شراین و آورده و غضارین و شراکف و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عالمه که مبادی او را کات و تحریکات اند و نفوس
منطبعة بمنزله ارواح و قوای نفسانیة و هیوانیه و طبیعی و حکما این شخص جلی را بسبب آفاق شمالیه
و مجرب حرکت غریبه بان انی متعلقی سیر جانب قطب شمال و یمن بجانب مغرب و وجه پوسط سماوی
بجانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند که سر کراست خوابیدن بر روی
یا بجانب قطب شمالی الت که مخالف وضع الان کبر است پس بنابرین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفلی و بسبب آفاق جنوبی و باعتبار حرکت شرقیه بان ان متعلقی سیر جانب جنوبی و یمن بجانب
مشرق و وجه پوسط السماوی پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار و قطب شمالی اسفل انتی و در توجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است باینکه اضافت الیاد و سجدانه و تقالی رخ و کتایه است از راست او
مستانه و یو دلش مصداق اسم الواسع چه وسعت تامه علمیه ثابت است مرزات واجب را جل شان
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ماعدای ذات او جل مجده ذات با آنکه امر بسیط حق صر فست و
یوحی از وجوه شایبه کثیر ندارد و علم اجمالی اشیا است با جمالی که فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندرج و منظوم است مانند الطوای نواه و شجر و الطوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس با بساطت حقه صرفه علم تفصیلی تام جمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه که بخوبی از انجای کثرت اصلا شایبه کثیر در ان نیست
اولست و اسع در نهایت وسع مترتب میشود و بران انکشاف جمیع اشیا با انکشاف تمام قبیل از

در حروف است و امواج و طوفان و تلاطم باشند رنگ عین دریاست در ندرت صوفیه میسر باید
 منها مار و اة الفاعل الكامل مولانا احمد الدوبیعی باسناد عن الامام علی بن محمد المادی علیه السلام فی جملة
 حدیث طویل قال الصوفیة کلمة مخالفا و طریقهم مناسره لطیر لقیثا و ان بهم الاضاری او مجوس هذه
 الامة و منها مار و اة القیانی الکتاب المذکور باسناد عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول الصوفی
 احد الا لخدمته او لفضله او لحماقة و منها مار و اة الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باسناد
 قال قال رجل الصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فقال علیه السلام انهم
 اعداءنا من مال الیهیم فهو منهم و یحشد معهم و سیکون اقوام یدعون حنیفا و یمیلون الیهیم و یسمیون الیهیم
 و یلقیون الفتنهم بلقیهم و یا و لون اقوالهم الا فمن مال الیهیم فلیس منا و انا منهم برأؤن انکرهم و رو
 علیهم کان لمن حاد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و منها مار و اة ابن حمزة و السید
 المرتضی عن الشیخ المفید باسناد عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال کنت مع المادی علی بن محمد
 فی مسجد البقی فی المذینة فاما جماعه من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفی و کان یحلب بلیغا و کانت له منبر له عظیم
 عنده ثم دخل المسجد جماعه من الصوفیة و جلسوا فی جایة مستدیر او اخذوا بالتلیل فقال علیه السلام
 لا تملقوا بهؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و فجزوا فواءعد الذین الی ان قال علیه السلام فمن
 ذهب الی زیارة احد منهم حیا و میتا و کما تذهب الی زیارة الشیطان و عیاده الا و ثان و من اعان
 احدا منهم فکما تا اعان نیرید و موی و اباسفیان فقال رجل من اصحابنا ان کان مقرفا یجوق کلم قال
 فظن الیهیة المقصود قال دعه و اعیک من اعرف یجوق قال یدهب فی عقوقنا الی اخره الطول و منها مار و اة السید
 المرتضی عن الشیخ المفید عن محمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
 عن الصکری علیه السلام انه کلم ابا هاشم الجعفی فقال یا ابا هاشم سیاهی زمان علی الناس و جوسهم ضاکر
 مستبشر و قلوبهم مظلمة متکدره السته فیم بدعه و البدعة فیم شدة المؤمنین بلینهم فحقوا الفاسق عنهم موثر امر او بهم
 جابلون جائرون و علما و هم فی ابواب الظلمة سائر و ان قال من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکر لیسان
 او لقلیة فلیس منا و من انکرهم فکما تا حایدین یدی رسول الله و منها مار و اة الشیخ بهاد الدین فی
 الاشکول قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقوم الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
 صوفیة لیسوا امتی و انهم سواد امتی اصل من الکفار و هم اهل النار این چند حدیث را و انهم باختصار از کتاب
 مذکور بیان کردم پس و ای بر کسی پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل لقوف بکشد و ذالقه کلمات
 ایشان یکاسه لیسسی بچشد و زینهار این کتب را نه بیند و دامن از اوامر و نواهی حضرات ائمه فرما بچند
 و طوق لغت با عانت تبیین اهل لقوف در گردن اندازد و با این زیاد زنا زود و نیرید یلید بازو
 و لغت بران قوم تا قیامت یاد که بصحبت حضرات ائمه هدی فایز شوند و هزاران لقوف و فز

این بایمانند که کلام او را چه میگوید و مسکلی دقیق و معنی عمیق است خواه این معنی بر او منکشف و بیانش بر او مشتوح
 شده باشد یا نه و العلم عند الله از اینجا این معنی عیان شد که تو بهیاتی بود لایرضی بها قایلها مطالبی مثل مشهور
 که مدعی هست و گواه چیست و علمای امامیه در علم مردم نمودند و بدوستی ایشان در جهنم افتادند بعد از دیدن
 کلینی و کتب این بابویه که نفوس در اختیار او بر الملبیت طاهرین است با نهی کلین عقاید حضرت امامیه با رسیدن
 و بگوشت خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیدیم نفی اقرار از عجایب و غرائب است بعد از این آنچه گفته مالش
 بدان نمیرسد که سائین با سبب این عقاید لطیف هشام و غیره محقا و جهلا بوده اند از سبب امامیه حقیقت
 الامر را بیان نفرمودند و او امام شان را قاصد از آن یافتند و جوالش داشتی که تلخیص آن امور بدو فرستاد
 سلیس چنان آوردیم که هم حقیقت واضح شد و هم سدا این تحریفیات حالا که اصول کلینی و الیرا نیست که
 امامیه برای همین کار منسوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس نیردی است که امامیه هر بار بتکفیر و تضلیل
 ایشان پرداختند اما آنچه از اهل دربار هشام نگاشته و دلیل بر غرور و امعان او در کلام آورده پس فی
 عرض صاحب تحفه قدس سره انبر سر و این فقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی در این باب
 که امامیه بدی الحاد و ضلالت را بسوی آنها مگرد و شاید نمودند الزام رفته بود و آن بجای خود با حسن
 طرق بصول اینجا میدهند حاضر جوابی و غرور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است
 و راه راست یافتن و بصیحت امامیه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب هزار دین ذلک اما آنچه در تضعیف
 بعضی از روایه کلینی مثل سهل بن زیاد و ثقیف دیگر این کاسه لیس نیرد و شمر گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
 بسا و سه تفصیل آن پرداخته جوالش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام المؤمنین بدانند که اگر تضعیف او را
 مد نظر دارند هزاران احادیث امامیه و فتاوی حامیین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر بار و دمع ذلک
 ما را حاجتی در بی مقام بشیدن کلفتی نمی افتد زیرا که خود این مقال در جواب با چهارم تحفه آنچه نقل تازه
 می آرد مصداق کرمیه نقضت من کلمین بعدی و کلمین کلمین توان گفت و عیالش نیست که در روایت مشایخ
 عظام از ضعیف عیاری نیست چه روایت از افعال بن رجال یکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه شرح ایراد
 بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
 و رای مقتضی عدالت اثر دوی و صحت ضبط و عدم غفلت است نزد او و بر نصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
 و این بابویه باحوال نه از یاده تر از تحاشی و غصایری و علامه حلی و غیر آنهاست پس تضعیف این رجال خط
 را بلیکه در سند کافی و من لا یخضره الفقیه و طایران واقع اند و طعن در آنها بغیر قاوچی واضح مقبول نیست
 چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شرح کتب احادیث تصریح بان فرموده اند این معنی
 قدر الضرورت و الله الله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کاشی
 است که برای او رتبه تقدم بال شرف نسبت بفقیه و متمیز و استقامت حاصل است و اتمامیک کلینی

و ساشا که شیخ آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من اوعی خلیه البیان حالا که گفتگو در رساله
 توقیر متنبی بر پیشوای و مقتدای است نه اخذ روایت که فصلته سابقا و لاحقا اما ایراد روایات جسم و
 صورت و جنب و سابق و منادون پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم
 الی غیر ذلک یعنی از جهت درود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
 ائمه کبار رفت مع ذلک در موارد این احادیث تماشای دارد پس لغزش این اجله اصحاب ائمه بدین
 روایات بنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق ربی و یالسی از کلمات نامربوط
 این نقال هر آل باقی نمی ماند شکسته اندی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجا معیت و مانعیت فارغ شدم
 اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم محبین و مسوولین و باولین اقوال محمد بن زید و محمد بن ائمه
 طاہرین وارد است بار دیگر بشنو و داد الضافیده که ایامه رافضیان در محبت هشامین شیطان الطارق
 و غیر سلم توحید خدای تعالی را بر سر زدند و او را جسم و صوره قرار دادند و لطف را بر و لطف را خال
 و آنستند خصوصا از نقال تا مجتهد فانی و از فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه شیخ طین و نیرید و شمر
 و ابن زیاد اهل الظالمین بدین کات اسفل تار حجت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
 انیسیت در کتاب عیون اخبار الرضا حدیثا احمد بن ابراهیم بن بار و الناضی فی مسجد الکوفه قال حدیثا محمد بن
 عبد الله بن جعفر الحمیری عن ائمه قال حدیثا ابراهیم بن ائسم عن علی بن محمد عن الحسن بن خالد عن ابی اسیر
 علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس یذهبوننا الی القول بالتشیع و الجهر بما روی
 من الاخبار فی ذلک من اما یک الامیه فقال یا ابن خاله اخبرنی عن الاخبار التي رویت عن ابائی الایمه
 بالتشیع و الجهر اکثر ام الاخبار التي رویت عن ابی النبی صلی الله علیه و اله فی ذلک فقلت بل ما روی عن ابی
 فی ذلک اکثر قال فبقول ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک و انما روی علیه قال فبقول ان ابائی الایمه
 انهم لم یقولوا من ذلک شیئا و انما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشیع و الجهر فهو کافر مشرک و نحن منه برار
 فی الدنیا و الآخرة یا ابن خاله انما وضع الاخبار عنا فی التشیع و الجهر العله الذین صغر و اعظم الله تعالی
 فمن احیم فقد الغضنا و من البغضیم فقد ابعنا و من الایم فقد عا و انما و من عادیم فقد والا و انما و من مسلم
 فقد قطعنا و من قطعیم فقد و صلنا و من جفایم فقد برنا و من بریم فقد جفانا و من اگریم فقد امانا و من
 امانیم فقد اکرنا و من اکریم فقد رونا و من رومیم فقد قلنا و من احسن الیم فقد اساء الینا و من اساء
 الیم فقد احسن الینا و من صدقنا فقد کذبیم و من کذبیم فقد صدقنا و من اعطاهم فقد خرمننا و من حریم
 فقد اعطانا یا ابن خاله من کان من شیخی یا ابنی من شیخی و لیک و لک فبقله قولی و تاویلات کلام
 رواه الخ **اقوال** ساشا که عاشرت در نماز و سجده و جمعی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
 دیگر ائمه فن کلام در غیر آن بمقاله محمده بر چه تقریرات متغیر میند ما خود است از محاورات عرب عربا

و سنا که شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من اوعی خلیه البیان حالا که گفتگو در رساله
تقریر متنی بر پیشوا می و مقتدا می است نه اخذ روایت که مصلحت سالیقا و لاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت و جنب و سابق و نماد و پا در دو رخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم
الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما انجمنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ایمیه کجا رفت مع ذلک در صوارم ازین احادیث تماشا می دارد پس لغزش این اجله اصحاب ایمیه بدین
روایات بنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطبی و یالسی از کلمات نامربوط
این نقال بهر حال باقی نمی ماند شکر انبوی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجا معیت و مانعیت فارغ شدم
الکون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجبین و مصلحین و با ولین اقوال محمد بن یحیی
طاهر بن دارد است بار دیگر ثبت شود و داد الضاف بدیه که ایامه رافضیان در محبت هشامین شیطانی الطارق
و غیر کلم توحید خدای تعالی را بر سر هم زدند و او را جسم و صورت قرار دادند و نصف را پر و نصف را خال
والتسند خصوصاً از نقال تاحقید فانی و از فانی تاحقید الزمانی همراه ابالسه شیطانی و نیرید و شمر
و ابن زیاد و اهل الطالین بدین کات اسفل تار حجت کشتن ایمیه اظهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
انیت در کتاب عیون اخبار الرضا حدیث احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال سمعنا محمد بن
عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسن بن خالد عن ابی حمز
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس یذهبوننا الی القول بالتشیع و الجور ماروی
من الاخبار فی ذلک من اما یک الامیه فقال یا ابن خاله اخبرنی عن الاخبار التي رویت عن ابائی الامیه
بالتشیع و الجور اکثر من الاخبار التي رویت عن النبی صلی الله علیه و اله فی ذلک فعلت بل ماروی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فقیه لو ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک و انما روی علیه قال فقیه لو ان ابائی الامیه
انهم لم یقولوا من ذلک شی و انما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشیع و الجور فهو کافر مشرک و من منکر برار
فی الدنیا و الاخره یا ابن خاله انما وضع الاخبار غنا فی التشیع و الجور العترة الذین هم و اعظمته الله تعالی
فمن احبهم فقد احبنا و من ابغضهم فقد ابغضنا و من الایم فقد عا و انما من عادهم فقد عاد و الا ناد من و سلم
فقد قطعنا و من قطعهم فقد وصلنا و من جفاهم فقد برئنا و من برهم فقد جفانا و من اکرهم فقد اهاننا و من
اهانهم فقد اکرنا و من قبلهم فقد رونا و من روئهم فقد قبلنا و من احسن الیم فقد اساء الینا و من اساء
الیم فقد احسن الینا و من صدقنا فقد کذبهم و من کذبهم فقد صدقنا و من اعطاهم فقد خرمنا و من خرمهم
فقد اعطانا یا ابن خاله من کان من شیعیاننا ففیهم و لیکم و لیکم و لیکم و لیکم و لیکم و لیکم و لیکم و لیکم و لیکم و لیکم
رواه الخ **اقول** حاشا که مثلث در دنیا و دهر هیچ وجهی یافته نشود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ایمیه فن کلام در غیر آن بمقاله محمیه هر چه نظر بر این شیخ نماید ما خود است از محاورات عرب عریا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ابو بکر ندارد و اگر مدعا حصر است پس دارد و میشود اولاً حدیث صدیق بودن ابو ذر غفاری که در کتب معتبره
 مثل بحار ثابت است بروایت خود کامل رفته یعنی این بابو به که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
 جعفر را گاهی صدوق نه نامند و ترجمه آن حدیث زبان محاسنی در حیات القلوب اینست که این بابو به
 پسند مختبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابو ذر صدیق این امت است
 انتهی بلفظه ثانیاً کتاب الله نازل گشته بعد لقیات بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
 و سوره مریم واضح است پس خبر کجای ماند و اگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت خرقیل
 علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرت انبیا
 یعنی در خاتمه و هو افضلهم مرد است و حاصل حدیث آنکه در ائم ماضیه و انبیای گذشته همین سه کس
 صدیق اند و علی افضل النبیان پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم اند زیرا که هم صد لقیات انبیا در آن منصوص
 است کما اشتهاد هم افضلیت النبیان از صدیقین و شهداء و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیح و باجماع
 اهل حق کما لطفت به الکتب کلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کثرتی از انبیا نتواند رسید
 چه بجای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الظرح خواهد بود نزد اهل حق چه بجای
 قبول و تاویل و توجیه انکمال احتیاط خواهد بود و کما لا یخفی ویر بینیده لقائیف ثمانتی رفته مثل در غرر
 عیا است که او بر وایت قواعد موضوعه خویش که یاد له آیات قطعی و احادیث مستفیضه به ثبوت پیوسته
 احادیث کثیر را در کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدید نیست محبتد فانی در شهاب ثاقب آنچه مینویسد
 و کافی و وافی است قلت من ضروریات المذنبه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقداً للاصول
 الخمس و ضروریات المذهب فهو من اهل النار فخلد فیها لا یدخل الجنة اصلاً فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
 اصلاً لکنی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا تعاضد لعمومات الایات و صریح الاحادیث الکثیره
 السالقه شطر معنا و اذا عرفت ذلك فلا شک ان کل حدیث و قول بخلاف ظاهر هذا الاصل بطرح
 و لا یلیق الیه و لذا اثری السید المرتضی علم الهدی لم یلیق الیه انتقی مقام الحاجه من کلامه مثلاً
 خود اصول ثمانیه شریحه و شرح آن دلالت بر صد لقیات جمیع امیه هدی دارد و اینهم منافی ظاهر
 کما لا یخفی و اهل فراسد نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه و استاد کلینی در تفسیر
 اللمبیت و مسود و قزوینی لفظ صدیقین را که در قرآن مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند و مومن
 اهل فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقدس حصر میکردند بجای خود و چه حال جناب
 مرتضوی بر اصول رفته کاملیه مانند آفتاب عیا است و شس علی هذا و خود سلمان بلی مقدار قصه
 شمشیر گرفته در سر پستی اللمبیت میکوشید و مثل شیر غریبی نمی خورید و ایضا هیچ عاقلی
 راضی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه داشته باشد چنانچه در پنج الحی آورده باز صد لقیات

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بیکمال مرجع ابو بکر دال است و راه احتمال لزام در آن مسدود است لاجرم مخفی می شود سبب خیر که خدا
خواهد بود در نی مقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل یوق که انکار آن را ساقی نمودند و مجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و با آنچه علمای ایشان اعتقاد بکتاب اربلی دارند
سراخی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر لفعیل ابو بکر نیست بلکه
بمقتضی حضرت رسالت است که ابو بکر را منع نفرمود و حال آنکه احتمال اقیه خصوصاً در باب شمشیر بر افعال
منافقین موجود با الحمد یا وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد بخود و
بیرفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قرآن و حدیث همین یا قه در ای آغازیده تر آنها را

رفض سرانیده اند فلا صدق اند اقوالهم فی الدنیا والاخره و اذا فهم عقوبات العاجله والاخره
و از حدیث هم خبر مذکور باطل شده و بهتر این معنی که پییر نابالغ گفتند که چگونه ابو بکر صدیق تواند شد
عیان گشت یعنی بد دعای ائمه در حق رفضه باعث حد و در این خرافات است و لیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سینه پرکننده را بدقتیر دعای خامس انجیم بدی سلاله خامس ال عباگر دانند
و از دلوق خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد و بصده لقیث ابو بکر هم برسانند ساجا خود
درین حدیث اختلاف شدیم و در کتب سابق الا هم ثلثه الصد لقیون ثلثه و بعضی آئینه زن
فرعون را نشان دادند و جمعی خر قیل را نام بردند و در بعضی از روایات و بهوا افضلهم آوردند و در
روایات دیگر از فضیلت و فضیلت دیگری نگذردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند که تکفرو
اطرفه بین الی غیر ذلک تا ما من از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابو بکر قطع نظر
از آنکه ملترین صحت آورده در صحاح درج کرده اند در آیه و روایه بجای خود مرصوص است
و این روایات در حنبب آن گویا غیر محسوس بل در معارضه حصر روایات دیگر میقاومت آن کافی
است از آنکه آنکه بسیاری از محدثین که این ابی خشیه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن محبتی رضی الله عنه آورده که حضرت مر قنوی کرم الله وجهه فرمود ابو بکر بقت گرفت
از من در چهار پیر اطهار و افشای اسلام و تقدیم سحرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من در آن
وقت و در شعب بودم او اسلام نمود را طاهر میگرد و من می پوشیدم و ازین روایت بقدر دانی
جنباب مر قنوی گوزن باره صدیق توسط ابو بکر در اصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم بسوی امت
هوید گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اطهار اسلام امکانی ندارد
ملکه و جابیت و اعتبار و تجربه و مقول همه در کار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است در آنکه
جنباب امیر از روزیکه اسلام آوردند مخفی داشتند تا آنکه امر رسالت غالب شد و اینجاست طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل یعنی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضوت ابو جعفر جواب

به کمال مع الوکبر دال است و راه احتمال الزام در آن مسدود است لاجرم منعی نمی شود و سبب نیز که خدا
 خواهد بود در نی مقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل یوق که انکار آن را سائنودند و مجتهدین که حدیث را منقول
 از کتب این جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و با نچه علمای ایشان اعتقاد و کتاب اربلی دارند
 سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر لعل ابو بکر نیست بلکه
 بتقریر حضرت رسالت است که ابو بکر را منع لغو نمود و حال آنکه احتمال بقیه خصوصاً در باب شمشیر بر اصول
 منافقین موجود با الحجد با وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
 بر رفته این خرافات از عجائب توهمات است در قرآن و حدیث همین یاقه درائی آغازیده ترانه
 رفض سرانیده اند فلا صدق اند اقوالهم فی الدنیا والاخره و اذا فهم عقوبات العاجله والاخره
 و از حدیث هم خبر مذکور باطل شده و بهتر این معنی که سیر نابالغ گفتند که چگونه ابو بکر صدیق تواند شد
 عیان گشت یعنی بد دعای امیه در حق رفته باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
 باز و مجتهد را اختیار است که سینه پر کنیز را بدقت تیر دعای خامس انیمه بدی سلاله خامس ال عبا گردانند
 و از و توفی خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد بصد لقیات ابو بکر کبریا ساند سالیجا خود
 درین حدیث اختلاف شد بر مرد است پس سیاق الا ثم ثلثه الصد لقیون ثلثه و بعضی آئینه زن
 فرعون را نشان دادند و جمعی خرقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و بهو افضلهم آوردند و در
 روایات دیگر از افضلیت و فضیلت دیگری نگذردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند که مکفر و
 طرفه عین الی غیر ذلک ثما منها از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابو بکر قطع نظر
 از آنکه ملترین صحت آورده در صحاح درج کرده اند در آیه و روایه بجای خود مرصوص است
 و این روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بی در معارضه مهر مرویات دیگر میقاومت آن کافی
 است اثر انجم آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
 و حسن محبتی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضوی کرم الله وجهه فرمود ابو بکر بیعت گرفت
 از من در چهار پیر اطهار و افشای اسلام و تقدیم حجت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من در آن
 وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت بقدر دانی
 جناب مرتضوی دوز باره صدیق توسط ابو بکر در اصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم بسوی امت
 هوید گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اطهار اسلام امکانی ندارد
 بلکه وجاهست و اعتبار و تجربه و تمول همه در کار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است در آنکه
 جناب امیر از رویه اسلام آوردند مخفی داشتند تا آنکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طویل
 است مقام احتجاج انیست قال السایل یعنی لصاحب هذا الدین آن یکتم حضرت ابو جعفر جواب

مذکور شد که در کتاب حضرت امیر غفره وارد است که خود را ذایلی کردی اینست مشتری قیاس و دیگر از هزار
 حدیث مستبط است که هر که خود را ذلیل کند چنین و چنانست و درین باب ما را مشتقهای بی شمار است که در زیر
 مشق منحل رئیس اهل فضل جایگاه به پوشتن در ویشان و خاکساران افتاده و آرد شمر و در حق حدیث
 در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و درفشانی اوست پر دازم در شهاب ثاقب
 و بروی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می آرد و ابراهیم
 را گفتند گاهی شادی تپور سید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند
 و منخره در آن جا بود هر ساعت اندی و میگویند و سیلی بر روزدی من خود را برادر خود یا فتنی موی
 غلیم برخاست و هم عرق مستولی شد با شماره ملاح گوش من گرفتند تا بدیدم یا بیدارند طوفان ساکن
 شد وقت گوش گرفتند خود را برادر دیدم بار دوم سجدی رفتم و ضعف بر من غالب بود هر دو پایم گرفتند
 و میکشیدند و سجد را نشنیدم یا به بود بهر پای که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشت میشد با خود میکشتم کاشکی
 یا بسیار پیشتر بودی سوم بار چنانی که قرار شدم منخره بر من بول کرد اینجا نیز شاد شدم انتی حضرت اکنون مقول
 میخند فانی بقاری گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و آنکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی
 میفرماید مری را عزت است و رسول او را و مومنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانان را چگونه چنانچه
 باشد امانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد جعل آورده و این کار لعید ورنه باید که از اول انکار
 کلینی در کافی با سند خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تقویض نمود پسوی مومن جمیع امور
 او را اگر ذلت نفس الهی نشیده که فرمود **وَلَهُ الْعِزَّةُ وَالرَّسُولُ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** پس مومن عزیز می باشد و دلیل
 و همچنین روایت دیگر از آن امام عالی مقام و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که مردم بحسن محبتی عز
 کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از عجله مومن
 انصار است که خدای عز و جل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و بهیست
 در قلوب عالمین و نیز معلوم است یا ضرورت از امت و نهیب احسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود
 کسانی که اهل عیال را بگذارند و برخلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ائمه هدی علیهم السلام عمل آرند
 الی آخره از اینجا قیاس بکن حال مامی را که با وجود اختیار چنانچه سزاوارش مذکور بران دلیل است چندان
 ذلیل کند خود را که رسن بگویی او پرمبندد و در بازار عدیه بکشد و در برابر شکم مبارک معاذ الله بکوبند
 و فرزند راسته کشند و بوجوب رعایت ذی القربی هم از دست رفت و بجهت اذلال نفس که عین اذلال الهیست
 ظاهرین بود معاذ الله نشانی از نفس امارت باقی نماند تا بعد لقیات حق و دیگر مدایح اعلی چگونه توان
 و الحمد لله که خود مجتهد فانی انطریق را فی الف سنت حضرت رسول ربانی و انست پس ناگزیر است که اهل تقلید
 زمین او برپا شود و با در مجتهد بکشند که منصب اجتماع و نیابت صاحب الامر منبری رفیع و مقامی است پس

Not

میگوید که آنچه محبت گفته دعوی بلا دلیل است قاعده و یا اولی الالباب والنظر والی ما یقول رئیس
 دوی الاذتاب و از مویات اجتماع دو امام با وجود برپا شدن فتنه بران امور نسبت بسیار که در تب
 روضه موجود است ولیکن بیرونم اختصار عبارت قاضی شوشتری از احقاقی نقل میکند در ذیل حدیث
 منکر است میگوید و فی ثبوت المنازل علی اثبوت فرض طاعتی کفر من طاعة رسول الله فان قبل هذا
 کون علی امامانی حال حیوة البنی والمنقول عن السلف خلافة قلت الطاهر لقصی ذک و فی الاصحاب
 من قال ان منکر الامامة کاتب ثابت فی الحال باز بقا صله سطر گفته که منتهی است اجتماع خلیفه و
 مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد ان یجتمع اجتماعهم الاختلاف مقتضی و امرها
 قبطله فیما نحن فی طاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکموا بمجرب است تمام کما حکام الحیارة
 او بالاجتهاد الذی لا یحیل عن الخطا و لم یسیر الحال فی البنی و وصیة المعصوم کذلک لان البنی انما ینطبق
 عن الوحی و امیر المؤمنین باب مدینه علمه و عینه سره فلا اختلاف الخ و این امر در هر دو امام از ائمه اثنا
 عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متخلف و هو المدعا و مقصود از این
 بیانات الزام روضه است بمسلمات متناقضه شان و رنه آنچه در باره دو امام نمر و مامحق گشته
 بنصوص نبویه و راغاز کتاب گذشته معلوم آنکه فقره و کانا کلاهما مقرر فی الطاعة را صراحت الی آخره
 از سوال مذکور و السنت دعوی دیگر است که دلیلی بر اه آن نیست و این هم بر قاتل بصاحت و انهم
 مرجحات دلالت دارد چنانچه مجتهد فانی در کتب مطبوعه اعتقاد بدان داشتند و بر همین عقیده جان و
 و چون بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی یقین خواهی و انست که و کانا کلاهما الخ معطوف است
 بر شرط یعنی فاذا کان انشین و ذین جناب مجتهد از قواعد ضروریه خیالی است که ضرور نیست صدق مقدم
 و ثانی و تواند شد و جوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
 موضوعه روضه خلافت مرافضو بر اغصب نمودند و صحابه ایشان را واجب الطاعت میدانستند بحجت
 موافقت شرع و نیز در روضه بحجت اقصیه و همچنین طاعت تا در ویدر یا وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
 طرفه آنکه احادیث و جوب طاعت خلیفه و اکان مجید عا و مقاله سادسه چنانچه باید ذکر کرده ام پس مثل
 مشهور صادق آمد مرایا و ترا فراموش معتمد اگر وجوب طاعت از جهت عصمت است باید برای جناب
 عرش قیاب تقدس انتساب بصیة رسول مقبول قائل گشتن فیکت که کتاب آسمانی زیاده تر از ضخامت قمر از
 بر انتخاب فرود آمد و هر چند جناب مرتضی کرم الله وجهه اجماعا بر انگیختند و بهیچا نگفتند آنجناب گوشت
 مبارک بران نه نهادند و اگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الطین فی باب و بعیق غراب ما غ اهل حق را
 بر ایشان سازند و ذکر و رت را شرط گردانند گویم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص قطعیه نبویه علی صفا
 الاف الصلوة و التحمیه از الهیبت علیهم السلام بود و کل من دخل فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرای الله فیکذب

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style.]

واحد در مسئله واحد بر زمان واحد مطابق روایات جامعین با ممول مثل کلینی سائین را جوابات مختلف
 داد و در آنکه که از مقدار هزار محدث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملا خطه تشاجر
 رقصه بجان ریختند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شرح آن پر ظاهر است
 پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پیدا آمد و این معامله
 امام با مخلصین بود کافی از کافی و درین نزدیکی از ممول کلینی مکاتبه فضا بار بار
 که نوشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب در یگانگی او تعاس
 مختلف اند این است حال تشاجر رقصه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
 پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
 از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بر آن دارد که کلام معصوم نفیست
 زیرا که مراد آنجا نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوقی بالضرور و
 و تشاجر و اختلاف دائر نیست مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
 رضا باشد بلکه بر صاحب قعات مزوره فان روایت اقرار بلا امتراء چهارم آنکه اختلاف مجتهد
 در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتنی آن است که آنچه میان حکمای فلیس
 و علمای راجحین متفق گشته بیا و چنانچه اگر منطق اشقا و شرح و حواشی آن از نحو انسازی
 و شیرازی و محمود و غیر هم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
 را بسوی منطق بدنه حاشیه سید سید جرجانی دیدن خلاصه آن عبارت سلیس فارسی که بدین چنان
 مجتهد در آید و از حواشی متعلقه آن مقام اطلاع افزایان است که عقلا هرگز نزاع دارند و تمام
 در آرائی ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
 خود را بخوبی بنید میباید که معتقد امور نیست متناقضه بحبل و قات مختلفه یعنی فکر میکنند و اعتقاد
 بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوی چون وقت
 فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شر و تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
 برای زید در زمانی و سلب آن در زمان دیگر تناقض نیست گویم در نیمقام و در زمانه است زمان
 فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه اتفاق و استمرار یک زمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آید
 انیت محصل فاده سید شریعت علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
 از امید اند و لیکن جناب مجتهد سبب فقدان فرصت و کثرت اشغال باطنی بمقتضای عطا عطا ان
 جلوه و محراب منبر میکنند چون بخلوت میروند انکار دیگر میکنند غافل میشوند و رنه می فرمودند که اختلاف
 مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگر چه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصاً مجتهدا خیر

بلکه تعویلاً علم ماکان و یکون را بعد از دار و گیر اهل حق چنان قرار دادند که هر چیز که ایمنه هدی است
 آن فرایند مخفی نماند و حال آنکه کنیز معلوم نشد با وجود حجت و جو پس شری ازین گفتگو نماندالی غیر آن
 من الامور الی خفیت علیهم من الودایح البدایح الی فوضوا الی شیعتهم و هم قد خانوا فیها
 كما عرفت سابقاً و العجب که پیشوایان رفضه بطلان اعتقادات خود را نمی شنیدند و غیظ امام
 صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علای رجال
 بجهت ضبط او و خبیث بد روشکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن فسر و ریخته بقتل آنکه کتب خود
 را جناب محبت سر بکشایند و ببینند که حضرت عقیل چه کردند هم در فاقه مرتضوی ماندند و همه
 نزد معاویه تشرفیت بردند و انولع فواید برداشتند و هرگز این امر را از یاد او کفر نبرداشتند
 و لاجرم حکم کردیم که رفضه آنچه در حق معاویه فتوی دادند غلط است و الا لازم آید که حضرت
 عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که رفضه بر زبان دارند در آن وقت مرتضی
 و منافق باشند معاذا الله من ذلک آرای مزید تقوی چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
 دیگر نیست بلکه آنچه محدث نجفی و جمیع البحرین و مطیع النیرین تحقیق غیر از این است ایمنه و احادیث
 معتبره نمود و الی است بر آنکه ملازم معاویه و لشکرش بودند و هم در شام فتح کردند بر فاقه فزونی
 اسطی یعنی داعی اجل را بسبک گفتند و آنچه در مای تحقیق سقند و لالت بران دارد که فعل
 ایشان که ملازم معاویه بودند و زینهار ارتداد و کفر نمود و امید بخرده خوبی آخرت داشتند و
 اندازند که اصرار بر مفاصیت مرتضوی باینهمه مضایلتش میکردند و فاعلموا ان اولی الامر بالامر
 فقیح الحق ان گوازه ارج علیا که در نصیب شیعه اولی قهرمائی اهل سنت و را مدانان محروم باشند
 و ان عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابی طالب کلبان اسن من اخیه جعفر نقیر نقیرین کان
 اکثر الناس فی کربلاء التائب قریش فنادوه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مفاصیته لا خیر علیه
 و جزوجه الی معاویه حتی قال یوما یخصریننا ابو زید یوم تعلم بانی خیر له من اخیه لا قام عندنا و
 تر که قتال عقیل بنی خرنی فی دینی و آیت خرنی فی دینای و فدا تر بت وینای و اسل الله خاتمه الخیر
 تو فی بشام فی خلافة معاویه و ازین عبارت مسعودی و العاقبت بولش نیر بوضوح پیوست که بر فاقه
 کیسکه نزد شیعه از کفر از حربی بود و رخت از دنیا بر بستند و باب قننت بر او کشتادند و اجماع
 اهل حق البته بر صد و در خطا از معاویه واقعست بعد از آنکه حضرت عمار از دست لشکر یا فاش مقتول
 شد و یحییان گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و
 ان یحییان خود ملبس و هشتم آنکه جناب مجتهد خرف اختلاف احکام ایمنه علیهم السلام مثل قتلات
 احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرار دادند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

خود حدیث علی کلینی از جناب میر کافیه است و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده و خود بنام کتابیه و بحیث شریف
در خطاب بنی بر غناری مذکور است و دای مشائی بهر حال در عقل سبع عاقلی نیکی که حق تعالی با وجود نقص
قطعی و باره ثم نبوت ان بزرگان امره بعد از خری مبعوث فرماید که اختلاف و بیشا جر و زما سلطان است
و احکام شرعی را مختلف گردانند و نامتبان حضرت صلی الله علیه و سلم با وجود عصمت و اقراض طاعت با
در فضیله ایشان بهتر از انبیای طالع الزعم قرار دهند بیکر احادیث و تفسیری هم وضع کنند که علمای شیعه که هرگز
انبیای نبی الهی را نفایع و ایادی الالباب چون جناب محمد از یسوعائی اصول و فروغ خود ترسیدند و در نیقیام اطراف
و جواب کلام را با جمال و اجمال هم ادان کرده از غوث تو ارا مینان حدیث کنان بگریختند و هم آنکه بعد از من
تسلیم میگیم که اختلاف فعل و تدبیر ثابت شود و یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول و فضیله با عترت
امام رضا ثبت رسید و دلیل امام رضا از همین رجاری شده بود پس هر کجا که از جنت اختلاف حکم
تشاجر بهر سد مانع جناب منوی البته حکم به بطلان ملزوم خواهیم کرد و یا ما کان و چون دلیل از انی
است نقصان مایه هیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان قایل انبیا
آنست که اجمال و اجمال بکار نبرد پس فقط علم و لائسلم بر زبان آورند و زود تر بغرزه و عشو ده امن
کشان گزشتند یا جناب مجتهد در قرآن مجید بخوانده اند که حق تعالی بجناب بن هر دو پیغمبر فرمود در
سور طه اذ هب انت و اخوت یا یاقی و لا یتکافی ذکر فی اذ هب الی اخره و انت طغی و بعد از
فاحله بکده و آیت ارشاد و نمود و یا یتکافون لا انا نرسل الیک الایمه بعد از ان بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود و یا یتکافون و لا یتکافون و لا یتکافون و لا یتکافون
قال کلا فاذ هبنا یا یتکافون فایضا فرمود و یا یتکافون و لا یتکافون و لا یتکافون و لا یتکافون
بنیات سبقت هر دو بزرگ بوی فرعون با و شاه مصر که دعوی خود میکرد و به نبوت رسید علی بن ابی طالب که بعضی از علمای شیعه
معروض حضرت مورا که من خون قتل ارم و هم کشت زبانی الی اخره بر استعفا حاکم میکنند چنانچه در صوفیه مدلل
فانقلب لامرالدی اراده المجتهد و انی مقدار خود و اجماعی است که حضرت موسی و مارون هر دو از انبیای نبی
بوده اند لاجرم بوضوح انجا مبعوث شدن و دینی از انبیای نبی اسلمتیل در زمان واحد و یک شهر بر سر
و آنکه هر دو مثل کنفس بوده اند و از نیجاست که در نیج صیغه مفرد فرموده اند و مخفی نماید که چون از کتاب نیست لسان ظهور
میدهد که در هر مصر که شریک بکند که بودند و خود و عا و موسوی اشترک فی امری مقبول گردید که لفظی به القرآن المجید
اطاعت و انقیاد و یا هم و مثل شیر و شکر ماندن عین موید است که چیز نثار در دنیا بهتر از وفات خود است یا نیز که جوی دنیا
و آخرت بدان منوط است و انظام عالم بران هر دو و نیز چنانکه مقصود من از ذکر اهل و بزرگ تشبیهی بود و در عا
کردن دو امام معصوم است یعنی انیکه یکی هر دیگر را مثل ایشان اعانت کند واحد و استقامت و دیگری بایار و هم
آنکه زمینها را بدی آید و چگونه تجویز توان کرد که در تفاسیر معتده اهل سنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

علیه السلام فرمود لا توافق فی بالنسب حضرت خضر قبول فرمود و قد تقران النبیان عند شرعی بالاجماع
 پس کسی را جمالی نیست که در آن دم زند زیرا که مقتضای بشریت است آری بر ما هیچ شکالی نیست که
 که انبیاء و انبیاء الهی منزله اند از نسیان و خود صدوق الکوافه برین امر خاص منکرین نسیان را غالی
 گفته نور فیه تبدل کار نسیان را و در قیاس بر کرده و کفی التداون بین القتال و باینهمه غایبان و حقیقت
 صدوق خود را که در بقراره او تدلیلی نقطه سهوی برای بقای حقیقتش آورده اند که نیست بهیچ وجه و باینها و دست
 و نایب است چنانچه محقق نیست بر کتب طر قوم غالی و عاصی طرفه ترا که حضرت موسی منزله بود و نذر نسیان
 و استاد و معلم خویش را با لایرو و نذر زمین فرود که فتنه چنانچه تغییر بلبیت یعنی اناد است یعنی بران اول دلیل است
 و هر چند در غلبه صنعت مصارعت برای استاد می باید لیکن در خصوص بر خلافت حکایت گلستان عکس آن
 از خود در گذشت و آن جناب کار خود کرد و دوسمران دانستی داین امر چنان عجیب نیست یعنی حضرت
 موسی را بسید پیران غزالی مور و عده خاموشی نسیان نباشد که حضرت اشرف امیر سید و در آن عده فخر کرده
 چگونگی آن سلامت صحیح و بی کشیدن گریبان فار و در که کلینی اشعری و غیره و باینها و باینها و باینها
 جنابها عن ذلک نموده نسبت توفیق عموم و دو تا کید است مشهور و بعد از نوشتن فاعظم چنانچه حدیث ابو هریره
 وقت ورود و کتابا بوصیته در کافی دلالت بر آن دارد و طرف از همه خواهد بود و عبارت احوال خلایق
 و اصول کلینی نیست محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن عبد الله بن محمد
 الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمه علیها السلام لا کان من امرهم ما کان انخذ
 تبلا من یوم محمد بن ابیها ثم قالت اما و الله یا بن الخطاب لا انی اکره ان یصیبها بلای من لا ذنب له
 الی ساقم علی السلام اجد سیرهم الا بواجبه طرفه ترا که بعضی از آنان رفته رابع سیر می مانند و تمام متفق ازین
 مذہب نشوند چنان از طرف خویش قرار دادند که کسی را بچندین نفر فرمود با و فاروق را رسوا کرد و لیکن بر آنها
 نام آن ستور و دستگاه فتنه کردند چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله تعالی و از اینجا می بینیم عیان شد که جناب سیده زین
 بعد باری قائل بوده اند که عادت شریف او تعالی بر همین حال است که همراه عاصیان انقیاد را هم مغرب فرما
 بیچاره مزین درین دشت و حیون مطبق گرفتار است که لا یخفی علی من رای اضطرابه اختلال حواسه فی رساله الله
 و هرگاه بجا محاسبی از او تا آنکه متصل فات شریف بر اهل بیت طاهرین بر نعم او گزشته بکشتی و اندک تا بل قرانی خوا
 یافت که اخذ تلاوت وقت کشتی جناب هر قضوی عبارت یهود امت محمدی مستقر است سبحان الله جالی این هو
 نوشته اند که هر یکی از اهل بیت طاهرین را یکم قرین را وقت ورود و وصیت گواه گرفته که زینهار و دم نرم و نرم
 مستام و بجای دیگر این مصارعت کشتی نقل میکنند طرف آنکه از نسیان امیه نکر اند باز وقت کشتی مدعی میگرد
 که چون جناب تقوی روز طلب بیت عمر ابریزین زد و خواست که بکشد بیا و دش آمد لال کتاب وصیت است
 فخر الحنفی الله علی الکاذبین و هم کلامین ابی سبار اللعین سیر و هم آنکه حضرت مجتهد فخر حجت رفته حجت

بر عین است عبارت آئینده است که در مقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق نمی باید که اصلاح
امور است از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد و کما غرت یعنی چنانچه صلاح راجع است
بایشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت اوراق و با انیمه در اینجا معنی دیگر است
حسن و اذعن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فائز لا یعصون و نه خرفشار میان رعیست
لفظ اختلاف نظر معصومین است و خرفشار بر عیست و قد تقریر آن الا فاده خیر من الاعادة و فاده
نست که اگر مجتهد سواد بر او برین خصوص اثبات فرماید بار دیگر گردانند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات نگردم هر چند بر من و ایره قیل قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عیدم المثل تنگی کنند
ما قال المشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب شاید که نم ز آب توبه پس فرقی که میان من و مجتهد خرفشار
مانند آفتاب روشن است یعنی از بینش یعنی بر تمام سر کشی کرده و گفت حکم قتی این نادر خلقه بر طبع
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود و بنا کما انفسنا و انکم تفسر کما و نحن لا نکتف من الخایرین
و بر عقلای عالم نمی نیست که آنچه من از غایت انصاف بر زبان آوردم بنیایت ایزدی آسانست لیکن
نیست که جناب مجتهد که در خرابی نهنگلند و در تحریر جواب بصباره الیه من طوق خرمه را بگردان انداخته خرمه
از کلاه کشاده اند و در مناظرین فحول مثل خرد و اند تقلید مجتهد فانی خواهند کرد چنانچه او تقلید از دستانی
منوده و در رد و حاشیه تحفه مشتعل سر بنگار و اخذی نا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست اگر اندک بخور کنی در بار
خرفشار بر قدر که بر من مجتهد از زمانی تعریضات بعمل آورد و نور چشم من است زیرا که ثبت ایمان است و هرگاه بعد و رب
و بدید با و بی اندک سایر فرقی که باشد از رفقه غراتی ندارد و اما شکایتی از و بلکه اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی
همین شکیوه فقیر آغاز نمند که در خری حضرت مجتهد لفظ و محاورات بسیار را داخل دادی و خرداری را از این باب
بر کشادی گویم که لفظ خرفشار بکلانی و بزرگی که جناب مجتهد از زمانی هم و ملائی عجیبی ارد و فقط خست و نذلت او
مقصود نیست و ذکر کردیم آنکه بقدری الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که اله از مستقنیات بر
منزه اند و لاریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و نیز بدنی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم تعلیه
تعالی قل انما انما الله مستقیم لاجرم میگویم که اتفاق را در و معبود فرض کنی و گویی که هر چه می میکند دیگر
تصویر آن نمی نماید خواهیم گفت که یکی بلا شریک غیری انتظام عالم اند کردیانه بر شوق اول آن دیگری هیچگاه
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند که در غیر لازم آمد و در قران مجید و حدیث شریف چایا موجود است
که عا بر خدائی را نشاید و من در مقام نیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنابر موعود قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من با اعتبار مباحث عقلی او متاوه او را و را اینجا عرض
رود او و این مقام خدائی ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد برین تقریر لفظ است مستحق کرده بیاوش نموده که لیل
انکاف میانه و اله است پس بجای است لفظ عباد می باید و لغم یا یقول العرب من حقیر غیر تحفه فقد وقع فیه کسبه

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتدله و انامیه بهمه سیده و هنوز در گفتگوی علمایان مذکور بیان نموده حدایق
 و آمال بل حق را انتشار تازه و بخت بی اندازه خواهد داد پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
 جمع میکردم و بیاصل تمامی مجلدات بیاصل علی ابراهیم خان که انمازش بهین و بحاث تعلق دارد که فلانی از
 خانهای راستدین چنین صورت و رنگ داشت و هر که چنین باشد و بچشم روایات چنین است میکشادم و
 بلا استقلال کتابی تحقیق و التزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که بزرگای
 رفته جلوه و تنهایی حضرت امام الایمه و بعضی دیگر از وریات طاهره و اخادات معصومین عیان است و
 در خصوص راستدین اگر باشد با شترک و تقیته منافعت خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخر و شیوع
 محدثات در کین بوده اند حتی که بر اعتقاد در طلب بوق و اساتذده و تلامذه اش لباس نشان لباس حیان
 بود پس شیخ چه خوش فرموده چه دانند مردم که در جامه کسیت و فواید اند که در نامه چیست که
 امام اعظم ثانی و ابتلاء او انرا بوجه معاش تعبیر نموده از زرقی او و آیت هجرت غفلت گردیدند
 فکیف که الی حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آرند و اینها را در تبلیس و تملیس دهند و هر که آید بران چیزی
 بپذیرد لاجرم بر احاطه شان توانی خواند **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ** فرض چون امر مذکور موقوف بر جبر تقیل بود و
 اسباب جمع کردن و کتابی براسه تالیف نمودن پس بجاز وقوع هجرت از لکته جمعیت اسباب کجا باقی ماند
 فایده اذافات الشروطات و المشرطین ناچار خود را ازین داوی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلوی
 باستانی زندگیا بجا بجهت ثانی لاثانی التماس نمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر حق
 حقیقی محمول است اکنون البته در مقابل ان بجهت مجتهد در طعن اراج بتقریب بحث میراث متعلق لشکر از حقیقی
 سخاوت و انکد پس معارضه بذر عبارت ناصر الدین بیضاوی صورت خوانند از زیر که مفاد عبارتش که
 صحاح طب فقیه الفهم آورده غیر ازین نیست که قلاب مبارک حضرت علی المد علیه و آله و سلم را چنان ساخت که مناجات
 الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر تنهای را گنجایش نیست پس حاصل راستاد باری غرور جل است
 عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که تو فرستادیم و قبل از آن بر تو شاق بود و اکنون بدو
 انس گزینی مقتضی نیست که بفراخی حوصله از معاوات قوم بگذری و تحمل غمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد
 بقول مفسر مذکور بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را بجا بیاورد و بماندند و سبب نرا مفسرین مطابق
 صاحب مجمع البیان که مولافانی و زبانت چنان گفته اند این عباس بن محمد بن عثمان روایت مینماید که حضرت
 امده علیه و آله و سلم فرمود که از این دعا ای شانه مناجات کردم و سوا نمودم که اگر نکیرم بهتر بود یعنی بعضی بنیار آنچه
 هو انواختی و خیر اقدرت احیاء مولی عطا ساختی فو و دنیا یا یمم بودی که ترا جادادم و راه کم کرده بودی تا ترا
 راه در آوردم بار شرح صدر و وضع و زرا نشان و از پس هر جاع عرض کردم که بجا است دعا اینکه دای این رسالت
 و تحمل این عباد از توقیع من است باید بشکرا ان رطب للسان بودن و نیز از این عباس روایه که اصحاب عرض کردند

[illegible]

کافی کلینی ثقه المحدثین این خرافات شان موعود باشد که باعث آن شد که میرا ایشانرا لعنت کردند و با وصف اخلاق
عظیم از در خود رانند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان است که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که آنرا کسی نتواند دید و شکم و انتفاخ و مملووم آن از امور ظاهره بیهیست یعنی چون حضرت در قریب و قفا
باجنبایم رقصوی سرکوشی فرمود و تعلیم مذکور بحصول انجامید حال آنکه احداث المؤمنین بعد از حضرت پدران توحید
را طلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود و چون جناب میر فرارسید مبارکش بسینا قدس کشید و چنان با مویخت
که حالتش دانستی ولیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینیه مبارک کشاده شد مگر زینهار این علوم مشکل کشائی
مشکل کشا نکرد و تا حضرت بعد از غسل و گفتن بر روایت و از بخار فضا جتها و استنباط از اجنبایم میر سلیمان
و خداوند تعالی در کتاب حمید روح آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلاص مسترشین میگردد و درایت و نور و ذی
کماهی عنقریب ثقه المحدثین دریده و هن بر خلاف قول صدیق القبح الله علیک لئو تنبت بدینا رجعت نمود و باز
بر سر تو تعلیم رقصوی مشغول شد و با یفتین بطین بودن اجنبایم قبل از آن بود که حضرت هنوز از پنجهائی تنهال
نفرمود پس باید که بعد از این لطیفی را حدی نباشد ولیکن تو آن گفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود و باید فرمود
اگر چه مشهور و سبب فضیلت نیست که در سینه یار نور سفیه چنانچه خلاص کاشی میگوید و علمیکه حقیقی است در سینه
و درسی نبود و بر آنچه در سینه بود و صدقانه پراز کتاب مسودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود و آری پناه بجهیم از آن طبع
که صد جناب میر را حجت عداوت و تنگی فی کمال تنگی گردانیدند پس عالم قریب را بر اینها تنگ بگردان و از اینجا
که آیه برانداشته بودند کافی لاصول بهر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید ورنیک در دفن چنان شد که مزین
تا عاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حاکم رانیده و درین باب هم خلفای ناکرده گناه را زیر خطا عرض
گرفته و کتب خویش را ندیده که ناز خبازه شریف را چند چند کس گذاردند تا با خورشید روز سوم نوبت شریف فرمود
رسید بقبوی جهان آرای جناب رقصوی پس از آنکه بخت و با نیمه کوچکی حوصله بار فضا بحدیث زمان و غیره که سهر کافی
نماند و اعتقاد در دل آید که علوم هر دو جناب برابر بودی زیادت و نقصان و کم و حوصلگی را محصور بجناب نمانده اند
بلکه صدیق اند و سبب و ابو ذر اینتر و کافی نواخته اند که اگر پی بر زمینیه سلمان او را قتل کند یا دعا برای قاتلش بگوید
در شرح آن قصه علی طویلی آورده و فقط کم حوصله رقم کرده حال آنکه گویند که مرتبه ایشان تالی در جوامع بدری است سلمان
کریل و دیالکند است و او رکن دوم و صدیق امت است بجان اندام مورایش نظر ندارند و بر تخمین معطلین که در
بعضی از مسائل جتهدیه اختلاف کردند و سمیت می گارند و نقایص حضرات ائمه طاعن بیکلام الامیر را در کتب مینه
که از راه کوری و کور انگلی می آرند پس کان فی نهی عمی فمونی الاخره اعمی و فاضلی سید و در تمیقام اعتراضات رقصه سید
جناب جلال مشکلات زیاده تراش است و مدعای این منافقین متعین حاصل گردانی که روز طلب قوطاس کس است
تمامه عالم بدان منوط بود و در حقیقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها داشته و لیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم پسر بودند سامان کتابت را و درین فایده خاص امتناع ناپیدا الوصف نمودند که اسباب کتابت

و لیکن اهل تربات هر چه خواهند گفته باشند که از آنکه تا خبری در زمره نباشد اما در مضایق و تدعیات باشد
 فانهم فی خرافات تمسکون بعد ازین خاطر کترین بحديث بنوی علی الله علیه و آله که در وجه قزوین سواد
 نشر بر وایت ابن عباس سلطان المفسرین و راجع البیان آورده متعلق است تا بعضی از قوایین
 استنباط نمایند که موجب ندامت گردن قرآن قوم گردد اگر ایشان شرم و حیا را مستعد نمایند و لیکن
 حکم بالا تیرک کلمه حرفی گفته میشود و آن اینکه رفته بعضی از مطاعن را بخندین را بد معنی نقل میکنند
 کاسه لیسان شان مزین مذہب فاضل است و در دیار ما که میگوید ایشان با لآخر ندامت کشیده گفته اند
 ای کاش چنین نیکو دیم و ندانسته که این دفتر اگر در کتب شیعه برکشایم بسیاری امور در نجسین ازین مقوله
 شیعه هم میرسد که اصول مطاعن میکنند اینها را بر طاق بنه نگاه بکن که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود که من در جناب قدس رب العالمین در آن روایت چنان عرض کردم و مرا مناسب نبود پس
 بعد از تسلیم صحیح و لیاقت احتجاج و عدم خلط متیقن امامیه که در باطل اهل حق مقصد خون خواری و
 و در مطاعن اصحاب جهنا که دند و با وصف همرا و جزا که با ایشان وارد از دنیا بطور نمونه رسید بعد
 و لآخر شد و اقوی توان گفت که در کلام خلفای پیروی انبیاء و مرسلین بلکه خاتم النبیین بود و اگر گفته باشند
 و ذره از خطا را بجای کوه الوند قرار دادند که معمول اهل زهد و طالین مقامات عالیها خبر و بهین است
 حسن عبادات را بر رقم نسیان زدن اشیای اعمال را لوح و قدم داشتن و چون طالب علوم دینی مشغولات یقین و رکت
 ملت می بیند البته ندامت را اصل الاصول عبادات خواهد یافت و کنه توری و غیره نوشته اند که جناب میر بر گفته
 حضرت عباس علیه السلام دست بر انداخته نکش و ندامت بر و و نیز ظاهر است که بعد از آن چه تغییر و تبدیلی در دین و ملت را
 و جو و سبب نبرد و دشمنی درین اوراق گذشته که رفته در آن گناهان که اگر کسیاثر توان گفت تاویل ترک و
 قرار داده اند و تافضل بار دیگر فواید حدیث شریف بنوی را که شان در دو سوره مذکور بود و در اوقات صافیه
 استنباط حواله کرده میگویم که مجتهد را از ذکر عبارت ناصر الدین میضای بیهم فایده نشد که بقیتا حقیقت خویش محمل
 نیست و در امتناع بطن مبارک بر قنوی متعین است پس آنچه در باره فقیر گفته میروی پدر فانی خویش کرده
 که بیشتر در کیفیات او خواهی دید که خطای میگزارد و صادر است و صاحب تحفه را سپیدی بجلت بدگهری یا میگوید
 و این میدان را در صول حیدر علی الجوسل تقدیر چنانچه باید طی کرد و اقامه و از اتفاقات حسن و محبت با نعمه الهی
 انکس چون نام این کتاب را تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتهد دیدند و تیر وقت محبت پیر رسیدند و پس ایشان
 بیان کردم این کتاب برای روز ساله ذوالفقار مجتهد فانی نامزد شد قریب به شاد و جز رسیده و لیکن از استعلا
 با امور دیگر تمام ماند اگر جناب مجتهد الزمانی را حوصله دیدنش باشد از این کتاب را متوسط شما طلب نمایند
 خواهم فرستاد و هر قدر که قانع شود و بفرستد باز دیگر را طلبند در پیغمبر ایمان در معنی نیست که مقصود اصلی خطا
 با ایشان است و دیگر که بعد از ندامت از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تالیف بهم رسیده تا شروع کردم و در زمره

[illegible]

در علم اهل سنت و ائمه اعتبار کنایش چنانچه پدرش در ذوالفقار می طلبید باید ثابت کرد و در هر قیدی از
تعودش اتفاتی نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به یمنید و انتم یسکری را بر نگیرید من بعد آنچه از
روایت است اشارت است بطین مبارک و حواشی آن پس البته اشاره شد بقولت بیت و عنقریب گشت
که در معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال در اصل بطین گشتن و انتقال اصداغ است از کثرت علم پس از مطلق
در نیجارت نشانی نیست و هم چنین لفظ رقی که برای مزید اتمام دارد و فرمود پس تشبیه شد بحال یزید کا
که در سیر کردن بچکان خود سعی موفور بتقدیم میرسانند و در بندی هم این تشبیه محل است تلامذه فقیر
اهتمام مراد در تعلیم خویش نمیدیدند گویا ترجمان عبارت کرده اند و میکنند و درین امر هیچ قباحی نیست
اینست که کسی نسبت کند یکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدیجید رسیده و غلوع آن شکم
گردیده پس آنچه ثابت شد مقصود نیست و آنچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد حدیث کنان بحجت اعتبار
نفع از مناظره بگرخت و هر چند او در کار که جهتا و قیام و اقامت دارد و بگونه مقصود رایا و نمیکند و
یا و کی می آغاز در حقیقه بر دهر و مندان راه فراسوی و دست کمالی کنی ملی دانشمند است که بمنبر سخن رسیده
و مایه الترام را فراموش نسازد و کلام درین بنود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش استاره
فرمایند بشکم مبارک که اشاره قلبی شد البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلبی محمل معرفت و علم و تصدیق و نور هر چه گویند بیکجا خود از ان صحت بایه الترام لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه لیسان و علینا زده بالبرهان و شکم مقدس جناب سالک رب نیجارت ز تهماد مذکور
نیست مجتهد خود که با نوشته نمونه جزای اخروی دارد الح یا قهر چنان در مجلد اول مفصل گزشت و در
جایای دیگر محمل خردی و بزرگی و کی و بیشی علم و معلوم آید بر و جناب با مقتضای قلت و کثرت در جای
در ندب و روایات است و لیکن مناقب مرتضوی که علمای رفقه نوشته اند و هم روایات عوالم
در تعیین که در مجلد اول مجلای موصلا آمده و ال بر مزید علم جناب امیر است پس خردی و بزرگی را گنجایشی بنا
و نسبت مساوات علم خود در کلیبی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت بنود
که از جناب امیر گذشته باشد پس مساوات ظاهر است و هم چنین مهاجرین امام نشده اند بدون این امر پس
علم همه برابر است و بنده از اصول شیعه و تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الایمه جامع جمیع علوم قرآنی است
بخلاف بزرگان متقدم و این بیان خود در رساله حد اگاهانه است اگر کسی را موس و دیدتش باشد تقریرانش
نیتوانم بخندش برانیدن بشرطیکه خود نویسد یا از کسی نویساند و باز پسندید باجمله نقیذ برای جناب
صلی الله علیه و سلم درین عبارت و خلست که آن جناب ستاد بود و کمال اهتمام در تعلیم تصوفی مینمود
میداد چنانچه در حق طاهر خود و لا حقه انیم ظاهر است که در زید ماتند شیعه است لازم نمی آید دیگر امور بلکه نقیذ
و در نفی موص تشبیه حضرت در مزید اهتمام پس مقصود مجتهد است بمعنی است که صدوق لک و ذیبا نیست

[illegible]

قويه شديد الاحتمال ان الى ان قال بعد هذا تصور ومنه ان الشرائع من التحويلات الا ليس من تحويلات القلب
 انتهى مختصر العبد ابن علي بن الهادي انهم قرئوا وشرح في توليد وانهم طولي وارديس محتاج
 اليه كتمانوه يعيشون ان فعل القلب كما يظن اوله الروح الحيواني ويوزعه على الاعضاء
 النقي وتوليد ذلك في سجن الدم وتلطفه حتى اذا خالط باقى البرية من الامور صلح ذلك كله لخدمة
 لان ليسرر وحايوينا وذلك في جعل في القلب لا بد من ان يكون له تحويل يحوي الدم الذي في
 الى سجنه وذلك كما يحدث فيه من الغليان الذي يكثره تحلل الحرام وانسباطه فلذلك لا يفيق في ذلك
 ان يكون ذلك الدم محتوي الفرق للفرق لا يتبع لهذا الانسباط الذي لا يتصلح له لاصل ترقيق القوام
 جدا ولا بد من ان يكون له تحويل اخرى يحوي الروح الحيواني ومنه في الشرائع الى جميع
 الاعضاء ونده الروح لا بد من ان يكون شديد اللطافة هو اسية كنج اما دماغ ليس بتجويفات ان
 مشهورست ودر كتب بطور عبارت هدايت شيخ عمر ابرهي بايد شنيد كه اما التي في الباطن مني ايضا
 الحس المشترك والخيال والوهم والحافظة والمتصرف اما الحس المشترك فهو قوة مرتبة في مقدم
 التحويلات الاولى في الدماغ قبل جميع الصور المنطقية في الحواس الظاهرة وهي غير البصر لانها لا تقطع
 النازلة خط مستقيما والنقطة الدايمة بسرعة خط مستديرا وليس ارستارهما في البصر اذا البصر
 لا يرسم فيه المقابل وهو القطر والنقطة فاذا ارستارهما انما يكون في قوة اخرى اما الخيال فهو قوة متبر
 في موخر التحويلات الاولى يحفظ جميع الصور المحسوسة ومشكلا بعد الغيوة وهي خزانة الحس المشترك واما الوهم
 فهو قوة مرتبة في اخر التحويلات الاوسط من الدماغ تذكر كذا البحرية الموجودة في المحسوسات كالقوة الحافظة
 الشاهد بان الذئب مهرب عنه والوطيطون اليه واما الحافظة فهي قوة مرتبة في الاولى التحويلات الاخرى
 الدماغ يحفظ ما يدركه القوة الوهمية من المعاني البحرية العظمى الموجودة في الحس المشترك وهي خزانة القوة الوهمية
 واما القوة فهي قوة مرتبة في البطل في التحويلات الاوسط من الدماغ من شانه ان يتركيب بعض في الخيال و
 مع اجتناب لفصيلة عنه مقصودا من بيان انست كه يبايجبت خلل دماغ كه بقوى محن كثيره وجواب ساله قد يحصل
 جناب مجتهد در باره ومانه تمانه انكار برر مانه خولش ابل بنير بالجملة ان كلامنا في حرام مجتهد طعام واضح شد كه قلب
 صحت است وجو في ندره ولا برهم پر كردش انهم شبهه باحوال ست و خداوند عالم در كتاب كرم ميغوايد ايجده لا اله
 برار كه در كتابها احيايها بيان و اخذ احمر پر كردم و شيطان اعمال فتخره در قلوبهم و نثبت داد پس اعتراضات اوجه
 قدر انهم بر رابع ميشود و كمال بيت مجتهد باشد زيرا كه دل جو في ندره و دايه مرعشت كه ميتهم و مجتهد قلبي او ميگره
 كه در ذواته عقاير و هو ارم و طعن انرام مدعي بر گونه تحريف و تبديل و نقصان كتاب الله از تقليد شياطين و
 انوار احاديث ائمه در بيان و تفسيرهم زيارت و در كتب ينيه آورده اند بلكه زيادت ايات و تحريفها و الحاقاير نام مبارك
 امام الايمية قوله بل ان السلام اسكتة ان جناب طبرسي وراجح و غير ذلك ان بر تحريم ان في بالتد و دلالة في مروست

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

هـ موجود چه در پای ریزی از شش چشمه سرندی منی بر سرش آمد و هر سسش بنامش زکریا بن
 بفضل خدا هست و پس **قول** این حجر اسخ اگر دل را فاضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین مسوخته و
 کانون سینه اش از آتش حسد برافروخته بایدهش در حد تنبیه دلی رخصه بردایش دل بسته در
 نظر کردن که مالش غیر ازین چیست که من شهر علم علیم در است و درست این سخن توان غیر
 است یعنی حکیم طوسی فرود چون **احکام** در نیکو میث یافته بنیوت آن حکم نموده بعد ازین چون جناب شاه
 ولایت در وازه آن مدینه است از دوحال خالی نیست یا فقط از سنگ نشت و آهنگ ماتعلون
 بیک نظم ساخته اند چون رومی در وازه ویرین بلده یا از چوب آهن شکست داده نصب نموده
 چنانچه مسجد کالی کوک از ملک پلوس سلطان و بهر حال لوازم آن در هر دو صورت ناگزیر گشته
 و هرگز در حضرت روح الامین مجیبا و دلی با گر دیده پس اعتراض مشترک الی و دهست و لطیفی
 اند از جلال ارتقاء شکم و اتفاح اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
 علیه و سلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب امیر قاضی
 برکشودند پس تنگی حوصله جناب لایت بر اصول رافضه دل تنگی تنگ چشم صدر رنگ باید دید
 و این خود بر صور خیال پیشوای رافضه یعنی صدوق الکو اذوب طینی است که بار بار گفته نیست
 مگر بتعلیم مجتهد کون که اگر گاو و کوزن بودی ای مقدر و ملخ امروز منده خود را پریشان نساختی
 گوساله نشان برشته و گاو نشسته بر عصاره الیم نه و و اشاره کثرت و قلت موجود است شاید اگر آن الفاظ از فکر
 افتاده باشند بین که بعد از حاصل حدیث علی شیم الشوخی گفته بودم که اتفاح لطن از کثرت علم امریه
 که سامعین را از کثرت خنده پشت و تا میگرداند از اینجا ارتقاء شکم مبارک جناب سالتی صلی الله علیه
 و آله و سلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است
 یعنی علت الطینی کثرت علم بود که در حقیقت قطره انسان ریاست بر او صفت قلت اتفاح اضلاع و که بطور
 بظهور رسید و قبل ازین را اعتقاد فرغنی و شرح کلینی کم حوصلگی صدیق امامیه بطور نمودم و در ذکر شش کثرت
 که رافضه گویند که صدیق مذکور از شاگردان شیعه خاص جناب امیر المؤمنین بود و حاشا که اهل حق اختیار چنین میگفتند باشند
 با الحق با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد بهیم و نهیم که اینهمه غیر آن که در بیان پیدا کنارت که علی مرتضی صدیق و فارق ذوالنور
 و دیگران از آن بهر علوم بهر اسرار و افراشته و خندیده اصحاب مانند نمر باد اسطر فیض رسالت هستند و نکته را باید و اگر چه
 از جناب میر نسیمند فرمود که از غلامان نیز بارگاریم و پس عاقد دیگران بهر لفظ و معنی طریح اللسان بوده اند و او
 صدیق خود را خالفه گفت بحواله عیالی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی بی حقیقت امام نیمه غلو و عدوان
 و واقف است که علوم بر دو جناب مساوی قرار داده ابواب علامه را بر روی خود گشاده اند و آنچه حرف تواند بود
 از افترا و خرافات شان که زیاده تر ازیز و بهر حال بر کتاب از اصول موصوفه شان نشان و ادم که جوشتر

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page from a historical document or book. The text is dense and covers most of the page area.

حلالی مشکلات و ساده آرای مواعظ قرآنی میشدند تفسیر فاتحه باز هفتاد و شتر میشد چنانچه در مناسبت
 هر تقویمی است حال آنکه سوره فاتحه از یک آیت سوره بقره هم قصیر است بلکه نصفشتر نمیرسد پس کسی که بگوید
 رخصه بداند لیست عجمت پیشیه باید دید که تقارن بر زمین نواختند و علم و قاه قاه را بر آسمان برین نواختند
 یعنی فاروق چنین کوفتی بود و اعجاب بر روایات اصول طایفه کسبینه که بهشتی است و الکشمیر به
 نوبت بکم حوصلگی و تنگ نظری دشمنان جناب تقوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت و انهم ملحق اند
 حاجت گفتنی نیست و حقا در آن معنی نکرده اند که چنین و برادرش را پلید همه محاجیرین و انصا کاراوی و
 الکلمینی فی التفسیر بزعامت گری رسانیدند و این محاجیرین و انصا امامت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه
 در شرح کافی است و نیز عادل منصف نزد والد و مولود بلکه مجلس و اکابر و نیز در شرح خود برهم ابداست
 اعتراف جناب مرتضوی بعد از آنکه او در ولایت و امامت اعتراف فرمودند
 پس لازم آمد که هم بدین بزرگانین چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات منصف
 باشد و دیگران عاری از آن و با انیم که آن روایات هم منقول از کتب شیعیه در کتب کلامیه مثل صواعق و تحفه
 اثنا عشریه با اتفاق فریقین بجواب بعض مسائل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیده شدم از
 امر که ندانم و آن بزرگ که مثل و در ابلهیت کسی و بغایت بکمال در شاد رسید یعنی حضرت عبدالعزیز
 در بیان معنی لفظ فاطمه و زینب و همدوش گردید که فی مجمع البیان و صدیق بنو کما فی نهج البلاغت
 علم تقوی علم الهدی و الرضی ابوالی و المختار الکشتی امامیه اعتبارات کابر علمای شان که عنقریب انشی از و
 کم حوصلگی بدر نیاید و سلمان رکن رکنین مذرب شیعین که باب الله بود و کما فی النجا و تراجمه و بابینه بودن
 او را بر ضرور چنان در جهل مرکب و ماند که معاذ الله قصبه سابق اثنا عشر حلی دور بود که این بیچاره و قتیله بر
 اولاد خویش بجایالات نفسانی متغیر شد و سبوی روغن گاو بر زمین افتاد اعتقادش همین بود که آن
 و بنیه بود که آن ایام که شتمه تجارت و کتختانی و به رسیدن اولاد و تقاضا شان در باره شریعت است مملوک
 سوار نیست که یار ارحمی بر و حضرت سلمان معاذ الله از غایت جهل انیم نمیدانست که صوبه مدین کسری حکم فاروق
 حاصل شده و او از غایت جهل مرکب نمیدانست که حکم مرتضویت پس جمیع امور خلافت راجع بحضرت حلال
 مشکلات خواهد بود و کشته علمه و انتفاح بطنه کجا ماند بسیاری از احادیث رخصه در کتب مینه بخصا لیه
 متاخرین مثلا کلام ایشان در بطون احما طیبات کتب اسمانی و نامه جاوای تملات میگردند و سلنا و صلا
 که نبوت شیعی فرم المبتدئ و لیکن قیامت انیت که در روز ولایت خویش بکنار حضرت حلی الله علیه
 و آله و سلم قرآن مجید را قبل از نزول پاره سال بگوش مبارک رسانیدند و غلط گفتم بلکه امه متقدمه با تحصیل علوم
 چندان جدا افتاد که منبر چه فرمودند یا بهر آیت یا سنیا ساختند و فقط الفاظی بود بدین فم معالی بانه امارت فی
 رسول الله چه پیش آمدن مشتقها و علم و چون رخصه بی دین کفر و در کتب مینه تا بجایات شهادت رسانیدند پس غایب که بهر تو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

میور و اقیه نفس الامر به ما نزد سقراط که سبیه خود را در بر روی عقل اقلیل و ثواب کرد و اینده اندازی می نمودی ^{صلی الله علیه و آله}
 صلوات الله علیه که از او چنین عدل و داورم بر حال استعدادی و کمال بدل عطوفت چنان گردید که اسباب و
 بهر جمل ایشنان را شرف و اوقاف استیکه دهند و در تحفیض حق حضرت آنچه برای والی است تا کیدات فرمود و بهر باب
 شو کاین بران پاسا داسانه خود و است سمعت اباجله الله علیه السلام یقول لعینت الی العین صلی علیه و آله
 نفسه و بهر صحیح لیسین جمع قال نزل بالروح الامین قال فتاوی علیه السلام الصلوة و جماعة امر المباحین
 و الامتناع بالسلح واجتمع الناس فصرخ البی صلی الله علیه و آله المینشی علیه السلام ثم قال ذکر الله الوالی
 من بعد علی امیر الاثرم علی جماعه المسلمین فاجل کیرم و رحم ضعیفم و قو عالمم و لم یضربهم فیدلهم و لم یقتلهم
 فیلکفرهم و لم یخلق یاب و دهم فینا کل قوم ضعیفهم و لم یخیرهم فی یومهم فیقطع نسل امتی ثم قال یبلغت بصیحت
 فاشهد و اقال ابو عبد الله هذا الخبر کلام تکلم به رسول الله علی منبره ملاخلیق و زینبی در شرح میگوید شنیدم از
 امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد بسوی بنی صلی الله علیه و آله خبر مرگ خود من بر حالیکه او در
 بیماری بود و بنود و با و در نزد امام علیه السلام گفت نازل ساختن خبر خیر کل امام گفت پس طلبید مردم را
 که حاضر شوید نماز را بر حالیکه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین و انصار را بایراق پوشیدن شاید که
 برای خبر خیرشان سامه باشد پوشیده مباد که آنچه شام گفته که طلبیدن مهاجرین و انصار را بپوشیدن شاید که
 خبر خیرشان سامه باشد خالی نبصریم نمید و در طهر الراح که در بیماری حضرت بود نش قول است بزرگم خبر خیر بود
 نه از دو این لازم محلا بود و تفصیل طلب بطور مذکور در او را فی دیگر از اصول شان نوشته ام ان شاء الله تعالی
 وقت بر آمدنش درین کتابت بر می گوئی که واقعی این نکته لغایت دقیق است و بر اصول شیعه
 نهایت منطبق است کالقه یا لقه یا لجهوم کردم نقل لقیه شرح مذکور که تعلق بحدیث بصری دارد و لجهوم جمع شده مردم
 پس یا لا فتی صلی الله علیه و آله منیر این رسانیده بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از ان گفت بیا و الی
 بعد از من بر امت من می اندازم الله تعالی را با میفنی که قسم بالله تعالی میبیم ان والی را که
 هیچ کار نکند بگرا تیکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ
 شمر دیزگ ایشنان را و مهربانی کند ضعیف ایشنان را و تعظیم کند دانای ایشنان را و حاضر تر است
 با ایشنان که خوار کند ایشنان را و لی خیر نکند ایشنان را که کافر کند ایشنان را با نفعی که باعث
 افکار ایشنان امام را شود پس کار شود نه بند و در خود را بی دخول ایشنان بجهان او خورد و قوی
 ایشنان ضعیف ایشنان را و خیر نکند ایشنان را و فرستاد نهامی ایشنان بجهاد که بر و نسل است و
 اشاره یا نیست که امت حقیقی من ایشنانند نه منافقان بعد از ان گفت رسانیدم رسانید من
 را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیه السلام این خبر حقیقی است
 که سخن گفت بان رسول الله علیه و آله بر منبر خود و بداند که بهر پیروی مسرور عالم که هرگز

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

فیہ وذل الی الیہ مسیعه المیر وذلک من یبق الی الشیر کون اسو جلا بینه واملت من المهاجرین الذین باجروا من مکة الی
 المدینه والی الی الحشره الانصار لای ومن الانصار الذین ان سبقتوا فطما ستم من الی الی مدینه خلا لکه بعضه وازمنسیر من گفتند که
 از سابقین آن اصحاب اند که نمازگزاردند وکعبه ویت المقدس و بعضی گفتند آنکسانند که در بقیع روضه آن شهر بکشد وند
 پس هر که مسلمان شد بعد از ان و هجرت کرد و زادین نیست و جماعی گویند که اولین اهل بدر اند و گویند که آنانند که اسلام آوردند
 قبل هجرت و مسیح ایشان نیست که هر که سبقت کرد و دیگر کوییر و او شد لاجرم اول تبویع گشت و ان و دیگر تابع پس تبویع امام است
 و بعدت کنند بیک سبیل که پیش قدم است و هر که هم کفر و کفرای نهاد و حال و بدر شد همین حاجت مهاجرین آنکسانند که از کعبه بینه نقلند
 بسو و حشره و انصار باشند گمانینه که از امتثال خویش سبقت گرفتند و کسانیکه پیروی کردند مهاجرین انصار را در تنگی و داخل شدند
 و اسلام بعدشان و راه مهاجرین انصار گرفتند و از قیامت خلافت اهل شان گرفتند و ایشان از خدا که ثواب اورد و در بطاعت اهل شان
 و تعلی شان و میام نمود و برای ایشان با عمنه که زیر آن نه بر جایست و در حالیکه همیشه در ان با نماند بقاء ای و نه تمام از ان غایت است که انهم
 نعمت مقابل آن نتواند شد ایستاد و لالت کرد بر کمان بزرگی صحاب غیر شان بعد از آنکه بر ان اذاع محمد و ادوات میدین که از برای خویش را گرفتند
 و دین قیام مالون خود را پیشت انداختند و نصرت دین خدا بجا آوردند و با وصف ثلث از کفاز رسیدند و بسبب ایمان سبقت کردند و دعوت
 دینی آغاز نمودند و فواید کلمات طبری را نیز بنویسند که درین وراق کجایم بطوریکه بعد از ماضی ان چیز از طاعن اهل قاین که کافران اند
 اتعالی که صادر شد گفت که به الی الحج فی قیام عاصف که کون که قابل باید کردن که ان امری چند که حضرت
 صلی الله علیه و سلم از کارشبا اموات بدان جد و جهد خواسته بودند و که فرمودند که غیر از ان امری نخواهم که از کعبه بخام یا نت
 حقیقی اجماع بران دارد و که آنچه تخمین عین کردن و ناکسی انجام یافت و اگر کسی از مخالفان اهل سلام گوید که بنیام میر فرمود که بعد از خالی شدن
 و داد ایشان سایه ترو و جو بود و گوییم که اگر نقل خود از ان قبیل است که خوشتر از ان طمانی گویند و از یاسه عشر و علاج مضر خوشتر بچوبه
 معتر بخت با نفع بر اهلین میثوایان فقیر و در جواب رقی خنده انصاف شد انکسیر موبد و خوشتر و فقیر و نوازند خیر کردی ایوم الید و او را بر دلان
 که مضافا تعظیم و تکریم اهل المؤمنین نصب العین و در ان سیم باب طاعن این دیده است که بالاخر علماء ایشان و زیر و او خوشتر بدان گرفتند و هر
 می گفتند که اگر کسی در باره فک و قوطا را با عجز کرد و اندازوم و دودی برای باقی نماند و انیم اصل و زیر کبت خصم و عا حاشی طوطا لاح
 که خنده از ان و تقلید از اولیخ از انتخاب قصد کن و ساسم از جم مطاع و نوشته جواب علامه بلوی قدس سره العیز و در سیر از نمیکند و بنده چنان
 خیال ادم که اگر تاران و اوراق را کاتبین بان کنند و حق تعالی اهل حق را از اعتیاد توین بخشند تا ترتیب و ترتیب ان مشغول شویم و
 بد صد جز کلان آن برسد هر فامی قران مجید برای طعن الرطاح کالفر اشی البشوات و کالفر البشوات و کالفر البشوات و کالفر البشوات
 و فلاح خطی اکابر رقص را بالاتر از تنهای خود به میند و اگر از فضیلت اهل بیت حقیقی کسی غیر از حدیث کلینی و کتاب لهما و نامر فی
 التعالی و اوده حدیثی بر نگزیند معتبر خواهد که دعوی خود بخیر براد و محکوم است چه با امام ایه اهل بیت ورنه باید که خلفای اهل
 باینه و ازین فردوش باشند و هم محال کنون خیال کنر که از جناب میر بر اهل اهل متحول چه صادر شد پس بد آنکه
 حضرت از و الی است و را غار و وصیت ترجم و عطا و فت خواسته بودند بر روایت کلینی مفقدهای محدثین طایفه
 و حال جناب تقوی امینت که چون بگوش حق پیوش رسید که صدیق را مهاجرین و انصار برار یکد خلافت

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

برگزیده از جناب میر افضل میداشتند پس کاش حضرت میرزا بهک عالمین بنسلاک گردانیده بتوقیر پیش می آمدند بلکه
 بجای طلبه عام می چند داشتند و جو کانی ناطق است یا آنکه ملائکه تعظیم شان مسکینند و اصول رفته برخلاف ان است
 دارد که بسا در ابا و جو چنین منصب که امت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار بمقتدار گردانیدند و جو
 برای او ای شهادت در مقدمه فدک برخلاف قانون شرعی او ای شهادت نموده بودند چنانچه از طعم الرام
 مجتهد الزمانی استنباط تو انکه و فایده حج و تذلیل شیخ اول و تحقیر و تفسیر متی هم عیان است مع ذلک رعایت
 اصل الاصول یعنی تقلید از دست رفت و بالاتر از همه آنکه فارغ خطی را که رو بروی جناب سید المرسلین و ملائکه
 مقربین اند دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و انگاه دیده و دانسته نه سهوا و اولیایا فاتهم لا یجوز
 علیه لا علی زوجه المظهره و لا علی احد من اولاده المعصومین اما حال شیخ دوم پس از انهم بدتر که هم دشمنان و دشمن
 و هم گریبان نشینند چنانچه از تفسیر متی و بحار پیدا است استخفاف پنجم آنکه چستان ایشان را با چنین گردانیدند
 بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زد و مرتد شدند و این امر چنان نیست که روضه انکار اثر
 زبان بر کشاید که خود حضرت فرموده بودند که ای حیرت انگیز علی را نصب کنم معی سبب سه ساله من را یگان رو و در و
 مرتد شوند اگر چه خبر مولی و محبوت و ما يتعلق بها و انهم بی سر و دلی و انگاه بعد الا اسعایه می نفرمودند و انی مجبور
 اصول معنی دیگر برای دلکن لار بکم فاعلین بر می آید که لا یخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب کنم اما امکان شایسته
 کیفیت ماکان نیاورم که این حدیث شیعیه هم می آرند بی چون و چرا که المحدثی فی تالیفه و هو عند حکماء المثلک و غیره فی غیره
 پس معلوم شد که احکام از تمدنا و وصیت شیرین تا اینجا بود و باقی ماند خاتمه حدیث بتوی صلی الله علیه و آله پس ربادی
 الرای چنان می نماید که جناب بر حفظ این اصل است حقیقی که مهاجرین و انصار را ندانند با عتواف شایسته قوتی که استحقاق
 دو گشته اند تا آنکه خوانند الحاقه لایم المتقین و هرگاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتنا و نیست مگر
 برخواتیم که فی القرآن المبین سیما فی الحوامیم ولیکن چون وقت نظر را کار فرمای و از دایره تقلید برای جلای
 دانست که چنانچه دین و دولت گشته شد تفصیل این جمال را هر دو مقال آنکه هرگاه فاروق اعظم میخواست و پیشوای دیگر
 اصحاب بر پی عزم سفر برای جهاد و امیر المؤمنین بلاغت خویش چنان پدید آمدند مقدمات عقیده و تفکیک نمودند که عزم
 فاروق فتح میکرد و اصحاب نیز بدان اذعان می آوردند و قطعاً و یقیناً میدانید که عزید خیر خواهی و عقد کشتی
 همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیر می بخشد بدان شد که فیروز را رمزی آموختند و بکار
 پیردازی فرستادند بالاخر او بر ولایات ایشان در نقبی که معاول عقول روضه انرا کندید و بجهت
 از طعم خلوتات بجا آمده بودند تا برای نماز از ان تعب میگرفت و کسی در شریعت نمیدانست و این مقربین را یاد نماز
 که عدل و بر همه خلایق سایه افکن بود و ولایت دیگران در دیوانه خانه فاروق و شمری زد که بر صورت ذوالفقار حجاب
 حیدر که از ساخته بودند در مسجد بنوی در مبادی نماز صبح صادق صادق بر جلال فقریان ختم و فیروز می قلع
 باب قلعه میو دیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال نفرمودند که از اینجا انهم بقلوب عوامی نشیند که ارکان را بر

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style.]

و معنی از اکابر طایفه خیال بنام حسین می‌چشمند که ابو بکر سیدمان بنابر حدیث مذکور در باره تعیین مقام
 و فن را خود وضع کرد و تفصیلات و تفرع و ثوابت یاد و حجه و اوقایست زیارتگاه خلایق باند چون این حدیث از روای
 عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغم و غیره بر او دم گویا و بن ایشان لقبه گرم بر دو ختم غایتی از در جیب آنکس
 گویند که شیعین جناب امیر ابدین امور متعلق کردند بهم اهل عانت او را و خود بر اختلافت نمودند و او بهر اسباب و تشر
 مجلس مشغول باشد و میدان عالی ماند و جواب بی‌مقالات نه از اینچه گفتیم بظاهر و هم از قاعده و فقه که معصوم را بر معصوم
 غسل نیندیشد پس اگر ابو بکر غسل شریف را بدست خود میزد و میگفتند که این بسم الله کتاب غنیمت جو رست زیر آنست
 این امر علی مرتضی بود و او این منصب را در بر خود لیکن اگر سائحه وفات وقت هجرت پیشتر مدتی غیر از آنکه جو رست او در نزد
 این امور را بر عرف عادت حمل مینمایند و پس اگر این قاعده یعنی معصوم را غسل نیندیشد مگر معصوم هزار اعتراف و سجده
 محذوش است کما هو مذکور فی الکافی و تشریح بعضی از آنچه ولیکن بار او صیت شریف با علی مرتضی مخصوص فی دشتانی
 و حضرت صلی الله علیه و سلم او را بدین کار خود مشغول فرماید که شیعین مکررین بنیاب چه باشد پس بطور روضه بزرگ
 نو گفت که حضرت سیدنا و مولانا علیه السلام و سید عظیمه و فاضل خلافتش بیان نمود و اقوال حضرت همه از متعلقات احکام
 بعد از اصلاح مجتهد طغام و حیای بود کافی طعن الریح الحاصل اگر جناب امیر وصیت و تمنای شریف را غلبه
 گذاشته وقت اختلاف اصحاب بر موت خطیبی خوانده آنچه صدیق کرده و لو قبیل از آن عمل می‌آورد و بر اخلاق حضرت
 می‌است از کرم علماء و شیوخ و بی‌ترجم بر علی که والی است را قهر و برود که مانع میشد و اگر قول آنجناب قبول نمیکردند و خصوص
 امامت خود را بطور وحدت ازادی بیاد ایشان میداد و رتبه بود حدت قهری میبرد و تحت بعد از طاعت و تحرات ایشان
 ترک کردن و برای فوج کشی ماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنه از دین دنیا همین اصول فقه مرتب شد پس شیعیان
 و اگر آنچنان خواسته باشند عین اتباع و حیای آنی خواهد بود و یافته واقع نشود و قطعاً **ابو القاسم الذین ظلموا و اهل بیتهم**
بما یتعلقون فی الله و این خبر کلی در صواعق الخ بناید و انست که محیب مصیب بکر اتمام نوشته
 که هر گاه حدیث علت بر لطیفه براسه جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشائخ در کتاب علی مرتضی حقیقه
 قض قطع است کما ذکر مر سنا ضرورت است که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینه العلم بنما طر خود را نسخ
 کرده اند و باشد که نزد او اصل باب و فذلک الحساب است و اینهمه را سنین براسه مناقب خلایق
 مکتبه موضوع گردانیدند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار دادند چون لوازم دراز عمارت
 در آن مقام ضرورت باشد در لزوم آن هیچ قبا حقه در آن مقام بنجیال نمی‌آمد که اصل و فروع همه مناسب
 و مطابق شد **فی الله و محبت ترا که آه درین افاده نیز کمال تبارج دانست** خود را جناب مجتهد الزمان
 ثابت کرده اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تاریخ را به بنید چنین بهیوده همراهی نتواند کرد یعنی در زمان حضرت
 که این حدیث صدور یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود و از آن بابیست نمود و اول دلیل بر آن
 که بیت الخلا بعد از آن قرا یافت قصه قضای حاجت امام حسن و حسین است که بروایت مجلسی

استقامت علی بابا که دلی سنیان نمود در روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین علیه السلام که دلی شیعیان در
 ارشد کور شاد که داشتند آفتاب نیز روشن است و اگر بچندین نفر در بر دویلمی که او بپیش فرود می برین است
 و دویلمی را فصد چون بخراسان فرستاده خود بمقتضای فلیتو مقصد من الذاب بچشم رود و در دست که اندک
 رجعت نماید و کله را بر سوار چون بگوید احدی از مقلدین مجتهد است بعد نماید که زیاده بحیال نمی آید که چندی
 مجتهد صاحب آفتاب قدسینه علی بنی هذا کتاب و للضربة الحیدریر و دایسته را که موضوع باشد مضمون آن
 یا جلع تمام است حکم باعتبارش نماید پس ضرورت نقل آن از طعن الزاج برداشتن و درین کتاب
 یا دیگر گذشتن تا هر کس از ناظرین تأیید است و از انکو پیش نفرین نماید بلکه هر یک که
 را وصیت نماید چنانچه ابلهیت ظاهرین وقت و قیامت میفرمودند که از جناب خدایا بیدار و غصص اهل
 ما نم اهل اتفاق عبارت است که چون این روایت بر کمال فصیلت وجود و سخاوت جناب امیر
 و اشیاء در راه خدا و ظهور مخرجات آنحضرت و دلالت تمام دارد و فاعل معاصر بسبب غایت عبودیت
 و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه کوارنگرد و بزرگتر بعضی از فقرات آن انکشاف نموده و درین باب نیز
 فاشی و اتفاقی خواهد نصرت کمالی را که عادت بقدیم کلام رو نموده است ضرورت اینها اولاً نقل
 آن روایت تمامه می پردازم بعد از آن آنچه تعلق بجواب نامه بعبادت ابلهیت دارد و میرض تبیین
 می آید در کتاب ارشاد و القلوب و دیگر کتب معتبره و ماثر گذشته آنچه لمحصل آن انبیت که وقتی جناب امیر التو
 بلکه مظهر رفته بودند اعراب را وید که دامن جامه کعبه را گرفته و می گفتند و چهار هزار در هم از درگاه
 مسلت میباید آنحضرت پیش رفته فرمود اے اعرابا چه میگوئید و گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
 منم علی بن ابیطالب گفت انت و الله جابته بخدا که در حجت من از تو روان خواهد شد فرمود و بجواب
 تو در گفت که هزار در هم میخواهم که صدق زن کنم و هزار در هم که دین خود را داد سازم و هزار در هم که بآن
 خانه بخرم و هزار در هم که بآن قعش و زندگانه کنم فرمود انصفت یا اعراب و اخبر حجت من که فاسل و بار
 بدین الرسول یعنی انصاف کرده ای اعراب و زیاده طلبیدی چون از یک بیرون آسید و در مدینه رفتید
 خانه مرا بخری آن اعراب بپایه در که توقف کرد و بعد از آن در طلب آنحضرت بدین آمد و مذاکره کیست که
 مرا بخانه امیر المومنین بخری اے کند و آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه با ویر خود و فرمود که
 ترا بخانه آنحضرت می برم اعراب از اصل و ترا در آنحضرت است غصه نمود چون دانست که آن گوهر شاه
 از بچین نبوت و ولایت است خداست و اگر در نزد امیر المومنین رفته معروض دارد که اعراب بے قصد
 حاجت کرار می آید فرمود و بگوید اے اینک بر وراستاده است پیش حضرت امام حسین و خانه زخم
 آمدن او را عرض می کنم پس ایندا آنحضرت بپرواز آمده سلطان خار می را فرمود و ای مسلمانان هر یک که
 برای من کاشته بر تاجار بخرید از آن عرض نماید حضرت سلمان حدیث مذکور را بر تاجران عرض کرد و بدو

یا ابوالحسن اعرابی را می طلبی که ناظر رایت و نسخه تائیمت آن را بوسی رسائی گفتم آری بخیر
فدای تو گردند پدر و مادر من و مودید ابوالحسن انگسکه ناظر رایت و نسخه جبرئیل علیه السلام بود
و آن کسیکه ناظر رایت و نسخه حضرت میکائیل بود و آن ناظر از ناظران بهشت و آن در مازندران
رب العالمین بود که ملایم و دقت اشاره بعبارتی است که آن سائل گفته بود که من بقرض الودعی
الملایم بعد ازین مجتهد الکرامی که این روایت معتبره از ارشاد دلیلی آورده و استمرار کرده که در
کتب معتبره و یکم نیز محدثین شیعه آورده اند میگوید آنتیست روایت دلیلی در ارشاد ائمه
الکون کثیرین نمی نویسد که در موضع بودن این روایت چه شبهه باشد مانند که امام حسن و درین محله
پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در واد و دستد یکوشند و مازاناقه باشند و وقتیکه هنوز غرغره
بدر را محطی باشد فاعقب و ایاد لے الا بصار قریب است که بر سر مقربان و مدعیان غریب و لای
اهل بیت سرور عالم صلی الله علیه وعلیه صاعقه شرر بار افتد بعد ازین اگر آو می بقل خود
رجوع کند میباید بصحبت علما و طلبه علوم دینی که امالین در آخر عمر شریف مغوف را بر هم می زند
و برگردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شریک توان شدند و مزید تعجب آنست که مجتهد
اینهمه یاد نکند که صدوق شیخ المشایخ روضه در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط اگر گفته
ابوبکر را انزل عن منبر بے امیر المومنین فرمود تا کید تمام که این سخن بقلم من نیست همه میدانند
که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکرد و انتقده مختصر المصدا و اگر زمانه متشدد برین امور گرد
این توجیه بر زبان صدق ترجمان نرفته و اصحاب کرام بقصد یق آن لب کشا و ندی که
تصلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور است مثل شرح مواقف و از رسائل فرین نیز
واضح است که عادت ایشان خوشامد امر و خلافا بود و یاد داری یا نه که مجتهد لائحه درین
کتاب یعنی تشریح المبانی نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم الله وجهه یاد کرده و الحمد
لله که درین مقام نیز حجت باله کف در کمال ظهور است که وزیر نیک مختصر هم در کشف الغمیه بر حقه
که عمر بر منبر بود و امام حسین گفت از منبر پدرم جدا شود و عمر تاب نیاورد و دیگر گریست و گفت راست
میگوئی که منبر پدرت نیست زید من و امیرمستم بخور که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر نیز
آمد و امام حسین در کنار گرفته بود و نشاند و فرضا نعل را در برشاد که حضرت میفرمود و محافظت کین
در باب غرت و ذریت من که خدا و را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسی که بیارزد و مرا از ار
ایشان انتقام آگهی متوجه باد بطلان شوم که چنین مجتهد و فساد ایشان البلیت مکرین را دشمنان
قرار دادند و با بجا اگر عبارت اصول کلینی را که در سحافو شتم نه فمیده بارے بشرح فارسی آن که
از محقق خلیل قزوینی است رجوع کند بدانکه او بعد از روایت ثنائی در ولادت امام حسین و

[illegible]

چون میبست و تنهای او دید عرض کرد و حکم شد که بر وی دو بار از لشکر نیریز بر آید و ایشان در جمع بین
چکر کردند چنانچه بر بناظرین کافی از نسو موافق معنی نمی ماند پس گویند تنهای میکائیل علیه السلام نیز از همین
قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضل خواه باطن باشند خواه مشترک ازین قسم بسیاری از کلمات بر
زبان آورند نیست آن حریاندارند لاجرم تو ان گفت که او معاذ اللہ آب از دریای جالبقاعی بجا آورد
چنانچه قدیاس فرین با غر افش در مکاتیب و راه بجای نذر و نذر خورد و حواس حسه را بر بند بست کلید
و عشره را بر بند بست حکما باقتدای لیکن خوب معلوم نشد که برادر خورد یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
نیت نیک و اعتقاد داشتند قل یضحکوا اولئک لانیکنوا اکثر اجرا و یما کافی یکنسبون ایا در کتب شیعه
که فارسی خوانان یاد دارند بنظر نرسیده که چون ملائکه خصوصاً رئیس الکر و یمن بر جناب حضرت سید
والا آخرین همراه این گروه و الا شکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش بلایت طاهرین حضور
جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید عمل آوردند و ایشان اری و بلی گفتند و هر چه بر ایشان گذشت
بر اصول اهل فضل بر بناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذ اللہ من
ذلک بعد از تلاحظه این مسطور کجایات مانده چنانچه مجتهد از آغاز تقریر بر زبان و زاری در حق صاحب تحفه
کرده بود که حدیث شتم بود بر فضا کل آل عباد لشل جازت ندا که تاملش نقل نماید یا بجمعه فی حق
مطوره و محدوره هر چه در عالم بے حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبت
سید هر کسبیا نیکه مقب شیعہ برای قدرای شان مقرر بود و زرارہ شیطان الطاق و ہشامین و مشور
کتاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوس خود کشیدند علامه و ہلوی و صاحب عوایع نورانی
خرابچہ انہر ان احادیث صحیحہ در فضائل بلایت مطہرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش درج
و رخصه ازین فی خیر یاد رے کردند ایشان را بر جوع بموضوعات و مخرجات شیعہ در کار ایا احادیث
مفترکہ در فضائل بن برگزیدگان بارگاہ اتہی مقفود بود یا شمل شیعہ کا سبب لیسیم یگران را قصد کنند و
نور کے بجل آرند کہ صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب یا باند خیر فواصی طنہ اہل محبت
با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رخصه محتاج بموضوعات اندک انجمنیات و
کار فرین بی دین متبع شیا طین است کہ نتایج افکار خویش را مدعی شدہ و مبتنی در ہر دم و سر قدم
ملہیات اوعیان گشتہ پچنین حال محبت فانی و غیر او کہ دکانین خویش ایکالامی یگران آراستند و در معارف
بہر خواستہ پروا خند بلی صاحب تحفہ قدس سرہ الغیر نشان مقبوسین دارد و مضامین عبارت بتع
را بفارسی سلیم ہم کمال بلاغت و ادب میفرماید چنانچه از دیباچہ کمالش ہر کسہ از اہل فراست سید
و با وصف شان مقبوسین بطریق تہج باب فصل بر اصل می فرماید عفا اللہ عن شر النواہب و جزا
و اللہ فی الدارین خیر و اہل حاصل بعد ازین امور بار ابعایت انردی حاجتی نماند کہ تاریخ ولادت ش

[illegible]

هشتان میر و نذیر از فرخ این محدثات میفرمودم که در تکیه برفعه چه صورتی پیدا آید اگر دیدید بهشت
 بدوزند و از کا و کا و دست بر نذرند و قلاسه هر قوم را انگو که رویار گردانند که از علم غیبی چنان مضمونی
 در دلم پیدا شد که فاروق در تقیلم و تکریم ابلیت و قیقه فرونگد اشقی باثره بین اصول و جال کلینی را چنان بیابا
 دانستی که چون جناب سیده روزی او را یافت بر ملا گیر با نش بقوت هر چه تمام معاذ الله میسوسه خود کشید
 و قوت و طش از بر ناظرین حیات انملو و ظاهر که چند صد کس از مهاجرین انصار در مقابل و قیقه انما حقوق گردید
 جناب امیر را و خوار شدند که بر نذرند عاجز شدند پس فاروق و او سر فرو دادند اجتناعی که زبان را حرکت نداد
 و راه مدارا و مواسات پیش گرفت و نفس علی ندا کرد انفا و الحمد لله که خود شارح به بعضی از مقامات
 در عین مابذال فرار اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروق را دانستند و راضی شدند و سخن او را شنیدند
 و روزی فرمودند و درین وقت نیز خبر عرض و التماس مصلحت خیر گفت و هر گاه امام حسین و انش
 گرفت سر سبز بلا طفت و صریح امری از وی بصدور نیامد که اعرفت انفا و این امور در آغاز کتاب
 مفصل شده در اینجا بالا جمال بیکر و حرف تعلم آوردم با جمله فاروق اعظم عادت همین دانسته که خوار چون
 علما مان پیدا شده چنانچه جناب میر و نفس نفیس خود را یکی از بعد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دانسته
 کما فی اصول کلینی و هر گاه کسی از فرزندانش راه غیله میردی و فائز مناقب آقا کای ایشان گشتاد
 و این امجد شهرت و استفاضه رهند و آنقدر از رویات فریقین روشن شد که اعرفت سابقا و لاحقا که
 بالاخر علمای لکهنو از فرستین و مجتهدین سر کای ایشان در حقیقت فاروقی از تفرخ و خوش نوشتند چنانچه
 در بعضی اوراق ایضاح مندرج است و قد مره غیر مره و مدلولش غیر این نیست که خبر چند
 از مطاعن که مابذال فرار است و سخن در آیم و در طریق خلفا اعظم و تکریم ابلیت بود که در وقت بزرگرفت
 و لهذا صورت فوج کشی در کوفه واقع شد و اگر خلفا اعظم می سپردند و راه ایشان اینچنان حضرات محله
 ابیه میکردند که امام حسین با نرید که دنا نیمه کیسوسه **قَوْلُنِي الدَّهْرُ تَقَرُّوْا لِي الدَّهْرُ حَتَّى قِيلَ**
عَلَيْهِ وَمَعَاذِ اللَّهِ تواند شد و اگر معاذ الله شخصی را چنان دلیل و حقیق کنند که او را منحوق سازند و قهرش را
 غضب کنند و زود باش را تازیانه سازند و خانه را بسوزند البته او را باید که انتهای مصائب و انواع
 عظم عالمین را وقت آه و ناله بیا و آرد و اینجا است که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم حسد الله میکرد
 با کسی در سبب خراجش از بهشت نکر این گناه بکبر که دن نه خوردن چند روز خست گندم و با این که تحمل
 و فرست دانستی هنوز دلائل دیگر است که در عین خلافت خویش فاروق اعظم اینچنان با امام حسین
 فروتنی کرده اند که کسی دیگر بعمل نیافرده از کتب مجلسی و دیگران از تحقیقین چنان واضح میشود که
 کفار و کفر از نگار شهر باناد نیز بایست او بهم برآمد و خواست که او را بفرستد و حضرت امیر فرمود که بایست
 او را محترم ساختن هر که را قبول کند از شهر او است که او را اول عمر در برده او گذشت بهشت بهشت

۷۹۷

کشتان میر و زید از فراغ این محبتات متحیر بودم کہ در تکیہ برفعہ یہ صورت پیدا آید اگر دیدہ بہشت
 بدوزند و از کاو کاو دست بردارند عقل سہ ہر قوم را انموکہ بر دیار گردانند کہ از ملہم غیبی چنان مسمونہ
 در دلم پیدا شد کہ فاروق در تعلیم دیگر علم اہلبیت و قیقہ فرزند ششی با نرہ بین اصول و جہال کلینیہ را چنانہ پارت
 و انستی کہ چون جناب سیدہ روزے اور یافت بر ملا گیر با شش بقوت ہر حقہ تمام معاذ اللہ بسوسے خود کشید
 و قوت و بطش و برناظرین حیات الخلو و ظاہر کہ چند صد کس از صاحب جہنم الفار در مقابلہ و قیقہ انہما محنوق گردید
 جناب امیر را و خوارسند کہ بہ نرند عاجز شدند پس فاروق داد و سرفرو دادند اخت حتی کہ زبان را حرکت نداد
 و راہ مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی مذاکرا و اتفاقا دالہ شد کہ خود شتارح بہ بعضی از مقامات
 در عین نابالہ النزاع اقرار کرد کہ جناب سیدہ مصلحت فاروقی را دانستند و راضی شدند و سخن اورا شنیدند
 و روزی فرمودند و درین وقت نیز خبر عرض و التماس مصلحت خیرے نگفت و ہر گاہ امام حسین دامنش
 گرفت سر سبز بخر بلا طفت و مہربانی امری از وی بصدور نیامد کما عرفت اتفاقا این امور در آغاز کتاب
 مفصل شدہ درینجا بالا اجمال بکیر و حرف تعلیم آوردیم بالجملہ فاروق اعظم عادت ہمین دانستہ کہ خوارچون
 غلامان پیدا استہ چنانچہ جناب میر نفس نفیس خود را یکے از عبد حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دانستہ
 کما فی اصول کلینیہ و ہر گاہ کسی از فرزندانش راہ غیظہ سیردی و فاجر تناقب اقاے ایشان کشاد
 و این اموی بجد شہرت و استقامت و انداز از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقاً کہ
 بالاخر علمائے لکھنؤ از فریقین و مجتہدین سرکائے ایشان در حقیقت فارغی از تمرد خویش نوشتند چنانچہ
 در بعض اوراق ایضاح مندرج است و قدمہ غیر مرہ و بدلوش غیر این نیست کہ جز چندے
 از مطاعن کہ بابہ النزاع است و سخن در آئیم و در طریق خلفا تعظیم و تکریم اہلبیت بود کہ در وقت یزید رفت
 و لہذا صورت فوج کشہ در کوفہ واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی سپردند ہمراہ ایشان اینچنان حضرات حاملہ
 اللہ میکردند کہ امام حسین بایزید کردند انیمہ کیسو معنی انزلنی الدھم انزلنی الدھم حتی قیل
 علی و معاویہ یہ تواند شد و اگر معاذا اللہ شخصے را چنان دلیل و حقیر کنند کہ اورا محنوق سازند و قشرش را
 غضب کنند و زوجہ اش را تازیانہ سازند و خانہ را بسوزند البتہ اورا باید کہ انتہائے مصائب و انواع
 ظلم عالمین را وقت آہ و نالہ بیاورد و اینجا است کہ صاحب تحفہ الزام میدہد کہ اگر آدم ہر جسد اللہ میکرد
 بایستہ در سبب خراجش از بہشت ذکر این گناہ بگیر کہ دن نہ خوردن چہل روز خست گندم و با انیمہ کہ تقبل
 و فرستہ است دانستی ہنوز دلائل دیگر است کہ در عین خلافت خویش فاروق اعظم اینچنان با امام حسین
 فروتنی کردہ اند کہ کسی دیگر بعمل نیارودہ از کتب مجلسی و دیگران از تحقیقین چنان واضح میشود کہ
 کہ فاروق از تکریم شہر بانواد تیز بایستہ و ہمہ برآمد و خواست کہ اورا بفروشد و حضرت امیر فرمود کہ بایستہ
 اورا محتار ساختن ہر کہ را قبول کند او شوہر اوست کوینا اول عمر و دیر وے او گذشت بہشت لیسہ کشا

[illegible]

اختیار دارند خواه فاروق را بپذیرد عداوت اهل بیت منصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
 میشود شینده باشی که او درین باب نظریه ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجه او نمیرسند و هرگاه
 حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق ازینجا قیاس میکنی از عجایب ترها و خرافات آنکه
 محمد خود را در ضربت حیدر بن ابی اسیمه و در انجمن منصف میدانند قاتل محمد الله تعالی فی کلون هر چند اهل کتاب
 نیز او را دشمن میدانند و لیکن اینهمه سیوید که چنین مدعی و ناظم در اهل اسلام پیدا شده است اری هر چه دانایان
 کنند ادا آن بولیک بعد از فضیلت بسیار بدیچکس از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بر روایات شیعه درین
 قراست نبینند و ایشان را بدترین حیوانات ندانند و از اینجاست که بعضی از شعرای علم شدند در تاریخ محمد
 خاتم تا ناده خیر نصیر بادی بے کم و کاست برآمد و هرگاه که جانور مذکور بر قاذورات ترصین ترست او
 یخ در حاتم صوالم و حاتم ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرد و در بریدن حی
 و جنونش که بارها بزرگش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا باز از این پیاپی پیاپی آمدی و چون
 را خواندند که دست شفای او مشهور بود و بار قسم صدق مودت میدادند و در آن زمان بقاء
 علم و قار و صدق گفتا از اولیای شمر و ندیمان میکرد که طشت رو بر و لیش آرد و در عدا و الاشکال کما کان
 و لیکن هر چند خواست که بنید بظن آنکه درستی چه برآمد و علاجش آسان گردد و از اسباب و علامات پس
 بزودی برود و او را نمود و مقصود آن بود که شدت حیوان او سبک گردد و کسی را بر گماشته بود و مذکور شد
 این سبب العین را بر او میر سخت و در آن مکان بزود و این طشت را می ربود و دخی نمیاند که کلام به
 در اقر است مجلسی مقتدایان او بود که عمر خرمه که اما این را در صغرا ایشان ملاک نماید پس میگویم که در
 زمان حضرت اگر رعایت قول کاهین و منجمان بخواهد و تا بسبب طهار مودت و آشنی نتواند از روی
 خود رسید باز فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
 که از هیچکس نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را هم خواست و الحمد لله که این امر و قوف بر توبه دار و صاحب
 من الذین کمن لا ذنب له و اگر بغرض محال مسلم داریم که خواست که طایفه بر بند پس شین خیر خواهی تواند بود
 تا از شر اعدا و سنیام صدق شد عدا و آئین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت مباد و حد
 فرید محبت باین فرزندان یضرب و دیگر تا و بیاید و اخته و امیر المؤمنین بر عمن جوانی امام حسن را از تغیر
 سعد و زند داشته و قتی که قدری غسل برای همان از مشکلی بدست قمر گرفته و قد تقر آن النظر اشالی
 و کالفضیل یعنی تغیر رفیق که تا زیاده بدست گیرد و قبر فرمایند که او را حاضر بکن کما ذکرنا اما رفیق فلام
 نزد جناب امیر پس دے نیست که برای مرید محبت و غیر خواسته باشند تا ایشان را در حال آنکه
 عمر از جناب مر قنوی چنان می رسید که در بیان بجز در یک کمان تیر را بر زمین از و با گردید مثل عصا
 حضرت موسی کمانی و خراج و در جبهه که خوش تا مرگ در دل داشت و با مثال و امر مر قنوی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و تشبیه چیزی دیگر درین ابواب نگفته اند و بر مذہب ممدوق رئیس المحدثین که اصل علم شکم شریف را متبع
گویند ضروری نگردانند و نزد او فکریت الخلا و بدید و اهل سنت را ضروری بود که فقط تشبیه از او کنند حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان شنید
مقدم بر او در کتاب سبط اب خود استناد خویش گردانند یعنی استناد بر او یا لشخ غریب از زیاده برین
نیست که بعضی از اهل سنت بر تقدیر یک یکیدیت رفته را بر غیر رفع شاعت از خویش و خللی نباشد کثرت
علوم را بر طبق شریف بے دعوی انتفاع آن تحقیق از جهت تعلیم یک باب راجع سازند پس فکریت الخلا
زینهار ایشان را ضروری نباشد بلی بر اے محدثین شیعه که با شفاع اصل علم و رفع شکم حقیقه قائل شوند
در اینجا ضروری باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بران عمل میکنند و ابوهریره پیغمبر را ابدرد
گردانیدند بجهت آنکه بیعت صدیق نموده و مانند جناب امیر عمر بای و معنی را داخلی نداده و بقتضای
نور ایمان ایمان و دل بعمل آورده یا از ان سبب که این قتیبه را بعضی چند از معاصی او در معارف خود
بر شمرده و ولد از میر و تبتیل بعضی از منافقین آنرا حملوای بی دو دگمان برده هیچ خیال نیاورده که این
قتیبه درین باب دو کس اندکی و ویوی که تسنن او در کتب منقول و مکتوبی که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاد در فضل او در تبتیل رفته چنانچه باید سرود و فقیر بعد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه در ثانی است که حجت را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان است
باطلمست آنچه مدعی گوید آن عرض که بزرگان امامیه و ارکان ایشان الیق باشند باین نگوشت که بیتی
ریا نمودند و بلیق کورن امام الامم و در حق ایشان کما سبق فی مجلد اول تلخیص ایشان منکشف شده
جواب از طرف معاویه قریب این تقریر است و اگر استخراج آن بر طلبه مشکل افتد و مجتهد بسبب وجود
و همن و قلبت قایلی که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد یا تشویش است که معاویه را در آن
جنگ و جدال شبهات بسیار پیش آمد و در قراین آن بکثرت بهر سید خصوصاً بر طور این بنیقه یعنی
شخ صاف صاف نوشته که جناب امیر قائل عثمان و سالتورین بود پس جنگ و جدال او
صورتی دارد که لا ینفی و ایضا مشکل نیست که حضرت عقیل با وجود تشیع همراه او بودند و اطراف
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذشتند امیدوار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از دائره رفاقت بدر رفتند راست است بگو که ایشان و اتباع ایشان بر اصول امامیه
معاذ الله لایق بر دوام معلوم گشتند باینه و دیگر و دیگر مقبولین لسان امامیه حضرت پیغمبر را در
حالت اختصار گذشتند و از بدین بدین رفته چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی محقق لایحی و غیر او بدان قرار
دارند پس مجتهد هر چه در شان ایشان گوید باینان ما خود متیم و کما تجویر و کما تجویر و کما تجویر و کما تجویر
آنکه این بدین رفته گان بعد وفات شریف باز بر اے اندام بیوت اهل بیت و فتنه پردازی عود

[illegible]

[illegible]

فوکه که موصوفی فقهی عظیمه مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارها نیده باشد و عادت
 الهی بران بیاریست خصوصاً نسبت بنده گان مقررین از ملائکه و انبیاء و مرسلین بایننداری که موسی علیه السلام
 چون خدا برگزید و نور است عنایت کرد و گمان برد که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از تو کسی را از علم ندیدم فرمود
 من هم نیافتم کما فی الصافی و غیره یا پسندند که اعلم خلایق امر و فرکست و بجایانش افتاد که نم و حق تعالی بجزیل فرمود
 که در باب بنده مرا و بگو که سفر حج البحرین گفته که یکی را از بنده گان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت
 را تا بدی ازین خیال فارغ شوی پس صحبت بهر سیده و حال شکستن کشتی و قتل سپهری صحیح و طلوع و اقامت دیواری
 که صد و اندام بود معلوم شد و صحت نزدی به پایان رسید و زنده میشد از پیش کمرشهای علوم لدنی جلوه ظهور میکرد
 الی غیر ذلک مما لا یتنباه و ازین کثرت اشاره کرده ام با آنچه دیده ام در مناقب بعضی بزرگواران که فرمودند که اگر من بودم
 معلوم و حقائق را پایانی نبود حالانکه در بعضی از امور محتاج بتذکر حضرت خضر گشته اند کما فی احادیث و معلوم است
 که قصه خضر گشته که مومنان را درین حبله گشته باشد و خبر عالمی در فضل محمد با و کرده در نظر مجتهد جامع کمال است
 و آمده یانه که در وقتیکه از آسمان وزمین اثری نبود دیکه گشته از حبله ملائکه همه را آفرید و بعد از آفرینش بخاطر
 او رد گم نم و قره العین جوش بر دوا و را با تمامی مخلوق قاتل خاکستر گردانید و اگر او را بچشم میبرد که مانع تواند شد که
 لَا کَسِیلَ عَمَّا کَفِیلٌ وَ هُمْ لَکَ شِیْءٌ اَوْسَتْ قَالَ اَعَدَّ عَلَیَّ مَنْ یَقْتُلُ مِنْهُمْ اِنِّی الْاَلَمِیْنُ وَ ذُوْنِہُ کَذَلِکَ تَخْبِرُ حَمْدُہُمْ
 کَذَلِکَ یُخْبِرُ الظَّالِمِیْنَ مَنْ لَعِبَ دَرِیْنِ مَقَامٍ لَعِنَی کَرِیْلُنْ شَرِیفْ تَقْرِیرِی دیکه است که شاید جامع باشد و اگر ریشیه
 قبل ازین در نفوات مجتهدان باقی مانده قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین نظر بسبب و تشنگی اگر چه مسلم و لیکن
 بودنش از مشاییر و مرجعیت علمای تحقیق او و استنباد آنها بکتابش از نظر قصیر نگذشته و من کتابش را انکار نمی کنم
 چنانچه پیر فائیش در کتاب شمدی در ذوالفقار افکار کرده با وصف بودنش درین بلده و لیکن انقید میگویم
 که استنباد علمای و شریعت کتابش چنانچه مجتهد فانی طلبید باید از کتب معتمده مانبت کردن معنداً مجتهد الزمانی آنچه
 نوشته و پسندند کسیکه زیاده تر شرب ان نماید باعث ارتفاع لیل او خواهد شد یا نه جوایش آنکه ظاهر اگر لیل
 زیادت شرب از عادات حیوانات است مثل شیشه و غیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از آنکه
 فی الحال کبر میشود و رنگ شکم سرخ میگردد و بخلاف انسان که چون آسوده شد از آب طعام او را بطین بخوابد
 بلکه الفاظ دیگر تعبیر خواهند کرد کما لا یخفی و تشبیل بشیر و غیره امری مستحب نیست اری تطبیق می باید قال الله تعالی
 اِنَّ اَدْنٰہُ کَیْسِیْنِی اَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا مَّا کَبُوْهُ مَثَلًا فَاَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا فَاَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا فَاَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا فَاَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا
 عتاب امیر لفظ لومعه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در شرب باشد باید بتنبی الکلام
 رجوع کردن و الحجب مجتهد میری و میرابی را یاد کرد که او را بطین خواهند گفت یا نه و بطین او را تغیر خواهند
 یا نخواهند و این را یاد نظر نمودند که در باره گرسنه و نشنه که منکسر بطین شد چه خواهند فرمود خلاصه آنکه سیر
 و بطین در تمام عمر چنین است بشیر طیکه از بیمار میالانغ نشود و خود بیماری را غری ملحق نگردد و کسیکه بطین

[illegible]

بکرم صلی الله علیه و آله و سلم اگر کتب ثقات را بنویسند ایشان نیز بطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب مراح که ترجمه
 صحاح است می نویسد که بطین لغتین کلان شکم شدن و بطین بزرگ شکم و محدث بخنی که غرائب لغات حادیه امیر را
 نقل میکنند میگوید بطین یا لکسیرین فموا بطین اذا اعظم البطن و نام کتابش باره و النستی که مجمع البحرین و مطلع النور
 است و آنچه مجتهد میگوید که اشاره فرمودند جناب مرتضوی به بطین مبارک پس باید گفت در جوالبش که مجتهد
 بنده شکم نور اهل دلان سپید اند فکیف رئیس اهل قلوب تعجب این است که نفهمید که اشاره بشکم اشاره
 بقلب شریف و سنیبل کنیه بوده باشد و اهل صدق و صفا ازین اشاره همین معنی را عیاناً و چهار میفهمند
 اگر چه کسی ذکر بطین کند و تحقیق نماید که لفظ سقط در عبارت سید شهاب لدین بقا است نه ایقان برای رفع مغالطه
 تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السیول درین فقره فاسد لفظ توصیف به امن بهو عظیم
 البطن منصف یا مثلاً نه که حقیقت این لغت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت پیداخته دارد و اگر معنی
 چنین قرار دهند که جناب امیر بطین بنودند ولیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در جوالبش
 حدیث جناب سیده درباره شکایت صورت یا ضمیر لعل البیت الصبر با فیه کافی و دافی است کما لا یخفی
 و تسلیه جناب زهر ابراهیم موید کلام ما است و هو الظاهر عند اولی الالباب و بر نه لازم آمد که جناب سیده از کثرت
 علوم و تناسب اعضا این را باشند و هو بدیهی البطلان و در هر کتاب بتبیین مشتمل بر تراجم اصحاب که لفظ بطین
 آمده بر حقیقت خود محمول است و اگر توجیهی بنابر اظهار فضیلت و منقبت انتخاب کرده اند منافعی یافت
 و کثرت علوم خاتم الخلفاء را شدند که در عالم زیاده ظاهر شد میامی آن ظهور اختلافات و رامت است
 و این زمر را محدثین با اشکار کرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر که صاحب مطالب السیول نوشته
 اگر مردش است که زمان جمل وقت انفرادی بود و تر د فاروق پس ممنوع است معتمد بالیتی انکار کردن
 و گفتگو نمودن چون قیل و قال فرمود بلکه بشکری گذاری بر دواجب معلوم شد که مسئله را میسر است و از جمل
 بی خبر بود و جناب میر چون حمل را شنیده بود بجان بخشی پرداخت و ر فضا در پی اثبات جمل فاروق شده
 و ذلک جمل عظیم و الله یقوی من یشاء لا یصرح مستقیم **قوله** چنانچه این عبارت نیز بیان معنی خروج
 مشتمل است و همچنین بر اسم دلالت بر حقیقت خلافت نمیدارد و جوالبش هم در نظرت رسیده و قتی که منشأ
 خبر این کتاب را از کاتبی نویسانیده اند و تو فرستادم پس هر چند خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه بجا
 خویش فرمود معذور دارم که تو او را ندیده و لیکن من چگونه ترا بعد از فرستادنش معذور دارم
 که قطعاً آن کتاب را دیدی فکیف که چون دلدار دهم یعنی دلدار حسین برادر تبارک حسین بالفاظ تو پر خست
 بعد از آنکه یقین دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاد و او در خلوتها می بنید و چنان
 می نماید که قلبش مانند درخت بیدار شد یا دمی لرزد و با انیمه از غایت بهیائی و او عیش و کامرانی
 میدهد و متوجیه بجا نمیشود و هر گاه تذکره آن در خلوت می آید و من میگرد و تا یاران از ذکرش

از فیض انست که میزان عقل گران سنگی انرا می سنجید پس نسبت رویش و عدم رویت هر دو برابر است
 و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی و بی باکی او را بعد از واقعه کربلا ملاحظه کردند و بخط بیان و ناموس نمودند
 که شیعند چنانچه از بعضی روایت بر می آید اگر چه نفس در مدعای رخصه نباشد باینکه آنچه علمای شان در روایت
 گفته اند پس حماقت مجتهد و مقلدش باید دید که بران می خندند و دل بران هم نمی بندند که عبارات تحفه
 را همه ملاحظه کنند و مایه التراجع را در باره لقیه دریا بند و درین ایحاث هم کلام محققانه چنان آوردند
 ع فلک گفت احسن ملک گفت زده بیاد نمی آید که در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابل مجتهدین امامیه
 بکار رفته باشد که بر هر مقاله اش بغایت انزوی مجلده می صورت بسته و هر تقریرش رگهای گردنهای
 این پیوده گویان شکسته بالجملة بعضی دانستند که اگر در حقش بابتدغالیکه از آسمان آتش بار بار بار
 و بعضی خطا بقرآن و ناموس قتل کردند که مباد الشکرش بر ما تیار و بعد از او دگر بخت و الناس قیام الشوق
 ندهیب و مقصود از پیروی و بر هر مقام تعلیم این سپر نابغه بود که جمیع رایحه تفصیل کار خود کند هرگاه حال
 چنین باشد اگر باز اعاده ان مباحث ب تفصیل تا مگر نزد عقلای موم نخواهد شد و او را ق اینده معتقد بجا
 خواهد ماند یا لجملة بدهیب با حضرت امام حسین علیه السلام تقوی در خصوص عمل فرموده که بمقابله هیچ سلطان
 چایر فکاک بی باک خروج فرموده و در دین داری بغایت قصوی رسیده مجتهد ناصبی که بران بسته که
 شهادت انجناب را باطل گرداند و از راه خدایت بخاطر عوام اندازد که هر چه کرده بیاصول باسنت کرده
 تا خود را از لعنت شیعیه براند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین علیه السلام ب اصول شیعیه باطل
 است بسبب آنکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر است که بیعت فرمود با مخرمین کتاب الی غیر ذلک و ابان
 کردن لقیه زود و معاذ الله از دایره ایمان بر آید خواست که بطلان شهادت را تکلف تمام بر بنیان نهد
 که امامت نیرید ثابت شد بر بیعت ابن عمر و باطل شد خروج امام حسین علیه السلام دیدشت که اگر سقیش بعد واقعه
 کربلا بود و عیان شد تلمیس و سه در بسته بروی خود ز مردم بتابعیب نگشترند مارا به دل بسته چه سود عالم
 و انامی نماند و استخارای **قول** و لفظ کذا و کذا که مجیب اه مال عبارت قاضی ابوبکر الکی پیش ازین
 ندکور شد و ماخذش هم دلیل بران گشت پس که او را مثل سابق و لاحق مغالیه پیش آمده و این امر
 خاص دوم را پدرش و رسوا م آورده و محصل جواب صاحب تئیه السفیه بر یاد من انست که این شهر
 آشوب باز در انی مدح امام حسین علیه السلام را که اول خارج فی الاسلام بود یا خافه یای نسبت بر ناصبت و بیعت
 خود بدل گردانید و انتساب نمود و حال آنکه معنیش این بود که حضرت امام حسین علیه السلام اول کسی است که بر سیرت
 خروج فرموده و آنکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین علیه السلام است و بنده میگویم که انفعنی خود
 بیهی البطلانست زیرا که خارجی با عراف سنی و شیعیه بلکه با قرار مجتهد که خود درین کتاب میان سنی
 و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام

[illegible]

حتی نیتی و بخرج و ذکر الخواص عند علی الکفار هم فقال من الکفر فرقاقتلهم مناصفون فقال ان المناصفين
 کما کنتم کونون الله الا قلیلا و هو یذکر و الله بکوة و اصیلا قوم اصابتهم فتنة فمواضعوا بالجلد
 شد و ما بهر حال که حتی انرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی و امن مبارک امام حسین بدان الوده متواضعید
 بلکه پاک و پاکیزه است چنانکه و النبی و لیکن بعد از بلا خطه این معنی که محدث مذکور افاده چنانکه امام
 نقل فرموده و مجلسی دیگران هم نیت شان را نسبت بدگران استود و باید و محضش بدان میرسد
 که خارجی نه کافر است نه منافق بلکه گرفتار شده و متناهی و شدیدی خود را در یافت پس بر اصول رفته
 باید گفت که حضرت امام حسین که تارک تقیه بلکه کشنده آن بود و کمالا یحیی و رزین اسلام کمتر از خارجی است
 بسبب آنکه تارک تقیه تارک صلوة است عمدتکافی الاصول و هر که تارک الصلوة باشد عمدا کافر است
 کما فی الاحادیث پس وای بر مدعیین ولای اهل بیت ظاهری که با انیمه لازم هنوز از دعوی محبت شان
 دست برندارند بلکه عجز انست که دعوی مزید و لای زبان دارند و محبت شیعیان را مقضوی یعنی اهل بیت
 را برابری نمی شمارند پس توانی گفت که نسبت خارجیست که بوی اسلام از آن می آید دل مجتهد
 ناصبی سوخته و التشن عداوت و رسیه این لغیه تو زبر و فخر و خسته اکنون لا حول باید خواند اما انیکه اول خارج
 فی الاسلام نریادت بای نسبت مدلول احادیث سنیا است چنانچه مجتهد ناصبی مقتری دعوی
 کرد پس و افش لعنت و استدوا باید گرفت و تا دلیل و بر دانی بران نقل نکند و نه افش نماید که است
 وانی که دلیل فانه فی هذه المعركة لم یهتد و دلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل و بعد از آنکه
 که درین مقام تیر و لیلی الزامی بنیاست انیدی خاصه از کلام کلام مرتب توان کرد که چون خود را
 کرده که خارجیست امام حسین معاذ الله مدلول احادیث سنیا نیست و تحقیق این معذرت از طرف
 ایشان تواند بود که تابع طریق و روش برگزیده حضرت اند پس البته معذرتی که سالک بی خبر
 نبود در راه و رسم فسر لهان و این بدان ماند که خود در باره مختار عذر خواهی میکند و او را از سر راه
 باز میدارد و محضش چنانچه و النبی باز می آید نیست که از اینجا که احادیث حضرت اهل بیت در باره
 او مختلف مروی گشته شیعیان تابع آنند هر چه با دواعی عرض و قتی بود که ایشان برخلاف احادیث
 ائمه چندی می گفتند پس بنده میگویم که از اعراف مجتهد بدالات احادیث و امن کسیکه معاذ الله چنان
 گوید بر قرض محال هم پاک شد چنانکه و امن رفته با عقا و مجتهد از تقریر مذکور و امن شرفی است
 واضح که اول الزامی است ثانی تحقیقی معند امیانه انیمه و آنچه در باره مختار گفته فرقی است دیگر و جمیع
 اهل اسلام بدان اجماع دارند که مدعی نبوت کاذب در دین و دنیا جمیعاً بالیقین کافر و مغلط فی النار است
 و محدث تدبیری که اهل آن حضرت امیر راستی امامت ندانند و در حکم کفار و اقرار کنند و این اجماع و خصوصاً
 ممنوع است کمالا یحیی و الاضاحی مجتهد اقرار دارد که خارجش اولاً فی الاسلام مدلول احادیث سنیا نیست

هرگز از ائمه بعد از پیامده بلکه ائمه بر کذب و انحراف مختار اتفاق داشتند و او مثل سید کذاب می باشد
 و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان سد و دلویده و راه رفته شیالین از راه و هم شایین شلیمان
 الطاق و مشتم کلاب محدثات خود را دخل دادند فلا یبایا میایل لایمن بدو و او انیقدر عقل و لقل از خود و مردان
 و ورین مثل بدیسی اولی است که حضرات ائمه نایان و وارشان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ
 دین متین **قوله** تقریبی جاد و اکبر الخ از نیاجیم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سوسنی و یکیانی
 هستند احاطه تام بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگر چه بزرگان چنین گفته اند ع که نکته دان
 نشود کرم که کتاب خود پزیر که این جهاد را با وصف اظهار یعنی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث ائمه
 وارد است اگر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب لجان از صفین و خوارج بی دین علی بابوالمشهور
 فرموده بودند که رجلمان الجهاد الا صغالی الجهاد الا کرد و همچنین دیگر صحابه از ازاران جناب امیر گفتند و در رفته
 و غیره مردیست چون جهاد جناب امیر که افش حضرت صلی الله علیه و سلم بودند اندر آنکه باشد البته در اگر بودند
 جهاد مختار لقی برادر سید کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گدسته این نوع کفره در مذہب
 مجتهد جمع نشود انصارت مذہب میزند و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایضاً می توان گفت که هرگاه
 بر زمین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تلمی رفته آرزو من محبت ایشان باشند
 و بنص جعفری و رکبانی بروایت الطوال احادیث ایشان مجاهد هر گونه کفار باشند و بعد حضرت دین تویم را در مشهور
 و مغارب منور سازند و سلطنت کسری و قیصر را بر هم زنند امام جعفر ایشان را دارین فردوس گردانند و وجودیک
 رب العالمین در محیفه شان قرار یابد که تو در حفظ و حراست مائی علوم بزرگان خود را درس بده و از بحسین قرس
 نزد رقصه مرتد باشند پس البته مجاهد اکبر ایشان غیر از سید و برادر خودش که خواهد بود و گفتنی است که چنین
 چون مختار محبت ششمن در دل داشته پس مطابق روایات قدیمی شیعه مثل مستند کلینی و غیره بالیستی او را در
 فلق مجوس داشتن نه از بنی گران را کردند که حضرت امام حسین او را از دوزخ چنان بر باید روایات محدثین
 ایشان کما استعرف بنود صریحی از عقیقه شکار خود را دفعه پس نیان را فرده فتح و ظفر روا باشد که ازین جت
 حضرت را ترجم آمد تا حضرت امام حسین او را از دوزخ بیرون کشید و چهره حضرت شهید که بلا مدد نفرماید که خود از
 جدامجد خویش شنیده بود که ابو بکر و عمر نزد و بنبر که گوش و چشم من اند و بیع و تبالی که مجتهد درین مقام داشته
 و علم سخن سازی بر فلک برین افرشته بود و بعد از آن گون گردید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویدا
 و انیمه که شنیدی با قطع نظر از انست که جناب مجتهد اند از پدر خود را بباختیار انصار و اجمال پس است
 انداختند که او کلام مجمل را مصل می داند و صاحبش را بغر و مالکی داغدار میکند بنا علی هذا ضرورتاً و
 الهست را سرب عبارات پدرش از موارم و غیران بر چیدن و سفلی و فقر و مالکی فرزندش یا بنگ انرا
 بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذہب علمای خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تا

[illegible]

انشده تقریضی بسوی اهل حق فمیده میشود و جوالبش در سابق و لاحق انجمنان در و قراول سپردام
 که قلوب شیعیه نیک میداند و ظاهر است که آنرا که نیریشتی را در آن زمزمه شمرده اند از کلام شان بیخدا
 که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از آنها مستحق باشند و خلیفه بر حق و بعضی از آن غیر مستحق
 زیرا که گاهی نگفته اند که نیرید خلیفه بر حق است پس اعاده آن بالتفصیل موجب تطویل و در همین مقاله
 بحث آن مشروط و مبسوط گذشت انجمنان و در هم نیست که باعث سهولت باشد از آنجا که معتقد حربه
 مختار را همیاد که قرار داده پس البته نکست بقیثش از اعظم عذر ما خواهد بود که در قلوب او عیان آن
 کنند و از زبان او کار نماند چنانچه مدار ندیب شالست و در احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی هم
 ذوالو جهین نامیده لغت کرده اند و از اینجا انهم عیان شد که بعد از اعتقاد همیاد که بر شش ضرورت
 که او را بعد از کان بر اصول خود ترجیح دهد که در پیده شستند و از منند امانت و لوازم آن برخاستند
 و اندر زبید شهید که سیف مسلول و روح مصقول و فرزند پسندیده رسول مقبول بودند شند بلکه از انهم با خبر
 نهند زیرا که درین اوراق از کتب شیعیه بطور انجمنامیده که کشنگان جنگ نروان نه کافر بودند منافق
 پس همیاد و البته همیاد بر تفرنا مل خواهد بود مثل همیاد حضرت سید المرسلین فیکون همیاد اعلی شان و
 ارفع مکانا پس حاجتی نماند که نسبتی دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حریفی چند موعود انست
 که صاحب ریاض الالکین نقل نمیدارد روایات صدوق بعد از بناد قال امیر المومنین قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله الحسن بن حسین بن علی بن ابی طالب رجل یقال له نیرید خطی یهود اصحابه برقاب الناس
 غیر انجمنین مدخلون الحیة بلا حساب چشم الضاف بکشد به بین که حضرت سید المومنین او را بدین اوصاف
 ستوده و امام حسین سید الشهدا از ابو جود او بشارت داده و هرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
 عنهم را پیش مامون بردند و او بر شش نخبید بکثرت برادرش حضرت امام رضا و خطاب نمود و بانجمن
 که اگر برادر ت چنین و چنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود و اگر
 رعایت منزلت تو در میان نبود ی البته او را قتل کردی که انچه کرد امیری صغیر نبود و امام رضا
 فرمود یا امیر المومنین برادر مرا بر زید بن علی قیاس مکن که او از علما آل محمد صلی الله علیه و آله
 بود و غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا و جنگ نمود با و شمشیرش تا آنکه مقتول شد در راه او انستی
 مختصر افواید این سطور بر شش انیش است بر اندکی از ان قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
 العیون و غیره پیرطی هر است که چون امام رضا الطیب مامون سفر نمود و بقیثش رسید تا مدتی
 بناد داشت که امام محمد خلافت را قبول کند زیرا که حضرت رضا بن برضا ندا و خلافت او می نمود
 مقصود من آنکه با تحراف اهل علمای شیعه تقیید در میان نبود و ما این همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
 می گفت و اگر این خطاب را در کتب رقصه نجوی در کثرت حدی ندارد پس سیاه ولی طائفه فاحشه

[illegible]

گندار که زه کند کمان را یا دشمن چو بتیر میزدان و دشت را اگر موقع سخن باشد در مناظره و آنکه سر است
 بر آن نمودن و که ز تش فرسودن بطرفه تراکز درین اوراق هزار جا دیده باشی که رخصه منی افکند
 کرده با تاج شیطان و اتحق الرش بر داخته اند پس بیچاره ابو الطفیل چه رتبه دارد که او را مقتدی گردانند
 اکنون تفریل و تفوه با نفعی که بر محل طعن خوانند شد بر جای خود بنحوا بد بود و در مقام انجیث
 لمباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم که علما شیعه مثل صاحب تفسیر و غیره او موضع عیت
 مضمون انجیث در طریق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام محبت کجا مانند بی ما و الزام توانم داد که
 که نبی رضوی حدیث مذکور صحیح است نزد شیعه فقط اما ابو الطفیل پس باید ثابت کرد که او از اجل بود نزد شیعه
 بهرگاه مطابق کتب تنقید کسی نبود که تردد کرده باشد در امامت بلا فضل مر تقوی خبر مقدار اسود کندی
 اکثری از ارکان امامیه خارج ازین رتبه بودند پس ابو الطفیل کجا لیاقت قدرت دارد تا امامیه تعلیل د
 کنند پس نه حدیث مذکور بر حال محبت را ازین بنمیدهد بلکه صریح دوستی منبیا و عداوت بنی آخر زمان
 از ان پیش می شود و اگر مراد انست که ابو الطفیل از اجل اصحاب است نزد اهل سنت بدلیل که درین مقام
 نوشت از مقدمه فتح الباری پس السلام که از عبارتش بر می آید بلکه نفس صحابیت البیت مسلم است
 با نفعی که در جنگ احد پیدا شده غیر مارت و حضرت صلی الله علیه وسلم مشرف گردید پس از بنو کث اجله
 کجا به نبوت میرسد نه بنی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن واثله بن عبد الله بن عمر
 بن الخطاب بن ابی الطفیل و غنمی عمر و اولد عامر و ابی النبی صلی الله علیه وسلم و رومی عن الی بکر من
 کعبه علی الصحیح و هو اخر من مات من الصحابه قال مسلم و غیره پس اجملیت را جناب محبت الزمانی افزودند
 و بر ظاهر است که هفت ساله را نقد صحبت کجا که در اجله صحابه بشمارند و قرابت دهم خاکلی هم نیست که همیشه
 صحبت تشریف بهم میرسد و این امور بدیهی است و اگر مراد از عبارت مقدمه اجملیت کیرند منافی ترجمه او
 خواهد بود که در تقریب است و هو ايضا طاهر عند العقل و الاکان مخفی علی رئیس السما الغرض چون محبت
 در مزید محبت مختار منکم است نشان بر واری فایزند و اجملیت او نیز هم نوشته پس برای سفادت خودش
 نشانی گذشت که لا ینفی **قال** و سابق سحر تحریر آید النح جوالش و سابق چنانچه باید گفته شد در اینجا
 بنظر انصاف باید دید که هل تری کفر من یا قبیله کانه صحرانجا از خخل خا و دیگر معنادند پس
 بعضی از محدثین انست که اگر کسی مرتکب احدی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق و صاوق الله بود و
 از وی توان کرد چنانچه از موارد منیر واضح می شود بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست
 که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راهنمای و پیری و آنهم بقول آنجناب در پیرانه سری
 چنانچه در کشی است مقتضی آن شد که رخصه او را از منتخبین دنیا بر چیدند یعنی با فقه التلقب دادند
 و خطایش امصدق الصادقین گذشتند که آنجناب این تعظیم و تکریم را از رخصه گاهی در خواب هم شنیده باشد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و فرض این نموده که آن پس قبل نبی نماید و معلوم است که قبل نبی در نظر ما اگر مایهات محسنت باشد بسیار
 قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر از کمال قدرت طاقت این ششم را
 که چون آن پسر آن پسر را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت باید الا با و نسبت چشم زدن
 نیز بآن لا تعد و ولا تحصى باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه در جات بنی که انهم پسران پدر
 باشد مانع نه نماید لیکن بعد چشم زدن بچو ض آن قبل حیات ابدی آن پسر که بنی است و عطا
 فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت لا ینزال با و بختش و با انواع نعم لا تعد و ولا تحصى
 که زوالی و نهایی نداشته باشد متعین سازد همان دادن سکنین محسن میشود و انتهی بلفظ لیس اگر قائلین
 امام و مقاتلین این عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر و برادر گوارش هستیم و بر بنی که کوفی
 الاصل بودیم و هر که چنین باشد او شیعه است اگر چه ابو حنیفه کوفی بود و بر مدار تشیع بر اعتقاد است
 و آن تعلق لقب دارد و امام را بدو از ده هزار اخلاص زافما طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول
 هجرت فرمود و بیکه معظمه و دشمنان تبصیر نمودند که او را مثل کبشی قبیح کنند و همراه خویش بر مرتضی
 شریف ببرند و اگر او بسور اخفی پناه کرد زمین را برکنند و او را بکشند پس در زمین و سحج کنی بشیر
 نماید و معنی و صفاقت الکافض بیکار حجت نمودار شد و در زور بر زور ابا فرزند آن و اصحاب
 در شکنجهای مصائب نیوی می کشیدند از نیجات و هم از خوف افواج یزید که روز افزون بود بر
 جان و ناموس رسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی پیش نیست از انجذاب
 را بدین غیث خالص بحیات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می بایم
 یقین است که چون خدای عز و جل عادل است و نرد و دلدار و مدار کما قال فی صدر الصوارم نمی بخت
 ایشان بیند انیمه را بشمارد که بلا لاسحق سازد و امر و در بلا دشمنی بر پیگو بر بحال بیاری از شیعه
 و سنی موجود اند که در ده روز از محرم با تم امامین مشغول میشوند حتی که بیوش شده بزرین می افتند
 چنانچه سنیه را وقت ماتم از دست میگویند نسبت را نسبت و سرین را بسیرین بجایت جد و جهد میزنند
 و روز شهادت هرگاه تعزیرا بر بزرین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و این ساطع طایع
 و بلا غیث مثل روز معلی سوی خانهای خویش بر میگردد و چون از علت این افعال سپید شدند
 گفتند که حضرت امام در الولع مصائب مبتلا بود ما هم با قتلای او محنتها کشیدیم در بنابر داشتیم که
 که انجذاب را با تمامی رفقا در باغهای حیات و غرقهای بهشت داخل ساختیم و او عیش و کامرانی
 میدیدیم الغرض چون دلدار و مدار قید و محنه در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن زیر آن
 سند رج گشته که حرفی را بطور تمثیل نشان دادم و گر در مکر متفرعات بالاستعاب نگر دیدیم و آنچه
 درباره ما در این ملجم آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویشین سیده جوالش در رجوم تباطلین

[illegible]

و این بندگان ذلک قول **سید محمد عباد** و او است از مختار غیر از یک که او قاتل قاتلین بنزد رسول
 و جسی و جیه ندارد و اینست که نمهند را ضرر و نیست برین جسد لیلی قایم کردن ورنه اهلست توانست
 که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کذاب بود و بدیده او بدرجه قبول انجنا
 نرسید پس معلوم شد که تقریر امام از بدرجه قصوی بود حتی که او از دین اسلام خارج و در بنیال
 کسی از عقلا نمی آید که امام خلیف عظیم از جد اجد خود بمیراث یا بدو بدیده مجاید اگر که بر وایت صاحب
 سنج المقال بست هزار دینار بود قبول نفرماید و وجه تقریر بسیارست از دعوی نبوت او
 آمدن جبرئیل علیه السلام و ایجاد و اخراجات مذہب کیسانیه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود موجد آن
 بودن کمال الحیف علی اهل التفتید و حضرت امام زین العابدین و دیگر معصومین را از عمد امامست
 مقرر گردانیدن و غیر معصومین و پیروان خودی کار آوردن که بالیقین بر اصول ماسیه کفرست بالاجماع
 و نیز باید که مذہب مذکور نداشته باشد کاش محبت رجوع کردی به کتب تنقید و کتاب صغیر که سنج
 مذکور است و بدی و بد مذہب مختاری بر دی و پایش لبسک مغلطه بر خودی که از برای آن ساخته اند
 میباشد لکن این وجوه را گذاشتن و در سبک حضرت کردن ستم بر جان انصاف نیست و از آنجا که
 کلام بنده با دعوی اجتماع و حکم میباشد عجیب است که این وجه و سبب را هم ننویسد و بدیده که در اصول
 ثابت شده و از خصوص حضرت آنکه مویید گردیده که حق توالتی چون چنین مقام میخواهد پسین المیز
 کسی را برمی انگیزد که بدترین کائنات باشد یعنی که در قصاص از قاتلین حضرت یحیی برانگیخت بخت
 نصران و مارا زانبار آورد و با انواع عقوبتها معذب گردانید پس قتل مقاتلین و قاتلین جناب
 سید الشهدا دلیل بر خوبی افعال او بخوابد بود و قریب هم در مقام موجود که در آغاز شیعہ ادنی بر فاش
 کیسان از برای تفریق جماعات و کشتن قاتلین امام حسین رضی اللہ عنہ بر خاسته بودند ایشان
 خود درین کشتن و کشتن شریعت شهادت چشیدند و قتل قاتلین از دست مختار گرفت
 و بالاخر چون کفر و اصدات او بر انقیاد و صلح اعیان نشد در قتال و لشکر با آراستند و او را با او امام
 شنید که مصعب بن زبیر شوهر خاتون سلیمه حبیب دختر اش بود و بکنیم فرستاد و ازینجا توالت گفت که اهلان
 مصر با فیه انتصدها بسیار دراز بود ولیکن بقدر ضرورت او را با فر و یا یکی و هر تره چایکی محبت و نفاق او
 و پیشوای او یعنی مختار آشکار شود و بدانی که **انّ الکافّین فی الدار الاکسفل من الدار الاکرمی** بلکه
 طالب تفصیل باشد و بدانی که او در جنم مذہب بود و بدی که بخشد حدیث در بعض سائل موجود که
 شیعی پیوسته میرد و از ذوالنقار واضح میشود که شیعی غیر اثناعشری و از یاد شرح مذہب
 میگردد و محصل حدیثی از منبع المقال گوش کن که چون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر صراط برانید و
 پس از علی مرتضی و متصالح حسن مجتبی و بر ابر قدامش امام حسین شنید که بگوید مختار استخاف و

[illegible]

اهل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفته است بلکه احادیث معراج او که در ذراول ولادتش بحصول
 انجاء میدهند و همچنین احادیث بکرازی باطل بر آنست که وجود یا نبودش فقط برای انتقام از اعداست و بنما
 یا انیمه درین باب خاص سرافتخار بلند میکنند و ندانند که چون درباره خلقای راشدین خلقای حق پذیر
 چنین بهیو و گیمها بدفاتر سیر و ندانند فاین الاقتدار بعید رباعن خاتم الایمه الاطهار بالمحمد عیان شد حال
 حدیثی که روضه بعد از اخراج آن دارد تیز زبانی میدادند و در پیر من نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
 میگردانیدند و محبت رئیس الطائفه الناکه مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را بر دوش گذارند
 و بوسه لبس و دیال حاشیه گذاشته و عیوب خانگیهای خود را طمع نظر انداخته و چه خوش گفت
 صاحب دلی بعد از ملاحظه این امور تو بر تو خنک چه دانی چیست چون ندانی که در سراسر تو کمیت و کمال
 بمقام المریض علی نفسه الخ قول قیدی که مجیب مصیب افروخته از اوله شرعیه بخود است بلکه بران بسیار
 از پیر این طلمعیه قایم گشته بر یکد و از ان التفامیر و مثلاً حق تعالی در کتب مجید در حق عالمش صد لایحه و ضوابط
 که در بیست و نه فقره آمده بودند میفرماید که **مَنْ مَفَقَّ لَاحِظَهُ فِی کُلِّ شَیْءٍ جَانِبَهُ** از کلام محقق طبری در مجمع البیان بوضوح
 پیوسته و نه عبارته بحث قوله تعالی **لَا تَجْنِسُ الْغِیْثَاتُ الْغِیْثَ** الا به قبل فی معناه اقوال اعدا ان معناه الغیثات
 من البیات للنجشین من الرجال و النجشون من الرجال للنجشات من الکلم و الطبیات من الکلم للطمین من
 الرجال و الطبیون من الرجال للطمیات من الکلم الا ترى انک تسمی النجش من الرجال
 الصالح فتقول غفر الله لفلان مانند من خلفه و لا مما یقول عن ابن عباس و الضحاک و مجاهد الحسن البانی
 ان معناه الغیثات من السیات للنجشین من الرجال و النجشون من الرجال للنجشات من البیات و الطبیات
 من الحسنات للطمین من الرجال و الطبیون من الرجال للطمیات من الحسنات عن ابن زید و الثالث
 النجشات من النساء للنجشین من الرجال و النجشون من الرجال للنجشات من النساء و الطبیات من
 لطمین من الرجال و الطبیون من الرجال للطمیات من النساء عن ابی مسلم و الحیای و ابو المردی عن ابی جعفر
 و ابی عبد الله قالای مثل قوله الزانی لا یکنج الا زانیه او مشرکه الا یتوان اناسا هموا ان تیزخوان من فیها هم الله
 عرفک که در کتب اولیک و من مما یقولون الطبیون مشرون اسی منقولون من الکلام النجش عن مجاهد و
 قال العرابی بنی به عالیه و صفوان بن المعطل و ابو یونس که قوله تعالی فان کان له اخوة و الام تحت الاخوة
 فما علی تعلیب لفظ النجش لیم مخفیه ابی لولاء الطمین من الرجال و النساء مخفیه من الله لکن لکنهم و زرقی که
 ای عطیه من کرمیه فی الحنه انتی لفظه و انانکه از روضه نوشته اند که راه مستقیم را بگزینند و راه کجی را نهند
 و کرمیه را از کجی بگردانند و صغیر که در احاطه بران دارد و اصرارشان میبازند لیکن تجوی همیشه را
 قلند الحجه الباقیه هرگاه و عده مغفرت و حصول جنت برای ایشان بیهیئت رسید پس اگر قید مذکور
 معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر کرده اند یا فاسق باشند و بخلاف القرآن العظیم پس معلوم

خود مذکور است فقیه طاب الله العاصم و اگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر اتفاق عیال و
 شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم ابد قومی فاسم بابلون و عن الصالحین و اکبر اکبر
 حقیق بشیری از اصحاب باشد اگر چه مهاجرین و انصار همراه جناب مرتضوی بودند و انجناب را میسرند خلقت
 نشانیدند و بر روایات رخصه چنانچه داشتی بدتر از توارج شوند که تکلیف حضرت می نمودند امرار و زیدند و
 بران کشته شدند و بعد کشتند از اسلام چنانچه تیر از کمال ایشاد کتب شدیم این احکام و روایات منجیر
 بعض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالباً بیامی لغضند که آن باشد که اکابرین نجابت بر ملا در کتب
 و نیه استغفای حضرت از چنین رسالت می آرند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل می نمایند کانی الصافی و غیر
 و آن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بدراج علیا میشود و ندانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
 از این باب بین حکم کفر و حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت یرمی آید و
 حضرت امیر خود را یکی از غلامان انجناب میدانست پس مقرب نبود که چنانچه عبداللہ بن سبا و متاننش را
 سوخت و بدیش نیز در صوارم نوشت ایشان را هم سمید و ترخ میگردد اندید که البته تابعین در حکم متوعدین
 می باشد و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود بر چنین بنیاد تا زبانه برای رخصه منبر مقرر فرماید برای
 تکفیرن شان هر سزائی که تجویز نماید کفر خواهد بود و قهر که بلکه شرک بخون میدانند الخ جناب مجتهد الزمان
 بعد از تنقید از اخبار صحیح ثابت فرمایند که ام المومنین کی فرمود که علی مرتضی شرک بخون عثمان بود
 کسی دیگر بجای او نشیند و در خصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هشتم در
 کتب فریقین مندرج شد پس باید قرن تنقید را پیش نظر داشتند و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن آن
 محصو الیاد در کتب فریقین مذکور نیست که انجناب نسبت میفرمود قاتلین عثمان را فی السهل و السهل السبل
 که صد ها مناقب امیر المومنین را روایت کرد و چگونه تکذیب تواند کرد و از شیخا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ عمار
 باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شرک یا و قرار داد بعد ازین در همان کتاب پنج الحق انچه گفت صحیح است
 آن بود و چون فضل ابن در بیان در الباطل الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی رطل بود و شش
 غیر ازینکه حدیث کنان مثل بلایشینیدن اذان از میدان مناظره بگیرند و ابهر می شود و غلطی
 عالم در احقاق الحق مسمی باسم لقیته بر نیز خبری نتوانست کرد پس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فارغ
 جناب امیر و بروی ملائکه مقررین و حضرت بشیر و نذیر بر احادیث ثقة الاسلام در کافی چه خواهد بود و مشهور
 فارغ علی محمد نزول کتاب المخطوم درین اوراق و مجلد اول با ما معلوم شده حاجتی با عاده باقی نماند
 تو جبر واد ایضا چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق المظلوم را که کسی بود که از مواید احسان و امنوا
 نگشته قتل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فریاد کردند و در بیان که
 در پی اعانت شان شدند بر حق باشد با حضرت امیر که وصیتهای رسول نبودی را معاود الله یا حال نمودند که از

آسمانی بزیارت مبارک کسی در بجای بصورت مجبول یا بیکل معروف نوع ناسناس مشرف شوند ولیکن مستلزم
 اینست که امر و نیز درین سخن قرآن خواهند شنید و خبر اقیه و ذوالوینی امری دیگر مشاهده خواهند فرمود چنان
 بعضی از وجوه وقت خدمتگراری معلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند و اگر خواهی که مشکلم بن
 میاد مشکلمها بر رفته در بناده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تتبع در کتب شیعه مثل شرح کلینی سیاه صا
 تتبع کنی که خواهد پرا مد که وقتیکه صاحب المطنور فرماید همین قرآن خلفای متقدمین در دست او خواهد بود
 پس بنیان که لجنایت ایزدی بموافقت قرآن مجید بر همه فرق غالبانید باید که این مرده را شنیده ستایش
 الهی بکنارند و رفته بداند که قرآن اهل بیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کما فی الترمذی در آن زمان هم
 بیکار خواهد بود و پس اصل تشیع که در قرآن اهل بیت لخصوص قطعیه امانت بلا فصل موجود است و رفته در توفیق آنرا
 میگردند و آنهم از دست رفت و از هر طرف بالوی بطور بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون
 ردت العالمین من بعد حریفی از وفاداری قدای ایشان این بود با عترت بزرگان شان که چون جنایت
 بی برده بود که در مقابل عمن غاص حکومت الیوموسی اشعری قرار یافته و د مردی داهی زمانه است مناسب
 آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کو فرزندهار قبول مگردند و گفتند که اگر ای شریفی بیل کنی اول تر
 می کشیم پس حضرت اچار شد چنانچه کابر حلیت رفته اظهار نمایند و پدر مجتهد نیز از ایشانست بالجملة این مردم همیشه
 روی خود را بهین عنوان در نا فرمانی جنایت لمره ان سیاه میکردند و چون استجاب را در ردعیان حقه که برای
 تفصیل انگلیسی دیگر میباشد نوشت تا چنانچه احوال رو بد جتهد امامیه را فخر من نمایم و در باره فخرار هم حجت باشد
 الهی چنان مرتب تواند شد که اگر بای الفاف در میان باشد مجتهدین رفته بعد از دیدن یا شنیدن سرهای
 خود بگریان خجالت بد انسان فرویزند که باز فرستی نیاید تار و بر وی اهلست بردارند بیا نشانکه انیمقدمه
 اجماعی است که مختارند بهب کیسانید داشت و گردن بگردن گردان میافزشت و در اهلست مدعی نبوت
 و رفته اگر چه صاف صاف گویند مگر ویل زهر گلمی نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و انفا معلوم شده که
 حضرت علی بن الحسین در ابلقب کذاب یاد فرمود و هدیه او را قبول نمود پس در کیسانیت شکی نیست بی کلام در
 که او خود موجودند بهب کیسانیت یا نه از کتب تنقید رفته مثل منج المقال بی که ورت طا هرا کثیر و احداث
 نمود و دیگران بپیر وی که در دنیا چنانچه مختصری از عبارتش باید دید و المختار هو الذی دعی الناس لی محمد بن علی
 بن ابی طالب بن الحنفیه سمو الیسانیه و هم تنع المختار فکان لقیه کیسان و بهر تقدیر خواه موجود این سبب باشد
 خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود و خرافات و محدثات بر میحیان شد اکنون در غیبتی که او در امور آخر وی مثل کفار
 است علی المذهب مشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هر کتاب دیده باشی از کتب دینی ایشان قدیا و حدیثا
 تالیفات مجلسی محفل آخر و نیز بهب بملت ایشان و عناد الاسلام و ذوالافتقار و صوارم و حمام فاضل جالس
 اول در کوفه بستان و اقاوات فرزند کبر او که کیسانیه و ادوسییه و وافقیه و کیر فرقی باطله از شیعه بریده و مختار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و الحاد و زندقه مثل بوالخار و دو کاسه لیس و استاد کلینی اعور نیز ملاحظه کن که در روایات کیست و این
 بحث و تمییز است بحث در آن نمیرود که وفات و طوالت در آن و فائیکند پس بدانکه امام ائمه هدی
 عجل الله فرجه کشی میگوید و دیگران و او پیروی او می دهند و قال کشی بر زبان دارند اگر چه با ما است
 و اخطاست رسید باشند محمد بن مسعود قال حدیثی علی بن الحسن قال کان ایان من اهل البصرة
 و کان لیکن الکوفه و کان من انسا و وسیه ثم قال استیله نقضها من اصحاب لی عیبه الله اجمعت
 العصابة علی تصحیح ما یصح من هو لار و تفحص یقهم لایقولون و اقر و اتمم بالفقہ من دون اولیک
 الذین عدونا هم و سیمانهم تفرجیل بن وراج و عبد الله بن مکان و عبد الله بن کثیر و جواد بن عثمان و ابی
 بن عثمان و کتب دیگر نیز بر آن اولی نیست که اجماع علماء شش عشره بر توشیح ادعی نمایند و این
 او را بصحت می ستایند و حکم می یابیم ایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش می فرمایند و عمر
 سعد بن زید بعضی از محدثین سیان بی ایمان نبود بلی از کتاب مرکب گناه کبیره نمود و بلکه کبیرا
 و بالا گرفت که نزد دلدارم و در مقتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجوه
 محتمله ممکن بود و از اینجا که این حکم متفرع است بر عدل باری عزوجل و ان امرئیت که جمع در
 عدلیه بر آن اتفاق دارند و چگونه این برادران متغال و ذوی الاذنان با جماع بر آن نمکنند که بدو
 ان کسی مومن نمیشود چنانچه بدلائل قطعی از عبارت عدلیه شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان
 قبل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاسد امامت جناب
 مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملائکه مقبرین مدلل فرمود و دست از چنین رست
 با کشید که انبیه امور و داعی و جوب قتل شریف عیاذ بالله بر احوال مت رئیس هیو و خواهر
 و انین اجماع شاید کسی از قدمای عدلیه متشتی تواند شد و انهم بعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
 حیل عدل سخن همین است و گریح هر که خواهد درین میدان نکادری نماید و بهیستند که فتح و
 و فیروزی برای کیست و سبب شکست ندانست علماء اثنا عشریه از بهر حقیقت لغو و بانه
 من هذا المقالات علی اصول اهل الترات من بعد یا و باید آورد که رفته نیت خواج
 راستوده اند که بکفر جناب تصوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد با وجودیکه
 او کفر نبود و لیکن حبه نیا او را بر آن آورد چنانچه بطول بوق بن عوق و شمر و باره هارون
 و مامون مانند ایشان داد بلاغت میداد و شهادی هم پیش از پیش میگوید و در ملاذ اعتقاد
 پناه می جوید و این باب اگر کشایم عمر بپایان رسد و مفوات رفته بانجام کشد این حرفی
 بود از توشیح نا وسیله و اقیقه پس حدی و نهایتی زار و تالیفات عجمت که بکار از رسائل
 و کتب طب اطبیائی باید دید که چه می نویسد که مضمون روایات متواتره از انبیه ظاهره

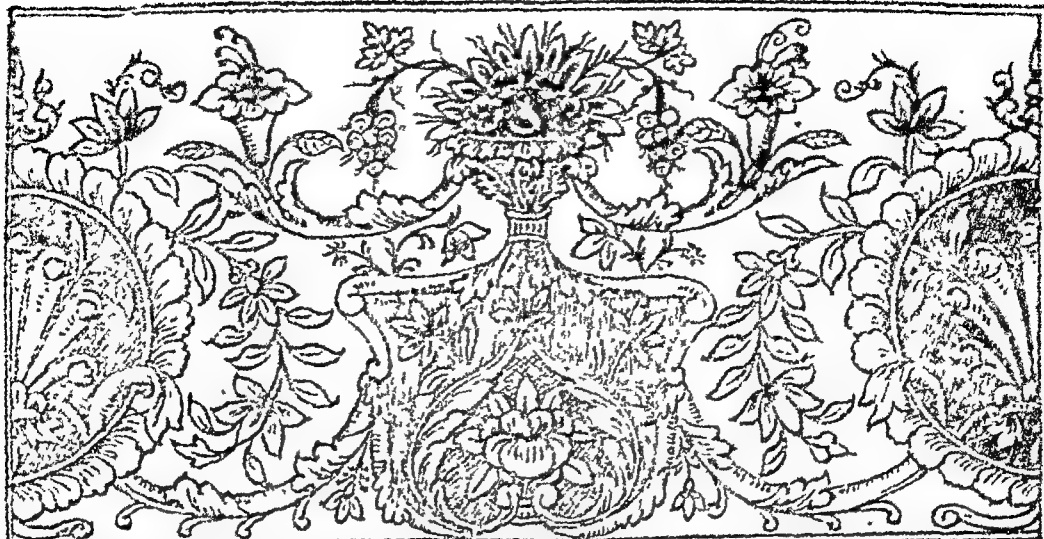
و هر چه در آن مجلس تسرار یابد بر آن کار بندند این سیاحتی و دیگر مواخا نش و دیدند که ستر
 تر و ال پدید آمد این صحبت فقط برای قبیل و اخراج ماست این در بار را زینهار است
 نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون تهر کسی بداند که قدر از جا
 بگیر است آتش فتنه بلند شود و احدی پنهان در که این بلا از جانب ماست هر گاه نوبت
 بشمشیر رسید و آن وقت که تحقیق تو اند کرد و کین شتر صالح است یا خرد جال و موافق آیات
 قرآنی و علور تبه جانین بد لالت احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل و ستر مبسوط
 مقلم آمد اگر چه بعضی از مورخین اخبار دیگر که مختلطات فرقه مذکور یعنی اهل بلوی باشد
 نیز آورده اند که تنقیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده یا نباشی که محققین
 نه اقول اولا عظیم و ذلک ستر بر المومنین و چگونه چنین نباشد که مبانی فساد و فساد و فساد
 اهل غساد و در شکر موجود بود که نه ستر شیخ مجبول تراشیده است کافی مختار الکشی سبب
 ضلالت شیعیه بخدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشتند محدثی در تحقیق فقط
 زندیق آورده و گفته اند که مقصودش در فارسی این است که بعضی گویند زناد فتنه قومی است
 از سیاتیه اصحاب عبد الله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و همراه کردن اهل اسلام
 اول کرد بلا از هر طرف بر عثمان علی بن ابی طالب فتنه چنان شیعیه را بران آورد که معتقد میجو
 و الوهیت گشتند در باره حضرت مرتضوی پس امیر المومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
 لیکن قبول نکردند تا حضرت مباحثه در عبرت مردم و برای فرید تخریب ایشان را احراق فرمود و
 از اینجا انیم معلوم شد که کشتی ابن سبا و تلامذه او را بری بگویند که در کتب دیگر از محققین شیعه مثل کشتی
 است که در مقام در حضرت مرتضوی خاکستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
 خسار دنیا و الاخرت شدند و با وای خود فایز گردیدند و کمال خوشنحالی این و محققانند که در کتب شیعه
 با بجا ند کور است که امیر المومنین حکم فرمود تا زناد فتنه را سوختند و همین فرقه متعین است که نیل ایشان
 هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای انجناب می نمود و علی رئیس لاشا و سبب
 شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مصرع چه دلاور است و در دیکه بکف چراغ و اگر نه که گریه ننداری که
 برابر سم رسالت فرستادی تا بجای تو دعوت کرد پس بعد از گرفتاری او پس از اخراجش سوی
 مداین هر چه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و فرید تعزیر او عین مصلحت بوده باشد تا از
 دیگران که مرتکب کفر و شرک دعوت خلق بطرف الوهیت خاتم الطاف و انگاه بعد اظهار اسلام نمود پس
 کار او از مختار رفته هم در گرفت و هر چند محدثی رعایت مذهب برای تلامذه او فتنه جبال فرودند تا
 دامن علمای قدیم خویش پاک سازند و لیکن بادی عورتوز از عیار تش یومی انمیع بد مانع

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را ایشان نسبت کردن افتاب جرم ظلمانی گفتند
 بسبب آنکه در اسلام ایشان شک نیست و هزار آن احادیث فضایل حضرت امیر داشتند
 بذات اینجناب را خود این حواریین و امثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
 دیده و دانسته انکار توانستند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المقتدر
 خوارج بی دین هستند که شیعه بحجت شامت رفیق قدر و ان ایشان شدند و بیت
 ایشان را که از مباحی افعال و اقوال شان است بدو ندانستند و سر پرستی خوارج که از
 امامیه بصدور آمد و جایجا دانستی و درین کتاب نقل از کتب مجلس و مجمع البحرین محدث
 یحیی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه است و از اینجا میم عیان شد که محبت ایشان
 با تمام در دشمنی آل و اصحاب سر و جبر مصر و است عیاد با الله دوم آنکه تنقیح و تعیین
 قائلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرح که بتوان سر
 کشته پیوند کرد و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط پلوانیان از اخبار مرتفع شد و
 فرستاده امیر المومنین از یکد و منزل بجدیت عالیه صد بقیه و حواریین در رسید و حقیقه الامر
 که نزد جانین بود عیان گشت هر یک از این را پسندیدند که قصاص بصر از قائلین عثمان بدون
 اتفاق اهل اسلام نتواند شد و لیکن منافقین که کار شان فتنه انگیزی بود با غوای امیر
 بعین شجون زدند و درین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند و کار منظم را ابراست
 پس بجا ماند تقریرات شاگرد این سبا و شیطان و زرار و هو شر من الیه و د انصاری که
 ام المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه است و مستلزم انکار
 لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت است نعوذ بالله من ذلک بالجمله درینما ده عرض
 بتقدیر حکم است با وصف اقرار بمعنی که قصاص از قائلین می باید و لیکن بدون اتفاق
 موجب خنّه عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه که معرفت قول علی بن محمد الحجب اقول در اینجا هم فکلی
 و فرومایگی خود را بر جهنم مطابق ارشاد مومن جایجو و در صورتی که معرفت غیر مره مبرهن میگردد
 چه معنی زعم محیب که مطابق الی الاذمانست آنکه آنچه گفتیم از جماعت قتله عثمان بلکه شرکت و
 اخوانش حکایت عظم مستلزم انکار لیاقت است برگان باطل محیب و در واقع چنین نیست که سلب
 عدالت نماید و هر تا قص قول سلب عدالت می نمودند جواب عمر ابن ابی سعد از امیر که آنها اکثر
 بر جای هرست که کلام و تحقیق و چون بعد از شهادت انهم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین و غیر
 او گوید که عجمه تخصیص عدالت این جهت نمود و قید زعم الحجب فرو کرد که خود قابل بصفت امام
 است فلیکن امام الامیه و شیعه اثنا عشریه خصوصاً حضرت را مشروط امامت میدانند باید گفت لابد از

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

را بطول و عرض تقریر فرموده اند وقت وقوع یلوی بر جناب شی النورین و واقعه شهادتش
و مستندینی خویش بیان نمود و در پنج البلاغت ارشاد فرمود آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکمرانی
از آنست پس نه و من مبارکش میگذاشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی فرمود و اینان بزرگ
سے نمودند که حضرت امیر حکیم حضرت بشیر و زید در مناجات خدا و قه حکوم شد بدعای بد نبون
تا آن ملا علین پامال شدند و بیوفا و آزار تمام عالم انسانه گشت و هزاران کس از مدینه شیع
از رفعت امام حسن باطنه علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی آنجناب را مجروح کرد و در
مصلای شریف در ربو و بسیاری آنجناب را بزدل المسلمین و مسند و عیوه المؤمنین نام نهادند و
انگه آنکه اصل الاصول است باینجهی که بدون آن اعتقاد و پیروی و دیگر اصول ابا از حق
پس منی آید و اهل تسویل با وجود و کرم طاعن فاروق در حدیث برای شان این امور را از باب
شور و خیر خواهی حسن محبتی قرار دادند و هزاران هزار از قدامت و ربیت حضرت شهید بابا
محمد حقی بر بستند و بجز دامن این زیادان بیعت میبرم را شکستند و همراه زید شده حضرت امام
و اولاد و اصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید علمای خطه و خوب یقینه فسطاحیا
آن جماعتی کثر از حضرت سجاد و فرمود که چون شما تم کنید و دیگران کتیند که ما گشتند و بعضی خواه نام از آنجا
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خون بهای امام شهید از آن بلید و اعلیش و کامرانی دادند و جمعی غیظ بعد
وقوع واقعه که بلا مهربانتر گردید الا نذر که کافی منج القالی و بعضی و امام را بدست خود گشتند و بجا تم گشتند
و صبح و بلیه تمیز بلیاری از پهلوانان را برای ریش کردن بدو ن امام رضا همراه برده و این سیر و تماش
میدید و علمای روضه مدین مزید محبت قائلین امید و این نظار کینان را و اهل تصایر داخل ساختند و در
شقی را که میخواست که امام صادق را در پیرانه سری مجوسی گردانند اصدان الصادقین لقب گزاشتند و
امام صادق را بدو کمر و روع پوشیدند که بران را نیک میکارند می گفت کافی الکلینی طرفه ترا که در حق
مردان و شیرین دان در کتاب جامع الاخبار از اغانا سلام تا وفات مظهر کفر نیست کردند یا جناب امیر
توم بعثت پیران را بگرد مبارک نمی انداخت نزد این کفره و عجزه مثل صحاب کف الی غیر فلک من خصایق
المشکین ابوطالب شد المقلدین باز گویند که آنجا که خزان را می گشت ای صورت و لباس در و دراز
متغیر میکرد و مانند امام زنگسی بی وقت کافی حق التیقین و البجار غریب که این امور را روضه هنوز با وصف
خرنار بسیار و منیق و شوق حمار چنانچه از آن بدید و ما هم شکار است چنان نگفته اند که آدمی مطین شیب
آنکه در حج عداوت امام الامیه چنان گرفتار اند که امید ساعل نجات ندارد و در باب محبتین روضه خصوصاً
رطل بوق چه گفته شود و کنایه و در صحاب المؤمنین چه گفته اند که از شیعیه تراشی و در تراشی از روضه
هم مقلب گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهند

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة التاسعة قال الفاضل الجليل عن الله تعالى
 الى سبيل الرشاد غزالي که از عالم ايميد اهل سنت است روايت ماجرای شهادت حسين
 عليه السلام حرام دانسته و گفته سحر م علي الواعظ وغيره روايت قتل الحسين والحسين رضي الله عنهما و حکايت ماجرای
 بين الصحابة من التشاير والتخاصم فانهم خرجوا الى بعض الصحابة واللحن فبهم انتمى فقال قال الفاضل الجليل
 چون قصه زهر امام حسن و واقع که لا بنا بر مشهور نزد امام غزالي اکثرش ملائقت بواقع نذر و وضعيت و قيمت
 و بسیاری از مقدمات اشغال فاشکين و صبر و شکیبائی اهل بیت واقع شده بلکه موجب امانت و تحقير الشيان که
 و همچنین اخبار تخاصم و تشاير اصحاب که خالی از این امور نیست اگر بحیرت و ذکرش بر کسانی که تفقید حدیث
 و تمسک برین الرطب الی الیس الثیاب را بر نیاید و قوت بیان محال صحیح بدست نذر ندر نیاید بر فیه ایتام قوی و
 بعید نباشد و مخفی نیست که بسیاری از و اعطین قدیم و حدیثا همچنین بوده اند و لهذا اهل تفقید و بیان ایا
 موضوع و وضعيت میگویند که ابوداب الواعظین و حال بعضی از و اعطای و مقاصد فاسده است و بعضی
 از تفاسیر اکابر امامیه مذکور است که لا ینفی علی الناظرین خواصه جاذبه شمس الدین شیرازی بر امثال این
 و اعطین بیان تقریص بر کشوده و در حق الشیان گفته است و اعطای که مردم را کشن بخوانند قول مانع
 است که او آدم نیست بباله علیت قول الواعظ غزالی فانه هیچ ایه برای هر دو امر مانع است که لا یتقد قال
 بعض المدققین المتبحرین ذکر التشاير و ذکر سببه و اما ذکر قتل الحسين فلما رای من غلو الرافضة قتل الشیاء المتبقیه
 و وقوعها بحیث یفنی الی الایام بل الیست الی الیه المفضی و من عقاید العامة که اهل المعلوم من عاده الرافضة الکذبه

صاحب الامر صاحب رتبه مرزیه دو دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی با سمنی فی الجمع من الناس غالیته کاند
 و یو قیعی دیگر باین الفاظ براید که ملعون ملعون سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر و صریح تر نیست
 که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمی به اسمہ الا کافر یا کفر یا کفر مطایع اقصای نهایی تدریب شیعه گفته شود
 که این همه مخصوص سمانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجو آنجناب افتاده بودند و فیہ ما فیہ فلیتامل حالیا
 ارشاد شود که منی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که بکمال الارض قسطا و عدلا کما نلت جو را و ظلمت را
 حق ایشان پیرایه و رو پوشیده بنا بر عظمت و اجلال است یا سجت اغراض و انحراف لکن الاول
 باطل بیداییه العقل فحقین الثانی عجیب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اغراض و انحراف
 نمی شمارند و قول الو حامد عزالی بحرم علی الو اعط را که حالش ظاهر و منجی است باعث انحراف و اغراض
 از اصل شهادت جناح سنین رضی اللہ عنہا نتواند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن التزالی
 للمنا قشین فیہ مجال و للمجا ولین فیہ جبال و لیساع عدم با آورده احمد الار دبیلی فی حدیقه التتبع و غیره
 فی غیر ما قوله چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام عزالی اکثرش مطایع
 بواقع ندارد و الخ اقول قصه هر دادن حیده ملعونه بحکم حال المؤمنین سابق از روضه الانجباب و غیره تدریج
 معتده اهل سنت مقول گردیده و اکثر روایات تاجرای کربلا بکشتی مشهور است که کتب سیر و الفقه منی اهل الان
 مملو است و بجد استغاضه بلکه تو اتمر منوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطایع
 بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لاسلم که عزالی بنا بر عدم مطایعت ان از ذکرش مخالفت نموده که غیب
 تخصص تحریم بروایت شهادت حسنین علیه السلام در مصور ربلی و جبهت بلکه روایات و قات سید کاشانی
 و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این مخالفت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ
 اصحاب از تتبع لخص است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام عزالی دارد
 شده و نیز موید آنست مخالفت نمودن اکثر اهل سنت از خرن و یکا در روز عاشورا چنانچه این حجر و حوا
 محرقه منیر الیید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی اللہ عنہ فی یوم عاشورا کما سیانی لسطه قضیه ایامی
 الشهاده علی الداله علی ان یخطر نه و رتبه در جبهه غدیر به و الحاقه بدرجات اهل بیت الطاهرون فمن ذکر ذلک
 الیوم مصابه لم تتبع ان لیستعمل الا بالاشترجاع امثال اللام و الاخره از ابا رتبه احمد تعالی علیه بقره لیه
 لَوَ لَکُمْ عَلَیْکُمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اُوْکَلِکُمْ ثُمَّ لَمْ تُشْکَرُوْا وَ لَا یُشْعَلُ ذَلِکَ الْیَوْمَ الْاَبَدَ لَکَ وَ نَحْوَهُ مِنْ عَظَایِمِ
 الطامعات کالصوم و ایاه تم ایاه ان لیستعمل بیدع الرافضه و نحوهم من الذنب و النیاحه و الخرن او سیر
 من اخلاق المؤمنین و الاکفان یوم وفاته صلی اللہ علیه و اله و سلم اولی بذلک و اخری زیرا که
 هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالتاب و اسمان افتاب بر سید الشهدا کرمه و یکا نموده
 باشند مخالفت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد با عدم ثبوت شهادت ان شفیع یوم معاد

صاحب الامر صاحب رتبه مروره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی الجمع من الناس خالیه گفته اند
 و یوسفی دیگر باین الفاظ براید که ملعون ملعون سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر و صریح تر نیست
 که از امام رضا در کافی مروری شده لایسمیه باسمه الا کافر یا کفر یا کفر مطایق افسانهای هند سبب شیعیه گفته شود
 که این همه مخصوص بربانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجو آنجناب افتاده بود و فیه مافیه فلیتامل حالیا
 ارشاد شود که منی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که بلا الا ارض قسطا و عدلا کما کنت جورا و ظلما و
 حق ایشان پیرایه و رود پشیده بنابر عظمت و اجلال است یا بجهت اغراض و انحراف لکن الاول
 باطل بیدایتیه العقل فحقین الثانی عجیب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اغراض و انحراف
 نمی شمارند و قول الو حامد عزالی بجزم علی الواعظ را که حالش ظاهرا و منجلی است باعث انحراف و اغراض
 از اصل شهادت جناب حسین رضی الله عنهما نتواند شد محل لعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن القزالی
 للمناقشین فیه خیال و للمجادلین فیه جدال و لیساعدهم باورده احمد الار دبیلی فی صدقه التتبع و غیره
 فی غیره با قول چون قصه زهرام حسن علیه السلام و واقع کر بلا بنا بر مشهور نزد امام عزالی اکثرش مطایق
 بواقع ندارد الخ اقول قصه هر دادن حیده ملعونه بحکم حال المؤمنین سابق از روضه الانبیاء و غیره تواریخ
 معتده الهست منقول گردیده و اکثر روایات نا جزای کر بلا بگشتی مشهور است که کتب سیر و الفقهی افاضل از این
 ملحوظ است و سجد استغاضه بلکه تو اتر منقوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطایق
 بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لایسم که عزالی بنابر عدم مطایقت ان از ذکرش مخالفت نموده که
 مختص تحریم بروایت شهادت حسین علیه السلام در صورتی و وجه است بلکه روایات و قات سید کاشانی
 و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این مخالفت همان عدم ثبوت شهادت و
 اصحاب از تبع لغرض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام عزالی دارد
 شده و نیز موید آنست مخالفت نمودن اکثر الهست از خرن دیکادر روز عاشورا چه چنانچه این مجرب و موثر
 محرقه میفرماید اعلم ان ما صیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیاتی لسلطه قضیه انما هی
 الشهاده علی الداله علی ذلک و رتبه درجه غدر به و الحاقه بدرجات اهل بیت الطاهرین فمن ذکر ذلک
 الیوم مصابه لم تتبع ان لیتعمل الا بالاشراع امثال الاموال و الاخره از ابا رتبه احمد تعالی علیه بقولیه
 لَوِ لَکُمْ عَلَیْکُمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اَوْ لَکُمْ مِنْ لَکُمْ وَ لَکُمْ وَ لَکُمْ وَ لَکُمْ وَ لَکُمْ وَ لَکُمْ وَ لَکُمْ
 الطاعات کالصوم و ایاه تم ایاه ان لیتعمل بهیض الرافضه و نحوهم من الذب و النیاقه و الخرن او سیر
 من اخلاق المؤمنین و الا لکنان یوم وفاته صلی الله علیه و اله و سلم اولی بذلک و اخری زیرا که
 هرگاه بنابر تصریح اهل سنت جناب رسالتاب و اسمان اوقات بر سید الشهدا گریه و یکا نموده
 باشند مخالفت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد با عدم ثبوت شهادت ان شفیع یوم معاد

[illegible]

ماحال ونقل فی الی فی قوله یسجد الی بعض الصحابة ایما للطیفا الی ما او نانا الیه فکن علی لطف التقریر واما
 العبارة الحج نقلها عن بعض مدققی اهل السنة والجماعة فی عارته عن الدقة والمنانته ومملوءة عن السنیة
 والبرکة فان الحق الی حرم رواة شهادة السید المظلوم علی سبیل الاطلاق والعموم ولو کان الامر کم ازعم
 هذا المدقق کان ینفی له ان یکرم رواة فوت سید المرسلین و امیر المؤمنین وخلفاء الراشدین ایضا علی
 ان استناد ذلك الی شیعة الحق الذین رفضوا طرق الضلال وتمسکوا بذیل عموده البنی الادله خیرال فتره
 بلا مریه وادعایا بینه واما ما ینیه اهل بیته سید المرسلین فبی مماثلته ما بانه الانبیاء الالباقین قال السید
 سجاته فی کتابه المبین تکللکم یم تقدیبت شیئا فربا یا اخت هار کن ما کلت اکل انمو عسوق و ما کلت فکلت
 انکما و برادر اهل المؤمنین عن قول الکلیین مذکوره فی کلام رب العالمین ثم یقول ان الاستدلال
 علی الدعوی العبارة المدققة المجهول بعبید عن العجول فانه لیس بحديث ولا انه فلیس للمخضم ان یعتمد علی تلك
 العبارة قوله علاوه بعضی از ائمه محفوطین که اصحابه بنود را از قرارت قرانی که حضرت امیر المؤمنین علیه
 کم و کاست انرا جمع فرموده بود باز داشتند اقول الاطلاق محفولین بر ائمه معصومین یا وصف اطلاق
 آن بر خلفای غیر راشدین مستلزم تناقض و تناقض و تکذیب مفاد آیت تطهیر است بالجمله این افاده
 تازه و این وقت بل اندازه که مجیب آنرا از انکار انکار دانسته نرد اولو الا العبارة مضحکه نشوان
 و تلعبه بسیار بیش نیست زیرا که برد آیات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث شدند الحیا مقبول
 بوزوجای شیعه ادنی برای ترویج دین و ترقی شریعت حضرت سید المرسلین اکثر قرانرا احراق
 نمودند و عبد المذنبین سود را که از جمله صحابه کبار بود بسبب اقتناع عیبه که در عظامی قران خود نمود
 ضرب و تادیب فرمودند پس ائمه معصومین و اوصیاء رضیین که قران اصل را حفظ فرمودند همیشه
 محافظت نفوس خود از جور و جفا و حفظ قران مجید از احراق خلفا بود و معلوم است که ظلم و جور خلفای
 بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت جناب رسالتا بزیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب ولا یتاراجع
 چنانچه این معنی بر کسیکه تتبع سیر و تاریخ معتده اهل سنت نموده کاشف فی رالجه النهار ظاهر و
 اشکار است ایامی سنی که با وجود ظلمیکه نیز دید ملعون بر جناب سید الساجدین و زین العابدین
 نموده بود عبد الملک بن مروان که مدح او از زمان او رع صحابه سابق منقول گردید انحضرت
 را بقید غل و زنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین ابن طلحه در مطالب السیول میفرماید و منها
 ما نقل عن ابن شهاب الزهیری انه قال شهدت علی ابن الحسین رضی الله عنهما یوم حمله عبد الملک
 بن مروان من المدینه الی الشام قال قلله حدید او کل به جفا طانی عدة و جمع فاستاذنتهم فی ائیم
 علیه و التودیع له فادلوا الی قد خلت علیه و نبوی قمه و الا قیاد فی رجلیه و النقل فی بده فیکلت
 و قلت و دوت الی فی مکانک و انت سالم فقال لی بازهری او لطن ندما تری علی دنی عنی عما یکره

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نماید از قهر او بعید نیست و افضل امت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن نمیشوند شد و کم
 له نظایر فی زمن سید المرسلین افضل الادلین والاخرین قال الله سبحانه فی کتابه المبین ذکر فی ذلک لکذبت
 اولی الشجره بهم فلیکذا قال تعالی فی سورة الکافرون لکم دینکم و دینی دین الله انما نعبد الله و نعبد اباکم
 قرأت قرآن در طهورت عدم اختیار دلیل بر عدم قرانیت نیست بخلاف منع از ذکر شهادت جناب سید الشهدا
 در صورت اختیار و عدم ضرر و نهائی الطهور کا النور علی شایق الطور نعم من لم یخیل الله له نوراً قال
 من نور قوله و غالباً از همین وادی است آنچه از محمد بن امام میشنیده میشود که جوابی بحسن صورت
 و سیرت الصاف داشت اه اقول بعد اغضای لبر از نیکه این روایت از جمله اخبار احادیث میگویم
 که لیساً مورد بعض اوقات و بلاذیر محبوب و در بعض احوال میبوی متروک می باشد ایامی بنی
 که در حریم شریفین شائع بود که زمان عرب برای قضای حاجت لبر امری فتنه و امهات مومنین
 نیز همین عمل میکردند و از همین سبب خلیفه ثانی ام المومنین سوده بنت زمره را شاخت و رعایت
 حق ام المومنین ننموده کلمات سوادب یا بنجنا بزرگوار آورد و وحی الهی مخالف رای ان لانا
 نازل کرد دید چنانچه در صحیح بخاری مذکور است حدیثی که باین کجی قال حدیثنا الواسامه عن شام عن سید
 عن عائشه رضی الله عنها قالت خرجت سوده بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها و کانت امرأه حسیه لا تخفى
 علی من لبر فها فرأها عمر بن الخطاب فقال سوده اما والله ما نختفین علینا فالظری کیف تخفین
 قالت فالظفات راجع و رسول الله فی بیتی و انه لیتعش فی هذه عرق قد خلت فقالت یا رسول الله
 انی خرجت لبعض حاجتی فقال عمر کذا و کذا قالت فاحی الله الیه ثم رفع عنده ان العرق فی هذه
 ما وضعه فقال انه قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتک انتی و یطاهر است که درین بلاد پیاده رفتن
 زمان نهایت محبوب است و از همین باب است آنچه در صحاح اهل سنت وارد شده که جناب رسالت
 عائشه را از لباس خود پوشانیده امر به ملاحظه مقنا نموده بود زیرا که هیچ یکی از اغره بلکه غیر اغره
 مرکب چنین حرکت قبیح نمیشود و از همین و اولی است نیکه ابن حجر عسقلانی در کتاب صابره روایت کرده
 عن ابن عمر قال دخل رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم علی القبطیه ام ولد ابراهیم فوجدت عتده بالنساء
 قدم معهن من مصره و کان کثیراً ما یدخل علیها فوقع فی لفه شئ فرج فافیت عمر فخر فانی و هبه فساله فاجبر
 فاحد عمر لبر فثم دخل علی یاریه و قمرنیاً عند باقاهوی الیه بالیف فلما رای ذلک کشف من لفه و کان
 محجوباً بالیس بین رجلیه شی راه عمر فلما رجع الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فخره فقال رسول الله
 جبریل اتانی فاجبرنی ان الله قدیراً بالخیر لبر که کشف محل مقطوع برای صحنی و محبوب و نظر کردن
 بطرف ان درین بلاد نهایت محبوب است و معند حضرت خلیفه ثانی بان غریب که تو میدانی از ملاحظه محل
 مقطوع اصلاً چنین بچین نشدند الا فلع الله حاله علا و ه برین میگویم که نظر بطرف ذکر انسان برای معالجه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

یا و صف کوشش ماخذان بنیادتم پس بعد مابین السما و الارض میانه بر دو متجه است
 فاما قبل و آنچه نوشته که الظرف و البیسی له فانه حال اگر چه نظر باینچه قبلی از خلیفه ایشان بعمل آورده بود و بعد
 وار و لیکن بدون اثبات جوار نظر بطرف شمال متعلق نذر فرقه حقه اثنا عشریه صورتی ندارد و الا فیما در
 تو قیقات صاحب امر صاحب قعه مزوره و دیگر خدش با مامیه آورده اند من سمانی با سمنی فی مجمع من الناس
 عملیه لکنه السد قول شتر فمی عالم بالا معلوم شد احاد و تنیکه در باب مانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت
 صاحب الزمان امام الحسن و الحسان عجل الله ظهوره وار و ذکر دیده دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال
 آنحضرت یا نقاب شریفه مخفی ندر و و بعد دعای تعجیل ظهور آنجناب اقرار با مات آنحضرت در ادعیه با ثوره
 و عقاید فرقه حقه بکثرت و استفاضه بزرگان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر با ثور و مذکور است
 پس قیاس نمی از ذکر اسامی آنجناب که بنا بر بعض مصالح تحقیق و ادو یا فته بر نمی از ذکر احوال شهادت
 حضرت سید الشهدا و شفیع یوم النحر علیه افضل التحیه و الثناء بر منابر و قیاس شیعیه طایفه است معتمد اشعیان
 و رین ماده متمسک با حدیث مذکور خود و اندر بخلاف غالی که تشبیها عن النفس نبی از ذکر شهادت جناب
 خامس ال عباتقوه گذشته و بر ان گفتا فکرمه محلل نتیج بعض صحابه نموده بالجمله چون احکام شمع غالباً
 توفیقی است پس بعد در و احادیث کثره قابل تحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن
 نمیشوند و کسیکه از علماء و نقشب خودیه بتجیت قائل است و روایت شهادت فرزند رسول را حرام دانند
 البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و والسی که در اکثر احادیث عزت طاهره لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب
 الزمان و قائم ال محمد و غیر اینها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر نقاب آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر
 است که این نقاب قائم مقام اسم مبارک آنحضرت است بچشیکه ذهن سامع بطرف کسی سوا می آنحضرت انتقال
 نمیکند و غالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر
 شهادت آنحضرت بالمره میشود و این نه از منجاک و اینهمه بر تقدیر محل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق
 است اما بر تقدیر محل نهای بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و امام طلب ان امام مهدی کما یهونیت بعض معتقدین
 پس لطالان این معارضه حاجت به بیان ندارد و چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعظم علمای فرقه حقه است
 میفرماید قال فقر عباد الله تعالی علی بن عیسی اثاب الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید
 قالوا للیخورد ذکر اسم و لا کنته ثم یقولان اسم الله البنی و کنته کنیه و هم یظن ان انما لم تذكر اسم و لا کنته و نرا
 عجیب و الذی اراه ان المنع من ذلك انما كان في وقت الخوف عليه و الطلب له و السؤال عنه فاما الان
 فلا والله اعلم و از اینجاست که علمای ما در بحث امامت نام نامی آنحضرت مذکور می سازند کما لا یخفی من تتبع
 کتبهم اما آنچه این محیب غیر مصیب در باب آنحضرت اشاره به بحث و منع کرده بقوله فیها فیه پس ناشی از جهل
 یا تجاہل اوست کیف و اکثر تواریح معتدله اهل سنت ناطق است باینکه معتقد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت

207

هیچ الی بعض الصحابه و الطعن فعم انتفی از تخصیص و اعطای جواب متفی لما هرت حاجتی بتقریر ندارد ولیکن بنا بر توضیح
 و تفهیم ان مذہب چنانچه شرح میکنم که اگر مقصود امام غزالی تعلیم بوی غرور بود آنکه فرماید بحرم علی کلو احد مالا
 بخور لاحد روایتی مثل الحسن بن حسین رضی الله عنهما و هرگاه چنین گفت بلکه گفت بحرم علی الواظطه لقریب حرمت
 شد بر صاحب غلط و بر کس از شیعه و سنی و امثال ایشان از ناظرین کتب همین فهمید که واعظ را حرام است
 بیان ان و وجه این حکم مخصوص غیر ازین خیال نمی آید که واعظ بنا بر مشهور تذکره القول الواظطین شمس است
 که سرای علی بن ادرود نشیبت فرار میداد ان علوم دینی ندیده است و میخواهد که کار محاشا و تمشیت پذیرد و در علما
 تر و عامه شهرت کرد و چنانچه اگر تتبع کرده شود خود از احیاء العلوم این امور برمی آید و الاضاحات و محاورات علما
 که این کتاب و اعطانه است و محتفانه نیست پس اگر کسی در مجلس و عطا اعتراض نماید که حضرت سبیب
 چه بود که جناب امام حسین را شهید کردند و او گوید که بعیت یزید نکرد پس سائل متنی دانست گفت
 بر مذہب شیعه که امیر المومنین بعیت با کسان نمود که مرتبه فسق و کفر انما معاذا الله از یزید در گذشت بود و بر سر
 با وصف قتل امام حسین حکم ان کشته شقیقه و شوری و کربلا قران مجید را تحریف کردند و حضرت زهرا را
 کشتند و خانه را سوختند و دین محمدی را مبدل نمودند و راه ارتداد پیوندندالی غیر ذلک محتاج به ابواب پس
 اگر واعظ را قضی باشد بر بحیب تفکر چنان فرمود که شاید وقت نفع حکم بر ندارد و سائل اقصیاد قلمحا
 نیداند که امام حسین مخالف دین و مذہب پدر برادر خود بود زیرا که در مجلس و عطا عوام و خواص مجتمع می شوند
 بلکه عوام الناس بیشتر می روند کمالا بخفی پس شنادت شهید کربلا با وصف مخالفت مذکور چگونه و چه اولیای
 درجه مذکوره از کجا و قدر تقریر فی الصوارم و الحسام و القاضیه المجلسی و غیره انهم ما كانوا مخالفین فیمائهم
 فکیف که انجناب محکوم بصبر و سکوت بود و حال آنکه چندین هزار کس را از فوج یزید بکشت و اگر قطره ای می یافت
 همه را به تیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاص صبر هم اتفاق افتاد و هم نقص عمد سابق که بار شهادت برای
 نجاشا پیش امت برشته بود و واد چنانچه ناظرین سائل شیعه کافی و کلینی و غیره است و عقرب نمونه ان می آید بلکه هزاران کس
 را از امت جدا نمودند و بجهنم فرستاد و بر قدر ضرورت گفتنی باشد مثلاً بر در خمیه خود همراه فرزندان و رفیقان برای
 حفظ جان و ناموس اکبر می کشتند و داد و حراست میداد و وقت یورش خوفا و ترس بسیار از الفقها از خلاف
 میکشید و مانند مظلومین شربت شهادت می چشید و اگر طالب خلافت بود و بالیستی همراه رفقا یکبار به بر لشکر
 یزید ریختن و کربلا از چار سو بر انگختن که اگر فوج هفت اقلیم مقابل میشد شکست می خورد کما یظهر من سجع
 والا ماله للار و ستالی و اگر واعظ غیر رافضی باشد و سائل عود کند و گوید که خدا فرمود که خود را به تنگ
 بیند از بند و دیده و دانسته در چار موچه هلاکت بسیار نیل پس او اگر چه مثل اول لا جواب نگوید و بگوید که ظلم
 و فسق یزید ثابت بود و امام خواست که او را دفع کند با خلاص از ظلم او نجات یابند و ثابت که وثیقه سابق
 هم موبد امام حسین باشد لیکن کار بر او هم مشکل باشد و سلسله با تمنا کشیدن یعنی بوجه دیگر هم اعتراض نشاید

شعیریم تا بکشت اینک بایا بای من بترن بندای جهوری زار نالی میکرد که سوگند بخدا که رخصای قلا از زین
 زینیا زینجا طسیر خور نمیکرد و لیکن چه علاج که زبان عرب بنزد اول سنگین دارند و زینتیا بهرین غم و
 اندوه متاثر نمی شوند الحاصل اینها که شنیدنی تعلق داشت به تخصیص حکم مذکور بواسطه که اصلا انحراف من مجتهد
 را در حقیقت در ردی نیست یا بدین قیاس او که البطلان شهادت حضرت امام حسین است نزد ارباب دانش
 و نبش برانید و اگر مدار تعمیم حکم مسطور بران می ماند که لفظ و غیره ضمیمه کنند پس بعد تسلیم اتفاق نسخ
 میگویم که غم این لفظ نیز در باره تعمیم لفظ نیست و بطلان شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
 اختصاص حکم حرمت بواسطه احتمالی بود که شاید کسی بگوید تخمیل که غیر و اعراض احرام نباشد مطلقا باین
 باضافه لفظ غیر آن و هم در این بیان بر داشتند تا بدانی که غیر و اعراض مثل مورخ را که در پی صحت سندی با
 و برای تحقیق او میگوید بگویند که قول المورخین غیر شامل باشد و تحقیق و اعطین خود در رساله الباره العین
 اشارتی رفته و عقلا را کافی گفته و مجتهد هم از ان با وجود عصبیه نه پیچید و اما بیان دیگر پس بطور نمونه
 از کتابیکه علمای فاضل ابو و لکنود در جواب فاضل مازندرانی نوشته اند و نگار تحقیق در ان نیستند و نامش
 وسیله العصاه للنفو و النجاه گذاشته اند یا شنیدند حاصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
 را بی سند نقل میکنند زینهار عنایت باید که سند برسانند و قوت و دلالت آنرا بهمنرا عقل بسجید و خنیز
 را چه اعتماد که باین وان بایل میشوند و گاهی شیعی شوند و گاهی اثنی عشری اختیار کنند تا آنکه طرفای سابقین
 در حق مولف حسب بر گفتند خواند میرا کمی سنی گوی شیعی بود و چون غلیو ازی که شش ماهه و شش
 مده است به ادبی کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای برابری سندی بیان کرده اند البته معتبر
 است مثل کتاب بجا را لاوار و حیات لقلوب و جلا العنون طابا قمر محبسی و غیران است بالحمد لفظ غیر
 موجب نشد که تعمیم حکم چنانچه مقصود اوست مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مبطل شهادت ریحان
 حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیدا کند و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
 کما لا یخفی پس حال آنکه روایات قدیم و خطب میم و کتب منجم هنوز موجود بقول عرفی است از نقش و نگار در
 دیوار شکسته آثار پیدا است صنادید عجم را چنانچه مجتهد در اوله سالقه از بر آوردن نتیجه نصب عداوت
 خویش در باره جناب سید الشهدا بر گیرند و حائض خاص از میدان مناظره باز گردید و درین استبدال
 هم کوشش او بجای نرسید لایزم اگر سالقین و قائمین او اجازت دهند شعر مشهور که مجتهد الزمانی
 درین کتاب و طعن الرماح و غیره جایجای ارد بر خاتم و او را درین معرکه مرد آرزو بمقتضای قول
 بزرگان بر او اگر دایم **س** سووم پرده پرچمیای بتی بکه خود می در دیرده خوشیتن **س** وان شنید
س و هب الحار لیب عقیقه **س** قمر ناخاب و مال از نان **س** الفرمین معنی است که غیر محقق را روایت کرد
 درست نیست بخلاف صاحب تحقیق که فمیده و سنجیده قدم در میدان و غلط خواهد نهاد و موجب اطلال

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the page. The text is dense and appears to be a continuous narrative or a collection of verses. The script is highly stylized and characteristic of the period.

توانی دانست که حضرت عیسیٰ به یحییٰ بن مجتبی در انظار انجمنی که بر سر که فرستاد و سبب آن که بود که
 دو احوال عظیم چنانچه لایق شان آنجناب بود بکار بودند و بر زبان خود نیاوردند از اینجا امری
 مشتبه ماند و خود امام حسین حقیقت حال را نمیدانست و رنه سوال نمیکرد و عقل بر همین دلالت میکند
 که چون نیز بدستفاد و بی باک بود البته از همان پیشتر متبادر است که امثال این مقولات از بهفوات
 اوست و رایجی و بر سر افلاک جهان خاک اندازد می بخورد و گرفتور و یان می تازد و چه جای عبادت
 است و چه جای نیاز و کار حمله رفتگان کسی نباید باز و آنچه گفته که اکثر روایات مایه ای که بلا بخواهد
 معنوی رسیده کلامی است مجمل که با ظواهر مومن جالیسی در صوامر و غیره قلت استعداد و فریادی تابش
 انسان پیدا است تا اگر کسی از در اعتراض در آید مجتهد از دروازه دیگر برآمد و راه فرار از آنسوی پدید و از
 تملیح این احوال و ابهام حرفی نیست که استعیاض آن توان کردن و شراش را یگان یگان شمرند
 بعد از این محبت نماند که هرگاه جناب محبت مد الزمانی در تواتر معنوی چنین افاده میفرمایند معلوم نیست
 که در عقیده ایشان تحریف قرآن مجید تواتر لفظی و معنوی چگونه بگنجایش دارد که کتب بدو را ایشان
 از صوامر و حسام و غیره طعن ارمح و این کتاب تشیید ایشان از عقیده تحریف و انهم بصیرت عموم
 برگشته و غیر کسی آن را دانسته و باحق و زیادت هم ناظرین احتجاج طبری بی بردند کیفیت که بسا کس
 از علمای شیعه بدان هم قایل شده باشند که کلام باربعی از جهات کمال بلاغت معجز نظام است پس باید که بطریق
 اولی لایق تحریف و الحاق تبدیل نباشد حال آنکه یا از اعتقادند که خلاص ایمان با کتاب است و
 بشوند تا ازین تقریر حرفی نگونید که اهتمام اهل اسلام در حفاظت کتاب مجید مطابق و عده دیگر
 آنکه آنکه کما حفظی زیاده از حد بیان نیست و چهار بنده روضه هم تصدیق این اهتمام در جواب مسائل طریقی
 کرده اند و میر باقر اسبق خود دلالت این است مابرا مرند که کور مسلم دانسته بلکه خود بدان استدلال نموده اند
 از مجله است نه به وضع است الی غیر ذلک قوله علاوه آنکه لانسلم که غزالی بنا بر عدم مطابقت آن از ذکر
 مخالفت نموده الخ اول از کلام محیب مصیب توجیه کلام حجت الاسلام پیداست و بر ظاهر است که موید آن است
 و منع بر منع در مناظره درست نیست پس قول و که لانسلم به جای خود و بخوابد بود و تقریر منع محیب در مقابل
 استدلال مجتهد است بر عدم ثبوت شهادت امام حسین بقول مجرم اه چنانچه بعد از لانسلم گفته و تقریر کرده
 یعنی پس معلوم شد که سبیلین نعمت همان عدم ثبوت شهادت الخ و خلاصه توجیه محیب آنکه لانسلم که وجه تحریف
 عدم ثبوت باشد بلکه همیشه عدم مطابقت بسیار از امور نفی الامر باشد پس استدلال درست است
 لهذا احتمالی و موید این امر است آنچه غزالی با ذکر لعن یزید در احیای العلوم و کیمای سعادت گفته
 و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات است مثل صدور حکم بقتل حضرت امام حسین پس حال موجود است
 مجتهد باید دید که جایجا در مقابل محیب مصیب مصدر مغایط گشته و بهوش و حواس او از جبارفته

و شکرش بجناب محسوس شد و سر بالا علی بوجوب تقییه و اتخام علی کتاب الوصیه پس هرگاه شهادت بی شریعت
 نرسید از ندیده و نیامده که تضرع بر آشت نامی و نشانی نماند فانه اذالم لیکن راس الیمال فلیکیت یرج فاما
 بچشمه تجارتهم و اما کافی استندین بلکه میان شهادت که خلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز سمیت
 خوانندار و بیلین تهرالدیل **وَاللّٰهُ يَكْفِيهِمْ مِنْ ذُنُوبِهِمْ اِنَّهُ عَلِيمٌ غَفُورٌ** نیست حال اصول بل فصول اگر گویند
 محتوم مثل بود و بود و از ده صحیفه دان صحیفه که نامرود و بود و بجنس سید الشهدا حکم حتی نمود و چون
 وقال استعمال سیف و اتصال گویم کتب شامله در مسائل منفرده علمای رفقند اول دلیل بر آنست که
 ایشان ثابت کرده اند از آیات بنیات قرآنی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر رفته واجب است
 پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه انقی و رتبه اعلی رسید که مافوقش متصور نباشد
 و تارک تقییه خصوصاً در وقت یقین حکم کافی کلینی و غیر آن بهره از دین و ایمان ندارد و لا صلوة
 که ولا زکوة که الی غیر ذلک مما لا یتنبأ هی فلیکیت که وجوب رفته را در این احادیث معتدیه نهایی نباشد پس
 اگر حکم کتاب صیته آنهم بصیته امر که استعمالش برای متعاب یا رجمی آید که این دو کلمه فی الاصول بر حکم قرآنی
 آید اعتبار کتاب است متواتر و مشهور فی الافاق الی یوم التلاق محضر مستدام حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة السلام
 بر منی خیزد و اگر حکم این نامه جاودانی غالب شد عزت کتاب مجتوم که علمای رفته بر حفظ ناموسند و بیست
 و بافتند که بنیاتی تا یقیناً شار و بر جو عالمی ریزد و نرد و عقل و عقال همین امر محقق است که آنرا وجودی بکاربری
 و نشانی هنوز یافته نمیشود و خود از کافی ثقه الایمان و المؤمنین در آن باب که از ایمه خیری بعد و رجمی آید که
 آنچه بدان ناموراند و مهران ثقه کتاب احمد را در حدیثی چند آورده مانند افتاب العالیه این است که امام خود کاظم
 آنرا با وقت سوال ندیده بود پس رنی و لن ترانی هر دو نشانی اند و نشانی باشد پس معذرتها رفقند از هم باشند
 بالخصوص و دان علماء که علوم ایمه را از طفلی با پیری قایل دکنه نراند بعد از این مخفی نماند که فقط بدع الرافضه
 بلکه بر ابره راز و دلیل بر آنست که طور ایشان را صاحب صواعق منع میکنند و تحذیر شدیدی نمایند بچون کسی یاد آورد و آنچه
 امام حسین را و بگردان از آثار رحمت الهی و میر محبوب باریحان حضرت رسالت پناهی خواهد بود بدلیل گریه حضرت
 بر یاد کردن ابراهیم فرزند خود چنانچه در یقین روایت آن کرده اند الی غیر ذلک فی انیت که فنی بدگو است
 اعور در تغیر غوب بوجوب خویش که در حقیقت تقییه شیطان هر چه است از ادراج نبخت خود بمقتضا مصرع الیه خطا
 خطا نکند و تقصیر ذکر کرده و تحت فاحشه بار بقره بطیعه صنی الله عنان ثابت نموده یعنی چون عالیه ام المؤمنین گریه حضرت
 دید گفت یا رسول الله که میبینی برو فات ابراهیم سالانکه او نطقه جیح بود پس حضرت نطقه که او نزد منی و تکرار
 سمت بستن در اقرار و قینه گری کشادن بود و بجز شنیدن کلید کور از و حکم قرآن بیگناه بحضرت مرتضی یا بنابر
 و آنچه بجهت محبت نقل کرده الی آخره و لیکن این امر کمتر از آن نیست که او حکم داده بود بر جم حامله بعد از ثبوت زنا
 و حضرت امیر و هر دو جاد از کلمات نمود یعنی بعد از برداشتن کامی چند بار زد و عرض کرد که در هر امر شریف عجات

[illegible]

توبه آدم و استوار السفینه علی الجودی و انجاء ابراهیم من النار و افاد الذبح بالکثیر من رویه و علی امیر
فکل ذلک موضوع الا حدیث التوسعه علی العیال لکن فی سند من تکرار فیہ العلماء و صار مولایا بحکم
یتخذونه موسما و اولیک متخذه متخذونه ماتا و کلاهما متطبی و مخالفت للسند کذا ذکر جمیع بعض الحفاظ و حسن
الحاکم بان الاحمال فیومہ بدعت مع روایه خبر من احتل بالاشد یوم عاشور الم یرد عنه اید الکتابه قال نه منکر و من
ثم اوردہ بن الجوزی فی الموضوعات من طریق الحاکم قال العیال لم یحفظ و من غیر تکالیف الطریق لیل اللغوی علی الحاکم ان سائر الایحاء
فی فضله غیر الصوم کفضل الصلوۃ فیہ و الاتفاق الحضانۃ الاولان و الاحتمال و طبع المجوب غیر ذلک موضوع
یوقری و ندیک صرح ابن القیم ایضا فقال حدیث الاحتمال و الاولان و التطب یوم عاشور من وضع
الکلامین و الکلام فیمن حصن یوم عاشور بالکحل و یامران التوسعه فیہ لهما اصل هو کک فقد خرج حاکم
والدین العراقی فی اماله من طریق البهقی ان البنی قال من اوسع علی عیالہ و اہلہ یوم عاشور اوسع الله علیہ
سائر سنتہ ثم قال عقبہ الحدیث لکن لکن حسن علی رای ابن جبان و لہ طریق اخر صحیح الحاکم ابو الفضل محمد بن ناصر
وقت زیادات منکره و ظاهر کلام البهقی ان حدیث التوسعه حسن علی رای غیر ابن جبان ایضا فانہ روایت
طریق عن جماعه من الصحابہ مرفوعا ثم قال و ہذہ الاسانید و الکائنات ضعیفہ لکنہا اذا ضم بعضہا لبعض حدیث
قوة و انکار ابن تیمیہ ان التوسعه لم یرو فیہ شی عنہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہم لما علمت و قول احمد انہ حدیث الاصح
ای لذاتہ فلا ینفی کونہ حسنا لغیرہ الحسن بخبر کج بہ کلامین فی علم الحدیث یعنی چنانچہ بنا بریک حدیثات ر فضیہل کرد
و تمثال کردن نباید اتفاقا باعمال نواصب نمودن از دشمنان البیت رضی اللہ عنہم جمیع من مقلدین حدیثات کہ مقابل
اعمال فاسدہ ر فضیہل آرد و درازی بدعت دیگر خلاف آن اقامت کنند و از کتاب شریعت نمایند یعنی روز عاشورا
چنانچہ ر فضیہل و ادبیات و اقامہ و ہذا نشان آن در روز را روز عید گردانند پس ریت ریت کنند و سرکہ کشند و لباس
پوشند و زیادت بر عادت خویش از خرج کردن و طعمها بچتن بپوشند و معتقد این معنی شوند کہ در شرف حضرت کہ منت
است میروند و طریقہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترک آن ہمہ بود کہ مروی شدہ از انجاء بیت معتدہ و از کج کردن
دار و نکشتن کہ علمایان اعتماد کنند و رجوع آرند و چون انامیہ فن شید و نقہ مرمو سعال نمودند ان سرکہ
کشیدن و حباب لبتین و حبوب بچتن و پوشیدن لباس جدید و اظهار سرور و در روز عاشورا این فرمود
کہ حدیثی وارد نشدہ و نہ اثری از صاحب کرام و نہ انیمہ سلیمین بزا سجتب استہ اند و نہ از مجتہدین اربعہ
از غیر ایشان کہ علما باشند و نہ در کتب محدثہ نہ کور شدہ و آنچه گفتہ اند کہ ہر کہ روز عاشورا سرکہ و چشم کشد
در آن سال گزند و در بزرگوار ہمچنان است اگر غسل کند در آن روز و ریض نشود و در آن سال و ہر کہ و
نماید بر عیال خود و تمام سال تنگدست نماید و عظمت آن روز بوجہ بسیار است کہ توبہ آدم قبول شد
و کشتی حضرت نوح بر جودی قرار گرفت و حضرت ابراہیم در آن روز از آتش نجات یافت و کشتی عوص حضرت
اسماعیل وارد شد و حضرت یوسف بجناب یعقوب پیوست اینہما از موضوعات مکرر و بہت کردن عیال

[illegible]

گفتم مرد از خصه و نصیب چیست فرمود آتش و دوزخ اکنون شیخ المعقلین میفرمایند که اگر کسی روزه بدارد و
 سخن بر مصیبت حضرت و آتش مصیبت شد و اگر روزه دار و چنانکه مخالفین مابین تیرک فتنه و تیر
 گناه و خطاست فاجعه ای را دلی الایهار و العزیز غفلت کرده بارها ماکس طایفه از میانه و ازین جهت اگر
 که آن ایام بعد تکمیل دین و شریعت و تفسیر و نسخ و نسخ احتیاج در است عموما و خصوصا در بطوایع
 شیعه از آنکه در ثواب روزه و عظمت عاشورا که از حد افزون است بیان ساختن شیخ جی عاقبت نشان
 بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای یا کفائی فی بطلان فسخ کذا همه را در شکم خود فرو برد
 و انجم نگاه نکردند که سر و قتر و آه در دین جعفری از علم شان زار را بود و پس از آن بر محمد شات او
 که بحدیث کشی امام المقلدین مصداق آیه الله علیه و آله و هو شریک الیه بود و انصاف گشته و زیاده ازین در مدح
 علمای او چه تواند شد که آن ملعون بظن حدیث پیشوای اهل تنفیذ ندک و خواسته بود که اما صادق مصداق
 را همراه کند و انجم در پیرانه سری و انتهای عمر مبارکش و بالاخر در عین خلالت جان بخازن جنم سپرد
 فعلیه و العذاب که انصافا انصافا بالحق و الحق و الصواب اما آنچه شیخ جی تلمیذ شیخ نجدی فرمودند
 چنانچه مخالفین مالخ پس بر خطا هرست که مراد از آن پیر و آن قائلین حضرت شهید کربلا باشند که آنجا خط
 شان برای اتمام حجت انار می نمود که در دوزخ و دوزخان به عیند مکاتیب خویش را که شمار طلبیدید و اکنون تیغ برو
 من کشیدید بارگزشت لال بیت ماتمندان و سینه زنان را انزال کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون
 شما چنین گفتن بیان کنید ما را که گشته باجماله اهل سنت برست بنویس طریقه ضینه و مرقصویه میر و دوزخان یابند
 بحول الله تعالی بقیه آن بقیه بدو می رسد که شیخ احادیث و عموما البته دور ترست آری چون شیخ شد
 و درین خان معقین زار را به مقیرین ان نیت باشد بخی تو خواهد بود و از اینجا و مثل میگویند آن الطریق
 علی نفسه التضرع سخن محقق بین بود که فتوی بر ثواب روزه عاشورا که گفتار تمام کیس است بدین
 گویند که چون با جادیت حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشورا بدرجه ثبوت رسیده است
 اعتبار بر آنست زیرا که برای این بزرگان و صحابیت ایشان حکم حکم همین بود که مسایل
 و احکام دینی را منتشر فرمایند و بر خدا انکشی ترند بخلاف دیگر ایام که باطل و محیفته خویش تقیه میکردند و از صوت
 دشمنان و دشمنان بودند و نخواه نا صبیان باشند خواه را فعینان چنانچه قبل ازین این شیخ المعقلین نمونه آن
 بر گزشت اما حکم بنحوت و دوشنبه خصوصا پس تفسیر کتاب ثبات الحق و جواب فملات شیعه کافی
 دوانی است زیرا بنحیال است آید که تناقض و توافق با فادات آن دو امام که حال دستور العمل
 شان بدلیل معلوم کردی راه باید اگر چه بر بصارت شیخ المعقلین بر دما و کسیت بمقتضای فقه الشافعی
 غشوه باشد که همگی همگی که در جعوت چه جای آنکه روز شهادت امام حسین طهارت روز و شبانه باشد و خود و
 شهید بنویسد که همین است که روز شهادت خاس آل عبا روز جمعه بود و چون شوش عظیم و دوشنبه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

افغان گفت عجب است که من شمر را بکشم و تو مرا بکشی و دعوی ولای الیست کنی بادشاه حق بجانب او دید و از آن روز
 رسم را گذاشت و آنچه اکنون روح دارد و کشایه یزد و لشکریان او و جنایان کوفه است که عفت و متز و قریین مرگست
 من کشته بقوم منم کاش بران علمای شیعه کیه سیکر دهند و از ترک امر بالمعروف و نهی عن المنکر خود نمیکردند و بچند
 این مجتهد و برادرانش که هر چه نصیر الدین حیدر محمد ثبات را بر پا کرد و از همه گیران او خواهر بود که در حال صاحب
 روایات موعظه خویش را بیان میکردند که هر چند ملک سلطنتش در بابا بقا تقریر یافته ولیکن وسیاحت میفرستاد
 و همه را می بیند من حیث لا ترونه و هنوز ترک ناپای نماند و در روایات وارد است که هرگاه فرزندانش از باب
 بگریزند و با لوف رسته چند آنکه لایق جهاد دشمنان دین شوند و دمار از روزگارشان بگردانند از پدر و غیب پدر آمد
 و لقب مبارکش از بین الحاضر فی الامصار و الغایت عن الالبصار است پس این قسم مواعظ و روایات باد
 تذکور را بران آورده که بسیاری از معتدین را در تحسین نام دلدار و دلریا با نخواست جمعی را از ایشان که شایان نخل
 و نوشادر شکتی بران خبر دهند ایشان را بجا و ره خویش اچوتیان نام شان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرآنی
 است که لم یطیعوا حکمهم انفسهم و لکوک و انهم و دینار را برای شریفین مکانات و لوازم آن صرف کرد و در هر
 صبح بامادر خود شادمت ایشان کردی و با انواع ترفه و تنعم پروردی و نظر با مورد کوره صاحب الامر
 عقد لبی و در هر سال لوازم عقیقه صاحب الامر شرفی معکون بجا آوردی که از حد تو ابریز گزشت و شواهد این
 که مصداق مایه کفایتی و کشته اند هنوز این امور دیده اند و فقیر دران آوان این کتابها تصنیف می کردم
 و از تفصیل این محدثات خبری نداشتم روزی در بازار لکته دوکان کاغذ فروشی رو بروی کو توای تماشای
 زینت این تهریب یعنی عقیقه شریف بچشم دیده ام و قریب بلام بود و هنوز سواری بادشاه هجماه که صاحب
 در آغوش او شیر می بکشد و او بچرخه شسته میرفت زبیده بود و اتفاق میگفتند که از آغاز صبح صادق این کشته
 شروع گشته و هنوز تمام ستانظر بخاکسیده یا شتیده باشند که جناب مجتهد الزمانی برای اندر بار
 رفته گفته باشد که چون متوسلین شوکت و دولت ام اگر خاموش نشیم گناه است یعنی تقریبات فرحت نیست
 برای ملوک بلا تماشای میرسد پس مناسب بنماید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم و عادات بر زبان آمد
 می اندیشیم که اگر روزی اینجناب ایل موبوط و غصب اید و در آن وقت کسی نیست که تدارک آن نماید پس چگونه
 تصور کرده شود تا تصدیق چه رسد که نصیر الدین حیدر را و را معزول کردی بلکه او را خیرخواه حقیقی داشتی
 و از محدثات مذکور خصوصاً از رسم ولادت وضع که مجتهدیندی که در شب و هر یکی از کرام کاتبین مزیند تو آب
 را در دفتر اعمال مجتهد نوشتی و در بنای رفتن و دست سخن را دراز نباید کرد که درین روزها ماجرای عجیب
 گزشت که یکی ازین پیری بیکر این وقت بحر چون دید که بادشاه همراه مادرش بدستور قدیم می آید اثار
 سنج و طای بر پیشانی نورانی پدید آمد و استفسار فرمودند که سبب این خزن و اندوه باریمنه
 ناز و لغمت وادی خدمت جدیت گفت چه گویم که مثل مشهور بر من صادق است گویا مشکلی که

که اهل بیت من چه کردی و به کذب یقین کن که محض است کافی تفسیر الهی شمس المناقین تا این
 چهار گای را خاکستر گردانند و در هر شب روز هزار هزار بار این عذاب را بر ایشان بگردانند و این همه که بطور
 نمونه دیدی و شنیدی از تالیفات اهل خرابات مثل مجلسی علیه و دیگران از شیاطین جن و انس
 پدید آمده است از عقوبات دنیوی است و عذابهای اخروی پایانی ندارد و لیکن فرصت کمی است
 که از تفاسیر قدای ایشان مثل غیر فنی و مسعود عیاشی و غیره این محدثات و بدعاشی و تحریف ایشان
 مفصل بیان کنم تا بدانی که همه اش شکل فرای بیخجم زانست و باور کنی که حکایت آن زن محال است که از آنها
 اکابر شیعه کمتر است که صحبت هر روز و هر لحظه را با نول و کتان و جیل خود و جیل شوهر خود را بر پا گفت
 و چون حیرتهای جرئت را دید یک فقر چیست او را ازین کج بخت بخشید که هرگاه بیدار شدیم اثری از آن
 ندیدیم و شاهد که تخمین از بنی آدم هم نبود و در راه علم و جورهای اولیست هم بر کرد و نه ایشان درین بختها
 موضوع و محمول شد معلوم نیست که و آن ادله امام که انیمه ظلم و بیدار در عین عمل و دادگر داند اینها
 میاض عثمانی بود یا نسخ اهل بیت رسول آنرا که بود یک کاف کلمتی مشوخ ابتلا و است و بعضی از شارحین آن
 ترویج همین نسخه در آن مسلمین از زبان هم نشان میدهند و شاید که دلالت آن آیات برین عدل ابو غرر
 که از توره چنگیز هم در گذشت از نظر اهل اسلام نمیباشد بخلاف شیعه اما احادیث پس چگونه مخالف کتاب غیر
 قبول کرده شود و غیره که حدیثات این بسا و زراعه و دیگر شیاطین کذ را می عجیب در نظر می آید
 ولای الهیست ظاهرین جلوه دادند که مقلدین ایشان این ترا ترا بر زبان دارند و در تالیفات خویش
 الی الا ان میسرند و هنوز درین دانه و ام که قمار اند خیر الدنیا و الاخر و ذلک هو الخیر ان لم یکن
 بیان آیه حکیه را از فریقین نزودی باشد که هر چه از وقت اول ملوک تا آخرین آوان احداثها
 خواه تعلق بواقع حضرت امام حسین داشته باشد خواه تمامه اینها بر فانی و زمانیت و این قیاسی است که
 تزد و عقلا قابل قبول است نه آنچه رفقه و درباره تخمین مکرین ترتیب دادند غلط گفتیم چرا لایق اصناف استماع
 نباشد که عدل باری عز وجل مصداق لا یظلم شیئاً در ذرات آن که در کمال ظهور است حتی که بقول پیروزی
 مجتهد فانی در صوارم که نامش نیمه سر وقت کاشترنا سابقا کسی مومن نمیشود تا بعد ایمان بنیاد که آن
 غایت این عقا و امامیه را عدلیه نام نهادند فقال الله و اضلکم بالجماعه عنان قلم را بقا بود آورده باصل
 سخن متوجه میوم که حزن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که امام المومنین امام مسلم و بیدار دلالت بر آن
 که هر روز عاشورا برای ما تم باید برگزیدن زیرا که در اصول و فروع چنان مقرر است که قضیه مقیم باشد و روز
 و آخر تپه مسا و نقطه گیر و در چون این شریعت زمانیت چگونه تصور کرده شود که با زمان و دیگرها و اندلس و قز
 و او است با اتفاق و فیهن مجمل که گفته اند و از زیادت بران بدلی مقول الطرفین چنانچه از باره مجتهد و ائمه
 نیزه اید است شیعه نیست لازم آمد چون از زیادت و نقصان در باره قوانین شرعی آن با اتفاق جایز نیست اگر چه

اما کما صمدین و با شکر و بحال شیعیان کوفه با ائمه داران حضرت شهید که بلاچه در شتابست و ارد که
 آن چنان غرض داشت تا فرستادند و هرگاه آنجناب بکمر باز رسید مراست و ما ساج و نماز می چنانچه باید
 آنچه که می رسایند و در خود و سینه های خویش را میگویند و وقتیکه اسیران اهل بیت در کوفه داخل شدند
 رئیس و اولیای آن قوم بودند چون شما با ائمه نام صرف و نداشتید نشان و دیگر ارا که کشته و ناپدید و نجات یافتند
 است غیر و ملک من است و علی اصول و اصول موضوعه انصاف باید کرد که این ملائکه بعد از آنکه
 آن جناب را خود از خدای تعالی استمداد کنند و هرگاه حکم نشود و برود و نصرت کنید
 میاید بآب و آلات آنچنان متوجه شدند که دانستند که محمد و مگشتند اگر ایشان را درین امور
 انتظار را بایستی کشیدن و در مجاهدات حضرت علی القور حاضر شدند و هر چه بدان ما میگوشتند
 بجا آورده و ایشان را چه باز که در نفس حدیث معصومین بحکایت نشان لغظ کشت که معنی
 و رنگ کردن است موجود و معلوم نیست که این تعمیر و تقاعد از باب صغیره تواند بود یا کبیره
 و عذر کوفیان عرب و کوفیان عجمیست که قبول شود بدین معنی که هرگاه از ملائکه این امور سرزند و فعال
 کوفیه در چه جای باشند و در روایات اهل سنت است و معتبر و دیده شد که حق تعالی بعد از واقعه شاره
 شهیدان را ملائکه را فرستاد که مونس شوند و گریستند با شنیدن این حرف و حکایت در تفصیل حضرت
 بنظر فقیر شاید عسبر فیکم در هر ساجده امری تازه محدثین محدثین و را فادات ایما از نظر خود
 آمده که وند که قورست سامع اهل اسلام بر منی یا بد و خوش رو میید بد چنانچه بر تهمت بر میاید
 هم دانستی و ندانستی که عاقبتش چیست و بجا میگذشت فصل اندا و ابراهیم و عجائب قدرتهای اعلی
 تا که شرح کرده باشم که مجتهد ناصبی چون لفظ قتل را کتب ما بحق حضرت امام حسین دیده
 از آن چه نتیجه بر آورده و درین یک حدیث و وجه با لفظ مذکور موجود است که بر عباد شیعه و
 انکار شهادت و ولایت دارد و حال اصول مجتهد بار بار دانستی که هر چه از لایه لایه میگذارد
 من بیدار حقیر اینچنینم فقط وقع فیه بحسب بعد از این التماس است که امید شفاعت از سید الشهدا و
 روز قیامت برای شیعیان است یا سنیان آثار اول خود و در خصوص یافته میشود و ملائکه
 آن موجود و زیرا که جناب امام حسین اصل الاصول مذہب شیعه را که تقیه بود چنان برانداخت
 که عیان را چه بیان لاجرم بی کلفت گفته میشود که سلسله که گویست از بهارش پیدا است
 فکیست که در اصول شیعه مذکور باشد که در روز قیامت چون استغاثه مختار بگوش حضرت
 برسد با امام حسین فرماید که مدارک بکن و او را در باب پس آنجناب را و از و زخ چنان
 بر آید که عقاب شکار خود را احاطه کند و از دل و جان محبت شیخین مکرمین بود چنانچه در
 اصول خود مصرح است و فعال کشمیری آنها در نثر آمده و دیگران هم بدان اعتبار

سینے ترقی و آن از ملکیکه بسیار صاحب صواعق ثابت شده و زمینها را از عجب است عقیق
 مسلم نیست بلکه دعا نیست که از اتفاقا نشا قضا و آنرا بدین طور بیان کرده اند که روز
 عاشورا از وزیری عظیم است بسید جوهریکه خود بر روایات شیعه از ائمه خصوصاً از امام باقر
 و صادق علیه السلام آید یعنی بسیاری از مظلومین از دست ظالمین را غیر ذلک پس در عاشورا
 نظر بدین وجه هم نظر بوجه حصول مصائب حضرت اهل بیت و وجهت جمع شده و مقرر است
 که از اتفاقا نشا قطعاً پس نه اتحاد و ماتم باقی است نه اتحاد عید کمالا یعنی علی البیض و چون
 این معنی در عبارت عینه متخلی است استدلال باقی نماید فکیف که ماقبل و مابعد عبارتش را موبد میسند
 باشد الغرض آنچه غیبه الطالین بدان حاکم است همچنان است حکم صواعق و زمینها را ترقی در غیبه
 که آنرا نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم دلالتی بر تبارخ و الی مجتهدان و
 میکند و در کمال فن انشا و خوش بیانی و اقوال علامه شریعتی است و در آن مختلف است و یقیناً
 حکم برای آن متواتر و که شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه آنرا تصنیف نموده و موبد آن است
 آنچه محدث دلبوی شیخ عبدالحق نور الدین مرقد فرمود فکیف که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح
 می آید که معاد است با ایام نباید کرد و نامها تعاد و کم یوم القیامه چنانچه موفقی بنخله غرض می نماید که روز
 دوشنبه را مبقو ص و اندر روزی امیه قرار دهند و از افادات امیه خلاص آن لطیف و روحی آید و از عجایب
 آنکه کتاب مذکور نزد بنده توسط قدرت علیمان سلمه الله تعالی و امام حسین علیهم السلام برادر حرم رسیده
 پس من چنانچه نزد او فرستادم و او نقل سکوت بر لب زد و میارست که بر خود بچند مجتهد مثل بار کوفته
 بر خود بچند و جوایش هیچ نه اندیشد که فتوی او در باره پنجوی روز دوشنبه معلوم ممکن است پس
 مار را بر عازر برگزید و توقع رجوع از دین بعید و متعلق بنیش الخ و درین باب مباحثه میکنند سابق و
 لاحق میدانی پس بچنان خویش بچنان در باب نخوس بودن روز عاشورا حکم رانی می نمایند و روز را از انجا
 بنوش بر روایات مسنده منکر و حرام میدارند و چون اتفاق میکنند که نزد عقلا بجوی نمی آید چنانچه خود
 آن می آید انشا الله تعالی و انهم از جمله نا عاقبت اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان فرید
 علامت شد برای انجمنی که روز عید قرار میدهند اگر چه بر زبان نیارند چنانچه و تیره ایشانست آری
 دوستی با خود و دشمنی است یعنی بر چند میخا شد که داغهای عبادا بهیبت ایجاد از پیشانی خویش میخا
 و لیکن داغهای دیگر هم میسند و آنچه محدث مذکور نشان قصد کرده بود و بنال ایشان نمیکند ارد
 فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا وَإِخْلَافًا يَوْمَ يُكَفِّرُ بَعْضُهُمْ أَلْسِنَةً يُنْفَخُ الْفُجُورُ عَنْ أَفْوَاهِهِمْ كَمَا تُنْفَخُ الْبُحَارُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ
 بجا پای نشیند و بدان عقود الم نیست کمال مرید شریف است و کثیر طعاع بخود میدارند و روز و مطابق
 احادیث میگیرند و اتحاد و ماتم و سوگواری را محدث می شمارند و گدوان نمیکردند و طریقه تعزیت

در متن برضاد و نذا و شاید کمان بری که او هم بعد از مراجعت را نمی شده باشد زیرا که نفس حضرت امام جعفرین
نفوذ حق بدین کتاب موجود است که هیچ رسته در جهان نیست که پسری را بدو ناخوش باشد جز خراب سید
و در کتب دیگر کمال شده مذکور است که امر و زیم جناب سیده و با تم امام حسین رضی الله عنهما در بیشتر برین
بسیار میفرماید و شرح اینها از رسائل فقهائے شریک است که شاید در رسائل دیگر بهیئت جماعی این امور بخوبی
بلکه از آن انجمن ثابت است که حال حضرت نیز چنین است و البته شعر اعظم که در تذکره انجمن نیست در آنجا که یکبار
بهست نکیفت که چنین ماتم بری باشد و قلب هر کسی را یک رنگ آلام و محوم بخیر اند و نیز شیخ در بوستان سیفر میاید
که که بر خاطر بادشایان شمع پیر ایشان کند خاطر علی و چون حال این بزرگان دین و شمع محاسن حق
یقین چنین باشد دیگر کیست که او زندگانه بر او تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم که هزاران اسباب
شادی و انبساط مقتضای مرتب گردد و لیکن نیست بیاری چو بیارے دل و ایضا از رسائل این بزرگان
که از کتب معتبره اصول جمع کرده اند پیدا و هویدا است که معاذ الله خاتون شهربانو جهان شاه خود را بدین
فراوان انداخت و بدین موت رهگذاے عالم قدس گردید و حاشا در مراعات فرید شئون و تشیع و اعتقاد
بجای رسیده بود که چون فاروق بهدایت مرقی حکم داد که او هر که را پسند و شوهر اوست و جناب
پیش از فرمود بجهان الله و لیکن فایده بر اثر ارجح جواب توان داد این بود که بود که هنوز دین ملت را نمی شناسد
پس علم و تقواے او بعد از تشریف بکاخ شریف امام حسین مرتب خواهد بود و حال آنکه بیاری از علماء روایت
کردند که خود را بدین ابلاک کرد و اختیار صبر و شکیبایے لازم بود و بعضی روایت نمودند که خاتون موصوف
مادر کرم جناب سید الساجدین بر اسب امام حسین که بعد از شهادت شاه شهیدان لشکر یزید را بر هم زد
و او نهی از او را شنید و کوهستان ری غایب شد و ادلا و خویش و تمامی جرم محترم امام را درین دآقا
و حصان بگذاشت و براسے خود زن آسانه بگرید که خلاف عقلست و گفته آید که اینهمه از تعلیم آنجناب
بود و معاذ الله حال آنکه جناب امام حسین علم و بلوغ در نیافته اند که کالیف و محسن درین واقعه از دست
طلسم نقش زبش است و لیکن چنان خواهد شد که امت عبد الله بن سبا در باره خواهر امام حسین رضی الله
عنها شل و جال اعور روایت میکنند و بار بار باشد ضرورت دانستی و عرش عظیم ازان می لرزد و انبیا و اولیا
و اهل بیت شان در زمان سابق از دست ظالمین چاشند اید و معاصی بچشند و چه سختیها کشند و لیکن
پسین خبر ع و فزع نکرده مصدر محاصره نکرده اند بلکه همیشه راضی بر صناد و هدف تر قضا مانند دایره
است که رب العالمین جای ایشان را در کتاب عز و جلال استعانت و شکیبایے ستوده
و در عطاے ایشان لفظ بغیر حساب افزوده و انواع نعمائے فردوس براسے شان در
محکامات تنزیل منصوص دماند بنیان عرش مرصوص نموده است و کلمه مقدسه **اللَّهُ يُجِبُّ**
الْقَضَاءُ و بیشتر از مقامات وارد است و کلام درین امانت و تمذیل بود که رخصه ان را وظیفه خود

[illegible]

برگشود آیات هجومی و اجزین و انفسک الان برآمد و شرم نمیکند و از روز حشر و نشر نمی ترسند که خدا عز و جل احتساب
سود و نسیان قرار داد و اگر آیات امر جاهد را محفوظ دارند و مغذ در اندازی حدیث جعفر را بلکه لفظی را
از آن هم نسیان میکنند که صدوق ایشان روایت میکند ان الذی کلامه من الله عز و جل
پس برین تقدیر تو گفت که بر اصول رنغه آمده چنانچه در کثرت ثوابات و درجات عالیات از بنیاد سل
حتی اولوا العزم سابق شدند که خدا هم در اجتماع صفات حمیده و اوصاف برگزیده قصبات سبق بود
که ایشان از لوق سود و نسیان منزه باشند و حقیقتا لیک و پاکیزه از آن نباشند پس لغت کردن نام کسی که
از سود و نسیان در نماز که مثلا نماز چهار کالی زاد و کالی خواندند خبر بر شما حدیثی فرقه حقه ناجیه کجا انطباق و آبا
چنانچه در حدیثی بود صدوق در نیتقام مردیست و العجب که ایشان در نیتقام نیز انجام کار را نمیدیدند که اثر تجبه
برای انقرآن تنافض مجموعه جناب میرزا بود که با ظهور امام منتظر قرات ان بحکم امام جعفر در کافیه کما
غیر موافق حرام است و از قید ظهور دانسته باشی که بعد از قیام صاحب الامر تلاوت آن اجماعی این فرقه
ضاله باشد حالانکه هنوز مختلف است کما یظهر من البیان و بیانه و مجمع البیان و از شرح کافی کلینی هم
نمیگوید بطور میرسد و از اینجا است که آن قرآن هنوز در غواشی بقیه نگاه میدارند بخلاف قرآن بعد از اهل اسلام
که در تمام عالم تابان و درخشان است و حاشا که جمیع جناب میرزا نسبت باین قرآن گیرم شین
کم بوده باشد چنانچه در تالیفات خود مذکور عبارات اکابر رنغه با ثبات رسانیده ام پس جمع کردن کتاب
مستطاب مطابق قرات حضرت رسالتا قراف اکابر رنغه نمونمانینی کار خلفای راشدین پس
و اگر ثابت صحیح باشد اینکار از جناب امیر بدون اختلاف پس بنیقد رشتل آفتاب روشن که هر چند شستل بود
بر ترتیب نزول و لیکن بدین خوبه کجا که تربیه نیز حجت و موافق قرات تشریف باشد از اول تا آخر کمالا یحیی
و عایت خرمشار صدوق و غیر او نیست که تسبیح و تسبیح و الم نشرح و سوره الم ترکیف و لایلاف در
قرآن اهل اسلام زیاده است و الحمد لله که رنغه قرار بدان دارند که بسم الله ای قرآن مجید است
نه کلام بشر الا نرم آید الحاق اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس منتهی ان نیست در نشر شیعه
که یک آیت مکرر شد و از اینجا است که الله قابل بدان بوده اند که قاری فصل کند بیان این سوره تسبیح
نه نماید و بر اے المرام شیعه مقلدین صدوق امری دیگر است که امام ربانی توان گفت یعنی اگر بسم الله
تقدیر سوره قرآن در آن عبارت که از مجمع البیان گذشت بر حال خود شنای قی نماید کمالا یحیی بلی میان
سوره القال و توبه تسبیح نیست چنانچه در قرآن اهل اسلام ع و ادیم نشان رکبه مقصود و توبه تسبیح
نباید کرد و در مخصوص چیزها در اصول شیعه دیده ام که اینوقت بیاد من نیاید شاید بحول و قوت الهی
در وقت دیگر آید پس بهانوقت باید نوشت مثلا الله به تسبیح قرات کردند و در قیقه بودند الی غیر
باز رجوع کردم با هر اول که سخن در آن بود که خدا عز و جل ذکر فرمود در کتاب غیر از امور

[The page contains dense handwritten Persian script in a cursive style, likely from a historical manuscript.]

ان العلم لا یجامع موقر الا ما هی شرط فیہ الا اعدل ورنه الفعل شارح آتی فی انضیایه میفرماید استناد ما به
 من الاستناد الاول الی الایجامع علی غیر ما هی شرط فیہ الا اعدل ورنه ان العلم لا یجامع موقر الا ما هی شرط فیہ الا اعدل ورنه
 شرط فیها کافی باشد هر چنانچه کلام حقیه الاسلام تا عند کلام غیر نظام نیست که جامع جمیع وجود بلاغت باشد و ما فوق
 این مقصود نگردد و در چنانچه مفسرین اطمینان و کاسه نیست ایشان در بیان اسرار بلاغتش سعی و اقر بقید هم رسانند
 و بلاغت آنرا قطعاً بغيره المست است ایوم القیامه اتفاقی میدانند و کلام بیکیسه را بهیچ وجهی برابر آن نیکو دانستند
 فوقیت چه رسد بخلاف جایزه و رافض که کلام حضرت امیر را بغيره از وجود فایق دانسته گفته اند که بلاغت کلام
 اختلافی است بخلاف بلاغت مرتضوی که اتفاقی است برابر برادر دلیل نیست حضرت پیغمبر که به خصوص قطعیه
 صاحب جوامع الکلم بود و متوانست مثل ان گفتن دیگر کسی را چه مجال و بهر ظاهر لاستیرد نیمه اکثر من ناگزیر شد
 در خصوص توجیه کلام و بیان مقصود حقیه الاسلام آن چنانچه باید صورت لبست و در مقصودش بکتابت و تفسیر
 مجتهد اگر شمه انصاف را از دیگران بماند باز تحقیقات و درهم و خیالات داخلی نپذیرد و استناد صدقنا گویند
 بینه و در هر که نیز باطن نیست و بر دیره نیکان میرود و نیک میدانند که هر چه در باب و اعطین و مورخین گفته
 اند سند و بوجیه گفته ام و الزام و تحقیق را چنانچه باید در خصوص مسم رعایت نمودم چنانکه حال مؤرخین را
 از کتب مقدمه شیعه نشان دادم پس نسبت مبالغه بسوی بنده لاف و گزافه خواهد بود و انصاف
 لفظ و غیره دلیل آن معنی نیست که خیال مجتهد الزامه جا گرفته است من ادعی فعلیه البیان و بعد ازین تفصیل
 نامی و نشان از مکام مجتهد باقی نمانده کمالاً یحیی اندر از دیگران امیر و علم پیچ فائده ترتیب نمیشود
 قیاس و بعضی فاضل عمر که نسبت این ساله بطرف دلی میماند اگر مجتهد را معلوم نشود که صدق
 کلام امر اندر عجبی نیست زیرا که بابا کاش معلوم بکنان گشته که در عرض خرس و علت مستحسن که قرار است
 بحد است حجت الهی در اینجا هم قائم است که این بزرگ را بفضیلت ستوده و اعتراف بعلم شان نموده پس در
 ثبوت جمل مذکور از براس مجتهد و الت منتظره باقی نیست و در سابق بتر کمال کردیم که او را در اعط
 و غیر او اندر دم اند و قلیل الاستعداد باشند و تحقیق حق در خصوص که سبب استقاس مجتهد از شهادت امام
 چه بود و چگونه ان و فرزند من رسید و مجتهد را در فهم مضامین جواب الشرح بل از دوازدهت فردا لگی از نوبت
 بآن رسید که اعتراض و بر بعضی از عبارات رساله بر الفاظ قرآن مجید کشید و هر کسی از علماء بر ریش در آن
 خندید و از آن مجلد اول گفته شد حاجت با عاده آن اسور باقی نماند و از ان اسیم عیان شد که مجتهد در
 تقابله و سر اسیم گشت تا جواب رساله مذکور چه رسد و از اینجا که بنیاد بر تقریرش درین اوراق مخدیم
 پس چگونه میرسد نام شهادت سید الشهدا سر منبر گرفتن و سر شمه انصاف را گذاشتن بر اصول خود
 قیاس علاوه اینکه هیچ سبب تخصیص ذکر شهادتین چنانچه باید مبین شد و تحریر که هیچ قصه حاجیه الاسلام را
 چگونه لازم می آید و لایق بر آن قائم نکرد و چون با فم البته اقامت دلیل بر دمه است زیرا که توان

[illegible]

مثل بشرت و نوشتن بنامی و استنباط آن از ادب شریعه و انجیریه و غیره است احیاء اسوات تعالی دارد که لا
تسبیحی عبارت از آن تواند بود و کتب کثیر بر من و بنده ضعیف گردند جناب امی بامیاشد که جمیع اسباب
در جواش قلم بدست نیکو ندو با انیمه فریاد و زاریا لیا که شیعه خدی از اجزای آنرا بر نقشن بر
نیکو ندو نیمه من که بگوشه رسید با لمار بعضی از دوستان که حاضر مجلس بودند متعلق علیه است چون نصرت
و لباس ایشان مثل اهل رفعت بود گمان نبردند که راست و ایشان بعد از حضرت مجتهد بر خاستند
و محاسن آنکه بعد از راه رمضان غم خرم تجربه یک شما میکنم و شما آنچه گفته اید در دینی است و لیکن گفت
و صله را پست کرد و اگر دست بردارم مخالفت با و شاه گشت و با وجود همه امور فرست که بامی ماند و بود
بصیر حال من کار را با شما فرست میکنم مطمین باید بود و بعد از این ردایت دیگران آنکه جناب مجتهد باز
چنین حضرت نهادند که مشکل نیست که حرفی پر کوئی میکند و بزرگانی او را خدی نیست بر هر لفظ
و معنی او چون در عروق میجوشد شامل عرض کرد که اگر عادت مذکورش جناب چشم پوشش اخلاق حمیده
حضرت از گران با گران خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که برین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
که حرف من مفاورث و شیعه شکست خورد و ندو عجب نباشد که با و شاه شیر متغیر شود و اگر بدشناما
علا علی کشتایم در شریعت جاری نیست و دل نمیخواهد پس بعد از راه صیام موا و بعضی بشما میگویم
بهم طوریکه مناسب دانند قلعق عبارت شما دارد و بنویسد هر چه نتواند کاش جناب مجتهد مباحث
تفصیل گرا بنده را مشهور شود که کتابی آمده بود و جواش رفت و حقیقت را که سید اند چنانچه فرمود
در مکاتب خود محال نیست که کلام اندیشمند و مباحث لفظی را پسندند و حقیقه الامر آنکه در آن جسم
عاجز شده و نشان امامت شریع کرد و در سن مجتهد را اجازت مباحث لفظیه و دم که ازین قریب
هم و نه گزیده نکر که دست با گریه بیان چهره پس مدور دعوی فن عربیت و انشای محاورات کما
از ایشان چنانست که کسی از دعوی خداست با تابع فرعون مؤرعت و لوم باشد و بزدی هم از اخلا
بلده تسلط نداشته باشد در سال گذشته که به تنه این مجله در لکن مشغول بودم که ناگاه مصائب بخت
بر من گزشت اول در سواری هند و قیام کاتبین فی من تشیع یعنی سبحان فیما ان کمال حراست و ضا
با کتب مولفه و از و کاره خویش نهادم خدی از آن خطوط و دلات قطعی بر آن دارد که گشگوی تحقق
بعضی از محاورات عرب در میان آمده بود و قلعق عبارت نعمی الکلام داشت چون نورالدین جهانگیر
و جهانگرد و جهان پهلوان و جهانستان رسد برای تفهیم مقال خود از عبارت پیر و بقیان او در ذمه
ند که بر دفع آن پرداخت که فن کلمه اگر برای مولوی دلدار علی مسلم است و لیکن در تخریر شما محاورات
عرب سلیقه داشتند پس قول نشان لائق استنباط و دنیا شد و از اینجا دلیل الزام تخریر مجتهد و نجیصه صحر
تقریر بر آن که چون سرایه تحصیل علوم شان بدین پیر و بقیان میرسد پس بقدر مجتهد از این بکار ازین فن خواهد بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که این شش بر زبان سلاطین و بزرگان امپراطور و افاضای حضرت زید شهید که بر شما و شمس حضرت پیغمبر علی اند گریه و بر صحنی او اند و
 فرموده جاری گشته و اینکه قوم این جو فروش گندم نداد و بیوفائی دادند و زرافاتش سپلوتی کردن پس انجمنی را
 تقدیر توان داشت که ایشان را عتران محبت نیز به ثبوت رسید اگر چه قدیمی شیعه آنرا بدترانه و شنا محمداً است
 می نمودند و شان خود را نسبت آن محفوظ و ثبت خود را شکو می نمودند که آن جمع انجمن را و بجا آمد و جواب هم مجتهدان توان مجتهدین
 عایکه فرموده است و لکن ابراهیم یحیی و جاکو که نصیر امین و لکن کان حنیفاً مسلماً و لکن کان من المشرکین ان اولی الشا
 بهایهم لکن یمن اتبعوه و هذی الکتی و الله ولی المؤمنین زیرا که درین آیت کریمه از عریه مدعی نیست
 و مرید محبت حضرت خلیل الهی بود و زاد و لویت را سلب نمودند اگر چه خود را اولاد و فرزندان جندارش میدانستند
 خویشین را بر آنجناب فدا نمودند و نشانی است شد که دعوی محبت گان دین بدون اتباع شان امکان ندارد
 و چون پیشوا و رفعه زراره بدتر از یهود و نصاری شد پس گران بطریق ولی میر و انکسبنا شد اگر چه
 زیاده و ستم گشت و روزی که حضرات اهل بیت نمک بر جراحت مخلصین پاشند آن عرض عصیت و غلو و سرور
 این سبا ایشان را خراب گردانیده که ازین افراط و در صحن غالی بر پیروی بن سبا منتهی گشته مصداق این
 قول گردیده اند که گروهی با آتش بر در آب نیل بکاش بمطالعته هیچ البلاغت بدون فساد نیست و خدا
 میر و افکنده میدید که در جناب اقدس میر المومنین باره مفرطین چه فرمودند و بالا تر از همه آنکه در نکو مشای ایشان
 نر زبان حضرت سید المرسلین چه میگردید تا شدید جاری گشته قول الله و برات ام المومنین عن قول الکلیین الخ
اقول برات جناب صدیق راب العالمین در قرآن مبین با تمام تمام و تا که بالا کلام نازل فرمود و بمان
 و طهارت و خبثی بود و شیل ثبات نمود و آنکه عائد مفسرین شیعه بدان قرار کردند چنانچه اربع جمع البیان بگردان
 یا لشهد انهم مفسرین شیعه مثل صاحب خلاصه المنهج و غیره گفتند که عذاب مفسرین ابرحایت ناموس که حضرت
 سید المرسلین بدان در کات رسانیدند که برای هیچ کافر و جانیان بیان نفرمودند و با اینهمه اقرار و اعتراف علما
 رفعه را تمیز و استنباط حاصل نشد بقعه کفایت نکرد یعنی از بدگفتن عیب جوی کردن است بر نداشتند
 اینکار از تو آید و مردان چنین کنند پس این امر از درجات عالیه او تواند شد تا ارباب بانت که کلام در آن
 و اینهم در خصوص اهل بیت جناب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام مجتهدین میفرمایند که با نامه الانبیاء و السابغین
 و زیران است حضرت مریم نسبت کردند که بنیاید و لیکن شاید که چون این آیت که تعلق سر زارش حضرت مریم
 مستعمل بر ذکر بار و نیست فهمید که بارون بنی بود و در آنست که این بارون مرد صالحی بود که در امتحان این مقامات
 او را میگردید و پس می نمود در عبادت و تقوی خواهر بارون بود این چه کار کردی و فی استاد کلیشی چنانچنانی و
 که این بارون مردی فاسقی بود یعنی آغاز سر زارش از دست پس هنوز کلام در صلاح و فساد و در دست خود
 کما گنجایشی شد و کلام مجتهدیم شود محتمل که دعوی ذکر بانت انبیاء کردن حال حضرت مریم را بیان نمودن
 بر اصول خودشان باشد که تادمی وحی بر جناب صدیق سیده سار عالمیان نازل شد و معصوف آنجناب تحمیل یافتند

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style.]

قرار میدهند و الا انکه احکام استدلال و منع مختلف اند در استدلال قطع همانند یکدیگر و احتمال صحیح است که این
 سه متن باید بجا آید و دلیل از اخبار معتبر و معارضه یاک و صاف باشد بکار نمی آید مانع را منع مجرد کافیه شود و
 مانع نمی آید اما اگر بکار رسیده باید از خیالات سابق که دعای سکر و ندک خدایا این آیه را در دفع کردن خود
 خالی کردن سه مانع است بهای خود که دریم در روزگاری درین مسیر بریم مگر نیاید گوش غبت کس در سواد
 بلغر باشد و پس قوی **الطلاق** مخوفین برائت معصومین **الحق** قول جناب مجتهد از آباء اتباع محدثات ابن
 سبای فیما درین افاده و اجل و ناو ابوجی چند داده اند اما اول پس از انکه اطلاق فقط مخوفین بران
 موسس بر حدیث مردی جناب ابوالمودثین است که در کافی آورده و بحضرت امام محمد باقر و صادق رسانیده
 و حال این کتاب بکتمان را معلوم که نزد و افغن پی در پی علیار رسیده حتی که محمد قانی در این متن قیما از احباب
 نویسانند آنچه دال بر آنست که اگر مذہب شیعه حق است در حقیقت احادیث مبدا می آن کتاب شبیه نیست
 پس در آن این آیات را ملاحظه بکن که اندر هر چه کرده اند مطابق آن موصف است که از برای ایشان توسط
 نفس جان از آسمان نازل گشته و برای دیگران هر چه باشد باشد و لیکن بالمخصوص این دستور العمل در حقیقت
 امام محمد باقر و جعفر صادق مندرج بود که خوف بکنند چرخ خدا از کسی نرسید و علوم خاندانی خود را بی کلفت یا
 کفیر و شاد و خفا و حراست ما هستند پس اطلاق فقط مخوفین برین هر دو بزرگ عین اتباع حدیث کافی ازین
 اما این خواهد بود که مراد و ترا فراموش بجل این مجتهد را باید دید که چنانچه فیصد که از ثبوت فقط مخوفین عصمت
 اند معصومین کما باقی ماند این جلی است عظیم که مجتهد جاسوس بنور و بر آن مجوس بلکه در نجات از ان پس از
 این هم ندانست که زید فی نفسه شخصی پیش نیست و بسیاری از کلیات را بر او حمل توان کرد و قائم و قادر و
 و را کب و کاتب و شاعر و غیره و لک ما را بنیای پس اطلاق مخوفین بر امام محمد باقر و صادق که عباد
 صفه ای ایشان را کلین روایت کرد و خفا و آیات حضرات رب العالمین بر اسرار ایشان نشان داد
 که امام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان اموی شد و این مجتهد عمر خود را بجهت او بسر کرد و گاو را
 از خر شناخت و کتب خود را مانند صاف هم ندید که حضرت چون در منصب ایسر معذرت نمود و فرمود
وَاللّٰهُ يَعْصِي مَا يَأْمُرُ پس حفظ از سر شینین عصمت حضرت موی یکدگر شد و او مناقا
 دانست و مانند الاغ در وحل منقطه افتاد و موش و حواس را خیر یاد گفت اما تا این پس از انکه
 انکار اطلاق فقط مذکور اگر از نیت است که آن بزرگان بر تبه عصمت رسیده اند اطلاق فقط
 مخوفین بر اسرارشان مناسب نیست جوایش بر ظاهر که محقق لایحه در کوهر مراد این میگوید
 از ان توانست دانست که عدالت و عصمت قریب المعنی است و مجتهد انهم خیال نفی نمود
 که حفظ و امان این دس اصل و منشاسه جمیع مجاهد و اوصاف برگزیده و اخلاق حمیده است
 چون محبت ازین اصل و مبنا بر اصل و در گشته است و بهوس و حسر من سنک او انقیاد را

نعم محمد بن امامیه است باجماع این افادۀ تازه و زیادہ تر وجہ نامور و جلیل و نادانی محمد الزمانی شریعت
 بعضی از معتقدان تش از راه افسوس نظر موریہ از برای تحصیل دنیا و در شد و نہ آن یا نشدہ است
 از زبان آوردند ہر کہ ہست از فقیہ پیر و مرید و وزیران آوردان پاک نفس بد چون بدنیای دون
 فرود آمدہ بعسل و ربانہ ہمو گس **قول** باجماع این افادۀ تازه و این وقت بے اندازہ از ہر گاہ
 مناظرین فرخرفات محمد را دیدند کہ تلویحاتش از ہر طرف مکشوف گشتہ البتہ بہین الفاظ از زبان نشان
 خواہد برآمد کہ انچہ ازین محمد الزمانی حصار آہنین پیدا شدہ مثل نسخ عناکب معلوم شدہ ان زمین البیوت
 لغت کبوت و برابکار افکارش چون در خلوت نگاہ کنند عجز و فروت و مضجعی ہمو اوراق تو
 کمان بر بند زیر کہ قبل ازین بتفصیل ہر چہ مترید فرسیر **چنین** نیست کہ ادھمیدہ و بر حضرت عثمان وارد
 نمیشو و انچہ محمد از غایت بیحیای پیش میکند باید بتفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن گران سنگ
 جواب را در میزان عقل سنجیدن جائیکہ قصہ شہادت حضرت عثمان مفصل اند فلہی جمع الیکہ و عبا
 کہ محمد غفلت شعار بلوایان را کہ از کرد و کرد و عبد اللہ بن سبا و فتنہ گری او فراموش کنند کافی مجمع
 البخیرین و غیرہ و دل بر قتل ذی النورین نہادند و قابو یافتہ بعل آوردند شیعیہ اولی قرار دادن زیادہ
 بر ہمہ خطہاے محمد است زیر کہ شیعیہ اولی چنانچہ از نہاج و تحفہ و غیرہ عیان میشود و کسائی مستند کہ در
 رفاقت مر قنوی را و ند و بتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بود و نہ چون رفاقت و پیروی جناب
 قائلین عثمان مسلوب است نسبت آنکہ جناب مرتضیٰ انہار لغت میفرمود و حیث کا ابوا
 فی السمل و اجماع چنانچہ بار بار معلوم شد و در پنج البلاغت واضح گشت کہ بسبب کثرت خود حکم راے
 بر جناب میر میگردند و آنجناب قلوبی وقت می جست و ہم غیر سید و بالاخر چون دست یافت بہر
 شان ہفتاد ہفتاد را کتہ در ویرج گردانید کہما فی المختار فاغیرہ دیا و لے الالبصار پس تشیع
 جناب مر قنوی کہا باقی ماند کلیف این تشیع خاص پس قول او کہ شیعیہ اولی نسبت بقمان خیرین چنان
 کردند خطی است کہ مثل آن نتوانست یافت لغو ذبا اللہ من و سادہ سل محمد و خیالاتہ و افراہ و خرافا
 و انا شہد با اللہ و آیاتہ اما نسبت احراق آیات قرآنہ ہدی النورین پس اگر مراد نیست کہ از
 التلاوت تجرید معمول التلاوت فرمودند و سوختند بحیث برپا شدن فتنہ کہ ہر کس فرست خود را
 قر المجید میدانست و از قدرت دیگر انکار مینمود و رای ذی النورین بران قرار یافت و اصحاب دیگر
 نیز ہمین راے نزد جناب میر فرمود کہ اگر عثمان این اہتمام میکرد و من نمود می و گویند در حق این
 مگر نیکی کہ روبروے مان این اہتمام براے دفع فتنہ بعمل آورد و محمد اشیح المشایخ و سید السادات
 اگر این اول نمیدیدند چگونه دست ازین طعن کہ از ہمہ مطاعن زیاد ترست بر میداشتند کمالا نحفہ
 و بطلانہ اثبات انیمعنی از کتب شیعیہ بغایت مستند است و لیکن مقتضای مثل مشہورہ مشکک نیست

[illegible]

بعد ازین سیر و مقامات چون سیر و طریق میمانست و بوقوع هر گونه تحریف و زنا منتهی جلودار نیست
 چنانچه در نوشته نگار گفته زبیدار کلام حضرت یزدانی را ملاحظه نمی نماید که در کتاب ستطاب چه میفرماید
 و آنکه کتاب غریب که کاتب الباطل یکی بکین بدید که و کلام حلیه شکر بل من حکیمه حمید
 الی غیر ذلک و الحجب که روضه در مسئله ذکر حضرت را ذکر نمودند و رایت اما نمی تواند کرد اما کمال
 و لفظ ترنار را هم ندیدند که مقتضای آن چیست علاوه و تحلیه علای شان نیز لازم آمد که باین آیت که میر تحریف
 متسک فرمودند بر الباطل کالایا و الا سراق کافی التفریقه و غیره اما آنچه و حاصل المطلوب را با و تحقیقا
 پس این خصوص را تنها نمی بیند و در عناد الاسلام بعد ازین امور نفس الامریه شقاوت خویش را اساس
 می نهد و می نویسد که چون رسول خدا از اصحاب خویش همیشه تقیه میکرد و از خوف ایشان نتوانست که حضرت
 مرتضوی را بر ملا خلیفه خویش گرداند و نیز میدانست که این اصحاب بسیار باصل نسخه قرانی نازل من اسما
 که مشتمل بر اسامی امیمه هدی و ذکر اسامی منافقین از اهل سمعه و ریاست رجوع نخواهند کرد و چنان
 نخواهند نمود و آن نسخه را بجز بمان اسرار خود و مثل جناب امیر تقویض فرمود و این نسخه دیگر را بجا ماند
 و بقیای ایشان بر اسلام بحکم الهی تالیف نمود پس از آنجا که اصحاب باعث این تحریف گردیدند و تحریف
 قرآن مجید را حجاز ایشان نسبت میدنایند و در حقیقت تحریف نسخه اولی بنایت بر خود رسول خدا بودند و فاعلم
 ایا اولی الابصار که همیشه زمانی علمای شیعه می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر ضریحی و اصل
 الاصول شاگردش یعنی کافی و غیر آن مانند احتجاج ج طبرسی می دیدیم که اصحاب وقت ترویج نسخ
 قرانی تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان بعمل آوردند و از عناد الاسلام اکنون بسعی مجید جائی
 چنان برآمد که حقیقه رئیس المحدثین خود جناب سید البیسن اند عیاذ الله و تفصیل نمغنی با معنی
 دیگر در همین ورق در باره تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید انشاء الله تعالی با جمیع
 سیر و مقامات بعد از آنکه در معرکه این معارف دینی و دینی نداشته اعتقاد تحریف قرآن مجید و استناد
 آن جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب کرام حقیقه و حجاز را می نماید و وجه انرا در عناد الاسلام
 بیشمار و و هنوز از راه نقصان علم و ادعان متروک می نماید و عجایب امور و غرائب امور و وجه
 ترتیب میدهد که بدان نیست مجموعی و هیچ کتابی ندیده باشی و ازینجا است که کتاب او را بعتاد
 الاسلام تعبیر میکنم که هیچ تکلمی بکلام اسلام اترابر زبان نتواند آورد و بگرانکه در نفاق منکب باشد
 و قد تقران نقل الکفر لیس بکفر از انجمله آنکه چون قرآن کریم برای سانی است بر سعه حرف نازل شد
 و متفرع بر آن شد که کار بهی و آیت بلغ فی علی می خوانند در مانی بدون آن خلفا از آن مانع آمدند و
 این اسم شریف منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را از انچه بران نازل شده بود و از
 آنکه حال حضرت نجوبی معلوم است که کمال تمنا داشت که در زندگه خود جناب امیر را خلیفه گردانند

[illegible]

از خود و فکر مرجعیت بران باید کرد که جایگاه این ترانه بر رمانه می سازد که بحر و ادبیت چیزی دیگر است
و اعتقاد امری از جهت داستانی در میان نیست و چون کتاب نزد رفقه کثرت موجود است
و اگر عینا آنش نماید نگین که در طبع و اندوخت علمنا من غیر همراه دارد علاوه که اکابر شیعه مثل شیخ
صدوق و علم الهدی رفقه و مولای طبرستان پدر پسر یعنی صاحب مجمع البیان و مانند ایشان حکم بعد
اعتبار آن روایات می کنند و ما همه را بهشت مجموعی بخوبی بخزند و بنده به نمونه محامل نجیبه آن ترش
می کنم و معتزب بود صوح می بخاند و دل از بی مروت و زوکران روایات در صوامع و غیره و بنهار پانچ می
گشته و پسرش با وجود یکم خرافت پدر خود جایگاه می کند و بنظر من این اوراق محتجب می ماند
در اینجا و تقلید و کاسه لیبی او میدهد و بعد از بیان آن وجود باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو
راه اتفاق خواسته اند که دین متین را شکست دهند و هرگز بعد ذکر آن روایات بمنبر حقیقت رسد
بجای دین و دنیا به مقرر گشته قوله مصححه اسوان الخ اگر غرض کنی و اندک فکر کنی در تشدید اقا
ان دور که حرف که بر مقام خود بود و باشد این حرفی چند نیز از باب تسلیم تواند بود و مقتضای مثل شده که
اشیعه نسوان بذه الامة و چون پیری و ابوالغنی مجتهد مسی که ساله ساحری بعد از ملاحظه حال کتابش
سلم است در واقعیت فقره دوم نیز بشک نباشد نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول آنچه افاده نمود
که حضرت عثمان را می ترویج دین انحراف خالی از دو وجه نخواهد بود یکی آنکه چون خدیجه از مقبولین مسلمانان شیعه است
و او اخبار را در همراه فتح ارسیده و غیر آن پیشگاه حضرت عثمان رسانیده و فریاد از اختلافات اقوام جدید و ایمان کرد
بود که نزد وی است محمدی صلی الله علیه و سلم اندر آنکه بکن بنیاد و احال ایشان نسبت مرند اختلاف چنان باشد که
و انصاری در عبارت تورات و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمع جلد مهاجرین و انصار را می خود بیان
و جناب امیر المؤمنین کمان طیب خاطر همراه دیگر اصحابان را می زمین را پسند فرمود پس الفاظ بکبر و عباد
مجتهد برین معنی محمول خواهد شد که او از برای دفع اختلاف کتاب مجید را برای ترویج این و ترقی شرح حضرت امیر
الخ دوم آنکه در خواهد دید که طعن احریق عبارت قرآنی که منسوخ است و تلاوت گشته بود و قوی شد خواهد گفت که مقصود
من حرف است و سخن چهری نبوده پس این دو عالم و همین سواد الوجه فی الدارین و در مقام عبارت خویش اعیان و رفو
نوشته که بهر حال راه فرار در آن موجود است تا از آن طرق تواند که نیت قال الله تعالی و من الناس من بعد
الله علی حرف فان احب الیه من اطمان به و ان احب الیه من فشت ان الفلت صلی و حیه خیر الدنیا و الاخره و
لنوا الحسنان المؤمنین معشر شیعه در حدانی و غیره از کافی حدیث امام باقر فرمودند که محمولش باین حرفی
چند میرسد که قومی بودند که از شرک پدر آمدند و بر رسالت اعتقاد نکردند پس عبادت میکردند و تیر و زور حضرت
آمدند و گفتند که اگر فاند و دنیا از مال داد و لا و دما قیت زیاده شد رسول و انهم و نه فکر کنم پس خدا فرمود و بنظر
و انستی و بر طور استعزاز ائمت شان منافقین باید خواند که فاذا خلوا الی شیا طینهم قالوا انما معکم انما نحن مستهز
استهز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بطریق تمام زیادات آیات طوایف میناظره جناب مرتضوی همراه از مرتبین بچند ورق نوشته و این سفیکه بالتمام
 نقش بر داشته معذوریند شسته حال آنکه اگر بکتابش یعنی عناد الاسلام رجوع آری مانند بدیعی اعلی است که آن
 ورق مناظره را نگه داشته این مباحث گردانیده که متضمن است بر الحاق آیات موضوعه و انهم در بعضی
 کتبین مثل و کوا که ان شیتا لک لکد کت کوکن الیم شتا قلیلا اذ اکا ذفناک ضعت الحیا ضعت النما
 لا تجد لک علینا کهنرا پس که در این حلیه سال و ختمه باز یکا میسرید که از غایت و عل و طالع جیل
 میخواند که اتفاق و شقاق خود را خود هم ندانند یکدیگر چه بد و این است اما متذات دیگر در مثالب رسول
 صلی الله علیه وسلم کلیه به بعضی حرف معبر میسازد و درین مضامین مراد از کوا و چوکان می باز و اگر علم تربیه
 و بی نظامی کتاب الله که بعد از تقدیم و تاخیر منجر می شود و خیال داری تبصیر قدامی ایشان رجوع آری
 و اگر آن تفاسیر بر مجموعی است بنیاید یا که بلا حظه کتاب ضرر مییست گمانی که بیشتر در بلاد یافیه و قباله
 خوابی نیست که آن مقامات بیش از پیش است که چون بدان رسی بر مفسرین رفته البته کمال غیا و غضب
 احست خواری کرده هر خیزد خیزد فانی کوشش بیخ می نماید که این امور هنوز در پرده بماند و چنان مخفی باشد
 کسی از انداختن خوب فرموده درین السالکین در مثنوی معنوی سه ده مرده مرد را حلق کند به عقل را
 بی نور بی رونق کند و این کلام بطور مجاوره و اصطلاح است که ناظر احادیث امامیه و متصرف کتاب کان کمار است
 شریفش میباید که لا یخفی و ایضا حال لایضا فی الصانی علمای رفته باید دید که با وجود صد یا حدیث درباره آیات
 قرانی و آراء علی میباید که این لفظ ساخته و پیراخته جامعین قرآن مجید است و اصل حیثان لفظ بود و
 نمودند تحریفیات قرانی را تحریف معنوی و برای عیش و شادی بانیان بیانی نهیب خود را انکار بدیهات
 نمودند و بمقابل صاحب تحفه قدس سره الغریب برخاستند و طاقی همت بر بستند و زمان بدین را گیسوا کشادند
 و تقهیدند که هر کسی از شیعه و سنی معنی دیگر بر آیات بنیات متعلق است خلافیه بر تحریف معنوی محمول میکنند
 که لا یخفی پس گفتند که راتعلق نیست غالباً که تحریف لفظی نیست که انما هر کس که تحریفین بدید که بسبب و حقیقت
 انکار تحریف هیچ ندیدند حال آنکه کلام در در و آیات تحریف نیست بلکه در عقا و آیه است تحریفیات بنیات
 محال صحیح و آیات خویش واضح می گوید این که بر تحریف دلالت ندارد و اگر اندک فرصتی
 این روایات بطور نمونه درین اوراق هم نشان میدهم و الله ولی التوفیق هو الله الشرف انهار احراق نمودند
 جمع کردن قرآن مجید غایز هر کس اتفاق میخاد بود که کافی الحاد و غیره و احراق با نچه و سینهها محفوظ بود
 ندارد و لاجرم معین شد که لا یسکر منسوخ التلوات کرد و در چنان لفظ ماسواه در صحیح بخاری آمده و تحریف با تحریف
 آن حکم محفوظین بلکه معصومین برای دفع فتنه با عین مصلحت بوده و چنانچه لغات عمارت کعبه معظمه با وجود خرف
 حطیم باقی ماند که اطلاق لغت قرآن مجید بر آن کرده اند و نه و جایز تواند بود یا نتواند بود پس نظر بر آیات صحیح
 و غیر صحیح لفظ قرآن برای ماسوره موجود بجزیکه در صحیح بخاری و مسلم غیر اطلاق در آن در منسوخات

ایشان بگونه تو لند و پس محفل است که مثل عید ایشان را قرار دهد آنوقت بیانه ایشان بر لعل و بر این است
 گرداند و بکشی نزد و دو آن نظر و که مولای این پسر بد پرست البته بیرون میداند و آنقدر بر خیزد و اقرار دارد
 که ظلم خلفای متقدمین است و در محفل نیز جوهری جیغای وحشی با تجملاتی کار بسته زیر که مجلسی در حق الیقین
 و دیگران از معاشرین نر زمره غرضین و جواب بعضی اوراق ایضاً اعتراضات معتدله و توفیر نسبت بابل بیت
 طاهیرین نمود و هاندیس و جواب آن بود که حضرات راشدین را ازین دائره بیرون می نمود و بر این انقیام سابق
 ازین چنانچه باید مرتب کرده شد و یاد کرده و پاره گشته شد و بشاره المستغنین و امری دیگر که بوش نظرم می رسید آنکه در
 عبارت اینم گفته که مقصود و منظور آن مجید از احراق خلفا بود و نه بد و در حق و در انقیام میگردد و بگویند که آن قرآن
 که نزد اهل بیت بود و بنویسند صاحب جالبی است آنچه را انداخت بر قرآن مسلمان حکم احادیث ائمه خصوصاً
 آنچه در کانی است منسوخ التلویات است و در خصوص انصوص میقتل کردم و خود تقال کشیدی که استاد سخن
 و بگویند است که انقضاء تالیفاتنا در نر زمره آورده پس منسوخ التلویات البته سوختی بود و یاد پاره پاره کرد
 بنامی آن انهم و اجتهادها یعنی چه پس باید اکنون بچگون جهت قائل شدن و این امر انسانی انجمنی که معتقد است
 که این مورد و در ضربت حیدر به نازوق اعظم را بچگون گفته بود آری من ضحاک ضحاک و من افک افک مقام
 حیرت است که شبی روزی قیام و وقوع او علی جنوبهم از روضه غیر از آنچه شل سایر بران صادق آورده است
 انکوار چیست منذر نمی آید و اهل حق را تعجب تعجب می افروزد یعنی چون خلافت در ریاست در خانه حضرت
 امیر می آید بلکه قیام می پذیرد از ایشان می دهند و خود را با وجودیکه می دانستند که بولشند و اهل خلاف
 موجب بگردید ظلم و محاکمات خصوصاً در مصائب حضرت اهل بیت طاهیرین است از آن منته میگردانید پس
 قطع نظر از آنچه در سابق بوقوع آمد که از روضه گاهی با کرا و فضا را تغییر میکنند و زمانی خلاف این حال حضرت
 امام رضا را بکار نشان می دهد که بعد از ثبات قیام مامون و طلبیه نشان جناب امیر از نیاز و اشتیاق و تعظیم
 سکه میباید که از او جدا نیست بحث را و این معنی و اگر کرد که انی فرزند پیغمبر چون غیر تو لائق امامت نیست باید که قبول
 کنی و حضرت بگریز قبول نفرمود و گفت اگر تو سعی ای خلع خویش از آن درست نباشد و اگر سعی نباشی که رفتن
 منصب مرا چگونه درست افتد و اینهمه امور تا مدتی و از بود و در کار امام رها حق بر خانداد و ولایت عهدت فرمود که
 شرط که در هیچ امری دخل ندیدم باز شکایت نکند و در روز لعن لعن مشغول بود و این ازین نفوس است
 خواهد بود و گمانه بدیهی لا حاجة لنا الی میانه اما آنکه قلوب شان صاف نبود و ویرانی انیمعنی می بودند که
 البته را دلیل کنند و همه کس بدانند که ایشان ترک دنیا الدنیا کرده بودند پس بوالش بر ظاهر است که دفع
 آن از دیگران می تواند شد بد و فقره چیست و انهم یعنی آنکه رعیت از خلفا منصرف میشدند و از شجاعت و حسن
 تدبیر شان دشمن خلع می گشتند جناب امیر را بهر آنکه بر اعدا روضه در باره قتل خلفا جدا اندیشید و
 بمل آورده که نداشتند که انجناب فاروق و دوی الفزیزین را کشته و بهر جناب روضه نظر صاحب فرمودی

[The text in this block is extremely faded and illegible due to poor scan quality. It appears to consist of several lines of handwritten Persian script.]

و تمام این کتاب را تا معین به بنید که اگر بر جناب میر علی داد بود و یکدیگر جناب بیگلرکمال نیک محضری و
خبرای شریف وزارت را بتقدیم میرسانید چنانچه روزی بیست خوش این امر را هم اعاده فرمود و بالاخر
از اخبار انجام آگاهان و کاتبان و شایسته نیز بیست برین تحول نمود و بنیادین سطر که گفتیم امری
واقعی است پس بالیستی مجتهد مجنون را نام سیده بر زبان آوردن که آنجناب از دست عمر خداوند
مستقل شدیم ششامی جناب بیگلرکمال هم حکم توان کرد که حداس شریف مجتهد الزمانی مسلوب شد که
مال شخصی و از لفظ اصل قرآن فهمیده باشد که مجتهد بعضی از مطالب که پدر شریف بود در عتقاد اسلام و آفتاد است
یعنی رسول خدا اصل نسخه را پیش جناب میر میرود و نسخه دیگر را بعضی به عنایت نمود و یاد میدارد و لفظ اصل بر بنیاد
نمودی و فرایید و لیکن بچاره مخصوص جعفری را فراموش کرد که این نسخه هنوز نسخ اقل و تست بکه بعضی
از شروح کافی و ال بر نهت که در زمان صاحب الا مکر که مالک مشرق و مغرب خواهد بود و نیز همین قرآن
که مروج خواهد بود پس چون بیاض عثمانی نزد اهل بیت بود و از آنجا که دانیدن کمال آنکه خواهند سوخت
محض است که مجتهدین هم بکار خود بسیار باشد و ابتدا علم بالصواب و الیه المرجع و الاب چون نقل کلام میر
بقدر ضرورت ضرورت افتاد اکنون برای اظهار هرزه در اجماع و خود بینی و خود را می مجتهد ضرورت است در عبارت
پدر بی ادبش حرفی چند نوشتن تا عیان شود که مرز خیال در دینی بار بار گفته بود که نظر اصلاح در کلام
پدر خود در دفع ندارد و نیز از جماعت فرزندانش با نیمه جمعیت خاطر و آواکساب صورت زیست
و بر نظام راست که چون غلطش احدی نباشد این بچارگان چه کنند بلکه استعداوار که با پدر و برین عبارت که
از آن نسخه منقول است که خود و مجتهدین مطابق نسخه پدری نقاش از کتابین که رفتند و برای نام آوری باب
فرستاد و عیان شده که موثق از علوم عربیه بیکانه محض است رعایت صلوات نیز پیش نظر ندارد و مثلاً در
وجود و م در موف و آتیه حضرت نوشته مع کمال غتبه علی تحلیفه علیا و بیاد نمی آید که بعد از لفظ رغبت علی
فی آرند بلکه در نسخه اعتراف می ای لفظ مذکور عن مقرر است کافی القرآن المجید و احادیث الشریف قال الله
و من یکره عنی فلیکفر و در حدیث آمده فمن رغب عن سنتی و چون بعضی رغبت می آید و رسله ش
زینهار علی نمی آرند بلکه فی دلی قرار یافته چنانچه از مجمع البحرین هم واضح است و مولف عنا و همه کتب لغت
و محاورات و هم کتاب مذکور تر و خود و شت چنانچه از النیش معلوم است و لیکن ان تنی مقرر است
و خبر که بر او نیمه است یا دفتر و ایضا لا کانوا هم الباعثون و ندانست که الباعثین می باید در حال نصب و
رفع چنانچه در سوره شعراست الی غیر ذلک و لیکن شیعه و راجی بنید که چون گویند و از نصب خیلی بنیر اربود
رعایت آن تفرمود و بنده درین کتاب بحدب فضه جا بجا با ثبات رسانیده ام کمالاً یخفی و ایضا بلفظ
و او هم من لفظ التجهیفات و درین میر و بقانی را محاوره اهل هند یا و ماند و کلام مجید التفانی ننماند که میگوید
والله بکم الیسر و لا یزید و لا ینقص و الی غیر ذلک من آیات و ران نازل گردیده و لیکن چون مجتهد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

زهر زخومت که کلام شیخین من و افاضل جامع گوش افروید تا در دیه بختان را برست و جناب شیر بر سر
 احوالت و دو کالت ایشان جستید بر خاستند پس در سبته را بکمال کشش و کوشش کشادند و
 را بهراده بودند و بدان مقام رسانیدند که جناب بهر از سبته را برای افتاد بودند و بران حال در قریب
 ستر بر کوبین ان بیت بریان داشتند و در دو توام در مان بر سبته را کامی و می یاد توام سونش در کوشه
 منها می نویسن این انداز که شک پاشی هم در گشت و نوبت کار و باستخوان رسید و معا و الله در موم
 اتفاق افتاد چنانچه این همه امور در مثل شیخ الشایخ و غیره بجای خود موم موص و بحال بلاغت و خوش
 بیانی مخصوص در کس میدانند که دیر و قتها از انبار انچه از انبار کجی قلیل باشد بقدر ذره برود زیاد و تر از کوه
 الوتر می باشد تکلیف که بجای نمک زهر بلبل بر نیزند لغو و با الله من تالک الاصول التي رواها اهل
 کمالیسی فی تالیفانه و غیره فی غیره اما انچه مجتهد بر حملات سابقه تکیه کرده جوابش انجناب بر بان قلم
 که کسی از رفقه و دار حسین باشد یا تبارک حسین یا دیگران مدتها در میوش نیامدند و بعد از افاقه چه ملاست
 باقی ماند که هر چون درین باب مجتهدین کیسه بر صابون زوند و حرمها اطیار و لیلین چتری و ریت نداشتند
 درین و غیره ولی نام و نشان کردید انکوان بجایش با حیرت بهدوش اند که نتوانند بر بام فلک رسیدن
 قارون در تحت الشری خریدن و بهم درونی پیوستن و این همه سراسی ایشانست در دنیا و بعد از اخره
 و البقی و هیچ معلوم نیست که انچه جناب سید الساجدین بعد الملک بن مروان در مبادی تحت نشی
 او نوشتند و او برای انجناب خدمتی بجای آورد زیرا که بن این مرده دل و زنده تن باقی بست یا که شارحین
 کلنی هم از ان در لنگر نکرده حال آنکه حالش از آغاز تا انجام بر انجناب کشوف بود و بخاوند دیگران که انچه دید و بود
 از کثرت علوم و مرد عبادت و یاد داشتند و انچه شدنی بود و انچه میدانستند و انچه نگفته اند که حش
 بر نفس نگردد و کسبها را معلوم اما انچه در باره قید و بند حضرت امام ازین العابدین و حضور این شهاب هر
 و ترجمه او بر حال امام رضی الله عنه و کمر تین بران جناب نقل کرد و پس مقام آنست که شکر ایندی بجای
 که این و ذره آثار اما محبت پیشوایان اهل سنت است درین وقت نازک بخلاف رفقه که ایشان حال
 امام پیر پسند و شرف حضور یابند و وقع حشتم نمایند و باعث انش انجناب کردند که شان انهار انصاف
 قائم الروافض نبض فرزندار چندی آن امام است و از ان وقت این داغ بر پیشانی همه قوم بی وقار یاب
 تر ظاهر شد و اگر اکتب تنقید رفقه درین امور نگاه کنی خواهی داشت که بعد از واقعه جناب سید شهید
 کسی از عین مرید و لانیو که مریدشده باشد هم از اهل بیت طاهرین برگشتند و انچه ایشان کرده اند
 زینهار قتل خطایو و بلکه منصوص طعیما می قتل عبدو یعنی کلمه نوباسب میخواندند و در محبت شان شب
 و زده حاضر میشدند و غیر از او مان خمر و غریبه و نگاه در حق اهل بیت عمو یا چیزی دیگر از ایشان بصورت
 نمی آمد چنانچه از زهره نقال شمیر می بود و متعلقات ان پی توان برد و اهل عقیده شیعه نام بهری مانند او

[illegible]

اوانچه می نویسد از آن بعد از ظهور میاید که از منی نبویه بگویم مست فلیقه وقت و معانی و اویشم و درگاه
 امام و عیبه جواد داشت ایمان امام بر جدول امامیه گویا بقا است و از کتاب مذکور انیم حیانت که از نسب
 مذکور امام ابوحنیفه را محبوس گردانند بلکه موجب شهادت او شد و اگر داعیه داشت لازم آمد که قسم
 امام دروغ باشد و برین امر جسارت نتواند کرد مگر که یکدفعه باطنی باشد و از ایشان چه بود که ظاهرش
 امیر را که حاسا که بشنید غیاسی داشته باشند و دروغ می بیند از چنانچه از علل شیخ الشیوخ مستفاد است
 و قد مر مفضل الجارین کلام و برین است که شیعه اگر بداعیه مذکور مطلع امام شدند پس ترک عباد
 با وصف جمعیت ارتقا گراهی است عیاذ بالله و اگر مطلع نشدند پس بعد از دایمی گرفتار آمدند بر
 معرفت امام و پیروی او گویا که امامیه هر وقت مدعی بدانند معناد از قرآن مجید و انفع است و حجت ایشان
 این اوقات پس چرا حاجی نرفتند که فیروز جبار فتح و فیروزی بدان رفته بود و جان سلامت هر دو فیروز
 و نیز کلینی و رجال جابلقا و غیره از امام حسن مجتبی در کافی آورده و هم کثرت ساکنین این دهم کثرت
 محاورات که به فتاوی و هزار زبان می انجامد و عبارتش نیست آن الحسن بن علی قال ان مد مدین احدا
 بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کله احد منهما الف الف مصراع و قیاس

الف الف قعه شیکم کل قعه بخلاف کلام صاجه انا احرف جميع اللغات ما فیها و ما بینها و ما علیها حجه ترضی
 و غیر الحسین ارجی شارح بعد نام هر دو که جابلقا است و متعلقات حدیث در معنی آن می گوید پس
 امام حسن فرمود که بدرستی که الله تعالی او و شهر است یکی آنها در متهامی عمارت مشرق و دیگری در متهامی عمارت
 مغرب است بران دو صدارت از این بانی معنی که بر هر یکی از آن دو صدارت است که بجای خشتها می آن پا چوب
 این است و بر هر یکی از آن دو صدارت از این است و در آن شهر بقا هر هزار باشد که سخن میگوید
 زبانی بخلاف زبانی و دیگر بیلهای آنست و من شناسم جميع ان زبانها و هر چه در آن دو شهر است از مشرق
 تا مغرب بانی معنی که جميع آنها از قرآن مستط میشود و من جميع قرآن را میدانم پس منافات ندارد و با جهل بعضی
 با فعل و نیست بر دو شهر حجتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسینی بر او در بعد از من بقا صله مرا و نیست
 که ایشان نیز مکلف اند به تصدیق امامت امام مقرر فی الطاعة که مصداق الوصیت رب العالمین است و است
 بر ایشان علی مضمون آیت سوره براءت فو کما تقر من کل فرقة منهم طائفة و خواه ان آیت ایشان
 رسیده باشد خواه نه چه مضمون آن معلوم است بشو اهر و بیت از زمین و آسمان یا مرا و نیست که ایشان
 تصدیق با امامت نکرده اند و من نیز فکیف که اگر میبوشید بر و وزیر بسا ابرو میرفتند و کسی بی بدان
 کمالا بخنی و بر گاه هجرت نا اختیار خود نکردند پس عیدای قرانی را و ترک هجرت چه علاج که فاه لیک
 ماه انیم چنانکه و ساعده از آن جمله آنکه فرمود که حضرت امیر زمان خود را محفوظ میداشتند از لفظ امیر المومنین
 سید مرتضی این طالعین پس که سفر حاکمان بدو نبحوق شد ضرورت بر زبان می افتاد که کمالا بخنی این

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style.]

در زمان احتیاط و الدوله میر فضل علی از اصحاب فیل چنین قرار گرفت که قرآن مجید نقل صامت است و نقل نامحسوس
 بالحق و الصواب اهل بیت مطهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال تبلیغ و اغیار کی بدان و بدین
 بر اصول فقهیه بر مذهب کسحج این تسواین بحث و تعلقات آن در مجلد اول این کتاب مفصل گذرشته فلاحت
 الی التلوی و ایضا ازین مدبوش باید پرسید که آیا گاهی یککسی از ائمه خلافت نرسید بلکه با جماع تمامی است
 جناب امیر وزیری خلافت رسیدند و نسبت بامتداد خلافت صدیق زیاد بر حکم رانی و جهان بینی فرمودند و چنین
 را و بر دوش مبارک نه انداختند و بزیاده تمام و جمیع آن خود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج
 آن بایستی پرداختن و چنین قسمها خوردن و برین تقدیر زیاده تر و قبل معذور بلکه ماحور میکشند پس
 قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان و نیز
 گنجایشی ندارد و و حمل شخص بهین حضرت صلی الله علیه و سلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفائی را شنید
 چه شقهها کشیدند حتی حضرت ارفاء نکسار میکردند و حضرت از تبلیغ آن دست نمیکشید بانی مجمع البیان پس
 وصی آنجناب را که غم از جناب مرتضی بر اصول فقهیه دیگر می نبود و کیشش درین باب زیاده تر و واجب بود
 و انهم صورت نه بست بلکه با عتراض این میبوده گوئیم آن ضرورت افتاد حال آنکه آن کبیره ایست که شکر
 میرساند و نتیجه آن نبض قرآنی **أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ أَنْ يَبْعُثَ اللَّهُ مِنْكُمْ نَبِيًّا** پس برای رفع فتنه و فساد و فساد مسلمانان که معرفت مجله
 و مفصلاً محذیر کردن مشوجات التلاوت ماسوا قرآن چگونه موجب طعن و لعن تواند بود و مع دخول المعصوم
 فیه و کجای منع مردم از مسجوع و اختلاف و آوای و انهم نامدتی برای رفع فتنه و فساد و کجای کتمان اصل
 قرآن که هدایت امت بران موقوف باشد خصوصاً امامت ائمه که مدار نجات خرد و سی بود و و انهم تا مردم
 بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از سر من کن فیکون شد شده باشد فاعتبروا یا اولی الالبصار و افطره الی تحلیل
 حسیه و خوار و این بسط و تفصیل انهم مثل راجعه النهار است که نمیتوانی از قیاس مع الفارق برداشته عین اتباع
 اول من قاس فی پیروی بشر انخاس فاین بذا من ذاک و این السک من السک مع هذا غوری در کار است که بر
 تسلیم انیم یعنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و راست صحاب از غیر نیانی قوم
 سرکش خواهد بود و پس و این فائده مگر نزد او هیچ حقیقی ندارد و حال آنکه حضرت است خود از انیم یعنی نپذیرد که بگوید
 چنانچه در بحار و حیات العلوب و غیره به ثبوت رسیده و آنچه خلاصه مضمونش نیست که انصار خدمت ایشان
 من آنچه کردند نایب الوصف است پس ایشان اگر کسی باشد باید از دور گزشتن و دوری تمام گزشتن بلکه
 نمودن از جنت من پس و در کتب اهل سنت تا کلیات اکید این امر بر روایات مستفیضه بهر سیده مردم را از تیر و با
 و لعن و طعن و در حق بعضی انصار یا وجودی بودش منع فرموده باشند پس بر گویی مهاجرین چگونه
 حرام تواند بود و نیز شرفم چه جانی و در حاد ایشان کالنور علی شواهد الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
 صادق و چنانچه در اوراق سابق دانستی مع ابطال مانعوه به که مریدی بر این تصور نتوان کرد و در و نقض احوال این

[illegible]

گاهی چنان روحی و بد که روایات نزد علما محمول می باشد بر نوعی از تاویل و محامل صحیح چنانچه درین قسم روایات
 عنقریب بدین می شود انشا الله تعالی و در اموال عثماید که بر می آید زیرا که ان عثماید با دله قاطعه قرانی و احادیث
 متواتره مستفیضه تحت رسول نردانی و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادله الشرعیه و این
 کلام بمقولات پدرش در عوارم و حسام و غیران موید است و حاجتی بران ندارد که تتبع بالغ در کتابین بخورند
 یا عیاد الاسلام نماید و لیکن برای حصول اذعان عوام حیرتی از حسام نقل می کنم بگوشتل صفا باید شنید و دم باید
 میگوید که ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در روشن اعتقادات حقه امامیه را که بنا بر آیات و احادیث متواتره
 و اجماع اهل بیت و ادله عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتاب احادیث موافق و اب محمد ثنین اخبار
 احادیث را بر قسم که ماثور گشته مندرج فرموده و لازم نیست که محدثین آنچه روایت کنند مطابق ان اعتقاد
 هم دانسته باشند و الا لازم اند که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آناب یاری از احادیث
 مخالف اهل اسلام و با مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذاهب استثنی و این بحر تفسیر
 که شاید احتیاج به بیان ندارد و تلازم میان اجبت و افضلیت با محتاج به توضیح و بیان است
 و از اینجا است که با وجود اینکه حدیث طبر که متفق علیین الفریقین است متضمن نیست که اصحاب الخلق الی الله
 علی بن ابیطالب است سنیان با فضلیت آنحضرت قائل نمیشوند الی آخره بلفظه و درین عبارت ماجرای عجیب
 اینست که در عباد الاسلام و هم رساله و الفقار اعتقاد و تحریف آیات قرانی را که متواترات قطعا و یقینا بلام خطایان
 روایات که با عتران صدوق و ثمانینی و غیر ایشان لایق ملاحظه نمیشوند یا ماولی اند ضروری نپسند و بوقوع هر گونه
 دران قابل است پس قول تحریف قرآن مجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهدی بران بردند و اولاد
 و دیگران ای او مقلدین که از دریای اباسین تا دریای کلکته مانند مور و ملخ برین زمین اعتقاد و تحریف زندگانی
 میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قائل بران نیست که قرآن مجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت
 و فلان سوره و کلام تصریحی را دخلی هست او را کافر میدانند که لا ینفی بالجماع تو جمع از اتباع اهل بیت که سخن بگفته
 شنبه خصوصاً این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که فارغ خطی او از عقیده تحریفی دران داخل است بر سر
 چشم میگردانند و دست ازین کفریات می برداشتنند نه آنکه وقت بیان و بحث این مسئله ان را رد کنند و اجماع
 اهل بیت را باطل سازند از دعوی دین جعفری کنند این شوخ چشمی را حدی نماید و اگر موافق نیست
 که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قرآن مجید بر حال خویش است و تحریفی و زیادت و نقصان و تبدیلی
 دران راه نیافته لیکن باید که اخبار صحیح و ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد و هر البش آنکه از
 وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت یو و میخواندیم یافت نمیشود
 و تحریف ثابت نمیکرد و اعتقاد و تحریف از ان لازم نمی آید که هنوز مجتهد الزمانی محل شریع را نیافته
 که عسیت و از تحریف چه اراده کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بعموم خود زیادت و نقصان

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, which is mostly illegible due to extreme blurring and low resolution.]

انکه باشند و الحمد لله و العجب که موافقین در تحریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات و آخر کار عالم
 را در کلام خود اختیاری نباشد و هرگز زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو زمانه حضرت بود و این محاوره
 بدان ماند که در قرآن مجید فرمودند **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَكُونُ فِيهِ أَصْحَابُ الْأَنْفُسِ الْأَمْوَالِ** در اعمال دره ذره
 در قیامت شد نیست و انهم بعدی که سید انبیا در موقف باشند و از جناب میر پسند بالقولین چه کردی و هم
 این امکنی عدم سوال فلانها بکنند ایستنی ان تحقیق نه المرام و الله هو الفضل المتعالم و
 اگر این چنین روایات در مقابل آیات قرآنی متواتره بخیر اعتبار در آید قوانین طایفه شرعیه برهم میشود
 مثلاً بین الفرقین این اصل مدلل و مرصوص گشته که یقین زائل نمیشود مگر یقین این روایات اگر چه در صحاح
 مروی باشند لیکن اثرش کجا مثل قرآن مجید پس یقین ان کتاب مستطاب چگونه بکار آید این روایات زوال پذیرند
 یکی روایات ائمه بدین دعائین در کتب روضه غالباً دیده میشود که نازل است کریمه شد جنان و جامعین بدین
 هیت گردانیدند اگر چه مخطئه محققین تحریف یعنی روضه در خصوص هم ظاهر باشد که اعتبار کتاب موثر چگونه
 زایل شود و لیکن چون بر حسب امور دینی و تحقیق می پردازند شک بدان روایات موضوعه نموندند و از جا
 مستقیم برگردانند که لا ینفی بعد ازین ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا به خیر اسبابی مقرر است
 پس عقل تجویز نمیکند که صحابه که اسم بلا سبب آیات قرآنی متواتره را از اصلش برگردانند و موحد باشند
 و پیروی دین و ملت زاید الوصف بگویند و تمام عمر بر اعتقاد قیامت را نسخ دم و ثابیت قدیم باشند
 چنانچه بر نبوت جمیع انبیا و مسلمین خصوصاً حضرت سید النبیین و تقرب ملائکه مقربین و منکر ایتی از قرآن
 مبین را مثل منکر نبوت احدی انبیا دانند که کفر است یقیناً و قطعاً و بر همین قرآن مثل از آسمان بالشکای
 سلاطین شام و روم و ایران عدت العمد و ادعای سیفی و سنائی و هم چاه و نفسانی نهی صول بحیه بدیند و خون
 لکوک میگزین بر بنیرید و اولاد دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از اطراف و اکناف عالم بر انگیزند پس بر
 تحریف و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سیبی و یا عینی در اذهان منافقین خواهد بود و بعد از دیدن کتب
 ایشان غیر از عباد دلد و اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اسامی و لفظی امامت را
 متنازل گردانیدند و ازین قرآن مجید بر آوردند و ائمه اعظم روضه در هر کتاب این ترانه بی برده می آورند
 که درین قرآن مجید لفظ امامت شان قریناً بر صد تنوز موجود است و کتابها در ان نوشتند یا چنانچه
 کتاب کریم اهل لسان نبودند و لفظ را نفهمیدند پس چون این امر بر بی البطلان است فحقیرین
 بگوئیم منافقین و بسیاری از روایات که این گروه متفاوت پیرویه بر تحریف قرآنی لفظی پیدا کردند
 احدی از اهل کتاب غیر هم هیچ دلالتی بر فضائل ائله بیت طاهرین ندارد و تا با امامت چه رسد چنانچه در
 کلام این رئیس السفاغ تحریف غی اید الشا الله تعالی و عقود مکاید قوم میکشاید باز حضرت قدوه المکرمین
 بلکه حضرت رب العالمین برای انبساط و نشاط شان نسخه اصلی قرآن را حریفی گردانند و خوشنویس این صحیفه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

به ای رسول خدا و امیه بدی نمایند که موجب کسر شان رفیع ایشان باشد کمانی استبحاج الطیر سی و ازین هر دو در
 الحاق لفظ و مطلق و رایت و ماکلف الذکر و لکن بر اصول مجتهدی نمانی و نشانی یافته نمیشود پس معلوم
 نیست که مجتهد رفته بهر هیچ اصلی از قرآنین مذکور کتب خویش بجا قیام نمی ورزد و ایضا در ثیاب تقریری
 دیگر است که محکم و مختصر باشد یعنی اگر غور کنی وجود چندی از نفوس امامت امیه اثنا عشر سید رضی الله عنهم یا تحریف
 قرآن مجید مقرر نمی نمیشود و لکن وجود نفوس ثلثه یا بیستون زیر که گذشتن ان نفوس در کتاب بر کمال
 محبت اهل بیت دلالت دارد و تحریف بر کمال عداوت تناقض عند الحج ضروری ورنه بر تقدیر تحریف
 وجود نفوس کجا است و اگر نفوس موجود است تحریف نمی آید اگر انما اهل لسان نمی بودند این دهم پیش تو اند
 و بهر حال قطعاً و هدایتاً بالجد علاج مجابین و پیران نابالغ روزگار عصمت شعا بر مشکل است مگر چون تقدیر
 الهی معین گردد که بر کمال از دست او بسان شود و قند کند و لا تقل اما حال عبید الله بن مسعود پیش خندان
 استیجادی ندارد زیرا که قنارت او بر دیگر قاریان مقدم است و تواند بود که وقت قنارت او منقطع
 او این لفظ در دنیا فتنه باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد از ان بعدتی آورده باشد و اورا اتفاقاً از ان اطلاع
 نشد و شاید که مطلع هم شد لیکن بخیر احاد و یقین لایزول الا یقین مثلاً امامیه گویند که جناب امیر در مرض
 وفات شریف مثل خبر و لا ینفک بود و اولیکن اخر مقتضای شریعت جدائی ضرور شد پس تل بیت کنید که در
 واقعه قرطاس حاضر بودند و ان واقعه را چشم خود دید و بگوشتش خوش شنید و بر طور شیعه هیچ استبعاد
 در ان راهی نیست زیرا که در تفاسیر رفته این واقعات بطور درآمده که در بعضی از اوقات فقه خرف
 منزل خیال جناب سالت صلی الله علیه و آله و انهم بعد روز سه یا کما پیش می گویند از انی که از غلام
 الاسلام هم اشاعتی بدان رفته است که حضرت همیشه تمبلی یعنی بود که امیر المومنین را خطبیه گرداند و صورت
 نمی بست و وقتیکه حضرت جبرئیل ابیت بلع ثانی علی او و حضرت انچه در معذرت تقریر با فرمودند مطابق جدا
 و امثالش غیر از که مفاسد خلافت مرتضوی در ان چیست و از ان هم تصدیق حاکمسی توان کرد
 که حضرت تمبلی بود و نمی توانست یعنی تعلل می بود و بالاخر در ان لم تفعل فما بلغت رسالت و ارد شد آنوقت
 سنجاب حامل وحی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر الشکر شخین باید دانست و مرا
 تصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه ازین هم فارغ توانم شد و با این همه معذرتها اگر این حکم از
 من جدا نشود استغفار ازین رسالت از طرف من باید کرد و باز حضرت جبرئیل را صعود و سقوط رو داد و حضرت
 در انتظار می گویید تا و انما یتفک تزل اجمال فرمود بر نیم حضرت مطمئن شد تا بعد روز دوم یا
 سوم فقط من الناس مخرج باللام نازل گردید یعنی ترا از سر شخین معاذ الله مراست خواهیم نمود و پس
 اگر بدین طور بعضی از الفاظ سوره و اللیل اغارش منقبت جناب میر است که ما عرفت قرار شد و با تمام
 انجا بیدار می خواهد بود و لکن که از عناد الاسلام انیم واضح است که انچه در حدیث است تمام مبارکش بود

از تالیفات مجتهدین اول دلیل بران است اما استبعاد را نمی بینی که از چنین صحابی خلیل القدر امر مذکور را بعد از آمد
میس بر مقام خویش نمی نماید که خدای عزوجل میفرماید وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ ثَفَافًا جَدِّ كَلِمَةٍ شَوْجَالِ خُزْرٍ ابْنِ
مجددین اما نمید که فرستاده کنیز و نوب و خضه چه اصرار ایشان اعیان و آمد و انهم در مقابل اهل بیت و اصحاب حتی که
در علم و وقار را بر روی خود میسند و شریعت اخبار را بید بید و عصای معجزه ایا کجور روی النورین شکستند
سیملاک این مسعود که کسی را دشنام داد و نه احدی را ضرب و شلاق نمود و ازین سبب هم استبعاد نتوان کرد که یا و
امتداد او را محقق نشد که لفظ و ما خلق حی باید خواند که از کتب فریقین خصوصاً تهذیب الاحکام که شیخ الطالیفه امام
اعظم اول قوم تابعین کردند عیانست که حضرت امیر را بعد از کتبی و قریب سی سال معلوم نبود که ندی ناقص و غوی
باشد یا نه و فی حد ذاته پنجست یا مانند تمامه تا توسط مقداد اسود و بحضور حضرت رسالت این مشکل حل شد و
روزی بروایت صدوق یحیی شی مخاطب شدند که لفظ یا علی جماع را بدین طور مکن و بران طور مکن در صد و قاضی
مردست الی غیر ذلک من الوجوه و هم از اجل اصحاب این افسوس محلی که زمانه نبوت شریف به نسبت و سه سال
کشید و ما موفی مقتدیم که طلاق امر را چنان بالیستی تحقیق میکردیم اینها که شنیدی متعلق بود و بعد از آمدن مسعود
اکنون ملایطه احوال بدین سیوطی را از این بشتو که الی بن کعب فرمود چه قدر ایات سوره احزاب اکنون
بتلاوت می اندکتم بقاد و و و یبقاد و سه فرمود قبل ازین برابر سوره بقره بود و میخوانیم دران ایت
رحم را پیستیم که ایت رحم تعصیت گفت الشیخ و الشیخ اذ الیک فادحوا کما البسه کلا لا من الله و الله یحکم ازین
مجنون یعنی مجتهد بلند پرواز که لایق الست که حکیم مزار محمد علی یا حکیم الهی بخش برای اول نسخه عمل ظاهر بپوشید
و هر دو محتوج ثواب بر اصول خویش شدند باید پرسید که ای مدعی شرف وجه و التشر را باید بر مدعی
خویش نقل کردن نه مانند فردا گان که بصاحت آن القول پدر خود فرو گذاشتن ایامنی ان چنین تبارک
که این سوره کلان بعد از نسخ تلاوت اینقدر باقی ماند این از کجا که جامعین انرا از قرآن حجید اسقاط نمودند
و دلیل باید بران قائم کردن و تا وقتیکه انتفاض دلیل نشود و چگونه این طعام را باید شنیدن و احتمال
هم بد انسان که ایات که می چنان گشت نزد اهل اسلام بران دلالت میکند و فریقین با قسم تله نسخ که
قابل اند و مزید تفصیل آن در کتاب معالی البیان است که ما عرفت سابقا و شاید که مجتهد خود را خبر ابراهیم از کتاب البید
یا ندارد بلکه بتلا و قش نیز سمیت نمیکارده سنقر ثاک فلا تثنی الا ماشاء الله و بطور نسخ تلاوت یا سخای شتی بود
که کسی مثل یا و کرد شب هنگام وقت صبح هیچ جای طرش نبود و فرید کار عالم متصرف است و بر همه چیز با احاطه
دارد که و تحق اقرب الیک من جلی لوریدا آنچه در دهمت نباید آن کند و ایضا ما باین فصل است که حضرت
صلی الله علیه و سلم بحال شب قدر مطلع فرمودند و میخواند است که اذان خبر دهد و امت را اذان مشرف
فرماید ناگاه دید که در کس از انصار بید که خصوصت میکنند پس خواست که تدارک فرماید از خاطر مبارک
چنان محو شد که هیچ نماند کسی نیست که ازین واقعات احاطه کند و بر حقایق و دقایق ان اطلاع داشته باشد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

متقدرا مجید ضرب امثال است برای مردم و خطاب بحضرت است و بنا بر این امور را که تواند دانست
 تمام شد ما را و بنده قسم توانم خورد که این افادات را بجزایمی که تواند گفت و این درهای شاهیوار
 را که توان گفت که کتب دیگر تقدیم آن تواند کرد زیرا که از کشف الغم عیان شد که جناب امیر قنای
 درجه سابقه یعنی وزارت امام متقدمین میکرد و القبه بر عاقل یعنی ظلمت دولت خود را بر اصول
 رفقه طالب میشد پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که اخرا ازین معنی منوره تواند شد
 کاه و در دل ساز و که در دیده جان برود جای است یا بدر الدجی یا سبحان الله جناب امیر را
 این قوم بی پیر چنان در قالب آورده اند چنانچه قدما می نشان با انجناب خود را ملوک و انهارا
 مالک قرار داد چنانچه در هیچ البلاغت است و در جایهای دیگر است که می نالید و چنان و غایا برای
 بتاهی شان میفرمود که کسی نگفته باشد قَاتِلُكُمْ اللهُ الْيَوْمَ فَاَكُونُ مقصود ازین نقل و حکایت آن بوده
 که بیمن چنین عالی را که اگر چه معنی را با قنات قدما خراب کرد ولیکن قائل تحریف لفظی شد که کلام
 در آن سبب است و بالفرض اگر کسی از اکابر شان قایل شود بالحاق و ما خلق یا صرف مایه و ن
 خلق باز ما را برای تکذیب پیر این محتمد کافی است که زیادت را مطلقا منکر است کما فی الصلوات
 اما روایت ام المؤمنین صدیقه پس انهم بی غبار است زنیار صد و تحریفی از وی النورین ثابت
 نمیشود بعین ذلک البیان و قبل ازین بدین معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارات است از لفظ
 دیگر آن متکلم و مولف هر چه خواهد تصرف بکند انرا کسی تحریفی نتواند گفت خبر محتمد زمانی که تحریف
 را بجزا و رسولش سنا میکند حقیقه پس این امر نیز بمقام حقیقی بر میگردد و نسبت آن بجناب
 رسالت و رب العالمین است که نسخ بی حکم صاحب کلام و بیانش بر زبان رسول علیه الصلوٰه و السلام
 الطوری دیگر ممکن نیست و البته جمهور ملازمین صحبت شریف انرا نیک میدانند مع هذا انهم ثابت
 کنند که در آن آیات که زیر اسقاط و حذف اند در مناقب الهیبت و لغوص خلافت شان بود که
 اصحاب همه را پذیرفتند غیر ازین امر که انرا تحمل کوه الوند بعین دانستند به هیچ گونه قبول آن ممکن
 نبود بدین مرتبه اصحاب را که خدا و رسولش حقد و دلجوی و خاطر داری نشان و رعایت دین
 و اسلام انها نمودند و تحقق شد که امری متاضل بود نه چنانکه اهل خلاف بر نفوس خود حال میکنند
 و پیرانه میروند و اگر چه جناب امیر پاسداری و اقلی مرتبه اسلامی را نصب العین میکرد اشتند
 ولیکن رفقه میگویند که این همه بریان بودند بقلب و کشتی انجناب بخالد ابن ولید و دیگر میان
 فاروق و نخبت و دشنام دادن و ایشان را ذلیل گردانیدن و برای قتل آنها و کینه
 بودن متفرع بران شد که از انقض مواثیق و عهود عهد توکید با قرآن نامید و بر تشریر اینکه
 رفقه در باره اصحاب خصوصا فاروق قرار میدهند و وحی و کفر توان گفت انفاذ با الله و رفقه

[illegible]

و سیمانی که دعوی نیابتش معتبر الزامی نمیکند پس احتمال دارد که روای این منسخ التلاوة اواخر وقت
 بنور و خروج یکا بخوابد و لیکن بر کلام بعضی از شراح کافی اینهم هیچ دلالت است که امر را از باز برگرداند
 صدوق و مرتضی نمایند و صاحب مجمع و دیگر اکابر الشیخان امر مذکور را اختلاف نفس الامیه اعتقاد میکنند و
 لازم آید که امام مهدی متبع حضرت رسالت است و کتاب طلب نیافت بلکه متبع مسیله کذاب و مستقل درین باب
 باشد معاذ الله من ذلک چه اتباع حضرت کتمان کتاب الله علی حده بود و چه گاه جناب امیر را مورد این سوال
 که باقلین چه کردی که کافی تفسیر العقی که دانسته حقیقه او در چه حساب اما آنچه جناب محبت الزمانی بعد ازین روایات
 وقت استخارج فرموده اند که ازین قبیل احادیث بسیار در کتب معتبره اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم
 شدن قرآن مجید دارد و پسین جمیع جوه باطل نیست زیرا که تصرف رب العالمین که در پیکر قبض بود با سیاب
 و چهار شتی از کسی تخلفی نتواند گفت مگر لغو اینک زمین را از آسمان بستانند و لایق طوق و رنجیر اینی باشد
 که لا یخفی و ازینجا است که علامه دهلوی قدس سره الغریب در تحفه اثنا عشریه این قید افزوده و در بیان
 عقیده قرآن مجید این عبارت فرموده عقیده دوم آنکه قرآن مجید کلام الله است و در وی تخلفی و زیاده
 و نقصان راه نیافتد و منی یا بد اثنا عشریه از امامیه میگویند که آنچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام آن
 کلام الله نیست بلکه بعضی از الفاظ را بد مردم داخل کرده اند و نه تمام قرآن است که بیخبر نازل شده و تا حدین
 جناب پیغمبر باقی بود بلکه سوره و آیات بسیار از آن ساقط کرده اند و ازینجا ظاهر است که کمتر بودن این قرآن
 نسبت به جمیع آیات منزه است اتفاق در آن اهل حق را هم کلامی نیست و چگونه این امر لایق نزاع و قبل قال باشد که
 که و آیات صحیح بر آن دلالت میکند که بعضی از آیات حکم رب العالمین منسخ التلاوة گردید چنانچه در احکام هم
 نسخ رو داده و کثیفه و منی هم قابل اند و آن گفتگو درین است که آنچه حضرت کلام شریف را بعد از وفات گذارند
 در آن زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر از جامعین قرآن مجید بوجود آمده قدامی رفته از صریحی و تمهید و تشریح
 و هم طبعی صاحب احتجاج و غیر هم و متاخرین رفته خصوصاً معاصرین ما از ایران تا مملکت بنگاله هم به نقصان
 مذکور و هم بالحق و تبدیل قائل اند و هم درین باب روایات مفتری در کتب خویش نقل میکنند و از غایت سهل
 مرکب چنان برای قریب عوام پرداخته اند که سنیان شریک الشیطانند عیادایا الله کلام در عقیده است چنانچه
 از تحفه عیاد شده کلام و نفس روایت بعضی نسخ ترا و فشتان بهینا اما آنچه تصریح کرده و گفته و ازینجا است
 که اکثر علمای اهل سنت مراد از حرف سعه که قرآن مجید بر آنها وارد شد لغات سبعه گفته اند چنانچه عید الحق دهلوی
 پس میگویم که اگر مرادش نیست که فایده قرآن مجید از تجربه مصاحف که ذی النورین پیشش
 احب اصحاب باشند علی مرتضی و خلیفه و غیره با جعل آورده در اصول و فروع ناقض شد پس این هم وارد
 مجتهد حاک و بی باک باطل است بعضی حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و سلم در روایات فریقین بر آن
 خاتمه این حدیث متفق علیها تر و فریقین ائمت کلمات شاف و کاف پس صاحب غم مذکور البته مخالفان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

گویم ازین دعوی هیچ تأیید برای منصفه برقی آید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت خدمت ایراد می‌نمایند
مسکند و جهت نقالی تنذیب ایشان فرمود اهل اسلام را متبع ایمان قرار داد پسین است حال رخصتی که در وقت
تکلیف که انبیا ازین مقام بوضع می‌انجامد که متبع اهل بیت باشند و نیز آن قرآن که ائمه الهیبت است
و تلاوت آن میگردند و شب و روز تلاوت و تمسک بدان مشغوف بودند بدست دارند بلکه التزم بیان بسبب
هم محفوظ دارند بخلاف رخصه که قرآن الهیبت را منسوخ نوشتند و گاهی حاوی آن نبودند و چند حدیث ایشان
موجود که بر قرآن مجید احادیث را از عرض کنند موافق نگیند و مخالف آنرا بر دیوار بزنند کمانی الحار و غیره چون محکمات
خراب است تحقیق دین چگونه تواند کرد که گرفتاری است و که از دست انداختی است کما لا یخفی و اما آنچه گفته که عدم مطلق
نظم آنجواب این کمال بیکیال از کافرم خوانده چراغ کذب را بخود فروغی پسران خوشش بر مکافات بدو غی را
جزا باشد دروغی این مجتهد که در حقیقت قد و جمیع علمای رافضیا نیست چون در خدمت پدر خود بکمال عبرت
و علوم ادبیه رسیده هر چه درباره نظم قرآنی گوید عجیبی نباشد که از صدقین ادبم صدق است که نظیرش در قبسین پیدا
نگشته و قس علی بن ابراهیم از او میواسطه بواسطه مثل سید مرتضی ثنائی که او تصدیق کلامش توان کرد چنانچه غرور درین
بیران شاید است و هم مولای پدرش یعنی طبری که با جبار و ریاض نظمش آنچه میگوید مصدق این لیسر تواند شد
و هم پدرش نیز که در تالیفات خود بر نظمش سربل نبهاند و میگوید هر جا که در کتب با عبارتی از قرآن مجیدی
اگر چه غلط باشد مانند جوابیه میان آن می درخشند لیس البته این رفر بنابر همین است که نظمش خراب است و مستعجز
و مستعجب آن بکمال درجات بلاغت فائز گردیده الغرض سخن از کلمات طیبیه بحضرات انبیا و رسولین است که از
نظم قاصح باشند و آنچه نوشته و اما عدم واقعیت ترتیب لیس آن نیز از طاهر اجاب مجتهد الزمانی نظم و ترتیب
از یک باب فتمیده و از متبر اوقات در نشست لیس تجویل بر خواننده در اینجا نظم و ترتیب از آن جنس است که هیچ در کتاب
فرموده صحیح باشد سالما این نظم و ترتیب بلیس قصه نه ترتیبش واقعی از باب اترا و ف است و کلام علما از آن خالی
نمی باشد چنانچه در سابق لیس و بلند آن نور دیده خود از کلمات این مجتهد تمثیل آن بر نگشته لاجرم گفته
که در تنظیم راه تجویل را اختیار ساخته زیرا که این امر معلوم همگنا نیست که ترتیبش مطابق نزول نیست بلکه مطابق
روایات ترتیبش موافق لوح محفوظ است که ترتیب مخفی عبارت از آن است که اگر حرفی را از آن بردارند گویا
حیانت که سلسله جواهر زو اسر را نه و بالا کردند چنانچه از بیان طبری و غیر او بر ظاهر است در کتب امامیه و العقل
ما شذذت الا عدل بحمد الله که انشیم دشمنان حسین ترتیب آن را معتقد اند و هر جابر این می پردازند و سوره را
بمسوره و آیت را بآیت منظم میگردانند و تفسیر عزیزی نمونه این نظم ترتیب تواند بود که بعد از دیدنش همه جمله با نظم
است و نیز بر ظاهر عیان است که استاد ی ماهری از جوهران عقود گوهرهای شاهوار را منتظم گردانیده و تفسیر بار آورده
که تفسیر عزیزی خیال دارم و مبادی و مواد آن جمع بسیارم اگر توفیق دست و دهن خواهم دانست که من چیست اینجا
و ضبط را بظلم و ترتیب و مباحث اصولیه کلامیه و فروع و فقه علوم حکمیة بیان باشد که ناظرین خوشوقت شوند و

[illegible]

مجاالی مانند که گفتگو در آن نماید و اگر از جناب امیر و دیگران درین باب بگیری میگرفت و بعد از آنکه می
می آمد القبه در اطراف آن درین بنیکردن چنانچه تظلم میبود و سکنه فدک هیچ درین عمل نیامد تا آنکه سر نائب صدیق که از
دوشش برداشتن و انرا اجماعی سبیل الله پیدا شدند و وقتیکه جور با انواعی اندامها نسبت بجناب سیده بود
بخلاف کتاب الوصیه که حضرت امیر و جمیع شیعیان ایشان سیر و تماشا میدیدند و غایب از آنکه عاظمه کرم الله وجهه علی
اصولم علا و ه هیچ عاقلی نتواند کرد که کسی سعی خود را به یاد افتاد در دهر چنانچه از عبارتش واضح است که قرآن مجید
را بیاض خود قرار دادند و تحریف کردند و سوختند پس عیان شد که زمینار نه تحریف مصحف کردند و نه سوختند مگر مشغول
التلاوت و امثالش که مردم میخواندند و هر یکی قرائت خود را قرآن مجید می پنداشت و قرائت غیر را قرآن نیگفت بلکه
میگفت زمینار قرآن نیست و ازینجا است که پدرش حقیقه تحریف قرآن مجید را در عناد الاسلام جناب سید المرسلین نسبت
داد و معاذ الله و دین و ملت را متقلب گردانید و ازین است و انتساب چنان موضوع می انجبا مد که هر چه جامع القرائه
برای دفع فتنه اندیشید عین حق و صواب و اتباع سنت سینه حضرت رسالتا هم بوده بلکه الطریق اولی بیانش مطابق
عبارت عناد الاسلام آنکه چون انجناب برای دفع زودت اصحاب اصل قرآن مجید را محرف نمود و اسلام ایشان را بر
قرار داشت اگر ذی النورین منسوخ التلاوت و غیره را که سبب کفر محمد گرد امت محمدی شده بود و بر حالش گذشت
و تدارک آن نفرمودی چنانچه از روایت کافی بدون حرق یعنی سوختن برمی آید و قد عرفه سابقا و لاحقا القبه
تر و بچ آن فتنه و لقا امتیر کفر لازم آمدی و هرگاه در دفع این فتنه عظمی اصل قرآن مجید که ترویش برگفت
تقریش بود باقیماند و ترک آن متفکرات و خلط منسوخ التلاوت واقع شد کاری بس شرک بحصول انجبا معین
بیچ غایک خلط در متن قرآن مجید باقی نماند و خود فتنه ند که راز جهان بر خاست و الحمد لله علی ذلک و قوله
بدان می ماند که حضرت الخ انجبا هم فردی که بی لبضا عتی جتند بقول پدرش در عوارم و حسام عیان میگردد که ای
محالیت حضرت موسی کدام وقت بوده بی ظاهر است که مادر مصر بود و هنوز لبسوی مدین نرفت پیغمبری نرسید بود
و درجه رسالت بعد از آنست که چندین سال بخیرت حضرت شعیب ماند و گفتند و همراه اهل خود چون سفر مصر برای
زیارت ماوریکم خویش در انتهای راه درجه رسالت به رسید پس اهل خود را در آن برف بریزی و تازیکی شب بخون
در دوزخ بچنان بر حفاظت مانع حقیقی و عنایت لم نیلی گذارشته سخن مستقیم نزد فرعون رونق افروز دعوت
دینی آغاز کرد و چنان که بیان ماور بود پس اگر عبادت انجناب مخفی باشد که وقت اقامت مصر حنیکه پدرش
فرعون نامرشد محل انکار نخواهد بود و در فتنه از آن چه سود که دعوت موسی لبسوی عقاید حقه القبه بعد از پیغمبری
و طحا اشکار بود و بدون تقیه و استتار و الحجب که مجتهد این هم نمیداند که انجناب در آن زمان درجه رسالت
کی رسید و انهم اورا با و نماز که مولای او طبری صاحب مجمع البیان علی سوس الاشهاد چه گفت که انبیا علیهم
التقیه نمیفرمایند و اهل اسلام در نیمه نظر فرمایند که طبری افاده نمود که ملاحظه وصف عنوانی در آن هست یا نه پس
تعبیر بر مدیر بعد که این منفرود و مدحش از باده دولت و گنج خا و ن در اثبات وصف عنوانی چه طول

مجمع البیان و مانند آن عنقریب در مقامات اثبته چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان شود
 که محبتد اگر در مدت العمر احیانا بقران مجید التفاتی نموده انهم برای ادعای اولفی بنوده و آنچه گفته
 که اضلال امت الخ ای محبتد از خدا تیرس و راست بگو که بر زار ره چنان لعن دیل کردن و همچنان بر سر
 دیگر اضلال شیعیه بود و بانی خود و جوی اوست داخل اند با علاج و قس علی هذا القوم جعفریه که کلینی لقه الحمد شین
 اند و در وقتی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از آنها
 کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غضب نمودن حقوق ایشان نبود و جنت الفردوس در میراث یافتند
 در عالم اختیار صدور یافته با در عالم مجبور یها با وجود حفظ و حر است خداوند عالمیان چنانچه از
 کتاب مرقوم بر دعوی کلینی بر ظاهر است پس چه حال خواهد بود و قتی که بداور یهای قیامت گرفتار
 و در دست ملائکه عذاب محاط شوی غیر از ضحین رحم که بعد از ماهی چند و اوصاف و بلاغت داد و
 حواله انصار بر انجیات بخشید که سدر و تو خواهد بود و بر بیکی تو خواهد گریست و خاک حسرت آشوب
 بر سر تو خواهد بچیت و از غیاطا هر شد درین خصوص که احتظار از هیچا رنگی نیز ثابت باید کرد سبحان
 گاهی جناب امیر سوار شوند و بنی هاشم را بر فاقیت برگزیند و سر صوبه دار خدک را از دوشن و از
 نورمانی بخالد بن ولید راهرو دست محکم بگیرند و دارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
 امروز خالده کشته شد و زمامتی گریبان فاروق بگشاید و ششام دهند و چون بر سبیل امتحان بگوید
 اگر شمارا بنجار زار ضلالت بگشیم ان وقت مامن چه معامله خواهید کردن جناب امیر فرمود انضربنا
 نختک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت انجناب
 مصاف کارزار احدی نبود ان وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مرد که در طعن المراج لقریب نمود
 که جناب مرقضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کمالا نجفی الغرض از رویه که کتب اهل حق مثل
 صواعق و تحفه و غیره با طاهر شد اما امیر را خبر دم برداشتن کاری نماند و بعد از منی الکلام و از ان
 الغین فارغ غلطی کامل از اکابرشان طراهم رسید که رساله الکاتبین مسین السنه از ان زور نا
 همه محبتدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق التفصیل این مجلات باشد باید که قلب خود را متوجه
 این اوراق سازد که زمینار در واقعات زمان سعادت نشان یابد یعنی اید امور که بکثرت ان درین
 عبارت تقصیر کرده که حضرت صلی الله علیه و اله وسلم در ان اضلال امت نموده معاذ الله
 ذلک چنانچه حضرات امیر از ان درین نکرده موالی و اصحاب خود را بخوار منزلت سپرده اند و اینها
 و فصل را احدی و نهائی نیست به بین در آغاز تعدیه الاحکام شیخ المعقلین که نطق بهمت این
 بسته که در افادات معصومین که با ابواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بیاید و میجرین را بطریق مستقیم
 هدایت فرماید از جمله حضرات امیر امام محمد باقر و فرزند دلنشینش امام صادق علیه السلام که بر روایات

[illegible]

موجب البیان و مانند آن مختصر بی در مقامات ایته چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان شود
 که محبت اگر در مدت عمر احیانا بقرآن مجید اتفاق نموده انهم برای او عای او افی بنوده و آنچه گفته
 که اضلال امت الخ ای محبت از خدا تفرس و راست بگو که بر زار به چنان لعن و بیل کردن و همچنین بر زمین
 دیگر اضلال شیعیه بود و بانی و حیوانیت داخل اند باخل و قس علی هذا الفصوص جعفریه که کلینی لقه محمد بن
 انرا در وقت چند بدان طمطراق در کاتی بر و است نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از آنها
 کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غضب نمودن حقوق ایشان نبود و حجت الفردوس در میراث یافتند
 در عالم اختیار صدور یافته با در عالم مجبوریه با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از
 کتاب مرقوم بر دعوی کلینی بر ظاهر است پس چه حال خواهد بود و وقتیکه بدو و بریهای قیامت گرفتار شود
 و در دست ملائکه عذاب محاط شود و غیر از چنین رحم که بعد از ما می چند داد فصاحت و بلاغت داد و
 جواب انصار بر انجابت بخشید که همدرد تو خواهد بود و بر بی کسی تو خواهد گریست و خاک حسرت انبیا
 بر سرست خواهد بچیت و از نیایان هر شد درین مخصوص که اهل نظر از و بیچارگی نیز ثابت باید کرد و سبحان
 گاهی جناب امیر سوار شوند و بنی با شتم را بر فاقه برگزیند و سر صوبه دار خدک را از دوشش و از
 و زمانی خالو بن و لید را هر دو دست محکم بگیرند و دارند و بر زمین میزنند و شور از خلائق بر آید که
 امروز خالو کشته شد و زمانی گریبان فاروق بکشد و دشنام دهند و چون بر سبیل امتحان بگوید
 اگر شمارا بخار زار منالالت بکشم ان وقت مامن چه معامله خواهید کردن جناب امیر فرمود انصر بنا
 غنثک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت انجناب
 مصاف کارزار را حدی نبود ان وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مرد که در طعن الرماح لقریب نمود
 که جناب مرقضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود که لا یخفی الغرض از روی که کتب اهل حق منقذ
 صواق و تحفه و غیره باطنی هر شد اما میباید را خردم بر داشتن کاری نماند و بعد از منی الکلام و از ان
 الغین فارغ غلطی کامل از اکابرشان طرا بزم رسید که رساله الکاتبیه مبین السنه از ان روزها
 همه محبت بدین مبعوت گردیدند و اگر کسی مشتاق التفصیل این محملات باشد باید که قلب خود را متوجه
 این اوراق سازد که زینهار در واقعات زمان سعادت نشان یابد و منی اید امور که بکثرت ان درین
 عبارت تفصیل کرده که حضرت صلی الله علیه و اله وسلم در ان اضلال امت نموده معاذ الله
 و لک چنانچه حضرات امیه از ان در لیج نکرده موالی و اصحاب خود را بخار زار منالالت سپرده اند و اینها
 و فصل را حدی و نهائیتی نیست به بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که لفظی بهمت بر ان
 بسته که در افادات معصومین که با ابواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بجایید و متجربین را بطریق مستقیم
 هدایت فرماید از جمله حضرات امیه امام محمد باقر و فرزند دلیندش امام صادق ۴ اند که بر روایات

[illegible]

الاحکام متادند و دعوی مزید ولای حضرت اهل بیت علیہ السلام آغاز کردند درین حال سحرکاری
 ایشان و عداوت حضرت اهل بیت بوضوح انجا میدیرین قدر چه موقوف که شود علمای امامیه با وجود
 اتحاد مذہب بر شیخ الطائفه زیر تبسم میکنند و در نه حال منافقین خوب معلوم است که عیوب خود و شتمکار
 خود را میخواهند از سبب مزید اخفا که خود هم ندانند تا بدگیری ولو کان شیعیان چه رسد با بجمله چون را در
 الفضا درین معرکه مسلوک شود نسبت باین مسیح ان کلماتی بزرگان می آید که در دیباچه دانی دیده
 یاشنیده باشی الوقت اعتقاد خواهی کرد که مولف این کتاب انچه در باب تبدیل نام تهذیب گفته است
 سخنی است قهرین حق و صواب امری است لا جواب بعد از ان مختاری خواه در دل خود نگاه داری خواه
 در مجلس مدعین تشیع نیز بزرگان آن رسه بر خلاف عادات ائمه است حال حضرت رسول خدا که در هیچ حدیث
 کلی و مدتی بیایی که تلخیص و اضلالی را رایی باشد و زینهار ازین آیات که مجتهد در نیجا از سفاهت و حما
 خولیش بی مراجعت تغاسیر نقل کرده نتوان یافت که حضرت صلی الله علیه و سلم امر را بایت را در مکر و بروت
 منادید قریش که انجناب را سنگسار میکردند کما فی جمیع البیان مخفی میفرمود و المزمع نازل شد و حضرت لقمان
 و اتفاقا عدی نمود سبحان الله مجتهد انیم ندانست که در زمان نزول سوره مزمل و مانند آن که در آغاز مبعوث
 بود امر جهاد در مکه نازل شد پس میخواهد که در افعال الهی دخل دهد و انیم در قرآن مجید بخیر الایکشی عما یفعل
 و هم کیا کون و تا زمان صدور جهاد اضلال را بسوی حضرت رفیع می سازد بخلاف زمان ائمه که بعد نزول
 امر مذکور است بعد تمام حدیث الجهاد ماضی الی یوم القیمه در کتب فیرلقین است فاعلمی الله انصار هم پس در در
 کف اضلال امت و مانند ان آوردن سنیه خود را ببنان کیو سفتن و حق را باطل متفتن است بلی بر اصول را در
 و در جاجله البیة بزرگان حضرت معاذ الله در واقعه نصب لقنوی هم تعللالت بود و هم استعفا از رسالت چنانچه
 بارها درین اوراق دانستی و در ترجیح روی که غیر از خلافت بلا فضل دیگر چه بود که آسیای نجات بران
 میگردد و چیزی از عقاید و اعمال در اثر بدون ان عقیده که بخار نمی آید محمد ا حضرت هرگز ان امر را بخود
 سوی امت نرسانید و از اصول رو افق حتی از حواشی این کتاب یعنی تهذیب شیخ الطائفه در کمال ظهور
 است که حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلا فضل امر امامت مرقنوی را بجا فرین نرسانید و بگوشت
 ایشان ندیدید مگر در آخر عمر چون زمان فارغ غلطی مقارن کردید بوقت نزول کتاب حمر المختوم و انهم
 بعد بیان مفاسد این خلافت که نتیجه ان ارتداد است است بر تقدیر یک جناب امیر انصب فرماید و بارها
 دانستی و از نوع بدیهیات است که چون حضرت بدان دشمنی اصحاب و رعیت را با جناب مرقنوی پس
 خلافتش بدون اطاعت لشکر و رعیت چه معنی داشته باشد یا سلطان تواند شد کسی که لشکر و رعیت
 در قلوبی او نباشد یعنی اطاعت او نکند العرض و ایت قرانی را بعد از یک و سال هم رسانید و انهم
 بعد امام حاضر فی الامصار غایب عن الایصار که برای خبر گرفتن از و اچ طاهرات خویش مصداق

[illegible]

روایت کرد آنچه اول بر آنست که این معرکه در شب معراج پیش آمد و هم اشتداد ملائکه مقربین بر آن و نزول
 کتاب احمر موافق و عده شریف بود و فاعبر و ایا ولی الالباب پس مکن بدین کسب پیوسته و شمر او باشند مکنیز
 و می کما لا یخفی اما بیت دوم پس مجتهد می آن چنان فهمیده که شما بدین خویش با شید و من بدین خود
 باشم حال آنکه مقتضای بیان طبری اینیم از قبل متدیر است نه اما جت عبارتش نیست ذکر خیر و حو با احمد
 ان معناه لکم جزا و تنبیه ولی جزا و دینی محذوف المضاف و اقلیم المضاف الیه مقامه و ثانیما ان المعنی لکم کفر
 کم بالند ولی دین التوحید و الاخلاص و هذا و الاکان ظاهره اباحت فانه و عید و متدیر و میا لند فی الیمنی
 و الرجز کفر و اعلموا ما شتم و ثالثا ان الدین الجزا و معناه لکم جزا کم ولی جزائی قال الشاعر اذا ما انقضا
 بهم و دناهم مثل بالقبر فذا و قد تعینت السوره محجزه لنبیما من حیة الاخبار با یكون فی الاوقات المستقبله
 لایبیل الی علمه الالبوجی من قبل الله سبحانه العالم بالعیوب فکان با خبر به کما اخبر به فیها دلالة علی ذم الله
 فی الدین و وجوب مخالفة الکفار و المبتدیین و البراره منهم و ردی و او دین الحصین عن ابی محمد العدا قال
 اذا قرأت قل یا ایها الکافر و قل یا ایها الکافرون و اذا قلت لا اعبدک ما تعبد و قل لا تعبد الله
 وحده و اذا قلت لا کفر بک و لا بک من قبل ربی الله و دینی الاسلام تقدیر تسلیم که جزا عدم اعتبار میرد در حقیقت
 اساس نهیب خود را کشیدین است زیرا که در اندیشه شیعه و اصل الاصول ایشان اقلیه است و اصل امت در تبیل
 احکام بر ضرور و دیگر گاه این امر در میان نباشد شستن حضرت امیه مانند آفتاب رالعه النهار است و چنانچه نباشد که خام
 بلکه عوام هم میدانند که امیه بدی اگر خوشامد و اقلیه میکردند در مزید مصائب عظیمه چرا اگر فشار عیشند بلکه داد و ترفه بود
 میدادند و بشارت و کامرانی بسیر میزدند پس شستن ایشان بی شک شبهه متعین است بلکه در عاقبت بر او آگفت که نصبت
 که این نواصب هر دو در تقدیم رسانیدند و ایشانرا مقرض الطاعت گردانیدند و باز داد و افتای را از حضرت امیه و
 ایشان دادند کما فی الکافی و حقیقه امیه را قبل عهد نیست و نابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود و انفا مفصل در
 که حضرت امام صادق با مور الجمار با الحق روبروی ذهاب بن ذهاب چنین مویرت فرمودند که در ان اقرار صریح
 بر خضاب یعسوب المیقین و حضرت باقر العلوم اولین و آخرین است که بخوانیم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود و این بزرگان
 بدان است که انشتی در ان بود استخیا میکردند و البته جناب امام صادق بحکم دلدار در عوام و جناب بر ندیب
 این قدوه اهل بیت خواهند بود زیرا که اختلافی بود که نزد ایشان البته بی ثبوت امری و عدد و ان از امامی بحکم دلدار
 متشیعین حکم اجماع توان کرد و لا جرم انیمه امیه بلکه تا امام تر کسی درین شتاعت گرفتار گشتند معاذ الله و سعادتمندی
 حضرت امام صادق نسبت بزرگان خود بجا بیت قصوی رسید طر فذ الکبا و جود حصر حفظ قرآن مجید در ذوات امیه که
 الکافی آیت و من علم حقین اکثری علی الله کذا هم از یاد اجنباب رفت و انیمه خیال منفی نیامد که اقرار برین
 بزرگان بر حضرت رب العالمین و جناب سید المرسلین است و این امور از جناب امام صادق و اقلیه امیه تقدیر
 مردست که عیان را چه بیان حتی که کلینی و تهذیب و مروج و حواشی ان بدان است تا از ذکر عبارات آن

بودند و خداوند تا باضلال است کوشیدند و مقام فرید حیرت است که با وجود چنین بی اختیار سبک بر زبان نماند
 محبت نسبت به ایشان مبارک است احادیث تبراً خصوصاً از شیخین مکررین چگونه ازین امیه صد در یافته است
 چنانچه در شیل جهت تدای شیعه خصوصاً متأخرین ایشان بکمال تحقیق ثابت نموده اند که هر تلخیص از زبان خیر
 اوم علیه السلام تأقیامت از نبی نوع انسان صد در یافته در نامه اعمال این بزرگ ثبت گشته و قد
 تقران الله لا ظلم لعل دره و از اینجا خود را بعد الهیه ملقب کرده انداری سخ بر عکس ننهند نام رنگی کا فور
 و از اینجا حکم توان نمود که جهت هیچ درختی را که بر شاخ آن لطیف غافل گشته بود چگونه میکند و نیز معلوم شد که
 مقالمش از کمونوعات و مقتریات است زیرا که روایات منع را در باب تبراً بر ساله سبیده کا تفت اللثام
 عن تلخیص المحبت المقام نشان داده ام بلکه انیم که را فنی لا عن را خود جناب امیه لکن گفته اند اما دیگران که منک
 در لغتیه بودند بقول مقتریان چگونه مجال آن با وجودی اختیاری عقلا و نقلاً میدهند قنیت اقراریم و بگویند
 کاش جناب امام صادق قاری قران الهیت را میفرمودند که این قنات و عمل بدین نسخه وقتی است که لغتیه
 نباشد و چنانکه کرب الهیت است همین بیان عثمانی را باید که لقب العین گردانی که انیم صورتی داشت کفی صریح
 از قنات نسخه الهیت که رفته اند از تحقیق انرا مثل مذکوره الا دلیا یا کتاب رجال کبیر گردانیده اند صریح دلالت
 بر انحراف از جامع آن دارد که بر تحقیق پدرش در عهد الاسلام جامع آن رسول خدا بوده اند بلکه محرف بیان
 عثمانی نیز و لغتیه وقت ظهور امام مهدی از شامت اعمال شیعه کم شد چنانچه باب کرا به التوقیت از کافی و نیست
 و یادداشتی چون افشای از نامی امیه ازین مقتریان و مقتریان بار بار صورت است پس همچو بود درین و
 و مسکنت فرمودند تا آنکه اگر کسی از رفته خبره خود بر فروخته و کلای کج نموده و متدبر حجت نشسته راه و رسم
 سلطنت و جهانیان و کیستی نمی دانند بلکه کاسه لیس غاشیه بر دار دیگران است الفرض حضرت امیه قرا بمجید جناب
 سید انبیا و حضرت شیخ خدا را منسوخ التلوات گردانیدند و باز خود را امیه مدعی میدهند و قد قال الله تعالی و انزلنا
 فی سبیل الهدی فلا تمروا بالفسک و العظیمة فکف که چنانچه مهلت و قنیت قیامت کسی نداند حتی ظهور صاحب الامر کسی
 و رجایی بر اصول غولان بیانی قیامت مدوش بلکه هم انوش و از نجات تسواران معارک امامت خبرش گفتند ازین
 امامت نشد قیامت نشد که تقریرات علمای رفته را از قدما و متوسلین و متأخرین نیکیم و بپیران خود چنانکه باید سنجیدیم
 بر یکی درین باب هیچ و تاب بخور و واسحاب کوشش خود را از حیض لحن با سمان برین میبرد مگر بحجاب حرفی از آن که این
 مصرع و لافیه بین نیست زیرا که بر سر کوش صاحب باقا خوش فراید خود را برسانید مابعد عرش برین پروا کنند
 و در مقام مجتبی چند یار اید بعد از خضار هر یکی از ان قناعت کرده شد که متکلمین مجتهدین رفته میگویند که در کتب فقیه
 سیان دیده میشود که کوشش قرا بمجید بخون پدید میماند و در این مکان ادبی است نسبت بکلام باری عزوجل
 و جواش آنکه حاشا و کلا که فعلمای ما انرا بدون ضرورت مباح کرده باشند خود جا بجا منصوص است بلکه حکم شرعی
 از اجماعیات که اگر کسی بی ادبی بقرآن مجید نماید مثلاً انرا در قادیان و نجاسات اندازد و حکم شرعی را خوار نماید و کلا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نایب شد که قرآن اهل بیت منسوخ التلاوت است و علمای شیعه نوشته اند که اگر کسی منسوخ التلاوت را قرآن گوید
کافر است و در اینجا برهان عقلی قلع نظر از آنچه در تریه شمر جنت نظر است قایل تواند شد بیا نشن بالاختصار آنکه بر
احول رخصه در کافی و صافی چنان قرار یافته که قرآن اهل بیت را تلاوت نکنند نادامیکه امام نرگسی در برابر
و گویا از کج حسن جمال خود ببرد بقول خواجہ حافظ شانی حدیث سر و گل ولاله میرود و بدین بحث تلامه عالمه میرود
می ده که نو عروس چمن حدیث یافتن کار این زبان صنعت و دلاله میرود و بدیده باشد پس هر که قبل از ان تلاوت
ان نسخه بپردازد البته مبارزت با خدا میکند پس یک شک میکند با خدا و حکم او را برپا و میداند البته کافر است بعد از
سببات مجتهد لاثانی را اختیار است هر چه خواهد برای نفس خود اختیار فرماید و اول نیست اگر سخن مرا گوش کنند بمقتضای
اسمعیلی که حکما علی سلاسل نوشته اند مرد باید که گرداندر گوش و نوشته است پذیرد و اول جنتی و مشتقی بر ذات والا
صفات خود را فرموده بکتب معتده خویش که جای این قید طوطا در چنانچه از طعن البراج پدید است رجوع فرماید و
به بنیت که نسخه اهل بیت درین زمان منسوخ التلاوت است یا نه و چون بحکم امام صادق منسوخ التلاوت است بحکم
حدیث کلینی البته آنچه گفته ام مثل آفتاب عیان شد رسیدیم بر آنکه غرالی رحمة الله علیه آنچه گفته که حرام است بر و اعطین بای
تحقیق ندارند بیان واحد که بلا معنی و ان مستلزم انکار شهادت است گوئیم که کتب مولای و اقای خویش محال نیست
باید دید که جناب مجتهد الزمانی و غیر او مدلل و مبسوس کرده اند که ابو جعفر غرالی تشیع اختیار کرده اند که رساله او سیر العالمین
دلائل بران میکند که اصحاب روز عذیر به بیعت درآمدند و وفات سرور کائنات نکست نمودند و از ان برگردیدند
و یل هذا الا الرخص چون رخص و به ثبوت رسید فقیه از وجه دور وجه بعید پس حکم بحجرت بیان ما چرای شهادت جناب
سید الشهدا رضی الله عنه چگونه موجب انکار شهادت خواهد بود زیرا که حکم سبب چیزی دیگر است و حکم بالا مضطرار
چیزی دیگر و بنده را یا و میاید از تالیفات مجتهد که او بایکل بدین است و آنچه قاضی رطل لوقی در باره او حکم کرد
بتشیع و ان را میرسن گردانید سخن مقبول است پس کلام مجتهد لاثانی متعجب شد و الحمد لله علی ذلک حمد اکثر اچون
تقریر تا اینجا رسید بحیال آمد امری از یاد رفته که مجتهد میباید که در باب قرانجید عدم نظم و تشبیه کلامی نوشته اند
حاشی بران مرتب نموده و از آن کلماتی لفظیه و کلماتی بامکران تدبیر اقبه اول بنده الفصه قوله تعالى و از آن کلمات
فاد ان الله خفصا و انما فکت عنه و قدرت علیه لا استقلاله بنوع اخرین مسا و تم و هو الا شتهر بالامر و الا سقضا
فی السؤال و ترک المسارح الالامثال و قضیه کان قیوم شیخ ابو مسیر فقتل ابنه بنوا اجنه طعانی میراثه و طر حوه علی باب
المدينة ثم جلا و ایلایون بد منه قام بهم الله ان ینجی القبره و ینزله بعضی بایخی غیر قیاسی بایخی اقول و بالله
التوفیق و هو کما فی التوفیق از دلاله ای مقام جنون سرشار برای مجتهد سیه کار پریشان روزگار بطور حرمی اینجا پذیرا که
در مقام فاکت نظم باین امور ضروریه پدید آمد و در کتب معتبره و کلام فاسقین مثل القسیر کبیر امام زاری علیه الرحمة و تفسیر مجمع البیان
مولای طبری این سیه و پدید آمده باشی که وجوه تاخیر متقدم و تقدیم متاخر را حانجی باید بیان میکنند اگر تفسیر امام را بجا طرانه پذیرا که
تفسیر مولی و مقتضای همت بر لایزال که او در مقام پذیرا این تفسیر تفسیریه متقدم است حاصلش در فارسی نویسم تا بفهمند که حال فهم در کتب

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و بعد از این نوشتن و در هر کتاب فن از موطوع و غیر موطوع اندک ترش دارا اختیار داده در مجلدی چندین نوشته از
 نوشتن ابواب مطامین بر حرم و عادت علمای خویش دست نوشته و بان تعبیر و سنکین می که از ابوابم دلگیری و دلری
 است سر تا سر حالانکه در مکتوبات بمقتضای اصلی مجالذات در مباحث امامت ائمه هدی است بود بنده در گرد آور
 آن مجلدات زاید الوصف کوشیدم و چندین نسخه اگر چه شتمل بر اغلاط بود که جوهر فزاینده است قرار نمودم و با
 تمامش بجهت رسیدن از آغاز تا انجام ورق گردانی کردم و نشان از ابواب و مفعول مطامین در آن نیافتم حالانکه
 از آغاز مرسوم است و هر کتاب بزرگتر آن مفعول و مختم بلی پیش از طعن را که فک و قوطاس باشد در
 طعن الریاج برگزیده بمقتضای اینمندی که متکلمین ایشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهل سنت این هر دو
 طعن عظیم را از میان بردارد و در تشخیص ما را ملزم و منجم سازد و بعد از این دم و دودی در علمای مانعی ماند
 و الحمد لله که من در خدمت گذاری آن کوشیدم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقص الریاج جوهر
 و گویا و دود غرور و در این نوشته مغرور را خوردم و این همه مثل است که حواجز نظامی نظم فرموده **س** چو
 بر واری از رگدزد و در این خور و پیشه مغرور و در این نقص و جرح آن کتاب نیز همین جاده پیوندم
 چنانچه در رد و قرح نشمارد و تیره کند کور اختیار ساختم بلی قلی گفتوری و تمایذ مطامین زکات رقی
 بسیار کرده و در رتخته دماغ خود را سوخته و لیکن معلوم ناطمین و سامعین است که قطع نظر از آنکه مجتهد
 الزمانی او را مستحق اینمندی نمی دانند که در مقابل حضرت صاحب تحفه قدس سره الغریر قلم بکشد و کما به فضل
 عوام طلبه و ارباب مردم و هر قدم چنان مختون تواند کرد که عمو خود را فراموش کند لیکن افسوس نیست که کسی
 از اغنیای رفیق آن نمیشود و کتاب نقص طعن الریاج را که آنهم ذخیره مباحث کلاسیه مثل این کتاب در چند
 از مجلدی صغیر مرتب نمایم تا در تار و مشارق الی لوم القیامت مشهور بماند و سعادت جاودانی و در قرا عا
 مرقوم گردد و ترتیب آن انجمنی نظریه بنماید و بمن آن بهفوات کشوری هم مجلایا مفصلا کان کم شیان ذکر شود و چون
 حال مجتهد عالمی معلوم شد که چنین ابواب و فضول را که در دفتر مقاصد فیه تواند بود و تمامش از نظر انداخت و قدای او از این
 نهیب نفس طعن احراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطامین موضوع بود و نسبت پار و ندر و نه بکری قرائتی که از آن قاری
 نوشته ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنان داریم که ایشان را چنان توفیق دهد بعد از دیدن تالقات و فقه که از
 نهیب نفس کلیه دست بردارند بلکه مانند صاحب نقص الریاج بنویشتن چنین کتاب موی دین اسلام شوند
 لَبَنَّا تَقْبَلُ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ که بواجزای بهر ازین که این روایت از جمله اخبار
 احاد است الخ بعد از تسلیم اینمندی که روایت مذکوره از احاد است و هر روز است که چنین باشند
 بایوجب علما و لاعلمایانچه مقتضای ثمانی گفته بلکه با جماعه مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو
 را بر او متک گزفته اند و بنده درین یزد و مجلد کبیر واضح گردانیدم که دندان قیل بر اسے خوردن
 دیگر است و برای نمودن دیگر است بکلامی اید زیر که در کتب معتبره مبسوط است و در

زینهار درین مملکت هیچ الا ستم در حق هر کس سیاهی فرو نمرفت بیانش آنکه لفظ قدوم برستی
 او بر وزن افشار رسول است که تیش بهار باشد هر چند بطریقی مجتبی شد و هم گفته باشند که بنام
 معنی هست پس دلیل بر این برادر دلیل و استیاب شد بر آنکه اختان بدست مبارک حضرت خلیل الرحمن
 بود و خاتن بیج و حلی داشت زیر که اگر خاتن می آمد البته آله می تراش می آورد و چنانچه در
 امور عظمیه و عرفیه قرار یافته نه بخار همراه تیش خود و به وصیت تیش از آن است که بخار هر چند آله
 دیگر هم دارد لیکن آله موجب کمال اذیت درین باب است که اجسام رطبه زاید رنگ بسیار می برد و بوی
 آلام و شاید است و انسان میگرداند از آن و عادت عاقل نیست که تا کار سهولیت بر آید بطرف مشکل بگراید
 و دست افشار دیگر که همراه بخاری باشد قطع کردن چیزی و بریدن محتاج بضرب آله دیگر نیست بر وزن آن
 پس تیش متعین است که آنرا بفری قایم گویند و بهر حال خاتن را درین باب دخلی نبود چنانچه جتهدگان بزرگ
 و از جواهر نظر با وصف اتصال انفصال را اولی و مابقی دانسته فاعترفا یا اولی الالبصار که اینهمند است که
 در قصه جوان انصاری اولویت برای آنها است که قبل ازین تقریرش بعمل آمده خواه حضرت باشد خواه جوان
 انصاری که در ساعت به سلامت و تندرستی رسیده خواه جناب امیر که زینهار بگرفتن امانت ثلاثی مجرب بدست
 مبارک محتاج بوفس با مثال این تفصیل ضرورتی در میان نیست مگر چون پیروی نابالغی را در کتاب نشانیده ام
 این پیکری بکار بردن بلکه گمان شیخ و بروی او اگر اشتباهی و انحراف هم از ان گشادان بود ریایان که چه یافته
 است و بدین بکارگاه حریر یعنی حاجت حضرت ابراهیم بر عزم جتهد کس بود و بخاتن بود پس ذکر قوروم بقدر
 مناسب نباشد چون قول شیخ را در دهقانی بگویند با معان دیده بود و بیچاره جابجا انصراف و تصنیف
 خود نمودن تقریر یعنی سموی علامه دهلوی میگوید که کار بر چه لایه و ذرات نیست و رعایت قدرت این تیش را
 خود میکنند یعنی البته برای کاری که حدیث اختیار کرده و در فانی و جلالی عادت قدیمی و کمالی شد و نه بکار خود
 بر این سلم است و در غیر و هر چند صراحت نکود فرزند سعادتمند و میخیزد و ملین خبر تقلید بر است و کمن معصدا
 حدیث حضرت علی التی علیه السلام آورده و عیله شریف و نه بعد از انجیل فی الصوامع الحاکماتی چیزی بدست ندارد و اگر
 و نه مقام بعضی از ابحاث دیگر را از روای که علامه اخلاصی گفته اند بگویند که این امور روشن میکنند و اگر چه بسیار است
 که باینهم دیگر می گویند که سیم با که میگویند که اینها علیهم السلام از بطون امانات مقدسه مختم و مسدود و پیکری شوند و نفس علی بن ابی
 ضرورت است که با می که اعم نشان بر زمین پاک باشند و مشک و کافر نباشند و جالسی و دهقانی در عداد الاسلام
 بعضی از قواعد را خارج بر شک و نقیض تحقیق خود را بر آن بسته که لا یکنی علی من ناله الیه باید که روی تو چه گوشه
 بدین سطره چند آری که محصل حاویت حاسن علی افشار را از عجم الجبرین محدث نجفی نشان میدهد و بعد
 تا بحدیث فارسی عبارتش را نیز بدین غیر نمیمیرد پس بدانکه او یکت حضرت صادق قدس سرای میگوید که اینهم
 خود که و بقدرم غزون حضرت امام تعجب و فرمود دروغ بر آن جناب است پس افسوس علی حاکم الب تعذیل و وجه تکذیب شد

[illegible]

نهتم آن مطابق بطرف عیش و تنعم تا چندی در نه جانی حضرت صبح بعد از آن اتفاق پیشان شد که در میان
 بود استی پس ظاهر حدیث حضرت امام ابو عبد الله صدوق بنوعینی مطلق است که بر آنجا سید المرسلین
 بنشینند و مسرور بودن اتفاق نیستاده بلکه حضرت رب العالمین علیه السلام فرموده که اکنون برای احدی از اولاد
 انبیا بمقتضای وقوع نکره زایشی امر اول صورت نمیدود و همین صورت باقی ماند که مثل سببی حرجه پیش
 و دیدند آنچه دیگران میدیدند اینها که گوش کردی طوعا یا کرها امری بود از امرین که رنجه رنگ افتخار بر آن
 میخیزد و در حقیقت کرد بلا و فتنه بود که از هر گوشه می آیند بختند اما امر ثانی پس چون ریشهای بسیار و عبا
 کعبه دو اندید پس قطع عروق آن چنانچه دل نخواهد در صورت ایجا بغایت مشکل است و لیکن طبق
 مستقیمه و از آن سلیمه تکیه نموده با جمال و ایجا گفته می شود که انتی رب ان نمودن مقتضی است که والدین
 بر بنی از مؤمنین باشند و آن ظاهر مقتضی است که مخالف ظاهر تنزیل شود زیرا که از آیات پیشات شرک
 و کفر پدر حضرت ابراهیم علیه السلام است که لایحی و شاید که اگر بکشتب قدمای خود بر جوع آرند و او پسند تعیین کنند
 که در اصول شیعیه مآده شرک کفر برای از منصوص خواهد بود بلکه در انجم و معلم مدعی الوهیت خواهند یافت
 ملاخذه فرمایند که استا و کلینی تفسیر مشهور با ستاد خودش روایت میکند از حضرت موهوبین و این امر یعنی ولادت
 انبیا از صلب طین اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جاسا و در کتاب مستطاب از حضرت شیخ ابی جعفر علیه السلام
 من الخی فرمودی از آنرا آن تواند بود که گفته آری حلیلی زنجانی که می شناسی از میان و این امر مخالف عقل نیست
 البته که مقدورات الهی را احدی نمی باشد مخالف آنچه تعلق دارد بقتل الهیه داده شود در شهر محمدیه صلی الله
 علی صاحبها و اولاد علیه مخالف آن باشند محمد اعظمی در بیان این روایات معلوم تواند شد که علم ازلی
 تعلق بدان گفته که نیکان را از بدان کسوت ظهور بپوشاند که ان بشنید پس متوجه باید شد که استاد و کلینی از
 ایت که میوه و کذبت نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکن من الخی روایت میکند با ستاد
 خود از ابی عبد الله علیه السلام که کشوف شد از زمین و هر که بر آن است و از آسمان و هر که در آنست و آن فرشته
 که حاملش گشته و کشوف شد و از عرش و هر که بر آنست و آنچه دره شد بخت و جناب امیر و محصل حدیث
 دیگر آنکه هرگاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین اتقالی کرد و دید یکی را که نامی کند پس دعا نمود
 بر او بجز و همچنین دیگر را یا رسه کس را اینها نیز فرزند و حی آمد که دعای تو مستجاب است بر بنده گانم و دعا میکنم
 که من اگر خواستمی بیدار گردم و مخلوقات را بر سه صنعت پیدا کردم صنعتی هست که عبادت میکند و اولی که نیکو
 پس تو اب خود هم داوایش از صنعتی عبادت میکنند غیر ایشان از دست من کجا و از تو اند که دو صنعتی ثالث
 اند که از صلب شان خواهم بر آید و عابدین خود را در زیر آیت کریمه بنما جن علیه السلام لایله با حدیث آن امام علیه السلام
 که از پدر ابراهیم معجز و دین کنای بود و روزی با و گفت که من می بینم در حساب نجوم که در زبان پیدا شود و در
 این دین را میگویند و دعوت دین دیگر آغاز و فرمود گفت در کدام شهر خواهد بود و جواب داد که درین بلاد

[illegible]

و محقق آنجناب باطل شد که از آسمان توسط روح الامین و دیگر ملائکه مقربین و بواسطه جنابان کرام
فرود آمد و رب الفرة حافظ و نگهبان او شد که اعرفت مرارا البته اضلال است و اقرار بر حضرت ابراهیم
از ان لازم آمد بدیهه و در بطمانند حسب ایشان شکست نماند پس اقتضای امامیه و قواعد مقروءه ایشان
البته لاوت و کزاف شد و اکنون حاجتی نیست از تفاسیر دیگر قد یا چیزی دیگر از ان بدقت سپارم و نظر لطیف
بر کارم و با این همه حرفی میگویم که گذارنی سه بار برای انکار تواند می بود و چنانچه بعضی ائمه متاخرین ایشان را
کردند حالانکه در هیچ جا همراه انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات شیعه در واقع قرطاس استقامت انکار
داوه باشد و رفته از محل روایات که در ان مخدوف شد بر تقدیر همه مانع شوند و برای اثبات هر معنی
اقرار و زندق قطع النظر عن استقامه المعنی بود جز که عرفیه سابقه و انوار ان نه از شکی عجاب پس قول حضرت
امام صادق مصدوق بخواب راوی که اعرفت کجا باقی می ماند و این نیز از قسم مذمبی اولی است اگر چه
مامون یا وجود فلسفت آنرا قبول کند و زیر تفاسیر دیگر قد ما مثل عیاشی بکشانای خواهی یافت که امامیه
را از ان کشاکش حاصل نتواند شد تا باب اقرار بر روی خود بکشایند و از در احتجاج در آیند و احد
از دیدن این مقامات هر عاقل دور اندیش میدانند که تفهین قوانین برائے حضرات ائمه و مسلمان
که قوم مذکور نمایند و گویند قبیل آب پاشی بعد از ایثار نار است تا قیامت درست شدنی نیست
و حقیقت نیست که کاری هم ایشان را بانبیا و مسلمان بمانده است پس هر قانونی که اضرع آن بود
موضوعه و محدثه نمایند و باره آن بزرگان پیس کوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرات ائمه
کسی را چه مجال که لب انکار کشاید و در طلب حجت افتد که کهرشکی آرد و کافر گردد و این هم بعد ازین معتقد
باید بود که ائمه در افادات خود با هیچ گاهی اختلافی نداشته و هر چه علمای امامیه در کتب و تفسیر
و ادند همه از تفاتیات و محاسن است پس عیان شد که نزد و رو غلو هر کس لا جواب است فاعبر و ایا
اولی الالباب اگر کسی این مطالب را ازین مجلد محفوظ دارد توقع دارم که علاج کشمیری تقال سیه کاشف
روزگار و دلدار برای حروت سنگین دل مردم آزار نبوی کند که بار دیگر کسی از رواج این مطربین و تعالین
که ترانه بر زبان می سرانید و خلق خود میدارند و دماغ ما پریشان می نمایند بمقتضای قول بزرگان
مطربین و درازین محبت سرانی کس دوبارش ندید در یک جانی بکلفت حضور نمیدهد قول آری محل
استیجاب و مستقراب و مصداق آن دیدن شکی عجاب نیست پس ان قول منقطع که درین مقام
تجدید الزمانی متبع خطای شیطان را پیش آمده بر ادانی طلبه بعد از ادنی عور محضی نمایند که چون
بدیها حرکت حلیه در نظر این صاحب قدسیه حکم نظریات محضه پیدا کرده بیانش میکنم چنانچه
در بسیاری از متعلقات کتاب ملحوظ است و آن اینکه جهت تخصیص میفاید عورت را بر ادوایش که
تو که و خصیص باشد بتقلید بلا رفیع الشان بلخ البیان و حکایت توان انصاری حالانکه عورت عام است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

مسروق تواند بود که چگونه بدین صورت پیوندد که این اعضا جز بدین نشیو و تجمل که او با وصف نکاح و خیر و غیره از
 بدین نشیو بدین نشیو مستحق مصافاتی که میان او و این جوان خوب صورت و خوش سیرت مستحق باشد بجای
 و شاید کسی از حیان اشارتی کرده باشد تا ادالات مناسبتی که از بیت کتب جدا کرده و بر دو و دو آورد
 زیرا که همه عالم زیر یکین اوست بلکه جمل عالم را میسرورد و بهر کسی که اشاره نماید از ملائکه مقیرین اینکاست و عباد
 طاعت بجا توانا در و تکلیف شیاطین جن و انس که زیاده تر و اطاعت و فرمان برداری و این امور
 و هر چه فراید برانند معجزه و برین هیچ اولین از صحابه مجابین و انصار سابقین که باین واقعیه بجهانند
 که من بچشم خود قطعا حساست قطع را نیاب دیدم ام یا بتواتر شنیده ام که امری بس عجیب بود و آنحضرت تمام
 حجت و آنچه در خیال خام محتمل و محتمل است به شهادت همان جنین است نه طلبیدن روح مزاج از ملای شیخ و لیکن
 آمد بران مزید کرد و از آنجا که این مجوز و در مجمع عام بود خلافت از هر طرف جمعی شدند و در خلوت بیوت انظار
 یافتند پس تمام حجت بخیرترین وجهه واقع شد و هر مغیر و کبیر و انست پس زینهار درج ملای مجرب را بر گشت و
 و از راه بر کس نمودن که شایسته شیعیه بعد از آن مرکب شد هیچ ضروری نباشد که لایحی لیکن این امانت بخیر
 نزد نفوس رفته نصیحت ضروری الا اتمام بود و پس مقام انست که رفته نقد بجا بنای لطیف بر مساعی
 تمام کرد و آنکه که تمامی همت و الا نمت خود را بر ملای آنجوان خوش طاعت و تیکه لایق معصوم ساخته و بدین
 تمام نجات ادا از قید و بند و درخواست و او را قهریر باز داشته و امانت حضرت رسالت که بصدقه طهر است
 باشد بالا جماع آنچنان دلیل دانسته که خوش بدرگردد و آینده چنانچه بارگاه امانتی و بالاخر آنجا مشهور و تجریر
 خواهد شد که بعین قوی و تفسیر بل بیت که حقیقه افتاد و آنجا مشهور و آنجا مشهور و آنجا مشهور و آنجا مشهور
 میغیر و نوبت رسد که از جناب مجیر به طلبند و سوال فرمایند که یا علی با نقلین چه معامله کردی و بر چه چیز
 امام الامیه شیعیه جالد و در جوابش بر خوشترین بیاد و فرماید که حق اطاعت و حفظ و حر است بجا آوردن فائز و یا
 اولی الاصل الی ما نقل هذا الخبر عن الکرامه الغیر الضرار و هو باعث شعبطه الدجوان المسلمه الکذاب رئیس الکفره
 الاشرار و انهم دال بر نسبت که سر حوب بعین زینهار در جمعی از اوقات بر طور اسلام بنود و اگر چه رفته تا امر و
 فضلات محدثات آن شیعی مقتضای یک کلام بود و بگویند که لا انا و انما می کنند و الله او تمام بر هر نعمه اش برید
 فکونوا کما کونتم یا کونتم کما کونتم و این حکایت جوان انصاری که یکجایی میان اصحاب تقدیر بقصص اعضای
 مناسبت و حقیقه خلیفه اول و قضیه میان فرموده و تصدیقش بی چنانچه و گفته که من بهر آن حجت شریک بودم
 یا علی امیر مومنین راست فرمودی که این جوان همانست که عذاب ایشان از زبان سرور و جهان شنیده و عذاب
 مناسبت با یک سبب و مقام اینکاه آن بود که او را سزا بدین که خلاف شریعت غرض اهل در حال آنکه حتی اهل
 بر حضرت سالت پناهی دروغ بر کردن راوی فراسید که عذابش بجا از نبی و از پیران و از فرمایند علی بن رضی
 و در احوال احتیاط و در این بخت خورشید نکند از اسی سخن همین است که مصرع بر عیب که سلطان بر پشته است

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, which is mostly illegible due to extreme blurriness.]

کلماتی که تصنیف و غیره من الاصول و تمام شکایت نیست که پس ملک و انفس که تسبیح کرده اند که امرت الیه الامم
که علوم حضرات ائمه بدی از تعلیمی جامع الی نه از جوایز تا به پیری کیسان می یابند شکی و محمی باه غلی در آن نیست نشان
از دستانی بود که کتاب امامت می آورد و بر آن می نازد و برین علم و تعصب بسیاری از مشکلات متوجه است که عمر است
رسانند مسائل و طهارت نکات یعنی خداوند قول و فاجرا و قائله ایدلخ اقل خود و اکابر علمای شیعه می نویسند
و جناب عوالمحمدین در کافی نوشته اند که معاذ الله و بر خیزان دو شنیعه حضرات اهل بیت غاصبیدن و کاسه
کیسان شان تصرف کنند و جناب هر اسر منبر ثمت امور فاحشه نند و چنان نویسد که هیچ کس از آل سلام
لطیف خاطران امور را اعتقاد نکند که در آن الا باشد ضرورت و و را حوال حضرت ائمه بدی چنان محقق
که و اخذ که تاهت العزوات ایشان از کتاب کذب بود و و نیکان را بلعنث و اخذارگر و اندیدن و
پیرین کائنات را بانواع علاج علیاستودون چنانچه کتاب مختار عام المنعین بدان گواه و نشاند
کتاب که مراد از کافی امور محمدین نسبت انواع که در حیا و در باب کشتن فاروق العظم و ذی النورین
آوردن و امتساب آن بجناب بگیری نمودن بدین غیمه هم که جناب میرالمومنین میفرمود که عاشا که سر شریک
الموایان بوده باشیم اگر خوانند مراد و تمام حضرت ابراهیم خلیل استیا و گفتند تا قسم شرعی بخورم و تماشای نمایم و چنان
شیعه می نویسند آنچه بر آن ولایت کند که جناب شریک قتل عثمان بود کافی پنج الحق و غیره و خلفا بانواع عقوبت بلا
جناب سیده را و دینمارسانند از ضروریات تائیدها و دیگر صدمات که گفتنی نیست امام محمد بن شیعه در کتب و نیز خورشید و بانیمه
مثل کافی می آرند که حضرت میل سلیم و شیعه و بروی تمامه غیرین از لایکه نویسانند که هیچ دعوی نمیکند خواه و
خلافت باشد خواه و دعوی فدک و مانند آن باشد با خلافت آنرا در کتب مینمایان بشود دید می آرند که نموده
درین کتاب جایز نیستی و بقیه خواهی دانست پس حرمت اهل بیت از دست این نوا صبیح دین که اسر و بنابر
منطوقه با لباس شیعه پوشیده اند و قدما و بانیان نیز به حبس و بنایق بودند چنانی مانند تاسی معافانند در بی نهایت
آن باشد الحاصل سخن مختصر آنکه عزت و حرمت آدمی محصور درین حد است که مقید به قوانین شرعی بشود رعایت آن لازم
شود و هرگاه از آن بیایک و شوخی بدر آمد هر چند در دنیا اسباب معاش جمع کند از کثرت غمرات و گنجای شایگان
نزد مردم و عاقبت بیرون هیچ و لوح در آنکاست حضرات ائمه بدی را یا معامایه با خالق است یا مخلوق اگر گفتگو در آن
با خالق است میر و دلچ چنانست که در هر مردم و شیعه که حضرت از آل عبا عند الوقات نویسانند و ملائکه مقیمتر
خاطر بودند و بار بار استهزاء ایشان بوقوع آمد یا بآل کرد و نسبت معامایه حضرت با خالق از ضرر و همار معاملات
شان یا بندگان خدام پوشیده نماند زیرا که بر اصول و فقه غیر ازین چه بود که اختلافا در ایشان نمی انداختند و آل که
منصبشان بدلات کتب رفضه مثل تئید کتوری رفع اختلاف بود و و ادینه بر قرار و داجتندی لعین تو انکشت که چون
خلفه و لشکر در آن محج اولین و آخرین ذکر و تبیین آن جوان را به کس نمود و آن دیگران نیز شریک
حاجت مذکوره خواهند بود و تصویر حاجت غیر ازین چیست که در آن زمان لفظ اسیر المومنین بر فاروقی اطلاق

بعذر گفته شده است در توجیه تجدیدش که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد و دست خدای این
صل در عهد جاہلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسول و خیر انام علیه الصلوٰۃ و السلام که میخواست
بود از برای تقسیم مقام اخلاق و محامد افعال و احوال پذیرفته و بول کردن عمر بنی السدعه یا از قبایک
عادت جاہلیت بود و یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذر یکی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اثبات میکنند یعنی گویند در وی بود در استخوان مملکتی که بدان ششمن و مشوار بود و ولایت ششمن
نداشت و بعضی گویند که عرب متشفا میکنند و علاج مینمایند در دفع و دفع صاحب پستاده بول کردن و امام شافعی حجت
است علیه برین گفته و حاکم حدیث ازین عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد و جهت در وی که در در
ناووی وی بود که اقال اشج ابن جوی بعض گویند عذر آن بود که بر استخوان جای نبود و بجهت ضرورت ایستاد و بول کرد زیرا که
خاکدان از یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و ششمن بران ممکن نبود مگر آنکه بایست بلند را پس نیست کنند و درین
هنگام کشف عورت لازم آید بر جماعت که زنان راه میکلند و اگر جانب بلند را رو آوریم افتاد و دارد و بساطه در
عالم شبیم و بلند می باشند و قابلیت نشستن ندارد و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای بیان جا
و تعلیم بود و واساتی کردن بر ایشان چون اولی می کرد که ظاهر در تحمیم است خواست که بیان کند که نهی تنبیه است
و در فعل آن نیز خصص است و در عمر بنی السدعه وجه دیگری نگفته اند که وی گفته است که استاده بول کردن نگاه داشت
تر است و برایش تواند که در آن وقت او را علت عارض بود که بران ملا خطه میداشت که دختر از جانب دیگر بر آمد و با خوانی که
ازان و امام در فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاشا که مثل این قوم تواند کرد و تکلم تواند نمود و امام عالم بعد از دیدن عبارت
بر او و حجت است علیه بجهت در خاطر حضرت بایون میخاندیش از راه ماعت است اندیش و کافر کثیر خطی کرده بود و تحت محض بر آمد
و چون تدریس رود و خائب و خاسر بر کرد و نیز اگر موافق این عبارت کلام در آن بود که عذر یکی برای فاروق تجویر میکنند و بر
اعذار شریف جایست و دیگر بقای جاہلیت یعنی شرف از جهت ابطال آن و تکمیل کارم اخلاق بود و همچنین
اخیر که فاروق را اندیشه بود که در ششمن چیزی از لثمت براید و موجب سج کرد و در نماز و دیگر عبادات شیخ ازان نکات
فرمود و حضرت منزله است ازین امور که آدمی تشنیه برای بول حاجت عایط و سبک آن پیش ناپسند نظر بایست که پیش
بران شیخ چشم نمودن که سبب ندانیه فاروق را علت غولش قرار داده چنانچه در مثل چندی مشهور است چو رکی و طهر و عین نکات
و قصه اش چنان مشهور است که دشمنی گفته بود که اگر خود از اینجوی اهل منظره را فراموش کن و زور نشان میدهم بار و مجلس
منقض شد آن نیز که همه را دید و این کلام گفت داد برایش خود دست بگردانید تا پای کند و نشنیدند اشاره کرد و تا او
تخلوت بر نند و گفتند بده و رت تر برایش همه رسوا نمید و عار میداد انصاف باید کرد که این ابحاث از صد سال در مکاید و مطاع
رفعه و ایراست و علمای مؤلفین در تائید و سیر و قدح آن گفته اند و اگر ندانید که این کلام را غیر ازین باب و ان و مقبلش صراحت
یا اشاره کسی بر زبان آورده باشد واحدی مانند او رسوا شود که عارفه ضرورت و آویلا و اسفی فقط علت در
که کتاب یعنی مر عن علی الاطلاق دیده باشی یا امراض نروغوی شقی محصور است در عین مرض که او را و لا در

[illegible]

و علامتش نمود و عورت بکثرت است نسبت به شستن تا اندیشه رجوع بر او پس از بنا نهادن و نماز و غیره
 از آن با استئصال امر شریف ترمذی این حدیث را بر روایت کرده و تصحیف و تحریف آن برده و بدست آوردن آن را
 رافع آن عبد الکرم بن ابی الحارث است که محدثین او را ضعیف و باطل و مجتهدان را معتبر دانسته
 کرده دیگران را نیز در کلام است و در آنکه فاروق گفته که بول نکردم و این حدیث را در کتاب اسلام آورده
 و این اصح است از حدیث عبد الکرم و میرک از آن را نقل کرده که این حدیث را استاذ بول کرده
 خلاف مرد و شست و برداشت ترمذی و در آنکه در وجه دوم نظر است زیرا که جمیع توانا شد با پیشینه نام و وقت
 آنچه فرموده و دانست که از وقتی که اسلام آورد در دم و نهی شستن نداشتند بول نکردم و این است و زیرا که حسن
 و شیخ بدون تصریح شارح چگونه معلوم تواند شد و او این ماجرا را امام جمعی السیوطی فرموده که بصحیح است
 از حدیث یحیی بن عبد الله که حضرت امیر خاگردی و دیگران بول نمود و استاذ و محدثین و جمیع حدیثی که گفته اند
 و بعضی بر آنکه نهی ترمذی بود نه ترمذی و جمعی گفته اند که بر آنکه حرمت بود و فعل حضرت عذره و استاذ
 و دیگران نیافت برای تحقیق ممانعت بود و از خود و بر پایه مبارکش و ابوالمستگوید بعضی ترمذی را
 استاذ بول کردن را و مایه و چند استند و بعضی که اجماعی و حنیفه برین گفته اند و بر نقطه تصحیف علیه
 بعد تحقیق سباطه نویسد که شیخ منگوید که اگر این حدیث صحیح بود پس نیازی بود از جمیع ما تقدم و لیک
 و از قطنی و بیته ضعیف دانسته این حدیث را و از نظر انبیاست که فعل حضرت بر آنکه بول بخواند و چنانچه
 بسمی نقل نموده و در شرح قبل کان ذلک باید میفرمایید که سید جمال مدینه گفت که گفته اند در آنجا
 از کثرت نجاست محل شستن نبود و در وجه گفته اند که اگر پشت میکرد و سکا کرده احتمال کشف بود
 بر گدازگان اگر استقبالش می نمود اندیشه فقط بود و هم بار گردید از بول و جاعتی گویند که اندیشه
 بود و باشد و در شستن بجهت برآمدن بر سر از پشت و جمعی گفته اند که زخمی بود در پاسته سر و پناه
 حاکم و بیته از ابو بر سر آورده و در آنکه زخمی شده بود و اندرون رفته شستن که کلفت می شد و در شستن
 بول و از امام شافعی روح مرویست که عرب چنان میداشتند که بول قاعا و در صلب را رافع میکنند
 پس از یکاب خلاف عادت شریف نمودید از بخت و در نه عادت شریف همین بود که بول قاعا را یکاب
 و مختار همین است و در احیا و گفته که چهل طنبیت اتفاق کرده اند بر آنکه بول استاده و در حمام
 برض او واقع است چنانچه زین الدین عرابی گفته مقصود از این تکرار در تطویل عبارات آن بود
 که مجتهد بعد از دیدش باز در مغایله بداندیشی و کافر کشتی چون خرد کل فرود و و مقتدر بر اندیشه
 ماره فاروق آنچه گفته بود و در آنکه آمدن خیر از پشت از زبان خویش امر است که بعضی بر آنکه
 حضرت صلی الله علیه و سلم تجویر کرد و نزد شیخ عبد الحق و ابو سعید انسان انکار فرمود و برین و بواب
 میان علماء ائمه اختلافی هست که بعضی تجویر نکردند امر را بر شستن تجویر نه مایند که تحفه ائمه

که شیخ بعضی از احکام یافته که ذکر آن در قاموس نیست در عیاب رساله نوشته و همه کس خصوصاً مجتهدان
سالار جماعت میدانند که بیان لغت آیتی در قاموس موجود است پس شرط ذکر هم یافته نشد نشان شرط
از کجاء و غیره در این شهر که مجمع بر خیر توان گفت برآید و دیدن این خواهی قبول بپیش و تا امروز که مندرج
مستند پس بکنار رود و در دست و چنان رسیده قبل از این امور و مانند آن افتاده ایم اثری پیدا نمیشود
و از هر طرف انواع گرد و غبار رسوا شده بلکه ظلمت قمر لکمی زدی در دنگویان و متغیران را سیاه میسازد
من بعد دعوی نمایند آن برآید نیز بانی مجتهد و عامی دیگر است و لیکن در امثال عرب آمده و بهر گوشه
از اهل نظر رسیده باشد که ثبت العرش غم النفس فکیف که دشمن عقل و دین بدست انجمن باشد که
عبارات حاشیه قاموس و قانون مودیان البته در ذهن محبت قائل عجیب بوده باشد و العاقل و
ملکیت الاشارة تمام برتست که هرگاه عمراد در طلب خدمت مجتهد رییس الی عبارات بسر شود و بهم رسد
و خود مودیان در ذهن محبت چگونه مرنگر باشد غریب درین نزدیکی آنچه از قیاسات بقیه و دلائل
رفعه مرکب خاطر است زیاده بر جلوه افر و از انجمن رفعه میشود و بیانش بر غایت ایجاز و اختصار آنکه
چون مرد با ایمان هر دو کتاب شیخ الطائفة را که تزیین الاحکام و استیصار است نیک بنید و موجبات
غسل و غیره خصوصاً آنچه تعلق دارد و بنسب و ملاحظه کند تواند دانست که حضرات المهدی شیعه را
چنانچه باید اجازت و طی فی الدیر بطیب خاطر داده اند بلکه از آنکامین از آیات قرآنی با ثبات رسانید
فکیف و رایام عادت مقرری زنان که پرداختن آن قطعاً غنایت کرده اند پس همه نصیبان عموم که مقتضای
کل جدید ندیده بهره و افران بر میدارند و تقلید حضرت امه میکنند و در کتب طبعیده دیده باشند که
هرگاه زن هم بدان عادت گرفت او نیز متولد میشود و بعد از وضع حمل بر فرزند او دایم و دایم
میگرد و دایم انجام حکم توان کرد که هر صاحب نذیب چنین است و قبل ازین در آغازین مجلد گذشت
آنچه دلالت بر آن دارد که بعضی قدامه رفعه بکمال انبساط ملاکلفت از عادت مقرری خویش خبر داد
و حضرت امه نسخه مجرب برآید نشان تجویز فرمود پس تبرعاً ذکر آن برای مجتهدان و اولاد و شیخین
و جوه در آغازین مجلد نوشته شد و لیکن از هیچ کسے گوش رس نگشته که مجتهد بر ضروری ضربتی زده
و پوست کرمس را شسته خویش گردانیده باشد چون از غایت انماک درین عادت ولدت علاج
را گوش گرداند علاجیکه باعث است تجویز کم چگونه بر آن کار بندند قیاس دیگر که منطفی بدیهی الاتیاج
عالیابین او راق ما و ده آن برگزیده باشد آنکه از روی فارق اعظم لفظ امیر المؤمنین بعد از علی اکبر
عقب امام گذارسته پس همه اصحاب را قبول کردند و جناب امیر نیز از متاخرین و ضعیفترین و تیره
و خود در بیس شجاعان و پیرانی محمد بن حنفیه که حال بیلوانی ایشان هر کسی میداند که حکم المیزر بوده اند
و قتی که برآید زیارت یزید در دمشق رفتند و بدست مجتهد بود و در غر از لفظ مذکور وقت خطاب بر زبان

[illegible]

احتمول اما سینه شل بدیسی اولی تو انگشت پس لبته جناب مجتهد لاشانی غیر از نیک بروج این سیامت و شبهه شود
و بگویند و گویی دیگر چه میتوان کرد و او هر روز اگر کسی ازین مجتهد را زانی و گوید آن از باب جهالت
و نادانی بعد از آنکه تقییه را شعار و تار خود گردانیدند همه در اعتقادات و بهم در عبادات و معاملا توبه و امانت
بر نزدیک الیق آن مانند کلمات ایشان پذیرفته شود و مگر بعد از اصلاح و بیان و حصول طمینان بر و روق چوب
خوشن پناهی محاسب قضا و غیره را اتفاق افتاد و قدری غفلت نمود پس سخن گویه ایشان خود ایشان را در
معترض با کت آورد و در دایره نجات و منوی بدر کرد و خود ادعای تقییه کرد و ایشان را در اینجا معنی کلی
او تعالی بر هر کس عیان شد که هر کس تحت تاجاد و ماکا و امانت یافت و هم حدیث عزیزی که در بیان انشاق اول بر بیان آن
بعد ازین اگر کسی در عبارت بلعش نیز امانت میدونی بخوری بکار برد و امور دیگر مستحق الذکر و نیم متنافض و
متناقض آن برمی آید بر جرمی از آن جمله مطابق هر سوم گفته امی و در زم کافا امانت بسیار از نمودن ذکر
و خصیتین و نگا داشتن این امانت در خانه هدایت کاشانه نسبت به فقیر نموده بود و در آنست که آنهم بر صاحب
ابواب الجنان که پیشوای اهل نیر است آمل میشود و فقیر کمترین انام که بنا بر ضرورت الزام از کتاب تفسیر
اهل بیت او کسر شان رفیع شان نقل نمودم و در هدایت بروی ایشان کشودم و بجز آنکه که او را در
محمد علی بن ابراهیم بخیرای که در خود رسیده که روزی او در کوه چینه گذشت که در فی صاحب جمال و لطافت و
اعتدال مکانی داشت و آن ملا رفیع بعلمت پدنی نزد او آمدی چون اسب و را بر درش دید بطافه
واخل شد و با در محبوسه ملا گفت راست بگو که سمن چلیست گفته سله شرفی یکی بجایش و دیگر سخط شتبع که
نیک مینویسد سوم بعلم او و ملا چون و تقریرش شنید و است که امر و زمر از و بجهت میگوید با گفت یک
بعوض جمال و میدهم و فضل و کمالش را بجوی نمیشدیم ورنه که این ملا رفیع چرا نمیدهم ملا بر خود چمید و عین
منقض شد و محمد علی سرخوش گرفت و ابواب الجنان را بر ملا ابواب انزال کرد و ایند با جمله در عبارت مجتهد
پس ظاهراست که حاجی سوادای اینک که بجز فاروق بوقت حاجت شان اله وجه لزوم متنافض
آنکه حاجشی سابق دلالت دارد بر پوشیدن و این دلالت میکند بر نمودن و عبت هم لازم آمد زیرا که
بدلالت عبارت کتاب ابوالجنان که تاملش عنبر می آید معنی نیست که جناب خلیفه اول اما سینه بعد
از اجتماع مردم حقه سر به سر را بر کشود و از آن معجزه ذکر و خصیتین آن هر چه پس از بخلایق نمودن و ان عبت
محض بود چه اقتضای ضرورت بقول مجتهد این بود که معاذا الله باستی نمودن بجناب فاروق و اینهم
وقت ضرورتش که معاذا الله وقت خلوت بود و پس آنچه واجب بود در زمین امام اول بنو زبانی از
مترک ماند و معنی واجب نیست اجماعا بلکه تارک آن معذب شود و در فسق میسر و اگر بی توبه
بگذرد و تا اینوقت در هیچ کتاب ندیده باشد که او توبه کرد از ترک این واجب الله که بعد از شریعت نبوی صلی الله
علیه و سلم ضروری الا با بود چنانچه خاتمه عبارتش بران اول دلیل است بحال و نیم حکم حضرت اسعیه

که در این مجلس شریفی نماید و هر شخصی بعد از دیدنش نقش یقین بر مغفله خال خودیش بر بندد و در صاحب در آن
 بر پیش محمد شین شان که برای جیل فارسی اقرار با کردند بجزده قصه جوان انصاری که اعضا شای مسل
 خویش را بر بیره بود و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و از اولاد انصاری است
 احوالش بنیدر صلاح و سداد و آراستد و همت بلندش از سر جوانی و هوش نقشش بر خاشاکه بنیدر دست قوت
 بیان نقشش را بر بردست خود کرده و در وی دست و سادس شیطا مخور و در پشت پای هر لذات و نای
 قانی زده بود همچنان رقم طاعات بر صحائف اوقات میکشد و در شمار زندگی با حار و قصب است و زندگی
 میگذرانید تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد سکا را ده حج کرد و در وقت رحیل نماند کاروان اهل تعین حضرت
 امیر المومنین علیه السلام سفارشش بمیر حاج نمود و با غر و اکر ام او و وصیت فرمود و حقیقا انجوان را حار و زور
 کمالش صورتی مناسبان سیرت کرامت کرده بود و از اهل قافله که بر او دید عاشق جمال وی گردیده و در توبه سیر
 شربت و عدالتش بدنی متبلی کامی گذرانید شای خود را با در سایه پرده از راز خود کشید و بزبان لایه و میا بلو غا
 مراد خود نمود و جوان گفت و در رشوای مانده و گریه فریاد کنم در میان قافله ترار سوا سازم زن چار باز گشت و در
 منزل دیگر آمده زمره ساز کرد و در تحفیل مراد نفسله ماره و دیگر باره فسونگری آغاز نمود و جوان همچنان استماع
 کرد و در منزل سیم آن زن بگره حد و یک زد و گردن بند می داد انگشتی یا قوت که نام شوهرش آن نقش
 با خود برداشته شب در وقت که انجوان مشغول نماز بود نرم نرم با سر انگشتان پا آمده آن صره را در میان
 باروی انداخت و بمقام خود باز گشت چون هیچ شد و وقت رحیل رسید زن فریاد بر آورد و دست بر سر
 زن گرفت اهل قافله بر سرش حج گردیدند و سبب فریاد و بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتیم که دلم بدان
 آنرا از من زده اند کاروان سالار فرموده تا بارهای مردم کشودند و اعمال را در میان سباب یکان یکان
 تفحص نمودند الا انجوان صلاح که حضرت امیر المومنین علیه السلام سفارشش فرموده بودند و از غایت ظهور
 صلاح و تقوی دامن بر عرش از لوت طبع منزه ریپاک میداشتند بنا بر آن شرم میداشتند که اسباب او را
 نیز تفحص نمایند تا عاقبت امیر حاج جت استی خاطران نر و انجوان آمده گفت مالی ازین زن کم شده
 باز مردم را بدان سبب میجویند سخنو ایم ابتدا تیو کنیم مجلا چون تفحص کردند آن صره پیدا شد زن گفت ایست
 مال من چون نشان از وی خواستند نشان یک یک باز گفت انال بز و دادند و در میان قافله اقرار
 که در آن مرد صلاح بوده است و ظاهرش چنانچه در باطن بوده و نموده پس در بسیار زدند و قصد کشتن
 او کردند یکی از ایشان گفت اینجوان این عم رسول خدا پسر و ده ست و سفارشش کرده و مراد آنست که
 او را میقد ساخته نگاه دارند تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام ببریم و در
 که کرده آن حضرت را اخبار کنیم تا حد شرعی بر او حرانید انگاه دست و پایش میستند و بر تفریحی مکنند و چون
 بگردیدند او را همچنان بسته پاسبان انداختند و مردم بگذارون ناسکس چچ پر و آفتند تا از تیش آفتاب نقش

اینک که از آن انبجوان از سجد بخانه رفته آلت رجولیت خود را برید و بر سر آل میون آنجور انحضرت سیدالمرسلین
 رسا بنده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نزد او رفت خون از در دهان گشتند و آلت بریده در پیش او
 افتاد و بود آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت چون آیت زنا شنیدم از آتش و زنج ترسیدم و آلت خود را
 قطع کردم پس بطیب علتای درون آنم بریش جگر یابی پر خون دست مبارکهای خود را بر آن
 مومع مالیده و در ساعت آن جراحت بهیووی یافت و این آلت را در این محله نهاد و فرمود یا علی
 عنقریب بیا انبجوان را بعد از وفات من بچنین کاری بهم خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و آنچه در آن
 حق است بپردازان بنمای تا شگنهای او معلوم شود پس آن محراب بنبت و کتاب عمر بن الخطاب گفت
 آن را سنکسار کنید که زنا کرده است معارضه و درین حضرت امیر المومنین علیه السلام او را از آن حکم
 باصواب منع نمود و فرمود که درین وقت او را رحم نتوان کرد چه او آبتن است و در جم او باعث هلاک آن
 طفل بگناه میشود پس ترک آنرا کرد و چند آنکه وضع حمل نمود و کودک را تمام سر که در آنگاه شکست
 کردند انشی بجزوفه بعد از آنکه بر تمامی قصه جوان انصاری آنچه بدان تعلق دارد از افادات مر قنوس
 احاطه کردی باید دانست که در مخصوص گری در خاطر کمترین خلالتی باقی ماند مقتضای قول شاعر زانچه ایما
 نیست تعینفتش و لم رصفه فرست برگرفت سواد و از آنکه بعد بریدن نام شانه شود و گوشت او نگر و در طره
 بیانش مفصلاً مقتضای اسباب است لیکن بجز شش آنکه از جمله و صایای علامه دهلوی قدس و انور که زما بنیا
 شنیدم بجهاد الله که درین شغل از آن بالره در گذشتیم این بود که در مقابلہ مخالفین منافقین با حق و
 رایکبار نیاید در محاکم عدلت و رسوای ابر سر ایشان دفعه نخست بلکه انا فانا و زمانا و فرمانا که حال نشان
 یقیناً قطعاً مانا بکلابی است که لیاقت فهم قواعد شکار ندارد پس هبیکه نوعی صنفی کامل را دیدند و عوسدا
 حوری غار کردند و در روی نمائی آیند بلکه میگردد لیکن از ندای ندکور خاموشی می نمایند و خود را از این
 سحر در میگردانند و اینم از آنجناب بلاد اسطه استفاده و تشدد که با وجود عادات ذکر کتب بعضی از مقامات گلو
 آتش فروریاید سکوت و زردی با بعلت هر چه تمام گویند که ماحذی نیاید و با اقرار و آریس از هر طرف هجوم نمایند
 و مانند لشکر زاع و زعن حاط کنند این نوعی شوق فراغ را بر ایشان گردانند که از مقریات بلکه است که چنین عظم
 بفرقه جمع نسبت کرده و ماحذی نزد خود انداخته و هرگاه نام کتاب بعد از این انکار وقت مجلس نظر و انوش
 جریذ انکار مخالفین میان اند و از عبارات نشان داده شود البته موجب فیر در سوختن و جندین تواند بود
 عوام طلبه هم خواهند دانست که مجتهد فقط یکا و تازی قدم در میدان مناظره می نمایند از تصنیف و تتبع روایات
 بهره ندارند و با کتاب نیستند چه رسد و آنچه بکفایت در آمد بشرطیست که امتداد و زمانه مقتضای آنها باشد و در نه مگر
 که زه کند کمان را و دشمن چو تیر میثوان و در لا حرم مقتضای وصیت شریف و زینبای خود را اعمد از آنکه
 نام کتاب با وجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن عبارت خود مخدور و انشتم تا مجتهد این قصه را از غرض است

و سبب تنگ و عسار و آفت کشید صدق آن که انکسار است القویات الحیواد آغاز کرد و لیکن چون
وقت درس ساله قدیمه که با و از بزرگی اتفاق افتاد که سبب این سباحت و باره شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شدند و باعث بزرگوار نام انداخته کتاب گشتند و در مخصوص خبری از که حوصلگی فخر و مسایا ایشان
بطور آید چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از تعلقات آن دانستی پس بجز در آید نام کتاب
زمان شان طلبه کتب در سینه که استفاده از آن بزرگ میکرد و اکثر آنها شیعه بودند و با محمد رسا نیند
لاجرم انکار این حکایت بعلمی در و نه آنچه من بباره استعجاب استعجاب نیتقه تقریری کرده ام و انچه من
عار و تنگ است و از ذکر آن بتقریب معلوم میگرد و ایند و صاف صاف میگفت آنچه از عادت
و متعانه او بود مثلاً در حرام دیده باشی که در عقیده که تعلق بعد و استغفار از حضرت مرسلین دارد
سگودا آنچه دال بر امتناع وقوع است از حضرت موسی علیه السلام خصوصاً از دیگر آئینها عمودا و کار
از روایت آن بنیاید و بنده استغفای حضرت سید ابی از رسالت و باره نصب جناب مراد و انچه
رسا نیدم و این بحث را قبل از این دانستی حاجت طلبان نیست در اینجا ما خدا استغفای سوسو در بطور
بالجمله محمد خود بیانگ باینده میگفت که ما قایلیم بحسن و قبح اشیاء عقلا پس چگونه بخون کرده شود که شیعه نیز دل
و حی قایل شود دید و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود برید باز برای استوار
علاء جش و حی الهی رسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست مبارک خویشین شترگاهش را بپوشید
در همانوقت زخم پدید باز بدست حق پیرست ذکر و حبیبین او را از زمین برداشت و بدرجی برانداخت
محمد بران زده بحضرت سید الوصیین ابن النفس امانت لیسر و حکم فرمود که در ضبط و حی از انگاه و اند
العرض محمد بنابر اخبار طلبه از حقیقت حال خدا مطلع شد و از سر خطه محیب و تیر زبانی در حق او چنانچه بر سر
قدیم با یستی برگزشت و آنچه بران متفرع میشد چنانچه در جایای دیگر از عجالت و نادانی او دیدی بوقوع
نیاید پس استغفار در دایا قیام که شکایت قبل سابق بدست مانند اکنون بعضی از عراب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز و باز و آمد رفت آغاز کرد و در بزرگتر شد
پس فرود بود که جوان بسمولت او را می فهمانید زیرا که عشق خوابان مراختاری نیست بر نظاره هم توقف
نمی باشد که گفته اند عهده تنها عشق از دیدار خیر و بسا کیمن دولت از گفتار خیر و بد فکیف که شب روز نمود
مع بلعیش چشم بیند و بیتاب و بمقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد وانی معن و طرد او چه مناسب بود که
جوان بعد و آمد که ادبی تابانه میساخت و میساخت و عموم و مهوم بیاری دل را می انداخت و حسی خوا
که سوزش آتش قلبی به شربت وصالش فرو نشاند پس بزومه او بود که میگفت مگر بنور شینده من از ترس
بجوش شباب هم عذابا و ضای خویشین ابریده ام و هنوز این امانت در حق سر نیز نگاه داشته میشود پس
قبول میکرد جوانی از سطلایه و تقاضای انجالت مییافت که مراد آخرین مبارک بنده ایست و اکثر

می و در میان آن طایفه نیز می باشد و می بجز فی ذلک الوقت بقدر بقدر دوم آنکه از قافله کسی را از قافله
و میگفت که همین صحبت تو ازین بلا محفوظ خواهد بود که دارد همین دیده و از دیده شرمزد این امر بسیار
آسان بود که خود در پیش قافله بسبب وصیت جناب امیر انرا در اگر اشش اهل می آورد و خدمت میکرد و اگر او
ازین ماجرا خبری میگفت سالار قافله او را در غیمه خود بالا دست می نشاند و زن مجامعت میگفت که با و می آمد
کند و سلسله محبی در قیاب راجاری دارد و سوم آنکه جوان باوصف صفت و زدی آنمه جو در جناب ضرب
شلاق مردم بکشد و حرفی بر زبان نیارد که در و چرخ و عقل است و دم فرو بستن بد وقت گفتن گفتن
بوقت خاموشی: حال آنکه اینم میتوانست گفتن با اهل قافله در پیش ایشان زن طالب هوا و هوس بود
و سبب عداوتش نیست و هنوز و بنال مرانیگذا در و حال من بعد از شنیدن عذاب بنیان بد بخیر شد
و کس قریب رخت من فلا تو باشد و بشنود گوش بر من و دارند ما من این من لکن با وجه شرعی نجات یابم
که درین ایام متبر که هم آمد و رفت او کم نمیشود و کیف و قتی که با مردم قافله زن مذکور اظهار حال آن جوان
و گفت که من ابستم چهارم آنکه با جرای عجیب باید بر همه اینست که این صاحب را اینم یاد داند که برای ج داد
مناسک از خانه خویش بر آمده و ازین مصائب این عبادت حاصل از دست میرود و سال دگر می که خود
زنده ماند و طفل و محبونی هم چنین نکند که مردم او را زنند و قصد کشتن و نمایند چنانچه ملا رفع گفت و در
همه اوقات خاموش باشد و با وصف صلاح و تقوی حقوق الهی را بر همه زند اهل صلاح و تقوی این حرکت
چگونه توانند که در حال آنکه بر صلاح و تقوی و همه متفق اند و دایت ملا رفع از آن پرست پس از روح او
سوال باید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسا هی او شمرده شود چگونه عقل تجویز نماید که عفت
و صلاح این ضرر را خبر می را از بر او خیر تر بکند لا حول و لا قوة الا بالله و از اینجا که ملا معتقد این امور است
و پارسا می و زهد او را بر ملا میگویی پس چون از خلف به تو انگفت پنجم آنکه خیال عظامی اند که مسیح شریف محل
اجتماع اولین آخرین مسلمان مدینه طیبه باشد و کسی از اصحاب قصه قطع را قطع یا شکایا و کند و گوید که
این جو است متقی بر پیر کار خایف از عذاب پروردگار آخر القصه مجلایا منفصله حال آنکه حضرت امانت او را بکمال
احتیاط و خطا بت بسید او حیا سپرده گوشش را بمعنی داشته که مباد این قصه فیا منیا شود و بلکه باید که
شهرت پذیرد که حفظ و حراست ذات ادا هم امور بوده هر قدر که مشهور سازند ضرر و ترس است هم امانت را خیار
باید نصیب بعین دارند ششم آنکه مورعین اهلست از چنین اقوی غریب حرفی ذکر نمکنند و از اجتماع خیار
وقت نطق چنین ترسنگنای هم مادرش خبری بر زبان نمی آرند حال آنکه ادانی کرامات و حرق عادات از دست
نمیگذارد پس بسا تعجب باشد که چنین مغرور عظیم را کسی از ایشان بدقت یاد گذارد و بلکه بر زبان نیارد و دست
و قلم را رنج نهد باید و مر سوم شان چنان بود که هر چه دال بر مناقب اهل بیت خصوصاً جناب امیر باشد
یکم و کاست نقل نمایند کما صرح به اللاهی فی جو هر المراد و غیره فی غره من لعل لرشاد و العناد و بقها

و سبب ننگ و عسار و آفت کشنده است که این اتفاق افتاد که سبب این سباحت و باره شهادت حضرت امام حسین
وقت در سن ساله قدیمه که با عرار بزرگی اتفاقی افتاد که سبب این سباحت و باره شهادت حضرت امام حسین
رفعی الله عنه شد و باعث بزرگوارم با خدا کتاب گشتند و در نتیجه و من خیری از کم حوصلگی فخر آدمی اینان
نظور آمد چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از تعلقات آن دانستی پس بجز و برآمدن نام کتاب
زمان شان طلبه کتب در سیه که استفاده از آن بزرگ میکردند و اکثر آنها شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار این حکایت بعلی در در نه آنچه من باره استعجاب استغراب بقیعه تقریری کرده ام و انهمه خوب
عار و ننگ است و از ذکر آن تبصیر معلوم میگرداند و صاف صاف میگفت آنچه از عادات پدر
و بقیانه او بود مثلاً در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بعد در استغفار از حضرت مرسلین دارد
سگویی آنچه دال بر امتناع وقوع است از حضرت موسی علیه السلام خصوصاً از دیگر آئینها عموماً و انکار
از روایت آن بنیاد و بنده استغفای حضرت سید ابی ابراهیم از رسالت در باره نصب جناب مرسلین است
رسانیدم و این بحث را قبل از این وقتی حاجت طلبان نیست در اینجا ما خدا استغفای موسی و غیره را
بالجمله محمد خود بیانگ بماند میگفت که تا قایلم بحسن و قبح اشیاء عقلاً پس چگونه بخون کرده و نشود که شیعه در
و حی قایل شود و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنای اعضای تناسل خود برید باز برای استماع
علاجش نهی الهی در سیدنا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست مبارک خویش را بر سر گاهنشینان بید چون
در همان وقت زخم بر شد باز بدست حق پرست ذکر و حبسین او را از زمین برداشت و بدرجی رسانده
معمیر بران زده محضرت سید الوصیین ابن النفس بمانت لیسر و حکم فرمود که در بعد و حی از نگاه دار
العرض محمد بن ابی طاهر طلبه از حقیقت حال خدمت مطلع شد و از سر خطبه مجیب و تیر زبانی در حق او چنانچه بر سر
قدیم بالینی برگزشت و آنچه بران متفرع میشد چنانچه در جایای دیگر از عجلت و نادانی او دیدی و بوقوع
نیاید پس استعقل در دلیا قیام که شکایت مثل سابق بدست مانند اکنون بعضی از عرأب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز و باز آمد زنت آغاز کرد و در روز بر سر شد
پس فرود بود که جوان بسمولت او را می توانید زیرا که عشق خوابان مرا اختیار نیست بر نظر او هم توفیق
منی باشد که گفته اند مع نه تنها عشق از دیدار خیره بسیار است و لذت از گفتار خیره و به کیف که شب روز صورت
مع به چشم بچشم بیند و بیاب و بقرار باشد که در ایام جوانی آنکه افتد دانی سخن و طرد او چه مناسب بود که از
جوان بعد و آمد که ادبی تابانه میساخت و میساخت و عموماً و مہوم بیاری دل را می انداخت و خواست
که سوزش آتش را بشربت وصالش فرو نشاند پس بزرگوار بود که میگفت مگر بنور نشیند من از ترس
بوحش شباب هم عذابا عذای خویش را بریده ام و هنوز این امانت در حق سر منبر نگاہ داشته میشود پس
قبول میکرد جوانی از سراط و تقاضای نجات می یافت که مراد آخرین مبارک بنده ایست و اگر

مرد خواص عوام است باقی مثل مشهور شتی نمونه از نرداری و اندکی از بسیار مشهور که ظرافت میگویند که
 چگونه در رعایت مناقب جناب که تصوی قیل و قال نمایند این مرد را سور میگرد که بیست که شده و قیقه بی
 و همه اش حرف بجز دلالت بر جود و واضح با جوان انصاری دارد بلکه عفت و زهد و عبادتش را بهر برتر
 که آنچه بقیه بالا جماع موضوع است آنقدر را بعد از حکم بعضی شش در مناقبت آل عبا می پذیرد کمالا یحیی علی بن
 طالع تالیف من طعن الراح و غیره و هو موضوع با جماع الامتة خویر تم که ایامنا قب عظیمه جناب در حق
 روایات یحیی نزد مد عین فرزند لای اصحاب عبا مبعوض نبوت نرسیده تا علمای شان روایات موضوع
 را بجان و دل میخیزند پس حقیقه پرده ناموس منسبت در و بر روی اهل دانش و نبش سید زنده و بعد از
 مقامی نزد شیعه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب آنچه بصیحت انجامیده چندان بکلیت
 که پیشتر است بخلاف شیعه مناقبتین که ایشان را همین موضوعات و محذرات درین موضوعات و محذرات
 درین موضوعات و محذرات و با حق بار است کمالا یحیی علی بن ابی الصوار نم اندک معنی این روایت بهر طور که با
 که روزی این جوان بگناه را ممتهم خواهند کرد ای علی آنچه درین حق نگاه داشته باشد مردم بهانا بگنای او
 پیشتر تا طریقی ثابت شود دلالت بر آن دارد که حضرت این واقعه را چنانچه بوقوع آمد میدانست بوجوب
 و عقل جمعی را تجویز نمیکند که جناب میسر علوم غیبیه در مخصوص منصل خبر داد و قیقه اما این همان
 فرستاد و آنچه بدان اختیار نمود و مرتب و وقوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن مطلع
 نباشد پس چون از افعال جوان گاه بود و هم آنچه بر وی گذشت از مصائب زد و کوب لاجرم در حقیقت
 شکایت از خود خواهد بود و از راست که بر راست خواه تمت فردی باشد خواه نسبت زنا که هر دو بسبب
 جوان بود چنانچه دانستی و اگر او اشاره باصل قصه نمید کرد زن طالب حرص میبود چون بار بار او را
 را در محبت عداوت مرا ممتهم گردانید غالبان بود که بر حجر و قوش عتقاد کردند که او را در زید و تقوی
 دمره بودند و بجهت سفارتش جناب میسر همه معتقد او گشتند خصوصاً رئیس قافل و اگر حجر و قوش با و
 نمیشد پاره چست بر شمر گاه می نسبت تا بعد از نظر البته بین التجار و الاستار بار و میگردند که سخن او
 راست است ورنه بلندی و پستی دیده میشد و بغرض محال اگر با ورنه میگردند عمل بر مثل مشهور
 مینمود که انصورت پنج المخطورات آدمی وقت ضرورت چنان میکنند بین که چون فاروق بیفای شد
 خواجه سراسی که همراه ناریه قیطیه از مصر آمده بود و بکلم ضرورت هر دو را نومی خود گشت و فاروق نیکو
 مقرر بود که سبب برات او شد که انقلد الیهم فیه فی الدعا عظم یقتل فی الدرعنه عند علی کریم الله و جبهه ایشان
 کمال البرق الحافظ نظر کردند و حضرت صلی الله علیه و سلم را بشارت دادند با مجلس خود استقامت
 اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که این واقعه شریک یا بد بگنای او و بر خلق عیان شود و علاج و
 پیش از واقعه بر طور امید نموده آید و اینجاست حکم میکنم که رقصه بر تخیل حضرت فاروق چه تو و یا از اقربا

که در تفسیر این حکایت را دیده اند دیگران که تصحیح نام و استقراری مالا کلام دانستند بقدر آنکه مقام فرید مرتبت است که ملاک
ایشان تبلیغ البیان را که رفعت از شنیدن عبارتش و در قصاصی و پائی گوئی کید بند و در تقلید فحشی
ساکنان باره تواند گفت که اگر ممکن باشد باید که ضمیمه پنج البلاغت باید نمود و ضمیمه قرآنچه که بلاغت خدای و جل
اختلافی است بمطالعت بلاغت چنانچه میسر که اتفاق است کماله خفی علی بن طلح اللمر و دعوت بهم من الاموال و اد
بر الوطائف و درین امر خاص موجب جرت عوام و خواص آنکه محسنات لفظی و معنوی از علم بدیع مراعات بعد
از آن است که کاتب و شاعر ادب در بیان امری رعایت مقتضای حال و مقام چنانچه باید کرد و باشد در است
مقتضای و مطالعت حکایت بنفس الامر ابراهیم هات پندارد و در ادب و ابائیت مسلمة گذاب توان گفت حال
کلام ملائی مذکور اگر چه نقل باشد از قبیل نقل مشهور است که دروغ گویم بر روی تو بیا نش بر سبیل جلال که
تو داد لا مینو پس که هرگاه زن ناپاک قابو یافته در فرو و گاه جوان بعدانی رسید که اولی خبر به داران مسئول
معنا و تیر و در دگر عالمیان کینه خود را با ناث او تعصیه کرد و همچنان رفت که گفته اند ای دل حارث ما
هر دلدار مانگوه لیکن چنان بگو که صبارا خبر شود و به و میجویم فریاد کرد که سر یار به سناش مرا در فرود و امیر قاف
فرمود تا بار بر کس را بکشادند و کیسه زد و دیده را ملاش کردند دنیا فتنه پس ملا مینو پس که بار به کس کشد و فتنه
الا بار انجوان که امیر المومنین در اعراض کرد اگر ام و سفارشش نمیداد و نهایت صلاح بر نیز کار نمی پس استی
تافله سالار حاضر شد و گفت که قطب برای و جمعی و میخواستیم که آغاز جستجو از بار تو باشد پس از روح ملا که او هم در بار
عشق محبوبه خود علی اثر ناله فتنه این زن بود و کما قال العرفی شرح گوید شمع لب کن عشق گوید نور زن
کی تو هم در راه عشق خود عثمان انداخته باید پرسید که ای سر زه سر راست بگو که کشاد زن باز انجوان است یا
مذکور در آغاز بود یا انجام و هم مقتضای حال و مقام فاعلم و یا امی الاطلام پس شاید که وقت نوشتن این حکایت
قلب بگرد و روشن خواست لایقش کلامی نزد و مجرب بنوشن باشد که هم جا داشت فهم کمالی و نزد حرف ملا کمال و مجرب
ملی زبید و در حرف طریف سیرن البته مینویس چنانچه بوسه فرج زن و منتظران فرج خویش تعلیم و تلقین معین
متو است کما یخفی بالجملة اگر امر اول راست است از جستجوی اثامی نرم پس قول تافله سالار پیش از انجوان است یا
موا بالعکس حال آنکه شیخ حلی امام اعظم امامیه کتاب سلیم را در خلاصه و فائز بسطوفن بنفند موضوع گفته لب یا نشد
بعضی از امور موضوعه در نسخه او پس وضع این مایه بطریق او و از اینجا که قطع نظر ازین کذب مبتدیان
نتمایش همه خلاف عقل عظام است چنانچه دانستی هم خلاف صلاح و تقویات قدسیه مجتهد را که ازین کتاب
و ضربت حیدریه بار بار نشان داده ام امتحان توان کرد که چنین تناقضات اقترار در آن موجود باشد و او را
مغیر و ازینجا و اینجا نتوان برود که اگر کسی علما را تقلید طائفه رفعت که و در قاصی بشنیدن عبارت ملا
میدهد از تافله سخی او فربخورد و از ملا علشن ملا حدیثان بنیادم که در ستم نظری متقدم محلی مذکور باشد بر
خود و حکایت دعوی جوان انصاری عدم رعایت مقتضای حال و مقام که اساس بلاغت است طاعت

نی باید داد میگفت معاذاست قبل از آن و حاشا که نزاع دایر شده باشد اجتماع پس مرتب عیان رسید که هر یکی میدانست حقیقت مسئله را لیکن چون جناب امیر را خبر بود از حل او و حال جنین پس بمقتضای اصول اهل فصول بر جایش رحم آورد و وزن را در وقت از برجم باز داشت که بار دار است اعلام از آنج و فاروق سمعاً و طاعه شکر گذار شد و گفت بوالاعلی لهلک عمره که تواسخ کند بهوشمند گزین و بهر شایسته پر میوه سر بر زمین و بایقماند آنکه اعلام از اخبار ثقات بود و بطور کرامت و فراست هر دو مختل است و معدوم کرامت و فراست از غلامانش بعید نیست و صی المصطفی احقا امام الانس و الجنه و فلیحفظ هذا تحقیق فانه لا یشوبه شی من التکلیک و و از دم آنکه آنچه در خط قرونی رئیس النواصب بنجامه حکایت موضوع در حق جناب احسانی متکثر و گرامی غیر مترب بکار برده و لفظ معمار مقصود وین آورده اگر بر اصول اصیلا اعل سنت است پس کسی از متبعین حضرت را چه مجال که در آن گفتگو نماید و از در اعتراض در آید که بی دیوار ایمان بود کارش ولی شد حار و از چار یارش و اگر بر اصول خود از راه قصور نظر گرفته پس توان گفت که اگر بر غیر گفتی باز در توجیه ان افتادی که ان التدیوید بن الدین بالرجل الفاجر یعنی تقلید اعمورا المحشین را در کار نظر داشتی عجیب نبودی زیرا که انجناب بر قتل حضرت زهرا کافی علل الشرائع للصدوق سکوت تمام و زنده و آنهمه یک جزئیتهای ناموس را که بچشم خود دید و از جای خود و چنبد بعد از آن چون بخلافت فایز شد ملکات و از دست رفت و قلمه بر قلمه بین المسلمین پدید آمد تا مجدی که رفضه انخلافت را بمعنی گفته و بیان کردند که احکام انجناب غالباً بتقلید تشخیل اتفاق افتاد و پس هر کسی بعد از دیدن کتب شیعه و جواب تابی فی فروغی معتقد کلمتی منصوص استقوی بر زبان آور و مصلح این عمارت نیست ویران کرده اند و بخلاف فاروق اعظم که دلیل سلام ببقوة او قوی شد و جمیع محدثات و رسوم کفار ضعیف گشت و سلطنت کسری و قیصر و هم شکست و اگر باورت نیاید باید تو این طرح را جرح آوردن و در ساله سلطانی که فاصل کرمانی نوشته و در ایران هم متداول و هم مطبوع گشته مطالعه کردن که در آنهم این اعتراف موجود است و از مقامین عباراتش چنان بر می آید که چون خلفا بمقتدر بر طریقه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتند نور اسلام بر بلا و احاطه کرد و ظلمت کفر بر طریقت شد هر گاه کلام تا باینجا رسید امور دیگر را که هنوز در ردایای روایت و اختصار فزونی موجود است و اباحت و ان روز افزون است از تعداد شمار بیرون بر نوک و ابیات ناظرین مناظرین گذارتم و نظر و اقوال آئینه مجتهد اصولیه بنا بر عجلت ضرورت پذیرم قولم شعر فنی عالم بالالاح حق نیست که یا هر چند تمامی الوازم و عوارض اند بهب رفعت و افادات امیه را در کتب ایشان بیشگافیم و انقدر متخیل و مستهتاب با فتم که سخی و اخبر شیخ الطایفه امام اعظم اول امامیه و ان نظام ندبیه را یگانگست حتی که اهل تخیل یعنی ملا حسین و قضاة اندام کار با جابجانی اعتراف بعجز و قصور اوصی فرمایند و کتب مجتهدان نیز در دست دارد و و شارحین در تذکره جرایمی است گاهی به قاضی قاضی و گاهی ببلای حیلان بویل شور می کرید یعنی توجیه

برپا کردن در زبیا کرانرا اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این همت بجا
بلکه حاجت با عجز بود و نه حاجت بار اوست ان امانت فالعجب و ما در یک ما المحب اصول
فسد و دین و ملت هتیه دیالاشود که معرفت مراد و جناب امیر نه معجزه نمایند نه نفس را از زوار
مفوض بزرگان آرند و درین امر چند ان اتهام بکار برند و هسم آنکه آنچه کلامی و اعطای راه و عداد
و اتفاق کلمات بے ادبے در حق فاروق اعظم چا دیده حق نیست که او بصداق شوم مشهور و
حافظ شیرازی رحمه الله علیه و اعطی شکر که مردم ملکش میخوانند بقولان نیز همین است که او آدم
از دایره انسانیت بدر رفته و کمال عصمت از برای خود ثابت نموده و سر که تحقیق مباحث دینی از برای
و حدیث شریف و تشیید علوم شرعیة آنچه بگوشتش و توجه فاروق بطور رسیده و در هیچ خلافت
بوقوع نیامده پس مرین محراب و منبر وزیر حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بے اندازے
کردن سواد الوجہ فی الدارین است و کذبی است که نزد هر صاحب دانش و پیش پیداست
و این نیز بانه فی ربی اربیع منشأ نیست مگر نصیق و فحور این و اعطی مشهور بلکه با بونیت او
چنانچه قبل ازین مالک محمد علی و اعظم میگردد و دنیا رعایت او اینم بطور بیو است که اولاتی خطاب
فاندر مگر خطاب حافظ شیرازی برود بکار خود ای و اعطای این چه فریاد است دیار و هم آنکه استقبال
امیر المؤمنین براسے ان جوان رئیس الزاهدین و عمار شمش کشیدن و او را در مسجد شریف آوردن
زن ابرستادن هر دو فرزند و بلند خویش طلبیدن غلاتی جمع ساختن سلمان فارسی برای آوردن تکه
امانت روانه کردن و عصای حضرت سید انبیا را طلبیدن استعین انعمه عظیم را مرتب گردانیدن با نفر و با عجز
و ال بر آنست که حضرت مرتضوی خلافت فاروقی حاکمی بود و الا استقلال که بی علامت بخلیفه تابدا و در حق خصوصاً
فیصل ما چنین واقعات مشغول میشد و رفقه لقیما بختاب ناچاری و پیش نظر و از در آنجا که از حسین
در ایادی خلفای راشدین شمارند پس این واقعه بعینایت ایزدی اعتراف کابر قوم کذب ایشان عیان شد
طعن بر فاروق که او دین را خراب کرد و انیمسله حایل بود که زخم زن بعد از وضع و لا و تشن میباید قبل از
پس بعد از دیدن چنین معجزه عظیم یعنی نطق فصیح چنین جواب الات امیر المؤمنین این دم از عجزان غراب ابدی
فان لا نیبالی الاطفال و الحائنین فوالک ظن النجاسین بجان ما کسبنا نیکه و ازین جنت انفر و من نصوص
باشند و نفس بر ما مور و نزول و مصداق آیات مدحیه دیگر که معرفت المقالة الساده معضلا در حق نشان چنین
خیالات خام نمودن کمال حیف خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان مفیر طریقه و مانع نبوده بخت خیال باطل است اگر از
رفیع الوعظین امامیه بعد در یافت که معاذ الله مستلزم کذب حضرات الهه معصومین و موجب لعین علمای منافقین
واقعه دیگر که بر بنی زنا به ثبوت رسید و خلیفه خدا نیست که او حاملست پس ممکن است که در ان عصر و در سبیل دیگر
لیکن ثبوت بحال انیمسله در اینجا هم نتواند شد و نه قیل و قال بوقوعی آنکه که جناب لغوی میفرمود که رحم بعد و لا و

مشهور زبان نردعوام و خواص گشته و در نزدیکی باشد لغت بسیار نادر و بهیچ معلوم و اهل نایب معارف پس کرد
 لغت میان ایشان دایر شده و از جمیع اتفاق آنکه در محاورات گفته می شود که فلاسفه آنرا نبرد
 و مراد می گیرند که بزرگان را بدینگونه و در حال شاه جهان بادشاه و بی نوشته که ملا و پیران و محبت
 حاضر جوابی دید به فروتنی نامزد شد تا بحدیست و امتحان شاه ایران و آمد روزی متافوقه و زبان
 قرار یافت و خروسی باک کرد شاه پرسید ملا بگو که این مرغ سنی است یا شنی گفت سنی است منسوب
 از کجا دانستی گفت قسم بیای سخت حضرت که بار ما دیدیم که گفته می خورد بادشاه و ارکان سلطنت سنی
 جواب داد و نیز در توان گفت اند که روز در شکار گاهی کسی خواست که باز از برگرسد سر بد بادشاه منع
 فرمود که شاید زبان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر گرس دراز می باشد ملا عرض کرد که
 خاطر جمع شد گفت چگونه گفت چون آنقدر از مراعات ادب درباره جانوران آن زمانه نسبت به
 در حق صحابه کرام خصوصاً بنو امیه و امام بطریق اولی خواهد بود فرمود که رسم بدگونی محو شد پس
 از اینجا حکم توان نمود که هرگاه مجتهدان زمانی درین شهر بدو رنجی و اعطای مشهور اند و بدین معنی بغیو
 مناسبت تمام دارند حتی که صاحب سیله البصاه در حق طایر مذکور این مثل آورده مصطلح چون
 غلیواری که شش هماده و شش مده است پس توان دانست که مجتهدان بخوردن پخال غلیو از شیرین کام
 شده اند تا این عبارت آورده اند که شعر فنی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید و لغت ما قبل از حدیثی است
 ای شست نظم بر حافظ قبول خاطر و طبع سخن حداداده است و حکایت زبان نردعوم آنکه شیخ سعدی
 رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود و برگ درختان سیر و نظیر و شیار و درختی دفتر
 معرفت کرد و گا و این بیت بدرگاه الهی مقبول شد و نورانیت آن بعارف شیر از محسوس گشت
 گویند که یکی از اهل هوش دنیا پرست طبع خود را از مود گفت که هر گیاهی که بر زمین روید و صده
 الا شریک که گوشت پس رو بجا بآسمان کرد و منتظر آثار قبول کرد و در میان غنی چنان رید که بچون خلقت
 فراسید و این حکایت بعد از آنست که کفر و زندقه امیه عظام مجتهد و معتدیان امان بصیر و غیر بصیر
 که سکان بگوش و دمان شان شایسته چندین معتد و غیر معتد زبان را با علماء و عزات و افادات امیه معصوم از
 معتبره و فتنه مثل رابعه التمار و شکار ساختم چه جای مجتهد فلا عقل قوله و الالبه بر تحريم ذکر غیبت و دیگر
 احوال آنحضرت با نقاب شرقیه محققه ندارد و از آنجایان برزگی مجتهد ایشعه باید دید که در رساله قدیمه
 یوم که ذکر نام صاحب الزمان را رفته در اصول خویش کفر نوشته اند و بنویز کابر خویش را محال
 بیست می شمارند حال درین اوراق واضح شده که نزد شیعه هر چه از ذرات امامت شد نیست ما و تعلیق
 دارد که کوب وری دشمنین بنی النجوم است و هرگاه امام غزالی برای بند و لبست مذموم الجام عوام تو
 که حاصلش بدان میرسد که محقق را فقط باید واقع شهادت ذکر کردن و بر و عظمین و غیر عظمین از حقیر

بهره ندارند و ذکر آن و ذکر مشاجرت صحابه حرام است و اولاً منکر شهادت میگردد و ثانیاً بکلی تمامی اهل سنت را منکر
 شهادت حضرت امام حسین میدانند و خطب و کتب ایشان و ذکر آنرا محمول بر تعیه شان می بیند و ثانیاً می بیند
 مقصود آنکه بپایان مردم از زیر زمان گرفتار شدن و طعن شان نمودن که ذکر نام چنین امام را که شهادت و معلوم
 که ذکر غیبت امام را چه مدخل است که تعرض بدان نماید چون ذکر نام و ذوات ایام کفر باشد از عوارض چه
 چه نام توان برد پس اگر عرض اینست که هر چند ذکر نام کفر نیست و لکن ایامیه ذکر غیبت و غیره میکنند که ذکر
 نمیشوند گویم امام غزالی تحقیق را منع میکند از بیان واقعه نه عموماً هر کس را اگر چه محقق بوده باشد
 و بار بار این ندانست بر روی کار آمد و لیکن عدیه شیعه نیز قبول ندارد و پس چه غیابری و اعتراضی نیست
 و لازم نمی آید از تحیم ذکر شهادت بر و اعطای انکار شهادت حضرت امام حسین مطلقاً کما لا یخفی اطراف
 آنکه ضمیمه کلام منافق هم دلیل آنست که اهل امامیه اجازت نمیدهند که نام مبارک بر زبان رود و چنانکه خودش در کتب
 و اگر ذره از مودت این دو مانده است بجای نقی اثبات بر نکاشتی و تقاره علم کزاشتی بلکه پیغمبر حق را کافر
 میشود و دیگر فقوی علی ابابکر و مسیطوری پیغمبر او این خود را در دیر بار مدعی ما بود که امامیه از نام نامی
 پنهان میشوند که شیطان از نام این بزرگان دنیا پرستی که حضرت ایلخ بلخانج البلاغه فرموده اند
 در خانه کلام این نظام خویش و حق و دیوان و کثره گویان که امام احمد و بنی الاودیه طهری فلتا سارطه حاصل یافته
 کفریات قول مجتهد که امامیه نام نمیکردند بلکه ذکر غیبت و مانند آن می کنند یعنی تقلید بزرگ بزرگان خود است
 که تیر حاراشکان تا سوره فاعرق شد و آن پیچیده میگفت خدا این واقعه را در روح گرداند و خود مجتهد از حقا
 کشف آنچه چنانچه گزشت و باز می آید مفصلاً در حال مشایخ نقل میکنند آنچه دلالت بر آن دارد و هر دو شیخ
 طبرسی و مفید در طایفه شیعه این تفهیم و شرح خیلی بوده اند پس دانش پوشش تبرین مجتهد هم شده القصه بر کتاب
 در سیر و اخلاق است تصنیف شده خالی از مناقب حضرت اهل بیت و بر آن تحقیق بر محبت ایشان که غایب گریش
 از ملک این بزرگان باشد نخواهی یافت و اینکتا بها چنانچه در تذکره الایمه دیده باشی بعد نا و هر را نا انجا
 از موطا تا کتب متأخرین و اگر شیخ و استقرار کرده شود و خود علمای شیعه مثل جبار و غیره را نیز در مناقب اهل بیت
 گفته اند و چگونه چنین نباشد که اهل عباد اهل اهل بیت نامیده اند و اما این را گوشواره عرش رب العالمین نمیدانند
 و در کلام امام غزالی نیز مغایرت و مناقب این بزرگان میرسد از پیش است و استغاضه آن بزرگان سلب و تلف
 بتواتر و اتصال جاری است و در کتب عقاید هم ماثور و مذکور سجده و جوب محبت و اقبال ایشان که نموده اند
 باب است بدلیل قاطعه و بر این ساطع میرسد است و همه علمای ما در بیان آن مسامی زیاد بود و بعد بتقدیر ساطع
 شیعه را بر اقبال طایفه اهل بیت بر اقبال اهل بیت بر آن تحقیق اند و دلیل یو اب فصول چه تا کیمه یا و میده تا بر و کار و
 و از عارفین کاملین ماثور گشته و در عین اختصار و انبوه که در اینجا گفته تا بکار از غایت عناد اهل سنت را نصیب نام
 نموده اند و خود از اصل محبت و مودت اهل بیت غافل اند و حق تعالی بر مسلمان را بران میزند و زندگردد و اندازد

فرق نیست که رفته در شب که وجود نور و روشن مغفرت خویش میسر شود و در پی تقییر روی خود گواشته بی سیر طریقت
 اند و انرا هنوز بر زبان نمی آرد تا بمیان او زیاده تر موجب سوائی نشود و اهل حق بقوت دین اسلام و اظهار حق
 با جمیع جناحیاس آل عبا حضرت سید الشهدا روحی علیها الفدا العتبه حیدری می آغازند و به بیان سان
 سان چنان تحقیق فراراه مستترندین روشنی می سازند لغوا نمیکند و از آن سابقا و لاحقا دوستی پس از آنکه
 تو که شهادت آن امام معصوم معلوم که از بهمت علیای خود شل عقاب خود اندر دم را از دوزخ بر اصول شیعه بر
 که قلوبشان پر از محبت سخن مکررین بوده است و اعمال دیگرشان بسیار و متعده قیاس انکار شهادت متر
 مکررین هیچ از قیاس میسر نخواهد بود که اهل حق است که گمان می آید که قوتی مهند اهل سنت در ماده مذکور
 که هر چه موجب اذیت و تحقیر باشد برای اهل بیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
 اجتناب باید کرد و متمسک بآیات قرانی و احادیث متفق علیها از حضرت رسول ربانی متعنه بخلا
 مجتهد که تشیی نفس را به رابرگزیند و بهر و یک رفته شیخ عربی نیافته و زینهار نور ایمان بر تحقیقش که
 عین تشکیک بود و نیافته و از مدتی بدین بهقوات متعوه گشته که تحریم مذکورست که انکار ابو حامد غزالی بلکه
 دیگران نیز از شهادت است بلکه نیز شیعی نزدشان اصول المعاد الله بهتر از راشدین است که از کفرانی
 بد ها و اوراق مراد و تلویح علیکم لیل و منها را و در هر کتاب فن ظلم و عشق نیز مذکورست و انقدر متفق علی
 نزد هر کس بی اختلاف و در کفر و لعن اوست با ستم کما ذکر فی الدفاتر المبسوط اما آنچه گفته که این الفاظ
 قایم مقام اسم مبارک الح پس دلالت دارد بر کمال سفاهت و حماقت مجتهد زیر که اگر بجای اسم
 است بجهت که آنچه کار از تمام بر آید از اسم پس باید که لعنت بر آن نیز و ایر باشد که اذیت تشیی است بله
 زیاده برین نیست که در انش بر علمای طایفه برابر با و نه ضربه زار به باشد و زینهار انباشتای نماند
 که خوانسته بود آن مطرو و که حضرت امام صادق معصود را مجوسی گرداند که هنوز بطور وظیفه
 لعین القاب بر زبان تا لایق طایفه جاری که نزدشان حکم نام دارد و ذکر نام موجب کفر است پس لعنت
 آنچه از آن قرار کرد همان رویاه او را در پیش آمد و آنچه گفته که غزالی که تحریم تو که شهادت انحضرت
 منوّه علی سبیل الاطلاق منوّه جو البش نزد اهل تحقیق غیر ازین چایست که عصه الله علی الکافین و این
 لعنت و حقیقت از دامن خودش بر می آید و بقول طر فادرحد و الاشیاء که الله قضی فواره لعنت که از
 رسنا و نیز نکوشش و نصیرین می خیزد و بر خودش می ریزد زیرا که عیارت امام ابو حامد غزالی را
 جای که نقل نموده بقید و اعطاست بالانفاق و ازینجا سلب جافه حجت صاحب قوت قدسیه یعنی زیادت امام
 ریحانی بر وی باشد بجان الله بعد از دیدن رساله قدیمی پوش و حواس او کم گردیده باز این کا و لے
 سم خواسته که جوایش تحریر نماید و ندانسته که اگر بهر بهقوات عیارت نمیکرد قدسی حالش محقق میباید
 اکنون که نوبت بدین رسوایتها انجامیده ببقای تمیعات او و احقا ممکن نیست راست گفته اند که نادانرا

جز ناموشی علاج نمیشد و اگر او علاج دانی نادان نبودی و بجایرت دیگر نیز باختلاف پیروی تو انگشت
 که تحریم وضع از ذکر نام نام حضرت صاحب الامر عجل الله ظهوره علی الاصول المناقضین و اخیر الله
 لعنه یوم البیامة علی اعتقاد المؤمنین زیرا که ظهورش بر گمان اکثر اهل السجاد و زندقه موجب ال
 قرآن مجید و سبب برگزیده ظهور و حداثت است چنانچه پاره آن درین مجلد یافته باشی از کتیدان یزید
 هم خواب گان حضرت رسول مقبول فیضیت و رسوائی امهات المؤمنین پس دعای عجل الله ظهوره اول
 دلیل بر نفاق و دشمنی اسلام و دین است اما آنچه گفته اند که مانعت ذکر نام و آل بر آن نیست که ذکر
 خبیث و امثال آن از احوال اش با یقین محققه حرام است منافی آن است که بعد ازین خواهد گفت که این
 الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت نجفیکه و من سأل بطرف کسی سوائی آن حضرت انتقال نمیکند
 که معرفت بیان و لا نسلم که دعای تحمیل ظهور و اقرار بامتش در ادعیه مانوره از غرت طایره برای این
 شخص که بزبانی دین اسلام از وی نقل می کنند که ایشان را الی منقوبه وارد شده باشد و فس علی
 هذا لقب همدی و صاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند **مصلح** چه کفر از کعبه برخیزد کجا ماند سلام
 چنین شخص که پاره از او صاف نشنیدی همدی خواهد بود و یا دجال که ناموس اگر حضرت پیغمبر را با
 دید و اقامت جد و تعزیر بر او نماید با وجودیکه در قرآن مجید عفت و پارسائی و ایمان و بزرگی
 و قطیعت جنت تصریح فرموده باشند باعتراف جهات ده علمای این کرده چنانچه در مجمع البیان است
 و شاید که بالا گزشت و از یتیمات بطور تمیز سده که عبرت طایره البته خلاف آن ارشاد کرده
 باشند چنانکه این طحی ز ندین از نوی آن دارد از استصال نبی از دین شو و الله وجهه و وجهه مقلدیه
 فی الدنیا و الاخره و ذلک جز از النواصب البعاندین است که عجب شدید آنکه عجیب مصیب و زمام و ذات
 آن شره فواد رئیس روم گفتگو دارد و تو آنرا یا و صاف می بری و درین لطایف حیل برده
 ندیب خود زیاده تر میدار می و بعد از یوسف فروشی لقبه خاتون زرگس علمای شیعه بهار و غیره
 از کشمیر نظار گیان را بنمودند زخارف دنیا می خری و دعای عجمت ظهور و فرج و کشایش
 شیعه چگونه در دربان تبارسی که لکوک و یاهم و دنایر شیعیان عراق و خراسان در زمان
 قدیم حاصل گرداند و آنهمه را بوسیله سفارت و رقعات منوره بمقتضای کاکلی کانی بطور
 آرا در شکم فرو بردند و درین زمان مزید دولت و زینت دنیا بتوسط از وراج این
 امام حاضر فی الامصار و الثایب عن الالبصاره تبار حاصل می شود پس و دعای ظهور چنان
 امام نسبت مجتهد کسی پیرومون شکی نتواند گردید و قبل ازین درین اوراق و فواتر یا ریشه معلم
 بن معلم الملکوت چنانچه باید جایکی که انکار میسر که بجایش در و بیان نش از قاده بود علی
 کرده شده که از من دعوا را می باید کرد **مصلح** کان قبح شکست و انسانی

و هرگاه بر اصول تو شهادت جناب میر الشهدا درست نباشد بلکه شهادت مذکور بر آن ملافت
 باشد این که مخفیانه از رساله قدیم گذشت تفصیلش نیز بعضی از وجوه خواهد آمد اکنون باید بدست
 حضرات امیه همی را مطابق اصول خویش پیش نظر داشتن که تجویز گزار در آن و نماز زنان در حالت اعتدال
 و اد تقه میدادند چنانچه از تهذیب امام اعظم اول نیز بے تکلف برآید پس البته از دلج قلند
 صاحب الزمان در مشکوٰی الشریعه و فی القلام خواهند بود و معاذ الله من صدق آیت
 قرآن **لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفٌ عَنِ الْكَافِرِينَ** و بعد از این خطاب شیخین امامیه از طبرستان و حاجی محمد بن محمد بن
 از قانی و زمانی باید تلاوت کردن **جَاءَ آلَهُ كَيْفَ لَكِنَّ بَانَ** و لفظ شیخین از آن آوردیم که قدما
 شیعه خطاب این آیت کریمه در حق شیخین معظمین قرار داده بودند که لایق نباشد از آن طریق و آنچه
 بلفظ مصالح تحقیقه بر زبان آورده یعنی لفظ مذکور گفته و سخن نگارده شمرش منی آید که اکابر مدعیان
 اذاعه اسرار کردند و بسبب حبس امیه شدند بلکه خود حضرات امیه اذاعه را قیل خویش دانستند
 نه خطاب بلکه عمد او این را بار بار بر زبان آوردند که از بیوفائی شما توبت بدینجا رسید که سابقا
 پس اظهار آن مصالح که نزد اهل نفاق منور و مخفی است آیا از نیم زیاد تر تواند بود و مقام
 مزید حیرت است که در اصول ایشان نه آن قدر مردیست از حد و بیوفائی مایه شیعه که
 که بیایانی داشته باشند که هر چه با دقت زدیم حقیقه نمونه آن هم نیست پس همان بهتر که بر آن جمال
 قناعت و رزم و هر چه کرد و تفصیل نه کردیم که رنگ قلوب رفته از نقص عناد و ملغم حق منی و خور
 نبوت گشته قیام مصالح محقیقه چگونه باعث مفاسد تواند بود این حجاب و این نقاب بعد از این
 رسواییها که در میان مذہب مجتهدین دیدی تا که بگوش در آید الغرض این تا بمشایران
 آن کند یا نه کند بر عقلا از هر کتاب واضح است هم از بیچاره الانوار و هم از تصانیف مفید و غیر مفید
 که آنچه جناب صاحب الزمان را امروز حاصل است یعنی کثرت شکست شیعیان که از موروث
 و زنا و زعم زیاد تر باشند و اقامت یروج فساد است مشیده که سنان هر مان بروی آن
 امروز مخفی است بسبب نجاست که هر برج بلند آن کردند بکوه الوند بر حی افزاید و نیز از کثرت
 تجارت و زراعت و محاصل بلکه مزید دنیا که گنج قارون هنوز از مزید غرت تحت الشری فرو
 میرود اکنون حکم قطعی توان کرد که روز ظهور چه تواند بودی کار آورد که شیخین با اتفاق روایات شیعه
 از قبور همراه حضرت رسول بر آیند و کرامتها داشته باشند و در لباس چنان برهنه مصداق
 چون جامه عینیک بختان گردد و در آنجا اعتراض و شتمانات باز آنکارا ایشان لاف زنی را چه
 اعتبار آوردن چون با نیمه سامانها و اسباب بند تها که عطل آن مطابق احادیث کلینی معلوم
 نیست پس آنچه مزین و برادران صوری و منوی او در اوراق معلوم نوشتند که مختلط بودن

در سبب انعامه بر بذر سبب بالی قطعی یعنی است با تکرار شان ایا که بعد از ظهور و سرافقت و محو غفلت این سبب
 عیان شود پس نظر باین و کرات شان همین معنی دارد که حضرت محمدی بعد از ظهور ایشان سبی را از
 نگین اردو بیخ و باریغ در ایشان هند چنانچه از کشتی هم توان در است و این مقدار محله تا بلای همین بود تا
 پرومائی اتفاق ایشان بر طرف گردید که منافقین هنوز در برابر اسلام توارید پس جان و کالی ایشان باید
 که محفوظ ماند و هرگاه درین قرون و دیور حال ایشان بهر وجه عیان گردد و محضر ایشان هیچ وجهی
 و حیالی راه نیابد چنانکه بخت فرماید اقبل یا میسر و زمین را از لاکت نیهای پاک سازد و یا قیامت طعن
 انا احرمها مباحث اترادرین اوراق چه سر و هم که آمدن من بختیرین انام از بلاد مشرقیه در حقیقت
 برای تائید شکوت فاروقیه و محض ساختن ضربت زاریه بود و تائید نیت الهی تو اتم گشت آنچه خود به خطاطی
 خزان خود فرمود و صریح گستی نکردم و در آن کاغذ پس تقیید این محل را بر کتاب کبیر صاحبیه علی
 عدد و الحامیه الاسلامیه موقوف گردانیدم و در شکستن و کند بدین بنیاد ضربت مذکور طوری اختیار کردم
 که در حقیقت جواب تمامی کتاب از آن حاصل تواند شد یعنی چون صاحب سندی او در کتاب مخالفت یعنی
 ضربت زاریه خود کند خواهد یافت که پیشتر اعتراضش منی بر آن بود که برخیز معنی صاحب شکوت فاروقیه
 حمل میکند و در فهم آن او را غلط طبعی است آید چنانچه از دلش در کتاب تشدد استی که از فهم معانی قاصر
 است یا ویده و دانسته خود را تغافل میزند پس قائل ادلی بنده و لیست کسر مقامات نموده جوابش را تشریح
 گردانیدم و هر چه نوشتم جامعیت را در آن نصب العین گذارم چنانچه بر اهل انصاف عادت فقیر محتاج نیست
 هر که خواهد بداند آن رجوع نماید بل چون این وقت آغاز تکلم بود و در تسوید آن نگار بسیار عمل کرده بود
 و الاخیر هو المعتمد علیه کما تقرر عقلا و تفکلا و هرگاه رفقه تحریر این برادر بعضی رسایل و لوا اینها را شکسته
 کردن شیعه یافتند و که این کتاب شروع گردید بجهان انگیزه در در تعارضات اهل حق سلیم است یعنی مجتهد
 الزمان چنان موافق تحقیق و الزام در آن ریخته که کسی را مجال هم زدن باقی نگذاشته و بنده نام خود را در
 ظلمت هر نگاره چون که مباحث اترادر میان نهادم مجالی نیافتند که مغایط مجتهد را تدارک نمایند باز
 حوصله باقی نماند که از آن امور که تعلق به توحید و انبساط حروف و اکتند و از آن بیان تشریح بود که
 شخصی خدمت این کتاب بجا آورده و لیکن در بی طلب گشتند که نهان بودندش بهتر از آنست که عیان شود
 و کشف تلمیحات مجتهد نماید و من بگویم با تاملش میسر دهم که بعضی از احباب فقیه و سلیمی رسایل مزین
 متوجه ساختند و بعضی با اثبات شهاب جناب سید الشهدا ملتفت گردانیدند و معنی از اعلی و طبعه برای مزین
 تنهایی در حال جمع علماء و شیعه بهم زبیده و نه مواجید لغات پدید آمد و در شرح کتابی خصوصاً از متنازع
 منی یافتی که سلامت ماند و معینا اکنون خیر حجت ازین و یاد نیامی جویم و البته ناگزیر است که طریقه مسیری
 در نیاب نیز بگزینم و باید دید چه پیش آید که نگارم و زبوی آنچه در فرود شد که ره روان طریقت گفته اند

در بلا بودن به از هم بلاست و لیکن این مقدار بقدر این معلوم است که درین نگارگری و میدان داری که
شریک نشود با اینهمه در تحقیق انا انشی یا احرم حر فی میگویم که مشکوک گاهی مقدر را چهل میگید و گاهی مشرک
جمع کردن روایات روایان از اجمال و تفصیل و تفسیر یکی از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت نکرده
یعنی از آن قریب خود بخود پیدا خواهد شد که فاروق فرموده من منصب تحريم دارم نه درجه تحلیل مرا حاصل
است پسین حرمت اتم و قرار داد حضرت علی السید علیه وسلم بیان میکنند این امر البته بر قرار واقع است
و تنبیه را از ابطلان ختم رسالت و نبوت چه اندک نشد که ملاحظه از کتب مبسوطه ایشان واضح است که نسخ امور
شرعی همیشه در از منته اناست امیه بوقوع آمد کاش به اساس الاصول که رساله غیر دست نسیب کتب
مسالیله از بهفتوات دل را سنگین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات امیه دال بر آنچه گفتیم
در آن هم موجود چون کتاب حضرت سلطان خراسان کشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از
طعن مذکور شوریدند و حضرت ابو عبد الله آن شوریدگی را رفع نمود و مجمل قرار داد که قوت اشکال باقی
نگزاشت و حق همانست که بعد از جمع روایات اشکالی را نتواند ترتیب دادن و در نمیدان مبارک طلب
ساختن قحط الدعا المراد تحقیقا با افاده السلطان الممدوح فی کتاب المستطاب و از جوهر العبد الرجوع
الذی کلا کتاب ان لا یمنی کید من الکی و دلا عرق من العروق و در اتفاقات حسنه آنکه هرگاه
اجتناب را حسن ظنی یا حقیر بود هر چه از کتاب مذکور در نقص ضربت زراریه از خامه چکید ایشان
تجسست دانستند و همچو کاغذ در دست بدست بردند و در مرتبه دوم چون سوادش بدست خود بردند
بر درجه تحقیق رسید کما اشتهر الیک که نفاس نفس ثانی بر کشند اول دال السد و لی التوفیق و بعد از
تحقیق قول و اینهمه بر تقدیر حمل روایات بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق است و اما بر
تقدیر حمل آنها بر احوال قول و اوایل اجتناب مجتهد الزمانی را از آنچه علمای امامیه بر صاحب الزمان
در آن وقت تجویز کردند و روایات را در باب مقابله بزرگوارش جعفر کذاب معاذ الله آوردند که
حضرت امام سوسنی در یحیائی نگارگری و حمله حر به رانی نمودم و داد و کشتاکشی داد چیزی نیست که موالی او
از متاخرین که امام سید دهم محب و بیجار مطابق این تعداد بر روایات هم قرا قطره زنی و هم توراتی کرد
که چون بزرگوارش وارد و گیر در عمارات و مکاناتش شروع کرد خیلی مقبیر ارشد و درین اومان پرده
نجیب بی محابا دید و در آن معرکه کمال شری و دلیری تازی و درین نگارگری از آغاز تا انجام رسید
و ناظرین و حاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند و چند آنکه جسته نشانی نیافتند این حکایات
منقول و روایات ماثوره بنفزا و قطعیه را بر هزار دلیل برانستند که چون کردند از تجویز
نفاس بنعرا می تراچا بد نام کردند و لیکن تعلیق خاطر عبارات مرفعه و مکانات عالی و تجارت
و باقیم مقرر در ایامه بمقتضای لَحَبُّ الْيَكْمَرِ مِنَ اللَّهِ وَ السُّلْهَ وَ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْحَي

يَا أَيُّهَا اللَّهُ يَا كَرِيمُ يَا أَدِيمُ يَا دَائِمُ يَا بَدَائِمُ يَا نَائِمُ يَا نَائِمُ يَا نَائِمُ
 که نایافته بود که بعد ازین سال در مسجد حرام داخل نشوند فریش ازین مصیبت عظمی مصائب دیگر را
 بروایت استاد کلینی که در تفسیر ضاتی است فراموش کردند و اوایل از زبان آورد گفتند که در بیجا تجارت
 از دست مارفت و خیال ماصلع شدند و جانهای ماویران گشتند تا این آیت دانی بدایت نازل شد
 اینهمه خواسته های دنیوی و میلی های نفسانی حضرت امام زکریا ریحانی را بدان جفا و وجوه لای محکم
 فرمود و بسوی ظهور از غیبت کشید و لیکن آنچه بر آنجباب از واجبات و فرائض و هم از راه
 دنیا عار و تنگ شدید بود بر ذمه مقدسه باقی ماند که خاتون زکریا در آغاز عشق امام حسن
 ثانی عیش و کامرانی خود را با ملر گذراشت و بالاخر خود را بیا دیه پهای بدشت و کوه آورده ساخت
 و در مفارقت این فرزند سعادتمند وقت غلتش چنان القاب آلام دید و نام دتی بر سر و دانه تیغ و منتظر ماند
 باز میگردید شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حل که بر زمان راست کوشش محمول بود از گنج بجا رسید
 یا نیمه از فرزند و بدنش نه جلالی در میدان بود و تیغ حربه را فی این تقریبات نیز گاهی با جمال
 و زمانی به تفصیل برای مدایت مجتهد سابق و لاحقاً بعمل آمد و لیکن زینهار بیدار این غفلت شمار نمیشود
 و از هر زده گوئی و قلم فرسایی باز نمی آید و نمیدانند که ابروی مذہبها و زیاده تر ازین پرگوئی برخاک نهد
 میریزد و خیار بلامت برای او از هر گوشه می خیزد و الغرض مصلح مخفیته شاعشریه و تکیه فکر نام نامی هر
 در مزایل قدیمه مخفی بود و لیکن از رغایت لطافت و لطافت نز و قوم خبیث پرور نمود یعنی چون دیدند
 که اهل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سراییدند که هیچ وقتی از نبوت با
 امامت خالی نیماشد و درین قرون و هنوز از امامت و رعامت اثر می پدید نیست برای حفظ این
 قاعده غیبی امام را که در هر وقت است بدو محتاج و ظهورش خصوصاً فی اختلافات لاعلاج که فرق
 ایشان بلامتناهی میرسد و هر کسی دعوی اتباع ائلیت در سر دارد از زمان خویش تراشیدند
 و نه نمیدانند که با اینهمه حاجت شدیدیما درین زمان که سر کلاه بر شد و رشاد و بدایت و شداد کم شد این
 و از نگاه بدین امتداد یعنی چه عهد از زمان عبیت صفر و نایب علی و امام روزی در پرده مستور و روزی در کمال
 ظهور و سفاداران ایام ترویج توقیحات بلیغ و افاده رفقات نصیحه موجود و مدعی ملاقات بکثرت و دفور و
 دلیل از محبتی و ذهابش صدق نور علی نور و درین زمان بسبب و رفرون و دهر و اثری از آثار مذکور
 مانند مدعی ملاقات مطر و دملون که سبق شرطتها پس معاند بعکس ولی بود و حکم در سفاست که از آن
 حکایت نیست گزنی صاحب لی بید چشم شنیده و سر و گرم این فرج شنیده و هر چند می از جوانان عرب گزشت و
 بایشان نموده سلام کرده و بجهت تمام رفت پس هر یکی مدعی شد که اوقات و سلام برای من بود تا برود و بگوید
 و گفتند خدایا صاف بگو که این تخصیص برای که بود و خندید و گفت که هر که از شما سفیه تر باشد پس هر یکی دعوی

مزید حماقت برای خود آغاز نمود و گفت هر یکی را باید مقدمه مزید سفاکت خویش تمام گفتن تا من بگویم که
 اتفاقات و سلام من بر اوست نه غیر او پس هر کسی از جماعت مذکور بر مقدمه حماقت خود چنان گفت که ساسمین
 و ناظرین بر زمین می غلطیدند الی اخر الحکایه بطولها گاهی چنین خرافت در هیچ کتابی و دیدی یا زبانی کسی شنیده ای که
 چنین رفسه خود نام نامی او گیرند و فتوی بکفر خویش بدهند و جناب مجتهد صاحب قوت قدسیه آنرا بطیب خاطر نظر
 فرمایند که این سنیّه قبیح علی از شنیدنش در قاه قاه باشند فاعلموا یا اولی الاعتبار داین امر با خصوص مانا
 بحکایت چند کس است که نماز جماعت میگزارند و دیگری را دید و گفت ای مرد نمازی این نماز هست نه دیده باز
 سوم گفت نماز تو بانی نماز چهارم گفت بم که هنوز نماز ششم بعد از این مقام تعجب است که مرتبه طبری خصوص شیخ مفید
 که استاد شیخ و مید که بانی بهائی رفیق باشند و در لباس سنیان داد و بیداد میکنند یعنی راناکو فکم عین الله
 الفیه کثر و روایات ایشان چنانچه باید محقق گردد و بدی که بعضی از سنیان ایشانرا نسبت شامت
 مذکور من حیث المذموب نیز نمایند و گویند اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُوَ بِمَوْمِنٍ
 خَادِعُونَ اللّٰهُ الَّذِي يَنْتَظِرُ اَوْ مَا يَخْلُجُونَ اِلَآ اَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ قُلْ هِيَ هِيَ
 خَرَادُهُمْ لَلّٰهُ مَرْضَاوَلَمْ يَزَلْ لِيْمٌ جَاكِلًا لِيْكَ بُوْنٌ لِّمُحَمَّدٍ اَشْتَرُ وَمَا حَبِطَتْ اَعْمَالُ رِبِّیْ لَوِیْنِ بَاب تَرْجِم داون
 از ترجمان امور است فلیف که بقول مجتهد الزمانی درین کتاب شاگرد شیخ مفید یعنی علم الروی اقرب برانه
 حضرات امیه باشند و استا و فرادین باب رعایت نکند و از دیباچه تهذیب تیره توان دانست که عمر استاد
 زیاده بود و شیخ الطایفه چه جای آنکه همراه اربلی که نباشد چنانچه از لفظ اربلی که در کلام اوست بوضوح
 می انجامد علی مافیه المجتهد عنه و آنچه گفته که در باب ماست مذکور می سازند باید نام آنها بر زبان سازند
 چه در تمام کتاب مغایطه او را حدی نیست پس بر فهم و گفته او چه اعتماد و تو انکر و معندنا جماعت کثیره نیز در
 محکوم بکفر شدند این گل دیگر شاگفت و پر ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا حکوت کمتر
 از صریح کردن نام نامی امام در کتب مع الخفوصیات سیما کتب دینه موجود و زیاده بغا و شورش
 است پس بعثت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت و ایامیر سد کالای
 سیخفی اللهم تزد ولا تنقص منه شیئا و از اینجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در روزه محققین دارد که قول
 شخین رو بروی تدقیق اویج است پس ضرورت نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد و شیخ
 نزد او ما شیخ بخدی باشند خصوصاً شیخ مفید که اقرب بر مانه امام بودند و شاید ترا از ثمانینی پس سگان
 پیر و جوان لعنت خدا و ترا فرودن باشند و بنده را در بودن بطری اندک تا ملی است زیرا که اگر مراد
 صاحب جمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الروی چه او در تفسیر دیگر مر
 گفته آنچه دلالت بر آن میکند که جارا لند ز محشری صاحب کشف از معاصرین اوست کبر
 برای او معین شد قرن پنجم بخلاف ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بر بسته

و شیخ حارثی متینی منید البتة جوان بلکه پیر بود و قتی که او خوابی و ندید که جناب سیده فاطمه زهرا امام حسن
 و امام حسین را نزد او آورده و تعلیم شان و درخواست شیخ و در مدینه خویش متحیر بود تا زنی از اسناد
 رسید و دو فرزند همراه داشت یکی رضی و دیگری مرتضی و بعد از استماعی او دانست که
 تعبیر خواب همین است راست و در فرج بگردن راوی بهر حال چون آن هر دو مدعی مایه برجه
 بثبوت رسید که معلم حارثی اقرب باشد یا زمانه صاحب الزمان که مرسوم بقول محققین شیعیه در بار
 تحقیق حال امام او افتاد و در وقتیکه خوف قید و بند بود و مخالفین در جست و جوی او زیاد
 تر میگوشتید و هر طرف سوال از عاقلان میکردند و اگر مراد طبرست دیگر باشد یعنی صاحب
 احتجاج اثباتش بر ذمه مجتهد است که لایحقی و آنچه باید من است آنکه اربلی درین عبارت بعد
 از شیخ مفید شیخ طوسی را آورده بود که مجتهد نسبت فقیدان عاقله شیخ طبرسی نوشته و السلام
 و علیه السلام و افزون لفظ شیخ مفید نیز قرینه همین معنی است که استاد و شاگرد هر دو را ذکر کرده که
 هر دو در وقت خود با ملقب شیخ بودند و اندک بخلاف طبرسی صاحب احتجاج و هم قرینه دیگر آنست که
 اتباع شیخ طوسی بمفید استاد خود نسبت بدگیان مطالعه از کتاب کبیر یعنی تهذیب الاحکام
 شرح مقننه مفید بخوبترین وجه پیدا است شهرت و اتباع طبرسی شیخ مفید مرا یا دینی آید
 قول مهدی و صاحب الزمان و قایم آل محمد و غیر اینها مذکور است و علمای ما با اتفاق ذکر القیام
 آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر است که این الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بختیکه
 ذهن سماع طبرقی سوای آنحضرت انتقال نمیکند بنده را در نیم قطره است زیرا که اکثر اقبای
 مذکوره و غیران برای محمد خفیه مقرر گشته نسبتان ایمه که بر نعم شیعیه بر زمین محقق گشته اند
 و در اولیت غیبت برای جناب امیر است نزد غلامه ارشد تلامذه ابن سبأ محیث مذسب شیعیه
 چنانچه امامت بلا فصل نزد شیعیه و عنقریب بیان این غیبت بقدر ضرورت می آید انشاء الله تعالی
 و هم غیبت دیگران ایمه تا بدانی که این تقلید سابقین است قانهم علی آمار هم پیر عول پس اگر
 گویند ما را بایشان و استاد ایشان چکار برین تقدیر روح امام المستقرین یعنی کشی را از خود
 از رده خواهند ساخت که او این سبأ را محیث شیعیه علی الاطلاق در کتاب مختار نوشته و
 کفران نقش مذکور زید و غیبت بر زمین برای آن بزرگوار چنان پیدا آمد که سید حمیری هم قایل بدان بود
 که حضرت علی الله علیه و سلم در حق او خطاب امام رضا فرموده شاعران دنیا چنانچه در کتب کلامیه و با
 و حاجتی به بر آوردن فضایل قصیداش نیست که حافظ و قاصد و سماع ان الموعظه و لک مطابق روایت معصومین
 بخت خواهد رفت و شاعر مشهور شیعیه در حالت میگوید و غیبت او را در کوه رضوان ثابت مینماید و اعتقاد دارد که او
 شالشی از نگاه بابتیاز تمام بوده که لوحه فیه و لا یوجد فی غیره در شمار شریعت است الا ان الایمه من ترش

ولایه الحق اربعه سو اعلی و الثلثه من بینہم لاسباط لمیس لم خفارت سبط ایمان و منہم
 و سبط غیثہ کربلا و سبط لایذوق الموت حتی یقتول الخیل یقیدہا اللوار بغیب فلا یرئی فیوز مانا
 بر نفوس عند غسل و مار پس انتقال زمین سامع بیوسی حضرت امام نرگسی در یحانی فقط و
 متنوع است و تفصیل این اجمال از مقالات اہل عالم و کتب کلامیہ و در سباحت اہل سنت
 و امامیہ ہویدا تواند شد پس یکہ جابل باشد از ان امور سابق و آنچه در کتب ضبط کرده اند
 و در او کلامی نیست کہ چون ندیدند حقیقت را افسانہ ورتند و اما از ان انحر دم کہ علم باین مقالات
 دارند و کور و کورانہ نمید و ند پس ذہن ایشان البتہ محمد حنفہ و حضرت امام محمد باقر و صاحب
 و دیگر بزرگان مقدم میرسد کمالا یحیی کہ اصل درین باب محمد بن خیفہ بودہ کہ روزی صغیر
 سیمینہ و میسرہ اہل خلاف دریدہ بعد از آنکہ علم لشکر حینا بمر قنوس بدست او بودہ و چیز
 شجاعت از و صد دریافتم کہ مہمہ تخریج بودند بخلاف امام نرگسی کہ چنین جنگ آزمودہ نہ داد
 میدان داری گران رکاب داد و هیچ محرکہ مردان را بچشم خود نشانی ناز و شتم و نفست و ترنہ و
 عیش و کامرانی و معطرهای اسامی بر دختہ شد پس کن اینقدر البتہ مسلم است کہ چون
 بر حال عم بزرگوار خویش اطلاع کلی داشتہ عادتش خبر قمار بازی و طینور نوازی
 و مطربی و رقاصی بر اصول رفاخی امری دیگر نیست پس ہر حکم کہ زو بعد و رآند بر جا منحوستر
 نہ دلیل رافضیہ اندیش و این خدمت عم بزرگوار با اخبار مقتدرین شیعہ و رتائینہا و کاشائے
 مجلسہ و غیرہا با ستفاصہ و شہرت رسیدہ بخلاف اخبار دیگر کہ شخص افسانہای و اضعین
 است کہ شیعہ ہم گوش بران نتوانند نہا و بہین کہ شارح مقاصد چہ توشہ و از مامون کہ شیخ
 او در کتب موجود و دیگران چہ نقل میکنند کہ خلاصہ ان بدان میکشد کہ اگر آدمی را سیر
 تماشا می روایات کاویہ منظوریات شد روایات شیعہ را بشنود و توبیہ عقل و نقل ہم بران دلالت
 میکند کہ گاہ ایام منتظر یحانی را نوبت بکشیدن شمشیر نیفا و اصفہانی باشد یا خراسانی و از نیست
 کہ در کجند بسم اللہ یعنی قلعه جابلقا و انہم بلباس بدتہ و ملیقہ زندگی خود را بسر می برند کما امر قریبا
 و چون وقت رزم و کارزار ہوز ترسیدہ ہر چہ امامیہ مثل مجتہدین لکھنو نیافتند یا مانند دیگر
 قصہ خوانان یافتند مہمہ بادہ و ہرزہ خواہد بود و ایضا تقریر دیگر باید شنید کہ اگر مراد از
 جابل است کہ ذہن او بہ گیری انتقال نکرد پس اورا چہ اعتبار بلکہ خس کم جہان پاک و خاتیہ الامر
 از ان قسم شد کہ لا مشاحۃ فی الاصطلاح لکل ان یصطلح بما شاء علی ما اشارہ ازینجا گفتہ اند
 عکس ہند نام نرگسی کا فورہ و این فصل نیز مویدا نشکاس امور است زیرا کہ حال
 امام زمان از تحقیقات شیخ مفید کہ بران مجتہد قانی در کتاب خود تازیادہ و بدان تحصیل

انتقام گرد و قبل ازین معلوم گشته و نیز مال حدیث کثیفی را وی بر نام امام رضا رضی الله عنه اقتساک کرده و تمام
 تمام فصاحت و بلاغت را با بیایان رسانیده و زیاده ترعیان بشد و که درینهار صاحب الزمان را بیدار داشت
 امامت مثل نایب خود علاقه نموده بلکه محال به بالعکس بود و او هنوز بلاوت همین بیاض عثمانی اگر
 از ضروریات خویش که اشاره آن گزشت و می آید فارغ می شود و بی پروا و از دیگر خصوصیات
 بنده تشیع ندارد و نعم ناقبل می بنماید و دولت کرد و ششم تو میساز و بی یکپارگی رنگین کرد و هر
 شهر و محله ای مگر همین مقدار تا از دور و قسلسل متعقی که از یا چند هزار فرزند نماید بهر سانه و محله
 و مانند سفیده هیچ صادق اظهار است که چون آن امیه که در عالم شهادت حکم رانی و جویانانی بر نعم
 متبعین خطوات شیطانی داشتند و هر کس را موافق مسلک و فتوی می دادند و اصحاب کاطین شان
 که نص حضرت امیه و لولاه و لولاه در دست العلوم از بنو عثمان شان بود و اختیار نه به صاحب خوارج بگفتن
 دشمنان مرتضوی را از رویکرد و بر دکانی نشسته ترک تجارت گرفته پس نزد کیان توحی عالم
 چگونه با ضلال است و پروا نداده که در قلمرو ایشان هیچ مخالفی نباشد تا بگفتن چون دیگر اگر آید و اگر مرز
 از مسلک کسی است که تشیع فراز علوم و بنیه نور دیده باشند پس لا نسلم که ذهن او انتقال بخند از آن
 اوصاف و القاب بد گیران که قبل از خاتم الغائبین در غیبت سابق الاقلام و صد سال تقدیم بر او
 داشته باشند و انتظار شان و از فرد محسن و مشتاق شان متکاثر باشد چنانچه در کتب مل و نخل علماء
 مقالات غیبت شان باین امور را ضبط کرده و در این خصائص بر السنه علماء ادیر و سایر ماند پس مال
 محمد بن خفیه از جمله غایبین بر مذہب کیسایند و مختاریه که تشیع در آن زمان گویا در آن محصور بود
 و هم در زمان متأخر باید دید که هر کسی و م از آن می زد و اختیار بران میگرد و حتی حمیری مصداق
 و ندیمها و اعتقاد خود بران ریخته و سور غیبت او در قلوب بیکر شیعیان بران ریخته و چیر چنین نباشد
 که او را از قبلیه گفته اند که پادشاهان ازین بود و از انچه جمیع البحرین و مطلع النیرین محدث تحقی بران ولایت تمام
 دارد و می آید انشاء الله تعالی صاحب مل و نخل اعتقاد او را می نویسد که بنید مذکور نیز معتقد
 بود که محمد بن خفیه هنوز زنده بود بلکه بگویم رضوی پناه برده و حق تعالی شیر دوزی را برای
 حفاظت او بر گماشته هر یکی که پاسبانی او بجای آورد و چشمه آب غسل نزد او می جوشد و بوزمان
 غیبت روزی ظهور خواهد فرمود و زمین را از ظلم و جور پاک خواهد کرد و داد عدل و انصاف خواهد داد
 اکنون کجا ماند لای و گزاف اثنا عشریه که غایت زمره امیه امام مهدی ابن حسن است که فرسایان
 و سیاست بر عیت خود خواهد گسترده و گریح پس محنت و قناعت بر خفیه بر اعتقاد شیعه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 بر بیان معصومین برای او چنان تقرب و عظمت و جبروت ثابت فرمود باید دید که در عار کو کجوتنها
 چنان زندگانی فرماید و بدین تنگی بسیر کند و فقط بر آب غسل از هزار سال بلکه زاید قناعت در روز دهم

تمام نفس و قوس و بصل منور بر زبان بیارد و نوبت سرزنش است بکسی که بگوید که
 کسی که بگوید که من در این دنیا نیامدم تا این که خداوند مرا بفرستد و من
 یاری او در کارهای ازینچاهم توان دانست راستی اهل بهشت که شرط مذکور بر ویست
 در نیمه ای از این بر جناب امیر گردند که رونق افزد و در آن وقت و سیاحتی بسببیکه
 لازم آید چنانچه یون غیر اثنا عشری و هو باطل عندم زیرا که آدمی اگر محبوس باشد در این
 جنس باز هم امیدوار به طوفت و کرم میباشد که شاید بمقتضای وحدت نوعی بر حال زار رس
 گاهی رحم آرند درین زندان غیر از حیوانات و انهم مقیرش دیگر کیست بخلاف مرتبه پنجم و علیر
 و کامرانی امام نرگسی در سیاحتی که هر جا اسبم با سبی است حتی که بعد از عیش و کامرانی در جالبقا و جز
 انحضرت اسبب میباشند اسباب چنان سلطنت اگر دعوی خدای آغاز نموده زید کما عرفتم
 پس مقتضای قدرت وانی و فیضسانی رب العالمین نیز همین است که او را از محنت انتظار محنت و
 اول سجات و بند و عثمان او هم زمانه را بدست او بدهند یا لوی است و قطعه شل سابق از مزید
 و لاوری و قوت خویش آسمان برین برافرازد و اگر اکابر و اصاغر کسانیه را در محنت
 اثنا عشری که در زمان سابق رونق بازار بود و اما میانه از آنها اصول ایمیه فرا گرفته اند مفصل
 بر شمارم این مجلد بدو حد جز و بهم تمام نشود و لیکن عاقل بدین احوال علمی بود که تنظیم و اکرام
 حمار حمیری بدینجا رسید که بر قاری و حافظ کلامش تعلیم جنت دایر شد و دیگر از مراتب عالییه و ادب
 عالییه او چه باید پرسید و ضرورت اثنا عشری را در مرتبه مذکور واجب لازم فهمیدن که احده
 ان از امور بدیهیه توان گفت که بعد از ایمیه متاخرین پیدا شده و چون بر سر محمد بن حنفیه تلخ
 بنامند و او را قایم آل محمد و امام منتظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود زیرا که او
 یاد و صد سال تخمینا بر امام مهدی تقدم دارد و موضوع الدین انفاط شد و از دیگران که در غایت معلوم
 اند نیز مقدم است کما لا یخفی از غایتین برادی زمین و چون غیبت و غیره متحرک بر گیر این امور و ان را
 بطور جامعیت در وقت گنجائش و آنچه منظر کمترین در طلبها گزیده شود از کتب رفعتی بیاری بطور تکرار
 در ذمین حاضر آمده و دخل دادن گویا پایانی ندارد پس ناگزیر بیچوم باید کرد بوعده که بر زبان رفته پس باید شنید
 گوش اصفا فراداشتن تا وعده اقل الانام بود تا انجا و ان بیان اجمالی همه ابواب و فقه که الحساب
 پس باید انکه قه مای رفعتی مثل هشامین و احوال شیطان و مثنی و زراره امام باقر ارجی لامیت و انستند و با
 زکریا پسر انجناب قابل شنید اگر چه از کتب امری دیگر بر آید که نزد علمای مذاهب مقالات بجزی تهریز و باز
 نگر یار اینر مثل پدر بر بزرگوارش غایب اعتقاد نموده و بر خانی بااست امام صادق فاعل گشته و بر این
 امامیه صفت گزیده و کتب ایشان نسبت بدگران زیاد و بشو باز و باطل است جدا جدا از اینها و در هشامیه

شیطان نیز در این راه اگر کسی را استبدادی در تسبیح شان بشیطان بدید باید چندی متوقف گشت تا متوجه شود
و بنحار مجله رو آوردن تا احلال قلبی زوال پذیرد باز برخی از ایشان امام جعفر را منصب غیبت
دادند و بنیاد در واج مرغوبات خویش بر رجعت او نهادند و جماعتی اسمعیل فرزندش را امام دانستند
باز مختلف شدند و او را خاتم الامیه لقب گذاشتند و برخی پسرش را امام اعتقاد کردند که نامش محمد
و در فرق سه و نه گانه امامیه در مشترک نیست که زمانه تکلیف که خالی از امام فاطمی نباشد و فرق
نفسیه از نشان امام محمد نفس زکیه نیزه امام حسن مجتبی گردانند و بغیبت او یقین نمودند و گفتند که او بعد
نشده رجعت خواهد کرد و باقریه از امامیه قائل اند بغیبت جناب امام محمد باقر رضی الله عنه که ابو جعفر
کتاب حدیث کنبیت ایشانست علی الاطلاق و کتب گری تمفید و گویند که او خواهد مرد و امام منتظر خود
اوست و حاضر بر اعتقاد نایند که پسر امام باقر عاتب است در کوه حاضر پس و قیام که او را از آن اطمینان
ظاهر خواهد شد و ناسیپیردان عبداللہ بن نائوس بصری گویند که امام صادق غایت است و هر یک
موعود و منتظر و قایم اوست و اسماعیل مشیت فرقه اند اتفاق ایشان بر آنست که بعد حضرت صادق پسر
اسمعیل ولد اکبر امام است و پیرا که اولش فرمود که امامت حق اکبر است تا عیسی در خلقت خود نداشته باشد
معهذ او در نجابت نظیر خود ندارد که مادر که میش فاطمه است و دختر حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم است
و فرقه اول از اسمعیله که مبارکیه است بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الامیه میدانند و مهدی موعود
دقایم و منتظر نزدشان اوست کسی دیگر و قرامطه معتقد آنند که اسمعیل بن جعفر خاتم امامت است
و زنده است که نخواهد مرد و هر چند هر غایت و منتظر ازین مذکورین که غیبت شان بر زمین است
بر مقرر و غایت ناعشریه متقدم باشد ولیکن از همه غیبت جناب میر متقدم است زیرا که فرقه اولی
از غلات گویند که آنجناب از دست ابن بلجم شقی شهبه نشسته بلکه در برابر محنتی گشت و بنور درین اعتقاد
بسر برود و بعد و دنیا مشغول است و این بیچارگان در نی مقام فقط سیر دنیا و تدبیر نظام
را ذکر مینمایند و اکابر اثنا عشریه برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین با ثبات میرسانند
حاضر و نادم شهادت شریعت معاونت در حالت کفر نویند کما فی جامع الاخبار بلکه لزوم
در جمیع کتب ایشان مسطور است بسبب الوتیه الیه کرم الله و هالک الیه و حالیکه از ناولیه چنان علی است که
وجهی ندارد زیرا که عبارت حدیث را هر کسی که دیده با نقیض دانسته که نفس است و اطمینان
کفر و کتمان ایمان که آغازش بدید نیست حتی که معیشت شریعت را نیز مبدای آن فتوا
گفت فضلا عن انما الاسلام و ابتدای بیشتر از وفات رسول علیه الصلوٰۃ والسلام
فاین خدا من ذاک و این السمک من السمک و بطلانش بدیهی است که مدت ده سال
بلقیس ماند که به اظهار کفر باشد و این نه کتمان ایمان پس از مبدای معکوس از آغاز

شعور باشد تا ولادت حال آنکه در آن روز قرابت قرآن مجید بود قبل از ولادت افزاید و سال یک
 سنین خواهد شد عاقله که گفته اند فی بطنه و در آن روز که تلاوت کتاب شد که گفته شد
 و آنرا هیچ مسلمانی دیگر تجویز نمونکر و قاعیه را یا ادسه الالبسار و الطهر و الاصول بهولار الا
 شراره از عجایب آنکه چون مطارحه این روایات در قریب بین زمانه مشروع شد و مستمعین متحیر شدند
 چاره اش خبرین ندیدند که باخبار و آثار انیمه مشغول شوند تا ثبوت بدان افتاد که ماخذ را یافتند
 و در سپاس تو جهات ششما نوشتند اگر این ابحاث را درین دفتر نگارم از آنچه در آن بودم
 محروم مانم و آنجیب که برخی از محققان و جمیع قرارت قرآن مجید قبل از ولادتش بدو سال چنین
 تدبیر کردند که آنرا مشترک الیور و دیگر دانند متحرم که رطل بوق و تقلیدین او چنین کس را
 رافقه نه نوشتند پس کنیه شیعیه ظاهر تر شد یعنی بر بقای بعضی از رافقه بر یکتب و هزار آن
 بطرف خود کشیدن و داد جز تقیل و اذن تا قیامت مذہب ثابت شود و نظر باین موقوفات
 سنیان را التزام داده اند پس قاضی مذکور و مانند او را جای که خرافات رفته می باید رفت
 و بقضیه که اصل سخن در غیبت امیه و او صیاب و بر روی زمین از کوه و دامون در نکات ایستادن
 مانند بوقلمون پس همان بهتر که مذہب غلات را تمام کنیم بدو حرف که غیبت حضرت امیر و طبیب
 ایرست در حد آواز دست و برقی چایک او و بر و قتی از جانب فوق بر زمین خواهد رسید
 برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این غیبت اسماعیل بر همه تقدم دارد و است از غیبت
 ارسنه از محمد بن حنفیه است و موجد آن ابو کریم خریز و موید و مسرور آن از اکابر شیعه
 ناظم قصیده معلوم است حمیری حمید شیره آفاق شارب بند دستاق و لیکن چون غیب
 حساب علی مرتضی و ناظم قصیده ه لام عمر و باللوی بود ازین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم تعظیم او حضرت امام رعدا نامور فرموده حال آنکه اثنا عشریه گویند
 که جبهه شیعیه غیر او را در حکم کفار اند و تازه ترا حری دیگر یاد داشته است که این بزرگ
 بزرگان رفته است حمیرا حمید که نهیق و شہیق او قصیده مذکور است بر بیان محدث
 تحفه در جمیع البحرین و مطلع البیرون چه در چه عالمیه نزد حضرات معصومین داشته مخصوص
 در فارس است آنکه حمید یکبریا و سکون میسم و فتح یاسکشی ابو قبله است در عین و زبان
 قدیم در ایشان بادشاهان پیدا شدند و سید اسمعیل حمیرا نقیبه است عظیم التزلت و
 حقیق ایشان از شعرای اہلبیت ابن شهر آشوب در مدح او در از نقیسه بسیار کرده ناظم
 قصیده ه لام عمر و باللوی مرید همین است و در حدیث فضل رسان مذکور است که چون
 حضرت امام صادق این قصیده را شنید فرمود ناخوش گشت گفتیم سید بن محمد حمیری

فرمود خدا رحمت کند و در عرض کرد من بچشم خود دیدم که پسند می نوشند فرمود خدا
 رحمت کند و از بازگفتن بچشم خود دیدم که شراب بتاق می خورد فرمود مرا تو انیست که
 می نوشند گفتیم به خرمی نوشند باز فرمود که خدا او را رحمت فرماید و انهم ارشاد کرد که اگر بخرا
 مشکل است که بخشد حب علی را باز مولف کتاب مذکور میگوید که از نجیانه عیفت شد و چون عیفا
 در حق او میکنند و از شیخ مفید است که اشخاص از امیر المومنین در قبیل سید حمیری بیشتر
 بودند و عیاناً و جهره بدستیک در اخبار وارد شده که شخصی نزد سید حمیری آمد و او غرق خویش شد و
 گفت درین قبیل تا بسیاری از صالحا امیر المومنین را لغت میکرد و بدو میزد و او را درین
 نیز او را لغت میکرد و در هر شب و روز میراث کثرت یافته گفت لیکن رحمت الهی مرا ازین
 محفوظ نگاهداریان الله این کلمات را زبانی دایم از من بریزند باینکه انما محبات المومنین
 انقیاس کلمات می آید که قبله دین و اسلام اند بایات بنیات آنرا محکم بسیارند فاجعل
 یا اولی و اصل حقیقت اینست که چون امین بے خرد اصحاب کرام را در آن قبیل
 بدگفته و مبهوضه از منتهی بینا متاخرین و در بدگوئی این بزرگان صدر دین و اسلام و
 منمک اند و شب و روز در فضل البلیس میخیزند ازین جهت هر گس طردار دوست و دشمن
 که اگر اذات ثقات جلیل و کملانیل حقیقه بودی روی او چگون و وقت موتش نیاید گشتی و این
 خود از کتب معتبره شان در تالیفات بنده مبسوط است پس چون سیاه روی او امری است لغت
 بروایت شیعه و هم باعتقاد اهل سنت پس لمعان و درختش از چهره اش که بعد از آن سبزه رویی بتابد
 سنجید و روایت ضعیفه آورند چگون و ثبوت رسد علیما اشترک الیه رسد مگر فایده اولی از بارقه ضعیفه
 مجتهد الزم که برای خوشامد نواب محمد الدوله برای رفع عبادتش بتاییدید و نوشته
 که وجوه ان در تالیفات محترمین و مشاهیرین کتاب بحیر منیر مسرود شده باشند بدی یا چنین
 خیال داری که اهل حق متقین را امر طنی تو اند بر و شست زیرا که در ان منصوص است که اگر مکرر
 باشد مرفوع نمیشود تا بروایت اجماعیه به ثبوت رسد و اولک تنبیه عظمی بنده و را قطع نظر از آنکه
 چون القاب نام ریاسه با اعتراض محتملانی بجای علم ترا گردشت پس آن محذور این باب خیال
 شیعه نمیکند از دو لغت آسمانی بر سر ایشان محیط میشود و مقام حیرت بوجه دیگر است که محتمل
 دیوانه شد که بکار خود نیز بهوشیاری انبانی نیست تفصیل اجمال آنکه درین کتاب بدلالا
 صریح و بنیات واضح تر در کس از افراد انساب اعتراض کرد که البته ذکر نام شرعیست
 ریاسه موجب کفر است و تنقاست که در دلالت احادیث این باب هیچ گفتگو نماید و در ان
 حضرت مومنین که خود این امام سنی و حضرت سلطان مشهور مقدس سبزه قبح مکرر آید و لیکن

بمقتضای مصراع هم از غیبت نوعی در دو رنج کرد و چنین گفت که لیکن این تحریر نام نامی
 ولایت نمیکند بآنکه ذکر غیبت و دیگر احوال شریعت با نقاب محضه او حرم است و فیه نظر زیر اگر چون
 نوکر نام محرم کفر شود و اطلاع الیه ذکر غیبت که بر عجم حجت که مختص یافته بود باید که موجب کفر
 باشد چه مقتضای آن تحریر نام حفظ و صیانت بوده است مثلاً شخصی نام مبارک گرفت و حیزران خبر رسانید
 در وسای وقت در گرفتار اند که ناله اگر مینماید و نزد او مجهول شایسته نام چرا بر زبان
 است از ندان پس لا محاله معتقد شوند و بعد از کشش و کوشش و استفسار سال و شش ماه تا سیف
 رسد و آخر توبت بگریختاری امام می کشد چنانچه سابق از برین بعینه از وجود و سلسله مغایب بود و مگر امید
 و در ذکر غیبت و سر دایه اهل قرائتش خصوصاً در آنکه خاتون زنگش چشم و چرخ شاه و دم و عمر
 از احوال محققه زیاد و برین امور و در احوال و وسایح می شود یعنی دختر یا بنیر او بود مثلاً انگشت
 و قشیکه بر عجم امامیه بدانند که قاتلین و شتمنان الیه بیت طاهرین و قلع اساس ناصین بین طفل یا جوان است
 و طریق کفار قدیم مثل غر و فرعون نیز بین بود و چون از پیشوایان خود می شنیدند که طفلی در قریب
 بر هم کند دین و دولت پیرایه می شود پس برای مخدوم کردنش چپا کردند و هزاران کشته و هزار جاکه مطمنه
 داشتند دست خردا کوتاه کردند و قسطنطنیه را بر کس در طلب جانشین میگوشتند و در شب بر غایب حفظ و حرا
 میباشند و لیکن طوع عقل را باید که از دست ندهد و چنان نشود که گویند و دینی بی خرد خود و شمنی است
 و لغرض چون ذکر نام محرم موجب کفر و لعن است ذکر این حالات بالا اولی چه جای آنکه مجتهد الزمانی اعتراف
 نمینماید بآنکه بوده باشد که نقاب محققه مثل مهدی و صاحب الزمان قائم مقام ام مبارک آنحضرت بختیکه ذکر
 سامع بطریق کسی است و آنحضرت انتقال نمیکند و در نیایم قیاس با اولی جاری تواند شد یعنی هرگاه در وقت
 نیالات محققه چنین است و غیره محققه حرام بود و غیره بیکری که تری و صفی دارد که در شهر او دیگری چنان
 محبت پس الیه محکوم خواهد بود که مخدوم التی است و در آن و نیز او و صفی دیگر حاصل است که او را
 دیگران نیز مثل او یافته میشود الیه برین تقدیر محکوم خواهد شد و چون نظیر این چه معنی دارد
 که او صاف محققه و غیران از او صاف مشرک حکم و احد داشته باشد پس در ناچار التی است و لو
 گفت که چنانچه ذکر نام او حرام و موجب کفر و لعن است ذکر او صاف محققه او بر عجم
 مجتهد نیز چنین است و الیه احوال غیر محققه حرام و موجب کفر و لعن نیست زیرا که وقت ذکر
 ذهن هر کس بر طرف منتقل میشود نه نیک شخص بعینه و ازین بیان جنون سحر شار برای
 مجتهد تیره روزگار آشکار شد مثل رابعه النهار سجده یا نشین پدیدار نیست که آشکارا
 الیه فی الصدر **قوله** الا انچه محیب غیب معصیب و باب طلب آنحضرت
 اشاره به بیست و پنج کرده الحرام محیب معصیب اشاره بدین امر خاص کرده باشد بلکه مقصود

او بالذات بینفیت و حلیت شیخین امامیه است و بارشاد جناب مجتهد الزمائی بر اعظم تحقیقین نیز که علیهم
 از بلی باشد هم حماقت و سفاهت مذکور شامل شده و امیدوارم که اگر محبت زنده ماند و آنرا بحساب تفسیر برتر
 لب کشاید حماقت محققین او و زرافزون گردد و زیر که از حماقت شیخین هیچ حماقتی زاید الوصف است
 در خیال و و هم کسی نمیکرد و لا عین راست و لا اذن سمعت که خود را امامیه اعظم رفقه حبیط لعن نمایند
 و هم لا الشیخرون ندکاست حتی که گویند نام امام حضرت رسول خداست مثلاً و اما اعتقاد بدان دارند
 که منور نام او بر زبان نیارده اند و مورد لعن آن امام و لعن حضرت امام رضا گشته اند و از آنجا
 پی توان بر و که شیخین امامیه نیز مثل بزرگان مجتهدین مصداق حدیث نبوی بوده اند که پدر
 مجتهد در صوامع نقاشی برداشته که الحاکم الاستی و در نیمی شکی نیست که استاد جناب شیخ
 المحمّدین یعنی علی بن ابراهیم قمری ظاهر همان اعتقاد داشته که از تفسیرش بید است که چون قمری
 مذکور روز دلالیت حضرت عیسی و قتی که خاتون مریم مادر مکرمش شعله یاسه را از او نهانند
 که کجاست و آن کرده بر او خندیدند و دعای او در باره مقبول شده بحماقت و زوال کبر
 امامت است از بلی مذکور که روی تفسیر او افادات شیخین امامیه هیچ و لوح است نزد مجتهد اصولیه
 پس از آن که نسبت غیبت صفری که هفتاد و سالی چند باشد نسبت باین غیبت کبری گویا نسبت تنهائی
 بقیه تنهائی است نسبت ذر است بکوه و لوند و همدان چنین نصوص در باره آن بعد و زنیاده که هر که مدعی ملاقات باشد
 ملعونست مگر بعد از خروج سفیانی و نادر آسمانی و باینهمه خود امام پرده غیبت را بقوت خود میزد و بر مردم خود
 جعفر که چه اعلامی مجتهد الزمانیت مجله حیدری می نامند و صفه های خاصه من و ناظرین میرید و ناظر
 و دیگر هر یکی از سفاری او ناحیه و هم تو بگو و نشان در سنه و الظهار تو قیام مقیمه میگوید و شرح المثل و غیر
 یعنی صدوق الکو اوب بر عبارت بلیغه خودش بزبان قال حال می نازید پس خود لعن و کفر بزد اگر نام
 و غیبت کبری نمی باید یاد غیبت صفری می نماید که هم خلاف عقل است و هم مخالف نقل که خداوند عالمیان میخواند
 که هیچ اثری و نشانی باقی نباشد و بعد هر دو و هو و احتساب امام اناس تا غیبت مانند اسب حیات زطلیمات بدر
 آید و از اینجا در معارفات اهل نه میگویند که جد هر مولی او و هر دلی و افسار شما که علمای امامیه و زو کمال
 این امام که مقیم عالم غیب است و در باره سالین عالم شهادت چون موضوعات ایشان را حدیث باشد و بر بایست
 و بیخ فرموده باشد الغرض چون بر فساد غایب عن الالباب شکل حکایت عمر و عیاد مولای نامدار است و من و زیر و زبانی
 بسا و لشل الوصف نام چنانچه مکرر اشاره بدان کرده ام از جهت حیات بدگیران گردم و اختصارا نسبت
 پیدا شتم و زودی متوجه احوال گیرم گشته ام تا مقصود اصلی از دست نرود و قول اکثر تواریع معتدله است قطع نظر
 از آنکه لفظ اکثر از آن نیست موافق دایر لغتین که بعضی از آن برخلاف آنج لالت دارد و از آنجا که قول طبع جایز
 گشته که ایشان قایل بوجود و غیبت او هستند و عقل هم دلالت بر آن دارد بلکه تالیفات قلی که توری نیز بر آن است

در جمیع امامان پس رفع اختلاف آنست مستحق و کمال است و در غیبت او این مقصود بر هر منور
هر کس علامه حیدر و در تلامذ امواج حیرت فروخت پس ذکر عبارتست از کتابی که حالتش مختصر است
چگونه برای جناب محمد در پی که الزام است مستحق و مفید تواند بود که جامع نشان مذہب یکر در نزد
درین یکدیگر و این دانست انشاء الله تعالی که محمد درین کتاب نیز در بار و چنین احتجاج متشبه بر پای خود
زده باشد و مجرب و ذکر عبارتش چنانچه بارها دانستی امثالین و لائل را از هر پاش چنانچه باز خواهد
و بر حال مبتدی بیچاره خواهد بود که نیست که از پاس خود بگور افتاده و ندانے یا بعد از تدبیر با او رکنے
در داده حق **الله** در شواهد النبوت مذکور است که شخصی گفته که معتقد مراباد و کس طلبید الخ باین
روایت که راویش نیز مجهول باشد چگونه حامی الحق را الزام تواند داد بلکه فرق شیعه را نیز که فلا
ان معتقد اند فریضه پیش قایل نگشته اند و این امور را از محدثات اثنا عشریه می پردازند و کیسکه نظر
او مقصور بر کتب فارسی باشد او هم بعد از دیدن حق الیقین و رسائل و غیبت رجعت و مانند
مکتب پیش یقین تواند کرد که محلی بر غایت قاعده کلیه که بارها منقوص گشته بر روایات اکابر شیعه نشان
کما ینافی نایفا تا ما بسو طایعنی معصوم را غیر از معصوم و غسل نمیدهد میگوید که این امر در کبر و آب
نخسره کس کرده و نماز مشغول گشته وقت غسل امام حسن طفلی بود پس دلیله دیگر بر اوضاع این قصد
بهر سید اکثون جز خیال و در هم چیرے دیگر بنظر نمی آید که گسترده سجاده بر روی آب چنان
بنداشتم تا که خواب و شاید که محبت سفاکت از طرف محمد خود بگوئے چنانکه ملنگان گفته اند که
راگفته بود که اگر زمین قبل از بلع الدین مدار نبود بارے گو که آتش مدار بر چه چیز بود که تو حکایت میکنی
که در عالم هیچ نبود مدار آتش افروخت و در آتش آسان خگر با ستارگان شدند و در شعله آتش قرار
و اما کتاب گردیدند و خاکسترش زمین شد ملنگ بر هم شد و گفت اسی حجتی لا امتی بار دیگر و حق
چنین مدار بگو زیرا که خود مجلس خاتمه المتکلمین و محدثین چنین گفته چنانکه روایت کنند که جناب امیر
بعد از جنگ اخذ گفت امام حسن را که ذوالفقار سیر و مبارز و بگو که بشو چون بعد از شستن او سیر بود
هنوز نقطه خون باقیست ذوالفقار گفت که در آمد که من این لقطه را جذب نکرده ام تا چون مرگم
وقت جسد را ملائکه مقصود یا و کنند و در دویر تو بخوانند مجلس میگوید که بخمال نمی آید که طفل در وقت
را فرمایند و بهر دو نماز و نماز متعین مختصرا و تو هم نشود که این امور در کتب شیعه کمتر است زیرا که چون
تبیع کنی متشبه خواهی یافت بلکه از صاحب کشف الغمّه که شیعیان بامیه رو بر دے او با وجود بلند
بعض محمد بر پستی بگرانید پس چگونه بدین کسی در آید که آن مرد وقت غسل پدر بزرگوار خود طفل باشد و
قرب از زمان جوانی شود و غیر ذلک سن الاثار مع هذا مولف این کتاب ملا عبد الرحمن چار حتمه الله علیه
و کتاب مذکور آثار فرموده که از ان چنین بر می آید که این نقول و آثار در کتب شیعه است و اینها که خواهد بان بگو

علاوه اگر در کتب اهل سنت بودی باز هم مرا میرسد گفته که بر اچگونگی حجت باشد که تو
 خود در این کتاب گفتی که در کتب فریقین بسیار روایات هست که هنوز بمعیار نرسیده و باید سزاوارتر از این
 و کتب عقیده بر کشادگی اگر چه حد و قیاس جامع آن روایات باشد که در ترجمه اولی و ثانی و عقیده شریف
 در کتب شیعه از ائمه اعظم شیعه یا دومی آمد پس باید شنید آنرا بعد از تعقیب بعنوانی نوشتن که بر طور آن
 باشد و از نویس فلیس و انگلیسی خود دلیل عقلی و نقلی است اجماعاً که میراث حضرت امام حسن علیه السلام
 مجتهد نا صبیح بلکه رئیس انصاحب گرفته اگر امام پس حسن بودی برادر چگونه میراث یافتی با وجود فرزند و او
 سعادتمند که با هم خود چنان کرد که پاره از آن نمیدست میسج و اگر سبب تحقیق درین باب پاره تر باشد
 ملحقه چه رسد که چون امام حسن موصوف از دنیا رفت اقامت بر بست و بهمسالگی خداوند عالم پیوست
 و غلامان و خادمان عباسیه هجوم کردند و از هر طرف محیط شدند و در آنوقت از زنان راست
 خاتون سوسن چنان برآمد که بار داشت تا انصاحب احاطه کردند و نوبت بقید و بند رسید
 و بالاخر بقایای شورا برسانیدند و لیکن در خصوص این امور هم انتکاس شدید روداد
 که امام بمقابل هم خویش پرداخت و در اواسط حق مادی محلولی ساخته و در نه چنانچه در مقابل
 هم یک از جمله یاسه حیدرے کفایت کرد و در اینجا یک تکاوری نیز می نمود زیرا که بر اصول رافضیه
 همان البجا بمقابل یا مطهره رئیس ارفا صمدین جدا عداست مجتهدین بود و لغت جعفر کذاب و درین
 با انصاحب نخب شعاع دیگر چه گویم که رعایت دو دواش فضل سکوت بزر بانه زد و ولیکن لغت
 کذاب چون در کتب رافضیه بار بار خواسته یافت مضائقه ندارد و بخلاف امریکه اشاره بدان کرد
 که تا ضرورت شدید تر نباشد ذکرش مناسب نگردد و العاقل و تکفیه الاشارة و العاقل
 لا تجد به الف العبارة **قولی** و مطابق این عبارت در تاریخ روضه الاحباب که بنابر تاریخ
 قبل ازین جواب جیل یا تجا بل مجتهد بار بار گذشته که این مجلد را بهتر من سیر نگفته اند پس اکنون
 بدلیل این دعوی را ثابت باید کرد و علاوه ما را حاجت بدان نیست که محتاج جواب
 آن باشیم چه اتفاق گذشته که از روایات مجا بل در وقت احتجاج و استدلال چه روز بار از خود
 میگوید که آن روایت مطابق این عبارت است پس چون ما و س روایت شواهد موجود است
 باید سینه دش ذکر کردن و صحت آن ثابت نمودن و در آن عبارت این کلام جاریست و الحمد
 لله لقائے که چشم نمونتی توانست کمال مرغوسه محبت را حقیقتی باقی نماند **قولی** پس میگویم
 که سخی الخ در اینجا با جماع فریقین بلکه با جماع اهل کفر و شر و انجمنی نوشند جنگ عظیم در پیش بود
 خدا و رسولش خواستند تقاسط طریقین در آنوقت و آنکه که معظمه بعنوانی مستحشود که
 هر کس پسند و دشمنی عظمی صورت بند و در اینجا هیچ جنگی نه مورث ننگی کما لایحیی پس حاشا

احد بهر آخر از پیه باب باید فحید طر فیه آنکه هر جا میگوید که اول من فاس بلیس فمنا هو البلیس آنچه از
حال حدیث بهر طور فسر و مایگان قلیل لبضاعث فماند غیر ما برین فنون و مبنیه و این صناعت که علم
کلام و مناظره تعبیر از آنست نوشتن چون در حواشی طعن الریاح و فقر یا مفصل سپرده ام با عاودان
درین پریشانی الهی معذورم هر که خواهد بدان نظر کردن و فروماند بزره چنانکه مجتهدین
باید رجوع بدان حاشیه آوردن که موجب تسکین قلب او خواهد بود انشاء الله تعالی نامش
بقول الریاح فیه کبد السبلح گذاشته ام اگر زمانه اندک مساعد شود خواهم وید که آنم مثل
این کتاب فیه مباحث کلامیه و سوزنده و اکبار جمیع علمای امامیه است قیاس و ازینجا است
که خلیفه تانے الخ این کلام را خلاص اسلام دانستن کمال سفاکت مجتهد است که شیخ کلمه گوے
چنین بیوده گوے نکند تعبیه این کلام در باره جواد از عت طاهره ب خطاب حضرت امام حسین
صد در یافت به بخار غوطه بخور و چشم خود در شاتل علمای خودش بکشا علاوه کسانیکه با
گلستان و غیره در ولستان خوانده اند آنماینر سداستند که کسبت بر یکم در قرآن مجید آمد
والله بکمال تاکید بر ثبوت ربوبیت ایزدے دلالت کرده و در جایای دیگر نیز اینطور وارد شده
و مولای مجتهد یعنی قاضی طباطبائی شوشی بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و دلخواه
حل کرده و در تصنیف فقیر موجود است اگر مجتهد قدرته بدان دانسته چرا تعرض بدان نکرده
بر این اجمال صناعت کردن کار این فردیایه و سقوله هست و در غیره و آنم نبض پدرش در حوا
و لیکن چنانکه شیعه ایست از ایمان او را کجا حاصل است ق مکن یضلل الله فماله من هکذا الفض
عبادت ایزدی این مسئله را در شرح طعن الریاح که بطور جرح مبسوط نوشته ام باید دید و عجب است
که اگر در بیاضش آرزو همه حواشی را ترتیب دهند مثل این اجزای بد و صد که ولیکن قلت
فرست از ان مانع است چه کنم که نه معینه دارم که در تبیض النخیه هست بنید و در شخصه که خند کس
را دستگیر کند تا به بیاضش بنید و خند کس را در تبیض آن نگاه دارد که در ان عرق ریز
نمایند طر فیه آنکه چون طلبه در کتب درسی استدعای کنند و من اشاره با صراحت می گویم
که درین باب ذم می کشم که شمارا در مدته قلیله و انگاه آسانے تا منزل مقصود سلیم و شای
در مؤنث من اعانت کنید گانهم لیسا قن ان الی الموت فاکھو بی نظرو ن و بعضی بودند
که در تبیض بقول بعضی از کتب فقیر و عدا بهای صحتی نمودند و بعد از روزه چند ملاقات را هم ترک نمودند
و کسانے که برین کار نوگر گردانیدم و عده خود را در کتابت مسودات و تبیض مبیضات
و فاکر و ندوالاته ندرة و اتقا ق و بعضی از کتب را نو لبسانیدم و حساب آن اگر
بجمل رد پیه بود بعد پیه کشید و مکرر به تبیض کتابے پرداختند بنده وقت مطالعه آن کتاب

که گفته است که روزی بر ابو محمد رضی الله عنه در آمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بان
 فرو گذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد از این که خواهد بود فرمود که آن پرده را بردارید ششم کودکی
 بیرون آمد و کمال مهارت و پاکیزگی بر خضاره راست وی خالی و گیسوان گذاشته آمد و بر کنار
 ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد فرمود که این است صاحب شما بعد از آن از انومی وی بر قیاس
 و ابو محمد رضی الله عنه فرمود یا بنی اذخل الی الوقت المعلوم یا بخانه در آمد و من بوی نظیر بویم پس
 ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و بین که در اینجا من کیست بخانه در آمدم هیچ کس را ندیدم از دیگر
 آرد که گفته است معتصمه و این روایتی است که مجتهد نقل کرده و بر آن رنگ التزام نیست
 زیرا این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مرا و را دو عیب اثبات میکنند یکی
 بر غیبت قمری یعنی کوتاه آن زمان ولادت وی است تا زمان القطع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی
 و از تر و آن از زمان القطع سفارت است تا آن زمانیکه خدا تعالی ظهور وی را مقدر کرده است
 و در غیبت قمری و بر اسفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگری که واسطه بودند میان وی و سایر
 خلایق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرد و اندو جواب آن می آوردند و آن سفارت
 بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست و عشرين و ثلثمائة بوده و از
 آرد که پیش از وفات خود بخشش روز توفیقی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما
 نوشته است و نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجره و انک فلک
 قائم میت بابشک و یعنی ست امام فاجع امرک لا اوصی الی احد لقوم معانک بعد وفاتک فقد فقت
 التامه فلما طویر الالبید اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوه القلب استلذا لخاص فیسیالی
 من شیعی من بدعی المشاهده الامن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الیصی فبوکذا بمفتر و الاول
 و لاقوه الا بالله العلی العظیم چون روز ششم سید فوت شد و بهیچیکس وصیت سفارت نه نمود و بعد از آن وقت
 غیبت طولی در آمد الی ما شاء تعالی و این طالع را در مدت عیب قمری وی از حکایات بسیار است از آنجا که
 یکی از اهلالی نواحی حله را که اسمعیل نام داشت ریشی بر آمد که همه اطباء حله و بعد از علاج آن عاجز آمدند گفتند
 که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر است زیرا که بوقر اکمل که از قطع آن حیات منقطع
 میگردد و نزدیک است اسمعیل گفته است که چون از اطباء یافوس شدم غمیت مشدق مقدس سر من را گرد
 بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرواب در آمدم و از حق تعالی استعانت جستم و از ائمه استمداد
 نمودم و بعضی از شب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم بیک روز بیکار و جلوه رفتم و غسل کردم و طهارت
 پاک پوشیدم و همیشه شریف متوجه شدم دیدم که از آنجا ب چهار سواری پیدا شدند شمشیر با بسته و یکی
 نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فرمی در برگستان بروم که مگر از شرفا سے

میشوند اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طوت یون فرجی در دستدار
و آن دومی دیگر بر طوت بسیاری آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فردا بجای خود پیش اهل فرجی رفتی
گفتم آری فرمود پیش آری که ریش ترا به منیم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد در ریش مرا میفشرد
بسیار در در کرد آن نیزه دار مرا گفت اعلت یا استعیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفتم
افلحنا و افلحتم انشاء الله تعالی آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش دویدم و میرا در بر کشیدم
وزانوی او را پوشیدم پس روان شد و من نیز روان شدم مرا گفت برگرد گفتم من هرگز از تو جدا نخواهم شد
بار دیگر گفت باز گرد و مصلحت آنست که باز گردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
که حضرت امام دوبار تر گفت که باز گرد و تو مخالفت میکنی بایستادم چون مقداری بر رفت رو باز پس کرد
و فرمود چون به خدا در می مستصر ترا خواهد طلبید زمیندار که از وی هیچ قبول نکنی چند آن بودم که از نظر آن
غائب شدند بعد از آن بمشهد آمدم و احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن نواحی
بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه با صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خود را با خودی
گفتم آری مرا به پیشرو آن بران راست من بود بر بنه کردم هیچ اثر نمانده بود از دشتی که دوشتم در شکاب
افتادم که شاید بران دیگر باشد آنرا نیز بر بنه کردم هیچ اثر نبود در مردم بر من از دلم کرد و دیر بر من انداخته
خاندان مشهد را بخانه در آورند و از فراحت مردم مرا خلاص کردند چون به خدا رسیدم این خبر
به خدا دیان رسیده بود بر من از دلم کردم چنانکه نزدیک بود که گشته شوم بعد از آن مرا پیش مستصر
بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت ویران از دنیا رده بهید گفتم نمیگرم که امام مرا وصیت کرده است
که از وی چیزی نگیری مستصر بگریست از پیش من بیرون آمدم و هیچ نگرفتم بعد ازین ملا میفرماید
که ندانم اقا لوه یعنی این حکایات و روایات از شیعه بود باز گفتم و فی جامع الاصول فی اسرط

الساعة و علی اما معا عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لیطول الله ذلک حتی یمیت الله فیه رجلا مسمی
اوائل یوم یوم اسمی اسم الله اسم الی علماء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما
و جورا و فی روایه اخری لا یتقضى الدنیا حتی یماک العرب الیهیتی رجل من لواطی اسمہ
اسمی اخرجه البودا و در حمة الله تعالی و فی جامع الاصول ایضا البو اسحق رضی الله عنه
و نظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی بد السید کما سماه رسول الله صلی الله
علیه و سلم و سخر ج من صلیه رجل لسمی باسم نیکم صلی الله علیه و سلم شبهه فی الخلق و الاشبهه
فی الخلق ثم ذکر قصه لملاء الارض عدلا اخرجه البودا و ذکر القصه و قال صاحب الفوتوح
المکیه فی ذکر المهدی و انه یموت ثمان مائة و ستون رجلا من رجال الله العالمین اعلم انک الله

وایمان آن الله تعالی خلیفه منجیح و قد امتثلت الارض حورا و ظلما فیما باقسطا و عدلا و لم یبق من الایمان
 الا یوم واحد بطول الله ذلک الیوم حتی ینزل الخلیفه من عنده رسول الله صلی الله علیه و سلم و یزول
 فاطمه رضی الله عنها و اطلی اسم الله رسول الله صلی الله علیه و سلم و کتبه حده الحسن بن علی بن ابی طالب
 و المقام شبه الرسول الله صلی الله علیه و سلم فی الخلق لفتح الحار و ینزل فی الخلق لضم الحار لانه لا یزول
 احد مثل رسول الله فی خلقه و الله تعالی لقول فیه انک لعل الخلق عظیم ثم قال و یباجله العارفون
 بالله تعالی من اهل الحقائق عن شهود و کشف متعرفین الی جبال الیون یعقبون دعوتهم و یصرفونهم فی نور
 یملکون ان قال المملکة و یعقبونه علی ما قلده الله تعالی ثم قال و ان الله تعالی یتوزله طایفه حسنا بهم
 فی ملکون غیبه الطلعم الله سبحانه کشفوا شهودا علی الحقائق و ما هو سر الله علیه من عباده قسما و هم فی
 بالیقصل و هم العارفون الذین عرفوا ماثمه و ما هو فی نفسه لغوت من الله تعالی قدر ما یحتاج الیه فی ربه و مرتبه
 لانه خلیفه مسد و یقیم منطق الحیوان مری عدله فی الانس و الجان و قال الشیخ رکن الدین علاء الدوله
 احمد بن محمد اسمانی قدس سره فی ذکر الابدال و اقطایهم و قد وصل الی الرتبه القطبیه محمد بن الحسن
 العسکری رضی الله عنهما و علی اماره اکرام ائمه البیت الطهاره رضی الله عنهم و هو اذا اختفی دخل
 فی دائرة الابدال و ترتی مندر حاطب طبقه الی ان صار سید الافراد و کان اعظم علی بن سینا
 البغدادی فلما جا و بنفسه و دفن فی شوشنیریه صلی علیه محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما و طبرجله
 و یقر فی رتبه القطبیه تسع عشره سنه ثم اوجاه الله تعالی برفوح و رجحان و اقام مقامه عثمان یعقوب الجوبی
 الخراسانی و صلی هو و جمیع اصحابه علیه و هو فی مدینه الرسول صلی الله علیه و سلم فلما جا و الجوبی بنفسه
 جلس احمد کونجک من ابناء عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مجلسه و کان توفی الجمع و صلی علیه و فوهم
 لاصفه بالارض غیر مشرفه و بنیه لا لیرفما غیرهم و هم نرد و رتها کل سنه باز و آخره میفکاید که چون خست
 حق سبحانه توفیق اتمام بیان البصی احوال و افعال و کرامت و حوارق عادات ائمه اهل بیت خود را
 علیهم اجمعین و او باز رجوع بذکر بعضه از صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین کرده می شود
 می باید که فضیلت و کمال و لایست و کرامت اهل بیت را منحصر درین دوازده تن بدانی اگر چه
 انسان بجز فی فضیلت و کمال اختصاص اشتها ریا فته اند زیرا که اهل فضیلت و کمال از اهل بیت
 بسیار بوده اند چه در طبقات ائمه مذکورین و چه متاخرین از ایشان و بعضه را متاخرین
 ایشان در کتاب نفحات الانس در طبقات صوفیه مذکور شده اند چون ابراهیم سعد
 علوی و سیدی عبد القادر گیلانی و غیره مباح قدس الله تعالی ارواحهم و التوفیق
 من الله تعالی تا بحال سعد زید بن عمرو بن نفیل که یکی از عشره مبشره است و منیا
 و فضائل او مشروح کرده ازین عبارت که از آغاز تا انجام برای اطمینان و ناظرین تو

عالی شد که ملای نامی قدس سره السامی ترجمه صاحب الامیه موافق کتب ایشان بجل آورد و کائنات
 ایشان بر وجود غیبت و ظهور مبارکش بران موقوف است و تذکره اش ابواب تراجم حضرات ائمه اثنا عشر
 مصطاح شان برین خاتمه الاممه ختم فرموده و بعد از ان از مختارند بهب اهل حق خبر داده و طور کشف
 و اشراق صوفیه ساجدین را هم ضمیمه ساخته اول از حال و لادش نارغ گشته باز بغیبت و ظهور
 توجیه کرده باز اصول خود را آنچه در کتب معتبره بود قلمی فرمود و ضمائم را نیز تقرر نمود پس اگر
 مراد مجتهد آنست که ذکر حکایت معتضد بنجر از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لابد
 من دلیل که سربسارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و بے محایا بدو تخته
 در آمدند مگر بر او خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشید و نزد امامیه بر غیبت صغری و کبریه
 منقسم گردید و در صغری که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهر سیدند که میانه حضرت امام و پیشتر
 واسطه وصول فیض بوده باشند و خاتمه ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذلک و اگر مراد غیبت
 که ملا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا
 حکایت خلیفه برین نمط نمود و صاحب روضه الاحباب نیز همان نوشته پس بر جای خود نیست
 بدلیل مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است و لیکن چه توان کرد
 که بقول عرفی سه تا بعد قرن دیگر امر بدیهی بکند به عقل اول بر این تینش تفهیم اساس این
 تقریرات طولیه و مطبونه بر همین است بالجمله ملای موصوف چون ترجمه امام غائب عن الایصار
 اعجوبه روزگار شروع فرمود که امامیه بر اسے اول لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان
 گذاشته اند و او نزد ایشان خاتمه دوازده امام است و نیز عم شان داخل شد و در
 سرداب که در سر من راست و مادرش میباید و انتظار او می کشید پس بسوی او باز نیاید
 و این غیبت در سال دوصد و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش و صبح پدید آمد
 پس امام مخفی است هنوز بر گمان باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی تواند نمود از بر
 آنکه ملا بر طور شیعه سخن میراند این امور بر طور شان میخواند و در اثنا ایات اینهم آورد
 که از ان واضح است که اختلاف کرده اند را و بان که این غیبت در زمان پدر نزر گوارش بود
 چنانچه را وی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابو محمد در خانه درآمدن بگفته آنجناب داخل شدم
 و اثر می نیافتم پس ملا اختلاف زمانه را هم در غیبتش نشان داد چنانچه در تاریخ آن در مقام و بعد ازین
 طور اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داد یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی و خود
 که هنوز پدید نشده و ایضا در مابین این هر دو خیال نوشته که شیعه امامیه برای او و غیبت ثابت میکنند
 قمری و طولی الی آخره اینهم نص قطعی است بر آنچه گفتیم و با اینهمه یادگی مجتهد باید دید که هر چه از ذکر حکایت

معتقد و رفتن تکس برای ششید کردن امام اند و آیات اهل سنت است و بصحت هم
میوست و رنه در محل استدلال چرامی آور و نیز عبارات ملا می مسطور در اثنا که بیان
که چنین آورده اند و از دیگرے آرند ای غیر ذلک این افعال اگر بشیعه رسد است
چنانکه دانستی مغلطه مجتهد بابت استدلال و الزام سمت وضوح دارد و اگر تردید او رسد
بسیوی اهل سنت است پس مجتهد لایق آن نماند که عوام طلبه نیز با و خطاب نماید تکلیف
مشکلمین اهل سنت و لیکن بیچاره گان چه کنند که هرگاه کتاب از موفت کارگاه اجتهاد
بیاید و خواهش که شب و روز را در العیش و کارانی و خواهش های نفسانی میسر
شود و عونا بر آورند و غفلت در بلاد افتاد که چنین کتاب در هیچ زمانه از هیچ معنی
ظاهر نشده و اگر راست پرسی بامعنی سخنی صحیح تواند بود که مفادش چنین است که هیچ
مؤلفی از تکب چنین بغضیات و نفوآت و لاف و کراف نشده و نخواهد شد پس ضرر می شود
چو ابش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند و در دام و دانه او گرفتار نگردند و ایضا چون ملا می نامی حوز
که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد و ندید سبب اهل حق را ذکر فرماید چنین افاده کرد که بنا
بقا و تاسا معین و ناظرین آگاه شوند که تراب شیعه با انجام رسیده معتضدات اهل سنت درباره هر
موجود که از نسل امام حسن است شروع شد بغرض کوری و کورانگی مجتهد را یا یانی نماند چنانکه در
من بعد اگر او را عذر کرده شود و بیچاره مجتهد درین امور محذور است که خود قدما می او
درین تار و پود بصری و بصیرتی نداشته اند و اگر چه سفرای شیعه برای آن بود که عوام بر امام هجوم
نکنند و موجب فتنه نشوند و فیض امام متوسط شان فائز شود و حالانکه بعد دیدن کتب
شیعه خواهی یافت که این حصر باقی نماند و باب رفعات دیگر هم مفتوح شد تا کتابها
در آن جمع گردند و توقیعات ناش نهادند پس درین صورتها اندیشه فتنه بال بسیار
بود زیرا که چون سفری که بر غیبت خود قایل بودند اشتند گرفتار می شدند و حکام می رسیدند
که امام کجاست این بیوفایان البته امام را بدست دشمنان محسوس کردند چنانچه خواسته بودند
که جناب امیر را بدست معادیه سپارند و هیچ یاد داری که با سبط اکبر چه کردند و در کربلا
چه مهاینه با سجا آوردند حتی همراه لشکر بید شعی گردیدند و بنض امام سجاد کما مرار اسبط صوفی
ششید نموده گریه و زاری و فریاد و بغیر ارمی آغاز کردند و مامون بتقلید شان ماتم هم سجا آورد
پس امام را خود باستی لذات اهتمام فرمود که غیبت و ظهور بدست او بود و نجلافت سفر
که چون گرفتار می شدند نمی توانستند از محبس غائب شدن و بدلالیت سوی زمین
امام معذور میگشتند پس بهتر آن بود که نام سفارده میان نمی آمد و امام این مهات را بتقدیم میر

و اگر این امر را مجتهد نتواند فهمید یا بر تنفیذش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد
 و ملک اعظم برای تنفیذ و تائید او ملازم باشد بحدیکه گاهی بسیر آسمان پندارد و حجت پسری
 نیست چه جای سفر پس بجلت تمام بلاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و هرگاه
 منافقین و فتنه برایی جنس با قبل جمع شوند چنانچه صبح و یلمی را اتفاق افتاد بعنوانی غائب تواند شد
 که همه مثل خضر عم امام حیران باشند و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت حضور می توانست در پرده
 تقیه کار دارین را بصحبت خلفا از نظام دادن و مخالفین خویش را بهلاکت نیست و نابود نمودن بین
 که بیک فقره چیست امام معاصر بارون غلام حبشی که خیر نفس لامری از رفعت وزیر داده بود هلاک شد
 و وزیر را با وجودیکه بخیر خواهی امام و اطاعتش معروف بود آسبیدی نرسید بلکه خلیفه کور از دغدغه نفس او
 فارغ گشت حاصل آنکه جنین امام که پرورش و قطع نظر از دنیا بر عوالم الدین محیط باشد و اگر گونه خلیفه
 و قدرتی هست چنانکه از حدیث بسیار در مجلد اول بوضوح پیوست او هر چه خواهد بعمل آرد بلکه
 توان گفت که هر محال از دست او ممکن شود و ازین اجابت زیاده تر عیان گشت که هر عالمی
 که بوقوع امضای مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و آشکاش امور شرعی و تقی
 موجود گشته لا حول و لا قوة الا باللہ پست تر ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای مدح
 نتایج دیگر بر آوردن سبکه ازان این است که از ذکر عبارت فتوحات که نسخه آن پیش
 بوده و بسیار برافقیر جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و دعای مذکور
 در نسخ همچنین یافتیم که خلیفه ایزدی یعنی امام مهدی البته بوجود می آید و وقتی برای جهاد و شهادت
 لشکری آراید و بپایند سماوی و توفیق انیزدی مجاهدات سیفی و سنائی را بپایان
 میرساند و دین تویم را تقویت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر است و در جاهای
 دیگر نیز آنچه فرموده نصوص قطعی در آنست زیرا که در نکته انمینی که آن بزرگ از اولاد
 سبط بزرگ است ارشاد کرده که چون از حبه اللہ باعث حق و ما عسکری عظیم
 در وقت خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان کوشیده حق تالی ازان را ضی
 شده و در عو قدش یکی را از اولاد او شرقا و غربا محیط گردانیده و چنین سلطنت
 عنایت کرده تا داد عدل و داد بد و زمین را که برگشته بود از سید او و ظلم خالی سازد و این
 دلیل بر اینست که اسم پدر بزرگوارش سید عبداللہ موافق والد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 روضه گویند نامش حسن است و نام مادر بکرش را اهل حق آئینه نوشته و در باب انزع زکس و سون بیان
 و صقیل بیان کردند چنانکه بار بار استی بالجمه چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگری چگونه بطریق
 باید و ایضا هرگاه با ظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که این عطا سه خاص در جلد و

رحم حضرت امام حسن بود در حفظ و حراست خون امت و در حدیث هم منصوص که حضرت صلی الله علیه و سلم
این صلح را که سبط اکبر بجا آورد کما ینبی ستوده و در روایات صحیح مرفوع گشته پس مجال است که او را و اولاد
امام حسین با شکر زیر که خلق خلافت متفرع است بر حصول آن و خود بجهت قبل ازین در مقالات
و دیگر اقوال محدثین اهل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ایضا رفضه روایت
سیکند چنانچه رئیس اعظم امامیه وزیر اربلی در کشف ائمه ثابت کرده که امام حسین سخت ناخوش
ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور نسبت که لطالانش از کتب فریقین بدرجه ثبوت میرسد
صدق آن بر جناب امام حسین از جمله محالات است و ازین حروف و حکایت بخوبترین جوته ثابت شده
که صاحب فتوحات زینهار نگفته که مهدی موعود فرزند امام حسن ثانی است که امام باید هم بطور امامیه باشد
و نه تناقض صریح است و این از امثال او خارج از دائره امکانی العجب که رفضه بی بدین تناقض نیست
نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در فلان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی از اولاد
امام حسین است الی غیر ذلک من مقالات اشیع و شیخ فتوحات را تتبع نکردند و بنده چون خیال نمایی
داشتیم نسخ کثیره فتوحات بهین طوری افتیم که خالی از تناقض و نهافت باشد و این امر از کلمات شیخ
توان دانست که رساله عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکتبه ساخته اگر آنرا بهینی البته با عقائد جمهور
و بلحق مطابق است و زینهار مخالفت ندارد و هر که خواهد بدان رجوع نماید تا مطمئن شود که رفضه چنان است
بر آن گماشته اند که کاملین ایشان را بسوی مذہب خویش بحد و جهد تمام کشند تا قیامت مذہب محمد
خویش ثابت سازند سعی ایشان مبنی بر اغراض فاسده و محدثات کاسده میباشد و باطل و باطل و باطل می باشد
نیست و عقلا البته در دام و دانه ایشان گرفتار نمیشوند اگر عوام بدیدنش از جا روند و تعجب نیست که بصیرتی ندارند
و در مقام بعضی از امور که امامیه مستدر آن در مستلقات حال صاحب الزمان شده اند بطور
اختصار باریشند که جمیع گویند اجماع امامیه بر آن است که حضرت امام حسن ثانی
اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافتند خصوصاً حضرت صاحب الامر که اگر
جمیع حالاتش آگهی رود بیا یقین حکم توانی کرد که در معراج شریف نیز از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم سبقت برده و آنچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
و جبروت برای او از جناب باری تعالی مقرر گشته برای احدی از انبیاء بلکه جناب
سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت لخصوصیه توحیدیه و لا توحید
غیره فی حقا بانه قال الکلام فی الامتياز لانی الا شتر اک اگر چه حکام بعد از تفتیش
و تفتیح میراث امام ابو محمد علیه السلام بمجفر عم بزرگوار صاحب الامر دادند و آنچه بر آن
ترتیب یافت عوام را هم از آن شرم می آید کما مر الیه الاشارة و الاطرحة جمیعاً و ایضاً اجماع

و از عجایب آنکه در علمای ایشان یکی را بر چه نیامد که از متعین چنانچه شایسته بود و او همین قدر گفته که حضرت
 ابو جعفر و اندک بعد از آنکه متعین شد لایمیه دین الفاظ و عبارات را بلکه عوام نیز لغت گفته در اجماع ایشان و
 فهم و دانش او بعد از تنج در اکثر مقامات همین است و این امر است که اطفال و بستان فن منطبق بر آن خندند و میسرند
 اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه و بر آن گفتنی و بجهتیکه سور موجب کلیه باشد صدر مکرری و از آنجا که در فهم
 معنی عبارات تحفه بر سارا غلط سپرد و که لفظ امامیه گویند را بر اسباب حمل کنند و در اینجا چگونه براه صواب
 رود و هر چند او را نماندند از غایت جمل مرکب گوش بران نه نهاد داری و تهیدستان سمت راجع بود
 از هر چه کامل بیا که حضرت از آب حیوان نشسته می ارد مسکن در این برین معنی نقل کرده اند که از خاتون نرجس پیدا شود
 که امر مفصل است و در و القصاص و القصاص علی علماء الرافضه و گفته اند که حضرت ابو محمد بحجاب عمه مخفی خود در نشان
 که غائب عن الابصار بلکه امید از کشی زان بوجود آمده اند و از قدرت باری عزوجل کسی را چه مجال انکار است
 هیچ استنباطی نباید کرد و در و دانش از آن که انکشتن که $\text{يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ}$
 حی که در حق بگویند و گویند $\text{فَتُحْيُونَ شَخْصًا}$ شخصی را از سادات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد و در
 کس دیگر را از دو دمان خویش نشان میداد که در کشی زان پیدا شد نه پس اشتیاق دیدنش را بدو
 و اشتهای باری بچندی از اسباب که بعضی سوالات مذہب از آنجمله باشد ملاقات فقر را مستعدی شد
 در ملاقات اول چنان یافتیم که هر چه او گوید او را می شنید و از خالصین کسی را چه یار که در دعای می مذکور
 گفتگو کند بعد چندی در ملاقات سال لاف و کزاف و چپتی و چالاکي او بوضوح انجا میاید تا در دل گفتیم که بزرگان
 راست گفته اند و شنیده می بود مانند دیده و فو لسی بر نیامد که از روایات لغات نیز نتوان ترا نجا میداد که در
 دنیا داری و دین گزاری انگشت نمای افاق و رضا جوی ملوک و طوائف الحیل بدر بارشان و شیر تیره
 اوست معاذ الله که امام حسن عسکری و فرزندش را بر او قیاس نمایند بلکه هر که در معنی شک ارد از نوع
 لغات نباشد الغرض هر چه امام عسکری فرماید علی الراس العین لکن بشرط ان لا یكون مردی عن اصول
 ذوی الوجہین فان ذلک بعد علم بعد المشرقین و المغربین و برخی دیگر نیز از رافضه امور مذکور را بمقتضی
 عمده الطالب فی نسبت الی طالب نسبت کرده اند و بران افتخار دارند و بنده برای اظهار حقیقت آنچه
 از کتب معتبره امامیه بجا رحت و شهرت رسیده بیا د اهل نقل و مباحثات میبهم که ایا شمار اعقلت تمام رود او
 از آنچه درین اوراق از کتب شما گذشته که هر که نام مبارکش بزربان ارد او ملعون و کافر است خصوصاً درین
 زمان که غیب کبری عبارت ازان باشد و عینی و اثری از صاحب غیب پدید نشود و کیفیت که صاحب عمده الطائ
 ان اسم را یادگار گذارد و چنین منی شدید و بعد اعظم در نظر نیار دل پس در کفر و لعن او هیچ غایله نماند بلکه
 در سالی و السنی که چنین کسی با طهارت و صوفی و چنین امامیه حق لعن بوده پس کفر آنکس بدلیل الزامی
 بمنع من ثبوت سیر و نیز بحکم احادیث معصومین و هم با احترام علم الهادی را زنی که هر چه عیار کند کیست که او را

شهر و او اندک عینی هیچ نستاند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام چهل علمای طائفه باطن از شیخ الطائفه امام
 اعظم طوسی مثل رافعه الدار عیا است که خاتم بودن مهدی مذکور یعنی فرزند نرگس خاتون امر نیست تقریبی و
 تحقیق نیست که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه کما اشرنا المیه سابقا یعنی زمانه
 تکلیف تعالی از نبی یا امام نباشد پس مذهب امامیه که خاتم الامیه همین است و هم مهدی موعود از هم باشد و حال
 مذهب اهل سنت هر کس را معلوم است که متکلمین و متعینین همین میگویند بلکه از هر کس شنیده باشی که گفته بعد
 ازین تفصیلات که رسالت بر جناب خاتم المرسلین مختوم شد و هر که بعد از وفات شریف دعوی کند ظاهر یا
 باطن که بر من صحیفه و دستور العلی نازل شده بران کاری ندیم احکام ان مخالف قرآن مجید بوده باشد یا معتقد
 نزول وحی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کما بنما من کلان
 و دیگران هم همین معنی را میشنید و موکد می کنند که وحی متعلق شد بعد حضرت و بخلاف دلالت و گویند که لیک باید
 تاقیامت ان ولی بنخواه از نسل عمر خواه از علی بن و در اینجا تحقیق بعضی از اهل دلی هر چند در سابق گزیده باشد
 بیاد آمد که شعر خود را الحاق کردند لیک از نسل علی اکثر بود و بدانکه نسلش نسل پیغمبر بود و این اشاره
 شد بحدیثی که محدثین امر را روایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مرا در صلب علی قرار داده و ایضا
 چون جعفریه قائل اند بامامت عم بنی زکوار غائب عن الالباب پس اجماع کجا محقق شد هر آنکه امام حسن عسکری محمد بن
 خود را گذاشته زیرا که چون همچو فرزندی و پندری سعادتمندی موجود باشد برادر امام را امامت چگونه تواند
 که از اصول مقهره پیدا و هویدا است که اینجی خبر برای امامین بنامین یعنی امام حسن بعد از وفات امام حسن
 کسی را حاصل نشده اجماعا قطعا و برین قدر چه موقوف قبل ازین باشد که فاصله هر کس را معلوم است که طوائف
 و دیگر از امامیه حضرت امام محمد باقر و امام صادق را خاتم الامیه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونه
 تواند گفت که این گذارد و بهار خاتمیت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام نرگسی و سوسی و ریحانی
 حفظ و اهل علم و دانش بر همه این فرق ضاله میخندند که ذاتیات امامت جهاد و دفع احتمالات و حفظ حدود و الملوک
 است چنانچه در سابق به بسط و تفصیل و التمسک پس چنین امام را خدای عز و جل مبعوث گرداند بعد ازین فرمایند
 بهی نام و نشان شود و کار خود مشغول باش الا حول علاقه الالباب و هرگاه صاحب عمده الطالب چنان مخلص
 پیش آمد و از بدیهات اعراض نماید بر تحقیق او چه اعتماد بلکه اگر اندک عذر کنی فرق اولین از امامیه که حال
 غائبین خود را بیان کردند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلا شبهه منافقانند چنانچه پیش گفته شد که این شبهه
 از روی خارجیت میکردند برابر دلیل است بر تاخیر شان و حرثات ایشان و تناقضات این بیداران
 را نامستی نیست حال آنکه نمونه هر امری را درین اوراق ملاحظه کرده باشی و در اینجا امری دیگر بایستی شنید و برتر
 موجوده و معدوم ایشان باین خدی که کتاب اول ایشان که از همه مقدم بر باشد و معانی اصنافی در آن
 انجیل انکسی نگذرد و نسخه سلیم است که بفرمایش امام الامیه و رعایت کمال شروط حج گشته و خود حضرت امامیه مرقه

مرقه بعد از خبری صدق سلیم بران نوشته اند باطن را میوه غلام اثنا عشریه مشتمل است بر امانت ثلث عشر نیز پس
 کتاب موضوع باشد چنانچه در تالیفات فقیر الدینی با احترامات در اثنا عشر باطل بود که بقول شیخ از احمدی
 المر اجنبین خالی نیست که دشمن را کشتی تا از ظالم برستی لاجرم بالیقین بعد از سیر و تماشای ندب ایشان
 خواهی گفت که چون داد قلعش واستقر اندادند و در پنج زنی و خیره سری گرفتار شدند و تقاضای مدد و نفقه
 پیچ پیچ بیک که در حل آن ره نبرد هیچ و الاضایه کمال عجز علمای ایشان دلیل است که مقلدان هر
 شریعت باشند دوم نفقه زنند و حقوق اطفال با باطلست را درین مباحث زریب عنای خویش گردانند و
 حکایت این بنفقه را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعید و ابو جعفر سپرد حسین بن
 روح و علی بن محمد خانم سفارت را با بطن خود یافتیم که بر اصول مجتهدین لکنو با اختیار این امر حشر خویش
 را با نیرید و شمر بخونیر کرد و چنانچه از رساله ذوالفقار اول مجتهدین مومن جالسی اشکار است و باطن
 جمعی از کافیه الحیدرین جابجا بدیدار و این امور را از غایت بیجالی رو بروی ما تقدیم میسازند
 بلی این چنین اجماعیات و بهوات را اجماع بد معاشان کن پور توان گفت که گویند ملنگان ما
 بوجود و بقای آثار شیخ بر لیل الدین مدار اجماع کرده اند برین هم اجماع شان یافتیم که هر چه در عالم
 شهادت کسوت وجودی پوشید و جام هستی می نوشد به ترتیب ویر و درش و کمال عظمت و قوت
 اوست و هر که در آن مناقشه و مجادله کند ذکر و عید حجتی لا اله الا انتی مر اورانیکو است بلکه بعد از متبع رویا
 بحار و حق الیقین متعلقات آن و دیگر گماهی که تعلق به سفر اوزنگارنگی و شعیده بازی ایشان
 نوشته غیبت امام پیرایه تصنیف در برگرفته از مساعی طوسی و لغویانی که کسی در آن گفتگو نتواند کرد اگر چه
 عالم الهدایه ثانی باری و سلار قافله الار ایشان باشند حکم حازم باید نمود که سفرای ایشان را
 در ادای منصب عظیم گوی سبق از ملنگان ربودند و خوشی پلنگان گرفتند و رو باهی را با بنهار سلطنت
 یعنی کسی که در دام و دانه ایشان گرفتار شده چه دینارهای زرخ از مشتاقین زیارت امام
 تحصیل نساخته بعد از آنکه در انواع مشاق و محن ایشان را انداخته اند و با لآخر مساعی بلیغشان
 از طالعین و متوسطین خراسان لغت را ہی نکشوده بلکه لغت را بر لغت افزوده و غیر از حشر آن
 دارین چیزی دیگر نبوده یکی ازین قوم مبتلا به گوید که نتیجه ملاقات غائب عن الالبصار و حاضر فی
 الالبصار خطاب من این بود که ملعونست ملعونست هر که تاخیر کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
 شوند اری هر چه که لغتی لغت شود و درین خصوص بر حدیث اسفار هم در تندیب شیخ الطائفه
 نظر افتاده از حضرت مر قنوی کرم الله وجهه در جواب کسی که از وقت نماز سحر پرسیده بود
 فرمود که صورت شخصی نظراید و البقیه درین حدیث وقت ستاره کان نمی باشد
 و این ازین سبب گفتم که خاتمه امام ترکسی نیست بیکر لغت که ملعونست ملعون کسی که نماز صبح

گزارد و قتیکه ستارگان بر طرف شوند فلا تفعل پس اگر سفرای روضه عادل باشند و روضه معتقدین نشان
 بکشف و اشراق بالهیت پی بران برند بالیقین مشتق از عدول و عدیه شیعیان خواهند بود لاجرم درین
 معرکه بطور برتر خیزد ری توانیم خواند که عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است؛ زیرا که این مسایل
 تحقیق شد از باخ فکر و اوایل اصول موضوعه و علوم متعارفه طائفه کسبیه فاحشه مدعیان مزید و لا
 جناب متاه مردان و شیر نردان مانند حسین رحم در پرده نشینند و خاتون قیامت معدن عفت و
 بعد از وثیقه کتاب مختم که بریز از فار عظمی خالق تواند بود پیش اخذ تلابیت علی مافی الکافی بر ملا
 برگزید و بر کتاب فتن بجاراکا بر طائفه نتواند که جوالی دهد و سکوت تام اختیار کرده و قدر را پیش
 جناب میر بیان فرموده و وایت قرانی بتعلیم اسجناب یاد گرفته باز لطاق بهت برای مناظره بنزد
 و ناظرین و حاضرین گوینده نده محکم که هر جای محاوره را می باشد ضرورت شرح نتوان کرد پس بهم
 و هم روحی و نقض عموم و بعد توکید ما برای جناب سیده بدین شد و مدعیان شد و سلامت روس
 فاروق نیز با وصف او بخشن و گرنهان کشیدن یا انداختن چادر بکردن و کشیدنش سرفروا کنند
 و کردن تبا بید و شاعر بر چنین شخصی اسلم اختر کرد و علمای روضه انرا مانند قصید حمیر حمیری حمیر و در
 زبان و شعر ندکور را برای او نظم نمود ساختند و امیدوار میراث خردوس شدند و اگر علمای
 قوم شاعر نباشند و ز غاوی بودن هر کس از ایشان تردد می نیست کما قال اللہ تعالی و الشعرا
 یسعم الغادون پس غوایب را دیده و دالت اختیار کرده مصداق حسره الدنیا و الاخره گشته اند
 فرق این است که طر فادر حکایات مجبه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور و انبساط شاعران
 را طلبید پس نظم خود را از مضایق و غریبات انشا کردند و لغت های فراوان یافتند و مخلص شدند
 ناگاه گاهش بر طفل افتاد که انرا اقدام نشان می پیاید فرمود تو کیستی و بچه کار آمدی گفت
 امی خداوند لغت نگردانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دریا چه روز بازار گفت
 مگر نشنیده که خدا بعد از ذکر شعرا غاویان را یاد امیر مایید که و الشعرا یسعم الغادون پس بیرون
 ایشان کردیم که هرگاه حضرت شریار شعر را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملک
 سخن طفل تفریض امیر پسند آمد خلوت و لغت بخشید و از صحبت شاعران اجتناب و زبیدی بین
 حال روضه که از غایت غوایت فساد زنیست که بجناب معنوی انجا مید و طفل لعبش و کامرانی
 رسید و نیز در اینجا اقراق دیگر است و ان این که چندان که تتبع روایات کنی پیشتر خواهی
 یافت که مدعی رویت بارشاد حضرات امید عموماً و جناب صاحب الامر خصوصاً ملعونست پس
 قبول روایت او نمی باید مگر ملا عین را لاجرم در غیاب نیز معنی است که می و ان سجنه الحطه
 بالک آخرت پیدا است و لالکم که نزد ما ثابت باشد که رویت بزرگان چنین است

پس هر دو سید شدند الغرض از بیوع تبصیف مجتهدین هند و عتبات عالیات این مقصد
را به بیانات مختلفه بتواتر معنوی خواهی یافت که لجنی از مجتهدین که بیامحلی لعید از لفت
لیل در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشهدا و فرمودند و از بیانات
نیت که مسایل را بیان سازم و مشکلات را حل نمایم بیا باین صاحب الامر ولایت کنم پس
لعید از حل مشکلات زمین خدمت برسید و ازین قصه که حرفی نگفتم نیز اساطع لعنت از حقوق
و نجات و زمین و شمال بر علمای رفته پیر ظاهر است زیرا که مدعی روایت از مدعیین و لا قبل
خروج سخانی و صبحه اسمانی طلوع است کما مراراً پس حال مجتهدین لاحقین نیز همانست که
متأخنین مثل شیخین مشیخین در آن گرفتار اند و انهم با عترت اکابر و اعظم متکلمین عیسی اربلی
و زبیر و بدتر مذہب شیعه از آنجمله باشد که اسم کنیت امام را صاف بیان میکنند ثم هم لا یستحقون
عجب عجاب آنکه چون نیک بینی وقت شیخ مقید را از جمله همان زبان خواهی یافت که قریب
صاحب الامر باشد که باز از عجب صغر اکرم و دولهای شیعه از مخالفت عیاسیه سر و بود
و ذکر و طلب زیاده از حد و خوف و ترس و قوافزون بلکه لا تحصى و لا تعد باز میگویم
که اگر مرد متکلمین اثنا عشریه این است که خلاف انصاف است که سائر مدعیین روایت را از
روایت مانع شوند و خود در حایت بلاوری را قبول نمایند و در فضل مبین یعنی سلسلات
آرند و جوابش بنظر سراسری آنکه وجه انکار از سایر مدعیین اینجی تواند بود که ایشان
لخصوص متواتر نقل میکنند که امام لعنت نمودند مدعیین روایت را و مدت را هم با جلال
خود بیان فرمودند و لعید لعنت امام قبول روایت چه معنی داشته باشد برخلاف بیان
که عینی و اثری ازین امور در کتب شان نیست و اگر محی بود مجتهدین شیعه از احادیث
بید و میداشتند و تنهایی خوردند و فقیر در باره بلاوری یقین و اثبات ندارم و در باره
کمال الدین محمد بن طایفه شافعی و ثوق من شیخ از آن است یعنی علما و جمعی که تشیع را نپذیرفتند
و شیعیان کلام او را پیشتر در مناظره آوردند که آنها بحقیقت امر مذکور محیط شدند
و جهنم بر آنها اساطه کرد اما ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی پس البتة یقین و اثبات لبسوی
تشیع او میکند و لیل آنکه شیخ علی در تالیفات خود گفته که لعید از ملاقات و میان
حالات بباطن او بی مردم و گفتم که چرا ای هر گنجی تشیع را جواب داد که مولانا علم و دل از کجا
ارم و در وجه معاش را چگونه از دست بگذارم الغرض این کینه و بلا همیشه عام بود که علماء
رفته اغار و انجام مذہب لجنی را دیده عالمی را لبسوی خود کشیدند حال آنکه در سنن
شان شکی نیست یا قدامت تشیع با ثبات رسانند و جمعی را مثل گنجی چنان مقرر کردند

که ایشان سنیانند تا یلا خله اقبال شان از گیر و دار در باب معارضات از اهل حق نجات یابند
و عوام بدانند که سنیان را از کتب شان عاجز گردند و ذلک کید المنافقین من بعد این لبعض
اهل الحق مکاید ملاحظه را در مولفات خویش چنان نقل می نمایند که کم کتابی از تالیفات
محققین نخواهد بود که پدرش نیامد و میراد نباشد و بر اصل خود باقی مانده باشد الحرض
بتصریح او محرفین همیشه واد تحریفات میدادند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می ساختند
و درین امر نسبت با امام احمد بن حنبل چهار گردند و همچنین نسبت به دیگران پس چه عجب که کتب
این بزرگ را که حکایات تحریفات ملاحظه و زنا و دقه مذکور کردیم نیز خراب گردند
چکاما گفته اند سه خوی بد در طبیعتی که شست و نشود و خبر بوقت مرگ از دست یو کار مرد
راه خدا نیست که چون قانید توفیق از بی مدد فرماید ایشان چهار و اکبر بد نفس خود
نموده از عادات قدیم بازمی مانند و از عذاب الهی می ترسند و از نیجا هست که برای
اهل اعتقاد سهو منقول است که اگر نشنوی که کوه از جای خود منتقل شد یا در بطن
و باز ماندگان را از عادات بد باور نتوان کرد با این همه اهل مکاشفات دیگر چنین
ادعا کرده اند که ان بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولاً و اثبات عصیت
صغیرای او ثانیاً و غیب کبرالش ثالثاً و بد زاری عمرش رابعاً و نگاه بدین
گفته اند و همین است که رقصه یا ماست و غیب او قائل اند و نیز یاد که هم بعضی ایشان
او از اعقاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نماند و نسبت قائم مقامی او
از کجا یکجا کشید و اولیا را بعد از او اهل ریاضت بسیار احتقانی باشد بخوشتا
از بعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتنامی سلوک را با غیب غائب عن الالبصار
الحاضری الالبصار را چه مناسبت ولیکن ازین سفها که اقامت حضرت را در غار و انهم یکو
ر و در الگاه برای امامی اسباب معیش علیها گردانند و این فارسین سید و شیخ
قوم باشند و از ابلیس با فراتر نهند هیچ شکایتی نتوان کرد چه عجب که اقامت
خویش در خلوت و حمام و مانند سغیران را نیز مشایبه غیبت امام قرار دهند لاف برین
تحقیق شیخ و سید و غیره که نخل و جال و سید کذاب باشد پس الحمله باز همان مغلطه
در پیش آمد که پیشتر علمای رافضه در آن منهک می باشند که منزل ان قضیه مذکور
است مزار که لا دلالة علی الخاص العام باحدی الدلالات الثلاث الغرض از آغاز
این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزو بعمل آمده هنوز مجتهدین و متکلمین رافضه
مانند خراب اهل کرم کوک از کلام به این مغالطه بر نمی آیند و تحت الثری برای لقای قدرت

اشتهای قاروق می روند درین مقام که عبارت شود از نوشتن لیسورت معلوم
الفاق افتاد این الطاب و اسباب لعل ایکیست از ناظرین که بین مباحث را بشود
از غایت انبساط گوید که بل من مزید پس غیاث ادهم خامه را کشتان کشتان بنقص و
اقوال انزیمیشم و میگویم قوله با وجود جواز ذکر القاب انحضرت و توفیق بودن حکام
شرع باعث انحراف نمیدانند ان هدا شمس عجیب حال جواز ذکر القاب مختصه و غیر مختصه
امام ترکی غفریب چنانچه مقتضای حال بود و گزارش با فیه و انهم یعنوا نیکه قلب رئیس
المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب غفلت بیدار شود و مناسقات آینه را
در باره سفاقت شخیص طائفه غیر بجزری مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
که شخیص خویش را از ان پاک سازند پس باید که با نچه مذکور شد بمطالعه ان پرداخت
و خود را از ان معذور ندارد و باوصفیکه دلدار حسین بیچاره مراتب خیرخواهی را بعنوانیکه از
مقلدین مجتهدین ادالشع و مرتب گردانید ولیکن چون راه اعتراض را در مجلد اول از هر
جبهت مسدود یافتیم بیچاره مصلحت در ان ندیده که کلامی کند و الحمد لله علی هذا سخن اچست
که اگر در آغاز این امر وقت تحریر مستقنا باز وقت تالیف نشدید خیال پیش آمدی بچنین نظر
این امر کشیدی و نوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند که
انچه و انا گفتند تاوان بیک بعد از فضیلت بسیار و انچه در توفیقی بودن احکام شرعی
حرفی چند نوشت مگر جناب مجتهد را یاد نمایند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
برای غیر انجناب انچه قرار گرفته از وعیدهای شدید که قلب و جگر اهل ایمان و دین از
دیدن و شنیدنش می لرزد و درون مجتهد از ان خوشنود میشود و اگر توفیقی بوده پس
این لقب در کتب شیعه برای امام سوسنی چرا ذکر فرموده اند و حضرت امیه برای غبار
چگونه یاد نموده اند با وجودیکه از سهو منتهه بودند و مرار پس معلوم شد که سعی امامیه در تاج
ان یوما فیوما متکامل است و تناقض هم در ان متداخل قوله اما ما قال من انه فیما نقل
عن النثرانی النج جوالش انکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب مثل این امر
می تقدیم رسانیده بود ولیکن جناب مجتهد باوصف خطا در فهم ان از جوالش در بیخ نکره در اینجا
باوصف اشتراک است چرا خود را متعاقل زد و میسج جوالی از خطا و صواب افاده نکرد حالا
مدعیان اهل طمانت که ماخذ این اباحت را در مجالس المومنین و غیره دیده اند مخفی نمیاید
شاید بتقلید پدری در ذوالفقار بمطالعه ان شیر داخته حالا که ادعای مطالعه ان در
سحر ریش جایجا موجود است و ان انیکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل بوق و این مقلد

مدهوش الشنت که عزالی از شنیدن تو پیک کرده در رساله سر العالمین و کشف الدین نوشته و جناب متبذل
 ان رساله مقری بر نام عزالی البصیحه جمع عالم میخواندند و درین مغالطه و ستیلا میزدند و قریب از
 که من برای تعلیمش نوشتم ملاحظه نمیکردند تا قاضی زاده فیض اباد جدید الایمان را از ان
 مطلع گردانیدم و خدا داند که بعد از ان از خواب خرگوش بیدار شدند با برهیل مرکب بنور مصر
 اند پس اگر چه درین افاده تکذیب و تفضیح پدیدار است که در تالیفات خویش انکار رساله مذکور
 کرده و دلالت از ابر تشیع مقبض داشته و گمانم الشنت که این بحث شاید در شهاب ثاقب مرقوم
 و من در تالیفات خود جاییکه بحث لقوف کرده ام نشان داده ام ولیکن مابعد تصدیق محتاج
 در بنیقام برای الزام میگوئیم که هرگاه عزالی از مشتتین است لاجرم مناقش را میرسد که او منکر شهادت
 با عتراف مجتهد بوده و واعظ را در ذکر واقعته شهادت مرکب حرام دانسته پس معلوم شد که لفظ
 شهادت که بزرگان شیعه جاری میشود غالباً محمول بر سامحه و ممانعت لقیه و توبه بوده باشد
 والا وجهی و شبهه بنا بر اصول ایشان بخاطر غیر است اینست تقریر مناقشه که بنور در زمین
 مجتهد بلکه زمانی که در کتب اسم الله مانند جنین رحم و پریده می نشیند نباید وجودش
 برای او ثابت گردید در اینجا مشکلی دیگر در پیش آمد که خامنه و ولفقار نیز دلالت
 بر ان دارد که تو به اهل بدعت زینهار مقبول نیست و قضای این باب
 که در روایات مذکور است موجب الطاب یعنی هزاران کس که
 از مردانش معاذ الله فضالت مردی که رجعت کردند و با آنها رسیدند
 تا بدرجه قبول رسد و آنچه فهمیده که برای التشریح اقتضا
 یکنار برده این کلام را بنده البته توانم گفت که با و
 شغل تالیف مباحث شیعه و سنی مطلب
 این مقام را انعمید و عند العقل زیاده
 تر رسوا گردید فاعتبر و ایا اولی

باب

باب

باب

باب

باب

باب

باب



بسم الله الرحمن الرحيم



ملفوظات العاشرة قال الفاضل الجليل هذا والله تعالى الواسع الرحيم

پس اطلاق لفظ شهادت در این فیه که احیاناً بر زبان اهل سنن جاری می شود غالباً که محمول بر تحمید و ثناء
واقعه و توریه بوده باشد و الا وجهی و جمیع بنا بر اصول موضوعه ایشان بخاطر نمی رسد و اگر احدی از اذکیای
علمای شان متفطن بآن شود به بیان آن ممنون سازد و بنیاد توجیه و قال الجلیل الطحیب
همرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته بحقیقت خلافت پیر علی
الستخبر بر هر مسلکی از مسالک ثلاثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسین بر هر یکی از طرق مزبور
ثابت گشته نتیجه مقدمات مجتهد الزمانی کسر اب قبحه سیئه النظام مانع از اجابده لم یجد به شما خواهد بود
و در فیصل جواب لفظ احیاناً که اطلاق لفظ شهادت بر سبیل اتفاق از آن مفهوم میشود و ملا خطه ادب
و القاب جناب سنگ اه غنیمت است لکن از تقریر سابق و لاحق مجامع فطن عارف المعنی مخفی نخواهد بود
و ادعای تقیه و توریه و مما شاة فرقه امامیه در شتمال لفظ شهادت و ریاب شهید کربلا یا لیتنی کنند
مهم فافوز فوز اعظمی بنظر واقع مورث استبعا و اهل الش است بدو وجه اول آنکه انهمی موقوف
بر نیست که لفظ مذکور فقط بر السنه متاخرین الاست که بعد از وجایت و سلطنت سلاطین صفویه
در ایران زمین بهر سبب بوده و در حرمان بی یافت و هو مهتبان عظیم زیر که کتب قدیمیه اهل سنت
و خطب جمعه و عبیدین ایشان مملو از ذکر واقعه شهادت آن جناب حاضر است بعضی ازین کتب
قبل از غلبت صفوی و کبری تالیف شده و اکثری در از زبان رجال و نقاب تصنیف در آمده که علمای شیعه مانند

بدترین افراد کائنات در سواد بلا و میخردند و ره بجای نمی بردند و ظهور ایشان در آبادی گاسی در
 نوبی اعتزال و زبانی در لباس نصب و خروج منحصر بود و او لیس فلسی دوم آنکه صحت دعوی مما شاة
 و تقیه و توریه اهل حق در اطلاق لفظ شهادت بجناب امام حسین رضی الله عنه و قتی مشهور باشد
 که شهادت امام حسین بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و عقرب واضح گردانیده میشود
 که دین و ایمان و دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از مدعی بلایس دوستی در آمده چهار
 خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شهادت و مشروبات اخروی برای آن معلوم
 چه حجت میتوانند زوایض این ابهام در لباس استقامت نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان که
 اثنا عشریه و آنکه شهادت خاتم آل عباس بر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت آنکه
 وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرر و لیس
 که مخطئه زادهها الله شرفا و هم از آنکه بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمیت جواز شد
 زیرا که خروج و قتی تصور تواند بود کفر که همراه داشته باشد و اینهم در صورتیکه از صمیم قلب و قلب
 صمیم جمع شود و مستجمع حقاقت کریمه التائیدی ن التائیدی و نه با عترت
 مورخین و محدثین زیاد و ترازیل هزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی الله عنه در وجود بود
 باز تقیه و مدینه و زبده بخل خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حسن تقیه و وادارانی
 نه در بدایت حاصل بوده و نه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از قبیل بدیهیات اولیه
 همان گفت اما نباید در مقام مکابره از روایات معتبره امامیه با ثبات میرسانم بگوش هوش باید شنید
 این بابویه پس مستند از جناب امام رضا رضی الله عنه و دیگر محدثین و ابیت کرده اند که چون معاویه ببرد
 و نیز بدیهه بود از ویرسند خلافت باطل قرار گرفت و بنده حاکم مدینه آنجناب را حکم نپذیرد برای جهت طلب
 حضرت استحقاق امامت خود را بیان فرمود و مناسبت و دو نام نپذیرد علیها ما علیه ملا بر و گفت چون بفرمودم
 با و منیکه سجد پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم خلافت بر ایشان حرام باشد نپذیرد بعد از اجتماع این سنان خلیه
 بر اشقت و بجا کید تمام داشت که اگر مخالفت من میفرماید زودتر مبارکش باید فرستاد من این چون از
 در اشامی راه تلافی شد در باب بیعت نپذیرد تا کید شدید آغاز کرد حضرت در بیعت نیز عدم استحقاق آن
 ملعون بپانگ بلند ظاهر نمود و هرگز از صولت و وید به مخالفان خویش و تقیه اختیار نکرد و چنانکه
 محمد بن حنفیه بنابر خواص داد می مراستم نصیحت از کنون ضمیمه خود خیر و ادا و ارشاد کرد که اگر
 هیچ جای با و داد می خود نیامم باز هم نپذیرد بیعت نخواهم کرد این است حال ایشان بدین
 طایفه بعد از خلافت نپذیرد قبل از خروج از آن آورده و گفت تو چه نسبت اقس اینک در
 دیگر الاثوار و خیره موجود است در ایست محمد شین امامیه که در آن مذکور است

ولایت وارو براینکه خیر از معدودی بهر کاب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال
بیوفائی کوفیان بیکیش در باب خلع بیعت بابت خویش علم قطعی داشتند و هرگاه شاد
مسلم و باقی و عبد الله بن قنبر در اثنا سه راه متحقق و ظاهر شد بجناب خطاب نمودند
که از شما هر کس که اراده بدائی داشته باشد بر حرجی نیست که شعبان دست از یاری
باز داشته اند پس متفان اینحال غیر از اهل بیت و چندی از خاصین کسی دیگر همراه
استجاب باقی نماند یا این همه قلت اعران و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصره حضرت
از مورد بلخ پیش بودند هرگز بیعت نپذیرفتند اختیاری نمود و معائب و مشالب و در اعطای
یاد فرموده هنگام جنگ و قتال را اگر نمود و از اینجا مثل آفتاب نیز روشن و هوید گشت
که جناب امام حسین با وجود وجوب تقیه بر حال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب واجب
و مانند آن از قواعد شیعیه اول کما نقل عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر پنج
قسم است قسم اول واجب و آن وقتی است که در ترک اعمال آن علم باطن بقراشد و هلاک خود
یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب و آن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر عاجل
یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبیه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت امیر علیه السلام
و ترک بعضی فصول از آن رسوم مباح که فعل آن بر هر کس ترجیح دارد و از ترکش ضرر
عاید نمیشود و آن تقیه در بعضی مباهات است چهارم مکروه و آن تقیه در مستحباتست در جائیکه ضرر
عاجل و آجل حاصل نشود و خوف التباس از عوام مذہب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر
عاجل و آجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابو جعفر مرسلست که انما جعل التقیه لبحقن الدماء
فانما یبلغ الدیم فلا تقیه انتی و هرگاه صدور چهار گانه تقیه که استجاب و مباح و مکروه و حرام باشد
در مآخض فیه بدایت باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود و لا معنی للوجوب الا ان یکون
ما که مستحق العذاب مستوجبا للیری و العقاب آدم بزرگتر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در بیان
اعمال ترک تقیه واروشده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در
قول او تالی که یکنواختی است و استقامت و مقصود از تبه اذاعه و اظهار و مفاد بعضی از احادیث
آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد من چیزی محبوب تر نیست
هر کس که اختیار کند خدا مرتبه او را بلند گرداند و تارکش اخوار و ذلیل و بی مقدار و مفقود
از اکثر روایات این است که هر که تقیه نکند دین و ایمان ندارد و تقیه دین ائمه و دین بزرگان
ایشان است و از جواب امام صادق رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اگر غیر از اهل
عمارین یا سر چیز دیگری اباحت ندارد و باقر رضی الله عنه فرمود که مؤمن بتلا می شود و هرگاه

ومی میرد بهر نوع مردنی غیر از آنکه نمیکشد خود را یعنی ترک تقیة نمیکند تا مراد اعم از آن و عمن یونس
 بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله با سلیمان انکم علی دین من کتبه اعزّه الله و من اذله
 اول الله و این چند حدیث در کتاب وافی و ترجمه کافی مشتمل بر نمونه از خروار است و هرگاه از حضرت
 امام حسین ششم اداغه و اظهار و ترک تقیة و استنار در وقت وجوب آن و هم گشتن خود بهر سنی
 که فرض کرده شود و هم تمنایت از اعمال مقبوله پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم مخالفت مسلک حضرت
 امیر کرم الله وجهه که کاسه سیسی خلقا بود و کما سبق مجله و هم خلافت حسن مجتبی بوقوع آمده باشد و هم
 خروج ایشان نظر بر انواع شرع مورد اعتراض و موجب خلجی آن بعضی از شیعیان گردانند
 اصول و اخبار موضوعه حضرت امامیه دین و ایمان و دشمنان آنجناب مقام بحث و گفتیش خواهم بود
 و مشوایات آخروی و حصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذالم یکن راس المال فکیف یرج و همانا
 این امر فرقی است که تنها در حق سید الشهدا از اصول شان لازم آمد اگر چه سابق و لاحق از آن و بهر باشد
 و از اینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی و هوید اگر دید که اطلاق لفظ شهادت یا الما و آن که احیاناً بالنسبة علماء
 امامیه و اقلام مصنفین ایشان جاری می شود از قسم فلتت لسانی و لغزش قلمی تصور تو آنکه در باب اعتبار
 نیست و بر فرض تقدیر اگر تعدی ادران دخلی باشد بلا شک شبهه از خوف اهل حق و توریة و تقیة از ایشان
 یا محاشاة و خوشامه سنیان و سیاه پوشی یا آنکه ممنوع است بجهت بقای سلسله سید عالمیان خواه بود
 و از مویدات این معنی مقتضای کل لانا یرسخ بما فیہ حکم توسعة طعام و شراب و طبل نواری و جلابیل
 و تعنی ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات شادی و نشاط است و روایت
 فضائل عاشورا و ثواب روزه ان و الکمار و حصول ریح بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت استماع
 سوانح کربلاست و حکم با ستمات غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال عطر در روز مذکور و ترمیم
 دلالت آیت کریمه خدا و اذینکم عند کل مسجد علاوة بر آن همچنین برینت فروش درویشی و قنادیل
 و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب و جوش فواره ها و دیگر تکلفات معمول و مرسوم
 عوام در حساب شمار نیست و با اینهمه آلات زنی علمای قوم یزید تا کجا رسیده بالجمله محبتهم ان امامان و شیعیان
 غیر از آنکه در امثال این مقام تبکذیب روایات سابقه پر دارند و بجهت خلفای اشعرین مائل شوند یا تحقیق
 بنسب حکمات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاشن بنیم با پوشاوت و قرار دهند و او فرارند نهند و اگر احدی از علمای
 منقطعن متوجهی و جوی شود ببیان آن ممنون احسان سازد و این معاملة که جناب سید الهی در باب الشکر
 سر آمد اشقیای پیش آمده برای عارفان خبیر و متوقد ان بصیر درباره اشکات خلافت خلفای اشعری
 رضوان الله علیهم اجمعین وسیله است روشن و محجته قاطع و میرین بیالش بر سبیل
 اجمال آن است که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکر اه و اجبار بود و یا آنکه خلافت

به استقامت قتل است زیرا که سعد را که مختلف از بیعت صدق شده دعوی امامت برای خود نموده بود و آن
 از اصحاب کبار و بی قتل و رسوائی اول شده لشکر یزید بکلی نمای خسار آنوقت از نزدیک و دور و شورش
 و بیگانه در جواب امام حسین که بیعت یزید را بسبب فسق او جایز نمی دانست و آنست که گفت
 که و الزام حضرت امیر المومنین علی مرتضی کریم الله وجهه که امام الامتد و بهتر از جمیع ایشان
 بودند مرقه بعد از مدتی و ذکره بعد از خیر بیعت کسانی نمودند که قرآن مجید را تحریف و تحریف
 تبدیل و جناب سینه را خوار و ذلیل کردند و آنجناب هم عقد ام کلثوم را به بعضی از یمنها
 رد داداشت و هم در نماز با آنها افتد اگر دو هم تحریم شده بگویش خود در محفل آنها شنید حضرت را
 بر مسلک پدید بر گوار خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که خیر عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمی تواند
 اختیار نمی فرمایند و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وصفت نکند و قدرت صلح مواجبه اختیار کرد
 شما چرا از بیعت یزید انکار مینمایید اما بر شما حکمی دیگر نازل یافته و شریعت جدید مقرر گشته
 یا در مسلک بزرگان قبا حتی بوده و چون اینکلام از زبان احدی از اعدا و اصحاب بر نیامد
 یا یقین دانستم که اصل قضای مذکور ساخته و پرداخته سر آمد بود اشتیاقا یعنی عبد الله بن سبیت
 که ترقی اهل اسلام و تنزل کفار را نام نمی برد چراست جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت بر سر
 ریخته بود که نفل صاحب جمع البیرون فی تحقیق لفظ زندیق و به بیان حاله اوله الاسلام اتینا و انفسه
 و قضایه الاسلام فسی اوله با ناره الفقه علی عثمان ثم انصوی الی الشیعه فاخذ فی تفصیل جهالهم حتی
 اعتقد وافی علی المعبودیه فاستتابهم فلم یفلحوا فاحرقهم مبالغه فی الکمانه و در اینجا اگر شعر مشهور را
 باین عنوان خوانند نهایت زیباست هر خس و خوار که در راه نمودی دارد و آخرای ابن سبا
 اینهمه آورد و گفت و بجز آنکه که واقعه کربلا چنانکه نامش برای مدحیان تشیع مضرافاده سر
 برای پیروان شیعه انقید بوده فللمرحن الطاف خفیه علامه زید بن علی بن الحسین دعوی امامت
 بر او خود نموده از دست مروانیان و خلاص و وفای قدامی شیعیان بهیراث آریابی خود فائز شده و در شت
 من ادعی الامامه سوی الاثنی عشر فلو کافر فخلد فی النار و اگر این دعوی بمقتضای عصیت مسلم نباشد
 نمی امام وقت ازین خروج و بدو نش موجب زیادت و وصول مکروهات بجناب ائمه و شیعیان ایشان
 بشناخت کتاب مجمع البیرون و زیور و انجیل الهبیت رسول الثقلین چیزی نیست که بهیچ تدبیر نتواند پوشیده
 پس اطلاق لفظ شهادت در حق ایشان با اینهمه مخالفه قطع نظر از اینکه خروج زید شیه زید شیعی
 از جنس رضی الخصال و لم یرض القاضی باشد بر کدام شق ازین حقوق مذکور محمول خواهد بود بنیوان و
 خاتمته هر گاه را تم پیچید از جواب مستفتا فارغ شد بعضی از مقدمات که جناب مستفتی واجب الاتماس است
 معروض میدارد اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب و خلافست

بلا فصل جناب امیر و مایا نکه از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته است و همیشه و بموجب ساخته اند پس جناب همین مقدار نصب العین داشته اعراض بر اهل حق از خصائص ایشان نمایند و بعنوانی اساس تقریر و تحریر است که بر علمای شیعه بعینه او بمثل او با محسن و جوبه منقلب نگردد و فانه لایم می نماید من کان مینه من الرجاء دوم آنکه کلام مستغنی با وجودیکه علمای مذمه پیش توهم ادنی الحوق ضرر شریفه بخوار میسازد و مثلاً بعضی تعریضات و ابهامات بوده درین اوراق نیز مبارک درت بیان واقع شد و اگر در جواب این عجا که ظاهر الملاحظه آن خالی از حجابان خاطر ملازمان نخواهد بود و کلام بصراحت و طول خواهد یا سخنی بجهان عنوان بلکه زیاده از آن خواهد رسید و کین سخن را خود تو میداد بودی که گزین کردن کرد و از آن فرود بود و اگر توفیق آتی از تعریض کنایه هم دست کشند از بی نظیر هم مراعات ادب القاب باقی باشد بطور خواهد بود است که گفته اند که از آن که تو نزد سیرت اسی حکیم بود و گریا و چا و صد بر آئی بجنگ پس تو هم در بعضی از مقامات استفتائات کتاب ذکر نفرموده بودند و هیچچنان هم از خا و عنان نموده بدگر محفوظ خاطر خود آشفته کرد اگر نذر کراسامی کتب معتبره التزام نمایند مؤمنان طریقی کمتر خواهد شد و من آنچه شرط بالغ است بالو سیکویمه تو خواه از سخنم بنده گیر و خواه ملال به و السلام علی من اتبع الهدی انتهى قول هرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارت به آن رفته است بر اهل انصاف و تاملکن سبیل انصاف ظاهر و روشن و ثابت و مبهرین است که درین رساله خلافت برید علیه اللثنه و العذاب نیاید بر مسلمانی از مسالک شش اهل سنت ثابت شده و عدم صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت سید الشهدا و خاس آل عباس علیه افضل التحیه و الثناء بر اصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لایم میسازد شیخ الانامی مصداق آیت و فی هدایت و الی بن کفر و النحاکم کس آب یقین و تحسب الظاهر اما و حتی اذا جاءکم یکون شکیکم خواهد بود و در ذرت اطلاق لفظ شهادت بر تعیین کتب و عبارات است مخفی و پوشیده نیست که مسایاتی قوت احتمال عقیده توریه یا ماشاء فرتیه امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت و جواب و همین بحسب ظاهر خواهد شد و تقویه لیکم و بالیقین گفت معتم فافوز عظیم ما بر زبان کسیکه مجتهد و خطبه زاده او جهاد حضرت سید الشهدا را محمول بر طلب نیانموده باشد و بعد شهادت آنحضرت خروج عبداللہ بن مطیع را بریزد بطون از اعظم عذر یا شمار نماید از قبیل تقویه خلقای متغلبین بیکم و طیبه شهادتین است و اللهم ان یحل علی النقیه و التوریه قول و وجه اول آنکه انیمینی موقوف بر نیست که لفظ مذکور فقط بر است متاخرین اهل سنت آنرا قول بر اصحاب قلوب صافی و ارباب عقول را که مخفی و محتجب نمایند که در اکثر کتب معتبره علمای اهل سنت که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهدا علیه افضل التحیه و الثناء است تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شده چنانچه این محرم و رفیع المبارکی نوشته کلام القاضی عیاض حسن ما قبل فی هذا الحديث و از جمله

تأیید بقول فی بعض طرفه التعمیم کلهم علیہ الناس و الفحاح ذلک ان المراد بالاجتماع التجمیع لم یستعمل
 و الذی دفع ان الناس اجتمعوا علی الی بکرم عمر تم عثمان تم علی رضی الله عنهم اے
 ان دفع امر الحاکمین فی صفین فیسبی معاویہ یومئذ بالجملة تم اجتماع الناس علی معاویہ
 عند صلح الحسن تم علی و لده یزید لم یضبط للحسین امر بل قیل قتل ذلک الخ و یطایر استحال
 فقط قتل و ین عبارت که مقتضی بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهدا است
 و الاستحاج بر عدم ثبوت شهادت آنحضرت و عدم صحت اطلاق فقط شهادت دارد بر جناب البر در استصحاب
 در ترجمه آنحضرت نوشته کان الحسین علیه السلام فاضلا دنیا کثیر الصوم و الصلوة و الحج قتل علیه السلام و یومئذ
 بعشر حلت من الحرم یوم عاشور اسند احدی و ستین بموضع قیال که کر بلا من ارض العراق بنا حجة الکوفه و لیس
 الموضع ایضا الطعن قتل سنان بن انس التعمیم به وجه شرکاب القاضی و یقال بل الذی قیله رجل من
 مدح و قیل بل قتل شمر ذی الجوشن و کان شمر ابرص الخ و جلال الدین سیوطی و تاریخ الخلفاء نوشته لما قتل حسین
 لکنت بالذی سبته ایام الشمس علی الحطآن کالملاحح الصخر و الکواکب یضرب بعضها بعضا و کان قتل
 و عاشور اکسفت الشمس ذلک الیوم و اجمرت آفاق السماء سته اشهر بعد قتله ثم لازالت امره تری فیها بعد
 ذلک و لم یکن تری فیها قبله و ابن حجر کفنه و نقل سبط ابن الجوزی عن السدی انه اضاف رجل بکر بلا فنه اکر و ا
 انه ما شرک احد فی دم الحسین الا مات فنج موته فکذب المضیف بذاک قال انه ممن حضر فقام اخر اللیل و صلح
 السراج فوثبت النار فی حصاره فاحرقته کل السدی فانما والله رایتها کانه حمید و عن الزیری لم یبق من قتل
 الا من عوقب فی الدنیا اما القبل او عمی او سواد الوجه او زوال الملك فی مدة یسرق الخ الی غیر ذلک من العبارات
 الواردة بلفظ القتل فی حقه کما لا یخفى علی المتبحر الخیر فیس هرگاه بعد وجابت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران
 که متسین در آنوقت اول من الیهود و بودند و در لباس نصوف و غیره خود را بتطورات مختلفه ظاهر میافشاند
 قتل بجای شهادت در کلام اهل سنت وارد است قبل از ان چگونه فقط شهادت در حق آنحضرت متحمل خواهد بود
 و هرگاه مجیب غیر مصیب مدعی استعمال لفظ مذکور است فعلیه الیه بیان هر چند که در صورت ورود عبارات و خطب قبیحه
 اهل سنت بلفظ شهادت قبل از غیبت منعمی کبری استعمال تقریر و تقیید یا شاهد یا تخار و شحیح که بنا بر تصریح فاضل غریزانی
 رسم عاشورالود باقی خواهد ماند نیست حال چه اول مجیب غیر مصیب اما وجه دوم پس جواب ان در تحریر جواب
 مستفیظ ظاهر خواهد شد قولیه فی الاستفناچه بنابر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرر بسو
 که معظمه زاده الله شرفا و هم از مکة بجانب اقصی اوجبت و وجوب تقیید سمیت جواز نداشت الخ اقول اما و الا
 این زیاده گوی و در اثر جانی مستلزم ابطال صحت تسبیح و احتقار سید ابرار و رغار و قعود آنجناب
 از جهاد و در بداهت حال نبوت است چه معلوم است که این امور منافی اظهار شرک
 تقیید است که نزد متنبیان واجب و لازم است پس بر طبق مقاشش میتوان گفت

بحضرت امام حسن و کذا و کذا الی الهدی و هر سالون لاق با وصیت می نمود که یک جا هم از ان کلماتی که می شنید
 و می شنید آن علل نماید و علم آنکه از زبان کتاب است آه پس هرگاه و بنا بر اصول و طریقه شیعه امامیه حکم هر یکی از این
 مصحوبین علمی و مخنوم باشد چگونه جدا و جناب سید اشمه انسانی و وجوب تقیه و مخالفت قوانین شرعی خواهد بود و در
 یادکرند از اجیب اقرین من بیت العکبریت و صحت من ورق الثوت و اما ثانیاً پس بعد از نزول و مامشافه میگوئیم
 که غالباً حکام شرعی سنی بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب بنیه از مدعی و احکام مدعی علیه
 و آنداء و فصل خصومات و مناقعات غالب اوقات بر ظاهر حال است الا ماند و ظاهر است که اقامت حدود و اجرا
 قصاص بر همین امور ظاهر است پس بنی و امام علوم لدنیه اجرامی احکام نمی فرمایند و بنا بر اتفاق علیه از انظار
 و هرگاه این مقدمه نموده شد پس میگوئیم که چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و موافق مستحکم بر نصرت
 و اعانت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود و اتمام حجت و وجوب جهاد مستحق شد گو لبس با بنی
 خلافت آن معلوم بوده تفصیل این اجمال آنکه از تواریخ معتبره مستفاد می شود که بعد وفات امام السیر العلوی حضرت
 امام حسن شیعیان در کوفه بکثرت آمدند و جناب سید اشمه را با الحاح و منت طلب نمودند و آنحضرت نظر بانیکه
 زمان سلطنت معاویه طایفه بود قبول نفرمود و تشریف فرما نگردید چون در اوایل خلافت یزید بن معاویه را بنا نهاد
 متولی و متواتر که مخنوم بنحو اتم اعزّه کوفه بود در باب طلب کتبتاب آمد آنحضرت بسبب کمال احتیاط مسلم بن
 عقیل را برای ملاحظه حال اهل کوفه فرستاد و زیاده از دو ازرده هزار کس محبت حضرت مسلم نمودند و مسلم
 بن عقیل را آنقدر اطمینان از طرف اینها حاصل شد که عرضیه در باب اطاعت و انقیاد اهل کوفه و طلب
 آنجناب نوشت پس در خیال که اوایل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از
 دو ازرده هزار کس محبت آنحضرت بردست مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد
 و اتمام حجت بر آنحضرت واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید و چون قریب کوفه رسید
 و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود که لشکر حرسید و مانع و مزاحم شد
 و آن جناب بلاچارگی میسل بطرف کوفه رفت و کربلا نمود و چنانچه جناب
 سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء و الامیه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غالب علی
 طغنه انه یصل الی حقه و القیام بافوض الیه بضرب من الفعل و جب علیه ذلک و انکان فیہ ضرب من
 یجمل ثلثاً تحملها و سیدنا ابو عبده الله صلوة الله علیه لم یسر الی الکوفه الا بعد توفیق من القوم و عهود و عهود
 و بعد ان کاتبه طایعین غیر مکرهین و میترین غیر مجربین و قد کانت الکاتبه من وجوه اهل الکوفه و شتر اقامه
 خراشها آنقدر است الی فی امام معاویه و بعد اصلاح الواقع بنیه و بین احسن علیه السلام فدفعهم فی الجواب ما وجب
 تم کاتبه بعد وفاته الحسن و معاویه باقی فوعدهم و مناهم و کانت ایام معاویه صعبه لا طبع فی مثلها فلما مضی
 معاویه و اعدوا الکاتبه و بدلوها الطاعه و کرروا الطلب و الرعنه و رای من قومهم علی من کان بینهم

في الحال قتل يزيد وتجه عليه وضعة عنه ما تولى في خطه ان المسرور الواجب وقد تعين عليه ما فعله
 من الاجتهاد والتثبت ولم يكن في حبانة ان القوم بقدر بعضهم وضعف اهل الحق عن نصرة وتيقن
 من الامور الغريبة فان مسلم بن عقيل لما دخل الكوفة اخذ البيعة على اكثر الاماكن وادخل عبد الله بن زياد
 وقتل سبعين من مسلم بن عقيل وادخل الكوفة وحصوله بهاني دار بني بن عروة المرادي على ما شرح في اسير وحصل شريك
 بن الاعور بها حارة ابن زياد عابده او قد كان شريك افق مسلم بن عقيل على قتل ابن زياد عند حضوره
 لعباده شريك الكوفة ذلك فتمسكه فما فعل اعتمر بعد موت الامر له شريك بان قال ذلك فمك ذلك
 النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الايمان قيد الفلك ولو كان فعل مسلم من قبل ابن زياد كان
 ووافقه شريك عليه ليطال الامر ودخل الحسين على الكوفة غير رافع عنها وحصل احد قنطرة في نصرة
 واجتمع له من كان قبل نصرة وظاهره مع اعدائه وقد كان مسلم بن عقيل ايضا لما حبس ابن زياد ما يناسبه
 اليه في جماعة من اهل الكوفة حتى حصره في قصره واخذ بكلمة واغلق ابن زياد الابواب وونه خوفا وحسنا
 حتى يث الناس في كل جبريتهم والناس ورسولهم ونحووا عن نصرة ابن عقيل فتقاعدوا ونفروا
 اكثرهم حتى اتى في شرومه قليلة والصرف وكان من امره ما كان دائما اردنا بذكره الحيلة ان اهل
 الظفر بالاعداء كانت لا يحتمل وجهته وان الاتفاق الشئ عكس الامر فقلبه حتى ثم فيه ما ثم وقد ستم سيدنا
 ابو عبد الله الحسين لما عرف تقتل مسلم واشيع عليه بالعود فوثب اليه ابنا وعقيل فقالوا والله لا نترك
 حتى تتركنا نارنا وندون ما وادق اخواننا قال الاخير في السبيل فبعثوا له ثم لحقه ابن زياد ومن معه من اهل
 الذين القدرهم ابن زياد ومنعه الانصراف وسامه ان يقدمه على ابن زياد فانا على حكمه فاقنع ولما راى
 ان لا سبيل له الى العود ولا الى دخول الكوفة سلك طريق الشام سائرا نحو يزيد معاوية يعلمه بانه علموا
 به ارق به من ابن زياد وصحابه فسار حتى قدم عليه عمر بن سعد بالعسكر العظيم وكان من امره ما ذكره سطر
 فقال ايده الله القى بيدي الى التهلكة وقد روى انه قال لعمر بن سعد اخبروا مني اما الرجوع الى المكان
 الذي اقلت منه وان اضع يدي في يدي يزيد فهو ابن عمي ليري انه في واما ان ليسروني اسلم لفرق
 ثغور المسلمين فاكون رجلا من اهل لي ما لم و سئل ما عليهم وان عمر كتب الى عبيد الله
 بن زياد بما سئل فالى وكاتبه بالمشاجرة ومثله بالبيت الى اخر ما قال الذين عبارات خبايا
 مي بيني ظاهريه شود كه آنحضرت را طئي بر عهود ومواثيق اهل كوفه وبعثت آنها با مسلم بن
 عقيل حاصل شده بود و پير ظاهريه است كه اگر آنحضرت زمان يزيد ملعون را مثل زمان پيش
 سيد است تقية مفرود پس لاجرم روانه شد تا آنحضرت بطرف كوفه مني اله تقية نخواهد بود
 باقيمانده اينكه چرا آنحضرت بعد عمر سعد تقية نموده بيعت مفرود پس در ان دو احتمال است اول آنكه
 چنانچه بنابر نصريح سر او انشيت پذيرد كه هرگاه صلاح پوشد آنرا در كند تا وقتيكه حق سبحانه و تعالی

حکم کند میان او و دشمن او و متزاد آن باشد امام بلکه هرگاه سلاح پوشند بدون جهاد آنرا از خود دور سازد
و دوم آنکه آنجا که آنحضرت را بسبب کینه ویرینه و صفایین مدرته واحدیه انقوم کینه ثابت بود که این را کینه
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار خواهند شد و تمویذ این احتمال است آنکه آنحضرت از عمر سعد
و دیگر و ساسی لشکر شقاوت اثر هستند عا نموده بود که مرزنده نزدینید برید تا اجازت رجوع ببلط
وطن و رسید یا مرخصت کنید که ببلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نایم و مثل دیگر عایا و بر ایا البصر کن و آن
ملاحظه هرگز قبول نکرد پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بجمیله شیبیه میباشند یا بتک
آنجناب میخواستند و بذاتی غایه الظهور اما آنچه نوشته که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضروریست بلکه طین همراهی آنها کافیست و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطاح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت عین خروج نیست
و اگر آنحضرت را طین بیعت اهل کوفه بلیو و در مدینه متوره و بکوفه معظمه جهاد شروع میکرد و آنچه نوشته
که اینهم در صورتیکه تقسیم قلب و قلب صمیم جمع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضروریست و المدعی بطلان
بالبینه و اگر محجوب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالت تاب هم نبود چنانچه ماجرای خبر و
و دادی الرطل و قرار کار بر صحابه اهل سنت بران دلالت دارد و آنچه صحابه جناب ولایت از تقسیم ترک
معیت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور لعل آوردند مشهور بر السنه خواص و عوام مذکور است پس معلوم شد
که کار امام و پیغمبر تمام حجت است و دریافت حال صمیم قلب ضروریست و از اینجا است که امام البکر
حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمع فوج کثیر بقصد جهاد معاویه طاعنه کرده بود و چون حال فوج
دیگرگون مشاهده کرد بلا چارهی مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینه متوره روانه شد و اگر تمام حجت بر آنحضرت لازم نمی بود از اول امر مصالحه میفرمود و آنچه از این
نقل نموده بود تسلیم منافی تفسیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عقبه حاکم مدینه بدون حکم نریدارد و قتل
و تنگ من نمیتواند کرد و تا وقتی که حکم نرید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال است در کلامیکه
آنجناب از روان و محمد بن حنفیه نموده بود و معیت معدودی چند هم کاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در انحال آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر محجوب بجای رسد بلکه برای حصول کوفه آنحضرت تعبیل تمام میکرد
که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلا چارهی جهاد نموده بدرجه رفیه شهادت فایز گردید
یا لکن کنت محض و فافو خود را و عظمی خود را بخلع نائب خویش غیر مسلم است و الا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود بان سمت روانه شدن عیث محض بود و نه اظهار غایه الظهور و آنچه
آنحضرت بنا بر صلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح است بر اینکه آنحضرت را قبل استماع خبر شهادت مسلم
و بان یقین یونانی اهل کوفه حاصل نموده قول اکنون حال تفسیه از وجوب و اباحت آن

اقول مرود است اولاً باینکه لانسلم که جناب سید الشهدا علیه افضل التحية والنار مقام تقیه
 بوده باشد چه و انسبیکه در بدو حال بنا بر اجتماع اعدان و انصار و عدم انتظام ریاست یزید و تکی
 و متابع رسل و رسائل اهل کوفه بشر الطقیام بجهاد و اتمام محبت بران حضرت لازم گشته بود و سالیق
 مفصلاً بختیر تحریر آمده که مدار کلیفات شرعی بر نظام است نه بر علوم لدنیه و الدنیا و طلب بینه
 از مدعی و اخلاف منکر و غیره احکام شرعی را صادر عمدتاً معصومین ساقط باشد و هو خلافت الواقع و بعد
 حصول ظن ضرورت عهد انقوم مرود و لوم نیز مقام تقیه نبود لما او مانا علیه سابقاً و ثانیاً بعد تسلیم کون مقام
 مقام التقیه لانسلم کونها واجب علیه علیه السلام کیف و جهاد نمودن آنجناب دلیل ظاهر و برهان باهر
 بر عدم وجوب تقیه است لکن معصومین الصغار و الکبائر عندنا و مخوفنا عندکم فلا حاجه اس
 شاید آخر و انقسام تقیه باقسام خمس مسلم لکن نسبت بعبارت جناب شهید اعلی الله درجه و در مقام
 ناشی از عدم فهم مرام و عدم وصول ذهن او بمردای کلام علمای اعلام است زیرا که آنچه از انفس او
 هر قسمی از اقسام در آن مذکور شده بر سبیل تمثیل است نه بطریق حصر و الشاهد علی ذالک عدم وجوب
 التقیه فی سبب الایمه علیهم السلام لعوده بالهدیه و شرب الخمر و اشاکله و ثالثاً باینکه این شهید و امیران
 میماند کسی گوید که قتل نفس مومن حرام است و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده **مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا غَيْرًا**
بِشَرٍّ اَوْ جَهْدٍ خَلَدًا فَبِئْسَ الَّذِي كَفَرَ حضرت ابراهیم که در پنج مسیر خود حضرت اسمعیل را قتل نمود معاذ الله فربکم امر
 حرام و مصداق آیت مذکور شده و بر نظام است که نزد فرقه حقه اثنا عشریه حال ایامه دین و انشاء
 احکام انبیه مثل حال انبیاء سابقین است کما او مانا الیه فیما سبق پس فی وجه حکم منصوص مراد در امر
 مخصوص ارد شده باشد تطبیق آن باعمومات نمیتواند و چون فاضل درین افتابنام کلام را بنعم ناقص و بر اصول
 و صلیه فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت ننماید که نزد ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده ترک واجب لعوده بالهدیه
 فرموده سعی او و شرمی نخواهد گردید و آنکه در جواب استلال و بر دایتیکه دلالت بر وجوب تقیه دارد
 و لفظ استلالش باین احادیث استلال بآیات و احادیث است که در باب عدم جواز نکاح خامسه عدم حلت بزرگ
 و ملک یمن مثلاً وارد شده زیرا که بر طبق کلام ابن مجیب و نفهم می توان گفت که از کلام شری
 ملک علام و احادیث صحیح حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می شود
 پس از جناب رسالت مآب حکم خلافت حکم الهی در باب ازواج تسعه و حلت من
 و اسب نفسها واقع شده و این امر نظر بقواعد شرع مرود و اعتراض گردیده الی آخر باشد
 و همانا این فرتی است که تنها در حق آنجناب بسبب ناهمی مجیب لازم آمده اگر چه انبیاء سابقین و امیران
 برین نهج مرود اعتراض نشوند و همچنین می توان گفت که لفظیم ساجد بالاتفاق
 واجب است قال الله تعالی **وَمَنْ لِعِظَامِ حُرِّمَاتِ اللَّهِ فَمَوْ جَاهٍ لَکُمْ عِنْدَ رَبِّکُمْ** و قال

انما یخیرنا مسلکاً جلد الله من آمن بالله وایکیم الا اخرنا اقام الصلوة واتی الزکوة من کثیر
 الله پس جناب رسالت مآب مکرر باندراهم سبب ضرر فرموده واسباب را بشمارانید سازا دست خدا
 قواعد شرع بعمل آورده واذکر اعمال مقبوله وبتجسس که اشاره بطرف تقیه کردن آن حضرت است ودر سناد تقیه
 جناب امامان که این مجیب بطریق تشریح فرموده پس از احادیث متفق علیها ثابت است ودر سناد
 در همین رساله اشاره بآن نموده شد فلا یطوال الکلام بذكر ما دسوی اوب که در لفظ کاسه ایسی از
 نفس رسول و سید عرب نموده و بار وجود دایم که اهل سنت آن حضرت را خلیفه چهارم و واجب الایمان
 میدانند دلیل ظاهر است بریکه مجیب بجهت غایت تعصب از متعصب خود است بر دوازده مذہب
 خروج و ضرورت اختیار نموده و بفراده اند شراب و اینچو نوشته که اطلاق لفظ شهادت باطلا
 که احیاناً بر اسنہ علماء امامیه از قبل بنای فاسد علی الناس است گویا منار خدا و باین الفاظ و
 کنند است و الا تمسک فخره حق آنحضرت بجهت امتین عزت حضرت سید المرسلین و تشبیه سنیان
 بدامن عمر و دیگر امریست که از عنان علماء فخریه تعین ظاهر میشود و اینی که این اثر در جامع الاصول
 حضرت علامه موسی را مجد درین نامیه قرار داده نه مجددین اهل سنت و فخر زاری در کتاب نه
 العقول نوشته و العجب عجب برعمون فی الحق و الحق و الحسن الحسن کرمی انهم کافوا العالمین بحجج
 الاصولیه و الفروعیه جلالتها و تفصیلها مع انهم کالو انفسه زبان کثیر النحول العلماء فی اصناف العلوم
 و کثرت تصانیفهم و مع ذلک لم یطهر من احد منهم شیء من العلوم الا بالتفصیل و لا دله لم یخیر و محمل و لا حکم
 فی شیء من المسائل من المتألفین و لم یطهر منهم تعیناً یمنع به کما ظهر من الشافعی و محمد بن الحسن غیر ما
 من العقائد المتطهرین المفسرین پس تمسک بجهت امتین مجیب اهل بیت شیعیان خواهند بود که الله دین
 افضل و اعلم از تمام خلافت و دانش با سنیان که چنین حضرات را از شافعی و غیره کمتر و اندک برگاه
 چشم انصاف گویر باشد چه چاره است اما طعن او بر سیاه پوشی پس راستی از سیاه و در ویر و بااد
 سبحان الله سر بر کشیدن و خنابستن بر رسوم اعیاد و اعیان درون محل طعن نباشد و وسیله پوشش که
 آثار ماتم است جائز طعن بلام با قدر علاءه آنکه خلفای عباسیه که خلافت از آنها بنا بر تفسیر سید و طے
 جمع علیه بلکه منصوص بر بود سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساختند و در آنچه نوشته که سبب آن
 بقای نسل سید عالم است پس بقاء امر تقیست علی نفسه عیب خود و پیران خود را بر دیگران می نبرد
 زیرا که کسی که جناب سید و سرور عالم را در منافذی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرد و بود و ندان
 کاره از بقا و حیات انجناب داد و داد و احوال دش بود و اندک از من تعجب و تقیه آثار هم قول و از سواد
 اشعیه بقیه نمانی کل ما تیرش بر خیه حکم بوسه طعام آتی و شادی و نشاء است آتی و از
 مراد از تفسیر تقسیم نمودن آن بایل مجاہد دیگر سادات و مویدین است پس استحقاق استعجاب

آن بالا جماع و روایات فریقین ثابت است و ادعای ولایت آن بر سر و فرج تا از کمال شرف
و از اینجا است که تقریب وفات اعزه و اقربان نیز فائحه خوانی و تقسیم طعام در فریقین رایج است و
مراد از تو سود طعام تو سود آن برای خود و حیا خود است لکن کسی از خواص شیعه بلکه عوام آنها
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن دارند بلکه اکثر مردم ترک لذایذ دنیا کنند و گوشت و روغن و غیره ترک کنند
اما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رایج است پس تمسک با فعال عوام در باب عترت خاص بر خواص
فرقه ناجیه کار عوام است و جواب آن خواص حقه لازم نیست آری عوام فرقه ناجیه ستیواند گفت که باید
باب بنابر روایات تشابه روی و تقلید جناب رسالت آب بنمایم چنانچه در صحیح بخاری مذکور است حد
خالد بن وکوان عن الربیع بنیت سعذ قالت دخل البنی صلی الله علیه و سلم غداه بنی علی فجلس
علی قرأ شیء کما سکت سینی وجویر یات یضرین بالدف نیدین من قبل من ابائی یوم بدر حتی قال
جارتہ و فیما بنی لعلم بان فی غد فقال البنی صلی الله علیه و آله و سلم لا یقولی بکذا و قولی ما کنت تقولین پس
جناب سالتاب که افضل اولین و سیدانیا دم سلین بود و نموده و نذر زنان عرب که با دف و آلات بر
مقتولان کفار می نمودند سمع و فرموده باشد تا مردم عوام نیز اگر نموده فرزند آفتاب یا و از طبل و غیره
استماع نمایند چگونه مورد الزام باشد و علاوه بر آن آنچه مجیب استادان بطرف ما نموده و آنچه
از آن در میان اهل نخله او شایع است ایامی بنید که در تقریب عرس مشایخ صد و بیست که خلاق کثیر
از فقر و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده و بنوم دلالت کرده خدایا اینها که
کل مسجد بر قبور پیران خود جمع میشوند و قوال با در ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و اغسال و آلات
شادی و نشاط است غریبانه نشسته بر حسن و جمال و خرد و حال و هجر و جمال بر پروان بنیال و
مردشان شیرین مقال است میخوانند و بعضی مشایخ که اظهار معرفت با طینت مینمایند بارش کشف
که از لحظه تقلید و بالا گشته قص کنان و تنگ زنان بامردان دست و گیران میشود و مفاد ما کان صلوات
عندنا است الامکار و تصدیه از کفار جا به است کوئی مسفت می رباید و در همان حال بجا می آید که
مستانه و حسب و غیر محبوبان که معر بلفظ حال است مینایند و هر یکی از خواص عوام که در آن مجلس شسته اند
برای تعظیم چنین شخص بر می خیزند و این حرکت را از جمله معرفتهای باطنی او می شمارند و در روز بخت
که از اعیاد دنیوی است مقتضای من شبه یوم فوینم لباس نفیس بزرگ سفید پوشیده و بر قرا و لباس
می نشینند و چند گل یا شکوفه گندم در آن بخور یا گذاشته بر قبرش می نهند و به تغنی و ترانه
موسیقی همان حال خلاف قال است بعضی می آرند بلی اگر فرقی میان عوام شیعه
و اهل سنت است که عوام شیعیان مرثیه در غنا شنیده میگردانند و جلای زنی
و غیره را عبادت نمیدانند و اهل سنت اصلا پارس قبر بر و عرس اذنه نموده و در ترانه های موسیقی

غزائشند و مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا عبادت میدانند و هر کات مسرور بعل می آرند و یکساعت سیر با کجا
 من کان بغیه من زجاجه و در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافت شاه جهان آباد و غیره شایخ
 بایست لباس نفیس پوشیده بان ریش در از سر و چشمت کشیده و برگ بنویس خورد و جمع میشوند
 بسیاری از امر دان الهنست شیش باین سنت شایخ کرده خود را بالیسه فاخره دارا شده حاضر میکنند
 دباش سر راه جمع انداخته نشینند و در پرده نظاره جوانان و خیر و دیان مینمایند و خود را بنظر نامحرم
 می آرند و هیچ کس را عرصه و از در و از سر و و انیس با و شادی و نشاط افرامی کنند با نابیب
 انیفرح و سرور و وفات میدکانات اشراج خلافت از نسل طایر آنحضرت بسوی خالفا و است و سر
 قی و در وایت فضایل عاشورا و قول یکساعت کتب مستنده فرقه حق نموده میدانند که تمام کتابها
 مملو و مشغون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب گریه و حق
 بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز بیشک حاجت مو من بر آورده میشود و اگر بر آورده شود
 برای او مبارک نیست و در آن چیزی در شدی نخواهد بود و نهی از ذیفره کردن از برای عدمین
 در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه دارد شده پس آنچه عجیب غیر مصیبت نوشته دلیل واضح بر جعل
 یا تجاہل اوست آری علمای الهنست و کبرای انساب کمال محبت و ولایت رسول متعالی
 فضائل روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب کتال و زینت و حکم تو سعه برابر و عیال
 خود از نقل کرده اند چنانچه بیضاوی و غیره مفسرین نوشته اند که روز یک شش حضرت نوح بر کوه
 جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعظم محدثین آنهاست در صحیح خود حکم صوم عاشورا
 باین عنوان مذکور ساخته که جناب رسالت آب از میوه و حال صوم عاشورا شنیده حکم حکوم آن بعباده
 داد و پیروان که مسیبه بعد القادر جلاست و ملقب بوقت اعظم است فصلی علی در غیبه الطالین
 برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و در آن فصل مذکور است عن ابن عباس رضی الله عنهما
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صام یوم عاشورا اکثرت له عبادت الله و سنین
 تقیما و قیامها و من صام یوم عاشورا کسب ثواب الف شهید و من صام یوم عاشورا کتب له
 اجرا بل سبع سبوات و من یحضر صومنا یدوم عاشورا فکانما افطر عبده جمیع امه محمد صلی الله علیه
 و سلم و الشیخ بطونم و من مسح رأسه ببنیم فی یوم عاشورا رفعت له فی کل شهره علی رأسه درجه
 فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالى یوم عاشورا قال نعم
 خلق الله تعالى السموات یوم عاشورا و الارضین کتله و خلق الجبال یوم عاشورا و النجوم کتله و خلق
 العرش یوم عاشورا و الكرسي کتله و خلق اللوح یوم عاشورا و القلم کتله و خلق غیر ذلک یوم عاشورا
 و الملائک کتله و ولد آدم فی یوم عاشورا و ولد ابراهیم فی یوم عاشورا و نجاه الله من النار

یوم عاشورا و فدی اینہ یوم عاشورا و غرق فرعون یوم عاشورا و رفع اور لیس یوم عاشورا و کشف
عن ایوب فی یوم عاشورا و رفع عیسیٰ فی یوم عاشورا و ولد الضحیٰ یوم عاشورا و اناب لکعبیٰ آدم یوم عاشورا
غفر ذنب داؤد فی یوم عاشورا و عطا بنیٰ لقامی الملک سلیمان فی یوم عاشورا و استوی الرب و قحطیا
علی العرش فی یوم عاشورا و یوم القیامت یوم عاشورا و اول مطر نزل من السماء یوم عاشورا و اول حرمہ نزلت علی
دین اعتل یوم عاشورا و المبرض مرضا الاضر من الموت و من قتل بالانہ یوم عاشورا و من قتلہ کتبت لہ السنۃ کما و من
مرغیا یوم عاشورا و کانما عاود ولد آدم علیہ السلام و سقی شربہ من یوم عاشورا و کانما لم یغفر لہ بعض اللہ تعالیٰ
طرفہ عین الحدیث و نیز در بیان کتاب مذکور است عن امیرہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی
علیہ وسلم اقرب من علی بن ابراہیم صوم یوم فی السنۃ و یوم عاشورا العاقر من الحرم مقصودہ و یوم
فیہ علی عالم من و سع علی بلد من الدنیا یوم عاشورا و سع اللہ علیہ سائر سنۃ الخ و نیز غوث مذکور
در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صیام بدر الیوم العظیم و ما در و فیہ من العظیم و دعوا الی
صیامہ لاحل قتل حسین بن علی رضی اللہ عنہ فیہ و قالوا معنی ان یکون المصیبتہ فیہ عامۃ علی جمیع الناس
لفقدہ و انہم یخزونہ یوم فرح و سرور و تامل و فیہ بالتوسع علی اعیال و النفقہ کثیرہ و الصدقۃ الفقیر
و الضعفاء و المساکین و لیس بذات من قول حسین رضی اللہ عنہ علی جامعہ المسلمین ہذا القابل لمحلی و نہ
جمع فاسد لان اللہ تعالیٰ اختار لشیخہ بنیہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم الشہادۃ فی اشرف الایام و اعظمها
و اجامہا و ارفعہا لکرمہ فیہ و نہ لک رفوفہ و رجائہ و کرامتہ و مضافۃ الی کراماتہ و بیایع سائر الایام
الراشدین الشہداء و الشہادۃ و لو جاز ان یخیر یوم موتہ میتہ لکان یوم الاسبین او لے بذلک
لانہ قبض اللہ تعالیٰ بنبیہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فیہ و کذلک ابو بکر الصدیق رضی اللہ عنہ فیہ الخ
انچہ عجیب است و ان بطرف فرقیہ نمودہ و بان طعن فرمودہ احق بان محمد بن و منسیر بن ہبیر
خواہند بود نہ علماء و محدثین فرقیہ حقہ بلکہ بطلان برکت روز عاشورا و بعض حدیث فرقیہ حقہ
مصرح است چنانچہ ابن بابویہ در اسے روایت کردہ عن جلیہ قالت سمعت امیر المومنین علی بن ابی طالب
رویہ یقول اللہ لیتقلق ہذا الامۃ این بیت یہا فی الحرم لغیر مضیبن منہ و لیتخذن عدا اللہ و لک یوم
یوم کرد ان و لک لکاین قد سبق فی علم اللہ تعالیٰ علم ذلک بعد عمدہ الی مولا امیر المومنین صلوات اللہ
علیہ و لقد اضر الی انہ یبکی علیہ کل شیء حقہ الوحوش و الطیور و الخیتان و الجار و الطیر و السباع
علیہ الشمس و النجوم و السماء و مو من الالہم الجن و جمیع ملائکہ السموات و الارض و ان و بالک و
حکم العرش و تمطر السماء و ما و اتم قال و حیث لعنہ اللہ علی قلبہ المحسین کما و حیث علی البیہ
الزین یحیلون مع اللہ الی آخر و کما و حیث علی البیہ و المنصاعہ و الجہنم قال علیہ قتلہ
لایا متبیم و کیف یخزون الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیہ الحسین بن علی یوم برکت علیہ شیخ

نیست و ازینجاست که در روضه مقدسه حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات و التسلیمات چنین
 ازینجا و روشنی قنادیل معولست و در مقابل کا بر صوفیه نیز چنین رسم جاری پس اگر این مورد دلیل
 فرج و سرور می بود البته علمای حرمین و دیگر بلاد از آن مخالفت ننمودند و خلاصه آنکه تصریح این مورد و آنچه
 بدان ماندشایان ملای و داب محمدین نیست قوی بلکه باجماع معتدیان بامید غیر ازینکه در اشعار این علم
 بکلیت آیات سابقه بر دارند و بجا مدخلاتی را شنیدین مایل نشوند از آن اقول معلوم نیست که موافق
 فهم ناقص خود کدام وجه منجه و تقسیم معتدین فرقه حق تعالی بودند و که انی امکان که جواب آیتنا فرمود
 در خواستش مثل لطیف خلفای خود کرد و چهاره سنی نمیدانند که پیران صاحب منتهی است یا رونی را از
 گو ساله پرستی به کار و متولیان غریبه مصر را از حبشی چه روز بار از کجا خطیب منبر سلوئی و کجا قایل
 اقبولنی آقبولنی کجا صریح نشین چار بالش لو کسرت الو ساده و کجا جابل یعنی ابا و کلاله و کجاست مد

علی خیر المبتدع و کجا قایل لولا علی الملک عمر این القرآن انما طلق و این من یبوللقرآن سارق این من
 انما لولا لایه و کلامه و این المتخلفون عن حبش سامه این الثر من الثری و این انعامه من الکثیر
 انیست محلی از حال شقا و دل درد و این محیب مفید داشت ثباتی تر و دیدن شنیدم تو ان بنسخ حکامات ترا
 پس مصداق معنی لطف الشاعریست کائنات من میبود که در صورت انکار محامد خلفا پس نسخ کرد
 ایت محکم لازم می آمد و ذکر ثبات و قرار و عدم فرار در نیت تمام چون مرکز فرار و شایخ کبار از جنگ اندو
 خیزش است باعث شکفتن خاطر گردید قوی و بیانش بر سبیل جلال است که اگر بیت جناب امیر
 از بیت اگر اه و اجابا بودی الخ اقول معنی نماند که این دلیل بتقصیر و وصف من است اول نکته
 جناب امیر از راه اگر اه بیداهت عقل باطلست زیرا که کسی از صحابه متعین حال سعید عباد و نشاند
 دوم آنکه اگر بیت جناب امیر از راه اگر اه میبود و شکر نبرد بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا را و زنا
 ترک جهاد افحام نمینمودند و الزام میدادند پس میگویم که برود امر مقدوح است اما اول پس این
 بیت که اگر وقوع بعیت نکرد و بهر خلاف بدلیه عقل بودی لازم آمد که که محدثین بر او معتده
 اهلست سو قسطایی بوده باشد چه بعیت نمودن آنحضرت با که اه از اجادیت معتده اهلست
 چنانچه بعضی حادثیه که درین باب وارد شده سابق بجزیر تحریر آمد و بعضی دیگر در نیت تمام نقل نموده
 مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نمود که بعض فقرات آن انیست و کان لعلی من الناس
 جنة حیوانی قویست استنکر علی وجوه الناس فانفس مصالحه بے بکر و مباحثه و لم یکن باع
 ملک لا شه فارسلے ان انما دلا یا ننا محاکم حد که ایت مختصر عمر بن الخطاب فقال عیر لاسه بکر
 لا تدخل علیهم و حدک فقال ابوبکر و ما عساه ان لفعلا و اسے و الله لا ینهم قد خل علیهم ابوبکر
 علی بن ابیطالب ثم قال انا عرضنا اباک فضلک و ما اعطاک الله و لم تنفس حیاک غیر ساقه الله

جاؤ ما قالت تعلمون ان عمر قد جازني وقد حلف بالله لئن عذمتن تتحرقن عليك البيت اعم الله المؤمنين
 باحلف عليه فانصرفوا راشدين فرائكم ولا تبرحوا الا انصرفوا عنا ولم يرجعوا اليها حتى باليعون الا انكم
 دلالت اين روايت بر عدم رضاي جناب ولايت بآب بغير متعني عن البيا ليست وجمال الدين
 محدث در روضه الاحباب نوشته جمعي را ببل تواريخ آورده اند كه چون از مهم بيت فراغت حاصل شد
 ابو بكر صديق رضي الله عنه از وجود صاحب بن دايمان انصار مجبى ساخته كس فرستاد و على مر بابا
 طلبيد و على جايت فرمود در آن مجمع حاضر شد و در محلى لائق خود نشست و از موجب طلبش پرسيد
 عمر فاروق رضي الله عنه فرمود موجب است كه خواهم چنانچه سائر اصحاب ابو بكر بيعت كردند تو بيعت
 على رضي الله عنه گفت من همان سخن كه شابر انصار حجت ساخته انمينصب را اگر فقيده بر شما حجت ميگردد
 راست گوئيد كه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم اقرب كبيت عمر گفت ترا كند از اين بيعت كننى
 على گفت اولين سخن مرا جواب يا ثواب بگوئيد بعد از آن از من بيعت جوئيد ابو عبیده گفت اے
 ابو الحسن تو بواسطه سبق در اسلام و فضل و قرايت قريبه با سيد انام عليه الصلوة و السلام هم
 خلافت و حكومتى وليكن خواهى بكرام بر ابو بكر اجماع و اتفاق نمودند و مناسب است كه
 تو نيز قدم از خانه وفاق در ارسى على گفت اى ابو عبیده تو امين اين است قبول رسول مختار مقتضاست
 راستى ست در گفتار و كردار موهبتيك حق سبحانه و تعالی بخاندان نبوت كرامت كرد و در زندان بانسد و بجا كرد
 نقل كند مبطل قرآن و حى مورد امر و نهى و منبع علم و فضل و معدن عقل و حلم مايم و بواسطه اين امور
 راشائسته و امامت را سزاواريم پيشترين سعد انصاري گفت ابو الحسن اين عهديه كه تو امر و نظاير ميكنى پيشترين
 اگر معلوم مردم شد كه بر آئينه كه با تو مضائقه و منازعه نميكردند الى ان قال ابو بكر صديق چون بذكر كليات
 رضي الله عنه جمله محكم و استوار و سهر كلى از اينها مقابل صد كلمه بلكه صد هزار كلمه مسكت است از راه زنى و بدلا
 و گفت اى ابو الحسن مرا گمان اين بود كه ترا در اين مابين مضائقه نباشد و اگر سيد انستم كه از بيعت با من
 خواهى كرد بر كزان را قبول نميكردم اکنون كه مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نيز با ایشان اتفاق نمائى بلكه
 مطابق واقع ساخته باشى اگر حالا توقف كنى خواهى كه در اين امثال فكر نمائى بچيزى بر تو نیست پس
 برخاست و متوجه خانه خویش گشت انتهى لالت اين عبارت نيز بر با سخن فیه طاير است و در كتاب ما مستسا
 اين چنين ذكر است فبايعوه على التسليم فالرضا و شرع عليهم كتاب الله و سنة رسوله قال فجاز رجل من خثعم
 على بايع على كتاب الله و سنة نبیه قال لا ولكن ابايك على كتاب الله و سنة نبیه و سنة ابى بكر و عمر فقال
 و ما يدخل سنة ابى بكر و عمر مع كتاب الله و سنة نبیه انما كان عالمين بالجور حيث علا فالى الخشنه الاسته
 و عمر و ابى على ان يبايعه الا على كتاب الله و سنة نبیه فقال له حيث ائح عليه بايع قال لا الا على انكرت
 فقال له على ما و الله لك انى بك قد نفرت فى هذه القنده و كما هو فر خال قد شدخت و جهك قال حق

بالخارج فقتل يوم النهر وان قال قبضه ورايته يوم النهر وان قتيلا وقد طلعت الفيل وبعده ورايته ثلثت بفرق
 قول علي بن ابي طالب وقلت الله ابو الحسن ماجرك شفيقه سي قطالا كان كذلك فمتى وسمو يد اين روايت است
 ابن حجر در صواعق محرقه از مسنده احمد آورده عن ابي ابي قتلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بالعترة عثمان
 بتركتهم عليا قال يا وبي قديرات بعلي فقلت ابا ليك على كتاب الله ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 ورسول الله بتركتهم قتال فيما استطعت ثم عرفت ذلك على عثمان فقال نعم وولات اين بر دور روايت
 بعدم رضاي آنحضرت وخطالم دانستن خلفاي ثلاثه انهم من الشمس باروايت اولي پس نظر به سست واما روايت
 ثابته فلدالاتها على الافكار من اتباع سيرة السجين على سبيل الاطلاق كما لا يخفى واما ما مني نال المؤمنين كسب
 ولايت مآب نوشته جواب آنكه انجانب ترقم فرموده و نيز دالات صريح بر عدم رضاي آنحضرت دارد چنانچه
 اول بعض فقرات نامه معاويه در نيقام نقل نموده ميشود و بعد از ان عبارت نامه نامي جناب پسر
 اوصيين كه در پاسخ آن شصت بيد بن مرقوم فرموده و ذكر خواهد شد من عبد الله معاويه بن ابي سفيان
 ابي علي بن ابي طالب اما بعد فان الله تعالى جده اصطفى محمدا صلى الله عليه وآله وسلم بالرسالة و
 توجده و تاديه شريفة فالتقديس من الغاية وهدى به من الغواية ثم قبضه الله ريثا حميدا فادخله الفردوس
 محقق الشوك و احمد بن الاكف فاحسن الله جزاه و ضاعف عليهم النعمة و آلاءه ثم ان الله سبحانه اختص محمدا
 صلى الله عليه وآله وسلم باصحاب ابدوده و از روه و نصره و كتاب و انما قال الله تعالى سبحان الله
 أشد أعز علي الأكفار رحمة منيهم أفضل مرتبه و اعلاهم عند الله و المسلمين من ربه خليفه الله
 جميع الكلمة و الم الدعوة و قاتل اهل الروة ثم الخليفة الثاني الذي فتح الفتوح و مصر الامصار و اذل قبا
 المشركين ثم الخليفة الثالث المظلوم الذي نشد ائمة و طبق الاقايق بالكلمة الخفية فلما استوثق
 الاسلام و ضرب بجرانه غرور عليه فبغته الفواعل و نصب له المكاييد و ضربت له الامر و ظهره و د
 عليه و اغرت به و قدرت من حيث استنصر عن نصرته و سالك ان تذكره قبل ان يفرق يوم ال
 ما و ركته و يا يوم المسلمين منك لواحد لقد حسدت ابا بكر و التوقيت عليه و رمت احدا و امره
 و قدرت في بيتك عنده استعربت اعصاية من الناس حتى تاخر و اعن ببيعة ثم كرميت خلافة عمر
 و حسدته و استطلت مدته و سررت بقتله و اظهر المشامة لمصابه حتى انك حاولت قتل ولده لانه
 قتل قاتل ابنه ثم لم يكن أشد حسدا منك و لابن عمك عثمان يثرب مفاتحه و طوبيت محاسنه و طغيت
 في فقهه و سني دينة ثم فخر به ثم فخره و اغريب به السفها عن اصحابك و شيقك حتى قتلوه
 بمحضر منك لا تدفع عنه بلسان ولا بد و هو لا الا من لعنت عليه و تلكات في بيعة حتى حلت اليه
 فخر انسان بجر ايم الا قاتل كما يساق الفحل المخشوش ثم نهضت الان بطلب الخلافة و جواب
 اين نامه كه جناب ولايت اب نفس رسول قلمی فرموده بعض فقراتش انست و كتاب الله

یجمع لنا بأشعاره وهو قوله سبحانه والى الأمان حاكم كفى سمعان في بعض في كتاب الله
 قوله تعالى ان أول الناس بانبا أهمل للذين ياتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله
 دس في المؤمنين فغنموا قولي بالتراب قنارة اول بالطاعة ولما احتج المهاجرون على الانصار يوم
 برسول الله صلى الله عليه وسلم فليجوا عليهم فان يكن الفلج فالحق لنا وذكروا ان يكن غير فاضار عليا
 وعوتم ورفقت اني للخلع احدثت وعلى اكلم لعنت فان يكن ذلك كذلك فليس لنا عليك فيكون
 ابيك وتلك شكاه ظاهرا عنك عارها وقلت اني كنت افاذ كمالا والجل لموش حتى يبالغ ولعمري الله
 لقد اردت ان ندم فحدث وان لنفيع فافضحت وما على السلام فخاصه ان يكون منكم ما لا يكون
 شكاك في دينه ولا من ابا بقتيته وبنده حتى اسير في فصداد وكنتي اطاعت لك منا لنقد راسخ من فليكن
 راسخ ودر كتابنا بفتح البلاء غت كه صحت ان در حين رساله شهادت علما هي ابست ثابت شاره بذكر
 فخطرت فاذا ليس في معين الا ابليتي فضنت بحرم علي الموت فاعضبت على القضي وشرهنا على آيا
 وصبرت على اخذ الكفر وعلى امر من طهر العلقم انتهى كلامه صلوات الله وسلامه عليه ابن الحارث بن
 ورذيل شرح ان نوتته قال ابو جعفر الطبري صاحب التاريخ ان الانصار لما فاتهم من طلبت من
 انما في قالت او قال بعضها لانا بلع الاعلياء وذكروا بنو ابي عبد الله الكرم المعروف بابن الاسير
 في تاريخه فاما قوله لم يكن في معين الا اهل بيتي فضنت بحرم علي الموت يقول بانزال عليه السلام
 بقوله ولقد قال عقت وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لودجرت اربعين وروي عن عمر
 ذلك لضر بن فراس في كتاب صفين وذكر كثير من ارباب السير انتهى موضع الحاجة من كلامه عبا
 ابن خطبه وعبارت ابن الحارث بن رولات صريح بعدم رضاه آنحضرت بربيعة خلفائه ثلثة و
 وتدابير خليفه ثلثة في در باب اخذ بيعت نموده وكمالما يتكفيا بين آنحضرت وابو عبيدة واقع
 وانشاء در رساله علي وكنه شارح مقاصد شهادت بصوت ان واده واروست وعنوان
 رساله انست امضال في على واخفص جناح له واعضض من حوتك عنه واعلم انه
 سلا لانه طالب ومكانه ممن فقدناه بالاسم صلى الله عليه وآله وسلم مكانه وقل البكر لم
 و البر مفره افي آخره دليل صريح است از انكار آنحضرت از بيعت وترک محاربه ومقاتله آنحضرت
 يوم الدار وترک نمودن نماز جنازه قبيل الدار وعدم تركت در تجنيز وتكفين ان مقبول شيعه او
 وخراب جسم شريف ان رئيس يوم شوري از رين شواهد رفاص والستين آنحضرت
 ان غير ذلك من الروايات والمقدمات ليس في وجود جنين اما ديت تنفق عليها دعوى رحما
 جناب مير بر بيعت خلفاء ثلثة از درجه اعتبار ساقط است ودر جنين مقدمه صريح البطلان
 دعوى ندامت دليل سفاهت است اما عدم تعرض سعد عباد به پس ممنوع وسند منع قتل او

پیغمبر میفرماید که صدق ائمه کان حق عملی الجنت بود و دیگر نه آن سهم از عمل جن نباشد به بلا شب که ایشان
 بودند و شیطان کان من الجن پس دعای عدم وقوع قمر نشین بجا نشن از قسم می آید اما نظام
 بلکه آنکار به بیات از لیاقت و بعد از تسلیم میگویم قیاس حال جناب دلائل آیه بحال سعد بن جناب
 قیاس مع الفارقست زیرا که سعد عباد و از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب
 نبوده و قمر نشین جناب سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلائل بر او متش نماید دارد و ذکر دیگر
 بوده پس کارکنان مستغنیه بیک حدیث موضوع اعنی اللامه من قمر نشین از کار این بیچاره فارغ گردید
 و اگر چنین شخصه بیعت نماید حرجی در خلافت نخواهد کرد بخلاف جناب ولایت باب که پیش
 گفته نفس رسالت بنایست و در نسب مستند پیغمبر آخر الزمان و شریک سید رسالت عیسان
 و از سید سبب اهل الجنت بوده و سوابق اسلامیه و احبته و تمام درجه با و کفار
 پیام براسه آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بسیار و دلائل بر امامت
 آنحضرت می نمود و بر ظاهر است که اگر چنین بزرگه بیعت خلیفه نمی نمود و رخنه عظیم در سلطنتش میداد
 و اگر عجیب بنظر انصاف تامل نماید خواهد دانست که اتمام بزرگانش در باب قدسیت از آنحضرت
 نموده اند و دلیل دانه بر ضرورت اخذ بیعت است چه اگر اکابرش ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک
 بیعت سعد عباد و میدانستند ابو عبیده را بخیر است آنحضرت نمیفرستادند و عظمتیکه اخطا غلط از
 آنحضرت نموده نمی نمود و اما امتزائه پس بطلان نشین بر ظاهر است زیرا که اولاً دعوی مذکور بحکم تحت است
 و شهادت علی بنی غیر مقبول و ثانیاً بعد تسلیم سفید مطلوبان السکوت لا یتلزم تسلیم المسکوت عنه
 اما آنچه نوشته که چون انکلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نیامده و استیتم که اصل فتناجی
 مذکور ساخته عبداللہ بن سباست آنچه پس قطع نظر از عدم ظهور وجه لازم است میگویم که هر گاه
 رضای جناب دلائل آیه و سیدی شباب اهل الجنت سید رسالت عیسان و سلمان و ابو ذر و مقداد
 و سعد عباد و دیگر انصار بخلاف خلیفه اول از اول ثابت باشد اسلام و کفر عبداللہ بن سبا فایده
 عاید حال حاضران مال اهل سنت نخواهد کرد و ما نقله عن مجمع البحرین قولنا لا علینا چه آن نص صریح بر برائت
 فرقه حق از ان ملعونست تکلیف نظر اتباعم له علیه باعلیه قیاس علی بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام
 دعوی امامت برای خود نمود و قیاس چون فاضل مجیب بناس استفتا بر عدم ناقص خود بر اصول
 فرقه حق ایدیم اللہ بنصره قرار داده بر ولازم است که از احادیث و عبارات کتب معتبره فرقه تابعه
 ثابت نماید که زید بن علی دعوی امامت خود نموده نمود و لیکن چون بقا و تحریر دعای بلائینه است
 در مقام نیز اجمال و ابهام نموده باجماع دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نمیشود بلکه عدو و دشمن
 در کتب معتبره صریح است چنانچه جناب سید علی ملقب بصدر الدین قدس سره در شرح صحیفه سجاده حسین علیه السلام

اما الامامة فلا شك ان كان عارفا ايضا بها فقد روى الصادق باسنادوه عن عمر بن خالد قال قال زيد بن
علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام كل زمان رجل سنا اهل البيت حج الله به على خلقه
ابن اخي جعفر بن محمد عليهم السلام لا فيل من تبعه ولا يتدري خالفه وروى الشيخ باسنادوه عن ابي السبايا
قال كان سليمان بن خالد اللامي خرج مع زيد بن علي حين خرج فقال له جيل ونحن قوف في ناحية وزياد وقت نائية
ما يقول في زيد بن هيرام جعفر قال سليمان قلت والله ليو من جعفر خير من زيد ايام الدنيا قال نعم انما
واقفي زيد او قصه القصه قال نعم خيت نحوه وانتهيت اريد وهو يقول جعفر اما سنا الجلال الاحرام اهدالي ما
من الا ما ديت علي الصادق الرضا عليهم في حجة اعتقادوه وبراوه ساحة ما تروى الزيادة او ذكر كتابه
في تحقيق الرجال و ترجمه زيد مذکور است و في ارشاد المفسر كان زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام علي بن ابي
عبد الله جعفر و افضلهم و كان در عا با فقيهما سخيا شجاعا و لهم بالسيف يامر بالمعروف و ينهي عن المنكر
و يطلب ثبات الحسين و اعتقد كثير من الشيعة فيه الامامة و كان سبب اعتقادهم ذلك في خروجنا
يدعوا الى الرضا من آل محمد و طلبوا يزيد بذلك نفسه و لم يريدوا له المعرفة ما استحق خيرا الامامة من قبله و
عند وفاته اصابه ابي عبد الله عليه السلام في موضع حاجه من كلامه و قاضي نور الله نور الله مرقد و در مجالس
نوشته مولف ميگويد كه تحقيق است كه زيد بن علي مدعي خلافت نبود و بيقين ميدانست كه مستحق خلافت
و زمان او حضرت امام جعفر صادق عليه السلام است بلكه مقصود او از خروج بر متغلبان مان انتقام
كشيدن تارات اهل بيت عليهم السلام بود و بهر طريق میخواست كه مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود پردازد پس هرگاه از احاديث و عبارات علمای فرقه حقه دعوي امامت زيد ثابت نما
استاد آن لطرف زيد مقتضای عصمت عنا و خواهد بود انكار ان كما زعمه هذا المتعصب در نسبت و
اطلاق لفظ شهادت بر قتل زيد قبا حتى نخواهد بود اما آنچه نوشته كه نبي امام وقت از اين خروج و بود
موجب زيادت و حصول مكر و ميات بجناب الله الخ ليس موقوف بر اثبات صدور نبي تحوي ابراهيم فوام
فقيه است و دونه خطا القتا و الروايات الدالة على خرن الامام بقتله اين شايده علي سطلوبنا في منج
و لما قتل بلغ ذلك من عبد الله كل مبلغ و خرن له خرا شديدا عظيما حتى بان عليه و فرق بين
عبدال من اصيب مع زيد من اصحاب الف و دينار انتهى قولي هرگاه را هم چه ميرار جواب استفتا
اول انكه مطابق ارشاد دال يا جدر شالخ اقول انچه جناب علي بن بابويه است في العالمين الله و
ارشاد و فرموده مطابق واقع است و هر كس بكتب كتيب علمای اماميه نموده ميدانند كه ايشان
نقل مطاعن خلفاي ثلثه و روايات دال بر امامت جناب ولايت اب ركتب معتدله اهلست حتى نما
پس اگر علمای اهلست پرده عصمت و عنا و از چشم بصيرت بردارند البته معوج و منحوج خواهند شد و الا
اهل نجران مصداق آيت آني هدايت فمن جاءك في غير من بعد ما جاءك من العلم الا انه خواهد بود و معلوم

که در آن روز به آدم کسب افضل و اعظم از سید عالم نبوده پس اگر چه تقدیر از احتسین
 نصاریس از تقدیر آنحضرت منعم و مخرج نشو نداین امر و لیل شصت نصاریس نصرت و نصرت
 و بعد از آن جناب محلی و مقدس الکتاب علامه قاسم مجتهد العصر الزمانی دام ظلّه و در
 تحریر فتنه موده مراعاة للطریق القدریه القویة از مسلمات اینست بر و نه از هر نفس که در پیش
 خام یان بر امید با شلی ز سقا بهت مجیب است کمالا یعنی علی مرتضی علیه السلام در رساله در نظر است که هرگاه
 تحریرات ز شید الفضل که از شیوخ و اکابر مجیب است در جواب رساله تنویر محکم میان باشد پس ای
 تحریرات این مجیب که خود ز شاد است اسمی هم نیم نرسایند و لکن ما قبیل از آنکه پوشیده تر خاش بود
 موعود و آفتاب غاش بود حق **دوم** آنکه کلام تنویر با وجودیکه علمای پیشین بر آن حقوق نیز
 نقد افتخار سید انقیال سنا و نقد تنویر از فخری البین و اجری بحال در دوع صحابه است که از عمده خلیف
 یحیی راضی بر سبقت نیز بوده و ابو یوسف است که برای بارون رشید تجویر دخول بدخول پذیرش نموده
 کما فی تاریخ اعلی شاه ولی الله دیوبی در رساله انصاف فرموده و در وی آن ابابوسف و محی اکابیل
 فی العیدین بنکیه ابن عباس لا یارون رشید کان یحب تنویر و لیس البتة این صاحبان علمایان تبویم او
 حقوق فریدین مورخ آل و در دیار حدایا که گویند تبویم ضرر نبوده بلکه برای تحصیل زرد و بنو شیع و واقع و فصل
 حال کتمان مولف رساله اسمیه فیما اما آنچه در خصوص تحریر این تعریفیات و اللمات که در استقامت و قمر
 نوشته اگر مراد از آن تعریف بحال صحابه عظام است پس تعریف بلکه تعریف مطابقت نشان طریق فرقه حقه است
 باره گفته ام و بار دیگر میگویم از منع مولف شتات متناع از آن معلوم و در مبتدأ تذکره در مقابل اشرف
 بزبان آورده که فراد حسن حبیبین سلام نماید کما فرین فردا اگر مراد تعریف نسبت به علمای عامه است پس
 و فایده از حال مولف معلوم نیست مصاحبه بر عدم تعرض بشان علما مسکن داشت و لیکن منکبت است
 غدیریه و کتب غدیر کا و بین غادرین احتمال و قایل است و مراحل بعدیهات بیات لیس سکرم جل رشید
 و آنچه در وجه سوم سوال نموده در اکثر مقامات این رساله مرعی است و اگر جای احیاناً ذکر اسم کتاب
 نشده باشد نظر بعدم حاجت بآن بوده باشد بطور الامر و فوض آنچه و لیس الامر مذکور من قبل
 من قویم الحجة و التمهید الکلام بحمد الله الملك العلام و الصلوة و السلام علی سید الانام و آله البرره الکریم
 الایة الاثنی عشر شفعا یوم الحشر اللهم ان السیدان مولانا و سادتنا و فادتنا الاثنی عشر هم نوری و من
 بقرآن الیوم انما مراد از آنست که درین رساله خلافت فرید علیه الله و العذاب آه رساله قدیمه جواب
 استفتای خود من که بصارت العین باقیات شهادت حسین نام است باشد پس کلام و ادکلمات
 این مسئله در سقا بهت و بلا بیت گوی منم سے را باید زیر که موضع آن رساله همین است که بر هر یکی از

در مسالک حقیقت خلافت نیرد شقی ثابت نمیشود و شهادت جناب سید الشهدا را اگر ندیدی نمیشود
 با اوله و توغضی بن عشق فقط برای آنست که مجتهد الزمان را در تشیّد المبارک و انکار بدعیات اولیه پیش گرفته در
 مذہب بفضل سید و عبد اللہ بن سبا بسوق قسطنطین پیوسته و اگر مردش را رساله مذکور بر من تشیّد کیاست
 پس چشم خود را باید که بکشد و اندک غوغا نماید محل قوی که در بین باخشیو کاظم عجمی آنرا محل خاک و یقه یعنی از
 آثار کمالش تا این خاتمه هیچ کلامی از او نیست که نشانه و اثری از او بر دفترش مانده باشد بلکه هر دفعه برای
 مجتهد صدق این آیت کریمه شد و در حال آنکه شب در روز یکراست این واقعه مشغول اند و هیچ تغییری از
 غم و شادمانی نیست که در آن انبراقه را بهتر از سوخته نسوزند گویا انیمه اتهامات برای آنست که
 انیمه بزرگان نشان در باره جناب امام حسین علیه السلام بعمل آوردند و شکست که متاخرین هم میگویند در کتاب من
 که شیعہ کوفه جمع شده هزاران مکاتب فرستادند و مرا بت مماندار سے چنانچه باید مرتب نمودند
 تدارک مان نسوزانید و نزد عتلا برای ریاضت خویش علم بر آسمان افروختند و قاره بزرگ را در چنانچه نمونه آن بتیاری
 این دو درین اوراق دانسته و در تالیفات کثرت کیا و که حال زیاد سمع او بر یکنان تا خیر ندرک
 و ظاہر که قرآن مجید بر سر نهاد که من خفته امر و گاهی غوغا و اذات المذہبات نداده و خجست
 که تیار و از لفظ شیعه فرقه ناجیه اثنا عشریه باشد و التبا در دلیل الحقیقه کما قال المجتهد
 ایشانے ایضاً فی طعن الرماح و غیره مرار الا جرم تمییزات شیخ الاناسی صدق جان آیت کریم
 خواهد بود که در اصلی رسالت مدیه سمیت تلاوت یافته و الذین کفروا انما کفروا کسری آب
 بکفرهم یحیی سائر الظلمات مساءً حتی اذا جاء کونهم یحیی کونهم شیئا فذرت بلکه غراب
 اطلاق لفظ شهادت بر شهادت حضرت سید الشهدا و خاص آل عبا علیه افضل التقدیر
 و التنا بر اصول موضوعه مدعیین مزید و لا ابراهیل دانش و شیش ماندر اربعه النسخ است
 و قوت احتمال تقیه و توریه و عاشق اهل حق در باب اطلاق شهادت از ناحیه بر ورق
 این کتاب عیان و پیدایانے ماند لفظ شیخ الانامی در حق مجتهد الزمانے که خود را از سادات
 کرام و اولاد اجماع و امامه عظام میباید دیگران هم بافت سادات او را فریب میسازند تا آنکه او در پیر
 میگوید و حق انیسست که شیخ در گلستان منیر ناید و در آستانه سیمین پنج نر بر بنده گمان برک
 بیودی شریف خواهد بود و پس حضرت جعفر که رخصه او را کذاب میگویند و مولا و با قاس او
 مجلسه علیه و علیه در حق الیقین و غیره قمار باز و طنبور نواز محقق همسم که در ذریعے از منقذین
 رفاض دیگر مدین و خمر رفاض نوشته اند کما عرفت مرار اسلسله او را هم قطع کرد و اگر چه مجتهد الزمان
 امر و را برای سلسله جنبانے توابع می نامد و بکانه جناب امام عمو را محمد ثلثین رجوع نمیشد باید
 در لدا امام ابو محمد حسن بن علی بن محمد حکایتی پس طویل نقل کرده که در اتناسی آن این عبارت

قتال له بعض من نصر محمد بن الحسن بن الإمام جعفر فقال من جعفر قتال عن نيرة أو فخر بن الحسن
 جعفر معان العسق فاجاز من شرب الخمر أو قل من رايته من الرجال أو أهلك نفسه حقيقا قيل في النسب
 الخ طرفه انك معني في لفظ امام امور كرهه برادر دند بايد گفت كه اموريت او در كتب معتبره و دوست كافي القدره
 و لفظ امام در رساله اساس لاصول و فقه بكار آيستي گفت معصوم قاضي تافه و اعني كبريان كسيكه فرزنده خليفه
 او نش حضرت امام حسين باقر از سفر عراق شد با وجوديكه جواد بر حضرت امام حسين واجب شده بود و روايات
 كاهر منظر منها از قبل فقه افقه السنه و شيطان آفاق كه اولين خواسته بود كه امام صادق را در پير اوستا
 مجوسه گردانند و اما در دومي از جهت شطنت و فتنه پردازي بر آيچنان عتبه علباسه بارگاهش
 سطر و در ديكر بكار عليه بنهاد و بين على و علي الله معلم رسول الله است اللهم الا ان يحل علي البيعه من قبله
 حيث وضع الاول كتاب الله على صدره و قال هذا هو امامي و من غير وقت الاحتضا كمانه
 كتاب المختار في تهذيب الآثار على عقيدة المجتهد حامل الاسفار ايضا حيث قيده ان من لم يسمع من امام
 زمانه بعد من الكفار طرفه انك من زنده ارجب خليفه اول قطع نظر از آنكه خود از رفاقت امام
 محمد و م شده بود بمناع خير هم نشد و شايد بخيال آيد كه آن بزرگ مدعي امامت روبرو
 حضرت جواد گشته بود و فقط زير آيه تقليدش و ال بر است كه او را و جواد در حروب و اوده نشان
 بردار بود و چنانچه جناب امير و در صحابه حضرت بشير فديز اگر چه ديگران هم شريك بودند بجهت
 محمد بن حنفيه كه درين باب و عده لا شريك بود و تخصيص نشان بر داره برائے آنكه عده متعاضد
 امامت جواد است با بل فساد و چون با و انحراف و جور اعلاي ان نشان مرقضوي بخيال
 خامش بگفته بود حضرت امام حسن م بخطابش بچها درين باب جلوه وقت اختصار يا و لغز مود
 و ليكن مصرع سخنان كسان آن رازي كه سازند مخفيا ببايضا كه نوبت حكومت دستغفا
 بجز اسود كند و معني نقصان باي و دشمنانت هم ساه بر و فرقه مختلفه شيه كاسبق بظهور رسد
 پس در ابي عبد الله بن عمر اباچ نسبت كه عبد الله بن زيد خسر و ج كه در عهد واقع كرده و او بر اسه
 زيارتش دو اسبه بشام رفت و بر صبح و شام از مواريدش محفوظا بود و نقد و جنس سلك در هم
 خون عيساي امام حسين م حاصل نموده و كاسبق مفصله في المجلد الاول و نسبت معني حضرت
 پيغمبر لبوسه امير پس مر يست كه علامه اماميه در مناقب مرقصويه كمال شده و ازا فادات
 مثل شيطان الطاق و سخايش بطريق بر و فرزند و معامله را بر عكس كرد و كه حضرت در علوم
 جناب امير و مشاق و محن با طهارت مجتهد درين كتاب و اعتراف ديگران در كتب ديگر چنان گشته
 كه طائران در خور انيدن غذا بچيه با سه خویش و ليكن كاسه لبس يوسف با چنان ازا حاشا
 خویش كاهرت اليه الاشارة قرار داد و نكه چون خبر و لادت جناب مرقضي حضرت محمد مصطفی صلي

علیه و علی خیر رسید حضرت رونق افروز و در کنار شریف گرفت پس علی مرتضی تبسم فرمود و در آخر انجید فرمود
و این تلاوت در حقیقت تعلیم بود قبل از نزول سوره اقرار یا فاتحه بدو سال هرگاه اینوا قد در دفع مریح
و آتش فرزد و گاه سونو علمای منافقین در قوجیهاتش لطاق بهت بر میان جان حکم بر بستند پس
روح محفوظ باطل الله جناب میرزا پیش نهاد و در برخی باب هم کلام نفسی شکل که یکی بر کشتا و در گفتند که اگر مقدم
ده سال باشد چه بعید و اگر نه ارسال بود عجیب بستر بی آن شد که اینعلو بدی راتنا شد فکر نظیر شکر اگر
معملاً یعنی ثابت کنند که محدثین اهل سنت هم آورده اند و پس مری مشتکر شد و در خصوصیت اشکال اعمال
شیعه نماند و کسانی را که برای رفرسیا به مرمره بنیان کشیدند مگر در هم گردانیده بودند قصد مذکور را با نیت
دفع شبهه و متقدمان شیعه دعا و غل و طول بین بحث را در تحقیق کلام باری غرض جیل با یکا میست
و مسئله هم از مضلات فن است الغرض کیسکه جناب میرزا معلم کلام الله در آخر قبل از نزول سوره
و مبعوث شدن حضرت یسای و داند و کفر او که نتوان کرد و لغو احوال تا که تعالی نالقه اهل الله و مبعوثون
بَعْلَهُ كَبَشَى لِسَانَ الَّذِي يُلْهِى دُونَ الْيَدِ الْحُجِّي وَ هَذَا لِسَانُ عَمِي مَبِينٌ وَ هُوَ دَارُ الْحُجِّي عَمِي مَبِينٌ
چنانچه صاحب صفاتی گفته و بر ظاهر است که طفل تا به سحر از سد و بدرجه کمال علوم نایز گردد و چگونه بآن در
تواند رسید که علمای رفقه بدان مباحث جناب میرزا پیش بطاوس بکمال نقیض نگار خیال خویش بسته اند
و لیکن بعد از فروردین کمال فریدنا و در بلاغت برای جناب صاحبش در بلا خطه آن البته توانا گفتند و اینهمه
باشد چنانچه فی در تفسیر خویش گفته یا بلعام رومی شعر ابر دایت عبداللہ بن عباس بن سلمان فارغی
مخاک یا بسیار و چنانچه در علم کمال صاحب جمع البیان همه انبیا است با جناب هیچ نمی آید
خصوصاً در این طالع من بر جلوه دیگر متفصیل تسویه و بلاغت قرآنی اختلاف است مجمل بلاغت مرآت
که هم و همه که قطعا اجاعی و المقاتنی است بعد از این شکی در آن نیست که چون تلاوت کرد جناب میرزا انجید که
هر کسی منی مستاد از انبیا میباید چنانچه می آید قبل از ده سال از سبغت شریف لیل لیل رسوئی اسلامی است و هم
که بالغ بلغا نزد ابودحقاق و دوقاق آنرا دانست بحال شوق آنرا یاد کرده باشد بلکه از او در هر یک از اینها
نزد کوشب در درج تلاوت آن خطا وافی گرفته باشد پس بر دیات فریقین قتل و دوا و تر و بوسط روح الامین حقیر
فرموده اند از انبیا در نوبت ضم ضمیمه و از ده عظیمه رسید که کافی کتب الفریقین که میتوان از مسلمانین چنین گفتن که حضرت
قوت حافظه اندامه را فراموش ساخت چنانچه نتواند کسی ایشان حرف زدن شکوری و او از دور متوا میداند
تا آنجناب السواری براق پیش و طلبیدند حضرت مرتضوی بر بستر خود همه حجاب غراب بلکه عوالم را بر زمین
درین سیر و سفر هم ناید پس حقیقه الامر که بعد از تعلیم و تعلیم مسطور حاجت دل در بوسط حضرت میرزا هم متوا
و در حاجت بدیعنی محلی قدر که جوابات مسائل مردم را بر توش متوقف از نایبها طریقین محض است و در حال تلاوت
مهران و در حتم آن از جناب میرزا بار بار در کتب فریقین بنا قضا و شریفین چنانچه با او گوید حضرت رب العالمین تلاوت فرمود

[illegible]

از نقل و حکایت این بقیه واضح است مثلاً در حدیثی که ابن بابویه صدوق الکواکب از حلیه با غیر نقل
روایت کرده و بسین آن تزد او میثم تمار بوده و پنج مقام لفظ قتل و شتقات از آن مرتب آمده
مصدر است بقیه شرعی و الله یقتل و الله یمیت و الله یمیت و الله یمیت و الله یمیت و الله یمیت و الله یمیت
حدیث جناب امیر در آن ذکر نموده این جمله وارد است و جبت لعنة الله علی قتله الحسین و آخر حدیث
در کتب فارسی عربی تحقیق لفظ قتله گاهی دیده باشد که جمع قاتل است و آن مأخوذ از لفظ قتل است مضارع
معروف که از قبل صیغه ماضی آنرا ساخته و لفظ قاتل از آن بر آوردند بحدیث علامت مضارع
چنانچه بر خوانندگان میران الضرف از اطفال لیسان ظاهر است شاعر مندی چه خوش گفت
درش تماکتب مین مجکواه کا چه سبق تقا پهل بسم الله که این روزیکه در کتب نوشته
از همان وقت آه عشق از در و تم بر می خواست مجتهد این سبق ماضی و مضارع و اسم فاعل را هم فراموش
نویس در عین بسم الله بسم الله محبوه خود را نیز بگزاشته اعوذ بالله من ذلک و یعوذ بالله من
ذله المهاکک سوم لفظ فلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی چهارم قول راوی مصداق قد
روحه فاعلمی ان سیدک الحسین قد قتل بلفظ تحقیق نجم قول جمله که و قلب و الله قتل سیدنا
الحسین بن علی علیهما السلام سبحان الله کسی را چنین ناپایان ندیده باشی که در روز روشن این
لفظ را در حدیث نقل کرده خود را بنید و چنین اعتراض مابین علمای اهل حق برگزیند که ایشان
شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید کمالش آنکه علمای شیعه مثل ابن بابویه
اگر این لفظی از مذاخچه بر مدح آنجناب و آل است نیز روایت میکنند و جوابش از عبارت شیخ
جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او موجود ظاهر است به بین بار دیگر که میگوید و لما قتل الحسین
کملت الدنیا سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کا الملاحظ المصفره الخ و این چه ضرورتی
باید لفظ قتل مناقب هم باشد و اگر خیاب رئیس الحمقار او برین تعمیم شکلی باشد باید که روزی
بحال اهل محمود درستم نگرینر دازند و از جمله مبره خود بهر دینیده بکافی حضرت احوال می
مشغول شوند و اول عبارت او بهر دو چشم بینید بعد ازین حدیثیکه قاهر النظر مذکور تمیز
شاکر دالوا بجار و در سرحوب اعمی آورده ملاحظه فرمایند اما اول پس او در کافی عبارت خود ش
نویسید مولد حسین بن علی علیهما السلام ولد فی سته ثلث و فیض فی شهر المحرم من سته احدی
و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و شهر قتله علیه الدین زیاده لغته الله فی خلافة
یزید بن معاویه و هو علی الکوفة و کان علی الخیل التي جارية و قتلته عمر بن کبریا یوم الیوم
اقتلوا کلون من المحرم و امه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغرض مزید
او بمقتضای روایات امامیه که یک چشم و ششم الیه است باشد آنکه اول لفظ قتل نوشته یا لفظ

مختص آورده بر حال انصاف شهادت بخبر و ایام مزید استمال در آن نکرد و بر شوی صورت و معنی خود
 و زیاده کالی و استیکر و کت من اگر فریق افغانی پس بد آنکه متصل آن عبارت سابق نیست سحر
 بن محمد جمیعاً عن ابی ابراهیم بن محمد بن احمیه علی بن ابراهیم بن حسین بن حماد بن محمد بن
 ابی عبد الله علیه السلام قال قیفی الحسین بن علی علیه السلام یوم عاشورا دهوا بن سبع و خمسين سنة
 بین کبر حضرت امام صادق علیه السلام و تهمت نهاده یعنی حضرت صادق چون شکر شهادت یا شهادت در آن بود چنین
 افاده فرمود که آن روز وجه علیای شهادت یافت غیر از بغض و قتل که برای قتل انتخاب نیز می آید بعد از آن
 حدیثی از آن امام عالی مقام باید شنید بر دایت همین فاضل نظر محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابی شاذان
 بن محمد عن معلى بن محمد عن ابی شاذان عن احمد بن محمد بن محمد بن ابی خدیجه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا حلت
 فاطمة بها الحسین جابر بن سیریل الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فقال ان فاطمة تستلذ ظلاماً تقتله
 من بعدک فلا حلت فاطمة بالحسین کرهت حمله و من وضعته کرهت و وضعته ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
 لم یزنی الذی یزنی ام ولد غلاما مکرمه و لکنها کرهته لما حلت انه سیقتل قال و فیه نزالت هذه الایة و در
 الانسان ابو الدیه حنا حمله امه کره او و وضعته کره او جمله و فصالة ثلثون شهر یعنی امام صادق فرمود
 که چون حضرت فاطمه باردار شد امام حسین جبریل علیه السلام حضرت را خبر داد که پیدا شود
 که امت تو او را خواهد کشت پس از تو الغرض کرهت جناب فاطمه هر دو وقت بودیم وقت
 بار داری و نیز در وقت تولد فرزند و از اینجا است که امام فرمود که در دنیا هیچ زنی ندید و شد که زنانه
 پسری و ناخوش کرد و مگر فاطمه زهرا چون میدانست که امت او را میکشند موافق اخبار حضرت و
 کرهت بر پیدا شدنش نبود و وقوع آمد بعد از آنکه راضی گشته بود و نشیندن در جبهه علیای امامت و اولاد
 او و این امور حال چون صداوت این نفوس قدسیه مضمر دارد و در حقیقت تبعیه بود است عادتش است
 که اصل مرتبه فدا و تسلیم برای شان یکفته حضرت مسلم می دارد بعد از آن نسبت روحی و نقص وجود
 و موافقت با طایفه آل عبا با ثبات میرساند چنانچه در قصه توشستن و ثقیفه و فارغ خطی پیش سید المرسلین
 و ملائکه مقربین بازگشتن جناب فاطمه با مهاجرین و انصار خصوصاً بوجه اخذ لایب با غم و غم
 عید گشته در مقام نیز نصب و صداوت از آن بیت هایش آمد که تفصیلش بعضی وجود از حدیث دیگر
 عیان تواند شد که آن اصل چهارم است از همین امام ابو عبد الله صادق قال ان حیرت من انزل علی
 محمد صلی الله علیه و سلم فقال له یا محمد ان الله یشیرک بمولود یولد من ولد فاطمة یقتله اممک من
 بعدک فقال یا جبریل و علی بنی السلام لا حاجت لی فی مولود یولد من فاطمة یقتله امی ففرج جبریل ثم
 هبط علیها السلام فقال له مثل ذلك فقال یا جبریل و علی بنی السلام لا حاجت لی فی مولود یقتله
 امی من بعدی ففرج جبریل الی الصداقه ثم هبط علیها السلام فقال یا محمد ان ربک یقرک السلام و یشیرک

بانه جعل فی ذریعۃ الامامة والولاية والوصیة فقال قدر ضیعت ثم ارسل لی فاطمة ان افسد بشیر فی مولود
 یولد لک یقیمه اثنتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجت لی فی مولود و یقیمه امسک من بعدک فارسل
 الیه ان الله قد جعل فی ذریعۃ الامامة والولاية والوصیة فارسلت الیه انی قدر ضیعت
 فحکمت کر یا ووضعت کر یا وحملة وفضالة ثلثون شهرا حی اذ ابلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب ادر عنی
 ان اشکر نعمتک الی الخیر علی وعلی والذی وان اعمل صالحا ترفعه واسلخ لی فی ذریعۃ خلو لایة
 قال لی فی ذریعۃ لک انت ذریعۃ کلم الیمه یعنی جبرئیل آمد و فرمود خدا بشارت میدهد که پیداشود از فاطمه
 فرزندی که است تو بعد از تو باشد و او را بعد از جواب سلام عرض نمود که مرا بچنین مولود حاجتی نیست
 و دو بار چنین فرمود و صعود و پیروی جبرئیل رو داد و در آخر فرمود که است و ولایت و وصایت و ذریعۃ
 و خواهد بود پس راضی شد حضرت و فاطمه نیز بعد از کار نص نمود بر خنای خود و نص امام صادق
 برابر صدر دلیل است بر آنکه حضرت فاطمه در وقت تولدش راضی نبود و قاعده رضا بقضا از دست
 بر تافت محمد بن مجتهدین روضه احوث و اطوار معصومین بلکه حضرت سید الاولین و الاخرین را بکمال
 محفوظات مجازیب و بعضی از سالکین قرار دارند که چون خلافت مدعاشان و حق مریدان بطور پیوسته
 گفتند خطاب ایزدی و ابجدده علی الروای خرقه فقر که بر تن ماست که روی کمرالی غیر ذلک مرا
 نالالباب و روضه بران طعن و درار کنند و استین از صفات را کوتا ه کرد و اندر وقت مذکور انیم
 یا و ندر اند که حسات الابرار سیات المقربین و اگر از مزاج مطهرات با خلفای راشدین ترویج می یافتند
 نمیداد و موردی مطاعن روضه می شد تا با جمله جبارت غور را باید دید که رب العالمین بیشتر کرد و ان
 و انست که نقیض از انجناب سرور عالم حالا آنکه مقام رضا و تسلیم بود پس بالیستی گفتن علی الراسلی
 که فعل السکیم لا یخلو عن حکم زباده برین نیست که بعد از ان سوال میرفت و میفرمود و کان لیس فی قلبی
 غرض که با سادگی مذکوریم و ال برست که قاصر از نظر نسبت خالص غار و این معنی از کتابش بعد از
 کتابت جنان وثیقه و نقص آن که میدانی غیاب است معنی اطف المصباح فقد طلع المصباح فکایت
 که معنی رضا چنان قرار دهند که انرا باطمینان تعبیر کردم با در جناب فاطمه زهرا انضحه خواجه بود و سر ا وقت لازم
 عدم هم بر بعضی اطمینان و رضا بی تبریز پس بهر حال او را که آن فرمود بانه و لیکن مجتهد رسیل انما فقیر
 باید که خود را بر ناصب اعور فدا سازد که انکار بشارت را اگر حضرت دوبار در مقام اسناد و کتب جناب سید
 فقط یکبار پس از خرس موسی پس است کتب ما را اگر نصیحت کنند خواهند یافت که چون این ناصبی اعور و
 نمائند بدگر او و در معنی تبکیه مجتهد و رین کتاب و رده که ۵ بد احوال ان مر و تبیر و روان که مر کش بود
 شناسی و دیگران چنانچه قبل ازین بجایش بدانستی در حق ایشان بوضوح انجا میدو چون مجتهدین از فاطمه
 بن نواسب نیستند و متناثر نجوم را از ایشان معتقد اید فاعل علیم با جا فی القرآن المبیین که در و متناثر الله و

امام حسین علیه السلام رحلت کرد و از این جهت امر تقییس که از نبی کاتب بود و با او در کربلا نبی و برادر ماتمی
و گریه کرد و گریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد انگشتمای چشمهای ایشان و بر طرف شد از بسیار
گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و همگام
او روان میشد پس طلبید و او را پس گفت و راجه خالست ترا که تو از میان روان میشود
انگشتمای تو گفت بدرستی که من چون رسیدم مرا توانی آشنایم یک شربت قادت امام گفت پس
اگر داترن بخورونی و قادت را پس اول خورد و اشامید باز خوراند و اشامید زنان دیگر را قاتل امام

الی الکعبة چون تسعین به اعلی ماتم حسین علیه السلام فماتت بچون قالت مانده قالوا بدت اهداها فلما
تسعين به اعلی ماتم الحسين فقالت لسانی عرش فما صنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما خرجن

من الدار لم يحس بها حسن كانهما طهرن بين السماء والارض ولم ير لبيس بعد خروجهن
من الدار اشرعني امام عليه السلام گفت و بهدیه فرستاد و پند بسوی زن کلید مرغان سنگجوار باید و جوید
ابگشتن از آنها بطبع آنها نام امام حسین علیه السلام پس چون دیدن مرغان سنگجوار را گفت چیست این
گفتند بدتی است که فرستاده آنرا فلاکس نماید و جویم بان بر ماتم امام حسین پس گفت نستیم ما در عروست
که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم بان بعد از آن امر کرد به بیرون آن مرغان پس بیرون پرده
شدند از خانه پس چون بیرون پرده شدند از خانه شنیدند نشاندن برای آن مرغان آوازی با نغمی که کس
از شدت ماتم با نهمالفت نشد که بنخیزد برای وقتی دیگر نکا بدشته شود و هر دم بتاراج بروند چنانچه کویا
که پدیدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه
اثری چون نوبت بدیج کشیدند و آندامر که اکثر سائین از آن می پرسند روان آنیکه حال حضرت شهریاران
بعد از واقعه شاه میدان چون بود که نامش جهان شد مطابق اعلامش نقل می کنند و قتی که در زمان
حضرت فاروق اعظم دینی آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را با امام حسین در دفرمود که بازار مدینه را
بیارینند و خود را بختاب در جلو و حضرت سبط صغر همراه شد و آنرا سعادت خود و نیست و رفقه مطرو دین
همه ظلمها را با د نسبت میکند و قاذورات شیاطین در عداوتش میخورد که خود مجلسی این قصه را در کتب خلیف
روایت بینا یکدیگر من باختصارش نشان دادم از عرض قاضی ابن خلکان در قیامت الایمان میان نوشت که حضرت امام سجاد
عقد نکاحش با شخصه علام که آزاد کرده حضرت امام حسین بود و بر بست و درین باب عبد الملک بن مروان که خلیفه
وقت بود و عرض داشتی فرستاد و حاصلش آنکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بخوانش
داو اعتقه و اتباع شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم در داد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
که اصل عبارتش غریب می آید از ظلمها را نخبه است که آن امام و همچنین آبای کرامتش بر روش حضرت جد ماجد
خود رستند و وفات یافتند برینست جد امجدشان ره بود و بدید و گیتی که جمله سنی بودند و در رفقه بعد از عمر

تقیه یعنی ظاهراً تپیدن بود اگر آسان برین بابا بلیقه افضل سافلیس بدورند خواند چراغ نفس را برای آخرت
برافروزدند زیرا که دعوی مذکور بقید دون قید نیست برین که شیخ الطایفه امام اعظم اول در صدها مقام میر
تراند می سراید که محمول علی التقیه هر که خواهد بکتاب مغیر و کبیر و جوع نماید که هیچ شرطی از شرط و طاق
از خود را نخواهد یافت و هنوز کسی بی بینی برود که اصحاب را بدعاوسی کا فیه تنزیه و سیدین و انگشت و این
بلکه ایامه عظام را بطیب خاطر می جاسم و مبدل دین دانستند و در اندیشه خود و بران نهادند و هم عیسویان انهم
یکسون منقاد و رتبه چار و سه مگر یاد نداری و حق امام الایمه نائب و خلیفه حضرت پیغمبر
بلکه امانت اهل با جمیع ائمه است که معارف و نورش در پهلوی عرش بتابید مگر برانیکه از روزایان تا وفات
نقد و کاظم ایمان بود و بر اصول امر و بیدین تا بابایمه متاخرین از اولاد اجدادش چه رسد که آثار اقدام نجابت
پیچوند و زندگانی بران لبر نمودند چنانچه در بزرگ کتاب دیده باشی و آن موجب سبابت و انتحار
بود اللهم الا ان یکذبوا القوس هم لیس بعد ازین نسبت دائمی و قتی کجا ماند که برای اسناد و رفض سوچی
ایمه بکار آمد فرق نیست که در بحث نم شکم کتاب طعن الرماح که محل زمان و رازی مجتهد الزمانی است بر رو
فسد یقین کلام جانین را در انهم ما و بر ثابت کردم در مجلد اول و ابجاث جمله مذکور را مستوجه کرد و
بقید فی هذا المال مثلاً بدلیل بیان کردم خلاصه اظهار کفر تا نشناخت که انی و ران نگذرد اگر نفس محال
گردانید و می رار و کرده باشند فانه صلی الله علیه و سلم خلیفه علی بن ابی طالب و یوحنا و یوحنا و یوحنا
النبوی فی جامع الاخبار کما لا ینحی علی اولی الابصار و اگر آن ان سیال را اعتبار کنند پس باید که برای بعض
از کان خویش کفر بواج را معتقد باشد مثلاً چون کفر حضرت عمار را بر سر القابو کردند و او بعد از دیدن مصیبت
شدید تن برضای کفر دران وقت داد باید که معاذ الله همیشه مرتد و کافر باشد و آن ان سیال بدرجه
اعتبار ماند و امتداد کثیر ایمان و اسلام او را مانند تسنن ایامه در عمرای شریف اعتبار می نباشد معذکلام
می آید در صورت مذکوره که تا بیان معصومین سرور انام معاذ الله و ذی الوجدین باشند یا بعد از
حال آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث خویش بر وایت ثقه المحدثین طایفه ذی الوجدین را لغت
فرموده فیکف که هر یکی معاذ الله مدد العمر را دروغ پیاید و گاهی بجزت نظر باید و احکام شرعی
مغیر گردانند مثلاً استیان را بگوید که استنجا بدستی و ریت اثملا کرده باشند کلامی مقدسه الهی
دران خاتم کنند یا شد و بزرگان ما هم چنین کرده اند چنانچه امام اعظم اول در تهذیب الایمان
بتفصیل آن پرداخته حال آنکه بعضی از ایامه بخلافت بلکه اولو العزمی هم رسیدند و میدان دار
تا مدت ها عمل آوردند و مسئله امانت را که در نجات یران است چنان بیان کردند که به بیعت
ثابت میشود و سبب آنکه لغتی و معجزه در میان باشد و اجتماع اهل حل و عقد در وقتی ضرورت
ورنه امانت صورت نمیند و اگر از اجتماع مومنین کسی سرتابد باید او را کشتن و خدا او را

اعمالش رساند الی غیر ذلک من احکام تقول بعد ملا حظما فی نهج البلاغه و غیره انما لایعقل ولا یفقه
اکنون مطابق و حده عبارت کتاب و قیاب الایمان که بخدا معنی آن دانسته بود دیگر مستثنی است
اول لیل بران تواند شد که امیر بن بیت متبعین سنت بودند و لغایت قهی شش روز از محذرات رفته و داشتند
چون حال خاتون شهر بانویافتی پس کجا باقی ماند و برده ی طالبین حق که بعضی از غالبان گویند
که زن امام اکبر پیوه باشد کسی با وی نکاح نتواند کرد الی غیر ذلک مما افروا علیهم و قلوا انحصا انفس
البنی خصوصاً و باره داور معظمه حضرت زین العابدین که کلام و ربیان آن معظمه بود چنانکه میگویند
که استماع ان اهل دین را موجب دل تنگی و گرانی است و اصل حقیقتش نیز در فضیله نیست که بعضی از علما
قاعده مذکور گفته اند که بعد از ولادت امام سجاد علیه السلام که از نیم جان افتاد و فرمود و جمعی برآمدند
که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهیدان از حرم محترم رسید شمر را بنوا خطراب زاید داشت
تا بیکه نجات ان امام الصابرین عرض نمود که هرگاه ظلمه جنا کار بخیمه و رانیدند تا نم که بر من چه پدید
رود و حضرت سید الشهدا فرمود و غم مخور که بعد از شهادت من ذوالجناح بر و خیمه آید باید که همه فرزندان
مخو کو وانات و خواهران متبعین مرا بجا نطق حقیقه بپاری و سوار شوی که اوست بر سر تو گویند چون
ذوالجناح از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظیر سوارسی اقتاد و خواستند که سواره بگیرند
طریق شوند شمر را بنو متوجه بدعا بدرگاه محیب المضطربین شد و سوارسی را وید که بجانش متوجه است و فرج
مخالفت از ان دادی و بنیمه نهادند و ان سوار با عظمت و قار حضرت امام حسین بود که اسناد او و خاندان
و ذوالجناح بر تیر قرار می اندازان و شست روبرو به خیال می آورد و ناپدید گشت و امروز در اینجا بنا می
غلام در فقه خواهی دید که انرا مقام عنیت جناب شهر را بنو قرار داده و زیارتگاه ساخته اند چنانچه در سنن
رامی سراب قصر امام حسن ثانی را موضع غیب غائب عن الایصار کرده اند و قبیل ازین هجوم
شیعیان بروقت و ران بودند که شاید حضرت صاحب الزمان از ان خروج فرمایند و اعوان و انصار را
بنمایند و درین انتظار بجای بسرمی بروند که رعایت اوقات نماز چنانچه هم فوت میشد اینها که بگوشت
در آنز جا و جلال اعدو و جلال بود و بهتر بخدا می ایل و غل اگر حال او با تخصیص ان تصریح مجتهد الزمانی توقع داشت
باری کتبایین جناح که نامش طعن المراح است و تشکیل فقهای شیعه از جمیع تالیفاتش از حج و تهرمی و
بدرجه کفر تواند رسید بیا نشانی که مجتهد چنانکه بحث مناظرت حضرت مر تصوی و عباسی یاد کرده و قوائد
انرا و کتاب مذکور سپرد و بجایش چنین است میوم فسق و کفر قائل قول و نذر البلاط امرات امرات
ایماری که شتم اسارت و نسبت حضرت فاطمه که تعبیر از انتخاب بلفظ زن کرده و هم بخدمت جناب علی
که تعبیر از آن حضرت بلفظ پدر او نموده و از آنجا که احوال محمد بن ابی بکر بلفظ برای زوجه محبوبه سید الشهدا که شتم
بر اسادت او باشد با عتراق و در باره ربایه کلینیه آورده البته در فسق و تنگی باقی ماند و کیفیت چنین

و خدا محکوم حکم عقل تعالی است و ملک علو کبر این نمی دهند که با و شاه را محکوم حکم عبت بودن نقصان مرتبه
 با و شاهی است همچنان حد را محکوم حکم مخلوقات بودن نقصان مرتبه خدای هرگز این مرتبه شایان مرتبه الیه نیست
 نیست نه محاسبه یا که بر مالک حقیقی خود جزئی واجب داشته باشد هر چه و با فضل و است و هر چه ندید عقل و است
 الغرض مجتهد جالسی در روایت عقیده تمیز میکند باز متفرعات آن را ذکر خواهد کرد و تفسیرش آنکه باید دانست
 که یکی از اصول خمسة دین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی است و آن بحسب اطلاع
 عبارت از آنست که او سبحانه تعالی هر کس قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و هر ادراخ است که فاعل آن
 نزد حکیم مستحق ذم میشود و هر اذواج است که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم و بعد و رقی چند
 گفته که ترجمه کلام امام رازی نیست پس در آن این عبارت آورده که حق تعالی تکلیف ایمان نمود و یکسکه
 میدانست که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بالا لایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی علم
 بر واجب است حال آنکه نمیشود با تکلیف علی از قیاحت نیست بیان آن نیکه عقدا قبیح میدانند فعلی که برای غرضی مانع
 شما را بود و اینکه فاعل عالم باشد یا نیکه این غرض غایتش آن خواهد شد بلکه مقدم بالعکس آن خواهد بود و یکی از آن
 این است که چنانچه والد هر گاه بداند از حال ولد خود که هر گاه با و سکین داده شود و او بیان سکین بنماید
 از پیغمبران یا خواهد گشت و یا خود را مانع خواهد کرد و او با این لعن و قطع سکین بدست او و بدو گوید
 که غرض من از دادن سکین آن بود که مانع او قلم تیر شد پس از اینجا ظاهر شد که هر که امری صلاح بکند و وافر
 که آن صلاح بر آن مترتب خواهد شد بلکه عموماً آن فساد و بعین خواهد آمد و آن امر قبیح خواهد بود و به حسن و چون
 این را دانستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود علم حق تعالی بعد ایمان او و محبت شدن او و بعذاب ابدی
 خواهد بود و از آنجه که قیاح آن در ضمن تمیلات و افصح نموده شد زیرا که مضرت یک لحظه واحد و منکاب
 ندارد و با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد از آن پیر و تقاسم و جواب میگوید که تمثیل رازی بجهت این نظر
 عوام تکلیف را مستقیماً بسیار ذکر فرض این نموده که یک پسر دار و دس و نسبت جناب الهی یک کافین عباد
 چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر با اگر با جهات مجسمه
 نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پسر از کمال قدرت طاقت این
 داشته باشد که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن با بالا یا نیست و بسبب چشم زدن
 بر آن لاتعد و لا تحصى باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق ثواب و رجات نبی که انهم سیر همان پدر باشد و حاجت نماید
 لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا فرماید و سیر و سروران مخلوقات
 گرداند و سلطنت لا انزال با و نوح و با انواع لا تعد و لا تحصى که زوای و نهایی نداشته باشد متشعشع سازد و همان
 دادن سکین مستحسن می شود و هر گاه برین مقدار را ماطله کردی پس چه گویم که در بیان مغالطه این
 پیر فرقت طبیعت کمترین امام چه قدر جوش سیرند و چون آن مغالطه با در با و می النظر بر عوام طلبه

غشی نمی ماند لاجرم درین فصل بر همین مقدار قصر کرد و شود تا هر کسی بعد از دینش بداند که اگر بر بند بیشتر
 بر فهم و ادراک این سپردنی و او تنبیه و تفسیح داد و بدو بشد و بد بیان کرد و بد که بر هیچ تقدیر می نماند
 انبیا صریح و یقین توان کرد چه جای استجاب و استحسان و ان انکله علم الهدی رفقه و رغرد در می نویسد
 مجلس اخرا و دل ان سال سال قتال ما الوجه فی قوله تبارک و تعالی ان الذین یلکفون موت بایات الله
 و یقتلون انفسهم بغير حق و فی موضع اخر و یقتلکم کما یتکبر بغير حق و ظاهر القول یقتلکم ان
 قتلکم قتلکم بکون حق و قوله تعالی و ان یدع صر الله الفاعل اخر لا یزها ان یدع و قوله تعالی الله الذی
 یرفع السحاب یتغیر عید و کما و قوله تعالی و لا تلو فوا اولی کافر و قوله تعالی و لا تستر فی ابائکم
 قلیلا و قوله تعالی و لا یسئلونکم الکسب الحکافا و السؤال عن هذه الایات کما من وجد واحد و هو ان
 تقدم و اجواب ان للعرب فیما نرسی هذا المجرى من الکلام عادة معروفة و مذمباته و اعند من تصحیح
 کلامهم فهم عنهم و مرادهم بذلك المبالغة فی النفي و تاکیده فمن ذلک قولهم لا یرجى حره لیس یرید ان
 خیر الله یرجى و اما عراضه ان لا یزعمه علی وجه من الوجوه و تشبهه قل ما رایت مثل هذا الرجل انما یریدون ان یسئلوا
 یر لا قلیلا و لا کثیرا و قال امر و لقیس ع علی لاجب لا یتدی بمنزلة اذ اسافه القواد بالیانی حیر
 حیر الی صفت طریقا دارا و لقوله لا یتدی بمنزلة انما لا یتدی به و العود المسن من الابل و الدباء
 منسوب الی الدیانت قریب بالتمام معروفة و سافه شمه و الجرجه مثل الدیر و انما اراد ان العود اذ اشته عرفة
 و استبعده و ذکر ما یحقه من اشتهه حیر لک قال ابن احرر لا یفرغ الاریث اهو اما و لا ترى
 انصب بها یحجر ارا و لیست بها اهل و الی فیفرع و قال النابغه ع تحقه جانیا ینق و تتبعه مثل الزجاء
 انما کل من الیرید اذ لیس بهار مد شکل له و قال امرأ القیس الیضا ع و صم حوام بالیقین من الوحی کا
 مکان اکروف من منه علی رائل انصب حوافر خست و قوله بالیقین من الوحی فالو حی الجفا و یقین امی
 یوقین تعالی و فی الفرس اذ ایات المشی فاراد ان لا و جا یجوا قره فقیه بالارض من اجله و الزال فرخ
 النعام و شنبه اشرف عجره یحیر الزال و قال الآخر ع لا یغیر الساق من این و لا حجب و لا یغض علی شر
 سوده الصغیر اذ لیس سباقه این و لا واجب فتعمر با من اجلها و قال سدید بن ابی کلان ع من اناس لیس
 من اجلهم عاجل الفحش و لا سوز بجزع و لم یردان فی اخلا فم فحشا اجلا و لا جزع غیری و انما اراد
 لقی الفحش و انجزع عن اخلا فم و مثل ذلک قولهم فلان غیر سرج الی الخ و هم یریدون ان لا یقر
 انجا لانی الی اسراع حسب قال الغزوق و هو بهجوانی جعفر بن کلاب و یعیرم نفسی منهم اصبوا
 فی بعض حرو بهم تجلت النساء هولاء القتل صین امین فم کحی فقال ع و لم یات غیر المما کالذی
 اتیه جعفر یوم القیبات غیر ما انتم بعیر لم تکن یجوبه و لا حنطه الشام المزیت جمیر بالیخرا ان
 العرا تا کل النحر و الطعام الی کحی تجلت غیر هولاء القتل و قوله لم یکن یجبره اسی لم یکل التمر و ذلک

کثرت الله لبحر ثم قال ولا حظ الشام المزية خميرها ولم يرد ان هناك حفظ ليس في خميرها ريت لکنه اراد
 انها لم تحمل ثم اراد لا حفظ ثم وصف الحفظ بما يجعل في خميرها من الزيت وعلى هذا قول الآيات التي وقع
 السؤال عنها لانه تعالى لما قال وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ عَلَىٰ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَنَافِعُ إِلَّا لِيُعَذِّبَهُنَّ
 ثم وصف القتل بما لا بد ان يكون عليه من الصفة وهي وقوعه على خلاف الحق وكذلك صبي يكتنح
 مع الله الخ لا بد هناك له انما هو وصف الدماء وانه لا يكون الا بغیر برهان وقوله تعالى الله اكبر
 ترفع السموات يعتبر عندك وحقها فوجه الاعتناء لو كان هناك عمد لا يتسمى به فصار نفي الاعتناء
 بالمتارفين الوجود والمنار وقوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بالباطل ولا تأكلوا أموالكم بالباطل ولا تأكلوا أموالكم بالباطل
 هو ما بلغ من ان يقول ولا تكفروا به ويجري مجرى قوله فلان لا يسرع الى السجناء وقل ياريت مثله اذا
 اراد به تأكيد نفي الخفاء نفي روية المثل المذكور وكذلك قوله تعالى لا يهلكون الناس الحقا فامعنا كما هو
 يقع منهم ومثل الاول ولا تشكروا بالياتي فتنا قليلا والفاضة ان كل من اهل لا يكون الا قليلا فصلا
 نفي الثمن التليل نفي لكل من ونباهوا فصح حمد الله تعالى ومنه الفرع من كلام ابن بيشويه اسي رفضه از نفي
 قطعية بمعنى است که قيد بغیر حق که در قتل حضرات انبياء واقع است بشيخه انمعنى ليست که درج صورت
 قتل نبی درست تواند بود بلکه برای کمال مبالغه است در عدم مجاز و پیرو بهائی خلاف ان مجاز می بود و گویند
 اما در صورت مذکور مستحب و مستحسن قرار میدهند و هیچ مدعی اسلام که دین متین در دینش موثر باشد
 چنین نتواند گفت پس معلوم شد که پیرو بهائی در حرکات معانی از باوه علیه رفض مدعیان و پیرو
 و نیامز و شد که قال الله تعالى وَاُتِيَ بُوَا فِي قُلُوبِهِمْ الْبُحْلُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ واز انجام
 غرض اصلی این بدو پیرو همه کس روشن شد که مقصود فانی فریب عوام است که جواب بدایه بحم
 التبیات را از تحفه کمال طمطراق نوشته و مدعی زانی آنکه شهرت یابد که جواب رساله قدیمی را
 از آغاز تا انجام تفصیل تمام رد کرده و حال آنکه نزد عقلا در هر مقام خیال خام خبیثه آسبایی تمام
 خورده و در هیچ مقامی گنهی مدعیان نبوده و مخفی نیست که آنچه از عبارات علما مثل شیخ ابن حجر درباره
 شاه شهیدان نوشته اباحت متعلقه مقام را در مجله اول تفصیلی دانستی که غالباً مزید
 بران مدعیان خیال نکند روئین بهتر است که در رتبه حقوق او سخن گویم و طریقه اقتضا و
 دران بگویم **قول** پس هرگاه بعد و جاست و سلطنت سلاطین صفویه و ایران که متشکک
 دران وقت انحر بر کسیکه فی انجمله بعلم تاریخ خصوصاً واقعه خروج اسماعیل صفویه
 نظر دارد مخفی نیست که انهم از قبل مغالطه عظمی مثل سابق و لاحق است بلکه ناظرین مجتهد
 از مجامین و اهل ضبط خواهد شمرد بلکه نام او را بد قرائل جنون مطبق خواهد برد و نیز که خودش
 کثرت ثواب شهادت را برای خامس آل عبا علیهم التحية و الثناء کتاب مانتقل کرده که در

با پیش نایل از صفویه بر صفر عالم نبود ما را حاجتی بدان ننماید که اگر کتب خویش بی ثبوت بود و یا غیره
 که از نهایت صداقت از من طلبید و بر آرم و دفتر می جدا گانه درین باب از کتب تحقیق بر نگارم
 شیخ شیراز در بوستان پیر نوشتن فرموده سه سوم بر دو پرچمائی متن که خود میدید و پرده خویش
 تفصیل این محل و تشریح این بهم آنکه محبت الزمانی ستادیت حضرت سیدش همدار از باریا و ثبوتی است
 بهجت روز عاشورا از سلطان العامر فین شیخ عبدالقادر سیلانی رحمه الله علیه برعم خودی نول درجیا
 و این خود فراموشی از این محفلت می گزیند ما هم مقصود او فقط گرفتن عوام است بدام دوانه یا آنکه چون
 او درین کتاب مصدر را کاذب کثرت شده حافظه را بقتضای مثل مشهور از و مسلوب جانتند
 فان اخطأ تفصیل من الله و فضل الله لا یعطى العاص و قید زعم از این افزودم که نسبت این کتاب
 غلظه الطالیم بسبب حضرت شیخ اختلافی است و اتفاقاً گمرا و نداری که در کتب اهل سنت در خصوص نقل
 میکنند آنچه دلالت برین اختلاف دارد و آنکه نسبت کتاب مذکور بقیس نیست از آنجمله آنکه شیخ عبدالحق
 دیلمی در آغاز ترجمه میفرماید که هرگز ثابت نشده که این کتاب تصنیف آنجناب است اگر چه کتاب
 آن جناب شهرت دارد یعنی رب مشهور الاصل له و اگر کسی گوید که تصحیح وقت از بهر چیست شیخ موصوف
 فرمود چنانچه میر حسین حیدری در دیباچه دیوانیکه نزد عوام حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
 منسوبست حضرت که ده که شاید چیزی از کلام آنجناب باشد بل و بعضی از کتب بنظر حقیر رسید
 که کتاب مذکور را آنجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتاب قاور قاندریده باشند و الله اعلم
 و علمه حکم چون اختلاف معلوم شد تو هم مکن که مدعی کمترین انام قوت شد زیرا که مدعی این فصل
 ایراد لفظ شهادت است برای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قبل از سلاطین صنفیه
 تا دهن سگ بقمه دوخته و خرمن بقیات رئیس المتمدن سوخته شود و آن عالم است که از کتاب حضرت
 شیخ علیه الرحمة باشد یا شخصی دیگر اما قیلت کتاب مذکور بر زبان سلاطین پس اظهر من شمش
 است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمه الله علیه فی الجمله تقدیمی دارد چنانچه از شرح گلستان هویدا
 این پیر بالغا را هم ندیده از استاد می شنید که نسخه صحیح نیست که شیخ عبدالقادر را وید مرتبه بلفظ دیدم
 حال آنکه نسخه دوم نیز دال بر تقدم است که با لاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی انری از سلاطین مذکور
 بتو و جایگاه حاجت که پیر اسم مشغول شوم و قصه گوماه را دراز بایم و در آن وقت از شاه اسماعیل
 نشانی داتری نبود که لایحی و آن عبارت که این مخطوط بعد از نقلش درین کتاب بلکه در همین
 مقاله از آن غافل شد نیست که نیز نحو مذکور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من جام

هذا اليوم العظيم و ما ورد فيه من التعظيم و رعمو الله لا يجوز صياحه لاجل قتل الحسين ابن علي
 رضى الله عنه فانه فيهم و قالوا ينبغي ان يكون المصيبة فيه عامه على جميع الناس لفقره و انهم

تجدد و نه یوم فرج و سرور و تامل و نه فیہ بالتوسعة علی العبال و النفقة الکثیرة و الصدقة علی الفقراء
و الضعفاء و المساکین و لیس ہا من حق الحسین رضی اللہ عنہ علی جماعۃ المسلمین و ہذا القائل محض
و نہ موم قبیح قاسد لان اللہ تعالیٰ اختیار بسیط نہیں محمد صلی اللہ علیہ وسلم الشہادۃ فی اثرت الایام
و اعظمها و اجلها و ارفعها عنہ لزیادہ ملک رفعت فی درجۃ و کرامتہ مضائقہ الی کرامتہ و سیلغہ
منازل اخفاء الراشدین الشہداء بآثار مادۃ الی اخر العبارۃ بطولہا انیمہ را مجتہد الزمان
تکلم خود تفکر و لیکن غشاوہ رفیع و نصب چنان بر دیدہ او بینکہ بیج نذیر و فی اذاتہ و قمری
علیکہ کذا لویعید لیکم یقول لکم کل و ثلاث یقول کل من مکربہ اما انچہ دولت ال حق یک و حرف یادیدہ
منقلب است بر او با محسن جوہ بیانیش بالاختصاصیت کہ اول اصل حرج از اسمعیل صغری است بر ظاہر است کہ او از
صوفیہ بود و مریدان شیعی او کردند و نہ مجتہدین صوفی و کفر با خدا رسیدہ کہ بیج کافری نہ رسیدہ چنانچہ
و التفکار و کتب یکرا فانی مثل شہادت ثاقب یدہ است پس ہر را یہ فتح مجتہد باقی نماند و حال کفار و نہ نیا انچہ
خوب معلوم و لیکن ع چون شر در ملک ہستی یکد و جولان کرد و رفت صوفیہ از اکابر علما
ایمان پذیر نور بحیل یعنی تقی مجلسی بود و او خود سالہ در اثبات تصوف نوشتہ و چنانچہ از ان مستفاد میشود
انکہ تصوف مسلک اہل بیت علیہم السلام بود اہل یاصنت از اصحاب با نزاق قبول کردند و شیخ پیری و دیگر
و متعلقات آنرا خود بنفسہ و تقلیل سائزہ در ان رسالہ ثابت گردانیدہ و مجتہد خالی دیگر علما ی رفعتہ
اقرار دارند و اولین رسالہ را وقتیکہ توسط بعضی از شیعیہ بہم رسیدہ بود در فیض آباد ششم خلاصہ کیا چون
انہا بدتر از کفار بودند و حقیقت اول خلائق ایشان خواهند بود چہ اجماع اہل اسلام بر آنست کہ اکثر این سنیان
است چنانچہ اول ہمہ کفر است بکلیت کفریکہ با کلمہ مجتہدین جانش معلوم گردید و باس تصوف در بر کردن و در
اضلال شیعیہ و غیر ایشان سپردن و در اطوار مختلفہ ترسین و کاسہ صوفیہ رسیدن بر مجتہدین رفعتہ عموم و ملائق
پای نظر مجلسی خصوصاً ختم شدہ ہما از روزیکہ رسالہ کاو پر واری در لکھنؤ شہرت گرفت کہ متعلق با اعتقاد
اوست و اعترافش در ان موجود است کہ مدرس لباس تصوف بر خود راست کردہ بود چنانچہ عبارتش عنقریب
و عقیدای قلوب شیعیہ را می افزاید و اگر راست پرسی بر فرزند سعادتمندش کہ پدر خود کدوان رسالہ لباس
نفاق پوشانیدہ کہ ہا المونہ قساوہ کہ دعایتیم نہ نشیران سرہ سا گردیدہ زیرا کہ قبل ازین اعتراف چنان
یقین کامل در صوفی بود نشیخہ حایثہ از نام او قساوہ و اتش بر اعلام روشن شد زیرا کہ ہر عاقل
دانت صوفیت او را قطعاً و یقیناً فافہمہ کہ ہر کس کہ ہوا کا مہر و اللہ ہوا الہیم ہذا ان الصوفیہ
مع ہذا مجتہد الزمانی و رنجیا اقرار نمود بحدیث من تشبہ بقوم فهو منهم باقیانند انکہ در باطن
ملائی تقی مذکور کفر صوفیہ بود این ادعا بلا دلیل و تاویل علیل انہم بعد از ویسایہ و مصیبت
تقلیل البیابہ و ہر گاہ رسالہ اعتقادیدہ نور علیل نزد فاضل معاصر یعنی مولوی یاد علی

رسیدند از دیدنش ملول شدند پرسیدیم که وجه ملال چیست قصه دیدن رساله مذکور را نقل می‌کنیم
 بر فرزندش میتوان مزایای یاد فرمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مواد خبیث خویش را
 که درین باب بر دقت تریکته بودند یاد کردند و آنچه در سابق حکم گرفته بود که صوفی ملعون است
 و هر که مایل تصوف باشد او نیز باین حکم مقرون است پس نوبت شایع شد و بمیر علی صاحب
 خوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابلان و کزات مجربین
 کوشش باید فرمود تا بهجت تصوف را نوشتم و اینهمه بزرگان خصوصاً ابو جعفر فیض آبادی و
 بعضی از صوفیه دیدند و بوجد آمدند اگر زیارت ستار بانی هست در خانه این کتاب خواهی داشت
 و تالیی و چرخ و بازی و تهرین رباحت ان خواهی دید ان شاء الله تعالی بعد ازین بقیه قصه باید شنید که بعد
 از شنیدن خبر طلال رسید یا دلی موصوف می‌خندیدیم و بدل می‌گفتم که سبحان الله حال علمای روضه
 که در نیمه او پے باین امور می‌برند و چون بهین دلیل ما ایشان را هایت مینامیم که میگویند
 و شتر گریه می‌آورد و از رفیق حضرات امیه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رود
 که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلاف نفس الامری نرفته باشم روزی چون این دلیل را
 پیش او در باب تسنن حضرات معصومین تقریر کردم از آن روز و تصائب تشیع باقی ماند
 و لیکن بعضی تصائب مجتهدین مقتضای احتیاط و التماس علی التار و تار
 از آن است چنانچه مجتهد و همقانی تو جسم چنگیز خاقانی بجهت شرکت در مرض واحد
 این بلا زد و بحال مزید صلوات مجتهد الزمانی از اینجا خصوصاً پے توانی بود که خیرین حال سفار
 کتب مناقب اهل بیت و مقابل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش را بنفیر
 حضرت امام حسین ویده باز چنین کلمات جمله جاویده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل سجای
 شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل از آن چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
 مستعمل خواهد بود و حتم الله علی قلبه و من بعد جعل علی صبره غشا و مطلق سبتانی هم بعد از
 دیدن قولش بد و حرف قلت تواند کرد که چون اهل حق بجا بوی ایران از اهل خرابات لفظ
 قتل گویند پس یقیناً و توری و ماشا الله نواصب شیعه امامیه کجای راه داشته باشند و هرگاه حبیب
 مصیب از تطویل می‌ترسد و در هر مقامی از آن می‌لرزد و هر قدر ضرورت اقتضای نمود و تا بدانی
 که باعث آن این هرزه گویهای کردنش شکست و از هر طرف راه استویل را بر رویش تنم ورنه از حد
 کتاب گذیش اند که عبارات نموده قلوب مقلدینش را می‌شکست و در کثرت قصاصیت کتب فضایل
 و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین که از علمای ماصد و ریافت مطالعه تذکره الایمه
 کافی است بکتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این اصلی را اهل بیت است

که در مقابل خواج و نواصب قایم کردند دیگران چه مجال داشتند که این جهاد فکری بر روی کار آرند که بگویند
 که در تکیه قال اندکها مشط من و این جهاد بجای رسیده بالاخر محققین رخصه بی اختیار بر زبان آوردند
 که محققین سنت این امر را بکمالی مانت و دیانت علی نمودند و قول الفضل ما شدت به الاعداء بخلاف
 رخصه که جز قرائی و مسرت و ضم مختصات خویش با نوع لطایف میل و دغاد و غل کاری اند
 و ازین کتاب و لا آخر امکا یا ایشان و فضل بین بدان ایشان نه بعنوانی پیدا است که کسی را امر
 مجال چون و چرا باقی بلکه الی یوم التلاقی باقی ماند تفتیه از مختار پس مرست که تا رسیدن الی محبت
 را باز از مهر نو یا و مید باند مگر هنوز این هفتکه انهم نمیخوانند که مختار خود از اهل حق داشت تا مسکاتیت معلی
 بنام بزرگان دین پرداخته صورتی پیدا کرد و از اینجا که اهل حق از فدائیان الهییت بودند و مولین
 جردی رست شد و شاید که ازین اوراق هم دانسته باشی که آغاز این سعادت انما حق بود و لیکن این مقام
 امام حسین بمقتضای احادیث از دست مختار برگرفتند و عاقل تکیه الاشاره و هرگاه ملعاب و مکشوف شد
 و مفسر آتش ظهور را بنامید راست بگو آنکه بر سرش شکر شکر بر سرش آتشش بر عیاز اهل سنت بود و یا از قهر
 دیگر پس سنیان بگویند از تفتیه کردند اکنون این قول هم غلط شد هر که خواهد بود اقب قتل مختار کتاب
 که حضرت امام سجاد او را بدین لقب خواند و کتب معتده امامیه بران اول دلیل است چنانچه هنوز در ذهن نظر راسخ
 باشد رجوع نماید و برایش این سیر یا مانع نمید و رسم ماتم خود کوفیه از راه نفاق بر دختند تا خود را از ذل و یوغا
 وار بمانند چنانچه این روایات از کتب مجتهدین بر خوانم و ازین درم چنان سخن را ندیم که نبوت الذی کفر کانه نفی
 آنکه اگر چه رسم تعزیه بمصطلح مختار نهاده باشد مگر سخن بهمانست که کوفیه ان باز راه سمعه دریا بجا آوردند و قتیله
 سیران اهل بیت را با خمران مجتهد فانی و مو عطا حسینه کوفیه بودند و او را که انیمنی که کتب حبسیت کی النفاق نهاده
 و غیبت صغری که کبری عباد محجیل الهما و از نزد رخصه در قرن سوم روده و در زمان امام رضا صنی اندکین
 در قالب حبسیت درآمده و هنوز عقبنار امانت راز بوده که آن در زمان امام باقر و ده و این عیتهاد زمان ثانی شده
 رو نموده و از امام ششم تا دوازدهم امتداد بعیدیت بسیار است و درین مقام خاص تقریرات دیگر است که اصل و بنیاد
 آنجا محبت سیمه کار را بر مختار میکنند که صاحب آتش و نبش آن را از اشارت سابقه استیاط تواند کرد و در بر سر
 مضموعه رخصه و علوم متعارفه و لیکن ضیق مقام حضرت تفصیل نمید و قول اما اولاً انخ این یاده کوی ذرات
 یا ای انجمنان اند سنیان که گفته اند که جهاد حضرت پیغمبر قبل از هجرت و حب گشته بود اگر در جای دیدن
 بر خیزد و حب است جمیع کتب سیر از فرقهین کذب است زیرا که جمیع ایشان بر آنست که وجوب جهاد بعد از
 است پس اقامت و دعه روزه غار برای اما و کی اسباب سفر مثل سوار می و غیره و جهاد نکردن در طبع
 مبطل و منافی باشد این همان خبوت است که او را از پدر و پنهانی پمیرش رسیده و درین کتاب و
 ضرورت بر زبان قلم آمده چون حافظه از و مسلوب است باز ذکر نشده کرده میشود که خازن الدین حیدر اول طو

لکونور و زمی و ربابی سلطنت بر وزیر خود معتمد الدوله خشنک شد تا او را بر زندان بردند و در آن
 ایام مادر او رخت قاست از دینار بیست مجتهد فانی بلا خطه آینه می که امید ربانی نیست چه ضرر و کبر
 سلمان اخروی او را و معتمد الله لیسنه صدر و رختاب از طعن پادشاه بود ناگاه بعد چندی بتقدیر
 ایزدی ربانی او صورت لیسنت و باز بر بند و تار نشسته پس مجتهد را دغدغه در دل پیدا شد
 که او شتر کشیده است باید دید که چه آفت پیدا شود درین بود که وزیر مذکور مولوی یاد علی را طلبید و
 فرماییش تا لیسنت تفسیری نموده که منتج السدا و تمام آن است که بقدر دوسه پاره از قرآن مجید تفسیر
 رسیدان اندیشه میل یقین شد که دشمن مرا نخواخته و مقرب گردانیده پس شب و روز میگذرانید
 و شتره شده نوبت بجنون رسید و دیوانگی پسرش باید دید که متقدم و مجیب نیست که از اصول فقه
 و جوب بیعت یزید بر جناب امام حسین ثابت کند که حاکم مدینه منوره طلبید آنجناب استحقاق خود
 و عدم لیاقتش بیان فرمود و یزید بر آشفت و بزودی نوشت که اگر بیعت نفرماید باید گشت و
 امام سرتامید و از مدینه بکابل بعد از آنکه محمد حنفیه فرموده بود که اگر ملجا هم نیام بیعت نخواهم کرد چه
 با و با و در وقت توجبه بعراق نیز غیر از معدودی همراه نداشت و قطعاً و یقیناً میدانست که
 کوفیان بیعت مسلم خواهند شکست و هرگاه خبر شهادت مسلم و غیر او شنیدند حضار را مطلع و محتسب
 گردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اهل بیت و معدودی از مخلصین که همراه ماند و ترمیم
 تقیه نفرمود و محارب شدند و یقیناً را با وجود و جوب را آغاز ترک نمود و برخلاف ما تفرق فی الفرقت
 کافی القواعد و من ترک الواجب لا یکون شهیداً کما فی الکافی و قد مر سببه فی المقالة السادسة
 اکنون شنید که مجتهد دیوانه میگوید که ازین استفتا لازم می آید که اختفای حضرت صلی الله علیه
 و سلم در غار و جایز نباشد پس دشمنان زمانه را ازین مجنون باید پرسید که حجیب الزام میسر
 بر اصول تو پس عذری بر ندب خویش از برای امام حسین بنیدیش ذکر ندب سنیان چه
 در کار است تو کار زین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی و معتمد اقبل از هجرت شریف جهاد
 بر حضرت با جمیع فریقین کی واجب شده بود تا چنین گوئی پس باید بدلی آنرا ثابت نمود و این از
 و ایره امکان بیرونست لاجماعت علی عدم وجوبه الا بعد الهجرة لاجرم استند و جنون برای او به ثبوت میرسد
 صاحب السیال القوه فی سنی النبوه میگوید فضل فی غزوات من السنة الثانیة من الهجرة اتمام تذکر السنة الاولی
 فی باب الغزوات و السرا یا لاقدر من ان القتال لم یکن اسیر فی السنة الاولی فلما لم یفتح فیها شی من
 الغزوات و السرا یا و ان یجا بطور پیوست که جهاد و مباح نشده مگر بعد از شش سال و اول از هجرت پس
 حضرت صلی الله علیه و سلم جهاد و قتال را بخش چگونه شروع مینمود تا این مجتهد گوید در مکه در بیعت بنوت
 جهاد و کفر را غیر ذلک و اینها تقریر دیگر و آن اینکه حجیب معصیب درین استفتا چون وجوب تقیه بر جناب

دعوی امری کند و دیگران برخلاف آن حرف زنند و بقتل و کشتن و بقتل و کشتن
 نیند و مشکل ترین جمله مشکلا آنکه حضرت امیر را نیز مثل خویش میمانند و در بجا حیرت آسپردند
 بجهتیکه ناظرین افادات نشان گویند که یکی ازین بزرگان مقدمات دین و مبادی یقین را بکمال
 زینب و زینت می آراید و دیگری بابتها تمام تمام پایمال مینماید بلکه هر ناظر و سامع باور کند که خود آن
 یکی زینب زینت داد سعی در خند آن شده و کمر در عقرب ایوان حیرت بلکه فرید عجب و غرائب
 میکشاید سبحان الله مجتهدین برای خویش گویند که قوت قدسید برای اجتهاد و بیباکی و
 بر مسند ثابت امام غائب عن الابصار نشست ایم و پیروی میکنم و برای حضرات ائمه دعوی
 نیابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دارند و اینهم تصریح میکنند که امام را نسخ حکام
 میرسد چنانچه بر مقام خود نزد ایشان مقرر است و من و هیچ کتابی ندیدم که کسی از علما
 ایشان ازین عهد و برآورد این تناقض را از میان برداشته بجا خود میدان را رد
 باشد چون خود اصول ایشان را که ربطی ندارد و پیچیده را از راه تصدیق حدیثی قرار داد
 خود بقضای اصول متناقضه و قواعد متناقضه خواهد بود و در نیام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم
 آمد بخمال گشت که مبادا حاسدین لم ولا تسلیم دخل دهند تا ازین دار و گیر چندی بیاسایند پس ضرر
 افتاد بعضی از اصول معتبره دین و ایمان ایشان یاد کردن تا راه فرار نیابند پس میگویم که از آنجمله
 است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که بخدمت امام ابی عبد الله صادق عرض کردم
 چه حال است قریب را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 است که کرده میشود بدو نوع لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث مشوخ میشود چنانچه قرآن
 مشوخ میگردد و منصورین خاتم گفت که من می پرسم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من
 پس جوابی میدهی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهم مردم را بزیادت و نقصان فرمود
 گفتیم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شنیده ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میگفتند
 گفتیم سبب چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی آمد و سوال میکرد پس جواب
 میداد و باز بچیزی جواب میداد که نسخ اول بود پس حدیث بعضی او نسخ شد بعضی دیگر را و
 وزیران بن ائمه منتخب از مشتبهین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی را شنیدم
 که شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جوابی را بخلاف جواب من شخصی سیوم آمد پس امام فرمود
 آنچه مخالفت جواب هر دو بود چون ایشان رفتند عرض نمودم که این دو از شیعه شما بودند یا شنیده عریان
 آمدند برای تحقیق و تو هر یکی را بخلاف دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما
 است و اگر متفق میشدند بر امری واحد مردم تصدیق شما میکردند بر این موجب کمی بقای ما و شما بود باز

عرض کردم بحضرت صادق که شیعیان شما چنانند که اگر ایشان را محمول نرانی پرتانهای نمیدانند و ایشان
 همچون و چرا بگذرند و امر شریف را بیدیر نیند و چون میروند از نزد شما اختلاف دارند پس جواب داد
 چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود و این حدیثی چندگانگی نشان دادیم که پیر و متعانی جهت
 اول بسیر ملقه ارباب فنصول در کتاب خود اساس الاصول نقل برداشته بود و سبب مخالفت گردید
 شیعه غیر ازین نیست که گفتیم ورنه لازم آید که امیه بدی معاذ الله بر اصول این دشمنان دوست
 تمام مثل مخلوقات خدا باشند و این لزوم هم با فاده معصومین است نه از حکم ما و شما زیرا که این
 در کتاب علی خود نص امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب اختلاف است و اختلاف عین ضلال است
 لاجرم بر اصول رفته عیان شد ناسخ بودن امیه بعد از ختم نبوت بر اصول خدا فاعتراف و ایا اولی
 الهی سبحان الله خلفا باشند با امیه اهل بیت سید انبیا قدوه مجتهدین مایه بودند یعنی استنباط مسائل
 فروعیه از اوله شرعیه میکردند و چیراع هدایت فراراه امت از رفته و سمنبر و بتا کیه تمام
 همه کس چنانچه باید آموختند که مارا چه مجال که بشیخ چیزی از احکام نمایم و جز مبتدین و بیان
 نداریم انقدر است که و بعضی از احباب انظر لعنهم سامعین بر اجمال عنایت کردند و دشمنان
 دین که در کین بودند دست سخن و را زد داشتن انصاف کوتاه نمودن لاجول الاقوة الا بالستد
 و مثالی که انغزده احصا آورده در آن هم جای اباحت و ابطار است چه از نجهت که چون هر کلام حضرت
 وحی الهی است تا مطاعن واقع قرطاس السیوی فاروق اعظم منطبق گردانند و الی هم ذاک
 کما اشر جنانی بعض طعن الریح و باز درین وحل و رانند که حضرت وقت نزول کتاب مخنوم
 پیش ملایکه مقررین انزال عبا فارغی بر گونه دعوی سبیل فرمودند و جمع آل عبا یا حضرت علی
 مرتضی و قاطنه زمر انقص ان عهد موکد و میثاق میشد نمودند پس نیرکات بطریق اولی روحی
 الهی و مخالفت رسالت پناهی خواهد بود عصمت از جمیع صغایر و کبایر عمدا و سهوا الی اخرات قانوه
 نشانی و اثری کجای ماند انقصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آمد و بنود
 کلمات و اراوه شریف مکر و حی آلهی و اتباع ان و همین صورت معین بود پس حاجت مشوره
 چه باشد مگر آنکه بر گمان این منافق معاذ الله در روحی الهی مترد بود و چنانچه در بعضی از
 اوقات شیطان را بقص را نشاختند و شد آنچه شد علی ما نقلنا عن کنتهم و با اینهمه بر ما
 طعن الریح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب بکفار ضرور شد که برای
 خود خواری نادجو کردن دین اسلام رسیدند و از مکه بر مدینه فوج کشیدند پس بگویند که
 از مدینه بیرون رویم یا در مدینه قتال کنیم و چنانچه است که ایشان چه ارای جهان آرای قبولی سید انبیا
 نکردند ایا مقصود ایشان کمال متور بود که گروهی باطل بر دوزخ و دوزخه مترل برای جنگیدن آیند

اهل اسلام از شامهای خود بقدر گریه و بی بر بایستی مارا گریه و سترل رقت و دوا و شجاعت و ادا
 یا مقصود ایشان آن بود که در بر سقته و سایه و دیوار و درختی صورت استرحت بیایند بجلال و
 بیابان که سینه آبی در و سر و جز نه زهر ناب و نه مهری و در و گرم جز آفتاب و اگر گرفتار مغلوب شدند
 قیما ورنه قفل بر و زبانه نیم و بیاساییم و اگر مردم لشکر قفسه را نمایند و بر و دیوار یا بر آینه و دوا
 نارت و نه بیست و نه بیست از قفسه و اختیار عبادت لات و غری چیز و دیگر نیست و چه ازین سبب
 که مقبولین لسانی اما سیه و رین زمره که از باب شوری بودند مدخلی داشتند یا نه بر اول را
 ایشان بر بود یا از ایشان از جهت هیچ استشاره نمیزود بکیم آنکه هزاران خصوص امانت خواهند شنید و
 میکن از کوساله پستی و ست نخواهند کشید و با نمین میسرند خواهند گریه و دید اگر چادول ارکان
 یعنی سلمان محمدی که اما سیه نقیض یا با اند مطابقت احادیث بجا گزاشته و غیر از کثرت علوم
 و دیگر چه مراد خواهد بود و اینقدر نیست که جناب میر باب علم حضرت بودند و سلمان باب علم اعلی
 و از بشر تا خالق اکبر فرق بسیار است و در فرق مراتب سبکی زندگی و آن وقت حاضر بودند
 و بشرت اسلام و محبت شریف طاهر اندر سیدند و با فرض اگر می بودند البته از پیامای ایشان
 چنان لایع بود که چنانچه در دیگر معارف که زمین با وصف کثادتگی برای ایشان تنگ شد کافی
 ایستاد و غیره من الاستقرار البته مثل حضرت عمار و مقداد و دیگر حکایت پس چنانکه ایشان اقبال حضرت
 و رین مشوره کردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر نمیداشتند و وجود ایشان
 را بر این پنداشت و چنان زمین علت که جناب میر از آثار از امر مزاج شناس بلکه علم آنجناب
 بودند و حضرت شدند یا همراه اصحاب و در فاقه و تقیه و خوشامد دادند تا روزی بر اینجاست
 نشانند و اگر میفرمودند که من باب علم و جبریل حکیم و اَللّٰهُ الْبَاقِیَاتُ مِنَ الْاَوَّلٰی اَیْنَ و در دیگر رو
 برای اباب چنانچه لایق و در نواح صا جبرائیل بشرح و بطبیان عنوده پس یقینا حضرت
 فرمود عین وحی و صواب است و امری را جواب بایر حکیم خدا و رسولش زمین قربت یوسیدن نه کاس
 بلین پسیدن از آیت و آتی هدایت و در باب استشاره حکایت معین علم امدای میگوم پس در
 که هر امر برای و حجب باشد کما ذکر فی الاصولی فما تعین الوجوب بالضرر اگر واجب هم بود
 ابلع شان چه خبر و در بکری بستی باین آیات لا یطع الکافرین و المؤمنین و اَنْتَ مَکْتُوبٌ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ لَیْسَ
 شکی در این باره که گفتند چنانچه طرفه آنکه خدا و رسولش شرم نکرده میگوید که آنها خلاف رای حضرت
 شوری دادند و آنجناب بنابر مصلحت قبول فرمود و عجبند فسان و رین کتاب بار بار و عوی مصلحت
 و قدرت بیان آن زبانه را چنانچه جابجا دانستی مدار و این لفظ را عوام هم بزبان می آرند و بعضی شرح
 آن هم میکنند چنانچه چون از تفسیر مذہب خود می اندیشه قفل سکوت بر لب نیز و حال آنکه چون تفسیر

منعکس شد و بسبب آن انتخاب بود و بدین صورت بجای بیستی خلایق را می ایشان نمودن و هرگاه ذکر آیت کرد
 و شاد و بهم نمود و یاد آمد که محبت تبلیح و طعن ابراج بایرام طعن قرطاس جوایب ترین آیت آورده و در امتداد
 باوجودیکه کاسه مفید عارفی معلم این ملکوت بسنده مصدر مغالطه گردیده پس ناگزیر شد که اول عبارتش را
 کنیم باز آنرا بقدر مساعدت وقت از بیخ بیکم و آن عبارت همراه ذکر قول صاحب تصدیق من سر و غیر
 نیست قول و نیز در صورت امر مشهوره صحابه که در آیت و شاد و بهم فی الامور و است چه معنی خواهد داشت
اقول کافی است در روایت کلام که نشان طعن و طام است کلام شجینا السعید اللیل طاب ثراه که در وقت منظره
 یعنی از نو اصل نام افاده فرموده و بنده حکایتی که روزی جناب شیخ بجانہ شریف بغدادی ابو عبد الله محمد
 بن محمد بن طاهر حرم الله رفت یکی از متفقین که او را بر این ثانی میگفتند حاضر شد و از شیخ پرسید که در شب شما
 آنست که حضرت رسول معصوم از خطاه و میر از زلل و مامون از سهو و غلط و کامل به نفس نفیر و مستغنی از عیب
 خود بود و حال آنکه خدای تعالی او را با استعانت و مشورت از رعیت خود امر فرموده و گفته اند شکا و هم
 فی که کفر فاذلکم منتهی علی علی اللہ شیخ و جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با عجب خود و نه از جهت تعلیق
 او بر رای ایشان و اقتضای او بآن بود چنانکه تو تو هم کرده بلکه از هرگز امری دیگر است که بیان
 آن خواهم نمود ظاهر است که هرگاه معصوم از کبایر باشد با اتفاق و مامون از خفا سر
 باشد نزد مخالفان تو و با اتفاق نیز اکل خلق باشد و رای او بهتر و عقل او قویتر و تدبیر او محکم تر باشد و موادی
 و الهام میان او و خدای تعالی متصل باشد و لایکه مقواتر بر او نازل شده باشد و او را از جنایای او
 اخبار میگرد و باشد چگونه گنجایش دارد که او را حاجت افتد باقتباس از رعیت خود که بچندین مرتبه در
 صفات از و کمتر اند و مقرب است که حکم کاری از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشوره مینماید
 که بیقین دانند یا ظن کنند که آن دیگری در رای و تدبیر و محال عقل از و بیشتر است و اما هرگاه دانند که
 پایه او را مورد کوره فرو تر است استعانت او از و بظاهر و جوی خواهد داشت و از معصون آیت کریم
 نیز تنبیه بر آنچه گفتیم حاصل است زیرا که خدای تعالی گفته و شاد و بهم فی الامور فاذلکم منتهی علی علی اللہ
 شیخ اللہ و وقوع فعل بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای مشورت ایشان و اگر امر خدای تعالی
 مشورت ایشان جهت استفاده از رای ایشان می بود فاذلکم منتهی علی علی اللہ و از اجتماع ائمه
 علی الامر فاصف و مانند آن از عجاایب که دلالت کند بر معانی ساختن مشوره برای ایشان میفرموده
 آنکه از مطلق ساز و بعزم آنحضرت که مختص با دست و اما وجه امر کردن خدای تعالی حضرت پیغمبر است
 ایشان چنانچه وعده بیان آن شده بود آنست که مراد حق سبحانه تعالی آنست که آن مشوره بسبب
 آنست ایشان کرد و در اینجا طریق تدبیر امور را یاد گیرند و با و اب مذا و ندی متناوب شوند و آنکه حضرت
 را مشوره ایشان حاجت بود و اینها میتواند که وجوب باشد که چون خدای تعالی حضرت رسالت را

اگر ما ساخته بودیم از نشان و مقام و در کفاره اند و دوستی او را ظاهر میسازند و خلاف آن
 بنیان میسازند و در همین رسمی بسیار آید در ایشان را بعبادت و محضت شناسانیده بود و چنانکه درین
 اهل الدینیه هر دو اشک التفیق لا تعلمون و کلمه سید هم قرین می شود و حق الیک عظیم
 از آن خبر میدهد و در آن وعز و جل و اذ الذلک سقوا نظر بضمهم الی بعضی بلایکم من احدکم انصرفوا
 صرف الله قلوبهم یا تعلمون کایفهمون و بعد از آن فرموده میخلفون کلمه لفرغوا انفسهم فان رخصناهم
 فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و یخلفون بالله لهم و کلمه و ما هم منکم و کلمه هم یفرقون فاذا
 سر اکثرت کلمه فحسبک انما یفقی لقا لستم مع لقا یفقی بهتم کما کلمه فحسب
 مسند و یحسبون ان کل حکم علیهم هم القدر و فاخذ هم
 فاکلمهم الله الی یوفیون و قال عز و جل و کایفهمون الا و هم کارهون و قال جل و اذ اقاموا
 الی الصلوة قاموا کسالی یزفون الناس و لا یدکرون الله الا علی و بعد از آنکه علی الجبال قال
 آن نشان نشان حسن نال رسول متعال را خبر داده باو گشت و کوششت کاینا کهم و کفر فتم لیسمائهم
 و یفرقون هم فی حق و کلمه انحضرت را باین آیات راه نموده ایشان و سیاهی حال ایشان و صادرات احوال
 و افعال ایشان را طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد ازین تقابیل و حمل انحضرت را امر مشورت ایشان
 نموده تا آنکه ایشان بیوده عرض آلوده که از ایشان ظاهر شود و در باطن ایشان اطلاع باید زیرا که کنون
 ضمیر مکرر از مانع خیر اندیش و متناقض جفا کشی از تفسیر و بیان و ثلثاسان او ظاهر میشود و چون خدا
 تعالی مشورت انجاعت را طریق معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان و راساری بدرناشی از
 شتهای آلوده بود و لاجرم در آن مقام کشت اسرار و تکیا ستار از ایشان نمود و جهت تینه انحضرت زینش
 ایشان کرده فرمود و ما کلمه الی ان یسکون کلمه الی حتی یخرجن الارض ترین و کفرض الدنیا
 و الله یرید الاخره و الله یرید حکم کول و کتاب من الله سبک کفی فاخذتم عذای عظیم
 انهی ما رد ما من حکم الیقین علیه رحمة و ایضا علوم مرتبه و رفعت شان انحضرت متفق علیه فریقین است لهذا
 مخالفین نیز تاویل این آیت کرده اند و اکثر وجه مشترک بنیاد بهم که لایطمینن الرجوع الی التفسیر ازین غیر
 بیس الاحمال که نمیداند کوره صلاحیت احتیاج و در مقام نداشته باشد تفسیرش نمیگردد فخر رازی و تفسیر خود چند وجه
 در بیان صلیت مشاوره انجمن را ذکر برای اصحاب کرده و از انجمله است اینکه مشاورت رسول خدا با آنها موجب
 علو شان آنها و باعث ارتقاء درج شان بود و باین سبب شریعت و خلوص طاعت اصحاب نیست بکتاب
 رسالت است متوقع بود و لهذا امور بمشاورت گردید اگر چنین نمی بود برائیه امانت آنها تحقق میشد و مجرب بود
 خلق و غلطت و غلطت آنها میگردید و از انجمله است و جو که از حسن و ابدان عینه نقل کرده و ان منیت که بنیاد نیست که
 انحضرت مامور شده بمشاورت تا دیگران یا او نمیدانید این طریقه مقبول در امت انحضرت مشورت جاریه باشد از انجمله است

امور میباد و درت برای آن نبود که رانی و علمی از صحایبان استفاوه نماید بلکه بر ذی آنکه ظاهر کرد و در آنحضرت
 مقدار علم و فهم صحابه و مقدار محبت و خلوص طوحت و اخلاص طاعت شان تا ناقتی از مشغولیت و مشغولیت
 و جناب سونیک اعلی الله علیه و سلم بر وفق قدر و منزهت هر یک و را در حضرت او چاره بود و از آن جمله است
 اینکه امر با تشاره برای آن بود تا قدر و منزهت صحابه نیز و خداوند سول و در هر یک از ظاهر شد و در
 وجود اربعه که مذکور شد پیر و سر شد سنیان و در تفسیر کتبی ش ذکر کرده و در ملاقات با ممتد
 شیعیان ندارد و هر گاه آیت مذکور برین محال میجو محمول شود هرگز ولایت بر اشقای رحی و نشان
 مشاورت نمی نماید پس از اینجا معلوم شد که قول شایع اگر همه اقوال آنحضرت مقترون بودی باشد
 پس آیت و شار هم چه معنی خواهد داشت یعنی محض است و ولایت بر جمل و یا جماع او از کلام علمی هم
 اهل سخره او دارد و قول اخیر علیهم السلام صحیح کافی است در رد این کلام که نشان طعن
 و ملامت الی آخر الحذیان مردود است زیرا که تفسیر بشواید و دلایل مکتوف و مبهرین شود
 که کلام پیشوای مجتهد طفاص جاری که اقامت دارد فی مظهر و توان گفت که چنان باشد که او معلوم
 بن معلوم مکتوف است و ابلیس رئیس المضلین است بالاتفاق مغلطه صریحت و عین و غل و درین نزدیکی
 واضح میگردد و انشاء الله تعالی که درین عبارت کلمات ادنام بر لوط و غل پس چگونه کلام مجتهد لایق و
 قبول و ترم و عطف استماع است و در رد کلام علامه قدس سره و العزیز که سطریش پیش نیست و معانی
 کالجیل الذی کالجیکه اوصفت باشد کفایت تواند کرد و در نقصان دانستی تواند شد قول
 علیهم السلام صحیح و نه حکایت که روزی جناب شیخ روح نفس صریح است و را که شامل در آن مجلس
 نامی بود پس اگر مراد از نامی آنست که دشمن الهیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد و خوشوار و
 لاعن ایشان عیاد ابا عبد چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد بل معنی دیگر که عداوت باشد عداوت
 هر کسی دارد و با غرض ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل محضرات الهیت دارند پس لایق است
 عادات شان محال نماید که شیخ من خرافات کثیره و خرافات شریکه و در تفسیر خویش ترتیب هر دو آن
 خوشوار و ناکار و رانده بگزارد و بعد از آن هر چه با او کلام او را که بطلان از هر گوشه واضح میشود
 درین عبارت طول بر نکند و او صاحب کرام با مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجارین مانند
 ابو طحط و ابو جهل باشند گرداند و مخاطب نقض و یو اربا باشد سبحان الله امام نرگس او با توینیک
 در عالم غیبی دود او را مردم تبید و او همه را چشم سر معاینه کند و صاحب ملک بخواهد باشد
 بروج مشعل بود و سلطنتی دارد که در القریین در خواب بیند و بانی همه تقیة فرماید چنانچه در سابق از کتاب
 عناد الاسلام پیر و دهقانی تفسیرین جاری مظهر و دیدی و او در بغل و سجد نقیب الاشرف که
 که البته نمی خواهد بود و ارباب ایشان تقیة ذوق افزاید و تقیة کند و مخالفات قوای خویش را و او در هر چه

از تفسیر بیانات نماید که انکار یا بلوغ من الصراحت سجا آرد و بر نه سبب خود مترکب جرم گردود و در آنوقت محال بود
 که بخشی عمن و زارت و دیگر مراتب بلیله عطا شود تا تسنن او را نماند خدا بگوید و تفسیر بازی بر و چنانچه گستر
 را بعد از صلوات و بر سر کارانگیزی اتفاق افتاد پس بهر دو صورت مستبعد است که خانه سنی باشد و
 شیخ مغلوب تفسیر چنین تفسیر بکشد و پیشانی بنظم خود منظم نماید و رطل بوق چنان تفسیر را بطرد و هر کس عالم
 سایه گسترده اگر معنی و گیر مراد باشد یعنی تفسیر بکننده امام از طرف خویش که از کافی اعوز نیز است
 میکنند یعنی امید از این شکایت گفتند بخلاف شیعه که آنها یعنی مخالفین یک را امامی گردانیدند و مفسرین
 نه داشتند و قریایش بر دزد و شما را امام مقرر گردانیدند و مفسرین پیدا شد بیکم اطاعت نمیکند که اگر
 سینان اهرم شال است پس بطریق اولی این حکایت را ساختند و در حال شیخ بخدی بر خلاف تفسیر واجب پرداختند
 و الا انکه امیه صاحب خود را ازین امور منع نمودند و هر که خلافت ان و زرتند مثل کشی از فقهای سته روی او را
 ندیدند و او را فریغ و قاتل خود و عذر پنداشتند که سابق بده الباحت و صاحب نه بطیبت و چنین تفسیر
 شنیدند و انهم نفرمود که مناسب نیست کسی را بکفایت میشود و پس چنانچه مجادله زندیق را با جناب امیر مثل
 مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز از غیر اخذند و اگر راست پرسشی با این
 حکایات هم براه سفاهت نشناختند چنانچه بزرگان گفته اند صا خلاق و لطیف توان کرد و مسیده اهل نظر
 یادم و دانستیم که منبر و انار از منبر اجمارت سوا الش شایه برانست که سائل جواب سالتاب را نه معصوم از
 خطا و میرا از رطل میدانست نه مامون از سهو و غلط نه کامل به نفس نفیس دستغنی از رعیت خود حال
 انکه مجرب میگویی که او یکی از متفقهین و مثل فاروق بود و اگر این کلام را بر تکلف محمول گردانند پس
 هرگاه شیخ بخدی ایشان یکی از جا بلین را الزامی دهد و منجم فرماید از کسب چه میگوید و باز از کار بر رفته
 پیرونی و از این بگوید و لیکن احتمالی بر بعضین نقاد بر او میدهند که شاید آن جا بلین شیخ را جعل دانسته سکوت
 کرده باشد حضرت در باره رسالت و تبلیغ احکام معصوم از خطا و خط و میرا از لغزش و زللان مامون
 از سهو و غلط و کامل به نفس نفیس دستغنی از رعیت خویش بود و چنانچه تحقیق امام رازی علیه الرحمه در رساله
 منفرده مثل کتاب را بعد از ان است و همچنین از سفای قاضی عیاض و شرح قصیده پنمیری و کتب معتبره
 دیگر از محدثین سینه کشته هم الله تعالی فی البریه و منج تمام دارد و از اینجا که حضرت آفرید کار عالم بهر یکی را ازین
 آدم مدنی الطبع آفریده و بهر یکی رسول را ازین نوع انسان پیدا فرمود چنانچه حدود و جامع و مابعدان بران
 اول دلیل است می توان گفت که حضرت در غده الباس و در دعوت دینی از خود جدا کرد و قدری محتاج طباخ و نذات
 و خدام و رفح و لشکر بود و همچنین در چنین اوضاع و احوال و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی فکر تواند کرد
 و تبلیغ احکام دادای پیام از اقامت و اثبات نبوت در رسالت که ذات و الا منفات او را متعل نموند
 و برای ان مبعوث بهر محراب او گردانیدند و اند پس را موری که متعلق بوحی باشد و منصوص کرد و حاجت است

نیست بی حاجت مشوره با مور است که تعلق بحرب و امور دنیوی دارد و بیشتر است نسبتاً به شمس نظام
 سیاست و رئیس لشکر گردانیدن و مغرول ساختن و امور دیگر از ترقی دولت اسلام و غلبه کفار و خلافت آنکه
 نماز را شریعی و از جمله آن و وضو است و فریضه روز و ماه رمضان متعلق است به شوال لی خیر و ناک من
 معالما الدین و العبادات و امور یکله مشترک دارد نیز بجای خود مذکور است و از اینجا است که حق تعالی متعلقاً
 بشیر و ادرک است طالب بر اجماع انبیاء و صلوات و خصوصاً ثابت فرموده گفته **لَا يَجْعَلُ الْكُفْرَ بِاللَّهِ**
 و نیز کانایا کلان الطعام فی غیر ذلک من آیات لا تخصی کتاباً و صراحة صاحب تحقیق را ضرورت که در
 سوال سائل غور فرماید مثل شیخ حجت و بسکیر می نماید **قوله الشيخ البحری** مشوره حضرت رسالت با جماع
 خود از جهت احتیاج او برای ایشان و افتقار او بان بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از هر امری دیگر است
 که بیان خواهم نمود و انتهی شاید که سائل از نفی امامیه حاجت شریف را از آنجا بردارد یعنی گرفته که حضرت
 چنانچه حاجتی بمشاورت نبود و در امور دنیوی و امور متعلقه وحی در امور دنیوی پیروی امری حاجتی نداشت
 چه اینکه آن از آنچه تفسیر کردیم واضح شد که اگر در امور دنیوی باشد هیچ معنای ندارد و چنانچه فرموده ایم اعلم
 یا مور و نیام و تفصیلش عنقریب می آید انشاء الله تعالی و هر گاه و عده خود را پیش حجتی و فاکند بجا ایشان بچنین
 تواند بود و خدمتشان بجا خواهیم آورد و کجا الله که شیخ الرافضه اینقدر را اقرار کرده اند که آنجا که از کبار معصوم بودند
 بالاتفاق یعنی اجماع سنی و شیعه بر آنست پس بعضی که از بعضی هم افکار نمایند البته کلام شان باطل خواهد بود و عین
 عداوت و عناد بی راست گفته اند که از خبر سندی بسیل ما اینکه آنجا که از شیعه معصوم اند پس نظر با حصول تواتر
 گفته بده را در آن کلام است زیرا که نزد کابرشان مثل مجلس و فاضل کاشانی مستغنی از رسالت شدند و قیام حکومت
 بنصب جناب میر و معامله عذیر و این امور که ایشان در حیاتا تقریب تفسیر میانی بطریق آوردند معلوم است
 که جناب شیخ بحری آن را از مضایر میدانند یا از کبار و بهر حال تحقیق شیخ بحری از یاد آورده و بر ظاهر است که هم
 عاقلی از این عهد دست بردارد مستغنی نمیشود تا آنرا ناقص و کمتر بشمارد و موجب مضرت ندارد پس از استعفا بیست
 و نهم بی ثبوت رسید که معاذ الله رسالتیکه برای حضرت علی الله علیه و آله و سلم مقدر بود و از جمیع حسن و عیون و اقوال
 تا آنجا که توسط روح الامین خواهش سلبان بالحق نمود که دست از ان بردارند و لیکن زیر دست باز بر دست
 چه تواند کرد که لا یخفی و این امر از سابق هم عیان شد زیرا که تعلل است و شریعت و نصب جناب تصوی باوصف
 مزید تاکید با خود استعفاست سخوی فکیت که در کتب معتبره لفظ استعفا هم موجود باشد که اکثرنا پس کامل بود
 رسول خدا بنفس منقذ و حال نبوت و رسالت برکتی معده نیز مقام بحث و تفسیر و حاشا که تعلل است و استعفا
 مذکور حتمی و دیگر را گنجا می شود و اند بود مثل امتحان و غیره که نمیدارد چه یا را با حضرت رب العالمین علی شان
 که **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ** حکم کالبد پس بهر صورتیکه خواهد نموده را از مایه چنانچه کتاب الله از پیغمبرون میراست
 و مقصود از آن اظهار فضائل یا از اهل امور و عالم شهادت عیاناً تا لا یخفی و اینهم بر عقلاً مخفی نیست که اگر

اتمالی در قتل و تسوین حضرت گنجایش میداشت که ای جبرئیل در شمای چگونه علی و خلیفه کنو کاشل ببارت پند
 که در نتیجه رسم و این هم عظیم فایده شوم الی غیر ذلک این بود که جناب مرتضوی کریمت میداشت از مخالفت
 ما لکنه حرم علی الاماره بجای بود که چون کتاب حمران نوشتل بود بر صحن اثنا عشرین و بر دوازده و پنجاه
 پس برگاه مهر از همیشه خود بر داشت و نسبت که فایده خطی از مخالفت و تعلقات آن می طلبند عشق شاد
 شاد و بر زمین افتاد و در راجع آن با خال و فاروقی نوبت سب و دشنام و صنعت معاشرت رسید پس
 تسوین عین مخالفت بلکه عداوت با جناب میر بود و دیگر چگونه از علل و معدائیک که رعایت او بیافیه است
 ما نادم اندر از زوفا هم درست : اینکه میگویم بقدر رفعت است اصول رافضیه مقتضی آن امور است که
 خارج که از تقریر و تحریر است اگر قوم مذکور و جواب این کتاب اجازت دهند بیکر ش از جهت اشتباه
 بصارت توان نمود که در هیچ نهی از نهیب کنارتار هم خواهی یافت لاجل و دلاوه باشد است که
 راجع باین چون شیخ حبی دعوی کرد و اتفاق را بر اینست که حضرت اکمل خلق بود گویم اتفاق ابل سنت را
 بر آن خود قبول داشت فالحمده لئلا یقینا اتفاق رفعت بران جوابش آنکه آنچه کمال است تا با کمالیت
 چه رسد که شخص محتاج باشد بقدر است و تلاوت قرآن مجید بر غایت خود و بانشیخ حبی او را اکمل دانند خود
 اعتراض دارند بسباب آن از کسی محتاج باشد بکرمیت و تراشیکه روایات شیعه موجود است که جناب میر
 ولادت خویش را بر روی رسولی از قرآن مجید را با جناب تائی فرمود پس معلوم شد که جناب میر اکمل بود و
 نه حضرت پیغمبر سبب محتاج شدنش بر غایت خویش و همچنین عقل جناب پیغمبر نیز در فتنه مجابتر بود و تدبیر
 حکم تر زیرا که امامیه نوشته اند که چو اسانیه تهمت در باب عالیه مدعی پیش آمد و حضرت استشاره فرمود با حضرت
 امیر که چه می باید کرد و چنین بایست نمود که عالیه را طلاق باید داد و زنان بسیار اندکی را باید برگزید و حضرت
 علی علیه و سلم چنان استناک داشت در محبت او که رای معلوم خود بلکه استاد لاسا و خویش را نه پسندیدند
 حال آنکه جمیع امور نالایق از علم و شایده بر بودند عالیه صدیق در دولت سرانست بگشت زیرا که ترتیبان بنو و
 رخصت خلافت از حضرت مرتضوی و مبدای آن قطع نظر از امور دیگر و اب و بود که در چهار حضرت به بلال گفت که حضرت
 میفرماید با امت صدیق لیل و امام شد در نماز و ان دلیل شد و در تحقیقه و نیز سائحه شهادت حضرت از دست
 او بود و چنانچه از تقاضای شیعه مسموم بر اصول امامیه پدایت در تالیفات فقیر غالباً در نقد طعن ابرام منضیل
 گشته و شاید که پاره ازان درین مجلس هم آمده باشد و ان پیغمبر نه بر اهل بود و دوسه حزب متوگفتم و شرم ان
 آنچه مناققان در کتب خود آورده اند که اطاعت باشد که بلاستیعای غیره گنجاید لغرض حضرت پیغمبر مسالی است
 علیه و سلم اینچنان بر عالیه ششقی داشت که غمخواری و خیر خواهی حضرت امیر را نه شنید و شش علی بد چون چشم
 زخم روزی بر لشکر حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که جدا شوند و حضرت اجازت نفرمود و امیر بعد از غلبه
 فرموده اجازت بده که وجود و عدم ایشان بر است چنانچه تفصیل این قصه نیز در حاشیه مذکور آمدی آید در زیر

نیز حضرت بر مشوره اقبال و استاد و استاد گوش مبارک نهاده و اگر کار بران می بست بسیاری از مشکلات را
 یکسان و شال و انگک حل کرد و قیام آمد و این نوع فتنه بجا و نمودی الی غیر ذلک لایتنابی و از اینجا هم واضح شد که حضرت
 جناب میر از ولایت تا وفات از صفایر و کباب و عذایر و سوا قبل الامانه و بعد از حضرت معتقد بود و در کفله احوال و
 در حق امری نمی نمود و همه او بجا و فو دستم گشت که شرح آن در مظلومات هم نتوان نمود و در وجه اولی اعتقاد آن
 داشت غیر از مقلدین این سبک نیست که درباره جناب میر حسین اعتقاد داشته باشند و آنجناب را بعد از جلالیهیت رسالت
 از تفسیر شیخ می چنان ترشح است که در اصول خود هم خبری ندارد و در مشاطه و هنوز طفل و لبان است بلکه
 بعد فتن هم سخنانده و آنچه در بنیقام گفته اساس آن بر مغایط افتاده و قول و معاد و وحی و الحام میماند و
 خدای تعالی متصل باشد الخ در اینجا جناب شیخ المغضیلین را سوال حضرت سید المرسلین و جواب حضرت روح الامیر
 هم یاد نماید که در جمع البیان طبری و صفاتی فاضل کاشی موجود است زیرا که ما منتر لالابام ربک و سوال حضرت
 این بود و هرگاه روح الامیر رونق افروز و بعد از مدتی که ای جبرئیل مانع چه بود از زیارت ما پس باین
 آنچه درین آیت کریمه نازل شد که انهم نیست مگر یا صریح و در کار و حجابی نداریم که نقل کنیم از مکاتیب بیکانه
 دیگر و در زبانه و دن زبانه دیگر مگر یا صریح لیل و نهار و هر چند طریقه و کاشی و غیره بمبنا تر باشند از
 شیخ المغضیلین بزبانه ای و از و لیکن کلام در آیات و احادیث است که تقدیم آن بر شیخ نجیص صاحب تفسیر
 کمالا یخو و هر جا که مبتدی را آنچنین و هم و خیال در گیر و جوابش همین است و غیر از مجتهد و امثالش که را امر و زنجار
 یافت که ذوالقرنین یا امام حسین بیگانه دالی غیر ذلک من المغایط است و شیخ المغضیلین انهم نه اند که آیت در کلام
 که جواب سوال سولی را بود درین قرآن موجود و قاطع مواد تقریر است یا خاص صریح بکار بردند و خود را بتجانی و تغافل
 زدند با اعتقادی خلاف این قرآن میزدند که حضرت پیغمبر علیه السلاوة و السلام هرگاه اراده فرمایند در دم
 حاضر شود و ادقیضا افتد از حضرت است ای دشمن عقل این مرتبه بفریب جناب شمس گل کاشیست و پیر نظام است که
 که حضرت پیغمبر لایکه رالی بر خدات شان مامور ساخته و کجایر عهدی آنها مسلط گردانیده این امر جناب میر
 از مکن بطون مبارگاه شود و آوردند پس جناب می رسید که بهر فرشته که اشاره فرماید از زبان را بخوانند بحالی
 ندارد که منبر تابد بخلاف رای صورت آنها و هیچ امری نماد چنانچه است شیخ نجی یعنی ابن بابویه در معجزه بساط
 مفصل گردانید و دیگران بلام اساتده صدق از اساتذتند و مطابق نمایر قلوب خویش پر و افکنند و از زبان
 راست گوئی جناب مرتضوی آوردند و این محکم کلی را بد که تحیر نیات هم شرح و بسط دادند حتی که بارش و اینجا هم
 در آن مذکور است که اگر کسی از فرشتگان برای ملاقات کسور و دیار و عمری دم نرزد بدون پرواگی من همان دم بیاورد
 آن رسد پس اجتماع مواد وحی و الحام ترشح میفید برای رسو تخذیچه میفید و حال هر دو جناب و از غیر
 ورق ظاهر شد که علی مرتضوی چیزی بیکم خواهی مرتب می فرمود و حضرت بکوشش قبو لشن جانمیداد
 و حضرت میخواست که طلحه و زبیر را اجازت سفر ندهد و علی مرتضوی بتقیض آن امر میفرمود پس

استاد آنکه ای بود و با حجت چه رسد تا اختیار جناب مرقم می را همین اختیار حضرت مصطفی و مانند ویران
 حکم را نهند و از خواست که جناب امام رضا ارشاد نمودند و استاد شیخ حجت در غل الشرائع و بیت
 کمر و نیز که دو کس را نشان نتوانی داد و در عالم که هر دو در برابر مفتوح الکفر و مفتوح الاراد و باشند
 این خیال شیخ حجتی تمامه بالبل بر آمد و ثابت شد که در امور یک از معالیم دین و از جنس عبادات
 نباشد و غلط دارد و بنده امیر عساکر و افواج و فرستادن و گنا بد داشتن لشکر اگر در مدینه مشهوره قریه
 از اجداد اصحاب و حجتی و می در آن وارد شده باشد و علاج چنین امور از اصحاب ابرام بگویند
 و هر چه در ضمیر مقدس داشته باشند بگویند هیچ اندیشه نیست و اگر آدسه در مشوره طالب خیری
 نباشد و رای خود نگویید باظهار رای خویش نیز نیکی را پر و انکی اندر چگونگی آذر مشوره توان گفت
 که قرائت مجید این طالع است و معنیرین مذکورین که تقاسیر را بر و آیات اید پر کردند و نویسد زیر آیت مذکور که
 لشکر را و خود که گفتند برای حجتی لشکر و طالع و در مجمع الیایانست از حضرت که یا من رجل
 یسار و احدا الا بدی الی المرشد که مشوره میگرد و حق تعالی جای پانندگان خود را ستوده خصوصاً
 در مشوره مشوری که درین خصوص چنین فرموده که و امر هم مشوری بنیم و آنچه گفته بگویم گنجایش دارد که او را
 حاجت افتد الخ ای دشمن عقل مگر اینهم ندانی که حضرت رسول اگر چه خاتم المرسلین بود و از جمله انبیا است
 چنانچه گاهی در کتابها آمده دیده باشی پس اگر با امور یک بار با بدان تصریح کردم حاجتی که در بدین دینی
 نازل نشود چه اندیشه و چه پاک و اگر اصول خود را مد نظر نداری و مقصود نظر را در خللی ندی بر اصول تو آفتی
 و مگر نازل میشود زیرا که سایل می تو از گفت که لایس که اهل مشوره کمتر بودند بخندین مارج در صفات حمیده آیا
 نمی بینی که حضرت امیر علم ترا نمید بود و ده سال مشیت از وحی و خود در موارد و حسام قواعد بنیب شیعه را میالا
 کرده و بالیقین بر حسن ال اصول قواعد از تو پیشتر گذشتند و یکی از ان قواعد و حسن از ان عقاید است
 که حضرت امیر و پیش بدوش جناب پیغمبر بوده اند و امامت از رسالت هم بهتر است کیفیت که اگر صفات را بر شماری
 گویی سبق بر بوده اند اگر در جناب علم را اعتبار میکنی معین علوم دینی را حج بکتا مستطالست و آن قبل از
 نزول امواته حضرت مرقم می است و اگر شجاعت را مد نظر داری رتبه ان پیدا نکر سید و که اندر پیوسته
 را ند و الفتار ملحق کنند اندیشه ان بود که در وقت کار و زمین را و دپاره کرد و انفس زور و شجاعت را پایا
 نباشد و در بر غزوه بر خرافات رخصه در فتح و خضر و جده لا شریک بوده و در خیر الو قاع کرده و سپهر خود
 با حضرت پیغمبر و در راه خدا و خود را بار بار فرخته و مشربان اخروسی را که زباده از بیایانست او انداخته
 یا کسی دیگر بیارده شیخ المفسلین از عتقاد خود هم خیر ندارد و با انچه بی خبر بهایت بر جمل بر حکما و دانها
 که در صحبت اید بودند و با هم این فنون اید بر آنها از جبت جدل و جدال لغت کردند این محمل گویا
 الطریق اولی که ضروریات فن را فراموش کرد و برای مجادله و مشاره بر می خیزد و قوه و مقدر است که حکم کاری

از دیگر بطریق استفاده و استعانت مشهوره فی نماید الخ درین افتادیم شیخی از امور نفس الامریه غافل شده است
 بفرمانید که چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم در باب انکشاف حقیقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود و اما جناب
 موصوف را قطعاً یا ظاهراً رای و تدبیر و کمال عقل از خود بهتر دانست یا کمتر بر تقدیر اولی بالیستی اتباع فرمود و
 حال آنکه خلاف آن صورت است و مقاسدی بر آن ترتیب یافت که تا امروز بلکه الی یوم القیامه و بالمشرب تمامی خلقت
 محیط است که خلفا ندیب و ملت تبدیل گردند و بابتناح نشان معاذ الله تا امروز اکثر افراد عالم بخار از ارضالت
 گرفتار اند و آنکه اقل قلیل و اذل دلیل بر ندیب پیغمبر صلی الله علیه و سلم قیام دارند آنرا اکافر و فاسق می شمارند
 پس آنچه بر اصول شما لازم آمد معاذ الله گفتنی نیست که زیانم از تقریر آن میسر و دور وایتکه در آن حکم جناب
 است بعد الشوری که عایشه را طلاقیده جمهور شیعه خصوصاً پیرو هتانی پدر مجتهد الزمانی آنرا می ستایند و اگر
 کمتر از خود در صفات مذکوره فهمیده قاعده که در اینجا شیخی تکرار دادند باطل باشد و از عجایب آنکه صفاتی عقل
 هم پی می برند در قلیلی از ایام که فلانید از ازواج با محنت اهل بیت است و فلانیه دشمنی و ناصیه واجب الطلاق بلکه
 با وی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه نجس العین است و هزاران بار در واقعات دشمنی اهل بیت از بعد تقدیر
 صدور یافته گمانی الاصول سیمانی البحار و حیات القلوب رسول خدا با وجود آن صفات حاشا معلوم نفرمود
 لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد و اگر دیده و دانسته طلاق نداد و نصیب پیغمبر معاذ الله و بنال رطبه
 خا سترن نمیکند و حقیقت که سلت طلاق برای حضرت خود مفسرین شیعه بیان می نمایند طر فیه بر آنکه چون حضرت
 زوجه دیگر که حفصه بود و شکرست نصیب با صدقیه و شکر طلاق داد و حضرت جبریل سفارش او نمود و آنرا امر
 قوامه و چگونه شما طر کسی نگرد که این سفارش برای ناصیه بدون پروا یکی جناب حدیث باشد پس این نصیب
 از کجا بکجای می کشند و این بدان ماند که چون شکست در بعضی از اوقات بر میان افتاده جمله ایشان گفتند
 که خدا را فضا شد و درین صورت علمای رفته از نصیب این بزرگان و خداوند عالیشان خبری نیافتن بلکه مستأ
 برند هستند و اگر کسی را در خدا غم باشد بجمع البیان رجوع کند که سفارش جبریل همان الفاظ خواهد یافت
 انشاء الله تعالی و از اینجا بوضوح پیوست که روزه و نماز ناصیهی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز و روزه میان
 و دیگر عبادات خالق الارض و السموات بطریق اولی که محب اهل بیت اند و نواصب را بدترین کلمه گویند
 می دانند و عصیت اعداء الحشرین کان من الکافرین هر دو تیم باید نگریست که حدیث امام صادق علیه السلام
 روایت میکند که نماز و روزه ناصیهی هر دو بر است فکثر یروایا ولی لا یستدل علیکم بحدیثی که در حدیث طلاق
 حق الیقین و سبب الالوار بلکه جمیع کتب مذکور درین اعتقاد بدان دارند که علوم جمیع ائمه عیسی با خود از ائمه الهیونین است
 و علم انجیل از جناب سید المرسلین و علم خط از روح الامین و علم اواز علم حضرت رب العالمین و لیکن در خصوص آن که بر روایت
 امام صادق از کافی نقل کردیم سلسله مذکور از هم گسخت و خاک بدلت بر سر عین دلالی اهل بیت طاهرین است
 زیرا که از ارض حضرت جبریل بیان شد که نماز و روزه نواصب مقبول است پس فضا هر چه میگویند از مفید یا مستفیض

و

وزیر اره با این سیایا مال بر میر و زال گردید و الحمد لله رب العالمین و در حقیقت بسیار از این شیخ
 خرمی و رفعت در دیده و بین در کبر خاتم النبیین و از لوازم باطل برید و معلوم حرفی گوشت کین که
 که هرگاه سال سیم بر کلام شیخ نجفی چنین است که استشاره نمیکند مگر کسی که او را بهتر از خود دانند پس معلوم
 دینیه چنان از کسی استفاده خواهد نمود که از او کمتر خواهد بود پس کتابی که از تقاضای ائمه می باشد
 رواج یافته بود این شیخ التائبین از او بر و بسیار از تحقیقات آنرا ابر گردانید سالها که هر دو معتبر
 بالذات و بالواسطه استاد او بودند زیرا که اسامه که از او انی اصحاب است و در توادد و وقت خلایق مشکلی
 نیست که مدعی خلافت خویش بعد رسول خدا بود که ماری الحلی فی نهج الحق و صدقه الکثوری و یار گشته
 که غیر از دوازده امام هر کسی مدعی امامت شود کافر است پس استفاده امام رضا در کتاب مذکور از اسامه
 البقیه دالت بر دیر قاعده شیخ می که آنها بهتر باشند از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفسدات لا تخصی
 پس کجا مانند آنکه ایمان بدان سبیل بهتر اند از انبیا بلکه اولو العزم من الرسل فالظرف و الاوای الایضا از اولی
 کتب هو لار الاشارة قوله و از معنوی آیت که نمیشود بر آنچه گفته اصل است الخ و در مقام نیز شیخ نجفی
 از لوح رحل در جمع کل سیاه بحال تباه فرود رفتند چنانکه شیخ در گلستان فرموده است پاکدامن چون زید
 بسیار در غر و قناره تا گریان در رحل بی تفصیل این اجمال آنکه اگر مراد از این تشبیه معنی حدث است
 که قائلش میگفت که هر چند کنده ولیکن ایجاد نیده پس عجب نیست که این احداث که کفر معنوی عبارت
 از ان باشد و او در جمع کل سیاه مصداق کلمات بعضی حقوق بعضی اخرج یدیه لم یکه میری از مقام
 قارون بر اصول مسلمین گذرانند و بر اصول منافقین بمقتضای معجزه بای که از دست حضرت امام سجادین علیهما السلام
 صند و ریاضت تمام حضرت ذوالنون رسانند زیرا که رفیقیم از معصومین احادیث متواتره المعنی نقل کرده اند که
 هر که در میان معنی آیات قرآنی رای خود را داخل بد و باب تلمیم و تحفیف از جانب خویش بی اقامت بر این کشته
 ما و بطایمی او در فتح خواهد بود و این وعید بار پایی نیست از انجمله آنکه حدیثین و مفسرین امامیه مثل صدوق
 و غیر او آورده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من فسر القرآن برانه فاصاب الحق فقهه اخطا و از انجمله
 آنکه من فسر القرآن براهیه فیه مقصده من النار و امثال این احادیث چنانست که مفسرین ایشان بران اتفاق دارند
 و استلزامی میان ایشان نیست چنانچه از سجاار الاوار و غیران نیز واضح است اکنون بر تفسیر ایشان
 پس بسیاری را خواهم یافت که معانی قرآنی را از پیچیدگی از هر مفسر آورده اند و هر چه نزد ایشان مقبول نیست در قبح از
 میگویند و در نه بر جانش میگذارند و جمعی هر چه حضرت معصومین فرموده اند بران اتفاق میورند و از جمله کرده ثانی
 فاضل کاشانی است که مدعی تفسیر خویش را در دیباچه آن بدین حشمت آورده و الحمد لله مدعی مذکور از دیگران
 گوی سخن در راجده آدم بر آنچه درین مقام مقصود است یعنی سره گردان و عیار مقوله استاد الشیخ و السید
 دین پس بد آنکه حدیث مذکور در تفسیر جانی زیر است و شاید در یکم فی الامر فی لو لیسند فی امر الحرب و غیره و ان

غیبه استظهار را بر اسم و تظہیر بقوسم و تمہید السنہ المشاورۃ للامتنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا وجہ
 او حش من العجب و لا مطاہرہ او حق من المشاورۃ و فی سنج البلاغۃ من استبد برائہ ہلک و من شاور
 الرجال شارب کما فی حقولہا و فی الاستشارۃ عین الہدایۃ و قد خاطر من استفتی برائہ و لیدر سطر ی زبر فاذا
 غرمت قلمی میاید فاذا و طنت لفسک علی شیء لعبد الشوری فینکل علی العبدی امضار امرک علی ما ہو
 اصلح لک فانہ لا یعلم سواہ و ازین عبارت چنانچہ می بینی امری چند برادر کی انکہ مفسر مقتید و خاص گردانید
 امر طلب مشورہ را بہما تہروب و اموریکہ لایق شوری باشد از غیر معالم دینی کہ راسی اصحاب را در ان
 بچونید و ہر چہ در خاطر شریف باشد و بروی ایشان بگویند و ان نیست مگر وقتیکہ وحی الہی در ان
 نازل نشود کہ درین جنگ چنین طور می باید کرد و بعد از ورود وحی و بیان الہی طور انرا از صاحب پیران
 چہ معنی دہتہ باشد کہ حاجت مشورہ باقی نماندیدی بہت کہ در شعائر و معالم دینی بصحاب مشورہ نتواند کرد
 کہ نماز صبح قبل از طلوع گزارند یا بعد از ان و زکوۃ بقدر حصہ چہلم دہانند یا زیادہ بر ان و وضویت روزہ متعلق
 بشہر رمضانست یا شوال لی غیر ذلک و ہم آنکہ عزم شریف را مفسر نکند کہ مقتید گردانید بیعت از مشورہ
 اصحاب کرام سویم آنکہ خواہد استشارہ بسیار است بعضی را بیان کرد کہ قوی گردانیدن بہت امری را
 کہ در ان راسی یا بر ان طلب قیامند و ایشان نیز خوشوقت خوانند شد کہ حضرت سرور و جہان از کمال غلایت
 و فور شفتت راسی ما میلید و اگر راسی کسی پسند آمد مختر و مہای خواهد شد چنانچہ علمای شیعہ از جناب مرتضوی
 در و سہ امر روایت کرده اند و انشاء اللہ تعالی و درین اوراق مجملایا مفصل میاید و دیگران ہم بر او صاف
 جلیلہ و مناقب خبریدہ او مطلع خوانند شد و او را فیما بینیم ممتاز خوانند کہ از انہا ایشان و ہر کہ متاخر است تا قیامت
 او را مطلع نظر خواہد ماند کہ مشورہ طریق حضرت است باید انرا محکم گرفتن و از دست برداردن و انیکہ شہیدی از نفس
 صافی امر است محتوی کہ الحق در تفاصیر مفصل آورده اند از انجملہ صاحب البیاض مہر مایید انچہ حاصلش در فارسی بدان
 میرسد کہ علما اتفاق دارند بر اندک ہر چہ ناقل شد در ان وحی از جناب رب العالمین نہا بر جای نبرد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 را از امت خویش راسی حسین مشورت طلب ساختن و خبرین نیست کہ حکم مشاورت در ان بود کہ وحی شریف در ان
 اجمالاً بناختہ و انہم از امور دنیوی و مصالح انروی کہ کہ ام میدان ختم گیر و دو فرج سہا بجای متفرق بانجموع ان مقابل
 دشمنان باشد و انہم متالی از ان سیکوید و بیرون شہر یا اندرون آن اتفاق افتد و مانند این امور و در ہر مقام و ہر
 است اگر عبارت مفسرین بلکہ محصل معانی ان لایم آید اللہ و اراق کتاب تطویل کہ شد المرض چون انقدر زہدین سامعین
 یافتہ بکلمات طیبات خیرت معصومین ہوید و مشید گشت اکنون بکلام شیخ الشیوخ رخصتہ ناگزیر است توضیح نمودن و ہر
 اثر نامہ ممتاز گردانیدن پس بعد از شوق اول میگویم اگر مراد انیہ نیست کہ ہوید باشد بقوال حضرت طاہرہ از حضرت
 معصومین پس انچہ تحقق بود در نفسیہ مذکور و انشتی از تخصیص یک مفسر مذکور بعلم آورده و منتقل حادث از ان خبر
 کہ مشورہ در امور دینی نمی بود بلکہ در امور مجاہد و ہر و این امر از اجلائی بدیہی است بعد از وحی حاجت بہ استخراج

رای اصحاب نیست شیخ جی آنچه گفتند از امری بدی است زیرا مستند خود به زبان آوردند و هر چه گفتند
 بی تامل و خور بود حتی که دلیلی بر تنبیه تراشیده خویش ترتیب دادند انهم ازین باب است که میگویند در حدیث
 بر تقیض مدعایش اهل میگرد و آن اینکه خدا تعالی گفته و شك انهم في ذلك اعترفت فتوکل علی الله
 و توقع فضل را بنرم اخفرت نمود ساخته بر ای مشورت شان لیکن غم نمیشود مگر بجا اطراف نسبت
 و قرار حقین السورة عند الملاقع فخرج ما هو ضد المفيد والمستفيد كلها که در تحقیق غم چنانکه غم عنقریب نقل
 از کتب روضه میاید علاوه در کلام شیخ جی بنور کج و کا و باقی است نه منی که از عبارتیکه شیخ جی نوشته
 و بتعلیل حضرت امیر در کمان خود اصلاح قمر انجید لعل آوردند از انبهارت پیدا است که هرگاه جمع شوند و
 متفق برای گردن آن امر را جاری بکن و در روایات فریقین موجود است که حضرت حکم فدا در اساری بر در
 حال آنکه مشوره خاوی و سعدین معاذ قبل اساری بود و در روایات فریقین آمد که حضرت خرمود که اگر
 عذاب خود آمدی عمر و سعدین معاذ حفظ نجات یافتندی که آن بر دو بر قبل اساری رای میزدند و فید را
 تجویز میکردند رسیدم بر آنکه شاید متوجهی بر برادر و گوید که ما شاکه ایمه الهیبت گاهی بر محاورات اعتراض
 کرده باشند تا صحیح شود و آنچه مولف دعوی تقلید ایمه برای مفید میکند و جوابی مختصر آنکه تصور متوجهم است
 که اصول خود را نمی بیند که در بسیاری از آن خواهد یافت که حضرت معصومین بر آیات بیانات اغراض کردند
 و محاورات قرآنی را تقلید نمودند بر کمان روضه پیدین و کار مسکین نیست که تقریرات اعتراضات می نویسد
 و جوابهای دندان شکن بلکه شکسته و رنگهای گردن میرتب میفرمایند اما بر ظاهرین تفاسیر الحق این امر
 مخفی تواند بود و لا والله ثم لا والله بلکه کتب منفرده درین ابواب ساخته اند و از عجبیکه کتاب شیخ عبد القادر
 خرمود قدوه اهل مشیرین ابو بکر از لیست که صد با اعتراضات را جواب داده بخلاف علمای روضه که گویند و از تحریر
 شان پیدا است که ایمه الهیبت طاهرین حریمت معجزه باقی جدا مجد خویش را در زمانه یادگار گذاشته اند حریم
 بالو میگویم که ضریر می زیر آیت کریمه که مَعْقِبَاتٍ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِّنْ خَلْفَةٍ يَحْفَتُهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
 می نویسد حریمت عند ابی عبد الله فقال لقاریای السمع ع با تکلیف کیون المعقبات من من مدیه ایجاب
 من خلفه فقال الرسل حلت فداک کیف فقال هذا انما تراثت که مَعْقِبَاتٍ مِّنْ خَلْفَةٍ وَ تَرْتِيبٌ مِّنْ
 بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَتُهُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ مَن خَلْفَهُ يَحْفَتُهُ السَّمْعُ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ هُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمَلَائِكَةُ
 یا کفایس و این اعتراض را در جای دیگر چنانچه باید برای اظهار و سیاهی تمی رد کرده ام تا عقلا و نقل دانی
 که این منافقین خواسته اند که باطلال قمر انجید پیر دارند و ظاهر سازند که الشا و اطاهر و غلط است
 تا درین و شمر لیت همه بر هم شود و لا حول و لا قوة الا بالله بلکه بر البطلان آن دلیلی قائم توان کرد
 و این انیکه حرف خایر قافوا اتصال و بعدیت را میخواهد و چون مترتب شد با قبل بعدیت بی
 بر آمد و از اینجا است که در صافی بعد از دیدن اساویت و نور دیدن لثیب و فرار مقام قید مشوره

اقروده که صاف ازین کلام پیداست و گفتی در فهم آن نیست یعنی بعد از مشوره اصحاب امضاکن و نظر بر توکل
 بدار چنانچه حضرت با علمای امومت که شترش رمیده بود که نیت توکل کن و زانویش شتر را بر زمین محکم گردان
 و در ششوی ترجمه آن نظم فرموده **بیر توکل زانوی شتر به بند این حدیث که باو بگوید یا ایوب بیدار شو**
 شیعه مرویست شیخ جی را یاد نمایند و تحقیقات حضرات معصومین که کتب اربعه و تشریح آن از آن پیداست
 با انهمه غفلت که عوام طلبه هم از آن متبک اند شیخ جی را لقب مفید حصول انجامید و این از حضرات روضه لعلیه
 نیست امروزه بین مجتهد الزمانی را که حالش درین کتاب ناگفته یکبارسانیدند حتی که نام او را از مزید
 عظیم نه از جهت کفر و نیت خیر قبله و کعبه و سلطان العلماء القیصر نمیکند الا که او از طعن الرماح که همه کس از شیعه
 بر تالیف آن بنیازند انهم ندانند که جناب الامین در کدام وقت بعالم شهادت رولق افرو و دند و در دین
 ناقه شریک جناب امیر و کارگر از توانمند شد و انهم قبل از جنگ بدر فاخته و یا اولی الا بصار و این تخیر
 مجال مرتبه جوانی حقیقتش است که عمرش گذشت و ندانست که سواری امام حسین در فیض آباد در برای
 یونس آمد یا بعد از مرزا الغرض اگر چه عزم را بحضرت نسبت فرمودند لیکن قاضی تعصیب و اقبال ندای
 انجمنی با او از بلند میدید که آن عزم مرتب است بمشوره اصحاب کرام محمد و اقرارات اهل بیت غرمت
 صیغه متکلم است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند عزمت بالضم و در مجمع البیان بتنیف
 هم ایا کرده و بیشتر با عزت کاشانی طبرسی **آنکه یزید امن توفیق بخشید** داشت و گنم پس توکل کن بر خدا و حاصل
 قول باری عزوجل آنکه اگر وحی نازل شود حاجت استشاره و استشاره نیست بر خدا توکل کن در امضا
 و انچه کسی چیزی میسر ورنه باصحاب خویش استشاره کن و بعد از مشاوضه کلام بالیشان امری را که
 محقق و معین گشته بجا رود الحمد لله که همه امور این باب در دو حرف جامع او باشد و از شیخ جی هیچ استنادی
 بطور نمید و شاید که شیخ بخند چنان بیخبر پروری نمیکشدند که از آن هم خود را متجاهل و متغافل
 ساختند و بر هر کس عیانست که نسبت با سبب منافق توکل نمیدانند شیخ جی از صیغه خطاب چنین
 حیات فرمودند که حالش غیر از قرائت معصومین طلبه شد یعنی اختصاص نسبت عزم هم باقی نماند اکنون
 حال ایفای و عده که با مخاطب خویش فرموده بودند مختصر آید بشیعه که حقیقت اینست که مرا توقی ازین جا
 نبود زیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات بود گذشته که هر طایفه که بحضرت ایمه رسیده از تمامی و غیر
 روضه بود حتی که مطابق اصول مذکوره سابقه از کتب شیعه قتل ایشان عمدا نموده اند نه سهوا و اعظم و دیر
 بحث بیان گردیده شکایتی از احوال امیه که کمتر از هزار و ششام نباشد که ما را لقب گردید برای امامت و
 مقرض الطاعت و التبیان و لیکن زینبار بدان وفاته نمودند و در اذاعت بر محمود و تاکیدات از جانب
 امیه رفته که همه را یگان یگان شکستند و بر اصحاب نگار و نقش مطاعن بر بستند پس ازین جاسوسین
 توقع ایفای مواعید و عمو و بر اصل دور است لاجرم ایفای وعده رافضی در خطاب صیغی القیصر را که

نخواهد بود و خرق استوار و ثانی ذلک بن الشاہدین و آنچه گفته که وجہ امر شہادت آنست که مراد و ثانی
 آنست که سبب آنست که در دو طریق بریدہ امور باید گردید و با دایم خداوندی متادب شود و الخ بالیسی اول از
 معنی شہادت خبر دادن که استخراج را می باشد و هر چه بعد از گفتگوی اصحاب قرار یابد و هر دو باقی نماند
 بعد و بعد سبب از استخراج بی آنکه انجمنی را معین گرداند در پی تعلیلات گشتند و در مخالطه بروی خود و در
 افتادند و شکی نیست که از شہادت طلب چیزی است که حاصل نبود و آن مشتمل است بر خواهد یکی آنچه الفاظ
 و الستی و از اینجا است که اہل لغت نوشته اند و محدث بخنی و مجمع البحرین و مطلع البیرین نیز تصریح کرده که اصل
 مشورہ استخراج را می است کمی گفته شد شرت العسل من لدنی استخراج کردم شد از نخل و مشاورہ و استشارہ
 بیک معنی می آید پس معاوضہ کلام برای قرار یافتن امر نیست و رفع تردد و یقین خواهد دیگر که بعضی چارہ تواند
 و بعضی پنج الی غیر ذلک چنانچہ مفصل نخواہی دانست و معنی و شہادت ہم فی الامرای فی اعلا اسلام لطیفاً بلو
 چنین است بر بیان او کہ رای اصحاب را استخراج مکن و مطلع شود کہ در قلوب ایشان چیست تا امری
 بی اختیار قرار یابد و استخراج بی این را قبل ازین مسرود کردند کہ زینہار جا نیز نیست حکمی را چیزی را
 کمتر می اند کردند پس شیخ روضہ در وحل مخالفت قرانی اقتادند بعد ازین باید دانست کہ
 اہل لغت صراحتہ گفتند کہ غرم نام تقسیم قلب است بکردن چیزی مثلاً و صاحب مجمع البحرین بعد تلاوت
 آیت کریمہ و لقد شهدنا الی اذ قرین قبل فتنی کہ بعد از آن عذر میگوید ای
 مشر و ما علیہ لقال غرمت غر با غر بالفم و غرمیتہ اذ اردت فعلہ و قطعت علیہ حدیثی را ہم بشنود
 کہ در مثال آن از حضرت امام محمد باقر نقل نمایند کہ مشتمل بر رخت شان حضرات انبیا باشد و نسبت
 و انکار و عداوت ایشان را بچنان پیغمبر خدا و حضرت معصومین ثابت گرداند و از ان واضح شود
 بر عزم و انقض کہ لواصب بر جادہ قدیم حضرات انبیا و رسل میروند و معذور بلکہ ماجراند و ان
 حدیثی با نیست عن الباقی قال عبد اللہ الہدی فی محمد و الایمہ من بعدہ فترک و لم یکن له غرم انہم
 لکن و الغرم و العزمۃ ما عقد علیہ فلیک ایک فاعلم و بیج وانی کہ حضرت امام محمد باقر را کہ در کتاب
 مخصوم الزینب الاحمر نامور با ہمارا حتی بودند لفظ ترک چرا آوردند و داو بلاغت دادند نامعلوم
 شود کہ لفظ قیس در آیت کریمہ مذکورہ بر لسان و سہو محمول نیست کہ دامن حضرت آدم را بکاف
 ان ازین لوٹ پاک توان ساخت بلکہ بمعنی ترک است یعنی از وعہ و شقاق گرفتہ بودیم کہ باید
 در حق این سیرہ تن چنان اعتقاد و معہم داشتن کہ ایشان برگزیدہ تمامہ عالم اند و بدرجہ
 ختم رسالت دامت رسیدہ اند و ہمہ کی چنان و چنین است کما فی الاخبار المستفیضہ
 بلکہ نام جناب امیر و فاطمہ و امامین و نوریات درین آیت نازل بود حتی کہ در بعضی آریز
 قطاسیر لقمہ شرعی موجود پس آدم این عہد را نقض نمود و ترک کرد و در شمار اعتقادی

چنان نداشت که بدان مامور شده بود پیش شیخ که ناصیه نشان در سابق و لاحق میدانی و شب روز
منشوی چگونه در باره حضرت امیر خصوصاً و خلوقات خدا عموماً و فالبعده فرمایند و این بحث را
پایانی نیست و متعلقات آن نمائستی ندارد پس اجازت بده که در آنچه بودیم یعنی خدمت ششم از تو
توجه کنیم که چون معنی غرض تقصیر قلب است آن را با انتشاره چنان ربط و مناسبتی است که بدیهی بود
که بعد دوران کلام و استخراج آراء هر یک در آن تردیدی با شریعتین می انجامد و غباری باقی
بماند و بعد از این غیر از امضا ساره نیست و قبل ازین از احادیث امیر معصومین برگزیده که معلوم
امور را غیر از جهان آفرین که میدانند اگر آدمی در سالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه
در دل خود کرده باشد میباید که اعتقاد کرده بود و را غار که فلان امر مصیبتی بجا نگاه بود و بعد از
ده سال بلکه پنجاه سال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی تَكْرَهُوا شَيْئًا
لَّكُمُ خَيْرٌ لِّكُمْ حَرِّمُوا نَفْسَهُمْ وَانْصَرَفُوا وَانْصَرَفُوا وَانْصَرَفُوا وَانْصَرَفُوا
انرا بدایتی و نهایتی نیست و اما که بعضی از امور را در باره حضرت رسالت شنیده بودند و از آخرین
احال غروات و مجاہدات را پس میداد و آنها که گاهی چشم زخمی بهم داشت حضرت میرسد زبان بتعبیر
کشادند که در کتب سابقه چنین دیدیم و شنیده بودیم که شما میگویید باقی ماند درین مقام
آنچه طبرسی مولا می رخصه خصوصاً آقای این پدر و ولی تحقیق کرده پس بدانکه زیرایت
که میگوید تَشَاوَرُهُمْ فِي الْأَمْرِ میگوید ای استخراج را بهم و اعلم ما عندهم و اصلوا
فی قایده مشاوره یا با هم مع استخفا به بالوحی عن تعریف صواب الای من العباد علی الأقوال
احد بان ذلک علی وجه التلطیف لنفوسهم و التالف لم و الرفع من اقدارهم لبین انهم من عین
بأقوالهم و يرجع الی اراهم عن قیادة و الرجوع و این استحق و ثانیها ان ذلک لتقیدی به است
فی المشاوره و لم یبر و الغیبه كما یروایان امر هم شوری بنیم عن سفیاء و یغیبه و ثالثها ان ذلک
لامرین لاجلال الصحابه و لتقیدی امته فی ذلک عن حسن و الفحاک و رابعها ان ذلک لتخصم
و تشار و تلمیذ الناصح عن القاش و خامسها ان ذلک فی امور الدنیا و مکایده الحروب و لقاء
العدو فی مثل ذلک و یجوز ان تسعین بار انهم عن الی علی الحیائی و از ضمیر این خامس ظاهر
است که در بیان فوائد مشاوره محصر مقصود نیست و اصل همانست که بار بار گفتیم معنی استخراج
رای صحابه کرام و توشیح و نتیج مرام با واره کلام و برین مشاورت فوائد بسیار است غیر
محصور بطبرسی متصل العبارة فی تولید عن حضرت محمد و عن جابر بن عبد الله فاذا عرمت
فعلی هذا یكون معیاه فاذا عرمت لک و وقفک و ارشدتک فتوکل علی الله ای فاعتمد
علی الله و تکی به فوض امر الیقین الله یحب المتوکلین یعنی الواثقین و المتعبد علی

و المتقطين اليه الواكبين امورهم الى الله و تدبيره چون برين عبارت اطلاع يا ستم
 و آنچه داب برين مفسرين است بقرع استخر الانام بالا شناختي از سكوت و رزیدن در
 آنچه مقبول است و بدو قدح لب چينا نیدن و رانچه مقدوح است عيان شده
 كه مولای و اقاي مجتدين را در سبج مقامی جای سخن بوده و رنه باب قيسل
 و قال را می کشاد و بنیاد جمل و صبد ال می نهاد چنانچه زیر آیت که میباید انك لا تعلم
 من احسنت و لك كن الله يقدر على من يشاء و در تفسیر نه کور وید و باشی ال غیر ذلک
 من الايات پس عيان شد آنچه بالای این مقام بخوبتر دین و جوه تمهید یافته که حکم مشوره در
 حروب بود یعنی استخراج آرائی صحابه و علوم ایشان نه در معالیم دینی کما بنیا امثلته و
 در فواید استشاره مذکور کمال عنایت بحال اصحاب و رفع درجات شان لمؤله انکه این
 عروه و لغتی را از دعت نمیدهند که خدا الی عز و جل مدح کسانیه میفرماید بی مصلحت آن بود که در بیان
 این مردم را درجه تقرب نمیدادند و رازی با ایشان نمیکشند که حالا گفته اند نیست را چه بفرمودی و بنابر
 بدولت تو نمیکند با نیازی و غیر از جناب امیر که چنان معصوم بود که دانی هرگز راه مشاوره نمی
 و چون اکثر مشاورت با شمشین بود البته مذموب رفقه باطل گر وید و طریق الفت با اهل دنیا غیر
 ازین نبود که در هر بار سران اهل اتفاق را خیمت فراوان را میخشد که هر که زود بد سفر فرآورده و در تر از روی
 آهسته و دوش است که برین سنت میروند و غیر منکر تاصح از غیر تاصح و حضرت را استعانت در امور مذکور
 جایز بود و امر جدید آنکه خود حضرت در بعضی از امور مثل تابیر التخل با صاحب کرام فرمود و اتم اعلام با او
 دنیا کم پس استخراج رای اصحاب و بعد از متابعت شان امضاء امر منافی شان حضرت بنا شد
 اکنون نیست و نال بود شد آنچه رئیس الحنا کب لینی متبع بنی و تبار دلو و خود با فتنه و تافقه بود و رئیس اهل
 سیاکب یعنی خزند مومن جالسی لب افتخار کشود و این وجه اول بود و متقدم الشرف و موعود و اگر
 راست پرسی بر اصول ما موجب مزید الفت شد و هم سبب ارتفاع مدارج اصحاب کرام که یا داب الهی
 و رسالت پناهی متناوت شدند و انهم را یا در گرفته انچنان بعمل آوردند که به برکت آن عالم
 بنور دین اسلام منور گردید و دنیا را با نفع و بهار گردانید و بر اصول رفقه و خیالات شان
 هرگاه مشاوره با اهل اتفاق بود مشاورت مذکور زیاده تر موجب اتفاق و شفاق و عصمت
 خلافت شد که راه از نداد و گرفتند معا و ابد پس قصه مصلحت بقا و کشید کما لا یخفی حالا باقی
 نماند از کلامش بجمع کردن ایا تیکه که در کمال مذمت اهل اتفاق وارد شد و شیخ مفسرین
 و بر کس که براه رفق قدم نهاده اثر ابر و سالی مهاجرین و انصار از راه اتفاق راجع ساخته
 و در تدمیم این است حقیقی کما عرفت از در مثالب برآمده کما فی البصائر و الحجار و غیر بما پس

مناسب آنکه درین باب نیز از نظر اجمالی درینجندارم قوله والیضامی تواند که وجه آن باشد الخ این وجه
 تا آخر قول شیخ البهلیس که بعد ازین تفصیل و جمل آنحضرت را امر بشوره ایشان نموده دالالت
 بر آن دارد که سوره توبه که اکثر این آیات در آن است قبل سوره آل عمران باشد که این بشوره
 در آن نازل گشته و فساد آن خود از کتب ایشان و تصریح و قبول قدوه المفسرین ایشان کاشمیر
 فی کبد السماء واضح است که سوره توبه تمامی در مدینه منوره نازل شده مگر بقول بعضی شایعه آن که
 فقد جاءکم من انفسکم یک و آیت پیش نیست و زینهار در آن دخل ندارد و علی
 بنو دلیکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر تا نزل من القرانت و غیره مذکور هرگز این قول را رد
 نموده و از مطالعۀ تفسیر کبیر رفته اند تا بقسم اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صادق علیه
 عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالاخر نزول اجلال یافته و اگر با اینجه درین باب تردیدی
 داری باید که بخط این دلیل هست برگارمی که سوره توبه قطعاً یقیناً بر ذکر غزوه بنوک شامل
 است و اهل سیر و تواریخ نوشته اند و نیز از تصریحات ایشانست که در ماه رجب القاق سفر افتاد
 و این غزوه را سه نام نهاده اند غزوة العسرت و ساعه العسرت و فاضل زبیر که منافقین تخلص و نیز
 و رسوا شدند و بنوک بتا فیرشت و باء ابجد معنی است در جبت شام چهارده نزل از مدینه طیبه و از آنجا
 بادشوق یا رده نمر است و عشرت این غزوه را در جاهای دیگر یاد کرده ام و تازه آنیکه میفرماید در
 مدینه رسیده و زراعتها قریب در و گردیده بر طبایع لغیری این سفر بسیار شاق بود و زاد
 و اصل بسیار قلیل و تعداد افواج کفار پیش از پیش و دوشستی عظیم یعنی دشت شام و پیش
 که تا چهل روز در آن درختی بنظر نمی آمد و آب نیز نایاب مگر اندکی گیات سلین باید دید
 که کسی از ایشان تخلص نکرد و جبر سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول فایز گردیده
 و کار منافقان بکمال فضیحت و ذلت انجبا سیده و جمیع لشکر شریف درین سفر بسی هزار نشان
 میدید و بعضی معتاد هزار و غالب که این شمار با همراه خود ایم و اتباع باشد و اول بدون آن
 و براسه تصدیق آن در مذہب شیعه مجلدی از سجاد الانوار فاضل مجلسی و اسفار غیر او که در
 سیر شریف است کافی و وافی است الغرض چون در مذہب ما رساله بدل القوه فی سنی
 النبوة بتقدیم حال بنوک آخر غزوات حضرت در این سوره مذکور شد مدعای مفسرین
 چنانچه باید بقبول انجامید سوره آل عمران بالیقین بر آن مقدم است درین موخر پس
 شیخ حمی آنچه ارشاد نموده بودند درین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین که در آیات
 مذکور سرد و است حکم استشاره بحیب خود فرستاده و بالا و برهم و در هم شد
 و نقل قول شیخ سعدی که مجتهد در تالیف خود آورده بر شیخ المملین منطلق اخذ و

سه اگر تو قرآن بدین مکتب خوانی + بهیری روی مسلمان به قطع نظر از تخریج و کرامتش بسیر و توارخ دانی
 نیز بر جناب شان ختم شد و جناب مجتهد الزمانی از موم با قدری ترمی نمود و ذوالقشین را با حضرت امام سید
 میبگانید یعنی در تشیید البانی چنین افاد می فرمایید که نفس قطعی باشد به نزل آیت مشاوری
 قبل از احد که در سال از هجرت است و آن عبارت این است و لکن بمقتضای و شکار و غور فی کما کفر
 چون مشوره از صایه فرموده اینها بر خلاف رای هدایت پیرای انحضرت مشوره خروج دادند
 و بالا معلوم شد با حدیث معتبره که کار عقل مشاوری است و حضرت اعقل الناس بود با عقل
 این سخن نیز عقل چون انبیه در کتبه و در ذهن ناظرین را نسخ شد اکنون در خبریات تفصیل
 با اجمال قیل و قال می رود که دوم آنکه آنچه شیخ بحضرت رب العالمین در وحی یا امام نسبت
 کرده که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صد و دو مد کفار و در بدیم بینان ساعی بسیار الخ
 خلاف واقع می نماید زیرا که صحابی کسی است که دلش معتقد با اصول اسلامیه باشد و باالش
 بدان گواهی دهد و خاتم او بر اسلام شود و فلاسی من الاصحاب بمنافق دلا مرتد خلیف که
 که او با وجود نفاق امداد کفار نماید و دوستی حضرت ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد
 و اساس اسلام را بر اندازد چنانچه در ترجمه عبارت شیخ المکملین حضرت رئیس المجتهدین
 بیان فرموده اند و اینقدر هست که مردم چون راه علم باطن منافق ندارند و نفاق او هنوز پنهان
 او را مسلمان و صحابی می تواند گفت رب العالمین دانای منان و آشکارا ایشان را چگونه اصحاب
 تواند فرمود که لایق بالجملة کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای راشدین لطیف خاطر
 اسلام نبودند یا بلکه راه از مدار برگزیدند و او از روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود
 و مرد است و کارش از سوط طائفه در انکار هدایت برگزیده چون ایشان ایمه مومنین
 باشد دیگر که بود که اساس دین ملت را محکم گردانید و درین مقام در صول حیدر یه
 علی الجوسس القدریه بجهت و از طی شده بسبب کجاست که از آثار هجرت پیش آمده و بارها
 گفتم تقرض بیکه که آنها بیکدم پس در تقیه خرافات شیخ رئیس ابل خرافات نظری کنم اما آنچه
 شیخ می فرمودند که ذوات منافقین را بحضرت شناسیده بود پس در آن هم نظر است
 زیرا که در همین سوره این هم بر حضرت حکم رفته و لا تقبل علیکم و لا تقسم علی غیرکم
 و ازین آیت پدید است که استجناب انیوم خانه خراب را چنانچه باید با عیان هم میساخت
 و محکم بدان بود که نماز بر جنازه منافقان نگذار و بر قبر ایشان است و دعا کنند پس اگر
 اصحاب منافق میبودند حضرت چرا بر جنازه اصحاب می استاد و بر قبر ایشان دعا میفرمودند
 نمی لازم آمد معاذ الله و صاحب مجمع البیان زیر این آیات اقرار نموده که بعد ازین بر جنازه

بنجازه مسیح منافق نه ایستاده نه دعا فرموده هم چنین آیات دیگر مثلاً بار بار فرمود فیما بیننا و بینکم
 بکفر ال کفار و المنافقین و کذا علیهم السلام دلیل بر آنست که کفر و از ایمان است که معتقد ایمان
 رخصه در تفسیر این سوره هم اقرار بدان نموده که حضرت صلی الله علیه و سلم در روز حجه منافقین را
 بکمال فلت و رسوائی از مسجد شریف بیرون گردانید و اجماع اهل اسلام بر آنست که کار اصحاب رو
 پرور و مرتقی بود و کثیر از انهم را رخصه و برادران شان در قمر انجید و حدیث شریف و اقوال آ
 می بینند لیکن دانه و دام خود را نمی چینه اما آیت اولی پس چه الهی در آن قائم است برین اقوال
 هر سه گانه زیرا که برای منافقین و من اهل الدینه فرمودند و اللّیان اهل مکّه و منافقینشان بودند و تا
 امروز شیخ الغافلین ازین هم نجیب است که سبب جو و نفاق چه بود و کجا بود داد و در مکّه هر که مسلمان
 میشد کفار و ابا جماع امت از آنها میدادند پس نفاق بکفار که در مکّه غالب بودند چگونه راه یابد
 و این خود امر است هم عقلی و هم نقلی و ازینجا است که چون یکی از معتقد ایمان رخصه را پسیدند که سبب
 ایمان شیعین در مکّه شریفه لطیب خاطر بود و با کراهه و دشمنی نشن نقد حواس در باخت که اگر مالکی شیع
 اول ایمان حقیقی بر آن شیعین به ثبوت رسید و اگر ثباتی و اگر این خلاف بداهت است زیرا که
 اگر از جانب کفار بودند از حضرت سید البراس بیچاره حدیث کثان بگیرد که نیز چون بدار الاما
 رسید که حضرت امام ترکی در گمراه بود لیکن او را فرمود و بگو که ایمان نشان لطیب خاطر بود
 با سید خلافت و شهر یاری که از منجین و کابین شنیده بودند چنانچه هم راه جواب و نه نشن قبل
 ازین دیده یا شنیده باشی غرض نیست که در مکّه منظمه صورت نفاق بوجود نیامد بلکه هرگاه
 حضرت محبت فرمود و حکم جهاد رسید و غلبه دین اسلام بر و فرمود و شد و مدینه که ریاست اهل
 کتاب داشتند و ذلت خویش دیده راه مکّه برگشتا و در وقت نفاق برآمدند بسبب خلوبی و این امر
 علما مثل صاحب منهاج و غیر او کتب خویش مسموم گردانیدند که نشن عبارات نشان و جب اطولیت و در زبان
 خلفا را شدین نیز کلمان ترین میبود و بسا در اسلام و رسم دیرینه را بکام کتاب مختار جمع الخیرین و کذا
 و هم علی آثارهم یحرقون معند این آیت دالی بر آنست که این کفریه که رخصه تا امروز در جواب آیه دقیق
 مساعی نامرئی نگذاشتند و بالاخر چنانچه مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند که انصاف نیست
 که بعد از سابقین و اولین هاجرین و انصار اهل ایمان و اخلاص مانع ایشانند و حق تعالی بر ایشان
 خویش را آماده فرمود پس ازینجا نشان روشن باید دید و غالباً که این بحث لافض طعن البراج مفصل قلمی شد
 خیال نفاق سومی ایشان بدیهی البطلانست علاوه بر اینکه رخصه دعوی این معنی در بر کتاب فن که
 رسولی اصلی الله علیه و سلم انهمه با ایمانهم قبل از نزول سوره توبه تها در از حیث نفاق و در احادیث بسیار از حال
 شایخ داده بودند و ابو بکر را بکام ضرورت همراه گرفت تا کفار را بر راه عار دلالت کند الی غیر ذلک پس حق ایشان

را نقل می کند صادق و از حدیثی است که در آن آمده است که هر که در دنیا بگذرد و در دنیا بماند
 بعد از آنکه در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند
 سوره واقع است آنست که در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند
 انصار و تابعین اخبار رسیده است که در عالم دنیا یافته اند کسی از انکار نتواند کرد حتی که
 مجوسیان ایران نیز در آن آیت و علم که در آن این سوره واقع است و شیخ جی رعایت نیز
 قرانی هم ملخصه داشته که شاگردش بایشان را در جواب مسایل طرابلسیه محبت پندارند پس ازین
 است ظاهر است که عادت منافقین وقت نزول قرآن مجید تاریخی ایشان نیز بابت نرسد قرار بود
 بطوریکه اهل ایمان ایشان را نه بنیت تحرم که فایده شیخ جی در ذکر آن چیست بلکه انقدر هم نیست
 که در اول خیال آورده بودند که از آن ثابت شد که حضرت ذوات نشان را نمی شناخت پس حکم مشهور
 نمود تا معرفت حاصل شود حال آنکه بواسطه بوضوح انجا مید که ایت مشهوره مقدم است و این آیات
 متاخر پس خیال شیخ طغیام محض خیال خام است مع و ماغ بهیده بخت خیال باطل نسبت ازین آیت
 چه فایده اندیشیده و چگونه مفید برای سالکی مفید گردیده شرحش باید کرد و فرموده ای که را باید کرد
 بلی فایده این ایت برای اهل حق آنست که بزرگواران رخصه را محق گردانند که اصحاب حضرت شب
 روز ملازم حضرت بودند و در مدینه وقت و نزول آیات قرانی گوش دل بران نهادند بخواجسته منافقین
 که چون میدیدند کسی ایشان را میشد میگفتند لا جرم حجت الی در نیقام نیز بر رخصه قایم شد و اگر ضرری
 برای شیخ بخیر و امثال اوست که در روایات ایشان موجود است که ارکان ایشان حضرت را
 محض کرده باشند بلکه از مدینه که سختند و بعد از مراجعت که در قنده و بلامیانه اصحاب و اهل بیت برانگینند
 و این روایت را محدثین ایشان آورده و مناجات گوهر محقق لایحی نبودن ایشان وقت ساخت
 وفات شریف بدین تقریب آورده که اجماع گماشته که ایشان داخل نبودند هر که خواهد بدان رجوع
 نماید پس عدم ذکر آن اولی بود و لیکن شیخ حارثی زینهار باین و آن نمی پردازد و حالش مثل
 غریب است که بواسطه کم کرده درین لجه بادت و پامینند دخل دادن ایشان در محاسن حروب
 و مجاهدات سر اسیر برای انتظام امور مذکور و برای حضرت مضر که بر از شریف واقف شوند محال
 بمانند مقرون نماید و بیکبار خبر رسانند که امروز در محفل مقدس چنان قرار یافته و انما تدارک
 نمایند از نخب است که حضرت محصوین برای القوم که استشاره از آنها نمایند چنین فرموده که
 خدا ترس باشند و عیارش در کتاب خصال مجری از حضرت امام جعفر نیست و شاور فی امرک
 الدین نجیثون الله و صاحب صفاتی نیز انجیدیت را ذکر کرده بخلاف منافقین که چون در مدینه
 شرقی اسلام شروع شد لباس مکر و فریب بر خویشین راست کردند و برای فتنه گری کلمه اسلام بزرگوار

آوردند که و از خلق رسیدند و اگر خوف خدای داشتند مصدر قرار میبشند و دستهای دروغ
چیز میخورند و حاشا که مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت سید ابرار که صاحب مشوره بودند صدق و
شهادت خود را لله قلوبهم باشند خصوصا حضرات خلقی را شدین و دیگر مهاجرین را زوار و محسار
سید المرسلین که حضرت امام صادق مداح شان باشد و ابو جعفر اول و ثالث و کافی و متذیب و بوری
چند بطریق تمام روایت کنند و زاید بر همه آنکه حق تعالی مهاجرین و انصار را و هم تابعین ایشان را
درین سوره یاد فرموده رضوان خویش که اگر بنعم الهی برای شان است ثابت میفرماید و اگر بخیر شیخ
المنافقین و ما و حین او بی محضودنی بر نند باید که بصافی تفسیر این آیت را ملاحظه نمایند که معنی آن
اینست محصلا در عبارت سلسل فارسی که چون سوره از قرآن مجید فرود می آید منافقان بجهت انکار
چشمک نمیزند می خندند و باغیظ و غضب می آیند که عیب ما را انکار میکنند و با خود با میگویند از این
اسلام کسی شمار نمی بیند اگر بر خیزیم که صبر نداریم بر سماع آن و تدبیر خرچ می نمایند پس اگر کسی
ندید برخاستند و اگر کسی دید تاب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوایی بازمانند
حق تعالی صرف کرد و قلوب شان را از ایمان پس بیاور منفعت می خیزد و بروی خود می ریزند اینک سید
سال منافقین بود و بنده میگویم که بخلاف اصحاب درین امور چنانچه از تفاسیر فریقین واضح شده که معرفت
اما آیت سوم پس حاصلش غیر از این حدیث که قسمهای دروغ میخورند برای خوشنما و اگر شمارا رضی شوند
بسیب آنکه حال قلوب نماید خدا چگونه راضی شود از آن مردم که از حد و شرعی برگشته اند یعنی چون خدا
از نیجا بیزار باشد رضای شما فرمایید بکار آمد بعد ازین فرمود که اَلْاَعْرَابُ اَشْكُوا كَثْرًا مِنْ نَفَقَاتِ اِجْمَاعِ قُرَيْشٍ
بر آنست که مهاجرین و انصار که صاحب استشاره حضرت بودند ضا وید قوم عرب بودند نه اهل آنکه قلوب
داشتند و صحبت نداشتند و بی ادبی غیر ذلک و حال اصحاب مدوح از ایت الله نا و او معاف بشیعه یعنی کتابی
اَلْعَبَاثَةُ لَا يَرْفَعُونَ جَهَنَّمَ سَائِلًا مَعْلُومٌ شَدَّ كَ اَنْ خَلْقَانِ رَاسِخَيْنِ اَنْدَ كَ نَبِيَا وَ سُلْطَانِ
نفا را نگویند از کسری و قیام کنند بیدند که مر مشر و حافی اول بند المجلد و بیضا هرست که آیت کریمه مصدر است
بحرف شرا که اکثر تالیس بر صد و رسم دلالت ندارد و حاشا که ایشان بعد از علم بنفاق راضی شوند
خلیف که چون بر فاروق اعظم حال نفاق بعضی در حق آنحضرت معلوم شد در میان ساجت کردنش نزد
و خدا و رسولش مستحسن داشتند و هر تبه او را بلند گردانیدند بقصد و فضل نهیمه آیات را در حقیقت میخورند
که سحرات خلفا بر گردانند و حق تعالی در کلام مقدس خویش در بر مقام رفیع میود مست را مثل منای
رسوای گردانند قائلین منافقین و مرتدین را ایشان منافق میگویند و الله قَاتِلَهُمُ اللهُ اَنَّى يَكُونُ اَمَّا آیت
چهارم پس ترجمه آن کفایت میکند و برای شیخ المنافقین و بال و نکال دنیا و آخرت می افکند
زیر که محاسن نیز بخوردن قسمهای دروغ میرسد در خصوص که ایشان را در زمره مؤمنین و انصار

سید المرسلین داخل اند و حال آنکه باسلام و دین کاری ندارند و اینکه میگویند از راه تقیه است چنانچه
 مسانی صاف عیان میشود و ازین آیت اینهم عیان شد که در اصحاب حضرت منافقین و کافران نمودند
 زیرا که فرمود ای اصحاب بنی انما قسم میخورم که از جمله شما هر کس که از جمله شما نیستند شما مخلص
 ایمان دارید و اینها خوشامد و تقیه می نمایند و الحمد لله که در اینجا بهتر بنویست میرسد که رخصه بر طوطی و یا از
 خود که منافقین باشند میروند و انرا را قدمشان می بایزند و هرگاه با ایشان را صحبت میکنم که بنشیند
 تقیه در دین شما است که منافقین سابقین اینجا میگردند کمال غیظ و غضب در می آیند و کاشک رخصه
 بر خود قصر میکردند اینهم نشسته بلکه امید دین و اسلام را که گاهی خوشامد و تقیه کردند و در انواع مصایب
 و بلاها افتادند بر نفوس خسته خود قیاس کردند بلکه از انهم در گرفتند که دین و ملت را متغیر ساختند و
 یکی را بر تنک دیگر نه افکند و دیده و دانستند اختلاف در امت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
 که فی الکافی و الله اعلم و حق تعالی در کتاب مستجاب حال شان بیان کرد که بعضی تعلیم کردند
 که شما ایمان آرید این پیغمبر را غار بذر و بالا خرا که رنید و بگویند اوصاف رسالت و خاتمی در رو
 بیا نتم پس از دین او برگردیدیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شیعه
 بوده است اما و یا من بگویم و آیت کریمه ایست و قالک طایفه من اهل الکتاب المنفکین
 انک علی الذین امنوا و اتبعوا کفر و انهم کلام یجوع و حال راستی اصحاب که از خود از کتب فصد و نشان
 ایشان بر طایفه است چنانچه در عل الشرائع دیده باشی که چون تخمین کمین در باره فدک قیاسند که جناب
 سیده غبار بیکه دارند از ظاهر شریف و در گردانند و علی مرتضی شفیع شد و ایشان را نزد حضرت فاطمه
 و انجناب از ایشان ارشاد نمودی ۲ پرسید که بیان کنند که یودینی من آ و یا چگونگی لید و راند بر بین که
 هر چند نزد شیعه مضرت نمیداد ایشان و الت بهمان عنوان روایت کردند که شیده بودند و نه جرفی
 کاستند و افزودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام این برای شهادت بیه فدک
 اند گفت که تا ابو بکر را در قصر بگویم گواهی ندیم پس حدیث مناقب خود ذکر کرد و گفت از حضرت شنیدم
 یا نه ایشان الوقت هم از راستی درست نه برداشتند و هر چه بود انرا بکشته پیشانی بیان فرمودند و از
 سحار هم همین صدق و راستی صدیق بر می آید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دشمنان داد و
 تجدید نمود قبول کرد و بر سخن دیگران گوش نه نهاد و گفت بی از من آن امر صادر شد و بر من نمی برم
 الغرض سه راستی موجب انضای خداست پس ندیم که کم شد از ره راست نه و این از ان قبیل است
 که رخصه از جناب مرتضوی در هیچ البلاغت نمی آید که علامت ایمان آنست که هر جا که دروغ سر امر میشد
 باشد تو راستی اختیار کنی ولیکن وای میزدید و دین ایشان که دین جناب میرزا تا مدت الحیات
 به تقیه دروغ الوده دانند و انجناب پیرامون مضمون حدیث نگردانند و تخمین را متبع آن بیان کنند

و شب در نور و تیری از ایشان بسری نمایان پس بعد از امور علما می ایشان لایق آن نمازند که مناظره
 کرده راه وینی بالیشان نموده شود بی مقصود است که عوام سنیان هرگاه این مطالب زمانی اهل استخوان
 بشنوند در عتاید خویش قوی شوند و در مقام آنچه فردوسی گفته حقیقت نیست که در مای بیلاخت
 و از آغاز تا انجام بر طایفه فاحشه رفته بقیه و قطره منطبق گشته است اگر بقیه را غایت شست
 پستی زیر طلاس باغ بهشت بانی آخر ما قال آنا آیت بچشم که شمع جی بسیاری از آیات ذمائم را ازین سوره
 گذاشته بسوره منافقین که بنام پیشوایان ایشان معلوم گشته طغره کردند و نظام را گذاشته در سب
 نظام اختیار نمودند پس خاتمه آن دال بر آنست که حق تعالی صیب خود را از صحت ایشان ترسانیده
 و پیر حذر گردانیده و دعای بد و کمال ندیده نموده پس عقل جلوه نه بخویر نماید که حضرت این انتقیا
 را در صحت مشوره همت طلبید یعنی از ایشان رای جوید و ایشان را دانسته باشد که از علم و نظری به
 اند جانی با نیمی در صافی تصریح کرده و بقیه کاسم را منطبق گردانیده این دو امر صید هر یک بلکه با هم
 هر دو نقیض اند و این امر از ایت که می خود ظاهر است **وَالْكَفَرُ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ**
 ای صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان نبود مگر همین که همراه اصحاب نشیند بلکه منفردین باشند
 و این را اطفال خود سال میدانند و لیکن سیر نابالغ از انهم محروم بودند و از مواظبت تلغیه پیر و بقالی
 هم از ذوق فقار عیانست که ع از دشمن خاکی حذر باید کرد و خود از تقریرات شیعه چنانکه اخبار
 سقیفه را جمع کردند و از تقریرات قاضی شیعه تراشید و افصح است که مردم را خیال این معنی را سنجند
 که ایشان مقرب حضرت و محل مشاوره اند هر چه کرده اند راه صواب خواهد بود و اما ایت ششم و هفتم پس
 اینها خود علامات اتفاق اند و البسی بلا حله آن از ایشان حذر فرمودن و آخر از نمودن و در دنیا غلظی
 از فقیر صادر شد که مقصود هیچی نیست بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امور
 و کسی فراموش شود لایق صحبت شریف بلکه غتیه اسرار خواهد بود و پس محدثین شیعه کلمه جمعین مجایشند
 که در کتب خویش مثل سحار و حیات لقلب خطبه اخیر حضرت در سفارش انصار آوردند که این غیب اسرار
 و محل مشاورت من اند احسان کنید محبین ایشان و تجاوزه نماید از بدان طرزه آنکه چون حال خوارج را از حجاب
 شاه ولایت پرسیدند که ایشان کافر اند انجذاب فرمودند که از کفر دور تر میروند پرسیدند مگر منافق
 خواهند بود فرمودند که ایشان کاذب کفر و **لَا يَفْقَهُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ** خدا میماند بکفره و اصل پس توان
 فهمید که منافقین بلا ریب بدتر اند از خوارج مگر بن حضرت علی مرتضی و عین رحمت اند لا جرم مقام خیر است
 که کفار نه و اما می بینیم عین شد سبب آنکه فقط بحس و حق ایشان آمده و فقط بحس که عین نجاست را گویند
 در باب منافقین وارد است و اشم بدین تاکید انهم بحس ایشان لطیف حضرت محل مشوره باشند و حال
 شان معلوم شد که منفرد بودند و می گشتند چنانچه قرآن مجید بران ماطن است در سوره مکره یعنی تو پس

لایق آن نباشد که در مشوره طلبید و شوند معاذ الله عاده و از اینجا هم یافته باشی که اهل صفین چون
 جسارت بقول خوانج نکرده اند باید که کارشان بخطا و اشتباه گشته و نه لازم آمد مقتضای انجید
 و امثالش که در مجمع نجفی هم موجود است انقلاب امر عظیم که تکفیرین محضی باشند و او شان کاخر محابرو
 حضرت عقیل را بعد ازین چه می باید گفت که ناموث هم او شان بوده اند و امید حسن خاتمه نبید باشند
 چنانچه در کتاب مذکور است اما آیت هشتم که بعد از فاصله یکدو سطر آورده شد الا یلیس در آن تحریری است
 ظاهراً بجای و نوشت و لوستغنی می باید چنانچه لا رینا و لیکن حقیقت امنیت که این شکایت بی اختیار جاری
 شد و از باب غلامان است زیرا که شیخ نجفی و مقلدش را باقران مجید چه کار تیار و وقوع غلط ظاهر
 بالیشان متوجه باشد و قبل ازین بعضی از امور موبد اینمغنی نوشته ام که حضرت صلی الله علیه و سلم
 ایشانرا ندو اهتم می شناخت فلکف که عادلی و منصف نزد مجتهدین در شرح نهج البلاغت بر یاد
 من آن آیات را آورده و این کتاب از خانه مجتهدین بهر توسط اجاب فقیر رسیده بود اکنون در
 سحر میرانمقام موجود نیست معذرا و لکن فتم تو ان یافت که حضرت ایشان را می شناخت
 در قلمات نسائے و ایضا خود آیت ما قبل **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَوْصَلَةٌ**
أَنَّ كُنْزَ اللَّهِ أَصْفَانُ دلیل بر آنست که چون حق تعالی احقاد را از منافقین ظاهراً و محض
 بلکه مومنین هم شناختند که ایشان اهل تقاطق اند و نیز معرفت حضرت امر و لتعرفهم فی تلخیص القول
 صاف ظاهر است و انیمقدار قبل ازین بوضوح انجا مید که حکم استشاره بعد از سوره توبه است و تعلیم علامان
 و سوره توبه در آخر نازل گشته و سوره محمد صلی الله علیه و سلم نیز مدتی است و قبل از سوره توبه فرود
 آمده که تأییدین من البیان لیس اعتراض سابق برین استدلال هم وارد است که بعد ازین معرفتها
 حکم مشاورت طلب نشان برای این امر نازل فرمود و در صحبت نشان مضرتی بسیار بود و فایده
 متوکل و انهم ظاهر که چون آنها از صولت و دبدبه حضرت و اصحاب کرام می رسید و تشیه میکنند لیس رعایت
 البتة اگر نیز بلکه از دایات نشان پس خلافت آن چگون صادر باشد بخرق عادت تو ان گفت و انفعی علمای
 امامیه خصوصاً شیخ الشیخ و رئیس المجتهدین بوجه بسیار خوبتر میدانند حاجت شرح و بسط نیست و در مقام
 امری موجود پیدا آمد و آن آنست که جناب امیر افتخار بدان میگرددند که چار قول من مطابق وحی
 افتاده از انجید انکه امر مجتهد تحت کسانه فاذا الکلم طهر حق تعالی مطابق آن فرمود و لتعرفهم فی تلخیص
 القول و از کلمات علمای شیعه بر اصول نشان واضح میشود که این آیت که بمیه نص در آن نیست
 بلکه لحن را به بعض جناب مرقنوی نیز تعبیر کرده اند از انجید روایت ابوسعید خدری که صاحب
 صحیح البیان هم آورده و بر یاد من در صافی هم منقول است و از انجید روایت جابر انصاری که انهم بریز
 تفسیر دلالت دارد که مراد از ان عدوت انجناب است یعنی در زمان حضرت سرور دو جهان اطفال را

می آید و بداند که محب آنجناب بنود می شناختیم که رشد ندارد و وقتی رشد را بعضی بران حمل کرده اند که او را از لطیف ولادت بره نیست و لطف حرام است و برین تقدیر آنچه لازم می آید عموماً لایق ذکر نیست و خود معلوم است که اهل قرابت در دودمان اهل بیت نسبت کرده بحضرات ائمه چهارده اند و نتیجه آن یکجای رسد حتی که این عار و تنگ بحضرات ائمه می باشد معاذ الله و آنچه باقی است یعنی سه امر دیگر که در افتخار جناب امیرالمؤمنین علیه السلام است چون این کتاب در لکنو نویسیانیدم وقت تصحیح و مقابله استیعالش نمودم عیان شد که بعضی از آن هم از اختلاف خالی نیست چنانچه نمونه آن دانستی و از اینجا روشن شد که مطابقت را می فاروقی با وحی الهی بدون تصحیح باضعاف آن میرسد و رفسه بران میخیزند و ستم نظر بران در آن نمیکنند و بجهت قصر اسبج طول میگیرند و لیکن صلح باضعاف و فکر میدهند که اینهمه هزاره در الی رفسه از خست عصبیت و عناد و حسد دلداد است و باره اهل بیت و اصحاب بلکه از کتب ایشان چنانچه القاب را شدین یعنی صدیق و فاروق و قوی النورین در صدر اول ثابت است کما مر فی المنقح مطابقت بران و نیز با وحی و خبرهای بسیار بر وجه ثبوت میرسد پس لقب مطابقت او را با وحی و کتاب انکار کردند و شیعه نمی رسد و مادر باره جناب امیرالمؤمنین علیه السلام صدقنا میگویم و لیکن درین خصوص فاروقی از اقران خویش قضبان سابق در رپوده سیرم بر امر که مقصود اصلی این بابست و آن اینکه علمای شیعه مثل کاشی در صافی از الشری بن مالک در نیکام آورده اند که بعد از نزول این آیت از منافقین بر بلا افتاد و هیچ منافقی نماند که او را نمی شناختند پس حضرت صلی الله علیه و سلم که اعقل و ادبی و اعرف با عترت شیخ جی از همه بود ایشان را بلا اولی می شناخت پس مشوره منافقین را بسبب معرفتشان گردانیدن را یگان و تحصیل حاصل شد و بعد از تسلیم غیر لایق آن نماند که بزرگان شیخ سارنی رود و محتجبه انرا کافی برای رد تقریر صاحب تحفه قدس سره العزیز داند فالنظر الا اولی النبی الی هؤلاء النواکی الحاصل از تقریر شیخ نجفی نقل بر مجتهد الزلی چنان شد که در مشوره جهات جهاد و افتال منافقین را که او صاف نشان را کتاب الله و احکام نشان از قرآن مجید عیان شده حضرت حج میفرمود هرگاه ایشان در صحبت شریف متفق میشدند یعنی گلهای متفرقه گلدسته میگردید و مجلس شریف بوجود ایشان ریب و زینت می یافت باوصفیکر میانه حضرت و ایشان فقر نام بود خرد و اترار اما کلام در جهات سخن میرفت و مشاورت با وقوع می آمد و لیکن غور از کلام شیخ نجفی علیه ما علیه معلوم نشد که ارکان اربعه یا ثلثه اما میم در زمره صحابه انظام و السلاک می یافتند یا بکرده منافقین معاذ الله یا آنکه چون رئیس ایشان مدت العمر لباس کفر بپوشیدند و ارکان مذکور بتقلیدشان می پیرداختند بچگونگی آنکه ما مریدان رسولی کعبه چون آریم چون بدو و عیسوی خانه شمار دارد و پیر ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را بسنت مذکور تکلیف حضور نمیداد که خارج از محبت ایشان کو منصفی که استیجاب کتب رفسه نماید و بسیر خرابات معان پردازد و حقیقت حال شیخ جی ملاحظه سازد

که در خرابات نشان نیست چو او شیدایی با خرقه بپائی کرد یاده و دفتر جلالی بیازین سبب ایشانرا
و خیل نمیکرد و اهل مشورت که هرگاه بامر کسی ارکان استشاره نمود و او هر چه گفت مشتبه بطلب مصالح
دو دفع مفاسد بود و کما اشترنا لیه سابقا و لیکن حضرت در محبت احب از واج مضرات و حوائضین خویش نه
آنچنان مشغول بود که کوش بران تواند نادیس رسالت را بر اصول سهو و گنج گنجایش و علما جش غیر از
استحقاق چه باشد کما فی الصافی و غیره من تالیفات الحاسی قوله تا آنکه بسننمان پیوده غرض الوده
که از ایشان ظاهر شود و بر اهل ایشان اطلاع یا بد زیرا که مکنون ضمیر هر یک از ماضی خیر اندیش و منافق
جفا کیش از تقریر و بیان و فطانت نشان او ظاهر میشود و چون خدا تعالی مشورت اجتماعت را اهل
معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان در انظار ای بد زناشی از نیتهای الوده بود لا جرم در مقام
کشف اسرار و تنگ استار از ایشان نمود و جهت تنبیه حضرت سز نش ایشان کرده فرمود ماکان
الَّذِي أَنْ يَكُونَ كَمَا إِنْهُوَ حَتَّى يَخْتَلِفَ فِي الْأَرْضِ نَحْيِي يَدُكَ عَنْ حَرِّ
الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ يَخْتَارُ حَكِيمٌ كَذَلِكَ كَتَبَ مِنْ آيَاتِهِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ كَلَّا بَلْ عَصَاكُمْ أَمْرًا فِي حَاثِيَةِ الْمَقِيدِ وَ تَرْجِيهِ الْمَقِيدِ جَوَابُ الْبَشَرِ أَنْكَ الْحَبِّ وَ مَا
أَوْزَاكَ مَا الْعَجِبُ كَيْفَ حَضَرَ رَسُولٌ مَقْبُولِ اسْتِشَارَةٍ مِنْ مَنَافِقِينَ بِاعْتِرَافِ خُجَّجِي بِرَأْيِ إِنْ مَيَّكَ وَ نَدَّ كَيْفَ يَكُونُ
شان بی برید و عمل بران نکنند حال آنکه حضرت بگفته شان بر اخذ فدیه از اسنارای بد رکار بست
یعنی هر یکی از ایشان بیکم حضرت فدا داد و در باشد طر فیه تر آنکه چون واقعه احد بعد از ان پیش آمد
و آنها بچقرت گفتند که کارزار در مدینه نباشد باید از مدینه بر آمدن و جنگیدن باز حضرت بر برای شان
عمل نمود و شد آنچه شد پس بطور هدایت و نتیجه ان منقلب گردید هر کس را از رخصه باید بر تقریر شیخ بخیر
و بر ترجمه و افشا و مجتهد الزمانی تقدیران نشان کردند و گفتن ای شیخ اگر جهان طلبی جهان بود
نخستم با و ز جهان چه عزیز است بگو ان بگویم و هرگاه تفسیر قی که بر علم شان تفسیر الهی است بهر کس
خواهی و التست که اخذ فدا در آمدن کردن قیدان بیکم حضرت بود و عقل هم و ال بد التست و تجویر نتواند کرد
که بدون صدور از حکم شریف چنین کرده باشد فکیف که آنها با عتراف رخصه تقیه میکردند کما عرفت و التفت
بعد از اطاعت کلام ز برایت کریمه و ماکان لَبَنِي أَنْ يَكُونَ كَمَا إِنْهُوَ حَتَّى يَخْتَلِفَ فِي الْأَرْضِ نَحْيِي يَدُكَ عَنْ حَرِّ
و شفاعت انصار در حق تقیه چنین است که فَأُطِيقُ بِهِمْ أَيْ لِلَّهِ نَصْرًا أَنْ يَأْخُذَ بِالْعَدَاءِ
و يُطِيقُ هُتَمُ و از اینجا صریح معلوم شد که این امر بعد و حکم شریف بود اگر چه بدین شرط باشد
که آینده همین قدر اصحاب شهید شوند پس عمل بر همان بود آنچه منافقین معاذ الله حضرت را راه می نمودند
سبحان الله حال حضرت بر اصول اهل فضل چنین است که حضرت پیروی منافقین نکنند یا وجود جاکه
الْكُفَّارُ وَالْمُنَافِقِينَ وَ لَعَلَّكُمْ عَلَيْهِمْ حَالِ خَلِيفَةٍ بِالْفَضْلِ وَ قِيَّةِ خِلَافَتِ يَأْتِيهِمْ أَنْ يَكُونَ دَرْجُ الْبِلَاعَةِ مِنْهُمْ

و حاصلش نیست که من اختیاری ندارم انبیروم مرا مغلوب کردند یعنی اهل بلوی بر عثمان بر من غالب اند
 و من مغلوب انشانم و انشان مالک من ملوک انشان مستم پس بر طواریشان ابراهیمی اظهار قباحت
 و فضاخ مذہب این بداند انشان توان خواند که در سرچین شهر یارچنان پنهان چون
 تکبیر و تبارچنان پنهان نمونهای لوازم رقص است که هر جا آنچه مناسب می باشد بقدر ضرورت
 گفته می شود چنانچه باثنامی تقریر می بری و اگر مجتهد در جوابش قلم بدست گیرد چنانچه در مثل
 اهل هند مشهور است که چون خنث را عار و ننگ محسوب گیرند و شمشیر بدست گرفته برای خنک بر میخیزد
 خواهی دانست که اگر زندگی باقی است آنچه بر آغاز و انجام اصول قوم لازم گشته هر محلی را مفصل گویم
 ورنه اجابت تلاذه خود را وصیت کنم که دقیقه از ان بجهت حقوق اشد ضرورت باقی نگذارید و هر چه برای
 شما میگذرد از مباحثیکه هنوز اکثرش در پرده است برای الزام پردگیان رفته از مجتهدین و متکلمین انشان
 همه در مناظره و جدل و جدال انشان صرف کنید و در نی مقام آنچه پیشوای معسیرین قوم یعنی طبری بعد نزول
 آیات قصه بد گرفته اگر بغیر طاقت اجتماع ان نداری قلیلی از ان بشنو که حدیث پس بر این آیت
 که می مکان النبیه که شیخ در آخر کلام خویش آورده می تولید که جانیر نیست پیغمبر را و نه عهده می از خدا
 بسوی او رفته که مشرکین را مفید کند تا خدا گیرد از انشان یا احسان نهند بر آنها تا مبالغه کرد و باشد در قتل
 آنها از برای آنکه مشرکین عبرت گیرند و از دست درازی و عدوان بازمانند که این قتال دل است با مشرک
 پس باید که بجوی انتقام ظلم و عدوان از انشان بستاند این خطاب حضرت پیغمبر بود و اکنون با صاحب متوجه
 میشود که راغب نشوند با خدا در قتال دل که هنوز مشرکین چنانچه باید کشته نشوند و خدا میخواست
 اخروی را برای شما و خدا غالب است و غلبه انصار خویش را میخواهد و حکیم است که هیچ فعلی از افعال شر
 خالی از حکمت نمی باشد اگر نه حکم سابق گشتی که عذاب مغیر باید بر قومی تابیان نکند البته تابشما
 می رسید عذاب بزرگ و نیر مراد است که خدا فرمود تا بنی در انشان باشد مغذب نشوند پس بجویند از
 آنچه غنیمت گرفتند از اموال مشرکین و حالیکه حلال و پاک است و از خدا تبر سید و خلاصه قصه آنکه در جنگ بدر سقا
 با خطای روایات از روای قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند و از مسلمانان چهارده کس کشته شدند
 و حضرت چون بر کار گذشت و حال مجبوسیشان و بیخوابیش بر بود و صاحب پرسیدند فرمود ناله عباس مرا پریشان کرد
 تا آنکه وفید و بنده را برداشتند با عدوان مشوره فرمود و ارشاد کرد و فدیه بگیرند و شهید شوند صاحب بقدر ان و اگر
 خواهند قتل نکنند و صاحب خصوصاً انصار بر خدا راضی شدند بعد از این آیت مذکور نازل شد و فدیه بکنند و در بدر پیروز شدند
 چهار هزار و دویست و شصت نفر و درین آیه سید و حضرت قتل انشان عرض کردند یعنی انشان قتل انصار
 کردند از وطن پیشوایان گرفتند و عمر انیم گفت اقارب ملابین مدینه تا قتل کنیم و اقارب علی را بجای و ابو بکر عرض کرد که
 فدیه بگیر تا صاحب قوی شوند و شاید که انشان بعد از این مسلمان شوند حضرت درین واقعه فرمود

که اگر عذاب آمدی نیز از عمر سعد بن معاذ از شما کسی نجات نمی یافت و امام باقر فرمود که قتل
او قیبه بود و پیر او قیبه چهل شتال کرد ای شیخ عباس که میداد قیبه بودیست از دیگر قیقه که سر
باز حضرت فرمود این غنیمت بود خدا بد از طرف خود و اولاد و برادر خود یعنی نو فل و عقیل در ایام
مردمن هیچ نیست فرمود مگر فراموش کردی زریکه بام الفضل دادی که اگر نو عید گیر شود ترا و فرزند
را بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
برین امر واقف نبود مگر خدای عزوجل ازین بیان معلوم شد که حضرت مشهور و صدیق حکم موبایان
و اطلاق قیدیان و مابرج اصحاب مصحاح و درباره فاروق و سعد بن معاذ چنان فرمود که دانستی و شیخ
معلوم نشد که محل مشوره اجله اصحاب بود و بعد از قتل زین بن کور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین تقیه را
شروع کردند و از کافی و تهذیب و جامع الاصول رخصه و کتب دیگر که نهایتی ندارد و مراتب عالییه عباس
و انصار بجدی معین گشت که کسی استیاب آن تواند کرد و نمود آن در مقال ساد و سه است که از شیخ
و لاف و گراف مجتهد رسیل اهل عتساف و یا خدای این قوم انصاف ریزه ریزه گشته و هم آنچه
فرزند مومن جالیسه بافته و تافته هرگاه حال این آیت دشان نزد لش از قفا سیر محتره قوم نشان
و ادم اکنون بروح پرفقوح شیخ نجدی خطاب باید کرد که بیسان کن که مقصود تو ازین
تقریر چیست ظاهر است که ثابت میکنی و مشاور هم برای آن بود که مشوره فرمایند با متفقین و برای
ایشان پسند مال که از آیت مقصد مذکور که در آخر تقریر گفتی معلوم شد که رای اجلا اصحاب در خواستند
و بران حکم تشریف در دادند که حکم تجیر بود و پیر ظاهر است که اگر جمیع اقوال حضرات دخی باشد حاجت
مشوره و پیر قیام کدام مفصلای حق فراموش حاجت مشوره در همانست که دخی پیاده باشد
که از رد و قیاح خیالات خام شیخ طعام نجدی که در عبارت خود نخته بود و مجتهد با احتیاط تمام ترجیح آن نمود
فراغ یافتم اکنون حال لاف و گراف مجتهد شروع میشود و حق الله علوم مرتبه و رفعت نشان آنحضرت
مستوفی علیه فریقین است آه بالا دانسته که اتفاق و اجماع اهل حق با نفعی آنچنانست که جمیع کتب ایشان
بر آن گواهی میدهند لکن اهل انصاف میگویند که رخصه بر آن کجا اتفاق کردند و خطاب مجتهد تواند گفت
که آمدی و کی پیر شدی حال پیران قوم و شیخ سید و شیخ هرگاه چنین است از دیگران چه حساب برداریم
پیر بر قدم می لغزند بلکه در تقریر کلی تحت التری فرمودند مجتهد را باید اول در و داشت که را بر مذہب
ایستانت بیان کردن باز شرح آن نمود که امام راضی هر چه تواید شوری بیان کرد و دلیل ایست
است حال آنکه اصلین مشا درت استخراج رای اصحاب بود و در ترتیب فوائد اختلاف است و اجماع
غیر محصور و نیز بر ذمه مجتهد است ثابت کردن همچنین که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هرگاه
تفصیل این مباحث گوش کردی جزو خط شیخ مسلوب الحواس و پریشان گوی مجتهد خناس و اضمحلت

پس لامحاله بنوع قول صاحب تحفه که اگر جمیع اقوال حضرت علی علیه السلام صحیح باشد امر مشهور و صحیح
 که در آیت و شایسته در پیغمبر فی الامر و در دست چه معنی داشت مانند کوه الوند بر جای خود قائم است
 شیخ نجدی سترزل نشد تا بگوشتن این کوچک بدال کفر و چه رسد و بالقطع و الیقین صلاحیت استدلال
 و احتجاج رو بروی اهل خصوصت و بواج دارد و کما بینا و شرفا و الحمد لله علی ذلک **قوله** تفصیلا که غیر از
 در تفسیر خود چند وجع قبل ازین معلوم شد و وقت نقل بطلع الراح که مجتهد چار و چه نقل کرده اگر امام خبر بان
 می فرود برای ما به نقصان مضرب بود و کاسه لیسان شخم را به مفید چنانچه بالا معلوم شد بحث درین بود که این
 تواند یا نتواند که جمیع اقوال حضرت وحی باشد منزل من اسما را باز حکم آید در قرآن مجید که مشاورد با صاحب خود بگویند این
 از ان گشتم که در مقابل این آیت وارد گشته فاعف عنکم تا استغفر الله یعنی از نفسش صاحب بگز و بر ایشان
 استغفار بعل و با اتفاق فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و نتیجه آنست که منفرست قال الله تعالی
 ان کسفت عنکم سبعین سببا فلین یغفر الله لکم پس معین شد با صاحب کرام برای فیمه مشاورد و چون بیک
 میانه اصحاب منافقین هست و قبل ازین گذشت **قوله** از انجمله آنکه از ترتیت این وجه عیاش
 که مشاورد با صاحب بودند آنچه شیخ نجدی گفته بود که مشاورد در ترتیت قرار یافت که حضرت مضرت
 منافقین بدانند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آمد و بهی باطل قطعا پس معین شد امر مشورت به
 صاحب کرام و مراتب جلیل ایشان نزد خدای غر و جل و رسولش علیه الصلوة و السلام و بهی و لیداد
 یوید قول صاحب التحفه کما عرفت سابقا و لاحقا و از بیان بطرسمی کاشی بهی و گذشت که ایشان ازین امور
 خبری را درون گردند و مخصوص صاحب مجمع البیان و در پی رد و قرح انبویه نهقیادند و درین درق منته
 آیت کریمه ما کان للنبی الا ید و متعلقاتش از عبارت بطرسمی مختصر آوردیم اگر تائیدش یعنی از ان هم
 واضح است که جایکه میدانند که از مخالفین و خطای او صبا در گشته تعرض بدان بنیاد و در مقام تفسیر
 بلا خطه ثرید و ن عن فضل لذنباک الله یمی ید الا خرا که نیز بر آورد قول مجرب برداشته بخلاف این سو که در
 و دردی در نقص آن ندانسته حتی که کمال مدح فاروق عمر بن الخطاب سعد بن معاذ و نیز راه قبل و قیام
 نیافته و نیز از بتوجه که اگر چنین بودی امانت اصحاب متحقق شدی عقلا به بر و نه که منافقین را درین امور
 دخل نمیدادند و نه لازم آمدی عدم امانت منافقین حالانکه حضرت امانت آنها بی دریغ بود و که حضرت
 وقت اجتماع مسلمین یعنی روز جمعه از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود که ناظرین تفسیر بطرسمی بخوبی و در وجه
 فتنین المطلوب و عدم دخل منافقین و متعلقات آن همه بدی بود و مقتضای عقل تبرع با هر جا
 دلیل هم آوردیم و بهر چه گریه و در چند رفته رفته بیان آیت کریمه که یسار و کسب بطول انجامید و من
 شمرنده گشتم لیکن در حرف مختصر بیست شیخ حجتی دیگر گفتنی است که چون سولی اصالی علیه السلام
 ایشان را اخراج کرد شاید در مهاتیکه از ان پیش می آید ایشان از دور یا نزدیک باز میطلبید

هر چه نوبتی بگوید اگر کوشی حاجی نماز بعد از اخراج و بعد از نماز غسل شد بگویم قبل از این نیز که از عیبت و عیبت مادر
 هم کتب شیعه مذکور است که وقت تمیز خورشید سابعدهای شریف آن بود که منافقان را همراه او فرستاد
 و امیر را در بدین نوبت کشتند ایشان باز از کجا آمدند و در غدیر از عده خود مستغنی شدند و اکنون نصب کعبه
 هم در نصب و عبادت امیر معاذ است و یاد آمد و پس از آنکه فتنه غارتگری از آل عباس و فکر خلافت و نصب
 هر قصوی بود تا وفات الاحول دلا فتنه الایمانه یقین است که روح شیخ نجیب که صدر نشین جنیم بود و اکنون در
 سایه منافقین بدرک اسفل ناز باشد و من یجعل الله فکله من کما و حیرت بر حیرت اینکه اساس چه کساد کرد
 که همراه او همه منافقان باشند یا بگزینند و او کشته شود و هر کس باز تسلط یابد و مار از اهل اسلام بر اثر خود بخشد
 که خلفا سے راشدین مستلزم طور استشاره بودند و دیات فریقین در کتب هر فرقۀ نایل اینست میکنند
 لشکر ایشان بایستی گردون و ایشان را مستلزم سنت سینه حضرت نیرالبره صلی الله علیه و سلم اعتقاد کرد
 چشم بداندیش که برکنده باد و عیب نماید پیرش در نظر قوم رفقه گویند که اینها در مسائل فتنه
 نیز جاهل بودند و مقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند و حال مطاعن شان قبل
 ازین معلوم شد که کسی بر طور متعزین و طاعنین از معصوم و غیر معصوم اصحاب پاک را من نمیند
 بلکه کلام در اینها علیهم السلام است حتی که نصب شان هم بر طور رفقه ثابت شد و بیان آن درین
 اوراق آمد و گذشته حال آنکه ناصیه هم معلوم است و هم پسر العین زیاد و برین چه میگویم و از تصنیف امام
 رضا مدظله هرست که مسائل فرعی را نیز از دیگران یافته اند و رتبه تحقیق در ذوات عالیه نداشته و زیبا
 چه گویم که قطع نظر از ادله اصحاب از امثال رواد امامیه علوم دینی اخذ فرمودند که لعنة الله علی زور
 و لعن شیطان الطاق حریف از آن خواهد بود و حال علو رفقه در باره آنجناب نیز چنین است که علم
 ماکان و یکون و عمود نور سے شتمل بر همه خبریات و تسدید روح اعظم همراه خود در و بر داشته اند
 قال عارف النبیه اربے شمع فیض روح القدس از باز مدد فرماید: دیگران هم بکنند آنچه میگوید
 معلوم نیست که اخذ علوم دینی ازین دیگران که بقول فردوس ازین دیگران مرمر کار نیست
 چگونه بوده است ایشان را بهتر از خویش یا برابر میدادند معاذ الله یا کمتر اے آخر انقل استغنی
 عن المفید فی الامور انجد است و جبیکه که از حسن دامن عینه نقل کرد و آنچنانکه آنچه صاحب
 مجمع البیان نقل کرده و از آن معنی حضرت زینار پیدا نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافته
 و از آنجا که بر جاف و دهن مجتهد اعتماد توان کرد و لکن اثره اعلاطه لاجرم خیر که در معنی آن آورد و مقبول
 نتواند شد سلیمان که نطق ائمه در عبارت امام باشد و لیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظا
 نص در معنی حضرت نیست و این بحث در نهایت العقول موجود است و پیر و پسران مجتهد فاضل در عباد الامر
 آورده و در آن گفتگو کرده و این بحث نیز بطول می انجامد پس تطویل مناسب ندادم و عرض

نزد این مفسرین چنانست آنچه در کتب خویش نوشته و علمای ثقات نقل آن کرده اند نزد اکابر
 مفسرین همین قرار یافته بلکه نوراجاع معتضد فی تفسیر مفسرین بر آن تائید کما اثرنا که بعد از قول
 روحی در امری هیچ حاجتی بمشور و نهی باشد بلکه جائز نیست و قبل از روحی در امور غیر معالیه
 در استتساره هیچ حاجتی نیست و هر یکی از مفسرین امری را بطور تشبیل در فوائد آن بیان کرده
 و حصر را در نظر نداشته و امر آئی فواید بسیار دارد و ما را چه حال که حصر آن نایم قی **لله** و از آنجا
 اینکه آنجناب با امور مشا درت برای آن بود و آنچ چون نفی استناد و درینجا واقع است بر امور
 دینی محمول تواند بود و احتیاطی باقی نماند و مخالف اصول هرگز نشد بعد ازین آنچه در این
 نص برنجین است که شوری زینهار از منافقین نمیکردند و مخصوص بود باصحاب و مقصود
 هم باشد که هرگز از ایت رای او بیشتر باشد و توفیر را اگر ام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل صفی
 بطور میرسد که مجلس صدیق و فاروق بین و بسیار حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام می بود و
 در فرید توفیر ایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و قرب جمیع این عناصر از بغیر یاد
 از بر همه اصحاب شک نیست و آنچه مجتهد تقلید شیخ نجفی مقصود دارد زینهار از آن لازم نمی آید
 و المداخیه مطالب یا بسته و البرهان نفس علی هذا آنچه یافته است کمالا نجفی قی **لله** و این مجوده
 الخ منافات که با مدعای مفید و مستفیده دارد بر اقوال الش مال و نقله بسین گردید و با اینهمه باز
 بشنو که در مقابل آیت مشوره این کلمات طبیات در قرآن مجید دارد است که فاعف عنک
 یا استغفرکم لکم و تبارک و تعالی که آیه ای پس قطع نظر ازینکه چون منیر منافقان باز گرد و البته
 انتشار ضمایر خواهد بود استغفار براسه منافقان کجا درست است که خود قرآن مجید بدان
 ماطق است آن استغفرکم لکم سبعین و سبعین قی که لکن لیغفر الله لکم و یغفر الله لکم و یغفر الله لکم
 استغفار کنی و آفرزش خواهی هرگز خدا نخواهد بخشید ایشان را پس این ضمایر همه باصحاب راجع است
 و هو المداخیه و ایضا مقصود آن بود که خلاف منافقین لعل آیه در مواد مذکور بطور شیعه پیرو
 و موافقت بود و با وصفیکه قرآن مجید با بجا منع کرد از آن کمالا نجفی قی **لله** و هرگاه آیت الخ با
 مفصل گفتن که مراد از محامل صحیح نیست آیا آنچه شیخ نجفی زود بر دس متناقضین بعد از وعده
 بیان درجه اول فاده فرمودند و در وجه ثانی آیات مذمت منافقین پیشوایان خود را بیان
 کردند با مراد و جوه را بر وجهی است که امام در فواید امر مشا و رده آورده الغرض محمل نباید گرفت
 و در نه فرمایگی لازم خواهد آمد و سعادت مند می او نسبت بپیشش نیز باقی نخواهد ماند سخنان
 روحی از آثار معلوم شده و در اینجا زینهار احتمال نزول فحی نمانده بید ایت و ولایت عقلی
 حتی که اطفال هم نتوانند تجویر کردند که از روحی تعین اخیری شود و باز رجوع کنند بمشور و مردم

صاحب شفعه با یقین مانند کوهی است لایحه که القواست و لایحه الخواست قوله قول فعل و تقریر هر
 حجت است الخ ازین بیان بلاغت بپایان عیان میشود که تدبیر اهل سنت حق باشد زیرا که هزاران
 کس از ایشان در خدمت تجوامیه بدی از متاخرین اعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر علیهم
 السلام بحق متاطق بعینه صادق مشرف میشدند و مثل یوسفیه با استفاده علوم دینی مشغول و مصروف البتة از
 این بزرگان ازین شقوق نالشیه غالی نبود و اگر تفصیلت فقها و محدثین شیعیه که شب در روز بران می نازند
 تا لیسفات امام محمد تقی پدر باب و مجلسی که شهر نشین استغنی از توصیف و بیاسنت و حاجتی نیست که از تراجم
 ایشان کتاب را بسنجیم گردانم مثل لوامع صاحب قرائن نیاب بینی و فوائده را از ان کچینی بومعج خواهد بود
 که زیاده تر از شیعه اهل سنت زمین خدمت می بوسیدند و از بلا و دور دست برای استفاده می رسیدند
 و این سخن از قبیل بداهت تواند گفت زیرا که شیعه اگر ورنه استفاده باشند بسیار قلیل خواهند بود و چه که
 در آن وقت بدالالت کافی کلینی آن مقدار در بلا و نبودند که تعداد و بستی کس بر سنده و لایق آن باشد
 که معیت امام و اوقات اختیار کنند از دست نه بپس نزد و هر مایل و متصف بندرت و شد و ذائقان داشتند
 و ظاهر است که چون فقهای سنی را حضرات ائمه از صحبت خویش رانده و وظیفه لعنت برای رئیسشان
 همی خوانند فما ظنک بغیره و بها حکم الکتاب المختار بعد العزیز لکشی و امثال انهم از لوامع می تابند
 که تقییه ائمه ربه عمود داشت هم از سنن ان بود و هم از سننیه و برین قدر چه موقوف که خود شیخ معلوم
 بن معلوم ملکوت و رعیت امام فرنگسی این بحث با دل و بر این و بیسوط و تفصیل کما بین فی نور دیده و احقر
 العباد و چنانچه باید از عماد الاسلام نقل و جوابا فارغ گردیده و محبت الزمانی درین قول نص فرموده که
 قول و فعل و تقریر امام هر امانی حجت است اگر تقییه نماید عین صواب و اگر ترک تقییه کند عین حکمت چون
 حال چنین است پس افعال ائمه اهل بیت که البته لباس تسنن در بر داشتند مگر در آنکه شاید ذخیاط و تمیز
 آنکه در کتبی آنکه هر سوزنش در و بر حضرت و آل مجاد خوانده بود و دیگر می نبرای و ایشان بر ردایت
 رفته دوم را برگزیده اند لکن در قرآن مجید منع شدیدست عین حق خواهد بود و لایحه مانند شیر غریز می نیم و
 بالضرورة حکم میکنیم که تدبیر سنی حق است و با فرض اگر چیزی موید باشد باستانا در کمال عدم مح
 احتمال انقیته کما لا یحتجی بسن اعتراف محبت تدبیر سنن حق و حجت شد بعد ازین در خصوص حقیقت
 رفض و مایع بل دلیل بر حق اهل الحق به کی مسموع فانه کما یکنه هم و کما یکنی صحت حجج
 بالجملة و زقیامت حجت با پیش احکام الحاکمین قائم میشود که خدا یا این بزرگان هر چه با او خستند بگریه
 و ندید بیکه ایشان در ان بودند بگریه و دست ماست و گریبان پیر و بهقانی و محبت و پی خطوا
 شیطانی اکن خرقه و جز شیطان الطلاق در راه مصل افاق کیست و ذواب بر ایشان بگریه
 و ابوی بصیر مشرق کلاب بر لیش نشان بخند و طرئه آنکه از کلامش معلوم شده که مجیب از تدبیر

شنیده جنب دارد حال آنکه نظر باینچه و مولی و اقایی اولی یعنی طبری قدوة المفسرین و تفسیر خود تحقیق
 کرده از آن جنبی بودن محبت ظاهر میشود زیرا که درین قول بعد از بیان آن یعنی که تقیته امید و ترک
 آن عین صواب است و میگوید که همین است حال انبیا و مفسرین فکر برلفظ انما محرمین تقیته را برای
 امام و آنهم معتبر از فتوای عینی که ابوعلی جیای نیز است که میگوید فلا تقبل بعد الذکر مع لقوم الظالمین گفته بود که
 و لا لک میکند برطلان قول امامیه که تقیته براتباع امید جایز است او در و کلامش میگوید که امام
 جایز ندارد تقیته را بر امام اتهمی محتصر محصل الیس انصاف باید کرد که محبت جنبی شد یا محبت طایفه
 پیر و هتانی که اداهل لاصول خود و جنبی گشته باشد و گوی و اثر چنانی را بر ابرار نیست افزوده و الا ان
 قدر که در سرنوشت و انکشاف است بر قدر ضرورت و رتبه در کتب مطبوعه غیر مطبوعه پیر و هتانی یاد
 می آید که گفته که از آن بر می آید که تقیته در کلام انبیا مستطرق نمیشود و مفسرین سعادتمند
 او نیز در افزون است کما لا یخفی قول آنجا نمی بیند که در عزوه احدی جمع بندی خرد و در عین
 دلیل خود التزام بخیر و راست گفته اند اگر ناخدا جانم بر تن دارد و خدا کشتی آنجا که خواهد
 برود بقیس جلال نکند از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ضرر بود حکم
 که میوه و شاد و هم در آنجا مشوره با صاحب نموده و محافل خواهد گفت چون قرار داد این باب عقدا و نقدا
 با جماع عقلا و هم پیدا است عقلی چنان که چون بادشاهی قاصد خود را فرماید که تو بفلان راه
 برو آنچه فرمایم بجا آر پس او را برین تقریر زیاده درست نیست براه دیگر رفت بلکه همان راه
 خاص باید کام برداشتن که بادشاه آنرا خاص فرموده فیکف شاهنشاهی که همه حاضر و غایب
 نزد او میسبان باشند و بر جمیع مصالح و مفاسد علمش محیط باشد پس کمال مخالفت و عدل
 حکم خواهد بود اگر از راه دیگر برود و تقریر برین تقدیر و امشوره از زید و عمر که من از آن راه بروم
 یا از راه دیگر و ای شما چیست مضحک است که بالاتر از آن نزد عقلا نتواند بنگرد محبتی بر سر
 پیروده از چهره ظلمانی خویش برانداخته هر چه خواهد گفته باشد که قال تعیت حلیاب الحیا فاصح ما یستحب
 ظیف که در آن وقت که آن قاصد را بسفر از راه خاص شاهنشاهی موصوف مامور کرده بود اینهم نفرو
 که بایاران خود مشوره کرده باش و اگر بالفرض اینهم فرموده باشد که در بعض امور مشوره بایاران
 بکن و لیکن کجا عام و کجا خاص آیا هفتده حضرت موسی علیه السلام حضرت خضر و در قرآن مجید بخانه
 که حضرت خضر با آنکه میدانشست که قتل نفس زکیه که نه کسی را کشته و نه کسی را اذیت داده و کبریت از کبایر و لیکن
 چون حکم رسیده بود که در انشای راه پسری را که چنان و چنین است بکشت حضرت خضر در بجا آورد
 آن دروغ نفرو و از اینجا گفته اند که سالک بخیر نبود و براه و رسم منزها و آیا حضرت ابراهیم
 علیه السلام که جنبی را از حج حرام و گناه گیر و است پدر از حج پسری خاصه حضرت اسمعیل علی هکونه را توانا

لیکن چون فرمان الهی تحقق شد و مخصوص بعد از آن بیخ تصعیری و تقاعدی در استیلاج آن نفرمود
 بخلاف جناب سید الشهدا با حصول طایفه برزخه در آنچه کوششها فرمود که از اتباع صحیفه خود ذات
 خود را یکسو فرماید چنانچه عقیده است آید و العجب که مجتهد در باره جناب امام حسین خواهد گفت که هرگاه امر ناصر
 قرار شد ملا خطه عمو مات نمیدانید و عقیریب خواهی دانست که در باره جناب امام حسین مندرتیکه نماید و درین باره
 اصول موضوعه را فتنه دلیل نتواند شد زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضه نشاید و فرزند شود دلی غیر دلک
 چنانچه عقیریب می آید انشاء الله تعالی طرف آنکه خود گفته که سیر معتبر آنچه ذکر کرده دلالت دارد و از
 جمله تقریر بر آن نیست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرمود و از خانه هدایت کاشان برون
 این مزاج شناسان نیز اندیشان نمیدانند که آنجناب رست پس سعادت نهادند و خواستند که قتال در
 مدینه طیبه باشد و آنیم که حضرت فرمود نمیدانستند و درین باب نقصانی بایشان عاید نیست چنانچه
 امیر بآن احاطه علوم و افاض و حضور احاطه نفرموده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و در
 اصحاب چنین بود در مزاج شناسی بلی فاروق بسبب آنکه روزی مشغولی داشت بقراات مشهوره
 قورات اندک تغییر چه مبارک را و صدیق شناسان منع کرد و او چون سر برداشت باز ماند و خضیا با الله
 ربنا و بالا سلام دنیا و آخرت را نخواهد پس این اهل طمانت خود بمشاورت حضرت دانستند که اگر وحی بود
 زمینار مشهوره نفرمودی و چون رای خود را اظهار ساخت و رای مارجی خواهد که ظاهر نیکم نوعی از
 خیانت خواهد بود و هر چه در دل داشتند بی کلفت گفتند و از اظهار آن درین فکر و در چنانچه معمول اهل اسلام
 القصد بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه مجال که گفتگو کنند کان انظر علی رؤسهم در وایات تغییر
 شان ایشان بوده است و مجال ندانستند مگر در غیر وحی قصه بر سره کنیز ام المومنین که بالا ذکر کردیم مگر از یاد
 رفته که گفت یا رسول الله اگر بوسی می فرمائی و شفاعت شوهر می نمائی سر بر آستانم و در نه چون ام المومنین
 مرا آزاد کردی اختیار دارم و بودن خود در داد مصلحت ندانم قوی که کادو کرفی المیسر المعنده الخ اقول
 لا نسلم که در سیر معتد چنین دارد شده باشد و غالب انیست که اگر مجتهد کجا دو میدید مجمل نمیکند
 بلکه بحال لن ترانے و خوش بیانے ناما می نوشت و عبارت را نقل ننمود و لاف زنی و کادو کاد
 این دهن از شور و شغب زاع و زعن میگذاشت سداک عقل چگونه تجویز نماید که حضرت با و صف
 حکم الهی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرمود و هو خلاف الاجماع کما ذکر نقل عن الکتاب
 المعبره باز چه ممکن که بعد از مشوره اصحاب حکم وحی را معاد الله و فرماید که از اول شیخ شریع و چون مجتهد
 غفلت شغافه تیره روزگار بدان قائل است بآنکه جمیع اقوال حضرت وحی باشد و آنجناب مامور بود
 بقتال در شهر مدینه و حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و اکنون حکم یکفر دارند و فاروقی در
 در طعن قرطاس چگونه جائز باشد دالی غیر دلک من امثاله الغرض چو مجتهد دعوی آن نموده که کتا

گفته است مطابق سیر معتمد است مناسب آنست که کتاب مجلسی که با عارف علمای فیض آباد و کنگر
در نقصان قوال فاضل مارند زانی از سیر معتمد است حال غازی جنگ احد باید شنید میگوید که برگشتم بر دایت علی
بن ابراهیم یعنی استاد کلینی ثقة الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشانرا خبر داد که حق تعالی
خبر داده که قریش جمعیت کرده اند و اوده مدینه دارند و ترتیب نمود ایشان را بر جاد پس عبداللہ بن
ابی وجاعه از صحابه گفتند یا رسول اللہ از مدینه بیرون فرما و کوجای مدینه با ایشان جنگ میکنیم
ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان و دنان کو چپار ایگرند و اندر با جهانشک بر ایشان بشیند از تکرار اتفاق کنیم
بر دفع ایشان بدرستی که هرگز گروهمی بر سر مدینه نیامدند که بر ما تضرع یا بند و وقتیکه در قلعه ها و خانه خود
بودیم و هرگز از مدینه برای جنگ بیرون نرفتیم مگر دشمن بر ما غالب شد و گویند که حضرت با این را کامل بود
پس سعد بن معاذ و غیره از قبیلہ اوس برخاستند و گفتند یا رسول اللہ وقتیکه ما مشرک بودیم و بت
می پرستیدیم کسی از عرب ماطع نکرد و چگونه الحال در ماطع میکنند و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان ما
البتہ از مدینه بیرون میروی با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود و شمشیر خواهد بود و هر که نجات
یابد ثواب جہاد خواهد داشت پس حضرت رسول سخن ایشان قبول کرد و بیرون رفت با گروهمی از
از اصحاب خود که موافق بیامی جنگ تعیین نمایند چنانچه حق تعالی فرمود و استقامت از غدا قاتلین هک
یَرْجِعُوا الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَهُ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی یاد کن ای محمد متنی را که با ما و بیرون رفتی
از اهل خود میساختی و میاسیکردی برای مومنان جاہلی ایستادن برای کارزار و خدا آسمان است گفتند اما
و داناست بدینهای شما الح از سیدم بر آنکه گویند که حضرت مائل بود بقتال در مدینه آن خود اشعار دارد و تضعیف جہاد
راوی و وقتیکه خبر داد از اخبار خدای عز و جل خرافه مکه را مومن نموده اند با قاست مدینه تا کسی گیر خلاف آن نگفت
دیدم حال سیر معتمد و اصول رفته را و با انیمه خطبہ چ گفت که اول حکم الهی بر اے عدم خروج از مدینه بود
الی آخر التقریر و این معنی را گواره کرد که جہاد خلاف حکم الهی بجای آورد و معا و اللہ بمشورہ اصحاب
که حالیشان بر اصول خبیثه معلوم است عمل فرمود و مقام صف آرای بیرون مدینه قرار داد نزد ما
رنیہار حکم الهی در اقامت مدینه نازل نگشته از روایات صحیحہ علی السلام چه ظاهر است این ظاهر
سہو زحفی است زیرا که ما اینجا مجتہد الزمانی هیچ دلیل ثابت نکردیم که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود و یا در وحی متلو علی الامامہ متواتر با غیران و در کدام کتاب علمای متحققین نوشته اند و بعد از آن
حضرت را در ان حکم مشورہ با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از معطل شدن این امر خاص بر اهل اطل نمود
یا آنجناب از سابق میدانست که بعد از مسلح گردیدن او را حرب بناید کشودن امری را این
تفصیل باید کرد و فرومایگی را بحکم پذیر خود در ضوایم و غیران باید گذاشت و در نه سعادتمندی ہم بر اے
مجتہد الزمانی رفرق و در خواہد بود و کما اشراقی و نمود ایچہ گفته شد الح اقول و مرتبه تا بعد از

شبی میباشد هزاران تغافل کردن و در پی بیان سیدرات گردیدن منقطع دیگر است که از نموده الزام
 بعد در آمدند ای غریب و اهل جوامع سلیم عطا فرماید تا بمحمد چیر می بنویسد که درین معرکه بکار آید **قول**
 چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده **الحال** چون از اصول فرستین و استماع
 کرد میت بمعنی امامت تعلق ندارد و مگر در حال پس شکی نیست که جناب امیر اراکلیت حسین باشد اکنون
 حاجت باین سوال چه خواهد بود که در راه بنام حضرت و منع کردند که آنجناب جبرئیل را برسد که اهل بیت
 که امام اهل بیت من حالانکه روضه هزاره جالقصیح کرده اند بحضر اهل بیت در دوازده امام و هم خلافت بلا
 آنجناب و تصریح امامت دیگران بران حنی که از احادیث کلینی و غیر او بر می آید و در خاتمه منتهی الکلام انشاء
 بر آن رفته و منصفان در صول حیدر و غیره بحث آن گذشته و این معرکه وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
 طی شده یعنی حضرت اهل بیت خود را بر دوش رافضه در ال عبا حاضر فرموده ازین سوال مذکور بطلان شد
 که این سوال حضرت صریحاً در نیک اهل بیت غیر ایشان نیز بوده و آنجناب نجیب الله و ذرغیش از جمله
 باشند چنانچه مقتضای لفظ منعم قسیت قول اهل الاست و بطل قول المرافضه و اگر معنی چنین قرار دهند
 که مقصود حضرت تعین عددی ازین خرد و بزرگ یعنی جناب مر تصوی و امامین بود که یکی را حسین
 بکن و معنی نجیب الله منعم و ذرغیش چنین باشد که همه مردان پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا روضه
 بطریق و شد و بدو وضع نمودند که حضرت هر کس را امامی غازی نام می بردستوار و نزول کتاب
 موعود و برای شان بے سواد و نسیان میدادست کما به بیسوط فی الاصول و هرگاه این امر مقرر بود و منصفان
 حضرت حتی که اهل کتاب درس آن میدادند **فانما یعرفون الله کما یعرفون انبیا الله پس چگونه درین وقت حضرت**
 مشبه و ملقب گردیدند باینکه این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در معراج بر آنجناب بر و ذرغیش ظاهر
 مذکور که ایشان مصداق آیت تطهیر اند اکنون عدد نیست مگر آنکه برای تعین هر گز آن و چنانچه محمد جایگاه مغربان
 درین کتاب گفته که ان امران قبیل است **ع** که امی تو بمگویم دیوار تو هم است و تا بدانند که جبرئیل جناب قند
 نجیب الله نام نهاد و ارث علوم نبوت گردانیده و وقت عطاسی کتاب مختوم میرا بردن حضرت ابراهیم را
 حضرت دوارش گشتن حضرت امیر را بے غیر ذلک گوئیم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقرار
 حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که حساب سید و امامان
 خیال بود و در چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص بر این معنی موجود که حضرت جبرئیل چنان اتمام کرده بود که
 کسی من خلوت غیر از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنبد ایشان باشد اقرار بشان
 با اصحاب و انشاء الله تعالی عنقریب بیان می آید و هر کسی را معلوم میشود که بر عدم جواز دعوی اهل
 در لیل است که از درین اوراق بقا عظمی بغیر میکنند زیاد و برین نیست که سوسطانی این است معنون
 آنرا که هر چند اختلاف پدرم کعبه نمایان شد و دخل ندید و دعوی این با وثیقه امامت نام نهند چون خیری را

و خالی نبود در آن خاوت احتمال نفیسم دیگر آن سوال حضرت و مستحق ندانم لاجرم جمل حضرت بر اصول تشیع از
معنی اهل بیت و مصداق آن هویدا شده معاذ الله من ذلک لعلمهم بعلوم علی الله کمالاً یعنی مع هذا علمای
و قتیکه فرین همه را معنی مذکور خود گردانیده و رسائل نوشت و همه کس را اصلاح آن کشیدند و در دوم سال
تختگاه او که اطلاق لفظ اهل بیت بر واحد درست نیست پس میباید که آن جماعتی باشد که این نجیب الله
در پیش پانزده امام بر اصول شیعه بعضی از آن جماعت شود این صیغه نمی آید و دیگر وقتی که دیگران
گروهی باشند تا ایشان از آنها خاص کرده شوند و اینها است که نعمان عالمی بر کمال ذکاوت و عقل
او میبازند علمای شیعه را تخلیه نموده یعنی این غرض که پیش نموده شده است بر نمی آید و دیگر وقتی که جماعتی
دیگر نیز اهل بیت باشند و مال عبارت از آنها چیده شده پس شیعیان که جابجا گفتند که غیر ایشان کسی اهل
حضرت نبود غلط شد و راقم گوید که البته باید که چنانچه این آیه همه معصوم باشند زیرا که در قرآن مجید بعد از لفظ اهل بیت
حکم تطهیر واقع است و عقل تجویز نمیکند که اگر معنی دختر و داماد و نواسگی باشد چنین است و معنی زوجیت
و عیت و اخوت حکم تطهیر نخواهد بود و باز در تطهیر درجات را معین گردانند برای هر نوع و صف و افراد بلکه مزاج
شخصه را هم بر روی کار آورند و گویند که برای علامت نزع کیفیت و کمیت تطهیر منزه و مصادقاً آنقدر است و بر
عمیت انبیاء را می غیر ذلک نیز میفرمودند و نزع کنند و معلوم نیست که برای جناب امیر که از آغاز اسلام و اقامه
شهادت اظهار کفر دارند و ابطال اهل انصاف و صلح نظر داشت چه من قرار یابد مثل خرد لا یحیر یا کوه و انوار
و مقتضای عمیت چه خواهد بود که تا دم واپسین حضرت جماعت و حصار و حد و رمی یافت که فاعل و
مفعول و ایام و یوم یلقونه کما استعترفه من وجه غرض که بر جانلو و تعصبات را داخل ساخته وین تویم را از تحریفات
و تغییرات بمزاج مجنون اهل بیست غشای پدید آید و هر جا غلو بود در انیمیم گردانیدند و تبخیر بری دیگر قریب بود که او
توان کرد شاید که محبت چنانچه باید بفهم آن رسد و او را اختلافی پیش نیاید و مدعا در و شش بجوی شود
یابد که ادا نکرد و آنرا سوال حضرت امی اهل بنی یا جبرئیل چنانکه دانستی از صورتی چند خالی نیست
یکی آنکه ای جبرئیل من ندانم اهل بیت خود را پس جان کن بگویند و این بدیهی البطلان است چنانچه گفت
و نیز گو یا قلب موضوع است یعنی بالسته فرمود که ای برادر من جبرئیل من اهل بیت خود را فی الجمله سید انیمیم
گفت که نه در قرآن مجید دیدم نه در حدیث قدسی و پرا هر است که در جواب هر حدیث علمای شیعه حدیث
قدسی را جمع کردند و هم در کتب بگردیدند لیکن این لفظ بنظر نیامده بلی بنجا برای الیه معنی خنثیت و برگردان
مذکور است پس بدون اثبات شهرت آن در آن زمان چنانچه برای لفظ امیر المؤمنین مدعی میباشند البته
سوال حضرت از آن ضرر بود و حاصل آنچه از آن سوال بابسته که در آن سوالی لغز نموده و آنچه پرسیدند
از آن سوال نمودند که هم در قرآن مجید است جابجا و در حدیث چنانکه نیست که نهایتی میباید فی نظر و در باب
فیر صفت دوم آنکه اهل بیت من بسیار اندال عباد عباس و اولادش و دیگر بنی عامه و امیران بکثران

آن بود زیرا که عنقریب از آن سوال بل فتنه خواهد بود و آنست که بنابر شریف بود که اگر عمر بزرگش قبول بود
دیگری را از دنیا راند و منایت مسکین عطا نماید پس جبرئیل فرمود که حضرت نجیب الله در پیشانی
آنها آیه را در ایشان مراد اند پس از رسم الله حدیث مذکور به شیخ باطل شد علی لسان الرفعه وثابت شد
قبول نیست زیرا که در پیش بسیاری اهل بیت آن داشتند که رفقه منکر اند و الحمد لله سوم آنکه اهل بیت
من که امامت و وصایت بایشان تلقی دارند و فی الحال سه کس اند مراد ازینا کیست جبرئیل فرمود
من مراد آن دو هم متاخرین از دریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اول است که حالش معلوم کرد
به پهلوی با شما که نیز نذر میرا که بپایش را احاطه نیست الله که ما خدا ان عالم نبولیت و بالواب بجا الاله و کتاب
من صفاء حارثه و طوسی و طبرستة مثل است که حضرت چنانچه باید یقینا و قطعاً آنهمه را میدادست
هم چنین است که اول آنحضرت نجیب الله است و آخر آن مهدی آخر الزمان کیفیت امامت هر کس فایز و نجات
مال و عذر این کتاب شب معراج و تبصیر سامی مقدسه الله و در اجزای این کتاب این مبانی
را می یافتمی که بدین تفصیل در کتاب کلامیه ندیده باشی پس بخیال اگر تفصیل مری باقیست احوال
ت عباس است از تنگ خود ملک و خرد و عداوتش با جناب مرقصی نزد کاسه لیسان عبداللہ
بودی پس آنرا از کتب معتدیه رفقه بقدر یک روایت بدیسط می آورم که باقر مجلسی در حیات القیام
۶۳۲ و سومش که تلقی بمهرجن و وفات شریف دارد و میگوید که حضرت تندرست بود و قتی که خبر وفات
از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین و انصار بجم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدا را بیاد
که دلمه شده و مراست من که رحم نماید بر خدای است و پیران را بزرگ شمار و دو عالم ایشان را تعظیم
نفل نشود از حال ایشان و بپس هر کفار چندان متین گردانند لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع
بجی مجلسی اکثر جابزه مذہب خود و مثل کلینی و ابن بابویه و حارثی و طوسی و غیر ایشان را نام برده
از کتب ایشان سندهای معتبره از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صلوات الله علیهم تمام
که چون هنگام وفات رسولی باشد و پاره ای آنحضرت شکیب شد حضرت امیر المومنین عباس را
طلحه خانه پر بود از اصحاب آنحضرت از مهاجران انصار و مہربان خود و او را من امیر المومنین گذاشتند
و عین دمی حضرت ایستاد و بود و طرف دای خود و کس از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت
چشم خود را می عباس را می عم غیر قبول کن و حیثیت مرا در اهل من و در زمان من بگیر میراث مرا و او را من
دین می امیر العالی و در ذمه مرا بری کرد آن عباس گفت یا رسول الله من مردی غیال دارم و تو را
ریخ دوست مرا از ابرو باری بخشد و تری مال من فانی کند بود عدا می تو و بدو بخشش تو این را
از مرید می کسی که ملاقتش از من پیشتر باشد و حضرت سه مرتبه این سخن را و ادا کرد و در مرتبه چوین
جوابم بدین بود طلسم غدیر بنور و حیثیت امور خالگی ناتمام بود و کسی که خلیفه بلا فصل باشد حاکم

همه امور شد پس طلسم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را یکسوی هم که قبول کند آنرا چنانچه حق قبل
 کرد دست نهد در آن باشد چنانچه تو جواب گفتی جواب نگوید پس حضرت امیرالمومنین خطاب کرد و فرمود
 که یا علی تو بگیر میراث مرا مخصوص تست و کسی را در آن تراعی نیست و قبول کن نیست مراد بعل و در و عدل
 مراد ادا کن فقره های فرمای علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بجز از من بجز من بکن لیست
 امیرالمومنین فرمود که چون نظر کردم و در مبارک حضرت را دیدم که در دامن از عرض میلزد و بیاب شدم
 و آب از دیدهای من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس دیگر
 سخن اعاده فرمود و باز گریه در گلوئی من گره شد ایمنات و شواری بعدای منیست گفتم که بلی یا رسول الله
 پدر و مادر فدای تو باد پس حضرت فرمود مرا نشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش بر سینه خود چسبید
 پس گفت یا علی تو بی برادر در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و امت من تا ایستام اینی رشت کلمه
 مجلسی آدم در دامن از جنت تطویل محصل میگویم که بلال را فرمود تا خود و فرزند فدایت شریف که نامش
 عقاب بود و دو فقره و دو عمامه و بر دو ابرقه و عصای کوچک چوب شقی نقیص شریف و دو ویران
 شب سراج و در واحد و کلاه سفر و عید و هر روزه و دو استر شهاد و دلیل و دو نایقه و صبا و صبا
 جناح و خبر دم و پیروز و از گوشن با هم را حاضر گردانید جناب شیر حکم شریفه قایض شد و همه را بخانه برد
 حضرت دید و انگشتش خود را در دست حق پرست او کرد و بعدای بکنند فرمود که علی وصی خلیفه من است
 و امت من دای مسلمانان حسد مکن پس فرمود ای عباس بر خیز از جای علی عباس گفت مردی پیری را
 بر میخیزان و طفلی را بجای و منیستان حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس
 عباس غضبناک برخاست و حضرت امیر و در جای او نشست آخر الامر انیم بعبارت مجلسی بود
 یعنی مخالفت و عداوت حضرت عباس بن جناب سرور دو جهان و آنچه در خلافت فاروق داد و کات
 و کفالت بنکاح و با جناب کلثوم لعل آوردند گفتند و شنیدند نیست سبحان الله شرم نمی آید این علما را
 که در ابلهین و اضلال خلایق زیاد و ترکوشیدند که آنچه برای حضرت عباس محقق گردانیدند از آنجا که
 را وحی است با غیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس مرتبه او بر اصول من شیاطین از فاروقی هم در گذشت
 که او قطعاً و یقیناً گفته بود که حسبتکم ای حسبتکم کتاب الله و انتم خطا بکسانیکه میخواهند که حضرت را
 در آنوقت حرکت دهند و بنویسند حالا که مشقت عظیم بود اما رخصه ندیدند که حضرت طلعبه حضرت علی
 و عباس را نتوانستند عرض کرد که حاضر شدیم چونکه شدت مرض او دانسته بودند پس فرمایست در
 اهل حق است و گریان این مطر و دین و انبیا فقط نموده بود و در مطاعن حضرت عباس در روز
 حصول رخصه فخر چنان گویم آنچه دیدم و نام لیکن در بعضی از تالیفات بلخو قول شد و در تخریج
 از آن ایراد کردم سبحان الله اعصمت پر فرمود و در وصایت و امامت و انهم بطوریکه بار بار

ادب و اوراق و دستخط و هم شروع و دیوید و خصایص آنکه در رساله منفرده توان گنجایا یا نوبت امامت بجای رسیده
 که مرتدین و کافرین را بار بار عنایت میکردند بالاخر ایشان به فرار و ستی قناده که اگر قبلی از سیم و زتر و دست
 عباس می بود که قناده در بعض مقام کردیم حضرت عباس با بنی می بود و سادات به امور و دست
 از شروع تا با اصول بر مخالفت ظاهر و باطن است در هیچ خواه امیدوار برسل باشند و حضرت نجف
 صاحب هدایت سبیل با نصیحت بجای خود کردیم در کارهای درین مسیر و دیگر بنیاد بگوش قوم می بود
 است الله سبحان هر مرد و ده اینک شتیدی آغاز حارث کلینی است رسیدم بر عبارت ابعد که حضرت جبرئیل در
 نواید کتاب مضموم بیان فرموده داشت شوند حضرت نجف الله از تو علم نبوت را چنانچه داشت شد حضرت
 ابراهیم آنرا و میراث او برای جناب مرتضی و دریت است که از پشت او است اجاثا آیتام خاص نیز از
 ضبط و احصا بیرون است مگر بالاخص پیروی از ان بایستند که اگر مراد از علم نبوت علوم وین و احکام ثم بعد
 است پس چون آنجناب با قاضی بن گردانید و حکم سفر دادند و او غدر نمود و دیار رسول الله من فیصله خود
 را امید انهم بدید عاصی شریف نوبت یدان رسید که اقتضای علم در حق او در و دیات در قصه بدان شد
 گردید که چون قاضی را با سعیت علوم دینی می یاید پس از حدیث کمال جامعیت جمیع مشهورات انجا می رسد
 معتدک در اصول شیعه که مناقب آنجناب منبسط گردند و نیز رسید که در بیان آیتی چند از قرآن مجید
 حضرت امیر و بار بختا و در بیشتر الاماره می نمود و جمیع معانی قرآن مجید را محیط گشته بود و در لفظ قرآن شریف
 با فاده حضرت امام معصومین به قناده از معانی دارد پس تخریج آنجناب چگونه برین کتاب علوم مذکور و موقوف باشند
 و اگر علوم لدینه را داده کنند یعنی علوم بالینه که مبلن عقلی و الیوس برین صورت که دیگران بتعلم این علوم مثل سلمان
 فارسی باب الله گشتند و بالیقین بدرجه اعلی رسیدند چنانچه در مجلسی در رساله تصوف نوشته و لطیفین
 البعد جناب میرا بطین شوند معاذ الله تکی حوصله و منکطفی لازم آید و اعتقاد بدان داریم که تو چون
 ساقی شوی در و تکلفی نمی ماند بقدر بجز باشد و دست آغوش ساحلها با لاجرم معین شد اکثریت علوم باطنی که
 اضلاع باطن شریف بر تحقیق شیخ المشائخ صدوق الکواذب کما مر از اکثریت ان علوم قبل
 از نزول کتاب مضموم بدیهه است و از شیخ که دید چنانچه از روایات مجاریم این قبلیت عیالست ان
 گنجایش کجا معند الانرم آمد که هنوز یکمال علم نرسیده بود و قصه عطا است این کتاب بنگران اتم
 و تحفین بر صحیفه بنام بهرام خاص ظاهر و دال بر آنست که جناب امیر مطالع بود و بر صحیفه خود
 و از مضامین صحیفه دیگر به پیوسته نداشت بلکه بر شی از امه الطلوع حاصل نموده با آنچه در
 صحیفه دیگر بوده است و در نه حکم فاک خاتم خاص بهرام معنی نداشت و قرار داد و قصه متفتنا
 اصول شان انیست که جناب امیر همه را امید داشت و جمیع الامه متاخرین بر ایت علومیکه رسیدند
 از ان جناب و از خرم ان علم قباب فیض باب و نوشته چین گشتند و از آنجناب را علوسه

حاصل بود که اگر حرفش بر این باب جواب معلوم کشا و خدا انیم مقتضی آنست که گنجایشی نماند الا
در نوع زمان را بر اصول موضوعه نشان با وجود اختصار و ایجاز تا بخانه نشان رسانیدم و از هر طرف
طریق بر روی نشان رسیده دیگر دانیدم و اگر معنی چنان قرار دهند که نجیب الله از تو میراث برود
علم نبوت را چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام میراث برد از سابقین گوئیم پس بر بیان هم باید گفتن که حضرت
مرتضی علیه السلام بهتر بود از حضرت زبیر که حضرت خلیل بعد از او در شیعہ علی داخل گشته بود و تصدیق آن
کتاب بواسطه حضرت جبرئیل که سخن در کلاش میرو و منازل شد و آن من شیعہ بود و ای اهل
و جاعاً ساءلاً بقلب سینم چنانچه قصه آن در کتب اخبار نقل کرده اند و بنحی هم در مجمع البحرین
آورده و شیعہ را بمعنی تابع گرفته پس ثابت شد بحکم آیت سابقه اتباع حضرت ابراهیم علیه السلام
و او شیعہ و تابع حضرت امیر شد و قد تقر آن تابع التابع بعد ازین در تشبیه نظر باید نمود
حضرت ابراهیم علیه السلام بکمال دلیل و برهان میراث حضرت یافته بود و کما هو الظاهر حال آنکه خود در کما
از حضرت امیر سر و دست که حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
داد و در رسول خدا صلی الله علیه و علیه میراث آن از حضرت سلیمان یافته و چون حضرت ابونجم
بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفت که مورث المورث مورث حالیا کدام سیکه را این
احادیث اعتقاد باید کرد و در دو اوصاف باید داد و کج فیه را باید گذاشت و اینها در تفسیر الحمید
موجود است خطاب شریف که اتباع ملت اخفے باید نمود و چنانچه فرموده اند ثم اوجبت الیاء
ان اتبع ملت ای اهلکم حیثما و پر ظاهر است که این تسلیم مقدم است فالامر صانع
نیست حال فادات حضرت معصومین و جناب روح الامین در انعامه و حی حضرت رب العالمین
بر اصول تشیع و ملا و احتمالات دیگر بر اصول شیعہ بسیارست و یکی از دیگری بدتر نزد عقلای هر دیار
نمونه اش آنست که چنانچه ابراهیم علیه السلام میراث حضرت گشته بود تا بعد یک میراث و فیض او به نجیب الله و الله
رسید بواسطه او که میراثه لعلی آه اکنون که این کتاب میید به او را و بکذا الی المحدث
و ائمه تو خواهد شد نجیب الله و ذریت ملا و بواسطه لیکن فیض حضرت بلا و ائمه است سال
نبوت را یگان میرو و گوئیم آن فیض قرانی بود که باعتبار شش کجا ماند بعد نزول کتاب
مختم که بر موقوف شیعہ قطعاً معمول به است لکن فیض سابق برود و فیه باشد باز اگر گوئیم
که مشکلات مرتضوی حل نشد مگر بعد از رجعت حضرت پس از وفات بدینا کافی است
پس این کتاب جدید هم رفت و گذشت گوئیم که حضرت در میان رسد و گریه و زاری
و بلبیت کجا فرست تسلیم یافت بل بعد فلق دنیا و حصول خلوت بعد از رجعت
همه مشکلات این لال کتاب را حل فرمود و اگر بعد ازین کسی گفتگو کند موار

میکشایم که ای کمال استی و بران این فقرت می آفریم لطیفی استی فاعب و یا اولی الالبصار و کید
 الیهودی الخار و شاید و نه متالا تخم عجلو جسداله خوار اینجا که شنیدے منی بران بود که از لفظ انهم
 حضرت خلیل السلام را داشته اگر مراد ابراهیم فرزند رسول خدا باشد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 پس مال موت او قبل از بیچ مدت در از از همه کتب در سیر مذہب فریقین واضح است بالا جماع
 و نزول طایین کتاب مذہب مذہب احمدیست را محمد بنین رفقہ و تقرب وفات در عین بیمارے
 حضرت می نویسد بگردانے که مجلسی هم در حیات القلوب و درین ابواب آورده که متعلق بود
 شریف است و بعد ازین معلوم خواهد شد که فارغ خطی از دعوی های امامت بمجر و نزول لال
 کتاب مضموم بود پس ابراهیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار برده و در کجا میراث عطا
 کرده اما من امر محبت است از حکایت عارے که اعتقاد میکردیم عموم ناقلین که سکندر
 ذو القرنین در کربلا معالی با امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر از علوم لدنیہ و عمود نور
 و تدبیر روح اعظم و الفتح لوح محفوظ و ایما حال تاریخ دانے بر اصول مطرو و دین نیز بوضوح
 انجا میباید چنانچه با عرف محمدی زمین ایشان نوشته که اما من در عطا و استیقاے قیمت ناقه
 پیش دستے جناب مرتضوی در عهد و کرامت محمد مصطفی بجا آورده که شرح این بار بار چگونه
 توان کرد و بار خدا یا اگر چه عبارت ترجمان لوحی که از عهد حضرت آدم این عهد و برادرست
 دانے نباشد لیکن چنین در ہائے تاسفہ را باید سفت و براسے اوراج معانے و
 در آن الفاظ باید گفت کما عرفت کہ معنی چنین است کہ مقصود ازین کتاب مضموم انکہ علم نبوت
 را از تو حضرت نجیب اللہ میراث بگرد چنانچه فرزندت ابراهیم می گفت اگر زندہ مماند و لیکن
 تو گفتے کہ چون اجتماع ابراهیم و حسینین تواند شد در تقدیر اسے ابراهیم را خدا کردم
 بر ایشان کہ اگر ایشان بمیرند من و پدر و مادرشان ہمہ ال عبادند و لیکن خج اہم شد اگر
 او خواهد مر و اندوہ فقط بر من خواهد بود پس اگر زندگے اداستد و یا قتی کلی مر و ذریت او ہمہ و ار
 و می شد نہ ہر گاہ واسطہ من اند اکنون وارث علم نبوت نجیب اللہ صاحب و ذریت او
 خواهند شد بدون واسطہ احدے و فاصلہ کسی اگر برین کتاب کہ در عقب معراج موعود
 شدہ بود و عمل کنند و آن را نصب العین گردانند پس معلوم شد کہ قرارت و تعلم قرآن
 و انچه بدان تعلق داشت موجب حصول این درجہ علیا بود و ہر مرتبہ غلطی کہ ہست یعنی
 محقیل علم نبوت برین کتاب است و بس و حسب کفر و حسب کتاب اللہ و در تحقیق
 انچه فریقین آورند ہمہ حمل و پیچنے بود زیرا کہ این لال کتاب متاخر است از ہمہ برا حکام
 مخالفہ قرآن ہمہ شامل است خلافا ظاہر اکما یدل علیہ حدیث الجعفر الصادق عن ائمہ

موسی الکاظم رضی الله عنهما سبب انشاء الله تعالى نقله عن الکلیة ثقة الا یمان و مخفی نماید که میر سید علی
 در هر صورت بسوی ابراهیم گردانیده شد که مستقل است و لیکن اجماعی دارد که بسوی علم نبوت اهل سنو
 و لیکن بهر حال سالی که نکوست از بهار منش پیدا است این امور که جاگیران فرمان نظیرین و سامعین شد
 نقل داشت میراث که از ارث ما خود دست و اگر از خود ارث نمونی نمودن باشد منتان چنین خواهد بود
 که فردا عین این کتاب مخفوم برای آنست که نجیب الله ترا بهار علم نبوت بنماید بعد از عمل کردن برین
 لال کتاب و از کتب امانیه مراحه خواهی یافت مثل پیر و حق الیقین که حضرت را ملائکه خیر اعمال بندگان
 خصوصاً شیعیان میدهند پس حضرت شکر بر اعمال بیکان ادا میفرماید و از یری بدان استغفار می نماید
 پس اخبار از مال صبر در صناد تسلیم الله برای خودت در حضرت بطریق اولی و مراد از و ارث شدن
 حضرت ابراهیم و میر انجناب است بر حصول رخصت بر آتش نمرودی تا مقام تکمیل محض ظهور بر و دست
 و توسل جبرئیل قبول نفرمود که انا الیک فلا علی بحاسه حسبی من سوعالی و در کتب سینه و ترم نفا سر
 وید و باشد که نمرود مطر و چون زبانه حضرت ابراهیم که حال و درخ می شنید از نیت قرار یافته بود که دست
 نیست که او را در آتش بیاورند و اخت که از درخ کمتر باشد بنابر آن بجا که او در دشتی که عرض و
 طولش یک فرسخ بود این آتش مشتعل شده بود و واحدی از ذوی انبیات را محال بود که از چاه فرسخ
 است آتش قدحی نمرود در ناب الزرع و تشبیه تمام حاصل شد که گاهی حضرت امیر المومنین را محکم بقصد
 تا دار الخلافت چنان کشیدند که بهایم را می کشند و او برینهار سر تابید و در انتهای راه خواند با کاین
 أَهْرَاقَ الْقَوْمِ اسْتَصْعَلُوا عَنِّي كَأَدَا الْقُلُوبُ نَبِيَّ مَخْطَابِ حضرت اعلی غیر ذلک اگر چه بقتضای مثل شمر
 که در دروغ را حافظ نباشد و کابریه میری و روحی اعم قتل میکنند اگر کشی خالی از او نیست بکینان فاروق و سنا
 و دانش که از جناب میر صدر یافته و مجامعتی نکات تحقیقش بر حق الیقین غیر بر بسته و روایت یگان نبوت بشمیر سید و پانچ
 سابق وید و با و این بهار علم نبوت میگوید که از حضرت ابراهیم برای نجیب الله حاصل گشته و بهانای این سر را از انقیاد
 که یکی از بهروران باب سخن را برای قای خود که عادت لاف گران بصبوت امیری داشت میکنند تا آنکه در می
 که در شکارگاه امر و بر آهوتیری چنان زددم که با پیش ابا کوشن و دخت امیر و در با بخت دیدند که تیر بر خط مشقیم بود و در
 او چگونه متورم و سخن را جواب داد که او در آنوقت گوش از پای خود و بخراشید بر عادت جانوران پس همه گفتند که
 سخن خوب گفتی و او با دادان چاکری را گذاشت که هر امری انما یتی هست مگر دروغ های جناب امیر را کی مملات
 تا مدیله کرده باشم و تعرض باین نسخه اخیر بدین سبب است که بعد محنت کتابت بشد بهر سید و بود که محمد
 آن را دید و بدست خود درست کرده و نقاط و جرکات لفظ مذکور را بدین طرز معین گردانید و بود و لفظ
 چنانچه عادت او است لیکن در وقعه حصول این نسخه بکوشش جناب آغاز کتابت استی حاجت ذکر شرفی قی نماید
 بهر حال خواه نسخه اول باشد خواه ثانی از افادات محمد ثانی عجا ئب و غرائب مشاهیر و سید

و لیکن بفروردست ختم جواب کتاب ایجابات دیگر که تعلق دارد با فداست علم سومی نبوت ساقط کرده شد
 که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود در بوقت که اعلی سراج حضرت نجیب الله و ذی شیطا هر دو بیان فرمود
 و کمتر می رانثان دهد و از مطالعه کافی و فهم سوارم پیر دستانی عیان می شود که برابر مرتبه امامت
 پنج مرتبه از نبوت و رسالت و خلقت نیست تکلیف که سخن در فضائل ائمه و رسانیدن لال کتابی باشد
 که برای این بزرگان نازل گشت و همچنین ساقط گردانیدم امور و کلماتی که در تفسیر امامت با ولاد
 حضرت شنید که بلا و در اولاد حسن المجتبی حتی که قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
 فاطمه زهرا بر آورند و پس علی بن ابی طالب را بر سریم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیالتش است و او
 می یافت و به نبوت میرسد ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر یا کسی از اولاد اجدادش و بهر صورت
 اگر فرضی و اطمینانی می یافتیم در اصول اهل فضول آنچه دیده بودم همه میگویم تا دعوی فرزندی ولای این همه
 بزرگان عموما خصوصا فرزند رسول مقبول برای این قوم جهل زیاده تر عیان میگردد اکنون من کشف
 در نیاب باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریف آنچه در خیال فاسد و فتنه مطابق آن کتاب بود
 و اهل اهل فضول حالیست که هر چه فرمود آنهم مخالف قرآن و عقل بود و تفصیل بر امر را تطویل مانع است اما
 مخالفت پس فتنه اتفاق دارد که هرگاه در دل آدمی گمانی رسوخ یا بدیهه اگر تفتیه نکند نوبت بجان میرسد
 الی غیر ذلک من المصائب تفتیه واجب است و اخبار متواتره بر مردم شان دلالت بر آن میکند که تفتیه
 سیر مومن است باید که جان خود و عیال خود را بجهت تفتیه محفوظ نماید چنانچه از سر وقت حرب در پناه
 می باشد و اینم عیان نشد از قواعد شهید که چون نوبت بقتل کسی رسیده تفتیه حرام میشود و جناب امیر
 برگز تفتیه نفرمود و جناب سیده زنده بود چون قاروق معاذ الله آنجناب را لعنت الله علی الکاذبین قبل کرد
 و خانه را سوخت الی غیر ذلک مما لا یلیق ذکره الوقت تفتیه نمود پس قلم موضوع لازم آمد از آن سبب
 که قرآن مجید ب تحقیق شان در کتب دین و ایمان اول دلیل بر آن است که صورت مذکوره تفتیه را بزرگ
 ترک واجب است و هم ازین سبب که در احادیث متواتره شیعیه است که اگر تفتیه کرد صلوات بر او و جواد و از قبول است
 خواه نماز باشد یا زکوة در روز و حج بود چه جای آنکه جماعتی از عیان بدان دارند که جناب امیر حیاتی تارک
 تفتیه بود که گاهی بهیئت ابوبکر نکر و به تفتیه چنانچه از شرف نهج البلاغه معلوم می شود و من می گویم باید که این
 گروه قاتل بدان شوند که در خلافت صدیق اکبر می نمود و جناب امیر را بهیئت خاطر بهیئت فرمود و ذلک
 من المقصود الحاصل قرآن مجید و دلالت عقلی بعد از نزول لال کتاب یکسر فرمود و حضرت امام الاطهر
 چنان بهار علم نبوت بهر کس عموما و جناب سرور دو جهان خصوصا بتمسک لال که نمود و چنانچه جبرئیل
 خبر داده بود و شاید که در قلب توانا اختلاجی بهر سرور و غنچه پیدا شود که چون اجتناب از صواب رجوع کرد و از نبوت امیر
 فونته بر محمد و انکار یافت و از تفتیه دست برداشت و جهالتش بر اصول اهل فضول بعد

از ملا خطه کتب معتبره طایفه مخصوصاً مجلسی امام السرخسین نزد علمای علوم و جہول اول مراد حسین ابوسان
 و ابو عمر و مشیر بودند چنانچه مجلسی در حیات القلوب کہ مرجع فضلاء امامیه از کتب معتبره در فن سیرت
 جامی میگوید کہ یہاں اصحاب نقل میکنند بعد از وفات حضرت در زمان خلفای راشدین در عمارش
 در باب شہادت و یکیم این است و ایضاً البند حسن ابانام محمد باقر علیہ السلام روایت کردہ یعنی کشی کہ
 بعد از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ مرثیہ شدند مگر سلفیہ سلیمان و ابو ذر و مقداد را وی گفت کہ خارجہ شد
 حضرت فرمود کہ اندک میلی کرد و بزودی با گذشت پس فرمود اگر کسی را خواہی کہ هیچ شک نکرد
 و شبہہ او را عارض نشد او مقتداست اما سلمان در دل او عارض شد کہ نزد امیر المومنین اسم علم
 الہی است اگر تکلم نماید بآن ہم آئینہ زمین این منافقان را فرومی برد پس چرا چنین ظلم و ستم
 ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریہ اش گرفتہ و رسانی در گلویش کرد و چون
 تا آنکہ کندہ و حلقش بہر سید پس حضرت امیر المومنین بر او گذشت و با او گفت کہ ای ابو عبد اللہ این کندہ
 گلوئی تو از ان چیز است کہ در خاطر منظور کرد بیت بکن با ابو بکر پس سلمان بیت کرد اما ابو ذر پس
 حضرت امیر المومنین امر کرد و او را کہ ساکت باشد و او را ملاست ملاست کنندگان از جا بدر
 نیاورد پس قبول نکرد و پیوستہ حق را می گفت تا آنکہ عثمان کرد با او آنچه کرد پس بعد از ان بعضی
 از صحابہ برگشتند بحق و اول کسی کہ برگشت از ایشان ابوسان الصامی و ابو عمر و مشیر بودند پس
 ہفت نفر شد و در آنوقت حق حضرت امیر المومنین را بغیر این ہفت نمیدانستند ازین حدیث رواست
 معاف عیان شد کہ چون خلافت عثمان رسید و مدتی ندید بران گذشت و از دست او جوری
 بر ابو ذر غفاری رفت ابوسان و این دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند و ظلم و جحاشی او را بر
 وجہ ابابکر روج آوردند و در خلافت حدیث حضرت امیر مجوس سلمان محمدی بابا السرازمی را بتعیش بر آنکسخت
 پس خود چگونہ دست او بتعیش برداشتہ نقشہ را گذارشتہ باشد و ایضاً معلوم شد از تحقیق ملائی مجلسی
 کہ انجیہ سابقین و لاحقین علمای رفضہ اساس مذہب خود را بران نهادند کہ جماعتی از صحابہ
 ہفتادہ یا ہجڑہ طالبین حق چنان بودند کہ فکر کردند کہ چون ابو بکر بر سید شریف
 بر آید و خطبہ خواند ایشان داد حق گوی و ہند و او را بریر مشیر آوردند و در سوا سازند
 و مدار مذہب رفض برایشان بود و خود تحقیق مجلسی این بنیاد مترزل بلکہ سناک برایشان
 زیرا کہ ہفت کس بعد از چند ان تلاش اولین و آخرین شیعہ در خلافت
 خلیفہ سوم بہر سیدہ اند آنوقت کجا بودند و کے این حوصلہ داشتند و از بعد
 مذکورہ این معنی ہم ظاہر است کہ عثمان چون این امر شروع کرد قلوب
 یک دو کس از اصحاب شتفر شد تا بہ سبب ستیارہ نوبت رسید و این لفظ

ازان گفتم که محقق لایحی هم ارکان مذہب خویش را وقت اختصار شریفیت میداند که در
 در سیر و سفر بودند سبحان الله اسماء بن زید همیشه مستعدی و متمنی قصاص پدر خود بود
 هرگاه رئیس لشکر شود و خیمه بیرون مدینه زند و در امید بسته او کشته گردد و بمحرم و غیره
 شریفیت اتمان و خیزان نزد حضرت شرف حضور یابد و شریک سامان مجلس گردد و ایشان
 که رخصه نقد جان خود بر ایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذہب قرار می دهند آنها
 از مدینه برای سیر و سفر روند یا اگر نرید و ایضا عیان شد که ابوذر همیشه تا که در مدینه بود و محافل
 جناب امیر کرد و برگز فرمایش نبود و با این همه او را بانی جابر کن دین میدادند پس خلفا اگر بیفرغوم
 اما میخواستند مقرر می کردند احیانا چگونه کافر شوند حالا که بجا رگان در برهم او گفته جناب
 مرتضی سر شاییدند الی غیر ذلک من الفوائد المسمیة والفوائد المسمیة القصصه سخن دین بود که قدما
 رخصه گویند که جناب امیر بر چه کرد و بر وصیت شریفیت عمل نمود پس میگویند که اگر کتاب خدا معجز باشد
 و احادیث رسول خدا را یاد کنند غیر از عمل بر کتاب الله حبل محروم من السماء و قوله انی
 انقضاکم لکما چه خبر تواند بود که جمیع اهل بیت را نیز تابع آن گردانیده گفته بودند که جدا نمی شوند
 و از بنی بر اصول شما واضح گردانیدیم که هر چه از جناب امیر بعد در آمد قلب موضوع بود که ترک
 تقیعت و پیش و ارتکاب در وقت بر تنش اگر بر متر و باشته باید رجوع کرد و در حدیث و عبارت
 شنید که در قواعد است یعنی امام باقر بود که انما جعل التقیة لیحفظ بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیة
 که خاک سخته شود و جناب سید را قتل کردند و صدوق گوید در عمل خود که قتل کرد و او را امام حسین
 فقط بفاقت برادران مسلم انیمه صاحب در کربلا بر خود و ایلویت خود قبول فرماید چنانچه می آید معاد الله
 جناب امیر حق خدا و رسول را بدینطور سجا آورد که جناب سید را که امانت رسول باشد حفاظت نکند و حقیقت
 از طایفه فاحشه که سبیه که دعوی اسلام کنند و چای تشنیه و دوزخ از شعله زند آتش دل از سر
 که نمی میرد اگر چو شش بند در یابی باریا در دلم آمده که کسی از سنیان پیغمبر من شود تا به
 روزی آنها نزد مجتهد رئیس النواصب روم و بر او دجس او دهم که صد یزید و ابن زیاد را
 کشته باشند که مطر و آن امور را نسبت می کنند بجناب بشیر یزدان که کسی
 با کسی از اهل اسلام نکند پس طایفه بچپاره اگر لال کتاب از بنیل ابوالمخیر
 و ابان مشایخ خویش بریارند راست بگو سر پرستی ائمه سمه و بریاء چگونه شود و بگو
 البته ما را باقت عقالی می رسد که صلاص عام در دهم و در وی خلافت ایشان را
 رسو اگر دانیم که کتاب خدا را هر کس دید آن لال کتاب را جز با بقا نشان
 هست تا زیارت آن بر دوزیم از اولین و آخرین رخصه تا امر از کسی ندیده

و خود واضح حدیث آنچه قصد کرده از ان صاف ظاهر است که هر امام مجتهد خود بوده و صحیفه امام
 دیگر و نتیجه مساعی رضه همین است که مدار دین و ملت بهان کتاب است و بس دشمنان دین بهین قصد کرده
 رفسه را بدام دوانه گرفتند و بخارا از ضلالت کشیدند و این بومه های شوم تا امر و زبیر شیره مضلین را بر سر
 س ای وای براسیری که ز یاد رفته باشند آیدم بر فقره دیگر که حضرت امام حسن مهر دوم را کشاد
 از صحیفه خود و آنچه در دستوار العمل مرقوم بود بران عمل فرمود پس بدانکه از جمله اعمال حضرت حسن مجتهد
 این بود که خلق خلافت فرمود و معاویه را که بر طور شیعه کافر حری بود مخلص فرمود حالانکه جناب شهید کربلا
 بخلیه نمود و در وسایل شکر موجب عار دانستند و بر طبق کتاب کشف الغم و تراجم آن آنچه فرمود
 صاف صاف از ان برمی آید که این خبر است که بر گلوی من میرود و در قضا بلا خله خلق مذکور حضرت
 مجتبی را از امام المسلمین گفته اند جناب در جواب فرمود که العار خیر من النار چنانچه در اعلام الاصابه
 یا اعلام الصوابه که منتخب استیجاب زیادت بعضی از امور است مفصل گشته و در کتب شیعه جزیقی
 از امام حسین نقل میکنند مع زیادت شتی کما اشترنا الیه در فیهقان بر اصول شیعه چنان گفته اند که
 لفظ مسود و جوه المومنین از جمله انست و انهمه لالت قوی دارد که زینهار خلق مذکور بنا چاری نبود
 و زنه شکایتها می مسطور زینهار صورتی انداشت اگر حکم ناقص اخبار خلافت آنهم روایت کرده اند
 که در جامی دیگر بکار ما می آید چنانچه در مجلده اول و دیگر کتب بنده دیده باشی خلقت صدور آن
 از حضرت شهید کربلا و اگر بافراتر نمی توانی گفت که العجب که مجتهد بلکه قدای روافض بکتاب
 محتوم می برند و جناب سلطان کربلا بدانند که خلق مذکور اتباع صحیفه است پس آن الفاظ اقتضای
 کما گنجایش ماند غرض که قدامت آخرین بهم خلع العذار و مثل شتر بے چهار میر و نه هر چه در جواب
 سنیان مناسب دانستند برای همه موضوع ساختند و اساس دین ایمان خود را بران گذاشتند
 و آنانکه سطوت و قوت احوال اهل سنت را دیدند و با و داشتند گامی بت امل مذمیر
 نهادند و اصلا باین اصول متوجه نشدند و دانستند که محاصمین بر هر قدم نسبت یا مثل
 عرب را یاد خواهند کرد و بنی نصر ایدم مصر چنانچه عنقریب می آید انشا الله تعالی
 و بهر حال رسوائی علمای ایشان دیدنی است که اگر توحیدی و تاصیل و افعال
 امام حسین بکار برند اتباع اهل سنت و کاسه لیبسی شان است و اگر لال کتاب داخل
 دین بنیاد دین اسلام از پای در آمد اندک غور کن تا دریابی که در بنیام
 نیز مخالفت شدید است با قرآن مجید زیرا که جهانزده مشکلین ایشان محاربین
 جناب مرقضوی را علی الاطلاق حکم تکفیر دادند پس معاویه بن ابی سفیان
 اول ملوک اسلام برین اصل کافر حری شد و خدا سے فرمایند

و قال لی لم حتی لا اذکون ففکته و بر خاسر است که با کفار حربی چون حکم مبارک و مثال
 باشد خلافت و ملک بایشان عنایت کردن ماجرایی عجیب و غریب خواهد بود که حاصل
 سحر و اهنم مقید بایستود و اسطرط شد و ط کجا از ملک و خلافت دست برداشتن پس
 سخن گفت قرآن مجید را که غایبی نداشته باشد با تبع کسانیکه امام حسین آنرا از آن کس
 برگزیدن امر است که طفلان مکتب نیز بران معتقد می کنند و در تفاسیر سید سید از مجمع
 تا صافی چنین که این آیت کریمه را نسخ آیات دیگر دانسته اند که لا یخفی الحاصل مدار آنجه
 خطایم امور بر لال کتاب است و پس این حدیث چه خوش آمد که سحر که می گفت
 بر در محبته می باد و فی ترسائی که مسلمانان ازین است که شیعی دارد و آه گراز ب
 امروز بود و درانی و بعد ازین راوی بنام ابی سبت که در امام حسین مبارک خود کبر شاد و بنابر حضرت امام شریع لال کتاب
 چنین یافت که قتال بکن پس یکش لشکر بزرگ را و کشته شود و همراه ببر آن چند قوم را بر
 شهادت که شهادت نشان مقدر نیست مگر همراه تو امام فرمود که آنجناب بران عمل کرد
 چنانکه در صحیفه او بود و برین امر وارد میشود و ضرب من الکلام و لیکن باراده اختصار میگوم
 آنکه لال کتاب که جناب سید شهید معتقد آن کتاب بوده اول ثابت کن اعتقاد آنجناب را
 دست منع اتفاقا گذشت که آنجناب بروایت اربلی مولای عباسی شافرموده بود که معاذ الله اگر بتی
 مرا می بریدند بهتر می شد از آنکه برادر من حسن بعل آورد پس چگونه تجویز کرده شود بعد نزول
 لال کتاب که او نزول صحیفه برادر خود را نداند و خطیه فرماید و علمای شیعه بران کتاب
 مطلع باشند و از طرف امام حسن منافقان معذرت نهند و لکن المراد یوخذ باقراره و انکار لایحه
 علمای قلبه و این اخوت ایا اخوت اخوه حضرت یوسف بود که دیگران بر حالش رفیق شوند و رحم
 آرند مراد آنکه سنگین دلان است یعنی رفته که اشک ایشان بر شیبید که بلا نزول و مگر و فتیه
 سحر میر علی مرثیه خوانی در مجلس عزاباشد بلکه ترانه او هم بکار نیاید تا بزنتاکی رسمی معین نشود
 عرض کند امام حسین آن لفظ ثقیل و اعتراض قوی نماید با وجودیکه حسن مجتبی متبع صحیفه خوش
 باشند و شیعه که منج او از اولاد خاص حضرت فاطمه باشند لب موزرت کشانیدان بدانشی
 حجاب فکیفت که جهت در تحقیق اربلی حاجب ادرین کتاب و کتب دیگر نقد جان و دل را
 نشان کند و اعتراض او را بر سحر شیخ حارثی که استاد شیخ سید بود و قبول نمساید
 و در دستانی در کتاب امامت با اتفاق فریقین کتاب او را که کشف الغم عن مرفقه الامیه است
 معتبرند و اگر دعوی اتفاق اهل سنت بر جای خود نباشد باری در باره دعوی اتفاق شیعه هر که شکارد
 مؤمن نباشد و این که شیعه می علاوه بر آنست که لال کتاب حکام کتاب الله است و نسخ می گرداند و بهار میراث

ابراهیمی و محمدی علیهما السلام بنظر گیان تمامی است بنماید یا قیامده فقره حکم لال کتساب
 برای جناب سید الشهدا پس میگویم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد امام حسین در زمانش
 برای ذوات امامت و اوقات مبعوث شده و مجاهد کفره شده خون شیده کوفه بجوشیده
 و امام از کفن فحشیت بطور رسیده و انتظام حد و دینی و دنیوی در اوقات بذات و الاضطرار
 متعلق گردیده علی با ذکر فی افادات الرضا و قد عرفت بیانها و حال معاویه بر یگانگان
 که او خون هزاران کس بر خطار خخته و غبار طغیان و بغاوت از هر طرف بر انگیزند و هر چند
 حضرت امام حسین زهر و سنده خویش را معین نفرموده و لیکن مدار و دلیل بر تصحیح محققین شیعه است
 که اذعان بدان دارند که این کار از معاویه بوده و ازین است که شیعیان در کوفه بجوشیدند
 و بملاحظه این ظلمها بخروشیدند و حضرت امام حسین را بر جهادش برانگیختند و الحاح را بر ابرازی
 آمیختند و آنجناب زیهار قبول نفرمود بلکه حکم انجینی نمود که عهده یکم میان آنجناب و معاویه فرست
 بنور بر هم نداشتند و از کتب شیعه مثل سجاد و غیره بوضوح می آید که آنهمه بارها شکسته
 حال آنکه از حق تباری در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که قَدْ اِشْتَدَّ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا لِعَلَّكُمْ
 بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس بر اصول شیعه وارد میشود که بر ضرر و بود امام حسین را بر معاویه
 خروج فرمودن و هر گاه در شرکت یزید بمقدمه زهر دادن شکی و شبهه نبود ضرر و رشد او را هم گشتند
 که سرافعی کوفتن و بجای او را نگاهداشتن کار خردمندان نسبت فکیت که امر فاعله و او در کتاب
 مستطاب و رویداد و تادیت قریب پنجاه سال درین امر ضروری در نگذاشته بود وقوع آمد و پیچ تا آخر
 در میان نباشد و فوجهای شیعه قتل نمیشود و جناب امام حسین ذوات امامت تعلق کرد و زمان قتل و زهر
 مثل زمان جالبیت ماند پس علمای شیعه در معینی که معاویه موافق را شکسته کاوب باشند یا امام حسین
 از حد است معتزل گردند زیرا که چون آنجناب با امور بقیه نباشد پس صورتی بجای عقلای عاقلان آید
 قال الله لهم احببتهم انا خلقكم عبداً و انکم الیها لا ترجعون و انکم الیها لا ترجعون و انکم الیها لا ترجعون
 بجملاً و مفصلاً پدید است که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر بسته
 محبوس و آنرا انصب العین می گزارد بلکه روز ختم صحیفه عمر شریف امام ختم محراب و شهادت همسایگی
 رفیق اعلی فرامیرسد پس زمان چنین مجاید فی سبیل الله باشد و امر دینی معطل ماند و لاجل
 و لا قوه الا بالله و بر صوابه و تحقیق و تدقیق علم الهدی کجا نزول لال کتاب و کجا صحف مستطاب
 مدار کار حضرت امام بر تحصیل ظن بوده که لا یعنی عن الحق شیا پس ملاک امر انا تنش در زمان مقدس
 شهید که بلا بالا از اجتهاد مجتهدین نبوده باشد چنانچه عنقریب این بحث بر حسب سعاد و وقت می آید
 انشاء الله تعالی و اهل عقل العبد و بدین عبارت علم الهدی روضه بملاحظه نظر دقیق نه عیال الله نظر سرسری

به سیرت قلبی محو نژادید با الحاق نیریه شقی اگر بعد از ان زود خورد باقی میماند باز خروج بر او قوی میفرمود
 که او نوشته بود سجا که مدینه که باید امام را نزد خود خواندن اگر بهیئت سلطنت من قبول فرمایند بها
 در نه سر مبارکش باید فرستادن و این تقریرات که گوشش رس گردید بنی بران بود که هر آنچه
 معاوید بود قطعاً چنانچه ایشان بخیال خویش در کتب خود بیایه تحقیق رسانیده اند و چون نزد مجتهد
 امر جناب امام حسین علیه السلام بر کتاب مختم و صحیفه معلوم بود در هر دو وقت امر رب العالمین را بایسته
 نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را کشتن و شهید گشتن این امر قطعی یقینی مشهور و استشاره
 و مستستی در عزم و تصمیم داده بر بلکه گشتن از مشهد خویش بیلا و اقالیم دیگر چه معنی داشته باشد
 خدا یا اگر فرضه گویند که مثل واهیال در امور دینی خصوصاً نصب مرقنوی کار نبوی بود معاذ الله
 و اما نور دیده خواجه پیر و سر او علی مرتضی و فاطمه زهرا با وجودیکه از هر جناب امر شهادت بشنود و دشمن
 در کوچکی مره بعد از خری و بارها باز این شهادت برای مغفرت شیعیه بر دوش گذارد و بکمال طبیب
 خاطر در عهد طفولیت راضی بر ضا و هت تیر قضا باشد و در عین وقت امامت این لطایف جل را
 پیش آورد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از مجانبین هم روا نباشد الا از مجتهد که کاشش بخیران
 دین و دنیا جمیع رسیده بعضی از سفها که مجتهد اورا بنا بر اعراض باطله خود بعرش برین رساند البته
 با لهار اردستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر و واقعه که بلارار و بر وی فرزند برگزیده خویش
 در طفولیتش گفتگو داشتند که بخیال نمی آید که حضرت این دختر را بر دوشش کشاید و قلوب مادر و پدر را
 نیز اند و بکین گرداند و لیکن دیگران بخواستن نوشتند که این خیال و الکار از ان جهت صد و بافته
 که منکران این نفوس مقدسه مظهره را بر ذوات خویش قیاس کردند که پاسبند عیش و کارانی دنیا با
 دکان بزرگان و خردان همه طالب مزید ثواب اخروی بودند و بخصوص بر ایشان چه استبعاد باید کرد
 و من میگویم که اهل استبعاد را اینهم یاد نمایند که اما این با وجود کوچکی بدالالت آیات سوره هل اسف
 با وصف آنکه هنوز قوت از شداید بیماری نیافته بودند فی سبیل الله لعلنا نحصن خولین بسکین و عظیم
 و اسیر چپشاق و محن و سختیها بطیب خاطر کشیدند پس تبحر از بیان واقعه شهادت پیش امام حسین علیه السلام
 دلیل بر آنست که پیشوایان فرضه بلکه مجتهدین نیز کلیه از ملاحظه خصائص ابرار و ائمه علیهم السلام و قطعاً کور
 بودند و من لست بخیال الله که گوید الله تعالی فی الضر و محنت بهوات مجتهد عنقریب بتفصیل آید انشاء الله تعالی
 و قصه حضرت ابراهیم و اسمعیل هم یاد کرده از حکمی الله تعالی عما قلتما بلغ معه السعی قال یا بنی
 انی اری فی المنام انی اذبحک فاعظم مکه اتری قال یا ابراهیم
 افعل ما نصحی من سجده فی ان شاء الله من الصابین که این را بایان و بار
 جناب سید الشهدا از شیخ مجبول هم دست نوشته سبحان الله حضرت اسمعیل فرج خود را

بکشاده پیشانی مهلت زمانی تجویز فرماید و امام حسین که در معارف ربانی بیدار و در مراتب الازهار و زو
 نه عین دل باشد و باز شهادت را از سابق در طغی برگردان و دوش مبارک بکشد و خدای عزوجل از او عذر
 موهب برگزید و از اشتراک نفس فی سبیل الله تکامل شود آری راست گفته اند که ان الرفض لیس فی
 آدم بر دایت دوم پس بدانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تا قرب وفات خود نجبه اهل بیت را
 ندانست کیستند و جبریل علیه السلام بیان فرمود و لفظ اهل بیت بجای اهل انجیبت نهادم که حد
 بخشی این هر دو لفظ را یک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی اهل بیت است چنانچه بالا ذکر شد
 عجب است که انجیبین و محبتین رفته بداند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنوقت از حد
 نجبه غافل باشد و فاضل و برگزیدگان اهل بیت خود را نداند و در سابق برگزیدگان اهل خود را
 بزعم رفته و آل عبا حصر نماید و اما اولی الالباب ان هذا الشی عجاب و مظهر است که در وقت
 رسول خدا پیوسته نبود و در وقت غشی و شدت مرض و زحمت حسنین رضی الله عنهما است
 حضرت آوازشان بشناخت و پرسید که اینها کیستند و سابق ازین دانستی و غریب می آید که در خطبه
 چندان اتهام ملایک رود و آنکه تجویز نکردند و آنرا رسانیدن وحی حضرت رب الارباب و این کتاب
 مستطاب که جناب سید و در ان مقام نشیندند که در ان تغفل پس محبت و دیگر اتباع او از مقلدین ننهند
 که گویند مقصود ازین سوال تفهیم اصحاب بود تا بطنست و جلال این برگزیدگان درگاه حضرت و جلال
 بر بند و انکار ننمایند و چشم عبرت نمایند الحمد لله که این اهم مسدود شد پس بیان شد حال سفاهت
 وضع و لیکن بکار ما می آید که اکابر مجتهدین و محدثین آنرا بر سر چشم می نهند و علاج خرافات مذمت باطل خود
 از ان میجویند و قهراً ان المردود باقراره و ایضا مقام غور و نظرات که در هر دو مقام ازین میث مذکور است
 که چون حضرت امیر باجم حسن وقت شهادت خود لال کتاب عنایت فرمود او بر کشود عمل کرد و بجهت مذکور حضرت
 امام حسین و فتیکه مهر از ان برداشت بلا مهلت تحکیم را در ان دید که همراه بر قوی را که از روی شهادت دارند
 و نصیب ایشان نخواهد شد مگر بهجت تو و بالاتفاق درین زمان معاویه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
 و از برگ خود می ترسید و در ادراک ان معنی که اول من میرم یا پناه عمر شریف بر می شود و بمنزل مقصود میرسد
 و بدترین دشمنان بنجر در دادند و بالا آخر خود معاویه بی اجل این مشکل بر دل پس بوزیر خود حکم نمود که کسی
 بفاصله روزی یکوفه روانه شوند و بر دوفه ازین سمت چون پرسند البته سوال کنند از کجا میری پس کسی
 باتفاق لفظ و معنی چنین بگوید که از شام چون سوال کنند بگو حال معاویه چون است تا که لشکر کشی خواهد نمود و بر سر
 خواهد رسید بگویند مگر هنوز شمارا خبر موت او نرسیده پس البته از مرض طیب و تغییر در موضع دفن سوال فرمایند
 بگویند که مرض این بود و طیب فلان موضع قبر فلانجا و باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرا دارند که بالا آخر
 بعد شتر خبر در سه روز حضرت رضوی چه فرمود القصه چون خبر بمقتل شریف رسید مردم ستر و دودند

روز دوم هر کسی ذکر کرد و در ششم شهره در کوچه و بازار افتاد و حاضرین مجلس بر پا گفتند حضرت
 امیر فرمود و نیز بارگوشش منهدم من اول وفات کنم و او را هنوز مملکتی دراز خواهد بود و علمای شیعه نوشتند
 که او را برای خلافت خود اطمینان کلی بحصول پیوست پس ای بر نیاید که حضرت امام حسن صلوات
 خداقت نمود و او را بجلالت حکومت نخواست و بعد از امام حسن ظلم و عدوان او را حدیث نمود
 اگر چه تضعیف این سخن ظایفه دریده درین قبل ازین دانستی ولیکن مقتضای نظم مشهوره حضرت
 از سخن تو گر نگر و ملزم به او را بسخنهای خود شناسم کن و جناب امام علی السلام را نظام شده
 و آیت امامت را چنانچه قبل ازین دانستی چگونه عمر اترک فرمود حال آنکه طعنان و عدوانش از سبک
 بهتر از شیهه حتی که حضرت مجتبی را بر سر شهید گردانید که اعتراف فی بده الا وافی او را خروج بر هر ظلم و جفا
 مداویه درست بود و کیفیت که این همه دواعی جمع شود که وجوب باقی غایت رسید و حضرت امام حسین
 آنهمه نقص نمود و وجود و ستم را میدید و با وجود تحریکات و تحریفات اکابر و عجماء کوفیه از جای مقدس خود
 نه جنبید این مقدار مهلت در حکم مذکور که جناب امور الحارثین و دیگر بایده قوم روایت کردند چنانچه از قول
 مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در بخیریت اینهمه تصحیح بود که و اشترک فساد شد و غرض بل باز
 مهلت در آن بعد از سفر کوفه هم واقع شد و غم بلا و دیگر فرمود فاعنی و ایادلی الا البصار با خرابی
 مگر گویند که حضرت حسین بدیدن اینهمه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوئیم رخصه قبل ازین تیر
 با دوفتی در دیوان میسر آیدند که امام معزول نمیشود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز
 مهلت پنهان و دراز باقی و در باره بعضی از اولاد امجادش حکم خاموشی فرارسید آن چه حقیقت دارد
 و اگر گویند که حضرت امام حسین در نیت بهدایت گمراهان استقامی پرداخت گوئیم حقیقت این شان
 علم است مهند اصول خود را جمع کنید و ببینید که مرویات امام حسین ایابای اصول کفایت میکند یا
 قروع و حال انبیت که اگر تمامی کتب را غزال نماید غیر از چهل تا پنجاه و آنهم در تهذیب اخلاق او چند
 از مسائل متعلقه فقه و دیگر چه از اصول شیعه برمی آید و حق اینست که چون انتخاب دشمن تقیه بود
 او را که قلب مبارکش تا زمان یکی بود که می پرسید و دشمنی تقیه بدانجا رسید که واقعه کربلا اول دلیل بر است
 چه در آن مصائب لاعین رات و الاذن سمعت تقیه را تجویز نکرد پس افادتش را که مینید و از خرمش
 که خوشتر چینه افروز بپایکی و فتاکی این نامشخص باید دید که سبق هیچ امری باید کرده و انجام رانده
 بر الحقی که هنوز کاسه لیبی ایشان از علم الهامی نگذاشت چنانچه خفیه از کلامش واضح خواهد شد و نمود
 که قائل شهادت امام نیستند و اقرار شهادت بطور تقیه و توریه می نمایند اکنون باید که در
 هر کوچه و بازار که سوار می او بگذرد و نیکیان بکار خود مشغول شوند قوه ازین قبیل
 احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده الخ حاشا که چنین تزییات و خرافات

از ائمه اهل بیت و رد یافته باشد که واقعی را براسی کتاب الله اعظم تعلیم باقی نگذارند
 اهل قراچه و دیگران که بطور شیعه بر امامی مخالفت قرآن مجید برگزیده این روایات صراحتاً وضع نمودند
 که منبر آثار وضع از سیاهی آن واضح است که فقیر بطور نمونه آنرا بدقت فرمودم و آنچه باقی است در
 ابحاث و انظار مشتق از آن خوار با سبب می شود بحول الله و قوته تکلیف که ان شاء الله تعالی و با زبان ایشان
 و محاورات اکثر تعلیم را تغلیظ فرمایند که ما مغموز و مضمون آیت کریمه گفتیم حیرت آفتاب آخرت است
 للتاسی الیه لکن ذیل فرمایند هر که خواهد تفسیر قی را که نزد ایشان تفسیر اهل بیت است بپند و وسیله
 که خود حتماً از طرف خود تراشیدند و نام آن بزرگان گرفتند ملاحظه فرمایند که آدمی را از ذکر آن
 شرم می آید بگوید و این حدیث را که مقصود علامه دهلوی قدس سره العزیز ذکر آن الزام این طائفه فاحشاً
 نماید آنکه که ما خدا علم حضرات ائمه نزد ایشان چنین موضوعات است که کلینی در بیست سال آن را
 جمع کرده و مقصودش ابطال دین شریعت بوده که چنین دعوی کرد که دستور العمل ائمه اکثر تعلیم نیست
 بلکه لال کتاب است که چنین اهتمام حضرت جبرئیل همراه اسینان انبوی آورد و مقام حیرت است که کتاب
 برای استقرار دین و شریعت بدین طمراق نازل شود و کسی آنرا ندیده حتی که چون فاضل معاصر صاحب
 منبع السد که تفسیر دوسه پاره از قرآن مجید نوشت از من این مقام را شنید خدا شاهد حال است و کفی باشد
 شنید اگر یا خون در رخ و قش خشک شد بجهت آنکه چون قرآن از دست رفت دیگر چه باقی ماند
 که اذالم یکن راس المال عند رجل فکیف یرجع و وجه آن اندک معلوم شد و اندک اندک مناسب
 مقام گفته میشود ان شاء الله تعالی و در حقیقت این محتاج دلیلی نیست بلکه عقل هر کس به مشقت
 تعلیم بدان پیبرد که کتاب مختم نازل نشد مگر قریب وفات شریف و احکامش مخالفت قرآن مجید
 پس برای نفسونیت این کتاب مستطاب بهینقدر کافی شد و خبر دستور العمل که نزد امام مقصود است
 خاص نماید و این امر خود یقینی است که صد او خوشتر گم است که اگر بر می کند تا کسی بگیرد بنده و بخاند
 الغرض قرآن اهل بیت کسی تا امروز ندیده معذرا بحکم امام جعفر علی باقی الکافی منسوخ التلاوت گشت
 که قال صاحب الزبیر باقی ماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود به اعتبار دید و مثل توبت
 و رجیل گشت فیت ما قال صاحب الحق العیاذ بالله رفقه اگر نه دوست و بازند و کوه الوند را بکنند
 گاه نتوانند بر آورد بفرموده پس هر گاه بنا بر اصول اصلیه شیعه امامیه الخ تا قضیه صراحتاً و بجا لازم آمد
 بایشان باختصار تمام باید شنید که آنچه پدرش و دلداری مروت و دلبر به فتوت در کتب مطبوعه
 غیر مطبوعه و هم این فرزندش صدق بالقیه کان من نبأه لیستنی حذر اخوانه نیز در
 تالیفات خویش از غایه کافر کیشی و بد و ناعاقبت اندیشی مطابق بحسار مجلسی
 و حق ایستین و غیره آن بدرجه تحقیق رسانده اند اینست که در احکام ائمه نهاده

اختلافی نیست و از روایات و بیان علل المشایخ علت این حکم هم بیست و از آنکه
 اجتماع دفع باب اختلاف است و برائت نه بر مجوز نیست پس احکام ائمه نام اختلافی ندارد و انصاف
 اختلاف موجب گمراهی است و انما الدین واحد و در حکمیکه مجتهد الزانی در اینجا داده نمود از آنکه اگر
 که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بود و ما خدا علم شان این صحت نگیرد باشد البته ضرر افتاد
 که احکام تشیعیه ایشان مختلف و رویداد مثل طهارت و نجاست و خمر چنانچه بالا دانستی و انشا الله
 و عدم آن از مذبی همچنین مسائل بسیار و از اینجا است که اختلاف رخصه را در احکام فقیهیه حدی نیست
 پس مجتهد الزانی بهم نگذرد نفس شیطانی خود را بر پیر و سقانی و هم دیگران از غولان بیابانی و نیز
 مجوسیان ایرانی قهطران ماذکره المجتهدین اقتضای بعضی بضایع کونه او من من نسج العنکبوت است
 و من ورق التوت و هذا من فضل الحی الذی لا یموت و در نتیجه تمام اگر کسی گوید که مراد از حکم الهی است
 که در لال کتاب برای ائمه مجتهد شده بود و این اختلاف و شت بعضی احکام تشیعیه و بعضی احکام باجماع
 بر نفس الامریه و در احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در هر دو
 لازم نیاید و این مغلطه و کیدی است که گرفتار نشود و در آن مگر کسی که کتب فقهیه ندیده یا دیده و بیخبر
 نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحت یافتند بعضی طهارت و خمر از تشیعیه بیان کردند و جماعتی
 البته در گروه شیعه اختلاف افتاد چنانچه در سابق از کتب شان دیدی و شنیدی پس بر تبه بدیدی و از
 رسید که احکام ائمه مختلف بود و تحقیق متقدمین مواضعین ایشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست فتنه
 بلا یب و نیز لازم آمد که ائمه مبلغ نباشند مطابق دستور العمل و آن مستلزم بغیر تبلیغ است و آن موجب قبول
 بعضی اقوال است و قد قال الله تعالی و لو نقول تخلفنا بعضی کما و انک کذبنا شیئا لیهین قطعاً و انما
 الآیه مذ خطاب سید المرسلین فما حال الائمة المعصومین الحاصل چون احکام الهی برای ائمه مختلف بود
 البته احکام شان ناگزیر است که مختلف باشد و نه لازم آمد که با اتحاد بودند و خود با هر که اختلاف کردند
 و هو الضلال و الاضلال و از برای کید مذکور مجتهد الزانی لفظ علیهم درین عبارت آورده و گفته که نگاه
 حکم هر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام منتهی باشد و لفظ مختلف نیز آورده و لکن بعد کشف تمهید اوعیا نشد
 که از این لفظ مذکور گره اعضا یعنی تناقض نمی کشاید که بحث یا بمعنی تسلیق دارد
 نه بلفظ مذکور و هر یک من داب المحصلین قوله و اما ثانیاً پس بعد منزل و مماشاة
 میگوئیم که در اینجا معلوم نیست که لفظ مماشاة براس چه آورده آیا اهل سنت گاهی
 گفته اند که براس ائمه کتاب است و صحت نزول اجلال یافته تا لفظ مماشاة را داخل داد
 هر کس از ناظرین این کتاب میداند که رخصه قرآن و حدیث را بر طاق نهادند
 که بجزیب پیشروای ایشان یعنی عبد الله بن سبأ موافق نبود و کس ضرر افتاد

براسه انکه چنان قرار دادن که از برای ایشان کتابی و دستور العملی مثل پرواز و
 صحیفه از آسمان فرود آمد که ماخذ علم و عمل ایشان همان است و انیمینی را مجتهد اقرار کرد
 که اول اخبار است که شهرت رسیده و نزد اهل سنت سنیه این امر موجب کفر گشت
 که چنین گوید پس معنی مما شاة صورت نه نسبت و در حماقت بر روی رئیس علمای روضه
 بر کشاد این محاوره چنین نیست که مجتهد در خاتمه بطور تفریع در اصل استفتا گفته بود
 که پس اطلاق لفظ شهادت در ماخن فیه که احیاناً بر زبان اهل سنت جاری می شود
 غالباً که محمول بر مسامحه و مما شاة یا قتیقه و توریه بوده باشد پس توان گفت که این لفظ سخن
 نیکو مجتهد است که جایز و واقع میشود و در اینجا بر موعوم او درست افتاد و در اینجا بیجا شایداً
 که در عقده ان جوانی همراه گروهی از یاران و شاگردان مجانست و محادثت بسنجی
 و لطیفه گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت که بر دروازه بود بدرستی می پرداختم و پیشتر در باب
 و طرافت گفتار در می معنی بود که سخن نیکو فلانی بیست تا معلوم شد که بعضی چنین سنیه
 که لفظ معتاد بر زبان میارند نتوانند تفسیر کردن و جمعی باشند که وقت محادثت دست خود
 بر شکم می گردانند پس روزی یکی دست او را بدست خود محکم گرفت و سوالی کرد هم گزین سخن قادر شد
 و همه کس خندیدند و او چند ان متاثر شد که سه روز از خانه بر نیامد قضا را روزی بزرگی صاحب
 سجاده قصیه ردولی برای ملاقات آمد و مادرشست بالاخر وقت نماز پیشین و در کفایت امامت
 بکن تا پیش رفت و مالیشست او صف بستیم اتفاقاً تا خوابیدیم که سخن نیکو لفظی بود آمد و کلامی
 ناگاه بر ما خنده غالب شد و امام بعد از نماز متوجه گردید و گفت راست بگوئید که از من در احوال یا مستحیات
 نماز چه امری صادر شد که شما بران خندیدید پس من از حقیقت حال خبر دادم که هیچ امری بعد از نماز
 غایت ما از خند می چنین است این امر غریب بخیال من راسخ نشد ما همه احباب قسم خوردیم و صاحب
 گفتیم که بعد از ان کلام که رو بروی فلانی گفتی کجا رفته بودی پس او از آغاز تا انجام ان لفظ
 در تقریر خویش اعاده نمود و صاحب مجاده را هم خنده در گرفت و گفته فرو نشست بیاد می آمد
 که آن روز توبه کردیم و باز بروی دوستی زینبخت خاص نخندیدیم از آنجا که صد و لفظ تذکر از انس امام نرسید
 امر عجیب تر بود و از آن بگذر او بهار دلم در بود که بعد از نماز با بنیقام رسیدم و از گلین تقریر و تفسیر
 قدوة المجتهدین کتار و دامن پر کردم و بوسی گلشن چنان مست گردید که دامن توبه از دست رفت
 و توبه زمی کردم و آمد بسیار بی ساقی توبه شکستم از دست و بعد ازین یا دمی آید
 که مجتهد فانی لفظ جمیع که سور قضیه کلیه است میگوید و دیگر علمای نیز یعنی محقق نزدشان نیست
 که بنیاد جمیع احکام شرعی بر طاعت است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه

با اینست غالب ندای آسمانی میباشد که ایما بایش احکام بر علوم الهیه میباشد باید آنرا شرح کردن که در
 شریعت مطهره کجاست و آن کدام کدام چیست که محاسن قرآن مجید بود و حکم علوم الهیه بر آن روش
 و قیود محاسن برای آن است که در موافقت است از مائزاتی ندارد و در ظاهر و اگر تفهیمه قول و الامانند
 معنی اینست که شاد و نادر در شمار نیست پس شکانیکه اشارت بدان کردیم از میان بر شیخ خود
 مستقیم طلبیدیم است و در مخصوص نه امری دیگر که لا یخفی و در اینجا بقدری که اگر صدیق عینه
 از جناب طایفه طلبگی و مطابق ظاهر علوم شرعی چه بدی کرده باشد هرگاه معنومین عالم ماکان
 و یکون برین راه روند او چگونه بلکه بالاولی نرود که این علوم او را کجا حاصل بود و این ابحاث
 را و نقص طعن ارجح مفصل نوشته ام چنانچه حق تعالی مرا توفیق تهذیب از انزاله العین
 بخشید امید وارم که توفیق تهذیب آن کتاب نیز بمن عطا فرماید تا افتخار روضه و غوغای
 وجودی در شان سکوت گرداید بالبنی المطلبی و الا لامجا و بعد ازین ناظرین و سامعین را باید
 اندک غور کردن و تاملی بکار بردن که در جاییکه اتفاق فریقین باشد حکمی از احکام در اینجا
 مما شاة نزد مجتهد کجا محقق است و اگر باشد باید که در اطلاق لفظ شهادت در باب شهادت شهادت
 اتفاق فریقین باشد لاجرم اعتراض مجتهد در احوال متفقان خود بخود از هم باشد زیرا که دعای
 او را اینجا از لفظ مما شاة آنست که سنیان در تهذیب گفتن آنجناب تقلید یا اختیار کرده اند
 در حقیقت این مذہب ندارند و اعتقاد شهادت نمیکند و شهادت بر قوانین شان منطبق نمیکند
 پس مما شاة در اینجا بران اتفاق فریقین باشد کجاست حائیا بمجهر من نبوت رسیده اند و اهل
 اضران که لفظ مما شاة از آن قبیل است که گفتیم و آنچه روی من وقوع یافته بود حکایتی
 برای تمییز این مقام برای طرفان نوشته ام و در تلفظ با اتفاق فریقین اتفاق شیعیه البته ثابت نشد و من در کتب
 خلاف آن بیش از پیش دیدم و روایات اکابر محدثین شان دران باب با اصول موضوعه موجود در هر
 از ان و آنهم کمال اقتدار اعلام می نماید که کلیتی و قیاسی او آورده اند که جناب میرزا کزب فرموده اند
 که لا محبت است نزد که در عالم ارواح ترا ندیم پس این دعوی خلاف نفس الامر است یا ز گفت آنچه
 اول گفته بود و بالاخر عاجز نشد و بر ظاهر است که احکام مجتهدین در دنیا و آخرت چیزی دیگر است و احکام صواب
 و غیر شیعین چیزی دیگر است و برین مرتب شیعیه میباشد و اینها که سامه را از احوال قدر و او بر عیال بن عمر را محرم
 که از استنجوم بر عظمی نزد شیعه از امامی صادر شد که امام الامیه و خلیفه اول نزد امامیه بود و لعجب که عبد الله را
 بسیاری از بنی امیه خواستند که خلیفه شوند قبول نکرد و سامه مدعی خلافت بلا فصل گردید و از هر دو
 سرقتوی هر دو گذشته گذریدند که لا یخفی و محضی نمائند که چون مجتهد الزامی قول صاحب تحفه قدس سره
 را قبول داشته بتایید آورده که علوم ائمه علیهم السلام محصور بود و است و بر بیان کتاب مخنوم درین صورت

نیز قرآن مجید از دست رفت و باقی نماند مگر همان لال کتاب برای علم و حل حضرت امامیه جناب بعد از این گفته
 که هرگاه این مقدمه مسمد شد پس میگویم این حال مقدمه دلیل و از اینجا بوی عیان شد هر چه فلک گفت احسن ملک
 گفت نه پس حال تفریع ناکند به و قطع نظر از هر کاکه به مشو عبادت نفس یعنی چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و محمود
 سواش مستحکم بر نفرت و عیان است آنحضرت مجتهد شده و در محل تقیته باقی نمانده بود دلخ و وارد میشود که ما بعد از است
 آنچه بر امام حسین از انواع مصائب برگشته خود تصریح کرده اند که از دست حضرت آدم تا ایندم بر سر فرشته
 و با اینهمه اتفاق فریقین تقیته مگر در اعتقاد و چوب تقیته از کجما که معتقد بیکو اند هم بنوده باشند سر و دونه او
 دست در دست یزید و دانند که بنای لاله است حسین پس برای اینجناب چنین گفتن که کوفیه خلی بکشت جم
 شده محل تقیته باقی نماند که موهم آنست که قبل ازین تقیته میفرموده است حال یتیم لیاقتین که امری را که
 بظالمش از طهر من الشمس و این سن الا حس باشد بدین مطلب بیان کردند با جناب نسبت دادند و صریح
 این کار را تو آید مردان چنین گفتند سبحان الله العزیز الجبار اینجناب وقت معرکه که بلا در لال کتاب با امور
 قبل قتال و سر فروشی و قرین تقوی می دادند و قبل از آن تنگی نمی بشمار و ای زاده نیا و مکر و است
 هیچ گاه سر و داین عمل که تو شد اد کرده و معلوم نیست که کلمه لوجرا نفی منبر این رسول بل اتفاق در کتاب بود
 عیسی اربلی که مجتهد و ارجحان میداند که قبل ازین یافتی هنوز دیده یا ندیده پس راستی را از کسی مشتاق
 و گوید که این واقعی امر البقیه تقیته محال است و اگر با تهمیه چنان اعتقاد می کنند مگر از روز اجتماع کوفیه تقیته
 از دست حق پرست رفت پس نظم خواجه حافظ شیرازی برای او کافیه است که تشیع خود ازین است که این در
 آید اگر از پی امر و ز بود فردائی و آنچه گفته که تمام حجت و جوب جهاد متحقق شد الح سابق گزشت و
 انشاء هم دانستی که بمجود و وفات حضرت حسن مجتبی خرد شیعه در جوش و زبان ایشان و زخم و دش آمد و
 ظلم و عدوان معاویه بعد از ششیدن حال بدکی و کامرانی خویش از حد گزشت فلکین بعد از وفات امام
 العزیز حضرت امام حسن پس در وجوب جهاد با وجود و الحاح محنت شان که امام و قیام ازین باقی
 نماند که چه بر دایت شیعه دوازده هزار از خلاص نامه کوفیه بفرستاد و معاویه اتفاق میبند که عدد
 مذکور را کسی در اثر اصرار نمی شمارد چه جای آنکه علو مباهات اثناعشریه در هر باب علوم همگنان است
 که سه صدر باید دوازده هزار رسانند و در عایت لقب خویش را نصب العین گزاشتند و لفظ
 انهم بکثرت اتران آوردیم که علم الهی را فاضله بمقتضای این بعضی الظین انهم کارا ما است امام
 حسین را با جهاد و ظلم رسانیده و قتل ازین امور بر تاسه رفته حرام بود که فی الاموال
 ذلک ظن الذین کفر و انیس بر اصول شیعه چنین طاعتی و کافر حربی را گزاشتن البته ترک
 واجب خواهد بود و انهم عدا اذ الله و جهال علی الامام عند المجتهد الطغام و آنچه گفته که علم باطنی
 خلاف آن معلوم بوده احوال در مقام سخنی بطور استفاده گفته میشود که در قرآن مجید از زبان

مقدس سول خویش میفرمایند و گویند که اهل علم الغیب که استکثرت من الحی و ما مضی السوء و ازان
 صاف صاف معلوم میشود که اگر علم غیب حاصل میشد هیچ لغزشی رونمیداد و نیکی بکثرت تمام توقع می آمد این
 بدون عمل بیان چگونه است میشود مثلاً یکی را داشتیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچار
 او مطابق نفس الامر نیست حال آنکه است بود پس در انجاش شش سنی نکردیم البته تقصیری و تقاضای رود
 و اگر حقیقت کار مطلع میشدیم و گوشش نموده و غیره که موجب بد ثواب میشد و شخصی را از حجت تقوای
 ظاهری تنقی نستیم و امانتی سپردیم و هر چه را خود در برین شیان گشتیم بستی با مبتلا شدیم و اگر علم غیب حاصل
 شدی چرا در محضه گرفتار میشدیم العوض تنقی این امر چنان فرمایند که مستفیدان شکر که ارشادند و آنچه چنان
 محتاجد بایستی قائم مقام معادن علم جاری میفرمایند که زمان سلطنت معاویه طاعیه بود بر کمال مقتضا
 حال و مقام طبایق می باید زیرا که از کافی جناب تفتة المومنین و افادات راوی تقداد عن الرضا رضی الله
 معلوم شد که امام برای دفع غبن منصوب میشود و باید که نظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
 بکوشد پس بایستی بر او با ضرورت خروج فرمودن و مظلومین و مظلومین را از ظلم و طغیان نجات بخشید
 پس در وصف معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح گردید و معنی کمال
 بلاغت درین زمان همین است و او را غیره حاصل چون تدارک بوقوع نیامد و مه آنجناب مشغول ماند
 و آنچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضرور بود و هنوز باقی و اگر گویند که امام حسن خلافت را جلع فرموده
 امام حسین چگونه بادی می جنگیدند گویم جوابش در حقیقت نحو بهترین وجه ازین اوراق معلوم تواند شد
 معذرا بگفته میشود که چون جزائی فرموده بودند که خطبه عظیم است آن خطار ابا می گذشتن چه معنی دارد
 و حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع طغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در تکفیر معاویه جز
 کردند و مجتهد تیرا و صفت اجتماع تقلید ایشان کرده و قرار در سواد گرفته بود چرا جنگیدن دست نیاب
 فکیف که بانی مسانی بغاوت و هزاران احداث و امر بوضع احادیث کاذبه در مناقب خلفاء و جورو جفا و حش
 جناب بر نفسی باشد و با او جواد فرمایند حال آنکه فتنه یعنی و فساد و خون ریزی عباد او بر انگیزه بود و از نیابت
 که در لال کتاب بالتخصیص برین شتی را نام نیز در چنانچه مذکورین عبارت کتاب مخموم نیکو میدهند و کمال احتیاط
 حضرت امام حسین ان بود و بقول مجتهد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل اوقت نیرید فرستاد بودند وقت معاویه
 میفرستادند کسی دیگر را اگر شیعیان باک بکشت طیب لای اتفاق از حضرت می نمودند محبت تمام بر آنها تمام میشد
 و نه و از روزگار باغی و طاعنی چنان بر خیزد که بزیاده حوصله بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بجا می رسیدند
 که اگر امام بیعت کند قیاد الا سرباز کش بفرست معاذ الله بعد ازین مقام استفاده نیست که در فارسی رعایت تکریم
 تائیت نیست که علمای بکنند و جواب بعضی اوراق ایضاً در مخصوص عبارت کاستان امر و خطبه که سیه را دران زمان
 نفس طالب بود و شهوت غالی هم برتر کایب عزلی بین نخیان چنین را منع است که عرب رعایت تائیت نفسانی

درین ترکیب نمیکند پس چنانچه در حواشی شرح ملا نوالدین عبدالرحمن جامی بر کافیه مصرح است که قال علی بن ابی طالب
 تا نزد راکب نیز لاجرم معلوم شد که درین روز با سبب غلبه نوشتن این محاوره از جناب محمد الزمانی سرور یا خستگان
 الشاعری چون غلبه از وی گشتش آمده و شش من است و دهنه در او نیز با خیالی با لذت گری بود بسیار
 از مقامات بعبارت فارسیه و گفتار میگردم و الفاظ و جملات نشان میدادم تا میسرالشی که چنانچه در تالیف
 و سنی بطولی دارد و در عبارت فارسی سابقه اوئی که چون که او در عبارت بنید و بدون ذکر و در بعضی تخطیه نمود
 پس اتفاقا خیال گزشت چنانچه بنویسد و دیگر بطور مستفاد و مطلب سند درین ورق می آید تا تخریفه و تخریب و در
 و کمترین نام و وضع شود که گفتگوی فقیر بعنایت ناز و میسرین است محبت در دیده دین و کا و کا و او شل از
 در غن یا او از بوم خانه کن و مشهور نشود که در آغاز جوش شیعیان که وقت وفات امام حسن بود مکاتبتی قلیل
 از شیعه فرومایه نزد امام حسین رسیده بود و آنحضرت امام نه خروج فرمودند کسی را فرستاد زیرا که اتفاقا باز دالالت
 بر آن دارد که نمایین شیعیان بودند از عاید و اکابر و نامه باقی نشان بر دستور معروف رسیده بود و در
 زیرین شقی باز و دیگر جو کشیدند و در طلب امام مظلوم کوشیدید و آن عبارت است چون در او این خلافت نیز
 باز ماحوای متوالی و متواتر الخ معروض اگر ابا این عامه فرود میکان می بود و در حضرت امام حسین علیه السلام
 شان کلیت میکشید و معتدلت میفرمود این خود شایسته است که خود و اکابر بودند بعنوان معتدلت
 فسرستادند که لا ینحی و این مستحقین مشرب است که امام حسین با ایتی از وی دلیل شری توجیه باقی
 باقی و طاعنی کردن قطع نظر از آن امور فحیح که مصدر آن گشته بود و یا بش در جلد اول فصل گزشت که امام
 را با وصف چنان احسان و در جهان باقی نگذاشت و مستقل و بل حکومت زیر گلیم بگفت و میبایدان را با یک
 بروفت آدم بر نیابت حضرت مسلم بن عقیل پس چنانچه رفقه در باره مناقب اصحاب احتمالات بر می آید
 که در کتب ما میمعه معنی آن اشطان فیو من ظل عرجان قرار داد که شیطان هم بکیش معاذ الله نمیرسد و چندان
 است که از سائیه میگریزد و اینهم در کتب شیعه کلیه موجود که انجیر است از آن مستبط است و در شان مرتضوی
 و کتب شیطان همراه بنخاست نیز فاعبیه و یا اولی الالباب کنون حرنی از آن پیشش میگویم باید شنید که چنانچه بر
 مسلم بن عقیل این جمال بود که از طرف شان مطمئن شد و عرض حال کرد این جمال در نیجام قائم است نظر بر
 اوله سر لا بد یعنی چنانچه حضرت عقیل اعانت نفس نمیرا گذشت و در فاقه کافر حرنی چهار ساخت که تا و تا
 خویش باین امور مشغول بود پس حضرت مسلم فرزند سعادت مند و جهان ناز بیری در نوشتن عریفه نمود که نام
 نشان این بیت در هر آن نماند که بدون اظهار اخلاص کوفیه آمدن حضرت امام الشهدا بطوریکه همه کس میدانند چگونه
 صورت خوابد است بسیار است که آدمی از فرزند چنان کوشد که از زندگی خویش هم دست ببرد و داد که محض
 خاک نام بر یاد گرفته باشد چنانچه در کتب معتدله حال این سباده دیده باشی پس خوابگاه حسین که پانصد عام شرح بود و
 نزد بلکه اظهار اخلاص حضرت مسلم معاذ الله فریب خورد و او درین پرده چنان قصد کرد که حضرت عقیل بر فاقه

معاویه را داده بود و معاویه را بشمار سال قنده تهنیت که چون سال شرا امام حسین پیوسته بود و بود و اینها از حضرت
عقیدت پس از آن در معاویه است که فرزند شتر کشته شد و این احتمال بر قحلات رفتن نیست زیرا که بنابر این
امام کثرت طایفه و کج کرد و بناروق و هم او را قتل کرد و دست او بود و نیز عثمان را با او بود و هر گونه قرابت بخت و هم
قتل خود که شریک هم نبودم شش طایفه قایل شد و اینکه او قاتل عثمان بود و قاضی طایفه بوق و در احقاق برین شتر
عمل نمود که بر خیز و مایه داری بگیرد و اگر این امور را بر شمارم رساله منفرده می مایم نوشت دانی نهانها
و آشکار خوب میدانند که نزد اتباع شیعه منحصین گواهی امور را بعد از محالی باشد و لیکن بر اصول بن زنا و قد
و در جابلای قریب است مع آن الا قرب کا معتبر و محبت مانند آنچه می باشد از تو ایچ معتد و درین درق نقل کرده
آیم در آن منج است که آن وقت که جناب سید الشهدا ابراق تشرف برده آغاز سلطنت بریزید و برید و بنور حاکم
استقرار یافته و بنده در سار قد میرچان این امور را بر میام و اقوال علما و اولان مندرج ساختم مجتهد در آن مقام لم و لاسلم در
انداخت و چون و چهار پر دخت چنانچه خلاصه عبارتش باید دید و متناقض و متناقض و قال در اینمیزان قرا
باید خجیده می نهد که در استعنا بود که خلافت نیز یقه و غلبه هم ثابت شده و آن از نوع بدی است و مراد از قمر است و لا
تسلط بر اقالیم ستمیت که نادرست و مساوی استی تواند شد بلکه مراد تسلط است که برای خلفا و اگر بادشاهان بیابا
و آن در وقت که امام حسین ابراق رفتند حاصل بود و مراد من از علما تصحیح صاحب تفسیر است و در جواب بعضی از
مستفان که در آن وقت اهل مکّه و مدینه و کوفه بیعت نموده فقط یعنی آغاز سلطنت او بود و مستقر گشته بود و این همان
مستفانست که در کتب معتد آورده اند و باز گفتگو در آن بگویند و ادعای از سید و اینجانبان را منصفید و صحادق روشن شد که
بجایابی از دماهری نرفته و نزد ستادی زانوی ادب نگردیده و مگر نزد پدر خود که پیر و بهقانی اند که کتاب قریه بی شک
بلامریر بود و حال خلاطش در کتب مطبوعه چنانست که ناخیرین و سامعین از اهل ستم و انیک میدانند و بیک
و در آن بر چگرمی فشار زنده و فرزندی و بهقانی متبع خطوات شیطان است بسبب سلب حافظه مثل مجتهد فالی ازیم یادند
در تشید البانی با لایچه گفته و چه خبر مهر گنازات که قبل ازین نسخه با لایچه مجتهد بعد از تمهید قدما از تراجیح معتد و مذکور از لایچه
محصلش آنکه بعد از بیعت دوازده هزار کس از اهل کوفه برای امام حسین محل تقیته ثابت نشده و اینم کشته
و کوشش اول بر آن است که اگر این اسبابی نشدی آنجناب با ایستی تقیته کردن و بیعت یزید در آمدن حالانکه
امام حسین پیش مانع ازین سفر با بخصوص محمد بن حنفیه برادر اچنه فرموده و اکابر شیعه بیانش کردند و من نقلش
نمودم آن همه دال بر مکنی نیست که دهنی بجهت آنکه حاصلش بدین عبارت می رسد اگر در دنیا با و
حضرت دوست جانی نیام و مناقضت الارض با رجیت بیعت یزید نخواهم کرد و نیز چه یاد ابا و تقیته نخواهم
یعنی پس چنانچه با یقین دروغ زن است و حال تمیعاتش چنان کشوف است که تتم در انجمن و آنچه بعد
از سطره گفته که هر گاه قریب کوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود و
قول بهر سخته و پر دخت این رئیس از یقین و انیس السلوین ناصبی ناپاک را بجا که برابر نمود و برید که

که چون امام حسین در صحیفه مکرر کتاب ملاحظه فرموده و نور انجلیکم بیاورد بود که جهاد بکن و یکیش گذشته است
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم که دیگر یکی ای حسین و اهل بیت خود را همراه ببر که خدا تو را
عالم میخواند که ترش نهید و عیال تراید است دشمنان اسیر بینید اخراجات را از چنین شهادت بدان جناب
عالمیت یاب امام الصابرين و انجا بدین که که تنها ملائک شتادان او و که چون در شکرش و زبان او نسبت کرد
نیز بصیبت قاریت و در کل اسفل یار را بر خوشی و واجب گردانید است نیکان کج را از انکلاپ دعاویات و قد
فعل و اطلبنا من اول الامر فلقه متصل و ایضا معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین میرفت بجایکه سفر کرد و بود
از آن حرمین یزید اورا ببشدهش رسانید باز کوچ فرمود تا بجای دیگر بر و چنانچه می آید در عبارت علم الهدای
شیده انرا شاید رسولی استر باید معاذ الله به بین حضرت ابراهیم و اسمعیل که هر چند شیطان چه میخواست که باز
گرداند گوش بر کلامش نه نهادند و دادر فرمودی و راه خدا دادند و در کتاب مضموم در این امر خاص و خطاب
مخصوص داشت نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین نرا دیده و معاذ الله شربت شهادت انجناب را کوارا
مگردید و جان خویش را غنیز داشت از انجا که جبهه در بنیقام دامن دیگری تا صلب بل بیت با وجود دعوی عیادت
و پیشوای او محکم گرفته و او حقیقت امامت را ندانست و دشمنان جناب امام حسین را از ارج عرش علی معاذ الله محبت
افکند و لاجرم بعد از عز و ست سگزارای او بجای آرم که این پیشوای نواصب بخیل امنی حوصله قتل قال و درین
از آن یافته بود که خود را از دودمان سادات عالی و بیات کما اشر نامیدند و در اسنادیث امیر طایرین که حضرت
حضرت امام ناطق و جلی مجیش علی بن حسین غنی الله عنهما و جمیع غو غیض فرمودند که هر که سرانجام
اولی الابرار تواند بود و لکن لم یصل الله له الا ان قاله لعل و محصل هر دو حدیث تنبیه چنان است که هیچ جز
را با حضرت آفریدگار قرابتی نیست و تنهایی بنای ناگست که آنچه برای ماوران مومنین قرار یافته که صلاحت
را جبر عظیم باشد و یکدیگر گناه را بر کتب گرد و اوراد و گونه مغرب کنند و کنعان بر صلیبی حضرت نوح علیه السلام را بر سر
آویزند که گوش بر فرمان واجب را از عاقلانتر نهاده قال الله تعالی ان الله یحب الیس علم الهدای نواصب را با یس
چشم عبرت کشان نه از در سرکشی و خودرانی در آمدن بخیل بود که جواست مطالب کلامش و عبارت عربی انهم
و لیکن چون جهت بسیاری از مقامات رساله قدیه را که متن تنبیه است فقهیه و چنانچه بار بار از آغاز تا انجام دانی سپرد
ترجمان بعبارت سلیس بپاید کرد و همچنین موجب تطویل خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نوشتم و از در سهولت
و اختصار در آمدیم پس بدانکه شاید این بزرگ با وصف دعوی اتباع امیه که پیروی اقوال و افعال و تفسیر ایشان
در اصول و فروع است اصول کاملی را ندیده یا دیده و راه تجا بل منافقان بر گردیده که اگر براه در رسم ایشان بر
راه همین منزل میرساند که وقت وفات سرور عالم کتابی دیگر با تمام با تمام ملائکه مقربین خصوصاً حضرت
روح الامین در رسید و عمر موقوف بعنوانی گرفته که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد و کل
حق بعد از رفع تکررات عمل آنکه هر چه برای امانان ازین وقت تا مهدی دستور العلماء قرار یافته یا از

بجای آوردن و کبریا و تعریفی نکردن اگر چه نوبت بهدم کبر رسد و بتک ناموس اتفاق افتد
 پس باید صبر و زوریدن چنانچه عبارتش از زبان باب که مجربند و حدیث الان نقل نموده و دولش ابا زنی بزرگترین
 حدیث بمقتضای اموریکه نموده آن خوابی دانست نداده الغرض سید مرتضی این طریق را درست ندانسته
 برادر این نسبت افتاده و دامن ایشان در گرفته و در تعصب و نسبت با حق بجای رسیده که باطلها محلی و حق را تنبیه
 در غیره ایشان را بجا نداشت فقرات امیه که همیشه لباس تسبیح در بر داشتند و اقتدا میکردند از این مجلسین عین مجلس
 دانسته که چون دانست که بی اختیار مسلک ایشان در مخصوص نموده ازین معرکه جان بسلاست بردن و راه
 بواسطه پیروان پس از اول خود را متجاهل گردانید و گفت ما بالیقین سیدانیم چون بر گمان و خیال امام غائب شدیم
 که حق خود را نخواهد رسید و بنیایات امام است نبوی از حرکات و افعال واجب میشود و ابتلاع طعن اگر چه محنت و مشقت کشد
 که تحمل آن تواند کرد و ازین کلام بی که در ظاهر شد که از منصب ماست کلیه اعتراض صریح کرده خدا یا اگر افاضت
 امام رضا بهم بگوش او نخورده و انیم در قرآن مجید خوانده که امام است باری عظیم است که آسمان یا امام است نتوانست
 و نه این حدیث را گاهی دیده و شنیده که شده البلاء علی الانبیاء ثم الاصل فالامتنع این احادیث در روایات بر
 سماعه او مجبور نگرد که ابو علی طبرسی و مجمع آورده که من آنرا بحر فی او اسکیم که حضرت را ابوالمکارم و بعضین
 سندکسار میگردد و چون بر بدن مبارکش بجاری میشد و بعد از بیحرکتیت اذک الدلائل بکون انهم طایفه از خود
 آمد و جهاد واجب شد و انچه بجا است که چهار از روایات امام است گشته تسبیح نکات نظام امور بجا دیدن کشیدن
 مشاق و سخن و سرفروشی در راه خدا چگونه تواند شد و در نفس نبوت با فاده علماء و مجتهدین که از تصریح است
 حضرات امیه با خود بجا آن امور را شمر و گردانیده اند و اگر ا و حقیقت این امور را نمیدانست چه ضرر و زیاده
 محنت تالیف تریه الانبیا بر خود کشیدن با یستی مثل حضرات امیه و نبوت خود بقول زید شهید در مقابل حضرت
 امام محمد باقر آر میدان داین مجادله با بنابر هر چه گویند در کافی بعضی ان مذکور است چنانکه میه انی که از تصریح
 در گذشته در حقیقت کم اند و شاعرا بنوده و از زید شهید رسیده که زمان صدق ترجمان نبوی صلی الله علیه و سلم
 از مناقبش تر بوده چنانچه بقراینیت صدور و معلومین معارفی که معلوم این مدعی سیادت است و شرح شده پس
 از روح بر نشو و اباید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام را ظن شود بوصول الی الحق و قیام با امور امام است
 نبوی از فضل واجب میشود و باین وقت انقلاب دول و تبدل و تحول سلطنتها و بهم رسیدن افواج مؤمنین
 یا که نام سنیان در آن نباشد و ریاست صفویه و قاجار و غیر ایشان طحی نیز بهم نرسید صاحب
 یا بلتا که هست اقلیم در و محبتش کم شود و درین وقت سید مرتضی را هم و دودی بمنی ماند جز آنکه لال
 کتاب بکشد فلیف که وجودش نزد شیعه هم نباشد فکان کالذی استهوته ایشاطین من الارض میران
 معجمه اگر قاعده او مانده از احادیث پس بیان کند که این قاعده را حضرات معصومین کے بیان
 کرده اند بلکه طعن را بجای خود همیشه مذمت نموده اند چنانچه مشهور است و ازین جهت اجتهاد حرام گشت چنانچه

فی آیه الشاهد و اگر از احادیث تعیین شده خلاصه تصریح است در هر کتاب که لایزال و حسیب علماء و لاعلماء که تب
اصول از سنده بین و متاخرین بدان برگشته و اگر از متواترات باشد بیان آن برای خاطر انا که درین
مصر که قدم نهادند بر ضرورت و بدون بیان چگونه اطمینان تواند شد همچنان الله علمای رفقه را علم
حاصل شود و با هر مذکور و حضرت امیه هدی که تابع علوم حضرت پیغمبر بودند و گوشت انظار را از دوت
ایستادگان ایشان در وجوب آن فصل تابع ظن باشند و خون علقه بریزید و سر خود را نشان کنند و خدا
یقین نباشد آن نه انشی عجایب ایضا احادیثی را که مجتهد مشهور دانست او چرا ذکر نکرد و بر ظاهر است که اگر ذکر
میکرد البته تنابین می پرسیدند که در صحیفه خود آن جناب قاتل و قتل و قتل و قتل و دیده بود و یا نه اگر دیده پس
و بمقام ظن است یا یقین اگر فرض کنیم قتل را و این الفاظ برای او گویم آن طفل بمسیر طبله از ایل سنان باشد
یقین نخواهد کرد که امر مخاطب بین افعال امر کرد بعد ازین از دو حال خالی نیست اگر این احادیث را رفقه
وضع کردند پس تئیش باین احادیث باطل شد و سعی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت بر باد و گوشت
لازم اقتاد و اگر این احادیث چنانست که مجتهد در آن حکم نمود و صحبت داشت فاصله و شهرت پس تمام
این بزرگ دشمن عقل به عمل که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بمحمول انجامید و لاجرم معمر را
ضر و افتاد و لاجول و لا قوه الله باشد و چون حال احادیث کافی چنین باشد که لایعیا بها است پس
معلوم نیست که نسخه مسلم را تلاش خواهد کرد که کتاب موضوع شان است و کتاب نزد من محبت شدید
بهم رسیده بود و حاشا که در آن باشد که سفر آن جناب فقط با جهاد و وطن بود که هیچ پس نظام زمین است که
چنانچه معمر که کربلا تفرغ گشت بر ظن نه بمحمول یقین معمر که جناب میفرماید چنین بوده باشد که نوبت
گشتگان از هزاران گشت پس صحیح شد آنچه علمای اهل سنت گفته اند که نفوس زینهار نزد میان بود
ملی اجتهاد و جناب میر مقرون بصواب بود و انیمینی راحی شین از جناب میر تقیوی معفن آوردند که اجتهاد
بوده نفوس چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و میترسم که هرگاه یکی هر دیگر برادر وقت
موت خود وصیت میکرد و خبردار بر گفته کوفیه عمل مکن و در احادیث فریقین پیش از پیش
بر جای خویش که لایلدع المؤمن من حجر واحد مرتین ایضا حضرت حال کوفیه در جنگ صفین
ندیده بود که صاف گفته اند که اگر موسی اشعری بگویند مقرر نشود و معاذ الله خون حضرت امیر
میر نریزم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد هم بگویند ایچنی بدین معنی میفرماید و ذکر این
بالا گشت حتی که یادمی آید که دلدار مجتهدین قریب باین روایت آورده در مواضع حسنه ازین
که صاحب منبر ترتیب داد و عیان است که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد و در مدافعه
حضرت امام حسین بر یقین بودند ظن فان ندان من قبل بعذر الظن اثم چه جای آنکه حضرت امام حسن
هم وقت وفات فرموده باشد که چنان نپندارم که کوفیه ترا بر انگیزند نه یار بر حرف و نه

و سهو و نسیان بر ایشان رود نیست و اخباریکه دال بر هو و نسیان ایشان باشد همیشه محمول بر تقصیر است
 که از جهت خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من خصائصهم و خواصهم پس حضرات امیرین
 دروغ گفتند و حقانیت که است این بیاد عین مزجیه و لا صوفیانه جویند بر آسمانی تقدیر بر بستند و دانستند
 که بعضی از کوفیه بل نیست یا گفتند و بیگان شیر پاک تا ثوفا غرق شد و رفو گشته تا عجب که عجب که احوال همه را احوال
 و جواری اما سید بطهر قلت شب و روز یاد میکنند و این بیچاره علم الهای اما سبب فقدان حواس و زینت
 یا و منیضه یا متحیرم که دیگر امیه عموما فرزند خاتون نرگس و سوسن و ریحان خصوصاً چنان باشد که در کتب دین
 و ایمان شان حتی رساله منفرد و بیلیقه غیر مجلسی بران شامل است و من درین سطوح بعضی از ان نقل کرده و در
 الرسول و البتول مقدیات شهادت خود را طبق و تخمین و اندیا حسین را کتب و دوش رسول الشقیقین را در کتب
 کوفیه مدین مزید و لا چنین ناصبیت و خارجیت اختیار کرده و هنوز معتقدین ادا زان تو به نیستند و قلم در دست
 دارند و زیاده تر موجب حیرت است که حضرت امام حسین ازین گمان خیال چنان اندیشید که بالفعل مهم هوایان که
 را که متصل و قریب بدشکر کوفیان کفایت میکند پس گمان و جوب سفر عراق قوی شد و در آن وقت سر
 معین روضه تعدا و فوجهای زیر اید از هزار و دویست سال دانند که لاتناهی معبر از ان است و حضرت امام
 با وصف از او جدا و از ان هم بی خبر بود اگر فی الحال این گمان غیر واقع هم صورت لبست ایشان را از ان چه
 سو و دیگر ام روز به سو و که لشکر شام برین و شام خواب رسید چنانچه بچشم خویش میدان معین را دیده بود و ندانند که فوج
 شامیان در هر بار یک شرت تمام مقابل میگرد و حیل و خدعات شان بر تیر مدهری محبوبان میرا بر هم می نمود
 ملاک از دست در بود و شکست آمد فتح و ظفر رفت و گشت و ازینجا گفته اند که هر و آخرین مبارک بنده ایست پس عفو
 فرست فرزند رسول الله صلی الله علیه و سلم را تا این ناصبی در پرده انکار میکند و درین بر یکلم میگویی یا زانک اصح از علم
 معرفت انجناب کرده میگویی که خدرو میوفای کوفیه هرگز کنی انش نمیگشت و دلیلی که ذکر کرده اند و عوی خوشتر که
 در کوفه داخل شده این زیاد طر و بیعیات شرکیه مد و شرک با مسلم شرک شد که در باب ایش و این امر صورت
 بست و لیکن مسلم او را قتل نکرد و در آورده که حضرت صلی الله علیه و آله ازین منع فرمود و اگر ازین زیاد کشته میشد مسلم
 و از نمیدان بازی نمی بر یعنی امام حسین بی کلفت در کوفه داخل میشد و اهل خلوص که در فوج بودند و ظاهر شان باین بود
 و باطن شان امام شرک میشدند و میگفتند فوج بنی امیه را که در کوفه بود و قایو یافتن چنین دشمنین را
 که دشمنان قریه بلکه دلیل بر آنست که نیت حضرت مسلم بر اصول فتنه که مطاعن حضرت عقیل را بر ملا گویند معذور
 بود و کما اشتهرنا لیه علی اصول الطایفه الفاحشه و اگر حضرت از فیک منع فرمود و اینهم ارشاد کرد و چنانکه فریقین نقل
 میکند که الحرب ختمه پس بر سخن قوی و بر نکته دارد و چون نیز حضرت امام حسن را شهید کرد و فریاد داده
 جعه خدعه با صوبه و ارباب کوفه و دشمن خود را و در دست نباشد فاعند و اعقل و اخذ علیکم و انیجا حکم گفته
 اند ۵ مکار که زو کند گمان راه دشمن جو بر تیر میتوان و دخت معمره محمد بن امیه قید مومن و در حدیث

ذکر کرده اند از آنکه در حدیثی است که گفته در حدیث آمده که من فیکم بمومن نیز یفقه و ما یرقد به سبل شاید
 که این زیاد با آنکه شهرت نسب و قسمنی اهل بیت نزد حضرت مسلم مومن باشد پس بیزید که کمتر از این باشد
 بود چرا نزدشان مومن نباشد و چون ثمانی درین باب خاموش ماند باید متحقیان او را جواب
 دادن فکیف که شدید قتل میکنند و ربای بیزید از جناب زینب بنت حضرت فاطمه زهرا که از بیزید که را در
 صورت زیاد دنیا فتنه و حقیقت نیست که درین باب خود نفس ثمانی می آید که بیزید در رحم در وقت از این زیاد
 زیاد و تر بود و در جور و حفا که از غرض دلیل شیعہ ثمانی بلطف فان مسلم بن عقیل الخ چگونه با نظام
 رسید زیرا که مدعی نامی آن بود فکیف که ثابت کند که در خیال شریف امام مظلوم نمیشد یوفای کوفیه
 زیرا که مسلم در کوفه چنین قرار داد که هرگاه این زیاد آید او را باید گشت آه شایسته پیچان نزد این ناصب
 منکر علم و تعیین نام همام آن باشد که مسلم اگر خیال شکست و مغلوبی خود میباشست و کشتن قتای نمیکرد
 پس بطرف خود او را اطمینان حاصل بود پس نام را نیز طفلان هم مثل سایر بر فرق را بمضمون دادند
 که بنگ و سر دارد و جوان و پیران همه جدا میشد بلکه سید ایشان نیز صلوات الله علیه و علیهم كما سبق و
 پر خا برست که این قیاس اولویت نبود میان نزد این منکر علم امام حسین پس تواند بود که مسلم متیقن باشد بطرف
 وفاته کان ضار و حضرت امام حسین را که فعل از جناب مبنی بر ظن باشد بقبول ناصب که کافانه کان غایب و اگر مدعا
 چیزی دیگر است و دلیل بر دعوی انطباق باید جناب مجتهد که کوچک است بدانش مبتدیان فرمایند که بدو
 نعم داد را که چگونه کلام او را نقل فرموده باشند بلکه توان گفت که حتمال قریب نیست که مسلم فرمود که
 سبب عدم قتل همین بنی حضرت بود و اگر این مانع بودی ضرور بود کشتن او که با چنین دشمن در قیامی
 می آید پس قیاس کجا بطور اولویت باشد یا بدون آن و محض نماز که عبارت تشریه که حاصلش از آنست که اگر
 گوشت این زیاد را مسلم غالب میشد که از فوج بیزیدان ظاهر و باطن شان مخالفت بود و شرایک میشدند و منصور و مظفر
 میباشند و آن در گذشتان اهل تفسیر بودند و بنامند همراه حرم بیزید ریای مکر برای محصور کردن تهیه گردانیدن امام
 و باتفاق فریقین معلوم است که فسطح منسب ایشان و یکدیگر و دیگر شرایک امام حسین میشدند بدرت و همایشان انگیز
 از جناب گشتند نسبت حال و حقیر پس چه بجهت تفسیر امام را که بنده و نزد خدا اگر باشد بخیاچی از رساله قدیمه بگوید
 و عبارت تشریه و دلیل آن باشد که آنرا بخیر ازین دلیل دیگر بلطف اینها نوشته که هرگاه این زیاد علی الحجبوس حضرت
 مسلم چنانست که از کوفیه همراه گرفت و قسیر این زیاد را محاصره نمود و گویا مخزج نفس او را فشرود این زیاد از جهت
 خوف و نامردی در دوازده ماه بربست تا آنکه مردم منتشر شدند و مردم را ترغیب میدادند با ثنات بیزید و تحلیف
 میدادند و فسطح و غضب در رسیدن قبح و منحر میکردند از رفقت مسلم بن عقیل پس تقصیر و نقاعه کرد و در کوفیه
 و اکثرشان با گشتند پس وقت شام تلبیل باقی ماندند و نوبت به شام و شش رسید انا لله و انا الیه راجعون مولف
 تشریه ناصب عداوت اطمینان بعد از تطویل مینماید که مقصود از ذکر این قصه آن بود که لفظا هر سبب با ظفر بود و باری

قضیه منکس شد و این کلام نابیی قاطع قیاس سابق است که مسلم حیاره گمان غالب است که توفیق و
 حضور امام را یقین گنجا باوصف غیبت فالقلب باقره الباقی فی ذلک المقام کمال یحیی و ابرار و این قصه بلفظ انبیا
 همان موعود خواهد که بیان کردم تا ربط میان دعوی دلیل پیدا شود و حالش نیز مثل دلیل سابق است و حاجت
 باناه ندارد و ع که قیاس کن رنگستان و بهارش را با میگویی که هرگاه امام همام بر شهادت حضرت مسلم خبر
 بدستیکه قصه منمود که از سفر و جهاد مذکور مرجهت فریاد جریبند فرزندان عقیس برادران مسلم شهید و در حق گفت
 این امر قسم شرعی که در گذشته که امر جهت خود هم کرده و بعد از آن حصول انتقام شهادت امام همام فرمود و در زندی خود
 نیست بعد از این مردم بر اصول صیقلی رخصه بقول مجتهد البیضاوی جمیع از جهاد و شهادت حرام بود و بسبب این که مجتهد
 تصحیح نمود که برای انجناب رلال کتابین امر بتا کید تمام نوشته بود که خروج بکن و بعد جهاد و کشته شود و پس این
 مفصل گشت از کتب مجلس که حضرت پیغمبر درین بابا کید شدید فرمود پس انحراف از آن چنانچه عنقریب تغییر
 آن می آید قطعا و یقینا بر نهیب مامیه حرام خواهد بود و کفایت بر روایات ایشان که سابقا و لاحقا و حتی آیات
 که بر میهم درین بابا نازل گشته بود و کما ینبیه المجلس فی تالیفات و قد تعاقب فی البطل اول بار ثانی یعنی میگویی که بعد از
 خیر آمد به راه فوج و امام را از جمیع کردن بجای که از آن آمده بود باز داشت و گفت جناب از دین زیاد و خواهم بود
 امام قبول نکرد و هرگاه دیدید عودات بحکم نه سفر کوفه و صبحی راه شام برگزید که میباید است که یزید در راه زیاد و سر
 از این زیاد و یاران اول پس سفر کرد و شام تا رسید عمر بن سعد بشکر عظیم و مقصد مذکور شد پس چگونه گفته شود که امام
 خود را بتمکلا نه اخت جلالا که وسعت تحقیق که رسم چیز یکی قبول کنند که بر دم از جای که آمدیم یا بیعت یزید کنیم که فوج
 علم من است تا بید شد آنچه رای اوست یا بسوی سفر کرد و اسلام و یکی از ایشان با اسم عمر سعد نوشت با این یاد
 آن مرد و دانا کرد و حکم جنگ داد و ازین عبارت اعترافیکه برجهتند بود و زیاد تر قوی شد زیرا که انصار و
 انحراف انجناب هم حکم از لال کتاب بطله و پیوست و هم از ایات که بر میهم قرانی و هم از تاکید رسول یزدانی است
 پس مجتهد را دو گوش و یک چشم که لایق می باشد از کلام سیل سادات رفته که در لباس دوستی دشمنان این است
 چهل ساخته و کارش از مخالفت ایمه بدی در گذشته یا نقای نمونه نه شکر از سی او فرغ حاصل شد اکنون با بر میانی تمام
 این زمان مستوجب باید شدن که نمیکند از هم نه است که بعد از کشادن لال کتابین چه خرافت است که او قریب آن کرد و فوج
 ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر شود که آنحضرت را منی بر نمود و موثق الی کوفه فالح ای بی فروزر در و تو خود لال کتاب و چون
 پیش نهاد علمای فریقین کشادی و باع بسز نمودی تا درین روز سیاه بکار آید و این کتاب لغیبت پیشتانی تو سنانی
 ثابت کرد و بر اصول موضوعه رخصه که حضرت شهید کرد بلا از اختیار شهادت و بر روی جناب پیسر لار و میر کمال طیب قلب
 جو نوری یا این امانت بر سر دوش مقدس بر داشته بود و دست کشید و سفر شام بر بیعت یزید برگزید و او را برادر خود قرار
 داد و با وجودیکه او هر روز طیب الاوت داشت که امر بر یازم و کوه فرمود و او را باید روشن نسبت بر یکدیگر و ایند و لال کتاب مجتهد بر
 که در بیعت یزید بود از دست مبارک یافت و بشارت رسول یزدانی از پیوستن شهادت سعاد و ان پس بیعت انداخت و این

قرانی را یک مضمون دانست و هر چنان باشد کلام و اسلام او دست چربانی ایمان و چون ایمان قطع نماید پس از عیسی است
و اما است و شهادت چه نام توان بردوسی که بر ایلوش این امور لازم شد البته او کافر و قاتل و شنی ابدی است
علم الهی ثنائی باشد باز از می مجلسی اصفهانی باشد یا محمد فانی و زمانی پس ازین کلام که اعتبار از منی مثل
شب بخیر از آنکه عقلای فریقین بر ریش در آن تو بخندند و مقلدین قبول و شور نگیند فایده نیست که آنکه طریقت
نامیست که کور بر گزینی و ماتم که کور و صلی مسلوب البصر و البصیرت اگر دی حشر الدنیا و الاخره ذلک هو الشریک
المبین و چون این امر را با اجمال و تنقیض سلسله که بد فائز طول آید و در قهنا بسواد و بیاض رود دل نیز
اجازت نمیدهد مگر اتمی که اهل کوفه هزاران هزار دل بر جها و دهند و در مقابل شکریه بیز از جان بکشند
و از هر گوشه بر خیزند و بگویند و بید و ز را و ندای او را بکشند بعد ازین ملک بدست ایشان افتد و عیش و
کامرانی رو نماید و آب قتیچه بآید که غالبی قاتل شکست و دولت بمقربین بودند و گاهی لذت و تنوعی را
چنانچه باید دیدند بلکه بگویند و هوشش هم نشینند پس بیچارگان برین تقدیر چندی در زمانه بیاسایند و
بتر فو و آرام عمر خود بسر نمایند و از حلت مستعده و ثوابان معنی هم خردا و هم ثوابی ریایند که صبح سی تا شام
چلنا هوشی کلگون کا دور شب جو هو تو ماه رویون سی کنار و یوس سبزه و آنچه گفته که بر ظاهر سست کلامی است
عجیب پس صاف صاف بایگفت که ز ما معاویه که در یای خون اهل اسلام در آن جاری شد و هر گوت بد عیدی
در آن پیدا آمد تا آنکه بکلفت خلافت خلق گردید و در مقابل چنین احسان انجمنان اسارت که حضرت امام را
بهر طرائف شمشیر نمود و عمل آورد و گاهی روح اسلام در دل داشت چنانکه در سابق سواش از کلام محمد بنقص کرد
و ترک کشتن آدمی نماید و در زمان بیزین هوز تجر بیت ستانی که هر بادشاهی در آن دل میکشد و در مبادی
سلطنت محمول و مرسوم بگمان است بعد و زنیاده معونه اکابیتین و طابین و برین وقت همان جامعیت
سابقه بودند پس حصول ظن و بر دنا و علم حضور از اول و محقول نیست مگر آنکه علم حضرت امام حسین بر قلوب
شان مجید و لوح محفوظ مکتوب و عباد نور و نبوت تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را محمد قبول نمیکند
و میگویند که عمل میر بر امد و ظاهر است نه باطنی پس این راه خود بسبب قهر سیاقش مسدود و اینقدر نفوذ پیدا
میکند که بعد از استحکام خلافت هر چه از مکتوبات خاطر بادشاهان است به وقوع می آید و هنوز تمام
که سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ریط نظهور نرسیده بود چنانچه قبل ازین از عبارت این بی خبر
به وقت صبح چو است خروج امام درین وقت نیز دلیل بر آنست که علوم لدینه حکم کرده اند و دیگر واقعات
یکم نیز بر پاییه در یافته مثل واقعه حیره و وضع مخفی بعد ازین ساخته و نموده چنانچه در رساله
قریه نیز پیش گفته و کتب طریفین از قرن سیر بر آن شهادت داده و محصل تقریر بر اصول قوم
سپهر آنکه در وقت بیزینی و فی و بی اعتدالی را حدی بنو پس ضرر و آفت خروج و اگر چنین بود
یاستی بنیاس میرا خروج فرمودن چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا جری الدم فلا یقیه

یعنی من را سی و پنج نفر از اصحاب با حق اقامه علیه السلام در رسول الله علیه و آله فاطمه
 و الحسن و الحسین و علیهم السلام مثل ما علم امیر المومنین و ائمه اطهار علیهم السلام قول حضرت ابوبکر صدیق علیه السلام من و حبیب لم
 تمسکنا و دوختن آن امیر المومنین فقلت لابی الحسن یا انت و اخی الا تذکر ما کان فی الوصیه فقال
 من الله و من رسول الله فقلت ما کان فی الوصیه تو شیم و خلافتهم علی امیر المومنین فقال لهم و ابنتها
 شاد و جریح فاما سمعت قول الله عز وجل انما یخلف منکم الذین کانوا فی الدار و الاثر و انما یرید الله لیتذککم
 انکم تنسوا انما یرید الله لیتذککم انما یرید الله لیتذککم انما یرید الله لیتذککم انما یرید الله لیتذککم انما یرید الله لیتذککم
 قد فهمنا ما تقدمت به الیک و قبلنا ما قد لا یقبل و صبرنا لما رما و ما غاطنا بما یوحی الیک و در جمله
 اول نظر با احتیاط ترجمه این حدیث طولانی را از حیات القلوب بشرح محلیه آورده ایم و لیکن بقیه
 ضرورت ناظرین و سامعین را در اینجا برین وجه واقف میسازیم که مجتهد البته با وجود علم ایمنی که
 حاکم خدا و رسول اند هر چه از امر مودع را باید بجا آوردن و امیر را بقول مجتهد احکام مختلف
 بود و حضرت امام حسین ما مور بود و خروج و عدم تقیه و لیکن چون در حدیث مذکور شده که از جمع
 آل عبا مهر کنانیدند بر اینکه تعرض نکنند بخلفا اگر چه انول غلظ نمایند حتی کعبه را منهدم گردانند
 و کتا را پاره پاره کنند و هتک حرمت بوقع آرند البته دانست که حکم خروج با امام حسین منافضی در مخالفت
 دیگرست بعبارتیکه بطور باری قد لکه الحساب بران مقام است و بود و آل عبا بران مهر
 کردند اما فاک خاتم صحیفه که دستورالعملی باشد برای امام پس نبود مگر وقتی که سابق از جهان خشت
 اقامت بکشد و لاحق بر سرند او نشیند چنانچه از روایات استنوار مجتهد مفسرین است که خواهم بود
 امیر المومنین و خود کشاد و عمل کرد بران و امام حسن مرام خود بکشد و ما موریه بجا آورد چون او
 بر نهشت خاتم سوم آنرا امام حسین شکست و حنین یاوت که قاتل قاتل و قاتل او پس چندی ترو و عدم ذکر آنرا
 علینیت شهر و غرضیکه تمامی در هیکل ایشان مناقض است متحران تا چه گویند و لکن عجب این حدیث بسیار است
 اگر از راشدین این امور سر میزدند و ندا می برای ان میگردد و ایند پس حقی باید شنید که حضرت از چهل
 پیر رسیدند ای جبرئیل ای اهل بنی دقینکه این کتاب قرار سید و همچنین سجده بن بیت را نمیدانند
 و رفقه نه را بجا تهریح کردند که این بیت بگرم حضرت نبودند مگر آل عبا و در نصب است از نصب بر او
 ولیکن وصی را با وصیت استفاده با دو اشتد و پیر سید ای جبرئیل صلی کیت حال که در قریه قات تهریت
 نیز در توصیت متر و دیو و دوا و حضرت عباس را سید با سلم کردند بشرطی چون او قبول نفرمود و برای امیر
 معین کردند طر قد آنکه حضرت عباس را فرمود و بجا امیر بیانا پیغم خلات که نیست فاعتر و ایا اولی الالبصا
 که مقدمه نصب توصیت کرد و بود که طایفه هم عذیر عبارت از آنست که حضرت عباس معروض شد و جمیع شهر کافیر حجاب
 امیر تحقیق یافت باز چه افت رسید که حضرت عباس فرمود سخن همین است برای هر از علمای رفقه که از اقیقت جلیات

قاضی داشتند و اول آنکه چنانچه بنا بر نص صریح است و انیت پیغمبر که هرگاه سلاحی نزدش باشد موجب محبت الهی و نیکی
 انجیرت را ذکر میفرماید و از اما و ثمت متواتر تفسیر غاصص صریح بکار میبرد و خصوصاً آن را و لایا تکه انصاف قطعی است در
 و بویشتن پاره آن در رساله قدیر داین اوراق است و ذکر یافته و نور قبولی هر امام بران تافته و محصل هر
 چون ظن بکار پیش آید ضرورت تفسیر کردن و اگر نکرند نه دین و قبولی نه عبادتی از و بدیهه قبولی میرسد
 و در مآخذ فیه تفسیر قطعی بود و جمیع تفسیر و در وقت مذکور که عمر سعد بشکر عظیم در راه شام طاقی شد و در جواب
 باقی انصاف و بیاد کنون تثبیت حدیث سلاح و فنی میفرماید که امام را ضرورت تفسیر بر امام بر اجاب لیسید انبیین نمودن
 تفسیر جمیع الیهان مولای طبری ایشان لغرض برین باب است که تفسیر نیست که برای امام نانینا علیه السلام پس این
 آیا اگر امامت جناب علیا الشهدا را انکار توانند که در چنانچه زید شید و کار امامت برادر خود نمود و بجای ایشان امر و سبقت
 بر گذشت و نیز میگوید که هرگاه حکم امام درین باب چنان بود که از تفسیر دیگر عیان گشت همان روز سیه بار و محمد پیش آمد
 ظلمات بعضی اوقات بعضی از آن چیزید که لم یکن یزها و من لم یخجل الله که نور افکانه یعنی نور فلسف که
 حدیث سلاح را که ذکر کرده و عین و وقت جهاد بوده باشد چون جناب محمد از زانی بوجوه و کیمیا میانی سلو بلا حاکم ایزد
 بحکم ضرورت اعاده آن عبارت نموده میشود و میگوید که در این جناب سائر است که بیرون شهر نرو و در صحاب شوره
 خروج دادند و بنا بر مصلحت قبول فرموده لباس پوشیده بیرون دولت سراسر تشریف آورد پس مجامع ام را در و در وقت
 جهاد و فشار و بی سفر شام را در هجرت نیز پیش میسایم و من غریمت چنانکه با عیبه و ابایا اولی الا بصا مسمون و از وقت که
 امام حسین سلاح جهاد بر تن مبارک راست کرده بود و در وقت تفسیر محمد و در عین خلل حواس بلکه شد جنون و جنون
 نقون دور تر چنانی باید رفت که در همین صغیر عبارت نقل کرده از کلام سید مرتضای شامینی مکتوب است ان عمر کتب الی
 عبداللهم بن زیاد و اسفل فای کاتبه بالاشارة یعنی چون شاه که بر پا فرمود که اجازه دهید که رجوع کنم بجای که از آن
 آدم یا آنکه دست بجهت پیرید و هم با ملا و مسلمان بطور رعیت زندگی بسر کنم عمر سعد در مکتوبی ازین بیان
 این زیاده شمی منخوس را خبر داد و از پنهان قبولی کرد و محمد محفل الحواس کلام مرتضای شامینی را هم یاد نموده و شاید که
 که بعضی آن بی خبر و در وقت سلاح جهاد و پوشیده بود تا کلام این منقح مطابق شود که خبر او را نباشد امام
 که هرگاه سلاح پوشیده و در جهاد آنرا از خود و در سار و ای بی خبر این وقت که با تفسیر معلوم شد که مسلم
 بن عقیل را شهید کردند و در وقت شیعہ کوفه برگشتند و بهجت امام را شکستند و در فوج یزید در آمدند کمال ظفر
 بود و کجا عمر جهاد بلکه جمیع و جوه وقت و جواب تفسیر بود و کیفیت که این در هوش منقریب خواهد گفت که در حقیقت
 انحضرت خرو من محضی سلاح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد از وصول بکوفه جهاد نماید الخ و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 انما غنا من لشکر کفار غریمت جهاد و شتم داشت و آنها قریب مدینه رسیدند و مشوره بران قرار گرفت که بیرون
 مدینه جهاد دهند پس سلاح پوشیده تا در احد محارب نمایند حضرت امام حسین کجا سلاح
 جهاد پوشیده بود و غرض که حواس و محفل است نه اقوال ثابته را یاد و در عبارت خود را طاعت میکنند

و در عجب و حجاب و پریشانی گرفتار است و برین قیاس بر ظاهر است که خروج امام حسین قبل از دخول کوفه
 بود برین سخن بر رفته مشهور کردند که مجتهد جواب رساله البهاره العین بعین بصیرت نوشته اگر این سخن درست
 باشد باید نشان داد که بلائی کورسی و کورانگی چه عیب باشد و شاید که متحقق نمیشود مگر وقتی که در شانم
 بر پیشانی و دمی از پستان مجتهد بر آید **فلیضکوا قیلاً و لا یکنوا کثیراً** قوله دوم آنکه از کجا که انصرت
 را بسبب کشیده ویرانیه الخ هر جا که این متصف می میگردد و در نی مقام انبیا و ائمه دارد که حکم ائمه بر ظاهر
 شرع میباشد پس صاف صاف نمیکوید که انجناب در صحیفه خود دیده بود و نیز زمانی رسول خدا شنیده بود
 ع ما را این گناه ضعیف این گمان نبود **القصه** چون نوبت بقول مرتضای علم الهدی رفته بدان چه
 رسید که نیز در او رنسب شریک فرمایند و این غم خود قرار دهند و این همه از باب تمام محبت باشد پس برین
 امر که بعیت نپذیرد را اختیار کردیم که کم قباح بود و عقلاً و نقلاً ایاجناب امیر بعیت را شنیدین نگرفته بودند که
 بر شیطنت امامیه چه ظلم دینی و دنیوی باقی ماند در جهان که دقیقه از آن گذشته باشند حتی که بارها نوبت
 تنگ ناموس گیر رسید و الحزب تازیانه کشید معاذ الله بر اصول رفته امام حسین را از آن امر غفلت برداد
 که اطفال و خواری رفته آن را یاد دارند پس قبل ازین قیاس انجناب بود بر جناب رسالت آن امر و قیاس
 انجناب است بر نفس اماره و جنبه خود باید دید که فردا خروج شیطان الطاق او را چه تعلیم کند و بر تقدیر یک کلمه
 نمک و را بر زبان مقدس جاری نگردند ثابت شد که بر علم لدنی و باطنی عمل کردند و حجتاً آنرا انکار میکنند
 و خار را بر بار اختیار نمایند و در نمک شهادت امام باقی نماند بر اصول موضوعه نه یعنی که او را باب تاریخ از حقیقت
 نوشته اند که چون رسیدن حضرت امام حسین قریب کوفه بر زبان مردم افتاد و عبد الله زیاده بر آن مطلع
 شد انصاف منون با انجناب نوشت که غیر از بعیت نپذیرد چیزی دیگر نخواهم امام آن مکتوب خواند و از دست تر
 بیست خود بر زمین انداخت و بجز این خبر شعله غیظ و غضب آن مردود متکسر شد و فوج را بسیار است و عمر
 را رئیس افواج گردانید و ازین خدمت استغنا حجت پس خطاب عتاب کرد و او را گفت قبول کن
 سند حکومت ملک می باز بده و در خانه خود بنشین حب جایه دنیا بر او غالب نشد تا آن شقی از لی سند حکومت
 ری را از دست نداد و یا لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد و الغرض مجتهد را چاره در نتیجه که
 بر اصول موضوعه خویش در اثبات شهادت امام هرگز بعیت نمی برد و حقیقه الامرا نمیدانند یا صنفیکه شنبه نور در
 محاسن عوامی شنید و کار و بتاکی میرسد و در سخنانی باکی او باید دید که باز قول ثانی را از راه فتاکی اعاد
 مینماید که سالتش باار دیدی و شنیدی نمی احوال بلکه و تا ویلات بعیده و ال برانست که تا امر و حقیقت
 واقع که بلا نمیرسد مانند سپر کمان میر ابو مناقب خوانی که چون بکتاب مای آمد مردم فرمایش میگردد و بنویسم
 را بنابر این می کشید حقیقت نمی حرم سربازین چون شاه وینکی سواری ایی پس مردم می سپیدند که از سرباز
 هر اسرار است بعد از آنکه از خور میگفت که در فریض ابوابهمین و سر است پولش علیجان نبا که در فریض احسان

و تمام عمر همین پیشه سوز خالی داشت و ندانست که حقیقت معرکه کربلا چیست هنوز مجتهد الزمائی درین احتمالات
 گرفتار است تا عتبر وایا اولی الا بصار و بعد ازین رخصه را عنقریب بلای عظیم پیش می آید که از الوی که صدیق
 و خلافتش رخصه بنایت میزاند و رخصه کربلا معلی بر حقیقت خلافتش دلیل است روشن و مانند گلی شکفته است
 و رنگش چون بعد از انفیاسش البته نخواهی گفت که الطباقی مقدمه مرثیه خوانی طالبی النفل بالنفل است بعد ازین باید دانست
 که اگر اهل تصحیح را کار فرمای و تحت مطالعه کتب پیش از نظر داری لبسا خواهی یافت که خود جناب امیر شیر نیر و ان شانه و
 سلاح بر تن مبارک راست کردند و توبه شمشیر بدست گرفتند و زوریکه غاصبین بر اعتقاد شیعه قصد کردند و توبه شمشیر
 را بکنند و نماز چهاره بگذراند و انحرور چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشد و از بهشتی بزره بر کوفه
 می افتد ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه مانده پس بین که این قاعده کجایاتی مانند تخم که حاصه و عامه روایات متواتر
 می آرند که صبحی روز عاشورا سلاح بر تن مقدس است کردند و توبه قبل ازین واجب است و خصوصاً از روزیکه
 شدند و بنص کتاب تنزیه می رفتند بشام بحجت بیعت کردند و میرید اگر فرض کنیم که بدین اراده که سلاح از بدن
 پوشیدند باری عقل چگونه تخمین کند که از آن روزها گاهی جدا نگذرد و این حکایت چه ناماست یا خدای که کار
 طویل و عریض بدست میشت و در پیج وقتی جدا نمی کرد کسی علتش سپید گفت مرد سپاهی رامی باید همه وقت
 گفت وقت موت چه خواهی کرد گفت یک حمله بر قالیض روح خواهم کرد هر چه بادا باد پس بسی بر نیامد که مفلس و سیر
 و در خص لوپشی بیمار میاند اتفاقاً وقت موت دیدند که حمله کرد موافق طاعت خویش و کار و ش به خص در آمد
 و جان بحق تسلیم کرد قولم همراه بودن فوج کثیر و رعیت الخ سخن میپرسم که در قبیل عرب قبیله قبیله بنی هاشم
 در کثرت و شجاعت نبود جناب امیر این چنین را ظنی بود از ایشان یا نه خصوصاً بعد از آنکه بر رئیس فک که از
 طرف ابی بکر صدیق رفته رفته و تحقق انداخته ساخته بود خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بجزدا اشاره
 آنجناب او را گردن زدند چنانچه از کتب معتبره شیعه در مجلد اول و النسخی اگر ظن این معنی بود که رفیق خواست
 چنانچه از قضایای محاسن و قضایای لوازمی عیانست که آنها مقتدی جناب میر بودند و بیعت صدیق کردند
 و قتی که او بیعت نمود و بیعت نکرد کربا بنیاد کردند و هرگاه او بیعت نمود ایشان نیز بیعت کردند بلکه انهم
 ازین عبارات علمای شیعیه است که بودند بنی هاشم کفیش واحد و امام رازی رضی الله عنه نیز بنیاد و بعضی
 از اول خلافت بران نهاد و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند یعنی موافقت و مراقبت آنها با جناب رضوی و ذکر نمود
 لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج نفرمود و قتی که قرا بخیر را که معجزه دایمی رسول خدا بود و خراب کردند
 و طریق نمودند ای غیر ذلک من الامور القادحة فی ذاتہ و خلافت پس چون این ظن بلکه یقین هم رسیده بود
 اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بدست گرفت و خروج نفرمود و اگر این ظن نسبت با ایشان
 نقاب شریف بهم نپوشد امی بر ایمان و دین شان که آنها ملحق میگردین و غاصبین بلکه بمنها فقیه باشند تا آنکه
 دیگران باشند که بنی هاشم با آنجناب راه خلوص می پیمایند و فی الحقیقت نزد جناب رضوی منافق باشند

و برین تقدیر قاضی ظل یوق را چه افتاد که او نشان را در احقاق و مصائب النواصب غیر این از حدیث
روت اصحاب مستثنی گردانید اگر سخنی محقول در انما ان خود صنایع بزرگان خویش مانند صدوق اگر چه است
باشی اظهار کن در نه خاموشی بهتر باشد از گفتار حکیم شیخ از اهل تجربه بزور کار چو سعدی سخن گوید مدام وزن و
ریش دراز شود را بدست اهل حق مکن آنچه گفته که در حقیقت اسخفت خروج بمعنی مصطلح ننموده الخ در مقام
یا لیستی از معنی مصطلح بعد از عاقبت اندیشی و ملاحظه بلندی و پستی از معنی مصطلح خبر دادن و بیان کردن
که با وجود جمع فرمودن رفیقان برای جهاد و نائب خویش را بکوفه فرستادن و چون او نوشت که من از مردم
که هزاران کس از اهل کوفه بیعت بران کردند که نیرید را از تحت سلطنت جدا کنند و همراه جناب لشکر او بنایزند
حرم از مکه کوچ نمودن اگر خروج نیست باری بیان فرمایند که چیست ای ایلیس است یا خرطوم فیل چنانکه
ولد را محبتندین و دلربایی مشکلمین بر میشتن مغولین در معنی کسب بعبیده خلق افعال گفته و در نیت تمام بخشی است
طویل بایشان بطور اختصار آنکه اهل ملکیت در مطاعن علمای مانوشته بودند که فلانی از اهل سنت جناب امام حسین
خارجی نوشته و در باره آنجناب چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذ الله و کشف این تلخیص آنکه نواب
مفتخران بلفظ خارج یا می نسبت افتاده کرده خارج ساخته یا قیامند معنی صل لفظ دران نیست که اول کسی
که از محققین هر کسی از مبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود و حقیقه الامر اینست که این قوم و ملت بنام نامش
زودند در نه اگر غور کنی یا آن زبان لباس از مبطلین بودند که بر محققین خروج کردند و علماء احوالشان نوشتند
مثلاً بر حضرت عثمان ذی النورین اهل مصر و غیر هم خروج کردند و گفتگوی شان این بود که خود را معزول
گردانند یعنی از خلافت دست بردار و حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه در روایات معتبره موجود است و در روایات
خود ذی النورین را از معنی منع فرمود پس او قبول نکرد که تمکین خلافت را بر کند پس در اقبل کردند بعد
از آنکه بلوی بر و نمودند و تا مدتی آب و دانه را از چنین محسنی که از احسانات او عالمی کامیاب گشته و سوابق
اسلامیه او را نهانستی در پنهان کردند نبوده و ایضا نسبت جناب رفیقی بسیاری از ظلمه و اشتیاق راه خروج سپرد
حتی که قوم مطرودین بنگاه آنجناب پرداختند پس علماء و چگونگی چنین تواند گفت که معاذ الله حضرت امام حسین
اول ایشان است ایا از علم تاریخ هم مثل محبتدیره ندانستند و تولیکه سر و پنی نداشته و مخالف الامر بوده و
علمای شیعه دیگران را از اجله اصحاب نیز چنین نوشتند پس این اولیت بر مذہب حدی ا لطباق نمی یابد
الغرض اگر معنی مصطلح آنچه در نیاب علمای اهل حق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود و اگر معنی
دیگری از او مان شود و کشیده اند یا ضرورت بیان باید کرد و از سر کشی اجتناب باید نمود و هرگاه انکار اربیت
عین خروج نیست پس عدم حضور جناب امیر و بیت ابوبکر صدیق در مبادی خلافتش بحجت پیش آمدن و پیغمبر
و سانحه کبری یعنی وفات سید نبیا صلی الله علیه و سلم و متعلقات آن چیز خروج تواند نمود که انکار استحقاق هم
دران نبود و کیف که بنقل صاحب امره حضرت مرتضی بکثیر این امت ابوعمره فرمود که من درین مصیبت مصداق

خامتر برگردیدم علاوه هم شغل حج آیات قرانی البغوانی پیش آمد که تحقیق مجلسی غیر او قسم بخیران مبارکش
 جاری شد که چادر بردوش نه افکنم تا ازین هم فارغ نشوم و ازینجا مشقت آشیاب را توان دانست که در بیان
 مشن ردین ثابت مفصل گفته اند که اگر ناموری گشتم که کوه را از مقامش بجای دیگر نقل کنم کمتر بود از حج قراچه و تلفیق
 آیات شریف اما آنچه گفته که اگر اسخفت را طین بخت اهل کوفه نمی بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد شروع میکرد پس
 برین نظر استکار جلوه نمودید بیدار کنیم نمیداند که چون احباب و اصحاب گفتند که پناه بچرم کعبه معظمه بتر نمایم یا بیدار
 ازینجا سفر کنی امام فرمود که می ترسم که بدان کیشی من باشم که خوش در حرم شریف بریزم و در حرمش از نیت باقی
 نماند و صدق این کیش که او را هیچ کردند در خلافت نبی مردان عبداللہ بن زبیر بود ولیکن چون امری
 مبهم بود کمال احتیاط فرمود و از آنکه معظمه برآمد و سفر عراق بوجه سالقه برگزید و این امر را اکابر روضه بغوان
 طعن بر این زبیر نوشته اند پس اکنون با جمعا و مجتهد الزمانی این طعن از و برخاست و رنه ناصیت مجتهد بدو و جلال از
 می آید یکی آنکه تجویر کرد جهاد را در حرم شریف با وصف توسعه که طین محبت کفایت میکند و امام حسین بر عایت آن از
 مکه بدر آمد دوم آنکه جناب امیر ربی قتل حکم فدک حال بود که فوج او امتحان هم کرده بود و گمانم حجت مستحکم کام
 پس با لیتی جهاد در مدینه شروع کردن و قال امیر سنه که بگوید که فریاد رسی بود که پیشوای شیعه بودند کمانی الکشی
 واجب بودند فریاد رسی بجنه حضرت اگر چه غاصبین استنباب را شنید کردند که ما غیر مرد و قبل ازین معلوم شده
 رساله قدیم که سبب بر آمدن از مدینه منوره چه بود بعد ازین آنچه میگوید که تحقیق این نیز امام را ضروری نیست
 گوئیم واقعی نه کثرت ضروری نه جهاد ضروری نه اجرای حدود و قصاص نه فیصله حضومات نه لفظ انور اسلام نه خوزه
 خلافت نه در مذهب منین با آنچه ما موراند از شرائع و احکام دین نه اهتمام جمعه و جماعت پس این امامت است یا قیامت
 ولیکن بزبان و ضرورت تحقیق این یعنی که سالقبین از سکنه مینا یا زار اند یا رستم مگر و بر اولاد او انیم ضرور
 نیست که تعلق باشند یا حجام ای بی خبر مگر روایتی آنکه الحجتین از صبر فی در کانی سره کردی یا عبارتش از شقیه
 هنوز ندیدی که از قسم شمر است تا تمام عیار یا تنقید کرده اولی الا انصار که صبر فی مذکور پیش نام جعفر رضی الله
 آمد و بجلوت گفت که اکنون خانه نشینی مناسبیت پس پیشین حسیت عرض کرد قربانت روم از کثرت موالی ضرور
 چه قدر به بنیال گوشت پنجاه هزار تعجب میکرد و امام اومی افرو و بالاخر گفت نصف و نیمه پس سوار شدند و همراہ او را
 گزشت و نوبت نماز پیشین رسید تا چون فارغ شدند و کلمه دید فرمود و تعدادش بکنشاید که گوسفند برهنه میرسد
 اگر شیعه اینقدر می بودند خرج میکردیم نفرض چون جناب امیر را حروب لبا فیش آمد و نوبت بحکم رسید چنان قوم
 بی باک کلمه مولناک بزرگان آورد که هیچ خاصگی و کافر می چنان گوید و هماننداری شاه شهیدان انچنان که تا
 رفو قیامت غافلان هم فراموش نکنند امر و عاقلان بجز در تصورش میکردند بار معاد الشیطان بجز حضرت زبیر
 یکجا انجا میدرسد چه توان کرد و شیعیان این آید به جمیع شیعیان بیای ساخت پل بعد ازین میگویم که چون انچه
 نیست این باعث چندی که امیر بادی خصوصاً حضرت امام باقر سیما حضرت جعفر صادق در لواصیان کبر و در کبر

نمایان باد شاه مشوری فرسید و شفاعت و سفارش ایشان فرماید و ایشان را از رفتن خویش جدا
 نگذارد بلکه هیچ جنگ و بیادوی نباشد که تدبیر و مشیر در آن نباشند ایشان را تا مرد و نه زول نتوان گفت حکایت که
 شاهنشاه مراتب ایشان را در هر روز بر میفرماید و در امور متعلقه و وقت و احوال خصوصاً در حروب و توفیق خاص می نماید
 نه و که با ایشان مشورت فرماید چنانچه و الشیء لم یس عیان شد که در مردی و مردانگی و دوی الراهی بودن ایشان
 هیچ شک و شبیه نیست خصوصاً وقتی که فرماید اصحاب خود را آن نایب شاهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من
 شکیف که بعد از او از کمین قوت بفعل آن مردان امور که او برای آن معیشت باشد از طرف شاهنشاه ابر منصف ظهور نماید
 و طبع او را رونق دهند که در عالم منتشر شود و کتب اجم سائیه و لاحظه از موافق و مخالف گواه باشد که چنین ترجیح و
 رونق گاهی اتفاق بیفتد که آنچه نایب شاهنشاه میکرد و مقصودش بود بخواهترین و وجه بجا آوردند و در وقتیکه گفتند
 اتفاق افتاد که البرق الخاطف اصدق کتب سمائی و علمای اهل کتاب بود که کافی صحاح الاخبار پس طاعتین ایشان بر
 از دین و انصاف ندارند و تخم عداوت و حسد یکبار زنده و دیگر اتفاق و کفر و کینه دیرینه ایشان بجهت ضایع بکینه بکینه
 انگار و در جوش میاید حال دیری و مردانگی ایشان هر که را منظور افتد باید با مدول کلینی لفظه الحمد شین رجوع کنند
 تا بدانند که هر یکی از اصحاب خود چگونه مهاجرین که سلطنت کسری و قیصر را در هم شکستند شیر نیتان و غار و سنگ دریای
 میجا بود اگر چه بعد از دیدنش که او را در زادشوند و یا از خرنای یا ایما القیود او را کینا در نیمه که پر دازند کما سبق
 صفاتهم المقدسه و تاویلات المکه که من المرفعه و اگر بکتاب الطبق گرانید و انند و انست که نهایتی و یا یانی اند و حریف
 از آن با تو گویم و بعد از آن راه اختصار بچویم و باز بر میمند و میسر و طاعتین مهاجرین و انصار بتنازم و لشکر
 اولین و آخرین ایشان را نه و بالا سازم از باب سیرت بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از غروب
 بدر در محرابی روحانی میفرمود و قریب وادی منفر است راه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که بگویند
 حق نبوتش این خبر رسانیدند که مشرکین ملک معظمه ماده پیکار گشته آراوه و بخاری دارند و غنیمت میبرند پس حضرت
 صلی الله علیه و سلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسب است اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقدار دین اسود
 گندی عرض کرد جوابی که هیچ ملک گفت احسن گفت زنده محصل سخن او این بود که یا رسول الله ما را مجالی
 نیست که بگویم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اذهب أنت و ربک ففکنا لایا کلهنا کافا عدوت
 یعنی ای موسی تو برو و رب تو پس بپیکار کنید با دشمنان ما از اینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما نیست که بر دهم راه
 پروردگار خویش و جهاد کن با همه همراه شما با دشمنان قتال می نمایم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست برآ
 تو و دست چپ تو و روی تو و در پس تو حضرت این جواب را بنایت بپندید و روی مبارک لب از روشن
 شد و شمعین مکرین عین جواب دادند و بجزو البش احسنت و آفرین گفتند باز مشوره نمود با انصار که چه برای
 میفرمایند سخن بن معاذ اشملی از ایشان سبقت کرد و عرض نمود که بالیقین ایمان بتواور دیم یا رسول الله
 ما لقصیدین تو کردیم و گواهییم بر آنکه هر چه آوردی از دین و شریعت حق است و بار بار مواثیق و عهد نمودیم

که کلام تو خواهم شنید و اطاعت خواهم نمود هر چه در خاطر شریف اراده داری حکم جاری کن ما همه بدین
و بیان فرمان می رسیم قسم بخورم بخدای عز و جل که ترا میبوسم گردانید و فرستاد سخن اگر فرمانی که درین شهر
تو خازن باید گذارد در این شهر به راه تو باشم کسی از ما تخلف نتواند کرد ما همه تن بصریم عند الهیاد و جعفر و
راستی هستیم وقت کارزار ملاقات دشمن و غنایب خدا تعالی ترا چیزی می نمایم که بدان چشم تو روشن شود
و دشمنان درین راه را گردن میزنیم و بریرکت خدا پیکار نمایم چون سعد بن معاذ برین قول رسید حضرت
لیلیات مسرور گشت و مصمم فرمود غزوه بدر را و بعضی برانند که تقریر مقدار که مذکور شده و قتی بود که اراده
غزوه جدید نموده بودند و محمد بن ابی لطفین روایات برکشادند که در هر دو غزوه مقدار همین جواب است
تقریر کرده بود رسیدیم بر واقعه خیر و چنین روادی الرمل که رئیس اهل غل و زبان آورده پس جوابی
مختصری که دندان رفته کشید و بنیادین ترانی و بالا خوانی نشان بکشد و گردنهای اکابر قوم را بشکند
غذا بسپارد و تاب دهد و ذل حضرت بر پیشانی طائفه بند یاد کنم و قصه تالیف آنرا نیز بقرس پارم
آنکه چون مجتهد الزمانی بمقتضای عادت جاهلان که هرگاه بدلیل ضرورت سلسله خصوصت بختباندند در
پی تقریر و تشییر فاضل بدانی شد و مقتضای جدید تو سطرین دایره گردانید خیال اینی بدلم رخ
بود که اگر ایشان ازین گیر دوار و کشاکش دشمنان خود بخوار در عمل انگری می بسلاست برین جواب مطالب
عادت خود تحقیقا و الزاما نقل با چنان نویسم تو گوئی که تشییر و تقریر مجتهد میان رسید ورنه اندیشه
مضرت برای ما هر دو زیاده تر است پس بجز در ساینده نشان و بده کانیو که صحت بر حیا و بر لبتم چنان
که مجتهد درین شکجه آزادی موت میکرد که یلغض عیلت اربک قال انکم ما کشتی انت
چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور اهل انبارتیه که بجز و قدوم در کانیو رسید جواب این استقا بود
که حد بحد تقریر بلا غنجه در انتم بر اصولش در ان منقلب شد و ذلک هو الخسران المومنین و غیران جواب
در و این استقا که بعد از مدتها فاضل موصوف نوشتند که ارا مد کمالا یخفی علی الناظرین و نقل این رساله
در ان احوال تقدیر پنجاه و شصت عدد از کابینین برشته تقیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت حج
اولین و آخرین است چند اندک و لم یخیر است شهرت نیافت پس نظر صحت بران گماشتم که کتب مع شود و چنان مشهور
گرد که عجز و زبونی مجتهد در افواه خواص و عجم افتد پس حاجی محمد حسین طالع نمونه ان همراه دایره نام صاحب
قرمایش مزین کرده آوردند اتفاق عجیب آنکه کسی حاجی مذکور را تحویل کرد که دایره مذکور مشابه تاج پادشاه طبرستان
است و قرین این خبر مولوی مرزا حسن علی رئیس المحدثین مرحوم افغان و غیران رونق افروزند و فرمودند که از
مردم چنین شنیدیم و خیلی برایشان همین وقت مشارالیه را باید طلبید و دایره سورا متعیر باید گردانید که خطیر عظیم
است شاید که بخیاال رسید که مجتهد را را چنین عبادت میکردند و کلام او را در دهن خود و تاج مرا نیز بودند تا اصلا
کردم ورنه اندیشه کردند شد و بود و مثل مشهور است که ماده بر عفو ضعیف میرند و العرض چون هر دو رساله طبع گردید

چگونگی که حال مجتهد در شهر بود که هر که سواری اورا میدید بر پشت دوشی خندید و مقول و افغانه بی بابک چرامی گفتند
 و هر کس دانست که چنان کاخ نشد که تباران زرد کرد و اینست قصه طبع رسائل الطور ایجاز و اختصار و در سلطنت حسین مصطفی
 قطع نظر از آنکه در وادار اجتماع و متوسط احباب از راه دور و نزدیک یعنی ابرار و وگشت و فرستادم و چون
 اول بار در صندوق تقیه گذاشتند اگر کار کرد و باز درین شهر مدتی حاکم غلام محمد صفی پوری روانه کردم تا از آن
 انبساطیکه با حاکمان و کور از راه قدمت داشت باقی نماند امم بدانکه آن جواب مختصر بود و پس بدانکه خیال
 اولین و آخرین رفقه در مباحث فراهی اینست که فلان و فلان در معرکه احد که نختند و هر که بگریخت او چنین چنان
 و بعد ازین پیر خونی و لن تر اینها می ایشان در کتب کلامیه عموماً و تالیف مجتهد خصوصاً باید دید که داد و بر کونی
 و عیب جوی دادند و از کجا بجا رسیدند بخیال بود که کرشمهای متکلمین ایشان اظهار سازم و لیکن اختصار نموده
 است که در یک سطر گنجایند و محصل جواب آنکه اگر اصحاب کبار درین جهاد با گریخته بودند ارکان حضرات رفقه که
 بنای سقف مدب نشان بران بزرگانست کی قیام ورزید مطابق اصول مدیه ایشان که همانده نشان در
 کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه و غیر او در علل الشرائع و تفسیر الملبیت او ردند لاجرم این قیاس در حق نشان
 حرف بحرف مرتب توان کرد اکنون هر چه فکر جواب از طرف ان اصحاب کنند از طرف ما هم بدانند و قصر مسافت
 نمایند و قدر آنکه مطابق کتب تنقید طائفه مدار لیاقت از کتب به حضرت مقدار و اسود کنند می بود چنانچه کتاب مختار
 کشی و دیگر کتب معتقدین بران اول دلیل است و با انهم مقدار اول کسی است و قدم هشتم در جواب حضرت
 رسالتا بقراسع و طاعت و داد جهاد دادن و جان نثاری کردن پیش آنجناب لب کشاده و در کتب
 متعصب هم تقدیم و جواب معلوم کار او بوده باز در احد و غیر ان از میدان جهاد آنجناب را در دست دشمنان گذا
 راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فقهیین است موضوع پیوسته که در هر ششصد شریف شریک بوده و چنین
 است حال عمارین یا سر قطع نظر از آنکه بعد از وفات شریف خدمت الملبیت و سوج اعتقاد خود را گذاشته به بعضی
 حضرات معصومین مصداق خاص حقیقه گردیده و بعد از طوفان بی تمیزی که تالیف بخیال بود تقریباً معاذ الله بجا
 بنیدار گشته مگر وقتی اورا ابتیاه نصیب شد که صورت معاش بی کلفت پدید آمده یعنی جناب امیر مرتضی خلافت ششم
 هیچ کسی از مقتضای نشان امامیه بعد از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نمانده موافق مثل مشهور که خود کرده
 را در مانی نیست و انهم بر تحقیق این بابویه در علل و استاد کلینی و تفسیر الملبیت الی غیر ذلک من المحدثین که غیر از امیر
 و سماک بن خرشده در احد کسی باقی نماند و عاقبت الامر او هم از میدان و رفاقت خاتم پیغمبران رفت و گشت
 و تنها امیر المومنین باقی ماند و هم نسبیه باز نمیه چنانچه از تالیفات فقیر بر وایات معتبره شیعیه واضح گردیده و تفسیر
 مذکور هم دلالت نام بران است و ازین سلسله ازین دو تا بهفت کس رسیده که بر تقریر مجاسی در حیات القلوب صحابه
 راجعین بسوی امیر المومنین تا خلافت عثمان از حرکت و امی لبیبیه سواره میر رسید و حال تزلزل ارکان اربعه
 چنانست که در ابتدا از امیر این که عوام در ان بود و باز اورا بحجت مذکور اخراج نمودند و یکی دیگر را بجای ایشان گذاشتند

اما او هم در تند باد سپید و شرمیک مبدین گردید حیرت بر حیرت بست که رفتن این معماران را از لنگه بازجا بیاورد
 که سفت سببش از چنانه حکم است که با وجود اینها هنوز بر نعم شان مانند بنیان هر انست تا بعد از دیدنش گوئی
 مجادرات اهل هند که مکر دین ایشان از موم می باشد که سنی از ان درست گردید و دانستند که شیخ کاغوری درین
 روز سیاه روشن نمودند الغرض در شش و سهولت جبریه قصه ارکان شان پیش از پیش گفتام و عبارات کتب معتبره
 شان آوردم و برای ایجاز و اختصار نتوانم که حال اقلیه را هم شرح کنم که کار شان بطور قدری متحرک بین بود که حضرت
 وقت غلبه کفار کونسا در دست دشمنان خود بخوار میگذاشتند و راه فراری پیو ندید بین که آن دو سفر خسته و
 رفته رفته از بلونی بدوش و بذلت و رسوائی هم آغوش گردانید که اگر علمای شان تا قیامت درین باب قرار
 مثل نامه اعمال خویش برتر سیاهی نگرفتند همان جواب برای رد تحرافات شان کفایت میکند و بخوبی بین و حجت بکار
 ابلهست میاید فکیفه که در ان رساله ماده دیگر را جمع کردم و حدیث شیخ المشائخ صدوق را که در کمال علی الاطلاق و
 نمائی قاضی یعنی لم یبرنی یقین من قبله در ترجمه او عبارت امام اعظم ثانیست از صدوق شیعه باز کشادم که قرار
 حضرت امیر را چنان عدل گردانده شش برهان را بر آن المیخ ببقای اصول روضه بالاتفاق منتهی قایم فرموده
 و در برهان پنجم اختلاف دارند که ایذا که حضرت لوح علیه السلام در ان بودیانه کتاب صدوق الطائفه ثنائی نظر
 دار و با دل بروی صاحب علل الشرائع اند حدیث اخره محمد بن العلوئی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال سعید بنی فضل
 بن جناب الحمی قال حدیثا محمد بن ابراهیم الحمفی قال حدیثی محمد بن احمد بن موسی الطلمی عن ابنه عن بن مسعود قال اخبرنا
 مسید الکوفی قال قال امیر المومنین لم تنازع النکته بما نازع طلحه والزبیر و عائشه و معاویه فبلغ ذلک علیا قمار ان
 یادی الصلوة جامه و فلما اجتمعوا صد المیز محمد و اثنی علیه ثم قال معاشر الناس انی بلغنی عنکم کذا و کذا قالوا صدق
 امیر المومنین قد قلنا ذلک قال فان لی بسنة لا نبیاء اسوة ضا فاضلت قال الله تعالی فی حکم کتابه انک کان لک
 فی کرم سق لی الله اسوة حسنة قالوا من هم یا امیر المومنین قال ولهم ابراهیم اذ قال القوم و احکم و امروا
 من دون الله فان قلتم ان ابراهیم عقل قوم غیر مکروه اصا بمنهم فقد کفرتم و ان قلتم عمر لهم مکروه را منم قالوا
 اعذر ولی باین خالته لو اسوه اذ قال القوم له ان لی کم قوه او اوی الی رکن شدید خان طیم ان لو کان لیهم
 فقد کفرتم و ان قلتم کم لیکن لهم قوه قالوا صد اعذر ولی بیهو اسوة اذ قال رب انی استعجز الحق انی انزلت
 ان یوسف و عاربه و سالة السجیة لیه فقد کفرتم و ان قلتم اذ ذلک کیلا یسخر ربه فانشار السجیة علیه قالوا صد اعذر ولی
 بیهو صلیه السلام اسوة اذ قال فصرختم لما نکتکم فان قلتم ان موسی قمر من قوم بلخوف کان له منم فقد کفرتم و ان قلتم انکم
 ساف منم قالوا صد اعذر ولی یا خیه هارون اسوة اذ قال لایخیه یا این ام ان القوم استفتونی و کادوا القیون منی قالوا
 قلتم لیه تصفوه و لم یشرعوا علی قبله فذلک سکت عنم قالوا صد اعذر ولی محمد صلی الله علیه و اله اسوة من قمر من قوم و
 باقرار و انما منی علی فراشه فان قلتم قمر من قوم غیر نوف منم فقد کفرتم و ان قلتم حانفم و انما منی علی فراشه و لقی بعباده
 من قومهم قالوا صد اعذر ولی حدیث ثانیست که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد یا خلفای ثلاثه

وارکتاب آن باصحاب اجل و صنفین گفتگو میکنند چون و چرا مینمایند فرمود تا قوم را جمع کردند آنگاه بر منبر برآمد و بعد
 حمد و ثنا فرمود که در وقت خلایق شمشیر در کنار کشتی با ابراهیم علیه السلام و در آرزوی توت بلوط علیه السلام و در
 اختیار زندان یوسف علیه السلام و در فرار و خوف موسی علیه السلام و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در اظهار
 شکایت قوم بهارون علیه السلام اقامه کرده ام و از نجات حال استدلال عمده مشکلات امامیه عنی حلیمه با فضیلت
 امیر علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام معلوم شد و العاقل گفت الا اشاره و چون عصمت اب شان علی روسی را
 فرار خود را بالای منبر را به اختیار گردانیده باشند برای حضرات رخصه مقام انبیا و کفار و وحی و غضب نموده با
 عجبی که آنکه نظر بر روایت در غشور که فاروق اعظم رو بروی مردم اقرار اقرار نمود که در زبان تشیع و تصریح در
 مذکور میباشند و فرار جناب میرا که بر روایت شیخ صدوق فرمود که علی امامیه ثابت است نظر منفر ما چند فرق نیست
 که عمر فاروق بسبب شمه الضاف و صفای نیت دامن احدی از انبیا علیهم السلام نیاورده و بر تقدیر صحت و
 مطالب محاوره عرب اقرار اقرار نمود و گویند که آن ساعده فرموده و علی مرتضای شیعیه ان که مصر بر قرار بوده فقط بر
 نظیر و بل خود و ذات مقدسه انبیا و اولی الثمر را بهتمت بالیقین بگردانیده چه مرادشان از اقتضای حضرت
 موسی و جناب الانبیا در فرار اگر سحر از بلاد کفار است فتوح الف الواقع بالفاق الفیر القین و اگر مراد اولی
 از رجف و در گردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضای شیعیه کما شهدت به اخبارهم و لطف اخبار
 هم مسلم است لکن عاقل که حضرت موسی در مقابل فرعون و جناب انبیا صلی الله علیه و سلم و در حروب کفار استمرار
 گاهی فرار اختیار فرموده باشند و اگر در اصول و اخبار رخصه انیم آمده باشد امید که از استماع آن بهره در شومیم
 و بجز نیکوستان و احسان جبهه بین قائل گردیم و بعد از سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر
 دلنگ نشوند و گویند که این اعتبارات با خود از کلام ملا علی محمد الرحمن جامی است علیه الرحمه که بنابر عصب
 و غنا و علی سنیان را از علی شیعیهان جدا کرده و گفته آنچه گفته چه حاشا و کلاما که مینمای آن عصمت و غنا و
 بلکه انقسم تقریر با خود مستغنا و از حدیث امام رضا علیه السلام است که در ضربت حیدریه وارد نموده اند حضرت
 حدیث انکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بخدمت امام رضا فایز شده و پرسید که چه میگوی درین
 که و بیکه بر دعوی آنها کرده دیگر از مخالفین شهادت دادند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت
 کرده دیگر بر دعوی خود اقامت نشودنی توانند کرد و داشتند نمود که مطلوب شان ثابت گشت نصاری گفت که کرد
 اول ما یم که بر رسالت پیغمبر شما گواهی میدهند و کرده دیگر شما ید که ما بر نبوت دین شما شهادت نمیدیم پس
 دین نصاری حق باشد و دین و ملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن پیغمبر
 علیه السلام گواهی داده ایم که بر نبوت پیغمبر و اقرار نموده و همیشه تقدیرم او بوده و از عیسی شما که انکار نبوت
 و شریعت پیغمبر را کرده نیز ابریم پس نه دعوی نصاری بر نبوت گردیده و نه ملت اسلامی را عیسی رسیده هرگاه
 ابریم علیه السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصاری جدا کرده باشند ما را در مقابل شمشیر از نیکو نه اعتبار

چه پاک خواهد بود و از اینجا دریافت شد که میدان بدل الزام برای اهل حق در مقام محالین پس و نیست
 فتنه کرواکن من المناقضین انقضی بالقیام عن الناس الی الله فاما بعد فی حدیث که از علل شیخ الاشباح نقل کرده ام
 یازده نفری جمیل نمودم برای اهل سنت طایفه اول است نه برای شیعه که اصول و فروع خود را می دانند و نجایان
 اهل سنت که بپیراگان عاده بمقدمات بدلیه نمی پردازند و شاید که برای انتباه مجتهد الزمانی نیز بکار آمدند که بیستم
 در نقاشی اسبها و خولیش مدحش و بنو اب خرگوش متبلا می مانند و آن اینکه بعضی از متأخرین حدیث مذکور را
 از طرق دیگر بشهرت و استفاضه می رسانند و متقدمین و متأخرین غدر با کرامی جناب امیر در امر مذکور سببی انگیزند
 ملاک مران این حدیث و افادات است و از ارشاد حضرت خلیفه اول اما میششش با هفت برهان هویدا شد که
 آن جناب عصمت قبا با زانیایی که ارم مفصول بوده اند زیرا که لفظ اغدا بر خاتمه هر قیاس مذکور شده و معنی آن
 ندیمن هر کس را ندیده که چون این انبیای چنان کنند من که مرتبه و صایت دارم نه نبوت و رسالت البته زیاده تر معذور
 خواهیم بود و این کلمات کسی تواند گفت که مفصول باشد مثلاً مردم گفتگو کنند و افعال عادل او در جواب میگوید که این
 کارها را معصومین چه در یافتن قدر من بطریق اولی باید شنید و هر که افضل باشد چگونه بگوید چنانکه شنیدی
 و ازین امر از بدیهی است و در حسام و کتب دیگر از مجتهدین چنین قرار یافت که حضرت امیر امام الایمه و جمیع اولاد
 معصومین ایشان تا امام نهم کسی از جمیع انبیای متقدمین افضل ندیمن این نبامانند بیای سقفیکه بر ارکان
 اربعه نهادند از باب در آیه فقیحی بخواجه شریک و ذیابا و عمده متکلمات امامیه که در جناب مورد اقتدار رقم لشوان نهاده
 الامتد بود و حقیقت بدان منظره شکست خورد و این قدر در باب مکاید رخصه در خطه اثنا عشریه بیسوط است محتاج
 ذکر نیست مگر همین قدر که موسی خالف بود از قبل خویش بسوی مدین و مگر بخت و علی رفته و قیسکه حضرت او را در خانه
 گذاشت بی کلفت بی خوف بر فرس حضرت مطین بخت و در غدر بختی گفت و البته صاحب طینان بهتر است
 از صاحب خوف و وجه شکست خوردن عمده متکلمات آنکه دلیل او خلاف نص مرثیه نیست که من مقلد حضرت موسی
 هستم در خوف و فرار معجزه باین حضرت موسی علیه السلام و جناب امیر قمر قهای بسیار بودی آنکه بمقتضای اهل الانس
 علی نفسه بصیره میدانست در باره خود که مرا کفار بسبب گمان ایمان از مرده خود میدانند و بخت اهلما را کفر از راه لغتیه
 در کرده خویش میشمارند پس در پی ادبیت من بخواهند شد و باخذ این احادیث باخذی را الاوار است یعنی
 جامع الاخبار که لا یحیی علی اولی الا یصار چه جای قبل دوم آنکه پدر بزرگوار تا وفات خویش که غنیمت گذشته
 شریک و ذخیل مراسم و اعیادشان بوده و بارهای احسان بر سر و دوش آنها گذاشته و انواع قرابتها را
 ذکر داریم در باب قبل و قبل نخواهم کوشید و این امور نیز در حق البیقین در میان ان موجود است قطعاً نه بطن تخمین
 سوم آنکه بخت علم ماکان و دیون حتی ز نور ولادت قبل از نزول قراخجیه کلام شریف را در کنار رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم تلاوت نمود و همه بر انجناب شکار بود آنچه واقع شد که غیر ارشادی لایجابهم و انهم نیدرت و غیر
 از راه تعصب ضرب و شلاق کفار بر جناب امیر المومنین آورده اند تا مردم را خریب دهند که ادهم مثل صید

در الوقت بجای کفارشیده و در مذہب ما احدی روایت نکرده تا باعتبار چه رسد الی غیر ذلک من الوجوه قوله و آنچه
صاحب جناب و لایتاب از قسم ترک مویت عدم توجه بطرف جهاد الخ محمد بن عبد الله که جناب مجتهد الزمانی بعد از آبادی کوفه و خرابی
العصره و اکنون ویرانی هر دو شهر بعد از بهار غیبت کبری از حال قدیمی خویش حرفی گفتند و قصه یوفای ایشان بکمال
اجمال او کردند و دل ایشان نداد که فضلی دعوی را آنچه ایشان اندیشیده بودند سواد و بیاض برند که حضرت امیر راجست
و فرموده الی الله لیاو آورده نزد معاویه سپارند و زور تحکیم صاف صاف گفتند که مقرر کردن حکم بصوابید ما باشد
ورنه خون مقدس می ریزیم و گرد ملافتند از اکناف عالم می انگیزیم یا این عداوت ولی اندام ما کمتر از آن بود که بجا
را در راه خدا بفرستند که بره و ایات شیعیه بمقتاد بار خود را در راه خدا فرستند بود و لیکن این سیر و تماشا گاهی ملاحظه
نفرموده که از تقالیب لیل و نهار صورت است و از حضرت امیر ابر و ایات معتبر و جهاننده رفته مثل علم الهدی شیعیه
یا برادرش در پنج البیان بطریق متعدده آورده این گریه گفته یوفای خویش را تا قیامت یادگار گذاشته
و دیگران هم بزرگان در مولفات خویش برای سیاه روی جا و یقش بلاغت بستند یعنی از مستحذات قدما و توبه
نکردن چلی نبردند که بانی مبنای انجذاب بین سکاران و عذاران از ابتلاع عبد الله بن سبا بوده اند بنابر
بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات عظام را از جهان بردارند
پس در جوابش آنچه مفصل گفته بود در اینجا یک حرف اوانی کنم که مقصود از این مناظرات عریض و طویل همین بود
که مجلسی نور عیال بعد از تحقیق فرمودند پس برویدیم بنزد سب لشیع و برائا و مجتهدین که خوب رفته آید داخلوا جستم
خالی بین دیر ظاهر است که هرگاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند سپردن انجناب بمعاویه چه مستبعد بود بلکه معجز
بود بطریق علی و ان کلمات طبیات کوفیه و اراده قید و بند بدین اندر شدت از معاویه چگونه باشد و در فضول
اراده حسن و سپردنش بمعاویه باین منافقین نسبت کرده و بر خیرخواه یا امام حسین عین گفته که کوفیه باید بزرگوار
چه کردند و یا برادرش پسر عیال آوردند و سید مرتضی عذر یکی از طرف امام حسین مرتب نمود و مفصل نقل مجتهد و انستی و دیگر
از طرف امام حسن بصلح مدد آید در متن به نوشته نیز دلالت برین عذر و خیانت شیعیه دارد و کلمه خصوصاً بر تصریح کنش و
و جلد اول که از لفظ شیعیه علی الاطلاق همین معنی مشهور مقبول میشود و فاعلیه و ایا اولی الاله با حقیقت نیست که اگر
مهاجرین و انصار که انجناب را با عتراف صاحب کشف الغمّه غیره بر مندر خلافت نشانیدند محافظان انجناب بشکریه
القیه لجلت هر چه تمام از ایشان صد در می یافت آنچه می یافت و چون حال نفاق و خیر با ایشان با نچسبیده بود
انجناب در عبارات نهج البلاغه و ادفعاحت در بیان مخالفت و انحراف ایشان داده اینهم فرموده که دل مرا
حواب کردید و زنها در ان انداختند و نیز مرا ملوک خویش گردانیدند و خود بر من حاکم شدند و انتقام
شکایات این منافقین آنکه جناب امیر با وصف ان اخلاق که داشتند استخاشه بجناب قدس رسالتاب بردند و حضرت
در ان خواب که بهتر از بیداری بود با وصف انصاف بخلی عظیم فرموده که اکنون که حال برین منوال رسید
دعای بدچرا نمیکنی تا بعمل آورد و حجاج بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از جمیع البحرین و غیره در تالیفات خویش مفصل نوشته ام تا سال قدیمی رخصت شست از بام باشد لغز باله
 اتفاق در رخصت متاخرین اموزم و در صفون مقتدران استاده میشوند و نماز با مقتدی را میگزینند و اعتقاد ایشان
 بتقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف منی و کما ناصلی خلف منی ان الله شی عجاوب عجاوب مجتهد چون
 اینجالات قدیمی خود در تالیفات علمای خویش و میرفانی خود علی المشهور دیده گو یا حرکات لبس در گنبد لیس
 بود که از قصد دریافت نام بل زیر قلم می گرفت و گفت که آنچه اصحاب جناب ولایت اب النخ و این امر بجا نیست از وی
 خود پدید است که مهاجرین و انصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رخصت قرآن را پیش نظر گذارند و حالات و احوال
 و اخلاص شان که باره ان غفیر بگذشت به بنید گاهی بطرف شان خیال بدی در خواجا گذرد و من بتصدیر
 اولی کشودم و بشرح آن اجمال در دوسه فقره متوجه شدم و اکنون بهرین قدر نیندادم و تصدیق و تائید کلام
 بزرگانش میدهم و میگویم که شکی نیست که اگر بانیان مبانی تشیع بر قید و بند و شهادت جناب امیر و امام پیرو
 علین تسلطی می یافتند مقتضای و تحقیقش ذکر خیر نموده کند تا مام را التبرسم ماتم و مرا سم فوسه و شیون نیز
 انتظام میدادند و کار او را د معنوی شان چنانچه امرو دیده میشود به بتاکی دلی یا کی میکشید قول و در اینجا
 که امام السمر و العلین و درین افاده تازه که تلقی بحال امام السمر و العلین حضرت امام حسن دارد چه گویم که چنانچه
 مغالطه و تناقضات و از احیاء راه یافته اول آنکه قبل ازین بده یا ندره سطر گفته بود که همراهی فوج کثیر چه
 ضرور و حالیا چنین میخاد که امام حسن اراده جمیع فوج کثیر به قصد جهاد مساوی طاعنی کرده بود و بهر بی است
 که اراده اجتماع لشکر کثیر برای همراهی بود و خیال فتح و ظفر یا آنکه معاذ الله که شکست رود و در سرنگان
 فوج انجناب را بعباد و سپارند و از عقل و دین دست بردارند و کیفیت که شافی سید مرتضی بدان ناظر باشد
 و از بلا مثل آن چنان حاصل که ادنی محتاج به نوع خود می باشد و مدنی الطبع است و بتعاون و بشارت
 حاجب شده دارد و پادشاه با تنی چند اگر چه کی و در میان و جهان پہلو ان باشند در مقابل لشکر
 همچو مور و ملخ چه می تواند کرد و من بتقلید او در رسایل خویش با وجود مشوره مجتهد و برادرش
 قریب این عبارت نوشته پس بهر تناقض در هر دو قول باید دید و انهم در یک صفه قریب بود که
 و اگر بنیاد قول اولش که ضرور نیست او بهر احادیث اصول است کما شریح فی المنطق و غیره من المرفعات لیس
 معنی قول آخر بیان کرده شود که اراده جمیع فوج کثیر بود چه معنی دارد دوم آنکه از کتب دین و ایمانی
 چنان بوضوح می انجا آمد که جوش و خروش اهل کوفه در وقتی چند اتفاق افتاده که ما به المشرع افکار
 همه باشند و واقع که بلا معنی پایان ان بود و درین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بچهل یا پنجاه هزار
 میرسیدند گو یا کفن یوسیده دست پرست حتی پرست امام حسن دادند اکنون انجناب را طعن بهر سید بود
 یا به مقتضای عقل و نقل نیست که که بطریق اولی بحصول پیوست و علم الهیای رخصت و این کاسه لیس
 ادنی نویسد که جناب امام حسین را طعن حصول الی الحین مجرب و شنیدن اجتماع کوفیه در بیت مسلم

بن عقیل مجرب سیده بود پس درین خصوص حصول آن قطعی و یقینی باشد که گفته اند مصحح شنیده کی بود مانند
 دیده بهرگاه چنین ظن حاصل نشود پس در وجوب جواب سالتی منتظره باقی نماند حالیا آنکه چون رعانی بزرگین
 زیند و بکا فرخربنی بعد تلاقی طرفین و آرا ده جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتیم خلافت را خواه کردن چگونه
 روا باشد پس در ترک وجوب و زوال عصمت بر اصول روضه شکی و شبهه نیست معاذ الله چه جای آنکه نتیجه اشتر
 عیال بعد چندی دیدند که این خنجر بر گلوئی حق جوئی جناب امام حسین رفت که شیعه مدعیین ریاء و سعه برای
 آن علم و نقاره می نهند و اگر فرض کنی که ظن ب حصول نه انجامیده بود پس حضرت امام حسین چراتن بر صنادید اند
 و فضل جناب را در بزرگ خویش را نپسندیدند یا مقتدایین معنی هم نبودند که برای هر بابی صحیفه و دستور
 می باشند و هر چه میکنند مطابق آن کتاب مختوم بعمل می آرد و خود نزول آن وقت وفات شریف دیده
 بران وثیقه و فارغ خطی مهر خود ثبت فرمودند و با انیمه کلمه ها که از دشنام کثرت نیست بزرگان مبارک
 آوردند و کسی که از علما سمع و بیان برای امیه همراه انبیا بیان کرده اورا علمای شیعه ناشنی و شایبی
 قرار دادند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نایبیتی مخفی نیست و ذکر سهول بیان درین خصوص بالذات
 نباید دانست زیرا که عقل چگونه تجویر کند که انجناب را از صحیفه حضرت امیر هم قبول رود و مصحف جناب را
 معظم هم ندیده باشند که جمیع اخبار آئینه تاریخ و قیامت در آن گردانده بود کما فی الجار و حق الیقین و غیرهما
 سوم آنکه خود عبارت سید خویش نقل کردند که چون امام را گمان این معنی حاصل شود که من بحق خود
 خواهم رسید و بذاتیات امامت خواهم پرداخت آنچه بمن سپرده اند واجب میشود آن کار کردن اگر چه
 در آن مشاق و محن و نماید چه جای آنکه مبالغین حاضر باشند و بچونند و درین باب بگویند و ابتدای
 جوش و خروش از ایشان بوده باشد و انهم بطیب خواطر نه با کراهت خود دست به بیت بدهند با اضطراب
 و الحاح چاره آنکه خود میگویند که دریافت حال صمیم قلب ضرورت نیست الخ ای مدعی دانش و اجتهاد آرا ده
 جمیع لشکر که خود جو شیده و کوشیده باشند بار حال شان دیدن که گیرنگ اند یا بگونه های دیگر رنگین شدند
 عین ادراک صمیم قلب است و تو انکار از ان میکنی راست گفته اند که منافق هر چه گوید پیر ایشان گوید
 و چگونه اضطراب کنند که دانش بازیان یکی نیست خلکی و قتی که در دفع اعتراضات اهل دانش
 و بنیش بگویند که درین وقت حواس او مجتمع نمی باشد و مثل این مقام مستحسن است چگونه و چه نویسیم بنیم آنکه
 ادعای این معنی که امام حسن ناچار شد در وقت مذکور صلح معاویه این معنی را مجتهد دانست با وجود
 گشتن یک هزار دریا ده از دوصد سال و انهم در رعیت گبری وقتی صاحب الزمان خبر نامی ندارد و انهم
 لجنو انیکه اگر بر بلا گویند موجب گفت شود نزد مدعیین مزید و لا و جناب امام حسین را که حاضر واقع باشند
 خبری نباشد ان خدا نشی عجاب تا شکایت بجدی رسد که بار بار دانستی لغو و بالعد من اولک و لیکن
 فائده که از عبارت لوح مجتهد یعنی بلا چاره صلح یا معاویه طاعنه نمود حاصل شد دانست که حال

قدیمی شیهه میر تقی میران رسید از اینجا است که امید تاخرین ایشان را بدتر از نو است و از اینجا است
 ایشان را لب اللسان و از لغت این بدانند ایشان غلبه البیان را میکنند که امر سابقا و لاحقا و اینجا از خواص
 عبارتشان چنان برضوح گرامر که اقامت کوفه ناپسندید و الحمد لله که از اینجا دانستیم که امام حسن تقیست نشین
 قائل بود و اقامت کوفه بر او از جهت لفاظی شیعیه متناقض شد و نیزه بطور رسید که اگر جناب امیر شهنشید
 القبه بکوفه نمی ماند زیرا که دل از رانی آنجناب چنانچه کتاب بیخ البیان است هم دلیل بر آنست از طایفه افعال
 و اقوال شیعیه کنیم و بنیم بود و اعتقاد جناب امام حسین بجهت نشین خود از عدم اختیار تقیه بر ظاهر است لیکن چگونه
 برای متاخرین امید هم توان کرد که ندیده بغض داشتند و تخم عداوت اصحاب کرام در مریخ قلوب می گذاشتند
 پس به قانی از که است گوشت خرگوش و جو روش تشیع بغض امید ثابت کرده و در غیر او این قیاس جاری
 نموده از خواب خرگوش بیدار گشته و کلیه را آغاز فرموده شاید تلخیش در قلوب امید ندیده ششم آنکه اتمام
 حجت را سبب این بود که کوفیه مطروودین غم جهاد نداشتند چون ظاهر شد که نصیریم قلب جمیع شدند بر ایشان
 اعتماد و فرمود و بر غم رخصه ازین جهت تن تقیه در واد ششم آنکه مجتهد جابیه نام حضرت امام حسن امیر را
 می آوردند و اوصاف آنجناب قصد میکنند تا ابله است دنبال او بگذارند و این معنی مخلص و فرود عوام
 تواند بود و خواص که کتب کلامیه از مباحث سنی و شیعیه دیده اند ایشان را بدام و دانه نتوان گرفت فکیت
 که در احادیث رخصه انیم دیده باشند که امام حسن در اولاد خاص و غیر زندان با اختصاص جناب فاطمه
 زهرا داخل نبود و کما مر مجلا و مفضلا ششم آنکه عبارت او را لایح از ان گفتم که در نیتقام بار بار لفظ لا جاری
 بر زبان آورده کسانیکه تحقیق لغات و محاورات فارسی نموده اند تخطی این لفظ میکنند هم گفتم و هم
 جبریده که لا کلمه عربی است یا فارسی چگونه میزند شود پس ناچار در ناچار باید گفتن نه لا جاری و لا چار و شاید که
 قیاس را در محاورات هم در لایح ندارد پس غالباً بخوبی آورده که لفظ لا علاج در فارسی می دارند پس لا چار
 را از عربی و فارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد و ندانست آنچه تحقیق گفتند و از اتفاقات
 است که شخصی از فضلای شیهه نزد من آمد و متالش مباحث و عبارات معنی الکلام بدیش از بدیش نمود و بعد از
 گفت که از الالعین را دیدم جامعیت مباحث در ان از حد افزون است ولیکن عبارتش خوش نیامد گفتم من
 هیچ علمی و دعوی ندارم چون امامیه از هر طرف جویند و در ردند و ابله است گویند بعد از آنکه
 رشید المتکلمین انار الله بر هانه رخت از دنیا بر لبتند و مردم دست بدانم و بخت لبس ناچار برای تقویت
 اهل اسلام قلم بیست گفتم و در تالیفات خود عذر نمودم که در فن انشا چهار تی ندارم اگر کلمات من موافق
 محاورات اهل لسان افتد ذلک تقدیر الغیر العلیم ورنه چون مشتعل باشد بر واجب ترک باصلاح آن در آن
 و مرا معذور بپندارند و اگر مستحسن ترک باشد در ان کلامی نیست که در کلام اساتده بدین نهج قیل و
 قالی توان کرد و نشان توان داد که تلخیص را آوردند و ابلاغ را نیاوردند و مقتضای حال و مقام

چنان بود که با سحر و روع و امانا باطناب می‌بستند اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضروری بود باید بیان
کردن چون این قید از روع و نیاست مقامی را نشان دادن و در حضرت آن بحث نمودن پس معلوم شد که مقلد
بود یعنی تشبیه مجتهد را در عبارات من دید و بود چنانچه درین مجلده بیان آن گذشت حالا که نتوانست که دلیل بر آن
بیان کند او کاسه مجتهد را پسند که عبارت از الایالات ستایش شصت بعد ازین گفتیم که در باره عبارات مجتهد الزمانی
هر چه در دولت آید بگو چون ستایش کلامش بسیار نمود ازین قسم محاوراتی چند را نشان دادیم که بهین فضا و
استانده و تکیه بر غلط و محاورات کرده بودیم با مثال این امور تا مقدر بحث نمیکنیم ولیکن چون الدالیه تمام در
عبارات من گفتگویی نمایند بناچار بی یقید و ضرورت سیکو ششم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر به من نمیکند که
فغانی با فغانی می گوید بلکه بجای حرف با از می نویسد که فغان از فغانی گفت و آن کس از فغان کس کلام کرد
چنانچه در عبارت آینده خواهد گفت که همین حال است در کلامیکه آنجناب از مردان و محمد بن حنفیه نموده بود و یار
چون امثال این کلمات را با و نمودم علیه شد و دانست که درین میرای همه با مجیب تو انیم او بحث قوله و آنچه
از این با طویه نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست الخ در عیقام مخالفه مجتهد بسیار است منالیه اول اگر
حاصل استغنائی بنده از مجتهد الزمانی بعد از آنکه از جواب استغنائی او خارج گشتم این بود که حضرت
امام حسین فوج و لشکر نداشتند که در مدینه ندر که زاده الله شد فایکده در کربلای معلی معدود که همراه
بودند رخصت کردند پس تقیه در حریم مخصوصاً در کربلای معلی واجب شد و هر که تارک تقیه باشد او
مومن نیست چه بجای حصول شهادت که فرع از ایمان است و در تفصیل اجمال گفتیم که چون معاویه مردی
بجاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیرد یا سر ایشان بفرستد اما فسق نیرید بر ملا گفت
و نیرید بعد شنیدن بر آشفت و حکم خاص در قتل آنجناب فرستاد امام درین وقت نیز از بیعت او سر
تاقت حالا که تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شد و در آنجا هم فوج همراه بود پس خروج چگونه بود
بود و حال کوفیه حضرت را معلوم گشت و در کربلای محصور شد و درینها بیعت و تقیه لغو و مجتهد در جوابش
گفت چنانکه دیدی که آنچه از این با طویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخنی است که مجیب را ضرر نمی میرد زیرا که
چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و متقنی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند که اعترفت
و این جنون مجتهد است و میباید آنکه علتش چیست علت اینست که نفس نا طقه او نور علی در حضرت خیر بود
چون را با روق اعظم نسبت داده بود و فقیه قتل المشهور علیه من ضحک ضحک لاجرم این شهر برای
او باید خواند **فکر خیر و فسونگرین** و همراه میرای هر که در خانه بناچار با سنا و رومی به مغالطه دیگر
آنکه در آن وقت که حاکم مدینه آنجناب را طلبید حکم نیرید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
و بیعت من بر او عرض داشت که اگر قبول فرماید فبا ورنه سزاوارد باید فرستادن و حضرت امام
در آن وقت با شش چند از اهل اصحاب در مسجد شریفین بود پس رسید از اصحاب پیچ میدانید که حاکم

چرا میطلبید گفتند ما ندانیم خبر خود مساوی و حاکم برای بیعت نیریزی طلبید دیگران بلطاین رفتند
 و امام جمعی را از رفتار همراه گرفت و حکم نمود که شما اینجا بنشینید و من نترسم و میروم اگر بنشینید که آواز من بلند
 شد بی تکلف داخل شوید هر چه حال من باشد شریک یا دشمن ورنه در اینجا انتظار من بکنید یا رست
 حاکم بر قعه نیزید در باره قتل آنجناب بنمود و امام سالها سنانده و بسوی مکه معظمه سفر نمود و دیگران هم سفر
 مکه شریف نمودند و لیکن شایع عام را گذاشتند تا متقاضیین بی نسل مدعا باز گردیدند و امام بکه رسید
 انعتی مختصر در اینجا عرض ما اثبات این معنی است که حکم نیزید در باره قتل امام قبل ازان رسید بود
 که آنجناب را طالب نمود پس پیش حاکم تشلیف برو و صاف صاف بیان کرد که خلافت نیزید خلاف
 حدیث حضرت است و انیم میدانست که اگر از بیعتش موجب مفر متامی شدید و سبب قتل است
 پس علت و جوب تقییه البته یاخته شد بالیقین بسبب قتل که نیزید نوشته بود حالانکه وجوب تقییه
 دایم است بر ضرر شدید و در یقین بهلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد الشیعه و از اینجا مخاطبه
 و بیکر عیان شد زیرا که در محتمل وجوب تقییه بهلاک نفس دانسته و گفته که حضرت امام قائم دانسته بود که
 تا حکم نیزید رسد من سفر کرده یا شتم من بعد مفصل خواهی دید که از انهم خواهد که سبب دست بدامن
 عدم تسلیم وجوب آن خواهد بود و تحت فلا تقفل و از کتب امامیه حیات الخلود است که در وقت سلطان حسین
 صفوی محمد رضا امامی نوشته و بالا بنجام احمد اجداد در جداول مرایات ذکر کرده از مولد و وفات
 و دیگر امورات در سبب فات آنجناب میگوید که چون در نیمه رجب سال شصتم نیزید نامه بولید
 بر عقبه بزرگ ابی سفیان نوشته بود که از آنحضرت بیعت برای او بگیرد و یا سبب آنحضرت را برای او بگیرد
 و الی کار را بر آنحضرت تنگ گرفته پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد قبالت حکم نیزید
 بقتل آنجناب و هم تنگی حاکم مدینه درین باب اکنون در وجوب پناه انتظار باقی ماند و همچنین از کتب
 دیگر حیا است که حکم قتل قبل از سفر آنجناب بسوی مکه معظمه بر اصول شیعه بود و ان امام بالا آقا
 بیعت نفرمود و اگر برین قدر قناعت نکنی خزن المومنین تألیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
 بن نمودن غلام علی بنی باید دید اول در دیباچه گفته که علماء در کتب خویش روایات خزن و بکا از صحیح
 و ضعیف همواره کرده اند و لیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
 نموده آنچه را دیده نوشته و آنچه را نوشته نموده و سنجیده در بیان سفر حضرت امام حسین از مدینه
 بسوی مکه زاد بها اقصی شرف فامی نلید مودی است که لیکن مساویه خلافت بنیرید مستقل گردید
 و ان پلید صروان بن الحکم را عزل نمود و پس عمر خود را ولید غمید را نصب کرد و نامه با و نوشت
 که از هر چهار نفر مخصوص در مدینه بیعت بگیر از جهت من کی این تدبیر و بیعتی عید الله بن عمر و دیگری
 عید الرحمن بن ابی بکر و حسین بن علی و هر که بیعت کند سرش را بفرستد چون نامه نیزید بولید

ایشان را طلبید و هر یک را به بهانه نرفتند اما این زبیر از راه غیر معروف گریخت و بکجه رفت و جناب امام حسین
 سی نفر از کسان خود را مسلح نمود و بخانه آن مجبور رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه بمانند
 هرگاه آواز بلند شد بخانه در آیند و خود تشریف فرما گردید و ولید را مخاطب نمود که باعث طلبیدن
 من چه بود و ولید صورت حال را بموقف عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فردا شود گوئیم و شغفیم
 و دیگر آنکه چون من کسی مناسب نیست به تنهایی بهیچ کند او سخن آن جناب را پذیرفت مردان گفت
 که دست از بیدار دالا دیگر بر او فایز نخواهی شد او را سپس کن تابیت نماید یا اینکه بفرماتما سرش
 را بر دارند حضرت از روی غضب مردان نگرست و فرمود یا بن الزرقاء الزانیة القنی انت ام هو
 یعنی ای سپهر قارزانیة تو مرا سبکشی یا او بدان ای ولید که ما خانواده رسالیتیم و نیرید مردیست
 خاسق و فاجر و شراب خوار چون آواز بلند شد حضرت بدست برخواست و بتشویش آنکه مبادا علما مان متعلقان
 بد آیند و مقصد شود و فرمود باشد تا فردا که محاسن معتقد گردد و بکجه میم خلافت از کیست و که سر او است
 پس ولید و قالیع را بجز من نیرید رسانید در جواب نوشت فلما ابن زبیر و ربه حاکم باشند بخط بابوی جواب
 و محمد حسین علی را معجون نامه بفرست ولید چون نامه نیرید را خواند گفت لا حول و لا قوة الا بالله اگر تمام
 ریح مسکون را بمن دهند من در خون حسین شریک نخواهم شد و از ضرر نیرید پاک نیارم پس آن نامه را
 یا عمری بحرم سید الشهدا فرستاد و پیام داد که من در کار خود حیرانم و لبی اسباب باعث تقاضای این امام
 بمام و نیرید بفرجام شد که شکر لولا غیبت پس اینچنانی علاج عازم که محظور گردید از اینجا بروایات معتبره
 شیعیه یافتی که حکم نیرید بلید و قتل امام شهید شکر رسید و اگر ولید مردی غمخیز و سنجیده بود شکر و در وقت
 و دیگران دشمن خود خوانده در هم و دینار نمی نمودند چنانچه و الشیخ فتنه قائم شده بود پس امام علیه السلام را
 معلوم نیست که مجتهد یا خام رئیس فساد پیام بوقت جلالت است اینچنینیم مبارک دید و خیال در دل قرار داد که
 تا حکم نیرید رسد من اینضرع اعوانم بود و حال آنکه عازم که مظلوم بود خیال از مقدار پیش نظر است و نه عبارت
 صد کتاب درین معنی نوشتی و داد تفضیح مجتهد وادی و انتقام تبخیل امام الشهدا بخوبی گرفتی معلوم نیست بچشمه
 در کدام کتاب بد که تالان وقت حکم قتل نمیده بود تا میگوید که حضرت معلوم بود که غیبه حاکم نیرید و آن
 حکم نیرید اراده قتل و تنگ من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم نیرید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و این
 تیر جمیع مخاطب او را شرح نکردم تنگ میاید بخوالش قلم برداشتن لیکن بنابر ضرورتیکه میدانی بجواب
 خوافاتش قضاوت میشود پس مجتهد را درین معرکه خوالش در بود و مانند اخیونی در کتب السیاسة
 است که شاعر میگوید چه مجربش سجود خاص و عا است فلک گفته که این بیت الم است بیدار
 باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان کن حال آنکه از کتب معتبره امامیه پیدا نمیکند که حکم قتل
 یا بار در نیرید و تنگی و سختی پیدا شد که آنجناب مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بود قریع آمد و هرگز نیست

نیز قبول فرمود و تائید نمود و معتمد این مصدر و مثالی را در توفیق امیر علیه السلام و دیگر پیشانی بدو نیز که می پرسد که امام
علم مذکور چگونه به حصول انجامید اگر گوید علم ظاهر می گویم این در فرج بشری است چه الفاظ است سیر و امام
خلاق این عیان شده که اکثر من الشمس و این من الشمس یا دیگر گفت که چون حکم قل و یذکر و ما که بران عمل نمود و این
بعیت نیز به البید و امام از حقیقت سال اگر گوید بلکه بقول مولود جنات است و سخن و تنگی نیز نباید رسید و انجذاب است
نیز می نگردد و اگر گوید علم لدنی و اشتراق باطنی پس تصریح سابق او معانی است زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرت معصوم
بر علوم ظاهر و سبیل شمس علیه سبب باشد علوم لدنیه نیز در این باب است عبارتی که در تفسیر من کلمه که سابق مضمون
نخبر می آید که مدار تکلیفات شرعی نیز با هر سه در علوم لدنیه کلیت که در حقیقت بقول بقول مذکور تجلیل و شمعان جناب
سید الشهدا باشد بلکه کذب هم لازم می آید زیرا که تنصیل این غفلت شعار یا نبینی که حضرت می دانست که تا حکم او آید
من هم در سفر خود بود و دالت بر حدیث حکم نیز در سفر مذکور دارد و فتا قضای و جعل هم لازم افتاد و نبینی علمای شیعه
و المستند قبلیت حکم را با وصف پیدا شدن ایشان در زمان متاخر و حضرت امام حسین بی بدان نمرد و این التو
است بر اطنار حقیقتی که پایانش بدید نیست لغو و بالبدن من ذلک سح اینکار از تو ای مجنون چنین کند باز مضطرب
دیگر باید شنید که امام را معلوم بود که بعد از رفتن من بعراق حکم قتل خواهد آمد علم و یقین آن نیست مگر علم غیبی و انهم حکما
لفظ الامر زیرا که این سفر بکوه بود نه بعراق نزد قمر یقین اما نزد اهل حق پس بدین که حضرت علامه دهلوی قدس سره
در سیر الشهادتین میفرماید آنچه حاصل شد در فارسی اینست که چون نیز یکجای پدر خود داشته در ماه رجب شعبه
مقدس در دمشق مکاتیب نوشت به تلمیم که بعیت کنند و بسوی عامل مدینه طیبه که درین عقبه بود و رقم کرد و که صیقل
از امام حسین پس امام حسین انکار نمود و بسبب آنکه نیز عیاف است بود و ظلم میکرد و امام حسین بسوی مکه روانه شد و
شعبان و در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر یابل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی انجذاب اخلاص نامدا
فرستادند که روانی باید افزود ما همه همراه رکاب عادت انساب یا شیم دورین جواد قران و مالی خویش خدا کنیم و هرگاه
این ناجای متواتر رسید انجذاب مسلم بن عقیل را فرستاد و کوفیه را بضرورت و حاکمیت برگزید بود ازین در بیان انقباض
حکمر سوز در خود طاقی نمیبایم که بنویسم و در اینجا حاجت من قدر است که مدت اقامت انجذاب تاریخ سفر بسوی عراق
واضح شود پس مطابق این رساله سفر انجذاب خری بود که اهل اتفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از توفیق بخت
و امان زویری از نزد برادرش در باره نائب امام بجلت تمام حکم کردند تا شنید کردند وانی را برادر اکشیدند و این
سوم ذی الحجه سال ششم از هجرت رود و حکم ان بدینا و همان روز به روز فرزند او را که محمد و ابراهیم بود و نیز همراه
او شنید کردند و قضا را اجاب امام حسین همان روز از مکه منظمه سفر نمود پس اقامت انجذاب در مکه منظمه بقدر چهار ماه
ستیمینا بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و رسول العباد از ان بود که نیز با ایشان
که حضرت امام در حرم شریف اهل پس مجتهد انیم را در اموش کرده بسوی جناب امام نسبت کرد که من بسفر عراق باشم و
و حکم نیز در رسد تا مردم را فریب دهد که مدت دراز گذشته بود در رسیدن حکم نیز بدینا و وقت حقیقت تائید شود در

و این گرسنیز گاهی بود که مجتهد الرمانی برای این روز سیاه بنا کلام اندیشید بعد الحمد که بنیاد این مکر و فریب
 چنانچه از سابق و لاحق نیزین اقتاد و درینجا نیز همان روداد و مجتهد را یک مینی و گوش هم باقی نماند فردا
 انشاء الله تعالی او را زیاده تر مفتوح میکنم البیس الصبح بفریب و درینوقت کلام شیخ را برای او که سفر مکر را
 سفر عراق و انهم بر نعم خود بفریب و اتفاق قرار داد میخوانم **س** ترسم نرسسی بعبادی اعلیٰ باین که تو میرود
 متبرکستانت با طرف انکه با انهم خزان که گنج قارون بران رشک میبرد و سفر عراق هم نمود تا زیارت
 عتیاب عالیات مشرف شدی سخن اینست که آن نامیب عداوت سید الشهدا و دیگر تشنگان که با که بدان
 شد و مدحیمل او نماید و برای زیارت آنجناب چگونه از گنبد لبسم الله بر آید آدم بر حرف دیگر که میگوید
 حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد بن صفه نموده بود معنی این جمله غیر ازین لبتهادت سیاهی و
 نیست که چنانچه روایت این بابویه معانی تقیه تواند بود این هر دو کلام نیز منافات بان ندارد البیس ضرور
 اقتاد و درینجا منسلطه او را حل کردن که محصول کلام مروان تحریف و تمدید بود یعنی اگر بیعت نیرینه کنی او
 نیزینار زنده خواهد گشت و آنجناب هرگز متاثر نشد و این هم البته منافات دارد با تقیه معنی که چنانچه
 و اطفال بر کلام مجتهد عظیم المثال تواند خندید و میدان اینست که چون حاکم مدینه و ولید بن عقبه
 بیعت را طلب نمود و بقول بعضی علما می شنید که امر آلفاسیجی و شدت از طرف او پیش آمد پس در جواب
 تقیه چه انتظار تواند بود الغرض دران وقت مروان صاف بود چنانکه استی علمای ما نوشته اند که چون امام
 رخصت میشد او ازینجا که حکم نیرید و سال دشمنی اوست با آنجناب و دیگر بزرگان از سابق و لاحق
 میدانست گفت ایها الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکرین یعنی امام حسین و پسر ابوبکر و عمو
 زبیر بزنند تا دیگر می را حوصله انکار باقی نماند بالجملة چنین دشمن غیر از نیابت نیرید چه خواهد کرد
 لبس البته می گفته باشند امام را که بیعت بکن و نه کشته خواهی شد پس متاقلب نیزید را بر شردن و متاقلب
 خویش را یاد فرمودن و وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب تقیه دارد و اما آنچه حضرت امام با
 حضرت محمد بن حنفیه فاده نمود پس ازینم اصح در منافات است زیرا که الکلام دلالت مطالبی بران دارد که اگر
 هیچ جاماوی و نجاد و دنیا بیز نیزینار بیعت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متوجه بجا ب رساله
 بصائر العین گردید تا همه کس دانستند از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابوبصیر که کور مادر زاد است
 که امام صادق را بنده دنیا گفت تا سگی بر روی ان ملعون شاشید که فانی فخر اللهی بلکه لبتوق پیر
 هم گرفتار است که در صوارم و حسام با هنگ بلند میگوید که آدمی را باید تا استعداد کاملش داشته باشد
 قلم بدست نگیرد و خاموش باشد و خصوصاً در فن کلام شیخ نموی و این کلام من هر چند سخت و دشوار
 می نماید چنانچه کلام پدرش و لیکن عین مصداقت و خیرخواهی است که شیخ صاحب تجربه میفرماید
 که رع ملامت کنان دوستدار تواند بود و پیرانی هر است که اگر عقل سکوت بر لب خود

میرود نزد مقتضای تقوّلون با خواهرم فالنس فی قلوبهم اما احتمالی می بود که شاید این را
 لائق جواب ندانند اما ایل تقلید عرصه را از شش جیات بر او تنگ می ساختند میگفت که من دین
 امور سپردی پدر بزرگوار خود میکنم و تا ایضا نشنوخیش که فرموده است که آنچه نوشته ام در جواب
 اثنا عشریه مسکت حصام است و اگر کسی قصد جواب کند یقین باید دانست که لافی و گزافی نیست
 و تازنگی بر همین عمل نمود و از آنجا که رساله بصارة العین نزد هر برادر و دایه ای باید بجوابش
 پرداختن و وقت خود را ضائع ساختن مگر بعد ازین مشکل نیست که مجتهد در کتب دیگر خود را ضائع
 که تلامذه علامه دینی قدس سره العزیز بر کتب ثلثه مستقارین ارکان ثلثه نوشتند بر ستود و درین مع
 حجتیکه بنویسید پدری فرموده که اعرفت خدا یا الکفر بهین این تقریر میکردند مجتهد میگفت که مستفیدان
 طریق محبت با آن اعتراضات نور و دیدار و مکارب فرست بود که من با صلاح ضربت حیدریه که مشتعل بر
 این اعتراضات است متوجّه شوم فاعتبر و یا اولی البصار فانه کقولات الکفار و الله ربنا ما کنّا مشکرا
 قول و معیت معدودی چند هر کاب سادات انتساب آنجناب مسلم است انخ ازین کلام بوضوح
 نام میرسد که فکر نجیب تمام میشود اگر امام حسین باین قلت فوج در جهاد شروع میکرد و چون آنجناب و آن
 وقت جهاد را شروع نکرده اعتراض نجیب که بر اصول امامیه شهادت امام حسین باطل گشت و او را نشاند
 ازین قول مغلطه او با اعتراض به ثبوت میرسد زیرا که اعتراض نجیب قوی شد مگر نه بنی که او درین مقام
 ثابت کرد که فوج امام حسین در آغاز معدودی چند بود یعنی بسیار قلیل ایشان را با هم جدا کرد و فرمود که
 شیعه دست از نصرت ما باز استند و نائب فرزندان ایشان را شهادت کردند بر شما حجتیست پس آن فوج قلیل
 هم مانند و وجوب تقیه را بخیاں نیاورد و در جهاد با و محصور شدن بکربلا بمقابله و مقاتله پرداخت فوج کشید که شل
 مورد طع بود و در تقای امام نسبت ذره بصحرا هم نشاند پس فکر نجیب بجای خود رسید و مجتهد دین میدان
 نقاره تو اخته با عتراف خود که واقعی فوج قلیل بود خائب و خاسر باز کردید فاعتبر و یا اولی الالباب و
 بود ان هذ الشی عجاب اما استعجال امام حسین ع پس اگر مرادش عجلت شریف است قبل از آن که در شامی
 راه حضرت امام حسین را خبر بر گشتی شیعه شدند رسید که مسلم را با هر دو فرزند شهید کردند و نایبانی را بر او کشیدند
 و سر بای ایشان بجا سو کرد و انیدند پس دلالت بر آن دارد که آنچه روضه در خصایص امامت و شرایط
 آن کتابها نوشته اند که او لوح محفوظ میخواند و علم ما کان و میگوین میدانند و و بروی او عمود نور می نصب
 کرده میشود و مخلص و منافق بر او نمیزد و دالی غیر ذلک مما لا ینتایب کما ذکرنا قبله من عبارات المجلس
 و غیره ایضا امید علی ما قلنا جموعا و مشردا همه اش غلو و دلف و گزاف است و در مقام قطع نظر از آن
 را که شارحین کلینی و غیره قرار داده بودند نیز با درفت که مراد از آن علوم حساب ان قدرت و وقت
 بجهت است یعنی بر وقت که خواهند بحر و توجه شان اخبار عیبه و طاییت لایسیه بر تو ظهور می نماید آنهم صورت

زیرا که کوچ امام حسین روزی بود از کتبه معظمه که شیعه کوفه برگشتند و حضرت مسلم را آن داد و نزد عبدالمطلب نهاد
 بد نهاد و در عهد و میثاق شکسته دان به چاره معلوم و بر واپس نشستن و شهادت چنانچه در حق تعالی
 گواه است که بجز و ذکر این خبر حال پس بسبب جویش اشک متغیر است و شیعه کوفه متاثر نشدند و بعد از آن در
 صد سال پس حضرت امام زاکر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و همه صفیر و کبیر را
 همراه گرفتی اول دلیل بر آن یکی چون این اخبار قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ غیمت نمود و چگونه که
 این توهم در کبیر که آدمی درین وقت و این سفر و خطر متوجه مادر اکمال نایب فرستاد و پیش حضرت
 امام را همان خبر در زمین شریف اسبح بود که حضرت مسلم نوشته بود و از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت
 و انتظار قدم بیمنت لزوم و باوصف توجه قلبی بدریافت حالش هیچ معلوم نگشت که شیعیان مرا
 معانی را چنانکه باید بقدر میرسانید و نایب انجناب را با برود و فرزندانش گشتند گویند بزرگی ستود و بود و در
 جد اسلام کدام یک از منیب برگزید چون این واقعه در کتب شیعه دید که بزرگان ایشان چنین کردند و نیست
 که غیر منیب متانفین است حرات بران نمود و در منیب تسنن اختیار کرد که دانی زبان شان یکی است بر طریقه
 و اعتدال می بودند و حضرات ائمه نیز بر همین منصب بودند و رفته بتاویل و تسویل میگویند که تقییه میکردند
 اَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكْفُرَ بِهِ اِنَّ اللَّهَ لَذِي فَضْلٍ عَلٰى الْعَالَمِينَ بعد ازین ضرب رئیس المکارین بایزید که میگوید
 فارسی را بطور بلغا و فصی کما سبق الیه الاشاره او امیر مایه که ای اصول چگونه تعجیل تمام میفرمود و ناگاه
 شکر شقاوت اثر در رسید و انجناب بلا چارهی جفا نموده بدرجه رفیقه الی اخر الایه الکرمیه ازین عبارت تشریح
 میشود که اگر انجناب محصور نمیشد بر کز قتل نمیکرد و قبل ازین عبارت لال کتاب نوشته بود و مشتمل بر آنکه
 ای حسین بهره ی جماعتی را که شتاق شما و من و قاتل و قتل و قتل عبارت مذکور میخواهد که فوج دیگری با
 بانه با ضرورت قتال بکن و علم امدادی رفقه میگوید چنانکه مفصل دانسته که در خیال امام شد و شریف
 بشام رفت که نیرد نیست باین زیاد و حیم است مرا نخواهد گشت لشکر عمر سعد او را از راه شام باز داشت و خود
 بکن هرگاه حضرت ابراهیم دست که حکم رب العالمین بفرخ فرزند دارد شد و هیچ حلیه و حواله نکرد و امام حسین
 دیدن کتاب مضموم بجد و جد خواست که خود را شهادت باز و او پس آن تو باها بخواهی یا کجا ماند رفقه
 آن کرده اند و ریجانش است و ما یعلق به بالا خوانی نمودن و ای غیر ذلک من الامور و وجه قریب المله از بالا
 باینین و از آغاز تا انجام کلام او دلالت بر آن دارد که امام را تمام حجت مقصود و بوده است پس باید که از قوت
 بقول آید و ان ریجانش زیاده و صورت نیست زیرا که رؤسای لشکر یزید شقی متفق الکلمه بر نمیخیزد و در
 شقی هم بارها گفت که بیعت و بروی ما باید کرد و بعد ازین هیچ مصیبتی نیست ازین لفظ چنانچه فرمود و باوصف
 و خوب تقییه و احوال و پیش این باب که هر که تقییه کند او کافر است و هیچ جفاوت و رومدلی و مالی و هر کس که
 مقبول نمی شود و چنانچه نمونه آن از کتب معتبره شیعه در اصل ساله قدیمه ویدی یا شنیدری پس امام

برسیت بود و اتفاق شیعیه و سنی افضلیت تا دم شهادت بر زبان مقدس نگذشت تا اینقدر بیعت چه رسد
 پس حجت که با تمام شد با وجود وجوب بیعت و لشکر شقاوت اثر که طالب و نیات شد می گفتند که ما را آنچه رئیس حکم فرمود
 بجای ما یکم لک بیعت کنی خدمت می کنیم و نه قطره از دریا ندیم و جز با بیعت شمشیر علاج نکنیم پس اتفاق بیعت
 نبهت که متحقق شد و در ترک تقیه با وجود وجوب مشبهه مانند اگر گویند که بیعت حدود و مباحات بود و نقض
 این زیهار درست نمی شد گوئیم قطع نظر از آنکه جوابش از سابق واضح گشته هم اجمالا درهم تفصیلا خصوصاً از
 که نیز بدلائل اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عهد با جماع شیعیه کجا باقی ماند
 با امر احاطات آن کرده شود و بسبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهر دارد بود و چنانچه وقت
 اگر اهرامی در این مصائب این اتفاق می شود و جناب امیر بالا اتفاق بار شدین مرة بعد از بیعت می نمود
 و کین می نمود بر اصول فقه تا نوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث ملتطیف بحیل رسید چنانچه بارها از کتب شیعیه
 که گشت فلینس بد اول قار و زه کثرت فی مذہب الشیعیه پس امام را با اینکه بیعت میکرد و چنانچه بزرگان جناب
 امام بیعت کرده بودند و اولاد طایفه ایشان را که می نمودند نیز امام حسین را منتظر وقت می ماندند و برای ترقی دین
 و دولت سفر می نمودند و بر کعبه بیعت می نمودند و برای زنده و حاجت فوج جمع لک و مردم هم می نمودند و بیعت می نمودند و شجاعتی
 که بنی با شهم را حاصل بود و دلیل جمع بیعت فوج ضروری آنجناب برادران و یهوا خوا باننش بعد از بیعت از هر طرف می نمودند
 و می نمودند و بیعت می نمودند و لشکر او را متفرق می ساختند و حق می کردند و خود می نمودند تا نشانی پیدا نکرد از احدی از جناب
 بنو حنیف و حال آنکه توایم نمیشد که بسیاری از بنو حنیف از بنو حنیف گنج و چشم می نمودند و بعد از کشتن آنجا بجا رسیدند و
 تحیر است که از نقض عهد و میثاق می ترسیدند چون رسم تقیه در میان اهل موطنات قبلی کجا ماند پس نیست
 مگر کین گاهی و اخذ ملک با و شاهی و یا اینهمه اول نقض عهد می کرد آن بود که کتاب مختوم عند الوقات
 نزول اجلال فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم رو بردی ملائکه مقربین عهد موثق از آل عبا که گفتند که اگر
 کعبه انجالیغین بهم نمایند و قرآن مجید را پاره پاره کنند و به شک ناموس اکبر بوقوع آید از جای خود نه چنانچه
 دعوی بر زبان می آورند و امام حسین هم درین عهد و میثاق و فارغ غلطی شریک بود و چون آن عهد و میثاق
 کردند این عهد بیعت انهم بعد از این مصائب چه حقیقت داشته باشند می چید از خدا ترس از این محلات نبوت
 و نه مقلد چند که رتبه تعلیم از رتبه خویش بر نیاورند و منور تر از انبیا امام سوسنی می مانند لباس بدخواهی
 خواهند پوشید و در تحریک و دوانت خواهند پوشید و میگویند که اگر ایشان را دانی که لک لکوی لشکر از دی بجای
 که اگر چه در کوفه هندوستان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و حجت الزمانی و لیکن
 نیز بدلیل تراجمی یافت زیرا که حکومت کوفه علیه السلام زیاده را نهد و انجیل او را از اتفاقات حسنه انکاسی را
 که بیکر و بار بر نهانش گذشت چون ریاست اهل نفاق دارد و خیل کمالش مناسب باشد زیرا که استاد کلینی انچه
 نیران از حضرت امام صادق آورده و ملا محسن جهاحدی اتی در صفاتی و غیر او در کتب دیگر گفته اند از ان

میشود که آنچه حق تعالی از بعضی منافقین در مقام نقل فرموده که وقتیکه بر منی و قلی بابل اسلام و ایمان رسید
 خدا عز ازین آفات گاه است که هر دو شان نبودم و اگر فتح بدو فروری بحدوث انجامد تنها میکنند که اگر بودی شکر
 ایشان و غنیمت شدی پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا را این کلمه را ببله اهل مشرق و مغرب می گفتند البته از
 وایه ایمان بدرجی اندر ولیکن خدایا ایشان را مومن نامید بجز وافر شان و در حقیقت ایمان ندارد بلی این
 سینه را میرسانند چنین تمت گردان و آیت که میم مذکور خواندن که بطور شان شهادت امام العباسین فی الالباب
 و الصرا منطبق میشود و که او را بوجوب تقیة قابل نیست چنانچه رفته و نمیکویند که اگر ترک کنند نصرا ایمان
 بیست ندارد بلکه عمل میکنند بر عزت حق که مقتضای کمال ایمان است نه اولاد و وفایان بی و قار که ظاهر ایشان ایمان
 و باطن شان کفر و طینان و تکلیف که محتاج فرزند و حقیقت حاکم کوفه و زیاد بر پشت که بجای این زیاد است و از راه تقیة
 و خوف سنیان انظار تیر اثبات شهادت میکنند و هنوز سعی و بجای نمی رسد لاجل و لا فوة الا بالله العلی العظیم
 قول و علم قطعی انجناب و در باب غلبه ناب غلبش غیر مسلم است **اقول** به بین ما حسب عداوت اهل بیت را
 که رئیس الطائفة شیعه شیعیه است که اکنون میخواهد که جناب خامس آل عبا را کذب سولجا گردانید از دانه و در
 ایمان خارج گردانند زیرا که در سابق از کتب معتبره ایشان چنانچه باید بلبست تمام نقل کرده ام که واقعه کربلا
 از آغاز تا انجام خود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر روی امام حسین بجنبه حضرت علی مرتضی و فاطمه را
 به تفصیل تمام بیان فرمود و حتی که بعضی از مدعیان دانش و نیش و کتب خویش استبعاد کردند که چگونه تجویز کنم که چنان
 با وصف کوچکی نور دیده خود یعنی امام حسین علیه السلام واقعه کربلا بیان فرمایند و او را در طفلی ناز و هنگام گردانند و سورا
 خاطر الصبغ خود و نفس مقدس خویش پسند و دیگران گفتند که ازین استبعاد و استبعاد می آید زیرا که امام حسین
 اگر چه کوچک تر باشد لیکن و معارف الهیه با وج تحقیق رسیده بود و دل آن پدر و مادر شنیدن این قسم و اوقات
 میسود که از مشروبات اخروی بهره ندارند و بنیاد و لذات ان منهاک باشند و روایات دیگر بطور مخصوص قطعیه فرات
 له اهل کوفه جمیع شوند و مدعیان تشیع باشند و یکمال الحاح طلبند محرم الشفاعة اند و مسلمین عقل و دل در کوفه
 و اصل کرد و بر ستم نیابت آن مطرودین بعد جمعیت استوار کردن محمود و موثوق بر گردند که او را شهادت نمایند
 و فرزندان او را نیز در کمال یکسوی فرج کنند و برین توقع که شیعه بحیث گردند کوفه و کربلا و در کربلا محصور شوند
 و نوبت بدان رسد که آن قوم مطرود و بقطره از آب دریای فرات دریغ نمایند پس با تمامی اقربا و تاسی بسته گردند
 شهادت فائز گردی همه بران راضی شدند و امام حسین هر گاه در طفلی تن برضا و بدو یکسوی کیست
 که با وصف جوانی بر تسلیم بر عتقه تقدیر نیریزی نه خدا انیمه بزرگان که راضی برضا و بدت نیز قضا بودند
 و بهر متنا این مراتب از خدا میخواستند و بران نازان و شادمان بودند که قصه حضرت ابراهیم با ونداری که گفت
 اینجا و اجمال انکسب شیعه نقل میکنم بگوش باید شنید و قیاس باید فرمود که اهل عبا در مراتب قدسیده و نراج
 اخروی از حضرت ابراهیم و فرزندان ایشان بوده و بر باشند و بدین شهادت بر خویشان نبالند و بهر لحظه مندا تب

و نمیداد از محتاجی قافه و گرسنگی و تشنگی نیالند بر یکی از ایشان کوه مهبر و تخمین بود که بحکم الغرمت و لایزاله
 محتاجی ایشان در جرع و عطش با احتیاج خود که مورد بلای بود و گمان داشت رفتن من بعد باید خیال
 فرمودن که حضرت امام حسین چندان اهتمام این شهادت و شهید بعل فرمودند که بر بلغی کثیر میدان کربلا
 برای خود و اولاد و اقوام و اصحاب خویش از طالبان شهادت قبل از واقعه بچند روز و نیز در خفا و تنگنای
 آن فریز تالیفات معتبره بنیان کردند و عبارت آن رساله که نامش این وقت یا نیست آنکه هرگاه حضرت امام حسین
 مکه را رسید زمیداران آن زمین را طلب فرمود و داده خود را به ایشان ظاهر نمود که مقصود از طلب خریدن
 زمین است ایشان قصه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حکایت دیگر پیغمبران بیان نمودند که چون گذر ایشان
 برین زمین افتاد و در اینجا گیشند و در مصائب مبتلا مانده مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
 فرمایند ولیکن امام قبول نمود پس شصت هزار درم آن زمین را خرید که قبر شریف و قبور دیگر شهیدان و دیگر
 و دور آنست انتمی خلاصه و طلسم شهادت و اشتیاق زانکه الوصف آن برای شهید می کرد و کافی و آن
 عن الکتاب الاحمر المختوم بخوبی مذکور است چنانکه مجتهدان یکصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 میخواهند که علوم جناب خامس آل طه و یس از صفحہ هشتی بر بای پس انکار می نمایند و می گویند که زیاده از این
 که بلا نمیدانند حال مسلم بن عقیل را اسی ناجی شقی انیم میدانستند که فرزندان شیرین شهادت و شهادت
 باشند و اگر بر فرض محال انجناب بر صور خیالی و هو اس نفسانیه تو بعلم قطعی تر رسیدند باری بگو که دعا و
 شیعه کوفیه که باید بر نیز کوارش چه کردند و بابر او معاشش چه اندیشیدند نیز یاد و یاده و ظن آن حاصل
 یانند که امام تبصره پیشوای تو در تخریر انبیاء و اعتراف تو درین کتاب تابع ظن میشود و اجتهاد میکند و میگوید
 پس همه مساعی امام حسین بن فضل این ناصبی که در شعله دار این زیاد و شمر نشود حتی که هیچ ناصبی را
 نتواند از توشت و اینهمه بی اندامی خود را فرغ آن شجره طیبه میداند و او دبان خمر و طنبور نوازی و قمار بازی
 در قاضی و ناصبیت چه خود را در بغداد و کوفه که بنصوص اولیه در حقیقت قاطع این سلسله بود یا و نمیدانند
 اینها که گفته شد متعلق بود به پیداری بعد ازین مناسبات جناب سید الشهدا که از بحار مولا می مجلسی
 او در سابق نشان دادیم هم نیا منبیا ساخت که حضرت فرمود که ای حسین در سفر عیادت بکن و همه
 کس تو کو را همراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا یار است و دشمنان اسیر و بربند
 و انجناب بدیدن این خواب مطمئن شد چندانکه گفته اند که کشف العطاء مازد و است یحییا بر سخن
 ناصحین حتی برادر خود محمد بن حنفیه کوش نه نهاد و روانه شد با بنو رومی و طغنی بود و ما ذلله و علم قطعی حاصل
 که کوفه عذر کردند و با وصف نصرت و مدد حصول چنین شهادت و اسیر الی بیت چه ممکن است که این حادثه را
 نشنود و او را یقین میشود که شیعیان نرد و قاف و غل با خند و امر توقع و امید ظاهر و منقطع شد
 و قضیه تدبیر العکاس پذیرفت و آن زمین سفر است یا سفر دیگر آیا میتواند شد که خواب کو برستم

رسول خدا و انهم درین واقعه شیطانی و نفسانی باشد ایضا حدیث منامات امید یارند که حکم آن حکم بیدار است
 چنانچه خاتم النبیین خاتون نرگس در عالم علی بنی و حار و غیر این از سفار اولی دلیل بر نبوت و شیطان و در
 لباس صورت شیعه تواند آید چه جای حضرتان که درسی و رسول خدا تکلیف بزیارت حضرت رسالت
 الغرض کمان چیمای و پیوده سرای است که مجتهد در باره جناب سید الشهدا و تحوّل نظر بجناب
 اختیار ساخته و انکار علم قطعی آن سلاله الهیبت اطیاب بد نظر داشته و هنوز غایت الظهور من بعد
 مجتهد باز راه اجمال در حال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
 کردن مگر آنکه علم انجناب بر غلبه شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت و جبهی خواهند شد
 عمل بر علم لدنی نماید و انکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش می آید بر اصول رفقده نیست
 که شهدا را نیز نام بنام میدانست بلی فائده که بر تحریص شرب شد آنکه هنوز قتال را مطلق نیست
 اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور خواهند بود و نه بعد از شروع جهاد و اگر چنین رفاقت
 ارتکاب معصیت شدید است پس حرجی بر آنها بطریق اولی نماند که رفقده نام آنها گرفته که غلامانی از در
 سید الشهدا خلف کرده مستحق تیرا شد و برین تقدیر قبولین اسانی که چنانکس که بنابر ارجح
 بدست شیعه آمده بودند در آن وقت سوار دست ایشان رفقده و بنویسند افعال امام حسین و قتی را
 که رسول خدا تا کید نمیفرمود علاوه مارا چه کار است باین امور هر تاتقصی که در تقریرات اولین و آخرین
 شیعه واقع شود دلیل ابطال این مذہب خواهد بود و اللهم زد و لا تنقص و آنچه گفته که آنحضرت بنا
 مصداق است از حاضرین فرموده آنج که دلیل صریح بر آن تواند شد که قبل استماع خبر شهادت مسلم
 و یانی یقین بوفائی اهل کوفه حاصل نمود زیرا که فرمودن امام حسین قبول و مبنی بر مصالح بود پس
 دیگری هم این لفظ را اعاده تواند کرد و تواند گفت که وقتیکه خواب مذکور دیدند و دانستند که فوج
 بر گردیدند حکومت خدایتند که چنین بگویند که شیعه چنین کردند و فوج باقی نماند که اگر کسی تصدیق
 این خبر چنین نکند از دایره ایمان بدر رود و ذات امام برای هدایت و نفع است می باشد نه از برای
 مفرت و شاید که اجازت درین باب حاصل نباشد که بر هر کس فاش کنی که ما این شیعیان را باجماع علم سابق
 که تدبیر منقلب شد باین علم لاحق جمع تواند شد زیرا که منافائی میان برویت و هرگاه معاینه
 یا کالمعانیه بر کردید کوفیه را عهد و موافقت متحقق شد با حاضرین فرمودند چنانکه دانی هو له
 اولاد و دوات بانیکه لاسلم که جناب سید الشهدا را مقام تقیه بوده باشد این حال یعنی اقامت
 وطن و وطن اقامت و محصور شدن در کربلا و معالی آنقدر تفصیل گفته شد که زیادت بر آن بجا نماند
 و سامعین هر که نگذروند مجتهد را از امر و زعمش سوخت طاعت باید گفت نه نائب امام امامیه و آنرا ذکر کرد
 تخصیص نباتی است یعنی وقتی که در کربلا اقامت بود در آن وقت هم فوج کجا بود اما آنچه از عدم نظام

و تسلیم نیز بر نام برده جواب آن تم قبل ازین بوضوح پیوسته که چون علمای مکرر ذکر کافرقت سابقا که
بر آن حکم بر است اکنون خود این را بمنذرت آورده اند و آخری بود که بیاد ناظرین و آدم و ابنا بیست و نودی و سی
بر باب و فصل را میسوزد و دانیدم و امید چناندام که اگر قصد جواب کند رسوای اواز هزار بار شایع خواهد
رسید که در هیچ جا جواب محیب محیب سخن انصاف نگفته و عتساف را پیش نظر داشته و بجز آنکه حال تمام
حجت که چندی در نی مقام دعوی کرده نیز به بیان مستوفی بوضوح انجا میسوزد و آن تمام حجت و قتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف را می هیچ دقیقه نمانده بود و غیره و تقاره افواج شکیا که مانند بر عسر و دلفک رسیده
و لکن ما هم نیز به از نشان به تر رسیده و لفظ طبیعت هم بر مان نیاورده و مقام حیرت است که میگوید و بگوید
از حصول ظن ضرر و نکست عهدان قوم سور دوم نیز مقام تقیه نبود و از نیاد و انکار بدیهیات و در جواب
قوم مسوای هم در گشت و علی ای تقدیر که مرتبه او از نشان در گزرد یا بر یا شد آنچه دعوی ای که
سابق کرد و حالش با تعلقات و تقدیر عیان گشته که خون و عروق رفته خشک شده و خشک و با
مجتهد با وصف تر زبانی او بر کس لایح گردید که اگر او شارقی نهان کرده بود چون اشاره ابر و در انجا
آوردی او بگذرا و له عقلیه نقایه پیش بهوشمندان خیر بر خاک نزلت ریخت و شور و دار و کیر براد از جهات
غیر متناهی بر مذہب حکما بر انگیزتم و هر چند او بعقوبت سیر و هقانی که بزرگای در احوال و حال بر ای خود
قرارداده بود من هر طریق را بر او مثل سد کنندری برستم و قلوب فتنه را از کز را نہیں شکستم قناد
و کات حنین مناصره و له و تانیا بعد تسلیم مقام مقام التقیه لاسلم کوندا و اجبه هدیه علیه السلام انخ هر گاه
حال چنین است که بر اقام معلوم است فتم مقدمه دیگر آنکه بر اقام افضل است از هر نمی ستقام پس افعی
که اکنون علمای اهل حق را محال گفتگو مانند و از نی عیان تواند شد که بیچاره هیچ کتابی را بغور ندیده باشد
چه رسد کاشن تحفه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شهرت سلمات عبارت و سمو تکلش بر پیش
و مغارب ارض محیط است اگر برین حد اکتفا میکرد البته دماغ علما از حبت یادگی و لاف و گزاف او میسوزد
پس چندی را ضرور نبود و است تشبث بطرف هر تمام در هر مقام او بختن اسی و شمن عقل و دین بین
که از عبارت تمیزیه منقوله تو عجز ثمانینی هوید میشو که حالا آنکه عرض غیر از اینهای نفس در تملک گفته
بود که بیچاره دانست که اگر بخواهش دست بدامن کتاب مختوم آویزد ویر کس خواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی دید حتی که فتنه هم می بیند و بیاض عثمانی دانند مگر لی گشته اند بدان مانند منافقین رجوع
می از نذ فکیف که بسیار از آیات کریمه را علمای رفته که از انجمله تو باشی بک و وجوب تقیه بر آوردند
و انهم عموما حتی که انبیا را هم در آن ضرر داخل گردانیدند و این لال کتاب مختوم بد سبب حشمت و است
بر آن گردی سلطان که با وصف بلکه نفس و جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه واجب نمیشود پس اقلست
او را عباد السدین سیاه بود که باید بر جز رفته نامموار که قرآن مجید متواتر را گزاشته بعد و حق شیخ الطایفه

و ما شاء الاستاذ و المعنى صدوق صاحب رتبه فرموده رجوع کند و چون کتاب چهارم شد البته تسامح
 منسوخ گردید احکام و قرآن الملبیت از هر دو جهت منسوخ گشت یعنی حکما و تلامذ و چنانچه از کافیه
 کلینیه و هم از تشریح کتبی حاضری شده و پس از این و مقلدینش خطی که دید و بالاخر بطبع اجتهاد امام حسین
 قابل شده کتاب مخفی را چنان پس پشت انداخته کاظم لایعین و بر طبر را به دست تفسیر کرد و در کاظم
 سرفروغ و همین است و عادت قومی که تابع فقر و غنا و ناظر بر چهار و خزان میباشد محمد بن حسن الطوسی
 شیخ الطائفة که امام اعظم است و نسبت خواججه تائید با صاحب تشریح الانبیا و الائمة و از درین
 که تا بدار اسلام بغداد و میثم بود و غیر از تسنن خصوص شافعیست چه دعوی میکرد و درین یکدیگر باقی نیست
 و پیشوا ماند و در کتب بود و چه جلومی نمود و بعد از مدتی که در محبت حارثی معلم بن معلم ملکوت رخت
 اقامت انداخت و انجم سجده و مکر طایر ساخت که بدلیل سبب تسنن باطل است تا باطل را فرض لوازم
 و عوارض آن پرداخت سرگما و این مکاران و غداران برای شکست اهل ایمان را و خدایت بسیارند
 انواع کیدیت را نصب العین سازند و تقلید این سبایهودی را پیش نظر دارند تا بر آن بود که باو
 نشان از تدریب است باقی میماند و لیکن سرایه افتخار اهل اسلام نیست که با اتفاق اهل حق و اهل
 حدیث خاتم سالت آب صلی الله علیه و سلم غیر سیاه طریق راست و چ گردید و این برادر از هر کس جدا گردید
 که با گرد است که مذہبی تاقیاست غالب ظاهر ماند و الحیثه که انجمن را هر خاص عام کالشمس فی کس است
 جزو شک میماند که آن مذہب غیر از طریق الملت است سبب یگیری نیست اگر چه اهل بدعت هزاران امام
 بدام و دانه شکار گردند و اکنون در دیار هند خصوصاً این بلده دعوت مذہب خود را شکار نمودند تا نوبت
 بدان رسیده که کتب بین طائفة را بخت نام فراهم نمودم و کتاب چند مثل ساعقه حسامیه علی حد و الماسه
 الاسلامیه و صولہ حیدریه علی الحوسل القدریه و منشی الکلام خدایه العین عن بصارة العین و اهر حالم
 علی من خرج من اهل البیت فاطمه و نقض طعن الراح که اگر صافی کرده شود از سوا و بیاض دیگر از دو
 نخواهد بود و حاشی سوارم و غیره تفصیله وانی تالیف کردم پیشوایان فقه از ویدان آن است بسیر خدایه
 و گران سنگی آن مباحث را بخت و اف گردند و یکسار گشتند و هر کس به فرومانگی قدا و ستاخرین
 شیعه یقین حارم نمود و از اینجا هم دانسته باشی که امور یکدیگر بسرا و جزا بطایع تعلق دارد و کجاست از گزند و کجاست
 منافقین است که شیعه از آن پیروان فتنه و مذکرات اندیشه شب و روز را و اگر فتنه
 و در هیچ زمانه دست از آن برنداشتند پس امیدوارم که از درگاه حضرت باری عز و جل
 که چون بدعات ایشان بکثرت رسید و سرکشی نهاد و بنامیت انجامیده محمدی است بعین عنایت
 پیدا فرماید تا حسن و خاشاک ایشان را از سبط زمین برید و برای منافقین که از گردن سجد از یکدیگر
 امر در هم بر خواند است می نشاند لاف دوستی میزند و اسائن برکت ایشان را در محبت ایشان می بیند و علم

و انشراح الافاق نوزده بعد ازین مقام حیرت دیگر است که عامه و خاصه از رساله قدیمه نوشته شده که مانی
هم دکنه بسیم الله اقرار کردند که عجیب عجیب دین استفتا قلب افادات مجتهد بر احدش منظر دارد پس ذکر آن
که جناب سلطان کر بلا نزد اهل حق از ما تم محفوظ است اگر چه در جای خود و بر جای خود است لیکن در جای
خود نیست که لایحقی طرفه آنکه در مقامات شرکت سیان را ذکر کنند و در جایهای دیگر از شرکت ایشان
محترز باشند و گویند که از خست شرک پر خذر باید بود حال آنکه این امور سیان را می زنند که گویند و دشمن
خانگی خذر باید کرد و متع کنند از صحبت متقین که لباس استغیر سازند و در دام و دانه خویش متغیران را
با انواع مکاید و حیل صید کنند بخلاف اهل سنت که عادت باین امور ندارند از راستی موجب رضای خدا
و آنچه گفته که انعام تقیه باقسام خمس سوره الحمد الله که باین امر اعتراف دارد من که مدار احکام لیکن لفظ
استدراک بر مقام خونیت زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات و ایضاح و اصحات می توان گفت
مولف قواعد را حدیث میکنند و آنچه از ائمه و جزئیات را ذکر می نمایند البته چون نهایت نمیرسد غیر از
تخیل چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهدا و هر یک که از ائمه بدی و مومنین بی رود یا باشد
در آن داخل است و لاریب فیه و اگر جناب سید الشهدا و را محبت حکم لال کتاب ختم استخوان کنند
آن نیست که روی عقل اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراف آن نمود باید و تقیه از قرآن شریف
و احادیث سیف و باده عقلیه به ثبوت رسیده و کتاب ختم را جز اهل ختم که ختم الله علی قلوبهم و اذان
انها دار است الی غیر ذلک من آیات که دیده و مضامین مضاده و مخالفه آن که فهمیده و قایل نظران
البصیران نیز دل البصیرین مثله که مدار قایده اولی از رساله متعده و یعنی بارقه شیشه بر است و می باید
که چنانچه عجیب مجتهد رفقه را از ان اوله الزام میدهد الزام مجتهد بعد از خبر کزن خان خود همچنان باشد
که از مدنی این امر تبصره مجتهدین در صوارم و حساب و بارقه و ضربت حیدیه همچنان باشند و بوسلما
که چنانچه از ان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از مشهد مقدس کر بلا که منیدای سعادت چنین
شهادت بود و بسوی شام مصداق مطلقات بعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک که
اگر مجتهد در مدینه نیست باید که دست خود را از اتباع تقلید یعنی قرآن مجید و احادیث پیچیده و در روی کار
فریقین بر دست کشید و ذایقه مخالفت از دست بل حق بچشد که از وقت تصنیف کتاب این
خاص قید مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استیصال مذمب خویش است خصوص ترک نمودن
نقل الیه که ائمه بدی بدان اعتراف دارند و کتب قدیمه و جدیده و کابر رفقه مثل تفسیر قمی است
و کجار مجلسی و غیره بران اول دلیل بر نیست که قرآن مجید نقل اکبر است و اهل بیت نقل اصغر اند این
اجتهاد را اتیقاد هم شرف نیست که عور کرد که کابر علمای طایفه از علم الهدای شیعه باین فضله خوار را
ساکنین مقام پیر خا ائمه در اثبات شهادت سید الشهدا عاجز اند نام شهادت مولف لوحه ایشان

نفیست تا محال نپذیرد بیانات شهادت همین است که لباس التیخ و بند و قناری بر تن کند
 نوحه و داند و باطل انکارند نیز بپند و ویاست در روم و تمام پیدا کنند و بدایح مخالفت آنکه منتهی
 بود و در اخبار باشند و اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی هدیه است که چنانکه
 مجلسی درباره پدر خود بابت اختیار شیخت و پیری و مدتی اختیار رقاصی که بر تصریح صاحب
 و سام از لوازم نیست و هم قول بوحث وجود که هیچ نوع کفر بدان نمیرسد اگر چه خودی در اوصاف
 و لا شرف غایتی ایشان هر دو شک شد و حلقه کبوش باشند در رساله لیلیه جمع حواس بیان کرده
 گوئیم پس چه عجب که عبداللہ بن ساول متافق نیز و پیر دانش همین نیست کرده باشند بلکه قرآن
 ناطق است که میبود از اتفاق مقصود همین بود و ما که ظاهر را می بینیم و باطن را نمیدانیم در هر دو جایز
 حکم میگیریم که طالب دنیا بود و آخرت طلب اتفاق چنانچه متافقین را رسوا کرد و شهادی رخصه را هم بستر
 و جزای شان رسانید بکه توان گفت و بعد از آنکه اشد واقعی فان الدنیا لیست بدار الاخره
 و الخیر احی که کاظم رشی را بنابر کینه تاوراجد الیست التیخ فرمایش او در باره تالیف میسرید و علمای اهل سنت
 از ایشان نمی رسید ای بی خرد ساس دین بر اظهار حق است نه بر کید و و تا خصوصاً شهادت و در عیای
 پس این مکاران و دنیا طلب دین فروش فقط بر محاوره اهل هند شهادت توان گفت که ما ما الیه نقی
 و عقایدیک میدانند که بیچاره تحتانی و بعد از آن زمانی از عبارات تربیه و تعلیم مولفان با وجود نشاء
 اجتماع و لفظ ناشی و مانند آن از طوریانش آموختند و چون یکی ازین پدر و پسر قوت قدسیه بنابر منصب
 اجتماع داشته یک خویش احم فراموش ساخته حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی انقدر دارد که
 از پندران میدانند و این هر دو در حقانی ازین هم محروم اند که کام غصب اما ذکر شاید پس آنهم منی بر غلبه
 ایست که آن را ناظرین اصول و عبارات اغه میدانند و بیانش درین مقام بد و طوطی کرده میشود و محو
 اما اول پس از آنکه صاحب جامع الاصول رخصه یعنی صاحب دانی که شیب و فراز میدان خیار تو دیده و تفهیم
 صافی باشد که زانته بر آیت کریمه لا یحیی الموتی میدین الکافرین اذ لیاء من دون المؤمنین و من یفعل
 فلیس فی الله شیء الا ان یقولوا انهم یتقون از احتیاج بطبرسی و غیر و نقل نماید آنچه حاصلش نیست که جناب پسر
 خطاب بعضی فرمود که امر میگویم تر بقیه در دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این است که میگوید را ملاوت و غیر
 بقره و ما فرموده که خبر او را سبلاکت بسیاری و از تقیه که بدان امر خود دست بر نداری که درین صورت
 خود گشتی و هم برادران را مدح که چندی برای نعمتها خود و نعمتهای شان و دلیل گشتی در دست دشمنان خدا
 و خدا فرموده یا عمر انه عیاشی از امام صادق آورده که حضرت پیغمبر فرمود که ایمان نیست مگر کسی که
 تقیه نکند و این است تلاوت می نموی که ان ننقوا منکم تقیه کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سیر نخست
 میان او و مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه در چیز نیست که مضطر شود بی آدم بدان در جائیکه خدا ملا

حلال گردانید برای او و اخبار این مقام خارج از اندازه احصاء و شمار است و وجوب دلالت نیست که بنابر
 امیر فرموده بود که امر مردم را بر طبقه و امر با آنها بر طبقه الزامی در تالیفاتش برای وجوب است کما فی الاصول
 تکلیف که تجربه بعد از اولی ذکر و بعد از وی بر سبب تفسیر در تالیفاتش بجا گشت و وجوب گشت و کما فی آن حرام و جناب
 امام حسین را تقیین بکار خویش و اولاد و اقارب و اصحاب خویش حاصل بود و خصوصاً در مشهد معالی جناب
 در تصانیف امام اعظم طوسی طریقی در تالیفات تیر غلظت را بی و فغانی و کاشانی و شهیدان و شمسیه یا شهیدانی مجلسی و غیره
 و سبب بیدار و مشهور و مشهور است و اینها هرگاه جناب پیغمبر فرمودند که تارک تقیید ایمان ندارد دلالت بر وجوب
 آن دارد پس بر اصول رخصه دین و ایمان و دشمنان امام حسین که رخصه یا بخار باشند در مقام محاسب
 معلومه مسلوب شد از آن مکن اس الی مال تکلیف بر پنج کما عرفت فی الاستفتاء و التیاه و التیاه اما اثر ثانی که اینان
 هر چند اول دلالت بر وجوب دارد ولیکن تقیید را یکی دیگر است و بیانش آنکه جناب امیر خطاب صحاب
 فرمودند که وقتی شمار او ساء امر کنند پس سبب من کنید که بر شما حرج نیست پس کجا ماند آنکه مجتهد حیا
 و احتمال کار می بندد و میگوید که شاید نیست تقیید در سبب یا میمده و حجب نمیشود و یا جناب امیر را که امام الائمّه است
 امام نمیدانند پس شقاوتی است که بالاتر از آن شقاوتی نخواهد بود بدیندیگر که بعد از این ماست و یکراحمه کجا باقی ماند
 که متفرع بر آن بود و این امر ظاهر است کما فی الظهور الشمس فی رابعه النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق
 تواند بود و یا آنکه در اصول انتقاده را انکار مینماید پس بسیاری از امور فقهیه از دست این مجتهد الزمانی و مجتهد
 فانی می رود کما لا یخفی الغرض هرگاه بحديث مر تصوی و اقوال ائمه و دیگر نیز تقیید و حجب شد در سبب ایشان
 لغو و بابت در شرب خمر چون فطر او را که در هر بطریق ادلی و وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سبب تکلیف
 که شرب خمر متنافی مذہب نباشد یا نمی بینی که ظل بوق در مجالس غیره بیان کرده اند که چون جمعی از صحاب
 در عیب شیعیه بیان کردند که می بینیم بعضی از شیعیه را که خمر می نوشند و در تالیفات امام صادق علیه السلام
 که بر او اید اگر چه خمری خوردند و این حدیث از نظر فقیر بکشته که بر طریق شیعه اند اگر چه ائمه را معاذ الله و شما
 میدانند قول ثانیاً باینکه این شبهه دایمه بدان میماند و در اینجا هم مغلطه این مصدر من تالیف مخصوص
 ائمه ثابته میشود مختصر باید شنید که اگر مقصود اعتراضی است نظر بلفظ متعذر پس از تفاسیر و تقیید جناب
 بوضوح می آید که قتلیکه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در آن نیست بلکه معنی متعذر است
 که قتل مومن بعبت امکان باشد و البته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بحبت ایمان او را بکشند
 و از جمیع البیان و تفسیر قریب تر این معنی میتوان یافت و از صافی هم صاف ظاهر است که حضرت
 ابو عبد الله صادق در تفسیر معتد القط علی دین الله فرموده اند و الله شریک منی ند که میرسد باقی ماند معاصی
 خلیل و حضرت اسمعیل پس در این باب ما آنکه چون بر حضرت ابراهیم علیه السلام معامله منام متحقق شد که
 مراد فرج و کس است پس در این فرج فرمود و هرگاه در خصوص آنی موجود که قد صدقت الیها انکذ لیت

بجز الحسین اکنون چه اعتراض باقی ماند کار اینها همین است که هر چه ماسور شوند یکبارگی آمدند هرگاه ساگر را
 امر است و بجای آورد و مرید او امیر شیخ خودی که گفته اند سی بی سجاده زینین کن کثرت پرستان گویند که سالک است خیر بود
 و راه و رسم منه اما این نسبت بکسرات انبیا که از بارگاه الهی ماسور شوند و هر یک حجت بالغه دارد و کسان توانی کرد و تو حق حضرت
 اسمعیل معاذ الله شکر را بگوید بلکه این حجت از حضرت افریدگار ماسوریه بوده است آدم بر ضد و رافرادی عز و جل
 پس اگر درین باب که عوض حضرت اسمعیل کشتی اند و مقصود امتحان بود یعنی چنین محامله فرماید تا بر مردم عیان شود
 که مثل خلیل سخت کرد و نیز نیست زیرا که چنانچه باید صورت بستاند از تعالی شانه هر چه امر فرماید بر بنده گان خود و از
 میرسد و کسی چه حال که چون و چرا نماید و کتاب خطاب نموده اند که کسی انجبال نیست که میرسد که چرا که دمی خدا
 عز و جل بر چه خواهد میرسد از زندگان قال الله تعالی لا یسئلکم عما فعلت و هم یشکون اما انیکه صد و چهل و یک بار
 تعالی شانه قبیح است جوابش آنکه علمای اهل حق نوشته اند که هر چه بعد و آید زینهار قبیح نیست و قبا حجت بود
 است اضافی گشتن زینیه نسبت تا کنده کبیر است مثلاً نسبت بیاری کجا قبیح است و قبیح نه اما را که در است
 در کشتی شستن و جات کشتی که بجا را آید کشتن چون حضرت خضر ماسور بود و شکست و وجه انرا ایلوم لدی بیان فرمود
 و قس علی نفس امر پر بر کار بود و این نموده و چون معلوم شد که نزد علمای ایچان قرار یافته که هر چه ماسور شوند
 از حضرت ایتیم نسبت مغلطه امام عظم تانی اما مینه هر کشت که نقل سکینه از علمای سنت که در و قبا حجت را از ناری خود
 قائل شده اند اگر حق نیست که آنچه در شیخ علی و مانند قبیح است و صد و اثنی عشری که در قبیح است و قبیح است
 است و حجت بر ما چیست بسا چیز را شیخ علی قبیح کرده پس در و در قبیح و مکر و نیست اما اگر این نیست و حجت
 علم غیب هم دارد قال الله تعالی عسی ان نکلفوا ثقیلاً و هو خیر لکم الغرض فهم ما دشوار از آن چه در خل است بر مردم
 انجبال با قدری بزرگی بعد و آید عین نکوهی و انجبال نیست پس کجا لازم آمد قول صد و قبا حجت چه بجای آنکه او یکبار
 نه پس ایشان است چنانچه در شیخ الحق از عبارات او است که ذنب الا شاعره کافه الی ان الله تعالی قد فعل القبا
 با سراسر انواع انظم و لشکرک انجور و العدوان و فی بیاد جبهه المله امام فخر المله والدین از سی کتابیکه در خوارزم
 نوشته و معدن حکم نایب گشته از آن و فتح است که اول مسئله کلاسیه است که حق تعالی علم را پدید آید از هر چه
 هر چه کند تصرف در ملک است شیخ علی چنین گفته فکیت که لزوم هم ممنوع باشد حال آنکه علماء در کتاب فن تصریح کرده
 که افریدن چیز فقیه نیست زیرا که قبیح است نسبت نیست مگر نه یکبارگی میباشند فعل است دلیل الا که بصریح انجبال حضرت
 از ابراهیم بنص انی مقصدی منام نمود و هر چه بران ماسور شد بجا آورد و در حد فایده و در کتاب او امر شایع شد
 و تعالی عیان شد پس معاذ الله انجبال که مرتکب حرام شده و صدق است که میوه ممکن فکلی مقید است و الا
 گردیده باشند این سیر الی منافعین هر چه نخواهد میگوید و دست با امر الی الحق می آید و حقیقت است جنون طلبین
 این رنگ با و می برید و بی امر سابق البینه و نداین جنون باقی است که چون جناب امام حسین در لال کتاب با سو
 یقتل و قتال و شهادت بود پس از شهادت خود و تحلف کردن و شهادت رفتن و ساز انداز از آن پدید است و باقی

چنانچه در این جهان است و این حرکات را اگر نبوی بداند کنایه می رسد که تقصیرش مناسب نیست و این
 بتقریب دیگر قریب بود که خداوند بر حضرت ابراهیم زبهار دار و همیشه فریاد را که انجالب را نمی باید بقدر رسانید
 حق تعالی بنشین قطعی فعل مذکور را پسندید و خلیل خویش بر صدق رویا فرمود که آخر وقت انقالبی که این آیات نمر و جنت
 کلام باری است تعالی شانه و جامعین را از طرفین خود و نیز می کشد که استند حریفی افزوده و در اجرام اعتراف می نماید بلکه
 بهیئت کستری و شتاب نیست و هرگاه در آن صاحب جنت پاک و پاکیزه است پس رجوع اعتراض نیست مگر بهیئت
 رب العالمین که چنین معذرت را برای او پسندید حالانکه فوج کردن آن فرزند که در حقوق و اله خود انکشت نما باشد و نیز
 نفروود و نسبت اسمعیل که بر صدق قلمای بلغ معالسی بود و ما مور که در اندیشه حالانکه اگر اعتقاد بعد الت باری عز و جل
 حاصل نشود و یکسوی بودن نیکم و دو عمل بر اصطلاح امامیه نیست که از خداوند عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم نیست
 بر آن کند و بر وجه واجب است از افر و نیکدار و چنانچه حاصل تصریح بر وجه قانی در صوارم است اکنون خود که
 در عالم چه افعالی الی ایچید و راه که پیش بر انصاف این قاعده و کایه خواهی گفت که هم ترک واجب است و هم
 فتوح شلاد و افادات معصومین و نفوس ایشان موجود است که نمر و در اچان بر تمام عالم مسلط کردند و کلیدهای
 بنفست با قالم در اختیار او سپردند و بنده و میگویم که حال درست و کیناست او بدان در چه بنص قرانی رسیده بود
 که چون بجاده حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوة و السلام برخواست کی را که وجب انقصاص بود و برآمد و
 دیگر را که مرتکب خطائی نبود که در آن خطاب حضرت خلیل و گفت دید که ایضاً امانت در دست من است
 و تو حاضر میکردی که با خیمه تار خیمت و پس و رب الغوث در کتاب مستطاب جائز که این قصه ابیان فرمود
 گوشواره و اعزاز آن نیست که آن ترا کی الذی حکم ابراهیم فی انبیان الله لکنی سبب عوسی برای اوان
 بود که خدا او را ملک سلطنت فکرو عطا فرمود و یو و یو پس بیان باید کرد که حکیم چنین چه عالم باشد که تجویز کند که عطا
 ریاست جمیع اقالیم سوره ندر کتاب قیمتی شده ترک اجبی و انهم بدست چنین بنحی که امانت و احسان اند
 و مدعی آن شده و بوبت بدان رسید که هزاران اطفال بیگناه را گشت ای غیر ذاک حالانکه حکامی اسلام پسندیدند
 ۵ نه سگ امن کار دانی درین که در حقان و انانکه سبب و رید و اگر پس در حقانی در عالم صحبت همراه را راه و
 الطاق گوید که مراد از حکیم حکیمی است که مذرب با یا اعتزال نماید بهی اهل تشیع داشته باشد پس غیر تحقیق
 نزد اهل سنن و بیعت الذی کفر و همچنین سخن میرود در سلطنت بر ظالمی مثلید که در و ریاست سیمو عبد الله بن یزید
 بر نهاد و امام حسین و میخواست و او میداد کند برای آنکه اختلاف است را از میان بردارد و جدا کند باطل را از
 و بلاد و و اما منتظم کردند و هرگاه تا اب و گشته شود و هم فرزندانش و و عاخر شود و فرشتگان بر حال و گیرند
 و خواهند که نصرت کنند ایشان چنین توقیفی نه بخش که او را دشگیری فرمایند بلکه در اف و گس اسباب مبتدا شوند
 و وقت از دست رو و بیج حکیمی تواند گفت از اسطود و افلاطون و بقراط و سقراط و غیر هم که این افعال قائل هیچ وقت
 و تقریباً تیکر که بعد از این ظلم هم بر شمس که یلاد و شمس ایشان گزشت که اطفال صغیر بر آبی قطره آبی جان نماند

پیر آه حریفی از آن نیست که همه شیعه دو سه کس در و اعتراف ایمان نمایند و چه او در دست پیش گرفتند چنانچه
 در سنج المثال است و قصه شترکان در کالی کلینی بنحو صفاتی این عدل داد برای خاتم العبادت و نیز کردن بلکه
 و جب و استنح یعقول ناقصه تراشیدن بار و در عات مذکور و خطبه یا خورون کاهست این سبب و دیگر تفسیر
 اشتیاق است ستایش عقل انچه از کافی و دیگر اصول طایفه معلوم شد که خدا او را پیدا کرد و فرمود او قبل از
 فرمود او بر تالیس رفت همین بود که فرمان ایزدی آن عقل جز عقلی را در و بر او را نش را باید که بر یاری عزوجل
 حکم رانی نماید که مال ایشان ویدی بمقتضای اصول کافی همین مرد و ایات عبدالعزیز کشی در ختم که این پیشوایان
 امامیه ترک تجارت کرده و در و کالین مدینه نشسته برای انمعنی بهایا باقی گشتند که معلوم نبود که بعد از امام صاحب
 امام ایشان کیست پس از تنهایی شان که یکدیگر دیدن بزرگوار که حق شوند و خارج مکفرین جناب امیر المومنین و نیز
 متفرعات عدل جبروتانی است که در معوارم فتوی و او که قتل انبیاء علیهم السلام در بعضی از صورت مستحسن است چنانچه
 دیده باشی لاجل ذلالت و الا بالله التختصر نیست که چون اعتراض ختم حضرت ابراهیم را و محو انداخت پس
 اعتراض و نیست مگر حضرت افراد کائنات پس اگر ایاتیکه بدان اشاره کردیم مثل *اَللّٰهُ يَكْفُلُكُمْ* و *وَهُم يَسْتَكْفِلُكُمْ*
 و نیز لا عقب حکمائی غیر ذلک کلام باری عزوجل استنبی تغییر و تحریف این اعتراض انجالیسی و باره ایزد
 نماید و نه جواب محرمی از تفریق بر ذمه نیست که بزرگان وین گفته اند *اَنْكس* که بقران و خبر و زمهری نیست
 جوابش که جوابی نمیری قول و بر طاس هر است آن قبل ازین علمای شیعه همین میگفتند و طعنهای
 بر اهل سنت می زدند بجهت اختلاف مجتهدین و همین عقیده داشتند که این اختلافات موجب کمزری است بجهت
 حضرات ائمه که اختلافی ندارند و هر چه می حکم میکنند دیگری همان میگردد و همه متبع طریقه امیر المومنین بودند پس
 باب اختلاف از مجتهدین است کشته شد و این همه ضلال و گمراهی بود و از عدل حضرت شیخ الشیخ نیز همین
 با فادات حضرات عیانست که انما الدین واحد و انهم بنکرا بضم فیمه انمعنی که مراد از حجت اختلاف است امر
 رفت ایشان است در بلاد و دبارنه قتل و دینی و جناب مجتهد الزمانی اکنون چنین بای میزند و فکر میکنند
 که حضرات ائمه چه کنند که خود محکوم اند با حکام مختلفه از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض نیز حضرت فرید
 عالمین سر می کشد که ختم فرمود نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و عبودیت فرمود ایشان امیر
 رفع اختلاف است تا بر شریعت محمدی بطور واحد بر و در چنانچه از تصریح کنتوری صاحب صفات و تفسیر طایفه
 واضح میکند و این اختلاف ائمه مثل انبیای سابقین از کجا پیدا شد پس معلوم شد که بجهت نزول بر محفیه را بر
 ختم نبوت حقیقه باقی ماند از اثری از *اَللّٰهُمَّ اَكْمَلْتُ لَكَ دِينَكَ* و دیگر حکم نمود و اختلافات فرق شیعه
 القدر از اختلافات ائمه پیدا شد که موجب بد و صد فرق فساد لوث رسید که در بیان خرافات ایشان کتب محرم و فاسد
 کشد حریفی برای نموده مطابق ایامی سابق آنکه بعضی بر ملازمست جناب امیر میکنند و بعضی بنام حضرت سر
 کائنات نیز زبانی میکنند و من حریفی که شیخ این دآن و اصل الاصول ائمه فرق فساد از کتب ائمه است و میگوید

که کتابهای مجلسی با هم در خواب ملا حظت نکنند و می تواند در جواب این مجلدات ضخیمه که افادات قدما و مشایخ
در همه ابواب و فصول ته و بالا و پیریم که دید قلم گرفتن و سختی بر کسی نشاندن و واد تحقیق دادن این خیال محال
بلکه اگر چه مجتهد در کند سبب الله و محراب و بیاید زنده گانی تلخ شود و کسی که در اعجاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیار می آید از آنکه بدان خواهد یافت که امام حسین راتقیه واجب بود و بر وجوب تقیه یا این فارغی از آن
ندارد که در بروی حضرت و ملائکه مقربین خامس آل عبا هم مهر نمودند و با ایشان سبب کوهی کاری
بنموده باشند لیکن چون دعوی این امر بخوبی منیل بود و ایشان را هم در آن شرکاب گردانیدند چنانچه حضرت
را پس اگر برخلاف آن خروج کنند چنانچه وقوع پذیرفت البته بر اصول رفته ناقص ناکست ملتفت
قطعا و یقینا و از اینجا نیز حکم توان کرد نسبت به مجتهد حکایت و نقل بر طبق کلام پیر و تقانی در صوارم که
در پیشه بزرگان نش هر که شکاک و مصداق احکام الهی گردد و کسب اولاد سابق بر وجوب تقیه برای جنگ
امام حسین ذکر کردم و نیز احادیث اشارات در رساله قدیمه نمودم بعد از گنجایش و چنین میگوید
که چون قاضی مجله و متوهم نشود که بر جناب امام حسین تقیه حرام بود و از اینجا است که بر
خلق خلافت راضی نشد و فرمود و آنچه فرمود و جوابش آنکه در آن ایام این غلبه نبی امیه کجا بود
و معاویه کی خواست که هر که معیت نکند سرش جدا کند الغرض بر چیز را با اعتبارات و جهات خویش
شرعیست حکمی است چون علت وجوب تقیه چنانچه مفصل است تحقیق یافتن البته تقیه ضرور شد به بین که از
کلام مجتهد نیز تقیه جناب امام حسین بیوت میرسد باینکه این عبارت نوشته در عبارت علم الهدی خود که ازین عبارت چنانچه
معنی ظاهر میشود که آنحضرت را ظنی بر عمو و مولود اهل کوفه و معیت آنها با هم بن عقل حاصل شده بود و بر ظاهر است
که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پدرش دانست تقیه میفرمود پس لا جرم روانه شدن آنحضرت بطرف
کوفه مخالف تقیه نخواهد بود و از اینجا به بیوت میرسد که امام حسین صلی الله علیه و آله در زمان معاویه تقیه میفرمود
بلکه از آن ایام ثابت شد که روانه شدن بکوفه نیز تقیه بود زیرا که واسطه در اینجا یافتن میشود پس تقیه باشد
یا عدم تقیه در اینجا نیز حواس مجتهد کم گشته زیرا که محله تقیه میفرمود که برای شرط است یعنی اگر زمان یزید را مثل
زمان معاویه میدانست میگرداند و از این چنین باشد که روانگی آنجناب خلاف تقیه بود و قاعده وایا اولی الامر
و قولوا ان کلام الله بنسق احراز کرد که هرگاه مفسر برای اراده و نهما و غزل کردن یزید بود و اتفاق خلافت تقیه
نشد و در وقت آنکه آنحضرت را در کوفه میفرمودند و پیش از آنکه در کوفه میفرمودند و از آنکه در کوفه میفرمودند
آنکه آنجناب تقیه میفرمود و اگر آنجناب بود و جواب که وزیر که یقین ملاک است باز میگوید که هنوز وجوب رتبه
نرسیده و دلیل بر آن قایم نگشته جوابش غیر ازین چیه باشد که قیام دلیل وقتی ادرا نظر آید و معقول شود
که دو شاخ بر پیشانی او پیدا شود و در میک عورت او را به پوشد بر پیشانی حواس او را با بدید
که از کجا بجای رسیده که بعد از ترتیب مقدمه تا یک نتیجه آن اظهار حق و ترک تقیه باشد و در وقت

میکند و در وقت محضی بدشت که با او حصول یقین بود که نفس و لقا و غیره در حجب تقیة بکار می نیاید از هم
 اناب و حال توان دانست چنانچه در رساله حال امام مهدی و حال منتقے بیان کرده
 آید که حالات او بالعکس خواهد بود و لیکن بطوریکه فاصله میان هر دو شاخ بعد از مشرتاب و انحراف
 نمودار شود چنانچه در مجلد اول و ذکر احوال الارض دانسته که رفته آنرا برای جناب امیر کرم الله وجهه
 قرار میدهند و انعامی بعنت بر پیشانی خود می دهند و کتابیکه نزد من است نقل آن رساله است که خود مجتهد
 بتصحیح آن پرداخته و من بعد نقاشش در مقابل آن با اصل مشغول گشتم و بنهایت تصدی که گویشدم چنانچه
 در سابق بحکات حصول بنهایت اندر دی و آنچه بدان متعلق بود و مفصلا دانستی با جمله از شور و شغب مجتهد
 کسی از عقلانی هر اسرار و تلو بل بل سلام را باند که خرافات مسیله کذاب می خراشد نزد اهل نقل
 واجب بر او درین منظره انبست که بر اینیکه درین مجلد بوجوب تقیة قائم کرد و گفته ام که جناب ام حسین باو
 و جوب تقیة بر حصول مایه تارکش بود و خدا را آغاز نامه انجام بتقریر اینیکه علما آنرا قبول کنند پس در او دید و من
 آن نقل و تالش مشرتابی نخواهد کرد و اگر چه او تمامی رفته بیده و من بر ستار آن ام و لیکن جمع کند و انالذکر
 و بر همین منوالست جواب استدلال اواخر حقیقت انبست که مجتهد چون شب و روز بحلبس غلامی امین
 می نشیند اگر چه ریاض و ستمه و در شهادت آنجناب را بر دوقی وصول خود بکسی نمی نشانید بلکه بر قواعد
 مقرری ندر پیش دین ایمان آنجناب محل گفتگوی مومنین پاک میباشد و اما کتاب الله و تفسیر آن
 چه حاجتی مانند نگاه گاهی بمطالعه آن بردارد و خود را ازین بیود و سرانجامی بوالهوسی و خامه فرساید
 باز دارد و پس بدانکه رفته آنرا عشریه که این تقشف بی مهر خود را از مجتهدین ایشان بشمارد و دعوای تقیة
 را برای اجتهاد شرط میکند چنانچه درین کتاب بارها دانستی آنچه در تفاسیر آورده اند و بعد ذکر آن کردن
 این بناح را در شکنج عذاب هیچ و تاب توان داد انبست که ملا محسن صاحب صافی آورده دیگران
 غیر آن زیر آیت کریمه لا یحیل لک النساء من بعد و کان یتدل برین من آن و هیچ کس آنجا که
 حسن من که اما ملکیت یمینک آنکه نوشته اند محملش بعضی میگویند و منی آن که حلال نیست
 بعد از آن زمان که حلیان منصوص است از برای تو و نه حلال است از برای تو که ایشان را بل کس
 بدیگر زمان اگر چه گفت آرد و حسن آنها و بعضی گویند که حلال نیست بعد ازین زمان تو ایشان را احتیاج
 داد و بودی که اگر خدا و رسول را برگزیند و فقر و فاقه در خانه من اختیار کند بتر و نه طلاق بگیرد و ایشان
 خدا و رسولش را مختار گردانند و محبت و سخنی را اختیار کنند پس مکافات آنست که تو هم اختیار کنی
 ایشان را و نکاح دیگران بپروانی و در همین صفحه سطر چند پیشتر از آن نام ایشان برده عاقله و حنفه
 ام سلمه و زینب بنت جحش و سمیون بنت الحارث و ام حبیب بنت ابی سفیان و صفیه و زبیر و سوده
 این پنج در خانه حضرت بودند و حضرت وفات یافت و زبیر با افضلیت نشان انبست که فضل

شان خدیجه کبری باز ام سلمه باز میوندند و فلان الله علی جمیع تر سبکه باعتبار نکاح و خلوتیان کرده است
 خدیجه بنت خویلد باز سوده بنت زمه باز ام سلمه که نامش نهاده بود و بانام عبدالله عایشه بنت ابوبکر
 بعد حقه بنت عمر باز زینب بنت خدیجه بن ابی حارث ام المصاحبه بن باز زینب بنت جحش و میرنجایه و فرزند
 بر خمرده که آن خوله بنت حکم سلمی است که حقتالی بدای و فرموده و حبث نفسی کا و ادر المی و عینی
 بنفتم ایشان میشود که حقتالی عقد نکاح ابدا رسول خویش است بر این عده سفارش میورگشته و مفسر که گفته که
 مدایات آمد که زینب و افتخار خویش و میرنجایه خدیجه که یکی از ان انیسیت با بجه که گاه و زبیه مطهره
 در خانه حضرت با عتراف جهاده مغیر بن محمد بن رفته بود و در ان بنفصل آبی با عتراف شیعه ملال شد و در عدا
 نکاح و خلوت گشتند تا صدق دالی و حبیب نفسی کا اللہ میزند بود و در این نکاح خامس حضرت علی
 علیه و سلم نمودن کار کسی نیست مگر جو صله زندقی رویا هی نیستی که نه کتب خویش او دیده نه بسطالو کتب
 اهل حق فایز گردیده چنانچه میاید و بصیرت یعنی برای سحر شدن و بصارت و سبیه برای رئیس لهذا فقتین
 و آنرا نکاح او در نکاح خامس حضرت چنین تقریر میکنند پس نکاح بنفتم تقریر بطریق ادلی جاری خواهد شد که
 خدای عز و جل در حق و باطل ترویج و ضمیر ام المومنین فرموده جلنا کما و ازین کتاب عیان شد که تخریفی
 باعتبار معنی بنصوص امه در آن راهی نیافته مگر همین قدر که در قرارت الله علیه السلام زده چکنا بوده و در حال
 حق تعالی این ترویج خاص را در کتاب مستطاب با فاده معصومین بیان فرموده و حقیقه و همین سنگ بنج
 سایر دوخته ولیکن بهمیانی مجتهد زندق وید نیست که باز هم از عو عو بنور افشانی ماه باز نازده در نکاح خامس
 حضرت آسمان گفته که دیدی و شنیدی و چرا بلا خطه آن دلش خونا نشود که این ترویج ما و خرفار و حق
 منظم بوده که جبرئیل در باره او قوامه و صوامه فرموده و مناسب حال بن ندیق آن بود که در نکاح حضرت که
 بام المومنین عایشه صد بقیه نکاح چارم بود و در قریل و قال میکرد و بعلم حضرت پیر داخت و جو صله خود را که در
 رسول مقبول است نیز خالی میبود که در دامن ناصبی عا و اهل بیت حضرت نبی نگا بداشتند او در خانه چگون
 و درست بوده زیرا که نا جیت عایشه یعنی عادات با جناب میر و حضرت فاطمه و حسین رضی الله عنهم
 جمیع در کتب شیعه با آنها مجلسی دیگران از علماء و رفقه علیهم بالستحقهم بجای خود ثابت کرده و بنا
 هم کافر است و هم جنس لعین کفیف که ام المومنین حفصه عا و الله با وصف این چنانچه بسطالو بجا و حیات
 و غیر آن رکتب غیر متناهی عیانست که نا طیر بن سامعین بدیدن شنیدنش حول میگویند بنیاد بر باب است
 زوج و خامس باشد علاوه فانه چنانچه این بر دو خاصه دشمنان آل عبا بود و دشمن حضرت نیز بر اجداد
 طائفه فاحشه بودند حتی که حضرت را بر بر لایل شهید کردند چنانچه در تفاسیر ایشان مثل ناسع و عیاسه
 مفصل است و این مقام لائق تفصیلش نیست و در اینجا نیز حقتعا بعلم ارسلی خویش و بان کلاب غفور بر دوخته
 جای که بر خرافات ایشان برای رفعت شان اوقات المومنین عو و خصوصاً برای حضرت عایشه صد بقیه

محمدرضا است سیدنا و شایسته الشیخات الطیبتین پس حقیقت نشان ایشان بپوشیدن لعین گردیدن و پیوستن
 نباشد که آنکس که از ایشان است که از آن عفو و انعام نماید و در آن عفو و انعام و انعام و انعام
 مفسرند که در تفسیر آن محل که آنکس که از ایشان است که از آن عفو و انعام نماید و در آن عفو و انعام
 شولیت نقل کرده و در محل آن رد بجای نبرد و در آن عفو و انعام نماید و در آن عفو و انعام
 در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست از آنکه لایق نباشد برای توان زنا که حرام گشتند است
 حرمت علیکم و آفاتکم و اینها که از آنکه لایق نباشد برای توان زنا که حرام گشتند است
 مرشاه و آنکه حضرت نباشد زیرا که هر کس که شایسته است که از آن عفو و انعام نماید و در آن عفو و انعام
 که آنرا میگویند و راه غلطی پویند خدا حلال گردانید پیغمبر خدا را نیز که از آن عفو و انعام نماید و در آن عفو و انعام
 درین امر از امام صادق هم مرویست و در بعضی از آنست که گمان می برم که بشما خیال کنید که حلال است
 برای شما اینکه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که احادیث ما خلاف احادیث مردم میباشد
 و حق است و گویی میگویند که حلال نیست ترا بعد از تحريم آنکه حرام شد و در سوره و نسا و قول و تعالی که این
 بقول من من انما اوج مطوفت بر قدام المومنین بنیب که زن زید بود و لکن آنجا که حسن بن علی
 تر از آن مردی که تفرغ کنی برای آن او اطلاق دهد و تو کجاست کنی خبر در اینکار مکن بعد ازین ملامت نیز
 میگویند که حال این اجناس چنانست که می بینی و همچنین آنچه می گفته با طاقت فهم آن ندانیم خدا فرمود
 ما لم نعلم آن و بعضی گفته اند که این بیت منسوخ است بقول و تعالی می بینی من لکن کفر متهمان با خودی
 که لکن منی و بعضی نیز که این اگر چه مقدم است در تواتر لکن مسبوق است در نزول از بنجام هم حال حصول صحه
 و معتبره ایشان که در اندک هب این بدکیشان تواند بود و توان دانست که خود را کافر بر فرض غلطی و مزابلی
 سندر سه زنده و لباسی که شرکگاه ایشان از آن مستور شود برینا در دین و نیز طور خوش فهمی امام محمد بن
 این بلدان و ایشان استاد کلینی باید دید که متشکک بکجا معطوف گشته که خود ملا در توجیه آن متن بجز قصور و
 که در حقیقت بکجا می انجامد و داده پس قول خواجه مبارک امام و مقتدا پیش بدستور باید خواند
 همه در میان نیست چو او شنیدانی از ترقیه جاشی که داده و دفتر جاشی به دیگران درین عطف التناقی نیست
 کجا معطوف و کجا معطوف علیه و چنینی که از آن اشتقاق آن بعد از آن نظر داشتند باعتبار کدام توجیه تواند بود
 الحاصل در عطف و در جملیم بر وجوب یک چیز یا در آنکه در ذوقان را موجب تحریف دانستند که امام رضا از آن توسط
 روح الامین منزل من است و رفع خود دانسته و لطف فرموده و این را قوی و دیگران عن تحقیق قرار داده
 اخصوس که اجنیت مقام زیاده و تریخصت نیست در این قسم خرافات این انحراف ابر کرمی و دل خود
 را ازین غم و غصه خالی نمود می دانست و علی التوفیق و بینه از ته تحقیق اکنون عبارت مالا لئق مجتهد را
 پیسر قلب میکنم بیا نشانی که بر طبق کلام این مجیب می توان گفت که از کلام حضرت ملک علما

و احادیث صحیحہ حضرت خیر الانام علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و سلام حاررنا ند علی الاربع مستفاد بلکہ
 منصوص میشود پس از جناب رسالت آب خلاف حکم الہی در باب ازواج نشود و خلقت جن
 و حبیب نفسہا واقع نشود و این مریض نظر بقواعد شرع مورد اعراض نگردد و در ہمانا این امری است
 کہ تنہا در حق آنجناب بسبب تافہی مجیب لازم آمدہ اگرچہ انبیاء سابق و لاحق برین پنج مورد اعراض
 میشوند مگر بحجت علیہی چند خارج از دائرہ اسلام کہ کہ خوردہ باشند و ازواج مطہرات را کنند و حضرت
 سرور کائنات و معاذ اللہ از گردہ نوا صاحب را بحسب تعیین قرار دہند و اگر بخاطر تکرار و کمالین بحجت
 از کتب روضہ مفصل دانستم معلوم نیست کہ مفسرین اہل حق در خصوص چہ نوشته اند بالا اتفاق
 فریقین بہ ثبوت می آنجناب پس بدانکہ استیعاب آن موجب طالہ کلام است پس ناگزیر عبارت
 مفسر صفیادی رحمۃ اللہ علیہ قناعت میکنم کہ لا یُحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ بِالْبَاطِلِ اِنْ تَابْتَ فَاصْبِرْ
 قَدْ اَلْبَصَرُ اِنْ اِلَّا التَّائِبُ مِنَ الْجَنَاحِ لَعَنَ اللّٰهُ اُولَئِكَ وَ لَعَنَ اللّٰهُ اُولَئِكَ وَ لَعَنَ اللّٰهُ اُولَئِكَ وَ لَعَنَ اللّٰهُ اُولَئِكَ
 و ماتت واحدة لم یحل نکاح اخری اِنَّیْ سَبَدِلَ مِنْ اَوْجَحٍ فطُلُقْ واحدة و تنکح مکانہا افرہ
 و من فرد لتاکید الاستغراق و لکن آنجناب حَسَنٌ حَسَنٌ حسن لازم ازواج المبتدئہ و ہوجا من فاعل
 تبدل دون منقولہ من ازواج لتوعلی فی الشکرہ او تقدیرہ و مفروضہ اعجابیک بہن الی غیر ذلک اتفاق
 اما تفاسیر باحق پس عبارت ضروری از کتاب اکتفا می کنم کہ شاید مقلدین مجتہد گوید بقتل و قتل
 محمد از محبت خاص یعنی الزام بود و بیاید دانست قاضی ناصر الدین صفیادی رحمۃ اللہ علیہ در
 انوار الثریل و اسرار التاویل سفر مایه قوی **الحکم** پیمین میدو گفت کہ عظیم مساجد بالاتفاق ذابست
 الخ این اضر نیز نوع اولیت بر نکاح خاص حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ حالتش از کتب فریقین
 کہ دلیل بر الحاد و زندقہ اوست و این اعتراض از ان ہم بالاترست زیرا کہ این قصہ را مفسرین معتوی
 بیان کردہ اند کہ طلبہ ہم میدانند تا بابل جہاد چہ رسد خدای عز و جل نیکو میداند کہ ہر کہ این در افتا
 مجتہد را درین رسالہ می بنید و لا حول منیو اند و یقین میکند کہ این زندقہ و تحقیر دنیا چنان
 منہک میشود کہ از نفس آیات قرآنہ ہم غافل است اولہ شرعیہ را جمع کردن و مسائل اصول
 و فروعی از ان استنباط کردن چگونه از چنین بلندی متصور تواند شد باز برای تعلیم این کس
 نفسہر مدافعی را میکشایم و مخصوص قرآنہ را بہ بیان حاصل عباراتش و فارسی سلیس
 نشان میدہم قال اللہ تبارک و تعالی و الذین آمنوا و اتبعوا النبی انما یسجدون انما یسجدون انما یسجدون
 بَلِ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ اِنَّ اِمْرًا صَادِقًا لِّمَنْ حَارَبَ اللّٰهُ وَ رُسُلَهُ مِنْ قَبْلِ وَاِلٰی لَفِیْ اٰیَاتٍ اٰیَاتٍ
 اَلَا یَسْتَعِیْذُ بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ اَلَا یَسْتَعِیْذُ بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ اَلَا یَسْتَعِیْذُ بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ
 مشہور قیام علی قیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہو تم بنو عثم بن عوف و قالوا بنی سجدہ صلی اللہ علیہ وسلم

جماعة محمد صريحا سيدي الى جنته سيدي قبا : قالوا الرسول الله و هو نجر لى بتوك ما عجب ان يا انا
 فقتله لانا فيه فتدال اسنى على جناح سفر لما انصرف من بتوك نزلت فادرس من بدم السجدة
 و احرقه و امر ان يتخذ مكانه كذا استق بقتى فقيه الحيف و القامة نرا ارمضا رحة للمؤمنين اصحاب سيدي قبا
 كسروا تقوية لكفر الذسى كانوا يصرونه و تفسر ليا بين المؤمنين الذين كما لو انهم يتقون للتسلوة في سجد
 خبا اراد و ان تيفر قواعده و يتلف عنهم و ارصادا و اى ادا و تر قبا لمن حارب الله و رسوله من قبل
 يعنى عامر الراهب قبل نبوة على قسما ان يا معهم فيه ابو عامر و اقدم من الشام في الجوامع انه كان
 قد ترهب في الجاهلية و ليس لمسوح فلما قدم النبي صلى الله عليه و اله المدينه حسده و حرب عليه ثم
 حرب بعد مسج كد و خرج اسى الروم و تنصر و كان بهولا لا يتوفون رجوعه عليهم و اعدوا ابا المسيد له
 ليصله فيه و يطر على رسول الله انه كان ليقال رسول الله في غزاة الى ان هرب الى الشام لى
 من قيصر بنبوه يحارب بهم رسول الله و اب تفسير من و جيل و ابا يخلص في اسد فاكالا المحصلة الارونا
 نبيا لا الا المحصلة الحسنه و هى الصلوة و الذكر و التوسعة على المسلمين و الله و يشي ردا فيهم و كان
 في خلفهم الغنى كان سببا نزلوا انه جاء قوم من المنا فقتل رسول الله فقالوا يا رسول الله ان
 لنا ان بنى مسجد في بنى سالم للعليل و الليلة المطيرة و الشيخ الفاسى فان لهم رسول الله و هو على
 ان خرج اسى بتوك فقالوا يا رسول الله لو اتينا فصلت فيه قال انا على جناح السفر فاذا واقفت
 انشا الله آية و فصلت فيه فلما ابتل رسول الله من بتوك نزلت عليه ندمه من شان المسج و اى
 عامر بن الراهب و قد كانوا خلقوا الرسول الله انهم يبنون ذلك المصلاح و الحسنى فامر ان الله على رسول
 و الذين اتخذوا ما كسج كالا اتر قال و ارصادا من حارب الله يعنى ابا عامر بن الراهب كان
 بايتهم في ذلك رسول الله و اصحابه في تفسيرهم عند قوله لا تقولوا راعنا من سورة البقرة ان رسول الله كان بايتهم للاخبار ان
 صاحب دو تالجدل و كان تلك النواحي له ملكة عظيمة ما لى الشام و كان يهد رسول الله ليقصد و قبل اصحابه و كان اصحاب
 رسول الله خائفين و حليين من قبله ثم قال ان المنا فقير الفقوا و بالغوا لى عامر بن الراهب الذى سباه رسول الله
 الفاسق و جعلوه امير عليهم و نجفوا له بالطاعة فقال لهم الراعى ان اغيث عن المدينه ليلا انهم اسى
 ان هم تدبير كم و كانوا يذكروا صاحب دو متالجدل ليقصد المدينه فاوحى الله اسى محمد و فرموا
 عليه من امر و امره بالسير الى بتوك و كان رسول الله كلما را و غروا و رسى لغيره الا عراة بتوك
 فانه اطرا ما كان يريد فامر ان تتر و دوا لى من غير اه التى اقصض فيها المنا فقون و دهم
 فى بنى شطم عنها و اطرا رسول الله ما و رضى الله تعالى الله ان الله سطره حتى ياخذ و يرحل
 على الف و فيه و سب في رعب و ماتى حلة و الف و فيه فى سفر و ماتى حلة و يتصرف سالما
 الى ثمانين يوم فقال لهم رسول الله عن موسى و عدوهم اربعين ليلة اسى اعدكم ثمانين

العیالہ ارجع سالما غلما لیا حارب کیون و لا یشاک احد من المؤمنین قتال المناحقون لا یرسلون
 و حرکۃ التی لا یحرکنا بعد یا ان اصحابہ لم یوت بعضهم فی ذلک و یراج البواری و سبوا المواضع الموقوتہ
 انفسہ و من سلم من ذلک فین ان اسیر فی ذلک یرسل و یرج و استا و یر المناحقون یطعنون فیکرہوا
 بعضهم القتل بالحر و بعضهم یمرضون بحمد و بعض یمرضون بحالہ و کان یأذن لهم فلما ارجع و مع غزم رسول
 علی الرحلہ اسے بتوک عمدہ و لا المناحقون فبنوا خارج المدینہ مسجد او ہو مسجد الضرار یہی ان الاجتماع
 خیرہ و یوتون انہ للصلوۃ و انما کان لیتعوا فیہ لعلہ الصلوۃ فیتیم قیہ یرحم و یقع انہا باللیلہ بلہم یأذن
 ثم جاء جماعة منهم الی رسول و قالوا یا رسول اللہ ان یوتنا قاضیۃ عن مسجدک فانما یکرم الصلوۃ فی غیر
 جماعة و یصیب علینا الحضور و قد بنی مسجد افاما یرایت ان القصدہ و یصل فیہ لیتمن و یشک
 بالصلوۃ فی موضع مصلک فلما یعرفہم رسول اللہ اعرفہ اللہ عن امرہم و نقا قیم و قال ابیوتنہ
 بخماری فاسے بالیعفورہ کبرید بنو مسجدہم فلما یقیمہ ہوا صحابہ لم یبعث ولم یقیم فاذ امرہم راس
 عنہا فی غیر سار احسن سرہ و یطیہ قالوا قل ذلک الحار و یرای من الطریق شاکر یہ و لذلک لا یبعث
 بخوہ قتال رسول اللہ ابیوتنہ بفرش قرکہ فلما یقیمہ بنو مسجدہم لم یبعث و کما حرکہ خوہ تحرک حتی لا
 یقلوا اسہ الی غیرہ سار احسن مسیر قالوا قل ذلک الحار و یرای من الطریق قتال لقالوا
 المشی علیہ فلما یصلی سہ و من مہ المشی بنو المسجد حیوانی ہوا یقیمہم و لم یقیمہ و اسے الحرکہ و انما
 ہوا غیرہ من المواضع خفت حرکاتہم لیت ابدانہم و بسطت قلوبہم فقال رسول اللہ ہذا امر قد کرمہ
 و لیس یریدہ الان و انما علی جناح سہ فاما ملوحتی ارجع انشا اللہ ثم انظر فی ہذا النظر ایرحنا اللہ
 و جرد فی الغرم علی الخرج اسے ابوک و غزم المناحقون علی مظلوم یملیہم اذا خرجوا بقرکاب اسلام
 و یقول اما ان تجوز و یرجیا قصہ حدیث منزلت آورہ کہ دخلی لتعلم محبتہ ہذا ذکر قصہ رسول اللہ
 مع اکیدہ و احدہ و صلوی معہ علی ہام ذکرہ ہم قال عا و رسول اللہ قائما فلما مر از الطل لکیدہ انشا
 و امر رسول اللہ باحراق مسجد الضرار فانزل اللہ بقاس و الذین انجلموا فاصبح علیہ النور اما الایات
 ثم ذکر ان ابا عاصم الراہب کان یجمل ہذا الامتہ کجمل قوم موسی و انہ و مر اللہ علہ و اصحابہ لیلہ و
 برص و غالج و یقوہ و یقی الرعین صبا حافی اشہ فذاب ثم صار الی ندراب اللہ لا تقم فیہ ابد اسے
 لا یصل فیہ ابد ایقال فلان لقوم باللیلہ لیسلی مسجد اسس علی التوبی من اول یرم من ہام
 و جرد فی الکاف عن الصادق ع و العیالہ عنہا و القی یعنی مسجد قبا قبل سہ رسول اللہ
 و صلوی فی ایام مقامہ یقیا حق ان تقوم فیہ اسے بان الصلے فیہ العیالہ قال یعنی من المسجد
 النفاق و کان علی طریقہ اذاتی مسجد قیام مقام فیضی بالما و ذکرہ و یرفع کتابہ عن ساقہ و یشی علی
 حجر فی ناحیۃ الطریق و یکرمہ المشی و یکرمہ ان یصیب ثباتہ منہ سے فسانہ بل کان البیہ لیسلی فی

مسجد قبا تا آنکه فرموده رسالت بجهت آن که این مسجد را الله تعالی محبت المتطهرین بپا داشت پس چنانچه علی
 تقوی می فرمود از آن جهت که این مسجد را الله تعالی محبت المتطهرین بپا داشت پس چنانچه علی
 یحیی بن القاسم التاطیلین و بعد از این نیز در مذہب شان میفرمودند که یزید آل یزید آنقدر از آن مسجد بیگانه
 فی کل یوم ان یکتطع قلن بهم والله جل جلاله حکیم بیدان مفسرند که در طور احراق آل رقی بیان کرد
 بندگراسامی اصحاب باعدت رسول الله کما بین حرم انحرای و ما مبین عدی اخای عمر بن عوف علی
 ان نیدر سود و نیز بود و محار مالک فقال العامر امرنی حتی اخرج نار ارضی شمری قد قبل و جاور بنار و اسفل
 یسغه النخل تم اسفل فی المسجد قیسر قوا و قد مرید بن حارثه حتی احترقت النعبه ثم ابرهیدم حاطه اعمی تمسک
 یعنی در تفسیر جوامع مرویست که چون بنی عمر بن عوف مسجد قبا بنا کردند و حضرت نمازگزار بود و در آن نشان
 بتو غم بن عوف حسد بردند و گفتند که مسجدی بنا کنم در آن نمازگزاریم و در جماعت حضرت حاضر نشویم
 پس بنای مسجدی قائم کردند به پهلوی مسجد قبا و گفتند بخبر کنه حالیکه آنجا بمصر و بود و مسفر بنوک که
 ما دوست داریم که تشریف آری در آن امام شوی حضرت عذرند که بر بیان نمود و چون سفر بازگشت
 این آیت نازل شد پس اصحاب برای بهم آن مسجد فرستاد و بنا خاک برابر کردند و متعظا آنرا سوختند و کتاب
 قرار دادند و نجاست و خس و خاشاک و سان ریختند و بنای آن مسجد برای ضراب اهل اسلام بود و تقویت
 که در دل خود پنهان داشتند و قصد تفریق مومنین کردند که در مسجد قبا جمع میشوند و خواستند که جمیع
 مومنین بر ایشان گرد و در میان نمودند مسجد خود را برای عامر را پس که محارب کرده بود و بخدا و رسول او تشر
 و گفته اند که قصدان کردند که او در آن امامت کرد و یا شد چون ارشام بیاید و نیز در جوامع است که او طری
 به بانیست اختیار کرده بود و لباس خشن پوشیده و جاهلیت چون حضرت در مدینه آمد حسد نمود و در فتنه
 بروم رفت و نصرانه شد پی برده و هوانوا مالش توقع داشتند که می آید و این مسجد برای او میسازند
 که در آن نمازگزار و در طور خود را رواج دهد و بر حضرت غالب گردد و قبل ازین قتال کرده بود و حضرت
 حمله الله علیه و سلم و دیگر خیمه بود و بشام تا حضرت آمد و از روم و با آنجا بمقتال کند و چون تفسیر تن رسیده
 تنها بر دسه بس اگر سینه خفت کس ندانست که کیست پدیس جان بلبا مد که بر و کس نگر نیست و
 این مخلصانش قسم نمودند که بنای مسجدی قصد ما غزینگی و اگر اردن نماز و عبادت و کشتاده کردن جا
 برای عبادت اهل اسلام خیری دیگر نیست و خدا فرمود که من گواهم که ایشان دروغ زنانه و علی
 بن قحی که استاد کلین است در تفسیر خود نوشته که سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از منافقین آمدند
 سوی حضرت و گفتند ایما اجازت میدهی که در قبیله بنی سالم مسجدی بنا کنیم براسه کسی که بیار باشد
 و در ششی که یاران بیارند و در قیاسا حاضر نشویم و هم برای پران که بے کلفت و آن نمازگزارند حضرت پر و
 داد و در راه او سفر تنوک بود چون فارغ شد گفتند چه خوش باشد که رزق افراسه و نمازگزاره

آنجا بفرمود که بالفعل سفر بکوش پیش آید چون مراجعت کنم خواهم آمد و نماز خواهم کرد و وقت صراحت
 حضرت این آیت نازل شد در حال سجده و حال حاضر اسباب و قسم خورده بودند که مقصود نیست که
 امریک و مراد از کی که حرب کرده بود و حاضر است که می آمد و غیبت حضرت و اصحاب او را بیان میکرد
 و در تفسیر نام حسن عسکری زیر قول و تعالی لا تقوکی ثماعنا از سورة بقره مذکور است که اخبار رئیس
 و دونه الجندل نزد حضرت می آمد و در راست اقامت ملایک شام میرسد و حضرت را تحویل میدهد
 میکرد که قصد تحریف و قتل اصحاب دارم و یاران حضرت از جانب او خوف میداشتند و در اینجا
 منافقین جمع شدند و دست بدست عامه دادند که حضرت او را فاسق میفرمود و در این گیر و دار
 و به اطاعت عهده بستند و او گفت مصالحت آن می که غیبت اختیار کنم و تدبیر نمایم که بودیم در اینجا
 تمهید است پس نامه بصاحب الجندل نوشتند که نام او کیدربو و قصد مدینه نماید و فوج کشته کنند
 پیغمبر خود را شناسا گردانید فرمود که حضرت بر بتوک رود و معمول شریف آن بود که چون جفا و پیشانی
 حضرت آن اراد و احاف صاف گفتی مگر غرضه بتوک که ظاهر فرمود در آن آنچه در قلب شریف
 پنهان میداشت تا فرمود که سان این جفا داده کینده این جنگ آن بود که رسوا شوند منافقین
 و نسبت درنگ کردن ایشان خدا کے نهانی مذہب شان نمود و هر چه وحی آمد بسبوی حضرت ظاهر فرمود
 که حقیقاً رسول خود را غالب خواهد گردانید بر او تا آنکه او را بکشد و صلح کند بر آنکه داده باشند بر او و قیصر
 زرد را در جبهه و دو صد حله و هزار اوقیه در راه صفر و دو صد حله و رجوع خواهد فرمود و رسول خدا
 پس حضرت فرمود که موسی علیه السلام وعده کرده بود و با قوم خود چهل شب را و من وعده مینمایم که
 نشتاد و شب که رجوع کنم حسب سلامت و غیبت نفری آنکه جنگایم شود و گردانی کیسی رسد و بگوید
 که کار گیر گله گلی به منافقین خلاف آن میگفتند که چنین واقعه یایله پیش آمد که بعضی از اصحاب او در
 معیت گرمی دآب هوای نمود و بمیرند و آنکه بعد از رنجایان بسلاست بزند و دست اکید بر گرفتار و کشتن
 و جریح باشند و این منافقین انواع حیل و انکسار ارتقل داشتند و اگر می و بعضی بزرگان می آوردند
 که خود در لیضل ناد و بعضی غدا بریاری اهل و عیال مینمودند و حضرت اجازت اقامت میداد چون میخواست
 و غم سفر تحقیق یافت ایشان بنا بر مسی شروع کردند تا در آن بر آخر ارض فاسد و مجمع شده باشند
 و مردم را بهم نمود که برای نماز فراموش شوند پس درین کید و زور تدبیر نیز ایشان بر پدید نشاند و عمل
 بر مضمرات شان اسان گردانید و بانی نزد حضرت حاضر شدند و گفتند که خانهای ما و در دست از سجده
 تو و کرده میدانیم گذاردن تاملات و بنا بر مسی نمودیم اگر بخاطر مبارک آن که قدم رنج فرمائی و نماز کردی
 بهین و تبرک برائے تو حاصل شود و در مصلا می تو حضرت بدالست آنچه در ضمیر ایشان بود و فرمود که
 بیاید خرم را پس بر بغیر سوار شد پس هر قدر که بفرمود تا بسوی مسجد خرام بر می ایستادند و قدم بر میداشتند

در چون ابراهیم و یسوع مسیح و چنانچه باید میرسته گشتند شاید در آن چهری بگردد و بداند که قسم بنماید از فرمود
 اسباب بسیارید حاصلش نیز مثل این نور بود پس مردم در باره او نیز گفتند آنچه گفته بودند بهر آنکه خداوند
 فرموده و خواست که همراه مردم بیاید و در قدرت بر حرکت نیافتد سوی مسجد مذکور چون بیاید
 دیگر میخواهند بر او هیچ تنگی در بدن نبوده فرمود که خدا این حرکت را کرده میدارد و من اوده سفر
 بنوک میدارم چون اینصایت انیدی میسر من فکر رقتن بمیسی خواهم کرد که حق تعالی بدان راضی باشد
 و سفر بشوک کرد و منافقان چون میدان را خلع یافتند غم استعمال دین اسلام کردند و قصه حضرت
 یاکید را از اخذ و صلح یا لا مذکور شد بستر حضرت منظم و منصور باز کردید و یکد منافقان جاری نشد
 امیر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت کمال الدین آنحضرت فرمود اما آخر آیات نازل شد باز حکایت
 عامر را هب در میان آمد که گو ساله این است بود و گمراه کننده مردم چنانچه گو ساله قوم حضرت موسی
 علیه السلام و حق تعالی هم در آن کفایت فرمود که در اعراضی چند از فلج و لثوه و برص گرفتار شدند و
 در بین امراض صعب معذب گشت در دنیا و خدا را خودی را پایا نیست باز حق تعالی میفرماید
 لَا تَقْعُرُوا قِبْلَتَكُمْ أَيْدِيكُمْ أَلَيْسَ بِالْعَذَابِ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَاذِبِينَ
 قائم میشوای نماز میکند مسجد الحسن علی التقوی من اول یوم احق ان یقوم فیه در کافران امام صادق
 اند و عیاشی از آن امام پذیرد بزرگوارش و نیز قتی در تفسیرش آورده اند که مراد مسجد قباست که بنیاد
 را حضرت پیغمبر بنا دو نماز در آن گذارد تا در آن مقیم بود که نماز گذاردن تو بهتر است در آن چنانچه عیاشی تفسیر
 کرد بان و از اتفاقات است که بود مسجد ضرار در راه آنجناب چون مسجد قبا رفتی پس حضرت کمال احتیاج فرمود
 و دامن بدان نیاید و اگر احیاناً دامن آنجناب رسید و در ترشیخ نمودی و در گوشه راه آن شکست
 پاشی میارک بران گذاشته را وی گوید سوال کردم که عادت حضرت بود که در مسجد قبا نماز گذارد
 فرمود و بی فیه یا جال بحیوان ان یطهر و اذ الله یحب المطهرین امن انکس بلیانک
 تقوی من الله ویرضوان امن انکس بلیانک علی شفا حی فی هکذا فکما سببه فی ناکحی من الله
 لا یهدی القوم الظالمین و بعد این نیز حق تعالی در مذمت منافقین میفرماید که فی الی بیننا و بینکم
 بنو ارمیه فی قلوبهم کلا ان یقطع ولی یوم و الله علیهم و حکایت در مسجد قبا آن مردم اند که دو
 میدانند کمال است را و خدا چنین مردم را نواب از اید نیال کند که شخصی بنیاد عمارت خود بخا و بر خوف از خدا و خوش
 او بهتر است یا یکسکه عمارت خود را بنیاد نهاد و بر بخاره خندقی در صدد و اندام است پس ان بکنار کے افتاد
 و آتش و درخ را و حذاه دین نمی نماید قوم بے انصاف را با و دان خواهد ماند شبیه از عمارتیکه قائم کرد
 در وی اشیاء و قتی که در ایام بنیاد هم بر سر و خدا میداند حال ایمانی ایشان و صاحب حکمت است زیرا این است
 که غلظه قصه منافقین است از کافی منقول مذکور است نام آن اصحاب گرام از امر شریف حضرت

خیر الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام اہتمام مسجد خضر بعلال و درند کہ فرستاد حضرت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ مالک بن حشتم خراسی و عامر بن عدی کہ برادران عمر بن عوف بودند بر گماشت
 بریدم و تخریب مسجد چون برائے انیکار در رسید عامر گفت کہ مملکت و دین آتش بیا برم از منزل خود پس
 آورد آتش تا فروختند و جانب فوقانی و تحتانی ہر دو را سوختند و منافقین متفرق و پریستان گشتند
 فرید بن حارثہ برای فرید اہتمام نشسته بود تا انکہ عمارتش از سقف و ستونہا بسوخت باز حکم نمود تا ہم
 دیوار ہا را بنجاک برابر کرد و بنا شد حاصل مختصر عجب دارم از مبتدیکہ قوت تدریس را جدا اجتناب و شرط
 بر حضرت پیغمبر عرض نماید و در سیاسی و مذا و آخرت حاصل کند و کہید کہ خدای تعالی فرماید زین
 یَعْلَمُ مَا جَدَّ اللَّهُ مِنْ آمْنٍ بِاللَّهِ مَا الْيَوْمَ الْآخِرُ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَجْشِ بِاللَّهِ
 پس جناب سالت ثابت کہ حکم باندام مسجد خضر فرمود و اسباب از اسوزانید عاذا اللہ خلاف قول
 شریع بعلال در وی بے خرد این قیاس و نتیجہ از سبب درونی و بیرونی تو خبر میدہد کہ چون تلاوت
 و خدمت کتاب اللہ گذارند شب روز بہت بر اتباع زرارہ و دیگر شیاطین بر گماشتہ کہ برانضام
 امام صادق و آئمہ در وقت کمال ماست آنجناب کہ وقت پیری او بود و نطق بہت بستمند تا با مثال
 و افرانت چہ رسد چنین نتوجہ از اجتناب و بر آوردی اکنون اتباع اول من قاس و بہارہ حضرت ایام
 جز آنکہ لال کتابت ہم را بنامی کہ جز این سبب و جال کسے آنرا ندیدہ مسح نتوانی کرد بخلاف الہست کہ
 از کتاب مستطاب ثابت کردند کہ حضرت انجہ بعلال و در عین اتباع وحی آئی بود کہ اللہ ہدی خود را
 و بہابہ مذہب تو نوشتند و روایت کردند و این افرخان نیست کہ فقط مفسرین تو نوشتند اند
 انیک از علما سے خویش حریفہ جز در بابہ التزاع می نگارم پس یقین باید کرد کہ امر مذکور متفق
 فریقین است اگرچہ تو بر اتباع وحی آئی کہ از حضرت صد دریافت از امر بسوختن و ہدم مسجد خضر
 اعتراف کرد و بابتہ قاضی ناصر الدین مضی و می و انوار التیز بل میفرماید بر این آیت و الدین
 اتخذوا مسجد اعظم علی و اخرون مر چون او مبتد او غیر و مخدوف ای و مین و صفنا الذین ات
 و منصوب علی الاختصاص و قرانہ و ابن عاصرا منصارہ للمومنین و سے ان بنی عمر بن عوف
 لما بنوا مسجد قبا و سالوا رسول اللہ ان یا تیمم قاما ہم فصلی فہم محمد تم اخوا ہم بنی عمر بن عوف
 فبنوا مسجد علی تصد ان یوم فہم الو عامر الہرب افا قدم من الشام فلما اتوا اذ قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قالوا اننا نبینا مسجد الی سے لحاجہ والعلیہ واللیلہ المسطرۃ و انشا یر فصل
 ختمہ تمذہ معلیہ خانہ توبہ لیقوم فنزلت قد بجا لک بن الحشتم و حسن بن عدی و عامر بن السکن
 و الو حشتم فقال لهم الظلموا لے ند المسجد الظالم لہ فایا ہوہ و اخرجوہ ففعل و تخذ مکانہ فذاستہ و کثر
 و تقویہ الکفر الذی یفحم و نہ و تفرقوا بین المومنین برید الدین کا لوی کھتیران الصنیہ و نے مسجد قبا

وارصدا وترقيما من حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال الرسول اني قد يوم اعد الله
قواتا لموتك الا قاتلكما معكم فلم ينزل فتا الى جنين انهم مع هوازن وهرب الى الشام لساقي من
مقتصر لجنود سحارب بهم رسول الله وقاتل بنفسه من وجداد قبيل كان مجمع الميوش يوم الاحزاب
فلما انهم سوا خرج الى الشام ومن قتل متعلق سحارب اجابته وادى اتحدوا سحارب من قبل ان ياتوا
به مولاد بالتحلف لما روى انه تقي قبيل غزوة بنوك فسالوا رسول الله ان ياتيه فقال انما على جناح
سفر واذا قد من الله علينا فيه فلما رجع فقتل كره عليه فقلت وليخلفن ان اردوا الا انفسه وارزوا
بيننا الا انفسه احسنه وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المسلمين والله يشهد انهم لكانوا ذنون
على خلقهم لا تقم فيه ابد الصلوة لمسجد اسس على التقوى يعني مسجد قبا اسسه رسول الله صلى
الله عليه وسلم في ايام تمامه لقياسه من الاثمن الى الجعة لانه اوفق للقيمة او مسجد رسول الله يقول لبي سعيد
رسول الله عند فقال هو مسجدكم هذا مسجد المدينة من اول يوم من ايام وجوده ومن يوم الرثان
والمكان كقولهم لمن ليدار لجل فتون من الحج ومن وهما حق ان يقوم فيه اولى بان تصلى
فيه فيه رجال يحبون ان تطلع من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرصات الله تعالى وقيل من
الجنة فانه ملائكة من عليهما كان الله يحب المتكبرين يعني عندهم من جنات اوتار الحب حبيبته بل
نزلت من رسول الله معه المهاجرون حتى وقفوا على باب قبا فاداروا لاضار جلوس قال مومنون
انتم فمكثوا قاعا واما فقال عمر بن الخطاب مومنون وانا معهم قال اترصدون بالقضا قالوا نعم قال انصرفون
على البلاء قالوا نعم قال الشكر من الرجا قالوا نعم قال مومنون ورب الكعبة مجلس ثم قال يا معشر الله
ان الشكر غرور جل تداني عليكم خاذا يصنعون عند الرضوخ عند الناطق فقالوا يا رسول الله شيعنا قال
الاجار الثلثة ثم شيع الاجار الما وكما رجال يحبون ان تطلع من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرصات الله تعالى وقيل من
منه الله فمكثوا قاعا واما فقال عمر بن الخطاب مومنون وانا معهم قال اترصدون بالقضا قالوا نعم قال انصرفون
على البلاء قالوا نعم قال الشكر من الرجا قالوا نعم قال مومنون ورب الكعبة مجلس ثم قال يا معشر الله
ان الشكر غرور جل تداني عليكم خاذا يصنعون عند الرضوخ عند الناطق فقالوا يا رسول الله شيعنا قال
الاجار الثلثة ثم شيع الاجار الما وكما رجال يحبون ان تطلع من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرصات الله تعالى وقيل من
منه الله فمكثوا قاعا واما فقال عمر بن الخطاب مومنون وانا معهم قال اترصدون بالقضا قالوا نعم قال انصرفون
على البلاء قالوا نعم قال الشكر من الرجا قالوا نعم قال مومنون ورب الكعبة مجلس ثم قال يا معشر الله
ان الشكر غرور جل تداني عليكم خاذا يصنعون عند الرضوخ عند الناطق فقالوا يا رسول الله شيعنا قال

هو انما ستم الی بی بنو و مصدر ازید یا المفعول و لیس کج و کذلک قید خلافت و وصف بالمعنی و در آخر عمر بقوله
 فی قللی یحیی شکا و لقا و المعنی آن بنا بجم هذا الانزال سبب شکم و تراید لقا قیم فانه محکم علی ذلک ثم لم یز
 الرسول مخرج ذلک فی قلوبهم و ازاد بحیث لا نزول و سمع عن قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم قطعا بحیث لا یبقی
 بها قاطلة الا ذراک و الاضداد و هو فی عاتیه المبالغه و الاستثنا من اعم الارضه و قبل المراء بالتقطع ما هو کان
 بالقتل و فی بقا و فی النار و قبل القطع بالتوبه و ما و اسفا و قمر یعقوب الی بحرف الایثار و تقطع بمعنی تقطیع
 و هو قراره این عامر و غیره و محض قر و یقطع بالباب یقطع بالتخفیف و تقطع قلوبهم علی خطاب الرسول علیه السلام
 او کل مخاطب و لو قطعت علی البناء الفاعل و المفعول و الله علیه بنیاسم حکم فیما امر بهدم بنا هم من بعد باید و
 که چون خوش فمی محبت در هر مقام می باشد ای مقام را هم خدای ازان تصور نباید کرد و الا جریم مطلب اصلی
 عبارت رساله قدیمه نوشته میشود و گفته قول مجیب مصیب و همانا این فوحتی است که نهاده در حق پیدا شد
 ازاصول ایشان لازم آمد اگر در سابق و لاحق ازان به بهره باشد انبست که هر چند رخصه منافقین و بد
 امام حسین زیاده و ترطاب هر میکنند و زیاد و سمع دفع عار از قدما و سید کار خویش میخوانند که دوازده هزار تن
 فرستادند بلکه عمو و موافق در آن بستند و در بر دے حضرت مسلم بن عقیل شکستند باز نهانے حضرت
 امام حسین بنوعی بجاء و روند که خود علمای ایشان بدان اعتراف دارند که زمانی کسی هیچ بجای نیاورد
 لیکن فیایم جناب امام حسن بر مذہب باطل شان نیست بدیگر آنکه چندان زیاده تر است که سابقین و لاحقین
 ائمہ بدان درجه غلطی نمیرسند مثلا در حق جناب امیر غفایلی را که نشان میدهند کل رسیدن انبست که حضرت
 شیب معراج همان نور انجناب را نایب الوصف دید و در آن حضرت جهان آفرین چنین ارشاد نمود که
 ایمان را پوشید و کفر آتا دم و فات ظاہر نمود و بر گزید اگر چه این مذمت چنانست عتقا که بالاتر از ان بنیال
 مسلمانے نکر و نقلاتمامی کتابها بدان پر خواهی یافت خواه کتب منت باشد خواه کتب رخصه و تفکات
 مثل تفسیر طبرسی و امام زاری و صاحب الباب و مجمع البیان و مبانی البیان و صحاح ستہ و اصول اربعہ
 معتقدین و ارکان تلمذی غیر ذلک و در معالذ آن ایمانست که بهتر در آن در عالم خیر نیست و نجیب
 که رخصه از براسے خویش آنرا ثابت کند و از ائمہ هدی سلب نمایند و لیکن با انهمه التناقیر بر اصول و اصول
 و علوم متعارف خویش خواهند گفتا خرد بین تفسیر را که اصل الاصول است جناب امیر و چنین ائمہ دیگر از دست
 حق پرست نگذاشتند اگر چه بعضی ازان اکابر و رالال کتاب منون ازان باشند و ثواب آنرا پایا
 پذیر نیست و در مخصوص برای جناب امام حسین که درون قیقه بمشدد که بلا زدن اندازن توجیه نمیرسند
 هرگاه ضرورت از براسے شرح مقامات حضرت امام حسن و سیدان رسول القلیس پیش آمد و بوجوه
 معلوم و بدقتزده بنظر متدلس جناب محمد الزمانے گزیدیم و خدا رحمت بر شماست خواستم اگر بعد از این اشیان
 ضرورت دامن من کشانچه دیدم و در دامن است بنظر امیر مدتی صد کتاب دیگر ای تطبیق حدیثان خواهم نوشت

که بعد از دیدنش توانی گفت که حق نیست که رنجد از جویسان برتراند و در مذہب کسی از عرصہ خود
 نهاده و آن مملات و خوفات نیست نمودن با اللہ من ذلک و استغفر اللہ من ملک لہا لک سبحان اللہ
 حال بن ایلمد با وجود کثرت اغنیایے اہلسنت در مساہیر بدان در بر سید و کہ حاملین میدانند کہ تقدیر
 مذکور از کتب درین شغل حاجتی شدید آرد مہر اران در اہم و نایب در بلاغت صرف میکنند و گاہی بجا
 ایشان این مہر خطور نکند و حال آنکہ در آغازین شغل عہود و مواکہ و موافق متشدد بر اینی بود کہ تالیف
 شروع بکن بر این نمایند و بی از جان مال در بیغ نخواہم کرد و قال مستطیع اللہ تعالیٰ و ہذا احملي احمي اکبر
 اکنون بعد از آنکہ کتابہا سے مذکور خوشتر مناسبت ندانم کہ اینطور از دست بدم کہ امت عبد اللہ سبا
 خصوصاً مجتہدین آنقدر سر خود برداشتہ اند و بالا خواست میکنند کہ عامہ گمان برزند کہ این مہر و دین خود
 مزید ولای اہلسنت ظاہرین شاید کہ راہ نفس الامری می یابند و حقیقت را انیم و مہر دانند کہ خدای عزوجل
 گواہی میدہد در کتاب مشاب و کفی باللہ شہیداً اگر یقولون باقی اہم و مہر ما کیس فی قلوبہم و مہر
 مذکور اعلیٰ مقولہ مہر گذار شدہ بطرف تقیہ فرمودن آنحضرت است بلکہ اشارہ بہ تناقض و تناقض نزد ملتہم
 کہ شیوہ شینہ حضرت را با دصف کشیدن چہنہا سے شاقہ از دست زنا و قہ و از ر و حکم جہا و بر ایشان کہ
 عدت عمر شریف و دان صبر شد در تقیہ میداند و یہا در مہر خط کہ بالولب لعن و امثالہ و اقوال و از کافران
 سگساری بخود و خون تا بر بدن مبارکش جاری میشد و حضرت برین اندازہای شدید و مہر و در بار
 یگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام دین قصور سے و فتوری منہ فرمود و کافی جمیع البیان و ازینجا
 کہ حضرت در بعض حیان و جمیع خواص عوام صد یا باری پر سید بل بلفت و است حقیقی حضرت کہ از
 ما جہرین انصار و ہم است مجاری آنجناب کہ دیگران بودند و شہدین آنجناب سیکر دند کہ اللہ نعم جہا اینہما
 کہ شہیدی منافقین است در حق حضرت از انتساب تقیہ بنا بر رنگ قلوب سیاہ خویش و مہر و مہر و مہر
 و بالآخر نمون شان برین محقق شد کہ تا نزد آل بیت کریم عصمت یعنی و اللہ یعلم ملک من الناس کہ در غدیر
 آخر خود تقیہ مہر و باز حرام شد حال آنکہ دشمنان عقل و دین خفاش طہیت و سنا فیتن اہم بچشم دیدند و بگو
 نشینند کہ اگر غایت تقیہ عقل را در غضب جناب مرقضوی مدی نبود تا آنکہ در خم غدیر چنان طلسمات
 بر اصول قوم پیسر نمایان شد کہ استغفای لفظی و معنوی ہر دور از رسالت کہ کسی کتب شد و دید
 اگر کسی بوسہ از اسلام داشت پیچیدہ لرزیدن بعد از آنحضرت متعلقات ان نصیب لاجال و کثرت
 غیر از تقیہ چہ بود کہ ہر حیدہ دل حضرت نمیتوانست و لیکن خیر سے از مناسبات و ملاقات ان از قوت لقیلیت
 رسید چنانچہ ذلت نخواہد و خوف حاکم زبردست عقل می ارمی و بار کتاب آن جان بیلاست اینہما سے
 و ملاک الامر و غایت قصوی آنکہ رسول مقبول خود در وفات نزد جمعی و قبر بان رہبردی برخی دیگر
 بعد از طلب قرطاس و شمشیر طور تقیہ بر اصول اہل فضل و مہر و داشتند تا بحدیکہ بجای خم عینی باین الخطاب

بالا نفراد و قوما عنی بالاستراک ارشاد فرمودند الی غیر ذلک پس کجا ماند میت آیت عصمت چنانکه در آنست
 و اینکه شنیدی در باب تقیه دینی است زیر کلمه که از ارباب فضل مضامین در طعن الرواح و تشیید المطامع طلب است
 را بوجه امتحان موقت رحلت شریف توانی یافت و دیگران دین زیر کلمه نیکویند بلکه در آن روز حجت و تقیه
 می نوازند فاعلم میا و الی لباب قولوا ان هذا شتی عجب پس محبت مصداق تشیید را نمی پسندد
 بلکه برایش حجت می خندد که یاد کن اعمال مقبوله حضرت را و محبت عبت بهین که حضرت امام حسین بر مذرب نشو
 در ترک تقیه چه کردانست نتایج بر مذرب نفس که شاد و شاد نفس اصول موضوعه او الطریق نمی باید و سر اسیر و در
 نما گفت اعمال مصطفوی هم افعال حضرت مرقصیست کمالا یعنی و آنچه گفته که سابق در همین رساله از جوشن
 چون در سابق و لاحق از کلام مجتهد درین مجلد و مجلد اول خبریاتی نماند پس اناده آن افاده مباحث دیگر
 تطویل کتاب را و الگانه بر روی بی خودی دینی نمی پسندم کرد و الهاب و اسباب مگر درم
 ایت در لفظ کاسه لیسلی هم اقول درین عبارت از مبتدا تا منتهی هم مخالف را و یا نه و هم بر تو کمال خرافت فیر
 سبحانی دینی اندامی بچنانکه کرم الله وجهه تافیه خود تو در ضمن عبارت گوش دار و پیچ غفلت از
 گوش هوش بر آریس بدانکه کاسه لیسلی یعنی اتباع پیروی مستعمل است و حضرت میر در خلافت خود نیز درین
 کار از پیش بر روی در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی و مجتهد بدان قرار کرد که در خلافت خود نیز تقیه
 می نمود چنانچه ازین کتاب طعن الرواح و غیره و سائر کلمات علم الهدی و قاضی جانیکه این هر دو متفق
 جناب میر در بعضی نوشته اند فصل الله انوا هم و منکر لقب نبیه رفقه مثل مجار و حق الیقین هیچ البایج و هیچ
 و کتب دیگر از احادیث معصومین دلالت بر آن میکند که ائمه المومنین اقتدای صدیق و برادرانش می نمودیم
 در وقت خلافت خود چندان اهتمام می نمود که فدک را بر در نه جناب سیده فاطمه زهرا تقیه نمود پس راست بگو
 که کاسه لیسلی شده باشد و چنان اقتدایه نما نشد که با وصف از تداد مبدل و غیر دین بود و انواع علم حکم او
 جناب میر از صفی الله عنمار رفت و اگر نیت اقتدا فرمود میخونی که تواند دانست فانه لا یعلم الغیب الا الله و یکر
 صاحب میدانستند که مقید نیست در نماز و نگاه با ختار نه اضطراب و اقتدایم در قیام و قعود و هر یک که بود
 مثل دیگران آنهم امر اتفاقی نبود که گاه گاه باشد بلکه بالزام هر وقت در صف اول پشت بر صدیق و
 ذکر خلفا و نجافات و انصال امام چنانچه در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم در سلام دادن نماز
 فارغ شدن بر معنی قصد لا تعلی علی حال اول دلیل است چنانچه حق الیقین غیر آن باشد و کاسه لیسلی می نمودیم
 خود از غنائم گرفتن باز خواستن پسین بی خود با وصف چنانچه اصول و احکام لفظ کاسه لیسلی شایق شد
 و بسیار اگر آن مدد اگر میگفتم که بتبع خلافت در مرتبه چهارم از دفتر غریز خود پاره بگریه بولی بلکه جناب رسول
 مقبول در بیع نفرمود و انگاه بنکاح شخصه و ولد الحرام و نجس العین رئیس النواصب میگردیدین ملت معاد
 الی غیر ذلک مما لیستجین فکره علی تدبیر و بهوسن اسنی منافقه عند المنافعین البته این دشمن دین

بزرگ این امور خوشوقت و منبسط میکرد و در وقت علی بن ابی طالب گفت میشد که بر جناب فاطمه زهرا است
 و آنهم بر سر منابر امام الامر المشیعه بر خولشتن نمیداد تا زینهار از میانها زد و پهلوی مبارک شکستند
 بر جناب امیر مجسمه ظاهر مدینه رسید مگر مدینه باطنی که تعلق یان دارد و قتیله جناب بنول دختر زینهار
 آنجناب را که در که مانند چنین هم پرده نشین شدی و مثل خاندان در خانه گزینی گران می بزد می درند
 تو از جاسه خود حرکت نمیکنی الا اخرا الا یزید و الشکایه و قوم حبيب انیر انیر در منا قبیله و فضائل چیزه شیشا
 و اهل البیت البصر با فیه بر انیر تسلیا و منسیا ساخته اکنون ازین بی شرم باید پرسید که چنین شخص را که باره از
 او صاف غیر متناهی او شنیدید در عرف عرب چه میگویند و در بند او از چه می نامند و کیف که در کافی
 بانی معتقد بود که هر که خود را ذلیل کند او چنین می چنانست و بنائید در آن اذیت و شکایت میفرماید که
 خود را ذلیل کردی اگر محمد را ازین اصول خود قبول فیضه شرف و تنگ می آید بمقتب نامی آنکه بطلان لازم
 موجب بطلان مردم است بالیستی مثل ابو الحسن یار و نسی تا شب گردیدن و از اسما که مجیب بجنب
 بر لفظ کاسه لیسسی مکتفی شد خصیصا و بدو سیدن نه او را از داور و کسین خارج گردانیدن به ابرون
 طعنه زدن بر بایزید و ز در دنت تنگ میدار و یزید به کتب خویش اندیدن و دامن برای مناظره بر
 چیدن کار بجایست است که فضیلت و در سوای او را حدی نباشد چه خوش گفت ظریفی که در و بر و
 چنین مضل غلطی و مبطل و یزید و شمر و ابن زیا و از ملعون نتوان گفت در مقام بر حدیثی نقل از تنذیر امام
 اعظم اقدم گفتار و تا بر آن قیاس کنی که در کتب ایشان چه افتراست و بهتانها بعلی در و داند آن
 اصولی است که امور غیر متناهی بران متفرع شده که من نمونه آن در اینجا بنا بر حقوق انتشار ضرورت بیان نمودم
 شیخ الطائفة روایت میکند در آخر کتاب کوه و آنرا باب الزیارات می نامد ابو العباس محمد بن سعید بن
 عقیقه و الخافط الهمدانی عن ابی جعفر محمد بن الفضل بن ابراهیم الاشعری قال حدثنی الحسن بن علی بن زیاد
 و هو الموشاء الخزاز و هو ابن نبت ابیاس مکان قف ثم وجع قلس عن عبد الکریم بن عمرو الشعمی عن عبد الله
 بن ابی یصور و معلی بن حسین عن ابی الصامت عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال کیر الکبا بر سیم
 بالله العظیم و قتل نفس التي حرم الله الا بالحق ما کل مال البیت و عقوق الوالدین حذف المحضات و
 عجزار من الرخص و الحکار ما انزل الله فاما الشکر بالله العظیم فقد بلغکم ما انزل الله فینا و ما قال رسول
 صلی الله علیه و آله فردد علی الله علی و رسول الله و ما قتل النفس فقتل المحسین اصحابه و اما کل ال لیتنا
 فقد ظلمنا فینا و قد دهموا بر و عقوق الوالدین قال ان الله عز وجل قال فی کتابه البنی و الی بالمؤمنین
 من انفسهم و از و اجم و اما حکم بواب لهم حقوقی و زبده فی قرابت و اما حذف المحضات فقد قذفوا فاطمه علیه السلام
 علی منابرهم و اما انحرار من الرخص فقد عطا امیر المؤمنین علیه السلام الیقه طالعین مکر بن ثم و فراد و انحرار من الحکار
 انزل الله عز وجل فعدا و قضا و مجرد و ندمان و استیعام فی حد الله لعل ان محجوب کما حجاب المؤمنین علیه السلام

وند که خلوک و حلاوت درین حدیث را از جاعل دیگر چون نقل کرده بودم از هر طرف همچو نزاع و فرغ و مجرم
 کردند و گاه و گاه بودند و جوشتیدن ایشان را حدیث نبود و هم تا ویلات علیل و ترک مسواک و غسل
 پس بخیاال آمد که با تمام سند کار را از پیش برم و پیر و ده ناموس مذسب ایشان را بطور ناقص
 از جناب امام اعظم پدرم و دلیل ظهورش آنکه صدوق و دیگران از اکابر این بدکشیان چنانچه
 در سابق گفته ام ابواب و فضول و در کتب اصول معتود کرده اند و نمیخفتند که گاهی جناب
 مرتضوی بار است ازین برادر جدال تو خصوصیت نگاشته و آنجناب بگوید است جناب سید و از
 جاس خود بخندید و کتب فریقین حاضر است که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام وقتیکه تمت
 ام المؤمنین بجای نشسته بگوش حق بیوش رسید و آیات قرآن فی ذل جلال فرمود که اینها
 احکام که بشید و اینها متحرک نگردد و قبل ازین و اینها متحرک نگردد و قبل ازین و اینها متحرک نگردد
 انقدر را تمام فرمود که در مسجد شریف خالدر ابوالابرو و بر زمین نشد و کوفت و این امور واقع شد
 و براس حفظ و میان ناموس که جناب سید و ده که حضرت دست مبارک بر دست اسد الله
 سپرد و هیچ کشته و کشته نشسته بطور نیامد تا آنکه هزاران افادات حضرت پیرامو وجود است که در کمال
 میدادند و خیر اندازد که معرفت و شکایت و استخاره و برود و رسول خدا اکرم انبیاء است
 بعد از ان امور که رخصه بعد در آن از صدیق اعتقاد دارند و اگر حایت لال کتاب ملحوظ بود و مراجعات
 حفظ خویش چگونه باین کشتی بوقوع آمد کار وی العی و الاستاد و المجلس و غیره و تا اینجا تمام شد
 در کتاب احقر بر اختیار سکوت و حسب خویش بر شهادت و محض بود و ان محاسن شریف
 و سمیع گردیدنش بخون خود و بکرده بود و کما سبق بیانه منسلا علیا شیعه در کتب
 خویش شهادت حضرت امام حسین علیه السلام روزی سبقتی تفرجات کرده اند و اینهم درین
 محله دیده باشم حاجت با عاده تفصیل ندارد و اگر مدعی احبت و از این حدیث منسبت شود
 و تا ملی رود و هر براس اسانے حل مشکل و در عبارت فارسی سنی نماید تا خلاصه اش را باین
 بے تامل و در آنکه ابوالصامت زبانی حضرت امام جعفر شیند که گاهان کبیره هفت میرسد و آن شرک بخدا
 عظیم و دم قتل نفسیکه حرام گردانید از خدا بگویم سوّم خوردن لال یتیمان چهارم نافرمانی پیر و مادر و پیر و پیر
 فعل حرام نهادن بر زنان اند و ششم گوشتن از جاد و هفتم انکار خیر کرد و نازل فرمود اما شرک بالاسماء العظیم
 پس باین یقین در رسید بشما آنچه نازل فرمود و حقیقی و در باره مادر رسولی اصلی الله علیه و سلم ارشاد کرد
 و انهار و در گذر بر خدا و رسولش را کشتن نفس خود کور پس شید کرد و ام حسین و ام ابی طالب و کذا
 که دیگری بر سید خلافت نشاندند و جناب پیر و هم گردانیدند و اگر خلافت در اینست بود و نیست و واقع گردانید
 رسیدی در اینجا و خیر هم که شهادت امام حسن که نیز منفرع بر واقع شد و تواند بود از یاد رفت حالا که از یاد رفت

اگر چه در حوادث شان منصوص باشد که آدم فراموش نمود آنچه بخت اولاد او نیز در تیسار گز قرار داد و ظاهر است
 که کلام در محاب نیز نیست که مرکب کبیر و شکاکه شدند و چون نیز بد قائل امام حسن و با اعتبار زان تا ایسی بود که
 امام حسن را یاد فرمود و از نیما نیز از من معاویه پاک شد از هر دو آن اگر چه شیعه بر آن اصرار دارند و انبیا
 امام حسن خود خلع خلافت نموده بود و اگر امام جعفر حسن محبتی را یاد میفرمود کسی میگفت که خلع اجتناب قریب نیست
 و اقدام امام حسین بود پس نسبت شهادت اجتناب امام حسن معاذ الله و ترست البتة جواب این محملات
 انصاف خارج از دایره امکان میشد پس امام ذکر اجتناب عدا نفرمود و تائید که این اعتراض نشود و با حیا اگر
 تشبیه بلال کتاکبیری بر آرد و یکبار چالش معلوم است که رفته اند که من خود میپوشند یا نه ای ایشان بر پندارند
 و بالعکس آنچه در کتب من الوجود و کما استنزل الیه سابقا و توهم نشود که واقعه شهادت امام حسن چنان شده
 نیست که واقعه شهادت امام حسین کسی انکار آن نکرد زیرا که بعضی از فرق رفته بودند و هنوز در بلاد صید
 موجود اند و گویند که در این دیار واقعه شهادت که در سید ایشان است که مثل حضرت عیسی بر قائلین خود مشبه شدند
 و دیگر بگشتند و حضرت امام را ملائکه یا سمان برودند چنانچه کتب مقالات عالم بر آن گواه است و تیر کتب تنفیذ و اما
 اکمل امتحان پس مال بازاری بودند چنانچه شیعه و مطاعن خلفایان کردند و چنان نیست که برینندگان این گفتار
 مخفی باشد اما تا قرآنی و محافل والدین پس نیست که خدا فرمود و بود که نبی ولی بقوس مومنین است و ازواج
 او و دامن مومنین اند و پیغمبر پیر ایشان است پس قرآنی او کردند و باره زیت طاهره و اهل قرابت
 و انا قد جفنا پس تحت نهادند چنانچه طایفه سرمنایرا اما که چنین از جهاد پس جمعیت کردند با جناب امیر
 بر غایت باز گردیدند از فاقه و او را خدو مل ساختند اما انکار چنین که خدا نازل کرد پس از خواست انکار کردند
 که کسی در آن حرف نتواند زد و در نیقام هر چند آنچه را خواستم که بقایو در آید بلکه توشی و حرونی یا
 نماید بایشان آنکه مجتهد و عضو از هو اخواهان او که ایشان را از سابقین و بعد از اهل رستم نگر توان شمر غایب
 در جواب کتب فاضل بنانوی آنچه نوشته اند حاصلش بدان میرسد که قرار یک در آن بحث میرفت فرار
 من الجهاد است بخلاف امر که از جناب میرصدور یافت و در وقت خلفای ثلثه خصوصاً ابو بکر که
 اولین شان بود و جانشینان که از نفس امام جعفر که در آن بر گمان رفته ثابت کرد و کبیرا میفرستاد
 از مشرک یا سید الفیلم و قتل نفس که یعنی امام حسین تا آخرش بر ای محاکم فراموش عهده میگویند بیست
 می رسد که این مرحله آخر و ان دادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح نبود و مباوی آن منتظم کرد و
 فرار جناب امیر بر اصول رفته از جهاد پیشک بیست و بیست و انهم به شهادت جناب پییده هر دو عالم
 که ماتت در خاشان در خانه گریخته و گرگان می پرند و میدند و از جای خود حرکت نمیکند
 بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک افکندی و از نیما قوت و طاقت جناب امیر و قدرت امیر را میفرستند
 بر جهاد در اشیرین و اسخ و لایح گشت و زنه عقل چگونه بخیر کند که در عالم غم ناچار می کسی را ملحق

و مجازین شکایت نماند از کسی که رفتار نداشته باشد و معیبات آن در اصول این پیش روی تا بحکم امیر فاروق
 را و شام داد و دیگر بانش گرفت و فرمود که اگر وصیت رسول خدا بودی بعصر و سکوت البته میبستی کسیت کمتر
 جنت لناصرین و صنعت و اقل زر و روی عهد و مواعین چون وصیت شریک و نیت چنان باشد البته
 شد که شیعه در خرافات و یاوگیها فروخته اند زیرا که ازین جا استحقاق تقدیم و افتراست مستند به نبوت میر
 الغرض سیاق حدیث جعفری در فرار من الحجت بود و بیان نشانی که درند سحوت نبود و اگر باشد آنچه تر ساله
 قدیمه مذکور شد بطریق اولی فرار از جهاد و خواه بود مع الحجة و پیش آنکه جناب امیر که دعوی خلافت نکرد
 بدلیل که گشت و نیز بدلیل غلطی پس خلفا از رفاقتش بگریخته اند و کمال آن موقوف است بر اثبات
 نصب میری و آن مشکل بود بدستغفار رسالت که البته تعلیل و تفسیر حضرت دیر یاب جمیع روایات اصول
 شیعه و زبانی شان متواتر معنی است فکیف که از بحار و ترجمه آن در زمانی استعنا لفظا و معنی با خداست
 ما بان باشد و موضوع بلکه مجال بود پس خود از حسام میر و بتالی که بحال شد و مد عطا و تقلا ثابت من
 حیث الروایه و اگر بر فرض مجال شریک یا بنام بد رجحان ثبوت رسد و شکی که در ترک دعوی خلافت
 انال عیا که فتنه و بار بار و نیتی منافی آن پس در کدام وقت جناب امیر قصه جهاد و حرمین فرمود و در حرمین
 سرانامد رسول خدا براد تا بگوید که خلفا فرار کردند از رخت ایاجها و خلفا با سر حرمین پس و فسطاطی بهم
 انکار نمواند نمود و بالیقین بر مذمب شیعه ماسور با قباغ خلفا بودند و در زمان ایشان اعظم امور است
 جهاد بود و که امیر المؤمنین از آن فرار نمود و خواه از کناره کشتی گومینه تراشید و بجهت بی خبر و دیگران از قوم بی علم
 و بی خبر و هرگاه خلفا شکر باشد اعظم را در کتاب کردند و اولین و آخرین صاحب سیر و ایشان نمودند و هم
 راه دین و کیش ایشان پیوند الاچندی لایعبا هم و آنهم در باطن پس و حجه و کمال حواله کمال ایشان
 چگونه درست افتاد و ممکن است که امام جعفر حنین فرماید و باز در احادیث مطهره ایشان تراست و چنانکه
 در مقاله سادسه خصوصاً و نیتی پس معلوم شد که امام صادق از حضرت بان نصیحه کرد و موافق نمود
 خیال ایشان گفت آنچه گفت و نصیحه امیر از شیعه با عترت مسلمین و علمایان مذکور و دلایل قبل ازین
 معلوم کردی متقین الا فراد و بود المطلوب بهین حال منافقین که ایشان را هرگاه از امر
 احاطه کمی گویند یا شاکیه با ایشان را مشرک و مرتد اعتقاد کنیم و حال اصول شان بر دایت
 امام اعظم و مرشد ائم چنین است اما اتفاق پس ابطال آن از غالیین غاصبین و غالیین و مشرک
 حبیط و حی و صابین اسواط و محرقین آیات مبراهیل عبیه تیرا که آن بنی پر خون و لیس و مشرک
 که تراخ و خالق و مخلوق کجاست و نیز افاده نمایند که بعد از ظهور این امور ایشان را
 بکدام معنی و منافق تو گفت اصل اتفاق ازیه و بدین پدید آمد چون ترقی اسلام دیدند پس
 بخون و تقیه و پر پرده اسلام درآمدند و رسوا شدند کفر ایشان متحقق شد و خلفا با این امور را

سنانی مایه د حکم اسلام بلکه حکم ایمان و ایشان موافق تجربه حارسی ماند فخر و یا اولی الامر بکارت چنانچه
 از در پیش ایشان با کلامی دیگر عرض بر اینست و پیش غیر ازین چیست که عادت بلاد و گزانت دارند و
 در وقوع زن و منافق کجا بعد ازین حیرت دیگر آنکه از حضرت علی علیه السلام و کتب شیعه متواتر است
 دشمنی و ناصیت اصحاب با جماعی است و از اینجا تعلیل و توفیق میرفت و هیچ و شام بر زبان پیغمبر
 علیه السلام و اسلام می آید که اگر علی بر نفسی انحصار معنوی نصب کنم دین اسلام باقی نماند و مرد و مرد
 بر کردند پس ثبت قلوب ایشان بر محبت مرقنوی جمال بود و از اینجا است که در بجا و غیر و معصوم است
 بر روایات عدیده و بطریق کثرت که چنین بعیت نمیکردند و ناخوش بودند و عقل نیز مقتضای همینست بر اصول
 رفعت زیرا که از سعادت و تسلیت حضرت انجم در نصب ظاهر است که ای برادر من برین غیر و مشکوکه بشک
 صد و پنجاه هزار کس فراهم اند انیمه تابعین چنین اند پس من و دشمنای چگونه منم نصب کنم کما شرا
 حسنه یایم که بدین برسم و در اینجا مگر بخام و هم پس کسانیکه چنین صحبت داشته باشند و از سابقان است
 عداوت و حسد پیش از پیش ایشان را بر او مصلی بدانند کشتن چگونه بطور جمعیت کنند و باینجه خود
 قاهره و عساکر غالبه و ایشان را اگر تواند که چون بجز و نصب عهد و امامت به قدرت نماید
 و از فواید حدیث امام اعظم صاحب تندیس چهره های بسیار است حرفی را بگویم در راه اختصار جویم که اگر
 اصحاب حضرت را در بعضی از معاری بدست دشمنان می سپردند و میکشیدند البته حضرت جعفر رضی
 الله عنه در فضل فرار من از محبت و کراحد و خیر و چنین میفرمود چنانچه تبهتر باوی آن شده و صاحب
 بدان نمی افتاد که باین امر ضعیفه که شالش داشتی که شاید در پادشاهیت و ارشاد و در این حال
 روایات و مواضع از ادا مشتققین امامیه پیدا می شود که بسیار می از علما چه دقیقه و سخن
 باقی ماند که نیاز به موت و حیویت نکردند و چنان نمی توانی بودند که نمیخواستند که مکیدت خویش را خود هم عیان
 نماید مگر آن چه رسد دعا قتل یا پیداند که غور کردن که محققا و احادیث کلینی معا و ادیه حضرت امیر المومنین
 و بر با هم میفرمود که در شریعت نیست ورنه من چنین بودی و شاید که این مضمون مفصل یا تحمل بر
 گذشته و آنهم صمیمانه آن بوده یا که این خلیفه اول شیعه بیسکه و فقره چیست و خلیفه از زمین سپردند و آن
 یا با شجره الدین امامیه را بفرمود یک تنم در دهم گویا همراه خود بسفر و معراج برود تا آنکه شیعیان شوم
 آن خرد و دلم از جمیع را بعد از اطعام نفاس را نیز به پهلوی او خوابانیدند و طفلان و بچات و بچه نام بر تروار
 و مردم دانستند که این زمان شهادت فاروق بدین نبود و شیعیان با فقهای انما شکان العتوان و شکر
 و افکار و او همارت فرزند کور چنان دادند که اگر حضرت معلوم کرد بیه سر غمزد توکل ایشان میسر
 گاهی آن لفظ که کلینی عو حاکم است بر زبان مبارک میزدند و طرفه ای که نام شهادت و حال حبش ایشان معلوم
 بنود و مکرر میگویند و بهر حال این روایت و شیعه دعوی میکنند که در این داشتند لغو و با تعد من و کاتب و نحو

ويكره تعلق بأفان حديث جعفرى كه أصحاب تركيب كبر كبرك شريك با الله العظيم كشتند پس بن آدم مراد از آن
 فرد كمال على الاطلاق خواهد بود و در نه شركت خلقا به حضرت آدم ابو البشر لازم خواهد آمد زیرا كه تفسير ابن سينا
 كه على بن ابراهيم قمى جامع است و همچنان از تفاسير ديگر عيان ميگردد كه حضرت آدم بكنيت ابليس
 فرزند خود را عبد الحارث نام نهاد و اين شرك را انتخاب بعد و را بد عبارت نمى زند كذا نسبت حيدى و الى
 قال حديث الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان الاحوال عن يزيد الجعفى عن ابي جعفر عليه السلام قال لا علق
 حواء من آدم و ترك ولد با فى بطنها قالت لا اوم عليه السلام ان فى البطنى شى يتحرك فقال لها آدم الذى
 بطنك لطفه معنى استترت فى حرك تجلق ابد منها خلقا كليلو نافية فايتهما ابليس فقال لها كيف انتم فقالت الاما الى
 قد علقته و فى البطنى من آدم ولد قد ترك فقال ابليس لها ان نوبت تسمية عبد الحارث ولدت علاما و قد بقيت معا
 و ان لم تتوان تسمية عبد الحارث مات بعد ما لم يدرينه لست اعم فرقع فى نفسها مما قال لها شى فاجرت بها قال
 آدم فقال لها آدم قد حاركت الجنيت لا تقبلين منه فالى ارجوان يتي لنا و يكون خللا و قال لك وقع فى نفس
 آدم مثل رقع فى نفس حواء من مقال الجنيت فلما و هضت علاما لم تعرف الاستة ايام حتى مات فقالت لا اوم قد حاركت
 الذى قال لنا الحارث فيه و قد هما اسن قول الجنيت ما شكها فلم تلبث ان علقته من آدم حملا آخر فامتها ابليس
 فقال لها كيف انتم فقالت له قد ولدت علاما و لك مات يوم السادس فقال لها الجنيت اما انك لو كنت نوبت از تسمية
 عبد الحارث معاش و نفى و انما هو فى بطنك كعقب فى بطنون هذه الالهام التى بجهر كمانا فادناه و اما صفا
 و اما مفرقه خلاها من قول الجنيت ما استمالا الى تصد لقيه و الركون الى ما اخرها الذى كان تقدم اليها فى محل
 الاول فاجرت بمقال آدم فرقع فى قلبه من قول الجنيت مثل فرقع فى قلب حواء فلما القلب دعوا الله ربها لير
 كتمها صاها لى تكون من من الشاكرين فلما اتها صاها لم تلبث ان فادناه و لقره او صفا او معرافاتها الجنيت و قال
 لها كيف انتم فقالت لا علقته و قريه لا ولى فقال اما انك تكتد مين و تترين من الذى فى بطنك
 ما تكتد مين و يترى آدم منك من ولدك ستا لو قد ولدت ناقة اولقره او صفا او معرافاتها الجنيت و قال
 لقوله ثم قال لها علمى ان انت نوبت ان تسمية عبد الحارث و جعلت لى فيه نصينا ولدت علاما سويا و عاشر
 و بلى لكم فقالت قد نوبت لك ان اجعل لك فيه نصبا فقال لها الجنيت لا تدعين آدم حتى ينوي
 مثل ما نوبت و يحيل لى فيه نصبا و تسمية عبد الحارث فقالت لى فاقبلت على آدم فاجرت بمقال الجنيت
 و بما قال لها فرقع فى قلب آدم من مقال ابليس فخر كن الى مقال ابليس و قالت حواء لا اوم لير
 كتم حواء ان تسمية عبد الحارث و يحيل لى فيه نصبا لم ادعك تفرغ و لا تقسنى فى كتم بى و بى و بى
 فلما سمع ذلك منها آدم قال لها انك سبب المعصية الاولى و سيد ليك بغير و رتا لى كتم و احسب ان اجعل لى
 فيه نصبا و ان تسمية عبد الحارث فامس البنية بنيه يذ لك فلما وصعته سويا فرحها و نذ لك انما ما
 كانا نفا من ان يكون نافة اولقره او صفا او معرافاتها الجنيت لى فاقبلت على آدم و لا يموت يوم

فلما كان يوم السابع سياه عبد الحارث مخضراً معني حديث امام باقر عني الله عنه انك يونس باردار شد
 حضرت حواء ابتدا در فرزند و شکمش حرکت نمود خبر داد آدم را فرمود که این جنش از لطف من است که خدا
 تعالی پیدا خواهد شد فرمود مخلوقی را بیا را بید ما را در باره و در این نزد خود در رسید و چه حال مستند پس قصه
 باز گفت ایس جواب داد که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث کنی زنده ماند و زنده بعد از ولادت و در
 بنیر در خاطرش و سوسیدید آمد و اخبار نمود آدم فرمود زینهار و سوسه و را قبول کن من امید دارم که آن
 فرزند دانی ماند و لیکن اثر گفته ایس در خاطرش ماند چنانچه در خاطر خود چون فرزند پیدا شد بریت بگرفت و در
 حوا فرمود آنچه حارث گفته بود بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که بنام مشکوکی شد در خاطرشان و
 سی بر نیاید که ایس در محل گیر پسید چه حال است ایس حوا حکایت موقوفش بیان نمود و گفت یاد داری
 که چه گفته بودم و اکنون بجا آید خواهی زانند مانند شکر یا گویا فوج گو سفند حوا مایل شد بمصداق
 اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد حوا را بود چون حوا نقل شد و عا که دند هر دو که خدا و نزل
 اگر فرزند صالح پیدا شود شکر نعمت بگزاریم چون فرزند صالح پیدا شد ایس آمد و پرسید که حال چیست
 فرمود ولادت قریب شد گفت عنقریب ندانست خواهی کشید و خواهی دید فرزندیکه از آن تا خوش
 شوی و در دل آدم شکلی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود پس مال شب با طاعت ایس
 و قبول کردن قول و باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث گذاری خواهی زانند فرزند دانی
 شایسته و خواهد رسید حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ایس گفت
 لکه اگر آدم را تا چنین نیت کند و آدم هم حصه من قرار دهد و عبد الحارث تمام گزارد پس متوجه شد
 با آدم و خبر داد پس بخاطرش واقع شود آنچه خوف آن بود و مایل بمقابل ایس گشت و حوا گفت اگر
 چنین کنی بگذارم که قریب من آتی و محبتی میان من و تو ماند فرمود بسبب مصداق قول تو بود و و غیر
 او ترا پشت میگردد اند بقریب من مانع تو شدم و نصیب ایس مقرر کردم و نامش عبد الحارث
 نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوسه اخلاقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
 شدند از خوفی که داشتند از پیدا شدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و نمیرد و روز
 ششم چون روز هفتم رسید عبد الحارث نام گذاشتند و ایضا بر وایت دیگر از همان امام عالی
 مقام که مراد از جلاله شرکاء آدم و حوا بود و مصدر شرک طاعت شدند و شرک عبادت
 انتی مختصراً و مخفی نتواند بود که رفقه معتقدین روایات عور و جال ترانه سابق در تحقیق و تنه
 سر دو که امام ابو جعفر علیه السلام پیروی محمد بن سینان بجا آورد و تفتی که وزیر که اجتناب بعد
 تسلیم صحت این روایت نزد ما میگویم که در لال کتاب ما موریا بطهار حق بود و از تفتی ممنوع مع هذا
 برین تقدیر ثابت باید کردن که اصل فضل از سینان است و الی لیم ذلک سینان را باید که دعوی

چگونه مخاطبه کرد رسول خدا با حنظل و در مسجد کوفه گفت علی با این رسول الله همین میخوانم پس فرمود که
 بر خیز و من و آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم بر هم زخم خود را و آنحضرت را در مسجد قبادیدیم
 آنجناب چشم کرد و گفت حق تعالی یاد را استخرا کرد اینده بود بدست حضرت سلیمان و باز زیاده از آن
 گفتیم و اقی فرمود علم کتاب نزد ماست کسی نمیداند آنچه میبایم ما محل را زینهاران خدا نمیدانیم بعد از این
 فضائل خود فرمود داخل شود دیدم که رسول خدا نشسته و ناگاه دیدیم که امیر المؤمنین بگریبان ابو بکر
 چسبیده و حضرت انگشت خود بدندان میگذرد و با بکر لعنت میکند که بد خلافتی کردی تو و اصحاب تو
 و آل بیت تو بر شما با و لعنت خدا و لعنت من انتمی محقر من از وسط و عینا من الاول و لا آخر حتی نمایند
 که اصبع بن بنانه بصا و جمله ویای موحده و خیر و طون مضموم و بای موحده و تاسی منانه فوقا
 مطابق تفسیر حدیث بخنی و جمیع البحرین مطلع النیرین نام را وی اختیار است که منی آن بود که کشته
 جناب امیر را با صدیق در مسجد قبا که حالش آنرا از کتب فقهین دانست پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 برین چنانکه در قفسه بود و او با عترت خودش یقین آن داشت لیکن اطمینان می خواست تا امام
 حسین آن واقعه را بچشمش نمود و او مطمئن شد و بنده میگویم که هر وضه اصبع بن بنانه و یقین او با هر
 مذکور اگر چه به خط باشد بعوالم اربعین که جناب امیر در آنجا حاضر می آید آنهمه بود که فی معجزه البشایع
 بسوطانی بجلال الاول من نورا الکتاب غیر مع الضمائم الاخره و حال خالی نیست و اقی بود یا خلافت
 نفس الامر بر تقدیر تائی هیچ طعن بر صدیق و اصحاب اهل بیت او ندارد بلکه سینه را باید از نقل این خرافات
 قوی کردن و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ایشان متردد نشوند که از دروغگوئی پرسیدند
 که راست میگویم که برین دروغگوئی تیرا پیور فایده حاصل شد گفت نمیکند اکنون راستی من نیز عین کبی میباید و بر تقدیر
 اول بیان فرمایند که نوشته که حضرت در قبا بود و چنین رود او مفرد یک قصه خصومت و آنچنین بگریبان
 منافی قانع خطی می نماید اول دلیل البرئت که اگر خلفای ارشدین زیاده بران میکردند که در خلافتهای خود قی
 برافراشته قصه نبایستی مجادله کنند که در آن تا خصومت نمودن ان بگریبان صدیق و چنین پیش سوال
 که حضرت برای دفع امثال این امور چنان قانع خطی که شش بر قواعدی و دینوی از امیر بلکه
 از جمیع آل عیاسته امام حسین یا وصف کو چنگتر بودندش گرفته بود و بروی ملائکه مقبرین ملاک و روح
 الامین حکم رب العالمین و ازین جهت حضرت انگشت بدندان میگذرد و فرمود آنچه فرمود که منیتش
 حمد و میثاقی همین بود و مجاوره که مجتهد و آن میگوید قصد یقاع که ای در تبو میگویم دیوار تو هم بشنود
 پس چگونه متصور شود که جناب امام حسین از منتهی طویل اندل و فرمودش که هم از عبا خصوصاً بهوشان فتان
 جناب تقوی بر روی مبارک و روی زمین باز خلافت ان در دیدن که هم طعن از مطاعین از
 در کتب قصه میدین با عترتشان حالاً و مثلاً و در واقع قرطاس بر این ننواشد الا آنچه جامع خلافت

بر آن شامل است و در سبب بالکدر و بر تقدیر یک راوی طوری موقوفه بر گزیده مثل سلمان فارسی علما
ظاہر و مجروح کردند کافی رساله مجلس الاول پس وایت اورا بجا اعتبار که نزد گیتی و طوسی مجلسی الحاد
و ازین کوچه خبر نیاوریم و در این مجلس بحث هم گذشت که سلمان را کین اول بوده و کانار ربعه چون اورا مجروح
کردند انصاع کرده حضرت را دیده من صحبت شریف و شمدی از شما را فایز گردید چه رتبه داشت
باشد و اگر حکایت بهار و انشراح ترتیب و پند که زن در آخر گفت که با چشم من و چشم گویم در این عالم
بسا باشد که بعضی و گاهی بتاویل و در و اعجاز امام که میخواهی واقعه قیام و دیدن و او تصدیق نمود و شمر
قطع است و اول پس باید که حکمی بحث بود و باشد و لمحو حال و اگر تیر عاشقی دیگر شنیدی بگوئی که حقیقه امام
بیانش را چه راوی از حیرت حضرت صلی الله علیه و سلم نقل کرد و احتمال دارد اول آنکه حسرتی شریف
و نمکوش بحال خفیه اول این است متوجه باشد معا و امام دوم آنکه خلیفه اول امامیه نبود و بالتبع و
بر و باطل است اما اول پس تا آنکه بار بار درین مجلس نیز منقول است که امامیه دیده باشتی که دیده و
در علل و غیره آن البوائی فقهی متعقد کردند که جناب نیز نیزه را و دعوی سلمی و مجاوره زیانی
با اتفاق کردند تا کشتی خصوصاً با حدیثی چه رسد که گفته بود علی و در معیت مختار است خواه عملی و خواه
زیاد و چنانچه بفرستد رفتی و در کتاب سیاست الامامیه نقل کرده فیکت پیشرسو و فیکت اویسی قبا الی
امام منیا علی التقوی که بنوعی بگوید و موزنه چرخشید و زیاده و زین چه تفسیر نماید بود که
خود مدبر خبر فراموش و را با اول تعلیم انبیای است مدلل خبر بود که هر منصفی که فکر کند او چگونه
با بیان طرقت مقابل و تواند او کثرت و عقل میگوید تجویز کند که انیسر بنو منیل از فقه است و در آنکه در باب زیان
نورش گرد و در غیاذ ایات از او ایراد اینان خارج شود چون انیسر اجتناب از قتل و در عمر عباد و در کشتن و کشتن
امامیان صدیق از و محال باشد پس آن گشت بدندان گزیدن بگوید مشغول شود و چون حضرت صلی الله علیه و سلم
ابو بکر و احباب این بیت اورا نفرین کنند و در جمع غمیری که پیش از پیش و را خازین جلد از روایات اصحاب
امامیه برگزشت و انیسر بایات طایفه عمرانیه موبد باشد و با استفانیه رسد و دست الامام عظیم بیکه کلینی او نشان است
چگونه موضوع و فشری شود و بهدایت هیچ که صورت به بین کاشش پس فیکت که حضرت امام جعفر در
کتاب مخوم از فقیه محتوم باشد پس عیال او شد که انجدهایت را به نام مقدس شهید که بلا اقرار کردند و حال آنکه
و در فرغ امام عظیم شیعہ قبل ازین مذکور شد که مکاری و عذار و او را یا بال نیست که در لغز او چه اندیشید
و چون انجدهایت محرم و ملکوت رسید و از ضلال خلایق چه قدر کوشید اگر چه بشد و او بر این امور قضا کرده
و او و ضلالت دهد و اگر گویند که در قیامت چنین رنگ خواهند ریخت که این متر و الی ریش بر مسجد قبا
دید و بر پیش خود در اند گویم نجر خدا عادل است نه ترک اجب میکند نه خلاف طور عقل میرود و در نزد
حکیم سختی نیست شود و گام و در جلد اول دیده باشتی که حضرت از امامیه خواهد پرسید با نقلین چه کردی

فرماید که تبلیغ اگر نمودیم و در محبت اصغر جان دادیم و بر اصولی رفته کذب محض بود و کما عرفت مراد این است
 هزار پس البته لازم آمد که دشمنانش که رفته پشند و در و منیبت گرفتار آیند پس چه یار که با دیگر
 کشتی گیر و دریا و نیز و غیش با و دانی را که یا سو قوت بر قیله کردند و چون از خلفا سوال کنند بر وایت
 رفته گویند مخالفست و عداوت با فاسقین کردیم عدل نیردی باید دید که دریات چنین صادقین و مردودین
 دین را فریاد بد و ترغ برید فایست که بمقتضای ایوم منفع المناقین صد فتم معاند بعکس کشد چنانچه دانستی
 و نیز و معتقدین کلام الله است که میوه و ترغوا کافی است در حق من غالی و رسلای است و در دست
 بهشت است اینجا که از راهی نباشند کسی را با کسی کاری نباشد و او ایچا از شما که فارغ خطی که پیش پادشاه
 یکا رخلایاناید و ملا که نیز از شما و است سکوت در رید و من یکم با اقامت قلایه را یا بختند و خلفا و ضعیف
 جهاد بر تشریل قرآن مجید نمودند و از حجاز شهرین تا ورم شام و ایران نوایمان را منتشر کردند و متوانند که وجه
 فارغ خطی میان کنند نیز ازین چه بود که عامه خلاصه خطای منی خلافت ما را از روی میکروند پس حضرت بک امانیت شد تا
 در آنوقت نمودند و ما را از کفار بر آوردیم و غیر از فک چه ملک روست با بود و از منم رقی هر کس را با بخت و غیر
 رسایندیم و در باقی که نسبت بدولت کفار هیچ نبود چنان داد و جهاد دادیم که از حجاز نشر دنیا روم و شام
 و ایران تقاره فتوح اسلام گشتند و در فارغ خطی این هم مندرج بود که اگر چه کینه را مندم کنند نباید تعویض کرد
 الی اخره و ما مناسک کعبه را و اح دادیم و بنیاد ایتمه حجاب را بر ایات منکوه کتاب القدر نهادیم و اگر مسلمان را بمان
 نیکو داریم و ایشان هم که با خلاف میکردند چنانچه بعد از اخلاق مایه وقوع آمد البته همه با اسلام طبعی کفار
 میشدند و از سوی اسلام مسلمین باقی نمینانند و اهل ارتداد کینه را مندم می نمودند و از قرآن مجید متله حرفی را باقی
 نمیکند و قیور مؤمنین را می بکنیدند و چهارم ایشان را میوه خنندند که کینه بکنیم بر ما خون مسلمانان
 از انال شقیبا بقدر رعایت هم صراط بر خیزت و سلسله دین است را هم گشت و شیر و شکریا هم خیزت و در وجه بد وجه
 پیغمبر خدا تا نسی سالی بل استحقاق رسید برین حکم را و ان که حکمت لطف نام خط مناش گری میجا با صفا پیغمبری گویم
 در آیم از هر ملک که حجت بد زمین و فلک هر گاه کلام پیچ برین مباحث شد و تا با نیجا نوبت رسید یا دانه تقسیم
 محمد و صد رات و گزاف اکنون عثمان خامه سیوی کی منعطف میسازیم قول را با وجود این که اهل سنت انحضرت را خلیفه
 چهارم و واجب الطاعت میدانند انم حضرت تحفه در باره جناب میر این اعتقاد است و منفی اهل سنت بود و بار
 و نوصیب لکفر منیم و و نه همه محمد قالی پیر و همقانی و هم این متون خطوات شیطان در میر قولش ناصبی قرار دادند و
 بقول خویش لیکن بغایت الهی و مقتضای حقائق این ماکا کوا ایه لیستقر وقت کرد و نیجا داده کردند که بد
 نفس خود شدند زیرا که بد خجارج و نوصیب کفر و دشمنی اینجا است العیا و باسد و اینهم هر کسی را معلوم نیست
 فرمود که با بایت و مل مفتوم علی انجایمین کمالا خفی بخدان لفظ را فتی که بر منی خود و هر جا در کلام علما و محمول
 و نیز در دوزخ در ان است که از حق البیکه است که صایا بد گوید و محصل معنی آن در مجمل البحرین بر زبان

محدثی چنین میرو پس راستی اهل حق یکی آنها باطل و دیگری حق است و شبهه نازدنیای تمام خلفاء الرشیدین علیهم السلام
 المتیقین بانشین جناب بنیاد مسلمان و شیرزبان و شاه مردان در عالم علوم و کاشف مفصل و حل
 مشکلات برزید بیست که گاهی مثل شخصیت کلامی دروغ بزربان صدق تر جانش از فتنه و نفس پیغمبر بوده و در
 از دعا و فعل در قلب مقدس و نیامده چه جای آنکه مدت عمر جعفر و ارتداد و اتفاق قبلا در آن مانده قسم میبرم
 مجتهد را پس در راه و هوش من ایهود البصاری و شیطان الاطلاق انگشت نمای فاق که راست بگوید که از
 هر دو مذمب که امام یک نزد عقل مقبول تواند شد بقول دشمن همان و دوست لشکری که بدین کار که برسد
 و با که پیوستی به انیمه تعصبات و خلافاتش دلیل ظاهر است بر آنکه مجتهد الزامی محقق است درین کتاب طالع
 اختیاری ساخته و فخر است شجره و قد ابتلاه بحر فاضل الشفاء آنچه گفته که گویا معارف غیبیه این الفاعل
 او از مجتهد است اما لیکن او از مجتهد اسم الهی محراب بیت الحرام برگرفته شاعر انشا و حال تمسک فرقه متاخر و کمال
 عترة طاهره از آن قبیل است که مشرکین و مشرکان و مال خود را بر نام حضرت تحلیل فدا میکردند و در
 پیروی از جناب با وصف محبتات بودند و حق تعالی در رد ایشان فرمود این آیه التائسین یا تراهم
 الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَبِالْغُفَّارِينَ جاسم و حامی محبت کفار و کفر
 غلیل خویش سجوی تحریرند هم چنین دعوی ولای رفته که بدگر که جناب میر چنین و بی ندای کردند و جناب
 امیه طاهرین همان طریق سپردند هیچ ندیدند سر موسی بکار لیل قرب جفلات امیه این بیت باشند که سر دخی
 شان بنمایند و بر اخلاق این بزرگان بصدق صفایر وند و از بخار و کینه منوره اند و شب روز دعا از خدای تعالی
 بنمایند وَ لَا يَجْعَلْ لِي قُلُوبًا غَافِلَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَجَبًا لِّبَعَائَاتِ اَنَّهُ وَ رَحِمَةً اَتَتْهَا جَنَابُ كَرِيمِ بَشَا
 سیرت و با وجود و سراد که جاسم پیچ بود و چنانچه شیخ در بوستان گفت مع در حال آن ره نبردند هیچ
 اتفاق بنده را پس بیل بحث و اتفاق برین مجلس گذار نشا و پس بگفتن این متوجه گشتند گفتن این
 بلند و ازنی و بالا خواند آنچه بود بعد از بیان دعوی لیل بر فرقه استمد عا کردند که ختم ترین هم چیزی گویم
 گفتیم که در این معنی شک نیست که هر دو فریق محسوب دعوی و اگر اهل بیت رضی الله عنهم از جمله شیعه به نحو مزید اعلام است
 میکارند و لیکن درین بحث خیال چنان آید که این هر دو گونه است اتباع سیرت و اتباع صورت اول بسیار مشکل
 است چنانچه رساله ملاقی مجلس در تصوف و میان اخلاق و ریاضات حضرات امیه بارز دلالت دارد و شکی نیست
 در اینها خود بدین رساله اعران میکند و اینها رساله صفات شایسته است که افتیاز و رقناعت و صفای سینه
 پیشه راستی جز ترک دروغیکه بر سر مفید باشد و برگزیدن ضد فیکه هر گونه سفرتی دارد و کام تحسین است و شایسته
 بادل بسیار نسبت آسانست و چون هنوز حضرات امامیه در اختیار این امر سهل فرود مانده اند دعوی اتباع سیرت
 از ایشان پس بعید است چون این سخن بطور محاکمات بی انحرافین منتظر بدم سهله کار مجتهد که مذمب تشیع
 داشته و سرنگون شده و زیر آرد لیش تراش بودند و لیکن کلام است چنان در نفوس شان موثر شد

که بعد ازین در میان قبیله نماند و دومی اگر سرکشدند دومی بر سرکشدند شونجی و دومی قشانی و دومی و دلیار
 و قشانی باید دید که در مقابل اهل سنت که از زبان و دل برآید و اصحاب قدس باشند و در سینه و لغات بفرستند
 خاطر بشنوند و ساقا و غانایر و شمنی بخوم دوی در گشتند چنین جای حمله و بلند پروازیها بنمایانند از این تاثیر شونجی
 کذاب طنبور توانوز و قاص عندالرقاض خواهد بود که بایست را افکار دعوی سیرت آثار نهاد و اهل دین
 بر مجروح و کیش و مجلس و زرای عباسیه بر ریش شائل که حال جعفر بر سپید خندید که در جای که سخن کار حسن شناسی
 بگذرد و کز چنین ناک و بی باکی فاسق معطن بد کردار احسن چه منفرستد و این چنانچه امور در حال و در کافیه
 تمام می اگر دلیس پرسیده اهل مجلس باشند و باز و دانی دلی که قریح نکند و پادشاه پیر و پخته و فرستادگان خلیفه را
 علاج روز و شب و رنگ و دود و بدیند فرقه اصولیه بر پناهست این امر یادگار این منبت که حایا میجوید که جعفر
 کذاب را تواب گرداند و الحاد و زندقه خویش را که در سیرت یاد رسیده از منفرستی محمود و احادیث امام الامیه
 محمد بن شیعہ را مورد گرداند و انیمه قهر بر و زاری ریش نیست و نمیداند که قدما چه صیفه گفته اند که حریفان ترازه و جعفر
 را یاد و نموده شکر کور اچنان میخیزند و ریش و راز و دار و این مجتهد و لیکن که غایت و زاری و هر نشین
 خوانند و اهل دین صدیق و فاروق پس اینچنان وسعتی داشت که کسی از آن جمعی اند بود و مگر بریندگان
 کتب سیر و تواریخ مخفی تواند شد که بعد از دایه گبری یعنی وفات خواجہ هر دو سر از اقامی و ادلی تواریخ
 داشت که زنده ماند و عرض ناموسان دست بر دایه و اسلام باشد که زیاد از صد هزار مرتد و مدعی بنیت با فوج
 خویش بر نمیشی اتفاق داشتند که هر دوگان را اهل اسلام در کورنگزارند تا بزندگان چه رسد و درین سوام غلط کسی بجای داد
 که بقرا غلط یاد و حالت استرگی بد فن شریعت بر داند این رای جهان رای خیر بود و در کافیه و حرمت از صحت
 گرفتند و هر کسی را بر نموده او بر گماشتند و دوازده کفار و کونسا که از مگر گشته بر دشتند بر آوردند و اگر ایشان باینکار موافقت
 غیبت در این تدبیر کار حضرت امیر بود چون بر اصول افتد متوجه شد که خانه خود را بتدبیر می نگارند و از تدبیر تقیته
 بهمداران وقت از دست رفت و حدیث جامع الاخبار نیز از فکر افتاد و همچنین احادیث کلینی که نزد آن عدا و حال اند
 و امام از نسیان و سهو و بی باشت و حمایت خاتون جنت قویانند و اگر این حفظ و حرمت بود قوی می آمد و کلون
 که خاتون با چنان شکایت بسیار که شاید که هر حرفش دشنام علیه باشد الغرض چون انتظام دست خان خود
 بود و چه بجا حفظ به شیعه دیگر را و عظم آورده اند که چون وزیر شایع و محقر شد و بادشاه موش و انار استر بلان
 خلاف قانون سلطنت عبادت او رونق افزود و بجز عبادت فرمودای وزیر نیک محقر بعد از تو این کوه اند
 بر دوش که بنم بعد از تا نگفت این بر کسی باید نهاد که خانه اش را با داری انتظامی محفوظ باشد و بریز مقدار بر
 اصول طایفه چه موقوف که خود مردم در خلاصان تصوی میگردند که امیر المؤمنین بشجاعت و ستور و حفظ
 دارد ولیکن تدبیر محاربات و انتظام افواج او را حاصل نشود و انوبت بجا ایلتاد و این جنگ دوم سردار د
 الغرض و در وضعه الصفا که شیعه بیشتر عبادت او را و کز میکنند و بیکدیگر دوران ایام تو قم زندگی بعد از یک چشم

برهم زنده نمیداشت مختصر گفتم و نتیجش بر آوردم که نزد اهل انصاف باقی ماند که از احسان عمر و بکر گیس و سنت بر دهن
 چنین بزرگان نون عین انصاف خواهد بود و از همه بالاتر تدبیر سرور عالم بود هر کسی که جنبش هوا
 خلافت ممکن بود و قانع خطی محکم نویسیانند تا تدبیر چنین مصداق افتد و ابالدین که کابر بر نقش هم بعد و در
 در عثمان اعتراف بدان دارند و اما امر در هیچ کتاب گزینارند و آهین مبر و در تاویل و تخریف آن میگویند
 و مانند کربین و مضطرب پنجهای پریشان میگویند فتوری و قصوری از دند بر و چون را چنین نزد رسول خدا است
 هر چه در بیان خلافت ایشانرا مرتبه تقدیم دادند و کان دلک جتما مقصدا و منصب حضرت پیغمبر اطاعت اراده و
 رضای جهان فرین بود و در لازم آمد مخالفت رسول الله صلی الله علیه و آله که برای استیلا آن امام اعظم ثانی روضه و ششم علی
 فصاحت و بیخ الحوق و کشف الصدق پراخته و لیکن مقتضای آن که در سیاحتی از مطاعن میا و طعن
 تجویز حضرت خلیف خلیف علم اجتهاد و بزرگوار خسته هر که خواهد بدین کتب و اشعار مبردار و قول نبی در اسرار و در نمون
 تحقیق و با علم الهی قوم نیز درین کتاب سمیت ذکر یافته من شار فلیج ایه و آنچه تعلیق کتبش می که امر ستاد
 پدراست و درباره محمد و بودن حضرت علی بن موسی اسطری چند نوشته و او مقلد قدای خود بود و جو استیلا که
 از کرده عقلای حق پزده رجای آن دارم که ساعتی خود را از کارهای دنیا پراخته به پرستش که تقی محمد بن عبد
 سنت از کجا لازم آید که اثبات صفتی خاص بر ابرارگی موجب نفوذ و دیگر میشود و بعد از تسلیم آن چون جناب امام
 موصوف و در چشمان بسیار مسلح گل نیز امید چه عجب باشد چنانچه عجب و دین انا میسر شده
 محمد و دین است هم باشد مثلاً و اختلاف منی و شیعه متعلق تخمین و تفهم افکار و لیک از جمله ما جوین و انصار
 در خلافت صد و پانزده و قول زیاد و حزمین خلت شیعه در جواب بعضی از مقامات ایضاح لطائف اقبال زیاد و دیگر
 هیچ مسئله گلو سوزی که صاحب تخرید در فقره مخالفه فقه ایمان خلفا ثابت نمود و رای جناب امام
 تقی رضا رضی الله عنه چنین باشد که حسب لایق هر دو فقره چون منی بر قواعد الحب و العین است
 است هر یکی معذور بلکه ترجیح تواند شد زیرا که اصل سنت یا جمیع ایشان از جهت بیان میکند که آیات قطعی و غیر
 مقتضی همین است که ایسا و چو ایسا بسیار و کوششها بسیار در ترجیح دین مبین و شریعت بجا آورند و عقیده
 و مصائب لا قبه و لا کفر کوشیدند و رضای الهی بتاکید یک نوع ان محمل نباشد از قرآن مجید برمی آید مخصوص
 ایشان پس الهی لاحی مع باشد و از آنجا که نزد شیعه مقابل سنت را پایانی نیست احتیاق زاید الو
 و باره خلافت جناب امیر ادب بر مقتضای حدیث است و بن سلام پیش از مبش ایشان بنظر او را بخامید و چون
 خلافت را از انجباب صرف کردند لایق تدبیر کرد و بنابین حضرت علی رضا که حکم العلوم و میان الهیت
 کالشمس بین انجوم بودند اگر باو متجدد خود چنین راه توحید کشانند و از در محاکمه در آیند و هر یکی
 را بجز نیت و رافت خود نیستند و قدر ایشان بغیر نیت باعث حیرت خواهد بود و یا مجتهد در عیش و کام
 از افتاد رضوی رضی الله عنه فقه الرضا را هم ندید که صد و غیر اوها کوشش و در تجدید و ترویج آن بکار برید

و دیگران در تعظیم آن راه ترغیب و تحریک می سپردند و با درویشان خویش اصول مستطاب و ابواب مستطاب
 و هر یکی از مجتهدین را با مور بطلان آن ساختند پس باید دید که این جناب و مسئله غسل مسیح و یسوع
 چه فرمود و یا وجود دیگر و این و آخرین شیعه و فرامیاد کردند یعنی سنیان را به غسل یا یسوع و غیره
 و در راه راقعه القصد است و اصدق الباعده قین رفته در بار کسبیک و در و نو پای خود بشوید چهار راه
 و محصل سخن بدان میرسد و غایت تفتیح و تدنیم ایشان بدان می کشد که ایشان تحریف قرآن مجید می کنند
 الغرض تحقیق و تحکیم این جناب برین باب چنین است که قرارت نصبی جبر و توسط حامل و حی جبر
 امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آید و اقصای اول حکم غسل است و مقتضای
 قرآن مسیح پاست و عبارت سلسله هدایت و بشارت را برای تکمیل ساله دیگر نگاه میدارم اگر توفیق طر
 شامل حال من باشد و آن یا می کنیم که این مقام تفتیح است بخلاف آن کتاب که تصدیقش شروع
 نموده ام و در آن بحث غسل مسیح یا بالذات میانه من و مزین باری گشته و در اینجا صناد و تفتیح آمده
 این حرفی که شنید می تعلق بدان و است که جناب امام علی رضا چنانچه مجد و دین امامیه شنید تواند شد که بر
 مذهب سنیان هم برین طور مجید و شوند که تا میر سنیان از راه افتخار با وج عرش برین رسد و هر یک
 معنویان این بیت او انانیدر کلاه گوشه دهقان با قناب سینه که سایه بر سرش افکند چو نتو
 سلطانی بدار اگر کلام و مرجع شیعیه بنایم کلام بطول انجامد که مسئله متعنه عبارت از آن است و تصور شش خان
 نیست که از نظر علمای پوشیده باشد که اگر شیعیه بدون آن از دنیا رود مانند کسی بر خیزد که بنی او بریده باشد
 و پیر نظر است که گوش بریده و راحتهای عیب خویش تواند پوشید و بنی بریده هیچ علاحی نتواند یافت با توجه جناب
 موصوف و در کتاب مذکور انچنان شققت بر حال کسی از سنیان مبذل و مشتبه با کرمه شکرت شمع را ندید که
 بی اختیار حکایت بند داری را یاد خواهی کرد که گفت این خانه رو خراب کرده است و اتم مقام از ذکر سر
 مانع است و اگر فرض کنم که تجدید مذبح سنیان بر آن جناب که کلس همیشه بهار صلح گشت او بود و حال است فخر
 که از فنی مجتهد که حضرت رضوی خود بر دست بنود لازم نموده اند که از سلب بن قیدی هم نباشد چه بسا کمتر
 علمای مجتهدین می بودند و مجید و مصطلم بودند که در آن این قیدی هم ملحوظ باشد که علی اس کلام و در راه
 عربا که تفسیر قاضی صرا الدین بلضاوی و مواهب لیبیه و دیگر کتب مذکور است همین است که مبعوث جامعه
 می باشد مثلاً قاضی بابا میفرماید که لمحا فطره رسول لای و نیز در کتب سیرت میگوید که حضرت را منصب
 حاصل شد علی رسا لاربعین و بیشتر معمول همین است که چون قیدی رکلامی باشد و فنی بران وقع شود
 قیدی میگیرد و دو حکم با مجایب نمون می باشد و بنی که در جارجی زید را کبانی رکوب است و فنی مجتهد و خیر و در
 با یک اعموم جمع و فنی جمعیت مقصود است نه سلب تیان چنانچه علامه تفتیح از او در شرح تلخیص متصل فرمود
 الغرض اگر جناب رضوی مجد و دین است پس شمس خضر را از فنی یا ایشان تا میرسد که در صورت

هنوز برای ایشان موجود است که بنیان را برای اقتدار در بین مردم بکار آید و خون را در عروق شیعیه بیدار
 ملاحظه فقه الرضا خشک نماید یعنی مبنی که امام ابوحنیفه در مجله و بین شمرده و نام حسن بن زیاد و لویسمی برده و سر
 مالک را بنیاد کرده و شاگرد او درین جماعت نوشته اگر ایشان درین اخطای دخیل نباشند اجتهاد و مستحسن که جایز
 خود است که از این دو صوفیه اهل سنت که اتفاق بر آن دارند که بنیاب هر طریقت است نور اتباع او میگردند و بران اقتدار
 دارند و میباشند و از دست رفته میروشد که رکن اول را بحیثیت این قیصره بخوبی می نمایند بدانگی می فروشد
 و هرگاه محاوره را سن لایه را در اینجا از کتب معتبره نشان دادم بعرض هر ده مقامی که هر بنا بر مبنی آن نقل کردید پیش پای
 خورده و سماع حقیقت نبوده مثلاً بعد از نقل عبارت کتاب مذکور نیز خاتمه آن یعنی امیر تیمور سیکوید که مثل این اثر
 که از علماء اسلام مذکور است و جماعت شهادت میدهند که درین و در باب مایه در مایه بنیاب است برحسب اوضاع عین
 السلام است و نیز پیش ازین گفته وقتیکه معنوی عبارتش را بیان کرده که در مایه بنیاب و در مایه نامیه امام سید است
 بودند الی غیر ذلک من المقامات است ذکر فیله سخن بدیگانه و انشائی علی اعتقاد هم در این برهان است و اول این
 است که قیصره شیوخ با یقین در تجدید این مثنویان فتنه ملحوظ است و رنه از اطفال اهل سنت صده و رتواند یافت که
 ایشان بکنیز و ثمانی را که قرآن مجید را بیان عثمانی دانند کمانی الکافی الذی فیقول فی حقه انما یحیی و بین الیه
 و دیگری خلافت هر قصور را بمعنوی اعتقاد کند و اهل سنت را تحسیر همین چند و چون در تجدید این هر دو معنی بین با
 که ایشان مجید و دین میگردانند نزد ایشان ثابت شد که تجدید رضوی برای شیعیه و اهل بیت نیز محمول بر نعم رفته است
 و در تجدید این از اینچنین نتواند گفت تکلیف حسب جامع الاصول که با اعتراض پیر و مقامی از علمای اهل سنت است اما
 و هم در کتب دینه ندیده که شیعه را قد و اهل بیت یعنی زید شیبیه و افض لقب داده که برابر از ساز و شام است کجا
 و ندیده شده شان عبادت اصحاب سالت مآب از واج مطهرات و از این حجاب سیده از اهل بیت است الی غیر
 ذلک من چیزهای دیگر عبارت مذکور را چه اعتبار را بر خدایا مگر رسایل شان را که وقت تقیة الیف کرده باشند بطالع آورده
 خود و القرض به بیان ذاتی و خیال شانی مجتهد و مقامی و است و اوستا و ساقط شده و بوالله نادانم خیال نیار و در هر
 امام محمد باقر رضی الله عنه بر پایه او تجدید باشند امام رضا در مایه نامیه بخوبی میگوید تواند بود و بنیال و همین است که آن امام و سر
 او از اهل سنت مثل قاسم حسن بسک و غیر هم و جمیع اهل غیر و در خاتمالی در آن شمرده شده اند چنانچه عنقریب بیست
 صاحب جامع الاصول آید پس رابته ثانیه که وسط است میان امام رضا چگونه میخوانند بود و هرگاه معنی محاوره
 مذکور همین است که پیر و مقامی را برابر میفرماید معنی عبارت مذکور که در آغاز بحث آورده یعنی دکان علمای اسلام که اهل بیت
 من اولی الامر عمر بن عبد العزیز و مجتهدین خواهد بود که در سر صد اولی عمر عبد العزیز حاکم در عیسر بود و این مطلب است بدانچه
 لازم آید بر خلاف او در مایه اولی حال آنکه معاویه بن اصفیان در سال ششم رخت از دنیا برداشته باز پیا رسال در عقب
 یزید بر گذشت یزید عبد الله بر پیر کاه را نوختن شسته کرده باز عبد الملك و او او تقییم تا آخر و میان ایشان عمر
 عبد العزیز بود و پیر سر صد که پیر میخورنوشد و پیر و مقامی تحریر او متسک سیه وید فی است و برای حقه و مقامی حقیقت

از قطع نظر از اجتهاد و تالیفات دانی بر او تم گشته و جناب پیر عارف با تالیف قطره نظر از گشت و عرفان درین مرتبه
 احوال داشته و در انجیب جدا و زیاده از همه تقلید این مجتهد و طایفه سنیستین می خراشد که بدون تحقیق
 این دکان خود را با کالای دیگران از شمشاد و کان غارتیدن در نظر نه اشتد این کاریه و دیان است
 نه دیگران چنانکه برندگان نوشته اند که جمودی سسی را زارند و در و ده و کان غارتیدن بران سود کرد
 انفرق منفرست اهل سنت از فنی تجدیدیم نیست چون اصل تستن باقی است بقاییت این روی و اگر در تنقیح
 اندک محور را کار فرمای مسفرتی شدید بر او شیعان نسبت تجدید نه سبیل امیه بسوی حضرت رضویه بر آید
 بیان نش آنکه بجه و دیر و بیج نه هجند دعوی بسوی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه عاده متصور تواند شد
 و آن بدون ترک تفتیه چه معنی داشته باشد پس اگر ترکان سهوا ووده باشد البته متانی نه هجند چه است
 که امیه مشرعه انداز سهولت بیان و اگر عیاد بود لازم آید سعاد الله خروج از دایره ایمان چنانچه اولان بر
 اصول فتنه رفت و گشت تکیه که مخالف لال کتاب دستور العمل بود و نیز میگرد و میرا که جسد و د کس
 یعنی امام محمد باقر و جعفر صادق بر دستا نماز کلینی هم از تفتیه مستثنی بنوده که مخرجی نه الکتاب مامور یا ظاهر حق مادام که
 نگشته کمالا یعنی و چون دعوت الی الذین یباید شد که بر دستا یا با جاد و اوستم و بر و دای فرود شسته و نه هجند و نه هجند
 در تحت الشری فرورفته اتمام محبت چگونه شود و ازینجا است که آیات انبیات و مانند آن در قران مجید خوان
 و نیز من بعد ما یباید للناس غیر ذلک میسر و اوجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس میگرد که با باشد
 ایشان با ستفاده و توتر ترسد و حکم کرده اند معاذ الله که از فضا ووده اند قریب است که زمین تا تحت الشریعت
 و از تلافی عیاد رسد بن سباده و یا نش بمقام فارون برسد و هیچ دانی که محبتش و عیاد و پیر و هتالی گو شوار
 عبارت جامع الاصول را چاره و دت کرده و بدیش آنکه اگر و کر سیکر و دیکر اید ایشان نیز نیز تفتیه و تالیف ایشان مثل زنده
 بیود و منکشت می گشت تفصیلش آنکه محشی شکوه شریعت بود و از جامع الاصول میگرد که علماء و تادیل بیان نش کلا و
 کرده اند و هر یک اشاره نموده بسوی کسی که از تفتیه و باشد و حدیث را بر او حمل کرده و ادلی آنست که حمل کرده شود
 بر عموم که لفظ من بر واحد جمع اطلاق کرده میشود و محقق بفتها نیست این مقام است به فقها اگر چه بسیار است استغناء ایشان
 از روشای و اصحاب حدیث و قاریان و اعطایان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین بسیار
 و عدل و ادب و آوردن و طیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان نفع می بخشند بضبط کردن
 آیات قران مجید و احادیث که اصول و ادله شرعی است و زاهدان نفع میدهند بمواعظ و ایراد تخمین بر لغت و
 ولی رغبتی از دنیا و لیکن کسیکه برین کار مبعوث شود و مناسب آنکه مشارالیه و مستنود باشد در هر فن ازین فن
 پس خاتمه باب اولی از صاحبان حکومت عمر بن عبد العزیز بود از فقها محمد بن علی الباقر و قاسم بن محمد بن ابی بکر
 الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر حسن البصری و محمد بن برین و غیر هم من ضیقا تبلم و من القدر
 عیاد رسد بر کثر و من المحدثین ابن سبوا یا الزهری و غیر بن الثالبی و تابع التالیفین و

راس الامر الثانيه من اولى الامر المأمون ومن الفقهاء الشافعي و احمد بن حنبل لم يكن مشهورا و الحسن
 زياد اللؤلؤي من اصحاب الحق و شهاب من اصحاب الكرام من الاماميه علي بن موسى الرضا و من الفقهاء
 يعقوب بن الحسن و من المحدثين يحيى بن معين من الزهاد و المعروف المكنى و في الثالثه من اولى
 الامر المقدر بالمد و غيرهم از طبقات شان و از قاريان عبد الله بن كثير بود و از محدثين ابن
 زياد و يحيى بن ابي طالبين و جميع التابعين و در خاتمه بآيه ووم از صاحبان حكم مامون است و از
 فقهاء شافعي و احمد بن حنبل و انوقت شهرت نداشت حسن بن زياد لؤلؤي از اصحاب بي حقيقه و شهاب از
 مالكيه و اماميه علي بن موسى كه لقبان جناب نهايت و از قاريان يعقوب بن الحسن است و از محدثين
 يحيى بن معين و از اهلان معروف كرخي و در خاتمه بآيه سوم از احكام معتد به است و از فقهاء ابو العباس بن
 شيخ شافعي و ابو جعفر طحاوي حنفي و ابن جلال السجستاني ابو جعفر الزاري الاكوازي متكلمين ابو الحسن شعري و از
 قاريان ابو بكر احمد بن موسى بن جاهد و از محدثين ابو عبد الرحمن الساسي و در خاتمه صدي چهارم از صاحبان
 رياست قادر بآيه است و از فقهاء ابو حامد غزالي شافعي است و ابو بكر خوارزمي و ابو محمد عبد الوهاب الكوفي و ابو
 عبد الله الحسن الحنفي و حنظلي و سوكبر و شاعر رافعي و از متكلمين فاضل ابو بكر الباقلاني و ابن فوركان و غير
 حاكم بن البيع و از قاريان ابو الحسن النجاشي و اناجيدان ابو بكر الدينوري و در خاتمه صدي پنجم از صاحبان رياست
 مستطهر بآيه است و از فقهاء امام ابو حامد غزالي شافعي و قاضي محمد بن علي الرازي اشعري و ابو الحسن الرازي
 حنفي و از محدثين زرين جبر و از قاريان قلاسي اينها كه كور شدند بودند از مشهورين در امت مذكور و در
 نيكريت كور و كور شخص كه صدي بگذرد و در ان زمانه بيشد و عالم و مشهور و مشارا ليه باشد و اولد علم است
 آنچه طبعي نش كرده و بجامع الاصول و روست نميست و در هر جهت كرده بيش از مجموع بل يوم پير و هفتالي چنان بودند
 في انجام كرده و اصل ماعقلاليتا و كشميري نمود و در بآيه مفهوم خوشتن را غنيمت شمرد و وليكن آنچه معلوم شود
 انيست كه بجهت حق پويشها مخصوص متاخرين ايشان است كه بسبب كم مانگي و در علوم همت خود را صرف
 بغير و قالي مجا كرده و بجهت عفت جمل خود را با مشهور مي سازند و الاقباي ايشان باز بالمره از حق نميگزشتند چنانچه صاحب
 جامع الاصول كه عبارت از صحاح شافعيه و راسا و شرم حريت اكنون و ركت جامع الاصول بعد از نيكريت ايشان است
 سيبست بجهت الا تمه على اس كل نايه من بجهت انا و هم از كور ساخته و ترجيح داده لازم نميست كه مجيد و دين بايكر و دم
 باشد بكيه و كور بكيه و از ان بجهت الاسلام التي عليها السيره في اقطار الارض و هي من سبيل شافعي و ابي حنيفة و مالكي
 و احمد بن حنبل و اماميه و من كان المشار اليه من هو لار علي راس كل نايه منه و كذا لك من كان المشار اليه
 من الطبقات و اما من كان المشار اليه لم يزل كوره حكم كراين من مجتبهين و سبيل بام بعينه و لم يكن قبل
 ذاك الا لاولي و كان سبيلهم و اولى الامر عمر بن عبد العزيز و يحيى بن ابي طالب و في هذه الماتيه و جوده خاصه فانه
 فليس الا لاولي و كان من العقلاء و باليه حجه بر عتق ابيات و القاسم بن ابي بكر الصديق

و سالم بن عبد الله بن عمر و كان بكه منهم مجاهد بن خنيس بن خنيس بن عبد الله بن عباس بن عثمان بن ابي ترابح و كان
 باليمن طائوس و بالشام كحول و بالكوفة عامر بن شهاب بن ابي اسحق و بالبصرة الحسن البصري و محمد بن شريك
 و اما القراء على راس المائة الاولى فكان القايم بها عبد الله بن كثير و اما الحمد و كان محمد بن شهاب بن عمر
 و هما كثير و مشهورون من التابعين و اما من كان على راس المائة الثانية فمن اول الامر المامون بن ابي
 و من الفقهاء الشافعي و الحسن بن زياد اللؤلؤي من اصحاب ابي حنيفة و اشهب بن عبد الله بن ابي
 و اما احمد فلم يكن يومئذ مشهورا فانه مات شهيدا في دار لعين و ما بين و من الامامية على بن موسى الرضا
 حاصل مضمون ابن عبارات انيست که در زمانه بمقتضای حدیث نبوی میاید که پادشاه و قضا و غیره
 مجید بین از مذاهب تنسب که مذہب شافعی و ابی حنيفة و مالک و احمد و امامیه باشند بمیرسد و در مائة ثانیه
 مجید و مذہب امامیه جناب علی بن موسی الرضا بود و حسن بن زیاد لؤلؤی مجید و مذہب ابی حنيفة و
 بلکه ایضا اینکه گفته که محمد و مذہب امامیه در مائة ثانیة محمد بن یعقوب کلینی بود و در مائة رابعه سید مرتضی
 علم الهدی عرض করেন تمام اینست که پیرو هتانی مجتهد فانی نیز انبیا است صاحب جامع الاصول را
 از میان انداخته که مذہب شیعه و مخرب استدلال ایشان بود یعنی جناب امام رضا بقول ابن
 نجید و مذہب شیعه است پس ضرور شد که همه ائمه اهل بیت شیعه باشند زیرا که به تشیع بعضی و تسنن بعضی
 کسی قایل نگشته و انبیا است محمد و قرآن تلخیص نموده بفارسی معلوم شد که ابن اشتر در جامع الاصول گفته
 بود که علماء در بیانش کلام کرده اند و هر یکی اشاره نموده لیسوی کسی که از مذہب او باشد و حدیث را
 بر او حمل کرده چنان مضمون دلالت بران میکنند که حنفیه حسن بن زیاد لؤلؤی را مجید و مذہب اند و مالک
 اشهب بن عبد الله بن عمر را و شافعی امام شافعی را و امامیه امام رضا یعنی هر فقه تخصیص مجید کرده یکسان خود
 پس استدلال مذکور سابق شد زیرا که موقوف بران بود که ابن اشتر اعتقاد بدان وارد که امام رضا
 مجید و مذہب امامیه بود پس مدعای رافضیه ثابت نشد و آنچه ثابت گشت مدعای مستلزم مدعای نیست
 اول دلیل این باب را بشرع سابق و انستی که کلینی و جمال و علم الروای اهل ضلال را هم در خاتمه بعد
 ثالث و رابع بر سر هر دو یعنی بحیال رافضیه که لایحقی و این کار که از جهت حائسی و افاسادش صادر شد
 خیانتی است که بادی عورت بر عاتق طاہر میشود و بعد از انی امعان بلکه مجید و دیدن عبارت مطروحه
 بطنی است که اینچنین بطریق کردن و آنچه بر صریح بود در ادای امانت انرا ترک نمودن کار گرگ کن
 مکر و فن است و کشمیری غدار و رعبه دهن اما آنچه پیرو هتانی از راه کوری و کورائی و یا قه و رای
 و بهره چنانی گفته بود که امامیه پدی راستی و انستی لاف و کراف متاخرین سنیا نیست که بسبب فریب و انگی
 خویش دعوی نموده اند که مذہب صحیح است و لیکن قدیمی ایشان بالمره چشم از حق نمی پوشیدند
 بین که این انیتر گفته که امام رضا محمد و مذہب شیعه بود پس همه ائمه شیعه باشند و چنانچه این بدان مجتهد

لطفاً از اکثر مقالات این مجله بوضوح پیوسته که قدما می‌دانستند سینه نیرایشان را از مقدار ایان خویش اعتقاد میکردند
 حتی که این دعا را برای تندیب این سفیاض کتب رخصه با ثبات رسانیده ام و عاوداً نیز بموجب الطویل میدانم و درین
 نزدیکی تازه تر از فزاینیدن میاید آنچه وقت عبور امام رضا در نیشاپور گذشته که تبت هزار محدث اهل سنت حدیث
 ایشان را بیکر گذاشتند و معاذاً الله اگر انجناب را دشمن اهل بیت و اصحاب گمان میکردند چنین نظم و توقیر بگونه می نمودند
 هم در دنیا و هم در دین پس باید از روح پر فتوح این کنده دهن پرسیدن که آن هجوم و جوش و خروش از قدما می‌دانستند
 بود و مثل با صاحب کتفه و گانده او قدس سره و انصاری غیر ذلک من الشواهد و این مثل آن مرثیه خوانست که چون نور
 مشهور خواندی قیامت می‌هرم سر این جوشاد و نیکی سواری می‌هرم می‌پرسیدند در کدام مهاق سراسواری
 امام حسین آمد میگفت در سراسی مزار حسن رضا یا سراسی یونس علیخان نریه که در فیض آباد غیر از این دو سراسی دیگر
 نیست باقیها اند که کسی قابل نشسته که یکی از حضرات ائمه سنی بوده و دیگری برادر رضی رفته نموده را در آن بجای است
 ظاهر که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قابل لقب نبوده اند که یکی سنی و دیگری رافضی باشد چنانکه گفته نمی‌شود
 نفسه مرجعاً بالوفاق و اگر مراد اهل لفاق اند پس از ایشان زینهار مستبعد نیست و در تریب حرامی باید رفت و سخن را در آن
 میباید کرد و در همین اسباب غفیر کشته و از کلام سپرش محبت الزامی بهم واقع گشته که این سبزی گمان بارگاه کبریا
 مثل حضرات انبیا علیهم السلام با موثر مختلفه امور بودند و شراخ جدا گانه داشتند و نموده درین ورق از کتاب مستطاب
 فقه الرضا با ثبات رسانیدم که خبری را که بزرگان دیگر با ظاهراً علمای رخصه تحریف است که بمیه قرانی و علامت تابعیت
 مینماید اشتند لقیما حضرت امام رضا آنرا حکم ربانی و وحی اسمانی دانستند قطعاً یعنی غسل با پا در وضو مدلل نموندند
 و ستونند و متعاً که حضرت ائمه از معراج المؤمنین بلکه از آن هم فایق تر لقین میکردند امام رضا برای مثال خود
 تجوید هم نموده پس تو انکفت که حجتی نیست که ائمه بهی بر اصول شیعیه مختلف المذاهب انشراح باشند درین قدر
 خود این طائفه اتفاق دارند که ظاهراً ایشان تسنن بود چنانکه لقیه را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش فرمودند
 ائمه بهی بعد از ترمیم عبد الملک بن مردان روی سائل که بعد از شنیدن ستایش را شنیدن احتمال القیه نقل
 کرده بود که بقتل خود رجوع نمیکند که از سلطان ظالم این زمان بتیرسیم از شیخین که بیروت نشان قبول گذشت
 چگونه خواهم سید حکما گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای ائمه بهی ولیکن رخصه را گوش نشنود
 اینها که شنیدنی تعلقی بدان داشت که لفظ امامیه باشند حال آنکه چون تالیفات متکلمین فاضله بینی هم از قدما هم از معاصرین
 مثل زین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدد و لفظ شیعیه در نقل از کتاب کور آورده اند و در نسخ ایشان
 امامیه بودی چون لفظ امامیه نسبت بشیعه خاص است و افرادش خلیل نسبت بادل البیه لفظ امامیه برای ایشان حلالی بود
 میباید و متعبرین آنها هستند و در تقدیر و طوایف شیعیه گفته اند که از یکصد و نیم در گذشته و این تحمیرین را بجای نیست که قریب
 سه صد سال میگذرد این فراقی محبت که بعد از ایشان بهر سیده اندکی دیده بود و ندان پس میدان قیل و قال برای
 مناظرین اگر چه باضافه لفظ شیعیه که شده لیکن چون فراقی امامیه در کتب کلامیه قریب چهل میرسد البتّه اینها نیز بر

سعی تجدید و تربیت خویش برای امام موصوفی تو است و شد لاجرم مالش بدین منافع می کشد که دعوی تجدید و تربیت است
 شام است و دلیل شام است و دلالات شام است و دلالات شام است و دلالات شام است و دلالات شام است و دلالات شام است
 عالم فرق ایشان پیش از پیش بر شام اند که مرا آنرا پسندی را برای تنبیه مجتهدان و رعایت نام بر من اما
 بر مانی تحفه کشند از آنجا که از امام حسن با امت را در اعتقاد بنجابی میکنند بدین ترتیب که بعد از امام حسن
 امامت بحسن منتهی رسید که رضامن ال محمد بقبض نهادند بر وصیت حسن مجتبی بازنای امت عبداللہ پسرش قائل اند از
 امامت نقض زکیه باز با امت برادرش که ابراهیم بود و هر دو برادر در خلافت مضمور و دایمی خروج کردند و بر حرم
 شهادت رسیدند از آنجا که نقض زکیه قائل اند بعد از امامتش گویند و عنقریب ظاهر خواهد شد از آنجا که
 حکمیه یقین هشام بن حکیم که گویند امامت از امام حسین با ولاد امجادش منتقل شد و امام جعفر صادق این سلسله را
 پیوسته حرکت میدهند و منسوب الیه خرافات بسیار در توحید باری غرض و جمل مطابق اصول رفضه بر انگیزند بلکه توحید را
 بر هم زده و مصداق نکویش و نظریین امید گشته بود اگر چه او را اثنا عشریه بعرض برین رسانیدند و از خقبای
 سته گردانیدند از آنجا که پیروان هشام بن سالم اند که بروایت امام الحدرتین رفضه در کافی و حدیث شیخ
 کشی و مختار بعد از امام صادق حیران و گشته بود و همراه شیطان الطاق یاوس گردیده بالاخر در مدینه طیبه ترک
 تجارت کرده پردکانی نشسته. با یایای میگردانید و از روی اختیار ندهد به خوار کفرین دشمنان امیر المومنین
 یسویب المتقین میبود و در دشمنی او با ولید اکبر امام صادق هر که شک کرد که در زیر او ایستاده و وطن شاد و دل نموده
 و جاهل و کودن میدانست و آن بزرگ بسبب دشمنی اهل بیت و اضلال مردم که شب و روز او را میدید و چندی را برای قتل
 یا ضرب شلاق او بر گماشت علی نانی الکلمه من المذکورین لیکن معنی آیت که میگوید که این کلمه را گفتی و او را شنید
 از آنجا که شیطانیه کاسیس شیطان الطاق که امام صادق او را از صحبت شریف خویش بدر فرمود پس از آنکه هر دو عالم
 شد چنانکه فرموده اند و عزیمت میکرد در شسرتافت و بعد در که مشیخ عزت نیافت بدو اصحاب بنجاب بسی سفاکتر
 پیدا شدند مگر امام زینب را و صف آن اخلاق غلیظ سوی خود او را برای نداد چنانچه در متنی و غیره از کتب معتبره طائفه نقل
 کرده ام و اگر گویند که این متنی غیر اهل بیت است و حق نبیایه گویم مگر مقالات اهل عالم را ندیده اند که جمعی اهل بیت میگویند
 پس اگر امامیه سر سبستی او نمایند و او را میبود و سازند بهیچ عبارتی ندارد و اعتراضی دارد و نمیشود که لا ینفی او ما را تیه انه
 کان عندهم من الفقهاء الستة واقفم زاره و هو مشر من الیهود والنصارى علی لسان جعفر صادق و هو من الایمه الجبر
 القادق از آنجا که زاره را بر سبب اهل باطن زاره موصوفی مشر من الیهود والنصارى و غیره من الاوصاف الکمالیه مضمون جعفریه
 کما فی مختار الکشی فی عمده من الادراک شیطان الطاق که خواسته بود که امام جعفر را در وقت امامتش پیروز سری
 انجذاب گمراه گرداند و با عجز جعفری در عین سرکشی مانند این معابد و بهیچ کشته شد و در کتب با تیر نار است و یعنی زاره
 از ایه هدی منقول است و این سلسله از کجایی کشید و هنوز اثر ایاپانی نیست و چون بحرین روی شد تجدید این
 مذاهب خبیثه بنجاب رضوی بیشتر و بسبب محمد و بدون در سبب امامیه لازم بلکه از انشاء سبب نقض نقطه که بر گوی جمعی

والله ما رواج مطهرات محبوبی بنجاب باشد که انقضای آنجا عیسیا عشره برنی است و لم یجد بعد من بعد از چه جای کفریات
ند که در پسینا بد بنزد وی این دفتر را نور و دیدن که مذکور با فقره و تفرقه بقدر بقدر با پس مناسب که بر اصل بحث دروم که
سخن درین بود که صاحبین با مثل مزین و غیره او اگر لفظ امامیه میباشند لفظ شیعه نمی گویند که دایره آن نظر بر اعدا
منطبقه فراخی بسیار دارد و کثرت افراد در ضمن آن بیشمار است چنانچه تموج آن یافتی و از مویات احتمال مذکور در
کتاب اهل سنت چهار دیده باشی که میگویند فلان من الشیعه من شیعی علی و او از قدامی اهل سنت است که شیعه خاصین باشند
نه شیعه منافقین و اگر برین قناعت نمی وزری و دلیل الزامی میجویی اندام لشبونی که مرعون احسان خواهی شد و
و آن اینکه سحرانی در شرح نهج البلاغه که در آغازش بتاکید اکید گفته که هر چه در آن گوید سخن انصاف خالی از
لاف و گزاف باشد مینویسد که رفقای جناب رفقای مهاجرین و انصار معتقد بخونی و دیگرگی شیخین بودند و
و جناب امیر پیش از انصاف و فضایل شان بیان میکرد و مناقب هم به انسان که بلا حاطه هر حرمی از آن طریقه
و سخت رفقه بخاکستر عبد الله بن سبار یکسین بود و اشتیاقا بر برگرد و از اقامت سنت و از ابراهیم و از سبب
او و مدد او ای محمدی بنیزد که در فاطمیل فرود می شایع کافی کلینی در تفسیر یک بیان خاوری را نوشته مهاجرین
و انصار اصحاب حضرت سید ابرار را حکیم است حقیقی محکوم ساخته و تشیع ایشان و انهم مقرون با خلافت
از معاطات بر ظاهر است که جناب امیر را بر ابریکه خلافت نشانید و انجناب خلافت خود را بر جوابد ایشان
محمول گردانیدند و بهیت شان دلیل حقیقت خلافت خویش می نمیدند و موجب رضای این دو
میدانست کسی را از شیعه محالی است که بر دو خلافت تشیع ایشان دم از تشیع نویسد و از دیگر کسی که از دو خاتم المرسلین و
پشتوید و هر چه از کفر و زندگه در خاطرش بپاید بگوید و این امور را از آن شهر دم که ترمو حاکمین مرده مردود و
و منهم مجتهد الزمانی قرائن مجید بر کثرت قوم سواد اوجه فی الدارین عیانست که از آن با غراف لبرسی صاحب مجمع البیان
بر ظاهر است که کسی بر ابراهیم حاکمین متواند بود زیرا که اهل خبت همه یمن ایشانند که از جمیع انسان گوی سبقت
در زبوند قال الله تعالی و الذین اتبعوا هم باخوان بر حنی الله نعهم و در ضمن غیره و انهم جنات
تجری تحتها الانهار الذین فی الدار الاخره هم لیسوا یکا لکم سیکت ببر و لو انهم دارند التبعین صلحند بلکه
بمجرد دیدن مواظب حقیقه با و رفته اند که در کوفه بار ما خواستند که جناب امیر را بنی الثورین طعن گردانند و چنان
شکست دهند که هر رکن بر ران بلا باشد ضرورت خالی از سوی او بپا شوند بود و آری خیاست که از اطمینان طاهر
بر کس که رخت از دنیا می گشت می گفت که هرگز بر بنحان ایشان کوش نباید نهاد و صاحب تذکره الا بیه نوشته که
همه منافق بوده اند و من میگویم از اینجا گفته اند که دلی را ولی می شناسد سبحان الله بعضی از حقا را دیده ام
که میگفتند این طرفه کاشا است که سنیا شیعه علی باشند و دیگران را خلیفه دانند و معتقد بحسن برت شان شوند
و سفاقت این قصه را حدی نهانند که بمجر و احداث این استبعاد کلمات طیبات و ارشادات جناب امیر را در فضایل
شیخین مکررین باطل می گردانند این تحریف و تعجیب را عسری نخواهد شد مگر همراه زار و بن این معین که در

در عین حیرانی بکنیم رفت کما در ازل و کما فی الحال و کما یوم الدین شمان عقل و دین تشیع مبارک از سر دیوایر انجمن است و نقیض
لاف و کراف سانی و ابتاع بهادری و نصرتی یعنی افادات آنجناب را بر خویشاوند و فروغ حمل کردن چون بنا بر این
شان باشد و مشیر ایشان را بتایید که البته قیل و قال شیعیه مخاصمین پیروی او کنند نگاه بکن با صاحب حضرت اینها
که شیعیه رسولان خویش بودند و بی بدعت متقدمین اتفاقاً تمام داشتند و کائنات از انبیا و اولاد من قبله متوجه نشان
چنانچه در قرآن مجید جایابی نبی و غیره مقتضای عقلنا بعضهم علی بعض یعنی از متقدمین را بر اینیای زمان خویش
تبیین میدادند و حضرت در پیروی ضرورت ابتاع بتبیین رسانند ندع که سالک بی خبر بود ز راه و درم مغرمان
بلکه آنچه را با عقل و نقل گفته اند محصلش نیست یا حق بر خدای دوست میباشد داد و یا قطع نظر براری باید کرد و غیر
اطلاق شیعیه اولی بر قدری اهل سنت و منهاج شیخ ابو العباس جایباند که درست هر که خواهد بدان رجوع نماید و غرض از
علوم و تحرا خود از کتابش پدید است و دیگر متحرین فنون دینیه و عقلیه تغییر بدان اعتراف کرده اند که الا یعنی و این برگ
محاصر شیخ علی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بخود که بعضی المنقوش گردانید و صاحب انتخاب
کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را از شیخ حلی فرستاد و غیر از پنج و تاب خود و ان چیزی از وی بطنور نیامد و این
در گور خود بر دو حرکت مذکور هم از او و مقلدین او صادر نشد و همین است حال مزین در باب فضل از وقتیکه هر دو
جلد مستثنی الکلام پیش از بعد از طبع مکر فرستادم و بعضی از ائمه از آغاز تعریف از ازاله العین بطلان گرفته بود و وقتیکه کتاب
تا چند سال می نوشتند و میفرستادند پس بچاره در مرض سکنه گرفتار است لایموت فیما ولا یجسی و بیشتر آنکه یا بهیچ
و اخباریه کنگایشها میکنند و قبول خودش غیر از اساطیر اولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در هر کتاب خویش غرض
زیونی خود و یا جمیع متکلمین خبر میدهد و بی نوشتن جوابش غیر از حضرت ایمه کسی را قادر نمیداند و حال حضرت امام الایمه از متبع
آن مکاتیب بکلیت لطیف دیده یا نشی کبی چاره سب و داری لیس در عید دینی بریده صاف صاف میگفت که خانه خود
من خراب کرده است و اینهمه اصحاب تا امر در معین یکدیگر اند من راه گم کرده بودم اکنون بچشم دیدم و اندر کسی شنیدم
و حالیا انجا که مزین فرمایند که بهایت پیرو مشرعه خویش یعنی نورالدین جهانگیر و جهانگیر چچاره در محنت نوشتن رساله
امامت گرفتار است تا اول مشتق فن لکیم بهر ساند یا ز قلم سبواب منتفی بر دارد و حال آنکه روضه از شیسل اول و
در رئیس المتکلمین قرار داده اند و وقت دیگر او از مجتهدین خویش حسابی نبرد از بدین عقل کل نیم نمیداند که صاحب در باب
امامت بی نوشته یعنی چنین تقریرات جامع افاده فرموده که بباحث مزین همه مرد و و فقیر است لیس و در رساله امامت
ممنون در پیچ و تابست فاخته و یا اولی الالباب و از منالید او حرمی فناسی مقام باید شنید که چون او در مثل نمریزید
که حضرت امام رضا را صاحب اصابع الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدین خجل نماید و صاحبش آنکه علماء
اهل سنت مثل صاحب تصحیف و جواب مسائل عشر شیعیه را بی بهر و از ایمان و اسلام میدانند و چون قدای اهل سنت تشیع را
برای آن امام بدائیات رسانیدند پس غرت و حرمت آن امام نزد ایشان هیچ باقی نمی ماند و هنوز مزین اینهمه نمیدانند
که صاحب تصحیف قدس سره نور نبی جایبالات شیعیه را چنانچه باید تقدیم میسرانند از جمله اخبارات کلی آنکه در باب اول

که برای کیفیت حدیث تشیع و انشاءات آن بفرق مختلفه منعقد گردانیده میفرماید که ابتدای این اعتبار یعنی شیعه برای
 جماعتی از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان با صانع در سنه سی و نهم بود از هجرت باز بعد از دوسه سال شیعه تفصیلی
 ظاهر شدند و از جمله آنها ابو اسود دؤلی است واضح خود او تنبیه امیر المومنین بود و بامر و تعلیم او اشتغال علم خود را نحو نمود و از
 جمله آنها ابوسعید خدری بن ابی سعید و انصاری بود و ابی سعید عدوی ملاقات داشت و عالم بود بقرارت و تفسیر
 خود و لغات غریبگی از قرآن بصورت و در نحو شاکر و ابوالاسود و کورست قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان
 گوید که کان یکی بن لیسر شیعه من الشیعه الاعلی القایل بتفصیل اهل البیت من غیر مقتضای فضل من غیر هم و از جمله آنها سالم بن
 ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و از جمله آنها عابد الزرقانی است صاحب
 که محدث مشهور است در اهل سنت و جماعت و از جمله آنها ابویوسف یعقوب بن اسحاق است معروف باین السکیت صاحب
 اصلاح المنطق و در حایای دیگر نیز لقب شیعه را برای قدیمی الهی نوشته پس از قیاس مزین که در شهر منده سابقین ایشان نیز
 کرده بود و نامی و نشانی مانند و الحمد لله علی استیصال ما برمو و اسماءات ما غمرمو و ایضا اطلاق لغت شیعه بر کسانی آمده
 که حضرت امیر را بجناب ذی النورین ترجیح داده اند و حاکم مابین مخفی محکوم که قال صاحب التحفه فی لسان المحدثین الخضر عن
 تواند شد که تجدید مذہب شیعه بر مخفی بر جناب امام رضا صادق اید و منافعی در باب اهل سنت نباشد و قبل ازین گذشت که اگر
 امام موهوب مجد نباشد ضرر اچسبیت چنانچه باشد و شواهد گذشت و تانده شراکه بسیاری از تجرین و ما برین در زاد گزشت
 مثل حضرت زید شید که مقتدای اهل سنت بودند و در اصطلاح تجدید دین شایب گشته اند و مختصر چون تجدید مذہب شیعه
 یا تجدید مذہب سنت حج تواند شد و قدس لبنا الکلام فی صدر البحث چنانچه نموده شد و بعضی آن متوالفتی یا بامعنی
 و معنی رفاقت و سمیت مرقضی و در وجه لغاه و اعتقاد امامت رانده آنجا و بهت مناقب آن عالی قناب که بارزاه الفتا
 بل اجماع علیه او ماه چگونه متمتع الاجتماع خواهد بود و اگر چه پدید میآید در ذوالفتا خویش بر قاضی شمس الدین خلکان
 در حوی التسلع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المومنین اقترا کند و موسی بن روح و قاضی مایخورد و اگر شواهد بر غیر
 میخواهی که امام رضا نزد قدیمی ماسنی بود باری قلع نظر از آنکه انجناب نیز مثل دیگر امیر المومنین میکرد و البته قول
 امیر مهدی قابل اعتبار است حتی که ماسکت علیه المعصوم فهو حق و مقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان است را راه را
 نمایند و در خطا التبعیه اند و در تلبیس بر روی ایشان مشتوح سازند از جمله که بیانش بطور ذره از بحر و قطره از دریا
 باشد و بشود و بره انصاف بر دو محدثین فخریقین نوشته اند و در تحفه اثنا عشریه نیز مراد است بلکه چون سواری حضرت
 علی بن موسی الرضا بنیسا پور رسید و علماء و مشایخ الشریعہ بیارانش هجوم کردند و میدانند که در مثل عرصه قیامت نظر
 آمد مقررهای از روی هر کسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش نشنود و انرا با آن بر وجهی خاطر نمولید
 و هر امانی از آنکه بر فتن حدیث انحصار و مانند آن او فرمایند که اگر انرا بر محبونی بخوانند از خون خویش بجناب بایر
 و مرغی را از مرض بهمانش شفا بخشد این حسن اعتقاد و این محبت و ستایش با اعتقاد و رفق امام معاذ ان جمیع تواند
 حاشا و کمالین عیان شد که انچه جهاندار اهل سنت آنجناب را مثل جناب مرقضی معتقد سلفای را شایین و از واج

مشارت رسیدند مسلمین صلی الله علیه و آله و اصحاب با جمیع میدانستند و از و راضی و خوشنود بودند و متاک باقی است
استنش را برای مرید بصیرت و بصیرت و چشم میکشیدند سجده کردند کریم و آنکه تقسیم کو تو قلمسور عظیم
که اگر کتب مناقبین را غور بال کنی و از آغاز و انجام تتبع نمائی غیر ازین نتوانی یافت که بنی امیه و کس را
از امیه بدی بواسطه این مرجان و توسط دیگران از اقران و امثالش نیز بر و خجسته و لیکن فرزندان
حضرت عباس که طرقدار عمر بن الخطاب در وقت خطایش با ام کلثوم بر اصول رفتند و سبب آن
غیر از فلاح و نبوی یعنی تقای سقاهاست رزمی چیزی دیگر نبود همه امید را بر سر کشند اگر چه در قضایف
مقتد پیروی چند در شهادت ایاز قشمت بهات و دو سوار ایلین بنظر آمد و یکسریه و یکی بلایل کردید و همچنین دیگر و باره
دیگر که او را کذب احادیث بر طور مجلسی امام سید دم توان گفت انرض مامون صاحب بصیرت برای
کشتن حضرت امام رضا بر روایات معتبره و فیه هیچ و هیچ امامیه را با پهلوانان متهم مسلط گردانید که بر سر
خودشان اعضای مقدس را ریزه ریزه کردند اگر چه مدعی شان بتقدیر پاک خالق ارض و افلاک
چنانچه دانی بر بنیادین بعد ازین از سرست خود خوششهای انگور خورانید که جگر آنجناب را خون گردانید و
مضطرب شد و برخاست گفت کجا میروی فرمود جاییکه فرستادی باز بر روایت کفایه المؤمنین به داماد
دیگر که فرزند ارجمندش امام محمد تقی بود بلیت روح ام الفضل سعادت دختر خود چنان متوجه شد که اعضاء
مقدس او را از هم جدا کرد و لیکن چنانچه امام رضا داماد او لش که در کفاح او ام حبیبه دخترش بود مجروح هم نشد و نه
ماند همچنین امام محمد فرزند ارجمندش از اثر اسی تیج بیدریغ او اگر چه قاتل گشت و لیکن چون او را خجیرین دیدند سلیم
یاقتند و افسوس کردند هم او اگر دوراوی میگوید که اظهار داشت هم نمود چنانچه بعد از کشتن امام رضا شوکاری و دانهاری
بجا آوردند که چون میداد که خبر بر بوشیده ماند نتیجه این مقدمات بر عاقل تنبیهوش مخفی نمی ماند لیکن برای تبصره
عامه بر حریفی چند قصر سلیم که از من احادیث کلینی و شرح فرمودی و دیگر چنانچه فقه کما عرفت هم عیان شد که نوبت بلیل فاروق
از دست دین یعنی دشنام دادن و کبر بیان او چنین امیر المؤمنین چنان سپید که میدانی و چنانچه توان جنت گرداناش علی
روس الاشتهاد بدان قوت و نور کشید که بار بار حاجت عاده آن نیت و از و خبر رضا و تسلیم و نخی متحول کرای و تقیر میگوید چون بار
خلافت بگردان ماند اختی در فیک گفتگو کن و رنه خلافت را بستان چیزی صدور نیافت پس بر اظهار کار بر فقه نیز آنچه عظیم
و توفیق و حرمت و اطاعت و طاعت خلافت را شمعین بجا آوردند که اسامی مقدسه ما بین بامین سر و قهر طاعت نشاند و غاشیه
امام حسین ابر و دش کشیدند و در ج غلامی را ابو بکر و عمر بتقدیم رسانیدند چنانچه خاتم طایفه نیز دال بر آنست که کسی ظاهر شد
و از او توکلیم ایران که سلطنت قوم قاجار است با وصف دعوی مزید والای حضرت ابدیت طایرین داوای حضرت شایع جابا به مقصود
در طاقه خویش که امید آن بود که سادات رفیع الدراجات را بخت می نشانید و مقابل ملک و قهرانه روبروی شان میکشیدند و از آن
خبر میگردید که در آنی امور مورد و عظیم و عظیم قتل و اسیر و رنگ نامر میگردانند پس امروز کسی مانند خلفای راشدین بوجود نیامد
که عمل بر و ال امیر المؤمنین نماید و با ایشان در زمان مشوره قرار و فرموده ایشان را بتقدیم رسانند چنانچه قصه بی ادبانه

اما ادبی خاتون شهر بانو نسبت بفاروق باز اطاعتش خضاب میرزا دلالت بر آن میکنند بر سر فرمود تا او حضرت امام
 را برگزیدای غیر ذلک محال است ایما و الحاح کند که نخواهد بواجبگان رخصه و زنا به غیر مد ایشان را بدایره مؤمنین یا و
 منی الفت داخل شود و مرین معلوم همراه برادران صوری و منوی خویش تا وقتیکه برادر معین او که رئیس قوم کسالی
 بود کثیف را از چهاروب رحلت خود بر وقت در اوراق جواب بعضی از مباحث الفلاح لطافه النقال منوید انچه مختصر
 بدان میرسد که شکی نیست که حضرات خلفا و قیقه در تعلیم و تکریم الهیت علیم السلام فرمودند اشتند مگر انچه شیعه طبعی چند ترتیب
 میدهند که هنوز سخن در آن می رود و هر مجلسی شقی این تعلیم و توقیر را چنان میدهند که خداوند تعالی شان را گویا از راه
 جبر و قهر از ایشان برگرفته و ایشان را با وجودیکه خلق افعال از بندگان میدانند در آن دخل نمود با الحاد و در حق البقیس
 او تفریط و توقیر ایشان حق تعالی بزرگان طلش جاری ساخته و چنانچه ناظرین بدان خندیدند که کلمه حق را هر چند از
 دشمنان دین بکمال اهتمام میوشند ولیکن آخر رفته رفته خبر و کتاب هم می شود و در حقیقت بعد از آن غر و ناموس و
 ادعای دین و ایمان این منافقان برادر می رود با قیام حق و آن صاحب جامع الاصول جانشینک تمجید حضرت علی رضا
 نوشته در عبارتش لفظ امام الشیعه موجود است حالما تفقیش باید افتاد که او در جناب امام چنین اعتقاد دارد و در بنابر
 اعتقاد و درم رفته را مثل سابق و غلی نمید پس اگر مراد از ان تشیع مرفوض نیست یعنی اعتقاد امامت را شده و دیت
 فضایل انجناب و انچه بدان متعلق است از خصوصیات مقدسه و اوصاف کمالیه که اهل حق برای جناب مرفوض می نوشته اند
 و خود انجناب برای هدایت امته بیان آن فرموده و عظامی رخصه نه تیانش رطب اللسان و غوب البیان اند و اقل
 را برای تکمیل ایشان برانست قطعی و جمعی است قومی که صفات قوم شیعه چنین است و رخصه بر هر گام بر خلاف آن میروند
 و بمیدان دشمنی انچه میداد پس هیچ غباری و انجاری در میان نماند بی شک که انجناب مجدد دین متین با معنی
 در وقت معلوم بودند و اگر مقصود آنست که امام اهل سبب تبر و مکر و غل بودند یعنی بدیهی البطلانست زیرا که در
 صورت رضای الهست که محض ریب بیان آن از کتب شیعه می آید با امام رضا و خدای ایشان بر انجناب چگونه ممکن تواند
 منع که معنی این تشیع که بالفعل زبان زد عامه و خاصه است از مل و نخل شهرستانی و الطال الباطل صدر الدین انصاری در
 غیر هم لایق و می انچه دانست که این فرقه خود را با بلید رضی الله عنهم نسبت میدهند پس در انجناب با معنی و درست نمی گردد
 بسبب لزوم اضافه التیالی انچه و قس علی هذا امامی بودند پس معین شد معنی اولش و غباری و شکی در آن نماند
 و الحاح علی و وضوح الحق و ربوق الباطل و در مقام برای تکمیل این فضل از افادات رشید المتکلمین بعضی از امور
 محصلا منقول میشود که گفته آن صحیح و متهمیم نرسید پس بدانکه مرین بعد از عبارت جامع الاصول و قیاسی که از ان
 مرتب ساخت گفته بود که چون تشیع جناب ضوی ثابت شد تشیع باقی ایما بدی علیم السلام از ابایی که ام و انبای
 عظام جناب امامت اب هم ثابت خواهد بود و الا تاویل بالفعل جو البش انکه تشیع رضوی تشیع میجو تا بعد ازینهار شیعه
 نرسید پس تشیع دیگر ایما که مالک این دلیل که مرین برای تشیع دیگر آورده برای تشیع نشان که ان آورد با وجود
 تشیع حقیقی که منافات با تشیع ندارد و چنانچه از کلام این اثر رخصه انچه میدایای می که او امام محمد باقر را در

گفته که ایضا قول باینکه امام رضا امامی بوده اند و چون محمد بن علی الباقر علیه السلام خرق اجماع مرکب است که لا یختفی
وآل این هر دو عبارت که پیرو و پیروی مجتهد و منزه گفتند یکی است یعنی بنده سنیان همه بر راسنی میدانند و کسی از
ایشان قایل بتفصیل نیست که یکی از ائمه سنی است و دیگری شیعی آه پس چنانچه مجتهد قالی بتکذیب لغزش خود پیرداختند
زیرا که میگوید که قدای سنیان ائمه را شیعه میدانند و متاخرین سنی قرار میدهند پس حرق اجماع که از سنیان طایفه ائمه
فرست و تکلم نمودن شیعه او را در عقل عشره مذهب لغزش خود گشتند و اگر مقلدین او زبان تاویل کشانید که مجتهد ما
مجتهد سنی است که جمیع سنیان همه ائمه را شیعی میدانند و یکی و حق پوشی متاخرین را اعتبار نکند گوئیم از انحراف و انحرافیم گفت که فیض
معاصرین ما که نقل میکنند در کتب خود و سیو قالی جناب میرزا اثر نیست بجهت زهد و احتی که معاذ الله عمر قشاش کرد و بلا غیبه بنی
اشتمال نه خود را و امیر المؤمنین اجزش برین رسانیده بود و علی رتقی تماشای آن پرداخت و ذوالفقار برای ترتیب
شان در دست نگرفت پس همه رفته کالید الکلیدانده مذهب ایشان چنانچه بدگوی خلفای متقدمین است قس علی هذا
کفر بالیقین امیر المؤمنین ولیکن یکم که انکاران مذهب کند و ما اعتباری ندارد فالجواب الجواب و التفتش التفتش چنانکه
بررگان گفته اند سه زر گرگان بگری تو اینم رست به تحول و فخر رازی در کتاب نهائیه القول نوشته اه اقول این
عبارت را نیز نقل کشمیری در نامه اعمال خود که زعفران زار کشمیری عبارت از دست آورده و پیرو متقالی بدون اشعار نقل
اذان برداشته و دیگران همه کشمیری را بخد و دجله ملت گردانیدند که با سنجی بیان خطایم انشاء الله تعالی بولیم
بیکدیگر و نه کید و اذنا گشته که پیرو کور اعتقاد این معنی داشته که متاخرین اهل سنت همه ائمه اشعرا عشره را بطرف
خود از راه کجی و حق پوشی میکشند و پیشوا می خود میگردد و اند و قد یا بالکل ششم از حق نمی پوشیدند نمی بینی که این اشعرا
امام رضا را محمد و امامیه را انتساب میکنند و از اینجا بهم رسید و نه متاخرین توانند گفت که ما بذهب خود ایمان داریم
الکون باید پرسید که امام ابی الحسن محمد بن زازی از متاخرین بود یا قدما بقرعه سیر اول یا الیستی بستانیش پیرداختند
نه در هیچ در ساضن بخلاف متاخرین که جمیع ائمه را پیشوا می خود میدانند و مقتدای رفته و تفصیل ایشان
رطب اللسان اند و کتب کامیه تصنیف میکنند و ایشانرا شفیق کتاب العدی نامند و امیر الشن میخوانند و همه تقدیر
تالی بالیستی بتفصیل مذهب کردن انفرن آنچه بعد از تتبع و تحقیق این سقیه را معلوم شده بود معکوس و معکوب گردیدند و گفت
دیگر این از متکلمین امامیه آنچه از قدای سنیان نقل کردند بر غم شان دلالت بران دارد که ایشان در عیب جوری اند
افتاد و اندک گوی بقت ربوده اند چنانچه از رسائل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما یا اعتساف میباید شد و جعل مرکب
برای مجتهدین عیان گردیدیم بذات خود که در صراط این عبارت را از امام مومنون آورده و هم از دست پس خود
یعنی مجتهد الزمانی علی المشهور که از جهت مزید ساد و متندی تحقیق پیر خود را بر او و دلیل که مجتهد قالی بر البال
این معنی قایل نموده بود که بعضی راستی و برخی را شیعه نشان و سنگ لقره در زمره مقدمه ائمه طایفه اند احتشام
مذهب کسی نیست صورت بلدان پذیرفت و کلام فخر المتکلمین بر جای خود ماند و مجتهدین نقض صوارم را هم ندیدند
قطع نظر از ان الکون در ضمن این اوراق به بجهت قلبی باید دیدن و بمبران فطانت باید شنیدن رسیدم بر آنکه از

شید و یار و امیر پیروی آمد پس بدانکه انظار علمای امامیه است که حضرت امیر مخصوصاً جناب امام صادق صدیق و ائمه اصول
را بنویسید اصحاب خویش جمع فرمودند و بنی که درین مقام که بحث مجددیت نمودند که تفصیلی در آن رفت پس در هفتانی
تقلید معلوم همین گفته و قس علی هذا بلکه دیگران اینهم نوشتند لفظ مالیش جناب امیر المؤمنین تعنی و تالیف سه بیت
شروع شده و در زیر پرورد و برتری بود و لیکن آن کتب را اهل خلاف اند و معتقد و سوختند و بدیدار انداختند و بی نام
و نشان ساختند کما فی اللوامع و غیره بلکه کتاب حضرت امام مجدد که از زمانه مشدند پس چون آبیات از ظلمات بدر آمد
به توسط صدوقین و رواج تمام گرفتند و دیدی بایضی را و درین کتاب نگاه کردن که جناب امام رضا نام خود را در آن
درج فرمود و هر چند فروری نبود مگر تخریج هم نمود که برای هدایت خلق می نویسم حال آنکه بر اصول رخصه قلت علم بلکه فرمودی که انجمن
معاذ الله به اصطلاح مجتهدانند رعایا نیست که بعد از دیدنش خواهی گفت که ع قیاس کن رنگستان من بهار مرا یعنی نمونه
آن در سابق دیدی و شنیدی و همینان تحقیق علمای رخصه سنجیدی و چون مبلغ علم جناب مجدد و حاتمیه و ثانیه چنین باشد پس
علم فرزندان چنانچه اولاد ابدال الشریعیه در سیه رسیده باشد که ما خدا را بدیدار و او را بشناسی بفقهای سته که حال شان عنقریب دانستی
میرسد که بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز تمنای اینجی نمیکند که بخوار طبع میشوند پس حال دوسه امام با جمیع
خواه و نخواه میانه از هزار سال چنان بگردان نیست بر اصول فقهیه از ترتیب خود رفته اند که نکاح و الله نظم ایشان بر مذمت کیش
بلند ایشان با امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتاده بود و انهم در شکر خواندند پیداری انگار چونانیکه حضرت رسول خدا پیغمبر
نرسید که او مسلم است یا هنوز مشرک که مانی حق الیقین و غیره و چنانچه ظاهر شد بعد از چندی بنده ارک مافات پرداخت و او را
نگفتند عشق و عاشقی و وعده و صلح وصال مسلمان ساختن متوهم نشود که این غفلت از جناب پیغمبر خدا بر سبیل قدرت و اتفاق
رو داد زیرا که چون خطبه کجایان خود با شاه زمان مشهور لشیر بانو خواند و اینجا نیز چنین غفلت واقع شد حال آنکه
مذمت کیش دودمان تمیز میرمهر را معلوم است که گریه و دند و آتش پستی دستور ایشان قیداً و جدیداً تراجم بحار الانوار
بین که در این واقع هم جناب سیده تدارک مافات فرمود تفصیل این محمل آنکه قطب لا خطاب رخصه یعنی را وندی در
احادیث معتبره از جناب باقر العلوم آورده که چون اصحاب کرام بر اقلیم ایران لشکر کشیدند و غالب گشتند دختره و دهر و
شهر یار را که شهر بانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را و بروی عمر حاضر آوردند و دختران مدینه مشتاق جمال
شان مخصوصاً شهر بانو گشته از خانه پیرون برآمدند و مسجد نبوی صلی الله علیه و آله از نور جمالش روشن شد عمر خوا
که نقاب از روی او بردارد و جمالش به بینش پس منع کرد و گفت که سیاه باد و زهره هر که تو دوستی بخشی در ازانی عمرت
که او را ازین بجز گفت ای کینه مرا دشنام میدی امیر المؤمنین فرمود ای عمر چگونه دانستی که دشنام میدی به بعد این عمر
گفت که او را بفرد دشنام میدی و فرمود که بیات ملوک را نباید فروخت هر گاه و کافر باشند و باید گفت او را که از
اهل اسلام هر که خواهی بشوهری قبول کن و مرا از سیت اهل بده عمر قبل نمود و اختیار داد تا شهر بانو دست
بر دوش حضرت امام حسین نهاد و امیر رسید چه نام داری جواب داد که همان شاه جناب امیر ارشاد نمود که نام تو
شهر بانو نهادم گفت این نام خواهر من است و با امام حسین در راه اکرام و محافظت او تاکید کرد و بشارت داد

که از فرزند پیذاشته که اختلالی باشد پس از تو امام سجاد از متولد شد اینک شنیدی روایت قطب القلاب
 است که راوی در آن به حالت خادوق را بر خود ثابت کرد که او را این مسئله معلوم نبود که نبات ملک را چون کاغذ بر
 نیاید فروخت چنانچه جناب امیر فرمود و ذکر ثابت کرد پس خریدن و ترخیص چگونه درست خواهد بود که حضرت امیر بر آن کار بستند
 و بعد از آن جناب امیر را می بیند که می آید و در محله و نیز راوی تشیع شهر را تو را هم ثابت نمود که خلیفه وقت را که غاصب ظالم
 بود از دیدن خویش مانع گردید و چون در حجاب نقاب پوشیده شریف چگونه روشن شد و هرگاه نقاب پییده داشت
 از مع عمر مال تشیع و عفت و عفت او بی آن بود که از مردی چنان اجتناب بجا نماند آن سوال و جواب که می آید
 و عفت و عفت می افزاید این روایت چنانکه دلی از روایات قطب الدین را ندیدی بود که از جانی چند و دیگران شنیدی
 به طور دیگر در آن دخی داده اند که چنانکه ذکر گشت یعنی آنست که قوام بیاد او میگذرد که بعد از اختیار و ادانش عمر و بر و نش
 گزشت گفت میرست خوشتم می آید چون جناب امیر و بر و آید پسندید و گفت لیکن فاطمه زهرا از من رنجیده خواهد شد بنده میگویم
 که چون این مبارکش از کثرت علوم متعجب بود بخلاف اعضای دیگر حتی که جناب فاطمه زهرا فرمود آنچه فرمود از تشبیه اعضای
 بعیرش کمانی الجا پس صورت مبارکش را بگو پسندیده باشد در مرتبه دلی و قدر افرای شهر بانو در باب علوم زیاد و نیز
 نسبت بحضرت زهرا درین اعتقاد از رفته مدعیان مزید و لا نه بعد یافته به بلع بار وقت کویت امام حسن گفت خوبست لیکن طلاق
 بسیار رسید پس جلوه امام حسین را قبول کرد سبحان الله جرف در اسلام میرود و ظاهر کلام امیر المومنین دلالت بر کفرش دارد
 که فرمود دختران باو شایان را در گاه کاغذ باشند نباید فروختن حقوق جناب زهرا در وقت رعایت کرد و جناب امیر وقت
 نهادن آنجناب که بر دست حضرت عمر کمان قوم دیگر میافزاند و قوع پذیرفت زهرا را هم بجنابانید صد نفرین بریت
 شیعیان اهل بیت که در حق دختر زهرا و دخترش پرست چه قدر مراعات کردند و در باره جناب امیر المومنین آن کلمات اختیار
 نمودند که بلغ من التبصره توان گفت فانظر کیف کان عاقبة المنافقين بلط الغنم که در وقت او چه میدانست حقوق جناب
 فاطمی را نار رعایت کرد زیرا که رسول خدا وقت خواستگاری شهر بانو امام حسین نورین خورا همراه داشت او نه سب وین
 او را هیچ نه پسندید نه اسلام او را تعلیم و تلقین کرد پس در حالت محسوس او را بکلیت چنین فرزند و بلند نمود و آورد و در
 امام حسن عسکری مشرک را پسندید و قد قال الله تعالی لا یؤمنون الا بآیاتهم و لا یؤمنون الا بآیاتهم و لا یؤمنون الا بآیاتهم
 بکند عاشقی که رفتار بود و اما آنکه وقت شب زیارت جناب تون قیامت متصرف شد یعنی دید که تشریف آورد و اسلام عرض نمود
 و شهر بانو بارشاد و خیر بنیادش مسلمان گردید جناب فاطمه او را استیجاب نمود که غشرب از دست مسلمانان به درقا شکست بخورد
 و تو اسید میثوی جلی زلت و کدورت نزد فرزندم حسین میرسی پس شهر بانو حقوق جناب امیر را چون میدانست بر جای خود
 نیست قال الله تعالی بل الله یحیی عیالکم ان هدکم الله فملاکم پس حتی که بود جناب سید و برابر بودند و دیگر را از محله
 و خود از شهر بانو سبب عجلت را در وقت قبول بردوش امام حسین گذاشتن پیر سیده بود و تا این قصه را بیان کرد
 و گفت چون شوهر من او بود و الگه بتزوج رسول خدا او را شناختم و معلم بن معلم المکتوب حارثی این قدر را در زلفیات خویش
 چنان مخفی گردانید که زینهار خادوق و غیر او را مثل عثمان دخی در آن نباشد و بیانش اینک مثل قصه های سابق بر

مجلسی در جلاء الیوم بنی خاندان امیر و الی گروا بنده بود بعضی از اصحاب خود را آورد و دختر شهریار بن دوخته را نیز از آنجا بستاند
 کرد پس یکی را با نام حسین بن محمد بن صدیق از اول امام زین العابدین پیدا شد و از دوم قاسم بن محمد
 امام صادق به رسید از بنی خاندان امیر و الی گروا بنده بود بعضی از اصحاب خود را آورد و دختر شهریار بن دوخته را نیز از آنجا بستاند
 و حضرت امیر خاندان عالم را لعین راحی پروریدند درین تعلیم هم اقرار تمام داشتند بلکه هیچ توفیقی هم در میان نبود که این شوق
 جناب مرتضوی ذکر آن نمود و بلکه چنانچه با قوام عادت و مزجه بسادتن تنها جاد و فرمود و ارکان رفعت آن سرگردان دید و عو
 در باختند و گویا قالب غصری را تنی ساختند قس علی بن جاد و ایران و اگر زبانه فاروقی بود و بالیقین عیان شد که اذیت
 امیر المؤمنین به نیک محضی و غیره و خوی از خلافت خود بچامی آورد و کارگزاری را بقدم میرسانید و انیم از باب قدیم برورد
 بود که فاروق در زمان حضرت صلی الله علیه و سلم عده احتساب در مدینه طیبه داشت و مردم از مصلحت او می شنیدند
 و از دزدان می زدند و لیکن جای که رئیس الکرویین کاری در آسمان نتوانند کرد بدو بیرون و انگلی جناب مرتضوی
 و ملائکه مقبرین اگر بدو را ابراز کش علی بنامید خواهد بر فلک خواه در زمین نغیرت الهی ایشان را خاکستر گردانید و کانی
 معجزه الی طاعه المحدثین ابوبکر صدیق باشد با عمر فاروق صاحب حساب و از عجاایب غرائب الله چون صرا
 ایمی تالیع شریعت غرای جناب سید انبیا بود و حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر معظمه خود را با علما
 از او کرده خویش با پدر برزگوار خود عقد بستند و درین باب عید الملک ابن مردان خلی نوشت و مکتبیت این عمل در آن
 درج کرد و امام سجاد جوابی نوشت رقم فرمود که نیارست روان نمودن چنانچه در وقایع الیغیا نیست علما و ایراقم متفق بودند
 و لزوم امر مشهور و معروفی شرعی را خواستند که تبدیل و تغییر کنند تا به قوت ندرت خود را مشید و موکد نمایند چنانچه مشهور گردید
 که زوج امام لحقه دیگری نمی آید و شهر بانو که کنگر از او و جرحی بخانه رواقه که بلا بود اسب امام حسین بعد از شهادت آن
 سوار شد و اسب او را بویست بن بیکر که بلا در کوه هرا بول و در بود چنانچه در واقعه دیده یا شنیده باشی مجلسی با آنها
 دعوی تحقیقات آن مقدمه مشهوره را باین روایت بی سر و پا کان لم یکن شیامی گرداند و نمیداند که جهاد امیر بر تاویل
 قرآن مجید بود و نه تفریل چنانچه عقیرب خواهی دانست و آن روایت اینست که عبدالمدین عامر چون خراسان را فتح
 کرد و دو دختر نرید و دو شهریار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از آن هر دو با نام حسین داد و امام زین العابدین
 نزد به رسید و او بر حجت الهی و اصل شد پس یکی از کثیران امام حسین امام زین العابدین راحی پرورید و امام او را
 مادر میگفت بعد از واقعه که باین کثیر را امام سجاد که او را مادر میفرمود یکی از شیعیان عقد نمود و پس مشهور شد
 که حضرت سجاد مادر خود را بولای خود و الکاح فرمود بعد ازین مجلسی بتقدیر الهی بیدار شد و دانست که هر یکی از آن
 قوم که بر تاریخ نظر دارند خواهند دید میگوید که اقوی همین است که شهر بانو را در خلافت عمر آوردند و احتمال دارد
 که یکی از رویان را اشتباهی پیشتر آید که بجای عمر نام عثمان گرفت و لیکن خلافت اول که باین محکم الملکوت حارثه
 روایت نمود که جناب امیر یکی را و الی گردانید و او چنین کار سترخ امر بزرگ بعمل آورد که دو دختر نرید و دو
 رانند و جناب مرتضوی فرستاد تا آنجا تقسیم برد و بر هر دو نمود علی بن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق

زیاد تر است بسبب اختلاف عثمان بخلاف فاروق نسبت بخلاف مرتضوی نزد یک تر بود و خدا را هر چه را چون
 هر اوست مفید حاشی و درین کسری از اختلاف دخل نتواند بود پس هر چه از امور بخوبی خلفا و لایق داشته باشند آنرا
 یا لغز و رت باطل نامید کرد و در غیبت و نهی جناب مرتضوی اگر چه خلاف بد است و اجماع پیش آمد باید بود و غرض آن
 او غان کردن و توجه برائی نمودن که مصداق خبر بر سر از گناه بوده باشد چنانچه در بعضی از مراجع مجتهد الزامی هم دیده
 باشی که امری است نه خلاف اجماع است و در خروج بودنش همه عام و خاص اتفاق دارند و مجتهد الزامی آن حدیث
 را صحیح میگوید و لغز باشد من جملة الاخبارات و قس علی بن اسمان الی بن کعب که از قرار اصحاب کرام است و اعظم
 قناریت او را پیروی کرده اند بجای عبداللہ بن سلول رئیس المنافقین نزد فریقین الی خیر ذلک ماصد عن
 المجتهد الطایم الجول مخالف للعقول المنقول و چون کلام در اشتباه رواه پدید آمد که با عوان مجلسی بجای لفظ عمر
 لفظ علی آوردند مجابا ت فاروق را مجابا ت مرتضوی گمان میبردند و آن بجا دان خوان باطلیم شام باشد یا متعلق و
 باینکه در دم همه تعلق داشت به شریک کتاب حر و بامیر المؤمنین بر تاویل قرآن مجید بود و بر اشتباهات لغات آن کفار
 و کفرین نبوت و قرآن مجید و این از اهل اسلام بودند پس اگر کسی از رو داشته باشد اشتباهات و اشتباهات رواه
 و حمل کردن امام عظمی احادیث معصومین را بر این به بنیید باید که کتاب تهذیب الاحکام رو آورد حتی که انهم در یقین
 مقداره از چیزی گفته که دو مشت فرموده بودند و راوی دو را یکی خمیده و یاد داشته و چون در روایت فک الحقی
 میگویند که حدیث را راوی یعنی غضب داشته و لفظ را با معنی آورده گاهی گردن را گاهی ایشان خود را میگوید و زمانی
 تمام قایم میکنند که این اشتباهات و کجاریات بالمعنی فاحشه و یا اولی النبی بالجماع کارها اصعب دشمنان اجل است
 و اصحاب امیری پس عجیب سراپا تفکیک است زیرا که حضرت امام رضا مجید دین شیعه در کتاب فقه الرضا که صد و یقین
 رخصه اندر یکمال طحطراق رواج دادند آنچه نوشته و ثابت بر آن دارد که امام محمد حرج اولی اصحاب را ماخذ علوم گردانیدند
 پس چگونه اقله کرده شود که عالم انجذاب و علوم جناب امیر برابر باشد چنانکه شیعه مجید پیش زمان بمسوات عالم حضرت
 نبی و وحی قابل شده اند که یکدانه را در یکی و زیادت گنجایش نیست و متاخرین و قدای بر بلند و بعضی علوم جناب
 مرتضوی امیر علوم مصطفوی را زیاده میدانند و مدلل میکنند که امای المناقیه الموضویه و اینکه دیدی و شنیدی نسبت
 باصحاب بود که این آن بودند که امیر پیروی شان کنند که و الذین اتبعوا ما یخشاها و برای عجیب و غریب آنکه لایحه
 و زیاده را که در اضلال و تبلیس مثل زرار و شیطان الطاق انگشت نامی اتفاق بود و خدا اینها را نیز از اساتذ
 خویش قرار دادند و نیست حال امام محمد تا میتاخرین مقلید بود و رسید پس مجتهد الزامی که عبارت امام فخر الدین را ذکر
 میخاند و ما در طعن بر آن می ریزد و در تحقیق تار و پودر پدر خویش را بر هم می زند که بر غم شود و البته بود که صریح اجماع
 لازم می آید و فکین که خود را اصحاب رخصه بر خاست علم دلیل است روشن چون جمع و انچه از انچه شیعیان
 در باره فک منظره جناب را می آورند دل بر آنست که انجذاب از شیعه ان حدیث را که در کتاب سکوت
 تمام است که در مذکور و اقرام نور و مذمه چنانچه در تالیفات فقهی نقل شده اصول الشیعه دیدی و درین مجتهد و هم مجتهد الزامی

و انستی به انهم ازین قصه سمت منوح دارد که بر یکدیگر و آیت قرآنی هم اساطیر داشتند و بعد از سکوت و الزام آنرا از
 جناب امیر موختند و اگر این ساسا را فقط در قصه نمک و بیان اعلا مصوح از دعوی میراث و بیب و دوستی و غیره
 آن حرکت هم پایانی ندارد و منقضی آنکه نقل قول امام رازی مرخوم مجتهد عالی و امثال او را که معاصرین با یکدیگر میکنند و
 هیچ اعتراضی بر فخر الکلیج دارد نمیشود چه زیاد و چه کم نیست که متاخرین امیر و پیغمبر مانند قدیمی خویش نبوده اند
 و این امر بنده ان بصیر از عقل و فکر سوزناخته اند زیرا که قومی باشند و علوم شان چندان مساوی باشند که داشتی که بقایات
 و یکدیگر اند نه باشند مستبعدی نماید و بی تردید علوم ایشان البته مستقر نیست علی این امر رگ بجان و ایمان را می خراشد
 که در کتب دین و ایمان خویش بهالت بنابر این پیغمبر را درج کرده اند و نقل عمد در دعوی برای انجناب بر کافی
 و غیره افزوده و بصحت رسانیده قایلند اما این پاک کجا گفتگوی حضرت سیدالانسان نزد ما که تعلق تحفیه و تعلیم آیت
 و حدیث دارد و پیشینه مجتهدین است و کجا مرتبه چهل و سلب ایمان از دعوی و فخر غلطی و خلاف آن نمودن و کجا خیال
 فاروقی و سختن و انزال بسوی خود کشیدن الی غیره و کجا ممالاقتیهای و الحمد لله که کلام امام رازی دلالت بر تبیل
 ندارد و لیکن در معنی آن اتقید مسلم است که آنکه که جناب مجتهدان مانند حائیکه قدس و شافعی و غیره او را حاصل بود و انجناب
 است که مجتهد تیره همین معنی اضافی فهمیده و هر گاه کتاب امام رضا را متبیین کنی افتخار میفرمایند بر شافعی که محمد بن اسیر
 مطلبی بود و معذرت اگر کتب اصول رفته بر کشائی عیان تواند شد که در معنی استبعادی نباید کرد که در قرآن اول
 بعضی از اولی اصحاب علم حیر می دانستند و اجله ندانستند و این معنی اضافی سبب استبعادی نیست مگر نه بنی که
 شیخ المتقلین در تهذیب آورده که حضرت امیر که نفس رسول مقبول بود مسیله نقص ضروری نمیدانست الا بحجرتی نقل
 توسط مقداد که تشبیه او گاهی بکوه و زمانی بقره و اوقات امیدهدی مردیست و انهم بعد از کلام انجناب حضرت
 زهره و مردی بر آن که نظریات سنی سال از عمر شریف گذشته باشد و در حصول علوم که فی نظر با نچه شاعرین
 کلینی و غیر ایشان متفق کرده اند حکمی کلانی نتواند کرد و اینها تا سلسله امامت حضرت امام نرگسی هستند
 که اگر در جایا بقا فرخته نباشد و قمر انجید تلاوت میفرمایند چنانچه از تفریح ثنائی تا هرست که قرآن سینه
 است و همین ترتیب چنانچه این رئیس علمای قوم در جواب مسائل طرابلسیه تحقیق کرده پس البته اگر بای
 الضاف در میان باشند مرمون احسان جامعین نشدند و اگر قرآن مجید اهل بیت میخواهند لا جرم
 سیر را هنوز بعد تر ارسال تقریباً ندانستند زیرا که آن نسخه منسخ التلاوت است بقشوا می جدا حدیث یعنی
 امام صادق علی ماروی لقه الاسلام عند سیم فی الکافی و علت این امر آنکه هنوز وقتش نرسیده و نیز اگر
 است نیز بطور امام نرگسی و رجایی و اگر شاید حکمی جدید فرارسیه مخالفت اشیه امام صادق فرمودند پس
 این کل دیگر شکفت یعنی عیان شد که امیر هدی شراعی بعدا گاه داشتند و مانع این شریعت نبودند
 لیکن چه لطف و چه فایده که شیعه خود را در آن بلاد نتوانند رسید دین سیر و تاشا متوانند دید چه جای
 سنیان خوبی آن بود و لطافت که ما هم همراه معاصرین میفرستیم و نه از دل سیکشادیم و آن که از برابر را

میدیدیم بهر عمر ملاقات دوستدارانست به چه نزد حضرت از عمر یا و دان تنه باد دلم بپای و دان عمر می بالید که
 باغبان همه مستند و بوستان تنها یعنی چنان بام در کسی ریجانی سوسنی درین مبارکیت را چنان مدهوش گردیدند که از حال
 خود حسابی نبردند گفتند که در غیبت اند یا ظهور یا نبی است را نمی خوانند و ظهور و غیب را نمیدانند و لقد اجاد الی الحق حیث
 باقال حسن گل و شش چنان بر در ششم پوشش پاکر چمن بر تو خورشید بروی پوشش به بالیده کلام رازی چنین است
 که مورد عین و غضب مجتهد شود و برای او مفید افتد افسوس نیست که کتب مذہب شیعه در الوقت متداول نبود بلکه با
 نمیشد و در نه تعجبش از کی به بسیاری میرسد اگر خواص میزد و در کتب شیعه عموماً و خصوصاً میزد و باستانه و
 شرت می شنیدند که بهرام تدریس روح انجم همراه دارد و اسم اعظم زیاده از پیغمبران میدانند و تعرف بر عوالم اربعین
 او را حاصل است و لوح محفوظ بر روی مبارکش کشاده و جمیع علوم بکلیات و جزئیات آنها در عمود نور می پیش او افتاده
 و با این همه اسباب غیر از وایای جنون شستن و برای اقامت امور دینی بنور بهر بنیاد است و هرگاه با اینهمه تحیل
 و تفسیر جمله اهل بیت محاذ و اندیشه تیرانه که رئیس الشیوخ مجتهد الزمائی است متمسک باشند بجهل متین محبت اهل بیت ما و
 است که پیرو شیعه اول یا ششم جمیع اهل بیت نبوی را دوست داریم و هر یکی را در جبهه بدر به ستایش کنیم و بهرام
 را موافق واقعیتانیم و ایشان را از تمتهای رفته پاک و صاف داریم چنانکه مشیت با و نال مقدسه اجد عترت و ذوال
 بنیادیم و لیکن بر سر هر چه پیش از انصاف که بر باشد چه چاره است بلکه بنیاد است و تمام آنجا که علاوه آنکه بهر چه یاد کردیم که علمش زیاده
 فضیلت خداوند بجا نب و ست سالانه چنان نیست که او پنداشته بلی کثرت علم غیر از اسباب اوست و اگر مدار
 افضلیت فقط کثرت علم بودی به حضرت موسی چرا عتاب آمدی چون برای نفس تنویش پنداشت که من اعلم
 نبی اسرائیل ام و چرا ما را بفر و تعلم گشتی و درین معنی الله شبهه نیست که حضرت موسی افضل بود از حضرت
 سفر و جمیع معاصیرین خود که لا ینحی و نیز علم حضرت جبرئیل زیاده تر است از علم حضرات انبیاء و رسل مطلق
 شایع حتی حضرت رسالت سال آنکه موصول است از ایشان نزد رفته نیز ختم که در آغاز ظهور ایشان بکاسه لیس
 معتزله اعتقاد و فضیلت طلبانکه داشتند باز قائل شدند با فضیلت انبیاء تا بوقت اینمعی رسید که متاخرین این
 نیز از جمیع انبیای متقدمین افضل اند کما فی تفسیر الکبیر و التحدید و النوارم علی الشریب فحول الاطین او سیاه و چون
 پس ناشی از سیاه درونی و تیره باطنی است الخ اقول سیاه پوشان و دنیا خزان و دین فروشان و تیره
 باطن و فکاک دماجن آن قوم مطر و داند که در کتب دینه خودشان نوشته اند که نور شاه ولایت در زبان خلق
 اهل بیت مبدل شد بطریق و ما میگویم که حیث امانت خلفا و تدبیر مہمات دینی نور حضرت یحییٰ بن یسویس در شرقی
 معصوم نور علی نور بود و امت محمدی آیت کریمه و الکیل الذی یقضی در باره پیشوایان کفار میزدند و رخنه
 سیم کار و تیره در دین در مجامع سید و هم از سحر ایت مذکور را برای چنان میزدند که نور در خشان روایت
 میگذشت و مجیب محیب بلفظ مذکور اشاره میکند بکوفیان بر فاسلف رفته استقیما و حیدر طرز سیمه در بار
 که بنحیض و مجامع مجلسی را باب اتفاق و تفرقه اند کما نقلت اسبقاً و از ده هزار فقره و الحیان منقول است

فرستادند و چنانچه حسین را از مدینه طیب به طیب بصره و حق بهمانداری نپایان دادند که تا امروز این قصه
 در زبان بر صغیر و کبیر است بلکه بدلت مقتل ابو مخنف عمده الاخبار برین نزد جناب امام حسین صدیق
 و نبوت پیغمبر از نامه کوفیه سید نامه جمع شده که این طاوس میگوید که در روزی ششصد و شصت و شش نفر
 و چون اسیران اهل بیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که راز و رغن از آن شرمنده باشند سفید
 کوبی و نامگذاری بجای آوردند تا اهل بیت حضرت سید الشهدا لغت و تفسیر این ایشان بدین عبارت
 بیان کردند که چون شما سوگواری و ماتماری می نمایم باری نشان دهید که آنها کیستند که ما را قتل
 نمودند و موجب چنین مصائب گردیدند پس مجیب متعجب بدین حدیث و مانند آن اشاره میکنند و این
 سلیم رفته سیاه در زن را کجا حاصل است تا مدعی او بجهت فخر و در برابر انصاف نهاده و شهادت
 دلی حرم امیر را کجا است و از عبارتش قیدی که مانع از تقیم باشد یافته نمیشود بلکه هم بر قدامی رفته که
 چنین احسانات و اهل بیت خود را صدق آن ادنی و النسب و مطابق واقع است که مقصود نشان بدین بود
 که تخم سادات رفیع الدرجات باقی نماند و متاخرین نیز که مصداق علی انما هم بر عون اند و درجه شمول دارد
 و مدعا نیست که اگر اتفاق بیزبان سابقین و لاحقین لفظ شهادت جاری شده و میشود عمدتاً از خوف
 اهل سنت و خویشان ایشان خواهد بود و خوف رفته قبل ازین زیاده تر بود کما لا یخفی و قس علی هذا تا گوار بود
 یقاین نسل کور کوفیه مظهر و دین را که چنان ظلم روا داشتند پس چگونه یقارار میخواهند و البته تابع ضائق
 منافق است نه محصل پس حکم مذکور برای همه خواهد بود پسین که مامون بعد از آن چه کرد و همین میخواهد
 کسی باقی نماند و قس علی هذا ملوک ایران کی میخواهند که شیخین زیاست باقی نماند و از کتب اهل تحقیق چند بار
 دانستی که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست و انصاف بکن که چون محدثین با چنین حکم کردند
 پس احتمال عید از ما مردم کلمه بر خاست که روزه بعد از هر که جمع نمی شود و امری احتمال عید برای شیعه باقی
 مانند که یقین بریت روزه و سردارید و بر امام صادق افترا کردند و هر که روزه دارد و شتر او همراه این
 مرغانه و شتر خواهد بود کمانی واقعات که بلا هم میگویند که اهل سنت قایل بر روزه اند و بدانند که چون طعن بر
 ایجاد عید بود و روزه در عید حرام است پس طعن مذکور هر که میرسد فاعلم و ایا اولی الا بصار و از لباس عید
 که سیاه بود لازم نیاید که سیاه پوشی سنت است بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که هر چه را عباسیه
 بعمل آوردند سنت باشد و مرتبه استجناب دارد این قول را بدون دلیل کسی اصناعتواند که در حال
 در کتب شیعه از ائمه هدی مردیست که لباس اهل سیاه باز است پس الزام محقق شد و مجتهد دلیل قائم نکرد
 که هر چه صد و یافته از خلفای عباسیه بدرجه استخوان میرسد و اگر تفصیل بنده و بست شریعت مظهر
 میخواهی و حجت الزامی را نماداری و در تفاسیر خویش باجا و بی حد حضرت رسالت پناهی متوجه شو که الله الاسلام
 در کافی با طهار صاحبانی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکمل مفتوح شد مردان بیعت حضرت

بجهت انرا تشریح حضرت امام رضا را از دست خود قتل نمود باز آمداری بعل آورد و متوجه شد قبل حضرت امام محمد تقی
 پس درست شد که ماتماری و سوگواری فقط برای بقای این نسل ظاهر بود که قدامی شان این کفر و فحاشی را
 ایجا کردند و خلف شان بران میر و نواز بزم مجید بقیعنا می نمود و قرانی و فرائض و اقلیدر گفت که بجهت بقای
 نسل معصومین این خوش خروش و سیاه پوشی و ماتماری میکنند و تقلید سلف خویش نمایند بجهت خود را
 دنیا همین امر محصور میداند که بهر چه سنی گویند و باید که در اگر کلمه طیبیه باشد تن بعد از خرافات چند شمردنی تازه تر باید شنید که
 از تفتیح فیه خود که هر روز و شب در سرتی است زینهار تر اندیشیده تراند و احوال و غیره که بنحو تیرین و بوجه درین مجلس
 هم بیان شد که موجب سوائی اند به شایعه و سبب نکویش و فخرن ایشان است بار دیگر شروع کرد و بسبب حمل مرکب که
 معتقد می گشتند و آنست که رخصه خدیجی در چند هزار محالی برگزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون
 هر دو بلکه بیکر آن تیر سواره جناب میر بودند و قتی که آنجناب بر بساط ابر همراهین رفا سوار شدند پس بصیحت شریف
 سیرهای عجیب تماشای غریب رشتاده میکردند و در کمال لذت بود و دند و هرگاه با قوم عاد و طاقی روداد و معنی فلان را
 الجمعان نمودارند و جناب امیر ایشان را با سلام دعوت فرمود کسی از ایشان توفیقی نیافت که بر فافت جناب مر قنوی
 پیرواز پس آنجناب تنها بمقابلتشان قیام فرمود و و ملاز ایشان بر آورد و در بای خون جاری نمود و طره اندک
 معنی مشافله که صورت نبود که ایشان واقعه را نتوانستند دید و حال ایشان چندان متغیر بود که طیر از و اج
 نشان بر دار نماید و اگر حضرت امیر در عین جهاد برای استیالت ایشان مر لعت نمیکرد و دست مبارک بر سپهائی
 ایشان که بعضی شصت سال رسیده بودند و بعضی از سه صد سال میخاد و در گردن نیما لیدند شفت کفن و دفن ایشان را
 نیز بر حضرت امیری افتاد پس ایشان را تسلی داده و دست مبارک بر سپهائی نهاده باز بقیه قوم عاد را بر روز بر
 گردانید و کسی از ایشان رفیق نشد و دیده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر روز این قوم جو فروش گندم
 بر اصول رخصه طاق بخت بر میان جان می بستند و عهد و میثاق را فرمای آن می شکستند تا آنکه تیر نزد از
 با آن اخلاق غشیم علی رسول لاشتهاد این قوم رویا به سیرت را لذت فرمود چنانچه در جلد اول کما یبغی در
 گذشت و از اینجا است که آنجناب از وجود و عدم نشان حسابی بر نداشت و ایشان را بر بر پیشینه نه پنداشت
 و مانند پیران نابالغ انگاشت و دانست که من جبر المجرب حلت به اندامه و هر خپاد می بدنی الطبع و محتاج
 بتشارک و تقادون است بیخ خبری از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از آنچه ایشان مصدر امور مذکوره گردید
 آنانکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهد مشرفه بودند در عین کارزار داشتند و نایب کار حضرت سید ابی
 برست و دشمنان خود بخوار سپرد و مصداق لولی ادا میشدند و کفر می آوردند و از عبدان المنافقین فی الملک الاسفل
 من الناس می اندیشیدند راست گفته اند حکامی ملت اسلامی که سعادتی را از زبان نصیحت کرد و پیوسته بی نهر اسبک ساری بودند
 بجای آنکه مصلحت اول لفظ مجتهد میخوانم و بنایت الهی وزن از جت بسکارتی و بریم نمی شود حیف باشد که این مصلحت اول بر چشم
 خویش در کتاها می بینید و باز تر از این مطاعی را از سر میگرد و باز هیچ کسی را نمی پذیرد و می نویسد آنچه بر او با فحش و فحشه

می گرد که پس بمقتضای اهل نفس علی نفس عیب خود و پیران خود را بر دیگران نمی بندد چنانکه جناب پیر سید سرور
 عالم را در معارضی و محروپ تنها گذاشته بدست احد سپرده بودند البته کاره از بقا و حیات آنجناب و اولاد او محاذش
 بوده اند و کذا من تبعهم واقعی نامهم و از کتاویردن مجزه البساط و کلاواتی از غنای و نشاط رسیدیم بحاجات شریفه
 که در مقام جناب مجتهد طغام فرید تحقیق خود را در آن ریح نمودند و الفاظش چنانچه دیدی نیست فخر زاری که از
 انعام علمای اهل سنت و مقلب امام است و نقیض کیری می فرماید و من المنتمین عمر الانه کم من اول المنتمین
 و لم یعدیل ثبت علی الجیل لی ان صفه النبی صلی الله علیه وسلم و منهم الفیاض عثمان مع رجلین من الانصار فقال
 لیما سعد و عقبه انهم مواخی لفلان و صفه البعید انهم یحیی البعید قلت امام فقال لکم النبی صلی الله علیه وسلم القدر و تبعهم فیما و انما
 لبعید بداند که از صحیح بخاری چنان واضح میشود که عمر رضی الله عنه در محبت شریف ماند زیرا که صاحب بذل القود
 فی سنی البعید بنویسید عن لقلا المر و ایست آنچه دلالت بر بقای ایشان بر فاق حضرت صلی الله علیه وسلم
 دارد و امر عقلی است که در واقع احد رئیس مشرکین بعد از ابو جهل بوسفیان بود و چون او از قتل جناب پیغمبر
 بلند شد البته مقصود اصلی او و بشارت قلبی او تحقیق این امر بود و خاصه پس برای او را که شهادت حضرت خود را و
 متوجه شد و ایشان را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگر چه از خاموشی اصحاب قتی که پیر سید از حال حضرت شادان
 و در همان گشته بود که حضرت شهید شد چنانچه می آید و عرض نیست که چون در الوقت فاروق رفیق حضرت بود و
 بعد از آنکه مسلمانان رجوع کردند و بحرب شدید بر کفار غالب گشتند و او خود هجوم کفار را از مقابل حضرت پیر ایشان کرد
 که با مردمی فی الکتاب و الشریک نخواستند و این امر مثل بدی است که ما لا یخفی و هرگاه بصحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب
 سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین و ارباب سیر و مورخین می نویسند که از جمله جماعت ثابت قدم و خیر
 منظمین بودند و چون این قیصر بشمیر حضرت زد و شهرت یافت که حضرت را تشبیه کرده بوسفیان برای تحقیق
 در رسید تا در یاد که حضرت صلی الله علیه وسلم زنده هست یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف و لفظ او این بود فی
 محمد حضرت پیران خود فرمود و جوابی پیر سید پس از حال ابو بکر پیر سید که انی القوم این ابی تخافه پس همه خاموش گشتند
 و جوابی ندادند و سوال او ثالثا از عمر بن الخطاب خاصه بود که انی القوم عمر بن الخطاب بن وقت هم کسی جوابی نداد
 پس بوسفیان گفت البته انهم کشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد اگر چه بقیه را شده و با او بلند گفت و
 را که در دفع گفتی ای دشمن خدا حق تعالی انهم را بقید حیات گذاشته برای کشتن تو بوسفیان صحیحی که پیر نام داشت
 شروع کرد و اعل و دهیل حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که جواب بپرسید پیر سید چه جواب گویم حضرت تعلیم نمود که الله
 اعلی و اجل بوسفیان در جواب گفت لانا القری و لا غری لکم لکنی برای اعانت ما غری موجود است و برای شما
 مددگار نیست حضرت فرمود جواب بپرسید پیر سید چه جواب گویم فرمود بگویند که الله مولنا و لا مولی لکم یعنی خدای
 عز و جل ناصر است و برای شما قبح دهند و لغت کنند نیست و این کتابی است در فضیله احوال مقدس که
 از کتب معتبره جمع کرده و اگر تفصیل این قصه زیاده ترمی خواهی پس بداند مقصود

باندات برای کشاران بود که حضرت را بکشند که درین ایامی ایشانرا بحکم الهی برهم فرموده بود پس بوسنیان فرستاد
 چشم زخم بر لشکر اسلام افتاد و حضرت خیم برپا داشت غیر از شش تن زندانی از برابریه زیرین از جانب بسیار که چون
 این قبیله سگلی نزد برودی بسیار گرد و خفته خود روز چهارشنبه شش دهنل شد و بعد سه غنیمت سوار بر وقت اسباب
 التماس کردند که رسول الله وقت و عابر قوم کفای نیست که ترا اذیت دادند و غمی که دارند حضرت دعا
 نمود اللهم ابد قومی فانهم لایعلمون بار خدا را و بما قوم مرا که ایشان جا بمانند و این امر بخان نیست که در یکدک است
 باشد و تسویر قباایل را در آن راهی بود و ملتزمین صحت نیکان ملک مانده مانند ابل ریا و سمع از گرد و منافق
 واقعه را بهیمن طور نقل نمایند و سوخ قلبی و ثبات قدمی برای چنین غلطی و قیل و قال بوسنیان و فاروق با
 روایت میکنند و تاکیدات جناب این روی را در عنود از اصحاب بتقیح و تحقیق می آرند و ثبوت قوم عیند را باید دید
 که این روایات صحیح را گذاشته بکتب دیگر که التزام صحت در آن نیست متوجه میشوند پس بعضی از در مشهور
 روایتی تخفیف کنند که جوابش در کاشف اللتام عن تبلیغ المحبت المقام تفسیر مذکور است و تازه ترا نکه
 در انتم ثبات اقدام بخین مروی ضمیمه قبل و قال حضرت عمر با بوسنیان و انیم از آن بدلات آن کلمات عزرا بملام
 ظاهر و با هر که بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم رو بسای قلیش غیض غصب عداوت و حسد چنانکه با صدیق
 و فاروق داشتند با کسی بدشتند و بر ایتها میگردانیدند ایشان را در عداوت و جناب بود یا این و می بود آنچه در اصول و
 معقول و منقول سیریه تحقیق در بر پوشیده غیر ازین نیست که تعارض و مخالفت فرع تکافوست پس چنانچه حضرت
 محمد الزبانی در ضربش جدید با بجا موجود سیریه صحیح برای روایات صحاح البته حاصل است تکلیف که در امام
 مخالفان این بزرگان اتمام رخصه معلوم است آتش دهنوی ایشان را نیز قبول است چنانچه ابن سبائین بعد از
 که محدث مذکور سببه بود و دیگران هم برای ترویج مذمه بهار نفس چپاساعی که فرمودند و اگر قصه بیل کتاب
 در مشغولی مولوی مضوی معلوم نمیشد میگفتند که نظیرش را در دنیا بقصه یاسی پاستانی نشان باید داد
 احمد سعد که کنون کسب متشاور متفانند و ننگست چه جای آن که خود حق تعالی فرماید آنچه دلالت بر آن داشته
 باشد که حال رخصه حاسدین از کفار و منافقین کمتر نیست قال تعالی لیبیط یوم الکفار و قس طه
 در تفاسیر که از آن زینهار بطریق صحیح ثابت نشده که این بزرگان حضرت را در آن موکه گذاشته و بفرار نهاده
 باشند و از کتب معتدله نیز عیان شده که سبب اقمه خیانت بود که حضرت را نشا خند و ندیدند که در این
 صدقات بر زمین افتاد و اول کسیکه شناخت کعب بن مالک بود که بجز ویدن نعمت غیر مترقبه مردم
 شده در ادا و او که انیک حضرت پیغمبر بنیایت این روی موجود است تا جمیع شدند و دیدند که ابو بکر و عمر و
 و جاعلی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم همراه حضرت آمد و در مجاهدات و سینه و تحصیل ثواب
 یقینی سحر و فاند و اگر در عیقام اسامی کتب را ضبط کنیم موجب تطویل شود و چه بچنان نقلی عیارات
 کمالا یحقی و اگر گنبد که نام ذی النورین مکرر شده اند پس عیان نشد او کجای رفته بود و کوهیم با نیکه عمارت

از کلمه ای و اساطین و هرب رفته رونق افروزند و در مقام اگر از اقوال فقها چیزی شنیدنی باشد بگویند
دل شنود که صریح است در آنکه جماعت متفرقین از جهت فوج کفار که از عقب هجوم کرده محیط گشتند پس در
زیر کار نفس قرانی چنان ظاهر میشود که هرگاه نوبت مخالفت از تضعیف بگذرد و یقین بملک رود و در اصل
اسلام رو بیا بند کبیر نیست بهین صاحب تحفه قدس سره العزیز ابو القاسم قمی صاحب شرایع
چیزی نویسد و چه نقل مینماید باز میفرماید که در اینجا همین صورت بود زیرا که در کربلا که یک از هر دو طرف
زیر خیم سرمام شترکین آمده بودند و هرگز نیز با آنها خطا نمیکرد و ناچار عقب باز گشتند تا کفار در میدان
بر اینید از راه فرار حمله نمایند و در مقام حال بر ایشان گوئی و سر از شکی جبهه ازمانی بایزید و بعضی
از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعہ بندد و آمده و من خطا و ارامی شناسم زیرا که رقعات و تخطی
بود و معاملات آمد و رفت کتب که متوسط احباب فقیر بودند و من موجود و در حقیقت آن افادات حرکت
بسوی کربلا هم اندوختن گفت می نویسد که فی تفسیر الکبیر المسئلة الثانیة قولان یکین ششم عشر و من صابرو
فیظیروا ماتین و ان یکین ششم یایه تعلیل القاسم الذین کفر و اوجا صلمه و جوب ثبات الواحد فی مقابلہ بعشره
فما انفکده فی العدول عن هذه اللقطه الوخیره الی ملک لکلمه الطویل و جوابه ان هذا الکلام اخذ و علی و فوج
الواقعه و کان الرسول علیه السلام یعتل سربا و العالک ان ملک السربا یا کان من یقتض عدل ما عن العشره
و ما کان تبریه عن المایه قلندا ان منی ذکر الله تعالی بدین العین خلافته انکدین کریمه و کریمه تا سنه آن و پاره
حکم سربا و بعوث ارد شده و حکم ما خرج فیه یعنی صورت حضور نبی با امام و صف جواد و ان مذکور نیست تا تکلیف ایضا فی چگونه
عاقلی توهم می تواند نمود که در وقتیکه رسولی ان بنفس نفیس شریک مکرر قتالی بوده باشند قرار بران حضرت راستها اگر داشته
جابر تواند بود سبحان الله بدین نخل کبری ما حفظه که نیست که در هر دو تاویل و توجیه قرصی یکبار خود چنان می پوشد که در
اعتراض پیغمبر خدا کشاده یعنی صحابه که قرار کردند امر واجب یا تحب یا بجا آوردند پیغمبر خدا خلاف حکم نفس قرانی نموده
اختیار فرار بر قرار کردند مخالفت و الهی و مستحق عقاب و عیاذ بالله شد ندا حق پاس حق صحابه با هم
می باید که پاس آنها جواب سالت ماب اعا صی قرار دهند فلا یقبل و هدرین جا گفته بر لفظ ملت له المرنمه و بعضی
فتاوی ای اهل سنت هم مثل اینچیز مختصر نافع و شرایع آورده مذکور است و هذه عبارتة قال محمد رح لا احب لرح
من المسلمین به قوه القتال ان یفر من رجلین المشرکین و لا باس ان یفر من ثلثه او کثر و احلم ان فی الابدان کما
لا یحل للمسلم الواحد الفرار من العشره من المشرکین و کان یزیمه ثبات علی ذلک علی فتاوی علم علی ما قال الله تعالی
ان یکتفونکم عن عشره و یحاربون یعلیوا و یأبسن و ان یکتفونکم عن ثلثه و یعلیوا و یأبسن و ان یکتفونکم عن ثلثه و یعلیوا و یأبسن و ان یکتفونکم عن ثلثه و یعلیوا و یأبسن
اکن جفت لله عنکم و علم ان ینکم صعبا قال شیخ الاسلام ابن الواحد لا یفر من الاثنین اذا کان لایطبقهما انا و
کان لا یطبقهما الا باس بان یفر منهما حتی لا یصلح لقیافه انفسه فی السکله و الیذا شارح رحم فی الکتاب حسب قال الاحب لرح
المسلمین به قوه القتال ان یفر من رجلین من المشرکین انتهى چون این مسئله متفق علیه است و اختصاص

با شیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز مخصوص پس ناصب نشنل چرا میگوید که صحابه یکبار که فرار نمودند و رفت
 غریب فریقین و مطابق نفس قرآنی نوای واجب نمودند و بر سر خود و بعضی صحابه را بلی سب که بر سر خود ماندند و امی و ام
 و مرکز با هر حرام نکرد و شدند و خود در اقصای صحابه ابلغ است فلذا نقل خلاصه آنکه جایگاه پیغمبر را بشهر
 نفس حاضر بوده باشد و قیام بجای و نمایند چگونه عقل عاقل نتواند کرد که آنحضرت را تنها که شمع قرار
 باریان از انجا استحب با واجب بود و باشد مسئله مذکور بر مفاد ما من عام الا و قد حصص مخصوص است
 با عدای خصوص آنحضرت در مرکز که با کلا کجانی علی المنصف اللیب باید دانست که این حقوق تعلق دارد
 با و آنکه مجتهد با و جواب جمیع میکند براسه و میگویند و آنکه در عبارات رساله قدیمه
 که حالتش فصلها در دیباچه کتاب دانستی و درین کلام نیز بنده را نظر است بیانش آنکه چرن فتنها انجمنان بود
 که اول صحابه را صلوات الله علیه و سلم یعنی مهاجرین و انصار که امت حقیقی بودند چنانچه سارحین کلینی مثل
 طیل قزوینی بیان کردند از کتوت ان پاک میشود و غرت و ناموس حضرت مقدار و عمار باقی می ماند که با التفسیر
 در واقعه احد شریک بودند و بدلائل کتاب علل الشرائع و تالیفات قدیمی شیعیه و باقر مجلسی این ارکان
 امامیه متر لزل شدند و روایتها در باقی نماند مگر کتاب التمهید و مروان ابن ابی بکر بن محمد الزمانی و غیره
 و شمر و اصحاب رساله باستانند و خصوصاً دشمنان ارکان دین و تهب خود که قطع نظر از نفس قزوینی از اتحاد
 بصفریه عیانست که مهاجرین مصداق آیات بنیات قرآنی هستند از انجمله آیت یرون الفودس که آنان در
 اخلاص ایشان از ان به ثبوت می جویند و البته هر که در عین جوی ایشان اقتدا زدند و ائمه عدالت خارج کردند
 بلکه اگر کتب شیعیه را تصحیح کنی مثل کتاب با سیم الاجنار بنص نبوی خوابی دانست که محرابین عبارت لایق
 ضرب و سلاق است و پس مجتهد درین تقریر تشبیه بر پای خود می زند و اصل نخلت خویش را می کند چنانکه
 شیخ و در پستان میگوید که یکی بر سر شاخ دین می بریزد خداوند هقان نگه کرد و دید که بگفتا که این
 مرد بد میکند و ما من که با نفس خود میکند زیرا که بود رسول خدا درین غرزه با جماع فریقین ثابت
 است و همچنین شریک و مقدار و عمار اجماعیات ایشان و اتفاقاً و سابقاً از کتب معتبره شیعیه بوضوح انجا
 که غیر از جناب مرتضوی کسی از مروان و واقعه احد باقی نماند پس ارکان شیعیه حضرت را و درین معرکه
 که بدست دشمنان خونخوار گزشتند تا آنکه صدمه عظیم حضرت سیدالشوکان بخلاف روزهای دیگر رسید
 و اتفاقاً ارکان امامیه آنروز جهان بطور پیوست که اقتباس در کبد آسمان روشن کرد وید حالیا انصاف بدست
 ناظرین است که فرضه را درست بود و نطاق همت بر میان جان بستن و در پی ترتیب انقطاع کرد و درین و هم
 و جواس شان رسوخ نیافت که اکثر اعیان ارکان ایشان که از چار صد هزار صحابی انتخاب شده بودند سناخت
 شدند که اگر یکی ایشان از مقام خود در افتد شققت مذہب شان تخت الشری پیوندد و نفیست که اکثر ارکان
 شان چون خشک مسند و میم سوزد و هر قدر که در نمایند تشیخ انقطاع بگوشتند حضرتان عظیم و نقصان

فیحاج بر اختلاف ایشان اهل سبک و الدلمه قومی فاشم جاوهون و آنچه مجتهدان گفته که اصحاب امر حجاب
 و مستحب است بجا آوردن آن بر ظاهر است که بعد از تقدیر در حضور و غیبت شریعت و همچنین در سرباز
 و بیعت و عیش عظیم که مجتهد از راه بلاست کرده غایب الا چنین خواهد شد که اصحاب مذکورین بر فتوی علی
 کردند و حضرت در تقابل فتوی شمس حضرت امام حسین که بیعت فاسق مسلمین نفرمود که کمال عزیمت بود
 و دیگران که بیعت کردند بر جوار و حضرت رفتند از نجاشی و اعضا برای مجتهد عظیم المثال بود صریح پیوست
 زیرا که رفته تا نزول آیت عصمت که در قعه غدیر بود و برای حضرت پیغمبر استنباب و وجوب تقیه ثابت شد
 پس بر مذکورین ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین و بعد از آنکه گفتنی نیست فلا تفعل انتم
 چون جناب امیر با وصف آن عهد و فارغی روحی الهی فرماید صاحبان انبیا و نبی در دال بیان دیگران
 چگونه تراخی رود از نذیس هر چه این منافقین گویند ایشان بعد نباید فهمید و در مقام نقض المرام مجتهد
 طعام آنکه چون در آیات کریمه شریح حکم اول بود صریح پیوست که یک مسلمان بمقابله ده کافر با استند
 و او مردانگی دهد و حق تعالی حکم را سبک گردانید که یکی از اهل اسلام بدو کافر قتال کند و حضرت فوجیکه میفر
 قلیل یا کثیر ایشان را سرباز و بیعت میگویند و تعداد آنها را با سیر بیان نمی کنند و امام سبک فقط
 سرباز آورد و بیعت را ذکر فرمود پس بر خیال مجتهد در نجاشی هم تفرقه توان کرد که در ادل حکم قتال و قرار
 مختلف باشد چنانچه مجتهد در حضور و غیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم از فرمان سرباز و بیعت کاهی این معنی می بود که قاتل کافران را غارت کند چنانچه آنها را و
 میگرداند و گاهی که قتل مقام از کافران میشود که اهل اسلام را در راه می کشند مثلاً اگر حکم بر این مسلمانان که ایشان
 میفرستادند بعد از تخفیف مذکور همین بود که اگر کفار و چند باشند که بخشن از مقابله شان حرام است و اگر
 بر تصنیف زیاده باشند هیچ اندیشه نیست و هرگاه حضرت در معرکه قتال فیض نفیس حاضر شوند و نوبت
 بدان کشد که کفار و چند شوند اگر کسی بگریزد مصداق قتل بآء بغضب من الله خواهد شد و قس علی
 الا که کافران را تصنیف زیاده باشند چون تفصیل مرام مجتهد مذکورین خاص عام رسیده اکنون بجا بشر
 باینده شنید که این فهم و ادراک مجتهد مخالف دین و شریعت است زیرا که خداوند عالم حکم سابق را که
 تقیل بود که یک مسلمان از ده کافر سرباز و دیگر مردمان فرمود مجتهد از ابار کردن گردانید و حکم
 قرانی را بر کمر نهیدید و این بدان ماند که بر مسافر روزه را فرض نفرمود و حکم بقضا نمود و ایما
 طاعت فرمودند اگر مسافر روزه دارد چنانچه از تہذیب امام عظیم اقدم فی طریق و می انجامد پس مجتهد
 که چنان فهمید که دانستی البته حکم قرانی را رد نمود زیرا که از قرآن مجید اتمیم ظاهر شد یعنی حضرت
 قتال را باشد یا نه حکم همین است که مسلمان از مقابله و کافر بگریزد و قبل ازین چنان بود که کافر در کفر
 دست نه میزد که گناه خواهد بود اما امام رازی که گفته بلاغت بیان فرمود درین باب که سبب چیست

از مختصر گذارشته و طول را اختیار ساختند پس از آنکه حکم باین حکم باشد اگر حضرت در محراب باشند چنانچه
 فوج کثیر بنایب کافران محیط باشد گر تحقیق او نیست بلکه صدق و عید معلوم است چنانکه مجتهد فیه و سن او قلیل
 البیان کیفیت که سیاق آیت کریمه برای نسخ حکم اول و تحقیق اصل اسلام باشد و مجتهد از اسباب تفرقه حکم فرارده و این
 بسا نکتهای بلاغت که میان آن آیات قرآنی را با اخبار میرساند یعنی بعد از ذکر آن ادنی یقین میکند بلکه طریق میشود
 که این وقایع خارج از طوطی بشریت و لایب که کدام باری است و آن نکات سبب اختلافات حکم میشود مثلاً و با بدست
 علم الهی و رفت غیر متناهی و بار و اصحاب سالت نیاهی مقتضی بر اولام قسم و قد تحقیق و صیغه ماضی شد که و قد عشاء
 عنهم و اگر چه الهی مجرمی بود ازین امور با حکم همان بود که بعد از رعایت سیمیه شایسته که لایب حق و ایضا بخبر دیگر
 که آیت کریمه لایبها الذین اصْلَوْا اِذَا الْقِيَمَةُ الذِّیْنَ كَفَرُوا اَوْ جُنَاكَا لَیْه و در سور و توبه نازل است و آن در آخر حضرت
 نزول اجلال فرموده زیرا که حال جنگ تبوک که آخر زمانه می حضرت است و در آن سمت ذکر یافته و مختلف منافقین از آن
 مذکور و متصل گردیده و انهم بطور شیعه فخلصین که عزیز مداح و فضائل مهاجرین و اخبار باشد با عترت طبری پس
 المفسرین در آیت کریمه و السابغون اکا و کون الی قوله تعالی قَوْلَ الْعِظَمِ وَ هُمْ لَكَ يَوْمَ الْعَاذِ وَ لَكَ تَاوِیْبُ الْمُؤْمِنِ
 هم بخيال و صورت وجه شیعه منافقین که معا و اندام میگویند که کابر مهاجرین قصد قبل رسول مقبول کردند و
 و بها انداختند تا ناله شریف برسد و هر کسی از ایشان به عامی خود درسد که ناگاه بتقدیر این دمی برق خشنود و القدر ویر
 اگر دید که هر چند اصل نفاق اطراف رخسار بآلته بودند و لیکن شناخته شدند در سوا که دیدند چنانچه مجلسی از غایت
 بیجای می دلو الهی و در سجاد روح البقین و دیگران در دیگر سها تفاهیل ان کار بر نند و انهم نوشتند که حضرت
 سید المرسلین مختطرب العالمین بمیدینه طیبه رسیدند و قاصدین شهادت حضرت رسالت صدیق و فاروق و دیگران
 اصحاب و سادات مهاجرین بودند که مخصوص جعفر به خرفی بحدیث طول کافی گفنی است که این بزرگان معذوق بیرون
 انفراد و آیات قرآنی گشتند و نبی نبوی بر وایت حسن مجتبی و شهید کربلا سمع او بصیر و قلب الطر حضرت پیغمبر بودند که
 العیون پس معلوم شد که این و عید یعنی تقدیر با و نقض من الله بعد از واقعه احد است قطعا و یقینا
 تبوک آخر غزوات و واقعه احد بعد از قرب یکسال است از واقعه بدر که آغاز حیا و عظیم و ترقی دین
 بود و از اینجا قول صاحب تحفه است شد که واقعه احد قبل از منی بوده است که در قرآن مجید نازل شد و در
 تفصیل فی هذا کتاب با جمله بعد از ترتیب انهم قدامه اجماعه کالشمس فی رجب النهار بود و او انکار شده و نزد
 مستشرقین که رفته طاعین و لایب این اصحاب حضرت خاتم النبیین مثل منافقین خائبن و خاسرین و ربه ضلالت
 حیران و سرگردانند و ذلک جزا و المعاندین و فوضه و بعد ازین مطاعن که و فرس را مانند و فایر طواف اعمال خود سیاه
 کردند نشانی اسقیفه میخوب و بسبب اندام ارکان نمی یابند و نقصان عظیم خود را نمیدانند پس غایه الامر وین طعن
 آنکه تبرک ولی ازین اصحاب بود و این را نشانی صدور یافت و این امر از حضرت انبیا کلیه مسلک و مکتبه
 تأیید گیران چه رسد که معصوم نبودند و سواد نمیانی که بنا بر بشریت این لغزش ازین بزرگان برور نمود و آنکه چون گفتند

بن ملک حضرت را شناخت و آواز داد که سوخته است بسوی حضرت شتافتن و نعمت غیر منزه قریب است
 کفار پیدا شدند و بغایت ای فانی شدند و در هر که غفلت شد عداوت حضرت گویان ایشان بلکه هر کس سید
 عیسی را مال جاس کرد و گوشتی که زمین از زیر پایهای ایشان بدر رفت و دلهای برپا گویان برپا گشت اگر شایسته نظر
 و امیر خلافت و شقاق پیدا شدند و تخم عداوت معاد الله و در غم قلوب میکاشتن البتہ پیر وی عبد الله بن ابی
 بن سلیمان قبل از قبال میکرد و نکلیت بعد ازین و انچه با نگاه و اگر اولی عوفی درین واقعه شامی البتہ باور کنی که
 هم از آثار اخلاص و محبت و قنایت ایشان است که حق تعالی بدین تاکیدی در حقان مردم ایشان نمود و قد عرف الله
 سکه البتہ خلاف انض شریف ایشان نظیر رسید و بود چون دیدند که کفار هیچ کس نماند که علم ایشان بر فراز
 و هر که علم را گرفت و بلند کرد و او را صاحب کرام گشتند و عزمه فراخ را بر ایشان تنگ گردانید تا آنکه کفار پشت دادند
 و بریت عظیم برداشتند و چنان بی حواس گردیدند که هیچ خیال سیر شدن اهل و عیال خویش نکردند و از میدان دور رفتند
 پس حافظین از کفر و خویش بقتضای بشریت مبنی نمود و مواظبت خویش کردند و دست انجمن کشاد و با انجمن
 حق تعالی چندان رحمت و تفضل فرمود که در آیت گردید انستی پس بر دیگران که چنین خلاف نموده بودند بطریق
 اولی و از اینجا سراسر تاکیدیات و استعمال لام قسمیه و قد تحقیقه و صیغه ماضیه در آیت و قد عرف الله غم شکار شریف
 طاعتین صحابه کرام درین طعن با حواسی عروجل میکنند و عقلا بر خفت عقل ایشان می خندند و می مقتضای عداوت
 و حسد که میجو و حشاک اینجا خنجره اش میزدند و همین است که حاسد کاه است که برای شام محسود و منی خود را می برد
 و پرده ناموس خویش را میدرد و بمیر تا بر می ای محسود و کین محبت که از شفت او جزیرک نتوان است و محسود
 که عقل این کرده و در خفت پشروه گرفت که اصحاب بر اقاییم عرب عجم بنایند و یزدی و بزر و شمشیر سلاطین شوند و هر جبار
 و خلافت متقدنین بر تنیر بل کتاب سخطاب کنند و منافقین و مشرکین و کافرین را با خیال سازند و دین
 و دولت اسلام را بمشرق و مغرب بلکه بهر جهت رسانند و مورخین قوم گرد و بیو و با وجود چندان عداوت که
 از عبارت کتاب و سنت پدیدت چنین می نویسند که از ان واضح است که اگر راست محمدی این خلفا سر و فر
 اسلام نباشند پس کیست که مثل ایشان تواند بود و اگر گفته بجاوت بعضی از مسلمانان در خلافت جناب
 مرتضوی پیش نیامدی غیر از مذہب اهل اسلام هیچ مذہب باقی نمی ماند و اسفی روضه دعوی کلمه گوی کنند
 و سر و فر مسلمانان و مجاہدین را هنوز منافقین گویند و تا امر و زیبا و صفت انهاک در نفاق معنی منافق و کافر
 بدانند گویند و عوکی بر لب دریا از غایت انبساط میجو و شید و ما میان تخریب بودند که کیست چه میگویی و ای کبیر
 شاید و صفت و ریابیان میکنند گفتند حقیقت دریا با یوم و نزدیک رویم و بشویم کمی گفت شاید با را با خلق
 فر و بر دمی جواب داد و همه را که تواند خورد و مگر اهل رسیده و نمیکند نزدیک شدند صیاد و دام را کشید و
 نجشکی افشانند که هم نقش او بدیدیم و هم بصورت ایشان و خیر این گوشه خردیدان سلامت بود و این یک
 میخاطبند و می مردند و می گفتند این وقت داشتیم حقیقت دریا که زند که ما دران بود پس از مردن

چون شمع کشته روشن شد حریفان را که در هر دو دیده پندار پنهان بود جانها و اایضا بتبریر دیگر که چون به تنبیه
حکم اول اعتراض کرد پس می پرسیم که بیان کند که حکم اول چه بود اگر گوید موافق آیات قرآنی قرار داد سابق
این بود که هر مسلمان مقابل کفر باید و کافر محالاً باید که پیوسته بود و پیوسته حضرت همراه ایشان باشد یا نباشد
یا تخصیص که چون حضرت بذات و الاصفات شریک معرکه قتال باشد حکم چنین است که یک مسلمان
با دو کافر بجنگد و اگر راه فرار یابد کسایک کار شود و اگر حضرت نباشد او در قتال گرفتار اختیار دارد و بعد
اگر مجتهد اول قایل شود گوئیم هر چه با لوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که حضور شریف و غیبت مینت
هر دو یکسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و یحوش دیگر است و حکم شریک بدون حضرت
در شکر امری دیگر و بعد معلوم توانی در صورت ثانی است و اگر شوق دوم را اختیار کند باید از اکتب
خود ثابت کرد و این بلکه از کتب اهل سنت با ضرورت نشان دادن زیرا که سنیان بر روایات
شیعه کی کوشش می کنند و این متأخرین البته نسبت بمقتدیین زیاد و بر فضائل و فوائد
رفعه مطلق گشته اند که من جرب الحرج حالت به التامه و نزد مبتخرین البته مجتهد بران قدرت
ندار و بسبب خالی بودن کتب از آن و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قرآن مجید این قیود
یا قته نمیشود و تخصیص بدون دلیل عند الترفیقین درست نمیگردد و کما فی الاصول معنی لازم
آمد القای نفس در تنگ عظیمه و خدای عزوجل میفرماید و لا تُلْقُوا ایاکم فی البحرکم الی الله فکله
و بیانش انیکه ایزد تعالی و تقدس از کمال رفت و رحمت بر امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
این حکم ثقیل را تخفیف فرمود که تحمل آن تکلیف مالا ینطاق بعدا اگر چه بغرضی حوصله قبول کردند و شکایتی
نبردند پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه شان حکم چنان باشد که هر چه واقع شود
از کثرت فوج مشرکین و کافرین حرمت نفس خود نکنند و خویشیتن را بکشتن در دهنند خصوصاً
و قتیکه کفار بر ایشان مثل مورخ بزمند تا هم باید ثبات و وزیند و کرد و فرار نکردن دین
البته القای نفس در تنگ عظیم است و بعد از ادنی غور و تامل مقتضای قیاس آن بود که از
شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاد و تر باشد آنکه مشقت زیاد و تر شود
در کتب احادیث دیده باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاد و اتفاقاً یکدو فرسخ رفته بودند که به
منجر کجافت شد رئیس گفت مگر یاد نمیکنند که حضرت صلی الله علیه و سلم مرثیئین گردانید و شمار ایا
من تا کید فرمود گفتند بل پس امر کرد تا انش از و ختنه و اشاره نمود و اخل گشتن خودستند که خود را
در انش افکنند کسی گفت اسلام آورد و یقیناً در انش نه افتم اکنون معامله بعکس کشید باید کس فرستاد
تا حضرت هر چه فرماید بجا آوردن حضرت فرمود خوب کردید که خود را از تنگ باز داشتند و گرنه
همیشه با انش بیسوختید علاوه در کدام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشد مجایب اختیار

و در شبانه روزین بکشتن سوار شده و ایضا در نجات قری و دیگر است که اکنون آنچه قرار گرفت
 یعنی بعد از شش حکم اول حاصلش نیست که مسلمانان با دو کافر مقابله کنند و از نجات صاف ظاهر است که چون
 کافران سینه چیده باشند و فرار حکم لا باس است و در کثرت فوج کافران هیچ شبهه از آغاز واقع نبوده و خصوصاً
 جماعتی ستین بحر است رخنه کوه احد مقتضای بشریت و حکم مثل مشهور سخن درست بگویم نمیتوانم دید
 که میخیزد و حریفان و منظر نظاره کنم فی اختیار برخاستند و عنان ببالک نفس از دست رفت و خالد بن ولید
 و عکرمه از پس اهل اسلام هجوم آوردند و هر برائی شروع کردند و دایم زنی در داور و آوازه شهادت حضرت
 ختم رسالت بگوش لشکر اسلام رسید و ظاهر حواس پیرید و جمعیت ایشان بر رسم قیوم فوج نمایند حتی درین وقت
 قیام مبرکه که لاشکم که واجب باشد با شیمه چون بعضی حضرت را دیدند و ابل سر سیمکی را صلامی کرم در اندازد اصحاب
 که در آواز و تیغ زانی و حمله های جهان پهلوانی و بیخ و خانی شروع شد و کفار کونسا و منکوب و مخدول گردیدند
 و جز اندام و قرار چار و ندیدند و معنی ظلم الحق و غلبه لایق خود را و آشکار شد و قتل علی بن ابی طالب که استیفاء
 آن پس و شهور از تبارین اقتضای کرده شد و آنچه گفته چگونه عاقلی الخ گوئیم انیمه استعدادت بر قلب استعد
 مجتهد و علوم دلالت میکنند مگر محجز و بساط که معراج ارضی و آسمانی و روحیت فاروق بود و از یادش رفت
 و صد مدلسان بر خاطرش غالب آمد که چنین امر واقعی نزد محققین کمافی از اهل العین زوال پذیرفته کنار کان بر
 امامیه همراه جناب امیر بودند و چون وقت جهاد با قوم عاد و رسید شرک نشدند و فرق نیست که امعاب حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بجان و دل حاضر گشتند و قتال با کفار آغاز کردند و هر علمای ایشان را کشتند و علم شانرا بجا
 برابر گردانیدند و البته چنانکه دو سر و از پس بحبت خالی گشتن رخنه کوه و جهان غم دادند و پیش از آنکه علم آن نداشتند بخدا
 روز محجز و بساط که صلامی سمرقندی هم نشد بلکه جناب امیر چنان دانسته باشند که آنکه جنگ آرد و بخون خویش
 بازی میکند و در میدان آنکه بگریزد و بخون لشکر می پاشد بر قلعه کوه بلازمی شیع برای دیدن سپر حمله های جدید
 بدست آوردند و مراد نیم کلامی است متعین که ابا در احد و چنین و امثال آن چنان پهلوانی جناب شاه مردانی و
 شهنشاهی نوید و بود و نیز تبار پهلوانی کوه الوعد نظاره این تبار مشغول شدند و معلوم نیست که بعد از وید نشتر
 در ضرب شجاعت حیدر اطمینانی بهر سانیانند تا بهنوز در آن مثل سبب مستلای مترو و بود و غلط گفتیم حقیقه
 نزد و ایشان بر جای خود دلیل است زیرا که در آن مقصود نیم مردانیت که سابق الیه الاشاره که حال ایشان بسیار
 این جهاد و اگر کون بود و آنکه حضرت اسد الله در عین اشتغال نایزده قتال بر حال تبار و شان مشورت شد و بخت
 اول خویش بعد از آن در ویش و قاعده حکما الا انهم فالانهم برای تسبیه و علاج ایشان آمد و بزودی دست مبارک
 بر سینه های پرورده و لان زنده تن مالید و رفت پس بالتبعین این کرده شجاعت پیشه تنور اندیشه را لایق و جوت
 هم ندانست بلکه مستحق را کمان نیز و که اگر حضرت سلمان در نیل بود و با شدند علم ایشان از دو صد هم متجاوز بود
 و شاعر می از حکمای اسلام در تجربه امور و درین آنچه نموده اند غلطه اش نیست که دو صد سال اگر عمر او بود

قرار گرفتن در صد سال تجربه کردی و در باقی محله و بزرگداشتی جهان الله حضرت سلمان را چنین تجربه بمسئول
انجام دلائی سیر این مجاهدات هم نباشند و باب اسد نام ایشان نهاد و شود والی غیر ذلک است و انانیت
سبحان الله میدانی تشریحی که بگفته ملخصی و بافتن لاریسی بار و تاریخ او دانستی که مشهور است با بدین
که تقریر خود را بعنوانی میکند که از کجا یکجا میگذرد و بارکان بهر سبب بدین نوبت میرسد و چون در باره سر خود
صلی الله علیه و آله و سلم نیز قائل بقیه هستند و هم بدست العزیزی تانزد ولایت حصمت که با اتفاق فسخه
در مبادی طلبات ختم غدیر اتفاق افتاده البته آنچه از جهت ترک تقیه لازم آید بر هیچ دانشمندی
پوشیده نیست اگر چه بعد تعزفات و تقریرات این اوراق خواهد دید عزیز از رحم مادری یا بکنند و محراب
معلوم مغربی و اراهم نخواهد رسید و از آن جا که قبل ازین بار و دیدی که ایشان از انتساب کفر
سوی جناب مرتضوی باوقات و ریخ نذارند بلکه از موجب مزید نوزائیت و غیا قرار میدهند و در مقام
که خلاف تقیه برای انجناب به ثبوت پیوست معلوم نیست که احسن حیوایات نصیله با و چه خواهند چایید
و کسیکه دیباچه این کتاب و عذر نیز زمانی من دیده و یا شنید و هم با غار این مجلد و در مقاله ساد و ساده
کردیده و زینهار قدرت بر شکایت نداشته که در مسائل فحیمه ایتها و این والد و موی و و شاید و مشهور
انچه در حق سلاله سادات سیدان مثل سید ابوالقادر کیلانی رحمه الله علیه نوشته اند ایا کمتر از نیست سخن
که بعضی از اخبار چنین قطع نظر از آنکه حضرت حجت فرزند جناب امام علی نقی این سلسله را بر اصول نواصب
قطع کرده و اختیار عداوت اهل بیت ازین دو دو مانده اند و نوشته اند که اگر چه در بعضی موارد
فرق است را القطار که از سادات شیخ ارباب محال شد و در حجه از و بعد از آنکه در بعضی موارد و در نوشته اند که عقیده
خود بر حق می خورد از ایشان جدا گردانیده و بدین که که برید و و با پیوسته بعد ازین که اگر هزار بار تکرار کند و بگوید که
نقطه اتصال سیدان است که اگر الیه اشاره فی موجب است و بگویند و یا با جانشان باقیه و اید با وجه انقلاب
گفت که چون این مسئله متفق نیست و قضای شیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس نا حسب نصیر ابادی چرا نمیکوید
که ضمایک کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نموند موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی اداسی و احباب
نمودند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعضی صحابه و اهل بیت که بر قرار مانند عامی و حاطب و مرکب
امر حرام یا کرده شدند معاذ الله این خود و از انصافیت می باید مانند مقداد که نهج ایه هدی مستثنی از انرا و بر حد
کشی بود و نیز حضرت عمار که مصداق جمله عیالین صینی و اورا الحق مع حیث ما وار بوده اند ایلح است زیرا که
هر چه از خارج عیسایم است یا قصوی کسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه قرار داد
که فرغ عروف و تقیه تواند بود و بموجب حصول آن در حلالی نتواند بود و فلا تفعل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر
خدا نصیر نمیشد حاضر بوده باشند و قیام بجای نمایند چگونه عقل قائل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها
گذاشته قرار باران از انجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگر چه فارین نزد این که به مسکین دین فروش

دریاسته صاحب کرامات عالیجه بودند و مسلک مذکور به مفا و مامی علم الاوقاد حسن مخصوص است
 و در غم این سقیه باقی است حضور آنحضرت ص در معرکه جفا و الا شیخ بطلان علی المنصف البیت کائن
 صرا و پراپا هرست که هرگاه مقتدا و کمانند و کس و سارکان اربعه پاک میاگیر و از هر جنس ارتداد نبود و
 مصداق آن وعید قرآنی که در کبار بار دانسته و انکار آن هیچ ملو رست و توانسته لاجرم ضرر و فتنه
 بدالات حال و یتقال از طرف او قال و قیل و توجیه و تاویل بکار بردن بخلاف صحابه دیگر که براس
 نشان آن امور بسیار آسان بود و در اینجا سخت مشکل زیر اگر معالجه فرشتان قبل از نطقه تواند شد
 محاشرا الیه فی التحفه و در باره بعضی از ارکان شیعه مثل عمار زینهار است خوانندار و معتمد نیست
 چه اگر در نصوص احمری قرار و بهم در جاسه دیگر که بر چیل کس جناب میرزا سر سببر لعن نمودند و بودند
 عمار در ایشان ^{نقش} اشتقاق عمار و غیره بکدام دلیل تواند بود و غرض از انکه الغرض تحفه عجیب کتابیست
 که اگر راست بر سر سخن انجیست که نزد سنی چون ماده الرامی نباشد فقط با عانت محفه چنان جواب در
 تواند و او را اصولی و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز و افضل بعد از شریف نقشبند است
 فرم می شود و تو گوئی جان بلبلش رسید و عازم مقرانی خود گردید و در باره مالیفات خود سب
 نیست که خود نتواند کم کم در مقابله خوین مجتهد که پیش این سلسله و مصداق این غایله متبانشند
 نزد روضه برین قدر محتاج توان کرد که انور می گفت و درین لجهرت قدوگر چه پیش عهد و کتاب موسس
 حیدر شتای العجب که مجتهد غالباً آنچه در باب تحفه نوشته نیز فعل است و آن عبارت است که جواب
 تحفه صرف صوارم و منزه به یقین نشده سیف ناصر می در جواب اول و تلیب المکائد تشید
 المطاعن و مضارع الافهام و سر بان السفا و دوازده مصنفات مفتی محمد قلی علی الله تعالی
 دار الکرامه و حسام و احاد السنه و ذوالفقار از مصنفات الله فی العالمین و منزه مجلد سوم
 و چپه زرم و تحبهم در مصنفات علامه دهلوی و مکسر الصنین و یتجه البرهان بوسیله علی خان
 بنارس و جواب جمله ابواب مولو می خیر الدین آقا ابا دوس و ذکر کتب که جواب تحفه تصنیف شده
 حال آنها از محققین خود باید پرسید و بسبب محل گوئی نیست که صوارم و منزه بر یاد میکند و جواب اینها را
 که بتوسط رسا رقصه کا کور می فرستاد و مجتهد الزمانی بعد از دیدنش حواس و ریاضت اراده تعصب
 بر زبان نمی آرد که فاضل ملتان که خوشه چین از خرمن فیض حبه الله علی البریه مصنف تحفه آنا عشر
 قدس سره الغیر نموده قدر با دله عقلیه و نقلیه و تحمیق پیر و متان دانه و فراد را و جامع کالات
 و معتقد و دومان آنجا ب در تحقیق تفصیل کثیر می بقال و سرگوبی او چه نوشته که مجتهد رفته با انهمه سامان
 که دانسته نتوانستند صوارم و منزه را تالیف کردن و قس علی هذا صاحب فیضیه الغنی و در و بسا حاش حسام
 چه تحقیق و تدقیق فرموده و سولانا را نشد مشکلی بر سر همه کتاب یعنی صوارم و حسام و ذوالفقار چه اثر خاص

که بالاخر به نیت می بریدستایش آن از زبان مجتهد بیعت الهی تمام گشت و اگر سید الشهدا را می رسد باشد
 احقر الانام در خدمت کتاب ثالث که متقدم من بر او بود و در بیند چه فوجاوش که با بر اصول و فروع
 پیرو جتای کشیده و هرگز نیندای یا ایها التقیه در کتب تفسیریه و ترمیمی بر زبان نخواند و در دقتی
 هر کسی که به بنید خواهد گفت که این خود انقار مصنف رخ زنگار و آن ذوالفقار حیدر که در دایره گشته در بار
 فرزند ان و مستعدان اوست که هنوز بر مسند اقیام دارند و بطین و قدیم سینوارند و مجاهد که من بچوایب انقار
 مصنف و محله می منجم است یعنی موله حیدر و علی الجوسا لقا درید و حامل المتن است که حرفی را از اثر اخلاص
 موسن جایسته باقی نمیکند و در بلکه مباحث قدما می شیعه را نیز غر گرفته و قبل ازین یکد و بار به سید احباب
 حال کتاب مذکور را بیان کردم تا اگر محمد الزمانی مشتاق شود و اجزایش را فرستاده با ختم و امیر این
 طراز در بهار را به بنید و هل من فرید گوید و من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب تمام شود و پس مجتهد رسید
 که در بل جان خواهد بود و هرگز نه طلبیه و مال قلل استعدادش از تشدید دشمن شد که او را خواندن عجز است
 پس در غنیدن چه بین احباب فقیر را یزد قالی توفیق بخشید که البته به اعانت رؤسا کار تالیف تکمیل
 بر معنی آید و نویسانند کتب شیعیه و قلت مد اخل و کثرت مصارف بجای رسیده که شیع در گلستان میفرماید
 سائب چه عقد نماز بر بندم به چه خور و با ما و غیره و تمام در انیقدر سیلغی از در اجم نرو من فرام نشد
 که مکان سکونت که پیشتر خوش پوش است ستغنا آنرا از چوب و کلی درست نمایم و از روزیکه در همسایه بلکه
 آتش زدی پیش آید شبها استراحت نمیکند که آتی نزد من غیر از کتب فائز دیگر نیست انیقدر و سستی یا بجم که خس
 پوشی را پر دارم این یکد و حرف بذیل کلام از ریاضت محتاجه برآمده من در آن بود که بعد از کتاب جوم الشیخ
 مولانا رشید المله و الدین رخ آنچه از همان قوت بغلیت در و پلطا بهرست که در زمان سعادت اقران علامه بود
 شایع افکار خود را اول بملاحظه علامه موعوف قدس سره و غیره مطابق رسم و عادت تلازمه رسید گذرانیده
 پیسترن و کشمیری نقال را رساله داشته تا او چندی از عفوات خود را که حرکت مذبح و حی عبارت از انست ترقیت
 و بعد از تقاب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که فارغ غلطی تعبیر واقعی از ان خواهد بود و عین جان
 بلبه بلکه براد کس نگرفت چون انمیدان طی نشد و از پیا کوبی کشمیری نقال در قاصی آن هزار الی که دید
 مشکلم موعوف سوی ساکن و دکن و متوجه گشت تا با مباحث کتاب و کش را که جواب کافی باب اول اتحاد
 قرار داد و جواب کشمیری نقال را با بجا در تقریر قطب بختانی که قسم شمی قسم صود و قسم شمی قسم میگرد و درخت
 و کافی نداشت سیغانا حری تاشش نهاد و بود و بر و بر کرد و درین حریرانی المطیع خلوات شیطان را
 رحمی و دودی باقی نگذاشت و بر کسری واضح فرمود که انجیوان لایعلم در شمی مطلق و مطلق آتش تیار نمیکند
 الی غیر ذلک تالیب هرزه درای او را بدوخت و حرمین مفعول آتش را یکسر بسوخت چنانچه از آغاز خربت حیدر بود
 بحر و بونی هر یکی از مکان پیرو جوان نمودار است عبارت انیقام نوشته میشود و باید که هر چند قلم بدست شمن

عجز و بیچارگی بر سر پیر و جوان در مقابل آن جهان پهلوان ظاهر است و بی زنده الضعفا العباد در مقام اعتذار
 انجام مامول شان یعنی انبر و دم که طالب جواب شوکت فاروقیه بودند گفتم که چون این قسم نباشات و
 مشاغبات از عادات مسوده ستم در مولف رساله است و اکثر علمای اعلام رفیع المقام نظر بوجود شدید
 عدیده که ذکر آن موجب تطویل کلام است از جواب کلام شان اعتراف فرموده و استکراه نموده اند چنانچه
 سابق ازین هرگاه فاضل رشید بعضی بهیات مشبهه بفرقه بخت سید علمای که ام ای ان قال سیدنا
 و مولانا السید ولد دار علی رساله داشته بودند جناب کرد بے انتساب بعد از اتمام حجت نظر بعواقب جدید
 از جواب آن اعتراف فرمودند و همچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوال سید اثنا عشریه که روکنده
 اثنا عشریه است نوشته بخت مصنف آن فرستاده بودند و جناب ایشان نیز بعد از سه یک در محل
 از نقص کلام شان اعتراف فرمودند و بر همین منوال هرگاه باب مباحثه و مناظره در بعضی مقامات ما
 فاضل نعمی سید محمد قلی دام فضل که در سلسله تلامذہ جناب علین طالب شرافه متکلم نموده و جناب ایشان
 هم نظر بوجود مسوده از مجادیه و مباحثه فاضل رسیده کاره و متفرک گردید و این حقیر نیز از انتشار این مقصود اصلی
 بهین بفرماندگی که متکلم موصوف و همین بر یکی از این مثلث متساوی الاضلاع چنان برود خست که قدرت
 نداشتند از پس پیش که با ناک خونخوار دارند و در شرح عبارت ضربت حیدر بر چنانچه بایستی در روان که ساعته
 عسائیه نام دارد و خصوصاً در نسخه پیش آن که از دست خود یعنی ابوالی نوشته ام که ناظرین بلطافات بیانیست
 نتوانند برود و خواهند گفت که چنین خطایا که کسی از علمای شیعه هم اتفاق افتاد و محمد الله که درین کتابان
 موسی و ارجاع کردم که هر کس بعد دیدن نشان این بفرماید شاخ و عیال را گو ساله سامع می ناموند و نهاده و که عجلای خدا
 و مقدمات ابن قیاس بر درین تکرر جمع نمودم فقط دیدن آن بر کارست ولیکن که خود بجهت در آن
 اعتراضات را مدح هم کرده کنشوری راستی تحریر جواب تحفه ندانسته باشد پس انظار سکوت همه را عاقله ثبوت پیدا
 و معنی و در شصت و شصت خبر که خدا خواهد بحدی گردید آنچه هم که گو ساله لائق انبیا و می بقصد ارمی فقط نیست که بر خلاف جماع
 اکابر امامیه متیق و سبوق آواز کرده و لا تفعل و بر که خلاف آن نماند بمصل که کلام در ایمان اوست چنانچه از اساسی است
 هم هویدا است و بر ظاهر است کسیکه در بنفون عقلیه چنین استدلالی ندارد و که از آهاز سیدنا صریحاً متعلق بایب و لی
 بتحفه اثنا عشریه پیدا است که اشتراک درین مباحثه و معارضه اند که در معارضه الا هم نام تواند نوشت که در
 تدارک علما و مفتی پیدا کند پس معارضه درین علوم همانا از معارضه و کشمکش یک بیان فاروقی که امور و دجال
 در کافی بر جناب سیده تسا و عالم اقرار کرده خبر میدهم و چنانچه آن کشمشی بعد از فارغ غلطی مکن بر دهن و این معارضه
 هم بعد از فارغ غلطی مدلل جلوه ظهور دارد و در چنینی بر اصول ارفقه بجای نیندود و واقع شود و از معارضه فارسی مثل
 معارضه بحد اعلی لسان پیدا است که در استقن بند با سکه این فرقه در دستمال ارفقه کشمشی ضرر و فایده
 یکم معنی و تخیل نثر در کلام اینها مستعمل شده و تالیف علی اما بهیوات و دیگر شخص که متعلق به اینهاست و تالیف

رتبه و ملاک محمد بن حسین بسیار باره امامت تشیع باشد پس حاجت تعیینش نیست که باجا و درین باب لایق شود
 نفس طبعی و غیر مذکور باشد گاهی و بیشتر از اجالی می آید و دل نخواهد که وقت را نماند کنم و لیکن نگارنده می سائید
 می پردانم و بدینسان می نویسم که هر کس آن را می بیند حق میگوید و مخالفین کا نهم احیای نخل خا و بنی نعل ترس
 هم من باقیه العجب که لایق نقل کشیده همین سه نسخه را نام برد و جای باب اولش که در حدوث تشیع
 و انشاء باب آن است و هم باب فقه را که نهم است و در مقام بشرد و معذکاب حاجت بردش را باقی نیست
 زیرا که جناب محبت الزمانی در مکانیکه به بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده که تئوری را بقولیت استعد
 یاد نموده و صفات صاف گفته که لیاقت آن نداشت که در دو تحفه شاعرانه قلم بردار و بیانی غیر طبع
 تبصر و بسط تمام در مقاله سادسه ازین مجلد برگزیده من شاد و دلچسب ایما و ازینجام تمام انی دانست که متاخر
 بادوستان و حریفان خود بی غمار نمی باشد و لیکن اظهارش بکارمان می آید که محبت در فقه دوست نه دیگر
 و لیاقت نیابت امام هر کسی مخصوص به دانش گشته هیچ کسی پس از رخصه با و درین استحقاق اخذ
 سرگشته نیست اگر چه باقر مجلسی یا داماد شیعه باشد نزد هر یکی انقض اگر این حاشیه انا خادوات
 محبت الزمان نیست پس حالش معلوم شد و اگر کسی از معتقدین کتئوری نوشته البته تقریرش
 رو بروی تحقیق محبت چه رتبه دارد که هم نایب آن شود اما حسام پس حالش از مباحث قضیه الغیبی معلوم
 تواند شد که از مجتهدی کتاب تنبیه السقیه نیست و احیاء السنه را و فقیه من در دلی بودم کسی نام آن
 نمیدانست و حق نیست که چون از اهل الکهنوب و وجود نزدیک بودند ایشان کمتر میدانستند که طرز
 اقامت محبت باشد پس دلی هور و درست بی بنده آنرا دیده ام اگر سامان ان از تالیفات مثل نا
 رازی یا بکم که جامع معقول و منقول بوده باشد چنان باره باره کرده ام که باز این متفرق تا معانی
 بهم نه میوند و انشاء الله تعالی سه در غما نم عذر را بنذر ای بسا از رذ که خاک شده که از توجه ضعیف
 پیری چنان میگویم که حکایت از حال کربا علیه السلام تواند بود که برایتی ذلک العظیم می و
 لا تسأل الناس شایئا و کم اکن ذلک کربت شقیما بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
 نرسد که نقاشی امیر کاظم علی صاحب برداشته و متعلق باب اول و نهم بود چرا ذکر نکرد و غالباً
 غیر از غفلت شعاری و صرف همت در عیش و کامرانی و شب زنده داری چیزی دیگر نباشد که
 هرگاه خمار و نزد پیر و هفانه صورت اجتماع گرفت آنوقت در جواب تحفه باز طبعش در حینش
 آمد و از تنزاح حاصل شد و شاید که مراد از امتزاج حصول استعداد باشد و لیکن انهم و پرده تا کسی
 با قیاس تیرتی نبود و بل هذا الا السرقه الخالصه کمالا یخفی و سانی چند میگذرد که مرزای موصوف
 یا من فرمود که مکر شنیده ام که مسودات نرهنه نزد جمعی از بلاد بعیده درین شهر رسیده
 و چنان خیال آمده بود که البته این ماده بروز خواهد کرد و لیکن باز کسی ذکر آن نه نمود و چنان دانم

است حکایت آن افیونی رازنده میکند که گزرش در شامی راه مرد اعظمی افتاد که بزم مشرب نشسته هزاران مستمیر کرد
 گزرش الیتا و افیونی هزار شقت و زبان بجوم داخل شد و دید که فدا لیل نوح و حسن معاشرت و معاشرت بیان می نمود
 که مشغولی بصحبت و جو خود چنانست که گویا دیوار عرش را بلند کرد و اندرین تفصیل این اجمال و در غیر ثواب را می شنید
 و خوشترین را ملامت میکرد که از در زکیه استعمال افیون تری کرد و این سعادت محروم حال با بالافزودنی می باید برین
 اساس و در پادشاهان و با علمای دیوار عرش بر داختن بعد از تمامی مجلس و تقضای صحبت بخانه رسید و در آن
 معاد و نشیمن یکتاید بر سید که امر و سبب سنگ چسبست تا مقصود و نیت خویش را عاده کرد و در آن گفت خداوند کریم
 اکنون با هر دو را توفیق بخشید و دیوار عرش را کامل کرد و اینم افیونی گفت ثغفات در کیفیت افیون مرا نمیکند و
 که تفصیل این ثواب پروازم زن گفت هیچ غم نخور که من بیدار کنم گفت بغایت لطیف و کردم باشد باری زن چون
 وقت نصف اللیل دید که شوهرش بفراش منهدم بست باز و کسی او تسلط گرفت و گفته بر خبر و فرصت را
 عنایت بشمار تا افیونی برخاست و بجهت همه تمام فارغ گشته دعا کرد که آتی توین ازین دکان که از ثواب محروم نباشم
 چون خوابش در روبرو زن بیدار کرد که مگر دیوار عرش را فراموش کردی گفت شد و گفت که او اول بنور چشم
 شده توین خواری که دیوار عرش بنفشکی و در مقام آنچه بعد از ملاحظه حال علمای رفقه جوابات تنه اشاعشیر که تو
 کشید بکار بردند و آغازین امر درین بلده از مجتهد جالبی بود که بدون ماست کتب فن حتی تا بیانات رطل بوق
 مولای خود قلم بجوابش فرسود و اینم تحقیق نه فرمود که ایافر می نام کتابی تواند شد که کسی سعی خود را باطل کرد و اندر
 چنین نام که از او پس بعضی از علما مجروح دیدن و او افتاد بر دیت مولوی غلام نجیب ایماه الله تعالی در جواب و او گفت
 مصنوع بسیاری از اجزای نوشتند و نامش براق الفحول فی ویرا کمال المفعول گذاشتند و دیگران نیز درین باب
 چگونگی که چه کردند که عبارات بلکه مضامینش را عاده کردن موجب عار و ننگ سیدانم و هر گاه غور کنی که خوابی در
 افکار و نگوی که وی اندامی و عیب جوی از وقت عبداللہ بن سبا تا امروز از شیعه سبیه و بیشتر آنچه است فضل
 افوا هم و تحریر دیگران را چنان دیدم که اگر من را محمد خلدی بمطالعه که در عراق عرب بسیاری خود رسید آن شرف
 نشد سی چنان بنبارم که بشیه خود را فراموش کردی و بالیقین فارغی نوشتی و لیکن اینم توفیق ان یافتند
 که این مضمون از دست نماندند کین سخن را خود تو پیدا بوده که فرون کرد و پاشا فرمود و این امر خود را
 تشبیه شان هم از نظر من الشمس و این من الامس است گویند شاعری را از نیندیان بر سیدند که بسیاری را از شعر
 دیدم که بحر و غنای غضب بر کسی میجو و از فرومی پندارند مگر ترا با کسی از افراد عالم سر و کاری نبوده جواب داد
 که آدمی بدلی الطبع است و معاملات گوناگون او را در پیش و حال مردم معلوم که اگر راه عبادات چنانچه باید
 طی کنند در حسن معاملات از هزاران کس مکر و مستغنی تواند شد و لیکن پیش آنکه اول و بال بجز نام ناظم
 می افتد مثلا میگویند که مجور زافع است و این بجز صاحبقران الی غیر ملک و با اینهمه که تقیه در مذہبشان
 ضرور است و اینم تا ظهور حضرت محمدی و چنان شود که خود امام زمان محکوم است به عیب و اینم از هزار سال

و اگر در روزی غیر از این وقت می فرمود و لیکن با نیت ایشان می فرمود و نیز هیچ آن میرساند و نیز
 هر کس شکایت میکند و مثل صاحب سوام و اولادش درین کتاب میگوند و نیز تحریر علمای سنیان
 ان شاء الله می نویسند حال آنکه تشیه و تهمید و غیب شان بهر اصل و صورت که الا بخیر و چنان برده و غایت
 اخیر و بصیرت ایشان از ازل میگردد اند که تا امروز همین جهالت و بلاء است ازین قوم سرور و قوم معاصیه کرد و پیش
 که شکایت سنیان میکنند و در حق یا بندگان الهی یا علمای ایران خصوصاً مجلس علییه علیه السلام شکایت می کنند
 گرفته که اسامی متقدمه و خلفای این مملکت حق و تقیید رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بسبب در شهادت خود
 نویسنده و تقریرات ایشان را حدی و نهایتی نیست و نویسنده و تقریر بعد از ذکر محبتی بفرموده غالباً افزون
 و در این بنامی تقریر لفظیکه مشعر بعدم حصول تعین ذکر کرده ام تا بدانی که در کتاب تقریر اول بجهتیکه علامه محترم
 مجاهدین و شمس بجهت مذاق تقریرش و شناختن تحریرش حکم نمی نمودم و چون امرشانی که علاقه اش بکلمات
 تحفه اثنا عشریه باشد بجهت تعین برسد و بطور ترد و خسران دادم و قرینه بر هر دو کتاب دلالته دارد و مثلاً
 مجتهد را که بسبب تعیش و کاهرانی کاری ازین احداث نامانده چنانچه مزین در مکاتیب جابجا میگوید و دیگران نیز
 چنانچه انتساب اگر در میان این امور علامه پیش از تعینی نیست این قرینه است بر آنکه مجتهد را هم نیست و لفظ علامه
 و بلوی برای صاحب نزهه گفتن قرینه نمیشد که کاتب عبارت مذکور کسی منتقدین بلکه مقلدین صاحب
 نزهه باشد خواه از اقارب خواه از اجانب کتوری الی غیر ذلک من القرائن لاجرم حکم جانم در امرشانی نکردم و منت
 من بعد باید دانست که هرگاه جولانی سدید رخامه درین میدان متعلق بعبارت مجتهد و مقام جواد یقیناً و
 عبارات دیگرش متضمن جوابات تحفه اثنا عشریه فلان و تخمیناً تا بدینجا رسیده یا آمده تقریر انقلاب که جابجا در
 اوراق نیز مرغی گشته و لیکن در مخصوص متروک شده و تقریرش آنکه است که بر میمنه منسوخه و در میمنه ناسخه آن در
 باره حکم سرایا و بیوث دار و شده که اهل اسلام را باید که از مقابل که کفار و کفریزند بلکه با وجود و نهائی خون و
 کفر از کفار بریزند و اکنون خداوند عالم چنین قرار داد که یکی را باید که از دو کافر و شاید و پامی ثبات در مقابل
 شان فشار و حکم مانع فیما عنی صورت حضور نبی یا امام در صف جهاد در آن مذکور نیست و انما کلامنا
 فیه و چگونه عاقبتی توهم تواند نمود که در وقتیکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نقش نفیس شریک هر که
 قتال بوده باشد و هر خیز خیز دیگران میباید که از جنگ بگریزند و لیکن امام بلا فصل که اقامتش از آیتیه در مکه معظمه
 مثل دکانی که در کربلا و غیره است و در تصانیف حلی و غیره اثبات شده بود و دست قتال می نمود و و واسیه
 بر کفاری تاخت و تسبیح یازیده برای حر است حضرت سید بنی کینه را بر ساخت و هم در مکه احتمال سیف و شمشیر
 پیش قدم بود حتی که سپهر خود را که در آن وقت میگریخت فرمود که در جهاد و کوشش تا جاییه زنان بنوشانی نامزد
 از راه رسولش میگریزی و خون شکران تو حید نمی بری تا او را که عزت و محبت خود شید و مرید تهور و جلال
 انجامید و او جهاد داده است و او را فایز و دید پس در حضور شاهزادگان ایران آنحضرت مثل مقداد و عمار که با

و خلاص شان از اعاصی و سبای رسالت نزد مجتهد و مقلدین ادامری است تعیینی نبی و صبی و عاصی هر دو در سبک
گذاشته گریختن جابر تواند بود و حاشا و کلام زیر که ایشان بیان آورده بودند و تصدیق قلبی نمودند پس دعوی مجتهد را
غیر ایشان نه این مومنین مستند کمال نفاق برای این رئیس الغابین تواند بود که خیرین و و کسب مجاهدین و جندی از نصای
کافی منبج افعال و غیره سبب است تقدیر که یا حضرت بود و از اینجا نظر را علم فسطاحی میسر میاید که بگریختن از کار امامیه
غیر سبب مجتهدین مصداق تحسنا به و بداره الارض شد و رفسه و محصور گشتند و این و امر لفاق ارکان لازم آمد که کار مشا الله
و اگر تامل تقیه ایشان را برای بدست مرکب واجب و عقاب و عذاب معاذ الله بحضرت امیر و حارسه هر دو عقاب
و بعضی انصار مقبولین بر می گردود و لات حین مناصح سبحان الله بی بی جنبین یعنی پیغمبر ابا و سی ملا حظله کردنی است
که در شین جم محقرین چنین را در چه محمول بر گزیده توجیه و تاویل صحابه کبار از مجاهدین و انصار بلکه ارکان
مذهب خود از عقاید و عمار که او و فراد او اند و امر واجب را قطعا بر اصول مجتهد بجا آورند که خوف و تقیه مبنای
ان بود و پیغمبر خدا و علی مرتضی خلافت مخصوص قرانی را که ان تقوا منهم تقیه و نیر و لا تلقوا یا ایها الذین ایمنوا
الی غیر ذلک من الایات شاهی در کافیه رساله التقیه للاستدلال نموده الیایا و با دست حق عقاب باشند الحق پاک
صحابه و اکثر ارکان رابعه بان مرتبه می باید که ثابت کنند که انها بجهت حکم و وجوب تقیه در گوشه های کوه و دایمون
موافق آن آیات قرانی خزیند و منور می شدند و حضرت پیغمبر و وصی کبر از ثواب تقیه محروم گشتند که لم یبق مولا علی
و پیاس آنها جناب رسالتا و شاه عرش قیاب نرد ایشان عاصی و خاطی و تبارک تقیه شوند که تحقیق اصلا اصول
و در اندیشه شالست حالا که آیت عصمت یعنی و الله یعصمک من الناس که مانع از تقیه حضرت علی بود و بر نیاید بگریختن
در قصه خم غدیر که منور علمای رفسه و در تسلسل آن دارند حالا که بر طمو آن هفت هشت سال باقی بود که اکتفا
و هرگاه این مسئله متفق علیه است و خصما صبی با سنان ندارد در قران مجید نیز منصوص پس صاحب عبد الله
چرا نمیکوید که صحابه کبار و ارکان مذهب که وار نمودند موافق اصل الاصول و مطابق نفس قرانی اداسی بود
نمودند و رسول خدا و بعضی صحابه اهل بیت که برقرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب امر حرام یعنی ترک تقیه شدند یقینا این خود
افضلیت صحابه و مالک ارکان رفسه و خصوصاً این است فلا تقفل خلاصه آنکه در جایگاه پیغمبر و انقبس انقبس حاضر بوده باشند
و قیام بجا و نماند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد و حالا یا متعال که ارکان امامیه از آن قدیم و دوستان صمیم حضرت را تنها
گذاشته قرار یاران همچو مقدار و عمارا نجا واجب بوده باشد و مسئله مذکوره بمفاد ما من عام لا و قد حصص مخصوص است با هم و
حضور آنحضرت و در حرکت جبار و کمال انجفی علی المنصف السبب نیاید که شنیدنی قسبه تقریرات بر ایشان مجتهدا عاقبت از ایشان و در باب
اصل گفتگو نیز توبه و توبه پیشانی یعنی مقام تعجب نیست که مجتهد شمس عقل در تقریر نهاده و می نویسد قاعده ما من عام الا و قد
مخصوص شد و میا و شمس مانند چون شریف مجتهد علم ایشان منصب استلال از وضو است بر او که دلیل بر بیان بر او و در
خبر الانشا و با بجا نماندن با وجود کثرت خواهشی که درین شمس و بنیای شالی چنانچه باید نور دیده شد و هیچ غایب نماند که سبب
تعلق بجهان فی النورین بر او و جابر بن عبد الله از جوع بکشتن بر او این غیر است که انقبس عمارت جلال او صوح می کرد که بر فاقیت شریف حاضر بود

چنانچه از کتاب پیدا است که آنکه خبر و آنکه فرموده از این خبر در دنیا هیچ نبیند و بدین جهت که از نفس قرآن است که بر آن است
دارد و سست و چگونه اهل ایمان غفلت خوانند که در تکلیف که از آن روایات خود و واضح و واضح است که در صدر اول
این قیل و قال بعد از اسباب را پیش از هر دو مسائل را از تفریق و تکرار و در باخت و بعد از شنیدن نفس قرآن است
در هوا جس نفسانی چیزی نیافت که بدان چنانکه در نزد دست و نماید که در حقیقت محارب با خدا و رسول بود و بجا
چنانکه گناه کبیره بعد از آمدن حضرت بردایت تفسیر که خبری نفرماید یا آنچه در آن تصریح واقع منصب حضرت رسول
شخصی نبوده و در سوره نیست بلکه تارک مافات و بیان و معالجات و حکم توبه و انابت و سرزنش و توبه و توبه
و تشدید است تا همه را عبرت شود و از آن بازماند و دیگر بار خود را گرد آن نگذاشتند و دارای بزرگویت و
در تفسیرش که چون چندی از اصحاب طریقه رهبانیت اختیار کردند و حضرت علی مرتضی در آن بودند و حضرت
بعد از اطلاع بر آن چه قدر اهتمام در دفع آن فرمود و بر منبه آورد و هیچ دقیقه سرزنش و ذکر و عید یا سستی
فرمود بگذشت منصب حضرت همین بود و بر آن است یعنی بر کافه خلایق از جن و بشر بیعت نشد و الحمد لله
طو در الحق و در حق الباطل نیا که با زبان ساحین ناظرین و آمد متعلق بدان بود که چون افراط تشیع کو فیدا
بر آن آورد که دو دمان الله هدی را با تکی گذاشتند و همه را طلبیده خدمت واقعی بجا آوردند و انشا کمال
تشیع و افراط آن مانع از کماله العوارم باعث قتل معصومین از دست او شد چنانچه از کفایت المؤمنین
پیدا است بنده گناه کار چنان پیدا شد که باز مآذاری و سوگواری کوفیه و مامون نبوده باشد دیگر بقا
نسل مطهر و اهتمام متاخرین در نیاب صدق همان خواهد بود که در کتاب التذکره موده اند که فقه سنی
انکار می کنند و آن کیف که فی التذکره هم الما فقول الغرض یاد پوشی و مآذاری بوازم آن هر چه از
دیده میشود برای بقای نسل سادات کثریم التذکره علی رغم اناف الامامیه باقیاندا آنچه از مویده
بعضی چیز را عجیب محیب در سال قدیم نوشته و مجتهد بر عادت قدیش که جا بلی ذنا عاقبت اندیشی است
رفته و آنرا اگر مراد از توسعه طعام تقیم نمودن آن با اهل مجلس آنرا اقل باید دانست که چون محیب
محبوب در کتب شیعه از قدامت متاخرین دیده بود که ایشان تصریح کرده اند که اهل سنت در روز عید
توسعه طعام میکنند و غسل میکنند و سیر می کنند و عطر می مالند و روز عید را ندانند این همه اسباب عید و شاد
و نشاط است محیب مستحب برای الکرام شیعه نیستند و خواسته که ایشان با آنچه تصریح بدان کرده اند الزام
و بدو آن امور را بر ایشان متکلف مخلو بش سازد و در مقام ملاحظه کتب مجلسی دیگر آن را سحرین کار است مثل
تا و المعاد مجلسی در ساله تحقیق الزام و غیر آن که احکامیکه محیب درین فصل یاد کرده همه اش درین کتب رسائل
بالتفصیل بهرمان دلیل که مینویسم و می یاد کور است و مجتهد در بقول فتوی با استحباب نه یعنی برای آن مؤمنین
که حاضر مجلس غرض از توسعه طعام برای شان پیدا نیست برای عیال و اقارب آنکه ایشان احتی و ادولی باین احسان
استند چنانچه از قرآن مجید و حدیث شریف مست و وضوح دارد و مجابا و ذکر القری یا میفرماید و شیعه در نیاب

چنان تغییرات طولانی میانید که در سمار و دیگر اسناد از مجلسی غیره دیدنی و بجز آن خود بنمید نیست حتی در
 ادای حقوق خودی القربی مشارعین کلینی بدان قائل شده اند که آیت ذوالقربی حقه در سکه منقذ باشد
 و حضرت با وجودیکه فکر حاصل نشد بود و دیگر در مدینه و انگاد بریان در از خباب سیده فاطمه زهرا را بر سر
 چنانچه دانسته باشی حالا که خود مجتهدا قرار بدان کرد که همه بدون قبض کلاه بیت الغر علی اهل و عیال شخص
 البته بدین امر لائق تر اند از آنجا که آدمی بلکه بر ذی حیات محتاج لطعام است اهل و عیال که دخلی در تقسیم و
 و آماجی اسباب زند چگونگی ایشان را محرم توان گذاشت بلکه ایشان را از او و دیگران را ثانیاً و لیکن
 چون و همیات را در مذاهب شیعه دخلی تمام است چنانچه در قوانین سماره از نیست که در کتب کلامی
 تحفه اناعشیه بطور نمونه آن رایا و فرموده اند و نزد عرب این مثل شایع شده که لشعه نسدان نه الامه
 جناب مجتهدانیم خیال فرموده باشند چنانچه و همه نسدان حکم بران میفرماید که چون در تقریبات فاسخ و یک علم
 را از آتش جدا کردند و طفلی عتیقی از آقارب فاقه کشی بعد از دشت مضطرب گشت و برای انمعنی گیرند
 بلکه فریاد و بتقریری شروع کرد کسی از زنان پابند و همیاتی که میتوانست که در دهن دیک را بر کشتا بزند و از آن
 این طفل را بدهند که معنی آروصول ثوابش بمبت می شود پس نزدشان همه سعی صاحب خانه ماطل خوا
 اگر او را در از آن نبد بنبلی تقسیم و حتی صورت جوار پیدا خواهد کرد که دیک را در مکانی ننند یا طعام آن
 در ظروف مرتب ساخته یا قتل بخوانند و پنج آیت را تلاوت نمایند و دستها بلند نموده یا یصال ثواب
 بردارند و بدون این امور اتصال ثواب معنی ندارد و این مردم خواه و فکور باشند خواه آفات غافل
 شدند از آنکه بدالات قمر انجید و احادیث شریف چنان به ثبوت رسید که ایصال ثبوبات بار و اح بزرگان
 در اختیار کسی نیست و این مقدمه البته بدیهی است که موصل در عالمی دیگر و روح آن بزرگ در عالم دیگر
 بعد از این چون ریاضه این تقریباً بجامی آرد ثواب نام و نشان نزد اهل عقل و فقل کما پس چون نیست
 خالص عوت مومنین نمود و محترقات خویش را دخلی ندارد و ایشان را طعام خوب ایند بالیقین ثواب بران
 یافت اکنون اختیار دست بر خود آن باب ذخیره گردانند و دیگر بر او آن نیز شریک نماید که موجب تقوی و بارگاه
 خواهد شد کمالاً بخیفی اما آنچه در معنی گفته که ادعای لالت ان بر فرج سرور ناشی از کمال شفاقت است و اشیر کمال شفاقت است
 چنانچه که کتب افض خواسته که ایشان را بر و اخیش ملزم گردانند و این معنی بدون آنکه مقبول باشد آن موزن اول
 حضام چگونه قیاس منتظم تواند شد و از کتب روانه چون آنکه اسامی خدی از آن نوشته کمال شمس را بعد از انباشت
 که علمای خفه بر اینست طعن کرده بودند که ایشان تسو طعام میانند و حکم بر استحسان آن بر زبان می آرند پس
 که بر علوت خود جناب بزرگانی مدعا محیب معصیه یا تفهید و اندیا خود اجدادی قیام و قفا غل برودند و اینهم از جهات و ادوات
 ایشانست چنانچه تا این و سامعین بر کتب ایشانند اما حاصل آنجا که علمای امامیه اینهم کرده بودند که توسعه
 طعام را سینان از باب مستحبات میدانند و آن دلالت بر سرور و انبساط می کند پس محیب معصیه

الامام را فخر پیدا کرده و در حقیقت آنقدر که کتب ندارند بنده و آنکه اگر دانستیم حقیقت آنست که چون جناب
 موسی طعام را استعجب فرموده حاجت باثبات آن کتب شیعه نماند زیرا که در رساله قدیمه فقط لفظ حکم مذکور است
 و بعد حکم را با استعجاب متذکر و سپس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسور و فرست پس متعارف
 و نسبت آن به توسعه طعام ضروری نیست چه تمیل که تعلق داشته باشد با آنچه قریب تر است بدان که طبل نواز
 و جلاجل و قننی تبر انهای موسیقی باشد پس اولی را چه از دست میداد و دوسم نیست که این بسور و اهل
 که متذکر بعیت اند در مجلس ماتم متعارف و موسوم نیست بلکه در مجالس فراخ و بسور دست فلک است که لفظ الالباب
 و نشاط در آن نیمه باشد پس معنی شد که کلام در طبل نوازی و جلاجل و قننی تبر انهای موسیقی است
 طعام را در عرف از آلات شادی و نشاط انگیزند و بر این هر سه چیز مجموعاً و فراموشی لفظ آلات بر زبان می آید و خدا
 احتمال نمیده دارد که مجموع را بحیث جمعیت دخلی باشد یعنی توسعه مذکور را نیمه چیز چنانست و ایضا توان فهمید
 که لف نشر مرتب باشد یعنی سباب سر در و انبساط تعلق یا بدین توسعه طعام و شراب آلات شادی و نشاط
 بدان سه چیز مذکور پس حکم متفاوت عین سفاست مجتهد الزمانی خواهد بود و معذرا امری نگوییم سبناست او
 دلیل است که میگوید که توسعه طعام بر اهل و عیال خویش نزد خواص و عوام مستحسن نباشد و در روز مجرم
 ولیکن از آنجا که آن روز بار مثل سوگواری و ماتم داده می حقیقه قرار داده اند قید سوم را چه را که اشتد و در آن
 چرا گفتند یا سه روز را از عاشور و بیشتر دند و ناظرین در تخیر اند که رسم یا تدارتی است و در یک روز برای مقیم
 و مسافر در شریعت قرار گرفته بالو از م و عوارضش و در روز از کجا معین توان کرد و اگر بلا خطا است و در
 آب دانه است پس کتب معتبره شیعه انیک حاضر است لالت بر آن ارد که خاب نام حسین سبط نبی در
 شب عاشورا خلوت فرمود با عمر سعد شقی و هر گونه حجت را بر او تمام نمود و او را مواعظ بسیار ارشاد کرد و داد
 جواب گفت که اگر اتباع حکم عبید الله را نماندیم خانه من ارض عقیق از دست رود حضرت امام حسین فرمود
 که خیر آن نقصان نبود من سکت و نیز فرمود که جبلی بنی که معاویه تنای استر می آن داشت و صدر را شمشیر
 میداد قبول نکردیم بتویدیم چون سر برآورده حضرت امام حسین نهائی به بنمود و بهرگاه شو و غوغا از لشکر یزید از دست
 حضرت امام حسین حضرت عباس فرمود که استیضات باید طلبید باید دانست که محبت خود را که در این جنگیدین و جلیق
 بهر سید پس حکم که دانسته حجاج تمسکی را همراه چهار هزار سوار و دیال با کوفه و ضبط کن تا قطره آبی ندهند و بعضی گفته اند
 که از روز بهنم حرم آب نرسانند و کردند و از حدیث امام صادق که در کتب مقاتل و در دانه و در من
 روزه عاشورا امر و طبیعت ظاهر میشود که لشکر یزید حضرت امام حسین و اهل بیت اصحابش را روز نهم
 محاصره کردند و روز دهم شهید گردانیدند از غم فلک و محنتی نماند که محدث بخفی و تحقیق چینه مذکور که حضرت
 امام میخواست که عمر سعد مطرد اگر از من قتال بآید عینایت فرمایم چنین نوشته بشیخ فی الحدیث
 بعث امیر المؤمنین علیه السلام الی رجل من غنم اساق من سمرقندة یبایین موحلین عین عین

و فی الو سلیا دشمنان و فی الاخریاء منیقه او حین بلین غریز و کثیر الخلل لآل الرسول علیه السلام فی تاریخ
 المنیقه تصغر البغیج و هی البیر القریة الرشا و البقیقات و المنیقه عیون علی بن ابریا لب بنیج اولی من
 الیه و یصدق بها و یلیج جدا و یلیج و سبق و منها اخف الاراک و یخفف لیالی و خف الطاس و اعطایا
 حسین بن علی و عبداللہ بن جعفر بن ابریا لب کل ثمر یا و یستن بجاع علی و ینہ علی ان شروع انبتہ من ثمرین
 معنویہ بالجملہ کلام در توسعہ طعام بود و یقین آن بر اہل مجلس غرا و پر طاہرست کہ چون انجلس انجلس غرا و قرآن
 البیتہ یقید بود یکدیگر و در غایت یقین انبتہ من ثمرین غرا و یقین باحت و ان نیا شد و طما یخبر بر خسار یا نرسند و سیدہ را کونین
 و گریبان را نند چنانچہ از شیر و هم از کتب معتبره و یرین و راق و دیگرہ و قنوج پیوستہ پس قطع نظر
 ازین مخطوطکہ خلاف شریعت بنویہ علی صاحبہا الادب و الطوق و یقینہ طعام خانہ صاحب مصیبت بگونہ مستحب و حسن
 تواند بود و بیک سائل لکسین میباید یعنی چون امام در عین مصائب رخت دنیا بر بستہ و بدست اخلین شمشیر
 و این مصلوب الفعل بعد از ہزار و چند صد سال در ملتش لباس سیاہ پوشید و در او بر غم و اندوختہ
 مومنین و اقلیاء و الموت ستم بالصلح را با یستی خوان طعام مرتب گردانید و بر اسے او فرستاد و ان اورا یزید
 میبانت خویش گردانید و ازین مجتہد بلا و کیش با عاقبت اندیش باید پرسید کہ ہر گاہ مستحب نیست کہ
 لذائذ را ترک نمایند پس طعمہ گوناگون بہہ اش ز تو تو مرا ہم یا مکروہ خواہد بود و بل نذای الا احداث من لیس
 فکل قدرح یعود الیہ و العجب کہ مجتہد نہوز نیا ندبا و صفار وایت اسناد کلینی و رئیس شش کہ ہر گاہ کلام اللہ
 و خلیفہ بلا فصل را با گوسے و وصل اتفاق افتاد کہ گوشت و چربے و دیگرہ لذائذ را ترک کردہ بود و دیگر
 زنان نیکو دیدند اسے غیر ذلک خواہد جہا خواہد فرادے حضرت الشیخان زحمت دانست و سر نش بغایت
 قصوی فرمود و نیمہ و آیت کریمہ اللہ کا یحب المتطہرین نازل گشت و با ایہ مجتہد چہن جہالت اختیار کرد بار
 رخصہ را باید بر فرین و برادران مورمی و مفسوسے او جان مول خویش را خدا گردان کہ این مرد و دلائل نذ
 تن انیقدر در رسایل خویشین یاد داشتند کہ احداث گناہی است کہ باید در بیان معنی آن کفر مکتوبے
 گفتن و او این جاعت را کہ مرکب چہن گناہ عظیم میشود و او جہالت میدہند و مفساد را مصلح نام میدہند
 می ستایند و قلوب مقلدین خویش را بد کر چہن ہفتوات می رباید و اللہ من افشاء الخیر و یغفر الذنوب
 و اگر او در تجویز معنی احداث شریک فرین بود چنانچہ از منته و انزالہ خصوصاً سالہ الکاتب شریک و اجماع
 رسائل فرین ظاہرست پس تناقض صریح ہم در کلام او راہ سے یاد کرد کما لا یخفی و ہرین تقدیر اگر در اثنا
 عشرہ محرم تفرغ سے پیش آمد مثل نکاح موئینہ با حضور مسافرے از مومنین و توسعہ طعام و اجتماع
 اغرہ و اقربار و دہد باید کہ اینہم ممانان و میر بانان مرکب کجا یا راستن رہین کہ در کتاب مستطاب ہر
 کسانے کہ از اخیان خویش خیرے سے ترانید و دیرے آن سے کردند و بیکو شخہا فرمودند
 کہ مشہورست الغرض چہن افادات مجتہدہ و مولفات اولیبت بدیگران موجود است و ایہم بدیگران

بعد الفراع بعن غزوه احد وقع الامر بحريم النياحة على الميت وحش الحرد ووتسق الجيوب نحو ذلك ولبين
 حوت قبل ذلك الا في ايام غزوة احد فلما اناحت النساء على قتلى احد ولبين عليهم فاما صنع النبي صلى الله
 عليه وسلم بجائز قال ان حمرا لولا اني لفاحت النساء على حمري لكان عليهما كما صنع علي قتلا من تم لما فر
 عمن ذلك نزل تحريم النوح يومئذ وخصا بهن عن النياحة بعد ذلك ليوم كما صرح به الجاهل من كثير في
 البداية والنهاية والعلامة الشافعية في سيرة وفيها بعد فراع غزوة احد مثل لم تشر كون بحرة زمي الله عنه
 فلما رمى النبي صلى الله عليه وسلم ذلك قال لا تملن سبعين رجلا منهم مكان حمرة فانزل الله تعالى وان
 حاك قبلكم فاقبلوا منكم ما علق قبلكم يعني در سال سوم از هجرت شریف بعد فراع از جنگ احد نوحه کردن
 جبرام شد بر میت طمانچه زدن بر رخسارها و گریبان دیدن و قتل ازین جبرام نبود و عین
 غزوه احد از همین جهت نوحه کردند زنان بر شهدا و گریه و بکا بر ایشان نمودند هرگاه رسول خدا اگر زن
 در پیشگاه فرمود که به حمرة زنان نگریستند پس نوحه کردند بر حضرت حمرة و گریستند چنانچه بر شهیدان خوش
 باز چون فارغ شدند ازین گریه و نوحه در میان روز حرمت این افعال نازل شد بر حضرت صلی الله
 علیه وسلم منع فرمود زنان ازین نوحه بعد ازین روز چنانچه ما فطامین کثیر فرموده در هدایة دنیا
 و نیز علامه شافعی در سیرت خود در همین سال بعد از فراع جنگ احد مثله کردند مشرکین حضرت حمرة را
 چون حضرت صلی الله علیه وسلم چنان دید فرمود من بهتاد کس را از مشرکین مثله خواهم کرد یعنی گوشت
 و حیوان خواهم برند مثله حق تعالی نازل فرمود ایست که حاصلش آنست که اگر مثله کنند همان قدر
 باشد که کفار کردند و اگر صبر کنند بهتر باشد بر اے صاحبان و مقام حیرت است که در وسعت طعام
 انقدر گفتگو میکنند و ندانند که گریه و بکا و سینه کوبی و هر چه باشد و صاحب غرادر اولادش را و بالذات
 میشود و هجوم دیگران بالفرض تا بواسطه مثل مشهور است که گرسنه را گریه سم نمی آید زیاده برین نیست
 که غذای عمد ضیافت پس تو سوسه طعام را تا خود صاحب غرادر مثل دل نخورند که مانع تواند شد و اگر
 حقیقه پیر سے معنی این مثل در عرب هم معمول است مگر یاد ندارد که حدیثی که کلین در کانی متعلق
 با تمار سے جناب امام حسین آدوده و عنقریب درین اوراق گدشته و هنوز از او جان ناظر من ساین
 مگوشت از انعم این معنی مستفاد است و اگر جناب جتهد الزمانی را در فهم معنی آن صعبی پیش آمد
 که در عیش و کامرانی خود را منک ساختند حتی که در تابستان از نور ماه مبارک رمضان محروم شدند
 كما سبق مراراً و بطور امام الفقهاء و المتکلمین سید مرتضی علم الداعی ثانی فی زیارته غیر معذوران
 زاد غیر معتاد کمانه حواشی المنتصر النافع و شروح الحلیة در ذر ذرستان خوردند یا نخوردند در
 خلوت یا جلوت اما کارهای دیگران قبول فرمایند کارهای در فی الثالث عشر من مجلدات
 عن التبعیة فی محالهم عند روس الاشتداد و لیکن افطار زور و تابستانه بسوی آب و شکر و

و سچ است که اب فرستاده ام را و اغنیای ضرورت بنا بر آن ترکیبش عبارت فارسی با وجود مثل لغات از
 شرحش می نویسم اگر چه بکار منسوب کشد باین که باید که ترجمه بعضی از عبارات رساله قدیمه بطور ترکیب
 بنحوی از فاضل بداد و غیره باریست و دست و پا کم نکند که لما تم بفتح سیم و سکون بهزه و فتح ساسه و
 در بالا اجتماع زنان برای غیر النساء و الخدم عطف بیان ضمیر در نگین است الحمد و بفتح جیم و سکون یا در
 دال بی نقطه مشقت السوئلق بفتح سین بی نقطه و کسر و او سکون یاسه و دو نقطه و ر مایلین قادت که از
 پست هنرمی نامند و شربان یا اعتبار نیست که از داخل شریقی می کنند و سه اشامند و لفظ جون که بضم
 جیم و سکون و او و فون و ر آن واقع است جمع چون بفتح دید یا قسمی از مرغ سنگ خوار که شکم و بالها
 آن سیاه است و جائز است بضمیر راجع بجمع مذکر که که از غیر و ذوی العقول باشد اینک مفرد و مونث باشد و آنکه
 جمع مونث باشد لم یحسن بجای بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه مجهول از باب افعال است الحسن
 بکسر حاء و از نرم و فوائد این حدیث بسیار است از آنجمله آنکه از رد آن بدیه چنان ظاهر شد که در باجم تکلف
 بناید داخل کردن و درین بده نتیجه تکلفات زیاده تر مر سوم است که در بلا و دیگر نیست که اگر از برگ
 پان و مانند آن دست کشند بنا بر انواع گزاید و دیگر دست گشتا و ند که گاهی و غیر محرم صورتش بدان
 و زمینیت از زرو فقره و نقش و نگارها در عالم خواب ندیده باشند از آنجمله آنکه ظاهر شد که این خبر بقتضا
 عید و سرور بود و است پس طبل نواز سه و جلا حل زنه که علمای ایران در رسائل غادر می ماتم
 گذار سه نوشتند که محرم الیه الاشارة بطریق اولی از اسباب شادی و نشاط خوانندگان از آنجمله آنکه امام
 صادق رضی الله عنه بجای لفظ شهادت قتل استعمال فرموده و مجتهد الزمانی برای چنین کس
 مقتدانا صاحب گشته و حاجت اعاده باقی نمائید بسبب آنکه سبب مذکور عنقریب درین مجلد هرگز گشتند
 و چون نا صیت حضرت صادق محاکمت فتنین الثانی و هو المطلوب از آنجمله آنکه قزوینی نا صیه
 شراح کلینی اعد و سر حجه قتل کرد و لفظ گشته شدن بلفظ شهادت و آنچه مناسب مقام باشد چون حضرت
 امام حسین اصل الاصول شیعه یعنی قیصر اگر دن رده بود و نزد این نوا صیب رعایت ادب باقی نماید
 از آنجمله آنکه حضرت امام صادق لفظ امره بر آیه زوجه حضرت امام حسین آورد و حال آنکه از معنی غایت
 بی ادب و بی اندامی نزد مجتهد شیخ الاناسی سر زده حتی که از کتاب طعن الرماح او پیدا است که مؤلف
 کفر دانسته و ایراد این بحث موجب تطویل است فلرحج الی تفصیل الکتاب المذكور الذی سیمسته
 بنقص الرماح نه کید البناخ از آنجمله آنکه زوجه طاهره حضرت امام حسین که در سفر کوفه همراه نبود این
 زن کلینی است نه مادر معظمه حضرت سید الساجدین یعنی شاه زمان مشهور بشهره بانو که حضرت رسول
 مقبول عقد نکاحش و آنکه در عالم خواب بارحمان خود بختند و حضرت زهرا مشکلی خلاف آیت
 و کلامی که مشی کا کت حتی فی من در شب دیگر بر گشتا و ندما ز رفقه بر آیه حفظ قواعد فخره خویش حاش

مختلف الاقوال والاحوال اند و تا ویلات ترکیه بر دایات ضعیفه میکنند و اگر سر خود بپوشند یا برهنه مانند بکسر
 و صاحب وفات الاعیان نوشته که امام زین العابدین او را با غلام از او که دو امام حسین علی کلاحت
 و خلیفه وقت خطی اشکایت نوشت و آنجناب چنان جوابی از قمر الحیدر و حدیث شیرین و افعال معجبات
 که مجموع شد چنانچه دانسته و در ذهن میجایست از رقصه که قصه های قلیسیا دارند و طریقی اولی نمی آید که خان
 شهر با نوتهای دودان ایللیت خصوصاً فرزند خود را در شداید مرض و نوب و غارت اشتیاق گذاشته رنج فرا
 بیفتد که در کتب شیعه از جناب میرالمومنین منقول باشد **۵** یقولون ان الموت صعب و دانا ما خافه
 الاحباب و انما صعب به سدی در گلستان گوید **۵** پامی در بنجر پیش دوستان بدید که بایکایگان
 در بوستان به یس جناب امام حسین زوجه موصوفه را بجهت و مصلحتی موافق روانیت **۶** در سفر کوثر همراه بنو امیه
 ماند که بعضی از اولاد اناث را در مدینه طایفه گذاشت پس البته خان توان شهر با نو همراه بودند و آنچه رقصه گویند که او
 بجز و شادان امام حسین بر فردا بجناب سوار شد و در کوچه و دشت می غیبت اختیار کرد و پیافا و استخوان خود را
 در بفرات انداخت و این موت را برگزید و بجهت که از کبر اش مستعد است الی غیر ذلک من مهنوا تموم
 از قواعد مختصره آنست که مثلاً زن امام میوه نمیشود و کیف که عقد او درست شود و برز و به محبوبه سی عالم
 تمت کنند که در سفر بصره چه اندیشید که استاد کلینی بانتهایش و تفسیر بابلیت کامر شد که سابق شطرنج
 خوافا تم بعد ازین محفی نماید که علمای رخصه بنابر ریاد سماعه که شیوه قدیمه قوم است چنان قرار داد و اند که
 آدمی را باید که جو یا ماند که حضرت امه نهات کدام روز خوش بودند و کدام روز طول تا موافق ایشان بود که
 بسر کنند و هر که از لاف و کراف ایشان خیر می دید و نیک میدانند که تا امر در ظاهر حال خویش را بطور اینه
 درست نگرانند که بر هر کس آسان است تا با اتباع میر شرف آن برگزیدگان چه رسد که مشکله بن جملش
 افادات منار و تالیفات نعمانی و بحار الانوار مجلسی موجود و مهم تصانیف دیگران نیز از حد و متافردان
 بر آنست که حضرات امیه یکی بعد دیگری چنان افاد و فرموده اند که در روزهای عید مسلمانان مصیبت امام
 زیاده تر میباشد یا بمعنی که هنوز چشمش نگرا ناست که ملکش با دگر ناست یعنی اختلاف بدان طرفه و
 تنم و مرج و ترقی باشند و ایشان نیز و ایامی خمول در انواع غم و اندوه و اصناف مصائب خالک لایم و من
 بر سر رقصه باشند شاید رقصه غافل شدند و آنکه چون حال را چنان بود اتهام شادی روز شهادت فارو
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم چگونه آنرا بجای آورده و ما و از باید خلاصه میداد و جگر گوشگان حج در امتضا
 اجادیت را و اما و مجلسی که درین روز بمیر و آنکه خانه را سوز و دود و بهر او و شمار ساینده باید و شما چنان
 کنایه ای غیر ذلک پس بخورند و بار بار غود با الله من خرافات الرقصه لیکن کسی نگفت که این صلاست یا
 که جوابی بعد از شنیدن این مصائب لقمه از نمای بهشت بر ندارد و کیف این اطفال از طعام دنیا بیست
 ازین بدیهات هم کور و کر شدند و نترستام روز عید چگونه او را کرد و بانند که نتیجه ان عصب خلافت میان

مناسبتش باشد کما عرفت از ارتداد و تباہ است یعنی استیضای ارکان در قیمتت عذر به تزلزل است
 کما لا تخفی علی من نظر الی هذا الکتاب فہذا لکما الحساب نتیجہ واقعہ کہ بار و نمای بعد از آنکہ خلافت برودمان
 نبی اسید رسد و ظلم اولین ایشان عالم را ترویا لاگرد و اندکافی پنج البلاغۃ باجماعی مکتور انقل کہ رسوخ یابد
 کہ برخلاف تواتر و قطعیت اخبار حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اعیان و ملول بیوہنا است پرستش روزی که
 لوازم عید بلا یقینہ بجای آورد و حکام آنرا از پوشیدن البسہ فاخرہ و استعمال طبیب عطر و نقای احباب
 بیان فرمود بلکه شادی میکردند این روز پاهای چنان آفرینست و لیکن یاد نمی آید کہ بزرگان
 مبارکش گاہی جاری شود و درین ایام کہ عمر مقتول شود و پنج کتابی بدفتر مندرج میگردد پس شہرہ سکوت
 و بی نگاہی باید دید کہ آخر کسی بدریای قضا حاجت بکند بر دلش می آید و قبل از نیمہ دم چنان می نمیدند کہ بعد
 از شہادت ہمہ صورت استراحت برای آل عبا ہم سیدہ باشد امر و در آن عالم نورانت و ضیا و همان شیون با تم
 و کاست اگر چه زندگی جناب سید و دیگران در غم و رنج عصب خلافت و فکد گذشت اکنون حال بقصد
 کتب معتبرہ رقتہ نیست کہ در عالم بروج بغیر برای رستخیز شعل دیدن صور برپاست دیار بہا بالوشر
 خداست کہ کسی از شیعہ این می آید بلکہ فرشتگان تسبیح و در و نویش را ساعت بساعت فراموش
 می سازند تا با ستراحت دیگران چه گفته آید و تا حدیث آید کہ در کتب مقاتل مصائب مبین است یا در آثار
 کہ جناب سیدہ با وجودیکہ قبل از ولادت امام حسن راضی بر ضای الہی سبب شہیدن تبلیح و ثواباتنا
 این شہادت شدہ بود و چندان تبع برای جانگاہ میگردد کہ ملائکہ تسبیح الہی مست بر میدارند و شریک این با تم
 میشوند و صورت سکوت روئید بہا بعدیکہ جناب رسالت آب چشم گریان دل بریان و فوق می افزاید و
 بار بار سیطرہ ای چشم من یکی سکوت بکن کہ ملائکہ تسبیح و تملیل را گذاشتند بلکہ فراموش کردند و آذوق
 گویا با عالم بیوشی این سکوت در میدد باز بیان حالت رجو میکند بلکہ با تصام ساعت و ساعت قیام
 حال و لغزہ جانگاہ در پیش است و در عالم شترانچہ در پنجو عن محشری برپا شود و او را بہار و کسی اچو جمال کہ
 میزان بای سجد اگر کتب مصائب اجمع نامست و واقعہ شہادت شہیدان را بر کشتی بردایات سمود اتحاد
 معتبرہ خواہی دید کہ تا یکدور در جناب خامس آل عبا با اہلبیت و تاجی رنقا محصور شد بعد از آنکہ مشہد
 برای طلب شہادت گویا از روز ازل بود و ہمیشہ را منی برضاد ہدف تیر و ہنادر تعمیر بحاب رئیس الحشد
 سعادہت میرفت از کجا بکجا با وجودیکہ در لال کتاب منزل السلاز آچنان برآمد کہ بارہا دانستی باز جہا متعلبا
 متفق میگوند کہ قتال از ہر دو طرف بود و رفیقان و غیرہ از ان امام بعد از دستور می ہزاران کس را لشکر
 شہادت اثر بکشتند و چون آنجناب و انفقار کشید تاجی سیمہ و میسرہ ملاعین ابریم روحی کہ کشکان احسا
 نتوان کرد و قیاس کن کہ از دستا ن در کتاب ماست میگویند کہ از شجاعت و قوت آنجناب تصور جناب
 از یاد مردم رفت و دیگر علمائے مجتہدین گفتہ اند کہ عبارت طویلہ را تا کی اختصار توان کرد و بعد از لشکر ملاعین را

از سوره پیاویده باو محقق در مصطفی که نوشته زیاده از شش صد هزار ضبط کرده که کار از از اسکندر و از اردشیر
می کاره شده چنانی نیست که ما حسن لشکرهای ملاء عنق آنها چنگیدند و بنیال نیاید که بهیئت مجموعی این نوشتار
و نوشتار کس یکبار بتا زنده جمعیت معابدین نباتات العنق سازند و بمصر اصلی شان رسانند که در نوشتار
نور بر کس نیز با تمامای رسید شاید مقصود عجلت در شهادت باشد پس اوج پلا و دیگر چه معنی دارد و معاذ الله
گویند پادشاهی تمام جماعتی کفن پوشید و بمقابل تمیور آمد و حواس گم شد و زیر تیرید که گاهی این مقدار
پریشانی نبودی امر و چه حال داری گفت خواهی دید که دیگران برای کشتن می آید و این از بهر کشته شدن
و همچنان واقع شد که در بهر بهیئت و قیقه باقی ماند و لیکن هزار جبهه و مشقت تیر و دو
یافت پس خبر را با هم غائب کرد و از دیگران با وصف است داد و همدار سال
مستوا تر ملا خطه کرد و در اصول شیعیان مکار صا رب بعیرت و البصار باید دید که چه بلا دارد دست غم
خود و بیک قطع نظر از همه چون از زبان مادر مظهر این کلمه پراشتی و درستی او برآمد که باز دارم که غلامان چاکران
عباسیه محیط گشتند و نسبت بقاعته شوراب رسید بر روایات محدثین کما انشرت الیه سابقا و لاحقا هر که خود
تجید و چندان خبر برگزید که انیم ندانست که این واقع چه چیز نیست حال امام نرگسی سیام غائب کرد که
اگر بفرج خود اشاره میکرد از اینجا تا خلیفه عباسی شام را بصبح فتح و فیروز می امام بدل میکرد پس خبر
و شکبای او را باید سجیده اگر کسی در جمله صابیرین حقیقی نام حضرت ذبی النورین امام و حضرت رسول تقی
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را بر رفته از غایت جا بهلیت جلالت پیکر انسانی با و ده مارچ مرگ پر
در بقاعته داخل میشوند حالا آنکه زمانه مصائب او را چهل روز بلکه از اندک هم گفته اند و غلامان فاش از اینجا
استقامت نمودن بر جگر میخسختند و اهل مدینه دستور می قتال میخواستند و اقبال نفوذ نمودند
در طلب ثواب شهادت چنان بود که هرگز تر از نسل پیرامون خاطرش را در نیافت و مطابق توفیر
سابق و تصریح علما بنده و بست خانه خود را محکم کرده بعبادت مشغول گشت و بیچاره چه میدانست که
نقب زنی خواستد که در جلا ف حضرات الله که خبری از علم شان غائب نبود و کمالا نجفی حالب بر عقلای عالم
بعد ازین مباحث و اعتراف علمای امامیه که ما اتباع الله معبودین میویم که از سر نشان بنیست شویم و از غم و اندوه
شان منقبض کردیم و حال عیال معلوم میکنان شد پس یکی از رفته در دنیا هم مصداق کلامیوت فیما و کلامی
فاعتبر یا اولی السی و قولوا ان هذا شیء لا یسمع ولا ترضی سبحان الله بلیت اسلامی را فریقین مطابق
احادیث رسول تقیین صلی علیه و آله و سلم سهل و گشاده دانسته اند کلماتی الهامیه الا شریه
و مجمع البحار السندی و البحار الجلیله از جمله شان حدیث نجفی که قمر الدین لقب او نهادند و مجمع البحر
و مطلع النیرین نقل میکند با بخت بالربانیة الشماقة و لکن بالحنیفة السمجة هی بفتح فسکون ا
السلسله التي لا یضیق فیها ولا خرج اکنون شریعت غرای مصطفویه بر تحقیقا نواصب بیدین ملت پیوسته

گوی سبقت در ربوبیت اسی این سبانیما آورده است نه مگر شاید بعضی نظر فاضل را در پیش
 یایه علمای رفته از در متعه النساء و در آیند و دست مشوبات از چنانچه بعضی از اکابر ایشان
 اقتضای بدان میکردند و امید برای امام غایب را در میان ایشان بیان کنند پس علمای سینه سینه را
 باید که کتاب سستاب حضرت سلطان مشهد مقدس که امام شافعی خط فینش باطنی را بر پیشتر
 از آنجناب یافته اند برای الزام شیعه بکشاید و قیود آن عبارت علایم ایشان اینهاست
 و علامه بران آنچه مجیب است بدان لطرف مانوده و آنچه و اشبع از آن در میان اهل نموده
 شایع است الخ اقوال مخفی نماید که بخت مجیب در هر مقام مخصوص است بویژه متکلمین یعنی علمای
 شریعت و قیل و قالش با امامیه من حیث التصوف نیست بوجه دیگری از آنچه اهل تصوف صاحب بود
 اشراق و وجود و حال اند و امور ایشان بکاشفات و ریاضات و ریاضات و تحقیقات
 و متکلمین متعلق با دله شرع است و مکاشفات و ریاضات متعلق را د آن مدخل نیست و
 متوجه نشود که ایشان مدعی و رای سنی و شیعی اختیار کرده اند چنانچه صاحب اقتوحات که سر دفتر
 این گروه وزیران خود بوده در آغاز کتاب مذکور گویا رساله متفرد در عقائد دارد که مقصودش
 از جمیع تألیفات آن اطهار از معتقدات خویش است و من اینجاست را که است آن بزرگوار میدانم
 در نه هزاران کس از علما و ربایا و کلام اقدسش هر روز و کمال عقیدت یار دارند ملحق بجای میهند
 که از دستخیز اندالغرض عقائد خفیه و اصولشان همین است که اهل کلام اهل سنت در معتقدا
 خویش نوشته امثل نجفی و نشی و عصفی علامه و اعتبار آن و علامه شریف جرجانی و ما و شرح
 و بیان داده اند و من علی هذا از رساله تفسیری و غیره موبدا میشود که اصلش از حضرات اهل بیت است
 علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکلیست هر کس چگونه منازل آن را طی میکرد و فقیه
 آن می نمود بعد از این تفسیری مجلسی پدر یقر عیسیل هر جا که راه طعن بر موقوفه مفتوح میشد آنرا مسدود کردند
 پسری در میردی و کشف و اشراق و وجود و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده و دیگران
 برانچیز باخبر و نه اندیست که تصوف او کرده خویش محصور فرمودند و لیکن پیر و سقانی از جهت قلت علم
 معرفت و فراموشی و ناگهی آنطور را بنیال خویش نیاورده و تقلید پس را لایقی اختیار ساخته که پدر خود را در
 رسالیه بطلان اتفاق منک و السنه و در کنگاه مترصد نبش غارت اعتقاد میکند لاجول و لا اوقه
 الا بالسنه دوم آنکه مجیب درین مجلد نیز صاف صاف گفته که من از طور تصوف خطی ندارم و از آنجا که در
 کتب درسیه اولاً منک بودم و باز بحسب ضرورت کتبیعه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی شاکر در
 شان نورالهدی قدس بجا حوصله تصنیف از ایدالوصف یافته و کتابها پر و افشاند و غیرت و نبی المحاج در
 مرادین وادی کشید که قلم بدست گرفته و هر چه مناسب افتاد در عالم تنهای نوشتم و کسی را که کتب شیعه

بصیرتی داشته باشد نیافتیم و یقیناً این معنی نداشتیم علما خواهند پسندید و از بحث و اتفاق چنان واقع شد
 که خام گل یا سمن یا بند پس فرستی کجا بود که ریاضت داشتیم اگر باالجاح و دوستان نجربست بزرگان نشستیم
 خالی شد که بعد از گذشتن عمری در توبه و موعود و اختیار و اخلاص و خلوص مثل سلف صالحین خطی ازین
 امور باطن توان برد پس چون در انتخاب تسوید و تمییز فرستی بهم رسید و چنان ساداسی پذیرد نیاید که
 از کارهای مذکور هر کسی گذارم که با استعداد خود سرانجام آن عهد بدین سبب تنهایی نتوانست
 که در میدان ریاضت قدم نهم لاجرم ازین دولت محروم ماند چون این طریق پیدا نم کردیم که با سمن
 که فقها و محدثین و متکلمین این اعراض و قبر پرستی را تجویز نمیفرمایند پس هر چه مخالفت ظاهر شرعیت شد
 بقول اکابر صوفیه مثل سلطان المشائخ نظام الدین رحمة الله علیه که در شهر کهنه دہلی آسوده اند که
 فرمودند اگر حقیقت حاصل نشد در طریقت خواهی ماند و اگر طریقت بدرست نیاید در شریعت خواهی ایست
 و چون شریعت معاذ الله رفت و گذشت باز مقامی کجاست که در آن بسر بری و دنیا را بفرستی
 و دین را بخیری چون این امر مهم شد بتعسر میر مجتبی الزمانی متوجه باید شد که گفتگو در مقام
 این بود که علمای رافضه در متعلقات شهادت امام حسین رضی الله عنه بر علمای سنت دست
 سخن دراز میکنند گاهی میگویند که ایشان بحجت عداوت اهل بیت معاد الله توسع طعام در روز شهادت
 بر اهل و عیال خود مسنون و مستحب میدانند و زمانه میفرمایند که روزه و غسل و پوشیدن لباس خضر
 و مالیدن عطر تسخیم بشمارند و الی غیر ذلک تا ذکر فی ذی القلندر و امثال پس محیب مصیب بر ایشان این امور را
 به اشارات و کنایات موافق گنمایند و در رساله قدیمه قلب بخونچا پنجم بار بار و افسی فریهار به اموریکه اختلاط
 بتصوف دارد و نه در اخت پس مقام حیرت است که محمد الزمانی و اباوی ذکر افعال و اعمال موعظه شود و وجد
 و حال را شروع کند و الحال آن البدعه انما مات تبرک ذکر یا کما افاد ابوالمشهور فی المکتوب المعروف
 چنین ارسال الی رفید المتکلمین رحمة الله علیه فی جواب این پنج نوشته که ایامی بیند که در قریب عرس مشایخ صوفیه
 معمول است که خلق کثیر از فقر و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پیران نموده و توهم دلالت کنند
 خدا را این بیگانه عند کل مسکین هر فور پیران خود جمع میشوند و این باید نشان و این مر از کتب فقها و مسائل
 فرود عیبه مجتهدین ما حاشا که این امور را جایز یا مستحسن نوشته باشند و اگر مجتهد الزمانی برخلاف عادت
 خویش رجوع بکنند ایشان آورده بود و بایستی نشان دادن که فلانی از فقها در خلان کتاب چنین کرده
 کرده و فتوری داده که اجتماع مشایخ و فقر که در اعراض صوفیه لباس های فاخره و جامهای رنگارنگ
 معطره در مجالس مطهره و استماع ترانهای مطربین و ستارنچهای وفات مشایخ کبار و زیاده رویار
 جائز است بلکه مستحسن و مستحب است و تا امروز این امر یعنی اطاعت فاخره و تعداد واریج کتابی بمعرفتی
 نرسیده کاش اگر بصراحت میگفت بر اشاره اکتفا نمود پس دست بر عادات و رسوم از مذهب متاخر که

که تالی از یاد نموده باشد و از اینجا دو اشعار عوام بود مانند اعتق مجتهد و اگر بدین ملاحظه ماند از ادب و غیره
 و کتب کلامیه و فقهیه و دیگر در میان باشد بحکام مجیب و محیب و غیره و در میان استراحتها
 موسیقی هر کتب تألیف کرد و در اهل ایران با سجا و سوجو در کتب و رسائل مجلسی تمام الفقهاء و محدثین و استکمالین
 استندال بآیت که بمیه خود در دستم میگذرد و میگوید که این جوهری که ذکر مبالغه او است و این ابرو
 بر قبو مثل کتب الزیارات ستر و مشتاق و بی اشعار بآید آن که در میان سوجا و محیب ال فقره اشاره نموده و مجتهدین
 انقلاب نموده گفته بهمانا و از کفندی باشد که بی اصل محض قند بود و زیاده برین نیست که از آواز کفندی قرار دهنده
 نشین جناب مجتهد الزمانی است فیضیه و مخصوص مرئی گیر است بیانشن سبیل سجاد و جمال آنکه از جاسق
 رطلیوق که پیشتر تقاضا در آغاز شغل تصنیف کتب کلامیه بلکه بعد از تجلیه عناد الاسلام آنرا ندیده بود و در چنانچه از
 عبارت خود التفات توانی یافت و عبارات نیست که نویسنده نماد که کلام این بر تقریر صحت و صدد و در آن
 قاضی مذکور قاضی متقو و مفید و مطلوب انبیا و کلام در جواب مسئله ششم است ظاهر است و محصلش این است که در هر
 دو کرده اند یکی جمعی باشد که علوم ظاهر حضرات الله را بقوت درس و تدریس قرار گرفته اند که شریعت و ایمان
 معتبر است و جماعتی دیگر اند که معلوم لدنی شان قیام دارند که طریقت و حقیقت همین آنست و فرقه
 شیعه موسوم اند که از درجیات عالیه از فرقه ثانیه که موسوم بحسن لقب شالست و رفعت منازل و کثرت
 فضائل نشان در مجلد اول بحشم عبرت بنین دیده و در منزلان فطانت سنجیده و نیز از کلام رطل بوق که سولا
 این پدر و پسر است چنانچه از مایلغات ایشان بر ظاهر و در تبه او نیز و علمای با خفای ماند که در جواب کتاب بشر
 یعنی احقاق الحق مسیحی هم منقیده صورت و معنی او را ظاهر ساختند اختصاص فرقه امامیه بدان درجات مقدسه
 موضوع می پیوند و درین دعوی نیز بر عاقلی بر رشتها موجود و مقتضای ایشان می خندد که انیقوم و بدین
 طایفه منجین اصفاف دشمن بدین روح بر مندا لانکه هنوز نفس تشیع و در حقیقت مذلت گرفتار اند و بدین
 مجتهد بالجملة از کلام غیر اختصاصی با اهلست از راه منخر و استمر ظاهر میشود و پس تعرض بمبنا بین کلمات
 مذکور از آن کردیم تا استمرای او منقلب کرد و اینها از اعتقادات قاضی مذکور است که جمیع صوفیه و
 تشیع دانسته اند چگونه ندارند که بجز در درجات عالیه اخروی محض بفرقه شیعه است پس هیچ سنی نمیتواند
 مگر فرقه نقشبندی بر تضرع این محصل شیعه امامیه از اینجا که آغاز مجالس المؤمنین نیست که همیشه اهل شریعت
 از زبان خاب و مقلوبی تکیه میکرد و نیز از آن کتاب واضح است که خود امام الایمه در خلافت خویش
 تکیه میفرموده و ظاهر امامیه در لباس اهلست و اعتزال بود و خوب میداد که اهل اعتزال را بخواند و مقتضای اکثر
 میثقات در زمان اخیر شیعه را در فرقه حرقی است و خاب امیر وقت شهادت معاذ الله در اظهار کفر جبهه بلوغ
 فرمود و کلمات جامع الاخبار لمن موثقل صدوق الکواذب لا شرار پس توان گفت که باعتبار اصول موعود امامیه
 شمه مخلوقات کثیر که کسای نفیس پوشیده و استعمال عطر و بیان نموده و بوم دلالت که خدای زیبا و خدای

کل شیخ بر قبح جمع میشوند و قول آن در تراجمی و سبکی که از اسباب سرور و انبساط و لذات متبادر
 نشاء است غلبه ای که شغل بر مدح حسن و جمال و خرد و خال و پیرو وصال پیرویان بی مثال و در نشان
 شیرین مثال است میخواند رفعت باشد نه ابلهست تکلیف که غیر از نقشند به کسی هر عالم شهادت مست سوسنه
 نامده و ما ایشان از مجافل مذکور البتة اجتناب میدارند کمالا یعنی من بعد که ارش است که این حرفی چندی
 در علوم مقام رفعت صوفیه که خلاصه آن از تالیفات رطل بوق اتفاق افتاد و در نه او بدو مرتبه بانی
 را از مجالس المومنین مذکور صاحب دلان مشک آگین گردانیده که در کتاب مولا حمید رینیجست مجیدین
 پیشکش نموده ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته ام که دلالت بر آن دارد که قاضی
 مانند بزرگان خویش از علما مانع معتقدان نشان بجال خلاص منبر یا اختصاص است انست حال مولا
 و آقاسی نشان از متاخرین از قدما و اساتذہ این رطل بوق جمعی لا تقسی بامت که خاک پای صوفیه را
 بکمال الجواهر تعبیر میکنند و شاید که درین اوراق هم مقتضای کلام نجرالی الکلام مذکور بعضی از آن رد و بدخوا
 بطور اکتفا بمضامین با دیدن عبارت رساله مذکور که جایجا عبارتش در تالیفات خویش نقل کرده بود
 در نه امر و در آن رساله در من نیست که یاران از من گرفتند و با دغف طلب و شدت ضرورت فقر
 و برای ناموری خویش نگاهداشتند که اندر اسیرایه گردانیدند و متعسفانیش را و جوابی محبت و کنون حرف کنند
 و از مکاتیب مزین عیان میشوند که در جواب مکتوب جتد که خاتمه المکاتیب است سیکو شد بدانند
 که از افادات شائست پس بهر دغا موشی فقیر را باید دید که با وصف احسانات که در دیباچه داشت
 آن بزرگ روبروی مزین چه مواد دشمنی و زیاده من باقر اریخته و آنچه ان مکاتیب که بهین حال اوست
 در مباحث غیر یقین نزد من براس حفظ ناموس و مخفی بود دیگر چون صدر اعلی جاوید حسین خان
 و دیگر بزرگان ضرورت شدید نقل کردند و مدمل نمودند که تا کی این مکاتیب علامی در راه خمول مخفی
 خواهد بود که بالاخر دوزی از فامت مصباح و ملاحت جلوه ظهور خواهد داد و پس بعد از سفر مزین که مر
 را بدگمانی خواهد بود که اگر واقعی بودی روبروی کاتب ظاهر میگردد و در میان داشتن غیر این غیر
 بنوده که آن بزرگ رسوا نشود و لیکن چه میداید که خود سید در پرد خویشین منقاید که بعد ظهور مکاتیب جناب
 در رد و بحقیقت پی برد که مزین چند مالیش او را نقل مجلس میگردد اندر من بعد چنان مزین میل انست سبکت
 که الصوفی لاند بهر کفانی الرساله المذكور و پس احسانی چند لعل و در که سفارسل و پیش از امر باشد و چنان
 درین دام و دانه پانده نمود که خود مینویسد که اگر سفاس نیستند او در تالیفات و سبکی میگرد و حق است
 که در تسنن و شبهه نیست و لیکن پیاده مغلوب شد بجهت بجا آوردن فقر انگشت اهل و عیال ارتفاع عمارات
 و تزیین مکانات که بزرگان گفته اند هر چه هست از فقیهه پیر و مرید و وزیران آوان پاک نفس
 چون بدنیای دوزن فرو داد و غسل در باند همچو گیسو از آنجا ذکر قدما و رفعت که بانی سبانی اند بهر

اند و بسیار آمده بود و بنا بر آن باید در نیاب هم اندک جمع نمودن که هرگاه و فرزندم خیر یعنی در توفیق
 گفته بود که این طایفه از صوفیه انکار و اعتراض دارند و منی را طلبی که مولای مجتهد عرفان است در مصائب و
 پنج کتاب بسیار می خورد و در جواب میگوید که کتاب جامع الاسرار و مفتی الاوار و شرح فتاوی صوفی که نفس
 القصص من نام دارد و از تصانیف بعضی علمای شیعه است در رساله اوصاف و الماشراف که تحقیق طووس
 تالیف کرده و کلام امام زبانی کمال الدین بن شیم بحرانی شایع پنج البلاغه و همچنین کلام استاد ش
 علی بن سلیمان بحرانی بنیات عادل اندر آنکه صاحب فواتح را در موع میبایند و میگید که شیعه منکر
 صوفیه اند بلکه مولف جامع الاسرار دعوی انیمینی دارد که صوفی حقیقی نیست مگر شیعی و شیعی نیست
 این خلاصه کلام را طلبی و پیشوای مجتهدین لکن بود و در حق صوفیه و پنج دانست که امام بهرام را طلبی که است
 این همان امام قسام است که در شرح پنج البلاغه بعد از تاکید انیمینی که رعایت کسی نخواهد کرد و کلیه حق خواهد گفت
 رضای جناب سیده بانجه حدیث گفته بود و درباره فذک آورده و شیعه و سنی را درین قضیه که است
 سخن را در کتب مجتهد گفته و نزدیک میدانم که اقرار العلماء علی التمسیم حقه فقط و این امور در مقامات دیگر که گفته
 تا باید از باطنی و غفلت نکنی و نیز در اینجا باب فقیر آنچه بقصوف تعلق دارد رساله ملا تقی مجلسی پدر بقر عیال است
 که در فیض باد از جناب فزاف فتح علی صاحب سلمه عالی نقلش گرفته که هیچ و بازی صوفیه را که در حال و چه
 ایشان را هم میرسد بر محافل صحیح فرود آورده اند که انیتسم بالارات از ایشان بسبب ملا خطبه جدال و چه
 بوقوع می آید که از سید الطائفه جنید بعد از نقل میکنند که در وقت ورود و تجلیات دست خود را بلند کرد
 چون از اسحال فاقه حاصل شد با عانت اصحاب آن دست را بر نیز آورد و تا بر نیز آوردن مانند بلند گردانید
 باشد و قبل از این انیم این رساله و الفتی که نلامی مذکور صاف صاف قرار کرده که طریق تصوف راه ابلت
 حضرت خیر الانام بوده و از اینجا که موقوف بر ریاضت شاقه بود و غیره و پیشین متخیر و صاحب الا از ریاضین گفته
 اثر ابرنگیده و از حقاقت علمای ظاهر خویش این سعادت را بر شمرده که ایشان از جهت سلب بصارت
 سلمان که رکن اول مذہب ماست بحر فرح کرده اند و سمره او قنبر و غیره او را که صاحب الا از ریاضت کشتان بود
 از دایره و شاقب بدر نموده اند از اقادات محمد الزمانی که در بعض خواستی خویش در امثال نیقانات تو
 و خط او را میشتا سم چنانچه و الفتی بنا بقا بعد نقل عبارت علامه یافعی در باب شیخ اکبر آنکه جاعتی او را محبت
 معنایین قصص من گفته اند میگوید که خلاصه آنکه اختلاف در تزکیه و جرج رجال در کتب فیه من متداول است بوجه
 علی التعیل كما تقر فی الاصول لی آخره الغرض چون مضلین ساله ملا محمد تقی در کتب بقر عیال مثل خار یخلان
 میباید چرخ و بازی بسیار در آن نموده زیرا که فتوای او در ایران از ان قبیل بود که قاتلکوه حجت است
 جدی و هم که هم صوفی بل صوفی هم کسی مایل با ایشان باشد و بهمانی مدو و القدر اتباع او کرده و حکام
 اخروی و دنیوی برای شان چنانچه گفته چنانچه تفصیلش از حواله حیدریه علی لجمو من القدریه که جواب دو معقا

بقدر ضرورت از هر چه در دسترس است کسر خواهد آمد انشاء الله تعالی و خواهی المست بالجمیع چون از کتب معتبره و امین و خصوصاً
رساله فارسی ملا قتی پذیر باقر مجلسی هم شد که حالات صوفیه را که بلا خطه تعلیقات قدسیه میدادند و انرا از اهل
عالمیه میشمارند و این بزرگان را غلبه اسرار الهیست بنویس علی صاحبها الاف التحیه بیعت از غریبین را چه می
بود و بر حال و حال صوفیه طعنه می کردند فکیف که سلطان اویز شیعه متوجه شود و باهاست سینه چنانچه
که بر فقیر رخ مولا و اقوامی او همه شیعه اند لا جرم قوا نگفت که مثل محمد الزمانی مثل فیلی شد که لشکر خود را شکست
و پامال سازد و امر محقق نیست که بنده و رایا ممد ریس کتب در سیه و بعضی از اوقات این امور را از مودوم
دور مانیکه بگور کپور بودم پس طلبه که نزد من فراهم میشدند و در حلقه درس نشستند و ذکر بزرگی نمیدادند که در آن بار
بعد از یک و دو سال و در سینه مودوم و همراه قوم انگریزی آمد و حبس و قتل مردم بر فتوای او بود پس تشیاق از غریب
و تحریک ایشان بود یا مودوم بلکه ساعه فساد می افروزد که آن بزرگ و فقیه در وجوب خویش خردش می پذیرد پس
که از اهل مجلس نظرش می افتد و از حیطه اختیار و قدرت بدر میرود و من میگفتم که انیم را بار بار تنبیهم حاجت نمیکرد
و اعاده باقی نماند ولیکن منعی نیست که بعد از وقت قدوم آن بزرگ باید خبر کردن و بعد متشن با بدر رسانیدن بهیم که من
نظر فیض ترش تر می نماید حال آنکه چون مجلسی حیانا اتفاق میشود شخصی را از آخرین غری سینه بر لقیقاً قطعاً
و مودوم میشود و یکو آنچه و بازی مرسوم مانع میشود و بر من امر قیام دارد و الغرض بیشتر بعد از ریس این امور مذکور
میشد و دل بقای آن بزرگ مضطرب بود که ناگاه غرق و دم او بگو شمع خورد و او من حجر صین و معدن آغازش نزد
من جمع شدند که استیاب مجلس منعقد میشود با ضرورت قدم رجه کنی و فرصت را غنیمت شماری و بعضی از ایشان
بعد متشن قبل ملاقات رسانیده بودند که فلان در باره و بصره سید احمد کبیر و دیگر بزرگان بر فتوای علامه و بگو
قدس سره الغرض است مناسب آنکه چون ملاقات دست بد با ضرورت مطارحه این امر و انرا شود حال آنکه بگو
در مناظره ذکر نگرد و بود و مری همراه این طلبه محبت بهم میرسد و محاورت اشتیاق و فرید شوق در میان میخیزد و
در امر مودوم و انتظار شدید رود و داده تا آنکه غالباً نصف شب گذشت و چون بغراین دیدم که آن مربر جدا من
موقوف است رخصت طلبیدم و برخاستم چنان یاد می آید که باز دیگر هم نوبت افتاد لکن همان اشق کاسه بود و چون
جمع شد و این طلبه بر دست و قدیم جمع شدند میگفتند و ایلا و احسن تا که بعد از برخاستن مجلس سماع انعقافات بر مودوم
از خارجین جو ش و خردش بود یکی از ناقلین میگفت با من باید نگر گسیت که در نشست به خاست و طالعین
و افتادن بر زمین چه مدمات رسید گفتم بی می بنیم و عیان آنچه بیان میکنی که درین حضرت افسوس گفتنی است
آنکه اگر من مودوم بعد از شنیدن ترانه غری متغیر میشدم و لیکن از مخرج کات البته طبیعت خویش باز میداشتم
این تفسیر علامین بر سر شما می نهم را بگوئید که اگر شما در اوقات ازین امور خود را باز دارید ممکن است یا نه پس تا کید
شرعیه گفتند که حقیقت وجد و تغیر اینها همین قدر است بی اختیار محض نیست ازینجا بوضوح می انجامد که غایب
اوقات درین زمانه نیست و در اینجا الس صورتی و مناسب تنی چنان بهم میرسد که آدمی میخواهد بطلطه دار

پهلوی به پهلوی برگردد لیکن عذران بحث محمل ملازم بود و مقالات علمای متقدمین ذکر نمودم و از آنجا که
 و افحی هم مجتهد فارغ گشتم البته در مقام شکر گذاری توانم گفت که حق تعالی مرا از این نعمت عظمی داشته که خود
 شکرش بدر توانم آید اما آنچه از خاصین انجاس سخن بزرگان مقدس محمد الزمانی رفته که برای تعظیم چنین دم
 سیزده تا آخره پس در آن ایام برای لکنندرا تعلیم تلقین فرمودن که من بچشم دیدم و ثقات هم مشاهده کرده اند
 که روسای لکنندو جمع میشدند و این تعلیم و تکریم بجای آوردند و مکایات سابقه در خانه های مجتهدین گذشت
 و معتقدین چنین گفته اند که هر دیار که رفیقمان اسان پیدا بود حول مرای شیخ چنان تکریم و تعظیم روا دارند
 معلوم نیست که نتیجه یقینانی من تشبیه یقوم فوهمم چه باشد و از ایشان جاریست یا نه کیفیت برای کوناب
 شجاع الدوله و آصف الدوله که در عیدین خطبه اهل سنت میشنیدند و نماز مذکور بطول ایشان میگذاشتند و در مذبح
 حضرات را شنیدیم بگوشش میکردند و لیکن برای ایشان همین حدیث کافی خواهد بود که من صلی خلیفای
 خلی خلیفای منی که از من لایحضره الفقه واضح تواند بود الی غیر ذلک و انچه در احادیث دیگرست قبل از من است
 که حاجت اعاده نیست و حال روایات ایشان کثرت اختلاف که یکی مرد دیگر را دفع میکند بر ظاهر است
 بعد ازین مخفی نمائید که کتاب موله حیدریه علی الجوسی تقدیر بر سر من نان دارد و چون در الفقار حاکم امامیه در
 ابیات تصوف هم بعنایت آمده کتابست جامع بسبب آنکه بفرقت یقینده لعاب غلبه تصوف را
 در رساله مذکور بعد از حضرت علامه و ملوی شمرده و ادعای و اطوار صاحبان سچ نفس و نظریاتشان
 حقیقت رسالت و رسوای نام برده حالا که حضرت رسول نقیصین از جناب رب المشرقین بحال آتنا
 در خواسته اللهم احشرنی فی زمره المساکین محمد ثنین از انصحن آورده و در کتب فریقین بدون گردیده از
 علماء شیعه و مولف مجمع البحرین در یاد مسکن نیگوید و فی دعاء البی صلی الله علیه و آله اللهم احشرنی مسکنه
 مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین پس البته بیاید که اهل زهد قناعت و خضوع و فقر را سبقت میدهند
 خصوصاً خاندان علم و شیخ متین را اینان را نیز در بعضی از مضامین متناسبه در مقام آوردن برای فرد بصیرت و فراست
 و انشیزان روزگار بکار آید و مقتضای قول بزرگان سیهار چنان مکن که که معتبر شود گفته آمد که شغفه بود و با
 از فردا مکان و عمر پدرش بسر گذرد و بخت چو لایه کان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه او را بنظر استحقاق دیده بود
 قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی مراد نیست خانه او مورد تار و پود و شای بود و او بجز دو سلسله با کبر
 مصداق بیت گلستان ۵۰ چند باشد جوهر بغدادش آب زریه و آدمی بر پشت از جبت شیوه های
 دلبری و و تیرهای دل داری خود پانزین نگذار و بخت علو کعب هیچکسی از موشان پیشینه های طارنی
 مثل خود نمیدارد و در تکریم و عنوت قایم مقام این شهر آشوب از نظرانی با شد و با انیمه در کتاب مذکور چنین بود
 و هر زده درانی را بنیاد دهند و انهم مانند زنی فی اطلال در کمال غیر رخی خیره سری بود و قوع آرد و سرایه استیلا
 و یا بس طوری جمع تلقین میوزید است نذر پس در آغاز رساله ذوالفقار ندانند که مصنف تحفه کیست از غیر شاه

بعد از آنکه از ترجمه یحیی بن عمر خراسانی فارغ شد میگوید که اما من نمیخواهم تمام مختلفه داشته و چون اکثری از اهل انجمن است
 نقرض شد انچه که در بیان بعضی از اصول و فروع منقول که الحال شیوع دارند و گاهی لباس تشیع آمده و عوام
 شیعیان را گول میدهند کمتر بنام مقتضای ان الامثال منساج الاقوال میگوید که چنانچه لامحمد تقی پدر بابر
 را اثر نقد که دلالت میکند بر ساله لیلیه بن جیون سیر خرف بدانکه لباس نقیض با عتراف علماء عوام و پسر بدگفتار
 پوشید و پائی کوبی و دود در قاضی اختیار کرد و لیکن با انیمه اختلاف در نگارنگی موفیه کمتر از تشیع بود که در ابتدا
 زیاده از صد فقره باشد حتی کامله در زمینه نیز که مطاعن سیدانیا و شاه اولیا بیان کنند گمانی کتب التفتیشیه مثل المنهج
 و غیره این موقوف گفتم و رجوع کردم بدگر عبارت رساله ذوالفقار شراب محمد و التفتیشیه بامام نرگسی یکدیگر و چون بر
 توضیح و بیان می افرازم و گاهی مقتضای وقت اظهار تشنجه و ده عالم مخالفت شیعیان بر می خیزد و اگر چه لال انچه
 موعود و بحفاظت و حراست باشد بایه المدی منساج الدجی اکتفا سینا بدیس باید دانست که انصافی گشت
 که قائل بود وحدت وجود باشد و حاصل آن نه هب انیست که تمام اس عالم که هست عینیات حق سبحانه
 تعالی است و فرق اعتبار نیست گاهی خود را بصورت ابله بیند نمایند و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه و سلم گام
 بصورت سنگ و خوک گاهی بصورت انسان گاهی خدا را تشبیه میدهند بدباده عالم را با سواج و گاهی را بکل و
 مخلوق را بکوره گاهی و سبحانه را ببداد و خلق را بچروغ یعنی چنانچه دریا عین موج است و کل عین کوره و مداد عین قلم
 همچنین خدا عین خلق است و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند در قفس میکنند و بد حال افرا میزند و از جمله
 سیدانیه و از جمله شاعران بزرگوار ایشان انیست **ب** با مریدان آنفقر خشم **ب** با یزید اند که یک نیزان نم **ب** گشت مستان
 آن **ب** و فنون **ب** لا اله الا الله **ب** انا **ب** عابدون **ب** و هم از انجمله **ب** انیست **ب** اندجه ام غیر از خدا چه چیزی بود
 در سباده هم از انجمله **ب** در ذات صفات هر که را باشد شیر و پیر گزینود در نظرش صورت غیره **ب** در سباده بود
 با د و اب **ب** در مذ هب او یکی بود سبزه و سیر **ب** صاحب الخ میبندی مونی گوید که حضرت سید شیراز قدس سره
 میگوید شکلم و مونی مناظره کردند شکلم گفت بیزارم از ان خدای که در صورت سنگ و گربه ظهور کند مونی گفت بیزارم از آنکه
 که در سنگ و گربه ظهور کند و از انجمله کلمات بایزید که در حق طایف انیست **ب** تو ذاتی و خدای پاک هستی **ب** در صورت
 بیکه در شکستی **ب** و هم از اشعار اینها **ب** گاد کوه قاف و که غشا شوی **ب** گاه خورشید و گمی می ریا شوی **ب** و از ابیات
 فریدالدین عطار این دعوت است **ب** خودمیر شد و پیام آورد **ب** گشت خود کا فر نمود انگار **ب** خود کند باز برگناه که
 خود کند باز تو استغفاره **ب** و محی الدین عربی که پیشوایان لکین بوجود و جوست و در خصوص خود را افضل از انبیا
 و خود را خاتم الاولیا شمرده پنجاب حقرت صاحب الزمان **ب** و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد گاهی سر عیون
 طاهر و مطهر سید اندوایی بکند متوکل ملعون **ب** که دشمن خاندان اعلییت طهارتیه که کارکنان خود را حاکم و نشان
 قبر حضرت امام حسین بر ابر طرف سازند و انجا گشت و کار در زراعت نمایند قطب طاهر و باطن دانسته و عراقی که گاهی
 سر کرد و پائی اهل تصوف و تشنجه گفته که هر که بریزد لعن کند او ملعون است و شیخ عبدالقادر جیلانی که بر سنگ انبیا

در غنّه العالین گفته که در عاشورا عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر افتقل از امام حسین بود
عید و شنبه هر طرف نشد همچنین نسبت فات امام حسین و عاشورا موقوف نخواهد شد و به دروغیه گفته که معاذ
خلیفه حق بود و یا محمد امثالین کلمات مرخوف بسیار که در آن موجب تطویل کلام و هر گاه استثنای کلام را
اینها نمودن شوارست ندانند که در حدیث که از جناب ابوسعید بن یزید مذکور است آنها را در نزد اکتفا مینمایند و این
که روایت کرده اند از شیخ خلیل بابا الدین علی که قال البیضا علی علیه السلام یقوم الساعة حتی ینحی قوم منکم
المعدون فلیسوا بایمتی و انهم یهود امی آن قال هم اهل سن الکفار و هم اهل النار حاصل مغنون انیکه پیش از یکتا
تمام شود جماعتی در امت سن بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها در حقیقت از است من نیستند
ایکده در جوهر و ان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند از اینهمه اتم که در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه موسوعه سیحیه
که ضرورت نیست که روایت حدیث مستلزم اعتقاد راوی باشد چه میگویند شد که نزد او روایتی دیگر باشد اقوی آن
و اعتقادش مطابق آن و اختلاف روایات نشیند از همه فرق زیاد تر است حتی که امام اعظم اول امامیه آغاز
تندیگ کرده که حدیثی باشد که خلاف آن می باشد باز محبت رفاسه میگوید و از آنجا حدیثی است
که روایت کرده انصاری کامل مولانا احمد در پیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث طولانی که فرمودند و در
کلام من مخالف طریقه منافیة الطریقین و ان هم الانصار جمیع من بده الاسرائیلی اثر الحدیث حاصل مغنون
جناب امام علی نقی فرمودند صوفی تمام آنها خواه آنها انشع کنند و خواه تسبیح الف طریق با ابلهیت هستند
و طریقه آنها غیر طریقه است چه آنها خدا را عین مگ منو که میدانند آنچه از حق تعالی حرام کرده حلال میکنند
بلکه از اعباد ن میکنند و نیستند آنها اگر نصاری که عیسی را پیشرو میدانند یا مجوس بن است اند که تاویل بدو
هستند بیزدان و لبر من انصاری روایت کرده است از امام رضا که فرمود لا یعول بالانصاف احد الا انما اعدا
و طریقه حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که مجلس طریقه انصاف را اختیار نمی نماید و اگر از روی مکر و خدعت یا از
و ضلالت یا جهل و حرافت و انصاری روایت کرده از حضرت صادق قال لعل من صحابنا انصاف حق من محمد بن محمد
قد ظهر لهذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة یقولون هم من اعدائنا من مال الیمم هم و یقولون هم من اعدائنا من مال الیمم هم
و سکون اقوام بدعون جناب یقولون علیهم السلام هم و یقولون انفسهم یقولون هم و یقولون انفسهم یقولون هم و یقولون انفسهم یقولون هم
و اصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق عرض نمود که قومی در بین ما هستند که آنها را مردمان صوفیه می نامند و اینها
آنها چه میفراید جناب صادق فرمودند بدو رستیکه آنها دشمنان با ابلهیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطریقه آنها از جماعت
و او با آنها مختور خواهد شد و در است قومی خوانند بهر سده که ادعای شریعت کنند و با و جوایز عفت بطریقه آنها نمایند
لباس گشاد و در با آنها متشبهانند و خود را ملقب بملقب صوفیان کنند و احوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل
نمایند پس آنانیستند از آنها نیز ابرام کسیکه آنها را انکار نماید در ویر آنها کند و او را مثل توایب است که هر دو در
بها و کرد و یا شجره از آنجا حدیثی است که روایت کرده این چه و سید مرتضی شیعیه از شیخ محمد بن محمد بن الحسن بن علی

اند قال كنت مع الهادي علي بن محمد في مسجد النبي في المدينة فأتانا جماعة من صحابة شيعته أبو إسحاق الجعفي وكان جليلاً
 متيناً وكان أميراً له غليظه عند قوم وجله من المشيخات من الصوفية وعلوه من أئمة شيعته وأخذوا بالتبليغ فقالوا
 إلى هؤلاء الخداعين فاسم غلبوا والشياطين فخر لواقوا الخدعين تزيروا لراحة الأجسام ثم تجردون للتعبد لا لتأيم
 عسرا حتى نيجوا إلا كيف جمل لا يملكون إلا في نور الناس لا يملكون إلا في نور الله لا يملكون إلا في نور الله العباسي
 الذي لا يملك الناس إلا ما هم في الحب ليسوا خو انهم يادوا انهم في الحب راوهم الرقص التعبدي فادوا كارتهم العظم
 والتعبدي فثابتوا فيهم الا اسفادوا لا يتقيدونهم الا لاحتوائهم من سبب اراده احد منهم فادوا صافكا فادوا سبب اربابهم
 وعباده الا قدام من ان كان احد منهم فاما ان كان يزيد معاوية باسفيان فقال من اجل من اصحابنا كان متفرقا فيهم
 قال فظن اليه شبه المصنف قال فرج واعينك من اعرف حقوقنا لم يذهب حقوقنا المادى انهم اخس طوعا التاب
 والصوفية كلهم من الخالصين طريقتهم المغامرة بطريقنا وانهم الا انصار في مجوس من والامة اولئك يمجرون الطوا
 نور الله واسد رستم نوره ونوره الكافرون حاصل مضمون ان محمد بن حسين بن خطاب ميگوید که ما بودیم هم در حجاب
 امام علی نقی در مسجدی پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آنحضرت آمدند از انجمله ابویاسم جعفی بود نزد آنحضرت
 عظم داشت و بسیار بلیغ بود بعد از آن جماعتی از عوفیه در آن مجلس اخل شدند و در یک گوشه مسجد واقعه رفت
 نشستند شروع کردند بلا آله الله گفتن جناب معصوم گفتند که التفات کنید بطرف جماعت سکار پسین رشتگی
 انها بانیان خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین مذربی اغنی از لاند دنیا بجهت آن اظهار مینمایند
 تا بدینامی خود را راحت مینمایند یعنی اظهار اند ایشان بر آنشعر عوام کالانعام است و معلوم است که هرگاه خود
 معتقد انها گردیدند بحسن سلوک با ایشان عیش می آیند و این معنی موجب احتیاط ایشان میکرد و بعد از آن
 جناب معصومین فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب که برخیزند منطلقا اینها ازین برخاستن این میباشند
 که فردمان العقول را که حکم حیوانات دارند تشکار نمایند و عمر را که سنگی برای این میکنند ترا انها را که بسبب علی
 مثل حماد زبیر یا الان فرمان خود سازند و تبلیغ ایشان نیست مگر برای فریب دادن فرمان و تقایل خدا ایشان
 نیست برای آنکه با کاسهای هواد هوس در او سازند و لهامی و مان بر این تمام و مان بجهت بر خود فدا کنند
 میزنند و در حقیقت انها را بجاه ضلالت می اندازند و در وظیفه آنها رقص که دلست است بر دست در آن ایشان
 سر و دست غنا تالیع ایشان نشیند مگر کسیکه سفید است نادان متقدرا ن نشیند مگر کسی که احمق و معقل میباشد
 پس کسیکه برای بارت احدی از آنها برود و خواه حال خیار بخواهد بعد از آن چنان نیست که باریارت شیطان میباشد
 عبادت بنهاد کسی که اعانت کند یکی از آنها را پس چنانست که رعایت کرده پزید و معاویه ابوسفیان پس
 از اصحاب آنحضرت گفت اگر چه الصوفی عارف کند بحقوق شمار ادبی میگوید که جناب معصوم عینا که است
 او نگارستیند و فرمودند که این جمعا را بگذارد کسی که حقوق ما را میثنا ساد که سبب خردگی و اشتقاق خلوه و جنم ما
 نمیکند اما نمی بینی اینها بدترین طایفه صوفیه اند و حالا که جمیع صوفیه مخالفان هستند بطریقه الداعیه مخالف

طریق است و نیستند آنها را که نصاری و مجوس بن است آنها جاعتی هستند که میخواهند که نور خدا را خاموش کنند
 و حق سبحانه تعالی میخواهد که نور خود را تمام کند هر چند کفار کرده و ائمه با خود چون جلای حق تعالی بدو جهت خدای تعالی
 اجماع شیعه نقل میکنند بر استاد موفیه در حق ایشان بجماع تقوی و عجب نیست که صحابی امام حسین علی شاره کرد
 باشد و امام بر الفاظ خود از شریک ایشان گوید چنانچه در باب صحاح لیش مثل زراره شرب روزی سفر موعظه است
 زراره و دیگران از نصاری گفتند که با خود میگویند آنرا حاصل آنکه موفیه که بسبب خیانت یثرت
 عداوت ویرنه که با خاندان سالت الملیت عصمت طهارت میدادند هر چند میخواهند که با آنها شصده و سحر وید
 و عبادت و خمر و فسل و کمال جناب نه اظهار را که انوار الهی نماز دیدهای ظاهر بیان و پوشیده سازند لیکن حق
 سبحانه تعالی الزام نموده که انوار خود را انوار فیو در نظرهای خلایق روشن جلوه سازند و در سبب دین مبتین را
 بنظر حضرت صاحب الزمان بر نموده ایم که طایفه ظاهر و غالب گردانند که کوفار و اهل بیعت این کرده داشته باشند
 و از آنجمله حدیثی که روایت کرده آن را مولانا احمد در ویلی عن محمد بن محمد بن انصر البصری و محمد بن نزع عن ابراهیم
 سن در کفر و الصوفیه و لم یکنیم لیسانه اولی قلبه فلیس من انما و من انما کما نجا به الکفارین بدی که حواله شده به علی
 صلی الله علیه و آله و سلم حاصل آنکه جناب ام رضا فرمودند که شخصی که نزد او ذکر صوفیه بیان آمد و اشحن آنها را
 بر بیان نقل نکردن اشحن از شیعه با نیست و کسی که بر آنکه انکار نماید پس ابتدا و مثل مرتبه کسی هست که در رکاب رخا
 حضرت رسول با کفار جدا کرد و مباحث را تمام و در اینجا حرمی چند با سبانه تمام میگوید که بعد ثبوت دایم صوفیه و
 که تمام بود و میان صوفیه و حضرات ائمه بدی لیکن چون با عتراف جمیع شیعه که مستقره مستند ایشان امام الا ائمه داد و داد
 اجماعش بوده اند این تمام را عقل چگونه بخوبی کن قعین اقرار در هوا الملوک با بر رساله ملا محمد تقی میرا نمیشی نهید و
 و بعد از تسلیم حد اگر صوفیه آغاز حسد میکردند استناد و توسل ائمه البته نمی نمودند و حضرت ائمه حاشا که با وجودی که
 ایشان بودند حسد و فرزند پس ضرور است حمل حسد در مقام بر غلط چنانچه از اجسام مومن جالبی بقیه
 حسد حضرت و هم با جناب ائمه و حسد حضرت جلوا جناب طایفه بر او واضح توانا باشد و در صورت اقرای مولای او و
 شوقشتری از مری نمی آید و خاتمه تحقیق و لا تقبل محبت میگوید با آنکه از امتثال این حدیث مستفیذ که استیجاب آن موجب
 تطویل کلام است اقوال علای کرام که محرم بدیست دین اصحاب سرار حضرت اند و منوح تمام دارد که موعظه اطهار شیخ
 و از اصحاب ثلثه بهتر کند و خواه سنی باشد و از بریدین حسن بصری چون اصول مستعد او کفر الحاد است اقرار و چون جسام
 خصوصاً از صوفی شیعی که دشمن خانگی است یزازی از وحی حق واجب ضرور تر خواهد بود حاصل آنکه از دشمن خانگی خدا باید که
 شناختن موافق و مخالفت چون احوال کار مشکاک است انداختن استخوان سنین التفات بطرف مومن باشد ملتسم میگرد
 چنانچه شاع دینی از صفایان جوهریان جوع نموده نیک از بد استیاز میکنند و هر چند بیت پرست باشند و بر آنها اعتقاد یافته
 همچنین میباشد که از علما دین صلیهای غلامان خاندان اربابین طایفه برین صفایان متاع نداشتن میل نداشتن از انچه
 سنان شیعی و اقمی شیعی قلبه استیاز دهند و اگر این تصور باشد طریقی از اول سان ترست که ملاحظه نمایند که صامیان

از کلام و قرآن و یا که سخن سلوک پیش آید پس رستگار بقصای الهیست که مثل الی الحسن بن ابراهیم حواله می شود
مکتشف میگردد و ما علینا الا البلاغ تمام شد کلام مورد ملامت مجتهد طحطاوی در آغازش از حذف نمودن مختصر از نهیم سخن نمیکند
و تا میماند کلماتی چند که در مقام سبب کشف تعلیمات این پیر حرف کرده و مستشرقین با اعتقادهای استثنای خود
می آید که تدبیر تکلف اهل تصوف سببی چند قائل نیست یکی آنکه گفته قافی چنانچه درین ساله مفصل گفته در موارد و در بعضی
نوشته که مذہب صوفیه از جمیع مذہبات در کفر و عتق بدتر است بسبب اختیار کردن فعل بوجدت و وجود در مقامات
پیشروای ایشان شیخ محی الدین عربی سوم کلمات امام ابو حامد غزالی چهارم آنکه از فیض الطالبعین نقل نموده
داده پنج بعد از ستوه آمدن پنج از احادیث ائمه یگان و سخن نقل برداشته و از اینجا که در کتاب که حیدر پیر جواب
حرفات او بجنایت لم یزلی مفصل گفته چنانچه عادت مختصر است یعنی هیچ احتمالی در گذشت از کلام آنها
باقی نماند پس آنچه در مفصل بکار آمده از ابواب کشف مناقب در کلام مجتهد طحطاوی بر روی نظیرین آنم که کشاید بیان کرده
بدانکه هرگاه ضرورت است که اخبار و اعلام حضرات معصومین علیهم السلام مطابق واقع افتد لازم آنست که بهر سبب
افقوی که دعوی محبت ائمه معصومین باشد و ائمه ائمه شوند نبوتات و مقالات صوفیه آمان نیستند مگر با عتی که بعد
از برای اعانت نشان همسایان محبت و هیچ واجب رده با این خبر و راه الحاد و زندق و اتباع نیر و دشمنی نیر و دشمنی از
بهار المله و الدین عالمی رئیس المحققین المتقین ملا محمد تقی محمد تقی در مولای محبت بین قاضی نور الله شوشتری کیستند که در نشان
خانگی باشند و نام یگانگی بر خراجت یگانگی باشند اقرار الی محبتات چنان ملایم و در نواقه را که حال نشان بکرات
شیده و مفصل الله و البقی تاویل کنند و هیچ دین ایمان خویش را بکنند و مجتهد الزمانی در مباحث این کتاب یعنی آتش آلبا
معتقد پیر خانی گرفتار است یعنی چنانچه او در صوارم غیر واقف و آینه می ارد و بدلائل مطابق میگوید که تفویض
از تسنن بخصوص این ان این اختصاص و خصوصیت از کلام او که در حجت ان میر و نیز پدید آورده و با وجود آنست که این
عادات و رسوم صوفیه را بر افروستی بدین وسیله چگونه پیوستگی آنجست که قافی و زمانی خان اعتقاد دارند پیشروای
ایشان در بنیان افتادند که امر تصوف مخصوص مذہب شیو میباشند پس میان هر دو تناقضی است صریح
پس عبارت نقل از صوارم باید شنید که بالجملة قبل ازین سخن که در اصل تصوف نشیبه تسنن است بعد ازین سخن
عبارت نقیحات ملای آقا عبدالرحمن جامی قدس هاسا می آورد و همچنین بعضی عبارات دیگر نوشته و از کتب ایشان نقل کرده
خبری نگرفته میگوید که بنابر مذہب ما میباشند و این اسم اهل بن اسم علی الاطلاق مسموم و مکرانچه و کلینی با کتب
اینکه باب حواله صوفیه علی عبداللہ و اجتماع علیه و آنچه درین باب است نکات را خود دارد و بر سوجال خسران الی نشان آنکه
که دلالت مذکور بخیر مع است زیرا طالب حق بعد از رجوع چنین اند گفت باز حدیث رضوی فکر کرده و بعد حدیث تقوی
منها و فقره ازل نیست که همه متوجهی الف ما هستند و نصاری مجوس من حکام پس ازین عبارات آنچه گفته می باشد و در
بیر نفوذ اما مرا تا پس با لاواستی که موسی آقایی آقا نور محمدی احوال علمای معتزلی مابین سخن و سخنان ابی
حقیق برهان تصوف خوانند و حقیق برهان تصوف خوانند و حقیق برهان تصوف خوانند و حقیق برهان تصوف خوانند

چنانچه شایسته باشد لازم آید که این سر و پرده را از آن مغرور برسانید و در جای خود را چنانکه انشاء الهی
 بخواهد برایش بنشیند **و ایضا** هرگاه پدر یا قریب کسی در ساله نماید صوف نفس نفس بران می نماید که این
 طریق صوفیه طور حضرت اهل بیت است پس معلوم آنکه او و مقلدین او تصوف مخصوص و محقق بایشان خواهد بود
 زیرا که نزد بابل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار کرده و بلکه توان گفت که چنانچه بر علم ایشان کسی جز شیعه برگزیده
 نگذیرد آن هم نرسید و چنانچه در کتاب این تشابه است که ایشان که تعلق بقایم دارد مذکور است بحدیکه از خات
 معلومش نهان نتواند کرد و نیز از کتاب این عظاما هر است که تصوف حاصل نتواند شد تا اعتقاد بر حدت و حق
 حصول نیواید چنانچه انشاء الهی زیرا که اتباع شریعت و برگزیدن ابناء و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
 که تعلق با خلق حسن دارد هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و مأموریه است و مباح و مجایزین طهار
 و اوصاف نیز این کتاب و سنت نزد هر کسی می باید و گفتگو نیست مگر درین امر لوازم آن که ارباب تصوف
 بدان رفتند اند پس وحدت وجود و آنچه مخصوص تصوف است طور حضرت ائمه الهی خواهد بود و مجتهدین قائل
 بدان شده اند که هیچ کفری و اتحادی بر اینان نتواند شد بلکه کمتر از آنست چنانچه از صوام و حسام و ذوالفقار و
 شهاب تا قب و بیخوات مجتهد تانی عیانست که مختار صوفیه است با عترت اهل محمد تقی و قاضی غوث سر
 و غیره با و نیز ظاهر است که هر که طهارت بیت علیه السلام را کفر و الحاح و کویا البته او خود ملحد و کافر است
 پس بطور مجلسی اول و سائده و مقلدانش این هر دو مجتهد و پیروان شان کافر اند بل هر که انرا یاد کنند
 کافر گردند **و ایضا** پیری و مریدی را از مجتهدین از بدعات می شمارند و توبه اهل بدعت را قبول ندارند
 چنانچه خاتمه رساله ذوالفقار همین است اختصار و عبارتش نیست که و ایضا در بعضی احادیث وارد شده
 است که حاصل مضمون آن نیست که شخصی تا مدت مدیدی سعی برای تحصیل دنیا از وجه طلال نمود چون
 او را میسر شد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بدل جد و جد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بپردازد
 در رسیدن شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که تا نیت از هر طلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر شد
 احال اگر گفته من عمل بنیتای البته بمراد دل خود میتوانی رسید و کام جان را به به مقصود و شرم می توانی
 ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و در
 طریق بنوی مردمان را دعوت باید فرمود آن مرفر گفته دنیا بر طبق آن عمل نمودی جمعی کثیر از مردمان را به طلال
 انداختی روزی چند برین بگشیت که دنیا باین رجوع نمود و از انحال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه متمنای
 او بود پیش خود داده و جویا یافت بعد مدت مدیدی چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که و ایضا
 کاری کردم که دین خود را بدینا فرو ختم نمود و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم منی و لسیانی برگرفت و بهر
 رفته بهیچ رخنه و کوفته خود را بمان بست و اظهار توبه و استغفار بمرگاه حق سبحانه تعالی نمود و جناب
 حق سبحانه تعالی بپنجهیری از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را

انقدر رسته که با هر کسی که گوشت و پوست و استخوان از زمین جدا شود که هزار بار در دنیا است و با دست نه خدای تعالی قبول نیست آنکه شنیده می تحقیق قیامت است و بار و صاحب تحفه قدس سره العزیز که علم و فضلش بجز و بزرگوار است در طعن الریح زیاده تر از معاصیرین او مسلم الثبوت است و در شامه کتاب خود دستور شدگان صلاح بدرگاه او جل شانه عرض کرده بود که اسید واری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه را مقبول و رگاه خود ساخته جمیع مومنین و مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید و رقم این رساله را ثواب عظیم تقصیل نمایند و کمال گرفته و سؤال البعد تشرع و زاری از جناب و تعالی است که اگر نکته لسانی یا العرش قلمی در شامی تقریر و تحریر با تحفه مرضی او تعالی نباشد حق خود و دستان خود و این رساله واقع شده باشد بجز عنایت بیغایت خود و از آن و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان مواخذ و فرمایند که اگر خداوند آن بسیار از احکام و الاایه انبیا و تعریف و الصلوٰه المنیقه پس مقام تحیر است که باب و بیع رحمت پروردگار برای صاحب تحفه نباشد و برای عالم و شیاطین نبی آدم مثل سلطان الطاق و زرار و شرم الیوم و النصری از تحمین آفاق کشاوه کرد و که زاران بدعات و کفر و اعدا که در دنیا و آخرت و شیاطین را در عالم یادگار گذاشته و قس علی هذا اکابر دیگر که با احترام فریقین زاران محرمات را در عقاید متعارض نمودند که شیاطین جن و دانیس از آن حمل شد و کفایت برین اعیان افقه است از قوم بی دین بر روایت رئیس المنقذین خواسته باشد که حضرت امام صادق را در پیروزی مجوسی که در معاد الله پس با عی از جناب و در عین سرکشگی بگرد و باند ز کسی است ایامه معصومین از عنایت فعلالت پی نبی و ختم الله علی سمع البیید و قلبه و جعل علیهم غشاوة و هم لا یبصرون و لا یهتدون و لا یذکر من فی سجنه فانما هم بخت تعلق و شت یا بیعت مسترشدین و پیروی و مرید می متصوفین پس خدا را ملاحظه عبارت از افادات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی در رساله فارسیه بر ضرورت که او از بزرگان و خیر دان نقل میفرماید که تا سالهای بسیار پیش کاملی معین و مددگار نباشد و مرید یا ضعیف باشد و حقیقت و حده الوجود بهره ببر و الفاظش دیده شود که شیخ بهاء امله والدین ایشان چه افاده میفرماید که در توبه یکی از فصلای این شهر که مولانا خواجه جان تام او بود و نزد من آمد که من دیشت فکر بسیار کردم تا وحدت و چو را یا فتم من در جواب گفتم که اخوند میر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال است که ریاضت کشیده اند کتب هیچ گفتم پس آنچه که شما یافته اند خیر آن معنی است که صورت میگفتند زیرا که همه متفق اند که اگر میر کائنات داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت کشد ممکن است که بروی کشف شده باشد شما که میرند ارید و ریاضت بکشیده اید البتة آنچه یافته اند خیر آن چیزی است که صوفیه میگویند الی آخر العباد و ایا شیخ بهاء الله و الله که مدح و جمهور کار متاخرین شیعه هستند و واردات سفر مبارک خرمین شریفین و قیامه محل بر شتر بایستند و قدم درین راه گذاوند و ترانه جمالیین و دین و آدمی بسازند

بود که گفت و خمرقان بر ساخت صدر ایشان تا فت و هر کسی از موافق و رفق او فی الزمان یافت تا در آن
 حضور افتادنی از ساقی الزل کردند و این نظم و گلشن در آن وقت از عالم بالا فائض شد که خامه آن چنان
 پیر و بار از میان بر انداخت **س** ساقی یک جزو هزاره کرم بر بهائی ریز از جام بزم کانی شوق پر و شیرین
 هم چشم باری پند یار یارین دادات غنیمه و لطایف لایحه را بخوار مضمون وحدت خبری دیگر را را ده
 فرمودند که بدون یار و چشم باری دل پا و دلدار بدون وحده الوجود دیگر نشود و لا واسطه
 لا واسطه **س** بهجتا دو دولت کردش چشم تو بسازد بیک پیما نرنگین کرده صد مشقه و
 مخلصان بن بر باید دانست که سیر فر توت در عبارت شهاب است تا قب که نزد تصوف و تکلف
 نوشته چنان غصبتی اختیار کرده که هر عاقلی که انرا می بیند نکوشش و نظر بر میگرداند زیرا که نسبت
 بواقع مخالفت صریح دارد و با کسی را بعد از دیدن کلمات مذکور سابقه و افادات امید هدی قرار
 تواند بود که نورانی شود شری زهره مذکور را من حیث التصوف مقبول و ممدوح میدانند و بعضی
 عنوانی را در ایمان تصدیع العین میگردانند چنانکه تحریر او از نصوص قطعییه پر است که صوفیاء از جهت
 تصوف ممدوح اند قطع نظر از جهات دیگر که لا ینفکی پس اولاً لایق هر حایث نیست و عبارت شهاب
 تا قب طویل است لکن در نیمه که دیدنش بالا اختصار تا کریر است تا مبلغ فهم و دانش پیر خرف زیاده
 ترجیحان شود پس از تالیفات غرضش تقلش بر میدارم که برای تکذیب پیر و بهائی و حواری
 آورده بودم و کتاب در آن زمان غرض الوجود بود پس هر قدر که بهر سید علمیت شمر دم و آن
 این است و ظنی آن الشیخ بهاء الله والبرین ایضا بحسن الظن با شهاب هو لامی الزاد و قد و کذا مولانا
 محمد تقی والسید نور الله الشیخ شری و اسما حاصل ان من شیخ کتب مولانا السید نور الله الشیخ شری
 و الشیخ بهاء الله والبرین مولانا محمد تقی کجا پس المومنین والاربعین و کشکول و روضه المتقین و رساله
 فارسیه مشتمله علی ربکا ام مولانا الطاهر القمی تعیطن بان لم حسن ظن ببعض الصوفیه و الحال انه
 لیس بید فاقیل فما قولک فی باب هؤلاء الجماعة من العلماء و الامامیه قلنا ناک الجماعة من علماء
 علی نخوین احدی من خلق و مثل حیث اختیار القول بوحده الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی
 و نظایره و اما من هم بری و هم لیسوا من علماینا حقیقه و منهم السید حمید علی الالبانی و قد ذهب شطر من
 نزدیکه و منهم حدیث الشیخ از می صاحب الاسفار الاربعه و الشیخ ابوبکر بن عیوب بن علی بن
 الکتابین نخرم حرمانه فقه الاعرابی و اطن ان المحسن الکاشی منهم و لیس نرا من بعض الظن فان کثیر
 مائری بخرج استاده صدر الدین الشیخ از می مدح کثیر و طبقه الاستاد فی العلوم الحقیقه مع کونه صوفی
 قائل بوحده الوجود و قد صرح الفاضل المحسن الکاشی بکون نفسه قائل بوحده الوجود و فی بعض
 تصانیفه و التالیف من کلامه فی الواقع و هو من تصانیفه المشهوره المعتمده حیث قال فاقیل

فاما معنی الحدیث اعنی معنواً بالحدیث و الرسول بالرسالة و معانی الاحتمال الثبوتی متفرع علی قبول التوبه
 و قبول فی تحصیل النظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبه اهل البیوع کما یونی الکافی و غیره و آخر ما
 لعلماء الدین کم یقولوا قائلین بوجده الوجود و لکن کان لهم حسن ظن ببعض الصوفیه کما یظهر مما سبق
 منهم انهم کم یقولوا من الصوفیه و هذا الزعم خطأ و یجاب و زاد عن سیاتهم و انما قلنا انهم کم یقولوا قائلین
 بوجده الوجود لما وجدنا بعض کلامهم الدال علی خلاف سبک الصوفیه انتمی بلفظه حالاً یعنی از این
 که تعلق به عبودیت و عناد و کبر و می و اولاد این هر دو یعنی معتقد بکنند و باقر مجلسی یادگار نموده و نوشته
 دارد و باید شنید از ائمه آنکه حسن ظن علمای مذکور یعنی عامی و تقی مجلسی و قاضی سوشته می بصوفیه
 دلالت بران دارد که قلوب ایشان مانع تبصوف بود پس آنچه نور عیسی باقر مجلسی در رساله خود گفته
 و تا و بی برای پدر خود در آن کرده که خدای دانست بذاتی بیش نیست زیرا که حاصلش نیست که پدرش
 طنی نیست بلکه لباس تصوف پوشیده که صوفیه یا بوس شوند و او ایشان را در تصوف برانند و برادر
 منکرین تصوف متوجه گردانید پس کما اگر ایهت قلبی و کما حسن ظن که البیعه ضد بهر که اند فلما تفضلنا
 اگر مراد از لفظ بعض اظهار انیم یعنی است که این جماعت را از علمای امامیه حسن ظنی بود با افراد قلیله از صوفیه که شاذی
 و ابیایه باشند پس بکیش کلام مولی و اقای اوست که در مجالس المؤمنین میگوید که مولف را اعتقاد است که
 که حکیمان طائفه رفیع صوفیه سنی مذہب نبوده مگر شرف و قلیله خالصه نقیض بند پس الدانصاف باید کرد که چون
 صوفیه سنی مذہب نباشد پس ثابت شد که حسن ظن نیست که همه صوفیه مستثنی منکر اقل قلیل و خود این سخن
 آنچه محقق گردانید چنین است که باز دشمن خانگی زیاده و تر حد باید کرد و انقض می باید انسان هرگاه شعور داشته باشد از
 تصنیف و تالیف نماید و می تواند با ایت هم فرساند با جمله امتحان سید که مناسب هماد و طبیعت هرگاه مسئله علمیه
 که اندک قوی شده باشد و شایسته تحریر است و یا کم میکند و تا و به مراد دیگر بلکه مراد خود قسمی که باید نمی نماید هم که این
 قصود است با آنکه عمدات را منع ساخته مذکور کرده و باور وقت دارد که برادر است اهل حق برای خود که نیکوای و حامی
 نیلوی داشته باشد و کتبش اسم ندید که عالی از منسوب مشقت نیست امر و کیست که با دراک حقائق امور می رود
 و تفهیم که هرگاه آتش را می مورد و مستوقه کردید همه تر و خشک و خواهد رسید و با و فنا خواهد داد و هیچ حلیه و کبریه
 در آن وقت نیست و با استوار هر کسی معلوم خواهد کرد که نه و مجتهد فانی از او فر و ایکی با درون بگذرد و خود را محقق حق
 و آنکه شنید می کشید از صوامع بقیه ظلمه و بختاب حضرت صاحب تحفه قدس سر و العزیز بی مشقت بر حاکم و منتقل
 روانی کرد و کشته بلعالمی توانی نمود جان عاشق بجزی چنین است که از او معنی نموده که هرگاه مسئله و تفسیر این
 تحفه و شایسته تحریر است و بهر چه در طول انید عاجزانه باید او نمیکند از غیر ذلک از اینجا است که گاه گاه
 در صوامع و بهر چه عظمی اشاره کرده ام پس لایق آن که در بیان کعبه عبارت از است پس او به نبوت رسیده که سلیقه
 بر صاحب تحفه و شایسته است و معانی و اشارت در تمام مشقت و مقام شریف است پس کما که در حدیث

کمالش بکثرت بود و بر کعبه می که نوشته بسوی او با بخش وجود مطلوب نظر لیت مشهور در رساله و در
سختی لطیف و در حدیث مانع امثالش فرموده که از افاضتی خوانده است که از وی خبر بود و بر وی رسید و ما فیما بین
را در تحقیق بر می نماند که مجتهد فانی عنان خود را با اختیار ابلیس سپرده امی بر و بر آن که خاطر خواند دوست مشهور
علامه از تالیفات خویش بهایت انام می باشد ولیکن سیر و بهائی در مشق غولان بیابانی بر خلاف آن است
خود را مصروف گردانیده مورد وجه لغنا و بیلا و مصداق قیل و قیلا گشته بجهان اندر چنین دشمنی غیر
و بر هم زن مشوبات یقینی را بر پیرایش نیابت امام الزمان نشانیده که از فیض او گلستان ارم
ذات العباد سرسبز و شاداب و گلزار دولت درین مین با آب و تابست کمالی خن و او در میان حضرات اچیز
افتاب بین النجوم است چنانچه حدیث گوید درسی با یقین و در اصول شان هر وی و هر قوم از ان جمله آنکه
حسن ظن نمی یابد مگر با بل ایمان و نزد مجتهد چنان قرار یافته که بار بار میدانی که هیچ کفری و الحادوی
در مرتبه شاعت و لغت برابر مقالات صوفیه ننوایند شد پس حال حسن ظن با چنین مجیدین و زنده یقین
معلوم شد که چون است و تشبیه بل کفر موجب خول حبس چنانچه از کلام مجتهد ثانی و استی دای یک سیک
که بملحدین حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فاسد است اما شام کما هو منصوص است الکتب المستطاب
و خواستش و از ارباب حسن ظن از فعال قلوب است چنان نیست که اثر بر لقیته و کرامیت محمول سازند
و خواهند که باز می بپردازند بل تو جمعیات الزامیه و برادران امثالش از کتب ابله و دیگر است و مستلزم اعتقاد
بوجود موجود موافق میان بل خلاف نیست فیکت که ریاضت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه گذشته است از انکه
آنکه هرگاه امام زمان و حضرات ائمه دیگر از اولاد انجذاب نفس برانمی معنی فرمایند که همه صوفیه کلیه مخالفین دشمنان
دین اند و محسوسین امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در خط و اما ان الطبی محفوظ بود و نفس آزاد را قادات
خویش آوردند پس حسن ظن با ایشان قطعا و یقینا کار همان قوم خواهد بود که محسوس باشند و بطل توحید و یگانگی حضرت
رب العالمین عابدین اهرمن لعین فان الجنس بمثل الی الجنس شاعر فارسی مناسب این مقام گفته که بگو تر با کتور
باز یازد که کند هم حسنی با هم جنس و باز در پس زینجا معلوم شد که گفتار باره تدمیم ایمان که حسن ظن بصوفیه و
بر همین مقدار یعنی و الحال آنکه لیس لیس لیس بدیل موعین انقضه و العنا و الشدید مع العرة الطاهرین و الا ائمه
الطیین از انکه مجتهد فانی مصداق عیاشی و بد حالی می نویسد که کما تم چنین است پس معلوم شد که پس خرف یقین اعمنی هم ندانند
که بهر حال بدین عالمی را به بعضی از صوفیه همان نمیک بود پس مفصل باید گفت که دارد آن و تجلیات قلبت او که در سفر خرمین
پیش از بد و خرمین از ان بطور متواتر و در جابهای دیگر و با له و ما علیه وید و باشی از با عرفان یو دیا از بهر حس و سوا
شیطان پراول کاسه لیس اهل تصوف به ثبوت رسید و بر تقدیر ثانی تنگ و مشرب و تفریق شیخ جلیلا و البته لازم گردید
و بهر حال کار بر حجت خرمین سخت شد و اینک سینه قطع نظر از انست که دیگران و از ازل تصوف شمرده اند پس در
کلامش فوق آن خواهد بود از انکه مجتهد فانی میگوید که جماعت مذکور هر دو هم اند سید حیدر علی و نظر احو

قوامی الحریث اعنی عرفوا الله بالهدی والرسول بالرسالة ومارعات الاحکام الثبوتیة تنفیر علی قبول التوکل
 ویتوفی فی حیل النظر الی الحریث الدال علی عدم قبول توبه ابی البیض کما هو فی الکافی وخریه وخریه ما هم
 لعلماء الدین کم یقولوا قائلین بوحده الوجود وکنان لهم حسن ظن بقبول الصوفیه کما ینظر ما سبق
 منهم انهم کم یقولوا من الصوفیه و هذا الزعم خطا و یجاء ذرا صد عن سیما تهم و انما قلنا انهم کم یقولوا قائلین
 بوحده الوجود لما وجدنا بعض کلامهم الدال علی خلاف مسلک الصوفیه انتمی بلفظه حایا العبد علی الله
 که تعلق به عبیت و عباد و کبر و سی و کذا و این هر دو یعنی محبت و کبر و با قری مجلسی باید کار نمرو و و شاید
 وارد باید شنید از انجمله آنکه حسن ظن علما سی مذکور یعنی عاملی و تعلق مجلسی و قاضی سوشتری بصوفیه
 دلالت بران دارد که قلوب ایشان مانع تصوف بود پس آنچه نور عییل با قری مجلسی در رساله خود گفته
 و تا ویلی برای پدر خود دران کرده که خواهم دانست بذایان بیش نیست زیرا که حاصلش نیست که پدرش ضمن
 طنی داشت بلکه لباس تصوف پوشید که صوفیه یا بوس شوند و ادا ایشان را در تصوف برانند و بر او
 منکرین تصوف متوجه گردانند پس کما اگر ایهت تعلیمی و کما حسن ظن که البته خدا بهر که از فلا فضل انما انجمله
 اگر مراد از لفظ بعض اطهار انجمنی است که این جماعت را از علما سی اما می حسن ظنی بود با فرد قلیط از صوفیه که شاذی
 و بعضی باید باشند پس بکیش کلام مولی و اقامی اوست که در مجالس المؤمنین میگوید که مولی را احضار نیست که
 میگوید از طائفه رفیع صوفیه سنی مذہب نبوده مگر شرف و قلیله خاله نقش بند پس الدانصاف باید کرد که چون
 صوفیه سنی مذہب نباشند پس ثابت شد که حسن ظن نیست مگر همه صوفیه قلیل استثنی تکرار قلیل و خود این پیچ و
 آنچه حقوق گردانید چنین است که از دشمن خانگی زیاد و تر جز باید کرد و الغرض می باید انسان هرگاه شعور داشته باشد از
 تصنیف و تالیف نماید و همی که قابلیت هم نرساند با بجهت امتحان سید و که ناسب عداوت طبیعت هر که و مسئله علمیه
 که اندک قوی داشته باشد و قنای تحریران است چاکم میکند و تا ویه مراد و بیک مراد خود قسمی که باید نمی نماید هم که این سبب
 قصور است با آنکه عداوت را منع ساخته مذکور و در وقت دار و کبر ایراد است اهل حق برای خود که نیکوای رحامی
 نیلای داشته باشد و کتب نیز را هم ندید که خالی از مینعت مشقت نیست امر ذکر نیست که با دراک حقائق اسوری بر دارد
 و تقید که هرگاه از قشطنی مورد و مستوقد کردید همه تر و خشک و خوابید و بباد فنا خوابد و در هیچ حلیو بگر و بقیه
 دران و حقیقت و از اقل و هر کسی معلوم خواهد کرد که هنوز هدفانی از داور و فرو و یکی یا بدون بگذشت و خود را محقق نمیدانند
 و انکه شنیدنی اکثرین صوامر بقید ظلم آید و بخطاب حضرت صاحب تحفه قدس سر و العزیز بی مشقت هر جا انما منقلب
 توانی کرد و کشته تلک عالمی توانی نمود و حال مشکب جدی چنین است که اودا نمیشی نموده که هرگاه مسکله و تیشین از این سبب
 تمهید و قنای تحریران منجر بشود و جراتش با وجود طول انید عافیا نخواهد بود و نمیکند الی غیر ذلک از اینجا است که گاه گاه
 در صوامر حیدریه ای عظمی اشاره کرده و امید که ان نادانی را حیل که عبارت از است بلوی و به ثبوت رسید که سلیقه تحریر قلمی هم
 بر صاحب تحفه عبارتش است و معاصر انشیل و در مقام مشقت طعن کند بر کمال و شایسته است که دید که هیچکس با سبب

کمالش بکثرت موجود و بهر کموبیشی که نوشته بسوی او با تشش وجود مطلوب نظریت مشهور در رساله و در بیان
 سنجی لطیعت و در حدیث مانع اشکال فرموده که اگر انقضی فواره نعمت که از وی میسر و بر وی ریزد و مالیات
 را در تحفه صریحی نماید که مجتهد فانی عنان خود را باختیار ابله پس سپرده امی بر و بر جا که خاطر خواهد دوست متشکر
 علما از تالیفات خویش بهریت اتمام میباشند ولیکن سپردن بقای در پیش غولان بیابانی بر غلات آن سمیت
 خود را مصرف گردانیده مورد وجهه لغوا و بیلا و مصداق قیل و قیلا گشته سبحان الله چنین دشمنی غیر
 و بهر هم ترن مشوبات یقینی را بر پاریش نیابت امام الزمان نشایند که از فیض او گلستان را در
 ذات العباد سرسبز و شاداب و گلزار دولت و دین مبین با آب و تابست کمالا کفنی و او در میان حضرات اعیان
 آفتاب بین النجوم است چنانچه حدیث کوکب درسی با یقین در اصول شان هر وی و هر قوم از ان جمله آنکه
 حسن ظن نمی یابد مگر با اهل ایمان و نزد مجتهدین قرار یافته که بار بار میدانی که هیچ کفری و الحادی
 در مرتبه شاعت و نعمت برابر مقالات صوفیه نتواند شد پس حال حسن ظن با چنین مجتهدین و زنادقین
 معلوم شد که چون است و تشبیه اهل کفر موجب خول حبش چنانچه از کلام مجتهد ثانی دانستی دای کربانیک
 که بحدیث حسن ظنی و میل قلوب داشته باشند فاسم اذا مشاهم كما هو منصوص فی الکتاب المستطاب
 و خواستش و ارا در حق حسن ظن از فعال قلوب است چنان نیست که از ابر تقیه و کرا بیت محمود سارند
 و خواهند که باز سی بر نوبلی توجیهات الزامیه و برادران اشکال از کتب اسیه بجز و بگریست مستلزم اعتقاد
 بوجه وجود موافق بیان اهل غلات نیست نکیف که ریاضت قلیل هم اتفاق نشود چنانچه گذشت از انجمله
 آنکه هرگاه امام زمان و حضرات ائمه دیگر از اولاد انجذاب بشیر برانیمنی فرمایند که همه صوفیه کایه مخالفین و دشمنان
 بین اند و محسوسین امت میباشند بلکه حضرت امام صادق که در خط و امان الطبی محفوظ بودند تفصل از ارا فاد است
 خویش آ و در دین حسن ظن ایشان قطعا و یقینا کار همان قوم خواهد بود که محسوس باشند و بطل توجیه و لگامی حضرت
 رب العالمین عابدین اهرمن لعین فان الجنس بمثل الی الجنس شاعر فارسی مناسب بنیقام گفته که بگو تر باکتور
 باز یازان که هم جنس با هم جنس بر و از پس زنجیا معلوم شد که گفتا در باره نه میم ایان که حسن ظن بصوفیه و از
 بر همین مقدار یعنی و الحال نه ایس لیس لیس لیس بدید بل موعین لغت و العنا و الشدید مع العرة الطاهرین و الایس
 الطیبین از انجمله آنکه محققان اصداد با شکی و بد کمالی منولید که حکام چنین است پس معلوم شد که بر خوف یقین اینهمی هم ندانند
 که برادران عالمی را به بنی از صوفیه خان تیک بود پس مفصل یاد گفت که دارد از انجلیات قلبت او که در سفر مریدین
 پیش از بد و تحفه از ان بطور منور و در جوابی دیگر و با او ما علیه حیده باشی از با عرفان یو دیا از بهر حس و سوا
 شیطان بر اول کاسه لیس ایل تصوف به ثبوت رسید و بر تقدیر ثانی نکو بش و تقریر شیخ جلیل الله لازم گردید
 و بهر حال کار به حجت خروخت شد و اینک بنیک قطع نظر از انست که دیگران و از ارا ایل تصوف شمرده اند پس و لا
 کلامش فوق آن خواهد بود و از انجمله آنکه مجتهد فانی میگوید که جماعت مذکور هر دو قسم اند سید حیدر علی و نظرای

پس پدر بزرگوار بر شتر می سوار پس شتر بگریخت ناگاه او پیری هست که در گردنش زنجیری هست
 و مردی در پی اوست پس گفت ای علی بن الحسن مرا سیراب کن آنمزد گفت سیراب میکنم سیراب نموده
 تعالی او را فرمود که شیخ مذکور معاویه بود و نیز حرولیت از آن امام که او نازل شد و مردی بنیوان
 پس گفت سه بار که خدا ترانه بخشد باز فرمود که هیچ میداند که این لفظ چرا اکتتم پس پرسید که توبه است
 چرا فرمودی فرمود که زشت نزد من معاویه بن ابی سفیان که کشیده میشد سلسله پیر در گردن و برادر
 من زبان خود را لیکه سوا می نمود که استغفار کنم و امر زلفش را بر من او گرفته میشد که این
 وادیت از او و بهامی جهنم وقتی میگویی که معنی سلسله در باطن است که بقضا و کس از ظالمین باشد
 و را قم میگویی که مجتهد و بهتانی و را غانه ذوالفقار از امانا و پیش خویش ثابت کرد و آنچه دانستی از و عجب
 شدید برای ما بکین صوفیه کلا و بعضا او هم را نیز بنیوان جیاد میشا و هم میجویند احوالی ایشان و هم
 رعایت بهم نشان نمایند و تصانیفشان را بد نظر دارند و هر که با قدرت بران باشد که بکیر آنها نماید
 و عمل بران کند و عامل شود با مدسی از صوفیه یا با بایان صوفی یا در بحالات مبتدیه یا بهتانات موصوفه
 گرداند پس البتین پیرستان و پیر خرابات و اولادش رئیس آن جماعتی باشند که صاحبان سلاطین
 و اغلال خواهند بود و کما عرفت آقا و پیشتر این صدر نشینان جهنم از گردنهای اسیر بودند که تعداد ایشان
 دانستی اشل الوصفیاد و معاویه و بنزید و عجله لملک بن مردان و مانند ایشان و هم از خاندان دوستار
 ایشان که تقصیل همه را و فائز طوال گنجایش ندارد و الحاصل بعد از جمع کردن تالیفات مجتهد قافی از صوامر
 و حسام ذوالفقار و شهاب و ذکر عبارات خواجیه خواجگان مجتهد طغام و اساکسانیکه حلقه فراتر بود
 صوفیه خند و صلیح اکبر در گوش انداختند و غاشیل طاعتش بر دوش کشیدند بهاری عجیب
 گلزاری میخریب نمودار میشود که نظار گیان دقیقه رسا زویدن متناقص و متقابل فادات و کلام
 دلدل را میبوش میشوند و هرگاه مقتدات سابقه باین امور غمیمه میگردد و جنت شد او بگردان
 نمیرسد و علاج گردنش چشم این نایب امام ترگه و ریجالی و سوسنی خبر میدهند بهر خواجیه حلقه شیرازی
 قطره آید کس بدوزنگست طرفی نه نسبت از عاقبت به که بفر و شدند مستوری بستان
 شهابیاری ازین فقر برات را چنان دانسته باشی که از سوانح است و حیوانی بر سر و دوش خجسته
 اقتباه که غایم بد پس هر سه ساگردیده از انجمله بلکه این علما که حسن ظن به بعضی از صوفیه منتهم
 داشتند و جهت را با انیمه کنج و کا و عیان نشد که ان اکابر صوفیها که با بودند حالانکه حضرات معصوم
 همه صوفیه را بر اصول شلیع امامیه در یک سبک کشیدند و همه را بدایع عداوت خویش و اعتدال نمود
 پس در ایراد صوفیه بطور ابراهام هیچ فایده ترتیب نیاید به سبب حسن ظنشان نزد مجتهد
 مومنان آن بود که ان بعض را صوفی نگان خبر ندانین تعلیل عجیب تر از همه عجایب غریبه

تراز همه غریب تواند بود که شاید ابواب و ابوابی که در تفسیر مجتهد ریاست کفر و شرک و عداوت حشر
 میداد اولین و آخرین ایشان قتی میشود و در احوال نیست بلفظ فرعون تعبیر میروند و اگر زنده می بودند چنین
 یا دگر و گفتند گوی شکر و دزدیرا که قصه و طبع در مجالس المؤمنین شوستری و کلام ملا محمد تقی مجلس و غیر ایشان
 موجود و ال بر آنکه سبب به حجت گسری ایشان همین است نه سببی دیگر که مدار علیه این امر شرک باشد و بنویس
 این بی بیات الاولیه پس نکیش اسفندی و سحر و آفاق تو نگفت معنی یا دنداری که طای سوسه
 مقتداین یعنی در رساله مذکور است که طریقه نقد و طریقه ترجمیه و طور حشرات اهل بیت نبویه علیهم السلام
 است و همه مخلصان به پیروی آن مامور بودند پس اینک خطه فانی در تفسیر ایشان بود اندر احمد و احمد
 فرا گرفتند و به سراج علیا و مراتب عظمی رسیدند پس حسن ظن و مدح و ثناء ازین سبب شد و پس سببی دیگر و
 اعتقاد و تمکد و گمان خوبی صوفیه از جهت بهر سید یا جوهری آخر و ابواب و اصول در کتاب تاضی القنات
 شهبه ثالث ازین برگزیده منتظم گردید یا از آنکه این رئیس طایفه خفیه گریه مطبری دور ازین حجت بهر
 کس و و بارش ندید و دیگر جای بهر است چون با کمال نزدین بر خاست و خلق را موسی بریدن غایت
 مزاج ایوان برهمنی و پیروان خود و خلق خود بهرید و کسانیکه تصحیح کتب نیستند یا بی تحقیق و محصل
 این مورد سامعی و غیر تقدیم رسانیده اند لطیف این فقرات خصوصاً اشعار گلستان بلبل شیر از ایشان مخفی
 نیست که منقدین تراجم به حال مثل صاحب منبع المثل و غیره و در احوال جدا علانی این نصی نفاق پیشه می
 ابواب برادر کرده اند که ظن و نوازی و دیگر بعضی با نسی اصول در و یا این انفس و عبارت از است و آنچه در حق
 از قلم هدایت رقم مجلس چکیده حرفی هم از آن جنس بطور نمونه ننوایند و خدا لای ناظرین محبت را اعتنا و
 بصفت الصالحه و حجتی از دورینی یا استماع عبارت مولی و اقامه این مقتدای رفته گوسن حق نبوش فراد و
 تقریر عجیب و غریب و اگر آن اهل حسن ظن بعضی صوفیه که محل گمان مذکور بودند مولی نمیدانند و آرید که این
 عقیده به شهبه ثالث امامیه که در حکم زندگان است و در چندی از سطور بهر شما اتفاق داده میشود از جهت صوفیت است یا از
 وجود دیگر چنین امر بهر سبب غیر اسفندی کسی چنین یافته آری تواند کرد که نا تب حضرت صاحب الامر بسبب
 قدرت قدسیه غیا و عو و عبارتش بقدر ضرورت بیاد شما نیاید که مجلس ششم و زکریا از صوفیان صاحبیت که در
 سالکان مسلک طریقت و موحسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و آخرت آدم بعد از ایجاد
 جوهر زوایا و انبیا امیه بدی صلوات الله علیه و وجود فایض الجوانب ایفه کرام و صفای اعظام که هم ازین
 بیان نام است که بیاسن توفیق از ادبی مراتب خاک با علی مدارج افلاک تخی نموده اند و از خصیص خود
 بشریت با فوج قبول ملکیت تخی فرموده اند تا آخر کلام او که طویل است و هر که تهذیب المنطق بدیه
 باشد میداند که وصف عنده درین باب فضل و قضا یا می اندر بجا این عبارت بلا هجران است
 حجت که عترت اوست که انش کلام و فرموده است و در این کتاب طعن را راجع در مسج

فدا کرد باینکه حدیث سخن معاشره الانبیا را در دست خود انشای آنچه طور مزین می فرماید حقیقت این است
 که چون مجتهد و هتالی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هر چه نوشته بسبب این دریدگی گفته و
 اگر دید چنین چا دید پس برای ثبوت حجتی که پیش این دلیل برابر هزار حجت و برهان گردید که بالاست
 اینهمه غفلت و بی تمیزی را که ساینکه صحبت استاد سید نجف علی فیض آبادی دیده یا با جبار متواتر شنیده اند
 یاد دارند که چون جناب شان در تقریب که خدای فرزند خود را که بنوعی قدم رنج کرده و برای ملاقات پیر
 حرم تشریف بردند و رفته رفته مباحث عقاید شریفه را بیای تحقیق پیچیدند و نوبت بدان افتاد که
 بهر طریقی مجتهد جالسی تجزیه تنکیوت پناه می برد مصداق ولایت عین مناصب میشد و لیکن بجناب جوع
 نه نمود و معنی عبارات موالی خود را هیچ نشاخت و شبهات قلب را بعضی از ملازمه سید موصوف فیض آبادی
 آوردند و قرائت آن شروع کردند پس خصار مدرسه و بروی فیتشر شل سیران علی میخندیدند و قس علی
 بنا چون اساس اصول را میدیدند و عوارض را از خلاف میکشیدند و این مورد قبل از آن بود که
 بده شاه جهان آباد برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز بتوفیق کجاست
 اتفاق افتاد حاصل این امور عجیب که تر از کسی حد و یافته باشد که سیر و هتالی بدان مبتلا شد مگر اولاد او
 چنانچه طعن ابرام فرزند اکبر شرمین چارباکس جبرئیل و ناظم سفوات محلات خرو و شداد بران رسوایتها
 دانست و تفصیلش در طعن ابرام نه که بدینجای خواهی یا کنت و بی اختیار خواهی گفت که طشت از انام
 افتاد و نیز تفسیر بر دنیا باشد که بی شانه سیالنه عین عاده است بر سفاکت و خطای این عبدیله و از
 مطالعه این کتابانی اگر شخص نام اتفاق شود و متخاد و معنی توانی کرد که مولف آن صاحب ساله بازمه
 و بطلا شهرت گرفته که نقطه سید علی برادرش برود و جلد توضیح بهو احسن نفسانی با استقلال و بر داخته
 جایجا در امضا این عبارات عناد الاسلام را نه که رساخته و قلم استعداد و شل از کثرت یادگی ظهور یافته
 و اگر اعلاط طعن ابرام را که نزد رفقه بالیقین از مجتهدانی است بی شرکت تیر شوق مفعول برانی بر شماری حکم
 خواهی کرد که گفته خدای نه کم از گفته سعدی بلکه این و عزل خود بهتر از یکدگر افتاد و میختم که چگونه
 اعلاط هر دو را بر پایه اظهار نهم و از حقایق نهم و دو خبر و هم که غیر تناسلی را در شناسی مجتهدان است و متوهم
 نشود که او در سخن از مجتهدان بسیار کمتر است بلکه برابر او است مگر بیکیالی و هرگز خردی او بالیقین
 بگویند کالمین غیر سعد و در صحبت پدر و استفاده از وزیرها که کمتر منیت بلکه آنچه سید مرتضی
 شامی یار ضعیف را و در نهج ابدانته آورده و مساوات را میانه حضرت عثمان و علی رضو
 الله عنهما مقتضی است ذکرش در اینجا مناسب میاید و این عبارت را هر چند رفقه میخوانند که
 از صفیحات کتاب جوح کنند و لیکن منصف و عادل مجتهدین و حکیم خلعت ایشان یعنی عید
 مشهور باین ابی انحدید دانی آنها آورده و بنده بسیاری از سخنان جمیع کرده و در هر

تشریح آنرا یافتیم هر که خواهد بدان مجموع فرماید و اگر رفته اند و در زند که باید عبارت معلوم از شرح علای شریف
 آورده و بنیاد الهی این آیه و دوم از شرح ابن تیمیست می آید پس عبارت بلین حضرت امیر بندر
 ضرورت از آن شرح باید شنید و من کلام را عایه السلام لما جمیع الناس الیه و مشکوٰۃ المصابیه و سنی
 عثمان و سائوه مخاطبه متعظم و استقامه نعم قد شغل علی عثمان فقال ان الناس رالی و قد استسفر و لی بنیک
 و تیمم و التذاریفی ما قولک ان اعترف لک بما تجمله و لا اذک علی امر لا تفرقه انک تعلم ما تعلم سبنا کالی شری
 فخر که عمنه و لا تخلو بالیة فبذلک و قد رأیت کما رأینا و سمعت کما سمعنا و نجت رسول الله علیه و آله کما
 سمعنا و ما بین الی قحانه و لا این الخطاب ولی العمل لک منک انت اقرب الی رسول الله و تبحر رحم و قد مات
 من صهر و ما لم یثاب لایعنی فرمود که مردم می آیند پس از من و مرا بیشتر گردانیدند میان تو و خوشترین بندگان که
 هیچ ندانم چه گویم با توست شناسم عزیز که تو ندانی و دلالت نتوانم کرد بر ابرام که می شناسی البته تو میدانی
 آنچه ما میدانیم و بر چیزی سابق قدم نبودیم نسبت به او پس خبر دوم ترا و نه بخیزی خلوت کردیم تا برسانم ترا البته تو
 دیدی آنچه ما دیدیم و شنیدی چنانچه ما شنیدیم و صحبت داشتی یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه
 ما صحبت داشتیم و بخیر و عمر نبودند در عمل کردن او را از تو و تو تو قریب بتر صحبت در رحم و قرابت
 و از و اما وی حضرت رسیدی بدرجه که ایشان نرسیدند انتی رفته در ابطال حدیث و نسبت زدند و بدنام
 شدند که اگر حدیث مستلزم مساوات در ان اسود نبود عرق ریزی در ان چه فذلک تقدیر الفکر فی القیود و الله
 اعلم و انما هو کما یس عطاوه چنانچه امیر و مناظر حضرت امیر فرمود و هر چه از کلام مخالف منقذ شود بر چنین و غرض را هرگز
 مبین فکیف معاملة تفریح با قرار تغییر نفس است الی غیر ذلک کما لا یخفی علی اولی البصائر من در رتبه تا ایفات و
 نزد من نسبت کور برابر اندی سید علی در دجاست و صورت غالب است و حسن تقریریم یا نگاه او فیض ترا
 و غیر از فیهی و لا غری تفرقه نتواند کرد چنانکه در باب کمال خجندی و صفهائی که یکی از ایشان را از رشن بود
 نظم کرده اند و کمال اندر جومان مشهوره آن یکی را صفه مان ذکر و جندان یکی در غزل عذیم
 دان ذکر و قصیده بی مانده در میان علوم یکدیگر نیست فرقی نگریه بوی چند و تقریر بیانی آنچه از
 هر دو گویشم رسیده بالیقین ملاقاتش زیاده بر اول مگر انصاف نیست که بسا دیده باشی که عالمی در بحر
 و فارسی و سنگا هی در بحر سیر دارد و در زبان هندی چندان حلاوت ندارد چون هر دو را در بحر برارد و
 تمرلی نیست اگر بحیث و هفتانت باطل خود گردانید دلیل بر کمال نبی ایشان خواهد که بار بار ادبستی انقض هر
 را که دراک باب بلاغت در سبک است بنفیس تر و بنیات رجوع فرماید که در حقیقت کتاب کور به حجت حصول
 حوت قدسیه که مشروط اجتهاد است محاصر از محبت ثمانیت و بر تقدیر تسلیم توان گفت که دو برادری و در امور
 و مینوی شریک یکدیگر باشند فکیف در کتابی نبی که پیکان لگان هم برای تحصیل ثواب خروشی است
 و شریک و نمایان در عرض شراک و اعانت از عجایب نیست بلکه نفیض آن است از غراب است و

و انیم دیده باشی که در برادر چیزی شریک باشند و در بجا آوردن امری دینی یا دنیوی عرق ریزی
 بریزد بعد از آن بوجوهی چند در چند مختلف شوند و بعد اوت خبر خیزند که خون یکدیگر بریزند و این امر خیلی بکلی
 دیده است که از خاندان اجتهاد باشند چنان گویند که مثل فارسی هر کس را یا داند که در فرع گوید بر سر
 کما اشراف و در نیکام بجایست اللشام عن تلمیح المحبت المقام گفته ام سه تری کی میسر شود این مقام
 که با این است خلاف است چون گویای لفظ است خطاب است اقتباس از حدیث که میگوید یا ایها الکاذب
 بلحیثه فاکبر الله البغض منتهی تقریر محبت کفر باید دید که اصل کلام او این بود که سر دفتر محبت
 لکن شیخ بهار الدین و ملا قلی و قاضی شوشتری را از اضر دم بشمار که حسن ظن به بعض صوفیه دارند
 نه از جهت صوفیت بعینیت لم یزلی و اتادله و برایتین نقیض آن نتواند شد و البیضا مویده فیه شومند
 چیز است که فضلای نامدار شیعه از باب حسن ظن از شیخ بهائی نقل میفرمایند که او همراه شاه عباس بود
 تا زیارت تربیت ابویزید بسطامی نورالدین حلیه رفتند و سخن عالم شیرازی را که گفته بود مناسب
 نمی ماند بر سر قبر سنی رفتن گوش نکردند و حسن اتفاق بلکه کرامت آن بزرگ نامند و انکه شومی طایفه
 قدس سره در اینجا گزاشته بودند شیخ بهار الدین گفت که حال ابویزید بسطامی را ازین شومی بگویم و
 بادشاه اشاره فرمود اما در آخر صفحہ برآمد از برون طعنه زنی سر مایزید و زور و دست شکستید
 یزید پس بادشاه منتهی شد و مانع شرمیده گردید و همگی از زیارت آن بزرگ فارغ شدند پس از آن
 حاضر و دست و این مقام عبارت حدیث طولانی که در آن حضرات امیه فرموده بودند هر که زیارت شان رود و در حیات
 خواه بعد حیات او برای زیارت شیطان و عبادت او شان رفته باشد و هر که به صوفیه متنازع نماید و چیزی در چنان
 حال آنکه ایشان امرند کور را قبول باز و اح بزرگان میستند و هر کرامات و خرق عادت محمول امید است
 و الحمد لله که بسیار از امور درین اوراق بطریق جدید ادا شد و حایا از مباهات مقام به بعضی از وجوه قرائی بهر سر و کج
 که قاضی در مصابغ لیش نوشته بود و تعلق بتواضع سید محمد و شیر نواز در بیا و آمد پس دل از عبارت نشان هم
 باز بعد ضرورت بر نقض جواب قلصه اکتفا کرده با آنچه مناسب است بگویم بدگرش ضرورت شوم پس آنکه حسب
 تواضع میگوید بر نقل قاضی و بهیله نموده لاعتقاده فی حاتم الخلفاء را که شدین ماه و سنجایست آن
 به و من بهفوات انکار هم الصوفیه است ان شیخ المقبول قال فی دروسه و یحرم تصفیه باطن
 لمن فی تصفیه باطنه و از تاضل و ذکر اسم الاربعین مجمع علی قباله اکثرین رباعیه و من طعنه مراقبایق و ان
 نسبتی بوجوه قسله و س طایع کتاب الصوفیه فرمود و عند هم من الباعل بالانجیل و التتواتر
 و لذلک لا ترمی بمنهم الا من منتهی قلبه بحیث توصفت مرآة ضیاء بصیا قلی اندر الف سخته
 نماز الی عند الصدی قدر بقیه انبره و ان انکرت ذلک فاذا ذکر اسم رافضی بطن فیه صفاء و کرامه و من
 غیر صفاء و کرامه و اشهرت منه کرامه و من اهل السنة با قضا انهم معانی ذلک بل هو دخیل

فی سلسله نعمتی شملت کل بیرونی و اما امیر فضل الله الاسترآبادی فی اول لیل علی عدم امکان این نعمت
 تمیز یافته و بعد از مرز ساری عاده لایق باد را تحت المشرق در عتشرین سنه و هم میخون علی اناست
 المرافقه و از بدیم و عید جم و علمهم و مع ذلک قله میلله الی السب و الطعن لم یجعلن منه فی ملک الملة
 مایل علی انه من زمره المسلمین فی المصارف و نقله عن الاولیاء و امثله کثرون فافکان حاله نه بکلیت
 حال غیر هم و قد یفتح فلن تنفع السلسله السلیح و لم یبارق الیما حقه فی الاربعین الاولی و لا یفتح
 ملن اتبع السوی و قارن البذعه فی الاربعین سنه و لانی اربعایه کلی مرید الی می مرشده من عدم
 الانقیاض لمع توبه الی اربعین فیقال لعلک فی قلبک سنی ممن هو مستباح المعرفه یعنی ایا کما التبت
 فرقه عن تلبیه و الفتح که مثل ندره احکامه فی سال اولیاء کثره لایحیی علی من تتبعها و حتی فی عقوبات
 الرافضی با یوفی ذلک تحصیل قول میرزا محمد و مرثیه رحمة الله علیه و علی ابایه و فارسی آنکه و از یاد کیه
 رفته است که آنکه صوفیه صافیه میکنند یا آنکه شیخ نشان که از مکر قریب گشته شد یعنی در لباس فقیه
 و امام باجی و انبیا فی رقص و انذار و پس از در تالیف معنی شت و بسنه اسه خود رسید در درویشی و
 که تصفیه باطن حرام است پس دلیل است هر کس را که بگوشد بران در یا صنت اختیار کند و نام اربعین بر
 زبان آورد که هجوم بر قتل و نمایند و اگر گمان کنند که کسی مراقبه میکنند گویند که نقش بندگی است
 و قتل و دواجب شمارند و هر که را بپند که کتاب تصوف بدست دارد و بدتر دانند کفرش از کسیکه عمل کند بر توبه
 و انجیل و از خیاست که نخواهی از روافض و دیگر اهل قسادت را که در رنگ قلمش زدالی تا نه سال
 تا در نشوی هر آنکه نور می حاصل شود و او را بقدر سوراخ سوزنی و اگر باورت بناید باری یا کون
 نام بچکس از روافض را که صفات و کرامته باشد و هر که صفاتی دارد و کرامتش مشهور باشد
 سخاوت بود و گرنه با لاف و اتفاق بلکه و نزد ایشان طعون است که هر مومن شیعه او را لعن میکنند
 اما امیر فضل الله استرآبادی پس حالش برابر هزار دلیل است بر آنکه هیچ کس را از روافض صفاتی
 حاصل نمی شود و نه از و که خرق عاده فی ظهور میرسد نگاه کن که او تا بیست سال حیا و خیره و
 حضرت مر قنوی بود کرم الله وجهه و اجلاء بران دارند که مثل و در طایفه ایشان چنین عابدی و زاهد
 و عالمی به نرسیده با انیمه و قلب میلش بسبب طعن صادر نشد از و درین ایام که ولادت کند بر آنکه
 او از زمره مسلمانان باشد و در صفا چه جای او بیا و مانند او بسیار است باشند که تمام صفا حاصل
 کنند تا بدیگران چه رسد و حاصل میگرد که آنکه ترک جماعت را و ابتلاع سلف و
 صالح نماید در اربعین دل که حاصل نشود و تابع خواستش نفس را که مبتدع باشد در چهل سال
 اندر چهل سال آورده اند که مریدی نایب پیش مرشد خود که با وجود کشیدن ریاضتها و خیر و مشغول
 نشد فرمود که شاید در دولت غیاری باشد از سحر که او واسطه فیض حضرت پیغمبر است علیه الصلو و السلام

بسوی امت یعنی ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس همین که از آن جناب کرد در نور معرفت برود او
 بکشد و این حکایات پیش از پیشین سلوکی و بیارزش آمده بهر شخص کنندگان مخفی نیست و در عقوبتهای
 روانی مودیات آن خواهد آمد و رقم گوید که حکایت مذکور مشاکل حکایت من با جناب استاد سیّد
 نجف علی فیض آبادی است که چون ذکر شاه عبدالرحمن نجابی که سنزدی بود در مسجد این درین
 بلد یعنی لکنود فیض آباد آمد تصویب قول شارح تصوف یعنی قول بوجد الوجود فرمودند گفتیم بر فخر چگونه حکایت
 شود آنچه در جواب فرمودند قول صاحب جامع الاسرار بود که بالا دستی یعنی صوفی حقیقی نشود مگر شیعی و
 بالعکس تا برای مباحث شیعه و سنی وقت نصف النهار قرار داند و فاصله بر دو مکان گو یا بعد المشرقین
 بود پس در وقت مذکور کلب و دمان نخوشیدی و مغرور استخوان بچوشیدی میرفتیم صبحی چند رو بروی
 سیّد غلام رضا و سپهر میرشار علی از امر مباحث بسیار آچنان بود توقع آمد که بے اشد ضرورت ذکرش
 مناسب نمی بینم که حق استاد می شان بر گردن نیست رسیدم بر ذکر عبارت مضامین که تن بقصد آورد
 بلکه رایت و صفات بر دو دشمن ائمه هدی علیهم السلام و انجیات شد اقول فیه نظر لایان نسبت به انکارنا
 الصوفیه اقرار و ذلک ان الشیخ قد قال فی کتاب الکاسب من الدروس عند تعداد بعض الامرات کالذکر آن
 یخبر بحدیثی از امامان و غیره که در بعضی از تفصیل النفس از اقلیة النفس الطاهرة و ارباب السور و ارباب انتموع عقلا
 و غیره عاقلان تعالیٰ فلا تتركها لنفسک هو اعلم من انقی فالقول بحجته تنزیه النفس بنده
 المنع عن النفس و التفتیه الباطن و نه الرجل فهم منه حرمته المتقون ثم وعاه الجناته و التعصب الی
 بتدلیل لفظ النفس الباطن بصبر ظاهر اذ فیما فهمه و نعم ما قبله و کم من غائب قولاً صحیحاً اتوا آفته من
 القوم لتقیم به و کیت یقتل سببه انکار الصوفیه له مشایخنا مع انهم ما سرهم ذکر و انی باب لا اتم من
 کتیم الکلامان من فضایل علی ان جمیع الصوفیه و ارباب الاشارات و الحقیقه لیستندون الیه نعم
 فذا انکر اعلامه علی فی کتاب کشف الحق و نوح الصدق علی طایفه من الصوفیه حیث قال فی بحث
 الصفات الشریبانه تعالیٰ لا یجد لغیره و الضرورة و اخصیه بطلان الایما و فانه لا یقبل صیر
 الشیخین شهادت و مخالفت فی ذلک جماعة من جمهور فکما یانه تعالیٰ یجد بایدان اعمارین حرمه و
 بعضهم و قال انه تعالیٰ نفس الوجود و کل موجود فهو عند تعالیٰ دنده عین الکفر و الا سجاد امتی کلامه
 و الله و علی مثل ذلک قد وقع عن کثیر من جمهور المتکلمین علی من محقق الصوفیه انفسا
 حتی ان الشیخ علامه الدوله استمنای قال فی کتاب التوب الی و صلت یومانی مطالعه کتاب مفتوحات و
 مباحثه اے قول سبحان من انظر الاشیاء و هو عنها فکتب علی حاشیة بطلان استدلالی من الحق
 ایما الشیخ لم یسمع من احد یقول فضله الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه التنبیل تعصب علیه
 فکیف یسوغ للعاقل ان یشیب هذا المذاهب ان الکل لدیان قبله ان لا یسوغ لیسوغا

بتحریر من بده ابو طرطویم و اسے تیسکف منہ الدہر یون و ابی یون و ابی یون و ابی یون و السلام
 علی من اتبع الهدی استی و ایضا فان کثر من الفقہاء المتشرعین من اہل السنۃ و الجماعۃ کما
 تحریر المقصود ایضا فان ابن الجوزی کثر الخزانے لاستحسانہ طریقۃ الصوفیہ قال صاحب
 المواعظ رایت المولے عبد الرزاق الکاشی نکاح المحلول و الا یجاد و یقول لیس فی
 الدار غیر ہار و ہذہ العذر اشہد من الجرم لے قولہ و من ہذہ کلامہ کیف تبتا منہ انکار الصوفیہ
 فان ہذہ البیارہ حرمت قبل ذلک فلا حاجۃ لے ایراد ما تم قال الکاشی عجیب و اما ما ذکرہ من
 ان الامیر فضل لہ لا استرکابا دی لم یحصل لہ مغاربا باطن مع قلہ مثلاً لے اسب و اظہر
 فیہ فی ذلک یومح انما کان لاسل شامہ قلبہ مثلاً لے سب من سیجہ من اعداء اللہ تعالیٰ لاتہ
 شرک حتی لا یجتمہ مع الصفا اسلے کما لا یجنی و اما ما ذکرہ اخرہ من عدم الفتح لبعض المرتدین و
 اشتکاکہ عند مرشدہ فلعل ذلک المرید و المرشد من الطایفۃ النقت بندہ الدین یوجہون علیہم و
 علی الناس بغض علی ثمارہ بقدر ربانہ و تارہ بقدر شجرہ و کمن یعتقد انہم من ختم اللہ علی قلوبہم
 و علی سمعہم و علی ابصارہم غشاوہ اعداوا اللہ من البنادہ و الخوازم من المملکات ان یكون
 ابابکر یصلح باب لمعرفہ مع الاتفاق علی ان الصوفیہ منسوبون لے علی علیہ السلام و ان لہ
 منسوب الیہ و ہذا امر احدیہ النقت بندہ ثم لعن القاضی رطل بوق علی الخلیفۃ الرضیہ و قال فی صفۃ
 نقشبندیہ الامور و التہریر و خاصۃ سلاطین الازکیہ الدین یوجہون علی القسطل لہ بعض المحمۃ العلیہ
 ہذا اہل لیسر الکراشیہ الامامہ لیکل الطایفۃ الصائغۃ المفضلۃ الیمینیہ حاصل جواب جناب قاضی رطل بوق
 انک دعویٰ بمعنی کہ بانکار صوفیہ ہی تمام اقترار تیرا کہ شیخ کتاب رکاستیل زوروس یا بیکہ تعذر
 محرمات از دروغ و دشنام غیر مستحق و تہمت و ہجو مسلمان و غیرہ می کند میگوید کہ حرام است بیکہ نفس
 الہی استایش خویش فی شکایں بل مرعقا و شرعاً درست نیست حق تعالیٰ فرمود کہ لا تڑکوا انفسکم
 کھو انفسکم یعنی خود ستا کی گنہ گزینہ خوب پیدا کرد کہ متقی میباشد پس چنین حکم منوون عین
 تصوف و تصفیہ باطن بہت و صاحب نوافض خلاف تصوف و است و خیانت او متفقہ شد کہ بجای
 لفظ نفس باطن آورد و ناظر ہر باشد در فہم و خیانت شاید گفتہ کہ میباشد کہ سختی و رست با و عجیب
 بیان کنند از جہت فہم ناقص پس صاحب نوافض سبیل بن آفت و راین مغلطہ کردہ تار شدہ و چگونہ
 تواند شد عقل کہ علمای مالکار تصوف نمایند حالاکہ شیخہ بان تمام در باب ماست بکست کلامیہ
 ذکر کردہ اند کہ از فضایل جناب میر نسبت کہ جمیع صوفیہ و ارباب اشارت و حقیقت مستند
 بسوی آن جناب را تم گوید کہ از نجایا شہادت مغلی مثل مشہور الکفر ملہ و حدہ عیان میشود یعنی جناب
 محدثین ایشان سبب ثابانی و درخشانی نور جناب میر را اطہار کفر و کتمان ایمان قرار دادہ اند

مستکین و فضل از فصایل شریعت این نسبت برگزیده اند که نزد مجتهدین نشان بدترین نوع انجاء و کفر است
 بخدای عزوجل که بار دیگر که بزیارت آنجناب شرف گشتم دیدم که صاحب تخته در لباس قافله خدمت آنجناب
 ایستاده هفوات و تحفه نیز از بیار و چون حضرت شاه مردان بر سخافت عقول نشان میدهد و باز قاضی شوهر
 برای تصدیق مردم و اطمینان و بر گونی و سخن پروری نقش تحقیق میدهد و که همه شیعه صوفیه را مستحق آنجناب
 بلی اینقدر نیست که شیخ محلی در شرح الحق و کشف الصدق انکار کرد و بر گوی از صوفیه جای که گفت بر ساحت
 صفات تشریفیه که خدای تعالی متوجه نمیشود و بغیر خود و اتحاد و بدیهی ابطال آن است که محالی است کشتن دو
 چیز یکی از جمهور یعنی از صوفیه خلاف کرده گفته اند که او تعالی یکی تواند شد با جسم عارفین یا آنکه مبالغه
 کردند بعضی و گفتند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است
 و چنین رد و دفع از تکلمین بیشتر و قوی تر گرفته بلکه از حقیقت صوفیه نیز شیخ علارالدوله سمنانی در مقبول
 نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که پاکست خدا که ظاهر کرد و آشیا را
 حال آنکه او عین اشیا است و اینجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فصله خودی خشنواک
 خواهی شد عاقل را چگونه جایز شد چنین بزیان توبه خالص سخن و ازین بیار و وجه بلاکت را
 شو که از ان و هر عین و طبیعت و یونانین نیز از میشوند و نیز اهل سنت بتحیر تم تصوف قائل اند
 و از جوی تکفیر میکنند امام غزالی السبیلانکه تصوف را مستحسن میدانست و صاحب موافقت گفت و دیدم
 مولی عبد الرزاق که شکر که انکار حلول و اتحاد نموده و میگفت لیس فی الدار غیره دیار بعد ازین
 قاضی اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان بر شمرده و توصیف ایشان درجه بدرجه بعمل آورده چنانکه
 اولاد است حاجت اعاده باقی نماده و انکار صوفیه ز علمای امامیه مشغول و متعجب بقین کرده باز گفته که
 اما آنچه از حال میر فضل الله استرآبادی آورده که در اصفای حاصل نشد با وجودیکه قلب میلش بسوی
 و طعن پسندید که اگر معجم باشد نبوده باشد مگر از شامت قلب میلش بسوی سبایل تحقیق از
 دشمنان خدای تعالی زیرا که ان شرک حق است صفای حلی با او کی محتج شود و حکایت شکایت بعضی
 مرتدین نزد مرشد خود شاید از ان باشد که مرشدش از کرده نقش ندیده خواهد بود که واجب میگردد عموماً
 و خصوصاً بعضی جناب میرا گاهی بقدر زمانه و بقدر جو و اعتقاد دارم که ایشان مورد این آیت اند
 ختم الله علی قلوبهم و علی اسمعهم و علی ابصارهم و غشوا عنهم و غشوا عنهم و غشوا عنهم و غشوا عنهم
 تلاوت و کجروی باز از امور متفحکه است که ابوجبر باب معرفت بود با وجودیکه متفق باشند مردم بر آنکه صوفیه
 منسوبند بسوی جناب تصوفی و خرقه منسوب است با آنجناب و این امر است که احداث کردند از نقش بن پیر و در عقاید
 حضرت قاضی رطل بوق جناب سواق الشوح از غایت جوع و پیچان آمدند و دشنامهای غلیظ دادند و هوسها بچینند و
 فضلات خنثی بر خوردند باز در عن و نیز علمای مادر الکبری و سلاطین از بیکه که تسلط تمام هر گونه بر مظلومین

و اما به جهت تنگنای قریب و بنا بر قول و با آنکه التوفیق قید نقل قاضی زویب است و نبوده در صدر کلام از آن جهت بود که
 آنکه که تمیمی از ثقات اخیرین هم فدا نقل را و نقل را کتالی مبسوط دیده اند پس چنان گمان دارم که قاضی سوسر
 مولای و دهقانی قاضی و زمانی در دعوی شیخ اکابر اعلیٰ سنت چنانچه دوا افترا داد حتی که خود بعضی علمای شیعه نام او
 شیعه تراش نهاد و با بد این لقب قبل ازین نقل شریف کتاب مرزا محمد دوم را نیز در بعضی مقامات بطور خودست
 ما صورتی جوایش بهر ساند و شاید که بمقتضای زمانه و شهرت افترا ساز خویش را تدارک هم فرماید نمود و البته
 من مکنایه عیسای عینید و ماهو من لم یفترسین بعید و کسیکه در مریه کور بنیاد کلام خود بر بناخته و پیرداخته شیخ حیدری هند
 و عالی را برای اثبات قدامت مذہب تشیع بسوی خود کشد و او درین امور چگونه دین نماید و بقرین محال اگر صاحب
 چنان نوشته دار لوه کرده باشد انکار ظاهر نمی آید در رساله فارسیه که در این ششم و چهرم منقوش شد و همچنین انکار
 مقالات صوفیه در دو قبح بر مذہب ایشان در تحریر مذکور و غیر آن چه علاج خواهد بود و ما جمعی گفت که
 سبب عدم الفتاح آنست که ترکیب موده در معنی همانست که صاحب لوفتن یاد فرمود و اینجا حال از بکار صوفیه در زهد
 عبادت هم توان دانست که ملای ظاهر نمی را صوفی کس لقب اوده اند و مثل مشهور است که خود کرده را درانی نیست
 و واجب کل لعجب که کلینی امام احمد بن محمد صوفیه محدثی بنیاد و چنانچه مجتهدین بکده دارند پس معلوم نیست
 که از طرف قاضی چه جواب توان داد و کلیت که مجتهد دهقانی بدان احتجاج نمایند بر کفر صوفیه و بذکر احادیث عزت ظاهر
 بنویسد علی حاد جدا و علیهم السلام و آنچه کفر و زندقه ایشان ثابت می فرماید کما عرفتم سابقا و لاحقاً و شواهد
 مجتهدان مولانا سوسر آنچه محقق و قبح کرد اول دلیل اینست که این طریق نزد جمیع امامیه از جناب تقوی ماثور است پس
 قند بکر شدند بر طور امامیه یعنی بهم تصریح پیر بابا و مجلس و هم با عارف مولای و دهقانی ثابت شد که امام امیران است
 مقدسین بکر و علم صوفیه بوده اند و کسیکه صوفیه را بخود و الحاد نسبت کند شیعه باشد خارج از دایره دین و ایمان
 و اگر علمای رفته در مقام نیز چه تمنازی و کاتنازی بعمل روند و فرامیاید که لازم می آید که بر صوفیه صوفی باشد
 گویم که اکنون هر چند رفته اثنا عشر سیه زمین را با آسمان برد و زندقه این قول او در سرور را بگویند
 لازم نمی آید که مذہب ایشان معاذ الله مذہب حضرت خاتم الخلفاء انداشدین باشد فلیت که بر اثبات
 پرشایخ آهو و خلاف هدایت بود که تا بستی پنج سال حضرت امیر موافق تصریحات علمای شیعه
 و روایات ایشان در پنج ابلاعت و کشف العمود و غیره با از نوع جمیع علیه فریقین وزارت خلقای
 متقیین بجان یک نفر و منتظم میفرمودند و در حقیقت بر زبان منافقین آتش خون ایشان بودند کما عرفتم سابقاً
 پس بنده لاف نمی مجتهدین و مرین که جمیع عاقلی تجویز نموند که هر اران کس در مشارق و مغارب
 در دیار قریه و بعید هر آنکه مذہب شیعه باشند و یا از مذہب تنبذ یا بختاب و دریه طیبه نشو و اطفا
 شان بیکار و رایگان رود و منقلب است و بعین هذا تقریر بلکه طریق اولی که جمیع شیعه ثابت کرده اند
 که بر صوفیه یا جمیع ماسل غیر از نقض بنده میبندد یا بختاب و یا غرض صاحب دلی و در دیار یا بختاب

میرسانند و بدیهی البطلان است در مشارق و مغارات نقشه باشند و از اثناعشریه مختصر بقدر حال آنکه مجتهدان
 کثرت ایشان اعتراض نمود و حکام آری رخصه کلمات متناقضه میگویند که جناب میرزا و اولاد انجاد و مشایخه میگرد
 یعنی اختلاف می انداختند سالی را جواب میدادند و دیگر بر اختلاف آن رسوم و اخلاق هر دو مکانی الکاسی
 و آن مستلزم ضلال بل اضلال شایسته معاذا الله و از انجاد دلیل صوفیه جاری بر حقیقت خویش بطریق اولی
 و درین عنوان است و بعضی استن امیه چه کثرت اهل سنت و قلات رخصه خود از کتب فریقین و من است و عیان را
 چه بیان بنیاد و قیاس که پیشین نرسد و سبب نیز همین شد فلا یعنی ان تیج کلب الان کچون کا مجلسه العتق و کسب از
 لکنستور پس مجال است که قول علما و شیوخ و سادات ماکه نسبت بحجج عوام و خواص رخصه در هر طبقه بنابر چه باشد
 و امیه را در چه بدرجه کابر خود شمارند قائل اعتبار نشود و هر چه رخصه کاعدم یا دگی نمایند قطعیتر کرد و قول
 که محبت بود و حکام هر اگر حالا که امیه را صنی برضاد و تیر قضا باشند و دنیا را نسبت بآنند چه جای تقیید و تضاد
 امت محمدیه حالا که تصنیف نیک میداند که چنانچه امیه پیشوایان فی رخصه را لعنت تبرامیکردند اینها دار و لعن و
 و میگفتند که امیه همین است و عذرشان بجماعت نزد شیعه نزدیک است یعنی خطایان و اباوس
 بخلاف عذر شیعه در باره لعنت مقتدیان خویش زیرا که سنیان دوستان اهل بیت بودند چون امیه کس را
 از رخصه لعنت نمودند البته زندگی و بحضرت امیه قسم میخورند از دست سنیان مشکلی شد که حکام محبا و منفصلان
 هذا کتاب و غیره پس هر دو دلیل بعبادت باری بطریق اولی جاری است و این شیخ حلی امامیه در کتاب
 مذکور در دو قبح در باره اتحادیه و حلولیه کرده و در حقیقت بر صوفیه اهل سنت وارد نمی شود و بر حلولیه و اتحادیه رخصه بنابر
 وجوه متوجه است چنانچه بنابرین کتب تحقیق نیست که بسیار از شیعه را حلولیه و اتحادیه گوشت گفته اند که بر عقایدشان ناسخ
 بلا هویت می شد و تحقیق رخصه فضایل جایب تصور از انیمه شروع میفرماید و داد افرام امام شافعی میدهند که نیز
 عالم را تابت مرد بود و که خانی و کیت خداوند تعالی شایسته حضرت علی و حضرت کرم الله وجهه پس بینه که شان اخناب کجا
 رسید و قول شاعر برین لیل خوب طبع شد هم سالی که کیت از بهارش پدید آمده و برای شستن رگ
 گردن شان حرمی کافی است که کار جناب میرزا با بومیت کشته بخلاف جناب خاتم که بدان مرتبه بترقی
 سخن همین است که مقرر را علما میگویند و همچنین شاگردان جمله تدبیرین مبارک خصوصاً که با روح کامل
 در شاگردی او رسند و مورد صلاحت و آفرین او باشند زیرا که الاسلام کلامها از صوفیه حقیقه اهل سنت
 باشند نه مبنی که آنها با اعتراض مجتهدین کس را نمی نمایند و حلول و اتحاد دلیل غیرت است
 از کلام شیخ حلی نیز بوضوح می انجامد و قید مذکور را خود از تفسیر حیات علامه شیعه و کبرای ایشان
 چنانچه دانستی که صاحب جامع الاسرار با اعتراض جناب قاسم رطل بوق بهین می سراید که صو
 حقیقه کس نیست که شیعه امامی پس چنانچه کسی او را الزام نتواند داد که پیشینی را و بدیم
 که شیعی امامی بودند و صوفی نبودند و بالعکس در اینجا نیز الزام اهل سنت بعد از تقید مذکور

دارد و نباشد که قبل ازین گزشت که خود کرده را در مائت نیست تکلیف که خود اهل کمال گفته باشند آنچه
 دال آنست که اشکال اتحاد و طول مع ندارد کلام شیخ علی و قسم و ادراک قاضی شوشتری بخاری
 دیگرست بیانش بر سبیل سبب را که جمیع جمهور سراسر برای ایشان مضرت زیرا که همه شیعیه بوده اند
 بدو جهت یکی آنکه جمیع علماء را خواهد مشکیم باشند خواه غیر ایشان نظر بر واقعیت منعم بسوی خود دارند
 خصوصاً صوفیه را که معرفت مراد دوم آنکه آنها قطعاً و یقیناً نقش بندیده اند و قیود مذکور میکنند
 از برای بانه می بینی که خایه الامر آنست که گویند که چون طایفه ایشان تشن بود ازین سبب مقید
 گردیم گویم ظاهره امیه نیز تشن بود و در نه نسبت یقیناً ایشان معنی ندارد چه جاسه آنکه این بزرگان
 بانی سبالی رفیق را قیلاً ما وقوع و او علی بنو بسم لعنت مسکیر دهند و از صحبت خویش میرانند و
 و سفارش را در حق ایشان گوش نمیفرمودند که معرفت سابقاً و لاحقاً نیست لکن هم و هو الاله عباد
 الاله و ان و صارت شیعیه محتاجا الی التقید لا کیف باکان و آنچه علامه در ده منانی گفته جویش
 از کلمات صوفیه ظاهرست که دریا حسن و خاشاک و نقیصه پاک همه وارد و از همه منزست عادت
 کاشی میگوید که عالم بحر و خش لا آله الا هو است و خافن بکان که دشمن است این بزرگوار را
 بوجود خویش موحی و از نفس پندارد که این کشاکش بالوسته و ذکر قاذورات و نقسولات
 اهل تحقیق را از یب نمیند بد که نزد صوفیه خلاق و ایجاد همه جز ظهور جزئی دیگر نیست کهانی بهیه السینه
 پس ذکر خیس و نقیصه را یگان است بقول بزرگوار که سبب مصلحت بلکه نظام ملک هستی را که هر جا
 درین وادی و رفش کاویان پیشه گویند طبعی حاذق فکر مسکیر که کرم فضله ان سبب مصلحت
 هر چند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتی تا بنیاد گشت پس از چندی در آن شهر کجایی در رسید
 چشم نا بینایان را از سرمه روشن ساختی طیب نیز بنیاد شد روزی شنید آن پرسید بحال از بیان او
 درین کرد طیبی فرمود از سرمه بزرگان نهاد و بیان آن شروع کرد و بانی نماند مگر جزوی بحال است
 که بعد از غوران را نیز بیان خواهد کرد گفت ای طیب حاذق اگر فصله انبیا و انست حکمت ایزد بود
 مقام تحیر آنکه عارف منانی از نوع رحمی الی اطلاع است یعنی از کجاست که شیخ اعرف ما خود
 گفت شدی شاید که بر مزید قطانت عارف منان از تسبیح نمودی و حکایت ملای نامی عبد الرحمن
 باز کشتی روزی این مضمون در وجد خود بزرگان حال داشت که هر که پیرایه شود از دور و
 پندارم تو سبب بود القضوبه گفت اسے ملا اگر خبری از دور پیدا شود ملا فمود
 پندارم تو سبب است غفر الله ربی من کل ذنبه اتوب الیه و نیز مناسباً بمقام زیر
 آیت کریمه *وَعَلَّمَ الْكَلِمَاتَ الْأَشْرَافَ الْأَكْبَرُ* که او اند که این معیت را معیت رابع
 گفته اند خزان سه معیت معلوم که معلوم متکامل است یعنی حق تعالی با همه فواید

بذات خود موجود است نه چون معیت اجسام با اجسام که او چشم نیست نه مثل معیت عرض با عرض که هرگز
 نیست نه مانند معیت جوهر بر جوهر که او چشم نیست نه چون معیت جوهر با اجسام نه چون معیت عرض با جوهر
 معیت آزادی روح با جسد که درین بحث می تواند شد زیرا که روح محمول قالب است نه بیرون آن به
 متصل نه متصل بلکه روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر است و بر روح عوارض جسمانی از دخول و خروج
 و اتصال و انفصال و جزان هیچ وارد نیست و با اینهمه هیچ ذره از ذرات قالب نتواند بود که روح
 با او بحقیقت موجود نباشد معیت او سبحانه با ذرات عالم برین مثال است و حدیث من عرف نفسه
 فقد عرف ربه اشاره بدین نکته است اگر گوئی که از مشهود که اولیای بذات خود در مواضع قاذورات هم باشد
 گویم که اتفاق جمله مسلمانان بر این است که آنرا ضایع و جمل پیدا میکنند و نگاه میدارند و در نه بنیادی
 او محال باشد و این عینی نیست پس معیت مذکور چرایی با آنکه معلوم است که هیچ فعلی بی فاعلی و هیچ
 حقیقتی موصوفی نیست و انضام روح با تصرف دارد در همه اجزای قالب که زندگی بد و منوط است و با اینهمه
 بخون و مانند آن پاک است بلکه اگر برایشان متعلق بود چنان باشد که قبل از تعلق بوده است پس علم
 و معیت او تعالی بامه ذرات غیر متناهی بی تجربی طول و غیره بزرگی در این معنی چه خولش گفته است
 تو که در آن خست چشم محزون طیار آن دیدار تا بنا بد عشق محبوب پدیدگی شود بیلی سجا توئی پدیدگر
 بچشم من بینی سجا تویتا سانی ز خاک کوی او انستی مخترا من بعد باید دانست که علماء کلام
 اعلام از ما هر فن بعد از افکار صحیح آنچه در کتب معتبره گفته اند بدان میرسد که سالک کشتین
 ریاضات چنین کلمات بمقتضای بشریت بر زبان می آرد و منطقتا این معنی است که تعبیر از بیان آن
 قاصر میشود و مطلقش چیزی دیگر است چنانچه علامه جرجانی و غیر او در شرح مواقف غیر آن تصریح
 کرده اند و عرفا و کملا در معرفت حضرت هدایت تعالی شانه نظم نموده استانی زبان از قیاس
 تا آنکه تار از سلسله گونید باز نیکی باز را دیده بر دوشه و کردید پایال و پیر سوخته نموده در مانده
 رساله علامه شدیف قدس سره بچشم خود دیده ام که او در صحبت صاحب دلا
 رنگ و دیگر و اسطوکلین اختیار کرده پس چگونه گفته شود که این اکابر با جساد
 و زنده با لاخر بر گزیدند حال آنکه بعد از اتباع شد بعیت کما فی بطن لقیق و درآمدند
 و سنده در حق ایشان طریق احتیاطی پندایم و بسبب آنکه من سبب اشتغال
 معلوم که بضرورت شرعی اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم که با اظهار فقر بقتیر
 عمری باید که یاراید بخار و دین دولت سریده کس راند هندی یعنی با اینهمه
 ریاضات نیز امری اختیار نیست که قطعا و یقینا بعد ما برسد ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بسیار وسیده

بقول صاحب فتوحات که سالک در جبهه پندیده و از بی کجایی کشته و عمری غرالیتهای الراح ریافته است
 و نقد ایمان بسلامت نمی برد **هَذَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُبِينِ وَكَثِيرٍ مِنْ مَقَامِ مُرِيدِ حَقِيقَتِ** هست که
 قاضی نورالدین شوشتری در حال شیخ اگر زنده مرده در مجالس المؤمنین می گوید که بسیاری از علمای
 شام نیز تکفیر و تفسیل شیخ عی الدین کرده اند در قول بوحث وجود و آنکه وجود خالق همان وجود
 مخلوق است و در آنکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرد
 و پوشیده نماید که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملایم شد رعیت مظنه باشد و با جمله حکم با آنکه
 وجود خالق وجود مخلوق است مستلزم حکم با اتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی
 از متالمان ارباب حکمت و کلام بر آن رفته اند که وجود حقیقی حضرت حق سبحانه است و وجود
 ممکنات عبارت از انساب ایشان است بان حضرت و میگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا ما
 شمس است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالین از حاشیه قدیمه بر تخریص تحقیق آن
 نموده اند پس حاصل کلام شیخ موجد حکم بوحث وجود باشد چنانچه اذواق المتالین اهل اشراق
 بان گردیده اند نه حکم بوحث وجود نیز چنانچه مورد فهمیده می تواند بود که مقصود از قول شیخ کم
 عابد صنم عابد خداست آن باشد که مبدء و مقصود عبادت خداست و صنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قدمای
 بر آن رفته اند تا آنکه صنم خداست لقائے عن ذلک علی البیر ازین حرسه چند از اذیل
 این غلامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش میکشید و با ناثر مژه این سخن بر وی
 می شنید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس آنچه قاضی گفته بود که عذر بدتر از گناه است خواه انشاء
 خواه حکایت سرگزیان فکر نشد و بردور است بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است یا کمتر از آن و بر آنکه قول
 جالسی انادات حضرت مسطورین تا حده کرده البته نیک و البته که قاضی رطل بوقی از دایره تشیع برآمده و
 و فیواسب بکبر و دشمنان خانگی پیوسته که بدتر از آن با عتراف طائفه کسبیه فاحشه کسی نیست بمفرود زنده و شکل تراشیت
 که در مصایب و غیره در ضمن ابلت را بر عایت قواعد و اقیه منطقیه و لایزالنا قرار داده پس برای اشاره امرنا فرجام
 آنچه این طعام نوشته بودست هر کسی از رویی یا شیرین و آن خجسته کرده که همه بوی آمار است در اصلش خطا است
 بسوی او باز میگردد و ازین اشکال مشکل دیگر زیاده تر مانند آتش قرالی بر مجتهد قالی دیگر دود و بانس وین خروش
 دنیا خیر چنان افتاد که **فَأَخَذَتْ لَهُمُ الْقَهْرَ عِشْرَةً وَانْظُرُوا زَيْدًا كَيْفَ جَنَّتْ دُشْمَنُ الْبَلِيَّةِ نَبِيٍّ صَالِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** که چنین
 اقوال عسکری الصوفیه را توجیهات کرده مولی و قاضی خود قرار دادند و ایشان نیز همراه بیز و این رجایه بدرک اسفل نار الطور
 شش نفری بودند که فال نه قاضی قوم که یعنی موفی عین موفی شمشاد که **لَهُمْ جَنَّتْ دُشْمَنُ الْبَلِيَّةِ نَبِيٍّ صَالِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** که چنین
 نظر خود دریغ ندارد و تواند فهمید که قول صاحب تصدیر و انقض من مفاخر الخ ازین مباحث اجمعت میرسد زیرا که مجتهد خانی
 آنچه در اینات خودش مینویسد بر علم او اول نیست همچنین تحقیق مجتهد خانی درین کتاب اشاره و سیال گیر ملاحظه فرمایید تا باقی انقض

المقضات مفتی خفیه فی الحیات فذلک ان ذممن خیرات میرهات بسبب کور فی الروایات المستقیمه عند الالحداث
 فرمودند که نیز اینست مجرم تصوف قابل انداختن حمله است و تفصیلات آنکه خود اینست بعضی از صوفیه را برادر
 کشیدند و بعضی را قتل کردند و این امور بدین منظر سبب که مقهور است و سبب آن خیر از قول یونجه الوجود
 چه تواند شد گویم تحمل که این قسسه بارامونین متین که یومنون بالغیبه الصغری و الکبری شان بود که تاکنون
 قهران الایمه بر پا کرده باشند که آتش فزوری و آب پاشی کردار ایشان کشته و بالیقین در لباس اینست
 در کین بوده اند چنانچه قاضی رطل بوق در تالیفات خود نظریت بر آن گذاشته و اعتقاد بر آن داشته و این
 شش بعین مقتضای مثل مشهور است ما مریدان رد بسوی کعبه چون ایم چون بدو بسوی مناهخه دار و پیران
 توفیعات مسوله در قات مزوره را که بتوسط و کلا جامین انواع وحی ارض و سوا از راجیه تقدسه پیامی میرسد چنانچه
 کتب امام عظم طوسی و صفائی و مجله سیر و هم سبب الالوار مجلسی از قدامت و تاخرین بر آن گویند نصب العین گذشتنا
 و صاحب الامر با قضا می زبانه معلوم که از دست یهود امت در طوفان کرب و غم افتاده بود حکیم ظاهر فتوی بر آن
 داد و چنانکه اهل علمت لکم کرده اند گفتیم آن یار کز و گشت سزوار بلند یا جر مش آن بود که اسرار هویدا میکرد
 معجزات احتمال دیگر در قتل و سلب طرق است یوحیه بسیار که ناظر این اوراق را در آن معانی و نحوی بسیار دیگر
 نباشد و در وقت قتل با و مشاجرت پیش می آید و از اینجا که خود کردار در زمانی نیست قاضی را درین محاربه
 مجال که تواند گفت آنچه درین عبارت نقل کردیم فان المقری لا استطیع ان بان یقیل علیه و هو کما لجمع البی
 حتی انه یقول فی باب العلامة الشریف ان القنیف شرح المواقف تفصیح مد سبب اهل السیاه لیس الناس ان اقوالهم و
 شخیصه صلا یلم ضیفه و معلوم نیست که این جویری رحمت الله علیه کجا تصریح بر تکفیر امام غزالی سجت استخوان
 لقوف کرده و دلالتش قوت ما از آن قبیل که خودش استنباط می نماید و بر لیل است که در بیان مضمی عبا
 کتاب خوش گفته بود که آفته من القم السهم و متضمن تحریف و تبدیل لغوی در اصل چه بود و او بکجا برد با الحاد بدین
 ذکر ماخذ و قوت دلالت و نماید نسخ صحیح حکم قاضی رطل بوق زبانه زنتوان شنیده که او پیشتر برای سخن بر وری
 تحولش و شکست مذہب مخالف ترک اب موری میشود که بدین بطلانست و نسبت بدان بنماید و مضمی صفوات بکلام
 کما لغل بالغل الطباق دارد پس بقل و حکایتش که صفوات او قنارت میباشد و لقب مبارکش که شعیه تر است
 نزد فریقین نیز پیوسته است کما مر مجله و مفصل آنچه اعتماد توان کرد یعنی هر که هزاران کس را در طائفه شعیه برای
 اثبات قدم مذہب خود ترشاید و قلوب صاحبان امت را حومه را خراشیده او از ترش و خراشش اقوال و
 عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هر اسد که گفته اند چه دلا در لیت دزدی که بکف جراح دارد و
 و عند التحقيق لقوف مذہبی حیدر گانه نیست و از عقاید اقوال و اعمال جدید بلکه ریاضت کشیدن و اختیار زنده
 و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب و زریدن و چون این امور در اهل سنت سینه رایج و معمول
 بود پیشتر اهل این اوصاف حمیده در ایشان گذشتند آری محققین شعیه نیز دعوی آن دارند و از کلام

محققین ایشان نیز بر می آید که لقوف طریقی و طوری جداگانه نیست مگر باید نداری که ملا محمد تقی در رساله مذکور گفته
 که این طریقه الهیت طایرین است پس نزدشان نیز طور موصوف قدیم است زیرا که حضرات ائمه هدی در عقاید
 اعمال با اتفاق طریقین بر حق نبویه علی حاجتها السلو و السلام و الاف التحیه میفرستند و آثار اقام مبارکش
 شب و روز می پیوندند و هر کسی از اهل تحقیق آنرا میسوی خود می کشد و عقاید ایشان جدا نیست صاحب
 قنوعاته درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال طریقه الهیت و حاکمیت
 است و این معنی را از کرامت او توان دانست ورنه رخصه رهنما نمیگفتند که او سنی است بلکه میگفتند که
 این طور از فضیلت است و بجا آمد که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زبان مشهور
 و معروف است که از آنجا است قوت القلوب و رساله قشیری و منازل السامری و کشف المحجوب و احیاء العلوم
 الدین و نیای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلبادی و آداب المریدین و شرح ان و عوارف المعارف
 و فتوح القلوب و غیر آن که اگر آنرا بر عقاید حاکمیه و السغیه و غزالیه و عصفه و عصفه دهند البته توانی گفت
 که مطابق است و متسلی نماید اعمال و عبادات را که در آن مذکور است مطابق کنی با کتب مذاهب اربعه
 مطابق خواهد افتاد و در اینجا نخواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در اذهان
 محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجربه و تفسیر طوسی و نهج الحقیق و نهج
 الکرامه و شرائع نجم الدین و قواعد و تخریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه انیم گفته اند که از خواص امامیه
 است چنانچه تفسیرش بالا معلوم همگان گشته و در گیر کسی غیر شیعه صوفی نتواند شد و هر چند این امر
 تعصبی نیست و نزد اهل انصاف بچون نمی آید و در دو لیکن برای مستحسنی که گاهی گردان منکرین که این
 طور را از ایجاد ملاحظه و در لایقین میداند کجاری آید و حال شیطیات متصفین قبل ازین نگارش بدست
 که در بعضی از اوقات از صوفیه سر میزند و منی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عیار است چنانچه از
 شرح موافق و غیره کلمات عارفین پی برودی و ایضا بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تفسیر ندای
 انا الصمد و قل هو الله الحق و دعوی انا ربکم الاعلی و مالکم من الغیری که از عرفا و عشاق خدای غرور و جل بطور
 رسید و از فرعون بعد و راد چه با گفته در ای شاهوار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات
 العارفین و متنوی مولوی بجلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را انبیا و شراچیان بیان کردند که قلوب
 اهل صدق و صفا بدینش مطمین میگردد و اگر چه بسا فتنه با در جهان برخاسته که مردم در آن بجهت پی
 نبوده اند انقضای صفات قاضی لشبیب عصمت و تناقض لایق ان نموده که فضلا بدان التماس
 نمایند و بر در آن همت خویش الا باشد ضرورت مصروف سازند حق تعالی از خواست عبادت
 لفضیل کم خورش مارا در پناه خود نگاه دارد اما آنچه قاضی رطل بوق و باره فاضل و زاهد
 استمر آبادی چیزی گفته و بیان در اصطلاح بر زعم خود سجا آورده پس منجی عقلا نیست

و بهم بر کمال عصمت او دلیل خواهد بود این همان خشک و مانعی است که در هر قدم بر دومی نماند یا دویاری
یا نه که قاضی در مجالس المؤمنین و غیره از تکفیر صحابه کمال تمحاشی میکند و تحقیق خواجہ نصیر را در خاتمه تجرید
یعنی من الموه فشق و حمار بلوہ کفرہ را ایجاد ما وای خود میگرداند و عوام طلبہ نیز بدین کتب کلامیہ
بحقیقتہ و الزامیہ متاخرین مثل تحفہ اثنا عشریہ و افادات رشیدیہ و آنچه در تالیفات احقر الہدیہ از مشہور
و غیر مشہور دیدہ و شنیدہ اند بیک میدانند کہ اجابہ علمای شیعہ مثل محقق طوسی و دیگران از اہل
تبتحق صاف صاف بایمان حضرات شیعین و اتباع ایشان قایل شدہ اند و نصوص حضرات ائمہ خصوصاً
جعفریہ در مقالہ سادسہ و غیرہ کرم ایا فراموش کردی کہ عمدہ آیات تہجیہ قرآنجدید در بارہ خلقا سے
راشدین و مویدین شان پیرایہ ورود در بر پوشیدہ و مذہب الملق و یقین مثل افتاب نیر در روشن
گردیدہ زیرا کہ چنین مدّعی در کتاب امد برای صحابہ کرام با فسق و فجور چگونه جمع تواند شد پس کمال
و نزاع و تقوی نیز بکبار علیا بدرجہ ثبوت رسیدہ و درین مقام قاضی رطل بوق آیات قرآن سے
و روایات اہل بیت رسول نیر دلیلیک سر بسپار نیست انداختہ و تحقیقات اجلہ علماء خود را کان
لم یکن پیدا نقتہ در بارہ عالم استر آبادی چنان میگوید کہ دانشی پس الفاضل بکن کہ قلب مثل بزم
و طعن اصحاب کرام و تبتزل از مذہب زمرہ طعام التبتہ سبب قیضان نورمی از انوار و حصول صفا
کشف اسرار خواهد بود یا موجب عدم آن قاعبت و ایا دلی الالباب و ہر گاہ است حقیقی حضرت رسول
مختار کہ با عترت شارح کلینی زمرہ قاضی ہماجرین و انصار بودند و دین اسلام را با قائم عالم
رسانند و نور دین و ملت را در جہات عالم منتشر ساختند و دشمنان خدا نزد این شہید ثالث
بالخیر جمع مشر و فساد و نبایا باشند معلوم نیست کہ در دوستان خدا لغت غیر از ارارہ شد من الہیود
و انصار و شیطان الطاق خبیث ترین افاق در طائفہ اہل لفاق دیگر کہ باقی ماند کہ خرابات
مغان و لشکریانی ایشان را آباد گردانند کہ شب و روز مخاری و مفاسد ایشان از کتب معتبرہ
رفضہ چشم عبرت بین دیدی و بگوش ہوش شنیدی و اگر درین بحث قید صدر اہل از اصحاب کرام
ملحوظ داری پس حال اکثری از ارکان و اساطین امامیہ کہ سابقا بار بار مجمل و مفصل دانشی
زیر احوال این دشمن خدا و رسول غفریب بلا خطمی آری انشا اللہ تعالی آری فرق نیست
کہ در اول جمع بین الحقیقتہ و الزام است و در ثانی فقط افحام الہ الحفام زیرا کہ هیچ کتابی
جامع در احادیث شریف نیابی کہ بر روایات و فضایل ایشان شامل نباشد حضرت سلمان فارسی
و ابوذر غفاری باشند با مقتدا و اسود کنند و از محققین ایشان جابر انصاری آینما کہ بگوش حق
نیوش در آمد مقولہ قاضی رطل بوق ابن الیشم و البیانزدہ بود و اگر تلیل اورا بدقت نظر بینی
یعنی قولہ زیر کہ ان شرک حق است صفای جلی با او کی مجتمع شود محض اتباع محدثات ابن سبائی

کافر کش و ندمت نخواست و ترشید و امثال و اقربان و حال بداندیش است این حتی که کشتن بر نیت
 عزت ملین و بیاب می نمند و اگر ازین باب برای کشتن تملیحات شان چیزی گویند گویا بقیمه باشد که کاسب
 غفور را بپزند و اگر سامعین و ناظرین را حرفی چند ازین چستان و لغز و معمای قاضی چیزی شنیدنی باشد
 که مبارکدار ایشان را در نظر نظر اکیان بشکند پس بخود و فکر نخی از آن باختصار و ایجاز بشنوند تا
 تملیحات قدما و متاخرین خصوصاً قاضی رئیس المنافقین زیاده تر مکشوف شود زیرا که آن اساس
 جمیع مقصرات این باب و قد لکه الحساب است پس بدانکه اصل مقولات این دریده دهن آنکه اکابر این
 طائفه فاضله خاندن کن در تفاسیر خویش که آنرا از افادات حضرات امیه قرار داده اند و بنیاد محدثات
 ندیب بران نهاده می نویسد زیرایت کریمه و لَقَدْ اَوْحٰی اِلَیْکَ وَاِلٰی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ
 لَئِنْ اَنْشَرْتَ لَیُخْطِیْنَنَّ عَمَلْکَ وَلَیَنْکَفِرَنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ بِلِ اللّٰهِ
 فَانْشُرْ وَاَنْتَ تَبِیْنُ الشَّاکِرِیْنَ ولیکن من بر بیان صافی ملاحظه کن که مختصر است قصر میکنم فی الجوامع
 رومی انتم قالوا استلم بعض المتألمون من بالک منزلت القمی بذه مخاطبه للبسی صلی الله علیه و اله و الهی
 لامته و هو ما قال الصادق ان الله عز وجل لوث تشبیه بایک اعنی واسمعی باجابه و الدلیل علی ذلک
 قوله تعالی لَنْ لَکَ طَاعَةٌ وَاَنْتَ تَکْفُرُ وَاَنْتَ تَکْفُرُ وَاَنْتَ تَکْفُرُ وَاَنْتَ تَکْفُرُ وَاَنْتَ تَکْفُرُ وَاَنْتَ تَکْفُرُ
 تا دیالامته و عن الباقر انه سئل عن نه الا به فقال تفسیر بالنون مرت مولایه احد مع ولایتیه علی
 من بعدک لخیطن عملک لتکون من الخاسرین و فی کافی عن الصادق یعنی ان اشترکت فی الولاية
 و غیره قال فی الله فاعبد و کون من الشاکرین یعنی بل الله فاعبد بالطاعته و کون من الشاکرین
 ان حضرت تک بائیک و این عمل یعنی در تفسیر جواب که تفسیری کو یک است نسبت بمعج البیان و در
 عربیت نمر در فقه زیاده تر چنانچه مولش ابو علی طبرسی که معاصر صاحب کشف است مفاخره
 بدان اشاره کرده مذکور است که تا زل شد این آیت بدین جهت که مشرکین گفته بودند حضرت پیغمبر
 علیه الصلو و السلام که بعضی از مجودان ما را قبول کن تا ایمان اریم بمعبود تو علی بن ابراهیم می
 که شیخ کلینی میگوید که خطاب است درین آیت شریف حضرت م ولیکن مراد است از خطاب است چنانچه حضرت
 صادق فرمود که قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بحاجه ایاک اعنی و اسمعی باجابه یعنی خطاب مخفی
 می باشد و مراد اشخاص دیگر اند چنانچه شاعری گفته مع ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنود
 و دلیل بر آنکه اگر چه خطاب حضرت است ولیکن مراد غیر اوست نیست که میر آن فرموده اند بلکه
 عبادت کن خدا یا و شکر او بکنار که خدا میداندست که بنی او هم بعبادتش مشغول است و هم شکر
 او میکنند و پس طلب کرد عبادت از بنی خویش یعنی ادب آنوقت امت او را امام محمد باقر علیه
 بود ازین آیت پس تفسیرش بیان فرمود که اگر از مکنی بخلاف کسی همراه ولایت علی علیه

البته عمل تو بکار نیاید و از زمان کاران خواهی شد و مردیست کانی از امام صادق اگر کسی را که در دنیا
 ولایت امیر بخیر او را سال چنین خواهد بود باز فرمود علی الله فاعبده و کن من الشاکرین بلکه عبادت
 اینردی بجای آورد شکر بکار که قوت دادیم ترا به برادر تو و فرزند عیالتی حاصله بالجمله چون افادات
 حضرات امید در تفسیر این آیت بود که سامعین چنانچه باید جاگزین شد اکنون از تصرفات این اصل
 حرفی چند که اصول این سبب است بگوید در هر روز پنج آنرا قلماء و یقیناً بکند و قاضی رطلی بوق
 را در باره اشاره این امور بسیاری اعمالش رساند و دست و پایش را با پوشش و حواسش کم گرداند
 بعد از غریب کردن کتب و وافض بایش نیکد که امت حقیقی حضرت رسول اینردی اعنی و ما جبرین و انصار
 که قلوب خود را از دین ابائی که عبادت آلات و منیات بود برداشتند و همت والای فویش را با بتاع
 او امر و نوای حضرت رسالت نیای بر گماشتند و در وقت عاجزی و سختی انجناب پیروی شریف
 قرانی الدین اتبعوه فی ساعه الصبح سجای آورده و از جان و مال و روح نمیکردند و لیکن از نصب
 شریف مرتضوی بر تقی سجای این سبب پیروی و شاعر حمیری و غیره مانافوشش بودند و حضرت طر فدرای
 نشان میفرمودند و بسجمل و حی الی وقت نمرول امر نصب کردن جناب مرتضوی مناسبه این خلافت
 بلا فضل را یگان یگان میبرد که اگر او را ولی عهد گردانم محنت بیست و سه ساله من را یگان نشود و اصحاب
 راه رفت بگیرند که سبب بیاید مصلحتاً تا آنکه طر فدرای و دلدارای اصحاب سجای رسید که حضرت از تبلیغ
 چنین رسالت بسفارت جبرئیل علیه السلام مستثنی شد چنانچه از کتب معتبره شیعه یا در پیروی پس امری
 از محدثات اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش ازین مصیبت بجاگاه خیلی اند و بکین بود و با القدر
 و التقدر اگر مراد از این مولات خلافت و ولی عهدی باشد پس اثری از ان در نشانه ان بخیر
 کسی نیامد زیرا که آخر حکم الکی مطابق رای جهان آرای حضرت سید ابیضا نمرول اجلال فسر خود
 حضرت سید کائنات فارغ خلقی حکم که در وقت قس امیر و قمری بیا بر نتواند شد از جناب امیر تو بسایند
 بلکه از جناب هر او امین بنامین نیز و بهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فقیهین محصور
 در همین دو قول بود که خلافت بلا فضل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی را نیز ثانی
 نمی شنوی پس البته صدیق تعیین شد اکنون که ما مانده این روایات بی سده و پائی رفته برده در
 مخالف کتاب الله و مضاد ما قبل و ما بعد آیت مذکوره که سبب الی الله تعالی که حضرت را بکمال
 تاکید و تحقیق فرمودند که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو خبط شود
 و سبب بکار نیاید و خسران عظیم بران مرتبه گردد و معا و الله خود از کتب معتبره مثل جوامع
 و غیره عیان گشت که آیت کریمه در ان نازل شد که مشرکین گفته بودند که ای پی عبادت
 بعضی از مجبوان با استیارت کن تا ما ایمان آریم بعبود تو پس درین مقام سجایش دفع مشرک

و اشترک از حضرت آفریدگار مقصود است و اثبات توحید و یگانگی حضرت متعالی کلمات یا ولایت و خلاف آن
 فکیت که افادات حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق متاکر و متناقض صریح بود که در وی یکی مرد دیگر یا مکذوب
 است نبینی که حدیث حضرت امام ابو جعفر سالم با نبینی است که خطاب بفرزند پیغمبر است و هم مرد او جناب است زیرا که
 فرموده اند که اگر امر کنی کسی مخاطب که پس از من در ولایت علی شریک کنند غیر او را افعال قوی شود و دیگر
 است که این نمون بر غیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امری با محال که چنین گوید که اگر کسی را شریک
 علی مرتضی کنی بعد از من چنین شود چنانچه دانشی بخلاف حدیث امام صادق که در آن غیر جناب تبیین است
 و از قبل ایامی و اسمی ماحاره پس حکیم تعارض بسیار وقوع آمد و باقی نماند مگر بیان محضی که در جواب
 مشرکین فرود آمد و از این اختلاف صدیقی و مرتضی تعلقی نیست چه جای آنکه بلی الله فاعلمه و کفی بین المتکذبین
 بر این خبر دلیل بر آنست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین آمده بود تا چنین فرمودند که خدا را عبادت
 نکن و بشکر او بپرداز نه چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که استسلم لبعض الیهیة تا مؤمن بالله و رسوله
 قصب امامت امیر المومنین و کبار امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح شریف آیات بنیات و درین و از این
 و ضبطه ماقبل و مابعد کلام مقدس حضرت باری عزاسمه را بر مدلت آنکه دیدی و در السنی سال است که بحمد
 باعتبار اقبال بود که مضمون ولایت و خلافت استنباسی ندارد در سیدم بحال العایش و ان ایست که
 فرمودند و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله
 و الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله و ما کذبنا الله
 تبیین حضرت باری عزوجل است از مشارکت انداد و مساهمت اضداد و رفعت شان او تعالی است از قیاس
 مقدرین و خیال مجذوبین که برای او حمد و مقرر کردند حال آنکه وصف کردند بنیشت و مگر که او اعظم و ارفع
 است از ان چنانکه جناب امیر المومنین و خطبه شریف و اولاد طیبش در احادیث صیفت بیان کردند
 و تفسیر ما حسن کاشی هم بران شامل است و الفیاد قول او تعالی و تفسیر ما حسن کاشی هم بران شامل است
 القیمه تنبیه است بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخواهند که حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم طاعت و عبادت شان پر دازد معاذ الله من ذلك پس اهل سقاهاست از قوم سیه کار پرستار
 روزگار چنین کلام بود و اما ماقبل مابعد تلویح ساختند و بر اساسی تقدیر حضرت امیر المومنین دادند و فرادادند و شاید
 بحسب غلو و زیاده نایب غلو از لفظ جلاله که در آیت و ما قدر و الله است ذات و الاضات حضرت شاه ولایت
 که مستحجج اوصاف کمالیه زیاده و تر بود از خاتم رسالت که امر نحس تر از او گیرند چنانچه لفظ رب را در
 قرآن مجید بر انجناب محمول میدانند و عیان را چه بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در و
 اشرف الارض نور ربها بر امام طایب عن الاله با در مجلس گردانیدند و جناب نور الانوار عینه انما
 مهاجرین و انصار یا نکردند و در تفسیر امام صادق مصدوق رسالت نیز در سلسله دعایت

اما آنجناب مقتضی مرفوع نموده که صاحب الزمان مقصود است چون خروج کند پس اصحاب پرسیدند چه حال
 خواهد بود فرمود در الوقت نه حاجت بغیر شمس باشد نه نور قمر کسی محتاج گردد در صافی هم این حدیث با احتیاط
 مرویست که لا یخفی انهم لدر صاحب الامر موجب فریره العین است لیکن عثم و عن بلکه مزید طلعت حضرت تالیه الحسین
 را که اهل لیاج و رجبار الاوار را وایت نمودند و او را نصیب دادند چه علاج ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی
 بصرهم و غشاوا بینکم و بینکم مقام حیرت است که چنین آیات را عبا به اهل لسان در نسخه خویش چگونه باقی گذاشتند
 و جوابش بر اصول طایفه بدین عنوان توان داد کسی گفت ایشان را استیجاب کرده که نازل شده بود و
 این اشک احمد ابو لایقه علی و این بدان ماند که گویند که در آیت غار علی رسول بودنش بر صغیر کفایت کردند
 تا رجوع ضمیر مانی مگر تحمل شود چنانچه و السی و این نفوات اهل خرابات را پایانی نیست معنای اشک اشک
 که از لیل اشک بدین هر کس در آمد بر منی تبادرالی الاذمان محمول تواند شد یا اصطلاحات بر وقت رسید
 و انهم بطین و تخمین فاعبیر و ایا محسب المسلمین قاضی رطل بوقت کجا بود و در باره فاضل استر ابادی کجا افتاد
 گفتگو در آن میرفت که چنین زاید و عار را با وصف محاورت خیره مقدمه امیر المؤمنین و انگاه تا قرون
 و دهر صفای بحصول نه انجامید و قاضی بر شرک خفی و جعلی و انهم بر اصطلاح محمد فخر خویش قدم نهاد و از
 مایه التزاع بر اصل دور و دور افتاد و بعد از فرض و تسلیم مجال گفتگو بر امر متبادر نیافت و لیکن این
 تسویل و تاویل بسید نباشد از تو میکه گویند قرائتیک بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بتوسط
 حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه پیش بود حضرت برای استماله اصحاب خویش که منافقین بودند
 و اخلاص نداشتند این نسخه ساختند پس عطا از نجاشی بنی می بزند که این کتاب چگونه بر نفوس
 امامت جناب میرد و سید طاهره شامل خواهد بود تا علمای قمر را زید صد ها آیاتش را در نفوس
 امامت ذکر کردن و دست سخن کوتاه را در از نمودن پس امر مذکور البته ثبت محض باشد یا دعوی نفوس
 بی سود گردد و مخالف نفس الامر شود و لاجرم خالی ازین احد الامرین نباشد و از نجاشی که برین لقب عیاض
 و چهارا حضرت بشیر زبیر رئیس الحرسین میگردد عیاضا بالهدی مجتهدین خصوصاً پیرو هقانی در عباد الاسلام
 قیدی می فرایند که نسخه واحد را دو نسخه گیرند و به تلبیه صحابه منافقین گوش بدهند و پیر و انکی
 حضرت رب العالمین بپس عقل چگونه این معنی را تجویر تواند کرد چه کتاب مجید حلم می نماید که سجاد کفار و
 منافقین باید گوش بدهند و اطاعت نشان نکردن پس حضرت چنان متلبیه این امر عظیم شده باشد و بر فخر
 اینحال و تقید مذکور اکنون ضرور افتاد این امر را بجهانی قرار دادن که اقوال و افعال او شریف است از
 پس عدیه شیا طین را در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه تلاوت است که می بخشیم انما خلقناکم عبثاً و انکم
 لالیال ترحلون فتعالی الله الملائک الحق لا اله الا هو رب الغفران که چنان روانی باشد
 که حقیقته رسوای مذهب خویش است القمه حال دلالت قرآن مجید نیست و اگر با فادات اهل بیت طاهرین برداری

ازان ابرار تمام ظاهر است که افعال الهی را از تفسیر متن منزه داشتند و تفسیر برین امور معیار
 رکب و مختلفه متعارف و موسس دینی گشته حال آنکه حق تعالی چنین کتاب برای هدایت امت خود بر نازل فرمود
 که خلق را و صف او چه امکالت بود و رسول خود جایز ارشاد نمود که **وَلَا تَطْعَمُ السَّكَائِرُ مِنَ الْمَنَافِقِ**
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ و **وَلَا تُطِيعُوا الْفِتْنَةَ** و **وَاللَّيْلُ** و **وَالنَّجْمُ** و **وَالْجَبَلُ** و **وَالْأَنْدَادُ**
 خود نقل کردند و عباد اسلام خیر که حضرت تابع خواستهای ایشان بود و یک نسخه را در دوش خود و یک نسخه را
 مهاجرین و انصار بر خاست پس خدا و رسولش هر دو را تقیة از اصحاب به ثبوت میرسید و در موارد
 اختلاف آن می گوید که گفته در کلام ایشان جاری نمیشود و بخرامیدن قدمی چید انیم یا نه نه آنکه
 که تارم و فاک و احقر این مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعی خود را بر کسی نتوانست نشانیدن
 و دیگران نیز بعد از نزول عصمت به شرح و بسط تمام تقیة را نشان داده بعد از دعوی اجماع بر معنی
 که بعد از ورود و **وَاللَّهُ لَعَلَّكُمْ** ازین اتفاق مرخوم رو بر تافته اند لزوم تقیة نبود و اجماع اینکه شنیع
 حال حضرت بود و لا و می بلا فصل پس حقیقه و جناب و صی خلیفه بلا فصل یکی را دو کرد و دو را چهار کرد یعنی
 بجز دو فاک شریف قسم خورد که رد ابر و دوش نه افکنم تا قرآن مجید را درست نگردانم و هرگاه حضرت
 یکی را دو نسخه قرار داد البته و می مطلق و نائب بر حق همان طریق پیوده نتایج اقلام شریف چنانچه
 باید نموده باشد فصدق باقتنا بلکه برهان عقلی و نقلی از ماقبل و مابعد بران قائم است زیرا که چون
 تا بانی نوزینوا اینکه مزیدی بران تصور توان کرد متوطر اظهار کفر و ارتداد بود و انتم با وفات کما
 پس کثرت نسخ و اتباع خواستهای اصحاب زیاده تر مد نظر خواهد بود و همیشه بر علی الملقود و لیکن
 مجتهدین و متکلمین ر فضه تیز زبان و دریده دهن مخصوصا جناب مجلسی یوم خانه کن در سحر و سخن از
 می نویسد که نسخه مذکور از قبایح و شتالیه مهاجرین و انصار چندان پر بود که چون آن نسخه را بمشغله
 خلافت برای مطالعہ عنایت فرمود دایم مهاجرین و انصار را دید حال آنکه در قرآن مسلمین که نسخه
 ساخته رسول کریم بود کما عرفت اتفاقا علی اصولم هیچ خبری بنا شد که از انواع مدائح شان خالی
 بوده نباشد پس کتاب را بحت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین التبی و البصیت
 عیان شد و الحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطور بر آیات منسوخه التلاوت مشتمل
 و زینهار درین زبان بکار نمی آید و بعد از تذکر از و تداول این مسئله نزد عقلا البتة انجا مید که دایم
 اصحاب و قرائت اسم مقدس جناب میر که ر فضه با عاقبت اندیش مسبب ساختند بجهت کسی دیگر
 هم پیام شان اتفاقا منسوخ التلاوت است چه جای آنکه لایق استدلال باشد لا یخفاره فی الله
 واحد بالا اتفاق و هرگاه کتب قوم زیاده تر بلا خط آری عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت
 و جمع کردن و با معمول التلاوت پیوند نمودن مطابق مثل مشهور است که محنت بر بادگاه لازم

بل کاذب اکثر آن میگویند غایب و نایا اولی که کتاب حکایات و این امر را بدین تو ان گفت که خبر ملاوت را منع
 فرمایند و ایشان منبر باشند و حق گفت و روضه غایتی فاهت و عداوت الیلام بعضی از سواران در کتب خویش می نویسند
 چنانچه گوشت و اگر منقعه و حضرت امیر المومنین از جمع و تلیق و خلا و اختلاط بود که مشوخت در یک شیرازه خسرانم نمود
 امام و م از قنارت ان مخترب باشند و دست کشند پس تو ان گفت که این امری عجیب غریب است که خبر روضه منافقین کسی
 از مسلمین جبارت نکران تواند کرد که مبتلایم ضروری جناب مرقدی است و دیگر گویم معذرا بجای خود که
 شیعیه مدلل و مبهرین شد که بسیاری از علماء و صلحا که تلاوت ان شوری پرو دارند و بقنارت سوره ولایت و نورین
 مستغول می باشند هم کفار و مرتدین اند و روضه های تلاوت شان سابق عیان شده حاجت اعا و دو بابی که گفته اند و اگر
 هم اگر گفتیش بر و القاسمی روضه بنور بدان محتاد و اند و نحو کتب شان بران اول دلیل سبحان الله جناب
 و دریات المیا بان سخن را چنان پدید نبرد که در دیار جابلقا هم تلاوت ان بر تحقیق یانیا ننبالی شیعیه است
 جواز ندارد بلکه ممنوعیت کدام و دیدن و خواندنش بر خروج و خروج صاحب الامر که بعد چنان اتهام برای
 هدایت و تلاوت اهل ایمان هیچ فرمودند و کول است چنانچه از کتب و تریه نیت کشمیری هم پیدا است و در ظهور
 این امام بنور همت قرون و دهور است تا بجای که دولت و ترقی این مذهب و شملت بسال مقتدا م از هجرت بود
 و از شامت اعمال شیعیه که اسرار حضرت امیر الطهار را با بر سبکساری بلکه اراده خود خواری و آنهم عجزانه خطا
 فاش کرد و چنانکه بارها دانشی خجسته گیری رود و داد که ان را انتهای معلوم نیست کمانی الکافی الکلیه
 لا حول ولا قوه الا بالله مدح ای تو مجموعه خوبی که است گویم تا طه فدا که از کتب شیعیه حتی عماد الاسلام نیز توانی یافت
 که قنارت محتاد از تذکر و قاتمتش و تریه و تحفیت و غیران که حضرت ابوالعالین بدعای شیت خود برای سهولیت
 تجویر فرموده بود بدفع فتنه شدید که حدیث رضی الله عنه تقریران کرد و در خلافت وی النورین موجب تحریک و
 قنارت و القنای اصل شد و حضرت امیر انرا پسندید و روضه بر انجناب چنان افکر کردند که مخطط منسوخ التلاوت
 تا معمول التلاوت شد و خود اصول شان در صافی و غیره اول دلیل بر آنست که حضرت بکمال شد و در فرموده بود
 که یا علی کمال اهتمام در حج قران مجید بعمل آر می پس این وصیت هم پایال کردید الا البتة الله علی المقسمین
 الغرض این مسیله را بر نرات اکابر روضه و ملاحظه تحقیقات ثنائی در مسائل طرابلسیه و محدثات دیگران در کتب
 کلامیه اصول امامیه جبر اعم و معذ که الا بسبب ظهور اند با یات شان الی یوم النجف بابا یگفت که هر چند حضرت ایمه
 بجنوس خویش از ایک خلافت را بار بار بزرگ زنی امام نر کسی و سوسنی و سیمانی تا باشد و در ارسال رسب
 و زینت افرا نند و لیکن بر آنکه بر عاقلی بر الحاد و احداث ایشان خند و دلچسپی در خرافات شان صورت نشد
 امری نشدنی نیست پس آنچه بر ایشان خواسته بودند که جامعین کتاب مجید را درین مباحث از دایره ایمان
 بیرون آرند بر ایشان بخواجسته شد و در حوالع عظیم چنان افتاده که بر مجید تصدیق است نه بر انقضای
 تمام گفتنی چون کلام روضه رفته بدینجا که یاد آنکه سخن در حقیقت اقباضی رطل بوقت و کشف فخر و معانی او بود

پس میگویم و او را پیشانیهای شصت و یازدهم و پیشانیهای شصت و یازدهم و پیشانیهای شصت و یازدهم
 وَ اَلَّذِي يَدْعُو بِالْاَشْوَاقِ وَ اَلَّذِي يَدْعُو بِالْاَشْوَاقِ وَ اَلَّذِي يَدْعُو بِالْاَشْوَاقِ
 است و تا آنکه کسی را شریک کنند اعمال شما فیه خواهد شد و بل و الا سلسله بک از
 افتادات حضرت معصومین در سبب الاراؤار و غیره از اسفار پنهان بوضوح میگرداید که در متقدمین از انبیاء برسل
 علیهم السلام هر یکی را با تعداد و وزیر حکم بود و این آیت اول بر آنست که بطور سابق و لاحق یکسانست و برای
 حضرت شام برسانت حکم باری چنان شرف التفاد یافت که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی وزارت و نیابت
 را هم در حیات و هم در مرگ پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله بکمال نیک محضی سرانجام نماید و برای دیگر انبیاء در زمره کفایت
 باشد و بعد از مرگ شخصی دیگر پس یکاکی و کیتائی کجا ماند و بدایت و نهایت چگونه برابر شد انهمه الامات جماعتی
 باشد که هر از مروت و حیاء و انبساط باشند نه قومیک هر جا دست سخن دزار و استین الفاضل را کوتاه کنند و بی نام
 ایام هدی هر چه خواهند بزنند و زبان اقترا برکشند و دامن برگزیدگان درگاه ایندی را با بوابان و افع
 محذرات خود ملحق گردانند طرفه آنکه در معنی این آیت خاص نیز تفسیرهای شیخ نجدی و این سبای امیودی
 را بکار نولیش آید و قلوب منافقین و شیاطین را بر بانی فالتکلی الی الله تعالی علی اصول الطایفه
 الطائفة الفاحش سبحان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم ندیدند بلکه انحراف از ان برگزیدند
 و اگر ادنی غوری و فکری کنی معنی مثل مشهور که دنیا هر چند دار النجرا باشد ولیکن چاه کننده را چاه دار
 پیش و ب دیده باشی که مکار و غدار مبتلا میشود و بکار خویش بر علمای ر فضیلتی کففت صادق
 می آید بیان شریعت حضرت صادق مصدق آنکه خطاب درین آیت کریمه اگر چه بطاهر و سوسی حضرت
 صلی الله علیه و سلم متوجه است ولیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر غیری را در ولایت جناب امیر
 شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان جبه شود و صدق این معنی بی کفایت است
 ضرور است زیرا که ایام متاخرین را که نسبت درگ پیش نورشیدام امت بلا فصل دارند شریک این منصب گردانند
 اند و بهیچ وجهی جبه استیجاب اصول اهل ففول نمائی توانی دانست معاذ الله که گویا میر سطره و کجا
 قصور مرشیده و کجا نور و ظهور و کجا شب و یخچور و صَبَّ لَكَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ نَقِيًّا فَهَذَا كَيْفَ يَكُونُ
 و سند این امور قبل ازین تنگه ارگشته و اگر چه شیعه شنیعه غیر ان اعتدال را بر تم کتد اگر فکری دیگر بر اصول
 اهل ففول لعل آدمی حکم توانی کردن و این نوع تقریرات بر روی کا آورده که مراد از اشراک
 غرور در ولایت و امامت که موجب خطا اعمال و عدا لجات است شخصی غیر از اهل اسلام باشد پس فضیلتی که این
 برای حضرت مرتضوی کرم الله وجهه نماید زیرا که اگر کافر یا کسی بدرجه موتی شریک گردانند برای او نیز
 چنین و عید از قرآن مجید و حدیث شریف استیجابی توان کرد و اگر موتی است برگزیده و امام معصوم
 و عادی پسندیده یا نهضت یا چون مرشد طاعت نور از اهل کفر بر اصول چهره شریف و با وقایع و ظهور و غوری

عندیم لاجرم علی التقریب ایشان را چه مغفرت باشد بلکه این امر بدست نمی آید و از طرفی پس سعادۃ الله کسی
 از اهل دین و ملت بخیر آن کند اگر چه خود شیعه نباشد و یا شیعه باشد که در زمان
 خلافت جناب امیر رضی الله عنه فتنه که بر خاست و تدارک آن بعمل نیامد نهایتی ندارد از تحریف کتاب بعد اکبر
 اقلین و سونین آیات معمول التلاوت وادی کوفین و واهی حاطه یعنی احراق بیت حضرت فاطمه و کشتن کشتی و
 و سقط شدن محسن مکیانه و دزدیده و لغو یا ابتاه بلکه قتل لعنه خواهد بود و سزاگمانی علی صاحب ارقعات المزدور
 و فکایات و صدور و ششما از حضرت زهرا در باره حضرت مرقی شیر خدا که مرید می بران بنیال کسی نگردد و بگوید
 بر سکوت حضرت قبول مقتضای و لم یکنم حتی ثابت متفرعات غیر متناهی نرد در فتنه پیدا آمد حالا که نفس سکوت
 نص در مدعای مخالفین نیست بلکه در پیلو دارد بخلاف آن کلمات طیبات مصوبیه که آغازش تشبیه چنین
 و اینجا مشربان نهایتی پدید نمی شود و جزایز و حصول اذی محلی ندارد و آنهم تا وفات بعد سدر و کائنات
 چنانچه بر ناظرین جواب لحن الرماح می بقض الرماح فی کبد البناح خصوصا و این اوراق عموما مخفی نتوانند
 بر روایات اهل تریات و معنات که اگر تفصیل آن لب کشایم و از در استیجاب درایم مع مشغولی هفتاد و من
 کاغذ شود و الفرض همه این امور و امثالش بر اصول و واقع در زمان امامت و ولایت جناب شاه مروان
 و شیر نردوان بود که تقدیرش در کتب قوم پس سال می کشد خلاصه آنکه چون طائفه تشبیه ولایت جناب
 را حقیقه بخاک و لایعین می رود و مجوس برابر بلکه بدعوی گردانند پس در جبهه اعمال ایشان چه گمان توان کرد
 و در طول جنت چگونه مقدر بلکه محال اگر چه جنت شد او باشند و هوشند یا محال و الا یضمانی حدیث رخصه
 مقتضی است اضرار و ولایت و هو خلافت الاصل بخلاف معنی اشک علی المعنی المتبادر المشهور فی کتاب المستطاب
 و امثالش نیز در قرآن کریم پیش از پیش مسرود و نبی بعد ذکر شریف خدات انبیاء و مرسلین و دیگر بزرگان
 دین میفرماید لَوْ اَشْرَکَ کُفْرٌ کَبِیْرٌ اَلْحَبِطُ اَحْمَرٌ مَّا کَانَ لَکُمْ اَلِیْمٌ لَّیْسَ اِلٰی خِیْرِ ذَلِکَ
 مِنْ اَلْاٰیَاتِ الْبَیِّنَاتِ علاوه هنوز گفتگو در مضامین فریقین می میرود و ششتر به پهلوانی تشبیه که از عیان ولایت
 و امامت امید هر می همچو اعتقاد و توحید خدا و نبوت خدات انبیاء در اصول معدود است پس اشراک در آن جوی
 جبهه اعمال چگونه نشود و قطعا و یقینا مثل شرک و کفر که بی شبهه سبب اخطا است و در خصوص قرآنی و احادیث
 رسول الهی در ولایت خاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی درین آیت چگونه اشتراف توان کرد و
 و از معنی ندل و مبرمن چنان روان گردانند آدم بر آنکه از کلام قاضی زطل بوی شرک خفی و لور حلی
 پیدا است که گفته بود که شرک خفی با صفای حلی محتج نمی شود و جوالش بالا بحال نیست که آن کدام شرک
 بود که با اهل بیت طاهرین و طیبین که سراسر نور الهی بودند و مقررین شد بر تحریج صدوق و ولد الصدوق که
 معالی الاخبار کتاب خود را بدان زیب و زینت داده و بسند و اسناد چنان آورده که مراد از رحمت
 که نقوس قدسیه از آن بعد ترویج آیت الطهرت متعدد شرک بود پس اگر شرک حلی قائل شوند نفوذ بالعقد لاجرم

میتوان گفت که مثل راست گشتن از بزرگان دین که این الرافعه کلمه است و المستحب الخروج زیرا که از این مباحثای شکر
 خفی در ذوات شان حیا می شود و این نعمت الهیه است و این نعمت الهیه است و این نعمت الهیه است و این نعمت الهیه است
 شود و باشد برای اهل حق که ایشان درین شرک شرک را محضاً می بیند و می گوید که باشد غرض مقصدین است و قطع نظر
 از آنکه جلد شنی بود و چنانچه درین مجلد بارها دیده باشی و غرض بر اصول یا حجج و با حجج مقصدین فی الارض باشد
 این امر عالی را می عالی میشود و اگر دقایق شرک مراد است یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمدی را با و
 و نواح و در زمره مشرک اهل بیت مقتضای حدیث سلمان متا اهل بیت محمدی رود و در امامت جناب خلیفه اهل
 امامیه که امر با القای درین معنی که لم مانع تواند بود که اتفاق هم و قوالی بسیار دارد که بیت النمل علی اصول اهل الحق
 و قوالی اهل الدغل فکیف که حقیقت اتفاق بحجت است و استار خود امر واقعی باشد که لا ینفی علی الرافعه که گفته اند
 ح تصنیف را مصنف نیکو کن بیان با مگر یا و نداری که بنیاد اتفاق از یهود است و یهودیت بمقتضای مختار
 رئیس المقصدین و اطهار مجلسی در حق الیقین اصل رفض توان گفت و نقل شیعی بر حجج الی اصله فضیه السیت
 که اتفاق موافق و مخالف بر است لاجرم برین بیان که معنی بر دقایق شرک و اتفاق بود بنیاد و کلام قاضی
 از یاد آمد که شرک خفی یا صناعی جلی مجتمع نتواند شد پس مقاربت شرک مذکور با اهل نورانیت و صفای معنی
 عزت سید الانبیا صلی الله علیه و علیه السلام چگونه منظور شد یا مگر چنانچه قاضی رطل بوق ابن البشم و البشم و البشم
 مراجه خلافت جناب امیر المومنین را این معنی گفته اگر سلب نور و صفای اهل بیت قایل شود و عجیبی نباشد که محید
 شان آنجناب مصداق و الیک ایضا علی گفته اند که کافی البحار و القیاض بنویس مراد است که میکنند
 امیر المومنین اطهار کفر و الطاق ایمان نمود تا دم وفات که امر غیر موضع و بیان امور که بران این افادات
 متفرع است آنکه نواصب که سلسله امامت و بنیاد بیت رضی الله عنهم می رسانند باید که تردد و رفضه موجب خالص
 باشند که اشراک و اشراک یعنی وجود امامت و مقاربت آن با محاب و اهل بیت بر و شر آنها خارج از دایره
 امکان است و همچنین اختلاف آن در تابعین و غرض تخمیل نتواند بود پس آغاز و انتهای آن اختلاف و اشراک
 در محدثات شیعه در مذہب اهل سنت است که جناب امیر داماد حسن را شرک امیر مذکور بلکه خاتمه آن می شمارند
 و قس علی هذا امر امامت را در ابجد بحضرت امام مهدی می سپارند و از دنیا بالا جمال و البته شد و چه
 بشار تیکه برای اهل سنت در صدر تقریر گفته بودم و الحمد للہ که قاضی انچه بطور تقریر و معنادار کرده بود
 از شرک خفی و لوزجلی و متواتر که شرح آن بکنند و چنان بگویند که بی گفت فحیده شد و تلخیص آن مکتوب
 شد و اگر زینهار فرصت رود و تفصیل این امور چنان بکنم که رساله مستقله در آن باشد و هر عالم که موجب
 این مصطلحات گفته در لباس تقیه مصلح و اتفاق محمد شاد و لیل و تسویل را در ایات قرآنی شمار نموده ساخته
 نزد شیعه هم مصداق سواد الوجه فی الدارین کرده و حاصد ولی التوفیق و بنده از مره تحقیق درین
 اوراق نیز ترشح قلم رفته رفته تا این حد انجا می رسد حال آنکه هنوز از کلمات نامرور قاضی رطل بوق خبری

باقی است پس مناسب آنکه در آنهم نظر سری نموده صدیقه آرزوهای ناظرین و سامعین را بر سر و شاداب گردانیم
 و گوئیم که آنچه قاضی گفته که حکایت شکایت بعضی مریدین نرود مرشد خود شاید از آن باشد که مرشدش از گروه نقشبندی
 بنحو ایجابی بود که واجب میکرد و مانند نقل و تحقیقا بعضی جناب میرا گاهی بقدر اراده خود از اینجور احوال
 حقیقه در قرآن مجید تازیست **فَجَعَلَ لَكَ الْفِتْنَةَ عَلَى الْكَافِرِينَ** این بعضی و عناد را با خاتم الخلفاء و المرشدین
 بدان طائفه فاحشه کسب نسبت توان داد که از فضا اعمده انجمن اطهار کفر را و انگاه تادم شهادت روایت مینمایند
 و مسلوبی گردانند و از آن امام ائمه اهل بیت را و آیت و الیل الکیفی را برای آنجناب خصوصاً می نویسند
 طایری ائمه عموماً و در کافی و غیره بنام حضرات نسبت می کنند که فرمودند امامیکه در تقیه باشند او میر معطله است
 و اگر بای الضاف در میان نبی التبه توانی گفت که هرگاه امام محمد باقر و صادق محفوظ سجدات الهی علی ما من
 الکافی الکلی بر نباتات شیخ الطائفه و امام اعظم امامیه که او را بدین لقب مخصوص بنیدارند و احدی را از ائمه
 هدی میر معطله بلکه مثل خلائق معاذ الله بلوده باشند بسبب کذب و افترا سیاه بر آباء و اجداد خویش کما بینا من
 مقامات من هذا المجلد فمالک بغیرهما من الایة الطاهرین الامورین بالتقیه عند المتبعین پس اگر بعد روایت
 حدیث زمان که در کافی و دیگر اصول است و دلالت دارد بر مساوات علم جناب رسالت و جناب شاه ولایت
 حال آنکه بجز تعلیم بعضی ابواب علوم جناب امیر المومنین شد بخلاف حضرت که تعلیم ابواب را گویا نسبت قطره دارد
 بدان دریا بحال خود بود علمای امامیه بعضی جناب مرتضی را برابر دانستند و چون از این باب بیضه خاکی یا بیضه عقاب
 قرار دهند همه بر اصول این جو فروشان گنم نازیباست و هرگز موجب عذاب عقاب نیست بخلاف اکابر
 تشنیده که هزاران هزار مخلوقات در صحبت ایشان بمرج عالی مزید و لامی حضرات اهل بیت خایر شده اند
 که قبل از ارادت مثل عوام بودند سر حلقه ارباب کشف و شهود حلال مشکلات مخفی و جلای شاه غلام علی
 رئیس خانقاه مطهری نور الهدی مرقه بهار در جوانی دیدیم و بخدمت شان سیده چنان یافتیم که بر دو دمان سادات
 رفیع الدرجات از جان و دل فدا بوده اند حتی که نام مبارکش نیز از فدای غلامی حضرت مرتضوی خجالی نشد
 و از مرتبه حبش اولاد و چاندش تربود بسیاری دیگر از این صاحبان مثل مولوی مراد الله تائیدی رحمت
 الله علیه آثار اقدام بزرگان خویش می نمودند و بچشم دیدیم و نسبت باطفال و ادانی سادات از تاجران
 و سپاه خویشین برابر غازی نمی شمرد و غرض که بعضی از اینها مسافر ملک نورانیت و ضیاء گشته اند و برخی اوان تجریر
 روح دین و دنیای فانیند و خاک در غلامان سادات را سر زده دیده میگردانند و همه این بزرگان در دنیا
 قضیایا سبق ربودند و می ربایند و مرزا عبد القادر گرومی که جوانی بسیار بلند بالا و واقعه دیده بود و
 و کباب یکد نیمه بخورد و بعد اقامت زرافه انداختن مانند خدای حکامی حاذقین هستند که مقداری در
 کلمات آن ذکر است صاحب گرامه بلکه استقامت بود و مرزا عبد القادر گرومی بانی پیشاپیش مثل خدای
 و دقیقه فروتنی باقی نگذاشتی و در حال حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نور الهدی مرقه

بعد ازین آنچه قاضی مہفواست چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مفحکه است سبب
 آنکه خرقه لصوص منسوب است بجناب راقی جالبش از تقریر محققین معلوم شده اگر متقدمین
 نفسمیده باشند قاضی باید که آنرا بخور و الاضاف باز ملاحظه فرمایند و از شوخ چشبی و غیره سدی
 یا تازیند و افترا و تراش و تراش را که و تیره قدیم او بود بگذارند و بدانند که حقیقت انتساب
 لصوص و خرقه آن نزد ارباب اجتهاد و محدثین ایشان چیست کما مر جملا و مفصلا و اگر چه نزد
 قاضی در عظمت و جلال بمرش عظیم میرسد ولیکن از معاصرت آن امور را که می پرسد کاش
 برین قضا اکتفا ورزند که نسبت الحاد و زندقه نکنند چنانکه دالستی درو آن نتوانستی اما آنچه قاضی
 حقیقت شناسش بلکه نسازد در ادعای اسحاله باب معرفت بودن صدیق موده مہفوات می ریزد
 ولیکن کسی از رفقہ مجالی ندارد که بعد از نفسمیدن خویش که می آید بتابیدش بر نیزه زیرا که در کتب
 ایشان هر چه از فتنایل و کمالات حضرت سلمان فارسی بر روایات معتبره رسیده و هر کسی در بحار
 و تراجم آن چشم خود دیده یا بگوشش بوش شنیده برون آنجای است باب اللہ با وجودیکه وعده
 حقی بر فاق حضرت امیر کرده آنجای را بر جہاد خلقی راستین مثل دیگر ارکان و متفرعین
 بر آن نیزه بود باز قرین تخلف و تردد بمقتضای نفوس جعفری گردیده و سہم بر وقت تشریف پیدا کرده
 جناب امیر بار بار فرمودند که من خود میجو دست موسی سفید بکن کما فصلنا فی الجملات السابغہ باب اللہ
 بودش نزد قاضی محیل البتہ مستحیل تواند بود بخلاف ابو بکر صدیق عند العتلا
 کہ ہمیشہ ملازم صدق و صفایند اگر چه برای او معرفت شدید رسانند و علامت کمال ایمان بگویند
 حضرت مرقی این امر در نیج البلاغت مذکور است گمانے البحار و تازہ تر آنکہ در واقعہ
 فدک هر چه ازو پرسیدند کمال راستی و درستی در توصیف حضرت زہرا بیان نمود
 کہ قلوب شیعہ نیز گمراہ است چنانچہ بعضی ازین امور را در نقض الرجاج فی کتبہ البتاج
 مبسوط گردانیدم فیكون رضی اللہ عنہ و احدائی زماہ متوجہ است بقیہ و شائے
 و ایضا صدیق اکبر گامی از سیج احدی تخلفی بعمل نیاورده و کتب شیعہ بدان ناظرین
 گشتہ حتی محمدیکہ در فدک با جناب فاطمہ زہرا البتہ بود با خراف طبری و بحرانی و در
 شرح نیج البلاغت کما مر مفصل چنانچہ باید سجا آورده انکاء و زماہیکہ هجوم متردین اعراب
 و عتبان خانه خراب را بد الوصف بود و قدر نمود ج فضائیل فی الکتاب نزل علی
 اند و رشتہ القدر و سنس ملا رتیاب لان خلا فہ الخلقای المہرجین لقرعت علی خلافتہ
 افضل الصلہ الثین فاعتبر وایا او لے الالباب بعد ندای انقلاب بہ حسین
 کہ چہ تدبیر کجاست و گوش شنوا ندارند کلام افشای خود کہ بدین تقریر

تعتبری نشان و پیدایشانی گردانیدم چگونه متعین میگردد و انچه در این الزام را چنان از میان بر میدارم که قبضه کفر
تخلیه شود و بلیکله کفر از اجزای یک کاسه که از آب و گلاب و عسل و غیره است و بلیکله که بپختن نوشته که بودن صدف
باب معرفت متعین است و در این نظر عقود و تفسیر سازند زیرا که اگر معنیش این است که هر چه را مردم بخواهند بپزند بالا جماع
ضرور است که واقعی باشد که نماند بلکه از مسابقی پس اول باید ثابت کردن که جماع بران با وصف اعتقاد خدایترا
سایتین و جبهه بین معاینین بالحد و فزونه بودنش و استدلال نشان چگونه بدرجه ثبوت میرسد که سابق تفصیل
در نه لازم آید که هر کس که مدعی باشد که طریقی من از جناب مرتضوی است او بر طور مرتضوی باشد و آن سلسله
انیمه می است که سرفراز شعیبه با وصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی مسالک راه بخوان باشد و بطولش
بدیهی است که حاجت به بیان ندارد و اگر معنیش چنان قرار گیرد که هر چه بنسب بود به بزرگی کیفیت مارتفق ضرور
است که حق باشد پس اینهم باطل است بلکه به پیدایش اولیه و تقصیری که انفاذ میدی و شنیدنی می یونی از
از کتب بسیار حتی از نقل صاحب حواری و غیر او بی چون و چرا که ثبوت میرسد که صوفیه بدو صمد تجری بهر
علی الاطلاق پس اگر گفتند بهر ابعیدیت زمانه در ظهور و دو به چه سیم و چه پاک حیرت اینست برقرار
و در فرضه که ایما و احد بعد و احد بعد و وصل تجری بلکه زیاده بران بعد و دوازده رسیدند و آثار
مفسوب اند باینشان قبل از ان حالانکه حضرات ایما مختلف بودند یا خود یا در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قابل شمه و معتبر و ایا اولی الایصار حالانکه بانیان مذہب این هم نمیدانستند که بعد
از وقت امام سابق امام لاحق کیست و در رخا از از ضلالت مبتلا بودند و احداث ایشان واضح شد
به تحقیق نسبت بدون طریقین فلیت که از مقولات محققین عیان شد که تقوف مذہبی جدا گانه نیست
تحقیقا و الزام آن بر آنکه با طارید بر باقر محاسنی دریافتی که تقوف طور ابلت بود و ایضا از کتب تقوف
سایجا پدید آمده که صوفی کسی است که غلش بر تقوی باشد و کلمات ایشان که در حالت شک و پیوستگی
یابد هر طوریکه باشد مناسط اعتبار تواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شعیبه که سنت مرتقو نیست
و از بسکه این امور زبان زد خاص عام است حاجت بان نشد و ندارد و وقت ختم شدن محصل عبارت
مصایب و انشی انچه بحوالش مجمل کاراید و انچه در حدیثی من یسئلونی عن الیهستقیم بهرگاه قائم یا نجا رسید
یقینا افادات مجتهد عنید را در رساله شعیبه ورق گردانند و درم و برین مقدار ملتقی شده و
برکنان می پردازم و اگر احیاناً در مباحث تقوف باز دفعه نقضانی و بوجه شیطانی پیش آید پس در طلب
رساله تقوف که من حیث الیما میت بر عادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه با راستم و چنان رساله
مستقل پیدا ختم که از نظر کسی بدان تحقیق و الزام و انقلاب گرفته باشد چنانچه خواهی میفرماید مشکل
خویش بر پیرمغان مردم و روش که بتایید نظر حل معامیکه و بیکه انشاء الله تعالی ان رساله را
بسیب مذکور و بمقتضای من بعد و جرح لال معضلات خواهی یافت و دایم نشان رنگ مفقود تیرا که ما

ندیدیم که شاید برسی و این امر تحقیقی است نه تقریبی چنانکه سابقا و لاحقا و الشقی که باران برای ماموری خویش
 چه اندیشیدند انبیت و رقی چند از محبت القوف که مجتهد لا عن شی باوی آن شد حال آنکه در گفتگو بر مباحث
 کلامیه بود و این القوف پس حکایت عبید و رسم نسبت که جناب مجتهد الدوری آن آورند و باین گفتگو نخرامیدند و بیان
 فرمودند که از رسوم هندوست با و از حکایت فاضلی از امامیه میسر که تماشای میرکلو بود و گاه گاه پدرش کتب درسی
 فارسی نیز مثل گلستان و بوستان پرداختی و مستفیدان خود را هنر و روشا و مان ساختی و لفظ کجا و نشانی که در قصه
 گلستان آمده اند از کجا و بهستی خواندی یعنی کجا و در رنگ پنداشتی چنانچه در بعضی از دیار هندستان معمول
 و رسوم است که روزی که در دهم و عبید روز و لباس خویش و لباس سواری را بزرگ روزی که میسازد و غیر
 بولی و دوالی هند که سلاطین لکنو متقلین مجتهد بجای آورند و رونق می بخشیدند حال آنکه کلام مجیب مصنیف
 عادات و محدثات مدعیان اسلام نبود تا به بود چه رسد چنانچه تفصیلش لغو آن مناسب بود و هم بطور محدود اهل تحقیق
 و طعنه یلیل و بران میاید اگر خدای عز و جل نصیبت و توفیق بداد که حال مشایخ این زمان که پیش در بلای جمل
 گرفتار اند و ششینه در دام و دانه ایشان اسیر میشوند و آنچه متواتر محسوس است آنکه هزاران کس از امامیه در
 رسم و عادات بالمد فافره و زیب و زینت شرک محبت می باشند و در قیام و قعود پیروی می نمایند و در قهر
 و این ساطر یا فرائد می نهند بالجملة حال این رسم تقلیدشان بنا بر علیه هوا جس نفسانی نمایند قریب است
 که جناب مجتهد الزمانی بر دقراقادات خویش نگاشتند پس بگوش ایشان موعظت پدر برزگوار خویش پای
 و میباید که از دشمن خاکی حذر باید کرد و بعضی از موبد آتش غمگیر گشته که لا اله الا الله و لا اله الا الله
 خاص این مقام اند و مجتهدانه میاید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال راسخ دارند که این
 تقریر جناب مجتهد تحریر از باب حرق عادات و کرامت خواهد بود جناب مجتهدین تاجی مکمل بخواهر بر سر سلاطین
 آن ملوک می نهادند که رسم بولی و دوالی را رونق وافر و زینت متکثر می بخشیدند و اگر از موعظت شرعی
 بمقتضای امر بالمعروف و النہی عن المنکر که قرآن مجید و حدیث شریف از آن مملو و مشحون است و در لغت نمیکردند
 البته سخن شان ملوک میشنیدند و از کفر و شرک بازمی ماندند و بر فرض و تسلیم اگر گوش بران نمی نهادند
 باری در حصول ثواب هر که تردد کند البته شکر الکبار میسر میسر الخضر میاید و دارم که در هیچ تقریر
 مراعات نفس الامر به عمل آمده باشد چنانکه درین خصوص بعمل آمده ولیکن نموده و در امری کلام میگردم
 که علما بخواه از آن فتوی داده باشند لاجرم توقع انبیتی دارم و امید دارم که بیان فرمایند که در
 کدام کتاب دیده اند که فقهای اهل سنت رسم نسبت را جائز نوشته اند بنیوایر و این خلاف آنچه فقیر
 بدان اشارات و تقریرات نموده ام و آنچه از دوازده و در بیع الاول الخ خبر دادند اگر مقصود ازین تعبیر
 که بکثرت مشعر است نسبت که سنیان چنین سانجه را مختلف گردانیدند بخواه اینست آنکه درین خصوص نقیض
 رفر بخوبی بالیقین نمیشود و لیکن چنان اختلاف نیست که محققین شیعه در آن گرفتار اند که ماه را به رسم میل

که بسیاری از منکر گفته اند و قلبی که مثل کبشی در این دوازدهم بیع الاول را مدعی گشته در کتاب
 این اختلاف را در کتب تحقیق اهل حق نشان نمیدهند و اگر مقصود بیان این است که صرفیه اهل سنت
 چنین میکنند بوالش آنکه وقتیکه بنده در شاه جهان آباد در سفر دوم که بهر کس و کورخت اقامت در آنجا
 انداختم و ختم در لفظ فیضات میدری تکلمه فیض خیر بی مشغول بودم تا عاید شد و مصایب و مری که عبد
 که توالی بلده مذکور داشت در دفع این محذرات که کثیر از آن محذرات است که در ایام غزای محرم در لکنئو
 خصوصاً ایام باژنه کلان و امثالش بوقوع می آید و مردم امور را لایق مستحق ذکر را بچشم خویش دیده
 اند و محضات الطوریکه دریای محیط را بقطرانی چند گنجایم آنکه جمیع عشاق از بد معاشان و کور و اناش
 آنچه آرزو می دارند در آن ایام و لیالی علی روسس الاستها و برمی آید پس بعد از گفتگوی بسیار همراه
 بزرگ مذکور چنان محقق شد که در محو نمودن این محذرات اندیشه بلوای عظیم و فتنه شدیدی است و حکام از آن
 می ترسند و زمیندارین برضا نمیدهند پس شکو و استغاثه آن خیریدرگاه باری غرور و جل عاجی ندارد و اما جواب
 لعن خالفه پس تحقیقاً یا الزاماً در مجلد اول و النستی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
 بنحو بهترین وجه و چندان عیانست که محتاج بیان نباشد زیرا که بارها و النستی که با وصف نوشتن فاعظ
 که از حضرت آدم تا حضرت خاتم بدان مناج کسی نوشته باشد حرص و طمع خلافت را با وجود خون ریزی
 تشبیه و صفتهای مصارعت حدی نبود لاجرم تعبیر امامیه از خلیفه اول خودی بلفظ خاند اول و آنهم بمالان
 دیگر هیچ نتواند شد و اگر به اتفاق روایات یعنی این شوره شوری و ان بی غلی که مانند چنین در رحم پرده
 نشین شد ولیکن از اهل وقاحت بعد نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه در میان اتفاق و تناکر
 هر چه بود به حاست و مقامات و زندانند که مضمون فارغ خطی چه بود و این همان مثل است که تمام شب قصه حضرت
 یوسف و زلیخا شنیدند و صدیدم پرسیدند که زلیخا زن بود یا مرد و ظریفی گفت اگر من می بودم جواب میدادم
 که آرا ده جهاد و جنگ بعنوانی داشت که اگر افواج مهاجرین و انصار جمع میشد کارزار جهان پهلوانان از قهر
 عالم میو میشد و گو میسر می زن بود یا مرد و نمود باند من تلک الخرافات و چون این قصه تقدم زمانی دارد هر که
 بعد از آن آرا ده جنگ کرده باشد بطور تقلید خواهد بود و کمالاً بی فو که سبک تشیع کتب معتده فرقه حقه
 نموده میداند که تمام کتابها مملو و مشحون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت است
 گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نخستین زور از قول پیروده گوی این هزاره پیاپی با لاخت این المیخ
 بنا باید دید که آنچه در اینجا نوشته دلالت دارد بر آنکه آنحضرت که خود و در تقصص کتب معتده امامیه بسب کرده
 و وزیران سلاطین مغربی مثل بولی نظیر در تقصص و تشیع بوده یعنی محلی ثانی علیه علیه و اواقف ازین
 فتون باشد زیرا که در زاد الحاد و حامی عاشورا از حضرت ائمه نقل میکنند قال النبی صلی الله علیه و آله
 من قرأ هذا الدعاء یوم عاشورا الایموت فی تلک السنه ولو قد وفاته لم یقر الله بهم الله الرحمن الرحیم

بلکه غیر مشرب نیز بر آورده میشود که هم در اینم و در آنم می باشد و هم لحامها و سلاهای بی بدید و خصوصاً مشرب خوانان
 الی غیره و کما نظر کنی در اینم روزی مسجدی که برف باشته آدمی بارید و منتهی دوستی آنکه او را روزی عاشورا
 برای نهم بعد از ظهر و تا نهم طلبیده بودند پیچید که دین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجی که روی گفتند
 امشب خوابی عجیب دیدم که گویا وادریها میزد و در قیامت برپا شده است و آنحضرت امام حسین را یکمایل
 جاه و جلال طلبیده و چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود در گذشت و باینید صلح اختیار کرد و بنید اسم
 که درین وقت بمجلس خواهی رفت و کلماتی خواهی شنیدی پس ضرورت خبر دادن با جمله همه بنحیال مجتهد می آید
 میگوید و عاقبت اندیشی نمیکند و ایضا چون حاجت کسی بر آورده نشود پس باید که هیچ تشنه و گرسنه آبی و جایی
 ندرند اگر چه بمیر و در این غایب البتة تدبیر عید الله زیاده این سعد باشد که اجل اهل بیت را قطره آبی ندرند
 و فرج کردند و مناد الله که این راه و رسم ظلم را خوار و رسول پسندیدند **فَاتَّكَلَمَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ الْكَلِمَةُ** و ترجمه آن
 آن کتاب الله و حدیث شریفی ماطی است **عَمْرُؤَ یَا لَیْسَ بَالِیْتِی** و افعین را چنین سناختن که احدی را از ان قوم
 که نرید را مومن پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق نمانند حاجت ایشان نباید بر آوردن الی غیر ذلک
 من المضامین و البتة در کتب شیعه نظریه کسیده است و آنچه در مذمبه فرقہ قلیان کسان که ایشان را
 مجتهد فرقہ میگوید و اهل طرافت انرا البقم ضمیمه میخوانند لغایبه اثرا عشره یه میگردانند پس آنچه مجتهد شیعه
 مجتهد فاضل الحواس گفته و دلیل واضح بر جعل یا تجاهل او است و حال روزه عاشورا و آنچه متعلق است به روزه عاشورا
 ازین لفظ آمده و بر عقلا در اینجا هم بوضوح انجا میدهد که چون روزه روزه آن روز در علم و اندیشه موجب است
 خواهد بود سبب تشیع که در مثنی اتحاد عید است و انهم بحجت بقای حضرت آدم ثانی که لا یخفی علی الا قاصی و اولاد او
 و در باره رئیس المجتهدین نجاری است که تشیع را مدلل نگردانیده ظاهرش همین است که قدرتی بر ان نیافته
 پس حیرت بر حیرت می افزاید که این اجمال را در نگذشت و مثل مشهور را بر خود منطبق میگردانند که خود فضیلت
 و دیگران را فضیلت و حال کتاب غیة الطالبین نیز غریب گزشت مطابق تقریبات زین و برادرش سیما
 ادراک جواب ایضاح که مقتضای جواموزی آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است بر میدارند
 یا ترجیح میدادیم مثنی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد از ان نقل حکایت میگردانند مستحب انقسم روایات
 حدیث بتوی صلی الله علیه و اله و سلم را غریب دانستی و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول روزه
 نقل کنم کلام بطویل انجامد و نمیاد که نه کما الله المستعین و الحمد لله رب العالمین و حال وسعت طعام نیز در
 اباحت سابقه عیان گفته و باید آن نکته را یادداشتن و بر مفسر خاطر باب زرنوشتن که در مقام دیگر
 از کافی امام الحی بن نقاشین میروم و از اینجا که مومن جالسی در ذوالفقار متوسل خود باین عبارات حساب
 کرده بود و جوالبش در صوله حیدریه انچنان مبسوط گفته که گوئی که گردنهای مجتهدین روزه را در شکم خود
 و ای پیچیده ام فرصت و فایز میکند که اعاده آن بعمل آید و با وجود حیدرین اختصار در اینجا بر ماطرین

را از مطالعت این کتاب قاصر می یابیم و اعتقاد را نسخ داریم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که
 مفضا المثلث بر اسما و ثبوت فریقین و التمسی اختیار فرموده و نور علی نور کرده و انبیه و العجب که انبیا و اولیا بیاری روز جمعه
 وفات یافته اند خود روایات شعیبه در کتب شان بیان که شهادت امام حسین روز جمعه بود و الی غیر ذلک فعلیک بطلالعه
 جنات الخلود و بعد از دیدنش اجمالاً هم واضح است که اصح روز جمعه است و تحقیق المنتصیه بران دلالت
 کرد که شهادت انجناب روز جمعه است و مابیه التمزاع این است پس بر تقریر مجتهد محسوس نحو سنن جمعه ثابت میشود و این
 امر برای او مانند ششم است و نیز وفات امام کاکم روز جمعه است و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین امام
 تالی پس نحو سنن محسوس یعنی مجتهدین ضرورت و یا خبر باید دید و این دقت مولد وفات انبیا و اولیا اگر
 بکشایم بعد دیدنش مجتهد بیعت خواهد شد پس بگوید فی حقیقت الذی کفر و قول مجتهد پس انچه عجیب اسناد آن بطرف
 حقه کشتان نموده الخ و الی بر آنست که مدعای او را نقضید بالا که از اخبار ائمه سمت ظهور دارد که بر اصول رفته
 در پی الزام شده یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشور است پس مشرک الوری و دنیاچه مدلل و مبرر
 شد و اگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می پذیرند پس آنهم بر جای خود است که روزه در اوایل
 و تسویر محالی ندارند که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد ملاحظه این اوراق خطای مجتهد اطهر من الشمس و نیز
 من الامس است حتی که او انی طایفه نیز بگوید مجتهد بی بی و بر ریش او میخندند و در نجیبت اگر طایفه علوم دینی
 ادنی غور بکار بر ندیم نقائص نعم مجتهد موجود است که شهادت جناب امام حسین را بلفظ قتل تفسیر کرده و از
 کتاب اعتقاد او پدید است که اگر عند الله انکس است که تفسیر را پیش از پیش بجای آورد پس قیاس کون از اینجا
 که درباره جناب سید الشهدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور رجالی چند لفظ قتل موجود است و لا کفر حکم الکمل
 و آنچه در آن بابجا الکاف فضایل عاشور امر در لیست محال است حدیث نموی است که لا یحقی فلا یلیق و غایب القدر
 فحقیف که اعتبار حدیث امام مشروط بدان باشد که موافق کتاب سنت افتد بجای آنکه صریح مناقض حدیث است
 میم کرد و بطریقی دیگر موالی مجتهد تفسیر را بر انبیاء و اندازند فتدکر و از فقره سنی چون بعد نیست لیستونه
 الخ صریح معلوم میشود که واضعین انجیدیت بی نام مبارک نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول مناقضین حضرت امیر
 خواهند بود و نه در کتب دین و ایمان شعیبه چگونه مندرج شد خصوصاً در کتاب چنین متعنه عینه منقشف عینیه گوید
 قریب بخین ازینجبت است که حضرت خواست عزاداری ایشان علیهم السلام سماع گویند مناقض بقول رطل بوق فی مضانیه
 باز میماند در کاسه که مجتهد از فقدان حواس الایق تالیف نمائند و بالاخر مقالات مجتهدیه باصل الاصول او کشید
 که تفسیر و محاشا شافعی باشد ای همین عقل و دین حضرت امیر ممد بین برای هدایت بودند ما برای اتصال
 و تلبیس پس امیر اهل بیت چگونه دین را برای خوشایند سنیان تبدیل گردانیدند حال آنکه دوستی الهیست خود
 از کتب سنیان بلکه باخلاف مخالفان بجای خویش بلکه نیز اقرار قوم بدانند پس کما فی تذکره الامیر و غیر ما حتی الامور
 از کتب شان ظاهر که بر طور سنیان بوده اند و الحمد لله که این کتاب از ان لقول و حکایات است که خلقت و شهادت

در روز خید و سرور سپید دارند حال آنکه این امور در لیس شیعه

ندارند

ربط نواز می و جلین رفتی و در انهامی موسیقی که از اسباب نشاط است و در کشف الخطا و تالیفات ابو علی بناری و خط
او در عرا و ای مذکور است پس بر تشریح نشان منقلب شد و عیان گردید که لباس سیاه و اظفار گردید و یکا و سوگوار سیا
چنانست که کوفیه و عبا سیاه بر احوال مایه امیز را کشند و دامن نموند و ایجه فرمودند که چون شما تمام کنید دیگر کسبت که ما را
گفتیم صادق آمدی گفت که این امور بخواه بقای نسل اطمینان است و مقصود از ما بعد از نظر همچنین که از طغیان تمام سخن
است آنکه محبت کلمات عوام را در پاید اعتمادی گنجاند و با اینهمه زیارتها علمای شیعه از غایت سفاکی سخن میکنند و حال
عبارت بنده ملاحظه کردینست که در زمان سلطنت بعضی المنصیین از سلاطین لکنو با وجودیکه دیگر بزرگان را بهر بلا یا
بیش از ده و بیاضصل بدادنی مجبور و خیر و چندی از رتقات چه حکم رفته بود که از کنی الدیبا جابین رسایل را بعد از طبع
رواج دادند حرفی از متعلقانش آنکه بزرگی را دیدیم که اقبال و خیران بسوی من آمد گفتیم خیرنا و شریلا و از بنیاسیم
چه آید که سبب چنین مخالفت فرمود شنیدیم که بر اوج سیاه قدیمه و جیه طالع آن نقشی کشیده که متشکل تاج با
است مباد و انجیال بگذرد که طبع چنین رسایل و انهم خلاف و اب سلطنت لکنم عین صلحت لکسانست که بعلال بدالجه من از
عادت عوام چنانچه و النستی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در آن تکلفات میکند و معلوم شد که سخن را نمی فهمد و شاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می نهند که حال النستی و خارجین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی انحاط اقلام را نشان میدهند و اگر از
خو کنی بر زیادت لفظ نیکو در لیلی قایم نوازشد یعنی ضرورت است که مقدام مغلوبه بر مجتهد علما می شیعه باشند پس اگر لفظ
همچنین را بید باشند لازم آید که چنانچه محیط اعتبار نیست سبب آنکه از عادات اجدادش عوام است ماقبل آن نیز تحت منفور
تفسیر و بهر لایحه و عینه فقیهین کونند من طغیان القلم و هو المطلباتی باند امری دیگر گفتنی که مقصود از این عبارت که و
انکار وصول پنج بجناب علی مرتضی و قاطعه بهر الزام است که از دستانی هم نوشته و از آن معلوم گشته که بعضی از عماید
علما می شیعه گفته بودند که لعقل نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب امام حسین با وصف کوچکی او و آنچه که برایش
والدین مکرمیتش بیان فرمایند و دیگران جواب دادند که چون انیم بزرگان و خردان را رضی بقضا و طالب جیات علی
بودند و دیگر مصائب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب سوخ و ملال و قبل از این و النستی که رفته را در هر کتاب و عوی
اینم نیست که پیروی ایم میکنند و سرور و شادی نیرس روزی واقعه مذکوره بر احوال نشان روزی رفته فکیف که روزه
عاشورا را و اندازند بخلافی هستند که بر روزه حکم می نمایند که ایهم موبد عی شیعه گشت علی بالاختی و حصل تقریر آنکه آنچه
رفض بر الهیت دارد میکردند با فحش و جوه بر ایشان منقلب گردید اکنون ملاحظه کن که آنچه مجتهد در جواب گفته اولاً
اینکه مجیب گفته بود که خطبه کتب اهل سنت درست است از واقعه که بلا پس اگر نزد او این امور متقدم وصول پنج بجناب امیر
و حضرت زهرا است چرا قدامی هستند بزرگش اقدام نمودند قدام حوایم فهو جوا بنها این بنقبه هم شک
بر این میسر و در آخر آن عبارت که مجیب می نویسد تا مثل نیست که اهل ائمتنی موقوف برین است که لفظ شهادت و ذکر
بر الهیت متاخرین هستند که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین مغویه در این زمین بهم رسیده بودند و زمان می یا

و بموستان غلیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت و خطب جبر و عیدین ایشان از دیگر واقعه شهادت است
است الخ العقبه هیچ صحتی برای درستی قول مجتهد پیدا نمیشود و من ادعی فعلیه البیان پس انصاف باید در
که مسرور و طول شدن اهل بیت بعد از شهادت و واقعه که از حضرت سید انبیا و عالم دنیا و عیار است
کجا است تا مجتهد نباشد و کلام خود را بران ریخت و حدیث کنان از میدان بگیرد و آنچه مجیب گفت از مسرور و انصاف
اهل بیت بعد از شهادت و واقعه از حضرت برجای خود ثابت شد پس چه را باید بر اصول خویش نهاد و مالی کردن که سابق
منبر شافعی است و حاصل المطلوب علاوه ایال عبا و رام تبه الوهیت بهم رسید که میدانند فلان شی در کتاب خود واقعه
که بلا معلی ذکر کرده و هرگاه مقید کرد بقید نزد مجیب معلوم شد که پیش مجتهد متلزم خوشی است فی ذلک اختیار السور
لا یکرر بالویل والیشور و از جواب ثانی یعنی لا الخ لا الخ توان فهمید که هنوز در نزاع مام امام برپا است
حضرت زیرا که تسکین پیغمبر احوالنا ساکت میشود و کما اشرنا سابقا و حدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود متشاقی را
که میخواست بر سقف مسجد شریف بمرد و در آن بر آید که چه خواهی دید زیرا که حضرت در نماز است تا مقبوض باز و از مطهر
تا زیارت قبر شریف نماید و الحمد لله که متوجهیت نوحه و شیون معلوم قبل ازین مذکور شده آدم بر وجه ثانی مجتهد از مالی
که میگوید بنیابانیکه لا یسلم که ذکر متلزم نبیج باشد بلکه مسکن آخر است پیش از و جاول از هم جدا شده و ذکر یکا و نوحه
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گشت که لا یکنی و حال حضرت امیر امام حسین از خوشحالی و فرار خارج خانه اعتراض از در
و خیر او چنان بود که مردم قبل از آن در قوت خوشی ندیده بودند پس از اضطراب و اسیر انجذاب کجا راه داشته باشند
که هر یکی را از اهل بیت شهادت تسل میباید و باختیار صبر امیر فرمود و بیچاره است که هر که خود مضطرب باشد دیگر را
سکون و تسل و بهر کیف که یقیناً میدانست که منتهای از روی خود و عقیر میرسد یعنی خود را در جد مجتهد خویش و هرگاه حکم
شریف این فقره ضروری شد یعنی نوحه مردان نبرد و ذکر و کریمه زنان براناث پس مقام حیرت است که مجتهد
اهتمام این امر نه فرمود و آنچه گفته که امارتیت لغزیه خانه الخ مشعر به الشک که از فهم دارد اگر هنوز در بی دور است
مجیب ازین امور سخن میراند پس فرض نیکر آن چه ضرور کوساله برستی سجده شد مطابق تضییع اهل بیت که حضرت امیر
بر چنان بران الله افرموده و محاذ الله بر اصول شیاطین و مثل من فحک فحک و من افک افک با دست خیالی تقریباً
شبه روز مشغول آن بر اصول دشمنان بود پس آیت دانی بر است یا ایها الذین آمنوا لا یغفلوا انکم فی الله فاعلموا ان الله لا یغفل عن شئ
تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا لِّمَن لَّفِيَ اَن تَقُولُوا اَمَّا لَئِنْ لَفَّيْنَا بِكُم مِّنْ سَائِغٍ مِّنْهُ لَآتِيَنَّكُم بِهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ وَ تَكُونَ لَكُم مِّنْهَا حَاكِمًا
تا صیب بر ایشان باید راند و آنچه فرموده معلوم نیست که موافق نعم ناقص خود کدام چه وجهی مجتهدین فقره
حقه کسان یعنی بر معاشان تجویز نموده که نفی امکان جواب از آنها فرموده الخ جوابش ان الله التوان از حقوق مجتهد
اولین و آخرین بعد از اقامت دلائل قطعی و بر این یقینه بر بطالان آن نایماند راست بلوکه معلوم شده با جوان
و مسطور قدیم است از کورسی و کورانی و رنج نرانی و دیوانگی بیچاره را یعنی نمیداند که در مقام که فقره و حدیث از دیدن
کتابی نوشته شیطان در گوش او چنان دمیده که چسبسی از اهل سنت بران قدرتی باشد چنانچه شیطان باطل را

جناب مرتضوی بر قلب این سبأ محیط گشته بود و در آنست که حضرت ابراهیم علی السلام در این شکل هم برای پیران اول نمودند
و ایشان را متحیر داشتند سجدیکه اگر قلم بدست گیرند الطایبان عظیم رود و در علمای رفته کسی در مقام و مت آن
قدیمی نه بود خصوصاً حضرت امام رضا علیه السلام و اولاده التوحید و النشا متکفل و ضامن آن شده و در آغاز منتهی الکلام بیان
وافی بنین گشته و در خطا و منتهی چه موقوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعاً حکم نموده و محبتش انبیت که علی مرتضی
برای سیدان بزرگی دیگر است و برای رفته شخصی آخر و هر یکی ازین دو فریق بر اصول خود پایبندی از ان دو کسر
مائل است که تو و طول و ما و قامت یار و فکر هر کس بقدر همت است پس تو ان گفت که پیشوای ما امیر المومنین
خاتم الخلفاء و الراشدین است و در نهایی شان منظر کفر و ارتداد و کافه مخلوقین از مسلمین و کافیرین که نمودند
بر وایت و جلال خورین در کافی میفرمود که اگر کفر و در وین متین و ابودی از من کسی زیاده نمرودین
فمن ثبوتی که بر فاروق بن جابر و غیره و زری یافت و چون دانست که مردم برای تحقیق آیند از جای اول
لقدر رشیدی بنید و گفت و لد تا من در اینجا شسته ام او را ندیدم حال آنکه او بسوی معلم خویش که نیت گفت
که من کار فاروق را بفرب و الفکار تمام کردم پس مرتضای شیع بر گویا خبرش را بر تار برتی و او را بر سر وری
و لدل فرستاد و او در بلاد شیع داد و متعه دور بر رات بقلید امام غایب عن الابرار الحاضری الامصار بدور
دو ارداد و نرد و ما حضرت مرتضوی نسبت نیک محضری بوزارت فاروقی داشت چنانچه از کشف الغم هم مکتوف است
که آنجناب طالبین محمد بود و الهنا و نرد اهل حق غالب کل غالب منظر التجابت و التراب مطلوب بر طالب
بود و امام شان مدل جمیع البیت سیدانیا بود زیرا که او خود را دلیل کرد و در کافی برای چنین شخص کوهشتر
آدم پس او را هر چه خوانند بگویند مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی
چنان دلیل شد که دختر خود بچر دید بلکه با شاره او چنی متمثل شد فصلاً کفر اسبی یا و ازین قصه قبل ازین
بوضوح پیوست چنانکه گوی ۵ آنچه دانان کند کند تا وان غلب بعد از خرابی لیایا چندا او پرده نشین گشت مانند
جنین الی غیر ذلک من الاوصاف عند التوسل بالملاعین و نیز امام شان تارک محبت بعد اطر بود بلکه قابل آنجا
نیز فائده جری علیها آخری و هم منظر و حیر و ایضا در حاسین درآمد و الگاه در امانت جناب سید المرسلین
حیانت نمود که اجنبیه مطهره سلامه البیت خود را بیدت او تحویل سپرد حال آنکه حاجتی نبود و همو مالایحی علی البقا الهنا
ما حی دار عظمی شد که بار بار الش و الشقی و نیز ادم عهد و میثاق مصداق و ما یعلق علی الحوائج و هو که کفر
و تحریف فقرات مقابل در هر مقام ضرورت نیست که ما لعل کل بحار من اهل النبی و از آنجا که هر هر لفظ قرآنی بنفاد و عشتاد
بزاره سحالی را محتمل است که ما بر بقدر صحت روایت در حق صدیق موجب متابعدی و غایتی نتواند شد و مقتضای
احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را برقی با سنا و خودش از امام صادق آورده که لیس شی و بعد
من قلوب الرجال من تفسیر القرآن و فی ذلک تحیر الخلق اجمعون الا ما شاء الله انتی مختصراً ندایم که هر آنکه
ازین مطاعن دست برداشت و مباحث کا شفق اللام ندید که قبل از هر هندی چنین امور صورت نیست

و از ائمه نباید گزشت که آیا اقلونی در امامان زیادتر است از طایفه و از آنکه یکی مختصی و معلوم نیست که از
 جنتی که یک را خواست یا کسی را که صورتش مثل عمرو عمار بر اصول رفیع بود یا کسی را که راسه و بیسب و بیلباب و بی
 دورنجا با ائمتی دعوی خدای را از کتب یا معین مباحث مرقومیه نقل کردند مدعوی عبودیت مشرک و متشکک
 علی بن ابی طالب و منتهی و دیگر کتب مبسوط است علیه حج الیه و دست بگو که سرفه و کتمان قرآن مجید نیست که بار بار بیشتر
 شد و درین سطور هم می آید یا سرفه و کتمان آنست که در قرآن مجید خلفای راشدین خلفای حق و حق تعالی
 تمام عالم با اعتراض معصومین روشن گشت که ما عرفت مرار و موقوف بعرف ائمه و تشبیه بقرآن مطلق برای آن
 شخص تواند بود که صدق و صدق البشیر و نور انبیا النیین گزارد یا کسی که در عین خلافت بنی نضر زردبانی مباحث
 تشیع یعنی علم الهی شان ثمانینی و رطل بوق مولای مجتهدین احکامش معتبر و حل معنی باشد پس سالتش
 در خلافت دیگران چه خواهد بود غیر مضمون حدیث شریف که هم نشین شان بعد از انقضای مجالس شان
 نقد ایمان چگونه بجا نخواست تواند آورد یعنی بتایید باطل و تحریک حق چنان پرداخت که گوهر ایمان را
 تماش و ریخت بعد ازین باید دید که کلام مجتهدین درست میشود چه از هر کتاب مباحث دینی مثل تشبیه
 و حدیث و کلام شان پیدا است که چنانچه میر عبد العزیز و شری و شفت کشی چون از جمع قرآن مجید فارغ شد
 و در مجالس مهاجرین و انصار بر دو صدیق بر اصول شان گفت که نزد ما موجود است حاجت بیان بر ارم و پیش
 آنکه چون او بر کشاد و دروغ برگردن رفته که خدمت مهاجرین و انصار دید و در دم تشبیه پس راوی رفته
 انیم یامکر که مکر خدای عز و جل را از ادعای مهاجرین و انصار که در بریز و قرآن مجید فرمود عطا کرد و داد و خدا
 میفرماید لا تاخذنه سنه و الا یوم چنانچه بجزایش فرمود که کسی نخواهد دید این کتاب مطالب مکر معصومین و حقا که بعد
 از آن چنان پوشید که بحجابه عطا شد مکر بطنی که در امانت امام رضا خیات منور و در خلافت امر شریف
 آن امامت را کشاد و پختی رایا کرد و حضرت امام لعلوم خویش ازین مطلع شد و چنان لقرنی لبعایت
 این دعوی نمود که حرفی از آن در لوح خاطرش باقی نماند و از درون سباهش اشری پدید نیامد و شخصی اجنبی
 سالت شد و این قرآن الهیت معصومین را از دستش در بود و از و نامی رفتانی نگزشت و چنانچه از روایات اصول
 شان مثل کافی و غیره از نظم گزشت بود و وقت بمساحت تفصیلش چنانچه دلم میخواست دانی نگزشت با حقا
 پر داجم منهد و سابق هم گزشت اگر چه دلم فارغ نگزشت و از استثنای او در تقیام نیز خبر دادم تا قلوب فضیه بخوش
 و زبان ایشان خمر و شد و بر هر طایفه و مجنون هم واضح است که این مقدار یعنی دیدن بنی نطی موید انتمی نیست
 که خایده برین جمع و تلیق تربیت یافت پس سرفه و کتمان قرآن مجید و غارتگری بمقتضای این اصول خبیثه که آنرا
 مفصلا و مبسوطا نتوان گفت نیست یا آنچه از حضرت راشدین بعد از آنکه امیر مصلح آن بودند چنانچه حضرت
 امام رضا در حدیثی طویل که قبل ازین در تحبید و تفسیر امام نقاش نیز دهم بار بار ارشاد نموده و آنها را کافی
 کلینی بمحض بیان آن پس مثل آفتاب را به انوار از مشرقشان تحقیق و افاد حضرت رضار روشن شد که درین نسخه

جامع پر خیر از حلال و حرام و حدود و احکام مبین است و در هیچ امری تعویضی بعمل نیامده و دقیقه باقی نمانده و
 اكمال دین و اتمام نعمت چنانچه باید و نشاید بتوان شایسته صورت پرستیده و ایضا کجا شخصی که رایش در اکثر ادب موافق
 کتاب مستطاب گفته و کجا آنکه رخصه در ابالی و غیره موافقت بنیاب میرا در چهار چیز لطیفه افتخاری آرند و درین فصل خاص
 مناسب آنکه گفته شود از آنکه کجا ان موافقتها از روایات فیرلقین کتاب و کجا اقوالی غرضی که من بر خطا بودم او بر صواب
 و کجا امور کشتن با مات در مخرج المؤمنین و کجا تخلف از حبس در زمره مخالفین کما نیسانی حال ارکان المؤمنین قول
 مخفی نماند که جمیع در پی مقام شایسته نوشته که اعطاه الله الاولاد والا ماته اشاره است بطرف آیت وافی باریت انما اولکم الله
 الا الله امام رازی در تفسیر کبیر در تفسیر این آیت چنین نوشته الثانی روی مطاع بن عباس بن سنان تفسیر فی علی بن ابیطالب
 روی ان عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الاية قال رسول الله لما رایت علیا الصدوق نجما علی جمیع و هو الکونین و قوله
 و روی عن ابی و قال سلبت مع رسول الله صلواته المقام السبیل فی السجدة فامر علیا ان یخرج السبیل من علی السجدة فقال اللهم
 انشده انی سالت فی مسجد الرسول فما اعطانی الا حبشیة و علی رضی الله عنه را ندان فادعی علیه خبره المینی و کان فیها خاتم فاقبل
 السبیل حتی اخذ الخاتم فقرأه الفی فقال رب الشرح لی صدق الی قوله انشده فی امره و فانه زلت قراننا حقا ستمه عنک
 بانیک و نجعل لکما سلطانا و انما نیک و ضعیفک انخرج لی صدق و لیسر لی امری و اجعل لی ذریه من ابی علیا انشده و طبر
 قال ابو ذر و انشدنا یم رسول الله فیه الطمینی مثل جبریل فقال محمد اقر انما و لیکم الله الی اخره انتمی کلامه بلوط مخفی نماند که
 اگر چه این امام الهستند اول روایت نزد ابی بن آیت در حقیق البوکری نقل کرده لیکن چونکه تا می آید این روایت دیگر مثل روایت ثانی
 نموده و اکثر محققین اهل سنت نیز گفته اند بر ذکر روایت ثانی فقط نموده اند لایحیوم روایت ادلی ضعیف خواهد بود و وصالت
 معارضه بر روایت ثانی که متعلق علیها است نخواهد داشت مخفی عنده انقول دل میخواهد که بیان بحث که ظاهریم عبارت از ان
 باشد تفسیر کند ولیکن تا نگویید که عاجز شده ان اینکه مراد می آید امام در جواب آیت ثانی کوشیده و اگر اکثری بر نزد
 دوم گفته کرده باشند تا هم عجیب نیست که علمای شیعه در لباس نامتواری بودند و کما فی مجالس المؤمنین فکیف که چون نمایند
 روایت اولی و حقیقت پیش از پیش واقع شده و ضعف روایت تمام چه تردداتی ماند و ان کلام سبیل بی باک و شش مخفی باشد
 که شریک جماعت نشود و در سبیلان در از کند و ذوقا بیهوش حلق این و سبیلان یا لا انکه انجا بر می نقل کند کلام
 گوئی سبیل مسجدی مخصوص سبیل که صفی از مالش گوش کرد و با لبها من چنان با اسم و برگاه کلام مجتهد و درین حدیث
 مخفی خدم باری کتاب هم برید و عیان شد انچه مراد بود یعنی امام زانی جبهای بسیار زیاده و آیت ادلی بر التخیله اولاد و ثانیاد
 و را لیا و ثانیاد و سلا و ساجد که در اول گفت که اگر نقل تمام عبارت نقل و تعلقات بحث مذکور در ام یک و هر دو یک یک بولیم و مصلحت
 چنان شد که کتاب چنان عزیر الوجود و کما نیست که در میان سابق بود و این نسخه که بهر آنکه از غیر غایب است منقول از طایف بسیار و در لیسر
 کلام با حیل که انهم یعنی بتلخیص میرانم باید صحیح رجوع کردن تا ابالی که او در ابالی بهر شیوه موردی کوشیده که زیادت بران
 منقول باشد و هر کس گوید که انرا بنام پیوسته همه کتب مذکور است و هیچ تقدیری در میان آن نیست بلکه و کانه توان پسندید لا حول و لا قو
 الا بالله و از عجایب آنکه شایسته کجی در پی مقام دیگر است متضمن عبارت خیر بخار در اذین از انهم تکرار ارکان شیعه و انچه

و مجتهد و مدبر آن نیز مانند آن در وصل ماند و هیچ علایمی و دفعه دخی از خود ظهور نرسانید و الحاح علی غرض قول الله الحق ثانی
 تردیدش اینی از قول بنویسند حکامات قرانی پس مصداق طالعنی فی الجمله الشاعری است جوابش آنکه این وقتی تواند بود که معیت مجتهد
 ظاهر و صریحان ماند و باشد چون جایبان بر آن ننهد و چون ضرورتی پیش آید که بخواهد از غیاب برای مجتهد نامی نماید و در
 اصول فریقین قرار یافته و از راه قضایه نقیضه بر آن مانده که اخبار مورد منع نمیشوند و زکریا زرم آمد معاذ الله پس معیت قول
 تردیدی ندارد عیب است که جناب مجتهد پیش سبباط دارند و خود را بتغافل می زنند تا سر جمع الی المقالات
 السابعه و از آنجا که علایم شیعیه و اقصاء و امتناش جایگاه ذکر یکدیگر خالانکه بر اصول شان خود جناب
 امیر بر میزند و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان فرار میکردند و ضرورتا قضا و خاطر متبعض مجتهد اشکلا
قول غرضی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه
 اگر او بپایست عقیده باطل است این **قول** درین افتاد و تازه و شورش بی اندازه قطع نظر
 از آنکه گفته بود که فاضل مجتهد هیچ جاد لیلی نمی نویسد که امر سابقا تیر بود و بسیار نظر هست هر چند بی
 اقتضای و زرم و کرد و اطناب و دشمناب نگردم اول آنکه سلب آنکه بعضی از احادیث را جناب مجتهد از کتب
 نوشتند و لیکن بشمول عنایت این روی در هر مقام مخالطه او چنان بیان کردم که اثر می توانشانی
 از غیابش باقی نماند و هر کس که بمنزله سخن بنده رسید بخوبی و لطافت و ساقط او متانت آن
 اقرار کرد و دانست که کلمات یاده مجتهد در مقابل ان میبود و در انجا است اگر چه باطنش مثل
 گنج شاکان باشد و ازین جهت در گوشه و گوشه بحث است که میخواندم که فصل تثنی که هم پیش از این
 و بعد از دیدن این کلمات تازه بغین این معنی توان کرد که هر کس که شبهات و ایهیه این داعی مطلب
 می بیند نقیب سوء فسه طامی سبامی رومی گزیده و علمای رافضیه را که اصرار بر ان منطلمها دارند
 مصداق حکایت این ربیقه می خند چون اعاده این ابجاث و جوابات خالی از اطناب نیست
 مکتوب مجتهد را بر ان حواله کردم تا با آنکه ظاهر کلام مجتهد لاثانی نیست که حدیثی تازه که بر دست
 و دعوی امام است از جناب امیر و غضب حق آنجناب و لالت کند خوانند نوشت حال آنکه این حدیث
 سابقا وار و کرده بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در عرض بیان آنکه بیکه نیاید و بیانش از هم سخت
 و اگر تصدیق این کلام نمیکنی و مثل جبال عمود تقلید امام المحدثین خود را بر یکا برده و مجاز و دست بر
 نمیداری رجوع بدقت سابق بکین تا بر امی اعمین یعنی که ان اعتراضات مثل پرنه یا لکی و بهیود که
 میل کذاب و عنی خانه خراب از نظر عقلا ساقط گشت برای مجتهد مختل انجواس جائیکه این حدیث
 آورده بود نشان میدهد باید و باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب
 الیسنست مملو و مشحون است از روایا تمکیم بر عدم رضای جناب و لایجاب بیعت ابو بکر و غضب
 دار و الی آخر کلامه القصد تا اخر این بحث چنانچه باید بغور و فکر نظر بکن تا تصدیق کلام حق را

محصول اینجا بدانکه آنچه مجتهد محل الحواس فرمود بعد از حدیث مسلم که حضرات اهل سنت بنظر
 انصاف دین عبارت تامل فرمایند که کلام منجر نظام انحضرت لکن استبداد و کنا سخن ترمی ان لنا حق
 مقرابنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و همچنین لفظ فم یزلی کلام ابی
 صریح است و اینکه انحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان فرمود و لفظ
 فوجه نانی انفسنا دلالت صریح بر غصب انحضرت از غصب خلافت دارد که درین امام را درین دعوی بحث
 و نظر است زیرا که از ابواب و فصول کتب شیخ المشایخ معنی حد و قیاسیه مثل علل الشرائع و غیره چنان
 جلوه ظهور میدهد که گاهی جناب علی بن ابی طالب دعوی خلافت از خلفای متقدمین بعمل نیامده پس دعوی
 شمار تصدیق کنیم یا دعوی شیخ را که شما و را پنچین لقب سرفراز کردید هر که خواهد بکتبائش که علل الشرائع
 نامش نناده رجوع فرمایند هرگاه جناب مرتضوی دعوی خلافت بر زبان نیار و غیظ و غضب مذکور کجا
 راه داشته باشد بلی شکایت و دستاورد و یا صدیق حال تنلی وقت و مانند آن بیان کرد و صدر الدین
 اصفهانی نقل فرمود در ابطال الباطل الی غیر ذلک در مقام انهم ضرورت که آنچه علما در مغایط شوشتر
 منقری کرد آورند به پند یا از خرمین بالیفات امام رازی انما و را که چند فایده حج الی ما یجذبنا را بجا آنکه
 امام المحدثین نورانی خویش ابواب معتقد گردانیدند اندر نمیکنی که وقت نزول کتاب و حضور ملائکه مقربین
 حضرت رسول سید النبیین امیر المؤمنین فارغ خطی نویسنده بکلیات و شهادت چنانکه از حضرت قائم حضرت خاتم
 مثل آنرا ندیده و نشنیده باشد که زنیار مطالبه و مجادله نمکنی و تن برضاد تسلیم دهی اگر چه بقرض محال
 گنجد را منهدم گردانند و حرمت و عزت را باقی نگذارند چنانچه درین مباحث مجمل و مفصل آن همه دانستی
 پس اگر غیظ و غضب در میان آمد و دعوی و نزاع بر زبان رسد البته روحی الی لازم آید و حزقی از تصدیق
 رسالت باقی نماند یعنی قبل ازین روضه دشمنان دین و کاسه لیسان ابن سباعین و رکت خود مثل
 جامع الاخبار را مانند بحار الانوار یا قیامیه مارجی نوشتند که چنانچه تصویب قسم کجیه و انار ایمان را می توان
 و کفر اظاهر میکردند و مثل مرتدین زحرگانی سیر می نمودند پس صورت تصدیق قلبی اعتقاد اهل اسلام
 مثل زمری در حالت احتضار وقت انار موت باقی ماند و بود اکنون از انهم نامی و نشانی بگوشتن میرسد
 اعادنا الله ذلک زیرا که روحی نقض چنین عهد مشایق و وقت نزول کتاب با حمر و حضور بزرگان ملائک مقربین
 از بارگاه و رب العالمین عند رب المسلمین کفری دارند و است که بالاتر از ان بخیال هیچ مسلمی نگذرد و خاصا آنکه
 کلام را وی قسمی که فم یزلی کلام ابی بکر کرد دلالت بران دارد که مجتهد دعوی غیظ و غضب و ظلم و غصب بزرگان
 نمی آید و بعد از اول دلیل بر معنی هم خواهد بود و مقتضای عموم که تا دیر جناب مرتضوی معذرتها بیدار کنی و در
 برانگیخته و بیلاوت فصاحت و بلاغت آن مزار استیغاثه بعنوانیکه صدیق اکبر از مسلم داشته و بر در حریف
 از ارجحیت بر نگذاشته و در اینجا سبب و قراین بلکه بر بیان قطعی که ان شریک الله بهمین امر الله بهمین اهل صدیق

تأیید و تسمین شد لایب فیہ و اگر روایات دیگر این بخوبی یکبار دارد استقرار و بند و غیر از مصدر و غیره
 و درین فی جزیری که برین بوقوع نیاید و انیک گویانیک میدان اگر سخنان و اکل زند و بودی
 و مؤتمه روایات این باب را بعد از کرد و ادای روبروی او نهادی و بر سببیک که است بگو بر وعوی خلافت و غیره
 غنسیب بجهت نظم و عادت و احوال و در دین و ایش و غیره و گفتی که غایه الامر شکایتی هست و دستاورد و متنا
 و دشمنان و بر ظاهر است که چون کوه غم و اندوه زیاد و بکسی افتد و دوست از معاملات بر و در خواهد که اگر گوش خود
 بر دین نیاید و شرکاء مهمات جهانیان نباید آن نشود و مردم این دو دوستان قدیم را متوسط میکرد و انید و انشیب
 و فرار اینانید و صاحب غم و ترک و تجربه را که از احاطه عموم و عموم نتواند غور و فکر کردن تسلی و دلا سنجید
 و بر حال او را شرکاء و خیل الملمات خصوصاً اموریکه بقت انبیا در سل علیم السلام بران باشد شرکاء میکند
 بسیار باشد که در عزیزی که از باران اندک تیری و کم حوسکی شل حضرت ابو و خفاری علی باقی شرح ایگانی تفصیل
 انقر و بنی می باشد و او درین شهر یک نمیکند که بسا و انجبت فرقی شود پس ابو بکر و متنا آمد و عذر برای مرتبه
 در امر معلوم حقیقه الامر و انستی که هیچ جنگی و خیالی درین نکشت بر امون خاطرش نبود و الحاح
 که بعد ازین امور دینی و دنیوی را بشکست امیر المومنین سر انجام میدادند و در هر کار دینی و دنیوی کوشی
 می برد و چنانکه فردوسی نظم کرد و سخ فلک گفت احسن ملک گفت از ثبوت و سائله قطع نظر از ان شایاکه درین
 تقریر و انستی خود در احادیث فریقین که متعلق باباست و خلافت است و اطاعت و رسا و در باره انجمیت
 و مانند آن چه تا کید امر دمی گشته مستی فاقه و کائنا من کان و کتب فریقین دارد و امیر المومنین آنچه در پی اتباع
 ملاحزم و انصا و کلمات طلیات خویش را و در درونی و غیره و بیجا اغتشا آورد و فانش غیر ازین چیست
 که فان ابی فقا و لا اتباعه غیر سبیل المومنین انحر و درینجا غیر از ارات و صدق و صدا و تعظیم و تکریم هر که
 که آخر عالمی که نموبدان اقرار کردند و از خرافاتهای خویش تشریل نمود و چیزی در میان نبود و کما قبل و خیال
 و استعجال سیف و اتصال و الحمد لله الک الممتثال و اگر عبا کریمه و عداوت و در قلوب بودی آنچه متقدین کردند
 از سیاست بدن و ترویج دین و اسلام و اعلامی ملت مشرعیات محال گشتی بین که چون معاویه ستر
 بیدار جمعیت اعراض نمودند امیر المومنین بکار نیامد و ترقی بلکه از دست رفت اما آنچه گفت که دلالت
 بر استحقاق انجذاب داشت پس همان گفت که چه بر ما بدالتنزع را در فریقین تا این وقت در یافت بر که
 شرا و ایشان در نمیست که حضرت امیر مستحق خلافت داشتند و ازینجا است که هیچ کتابی از کتب اهل
 حق انمعنی را ندیده باشی بل نوایب و خواججه البیته معترض اند و معاذ الله تکفیر آن عالی قباست و در
 و سید روی و ازین برای خویش جمع میسازد کلام دین است که صدق مستحق خلافت نبود و المقصود
 بنادون ذلک و بجز احد که در حدیث جمله نیست که دلالت بر بابالتنزع داشته باشد و اگر می بود
 که آنرا معطل میکرد است بلکه آغازین قواید میکرد و انید و اولین قلیس و چگونه چنین تواند بود

اگر سبب اهل حق برایش اومی خندیدند که ای دشمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره تجاہل کردی
 که در آن فرموده اند بر نقل و حکایت بود اول و آغاز داشت انا عرفنا یا ابابکر فضیلتک و ما اعطاک لقد
 ولم تنفس علیک خیرا شاقه الله الیک که اول دلیل بر فضیلت او است و فضیلت هم لعنوا انی که شوق
 آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از حیث مخلوقات چنانچه رفته بران می نازند که ما جرین و انصار او را
 مثل گو ساله سامری ساختند بی آنکه شمرنی و فضلی داشته باشند و این ادعا اثبات این سبب و مخالفت
 اجماع این بیت حضرت سید دنیا است یا در اساس الاصول دلالت دارد بر این اصول خود از حضرت امیر
 نقل نموده که حاشاک ما سکر فضیلت ابوبکر نباشیم و از صوارم دل را ظاهر و پدید است که امیر بر طور و حال
 بوده اند پس چگونه در خاطر الخوان کز را ندین که جناب جلالی معتقد فضیلت صدیق باشند و امیر متاخر
 سکر فضیلت یا غایبیم خدایا شدند معا و الله استغفر الله و ایضا در نیمی شصت که بیخ ندر برب
 رخص را بر می آرد یعنی ابوبکر بر طواف نمود که در مقدمه فدک و غیره همان کرده ام که حضرت پیغمبر علیه السلام
 و اسلام را یافته و شیر خدا همه را شنید و بر خود نه جنبید بلکه متصل این کلام اقرار بیعت فرمود و گفت
 موعدک العشیة للبیعة و وعده بیعت را وفا کرد و تا بعد ظهر رونق افزد و درین مجلس و حق الی بکبر را معظم کرد
 و مکشوف گردانید بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود و رسانید که سید یدیم که در مشوره شریک خواهم کرد
 چون ما را نه طلبیدند و در مشوره شریک نکردند و در قلوب خویش تنگتر شستم حاضرین مجلس مسرور شدند
 کلام شد و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعای رفته بودی چگونه حاضرین لفظ اصیت بر اسمی جناب
 امیر میگفتند و خوشتر میگشتند و هرگاه بران قطعی بران قائم شد که عهد موثق و اقرار موکد ازین
 امر می و در سوال مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفانین ما رجحان حق تعالی نه نماید و امر
 معروف همین بود و هم نمی متکلفا اعتبار ابوالی الا بصار که محبت اصول خویش را بهم فراموش کرد و
 از آغاز تا انجام بی راهیه رفت و گفت حضرات اهل سنت بنظر انصاف تامل فرمایند پس در نی مقام بالقر
 اهل اسلام را باید از انوسی اوب نه کردن و لطیف خاطر و انصاف باطن و ظاهر معروف و ضد داشتن که تو خود
 داد انصاف بد که آنچه فلانی تقریر کرد در شخص خصوص لائق نیست که کسلی اهل اسلام مشیر تواند تا پیش
 لا و بعدیم لا و الدلی از ان لاحقا انقدر ثابت میشود که از بزرگان اهل بیت مشور و باستی اگر مستدرب
 ابوبکر سجا نبودی و این امر نیز مخصوص جناب مرتضوی نبود بلکه مشترک بود میان انجناب و حضرت
 عباس فماتقی غبار و حتر ارض بتوفیق الله تعالی **قول** و عقوبتی از جناب محبت را که قبل ازین
 بدیدن مناقب عظمای راشدین از روایت بجا نمین سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم خوشتر من فضیلت
 آورده بود که در روایت صدق خویش کتب تشدید کشاد و صفات صاف افاده نموده اند که در کتب فریقین
 هرگونه روایت دارد شده باید کتب معتقد را برای تمام مسند کشاد و مقالات ایشان را گوش کردن جرم

خدایه شیبه که او را تئیه سمنه را باید ازین تا اول نظر در آن کینه بند نیز دید و شیخ انجم و هر که در مقالات علماء
 کلام اینک تحقیق کنیم البته بعضی ضمیمت پیدا شده اند ما نیز می باید می آید که برخی تصریح بوضع کرده اند و بنده میگویم
 که اگر فرضه گویند که این کلمات طبیات نزد ما مقبول نیست و لیکن ایرادش فقط برای الزام از رد نیست سنیان
 جوابش کلمه مذکور جعل ازین کلام لازم می آید چنانچه از بخار و دیگر اسفار نام هر دو با هرست که بسیاری از محدثین
 آورده اند و افتخار بر آن کرده و خاتمه الامر نیست که اصحاب دین امر را که انکشته اند و بالفرض اگر جناب
 را خلیفه اول مسیحا حقه لازم آمدی بنحوی که چنانچه با بجا دین مجله هم دانستی فساد می عظیم بر می خاست
 خصوصاً بر قرارد او فرضه که همه اصحاب بر شاذی مصداق لایعباریه علامه ایشان بعد از تفتیش و تحقیق
 اصول شیعیه برتر از اولین و آخرین بوده اند نسبت آثار فتن و حوادث و محن و عداوت انجناب
 پس در هر امری خصوصاً جاد که شاق برین عبادت و عهده ترین مهات است تن بر جناب نمیدادند و مسایا
 طعمه شمشیرهای مرتزین و کافرن میکرد و نیز بنحوی و نشانی از دین و ملت باقی نمی ماند پس اطمینان
 خلیفه اول به بدست عقلی رسید عند العتلا و مولی و اقامی همه فرضه متاخرین و را غار شرح خوشتر
 برینج ابلاغت که هر که کتابی نوشته باشد و اعانت بر خویش بر برد و شک و حمله ای بر آن بجا آورد
 پس فرضه را باستی تقلید او کردن نه در تنگ عار انجمنی که یعنی حسرت گواهیست لیکن یعنی هر عالمی میگوید
 که جناب میرسیم و اطاعت بر دارد و در فرضه گویند که ما بر روش جناب میرابا یا و اما تمام میگویم باز مبتو بین
 جناب میرالمودین این ملاعین و جب اللعن فی پندارند پس معلوم شد که ایشان کاسه بن سبامی آیند و برکت
 و محبتات و کیش با و میرنخند و میزند و هرگاه اجماع اصحاب نه گیره است نه صغیره و ازین امر حضرات جناب
 سخات عیافه اند چنانچه از غرض شامینی و تالیف علم الهامی را زنی نیز خارج است پس اطمینان به پیامی خویش در کور
 و نصوص صریحه ایجه در اصول شان بی دریغ موجود است که همه در عالم نرج اختیار می ندارند پس که مجموع
 و کتبی در عالم مذکور شان ایشان است من بعد گزارش است که از ملاحظه جمیع عبارات انجیدیت بوضوح می بخا
 هر جناب میرا تا وقت مذکور بر و ابیات فریقین جهانی نشود که هیچ طبعی را سر انجام دهند و بر موضوعات
 قوم و اگر آن بدرجه نبوت رسید پس اصول شان بکلیه جمع آن که از وقت و حال اعور بران اصرار دارند
 سنجاک بر این لمر و مثلاً اگر شقیه را پیش کنند سنیان احادیث دیگر را از همان کتب چنان
 نشان دهند که حاجت چراغ باقی نماند و آن کی باشد و معارضاتش تووه تووه از آن کتاب
 بتواتر معنوی میرسد و اول عقلیه نیز از امور است الی غیر ذلک که اعرفت من کل ورق و در
 من نیز الکتاب و اکثری ایادی که لایعقل تفکیک است بعد ازین عواری و فکری بکن که مقام
 مذکور ولایت بر آن داشت که خطایای متکرره و ما ششم کبیره را برای خلفا در آن وقت
 نام برند که اکثرش بر این العین دیده بودند و برای خویش اموری فرامید که فضائل ذاتیه

عبارت از آنست و اجماع عقلا بر آن اتفاق یافته که ما بالذات اقوی الای بالعرض العواضله بر که
 بدلیل امر آنست که امیر حمزه رضی الله عنه ثمر خداست و اسد رسول و سید اشهدا باشد و اینست که
 اگر ویر و می شیعه این فضائل را نقل کنی مصداق و البلیه ای فتنی میشوند و این امر البته اعتقاد
 کردنی و دروغی و غای خاطر نگذاشته است نه این سیه کاران در اصول خویش صبط کرده اند که
 حق جناب امیر فروانده چنانچه از بخار و غیره نقلش گذشته و اکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
 گشت و اصول دیگر مقتضی آنست که شجاعت شان نیز فائق بود زیرا که جناب مرتضوی باریا فرمود
 اند که اگر او زنده بودی شیخین مجال ابطال حق من بنیافته بود و غضب خلافت توالستندی فیکون
 و از اصول کلینی هم اکثر این مرتبه برای انجناب واضح است که لا ینجی پس تعجب بر تعجب از اصول
 رفقه می افزاید که فضائل ذاتیه را بگزارد و اوصاف اضافیه را در مخصوص بر شمارد عرفی میگویی
 اما نبود و صفت اخلاقی هر ذات این فتوی هست بود از باب هم را و از آنجا که حضرت مرتضوی
 از خلفای راشدین و خاتم ایشان بود فضائل انجناب را پیش از پیش می بیند و در کتب خویش
 آورده اند و آن منافی در هیچ مانیت چنانچه کثرت ثواب شیخین مکررین که جناب امیر بر طور ایشان
 بوده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده و گفته است
 که خورشید بعد از رسولان مثله تابید بر کس جو صدیق بدختر کزین بنی اشکاثر بر است گیتی جو باغ
 سبزه هزاران دلیل عقلی نقلی بر او بود است و در کتب دشمنان مثل مجلسی که در تالیفات خوشتر
 نویسد که وبال کنایان از آفرینش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال شیخین نوشته می شود
 و مقتضای عدل باری که بدون اعتقادش آدمی شمس نمیشود همین است و امام الایمه بر سبزه
 فرماید که هر که ایشان را مغضول گوید او مقصری است و سبوبات این حدیث منبری جایجا درین
 اوراق هم گزشت که خواهد و رحمت فرماید و فقیه باید عاید دارد و از اینجا اینهم عیان شد که چنانچه مجتهد
 الزمانی در شیخ یعنی تشییه المبانی بنمونه فقیر نرسیده در خاشیه منبیه هم باری فحش لغزیده چه در
 نزد عقل حیرتی نیست که حدیر از وزیرای خویش چنان خلعت نیابت شنید که قسیم بجنه و انبار شود و از
 طرف حضرت کاتب فرجوار علی الهاد باشد علی مقام تعجب از صفوات رفقه است که هنوز ده سال در
 شریف باقی ماند و جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفی بر اقرآن مجید تعلیم فرمایند و بجا آید
 هذا فیضان عظیمه المروایت جمع الجوامع پس بکار مجتهد وقتی آید که در آن انکار استحقاق و فضل
 خلافتی باشد و هو ممنوع و هرگاه مقابله بکنگر و بیعت اما میکه معاجزین و انصار او را بغول جناب
 مرتضوی بر دارند و دست باشند این تهدید یا احراق حیا جاز نباشد و انیکه شنیدی بعد از فریقین
 صحت سند است در نه هم اندر ایل روت بوده است و هم جبا و با ایل متی چنانچه بار بار کتب نقلی

دانستی و در آن هیچ وجهی توانستی بکند باظهار مورخین صد دفته انفساد را آن بوی بقای خویش بقدر
 ساعتی بجای کسی نیکو گشت و پیر ظاهر است که این امر بدین اتفاق مسلمانان بر شخص که امرت با او
 باشد چگونه تواند شد پس ضرورت آنرا محکم گردون و الحمد لله که جناب سیده انسا این را می رسانید
 مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف گردانید و کنگاش می بردند
 که مقدمه ریاست بود و انسان بالطبع مایل بدان است انهارا باز دست و آنجناب البته خلافت
 صدیق را پسندیده بود ورنه میگفت با عمر که آنچه میگوی که فدک را بدست مالکها دارا با انتظام
 پیر و ایم ورنه با خلافت از دوش ما بردار و چنانچه از و کلام شایع گیتی یعنی فردینی معلوم توان کرد و چنانچه
 بالا گرفت زینهار قبول نیست فدک ایمن بدیدد کار خلافت را با انجام رسانید و البته این امر در عالم
 اسباب منفسط پیش نیست قوله دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایات نیز مستغنی عن البیان
 است اقول معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر ازین روایت چگونه بمحصل پیوست و مستغنی
 از بیان گشت اینجا زین روایت بمعادلت عقلی معلوم توان کرد آنست که امیر المومنین در آن زمان بخانه
 خویش نزوی بود که تصریح آنجناب در روایات مسرود که از صدمه و قات شریف و متعلقانش از مام
 فاطمه زهرا در بچانین خواجه هر دو سر از دست برگشته و البته خانه فاطمی دولت سلری و یو دین و مکران
 برای استشاره بحکم سابق جمع میشدند و جناب سیده بعد از تهدید فاروقی مانع شد و فرمود که برای خود
 رجوع کنید و از من مشوره بکنید و کار خیر حاجت هیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الکوک ملوک لکلام
 و زبانی عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بفرمان شریف و رهبران وقت بجا آوردند ورنه لازم آید که امیر
 مانند آنی در خانه قدم نهاده و خصوصاً بطور این ایسائل مخجل و عار زایل و ما را محالی نیست که از صفت
 عدم و ینفاق باشد و بقصد قلبی نباشد و فعل خوارج این بزرگان خلافت چنان بود که ظن المنافقین
 و بتقریر دیگر میگویم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقول مجتهد ستاد رئیس اهل نفاق تا بسوی صدیق
 رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا با گمراه و انشانی باطلی
 زیرا که سعد بن خنک خلافت بود و بادی اگر اهل بوقع نیامد حال آنکه ریاست مدینه و شت و زمین بار
 بود متحقق الرضا و هو المطلوب بی شوق قلوب بوقع نیامد معاذ الله و اطلاع بدین عنوان از خبر اسکا
 بردن است کمالاً یخفی بی ازین روایت پی توان بردن که بیعت جناب امیر در زندگی جناب سیده
 بود بلکه بحکم حضرت فاطمه زهرا و امیر وقت مرض جناب سیده نیز همراه شخین ماند برای ادای کفالت
 و کالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جهانده متشعین کما یبغی برگشت و هیچ فاطمه
 بروایات فریقین و در مخصوص باقی نماند و فارغ عظمی رفقا را طعن فدک که در حق الیقین و غیر آن
 و ایه عظمی و مصیبت کبری قرار دادند صورت است و با عترت ابن مبین بحرانی رئیس اهل رفق و عتقا

خطب علمای شیعه کمال و ضووح پیوست و نیز حجتی بالغه آلمی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجماع
قطعی بر بیعت حدیثی اکبر و زندگی جناب سیده فاطمه زهرا حاصل شده بود که بعد جناب سید الشهدا صلوات
مستشعین دو ماهه و موافقت در دنیا ماند و تطبیق بدت بیعت مرتضوی و رفع اختلافات مرویات قبل ازین
بطور محذومین تجویرین وجود در منتفی نیز دانستی و هم ازین کتاب پس حاجت عاده نیست قوله جمال الدین
محدث در روضه الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند از قول او انصاف را محبت باید خواست
و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که از ان و واضح میشود که استدلال بروایتی باشد که از ثقات چهار
و سببش را باب تنقید قبول کنند پس وی خود در گریبان ندلولش که مرایا و توافر اموش نشان بد که آن
جماعت مورخین بکنند و سید این روایت یکجا میکش و میرکی از روایت را نام برده چون انیر اصل اطمینان
نکر وی عاده قول تو ما را کافی است که روایت پر قسم در کتب فریقین آمده و روایت لایق استدلال نشان
و این اختلاف تست یانه و بعد از تذکره کجا دلیل تو قائم تواند شد ریج چون بنویسم باید که با خبر باشد
یا اقلی الکتاب اما آنچه نقل از فاروق درین روایت آورده اند بظاہر مخالف متانت فاروق است
که سخن از اسمان و جواب از لسان که خود عقلا انرا بدیهه نمی پسندند که مرث تیر با نش سخن گوید که کافی است
و همچنین افاده نماید یا اینهمه و محمل دارد یعنی مراد قید دیدن است یا بی تکلفی جدا گشته است که خداوند
تعالی تمام مرجع مومنین گردانیده بدین شرکت تو درین امور چگونه انتظام و بند و بست تو انیم که در حشر
تو تجرید اختیار کنی و گوشه گیر کنی ترا نمیکند ازیم چنانچه بدلول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر محمد بن حسین
در مشاہیر بیانش کرده و بنده کنا یگار شمر سار اگر در آن محفل مقدس می بود چون از انار این روایت
داست شما که ان چنان بد ما غم میرسد که یقینا بر تصرف مضحکین که امامیه باشد مسائل سبب اعراض
میکردم که اگر انرا ما چنین میفرمایند چنانچه معمول شیعیانست جوابش نیست باید که اول ایشان نقیصا
خویش را از بار این اشکال سبک و دش گردانیدن و در نه این بنده کنا یگار شمر سار را چه یار که با مری دین
و ایمان خویش اراده همزبانی کند که چون در عالم خواب عرض کردم یا امیر المومنین از دیو بار امیدوارم که با
شریف رس کتم تا انش و فرخ مرا نرسد پس آن جناب برخاست و مراب بنده مقدس شد تا سینه کترین بپسند
شریف پیوست و این ناخیر دوست خود را به پشت مبارکش گردانید تا از ان روز در جبهه جل اشکالات بمن
حاصل شد و خلاصه تقریر آنکه جناب مشکل کشا بعد استماع قصه شقیفه بنی ساعده فرموده بود که ایشان
از چه راه طالع خلافت گشته حال آنکه حضرت در حق ایشان فرموده و کسیکه والی است فهو و حقوق انصار را
بیش نظر دارد و احسان کند لبسوی محسنین و در گز دار مسکینین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
و از آنجاکه در تصانیف صفار و یحیای الا نوار مجلسی از آغاز تا انجام وصیتهای حسان در باره این مطلب هرین
خلوة و جوده و قی و پیر سرفته و در اصول کافی گامینا قریب و فاق شریف مروی گشته که مهاجرین انصار را

بپایان طلبید و بر سر نیز فرمود که از دالی است شیخ محمد مگر علی حسان بنمود و قصه صاحب خلافت را چنین بیان کرد
 و در وصیت چگونگی جمع تواند شد و انصاف باید کرد که آن دالی و کارسان است فرمود و غیاز صدیق نیست که حقیر
 بشارت خلافت او با خلافت فاروقی با اعمام المومنین و بیان فرمود که کافی جمیع البیان و در کتب شیعه است
 معنوی رسید که تقدیر بر سر است زینب از بیج مزی نال نشود و قبل ازین هم محمل منبطل معلوم کردی که عظیم
 امامیه و کتب کلامیه مسمو که در آنکه زینب را جایز نیست بلکه محال است که مرسل مخالفت با مرسل نماید کمالا شکر
 علی بن ابی طالب را تا لیفات کلمی و غیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه و غیره مذکور است و دشمنی
 او نسبت با صحاب کرام حیان است که بعد از دیدن در قی از تا لیفاتش آدمی در ترفض او متروک نمیشود
 بلکه در هر قدم بر او پشت کند کلام ابو عبیده بر طوری گجته آلمی مذکور شد که کسی تواند بران عبادی انشاء
 بکره خواهر بران رجوع کند اطراف آنکه آنچه حضرت حکم حدیث اصول کافی از دالی است کمال جود و درخواست
 زینب را بر اصول رفته از جناب امیر صورت نه بستن در مقصود برای ایشان چگونه کشاد و شد و من بعد
 حیرتم که هرگاه اساس حجت حضرات ائمه طاهرین بر تقیه است و آنتم تا وفات خلیفه اول امامیه که اعرفت
 مرا را پس صفت بیعت خود دلالت کرد که فقط برای حفظ جان و ناموس است و یروا گناشتیم و نبص نبوی
 که تقیه سپرمو من است مانند سفیده صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است پس
 تقیه بعد از قتل جناب سید و بهنگ ناموس الی غیر ذلک یعنی چه که فاذا بلغ الیم فلا یایا این مسئله ضروری
 هم از خاطر بد رفت تا بعد از سوختن دولت سر و قبل مذکور میاد آملاین امور از حاشیه تجویز نتوان کرد و گفت
 از ائمه منزهین از سهو و نسیان و عمد تقیه ای از عمر فارغ خطی معلوم که روی بر روی هزاران ملائکه مقربین حکم
 سید الشهدا نوشتند بالا تر بود که این بر بار منقوص شد و آن تا وفات محکم و مرصوص ماند تا معتبر و یا اولی
 لا لباب محال قبول نبولاء النصاب و از نول شهن سعد انصاری عیان شد که رفته مثل قدوه سلف امامیه
 سلیم بن قیس هلمی داد افراد و ندایانیکه ثابت کردند که جناب امیر و حضرت زهر العابد فرزند حضرت سید انبیا
 و در برابر برای فوج کشی کردند و رنه بالسی فرمودن از خدا تبرش که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شما را
 اختیار نساخته و از بر ایشان کوئی دست برنداشته و هر چه صدیق برای همت و فکر و غور نمودن فرموده
 مقتضای کمال رفت و صدق صفا بود چنانچه اگر کتاب نهج البلاغت هم ظاهر و باهر است و این روایت دلالت
 بر خلافت ما تقرر عند القریقین دارد یعنی بیعت فرمودن و در وایره معلوم دخیل شدن یکسوی کوشه که زینبی را
 ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و تفریق خود درج کردن یا و از سلفه تصنیف و تالیف
 مید پذیر توان گفت که شفاعت و خرافت مجتهدین از ان ظاهر است و از آنجا که نفس بیعت جناب مرتضوی
 نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جایز بیعت آنجناب قائل است و لیکن بعد از رضای پس معلوم شد که بپای
 تامل و تفکر و استشاح فکر جناب امیر خانی ازین روایت هم بیعت رسید پس فکر جناب امیر چنین نتیجه داد که ابو بکر

صدیق مستحق این منصب است بعشق باید کرد و شکر محامی مینی باید شد و مگوشت گزینی و ترک تجرید بنجین مینی
 ثواب رفیع درجات نیست این فاستن جناب شیر برای ملاحظه نشیبت فرار و حصول اطمینان در استحقاق مذکور
 بودند از برای انکار و اعراض کمالا بخفی این محبت یافتن با دوستی است که شستن دلیل بر رضا باشد اگر او دوستید
 روایات بسیار است عند اهل الاخبار و امر عقلی تر بود چنان معنی است که بصیحت صدیق بعد از فکر و خور بود و حصول
 اطمینان در استحقاق و اگر بدون ترتیب مورد و فتنه بودی شاید احتمال این اتفاق راه یافتی که از راه اخبار و اگر به وقوع افتد
 به تحقیق و قیاس و الحکمه از روایت فارسیه انیم ظاهر است که علی مرتضی را محبت دادند تا بمحبت سوسی اوله و ملاحظه شود
 فکر و انجمن متفق شده بصیحت چنانچه عملین دشمنان عقل و دین خیال بدان بستند که سه مردان در مکتب و در
 معاذ الله رفتی و در تشکر مصرح بود و شود سبب خیر که خدا خواهد و حال کتاب است و سیاست و وجه
 اشتباه و در آن که در آغاز مشتعل است بر مریح اصحاب قبل ازین چنانچه باید که ازارش یافته و آثار و قراین بلکه دلائل
 رفیع بران یافته خصوصاً انیم یعنی که اور وایات انواع ظلم را بر جناب سیده معتبر و صحیح پیشه و مطر و دمناسنه که
 برین تقدیر از دین ایمان و شمر و حیامی امام الایمه دقیقه باقی نمی ماند که حضرت اصبه مطهره خود را امانت سپارد
 و حضرت مرتضی نیز بحالش دارد و شیخ حلی و دانشا لش فرمایند که از اصحاب درین باب و کسی که بر ذمه او جواب
 تر باشد و او مالک امور ارض سما باشد با و التفاتی نکنند و حق نیست که تبعیین پیور و ابا این موردی کار بلکه بر قیاس
 قلت و محارت با این بیت مطهرین باز کرد و ایشان بار و بار مناسبت آن بود که اول تا بدو و رجوع یا انصاف ثابت
 میکردند و تنس و ارجحان این روایت را می نوشتند انصاف عقل کجا بود و تا محبت بران عمل می نمود و با انیم
 تا خرافت مجتهدین و مقتدین از ان پدید است زیرا که کتاب تشدید نیز دال بر است که جناب امیر و خلافت خویش
 هم تقییه و پیروی مقتدین میکرد و علم الهامی و خیر و ازین جهت خلافت انجنابا یعنی قرار دادند فاقد المجهت
 من المهر و وقت تحت المیزان و العجب که سابق ازین دین مجلدیم بار بار برگزیده که شجین عدل داد و کرد و بر همه
 کس مکر برین و اکنون چنین نمیم جو کرد و در حدیث عمدا و معنی حصر که انما کان العالمین بالجو رعیا و بالانسان لیس توان
 بر اصل اصول اهل تربیات که هر چه کرد و شجین عین جو بود و مقلد ایشان کاس ظلم و جور نپسید تا دم وفات همه صحاب
 بسبب آنکه شجین تبعیین سنت سینه نبویه بودند علیه آلاف سلام و التجهت تهناسی انیم یعنی داشتند که خلفای متکبر
 بر روش شان بروند و نظام بلاد چنانچه باید و ترقی دین دران باشد بعمل آرند اما این عمل کو که داده خروج در سر
 داشت بجز این که استعداد او ظاهر شد و شکایت من از علما سی رفقه برین جهت است که در اصول و فتنه خارج
 می ستانید و نوعی ازین شکایت پیش ازین ماکور شده و ازین روایت معلوم میشود که تقییه در سبب
 جناب مرتضوی بخود و مجتهد قایل تقییه است که انحراف و در اصل علیه کتاب الحسن المرحوم ایضا و در کجا خیال
 انیم یعنی است که خود کردند که در روایت است و یا نیست یا نیست و در کجا است و در لایت پس منکران را فتنه
 و ماضی و قاری است که کسی از این سنت گفتگو و اما در تها و نیست که تقییه تعلیق دارد و کجا انیم و در فتنی را فتنه

از آن مادم که و کتب دینیّه شان از راه افتخار و بیان فضائل چنان مرخص است که جناب مرتضوی مادم
وفات ایمان را ظاهر فرمود و در همیشه کفر را اظهار فرمود و تا بدیده اعلی رسید و بخلاف دیگران از خواجه
و نواصب که در خصوص چنین برزده کوی نمیکند و الحاح شد که اهل حق بنیاده را پشت پا زد و براه مستقیم
و بر عقیده پاک و صاف ایستادند میگردد و در مقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد از ذکر و است
تقریب تائید میفرمایند که از روایت اولی پس ظاهر است ولی بر دند که کتاب از آن بنیاد است که در
رفض او بر هیچ و تردیدی نیست که اکثر ائمه و تپول قاضی شوشتی و ایشان انقیالات قول و قبول و هر
برابر است و شخص مذکور که مادیست او سمت ظهور یافت البته از غالیان و رباب شیخین مکررین بود چون فضیه
در حق امیرالمومنین خاتم الخلفاء الرشیدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و لیکن روایت مذکور خلاف جماع
شعیه است که کاهی انجناب اظهار ایمان نکرده و حق را همیشه پوشیده حتی قول علم الرودی و از آن تحقیق و چه محال
داشتند که بسبب چنین فرمایند و بر طایفه و تفسیر بدرد و نیز جناب مجتهد و باره روایت دیگری نویسد
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق حال آنکه قید فیما استطاعت در آن موجود است و ممکنا
نیست میدانند که نیست تکلیف خدا الا الاطلاق قال الله تعالی فالتقوا الله فاستطعتموه و در مقام نفاذ انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بل یزید بن عتبان و بنی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق توبه
گفت که لا یخفی فیما یجب بعضی نقل کرده اند قوله و نامه های مال المومنین سخنرا قول این تفسیر هم
از قبیل خرافات زیرا که معاویه که هزار تفریر کند و صورت شوریدگی نظر بحصول ملک و کامرانی برای لشکر امیر
المومنین بهر سان اهل سنت بر خطای ایشان و صواب رای جهان برای خاتم الخلفاء اجماع دارند و هیچ مزی ازین
اعتقاد و از جامی خود نمی جنبند و جناب امیر را از نمیخی که سبب بلوی بر روی النورین شدند و موجب قتل و
گرویدند پاک و صاف میدانند و صادق و رشید در اقوال و افعال می فهمند که قاتلین او را لعن میفرمود
و در بعضی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده شوم و قسم خورم
که نه کشم نه شریک قاتلین کشم چنانچه در شرح نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره از فریقین تفصیل
و مفصل است و بیان اثر خباثت و اگر انجناب اعانت او نفرمودی نوبت بلوی بدان افتد و نکشید
بلکه قبل ازین کشیده می پس اهل سنت تحقیق جناب امیر المومنین نصب العین است بعد ازین بنصوص
صریحی مکنده بخیری از نوع تمتمها التقانی نیست پس اخفای آن برای رفضه بهتر از اظهار است و خود تو
در ضمن حکایت کوش دارد این امر چنان نیست که آشکار نباشد شبهات معاویه و قوم او بر ملا بود که جناب
امیر را در چنان اندیشه و هنوز قصاص نمیکرد و بتدارک مافات نمی برد و ازین چه معنی دارد که چون او
برای فضیلت اهل بلوی میرفت متفرق میشدند و چه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه او
و هر گاه از قاتل بر سیدند فرمود مسئله الله و اما معاین امر و مانند آن را موجب یقین و نهتن حال آنکه احتمال

دارد بلکه این معنی متعین است که مرا هم روزی در پیش است یعنی مثل عثمان شهید خواهد شد نه آنکه من قاتل اویم
و سابق دانستی که جناب امیر سخن میگردد بر قاتلانش در سبیل باشد یا جیل و هر که در کتب فریقین نظر کرده میداند
که محدثین این روایات را از محمد بن حنیفه و دیگران ازین و دوستان روایت کرده اند ولیکن انیمه مشکلمایر
علمای روضه متوجه است که حیایه علمای شان آنجناب اقاتل عثمان گفته اند و این اباحت را در ابطال الباطل
باید دید و حیرانی قاضی ظل بوق را در احتیاق الحق نمیران عقل باید بنجید و قس غایبه جماعه آخری که اگر سراسر
کلمه پوشیده ایامی شان بر بنده می ماند و بالعکس صاف صاف نمیگویند و از یکدست خویش با نمی آیند کلام را
محیط میگردد و اینها که شنیدی البته بعد از آنست که مجتهد سندانین فقرات و مرویات بنمایند و از در نقد
و تحقیق بدید ورنه بسیاری از روایات مطروحه در کتب فریقین بقولش مندرج گشت که کما عرفت مراراً پس اهل
اسلام را شاید بشنیدین هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کین اند و اهل دخل و شغاب گوش
نشین و هر وقت اراده خو بخواری دارند و مکالمه از ضروریات مذہب می انگارند و من همه چیزم که هرگاه علما
روضه با طهار قاضی شو مشرعی کتابها نوشتند در روضه خویش و این نوع امور لعل در دنیا اینها بر ساختن
تا آنکه نام امیر شام یا جناب مرتضوی تا مقدور دروغ تواند کرد و لا حول و لا قوة الا بالله صاحب فهم و دانش را
باید و مثل این اباحت بهنج البلاغه متوجه گردیدین و عبارت لعل بلا و فلان اقام السنة و ازال البیعة
بند و سوله لغور دیدن که بر اصول روضه نیز می شنید بخلاف مقابل آن که اگر افضی قدران دانند بنی
انرا نمی گزیند و قس علی بذ اعیالات اخر و مناقب دیگر و از جمله اول باید و بکتایب اند آوردن و با جادیت بردن
و مناقب این بزرگان در آن دیدن که در ترویج امور دینی و هجرت از اطمان و بیریدین از برادران خویشان
برای رفاقت خاتم پیغمبر آن چه کوششها کردند و حق تعالی این نیاکا را اقامت منبوح ینکان گردانید
و بالاخر عاید مفسرین شیعہ دست و پا و کم کرده و این مضامین را در تفاسیر خویش آوردند کما عرفت
سابقاً بعد ازین بجزیری چند که در جواب جناب امیر المومنین ترتیب دادند از تفصیای شریطیه و غیره امری منصوص
نمست که بدرجه صحت رسد و تحقق گردد و مدار ادعان و ایتقان بران باشد پس با وجود بافتن مهلت غور
و تامل از طرف صدیق و رجوع ببعثتش در ضا و غیبت عدم مدت حقوق و قود و خیال نمی آید اما آنچه از نهج البلاغه
بطور مذکور که البای آورده پس اولش شکایت از بنی هاشم باشد که مجتهد ایشان را از اهل و فایده خلاص گشته
که مثل نفس سولخ اینداشته بود زیرا که ایشان نفس جناب امیر بودند و آنجناب نفس حضرت بشیر و نیز
و نفس النفس نفس پس کسی از ایشان چنین نماد که در دنیاات بر او اعتقاد می توان کرد و چیزی در مذہب
و ملت از او توان گرفت با وجودیکه نفس نفس امیر المومنین بودند و سید این باب حصول این نوعی الاقبای
آنکه حضرت سول مقبول مقام است بلا فصل از جناب اخبر نمودن که حرف اولش ان نیست که اگر نفس بکنم همه
است هرگز نشود و سخن البیست سدر ساله بر باد کرد و کسی معین آنجناب نبود و همه داد و بیوفای دادند

و اگر مراد از ایشان آل عباس است پس البته چنانچه منتی بر وقوع نیامد و مگر یادگاری و قتی را که چون کشتن فیلیه
 صاحب دایمیت روز دوازده و امیر المومنین حضرت فاطمه را برین خوشی ساخته در پناهنش ایستاد و تا آنکه صد بار
 از صاحب برین انصاف در آن کتاب مقاومت نیامد و در عین کشتن فاطمه بر زمین می افتاد و در زمین
 در طفل بودند و چنانچه میگردید و این میدان هماری و معرکه آرای را سابقا از کتب معتبره نسخه چنانچه باید در
 و دانستی پس شجاعت و شجاعت فاطمه را بر ابراهیم حفظ و میراست جناب میر علی با حیات خلکو و مقام محمود
 حدی نبود و هرگاه بر جناب سیده معنای شریفه افتاد تا آنکه تا زیاده از روز و بار و می مبارک را شکستند
 حضرت امیر بر اصول بن دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین شد اسلحه اخوانیت الیه حسین فتنه
 کالجایستی بیچاره را از غریب که هر چه بخت کند بگوید موجب تصفیح و تقبیح این بیعت زیاد و ترس شود و غارت
 یا اولی الامر و از آنجا که مولی مجتهدین جابجا در تالیفات همین است که در امثالین اشکالات
 حلال مشکلات را یا دیفر بایند ما این الحدید نشستی بان شود و مثل حصار سنگین و دیوار آهین جایل گرد
 لاجرم ضرورت اقتاد و بقالات او ادعایتن صبر و دانش دست نشین را از گردن برادر مطابق نصرت
 اقامی ایشان مجلسی موقوف لیقین از اساطیر علمای اهل سنت بوده مگر در آنکه الله و الله و الله و الله
 الماکرین و آدمی بسا خیر یا وقت یا مس بزرگان مع آرد و متکلم را باید که وقت مناظره هوش
 و خواست در قاب و داشته باشد قدما می رفند و قتی که بر دو کاسه افشند و ترک تجارت گرفتند
 و قوت عیار در هم و دینار از شیطان الطاق حراف مشهور فی الافاق مسلوب شد از بر دس
 ناصیت و خارجیت و تکفیر جناب مرقضو العیاد و بالتدبیر و ندا می بیدار یاش و سر از خواب
 ترکوش بر آرد که هنوز تو به بارست و العجب که جناب میر با وجود کثرت نبی یا شرم و فزاید شجاعت و هوش
 و علوم لدنیجه و نصب محمود نوری بن بدیه بنفذه و بجای اس را علی ماسی الاصول نیافت که در آنوقت
 و ادعایت بدین چنانچه از کاسه بوضوح میرسد که امام صادق بر اجماع رسید و جناب میر بدینانهم محتاج نبود
 چه رسد که او را عدد عشره کماله کفایت میکرد و کما شریحاً بلکه تن و تها و هم طلاع الارض کما و لیکن قاضی طلبی
 و معاینه در مجامع المومنین چنانچه میر از شیعیان مخلص و معین صاحب در دروین بعد ازین هر که
 عقل سر سر می دارد و میباید که واضعین ایاد نمایند که تلاوت آیت اول لا انسلم که مفید بدعاستد بود
 العلم و هو العباس المظفر من الاقناس فانه العلم بفضل البنو سے صلی الله علیه و آله و سلم صفوا بیه
 و از مناقب او حرفی در مقتل جناب سید الشهدا نیست و ادعایت شیخ المفید از بهرام کشیش را درون الرشید
 کرد و نش میزد و قصه بسیار لطیف است یعنی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علی عباس بنی هاشم
 ایما الناس اهل حطوفی فی عمی العباس من فاده و قاده و ادنی دمن اذ اذ قد افانی لعن الله من اذ غی العباس
 او ظلمه او ظلم اهل بیت آیت دوم یعنی ان اولی الناس بشبه بر پامی خود و دست یعنی کسی که ان ظاهر علی را

که بجهت نذران و آنکه بقرین نوشت پایمال کند و امانت سیال المصلحت را بدست جنایان سپارد و بجهت
 کفر و ارتداد و آخرت و وفات چیزی از ایمان بطور نیاید و مانند خائیان در وقت غصب حق سید
 مسافر عالمیان نگردد و او چگونه و این القاب سرادار تیر طاعت تواند بود و افضی الکلام و اسلام است
 چه جای علی میان و امامت و دعوی حق خود بعد نوشتن فقره دعوی دیگر چه گفته آید که در تنفیضش قفل سکوت
 بر زبان قلم زده اند و این نیز از اشیاء در دست استغفار نکردی من الذنوب کما و اتوب الیه جعفر امام
 ایام ترک چنین امور گذشته بود که او را کذاب لقب دادند و پیوند او را بر قیاسه پاک پاک بریدند و حال
 دعوی امام است بعد از سفارش و وصیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در حق اهل بیت و خصوصاً که بخواهد
 معنوی در کتب قوم رسیده که معرفت مرار از یاد و تر از دعوی انصار شد که انباشت اخبار و اشیاء و تین بود
 که زینهار مهاجرین از مکتب وفات فارغ نخواهند شد و کفار مسلمان خواهند گردید و شایسته اند و بجهت و حجت
 دینی مشغول گردند و این غیر قریب برگزیده در غمتی الکلام حاجتی با عا و دندار و یعنی انصار آنچه در احوال
 خاص بر زبان آوردند مصلحت دینی مقتضی آن بود و رفت و گذشت بخلاف مقالات امام امامیه
 از بعیت صدیق که مخالف مصلحت و بی قواعد اسلام میکنند پس دعوی اهل سنت و دعوی انصار علیه
 خلافت معین شد بیکدورت و خبر برای ان مهاجرین که حضرت ایشان را بر عذر قیاس هم قمر و گفته که چون
 خبر در عرب برارند و نسبت بواجبین در ابناء و قد مثل من با شید و در فرستادن لشکر اسلام سعی
 وافر تقدیر رسانید و احسان و حسن سلوک با اهل بیت و قبل ازین اشیاء خلاف شأن
 روز خندق با اهل اسلام عموماً رسانید باز اموال المومنین را خصوصاً فقین الصدیق بالحق و الحقیق
 علی التوفیق بعد ازین آنچه از عبارات بنام نامی شیرین در آن نشاء و مردان اراد و در اخبار خط امول و خط و اشیاء
 و نظر با حدیث حضرت سرور کائنات بلکه نفوس آل بیتا مانند ابوالهنا و خوار و اوقات نهج السلام پذیر است و در
 مباحث کلامیه مثل بر نقش نمودار و خلافت و در مقدمه حسن و حال و انصاف و آن که گویند امامان است صاحب
 من پس که معاویه را حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشاند که اول حضرت آدم ابوالاباب بود و احوال و احوال و در دست
 برین بردوام الامات بهر ارباب جلیل فاطمه حسد که نام در در ابرو او خود در رب العالمین بدین انداخت پس من
 ایشان را هم بزم قول اجماع و حقیقت سرزنش نمود بعد از سیام نیز من تو به نیست اگر تو یار و داری انصاف را صاحب
 و تحقیق کردن و پدرم روضه رضوان بدو کندم بفرموده تا خلف با شتم اگر من بجوی نفر و شتم و متوسم نشود که این
 از حضرت امام متناهی است آنرا که بر اعدا و شیعه این امام را و احوال و امیر المومنین بدون شنیدن ابایی که از
 بیان کرده اند پس لای محاله علم ایشان بجناب میرسد و بهر مصلحت اگر امام متناهی من معبود علی اصحاب شنیدند چنانچه
 از امور و حضرت امام رضا در کتاب خود از دیگران نوشته اند متناهی من علوم من بحضرت پیوسته و سلسله ایشان
 با جناب منتهی میشود و لا یریب فیه و علی ای تقابیر متبای اهل حق و یقین است بلکه بر تقدیر نیز است زیاد و درست

لهذا اسحاب میداشتند و الزام معادیه بیشتر در این بود و آنچه گفته که عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر
 برضای آنحضرت بر بیت خلفای ثلاثه دارد و فقیر را در آنچه نظر داشت یکی آنکه جناب امیر مومنین خادوم
 سادین متین رب العالمین داشته چنانچه بیخ بدایت و دلالت بر آن دارد و دیگر آنکه استشاره کرده که
 مناسب چیست که خود برای تسخیر و مقادیر شهر را بر ایران روم باشد که بفرستیم حضرت امیر فرمود این من قدا
 و خدا و عده فتح و ظفر این دین ارشاد فرمود چنانچه سابقا مفصل دانستی پس غنیمت از اهل نفاق کسی از
 سوسین تواند گفت که بعیت امیر برین معنی که برین خلفا خروج بکنیم و در اطاعت بگوئیم که از خوانین سب
 دولت است از ده دل نمود معاذ الله من ذلک پس مزید ثواب هم برای جناب مرتضوی این دشمنان
 در دست نجات راج بر دوزخ هیچ عاقل نمون کند که عمر خود درین طوفان بسر کند و بجز سیرت را که از سنن بر سلین
 بود و وثوبتش را بر بدین تقاسیم الله که پایانی ندارد و از دست دادند این اسلحه و اقا و مولای پیر و بقا
 نداشت نزد ما جوهر و تحکیم و بجوی نمی از و تکلیف که برای وینا فرمائش علمی پیش نظر گذاشت و بعد از حد
 پیرو از مکالمه شن برافتاد و دوم آنکه شارح مذکور چنانچه دانسته خدای عز و جل را وصیت کرده در آغاز
 کتاب خود که مختار گردانید مفصول را برای ماست بلا فصل براسه عباد و آن عین مصلحت بمجلس
 جناب امیر اگر اراضی مصلحت نباشد باید که خلاف از عین مصلحت دانند و ذلک بعید عن ذریات است و
 قول الله و تدابیر خلیفه ثانی الخ اقوال ملاک ما این قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده
 غیر ازین نیست که خواستند که جناب مرتضوی را بهیات خلافت مشغول سازند تا علی بن عقیلم و اندوه نمایند
 و بهشت اسیر بخوبی ترن وجود و اهتمام مہات دینی حسب عا بطور رسد که اومی مد کے الطبع است
 بے نقاد و انتشار کارش بر بنی آید با مخصوص مہات دینی و دنیوی خصوصاً در آن زبان که کلمه
 عظم در پیش است و جهاد با هزاران از بد معاشران واقع شد و در زلفشان و اشرفی از دین و اولاد
 دین باقی نمی ماند پس بعد از توکیل و تکفیل آنجناب بر عبیدہ امین است و در مقالات از تجرید دست
 و فرمود که عنقریب ایم و چنان نیستیم که وعده را بوقایر ما نم پس بعیت نمود و در مشا و رات امور مذکور
 داخل شد و بظاہر است که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر میدان و چنانچه قبل از آن ایچہ غنیم مطابق
 کتابست و الله یکدیگر من گشتاء الی حکایا مستقیق یعنی این بزرگان را صاف باطن می از کار و
 بعد از عذر و مشاق در قصه بر کرد و درت نفاق حمل میکنند از سب المر تقیس علی تفصیح شرح حق را
 دان منہ بر دغل پس بنیاد ما از صدق و صفا و اساس فضیلت سمعہ در با توفیق الله سنانا ذکر عبارت
 کتاب مسطور که از صاحب فتوحات است و طولانت و از لغات و محاورات عرب مملو و مشحون
 که شاید جناب مجتهد الزمان در فهم و ادراک معانی آن روزی چند از عیش و کامرانی محروم مانند
 پس نظر به تحفیف کردن محنت از ایشان که غالباً از غایت آن لعل می آرم ذکر کردم عاقل را در بیان

مجتهد الزمانی که در خصوص نوشته و نقش و نگار بلاغت و زبان بستانه و فکر در کل است میگوید که غیر
 دلالت صریح بر آنست که جناب امیر منکر از بیعت بودند پس صادقاً مدبر او مثل سایر عرب که حفظ
 و رعایت عنک اشیا از میرا که مجتهد الزمانی است آغازش را دیدند و بقضای سفاهت و نفاقیت اندیشه
 از اینجا پیش غفلت ثامه و وزیرین و کار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر میدادند و در جمیع امور که
 و دیوئی می تنظیم شود مثل دو کس که در امری گفتگو کنند و بلا واسطه یا بتوسط و با صلاح آرند و با
 هم دیگر پیوندند و حق شان چنین میتواند گفت اینهم باید تمام کرد و آخرتین مبارک بنده ایست پس از
 جناب مجتهد الزمانی چنین خرافت صد دریافت و او را هنوز خبری نیست گویند چندی از ارجاب که بر
 اینهای تیز رفتار سوار بودند بسوی قصبه که سی گذشتند و گفتیم که متواتر شنیده ایم که هوای آن اثر
 شدید در حاققت و سفاکت دارد و ما و آثار اجماع تائید کند پس ستار بار از سر بار داشتند و کابر قل
 عبور کردند کسی گفت اینجا حال است که برهنه بر بدن عجات گفتند مبادا درین دویدن و شمار بار از
 سر جدا شود گویند خندید و گفت اثر حاققت اینچنین ظاهر شد و هنوز نفهمیده که همیشه اسب را دوانیدند
 و سر برهنه بودند و از همین نوع است قول دیگرش که میگوید ترک محاربه و مقاتله آنحضرت یوم الدار و ترک
 نمودن نماز جنازه اے آخره سبحان الله جواب همه بدیانات رفعه بمشرح و بسط در کتب کلامیه خصوصاً
 تحفه اثنا عشریه مذکور و مشهور است مجتهد اگر مرد میدان بود و البته برای تکمیل مقام و تاسیس
 مرام مذکور آن پرداخته و بر دو نقض آن خود را سبکدوش ساخته و لیکن شاید بجایاش گذاشته باشد
 که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی مرقعه مقلد امام اعظم ابو حنیفه نوشته و در بهر ساینده
 این خدمت دین فرارش و دنیا خرگردد و استعداده چنان نداشته که در بر روی صاحب تحفه
 قلم بکشد و در میدان مناظره اش شباب و قمار پذیرد پس کوه الوند بر من خواهد افتاد و ازین
 دار و گیر مصیبت رهاست مشکست پس مناسب همین میناید که بدون چون چرا ازین و آد بگذرد
 و بنده میگویم که قطع نظر از آنچه گفتم در کتاب نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره ناچاری جناب مرتضی
 در مقاتله اهل بلوسه قائلین فی النورین مجددی مذکور است که آنها محیط و ایشان محاط باشند
 و آنها مالک و اینها مملوک گردانند یعنی اختیاری ندارند پس و چنین بے اختیاری این قیاسات
 را منتظم گردانیدن که از قوت مقاتله و محاربه و نماز جنازه معلوم شد که عثمان را غاصب میدانستند
 از عجایب است با جمله چون حال بے اختیاری مدخدر سیده بود و چنین تقریر با کردن به تفسیح خوش
 عند العقلا پرداختن است پس هر کس تواند دانست که چون از جناب سبب مدود سے این
 امور متردک ماند البته فعل انجناب مور و این قیل و قال نتواند بود و بخت شدت بلوی و ناچار
 این بزرگان خصوص جناب امیر المومنین و انگاه بهر مستطوری یعنی مملوک کے از نهج البلاغت قبل

زمین بمحله و منت مایه گزشت حاجت با عا و دندارد و با نیسی بی اختیار میا و آنچه در آنوقت از اسباب
 ارام صد و ریاضت در باره سامان اخروی فی التورین بر گرامت و خرق عادت حمل و روان
 پیاپی و فتن جناب امام حسین ع و رسیدن کر بلا و ارباب قوا ریح فوخته اند و صاحب تحفه هم نقل فرمود
 که فتنه عظمی بسد از قتل آورد و او که اهل بدوی هر کس را بی قابو کردند و سکند بنده منوره با اختیار
 خود نماند بلکه چون بدو حاشان بخواب فتنه پیر بین عوام و حکیم بن حرام و شورین محمد و چهرین
 مسلم و ابو جهم بن خذیفه بدره و سیار بن کرم و مانند ایشان بجا میا سه خود را آوردند و ستون
 شهیدان بعد از نماز جنازه و خون کردند و امام جنازه چهره کور بود و برجی از تابین نیز شریک شد و چون
 بصری و مالک جدا امام مالک و از روایت حافظ دمشقی و معروف کار جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 معلوم شد که روزیکه عثمان خواهر و نماز خواندند که در برابر ملائکه آسمان را و سه عرض کرد که پرسیدم
 عثمان عامه یا مردم عموگافرمود عثمان خاصه و بر اصول شیعه کماست فی مغرة الیسا و چون سنجیده
 از ملائکه بدو ن اجازت جناب امیر مینواند بر خود جنید نماز فرشتگان بجا میا جناب امیر مینواند
 محمدا لا یخفی و از اینجا که محمد الزمانی را قوت قدسیه حاصلست اطراف و جوانب را این بیچاره القادری
 منیف نماید و کلامش بر اصول انبیا قی یا بد پس حقیقتش نزد عقلای از درجه اعتبار ساقط میگردد
 و در مقامی جناب امیر اگر در نماز بر فرمی چند بگوید برسد برای اهل حق چه مضرت میدارد و از برای
 اهل باطل مقلدین معلوم بن معلوم شیطان حارثی که حال تقریرات عملی اش در نیمه قاعه اخیر نیز بخوبی منبوه
 دانستی چه مفید و آنچه جناب محمد الزمانی در باره سعد بن عباد و دماغ خود را سوخته و آتش کذب
 و افترا برافروخته و در حقیقت چنانست که حق تعالی بکتاب مجتهد خویش مد تخیل پیشوایان شر
 بیان فرموده متکلمی کثیر لیل الذی استی قذکارا فلما اذاعوا مکاحی که ذهب الله بنوعا و حصه
 فی کرمه فی ظلمات لا یبصر فی کرمه بیا نش بر بسیل جال آنکه رفته بر اصول موضوعه و علوم معروفه
 بنیان را در بسیاری از امور دخل داد و اند چنانچه بر مایه کتب نشان نمغنی نیست از انجمله باب
 فصل حضرت آدم علیه السلام که تحقیق نشان و گویند در اندراج سینه آدم بعضی از بنیان
 داخل شده اند از اینجا که قصه باطویل است مختصرش افشان میدهم که ابن بابویه صدوق و یار شهید
 خویش بن میدان اطمی کرده و در علل الشرائع اشکالات اصول خود را بطور مذکور اصل ساخته
 و از انجمله روزیکه فاروق پیام که خدای از بهر جناب ام کلثوم فرستاده جی با امر امام الانس و الحسن
 بصورت خواب هر مطهر حضرت امام حسین متمثل گشته حال آنکه اصول شان بر آن قرار گرفته که هیچ
 طاقت بران ندارد که تصور شیعه و خواب در آب تا به بیداری و ترتیب تارچه رسد و لیکن هر حال
 خود را انجن بد پیکر عروس در لباسا سه فخره و زیورهای فوخته آراسته بصیغه نکاح بر صدق

معلوم درآمد و متعجبان گشت و آیتین شد و زید بن عمر رقیه خواهرش را بید چنانچه حال ولادت
 از کتب فریقین یافته میشد و مگر فرق همین است که اهل حق صاف صاف نوشتند و رقیه و ادایام
 و ادایام دادند و بکار خود پرداخت و بزرگام حضرات الهی محفوظین و منع ساختند که چون ربانی
 شنیدند که سنیان در مناقب فاروق این وصلت و قرابت اعرفه کلام گردانیده اند که درست
 و تماشی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین دلیل شده بود که دختر نیک خرد خود را بهر دو و بدین عاریت
 زندگانی کند بلکه چه شمل شدالی آخر القصه و این حضرات علاج آن بدلت و خواری فرمود و پیچ
 صورت نه بست زیرا که این حقیقت را از سکنه مایند و مره ابامیه که داشتند بر محفوظین از حضرات الهی
 که خیر و جبهه ملائکه شب در و زبنا موسی ایشان آمد و رفت داشتند و تودهای پیرد بال ایشان که از ابدان
 نشان جدا شده بر زمین می افتاد جمع میشد چنانچه در کتب اصول و روایست پس تدارک آن بدلت
 و عاریت ملک چگونه شد و غرض که داد این سفاهت که سوین یک با دلا و امجا و شاه لولا که درست کردند
 بر مشرق حقیقی از که لقمان خرابا جمله چون حضرات حلال مشکلات و غولیات به تیر و پیر بلکه گمان
 فاروق را مر خوب و منجر ساختند بعد از این تا ساسی چند توسط آتش نجوس فرازدی البو کو مظهر
 و غیره گشتند بجان فاروق داخل شدند و آن جناب بجهت بر دندنا بسو گوازی در عدت
 نشانند خانچه در تهنید مام اعظم را فقه مردیست و منقولست و همچنین واقعات دیگر مستحق تهنید
 و جواد جناب میرا نشان در عالم تنها که تشریح و ضبط آنرا پایانی نیست اگر در واقع سعد بن عباد غور
 کرده شود واضح خواهد شد که توسط جن نجس کار سعد را تمام کردن گمان راز و نمودن نیز کار جنات
 پرت پیرست و پس کار دیگر کس که ملائکه و جن اچنان زیر فرمان خود و منجر ساخته بودند چنانچه عالم ملائکه را
 حتی که کسی را از آن مبارکش نمی تواند بود و جنیدین و کرد کاری گردید چنانچه رقیه این فایر را
 در مناقب مرصوبه به پایان رسانیدند و حقیقه این امر تقریبیست و درجه تحقیق نیست نهایت حقیقت
 و ایجاز در مجلس گشت بیایان رسید عمر پادشاهان در اول و حذف تواننده ایم و تقریب این امر
 عجب بی نظیر نظر باصول قوم بی پیر آنکه چون جناب میرم دعوی خلافت از زمین دار مدینه منوره
 شنیدند و دانستند که او چنانچه از کار از امامت حدیثی بنیاد از خلافت بلا فصل من نیز منکر است
 واقع غدیر را هم دیده و دانسته با شمال میسازد و مدعی این عهده برای نفس خویش است پس
 آنجناب بیاد تر بخوشید و بکسی از جنابان اشاره فرمود تا کارش بدیر تمام کرد که در اصول نماید
 سجدی کفرش منصوص است که براسه تقیم آن چنین مضمون را بعد توان رسانیدند که هر که غیر از دواز
 امام دعوی امامت نماید کافر است اگر چه باطل و علوسه محمدی باشد چنانچه از کافیه مکتوبه
 و تصنیف صدوقین و شیخین مثل رابعه الناز و دشمن است المختصر این تیر و تدبیر از عمل شیاطین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست و از مویات این معنی آنکه سید مرتضی صاف می
 گفته که او رجوع از دعوی خود کرده و افسوس که محبت نه سنتی را دیده و ندانستند این مبلدات نمود
 طرفه تر آنکه حدیث الامامین قریش را که انسابیالی بنیامند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حال آنکه
 در آنوقت کلام صدیق متوجه بانصار بود و کسی از ان انصار نگفت که برین حدیث اعتماد توان کرد
 پس حدیث لائق جرح و فسخ نبود معذک انچه شیخ در شرح المستلح نیز موجود است و در ترجمه ایست
 که خود از تصحیح محمد در نقل حدیث اثنا عشریه امیر صمیمه روایا است کلام من قریش پس چون آنکه مخصوص
 شدند در دوازده پس البته در محبت آن که از قریش اند کلامی نماید که لایق این بحث در سابق
 گذشته معلوم نیست که دیده و دانسته این شتالغ از وی بعد و رمی آید یا آنکه در وقت تعذیف هم
 ریش در دست دیگری دارد و اعاده این مباحث را موجب اطناب است و در تطویل گردید و پیش
 این چند مرتبه آنکه در کما بین کما بین سبی بر سر گین در تحقیق ام بجای آنکه سنی قبول این را نشد
 تواند گفت که چنانچه صدیق به بیان این حدیث دعوی انصار بحال ردی و آسانی از ارجح بیان
 انداخته و قضایات سبق از میدان مناظره در بر بوده بخیکه کسی را مجال انکار نمانده جناب انصاف
 نیز در ابلاغت داده که چون حضرت پیغمبر بگذر و در قبلی از وفات فرموده که واسطه است را
 باید بر انصار من رحمت و شفقت بفرمایم رسانیدن و محبت این احسان کردن و ارسطوگین تجاوزه نمود
 و گنگشتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفور دمی ولیکن
 فرق نیست که این تقریر بعد از ملاحظه و معیتهای شریف در باره حسن سلوک احسان پس
 اطمینان طاهرین منقلب بخلاف تقریر صدیق که لایح که العواصف و لایزاله العواصف واجب
 که بحسن کبرایع محمد الزمانی را اینم یادمانند که بعد از صد در پنین گفتش رید از سعد بن عباد
 لائق رحم و عطوفت مانند ظاهر فداری او بدین الفاظ نمودن مفاد انکه بر اجدیل رخصه خبر ازنا
 باطنی میدهند با معنی که چون جد علمای محمد نیز مدعی امانت خویش گردید و در پی آن که حق برادر را
 خود را ندارد و مکان اقامت را نیز خصص کرد و مستعد بچنگ و پرخاش شد و جناب محمد از رحمت
 اند کور در شد و طر فداری ادا افتادند و بعضی کذاب مزین حم و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
 تو اب یاد کردند پس این بزرگ را نیز بر همان طور محل شفقت و عطوفت گردانید و یادمانند که لازم آمد در
 هر دو مقام ناصبیت و ذلک هو الخسعی ان المبین و مویا معنی است انچه مفسرین و متکلمین پیغمبر
 مثل این بخش یعنی شیخ حلی او را با موری یاد کرده که از ان واضح میگردد که او برادر عبد الله بن ابی
 صلو است یعنی رئیس المنافقین برائی نفیس قرار کرد که حقتالی براسه نشان انصار حسن کتاب
 نمود آرد که برای چنین بر یاد کرده بهر حال طر فداری سعد بن عباد او را در دایره تشیع بدر آورد

و تائید بسور داخل نمود و هم لا بشعرون بعد ازین اگر جناب مجتهد عقل رسا فکر فرمایید داشتند
 ان وصاف را برای جناب میسر در مقابل این عباد و میسرند که کسی آن را اهل سنت کلامی نگوید و لیکن
 بقول حافظ در جوابات میسر سید که به شیار کجا است اگر مراد از امامت جناب امیر خلافت بلا فصل است
 این از حدیثات ابن سباست اهل سنت آنرا باور کردند و مهاجرین و انصار کی راضی شدند و هیچ آیتی بود
 دالالتی ندارد و آیتی که در آن شریک خلفا باشند نزد ما رفقه میگویند برای امام محمد است و او صاحب فضل
 بر جناب میسر نمی شود و حصول منافقین کمال الخیافه و در معنی شک نیست که اگر جناب امیر شریک همت نبوده
 و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بتعاون و تشارک است البته سخت مشکل می افتاد و پس از آنکه
 خود میگوید که ضرور بود البته ابو بکر صدیق ابو عبیده را بر روایات معلوم فرستاد و چنین تقریر را در میان
 آنکه قبول کردند بیعت و شریک و دخل بودن آنجناب در آن ضرور افتاد و با ارجح حالیه و منویات بتعاون
 حاضر شدند و در هر جبهه شریک گشتند و از آنجا که صاحب صواب نیز تصریح کرده و ثابت نموده رجوع سعادت
 البته نجو است خرق و تفرق و محرومی از ثواب رفت و گذشت و بتوفیق ایندی شریک این منویات شد
 و از فرستادن یقین است نیز آشکار شد که جناب امیر را زینهار در استحقاق صدیق و انحصار آن حد ذات خود
 کلامی نبود بعد ازین مجتهد بیندیشد که کلام مجتهد مصیب بی عبار است مگر قالیفات سید رضی را بهر زبانی
 که مثل این تقریر سخن تکیه است همچنین سائل فرین که مجتهد و اهل صلح آن شریک و نیست که این دلیل از آن
 نقل است خلفا عن سلف که در فالان مر قیل و قالی نگردد حالا و داعی مقتضی نقل بود و اولیس فلسفه
 طرفه ترا آنکه در این اوراق لفظ عدم رضا بهر جا دیده میشود و چنان دانم که این مقوله نیز مثل مقوله است
 که طوطی و شارک حکایت بنیامین و تحقیقش بی نمی بر ند یعنی حال آدمی مختلف است وقت تردد و حالت
 دیگر است و وقت اذعان و اطمینان حالت دیگر شعرا اگر در ویش بر حاله بماند
 سر دست از دواعی عالم بر نشاندند و فیکف در زبان طوق است معصایب و منقبت
 و بعد از غرور و تامل نهنگام فرصت چنانکه صدیق ملتبی داد و جناب امیر بهر سبب و خود در تلق افرو و دایم
 خود شریک همت شد و عین مصلحت دانست و اگر حالت دالمی معتبر نباشد و حالت او بر قرار ماند که نسبت
 آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نامند و راه و رسم توفیق از جهان بر نیز در پس از کان بعد اما میرا
 که سابقه در بیت پرست مشغول بودند و بشری خمر زنده و مستی میکرد و در فتنای مجین ایشان از غامی و اولیاد
 آمده بدست مدتها مبتلا گردیدند و اعتراف علمای نشان در کتب تنقید مثل سنه و زمره استاد میر و بهر حال
 چگونه مومنین باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقوله مذکور مانده طوطی از حقیقت حال بختبر بیابانند
 متوجه نشود که ایینه چگونه متغیر شوند که بر اسر ایشان کمال نقصان است زیرا که اصول کافی امام الخوین
 ایشان را ریاب که البته التوقیب دلالت بر آن دارد که بدو اعتقاد امام هم جاری و ساری بود

بر که خواهد بدان رجوع نماید پس میراث مومنین اگر شکایت بر او داشته تقیر کرد از آن حالت دائمی نمی بماند
چنین حالات از اطفال و مجانین صادر نیاید از مجتهدین دیده میشود و اینکار برین تقریر میباشد
دیگر است که صاحب فهم و ادراک بحیثیات آن پی میرود و اتفاقاً در تقریر مجتهد با وجود بدست مقدمات اگر
محبوب عیب لفظ عدم ظهور بنظر می آید و قبل ازین انکار دلیل اساسی بود که در سابق استیصال
آن چنانچه باید بوقوع آمد و بگذشت و بر حکیمان بطور رسد پس از چنین بقوات غیر از سوائی ادراچ خواهد
باشد بلکه بعد از وفوج متانت کلام محیب صبر جاز از لفظ مذکور بر کس می خندد و سه من آنچه شرط است
یا تو میگویم: تو خواه از سخنم بگذری و خواه ملال: و ذکر عبد الله بن سبا که در آن نامه محیب مذکور شد
پیرامون خاطرش صورت نمی بندد که بر تقریر (امام المتقین مجتهدین در کتاب فخر الله علی الامم و اولیها)
را و احداث کرده یعنی خلافت بلا فصل و بهتر است اصل بلکه خلاف عقل و قتل و بر مینویسد و او را سر
عرب نشسته است کمالا یعنی پس ذکرش برای آنست که باید دانست که جناب میران سطر و در باب آمده اند و آنست
آمدند خاکستر گردانید و محبت که تدبیر منبری فرموده بود که شهادت از آنجا بدست منصل خود بخوابد و از روی
دیگر میگردد نیت پس عیانست که در باب السبب احداث بر فضا و دعوی نبوت از برای ذلت خود او نیست از
برای امیر المومنین بسوخت و چیراغ هدایت قرار داد ایمان بنیر و خست پس چون میواقعه مجتهد از کتب
خود یا وحی آید و لش بران مظهر و میسوزد و در بر خیزد میخوابد و خست کند و لیکن عنان تامل از دستش میرود
و امر واقعی اینست که جناب امیر اگر مجتهد را میباید نیت او را پیشتر بشناسد پس از جهت تکفیر اصحاب و اعتدال
غلو میسوزد و لیکن با اینهمه و قتل لشکریات و احراق اهل محرمات انجناب بنعم مجتهد در خلافت خود
تقریر را کار می بست و فائده محیب ازین بیانات بر ظاهر است که مجتهد خفاش طینت از دیدن کشتن کشتن
و بریزاری که نسبت این سباطا هر میشود از مجتهدین مایه بران و ثوقی نماند که خوفایه نقته مرکب آن
میشوند و این نسبت ادلی است بداهت ادلی از نسبت آن جناب مرقنوی چنانچه از کلام مجتهد خود
عیان میشود و هم از اکابرند پیش که تقیه را انجناب میسر و در عین خلافتش نیز دروغ نازد پس بر
جد مجتهد امر را لغت کند مگر حال در و نشن عالم المسرف العلن میداند که فاعلمهم فکان فی ثقیل
الی بن یوم یلقون ناره و فحق ما کبرنا مجتهد الزمانی درین منقح از تشدید البانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست
قولی غلطی که الحاق قول در مواضع محرمه مذکور است و حل علیه بعض اصحاب فقال که قائل ستم
طانت قائل که یک اذاساک عن تولیه عمر علینا و قد نری غلطه فحق غنی نماند که در بعض روایت است
این تقریر واقع است باینکه طلحه این کلام از خلیفه اول گفته لیکن فاضل عسقلانی در نیتقام احوال
و ایام در نیتقام مناسب دیده و چنانکه بنابر نیتشان صحابه همه عدول مذالبت در غلطت خلیفه ثانی
اشتباهی نیست و مودیدان یعنی آن ایتیکه همین مفاضل در همین کتاب است که در کتب خلیفه ثانی در اول خطبه

که خوانده و فرموده بود اللهم انی فی ذلک غیثی وانی بخیل فسخن لی پس اگر مقتضای روایت اسمانی کما یجوز با یحرم
 چند تیر مرتبه هم کسی قند ابطالی که از عشره بیشتر بود یا معانی دیگر که خائل قول مذکور شده و نموده لفظ قبط
 غلطی بزرگان از میان تیر نماید بنا و فقره ایست که مستحق قیاب تواند شد زینور و عتاب کمالا یحیی علی اصحاب الاضیاء
 سینه لا عیاضه عنه سبحان الله محمد و الشرم نمی آید که شریک تالیف مباحث کلامیه بگز و قبل از وقتیکه بقیه
 کتاب آئینه حق فاران السیله ملا یحیی و مرز سفلی غافل فیض آبادی ابراهیم بر انگیزت و کتاب دین وقت
 نیامد و نه عبارت ششم از ششم اینهمه بلکه که را بی را به ان مشتق و مهارت صلاحتی که در میان شش و هفتاد و نه روزگار گشت
 تا از در سلطه نوشتن عبارت خارجی حاصل نشد و صاحب تحفه در حقیقت و معنی طعنار و نه بیایچه بطور نمود
 همراه در بخش در مقالات سابقه و انستی و درین رساله که چیزی نیست از چنانچه نیست احتیاط و بلا هم پیش آید که
 گویند آنش کم البته الطفال مکتب از شش و شش قافه قافه خوانند که در چون این کجاست لغزش است بدو سابق
 اشاره بدان کرده باطل مدحی پردارم و بطور لطیفه میگویم که فرستادن این است یعنی ابو سعید اسن
 الحراح شاید مشعر این نکته باشد که گفته اند در شتی و نرمی بحم در دست و جورگ زن که جراح مریم است
 معذرا گویند که این حضرت امیر احتمالات داشت تا معلوم نشود که از جهت علم استحقاق بالوید و دیگر و است
 که فرستادن ابو سعید و عیان شد که هرگز ازین جهت بود که کثرت میبست پس تبارک آن چنانچه باید بعمل آورد
 تا در محلات داخل شود و دانست که عم دین خوردن بهتر است و بسبب کثرت قیاب نه انما ک میبست فقر
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون باسی انصاف در میان باشد او کیست که غلطی از او بعد در نیاید
 باید و تیر و انصاف را با استعاره که فتن و داد عدل و انصاف داد آن که در فزیکه جناب سیده
 خطاهای درشت با عترت ملا یحیی علیه و سلم با جناب سیده او میا نمود و در میانند چنین حمیر و چون
 شده و مثل خائیان در خانه که نیت یا نه عصمت که از آیت تطییر میسرید و اخلاق عظیم که بفضله شرف حاصل
 شده بود و خلعتی او دیار حالا که از سهو انسان میفرمود بود و دیگر چه توانم گفت که اگر آنجا امیر نیز در چنین ایات بعد
 غیض و خلعت میبست و چنانچه در سقار و غسل خواستند که ریحان حضرت را تلخ کام کنند و تازیانه زنند و دست مرا
 کافی الاخلاق انما شرفه آنکه درین عبارت حاشا که چنین الفاظ در میان آید باشد هر که خواهد بکتاب کفر
 نیاید و بیاید که با کلام جناب سیده که معاذ الله تعالی و نبوت رسید چه رسد انی قسم اجماع نیز درین خبر ملاحظه کرد و با
 و حاجتی نماند که بار بار گویم ولیکن چه توانم که در طلبیاری استنباط نمی یلم پس باری میگویم که البته در مردم است
 فاروقی که برقی و فقی مدینه منوره بحکم تریف در دست او بود و ترساک بودند ولیکن جدا و نفس را بین
 که در مقدار توانی و فرستی اختیار فرمود که حکامی اسلام در حق او گفته و در شاهوار صدق و صدق و در او صدق
 سفند که چه منصف بزرگان بین بوده اند که باری درستان چنین بوده اند و تواضع کنند و شمشیر گزین
 نندیشاج بر میوه سر بر زمین و دما می اصحاب سیرت فاروقی را می ستودند الحمد لله که از اصول معتبر و شمس

دین و انصاف مثل اصول کلمتی نیز این مجاهدات نفساً و اتباع اخلاق رسول نیرسانی چنان است
 که هرگاه جناب سید و مولایم بر علیه النجاة اخذ تلابیب نوبت رسانند و فاروقی سفر و رواندخت
 و حرفی جز آن صد کتاب زبان نیاورد و قس علی هذا چون آن جناب میرزا زمان بنی با قسم تشریف و در پیش
 خطبه طیفه چنان اشافه فرمود که هیچ از بحر متی نبرغم رفقه دقیقه فرو نگذاشت مجلس بلبل کشید پس عقلی که
 مهاجرین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه و آله الصلوة و السلام با نشسته و فاروقی در پیش
 حاضر نشد و این ازین قبیل باشد که گویند در واقعه قرطاس تحمل که جناب میرزا حاضر نباشد چون تکبیر و تفتیح
 بر بعض وجود وطن مذکور باشد خواهد شد بالجمله حاضر بود و هیچ دقیقه برایش نماند و از انظار دقیقه از پیش
 و تدبیر باقی نماند بلکه شیعدهی من حیث الرام گفتم علی اثر علی در وضع و اختصار خطبه مذکور و در آن
 بر اصول فریقین هیچ ریختگی نیست کافی المستفی و اگر این خبریات را بر شمارم عمر بیان ساد و ذکر آثار و
 و عجب عجب آنکه جناب محمد جواب صدیق را نقل کردند و منجمی اجمال گذاشتند و بر عبارت فاضل علامه
 عسقلانی تاخته زدند و سری نمیدانند گویند که در تکلیف اجمال شد و این امر که است محبت جمل میگویم که تریزد دست
 جدا التبع ع ما را با این گنج غنیطین گمان بود و مقصود آن بود که حاصل آن نیز نقل کنند که یا بقیعنا فی آخر
 مؤمن اشراقی بود که از جناب صدیق و صفا صد دریافت یعنی آنچه بگشایم از اخلاق حمیده و انتظام حیات
 خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقیقتی عدل و داد دارد دست میدارد و ظلم و جور را بر وی با
 بحام شطرنج آثار الفاروقی تا آنکه از مهاجرین انصار است حقیقی حضرت سید ابی ارم صلی الله علیه و آله و سلم
 از رو داشتند که آنکه متاخرین بر آثار اقدام شصتین بزدند و این امور از متواتر است و باره از آن خبر در مقام
 سابقه کسبت و صوغ رسید و آنهم دلیل بر کمال ایمان امت مذکور است که هر که از آغاز تا انجام زیاده تر
 بر حضرت یا فتنه سیرت او را در خواستند و در دیادلی ذی النورین یا الوصف بود هرگاه از حال فاروقی
 و انصاف نباید در معنی بحث کردن لطافت و سرخی صدیق فطانت و خشونت فاروقی هر دو بجای خود بود که از
 تشبیهات این بزرگان مذکور در احادیث به نبوت رسیده و جایگاه ششاکت شصتین حضرت ابراهیم و نوح
 علیه السلام در معرفت آن آمد و مصنفین فریقین مذکور آن رطب للسان گفته اند این امور را در افادات
 بطرسی و کاشانی باید دید و قد و امثال بزرگان در میزان فرست باید بنجید انقضائش و توصیف هر یک
 بر پیروی خود می نشیند و درینا نه متی در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه الخ محمول و بر استقامت
 قاعوداً لله ان اکی من الجاهلین و در نه ایچله مر بوط نیست بگر حجت بالعه الی که از آن صاف پیداست که
 منافات با عدل ندارد و در ذکر خطبه فاروقی ظهور حجت الی بعنوان دیگر است که آن تواضع و فروتنی باشد
 و هم اجابت دعای او چنانچه سر بر سر مجبور اصحاب که ام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد حتی که در آنجا هم فطناً
 من کابر هم دیدم آنچه بر دیادلی در سخاوت او اول دلیل تواند شد و در معنی شکی که هر که اقتدا بصحاب نماید

براه راست است و در قرآن مجید برای تابعین ایشان خداوند الهی و جنت عدن و فردوس چنانچه
 گرفته چنانچه زکواهی تفسیر جمیع البیان رسالتی هم مذکور شد و لیکن بدگو و عیب جو الباقین و تابعین شان خارج
 پس رافضی خارجی هر دو ازین جهت که در حق قطعاً و یقیناً معذک قیاس شیطنت اساس عیدیه فاضل
 تا شناسان بدان باند که کسی بلا حمله احادیث مناقب اهل بیت طایفه است که با یقین و اکتان بر آن وارد کرده که پیرو
 ایشان کند بدون سمع دریا البته او متدلسط یعنی بعد ازین آنکس جناب لایتمایا بدان و صاف بپایند
 که جناب سیده فاطمه زهرا آنجناب بدان ستوده بود با ریاضت کمال کردن غلطی را یا وارد آنجا زد که حالاً تقدیر
 پس باید که از برای و سبب حصول درجات عالی که در این میرزا بالغ را رافضی دشمنان مینویسند اما در بعضی
 نشانیدند و الا قولی معنی هم نبود که بر یکبستی مسلط گردانید که اطفال در آن میخوانند و الا قولی لا یال الله الا الله
 قیاس بر گاه عدم رساندن مصرع و الا در وی که بکن چرخ دارد و سبحان الله جناب میرزا المومنین
 حدیث تفسیر بغض خویش بر شیعین طهرین بر زبان مبارک انداخته و این یک شستن بخونید و حکم توبه بملت است
 بر ملا بگویند و سبب متناع آن بود و می بسیاری از تلامذه دانش اسبق و دفا که شکر گردانید و با انیمه محبت تر از دریا
 خود را ترک نکر و در سفاست ترقی نمود که باز عدم رضای اما این ابا و جو و طفولیت ایشان که میگذشت از آنجا و عمر
 افاده جناب میرزا چنانچه شیخ المتناج یعنی صندوق لکوا ذب و الحلال بشرایح بطریق سے آرد که ایشان
 مقتضای طفولیت خویش گفتند که این منبر با جدیت که در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم منقوش را در دیده
 بر روش مبارکش سوار شدند و حاشا که این حرکات تعلیم من باشد دشمن تصدیق کردند و اصحاب متناقض
 گفتند تصدیق کلام مر تقوی نمودند پس مطلع صاف شد و محمد بنور مکررست که نام حضرت فاطمه ذکر میکنند
 حال آنکه حضرت زهرا در واقع فدک اخصیت و الله در خدا نمودند و باز در نیاب گفتند که نفرمودند و الله این پدر
 طهر و حب منبر تصریح کرد که البکر حقوق هر کس رسانید و جناب سیده راضی شده و این مقیم سحر است و در شرح کلام
 میرزا المومنین حیدر بعد از میعاد این معنی در آغازش که حق است گفت و کمی نخواهم کرد چنین افاده نموده البته
 علمای فریقین از کتاب ضبط نمودند پس خط علمای رافضیه میرزا که اقرار آدمی بر نفس خود و حب است المومنین
 نفس اخذ الی غیر ذلک ما صانع من خلاقی بقی نشی من الکر و در قطعاً جای ذکر حضرت سلمان ابو موسی
 و ترک حضرت عمار که چون امام صادق مناخه در خط اصحاب ائمه نمود نام عمار بر زبان مقدس جاری کرد و آدمی
 مکرر اسوش کردی و جناب امام هدایت نمود خانه حاصه حصه و من این نظر او باره بلکه زمانی بضاعت و جویند
 بهر حال محمد خود فروشن واقعات را چنانچه باید که میگذرد و در عقلاً مبتلا بغضی است افزون میگردد و نیستند
 که این مردم اگر از ائمه کلان باشند و لیکن درین کتاب نیز زنده از گفته انگیزی ایشان بر افتاد و کما من مشرک و ساجد
 عباد در کتب علی رضیل اتفاق بوده که حضرت خوست در واقع آنک بتعزیر آنکسین و از دو اورا و ارجاع در
 پس که سعد عین سبب بر محبت و جود و محبت از خود دست بر مردم و هر قدم محدث مذہب شیعه را یاد کردن

تا این بخیر دان که در و امیر گنهار شده حقیقت خویش را فراموش ننسازد ثم ادب که به توبه و استغفار
 و اهل سنت را که بر محدث این محذورات نکو بشن میگردانند و اهل ملاقا میباید و حال محبت
 مذموب خویش را که خاتم اختلاف است و با جمیع ملائمه و اشرف است که در دنیا یا در نیکند پس در حق او و کسی که
 در آن خیر از آن که هوای خود را از آن بکنند باید خواند و مقام حقیر است که از برای امامیه که در تقیه شب و روز نمائند
 و ثقیل نمیباشد اهل حق باید که رفته و در نکو بشن محدثا دل طریق صدق منابر گردانند و علی آثار خود
 یحیی مومن قال لا تحفظ الله انی یکنکات قوی **چون** فاضل مجیب بنامی استفتا اخ اقول الحمد لله
 بتا مرد و الا دید فاضل مجیب یا یا محو و مرعی است جناب مجتهد الزمانی از راه کور می گوید انکی غاضل از آن غیر
 و در نه چگونه بخیر دان که در اصول کلینی اینم بنفید این مورد را یا دفعه این که طفلان هم شب و روز در کتاف
 مثل تراجم مجلسی غر و دیده باشند بیا دین است که حدیث مذکور در متالات سابقه است و تالیفاتش
 و امین مقام ضرورت را باز نشانیم که کلینی در کتاب یک بیت و بین مدح و تالیفات که در ملاقات زیاده
 سکا تیب بسیار از اهل کوفه همراه داشت امام باقر رسید که انیمه جوابات مکتوب است یا ابتدا نوشتند
 سر و ابتدا اگر دند که حق ما را میداند و حال عسرت در بلای مامی متون را امام فرمود و در مشغولت مکن
 در نه سبب شوی پس غشپ که فرید و گفت آنکس امام نیست که در خانه نشیند و در پرده باشد و در نایا
 در نه و بلکه امام کسی است که مجاهد باشد و واقع شود از رعیت پس که گوید که فرید و حوی ماست نکر و در
 متقدما ماست برادر بود البته او سحره افاق و کاسه پس شیطان الطاعت بسبب آنکه خرج او بود
 ترین کلمات فاضل او از سوا عطا و مبتلا گشتن او در کوفه در فضیله از ابناء عیال است پس محبت و پس
 مردم را فریب میداد و انیمه کتب ارمی میداد و باز مدعی میشد که فاضل مجیب به نوشته بی دلیل است
 علی الکاثر بلین کو خاتمه سوا عطا امام را نیز باید دید که دلالت بر کمال سفا همت این بیدین مامی یقین دارد
 اعوذ بالله من امام خصل عرق قته نکات تابع فیہ اعلم من التبیح اترید یا اخی عن یلمه قوم کفر ابایات
 و خصوار سوله و ابتعوا السوامهم بغیر بدی من الله و ادعوا الخلافة بلا بیان من الله و لا عهد من سوله و اخذک با
 یا اخی ان لیکن عند المطلوب یا لکن مستثم از فضیلت عناه و سالت و موعه تم قال قد بینا دین من تنهک
 سزا و حجتا و انشی سزا و سبنا الی غیره و اما قال فینا ما لم نلقه فی انفسنا ابنا زین سجد که دلم خوش منند
 که تمامی حدیث را بی اختصاصا نویم و فائده بر هر لفظ بیان میکنم تا عاصم هم بداند که هر چه در فضیله فرید و در مجتهد و
 کما همی میکند فرید را مدعی ماست و خلافت بر اصول خود نیندازد و حقه را نینماید است که زید شهید را ثاب امام باقر
 و سادات بوده است بر اصول آن قوم بود و چنین خلافت است که یا یانی ندارد و بر هر لفظ امام باقر در فضیلت
 و بنقول است و از اینجا است که امام امام محمد ثانی این فادات ادبیاتی لویل الذیل آورده که تفرقه میکنند
 امام حق و امام مبطل پس البته زید را الله یدعون الکنار بر اصول و جالی غدر و پدر مجتهد در آئینه حق است

آنچه حاصلش نیست که اگر روایات کافی کلینی حق نباشد بنویسد اما میباید باطلست و قبل ازین ما را گفته ام که
 این بزرگ که سرزمین را فاشش کرد و قاتل آنکه شده حدیث خطا و تکلیف که دعوی امامست هم نمود و امامت
 آنکه را منکر شده خصوصاً حضرت امام باقر العلوم الی غیر تلک و اساس این بیان آنست که منکر کنی از آنکه منکر جمیع
 کتب است و منکر جمیع تصحیح میگردم که زیر هر قول و هر نظر و هر تفسیر و لیکن اسمی و درین جمعی از حاسدین است
 کلام فلانی که طول بسیار دارد و اطباب بی شمار دارند و اینهم از آثار تا انجام پس هر قدر ضرورت اقتضا و ضرورت
 ریزد که طور استنباط و اولیایم جابجا طلب علم را فغانند و اسلام علی من البقیع الله قولی که چنانچه بید
 لقب بسدر الدین الخ قولی چون بحديث کلینی که بنید و بین آنست حجت بالغه الله است مراحه آنکه
 امام محمد باقر رضی الله عنهما از حضرت زید میر آمد و برستی امام اصرار در زید دیگر بدین روایات التفات کردین
 عقل و فراست نیست اگر دفتر ترجیح روایت حدیث کلینی از کتب محدثین بر کتایم پایانش نظر نمی آید
 تکلیف که پدرش بر دهنده حق نا آنچه گفته بود اما لشتر را و گردم سعادتمندی پس سرش را بدو دید که کلام
 پدر خود را که بتعلم او عالم شده و بر مسند اجتهاد نشسته کان لم یکن پیش از زید بن امامت حضرت ابو جعفر
 میرا غازی لشکر ده و صراحت از آن آنکه گفته او امامست امام صادق اگر آنرا فراق و از این امر جدا
 با آنچه محمد بن حنفیه و بروی حضرت سید الساجدین اصول رفته گفت آنچه حاصلش این است که هر یک از این
 که ما وصف داشت من دعوی امامت و بروی من کنی آمدی و پیوسته ای غیر ذلک استحقاق نه مانی الیای
 آنکه زید برادر زاده خود را فقیه محبت در مسائل حلال و حرام دانسته باشد و لا کلام فیه و مقام حیرت که بنا
 در خلافت خود و بچنگ صفین برادر و غیره از آن کس از لشکر مخالفین بر تیغ بیدار بکشد و بقیه بر بیان حق
 و احکام از دست نگذارد پس اگر حدیث زید شریف با وصف بمعرفه ارامی مقابل ابوجعفر و عدل بر تقییه
 چه عجب که امام حیرت خواهد بود و محمد خود و فراموشی حاصل خود را پیشین رساند و بر سرگی حیدر و از پس کجای حدیث کلینی
 نقلاً از اسلام و امام الهی بن علوشانه کمال عقل و روایت این بابیه مع جبل لما خذوا التفرقة بین یارب کما لا یحب
 اهل الاخبار و الاحادیث طریقه ترا آنکه در خاتمه عبارت این فقره هم در او ساخته مآثر ویه البریدیه دارد و بنا بر کلینی
 که کافی بطریق تمام آورده ثابت کرده عین بی بدیه است بومی از کذب اقرار از ان بدماغ عقلان میرسد که فخر
 آن در ضربت حیدر یافته شود و باینکه نور حقیر بر زبان نور عیسی بقرشاه گفته که حنفیه خال امام خود را نیک میداند
 و اما میرا حال را خوشتر از این غیر ذلک پس بدیده آنچه در حال زید شریف ضبط کرده اند که قطعاً و یقیناً شمشیر خروج فرمود
 و معتقد امامت خویش بود و هر کس در پرده نشیند و جهاد را ترک کند و بنده گان خود را ابدست ظلمه بسیار در دنیا
 او بر گرام نیست عین تحقیق لا یشویه شی من التشیکیک اگر اندک خود را معانی من عبارت که از منج المقال نظر
 بکنی بر اهل فراست میفهمد و برای رفته سخت مضرت دارد زیرا که شامل است بر اوصاف برگزیده و مدارج پند
 آید زید در حقیقه فی الجمله در ظاهر است که چنین تفسیری و فقهی صاحب ت قدیمه از معروف ما می عن المنکر و کما در روایت

و هر کسی آنرا تواند کرد و از آنجا که در سحر کلمات و اذکار قطعاً ثابت است که آن بزرگوار در مقام
 تدبیر و تدبیر پیشوایان با میده را باقی بقی ساخته که با او روز و احوال نسبت بر پیشانی خود دارند و سینه را
 رفیع کنی قوم مذکور پیش از آنکه شکایت قیامت میکردند چنانچه از جمیع البصرین هم سخت و شمع دارد و مطابق
 انشائی النعل و الحمد لله که در بیان مدح زید شهید از علم الملوک و مدنی لفظی که زید بنی امیر المومنین
 عن الملوک حقیقت دلالت بر وصف امامت دارد که با دست از ادوات امامت که بر اصول فقه امامت
 ازین دولت محرم مانده اند حقیقه زید که پیر و امیر المومنین بودند و کلماتی باین که خرق آسمان زمین را در دولت
 باین از امامت و هدایت پس از چندی رفته از آن اجتناب نمودند لیکن بحسب بانه آله از زبان ایشان اختیار نموده
 ذلک تقدیراً فی الغرض ای القلیح صفا سلب مذکور از امام الا در ناخالصی از پیر ظاهر است معذورم و هم چنین بود
 که اگر در بیان حکام شرعی بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی بعمل می آوردند چنانچه اگر کتاب امام اعظم اول و الشیخ
 بالمعروف و النبی عن الملوک کج راه داشتند بخلاف زید شهید مجاهد فی سبیل الله و هرگاه حال آنکه عرفان
 و مخالفان امارت را قبول نمیدادند پس استنباط استنباط هم از اهل خرد بسیار بعید و تاویل علیل است تا در حقیقت را
 که اهل من الشمس و البین من الامم چگونه توان گذشت و این از خود از طعن المباح بمحمد بن جعفر است امام
 و صیت پس از هر کسی که باشد پس بسبب عکس بانش عین علامت فردا یکی است که احوال خفی و بعد از انشائش
 فی انفسها چگونه دلالت بر آن دارد که آن بزرگ مقتدا امامت برادر خود بود و چه جای برادر زاده قوی الله
 و قاضی زید الله و جالس المومنین الخ قول قاضی رطل بوق عوج بن عوفی سبب شد نبوده بنیت مشهور
 خود که باین دانستی بزرگواران که هر چه از قدما و هم از متاخرین سلفان خلف بسوی مذمت ایشان کشیده تا بعد از این
 بند و بست صورت سنای در و جرمی اهل درست کنند و ندانست که امیر المومنین باین فرموده آنچه دلالت
 دارد که قوی اهل سبب مدعی نمی ماند اهل و بالشیخ الشیخ اقتدا و الحمد لله که خود علمای رفته و را منقری کلاب
 پیدا نشد چنانکه شیعه تراش لقب و گذاشتند هر که خواهد تا اینها برادران مزین از صورتی مغربی بر بند
 بلکه هر عاقل بنور عقل اینهمه بسیار بد حاجت نظم نیست پس در جواب التوبه می گفت که ای خیر و نه از آنجا و کا
 با اینهمه که دیدی می بیند نیافتی که او را کی معرفت امامت برادر زاده خویش تواند شد که صریح انکار امامت حضرت امام
 و اهل اجدش بر اعتراضات و محدثات رفته فرموده بعبت این تیره درون که زمان امامت امام صادق ایشان نظر
 دارد و نمیداند که دقیقاً که انقالات و در میان آن مد که حاجت عاد و ندارد و کافی ثقه الاسلام بر آن گوشت البتة
 جناب سید الساجدین بودند و ان انکار صریح است از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنهما و چنانچه عقل
 تجویز کند بقول پیر دستانی که در صوامع و غیره که مذکور است جناب باب امامت فحالی طور پدر بزرگوار باشد و اگر
 خواهد که منزل مقصود پی بر دانی غور تو اندرید که حضرت امام حرین تشبیه که حال عدم تنزل حریت که برخاست
 گذرشته چنانچه در جمیع غیر ثابت گشته عموماً با و تهمته شهادت داشته پس بد البتة مدعی امامت بود و اسانته درم

از وصفت اهل جور و جفا مثل جناب میرزا قاسم بر اصول رفته ایست زید لا لوق امامت است مستحق
شهادت یقینا لا جرم برای رفته نابینا شمر می باید خواندست فی قریه حکم آمدنی اصول بدست می آید
و خدا و هم رسول بدو همین است حال جناب امام حسین سلطان که بلا بر جنات اشتیاد احمد کند که بعد ازین تفصیل
که درین اوراق بعمل مدالته هم انیقام عوام طلبه را آسان شد زیرا که تفصیل وصول کرده است بانه بدات از خود
زید در حدیث امام محمد باقر رضی الله عنه چنانچه باید بلکه فریدی بر آن مخیل نباشد مرتب نگشتن وجه انیقامی هم
عیان شد که حال زید موصوف مانند آن قاضی است که مدعی و مدعی علیه هر دو همکار را غنی گفته و او نه
عبوس قطر در حقه متصدف ضامن شده که بگوید مدعی امامت برای نفس خود و در این فضا با ولین مسلولین نبوی بلکه از
نیابت ائمه و رضا آل محمد دم میرود ایشان در از جز و توجیه و تفسیق و تکفیر میکردند چنانچه پیغمبر خود و دیگر
سپس مثل مشهور بود مطابق افتاد که رضی الله تعالی عنده و لم یرض القاضی و مراد از اهل خدمت حضرت امامت
ظاهرین و نواحب جابرین اند که ایشان پناه شان اند و دانه بود و شان آن ملا و جوهر که در دین بیکه خروج فقر و آزار
فوج کشی سدا زنی نمایند و الحمد لله رب العالمین صلوة و السلام علی خیر البریه و علیهم السلام الطاهرین اصحابه المقربین
سَیِّدَةُ خَاتَمَةِ الْأَنْبِیَاءِ عَن صَلَوةِ الْعَالَمِیْنَ بِاتِّبَاعِ شَهِادَةِ سَیِّدِنَا الْحَسَنِ
سَیِّدِنَا رَسُولِ الْمُتَّقِیْنَ صَلَّی اللَّهُ وَسَلَّمْ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ
إِلَى یَوْمِ یَقُومُ النَّاسُ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ قَوْلَهُ جَاب عَلَیْهِمْ بَالِحُ اقُولُ لِقَیِّ که ماده تاریخ را بکوش
اهل فرست دید چنانچه در عبارت سابقه هنوز یاد باشد برخلاف این امر و لایسته دارد و فار نظر ناظرین باد
تصحیح بالغ نگذاشته که حسن ادرجت و دخلی باشد چه جای علی علین که متصور و رئیس مجتهدین است و لیکن اینجا
که فتای امامیه توسعه بسیار در باره اخس حیوانات خبیثه کرده اند حتی که رشید المتکلمین و مرشد السلیحین گفته
برای متشعین از اجزایش فرستیم آورد و در دایات اصول موضوعه و الیفات خود صور تشریفات قرار داد و اوقاف
خیرت نباشد پس شکایت مجتهد الزمانی در مقام نیست که مضمون مذکور را یاد داشتند و از جوابش
که در تبیة السفیه و مانند آن مثل فی فقه البغی است چشم پوشیدند زیرا که از کتب شیعه در آن ثابت کرده که کتاب
از مطاعن را بر روایات رفته نهاده اند که دانشمندان شیعه از مثل ستم با پیوسته البته اگر آن مهات است
باشد آنچه بر آن امور عذیفه دارد و میشود و بنیاد و ایمان عدالت بلکه شرم جای امام الاثر را بر حلی اندازد و خاک بر سر
معاد اند من ذلک و در این کتاب هر چند در مقام هر جای خود است زیرا که مواد آن بنظر مجتهد رسیده باشد لیکن
بحیال نمیشد که عامه خواهند گفت که مجتهد این کتاب کی دیده بود و تا از افاده خویشین را نماند بالجملة از ملاحظه این
همه مفعولات مجتهد که آنکس که میگوید که فی حدیث عمو الیوم نبی را باز نمید میگویم که چه اصل بعیده میرود و چه قریب است
آنرا ملاحظه نمیفرا می که مجتهد از باب مطاعن است و طعن را نیز همه متالفاست بر گردیده و هر که حواشی هر
طعن را در این باب بنویسد خواهد گفت که او نمیتواند افکار دعوی غضب اثبات و ناسم نه و قریب طاعت است تا نوشته تقریر

و اساس آن بر حرافت است بالیقین و بلین و تخمین بعد ازین آنچه درباره رشید المتکلمین از راه عدالت گفته شد حالش را ترنم تجدید و خبر آن
 الامید و انتی المویست که اورا سوسطال قرار دهند زیرا که حدین و غیره و اندان انیم عیان باشد با تخلف و مجتهد و مریض برادران موری و موری
 که رشید المتکلمین چنین کتابی نوشته کیست و بلین و تخمین و یاد اند که مجتهد و براب و یخ و حبیب علی انچه گفته و دانست بکنند بر آنکه قسم و درین وقت
 بتجذیر آن که رشید و دیگران است فرموده اند که در و فکر اساطیر نمیشد و هرگاه کام مجتهد از آن بدان سید که ذکر شد فیض میان آن سید و
 حرف این سیم فرموده اند و آن که گفته و اصولی از سفر دلی زیارت حضرت معصومه علیها السلام و غیره و در این تحقیق و در این وقت
 و اما می چون مجتهد این التزام کردم چه ملائیکه پیرامون شاه سید و عیسی و یسوع و در آن روزها از غایت ازانی و شد و این امر
 جسمانی طریقه تدبیر سوم مسدود و درین اثنا حاجی احمد و یاسر و مریم غیر نصیب و فی قریه بشارت نامی حضرت سرور عالم صلی الله علیه
 و آله و سلم که اگر تحقیق کتاب سراج القدس غزالی از در داری باید بدی رفتن یعنی آنجا و فرج و در این کتاب را یافته بود و مولوی محمد حق
 سلمه الله تعالی و مولوی احمد اند مثل فقیر ملتزم این مجلسین دند و گاه گاه مولوی محمد یعقوب را این صحبت با هم پیشه رشید المتکلمین و در آن
 زمان پیشتر به بیماری نظیر قبلا بود و در عالم صحبت بدین صحیح بخاری بقاری کرم الله وجهه و بعد از آن به سید موسوی مولوی محمد الله
 شاه جهان پوری و مولوی ملک العالی و تعلیم شرح حنفی و غیره شغل داشت و استفاده من فقه از تالیفات سید به قلم لای بود که در مقام
 مرزا محمد کشمیری و مفتی کنتوری توگوی سبقت رفته بود و اینهم وقتی که در علم سفر سوزی و بن سوخ یافت و بنایب الهی از فیض
 صاحب طبعین شتم و کیم خود از موج بدر بردم و لیکن ضرورتی که دست غریق را بهم گیرم لاجرم تالیفات رشید العلماء می شتم بعد از آن
 تنبیه السیفه و نجوم النیالین را بنجم رسانیدم و هرگاه بکتابهای تکمیل و تحصیل بقیه کتب و سید سعیدیم و مجتهد را شغل تالیف حضرت حمید
 پیشین و در هر چه بودی تحقیق حالش رشید المتکلمین از مرید استیاق می سپید که تا یکجا رسید و در شتی و تیز دانی بطرف نزدیکه ای غیر دیک
 مما یصلح للکتاب و دیوانه محبتهم و دیده و بگوشت خود رشید و خبر سعید اوم و جویای کتب مطلوبه برای الزام و انجام رفقه بودم
 و اول قلم برای رد حضرت حمید رسید به شتم و وقتیکه در لکنوا از سفر مشرق برگشته وقت اقامت از اختم و هر چه نوشتم بی شرکت غیر
 اتفاق افتاد که کسی را نیافتم که بپست بلند میدان نوردیده باشد بحسب الشطرنج و دیگری فرمود یعنی فیض امیه بهی سیم خاتم الحقائق
 حدی نبود که اگر مفصل گویم ملفوظات و توفیه بالیقین شکی بدان برود و هر سال که جمیع دانان این جزیه را از ده کتاب ضحیر و کسیر
 چند سال تالیفات و راه بعد از اخرج سیزده سال تقریباً جمیع اسباب را که بعد از شغل مناظر و اشتیاق مقامات برای جلال
 و تعلیم احباب و اطفا لش و درین طلبه اقامت سیزده سال و در هیچ ایاد و تیمارداری بعد از تله بل خانه داری و موت از آن
 دیگری حال آنکه مجتهد و رقی را از کوچکترین سایل بعد از امتناع سابقین تا بحدین خویش خود که درین از عابدین نام و همچنین در سال چند
 مشکستین جزو شمار خدای اصول و فرغ خویش بپشتن چنانچه تا این مقام رسید که هر چه گفت ممل گفت پشتم هر یکی دید و بگوشت خود شنید که از
 زید و اوت خود بجز و طبع منتفی الکلام چه کرد و در این شد تا بحدین حجت کانیور سعید که یکد و منزل لکنه نباشد و در پی او بهی طالع علی
 قلم در رساله الکتابیه شتم و از انصیه تالیفات لکنه گردانیدم قول الله انما یقین یوم اونی من الخ اقول و اعنی
 نه قید نه کور از من بعد و رفت پس من بطل خود پی بر دم که امر و را و از آن تقدیر حاصل است که ملک قالم سبغه را
 می بجهول سیم بود چنانچه احادیث کلمنی بنصیه اصول دیگر بدان اما دلیل است که امر و انصاف بکن که هرگاه از حضرت امیه بر

مسئله استنجا نیست که گشتن در دست و اسامی و نه آنکه از آن طریق بران کند و در فرموده که درست است و در کتب
 سیکر و نه توهم منکر که بودالی غیر ملک مالا و لا نفس و انچه بسیار از کمال کتابه فرموده که حضرت امام محمد باقر و مساذق را
 که بنفشی سجنه و امان مطهرین گردانید شایطین درین اوقات نیز از نسبت تبلیس با یه بدی کوتاهی نکردند و شایطین که عیبه
 بن محمد راضی بر بیعت یزید وقتی بوده که هدیه کثیره و مرسله را قبول نفرموده و محمد بن حنفیه وقتی از بیعت یزید است کشیده
 که او را امیر المومنین سبقت داده و عیسی سید بنیاد دین و اقامه شده در خون بهای جناب سید الشهدا را بر گرفته و از عیبه
 اطلاق از بنده امیر المومنین بر غیر جنایات فرموده که کمال این علی المرتضیٰ را با سیدیم بزرگتر که کثیر که جناب محبت
 درنده ذکر فرموده و عبادت شایسته از بیعت با یزید است که در این اوقات از اهل ارضی و قبری
 جاریه من جاری المهدی فاراد با علی انشها و قتالت الاسلام که ان ایاک خدا طاف بی فتحت لما فارسل الی یوسف فاستد
 فی نهار قتالت امیر المومنین او کما ادعای شایسته ان لصدق الله تعالی ما لیس کما یقول ان المبارک قلم اور من
 من هذا الذی قد وضع مدنی ما المسلمین اموالهم یخرج عن حرمتهم بلیه من نده الامته التي رغبت بنفسها امیر المومنین
 من نده افضیه الارض قاضیه اقال التک حرمت بیک و اقض شتو که صیغه فی رقی اقول محبت را نمی رسید بر فقهایی تنفیذ
 دست ملحق در آن که در آن یکا با یزید عظیم بود تا لیاقتش را پسندید یکا انشان لیسند و از هر منهای نشان خوشای
 چیز دیگر چنانچه علمای متحیر شده بدان تفصیل کرده اند و از کتب اسبق رسن نقل و حکایت از ابو و اصرح تواند شد و هر چند
 محبت بدین دل و کفران نمیشد و لیکن عظامیک میدانند که از تا ویلات بلکه تسویلات محبت بر او کند لازم افتاد و العوض
 محصل تقریر فاضی ابو یوسف رحمة الله علیه بدان میکشد که کثیر مدعی است پس و بر انبیه و کاست از این دعوی محرم
 قطع بودیم نیز سید زید که او مامون است هر گونه احتمال در شخص راهی یا بدو اگر کسی گوید که چون کثیر معذرت نهاد و خود
 از صحبت خلیفه باز داشت اما لایق نهایی مناسب گیر است لیسند کثرت فواید میور و چگونه عقل تجویز کند که عاقل بالنی
 را پسندد و پس نیز تقدیرین چاره نیاشد و خوب حرمت قطعا و یقینا ثابت شود و رجوع انبیا که کمال باغ و اعراض نبی آدم
 محبت است بعضی نازک مزاج باشند بیکه انواع عقوبت شدیدا بر خود تجویز کنند تن بر فغانند مگر در رستان
 حکایت پس را چون مذکور شدیدی بود و خلافت بامون سپید یکی ماه یک کثیری خزید به شب خلوت آن لبتی
 زاد و مگر تن باغوش مامون نداده بگفت از چه بدل گزید آید به چه ضلالت زمین ناپسند آید بگفت ار کشی
 در شکافی سرم بزبوی دهانت برنج اندرم و برخی را دل بدگیری او نخته باشد و غیر از صحبت محبوب خیری نخواهد دراز
 دل بکسی نگوید چنانچه مولوی معنوی قصه کثیری نظم فرموده پس عیبه است که عذر ان کثیری واقعی نباشد و دانست که
 امروز اینهمه عشق و عاشقی هست بعد ازین غیر از قید و بند چه دره داری دیگر نیست و فاداری مجبور بلبلا
 چشم که هر دم بر کل دیگر سیرا بیند پس کثیر بدعوی محبت پرتش لب کشود که در دهن او علمت این علقه
 باقی ماند و وقت لغزشها که را بد و قاضی ابو یوسف این همه را بگفتی او اگر فغانمالیست بامونه العرفض هدر نرود
 خلیفه محصور در امور مذکوره نیست و آنچه که محبت و قصه های از وای مقدمه در کسی را هم فراموش کرد که با و صفت

خلوت می یابد یا رخصت یا مگر از خدا هم بقیه بود سالانکه هر دو بزرگ این دو مقامی و تقدس را عالم البقیه الشهاده
 میباشند نه چنانچه قدای شان میگذشت لایعالم شیا بالابعد تگوند معاذ الله العرض جنون این مجتهد را البته حضرت
 نعمان هم علاج نتواند کرد که از آغاز کتاب تا آخر غیر از پریشان گوئی حرفی مربوط را در کلامش و سعی نیست و از
 منبع المقال نیز اثری معلوم نشد از عطای حضرت امام صادق و پدرش نقل صد هزار دینار در ذوالفقار آورد و قلمی هم
 الیه قوله و حق علیه حال کتمان موقوف الرساله اسم غیبی است که معنی این عبارت بضمیمه الفاظه با قبل چنین است که تفسیر
 کردن از برای تو هم احی منزلت بقیه الله بن محمد است که راضی بود به بیعت نیریبه از وقت خلیفه پنجم یعنی معاذ بن
 ابی سفیان و هم لایق است بقاضی ابویوسف تلمیذ نعمان و هم لایق باین بزرگ و امام محمد خواصه تا شان و هم لایق
 بحسب بخت کتمان نام خود پیش مردمان و جواب از اول سابقا و لاحقاً معلوم شد مجمل و مفصل و در اینجا بتقریر
 جدید هم ملاحظه کردی و متوهم نشود که این تقریر فقط بطریق لایق نیست زیرا که چون غرض کنی بدلیل عقلی و نقلی
 اهل است اما اول پس از آنکه اگر راضی بودی به بیعت کردی و هدیه معاویه رد نفرمودی و البته ظاهر را
 نتوان گذشت بدون اقامت دلیل قطعی برخلاف آن کما فی الاصول و اساساً فلا بد من تقریریه حتی نقل و ده
 بخدا فیروا انانی پس کتب تاریخ را به بین در هر کتاب فن بهین می نویسد که چارکس بیعت را قبول نکردند عبد الرحمن
 بن عبدلیق و عبد الله بن الفاروق و امام حسین شهادت کرد باین علی المرتضی و عبد الله بن الزبیر و انما هجرت کردند
 بحرم شریف که معظم پس تقریر دلیل بر آنست که تقریرش الفاظ معلوم شد و العجب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر کتاب
 کنند نخواهد بود مگر بعد از واقعه شهادت ریحان سولحد اصل الله علیه و اله و سلم چنانچه سابقاً و لاحقاً گذشت تفصیلاً
 مزیدی بران و خیال سحلیس نگردد و شکی و وهی بخاطر کسی بعد از دیدنش نکرد و پس از احدی از خطا بلکه عامه نیز توهم
 ادنی ضرر تقریر نتواند کرد الا محضی یا ماضی بلعونی مصداق قول جناب لایق ابی نصر احدی ثانی جنانة الاوقه طری فی فلان لسانه
 اما حال قاضی ابویوسف و امام محمد پس بقیه بقیه الشقی حاجت با عاده ندارد اما حال کثیرین امام البیست مذکور بمن سخت کوری و
 کورانی است زیرا که زمان نصیر الدین حمید پادشاه بود و حرمی ثبات امور از اسم تقریر بحدی میسر که دو ماه در آن بکشت
 و بخرید الحقی در آنوقت هم بمقابله رخصتی الیتاوند و بچنگ جلال میرداختند مگر او از بیعت مزید عناد و بخرید از احیان حکم
 میکرد که فوج جمع کنید و تو بهار اسر دهم و چون فاضل بد ادنی با وصف منع فقیر چند از الفاظ الفاظ نوشت در پی تشریح و تفسیر
 روزی چند در خانه خود محضی نگذاشته و بکا پیور روانه کردم و در دیباچه کتاب مفصل نوشتم و تدریجاً از بیویا ل ستادم بعد از
 او را کین امور را در نسبت از مذکور بمن و تو هم بحق ادنی ضرر چگونه جائز نشد پس کوری و کورانی او احدی نماند و چون او امر
 بنده را اشکار کرد یعنی محضی داشتن نام پس بیاد آورد و حال پدر خود را که در ذوالفقار صنوع نام خود را چنان پو که مدتها با
 نیاورد و اگر او را اندیشه بود از رساله و از قنداری عبد الرحمن خان بدیعنی که تا چشم بر هم زدنی خانه سوخت برای فقیر زیاده قدر
 که کسی وقت آورد من رفیق از سپاه نبود و خلاص پدرش و هفتالی که عادت سواری و معیت رفقا داشت و امامت مسجد نائب
 اصغری الی غیر ذلک اما آنچه کلامش بران دلالت دارد که شیعیه را در ذکر مطاعن بیچ اندیشه نیست و از منع مجیب منع نخواهند شد و

و حجت بالغه اعلیٰ ایامید دید که غایتی ابواب در حکام مجتهد عالی قیامت حق مزید دلایلی است الهی آنکه در
 حسن سلوک و قریب از حقیت بسیار است. پس این حدیث بر آنکه گفته شد غایتی و ششادین است
 باشد زیرا که در سابق بار بار گفته که جناب میر و معیت را در حق کلمه شهادتی دانسته و از دعوی ایشان
 سخت استقامت فرموده و مخفی نمائند که جای که بحث معرفت امام آمد مجتهد نیست سه و از امامت قرآن صحیح و بیاض
 خورده و در بیان معنی ره بجای نبرده ازین نهیه که خامه تکلم اوست نیز ظاهر شده که بمقتضای سخن ترسیده
 و درین رستاخیز دست گرفتن است و در حصول خویش از آنچه عالمی شنیده بطریق تمام آوردن که معرفت
 سابقا و در دروار است فاعتر و ایا اولی الالباب تا بجای که او می گفته که کتابی باز وی مرقوم بر آنکه بنید
 بقوت هر چه تمام گرفته را تحریف میدادند که پایداری بسینه بسیار کش تکافی میداد و میخورد و هر یک را بلفظ بنده امام غلام
 میفرمود و مقصود نیست که این همه اتهامها باشد و خامه اثر نمونیا بیند فاعتر غلطی بود و در کتب صحیح پس هر خامه
 داری مانند اطفال ظهور آمدیم انتظام و نبی و دفتر از لا دعوی و فاعتر غلطی بجهول انجامید از فعل الحکم
 لا یخول عن الحکم و معلوم نیست که آن قرآن کدام بود که جدائی امیر از تحصیل شد حال آنکه امام رضا از خود جدا
 کرد و بجهت داد و آن مطر در اوید نشیمن نشست نبوده و چون مخالفت امام کرد و دید و بجهت حفظ نمود و مسلوب
 الحافظه کرد و در تحریفی هم او را یاد نمائند و اگر مقصود اتباع احکام بود گویم تلاوتش درست نبود زیرا که
 هنوز منسوخ است بلکه جمع آن در کتاب مستطاب عین عدوان و کفر منصوص پس ملازم است بر و بر طور رفقه
 دین پیوند عجیب و صل عیب است که جناب میر اظهار کفر و ارتداد فرمود و ندانم وفات و قرآن شان جامع
 منسوخات معاذ الله من ملک الا باطیل است بحجرات الدیال و غزایل پس ثواب شغنین در جمع آیات قرآنی و تفسیر
 و جهاد بر تفسیر آنرا با اتباع رسول ربانی حدی و زیاراتی بنیاد شد بخلاف جناب میر مورد مثل شهوات بر باد
 بر اصول اهل خرافات و از اینجا انهم عیا گشت که چنانچه اهل سنت تابع قرآن مجید همچنان حقیقت تابع اهل بیت
 نبی جمید و ایشان تابع کتاب غیر از تابع التابع تابع و بر ظاهر است یقیناً ما هم از اهل بیت و هم از قرآن تابع
 است که رفقه مثل طایفه و مرجع الحق و غیر او در غیر آن یقین نمائند که کور مدعی اند و الحمد لله و رفقه را بسبب بطلان
 ابن سبا و شیطان لفظی و زراره شمر من الهی و دالته ماری از هر دو نون یقیناً بلکه هر یکی از ایشان
 حقیقت نسبت بدو از امام تیر دشمن شدند پس بر آن صاحب عداوت اهل بیت و کتاب مجید نظر سابق
 اعاده باید کرد شاید که از منصب باطله خابت شود و بحقیقتی گراید و نهادن تابع بر سر فلک و قیاس بر سخت
 می کشند از یادش رود پس اگر حجتاً یا قلس نبی باشد بر بجا خود یا اگر در لباس نبیست تفسیر نمیکند بحکم
 که چنانچه در ناقص مکار هر دو کافی کرد و قطعه و از بر آسودین خویش تاجی سازد و کاسی جلاله دالی من و داد
 زول عداود و در و از تا خورشی تیغ لفظی زخم عاود من عاود گواه پاکی اصلک لای سیر دان که بر
 بحال معالیشان مل تا است گواه و در شقیع مکاریم که در دلم چهل مصفون برای تفیل و تکفیر طایفه

میجو شد و حق را از آن بایشیند که شیعه را ازین امور عوفی هیچ محضی نتواند بود مگر آنکه تمامی کتاب موصول خود
 را بر یکا شور دارند و بهتر که از این سیاحتها بگریزند بلکه صدق آیت کریمه گردانند **لَشَعْنُ كُنْشَقْنَه**
فِي الْيَمِّ تَسْفَا که در نیست و نابود کردن گوساله سامری دارد و دست بیانش آنکه جنبه تصوف محضی که در جمع
 آیات قرآن اهل بیت نور دیده بیانش خود از اصول اهل قبول کاشمش را بعد از آنست که در آن زمان چنین
 روایات را بر دوش نه انداختند تا جمیع نسخهها که در چون قسم شرعی از عزم بالجزم خوردند اگر چه از دست
 سرایران می آمدند بهر منتهی بودند پس چنین مصحف غریب را که در آن کاسته شده لفظی زاید بر آنکه شش جگانه از لفظ
 خویش بر انداخته هر چه از آن جناب بعد وفات رسالت مآب دریافت عین تیاع آن قرآن خواهد بود و هر
 از آن جناب اعتراض طایفه ذوی الاوقاف بوقوع آمد عین اطلاق حقوق بطریق قرایات زیر که بقیه را به جناب
 رسالت مآب سپردن بر اصحاب قنطربان و ناموس گردانیده بود و ایشان تا خانه فاطمه زهرا السجودت و جناب
 مقبول نشد و چنین جزئیات دیگر محال است برای عمل بران کردند که اگر باونی غور بینی خواهی داد که دیده و دانسته
 بعضی پاک را خود کشند و آثارش درین کتاب زکیت و غیبه ایشان توده توده آورد و مردم پس نتیجه مواد اهل قبه
 ازین بنهار بیاید و خود را راه انصاف بگو که حقیقت لاهول و لا قوه الا بالله العظیم هر گاه قلم نامه نگار
 بر نیاید متوفیق الهی مواخیه خاتمه یاد آمد از آنجا که منظره مامون بن هارون ارشدی غلبه عباسی است
 که صدوق الکوثر کتاب عیون افتخار آورد نموده بایدانی که چنین متکلم از کرده مانوده که محمد بن یحیی از مخاریف
 شکست فاش داده تا همه جماعات بهوت گردیده از منظره او بجز بوی زرد بر تافتند و اسیر رسیدن و
 بنامهای خود دستند پس اول انتقام را بفارسی زد که کنم باز بهر چه ممکن باشد در ضیق فرصت از پیش بر کن
 و در ذکر قصه در عبارت فارسی نیست که فهرست چند را اسان خواهد شد مگر آنکه از عهد الشیخ عیون لا اخباریتم بود و از ابو
 یوشیم و بهر زبیدی بین که مجتهد یا وصف نایب بود نشانی از نام الحافری الاصل است که یکم که در صحیح است نمی آید
 پس آنکه صدوق الکوثر بگوید سنا و خود که یکی بن اکتام گفت که با مامون جماعتی از اهل حدیث و جاحق را از آل
 کلام و نظر آورد و نزد حاجب نشاند و خبر کردم تا فرمود که عاقر شوند پس از هر دو صفت چهل و شش نفر حضور یافت
 پس مشغول شد با نشاندن غوب نشوند و فرمود که تحقیق مباحث دینی میجو اهم اگر کسی از ضرورتی و حاجتی باشد باید خارج
 شود بطین کرد و پیش گفت که سبب طلب نیست که هر چه در دل آید و نگو نماید باید هر کس زبان ارد و بدال من مانع از آن شود
 و هر چه بدل کند از حق اهل آن درین ندارد و باطل را رد کند و خوف از دوزخ داشته باشد و تفرغی است منظور دارد که
 که قریب جوید سوی مخلوقی بمعصیت خلق مگر آنکه خدایست و نماید او مغموم مانست که حضرت مرتضی خیر الشیخ است بعد از انبیا
 اگر است است تصوف کنند و نه در بگنید بر من و شما اختیار دارید خواه پس سخنان من و خواه من پسرم از شما مجتهدین گفتند
 ما سوا حایر فرمود پس رسید و باید که سوال کنید از تمام و اگر کسی را داده بداند از آن زیادت را بگوید و تشدید خلل نماید پس گفت
 مغموم مانست که بهترین است بعد از انبیا را بگوید که صدق است که در حدیث جمیع علیها و است که ائمه ائمه بیان کرد

که بعد از این آیه ابو بکر چون حضرت باقیه ایشان حکم فرمودند مردم را قنصلیت ایشان و بولایت ایشان گنفت
احادیث بسیار آمدند و در دست که به حق باشد باطل را بعضی از شیعیان حق است و بعضی باطل است پس اگر از این
که بعضی میگویند بعضی را حق و بعضی را باطل بود از راه این بطلان درین انرا پس شریعت چنان بین هر دو باطل است
و امر هم که بعضی حق باشد و بعضی باطل باشد آنکه چون بعضی را باید دید و آنچه گفته اند از آن اخباری است که از آن
است فی حد و انتها چه حضرت حکم انکار فرمایند بحال است که امر فرمایند بحال مردم را بر انگیزد برخلاف حق و چنینی است که
دو کس از هر وجه متفق بودند با اختلاف بر او ای یکدیگر را در عرصه و در محبت و دوست و جسم و این میان میماند و در
در عالم چنین با آن هر وجه و اگر اختلاف بودند پس چگونه اقتضا اجازت باشد در ایشان این تکلیف با اطلاق است زیرا که
اگر اقتضای یکی را مخالف خواهد شد دیگر را آن هم بر اختلاف این هر دو ابو بکر حکم فرمود اهل دین را و عمر و کربن
حکم را و اشاره نمود که غزل نماید زلال را بسبب آنکه ملک بن نویره گشت ابو بکر را قبول فرمود و عمر متعذر از امر کرد
و ابو بکر چنین بجز و عمر دیوان عطا مقرر نمود ابو بکر را اجازت داده بود و ابو بکر از طرف خود عمر را خلیفه گردانید و عمر را
خلیفه بخود و این مسئله اگر بر تمام پایانش پذیر نیست و در حقیقت بنی امیه و بنی عباس و بنی امیه و بنی عباس
امامان تکلیف خویش را که مومن بن ماری و است و آن نیکو در دنیا قیامت است که مومن را ندادند و در دنیا و فرمودند و
نعمت خود و پایشان آنکه محدثین و ایت کرده اند و ابوالدین بن جلیلی که عمر را در دنیا و عمر را در دنیا و عمر را در دنیا
یا ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا
ای ابو بکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا
یون صدق الکر و در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا
که ابو بکر خلیفه خواهد شد بعد از من و پدرت عمر بعد از و این امر را که در بشارت دادم مخفی دارد و هر کس بگوید این چنان
که عقیوب علی بنیاد علیه السلام فرمود که جواب خود را بر برادران ظاهر مکن مدعا نیست که ترا اکنون خوشنود
شد بسبب تحريم ماریه و بعد از من نیز خشنود است باین دو خلافت گو یا ازین حدیث بشارت نیز امر اقتضا ما خود
نیز که اگر امر باقتضا باشد باید که امر بخلاف پس خلافت چگونه متحقق بود و اگر امر هر دو باشد اجتناب ازین و چون
این هر دو صورت بتقیل نمی آید امر با اقتضا حاصل شد و در سایر اختلاف نیز حکم اقتضا فرق نیست که این هر دو صورت
نزد ما چنین عظمت و جلالت دارند و اصل این باب در بخلاف و فتنه که انوار اند و ازین طرف و اما اند و چنانچه
می آید انشاء الله تعالی حدیث بشارت مذکور را برادرین و راق مذکور شد از کتب معتبره دین و ایمان نشان بخان
و حال آن دور است که شیخ صدوق الکر و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا و ابوبکر و عمر را در دنیا
قیوم بجای مذکور است که در دفتر مذکور را با و کرمه جلیله شایسته و بزرگ را باید که در علم غنی است و این که در کرم و در علم
صدوق در دلائل بران دارد که اگر با دیگر را می بینیم که این امر را که در علم غنی است و این که در کرم و در علم
بمقتول باشد و در علم غنی است و این که در علم غنی است و این که در کرم و در علم

انجام میداد اینها آنچه نامون فرمود که عمر تحریم شده نموده ابو بکر دلالت بر آن دارد که جناب شیخ الشیوخ تحقیق کن
مستطاب قضا را درینا فرمودش کرد و در زیر اگر از وی نشنید بیا و من چنان بود که کوفیان خواسته بودند که بر خانه
ملومی کنند ولیکن خبر در رسید که عمر منع کرد و این کتابش آن در بر پیش صدوق رسید که بسیار کتابها بدرج آن
چنانچه از افادتها خواهر زاده ملا بقدر مجلسی که بسیاری از قوائد را در آن جمع کرده و شرح میشود و بعد از آنکه نزد
شیخ جی میفرمایند که رجوع کردیم سوی حدیث نامون خادم در پیش شیخ بعد از اوقات ادب عرض میکنند که چون عیان
که تقریر فرموده ایشان معنی نامون این درون قابل امام زمان و واقعی است پس جوابش بایشینست تا بعد از افاد
او حال تحمل بودنش برودی حاصل شده باشد که محدثین در باره فضایل ریحانین محقق گردانیده اند که این هر دو
امام اند و خواهی داشتاده باشند خواهی شنید و حال اختلاف این هر دو جناب چنین بود که یکی تن بر ضامی ضلع معاوی
در داد و جناب یار الله علیه است اگر ایشان را کتابی که اجماع امامیه بر اعتبارش معتقد گماست و حق به الارض است
و قد مر از فرموده و اندر نو خیراتی مکان حسن حاصل نمی آید غیر ذلک نیست حال حدیث و حدیث و اگر در کار
اربعه که مرتبه ایشان تالی حضرت امیه بود و ایشان را با خطا رسانی در کار که اصحاب برگزیده چنانچه از تذکره
الامینه سر و آید بعد از تحقیق حدیثی که غیر از عمار چنانچه بود که اگر یکی از ایشان بنویسد دیگری خبر می یافت البت
و در افروزمی گشت یا در حق گفته او دعای خیر می فرمود مثلاً حضرت ابو ذر و قس علی هذا البتة شیخ اخبار و پندار
که این حدیث هم در میان مقامات این کتاب برگزیده شده که ذکر ارکان و حقیقت اجنبی نیست که اشتراک بود که یکسان
منا اهل البیت و همچنین بود از ابو ذر و زید و عمار و امیه که لا یخفی علی من تصفح تألیفات المجلس فقط و اگر این دفتر را باز کنیم
میفرماید که چگونه بپایان رسانم و با آخر هر دو است که علماء و فضلاء تحقیق امام زمان از تألیفات شیخ المشایخ ملاحظه فرمایند و سر خود
بیشتر پاک بخت هر دو در نزد نامون بمنافذ نامون جمع کن که صدوق میگوید که شخصی یکی از محدثین سر بر آورد و گوشت
که انقیاد حضرت در باب صدیق فرمود که گوشت نتواند از خلیلا ساختن با بکر نیلدا نامون در جواب گفت این محال است از حدیث
که شمارت میکنند که حضرت موافقات که میانه اصحاب خود و چو اول و درین تاخیر گفتگو کرد و فرمود و من فرمودیم هر دو
بر اوقات خود پس هر دو تا یکسان ثابت میشود و دیگر باطل میگردد و جوابش نه چنان است که حاجت باشد لطفاً و بستان فرس
بخون کردن و نامون زیرا که کلام و در حالت نیست بسبب آنکه فرموده اند غیر از این پس معلوم شد که آن مرتبه یعنی
و عماد نمودن در هر یک و جزئی بر او باشد نیست مگر با و تالی و اگر این جواب را کسی آن ابو بکر است پس هیچ غبار در آن
لی اگر کلام در دست بودی با اثبات آن مبتنا می شود و پس معلوم نیست که آن محدثین را چه رو و او که در هیچ مقام ازین
میگفتگو کردند و همان خود را بدست نامون هر دو در حدیث گفتگو کردی و جوابش بدست نامون است که هر دو در حدیث
جناب امیر غیر مغوری بکار برد که نزد حق آمد و شهرت او درین فن بجزیر رسید و تحقیقات و جوابات او را
نیو و لیکن بعد از جماعت او در هیچ امر مهم غلط نگفت و خبر آنرا صد قاضی بر زبان نیاورد و در ذلک اولی دلیل علی
و موکان ذلک لک ایضاً که در ذلک التقریر معجزانه که الله و جده خامنه نهاده احکامات ایضاً دل علی حدیث

تمشیل سے مطاعن اصحاب اکرام و المقصود بالذات ہی فہم و ان القطع انافقہم کما ہو معمول الساسین منہم
علیہ السلام لا یسر دین من ابیہ عفران و المتصلان باز و لکیرنی از اہل حدیث سیر آورد و گفت کہ جناب
مہر نقوی ستر فرمود کہ عیناً معلوم شد بترین این است بعد از نبی آن ابو بکر و عمر انداموں گفت کہ
محال است کہ اگر حضرت میدانست کہ بدین درجہ رسیدہ اند برایشان حاکم نمیکرد ایندگاہی عمرو بن عاص و
اسامہ بن زید را و حدیثی کہ مذکور آن حدیث باشد و خود و خود حضرت مرقسوی بود و انکہ من اولی بودم نمیشد
ولیکن مطہر شد و صحبت کردم تا بنا و مردم از اصل من منکر شوند کہ فرزند و نیز قولی دیگرش کہ ایشان چگونہ تہنوا
از من حال انکہ عبادت کردم قبل نشان ہم بعد نشان و راقم الحروف میگوید کہ خود اکابر علمای رشتہ این حدیث
بدرگاہ سلطان خدا بندہ قبول کردند و بتاویل آن کو نشینند و البتہ تاویل از قبول می باشد کہ تا بولغیر مر
و ایچہ گفتند محصل آن اینست کہ جناب امیر بعد از اجتماع مردم سر منبر چہ فرمود بہر کہ مر افضل گوید از تخمین ہفتاد تا زائد
بر و خواہم زد و جوہش انکہ ایشان را بہر بود پس عوی فضیلت امیر مستلزم حصول رتد و با جناب است و البتہ او
لا یق ہتاد تا زاید شد پس رص و در این قول از آنم ستر و بعد اجتماع مردم ستر نہاند و اما لیکہ محض خود بندہ
تقریرش را امام اعظم علی سجا آورد و خود جناب شیر خدا حلال مشکلات درین حل نمود و بایکہ مامون رئیس کلین
شلیعہ بیان کرد کہ خود امیر المؤمنین فرمود من آگو بودم از ایشان چہ اینہا مہر بود و نہ لغو و بالتہ پس درین
مصل زیادتی زود سخنان این متافقین محبوب بشود و ہذا ہی الحجۃ البالی علی الارفۃ فکیف کہ کتاب مقبول متع
شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا و اول لیل بر آن باشد کہ حضرت تخین مکر من بر روایت ہامین سمع و بعد
انجدرشان بنی الحمرین باشند پس وقت کفر را ہر کس را ماسیہ کہ بایشان نسبت کرد و البتہ او بالیقین باحوان
این تبقیہ باشند و بایا شیخ علی باشد نزد ہمہ فاعبر و یا اولی الالبصا و علموں مقال کلا و من الرضہ شہیق و
الحمار کما لا یخفی فکیف بر نہیب فتنہ کہ قاب تبقیہ جناب امیر اند در زمان خلافت آنجناب نیز پس چو نہ عقل رفصہ
خصوصاً مجتہد الزمانی کہ تبقیہ جناب امیر در خلافتش درین کتاب ہم درین ارماع و غیر آن بیان کردہ تجویز
کہ آنجناب بویست و فضیلت خود علی رسول لا شہتا و سبین فریاد لا حول لا قوۃ الا باللہ علی اعظم و تہنوا
چگونہ بر انیمقدار کثافت و زرم و کرد و اگر دیگر نگردم کہ نماین بسیار از موشیاد و موشاد و خاطر ہیچ شہد از انجملہ انکہ
و شہر و شہ عیان میشود کہ چنانچہ جناب امیر از اولین اہل اسلام اند و بویک نیز فرق نیست کہ ابو بکر ظاہر میکرد و داود و
پس ابو بکر در ایمان و اسلام گوی سبق در ر بود و با عتران جناب نقوی فان اللہ هو العلم بذات اللہ و ان
کہ در شریعت با عتران مجتہد درین کتاب نیز را را مہر بر ظاہر است پس بنظر من را کہ مہر پسند و بدی است کہ چون
ہست خوف و تبقیہ خواہ از پدر نیز رگوار خواہ از دیگران نیز نتوانستند اقرار توحید رسالت را بر زبان آوردن البتہ
عجاوین نیز پوشیدہ در طمہا شہد بخور خواہد بود و جلا ف صدق ابر کہ بار ما خود را علانیہ بر حضرت فدا کردہ و بالآخر
کافران چنان را از ایدام ستر کہ صورتش را منہا خست و اسیمہ ما مجتہد نیز بدون و دیگر در کتاب خود آورد

و از عاریت نفاق و رفق سربلای باری چند سر بلای شیند گردانند و اینها صحیحین را بهر سده که چون انما
 ایمان تا دم و قات بنوده جناب امیر مکتوب نمی تواند فرمود و بدون مسامحه که مستحقین عبادت میگردانند و سبحان
 جناب امیر رسول الی نفاق چنین تقریرات و بیانات از ایشان و اعلی مکاتبات و از غرض انبیا که
 شایسته هم رسید چنانکه در بعضی بابها در حق ابوبکر گفته و با او خدایا منافقان اول بر ایشان است
 و در مقام مناسب آنکه اساس الاموال رئیس المحبتین را بر کشتنی که از امامیه است آخرین نقیض میگردانند که
 عاشا که فضایل ابوبکر را منکر شویم و میگویند این فتواند شد که در آن و عثمان و آشکارا از پیوسته که بر این
 توازن را یعنی هستی یا نه و چون امامیه بعد از سال مقرر فضایل و باشند برین که از آن جهت نقیض نماید با این
 نشانی که ما ندیکر الدیه من کورانگی لا علی است طریقه انکه تفسیرین از معنی تفسیر نشدند و مالک مینمایند
 یا موسی و غیر من بسیار شد و عبادت نکردی و اگر سده نبودم غیر کسی در اینجا صورت مجاز بود و از پیوسته و در اینجا
 مستحق یعنی توفیق که تفوق او منقود بود و دیگران انصراف از قاضی می بین اکثر بسیار بعد است
 که با وجود حسن حال و اتمام مامون در متعه ماند و او را که منقود حرام است بعد است بسیار که گران و کورال
 را از اهل سنت برای منافع بر حید و این برابر هر دلیل است بر صحت این روایت که نقل قول الشاعر در شعر
 تلخیص التلخیص و نیز مقام حیرت است اگر حضرت امتحان یا ابوجمی دیگر از شخصی عمر بن العباس را بر چنین
 یا امام را با من تا بر عمر در ابارت برگزید که با آن جلالت سر ستا میداند اگر چه دیگران شکایت کردند و در افعال
 خدا و رسول کسی چنان گفتگو است حضرت جعفر طیار با وجودیکه حضرت داود از نور و احد بود و امارت زمین
 عارفه پدر ابامامه بر او برگزیدند که چنانی کتب انصاریتین و شجاعت و تدبیرش بجهی بود که امیر فرمود و اگر از نور
 بودی ابوبکر بر عیونیت رت بینا قتی و کلمات فقیر یا کسی است که منم و دانش او بر قراره مثل منم که تفسیر میکند و
 ابی بن کتب مقبول ابن سلول هر دو وقت که در طعن اراج و نقیضه فی کب الشیخ الی عمر و کت حمالا و غیر
 و انجیک جنایات بل نام رضا که رئیس التکلیف و امامیه بود و غور فرمود که از ان استقامت امامت انجناب لازم
 می آید زیرا که انصاریت می در معنی کتب بدیه شیعیه بی هم رسیده و بشهرت و استفاضه انجاسید و که حضرت میفرمود
 که راست مرقضوی موجب رتداد و کفر است تا نوشت با استغفار سید و این خوب نشانی است مشهور در عالم
 که زیر دست باز بر دست چگونگی ستره نماید و هرگاه رسول خدا امامت بلا فصل را موجب کفر و ارتداد و بداند و انصراف
 انصراف امیر المؤمنین چگونه و عورتان غار و خصوصاً بعد از نوشتن تاریخ حقی که در حقیقه در جهان بر ابوبکر کام
 نتواند بود و پس بدیه فایت حضور رسید که انصابت کافی بود و در مرتدین و سلب حق از چنین مظهرین و غیر
 چندان عیان است که لا یشک الی البیان پس طایان است نقیض کتب شمس از البیه انما خواهر بود و اولی الالباء
 و انما انند علی مافعل المهاجرین و الانصار یا دیگر می از محمد بن فرمود که در اجبار آمد و در خلافت صدیق بود
 در جبهه رسید که در روی مردم و اقاله نمود و ابن ابی الحدیید بر بطور انکه خلافت را بر بعض و میفرموده و انکه بتجلیل

نه نسیب چنانچه شریع اهل بیت بر آن رواست طبق مایه شیر خدا که بر آنست وجه فرمود که رسول خدا را مسموم کردند
 که پس از آنکه از چون خود مویید خلافت او باشد و او را بر خویش مقدم پذیرد و نه بهیچ شیعه بدلی شمسون گفت این
 همه باطل است بدین جهت که جناب تصدقی برای بیعت نیاید و گوشه برگزیده دور روایت شما آمده که زمان باطله
 نه بهر بیعت نکرد و وصیت فرمود و او که مراد من گنید در شب تا حاضر نشود بر جنازه او و در جانش نذر کند که بی دود و در
 مقالات این کتاب شرح و بسط کند که مراد از ان تلقین روایات کفایت چنانچه باید بر نه بهیچ فرقیست چه بر آید و چون
 بر اصول شیعه قبل قال و کثیر و اضلال در ارکان اشیو جاری توانیده و بهیچ وجه برین خرامند اگر در این
 بود چه من الوجوه در امر از امور فقط اختلاف بی استعمال سیف و نصال بود چه باک که در خود و دست کمال
 که نور افشا که فضل لغز من مزور بود و مامون را که اول ثابت منکر و معصوم بودن امامت را در این بیخبر چنانچه در
 و آن هنوز صورلی نه نسبت پس از روح او باید برسد که ترا چگونه یقین شد که گوشه که غنی فقط از جهت عدم
 استحقاق بود و با بر عظمت مصیبت آل عباد هم خوردن قسم برای جمع کردن قرآن مجید که فریقین یقین
 با چنین نقل آن میکنند بی غیر ذلک و هرگاه مامون آن روایات را تبریج میداد باید به تمام انرا ملاحظه
 کرد و آن که در آن بتا که تمام مرز نیست که زمینها را شک بنبریم بر فضیلت که حق تعالی بسوی تو ای ابوبکر و
 کرد و اگر غضب بود آنرا با لفظ مذکور چگونه تعبیر فرمود و دست بدست ادب بدین شهر را به نیکی یا و کندی
 چون که از کعبه برخیزد و کجا اندک مسافت و بر ملاکت امت و از ملا و ایشان سخن را باشد بخلاف حضرت پیغمبر که را حق
 بر ملاکت امت و از رسالت استغفار کرد و خدا را شکر لایزال نمود و استغفار خلق نویسانید من بعد که ام دلیل استحقاق
 شد که آدمی بجهت ورود و منافعت غور و فکر نماید و بر کعبه است امام و بعد چنانکه فعل نام غور نماید و از راه اول بر گردد و
 واقع شد که صدیق گفت من تعجب نمیکند و مصلحت میدهم بار و نق افزود و بعد حضرت صدیق در باره شکایت را غنی شد
 و شکر گشت که آدمی اگر چه از او صیاد او علیا بلکه مقتدا ایشان باشد و او را فرستی غور و امحان بهر غرض و بر کعبه
 امام بناید از آن مراد که تو کرد و داینها بعد از تسلیم عدم بیعت است و در جمیع حق و محقق تلقین روایات خانه مؤمنان و چنانچه
 باید بداند که آن پر او هم هر کس خواهد بداند رجوع نماید و هرگاه که از خانه خوابیده در خفا تمام و پس بفتنه آن فرستد
 ضرر رسد که تقریری مختصر نمود که اگر روایات این باب را جمع کنی و منع خواهد شد که امامت از رسولی قبر فارغ نشود و از
 غرض آن چنانچه باید حصول مراد و جناب پیغمبر عالمیان البته شایسته روز برای حضور در خدمت پادشاه گوا
 صله الله علیه و آله و سلم و کسیت نه برای فکر و غیره چنانچه اهل نقای خیال آن دارند و از غرض خط و
 سخن را در از گردانیده اند پس بیست در عبادت و حق هر چه توقع آمد بر برای خود است و شرح این امر و
 مقداش عربین و طویل است بر امری مختصر گفتا و زیدیم و اگر باینهمه زلفه زبان بود و را بکشید و قمر باو شفا
 و بنجاب را نسبت بحضرت امیر چنان مفتوح میسازم که دایره قیل و قال بر اهل جدال و جنگ مانند روزن
 سوزان تنگ میشود کما لا یخفی علی من نظر الی مباحث الکتاب آنچه از تقریر مامون تخصیص روایت اهل

مفهوم

از وفات فاطمه زهرا بود شاید منی بران باشد که از روایت شیعه حکایت
 ان طاهر عتیقود از آنجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریرش بعمل آمد بالجمله از حال تقریر مامون قلب
 استعدادش بر جای پدید آمد که صدوق اللوات بران نیارد و ان را از عداوت باطنی حضرت ائمه سرایه دین و
 مذہب خود سازد که کار متعیر و کاسه لسیان قائلین ائمه بدی همین است بعد از ان که حال کلام مامونی اثنی و بی دیگر
 گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ابو بکر را خلیفه کرده بود و استقلال چه معنی دارد در سقیفه که امی انصار
 من بدان راضی هشتم برای شما که بیعت نمایند با ابو عبیده یا عمر عجب است که پیچیده مامون انیم بدست که در سقیفه چه
 واقع بود و دشمنان در دین و دولت سرای شریف بمصیبت حضرت و اتمام غسل شریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در
 بیعت رئیس خویش سعد بن عباد نمایند حضرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است ابو بکر خلافت قریش شد
 من قریش بت کرد و کسی نتوانست در سقیفه انکار کرد و در نهایت سبیل امتحان فرمود آنچه مامون گفت عمر ابو عبیده و عثمان
 و بیعت فرمودند و بهر حال بدست کی میگویند که حضرت ابو بکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود و چون میداد که البته
 بیعت شد نیست در حق خلافت بعد جمیع بجهت شستن است بلی و قتی که حرمی مات بر اصول شیعه دیده باشد فاخته و عمل
 نویساند این علایق را بر برید و هر چه از بنای امیر منقول است در فضایل عیدین حتی حدیث من فضل الخ همه مودید بر طواری
 بخلاف روضه که ناظم بدست ان میگوید که مفضل می بیند ارد که ابو بکر قایل بود بمفضولیت خویش اجرائی حد بر او ظلم و عدل
 و حیرت نیست که امام اعظم ثانی شیخ حلی امامیه گفت آنچه برگنا منش دلالت دارد قانم فی کل و انیمون و اگر مراد امامت است
 فلا شک فیما قلنا فی المنتقی و غیره و این اشارت بر این خلافتش و انصار خلاصیر و طبیعت الهیایم چه یک مقدمه را از تقریر
 رد کردند و هجوم بیعت نمودند و چون رفته رفته نسبت بهتکار برای رفع اختلاف فی الجملة رسید امیر المؤمنین فرمود که حضرت ترا و از
 مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا بهتر گردانند بعد ازین در اختلاف مذکور شد و کسی نیار میزد
 پیچیده مامون این جاست را چه میدانند و نامور و جدید لایا است روگردانه و امام شیعه نسبت مثل مشهور که هم خرد و هم توانا
 و متعه را حلال گردانید و زوری حکم تحریم نمود و الی غیر ذلک مامور و اگر بخت و بر کار بودی البته استعفا می انبیا خصوصاً
 سید نصر و نشان را یاد کردی و گاهی استقلال را بر زبان نیار و می فانه لایم فی الجملة من بینه من رجایه و ایضا
 حال حضرت مرقوم بخمال درد می که با وصف هزاران خصوص قطعیت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و اله و سلم برگمان فخر
 جناب میر با وصف استبداد و امر اهل بلوی چرا دست از چنین خلافت باز نداشت که خاصه او بود و فرمود در ارتی خرم انرا و
 یا انیم و چنین اراده کرد که با علایم است در او بخت و شمشیر شایسته و بخت و تحمیر که محشین و تکرار است را چه لازم
 سیما قاضی القضاة با وصف چنان توانای و قوت منظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد و گاه
 گردن مخالف را بشکند اعیان حقیقت نیست که شیخ میگوید که لیکن قلم در کف دشمن است و صدوق و مفید و تکرار انشرا
 دیدم که با وصف چنان ملکات و آن سامانها که با خنده الطفال و لستان بودند و مرد میدان مرد آرا می نمود و بوسلما که
 ماهرین و قائلین بوده اند حقیقت و الحالت چه کند ممکن است که شخصی مهارت میورد و اینان مدلل کند که اهل تحقیق

از کتب معتبره این بجز قزوینی در عهد مظفری راه کتب اوسان یا ایسالمین دیدم که در تراجم علمای خویش منتهی
 مناظرهات شان را با قهار تمام و قتل میدهند و خداوند عالم شایسته که مرا بر پیش درازش نشاندنی آید مامون را چه گویم
 که بپایان آن مجید بنده شایسته که بیکند نه اند و در آغاز بحث گفت زعم اینست که حضرت امیر مبدال انبیا از همه امت بهتر است
 و در آنست که در فیهما بر بارئیس الشیر قبلیت است از انبیا تا بدو نه که کورچه رسید بر غفلت سازد تا میری را تا کجا شرح کنم بهر
 آنکه به بنیم که بعد ازین چه واقع شده و گیر می از محمد شین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
 یا نبی الله که دو ستیرین نامس بسوی تو گفتم از زنان فرمود عایشه گفتیم از مردان فرمود پدرش ما گفت
 این باطل است و در دلش میگوید که آن حدیث را باطل میکنند روایت شمارد باب طائری بر بیان که اجب
 جناب بر تقوی بود کمترین انام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
 چنان نیست که شمرده آید با سادیت پیشمار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواترات
 و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب اینچنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
 راست بگو که اجب بنده خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنکس تواند بود که اشتبه باشد در ایمان و عمل
 با حضرت یا شخصی که تا دم وفات مساو الله ذوالجهین بوده باشد یعنی منظر کفر و مبطلن ایمان پس
 از اینجا غور کن که هرگاه مامون بدید تشیع دارد و کتب مجتهدیه بالشی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر است
 پس برین اصول چه باقی می ماند پس او را خبر آنکه از میدان مناظره فرار میاید که در چیزی بدست نماند و فقر
 در کتب خویش دیده ام که چون از عایشه صدیقه پدید فرمود که فاطمه زهرا و مردان شوهرش موقتیکه از دنیا
 رسیده همین سوال نمودند فرمود که عایشه و پدرش از اینجا که دایمیه حاضر از کتب بنده روضه بوجه بسیار
 بعد از نبوت رسیده که تحقیق الهیت منحصر اند در دوازده امام و چنان قبول حجاز را ایشان داخل ستاره از روی
 حقیقت پسین میمنتی شد از دوازده کس ابو بکر صدیق از چهار کس بریر که تحقیقین شیعه انیمقدار از اصحاب
 نشان میدهند کما فی الله ذکره و در وضع انجیدین بسیاری از حدیثین تصریح نموده اند و العلم عند الله
 و در شیعی شکی نیست در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین یاد آورده
 الله اللهم لیسر عیدایک محنتی و اجنبه را دران ذکر می نیست و چون انیمه را دانستی حدیث مذکور را این حال
 نماند و قول مامون ساوا شد که فای روایتکم قلیل و شاید بلا خطه با گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
 شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص که در اهل سنت دیگری از محمد شین گفت جناب امیر فرمود هر که مرا تفصیل
 بر ابو بکر حد اکثر بر او زخم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در میمنت
 جناب امیر خود تجاوز فرمود از حدود الهی و عامل شد بشیر امیر خدا و امیر الله و ابو بکر گفت که وانی کرد و خدمت
 بر شما و بهتر نیستیم از شما پس کدام یک صدق باشد نزد شما ابو بکر بر فوات خود یا علی بر ابو بکر با وجودیکه
 حدیث فی الله متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدر

مفهوم شد که شمار روایت میکنند که بعد از وفات فاطمه زهرا بود شاید منی بران باشد که از روایت ضعیف است
 ان طاهر میشود از آنجمله تفسیر استاد مکنی است چنانچه سابقا تفسیر پیش بعمل آمد بالجمله از حال تقریر مامون قلب
 استعدادش بر جای بدینی آمد که صدوق الکوذب بران نیارودان را از عداوت باطنی حضرت امیه سرایه دین و
 نیز سب خود سازد که کار متعبر بود که سلسلیان قائلین امیه بدی است بعد از ان که مال کلام مامون را قتی بدی دیگر
 گفت که اگر حضرت پیغمبر علی علیه السلام ابو بکر را خلیفه کرده بود و استقلال چه معنی دارد و در حقیقت که امی انصار
 من بدان رافعی هستیم برای شما که بیعت نمایند با ابو عبیده یا عمر بن خطاب که بیچاره مامون اینهم بدالت که در تنفیذ چه
 واقع بود و او ششین در دین و دولت سرای شریف بعبید حضرت و اتمام غسل شریف بودند و چون جبر القمار شنیدند که در
 بیعت رئیس خویش سعد بن عباد و نمایند حضرت نمودند و چون دانستند که موجب قتل است ابو بکر را قتل قریب است
 من قتل است کرد و کسی نتوانست در تنفیذ آن را که در و شاید بسبیل امتحان فرمود و آنچه مامون گفت عمر ابو عبیده و عثمانی
 و بیعت فرمودند و مورایست که میگویند که حضرت ابو بکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود و چون میداد که البته
 بیعت شد نیست و حتی خلافت بعد جراح میخیزد شش شش است و قتی که در حال مات بر اعمل شیعہ دیده باشد فاضل مکرمل
 نویسانند جابن علایق را برید و هر چه از این باب میرفتل است و در میان حدیث من فعلی الخ همه موبد شد بر لجه رتا
 بخلاف رفته که ناظم بدیشان میگوید که مفضل می جزیدار که ابو بکر قابل بود بفضولیت خویش اجرای حد بر او ظلم و عدل
 و حیرت نیست که امام اعظم ثانی شیخ حلی اما میگوید که این برگشت دالت دارد قائم فی کل وادیه و ان و اگر مراد امام است
 فلا شک فی کما نقلنا فی المتن و غیره و این را اشارت برای خلافتش و انضا تخلیه بکسبیت الما یسیح یکمده مرار القریه
 و در کرد و هجوم بیعت نمودند و چون رفته رفته نسبت بهتکار برای رفع اختلاف فی البیعه رسید امیر المومنین فرمود که حضرت ترا در
 مقدم گردانید که از لوازم امامت گیری باشد کسی را چه مجال که ترا بهتر گردانند بعد ازین در اختلاف ذکر کشت و دو کسی نیارست هم در
 بیچاره مامون این حاجت را چه میداند نواموز و جدید الایمانت بود و روانه و دام شیعہ نسبت مثل مشهور که هم فرمودیم توانا
 و متعه را حلال گردانید و روزی حکم تحریم نمود و الی غیر ذلک مامور و اگر بختی و پرکار بودی البته استغفای از بنیای خود ساز
 سید مصور نشان را یاد کردی و گاهی استقلال را بر زبان نیارودی فانه لا یمکن فی البیعه از من بینه من رجاء و انضا
 حال حضرت در تنفیذ انجیال فردی که با وصف هزاران لخص قطع حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم بر کمان رفته
 جنانا میر باوصف استبداد و امر ارا ل نبوی چرا دست از چنین خلافت باز نداشت که خاصه بود و فرمود و در ارتلی خرمین بود
 یا امیر المومنین ایاده کرد که با علایق است در او بخت و شمشیر شایسته و تخریم که عیثین و کمالین است را چه باز
 سیما قائمی القضا یا باوصف چنان توانای و قوت ظاهر کسی را بشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد و گمان
 کردین مخانی را بشکند ای عریضه حقیقت نیست که شیخ میگوید شیخ و لیکن قلم در کتب دشمن است و صدوق و مفید و کرد انشرا
 دیدیم که با وصف چنان ملکات و آن سامان را که با خنده اطفال و لستان بودند و مرد میدان در دراز با نمودند و بوسه میزدند
 مامون و قائلین بوده اند حقیقت و الحالت آنکه کینه مکان است که شخصی مبارکات میور را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

از کشتن تیس آه تن بجز و زبونی در چند رطل بوق را بد کتب او سانیال المومنین دیدم که در تراجم عنای خویش
 مناظرات شان را با تجمار تمام و مثل میدید و خداوند عالم شایسته که مرا برین درازش نهند می آید مامون را چه گویم
 که عیاره اجدیدند پیش می یانیکند و در آغاز بحث گفت زعم اینست که حضرت امیر بعد از دنیا از سجد امت بهتر است
 و نه دانست که در بسیار بسیار از اشهر قبلت است از انبیاء و ائمه که در کورچه رسیده اند غفلت و از انچه می توانی شرح کنی بهتر
 آنکه بینیم که بعد ازین چه واقع شده گیری از محمد شین گفت که عمر دین غاص روایت کرده که عرض کردم
 یا فی الله که در دسترین نامس بسوی تو گفتم از زنان فرمود عالیه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
 این باطل است در دلیلش سگوند که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طاعری بریان که واجب
 جناب بر تقوی بود مگر این امام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
 چنان نیست که شمرده آید با سادیت پیشمار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک می توانی
 و اگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب اینجا ملاحظه فرماید دهم احادیث اصول
 راست بگو که اجیب بخدم خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنکس تواند بود که اشتبه باشد در ایمان و عمل
 با حضرت یا شخصی که تا دم وفات مواذ الله ذوالجین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطل ایمان پس
 از اینجا غور کن که هرگاه مامون ندید تشیع دارد و کتب مجتهد بالشی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر است
 پس برین اصول چه یاقی می ماند پس بوزا خبر آنکه از میدان مناظره فرامیاید که در چیزی بدست نماند و فقر
 در کتب خویش دیده ام که چون از عالیه صد بقیه پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا و مردان شوهرش موقتیکه از جناب
 رسیده پس سوال نمودند فرمود که عالیه و پدرش از اینجا که دایمیه حاطمه از کتبینه روضه بوجه بسیار
 بمعرض ثبوت رسیده که حقیقه الهیت منحصر اند در دوازده امام و چنانکه قول حجاز در ایشان داخل است از روی
 حقیقت پس جناب امیر متنب شد از دوازده کس ابو بکر صدیق از چهار کس زیرا که تحقیقین شیعه انیمقدار از اصحاب
 نشان میدهد کافی الله که در وضع انجمن پیشا برای از حدین تصریح نموده اند و العلم عند الله
 و در بیخی شکی نیست در ظاهر که اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین با آورده
 لفظ اللهم سیر عبدی که یعنی و اجنبه را در آن ذکر می نیست و چون انیمه را دانستی حدیث مذکور را اینست
 نماند و قول مامون را قضا شد که فای روایتکم قلیل و شاید ملاحظه ما گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
 شیعه که ازین باب نیست از این تخصیص که دیال سنت دیگری از حدین گفت جناب امیر فرمود هر که در تفصیل
 بر ابو بکر حد اکثر بر از زعم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در بیعت
 جناب امیر خود و تجاوز فرمود از حدود الهی و غافل شد از انچه امر خدا و الله و ابو بکر گفت که والی کرد و خدم
 بر شما و بهتر نیستیم از شما پس کدام یک صدق باشد نزد شما ابو بکر بر فوات خود یا علی بر ابو بکر یا وجودیکه
 حدیثی فی الله متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

چگونه دانست بودی یا بدوین دمی و می منتقل شد و اگر نظر کرده است پس نظر بحت است و اگر صادق نبود
 پس محال است که والی امر مسلمین شود و احکام را بیان کند و در اقامت نماید و در عکس و نقیض بر اصل
 نشسته الفاظی بود که مالش بران میگذشت که متضمن بود چنین کس خود تخییر است و جوالبش بر پلای است که جایز
 است که چنین گفته باشد از راه امتحان که ببیند که بعد ازین چه واقع میشود و سجد الحمد که بیخ فتنه بر نیت
 و خضران از پیشتر آنچنان فرموده اند که کلام مامون دران جاری گشته مثلا در نسخ البلاغت است که بلوایان
 حاکم اند بر من و من بر ایشان مالک حاکم غلبه چنین شخص کی مستحق امامت است و نیز حضرت سجاد و عثمان خود
 را برست شیطانی و البته فلاطیق بالا مامنه الی غیر ذلک من الوجوه دیگری گفت که در احادیث آمده است
 که ابو بکر و عمر کمول اهل بیت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که مسیح کمل در جنت نخواهد بود
 و مردیست که زنی بود حاضر نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون حضرت فرمود بیخ عجز و خجسته داخل
 نخواهد شد او گریست و حضرت فرمود قرا بخیز دلالت بران دارد که وقت دخول جنت مسیح زنی عجز نخواهد
 و اگر گمان کنید که ابو بکر نشو و نما خواهد یافت در حالت جوانی چون بهشت در آید پس شمار روایت دارید
 که حضرت فرمود برای ریجانیان خویش که ایشان سردار جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پدر
 ایشان بهتر است از ایشان جوالتی اند که لازم آمد که ابو بکر و قتیله انجید حدیث صدور یافت در
 جنت بود و داخل شدن بخت موقوف است بر مردن و در عالم برنج بودن من البعدیات کالحساب کتاب
 هرگاه گفته شود که فلان پیر از اهل بیت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص با وصف پیری در جنت یا
 صورت اعتراض پیدا شود و خضران ایمان لاریب که بهترین اهل جنت و جناب مرتضوی از فضیله حدیث مستثنی
 شد و تخمین از حدیثهای بسیار که حضرت فرمود و امیر المومنین روایت آن نمود و بطور اصرار بود و دوم از حدیث
 منری و جاری کردن حدیث قرآنی غیر ذلک چه مستثنی نشوند و خداوند عالم گواهیست که فقیر و قتیله مختصرا
 کتب در سینه چند مت اساتذہ میگردانیدم و این اعتراض را از مالی بعضی از افاضه شنیدم متبادر و من خود جواب
 دادم که در آمدن و حالت کمولت به بهشت برائی تخمین از کجا لازم شد تا چنین بر زبان میگویند و راه اعتراض
 میجویند غرض که پیران نایاب را شرم و حیای نمی آید از ذکر چنین لاف و گزافی مامون پس او آنچه کرد و قل
 معصومین از دهنزد و او را رفته هنوز اهل بصلایند و شیخ القیسین بر او افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
 با او پیرانند کمتر است و همیشه و انشی اعادنا الله تعالی من هذه الاباطیل کی دیگر از اصحاب حدیث سبر بر آورد
 و گفت الله انجید حدیث در مناقب فاروق مردیست که اگر من معوث نشدمی معوث میشدم عمر مامون جواب
 داد این محال است زیرا که خدا میفرماید اَنَا اَوْحَيْتُ إِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْتُ إِلَى نُوحٍ وَ الْيُسُفُفُ مِنْ بَعْدِهِ وَ نَزَلَ
 فِرْعَوْنَ وَ اَزْدَاقَهُ النَّارِ لِيُشَاقِقُوا وَ مِنْ لَوْحٍ وَ اَبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
 اِلَّا حَاجَةً اِلَى الدُّنْيَا كَمَا كُنْتَ تَفْعَلُ فَتُحَدِّثُ بِهِمْ مَا يَلِيكَ مِنْ عِلْمٍ غَيْرِ ذَلِكَ فَاقْضِ مِنْهُمْ حَقَّكَ وَ اَعْلَمْ

بعد از نبوت جوالیش آنکه ضرورت مامون را از حضرت یحیی جاری کردن دلیل بر مدیاد الکیا و میران قه
نیافت و بیان آنرا مقتضای سخن تکیه مجتهد المعنی فی الحین الشانکه داشت ضرورت مقتضایین رتباط
را که به مدارک فوات پرداختن و در اینجا بحثهای دیگر است بلکه زیر هر حدیث که رنگهای کردن رفته را در شنبه
عنایب و کتاب و دیگر مکر از نبودن فرصت و فقدان اسباب قصور نیست تا طبع اختصار ضرورت اقتضا با جمیع حدیث
از سخنان آنکه بر بود گفتن و در بای نظرات زیر هر یکی مستحق و لیکن مقتضای عبارت و ایجاب تیری کی از ان گفتا می
که بعد از ملائحه بعضی از آیات از نسخه حضرت اهل بیت سرور که ثبات رسالت جناب صی مطابق ثابت شد چنانچه
در سابق گذشت چون تقدیم می شاق بر ضرورت بر معیشت گشتن پس ضرورت صدوق الکوایه مقلدین
او را با اصول فخر یقین کاش با اصول نقولش بیان فرمودن والی هم ذلک پس نبوت و رسالت بصحلول انجامید
بدون می شاق بر طور امت این ساجد شیطان الطاق و حیرانی نیست که جناب میر مظفر کفر بود معاذ الله و منظر
الی یوم الوفا پس بیان فرمایند که انیم این می شاق با طمان بود یا اظهار می تو جو را باز دیگری از این جماعت
امثال امر مامون بجا آورد و آنچه در ذهن او زیاده بود شرح آن فرمود که در احادیث مناتب فاروقی وارد
است از حضرت صلی الله علیه و اله وسلم که عمر را در عرفه دید و تقسم فرموده گفت که او تعالی میاهات کرد همه
نندگان عمو ما و غیر خاصه مامون گفت محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است میاهات بعید گشتن
پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت و حضرت در عوام و لیکن تعجب نیست از محدثین سنیان زیرا که تعجب است که
علام ابو بکر را بر حضرت فو قتی خفته اند که داخل شدند و در حقیق او را بطریق شنیدم چون نگاه کردم دیدم که ملا
از او کرده ابو بکر پیش میرو و از من در جنت و شجیه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابو بکر و شما میگویند که علام
ابو بکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم زیرا که سابق افضل است از مسبوق و مثال نیست حاشی دیگر
که شیطان میگرداند از سایه عمر و بر لسان حضرت کلمات کفر بخت و جوالیش آنکه مجتهد بر عریب ادبانی مامون
تصریح کرده بود و حالش آنیکه محاوره عرب را ندانست که متکلم بیشتر خارج میباشد در همین نزدیکی گرفته حدیث
علی خیر البشر و تمجیدش آنکه من بجز کفر فایده جوایم فوجو ابنا و معلوم نیست که رفته و کاسه پس شان یعنی مامون
رسول خدا را از مشکین میدانند یا مقربین بر تقدیر تالی تمجید حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و اله
و سلم ضرورت اقتداد دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم نیاید و ثابت شد که
مامون هنوز از طفل دبستان کشته است او محاورات عرب را ندانست و مامون هنوز از فهم آن عاجز و قاصر بود
ولا النسل که شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم نشنیده که چون حضرت اراده فرمایند
که داخل شوند در جنت علی مرتضی نشان بر دارد و در سایه ان مهاجرین و انصار امت تحقیقی سرور که ثبات یافتند تا این
و عزایب فتنه تا یکار دو یا لا شود و علم را اول در جنت درآمد و هم مقتضای حضرت پس اگر خداوند خود را سابق از خود نشین
در جنت دیدند که ام محضی در دنبال دارد بلکه محمول است و هم یکی از بجا آوردن شر و خدایند و هم که خداوند شریف

میرود و شاید مومن در انکار بدیهی حال یا بیان درگاه راجع قراموش کرد و از افراد غنی و جواد از امر دیگر که در قتال
سابقه امثال این بجا نشاندن معنی گفته شد یعنی القای کلمات این شیطان بر این سنان و از حدیثی که مفسرین
سیما مولای مجتهد صاحب حجج البیان نقل میکنند یعنی ابن عباس که سال بعد از قتلش درین کتاب با جناب امیر المومنین
عیان گشته بر اصول شیعیه که دیگری بدان درج نصب و عداوت رسیده باشد و العجب که از تفسیر کاشانی التبارک
رسول خدا هم عیانست یعنی شیطان ایمن لطفه المیس علیه الله و الغدای لیباس حضرت جبرئیل بود و مصدر این سخن
شده و حضرت سرور عالم در التباس افتاد و عیاد الله پس مومن بنور از خامی خویش بیلای کوری و کوری و هرزه
گویی که قمار است و بیایه تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشهور و معروف و مباحث سابقه رجوع نماید و حال
بهفات این ناصبی را در اینجا ببینید و جرات او را بنظر آن فرست بسنجی طر فتره آنکه از کلمات غیثات او بلفظ انما
قتور و رفقه همین قدر برمی آید که جناب امیر از ابوبکر متبر باشد و بیچاره مومن هنوز در امن و امان است
و تقصبات این جنده را در آن محصور میداند ای لواموز و جدید الایمان تو هنوز به قایل و مخالف این مرتب محبت
این سیالی نبودی و کی آمدی و کی میرشدی که ما بهادر سابق مرقنوی دفع کرده اند و از جهاند علمای خویش مثل
این شخص یعنی صدوق الکو از بشارت و ادساد از ادب بشارت رسانیده اند که حضرت امیر در بطین ماورکرم تلاوت
قرآن مجید میفرموده ده سال پیش از رحلت شریف و چون حضرت او را بعد از تلاوت با خوش در گرفت سلام کرد
و تسبیح فرمود و تلاوت و تعلیم قرآن مجید از سوره مومن در کنار شریف پرداخت و معذور دارم که تو
او را ندیده پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم خادم او هم شاگرد او است اکنون از خواست غفلت پیدا
باید شد و بحق گوئی و نیک جویی با کمال بد کردید و لیکن این مصداق این بیت است نصیحت کن و راجد آنکه
خواهی باز که نتوان شستن از زنگ سیاهی بر روایات محدثه رافقه اگر هیچ میکردی بد قیاق این مذهب میزد
از غرائب بافتات و رسوای بیچینی الدارین آنکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از راه دور بصید مشتقت
و محن نرود و طلب بدی و چندان جسد بخت مزید تشیع بر تو غالب افتاد که هنوز بطریق گفت میکردن است و ای
بر تو که بر اصول خویش از نیرید سبقت میدی و راه بنم مصداق و کتب الهیه سپیدی و او را قنود شیعیه
لفظ انما هم القدر اثبات کرد و خود در بحث اینها خندان کلمات بیوده آورد که به تسبیح و تکفیر صدیق نوبت رسانید
چنانچه خواستی دانست و در آغاز بحث گفت زعم من آنست که جناب تقوی بهتر است در بشیر بعد از انبیا پس در انجود
قراموشان گشتن اما آنچه در حدیث قرآن شیطان از سایه عمر کلامی کرده آتم بر شیعیه منقلب است زیرا که در قوانین
کلیه باندیشان و هم خیریات نمر و عیالیشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرقنوی را گاهی بنیاد
وزراتی بنقصان و وقتی به تبدیل بر احادیثی حلقای خویش راست کردند یعنی در اصل بشیر من خلل علی بوده
که بجای نام او نام فاروق نهادند و اگر بر خرق حال نام عمر بود معنیش آنکه او در شوق و مجور و ظلم و عدوان
رسیده که شیطان هم نیا از وحی بر دو میگرد و حال این واقعه از من بشنود و در دور مرد که بر که از سیالانی

چنان تیرسد که از سایه او بگریزد و او چنان بادی کشتی کند پس متناقض مریح است که در احادیث خویش نقل
 علی الله و الله رسول معاذ الله بما آوردند و میصدق فلیتبعه ثم یقتد به من التکرار کثیرا و هو یحیی و یرزق
 گردیدند عبارت حدیث که سطر پنجمش نیست منقول میشود باید که این نظم کاری را باد داری و هزارش ساری
 پس تخفی میاد که همین صدوق الکو از یاسنا و خود از جناب مرتضوی در همین کتاب دایت میکند قال كنت بالسا
 عند الکعبة فادخلت قد سقط حاجباه علی عینه من شدته الکبر و فی بده حکازه و علی راسه لبش احمر و غایبه بده رتبه
 عن الشیخ علی بن النعمان عن المستنصر لکعبه فقال لی بالمعفره فقال لی علی سبکة شیخ یومل عکاک فلما تولى ایام
 قال لی یا ابا الحسن المرفقه قلت اللهم لا قال واک اللعین البلیس فقال علی بعد روت خلفه حتی لحقته وصرخته الی الارض
 و جاست علی صدره و وصت بدی فی حلقه لا خفه فقال لی لا تقتل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم التو
 المعلوم و اندید علی الی لا خیک جدا و ما البطلک حد الا شرکت لیا به فی امه فصار ولد زنا یا علی فتجکات و غایت بلیس
 و اعجاب که شیطان از سایه امیر گریز و دوز رسولی آتش رسد و یا لیستی که گوی میورت خود نه غایب طلیف که میرب
 شود و میرب صورت حشر حلال مشکلات را که گاهی سمو و سیان پیرامون انجناب می گشت آیت قدر انجید یاد دانی
 و بد و کلمه خوشا میزند و شنود و گردانید طرفه ترقه و دیگر است که رفته بمقتضای کورنگی و شور شور می
 گردند مجرای آنکه و چگونه از شیرین و ان بخیال کسی بگذرد که بر رویش نیاید یعنی در ایام رحمت پر ضرورت که لشکر
 برای مقابل او آرید و او نه میبارد نه هر اسد و در پیکر انسانی مثل روز اول بماند و رومی خود از و تشوستان
 و بکران رکابی داد کار از دهر تا نوبت به شکست رسد که کمال دولت و خرابی بدان مرتبه استیجا که هزاران هزار
 شعیان بدریای کوفه غوطه خورند و جان بسلامت میفرزند و گاه حضرت با مداد جناب امیر غالب کل غالب فراسد
 و همراه حضرت فوج لایک باشند و انجناب عاری ابر تدارک نماید و حربه نورانی در دست حق پرست داشته باشند
 شدند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گزشت و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعبیر و یا اولی
 الا اجماع و سیح دانی که این لطیفه نارید و گزشت غنیمت بجه مناسب طوره ظهور و پرتو نور داد که سواری صاحب
 جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و ایامی منکوم آسمانی بر اصول بن سبای فیضانی قرار یافته بود و بارقه لامعه
 نمازیانده او صانع خیر بار یک روایت که شنیدی مقال راوی بود و حالش دلالت بر این داشت که گوید که چون در کعبه
 برسم زدند و میرانند و اثری ازین جنگا ندیدیم قال صد تبارک و تعالی کلامه انما کلمته هو قایل کما
 هو یوم یوم یجیحون اما انی از اتفاق فاروق حمیری پیش کرد پس قطع نظر از آنکه او مطابق
 روایات شیعه که کاشانی هم نقلش در تفسیر خویش یعنی خلاصه المنبع و دیگران در غیر آن داده اند و اهل سنت
 و فاکرت وینه را نیز کران مرین نموده اند کشنده منافقین و کاشف تلمیحات و مفتح رئیس المعانین عبد السدین را
 بن سادل بود در مقامی سابق تحقیقش چنین معلوم است که خواهی گفت که پیرایه مجلس که سفیه و صبح در دمی
 و اذان نماز و در سیر و غیره که مفسرین شیعه مثل طبرسی در مجمع الزیارات نیز در مناقب فاروق آورده اند که اگر خداوند

نجات یافتی مگر عمرو و سعد بن معاذ و ابی خیر ذرکاب بالا فخر ادا بالا اشتراک فخر ارجع نموده می لایستی غبار و لا غم و دیگر می گفت
 که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در فضایل او فرمود عمر و حنیف است همراه ده صحابی مامون جواب داد اگر چنین بودی
 که شما کمان می برید یعنی پرسید او از حدیث که مرا از منافقین شنیدند یا نه پس اگر حضرت میفرمود که تو در جنت باشی و او
 تصدیق نمیکرد و او تا بزرگ می نمود حدیث پس واقعه ی میکرو و حدیثه را تصدیق حضرت نمی نمود پس چنین سخن
 مسلمان نیست اگر حضرت را تصدیق کردی چرا حدیثه پرسیدی پس این همه و در خبر منافقین شدند و در جوابش اگر حضرت
 و مشر و ما خواهی فهرست کتاب مشهور شود بعضی مقالات رجوع کن که تخیر و این بحث چنانچه باید در السنت و در کتب
 شیعه مناظره حضرت مر قنوی و زبیر رضی الله عنهما مذکور است که تو اقرار داری که من در آن ده کسم که فی الجمله
 نشان آنها نیست من قائم نیستم که تو در آنی انفرغ زبیر را میسید که میگفت بر طور شیعه شنیده که ازین چه میباشاید
 زیرا که بارها و ما می خویش بشنودی و گفتی که این چنین اعمال ازین صد دریافت و در قیامت کسی نیست که ولی و نصیر
 من باشد و این نشان منافقین است در کتاب الله معلوم نیست که در جوابش چه آفاده می نمود و الحمد لله که از حدیثه
 که از مقبولین لسانی رفته است کما قال ما هم الشیخ الحلی و غیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از دقایق نفاق
 چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه و الاسلام کلام در نفاقی بوده که منافق ایمان بوده با
 چنانچه بر تفسیر صدوق که مراد تطهیر اهل بیت تفسیر ایشان از شرک است یعنی اقسام خبی که ذبیت النمل که مناقسات
 با ایمان ندارند پس بچاره مامون در اشتباه گرفتار است که روزی بجلت تبه قائل است و روزی بجموت مذمومین
 بین ذلک البته کسی که چنین باشد احمق و لا اله الا الله را چه داند فکیف که بعز و دولت و خلافت خود گرفتار باشد
 غدری مندایدل که تو در ویشی و او را با مملکت حسن بن تاجوری بود و چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
 حضرت فرمود که مراد یک پل منیرانی نهادند و امت مراد در پل دیگر پس پل من غالب آمد باز در پل من ابو بکر را گذاشتند
 و او را هم ترجیح دادند باز عمر را سنجیدند و هم غالب افتاد و باز منیران غائب شد مامون گفت مجال است زیرا که
 وزن ذات بود و وزن اعمال اول مجال است نزد همه که دو شیم برابر اجسام امت نتواند بودن و اگر مراد افضال
 آن بهتر محقق نیافته پس معدوم چگونه موزون شود پس خبر دهید مرا که تفاضل میان مردم چگونه میشود و گفتند که
 با اعمال صالحه گفت خبر دهید از شخصی که فضیلت داده شد و در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز غفول بجا آورد و بعد
 وفات شریف زیاده از شخص فاضل در زمان حضرت یعنی لاحق شد با و اگر گویند بی ایجاد کردند درین عصر کسی را که
 اکبر است از روی جهاد و جهاد و هم و نماز و صدقه از احدی از آنها گفتند است میگوئی که لاحق نتواند شد فاضل این
 زمان فاضل زمان شریف را مامون گفت پس بنشین در آنچه روایت کردند ایما شما و دیان شماراد فاضل مر قنوی
 پس قیاس کنید در اعمال ده کس از اهل جنت اگر باشد خودی از اخراجی کثیر پس قول شما معتبر است و اگر فاضل
 مر قنوی اکثر مردی باشد پس بگیرند و تجاوز نکنند و درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که خبر تو
 دیگر نگوئیم مامون گفت صالحا خبر دهید که وقت میبست تفسیر کلام عمل فایق تر بود و گفتند اسلام که خدا فرمود و انما

السالقول الایة گفت آن گنیت گشت جناب رفتوی ولیکن بحیث سادت بی ساری نشد بروی حکم خلاف ابوبکر
 که در آن زمان کجولت رسیده بود و میانه این دو امر قری است عظیم گویند که اسلام انجنابا با امام بود از حضرت
 رب العالمین بادعای حضرت پیغمبر اگر با امام قایل شوند تفصیل بر حضرت لازم شد که آنحضرت علم نشد بلکه بهر میل
 آمد برای اعلام تادخوت نمود و تلافی کرد و اگر گویند که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود بیان کنند که دعای
 حضرت از مناظر شریف بود یا بالمرأی اگر گویند که مناجات شریف بود این خلاف است قرآنی است در وصف حضرت که و ما
 انامن الاکلفین و هم خلاف و ما یلقی عن الموی و اگر باشند بامریا میانه اطفال پس شخصیت ثابت شد پس غوث
 فرمود و بر او اعتماد کرد و دانستن نتایج آن بعد از این خبر رسید که حکمی امر کند مخلوق خود را با امر که تحمل آن
 نتواند کرد اگر گویند بی کافر شدند و اگر گفتند نتواند شد پس چگونه باین شریعت پیغمبر را که نماید دوت طفل را که باینیان
 مامور برانستند منفر خود محتاج پیغمبر طفلی دیگر را تکلیف نداده پس همه مستندی علی مرتضی شدند پس اگر گمان نرسد
 که جز او طفلی دیگر را تکلیف نداد پس این فضیلت او شد بر جمیع حبیبان مردم باز گفت کدام عمل افضل است بعد از
 سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر غلبه است به بیند که در بدر مقتول شدند کفار
 زیاد و از شصت کس علی قتل فرمود و زیاده از شصت کس را و چهل کافر را کشتند بسیار بازش کسی گفت که ابوبکر همراه
 حضرت بود در عرش بتدبیر جواب داد که بحیثی ایا ابوبکر بتدبیر میگردد بدون انجنابا یا بشیرکت او یا حضرت
 محتاج بود برای ابوبکر گفت اخذ باید که بگویم بخلافه او از حریف ضرور افتاد که بر مختلف فضیلتی و اعتدای
 بر حجاب و خدا فرموده لا یستقی القاعین و من است الحق و منیت الایة بوالشیر نیز برانستند
 آبالت و لیکن در تحریر قصه مذکور قلم در کف دشمن بود و اگر صدوق الکواذب من مناظرین را از محدثین و متکلمین
 بخوبی بیان می نمود و من نمیکردم که از تصانیف بعضی نشان عجز مامون بر مردم و هر قدم با ثبات میسازیدم که ایشان
 با انهم کثرت محال عاویست که در کتب دینیه از جواب این همه امور ترن و تجر و زبونی در دهنند بالجملة مقصود از قیام
 میزان و وزن ان بود تا بر اهل ایمان اسلام ثابت گردانند زمانی رسول مقبول که در خلافت و مسند نشینی چنین
 اصلین باب و وجه که الحساب بعد حضرت انجنابا حضرت اصل اصول همه اند و در اهرم مهمات امامت و ایتات خلافت
 و تقسیم قوانین دینی و ترویج ان و غلبه شریعت غرالبه اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند و بی مثل بی
 نظیر اند و در شریعت و ابیطولی و سابقه اول ایشان را حاصل است که الا یخفی و در تدریس اصول رفیع فضائل جناب
 اصغر غیر قنای است چنانچه سابقا و لاحقا اشاره انجمنی رفیع و کتب ایشان موجود است هر کسی که بوجع کند خواهد
 که فضایل جناب اتم الرسل لعنیر عشرین آن نتواند رسید و اگر اقرار و اعتراف نشان بخوابی آنهم از گوهر مراد و غیره
 حاصل که این فضایل نسبت بمناقب حضرت زیاده ترند و شریعت رسیده و انجمنی که جناب میر حضرت پیغمبر را خاتم المرسلین
 اعتقاد میفرمود هیچ دلیلی قوی از ان نخوابی یافتن گویند اکنون قایل باید شد که جناب مرتضوی افضل است
 و آن کفر است نزد مامون چنانچه از کلام مستطاب و سایر کفای که در فضائل دیگران جز انبیا کسی پیش نیاورد و از حضرت

کثرت روایات خبری دیگر است اتفاقاً دانستی که فعلاً اهل اکثر است و لیکن فریاد است اگر کسی را افضل گوید از پیغمبر و انبیا
 غلام آنکه کبیر است روایات را موجب فضیلت دانستند حال آنکه سبب انکساریت توانست عبد الله در حدیث فریقین موجود است
 علی اگر کسی مسلمان شود ثوابش تخمیر است پس قیاس کن ثواب تقدیم خصوصاً شیخ را که جهانی را به بهشت برده
 ثواب آن چگونه شمرده شود و قس علی نه انچه ابو بکر همراه حضرت در دعوت دینی پیروی نمود و حرانی از ان فی آیه
 و بنده میهم که آن قمر انجید که رفته از اقران الهیبت نامیده بکتمان ان کوشیده و همه فادات آن هر که عیان
 توان شد و لیکن حجت حجت چنانکه نظر قیاس بر ان افتاده انکار ختم نبوت از ان ظاهر است مامون بچاره که نوکر قمار را
 او چه دیده و شنیده و چگونه بگویم که او از حضرت امام رضا این امور را انتظام داده و از خرمن علومش جمله موراندخته
 و از صحبتش این تحقیقات امونته و بهر چه پیشین در خارج بلاغت از ان فروخته زیرا که بالا معلوم شده که الهیبت
 معاذ اللہ علی الضاف بودند و صاحب فضیلت را به نیکی می ستودند و تکلیف حضرت امام رضا که فریقین از انجناب راضی
 بودند بخلاف این در دیده و این عذار و شوخ و شنگ که هر چه بر بالمش میاید بی طرفه میورد و غنیمت حالی رفعت و اشکال
 میشود و بصراحت می انجامد حال آنکه مدعی ان یعنی قبل از ان گشته بود که جناب امیر را به جمیع اصحاب بر تفضیل است و بلند
 از ان ثوبت کفر و تفضیل اصحاب بر نیکو پس چگونه الهیبت این با انجام مطلق امام بود جناب موصوفی راضی گشتند بخلاف
 که ایشان از احادیث حضرت عباس لوازم ان از پنجه و خام می باید و هیچ الغرض از اینجا هم می توان برد که میان انجناب
 مامون بن هارون مخالفت شدید بوده امام هدایت او بهر چه خواست و لیکن او را مورد دینی هم راضی خود را مقدم میداشت
 و سخن تکیه او در فضایل اصحاب این بود که محال است که چنین باشد و درین مخالطه غوطه خوردن پس نیاز علمای رفته
 مخالفت و عدوت او را نسبت بامام رضا باظهار آوردند و صفای قتل انجناب را با و نسبت دادند و بعضی از ایشان
 بلاخط بن امور که علمای الهیبت را عاجز میکرد و میبکی یاد کردند و معذور داشتند و دانستند که روایات رفته را
 چه اعتبار این امر خود در کتب ما از مامون موجود که اگر کسی روایات دروغ و مقامات بیقر و خرافات روایات شیعه را ملاحظه
 نماید اعاذ بالله من تلك الخرافات والافتراء والافراط و انما صدق **ذَلِكَ هُوَ الْخُشْرَانُ الْمُبَاطِلُ** لیکن منصل
 معلوم نیست که بالاخر از سبب این فاسفی که کتب حکما را ترجمه کرده چه بود در اسناد شیعه علمای رفته با مساند و اجماع کردند
 بر ان افتخار دارند که متبعین حضرت الهیبت ما میم و پس در سوگواری و کابواری مصداقشان ظمیر الهیبت بحکس اتفاق و شش
 بود مثلاً آنچه که حضرت جبریل در در و ضعیفی نمود و هر چند خوانستند که بر دارند بهر چه و امام حسین با وصف کوی انرا از انرا
 خاطر بر سر و پیش کشید چه بود و العاقبت کفبه الاشاره غالباً انهم را از با محال می نماید و در هر چه پیشین از ان سبب یاد
 و نهایت نیردی انچه درین سطر می بیند که بطور اختصار میسازم که در جواب تقریراتش مشکوک و مستوحش است ادبی خود را کار
 است و مرا از سکوت قوم نیز حیرت خبری نمیفراید مگر چون این بی باک و فکاک هر جلالی زنی کرد و مخاطبین این عزیز
 کرده باشند که بعنوان تالیف ازین صحبت نجات یابند و بهر چه چون کلام مامون هنوز باقی است
 بحکم مشتی نمونه از انرا در کتبیه را هم از انرا بحالی خارج گردانم و میگویم که بسا بیزیت بر حیرت می افزاید که مامون در حقیت اسلام

سیکشاید و از اصول پیش خبری نهاده که جناب میرالدین خود بقضای آنکس و اساویت بنای مجاهد میرزا و کاساسم اورد
 و هم البکر مسلمان شده و لیکن تقریباً نهاده و در آن بود که او را از سیکه و دین می پوشیدم و بجای او ایالت بفرستادم و گویان باز
 عیال و خان و جلال تلانه و غزالی جمع کنی توانی دانست که جناب میرالدین لکنه را و اختتامه بر خویش بود و او و قتل امر است
 اما اقدام شان در زار داری و اختلاط مشربین سموده و بالا جماع انجمن امور در بجات کلامیه لکن بشرفیت حمیدی مسلمان بشد
 و مسلم نمایان هر وار دلیل که تصدیق قلبی یا تشیخه اعراف سانی کجا و در باره کمان ایان بسیاری از احادیث و در کتب معتبره توانی یا
 با جمعیانین که گمان ایمان انشاء و بتو و کما جامع الاخبار و برین قدر چه موقوف که امامیه در خلافتش دعوی تلبیه دارند تا به
 وقت که هم شکر که قرن هم طاعتی بود پس در انصاف باید کرد که متع حضرت در آن وقت ازین هر دو که بود و دعوی پسر ششم آخرت
 چو در خانه زید باشی بکار نه و تحیر عظیم است که چون جناب تقوی بر اصول بن سالی سیدی حضرات بنای طاعتی با مدفو و القاد
 و سواری دلدل بجا نیار و حضرات و اتباع آنجناب چه تواند کرد حال آنکه البکر در ان زمان بدعت و اسلام و در پیروی مردم
 انام میگویند و مصلوبه قریش از تو سزا و حضرت رجوع می آوردند پس آیت لایستوی که او یک عظمه در نه در انست برای دفع
 و سادس قاتل نام رضا باید خواند ذلک تقدیر الله تعالی و خبریات این قانون را اگر به شرم خواهی گفت اطفه العیال
 فقد طلع الصباح اکنون خبر قدوی اطفال چه بانی ماند و الحیرت که در خصوص فحاشین مامون اشاره کرده بودند که مامون
 بر روان تادرنشد الصما البیر لقی دیگران مانده و از جناب امام صادق است بر وایت کافی کلینی که مخلوقات بر سه قسم اند
 کما قال الله تعالی و کنتم امة واحدة ففصلناکم فی الدین ان ارشاد نمود که سابقون فقط حضرات انبیا هستند که بیج روح را با ایشان
 تعلق است که روح القدس دوم روح الایمان سوم روح التوهم چهارم روح شهوت که در ان طاعتی خدا را رعیت میکنند و معصی را
 کرده میدارند پنجم روح مدح که بجهت ان مردم میرود و می آیند و در زمین اصحاب بیئمه فقط روح اول نیست بر سه تقدیر که جناب میر
 را در انبیا گویند که ما را با در اصحاب بیئمه می شمارند روح الایمان ضرور است که حالش انست فیکر و لا عقل و انجای عیال
 میشود که گفتگو در سبقت اسلام با اعتبار نماید و پیروی حضرت خیر الانام است و الا از مجر و تقدم ساعتی باز ذری در مقصود
 بر وایت فی القین در اسفار و نیند یابند ملاحظ کن که ایمان حضرت ام المومنین عیدیکه گری پیشتر است و بلاریب بالنسب از ایمان این
 هر دو خود و بزرگ مقدم تر است و با اتفاق فی القین با بقا و امت ندارد پس کلی محصور در فرد احد است که آزادی صاحب جاست
 معتقد علیه و صاحب تجربه و مرد جهان دیده و شار البی غیر او که بود که کما بر قریش با وی رجوع کنند و برگزیده اول و بنده دودین
 باب قد که الحسا باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و از همین رگه است که عداوت کفار خیانچه
 یا حضرت سرور عالم بود همچنان با یار و کسار او مردم و بر هر قدم و اعجاب دشمن دین می پرسد که اسلام جناب تقی با امام خدای
 یا بدعت حضرت مصطفی و من تعجیرم که برگزیده وحی الهی او را رسید قبل از مبعث ده سال از امام چه حسابی باید برداشت اما بدون
 اسلام و ایمان انبیا حل توان نوردید و بدراج ولایت و امامت توان رسید که نزد شیعه مرتبه قصوی و درجه علیا است
 و اختصیت مذکور را و احادیث حضرت ائمه دیده و همه اش یا اکثرش را شنیده و اجتنی گردیدن کار اهل اسلام نیست
 و چون تجوز نکردن اسلام حضرت مرتضوی با امام موجب کفر قابل باشد صدوق امامیه و امام اعظم شیخ علی التلبه الکفر

نخواهند بود که قابل شمه داند مأمور مذکور و انرا در فضایل مرقنوی ضبط نمودند و بعد لک انرا در این جلد بیایان توان دانست
 که در وجهی که از ابهام کمتر باشد و لک عجیب با تخصیص جناب تقوی در اطفال پس شاکه منافی ندید با باشد کلام من در
 تحمل ان امور بود که بگویند که انست کردن و از امیر المومنین در الوقت تواند سرانجام یافتن و هر کس انکار کند البته پیشانی او را
 با انکار بدست و سقطی بود نشن باید داغ انست بر اصول هر چه در باب فراست و متانت در اختیار ایاان و دیگرگزیدین صدق
 و صفا و اتباع حضرت سرور دین و دنیا گویند برای جناب امیر نجاست بر طبق اصول موضوعه که در مرض وفات خیرین چنان فایده
 را پایا یال نماید و هزاران منافی را در ضمن آن مرکب گردود که هر یک با سرحد کفر رساند بلکه سبب عدوان و تجاوز باشد از مزید
 تقریرش تفصیل جناب اطفال است و الا کلام فیه لاریب که انرا ریشه هدایت بود با فواید و جوی میرسد به بالای ستر
 ز بهر شندی با حق تافت ستاره بلندی بیلی بر اصول موضوعه و امانت مخترع کلام درین است که در آخر عمر شریف انرا کفر و نفاق
 پاکیزه بودند یا دافوس که اگر این جماعات بدر بار مامون بی باک نبودند باری قاضی القضاة یحیی بن اکنم را چه شده که او در
 سولخ موشی خردید و ان حکومت و نایب حق دست کشید غالب است که انرا غیله و غشش دیده خاموشی برگزیده باشد که من است
 سلم دین سلم بنی اما امیر ادریس لاریب که جناب مرقنوی را بسیار از اقران و امثالش تقوی تام بود حتی شجاعت ان چنان
 در روز تو ان مثل سخاوت حاتم شمرده اند و کسی را چه یا را که در ان کلامی کند مقام انست که حضرت امیر بر انجعت صدیق
 دلیل قائم فرموده که کسی را مجال آن نشد از اصحاب که تنها در عیش بفاطت و حر است حضرت رسالت پر دازد
 که هر کس از کفار تخصیص حضرت را در شما دلت نخواهد بود و کسی را با وجود تنهای صدیق یا انشد که حربه را نی کند بهر
 ابو بکر مرنوختند و انجب که هزاران یار واقعه کربلا دیده و شنیده باشد که چون حرمین زیر ریاحی جناب امام حسین را
 در دشت کربلا محصور گردانید و صبح قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود و او قتل
 و قتال دهد و معمول است که هم اجازت به بهادران میدهند و هم رؤسای اهل تنور و دبیر را همراهی دارند پس رفا
 او در عیش چنانست که جناب امیر مقتضای صدق و صفا افاده آن فرموده و بر مقام خود میسوزد درین ذخیره از تقریر
 و حدیث شریف مدلل و مبرهن که بار بار تاکی گفته شود و هر که صحابه کرام مخصوصا شخنین بکر بن رازحوا نمودن
 نماید معلوم شد که سخت بی شرم و حیاست باید آنچه در منتهی داین ذخیره نوشته ام بحشیم بصیرت دیدن دوم در
 کشیدن خود تخصیص مدلیق لبثتاد جناب امیر از واقعه عیش پیدا است و انیم از کتب فن هویدا است
 که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صفا را نشدند بخلاف ابو بکر که این تنور خاصه اوست و مقام حیرت است
 که شیع را این هم یاد نیست که جهاد چنانچه بشیر است همچنان بتدبیر بادشاهان بیشتر سبها و ثانی مشغول شدند
 و از اینجا است که از حضرت کمتر منقول است پس سیکه چنان خیال در سر داشته باشند لایق خطاب
 نماند بهین که چون در بعضی از مجاهدات اصحاب مطمین نشد بودند او به تنها سلاح بر تن آر است
 میرفت تا او را سدر راه شدند و باز آوردند و شاید که ایت کریمه که انستد اشبه رهنه فی قلوبکم
 هنوز بهر ساه معاین رئیس الامامیه موزر کرده باشد شجاعت اصحاب پدید دید که در وقتیکه کی از اهل اسلام

باز حضرت طحی شد پس بهت بود و بیکی باوقات باز فرمود که حدیث ولایت روایت میکنی گفتم بلی چون تمام شد
 فرمود واجب گردانید مر علی را آنچه واجب گردانید برای شان گفتم میگویند که این حدیث فرموده بود
 نسبت بدین حارثه رسید کجا فرموده بود گفت بعد هر وقت معاودت از حج وداع گفت کی مقبول شد زید
 گفت در غزوه موته فرمود پیشتر بود مدعی حضرت آنکه ای مردم علی آقا است پس متوجه شد و حضرت مکرر فرمود
 اما تنزه میکنی فرزند خود را نه پیغمبر را مگر فقهایی خود را و باب گردانیدند مدعی فرمایند **لَا تَجِدُوا الْجَاهِلَ**
وَالْجَاهِلَ تَجِدُونَهُ رَجُزُهُ داشتند نه نماز گذاردند برای شان ولیکن آنها حکم کردند و ایشان اطاعت نمودند
 باز گفت روایت میکنی انت متی الخ گفتم گفت اما ندانی که بارون برادر موسی بود یعنی گفتم بلی فرمود علی چنین
 است گفتم که گفت بارون بنی بود و علی بنی نیست پس قرأت سوم نیست مگر خلافت و این وقتی بود که مناقصین گفتند
 که حضرت طالی دارد تا او را در مدینه گذاشت پس خواست که خاطر داری و این اما است کجاستی را که خدا بپایان میکند
 از موسی که میگفت مر بارون را که خلیفه من شود و قوم من الی آخر الا یم من گفتم موسی خلیفه گردانید و قوم
 در زمان زندگی باز رفت بسوی میقات حضرت خلیفه کرد و حضرت علی را چون رفت بجا داد گفت خبر ده از حضرت موسی
 و قتی که خلیفه کرد بارون را اما همراه او بود و قتی که رفت بمقیات کسی از اصحاب او گفتم بلی فرمود آیا نبود که خلیفه
 گردانیده بود بر جمیع شان گفتم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علی را در آمد مردم که در مدینه ماندند ضعیفان و زنان
 و اطفال زیرا که اکثر همراه حضرت بودند و بعد در آن باز پس نماندند و دلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود بر همه و زید
 خود چون غایب شود و بعد موت خود قول آنجا است علی من پیشتر که بارون من موسی الا نه طحی بعد و او وزیر
 بنی بود نیز بنان قول زیرا که موسی دعا کرده بود که اجعل لی الی آخر الا بعد چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله بارون
 از موسی پس او وزیر باشد چنانچه بارون بود از موسی و خلیفه بود چنانچه بارون خلیفه بود از موسی و جواب این
 تطویلات نیز توفیق الهی بسیار است بر فضل و بستان چنانچه حضرت امام جعفر فرموده بود بخاطب خویش که سفارش
 شیطان اتفاق کن که او چنین منظر است که طفلی او را می تواند فهم که دل پس میگویم مای مامون میمون اگر کسی
 گوید که مرا معلوم نیست که پای حدیث یا ثابت است یا در نحو السبب آنکه بعضی موضوع گفته اند و اختلاف بسیاری را از
 آوردند ظاهر مشهوری که که امام صفت بود از خبری و غجل با خبر آن و اگر ایت ثانی ایشان و مضمونش را منکر
 شود البته با خلاف خودش کافر خواهد شد پس کجا ولایت قرالی و کتاب سمائی و کجا بقوت نوم بر خراش و شب
 بحرانی و از غایت بحال آنکه وقت تصنیف اکثر کتابها در قلب فقیر انداختند تا بحال ایت غایب باقی و دقایق چنان
 مسبوک گردانیدم بلکه بهجت را بجای رسانیدم که دیگران بعد از دیدنش تقریر مینوشتند و مگر با متعین شیطان چنانچه
 بایشان گفتند سبحان الله این نرسد و طمانت مامون میمون خوب است که انواع معیت انروی را با شقی و اصغیا برادر گردانند
 و از قرآن مجید و این ایت و هم یاد نمایند **اللَّهُ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ** و اگر وجود و اقسام این
 معیت را و تفرقه هر یکی از دیگری بر روایات آمده که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

بالبدن اگر کسی را این بحث خاص منتهی باشد باو مهت ادرک اتفاق دیگر مثل شقاق و مثل محاسن
 تشنگی رفته درین محرم که مردار باید بکتاب تشنگی جوی آوردن هیچ خطاب غرض از اینجاست که فی کید و نسیان را بدین
 آنچه گفته که نهی طاعت بود تا صیبت باید قطع نظر از لا تحف التحریک در خطاب شود و در کائنات و در دست حق بر استقامت
 منزه نشن چنانچه در کتب با کمال الله تعالی گفته اند حال آنکه بر آنست که هر سخن و قتی بر نکته مقامی دارد
 باو آنگهی در تفسیر اصل آنکه حاجب ایمون تصریح میکند که اگر خلاف گوئی که لازم می آید که از کلام جبراً بخران بدینجا
 علمای رفته بر فرائض بیان است که علیه نظر از این نیست بلکه از آن بود علی الرسول با صبر و پایداری
 و از کافی و عیاشی ظاهر است که قنات الله علی رسول است معمول قوم همین است که چون در آیات قرآنی می خوانند
 گفته اند که با موخته اند که آیت محرف است ایمون میگوید که ابو بکر لایق سکینه بود و بدو میگوید خلاف آن که
 فی التفسیر مدلل که با یکدیگر جدت سلطان التفسیر این ایمان نداشت چنانچه صدیق خیمه گریا یا نشن تا ملل شیخین
 و در لازم آید شرکت جناب میر با اهل بدت و اتفاق و این بحث منسل کی بحث فتنه گرانگی است نیست
 که آیت غار چنانست که پیش از آنکه بگردانیدن می شود و در کفانی التفسیر برهم میون لازم که اهل سان و شیخین را
 نفی می آید و در کفر چون از نگار و جز قرآنی محال میشود البته از آنکه در کتب قرآن مجید بطریق اولی خواهد بود و در کتب
 که من جبر بر الاخیر نقد وقع فیه بعد از این چون میون خود اقرار دارد که غیر از پشت کس بعد از آنکه در کتب
 و بدست دشمنان خود را سپردند پس جمعیت ارکان رفته بر ایشان شد و اتفاق و کفرشان البته لازم
 و باب ردایت هم مسدود گشت و بطلان دین و شریعت بر قیاسات رفته و بی مطاعن ایشان
 آفتاب نیز فرزد دشمنان را و او با بجا انسان استوار نمیکنند و ان امور ازین امر عظیم سبک آید پس اگر شیخین
 و اندک خود را می گفتند اما میوه و مامون نمایم چون بر جرم و دهر قدم لازم می آید نقد فخر من المشرع و بیعت تحت
 الیزاب فاعبیه و یا ولی الالباب و اجاب میر علی علیه السلام در هیچ و اتمه و کفر و خبیثه و امام چنانچه بگوید که در وقت تسلیم
 ظاهر که محتوای لوح محفوظ و اعدا ملحوظ و قائل خود را هم دانسته بود بلکه قرآن مجید قبل از نزول وحی در بطون و در کتب
 می خواند لیکن متحیرم که قیام حضرت با وجود و تعالی یعنی کوری و کورانی چنانچه در اصول شیعه می بینیم
 حتی تفسیر شده و قدم مراد او استال لیل او منهار از چه راه بود شاید از راه و یا وسیع و یا اختصایات از اینجاست
 چنانچه میگردان را که از او هم سابق بود و در پیش آمد اصول شیعه بدان لحاظ است که از جهت جمعیت بود پس
 چنانچه که اگر مبتولین مسلمانی باقی میماند این احتمال در آنها نیست از جهت مطاعن اصحاب کرام
 این برور سیاه و علمای رفته بر پیش آمد البته خود کرده و در آنست نیست و از اینجا اینهم توان فهمید که چون
 حضرت عباس علیه السلام و صفه مسداق بود و نشن مکی گان فی کذب و لا عی فی کفر و انی الاخره از کفری و اصل سبیل
 نماز و کفر فی غیر موضع اگر دیگران نیز بر مسداق میبایستند چنانچه پس شتم بود و هیچ بدو نمی نشن و در
 نشن سائر کتب و کتب شیعه و بودیم از امر و در تفسیر میون توان گفت فلیتکلموا و لا یکنوا الذن القصد

و هم بار خیر و صیتهای شریف تمام است پنج سال تجلاف امام حسین که نه ایران کس را و عمر که بیاد و در سر
 پیش بنود نه ایران بر دم تنفش آید و ایشان را فرود گداخته و بجزرانی سیش با نگار اردستانی و غیره چنان
 یافته شد که حضرت امام حسین میداد است که در اصلاب شان نطعمای شیعه تنگن است پس ازین رعایت
 هزاران اباد و جودقا بود و گذشت در نه عمر را میکشت و بند و میگویم که اینم آنجناب را امتیقن شد و داشت
 که آنها تا خاتم الامه سعد بن ابی وقاصه نخواستند زیرا که در واقعات که بلا موجود است که چون خبر شهادت حضرت علم
 دینی متحقق شد بر پیونفاست شیعیان حضرت امام حسین فرمود که شیعیان دست از یاری کوتا و اگر دین را تمام
 شود بدایه نیست الی آخره پس امام حسین برداشت باز شهادت را نه جناب قانع باب خبری القرضی که
 سیون قدما و هر جا درین مناظر و ظاهر است و شاید از نخبه نیر سیان ادریشکوه کشیدند و در جوی و در
 که در دوزخ و بر بار می رسیدند چنانچه تلامذ و استفاد و میکنند تا عقلا ندانند که لائق تعرض نیست و ازینجا است که
 فبده میگویم که واقعی بر اصول رفته که ایمان امیر کبیر را پوشیده و مثل پدر خویش محمود العاقبه و مسعود العاقبه
 بودند اما حدیث الولايت پس اگر دالات بر فعلیت کنه لازم آید گویا وجود شریک الباری که اکثرنا پس
 آن نماد مگر وجود محبت و آن مستلزم امامت بحدیث کلینی و غیره از امام باقر رضی الله عنه نیست زیرا
 غیر تبه برای فردی از اهل بیت هم مسلم است حتی که حضرت زید بن شیب و درین باب تقریرات بنده و درستی مین
 کتاب و بعضی رسائل منفردا گفته که ما نمیست که لایحی بعد ازین ایچ از حدیث منزلت منعم بانده و باطل
 علمای او قدیم و در حقیقت مخالف است زیرا که آنها دعوی حصول جمیع مراتب میکنند بهاس جناب امیر حسین
 نبوت و او هر یکی را خود گفته که در ذات والا صفات جناب مرتضوی بنود و کالبوت و اختلاف قدما می شناسان
 از ارکان و اساطین و تبسم و ضحک متاخرین از شنیدنش عیانست بلکه تقیه ازینکه پس ازین بر و خانیچه بالا
 بطور اجمال دانستی کیفیت که گویند که بعد از مدتی در حدیث غدیر هم فعلیت مراد نیست که لایحی و منجر هم که
 در کتاب الاکتسابیاری از روایات مال بر آنست که استثنای منقطع است فاعلم و یا ولی النبی و کیف
 که اگر در اصل بنویشیم که تمام شد که حضرت یارون رو بروی حضرت موسی یافت بالا جماع الی غیره
 پس کجا دالات این احادیث و کجا دالات اجماع جمیع ما جریین و انصار بر خلاف مدعیان با صفا چنانچه
 این اجماع در اصول رفته هم نبوت می انجامد و زندگی حضرت فاطمه زهرا و از انجمله تفسیر اهل بیت است
 عنک از استاد کلینی حیث روی عن ابی عبد الله قال لا یخرج الابی بکر و استقام الله عز وجل جمیع المهاجرین و انصار بیت الی الله
 من اخرج وکیل فلان بیت رسول الله من اخرجت فاجازت فاطمه الی ابی بکر فقاتلت من غیره فاجازت وکیل فاجازت فاطمه الی الله
 نیز دعوی می شود و همه جمیع است اول شراست بعضی خبری بجز فاطمه و صایت منقول تیره کرد و اندازد دعوی می شود
 پس ازین بعد و در حق جعفر کزیم که در الجمله امیر و جناب تقوی شهادت دادند و ابوبکر سندش نوشته اند
 و گفتگوی بقیه از کرد و کاغذ برید بر اصول رفته بر حاشیه اجماع و از آغاز خلافت ابوبکر در زندگانی فاطمه و از

که مقتضای این فعل است پس بی تردید نزلت اجماع مذکور چگونه باطل شد در اساس لا حول و لا قوة الا بالله
چنان مذکور شد که حضرت امام نقی در رساله اهل احوال نوشته اند و قتیله پیر سیده بود و در جبهه و قنویض مشهور
اینست که تمامی است اجماع کردند اختلافی ندارند یعنی که قرآن مجید کتابیست لاریب فی نزد جمیع قس
پس انسان وقت اجتماع بر آن مسببت اند و بر تقدیم کتاب الله را و یافتند زیر حضرت و بر دست
که اجتماع است من هرگز گمراهی نخواهد شد پس معلوم شد که بر چیزی که اتفاق باشد و مخالف نباشد
ایشان قریب از همان است حق پس نیست منی مدیث را آنچه تا دیش کرد و باطلان و به آنچه گفتند
از بطلان حکم کتاب و پیروی حکم احادیث فرود و روایات و تخریفات و رای مملکه که مخالف نفس کتاب است
و تحقیق آیات و اصحاب حواری بود و ما را نیز و تعالی سوال میکنم که توفیق و بهار انصواب و هدایت نماید
براد مستقیم باز فرمود که چون کتاب الله گواهی داد و تصدیق بخود تحقیق آن و انکار کرد و جماعتی از آن
و معارضه آن نمود با حادیت مرموره بسبب انکارش و رفع کتاب کفار شدند در راه دین اگر کردند
که بعد از تخلص کلام جناب امیر بقره قانون کلی که بر جمیع افراد خویش بی زیارت و نقصان صادق آمد
میگوید که تری نام کاشف تلبیعات میمون مافر حرام که چون باتفاق اکابر فریقین حضرت بشاوات راه
بودیم با همت المؤمنین هم با صاحب روز جنگ خندق که سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست خلیفه
من آمد که ذکر تافیه بصارة العین و هو اصل کتاب انزاله العین ناگزیر شد که این بشارات بر قدر که لعلت
جلوه نمود و بعد برای امت حقیقی یعنی اصحاب که انواع مشتاق و محن در احوال کمال الله نور دیدند نور علی نور
باش و قرا بخیر هم تصدیق آن فرمود و عذ الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات الى آخره که ایتم
الاولیاء للیدانیم پس بر بیانات مامون که از رعایت رکاکت ملعبه میمون باشد چگونه مطابق نص نبوی
رضی الله عنه گوش توان جواد که عین کفر و ضلالت خواهد بود و غضیب روانی در تیسر نشان
میمون نامبارک افتاده که چنانچه اتفاق ادبشارت فرزند رسول خدا بر ترمیم عیان بد تقریر پیرویش عین
ضلالت بوده که نه تشبیه راست می آید و نه فعلیت بطور میرسد غایبه الامر استحقاق خلافت باشد و آن
منافی بدبب ما نیست فلیف که قدامی نشان گفته باشند که اسم جنس مضاف است بعلم و نص است بعد
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبه که رسائل تحصیل کرد و باشند بر آن میخندند و اینم بدانند که مستثنی
نوازند شد وقت استثنای متصل نبوت یا عدم نبوت و در اینجا عدم نبوت را استثنای کنند حکم آن که بلب
و دخول آن حکم سفر پیدا کرده و در فتنه در آن موجود است که انکه انیسی بعدی هستنی پس نبوت ضیاع
نبوت و خلافتیکه بود و در نسا و صبیان بود اگر عامست کبری و خلافت فخر محمد شیعہ بودی امیر المؤمنین
چگونه فرمودی که مراد نسا و صبیان میگذاستی مرا باید همراه بودن این خلافت مرا پس درن پس حضرت
تسلیم فرمود که از جنب برادری و قریب و کار گذاری امور خانگی ترا میگذارم چنانچه موسی علیه السلام

برادر خود را گذاشته بود و اما اینکه بعد الموت خلیفه باشد پس جوابش آنکه اگر حضرت یار و یار بنده می باشد خلافت
 چه معنی دارد که او بمنی بود و بالاستقلال و عزل کجا است زیرا که در ذات این امر انقطاع موجود است یعنی
 خلافت در امور خانگی تمام و است و کمر هیچ و این معنی را بنسب و جویان نیز میداند که شیعه هنوز پی نبردند
 و نمیده انیست که آنکه همراه موسی علیه السلام رفتند زیرا فرمان یار و یار بود و فاعلش یار و یار الالبصار مثلاً
 موسی در سر و دستار خوان یکشده و آب بیاید و طعام را مرتب نماید یا من تنها میروم شما محافل است بجا آید
 و او و جویان حکم شده و در و چنین کنید این اتباع حضرت موسی بود و یا حضرت یار و یار پس این سبب است که حکم
 منطبق و ان تواند دانست و اعجاب این پیوده اهل شکر را که همراه رسولی را در آن خدمت گردیدند سبب
 و در از رفتن و حکایتی بود که گفتنی نیست و شاید که قبل ازین بر و ایات فریقین شمه از ان ذکر کردیم و در و
 و سکناات و خاموشی و قتالات و در امور متعلقه خودت تابع فرمان جناب امیر بودند که از ان روز
 فعلیت امامت بر تصریح بعضی ساطین ارکان مذہب میمون بحصول انجامیده بود و الغرض لاف زنی و
 بخر دی او را تا کی علاج کنم که بے سود است نه در بر بود رسیدم بر بیان وزارت بر اصول میمون اهل
 احداث و خسارت و این صید اگر چه و بے است و لیکن تفصیلش نا گفته به است آغاز و انجامش بسط
 چند نشان میدهم فاق الملق سطات بینما عیون متکا هیته پس بدانکه وزیر بر مقتضات قوم بی بیان
 بعد از معیت شریف قبول کرد که خوف کفار بر زبان نیارد و امر عقلی است که چون کسی در عین خلافت
 خویش بزرگ کفار و اهل ارتداد را نکین باشد لاجرم وقت تسلط مستیر کن چگونه است و درین مش
 خاص فیض اختصاص تقلید بر بر گوار اختیار فرمود که در رعایت تقلید اصحاب کف در قم و در
 و انشی و در مراسم و عادات مشرکین زمار در گردن انداختی و در پیشگاه معبودان تبدل و کمال
 اطاعت سرفرو و انداختی چنانچه کافی کلینی و شرحش و بجا مجلسی حق یقین و دیگر کتابهای و شی
 بران گواه است و بر ظاهر است که وزیر مشرق از وزیر است یعنی بار عظیم را بر داشتن می چون این شخص
 نهات مالی و ملکی و سیاست بدن از طرف پادشاه سجای آورد و کار گزار او میبایستد او را وزیر میگویند
 خواجها که سلطان نشین دعوت دینی و اعلامی کلمه توحید و اعلام مراسم شرعی مسرف باشد و این وزیر
 نبیقت و قبح آن پر داند و مقلد سلطان خود نباشد که عیاناً و جهره کلمه توحید بر زبان نیاورد و مردم را
 بقبولش میخواند و کفار و کفر را و اسباب شرک در کافی مجمع البیان و او از بیان توحید و توحید میگوید
 شرک باز نماید طرفه آنکه اصحاب کف در قیم بر اخبار قران بین از صحبت مبری و شهر باز خویش بگیرند
 و هجرت گیرند و این وزیر دست از ان مد قاعیر بردارد و عمر خود را در تقلید گدائے که خیال باطل
 نبیند نبود و بر کندان بدانشه عجب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیق تواند بود که با عترف جناب امیر بیان
 آورده و در اظهارش هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و از جان و مال در نپرد و وقت هجوم کفار خود را با و

مثالی و قایم حضرت باطنی و در باب سیر ساخته و در بقا که شان بتایند شریف چنین گفت
 و پر واخته افسکون سجد که کبریا الله داند و موت و حی برشته داشته و بسیاری از سنا و یقه ریش را
 بارگاه رسالت راجع گردانیده و منزل مقصود رسانیده و حق که بالاخر منافقین تعلیم الله دین محققند که همیشه
 با اتباع اخبار کما بین بود و بسرم دشمنان عقل نداشتند که نسبت آن بقیه اولاد به کبر حضرت علی السلام
 و سلم بلا خطبه کوشش شینین فرمود که ابو بکر و عمر و فزیر من آمد بر روی زمین چنانچه جبرئیل به میکائیل بر آسمان
 برین فرمود من مذہب شیعه مستداق من این کتب الشیطان اعدا کوه از وزارت علی الاطلاق الحاکم داشته
 و بسیار خندیده و چون حدیث وزارت از کتب شان نشان و آدم تنبختنای مثل مشهور من فحک فحک
 اند و در فجالت همیشه بر داشته حتی که فکر بر باد می ماند معاش از امثالین غم و الم از یادش رفته کما
 فی رسایله و مکاتبه التی ارسلها الی استاذہ نور الدین و مال من قلبه الی اهل الحق و الیقین زیرا که چون
 بتصریح او مسلمانان درین دو فقره محصور است پس تو حشاح نفوات شیعه البتہ موجب رغبت او به امانت
 خواهد بود اگر چه پیشوایش بحجت نصیب باطنی رجوع بخارج و نواصب میکردند کما نقله عن ابی الهمدانی و اگر اولو
 سابق منقلب باشند پس در توجیه و دقیقه نماند از عجائب است که امامتیکه برای متقدمین اصحاب
 گفت قرار یافت در باره فساد اطفال بود که پیشتر برده نشین اند و شاید جناب سید و تشبیهات معلوم بجناب
 انجناب از نجابت اند که دند و لیکن چون استنباط اصول اهل خرابات بر جناب بصفه سید کائنات هم مثل
 الله جائز نبود پس باید گفت نفسی قطعه در آن باب یافته باشند و ذلک اول دلیل علی السنه المذكوره فیما
 است این عجایب و غرائب که در هر مقام دیده میشود و در آن است یابیداری و این وزارت که مامون مامید کمال
 و جدد بر آن نازیده و در مقابلہ جماعات بالیده برای اهل خسارت سبکباری است تا سر باز می آیند که
 شنیدی آغاز وزارت بود و با اعتقاد شیعه مدعیین مزید ولای الله ظاهرین و انجا مشغول که نحوه تریاق
 رافع ضلالت را جناب اشرف المخلوقات نتوانستند که نبولینند و این مزیر نیک محضر بر مقالات دین
 فردشان دنیا خیر بعد فعلیت خلافت بلا فصل خود تدارک فرمود و در نه حاجتی بترتیب طبع قرطاس من
 تا آنکه معاذ الله سقط حسین کردند و مشبه بالحنین و الحائین از جای خود بجنبیدند و لی غیر ذلک مالا یتناه
 ای غیر وزارت نیک محقری نرد دشمنان دین نیست که معاذ الله جناب امیر در مدینه طیبه در خلافت و
 امامت خویش بتقدیر رسانیدند و آنچه از صدوق سرزد که اول موت شریف را ثابیت فرمود که مقدم بود از
 مبادی غسل دادن و قس علی هذا امور دیگر را ثابیت کرد و بترتیب و عیان گردانید و بصیت شریف را
 که غسل شریف با تمام حضرت مرقدی باشد و همچنین دفن شریف درین حجره بوقوع آید تا آنکه شخین انیک
 ضروری را از دست انجناب و حضرت عباس میگردانند و در جلد دولت سر او دند تا آنکه خبر مسوع شد که
 انصار و مخالفین این دو دمان در سقیفه سعدین عباد و ریش خویش را برای خلافت ارا و مقتدر

دارند که مابین در مصیبت حضرت چنان اناک دارند که باین امر عظیم نمی پردازند و عذر را هر یکی بقدر سلیقه
 و چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار شریف خواهد بود که امامت قریش فرموده بودند و آن در انصاف
 صورت است پس متوجه شدند بقتضای ساعده و بمقتضای نفس الامریه عیان شد خلافت قریش فی انکه
 تخصیص حدی از ایشان بر روی کار آمد تا صدیق فرمود ازین هر دو یعنی عمر و ابو عبیده به کس که خواهند
 ایشان تجاشه نمودند پس بیعت ایشان بهم انصار صورت گرفت و جواد دشمنان دین پیشین را در زیر پرده
 غوائل و غیبار رفت و گذشت و هر کسی دانست که تدبیر چنین میباشد که این سیرتک محض بر انداخته در
 سیاست بدن مجاهد و انتظام حال عباد و این همه امور بر منظر استخوان جلوه دارد و دوست و دشمن هر کوا
 دادند اگر منافقین و اولو چنین مصداق سواد الوجه فی الدارین تن برضاند و برادرانند و نیز در
 سیرتاری ای حسود کین برخی است که از مشقت او جز مرگ نتوان رست و چون با من میون از قیل
 و قال مخدین فراغ یافت بحال تکلیفین پرداخت که از شایسته پیوسته با شما از من گفتند پیوسته هرگاه
 امامت مرتضوی از جانب خدا بود و منقول شد از حضرت چنانچه در نظر چار گشت است و در دو صد و هفتم
 بیست و هفتم در کوه صورت بسته و سفر حج نسوی که مظهر قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف نشود
 و متواتر شد و متخلف افتادند در خلافت آنجا بقطر پس معلوم شد که موضوع و مضموع است جواب داد
 که رغبت مردم در خلافت بسیار میباشد پس انصار بر پیش خویش سعد بن عباد مائل گردیدند و حضرت
 عباس چنان اندیشیدند که بمطاب حضرت مرتضوی در انشای غسل تشریف فرمودند ای برادرزاده دست
 خود بکشتاد بیعت از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخلف نشوند و شیخین برای دفع منفسه سو
 سقیفه رفتند و بنده میگویم که این بحث بالا فرید علیه درین کتاب دیگران بزرگان خام رفت بر و اما
 شیعه خصوصاً که اساطین و ارکان مرغوسه ایشان چنان تخلفات در مواعید خویش نعل آوردند
 که بالاخر جناب مرتضوی ایشان را بد اخبامی لعنت مبادا کند چنان داند را با خنوع که نتوان
 از تنگی سیاسی پس جوع همه کس بر ذاتیات و عرضیات بمذیق شد که هر تدبیر او موافق کتاب و سنت
 و مواعید الهی افتاد و بنوا نه بجا آورد که همه اولین آخرین سیرت شیخین ستودند و نام کمی و فضلا
 باقی نماند فتم الدست و حصل المطلوب و الحمد لله و جل علی بطلان ندب اهل لغل و اگر پیشتر
 خادم و شائق مجتهدین در آن مجلس عظیم بودی گفتمی ای میون آنچه میگوئی که رغبت مردم بمقامت
 زیاد ترمی باشد راست گو ترا با و صفا تشیع و اعتقاد انیمنی که خلافت حق اهل بیت است و دیگر کسی
 رو بر می ایشان نیافته ندارد و ترا چه باعث شد که بر تخت نشستنی و رخت خلافت بر خویش تن بر بسته
 و از عدل و داد پر داحتی و خود را پیش خفایا رسوا ساختی از مسند حکومت بر نیز و حقوق معصومین
 و اگر ایشان ترا بجز و ناخوشی خلیفه گردانند ابگو نصی می آرم نه بر منزه قدرته دارم پس من زینب خلیفه

نیا ششم در بیان عصمت و شرم و دیگر چگونگی غلبه که او نمیشد و اگر این معنی جایز باشد شصتمین چه بی کسی که در سیر مردم
 نزد امام رضا و او را برپا داشت حکمی انشائی بر خلاف شیعه گوید که حضرت امام حسین را پیش خود طلبیدند و انوش
 بن ابی طالب در دزد و بر ظالم است که این مناظرات قبل از طلب امام رضا باشد و نه البته بر زبان گذشتی که بنشین
 مردم که انصار و عمار را از امامین خلافت رد و با شد بعد از آنکه خدا فرماید مَا جَعَلَكَ إِلَّا لَكُمْ قِيَامًا عَلَى الْغُرِّ فَلَا تَمُوتُوا
 مَيْتَةً كَيْسَ لَا يَسْخَرُ مِنْكُمْ بَلْ أَنْتُمْ مَكِينٌ این خدا بر شما کار باید دید که چنین گفتگو یا کند و فرزند رسول را مقبول را بکشد و بعد
 این فلک دیگری گفت تواند بود که چون حضرت رافت در حجت زاید الوصف بر حال است داشته اند و ایشان
 که اگر من خلیفه بکنم کسی انکارش کند و مقابل نماید مغرب خواهد شد و اگر من مناسب افتاد خلافت را بر
 یاران برگزیده ام پس امانت از آن قبیل است که حضرت مثل خراسان بیان فرماید و متواتر کرد و مامون جواب داد
 که رافت در حجت خدا زیاده تر است از حضرت حال آنکه خدا سبحان فرمود پیغمبر خود را و میداد است که فلا نکس من غیره
 تا باید و فلا فی اطاعت خواهد در زید چون این امر مانع نشد از بعضی آن را مانع نشد از فضل امانت جوابش آنکه
 مأمون مامون بخت کاری نیست بلکه او آموخت و خوشه چین است او میداند که این امر مخصوص است در کتب فقه
 زیرا که در هر کتاب فن بوجود است زیرا آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل ایشان را که
 را می پرستیدند اکنون توحید و تعالی و نبوت من قایل اند و با او امر و الهی من سر نهاد و اند من اگر علی را
 نصب کنم و ایشان خلافت در زمان من بر هم کرد و سعی بست سه سال من را یگان بر و پس مرا این رسالت
 مسند و بر باید داشت حتی که فرمود از جانب من مستغنی شو چنانچه بارها دانستی و جوابی که مامون بیان کرد آنکه
 از احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و چنان نیست که او فیه و بر بنمیدار چه موقوف که خود قیصر
 هم از چیر می موجود است و مرتبه قصبه نزد اخس حیوانات چنانست که هر که آنرا یاد کرد و بخواند صما
 بهشت بر آید و فرمودند و حضرت معصومین روایت آن کردند و در خواب و بیداری از آن خبر دادند
 که حضرت فرمود اے اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امانت را پیش آید از تعداد کفر پس بر آن
 مناسب است الی غیر ذلک و از جمله و مفصله و از اینجا تقریر مامون منقلب شد و معاویه با الحس و و
 و کوبار بفرست از منافسان خبری نبود و لیکن الحمد لله که خود الله محمد بن ابی طالب خلیفه و تر این با
 سوختن یعنی فارغ خطی بحال شد و مد با شاد و جیده آوردند خامی میون را باید دید و شونج چشمی بر لبی باکی
 او را باید ملاحظه کرد که سلیقه مناظره ندارد و حاطب الیل است و علامه اسرار راجع کرده و فرقی در طلب
 دیا پیش نمیکند باز علت دیگر قرار میدهند و میگویند که اگر اختیار میداد همه را بیان کنید که مختار بود که گفتی
 که مرد نیست که حضرت فرمود چه را محسن بهتر دانست که است و بر چه را بد گویند بد نیست مامون گفت اگر چه
 مراد باشد این موقوف نیست زیرا که اجتماع همه ممکن نیست و اگر بعضی مراد باشد پس شیعه و باره علی
 مرتضی روایتی دارند و مشهور در غیر او پس امانت کجا به نبوت رسید و جوابش قطع نظر از آنکه اکابر است

از مامون نقل میکنند که اگر استماع فقریات و کاذب را قصد کنی با جبار شیعه مائل خواهی شد آنکه افعال و دست
سفیان تواند گفت که اجله اصحاب مرادند و اولی الامر حنیفه تعقیباتش از تفسیر امام مدلل و میر من است
و بجم کتب دیگر و جناب میر در پنج البلاغت فرموده بلفظ انما که مشهور است نیست مگر در این صاحبزین ایشان
دار کلینی و شروح آن توانی دانست که است حقیقی اجله اصحاب انبیاست متبادر است از ایمان ایشان
شدند و کتاب در دلیل تحقیق سخن یکیم کلام مجتهدین است در ضربت جدریه و هم طعن المراح و غیر آن و علما
در کتب کلامیه بلفظ اهل حل و عقد تعبیر میکنند و میر سجا آن مفصلا لفظ علما و مشایخ و سادات می آرند و بزرگان
که هر عامی چگونه مراد تواند بود و و هویدی جدا و امکان نظر بایعده المامون و نزو اهل نظر بر آیات و تفسیر می
و صدیقی مراد است زیرا که در کتب مکرر رفته مثل امام اعظم ثمانی قوم که شیخ علی است در پنج الحق و کشف
و از جناب رطلبوق در شرح آن مفصل است که مرسل خلاف مرسل در پنج چیز نمیکند و حضرت را معلوم
بود که بی از من خلافت ابو بکر عین و محقق است و داده آن درین خبر پیش از بنش کتب فریقین برجا
نویشت مراد است و استحقاق این بزرگان از خصوص جعفریه نسبت محصور بودن ایشان در زمره آنانکه
جهاد کردند هر کاب سعادت انتساب با قبائل کفار و هم از کسری و قیصر حکم و موصی و دیگری گفت پس
جائز است که آن تو که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردند و فرمود چا و نه گمان کنیم که ایشان
خطا کردند و بزرگم را بی دینی اجتماع نمودند حالانکه نه فرض استند است آنرا که تو گمان داری که امام است
نه چندی است از خدای عز و جل نه منتی است از خاتم المرسل پس چگونه واقع شد خطا در چیزی که نباشد
نزد تو و فرقیته و منتی جوایش آنکه چون خدا فرماید که بر خلافت فلان شخص بکن پس خوب آن با تحقیق
یقینی است ابو بکر یا علی رضی الله عنهما اگر چنین نباشد بلکه حضرت را اختیار دهند و حضرت آنرا
تبعیدیم بیاد در سنت بود و نقش چه انتظار توان کرد و شک نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ستحقین خلافت را بیان فرموده و کتب حدیث از آن مزین گفته و تقدیم در حدیث آن بود و انبیا
بنشین معتمدین بر نموده از تائید مردم بر سرایا و بعوث این معنی است ظویر یافته که هر که اصلاح
دانشا میر گردانند چنانچه در سابق دلاخی گذشت و از مضمومین نیز بدرجه نبوت رسانیدم که البته حضرت
در حدیث صحیح فرموده که است عن بنیابر گمر اسی جمع نخواهد شد و کتب مهاجرین انبار است حقیقی
سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم پس مامون با عترت خویش مجبور شد زیرا که از کتب سنییه شیعه
بناهایت رسید که محال است محمدی بر خلافت اجماع نمایند پس ضرورت اختیار او را خلافت صدیق
قبول نمودن و هر گاه او را رضی نشد گمراهی عیان گشت یقینا دیگر است گفت تو دعوی خلافت مرقوم
میکند بدون دیگری پس بنمایم کن بر آن جواب داد من مدعی نیستم بلکه مقصود منینه بر مقرر نیست و
مدعی شخصی است که زعم کند که بر او است عزل و نصب و اختیار و بنینه عالمی از آن نیست که از شرکای

یا تنه از ایشان ختم او شده و این باشد از غیر ایشان و آن معلوم است پس چگونه معاذ الله و درین بیان
 بیانی نمی بینیم و دلیل عقل پس نیست زیرا که سنی و شیعه هر دو دعوی خود که بعد از حضرت علی است علیه السلام
 و سام خلیفه را فصل صدیق است و در بعضی اول قایم میکنند کسی را یا در آن که وقت طلب دلیل پسین گفت
 باشد که بیانش بر ذمه من نیست بلکه بر ذمه کسی است که او را میگویند و متغیر نماید و این بحث با امام در
 کسیر و ائمه است اگر کسی از متقدمین این رئیس النواصب و الوافض دمی و دودی باشد باید که تحقیق
 و تدقیق او را باطل سازد و بنده و مدجور ایشان و از هر دو درین مقام مناسب نمی نماید که کتاب شتر بار سار
 خیال دارم که شاید نمونه از آن در جلد اول این کتاب گسترده گشته انصاف یا ندارم که کسی مناظره چنین گفته باشد
 و با نظر من اگر کسی گوید پس در حقیقت آن شخص میخواهد که از یمن آن مناظره ضرر نماید و مالش در کتب نگردد
 و بدیده باشی که جنگ در بخون خوشتر از میگرد و فرمید: من آنکه بگریز و بخون لشکری بر منی فرارسد و بپای
 بر کوه آن یم می شود پس میمون ازین روز باید از پهلان آشفته اعتقاد کردن که دست را از دشمن بشمارد
 و پانمال سازد از آنحضرت چون چشم انصاف بکشتائی توانی دانست که خلاف خلفای راشدین با حضرت جعفر
 مجتبی را کسی انکار نتواند کرد و حجتی که شیعه هم انکار متقدمین هم نتواند کرد که افضل منقول از علی کا بر هم بی از بر آید
 نشان نفی استحقاق را دعوی میکنند و درین فیض و باجای تفصیل متوجه نشان چنان آشکار است که کوسه
 آفتاب را بعد از اله و دعوی خلافت و تقضوی که شیعه از وفات شریف بنمایند البته خلاف هدایت است
 حال عا و لا طائفه خصه و اما امت محمدی و وصایت ختمه ایشان معلوم است که در غیر لطایف و خفا بلکه بروج و یا
 در هر دو است دیگری گفت که بیان بکن چه واجب بود بر جناب مرتضوی بعد از وفات تشریف ایا واجب بود
 بر او که تعلیم فرماید مردم را که او است امام و در اینجا هم میمون قصد را مختصر گردانید که امامت فعلی نام نباشد نفی
 نه فعل مردم هر چه بگویند واجب بود بلکه فعل خدا چنانچه فرمودانی جاعلک للناس اماما و فرمود که او را بجعلنا
 خلیفه فی اممکم پس و فرمود بلکه آنی جاعل فی اممکم خلیفه پس امام میشود و اگر از جانب خدا و برگزیده آن است
 شریعت النسب و طهارت منشا و عصمت و مستقبل و اگر میشد بفعل او و پیش از آنکه فعل مستحق ماست و
 هر گاه خلاف میکرد و مغرول میگشت پس میشد خلیفه قبل افعال خود و جواز ایشان که مامون این مثالها که
 آورده در باب الفراع نیست زیرا که بالیقین در غیقات امام نبوت موجود است و ایضا ما میگویم که مادام است
 و صلاحیت همه بفعل الله است تعالی شاهد و شیهه میگویند که از روز ولادت باید که مصوم باشد اگر چه وفات خود
 اظهار کفر نماید بی اختیار بجزیرت بلکه ضرورت نیز چنانچه ازین اوراق باجای پیداست که اگر ترکیب فعلی شده اند
 که صدور آن یکبار از دیگران مبسر حد کفر و شرک میرساند پس داده و صلاح و امامدگی آن از جانب خداست
 مقرون به نص یا مشی باجماع اهل حل و عقد و برگزیدن ایشان و در این بیت کاشف آن ماده است
 علت نامه کما فرمود این اسجانات در مقالات سابقه بالا فرمود علیهم السلام میمون نام مراد اوقات خود و

و محامدین صنایع نمود و از کلامش هر دم و بر هر قدم عیان شد که بمعرفه افاضات حکما نمیرسد و مصطلحات
 نشان را بر زبان می آورد و خود را حکیم می پندارد و چنانچه ادواتی طلبه در مبادی علوم حکیمیه بشیر طبعه تنگ نظر
 و فرومایه باشند و دیگری گفتند چرا واجب گردانیده است را برای جناب امیر عبدالرحمن حضرت گفت از این
 نیست که از طفولیت بسوی ایمان خروج کرده اند حضرت و سرالودان از ضلالت قوم و اقبتاب شرک مثل
 آنجناب شیراک شرک حلقه است و ظالم امام نموده شد که بگوید که در دنیا اصل بسیار خنده شمس محکوک بود که بعد از آنکه
 در بنی قریه سر آمد انتهای هم دلیل عقل شیراک اگر حکم کرده شد بر کسی که بار او حاکم نتواند بشد پس حاکم محکوم علیه شد پس قی
 میان حاکم و محکوم علیه جواز نیست ظاهر است که در سلسله ائمه باید دید که آن که امام بود که مقتدی نشد که امام نیست پس
 که امام نشد نظر تمام سابق لاتی جدا قیاس بر حضرت مع انفارق از آنکه در اینجا هم تصدیق است هم اظهار اتفاق
 و زبان ما به الفراع بر اصول اهل فنول مدار علیه احکام شرعی عقود آنهم بنی چنانچه از جامع الاخبار گذشته است و با
 دشمنان دین پیروی یقین بلکه بر اجاع نشان نیز زیرا که در کتب فن حکم کردند بر نگین بود پس رنگ بلنفاق و اصد
 چنانچه فاضل کاشانی نقل میکند در مسافری از جناب امیر که در حق اهل بصره فرموده اند که از خاق و اهل کلام فاضل
 و قلم ختم اتفاق اهل عقل گمان اشتباه که چون اهل کلام و فی الجمله غیره آن تشیع بودند و صدق این اوصاف
 ایشان باشند خانه اهل بصره که حضرت امیر علیه السلام ایشان را کمال تعظیم فرمود چنانچه در جمل داخل و است
 و خدمتی زاید الوصف بجا آوردند و چنانکه بر نشان مقتضای حکم که اتفاقا گوشت میگویند که مازال تحفه عیان
 باشد و بر ظاهر است که چون اصل الاصول چنین است هیچکس شرفات چگونگی صحیح تواند بود و از اینجا است که
 هر کسی از مخالفین هم میگوید دنیا اند که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد و نیز صدق حدیث صدر
 واضح شد که مراد از تطهیر تشریه امام اهل بیت است بعد از این مقتضات این امور از حقایق و فواید
 نه چنان است که بر بنیدرگان این ذخیره مخفی باشد و از طفولیت شریف تا سال هجرت خبر نقلیه بتبلد
 اصحاب گفت که حال نشان بار بار بر روایات اعدا درین گفته شده خبر بود فکیف که بعد از فعلیت امامت
 تقیه مشغوم زیاده تر شد حتی که از حفظ ناموس کبر هم دست برداشت بر ائمته بر این که امام ائمه اهل بیت را
 چنان دلیل کردند تا قیاس است لعنت و سل و نفرین عزرا بل با و دیگر چه گویم که فاضل سکوت بر زبان زوده اند
 بعد از این معلوم شد که مقتدی شد و کلام یک بقده که رسید که ظالم شد و مظلوم کیست دیگری گفت
 که چون شیخین بر مسلک شیعه چنین است چرا جناب مرتضوی بر یکنگن با ایشان چنانچه معاویه بر قتاله فرمود
 گفت این سوال محال است زیرا که لفظ لم مقتضی وجود است و لم یفعل نفی است و نفی علت میباشد بلکه
 برای اثبات میباشد بلی در امر مرتضوی نظر کرده شود که از جانب خداست یا غیره اگر اول صحیح است پس
 خداست پس اگر کفر است که خدا میفرماید فلا یسئلونک لای فی سؤلون اسألوا لای و افعال فاعل تابع اصل میباشد
 پس اگر قیام از جانب خدا بود پس تعالی نیز از خداست بر مردم تسلیم و رضا است پس باید که حضرت

در حیدر به قتال راترک کرد و قیام مانع شدند از زارت بیت است و به کجا آمد و کاران یافت و قوی شد
 محاربه بنزد و مشتقال ارشاد نمود و قیام مانع شدند از زارت بیت است و به کجا آمد و کاران یافت و قوی شد
 گفت خوب گفتی چون گمان شما این است که ما مست مرتضوی از جانب خداست و طاعت از امر من است
 پس که یازده باشد و دیگر تبلیغ و در حایر است انبیا با او خواهد بود و اترک او امر از خواندن مردم بطاعت خویش
 گفت گمانی با چنین نیست که او ما مور بود و تبلیغ پس رسول شد و لیس گفتن نشان هدایت است میانند و در
 و مخلوقات هر که مانع او شد مطیع است و هر که خلافتش و زید عامی است اگر قوت با عوان بهر سبب باید بود
 کردن در نه نغیرین بر رعیت است و بر او زیرا که آنها ما مور با طاعت او بود و ندید بحال او ما و در بجا بود نیست
 اگر قیوت پس حالش مثل گفته شد که حاکم حج است اگر مردم سجا آورد و در بار خ شدند و در نه بر کعبه بیعت نمایند
 و او یلاد اسعیدتا نیست بقریر سمیون فلسفی او اینم ندانست که خود جناب امیر را و قیام که در کوفه بود ازین
 با بهت پرسیدند و آن جناب بمنز عذرهای خود بر شمر و عجیب است از صدق که در اینجا هم خبری نگفت و در
 و و و می نداشت بگوید که سمیون بحال داشت و حضرت امیر حسین را فاد و نمود و افعیاً دلیل و صیبت بر ر
 اینست جناب فاطمه زهرا شب و در زمان ملامت نور محمد علی رضی الله عنهما بهر ایدینی و دنیوی می بیند و بر شتر
 نمی جنبند و و و و می فاطمین بر بر خطبه خواند و اراده خروج کشتی نمود و کمانه المنبتی و غیره مثل هذا الکتاب
 و سمیون نامبارک چنین میگویی که جناب امیر عمنه ما مور بود و تبلیغ و نه بر رعیت مردم بسودین الی آخره تقریرها را که
 مبلغ نیست و حضرت جناب امیر کفافی ادا و سورت التوتیه و نه معنی لا و حی کو فاسد شود و خون خورده است نیز طالب
 حرج کرد و تا فادات امام ضاکر سابق ازین حال مام نقل نمود و کلام سمیون از اینهم بود و در اینجا توان درست کرد بهر حضرت
 چنان بود که این شیعه را ضرر شد قبلش پس بجنایت ایزدی حق بر مرکب خویش قرار گرفت که امام رضا
 سینه بود و ایضا مقام حیرت زبایان نمیرسد از آنجه آنکه اگر اعدا نیافت حال آنکه ضروری نبود و در گویند
 کس حایة الامر نسبت شخص چنانچه در متهم و غیر آن دیده باشند و کلین گواهی میدهند بر اقل زبان پس
 ضرر افتاد که همه مرتد شو نذریر که هر بار تخلف شدند و آنچنان امور پیش آمد که در واقع که بلا واقع نشد
 تا امام حسین زنده و گرفتار انواع معیتنا بود و در بین و غیرت نبی ما شتم همه بر بار و رفت و عیان شد که کین
 مذہب مصداق است عدل و گویا بود و در مشهور نیز همین است چنانچه از مختار امام المتقین کشتی است
 و ذلک بهر المقصود از آنجه آنکه مبعوث شده بود امام بود و بر وی موع اختلاف از است کامروان صورت
 نه نسبت و سبب اینهمه امور از کتب فقه ظاهری است که امام الامم پیاره مقلد مقلدین اصحاب گفت و قیام
 بود و آنهم بر زعم رفقہ کما عرفت مرار ایس یال عدم اطاعت پیغمبر علیها الصلوٰۃ و السلام و دیگر کثرت
 که در وقت بیانش نتواند شد هر که افتاد و از آنجه آنکه نسبه اہلبیت از قرآن مجید حاکم رسالت آنجناب است
 کما عرفت بیان و اینکه متنوی بحسب ظاهر است و در نه رفقہ در میان امامت چنانچه دانست و درین ذخیره دید

چنان متوع کردند که در تقابل آن خدا سے رانامی و نشانی نمائند تا به نبوت و رسالت چهره رسد و جناب
 امیر سرمد بر بار جمیع صفات واجب را بسوی خود کشید و در حد وجود مقصود و نبوت و کما عرفت فی
 اباحت النصوص و از آنجمله آنکه میمون را شرم نیامد که آنجناب را در باب مذکور تشبیه دارد و بکعبه مغلیه
 امیر المومنین تنها سجده و قوم عاد و موثره و سجده و غاصبین او را برود انگلی نداد و نه که دین را امتیاز
 و حلال خدا را بجرم بدل کردند که تفصیل آن بر اصول شان بر جای ضرورت نشاید گفتنی نیست لاجول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم اے غیر ذلک من الاعترافات دیگرے گفت که چون واجب میدانی
 امامی مقروض اطاعت را بالا حظ نظر از کجایی بردی که آن امام بدین صفت حضرت امر تقوی است نه غیر او
 گفت از نیجت که خدا طاعت مجبوری را فرض نتواند کرد پس ضرورت دلالت حضرت پیغمبر را
 نمائند میان خدا و بندگانش مثلاً اگر فرض میکرد در زره دیان نمیکرد و مردم پی می بردند که ماه رمضان
 حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکند از پیغمبر بسوی شان و در مقام خدائیه
 بیشتر ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن دار و شود بدو ایستند داشته اند بر جری گوش نداد و در
 رفض را از خاطر بر آرماد از شنیدن حق نکرد و پیر و بتانی در آغاز مجله امامت و کلام امامی نقل میکند
 که رادی میگوید که ما نفری چند نزد امام صادق بحر خافق حاضر بودیم تا از هشام پرسید چگونه الزام داد
 عمر بن عبید را عرض کرد زبانم پیش جناب تو یا را اے بیان ندارد و فرمود چون نفرایم بجایایا آورد
 گفت شنیدم که او در حلقه می نشیند و مردم بر او هجوم میکنند باری اینچنان در سبب بصره دیدم و بعد از
 اجازت پرسیدم ترا چشتی هست پس خندید گفت ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میکنی بدان گفت
 می بینم جوان و اشخاص را ازین جوارح می پرسیدم و او خصایص آن را نشان میداد و گفتم منید و بدید
 کیست گفت قلب جواب دادم که چون بر اے این جوارح امام ایشان را فرید که بالا ضطر حاجت
 با و دارند تمام مخلوقات را چگونه متحیر گذاشت پس سر فرود انداخت بنده میگویم که بملاحظه این حدیث
 ضرورت بسوسه امام ثابت شد تا برای او بستیغه که محل مشوره بود رفتند و حق بر مرکب خود قرار گرفت
 و لیکن مذہب رفعت باطل گشت که به غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایت نتواند شد ساعت
 امام لم چنان از هزار سال بدو یا اے غیبت غوطه خورد و معذرت امام برای رفع اختلاف است
 چنانچه در بیان وفات شریف جاگزین فہن سامعین گشت اختلافی امور در زمان ائمہ زیادہ شد
 و تعداد آن صورت نه نسبت و ایضا تقیہ که اصل الاصول مذہب بود باقی نمائند زیرا که ائمہ از خلا
 نفس لامر است که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از ہم بگسلد و حضرت را چون سفر آخرت
 در پیش آید و قرآن مجید و حدیث شریف را بیان کند گناشت تا از او سبیل گردانند و احادیث را بر آن
 عرض نمایند موافق قرآن و حدیث دیگرند و مخالفان را از اختیار ساقط گردانند و آل اصحاب را واسطه

این فیض و انده مثل سفید فرخ و نجوم آسان اعتقاد کنند و بمحو العاقبت ازین دریا بگذرند و بیرون
 ازین امور سبب نبوده و لیکن علماءی زحمت و محنت و در بیان این منازعات پندارند و شیب بند و او را
 بر سرش بپوشانند و آری برای مانند مذہب محدث و اہل قسارت و تقادوست چنین کس قائل است
 بمبادی امام باید و کسی ازین جماعت ہم نمی رسد از امامون که امام الائمہ بر اعتقاد و شیوہ تقلید اصحاب کف اختیار کند
 و در اتقیب حضرت چراغ منور شد و دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرتضوی مانع بود
 وقت دعوت شریف که مردم چنان میگویند که طفل بود و بعد بلوغ نرسید گفت ازین جهت که در آنوقت
 ہمین دو احتمال است که حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا دعوت تواند کرد و او برادری فرض
 قدرت دارد و یا نه و اول مدعا تمام است و بر دوم قول باری لازم میشود و لکن نقول علینا آگے
 آخر الامر کثیر و نیز تکلیف مالا یطاق محالست و از نشان یکیم بید است و اینوقت این تکلیف ہم سر خود
 انداختند و تیر و ترکش در باختند و از مناظر و میمون محض و مفری یافتند و در این کلام نیز غیبت است و
 بس سہاست چون مناظره در بنیدان اہل است و کار ابولوب و ابوجہل کہ بر حق صریح پشت پازند
 و پنج دین انصاف را برکنند لا علاج در وقت صحتات نشان حقیقہ غیر محتاج گفتگو در اصل جنون
 است کہ گرفتیم کہ اسلام جنابا گیر مثل صدیق ارفتم است و میان اسلام ہر دو تاخیر روزی با قلیل
 از ان یاخیر کے رائد بر آن باشد باشند و لیکن ثوابہای غیر متناہی کہ بر کوشش صدیق ترتیب یافتہ کا فتر
 تقلید محاب کہ فدا بآن ثوابات چه نسبت است کہ بار بار از ان دوسہ حرف ہمین گردید و حضرات الہ جل جلالہ
 آن داد انصاف دادند کہ انکار فضیلتش توان کرد انیعمنے را اہل علم نیک میدانند کہ اطفال چون
 بہشت سال رسند امر نماز باید کہ دن و ضرب شلاق نمودن وقتی کہ بدہ سال رسند و نگذارند بکلمہ
 درینجا بحث میان اطفال ہو و بلکہ میان علی مرتضی و ابوبکر صدیق بود کہ اہل نفاق چار شدہ حدیث کاخیر
 غلام متاخرین می آرند غلام گفت بلکہ شخصے رئیس اہل نحو است یعنی سعد بن عبداللہ ثقیفی آمر او اسامی
 مقدسہ نشان ساختہ و گفتہ کی از نو اصعب میگفت کہ چون حضرت میدنست کہ کار دین اسلام را ابوبکر
 ترقی گیر داد و ہمراہ خویش گرفت و علی را در خانہ گذاشت کہ اگر کشتہ شود جرحی در اسلام و دین است
 بعد از ان از من پرسید کہ شما میگوئید ابوبکر و عمر ارادہ کشتن حضرت مصمم کردند و در راه پر خطر و ہبات انداختند
 مانا قہ شریف بر مدار است بگو ایان ایشان بطیب خاطر بود یا بجر و اگر اہل تخریب شد و نیز و امام فرستاد
 انعقد چون نمون ہمہ را عاجز کرد و ایند فرمود شما اعتراضہا بر من کردید اجازت میدہید کہ از شما چیزی بر سر
 گفتند بسم اللہ بر سر ہر چہ خواستہ فرمود و یا در حدیث بنو سہلی اللہ علیہ وسلم نشدہ کہ کہ بر من جرح
 فرمودید باید کہ جاسے خود را دادہ و کستہ در دوزخ ہمہ گفتند علی فرمود اینہم روایت نمودہ اند کہ کہ گناہ
 کندہ غیر یا کہیہ از انرا دین خود کرد و اند و بر اصرار ازینچنان بگذرد ہمیشہ در طبقات جہنم اند گفتند راست

و درست فرمود خبر و میداد از کسی که بر گزینده کسی را خلیفه برای است و او را خلیفه رسول توان گفت
 و از جانب خدا توان دانست حال آنکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگوید تواند شد ظاهر شود
 مکاره شده و اگر بگوید تواند شد در صورت افتاد و اعتقاد این معنی که ابو بکر خلیفه حضرت نبود و نه بگوید از جانب
 خدای عز و جل بلکه شما اقترا کردید بر پیغمبر خود و فرخی شده بود و نیز خبر دهید که ام سخن شما صادق است
 حضرت رحلت فرمود و بارون اختلاف تا آنکه ابو بکر خلیفه حضرت است بر دو قول متناقض صادق
 نتواند شد و اگر یکی صادق است البته دیگری کاذب است پس از خدا تبرئید و شکفت کینه بر خوشتن
 و تقدیر را بگذارید و از شهادت اقرار نماید بنیاد قبول نخواهد کرد و خدای عز و جل بکار کسی که قول
 فحاش مطابق باشد و داخل نشود و اگر در آنچه یقین بر آن دارد که حق است و ریب شک است و
 مصرع و آن کفر است بخدا عز و جل و صاحبش در دو رخ باشد و از نیم خبر دهد هر که اما جائز است
 آنکه خبر کسی بنده را که چون او را خبر داد اقامه شد و شتر می غلام او گفتند که از خبر شما پس بگوید جائز
 که اجماع کینه بر شخص و خلیفه سازید و او خلیفه شود بر شما باید شما را حکم رانی باز او را خلیفه رسول گویا
 باز چون غیظ و عصبانیت بر شما را بر او قتل کینه را در اچنانچه کرد و شد برای عثمان شخص از ایشان خواب آمد
 سببش نیست که امام و کیاست از جانب سلیمان بنشر و خشنود و تو گیتش میکنند و در وقت غیظ و
 غضب او را مغرول میگردد اندامون جو ابش فرمود که سلیمان و شهر بادندگان بر اسے کیستند
 بر اسے خدا گفت پس ولی است خدا که دکیل کرد و ندندگان خود و بلا و خود را از غیر خود بر اسے باجماع
 است ثابت است هر که احداث کند در ملک دیگری چیزی را پس مناسن خواهد شد و احداث او را
 درست خواهد شد اگر کند گنگار خواهد شد و دادان خواهد داد و باز گفت خبر دهید مرا که چون حضرت رحلت
 فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند پیچکسے را خلیفه نکرد گفتند این فعل هدایت بود و یا گمراهی گفتند هدایت
 گفت پس مردم واجب است اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت
 جزا مردم در پی استخلاف شدند بعد حضرت حال آنکه ترک کرده بود و ترک فحاش منلالی و محال
 که باشد خلاف هدایت چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابو بکر بر انص نمود و بر خلافت عمر و حضرت
 مکرده بود پس چرا عمر خلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحبش همان دارید که حضرت خلیفه نکرد
 و عمر ترک نمود چنانچه حضرت بزم شما خلیفه نکرد چنانچه ابو بکر نمود و امر سے ثالث بر گزید پس بگوید که امام یک
 جواب بود اگر درست گوید فعل حضرت را بطلیه ابو بکر لازم شد همچنین در رقیه قولها و نیز خبر دیدم از این
 دو که امام افضل بود و ترک استخلاف که فعل حضرت بود و بر شما با استخلاف که بعضی بجا آوردند و نیز خبر دیدم
 که ترک استخلاف هدایت بود و از رسول خدا و نیز فعل و غیر پس هدایت خدا هدایت شد پس کما
 گمراهی و ایضا خبر دیدم که کسی بجا آورد با احتیال صحاب از وفات حضرت تا امر و اگر گویند زینما

پیش از آنکه در دستبند مذکور سبب برای همه بعد حضرت را اگر گویند بل بکنید که وید است را و باطل شد قول شما
 الوجود الای لای نفع و نیز در سبب قول نیز و سبب آنکه آسمانها در زمین از برای چیست بگویی بنده براس
 خداست و راست است یا دروغ گفتند عین صدق و موافقت گفت ایایست ماسیای خدا بر من نهاد
 که محدث در مالک اوست گفتند بل فرمود پس مذہب شما رفت و گذشته یعنی برگزیدن خلیفه فخر بن
 اطاعت او را و عمل بخلاف محبتکم و هو مقتول ذالجب الاغترال و بل براس شماست اقرار کنید بر خدا که
 و با انش پیش از این شما را فرود چون بر دروسه خدا بایستید و بر حضرت وارد کرده شوید در حالیکه اقرار
 شما باشد عدا حالا که حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر من دید و دانسته باید مقرر کند با خود
 در آتش باز مامون متوجه قبلیه شد و دست برداشت گفت خدایا من خواهر این را بجا آوردم انیست تغییر
 امام المتکلمین رفسه قاتل حضرت اعظم صنا که این خواص بی حیا خصوصاً منی رعیس این قوم مورد
 ملامت و نوم دشمن اہلبیت رسولی که با فخر تمام نقل کرده و نزد او غیر از انتقام که دانسته در حدیث
 اقتضا قصوری از او منزورده و هر گاه بر کتب دیگر آن که امام اعظم شان باشند از تلامذہ نشانگر دان این فتنه
 صدوق الکواذب خواہی دانست که بر ساخته و پرداخته مامون میر و نذرین را بخل نمیشوند و بسبب
 مقرر اصلی خویش میدوند که او دو امام معصوم را نیز بر دشمنی کشته اگر چه دیگری با عجز و حراست الهی از
 بیزداشت و تہمتار لقیہ کام محلاً و مفصلاً و با وجود بسیاری از نصوح نبویہ علی صاحبہا الالف الصلوات و
 کہ فلا فی فرزند مرا خواہد طلبید و آن غریب مسکین را خواهد کشت فطر رشع ویشی او این خواص
 در حق او مختلف شدند و تعوی فی کل وادی و یومون و فی کل تیر ستموان و سیکاکم الذین ظلموا و اشتعلت بنقل
 اکنون جواب ہدایتش مجلاً و مفصلاً گوش بکن و تعصب خود را و کمی فراموش مخفی مانند درین عبارت
 خطب مامون بطور میر سزیر اگر چون کتب اصول و فروع بینی خواہی دید کہ بسیار چیز است کہ فعل و ترک
 آن برابر میباشد و بسیار اشیا است کہ گردش بہتر است از ترک آن بالعکس و کردن یا نکردن برادر
 مصلحت و عدم آن موقوف است و ہر گاہ کتب حدیث و سیر ملاحظہ کنی واضح تواند شد کہ حضرت در بعض
 از جنگا رفت و در بعضی خلیفہ ساخت و همچنین تا یبہن براسے عمدہ قضا و افتاد تعلیم مسائل فرست
 پس ایشان را نیز اختیاری حاصلست کہ ہر چه مصلحت در آن بنیدہر گیرند و نیز خواہی یافت کہ بیشتر
 امور را خود متکفل شد و در زندگے و بر خیز را بر یاران خویش بگذاشت کہ بعد از وفات بجا خواهند آورد
 متلاحج و تالیف قرا مجید کہ مچہ مستدام و اصل ہمہ ادلہ شرع است و جمع کردنش بقدر نزدش
 تر نہات بود و حضرت بر بطور فریقین تالیف و ترتیبش بر توجہ اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
 داشت و گاہاً الحق بکافراً و اھلکنا پس مصلحت نراں دانست کہ خلافت را بطور از مکنون فرمود و اطفالاً
 بطور بشارت خلافت شمعن ابن زبان آورد و امانت سپرد و از کلینی بالاخر معلوم شد کہ اصحاب را

میرا حق طلبید و از وصایای انجمن با خلیفه مطلوب بود و فرمود و نامش نگرفت ع رسول مملکت و ملک خسرو
 دانست و چون عصمت با اتفاق حاصل بود حتی که اکثر و زاهدان ملونان کو خلاف آن در قلب خویش
 داشته باشند و بزبان نمی آرند بلکه اینهم میگویند که عادت تقیه نداشته اگر میمون با حاکم جهالت عباد
 چند بر دامنهای اصحاب فتناندر گزیر آنها میسر بلکه بلبش میزند که کلفت حاصلست که حضرت از روی
 مبعث گاهی در رنگ مخالفان نیاید و همیشه مثل مباحث تو حید و معا و جاری ماند الا نشد و فدا که
 آدمی بیماری و عواقب دیگر هم دارد و جناب میسر در تقلید اصحاب کف در قیم چه اندیشید که مانع الاصول
 و در حالات متوسطه نوبت بکار رسید و در قرب غدیر با بعضی رنجیدگی بهر سید پس حضرت بخاطر داره
 جناب میسر کو نشد و در اظهار وجوب محبتش کوشش بدیع بقیه بسیار اند لیکن سفاسد نصب نصیب حسین
 که دایم حتی استغفار رسالت نمود و در العالمین براسه رزانت بر ای پیغمبر و استقامت خلافت
 شیخ بر از ان ملایک را فرستاد تا غار غطفی مکمل گرفتند بعد از آنکه شاه مردان بزرگین افتاد و ماتم بر پا
 شد و همان امر مستقر ماند آنچه سرور عالم اندیشید بود تا بشت پنجم سال در خلا و ملا با طاعت خلفا ماند
 و بعد شهادت فدی النورین فعلیت خلافت را بر عصمت اهل بدیع معلق نمود اگر نهج البلاغت را بین
 از یقینات طریق اهل سنت خواهی یافت و در سفرهای جناب میسر بهر شوق ستاینده عین ملا چنان
 در خاطر اسخج گردانیده بودند که امیر را بدست معاویه بسیار اند و بالاخر حکیم و داد و از خاطر میمون محبت
 که زمین و آسمان با در ملک خداست تقرر حکین یعنی چه پس میمون در حقیقت مذهب نصب و خروج
 را تقویت نمیشد و حسن مجتبی صلح برگزید و حضرت شهید کربلا و جعفر النقی بر زبان آورد و هر چند از جدا مجتبی
 حکم عجلت میسر سید رخت سفر بسوسه بلاد دیگر برست باز اختلاف اهل بیت تا حیر اسود و فروع نشد و مناظر
 زید شهید با نام با قرا بخامد آیا از نظر میمون هیچ نگذشت تا خلافتیات اصحاب را و اختلاف و عدم آن
 بار بار آورد و خرا خور و خلق خود بدید بایستی او را حاقبت اندیشی نمودن نه زبان خود و در باره ملامت
 شیخین معظین بر کشودن که هر چه کردند در وقت خود با عین مصلحت بود که اصحاب را و قد امیر و میر ایشان
 را پسندیدند باین زبان و ازینها که او نمود معلوم نیست که او معصومین خود را چگونه براندا که اینقدر
 بالاتفاق میان ما و مجتهدین مسلم است که المجتهد بخلی و نصیب و خطای او هر خالی از اجر نیست و کتاب
 اجتهاد بر آنها حرام باشد براسه شان غور و فکر باید کردن که عصمت بعد از چنین اختلافات و نقایض
 کما باقی ماند فخرزل الدین و الارکان بالیقین پس در نادره فضائل مابین هم امین اگر تقریر بر اقلب کنی
 یقین است که اگر ماده حیوانه که هم داشته باشند پیران او در مذهب نتوانند بر برداشتن پس مطابق
 تقریرش توان گفتن که روایات بسیار و احادیث بیهوده است پس باینهم البته از سه حال خالی نیست
 یا همه حق است یا بعضی از ان حق است و باطل اگر چه حق است باید که همه باطل بود زیرا که بعضی از حق است

و اگر بمب باطل بود بطلاق دین و اندر اس شریعت فرور افتد چون این برود باطلست شق سوم
 عیان میشود که برخی حق و برخی باطل پس البته دلیل باید که همین کرد اند که از انما حق چیست تا اعتبار
 یعنی خلاف آن بجهت ال انجامد و در دایمیکه در مناظره با امامت آن دو بزرگ توان آورد اینست که هر دو را
 اند خواسته استاده باشند خواه شمس و مقصود اقتدای هر دو چنانست یعنی تمامی است را باید اقتدا
 ایشان کردن که هر چند ظاهرش خبر باشد مگر مقصود امر با اقتدای شان است تا بعدی بصیرت شان
 را و یا بند پس گفته میشود که مساوات آنچه ذکر کردی باطل است اول آن نه انفسه با ایشانست
 حکم الحاکم بود و اصدق الصادقین چگونه عقل تجوین کند که حضرت امیر فر باید بحال و امامت را برانگیزد و بر
 تدین با سورتناقصه و سببش آنکه این دو برابر در خاله نبودند از آنکه تنفق بودند از بیعت تا متخلف بر اول
 باید که واحد باشند در عدد و صفت و صورت و جسم و اینهاست که دو کسر را بر هر جهت یکی باشند و اگر مختلف بود
 پس اقتدا بر دو چگونه جایز باشد باین تکلیف شد تا لا یمکن ان یبیرا که اقتدای یکی خلاف دیگری است پس
 بر اختلاف شان اینست که حسن جمعی و معتقد و متکبر متقابل نشدند با سوادیه که از کفار مرید بود و نیز
 صلح اختیار نمیداد و تن بخلج در راه و جناب شهید که بلا قسم شرعی خورد که اگر بنی دشمنان ناپاک مرا
 پاک می بریدند بهتر بود از استیغاث که بر آدم بر می آورد و این در حقیقت این چندین خنجر بگوشی من انداخت
 است غیر و لکن من الوجوه الموجبه للاختلاف و نفس علی هذا اقتدای جناب میگرد اتباع حضرت رهبر
 و لکن دیگران که حالات شان بملاند که در شد از حضرات ائمه و کسانیکه در حکم شان هستند و حضرات
 بر شهادت شان افتخار فرموده و بر یکی شان بر روایت اهل قسارت گزیده و بر جمعی ولای شان
 زبیه بعد ازین متمید و تنبیه طلبه علوم بر اینست که هر گاه او در معانی نمایند بالیقین رساله صدق را
 که از مقالات رئیس المتکلمین خویش جمع کرده و بر اس قوت روحانی خویش تاقیاست یا و کار گذشت
 از آفات تا انجام همین عنوان قلب تواند کرد و اگر اشتیاق جواب هر قول خویش میخواهد آنهم بعبای
 نیز می ممکن الحصول است قوی که خبر و هیدم را که خود کسی را بر اس امامت بردارند و گویند که اولین
 رسول الله است و انبیا را که در کتب و تفریقین انیمضون در احادیث وارد است که هر گاه بیعت کرد
 یا یکی دیگر سعادتی امامت شد و قتلوه کاینما من کان و این احادیث را معتمد الزمان درین کتاب
 آورده بجان آنکه مخصوص و معصور اند در احادیث سینان حال آنکه مثل جابایی دیگر دانسته که تصحیح
 او قاصد تبلیغ ادواتا تمام است آری فرق بها است که بار بار گفته شد یعنی دو الوجوه و مطابق قلب
 و زبان و مقام حیرت نیست که نامون احادیث حضرت یاد داشته نه آنچه از جناب سیرم جابجا با استفان
 رسیده که مشهوره خلافت نیست مگر بر عظمای هر گاه بر روی گرد آیند امام میشود و مرغی آسمی میگردد و باین
 درین خیره با قول و تقریرات لایست که نفوات امامیه و زنا و یلا تشن بجوی نمی از رود از ان معلوم میشود

که کلام مرتضوی اقتباس از حدیث بنویست علی السلام علیه وآله وسلم پس چنانچه او خلیفه شود و قتال
 با شخصی درست گردد و بعد بیعت و اجماع نشان که سر از فرمان بتابد پس ائمه را مأمون میباشد که بمقتضای
 سیر که متعجب بود که این مختار اصحاب خلیفه حضرت چگونه شد و در اینجا با وصف خلافتش از حضرت و جوار
 قتال با شخصی مذکور انیم به ثبوت رسید که میمون برضای خدا اعراض می نماید پس مخالفت با قوانین عسری
 و وبال اگر دید و فائده عدم نص که از افادات کتب بخینه مثل قصیده حمیری ظاهر شد آنکه اگر کسی منفر
 شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن السب نمود و ابو بکر صدیق این کار تبه داشت
 که هر که عصیان نشد و زود بجهنم رود و آنچه از وجود ترک باشد آنست که عمر نخواست که بعد ازین او را
 باب دخلی و شریکتی باشد که می دانست که میزان با ستمی نماند و محنت و مشقت در خلافت چنان
 بوداشت که امیر المومنین بعد از دیدنش متعجب شد و میفرمود که اگر کسی نتواند شد چنانچه شما از آن درین خبر
 هم دانسته باشی بالجمله چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف است آنچه بران متفرع شود ضرورت
 که انهم مختلف باشد بلکه اگر مخالف نباشد موجب حیرتست و از کتب فریقین چنانچه درین کتاب
 جاسیانه کور شد ظاهرست که در باره تأمیر اصحاب گاهی حضرت نص فرمود و گاهی اختیار اصحاب
 خود گذاشت و روزی که لشکر بجنگ موفقه فرستاد زید بن حارثه را رئیس گردانید حال آنکه حضرت جعفر
 برادر بزرگ جناب امیر بود که از نور و اخلاص و در آن لشکر موجود بود بعد از ترتیب تأمیر که فلانی بعد فلانی
 باشد اختیار داد که هر اهل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و با طاعت او بگویند و همچنان
 بوقوع پیوست پس آنچه شخین بجا آوردند هیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف افتاد
 در امور یک مرکز و امیر است است از جهاد و انتظام بلاد و در نه اعتراض شیعه بحضرت راجع شود و بر
 مأمون خصوصاً تقدیر ایمان باقی نماند و در بنیقام اهل سنت باید سوال نمود که جناب امام حسین
 بعد از صلح امام حسین لوجزائی الح چرا فرمود و در ارضی نشد و این صلح را سبب شهادت خود دانست
 که شرح آن از کتب شیعه خیلی طویل و عرض است حتی که دست سخن دراز کرده اند و نظم و مثنوی
 در آن مرتب گردانیده باز به انصاف شیعه در میزان عقل سنجیده نشود که شخین را قاتل امام حسین
 قرار دادند و از سبب قربت است برداشته اند و در اینجا هم ظلم و عدوان و نفاق نشان بدستور قدیم
 عیان است فکیف که چون عوایس را بر کشائے مدح امام حسین در باره صلح مذکور بنص حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم خواسته یافت پس است بگو که اعتراض حضرت امام حسین بجا کشید
 و هنوز عصمت ایمن بین زبان شیعه بر جای خود است و اگر این فقر را در باره ارکان اربعه بنصوص
 ائمه کما فی الکتاب باز گویی چنانچه گذشت هر یکی قاتل دیگری باشد اگر کسی بضمیرش پی برد و پیچارد
 مأمون با وصف حاله جمل داندان در جوش و خروش است و صدوق الکواذب بر تحریر و تفسیر

بنابر شدت نفس مثل بر طلاس می بقصد حق فی نفسه نیز فرموده باینکه ما را نیز باید توبه دادن
که صلح حسن مختفی مواب بودیانش حضرت شیخ کبیر کتب شیعیه بتقریب رعایت ادب فیما بین
برادر و برادر مذکور است که روزی میان ابا سید و بنی بنی بخشی بوقوع آمد من بعد کسی گفت که ملاقات
برادر بزرگ را ترک فرمودی ارشاد نمود که در حدیث آمده که هر که در اصلاح آغاز نماید اول شبست
داخل شود پس نمی توانم که از برادر بزرگ در شبست سبقت کنم امام حسن شنید و نزد امام
برای اصلاح قدم رنج فرمود و لیکن اتفاق شیعیه بر آنست که استوفی فرموده بیک که ام یک افضل بود ترک آن
که فعل شریف بود و باینجا آوردنش باین شمار ابایدا اعلام فرمودن که ترک جدل و جدال و قیل و قال
و رق در ک افضل بود که از امیر المومنین مدد دریافت حتی که سمیت جناب نفعه پاک بگزاشت
و گوشت بر گزید و در خلافت رعایت آن فرمود و اما میده تا امر و زمره عطا در آن دست پانگ کرده اند
یا غایتی السعی در بجا آوردنش که جناب سیده با تمام تمام در مسجد شریف رونق افزود و بر اے
خطبه طویل و عریض که در بجا آلا نوار و دیگر سفار بیان کرده اند و در محل لغاتش سعی بسیار
تبعه میرسانده اند بر منبر آمده و با وصف نوشتن فارغی آنهمه مجادلات را بر گزید و وقت افتاد
فرمود و مخالفت وصی مطلق اختیار نمود و این امر را پیاپی چنان وثیقہ در روحی توان گفت
یا لفظ حسبه بکنا و حسبه کم کتاب الله را ایمان بدان کار هر مسلمان است و اتمام حجت کار مردان
میباشد بطور نسوان چه جای اراده فوج کش و مصارعتهاد میدان داریها که هر جا تفصیلش
مناسب نماید فاعین و یا املی الا بصار فایقول الکل الحارثم بالکرامه و انیم بر و میون مقلدین صدق
ایشان ماند که بیان فرماید که این امور را جناب فاطمه زهرا احداث فرمود یا عایشه صدیقہ و جمعه
که بود و مقلد کدام داین تقریر است مرحومه است در نزد کتب شیعه عیانست که در زمانه
پاشانے دختر حضرت شیخ کبیر که زوجه مطهره حضرت موسی بود و خروج را بر وصی آنجناب ایجاد کرد
کمالا نخی علی من طالع البهار و غیره من الاسفار قول فرموده بیک که چون ترک استخلاف
از حضرت هدایت باشد و گردنش از دیگر همه هدایت بود پس هدایت فدا هدایت شد خلافت
را هیچ نشانے ماند و آن خلافت خاتمه آنست یعنی من کین نشانے کبیر می کنج دیشا عرا لے
صی اطا ائسده فیکم و ما یغفل ویرا الفاسقین الے آخر الایات ماسیگر و کیم از و اے جناب
امیر المومنین و انگاه مثل چنین علی مافی البحار و حق الیقین هدایت بود و اینین کلمات شنیعه
در حق امیر المومنین بتصریح تمام بزبان آوردن نیز هدایت است سرور اجماد بود و عمو یا اخص
برای مومنین پاک اعتقاد کنون ضلالت را نشانے بر جا بلقا و جریر و خضر کجا باشد که مالک
محدوده و مقبوضه غلبه الاله الحاکم فی الاسرار است و زبان ساکنین آن بهفتاد هزار میرسد و

و ما فیہ من قساص می نمودند اگر از یاد دشمنان یا منسیان بپاشد ربا نقل و کثرت نمودن آتش
 بجهت بریدن شمشیر از آن پس کتانه بنامی رسیده که بودش عود می بگفت از حدیه برون گزرا
 بر سر پیشوا که از حدیه او درآمد چهارمقارن بآن تیغ الماس قام بدرونه و یکی مرد جوان سنا
 پس آن لاشه را حمله کیندر آن گرفتند از چهار سو در میان بفرستیم مخفی و تیغ نمودند اندام او نیز
 ریزه داد و صفا صمد با حایت در کتب معتبره قوم بدان ناطق است که الله هدی فرمودند که مراد از
 قتل انبیاء در کتاب لکتاب این نیست که بدست خود کشتید بلکه از ارشادشان را فاسدش کردید و بسبب
 قتل شدت بار و سی استبداد که آن را فاش کنند خدا او را دلیل گردانند و هر که از راه نماید از قتل
 عذاب می کشند بقتل خطا که چنانچه ظنی در مانی و سجاد و شرف احادیث بر ظاهر است سبب دارد از گروه
 سبب شرم و کاین نه سبب از مشرق تا به مغرب رسانیدند و اصول خود را ندیدند که موجب و ابل و سبب
 و اخروی برایشان بسبب قتل آمده بدی گشته اند از آن که کشتن آن انبیاء و اگر در قرآن و در تفسیر
 برخواستیم که مملو با التزام شاید بلکه از آنهم ترقی نماید خواهی گفت معصی مجلس تمام گشتن بپایان رسید
 با همچنان در احوال و صفی ترمانده ایم مثلاً در کتب طایفه رفاضا و فخرشان در فضیلت جفا

انیر از پیشین بار بار ویدی که حضرت فرمود یا علی انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قال الله علی
 تبرک جلاله این حدیث چنانچه دلیل فضیلت جهاد حضرت است حکم میکند با فضیلت جهاد و غلظت
 متبرکین نیز بر آن جهاد نشان تمام بر تفسیر قرآن مجید و در کتب بعد از مجمع الترتیب و اگر گویند که در این
 از نیست در جهاد که در اجتماع بهتر است از انفراد و بسبب نشان که نه بر جاز از حدیث علی علیه السلام و استقیم که غلظت
 آیت چنان نازل شد و جامعین چنین تصرفات کردند چنانچه از تفسیر تفسیر و کتب صواب و نقل و کتب
 نشان داد و واضح است و چنانکه آیت درین نوع معدود است مثل از کی و از سبب و تفسیر با دلیل
 و سار با الهام و علیه و علی رسول الله غیر ذلک و الا نه ایة پس انتیاس بر چند نظری باشد
 برین اصول بدیعی گشته پس جهاد جناب مرتضوی بهیشت مذکور در جهاد و خبر بجهت بران اهل مجلس و جمع
 یا اهل عین و در حصول فضیلت رهبری نماند گوئیم درین تفسیر قطع نظر از آنکه خطای حضرت را در
 تفسیر که با ایستی بر در از ذکر موردی کار بخوا چنین نیست که مقتضای حال قبح و پذیرا باشد و هر یکی
 از زمره و آنهم از من جهاد حضرت مفضل شد و همچون فقره نامعلوم بار بار میگوید و این را از آن
 که هر کسی که فعل احدی را غفل گوید از کار حضرت او را فرستد و اولاً بگوید که در آیت نشان است و این آیت
 از آنست که سوره التکم که در مسانی به تفسیر مذکور شده نظر کنی زانی از آنکه نیست که از این
 از آنکه تفسیر به تفسیر است و تفسیر به تفسیر حلی امام غفر شانه متبعین جنود و فیلسوفی در جهاد
 از آنکه در این تفسیر و تفسیر من قساص می نمودند اگر از یاد دشمنان یا منسیان بپاشد ربا نقل و کثرت نمودن آتش

و نیز لزوم کفر قوم که سخن در آن بود و وجه دیگرست که جمیع مفسرین اهل حق هر جا که راه اعتراض ملا
وزناده بسوی کتاب الله می یابند جوایش عقلا یا نقلاً مرتب میکنند و هیچ آن میکنند در سخنان
مفسرین فی الارض اینست که فخر نمایند بخلاف مفسرین رفسنه که اعتراضات اهل نقل مثل اینند یعنی
اینها را تقلید محاورات قرآنی میکنند و آنرا معطل و مصل میگردانند چنانچه در آیت سالیقه که لفظ
ایل و نهارد آن واقع است و قس علی هذا و البته این نشان کفارست نه اهل اسلام و ایمان پس
اهل اقرار یقیناً کافر باشند الا تا ما چه جاسے آنکه قول تجریف قرآن مجید موجب کفر نیست قطعاً باز میزد
انست که میمون با وجود اختیار مذکور هیچ شیئی را که میگوید که ما فی السموات و الارض را برای ابطال
اختیار و ایل می آرد و مذکور است که جبر اختیار میکنند و مجتهدین از مذکور است که کارشیرید دارند و صاحب امر
میر و مقامی عملی متوجه میشود از معنی که کسی شیعه مذکور است و در چنین گوید و چنین دانند اگر این آیت
ولایت کند بر آنچه میمون گفت اختیار بندگان در ایسا و افعال کما باقی ماند عموماً لغرض منقولات و
لاف و گزاف میمون را نمیدانستی طیفست و همت مردم قاصد است از استیجاب آن بدین
پس باید که بر دعای حضرت ابراهیم علیه السلام قصر کنم و بهر آیت قرآنی اختیار و زوم است
و حَقَّانِ لَكُمْ الْقُلُوبُ حَقٌّ و مَن مِّنْكُمْ يَسْمَعُ و عَاكِفٌ لَّكُم بَآئِنًا مِّنْكُمْ يَصْطَلِحُ فِيكُمْ و لَوْلَا اِلَٰهٌ مِّنْ دُونِ اِلَٰهِنَا لَفِئْتَ
بِئْسَ لَكُم مِّنْ حِسَابٍ و آنرا انجمله بحث تصوفی که در عهد مذکور شد در خانه بزرگوارم رفت لیکن چون مقام
مناسب تر در مقام حاضر پیدا شد که کتاب بر آن مختم است که در انتظار خانه نگریدم و هر چه
فرایم بود در ذهن پاره های قرطاس در لایحه نگاردم و از اجماع و عده بحث روایت خانها غادر الحکم که
بیانش بجلت هر تمام هر زبانم رفته بود اکنون تفصیل مخدر اش نزد عقلا چنین است که رساله
مختصری متعلق بحث آن از مایهات رشیدان المتکلمین نور الله مرقد و در سفر اول و دلی دیده بودم
و نقلش بر دانهتم و نامدتی بخیر الم و اندک که اگر غرضتمی یا بوم شرح آن به بسط و تفصیلش نویسم و آنچه کتب
شیخه از اولین آخرین درین نزاع بکتاب معتبره محقق است بیان کنم تا بدانی که اصول و فروع نشان
همه سوختنی است و بجزوی او دانه فروعی اند و متغی و خاکستر این مصل مذکور است رفسنه را بر می اندازد و در کتاب
عبد الله بن سبا بودی برابر عیسای و اتفاقاً بعد از زمانی قبل ازین و عده رساله دیگر مبسوطه
مفصل از نظر گذشت که جناب موصوف و او بجز در کلام صان داد و حاجت تقریری و تحریری
باقی نگذاشته و چنان میدارم که کنویری یا رای قیل و قال بعد از این نیافتم و تیر در کش هر دو را
بمیدان مذکور در بافتد و سکوت تمام و زریده باز که بحث و اعتراض نگریدم و چنانچه شهادت
سکوت او از ضربت حیدریه سمت و موضح دارد و پس از آنکه در فکر آن ابحاث معذور گشتم و شیخ
التفصیل فلا بد ان يرجع الیها با انیمه اگر حقیقت آن از من پرسیده انیمه که از منشا بر کتب فقه

مستحق آن بر سلف بلکه زیاده بر آن نسبت بجناب امیر کرم الله وجهه بشادات حضرت
 سید عالم علیه السلام از کتب رفعتی درین وقت تألیف رساله قدیمی چنان برآوردیم که حاصل
 حاجت را مثل یک جان رفعتی منتقل گردانید بلکه بطریق اولی زیرا که کلمات طیبات بقصد پاک
 بشادات معلوم یقینی بر این عقیده و تعلیه بر اصول موضوعه شیوه قطعا منطبق و البته از جناب
 امیر المومنین ع صاحب درشت و دمی و شک در آن نمانده چنانچه بر نامرین این جمله مثل آفتاب
 نیمه روز روشن و مانند شمع کافوری در انجمن است پس اولویت ازین جهت حاصل است
 که در حدیث خانقاها درگاه و این امور بخیا و مکان است عند الحقیقین درین جا آن صدر در
 از جناب معصومه بر سبیل یقین و اگر کتب رفعتی مثل احتجاج و شرح آن بهم رسد چه گویم که درین
 نزاع قاصد چه خواسته و دید از آنچه بوقوع آمد میان حضرت امیر و عباس عم که آثار قویه اش
 تا هر شد از جوارح و قالیع باب خیر نسبت بهم حضرت پیغمبر که منافقین امت بجنک زرگر
 بلکه سحر سامر میگویند و اگر بپیشی البته بگوئی از من الازار السیفینه فی جواب الاشکالات العلویه
 و الا لام حضرت عباس ع با تنظیم این قیاس است یعنی اگر علی مرتضی چنان باشد ای عباس
 که تو گمان من کنی چون اولتیم در تولیت مذک مثل با جانشینی شاد و باید که تو ابو بکر صدیق
 و مرا همچنان پیدا رسی و الا لازم باطل فاما لزوم مثله و بطلان لازم بر ظاهر است که امام سید الطیب
 بیعت کرده و در اجماع داخل گشتی و این نوع تقریر را خود است از کلمات همانده رفعتی در زیر
 احادیث معتبره کمالا شیخ علی الناطقین چون حضرت عباس ع هیچ یکی ازین امور جوابی نتوانست
 داد و مستحق حصول امامت به بیعت هم بود نه فقط به نص قطعی و نه باظهار و نه از حضرت مرتضی
 زیرا که دست خود را از گردن سر مود و در انما ع غسل شریف که بیعت از من بگیر تا مردم بگویند
 که غم پیغمبر بیعت کرد پس نتواند کسی خلاف و زیدان بسبب تقدیم بیعت بحدیکه در عین غسل
 واقع شد و مستلزم کمالی عجت گردید و رفعتی بر فعل تنجین سے خندیدند که چگونه پیغمبر
 حالانکه در آنجا بیعت غیر قریش فرار سیده بود که مخالف احادیث الائمه من قریش و کلمه بر توبه و جناب
 امیر علیه السلام عالم ماکان و ماکان بر اصول اهل جنون اینهمه نیست که از مدتهاست در
 این کنگا ایشادات و باز میان ایشان سید و در کتب نامی بتفاسی شان اخراج است
 ازین دایره نیست و معینه ملعون در صحن کعبه مدفون می شود پس فرمود ای عم کس هست
 که طالب آن گردد و او جواب داد که غریب معلوم خواهد شد که درین اثنا خبر بیعت صدیق
 بگوش آمد و کمال ندامت و خیر گشت کما سبق اینهمه از مقالات موضوع می انجامد که حضرت عباس
 نیز مثل جناب امیر علیه السلام غیر از مذکور اهل سنت متقدم نبوده میداند است که از عظمای اگر کسی

بیعت کند کافے تواند شد چنانچه سابقاً دیدی و دانستی و مضرات و منصوص
 هرگز نبود و الحمد لله علی ثبوت مذهبنا و بطلان مذهب المخالفین بر دایتم عن الخدین کما سبق
 عند التأمل من التأملین و در نه فرمود اے عم مگر لخص غدیر سے آیا درفت کہ چنین عجالت
 روا دارے و درین مصیبت جان کا حاین امور را یاد سے فرمائی بعد از حد و چنین عجالتاً
 و عدم تکلیف از حضرت امیر اگر شیعه واقعہ را مطابق تفسیر الامر با در اندیشین در حقیقت مسذور
 بلکه با جور اند و رخصہ در بیان آن کہ دست سخن و کلمات مستحسن در حق رسا سے صاحبین
 و انصار ممدوحین حضرت آخیر مدگار در از سے کنند موجب وبال ایشان روز شمار خواهد بود
 انشاء الله تعالی القصد وعدہ فقیر در امر معروف قبل از دیدن رسالہ موصوف بود و بعد از آن خاص
 و اہتمام بعجلت تمام بر یاد خود و اگر این امر پیش نیامدی میدانستی کہ ارکان مذهب رخصہ در
 تیز لزل سے گردانیدم و طاعت شما ایشان می کشیم کما حضرت اعلیٰ علیہ السلام فرمود عادت عرب است
 درین صورت ہم استدلال برفضہ صورت نمی بندد و حضرت عباس از آن روز بیدخل شد
 و حضرت عمر رضی اللہ عنہما و شاذان و فرحان بازگشت از انجمن آنکہ در تالیف این فیہ فیہ زمانہ
 نصیر الدین جید پیش آمد و معنی دنا هم کا و انو لمحو نکشت چنانچہ یازدہ کتاب صغیر و کبیر
 از صولہ جید ریہ علی الجوس القدریہ و صناعہ حسابیہ علی عدد الملیہ الاسلامیہ و منتہی وازالہ و
 اثبات الخرافہ صاحب ثمرۃ الخلاقہ و نقض المراح فی کبد النباح و کاشفۃ الشام عن تبلیغ
 المہتد التمام و در رسالہ ہندیہ کو و اہیہ حاطہ و رسالہ الکاتب کہ در کاپور وقت ہجرت اتفاقاً
 حالیکہ خوف ترس مذکور باتھے ماند و عدہ سے کہم کہ اگر علماء شیعہ از تیرہ بانے باز آیند
 و مراعات آداب نہایت برخلاف زمان سابق یقیقون ان الی ذی العرش سبیکہ قطعاً
 و یقیناً ازین طرف رعایتش لعل خواهد آمد و بندہ ہر بار درین خصوص عرض کردہ بودم
 لیکن نزد مجتہدین مقبول نشد کما عرفت و از نو ایدش یکے آنکہ چون سلامت روے
 در میان آمد یعنی اسچہ حضرات المہتد ارادہ اند کہ تامل و مدے سے برونج و گزیدہ باید بود
 و ہر کہ این مذهب را انکار کنند خدا سے قائلے او را ذلیل گرداند کما فی الاصول پس
 نوبت بدان نخواہد انجامید کہ مدے دین عجل شد قیامہ شمشیر پر شیعہ کشد و بقتل
 و اندراج شان حکم در وہد کما فی کتاب المختار و غیرہ و از ان جلد آنکہ تا مدت ما
 جستجوے این کتاب نمودند تا مقالات و مذاق پریشان مجسم رسید پس ہر جای نمودند
 اتفاق افتاد و محن و مشاق بسیار و دوا و مقالات جدید بعنوان تدریس و تفسیر وہ
 بر یاد خود نوشتہ و چو گویم کہ از جهت تنہا سے و نقد ان کاتبین و مصححین چو گذشت گذشتہ

نه جو انے مانده کار زده کس بلکه زیاده تناسلے کر دم و اگر بیانش نمایم خبر و احتیاج اسرار
 کسے تصدیق نہ کنند بحد الله که این ذخیره موجود چنان مسلک بقا شک که اگر از ان
 بزرگان که کتاب را درین شهر یا شهر دیگر دیدند و اسباب بیوعبارت سے پرسیدند و
 ذکر مباحث آن سے نمودند مثل مولوے امیر حسن سوسوانے و دیگران از اہل ولایت افغان
 خواہند گفت کہ اعادہ معدوم عیان شد و اقل مراتب آنکہ لفظ کا نہ ہو گویند و اتباع کتاب
 مستطاب ہویند و امید است کہ از تکرار امور بلے دماغی نہ فرمایند کہ سیر یا بالغ را در
 مکتب نشاندہ ام و بکنند بسم الله تعالی ہرین گردانیدہ ام الحمد للہ تعالی اولاد و اخلا
 و نظام را باطنی کہ بر عنایت ایزد سے عنقریب کتاب فتوح المراح سے گنبد النباح مطبوع
 سے شود کہ شیخ آن را مستغرب سے شہر دندکہ اصلے ندارد و مولف براسے تحریف مایں
 نوع اسامے بزرگان سے آر و دو حال قوت قدسیہ مجتہد الزم نے زیادہ تر شہرت سے رسد
 و طشت از بام سے افتد و از ان جملہ کہ موجب فزید بصیرت طلبہ علوم دینیہ مثل
 بعض امور سابقہ باشد و آنکہ رفعتہ امام را بعرضش برین رسانیدند کما عرفت لیل
 و النهار آبا زگویند کہ مبلغ نے باشد چنانچہ از تصریحات امام المتکلمین سیدہ نصیحت
 صدوق امامیہ پیردے حالانکہ خداوند تعالی شانہ بہ تقسیم و نص تمام اورا
 مبلغ قرار داد و دلیلیش اداسے قراوت سورہ برات سہت براہل مکہ ذمیر
 در اصول ثابت سہت زمانے حضرات ائمہ خصوصاً جناب امیر کبیر علیہ السلام
 کہ امام مبلغ سہت از طرف حضرت پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم اسے غیر ذلک من الہدایا
 بحر حال در مناظرہ سنیان ناگزیر سہت چیزے گفتن نے باشد اثبات از مہنوات
 از ان جملہ آنکہ در بعضے از کتب عجالت بسیار ملحوظ داشتہ مثل مولا حیدر ریہ و جمیع
 حواشی طعن الرماح ولیکن ہم تملکہ تفسیر غزیرے پیش آمد تا آنکہ بشمول رافضی عنایت
 ایزد سے در شہر دہلے در بروے خلافت برستم و در لبت و ہفت مجلد صغیر و کبیر
 از آغاز آیت کریمہ رمضان تا آخر سورہ تحریم کاکت کہ من القرآنیتون با تمام رسانیدم
 بازار کجا بکجا اقدام و تہنہا بدیار غربت گردیدم و سامانے نیافتہم و ازین است
 کہ در بعضے از جاہاراء تسلیم در این اوراق سپردم پس سکوت مرا بیان صحت زودت
 نیاید پنداشتہ کما لا یخفی و قصہ تفسیر کہ چگونہ باد و صف شغل کتب کثیرہ کلامیہ پیش آید
 و چرا از ان دیار باز گردیدم کہ در انجا شروع کر دم و بدہلے اقامت گزیدم و بہ اتمام
 رسانیدم بس طویل سہت در اعانہ از یا خاتمہ کتابے یاد کنم انشا الله تعالی

وبغایت و تائید بخانی در نجاح این مهم بگویم اللهم ارحمني بالقول اجعله لي اماما ونورا وهدى
ورحمة الله ثم ذكرني عنه فانسيت وعلى منتهى حاجتك واجعله بحبي يا رب العالمين
والصالحين على خليفته محمد وآله واصحابه الطيبين الطاهرين

تقریر این نظم فارسی بصنیف کتاب مستطاب از آله العینین علی بصیرة العین تعریف نفس شنباده تاریخ
چکیده غار بلاغت خامه فاضل نوزده کمال الی التکمیل کمال البیان المشهور فی الاعلام منه الکان تورا الانام
جسمه فانظار غنی من الصریح لان الکنایه المبلغ من التصریح لازال بقاؤه والی المستفید من منه دعاء

و

شرح حیدر علی عالیجاہ	فخر اقران و سخن شہاہ	آفتاب جمال تحقیق	ماہتاب جلال
شارح مشکلات منقولات	جارج معضلات معقولات	در کلامش بودید طولی	ہمچو رازی بطبقہ اولی
مشکلم پیش او مسکوت	مستہم ز کیش او مبہوت	کمر حق نبوش لبہ او	حکمر دین فروش خستہ او
غالبابا محوس این اکت	ہمہ تن صرف داراوت	در تصانیف خود نبرد قلم	گردن رخص را نمود قلم
ز اندرین از آله العینین	کوردین ابصارہ العینین	کلماتش ہدایت آگین است	رہنامہ حرون ہدین است
حرفش دلیل از امی است	مسکت قبلہ کہ نامی است	دوستار لبست و ستاویز	دشمنار ز اشکست گاہ تیغ
رفت بدگو سیکہ در طلب	شد ہمان راہ بر خود طلب	واہ واہ ز کی بلند اینجا	آہ آہ غمی و چند اینجا
ایہا القوم ان تجلسکم	نسخت بندہ فخر انم	گشت چون قبلہ شما بسوخ	بس شمارا اگر چہ است شتوخ
کیست اینجا کہ خامہ برداد	حرف تر دید بر زبان آورد	سید و شیخ و خاں تو ہم منول	جنتش را نمودہ اند قبول
حجت این کتاب معقول است	منطبق لخصوص منقول است	حجت این کتاب تا ہتمام	ہست مسکوت سہ الزام
این کتاب است رد ہر متا	لا جواب است لا جواب کتاب	این کتاب است لائق توثیق	آفرین بر صفت و تصنیف
ایہا الیلحی السلام علیک	انما الفوز والفلاح لدریک	مدعی ترا یکیش خود دش	باد کلاش بد بر شینش
آن ز بولان البس این	کہ بود رد و رافضی تاریخ	یا الکی سجاہ پیغمبر	یا الکی براہ پیغمبر
بطفیل ایمہ الحیاب	بطفیل احلہ اصحاب	در جہان یابد لیک کتابشوع	در زبان باشد از لطف مجموع
اہل دین اسمعین دین باشد	اہل کین اسمعین کین باشد	دوستان بہرہ و ازان باشد	دشمنان چشم ترا زان باشد
ہر کہ تداح این کتاب بود	ہمہ کام کامیاب بود	ہر کہ تداح این بود و بجان	بنود و جہان تو دین امان
حرف برانید عاخر خوش انعام	ختم شد و السلام و الاکرام		

الحمد لله الذي جعله في كتابه من جملة الامم والاولى حجة الاجري شريف تكملة كتاب از آله العینین علی بصیرة العینین
بأشبات شہادت پیران رسول کشلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعنی امام حسین رضی اللہ عنہ کہ از بحر طبع خباب سیرت علی

قدوة مناظرین موفیه مفسرین المستثنی عن التوسعة والتبیین قاطع شبهات النامیرین حاجه کلام
 رب العالمین حاجی حسین الشریفین زائر محبت اشرف و در بلا می بلوکه انیسر بلید مولانا بدوی حیدر علی
 فیض آبادی لازالت شمس اید شاده طالعته علی رؤس المسترشدين الی یوم الدین قطره آب است
 و از گلشن فیهن اوگلی و شمره که بلا واسطه فیض صحبت علامه دهلوی حضرت حجت بریه صاحب
 تحفه اشاعشریه نور الله مرقدہ مدتها یافته و امروزی کسی از مستفید الشرب بلا واسطه باقی نمانده
 و دام الله تعالی تمیته الی یوم الدین که قول ربکه که منوچندی از مجلدات صاعقه حساسیه علی
 عدد الملة الاسلامیه برد حضرت حیدرید در زبان نصیر الدین حیدر بادشاه نوشته بود
 و همچنین حواله حیدرید علی الجوس القدریه جواب رساله مجتهد اول یعنی ذوالفقار منوچ و در مجلد
 مخفی تالیف فرمود و نقص و طعن الراح مجتهد ثانی بدو جلد ضخیم که نامش نقص الراح فی کید النباح است
 بر حواشی آن بتوسعه آورد که غنقریب بعد البیض لقوت و توفیق ایندوی مطبوع میشود و نیز
 وائمه حاطمه علی من اخرج من اهل البیت فاطمه رضی الله عنها که از دتاهامهذب و بیض است
 و طبع آن بزودی خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا کتاب خطاب تنبیه اهل الخوض لا یخرجهم
 علی حدیث الخوض که در مشارق و مغارب بمبنتی الکلام شهرت گرفته و دو مجلد ازین کتاب کبیر
 آتله دلی شاهجانی انار الله برانه قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شده بود که این دو جلد
 تکمله آنست و ایضا کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمره الخرافه و رساله المکاتیب لمرآة الشعاب
 و الغراب و بابائهم که کوششها و جان نثارها در تأیید اهل حق امر اوروسا اعانتش نکردند
 تا چندی از تالیفاتش در نسخه مذکور تلف شد مگر بگویش رسیده که بعضی از مجلدات صاعقه
 در بلا و در دست یافته شده و تفسیر فیضات حیدرید که تفسیر عزیزی که مولانا می موصوف در
 بیست و هفت جلد صغیر و کبیر در شهر دلی تمام فرمود و هفت مجلد آنرا از آغاز در حیدر آباد یافته و در
 ثقات بار بار بگویش خورده که غیر از سوره یوسف علیه السلام همه اش در بنارس سیده و غیر مناسک حیدر
 مشهور بالوار بر ریه این کتاب در عبارت هندی است و همچنین سائل مناظرات دیگر تا کجا شش
 کرده شود و حق تعالی امر اوروسا و توفیق این سعادوت بخشید و در مطبع شهر مطبوع شد و با انجام رسید
 آمین ثم آمین یا رب العالمین

شعار و چند در تالیفات طبع بعد فیض کتاب چندی از ان فیض عن لصاحبه این کتاب را بدین شرح
 نگین خیال کتوبه چندی از این منال خلف از حبیب الالها و در حرم مختص به گلشن رئیس که منوچ

نامی حیدر علی عالی منصب

عالم اهل حشم رئیس ابن رئیس

از قلم فرستادن جهان زیست بقین
 و رفعت و ذین برار سطوبالا است
 از دبد به کلام او روشن شد
 روباہ صفت ز پیش شیرینش
 آن کیست که بزبان او ذکر شریفیت
 و فضل و کمال خویش فخر سے دارد
 حقا کہ وثیقہ الیست اہل دین را
 از فیض بہار بندش مضمونش
 روحی خود زین کتاب لسیان بر یافت
 از عیب چوپاک معترض دید این را
 با صد حسن است بس غنیز و لسا
 از بسکہ تسلسل مضامین دارد
 تا چرخ بلند شد چو صیت و صفش +
 بر کس ندیش بعد تمننا بخسریہ
 مطبوع نجو شخطی و صحت گردید +
 شد طرفہ سواد از بدادش روشن
 شد طبع چہ خوش نما کتابے بد و جلد
 پروانہ شدند طالبا لش جو برو
 زین ہیچہ ان کہ بے کمال است کمال

دار و صد گونه جوہر عقل و تکلیس
 در حکمت و فن بہ از ارسطاطالیس
 بے شبہہ بعصرہ بہر بہت الیس
 بگرختہ مدعی بصر (سے نقیص)
 مصروف بلج ہر جوان بہت و خلایس
 تصنیف کتاب کرد و ز نشر سیلیس
 وارد طلبش جہان بشوق تدریس
 چون گل خندان شدند دہامی قریس
 چون از متبرکان گریز ابطیس
 بر بست زبان ترا اعتراض تلایس
 محفوظ بود و طعن اعدا سی غیبیس +
 ہر صاحب علم را ہل گشت ائیس
 خیل ملک آمدہ بدریں تقدیس
 از تقد دل باشتیاق تا میس +
 از حسن معافی کاغذش شد تا سیس
 کمال البصر است از بے وقع و بیس
 مانند دو فرع شد ز یک اصل سیس
 خواندش شمع بزم یاران جلیس
 ارشاد جناب شد کہ تا بیج نویس

بنوشت نہال سال طبع و تکمیل
 ماہ ایمان از آلہ الغین نقیص

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۲۵	الاباست	الارباب	۳۴	۱۴	رواند	روند	۵۵	۲۳	ورد	ورد
۲۷	۱۰	ای برای	برای	۳۵	۱۶	د	در	۵۶	۱	یرآن	برآ
۱۴	۱۴	مخاربه	مخاربه	۲۱	۲۱	چرا	حربی	۲۱	۲۱	بوده	بود
۲۵	۲۵	بروند	برند	۲۲	۲۲	که	که	۵۷	۱۲	تا انجام	تا انجام
۲۸	۶	در مجتهد	مجتهد	۳۶	۱	دفعی	دفعی	۵۸	۵	حوش	جواش
۱۵	۱۵	مذکور	مذکور	۳۷	۲	ر	از	۱۱	۱۱	صواق	صواق
۲۱	۲۱	طرف	طرف	۲۲	۲۲	لنق	لنق	۱۶	۱۶	صلی علیه	صلی علیه
۲۲	۲۲	لمولا	قوا	۳۹	۲۳	و بدان	بدان	۵۹	۵	الاحطه	ملاحظه
۲۲	۲۲	یقین	یقین	۴۰	۵	مناظره	مناظره	۱۳	۱۳	دلوند	داند
۳۰	۲	ازین محو	ازین محو	۱۰	۱۰	چرا	چرا	۱۹	۱۹	تا یقین	بالتیقین
۳	۳	اعراض	اعراض	۱۴	۱۴	از	بار	۲۱	۲۱	دوا	دان
۹	۹	زراوده	زراوده	۴۹	۶	ضرب	ضرب	۱۱	۱۱	صاحب	جناب
۱۲	۱۲	اقوال	اقول	۱۳	۱۳	مرار	مراد	۲۶	۲۶	سانی	سامانی
۱۴	۱۴	معارضه	معارضه	۵۰	۳	وانصا	انصار	۶۱	۱	محنت	مجیب
۱۹	۱۹	مبشول	مبشول	۱۱	۱۱	حضرت	حضرت	۱۱	۱۱	ایضا	اسخن
۲۰	۲۰	مجیب	مجیب	۵	۵	ارسید	سید	۲	۲	خلافت	خلان
۲۵	۲۵	لا فصل	بلا فصل	۲۵	۲۵	آنجوان	آنجوان	۳	۳	کیه	که
۲۷	۲۷	وام	ثابت	۵۱	۶	لرناید	لرناید	۶۲	۱	خفه	جفی
۳۱	۱۹	انحراف	انحراف	۱۳	۱۳	حیت	حیث	۷	۷	بیک	بایک
۲۰	۲۰	معاظه	معاظه	۵۲	۱۳	کسر	کبیره	۱۲	۱۲	تحریک	تحریر
۲۲	۷	مقبول	مقبول	۱۱	۱۱	ایضا	سفر	۲۱	۲۱	تخفها	تخفها
۱۱	۱۱	ایضا	اقوال	۲۲	۲۲	همان	همان	۲۳	۲۳	قران	قرن
۲۵	۲۵	یعنی	تعمیم	۲۳	۲۳	مفتی	مفتی	۶۳	۱۴	نظر	نظر
۳۳	۳	درست	درست	۵۴	۸	ارقام	ارقام	۲۰	۲۰	ولیت	اولیت
۳۴	۵	کافی	کافی	۵۵	۱	اوان	ازان	۲۲	۲۲	تحس	تحس
۱۱	۱۱	مجتهد	مجتهد	۸	۸	اوباهم	اوباهم	۲۶	۲۶	الفتاک	الفتاک
۱۲	۱۲	نیز	بیر	۱۶	۱۶	سوم	قنویم	۶۴	۸	کثیر	کثیر

کتاب	فصل	مجلد	نصف	کتاب	فصل	مجلد	نصف	کتاب	فصل	مجلد	نصف
۶۹	۱۳	سیدم	سیدایم	۸۴	۱۴	اسقا	اشقیا	۱۳	۵	داهند	داهند
۷۲	۱۰	نسخه	نسخه	۲۲	۲۲	اساب	علیات	۱۰۵	۱	دک	دک
۷۳	۲۰	کتاب	کتاب	۲۳	۲۳	مر	امر	۱۵	۱۵	کتاب	کتاب
۷۷	۵	رسوال	رسول	۱۱	۱۱	ایضا	دیریت	۱۱	۱۱	ایضا	حمدیکه
۸۰	۱۰	مران	پیران	۱۱	۱۱	ایضا	گواهی	۱۰۶	۱۳	دایرون	ویامزون
۸۱	۱۶	ایاد	آیا	۹۰	۱۳	یقنا	یقینا	۱۱	۲۵	لویک	اولیک
۸۱	۲	رہا	رہبا	۱۸	۱۸	العقرا	الفقرا	۱۱	۲۶	اشم	شم
۸۲	۱۳	حفر	جفر	۲۷	۲۷	المسداد	امتداد	۱۰۷	۲	بیاکم	بیاکم
۸۳	۲۳	ابو	ابو	۹۱	۱۳	متغیر	متغیر	۱۱	۱۳	ولنا	ولنا
۸۳	۷	سبعین	شبعین	۹۲	۱۶	س	تدین	۱۱	۲۴	ظلم	ظلم
۸۴	۸	محرثات	محرثات	۱۱	۲۱	زید	زید	۱۰۸	۳	مجاہد	مجاہد
۸۵	۱۸	والسن	والسن	۱۱	۲۲	وگر	وگر	۱۱	۱۵	هرجا	هرجا
۸۶	۲۰	درطیر	درطیر	۹۴	۵	مکرات	مکرات	۱۱	۱۶	بجناراد	بجناراد
۸۷	۲۲	ماوین	ماوین	۹۵	۹۵	ایضا	بفاده	۱۱	۲۰	حادیث	حادیث
۸۸	۱۳	امانت	امانت	۱۱	۱۸	سبحین	سبحین	۱۱	۲۱	ایضا	الفرغ
۸۹	۶	دوی	دوی	۱۱	۲۱	خاطن	خاطن	۱۱	۲۱	ایضا	الاولون
۹۰	۸	شما	شما	۹۶	۴	ارنات	ارنات	۱۱	۲۲	لیس	لیس
۹۱	۲۱	طرف	طرف	۱۱	۲۰	چدایت	چدایت	۱۱	۲۳	المازور	المازور
۹۲	۳	تیوقف	تیوقف	۱۱	۲۴	ارنبا	ارنبا	۱۱	۲۵	یتبرآه	یتبرآه
۹۳	۱۱	ایضا	تفت	۹۹	۲۰	هیت	هیت	۱۱	۲۷	المراء	المراء
۹۴	۲۵	انات	انات	۱۱	۲۱	لحن	یقین	۱۰۹	۴	الفون	القران
۹۵	۲۷	درج	روح	۱۱	۲۳	ووالا	ووالا	۱۱	۱۳	صلی	صلی
۹۶	۱	جبل	جبل	۱۱	۲۵	کتاب	کتاب	۱۱۲	۴	ایضا	الصافی
۹۷	۲۰	برسد	برسد	۱۰۰	۲	مقرن	مقرن	۱۱	۷	مقرن	مقرن
۹۸	۷	حدی	حدی	۱۰۱	۲۰	رواز	رواز	۱۱	۱۱	طیبه	طیبه
۹۹	۱۹	هیت	یاست	۱۱	۲۳	وقوت	وقوت	۱۱	۱۵	روشن	روشن
۱۰۰	۱۶	پو	پو	۱۰۲	۲۷	ویرید	ویرید	۱۱	۲۲	پزایان	پزایان

نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع
۱۳۳	۲۵	داند	داند	۱۰	۱۴۳	لن	لن	۱۱	الروميين
۱۳۴	۲۳	جوا	جوا	۷	۱۴۹	ارزده	ارزده	۱۱	ابن
۱۳۵	۱۹	ايشا	ايشا	۳	۱۵۱	محل	محل	۳	ابن
۱۳۶	۱۹	نياغل	نياغل	۱۴	۱۵۲	دروزي	دروزي	۱	بابوشه
۱۳۷	۲	كثير	كثير	۱۵	۱۵۳	دوبار	دوبار	۱۱	ايشا
۱۳۸	۲	آفتاب	آفتاب	۷	۱۵۴	برخدا	برخدا	۵	دور
۱۳۹	۱۰	وجات	وجات	۷	۱۵۵	والی	والی	۷	بالاد
۱۴۰	۲۷	نمبر	نمبر	۷	۱۵۶	ناجی	ناجی	۱۱	منه
۱۴۱	۲	ظاهر	ظاهر	۱۶	۱۵۷	عقاست	عقاست	۱۶	اقتال
۱۴۲	۱۴	حتمه	حتمه	۲۳	۱۵۸	آلی	آلی	۲۰	مجتب
۱۴۳	۲۳	عقاست	عقاست	۱۶	۱۵۹	وحي خاوه	وحي خاوه	۲	قلعه
۱۴۴	۲۳	اوداهم	اوداهم	۲۳	۱۶۰	اوداهم	اوداهم	۵	آینا
۱۴۵	۵	اتمن	اتمن	۲۲	۱۶۱	وینخواه	وینخواه	۸	آن
۱۴۶	۸	عبدالجيا	عبدالجيا	۱۷	۱۶۲	ز	ز	۱۳	گفته
۱۴۷	۱۷	انیمقام	انیمقام	۱۳	۱۶۳	بابکشد	بابکشد	۱۶	التریدین
۱۴۸	۱۰	قواع	قواع	۱۳	۱۶۴	بن عفا	بن عفا	۱۹	التقی
۱۴۹	۲۶	است	است	۱۵	۱۶۵	بزه یانی	بزه یانی	۲۳	استاد
۱۵۰	۱۳	است	است	۵	۱۶۶	بطیب	بطیب	۲	قسم
۱۵۱	۱۲	خلافت	خلافت	۱۶	۱۶۷	بیعت	بیعت	۱۶	لمعرفت
۱۵۲	۱۶	اوشان	اوشان	۷	۱۶۸	سفیان	سفیان	۲۵	سن الروایا
۱۵۳	۱۲	سراش	سراش	۱۳	۱۶۹	لغات	لغات	۲	فرمود
۱۵۴	۱۵	کد پریان	کد پریان	۲	۱۷۰	طائفه	طائفه	۷	بنی
۱۵۵	۱۲	علل التبرع	علل التبرع	۱۶	۱۷۱	بین الشیطان	بین الشیطان	۱۷	انهم
۱۵۶	۱۵	میگردید	میگردید	۷	۱۷۲	فضیلت	فضیلت	۲۰	ماکت
۱۵۷	۲۰	عسل	عسل	۱۰	۱۷۳	آن	آن	۱۱	علیه
۱۵۸	۵	ماکرته	ماکرته	۱۱	۱۷۴	شهر	شهر	۲۲	طاعتنا

نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
۲۴	یقین	یقین	۹	اورا	آدا	۲۰	لشیات	البحینا	۲۰
۳	هنا	یدا	۳	نبت	نبت	۱۶	اشیان	استینا	۱۶
۴	اپنه	همه	۲۴	تحقیق	تحقیق	۲۴	کاشین	کاشین	۲۴
۱۲	در	داد	۳۴	آن زکر	ان انکر	۲۴	کوار	کوار	۱۲
۲۵	اسا	اسامه	۲۰	نمایند	نمایند	۱۶	ق	ق	۱۶
۲۵	گردگیر	گردگیر	۲۱	مواقف	مواقف	۲۴	واناثر	آناثر	۲۴
۴	حیفه	حقیفه	۲۱	تفسیر	تفسیر	۴	زخیر	دخیر	۴
۴	رسود	اسود	۲۴	ساخته	ساخته	۴	نید	نند	۴
۱۳	محرره	محرره	۲۴	سیعان	اشیعیان	۱۸	نایاکان	نایاکان	۱۸
۲۵	والا لاته	والا لاته	۵	بیهوت	میهوت	۲۲	لغره	طفره	۲۲
۲۵	وضوضا	وضوضا	۱۰	بودند	بود	۱۴	مفتین	مفتین	۱۴
۲۳	بید	بیند	۴	من الات	من الات	۹	بجرد	بجرد	۹
۲۵	این شتم	این شتم	۸	مشمارد	میشمارند	۱۶	تعلون	تعلون	۱۶
۲۳	ازکنا	اذکیا	۱۲	تنقیح	تنقیح	۲۴	وزان	وزان	۲۴
۱۹	استعداد	استعداد	۱۹	میشد	میبیند	۲۰	مجز	مجز	۲۰
۱	وبرای	وبرای	۲۶	قابو	قالو	۳	الاروزار	الاروزار	۳
۳	ازدردگار	دورازدگار	۲۶	اقرات	قرات	۳	بانتخاب	بانتخاب	۳
۹	موضی الامتد	موضی الامتد	۴	ایتک	ایک	۶	ساق	شتاتی	۶
۱۰	تقد	تقد	۱۰	ایضا	اسد	۳	بمفر	بمفر	۳
۱۳	نمایند	نماید	۹	انبتی	آبتی	۱۵	بکذاب	مکذبات	۱۵
۱۴	استعجاب	استعجاب	۱۴	ایضا	الحقت	۱۴	شان	نشان	۱۴
۲۲	شبت	شبت	۱۴	جالیه	جلالیه	۱۴	ریش	ریش	۱۴
۴	اتباع	اتباع	۱۴	تردینی	دینی	۱۴	الورد	الورد	۱۴
۸	معزز	معزز	۲۵	دبر	ت را	۱۴	سنی	سنی	۱۴
۱	تراوات	تراوات	۱	ابا	ریا	۱۴	ورقه	ورقه	۱۴
۲	او	وعدراو	۸	غصیب	غصیب	۱۴	بنادت	بنادت	۱۴
۳	مصحاب	مستحبات	۱۴	امای	امای	۱۴	فالت	طالت	۱۴

سفر	فاصله	مسافت	سفر	فاصله	مسافت	سفر	فاصله	مسافت	سفر	فاصله	مسافت
۲۸۲	۲۱	شوق	شوق	۲۹۱	۱۳	محران	۳۰۸	۲	مدار	۱۳۸	مدار
۲۵	۲۵	بنایند	بنایند	۲۱	۲۱	این	۳۰۵	۴	بسم	۱۴	بسم
۲۴	۲۴	الحقین	الحقین	۲۶	۲۶	رایم	۳۱۱	۱۶	مخرد	۱۶	مخرد
۲۸۳	۳	گردانم	گردانم	۲۹۲	۶	کینه	۳۱۱	۱۲	نقش	۱۲	نقش
۲۸۴	۳	رحی	رحی	۲۹۳	۱	آخر	۳۱۲	۲	جمهد	۲	جمهد
۲۸۵	۴	کروم	کروم	۲۹۴	۱۰	رد	۳۱۳	۴	چ	۴	چ
۱۳	۱۳	سی	سی	۲	۲	رود	۳۱۴	۱۳	رو	۱۳	رو
۱۳	۱۳	حب	حب	۹	۹	و	۳۱۵	۲۵	بد	۲۵	بد
۱۵	۱۵	علی	علی	۲۵	۲۵	از	۳۱۶	۵	و	۵	و
۱۴	۱۴	کلامه	کلامه	۱۴	۱۴	ای	۳۱۷	۴	تا	۴	تا
۱۴	۱۴	ولبضه	ولبضه	۱۴	۱۴	ا	۳۱۸	۲	ن	۲	ن
۲۵	۲۵	سند	سند	۱۴	۱۴	ال	۳۱۹	۹	ف	۹	ف
۱	۱	شد	شد	۱۸	۱۸	فیه	۳۲۰	۱۹	ب	۱۹	ب
۱۴	۱۴	شالین	شالین	۶	۶	فما	۳۲۱	۲۲	را	۲۲	را
۱۴	۱۴	میر	میر	۹	۹	عمر	۳۲۲	۱۸	ار	۱۸	ار
۲۴	۲۴	فما	فما	۱	۱	ب	۳۲۳	۲۶	ص	۲۶	ص
۲۸۶	۱	سابقه	سابقه	۲۱	۲۱	ار	۳۲۴	۲۵	ل	۲۵	ل
۱۴	۱۴	جشیات	جشیات	۱۰	۱۰	و	۳۲۵	۱۲	ح	۱۲	ح
۲۸۷	۴	ازفا	ازفا	۲۰۲	۱۴	ذ	۳۲۶	۲۱	ح	۲۱	ح
۱۲	۱۲	دو	دو	۳۰۳	۳	ما	۳۲۷	۸	ک	۸	ک
۲۸۸	۲۳	عطیق	عطیق	۲۲	۲۲	ا	۳۲۸	۱۳	ع	۱۳	ع
۲۹۰	۱	نوستی	نوستی	۳۰۵	۲۶	و	۳۲۹	۱۵	از	۱۵	از
۲۹۱	۴	تشیع	تشیع	۳۰۶	۹	ا	۳۳۰	۲۴	پ	۲۴	پ
۲۹۲	۵	نیم	نیم	۳۰۷	۱۵	و	۳۳۱	۹	ن	۹	ن
۲۹۳	۹	لستعیر	لستعیر	۳۰۸	۱۶	ل	۳۳۲	۱۹	ا	۱۹	ا
۲۹۴	۱۴	که	که	۳۰۹	۱۱	خ	۳۳۳	۲۴	ل	۲۴	ل
۲۹۵	۲۳	نسید	نسید	۳۱۰	۲۰	ب	۳۳۴	۱۳	ز	۱۳	ز

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۴	۸	ویند	ویندو	۵۰	۰	اندکم	ایدیکم	۱۳	۱۳	ایقو	ایقو
۲۳	۱۰	انگریزی	انگریز	۱۰	۱۰	لم	لہو	۱۰	۱۰	اوتیب	اوتیب
۲۴	۵	مخبر	مخبر	۵	۵	نقش	نیش	۲۲	۲۲	میدانم	میدانم
۱۳	۱۲	بالبد	بالبد	۱۲	۱۲	بیر	بیر	۲۲	۲۲	میدانم	میدانم
۸	۱	منفید	منفیض	۱	۱	تمتبا	تمتبا	۲۵	۲۵	یقزاند	یقزاند
۱۱	۴	خربشار	خربشار	۴	۴	یدلوش	یدلوش	۲۴	۲۴	بالبد	بالبد
۲۵	۲۰	بالغرض	بالغرض	۲۰	۲۰	متبع	متبع	۱۵	۱۵	جبه	جبه
۲	۲۳	مقتری	مقتری	۲۳	۲۳	نوبه	نوبه	۲۰	۲۰	الغمو	الغمو
۲	۲۶	شتاشر	شتاشر	۲۶	۲۶	تسوی	تسوی	۴	۴	عدو	عدو
۲۰	۱۴	اہل سنت	اہل سنت	۱۴	۱۴	پیرید	پیرید	۱۱	۱۱	الاعقاد	الاعقاد
۲۱	۲۵	ماند	ماند	۲۵	۲۵	مستجیل	مستجیل	۱۱	۱۱	الاعقاد	الاعقاد
۲۶	۱	بجان دل	بجان دل	۱	۱	ولا راقہ	ولا راقہ	۲۲	۲۲	ماندارد	ماندارد
۱	۳	الروفض	الروفض	۳	۳	من	من	۱	۱	خسوم	خسوم
۴	۱۳	سفید	سیاہ	۱۳	۱۳	محدث	محدث	۳۸	۳۸	عصیا	عصیا
۱۰	۲۱	نجیر	نجیر	۲۱	۲۱	انزک	انزک	۱۰	۱۰	انزولا	انزولا
۲۲	۴	اللیتام	اللیتام	۴	۴	الو	او	۱۱	۱۱	یکما	یکما
۲۴	۴	مجتی	مجتی	۴	۴	فون	فون	۱۴	۱۴	مفسر	مفسر
۸	۴	در	در	۴	۴	سبتیان	سبتیان	۲۱	۲۱	دریزون	دریزون
۲۵	۱۰	قنما	قنما	۱۰	۱۰	فاعترہ	فاعترہ	۱۰	۱۰	قنائش	قنائش
۹	۲۳	اولا	اولاد	۲۳	۲۳	وفرار	ووار	۱	۱	بجار	بجار
۲	۴	منطبق	منطبق	۴	۴	لاماتیم	لاماتیم	۱۰	۱۰	لمفار	لمفار
۶	۳	بعقید	بعقید	۳	۳	بقینہ	بقینہ	۱۲	۱۲	اللہ	اللہ
۱۹	۱۴	زر	زر	۱۴	۱۴	دایت	دایت	۱۹	۱۹	ار	ار
۳	۱۵	قریش	قریش	۱۵	۱۵	ارو	ارو	۱۹	۱۹	اکر	اکر
۲۲	۲۰	شمر	شمر	۲۰	۲۰	اشیہ	اشیہ	۱۶	۱۶	آبرن	آبرن
۲۴	۸	امام القضا	امام القضا	۸	۸	مکونام	مکونام	۱۸	۱۸	اکمار	اکمار
۱	۱۸	انکروید	انکروید	۱۸	۱۸	کلیج	کلیج	۴	۴	ار	ار

معنی	سطر	خط	معنی	سطر	خط	معنی	سطر	خط	معنی	سطر	خط
۴۰۹	۴	در	رد	۱۰	بین	بین	۱۱	ادعلا	علا		
۴۱۱	۱۹	شود	سود	۲۱	مار	بزا	۲۳	اطراف	اطراف		
۴۱۲	۳	خطبا	خطبا	۴	او	دار	۲۴	ذاتی	ادانی		
۴۱۳	۱۴	مادس	بابسن	۹	وجاود	و عادل	۲۵	سدا	شد		
۴۱۸	۵	میدارد	میداند	۱۵	اماظهار	اظهار	۲۶	انتی	آیتی		
۴۱۹	۱۰	نورید	بودند	۲۱	گل	کل	۲۷	بتیقین	بتیقین		
۴۲۰	۱۳	عنا	عبا	۲۶	تسن	تسن	۲۸	بشما	بشمار		
۴۲۲	۱۶	مانتی	باختی	۱۰	ز مردم	بزمزم	۲۹	قلت	قلت		
۴۲۳	۳	اماسد	اباس	۱۸	اختیا	اختیار	۳۰	علی	و علی نور		
۴۲۴	۱۰	اول	دل	۱۵	رای	یای	۳۱	منخش	منخش		
۴۲۵	۲۲	بالکن	گل	۲۶	اما و عوی	اما و عوی	۳۲	اعناد	عناد		
۴۲۶	۲۳	یسطو	یا بنطور	۳	نامش	نامش	۳۳	میخام	میخوم		
۴۲۷	۱۴	حقا	حقا	۴	یرغون	پیرغون	۳۴	مادمن	ماندن		
۴۲۸	۳	لش	کیش	۹	دریافت	یافت	۳۵	وقه	وجه		
۴۲۹	۲۲	ا	را	۴	باروی	بازوی	۳۶	را	را		
۴۳۰	۲۰	افلاوات	الفلوات	۲۴	حکم	کم	۳۷	منجره	منجره		
۴۳۱	۱۱	ندند	ندند	۲۱	آر	آرد	۳۸	ازا	از		
۴۳۲	۱۴	واه	ده	۹	بلقب	تلف	۳۹	ماهست	هست		
۴۳۳	۲۰	خلیش	خوش	۱۸	نبیر	سر	۴۰	راوده	دیده		
۴۳۴	۲۲	الآن	الآن	۲۴	نوشته	تشته	۴۱	ایضار	ایضا		
۴۳۵	۱۳	کلیم	کلم	۱۳	یزید	فرید	۴۲	سائل	رسائل		
۴۳۶	۲۴	مدیم	داریم	۴	ازمند	ازمند	۴۳	تقوا	توان		
۴۳۷	۱۴	دام	وام	۳	وجله	جمله	۴۴	نموش	خوش		
۴۳۸	۱۲	الوجود	الوجود	۲۴	الی	الی	۴۵	فی	حرنی		
۴۳۹	۱۹	خو	خود	۱۳	عهدی	احدی	۴۶	درا	در		
۴۴۰	۲۳	بنجام	انجام	۱۳	نه	نه	۴۷	خط	خط		
۴۴۱	۱	نشد	بنشد	۴	داند	دادند	۴۸	دودی	دوی		

نوع	غلط	صحیح	نوع	غلط	صحیح	نوع	غلط	صحیح	نوع	غلط	صحیح
۵۰	وند	درند	۵۰	نمودن	نمود	۲۳	انداذ	نذاذ	۵۰	وند	درند
۶۰	یام	یامام	۹۰	او	بو	۲۲	این	این	۵۰	یام	یامام
۲۳	نبودند	بودند	۱۶	ر	تر	۱۶	دلعان	درلعان	۵۰	نبودند	بودند
۲۵	بجرات	بجرت	۱۲	کل	کل	۱۲	+	+	۵۰	بجرات	بجرت
۱۱	یانہ	یار	۱۳	مقبول	مقبو	۲۰	نموند	نمونداز	۵۰	یانہ	یار
۶۰	اورطنا	اوروتا	۲۶	غفاه	غفاه	۲۲	کفر	کفر	۵۰	اورطنا	اوروتا
۱۱	لشکر	لشکر	۱۱	قید	این قید	۳	الو	او	۵۰	لشکر	لشکر
۲۶	مالی	مالی	۲۵	تعا	تا	۶	خفیه	خفیه	۵۰	مالی	مالی
۱۱	مالی	مالی	۵۰	بلا	بلا	۲۲	چاکوز	چارنور	۵۰	مالی	مالی
۱۶	دغیر	دغیره	۶	اشا	استاد	۱۳	وسی	موسی	۵۰	دغیر	دغیره
۸	استدرا	استدرا	۲۱	د	دیر	۲	کمالا	کما	۵۰	استدرا	استدرا
۲۰	دیم	هم	۲۳	سلام	سلام	۵	لتناس	لتناس	۵۰	دیم	هم
۱۰	فقالو	فقالو	۲۳	سلام	سلام	۲	بروت	بروت	۵۰	فقالو	فقالو
۲۳	فضع	وضع	۲۶	سلام	سلام	۲۶	خارج	خارج	۵۰	فضع	وضع
۲۱	رضت	رجبت	۲۶	سلام	سلام	۲۶	وطمون	وطمون	۵۰	رضت	رجبت
۲۶	دیگر	دیگر	۸	است	است	۱۱	صوائف	صوائف	۵۰	دیگر	دیگر
۱۱	قیل	قلیل	۹	بعد	بعدی	۲	دلالت	دلالت	۵۰	قیل	قلیل
۸	او	افتد	۸	افتد	افتد	۸	ازو	ازو	۵۰	او	افتد
۲۲	والحق	الحق	۱۱	عالم	عام	۱۱	درای	درای	۵۰	والحق	الحق
۱۱	انتست	النسب	۲۲	چگونه	چگونه	۱۱	سپند	چند	۵۰	انتست	النسب
۸	النقیاد	نقیاد	۱۰	در	و	۸	مردی	مردی	۵۰	النقیاد	نقیاد
۱۱	اورا	راد	۲	علجت	علجت	۵	خلانت	خلانت	۵۰	اورا	راد
۱۱	تقید	تقیه	۱۱	ایضا	صدر	۵	چیندر	چیند	۵۰	تقید	تقیه
۱۲	الی	لی	۱	والغیر	الغیر	۲	اصح	رجوع	۵۰	الی	لی
۲۲	نماید	نماند	۱۸	تدرک	تدرک	۲۰	دخوشتر	دخوشتر	۵۰	نماید	نماند
۲۲	و	و	۱۶	لنا	ازا	۳	نزد	برد	۵۰	و	و
۲۰	مر	مر	۲۵	مرضوی	مرضوی	۲۰	نیش	نیش	۵۰	مر	مر

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
۶۰	۱	اتهم	ایشم	۶۰	۱	اینست	ایست
۶۰	۸	و متقلب	متقلب	۱۱	۱۱	ولادم	ولام
۶۰	۱۱	براقبول	براقبول	۵	۵	خیر	خیره
۶۰	۲۵	وردر	وردر	۲	۲	لورا	لورم
۶۰	۱۰	نفیضند	نفیضند	۴	۴	داد	قطعا
۶۰	۱۴	نمیدانم	نمیداد	۲۳	۲۳	مستوی	مستوی
۶۰	۲۴	است	شب	۳	۳	الانصار	الانصار
۶۰	۲۵	تواضع	لواضع	۶	۶	الصداق	الصداق
۶۰	۱۳	اینست	اینست	۱۱	۱۱	خرچ	خرچ
۶۰	۱	هلاک	هلاک	۸	۸	ولیقون	ولیقون
۶۰	۵	کشادن	کشان	۱۱	۱۱	بقیم	بقیم
۶۰	۱۹	لطاق	لطاق	۱۲	۱۲	تما	تما
۶۰	۱	بابابری	بابابری	۱۰	۱۰	سیای	سیای
۶۰	۹	وله	وله	۲۱	۲۱	حوگرند	حوگر
۶۰	۳	جبر	جبری	۹	۹	انخضا	انخضا
۶۰	۲۲	ینی برا	ینی	۱	۱	عد	عد
۶۰	۶	همان	همان	۲۴	۲۴	خصوت	حضرت
۶۰	۱۰	بابامیه	بابامیه	۱۳	۱۳	ری	خدای
۶۰	۱۵	را	را	۲۴	۲۴	یرما	چه جا
۶۰	۱۱	ان	ان	۲۳	۲۳	بصه	بضه
۶۰	۲۱	مطرود	مطرود	۲۴	۲۴	فا	فا
۶۰	۲۵	روایات	روایات	۴	۴	تورانیان	تورانیان
۶۰	۹	روخه	روفته	۱۱	۱۱	حدیث	حدث
۶۰	۱۵	مذیب	مذیب	۲۵	۲۵	تمشلی	تمشلی
۶۰	۱۱	خشا	خشا	۲۳	۲۳	سور	سوره
۶۰	۲	مورد	مورد	۱۱	۱۱	را	را
۶۰	۱۲	تراست	تراست	۱۴	۱۴	رفضه	رفضه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمبر	نظ	مصحح	نظ	مصحح	نظ	مصحح	نظ	مصحح
۹۶	۱۰	بدر	۹۵	۱۲	انتبه	۹۴	۲۳	نقل
۹۷	۱	باب	۹۵	۱۵	بهم	۹۴	۲۴	زکاب
۹۸	۲	الضما	۹۵	۱۴	اشتر	۹۴	۱۲	اول
۹۹	۳	قائل	۹۵	۱۳	بعض	۹۴	۱۱	واکین
۱۰۰	۴	بالتبعه	۹۵	۱۶	لی	۹۴	۱۹	وجب
۱۰۱	۵	بجکمت	۹۵	۲۳	ایقین	۹۴	۲۱	دانی
۱۰۲	۶	نموده	۹۵	۲۴	طعن	۹۴	۲۲	اکه
۱۰۳	۷	اورغ	۹۵	۲۱	لنعم	۹۴	۲۴	سفرین
۱۰۴	۸	رلد	۹۵	۱۵	میر	۹۴	۲۰	کریه
۱۰۵	۹	المتقی	۹۵	۲۱	بخیضه	۹۴	۲۲	جوت
۱۰۶	۱۰	اختصار	۹۵	۲۲	کثره	۹۴	۲۳	نشته
۱۰۷	۱۱	مجمع	۹۵	۲۱	کاز	۹۴	۲۴	دالست
۱۰۸	۱۲	مذکور	۹۵	۲۲	بالله	۹۴	۲۵	جکتم
۱۰۹	۱۳	اینست	۹۵	۲۳	مطلوبات	۹۴	۲۶	ویر
۱۱۰	۱۴	درش	۹۵	۲۴	شیر	۹۴	۲۷	اورنگ
۱۱۱	۱۵	فروج	۹۵	۲۵	وایات	۹۴	۲۸	ویرای
۱۱۲	۱۶	متغیر	۹۵	۲۶	وایات	۹۴	۲۹	مجلی
۱۱۳	۱۷	اینست	۹۵	۲۷	وایات	۹۴	۳۰	حضرات
۱۱۴	۱۸	انسانی	۹۵	۲۸	وایات	۹۴	۳۱	بره
۱۱۵	۱۹	عالم	۹۵	۲۹	وایات	۹۴	۳۲	گر نمود
۱۱۶	۲۰	و	۹۵	۳۰	وایات	۹۴	۳۳	ومولی
۱۱۷	۲۱	محسن	۹۵	۳۱	وایات	۹۴	۳۴	ومیدید
۱۱۸	۲۲	نصاب	۹۵	۳۲	وایات	۹۴	۳۵	تقیضا
۱۱۹	۲۳	عارف	۹۵	۳۳	وایات	۹۴	۳۶	اورد
۱۲۰	۲۴	الزام	۹۵	۳۴	وایات	۹۴	۳۷	کاذبین
۱۲۱	۲۵	اولی	۹۵	۳۵	وایات	۹۴	۳۸	نبوت
۱۲۲	۲۶	اویر	۹۵	۳۶	وایات	۹۴	۳۹	دالستی

صفت	غلط	صحيح	صفت	غلط	صحيح	صفت	غلط	صحيح	صفت	غلط	صحيح
۹۵	واين	اين	۶	بدان	آن	۵	امرا	امرا	صحيح		
۱۹	مهره	بمهرند	۳۴	خا	فا	۱۰	بمقاكه	بمقابله			
۹۰	ولس	وقش	۴	+	+	۳	جولش	جوش			
۱۰	بر بلكه	بلكه	۲۳	و	او	۱۰	همره	همراه			
۱۰	كشتن	بركشتن	۱۵	و	در	۱۰	بصفه	بصفقه			
۱۰	اسخف	واخف	۱۸	المونير	المبين	۳	كمان	كمال			
۹	ومن	من	۲۵	وايرفا	دايره	۴	درمال	داهال			
۹	كرد و كند	كردند	۴	فرا	قرار	۱۳	قرا	قرار			
۴	مش	مراش	۱۰	ضا	فما	۵	وحدات	حادت			
۲۲	العاده	تقاعده	۸	اغدا	اعذر	۲۰	بتفصيكه	بتفصيليكه			
۲۴	وكه	كه	۱۴	لطرل	لطرلوق	۴	اشرف	اشراف			
۲۰	تالانينت	تالانينت	۱۰	ببرنگرد	ببرنگرد	۱۱	را	از			
۳	ماوه	ماده	۲۴	حواب	خرناب	۱۳	مانا	اومانا			
۱۹	مببط	مببط	۹	بيزو	سر	۲۰	مخلوق	ومخلوق			
۱۳	الكد	الا	۱۰	بتقادان	بتعادن	۴	ندار	ندارو			
۱۵	كر	دگر	۲۶	كه كه	كه	۱۵	ود	رو			
۱۴	براي	بري	۱۱	نهائين	بهائي	۱۹	اجتها	اجتها			
۴	توفار	سوفار	۲۰	گويدر	گويد	۱۱	الا	لا			
۲۳	اماميه	اميه	۲۲	صاحب	كه صاحب	۱۰	بشود	بشنو			
۱۲	خبر	حر	۱۰	شودا	شود	۲۳	شدند	شدند			
۱۴	بيدشد	بيندشد	۱۱	باطوبه	بابويه	۱۲	چلنا	چنا			
۲۰	لنس	كس	۲۳	المتل	المتل	۳	نبرد	نزد			
۲۱	نداد	ندانند	۰	ز	از	۳	مزني	مزني			
۱	هزاوا	سزاوار	۱۵	جيفد	بيعت	۱۲	حا	حال			
۱۵	خا	نا	۱۸	فلان ماني	جان مال	۲۴	كفر	كفرا			
۲۳	كيكه	ركيكه	۳	سپرد	سپرد	۲۰	مشهد	مسجد			
۲۶	اي	رامي	۵	مر	من	+	+	+			

مفرد	فرد	تصحیح	تصحیح	تصحیح	تصحیح	تصحیح	تصحیح	تصحیح	تصحیح
۲۲	میهنا	میهنا	۲	از	ازار	۴	تقا	تقا	تقا
۱	بکوان	بکینون	۱۲	تخه	تخه	۵	لیا	لیا	لیا
۱۲	کتاب	کتاب	۲۳	مینو	مینو	۶	لحقو	لحقو	لحقو
۹	می	می	۱	در	در	۷	رجو	رجو	رجو
۲۵	میشیت	میشیت	۱۳	کبذ	کبذ	۸	عن	عن	عن
۲۳	کمال	کمال	۵	ولی	ولی	۹	بندر	بندر	بندر
۲۶	ایشا	ایشان	۲۴	بعد	بعد	۱۰	بود	بود	بود
۲	طک	ذکک	۳	عنوان	عنوان	۱۱	تخت	تخت	تخت
۲	ایله	یلده	۴	عصیت	عصیت	۱۲	اوا	اوا	اوا
۴	دنانیر	دنانیر	۵	شهادت	شهادت	۱۳	لوا	لوا	لوا
۵	موکد	موکد	۶	حضرت	حضرت	۱۴	او	او	او
۱۸	راب	از	۱۳	اهدان	زاهدان	۱۵	سطا	سطا	سطا
۳	کونقار	نقاره	۷	صاق	حمان	۱۶	نیمی	نیمی	نیمی
۶	سنا	سنا	۱۱	در	دور	۱۷	میگوید	میگوید	میگوید
۱۱	سردان	سردان	۱۱	رسلم	سالم	۱۸	م	م	م
۲	نار	نار	۹	ساقین	ساختن	۱۹	دو	دو	دو
۱۵	بعل	بعل	۱	خزوق	خزوق	۲۰	کرده	کرده	کرده
۲۳	علی	علی	۱۲	وینیت	غیت	۲۱	بتی	بتی	بتی
۲۴	وما	وما	۱۶	بعد	بعد	۲۲	ویر	ویر	ویر
۲۵	ازداجم	ازداجم	۱۷	م	د	۲۳	وتبسم	وتبسم	وتبسم
۲۶	البغه	البغه	۵	موضوع	موضوع	۲۴	گرد	گرد	گرد
۲۷	مجد	مجد	۹	مگر	مگر	۲۵	مطله	مطله	مطله
۶	خایا	خایا	۲۴	طور	طور	۲۶	نشد	نشد	نشد
۲۲	کردم	کرام	۲۵	بار	نار	۲۷	وصی	وصی	وصی
۱۲	اکر	اکراه	۳	کیتم	کیتم	۲۸	النی	النی	النی
۱۹	نصب	لقب	۲۶	کفر	کفره	۲۹	پرا	پرا	پرا
۲۳	مصدک	مصدک	۱۹	غشیم	عظیم	۳۰	مضرب	مضرب	مضرب

نوع	میک	میک	میک	میک	میک	میک	میک	میک	میک
۱۰۰	۹	در	در	۲۰	۱۰	مستم	مستم	۹	تقاب
۱۱	۲۵	راست	راست	۳۱	۱۱	ال	مال	۱۵	کمند
۱۲	۹	طعم	طعام	۱۱	۱۱	بنا	منا	۲۴	دوتوت
۱۳	۹	خان	خان	۲۲	۱۱	پین	پین	۱۰	صوت
۱۴	۹	صاحب	صاحب	۲۵	۱۱	قو	قو	۱۱	دوتوت
۱۵	۱۱	شوراب	شوراب	۲۶	۱۱	ارنما	ارنما	۱۰	پیواند
۱۶	۸	بوی	بوی	۲۶	۱۱	ممثل	ممثل	۱	خطاو
۱۷	۲۱	بزیگ	بزیگ	۲۶	۱۱	دو	دور	۶	ببیک
۱۸	۴	خزوه	خزوه	۱۱	۱۱	ارنج	از	۱۰	غده
۱۹	۲	کرد	کرد	۱۱	۱۱	اند	اند	۱۶	قد
۲۰	۲۱	مقص	مقص	۵	۱۱	بصر	بصر	۱۳	الد
۲۱	۳	دست	دست	۱۱	۱۱	فا	فکا	۲۰	مصب
۲۲	۱۱	حقیق	حقیق	۱۱	۱۱	محل	محل	۲۱	ر
۲۳	۱۱	طن	طن	۹	۱۱	الطفا	الطفا	۲۲	دند
۲۴	۱۱	صومی	صومی	۱۱	۱۱	با	با	۲۵	لشنا
۲۵	۱۱	طنی	طنی	۱۳	۱۱	بنایان	ناشیان	۱۱	ر
۲۶	۱۶	مصلن	مصلن	۲۲	۱۱	جعیقل	جعیقل	۱۳	ارادت
۲۷	۲۶	مخری	مخری	۲۵	۱۱	لبسوی	لبسوی	۱۵	لے
۲۸	۸	لال	لال	۲۶	۱۱	اینراج	اینرا	۲۰	قرضا
۲۹	۹	مصایج	مصایج	۱۱	۱۱	طائف	طوائف	۲۱	بتیعال
۳۰	۳	کفو	کفر	۱۳	۱۱	رضاب	رضاب	۶	افرش
۳۱	۹	جو	جمله	۱۲	۱۱	منا	منا	۱۳	امثل
۳۲	۱۲	نام	تمام	۱۵	۱۱	مسوقه	مسوقه	۱۰	عین
۳۳	۱۵	پندارد	پندارد	۲۰	۱۱	با	مار	۱۵	پنبه
۳۴	۱۰	طره	حماق	۱۱	۱۱	کو	که	۱۲	یکر
۳۵	۱۱	روی	روی	۲۶	۱۱	مبان	مبان	۱۵	یکم
۳۶	۱۱	کراپی	کراپی	۱۰	۱۱	مها	مها	۶	مضر

۱۹	یاستا	یاستار	۱۱	منزلت	منزلت	۲۳	مر	مر
۲۳	نت	نیت	۱۴	خدا	خدای	۱۰	یتولم	بیوتتم
۲۵	نیت	نیست	۱۱	اراده	زراره	۱۰	بایا	یا
۲۴	البسته	البسته	۲۱	است	است	۳	مستند	مستند
۱	بجای	بجای	۱۰	مالک	مالک	۳	شدا	شدین
۳	برری	روی تو	۲۳	الد	الد	۱۰	ملاذد	از ملاذد
۵	نایت	نایت	۱۱	ضات	ضفا	۱۳	قیح	قیح
۲۴	الرسوة	التوریه	۱	بهرت	بهرت	۱۱	زین	ازین
۲۲	بسبب	بسبب	۱	کافر	کافر	۱۹	نست	نست
۱۱	لا	لا	۱	کون	کون	۱۹	حتی	حتی
۱۳	درا	اراد	۲	خایت	خایت	۱۱	کفر	کفر
۱۳	تزکوا	تزکوا	۱	وضیا	وضیا	۲۰	لدو	لدو
۱۶	الکلامیه	الکلامیه	۱	المنصب	المنصب	۱۱	عنده	عنده
۲۴	اسمائی	اسمائی	۲	شش	شش	۲۱	المطلوب	المطلوب
۷	است	است	۱۱	الشیعین	الشیعین	۲۵	اصول	اصول
۱۵	التحیه	التحیه	۵	مخلصین	مخلصین	۱۱	بر	بر
۸	وار	وار	۸	شناس	شناس	۵	کلام	کلام
۱۹	دین	دین	۱۱	بکارت	بکارت	۱۱	طول	طول
۱۹	منطق	منطق	۲۳	الکتاب	الکتاب	۱۱	این	این
۱۱	کو	کو	۱۱	نزل	نزل	۱۲	بیرا	بیرا
۲۰	وقول	وقول	۱۱	نجان	نجات	۱۳	یستحق	یستحق
۲۱	عارف	عارف	۹	بهیدر	بهیدر	۱۴	یقیه	یقیه
۲۳	دور	دور	۱۲	دوازده	دوازده	۱۹	علو	مع علو
۷	نفسه	نفسه	۶	بستی	بستی	۲۰	ایل	علی ایل
۱۸	خاکام	خاکام	۲۵	رادر	رادر	۲۲	عیل	عیل
۲۰	صاحب	صاحب	۲۳	ناصیب	ناصیب	۲۴	بد	بد
۲۴	اصطلاح	اصطلاح	۲	گذشته	گذشته	۱	هر	هر

[illegible]

[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۱	زنی	زنی	۲۱	۱	المهاجرین	المهاجرین	۲۱	۱	زنی	زنی
۱	۱	تمیش	تمیش	۲۵	۱	مردم	مردم	۲۵	۱	تمیش	تمیش
۲	۲	علیه	غلیبه	۱۱	۱۱	طور	طور	۱۱	۱۱	علیه	غلیبه
۱۲	۱۲	درین	درین	۲	۲	و مذہب	و مذہب	۲	۲	درین	درین
۱۳	۱۳	بیم	بیم	۵	۵	و چون	و چون	۵	۵	بیم	بیم
۱۴	۱۴	تشیق	تشیق	۴	۴	تشیق	تشیق	۴	۴	تشیق	تشیق
۱۵	۱۵	ن	ن	۴	۴	آید	آید	۴	۴	ن	ن
۱۸	۱۸	بل	بل	۸	۸	مکر	مکر	۸	۸	بل	بل
۲۳	۲۳	فان	فان	۱۰	۱۰	بود	بود	۱۰	۱۰	فان	فان
۲۴	۲۴	لعلیم	لعلیم	۱۱	۱۱	ما	ما	۱۱	۱۱	لعلیم	لعلیم
۱	۱	عایت	عایت	۱۲	۱۲	فرمود	فرمود	۱۲	۱۲	عایت	عایت
۲	۲	سرایه	سرایه	۱۳	۱۳	اند	اند	۱۳	۱۳	سرایه	سرایه
۸	۸	تک	تک	۱۴	۱۴	کت	کت	۱۴	۱۴	تک	تک
۹	۹	نبو	نبو	۱۵	۱۵	سعد	سعد	۱۵	۱۵	نبو	نبو
۱۳	۱۳	است	است	۱۶	۱۶	یا	یا	۱۶	۱۶	است	است
۱۴	۱۴	و غضب	و غضب	۱۷	۱۷	بهر	بهر	۱۷	۱۷	و غضب	و غضب
۱۸	۱۸	ابن	ابن	۱۹	۱۹	رسیده	رسیده	۱۹	۱۹	ابن	ابن
۲۰	۲۰	مافی	مافی	۲۱	۲۱	تقر	تقر	۲۱	۲۱	مافی	مافی
۱۹	۱۹	قابل	قابل	۲۲	۲۲	آن	آن	۲۲	۲۲	قابل	قابل
۲۲	۲۲	نوشتن	نوشتن	۲۳	۲۳	سوزن	سوزن	۲۳	۲۳	نوشتن	نوشتن

[illegible]

[illegible]